

ترجمہ فارسی

# فِي ظِلِّكَ الْقِيَامَاتُ

سید قطب  
مصطفیٰ خرم دل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## مرکز نشر اندیشه اسلامی

وب سایت ما:

[www.ghotb.net](http://www.ghotb.net)

ایمیل ما:

[info@ghotb.net](mailto:info@ghotb.net)

«مهر ماه ۱۳۹۳»



قطب، سید، ۱۹۰۵-۱۹۶۶ م.

فی ظلال القرآن. فارسی

فی ظلال القرآن / به قلم سید قطب؛ ترجمه مصطفی خرم دل

ویراست ۲

تهران: احسان، ۱۳۸۶.

ISBN: 978-964-356-617-3

ج ۷.

ISBN: 978-964-356-619-7

تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. خرم دل، مصطفی، ۱۳۱۵ - مترجم.

۲۹۷/۱۷۹

۱۳۸۶ ۹۰۴۱ ف عق/ BP۹۸

۱۰۹۱۳۱۲

کتابخانه ملی ایران

## فی ظلال القرآن (جلد دوم)

سید قطب

● مؤلف:

دکتر مصطفی خرم دل

● مترجم:

نشر احسان

● ناشر:

اسوه

● چاپخانه:

دوم - ۱۳۸۷

● نوبت چاپ:

۳۵۰۰

● تیراژ:

۷۵۰۰۰ تومان

● قیمت دوره:

➤ فروشگاه: تهران - خیابان انقلاب - رویروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره ۴۰۶ - تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

صندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ۱۱۴۹۵

ISBN C: 978-964-356-617-3

شابک دوره: ۳-۶۱۷-۶۱۹-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸

ISBN 2: 978-964-356-619-7

شابک ج ۲: ۲-۷-۶۱۹-۶۱۹-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸



## فهرست جلد دوم

### جزء پنجم

۷	رهنمودها	
۱۰	سورة نساء آية ۲۴-۳۵	
۶۷	سورة نساء آية ۳۶-۴۳	
۸۸	سورة نساء آية ۴۴-۵۷	
۱۰۹	سورة نساء آية ۵۸-۷۰	
۱۳۳	سورة نساء آية ۷۱-۸۶	
۱۷۶	سورة نساء آية ۸۷-۹۴	
۱۹۳	سورة نساء آية ۹۵-۱۰۴	
۲۱۲	سورة نساء آية ۱۰۵-۱۱۳	
۲۲۲	سورة نساء آية ۱۱۴-۱۲۶	
۲۳۴	سورة نساء آية ۱۲۷-۱۳۴	
۲۴۸	سورة نساء آية ۱۳۵-۱۴۷	

### جزء ششم

۲۷۳	رهنمودها	
۲۷۷	سورة نساء آية ۱۴۸-۱۷۰	
۳۱۲	سورة نساء آية ۱۷۱-۱۷۵	
۳۲۵	سورة نساء آية ۱۷۶	
۳۲۷	رهنمودهای سورة مائده	
۳۴۵	سورة مائده آية ۱-۱۱	
۳۷۸	سورة مائده آية ۱۲-۲۶	
۴۰۵	سورة مائده آية ۲۷-۴۰	
۴۲۹	سورة مائده آية ۴۱-۵۰	
۴۵۹	سورة مائده آية ۵۱-۶۶	
۵۰۷	سورة مائده آية ۶۷-۸۱	

### جزء هفتم

۵۳۷	سورة مائده آية ۶۷-۸۱	
-----	----------------------	--



٥٣٩	سورة مائدة آية ٨٦-٨٢
٥٥٣	سورة مائدة آية ١٠٨-٨٧
٥٩٨	سورة مائدة آية ١٢٠-١٠٩
٦١٢	سورة انعام (رهنمودها)
٦٥٨	سورة انعام آية ٣-١
٦٦٥	سورة انعام آية ١١-٤
٦٨٦	سورة انعام آية ١٩-١٢
٧٠٦	سورة انعام آية ٣٢-٢٠
٧٢٩	سورة انعام آية ٣٩-٣٣
٧٥٠	سورة انعام آية ٤٩-٤٠
٧٦٥	سورة انعام آية ٥٥-٥٠
٧٨٥	سورة انعام آية ٦٥-٥٦
٨١٥	سورة انعام آية ٧٠-٦٦
٨٢١	سورة انعام آية ٧٣-٧١
٨٢٩	سورة انعام آية ٩٤-٧٤
٨٥٣	سورة انعام آية ١١٠-٩٥

### جزء هشتم

٨٨٥	سورة انعام (رهنمودها)
٨٩٩	سورة انعام آية ١١٣-١١١
٩٠٩	سورة انعام آية ١٢٧-١١٤
٩٣٢	سورة انعام آية ١٣٥-١٢٨
٩٤٢	سورة انعام آية ١٥٣-١٣٦
٩٨٠	سورة انعام آية ١٦٥-١٥٤
٩٩٥	سورة اعراف (رهنمودها)
١٠١٧	سورة اعراف آية ٩-١
١٠٢٩	سورة اعراف آية ٢٥-١٠
١٠٥٣	سورة اعراف آية ٣٤-٢٦
١٠٧٠	سورة اعراف آية ٥٣-٣٥
١٠٨٤	سورة اعراف آية ٥٨-٥٤
١٠٩٣	سورة اعراف آية ٩٣-٥٩

# فِي ظِلَالِ الْقُرْآنِ

جزء پنجم

سورة نساء آیات ۱۴۷-۲۴



بالا بردن جامعهٔ مسلمانی است که برنامهٔ یزدانی، ایشان را از ژرفای درّهٔ جاهلیّت برگرفته است، و هم اینک در پرتو رهنمودهای آسمانی ایشان را از مراحل ترقّی، منزل به منزل فزاینده می‌برد تا به اوج تعالی می‌رساند.

در درس دوّم، بازگشتی به بیان اصول جهان‌بینی اسلامی را خواهیم یافت، بازگشتی که تعریف ایمان و شرط اسلام را روشن می‌سازد. این بیان جدید، پایهٔ برخی از مقرّرات دیگر ضمانت اجتماعی مردمان را پی‌ریزی می‌کند، ضمانت اجتماعی‌ای که کوچکترین افراد خانواده را دربرمی‌گیرد، سپس دامنهٔ آن گسترده می‌گردد و همهٔ نیازمندان و ناتوانان جامعه را تحت پوشش قرار می‌دهد. در کنار امر به بدّل و بخشش و دستور به ضمانت اجتماعی، زشت شمردن تنگچشمی و آزمندی، مغرور و متکبر شدن بر اثر مال و ثروت فراچنگ آوردن، کتمان نعمت، و ریاکاری در انفاق و احسان را خواهیم یافت.

در همین درس، گوشه‌ای از تربیت نفسانی به وسیلهٔ عبادت را خواهیم یافت که این درس با آن آغاز می‌گردد. همچنین دربارهٔ پاکیزگی، جهت ادای عبادت سخن به میان می‌آید، و از نجس بودن خمر سخن می‌رود، و از ناهماهنگی آن با عبادت بحث می‌شود. این، نخستین گام در راه تحریم خمر است. برنامهٔ تربیتی حکیمانهٔ اسلام هم در هر چیزی به همین منوال گام به گام و آهسته و آرام است.

در درس سوم، از میان موضوعات اساسی سورة، موضع‌گیری با اهل کتاب را خواهیم یافت. در اینجا اهداف ناپاک و نیت‌انگیز ایشان در حق مسلمانان را خواهیم دید، و توضیحاتی دربارهٔ سرشت مکارانه و حقّه‌بازانهٔ ایشان را خواهیم شنید، و تعجّب از کارشان و حالشان را خواهیم یافت. بالأخره خواهیم دید که خداوند ایشان را دشمن مسلمانان می‌شمارد، و آنان را تهدید به سرانجام بد و عذاب الیم می‌نماید.

درس چهارم با بیان قاطعانه‌ای معنی دین و شرط ایمان و تعریف اسلام را روشن می‌سازد. و در پرتو آن پرده

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این جزء با سورةٔ نساء راه می‌سپریم. این جزء بیشترین اهداف و موضوعات سورة را دربرمی‌گیرد، اهداف و موضوعاتی که در سرآغاز سورة و اوائل بندها و بخشهای آیات آن، در جزء چهارم، چکیدهٔ آنها را بیان داشته‌ایم.

در این جزء، عناصر زیادی از اهداف اساسی و موضوعات اصلی سورة را خواهیم یافت:

در نخستین درس سخن می‌رود از بقیّهٔ قوانین مربوط به: سر و سامان دادن امور خانواده، استوار داشتن آن براساس ثابت عواطف درونی و الهامات سرشتی، حفظ خانواده از تأثیرات شرائط و تحولاتی که در فضای زندگی زناشویی پیش می‌آیند و رخ می‌دهند، مصون داشتن محیط خانواده و جامعه از انتشار پلشتیها و زشتیها و بزهکاریها و گناهکاریها در آن، بی‌احترامی نسبت به مقدّسات، و سست شدن روابط افراد خانواده ...

همچنین این درس، دربرگیرندهٔ بقیّهٔ قوانین دستگاههای اجتماعی و اقتصادی است. به ارتباطات مالی و تجاری می‌پردازد، و برخی از احکام میراث را بیان می‌دارد، و حقوق مالکیت هر یک از دو جنس زن و مرد را در جامعه روشن می‌سازد.

هدف از این مقرّرات و قوانین - همانگونه که در سرآغاز سورة گفتیم - انتقال جامعهٔ مسلمان از سیستم زندگی جاهلی به سیستم زندگی اسلامی است. همچنین مراد از آن، نابودی سیماهای جاهلیّتی است که در طول روزگاران، تهنشین شده و ریشه دوانده است، و نیز استوار داشتن سیماهای اسلامی تازه و نوین است و

می آید، و گفته می شود، اردوگاه اسلامی با اردوگاههای دشمن چگونه رفتار کند، و صلح با آنها به چه صورتی باید باشد، و پیمان با آنها کی و چگونه انجام گیرد و رعایت آن به چه شکلی باشد. البته مراد این نیست که نیرو و تاخت و تاز و غلبه و چیرگی در مدّ نظر باشد و دنبال شود، بلکه در حین رعایت حدود و مقرّرات منظمّ و مرتّب انسانی با اردوگاههای مختلف و دارای دیدگاههای متفاوت، آمادگی برای رویارویی با واقعیت به هنگام ضرورت در مدّ نظر است.

در درس هفتم سخن از جهاد با مال و جان می رود، بدانگاه که ساکنان سرزمین کفر از هجرت سر باز می زنند و مورد تهدید واقع می شوند. سرزمین کفری که مسلمانان در آنجا از دین برگردانده می شوند، در حالی که سرزمین اسلام موجود است و پرچم دین در آنجا در اهتزاز بوده و عزیز و محترم است ... این درس به پایان می رسد با تشویق و تحریک مؤمنان به جنگ، و تعقیب دشمنانشان، و اینکه در طلبیدن ایشان و دست یافتن بر آنان نباید سستی به خود راه دهند. همچنین با بیان حقیقت موقعیت مؤمنان و موضعگیری دشمنانشان، و بیان اختلاف مسیر و دیدگاه و سرانجام و جزا و سزایشان، این درس خاتمه می پذیرد.

در درس هشتم قلّه سربلک کشیده عدالت اسلامی را می نگریم که در داستان یک یهودی شکل پذیرفته است. یهودی که ستمگرانه مورد اتهام واقع می شود و گواهیهای دروغین برای محکوم کردنش، ساخته و پرداخته می گردد و سر هم می شود. ولیکن قرآن از فراز آسمان نازل می گردد و او را تبرئه می کند! اگرچه یهودیان پیوسته بر ضدّ اسلام نیرنگ می کردند و همیشه بر ضدّ مسلمانان به دوز و کلک می نشستند. اما دادگری یزدانی اسلامی، عدالتی است که از مودّت یا دشمنانگی متأثر نمی گردد. این قلّه والاتی و اوج فلکسائی است که بشریت هرگز بدان نمی رسد، مگر در

برمی دارد از سرشت سیستم اسلامی، و برنامه مسلمانان در فرمانبرداری و پیروی و دریافت قوانین از خدای یکتا، و پیروی از فرمان پیغمبر خدا و فرمانبرداری از دستورات او. همچنین در این درس سخن می رود از تکالیف و وظائف مسلمانان کرّه زمین در رساندن امانات به صاحبان امانات، و داوری کردن دادگرانه در بین مردم، و پا بر جا داشتن برنامه خدا در زندگی مردمان - البته همه اینها شرط وجود ایمان بشمارند - همچنین در این درس اظهار تعجب خواهد شد از کسانی که ادّعاء ایمان را دارند و شرط نخستین ایمان را فراهم نمی آرند که داوری بردن به پیشگاه خدا و فرستاده او، همراه با رضا به قضای ایشان و تسلیم محض در برابر فرمان آنان است. همچنین در این درس کاملاً جدّی و قاطع تأکید می شود که ایمانی در میان نیست - هر چند که مدّعیان ادّعای ایمان کنند - مگر با حصول این شرط روشن و صریح.

با توجّه بدین مطلب است که در درس پنجم می بینیم: گروه مسلمانان رهنمود می شوند برای حفظ این برنامه واضح و هویدا بهجنگند و در راه آن فداکاری کنند. سرباز زندگان از جهاد و منافقانی که از رفتن به جهاد کناره گیری می کنند، سخت تهدید می گردند. دلهای مؤمن به جوش و خروش انداخته می شود با بیان اهداف جنگ برای نجات مؤمنان ضعیف و ناتوانی که در سرزمین کفر بسر می برند و می خواهند به سرزمین دین اسلام پای نهند، و در سایه برنامه والا و بزرگوار اسلام بغنوند و از زندگانی لذّت ببرند. همچنین سخن از حقیقت اجل و واقعیت قضا و قدر می رود، تا دلها از خوف و هراس پاک شوند. درس پنجم با فرمانی که به پیغمبر ﷺ داده می شود تا به سوی جهاد رود، هر چند هم جز خودش کسی، با او همراه نشود! آخر باید این دین در کرّه زمین مستقر گردد، و با برنامه راست و درست یزدانی جهان اداره شود.

به مناسبت جنگ، در درس ششم توضیحاتی درباره بسیاری از ارکان و اصول معاملات بین المللی به میان



سپس آخرین درس این جزء فرا می‌رسد. این درس تقریباً سراسر آن مربوط است به: تهدید منافقان و حمله به کار نفاق، و دعوت مؤمنان به ایمان جدی و روشن و راستین، و بر حذر داشتن مؤمنان از دوستی با غیرمؤمنان و به پیشوائی پذیرفتن رهبرانی سوای رهبران خاص خود، و بیم دادنشان از سستی ورزیدن و شل و ول بودن در آئینشان، به خاطر سازش با دیگران یا مراعات روابط جامعه یا مصحلت جویی با منافقان و دشمنان این دین. چرا که این نشانه‌ای از نشانه‌های نفاق و دورویی است، و منافقان و دورویان هم در ژرفای دوزخ و در پائین‌ترین جای آن هستند ... این، منافقانند که کافران را به دوستی و سرپرستی می‌گیرند. این درس و این جزء هر دو با همدیگر، پایان می‌پذیرند با حقیقت مؤثری از صفات خداوند متعال، و ارتباط ذات ذوالجلال با بندگان، و فلسفه عقاب و عذاب کژراهه‌روان و گمراهان توسط یزدان سبحان. همچنین با ذکر این مطلب که اگر بندگان ایمان بیاورند و سپاسگزاری کنند، خداوند نیازی به عقاب و عذاب آفریدگان خود ندازد:

﴿ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ؟ وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴾.

خداوند چه نیازی به عذاب دادن شما دارد، اگر شکرگزاری کنید و ایمان بیاورید؟ پروردگار شکرگزار (طاعت و عبادت بندگان و) آگاه (از اعمال و نیات همگان) است. (نساء / ۱۴۷)

این، تعبیر شگفتی است. رحمت خدا را به دل الهام می‌دارد، و بی‌نیازی یزدان سبحان از عذاب بندگان را اعلام می‌نماید، وقتی که بر راستای راه بوده و به برنامه الهی چنگ زده باشند، و سپاسگزار فضل و لطف خدا در اعطای این برنامه بوده، و متنی را سپاس دارند که بر ایشان نهاده است. اما بندگان ناسپاسی یافته می‌شوند که با کفر و انکار، و با فساد که در زمین و

پرتو این برنامه رفیع و یگانه اسلام<sup>(۱)</sup>.

درس نهم، گشت و گذاری با شرک و مشرکان در پیش است، و از خرافات شرک و تأثیرات آن در پیدایش شعائر و مراسم گمراه‌ساز، و جهان‌بینی‌های یاوه و بی‌ارزش، سخن می‌رود، و اوهام و خرافات زده می‌گردد و آرزوهای کج و کژ و دور از دادگری خدا تصحیح می‌شود، و بیان می‌گردد که سزا و جزا، طبق کردارها و رفتارها است، نه برابر آرزوها و خیال پردازیها. در این درس همچنین تأکید می‌گردد که تنها اسلام آئین است، و آن هم آئین ابراهیم است.

درس دهم باز می‌گردد به قضیه زنان و حقوق ایشان، بویژه حقوق یتیمان آنان، و حقوق کودکان مستضعف. این خود موضوعی است که سوره با آن آغاز گشته است. این درس بیانگر مقرراتی است که با آنها شوهر می‌تواند نشوز و گریز همسر را چاره‌جویی کند. همچنین بیان می‌شود که حدود و ثغور عدالت مطلوب در معاشرت با همسران کدام و چگونه است؟ عدالتی که زندگی زناشویی جز در پرتو آن سر و سامان نمی‌گیرد، و بدون آن جدا شدن از همدیگر بر بودن با یکدیگر برتری دارد، چرا که بدین هنگام صلح و صفا ناممکن و اصلاح حال دشوار و چه بسا محال است.

وقتی که می‌بینیم پی‌نوشت این احکام متعلق به خانواده، و دادگری در زندگی زناشویی، این حکمها و رهنمودها را به خدا، و به مالکیت آسمانها و زمین خدا، و به قدرت آفریدگار بر از میان بردن اینان و بر جای ایشان قرار دادن دیگران، ارتباط می‌دهد، عظمت این کار پدیدار می‌آید، و پیوند آن با حقیقت بس والای الوهیت آشکار می‌گردد ... با توجه بدین واقعیت، طوفان هراس از خدا در دلها به جوش و خروش درمی‌آید، و مؤمنان را به سوی عدالت مطلق در همه معاملاتشان می‌راند، و به دادگری کامل در جملگی احکام مربوط بدیشان فرا می‌خواند ... این شیوه قرآن است که از باریکه تنگ خاص، به سوی اقیانوس فراخ عام، روان است.

در نفس و در زندگی پدید می آورند، عذاب را برای خود خریداری می نمایند!

❖

بدین صورت که دیدیم، این جزء بر این همه اهداف و موضوعات، بالهای خود را می پراکند، و گستره فراخی را زیر بالهای خود می گیرد. در دیباجه این جزء بدین اشارات گذرا بسنده می کنیم، و بدون فوت وقت آیهای قرآنی را با توفیقات و عنایات خدا به شکل زیر بررسی و از مد نظر می گذرانیم:

❖ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ ۚ كَذَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ ۚ أَنْ تَتَغَوَّا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ ۚ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝۱۶ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ مِنْ فَنِيَّتِكُمْ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَيْمَنِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ ۚ فَانْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسْفِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ۚ فَإِذَا أُوْحِصْنَ فَإِنْ أَتَيْتُمْ بِفَحْشَةٍ فَلَعْنَتَيْنِ ۚ نِصْفٌ مَاعِلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنْ الْعَذَابِ ۚ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ ۚ وَأَنْ تَصِيرُوا خَيْرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝۱۷ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ نَفْسِكُمْ وَيُطَهِّرَ تَزْوَاجَكُمْ ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝۱۸ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ قِيلَ لَهُمْ قِيلُوا مِثْلًا عَظِيمًا ۝۱۹ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ ۚ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ۝۲۰ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ

إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝۱۵ وَمَنْ يَعْمَلْ ذَلِكَ عُدُوًّا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝۱۶ إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلَ كَرِيمًا ۝۱۷ وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ ۚ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ ۚ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝۱۸ وَلِكُلِّي جَعَلْنَا مَوْلًى ۚ وَمِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ ۚ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَنُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ۝۱۹ الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ ۚ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ ۚ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ۚ فَالَّذِينَ لَمْ يَنْفِقُوا مِنْكُمْ فَحَفِظْتُ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ۚ وَالَّذِي يَخَافُونَ فَتُوْرَهُنَّ فِعْزُهُنَّ وَآهْجُرُهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضَرُّهُنَّ فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ فَلَا تَعْصُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا ۝۲۰ وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا ۚ إِنْ يُرِيدُوا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝۲۱

❖

این درس تکمیل کننده چیزی است که در این جزء راجع به سر و سامان دادن و استوار داشتن خانواده بر ستونهای سرشت آمده است. دیگر روند کلام بعد از این - جز در دو مورد - به بیان احکام تکمیلی این موضوع اساسی و مهم بر نمی گردد. موضوع اساسی و مهمی که با سر و سامان پذیری آن، حیات انسانی در مسیر سرشت آرام و برازنده خود راه می سپرد، و بر اثر نابسامانی آن، فساد و تباهی عظیمی در زمین پدید می گردد.

این درس سخن از زنان محارم را کامل می کند. آنگاه



کار بجائی آگاه و بینای پروردگار است. انسان این ویژگیهای یزدانی را ندارد، و بدون این ویژگیها، هرگز برنامه بنیادینی برای زندگی انسانها پایه ریزی و بنیاد نمی گردد. بدبختی انسانها هم وقتی در زمین پدید آمده است که از برنامه خداوند بس آگاه و کاربجا، کناره گیری کرده باشند، و در بیابان برهوت، بدون هیچ راهنمایی، کورکورانه گام برداشته باشند، و چنین انگاشته باشند که خودشان با وجود نادانی و سرگردانی و هواها و هوسهایی که دارند، به جای چیزی که خدا برای ایشان برمیگزیند، خودشان می توانند چیز بهتری را برای خویشان و زندگی خود انتخاب کنند!

امر دیگری که این درس مؤکد و مکرر می دارد این است که: برنامه ای که خداوند برای انسانها تهیه دیده است، بسی برای ایشان ساده تر و آسانتر و سبکتر و به فطرت نزدیکتر است از برنامه هایی که انسانها، آنها را برای خود می خواهند و آرزوی آنها را دارند. برنامه ای که خدا برای انسانها برنامه ریزی فرموده است، در پرتو الطاف و مراحمی بوده است که در حق ضعف و ناتوانی انسانها مبذول نموده است. یعنی برنامه الهی با توجه به ضعف بشری تهیه و تنظیم گشته است. برنامه ای که اگر انسانها از آن کناره گیری کنند، مایه رنج و دردشان می گردد، گذشته از آن، به جای پیشرفت، پسرفت، و به جای صعود سقوط می کنند<sup>(۱)</sup>. بعدها، به هنگام بررسی تفصیلی متن آیات، مصداق این حقیقت را در واقعیت تاریخی انسانها، مشاهده خواهیم کرد، حقیقتی که در تاریخ راستین عمر انسانها، اگر جاهلیت بر دلها و چشمها، پرده ای نکشیده باشد و هواها و هوسها، دلها را فرا نگرفته باشد و چشمها را نابینا نکرده باشد به وضوح هویدا و پیدا است.



﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ - إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ -

راهی را مشخص و معلوم می گرداند که خداوند دوست می دارد، مردان و زنان در بنیاد پاک خانواده بر آن باشند. سپس آسانی این راه را برای مردم روشن می نماید و اعلام می دارد که علاوه بر نظافت و طهارت این راه، آسانگیری بر مردم، از ویژگی های روشن اسلام است. آنگاه ارکان و اصولی را بیان می دارد که این بنیاد اساسی بر آنها استوار است، و حقوق و واجباتی را ذکر می نماید که بر دوش طرفین سوداگر است.

در کنار سر و سامان دادن خانواده به برخی از شیوه های سر و سامان دادن روابط مالی جامعه مسلمان می پردازد، و حقوق مردان و زنان را روشن می سازد و بیان می دارد در اموالی که مردان و زنان بدست می آورند، و یا به ارث می برند، چه حق و حقوقی دارند. همچنین جنبه مالی پیمانهای ارث بری و ارث گذاری دوستانه مرسوم در میان بیگانگان، بی ارزش و نادرست بوده و قلم بطلان بر آن کشیده می شود.

ملاحظه می گردد که بطور کلی روند کلام چنین مقررات و احکامی را با اصل نخستین و سترگ ایمان پیوند می دهد. این اصل نخستین و سترگ هم این است که: چنین مقررات و احکامی از سوی خدا صادر شده اند، و الوهیت خدا مقتضی صدور مقررات و احکام است. چرا که ویژه ترین ویژگیهای الوهیت - همانگونه که در سرآغاز سوره مکرراً گفته ایم - حاکمیت و قانونگذاری برای مردم، و وضع ارکان و اصولی است که زندگانی انسانها و روابط ایشان بر آنها استوار می گردد.

روند کلام، پیوسته این ارتباط دقیق را تکرار می نماید، و همیشه این ویژگی را از میان ویژگیهای الوهیت یادآوری می کند، و دائماً اشاره می نماید به صدور این مقررات و قوانین از جانب خداوند آسمان و زمین و کار بجای رب العالمین .. این هم اشاره با معنی و محتوای است. چرا که مهم ترین کار در سراسر این برنامه یزدانی، و بلکه مقدم ترین چیز در آن، اعتقاد به دانش شامل و کامل آفریدگار، و ایمان به حکمت و

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: کتاب «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» فصل «الزبانية» و کتاب «الإسلام و مشكلات الحضارة» فصل «تخبط و اضطراب».

كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ - وَأَحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكَ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ. فَمَا أَسْمَعْتُمْ بِهِ مِنْهُمْ فَأَتُوهُمْ أَجُورَهُمْ فَرِيضَةً، وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيهَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا. وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَن يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ - وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ - فَلَا نَكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ، وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ، مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ. فَإِذَا أَحْصَيْتُمْ، فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ، فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ - ذَلِكَ لِمَن خَسِيَ الْاَلْعَنَتِ مِنْكُمْ - وَأَن تَصْرُبُوا خَيْرَ لَّكُمْ، وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ، وَيُرِيدَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَن يُمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا. يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنْكُمْ، وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا.

زنان شوهردار (بر شما حرام شده‌اند) مگر زنانی که (آنان را در جنگ دینی مسلمانان با کافران) اسیر کرده باشید، که (در این صورت نکاح شوهران کافرشان، با اسارت لغو می‌گردد و بعد از زدوده شدن رجم ایشان)، برای شما حلال می‌باشند. این را خدا بر شما واجب گردانده است (پس آنچه را که او بر شما حرام نموده است، حرام بدانید و آن را مراعات دارید). برای شما ازدواج با زنان دیگری جز اینان (یعنی: جز زنان مؤمن حرام) حلال گشته است و می‌توانید با اموال خود (از راه شرعی) زنانی را جویا شوید و با ایشان ازدواج کنید (بدان شرط که منظورتان زنا و دوست بازی نباشد و) پاکدامن و از زنا خویشتندار باشید. پس اگر با زنی از زنان ازدواج کردید و از او کام گرفتید، باید که مهریه او را (چنانکه مقرّر است، بدون کم و کاست و در موعد خود) بپردازید، و این واجبی (از واجبات الهی) است. و بعد از تعیین مهریه، گناهی بر شما نیست، در

آنچه میان خود بر آن توافق می‌نمائید (مثلاً اینکه همسر با رضا و رغبت از مقداری از مهریه خود چشم‌پوشی کند، و یا شوهر مشتاقانه، مقداری بر اندازه مهریه بیفزاید). بیگمان خداوند (پیوسته بر مصالح بندگان خود) آگاه (و در احکامی که برای آنان وضع می‌نماید) حکیم بوده (و می‌باشد). و اگر کسی از شما نتوانست با زنان آزاده مؤمن ازدواج کند، می‌تواند با کنیزان مؤمن ازدواج نماید. خداوند آگاه از ایمان شما است. (از ازدواج با کنیزان مؤمن سرپیچی نکنید، چرا که) برخی از برخی هستید (و شما و ایشان در برابر دین یکسان می‌باشید)، لذا با اجازه صاحبان آنان با ایشان ازدواج کرده و مهریه ایشان را زیبا و پسندیده و برابر عرف و عادت (به تمام و کمال) بپردازید. کنیزانی را برگزینید که با عفت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی (نامشروع) برگزینند. اگر پس از ازدواج، از ایشان زنا سر زد، عقوبت ایشان نصف عقوبت زنان آزاده (یعنی: پنجاه تازیانه) است. ازدواج با کنیزان به هنگام عدم قدرت، برای کسی از شما آزاد است که ترس از فساد داشته باشد (و بترسد به مشقتی دچار شود که به زنا منتهی گردد). و اگر شکیبائی ورزید (و از ازدواج با کنیزان خودداری کنید و بتوانید عفت خود را مراعات دارید) برای شما بهتر است. و خداوند دارای مغفرت و مرحمت قراوان است. خداوند می‌خواهد (قوانین دین و مصالح امور را) برایتان روشن کند و شما را به راه کسانی (از پیغمبران و صالحان) رهنمود کند که پیش از شما بوده‌اند، و توبه (لغزشها و بزهکاریهای پیشین) شما را بپذیرد، و خداوند آگاه (از احوال بندگان است و قوانینی را برایتان وضع می‌نماید که مصلحت و منفعت شما را در بر دارد) و حکیم است (و برابر حکمت، احکام شریعت را صادر می‌نماید). خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوٹ گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که بدنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حق دور شوید و به سوی باطل بگرائید و از راه راست) خیلی منحرف

و (بالآخره اینکه) دو خواهر را با هم جمع آورید، مگر آنچه گذشته است (که با ترک یکی از آن دو خواهر، قلم عفو بر این کار که در زمان جاهلیت واقع شده است، کشیده خواهد شد). بیگمان خداوند بسی آمرزنده است (و گذشته را نادیده می‌گیرد، و) مهربان است (و در آنچه برایتان وضع می‌کند، حال شما را مراعات می‌دارد).

اما این تکمله: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ...﴾ متعلق به زنان محارمی است که حرام هستند چون در حباله نکاح مردان دیگری می‌باشند، و در پرتو ازدواج با آنان بر دیگران حرام شده‌اند. این هم بدان خاطر است که اولین بنده که در نظام جامعه اسلامی به رعایت آن فرمان داده شده است، پیاده گردد، و بنیاد اسلام بر پایه خانواده برقرار شود، و خانواده جزئی از اجزاء و رکنی از ارکان کاخ با عظمت جامعه، به حساب آید، و از هرگونه گزند بدور داشته شود، و حسنها و نسبها آمیزه یکدیگر نگرند، آمیزه‌ای که یا از «همگانی بودن» آمیزش جنسی، و یا از پخش زنا و آلوده شدن جامعه بدان، پدیدار می‌شود.

خانواده‌ای که بر پایه ازدواج آشکاری استوار می‌گردد، ازدواج آشکاری که در آن زنی تنها متعلق به مردی است، و «احصان» - که به معنی حفظ و صیانت است - به وسیله چنین ازدواجی صورت پذیر است. و چنین خانواده‌ای کامل‌ترین سیستمی است که با فطرت «انسان» و نیازمندیهای حقیقی او هماهنگی دارد، نیازمندیهای راستینی که از بشریت انسان، سرچشمه می‌گیرد، و زندگی انسان، دارای هدفی بس بالاتر و بالاتر از هدف حیوان است، هر چند که هدف زندگی انسان متضمن هدف زندگی حیوان هم می‌باشد و آن را در لایلای خود حمل می‌کند.

خانواده در اسلام، اهداف جامعه انسانی را پیاده و به منصفه ظهور می‌رساند، همانگونه که برای چنین جامعه‌ای صلح مطمئن، ببار می‌آورد: صلح درون، و

گردید (تا همچون ایشان شوید). خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چرا که او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان، تاب مقاومت ندارد).

در پایان جزء چهارم از زنان محارمی، سخن رفت که خودشان حرام بودند و آن در این فرموده خداوند متعال آمده است:

﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ - إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ - إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا. حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ، وَبَنَاتُكُمْ، وَأَخَوَاتُكُمْ، وَعَمَّاتُكُمْ، وَخَالَاتُكُمْ، وَبَنَاتُ الْأَخِ، وَبَنَاتُ الْأَخْتِ، وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ، وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ، وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ، وَرَبَائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ - فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ - وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ - وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ - إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ - إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾.

با زنانی ازدواج نکنید که پدران شما با آنان ازدواج کرده‌اند. چرا که این کار، عمل بسیار زشتی است و (در پیش خدا و مردم) مبعوض بوده و روش بسیار نادرستی است، مگر آنچه گذشته است (و در زمان جاهلیت بوده است که مورد عفو خدا قرار می‌گیرد). خداوند بر شما حرام نموده است ازدواج با مادرانتان، دخترانتان، خواهرانتان، عمه‌هایتان، خاله‌هایتان، برادر زادگانتان، خواهر زادگانتان، مادرانی که به شما شیر داده‌اند، خواهران رضاعیتان، مادران همسرانتان، دختران همسرانتان از مردان دیگر که تحت کفالت و رعایت شما پرورش یافته و با مادرانشان همبستر شده‌اید، ولی اگر با مادرانشان همبستر نشده باشید، گناهی (در ازدواج با چنین دخترانی) بر شما نیست، همسران پسران صلبی خود،

صلح منزل، و سرانجام، صلح جامعه<sup>(۱)</sup>.

در یک نگاه گذرا ملاحظه می‌گردد که رعایت نگاهداری کودک انسان، نیازمند به مدت زمان درازتری از مدت زمانی است که رعایت و نگاهداری بچه هر حیوان دیگری بدان نیازمند است. همچنین تربیتی که کودک انسان، بدان نیازمند است تا بتواند مقتضیات زندگی انسانی را با آن تشخیص دهد و به شعور اجتماعی مترقی برسد، شعوری که در پرتو آن، انسان شناخت لازم را پیدا می‌کند، بسی طولانی‌تر از مدت زمانی است که بچه‌های سایر حیوانات در آن پرورش لازمه جهان حیوانی خود را می‌یابند و از محیط زندگی پیرامون خویش شناخت حاصل می‌کنند. میل جنسی در حیوان حداکثر تا زمانی ادامه دارد که پیوند جنسی و عمل تلقیح و تولید نسل، انجام می‌پذیرد! ولی میل جنسی در انسان به هنگام تحقق این هدف پایان نمی‌گیرد، و بلکه میل جنسی در انسان میان نر و ماده همیشگی است، و تماس مرد و زن تا بدانجا ادامه می‌یابد که کودکان آنان آمادگی نگاهداری از خود و حفظ زندگی خویش را پیدا می‌کنند، و می‌توانند خوراک و توشه خودشان و نیازمندیهای زندگیشان را فراهم سازند، و با توجه به مقتضیات زندگانی انسانی، آموزش و پرورش ایشان تکمیل می‌گردد، و به سنّ و سالی گام می‌گذارند که به اندازه‌ای اندوخته و پس‌انداز، از تجارب و معارف انسانی را گرد آورده باشند که ایشان را شایسته شرکت در زندگی اجتماعی انسانی سازد، و در حمل بار امانت دانش و فرزاندگی سهمیم گرداند، به گونه‌ای که آنان بتوانند، پیشرفت حاصل از زنجیره نسلهای پیاپی را فهم کنند، و آن را اوج دهند، و به نسلهای بعدی برسانند.

از اینجا پیدا است که لذت جنسی رکن اصلی در زندگی نر و ماده در دنیای انسانها نمی‌باشد، بلکه تنها وسیله‌ای است که فطرت آن را در مرد و زن سرشته است تا گرد هم آیند، و میانشان اتصال حاصل گردد، و

در سایه این اتصال، به وظیفه شرکت در تولید نسل و استمرار زاد و ولد عمل کنند. «هوس» شخصی در استمرار ارتباط میان زن و مرد حاکم نیست، بلکه «انجام وظیفه» حاکم در این امر است. انجام وظیفه برای تولید نسل ناتوانی که ثمره اتصال جنسی آن دو است، و انجام وظیفه در حق جامعه انسانی که تربیت این نسل را بر عهده ایشان می‌گذارد تا آنگاه که نسل جدید می‌تواند همراه با جامعه، مسؤولیت انسانی را انجام داده و هدف از انسان بودن انسان را تحقق بخشد. همه این اعتبارات، پیوند میان دو جنس را اگر بر قاعده خانواده استوار باشد، سیستم یگانه درستی قلمداد می‌نمایند. همچنین اختصاص یک زن به یک مرد را قانون صحیحی می‌دانند که چنین علاقه و رابطه‌ای با بودن آن، دوام می‌یابد، و «انجام وظیفه» تنها به سبب لذت و تنها به علت هوس صورت نمی‌گیرد، و ایجاد علاقه و استمرار آن در میان زن و مرد، و دوام آن به هنگام چاره‌جویی معضلی و رفع مشکلی که در اثنای آن رخ می‌دهد، و همچنین گشودن گرهی که بناچار پیش می‌آید، فقط به خاطر لذت و تنها به سبب هوس نمی‌باشد.

هرگونه تلاشی که برای سست گرداندن روابط خانواده انجام پذیرد، و هرگونه کوششی که برای لرزان ساختن پایه‌ای انجام گیرد که خانواده بر آن استوار است - و آن انجام وظیفه نام دارد - تا «هوس» تغییرپذیر و «جهش» عارضی و «شهوت» سرکش، جایگزین آن شود، تلاش بزهکارانه‌ای خواهد بود. آن هم نه تنها بدان خاطر که هرج و مرج و بی‌بند و باری و زنا و زناکاری و لجام‌گسیختگی را در جامعه انسانی شایع و پراکنده می‌سازد، بلکه بدان سبب که جامعه انسانی را درهم می‌کوبد و پایه‌ای را که بر آن استوار است، ویران و نابود می‌گرداند.

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «الاسلام العالمی و الإسلام» فصلهای «سلام الضمیر» و «سلام البيت» و «سلام المجتمع».



همه گفتگوها پایان پذیرد و جملگی راههای صلح و ساز مسدود و ناگشوده ماند، تا نوباوگان و نوجوانان در این منازل آسوده بغنوند، و نسل جدید از تکنهای طوفان موقت عاطفه، و هوسهای سرکش، و هوسبازیهای گذرا و بادپا، مصون و محفوظ شوند.

در پرتو این دید ژرف والا، سطح نگرى و ساده‌نگرى سست عنصران و شل و ویلانی هویدا و پیدا می‌گردد که امروزه چگونه ژاژخائی می‌کنند و هرنوع تماس و ارتباطی را می‌ستایند، مگر تماس و ارتباطی را که وظیفه بدان حکم می‌کند، و امانت نژاد بشری را به تمام و کمال مراعات می‌دارد، و آن عبارت است از پرورش نسلها بدانگونه که موجبات زندگی مترقی انسانی را فراهم سازد، و نیز استوار داشتن مصلحت چنین نسلهای خردمند و مدبر، نه مصلحت عواطف موقت و زوال پذیر.

قلمهای ناپاک بی‌ارزشی، و دستگاههای پست پلشتی، به همسری که دلش اندکی از همسرش رنجیده گردد، الهام می‌دارند که هرچه زودتر دوستی برای خود برگیرد!

این ارتباط زشت و پلشت او را با چنین دوستی، «پیمان مقدس» می‌نامند! در صورتی که ارتباط او را با چنان همسری «عقد قرارداد فروش تن» نام می‌دهند! خداوند بزرگوار به هنگام سخن از زنان حرام می‌فرماید:

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ﴾.

زنان شوهردار (بر شما حرام شده‌اند).

با چنین فرموده‌ای، چنین زنانی را «حرام» قلمداد کرده است. این، فرموده خدا است، و آن دیگر، سخن سست عنصران و شل و ویلانی است که برای درهم شکستن جامعه بشری و پخش فساد و گناه در آن اجیر شده‌اند. ﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾.

خداوند حق می‌گوید و به راه راست راهنمائی می‌کند.

(احزاب / ۴)

تلاشهای پیاپی و جهت‌داری همیشه برای پدید آوردن

از اینجا به اندازه گناهی بی می‌بریم که قلم‌های مزدور و دستگاههای پلید بدان دست می‌یازند، قلمها و دستگاههایی که برای سست نمودن روابط خانواده، و کوچک کردن و ناچیز جلوه دادن عقد ازدواج، و زشت و ناشیرین نشان دادن پیوند زناشویی، بکار گرفته می‌شوند، و برای بزرگ جلوه دادن و بالا بردن شأن و مقام ارتباطهای مبنی بر هوس متغیر، و عاطفه مهتج، و علاقه جنسی سرکش، سخت بکار می‌افتند، و بدان اندازه که از شأن پیوند ازدواج می‌کاهند و آن را پائین می‌آورند، چنین ارتباطهای نامشروع را می‌ستایند و آنها را بالا می‌برند!

همچنین به گستره فرزاندگی و ژرفای سخن عمر بن الخطاب رضی الله عنه پی می‌بریم، بدانگاه که خطاب به مردی بیان فرمود که می‌خواست همسرش را طلاق دهد، بدین بهانه که دیگر دوستش نمی‌دارد: «وای بر تو! مگر خانه و خانواده جز بر عشق و محبت بر چیز دیگری بنا نشده است؟! مراعات حال همدیگر کجا رفت؟ دوری از ننگ و عار کجا شد؟». عمر این سخن را از رهنمود یزدان سبحان و قرآن مجید خطاب به گروه پاک و برگزیده بندگان برگرفته است:

﴿وَعَاشِرُهُمْ بِالْعُرُوفِ، فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُمْ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا، وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾.

با زنان خود بطور شایسته (در گفتار و در کردار) معاشرت کنید، و اگر هم از آنان (به جهاتی) کراهت داشتید (شتاب نکنید و زود تصمیم به جدائی نگیرید) زیرا که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد.

این فرمان، بدان خاطر است که تا حد ممکن با احترام متقابل و تحمل ناملايمات، منازل نگاهداری گردد و خانه‌ها به ویرانه‌ها تبدیل نشود، و با مقاومت در برابر هوسبازیهای دلها، و چاره‌سازی آنها، کاری کرد که دلها به خانه و کاشانه خود برگردند و صفا و صمیمیت را بجای دعوا و کدورت در خود جای دهند. همچنین هرگز نباید رشته مهر و وفای زناشویی را برید، مگر آنگاه که

«عواطف» صرف نیست، نزدیکی هوسبازانه‌ای که انجام «وظیفه» مطمئن ثابت آرام از گستره آن، بدور داشته می‌شود.

بدینگونه بر همه نژاد بشری، نفرین نازل می‌گردد، چرا که خودش خویشتن را درهم می‌شکند، و نسل حاضر آن، آینده نسل‌های آینده را ویران می‌سازد، تا لذات خود را فراهم و شهوات خویش را مهیا نماید، و نسل‌های آینده را نفرین زده گردانند، و بدین منوال، فرمان خدا برای نابودی شورندگان بر فرمان و فطرت و رهنمودش صادر می‌گردد، و جملگی نژاد بشری مزه سرانجام سوء کار نامیمونشان را می‌چشند، مگر آن گروهی که خدا بدیشان رحم کند در سایه جماعت مؤمنانی که فرمان خدا را در زمین پابرجا و برنامه یزدانی را در آن اجراء می‌نمایند، و دست مردمان را می‌گیرند و به فرمان یزدانشان رهنمود می‌گردانند، و ایشان را از شر و بلای نابود کننده‌ای میرهاند که با دست خودشان برای خودشان تهیه می‌بینند و گمان هم می‌کنند که آنان تنها سرزمین‌های اسلامی را درهم فرو می‌ریزند تا با تلاشهای جهت‌دار پلیدی که قلمها و دستگاههای موجود در داخل خود این سرزمین‌ها عهده‌دار آن کوشش‌ها است، موانع موجود در سرزمین‌های اسلامی از سر راه، برداشته شود.



﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ - إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾.

زنان شوهردار (بر شما حرام شده‌اند) مگر زنانی که (آنان را در جنگ دینی مسلمانان با کافران) اسیر کرده باشید، که (در این صورت نکاح شوهران با اسارت همسران لغو می‌گردد و بعد از زدوده شدن رجم ایشان،) برای شما حلال می‌باشند.

این استثناء مربوط به خانمهایی است که در جنگهای جهاد اسلامی اسیر می‌شدند و در سرزمین کفر و جنگ شوهرائی داشتند. به سبب دوری از سرزمین خود، پیوندشان با همسران کافرشان گسیخته می‌گردید، و از زمره زنان شوهردار خارج می‌گشتند، و در سرزمین

میزانها و معیارها و جهان‌بینی‌های جامعه انجام می‌گیرد، میزانها و معیارها و جهان‌بینی‌هایی که خداوند آنها را نمی‌خواهد و بدانها راضی نمی‌باشد. کوششهای منظم و هدفداری دائماً برای برپائی پایه‌های زندگی و ایجاد ارتباطاتی انجام می‌پذیرد که آفریدگار هستی آنها را بنیانگذاری نکرده است و بدانها رسمیت نبخشیده است. تلاشها و کوششها می‌گردد تا مردمان را به راهی بکشانند که جدای از راهی باشد که یزدان جهان آن را برای انسانها مقرر داشته و معین فرموده است ...

خط دهنندگان چنین تلاشهایی گمان می‌برند که سرانجام کوششهایشان منتهی می‌گردد به درهم شکستن ستونهای جامعه اسلامی، و نابودسازی زندگی مسلمانان در داخل کشورها و سرزمینهای اسلامی! بدانگونه که دیگر بر سر راه آنان، موانعی نمی‌ماند که در چنین کشورها و سرزمینهایی بتواند جلو آزمندیهای دیرینه ایشان را بگیرد. آن هم چنین چیزی وقتی میسر است که عقائد راستین ساکنان آنجاها فرو ریزد، و اخلاقتشان تباهی گیرد، و بنیاد جوامعشان فرو پاشد ... اما بدانند که آفت انجام چنین کاری در این حدود و ثغور متوقف نمی‌گردد. بلکه آتش این بلا، دامنگیر جملگی جوامع بشری می‌شود، و درهم شکستن ستونهای جامعه اسلامی همراه خواهد بود با درهم شکستن ستونهای جامعه انسانی، و درهم شکستن جامعه بشری از عناصری که بردارندگان امانت بزرگ بشری هستند، یعنی امانت زندگی مرقی انسانی. این کار وقتی است که جامعه بشری را از چنین عناصر مفیدی محروم کرد. کدام عناصر؟ مراد فرزندان است که در فضای آرام و مطمئن خانواده پرورش یابند. فضای آرامی که از طوفانهای شهوات سرکش، و از هوسهای گذرا و هواهای بادپا ایمن باشد. فرزندان که سزاوار حمل امانت جملگی نژاد بشری باشند. آن امانتی که تافته جدا یافته‌ای است و جدای از تولید نسل حیوانی است، و تنها نزدیکی شهوانی مبنی بر اساس

مسلمانانی که اسیر می شدند، برده می گشتند، در صورتی که کافرانی که اسیر می شدند، آزاد می گشتند، اردوگاههای دشمن، چشم طمع به حمله بدیشان می دوخت، و از عواقب بد هجوم، آسوده خاطر می شدند، و بلکه سود برده و غنیمت آورده برمی گشتند.

از اینجا بود که می بایست خانمهای برده کافری در جامعه اسلامی وجود داشته باشند. اما چگونه با ایشان رفتار می شد؟ مسلماً سرشت آنان بدین بسنده نمی کرد که بخورند و بنوشند. بلکه نیاز فطری دیگری در میان بود که بناچار می بایست آن را برآورده سازند. اگر این کار را نمی کردند، زنا سراسر جامعه را می آلود و ناپاکش می نمود. مسلمانان هم نمی توانستند با چنین خانمهایی که هنوز کافرنند، ازدواج کنند. چرا که پیوند زناشویی میان مرد مسلمان و زن مشرک حرام است<sup>(۱)</sup>. دیگر راهی نمی ماند جز یک راه، و آن حلال کردن نزدیکی زناشویی است با ایشان بدون ازدواج، مادام که مشرک باشند، البته پس از زدوده شدن رحم خانمهای شوهردارشان و گسیختن پیوندشان با شوهران مانده در سرزمین کفر و جنگ.



پیش از این که روند قرآنی حکم زنان حلال را بدنبال ذکر چنین خانمهای حرامی بیان دارد، قانون حرام کردن و قانون حلال نمودن را به هم پیوند می دهد، و منبع حرام کردن و حلال نمودن را ذکر می نماید، منبعی که جز او کسی را نسزد که حرام کند و یا حلال سازد، یا اصلاً قانونی را برای هیچ یک از کار و بار زندگانی مردمان از پیش خود وضع کند:

﴿كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾.

این را خدا بر شما واجب گردانده است، واجبات او را مراعات دارید.

اسلام بی شوهر می ماندند. چنین زنانی یک حیض برای زدوده شدن رحمشان بسنده بود، و پس از آن خالی شدن رحمشان از حمل نمودار می گردید و معلوم می شد که ایشان حامله نمی باشند. بعد از آن - اگر مسلمان می شدند - ازدواج با آنان حلال می گردید، یا کسی که چنین خانمهایی سهم غنیمت او می شدند، از آنجا که کنیز وی می گشتند، می توانست بدون ازدواج با ایشان نزدیکی زناشویی کند، خواه مسلمان می شدند و خواه مسلمان نمی گردیدند.

در جزء دوم فی ظلال القرآن، از موضع اسلام در امر بردگی سخن گفتیم ... و به هنگام تفسیر آیه:

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَحْتَمَوْهُمْ فَرَغُوا مِنَ الْوَثَاقِ؛ فَإِمَّا مَأْ بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً، حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾.

هنگامی که ایشان را با کشتن و مجروح کردن، ضعیف گردید و از پای درآوردید، بدین هنگام (اسیران را) محکم ببندید. بعدها یا بر آنان منت می گذارید (و بدون عوض آزادشان می سازید) و یا (در برابر آزادی از آنان) فدیة می گیرید (خواه با معاوضه اسراء و خواه با دریافت اموال. این وضع همچنان ادامه خواهد داشت) تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین می نهد و نبرد پایان می گیرد.

(محمّد / ۴)

در سورة «محمّد» در جزء بیست و ششم، بگونه دیگری راجع بدین مسأله سخن به میان آمده است. می توان بدان موارد مراجعه کرد.

در اینجا به بیان این نکته اکتفاء می کنیم که اردوگاه اسلامی در مسأله بردگی اسیران جنگی با دشمنانش آنگونه رفتار می کرد که دشمنانش بر اثر پذیرش قانون بردگی با اردوگاه اسلامی رفتار می کردند. با وجود این که نوع معامله اردوگاه اسلامی با بردگان و رعایت انسانیت ایشان، با نوع معامله دشمنان با بردگان، زمین تا آسمان تفاوت داشت، ولیکن اردوگاه اسلامی راهی جز پذیرش بردگی اسیران نداشت. چرا که بردگی اسیران یک سیستم جهانی بود و اسلام نمی توانست یک طرفه آن را باطل قلمداد کند. اگر چنین می کرد،

۱- برای حلال کردن کنیزی که اسلام را می پذیرد، ازدواج واجب نبوده و بلکه جائز خواهد بود. (مؤلف)

سلطه و قدرت است و بس. لذا هر چیزی که بر این اصل بنیاد نگردد، از پایه باطل است و قابل تصحیح دوباره نبوده و ارزش تجدید نظر مجدد را ندارد. آخر جاهلیت و همه چیز آن از اساس باطل است - جاهلیت عبارت است از هر وضعی که وجودش را از آن اصل صحیح یگانه برنگرفته است - بلی جاهلیت و همه جهان‌بینی‌ها، ارزشها، معیارها، عرفها، تقلیدها، و مقررات و قوانین آن، باطل و پوچ است. اسلام وقتی که بر زندگی سیطره پیدا می‌کند و آن را می‌گرداند، سراسر زندگی را بدست می‌گیرد، و کار و بار را جملگی به زیر فرمان می‌کشد. برای حصول این امر، پیش از هر کاری بر اوضاع جاهلی و همه ارزشها و عرفها و مقررات آن خط بطلان می‌کشد، چون جاهلیت از اساس باطل بوده و غیر قابل تصحیح و تجدید نظر است. اسلام هنگامی که عرفی را پابرجا دارد که در جاهلیت حکمفرما بوده است، آن را به استناد این که در جاهلیت بوده است در شکل اصلی برجای نمی‌گذارد، بلکه آن را از نو برابر فرمان خدا و اجازه او، مقرر و در قالبی تازه عرضه می‌دارد، و بگونه‌ای که در جاهلیت بوده ساقط و مردود قلمداد شده، و از دیدگاه شریعت، وجودش منتفی است.

همچنین هنگامی که فقه اسلامی در برخی از مسائل به «عرف» حواله می‌دارد، پیش از هر چیز از جانب خود به عرف، سلطه و قدرت می‌بخشد. یعنی به فرمان خدا در برخی از مسائل، عرف، توان قانونی پیدا می‌کند و با استمداد از سلطه شارع - که خدا است - نیرو می‌گیرد و رسمیت می‌یابد، نه با استمداد از مردمان و نه از محیطی که قبلاً چنین عرفی را پذیرفته‌اند و در برابرش سر فرود آورده‌اند. چرا که سر فرود آوردن محیط در برابر چنین عرفی بدان سلطه و توان نمی‌بخشد ... هرگزاهرگز ... بلکه چیزی که به عرف نیرو می‌دهد و آن را توانمند می‌سازد، اعتبار دادن بدان از سوی شارع

این پیمان خدا با شما و واجب الهی بر شما است ... لذا این قضیه‌ای نیست که دل‌بخواه بوده، یا عرفی نیست که از آن پیروی گردد، و یا بر جای مانده‌های محیطی نیست که حکمفرما باشد. بلکه وظیفه و واجب خدائی و عهد و پیمان الهی است. این مصدر و منبعی است که باید حلال و حرام را از آن دریافت دارید، و باید آنچه را که بر شما واجب و لازم می‌گرداند، مراعات نمائید، و خلاصه هر آنچه را که بر شما واجب نموده است، و هر پیمانی را که با شما بسته است، انجام آنها از شما خواسته می‌گردد و درباره یکایک آنها مورد بازخواست قرار می‌گیرید.

از آنچه ملاحظه می‌گردد برمی‌آید که چیزهایی که قرآن در آیه‌های گذشته حرام فرموده است، بیشتر آنها در دوره جاهلیت نیز حرام بوده است و در عرف جاهلیت هم آزاد نبوده است، مگر زنانی که پدران با آنان ازدواج کرده‌اند، همچنین گرد آوردن دو خواهر در یک زمان تحت حیالۀ نکاح. البته ازدواج با همسران پدران در خود عرف جاهلی نیز زشت و ناپسند بوده است. چنین ازدواجی ازدواج «مقیّت» - مشتق از مقت - نام داشت<sup>(۱)</sup>. هنگامی که قرآن شرف نزول پیدا کرد، این چیزهای حرام را حرام اعلام کرد، و در حرام کردن آنها توجّهی به عرف جاهلیت ننمود، و بلکه خداوند بزرگوار فرمود:

﴿كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ﴾.

این را خدا بر شما واجب گردانده است، واجبات او را مراعات دارید.

این پسوده‌ای است که باید در مقابل آن، اندکی ایستاد تا حقیقت قانون اعتقادی در اسلام روشن گردد، و حقیقت قانون فقهی هویدا شود. چرا که روشنگری در کارهای زیادی از کارهای زندگی واقعی ما برایمان سودمند خواهد بود:

اسلام مقرر می‌دارد: اصل یگانه‌ای که قانون مردم بر آن پابرجا است، فرمان خدا و اجازه او است. چرا که تنها فرمان و اجازه یزدان، اوّلین و آخرین سرچشمه

(۱) - «مقیّت»: مبعوض. مورد خشم و کینه ... «مقت»: بغض. خشم و کینه.

سلطه‌ای را از چنین قوانینی بگیرد، و علت بطلان آنها را بیان دارد، و آن عدم صدور از آن سرچشمه یگانه راستین است.

اصلی را که در اینجا بیان می‌داریم، چیز دیگری است و جدای از اصل مشهور در قوانین اسلامی است. اصلی که از آن سخن می‌رانیم این است: اصل در اشیاء، حلال بودن است، مادام که نصی برای حرام کردن آن نیامده باشد. اصل در اشیاء حلال بودن، هم برابر فرمان و اجازه خداوندگار است و برمی‌گردد به اصلی که کیفیت آن را بیان داشتیم. سخن ما درباره چیزی است که جاهلیت خودسرانه بدون رجوع به قوانین الهی، آن را وضع می‌کند و مقرر می‌دارد. چنین قانونی سراسر باطل و پوچ خواهد بود، تا زمانی که قانون خدا از آن سخن می‌راند و آنچه لازم باشد از نو بیان می‌دارد. وقتی که قانون خدا از آن سخن گفت، مشروعیت می‌یابد و کسب اعتبار می‌کند و قدرت اجرایی خواهد داشت.

پس از این که روند گفتار، به بیان محرمات می‌پردازد و آنها را به فرمان پروردگار و پیمان آفریدگار پیوند می‌دهد، سخن می‌راند از جولانگاهی که انسان در گستره آن می‌تواند به انگیزه‌ها و خواسته‌های درونی ازدواج پاسخ دهد، و راهی را روشن می‌سازد که خداوند دوست می‌دارد، زنان و مردان از آن راه با همدیگر تماس بگیرند و برای تشکیل خانه‌ها و ایجاد بنیادهای خانواده‌ها با یکدیگر نزدیکی کنند. همچنین بیان می‌شود که بهره‌مندی از این نزدیکی، باید کاملاً جدی بوده و به هنگام نظافت و طهارت باشد، نظافت و طهارتی که شایسته این کار سترگ و امر بزرگ است:

﴿وَأَحِلَّ لَكُمْ - مَا وَرَاءَ ذَلِكَ - أَنْ تَبْتَغُوا بِأَهْوَالِكُمْ ... مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ ... فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ - فَرِيضَةً - وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

جهان، یعنی یزدان سبحان است. هرگاه پروردگار هستی، عرفی را در بعضی از مسائل اعتبار داد و مصدری از مصادر شرع، قلمدادش فرمود، رسمیت می‌یابد، در غیر این صورت بر بطلان اصلی خود می‌ماند، چرا که از دستور خدا مدد نگرفته است. دستور خدائی که تنها او سرچشمه قدرت است و سزاوار حکومت. این خدا است که درباره قوانین و مقرراتی که جاهلیت آنها را وضع کرده است و خداوند بدان اجازه نداده است می‌فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ؟﴾

شاید آنان انبازها و معبودهائی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است (و از آن بی‌خبر است؟). این فرموده، اشاره بدان دارد که تنها خدا است که قانون وضع می‌کند، پس ممکن است که آنان خدایانی داشته باشند که برای ایشان قانونگذاری کنند و چیزی را که خدا بدان اجازه نداده است، برایشان حلال و آزاد گردانند؟!

ماده مهمتی که پسوده زیر:

﴿كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾.

این را خدا بر شما واجب گردانده است.

بدان اشاره دارد، نصوص قرآنی، آن را مقرر و مؤکد می‌دارد، بدانگاه که از قانونگذاری سخن می‌رود. بارها و بارها قرآن از قانونگذاری سخن رانده است و در آن مناسبات، به سرچشمه‌ای اشاره شده است که وضع قوانین می‌کند و به قوانین قوت و قدرت می‌بخشد. و برعکس وقتی که به قوانین جاهلیت اشاره می‌نماید و عرف و جهان‌بینی‌های جاهلیت را به تصویر می‌کشد، اغلب به دنبال آن چنین فرموده‌ای را بیان می‌دارد:

﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾.

هرگز خداوند دلیل و حجتی (بر صحت آنها) نازل نکرده است.

این بدان خاطر است که پیشاپیش هرگونه توان و



برای شما ازدواج با زنان دیگری جز اینان (یعنی جز زنان مؤمن حرام) حلال گشته است و می‌توانید با اموال خود (از راه شرعی) زنانی را جویا شوید و با ایشان ازدواج کنید (بدان شرط که منظورتان زنا و دوست بازی نباشد و) پاکدامن و از زنا خویشتندار باشید. پس اگر با زنی از زنان ازدواج کردید و از او کام گرفتید، باید که مهریه او را (چنانکه مقرر است بدون کم و کاست و در موعد خود) بپردازید، و این واجب (از واجبات الهی) است. و بعد از تعیین مهریه، گناهی بر شما نیست در آنچه میان خود بر آن توافق می‌نمائید (مثلاً اینکه همسر با رضا و رغبت از مقداری از مهریه خود چشم‌پوشی کند، و یا شوهر مشتاقانه مقداری بر اندازه مهریه بیفزاید). بیگمان خداوند (پیوسته بر مصالح بندگان خود) آگاه (و در احکامی که برای آنان وضع می‌نماید) حکیم بوده (و می‌باشد).

غیر از این زنان حرامی که از ایشان سخن رفت، ازدواج با سایر زنان، آزاد و حلال می‌باشد، و کسانی که خواهان زنانند با پرداخت اموالشان - یعنی دادن مهریه به زنان - از خانم‌ها خواستگاری می‌کنند، نه این که مراد این باشد که ناموس آنان را بدون ازدواج بطلبند. بدین علت فرموده است:

﴿مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ﴾.

پاکدامن و از زنا خویشتندار باشید.

این گفته، قیدی و شرطی برای جستن با اموال است، و پیش از تکمیل جمله و قبل از ادامه گفتار، بیان گشته است. به بیان این قید در شکل ایجابی و مثبت، یعنی: ﴿مُحْصِنِينَ﴾ بسنده نشده است، بلکه بدنبال آن شکل دیگری از آن، ولی به صورت منفی قرار گرفته است، یعنی: ﴿غَيْرَ مُسَافِحِينَ﴾، این برای تأکید و روشن‌نگری بیشتر به هنگام وضع قوانین و مقررات است ... همچنین بدین منظور است که نخست شکلی از سرشت پیوندی را به تصویر کشاند که خداوند دوستش می‌دارد و آن را می‌پسندد، یعنی: پیوند زناشویی. و بعد شکلی از سرشت پیوندی را پیش چشم دارد که یزدان جهان

دوستش نمی‌دارد و آن را نمی‌پسندد، یعنی: پیوند دوست بازی یا زناکاری ... هر یک از دوست بازی و زناکاری هم در جامعه جاهلیت موجود و مشهور بود و چنین جامعه‌ای آنها را به رسمیت می‌شناخت! در سخنی که از عائشه رضی الله عنها روایت شده است، آمده است: «ازدواج در جاهلیت چهار نوع بوده است: ازدواجی که امروزه مردمان انجام می‌دهند. مردی از مردی مادر یا دخترش را خواستگاری می‌کرد و مهریه او را می‌پرداخت و با وی ازدواج می‌کرد. نوع دیگری از ازدواج بدین صورت بوده است که مردی به زنش - بعد از پاک شدن از عادت ماهانه - می‌گفت: کسی را به پیش فلان مرد بفرست و او را پیش خود بخوان و از وی بارور شو! دیگر شوهرش با زنش نزدیکی نمی‌کرد تا نشانه حاملگی او از آن مردی که می‌خواست از وی بارور گردد هویدا می‌گردید! هنگامی که نشانه حاملگی دیده می‌شد، شوهر اگر دوست می‌داشت می‌توانست با زنش نزدیکی کند. شوهر این کار را بدان خاطر می‌کرد که می‌خواست فرزندی نژاده برای وی زاده شود! این نوع ازدواج را ازدواج استبضاع، یعنی زناشویی باروری می‌گفتند ... قسم دیگری از ازدواج، بدین شکل بوده است: گروهی کمتر از ده مرد گرد می‌آمدند و به پیش زنی می‌رفتند و همه با او نزدیکی می‌کردند. هنگامی که حامله می‌گردید، پس از وضع حمل، چنین زنی کسی را به پیش یکایک آنان می‌فرستاد و ایشان را به پیش خود می‌خواند. هیچیک از ایشان نمی‌توانست از حضور خودداری کند. هنگامی که جملگی گرد می‌آمدند، بدیشان می‌گفت: می‌دانید که چه کرده‌اید و هم اینک فرزندی را زاده‌ام! نام مردی از میان آنان را می‌برد و می‌گفت: ای فلانی این پسر تو است. دیگر از این لحظه به بعد کودک متعلق به چنین مردی می‌شد، و او نمی‌توانست از پذیرش آن سر باز زند. نوع چهارم ازدواج بدین گونه بوده است: مردان بسیاری به پیش زنی رفت و آمد می‌کردند، و او هم خویشان را در اختیار همگان قرار می‌داد. چنین زنانی

است. اما برخی از زنان و مردان آب زندگانی را در پای لذت آنی و خوشی گذرا می‌ریزند. چنین آبی را در دامنه پست و ناپاک می‌ریزند! دامنه‌ای که زن و مرد را از کثافت بدور نمی‌دارد، و نژاد را از تلف شدن رهایی نمی‌بخشد، و خانه و کاشانه را از ویرانی نجات نمی‌دهد.

بدین منوال، تعبیر قرآنی دو شکل کامل زندگی را به تصویر می‌کشد، آن هم در دو کلمه نه بیشتر! ولیکن شکل مقبول را به تمام و کمال می‌آراید، و شکل مردود را کاملاً زشت و بد می‌نمایاند. در ضمن حقیقت هر دو شکل را - آن گونه که در واقعیت زندگی وجود دارند - مقرر و معین می‌دارد ... این هم از زیبانگاریهای بیانگری در قرآن است<sup>(۱)</sup>.

پس از پرداختن از قید: با اموال جویا شدن، برمی‌گردد و چگونگی جویائی با اموال را معین و مشخص می‌دارد:

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

اگر با زنی از زنان ازدواج کردید و از او کام گرفتید، باید که مهریه او را (چنانکه مقرر است، بدون کم و کاست و در موعد خود) بپردازید، و این واجبی (از واجبات الهی) است.

قرآن مهریه زن را در برابر بهره‌مندی از او واجب می‌دارد. لذا کسی که می‌خواهد از زنان حلال - زنانی غیر از زنان حرامی که نامشان گذشت - بهره‌مند شود، راه آن، این است که جویا شدن برای پرهیزگاری و دوری از گناه باشد. یعنی از راه ازدواج انجام گیرد، نه از راه دیگری. بر شوهر، پرداختن مهریه زن واجب می‌باشد و باید آن را بپردازد، نه این که سنت یا مستحب بوده و به عنوان صدقه یا نیکی در حق وی بدو داده شود. چرا که مهریه حق زن است و بر گردن

فاحشه‌هایی بودند که بر سر در خانه‌های خود پرچمهایی دال بر فاحشه‌گری نصب می‌کردند و هر کس که می‌خواست می‌توانست به نزد آنان برود. پس از حاملگی و وضع حمل، جملگی در پیش او گرد می‌آمدند و قیافه‌شناسی را دعوت می‌کردند و او فرزند را به هر کس که می‌خواست نسبت می‌داد، و آن مرد پسر را برمی‌گرفت. و پسر به نام او خوانده می‌شد و چنین مردی نمی‌توانست از پذیرش او سرپیچی کند<sup>(۱)</sup>.

نوع سوم و چهارم، همان پیوند نامشروعی است که نص قرآنی آن را نمی‌پذیرد و مردودش می‌دارد، هم دوست بازی آن را و هم زناکاری آن را ... نوع اول آن همان ازدواج مبارکی است که قرآن خواهان آن است و از انسانها می‌خواهد چنین شیوه‌ای را پیشه خود سازند ... اما نوع دوم، ما نمی‌دانیم بدان چه نامی دهیم و چه چیزش بنامیم!!!

قرآن سرشت نوع اول را به تصویر می‌کشد، نوع ازدواجی را که خداوند می‌پسندد، و «احسان» یعنی مایه خویشنداری از گناه می‌گردد، و سراپا حفاظت و صیانت و حمایت و وقایت است. چنین ازدواجی باعث حفظ حرمت و عفت زن و مرد می‌شود... در اینجا واژه «مُحْصِنِينَ» با صیغه اسم فاعل، و در جای دیگری «مُحْصِنِينَ» با صیغه اسم مفعول ذکر شده است. هر دو از مصدر «احسان» و معنی هر دو در ازدواج پاک و پاکیزه و استوار و راستین خلاصه می‌شود که مایه حفظ خانه و کاشانه و فرزندان می‌گردد و بنیاد خانواده را بر پایه استوار و پایداری بر جای می‌دارد.

نوع دیگر: «سِفَاح» یعنی زناکاری است ... این واژه باب مفاعله ماده (سفع) است که به معنی ریختن آب در دامنه پست و ناپاکی است! در مسافحه، مرد و زن شرکت می‌جویند و آب زندگانی را دور می‌ریزند، آب زندگانی که خداوند آن را سبب امتداد نوع بشر و اوج‌گیری ایشان از راه اشتراک مرد و زن در تولید نسل و تربیت و پرورش و مراقبت از فرزندان قرار داده

۱- بخاری آن را در فصل ازدواج ذکر کرده است.

۲- مراجعه شود به کتاب: «شکل نگاری هنری در قرآن»، فصل «هماهنگی» و فصل «شیوه قرآن» چاپ دارالشروق.

حکمت والا منشی برمی دارد، که در فراسوی آن احکام قرار دارند:

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

بیگمان خداوند (پیوسته بر مصالح بندگان خود) آگاه (و در احکامی که برای آنان وضع می نماید) حکیم بوده (و می باشد).

این خدا است که چنین احکامی را وضع فرموده است. آنها را هم با دانش از روی حکمت، وضع نموده است ... در نتیجه دل مسلمان متوجه می گردد که احکام یکایک کار و بار زندگانی خود را از کجا دریافت می دارد - ویژه ترین آنها چیزی است که مربوط به شوهر و همسر است - و مسلمان بدین احکامی که دریافت می دارد، اطمینان دارد و متوجه است که آنها از دانش و بینش شایسته برجوشیده و دارای فلسفه و حکمت بایسته خود است.

زمانی که شرایط زندگی مرد مسلمان بگونه ای بود که نتوانست با زن آزاده ای ازدواج کند و نتوانست تا وقت حصول ازدواج با آزاده ای، خویشنداری کند، بدو اجازه داده شده است که با زن کنیزی ازدواج نماید:

﴿وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ، فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ - وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ - فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ؛ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ - مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ - فَإِذَا أَحْصَيْتُمْ، فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ، فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ. ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ. وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ. وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

اگر کسی از شما نتوانست با زنان مؤمن ازدواج کند، می تواند با کنیزان مؤمنی ازدواج نماید. خداوند آگاه از ایمان شما است. (از ازدواج با کنیزان مؤمن سرپیچی نکنید، چرا که) برخی از برخی هستید (و شما و ایشان در برابر دین، یکسان می باشید)، لذا با اجازه

شوهر واجب می باشد و باید آن را اداء نماید. همچنین مرد نمی تواند زن را تصاحب کند، بدون این که در مقابل، عوضی را بپردازد، بدانگونه که در برخی از احوال در زمان جاهلیت رخ می داد. همچنین مرد نمی تواند زن را با زن مبادله کند و زن به زن دهد، بدانگونه که در ازدواج شغار - یعنی زن را با زن مبادله کردن - در جاهلیت مرسوم بود. آن هم بدین شکل انجام می پذیرفت که مردی خانمی را به زنی می گرفت در مقابل این که او نیز به ولی زن، زنی را بدهد! انگار که آن دو زن دو حیوان، یا دو چیز بی جانند!

پس از بیان این حق زن و ذکر وجوب آن، دروازه را طاق باز می گذارد، برای هر آنچه شوهر و همسر میان خود بر آن توافق می کنند و مطابق مقتضیات زندگی مشترک خویش بر آن می روند و به احساسات و عواطف همدیگر پاسخ می گویند:

﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِیْضَةِ﴾.

بعد از تعیین مهریه، گناهی بر شما نیست در آنچه میان خود بر آن توافق می نماید (مثلاً اینکه همسر با رضا و رغبت از مقداری از مهریه خود چشم پوشی کند و یا شوهر مشتاقانه مقداری بر اندازه مهریه بیفزاید).

گناهی بر آن دو نخواهد بود در این که همسر از مهریه صرف نظر کند، خواه از همه آن و خواه از مقداری از آن. البته چنین کاری باید وقتی انجام پذیرد که مهریه ذکر و تعیین گردد، و به عنوان حقی کاملاً در اختیار او قرار داده شود، و در آن تصرف کند، همانگونه که آزادانه در اموال دیگر خود تصرف می کند. همچنین بر شوهر و همسر گناهی نخواهد بود در این که شوهر مهریه همسر را بیشتر تعیین کند یا بعدها بر مقدار مهریه بیفزاید. چرا که این کار بدو مربوط است، و چنین اموری واگذار می گردد به رضایت شوهر و همسر تا آن گونه که بر آن آزادانه و بزرگوارانه توافق دارند و بدان خشنودند، انجام دهند.

پس از آن، پیرو سخن فراز می آید و این احکام را به سرچشمه شان پیوند می دهد، و پرده از دانش روشنگر و

در اندرونش چه می‌گذرد و دلش بدو چه می‌گوید:  
**«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ».**

مگر کسی که (مردمان را) آفریده است (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک‌بین بس آگاهی است؟! (ملک / ۱۴)

در جامعه اسلامی نخستین، بردگانی از جنگها بدست می‌آمدند. بعدها بدون دریافت مبلغی، بر آنان منت نهاده آزادشان می‌کردند، و یا این که در عوض آزاد کردن اسیران مسلمانان آزاد می‌گشتند، و یا این که در برابر پرداخت مال - با توجه به شرائط و ظروف گوناگون موجود در میان مسلمانان و دشمنان جنگی ایشان - آزادی خود را باز می‌یافتند ... اسلام چنین کنیزکانی را ملک یمین بشمار آورده است و آیه پیشین درباره ایشان شرف نزول پیدا کرده است. برای صاحبان کنیزکان نزدیکی زناشویی را آزاد نموده است و واقعیت سرشت ایشان را در نظر داشته است، بدانگونه که قبلاً گفتیم. نزدیکی زناشویی یا با ازدواج با ایشان صورت می‌گیرد - این هم وقتی است که کنیزکان مؤمن باشند - یا بدون ازدواج با آنان، پس از زدوده شدن ارحام خانمهایی که پیش از اسارت در شهر و دیار خود شوهردار بوده‌اند. زدوده شدن ارحامشان با یک عادت ماهانه ... اما باید در نظر داشت که اسلام نزدیکی زناشویی با کنیزکان را جز برای صاحبانشان آزاد نکرده است، مگر این که با ایشان ازدواج شود. برای کنیزکان هم جائز ندانسته است که در جامعه، ناموس خود را در برابر دریافت مزد به معرض فروش گذارند، و برای صاحبان ایشان هم مباح نفرموده است که کنیزکان خود را در جامعه رها کنند تا از راه زنا برایشان دارائی فراهم آرند و به حساب ایشان جامعه را بیالایند! قرآن در این آیه، شیوه ازدواج با آنان، و شرائط آزادی چنین ازدواجی را سر و سامان می‌دهد:

**«وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ، فَبِمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ».**

صاحبان آنان با ایشان ازدواج کرده و مهریه ایشان را زیبا و پسندیده و برابر عرف و عادت (به تمام و کمال) بپردازید. کنیزانی را برگزینید که با عفت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی (نامشروع) برگزینند. اگر پس از ازدواج، از ایشان زنا سر زد، عقوبت ایشان نصف عقوبت زنان آزاده (یعنی: پنجاه تازیانه) است. ازدواج با کنیزان به هنگام عدم قدرت برای کسی از شما آزاد است که ترس از فساد داشته باشد (و بترسد به مشقتی دچار شود که به زنا منتهی گردد). و اگر شکیبائی ورزید (و از ازدواج با کنیزان خودداری کنید و بتوانید عفت خود را مراعات دارید) برای شما بهتر است. و خداوند دارای مغفرت و مرحمت فراوان است.

این دین با «انسان» در حدود فطرت، تاب و توان، واقعیت، و نیازمندیهای حقیقی او معامله می‌ورزد. زمانی که این آئین، دست انسان را می‌گیرد تا او را از حضيض زندگی جاهلی بلند گرداند و به اوج زندگی اسلامی برساند، از فطرت، توان، واقعیت، و نیازمندیهای حقیقی او غافل نمی‌گردد، بلکه در راه رسیدن به بلندای والای زندگی اسلامی، همه آنها را پیش چشم می‌دارد. آئین آسمانی اسلام، واقعیت جاهلی را واقعیتی نمی‌داند که از آن چاره‌ای نباشد. بلکه واقعیت جاهلی را واقعیتی پست و فرودین می‌شمارد. اسلام آمده است تا بشریت را از گودال چنین واقعیتی بدر آورد و به مقام والایش برساند. اسلام واقعیت «انسان» را از نظر فطرت و حقیقتی که دارد در نظر می‌دارد. توان انسان هم برای ترقی و اوج‌گیری یکی از واقعیتها است. لذا واقعیت، تنها در لجنزار جاهلیت، غلط خوردن نیست، هر نوع جاهلیتی که باشد. این هم بخشی از واقعیت است که انسان - به سبب سرشتی که بر آن سرشته شده است - توان بالا رفتن و والائی یافتن را دارد و می‌تواند از داخل آن لجنزار هم برخیزد. این خدا است که «واقعیت انسان» را جملگی می‌داند، چرا که خدا «حقیقت انسان» را جملگی می‌داند. او است که انسان را آفریده است و می‌داند که

قانونگذاری می‌کرد، مطرح و شائع بود ... با توجه به همه این اعتبارات، اسلام ترجیح می‌دهد که مردان آزاده مؤمن با آزادگان ازدواج کنند. و با کنیزکان ازدواج ننمایند، در صورتی که توان ازدواج با آزادگان را داشته باشند. البته اسلام اجازه می‌دهد ازدواج با کنیزکان انجام گیرد، ولیکن در حالت عدم قدرت مالی، و وجود مشقت انتظار ازدواج با احرار. این است که چون مشقت انتظار صبر از کف برباید، و مردان را به فسق و فجور گرفتار نماید: فسق و فجور درد و رنج، یا فسق و فجور فتنه و فساد، دین اسلام جلو ایشان را نمی‌گیرد و آنان را از آسایش و آرامش و خوشی باز نمی‌دارد. اسلام در این صورت ازدواج با کنیزان مؤمنی را آزاد می‌گذارد که متعلق به کسان دیگری هستند، به سه شرط:

یکم: واجب است که ایشان مؤمن باشند.

دوم: واجب است که مهریه به عنوان یک فریضه بدیشان داده شود، نه به صاحبان آنان. چرا که مهریه حق خالص ایشان است:

﴿وَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾.

مهریه ایشان را بپردازید.

سوم: واجب است که این اموال عنوان مهریه داشته باشد، و بهره‌مندی از ایشان از راه ازدواج بوده نه بگونه دوست بازی و زنا انجام پذیرد. دوست بازی بدین صورت است که زن متعلق به کسی می‌گردد، ولیکن در زنا زن متعلق به همگان می‌شود!

﴿مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ﴾.

کنیزانی را برگزینید که با عفت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی (نامشروع) برنگزینند.

در جامعه آن روزی جاهلیت همه روابط جنسی مذکور در میان آزادگان هم شائع و آشکار بود، بدانگونه که در فرموده عائشه - رضی الله عنها - گذشت. در میان کنیزکان هم - گذشته از آزادگان - انواع زنا پخش و هویدا بود. بزرگان قوم قریش، کنیزان برده خود را

اگر کسی از شما نتوانست با زنان آزاده مؤمن ازدواج کند، می‌تواند با کنیزان مؤمنی ازدواج نماید.

اسلام ازدواج با زن آزاده را در صورت توان - یعنی داشتن قدرت مالی برای ازدواج با آزاده - ترجیح می‌دهد. چرا که آزادگی زن آزاده سبب می‌شود که او عفت خود را نگاه دارد، و بدو می‌آموزد که چگونه ناموس خویش را مصون، و به چه شکل، احترام شوهرش را محفوظ نماید. چنین زنانی «مُحْصَنَات» بشمارند، نه این که در اینجا مراد از «مُحْصَنَات» زنان شوهردار باشد. چرا که قبلاً از تحریم ازدواج با زنان شوهردار سخن به میان آمده است. لذا «مُحْصَنَات» به معنی زنان آزاده است. در پرتو آزادگی، عفت و ناموس خود، و حرمت و احترام شوهران خویش را نگاه می‌دارند. آزادگی به دل‌هایشان شکوه می‌بخشد و به زیر حجاب کرامت و بزرگواریشان می‌کشد، و ضمانت‌های اجتماعی زندگی را برایشان افزون می‌سازد. آخر زن آزاده دارای خانواده و خاندان و آوازه و نام و ننگ است، و کسانی دارد که او را می‌پایند و مراقبتش می‌نمایند. خود او نیز از ننگ و عار، هراسان است، و برای خود عزت و کرامت قائل است. این است که خویشش را از رذالت زنا می‌پاید، و از پستی و پلشتی بدور می‌نماید ... این چیزها برای جز آزاده، مطرح نیست، و لذا غیر آزاده «مُحْصَنَه» نمی‌باشد. کنیز هنگامی که ازدواج هم بکند، رسوبات و ته‌نشست‌هایی از روزگاران بندگی در اندرون وی نهان و برجا است. لذا صیانت و عفت و عزتی را که آزاده خواهد داشت، او نخواهد داشت. گذشته از این، او شرافت خانوادگی و عظمت فامیلی ندارد تا از آلوده کردن آن بهراسد. افزون بر اینها، به فرزندان چنین برده و بنده‌ای، جامعه با دید تحقیرآمیزانه‌ای می‌نگرد، و احترامی را که برای فرزندان آزادگان قائل است، برای زادگان کنیزکان در نظر نمی‌گیرد. بدین سبب زشتی بردگی به شکلی از اشکال آویزه دامنشان می‌گردد ... همه این چیزهایی که گذشت، در جامعه آن زمان که این آیه، برای آن



به هنگام ظهور اسلام، در سراسر کره زمین مردمان معتقد بودند که آزادگان و بردگان از لحاظ اصل انسانی با همدیگر متفاوت بوده و می پنداشتند که هر کدام از نژاد جداگانه ای هستند! چنین باور و پنداری بر اندیشه جهانیان حاکم و فرمانروا بود. ولیکن قرآن آزادگان و بردگان را از اصل واحدی به حساب می آورد، و پیوند انسانی و پیوند ایمانی را محور ارتباط می داند و بس:

﴿وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاٰمَانِكُمْ، بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾.

خداوند آگاه از ایمان شما است. (از ازدواج با کنیزان سرپیچی نکنید، چرا که) برخی از برخی هستید (و شما و ایشان در برابر دین یکسان می باشید).

قرآن صاحبان کنیزان را «سروران» نمی نامد، بلکه آنان را «اهل» می نامد:

﴿فَاَنْكِحُوْهُنَّ بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ﴾.

با اجازه اهل ایشان با آنان ازدواج کنید.

قرآن مهریه کنیز را متعلق به صاحبش نمی سازد. مهریه او حق خودش بوده و بدین وسیله او را خارج از این قاعده می کند که می گوید: کسب کنیز جملگی متعلق به صاحب کنیز است ... چرا که ازدواج او کسب نمی باشد و بلکه ازدواج او پیوند حاصل کردن وی با مردی است و مهریه اش حق چنین پیوند مقدسی است:

﴿وَآتُوْهُنَّ اُجُوْرَهُنَّ﴾.

مهریه ایشان را بدیشان بپردازید.

قرآن کنیزان را بالاتر از این می گیرد که ناموس خود را با پول بفروشند، بلکه پیوندشان را ازدواج خویشنداری از گناه و حفظ آبرو می شمارد:

﴿مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ اُحْذَانٍ﴾.

کنیزانی را برگزینید که با عفت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی (نامشروع) برنگزینند.

همه این گفته ها، پسوده ها و ارجهائی است که بزرگداشت انسانیت این کنیزان را دربردارد. حتی در آن زمان که کنیزان در موقعیتی بودند که از نژاد آزادگان شان نمی شمردند، بزرگواری انسانی ایشان در

می فرستادند تا از این راه پلید با اندام خویش برای صاحبانشان کسب درآمد کنند! از جمله: عبدالله بن ابی بن سلول - سردسته منافقان در مدینه - چهار کنیز داشت که برای او از این راه پول بدست می آوردند! این شیوه پلید، پس مانده های لجنزارهای جاهلیت بود، لجنزارهایی که اسلام آمده بود تا عربها را از آنها برگیرد، و پاک و پاکیزه شان دارد، و گذشته از ایشان، همه آدمیان را بلندی و رفعت دهد و بالایشان برد و بالایشان کند.

اسلام راه واحدی را برای همزیستی مردان آزاده با اینگونه «کنیزکان» پدید آورده است، و آن راه ازدواج است، که در آن زنی متعلق به مردی است و بس، آن هم جهت تشکیل خانه و خانواده ای. دیگر نه راهی که در آن شهوتها و هوسرانیهای حیوانی انجام می پذیرد. در ازدواج اسلامی اموال در اختیار مردان قرار می گیرد تا بعنوان مهریه واجبی پرداخت شود، نه این که مزدی گردد برای دوست بازی یا زناکاری ... اسلام همچنین چنین روابطی را در دنیای کنیزکان نیز از لجنزار جاهلیت پاکیزه می دارد، لجنزاری که بشریت بدان خویشتن را می آلود، هر زمان که به جاهلیت گرفتار آید! لجنزاری که امروزه جاهلیت معاصر در هر جایی خویشتن را بدان آلوده می کند، چرا که همه جا پرچمهای جاهلیت برافراشته می گردد، نه پرچم اسلام!

به هر حال، پیش از این که از این آیه بگذریم، لازم است در برابر تعبیر قرآن از حقیقت روابط و پیوندهای انسانیت موجود در میان آزادگان و بردگان در جامعه اسلامی، اندکی بایستیم و ببینیم بدانگاه که جامعه اسلامی با این امر رویاروی گشته است، این آئین چه دیدگاهی نسبت به آن داشته است و با چه چشمی بدان نگرسته است:

قرآن به بردگان، کنیز و جاریه نمی گوید، بلکه آنان را ﴿فَتٰیاتٍ﴾ یعنی دخترکان می نامد:

﴿فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ مِّنْ فَتٰیاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾.

از میان دخترکان مؤمن خودتان که مالک آنان شده اید.

قرآن نه تنها مورد طعن قرار نمی‌گیرد، بلکه با واژه ناخوش‌آیندی از آنان سخن نمی‌رود.

هنگامی که این بزرگداشت و ارجگذاری اسلامی، سنجیده شود با رفتاری و کرداری که در جاهلیت سراسر کره زمین آن روزی، نسبت به بردگان انجام می‌گرفت، و پیش چشم داشته شود مردمان دیدگاهشان درباره بردگان چه بود، و چگونه آنان را از حق انتساب به «انسانیت»، صاحبان بردگان محروم می‌کردند، و همه حقوق مترتب بر «انسانیت» را هم از آنان سلب می‌نمودند، هویدا می‌گردد که اسلام کرامت «انسان» را از کجا به کجا کشانده است، و تا چه اندازه بدو والائی بخشیده است. و روشن می‌شود که اسلام، چگونه در همه احوال و اوضاع، عزت انسان را در مد نظر داشته است و حرمت او را پائیده است. البته به ندرت شرایط و ظروفی بوده است که برخی از مردمان رعایت حال بردگان را نکرده‌اند و حقوقشان را پایمال نموده‌اند، ولیکن کار چنین گروهی را نباید به حساب اسلام گرفت، چرا که قوانین اسلام جدا است و رفتار اینان جدا.

همچنین وقتی که رفتار کریمانه اسلام با بردگان را در نظر داشته باشیم، و ببینیم که چگونه اسلام، در حالات ناگهانی و گذرائی که پیش می‌آید، امور بردگان را سر و سامان می‌بخشد، برایمان روشن می‌گردد که اسلام چقدر فاصله دارد با رفتار و کردار ناپسندی که سپاهها و گروههای پیروز در جاهلیت تازه کنونی در حق زنان و دوشیزگان سرزمینهای شکست خورده روا می‌دارند. همه ما داستان «رفاه بخشیدن» یا قصه لجنزاری را می‌دانیم که سپاهیان جاهلی آلوده دامن پیروزمند از آن دم می‌زنند. این آلوده دامن هر جا که بروند و برسند، آنجا را به لجن می‌کشند. همچنین می‌دانیم که وقتی هم از جایی کوچیدند، و گور خود را گم کردند، مردمان آن سرزمین، سالهای دور و دراز در لجنزار متعفن که از پس خود بر جای گذاشته‌اند گرفتار می‌گردند و رنج می‌برند.

سپس اسلام برای کنیزی که پس از ازدواج مرتکب زنا گردد، عقوبت سبکی را تعیین می‌کند. زیرا در ازدواج، موقعیت و شرایط او را در نظر می‌گیرد و می‌داند که موقعیت و شرایطی که کنیز دارد، چه بسا او را به گندنازی زنا افکند، و در برابر شوق گناه از آزاده ضعیف‌ترش گرداند، و زودتر از آزاده گول دامن آلودگان را بخورد. آخر کنیز کمتر خویشتنداری می‌کند و عفت خود را نگاه می‌دارد، چرا که اغلب احساس کرامت شخصی و احساس شرافت خانوادگی در او کاستی می‌گیرد، در صورتی که پی بردن به کرامت شخصی و درک شرافت خانوادگی، هر دوی آنها آزاده را وامی‌دارد که دامن به زنا نیالاید و از آلوده دامن ابا نماید. همچنین اسلام حالت اجتماعی و وضع اقتصادی کنیز را پیش چشم می‌دارد، و اختلاف آزاده و کنیز را در این باره می‌داند، و متوجه است که چنین حالات و اوضاعی سبب می‌گردد که کنیز چه بسا از لحاظ ناموسی سهل‌انگاری بیشتری داشته باشد، و در برابر کشش پول، و عظمت حسب و نسب کسی که او را نیرنگبازانه به خود می‌خواند و فریبکارانه به دام گناهش می‌کشاند، کمتر تاب مقاومت نشان بدهد.

اسلام حساب همه این چیزها را می‌نماید و در پرتو آن حدکنیز را - البته بعد از ازدواج - نصف حد آزاده شوهر ناکرده تعیین می‌کند:

﴿فَإِذَا أَحْصَنَ، فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ، فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ﴾.

اگر پس از ازدواج، از کنیزان زنا سر زد، عقوبت ایشان نصف عقوبت زنان آزاده (یعنی: پنجاه تازیانه) است. روشن است که نصف عقوبتی مراد است که قابل تقسیم باشد، و آن عقوبت تازیانه است، نه عقوبت سنگسار. چرا که سنگسار قابل تقسیم نمی‌باشد. پس اگر کنیز مؤمن شوهر کرده‌ای زنا کرد، نصف عقوبت آزاده دوشیزه شکنجه می‌گردد. در مورد عقوبت کنیز دوشیزه هم در میان فقهاء به شیوه‌های گوناگونی سخن رفته است: آیا حد او نصف حد آزاده دوشیزه است و

خانواده محترمی باشد، نصف اموالش مصادره می‌گردد، و اگر از خانواده نامحترمی باشد، عقوبت وی تازیانه و تبعید خواهد بود»<sup>(۱)</sup>.

در قانون هندی هم که «منو» آن را وضع کرده بود و مشهور به «منو شاستر» بود، چنین آمده است: «اگر یک برهمنی سزاوار کشتن شد، برای حاکم روا نیست جز تراشیدن سر او، ولی اگر دیگری سزاوار کشتن شد، باید او را کشت! هرگاه یکی از نجسها به یکی از برهمنیها پرخاش کند و دستی یا عصائی برای زدنش بلند سازد، دست او قطع می‌گردد ... الخ ...»<sup>(۲)</sup>.

یهودیان هم اگر عظیمی در میانشان دزدی می‌کرد، رهایش می‌ساختمند، و اگر حقیری دزدی می‌نمود، مجازاتش می‌کردند<sup>(۳)</sup>.

اسلام آمده است تا حق را در جای خودش بگذارد، و جنایتکار را به عقوبت برساند، و در این راه همه جوانب و لوازم «موقعیت» را مراعات می‌دارد. از جمله مجازات کنیز شوهر کرده را نصف مجازات آزاده شوهر ناکرده تعیین می‌کند. کنیز را از عقوبت معاف نمی‌دارد، و اراده او را به بهانه وقوع کار تحت فشار محیط و فرمان روزگار نادیده نمی‌گیرد و هیچ نمی‌انگارد، چرا که این کار خلاف موقعیتی است که در آن است. همچنین از موقعیت او غافل نمی‌ماند، لذا بدو همچون آزاده عقوبت نمی‌رساند، آخر موقعیت او جدای از موقعیت آزاده می‌باشد. اسلام همچون جاهلیت بر ضعیفان نمی‌تازد و اقویاء را معاف نمی‌سازد، بلکه با هر کسی آن کند که سزد، و بگونه‌ای رود که شود.

جاهلیت جدید در آمریکا و در جنوب آفریقا و در دیگر جاها، هنوز که هنوز است پیوسته تبعیض نژاد را در مد نظر می‌دارد، و گناهی را بر قدرتمندان و بزرگان «سفید پوست» می‌بخشاید که عین آن را بر ضعیفاء و ناتوانان «رنگین پوست» نمی‌بخشاید! لذا جاهلیت همان

پیشوای مسلمانان عهده‌دار اجراء آن می‌گردد؟ یا این که فقط ادب کردنی است که آقای او، آن را عهده‌دار می‌شود و کمتر از نصف حد هم می‌باشد؟ اینها اختلافاتی است که باید آنها را در کتابهای فقهی جستجو کرد.

اما ما - در کتاب فی ظلال القرآن - معتقدیم که این آئین، موقعیت مردمان و شرائط ایشان را مراعات می‌دارد، در حین این که دست آنان را می‌گیرد و از مراتب عالی پاکیزه بالایشان می‌برد و والایشان می‌گرداند.

این آئین - همانگونه که گفتیم - موقعیت مردمان را در مد نظر می‌دارد، اما بدون این که بگذارد ایشان به نام چنین موقعیتی در گل و لای فرو لولند! خداوند اوضاع و شرائط محیط بر زندگی بنده را می‌دانسته است، اوضاع و شرائطی که کنیز را - هر چند که شوهردار باشد - در برابر پایداری شوق گناه و کشتش انجام خطا، ناتوانتر از دیگران می‌سازد. بلی اسلام از یک سو چنین موقعیت و واقعیاتی را نادیده نمی‌انگارد، و برای کنیز عقوبتی بسان عقوبت آزاده در نظر نمی‌دارد، و از دیگر سو به چنین موقعیت و واقعیاتی قدرت و سلطه کامل عطاء نمی‌نماید تا با توجه بدان، بطور کلی کنیز را از عقوبت معاف گردانند. بلکه میانه‌روی را پیشه می‌سازد، و در این راستا همه شرائط و جملگی عوامل را مراعات می‌دارد.

بدین منوال می‌بینیم که اسلام پستی پله برده را مایه عقوبت مضاعف نگردانده است، بدانگونه که قوانین جاهلی حاکم بر سراسر کره زمین رفتار می‌کرد. قوانینی که طبقات پائین و ضعیفاء را سخت تنبیه می‌نمود، و طبقات اشراف و اقویاء را مجازات ناچیزی می‌کرد و چه بسا از ایشان صرف نظر می‌نمود.

قانون مشهور و معمول رومی این بود که طبقه مردمان هر اندازه پائین تر می‌بود، عقوبت شدیدتر می‌گردید. در این باره می‌گفت: «کسی که بیوه جوانی یا دوشیزه‌ای را غافلگیر کند و بدو تجاوز نماید، اگر چنین کسی از

۱- کتاب ژوستین، ترجمه عبدالعزیز فیمی.

۲- کتاب: ماذا خسر العالم بالتحطاط المسلمین. تألیف: ابوالحسن ندوی.

۳- هر پنج تا آن را روایت کرده‌اند.

جاهلیستی است که از دیرباز بوده است، و اسلام هم همان اسلامی است که قبلاً بوده است.

بدنبال این گفتار، آیه با سخن گفتن از ازدواج با کنیزکان به پایان می‌آید و اجازه می‌فرماید کسی که از رنج و سختی یا ارتکاب گناه بهراسد، می‌تواند با کنیزان ازدواج نماید، ولیکن کسی که بتواند شکیبایی کند - بدون این که به مشقت دچار آید و یا مرتکب گناه گردد - این کار با توجه به چیزهایی که قبلاً گفتیم و شروطی که از دواج با کنیزان به همراه دارد، برای وی بهتر خواهد بود:

﴿ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ. وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ. وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

از دواج با کنیزان به هنگام عدم قدرت، برای کسی از شما آزاد است که ترس از فساد داشته باشد (و بترسد به مشقتی دچار شود که به زنا منتهی گردد). و اگر شکیبایی ورزید (و از ازدواج با کنیزان خودداری کنید و بتوانید عفت خود را مراعات دارید) برای شما بهتر است. و خداوند دارای مغفرت و مرحمت فراوان است.

خداوند نمی‌خواهد بندگان خود را به رنج اندازد، و ایشان را گرفتار فتنه و بلا سازد. وقتی که دین خدا - دینی که برای آنان برگزیده است - از ایشان می‌خواهد که اوج بگیرند و بالا روند و والا شوند، همه اینها را هم در حدود فطرت انسانی، و به اندازه توان نهان در سرشت آدمیزادگان، و در حدود نیازمندیهای حقیقی ایشان، از آنان می‌طلبد. از اینجا پیدا است که اسلام برنامه سهل و ساده بوده، و فطرت را در نظر می‌گیرد، و نیاز را می‌شناسد، و ضرورت را می‌سنجد و اندازه‌گیری می‌کند. آنچه هست این است که فرو افتادگان را تشویق به فرو افتادن نمی‌سازد، و غرق شدگان در لجنزار را آفرین نمی‌گوید، و در برابرشان نمی‌ایستد تا برایشان کف بزنند، و سقوط و هبوط ایشان را مبارک باد نمی‌گوید و تمجید و تعریف نمی‌کند. از دیگر سو آنان را از تلاش در راه بزرگ‌منشی و والائی معاف نمی‌دارد، و از پیامد

خوشگذرانی و هوسرانی آزاد نمی‌نماید.

آئین اسلام مسلمانان را فریاد می‌دارد و ایشان را به شکیبایی می‌خواند و از ایشان می‌خواهد که تا توان ازدواج با آزادگان فراهم می‌آید حوصله داشته باشند. چرا که آزادگان برای حفظ عفت با انجام ازدواج سزاوارتر از دیگران بوده، و خانواده‌ها بر دوش ایشان استوارتر و پابرجاتر می‌ماند، و فرزندان محترم و بزرگوار به شوهرانشان تقدیم می‌دارند، و به نحو احسن نسل جدید را تربیت و مراقبت می‌نمایند، و در حفظ ناموس شوهرانشان به جان می‌کوشند. ولیکن هنگامی که مرد بترسد که دچار رنج و درد شود، رنج و درد حاصل از شکیبایی، و رنج و درد فتنه و بلایی که تاب مقاومت با آن نباشد، در این صورت، مرد اجازه دارد و می‌تواند برای بالا بردن مقام کنیزان به تلاش ایستد، و با بزرگداشت آنان بر شخصیت ایشان بیفزاید. چرا که آنان «دخترکان جوان» و اینان «اهل و خانواده» ایشان» بشمارند، و ایمان، یکایک ایشان را به همدیگر پیوند می‌دهد، و خداوند از همگان آگاه‌تر از ایمان است. کنیزان مهریه دارند و پرداخت مهریه بدیشان واجب است، و لذا زناشویی با ایشان ازدواج بشمار است نه دوست‌بازی و زناکاری. این است که آنان هم مسؤول خواهند بود اگر مرتکب زنا شوند، ولیکن عقوبت ایشان توأم با ملایمت و تخفیف و مراعات شرائط و ظروف خواهد بود:

﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

خداوند دارای مغفرت و مرحمت فراوان است.

این بخش از آیه، بدنبال اضطراب ازدواج با کنیزان ذکر، و پیروی بر تخفیف عقوبت ایشان گشته است، و کاملاً بجا آمده است و پیرو مناسبی برای هم این و هم آن شده است. چرا که مغفرت و مرحمت خدا در پشت سر هر گناهی و بدنبال هر اضطرابی است.



آنگاه پیرو همه جانبۀ فراگیری بدنبال آن احکام و آن مقرراتی می‌آید که خداوند برای خانواده در برنامه

خداوند متعال به بندگانش لطف می‌فرماید و بدین منظور فلسفه قانونگذاریهایش را برای ایشان ذکر می‌نماید، و آنان را از خوبی و سادگی برنامه‌ای باخبر می‌سازد که برای زندگی ایشان تنظیم می‌دارد. آری یزدان سبحان بندگانش را بالا می‌برد و والا می‌گرداند و ایشان را به افقی می‌رساند که در آنجا با آنان، به سخن درمی‌آید و مخاطبشان می‌سازد و از فلسفه قوانینی برایشان صحبت می‌دارد که باید برابر آن روند، و بدیشان می‌گوید: من که خدایم می‌خواهم قوانین زندگیتان را برایتان تبیین و به شما تفهیم کنم: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ﴾.

خداوند می‌خواهد (قوانین دین و مصالح امور را)

برایتان روشن کند.

خداوند می‌خواهد فلسفه قوانین خود را برایتان روشن سازد، و شما هم این فلسفه را ببینید، و در باره‌اش بیندیشید، و با چشمان باز و خردهای هوشیار و دلهای آگاه بدان روی آورید و بدانید که قوانین یزدان چیستان و لغز نبوده، و حتی فرمان کورکورانه و بدون علت و حکمت و هدف نمی‌باشد. بلکه قوانین خداوندگاری بگونه‌ای است که شما هم می‌توانید فلسفه آنها را فهم و درک کنید، و لیاقت آن را دارید که چنین فلسفه‌ای با شما در میان گذاشته شود و برایتان از آن سخن رود ... پیدا است که این کار بزرگداشت انسان را می‌رساند. ولیکن کسانی اندازه این بزرگداشت را درک می‌کنند که حقیقت الوهیت و حقیقت عبودیت را پیش چشم داشته باشند، و مقدار این الطاف کریمانه را درک کرده باشند.

﴿وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾.

شما را به راه کسانی (از پیغمبران و صالحان) رهنمود

کند که پیش از شما بوده‌اند.

این برنامه، همان برنامه الهی است. برنامه‌ای که خدا آن را برای جملگی مؤمنان وضع فرموده است. برنامه‌ای است که دارای اصولی ثابت و زیربناهایی یکتا و اهداف و مقاصدی همگانی است. برنامه گروه

اسلامی گنجانده است. احکام و مقرراتی که خداوند آنها را وضع فرموده است تا جامعه اسلامی را بدانها، از گودال زندگی جاهلی بالا برد، و سطح روحی و خلقی و اجتماعی آنان را والا سازد و به قبله بلند پاکیزه درخشانی برساند که مسلمانان را بدان رسانده است و شایسته چنان جایگاهشان دیده است. پیرو قرآنی می‌آید تا برای جامعه مسلمانان حقیقتی را روشن و جلوه‌گر سازد که خداوندگار با این برنامه و با چنان احکام و مقررات و قوانینی می‌خواهد بدان برسند، و همچنین حقیقتی را بر ملا دارد که بیانگر سرانجام بد کسانی است که بدنبال شهوات و لذائذ می‌روند و از برنامه آفریدگار کناره‌گیری می‌کنند:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ، وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ، وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ، وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ، وَيُرِيدَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا. يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ، وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾.

خداوند می‌خواهد (قوانین دین و مصالح امور را) برایتان روشن کند و شما را به راه کسانی (از پیغمبران و صالحان) رهنمود سازد که پیش از شما بوده‌اند، و توبه (لغزشها و بزهکاریهای پیشین) شما را بپذیرد، و خداوند آگاه (از احوال بندگان است و قوانینی را برایتان وضع می‌نماید که مصلحت و منفعت شما را در بر دارد) و حکیم است (و برابر حکمت، احکام شریعت را صادر می‌نماید). خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حق دور شوید و به سوی باطل بگرائید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید) خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چرا که او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد).

حکمتی که در سرشت این برنامه و در پیاده کردن آن، بطور یکسان است.

﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ، وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا﴾.

خداوند می خواهد توبه شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که به دنبال شهوات راه می افتند می خواهند که (از حق دور شوید و به سوی باطل بگرائید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید).

آیه کوتاهی پرده از حقیقتی برمی دارد که خداوند با برنامه و راه خود آن را از مردم می خواهد، و پرده از حقیقتی به کنار می زند و می گوید که آن کسانی که به دنبال شهوات راه می افتند و از برنامه خدا دوری میگزینند، برای مردم چه می خواهند.

کناره گیری از برنامه الهی یعنی به دنبال شهوات راه افتادن. چرا که بیش از برنامه یگانه ای وجود دارد، و آن تلاش و شکیبائی و تعهد است، و هر چیزی جز این به دنبال هوا و هوس راه افتادن بشمار می آید، و اطاعت از شهوات محسوب می گردد، و کژ روی و گناهکاری و گمراهی نام می گیرد.

هنگامی که خداوند برای مردم برنامه ایشان را روشن می سازد، و سنت و قانون خود را برای آنان وضع می نماید، از آدمزادگان چه می خواهد؟ چیزی که می خواهد این است که می خواهد ایشان را ببخشد، و آنان را راهیاب نماید. می خواهد آنان را از لغزشها بدور دارد، و در بالا رفتن از مراتب و درجات عالی کمکشان نماید، و در رسیدن به اوج قلّه بلند انسانی یاریشان فرماید. و اما کسانی که می خواهند مردمان به دنبال شهوات روند، و آنانی که برای مردمان منبعهای ایدئولوژی و مکتبهای عقیدتی را می آریند، منبعها و مکتبهایی که خداوند اجازه پیروی از آنها را نداده است، و برای قوانین زندگی بندگان، آنها را وضع

مؤمنان پیشین و پسین است، و برنامه ملت یگانه ای است که کاروان ایمان در طول روزگاران، آنان را در خود گرد آورده است.

بدین وسیله قرآن، به خدا رسیدگان و راه یافتگان راستای یزدان را در هر مکانی و در هر زمانی گرد هم می آورد، و گروه مسلمان و موبک متحد ایمان را به هم ربط و پیوند می دهد و آنان را در شاهراه فراخ و روشن و دراز، به یکدیگر می رساند. این هم بیدار باش و نگرشی است که مسلمانان را آگاه از حقیقت اصل و ملت و برنامه و راه خود می سازد، و بدو می فهماند که او از زمره این ملت مؤمن به خدا است، و رابطه برنامه الهی چنین ملت مؤمنی را به هم پیوند می دهد، هر چند که زمان و مکان آنان، و مملکت و رنگ ایشان متفاوت باشد. بلی قانون وضع شده یزدان برای مؤمنان در میان جملگی نسلها، و در بین همه قبیله ها و دسته ها و گروهها، چنین ملتی را به هم ربط و پیوند می دهد. ﴿وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ﴾.

توبه (لغزشها و بزهکاریهای پیشین) شما را بپذیرد.

خداوند سبجان قوانین را برایتان بیان می دارد و روشن می نماید، و شما را به راه و روش پیشینیان، رهنمود می سازد تا به شما رحم کند و مورد عطا و مهر خود قرار دهد، و دستتان را بگیرد و به سوی برگشت از خطا و توبه از گناه بکشاند، و راه را برایتان آماده نماید، و در حرکت از آن کمکتان فرماید.

﴿وَاللَّهُ عَلَيْهِمْ حَكِيمٌ﴾.

و خداوند آگاه (از احوال بندگان است و قوانینی را برایتان وضع می نماید که مصلحت و منفعت شما را در بر دارد) و حکیم است (و برابر حکمت، احکام شریعت را صادر می نماید).

لذا چنین قوانینی از دانش و فرزاندگی نشأت می گیرد، و دارای فلسفه و حکمت است. همچنین این رهنمودها از دانش و فرزاندگی سرچشمه می گیرند. آگاهی از درونها و اطلاع از اوضاع و احوال شما، آگاهی از چیزی که شایسته شما و سبب شایستگی شما است. فلسفه و



ویرانیه‌ها، و کلیّۀ این فسادها و تباهیها، و جملگی این بدیها و پلشتیه‌ها را به نام آزادی انجام می‌دهند!!! آزادی هم در اینجا جز نام دیگری برای هوسرانی و پریدن ترها بر ماده‌ها نمی‌باشد!!!

این همان کژ روی و انحرافی است که خداوند، مؤمنان را از آن برحذر می‌دارد. خداوند ایشان را بر حذر می‌دارد از آنچه پیروان هواها و هوسها برایشان می‌خواهند و پیوسته با تمام توان تلاش می‌کنند که جامعه اسلامی را از لحاظ اخلاقی به جامعه جاهلی برگردانند، اخلاقی که مسلمانان در پرتو برنامه پاک و استوار الهی، در آن، به مقامات والائی رسیده‌اند، و منحصر به فرد گشته‌اند. این هم همان چیزی است که امروزه قلمهای پست و دستگاههای هدفدار پلشت، برای نابودی آخرین بقایای آن به مبارزه برخاسته‌اند و می‌خواهند همه موانع آزادی حیوانی موجود در جامعه اسلامی را از سر راه خود بردارند، و بر اخلاق اسلامی قلم بطلان کشند، و بی‌بند و باری شیطانی را جایگزین قوانین یزدانی گردانند، قوانینی که یگانه راه رهایی از لجام گسیختگی‌های ددمنشان، و تنها وسیله جلوگیری از هرج و مرج هوسرانیهای خوشگذرانان است. آری این چنین است، ولیکن شرط آن، این است که گروهی از مؤمنان، با اجازه یزدان سبحان، قوانین را در زمین اجراء و پیاده گردانند.



آخرین پسوده نهفته در پیرو قرآنی بیانگر رحمت یزدان نسبت به ضعف انسان است. مهر خداوند مهربان، در برنامه‌ریزی‌هایی که برای ادامه زندگی انسانها طرح می‌فرماید، و در مقررات و احکامی که برای بهتر زیستن ایشان، معین و صادر می‌نماید، قطعاً حال انسانها را مراعات، و مهر و عطف خداوندگاریش را شامل ایشان می‌دارد. بر ضعیفان آسان می‌گیرد، و بطور کلی در قوانینی که وضع می‌فرماید، سهل و ساده گرفتن و به تنگنا نینداختن و سختگیری نکردن ملحوظ و منظور نظر است، و زیان‌پذیری و زیان‌بخشی ممنوع و قدغن

نفرموده است، از مردم چه می‌خواهند؟ چیزی که می‌خواهند این است که مردم کاملاً از برنامه هدایت بخش الهی کناره‌گیری کنند، و راه راست آفریدگار را رها سازند، و به سوی درجات بالا و مراتب والا نروند!!!

در گسترۀ ویژه‌ای که آیه‌های پیشین از آن سخن می‌رانند، از قبیل: تنظیم خانواده، پاکسازی جامعه، مقرر و مشخص داشتن یگانه شیوۀ پاکی که خداوند دوست می‌دارد زنان و مردان بر آن گرد آیند و در آن به هم رسند، حرام نمودن همه شیوه‌های دیگری جز آن شیوۀ پاک، و بالاخره زشت نشان دادن همه شیوه‌های جدا از آن شیوۀ پاک، در اندرون دلها و در نظر دیده‌ها، آیا در این گسترۀ ویژه، خداوند چه می‌خواهد، و آیا کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، چه چیز می‌خواهند؟

چیزی را که خداوند می‌خواهد، آیه‌های پیشین سوره، آن را بیان داشتند که عبارت بود از: سر و سامان بخشیدن، پاکیزه داشتن، سهل و ساده گرفتن، به همه حال خیرخواه جامعه مسلمانان بودن و مصلحت ایشان را خواستن.

ولی چیزی که کسانی آن را می‌خواهند که به دنبال هواها و هوسها راه می‌افتند عبارت است از این‌که: غریزه‌ها را از هر نوع قید و بندی رها سازند، و جلو خواستها را نگیرند. هر نوع قید و بندی، چه دینی، و چه اخلاقی، و چه اجتماعی!!! بلی می‌خواهند آتش گرم جنسی - هرگونه که دست دهد - بدون هیچگونه مانعی و رادعی بوده، و اسب چموش هوسرانیها لجام گسیخته بماند. آتش گرم جنسی‌ای که با بودن آن، دلی برجای نمی‌ماند، اعصابی آرام نمی‌گیرد، هیچ خانه‌ای آرامش نمی‌شناسد، ناموسی سالم نمی‌ماند، و خانواده‌ای تشکیل نمی‌گردد. آخر آنان می‌خواهند، آدمیزادگان دسته‌های چهارپایان و گله‌های حیوانات گردند و در میان رمۀ انسانها ترها بر ماده‌ها بپرند، بدون هیچگونه ضابطه و قانونی جز ضابطه و قانون نیرومندی و نیرنگبازی و داشتن ابزار دستیابی!! همه این نابودیه‌ها و

است:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ، وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾.

خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چرا که او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد).

در جولانگاه آیات فوق، و در جملگی احکام و مقررات و رهنمودهائی که آیه‌های مذکور بیان می‌دارند، ساده و آسان گرفتن، روشن و هویدا است. چنین سهل و سبک گرفتنی، در اعتراف به انگیزه‌های سرشت انسانی، و سر و سامان دهی پیدا در پاسخگوئی به فطرت، و در بکارگیری توان آن، در جولانگاه پاک نتیجه‌بخش و بدور از گناه و عصیان، و در فضای صاف و زیبا و والای ایمان، مجسم و جلوه‌گر است. بدون این که خداوند بندگان خود را با سرکوبی خواسته‌های سرشتی ایشان به رنج اندازد و به بلا گرفتار سازد، و آنان را در پاسخگوئی به فطرت انسانی، بدون هیچگونه حدّ و مرز و قید و بندی، به دنبال امیال نفسانی روان گرداند و سرازیر سازد.

و اما در گستره عامی که برنامه الهی برای کلیه امور زندگانی بشری در مدّ نظر گرفته است و جهت آن برنامه‌ریزی فرموده است، باز هم سهل و ساده گرفتن و سختگیری نکردن، کاملاً آشکار است. چرا که در آن فطرت انسان و توان و نیازمندیهای راستین او مراعات گشته است، و بگونه‌ای قوانین یزدان واقعیت انسان را در نظر گرفته است که بتواند همه نیروهای سازنده خود را آزاد سازد، و انرژیهای زندگی ساز او پراکنده نگردد و بهیچوجه هدر نرود و بیهوده صرف نشود.

بسیاری از مردم گمان می‌برند که پای‌بند بودن به برنامه یزدان - بویژه در پیوندهای زنانگی و مردانگی - سخت و طاقت‌فرسا است، ولیکن روان شدن به دنبال کسانی که شهوات را می‌جویند و راه لذّاذن می‌پویند،

بسی ساده و آسایش بخش است. اما این وهم بزرگ و خیال سترگی بیش نیست. زیرا رهاسازی شهوات از هر نوع قید و بندی، و پیجوئی خوشگذرانی - تنها خوشگذرانی و بس - هرگونه که دست دهد و هر کجا که میسر گردد، و دور افکندن «وظیفه»، وظیفه‌ای که اگر تنها خوشگذرانی اولین و آخرین قاضی باشد، جایگاه و پایگاهی ندارد، و هدف نهائی در جهان انسانی، تنها و تنها نزدیکی مرد و زن بگونه نزدیکی نر و ماده در جهان حیوانی بوده، و پیوند دو جنس از هر نوع قید و بند اخلاقی و همه تعهّدات اجتماعی رها گردد، ... اینها جملگی ساده و آسانند، و آسایش و آرامش و رهایی و آزادی به همراه دارند!!! بلکه برعکس، اینها در حقیقت درد و رنج و گرفتاری و بدبختی را بدنبال دارند، و سختیها و دردسرها بشمارند، و سدّ راه پیشرفت زندگی جامعه، و حتّی زندگی فرد می‌باشند. بلی اینها موانع سر راه ترقّی انسانها و مایه دردسر آدمها هستند، و آبادی را به ویرانی می‌کشانند، و سعادت مردمان را به شقاوت آنان مبدّل می‌گردانند.

نگاهی به واقعیت زندگی جامعه‌هائی که از قید و بند دینی و اخلاقی، و از حیاء و شرم ناشی از دین و اخلاق، «آزادی!» خود را باز یافته‌اند، کافی است که لرزه بر دلها اندازد، اگر دل‌هائی برجای مانده باشد!

روابط نامشروع جنسی، نخستین کلنگی بوده است که تمدّنهای باستانی را در هم فرو ریخته است. تمدّن یونانی و تمدّن رومانی و تمدّن ایرانی را از هم پاشیده است. همین هرج و مرج است که هم اینک تمدّن غربی فعلی را از هم می‌پاشد و ویرانش می‌سازد. آثار کامل گونه فروپاشی فرانسه که پیش‌تاز این هرج و مرج است، آشکار و هویدا گشته است، و نشانه‌های این فروپاشی در آمریکا و سوئد و انگلستان و در تمدّنهای جدید دیگر نیز آغاز و نمایان شده است.

آثار این هرج و مرج از مدّت‌ها پیش در فرانسه نمایان شده است، و از سال ۱۸۷۰ تا به امروز در هر جنگی که در آن شرکت جسته است، به زانویش درآورده است.

همگان را به بذل مال و جان در راه دفاع از میهن می‌خواند، چرا که سخت به نیرو و زمان و سایر ادوات و وسائل نیازمند است، در این گیر و دار به خاطر فرو رفتن مردمان در لجنزار لذت‌پرستیها و هوسرانیها، هزاران نفر از جوانان فرانسه از ارتش اخراج می‌گردند و از کار دفاع برکنار می‌شوند. کاش زیان ملت به سبب بی‌کفایتی چنین جوانانی در همین جا پایان می‌پذیرفت. آنان نه تنها از ارتش اخراج شدند و از میهن دفاع نکردند، بلکه در این اوضاع و احوال سخت و تنگ و نابسامان بخشی از ثروت ملت و قسمتی از ابزار و ادوات جنگی را ضایع کردند و هدر دادند.

«دکتر فرزانة فرانسوی به نام دکتر لیریه می‌گوید: در فرانسه هر سال ۳۰۰۰۰ نفر با بیماری سفلیس و ناخوشیهای بیشمار دیگری که بدنبال دارد جان خود را از دست می‌دهند. این بیماری، خطرناک‌ترین بیماریها برای ملت فرانسه است و پس از بیماری «سل» قرار دارد. این پی‌آمد بدشگون تنها مرضی از امراض مسری موجود در فرانسه است، و جدای از این بیماری، بیماریهای مسری زیادی وجود دارند»<sup>(۱)</sup>.

ملت فرانسه، افراد آن بگونه خطرناکی رو به کاستی می‌نهند، چرا که پاسخ به گرایش جنسی، سهل و ساده انجام می‌پذیرد، و هرج و مرج روابط جنسی و رهایی از دست جنینها و نوزادان فرصتی برای تشکیل خانواده باقی نمی‌گذارد، و بقای خانواده را از میان برمی‌دارد، و قرار و آرام آن را به تباهی و نابسامانی می‌کشد، و تحمل مسؤولیت اطفال و زحمت پرورش نوزادان حاصل از تماس گذرای دو جنس را کسی بر عهده نمی‌گیرد. لذا ازدواج رو به کاستی می‌نهد، و تولید نسل کاهش می‌یابد، و فرانسه به پرتگاه نابودی سرازیر

فرانسه آن گونه که همه شواهد نشان می‌دهند در مسیر فروپاشی و سقوط کامل است. هم اینک برخی از چنین شواهدی را بیان می‌داریم، شواهدی که بعد از جنگ جهانی اول آشکارا جلوه‌گر آمده است و پیدا و نمایان گشته است:

«نخستین چیزی که نیروی جسمانی فرانسویان را متزلزل گردانیده است، و روز به روز ایشان را به ضعف کشانیده است، چیرگی شهوات بر آنان است. چرا که هیجان دائم اعصاب ایشان را سست گردانده است، و بندگی شهوات نیروی استقامت و تلاش آنان را از میان برداشته است، و امراض مسری تندرستی ایشان را پر باد داده است. از اوایل قرن بیستم پیوسته سران ارتش فرانسه، از سطح قوت و از میانگین صحت بدنی مطلوب سربازان وظیفه سپاهیان فرانسوی هر چند سال یک بار می‌کاهند. زیرا شماره جوانانی که همچون سابق از توان و تندرستی برخوردار باشند، در میان ملت رو به کاستی نهاده‌اند، و در طول روزگاران کمتر و کمتر می‌گرداند. این هم وسیله سنجش مطمئنی است و بسان دماسنجی است که برای اندازه‌گیری درجه صحت و میزان دقت بکار می‌رود، با آن هم چگونگی نابودی نیروهای جسمانی ملت فرانسه را می‌توان اندازه‌گیری کرد»<sup>(۱)</sup>. مهمترین عوامل این اضمحلال عبارتند از: بیماریهای مسری نابود کننده. شماره ارتشیانی که حکومت فرانسه مجبور گشته است آنان را از کار برکنار کند و ایشان را روانه بیمارستانها سازد، در دو سال نخستین جنگ جهانی، به سبب مبتلا شدن به مرض سفلیس، ۷۵۰۰۰ نفر بوده است. تنها در یک پادگان متوسط ۲۴۲ سرباز همزمان بدین بیماری گرفتار شده است ... به خدا سوگندت می‌دهم، حال این ملت درمانده را پیش چشم‌دار و بنگر که در آن ایام که فرانسه در تنگنای شگفتی میان زندگی و مرگ بسر می‌برد، و از همه اوقات، بیشتر به تلاش یکایک جنگجویان برجای مانده سالم خود نیاز دارد، و هر فرانک ثروتش بسی باارزش است، و اوضاع و احوال،

۱- همین امر امروزه گریبانگیر آمریکا است. چرا که از هر هفت نفر شش نفر در سن سربازی شایستگی سربازی را ندارد ... سنت آفریدگار و قانون پروردگار تغییرناپذیر است.

۲- کتاب: حجاب. تألیف ابوالاعلی المودودی، رئیس جماعت اسلامی در پاکستان، صفحه ۱۱۳ و ۱۱۴.

می‌برند. پس از آن از چنین زندگی متمرّدانه و لرزانی خسته و افسرده می‌گردند و با زن مشخصی ازدواج می‌کنند، تا بتوانند آرامش و آسایش درون خانه را با لذّت و خوشی دوست بازی بیرون از خانه یکجا گرد بیاورند<sup>(۱)</sup>.

بدین صورت فرانسه به پرتگاه سقوط افتاده است، و در هر جنگی که درگیر آن شده است شکست خورده است، و به همین سبب فرانسه از صحنه نمایش تمدّن پنهان می‌شود، و بعد از آن روز به روز از صحنه نمایش وجود کنار می‌رود، و سرانجام سنت خدا تحقّق می‌پذیرد، سنتی که تخلف‌ناپذیر بوده و عاقبت دیر یا زود رخ می‌دهد، هر چند در برخی از اوقات، به نظر دید شتابگرانه انسان دیر آیند و دیرآهنگ باشد.

اما دولتهائی که هنوز جوان و توانا به نظر می‌آیند، یا این که آثار نابودی آنها هنوز آشکار نگشته است، نمونه‌های زیر، مشتی از خروار کارهائی است که در آنجاها انجام می‌پذیرد:

روزنامه‌نگاری که به تازگی از سوئد دیدن کرده است، بعد از سخن گفتن از آزادی عشق در سوئد، و رفاه مادی آنجا، و ذکر تضمین‌های اجتماعی در جامعه نمونه سوسیالیستی، می‌گوید:

اگر بالاترین آرزوی ما این است که چنین سطح اقتصادی ممتازی را برای ملت پدید آوریم، و با چنین گرایش سوسیالیستی پیروزمندانه‌ای طبقات را از میان برداریم، و هم میهنان خود را از هر گونه مشکلاتی در زندگی آسوده خاطر و ایمن سازیم، و ایشان را از انواع خطرهای که عقل می‌تواند تصوّر کند، بیمه کنیم و در امان داریم ... اگر بدین آرزوی زیبای شیرینی که با تمام توان و با همه امکانات برای تحقّق آن در مصر می‌کوشیم رسیدیم، آیا نتایج و پی‌آمدهای دیگری را که به همراه دارد می‌پسندیم؟ آیا طرف سیاه چنین جامعه نمونه‌ای را می‌پذیریم؟ آیا «آزادی عشق» و اثرات

می‌گردد. امروزه در فرانسه در میان هزار نفر تنها هفت یا هشت نفر ازدواج می‌کنند. از این میانگین می‌توانی کسان بیشماری از اهالی آنجا را پیش چشم داری که ازدواج نمی‌کنند. گذشته از این، همین گروه کم نیز کمتر مرادشان از ازدواج پاکدامنی و در پیش گرفتن زندگی شایسته است. بلکه اغلب هدفشان چیزی جدا از چنین قضیه و غیر از مسأله مذکور است، و آنچه به ذهنشان نمی‌گذرد حفظ عفت و حرمت خویش و زیستن بایسته است. حتّی ازدواجها بیشتر بدین خاطر است که فرزندان حرامزاده‌ای را که خانمها پیش از ازدواج به دنیا آورده‌اند، آقایان حلال‌زاده قلمداد نکنند و به فرزندی بپذیرند!

«بول بیورو» نوشته است: روال عادی در میان طبقه کارگران فرانسه این است که زن از دوست مرد خود، پیش از ازدواج پیمان می‌گیرد که باید او فرزندی را که زن قبل از عقد زناشویی به دنیا آورده است و متعلّق بدو بوده است، به فرزندی قبول کند. در شهر سین Siene خانمی به دادگاه حقوقی مراجعه کرد و آشکارا گفت: من پیش از ازدواج به شوهرم اعلام کرده‌ام که مرادم از ازدواج جز حلال‌زاده کردن فرزندی نیست که آنان حاصل تماس من با او در دوران پیش از ازدواج ما هستند. و اما این که من با او به عنوان همسر معاشرت نمایم و زندگی کنم، چنین چیزی در وقت ازدواج در نظر نبوده و هم اینک نیز قصد آن را ندارم. این است که از شوهرم در شامگاهان خود روز عقد کنانمان جدا گشته‌ام و تا به امروز با وی ملاقات ننموده‌ام، چرا که هرگز در نظر نداشته و ندارم که با او به عنوان همسر زندگی کنم و با یکدیگر زن و شوهر باشیم!

رئیس دانشکده مشهور لبول بیورو شهر پاریس گفته است:

بیشتر جوانان مرادشان از ازدواج بدست آوردن زنانی برای خود فروشی و استمرار معاش از راه زنا است. زیرا جوانان مدت ده سالی یا بیشتر در اطراف و اکناف فسق و فجور آزادانه و رها از هر قید و بندی بسر

زن با مرد را بنگاریم، خواهیم دید که سه درصد پیوند جنسی با شوهران، و بیست و هفت درصد با نامزدان، و شصت و چهار درصد با دوستان موقتی انجام می‌گیرد! بررسیهای علمی نشان می‌دهد که هشتاد درصد زنان سوئدی پیوند جنسی را بطور کامل پیش از ازدواج آزموده‌اند و تمرین کرده‌اند، و فقط بیست درصد چنین کاری را نکرده‌اند و سالم مانده‌اند!

آزادی عشق، بطور طبیعی منتهی به تأخیر ازدواج گشته است، و خواستگاری را به تأخیر انداخته است. به همراه آن شماره فرزندان نامشروع هم - همانگونه که گفتم - افزایش پیدا کرده است.

نتیجه طبیعی سرانجام این کارها نیز این است که از هم پاشیدگی خانواده‌ها رو به افزونی نهد. اهالی سوئد از «آزادی عشق» جانبداری می‌کنند و در این باره سخنشان این است: جامعه سوئدی به خیانت بعد از ازدواج به چشم احتقار نگاه می‌کنند و همسان هر جامعه متمدن دیگری آن را زشت و ناپسند می‌دانند. این درست است و ما منکر آن نمی‌باشیم، ولی آنان نمی‌توانند از مسیری که رو به نابودی دارد، دفاع کنند ... حال نگاهی بیندازیم به درصد بالا و هراس‌انگیز طلاق:

درصد طلاق در کشور سوئد، بالاترین درصد طلاقها در جهان است. در میان شش یا هفت ازدواج، برابر سرشماریهایی که وزارت کار و امور اجتماعی انجام داده است، یکی به طلاق می‌انجامد. درصد طلاقها اول ناچیز بوده ولیکن پیوسته رو به افزایش نهاده است. در سال ۱۹۲۵ در میان ۱۰۰۰۰ نفر از ساکنان، تنها ۲۶ طلاق رخ داده است، ولی این رقم در سال ۱۹۵۲ به ۱۰۴ طلاق انجامیده است، و بعدها در سال ۱۹۵۴ به ۱۱۴ طلاق رسیده است.

سبب آن این است که سی درصد ازدواجها، بدنبال حمله شدن دختر جوان، از روی ناچاری و تحت فشار شرائط و ظروف انجام می‌پذیرد. ازدواجی هم که از روی اضطرار و ناچاری باشد، روشن است که همچون

بسیار خطرناکی که برای هستی خانواده دارد، مورد پسند و بابت طبع ما خواهد بود؟

بگذارید با اعداد و ارقام با یکدیگر به سخن پردازیم. با وجود همه این تشویق‌ها و تشجیعهایی که برای ماندگار ماندن و تشکیل خانواده دادن، در میان است، خط نمودار جمعیت سوئد رو به انقراض را نشان می‌دهد! با وجود دولتی که هزینه ازدواج دختر جوان را برعهده می‌گیرد، و مخارج دوران زندگی کودک او را تا از دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌گردد، پرداخت می‌نماید، با همه اینها خانواده سوئدی در راه عدم تولید نسل گام برمی‌دارد و اصلاً نمی‌خواهد فرزندی بزیاید!

همراه با این اوضاع و احوال، دائماً درصد ازدواج کنندگان کمتر و کمتر می‌شود، و پیوسته درصد فرزندان نامشروع بیشتر و بیشتر می‌گردد. این را نیز در نظر داشته باشید که بیست درصد پسران و دختران جوان، هرگز ازدواج نمی‌کنند.

دوران صنعتی کردن شروع گشت و به همراه آن جامعه سوسیالیستی سوئد در سال ۱۸۷۰ آغاز گردید. نسبت مادران - البته مادران بی‌شوهر - در آن سال هفت درصد بود، این نسبت در سال ۱۹۲۰ به شانزده درصد رسید، بر سرشماریهای دیگر اطلاع پیدا نکرده‌ام، ولیکن شکی نیست که دائماً رو به افزایش است.

مؤسسات علمی پرس و جوهائی درباره «عشق آزاد» در سوئد داشته‌اند. از آنها آشکارا برآمده است که پسران در سن هیجده سالگی و دختران در سن پانزده سالگی پیوند زناشویی بدون ازدواج خود را می‌آغازند، و نود و پنج درصد جوانان در سن بیست و یک سالگی روابط جنسی دارند!

اگر بخواهیم بیشتر سخن بگوئیم و توضیحاتی را بیان داریم که خواستاران عشق آزاد را قانع سازد، می‌گوئیم: هفت درصد پیوندهای جنسی با خانمهای نامزد، و سی و پنج درصد با دوستان زن دائمی، و پنجاه و هشت درصد با دوستان زن موقتی انجام می‌پذیرد!

اگر بخواهیم نسبت پیوند جنسی پیش از بیست سالگی

دچار تنشهای روانی می‌گردند! پزشکان سوئدی می‌گویند: پنجاه درصد بیمارانشان مبتلای به روان پریشی هستند و روان پریشی آنان همراه با بیماریهای جسمانی است. بی‌گمان ادامهٔ برخورداری از آزادی بی‌ایمانی، چنین کجرویهای نفسانی را چندین برابر می‌گرداند، و انگیزه‌های از هم پاشیدگی خانواده را افزایش می‌دهد، و مردمان را به انقراض نسل می‌کشاند.

حال و وضع ناجور آمریکائیا از حال و وضع مذکور سوئدیه‌ها، دست کمی ندارد، و خبرهای ناگوار و هراس‌انگیز پیاپی به گوش می‌رسد و بیم داندنها و بیداری‌اشها، پیوسته طنین‌انداز می‌گردد. ولیکن ملت آمریکا هنوز در عنفوان جوانی است و بدین خبرهای ناگوار و تهدیدهای تندرآسا التفات نمی‌ماید. اما با وجود ظاهر آراسته، عوامل تخریب، پیکرهٔ آن را متلاشی می‌سازد و به سرعت در تدمیر آن می‌کوشد، و هر چند که بیرون پیراسته‌ای دارد، از درون فرسوده و رو به نابودی است.

در آمریکا و انگلستان کسانی هستند که اسرار نظامی مملکت خویش را به دشمنان می‌فروشند! فروش اسرار نظامی نه بدان خاطر انجام می‌پذیرد که چنین افرادی به پول نیاز دارند، بلکه بدین سبب است که ایشان گرفتار انحرافات جنسی ناشی از آثار سوء هرج و مرج جنسی حاکم بر جامعه هستند!

چند سال پیش، پلیس آمریکا گروه زیادی را دستگیر نمود که در شهرهای مختلف شاخه داشتند. اینان جماعتی از قاضیان و پزشکان - یعنی کسانی از طبقهٔ فرهیختگان مملکت - بودند و کار ایشان یاری دادن شوهران و همسران در گرفتن طلاق بود. بدین شکل که شوهر یا همسر را در حالت ارتکاب زنائی دستگیر می‌نمودند که خودشان شرائط آن را ایجاد می‌کردند. چرا که در برخی از نواحی کشور آمریکا، یکی از دلائل پذیرش طلاق، وقوع زنا است. گروه مذکور برای شوهر یا همسری که می‌خواست طلاق بگیرد به تلاش

ازدواج معمولی دوام نخواهد داشت. انگیزهٔ دیگر طلاق این است که قانون سوئدی هیچگونه مشکلاتی بر سر راه طلاق قرار نمی‌دهد. کار طلاق کاملاً سهل و ساده است و هر زمان که شوهر و همسر بخواهند، می‌توانند فوراً از یکدیگر جدا شوند. کار طلاق بسیار آسان صورت می‌گیرد. هرگاه همسر یا شوهر با داشتن دلیل بسیار ساده و معمولی تقاضای طلاق کند، طلاق انجام می‌پذیرد!

علاوه بر آزادی عشق در سوئد، در کنار آن آزادی دیگری موجود است که اکثریت اهالی سوئد از آن بهره‌مندند. و آن آزادی عدم ایمان به خدا است! در سوئد تلاشهایی برای رهایی از سلطهٔ کلیسا - بطور کلی - انجام می‌پذیرد. این پدیده بر نروژ و دانمارک نیز حکمفرما است. معلمان در مدارس و سائر آموزشگاهها از این آزادی دفاع و جانبداری می‌کنند و آن را به اذهان نوجوانان و جوانان فرو می‌برند.

نسل جدید منحرف می‌گردد. این پدیدهٔ تازه، نسل جدید را در سوئد و سائر دولتهای اسکاندیناوی تهدید می‌کنند. قطعاً از دست دادن ایمان، آنان را به انحراف می‌کشاند، و معتاد به انواع مواد مخدرشان می‌سازد و دائم الخمرشان می‌نماید. شمارهٔ فرزندان معتاد خانواده‌هایی که پدرانشان دائم الخمر هستند به مرز ۱۷۵۰۰۰ رسیده است. یعنی تعدادی که ده درصد مجموع فرزندان معتاد سائر خانواده‌ها را تشکیل می‌دهند. رو آوردن نوجوانان پسر و دختر به مستی روز به روز در حال افزایش فراوان است. پلیس سوئد نوجوانانی را که در حال مستی شدید دستگیر می‌نماید و سنّ آنان بین ۱۵ تا ۱۷ سال می‌باشد، شمارهٔ ایشان برابر است با سه برابر تعداد کسانی که پلیس آنان را در مدت ۱۵ سال پیشین به جرم مستی دستگیر کرده است. روند جامعه هم نشان می‌دهد که مستی نوجوانان پسر و دختر، از بد به بدتر می‌گراید. این کار نیز حقیقت و حشمتاکی بدنبال دارد:

یک دهم کسانی که در سوئد به سنّ بلوغ می‌رسند،



آمیزش با مردانی هویدا است که بدون هیچگونه قید و بندی در میان آنان می‌لوندند ... این سه فساد، پیوسته با گذشت روزگاران در میان ما در حال پخش و افزایش است، و به ناچار سرانجام باعث زوال تمدن و نابودی جامعه مسیحیان می‌گردد. چرا که ما از طغیان آنها جلوگیری نمی‌کنیم و قطعاً باید تاریخ ما به سرنوشت تاریخ رومانی‌ها گرفتار آید و همان راهی را پیماید که سائر ملت‌ها در پیش گرفتند، ملت‌هایی که از رومانی‌ها پیروی کردند و بدنبال شهوات و آرزوپرستی‌ها و کامرانی‌ها روان شدند و به چاله هلاکت و فنا افتادند، و بر اثر میخوارگی، هوسرانی با خانمها، رقاصی در کاباره‌ها و سایر مراکز فساد، سرگرم خوشگذرانی‌ها شدن، و دل به آوازهای جلف خوانندگان بی‌بند و بار دادن، نابود گشتند»<sup>(۱)</sup>.

آنچه هست این است که آمریکا از طغیان این عوامل سه گانه به دور و در امان نمانده است، و بلکه آمریکا هم اینک همان راهی را می‌پیماید که روم در پیش گرفت و بر آن رفت!

روزنامه‌نگار دیگری درباره موج انحراف جوانان در آمریکا و بریتانیا و فرانسه قلم فرسائی می‌کند تا لجام گسیختگی و از هم گسیختگی جوانان ما را بی‌اهمیت جلوه دهد! می‌گوید:

«موج بزهکاری در میان پسران و دختران نوجوان آمریکائی پخش و رو به گسترش است. فرمانروای ناحیه نیویورک اعلان داشته است و گفته است که او چاره‌جویی این انحراف را در رأس برنامه اصلاحی خود در ناحیه قرار می‌دهد. فرمانروا به ایجاد مزرعه‌ها دست یازیده است و اقدام به اصلاحات اخلاقی و سر و سامان دادن به باشگاههای ورزشی کرده است، و در اندیشه بهبود چیزهای دیگری است. ولیکن او اعلان نموده است که چاره‌جویی اعتیاد به مواد مخدر جزو برنامه او نمی‌باشد، و اعتیاد به مواد مخدر، از جمله

می‌ایستاد و طرف را به دام خود می‌انداخت و در حالت زنا دستگیرش می‌کرد!

همچنین مشهور است که در آمریکا دفاتر و مؤسساتی هستند که کار آنها بدنبال شوهران و همسرانی گشتن است که از خانه و کاشانه گریخته‌اند! این کار در جامعه‌ای انجام می‌گیرد که هنگامی که شوهر به خانه برمی‌گردد نمی‌داند آیا همسر خود را در منزل می‌یابد، و یا می‌بیند که از خانه گریخته است و با دوست عزیز خود به کناری خزیده است! و همسر هم نمی‌داند که آیا شوهرش که بامدادان بیرون رفته است به پیش او برمی‌گردد و یا اینکه زنی زیباتر یا جذاب‌تر از او، دل از کف شوهرش ربوده است و او را از آن خود کرده است. جامعه‌ای که بنیاد خانواده‌ها در آن این چنین لرزان و اعصاب، اینگونه پریشان است، کی جای آرامش درون و آسایش روان است؟! به تازگی رئیس جمهور آمریکا بیان داشته است که از هر هفت نفر جوان آمریکائی، شش نفر آنان، به سبب اخلاق بد و ناپه‌نجار و خصال ناپسند و نابسامانی که دارند، شایستگی سربازی و بایستگی سپاهیگری را ندارند!

پیش از یک ربع قرن است که یکی از مجله‌های آمریکائی نوشته است:

«سه عامل اهریمنی، دسته‌های سه گانه متحد آنها دنیای امروزی را فراگرفته‌اند. نخستین آنها ادبیات زشت لجام گسیخته و بی‌بند و باری است که پیوسته بی‌شرمی را بیشتر و بیشتر می‌نماید، و پس از جنگ جهانی اول با سرعت عجیبی بر رونق آن می‌افزاید. دومی فیلم‌های سینمائی است که تنها آتش عشق شهوانی و میل هوسرانی را در مردمان برافروخته نمی‌دارد و بس، بلکه در این باره بدیشان درسهای عملی می‌دهد و هوسبازیه را بی‌پرده بر پرده نمایان می‌سازد. سومی فروپاشی اخلاق در میان توده زنان است. بی‌ادبی آنان در جامعه‌هایی که می‌پوشند، و در نخست‌گیری که برای آن می‌جوشند، و در سیگار کشیدنهایی که هر روز بر آن می‌افزایند، و بالاخره در

طلاق می‌انجامد!

پزشک فرزانه جهان آشنا، الکسیس کاریل، در کتاب خود به نام «انسان موجود ناشناخته» می‌نویسد:

«علی‌رغم این که ما در راه نابود ساختن بیماریهای اسهال اطفال و سل و دیفتری و حصیه و غیره، گامهای سریعی را برداشته‌ایم، ولیکن متأسفانه بیماریهای فساد و بی‌بند و باری و انحرافات اخلاقی و فروپاشی خصال حمیده انسانی، جایگزین آنها گشته است. در جامعه، شماره فراوانی از بیماریهای دستگاه اعصاب و نیروهای عقلانی و روانی وجود و شیوع پیدا کرده است. برای مثال، در برخی از مناطق آمریکا، شماره دیوانگان بستری در آسایشگاهها و مراکز روان‌پزشکی، بیش از تعداد بیماران موجود در تمام بیمارستانهای دیگر است! از سوی دیگر، اضطرابات عصبی و ضعف قوای عقلانی - همسان دیوانگی - روز به روز در حال ازدیاد و افزایش است. این امر بیش از هر چیز دیگری بدبختی افراد را فراهم می‌سازد، و درهم ریختن خانواده‌ها را رواج می‌دهد. قطعاً تباهی روانی و سفاقت عقلانی، برای تمدن انسانی خطرناکتر از بیماریهای مسری است، بیماریهایی که دانشمندان بهیاری و بهداشتی و پزشکان، تاکنون تنها تلاش خود را صرف آنها کرده و بدانها پرداخته‌اند!»



این گوشه‌ای بود از چیزهایی که بشریت همراه در جاهلیت تازه خود بدان گرفتار است. این گرفتاری هم بدان خاطر است که انسانها از افرادی اطاعت می‌نمایند که بدنال شهوات راه می‌افتند و هرگز نمی‌خواهند به سوی برنامه‌ای برگردند که خداوند برای زندگی وضع فرموده است، برنامه‌ای که در آن سادگی و آسانی و آسایش و آرامش انسان ضعیف در مدّ نظر گرفته شده است، و در آن گنجانده شده است که از هوسرانیهای نامشروع، خویشتن را بدور نماید، و از شهوات بیجا خود را محفوظ بگرداند، و راه راست بی‌خطر را بسپماید، و در پرتو آن به راستای خداشناسی و

حشیش و کوکائین که بگونه ویژه‌ای در میان پسران و دختران دانشجوی دانشگاهها شایع و پراکنده است، چاره‌سازی آن را وظیفه نیروهای بهزیستی و بهداشتی می‌داند!

و اما در انگلستان چه خبر؟ در دو سال اخیر، بزهکاریهای تجاوز به زنان و حتی به دختران نوجوان نابالغ، در راههای روستائی و جاده‌های فرعی، فراوان شده است. در بیشتر احوال و اوضاع هم تجاوزکننده یا بزهکار، پسر جوان نو رسیده‌ای بوده است. گاهی بزهکار، دختر جوان یا دخترک کوچک را خفه کرده است و او را بگونه لاشه بی‌جانی رها ساخته است، تا رازش را پخش نسازد، و یا اگر پلیس او را بدو بنمایند، وی را شناسائی نکند!

دو ماه پیش پیر مردی در راه برگشت به روستا، متوجّه می‌گردد که در زیر درختی در کنار جاده، پسر جوانی با دختر جوانی در حال همخوابگی است. پیر مرد بدیشان نزدیک می‌گردد، و با عصائی که در دست داشت به پسر جوان می‌زند و بر او فریاد می‌کشد و می‌گوید: کاری که تو می‌کنی انجام آن بر سر راه مردمان، نادرست و ناروا است!

پسر جوان برمی‌خیزد و با تمام توان، شکم پیر مرد را به رگبار مشت و لگد می‌گیرد و پیر مرد نقش زمین می‌گردد. بدین هنگام جوان با کفشهایش بر سر پیر مرد می‌رود و آن اندازه بر سرش خشمگینانه لگد می‌کوبد تا کاسه سرش تکه تکه و له می‌شود! جوان بزهکار پانزده ساله، و دخترک بیچاره سیزده ساله بوده است». انجمنی که از چهارده منطقه آمریکا فراهم آمده است و کارش رسیدگی به وضع اخلاقی نواحی آمریکا است، بیانیه‌ای صادر کرده است که در آن آمده است: نود در صد ملت آمریکا مبتلای به بیماریهای سرایت‌کننده کشنده‌اند. (البته این امر پیش از کشف ترکیبات تازه آنتی‌بیوتیکهای همچون پنسلین و استرپتومایسین بوده است). قاضی لندسی شهر «دنفر» نوشته است و گفته است: از هر دو ازدواجی که انجام می‌پذیرد، یکی به

خداپرستی برگردد و خویش را شایسته و بایسته دارد و به صفا و پاکی دست یابد:

﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا. يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾.

خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردد و از لوث گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که بدنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حق دور شوید و به سوی باطل بگرائید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید). خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چرا که او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد).

بخش دوم این درس، در برگیرنده گوشه‌ای از روابط مالی در جامعه اسلامی است. تا مسلمانان بدانند چگونه با یکدیگر رفتار کنند، و پاکی رفتار و درستی کردار در میان توده مردمان ضمانت گردد، و بیان شود که زنان همچون مردان در آنچه دارند و در آنچه بدست می‌آورند دارای حقوقی هستند، و هر یک از آنان به اندازه خود حق استفاده از املاک و اموال را دارند. در پایان این بخش سخن می‌رود از سر و سامان دادن به کار قرارداد و لاء، یعنی دوستی و برادری که در جاهلیت، در نخستین روزهای صدر اسلام رواج داشت و روا بود ولیکن بعدها این قانون لغو، و ارث، متعلق به خویشاوندان گردید، و پیمان و لاء جدید منع شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ - إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ - وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عَدُوًّا وَ ظَلَمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا. وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا. إِنَّ تَحْتِيبًا كِبَائِرَ مَا تُهَمُّونَ عَنْهُ نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، وَ نُذْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا. وَ لَا تَتَمَتَّعُوا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ،

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ، وَ أَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا. وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ، وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال هم‌دیگر را به ناحق (یعنی از راههای نامشروعی همچون: دزدی، خیانت، غصب، ربا، قمار، و ...) نخورید مگر این که (تصرف شما در اموال دیگران از طریق) داد و ستدی باشد که از رضایت (باطنی دو طرف) سرچشمه بگیرد، و خودکشی نکنید و خون هم‌دیگر را نریزید، بیگمان خداوند (پیوسته) نسبت به شما مهربان بوده (و خواهد بود)، و کسی که چنین کاری (یعنی خودکشی یا خوردن به ناحق اموال دیگران) را تجاوزگرانه و ستمگرانه مرتکب شود، او را با آتش دوزخ می‌سوزانیم) و این (عمل هم) برای خدا آسان است. اگر از گناهان کبیره‌ای بهره‌یزد که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیره شما را (با فضل و رحمت خود) از شما می‌زدانیم (و به شرط استغفار از کبائر و عدم اصرار بر صغائر) شما را به جایگاه بزرگوارانه‌ای (که بهشت برین است) وارد می‌گردانیم. آرزوی چیزی نکنید که خداوند برخی از شما را با (اعطای) آن بر برخی دیگر برتری داده است (و مردان را در بعضی از چیزها بر زنان، و زنان را در بعضی از چیزها بر مردان فضیلت داده و مرحمت روا دیده است). مردان نصیبی دارند از آنچه فراچنگ می‌آورند و زنان (هم) نصیبی دارند از آنچه بدست می‌آورند (و هر یک از زنان و مردان دارای سرشتی و حقوقی فراخور حال خود می‌باشند. پس با تلاش و کوشش شبانه‌روزی رحمت و برکت خدای را بجوئید) و طلب فضل او کنید. بیگمان خداوند (کاملاً) آگاه از هر چیزی بوده (و به هر نوعی، چیزی بخشیده است که شایسته‌اش بوده است). برای هر یک (از مردان و زنان) وارثانی تعیین کرده‌ایم تا از میراث پدر و مادر و نزدیکان برخوردار شوند (و بر ترکه ایشان

استیلاء یابند) و به کسانی که با آنان پیمان (زناشویی) بسته‌اید (و ایشان را به شوهری یا همسری پذیرفته‌اید) بهره خودشان را (به تمام و کمال) بدهید (و بدانید که) بیگمان خدا بر هر چیزی حاضر و ناظر (و مراقب رفتار و کردار شما) بوده است (و می‌باشد).

این، حلقه‌ای از زنجیره تربیت است. حلقه‌ای از زنجیره قانون است. تربیت و قانون در برنامه اسلامی متلازم یکدیگر، یا متداخل در یکدیگر، و یا متکامل همدیگرند. چرا که قانون اسلام، تربیت در آن منظور است، همانگونه که در آن تنظیم کار و بار زندگی واقعی منظور نظر است. رهنمودهای قانون اسلامی به تربیت دلها می‌انجامد، و تربیت دلها هم حسن اجرای قانون را در پی دارد، و حسن اجرای قانون نیز وقتی میسر است که دلها به جدیت چنین قانونی پی برده باشند و مصلحت نهفته در آن را باور کرده باشند. قانون و رهنمودهای آن، هر دو با هم دل را به خدا پیوند می‌دهند، و دل را از سرچشمه چنین برنامه کامل قانون پروردگاری و رهنمود آفریدگاری آگاه می‌سازند. این ویژگی برنامه یزدانی برای زندگانی بشری است. این تکاملی است که زندگی واقعی را اصلاح می‌گرداند، و همراه با آن دل بشری را بسامان می‌آورد، یعنی که دنیای بیرون و جهان درون را همزمان آباد و روبراه می‌سازد.

در اینجا و در همین بخش می‌بینیم که خداوند، مؤمنان را از خوردن بناحق اموالشان باز می‌دارد، و راه سود حلال را در کار و بارشان بدیشان نشان می‌دهد که عبارت است از تجارت و بازرگانی. در کنار آن می‌بینیم چنین به تصویر کشیده است که خوردن بناحق اموال، کشتن مردمان و مرگ و نابودی ایشان است. همچنین همراه با آن می‌بینیم که برحذر داشتن از عذاب آخرت و افتادن در آتش، به تصویر کشیده شده است. در همان زمان می‌بینیم که خداوند بر آفریدگان خود آسان می‌گیرد و سخت نمی‌گیرد، و مژده می‌فرماید به بخشایش مردمان و آمرزش گناهان ایشان، و کمک

کردن به هنگام ضعف و ناتوانی، و گذشت نمودن از قصور و کوتاهی ... همچنین می‌بینیم که به مردمان می‌آموزد که چشم به نعمتهائی ندوزند که خداوندگار جهان به برخی از ایشان داده است، و بلکه چشم بدوزند به آفریدگاری که دهنده نعمت، او است، و از پروردگاری قدرت مادی و معنوی بطلبند که فضل و عطاء در ید اختیار او است ... این رهنمود هنگامی بیان می‌شود که از حق و حقوق مردان و بهره و قسمت ایشان، و نیز از حق و حقوق زنان و بهره و قسمت آنان سخن می‌رود، و فراچنگ آورده هر یک از مردان و زنان به تصویر کشیده می‌شود. بدنبال هر دو بخش هم این چنین می‌آید: خداوند کاملاً مطلع از هر چیزی است. همچنین بعد از توضیح مسأله وارثان و بیان سهم ایشان آمده است: خداوند بر هر چیزی حاضر و ناظر است ... اینها پسوده‌های الهام بخش مؤثری هستند که با بندهای قانون الهی همراه می‌باشند، و رهنمودهای تربیتی ایزد متعالی هستند که از زوایای درون و بیرون انسان کاملاً باخبر است، و از ساختار روان و جان و شاخه‌ها و راههای بسیار نفس انسان، بس آگاه و مطلع است.



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ - إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ - وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا، وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال همدیگر را به ناحق (یعنی از راههای نامشروعی همچون: دزدی، خیانت، غصب، ربا، قمار، و ...) نخورید مگر این که (تصرف شما در اموال دیگران از طریق) داد و ستدی باشد که از رضایت (باطنی دو طرف) سرچشمه بگیرد، و خودکشی مکنید و خون همدیگر را نریزید. بیگمان خداوند (پیوسته) نسبت به شما مهربان بوده (و خواهد بود). و کسی که چنین کاری (یعنی خودکشی یا

داخل در نصّ پیشین نیست ... اما ذکر آن بدین شکل در روند قرآن، بیانگر نوعی مخالطه و آمیزش با سایر انواع معاملات است. لذا توضیح داده می‌شود که این، خوردن بناحق اموال مردم است ... این مخالطه و آمیزش را وقتی درک می‌کنیم که آیاتی را مورد بررسی قرار دهیم که درباره نهی از ربا در سورة بقره شرف نزول پیدا کرده‌اند. آنجا که از زبان رباخواران می‌خوانیم:

﴿إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾.

خرید و فروش هم مانند ربا است. (بقره / ۲۷۵)  
در خود آیه، پروردگار به سخن ایشان جواب می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾.

و حال آن که خداوند خرید و فروش را حلال کرده است و ربا را حرام نموده است.

رباخواران به هنگام دفاع از سیستم اقتصادی نفرین شده خود غلط‌اندازی می‌کردند و می‌گفتند: داد و ستد - که تجارت و بازرگانی است - مایه افزایش اموال و سود می‌گردد، بنابراین ربا همسان سایر معاملات است و حلال کردن خرید و فروش، و حرام نمودن ربا معنی ندارد!

اولاً، میان سرشت کارهای بازرگانی با کارهای ربوی فرق بسیار است، در ثانی خدماتی که تجارت به تولیدات و به توده مردم می‌کند، و بلایی که ربا بر سر تجارت و بر سر توده مردم می‌آورد، بهیچوجه قابل مقایسه نیست. آخر تجارت، میانجی سودمندی میان تولید و مصرف است، و به ترویج کالا و بازاریابی آن کمک شایانی می‌کند، و لذا بازرگانی کالا را می‌افزاید و می‌آراید، و مایه دستیابی بدان بگونه ساده و آسان می‌شود. این هم خدمت به خریدار و فروشنده است و از راه چنین خدمتی، سود سرشار بدست می‌آید، سودی که متکی به مهارت و تلاش است. در عین حال بازرگانی، پیوسته در معرض سود و زیان است، و داد و ستد، گاه به نفع این و گاه به زیان آن است.

خوردن به ناحق اموال دیگران را تجاوزگرانه و ستمگرانه مرتکب شود، او را با آتش دوزخ می‌سوزانیم) و این (عمل هم) برای خدا آسان است.  
نداء متوجه کسانی است که ایمان آورده‌اند و نهی از خوردن بناحق اموال همدیگر نیز خطاب به ایشان است.  
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال همدیگر را به ناحق نخورید.  
این نداء: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ای مؤمنان! بیانگر این معنی است که کار پاکسازی جامعه اسلامی از باقیمانده‌های تهنشستهای زندگی جاهلی در میان است، و به خروش انداختن دل‌های مؤمنان، مراد یزدان است. خداوند با این ندای آسمانی مقتضیات ایمان را پیش چشم مسلمانان می‌دارد، و بدیشان می‌فهماند که آنان باید شرم کنند از این که بیهوده اموال یکدیگر را بخورند، و بناحق ثروت همدیگر را متصرف شوند، چرا که ایشان مؤمن هستند، و مؤمنان را چنین کاری نسزد. خوردن بناحق اموال، همه راه‌هایی را در بر می‌گیرد که منتهی به خوردن اموال همدیگر می‌گردند و خدا بدانها اجازه نداده است، و یا این که خدا از آنها نهی فرموده است. از جمله: خیانت کردن، رشوه‌خواری، قماربازی، احتکار نیازمندیهای مردم به قصد بالا رفتن قیمت آنها، و کلیه انواع معاملات حرام، مقدم بر همه آنها ربا و رباخواری.

خداوند کارهای بازرگانی و تجارتی که با رضایت خریدار و فروشنده انجام می‌پذیرد، از معاملات حرام جدا و مستثنی فرموده است:

﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾.

مگر این که (تصرف شما در اموال دیگران از طریق) داد و ستدی باشد که از رضایت (باطنی دو طرف) سرچشمه بگیرد.

استثناء منقطع است. تاویل آن چنین است: ولیکن اگر داد و ستدی باشد که از رضایت شما سرچشمه گیرد،

﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾.

مگر این که (تصرف شما در اموال دیگران از طریق) داد و ستدی باشد که از رضایت (باطنی دو طرف) سرچشمه بگیرد.

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾.

خودکشی مکنید و خون همدیگر را نریزید، بیگمان خداوند (پیوسته) نسبت به شما مهربان بوده (و خواهد بود).

پیروی است که بعد از نهی از خوردن بناحق اموال ذکر گشته است و بیانگر آثار مخربی است که خوردن بناحق اموال در زندگی مردم بدنبال دارد. در حقیقت خوردن بناحق اموال، اقدام به خودکشی است. هنگامی که خداوند، مؤمنان جامعه را از آن باز می‌دارد، بدیشان لطف و مهربانی می‌کند.

بلی که چنین است. چرا که خوردن بناحق اموال در میان جماعتی، از راههای: ربا، خیانت، قمار، احتکار، گول زدن، کش رفتن، نیرنگ بازی، رشوه‌خواری، دزدی، فروش چیزی که فروختن آن روا نیست از قبیل: ناموس و عهد و پیمان و اسرار و اخلاق و دین و آئین - این قبیل مسائل در میان جوامع جاهلی گذشته و حال، متأسفانه به وفور بوده و هست - رونق نمی‌گیرد مگر این که واجب می‌آید که چنین جماعتی خویشتن به کشتن دهد و به درّه مرگ و نابودی فرو افتد.

بعد از تهدید کسانی که اموال را بناحق می‌خورند و متجاوز و ستمگر بشمارند، تهدید ایشان به عذاب آخرت قرار می‌گیرد، و پس از بر حذر داشتن آنان از ویرانگری زندگی دنیوی و نابودی آن، ایشان را متوجه می‌سازد که خورندگان بناحق اموال، و بناحق اموال خوردگان، هر دو دسته در دنیا سزا و در آخرت کیفر می‌بینند، چرا که مردمان جملگی مسؤول پیامد ناگوار کارهای نابجا هستند. زمانی که اوضاع نابسامان

ولی ربا برعکس بازرگانی و سایر داد و ستدها است. با سودهای ربوی کمرشکن خود، برای تولیدات، دشواریها به بار می‌آورد و بر مشکلات کار می‌افزاید، و بر بازرگانی و داد و ستدها سنگینی می‌نماید، و مصرف‌کنندگان را در زیر بار سودهای تحمیلی بر تولیدات خم می‌کند. در عین این که ربا - چنانکه در سیستم سرمایه‌داری بدانگاه که به اوج خود می‌رسد پیدا و هویدا است - همه تولیدات و بهره‌وریها را به کانالی رهنمود می‌سازد و به راهی می‌اندازد که در آن نه مصالح تولیدات و نه مصالح توده مصرف‌کنندگان است. بلکه در آن یگانه هدف افزایش سود، برای توان پرداخت به تمام و کمال وامهای صنعتی است! حال برای فراهم آوردن این وامها، بگذار مردمان از وسائل تجمل و کالاهای لوکس و از ظواهر پر زرق و برق رفاه، برخوردار باشند، هر چند که ضروریات و نیازمندیهای زندگی را نداشته و نیابند! و هر چند هم برخورداری از این زندگی خوش نمای تو خالی پوشالی، از راه پست‌ترین پروژه‌ها و ناپاک‌ترین طرحها باشد، پروژه‌ها و طرحهایی که برانگیزاننده غریزه‌ها، و درهم شکننده هستی انسانها بشمارند ... گذشته از همه اینها، سود پیایی سرمایه، و عدم مشارکت آن در زیانهائی که اغلب پیش می‌آید و تجارت در آنها شرکت می‌نماید، و قلت اعتماد بر تلاش انسانها در معاملات ربوی، آنگونه که در سایر معاملات تجاری و بازرگانی بر آن تکیه می‌شود، و بالأخره لیست سیاه رویانه و پستانه‌ای که برای سیستم ربوی گرفته می‌شود و به گردن غول آدم‌خوار ربا انداخته می‌شود، همه و همه حکم می‌کنند که باید ربا را گردن زد و به ترک آن گفت، آنگونه که اسلام فرمان نابودی ربا را صادر کرد و قلم بطلان بر آن کشید<sup>(۱)</sup>.

این اشتباه میان ربا و داد و ستد، باعث گشته است که چنین استدراکی، یعنی رفع توهمی بدنبال نهی از خوردن بناحق اموال ذکر گردد، از نظر نحویان هم استثناء منقطع است:

۱- مراجعه شود به آنچه در جزء سوم قرآن در همین کتاب نوشته‌ایم. همچنین مراجعه شود به نوشته استاد ابوالاعلی مودودی امیر جماعت اسلامی در کتاب «ربا».

می‌گرداند، و از گناهان کوچک آنان صرف نظر می‌نماید! این بدان خاطر است که یزدان سبحان ضعف انسانها را می‌داند، و بر آنان آسان می‌گیرد، و دلهایشان را آرامش می‌بخشد و آسوده خاطرشان می‌گرداند، و برای این که آنان با انجام گناهان بزرگ به آتش نروند، ایزد دادار این چنین لطف می‌نماید و با بیدارباش از کبائر و گذشت از صفائر، بندگان را دستگیری و یاری می‌فرماید:

﴿إِنْ تَحِبُّوا كَبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ، نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾.

اگر از گناهان کبیره‌ای بپرهیزید که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیره شما را (با فضل و رحمت خود) از شما می‌زدانیم و (به شرط استغفار از کبائر و عدم اصرار بر صغائر) شما را به جایگاه بزرگوارانه‌ای (که بهشت برین است) وارد می‌گردانیم.

هان! این دین چقدر بزرگ است! برنامه‌اش چه اندازه آسان است! با وجود ندهای والائی که این آئین با زمزمه آنها، ما را به عظمت و طهارت و نظافت و عبادت می‌خواند، و با وجود وظائف و مقررات و اوامر و نواهی موجود در آن، برای پدید آوردن نفسهای پاک، و ایجاد جامعه پاکیزه سالم، این آئین از ضعف انسانها و ناتوانی ایشان غافل نمی‌ماند، و فراتر از حدود توان مردمان، از آنان چیزی درخواست نمی‌کند، و سرشت و اندازه تاب سرشت بشری را فراموش نمی‌گرداند، و انگیزه‌های سرشت و خواسته‌های آن را نادیده نمی‌گیرد، و از زوایای نفس آدمی و پیچ و خمهای بیشمار آن بی‌خبر نمی‌ماند و ساده از کنار آنها نمی‌گذرد. با توجه بدین مطالب است که میان تکلیف و طاقت، خواستها و نیازمندیها، انگیزه‌ها و سرکوبیها، اوامر و نواهی، تشویق کردن و بیم دادن، تهدید و هراس‌انگیز به عذاب در صورت انجام گناه و سرکشی، و امیدوار ساختن شگفت‌انگیز به عفو و آمرزش پروردگار مهربان، هماهنگی کامل برقرار است. این آئین از انسان می‌خواهد که رو به خدا کند و در راه

ظالمانه و شرائط نادرست متعذیان، به حال خود رها شود، اوضاع و شرائطی که در آن خوردن بناحق اموال، رونق و بهائی داشته باشد، فرمان یزدان مبنی بر تنبیه و کیفر مردم هم در این جهان و هم در آن جهان صادر می‌گردد:

﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَ ظُلْمًا، فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا، وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾.

و کسی که چنین کاری (یعنی خودکشی یا خوردن بناحق اموال) را تجاوزگرانه و ستمگرانه مرتکب شود، او را با آتش دوزخ می‌سوزانیم، و این (عمل هم) برای خدا آسان است.

این چنین، برنامه اسلامی، همه کرانه‌ها و زوایای نفس را فرا می‌گیرد، و به هنگام وضع مقررات برای او، و رهنمودش در این سو و در آن سو، نه تنها این جهان نفس را بلکه آن جهان نفس را پیش چشم می‌دارد، و در اندرون انسان پاسبانی می‌گمارد که بسی آگاه و بیدار است و رهنمودها را چابکانه دریافت و قوانین را هوشیارانه اجراء می‌نماید. برنامه اسلامی، گذشته از این که در اندرون یکایک مردمان پاسبانی از خودشان می‌گمارد، در میان جامعه یکی را مراقب دیگری می‌نماید، چرا که همگان مسؤول همدیگر و اعضای یک پیکرند، و هر یک از آنان در دنیا به گناه یکدیگر گرفتار می‌آیند، و در آخرت همگی ایشان در برابر سستی و چشم‌پوشی از احوال گناه آلود و بیباکی در برابر اوضاع پر از فسق و فجور، مورد بازخواست قرار می‌گیرند.

﴿وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾.

این کار هم برای خدا آسان است.

کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند، و در برابر آن قد علم نماید، و هر زمان که وقت آن در رسد، و اسباب و علل وقوع آن فراهم آید، رخ خواهد داد.

در برابر دوری از «گناهان بزرگ» و از جمله آنها، خوردن بناحق اموال یکدیگر، خداوند بدیشان وعده می‌دهد که مرحمت و مغفرت خود را نصیب ایشان



(نمی یازند).

(ال عمران / ۱۳۵)

حتی خداوند چنین کسانی را از زمره «پرهیزگاران» بشمار آورده است. چیزی که ما در اینجا می خواهیم از آن سخن بگوئیم بخشش مستقیم گناهان از سوی یزدان سبحان است، وقتی که از کبائر پرهیز و دوری شود، این وعده آفریدگار و مؤده کردگار به مؤمنان است.

اما کبائر به چه نوع گناهایی گفته می شود؟ ... احادیث زیادی داریم که انواع گناهان کبیره را برمی شمارند، ولیکن آنها را محدود نمی دارند و به موارد مشخصی مربوط نمی نمایند. چرا که هر حدیثی درباره گناهان کبیره کم یا زیادی است. هر دسته ای از احادیث هم به اصلاح حالات و چاره جوئی اوضاعی پرداخته است که گریبانگیر جامعه و حاکم بر مردم بوده است. در هر حدیثی کبائری ذکر شده است که با شرائط و ظروف موجود مناسبت داشته است. برای شخص مسلمان تشخیص «گناهان بزرگ» چندان مشکل نیست، هر چند که شماره و نوع آنها در محیطی تا محیط دیگری فرق می کند، و میان نسلی تا نسل دیگری جدائی دارد.

در اینجا داستانی درباره عمر ابن خطاب رضی الله عنه بیان می داریم، عمر آن شخص پرهیزگار سختگیری که در برابر گناه دارای حساسیت شگفتی است. این داستان روشن می سازد که با وجود همه اینها اسلام چگونه شعور تیزبین و کنجکاو عمر را راست و درست می گرداند و چگونه ترازوی حساس را در دستش میزدان می گرداند، بدانگاه که به امور جامعه و کار و بار مردمان اشتغال دارد:

ابن جریر گفته است: یعقوب ابن ابراهیم برایم روایت کرده است که از ابن علیه، و او از ابن عون، و وی هم از حسن شنیده است: در مصر دسته ای از مردمان به عبدالله ابن عمرو می گویند: چیزهایی در کتاب خدا - عز و جل - می بینیم که قرآن به انجام آنها دستور فرموده است، ولیکن بدانها عمل نمی شود. می خواهیم امیرالمؤمنین را ببینیم و در این باره از او سؤال کنیم. او با آنان به مدینه آمد و عمر رضی الله عنه را ملاقات کرد. عمر

خدا گام بردارد، و در این راه واقعاً مخلص و یکرنگ باشد، و در انجام عبادت و طاعت یزدان، و برای بدست آوردن رضای ایزد متان، به جان کوشد و نهایت تلاش خود را بکار برد. دیگر وظیفه او پایان می پذیرد و نوبت مرحمت آفریدگار فرا می رسد. بدون شک مرحمت کردگار ضعف انسان را درمی یابد و بدان رحم می فرماید، و بر قصور انسان می بخشاید، و توبه او را قبول می کند، و عذر تقصیرش را می پذیرد، و گناهانش را نادیده می گیرد، و در رحمت را برای برگشتگان به درگاهش باز می نماید، و بزرگوارانه و مهربانانه ایشان را پذیره می گردد!

نشانه بذل طاقت و توان انسان، اجتناب از گناهان بزرگی است که آفریدگار جهان از آنها نهی فرموده است. گناهان بزرگ، روشن و برجسته اند و آدمی جاهلانه و ناآگاهانه مرتکب آنها نمی گردد. دست یازیدن به چنین گناهان بزرگی دلیل این است که انسان هنوز تلاش لازم را انجام نداده است، و همه تاب و توان خود را صرف مقاومت و پایداری نکرده است. به هر حال، برگشت از گناهان بزرگ هم در هر زمانی به شرط اخلاص پذیرفتنی است، و خداوند مهربان با رحمتی که بر خویشان واجب فرموده است، مهر خود را از انسان پشیمان دریغ نمی دارد. در باره توبه می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ - وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ ذُنُوبَ إِلَّا اللَّهُ - وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.

کسانی که چون دچار گناه (کبیره ای) شدند، یا (با انجام گناه صغیره ای) بر خویشان ستم کردند، به یاد خدا می افتند (و وعده و وعید و عقاب و ثواب و جلالت و عظمت او را پیش چشم می دارند و پشیمان می گردند) و آمرزش گناهانشان را خواستار می شوند - و بجز خدا کیست که گناهان را ببامزد؟ - و با علم و آگاهی بر (زشتی کار و نهی و وعید خدا از آن) چیزی که انجام داده اند پافشاری نمی کنند (و به تکرار گناه دست

می دانسته است که ما گناهانی خواهیم داشت». آنگونه که خدایمان دانسته است خواهیم شد و جز آن نخواهیم بود. تنها تکیه گاه، نیت نیک داشتن، راستای راه در پیش گرفتن، تلاش کردن، علاقه به انجام وظایف داشتن، و سعی کامل برای انجام به تمام و کمال وظایف نشان دادن است ... هماهنگی و تلاش است و آسان گرفتن و میانه روی کردن و بس.



در روند سخن از اموال و دست به دست شدن آن، در میان مردمان، مکملی درباره پیوندها و معامله های موجود در بین مردان و زنان به میان می آید، و از عقد قرارداد با بندگان و کنیزان و پیوندشان با سیستم ارث بری و ارث گذاری همگانی صحبت می شود، آن چیزی که در آغاز سوره به تفصیل درباره اش بحث گردید:

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا، وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ... وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا. وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ. وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾.

آرزوی چیزی نکنید که خداوند برخی از شما را با (اعطای) آن بر برخی دیگر برتری داده است (و مردان را در بعضی از چیزها بر زنان، و زنان را در بعضی از چیزها بر مردان، فضیلت داده و مرحمت روا دیده است). مردان نصیبی دارند از آنچه فراچنگ می آورند و زنان (هم) نصیبی دارند از آنچه بدست می آورند (و هر یک از زنان و مردان دارای سرشتی و حقوقی فراخور حال خود می باشند. پس با تلاش و کوشش شبانه روزی رحمت و برکت خدای را بجوئید) و طلب فضل او کنید. بیگمان خداوند (کاملاً) آگاه از هر چیزی

بدو گفت: کی آمده ای؟ گفت: از فلان روز. گفت: آیا با کسب اجازه آمده ای؟ حسن گفته است: نمی دانم عبدالله ابن عمرو چگونه پاسخش داد. تنها می دانم بدو چنین گفت: ای امیرالمؤمنین مردمانی در مصر به ملاقاتم آمده اند و گفته اند: ما در کتاب خدا چیزهایی می یابیم که به انجام آنها دستور داده شده است، ولیکن انجام داده نمی شوند. در این باره پرسشهایی دارند و می خواهند تو را ملاقات کنند. عمر گفت: آنان را پیش من گردآور. ایشان را پیش او جمع کرد. ابن عون گفته است: گمان می کنم که حسن چنین گفته است: آنان را در ایوانی گرد آورد ... عمر به نزدیکترین مرد گفت: تو را به خدا و به حق که اسلام بر تو دارد سوگند می دهم: آیا همه قرآن را خوانده ای؟ گفت: بلی. عمر گفت: آیا قرآن را جملگی درباره خود پیاده کرده ای؟ گفت: نه به خدا ... اگر مرد می گفت: بلی، عمر دشمنش می داشت. عمر بدو گفت: آیا همه قرآن را درباره چشم خود پیاده کرده ای؟ در گفتارت چی؟ در آثارت چی؟ ... آنگاه یکایک ایشان را پرسیدن گرفت تا همگی بازخواست گشتند. سپس گفت: مادر عمر بر جنازه اش گریه کند، آیا عمر را وادار می سازید که مردمان را پیرامون کتاب خدا گرد آورد؟ پروردگاران می دانسته است که از ما گناهان و بزه کاریهایی سر می زنند. آنگاه این آیه را تلاوت کرد: ﴿إِنْ تَحِبَّبْتُمْ كَبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾.

اگر از گناهان کبیره ای بپرهیزید که از آن نهی شده اید، گناهان صغیره شما را (با فضل و رحمت خود) از شما می زدایم.

سپس فرمود: آیا مردمان مدینه متوجه آمدن شما شده اند؟ یا این که فرمود: آیا کسی متوجه چیزی گشته است که برای آن آمده اید؟ گفتند: خیر. گفت: اگر آگاه می شدند، شما را مایه عبرت ایشان می کردم.<sup>(۱)</sup>

عمر پرهیزگار حساس، این چنین دلها و جامعه را اداره می کرد. قرآن شعور او را راست و درست کرده بود و ترازوی دقیقی را به دستش داده بود: «پروردگاران

۱- ابن کثیر آن را در تفسیرش روایت کرده است و درباره آن گفته است: اسناد آن صحیح و متن آن حسن است. اما از حسن درباره عمر روایت شده است و در آن انقطاعی است، ولیکن از شهرت برخوردار است و شهرت آن را بسته است.

بوده (و به هر نوعی، چیزی بخشیده است که شایسته‌اش بوده است).

نَصّ قرآنی همگانی است و نهی می‌کند از این‌که آرزوی چیزی را بکنیم که خداوند با اعطای آن برخی از مؤمنان را بر برخ دیگری برتری داده است. این برتری هر چیزی که باشد. برتری در شغل و مقام، در استعدادها و موهبتها، در اموال و امتعه ... و بالاخره برتری در همه چیزهایی که بهره هر کسی از آنها در این جهان از آنها مختلف و متنوع است ... بلکه مردمان باید از خدا بخواهند، و درخواستشان مستقیماً از خدا باشد. بجای این که خویشتن را با حسرت بردن و افسوس خوردن و چشم به تفاوتها دوختن، نابود سازند، و بجای این که کینه دیگران به دل گیرند، و در آتش دریغا و فسوسا بمانند، و احساس دشمنی و انتقام کنند، و خویشتن را ضایع ببینند و مأیوس و ناامید شوند، و به پای چنین احساسی پرت گردند و کرنش روند ... چه بسا بر اثر کارهای پیشین، بدگمانی دربارهٔ یزدان، گریبانگیر انسان شود، و نسبت به عدالت تقسیم قسمت الهی گمان بد، رود ... کار که بدینجا کشد کمرشکن خواهد بود، بگونه‌ای که آرامش درون را از میان می‌برد، و مایهٔ پریشانی و بیسودی می‌گردد، و تاب و توان را صرف پدیده‌های ناپاک می‌نماید، و به راههای ناپاک رهنمود می‌سازد ... در صورتی که مستقیماً به فضل خدا چشم دوختن و به الطافش امید بستن، گذشته از این‌که رو به سرچشمهٔ انعام و اعطاء است، سرچشمه‌ای که هر اندازه برای تشنگان، آب لطف برجوشاند و بدیشان نعمت برساند، آب کرم آن کاستی نمی‌گیرد، و از ازدحام مستمندان درگاهش به تنگ نمی‌آید. محل آرامش و آسایش و امید است، و جایگاه خیزش مثبت برای جستن اسباب و دسترسی به علل است، بجای این که تلاش صرف سوختن و خشمگین شدن و پرت گشتن و فرو افتادن و گسیختن گردد.

نَصّ قرآنی، در این رهنمون همگانی، عام است، ولیکن در اینجا با توجه به سیاق کلام و برخی از روایاتی که دربارهٔ سبب نزول آن آمده است، این معنی عام تا

اندازه‌ای خاص می‌گردد و بیانگر تفاوت ویژه‌ای خواهد بود که این نَصّ قرآنی نازل گشته است تا بدان پیردازد ... این تفاوت، اختلاف سهم مردان با سهم زنان است ... این هم از سیاق عام آیه بعدها پیدا و مشاهده خواهد شد. اما این جنبه با وجود اهمیت بسزائی که در تنظیم علاقه موجود در میان دو نیمهٔ نفس بشری و اقامهٔ چنین علاقه‌ای بر رضا و تکامل دارد، و گذشته از توضیح وظائف گوناگون و بیان امور مهم، مایهٔ پخش این رضا در خانواده‌ها و جامعهٔ اسلامی بطور کلی می‌گردد. آری این جنبه با وجود چنین اهمیتی که دارد، خصوصیت سبب، عمومیت نَصّ را نفی نمی‌کند. از اینجا است که تفسیرهای مأثور، هم این معنی و هم آن معنی را ذکر کرده‌اند. امام احمد فرموده است: سفیان از ابونجیح، و او از مجاهد روایت کرده است که ام سلمه به رسول خدا ﷺ عرض کرد و گفت: ای رسول خدا مردان می‌جنگند و جهاد می‌کنند، ما نمی‌جنگیم و جهاد نمی‌کنیم، با این وجود نیمهٔ ترکه را می‌بریم. خداوند این را نازل فرمود:

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾  
آرزوی چیزی نکنید که خداوند برخی از شما را با (اعطای) آن بر برخی دیگر برتری داده است (و مردان را در بعضی از چیزها بر زنان، و زنان را در بعضی از چیزها بر مردان، فضیلت داده و مرحمت روا دیده است).

ابن ابوحاتم، ابن جریر، ابن مردویه، و حاکم در مستدرک خود، از حدیث ثوری، و او از ابونجیح، و وی از مجاهد روایت کرده است که او می‌گوید: ام سلمه گفت، ای رسول خدا، ما زنان نمی‌جنگیم تا شهید گردیم، و مایهٔ قطع میراث نیز نمی‌گردیم ... این آیه نازل شد. پس از آن خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ، مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى﴾

من عمل هیچ کسی از شما را که بکار خاسته باشد، خواه زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد.

مطلقى مراد است که همهٔ جوانب و اسباب آن کامل باشد.

برنامهٔ اسلامى در تقسیم وظائف، و در تقسیم بهرهٔ مردان و زنان از سرشت پیروى مینماید، و این سرشت است که پیش از هر چیز مرد را مرد و زن را زن کرده است و در هر یک از آنها ویژگیهای جداگانه‌ای به ودیعت نهاده است، تا به هر یک از آنان وظائف مشخصى منوط و مربوط کند و تکالیف خاصى واگذار سازد. تعیین وظیفه و حواله تکلیف هم نه به خاطر محض وظیفه و تکلیف است، و نه به خاطر هیچ یک از دو جنس زن و مرد است، بلکه به خاطر زندگى انسانیتى است که باید پدیدار و ماندگار بماند، و سر و سامان بگیرد، و ویژگیهایش کاملاً فراهم آید، و غایت و هدفی که از آن متصور است باید تحقق یابد - از قبیل خلافت در زمین، و عبادت خدا در پرتو چنین خلافتی - تحقق یافتن هم از راه تنوع موجود در میان این دو جنس، و دگرگونى ویژگیها، و جوراجورى وظائف، میسر مى‌گردد ... از راه تنوع ویژگیها و دگرگونى وظائف هم تکلیفها مختلف مى‌شود، و سهمیه‌ها تغییر مى‌کند، و منزلتها متفاوت مى‌گردد. این دگرگونیه‌ها نیز جملگی به خاطر شرکت بزرگى و مؤسسهٔ سترگى به نام زندگى است ...

زمانى که قبلاً برنامهٔ اسلامى بطور کلی بررسى گردد و بعد از آن گوشه‌ای که مربوط به پیوندهای دو نیمهٔ نفس واحده بررسى مى‌شود، جایی برای آن جدال دیرینه‌ای نمى‌ماند که چنین روایتهاى نقل مى‌کنند، و جایی برای جدال نوینی نمى‌ماند که امروزه زندگى مردان هرزه‌گرا و زنان هرزه‌گرا را پر مى‌کند، و گاهی سیلاب آن سرریز مى‌نماید و طغیان آن، به سبب غوغای عامه و جنجال توده، زندگى مردان تلاشگر و زنان تلاشگر را هم در بر مى‌گیرد.

کار بیهوده و نادرستی است که ما موقعیت را به عنوان پیکار سختی که انگار بوده است و میان مردان و زنان درگرفته است، به تصویر بکشیم، و نبردگاهها و

آقایان می‌خواهیم اجری داشته باشیم که دو برابر اجر خانمها باشد، همانگونه که در ارث دو برابر خانمها سهم داریم. خانمها گفتند: ما هم می‌خواهیم اجری همچون شهیدان داشته باشیم. اگر بر ما واجب مى‌بود که در جهاد شرکت نمائیم و بجنگیم، مسلماً در جنگ شرکت مى‌نمودیم و مى‌جنگیدیم ... خداوند این قال و قیل را از آنان نپذیرفت، و بدیشان فرمود: از من فضل و لطف مرا بخواهید ... شبیه این، روایت شده است ... روایتهاى دیگری نقل شده که معنی آیه را آزاد و رها از هر قید و بندى ساخته‌اند:

علی پسر ابوطلحه دربارهٔ آیهٔ مذکور از ابن عباس روایت کرده است که گفته است: انسان نباید آرزو کند و بخواهد و بگوید که کاش دارائی و فرزندان فلانى متعلق به من مى‌بود. چرا که خداوند از چنین درخواستی نهی فرموده است. بلکه باید فضل و لطف خدا را بخواهد ... حسن، محمد بن سیرین، عطاء، و ضحاک هم چنین چیزی گفته‌اند.

در سخنان پیشین، سایه‌هائی از رسوبات جاهلی و تهمانده‌های جهان‌بینی راجع به روابط زن و مرد پیش از اسلام را می‌بینیم، و چشم هم چشمی موجود در میان زنان و مردان را احساس می‌کنیم. گمان می‌رود انگیزهٔ طرح چنین مسائلی، آزادیهای تازه‌ای باشد که اسلام به زن آموخته است، و حقهای تازه‌ای باشد که آئین جدید بدو داده است، و او را همگام با دیدگاه کلی اسلام کرده است. دیدگاه محترمانه‌ای که اسلام راجع به بزرگ داشت انسان، اعم از زن و مرد دارد، و دادگری و انصافی که در حق هر جنسی و هر دسته‌ای و هر فردی، و حتی دادگری و انصافی که اسلام با نفس موجود در میان دو پهلوی شخص دارد.

مراد اسلام از همهٔ چیزهای فوق، پیاده کردن برنامهٔ کامل و شاملی است که تمام جوانب را در بر گیرد، نه این که از مردان و یا از زنان جانبداری کند. بلکه «انسان» و «جامعهٔ اسلامى» در مد نظر است، و بطور کلی مردمان و صلاح و خیر هدف است، و دادگری

دگرگونی مقامات و مؤسسات تأثیر نداشته باشد. همه این اندیشه‌های ناروا و کردارهای ناپجا، از یک سو بیهوده و بی‌معنی هستند، و از دیگر سو، از شناسائی نادرست برنامه اسلامی، و از عدم درک حقیقت دو جنس زن و مرد ناشی می‌گردند.

نگاهی می‌اندازیم به کار جهاد و شهادت طلبی، و سهم زن در امر شرکت در جهاد و اجرای که او از آن می‌برد. این چیزی است که دل زنان شایسته و بایسته را به خود مشغول داشته بود. زنان شایسته و بایسته‌ای که در میان مردان وارسته‌ای می‌زیستند که در صدر اسلام در حین انجام کارهای همین جهان، با تمام وجود متوجه آخرت بودند ... همچنین دربارهٔ ارث و سهمیه زن و مرد از آن، سخن خواهیم گفت. مسأله‌ای که از دیرباز برخی از زنان و مردان را به خود مشغول داشته است، و امروزه هم این قضیه و قضایای دیگر، زنان و مردانی را به خود مشغول می‌دارد.

خداوند جهاد را بر زن واجب نگردانده است، ولیکن آن را بر او حرام نفرموده است، و وی را از جهاد باز نداشته است. در صورتی که نیاز باشد و مردان نتوانند نیاز را برطرف سازند، زنان می‌توانند در جهاد شرکت نمایند. در جنگهای اسلامی برخی از زنان شرکت داشته‌اند، نه تنها به عنوان پرستاران و مددکاران و بردارندگان توشه و ساز و برگ، بلکه به عنوان رزمندگانی در صف کارزار. اما این نادر بوده است و به هنگام ضرورت و نیاز رخ داده است و به عنوان قاعده و قانون انجام پذیرفته است. به هر حال خداوند جهاد را بر زنان واجب نفرموده است و بلکه بر مردان واجب گردانیده است.

جهاد بر زن واجب نشده است، بدان خاطر که زن، مردانی را می‌زاید که به جهاد می‌پردازند. دستگاه وجودی جسمانی و روحانی زن آمادگی زادن مردان را دارد، آمادگی برای پرورش مردان جهت رزمیدن در میدان رزم و تلاش در بازار زندگی. در این مورد زن تواناتر و سودمندتر است. زن تواناتر است، چرا که هر

پیروزیهای خیالی را سرسختانه بنگاریم. تلاش برخی از نویسندگان وارسته نیز برای کاستن از مقام «زن» و ننگین جلوه دادن او، و برچسب زدن هرگونه ننگ و عاری بدو، غوز بالای غوز است، خواه چنین کاری به نام اسلام انجام گیرد، و خواه به نام بررسی و واری و کاوش و کنکاش انجام پذیرد. چرا که اصلاً قضیه‌ای به نام گیر و دار و جدال و پیکار در میان نیست، بلکه آنچه هست تنوع و تقسیم و تکامل است، و در پشت سر آن دادگری کامل در برنامه الهی.

روا است در جامعه‌های جاهلی پیکار و دعوائی درگیرد، جامعه‌هایی که قوانین و مقررات خویشتن را خودشان وضع می‌نمایند، و برابر خواستها و مصلحتهای نمایان و نزدیک این جهان عمل می‌کنند، یا برای مصالح گروههای چیره جامعه، یا خاندانها و خانواده‌های سرشناس، و یا افراد نیرومند یا ویژه‌ای قانونگذاری می‌کنند. لذا به سبب نشناختن کامل انسان، یا بر اثر عدم آشنائی با وظیفه دو جنس مرد و زن و عدم درک موقعیت هر یک از آنان در زندگی، یا به علت مصالح اقتصادی موجود در محروم کردن زن کارگر از دستمزدی همچون دستمزد مرد کارگر، آن هم در انجام کار یکسان و اشتغال به حرفه همطراز، یا محروم کردن از سهم ترکه، و یا محروم ساختن زن از حق تصرف در اموال و دارائی خود، اینگونه مسائل جنجال برانگیز و پیکار آفرین است ... در جامعه‌های جاهلی جدید هم حال چنین است.

ولیکن در برنامه اسلامی هرگز چنین مسأله‌ای در میان نیست. سایه شوم جنگ و پیکار فضای آن را نمی‌آلاید. درگیری بر سر کالای دنیوی در نمی‌گیرد. خبری از حمله بر زن یا تاخت بر مرد نیست. هیچگونه تلاشی برای کاهش از مقام زن یا توهین به مرد انجام نمی‌پذیرد. هیچیک از آن دو بدنال عیب و عار یکدیگر نمی‌گردند و ناروا به همدیگر نسبت نمی‌دهند ... همچنین اصلاً گمان نمی‌رود که دگرگونی در خلقت و ویژگیها، مایه دگرگونی تکالیف و وظائف نبوده، و در

که در مسئله ارث، مرد بر زن ترجیح داده شده است، چرا که قاعده بدینگونه است که:

﴿فَلِلَّذِکْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِیَنِ﴾.

هر مردی به اندازه سهم دو زن ارث می برد.

(نساء / ۱۷۶)

لیکن این، سطحی نگری است و از وحدت کاملی که در اوضاع مرد و زن، و در وظائف مربوط بدانان نهفته است پرده بر نمی دارد. چرا که غنیمت در برابر غرامت، قاعده ثابت کاملی در برنامه اسلامی است. این است که مرد به زن مهریه می پردازد، ولی زن به مرد مهریه نمی دهد. مرد هزینه زندگی زن، و همچنین فرزندان را می پردازد که زن از او به دنیا می آورد، ولیکن زن از انجام این وظیفه معاف است، هر چند که دارائی و درآمد ویژه ای هم داشته باشد. اگر مرد در انجام این وظیفه سهل انگاری کند، کمترین تنبیه او زندانی کردن وی است. مرد در پرداخت خون بها و ادای فدیة - یعنی مبالغی که در مقابل جراحاتها پرداخت می گردد - با خانواده سهم است و ضامن بشمار است، ولی زن از این امر معاف است. مرد باید نفقة تنگدستان و درماندگان و بیکاران زن و مرد خانواده را به ترتیب اولویت خویشاوندی بپردازد، ولی زن از این ضمانت همگانی خانوادگی معاف است. حتی مرد باید به هنگام جدا شدن زندگی یا طلاق، مزد شیر دادن و نگهداری فرزند خود از زن را بپردازد، و هزینه زندگی فرزندش را تأمین کند، درست بدانسان که باید هزینه زندگی چنین زنی را تهیه ببیند و پرداخت نماید.

از آنجا که اسلام سیستم کاملی است، در آن، تقسیم ترکه با توجه به تقسیم کار و تحمّل زحمات، معلوم و مشخص شده است. روشن است که مرد کارها و زنج های بیشتری بر عهده دارد و سهمی که از ترکه می برد بسی ناچیزتر از مسؤولیّتها و اموری است که باید انجام دهد و بار آنها را بر دوش کشد. در ترکه ای که به مرد می رسد، سرشت مرد و توان او در کار منظور نظر بوده است، و با توجه بدین امر نیز بوده که مرد باید

سلولی از سلولهای وجودش از لحاظ جسمانی و روحانی آماده انجام چنین کاری است. در این باره، مسئله تنها مسئله وجود اندامهای ظاهری نیست. بلکه دقیقاً مسئله هر سلولی است از همان زمانی که تخمک تلقیح می شود و از جانب آفریدگار بزرگوار مقرر می گردد که این تخمک تبدیل به ماده یا نر شود. بدنیاال این مسئله مهم، مسئله اندامهای ظاهری جسمانی و پدیده های شگرف روحانی مطرح است ... با نگاهی باز به مصلحت ملت در طول روزگاران، هویدا می گردد که زن بسی سودمندتر از مرد است. هنگامی که جنگ درمی گیرد، مردان را درو می کند، و زنان را بر جای می گذارد. در اصل مراکز تولید فرزندان را رها می سازد تا مکان خالی را از نو پر کنند. اما اگر جنگ زنان و مردان، و یا تنها زنان را درو کند، مکان خالی چگونه پر می گردد؟ یک مرد - در سیستم حکومت اسلامی - تنها می تواند به هنگام نیاز همه امکانات خود را بکار گیرد و از رخصتهای ضروری استفاده کند، و چهار زن بگیرد و آنان را بارور سازد و زنان فرزندان را بزايند، و مکان خالی کشتار را پس از مدت زمانی پُر نمایند. ولیکن هزار مرد نمی توانند زنی را بارور سازند جز بدان سان و بدان اندازه که مردی او را بارور می سازد، تا جای خالی کشتگان جامعه پُر گردد. این هم دری از دریای بیشمار حکمت الهی در معاف داشتن زن از فريضه جهاد است. سوای این، موضوع های مختلفی و فلسفه های گوناگونی در فراسوی این امر نهفته است، همچنین اخلاق جامعه و سرشت وجودی آن، و ماندگار ساختن ویژگیهای اساسی دو جنس زن و مرد، که در اینجا مجال بحث از آنها نیست، زیرا محتاج به بررسی خاصی است ... از لحاظ پاداش و سزا و جزا، خداوند مردان و زنان را بدان اطمینان داده است. چرا که انسان هر کسی که باشد با انجام وظائفی که بدو محوّل شده است می تواند خود را در پیشگاه خدا از زمره نیکان گرداند.

قضیه ارث نیز بدین سان است. انسان چنین می انگارد

مردمان، بدست آمده است.

ولیکن اسلام، خودش این حق را به زن بخشیده است، بدون این که: زن آن را بخواهد، نهضت‌ها و انقلاب‌ها رخ دهد، جمعیت‌های زنانه بوجود آید، و عضویت پارلمان در میان باشد. اسلام این را به زن داده است، چرا که اسلام همه انسانها را گرامی می‌دارد، و به زن که نیمی از پیکره نفس واحده است با دیدهٔ تکریم نگاه می‌کند، و ارکان سیستم اجتماعی را یکسره بر پایهٔ خانواده استوار می‌دارد، و فضای خانواده را از مودت و محبت لبریز می‌کند، و در آن رعایت و ضمانت یک یک افراد را یکسان مراعات می‌نماید.

از اینجا است که حق تملک و حق کسب برای مردان و زنان یکسان است و ناشی از قانون همگانی یزدان است.

دکتر عبدالواحد وافی در کتاب: «حقوق انسان» نگاه دقیقی به وضع زن در اسلام و در میان دولت‌های غربی افکنده است. در آن کتاب آمده است:

«اسلام مرد و زن را در مقابل قانون یکسان دانسته است، و در جملگی حقوق مدنی مرد و زن را برابر شمرده است، خواه زن ازدواج کرده باشد و خواه ازدواج نکرده باشد. چرا که ازدواج در اسلام کاملاً متفاوت با ازدواج بیشتر ممالک غرب مسیحی است ... در ازدواج اسلامی، زن اسم خود و شخصیت مدنی خویش را از دست نمی‌دهد، و فاقد شایستگی پیمان بستن و تجارت کردن و معامله نمودن نمی‌گردد و حق مالکیت از او باز گرفته نمی‌شود. بلکه زن مسلمان پس از ازدواج هم نام و نام خانوادگی خود و خانوادهٔ خود را محفوظ نگاه می‌دارد، و کلیهٔ حقوق مدنی خویش را دارا خواهد بود، و شایستگی تعهدات و اجراء معاملات همچون خرید و فروش و رهن و هبه و وصیت و غیره را خواهد داشت، بطور مستقل و بدون دخالت دیگران، حق مالکیت را برای خود محفوظ نگاه می‌دارد. چرا که در اسلام زن که ازدواج می‌کند شخصیت مدنی کامل خود را دارد، و دارائی خاص او جدای از دارائی شوهرش می‌باشد، و

وسائل آسایش و آرامش کامل زن را فراهم سازد، تا زن بتواند پشتوانهٔ گرانبهای بشریت را نگهداری کند، پشتوانه‌ای که آن را با مال نمی‌توان سنجید، و تولید هرگونه محصولی و مصنوعی یا انجام هرگونه خدمت شایستهٔ همگانی دیگری را نمی‌توان با آن برابر دانست.

بدین منوال، نشانه‌های هماهنگی فراگیر، و اندازه‌گیری دقیق را در برنامهٔ حکیمانهٔ اسلام می‌یابیم، برنامه‌ای که خداوندگار حکیم علیم آن را طرح‌ریزی فرموده است. در اینجا حق مالکیت فردی زن را می‌نگاریم، حقی که اسلام در این نص بدو عطاء کرده است:

﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُواْ، وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾.

مردان نصیبی دارند از آنچه فراچنگ می‌آورند، و زنان هم نصیبی دارند از آنچه بدست می‌آورند.

این حقی است که جاهلیت عربی همچون سایر جاهلیتهای قدیمی، آن را حیف و میل می‌کرد، و چنین حقی را جز در موارد نادر به زن نمی‌داد، و پیوسته برای تجاوز بدان به نیرنگ می‌پرداخت. زن علاوه بر این که حق مالکیت فردی نداشت، خود او هم به ارث برده می‌شد و همچون اموال، ترکهٔ دیگران می‌گردید!

حق مالکیت فردی زن، حقی است که جاهلیتهای جدید هم آن را پایمال می‌دارند، هر چند که خود آنها گمان می‌برند که حقهای را به زن داده‌اند و احترامهایی را دربارهٔ او روا دیده‌اند که هیچ برنامه و مکتب دیگری آنها را بدو نداده و برای وی قائل نشده‌اند. برخی از جاهلیتهای جدید ترکه را متعلق به بزرگترین اولاد ذکور می‌دانند. برخی هم امضاء هرگونه معاملهٔ مالی زن را منوط به اجازهٔ ولی می‌انگارند و اجازهٔ او را ضروری می‌شمارند، و تصرف مالی همسر در دارائی خاص خود را با اجازهٔ شوهر درست می‌دانند! تازه این مقدار هم پس از انقلابهای فراوان و جنبشهای متعدد زنان، و پیدایش تباهی‌ها و رخنه‌های بیشمار در سیستم کلی زنان، و در نظام خانواده، و در فضای اخلاقی توده



هر یک از همسر و شوهر، شخصیت و مالکیت مستقل به خود دارند. برای شوهر درست نیست چیزی از دارائی همسرش - چه کم چه زیاد - بردارد. خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ، وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا، فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا. أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا؟ وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَأَخَذْنِ مِنْكُمْ مِّيثَاقًا غَلِيظًا؟﴾

اگر خواستید همسری را بجای همسری برگزینید، هر چند مال فراوانی هم مهر یکی از آنان کرده باشید، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال دریافت دارید. آیا با بهتان و گناه آشکار، آن را دریافت می‌دارید؟! (مگر مؤمنان را چنین کاری سزد؟! چگونه (سزاوار شما است که) آن را بازپس بگیرید؟ و حال آن که با یکدیگر آمیزش داشته‌اید و هر یک بر عورت دیگری اطلاع پیدا کرده‌اید و (گذشته از این) زنان پیمان محکمی (هنگام ازدواج) از شما گرفته‌اند (و خداوند برابر آن، امر زناشویی را حلال نموده است). (نساء ۲۰ / ۲۱)

همچنین فرموده است:

﴿وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا﴾.

برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه (مهر ایشان کرده‌اید یا) بدیشان داده‌اید بازپس بگیرید. (بقره / ۲۲۹)

وقتی که حلال نباشد که چیزی از آنچه پیشاپیش به همسرش داده است بردارد، بطریق اولی درست نخواهد بود، چیزی را از دارائی اصل همسر بردارد، مگر این که همسرش از این یا از آن با رضا و رغبت حق تملک و استفاده را بدو دهد. در این باره خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً، فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا، فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾.

مهریه‌های زنان را به عنوان هدیه‌ای خالصانه و فریضه‌ای خدایانه بپردازید. پس اگر با رضایت خاطر چیزی از مهریه خود را به شما بخشیدند، آن را (دریافت دارید و) حلال و گوارا مصرف کنید. (نساء / ۴)

برای شوهر درست نیست که در چیزی از اموال همسر تصرف کند، مگر این که همسرش در آن بدو اجازه دهد، یا او را وکیل خود در اجراء معامله‌ای کند و وی را جانشین خویش سازد. در اینجا هم زن می‌تواند شوهرش را نپذیرد و وکالت او را لغو سازد، و اگر خواست دیگری را وکیل خود گرداند.

هنوز که هنوز است جدیدترین قوانین در مترقی‌ترین کشورهای دموکراسی معاصر دنیا به این پایه برابری مساوات نرسیده است. مثلاً در کشور فرانسه، وضع زن تا چندی قبل، و بلکه در زمان حاضر هم شبیه به وضع بردگی مدنی است. چرا که قانون در بسیاری از کارهای مدنی، صفت شایستگی را از زن سلب کرده است، همانگونه که در ماده ۲۱۷ قانون مدنی فرانسه مذکور است. در این ماده آمده است: «هر چند هم ازدواج مرد و زن براساس جدا بودن مالکیت مرد و مالکیت زن انجام پذیرفته باشد، همسر حق ندارد بدون اشتراک شوهرش در معامله و یا بدون موافقت کتبی او، چیزی را هبه کند و ببخشد، و مالکیت خود را در چیزی به دیگری واگذار نماید، و چیزی را به رهن گذارد و یا رهن کند، و چیزی را در مقابل چیزی یا بدون مقابل به مالکیت خود درآورد!». دکتر عبدالواحد وافی، متن فرانسوی را هم بدنبال این سخن ذکر کرده است.

هر چند که بعدها در این ماده قید و بندها و جرح و تعدیل‌ها انجام گرفته است، ولیکن تاکنون آثار سوء این ماده، دامنگیر زنان فرانسوی بوده و می‌باشد. برای تأکید این بردگی‌گریبانگیر زن غربی، قوانین کشورهای غربی داوری را بر این مبنا انجام می‌دهد و بیان می‌دارد که زن به مجرد ازدواج نام خود و نام خانوادگی خویش را از دست می‌دهد، و دیگر گفته نمی‌شود که: خانم فلانی دختر فلانی. بلکه نام شوهرش و نام خانوادگی شوهرش بر او اطلاق می‌گردد، او را صدا می‌زنند: «خانم فلان کس» یا نام او بدنبال نام شوهرش و نام خانوادگی شوهرش گفته می‌شود، به جای این که پس از نام خانم، اسم پدرش یا خانواده‌اش بیان گردد ...

پذیرفته‌اید) بهره خودشان را (به تمام و کمال) بدهید (و بدانید که) بیگمان خدا بر هر چیزی حاضر و ناظر (و مراقب رفتار و کردار شما) بوده است (و می‌باشد).

پس از آن که خداوند بیان فرمود: مردان از آنچه بدست می‌آورند بهره‌ای دارند، و زنان از آنچه فراهم می‌آورند نصیبی دارند ... و سهم میراث هر یک از نرینه‌ها و مادینه‌ها را قبلاً مشخص فرمود، بیان می‌دارد که هر کسی وارثانی از لحاظ خویشاوندی دارد که از او ارث می‌برند. از آنچه از سوی پدران و مادران و خویشاوندان به دست وی رسیده و بدو واگذار گشته است، سهم الارث دارند ... در پرتو قانون ارث‌گذاری و ارث‌بری، دارائی از نسلی به نسلی واگذار می‌گردد و دست به دست می‌شود. وارثان ارث می‌برند و بعدها آنچه را که بدست می‌آورند، بر میراثی که برده‌اند، می‌افزایند و سپس خویشاوندان او دارائی حاصل از ترکه و کسب وی را به ارث خواهند برد ... این کار بیانگر چرخش ثروت در سیستم اسلامی است. ثروت در نزد گروهی گرد نمی‌آید، و در خانه‌ای، و در پیش فردی متمرکز و تل‌انبار نمی‌گردد. بلکه ارث‌گذاری و ارث‌بری همیشگی، و چرخش ثروت دائمی، و پخش دارائی میان این و آن در طول زمان، و تعدیل مالکان، همه وقت و همه آن است.

بعد از این، دیگر باره نگاهی به پیمانها انداخته می‌شود. پیمانهای که قانون اسلام آنها را درست قلمداد فرمود و به موجب آنها گاه‌گاهی ارث به غیر خویشاوندان هم می‌رسد. آن پیمانهای ولائی که جامعه اسلامی انواعی از آنها را به خود دید:

نخست پیمان ولاء آزادی بردگان. این پیمان، قراردادی است که به موجب آن برده پس از آن که آزادی خود را باز می‌یابد، عضوی از اعضاء خانواده آقای خویش می‌گردد، و اگر مرتکب جنایتی شود که مستوجب دیه باشد، آقای او دیه وی را می‌پردازد، همانگونه که دیه سایر خویشاوندان نسبی را می‌پردازد، و هنگامی که برده بمیرد و عصبه - یعنی وارثانی صاحب سهم -

از دست رفتن نام زن و تحمیل نام شوهرش بر او، همه و همه اشاره دارند به فقدان شخصیت مدنی همسر، و محو شخصیت او در شخصیت شوهر.

جای شگفت است که بسیاری از خانمهای ما تلاش می‌کنند که همسان زنان غربی بشوند - حتی در این سیستم ستمگرانه - و برای خود این مقام پست را می‌پسندند، و چه بسا خود را با نام شوهر نامگذاری می‌کنند، و به دنبال نام خود نام و نام خانوادگی شوهرشان را می‌آورند، به جای این که به دنبال نام خود، نام پدر و خانواده خویش را بیاورند، بدان شیوه که در سیستم اسلامی است. این هم کاری است که بیانگر اوج تقلید کورکورانه است. شگفت‌تر از این هم این است که خانم‌هایی که در این باره از غربی‌ها کورکورانه تقلید می‌کنند، کسانیکه خواستار حقوق زنان، و مساوات خانم‌ها با آقایان هستند، و نمی‌دانند که با چنین تقلید کورکورانه‌ای درباره مهم‌ترین حق کوتاهی می‌ورزند که اسلام آن را بدیشان بخشیده است، و منزلت ایشان را بدان، بالا برده است، و در آن، ایشان را با مردان برابر نهاده است.

❦

هم اینک به آخرین متن این بخش می‌پردازیم. متنی که پیمان ولاء را سر و سامان می‌دهد. پیمان ولائی که بر احکام میراث سیقت دارد، احکامی که میراث را تنها منحصر به خویشاوندی می‌سازد، در صورتی که پیمان ولاء احکام را مربوط به خویشاوندی و غیرخویشاوندی می‌گرداند، همانگونه که بیان آن خواهد آمد:

﴿وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ؛ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾.

برای هر یک (از مردان و زنان) وارثانی تعیین کردیم تا از میراث پدر و مادر و نزدیکان برخوردار شوند، (و بر ترکه ایشان استیلاء یابند) و به کسانی که با آنان پیمان (زناشویی) بسته‌اید (و ایشان را به شوهری یا همسری

نداشته باشد، آقا از او ارث می برد.

دوم پیمان دوستی است. چنین پیمانی قراردادی است که فردی غیر عرب - اگر وارث خویشاوندی نداشته باشد - با فردی عرب می بندد و به موجب آن عضوی از اعضاء خانواده شخص عرب می شود. اگر مرتکب جنایتی شد، عرب دیه او را می پردازد، و چون فرد غیر عرب بمیرد، آن عرب از او ارث می برد.

سوم پیمانی است که پیغمبر ﷺ میان مهاجرین و انصار برقرار فرمود، بدانگاه که به مدینه تشریف فرما گردید. به موجب آن، فردی از مهاجرین از فردی از انصار همچون یکی از اندامان خانواده اش ارث می برد. چهارم پیمانی است که در جاهلیت شخصی با شخصی می بست و بدو می گفت: «تو از من ارث خواهی برد، و من از تو ارث خواهم برد».

اسلام این پیمانها را پاکسازی کرد و نوع سوم و چهارم را بطور کلی از میان برد. چرا که سبب ارث بری و ارث گذاری را تنها قربت قلمداد کرد، بلی تنها قربت، ولیکن پیمانهای را باطل نمود که قبلاً بسته شده بود، بلکه آنها را به شرط عدم تجدید، قابل اجراء دانست. خداوند بزرگوار اعلان فرمود:

﴿وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ﴾.

به کسانی که با آنان<sup>(۱)</sup> پیمان بسته اید، بهره خودشان را بدهید.

خداوند در این باره سختگیری نشان داده و یزدان را بر چنین پیمانی و چگونگی انجام آن حاضر و ناظر و شاهد و گواه اعلان فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾.

بیگمان خداوند بر هر چیزی حاضر و ناظر و شاهد و گواه است.

رسول الله ﷺ فرموده است:

لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ. وَأَيُّا حِلْفٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَمْ يَزِدْهُ الْإِسْلَامُ إِلَّا شِدَّةً.

در اسلام هیچگونه پیمانی (از اینگونه پیمانها) نیست. هر پیمانی هم که در جاهلیت بسته شده است اسلام بر

استواری آن می افزاید. (احمد و مسلم آن را روایت کرده اند).

اسلام در پاکسازی چنین پیمانهای همسان همه قراردادهای مالی عمل کرد، و آهسته و آرام به چاره جوئی پرداخت و بدون کوچکترین انعکاسی بر آنها قلم بطلان کشید. مثلاً همین که نص تحریم ربا نازل شد، ربا را باطل اعلام کرد و از معاملات ربوی پیش از آن صرف نظر کرد و آنها را به حال خود رها ساخت. دیگر دستور نداد، فوائد ربوی بازپس داده شود. همچنین گرچه معاملات پیشین را صحیح قلمداد نکرد، سود دریافت نشده آنها را ممنوع ننمود. بلکه به چنین معاملاتی احترام نهاد، به شرط این که دیگر باره تکرار و تجدید نگردند. چرا که قراردادهای ربوی پیشین گذشته از جنبه مالی روابطی را پدید آورده بود که به سبب درهم فرو رفتگی و در هم تنیدگی بسیار، شکل اندامهای تشکیلاتی خانواده را به خود گرفته بود. این بود که اسلام این نوع قراردادهای منعقد شده پیش از نص را به حال خود رها کرد و آنها را لازم الاجراء دید و در وقای بدانها سخت گرفت، ولی راه را بر تجدید آنها بست، بدون این که پیامدهائی داشته باشد که نیازمند چاره سازی باشد.

در این عمل اسلامی، کارها سهل و ساده انجام می پذیرد، و آسانی انجام کار، و ژرفی و فراگیری و حکمت رفتار موج می زند، و تصرف حکیمانانه یزدانی در انجام امور جامعه اسلامی هویدا می گردد. این هم جای شگفت نیست، چرا که اسلام روز به روز آثار جامعه اسلامی را پدیدار می ساخت، و با هر رهنمودی و با وضع هر قانونی، نشانه های جاهلی را یکی پس از دیگری محو و نابود می نمود<sup>(۲)</sup>.

۱- مراد از چنین کسانی همسران و شوهران و هم سوگندان و هم پیمانان است، ولی استاد سید قطب ۴ بیشتر دو گروه اخیر را در مد نظر داشته است. (مترجم)

۲- در روایتی از ابن عباس در تفسیر این نص آمده است که وراثت را جز

آخرین موضوع این درس، عبارت است از: تنظیم تشکیلات خانواده، سر و سامان دادن به کارهای آن، تقسیم کارها، تعیین وظائف، بیان مقرراتی که موجب نظم و ترتیب چنین مرکزی می‌گردد، حفظ کانون خانواده، از طرفانهای ویرانگر و خانه‌برانداز آرزوگرائیها و تک رویها و ناسازگاریها، و تا سر حد توان پرهیز از عناصر ویران کننده و درهم کوبنده موجود در آن:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ، بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ، فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ، حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ، وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ، فَعِظُوهُنَّ، وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ، وَأَضْرِبُوهُنَّ. فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا. وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا، فَأَنْبِئُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا، إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾.

مردان بر زنان سرپرستند (و در جامعه کوچک خانواده، حق رهبری دارند و صیانت و رعایت زنان بر عهده ایشان است) بدان خاطر که خداوند (برای نظام اجتماع، مردان را بر زنان در برخی از صفات برتریهای بخشیده است) بعضی را بر بعضی فضیلت داده است، و نیز بدان خاطر که (معمولاً مردان رنج می‌کشند و پول بدست می‌آورند) از اموال خود (برای خانواده) خرج می‌کنند. پس زنان صالح آنانی هستند که فرمانبردار (وامر خدا و مطیع دستور شوهران خود) بوده (و خویشان را از زنا بدور و اموال شوهران را از تبذیر محفوظ) و اسرار (زناشوئی) را نگاه می‌دارند؛ چرا که خداوند به حفظ (آنها) دستور داده است. (زنان صالح چنین بودند ولیکن زنان ناصالح آنانی هستند که سرکش می‌باشند) و زنانی که از سرکشی و سرپیچی ایشان بیم دارید، پند و اندرزشان دهید (اگر مؤثر واقع نشد) از همبستری با آنان خودداری کنید و بستر خویش را جدا کنید (و با

ایشان سخن نگوئید. و اگر باز هم مؤثر واقع نشود راهی جز شدت عمل نبود) آنان را (تنبیه کنید و کتک مناسبی) بزنید. پس اگر از شما اطاعت کردند (ترتیب تنبیه سه گانه را مراعات دارید و از اخف به اشد نروید و جز این) راهی برای (تنبیه) ایشان نجوئید (و نجوئید بدانید که) بیگمان خداوند بلندمرتبه و بزرگ است (و اگر ایشان را بیش از حد، اذیت و آزار کنید، انتقام آن را از شما می‌گیرد). و اگر (میان زن و شوهر اختلافی افتاد (و ترسیدید (که این کار باعث) جدائی میان آنان شود، داوری از خانواده شوهر، و داوری از خانواده همسر (انتخاب کنید و برای رفع و رجوع اختلاف) بفرستید. اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را (کمک نموده و در یکی از دو کار، سازش نیک و خداپسندانه، یا جدائی زیبا و معقولانه) موفق می‌گرداند. بیگمان خداوند مطلع (بر ظاهر و باطن مردمان و) آگاه (از نیات همگان) است.

پیش از شروع به شرح و تفسیر این نصوص قرآنی، و بیان هدفهای روانی و اجتماعی آنها، لازم است درباره دیدگاه اسلام راجع به کانون خانواده، و برنامه اسلام برای تشکیل خانواده و مراقبت از آن، و اهداف اسلام از خانواده، بیان کوتاهی داشته باشیم. بیان کوتاهی به اندازه امکان، چرا که شرح آن نیازمند بحث طولانی ویژه‌ای است<sup>(۱)</sup>.

آن کسی که انسان را آفریده است، در سرشت او «زوجیت» را نیز به ودیعت نهاده است، همانگونه که زوجیت یعنی نرینگی و مادینگی را در همه چیزهایی که در این جهان آفریده است به ودیعت گذارده است:

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.

ما از هر چیز جفتی را آفریده‌ایم، تا این که شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید.

(ذاریات / ۴۹)

از طریقت قربت منع فرموده است، ولیکن آن را برای کسانی آزاد گذارده است که پیمان همیاری و همکاری و دلسوزی با یکدیگر می‌بندند. ۱- مراجعه شود به کتاب حجاب، و کتاب تفسیر سورة نور، تألیف ابوالاعلی مودودی، رئیس جماعت اسلامی، در پاکستان.

نزدیکی نکنید و از راهی جز راه بقای نوع بشر با ایشان  
زنشویی ننمائید. (بقره / ۲۲۳)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِبْكُمْ نَارًا  
وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾.

ای مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخی  
بر کنار دارید که افروزیده آن، انسانها و سنگها  
است. (تحریم / ۶)

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا  
بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، وَما أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾.

کسانی که خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندان‌شان از  
ایشان در ایمان آوردن، پیروی کرده‌اند، (در بهشت)  
فرزندان‌شان را بدیشان ملحق می‌گردانیم (تا زادگان  
دلبد خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذت  
بیشتر ببرند) بی آن که ما اصلاً از عمل آن کسان،  
چیزی بکاهیم. (طور / ۲۱)

از جمله مساوات این دو نیمه نفس واحده، در پیشگاه  
خدا، و بطور کلی نشانه بزرگداشت یزدان از انسان،  
ارج و احترامی است که آفریدگار برای زن قائل شده  
است، و زن همچون مرد، در پیشگاه کردگار، اجر و مزد  
می‌برد، حق مالکیت دارد، ارث دریافت می‌نماید، و از  
استقلال شخصیت حقوق مدنی برخوردار است، حق و  
حقوقی که در صفحات پیشین این درس، از آنها سخن  
راندیم.

این مقررات دقیق و استواری که همه جزئیات کار و بار  
این کانون را در بر می‌گیرد، بیانگر اهمیت آمیزش دو  
نیمه نفس واحده است، آمیزشی که هدف از آن بنای  
کانون خانواده است. وظیفه بزرگی که این کانون به  
عهده دارد، در دو چیز خلاصه می‌گردد: نخست افزایش  
آرامش و آسایش و پرده‌پوشی و پاکدامنی دو نیمه  
نفس بشری. دوم: یاری دادن به جامعه انسانی در پرتو  
عوامل و اسبابی که مایه ادامه حیات و ترقی می‌گردند  
... این سوره گوشه‌ای از این مقررات دقیق و استوار را  
در بر گرفته است که ما در آغاز این جزء از آن سخن  
گفتیم به عنوان مکمل مطالبی که در جزء چهارم بیان

خداوند اراده فرمود که نر و ماده را در انسان نیز،  
بیافریند و یکی نیمه دیگری باشد و مکمل همدیگر  
گردند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ  
وَاحِدَةٍ، وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾.

ای مردمان از (خشیم) پروردگارتان بپرهیزید،  
پروردگاری که شما را از یک انسان بیافریده است و  
(سپس) همسرش را از نوع او آفریده است. (نساء / ۱)  
آنگاه خواست این نیمه نفس با آن نیمه نفس بیامیزد و  
هدفی که از آن دارد، حاصل گردد، و چنین آمیزشی  
مایه آرامش و آسایش انسان شود. اعصاب را آرام  
بخشد، جان را آسوده کند، به تن آسودگی رساند، و  
گذشته از اینها عیب و عار انسان را بپوشاند، و ناموس  
آدمیزاد را نگاهداری کند، و شخصیت بشر را محفوظ  
دارد. بالاتر از همه اینها کشتزار نژاد آدمی و مایه ادامه  
حیات فرزندان‌ش باشد و آدمیزادگان همراه با ترقی  
مستمر، در کنف پرورشگاهی بیارامند که لبریز از  
آرامش و آسایش بوده و از خوشی و خرّمی موج زند:  
﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا  
لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾.

یکی از نشانه‌های (دال بر قدرت و عظمت) خدا این است  
که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در  
کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بیارامید، و در  
میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت. (روم / ۲۱)

﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ هُنَّ﴾.

آنان جامه شمایند و شما جامه آنانید. (بقره / ۱۸۷)

﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْى شِئْتُمْ، وَ  
قَدِّمُوا أَنْفُسَكُمْ، وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾.

زنان شما محل بذرافشانی شما هستند، پس از هر راهی  
که می‌خواهید به آن محل درآئید (و زنشویی نمائید، به  
شرط آن که از موضع نسل تجاوز نکنید). و برای خود  
(با انتخاب همسران شایسته و فرزندان صالح و  
بایسته، توشه‌ای) پیشاپیش بفرستید، و از خدا،  
خویشتر را برحذر دارید (و به هنگام حیض با زنان

داشته بودیم. البته سورة بقره، بخش دیگری از چنین مقرراتی را در بر داشت که در جزء دوم از آن سخن به میان آوردیم. سوره‌های دیگری از قرآن بخشهای دیگری را در بر دارند، بویژه سورة نور در جزء هجدهم، و سورة احزاب در دو جزء بیست و یکم، و بیست و دوم، و سورة طلاق و سورة تحریم در جزء بیست و هشتم ... و در جاهای دیگری در سوره‌ها، بخشهای دیگری پراکنده است که رویهمرفته، قانون کامل شامل دقیقی را برای سیستم این قانون انسانی تشکیل می‌دهند. فراوانی و دگرگونی و فراگیری چنین قانونی، دال بر اندازه اهمیت بسزائی است که در برنامه اسلامی برای زندگانی انسانی در کانون بزرگ و سترگ خانواده طرح ریزی نموده است.

امیدوارم خواننده این صفحه، چیزی را به یاد داشته باشد که در صفحات همین جزء گذشت. آن چیزی که درباره نوپائی بشر، طول زمان چنین طفولیتی، اندازه نیاز بشر در طول چنین روزگارانی به محیطی که او را بپاید و مراقبت نماید تا آنگاه که می‌تواند برای گذراندن زندگانی خود روزگذاری بدست آورد. و مهم‌تر از این، محیطی فراهم آید که آدمیزاد را تربیت کند و به وظیفه اجتماعی خود آشنا گرداند، و وی را به نوبت خود در امر سازندگی و ترقی جامعه انسانی شرکت دهد، تا بتواند جامعه انسانی را بهتر از آنچه بوده است و بدان شکلی که بدست او رسیده است، به دیگران واگذارد و بدیشان بسپارد. این سخن، در امر بیان ارزش کانون خانواده، دیدگاه برنامه اسلامی درباره وظائف خانواده، هدف از انجام وظائف خانواده، تلاش و توجه خاص برنامه اسلامی برای حفظ کانون خانواده، و حفاظت آن از همه عوامل دور و نزدیک تخریب، از اهمیت بسزائی برخوردار است.

در پرتو این اشارات مختصر به سرشت دیدگاه اسلام نسبت به خانواده و ارزش آن، و حرص و جوش بسیاری که اسلام دارد، برای ازدیاد وسائل رفاه و افزایش عواملی که موجب پابرجائی و ماندگاری و

حفظ آرامش در فضای خانواده می‌گردند، علاوه بر آن چیزهائی که ما در باره بزرگداشت این برنامه نسبت به زن، و اعطاء استقلال شخصیت به زن و بالا بردن مقام او، و ارج نهادن به حقوقی که خود چنین برنامه‌ای بدو داده است و برای وی پدیدار ساخته است، آن هم نه برای جانبداری از زن، بلکه به خاطر هدفهای والاتی که برای بزرگداشت همه انسانها، و بها دادن به جایگاه زندگانی انسانیت انسانها، مورد نظر است، می‌توانیم از واپسین نص این درس، سخن به میان آوریم، درسی که با این دیباجه روشن به پیش کشیدیم:

این نص قرآنی - در راه سر و سامان بخشیدن به کانون زناشویی، و توضیح ویژگیهای ایجاد این سر و سامان در آن، برای جلوگیری از هر نوع برخوردی میان افرادش با برگرداندن جملگی ایشان به سوی فرمان خدا، نه به سوی فرمان هواها و تأثیرپذیرها و شخصیت گرائیها - معین می‌دارد که در این کانون کوچک سرپرستی متعلق به مرد است. از میان اسباب و علل این سرپرستی هم ذکر می‌فرماید که خدا سرپرستی را برای مرد سزاوارتر می‌داند و آن را بدو می‌سپارد، چرا که ارکان و اصول سرپرستی و ویژگی و لیاقت آن در مرد حاصل و موجود است ... مرد را هم عهده‌دار هزینه چنین کانونی می‌سازد. با توجه به دادن سرپرستی به مرد، ویژگیهای این سرپرستی را برای حفظ چنین کانونی از هم پاشیدگی، و نگاهداری آن از سرکشیهای ناجور و ناگهانی و برخوردهای عارضی و آنی، مشخص می‌سازد، و راه چاره آنها را هم - در حدود امکان - معین می‌کند. سرانجام مقررات خارجی را به هنگام عدم موفقیت مقررات داخلی به پیش می‌کشد، و شیخ خطر را از دور می‌پاید و از این کانون بدور می‌نماید. کانونی که نه تنها دو نیمه نفس واحد را در بر می‌گیرد، بلکه جوجه‌های سبز رنگ تازه پا به جهان نهاده در پرورشگاه خانواده را نیز در درون خود می‌پروراند، جوجه‌هایی که در معرض خطر نابودی و نیستی قرار می‌گیرند. حال بنگریم به ضرورتها و

برنامه یزدانی این کار را مراعات می‌دارد، و در کانون خانواده فطرت را در نظر می‌گیرد، و استعدادهای خدادادی دو نیمه نفس واحده را پیش چشم می‌دارد تا در پرتو این استعدادها هر یک از آن دو نفر وظایف مربوط به خویشتن را انجام دهد. همچنین در کانون خانواده دادگری را در مد نظر می‌گیرد، دادگری در تقسیم بارهای سنگینی که بر دوش دو نیمه نفس واحده انداخته شده است، و دادگری در این که هر یک از آن دو اختصاص داده شده است به انجام نوعی از مسؤولیتهائی که وجودش برای پذیرش و انجام آن ساخته و پرداخته شده است، و در این راستا فطرت و استعدادهای ویژه‌ای که دارد به کمک و یاریش می‌شتابند.

مسلم است که مرد و زن هر دو از زمره آفریدگان آفریدگارند. خداوند متعال هم نمی‌خواهد به کسی از آفریدگان خود ستم کند. بلکه آفریدگار جهان هر کسی را برای انجام کار ویژه‌ای آماده می‌نماید و استعدادهای لازم برای انجام آن کار بدو عطاء می‌فرماید.

یزدان سبحان تر و ماده را آفریده است. آنها را جفت یکدیگر کرده است. این قاعده در ساختار هستی روان است، و شامل همه پدیده‌های جهان است. وظائف زن را بدین شیوه قرار داده است که حامله گردد و بزاید شیر دهد و میوه پیوند خود با مرد را سرپرستی و نگاهداری کند. این هم بسیار کار بزرگی و وظیفه سترگی است. نه آسان است و نه ناچیز. آسان و ناچیز بدانگونه که بتوان بدون آمادگی جسمانی و روانی و عقلانی ژرف و ریشه‌دار در پیکره هستی زن انجام بپذیرد. کاملاً عدل و داد است که خداوند مرد را موظف سازد که نیازمندیهای ضروری خانواده را فراهم آورد و از زن حمایت و مراقبت نماید، تا زن بتواند فرصت انجام وظیفه بزرگ و مهم خود را داشته باشد. مرد نباید زن را وادارد به این که حامله گردد و بزاید و شیر دهد و از فرزندش مواظبت نماید، و همراه با آن برود کار

فلسفه‌هایی که در فراسوی هر یک از این مقررات نهفته‌اند، و به اندازه توانائی، ذکری از آنها به میان آوریم:

﴿الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ، بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾.

مردان بر زنان سرپرستند (و در جامعه کوچک خانواده، حق رهبری دارند و صیانت و رعایت زنان بر عهده ایشان است) بدان خاطر که خداوند (برای نظام اجتماع، مردان را بر زنان در برخی از صفات برتریهای بخشیده است و) بعضی را بر بعضی فضیلت داده است، و نیز بدان خاطر که (معمولاً مردان رنج می‌کشند و پول بدست می‌آورند و) از اموال خود (برای خانواده) خرج می‌کنند.

خانواده - همانگونه که گفتیم - نخستین کانون زندگی بشری است. نخستین کانون بدان خاطر که از یک سو نقطه شروعی است که در همه مراحل راه، تأثیر دارد. و از دیگر سو از اهمیت بسزائی برخوردار است، چرا که لانه پا به جهان نهادن کودکان و خانه رشد آنان است و پرورش و آموزش عنصر انسانی را در دست دارد، عنصری که از دیدگاه اسلام والاترین عناصر این جهان است.

از آنجا که سایر کانون‌های دیگر که منزلتشان و ارزششان هم از این کانون کمتر است، همچون مؤسسه‌های مالی و صنعتی و بازرگانی و غیره، اداره آنها جز بدست افرادی سپرده نمی‌شود که برای چرخاندن امور آن تربیت شده باشند، و در بخش مربوطه چه از لحاظ دانش و چه از لحاظ کوشش، وارسته‌تر و کارآتر، و در میدان علم و عمل از تخصص ویژه بهتر و بیشتر بهره‌مند باشند، گذشته از آن که باید از استعداد مدیریت سرشتی و فطرت خدادادی سرپرستی برخوردار باشند ... پس به طریق اولی باید این قاعده در کانون خانواده نیز در مد نظر باشد، کانونی که گرانباترین عنصرهای جهان، یعنی عنصر انسان را در خود می‌پروراند.



بکند و رنج بکشد و برای نگاهداری خود و فرزندش شب‌زنده‌داری نماید. کاملاً عدل و داد است که خداوند به مرد ویژگیهای بدنی و عصبی و عقلی و روحی بخشد تا در انجام وظائف محوله وی را کمک و یاری دهد، و به زن هم ویژگیهای بدنی و عصبی و عقلی و روحی خاصی عطاء فرماید تا بتواند به نحو احسن وظائف محوله را انجام دهد و از عهده آنها نیکو بدر آید.

البته عملاً این چنین است، و پروردگار تو به کسی ستم روا نمی‌دارد.

از اینجا است که زن - از جمله ویژگیهایی که بدو داده شده است - نازکدلی و مهربانی و سرعت انفعال، و پاسخ فوری به نیازها و خواستهای کودک است. چنین سرعت انفعال و پاسخ فوری، ناخودآگاه و بدون درنگ انجام می‌پذیرد و کمترین اندیشه‌ای در باره آن صورت نمی‌گیرد. چرا که نیازمندیهای سترگ انسانی جملگی - حتی در یک فرد هم - به دست اندیشه و بینش و درنگ سپرده نشده است! بلکه پاسخ بدنها بدون اراده انجام می‌پذیرد و شتابان و آسان رخ می‌دهد، بدانگونه که گویی اختیاری در میان نیست و پای جبر در میان است. جبری که از درون بر می‌جوشد و از بیرون فشار نمی‌آورد. اغلب هم خوش آیند و دوست داشتنی است، تا از یک سو پاسخ سریع انجام پذیرد و از دیگر سو - هر چند هم در آن رنج و فداکاری باشد - شیرین و دل‌پسند گردد. این ساختار خدائی است، که همه چیز را محکم و استوار و مرتب و منظم و به تمام و کمال آفریده است.

این ویژگیها سرسری نیست. بلکه در هستی یکایک اندامها و عصبها و نیروهای عقلانی و نفسانی زن، ژرفا بخشیده است و ریشه دوانده است.

بزرگان فرزانه متخصّص می‌گویند: این ویژگیها در ژرفنای یکایک سلولها موجود، و در خمیره آنها سرشته شده است. آمیزه سرشت نخستین سلولی است که از تقسیم و تکثیر آن جنین پدیدار می‌گردد، با تمام

ویژگیهای بنیادینی که باید دارا باشد!

همچنین از جمله ویژگیهایی که به مرد عطاء شده است، تندخویی و سرسختی، کندی انفعال و دیر پاسخگویی، و پیش از جنبش و خیزش و اقدام و دست بکار یازیدن، از آگاهی و اندیشه سود جستن و ژرف نگری کردن است. چرا که جملگی وظائف مرد، از نخستین شکاری که می‌کند گرفته تا پیکار و رزمی که برای حمایت از همسر و فرزندان پیوسته بدان فرو می‌رود، از تلاش در پی معاش گرفته تا سائر رنجهایی که در زندگی می‌برد، همه و همه نیاز به مقداری اندیشه پیش از اقدام، و درنگ در پاسخگویی به ندای درون دارند، و کارهایش بطور کلی عدم شتابزدگی را می‌طلبند ... همه این ویژگیها در خمیره ذاتی مرد سرشته شده است، هم بدانگونه که همه ویژگیهای زن در خمیره ذاتی زن سرشته شده است.

این ویژگیهای مرد، او را برای انجام کار سرپرستی تواناتر، و در جولانگاه آن کارآمدتر می‌سازد. همچنین عهده‌داری خرج و هزینه - که شاخه‌ای از بخش‌بندی ویژگیها است - بجای خودش مرد را شایسته‌تر برای کار سرپرستی و برازنده‌تر جهت ریاست خانوادگی می‌گرداند. زیرا تأمین معاش بنیاد خانواده، و اداره زندگی اعضاء چنین بنیادی و افراد تحت تکفل آن، و نظارت بر هزینه و امور مالی، به سرشت وظیفه مرد نزدیکتر است تا زن.

این دو امر همان عناصری هستند که نصّ قرآنی آنها را کاملاً برجسته می‌کند و روشن نشان می‌دهد، بدانگاه که در جامعه اسلامی از قیمومت مردان بر زنان صحبت به میان می‌گردد. قیمومتی که مبنی است بر هستی و استعداد، و تقسیم کارها و داشتن ویژگیها، و دادگری در تقسیم کارها از یک سو، و از دیگر سو تعیین تکلیف زن و مرد در این تقسیم به گونه‌ای که برای هر یک از آن دو ساده و با فطرت سازگار باشد، و سرشتشان در انجام وظائفشان بدیشان کمک کند.

برتری مرد، ناشی از آمادگی او برای سرپرستی، و

داشتن لیاقت و شهامت چنین کاری است. آخر چرخه بنیاد خانواده بدون سرپرستی نمی‌گردد و به حرکت نمی‌افتد، همانگونه که همه بنیادهای دیگری که ارج و ارزش کمتری هم از آن دارند، بدون ریاست اداره نمی‌شوند و به پیش نمی‌روند. بلی یکی از دو نیمه نفس انسانی که مرد است، برای کار سرپرستی آمادگی دارد، و در انجام آن یاری می‌گردد، و تکالیف سرپرستی بر عهده‌اش گذارده شده است، ولی نیمه دوم نفس انسانی که زن است، برای کار سرپرستی آمادگی ندارد، و در انجام آن یاری نمی‌گردد. ستم خواهد بود اگر کار سرپرستی بدو واگذار و او بدان وادار شود، و علاوه از تکالیف سنگین دیگری که بر عهده دارد، بار سرپرستی هم سربار بارهای او شود. اگر مرد هم که استعداد سرپرستی در وجود او نهان است، و از لحاظ دانش و کوشش لیاقت انجام آن را دارد، او را به کار دیگری همچون مادری که شایستگی انجام آن را ندارد مشغول دارند، استعدادش هدر می‌رود. مگر نه این است که نیمه دوم نفس انسانی که زن است، استعداد مادری را دارد و از لیاقت مربوط بدان برخوردار است. زن علاوه بر استعدادهایی که آمیزه خیمه ذاتی اعضا و اعصاب او است و آثار آنها در حرکات و سکنات وی هویدا و پیدا است، مقدم بر آن از سرعت انفعال و فریادرسی بی‌درنگ و پاسخگویی فوری بهره‌مند است.

اینها مسائل بس مهمی هستند. مهم‌تر از آن که هواها و هوسهای انسانها، بر آنها فرمانروا شود. بالاتر از آن که به دست آدمیان واگذار گردد تا آنگونه که خود می‌خواهند کورکورانه در آنها دخل و تصرف کنند. هر زمان که چنین مسائل مهمی به دست مردمان و هواها و هوسهای ایشان سپرده شده است، چه در جاهلیت قدیم و چه در جاهلیت جدید، هستی انسانها به خطر افتاده است و ویژگیهای بشریت سر در نشیب نهاده است، ویژگیهایی که زندگی انسانی بر آنها استوار و بدانشا ممتاز می‌گردد.

شاید از میان دلائلی که فطرت آنها را دال بر بودن چنین مسائل مهمی و حاکمیت این مسائل می‌داند، و قوانین آنها را حاکم بر انسانها می‌شمارد، هر چند هم خود انسانها منکر چنین قوانینی باشند و آنها را نپذیرند و در برابرشان خود را به نادانی زنند، یکی این باشد که هر دفعه که در میان انسانها با این قانون مخالفت شده است و فرمانروائی و سرپرستی در خانواده سست و لرزان گشته است، یا این که نشانه‌ها و راههای آن آمیزه یکدیگر شده است، و یا این که اندکی از قاعده فطری اصیل خود منحرف گشته است، تباهی به زندگی بشری راه پیدا کرده است و دچار سرگشتگی و فروپاشی شده است و حتی به هلاک و نابودی تهدید گشته است.

چه بسا دلیل دیگر هم این بوده است که زن هم خواهان این است که سرپرستی در خانواده بر همان اصل فطری پایدار بماند. همچنین زن احساس ناامیدی و کمبودی و ناراحتی و کم سعادت می‌کند هنگامی که می‌بیند با مردی زندگی می‌کند که او کار مهم سرپرستی در خانواده را کنار می‌گذارد و خصال لازمه آن را ندارد و چنین امری را به دست زن می‌سپارد! این حقیقتی است که حتی زنان منحرفی که در تاریکی‌های گناه دست و پا می‌زنند و می‌لولند، آن را می‌پذیرند و از ژرفای جان معترف بدان هستند.

چه بسا دلیل دیگری هم این است: کودکانی که در بنیاد خانواده‌ای پرورش می‌یابند که در آن کار سرپرستی در دست پدر نیست، بدان خاطر که پدر از ضعف شخصیت برخوردار است، و شخصیت مادر در آن نمودار و چیره بر اوضاع است، و یا این که پدری در میان نیست - خواه مرده باشد و خواه پدر نامشروع باشد - چنین کودکانی کمتر راست و درست پرورش می‌یابند، و نادر است که از لحاظ اعصاب و روان، و رفتار و کردار و اخلاق و اعمال، گرفتار انحرافات نشوند و به کژ راه‌ها نیفتند.

در این سایه‌های قرآنی، بیش از این نمی‌توانیم درباره سرپرستی مردان و موجبات و دلائل آن، و ضرورت

روحانی و دلنواز و دلپسند و خوش آوا و خوشایند، و با آرامش و مهربانی و پرده پوشی و رازداری موجود در میان دو نیمه نفس واحده سازگار است و شایسته مهد کردگی است که نویاگران را در خود می پرورد و آنان را با هوا و نسیم و سایه و آهنگ خویش قالب می دهد و صورت می بخشد.

همچنین زن ایماندار بایسته، به حکم صفات پسندیده و ایمان و صلاح برجسته ای که دارد، باید که حرمت پیوند مقدس موجود در میان خود و شوهرش را به هنگام عدم حضور شوهر - چه رسد به زمان حضور شوهر - نگاه دارد. بدین سبب هرگز زن مؤمنه صالحه به خود اجازه نمی دهد در نگاهی و صدائی - چه رسد به ناموس و احترام - به شوهرش خیانت ورزد، در نگاهی و صدائی که جز برای شوهرش آزاد و مباح نمی باشد، زیرا که شوهرش نیمه دوم نفس واحده است.

چیز مباح هم تنها آن چیزی است که خداوند متعال آن را مباح اعلام فرموده باشد، نه آن چیزی است که زن یا مرد آن را آزاد بدانند:

﴿يَا حَفِظَ اللَّهُ﴾

چرا که خداوند به حفظ (آنها) دستور داده است.

کار مربوط به خشنودی شوهر نیست تا اگر زن خواست - با بودن شوهرش و یا نبودن شوهرش - از وجود خویشتن چیزی را آزاد سازد که شوهرش از آن خشمگین نگردد، و یا شوهرش آن را بر او دیکته کند، و یا جامعه آن را برای وی مباح بداند، زمانی که از برنامه خدا منحرف گردد.

بلکه تنها فرمانی درباره حدود این حفظ صادر گشته است و بر زن واجب است که فرمان را اطاعت کند و

قیمومت و همچنین فطری بودن آن به سخن پردازیم. لیکن لازم است که بگوئیم: سرپرستی مرد، باعث سلب شخصیت زن در خانواده و در جامعه انسانی نبوده و موقعیت اجتماعی او را هم به خطر نمی اندازد - همانگونه که قبلاً گفتیم - بلکه سرپرستی، وظیفه ای در کانون خانواده است که باید برای اداره چنین بنیاد مهمی و نگاهداری و نگاهبانی از آن، کسی عهده دار آن شود. پیدا است که وجود ارزشها و بودن یاساها در بنیادی آن چنانی، نه وجود و شخصیت و حقوق شرکاء را از میان می برد، و نه موجب تباهی و وظائف محوله کارکنان آن می گردد. اسلام در موارد دیگری چگونگی سرپرستی مرد را بیان داشته است، و عطوفت و رعایت و صیانت و حمایت لازمه آن را به تصویر کشیده است، و تکالیف روحانی و نفسانی مرد، و آداب رفتار او با همسر و فرزندان را روشن فرموده است<sup>(۱)</sup>.

پس از ذکر وظیفه مرد و حق او، و چیزهائی که باید در کار سرپرستی مراعات دارد و تکالیفی که باید بر عهده گیرد، از سرشت زن ایماندار بایسته، و رفتار و کردار ایمانی او در محیط خانواده سخن به میان می آید:

﴿فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ، حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾

زنان صالح آنانی هستند که فرمانبردار (وامر خدا و مطیع دستور شوهران خود) بوده (و خویشتن را از زنا بدور و اموال شوهران را از تبذیر محفوظ) و اسرار (زناشوئی) را نگاه می دارند. چرا که خداوند به حفظ (آنها) دستور داده است.

از زمره سرشت زن ایماندار بایسته، و از میان صفات پسندیده او، به حکم ایمانی و شایستگی که دارد، او، قانت، یعنی فرمانبردار خواهد بود ... قنوت، یعنی: اطاعت از روی اراده و توجه و رغبت و محبت، نه از روی اجبار و اکراه و بر سر زدن و سختگیری کردن. از اینجا است که قرآن می فرماید: ﴿قَانِتَاتٌ﴾ و نمی فرماید: ﴿طَائِعَاتٌ﴾. چرا که مدلول واژه نخستین

۱- برای توضیح بیشتر و آگاهی بهتر از همه مسائلی که این بخش از موضوع بدانها پرداخت، مراجعه شود به: کتاب «اسلام و مشکلات تمدن» فصل «زن و پیوند دو جنس»، و کتاب «حجاب» و کتاب «تفسیر سورة نور» تألیف ابوالاعلی مودودی، و کتاب «خانواده و جامعه» و کتاب «حقوق انسان» تألیف دکتر عبدالواحد وافی، و کتاب «انسان میان مادیگری و اسلام» تألیف محمد قطب ... (دارالشروق).

ایشان را به انحراف و کژ راهه می‌کشند.

لذا کار، بزرگ است و باید همین که از دور نشانه‌های نشوز خودنمائی کند، به فکر چاره افتاد و مقررات را به تدریج به مرحلهٔ اجراء گذاشت. در این راه برای حفظ بنیاد از فساد و نابودی، به نخستین مسؤول کانون خانواده اجازه داده شده است که در حالات مختلف و اوضاع گوناگونی، در مراحل ابتدائی نشوز، برای اصلاح حال و بستن شکاف، نه به منظور انتقام و اهانت و شکنجه، تنبیه‌های اصلاحگرانه‌ای را به اجراء درآورد:

﴿وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ، فَعِظُوهُنَّ، وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ، وَ أَضْرِبُوهُنَّ. فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾.

زنانی که از سرکشی و سرپیچی ایشان بیم دارید، پند و اندرزشان دهید و (اگر مؤثر واقع نشد) از همبستری با آنان خودداری کنید و بستر خویش را جدا کنید (و با ایشان سخن نگوئید. و اگر باز هم مؤثر واقع نشد و راهی جز شدت عمل نبود) آنان را (تنبیه کنید و کتک مناسبی) بزنید. پس اگر از شما اطاعت کردند (ترتیب تنبیه سه گانه را مراعات دارید و از اخف به اشد نروید و جز این راهی برای (تنبیه) ایشان نجوئید (و نجوئید و بدانید که) بیگمان خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و اگر ایشان را بیش از حد اذیت و آزار کنید، انتقام آن را از شما می‌گیرد).

پیش چشم داشتن چیزهایی که از آنها قبلاً سخن رفت، از قبیل: بزرگ داشت الهی از دو نیمهٔ نفس واحده، حقوق انسانی زن، مراعات شخصیت اجتماعی زن مسلمان در پرتو حفظ حقوق کاملی که دارد، بیان این که سرپرستی مرد از زن موجب سلب اختیار او در انتخاب شریک زندگی نمی‌باشد، همچنین اختیار زن دربارهٔ خود و دارائی متعلق به خویش، ... و سایر ارکان و اصول برجستهٔ برنامهٔ اسلامی، پیش چشم داشتن همهٔ این چیزها، و پیش چشم داشتن چیزهایی که دربارهٔ اهمیت بنیاد خانواده گفته شده است، ما را بر آن می‌دارد

خویشتن را بپاید «چرا که خداوند دستور داده است که بپاید و خویشتن را حفظ نماید». تعبیر قرآنی این فرمان را بگونهٔ امری بیان نمی‌دارد. بلکه فرمان فراتر از امر و ژرفتر و مؤکدتر از آن است. قرآن می‌فرماید: این خود را پاییدن به خاطر خدا پاییدن، سرشت زنان صالح و به انگیزهٔ صلاح آنان است.

بدین هنگام و در برابر این چنین فرمانی، همهٔ عذرهای مردان و زنان مسلمانی قلم بطلان می‌خورد که در برابر فشار جامعهٔ منحرف شکست خورده‌اند. و حدود چیزهایی که زنان صالح نهانی در حفظ آنها می‌کوشند هویدا می‌گردد: «بدان خاطر که خدا به حفظ (آنها) دستور داده است» و با فرمانبرداری فرمانبرانهٔ خشنودانهٔ مهربانانه‌ای دستور را لایک می‌گویند.

زنان ناصالح هم آنانی هستند که راه نشوز و گریز پائی را در پیش می‌گیرند. (واژهٔ ناشز، از ایستادن بر نشز، به معنی جایگاه برجستهٔ زمین، برگرفته شده است).

نشوز تصویر محسوسی از یک حالت نفسانی است. چرا که ناشز خویشتن را با عصیان و تمرّد، بلند و آشکار می‌گرداند و خود را انگار می‌نمایاند.

برنامهٔ اسلامی منتظر این نمی‌ماند تا عملاً نشوز رخ دهد، و زن ناشز پرچم سرکشی را برافرازد، و هیبت سرپرستی فرو افتد، و بنیاد خانواده به دو اردوگاه تبدیل شود. زیرا هنگامی که کار بدینجا انجامد کمتر چاره‌سازی مفید واقع می‌گردد. این است که باید پیش از بالا گرفتن نشوز به درمان پرداخت. چون نشوز در این دستگاه بزرگ، به فساد و تباهی می‌انجامد، و با بودن آن، آرامش و آسایش از کانون خانواده کوچ می‌کند، و در این مهد کودک سترگ، با وجود نشوز، تربیت فرزندان و پرورش نوباوگان، ناجور و ناشایست می‌گردد. گذشته از اینها، سرانجام نشوز، فروپاشی و ویرانی و نابودی سراسر این بنیاد است، و مایهٔ پراکندگی پروردگان آنجا، و یا دست کم باعث پرورش ایشان در میان عوامل و اسبابی خواهد بود که بیماریهای روانی و عصبی و بدنی به بار می‌آورند، و

که آشکارا متوجه شویم - اگر دلها در پرتو هواها و هوسها، و سرها با بادهای تکبرها و خود بزرگ بینی ها منحرف نشده باشند - اولاً چرا همه مقررات تأدیب و تنبیه وضع گشته است، و ثانیاً شیوه اجراء بدین نحو چرا واجب و لازم شده است؟

این مقررات برای پیشگیری از نشوز - به هنگام ترس از سرکشی و سرپیچی - وضع گشته است تا این که نفسها اصلاح و حالتها روبراه گردند، نه این که دلها را با آنها تباه ساخت و قلبها را از کینه ها و کدورتها لبریز کرد یا آنها را با خواریها و بدیها شکست.

اصلاً چنین مقرراتی برای چنین کارهائی وضع نشده است. وضع این قوانین برای این نیست که میان مرد و زن پیکار درگیرد و جنگ بپا خیزد، یا این که سر زن شکسته گردد بدانگاه که می خواهد راه نشوز در پیش گیرد و سرپیچی کند، و او را همچون سگ قلاده دار به زنجیر برگرداند و کشید!

هرگزهرگز! چنین کاری از مقررات اسلام نبوده و جزو اسلام بشمار نمی آید. بلکه چنین کاری از عرف محیط در برخی از ازمته نشأت گرفته است، و در حقیقت این امر توهین به «انسان» است، نه تنها توهین به نیمه ای از نفس واحده، یعنی زن. اما این مقررات وقتی از قوانین اسلام بشمار است که در شکل و صورت، و در هدف و غایت، کاملاً متفاوت با چنین اموری باشد.

﴿الَّذِينَ يَخَافُونَ يُشْوزَهُنَّ، فَعِظُوهُنَّ﴾.

زنانی که از سرکشی و سرپیچی ایشان بیم دارید، پند و اندرزشان دهید.

این نخستین برنامه است: اندرز ... این اولین وظیفه سرپرست و صاحب خانواده است. یک کار تربیتی است و مراد از آن آموزش و پرورش است. در همه احوال هم چنین چیزی از مربی و سرپرست کانون خانواده خواسته شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا، وَ قُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾.

ای مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخی

برکنار دارید که افروزیته آن انسانها و سنگها است. (تحریم / ۶)

اما در این حالت خاص، راه ویژه ای جهت هدف معینی، در پیش است که چاره جوئی عارضه های نشوز است، پیش از این که نشوز بالا گیرد و خودنمایی کند. گاهی پند و اندرز سودمند نمی افتد، چرا که هوس چیره ای، یا انفعال سرکشی، یا نازیدن به جمالی و خودنمایی به مالی، یا افتخار به آباء و اجدادی، و یا خود بزرگ بینی ناشی از ارزشی از ارزشها در میان است و همسر را بر آن می دارد که فراموش کند که او در بنیادی خانواده نام شریک است، نه این که مبارزی است در میدان رزم بر سر افکندن، و یا در جولانگاه به خویشتن بالیدن ... در چنین موقعی برنامه دوم اجراء می گردد: خیزش یک جنبش معنوی از مرد، بدانگونه که بر همه چیزهائی که زن بدان می نازد برتری گیرد، اعم از جمالی که زن دارا است، و یا جاذبیتی که دلربا است، و خلاصه هرگونه ارزش و معیار دیگری که همسر با آن خود را از شوهر برتر می گیرد، و با داشتن آن بر مرتبه و منزلت شریک بنیاد خانواده که سرپرستی آن کانون بدو واگذار شده است می شود:

﴿وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ﴾.

از همبستری با آنان خودداری کنید و بستر خویش را جدا سازید.

بستر، جایگاه تحریک و جذابیّت است. در چنین جایگاهی زن سرکش و برتری جوی، به اوج سلطه و اقتدارش گام می نهد. اگر مرد بتواند بر گرایشهای درونی خود که او را در برابر چنان تحریک و جاذبیتی به زانو درمی آورند، ایستادگی کند و بر چنین انگیزه های چیره گردد، برنده ترین اسلحه را از دست زن سرکش بیرون می آورد، اسلحه ای که بدان می یالد و با در دست داشتن آن خویشتن را چیره می داند. بدین هنگام اغلب، چنین اتفاق می افتد که زن در برابر این پایداری شوهرش، و در برابر مشاهده نیروی اراده و شخصیت ممتاز او، هر چند خود در استوارترین سنگر

و ساز و در حالت سازش و اتفاق دو شریک بنیاد سترگ خانواده نباید انجام پذیرد، بلکه چنین مقرراتی زمانی انجام می‌گیرد که خطر فساد و شکاف در میان باشد، و کج رفتاری و بدکرداری، کانون خانواده را تهدید کند. به هر حال چنین مقرراتی به هنگام انحراف از راستای راه، قابل اجراء بوده و درمان درد کج اندیشی و کژ راهگی بشمار می‌آید.

زمانی که اندرز سودمند نیفتد، و ترک بستر خواب بی‌فایده ماند، این انحرافی که در میان است از نوع دیگری و در سطح بالاتری است. چه بسا وسایل و شیوه‌های دیگری چاره‌ساز نباشد، ولی این وسیله و چنین شیوه‌ای سودمند افتد.

شاهد و تجارب واقعیت زندگانی، و ملاحظات و دیدگاه‌های روانی، با توجه به برخی از انواع و اقسام انحراف می‌گوید: این وسیله کتک نام مناسب‌ترین وسیله برای درمان انحراف روانی معیتی است، و مایه اصلاح کردار و رفتار مبتلای به چنین انحرافی بوده، و این کار او را ارضاء می‌سازد.

هر چند که بیماری انحراف وجود دارد، و در روانشناسی نام مشخصی به خود گرفته است، اما ما بیانات علم روانشناسی را به عنوان مسلمات علمی نمی‌پذیریم، چرا که هنوز روانشناسی «علم» به معنی واقعی علمی نشده است، همانگونه که دکتر «الکسیس کاریل» می‌گوید. به هر حال ما کاری بدین سخنان نداریم و می‌گوئیم: چه بسا زنی وجود داشته باشد که نیروی مردی را که به شوهری انتخاب کرده است، هنوز آنگونه که باید احساس نکرده باشد که در مدّ نظر دارد، و بخواهد او را به عنوان سرپرست و شوهر وقتی بپذیرد که نیروی عضلات چنین مردی وی را مقهور و مغلوب خود سازد. اما گرچه این سرشت هر زنی نیست، ولیکن این نوع نیز در میان زنان یافته می‌شود، و در این صورت مرد به چنین واپسین مرحله‌ای نیاز پیدا کند تا او را به راه راست برگرداند، و شکوه خانواده را در سایه صلح و ساز و آرامش و آسایش بر جای دارد.

جای گرفته است، از کرده خویش پشیمان می‌گردد و سر آشتی در پیش می‌گیرد و راه ملایمت و نرمش می‌پوید ... در اجراء این قانون، ادب معیتی نهفته است: دوری گزیدن از بستر خواب ... نه این که در غیر مکان خلوت شوهر و همسر، آشکارا به ترک یکدیگر گفتن، و جلو چشم دیگران از همدیگر کناره‌گیری کردن ... خیر نباید در حضور فرزندان از یکدیگر دوری کرد. چرا که چنین چیزی در اندرون فرزندان شرّ و فساد را ایجاد می‌کند. همچنین دوری گزیدن نباید در جلو دید بیگانگان انجام گیرد و شوهر همسر را خوار دارد و یا برتری‌جویی او را برانگیزد و مایه سرکشی و سرپیچی بیشتر وی گردد. چرا که مقصود چاره‌سازی سرکشی و سرپیچی است نه خوار داشتن همسر، و نه تباه کردن فرزندان ... انگار مردم می‌پندارند، هر دوی این کارها مقصود این قانون است! اما چنین نیست و گام نهادن بدین راه اغلب ناموفق است. مگر باید بنیاد را در هم شکست و ویران کرد؟ بلی قانونی وجود دارد و با وجود این که اجراء آن دشوار می‌نماید، ولیکن ساده‌تر و کوچکتر از آن است که با نشوز و سرکشی و سرپیچی سراسر بنیاد را درهم شکست:

﴿وَأَضْرِبُوهُنَّ﴾

ایشان را بزنید.

جملگی معانی گذشته را در مدّ نظر گرفتن، و هدف از این همه مقررات را پیش چشم داشتن، مانع از آن می‌گردد که چنین زدنی برای انتقام و دل خنک کردن باشد، و کتک به قصد خوار داشتن و اهانت کردن انجام پذیرد، و یا این که تنبیه برای این باشد که زن را وادار به زندگانی کرد که از آن خشنود نیست ... بلکه کتک زدن تنها برای ادب کردن است و باید ادب‌کننده همچون مربّی دلسوزی با عذوفت و رأفت بدین امر دست یازد، و همسان پدری رفتار کند که فرزندان خود را تنبیه می‌نماید، و یا بسان آموزگاری که دانش‌آموزان خویش را ادب می‌کند. روشن است که هیچ یک از این مقررات در زمان صلح

به هر حال، آن کسی که این قوانین را وضع فرموده است هم او است که آفریدگار جهان است و آگاه‌تر از هر کسی نسبت به اوضاع درونی و احوال بیرونی آفریدگان است. هر سخنی پس از سخن خداوند بس آگاه و دانا، یاهو سرائی بشمار است. هر نوع سرکشی از گزینۀ یزدان سبحان، و ناخشنودی از برگزیده ایزد مٔان، سر می‌کشد به خروج از دایره ایمان.

خداوند بزرگوار هنگامی که چنین مقرراتی را بیان فرموده است، فضای آن را مشخص، شرائط آن را معین، نیت این کار را روشن، و بالأخره سرانجام چنین عملی را پیش چشم داشته است. بدانگونه که کارهای نادرست مردمان در دوران جاهلیت ایشان، به حساب برنامه اسلام گرفته نشود، و معانی و مفاهیم بزهکارانه آنان با یاساها و فرمانهای آسمانی نیامیزد. در دوران جاهلیتی که مرد به نام دین، جلادی، و زن هم به اسم دین، برده‌ای می‌شود! یا مرد به زنی، و زن به مردی تبدیل می‌گردد! یا هر دوی آنان به جنس سوم شل و ول و بی‌حال و عاری تبدیل می‌شوند ... جنسی که به نام ترقی در فهم دین، گاه در قالب نرینه پیدا، و گاه در صورت مادینه هویدا می‌گردد! البته جدا کردن هیچ یک از این اشکال و اوضاع، از اسلام راستین و مقتضیات آن، برای مؤمنان، مشکل نیست.

این مقررات برای جلوگیری از عوارض نشوز، وضع گشته است و برای پیشگیری از اوج‌گیری نشوز است. در ضمن برای این که از چنین مقرراتی سوء استفاده نشود، با بر حذر داشتها و بر حذر باشائهای احاطه شده‌اند بدانگاه که تعیین و تبیین گشته‌اند. خود پیغمبر گرامی ﷺ با سنت عملی در منزل خود آن را با اهل و عیال خویش اجراء و به دیگران نموده است، و با فرموده‌های بیشمارشان در اینجا و آنجا به تصحیح برداشتها و چاره‌سازی زیاده‌رویها همت گماشته است و همگان را روشن فرموده است: در کتابهای سنن و مسند آمده است: از معاویه پسر حیدة قشیری روایت شده است که او از رسول خدا ﷺ پرسید: ای رسول خدا،

حق زن هر یک از ما بر یکایک ما کدام است؟ فرمود: (أَنْ تُطْعِمَهَا إِذَا طَعِمْتَ، وَ تَكْسُوَهَا إِذَا اكْتَسَيْتَ. وَ لَا تَضْرِبَ الْوَجْهَ. وَ لَا تُقَبِّحَ، وَ لَا تَهْجُرْ إِلَّا فِي الْبَيْتِ).

باید هر گاه خودت خوردی بدو هم خوراک بدهی، و هنگامی که برای خود جامه تهیه کردی برای او نیز لباس تهیه ببینی، و نباید به سر و صورتش بزنی، و نباید او را ناشیرین بنامی و با او به زشتی رفتار کنی و سخن گوئی، و نباید با وی جز در خانه قهر کنی.

ابوداود و نسائی و ابن ماجه روایت کرده‌اند، که پیغمبر ﷺ فرمود:

(لَا تَضْرِبُوا إِمَاءَ اللَّهِ).

کنیزکان خدا را نزنید.

عمر رضی الله عنه به خدمت رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد: زنان بر شوهران خود شوریده‌اند! رسول الله ﷺ اجازه فرمود، آنان را بزنند. زنان زیادی دور و بر خانواده رسول الله ﷺ گرد آمدند و از شوهرانشان شکایت کردند. رسول الله ﷺ فرمود:

(لَقَدْ أَطَافَ بِآلِ مُحَمَّدٍ نِسَاءٌ كَثِيرٌ يَشْتَكِينَ مِنْ أَرْوَاجِهِنَّ ... لَيْسَ أَوْلَئِكَ بِخِيَارِكُمْ).

زنان زیادی پیش اهل و عیال محمد گرد آمده‌اند و از شوهران خود شکایت دارند ... چنان شوهرانی از زمره برگزیدگان و خوبان شما نیستند.

رسول اکرم ﷺ فرموده است:

(لَا يَضْرِبُ أَحَدُكُمْ أَمْرَأَتَهُ كَالْعَبْرِ يَجْلِدُهَا أَوَّلَ النَّهَارِ، ثُمَّ يُضَاجِعُهَا آخِرَهُ).<sup>(۱)</sup>

کسی از شما زنش را همچون شتر، کتک نزند. (این چه کاری است که) در اول روز او را بزند، سپس در آخر روز با او هم‌خواب و هم‌بستر شود.

همچنین فرموده است:

(خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ. وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي).<sup>(۲)</sup>

۱- مؤلف مصابیح السنه آن را در میان صحاح از ابوهیره روایت کرده است.

۲- ترمذی و طبرانی آن را روایت کرده‌اند.



خدا است، تا دلها آرام گیرند و سرها فرو آیند، و حس ستمگری و برتری جوئی - اگر در درونهای در گشت و گذار باشد - بخار شود و بر باد رود. این هم شیوه قرآن در کار تشویق کردن و بیم دادن است:

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾.

بیگمان خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و اگر ایشان را بیش از حد مقرر اذیت و آزار کنید، انتقام آن را از شما می گیرد).



دستورات گذشته زمانی مراعات می گردد که هنوز نشوز آشکار نگشته است، و تنها از مقدمات سر زدن آن پرهیز می شود. ولیکن زمانی که نشوز آشکار گردید، دیگر مقررات مذکور اجراء می شود، چرا که در این صورت ارزش و سودی نخواهند داشت. هنگامی که کشمکش و جنگ میان دو طرف متخاصم در گرفته است و یکی می خواهد سر دیگری را بشکند و له کند! این کار هم نه مقصود است و نه مطلوب ... همچنین زمانی که دیده شود که اجراء مقررات مذکور چه بسا سودمند نیفتد، و بلکه مایه دوری و جدائی بیشتری، و نشوز آشکاراتر و بدتری گردد، و تار و پودهای را پاره پاره و تکه تکه سازد که هنوز گسیخته نگشته اند و سالم مانده اند، و یا این که استفاده از این وسائل و طی این مراحل، عملاً بیسود و بی نتیجه باشد، در همه این اوضاع و احوال برنامه حکیمانه اسلامی اجرای قانون دیگری را پیشنهاد می کند تا بنیاد سترگ خانواده از سقوط نجات داده شود، پیش از آن که صاحب چنین بنیادی از آن دست بشوید و بگذارد بنیاد فرو ریزد و بر هم تپد:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا، فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا. إِنَّ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّي اللَّهُ بَيْنَهُمَا. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾.

و اگر (میان زن و شوهر اختلافی افتاد و) ترسیدید (که این کار باعث) جدائی میان آنان شود، داوری از خانواده شوهر، و داوری از خانواده همسر (انتخاب

بهترین شما کسی است که برای اهل و عیال خود بهتر از دیگران باشد. من از همه شما برای اهل و عیال خود بهترم.

امثال این احادیث و رهنمودها، و ذکر شروط و ظروفی که آنها را احاطه داده اند، کشمکش و مبارزه تهنشستهای جاهلیت با رهنمودهای برنامه اسلامی را به تصویر می کشد، و جولانگاه آنها را در جامعه اسلامی روشن می سازد. شکلی که به تصویر کشیده می شود، همسان شکلی است که از کشمکش و مبارزه اینگونه تهنشستهای جاهلیت با رهنمودهای برنامه اسلامی در جولانگاههای گوناگون دیگری از زندگی به تصویر کشیده می شود. تصویری از آن زمان که هنوز اوضاع حکومت نوپای اسلامی استقرار نپذیرفته است، و ریشه های معنویات در جامعه اسلامی هنوز به ژرفای دلهای مسلمانان فرو نرفته است.

به هر حال، این مقررات حد و حدودی دارد و باید مرحله به مرحله جلو رفت. مادام در مرحله نخستین، هدف حاصل گردید، نباید پا به مرحله دوم و سوم نهاد: ﴿فَإِنْ أَطَعْتُمْكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾.

اگر از شما اطاعت کردند (ترتیب تنبیه سه گانه را مراعات دارید و از اخف به اشد نروید و جز این) راهی برای (تنبیه) ایشان نجوئید.

مادام که هدف حاصل شد، تنبیه پایان می گیرد. این نیز می رساند که هدف مراد است و آن هم اطاعت است. اطاعت هم نشانه اش پاسخگوئی است. اطاعتی مفید نیست که با زور باشد. اطاعتی که با زور حاصل می گردد شایان این نیست که کانون خانواده که پایه جامعه است بر آن استوار گردد.

نص قرآنی بیانگر این است که وقتی اطاعت حاصل آمد، ادامه مقررات تنبیه، ستمگری و ریاست طلبی و گذشتن از خط فرمان است:

﴿فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾.

راهی برای (تنبیه) ایشان نجوئید و نبوئید.

پیرو این نهی، تذکر دادن به والا مقامی و بزرگواری

واقعی کودکان باشند، و در پی این نباشند که در کار داورى یکی از خودشان بر دیگری غلبه کند، و یا در این شروط و احوال شوهر بر همسر و یا همسر بر شوهر پیروز گردانده شود. بلکه در اندیشه خیر و صلاح شوهر و همسر و کودکانشان بوده و مصلحت کانون خانواده آنان را جویا شوند که هم اینک در معرض ویرانی و نابودی است ... این را نیز باید بدانند که داوران امین اسرار شوهر و همسرند، چرا که از خاندانهای ایشانند و نباید از ایشان کمترین هراسی از پخش اسرار باشد. آخر مگر نه این است که مصلحت آن دو هم در پخش اسرار نیست، بلکه مصلحت آنان در پنهان کردن اسرار و سازش و سوزش با آن است.

این دو داور با رعایت موارد مذکور در راه صلح و صفا می کوشند. اگر شوهر و همسر گرایش راستینی به اصلاح حال در دل داشته باشند، و تنها تدبیر خشم پرده بر چنین علاقه ای افکنده باشد، در پرتو رغبت نیرومندی که در درون داوران برای صلح و صفای شوهر و همسر است، خداوند بدیشان توفیق عطاء می فرماید و صلح و صفا را با دست ایشان برقرار می نماید:

﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾.

اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را (کمک نموده و در یکی از دو کار: سازش نیک و خداپسندانه، یا جدائی زیبا و معقولانه) موفق می گرداند.

چون آن دو هم خواستار اصلاح هستند، خداوند هم کارشان را می پذیرد و در آن موقعشان می گرداند.

این، رابطه موجود در میان دلهای مردمان و تلاش ایشان است، و پیوند موجود در میان خواست آفریدگار و قضا و قدر کردگار است. قضا و قدر خدا به چیزهایی که باید در زندگی مردمان رخ نماید، اجازه وقوع می دهد. مردمان می توانند اراده کنند و به تلاش ایستند، آنگاه اگر قضا و قدر الهی خواست چیزی انجام

کنند و برای رفع و رجوع اختلاف بفرستد. اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را (کمک نموده و در یکی از دو کار: سازش نیک و خداپسندانه، یا جدائی زیبا و معقولانه) موفق می گرداند. بیگمان خداوند مطلع (بر ظاهر و باطن مردمان و) آگاه (از نیات همگان) است.

برنامه اسلامی از همسران و شوهران می خواهد، در برابر مقدمات نشوز تسلیم جدائی نشوند، و با کمترین سرکشی و دلخوری پشت به همدیگر نکنند، و برای پاره کردن پیوند ازدواج بر یکدیگر شتاب نگیرند، و بنیاد خانواده را عجولانه بر سر کوچکان و بزرگان بی گناه و بینوا و بیچاره، فرو نریزند. چرا که بنیاد خانواده برای اسلام، عزیز و گرامی است، و در ساختار جامعه از ارزش والائی برخوردار است، و آجرهای تازه ای بشمار است که برای برافراشتن کاخ جامعه و بالا بردن آن و اوج بخشیدن بدان، لازم و ضروریند.

زمانی که خوف جدائی به میان آید، پیش از این که جدائی عملاً رخ دهد، برنامه اسلامی، استفاده از آخرین وسیله را پیشنهاد می نماید. بدینگونه که داورى از خاندان همسر که مورد پسند زن باشد، و داورى از خاندان شوهر که مقبول مرد باشد، در محیط آرامی با یکدیگر می نشینند، و بدور از انفصالات نفسانی، و احساسات وجدانی، و غوغای ظروف زندگانی، و همه چیزهای دیگری که صفای روابط شوهر و همسر را کدر کرده اند، به رایزنی می پردازند. خویشتن را آزاد از همه مؤثراتی می سازند که فضای زندگی را ناجور می گردانند و بر پیچیدگی امور می افزایند، و مسائل را - به سبب نزدیکی آنها به روحيات شوهر و همسر - بگونه ای بزرگ جلوه می دهند که همه کارهای خوب موجود در زندگی شوهر و همسر را تحت الشعاع قرار می دهند و از جلو دیدگان پنهان می دارند ... این دو داور باید آزمند بر حفظ نام و تنگ دو خاندان اصلی باشند و سخت در حفظ آبروی آن دو بکوشند. دلسوز

پذیرد و پدیدار آید، انجام می پذیرد و پدید می آید. چیزی هم که حاصل و پدیدار می آید به فرمان خداوندگاری سر بر می زند که دانشش محیط بر همه رازها و رمزهای نهان، و آگاهیش مشتمل بر یکایک خویها و مصالح جهان است:

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾.

بیگمان خداوند مطلع (بر ظاهر و باطن مردمان و آگاه از نیات همگان) است.

در این درس می بینیم که تا چه اندازه اسلام، برای زن اهمیت قائل است و چه اندازه زن از دیدگاه اسلام، عزیز و مکرم است. همچنین اسلام چه اندازه روابط دو جنس مرد و زن را می پاید، و نسبت به کانون خانواده و روابطی که جامعه با آن دارد همت می گمارد ... از یک سو می بینیم که برنامه اسلامی برای نظم و نظام خانواده، چقدر تلاش و کوشش می ورزد، و این گوشه از زندگانی انسانی را چه اندازه به دقت زیر نظر می گیرد. از دیگر سو بر نمونه هایی از جد و جهد این برنامه بزرگ، آگاهی پیدا می کنیم و می بینیم که چه رنجهای طاقت فرسایی کشیده شده است، بدانگاه که برنامه اسلامی خواسته است دست گروههای مسلمان را بگیرد، و ایشان را از دره پست جاهلیت برگیرد، و پله پله آنان را رو به بالا رهنمود کند، و به بلندای قلّه سر به فلک کشیده هدایتِ خدایشان برساند، هدایتی که جز آن هدایتی نیست.

﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْفُقَرَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتًا لَا فَحْورًا﴾ (۳۶) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ الَّتِي مَنَعَهُمُ اللَّهُ أَنْ يُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ الْكُفْرُ الْبَاطِلُ عَنِ اللَّهِ

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿٣٩﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يَضْعَفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾ يَوْمَ يُذَوِّدُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴿٤٢﴾ يَتَّبِعُهُمُ الْيَهُودُ إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الصَّلَاةَ وَانْتَرَسُكْرَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٤٣﴾

مناسبتهای بیشماری در اینجا وجود دارد، مناسبتهایی که سرآغاز این درس را با محور کلی سوره پیوند می دهد، و از یک سو میان موضوعات اساسی سوره، و از دیگر سو میان موضوعات درس گذشته این سوره ارتباط برقرار می سازد. چرا که این درس گشت و گذاری است در امر: سر و سامان دادن زندگی جامعه اسلامی، نجات جامعه اسلامی از ته نشسته های جاهلیت، پا بر جا داشتن نموده ها و سیمای تازه اسلامی، بر حذر داشتن از اهل کتاب - یهودیان مدینه - بر حذر کردن از بد رفتارها و زشت کاریهایی که بر آن سرشته شده اند، و از سمپاشی هایی که در جامعه اسلامی بدان دست می یازیدند، و از تلاشهایی که برای جلوگیری از رشد و پیشرفت و تکامل جامعه اسلامی می ذول می داشتند، مخصوصاً از تلاشهایی که برای پیشگیری از پخش اخلاق اسلامی، و ممانعت از حصول ضمانت اجتماعی و همیاری، انجام می دادند، ضمانت اجتماعی و

کوچک خانوادگی، و نگاهبانی از خانواده بزرگ انسانی، به میان می‌آید، و در این زمینه از معیارها و ارزش‌هایی سخن می‌رود که بخشندگان و تنگ‌چشم‌ان را با آنها می‌توان شناخت. این درس با سخن از شالوده بنیادینی آغاز می‌گردد که همه معیارها و ارزش‌های والا از آن برمی‌جوشند و سرچشمه می‌گیرند، یا بهتر بگوئیم: برنامه‌های زندگی جملگی در جامعه اسلامی از آن نشأت می‌یابند. این شالوده بنیادین، یکتاپرستی نام دارد ...

در این درس می‌آموزیم که هر حرکت و تلاشی و هر اندیشه و کاری، عبادت خدا بوده و از زمره پرستش پروردگار بشمار می‌آید. عبادت و پرستشی که به عقیده مسلمان هدف تلاش انسان و ثمره کوشش زندگانی او است.

در پرتو سخن از عبادت خداوندگار یگانه - عبادت در معنی وسیع خود - بخش دوم این درس برخی از احکام نماز و طهارت را روشن می‌سازد، و در راه تحریم می‌گساری که هنوز حرام نشده بود، گامی به جلو برمی‌دارد و این گام را جزئی از برنامه‌های تربیتی اسلامی قلمداد می‌نماید، برنامه‌های همگانی و پویائی که در جامعه نوپای اسلامی آهسته و پیوسته به پیش می‌رود. همچنین تحریم می‌گساری و ترک باده‌گساری را به عبادت و نماز و یکتاپرستی پیوند می‌دهد ... این بحث‌ها حلقه‌های به هم پیوسته‌ای هستند و به درس گذشته مربوط بوده و با محور سوره نیز همخوانی و هم‌آوایی دارند.



﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا. وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا. وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ، وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ، وَابْنِ السَّبِيلِ، وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُغْتَالًا فُخْرًا، الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ الَّتِي بَالِغًا، وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا. وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ

همیاری که دو پایگاه نیرومند برای رشد جامعه نوپای اسلامی بشمار می‌آیند ...

چون این درس تازه، چرخش و گردش تازه‌ای است، با نخستین پایه‌ای آغاز می‌گردد که جامعه اسلامی بر آن استوار است، و آن یکتاپرستی نابی است که زندگی جامعه اسلامی در تمام جهات و از هر لحاظ از آن برمی‌جوشد و سرچشمه می‌گیرد.

پیش از این درس، گامهای گوناگونی درباره سر و سامان دادن امور خانوادگی برداشته شده است و رهنمودهایی برای نظم و نظام اجتماع بیان گشته است. در درس گذشته، از خانواده و سر و سامان دادن به خانواده، و از وسائل حفظ آن، و همچنین از پیوندها و پیوستگی‌هایی سخن به میان آمده است که موجب استواری و نگاهداری بنیاد خانواده می‌گردند. این درس هم درباره روابط انسانی در جامعه اسلامی صحبت می‌نماید که هر چند فراخ‌تر از روابط خانوادگی است، ولی مربوط و متصل بدان است. از آنجا که از پدر و مادر سخن گفته می‌شود، روابط انسانی با روابط خانوادگی پیوند پیدا می‌کند. در اینجا گستره پیوند پدر و مادر گسترده‌تر مورد بحث قرار می‌گیرد، تا پیوندهای دیگری را در برگیرد. سخن می‌رود از چشمه‌سار احساسات مهربانانه پاکی که در فضای پر مهر خانواده پیدا می‌شود و موج زنان به حرکت درمی‌آید و پهن دشت انسانیت را فرا می‌گیرد و همه گوشه و کنارهای آن را سیراب می‌نماید. احساسات مهربانانه‌ای که انسان برای نخستین بار آن را در فضای دوست داشتنی خانواده می‌آموزد و در این کانون مهر و محبت با آن آشنا می‌گردد. در کانون مهرافزای خانواده، پیوندهای انسانیت آموخته می‌شود و هسته نهال محبت در مزرعه ذهن کاشته می‌شود. بعد از آن که درخت روابط در جامعه کوچک خانوادگی پرورده و بالنده و گشمن گشت، شاخ و برگ آن سراسر جامعه بزرگ و فراخ انسانی را در بر می‌گیرد.

در این درس تازه، رهنمودهایی برای نگاهداری جامعه

است. خداوند (به کسی ذره‌ای ظلم روا نمی‌دارد و) از اجر کسی نمی‌کاهد، ولی اگر کار نیکی (از کسی) سر زند، آن را چندین برابر می‌گرداند، و از سوی خود (به شخص نیکوکار، جدای از چندین برابر اجر عملش) پاداش بزرگی عطا می‌کند. در آن روز (که چنین کارهایی به وقوع پیوندد) کسانی که کفر را برگزیده و از فرمان پیغمبر سر بر تافته‌اند، دوست می‌دارند که کاش (همانگونه که مردگان را در خاک دفن می‌کنند و خاک بر پیکرشان می‌ریزند، ایشان را نیز در دل خاک دفن می‌کردند و) زمین (مزار ایشان) را بر روی آنان صاف می‌کردند (و همچون مردگان در خاک پنهان می‌شدند و چنین شرمندگی و درد و رنجی را نمی‌دیدند. در آن روز آنان) نمی‌توانند کردار یا گفتاری را از خدا پنهان سازند.

این بخش با امر به پرستش خداوندگار یکتا، و نهی از انباز و ورزیدن بدو، آغاز می‌شود. در ابتدای آن حرف عطف آمده است و چنین فرمان دادن و بازداشتی را با اوامر گذشته مذکور در اواخر درس پیشین ربط می‌دهد، اوامر ویژه‌ای که درباره خانواده صادر شده بود. ارتباط میان این موضوعات، دال بر وحدت همگانی فراگیر موجود در این آئین است. آئین اسلام تنها باوری در درون نیست و بس. همچنین فقط شعار و مراسم و عباداتی نیست که انجام پذیرد و بس. تنها سر و سامان دادن و نظم و نظام بخشیدن به امور این جهان، اما گسیخته از باور و ایمان و بریده از شعار و مراسم عبادت و پرستش هم نیست. بلکه اسلام برنامه‌ای است که همه این تلاشها و کوششها را در بر می‌گیرد، و سراسر زوایا و جوانب یکایک آنها را به همدیگر پیوند می‌دهد، و جملگی چنین فعالیتها و تکاپوها را به اصل حقیقی خود برمی‌گرداند که خدا را به یگانگی پرستیدن، و در همه احوال و اوضاع و افعال و اعمال فقط از ذات باری، فرمان دریافتن و دستور گرفتن است و بس. یزدان را باید یگانه معبود دید، و تنها او را راهنمای کارهای آدمیزادگان، و قانونگذار

أَمَّا اللَّهُمَّ رِثَاءَ النَّاسِ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ  
الْآخِرِ. وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا! وَ  
مَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَانْفَقُوا بِمَا  
رَزَقَهُمُ اللَّهُ، وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا. إِنْ اللَّهُ لَا يَظْلِمُ  
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ، وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا، وَيُؤْتِ مِنْ  
لَدُنْهِ أَجْرًا عَظِيمًا. فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ  
بَشِيرٍ، وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا؟ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ  
الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا أَرْسُولَ لَوْ تَسَوَّى بِهِمُ  
الْأَرْضُ، وَلَا يَكْتُمُونَ لِلَّهِ حَدِيثًا.

(تنها) خدا را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید. و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همدمان (در سفر و در حضر، و همراهان و همکاران، مسافران (نیازمندی که در شهر و مکان معینی اقامت ندارند)، و بندگان و کنیزان. بیگمان خداوند کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد. (آنان) کسانی که خود بخل می‌ورزند و مردم را نیز به بخل می‌خوانند، و نعمتی را که خداوند بدیشان داده است پنهان می‌دارند و (نه خودشان از آن استفاده می‌کنند و نه دیگران را از آن بهره‌مند می‌سازند، و پیوسته سعی در کفران نعمت مائی و معنوی دارند، اینان بدانند که) ما برای کسانی که (همچون ایشان) کفران نعمت می‌کنند، عذاب خوار کننده‌ای، آماده کرده‌ایم. (آنان) کسانی که اموال خود را ریاکارانه صرف می‌کنند و خودنمایانه می‌بخشند (تا مردم ایشان را ببینند و تعریف و تمجیدشان کنند) و نه به خدا ایمان و نه به آخرت باور دارند، (چرا که از شیطان پیروی کرده و شیطان ایشان را از راه بدر برده است) و هر که شیطان همدم او باشد (چه بد همدمی برگزیده است و) شیطان بدترین همدم است. چه می‌شد اگر آنان به خدا و روز رستاخیز ایمان می‌آوردند و (به انگیزه این ایمان، خالصانه در راه خدا) از آنچه خدا بدیشان داده است بذل و بخشش می‌کردند (و اجر خود را از او دریافت می‌داشتند؟) و خداوند آگاه از آنان

می پذیرند. فقط از باور به خدا سرچشمه گرفتن، و تنها بر یگانگی مطلق استقرار پذیرفتن، نشانه این عقیده و علامت این آئین است. این است که قانونها و رهنمودها یکی با دیگری پیوند حاصل می کند، و برخی با برخی هماوا و همنا می شود، و جداسازی حتی یک فصل جزئی از یک فصل جزئی دیگر دشوار می گردد، و بررسی هر جزئی بدون رجوع به اصل بزرگی که چنین جزئی بدان پیوند دارد، ناقص می نماید، و عمل به برخی از آن بدون برخی دیگر، در پیاده کردن صفت اسلام، کافی نمی گردد، و در متمر ثمر نمودن برنامه اسلامی در زندگی بسنده نمی باشد.

از باور به خدا همه جهان بینی های راستینی پدیدار می گردند که اساس روابط جهانی و زندگانی و انسانی هستند، جهان بینی هایی که برنامه های اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی و جهانی بر آنها استوار و پایدار می شوند. در روابط انسانها با یکدیگر، و در همه فعالیت های بشری در زمین مؤثرند. درون فرد و واقعیت جامعه را دگرگون می سازند. معاملات را به عبادات تبدیل می کنند، چرا که معاملات طبق برنامه خدا انجام می پذیرند و مراقبت او را در نظر می گیرند، و عبادات، اساس معاملات واقع می شوند، چرا که عبادات، دل و درون و رفتار و کردار را پاک می سازند. خلاصه چنین جهان بینی ها و بینش هایی زندگی را سرانجام به وحدت متماسکی و یکپارچگی بهم تنیده ای تبدیل می کنند. خود از برنامه الهی برمی جوشند، و تنها از خدا فرمان دریافت می دارند، و در این سرای به خدای می پیوندند و در آن سرای به خدای باز می گردند.

این، نشانه بنیادین در ایدئولوژی اسلامی و در برنامه اسلامی، و همچنین در همه ادیان درست آسمانی است. این نشانه، اینجا در سرآغاز آیه نیکی به پدر و مادر و خویشان، و نیکی به دیگران، یعنی به همه گروهها و دسته های انسانها، جلوه گر می آید. در پرستش خدا و یگانگی او - همانگونه که گفتیم - ظاهر می شود. سپس در گرد آوردن قرابت پدران و مادران با قرابت گروهها

امور زندگی مردمان شمرد. خدا را به یگانگی پرستیدن، و فقط او را راهنما و قانونگذار دانستن، در اسلام و همه آئین های راستین، جدای از یکدیگر نیست.

به دنبال فرمان به یکتاپرستی و نهی از شرک و انباز، فرمان داده می شود که به اعضای جامعه کوچک خانواده و همچنین به گروه های جامعه بزرگ انسانها، نیکی گردد. تنگ چشمی و خودبزرگ بینی و فخرفروشی و مردمان را به تنگچشمی رهنمون کردن، زشت شمرده می شود. پنهان کردن لطف الهی و تفضل خدائی، چه مالی و چه علمی و چه دینی، تقبیح می گردد. از پیروی اهریمن برحذر داشته می شود. به عذاب آخرت اشاره می گردد، و خواری و رسوائی موجود در آن روز پیش چشم داشته می شود ... همه اینها نیز با یکتاپرستی یزدان، و محدود کردن سرچشمه دریافت فرمان از ایزدی که انسان او را می پرستد و انبازی برای او قرار نمی دهد، پیوند داده می شود. این هم سرچشمه یگانه ای است که یکی بیش نیست و تعدد نمی شناسد، و در رهنمود و قانون گذاری، کسی با او شرکت نمی ورزد. همچنین در الهیّت، کسی انباز او نیست، و آدمیزادگان باید تنها او را پرستند و بس:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا. وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا. وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ، وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ بِالْجَنَبِ، وَابْنِ السَّبِيلِ، وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾.

(تنها) خدا را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او نکنید. و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همدان (در سفر و در حضر، و همراهان و همکاران)، مسافران (نیازمندی که در شهر و مکان معینی اقامت ندارند)، و بندگان و کنیزان.

قانونها و رهنمودها، جملگی در برنامه خدا، تنها از یک اصل سرچشمه می گیرند، و تنها بر یک ستون استقرار

و دسته‌های سایر مردمان جلوه‌گر می‌شود، در حالی که هم این را و هم آن را نیز به عبادت خدا و یگانه‌پرستی او پیوند می‌دهد، بدانگاه که در پایان درس گذشته این پرستش و یگانه‌پرستی را واسطه‌ای میان قانون خانواده نزدیک و کوچک، و در این درس واسطه‌ای میان خانواده دور و بزرگ می‌سازد - بدانگونه که سابقاً گفتیم - تا همگان را بدان رابطه‌ای پیوند دهد که جملگی را به یکدیگر متصل می‌گرداند، و سرچشمه‌ای را یگانه گرداند که قانونگذاری می‌کند و در همه این روابط راهنمایی می‌نماید:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ، وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾.

خدای را بپرستید و چیزی را انباز او مسازید.

اول فرمان به پرستش خدا است، و بعد نهی از پرستش کسی جز او با او است، نهی قاطعانه‌ای که همه معبودهائی را فرا می‌گیرد که انسانها بدانها آشنا بوده‌اند: «چیزی را انباز او مسازید». هیچگونه چیزی را انباز خدا مسازید، اعم از جمادی، نباتی، حیوانی، انسانی، شاهی، و اهریمنی ... چرا که واژه «شیء» به هنگام ذکر آن بدین منوال، در برگیرنده همه این مدلولها است.

سپس روند سخن، به نیکوکاری نسبت به پدر و مادر به صورت خاص، و به خویشاوندان به صورت عام، دستور می‌دهد. در بیشتر فرمانهای الهی فرزندان طرف خطاب هستند، و درباره پدر و مادر به آنان سفارش می‌شود. ولی به پدران و مادران هم سفارش می‌گردد که فرزندان خویش را بپایند و در آموزش و پرورش ایشان سهل‌انگاری ننمایند.

چگونه سفارش به پدران و مادران نمی‌گردد، مگر نه این است که یزدان نسبت به فرزندان آدمیزادگان در همه حال و همه آن، از پدران و مادران خودشان مهربانتر است؟ ولی سفارش فرزندان برای نیکی در حق پدران و مادران از همیت خاصی برخوردار است. باید به فرزندان سفارش مؤکد شود که به پدران و مادرانشان، یعنی به نسلی که زندگی را پشت سر

گذاشته‌اند و در صدد بدروود حیات و در حال کوچ از جهانند، خوبی و نیکی کنند. زیرا فرزندان اغلب برابر فطرت در بند زادگان خود هستند و با تمام وجود آیندگان را می‌پایند و فکر و ذکر خویش را صرف نسل جانشین خود می‌نمایند و کمتر به نسلی توجه می‌نمایند که بار سفر بر بسته‌اند و پشت بدیشان کرده‌اند و از آنان دورتر و دورتر می‌شوند! لذا بدانگاه که فرزندان با امواج سیل خروشان زندگی به پیش رانده می‌شوند و به جلو هل داده می‌شوند و از نگرستن به پشت سر غافل می‌مانند و چه بسا نگاهی به عقب نمی‌اندازند، چنین هوشدارها و رهنمودهائی از جانب خدای بخشایشگر مهربان متوجه فرزندان می‌شود، خدائی که پدران و مادران را و اولاد و فرزندان را فراموش نمی‌کند و به حال خود رها نمی‌سازد، و به بندگانش می‌آموزد که به همدیگر مهرورزی و محبت کنند، و چه پدر و مادر باشند و چه کودک و فرزند باشند، نسبت به هم مهربان بوده و به یکدیگر رحم کنند و مهر و عطوفت ورزند.

ملاحظه می‌شود که در این آیه و آیات فراوان دیگری، رهنمود به نیکی و نیکوکاری، از خویشان و نزدیکان آغاز می‌شود، خواه خویشان و نزدیکان خاص و خواه خویشان و نزدیکان عام، آنگاه رشته کمر بند چنین رهنمودی درازتر و فراختر می‌گردد تا بدانجا که همه نیازمندان خانواده بزرگ انسانی را فرا می‌گیرد. چنین برنامه‌ای پیش از هر چیز هماهنگ با سرشت و همگام با آن است. چرا که عاطفه مهربانی و خصلت همزیستی، نخست در خانه، یعنی در کانون خانواده کوچک بشری پرورده و بالنده می‌گردد. لذا کسی که در کودکی در کانون منزل نام، مژه عاطفه و لذت همزیستی را تجربه کرده باشد، عاطفه مهرورزی و خوی همزیستی چه بسا در او سر بر نزند و رشد پیدا نکند. نفس انسان هم چگونه سرشتی به خویشان و نزدیکان گرایش بیشتری دارد و می‌خواهد بدانان پیش از دیگران خوبی و نیکی کند، این کار هم بلامانع است، بویژه اگر دایره خوبی و نیکی



دیار غربت، تهدیدست مانده‌اند. سپس از بردگان سخن می‌رود، کسانی که شرائط، ایشان را «برده» کرده است. در هر صورت آنان به خویشاوندی بزرگ انسانی می‌پیوندند که در میان جملگی آدمیزادگان موجود و برقرار است.

به دنبال فرمان به احسان، سخن می‌رود از: زشت شمردن خودخواهی و خودستایی، تنگچشمی کردن و به تنگچشمی واداشتن، پنهان کردن نعمت و لطف یزدان، ریاکاری در بذل و بخشش و صدقه و احسان. سپس سبب همه این کارها بیان می‌شود که معتقد نبودن به خدا و دنیای دیگر، و همچنین پیروی از اهریمن و همراهی با او است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا. الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ، وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا. وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ، وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِآيَاتِهِ الْآخِرَةِ. وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا!﴾

بیگمان خداوند کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد. آنان کسانی که خود بخل می‌ورزند و مردمان را نیز به بخل می‌خوانند، و نعمتی را که خداوند بدیشان داده است پنهان می‌دارند و (نه) خودشان از آن استفاده می‌کنند و نه دیگران را از آن بهره‌مند می‌سازند، و پیوسته سعی در کفران نعمت مادی و معنوی دارند. اینان بدانند که ما برای کسانی که (همچون ایشان) کفران نعمت می‌کنند، عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده‌ایم. و آنان کسانی که اموال خود را ریاکارانه صرف می‌کنند و خودنمایانه می‌بخشند (تا مردم ایشان را ببینند و تعریف و تمجیدشان کنند) و نه به خدا ایمان و نه به آخرت باور دارند؛ (چرا که از شیطان پیروی کرده و شیطان ایشان را از راه، بدر برده است) و هر کس که شیطان همدم او باشد (چه بد همدمی برگزیده است و) شیطان بدترین همدم است!

بدین منوال بار دیگر این نشانه بنیادی موجود در

را از آنجا بیاغازد و به توسعه آن پردازد و در تنگنای این نقطه و محور، خویشتن را گرفتار نسازد. این برنامه با شیوه سازمان نظام اجتماعی اسلامی هم، سازگار و همساز است. زیرا ضمانت اجتماعی از محیط خانواده آغاز می‌گردد، سپس در محیط جامعه گسترش می‌یابد. در نتیجه ضمانت اجتماعی تنها منحصر به قوه اجرایی دستگاههای بزرگ دولت و سازمان‌های نیرومند آن نمی‌گردد. دستگاههای دولتی زمانی دچار چنین مشکلاتی می‌گردند که سازمان‌های کوچک خانواده، ناتوان و از انجام وظیفه درمانده شوند. در این صورت است که بناچار دستگاه‌های دولتی دست به کار می‌شوند و مجری ضمانت اجتماعی می‌گردند. در هر حال واحدهای کوچک محلی برای پیاده کردن ضمانت اجتماعی بهتر می‌توانند بکار پردازند و در زمان مناسب خود آسانتر و بی‌دردتر به انجام چنین وظیفه‌ای مشغول شوند و با محبت و مودت، فضای زندگی را عطرآگین و حیات شایسته‌ای برای آدمیان فراهم بسازند.

در اینجا سخن از احسان به میان می‌آید، احسان به پدران و مادران، پس از آنان احسان به خویشاوندان، و بدنبال ایشان احسان به یتیمان و درماندگان - هر چند که اینان از لحاظ مکان چه بسا دورتر از همسایگان باشند - زیرا اینان نیازشان افزونتر است و محتاج رعایت و مراقبت بیشتری هستند. سپس سخن از احسان در حق همسایگانی است که خویشاوند نیز می‌باشند. آنگاه سخن از احسان به همسایگان بیگانه به میان می‌آید. همسایگان بیگانه هم به خاطر حق همسایگی مقدم بر دوستان هستند، زیرا دوستان گاهگاهی دیده می‌شوند و ملاقات می‌گردند، ولی همسایگان همیشه دیده می‌شوند و ملاقات می‌گردند. درباره دوستان هم گفته‌اند: دوستان کسانی که در حضر همنشین و در سفر همراه انسانند. بعد از اینان از احسان به مسافران سخن می‌رود، مسافرانی که از اهل و عیال بدور گشته‌اند و از مال و دارائی خود بریده‌اند و در

برنامه اسلامی جلوه گر می آید که عبارت است از: پیوند دادن همه نماهای رفتار، و همه انگیزه های پندار، و جملگی روابط اجتماعی، به عقیده. چرا که خداوند سبحان را به یگانگی ستودن و پرستش کردن، و تنها و تنها از او فرمان دریافت نمودن، ثمره آن، احسان به انسانها خواهد بود، احسانی که به خاطر خدا و محض رضای او، و برای دریافت پاداش یزدان در آخرت، انجام می پذیرد و مؤدبانه و مهربانانه و آگاهانه اداء می گردد، زیرا بنده می داند آنچه را که می بخشد جز از رزق و روزی خدا نمی بخشد. چرا که او آفریننده رزق و روزی خود نیست و آنچه دارد از عطاء و بخشایش خدای رحمان است، و آنچه را به دست می آورد از خزائن غیب یزدان سبحان است.

انکار وجود خدا، و نپذیرفتن روز جزا، باعث تکبر و تفرعن، و مایه تنگ چشمی و فرمان به تنگ چشمی می گردد، و موجب کتمان لطف و نعمت خدا می شود. زیرا آثار الطاف و انعام یزدان، در احسان و اعطاء، جلوه گر نمی آید. اگر هم احسان و بذل و بخششی می شود، برای تظاهر و ریا انجام می گیرد و هدف از آن کسب شهرت و افتخار در پیش مردمان است نه طلب خشنودی و رضای یزدان. آخر به سزا و جزائی جز لاف و گزاف و تکبر و خودستائی در بین مردم ایمانی نیست!

بدین منوال «اخلاق» مشخص می گردد، اخلاق ایمان و اخلاق کفر.

آنچه باعث انجام کار نیک می گردد و انگیزه اخلاق پاک می شود، ایمان به یزدان و اعتقاد به زندگی در سرای جاویدان، و چشم دوختن به رضای خداوند سبحان است. اعتقاد به سزا و جزای جهان دیگر، انگیزه والائی است. چنین انگیزه ای شخص معتقد را چشم به راه دریافت پاداش احسان از مردمان نمی سازد و اصلاً انگیزه احسان را از عرف انسانها دریافت نمی دارد و بر نمی گیرد. وقتی که ایمان به خدا در میان نباشد، خدائی که بنده تنها او را بجوید و راه رضای وی را

بجوید، و انگیزه انجام کارها، عشق خشنودی پروردگار نباشد و بس، همچنین اگر به جهان دیگری که جزا و سزا در آن به تمام و کمال داده می شود، عقیده و باور نباشد، فکر و اندیشه مردمان متوجه ارزشهای زمینی برگرفته از عرف انسانها می گردد، و همگان برای دستیابی به قوانین و مقررات نارسا و گذرای ناشی از آداب و رسوم خودشان به تلاش می پردازند و به تک می ایستند. پیدا است که چنین قوانین و مقرراتی هم نه تنها برای همه زمانها و مکانها از ضابطه و قاعده ثابت و بردوامی برخوردار نیست، بلکه برای یک نسل و در یک سرزمین هم، ضابطه و قاعده استوار و پایداری ندارد. وقتی که انگیزه کار مردمان برگرفته از چنین یاساها و دستورهایی باشد، پایه زندگی آنان پیوسته لرزان و اوضاع و احوال ایشان همیشه در نوسان خواهد بود، همانگونه که هواها و هوسهای انسانها و ارزشها و معیارهای آنها دائماً در فراز و نشیب و تغییر و تبدیل است و هرگز ثابت بر یک حال و روان بر یک متوال و برخوردار از یک روال استوار نمی باشد. خوب معلوم است، چنین حال و احوالی هم صفات زشت و ناپسندی همچون فخر فروشی و خودبزرگ بینی، و تنگچشمی کردن و به تنگچشمی خواندن، و ریا و خودنمایی و خودستائی را به همراه دارد، و پستی ها و پلشتی ها را بیار می آورد نه آزادگی ها و یکرنگی ها را.

تعبیر قرآنی بیان می دارد که خداوند، چنین کسانی را «دوست نمی دارد». در یزدان سبحان بد داشتن و دوست داشتن منعکس نمی گردد. بلکه مقصود از خوش آمدن و بد آمدن پروردگار، از کردار و گفتار و پندار آفریدگان، بیان مسائل، با الفبای زبان مردمان است و ذکر مفاهیم برابر عرف و عادت آنان و چگونگی تأثیرپذیری ایشان از چیزهایی همچون راندن و آزار و سزای بد است:

﴿وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾.

ما برای کسانی که کفران نعمت می کنند، عذاب خوار کننده ای را آماده کرده ایم.

خوار داشتن، سزای همسنگ فخر فروشی و

﴿وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ؟ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيماً. إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ، وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا، وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً﴾.

چه می‌شد، اگر آنان به خدا و روز رستاخیز، ایمان می‌آوردند و (به انگیزه این ایمان، خالصانه در راه خدا) از آنچه خدا بدیشان داده است، بذل و بخشش می‌کردند (و اجر خود را از او دریافت می‌داشتند؟) و خداوند آگاه از آنان است. خداوند (به کسی) ذره‌ای ظلم روا نمی‌دارد و (از اجر کسی نمی‌کاهد، ولی) اگر کار نیکی (از کسی) سرزند، آن را چندین برابر می‌گرداند، و از سوی خود (به شخص نیکوکار، جدای از چندین برابر اجر عملش) پاداش بزرگی عطا می‌کند.

بلی، چه می‌شد؟ مگر از ایمان به خدا، و از ایمان به روز رستاخیز، و از بذل و بخشش از روزی خدا داد، ترسی و لرزی باید داشت؟ خداوند کاملاً آگاه از بذل و بخششی است که می‌کنند. همچنین ایزد متعال، مطلع از ایمان موجود، در زوایای دل مردمان است. از آنجا که خداوند کمترین ستمی روا نمی‌دارد، هیچگونه ترس و خوف ناشی از عدم آگاهی به ایمانشان، و بی‌خبری از بخشش و بذلشان نباید داشته باشند، و اصلاً نباید از ستم در سزا و جزا کمترین هراسی به خود راه دهند. بلکه آنچه هست لطف و فضل و افزایش پاداش است، با چندین برابر قلمداد کردن نیکی‌ها و خوبی‌ها، و بهره‌مند ساختن از الطاف بی‌کران و بخشایش بدون حساب یزدان مٔان!

راه ایمان از بیشترین ضمانت، برخوردار است، و پر درآمدترین راه است، هرگونه که حساب کنیم و با هر میزانی که بسنجیم، حتی از لحاظ سود و زیان مادی. از آنجا که ایمان پر سودترین چیز بوده و از بیشترین ضمانت برخوردار است، چرا باید به خدا و روز رستاخیز ایمان نیاورند و از روزی خداداد نبخشند؟ آخر آنان چیزی را نمی‌بخشند که خود آن را برای خویشتن آفریده باشند، بلکه از چیزی می‌بخشند که

خودبزرگ‌بینی است. اما تعبیر قرآنی به همراه بیان معنی مراد، پرتو افشانی ویژه خود را می‌کند، و برای به تصویر کشیدن مقصود، سایه‌های دلنشین خود را می‌زند. در درون‌ها نفرت از چنین صفات پستی را پدیدار و برانگیخته می‌دارد، و دل‌ها را از این کارهای ناپسند، رمان و گریزان می‌سازد، و سینه‌ها را از کوچک شمردن و بی‌زاری جستن لبریز می‌نماید، مخصوصاً زمانی که به دنبال بیان چنین صفات زشتی و اعمال پلشتی، اهریمن را همدم زشتکاران و پلشتی‌پیشگان قلمداد می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا﴾.

و هر که اهریمن، همدم او گردد (چه به همدمی برگزیده است و) اهریمن بدترین همدم است.

گفته‌اند که چنین آیاتی درباره گروهی از یهودیان مدینه، نازل شده‌اند. این صفات هم منطبق بر یهودیان است، همانگونه که منطبق بر منافقان است. هر دو دسته هم در آن زمان در میان جامعه اسلامی بسر می‌بردند. چه بسا این آیات اشاره داشته باشند، به پنهان داشتن لطف و مرحمتی که خداوند به یهودیان روا دیده بود. همچنین اشاره داشته باشند، به پنهان داشتن حقایقی که راجع به آئین اسلام و پیغمبر امین آن، در کتابهایشان موجود و مذکور بوده است و آنان از آن حقائق آگاهی و آشنائی داشته‌اند. لیکن چنین آیاتی عامّ بوده و روند سخن، بیانگر احسان یا اموال و نیکی در رفتار و کردار است. پس بهتر است مفهوم آن را همگانی بدانیم و عام بینگاریم، چه چنین کاری، نزدیکتر به سرشت روند سخن و سازگارتر با طبیعت سیاق کلام است.

زمانی که از بیان بدیهی‌های درونشان و زشتی‌های رفتارشان، و علل و انگیزه‌های انکار خدا و روز آخرتشان، و این که چرا با اهریمن همدم می‌گردند و از او پیروی می‌کنند، و از سزای آماده آنان که چنین کارهای زشتی را مرتکب می‌شوند، سزائی که عذاب خوار کننده است، سخن به پایان می‌رسد، بدین هنگام، یک پرسش انکاری مطرح می‌گردد:

این آیات، صحنه قیامت را تهیّه می‌بینند. خدا کمترین ستمی روا نمی‌دارد. او عدل مطلق است و ترازویش به اندازه مویی کج نمی‌گردد. ایزد مّان نیکی‌ها و خوبی‌ها را چندین برابر بشمار می‌آورد و پاداش چندین برابر می‌دهد، و گذشته از آن از جانب خود نعمت بسیار و پاداش بیشمار در برابر نیکی‌ها و خوبی‌ها عطاء می‌فرماید. آری آنان که به وسیله ایمان و عمل، جویای مرحمت پروردگار و خواستار تفضّل کردگارانند، آنچه بر سر راه ایشان است، رحمت یزدان و فضل مطلق ایزد مّان است. ولی اینان، بلی اینان که ایمانی نداشته‌اند و کردار بایسته‌ای نکرده‌اند و تنها کفر ورزیده‌اند و اعمال بد، انجام داده‌اند، باید در آن روز، چه حال و وضعی داشته باشند؟ چه حال و احوالی پیش می‌آید؟ بدانگاه که از هر ملّتی شاهدی را حاضر می‌آوریم که قبلاً پیغمبرشان بوده است و هم اینک باید بر آنان گواهی دهد، و تو را نیز حاضر می‌سازیم تا شاهد اینان باشی و بر ایشان گواهی دهی.

در این جا است که صحنه، برجسته و روشن پدیدار و نمایان می‌گردد. سراسر پرده فراع نمایش را فرا می‌گیرد. هر ملّتی حاضر و نمایان است. برای هر ملّتی هم شاهدی است، که گواه بر اعمالشان است. این کافران فخر فروش، خود بزرگ‌بین، تنگچشم، به تنگچشمی فراخوان، پنهان کننده الطاف و انعام یزدان، و ریاکاری را که برای خدا کار نکرده‌اند و خشنودی ذات باری نجسته‌اند، در لابلای واژگان و از خلال بیان قرآن، آشکارا می‌بینیم! این چنین کسانی را می‌بینیم که ایستاده‌اند و در صحنه نگاه داشته شده‌اند، در حالی که پیغمبر ﷺ بر پای خاسته است و به گواهی پرداخته است. آری اینان با هر آنچه که پنهان داشته‌اند و یا نمایان نموده‌اند، با همه فخر فروشی‌ها و خودبزرگ‌بینی‌هایی که کرده‌اند، با جملگی کفرها و انکارهایی که ورزیده‌اند، با تمام چیزهایی که در باره آنها، تنگچشمی کرده‌اند و به تنگچشمی خوانده‌اند، با سراسر ریاکاریها و خودنمایی‌هایی که انجام داده‌اند، در

خداوند پدیشان داده است، اما با این وجود، پاداش چندین برابر بدانان می‌دهد، و از الطاف کریمانه‌اش، بیش از استحقاق بهره‌مندشان می‌نماید، هر چند که آنان از روزی یزدان بذل و بخشش و نیکی و احسان می‌کنند و می‌بخشند! چه آفریدگار بزرگوار بخشنده‌ای! چه پروردگار روزی‌رسان نعمت دهنده‌ای! چه تجارت و معامله پر سود و فزاینده‌ای! تجارت و معامله‌ای است که جز نادان زیانمند از آن، روی گردان نمی‌گردد، و دوری نمی‌گزیند.

بعد از این، اوامر و نواهی، و تشویق و ترغیب، سیاق کلام با صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت به پایان برده می‌شود. صحنه‌ای که موقعیت آنان در آن بزرگ و برجسته نشان داده می‌شود، و در آن تپش دلها و جنبش احساسها ترسیم می‌گردد و نمایان و جنبان به تماشا درمی‌آید، همانگونه که روش قرآن، در نمایش همه صحنه‌های قیامت است:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ۚ يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ، وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾.

(ای محمد، حال اینان) چگونه خواهد بود، بدانگاه که از هر ملّتی گواهی (از پیغمبران، برای شهادت بر قوم خود) بیاوریم و تو را (نیز به عنوان) شاهدی بر (قوم خود، از جمله) اینان (یعنی تنگچشمان و نافرمانان) بیاوریم. در آن روز (که چنین کارهایی بوقوع پیوندد) کسانی که کفر را برگزیده و از فرمان پیغمبر سر بر تافته‌اند، دوست می‌دارند که کاش (همانگونه که مردگان را در خاک دفن می‌کنند و خاک بر پیکرشان می‌ریزند، ایشان را نیز در دل خاک دفن می‌کردند و) زمین (مزار ایشان) را بر روی آنان صاف می‌کردند و) همچون مردگان، در خاک پنهان می‌شدند و چنین شرمنده‌گی و درد و رنجی را نمی‌دیدند. در آن روز آنان) نمی‌توانند کردار یا گفتاری را از خدا پنهان سازند.

گفتاری را از خدا پنهان سازند.

همه این معانی را از لابلای پسوده‌های بیانگر زنده موجود در تصویر حس می‌کنیم، و جملگی آن انفعالات جنبان در درون‌ها را مشاهده می‌نمائیم. آنها را ژرف و زنده و مؤثر می‌بینیم، به گونه‌ای که آنها را از لابلای هیچ بیان دیگری مشاهده نمی‌نمائیم، چه بیان وصفی باشد و چه تحلیلی. این، شیوه قرآن در نمایش صحنه‌های قیامت و همچنین در به تصویر کشیدن سایر صحنه‌ها است.<sup>(۱)</sup>



این درس با فرمان به انجام عبادت یزدان و نهی از انباز کردن چیزی برای حضرت سبحان، آغاز گشته است. نماز هم نزدیکترین شعائر به معنی عبادت، و مهم‌ترین مراسم پرستش است. در آیه زیر برخی از احکام نماز، و بعضی از احکام طهارت که مقدمه نماز است، ذکر شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ - حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ - وَلَا جُنُبًا - إِلَّا غَابِرِي سَبِيلٍ - حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا. وَإِنْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً، فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا، فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید، به نماز نایستید تا آنکه که می‌دانید چه می‌گوئید، و به نماز نایستید در حالی که جنب هستید تا آنکه که غسل می‌کنید، مگر اینکه مسافر باشید. و اگر مریض یا مسافر بودید و یا اینکه از پیشاب برگشتید، و یا اینکه با زنان نزدیکی کردید و (در همه این احوال) آبی نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید و (برای این منظور، با خاک) چهره و دستهایتان را مسح کنید. بی‌گمان

پیشگاه آفریدگار، حاضر و آماده گشته‌اند! آفریدگاری که بدو ایمان نداشته‌اند، روزی دهنده‌ای که نعمت و مرحمت او را پنهان کرده‌اند و نادیده گرفته‌اند، و نسبت بدانچه بدیشان داده است بخل ورزیده‌اند و تنگچشمی نموده‌اند و از عطاء و داده یزدان، به مردمان چیزی نداده‌اند و نبخشیده‌اند. در پیشگاه آفریدگار حاضر آمده‌اند، در روزی که سرای آخرت نام دارد، و ایشان بدان ایمان نیاورده‌اند و معتقد به سزا و جزائی در آن نبوده‌اند! رو در روی پیغمبری بر پای ایستاده‌اند و ردیف گشته‌اند که از فرمانش سر بر تافته‌اند. و از رهنمودهایش سرکشی کرده‌اند! پس چه می‌شود؟! چه پیش می‌آید؟!

آنچه گریبانگیرشان می‌گردد، خواری و رسوائی و شرمندگی و پشیمانی است و بس! اقرار به گناهان و اعتراف به بدیها و پستی‌ها است! اما در این روز دیگر پشیمانی سودی ندارد و اقرار و اعتراف بی‌بها و بی‌فایده است!

روند قرآنی تنها سیمای بیرونی و نماد مادی چنین مسائلی را نشان نمی‌دهد و بس، بلکه «شکل درونی» و ساختار معنوی آنها را نیز به تصویر می‌کشد و ظاهر و باطن قضایا را روشن و نمایان می‌سازد. سایه‌ها و سایه‌روشن‌های افکار و اعمال، پیدا و هویدا است و خواری و پستی و شرمندگی و پشیمانی گویا و نمایان است:

﴿يَوْمَئِذٍ يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوْا أَلْرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ، وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾.

در آن روز (که چنین کارهایی بوقوع پیوندد) کسانی که کفر را برگزیده و از فرمان پیغمبر سر بر تافته‌اند، دوست می‌دارند که کاش (همانگونه که مردگان را در خاک دفن می‌کنند و خاک بر پیکرشان می‌ریزند، ایشان را نیز در دل خاک دفن می‌کردند و) زمین (مزار ایشان) را بر روی آنان، صاف می‌کردند (و همچون مردگان در خاک پنهان می‌شدند و چنین شرمندگی و درد و رنجی را نمی‌دیدند. در آن روز آنان) نمی‌توانند کردار یا

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب «التصویر الفني فی القرآن» و کتاب: «مشاهد القيامة فی القرآن»، چاپ دارالشروق.

خداوند بس عفو کننده و آمرزنده است.

این، حلقه‌ای از زنجیرهٔ تربیت اسلامی است برای جماعت مسلمانانی که برنامهٔ اسلامی، ایشان را از زرفای درّهٔ جاهلیت برگرفت و بالا کشید. میخوارگی یکی از مراسم و عادات اصلی و فراگیر بود، و از مشخصات برجستهٔ چنین جامعه‌ای بشمار می‌آمد. البته میخوارگی، پیوسته از مشخصات برجسته و مهم هر جاهلیتی در قدیم و جدید بوده و خواهد بود. میخوارگی، مشخصهٔ برجستهٔ جامعهٔ روم در اوج جاهلیت خود، و مشخصهٔ مهم جامعهٔ ایران در گذشته بوده است.

امروزه هم میخوارگی پدیدهٔ پیدا و نشانهٔ هویدای جامعهٔ اروپائی، و جامعهٔ امریکائی در اوج جاهلیت خود است. در جاهلیت جامعهٔ عقب ماندهٔ افریقائی امروزی که از جاهلیت نخستین هم عقب مانده تر است، وضع به همین شکل است.

در سوئد که متمدنی‌ترین یا جزو متمدنی‌ترین مملکت‌های روزگار معاصر است، در نیمهٔ اوّل قرن گذشته هر خانواده‌ای، می و ویژهٔ خود را تهیه می‌دید. بطور متوسط هر کسی حدود بیست لیتر مصرف داشت. حکومت سوئد خطر این وضع را احساس کرد و به زیان اعتیاد میخوارگی پی برد. سیاست احتکار مسکرات را در پیش گرفت و اقدام به محدود نمودن مصرف روزانهٔ اشخاص کرد. نوشیدن مسکرات را در مکانهای همگانی قدغن کرد. اما بعد از چند سال، تخفیف قائل شد و برخی از قیدها و بندها را برداشت. نوشیدن مسکرات تنها در رستورانها آزاد شد، آن هم به شرط مصرف غذا با آن؛ بعدها نوشیدن مسکرات در برخی از مکانهای همگانی تا نصف شب آزاد گردید؛ ولی در بقیهٔ شب تنها نوشیدن «شراب» و «آبجو» آزاد بود؛ اعتیاد میخوارگی در میان نوجوانان چندین برابر افزایش یافت.

اما در آمریکا؛ حکومت آمریکا یک بار تلاش کرد، که این پدیده را ریشه‌کن سازد. بدین منظور در سال

۱۹۱۹ قانونی را وضع کرد که از روی ریشخند قانون «خشکیدن» نامیده شد. چرا که «سیراب شدن» از می را قدغن کرد. این قانون مدت چهارده سال ماندگار شد. در سال ۱۹۳۳ حکومت ناچار گردید، آن را لغو کند، ولی برای تبلیغ علیه مسکرات همهٔ وسائل ارتباط جمعی از قبیل نشریات و رادیو و سینما و سخنرانی‌ها و کنفرانس‌ها را به کار گرفت. مبلغی را که حکومت آمریکا صرف این کار کرد، مبلغی بالغ بر شصت میلیون دلار تخمین می‌زنند. صفحات کتابها و نشریه‌های مطبوعات در این راستا را حدود ده بیلیون صفحه می‌دانند. هزینهٔ چهارده سالهٔ قانون تحریم از دوستان و پنجاه میلیون جنبه کمتر نبود. در این مدت سیصد نفر اعدام گردید. همچنین پنج میلیون و سی و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر زندانی شد. زیان و ضرر، به شانزده میلیون جنبه رسید. املاکی که مصادره گردید، حدود چهارصد و چهار بیلیون جنبه بود. اما پس از این همه تلاش و زحمت و خسارت و زیان، دولت ناچار گردید از گفته و کردهٔ خود برگردد و قانون را لغو و باطل کند<sup>(۱)</sup>.

اما اسلام، این پدیدهٔ زرف و ریشه‌دار جامعهٔ جاهلی را با چند آیهٔ قرآنی از میان برداشت. این است، فرق میان برنامهٔ یزدانی با برنامهٔ جاهلی قدیم یا جدید، در کار پرداختن به معالجهٔ نفس بشری و اصلاح جامعهٔ انسانی.

برای این که ریشه‌داری و ژرفناکی این پدیده را در جامعهٔ جاهلی درک کنیم، لازم است به اشعار دورهٔ جاهلی مراجعه نماییم تا بدانیم و ببینیم که «می» عنصر اساسی در میان عناصر مادهٔ ادبی بوده است، و بلکه عنصر اساسی سراسر زندگی بشمار آمده است. تجارت می، کارش بدانجا رسیده است که واژهٔ تجارت مترادف معاملهٔ می، گشته است. لبید می‌گوید:

۱- کتاب «تنقیحات» تألیف ابوالاعلیٰ مودودی، به نقل از کتاب: «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» تألیف ابوالحسن ندوی.

قَدْ بَتَّ سَامِرَهَا وَ غَايَةَ تَاَجِرٍ  
وَ أَقْبَتُ إِذْ رُفِعَتْ وَ عَزَّ مَدَامُهَا

چه شبهای بسیار خوشی که تا دم صبح با دوستان به قصه گوئی و شب زنده داری پرداخته ام و خویشتن را به پرچم باده فروش رسانده ام، بدانگاه که بر فراز میکده برافراشته شده است و باده هم نایاب و گران گشته است.

عمر و پسر قمیمه می گوید:

إِذْ أَصْحَبَ الرَّيْطُ وَ الْمُرُوطَ إِلَى  
أَذُنِي تَجَارِي وَ أَنْفُضَ اللَّحْمَا  
یاد کن آنگاه را که دامنکشان به سوی نزدیکترین میکده رهسپار می گشتم و نقاب از چهره دیوانگی برمی داشتم و فسق و فجور می کردم.  
و صف مجالس میخوارگی، و افتخار بدانها دنیای شعر عربی را پر و لبریز کرده است، و قالب ظاهر و سیمای آشکار آن گشته است.

امرو القیس می گوید:

وَ أَصْبَحْتُ وَ دَعْتُ أَصْبَا غَيْرَ أَنِّي  
أَرَأَيْتُ خَلَّاتٍ مِنَ الْعَيْشِ أَرْبَعَا  
فَمِنْهُنَّ قَوْلِي لِنَدَامِي: تَرَفَّقُوا  
يُذَاجُونَ نَشَاجًا مِنَ الْخَمْرِ مُتَرَعَا  
وَ مِنْهُنَّ رَكْضُ الْخَيْلِ تَرْجُمَ بِأَلْقَانَا  
يُبَادِرُونَ سِرْبًا آمِنًا أَنْ يُسْفَرَعَا

... الخ

جوانی خود را بدرد گرفته ام، ولی چهار خصلت زندگی را رها نکرده و بر آنها سخت آزمندم: یکی از آنها سخنم، خطاب به همدمان و همپالکانم است. بدیشان می گویم بدانگاه که مشک شراب لبریز و پر سر و صدا را می چرخانند و می گردانند: آهسته از کنارم بگذرید و مهربان باشید و می به من دهید. دیگری تاختن اسبان راهواری است که چهار دست و پای باریک و استوار همچون نیزه ها را بر زمین می زنند و خود را به گله های گاو ان سرگرم چرا می رسانند، پیش از اینکه به هراس افتند و برمند و از دسترس ما بدر روند ... و ....

طرفه پسر عبد می گوید:

فَلَوْلَا ثَلَاثُ هُنَّ مِنْ عَيْشَةِ الْفَقِي  
وَ جَدَّكَ لَمْ أَخْفِلْ مَتَى قَامَ عُودِي  
فَمِنْهُنَّ سَبَقِي الْغَاذِلَاتِ بِشَرِيَّةٍ  
كُمَيْتٍ مَتَى مَا تَعْلَ بِأَمَاءٍ تُزِيدِ  
وَ مَا زَالَ تَشْرَابِي الْخُمُورَ وَ لَذَقِي  
وَ بَذَلِي وَ إِنْفَاقِي طَرِيفِي وَ مُتَلَدِي  
إِلَى أَنْ تَحَامَتْنِي الْعَشِيرَةُ كُلُّهَا

وَ أَفْرَدْتُ أَفْرَادَ الْبَعِيرِ الْمُعْبَدِ  
اگر سه چیز نبود که زندگی انسان را تشکیل می دهند، به بخت و اقبال تو سوگند می خورم، که باکی نمی داشتم، چه وقت عیادت کنندگانم از من مأیوس می گردند و می میرم و بدردم می گویند. نخستین آنها پیش از اینکه زنان ملامتگر ملامت کنند که باده گساری بس است، جامی از باده گلرنگ را سرکشم، باده گلرنگی که چون آب بر آن ریزند کف برمی آورد. پیوسته باده گساری می کنم و می نوشم و به دنبال لذت و خوشگذرانی می افتم و دارائی موروثی و مکسب را خرج می کنم و می بخشم، تا زمانی که قوم و قبیله ام جملگی از من دوری می گزینند و همچون شتر مبتلا به گری آلوده به قطران تک و تنها می مانم.

اعشی می گوید:

فَقَدْ أَشْرَبَ الرَّاحَ قَدْ تَعْلَمِينَ  
يَوْمَ الْمَقَامِ وَ يَوْمَ الظَّنِّ  
وَ أَشْرَبُ بِالرَّيْفِ حَتَّى يُقَالَ

قَدْ طَالَ بِالرَّيْفِ مَا قَدْ دَجَنَ  
تو خانم، می دانی که من در زمان اقامت و در زمان کوچ می می نوشم و باده گساری می کنم. در دل طبیعت آن اندازه می مانم و می می نوشم تا گویند که آنچه بدان انس و الفت گرفته است، در دل طبیعت به طول انجامیده است.

منخل یشکری می گوید:

وَ لَقَدْ شَرِبْتُ مِنَ الْمَدَا  
مَةِ بِالْأَصْغَرِ وَ بِالْكَبِيرِ  
فَإِذَا سُكِرْتُ فَأَنْتَنِي  
رَبُّ الْخَوَزَقِ وَ السَّدِيرِ



وَ إِذَا صَحَوْتُ فَاِئْتِنِي

صریح نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رُجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾.

ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بت‌های (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌شود) و تیرها (و سنگ‌ها و اوراقی که برای بخت‌آزمائی و غیب‌گوئی بکار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزئین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا اینکه رستگار شوید. اهریمن می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا (از این دوچیزی که پلیدند، و دشمنانگی و کینه‌توزی می‌پراکنند، و بندگان را از یاد خدا غافل می‌کنند، و ایشان را از همه عبادات، به ویژه نماز که مهمترین آنها است، باز می‌دارند) دست می‌کشید و بس می‌کنید؟! (مائده / ۹۰-۹۱)

عمر پس از شنیدن این آیات، گفت: دست می‌کشیم و بس می‌کنیم! آنگاه از میگساری دست کشید.

در باره نزول آیه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾.

دو روایت نقل شده است. در این روایتها بزرگانی چون عبدالرحمن بن عوف از مهاجران، و سعد بن معاذ از انصار، نامشان در میان اسامی شرکت‌کنندگان در میگساری به چشم می‌خورد.

ابن ابی حاتم روایت کرده است: یونس بن حبیب، ابوداود - یا سندی که خود دارد - برایمان از مصعب بن سعد و او از سعد روایت می‌دارد که گفته است: «در باره

رَبُّ الشُّرُوبَةِ وَالْبَعِيرِ

با جام کوچک و کاسه بزرگ می‌را نوشیده‌ام. هنگامی که مست می‌شوم، خود را صاحب کوشک «خورنق» و «سدیر» می‌دانم<sup>(۱)</sup>. و زمانی که از مستی به هوش می‌آیم، می‌بینم که من صاحب تعدادی گوسفند و شترم و بس.

اشعاری امثال اینها در چکامه‌های جاهلی بسیار است

...

روایتی که بیانگر تحریم مسکرات در میان جامعه اسلامی است، و بزرگانی از اصحاب که قهرمانان رخدادهای مراحل تحریم بوده و در روایت نامی از ایشان رفته است، اشاره دارد، به وسعت گستره این پدیده پلید و فراخی دایره این خوی خانمانسوز در جاهلیت عربی. نقل چند کلمه زیر، اندکی از بسیار، و مستی است نمونه خورار:

عمر - خدا از او خشنود باد - در داستان اسلام آوردن خود می‌گوید: «من در دوران جاهلیت پیوسته می‌می‌خوردم، و از این می‌کده بدان می‌کده می‌رفتم و باده‌گساری می‌نمودم ...».

عمر پس از اسلام آوردن هم، می‌می‌نوشید، تا اینکه آیه زیر نازل شد:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ. قُلْ: فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ، وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾.

در باره باده و قمار از تو سؤال می‌کنند. بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم در بر دارند، ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است. (بقره / ۲۱۹)

همچنین خداوند متعال فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید، به نماز نایستید، تا آنگاه که می‌دانید چه می‌گویید.

عمر خاشعانه گفت: پروردگارا! راجع به می‌بیان شافی و توضیح کافی برایمان اظهار فرما! ... بعدها آیه تحریم

۱- «خورنق» و «سدیر» قصرهایی بوده‌اند که متعلق به نعمان پسر منذر بوده‌اند. عربها در زمان جاهلیت از آنها صحبت کرده‌اند.

از یک سو تقالید اجتماعی از آن جانبداری می‌کرد و از دیگر سو مصالح اقتصادی وابسته بدان بود.

برنامه ربّانی، همه این مفاسد را به وسیله چند آیه قرآنی چاره‌جویی کرد. مرحله به مرحله چاره‌اندیشی نمود. پله پله، آرام و استوار گام پیش نهاد. پا به میدان کارزار گذاشت بدون اینکه جنگی درگیرد و افرادی تلف و قربانی گردند و خونهای ریخته شوند. بلکه آنچه ریخته شد تنها کوزه‌های می و مشکهای شراب بود. تنها جرعه‌هایی ریخته شد و پرت گردید که به هنگام شنیدن آیه تحریم در دهان نوشندگان بود. نوشندگان همین که آیه تحریم را شنیدند جرعه‌ها را از دهان خود بیرون ریختند و آن را قورت ندادند، همانگونه که پس از این خواهد آمد.

در مکه که اسلام هنوز دولت و قدرتی نداشت. جز قدرت قرآن چیزی در میان نبود. در مکه قرآن گاه و بیگاه اشاره‌های سریعی به دیدگاه اسلام درباره می می‌کرد. این اشارات تنها از لابلای عبارات، درک می‌شد. ولی از مرحله اشاره پا فراتر نمی‌نهاد.

در سورة نحل آمده است:

﴿وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا﴾.

(خداوند) از میوه‌های درختان خرما و انگور، (غذای پر برکتی نصیب شما می‌سازد که گاه آن را به صورت زیناباری درمی‌آورید و از آن) شراب درست می‌کنید و (گاه) رزق پاک و پاکیزه از آن می‌گیرید. (نحل / ۶۷)

خداوند واژه «سَکَرًا» را که به معنی مُسَکَری بود که آن را از میوه خرما و انگور تهیه می‌کردند، در برابر «رِزْقًا حَسَنًا» یعنی رزق پاک و پاکیزه، قرار داده است، تا این برابری اشاره‌ای باشد به اینکه «سَکَرًا» یعنی مُسَکَر چیزی است و «رِزْقًا حَسَنًا» یعنی خوراک پاکیزه چیز دیگر. اما این بیان، پسوده دورادوری بیش نیست که چه بسا دل نوجوان و نو ایمان مسلمان آن را دریابد. لیکن خصلت میخوارگی، یا دقیق‌تر بگوئیم رسم میگساری، ژرفتر از یک خصلت

من چهار آیه نازل گشته است. مردی از انصار غذائی را تهیه دید و کسانی از مهاجرین و افرادی از انصار را دعوت کرد. خوردیم و نوشیدیم تا مست شدیم. آنگاه به ذکر افتخارات خود پرداختیم و به خویشتن بالیدیم. مردی استخوان چانه شتری را برگرفت و به بینی سعد فرو برد. سعد دارای بینی فرو رفته‌ای بود. این کار پیش از تحریم می بود. آنگاه این آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى﴾...

مسلم این سخن را به درازا از قول شعبه روایت نموده است.

ابن ابی حاتم روایت کرده است که: محمد بن عمار، از عبدالرحمن بن عبدالله دشتکی ابوجعفر، و او از عطاء بن سائب، و وی از ابوعبدالرحمن سلمی نقل کرده است: عبدالرحمن بن عوف خوراکی را تهیه دید و ما را دعوت کرد. می به ما داد و نوشاند تا آنگاه که همه مست شدیم. وقت نماز فرا رسید. کسی را امام جماعت کردند. در نماز خواند:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، مَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ. وَنَحْنُ نَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾!

خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾.

بیش از این به مثالها و روایتها نیازمند نمی‌باشیم تا ریشه‌دوانی و ژرفائی این پدیده ناپاک میگساری را در جامعه جاهلی روشن و مستدل داریم. این خوی خانمانسوز و قماربازی، دو پدیده برجسته تنگاتنگ آداب و رسوم جامعه جاهلی بودند.

اما برنامه ربّانی برای مبارزه با چنین پدیده ریشه‌دار و ژرفی چه کار کرد؟ برای نابود کردن این بلا به چه شیوه‌ای عمل کرد؟ بلائی که اصلاً با وجود آن هیچگونه جامعه پویا و شایسته و راست‌رو و خردمندانه‌ای، ماندگار و برجای نمی‌ماند. چه کاری کرد، برای اینکه رویاروی عرف و عاداتی بایستد که اصیل و کهن بود.

دست‌اندرکار ساختن و سازش شد و تأثیر خود را بخشید.

این هم مرحله میانه موجود در میان گریزان و بیزار کردن از می و میگزاری، به دلیل بیش بودن گناه آن از سود آن است، و میان تحریم قاطعانه می و میخوارگی، به دلیل اینکه پلید و کار اهریمنانه است. وظیفه این مرحله میانه این بود که «خوی میگزاری را از میان بردارد» یا اینکه «اعتیاد میخوارگی را درهم بشکنند». اول میگزاری را نزدیک به اوقات نمازها، تحریم کرد. اوقات نمازها هم در طول روز است و میان آنها زمانهای کوتاهی بیشتر، قرار ندارد و برای میگزاری بسنده نیست، مدت زمانی که مستان در آن مستی کنند و به هوش آیند و اثر مستی شدید از بین رود و آنان بدانند که در نماز چه می‌گویند. گذشته از این، می نوشیدن، اوقات و ازمنه خاص خود را دارد، همچون صبح بامدادان و غیوب شامگاهان<sup>(۱)</sup>. در میان چنین اوقاتی و بدنبال اینگونه ازمنه‌ای، اوقات نماز فرا می‌رسد. در اینجا دل مسلمان میان ادای نماز و میان لذت شراب حیران و ویلان می‌گردد. دل مسلمان هم بدان اوج رسیده است که بداند، نماز برای او، ستون زندگی است.

با وجود این، عمر رضی الله عنه بلی عمر که عمر است، خاشعانه از بارگاه یزدان درخواست می‌نماید که: «پروردگارا! سخن شافی و توضیح کافی درباره می و میگزاری برایمان بیان فرما». زمان گذشت و هنگام وقوع حوادث فرا رسید. موقع مناسب - برابر ترتیب برنامه آسمانی - برای ضربه قاطعانه پیش آمد. دو آیه سوره مائده نازل شد:

﴿ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي

فردی بود. بلکه یک رسم اجتماعی بود و ریشه‌های اقتصادی داشت. بسی ژرفتر از این بود که این پسوده سریع دور، در آن تأثیری آن چنانی داشته باشد.

در مدینه هم که اسلام دولتی گردید و سلطه و قدرتی پیدا کرد، با نیروی حکومت و قدرت شمشیر دولت به تحریم می پناه نبرد. بلکه نخست فرماندهی و توان قرآن به اصلاح حال مردمان پرداخت. برنامه آسمانی اسلام کار خود را آهسته و آرام و سهل و ساده شروع کرد و با آگاهی از اطلاعاتی که از نفس بشریت و اوضاع اجتماعی داشت، با نرمش به سادگی حل کرد. با آیه سوره بقره پاسخ پرسشهایی را داد که دال بر بامداد بیداری دل مسلمانان علیه میگزاری و قمار بود:

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ. قُلْ: فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ، وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ. وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ﴾.

درباره باده و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم دربردارند، ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است. (بقره/۲۱۹)

این نخستین ضربه‌ای بود. صدای شنوائی در شعور اسلامی و در دل اسلامی و در منطق فقهی اسلامی داشت! چرا که ملاک حلال بودن و حرام بودن، یا مکروه بودن، تکیه بر فزونی گناه یا فزونی خوبی در هر کاری است و بس. زمانی که گناه میخوارگی و قماربازی بزرگتر و بیشتر از سود آن دو تا است، دو راهه جدائی نمایان و آغاز می‌گردد.

ولی کار از این ژرفناکتر بود ... عمر رضی الله عنه گفت: «پروردگارا! سخن شافی و توضیح کافی درباره میگزاری برایمان بیان فرما!».

عمر!!! بلی عمر! این به تنهایی گویای همه چیز است و بیانگر عمق این رسم در ژرفای دل فرد عرب‌نژاد است. بعدها رخدادهایی پیش آمد، همسان وقائعی که برشمردیم. آنگاه این آیه نازل گردید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى، حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ﴾. (نساء/۴۳)

برنامه بینا و دارای بینش، و ساده و بی‌پیرایش،

۱- صبح: شرابی که بامدادان نوشیده می‌شود. غیوب: شرابی که شامگاهان نوشیده می‌شود.

الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿۴۲﴾

میخوارگی و قماربازی و بتهای (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌شود) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت آزمائی و غیب‌گوئی بکار می‌رود، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا اینکه رستگار شوید. اهریم می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی، در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا (از این دوچیزی که پلیدند، و دشمنانگی و کینه‌توزی می‌پراکنند، و بندگان را از یاد خدا غافل می‌کنند، و ایشان را از همه عبادات، به ویژه نماز که مهمترین آنها است، باز می‌دارند) دست می‌کشید و بس می‌کنید؟! (مائده / ۹۰ و ۹۱)

مسلمانان همین که فرمان را شنیدند، جملگی بس کردند. مشکهای شراب ریخته شد. کوزه‌های می در همه جا شکسته شد. آنان که سرگرم میخوارگی بودند، به مجرد شنیدن دستور قرآنی، جرعه‌هایی را پرت کردند که در دهان داشتند و آنها را قورت ندادند و نبلعیدند. قرآن پیروز گردید. برنامه یزدانی موفق شد و بدون استفاده از زور، قدرت و سلطه خود را واجب و لازم الاجراء کرد. اما این کار چگونه انجام و اجراء شد؟ این معجزه چطور صورت گرفت؟ معجزه‌ای که در تاریخ انسانها بی نظیر است و در تاریخ قوانین و مقررات و بخشنامه‌ها در همه زمانها و مکانها، تک و یگانه است. معجزه شد، زیرا برنامه ربّانی بر نفس انسانی با شیوه ویژه خود چیره گردید. آن را به زیر بال و پر قدرت خویش کشید، با سلطه یزدان و بیم از خدای سبحان و پائیدن آفریدگار جهان، و حضور پروردگار، در زوایا و پهنه دل و جان انسان. پروردگاری که لحظه‌ای از زمان غفلت بدو رو نمی‌کند و آنی غافل از بندگان و آفریدگان نبوده و نیست. سراسر نفس انسان را فراگرفت و هیچ بخشی از آن را رها نساخت و کنار

نگذاشت. فطرت را با راه و روش آفریدگار فطرت چاره‌سازی کرد. با تلاشهای فراوان و سترگ، و با توجهات خستگی‌ناپذیر و بزرگ، خلأ درون مردمان را پر کرد و جائی را خالی نگذاشت تا مستی و می و خیالیافی‌های مسکرات، و به خود نازیدن و بالیدن بوج ناشی از نوشانوش باده، آن را پر سازد.

گستره درون را لبریز از تلاشهای بزرگی و تکاپوهای سترگی کرد. از جمله: بشریت گمراه‌گریز پا را بطور کلی از بیابان برهوت جاهلیت و گرمای سوزان آن، همچنین از تاریکی سیاه و بندگی خوارکننده و تنگنای خفه‌کننده جاهلیت نجات داد، و رهسپار باغهای پرگل و ریحان و دلربا و زیبای اسلام کرد، و به زیر سایه‌های دلگشا و باصفای درختان چنین باغهایی کشاند، و از نور درخشان و آزادگی بزرگوارانه و گستره سترگ اسلام بهره‌ور و برخوردار ساخت، گستره‌ای آن اندازه سترگ که در برگیرنده این جهان و آن جهان است.

برنامه ربّانی، خلأ درون را با باور و ایمان پر کرد، و این هم، مهمترین کار است. درون را از شعور و احساس تر و تازه، و از خشنودی زیبا و باصفا سرشار نمود. دیگر چنین درونهایی نیازی به سرخوشی مستی و منگی باده نداشتند، تا مستی و منگی، آنها را بر بال خیال بنشانند، و در جهان خیالیافیها و رؤیاهای دروغین، به پرواز درآورد، درون‌هایی که با نیروی ایمان نورین، به سوی جهان بالا و درخشان والا و برین پرمی‌کشند. در قرب خدا می‌غنونند، و در پرتو نور جمال یزدان، و هر کنار خداوند ذوالجلال سبحان، زندگی سپری می‌کنند. چون مژه این قرب را می‌چشند، طعم می و سرمستی باده‌گساری را از دهان پرت می‌کنند و دور می‌اندازند. دیگر سر درد و سرگیجه مستی را به خود نمی‌پذیرند، و سرانجام از کثافت می و خمودگی میخوارگی دست می‌کشند.

برنامه ربّانی، فطرت را از زیر تپه‌ها و توده‌های جاهلیت نجات بخشید، و قفل فطرتها را با کلید خاص فطرت باز کرد، کلیدی که فطرتها جز با آن باز

نمی‌شوند. برنامه اسلامی، نور، زندگی، پاکیزگی، پاکی، بیداری، همت، روان شدن به سوی خیر و خوبی بزرگ و کار سترگ، خلیفه‌گری در زمین بر مبنای اصول و ارکان لازمه خلافت، آنگونه که پروردگار آگاه و دانا مقرر فرموده است، و مطابق با عهد و پیمانی که شرط کرده است و با دیگران بسته است، و حرکت کردن در راه هدایت و نوری که ارمغان فرموده است، همه و همه اینها را در گوشه‌ها و کنارها و بندها و راهها و گذرگاههای درونها پخش و پراکنده نموده و مستقر و پا بر جای داشته است.

می‌همچون قمار، و همچون بقیه وسائل و اماکن خوشگذرانی‌ها و هوس‌بازی‌ها، از قبیل آنچه «بازی‌های ورزشی» نامیده می‌شود، و زیاده‌روی‌هایی که برای دیدن چنین بازی‌هایی انجام می‌گیرد، همچنین دیوانگی سرعت، دیوانگی سینما، دیوانگی «مُدها» و «تقلیدها»، دیوانگی جنگ گاو‌ها، و دیوانگی سایر بی‌مزگی‌ها و کارهای بیهوده و بیجائی که زندگی گله‌های انسانها را در جاهلیت جدید روزگار معاصر امروزی، یعنی در جاهلیت تمدن صنعتی! همه و همه اینها تعییراتی بیش از خلأ روحی نمی‌باشند. خلأ روح پیش از هر چیز دیگری از ایمان، دوم خلأ روح از تلاشهای بزرگ و تکاپوهای سترگی که نیروی انسانها را صرف خود کند و به خود مشغول دارد. این چنین کارهایی خبر از فقر این تمدن در مسأله اشباع نیروهای سرشتی به شیوه درست و بگونه راست می‌دهند و بیانگر صرف نیروهای خدادادی در کثر راه‌ها و نادرستی‌ها می‌باشند. چنین خلأ و چنین فقری، چیزهایی هستند که به میگساری و قماربازی منتهی می‌شوند تا این خلأ به وسیله آنها پر شود. همچنین انسان را به همه دیوانگی‌هایی می‌کشاند که قبلاً نامی از آنها رفت. حتی بالاتر از این دیوانگی‌ها، خلأ روحی و فقر معنوی، انسان را به «دیوانگی» واقعی و معروف می‌کشاند و به بیماری‌های روانی و عصبی می‌رسانند، و سرانجام، کار به انحرافات منتهی می‌گردد!

تنها واژگانی نبود که چنین معجزه شگفت نادری را پدید آورده و پیاده کرده است. بلکه آنچه معجزه آفریده است برنامه‌ای است، برنامه‌ای که واژگان متن و اصل آن است. برنامه‌ای که ساخته و پرداخته خداوندگار انسانها است، نه ساخته و پرداخته خود انسانها. فرق اصلی این برنامه، با سایر برنامه‌های دیگری که ساخته و پرداخته انسانها است و سود چندان در بر ندارند، در همین است. مسأله این نیست که سخنی گفته شود، چرا که سخن بسیار است. فلان فیلسوف، فلان شاعر، فلان اندیشمند، فلان شاه، و فلان کس یا فلان فرد، نویسندگی می‌کند و چیزی می‌نویسد و چه بسا آراسته و پیراسته و زیبا و گیرا بنویسد. سخن را بیاراید و شیوا و دلربا ارائه نماید. بنظر آید که وی برنامه‌ای را می‌نگارد و مکتب یا فلسفه یا چیز دیگری را به ارمغان می‌آورد و طرحی نو درمی‌اندازد! لیکن درون مردمان، آن را ناتوان می‌یابد و سلطه و حاکمیتی بر کشور دلبا از آن نمی‌بیند، چرا که: خداوند دلیلی همراه آن نساخته است و نیروی بدان نداده است. آخر سرچشمه سخن است که دلیل همراه سخن می‌سازد و بدان نیرو می‌بخشد. سرچشمه این سخن هم فراتر از توان سرشت برنامه ساخته و پرداخته انسان است. در سرشت بشری ضعف و جهل و قصور و خودخواهی موجود است.

کسانی که می‌خواهند، برای زندگی مردمان، برنامه‌ریزی کنند و برنامه‌های خود را به جای برنامه خداوند آگاه دانا پیش بکشند و بگذارند، و برای انسانها قانون بنویسند و آن را جایگزین قانون یزدان کاربجا و بینا کنند، و برای همنوعان خود خط و نشانی بکشند و راهها و نشانه‌هایی ارائه دهند که آفریدگار توانا، چنین خط و نشانی و طرق و علائمی را پدیدار و پیشنهاد نکرده است، کی این حقیقت ساده را می‌فهمند و درک می‌کنند؟ کی؟ آخر کی از این غرور بیجا دست برمی‌دارند؟ چه وقت از خواب غفلت بیدار می‌شوند و فریب هواخواهی‌ها و خودپرستی‌ها را نمی‌خورند؟

قول نخستین بهتر و زیباتر به نظر می آید. زیرا حالت دوم - یعنی حالت حاصل در سفر - در دنباله آیه، ذکر شده است. تفسیر «عَابِرِ سَبِيلٍ» به مسافرین، موجب تکرار حکم در یک آیه بدون هیچگونه ضرورتی است:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ، أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ، أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ، أَوْ لَا مَسَئُومُ النِّسَاءِ - فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً - فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا، فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا﴾.

و اگر مریض یا مسافر بودید و یا اینکه از پیشاب برگشتید، و یا اینکه با زنان نزدیکی کردید و (در همه این احوال) آبی نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید و (برای این منظور، با خاک) چهره و دستهایتان را مسح کنید. بی گمان خداوند عفو کننده و آمرزنده است.

این نص قرآنی متوجه حال و وضع مسافر است. بدانگاه که گرفتار حدّ اکبر می گردد و جُنب می شود و به غسل نیاز پیدا می کند، یا این که حدّ اصغر بدو رو می کند و برای اقامه نماز محتاج وضو می گردد.

نص قرآنی، او را در چنین حال و وضعی برابر می نهد با شخص بیماری که مبتلای به حدّ اکبر یا حدّ اصغر می گردد، و نیز او را در ردیف کسی قرار می دهد که از پیشاب برگشته باشد. (غائط: به مکان گودی گفته می شود که در آنجا قضای حاجت انجام می گیرد. در اینجا ذکر محلّ شده است، ولی کنایه از خود عمل است). شخصی که از پیشاب برگشته باشد و حدّ اصغر بدو رو کرده باشد، نیازمند وضو است. همچنین او را همطراز کسی بشمار می آورد که با زنان نزدیکی کرده باشد.

درباره «لَا مَسَئُومُ النِّسَاءِ» نیز اقوال گوناگونی است: قولی می گوید: کنایه از جماع است، که موجب غسل است. قول دیگری می گوید: مراد از ملاسه خود لمس است. یعنی تماس هر جزئی از اندام تن مرد با تن زن، که موجب وضو در برخی از مذاهب است نه در برخی دیگر. شرح مفصل این مسأله را باید در کتابهای فقهی

از این جرّ مقال دست برمی داریم و به سوی این آیه کریمه برمی گردیم که می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِ سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا﴾.

ای کسانی که ایمان آورده اید، در حالی که مست هستید به نماز نایستید تا آنگاه که می دانید چه می گوئید، و به نماز نایستید در حالی که جنب هستید تا آنگاه که غسل می کنید، مگر اینکه مسافر باشید.

همانگونه که آیه مذکور مؤمنان را بازداشته است از این که به نماز بایستند در حالی که مست هستند تا آنگاه که می دانند چه می گویند، بدان سان مؤمنان را بازداشته است از این که به نماز بایستند در حالی که جُنب هستند - مگر این که مسافر باشند - تا زمانی که غسل می کنند.

سخنان درباره مقصود از «عَابِرِ سَبِيلٍ» گوناگون است، همانگونه که درباره معنی نزدیک شدن ممنوع به نماز سخنان مختلفی بیان شده است. قولی می گوید: مقصود نزدیک نشدن جُنب به مساجد، یا ماندن او در مساجد است تا زمانی که غسل می کند. اما اگر تنها گذر کردن و عبور نمودن از داخل مساجد باشد، مانعی ندارد. عده ای از اصحاب درهای خانه هایشان رو به مسجدالرسول ﷺ باز می شد، و گذرگاه و محلّ برگشت خانه های آنان، از آنجا بود و بس. بدیشان اجازه داده شد که هر چند که جُنب باشند و غسل هم نکرده باشند، از مسجدالرسول ﷺ گذر کنند و از آنجا به خانه هایشان برگردند. اما نمازگزاران فقط پس از غسل کردن انجام می پذیرفت و بس.

قول دیگری می گوید: مقصود خود نماز است. شخص جنب نباید نماز را بخواند تا غسل نکند، مگر این که مسافر باشد. اگر شخص جنب مسافر باشد می تواند به مساجد برود، و بدون این که غسل کرده باشد تیمم نماید و نماز را بخواند. چرا که تیمم در چنین مواردی جایگزین غسل و همچنین وضو است.

کیفیت تیمم: یک بار کف دستها را بر خاک می‌زنند و آنها را تکان داده، سپس چهره را بدانها مسح می‌کنند. بعد دو دست را تا آخر آرنجها مسح می‌نمایند... یا این که دو بار کف دستها را بر خاک می‌زنند. با نخستین زدن کفها بر خاک، چهره را مسح می‌نمایند، و با دومین زدن کفها بر خاک، دو دست را تا آخر آرنجها مسح می‌کنند<sup>(۱)</sup>. بیش از این در باره دقائق اختلافات فقهی صحبت نمی‌کنیم. این آئین سهل و ساده است و در دستور تیمم، معنی سادگی آشکارا جلوه گر است:

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا﴾.

قطعاً خداوند بخشایشگر و آمرزگار است.

این قسمت از آیه، پی‌نوشتی است که بیانگر آسانگیری، مهرورزی بر ضعف و ناتوانی، گذشت از قصور و کوتاهی، و قلم عفو کشیدن بر گناهها و لغزشها است.

پیش از این که درباره این آیه سخن به پایان ببریم و از این درس بس کنیم، در برابر برخی از پس‌وده‌های موجود در این آیه کوتاه می‌ایستیم و نگاهی بدانها می‌اندازیم. در برابر «فلسفه تیمم» می‌ایستیم و می‌کوشیم بدان اندازه که خداوند لطف نموده و توفیق عنایت فرماید، فلسفه تیمم را روشن گردانیم.

برخی از پژوهشگران درباره فلسفه قوانین و عبادات اسلامی، گاهی به دنبال علت پیدایش آنها روان می‌شوند و قلم‌فرسائی می‌کنند. بگونه‌ای فلسفه وجودی احکام را بیان می‌دارند که انگار در بررسی‌های خود کار را به پایان برده‌اند، و جز آنچه ایشان گفته‌اند یا نوشته‌اند، چیز دیگری بر جای نمانده است! این شیوه در رویارویی با نصوص قرآنی و احکام آسمانی نادرست است. البته وقتی با چنین

بررسی کرد. ولی ما به چکیده آن اشاره می‌نمائیم:

الف - لمس موجب وضو است به هر شکلی که باشد.

ب - لمسی موجب وضو است که در لمس کننده شهوت را برانگیزد، و شخص لمس شده تحریک کننده باشد.

ج - لمسی موجب وضو است که لمس کننده، خودش برابر برداشت خویش احساس کند که لمس شده از زمرة کسانی بشمار است که لمس او در انسان شهوت برانگیز و محرک است.

د - بطور کلی لمس موجب وضو نمی‌باشد، و حتی در آغوش کشیدن و بوسیدن همسر هم باعث وضو نمی‌شود.

هر یک از این نظریات دارای طرفداران خاص خویش است و افعال و اقوالی از رسول الله ﷺ را مستند قرار می‌دهند، پدانگونه که در سایر مسائل فقهی مورد اختلاف، مرسوم است.

آنچه ما در معنی: ﴿لَا مَسْئَمَ الْنِّسَاءِ﴾ ترجیح می‌دهیم این است که کنایه باشد از کاری که موجب غسل است. با این گفتار کوتاه، ما از همه اختلافات مربوط به مسأله وضو به دور و بی‌نیاز می‌گردیم.

در همه این حالات مذکور، چه حالتی که موجب غسل است، یا حالتی که موجب وضو برای خواندن نماز است، زمانی که آب یافته نشود، و یا این که آب یافته شود، ولی استعمال آن مضر، یا ناممکن و ناشدنی باشد، تیمم جایگزین غسل و همچنین وضو است. نام تیمم در متن آیه مذکور است:

﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾.

با خاک پاک تیمم کنید.

یعنی خاک پاک را بجوئید. ﴿صَعِيدًا﴾: هر جنسی از زمین است، از قبیل: خاک یا سنگ یا دیوار... هر چند خاکی که بر پشت چهارپایان به صورت گرد و غبار نشسته باشد، یا گرد و غباری باشد که بر جامه‌ها و فرش و فروش افتاده باشد، تنها بدین شرط که به هنگام زدن دستها بر آن، ذرات خاک برخاسته شود.

۱- شیوه سومی نیز وجود دارد (نگاه: فقه السنه، جلد اول، صفحه ۷۹): کف دو دست را بر خاک می‌زنند، سپس چهره را با نخستین زدن کفها بر خاک مسح می‌نمایند. بعد با دومین زدن کفها بر خاک با کف دست راست، پشت دست چپ، و با کف دست چپ، پشت دست راست را تا میج دستها مسح می‌کنند. (مترجم)



قاطعیّت می‌توان اظهار نظر کرد که درباره فلسفه قانون مورد بحث، نصّ صریحی در دست باشد. بهتر است دائماً راجع به فلسفه احکام بگوئیم: این برداشتی است که ما درباره فلسفه این نصّ یا این حکم داریم و بدان دست یافته‌ایم. بدون شک اسراری از حکمت وجود دارد که ما از آنها بی‌خبر بوده و توفیق پرده‌برداری از آن رموز به ما عطا نشده است ... با چنین سخنی خرد بشری را در جای شایسته خود نشانده‌ایم، و در برابر نصوص و احکام الهی، به مقام سزاوارش آشنا ساخته‌ایم، و بدین وسیله خرد را از افراط و تفریط بازداشته‌ایم.

این را بدین لحاظ می‌گویم چون برخی از ما - بویژه افراد مخلص - دوست دارند نصوص آسمانی و احکام یزدانی اسلامی را همراه با فلسفه کاملاً محدود و مقطوع برای انسانها تبیین و روشن کنند، فلسفه و حکمتی که مردمان از جهان مادی خود برداشت کرده‌اند، یا «دانش نو» بدان دست یافته است و دستاورد دانش روز بوده است. البته واقعیت جهان مادی را در نظر گرفتن و در پرتو دانش زمان حرکت کردن، کار پسندیده و خوبی است، ولی با رعایت حدود و مقررات خود، حدود و مقرراتی که در بخش پیشین بدانها اشاره کردیم.

اغلب می‌گویند: فلسفه وضو که پیش از نماز گرفته می‌شود پاکیزگی است. بلی چه بسا این معنی مقصود وضو باشد، ولیکن اگر قاطعانه گفت که تنها فلسفه وضو همین است و بس، روش درستی نیست و بلکه اشتباه است. چرا که برخی از ستیزه‌گران ممکن است بگویند: ما نیازی بدین شیوه کهنه و کار ابتدائی نداریم، چرا که امروزه راههای پاکیزگی فراوان است و مردمان نظافت را در برنامه کارهای روزانه خود گنجانده‌اند. اگر «فلسفه وضو» همین باشد، دیگر برای خواندن نماز به وضو نیازی نمی‌بینیم! حتی خواندن نماز هم ضرورتی ندارد!!

درباره «فلسفه نماز» گاهی می‌گویند: نماز نوعی

حرکات ورزشی است، که همه اندامها را در برمی‌گیرد. زمانی گفته می‌شود: نماز عادت دادن به نظم و نظام است، هم از لحاظ زمانهائی که در آنها نماز خوانده می‌شود، و هم از نظر حرکاتی که در نماز انجام می‌پذیرد، و هم با توجه به سر و سامان و نظم و ترتیبی که در صفها و کار پیشنمازی به چشم می‌خورد، و ... گاهی هم می‌گویند: نماز پیوند با خدا است، به وسیله دعاها و قرائت فاتحه و دیگر سوره‌ها و آیاتی که در نماز کرده و گفته می‌شود. البته چه بسا همه اینها مقصود و مراد باشد، اما قاطعانه «فلسفه نماز» را در این یا در آن یا در چیز دیگری محدود کردن، دور شدن از راه و روش درست و حدّ و مرز امن و امان است.

گاهی برخی می‌گویند: نیازی به حرکات ورزشی نماز نداریم. زیرا تمرینات ورزشی گوناگون عهده‌دار تندرستی شده است، بویژه از زمانی که ورزش به صورت فنّ و هنری درآمد است.

برخی هم می‌گویند: ما به نماز برای ایجاد نظم و ترتیب نیازی نمی‌بینیم. امروزه سپاهی‌گری و ارتش‌داری، بگونه فراخی، نظم و نظام چشمگیر و دلپذیری را بوجود می‌آورد، و این ما را بس است!

بعضی‌ها هم می‌گویند: نیازی به تعیین شکل خاصی و شیوه محدودی برای اقامه نماز نیست! زیرا پیوند با خدا می‌تواند در خلوت و جلوت و درون و بیرون انجام پذیرد، بدون این که حرکات اعضاء در میان باشد و تکان بالا و پائین افتادن اندامها آرامش روان و بینش جان را بهم زند!

بلی کار بدینجاها می‌کشد زمانی که فلسفه عبادتی را در چهارچوبی محصور، و حکمت حکمی را در دایره‌ای محدود گردانیم، و برابر «خرد انسانی» سخن برانیم، و طبق «دانش نو» دلیل و برهان بیان نمائیم. آنگاه قاطعانه بگوئیم: مقصود این است و بس!

اگر چنین کنیم از راستای راه به کژ راه می‌افتیم، و از روش درست رویارویی با نصوص الهی و احکام ایزدی دور و پرت می‌شویم. همچنین از حدّ و مرز امن

و امان می‌گذاریم و به منطقهٔ پرمخاطره گام می‌گذاریم، و در را، برای ستیزه‌گریها همیشه باز نگاه میداریم. بگذریم از این که ذکر عُلَّتْها و بیان انگیزه‌های ما از اشتباهات بزرگ خالی نیست، بویژه وقتی که مسأله را با علم پیوند می‌دهیم، و از قضیه، در پرتو دانش نو سخن می‌رانیم. چرا که دانش بسان دل است و همچون دل بر حالی نمی‌ماند. هر روز که می‌آید علم تصحیح و تعدیل می‌شود و تغییر و تحول می‌پذیرد.

در اینجا راجع به موضوع حاضر مورد گفتگو - یعنی موضوع تیمم - به نظر می‌رسد که فلسفه وضو یا حکمت غسل، تنها نظافت نیست. اگر فلسفه وضو یا غسل تنها پاکیزگی بود، روشن است چیزی که بجای وضو یا بجای غسل یا هر دوی آنها قرار می‌گیرد و تیمم نام دارد، این «فلسفه» را پدید نمی‌آورد، پس به ناچار باید وضو یا غسل فلسفه دیگری داشته باشند که در «تیمم» هم همین فلسفه موجود باشد.

ما نمی‌خواهیم دچار همان اشتباهی بشویم که دیگران را از آن باز می‌داریم، و آن قاطعانه سخن گفتن و حکم کردن است. ولیکن ما تنها می‌گوئیم: چه بسا نماز آمادگی درونی و پیراستگی روحی برای ملاقات با خدا باشد. چرا که نماز، کاری است که انسان را از گرفتاریهای روزانه عادی زندگی، بدور نگاه می‌دارد و برای ملاقات بزرگ و سترگ آماده می‌سازد. در این صورت است که تیمم مکان غسل و جای وضو را می‌گیرد و جایگزین آنها می‌شود. این از یک سو، از سوی دیگر آگاهی کامل و شامل یزدان از زوایا و پیچ و خم‌های دل و رازها و رمزهای سینهٔ مردمان در میان است. پیچ و خم‌ها و راز و مرزهایی که تنها خداوندگار فرزانه و دانا از آنها آگاه است و بس. در دلها چه غوغائی برپا است و در سینه‌ها چه اندیشه‌هایی می‌گذرد، خدا داند و بس. ما باید با خدای بزرگ و سترگ و والا و بالا، ادب داشته باشیم و کمی ادب بیاموزیم.

لازم است، بار دیگر بایستیم و نگاهی گذرا بیندازیم به

حرص و آزی که برنامهٔ ربّانی دربارهٔ نماز دارد. دقت کنیم و ببینیم که چرا فرمان آسمانی این همه بر خواندن نماز، حتی با بودن مشکلات و موانع بسیار، تأکید می‌ورزد و ما را به کنار زدن و نادیده انگاشتن مشکلات و موانع می‌خواند و اقامهٔ نماز را از ما می‌خواهد. همچنین نگاهی بیندازیم به آسانگیری کار تیمم بجای وضو یا غسل و یا بجای هر دوی آنها با هم، هنگام نبودن آب، یا زیانمند بودن آب، یا بودن آب کم، ولی نیاز بدان برای نوشیدن و سایر ضروریات زندگی، و یا به سبب مسافر بودن، حتی بنا بر اقوالی: هر چند در سفر، آب هم موجود باشد.

اینها همه، به اضافهٔ چیزهایی که در نماز خوف می‌آید و در هنگامهٔ کارزار روی می‌نماید و در همین سوره از کیفیت آن سخن می‌رود، بیانگر حرص و ولع شدیدی است که برنامهٔ الهی بر نماز دارد. برنامهٔ الهی از مسلمان می‌خواهد که با وجود هرگونه سبب و علتی، و بودن هر نوع مشکل و محتنی، نماز را ترک نکند. حتی به هنگام بیماری هم باید نماز هرگونه که دست دهد، خوانده شود: ایستاده، نشسته، بر پهلو افتاده، دراز کشیده، و در صورت عدم تکان بدن و دستها و پاها، با اشارهٔ پلکها ...

نماز رابطهٔ بنده با خداوندگار است. رابطه‌ای است که خداوندگار قطع آن را از بنده نمی‌پذیرد، چرا که ایزد متّان نیاز بنده بدان را می‌داند، و الاّ یزدان سبحان بی‌نیاز از مردمان است، و عبادت بندگان کمترین سودی بدو نمی‌رساند. صلاح حال مردمان به سود خودشان است. سود پرستش و اریز به حساب ایشان است. بندگان با نماز با خداوند رابطه برقرار می‌کنند. در پرتو نماز بر مشکلات زندگانشان فائق می‌گردند. در برابر سختی‌ها و دشواری‌ها از نماز یاری می‌جویند. آرامش جان و آسایش دلشان با نماز بدست می‌آید. با نماز، نور به پیکرشان می‌دود و کشور تنشان، نورباران می‌شود. با نماز احساس می‌کنند که در پناه آفریدگار و در جوار کردگار و تحت رعایت و حفاظت دادار زمین و

پاکیزه. تا اشاره فرماید به این که پاک، پاکیزه است، و ناپاک ناپاکیزه ... این چنین سخنانی، الهامهای زیبا و دقیقی است که به اندرونها می خزند و به دلها راه پیدا می کنند. و الا مقام خداوندگار درونها و دلها است و بس! همو با خبر از راز و رمز درونها و تار و پود دلها است!

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الصَّلَاةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴿٤٤﴾  
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾  
مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لِيًّا يَا لَيْسَ بِنَبِيِّكُمْ  
وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤٦﴾  
يَتَّبِعُهَا الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلُ أَن نَطُغَسَ وَجُوهَافَرْدَهَا عَلَى أَذْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾  
إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَن يَشْرِكْ بِهِ وَغَفِرَ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾  
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنفُسَهُمْ لِّلَّهِ يَزْكِي مَن يَشَاءُ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾  
أَنْظُرْ كَيْفَ يَقْرَءُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَلْبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾  
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّلُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن مَّجْد لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾  
أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمَالِكِ فَإِذَا لَا يُوْتُونَ النَّاسَ نَفِيرًا ﴿٥٣﴾  
يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ ءَاتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَاهُم مَّلَكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾  
فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّنْ ءَمَنَ بِهِ وَيَوْمَهُم مِّن صَدَعَةٍ وَكَفَىٰ بَجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾  
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كَمَا أَفْضَحَتْ

آسمانند. نماز سازگار با فطرت انسانها است. خداوند کاملاً از فطرتشان آگاه است و می داند چه چیز برای سرشت مردمان شایسته و برای اصلاح حالشان بایسته است. آفریدگار خود می داند که آفریدگانش، نیازشان به چه چیزهایی است و پیشتان در کدام راستائی است. او بس دقیق و تیزبین و دانا و آگاه است. بد نیست وقفه کوتاهی هم در برابر برخی از تعبیرات زیبا و خوشایند موجود در این نص کوتاه داشته باشیم:

هنگامی که سخن از قضاء حاجت در میان است، می فرماید:

﴿أَوْ جَاءَ أَحَدُ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ﴾.

یا این که کسی از شما از پیشاب برگشت.

خداوند نمی فرماید: هنگامی که چنین و چنان کردید. بلکه با برگشت از اینگونه مکان بسنده می کند. تا واژه برگشت کنایه از کاری باشد که در آنجا، انجام پذیرفته است. همچنین انجام کار را به مخاطبان نسبت نمی دهد و نمی فرماید: اگر از پیشاب برگشتید. بلکه می فرماید: «یا کسی از شما از پیشاب برگشت». تا بدین وسیله در مخاطب قرار دادن، ادب هر چه بیشتر رعایت گردد، و بر لطف کنایه افزوده شود. و این ادب هم سرمشق انسانها در هنگام گفتگوی با همدیگر قرار گیرد.

زمانی هم از چیزهایی خبر می دهد که میان زن و شوهر می گذرد، می فرماید:

﴿أَوْ لَا مَسَمُ النِّسَاءِ﴾.

یا این که با زنان نزدیکی کردید.

تعبیر با ماده ملامسه، لطیف ترین و موقرانه ترین و والاترین شیوه بیان را در بر دارد. چرا که ملامسه، مقدمه کار، یا تعبیر از خود عمل است. به هر حال بیان سخن بدین شیوه، ادب بشمار است و خداوند آن را به خاطر مردمان در قالب چنین واژگانی بیان می فرماید تا آنان هم، ادب بیاموزند و به هنگام تعبیر از چنین کارهایی ادب رعایت کنند و بی پرده چیزی نگویند، مگر این که جز بی پرده سخن گفتن، چاره ای نباشد.

زمانی هم از خاک پاک سخن می راند، می فرماید: خاک

جُلُودُهُمْ بِدَلَّتْهُمْ جُلُودُ أَعْيَرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا هُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ﴿٥٨﴾

از آغاز نخستین درس این سوره، پیکاری آغاز می‌گردد، پیکاری که قرآن گروه مسلمانان را بدان وارد می‌گرداند و رویاروی جاهلیت پیرامون ایشان، قرار می‌دهد. بویژه آنان را با یهودیان اهل کتاب، درگیر می‌سازد. پیکاری از نوع پیکارهایی که در سوره‌های بقره و آل عمران قبلاً دیدیم. این پیکار از نوع همان پیکار است. اردوگاههای دشمن نیز همسان همان اردوگاهها است. اردوگاههایی که در سرآغاز سوره‌های بقره و آل عمران شاهد آنها بودیم و در سر آغاز این سوره هم دیدیم.

از آغاز همین درس، پیکار خارجی درمی‌گیرد. پیکار مسلمانان با اردوگاههای دشمنان پیرامونشان. ولیکن این پیکار در حقیقت سرآغاز پیکار نیست. بلکه آنچه در این سوره قبلاً گذشته است، همچون مقررات اجتماعی، قوانین اقتصادی، قواعد خانوادگی، دستورهای اخلاقی، محو سیمایها و زدودن نشانه‌های جاهلیت از میان جامعهٔ مسلمانی که برنامهٔ ربّانی آن را از ژرفای درّهٔ جاهلیت بالا آورده و برگرفته بود، و ترسیم خط و نشان و طرح نقشهٔ سیمایها نو اسلامی، در میان چنین جامعه‌ای، هیچیک از اینها از پیکار گروه مسلمان مدینه با دشمنان داخل مدینه بطور خاص، و با دشمنان جزیرهٔ العرب بطور عام، دور و بر کنار، نبوده است. بلکه هر یک از آنها بخشی از مقدمات واقعی و آمادگی حقیقی پیکار با دشمنان و رویارویی با ایشان بوده است. پیکار برای بنیانگذاری جامعهٔ نوپای اسلام بر بنیادهای برنامهٔ تازهٔ اسلامی لازم و ضروری بود تا این جامعه توان رزمیدن با جامعه‌های دشمن پیرامون خود را داشته باشد و بتواند بر جملگی آنها فاتح آید.

همانگونه که در دو سورهٔ بقره و آل عمران دیدیم، عنایت آفریدگار پیش از هر چیز متوجه بنیان داخلی این جامعهٔ نوبنیاد است. می‌خواهد عقیده و باور، جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها، خلقها و منشها، و قوانین و مقررات آن را استوار و پایدار بسازد. همچنین بدین جامعهٔ نو بنیاد بیاموزد، هر آنچه را که لازم است دربارهٔ سرشت دشمنان، و وسائل و ابزار آنان، و پرهیز از مکر و کید ایشان بدانند. گذشته از این، به مسلمانان می‌آموزد که چگونه با دشمنان خود به پیکار بنشینند و با دل‌های آرام و پر امید، چشمان باز و بینا، اراده‌های استوار و پایدار، درونهای برجا و برقرار، شناخت کامل از جنگ و رزم، و آگاهی واقعی از سرشت دشمنان، با آنان نبرد و پیکار کنند. در این سوره هم درست کار به همین منوال و روال است.

قرآن در سراسر این سوره، گروه مؤمنان را به پیکار می‌خواند و آنان را در همهٔ جبهه‌ها، درگیر می‌سازد. ایشان را در جبههٔ درون با اندیشه‌ها و منشهای نادرست و بدشگون به جنگ می‌اندازد. برای این کار عقیدهٔ تازه‌ای به دل‌ها راه می‌دهد. معرفت و شناخت جدیدی از یزدان به مؤمنان می‌بخشد. جهان‌بینی نوی، دربارهٔ هستی بدیشان عطاء می‌فرماید. در میان مسلمانان، قوانین و مقررات تازه‌ای پابرجا می‌سازد، ارزشهای جدیدی پدید می‌آورد. سرشتها را از زیر توده‌های انبوه جاهلیت بیرون می‌کشد و نجات می‌بخشد. سیمایهای جاهلیت را در درون نفس و در بیرون جامعه، محو و نابود می‌سازد، و بجای آنها سیمایهای تابان و زیبای اسلامی را پدیدار و استوار می‌دارد. آنگاه مسلمانان را به سوی کارزار با دشمنان کمین کردهٔ داخل و خارج، روانه می‌سازد، دشمنانی چون یهودیان و منافقان و مشرکان. مسلمانان کاملاً آمادگی رویارویی با چنین دشمنانی را داشتند و بر آنان برتر بودند، چرا که از بنیهٔ درونی تازهٔ استواری در اعتقاد و اخلاق برخوردار بودند، و از لحاظ اجتماعی و نظم و نظام، وضع خوب و حال پسندیده‌ای داشتند.

برتری راستین جامعهٔ مسلمان بر سایر جامعه‌های جاهلی پیرامونشان، از جمله یهودیانی که در قلب مدینه می‌زیستند، برتری بنیۀ روحی و اخلاقی و اجتماعی و نظم و نظامی که در پرتو برنامهٔ قرآنی خدائی حاصل گشته بود پیش از این که برتری سپاهی یا اقتصادی، و یا مادی فراهم آید و دست دهد.

برتری جامعهٔ اسلامی بر جامعه‌های جاهلی پیرامون خود، قطعاً برتری آماری سپاهی و دارائی مادی نبود. زیرا شمارهٔ سپاهیان دشمنان اسلام بسی بیش از سپاهیان اسلام بوده است. دشمنان پیوسته از ابزار و ادوات جنگی کارآتر و نیرومندتری، و از ثروت و دارائی افزونتر و بیشتری، و از قدرت مادی و اقتصادی بهتر و افزونتری برخوردار بوده‌اند، چه دشمنان صدر اسلام موجود در جزیرهٔ العرب، و چه دشمنان خارج از آن در روزگاران فتوحات بزرگ اسلامی که بعدها نصیب مسلمانان گردید. در همه حال برتری واقعی در سایهٔ ساختار روحی و شیوهٔ اخلاقی و رفتار اجتماعی بوده است که بالطبع برتری سیاسی و رهبری نیز بدنبال داشته است، آن برتری و تفوقی که اسلام با برنامهٔ یگانهٔ ربّانی فراهم آورده است و به بشریت ارمغان فرموده است.

با چنین برتری درهم شکنندهٔ بنیان روحی و اخلاقی و اجتماعی و بعدها سیاسی و رهبری بود که اسلام، جاهلیت را زدود. نخست جاهلیت را از جزیرهٔ العرب پاک کرد، سپس جاهلیت را در دو امپراطور بزرگ و فراخ ایران و روم ریشه‌کن ساخت، یعنی: امپراطوری کیاسرهٔ ایران و قیاسرهٔ روم. اسلام بعدها هم جاهلیت را در سرزمینهای دور دست، گاه با سپاه و سلاح، و گاه با قرآن و اذان، نابود و زدوده نمود.

اگر این برتری درهم شکننده و ریشه‌کن کننده نبود، چنین معجزهٔ بی‌نظیری در تاریخ به وقوع نمی‌پیوست، بی‌نظیر حتی از نظر سپاهگیری و لشکرکشی‌های مشهور تاریخی، مثل لشکرکشی‌های مغول در روزگاران قدیم، و لشکرکشی‌های سپاهیان هیتلر در

دوران معاصر. زیرا این عظمت، تنها در هم شکستن و در هم نوردیدن نظامی نبود و بس، بلکه عقیده و آئین مردمان سرزمین‌های مفتوحه را نیز می‌زدود، و فرهنگ آنان را و تمدنشان را هم واژگونه و دگرگونه می‌نمود. والائی اسلام، بدون کمترین فشار و اجباری عقائد ملت‌ها و زبانهای ایشان و آداب و رسوم آنان را شکست می‌داد و از میان برمی‌داشت. این هم کاری است که در هیچیک از لشکرکشی‌ها و فتوحات نظامی در گذشته و حال نمونه و همانند ندارد.

این برتری، برتری «انسانیت» کاملی بود. برتری در همهٔ ویژگیهای «انسانیت» و ارزشهای آن بود. این برتری، میلاد دیگری برای انسان بود، میلاد انسان تازه‌ای که با انسان پیشینی که کرهٔ زمین تا به حال او را شناخته بود فرق داشت. این بود که چنین موجی، هر مملکتی را که فرا گرفت، آن را با رنگ خود، رنگ آمیزی و رنگین کرد و مهر خاص خود را بر آن زد و با نقش ویژهٔ خویش منقوش ساخت. این موج همهٔ ته‌نشینهای تمدنهای را فرو گرفت و بشست، که دهها قرن بود، در آنجا بسر می‌برد، از قبیل: تمدن فراعنه در مصر، و تمدن بابلی‌ها و آشوری‌ها در عراق، و تمدن فینیقی‌ها و سریانیها در شام. آخر اسلام، ریشه در ژرفای فطرت بشری داشت، و در درون انسانها از گسترهٔ فراتر و جولانگاه فراختری برخوردار بود، و از همهٔ این تمدن‌ها قوانینش استوارتر، و روشها و روندهایش در زندگی آدمیزادگان فراگیرتر و در برگیرنده‌تر بود.

چیره شدن زبان اسلامی و استقرار آن در ممالک مفتوحه، خود پدیدهٔ شگفتی است و تاکنون چنانکه باید مورد بحث و بررسی و تدبّر و تفکر قرار نگرفته است. به نظر من این بخش، از چیرگی عقیده و ماندگاری آن، بسی مهم‌تر است. زیرا زبان در وجود بشری چنان ریشه‌دار و ژرفناک است، و با زندگی اجتماعی بگونه‌ای آمیخته است که تغییر آن بدین نحو، معجزهٔ کاملی بشمار می‌آید. در این باره، نمی‌توان چنین امر شگفتی را به «زبان عربی» نسبت داد. چرا که زبان

قدرت و توانی، کارآ و توانمند کرد که هیچ لشکری و سپاهی، در برابرشان توان ایستادگی و جرأت پایداری نداشت.

این پدیده نادره تاریخ را جز با چنین سخن نابیی نمی توان تفسیر و توجیه کرد. به هر حال، این موضوع به شرح مفصلی و بیان مطوّل نیازمند است و این نگاه گذرا در روند «فی ظلال القرآن» ما را بس است.



با شروع همین درس موجود در این سوره، پیکار با اردوگاههای دشمنانی آغاز می گردد که در مدینه در کمین گروه مسلمانان نوپا نشسته اند. در این درس از حال یهودیان و کار و بار ایشان، در امر رویارویی با آئین جدید و مقابله با جماعت مؤمنانی اظهار شگفتی می شود که آئین اسلام را در خود مجسم می داشتند و نمایندگان آن بودند. در درس بعدی که به دنبال درس نخست می آید، از وظیفه گروه مسلمانان، سرشت برنامه ایشان، شناسائی اسلام، و شرط ایمانی، سخن می رود که برنامه و زندگی و سیستم جماعت مؤمنان، با آن شناخته و متمایز می گردد. در درس بعدی، گروه مسلمانان برای دفاع از برنامه و وضع و وجود خود، دعوت می گردند. پرده از روی منافقانی برداشته می شود که در میان مسلمانان خویشتن را نهان و پنهان کرده اند. از سرشت مرگ و زندگی سخن می رود، و نحوه قضا و قدر الهی مربوط به هر دوی آنها روشن می شود. قضا و قدری که بخشی از تربیت گروه مسلمانان و آماده سازی آنان برای انجام وظیفه خود و پیکار با دشمنان خویش را تشکیل می دهد. در درسی که دنبال آن می آید، سخنان فراوانی درباره منافقان گفته می شود. گروه مسلمانان بر حذر می گردند، از این که در باره منافقان دچار پراکندگی آراء شوند و یا به دفاع از کردار و رفتارشان برخیزند. آنگاه شرح عملیات مؤمنان در پیکار با اردوگاههای گوناگون پیرامونش به میان می آید، یعنی از ارکان و اصول قوانین روابط بین المللی صحبت می شود. در درس بعدی هم نمونه ای

عربی، پیش از اسلام نیز وجود داشته است و هرگز هم در هیچ جای کره زمین چنین معجزه ای را نیافریده است. این است که من زبان عربی را «زبان اسلامی» نامیده ام. بدون شک نیروی تازه ای که در زبان عربی پدید آمده است و این معجزه را به وسیله زبان عربی آفریده است، «اسلام» است و بس.

از سوی دیگر شایان ذکر است که بگوئیم: نابغه هایی که در کشورهای مفتوحه - مفتوحه، برای کسب آزادی و نور و جنبش - پنهان و بی نام و نشان بودند، خویشتن را شناساندند و از خود و جامعه خویش گفتند و نوشتند، امانه به زبان مادری و میهنی خود، بلکه به زبان جدید، زبان دین، یعنی زبان اسلامی. با این زبان آئینی، در همه کشتزارهای فرهنگی به کشت و زرع پرداختند، و در تمام گلزارهای ادبی، گل کاشتند و گل چیدند، و بهره ها رسانیدند. بهره هایی که در آنها اصالت هویدا بود. نه از بیگانگی در آنها خبری بود و نه از رنج تکلف اثری. چرا که زبان اسلامی عملاً جایگزین زبان مادری برجستگان و نوابغ چنین ممالکی شده بود و بلکه خود زبان مادری ایشان گشته بود. آخر این توشه و اندوخته ای که زبان اسلامی با خود داشت، از یک سو ستبر و سترگ بود، و از دیگر سو با فطرت سازگار و همسو. بگونه ای بود که از فرهنگهای بومی کهن، بهتر به دلها می نشست و به ژرفای درونها خوبتر می خزید، و از زبانهای مادری قدیمی نیز زیباتر و فریبتر جلوه گری و دلربائی می کرد.

این اندوخته و توشه، اندوخته و توشه عقیده و جهان بینی، و اندوخته و توشه ساختار روحی و عقلی و اخلاقی و اجتماعی بود. اندوخته و توشه ای بود که برنامه اسلامی در مدت بسیار کوتاهی پدیدش آورده بود. از ستبر و ژرفا و پسندیدگی و پیوندی با فطرت بهره ور و برخوردار بود، که زبان را - زبان اسلام را - با قدرت و توانی یاری نمود و مدد کرد که هیچ فرهنگی و زبانی، در برابر آن تاب مقاومت و یارای نبرد نداشت. همانگونه که لشکرها و سپاههای اسلام را با

از والائی اسلام را می‌یابیم و می‌بینیم که چگونه با یک فرد یهودی رفتار می‌شود که در جامعه اسلامی زندگی می‌کند. در درس دیگری که بدنبال آن می‌آید، سخن از شرک و مشرکان و سست و لرزان کردن پایه‌هایی است که جامعه مشرکان جزیره العرب بر آنها استوار و پابرجا است. در میانه سخن از این پیکار، به سر و سامان و نظم و نظام دادن به امور داخلی نگاهی انداخته می‌شود و در نگاه موجود در اوائل سوره، از امور خانواده سخن می‌رود. بالاخره آخرین درس در این جزء به میان می‌آید و به گونه‌ای ویژه از نفاق و منافقان سخن می‌گوید و منافقان را به ژرفای دوزخ می‌افکند.

این اشاره‌های سریع، سرشت جولانگاههای پیکار و نواحی متعدد داخلی و خارجی آن را برایمان روشن می‌دارد. همچنین برای ما روشن می‌سازد که کیفیت جنگ و صلح و طریقه اتحاد و اتفاق، در پیکار داخلی و خارجی زندگانی جامعه نخستین اسلامی چگونه و بر چه روالی بوده است. زیرا پیکار ملت مسلمان همان پیکار است و اساس و حقیقت آن، امروز و فردا یکسان است.

❶

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ، يَشْتَرُونَ أَضْلَالَةً، وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ؟ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ، وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا، وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا. مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ، وَيَقُولُونَ: سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا، وَ أَسْمَعُ - غَيْرَ مُسْمِعٍ - وَ زَاعِنًا. لَيَّا بِأَلْسِنَتِهِمْ، وَ طَعْنًا فِي الدِّينِ. وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا، وَ أَسْمَعُ وَ أَنْظُرْنَا، لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَ أَقْوَمَ. وَلَكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ، فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا...﴾

مگر نمی‌بینی کسانی که بهره‌ای از کتاب (های آسمانی سابق) بدیشان داده شده است، (با بهای هدایت،) ضلالت را می‌خرند و می‌خواهند که شما (نیز همچون ایشان) گمراه شوید؟ خداوند (از شما) بهتر دشمنانتان را می‌شناسد، و کافی است که خدا سرپرست (و

نگهدارستان) باشد، و کافی است که خدا یاور (و مددکارتان) باشد. برخی از یهودیان، سخنان را از جاهای خود منحرف می‌گردانند (و کلام را از معانی اصلی بدور می‌دارند و وارونه و چندگونه و چندپهلو صحبت می‌کنند) و می‌گویند: شنیدیم (سخن تو را و به کار نبستیم!) و فرمان نبردیم (و جز عصیان نفرودیم!) و بشنو (سخنان ناروا و کاش نشنوی جز) ناشنیدنی را. و (می‌گفتند): ما را بپای! (ولی) زبان را پیچ می‌دادند (و به جای: زاعنًا، زاعینًا، یعنی: چوپان ما، یا زاعنًا، یعنی: نازیبا، می‌گفتند...) و (هدفشان) ریشخند دین بود (و نفرین رسول!). ولی اگر آنان (به جای این همه سخنان ناروا و کارهای نازیبا) می‌گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم و (سخنان ما را) بشنو و به ما مهلت بده (تا حقائق را درک کنیم) به نفع و صلاح ایشان بود (با واقعیت سازگارتر و) درست‌تر، ولیکن خداوند آنان را به سبب کفرشان نفرین نموده است (و از رحمت خود مطرود و محروم فرموده است) و لذا جز شمار اندکی ایمان نمی‌آورند (و داعی حق را لبتیک نمی‌گویند).

این نخستین شگفت از زنجیره شگفت‌های بسیاری است که درباره موقعیت اهل کتاب یهودی، اظهار می‌شود. در این اظهار شگفت، خطاب به پیغمبر ﷺ می‌گردد، و یا خطاب به هر کسی می‌شود که این موقعیت شگفت ناپسند را می‌بیند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ... يَشْتَرُونَ أَضْلَالَةً، وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا﴾

مگر نمی‌بینی کسانی که بهره‌ای از کتاب (های آسمانی سابق) بدیشان داده شده است، (با بهای هدایت،) ضلالت را می‌خرند و می‌خواهند که شما (نیز همچون ایشان) گمراه شوید؟

می‌بایستی کسانی که کتاب بدیشان داده شده است و اهل کتاب بشمارند، هدایت یافته باشند و رهنمون گردند. چرا که خداوند تورات را توسط موسی علیه السلام بدیشان رسانیده است و به دستشان داده است تا از سرگشتگی پیشین خود رستگار شوند و راهیاب گردند.



ولی آنان به ترک این بهره و نصیب می‌گویند و هدایت و رهنمود را رها می‌سازند و گمراهی را خریداری می‌نمایند! مراد از خریداری، نیت مبادله و قصد معاوضه است! آنان هدایت را در دستان خود داشتند، لیکن آن را رها می‌ساختند و گمراهی را پیشه می‌کردند و برمی‌گرفتند. انگار معامله‌ای آگاهانه و از روی قصد و اراده انجام می‌پذیرد، نه جاهلانه و از روی اشتباه و خطا و سهو و نسیان! این کار هم بسی زشت است و مایه شگفت. واقعاً باید از آن متعجب بود و زشتش شمرد.

اما یهودیان به این کار شگفت و زشت هم بسنده نکردند، بلکه می‌خواستند راهیافتگان و هدایت شدگان را گمراه کنند و از راستای راه به کژ راهه برند. می‌خواستند مسلمانان را گمراه و منحرف نمایند و با وسائل گوناگون و از راههای جوراجور سرگشته و سردرگم کنند. همان وسائل و راههایی که در سوره‌های بقره و آل عمران، ذکری از آنها رفت و در همین سوره گوشه‌ای از آنها به میان می‌آید. آنان تنها به گمراه شدن خودشان بسنده نمی‌کردند و طلای عمر خویشتن و خوشبختی آن جهان را به بهای ناچیز این جهان نمی‌فروختند، بلکه تلاش می‌کردند که نشانه‌های هدایت موجود در اطراف خود را محو نمایند و آثار رهنمود آسمانی را پاک زوده گردانند، تا هیچگونه هدایت و رهنمودی بر جای نماند و اصلاً راهیابان و هدایت شدگان در بین نباشند!

در پسوده نخستین و دومین، بیدارباش مسلمانان و برحذر داشت ایشان است از بازچه‌ها و دسیسه‌های یهودیان. بازچه‌های بس ناپاک و دسیسه‌های بسیار خوفناک! در این پسوده همچنین مسلمانان بر ضد کسانی تحریک و شورانده می‌شوند که می‌خواهند مؤمنان را پس از دریافت هدایت، به ضلالت بکشانند و ایشان را سرگشته گردانند. مسلمانان با دریافت چنین هدایتی بر خود می‌بالیدند. و با هر کس که می‌خواست ایشان را به جاهلیتی برگرداند که خودشان هم آن را و

هم اسلام را دیده‌اند و از جاهلیت بیزاری جسته‌اند و به اسلام گرائیده و عشق ورزیده‌اند، سخت دشمنی می‌کردند و می‌جنگیدند. هر که کم و بیش تلاشی برای برگرداندن مؤمنان از اسلام به جاهلیت از خود نشان می‌داد، مورد کینه و دشمنانگی آنان قرار می‌گرفت و در نظرشان مبعوض می‌گردید. قرآن هم آنان را مخاطب می‌ساخت و آگاهی یزدان از این اندیشه والای نهان در اندرون ایشان را ابلاغ می‌فرمود.

از اینجا است که یزدان جهان به دنبال تلاش یهودیان در مدینه برای گمراهسازی مسلمانان، آشکارا اعلام می‌فرماید که این چنین یهودیانی دشمنان مؤمنانند. همچنین گروه مسلمانان را مطمئن می‌سازد که در برابر چنین تلاش ناپاک و دسیسه ناجوانمردانه‌ای، آنان در پناه خدا قرار دارند و از مدد و یاری ایزد برخوردارند: ﴿وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَائِكُمْۚ وَكَفٰ بِاللّٰهِ وَلِيًّاۙ وَكَفٰ بِاللّٰهِ نَصِرًاۙ﴾.

خداوند (از شما) بهتر دشمنانتان را می‌شناسد، و کافی است که خدا سرپرست (و نگهدارتان) باشد، و کافی است که خدا یاور (و مددکارتان) باشد.

بدین منوال دشمنانگی میان گروه مسلمانان و گروه یهودیان در مدینه، آشکارا و روشن اعلان و برملا می‌شود، و خطّها و مرزها معین و مشخص می‌گردد.

شگفت از اهل کتاب بطور عام - گرچه تعجب از یهودیان مدینه در میان است - ولی روند سخن به این مفهوم خاصّ بسنده نمی‌کند، بلکه به جلو می‌رود و همه یهودیان را در برمی‌گیرد. سپس حال آنان و کارهایشان و بی‌ادبی ایشان با پیغمبر ﷺ در این برهه را بیان می‌دارد. این برهه از زمان که چه بسا در اوائل سالهای هجرت و پیش از این باشد که شکوه و شوکت یهودیان در مدینه، در هم شکسته و درهم نوردریده شود:

﴿مِنَ الَّذِيْنَ هَادُوا، يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَ يَقُوْلُوْنَ: سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا، وَ اَسْمَعُ - غَيْرُ مُسْمِعٍ - وَ زَاعِنًا لِّيَّاۢ بِاَلْسِنَتِهِمْ وَ طَفْنَا فِيۢ الْاَدْيِنِ﴾.

برخی از یهودیان سخنان را از جاهای خود منحرف

می گردانند (و کلام را از معانی اصلی بدور می دارند و وارونه و چندگونه و چندپهلو صحبت می کنند) و می گویند: شنیدیم (سخن تو را و به کار نگرفتیم!) و فرمان نبردیم (و جز عصیان نیفزودیم!) و بشنو (سخنان ناروا و کاش نشنوی جز) ناشنیدنی را. و (می گفتند): ما را بپای (ولی) زبان را پیچ می دادند (و به جای: رَاعِنَا، رَاعِنَا، یعنی: چوپان ما، یا رَاعِنَا، یعنی: نازیبا، می گفتند ...) و (هدفشان) ریشخند دین بود (و نفرین رسول!).

کار یهودیان در کج روی، و در سوء ادبشان با آفریدگار بزرگوار بجائی رسیده بود که: سخن را از مفهوم واقعی و مقصود اصلی بدور می داشتند. در این باره ارجح اقوال این است که عبارات تورات را از مفهوم واقعی منحرف می نمودند و به میل خود تأویل و آنگونه که می خواستند معنی می کردند. تا بدین وسیله دلائلی را کنار بزنند و نادیده بگیرند که دالّ بر صدق آخرین رسالت آسمانی بود. همچنین احکام و قوانینی را حذف می کردند که آخرین کتاب آسمانی، قرآن آنها را تصدیق می فرمود. احکام و قوانینی که یگانگی آنها در دو کتاب قرآن و تورات، بیانگر یکتائی منبع صدور، یعنی نزول هر دو از جانب خداوند غفور بود. به تبع آن هم صحت رسالت پیغمبر ﷺ ثابت می شد. سخن را از مقصود اصلی بدور می داشتند تا با خواستها و آرزوهایشان سازگار گردد. این کار پیشه همه کسانی است که در همه امکنه و ازمه از آئین خود منحرف می شوند و انحراف از دین را کار و پیشه خویش می سازند. با انحراف از آئین و تحریف قوانین، آرزو و خواست زورمداران و سردمداران زمان را برآورده می سازند، و به آرزوها و خواستهای عامه مردم هم که معمولاً گریز از دین و شانه خالی کردن از قوانین آئین است، پاسخ مثبت می دهند. یهودیان هم در این کار برجسته ترین مردمان و وارسته ترین ایشان هستند. البته در روزگار ما تحریف کنندگانی از مسلمانان یافته می شوند که در این خصلت و این صنعت با یهودیان به

مسابقه می نشینند و دست آنان را از پشت می بندند! یهودیان در این کج اندیشی و کژ روی سرانجام کارشان بدانجا کشید که با پیغمبر ﷺ بی ادبی کردند و بدو گفتند: ای محمد آنچه را که گفتی شنیدیم، و اما سرکشی کردیم! نه ایمان می آوریم و نه پیروی می کنیم و نه فرمانبر می شویم! این سخنان می رسانند که چنین آیه هائی در سالهای آغازین دعوت نازل گشته اند. آن زمان که هنوز یهودیان جرأت رویارویی با پیغمبر ﷺ را داشتند و می توانستند سوء ادب و بدسرشتی و کج مداری را نیز بر تکبر و تفاخر خود بیفزایند و به پیغمبر ﷺ بگویند:

﴿وَأَسْمَعْ - غَيْرَ مُسْمِعٍ - وَرَاعِنَا﴾.

بشنو (سخنان ناروا و کاش نشوی جز) ناشنیدنی را. و (می گفتند) ما را بپای، (ولی)....

از ظاهر واژگان، ادب هویدا است. چرا که می گفتند: بشنو، گرچه مأمور به شنیدن و مجبور به گوش دادن نیستی. و می گفتند: به ما بنگر و نظری به حالمان انداز. یا: حال و وضع ما را بپای و دقت کامل فرمای ... چون آنان اهل کتاب بودند، لازم می دیدند که همسان مشرکان به اسلام دعوت نشوند. اما آنان زمانی که زبان پیچ می دادند، هدفشان از ادای این نوع واژگان چنین بود: زمانی که بشنو را می گفتند، مرادشان این بود که: بشنو! ای ناشنوا و نادان! - خداوند ایشان را خوار و رسوا گرداناد! - و وقتی که می گفتند: ما را بپای! مرادشان رعایت نبود، بلکه هدفشان رعوت، یعنی: نازیبائی بود.

آری! آنچه بود خود بزرگ بینی و بی ادبی و دهن کجی و چرب زبانی و تحریف سخنان و دور داشتن آنها از موارد و معانی خود بود و بس. آخر یهودیان، یهودیند و جز بدین شکل نمی زنند!

بعد از آن که قرآن این سوء ادب و کج مداری آنان را روایت می دارد، شیوه شایسته و رفتار بایسته ای را که اهل کتاب باید داشته باشند بیان می نماید، و ادبی را ذکر می فرماید که اهل کتاب سزاوار داشتن آن هستند. پس

رویهمرفته در مدت چهارده قرن پیوسته با اسلام و مسلمین جنگیده‌اند. جنگ را از آن روزی آغازیده‌اند که در مدینه با اسلام همسایه بوده‌اند و تا همین لحظه هم آن را ادامه داده‌اند. مکر و نیرنگشان بر ضد اسلام پیوسته دوام داشته و ناگسیخته بوده است و ستیزه‌جویی آنان نبریده است و با شکلها و رنگها و فوت و فن‌های گوناگون از آن زمان تا کنون، کارزار و نیرنگشان نگسیخته است. اصلاً در سراسر تاریخ اسلام، هر مکر و کیدی که کسی یا کسانی در باره اسلام کرده‌اند - از جمله دسائس و نیرنگ صلیبی جهانی، و استعمار با همه نوع آن - بدون شک یهودیان یا در آن دستی داشته‌اند و یا در پشت سر چنین دسیسه و مکر و نیرنگی نشسته‌اند و بگونه‌ای سهمی در آن داشته‌اند!



سپس خطاب متوجّه کسانی است که اهل کتاب نام دارند و در اینجا مراد یهودیه است. خداوند ایشان را به سوی کتابی قرآن نام دعوت می‌کند که تصدیق‌کننده کتابی تورات نام است و در دستشان قرار دارد. همچنین آنان را با مسخ و لعنی تهدید می‌نماید که به دنبال سرکشیها و دسیسه‌ها و کارهای پلشتشان رخ می‌دهد و گریبانگیرشان می‌شود. از دیگر سو بدیشان اعلام می‌کند که شرک ورزیدن و کناره‌گیری از توحید باعث هلاک و نابودیشان می‌گردد. توحیدی که آئینشان هم بر آن استوار است، و در دینشان مقرر است که خدا شرک ورزیدن را نمی‌بخشاید. در اینجا حدود و ثغور مغفرت فراخ‌کردگار با بیان عامی روشن و معین می‌گردد، و در ضمن، زشتی شرک ورزیدن هم هویدا و آشکار می‌شود. زشتی شرک ورزیدن تا بدانجا است که شرک از محدوده مغفرت خدا خارج می‌گردد، و بخشایش الهی آن را در بر نمی‌گیرد!

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا، مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ، مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا، أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ. وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا. إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ، وَ

از ذکر همه اینها، قرآن اهل کتاب را به هدایت و پاداش نیک و لطف و خیر یزدان آزمند و امیدوار می‌سازد. و آن در صورتی است که به راه راست برگردند و بر راستای صراط مستقیم ماندگار شوند. اما همراه با این بیان، از حقیقت سرشت ایشان سخن می‌رود. و گفته می‌شود: اینگونه بوده است و اینگونه خواهد ماند:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا، وَاسْتَمَعُوا وَأَنْظَرْنَا، لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ. وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ، فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

اگر آنان (به جای این همه سخنان ناروا و کارهای نازیبا) می‌گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم و (سخنان ما را) بشنو و به ما مهلت بده (تا حقائق را درک کنیم) به نفع و صلاح ایشان بود و (با واقعیت سازگارتر و) درست‌تر، ولیکن خداوند آنان را به سبب کفرشان نفرین نموده است (و از رحمت خود مطرود و محروم فرموده است) و لذا جز شمار اندکی ایمان نمی‌آورند (و داعی حق را لایک نمی‌گویند).

آنان با حق بدین صراحت و روشنی و استواری روبرو نمی‌گردند. اگر ایشان با واژگان صریح و بی‌پرده‌ای که پیچ و خمی در آن نباشد، پذیره حقیقت می‌رفتند و آن را می‌پذیرفتند:

﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا، وَاسْتَمَعُوا وَأَنْظَرْنَا﴾.

شنیدیم و اطاعت کردیم و (سخنان ما را) بشنو و به ما مهلت بده (تا حقائق را درک کنیم).

به سود آنان بود، و با سرشت و هستی و حال و وضعیت سازش کامل داشت. اما واقعیت این است که آنان به سبب کفرشان، از هدایت خدا محروم و مطرودند و جز افراد کمی ایمان نمی‌آورند. فرموده یزدان راست است و در روزگاران دور و دراز اسلام، از میان یهودیان جز افراد کمی به آئین اسلام در نیامده‌اند، افرادی که در پرتو تلاششان در راه دستیابی به خیر و خوبی، و کوشش ایشان برای دریافت هدایت و رهنمود آسمانی، خداوند خیر و خوبی و هدایت و رهنمود، بهره ایشان ساخته است. لیکن مجموع یهودیان

يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ - لِمَنْ يَشَاءُ - وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٥٧﴾

ای کسانی که کتاب (آسمانی) به شما داده شده است، ایمان بیاورید بدانچه (از قرآن بر محمد) نازل کرده ایم و تصدیق کننده چیزی است که (از کتاب آسمانی) با خود دارید، پیش از آن که (عذابی نصیب شما کنیم و بدن وسیله آثار) چهره‌هائی را محو کنیم (و در آنها چشم و گوش و ابرو و بینی و لبی برجای نگذاریم) و آنها را برگردانیم (و همچون قسمت پشت زشت گردند)، یا پیش از آن که ایشان را از رحمت خود بی‌بهره سازیم همانگونه که یاران شنبه را (یعنی آنانی که در روز شنبه ماهی می‌گرفتند) نفرین کرده و نابود نمودیم. و فرمان خدا انجام شدنی است. بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد. و هر که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است.

این ندا بگونه‌ای است که می‌بایست آنان نخستین پاسخ دهندگان به آن باشند، و سببی در آن آمده است که به علت آن لازم بود ایشان پیش از دیگران بدان ایمان آورند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا، مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ﴾

ای کسانی که کتاب (آسمانی) به شما داده شده است، ایمان بیاورید بدانچه (از قرآن بر محمد) نازل کرده ایم و تصدیق کننده چیزی است که (از کتاب آسمانی) با خود دارید.

آنان کسانی که کتاب بدیشان داده شده است، لذا این هدایت آسمانی برای آنان غریب و ناشناخته نیست. خدائی که کتاب بدیشان داده است همو است که آنان را به سوی ایمان به کتابی می‌خواند که تصدیق کننده چیزی است که با خود دارند. این هدایت برایشان غریب و ناشناخته نیست، چرا که تصدیق کننده چیزی است که با خود دارند.

اگر ایمان در پرتو دلیل و برهان حاصل آید، یا با سبب و علت فراهم گردد، یهودیان می‌بایست از زمره نخستین کسانی باشند که ایمان آورده بودند. ولی یهودیان مصلحت‌ها و خواسته‌های، و کینه‌ها و سرکشی‌های داشته و دارند، و ذاتاً کزرو و گردنکش بوده و هستند، همانگونه که تورات درباره ایشان گفته است: «ملتى هستند با گردنی شق و رق». این بود که ایمان نیاوردند، و به همین سبب بود که تهدید تند و سختی خطاب بدیشان می‌شود:

﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهَافَرَدَّهَا عَلَى أَذْنَانِهَا. أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ. وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾

پیش از آن که (عذابی نصیب شما کنیم و بدن و وسیله آثار) چهره‌هائی را محو کنیم (و در آنها چشم و گوش و ابرو و بینی و لبی بر جای نگذاریم) و آنها را برگردانیم (و همچون قسمت پشت خود صاف و زشت گردند)، یا پیش از آن که ایشان را از رحمت خود بی‌بهره سازیم همانگونه که یاران شنبه را (یعنی آنان که در روز شنبه ماهی می‌گرفتند) نفرین کرده و نابود نمودیم. و فرمان خدا انجام شدنی است.

«طمس وجوه» از میان برداشتن نشانه‌های مشخصه انسان است، و «رد وجوه» برگرداندن چهره‌ها و زیر و رو کردن آنها است ... چه بسا این تهدید، مادی و ظاهری باشد. یعنی واقعاً نشانه‌های انسان بودن را از آنان محو و نابود سازد و بسان چهارپایان چهاردست و پای راه روند، بدان گونه که لعن و نفرین گریبانگیر یاران شنبه شد. آنان که در روز شنبه برای گرفتن ماهی نیرنگ می‌زدند، در حالی که در شریعتشان برای آنان حرام بود. با پذیرش تغییر مادی و ظاهری، مراد این خواهد بود که آن چنان یهودیانی واقعاً به میمون‌ها و خوک‌های تبدیل شدند!

یا این که مقصود تغییر مادی نیست و بلکه تغییر معنوی مراد است. «طمس وجوه» به معنی پنهان و نابود کردن نشانه‌های هدایت و بینش درون ایشان. «رد وجوه» به

معنی برگرداندن آنان به کفرشان و جاهلیتشان، کفر و جاهلیتی که پیش از نزول کتابهای آسمانی موجود بود. بلی کفر پس از ایمان، و گمراهی بعد از هدایت، زدودن چهره‌ها و بسینش‌ها بشمار است، و پس روی و عقب‌گردی است که هیچگونه پس روی و عقب‌گردی بسان آن نیست.

حال مراد چه دگرگونی مادی باشد و چه تغییر معنوی، در هر دو صورت تهدید خوفناک و سختی بشمار است، بیم دادنی که سزاوار سرشت خشک و تند یهودیان است، و با کردار زشت و ناپاک آنان سازگار است.

از جمله کسانی که با تهدید و بیم، از آئین خود برگشتند و اسلام را پذیرفتند، کعب‌الأحبار است:

ابو حاتم می‌گوید: پدرم از ابن نفیل، و او از عمرو پسر واقد، و وی از یونس پسر جلیس، و او هم از ابودریس عائذ الله خولانی روایت کرده است که گفته است: ابومسلم خلیلی آموزگار کعب بود. کعب او را سرزنش می‌کرد که چرا باید در پیروی از پیغمبر ﷺ تأخیر و کندی کنند. ابومسلم خلیلی، کعب را به پیش پیغمبر ﷺ فرستاد تا بنگرد که آیا او واقعاً فرستاده یزدان جهان است. کعب می‌گوید: سوار شدم و به سوی مدینه حرکت کردم. وقتی که بدانجا رسیدم دیدم که قاری القرآنی قرآن می‌خواند و این آیه را تلاوت می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ، مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهَ فَرَدَّهَا عَلٰٓى أَدْبَارِهَا﴾.

با شتاب به سوی آب رفته و غسل کردم. دست بر سر و صورت خود می‌کشیدم از ترس این که نکند چهره‌ام دگرگون و وارونه شده باشد ... سپس اسلام آوردم و مسلمان گشتم<sup>(۱)</sup>.

پیرو این تهدید، چنین است:

﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾.

فرمان یزدان انجام پذیرفتی است.

در این پیرو تأکید است و با سرشت یهودیان سازگار

است.

آنگاه پیروی ذکر می‌گردد که متضمن تهدید دیگری است و مربوط به دنیای دیگر است. بیم دادن از این که مغفرت خداوند گناه شرک را در بر نمی‌گیرد، و یزدان مهربان انباز ورزیدن را نمی‌بخشاید، و درهای رحمت الهی بر روی همه گناهان بجز شرک باز و گشوده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ - وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾.

بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد. و هر که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است.

روند آیه بدین منوال متضمن متهم کردن یهودیان به انباز ورزیدن است و ایشان را به ایمان خالص و یکتاپرستی دعوت می‌کند. در اینجا گفتار یا کرداری را ذکر نمی‌فرماید که شرک آنان را بنمایاند. ولی در جاهای دیگری شرح شرک و انبازشان بیان شده است. قرآن این سخن ایشان را بیان می‌کند که می‌گفتند:

﴿عُزِّرُوا بِنُ اللَّهِ﴾!

(توبه / ۳۰)

عزیر پسر خدا است!

همانگونه که مسیحیان می‌گفتند:

﴿الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾!

(توبه / ۳۰)

عیسی پسر خدا است!

چنین سخنانی هم شرک است و شکی در انباز بودن آن نیست. درباره یهودیان و مسیحیان می‌گوید:

﴿اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَرُءُسَابَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾.

یهودیان و مسیحیان علاوه از خدا، علماء دینی و

۱- مشهور است که کعب در زمان عمر بن الخطاب به آئین اسلام درآمد است. روایت دیگری که ابن جریر درباره اسلام آوردن کعب نقل کرده است و اسلام آوردن کعب را در روزگار عمر می‌داند و معتبرتر نیز می‌باشد، در آن هم علت اسلام آوردن کعب را به ترتیل آیه مذکور مربوط دانسته است. (مؤلف)

پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند. (توبه / ۳۱)  
 آنان علماء دینی و پارسایان را پرستش نمی‌کردند. بلکه تنها حق تشریع را بدیشان می‌دادند، و قانونگذاری از سوی ایشان را روا می‌دیدند. یعنی حق حلال کردن و حرام کردن که خاص خدا است، چنین حقّی را به علماء دینی و پارسایان خویش نیز می‌دادند. در صورتی که حقّ تحلیل و تحریم از ویژگی‌های الوهیت است. از اینجا است که قرآن آنان را مشرک قلمداد می‌فرماید. در جهان‌بینی اسلامی درست، حقّ قانونگذاری از ارزش خاصی برخوردار است و ویژه‌کردگار است. اختصاص چنین حقّی به یزدان، لازمه اسلام و شرط ایمان است، همانگونه که در روند سوره به تفصیل خواهد آمد.

به هر حال، یهودیان در روزگار پیغمبری محمدی، عقائدشان لبریز از بت‌پرستیها بود و از یکتاپرستی منحرف گشته بود. ایشان بیم داده می‌شوند و بدیشان گفته می‌شود که خداوند هر چیزی را می‌بخشد از هر کس که خود بخواهد، اما شرک را نمی‌بخشاید! از گناه بزرگ انباز صرف نظر نمی‌فرماید و قلم عفو بر آن نمی‌کشد. یزدان در آن جهان کسی را نمی‌بخشد که با شرک به ملاقات خداوند بیاید و در این جهان از شرک دست نکشیده باشد.

شرک گسیختن رابطه موجود در میان یزدان و بندگان است. یا بودن شرک امید به مغفرت نمی‌ماند، اگر از این جهان بروند و مشرک باشند. رابطه مشرکان با خدای جهانیان بریده می‌شود. کسی که بر شرک ماندگار می‌گردد و تا دم مرگ مشرک می‌ماند - در حالی که دلائل توحید در گستره جهان و در هدایت پیغمبران در دسترس او و جلو چشمان وی باشد - چنین کسی ذره‌ای از خیر و خوبی و شایستگی و بایستگی در وجودش موجود نیست. کسی که شرک می‌ورزد، وجودش آن گونه تباهی گرفته است که امید برگشت به بهبودی در ذات او نمانده است، و سرشتی که خدا او را بر آن سرشته است تلف گشته است، و او به ژرفای

دوزخ درافتاده است، و خویشتن را برای زندگی در آتش جهنّم آماده ساخته است.

اما هرگونه گناهی جز شرک - که بزهی روشن و آشکار، و ستمی بزرگ و بس زشت است - بخشودنی است. گناهان خواه صغیره و خواه کبیره، خداوند آنها را از هر کس که بخواهد می‌بخشاید و در دائره بخشش خدایانه قرار دارد. در بعضی از روایات آمده است که جملگی گناهان با توبه یا بدون توبه مورد عفو قرار می‌گیرند، مادام که بنده گناهکار به خدا ایمان داشته باشد و به عفو و گذشت ایزد امیدوار باشد، و اطمینان داشته باشد که خداوند متعال می‌تواند گناهان وی را ببخشاید، و عفو و گذشت یزدان فراتر و فراخ‌تر از گناهان او است ... این گسترده‌ترین و بهترین تصویر از رحمتی است که پایانی ندارد و مرز و کرانه‌ای نمی‌شناسد. تصویری از مغفرتی است که درگاه آن هرگز بسته نمی‌شود و بر این درگاه دریانی نمی‌ایستد. بخاری و مسلم هر دو از قتیبه روایت می‌کنند که او از جریر پسر عبدالحمید، و او هم از عبدالعزیز پسر رفیع، و وی نیز از زید پسر وهب، و او هم از ابوذر نقل می‌کند که گفته است: شبی از شبها بیرون رفتم. دیدم پیغمبر ﷺ تنهای تنها قدم می‌زند و کسی در خدمت او نیست. گمان بردم که دوست ندارد کسی با او راه برود و قدم بزند. در نور مهتاب شروع به راه رفتن و قدم زدن کردم. پیغمبر ﷺ متوجّه من شد و فرمود: «چه کسی هستی؟» عرض کردم: ابوذر هستم - خدا مرا فدایت فرماید - فرمود: «ابوذر بیا!». مدّتی در خدمتشان گام زنان راه رفتم. خطاب به من فرمود:

(إِنَّ الْمَكْرِيْنَ هُمْ الْمَقْلُوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَّا مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرًا، فَبَعَلَ يَبْتُهُ عَنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ رِأْسِهِ، وَ عَمِلَ فِيهِ خَيْرًا).

شروتمندان در روز قیامت فقیر خواهند بود، مگر ثروتمندی که خدا به او ثروتی داده باشد و او از راست و چپ و پیش و پس خود آن را پخش و پراکنده کند و با آن خیر و احسان نماید.

ابوذر می‌گوید: مدت دیگری در خدمتشان قدم زدم و راه رفتم، به من فرمود:

(اجلس هاهنا).

اینجا بنشین.

مرا در سرزمین صاف و بازی نشانند که پیرامونش سنگهایی بود. به من فرمود:

(اجلس هاهنا حتی أَرْجِعَ إِلَيْكَ).

اینجا بنشین تا به پیش تو برمی‌گردم.

ابوذر می‌گوید: پیغمبر ﷺ در میان سنگلاخی راه افتاد تا بدانجا که او را نمی‌دیدم. مدتی طول کشید و دیری گذشت. سپس دیدم که می‌آید و شنیدم که می‌فرماید:

(وَإِنْ زَنَىٰ وَإِنْ سَرَقَ).

هر چند که دزدی کرده باشد و هر چند که زنا نموده باشد.

ابوذر ادامه می‌دهد و می‌گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ تشریف آوردند، نتوانستم شبیائی کنم و خویشتنداری نمایم، گفتم: ای پیغمبر خدا - خدا مرا فدایت فرماید - در گوشه سنگلاخ با چه کسی سخن میگفتی؟ شنیدم که کسی با تو گفتگو داشت و پاسخ سخنان را می‌داد. فرمود:

(ذَلِكَ جِبْرِيلُ، عَرَضَ لِي جَانِبَ الْحَرَّةِ. فَقَالَ: بَشِّرْ أُمَّتَكَ أَنَّهُ مَن مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ. قُلْتُ أَيْ جِبْرِيلُ وَإِنْ سَرَقَ وَإِنْ زَنَى؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: وَإِنْ سَرَقَ وَإِنْ زَنَى؟ قَالَ: نَعَمْ. وَإِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ).

او جبرئیل بود. در گوشه‌ای از سنگلاخ خود را به من نمود. او به من گفت: به امت خود مژده بده که هر کس چیزی را انباز خدا نکند و بمیرد، وارد بهشت می‌گردد. بدو گفتم: هر چند چنین کسی دزدی کرده باشد و هر چند زنا کرده باشد؟ گفت: بلی. گفتم: گرچه دزدی کرده باشد و گرچه زنا کرده باشد؟ گفت: بلی. و اگر هم میخوارگی کرده باشد.

ابن ابی حاتم با سندی که داشته است از جابر پسر

عبدالله روایت کرده است که می‌گوید: پیغمبر ﷺ خدا فرموده است:

(مَا مِنْ نَفْسٍ مَوْتٌ، لَا تُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا، إِلَّا حَلَّتْهَا الْمَغْفِرَةُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَذَّبَهَا، وَإِنْ شَاءَ عَفَّرَهَا. إِنْ أَلَّهَ لَا يَعْفُرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ، وَ يَعْفُرُ مَا دُونَ ذَلِكَ إِنْ يَشَاءُ).

هر کس که بمیرد و برای خدا انباز نگیرد، بخشش یزدان شامل او می‌گردد. خدا هر که را بخواهد به عذاب گرفتار می‌نماید، و هر که را بخواهد می‌بخشاید ... بیگمان خداوند هرگز شرک به خود را نمی‌بخشاید، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشاید.

ابن ابی حاتم با سندی که در دست داشته است از ابن عمر روایت کرده است که گفته است: «ما اصحاب پیغمبر ﷺ در دوزخی بودن کسی که خود را بکشد، خورنده مال یتیم، تهمت زننده به خانمهای پاکدامن، و گواهی دهنده دروغین و ناروا، شکی نداشتیم. بدین سبب اصحاب پیغمبر ﷺ از ادای شهادت - از ترس نادرست بودن - خودداری می‌کردند. تا این که این آیه نازل شد:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْفُرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ، وَ يَعْفُرُ مَا دُونَ ذَلِكَ - لَنْ يَشَاءَ).

بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشاید.

طبرانی با سندی که داشته است از عکرمه، و او از ابن عباس روایت کرده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ عَلِمَ أَنِّي دُو قُدْرَةٍ عَلَى مَغْفِرَةِ الذُّنُوبِ عَفَرْتُ لَهُ وَلَا أَبَالِي. مَا لَمْ يُشْرِكْ فِي شَيْئًا).

خداوند چیره و والا فرموده است: کسی که بداند که من بر بخشایش گناهان توانایم، او را می‌بخشایم و به چیزی توجه نمی‌نمایم، مادام که شرک نورزد.

در حدیث واپسین، اشاره روشنگری است ... مهم این



است که دل بگونه‌ای که سزاوار است خدای را بشتناسد، و به دنبال این شناخت، به خیر و خوبی، و بیم و امید، و حیا و شرم روی نماید ... در این صورت است که چون گناهی اتفاق افتد، چنین خصالی صاحب گناه را آماده پرهیزگاری می‌سازند و سزاوار مغفرت می‌نمایند.

❦

روند قرآنی به پیش می‌رود. گروه مسلمانان را در مدینه درگیر پیکار با یهودیان می‌سازد. از کار این چنین آفریدگانی اظهار شگفت می‌نماید، آفریدگانی که گمان می‌برند آنان ملت برگزیده یزدانند. خویشتن را می‌ستایند و پاک و بیگناه تلقی می‌نمایند. در صورتی که سخنان را از موارد اصلی و مفاهیم واقعی بدور می‌دارند. از فرمان خدا و رسول سرکشی می‌کنند - همانگونه که گذشت - و در عین حال که به بتان و شیطان ایمان می‌آورند - همانگونه که خواهد آمد - آنان خودسرانه، خویشتن را پاک و بیگناه قلمداد می‌نمایند، و خود را مقربان درگاه الهی می‌خوانند، هر چند که کارهای بد و نکوهیده‌ای هم از ایشان سرزند. آنان به خدا دروغ می‌بندند و از زبان خدا ناروا می‌گویند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ؟ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ، وَلَا يَظْلُمُونَ فَتِيلًا. أُنْظُرْ كَيْفَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ! وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا﴾.

مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشتن را پاک می‌شمارند (و با لاف و گزاف خود را متقی قلمداد می‌نمایند؟) بلکه (این تنها) خدا است که (چنانکه باید پاکان و ناپاکان را از هم می‌شناسد و) کسانی را که خود بخواهد پاک می‌دارد (و می‌شمارد و به راه راست هدایت می‌نماید و به کسی کمترین ستمی روا نمی‌دارد) و بدیشان به اندازه نخ هسته خرما هم ظلم و جور نمی‌شود. بنگر که چگونه به خدا دروغ می‌بندند (و خویشتن را فرزندان خدا و عزیزان او می‌دانند و می‌گویند که جز یهودیان و مسیحیان کسی به بهشت نمی‌رود. همین دروغ کافی است که گناه آشکاری باشد

(و بیانگر نیت کثیف و عمل زشت ایشان گردد).

ادعای یهودیان درباره ملت گزیده بودن ایشان، ادعائی دیرینه است و از دیرباز چنین سخنی را گفته‌اند ... بلی عملاً خداوند ایشان را برای حمل امانت و ادای رسالت برگزیده است، و در آن زمان ایشان را بر سایر جهانیان برتری داده است. فرعون و درباریان او، و فرعونیان را به خاطر ایشان نابود کرده است و میرانده است. و سرزمین مقدس (یعنی از عریش تا فرات) را تحت سلطه ایشان قرار داده است ... ولی بعدها آنان سخت از راه و برنامه یزدان دوری گزیده‌اند و به کثر راهه افتاده‌اند. در کره زمین سرکشی عظیمی را در پیش گرفته‌اند. مرتکب گناهان و بزهکاریهایی شده‌اند که کره زمین از آنها لبریز و سرریز بوده است. پیشوایان مذهبی چیزهایی را برای آنان حلال کرده‌اند که خداوند حرام فرموده است، و چیزهایی را برای آنان حرام نموده‌اند که ایزد متعال آنها را برایشان حلال فرموده است. آنان هم از این اوامر فرمان برده‌اند و آنچه علماء دینی بدیشان گفته‌اند کورکورانه پذیرفته‌اند و به دنبالشان راه افتاده‌اند و از آنان از این حق الوهیتی که عملاً با تحلیل و تحریم به دست گرفته‌اند، ایرادی و انکاری نشان نداده‌اند و جلو دستشان را نگرفته‌اند! اصلاً چنین پیشوایانی در شریعت خدا دست برده‌اند و به تغییر و تبدیل قانون خدا دست یازیده‌اند، تا شاهان و زورمداران و بزرگان را خشنود گردانند، و همچنین با خواستها و گرایشهای عامه مردم سازش و نرمش نمایند. بدین وسیله پیشوایان دینی خود را همراه با خدا پرستیده‌اند و خداوندگاران خویش نموده‌اند. رباخواری کرده‌اند. علاقه آنان به آئین و دین شل و سست گشته است. با وجود همه اینها و چیزهایی بیش از اینها، گمان برده‌اند که آنان پسران آفریدگار و عزیزان کردگار جهانند! آتش دوزخ جز چند روز اندک ایشان را فرا نمی‌گیرد. اصلاً جز یهودیان کسان دیگری راهیاب نمی‌گردند و در آستانه الهی پذیرفته نمی‌شوند! مسأله، مسأله قرابت و حسب و نسب و جانبداری موجود در

میان ایشان و خدا است - خداوند والاتر و بالاتر از این نارواها و گمانهای پوچ ایشان است - خداوند خویشاوندی و پیوندی با هیچ آفریده‌ای از آفریدگان خود ندارد، و خویشی و نزدیکی و حسب و نسب یزدان با احدی از مردمان، مسأله‌ای است نادرست و سختی است پریشان. رابطهٔ بندگان با آفریدگار جهان، با عقیدهٔ راست و درست، کردار شایسته و بایسته، و ماندگاری بر راستای راه خداشناسی و انجام برنامهٔ الهی است و بس. هرکس چنین روال و روندی را به هم زند، و خلاف اوامر و نواهی ایزدی رود، یزدان بر او خشمگین می‌گردد. خشم خدا بر کسانی بس شدید خواهد بود که بدانان هدایت عطاء فرموده باشد و ایشان به کژ راهه روند و از صراط مستقیم منحرف شوند. کار چنین یهودیانی یا کار مسلمانانی همانند و هسان است که امروزه گمان می‌برند که اسلام را گردن نهاده‌اند و ادعاه دارند که از زمرهٔ اُمَّتِ مُحَمَّدٍ ﷺ هستند، لذا قطعاً باید خدا ایشان را یاری نماید و برایشان یهودیان را از سرزمین مسلمانان بیرون فرماید. در زمانی این خواست را دارند که خودشان کاملاً به ترک دین خدا گفته‌اند، و آئینی را پشت سر افکنده‌اند که برنامهٔ زندگی و قانون حیات است. در مسائل زندگانی، در امور اقتصادی جهانی، در کارهای اجتماعی، در آداب و رسوم روزمره، و در بسیاری از مراسم و عادات خود، به قرآن پناه نمی‌برند و از آن داوری و راهنمایی نمی‌جویند و دستور نمی‌گیرند. آنچه از اسلام دارند، نامهای اسلامی است! و این که آنان در سرزمینی به دنیا آمده‌اند که روزی از روزها مسلمانان در آنجا می‌زیسته‌اند و آئین آسمانی اسلام را در آنجا پیاده می‌کرده‌اند و برابر برنامهٔ دینی خود روزگار بسر می‌برده‌اند، و قانون اسلام را حاکم بر زندگی مادی و معنوی می‌نموده‌اند!

خداوند پیغمبر ﷺ را از کار و بار چنین یهودیانی مستعجب می‌سازد که خویشستن را پاک و بیگناه می‌دیدند. اما باید گفت که کار «مسلمانان» امروزی

بسی شگفت‌انگیزتر است و مایهٔ شگفت زیاد دیگران و خود ما مؤمنان است. این، مردمان نیستند که باید خود را پاک و بیگناه بشمار آورند و برای خود گواهی دهند که صالح هستند و به خدا نزدیکند و گزیدگان یزدان مهربانند. بلکه خدا است که هر کسی را بخواهد پاک و بیگناه قلمداد می‌فرماید و شایسته و بایسته‌اش بشمار می‌آورد. چرا که او آگاه‌تر از هر کسی از دلها و کرده‌های دیگران است. اگر مردمان این جایگاه و پایگاه را بدانند و آن را به یزدان سبحان واگذار نمایند، و خودشان در عمل کوشند نه در ادعاه جوشند، آفریدگار کمترین ستمی بدیشان روا نمی‌دارد. اگر مردمان، خاموش و فروتن به کار دست یازند، و از خدا شرم و حیا داشته باشند، و خویشستن را پاک و بیگناه ندانند و به ترک ادعاه گویند، در پیشگاه یزدان زیان نمی‌بینند، و کرداری از کردارهایشان، و حقّی از حقوقشان، فراموش نمی‌گردد و هدر نمی‌رود و کم نمی‌شود.

خداوند سبحان دربارهٔ یهودیانی که خویشستن را پاک و بیگناه می‌شمارند و ادعاه می‌نمایند که یزدان از ایشان خشنود است، گواهی می‌دهد و می‌فرماید: آنان بر خدا دروغ می‌بندند و از زبان خدا ناروا می‌گویند. این است که سخت بر چنین کردارشان می‌تازد و ناروا و نادرستش قلمداد می‌فرماید، و دیدگان همگان را متوجه زشتی و پدی آن می‌سازد:

﴿أَنْظُرْ كَيْفَ يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ. وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا﴾.

بنگر که چگونه به خدا دروغ می‌بندند (و خویشستن را فرزندان خدا و عزیزان او می‌دانند و می‌گویند که جز یهودیان و مسیحیان کسی به بهشت نمی‌رود. همین دروغ کافی است که گناه آشکاری باشد (و بیانگر نیت کثیف و عمل زشت ایشان گردد).

ما مسلمانان که ادعای اسلام را داریم و خویشستن را مسلمان می‌دانیم، زیرا نامهای اسلامی بر خود نهاده‌ایم، و در سرزمینی زندگی می‌کنیم که قبلاً مسلمانان در آنجا می‌زیسته‌اند، ولی اسلام را در برنامهٔ زندگی و

روش کار خود کمترین دخالتی نمی‌دهیم ... ما مسلمانان که ادعای اسلام را داریم و با وضع و واقعیتی که از آن برخورداریم، اسلام را بد نما و زشت سیما نشان می‌دهیم و عملاً با چنین وضع و حالی بر ضد آن گواهی می‌دهیم، گواهی که دیگران را از اسلام رمان و گریزان می‌سازد، و با این وجود ادعاء داریم که خداوند ما را برگزیده است، چرا که ما امت محمد ﷺ هستیم، مهم هم نیست که دین محمد ﷺ و برنامه و روش او از واقعیت زندگی ما کاملاً مطرود و دور است، گمان نمی‌کنم با وجود چیزهایی که گذشت جز همان کسانی باشیم که چنان موقعیتی داشته‌اند که خداوند سبحان پیغمبر ﷺ خود را از آن به شگفت می‌اندازد، و اصحاب او را نیز با آن از سر هم کردن دروغ و بیان سخن ناروا از زبان خدا، بیمناک و اندیشناک می‌سازد. دروغ بستن به خدا! و مرتکب شدن این گناه روشن و آشکارا! پناه بر خدا!

دین خدا برنامه زندگی است. طاعت خدا عبارت است از استوار داشتن این برنامه در زندگی. نزدیک شدن به خدا هم جز با طاعت فراهم نمی‌گردد. لذا باید بنگریم و دقت کنیم که ما نسبت به خدا و دین خدا و برنامه خدا چه موقعیتی داشته و در کجا قرار داریم. سپس بنگریم و دقت کنیم که ما با آن یهودیانی که خداوند از حال ایشان اظهار تعجب می‌فرماید، و در برابر گناه دروغ بستن به یزدان در امر پاک و بیگناه قلمداد کردن خودشان، بر سرشان می‌تازد و مقهورشان می‌سازد، چه فرق و تفاوتی داریم. چرا که قانون خدا همان قانون است. حال و احوال و گشت و گذار روزگار هم همان است که در گذشته بوده است. کسی هم در پیشگاه خدا از حسب و نسب و دامادی و خویشاوندی و طرفداری و جانبداری برخوردار نیست.

❶

روند سخن به پیش می‌رود و از حال چنین کسانی که خویشان را پاک و بیگناه می‌دیدند، شگفت بیشتر می‌شود. آن کسانی که در عین ادعای پارسائی و

پرهیزگاری، باطل را می‌پذیرفتند و احکامی را پیاده می‌کردند که مستند به شرع خدا و قانون او نبود. ضابطه‌ای از سوی یزدان نداشت تا آن را از طغیان «بت و شیطان» محفوظ نماید و برهاند. همچنین آنان گواهی می‌دادند که شرک و مشرکین از اسلام و مسلمین درست‌تر و راهیاب‌ترند، و قریشیان مکه از مؤمنان به کتاب یزدان و برنامه و شریعت آسمان، هدایت یافته‌تر و برحق‌ترند! خداوند پس از اظهار شگفتی از کارشان، و بیان چنین خواریه‌ها و رسوائیهایشان، تاخت سختی بر آنان می‌برد و سخت ایشان را حقیر و ذلیل می‌دارد. حسودی و بخل نهان در سرشت ایشان را آشکار می‌سازد. همچنین سببهای راستینی را ذکر می‌فرماید که ایشان را بدین موقعیت افکنده است، و همراه با ذکر چنین علل و اسبابی، انحراف آنان را از این دین ابراهیم ﷺ بیان می‌دارد، ابراهیم آن پیغمبری که با انتساب بدو به خود می‌بالیدند و می‌نازیدند. خداوند این یورش تند و سخت را با تهدیدشان به دوزخ به پایان می‌برد:

﴿وَكُنِيَ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾.

آتش فروزان و زیان‌کنشان دوزخ (برای چنین افراد

روگردان و از حق مجرمانی) کافی و بسنده است.

﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أَوْثَقُوا بِكُفْرِهِمْ مِنَ الْكِتَابِ، يَوْمُونُ بِالْغَيْبِ وَالطَّاعُوتِ، وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا: هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا! أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ نَجِدَ لَهُ نَصِيرًا. أَمْ هُمْ نَصِيبُ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ؟ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَصِيرًا. أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؟ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا. فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ، وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾.

آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از (دانش)

کتاب (آسمانی) بدیشان رسیده است (چگونه خویشان

را از هدایت کتابهای یزدان و راهنمایی خرد و فطرت و

ندای وجدان بدور داشته‌اند و) به بتان و شیطان ایمان

می آورند (و به دنبال او هام و خرافات راه می افتند و به پرستش معبودهای باطل می پردازند) و درباره کافران (قریش) می گویند که اینان از مسلمانانی بر حق تر و راه یافته ترند (که اسلام را قبول و محمد را به پیشوائی پذیرفته اند). آنان کسانی که خداوند ایشان را نفرین نموده است (و از رحمت خود محروم کرده است و رسوایشان داشته است) و هر که را خداوند نفرین کند (و از درگاه مرحمت و محبت خود براند) کسی را نخواهی یافت که یاور او گردد (و وی را از خشم خدا پناه دهد و برهاند). آیا آنان را بهره ای از ملک است؟ (اگر ملک و قدرت در دست ایشان بود) در این صورت (پشیزی و سر سوزنی و حتی به) اندازه سوراخ هسته خرما (که از آن خرما جوانه می زند و ناچیزترین شیء بشمار است) به مردم نمی دادند. آیا آنان بر چیزی حسد می برند که خداوند از روی فضل و رحمت خود (با برانگیختن محمد) به مردم (عرب) داده است؟ ما که به آل ابراهیم (که ابراهیم نیای شما و ایشان است) کتاب (آسمانی) و پیغمبری و پادشاهی عظیمی دادیم. (مانند: سلطنت یوسف در مصر، و شاهی داود و سلیمان در شام). ولی جمعی از آنان که (ابراهیم و آل ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند) به کتاب (آسمانی) مُنزل بر خود ایمان آوردند، و در میانشان کسانی بوده اند که دیگران را از کتاب آسمانی بازداشته اند و خود نیز از آن رویگردان شده اند، آتش فروزان و زبانه کشان دوزخ (برای چنین افراد رویگردان و بازدارنده) بسنده است.

کسانی که بهره ای از کتاب بدیشان داده شده بود، سزاوارترین مردم برای پیروی از کتاب بودند. آنان می بایستی که شرک را نپسندند، شرکی که کسانی بدان گردن نهاده بودند که هدایت آسمانی بدیشان نرسیده بود و رهنمود الهی به سویشان نیامده بود. همچنین لازم بود که کتاب خدا را در زندگی دخالت دهند و آن را بر خود حاکم سازند. از طاغوت - طاغوت عبارت است از هر شرع و شریعتی که خدا بدان اجازه نداده

باشد، و هر حکم و فرمانی که از شریعت خدا سندی نداشته باشد - پیروی نکنند. اما یهودیانی که خوشتن را پاک و بیگناه می دیدند و افتخار می کردند به این که عزیزان خدایند، با پذیرش رهبانیت و پیروی از راهبان و پیشوایان دینی که برای ایشان قانونگذاری می کردند و قوانین و مقرراتی وضع می کردند که خدا بدانها اجازه نداده بود و پسند یزدان نبود، از باطل و شرک متابعت می کردند. آنان به طاغوت ایمان داشتند. طاغوت یعنی همان حکمی که پا بر جا بر غیر قانون خدا و برگرفته از شریعتی جز شریعت خدا است. چنین حکمی طاغوت بشمار است، چون در آن طغیان است. سرکشی انسان در برابر یزدان، با ادعای یکی از ویژگیهای الوهیت که عبارت است از حاکمیت. همچنین بدر رفتن از حلقه های زنجیره قوانین و قواعد شرع یزدان که انسان را وادار به دادگری و حقیقت جوئی می کند، طغیان است. طغیان است و طاغوت است. کسانی که بدان ایمان بیاورند و از آن پیروی کنند، مشرک یا کافرند ... خدا کار کسانی را مایه شگفتی می داند که بدیشان بهره ای از کتاب آسمانی داده است و خوشتن را ملتزم به اجرای احکام آن نمی دانند.

یهودیان علاوه بر ایمان به بت و شیطان، در صف مشرکان کافر جای می گرفتند و بر ضد مسلمانانی که خدا بدیشان هم کتاب داده بود، پیکار می کردند و به نیرنگ می نشستند:

﴿وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا: هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا﴾.

درباره کافران (قریش) می گویند که اینان از مسلمانانی بر حق تر و راه یافته ترند (که اسلام را قبول و محمد را به پیشوائی پذیرفته اند).

ابن اسحاق گفته است: محمد پسر ابومحمد برایم روایت کرده است از عکرمه - یا از سعید پسر جبیر - و او از ابن عباس که فرموده است: «از جمله کسانی احزاب و دسته های قریش و غطفان و بنو قریظه را گردآوری و یکپارچه کردند، حیی پسر اخطب، سلام

پسر حقیق، ابورافع، ربیع پسر حقیق، ابوعامر، وحوح پسر عامر، و هوده پسر قیس بودند. وحوح و ابوعامر و هوده، از بنی وائل بودند، و دیگران از بنی نضیر. هنگامی که این جماعت به پیش قریشیان رفتند، قریشیان گفتند: اینان پیشوایان آئینی یهودیان هستند. اهل دانشند و از کتاب پیشین آگاهی دارند. از ایشان پرسید: آیا دین ما قریشیان بهتر است یا دین محمد؟ از آنان چنین پرسشی را کردند. بدیشان پاسخ دادند: دین شما از دین محمد بهتر است و شما از محمد و پیروان او راهیاب‌تر هستید. بدنبال این پرسش و پاسخ، خداوند بزرگوار آیات زیر را نازل فرمود:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ ... تَا آخِر: ﴿وَأَتَيْنَاهُم مَّلَكًا عَظِيمًا﴾.

این آیات متضمن نفرین ایشان است. در آنها خبر از این است که آنان در دنیا و آخرت یآوری ندارند. زیرا ایشان رفته‌اند و از مشرکان کمک طلبیده‌اند. چنان سخنانی را برای کشش ایشان به سوی خود و دریافت یاری از آنان، گفتند. قریشیان هم بدیشان پاسخ مثبت دادند و در جنگ احزاب به نزدشان آمدند. پیغمبر ﷺ و اصحاب او پیرامون مدینه خندقی کردند. یزدان سبحان شر ایشان را دفع فرمود:

﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا. وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ، وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا﴾.

خداوند کافران را با دلی لبریز از خشم و غم باز گرداند، در حالی که به هیچیک از نتایجی که در نظر داشتند نرسیده بودند. خداوند (در این میدان) مؤمنان را (با) طوفان باد و ارسال فرشتگان) از جنگ بی‌نیاز ساخت، و خداوند نیرومند و چیره است. (احزاب / ۲۵)

جای شگفت بود که یهودیان بگویند: دین مشرکان بهتر از دین محمد و پیروان او است. مشرکان قطعاً راهیاب‌تر و برحق‌تر از کسانی هستند که به کتاب خدا و به پیغمبرش ﷺ ایمان آورده‌اند ... اما این از یهودیان شگفت نیست. چرا که موضع ایشان در برابر حق و باطل، و جانبداران حق و طرفداران باطل، همیشه

این چنین بوده است. آنان مردمانی آزمندند و حرص و آز ایشان پایان نمی‌گیرد. ایشان دارای هوسها و خواسته‌هایی هستند که معتدل نمی‌گردند. کینه‌توزانی هستند که کینه‌هایشان هرگز از میان نمی‌رود. آنان در کنار حق و حقیقت، و افراد برحق و درست، کمکی برای حرصها و آرزهای خود نمی‌یابند، و هواها و هوسهای ایشان و کینه‌ها و کینه‌توزیهایشان با حق و حق‌پیشگان سر سازگاری ندارد. بلکه آنان کمک و یاری را در پیش باطل و باطلگرایان می‌یابند. این است که بر ضد حق به نفع باطل گواهی می‌دهند، و بر ضد حقگرایان به نفع باطلگرایان، ادای شهادت می‌کنند!

چنین حال و وضعی همیشه بر جا است. سبب آن هم پیوسته برقرار است. لذا آنان طبیعی و منطقی بود که درباره کافران بگویند:

﴿هُؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا﴾.

اینان از مسلمانانی بر حق‌تر و راهیاب‌ترند (که اسلام را قبول و محمد را به پیشوایی پذیرفته‌اند).

یهودیان امروز و فردا همین سخن را می‌گویند. آنان هر حرکت و جنبش پیروز اسلامی را بر روی کره زمین، با تمام وسائل تبلیغات و جملگی دستگاههای ارتباطاتی که در دست دارند، مغشوش و مشوش و زشت و بد جلوه‌گر می‌سازند، و باطلان را برای پلید جلوه‌گر دادن و در هم شکستن چنین نهضت مبارکی، یاری می‌دهند و کمک می‌کنند، درست به همان شکلی که مشرکان قریشیان را یاری می‌نمودند و مدد می‌دادند، و خود نیز در همان حال از قریشیان استمداد می‌جستند و یاری می‌طلبیدند، تا حرکت نخستین اسلامی را زشت و ناشیرین جلوه‌گر سازند و نهضت مبارک آسمانی را درهم شکنند!

اما گاهی به علت پلیدی درونشان، و ممارست بر نیرنگهای کثیفشان، و شرائط زمان حاضر، باطل و باطلان را آشکارا ستایش نمی‌کنند. بلکه تنها حق و افراد بر حق را زشت و مکروه نشان می‌دهند، تا بدین وسیله باطل را بر ضد حق و حقگرایان، کمک و یاری

از رحمت خود محروم کرده است و رسوایشان داشته است) و هر که را خداوند نفرین کند (و از درگاه مرحمت و محبت خود براند) کسی را نخواهی یافت که یاور او گردد (و وی را از خشم خدا پناه دهد و برهاند).

امروزه که همگی دولتهای غربی را یار و مددکار یهودیان می بینیم، سخت به وحشت می افتیم. از خود می پرسیم: وعده خدا در لعن و نفرین یهودیان، کجا است؟! کسی را که خدا لعن و نفرین کند، یاور و مددکاری برای او نخواهی یافت، کجا شد؟!

باید دانست یاور حقیقی، مردمان نیستند. دولتها هم نمی باشند. هر چند دولتهائی که بمبهای نیدروژنی و موشکها داشته باشند. تنها و تنها یار و مددکار راستین خدای جهان آفرین است و بس. جهان آفرینی که بر همه بندگان غالب و چیره است. از زمره این بندگان، کسانی هستند که از بمبهای هیدروژنی و موشکها برخوردار می باشند. خدا یار کسی است که یار خدا باشد:

﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ﴾.

بطور مسلم خدا یاری می دهد کسی را که (با دفاع از آئین آسمانی و رعایت اوامر و نواهی یزدانی) او را یاری دهد. (حج/ ۴۰)

خدا کمک می کند کسی را که واقعاً به خدا ایمان داشته باشد، و از برنامه یزدان چنانکه باید پیروی می کند، و با رضایت کامل و تسلیم واقعی داوری را به پیشگاه قانون خدا می برد و برابر مقررات یزدان زیست می کند. یزدان سبحان با همین سخنان، جماعت مؤمنان بدان را مخاطب قرار می داد. مؤمنان نخستینی که از برنامه آفریدگار پیروی می کردند، و داوری را به پیشگاه شریعت کردگار می بردند. خداوندگار کار دشمنان یهودی ایشان، و یاوران یهودیان آن زمان را ناچیز و حقیر بدانان اعلام می داشت. به مسلمانان وعده پیروزی بر یهودیان می داد، چرا که یهودیان چون یهودیند یار و یآوری ندارند. خداوند بزرگوار این وعده را پیاده فرمودند و مسلمانان را بر یهودیان پیروز نمودند. پیاده

کنند، و حقیقت را درهم نوردند و درهم شکنند. چرا که مدح آشکار آنان در این زمان، شکست خورده و متهم است، و چه بسا باعث می گردد، هم سوگندان و هم پیمانان نهانی ایشان را مورد شک و شبهه قرار می دهد، و به دیگران کسانی را می شناساند که برای یهودیان جهت درهم شکستن جنبشهای اسلامی در همه جا کار می کنند.

نیرنگ یهودیان و زرنگی ایشان گاهی اقتضاء می کند تظاهر به دشمنانگی و حتی جنگ با هم سوگندان و همکاران خود کنند، هم پیمانی که به سود ایشان حق را نابود می کنند و مُحَقَّقان را می کشند. آری گاهی تظاهر به پیکار دروغین و نبرد تو خالی کلامی نیز می کنند تا هرگونه شبهه و گمانی را از مخلص ترین هم سوگندان و همستان خود بزدایند، همکاران و مزدورانی که هدفهای آینده نزدیک یا دور ایشان را محقق می دارند و پیاده می کنند.

یهودیان هرگز هرگز از مغشوش و مشوش نشان دادن اسلام، و زشت و پلید جلوه گر دادن مسلمانان، دست نمی کشند و پیکار نمی نشینند. زیرا کینه ایشان در باره اسلام، و کینه توزی آنان حتی بر هر نوع شیخ دوری از رستاخیز اسلامی، ستبرتر و بزرگتر از آن است که بتوانند با آن بسازند، و هر چند برای نیرنگ بازی و پنهان سازی هم که باشد، سازش و مدارا در پیش گیرند!

سرشت یگانه، و نقشه یگانه، و هدف یگانه ای بوده و هست. سرشت و نقشه و هدف پلیدی که خداوند جهان به سبب آنها نفرین و طرد از رحمت را نصیب و نثارشان می سازد و مدد و یاری خود را از آنان بازمی دارد. هر کس هم یاری خدا از او باز داشته شود، یاور و کمک کننده ای نخواهد داشت، هر چند به ظاهر همه ساکنان کره زمین مددکار و پشتیبان او باشند:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً﴾.

آنان کسانی که خداوند ایشان را نفرین نموده است (و)

گرچه در روزگاران گذشته، خداوند نعمت خود را بر آنان ریزان کرده است و به آباء و اجدادشان داده است. اما این لطف و مرحمت فراوان یزدان، بزرگمنشی و بخشندگی را به آنان نیاموخته است، و ایشان را از بخل و تنگچشمی و آزمندی و ناسپاسی رهایی نبخشیده است:

﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمَلَكِ؟ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا! أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؟ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾.

آیا آنان را بهره‌ای از ملک است؟ (اگر ملک و قدرت در دست ایشان بود) در این صورت (پشیزی و سر سوزنی و حتی به) اندازه سوراخ هسته خرما (که از آن خرما جوانه می‌زند و ناچیزترین شیء بشمار است) به مردم نمی‌دادند. آیا آنان بر چیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضل و رحمت خود (با برانگیختن محمّد) به مردم (عرب) داده است؟ ما که به آل ابراهیم (که ابراهیم نیای شما و ایشان است) کتاب (آسمانی) و پیغمبری و پادشاهی عظیمی دادیم. (مانند: سلطنت یوسف در مصر، و شاهی داود و سلیمان در شام).

شگفتا! یهودیان طاقت این را ندارند که ببینند خداوند جهان به بنده‌ای از بندگان خود، چیزی از خزانه کرم خود بدهد. مگر آنان انباز خدایند؟ پاکا خداوند جهان از این نقصان! یا آیا بهره‌ای از مملکت و سلطنت خدا متعلق بدیشان است؟ مملکت و سلطنتی که خدا از آن می‌بخشاید و به هر کس که خود بخواهد عطاء می‌فرماید. اگر چیزی از آن متعلق بدیشان بود، قطعاً بر اثر سنگین دلی و آزمندی، بر آن حرص می‌ورزیدند و به اندازه سوراخ هسته خرما از آن به مردمان نمی‌بخشیدند. «تقیر» گودی موجود در پشت هسته خرما است. سنگین دلی و خودخواهی زشت یهودیان نمی‌گذارد چنین چیز ناچیزی را به مردمان دهند، اگر هم در مملکت و سلطنت یزدان جهان بهره‌ای داشته باشند! سپاس خدای را که بهره‌ای از مملکت و سلطنت خدا

شدن وعده الهی را کسانی خواهند دید که بدان کاملاً ایمان داشته باشند. این وعده هم جز با دست کسانی پیاده نمی‌گردد که گروه مؤمنی پدید آیند و بپاخیزند و دست بکار شوند.

مدد و یاری کافران و مشرکان و صلیبیان به یهودیان، ما را نباید به هراس اندازد. چرا که این گروه‌ها و دسته‌ها پیوسته یهودیان را مدد کرده‌اند و یاری داده‌اند و در هر زمانی بر ضد مسلمانان کمک و پشتیبانی نموده‌اند و می‌نمایند. اما باید دانست که این کمک و یاری، مدد و یآوری بشمار نمی‌آید. همچنین این کمک و یاری و پشتیبانی و مددکاری نباید ما را گول بزند. زیرا پیروزی از آن مسلمانان خواهد بود، در آن روزی که مسلمانان مسلمان باشند!

برای یک بار هم که شده است مسلمانان مسلمان بشوند و این امر را بیازمایند. آنگاه با چشمان خود خواهند دید که آیا یهودیان یاور و مددکاری خواهند داشت؟ و اگر کمک و یاری بر جای باشد، چنین چیزی بدیشان سودی می‌رساند؟



پس از شگفت از کار و موضع و گفتار یهودیان، و اعلان نفرین بر ایشان، و اظهار خواری آنان، قرآن موضعگیری ایشان را در برابر پیغمبر ﷺ و در برابر مسلمانان بیان می‌دارد. سپس علت خشم و کینه آنان را روشن می‌نماید و می‌گوید: علت خشم و کینه ایشان این است که خدا بر مسلمانان منت نهاده است و تفضل فرموده است. منت و تفضلی که دین و یاری و استقرار نام دارد. حسودی آنان به خاطر فضلی است که یزدان به مسلمانان بخشیده است. در صورتی که یهودیان از سوی خود چیزی به مسلمانان نداده‌اند و کمترین بخششی ننموده‌اند. روند گفتار در عین بیان چنان حقایقی، پرده از انقباض سرشتشان برمی‌دارد، و می‌گوید که یهودیان از هرگونه عطاء و نعمتی که کسی جز خودشان بدان رسد ناراحت می‌گردند و کمترین خوبی و تفضل به سایرین را زیاد بشمار می‌آورند.



ندارند. والا اگر می داشتند، مردمان جملگی می مردند و یهودیان حتی تقیری بدیشان نمی دادند!

سبب دیگری برای انجام کارهای زشت یهودیان، حسد بردن بود، حسد بردن به پیغمبر ﷺ و به مسلمانان. حسودی بر لطف و فضلی که خدا به فرستاده خود و پیروان او روا دیده بود. آئینی بدانان بخشید که به کالبد مسلمانان جان نوی دمید، و زندگی تازه ای و توکد دوباره ای عطا فرمود. وجود انسانی متمایزی بدیشان بخشید. نور و اطمینان و آرامش و اعتماد بدیشان داد، هم بدان گونه که بدانان پاکی و پاکیزگی و بزرگی و سنگینی عطا نمود ...

حسودی عملاً یهودیان را به کثر راهه کشاند و به نابکاریها گماشت. آنان به ریاست معنوی و مادی خود بر عربهای جاهلی پراکنده در اینجا و آنجا و دشمن همدیگر، چشم امید دوخته بودند، و می خواستند در آن زمان که عربها هنوز دینی نداشتند، ایشان را فرمانبر خویشان سازند. وقتی که عربها در مدینه اسلام را پذیرفتند، امید یهودیان بر باد رفت و آتش حسادتشان شعله ور شد.

اما چرا باید یهودیان به مردمان حسد برند بر فضل و لطفی که خدا بدیشان روا دید و نبوت و استقرار در زمین بدانان بخشید؟ در حالی که خودشان از روزگاران ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام غرق الطاف و انعام الهی بوده اند. خداوند به ابراهیم و خاندان ابراهیم کتاب و حکمت - یعنی: نبوت - عطا فرمود. به خاندان او گذشته از نبوت، شاهی و ریاست داد. ولی یهودیان قدر این فضل را ندانستند، و چنین نعمتی را در میان خود نگاه نداشتند، و عهد قدیم - یعنی: تورات - را مصون و محفوظ نمودند. بلکه حتی گروهی از آنان بی ایمان گشتند! کسانی که این همه الطاف و انعام بدیشان شود، سزاوار ایشان نیست که دسته ای از آنان ملحد و کافر گردند:

﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا. فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ﴾.

ما به آل ابراهیم (که ابراهیم نیای شما و ایشان است) کتاب (آسمانی) و پیغمبری و پادشاهی عظیمی دادیم. (مانند: سلطنت یوسف در مصر، و شاهی داود و سلیمان در شام). ولی جمعی از آنان که (ابراهیم و آل ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند) به کتاب (آسمانی مُنْزَل بر خود) ایمان آوردند، و در میانشان کسانی بوده اند که دیگران را از کتاب آسمانی باز داشته اند و خود نیز از آن روگردان شده اند.

درناک ترین حسد، حسدی است که شخص دارا و صاحب نعمت، گرفتار آن آید و حسادت نماید. چه بسا شخص محروم از نعمت حسد ورزد، حسد او هم پستی است. اما کسی که دارا و غرق در نعمت است وقتی که حسادت می ورزد، شر واقعی و ریشه دار چنین حسادتی است. حسادت یهودیان از همین قبیل است و بدترین برجسته ترین شر بشمار است. از اینجا است که یهودیان تهدید به آتش فروزان دوزخ می گردند و دوزخ سزای چنین شر پلیدی است:

﴿وَكُنِيَ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾.

آتش فروزان و زیانه کشان دوزخ (برای چنین افراد روگردان و بازدارنده) بسته است.



هنگامی که روند گفتار بدین مقطع می رسد و از ذکر ایمان و بازداشتن مردمان از آن می پردازد، و ذکر روگردانی برخی از افراد خاندان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از ایمان به پایان می آید، قانون جزاء به دنبال آن مطرح می گردد، جزای تکذیب کنندگان، و پاداش مؤمنان. پاداش همگی اینان و پادافره جملگی آنان، در هر دینی و در هر زمانی. این پاداش و پادافره، به شکل صحنه ای از صحنه های سخت و خوفناک قیامت نمایش می گردد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِحُهُمْ نَارًا، كُلًّا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَنَائِهِمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، هُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ،

وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا).

بیگمان کسانی که آیات و دلائل ما را انکار کرده‌اند، بالأخره ایشان را به آتش شگفتی وارد می‌گردانیم و بدان می‌سوزانیم. هر زمان که پوستهای (بدن) آنان بریان و سوخته شود، پوستهای دیگری بجای آنها قرار میدهم تا (چشش درد، مستمّر باشد و) مزه عذاب را بچشند. خداوند، توانا (بر عذاب منکران و کافران و) حکیم است (و از روی حکمت کیفر می‌فرماید) و اما کسانی که (بدانچه به سویشان آمده است) ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند به باغهایی (از بهشت برین) وارد خواهیم ساخت که رودبارها در زیر (درختان) آنها جاری است. در آنها (زندگانشان) هرگز پایان نمی‌گیرد و) جاودانه تا به ابد می‌مانند. در آنها همسران پاکیزه‌ای (و بدور از آلودگیها و عیبها) دارند. و آنان را (زندگی پر ناز و نعمتی می‌دهیم و) به سایه (عزت و رفاهیت) گسترده‌ای داخل می‌گردانیم. ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾.

هر زمان که پوستهای آنان بریان و سوخته شود، پوستهای دیگری بجای آنها قرار میدهم تا مزه عذاب را بچشند.

صحنه‌ای است که پایانی ندارد. صحنه‌ای برجسته و مکرّر است. گمان در باره آن سرگردان است و پیوسته در اندیشه آن. سراپا هراس است و بیم! هول و هراس کشش گیرا و چیره‌ای دارد. روند گفتار چنین صحنه‌ای را به تصویر می‌کشد و با واژه یگانه‌ای تکرارش می‌کند: ﴿كُلَّمَا﴾ هر زمان که. این صحنه را سخت و خوفناک با نیمی از یک جمله به تصویر می‌کشد: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ﴾. هر زمان که پوستهای (بدن) آنان بریان و سوخته شود. به شکل فراتر از آنچه مردمان انس بدان گرفته‌اند، با بقیه جمله، چنین صحنه شگفتی را به تصویر می‌کشد: ﴿بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾. پوستهای دیگری بجای آنها قرار می‌دهیم. این همه هول و هراس سخت را در یک جمله شرطیه نه بیشتر، خلاصه می‌کند! این سزای کفری است که با وجود مهیّا بودن

اسباب ایمانی، از روی قصد و اراده انجام پذیرفته است. سزائی است برابر:

﴿لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾. تا مزه عذاب را بچشند. بدان که خداوند سبحان به سزا و جزا توانا است. در پدیدار کردن وقوع عذاب، کاریجا است: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾. خداوند، توانا (بر عذاب منکران و کافران و) حکیم است (و از روی حکمت کیفر می‌دهد).

در مقابل این آتش شعله‌ور فروزان، و پوستهایی که سوخته و بریان می‌گردد و هر زمان که بریان و سوخته می‌گردد، پوستهای تازه‌ای جایگزین آنها می‌شود، تا سوختن از نو شروع گردد، و درد از نو برگردد ... در مقابل چنین صحنه پر از غم و اندوه، صحنه دیگری را می‌یابیم:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾.

آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند. در باغهای سبز و خرمی بسر می‌برند که: ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾. رودبارها در زیر آنها روان است. در این صحنه، ماندگاری و جاودانگی مطمئن و مؤکدی است:

﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾.

جاودانه تا به ابد در آنها می‌مانند.

در باغها و جاودانگی همیشگی، همسران پاکیزه‌ای را می‌یابیم:

﴿لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ﴾.

در آنها همسران پاکیزه‌ای دارند.

سایه‌های روح پروری را می‌یابیم که در صحنه پر نعمت بهشت، چشمگیر و درخشانند:

﴿وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا﴾.

آنان را به سایه گسترده‌ای داخل می‌گردانیم.

رویارویی تمامی است در جزا و سزا و صحنه و تصویر و شکلها و آهنگها ... اینها به شیوه خاص قرآن در «صحنه‌های قیامت» به تصویر کشیده شده‌اند و از الهام نیرومند و تأثیر ژرفی برخوردارند<sup>(۱)</sup>.

این درس دربرگیرنده موضوع مهمی است، موضوع بنیادینی در زندگی ملت مسلمان. شرط ایمان و تعریف آن را بیان میدارد. ایمان را در نظام اساسی این ملت مجسم و نمودار می‌کند. ایمان با توجه به ذات ایمان، و به اندازه مقدار ارتباط و پیوند آن با نظام بنیادین ملت مسلمان، بزرگی و الوانی می‌گیرد.

قرآن است، ملت اسلام را می‌آفریند و آن را پرورده می‌کند و رفعت می‌بخشد. قرآن ملت اسلام را به ظهور رساند، همانگونه که خداوند بزرگوار در تعبیر دقیق قرآنی می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾.

شما (ای پیروان راستین محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید. (آل عمران / ۱۱۰)

قرآن این امت را آفرید بدانگاه که وجود نداشت. آن را پرورده کرد و رفعت بخشید تا ملت یگانه‌ای در تاریخ انسانها گردد:

﴿خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾.

بهترین امتی که به سود انسانها آفریده شده‌اید.

لازم است این حقیقت را تأکید کنیم و آن را توضیح دهیم، پیش از آن که سر رشته کلام را بدست گیریم و به ادامه سخن بپردازیم. حقیقت آفریدن قرآن، امت مسلمان را، و پرورده کردن و رفعت بخشیدن بدانان را، آن هم به همراه یکدیگر در یک زمان ... آفریدن و الوانی بخشیدن راستین بود نه خیالی و دروغین. تولد تازه ملت بود. بلکه تولد تازه «انسان» در شکل جدیدی بود. تنها مرحله‌ای در راه زایش و پیدایش، یا گامی در راه دگرگونی، و یا فقط جهشی و پرشی از جهشها و پرشهای نهضت و جنبش نبود و بس. بلکه دقیقاً «زایش و پیدایش» و «تولد» ملت عرب و انسان بطور کلی بود.

وقتی که به اشعار جاهلی - و مقدار کمی از آثار منثور جاهلی که به دستمان رسیده است - نگاهی بیندازیم، بلی اشعار جاهلی که بایگانی عرب است و بالاترین و جاودانه‌ترین دیدگاه عربها را درباره زندگی و بودن، و

﴿إِنْ

اللَّهُ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الظَّالِمِينَ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتُ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءَهُمْ بِخَلْفَةٍ مِنْ اللَّهِ إِنَّ أَرْدَنَّا إِلَّا إِحْسِنًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿٦٣﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا يُطَاعُ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾ وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اقْتُلُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَنبِيحًا ﴿٦٦﴾ وَإِذْ لَا يَتْلُوهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾ وَلَهَدَّيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عِلْمًا ﴿٧٠﴾

هستی و انسان و اخلاق و سلوک در بر دارد، همانگونه که سیماها و نشانه‌های زندگی عربها، نهفته‌های درونهایشان، مجموعه جهان بینیهایشان، چکیده و گزیده فرهنگ و تمدنشان، کوتاه سخن همه هستیشان را در بر دارد ... زمانی که در پرتو قرآن به مجموعه فرهنگها و جهان‌بینیها و ارزشهای می‌نگریم که این بایگانی در بر گرفته است، همچنین به دیدگاه عربها راجع به هستی و زندگی، و جهان و انسان، اعم از ارزشهای زندگانی انسانی، سیستم جامعه، نگرش به نهایت و غایت و هدف وجود انسانی، و نظم و نظام واقعی پا بر جا براساس این جهان‌بینی، نگاهی بیندازیم ... آنگاه به واقعیت عربها پیش از اسلام و بعد از آن، در پرتو چنین جهان‌بینیهای جاهلی متجلی در بایگانی اشعارشان، نگاهی بیندازیم، و در پرتو جهان‌بینی قرآنی هم که بیانگر برنامه رسانی است، به امور مذکور نگاهی بیفکنیم... وقتی که به بایگانی منقول و زندگی واقعی، در پرتو قرآن و واقعیت زندگی اسلامی، می‌نگریم، بطور قطع برایمان روشن و آشکار می‌گردد که وجود ملت اسلامی، زایش و پیدایش بوده است، نه گامی یا مرحله‌ای و یا جهشی! «ساختاری» از صنع آفریدگار بوده است، همانگونه که تعبیر دقیق قرآن بیانگر آن است. شگفت‌ترین زایش و پیدایش، و عجیب‌ترین ساختار است. آنچه ما می‌دانیم این است که نخستین بار و واپسین بار است که از میان دو لایه کتابی ملّتی برمی‌جوشد و بیرون می‌دمد و از لابلای واژگان حیات بدین ملّت دمیده می‌شود! اما جای شگفت نیست، چه این واژگان، واژه‌های خدایند. کسی که سر سستیز و پیکار دارد به ما بگوید: این ملّت پیش از این که خداوند آن را با واژگانش بسازد و با قرآنش پرورده و بالیده فرماید، کجا بود؟

البته ما می‌دانیم که این ملّت در سرزمین عربستان بود، ولی از لحاظ وجود «انسانی» کجا قرار داشت؟ در دفتر تمدّن بشری کجا ثبت و ضبط بود؟ در کجای تاریخ جهان قرار داشت؟ در کدام گوشه سفره جهانی انسانی

نشسته بود؟ بر روی این سفره چه چیزهایی چیده بود و ارمغان داشته بود، چیزهایی که نام این ملّت را بشناساند و مهر و نشان آن را بنمایاند؟

این ملّت با این دین پیداگردید و ساخته شد و بالید. با این برنامه درست و استوار، پرورده و والا گردید. هم خود را و هم بعدها بشریت را با کتابی که از خدا در دست داشت رهبری و رهنمود کرد. با برنامه یزدان که زندگی این ملّت را در قالب خاص خود ریخت، نه با چیز دیگری، راهیاب شد و دیگران را رهنمون گردید ... تاریخ پیش روی ما است و شاهد صدق بر گفتار ما. خداوند بدین ملّت وعده درستی داده است و با ایشان راست بوده است آنگاه که به عربها فرموده است:

﴿لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ. أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟﴾

ما برایتان کتابی (به نام قرآن) نازل کرده‌ایم که وسیله بیداری و آوازه و بزرگواری شما است و شهرت شما را پاس میدارد. آیا نمی‌فهمید (که سود و عظمت شما در چیست؟!)

در پرتو این کتاب، ملّت عرب در کره زمین نام و نشانی پیدا کرد و بر سر زبانها افتاد. در تاریخ نقشی به عهده گرفت و بازی کرد. نخست «وجود انسانی» یافت، و سپس تمدّن جهانی. این کار مسلم است، ولی گروهی از نادانان می‌خواهند این نعمت یزدان را که خدا به ملّت عرب عطاء فرموده است نپذیرند و منکر تفضّل الهی شوند. تفضّلی که خداوند بزرگوار بدیشان روا دیده است و آخرین قانون همگی مردمان کره زمین را در میان عربها پدیدار کرده است و به زبان ایشان بیان فرموده است. در پرتو همین الطاف کریمانه هم بوده است که بدیشان وجود و آوازه و تاریخ و تمدّن بخشیده است. شگفتا! چنین نادانانی می‌خواهند این جامه‌ای را که خدا به تنشان کرده است و بر قامتشان چُست فرموده است، از تن بدر کنند و بدور اندازند. پرچمی را پاره پاره کنند که ایشان را در زیر سایه مبارک خود به سوی مجد و عظمت راند و به آوازه و

سازند.

این درس عهده‌دار بیان این نظام بنیادین است. نظامی که استوار بر جهان‌بینی اسلامی، و بر جوشیده از شرط ایمان و برگرفته از تعریف اسلام است.

این درس عهده‌دار تعیین جهتی است که ملت مسلمان باید برنامه زندگی خود را از آن دریافت کند، و در پرتو آن برنامه آنچه را که دریافت می‌دارد بفهمد، و با آن مسائل جدید را بسنجد، و گره از مشکلاتی بگشاید که نص صریحی درباره آنها نیامده است و خردها راجع بدانها گوناگون، و برداشتها جورا جور خواهد بود ... همچنین در پرتو آن بشناسد سلطه و قدرتی را که باید از آن پیروی کند، و علت پیروی خود را بداند، و سرچشمه آن سلطه و قدرت را فهم و هضم نماید ... این درس می‌گوید: شرط ایمان و تعریف اسلام هم همین است.

در این صورت است که «نظام بنیادین» چنین ملتی، پیوند می‌یابد با عقیده‌ای که بدان باور دارد، پیوند یکپارچه‌ای که تکه تکه نمی‌گردد و عناصر آن از همدیگر نمی‌گسلد.

این همان موضوع مهتی است که این درس، کامل و دقیق آن را روشن می‌سازد. و همان مسأله‌ای است که پس از مطالعه و بررسی این درس، ساده و آشکار به نظر می‌آید، چگونه‌ای ساده و آشکار که انسان شگفت زده می‌گوید: چگونه «مسلمانی» درباره آن به جدال می‌پردازد؟

این درس به ملت مسلمان می‌گوید: بیگمان همگی پیغمبران فرستاده شده‌اند تا به خاطر فرمان یزدان از ایشان پیروی شود، نه فقط به خاطر رساندن پیام آسمان و قانع کردن مردمان:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾.

هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا او اطاعت شود.

همچنین این درس به ملت مسلمان می‌گوید: اصلاً مردمان مؤمن بشمار نمی‌آیند مادام که قضاوت را به

شهرت رسانند، بلکه ایشان را هستی بخشید، آن روز که امت اسلامی را از خود آنان بیخت و ساخت، و در میان ایشان برانگیخت و به راه انداخت.

می‌گوئیم: قطعاً قرآن بدانگاه که این امت اسلامی را «می‌آفرید و می‌ساخت» و آن را «پرورده می‌کرد و رشد میداد»، و سیماهای تازه اسلام و خط و خطوط و سایه روشنهای آن را در گروه مسلمانان به تصویر می‌کشید، گروه مسلمانی که خداوند آنان را از ژرفای دره جاهلیت برگرفته بود، در همان حال هم سیماها و نشانه‌های جاهلیت موجود در زندگی و تهنشین در درون ایشان را محو و نابود می‌کرد، و جامعه اسلامی را سر و سامان می‌بخشید، یا بهتر بگوئیم: از اوّل براساس تولّد جدید بنا می‌کرد.

قرآن بدانگاه که گروه مسلمانان را به جنگ و پیکار با جاهلیت تهنشین در درونهایشان، و مستقر در اوضاع و احوالشان فرو می‌برد، جاهلیت بر جای مانده از محیطی که برنامه الهی ایشان را از آنجا برگرفته بود و بالا کشیده بود، همچنین ایشان را به جنگ و پیکار با جاهلیتی فرو می‌برد که در داخل آنان و پیرامونشان چمباتمه زده بود و مجسم در وجود یهودیان مدینه و منافقان آنجا و مشرکان مکه و دور و بر آن بود ... یعنی: دو جنگ و پیکاری که در همه جا و در همه آن، میان مسلمانان و آنان برقرار و بردوام است.

وقتی که قرآن همه این کارها را کرد، شروع نمود به پابرجا داشتن جهان‌بینی درست گروه مسلمانان، با ذکر شرط ایمان و تعریف اسلام. با این جهان‌بینی هم - مخصوصاً در این مرحله حسّاس - سیستم بنیادین مسلمانان را استوار کرد و پیوست. سیستمی که هستی گروه مسلمانان را از هستی جاهلیت پیرامون آنان جدا می‌ساخت، و ایشان را با ویژگیهای ملّتی ممتاز و مخصوص می‌نمود که برای مردم و به نفع ایشان آفریده شده‌اند، و برای این آفرینش یافته‌اند که قانون الهی را برای مردمان توضیح و تبیین کنند و آنان را به سوی خدا رهبری و رهنمود، و با نظام ربّانی آشنا

که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشتند باشند و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند.

این درس به ملت مسلمان اعلام می‌دارد: نشانه نفاق و دورویی این است که مردمان از داوری بردن به پیشگاه خدا و رسول ﷺ و دریافت فرمان از قرآن و سنت فرستاده یزدان، خودداری کنند و دیگران را هم بدور دارند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ، رَأَيْتُ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾.

زمانی که بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیایید که خداوند آن را (بر محمد) نازل کرده است، و به سوی پیغمبر روی آورید (تا قرآن را برای شما بخواند و رهنمودتان گرداند)، منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می‌کنند (و از تو می‌گریزند و دیگران را نیز از تو باز میدارند).

بدین ملت مسلمان این را هم تذکر می‌دهد:

برنامه ایمانی ملت مسلمان و سازمان بنیادین آن، این است که از خداوند بزرگوار با رعایت قوانین موجود در قرآن، و از رسول خدا ﷺ با فرمانبرداری از سنت او، و از کارفرمایان و فرمانداران مسلمانی که در شرط ایمان و تعریف اسلام همراه با شما هستند و واقعاً مؤمن و مسلمان بشمارند، اطاعت کنی و فرمانبرداری نمائی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ، وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقِّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند).

همچنین به ملت مسلمان می‌گوید: در رخدادهای زمانه و مسائل تازه‌ای که دیدگاهها دگرگون و اختلافات نظر

پیشگاه قانون خدا نیاورند و از برنامه او داوری نخواهند. قانون و برنامه‌ای که در زمان زندگانی پیغمبر ﷺ در احکام او مجسم و جلوه گر بوده است، و پس از وفات وی، پیدا است که در قرآن الهی و سنت نبوی باقی و ماندگار است. باید گفت: این هم بسنده نیست که تنها به پیغمبر ﷺ مراجعه و از او داوری بخواهند تا مؤمن بشمار آیند، بلکه باید از او فرمان برند و تسلیم دستور وی بوده و از داوریش خشنود گردند:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ ... لَا يُؤْمِنُونَ ... حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي شَئْرِهِمْ، ثُمَّ لَا يُجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾.

اما، نه! ... به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری تطالبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

این است شرط ایمان و تعریف اسلام.

این درس به ملت مسلمان می‌گوید: کسانی که می‌خواهند داوری به پیش طاغوت - یعنی به پیش هر چیزی جز شریعت خدا - ببرند، این گمان از ایشان پذیرفته نمی‌گردد که می‌انگارند آنان به چیزی ایمان دارند که برای پیغمبر ﷺ و برای سایر انبیاء پیش از او نازل شده است. چرا که گمانی بیش نیست. مگر نه این است که آنان داوری را به پیش طاغوت می‌برند؟

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنزَلَ مِنْ قَبْلِكَ، يُرِيدُونَ أَنْ يَسْتَحْكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ - وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ - وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾.

(ای پیغمبر) آیا تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده است ایمان دارند (ولی با وجود تصدیق کتابهای آسمانی، به هنگام اختلاف) می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را بجای حکم خدا بپذیرند؟! و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است

است، و در قضایا و اموری که احکام نصی و دستورات خاص گویائی راجع بدانها در دست نیست، مرجع تنها خدا و فرستاده او است و بس. یعنی قانون خدا و سنت رسول الله ﷺ.

﴿فَإِنْ تَنَارَ غَمٌّ فِي شَيْءٍ، فَارْجِعُوا إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ﴾.

اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن)، و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است).

بدین وسیله برنامه ربّانی ناظر و مراقب بر مشکلات و مسائلی خواهد بود که در گذشت روزگاران در زندگی ملت مسلمان روی می دهد. این قاعده نظام بنیادین ملت مسلمان را می نمایاند، نظام بنیادینی که پیروان آن تا بدان عمل نکنند مؤمن بشمار نمی آیند، و تا آن را پیاده نمایند مسلمان محسوب نمی گردند. چرا که این درس قرآنی، انجام طاعت با شروط خاص خودش، و همچنین ارجاع مسائل تازه ای که در گذر زمان روی می دهد و اختلاف نظر در آنها بروز می کند و باید به خدا و پیغمبرش ﷺ حواله گردد، شرط ایمان و شناخت اسلام قرار داده است، شرط کاملاً واضح و نص صریح:

﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

(باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید.

فراموش نکنیم چیزهائی را که به هنگام توضیح این فرموده خداوند بزرگوار گذشت:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾.

بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می بخشد.

به هنگام بحث از آیه فوق گفته شد که یهودیان ننگین

به شرک خدا شدند و مشرک نامیده گشتند، زیرا پیشوایان دینی خود را همراه با خدا به اربابی گرفتند و خداوندگاران خود کردند. البته نه این که آنان را عبادت و پرستش کنند، بلکه بدان خاطر که تحلیل و تحریم را از جانب ایشان پذیرفتند، و حق فرماندهی و قانونگذاری خودسرانه و دل بخواه را بدیشان دادند. تنها بدین سبب بود که مشرک قلمداد شدند. شرک ورزیدند! چیزی که خدا همه چیز را می بخشد ولی آن را نمی بخشد! حتی گناهان کبیره بخشیده می شود، ولی شرک بخشوده نمی گردد!

﴿... وَإِنْ زُنَا، وَإِنْ سَرَقَ. وَإِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ﴾.

... و اگر هم زنا کند، و اگر هم دزدی نماید، و اگر هم میخوارگی کند.

ارجاع همه کارها به خدا، با اختصاص الوهیت به خدا میسر است، و اختصاص الوهیت به خدا مقتضی اختصاص حاکمیت بدو است. چرا که حاکمیت ویژه ترین ویژگیهای الوهیت است. در داخل این چهارچوب، مسلمان، مسلمان می ماند و مؤمن، مؤمن بشمار می آید. در این صورت امید می رود که گناهانش، از جمله گناهان کبیره اش، بخشوده شود. اما بیرون از این چهارچوب، شرک است، یعنی آن چیزی که هرگز خدا آن را نمی بخشد. آخر شرط ایمان و تعریف اسلام، بیانگر چنین امری است:

﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

(باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید.

این موضوع مهتی بود که این درس در بر داشت، به اضافه وظیفه ملت مسلمان در کره زمین. وظیفه ای مبتنی بر پابرجا کردن قواعد و اصول دادگری و اخلاق براساس برنامه درست و استوار خدا:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا. وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ. إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً﴾.

بیگمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می دهد که



از قانون خود واداشته است. این تنها انسان است که یزدان او را به سرشت، خرد، شناخت، اراده، روند، و تلاشی که برای رسیدن به خدا در پرتو یاری خدا می‌ورزد، واگذار نموده است:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾.

کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم.

این امانتی است که انسان آن را بر عهده گرفته است و بر او واجب است که پیش از هر امانت دیگری آن را اداء کند<sup>(۱)</sup>.

از این امانت بزرگ، سائر امانتهایی که خدا به ادای آنها دستور فرموده است برمی‌جوشد.

از جمله این امانتها، امانت گواهی بر این دین است. نخست گروهی به نفع این دین با ذات خود. با تلاش ذات خود تا بدانجا که بیانگر دین گردد، بیانگر زنده‌ای از لحاظ احساس درون و رفتار بیرون. بگونه‌ای که مردمان شکل ایمان را در این ذات مشاهده کنند و بگویند: این ایمان، چقدر خوب و زیبا و پاک است! او ذات دوستان خویش را در اخلاق و کمال، بسان خوشتن آراسته و پیراسته می‌سازد! در این صورت است که شخص ذاتاً گواهی به سود این دین داده است، چون که در دیگران تأثیر داشته است و سرمشق آنان گشته است. گواهی دیگری بر درستی این دین، دعوت مردم به سوی این دین و بیان برتری و والائی آن است. البته باید پیشاپیش این برتری و والائی در شخص دعوت کننده مجسم گردد، آنگاه به دعوت دست یازد. چرا که گواهی شخص مؤمن بر وجود ایمان خود بسنده نیست، و امانت دعوت و تبلیغ و بیان را اداء نکرده است، مادام که مردمان را نیز به سوی دین دعوت نکند.

امانتها را (اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده، و چه چیزهایی که مردم آنها را به دست شما سپرده و شما را در آنها امین دانسته‌اند) به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید اینکه دادگرانه داوری کنید. (این اندرز خدا است و آن را آویزه گوش خود سازید و بدانید که) خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد (و شما را به انجام نیکیها می‌خواند). بیگمان خداوند دائماً شنوای (سخنان و) بیینا (ی کردارتان) بوده و می‌باشد (و می‌داند چه کسی در امانت خیانت روا می‌دارد یا نمی‌دارد، و چه کسی دادگری می‌کند یا نمی‌کند).

نگاه گذرانی به مطالب این درس انداختیم و چکیده‌ای از آن را بیان داشتیم، هم اینک به متن آیات به طور مشروح می‌پردازیم.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا. وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ. إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً﴾.

این تکالیف گروه مسلمانان است. اخلاق ایشان این است که: امانتها را به صاحبان امانت می‌رسانند، و در میان «مردم» دادگرانه داوری می‌کنند، دادگرانه برابر برنامه آفریدگار و تعلیمات دادار.

امانتها از امانت بزرگ آغاز میگردد. امانتی که خداوند فطرت انسان را بدان پیوند داده است. امانتی که آسمانها و زمین و کوهها سر باز زدند از این که آن را بر عهده گیرند و از آن ترسیدند، و حال این که «انسان» زیر بار آن رفت ... امانت هدایت و معرفت و ایمان به خدا، از روی قصد و اراده و تلاش و هدف. این امانت فطرت انسانیت، امانت ویژه‌ای است. هر چیز جز انسان، خداوند ایمان به خود را بدو الهام کرده است. او را به سوی خویش رهنمود نموده است. شناخت خوشتن را بدو آموخته است. پرستش و عبادت خود را در فطرت او سرشته است. بدون هیچگونه تلاشی و قصدی و اراده‌ای و روندی که داشته باشد، خدا او را به اطاعت

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» فصل: «حقیقة الانسان».

دعوت دیگران برای پذیرش اسلام، یکی از امانتها است.

گواهی دیگری که باید مسلمان آن را اداء کند، تلاش برای استقرار این دین در سراسر کره زمین است. باید مسلمان تلاش کند که این آئین برنامه و قانون گروه مسلمین و همچنین همگی انسانهای روی زمین گردد. این تلاش چه با وسائل و اموری باشد که خود فرد در اختیار دارد، و چه با آلات و ادوات و قدرت و توانی که گروه مؤمنان داشته باشند. استقرار این برنامه در زندگی انسانها، یکی از بزرگترین امانتهای شخص مسلمان پس از داشتن ایمان ذاتی است. از این امانت نه فرد مؤمن معاف می‌گردد و نه گروه مؤمنان. بنابراین: «جهاد تا روز قیامت برقرار و بردوام است» تا این امانت سترگ اداء گردد که استقرار دین در گستره فراخ زمین است.

یکی دیگر از امانتها، امانت داد و ستد با مردمان و برگرداندن امانتهای ایشان به خودشان است. امانت در معاملات و سپرده‌های مادی، امانت دلسوزی نسبت به کارداران و کارگزاران و رؤساء و زیردستان، امانت سرپرستی کودکان نواخته، امانت محافظت از مقدسات جامعه و دارائی و اموال مملکت و حفظ حدود و نفوذ کشور ... خلاصه، امانت در سائر چیزهایی که برنامه ربّانی بیانگر آن است، از قبیل تکالیف و وظائفی که در زمینه‌های گوناگون زندگی موجود و برقرار است و همیاری و همکاری ما را می‌طلبند ... اینها چکیده امانتهائی است که خدا اداى آنها را از ما خواسته است و نصّ قرآنی آنها را به اختصار بیان فرموده است.

اما داوری کردن دادگرانه در میان «مردم»، نصّ قرآنی به همین صورت ساده و مطلق بیان فرموده است: داوری دادگرانه‌ای که در میان جملگی «مردمان» انجام پذیرد و همگان را فرا گیرد. تنها دادگری یکایک مسلمانان در حقّ همدیگر نیست و بس. تنها دادگری نسبت به اهل کتاب نیست و دیگر مردمان از این دادگری بی‌نصیب گردند. بلکه دادگری حقّ هر انسانی

است که واژه «انسان» بر او اطلاق می‌گردد. همین واژه «مردمان» در برنامه یزدان، ایجاد حقّ دادگری می‌کند. این واژه همه انسانها را در بر می‌گیرد: مؤمنان و کافران، دوستان و دشمنان، سیاهان و سفیدان، و عربها و غیر عربها را. ملت مسلمان عهده‌دار دادگری در میان مردمان هستند، هرگاه که آنان بر مردمان حکومت و داوری داشته باشند. این نوع دادگری را هرگز بشریت به خود ندیده است مگر در آن روزگاری که مسلمانان زمام امور حکومت را به دست گرفته‌اند و برابر قوانین اسلامی انسانها را رهبری کرده‌اند. دادگری و عدالتی بوده است که انسانها پیش از زمامداری مقتدرانه مسلمانان و بعد از آن، هرگز به خود ندیده‌اند و مزه آن را نچشیده‌اند. دادگری و عدالتی بدین شکل زیبای بزرگوارانه‌ای که همگی مردمان را دربرگیرد، تنها به همین خاطر که همگان «انسان» هستند! نه به خاطر چیزهای دیگری که زائد بشمارند و به این اصل افزوده می‌گردند، اصلی که «انسانها» همه در آن مشترک می‌باشند.

داوری دادگرانه، اساس حکومت در اسلام است. اصلاً امانت با تمام مفاهیمی که دارد، اساس زندگی در جامعه اسلامی است.

پیروی که در آخر فرمان به پرداخت امانتها به صاحبان آنها، و در پایان فرمان به داوری دادگرانه و حکومت عادلانه در میان مردم، آمده است، یادآور این است که این گفته از اندرزه‌های خداوند دادار و از رهنمودهای یزدان سبحان است. چه اندرز نیکوئی و چه رهنمود باشکوهی!

﴿إِنَّ اللَّهَ نِعْمَ يَعْظُمُ بِهِ﴾

خداوند شما را به بهترین اندرز پند میدهد (و شما را به نیکبها می‌خواند).

لحظه‌ای در برابر نحوه تعبیر قرآنی می‌ایستیم و آن را از لحاظ شیوه اداء کلام می‌سنجیم. اصل ترکیب بند جمله بدین صورت است: «إِنَّهُ نِعْمَ مَا يَعْظُمُ اللَّهُ بِهِ ...» ولی در قرآن واژه جلاله جلو افتاده است و اسم

«إِنَّ» شده است. و واژه‌های «نِعْمَ مَا» به صورت «نِعْمًا» درآمده است و همراه با متعلقاتش - بعد از حذف خبر - جایگزین خبر «إِنَّ» گشته است. این بدان خاطر است که الهام کند پیوند موجود در میان یزدان سبحان و چیزی که خدا بندگان خود را بدان پند میدهد، از شدت و حدت زیادی برخوردار است.

گذشته از این، بیانگر این نکته هم هست که «امر» و فرمان در میان است نه «وعظ» و پند. اما تعبیر قرآنی آن را وعظ و اندرز می‌نامد، بدان خاطر که اندرز بهتر به ژرفای دل می‌رسد، و زودتر وجدان را بیدار می‌سازد، و در زمان کمتری پذیرش می‌یابد و اجراء می‌گردد. پذیرش و اجرائی که از فرمانبری و علاقه‌مندی و شرمساری برمی‌جوشند و سر برمی‌زنند. سپس واپسین پیرو در آیه در می‌رسد، و کار را به آفریدگار، و پاییدن و نگرش کردگار، و بیم از دادار، و امید به ایزد متعال، موصول و مربوط می‌کند:

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾.

بیگمان خداوند دائماً شنوای (سخنان و) بینا (ی کردارتان) بوده و می‌باشد (و میداند چه کسی در امانت خیانت روا می‌دارد یا نمی‌دارد، و چه کسی دادگری می‌کند یا نمی‌کند).

هماهنگی موجود میان وظائف و تکالیفی که باید انجام گیرد، و آن ادای امانتها و حکومت و قضاوت دادگرانه در بین مردمان است، و میان «شنوای بینا» بودن خدا، مناسبت روشن و زیبایی است. چرا که می‌رساند خداوند می‌شنود و می‌بیند مسائل دادگری و امور امانت را. دادگری هم ذاتاً نیاز دارد به: گوش فرا دادن هوشیارانه، برداشت زیبا و سنجش آگاهانه، مراعات شرائط و ظواهر، و ژرف و عمیق نگرستن به چیزهایی که فراتر از شرائط و ظواهر است. این کارها هم از کسی جز خداوند شنوای بینائی ساخته نیست که همه چیز را می‌شنود و همه چیز را می‌بیند.

و مرزبندی و اجرای آن دو، در همه گستره‌های زندگی و در تمام تلاشها و تکاپوهائی که برای زندگی انجام می‌پذیرد، کدام است؟

خرد انسان دارای معیار و ارزش ویژه خود است. چرا که ابزاری از ابزارهای شناخت و رهنمود در انسان است. این حقیقت است. اما خرد انسان، در این فرد و در آن فرد، و در این دسته و در آن دسته، در این محیط و در آن محیط، متأثر از مؤثرهای گوناگون است. چیزی که «خرد آدمی» نامیده می‌شود، مفهوم یگانه محدود و مطلق نیست، بلکه ناپایدار است. چرا که خرد من و خرد تو، خرد فلان فرد و خرد فلان کس، خردهای این گروه از انسانها، در فلان مکان و فلان زمان، و ... در میان است. همه این خردهای فراوان هم تحت تأثیر مؤثرهای مختلفی و عوامل گوناگونی قرار دارند که آنها را از این سو بدان سو متمایل، و از اینجا دور و بدانجا نزدیک می‌گردانند.

ترازوی ثابتی باید باشد که همه این خردهای فراوان بدان مراجعه کنند، و اندازه‌درستی و نادرستی احکام و جهان‌بینی‌های خود را بدان بسنجند، و مقدار انحراف و زیاده‌روی، و کمی و کاستی در این احکام و جهان‌بینی‌ها را بفهمند. ارزش خرد آدمی در اینجا این است که ابزار آماده‌ای است در دست انسان. انسان می‌تواند به وسیله آن به ارزش احکام خود در این ترازو پی ببرد. ترازوی ثابتی که با هوسها و آرزوها بدین سو و آن سو نمی‌رود و بالا و پائین نمی‌افتد و تحت تأثیر مؤثرهای مختلف و عاملهای گوناگون قرار نمی‌گیرد.

ترازوهائی که آدمیان برای خود می‌سازند، ارزش چندانی ندارند. چه بسا در خود این ترازوها خلل و رخنه باشد، آن وقت همه این ارزشها اختلال پیدا کنند و از اعتبار بیفتند. مگر این که آدمیان به آن ترازوی ثابت و استوار و درست و پایدار مراجعه کنند.

این خدا است که چنین ترازویی را می‌سازد و به آدمیان تحویل می‌دهد، تا با آن امانت و عدالت و سائر ارزشها

و احکام و انواع تلاشها و تکاپوها را در تمام زمینه‌های زندگی بسنجند و برآورده کنند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ، وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ، فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ. ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حقگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن)، و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.

در این نص کوتاه، خداوند سبحان شرط ایمان و تعریف اسلام را بیان و روشن می‌فرماید. در همین حال، دستور سازمان اساسی گروه مسلمان، و نحوه حکم و فرمان، و سرچشمه سلطه و قدرت را توضیح و تبیین می‌کند. دستور همه اینها به هنگام وجود نص به خدا برگردانده می‌شود، و در صورت نبودن نص، باز هم مسأله به خدا بازگردانده می‌شود و در پرتو آیات دیگر قرآنی، همه جزئیات زندگی که در زندگانی آدمیان میان نسلهای گوناگون رخ می‌دهد و خردها و دیدگاهها و بینشها و برداشتها در آنها اختلاف پیدا می‌کنند، رفع و رجوع می‌گردد. تا بدین وسیله ترازو پایدار بماند و یگانه ترازویی باشد که خردها بدان مراجعه کنند و نظریه‌ها و فهم‌ها با آن سنجیده شوند.

«حاکمیت» در زندگی انسانها از آن یزدان است. حاکمیت بر چیزهای بزرگ و با ارزش، و چیزهای

کوچک و بی‌ارزش. خداوندگار جهان قانونی را وضع فرموده است و آن را در قرآن خود به ودیعت گذاشته است. این قانون را به همراه پیغمبری برای مردمان ارسال داشته است. پیغمبری که از روی هوی و هوس و خواست و آرزو سخن نمی‌گوید، و لذا سنت پیغمبر ﷺ قانونی برخاسته از قانون خدا است و از قانون یزدان جدا نیست.

اطاعت از خدا واجب است. از ویژگیهای الوهیت این است که وضع قانون کند. لذا واجب است قانون خدا اجراء شود. بر مؤمنان واجب است پیش از هر چیز از خدا اطاعت نمایند و آنگاه از پیغمبرش فرمانبرداری کنند. زیرا سنت پیغمبر ﷺ بخشی از قانون یزدان است. رسالت پیغمبر از سوی خدا تعیین شده است و لذا اطاعت از پیغمبر در اصل اطاعت از خدا است، خدائی که او را همراه با این قانون به میان انسانها روانه فرموده است و بدو دستور داده است که قانون او را با سنت خود برای مردمان تبیین و تفهیم کند. بنابراین سنت و قضاوت از جزئی از قانون الهی است و اجراء آن واجب است. ایمان و عدم ایمان برابر نص قرآن مربوط و منوط است به اطاعت یا عدم اطاعت از سنت پیغمبر ﷺ.

﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید. اما «أُولُوا الْأَمْرِ» چه کسانی؟ نص قرآن مشخص فرموده است که آنان چه کسانی هستند:

﴿أُولُوا الْأَمْرِ ... مِنْكُمْ ...﴾.

کارداران و فرماندهان مسلمان خود.

یعنی حکام و کارداران باید از خود مؤمنان باشند. کسانی باشند که در آنان شرط ایمان و تعریف اسلام موجود باشد، شرط و تعریفی که در آیه به روشنی ذکر شده است که اطاعت از خدا و اطاعت از رسول است و همچنین حاکمیت را منحصر به خدا کردن، حق قانونگزاری برای مردم را بدو واگذار نمودن، در چیزهایی که درباره آنها نصی موجود است تنها فرمان

کَرِهَ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ. فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ).

شنیدن و فرمانبرداری کردن بر شخص مسلمان واجب است، هم در چیزی که دوست می‌دارد و هم در چیزی که دوست نمی‌دارد، مادام که به بزه و گناه دستور داده نشود. زمانی که به بزه و گناه دستور داده شد، هیچگونه شنیدن و فرمانبرداری کردنی در میان نمی‌ماند.

مسلم از روایت ام الحصین حدیثی را نقل می‌کند:  
(وَلَوْ اسْتَعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ، يَقُولُكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، اِسْمُؤَالَهُ وَاطِيعُوا).

اگر بنده‌ای بر شما رئیس گردید و او شما را با کتاب خدا راه برد و بر شما ریاست کرد، سخنان او را بپذیرید و از وی اطاعت کنید.

بدین ترتیب درمی‌یابیم که اسلام هر کسی را امین قانون خدا و سنت پیغمبر ﷺ می‌کند. او را امین بر ایمان و دین خود، و امین بر نفس و خرد خویش، و بالآخره امین بر سرنوشت و سرانجام خویشتن در دنیا و آخرت می‌سازد. اسلام انسان را چهارپایی در میان گله نمی‌کند، چهارپایی که از اینجا و آنجا رانده شود و او بشنود و فرمانبرداری کند. برنامه کار روشن است و حدود و ثغور اطاعت آشکار است. شریعتی که باید اطاعت گردد و سنتی که باید پیروی شود یکی بیش نیست و متعدّد و متفرّق نمی‌گردد و کسی در آن در میان شک و گمان سرگشته و حیران نمی‌شود.

این درباره چیزی است که نصّ صریحی راجع بدان در دست است. اما چیزی که درباره آن نصّ نیامده است، و یا مشکلات و مسائلی که در گذر زمان و به سبب دگرگونیهای نیازها و جوراجوری محیطها، رخ می‌دهد و نصّ قاطعی راجع بدان در دست نمی‌باشد، و یا اصلاً نصّ درباره آن وجود ندارد، و برای شناخت آن خردها و دیدها و برداشتها اختلاف پیدا می‌کنند، اسلام انسانها را سرگردان در بیابان پرهوت بی‌نشان رها نساخته است، و بدون مقیاس و معیار و برنامه و قانون به خود

از او دریافتن، و در چیزهائی که نصّی درباره آنها در دست نیست و خردها و شعورها و نظریه‌ها نسبت بدانها مختلف و گوناگون است باز هم به نصوص دیگر یزدان مراجعه کردن و در پرتو قواعد و اصول همگانی موجود در آنها به چنین مسائلی پاسخ گفتن و حلّ مشکل نمودن.

نصّ قرآنی اطاعت از خدا، و همچنین اطاعت از پیغمبر ﷺ را چون از سوی او روانه شده است، اصل می‌داند، ولی اطاعت از رؤساء و فرماندهان مسلمان را مشروط به اطاعت آنان از خدا و اطاعتشان از فرستاده خدا نموده است. این است واژه «اطیعوا» را پیش از «أُولِي الْأَمْرِ» ذکر و تکرار نفرموده است بدانگونه که پیش از «الرَّسُولِ» ذکر و تکرار فرموده است. این بدان خاطر است که خداوند مقررّ دارد که اطاعت از فرماندهان و رؤسای مسلمان مشروط به اطاعت ایشان از خدا و رسول است. ذکر «مِنْكُمْ» «یعنی: از خودتان» هم مقررّ می‌دارد که فرماندهان و رؤسا باید مسلمان و از زمره مؤمنان باشند.

اطاعت از فرماندهان و رؤسای مسلمان - پس از همه سخنانی که گذشت - در اموری انجام می‌پذیرد که یا از جانب خدا نیک و قانونی محسوب شده باشد. یا جزو کارهائی باشد که نصّی درباره تحریم آن نیامده باشد، یا اصلاً نصّی راجع به حلال و حرام بودن آن نباشد، ولی به هنگام اختلاف در آن در پرتو نصوص همگانی و مبادی و قواعد شریعت آسمانی جزو محرّمات بشمار نیاید. البته سنت نبوی حدود و ثغور این اطاعت را بطور قطع و یقین مقررّ و مشخص فرموده است. در صحیح بخاری و مسلم، حدیثی به روایت اعمش ذکر شده است:

(إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ).

فقط در کار نیک اطاعت میشود.

در صحیح بخاری و مسلم، حدیثی به روایت یحیی قطن ذکر گشته است:

(أَلَسَمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ، فِيمَا أَحَبَّ أَوْ

ایمان به خدا و جهان اخروی است ... اگر این شرط مفقود باشد، ایمان موجود نیست. ایمان هم در میان نیست اگر اثر محقق آن به دنبال نیاید.

پس از این که نص قرآنی مسأله را در این موقعیت شرطی قرار می‌دهد، برای بار دوم در قالب «وعظ» و پند، و بگونه تشویق و ترغیب، آن را به پیش می‌کشد، بدان سان که در کار امانت و عدالت، و ترغیب و تشویق در آنها چنین کرد:

﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾.

این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.

این برای شما بهتر و دارای سرانجام نیک‌تر است. در دنیا و در آخرت برایتان خویتر است. در دنیا سرانجام نیک‌تری و در آخرت هم فرجام بهتری دارد. پیروی از این برنامه تنها این نیست که منتهی به خشنودی خدا و پاداش آخرت می‌گردد - هر چند این هم بسیار مهم و عظیم است - بلکه خوبی و خوشی دنیا را نیز به ارمغان می‌آورد، و فرجام زیبا و با صفائی برای فرد و گروه در همین زندگی نزدیک دنیوی فراهم می‌بیند.

معنی این برنامه این است که «انسان» از مزایای برنامه‌ای بهره‌مند گردد که یزدان آن را برای او وضع می‌کند، یزدانی که آفریدگار و کاربجا و بس دانا و بینا و آگاه است. برنامه‌ای است که پاک و زدوده از جهل و نادانی انسان، و هوئی و هوس آدمی، و ضعف و ناتوانی بشری است. برنامه‌ای است که در آن جانبداری از فردی، یا از طبقه‌ای، یا از ملت، یا از نژادی، و یا از دسته‌ای علیه دسته دیگری، وجود ندارد. چرا که یزدان خداوندگار همگان است. هرگز آفریدگار متعال بر خاطرشان - یزدان سبحان بسی دور از این یسوده‌ها، و برتر و والاتر از این عیبها است - نمی‌گذرد که بخواهند از کسی، یا طبقه‌ای، یا ملت، یا نژادی، و یا نسلی، جانبداری نمایند.

وانگذاشته است. بلکه در راه قانونگزاری در اسلام و تعیین اصول و فروع، به ملت مسلمان واگذار گشته است. از جمله، این نص کوتاه، قانون کلی اجتهاد را وضع کرده است و حدود و ثغور آن را مشخص و معین داشته است و «اصلی» را بنیاد نهاده است که حاکم بر قانون اجتهاد نیز می‌باشد:

﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾.

اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است).

اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را با نصوصی بسنجید و حل کنید که بطور ضمنی بر آن تطبیق دارد. اگر هم نصوصی یافته نشد که بگونه ضمنی منطبق بر آن بود، آن را با قواعد کلی عامی بسنجید و حل کنید که در برنامه خدا و شریعت او موجود است ... این کار هم سرگستگی و آشفتگی نیست، آنگونه که نیرنگی‌زانی تلاش می‌کنند که چنین بگویند. در این آئین، قواعد و اصول بنیادین کاملاً روشنی است. قواعد و اصولی که همه جوانب و گوشه‌های اصلی زندگی را فرا می‌گیرد و پرچینی پیرامون آنها پدیدار و استوار می‌دارد که فرو ریختن و درهم شکستن آن برای دل با ایمان و تسلیم فرمان یزدان و پرورده با ارزشهای سترگ اسلام پنهان نمی‌ماند<sup>(۱)</sup>.

﴿إِنْ كُنْتُمْ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

(باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید.

این طاعت، عبارت است از: اطاعت از خدا، و اطاعت از پیغمبر ﷺ و اطاعت از فرماندهان و رؤسای مسلمان و نگهبان شریعت خدا و سنت رسول ... چیزی را هم که جای کشمکش و اختلاف نظر است، باید به خدا و رسول برگرداند ... رعایت این و آن، شرط ایمان به یزدان و سرای جاویدان است. اصلاً اینها مقتضی

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» فصل: «ثبات».

برنامه یزدان از مزایای آن یکی این است که سازنده اش آفریدگار انسان است. یزدانی که حقیقت سرشت آدمی را می داند، و نیازهای واقعی فطرت وی را می شناسد. همچنین از گوشه و کنار و پیچ و خم و راهها و گذرگاههای دل و درون آدمیان باخبر است، و وسائل خطاب و ادوات اصلاح آنان را می شناسد و جاذبه ها و دافعه های همگان را می داند. هرگز خدا - سبحانه و تعالی - در بیابان برهوت تجربه ها و آزمونها سرگردان به دنبال برنامه ای نمی گردد که سودمند و سازگار باشد. هیچ وقت هم آدمیان را وادار به پرداخت بهای این چنین تجربه ها و آزمونهای سخت و سنگین نمی سازد، بدانگاه که در بیابان برهوت، بدون راهنما، سرگردان می شوند و گام برمی دارند. آدمیان را همین بس که در پهنه نوآوری مادی هر چه را می خواهند در راه رسیدن بدان دست به تجربه و آزمون زنند. پهنه نوآوری مادی، گستره بس فراخی برای خرد انسانها است. آدمیان را همین بس که خردشان این برنامه آسمانی را پیاده کند، و موارد قیاس و اجتهاد را بشناسد، مواردی که خردهای آدمیان در آنها دچار اختلاف و کشمکش می گردد.

برنامه الهی برنامه ای است که یکی از مزایای دیگر آن این است که او سازنده این جهان است. جهانی که انسانها در آن زندگی می کنند. یزدان برای آدمیان برنامه ای را تضمین می کند که قواعد و ارکان آن با قوانین جهان سازش و هماهنگی دارد و با این قوانین مخالف نمی افتد و به پیکار نمی پردازد. بلکه خود را بدان می شناساند و با آن دوستی می ورزد و از آن استفاده می کند و سود می برد ... برنامه الهی در این راستا انسان را رهنمود می کند و از او حمایت و پشتیبانی می نماید.

برنامه الهی برنامه ای است که از مزایای آن این است: در همان زمان که انسان را رهنمود می کند و از او حمایت و پشتیبانی می نماید، انسان را مکرم و محترم می دارد و به خرد او اجازه می دهد که در این برنامه

مکانی برای تلاش و تکان داشته باشد. مکانی که برای فهم نصوص وارده در آنجا به اجتهاد پردازد. همچنین حق داشته باشد در مسأله ای که نصی از نصوص راجع بدان نیامده باشد اجتهاد کند و چنین مسأله ای را با قواعد و اصول همگانی دین بسنجد و حل کند ... البته این حق بدو داده شد و افزون بر حق دخالت در جولانگاه اصلی خود او است. جولانگاهی که خرد آدمی می تواند در آنجا فرمانروائی کند و آقائی کامل خویش را اعلان نماید: جولانگاه پژوهش علمی در جهان، و نوآوری مادی در آن<sup>(۱)</sup>.

﴿ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾.

این کار، برای شما بهتر و خوش فرجام تر است.

خداوند بزرگ راست فرموده است.

روند قرآنی هنگامی که از این قاعده کلی می پردازد، قاعده شرط ایمان و تعریف اسلام، و سازمان اساسی ملت مسلمان، و برنامه قانونگزاری و اصول آن، به کسانی رو می کند که از این قاعده رویگرداند، ولی با وجود این گمان می برند که آنان مسلمانند! هر چند که شرط ایمان و شناساندن اسلام را مراعات نمی کنند و پیمان شکنی می کنند. آخر آنان می خواهند که دوری را به پیشگاه چیزی جدای از شریعت یزدان برند:

﴿إِلَى الطَّاغُوتِ - وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾.

می خواهند دوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را بجای حکم خدا بپذیرند!). و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند.

بدیشان نگاهی می اندازد تا از کارشان شگفت نشان دهد، و زشتی آن را بنماید، و آنان و امثال آنان را از خواست اهریمن بیگانه کند که گمراه سازی ایشان است. همچنین حال آنان را به تصویر کشد، حالی که به هنگام دعوتشان به سوی آیات قرآنی و سنت نبوی پیدا

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «هذا الدين» فصل «منهج متفرد».



می‌کنند. آن گاه که از قرآن و سنت بیزاری می‌جویند و می‌روند، و دیگران را نیز گریزان و رمان می‌سازند. خداوند این دوری و رمندگی را و بیزار کردن و جلوگیری نمودن را نفاق نامیده است. همانگونه که اراده داورى بردن به طاغوت را خروج از ایمان بشمار آورده است، حتی بدتر از این، عدم دخول به ایمان محسوب داشته است! انگار پیشتر ایمانی نداشته‌اند و بر باور اسلامی نبوده‌اند! از سوی دیگر، معذرت‌های بی‌اساس و پوزشهای سست و بی‌بنیاد ایشان را در کار پیروی از این مسیر ناپاک و زشت، بیان می‌دارد و بدیشان گوشزد می‌سازد که این کار، عذاب و عقاب را بهره ایشان می‌کند و فرجام بدی نصیبشان می‌نماید. با وجود همه این پلشتیها و زشتیها، خداوند متعال پیغمبر ﷺ خود را متوجه دلسوزی و اندرز ایشان می‌سازد و از او می‌خواهد که پندشان دهد و رهنمودشان کند. این مقطع را با ذکر آنچه مراد و مقصود خدا از ارسال پیغمبران است، خاتمه می‌دهد. این مراد و مقصود، اطاعت مردمان از پیغمبران است. در خاتمه این مقطع، نص صریح قاطعی درباره شرط ایمان و تعریف اسلام، بار دیگر جلوه گر می‌آید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنزَلَ مِنْ قَبْلِكَ، يَرِيدُونَ أَنْ يُسَخَّرُوا لَكَ الطَّاغُوتُ - وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ - وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ، رَأَيْتُ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا. فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ، ثُمَّ جَاءَهُمْ بِمَخْلُوفٍ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا. أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ. فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَاعْظِمُهُمْ، وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِغًا. وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ. وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ، لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا. فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ. ثُمَّ لَا يَجِدُوا

فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ، وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.﴾  
(ای پیغمبر) آیا تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده است و بدانچه پیش از تو نازل شده است ایمان دارند (ولی با وجود تصدیق کتابهای آسمانی، به هنگام اختلاف) می‌خواهند داورى را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را بجای حکم خدا بپذیرند؟! و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند. و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند. زمانی که بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیایید که خداوند آن را (بر محمد) نازل کرده است، و به سوی پیغمبر روی آورید (تا قرآن را برای شما بخواند و رهنمودتان گرداند)، منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می‌کنند (و از تو می‌گریزند و دیگران را نیز از تو باز میدارند). اما چگونه است که چون به سبب (خبث نفوس و سوء) اعمالشان بلائی بدانان رسد (و پناهی جز تو نداشته باشند) به پیش تو می‌آیند و به خدا سوگند می‌خورند که ما (از اقوال و اعمال خود منظوری و) مقصودی جز خیرخواهی (مردم) و اتحاد (ملت) نداشته‌ایم. آنان کسانیست که خداوند می‌داند در دلهایشان چیست و پندارشان بر چه روال و گفتارشان در چه مسیری است). پس از آنان کناره‌گیری کن (و به سخنانشان توجه مکن و به سوی حق دعوتشان نما) و اندرزشان بده و با گفتار رسائی که به (اعماق) درونشان رسوخ کند با آنان سخن بگویی (و نتایج اعمالشان را بدیشان گوشزد نما). و هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود. (پس، اطاعت از او، اطاعت از خدا، و سرکشی از دستور او، سرکشی از دستور خدا بوده است). و اگر آنان بدان هنگام که (با نفاق و دروغگوئی و زیر پا گذاشتن فرمان خدا) به خود ستم می‌کردند، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیغمبر هم برای آنان درخواست بخشش می‌کرد، بیگمان خدا را بس توبه‌پذیر و مهربان

مقام منافقان با درهم شکستن جاه و جلال یهودیان مدینه، بر باد نرفته بود.

به هر حال، ما در این مجموعه آیات، تعیین کامل و قاطع و دقیق شرط ایمان و تعریف اسلام را می‌یابیم. گواهی خدا را بر عدم ایمان کسانی می‌یابیم که «می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند، در حالی که بدیشان دستور داده شده است که به طاغوت ایمان نداشته باشند». خدا را می‌یابیم که به ذات والا مقام خود قسم می‌خورد که آنان به دایره ایمان در نمی‌آیند، و مؤمن بشمار نمی‌آیند، تا در قضاوت‌های خود، پیغمبر ﷺ را به داوری نطلبند، و پس از داوری جنابشان از حکم و قضاوت او اطاعت نکنند و داوری وی را اجراء نمایند. البته اطاعت خشودانه، و اجراء فرمان با آسایش خاطری که تسلیم نام دارد، نه از روی ناچاری و درماندگی، بلکه با رضا و اطمینان خاطر:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ، يُرِيدُونَ أَنْ يَسْتَحْكُمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ - وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ - وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾.

(ای پیغمبر) آیا تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده است ایمان دارند (ولی با وجود تصدیق کتابهای آسمانی، به هنگام اختلاف) می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را بجای حکم خدا بپذیرند؟! و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه و از راه حق و حقیقت بدر) کند.

آیا این چیز بس شگفت را نمی‌بینی؟ مردمانی گمان می‌برند که دارای ایمان هستند. در یک لحظه گمان خود را پوچ می‌کنند و از میان می‌برند! مردمانی هستند که: «گمان می‌برند که آنان ایمان آورده‌اند بدانچه بر تو نازل شده است و بدانچه که پیش از تو نازل شده است». با این وجود داوری را به پیشگاه چیزی

می‌یافتند. اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

تصور می‌کنیم که این مجموعه از نصوص بیانگر آن است، الهامگر این واقعیت است که چنین چیزی باید در آغاز هجرت بوده باشد. آن زمان که نفاق قدرت و شکوهی داشت و یهودیانی که با منافقان همکاری و همیاری داشتند از قوه و نیروی برخوردار بوده‌اند.

کسانی که خواسته‌اند به غیر قانون خدا - یعنی به طاغوت - داوری برند، چه بسا گروهی از منافقانی بوده‌اند که در آیه دوم این مجموعه وصف ایشان به صراحت آمده است. شاید هم یهودیانی مراد است که در مسائلی که برای برخی از ایشان رخ می‌داد یا با اهل مدینه برایشان پیش می‌آمد، آنان را به داوری کتاب خدا، گاهی تورات، و گاهی حکم رسول خدا، می‌خواندند - همانگونه که در برخی از قضاوت‌ها پیش آمد - اما یهودیان از پذیرش آن سرباز می‌زدند و داوری به عرف و عادت جاهلی حاکم حواله می‌کردند! ولی ما نظریه نخست را ترجیح می‌دهیم. زیرا یزدان در باره آنان می‌فرماید:

﴿يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾.

آنان گمان می‌برند که بدانچه بر تو نازل شده است، و بدانچه پیش از تو نازل گشته است، ایمان دارند.

یهودیان نه مسلمان شده بودند، و نه گمان می‌بردند که بدانچه بر پیغمبر نازل شده است ایمان دارند. بلکه منافقان بودند که گمان می‌بردند که ایمان آورده‌اند بدانچه بر پیغمبر نازل شده است و بدانچه پیش از او نازل گشته است. مقتضی عقیده اسلامی هم باور به همه پیغمبران است و مؤید آن است.

این چنین کاری هم جز در سالهای نخستین هجرت روی نداده است، زمانی که هنوز شوکت و عظمت یهودیان در جنگ بنی قریظه و خیبر درهم نشکسته بود، و شأن و

برمی دارد، تا این که ایشان بیدار و هوشیار گردند و به راستای راه برگردند. برای گروه مسلمانان نیز پرده از آن برمی دارد، تا متوجه شوند چه کسی ایشان را به حرکت درمی آورد و راه می برد و در پشت سرشان ایستاده است.

روند سخن به پیش می رود و وصف حالی از آنان به تصویر می زند در آن زمان که به سوی چیزی دعوت می شوند که بر پیغمبر ﷺ نازل شده است و به پذیرش چیزی فراخوانده می شوند که پیش از رسول نازل گشته است و آنان گمان می برند که بدان ایمان آورده اند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ، رَأَيْتُ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾.

زمانی که بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیایید که خداوند آن را (بر محمد) نازل کرده است، و به سوی پیغمبر روی آورید (تا قرآن را برای شما بخواند و رهنمودتان گرداند)، منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می کنند (و از تو می گیرزند و دیگران را نیز از تو باز میدارند).

سبحان الله! نفاق قطعاً خویشتن را نشان می دهد، و بدون شک با بدیهیات منطق فطری ناسازگار می افتد. آخر اگر نفاق چنین نباشد، نفاق نیست.

دلیل سرشتی و روشن ایمان، این را می طلبد که انسان داوری را به پیشگاه چیزی ببرد که بدان ایمان دارد. هنگامی که کسی گمان برد که به خدا و آنچه نازل کرده است، و به پیغمبر و آنچه بر او نازل شده است ایمان دارد، وقتی که به سوی چیزی دعوت شود که بدان ایمان آورده است و از او خواسته شود که از فرمان و قانون و برنامه اش داوری بطلبد، معقول و بدیهی این است که با دیده منت بپذیرد و لایک گوید. ولی زمانی که او خودداری کند و از آن بگریزد و دوری کند و دیگران را نیز از آن باز دارد، چنین کسی با چیزی مخالفت می ورزد که برای خرد پیدای پیدا و خود به

نمی آورند که بر تو نازل شده است یا چیزی که پیش از تو نازل گشته است! بلکه می خواهند داوری را به پیش چیز دیگری ببرند و به برنامه دیگری حواله دهند، و فرمانی جز فرمان خدا را جویا شوند! می خواهند داوری را ببرند به پیش طاغوتی که از چیزی که بر تو نازل شده است و از چیزی که پیش از تو نازل گشته است استمداد نمی طلبد و فرمان نمی گیرد. ضابطه ای و معیاری ندارد از آنچه بر تو نازل شده است و از آنچه پیش از تو نازل گشته است. از اینجا است که طاغوت گفته می شود. طاغوت است چون ویژگی و خاصیتی از ویژگیها و خاصیت های الوهیت را ادعاء می کند. طاغوت است چون معیار و مقیاس مضبوط و منظمی هم ندارد. آنان هم این کار را از روی جهل نمی کنند، از روی گمان انجام نمی دهند. بلکه آنان یقیناً می دانستند و کاملاً متوجه بودند که داوری بردن به پیش این طاغوت حرام است:

﴿وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾.

و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند.

در این کار، نه نادانی در میان است و نه گمان. بلکه از روی عمد و قصد انجام پذیرفته است. این است که چنین گمانی راست و درست نمی باشد. این گمان است که آنان گمان می برند بدانچه بر تو نازل شده است و بدانچه پیش از تو نازل گشته است ایمان دارند! بلکه این اهریمن است که می خواهد گمراه شوند، گمراهی بدفرجامی که سرانجام نیکی از آن امید نمی رود:

﴿وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾.

اهریمن می خواهد که ایشان را بسی گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند.

این است علت نهان در فراسوی خواست داوری بردن آنان به طاغوت. این انگیزه ای است که ایشان را به خروج از مرز ایمان و شرط آن فرا می خواند و آنان به وسیله خواست داوری بردن به طاغوت بدان گرفتار می گردند. یزدان برای آنان پرده از این انگیزه

خود هویدا است. کار او پرده از نفاق برمی‌دارد، و خبر می‌دهد از دروغ بودن گمانی که می‌برده است و نادرست بودن ایمانی که ادّعاء می‌کرده است.

یزدان سبحان در برابر این چیز روشن فطری کسانی را دادگاهی می‌کند که گمان می‌برند به خدا و پیغمبرش ایمان دارند. ولی داوری را به پیشگاه برنامه خدا و پیغمبرش نمی‌برند، بلکه از آن برنامه دوری می‌کنند و می‌گریزند، وقتی به سوی آن فراخوانده می‌شوند.

سپس روند سخن، نما و سیمائی از نماها و سیمای نفاق موجود در رفتارشان را نشان می‌دهد، درست در آن زمان که به مهلکه‌ای گرفتار یا به بلائی دچار می‌گردند. مهلکه و بلائی که روی داده است به سبب پاسخ مثبت ندادن به دعوتی که آنان را به سوی پذیرش چیزی فرا می‌خواند که خدا آن را نازل کرده است، و از ایشان می‌خواهد به سوی رسول خدا روند و از او پیروی کنند. یا این مهلکه و بلا گریبانگیرشان گشته است به سبب میل آنان به بردن قضاوت به پیش طاغوت و عذرهایی که بدین هنگام می‌آورند، **الْبَیْتَةُ عَذْرَاهُ نِفَاقٌ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ - يَا قَدِّمَتْ أَيْدِيَهُمْ - ثُمَّ جَاءُوكَ، يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ: إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا﴾.**

اما چگونه است که چون به سبب (خبط نفوس و سوء) اعمالشان بلائی بدانان رسد (و پناهی جز تو نداشته باشند) به پیش تو می‌آیند و به خدا سوگند می‌خورند که ما (از اقوال و اعمال خود منظوری و) مقصودی جز خیرخواهی (مردم) و اتحاد (ملت) نداشته‌ایم.

این بلا و مصیبتی که گریبانگیر آنان می‌گردد به سبب آشکار شدن کارشان در میان گروه مسلمانان آن روزی است. بدانگاه که ایشان در معرض طرد و قطع رابطه و احتقار در جامعه مسلمانان قرار گرفتند. چرا که جامعه مسلمانان تاب تحمّل این را ندارد که در میان خود مردمانی را ببیند که گمان می‌برند دارای ایمان به خدا و بدانچه خدا نازل کرده است، و ایمان به پیغمبر و بدانچه بر او نازل شده است می‌باشند، و با وجود این ادّعاء،

می‌خواهند داوری را به غیر شریعت خدا ببرند، یا زمانی که برای داوری بردن به پیشگاه شریعت خدا فرا خوانده شوند، رویگردان و گریزان از آن شوند. اشخاصی بدین سان تنها در میان جامعه‌ای پذیرفته می‌گردند که در آن نه از اسلام و نه از ایمان خبری است. تنها چیزی که از ایمان دارند گمانی بسان گمان اینان است، و تنها چیزی که از اسلام دارند، ادّعاء و نامحائی است که خود را بدانها نامیده‌اند.

یا چه بسا بلا و مصیبتی که گریبانگیرشان می‌گردد بر اثر ستمی باشد، ستم داوری بردن به پیش سازمانی جز سازمان دادگر خدا! داوری بردن آنان به پیش طاغوت در مسأله‌ای از مسائل و امری از امور، نتیجه‌ای جز ناامیدی و پشیمانی برای ایشان نداشته است.

یا چه بسا بلا و مصیبتی که گریبانگیرشان می‌شود، امتحان خدا از ایشان باشد. برای این باشد که بیندیشند و راهیاب شوند.

سبب بلا و علت مصیبت هر چه باشد، نصّ قرآنی کارشان را زشت قلمداد می‌کند و توبیخ‌کنان می‌پرسد: در این هنگام چه حالی خواهند داشت؟ چگونه به سوی پیغمبر ﷺ برمی‌گردند؟

**﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا﴾.** به خدا سوگند می‌خورند که ما (از اقوال و اعمال خود منظوری و) مقصودی جز خیرخواهی (مردم) و اتحاد (ملت) نداشته‌ایم.

وضع رسوا کننده‌ای پیش می‌آید، وقتی که به پیشگاه پیغمبر ﷺ برمی‌گردند و می‌دانند که چه کار زشت و پلشتی انجام داده‌اند. توانائی ندارند حقیقت انگیزه‌های عمل خود را بیان کنند. در این هنگام سوگند دروغ می‌خورند - چه بسا سوگند دروغ عرف و عادت جاهلیت باشد - و می‌گویند: مقصودمان از داوری بردن به پیش طاغوت، جز علاقه به نیکی و خوبی، و جز پدید آوردن هماهنگی و سازگاری نبوده است. همیشه ادّعای کسانی که از داوری بردن به پیشگاه برنامه و قانون خدا کناره‌گیری کرده‌اند، این بوده است که

انجام گیرد.

تعبیر شگفتی بدین روال:

﴿وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾.

با گفتار رسائی که به (ژرفای) درونشان رسوخ کند با آنان سخن بگوی.

تعبیری است که مفاهیم را به تصویر می کشد. انگار گفتار، یک راست به درونها می خزد و به ودیعت نهاده می شود، و مستقیماً در دلها جایگزین و در آنجا مستقر می گردد.

خدا آنان را به برگشت، پشیمانی، آرمیدن در پناه آفریدگار، و آسودن در کنف حمایت پیغمبرش، تشویق و ترغیب می کند ... با وجود این که آنان می خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند، و زمانی که به داوری خواستن از خدا و پیغمبر ﷺ دعوت می شوند، ایشان از فرستاده خدا رویگردان و گریزان می گردند، با وجود همه اینها، در توبه و پشیمانی باز است، و برگشت به سوی یزدان فرصت آن هنوز نگذشته است. طلب آموزش آنان از گناهانشان، و طلب آموزش پیغمبر برایشان از بزهکاریهایشان، مقبول درگاه یزدان است. ولی پیش از همه اینها قاعده بنیادینی ذکر می شود. این قاعده اساسی این است که: یزدان پیغمبرانش را روانه فرموده است تا از ایشان اطاعت شود، نه این که با فرمانشان مخالفت و سرپیچی گردد. آنان را به میان آدمیان نفرستاده است تا واعظ و پندگو باشند و بس، یا مرشد و راهنما گردند و بس:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ. وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ، فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ، وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ، لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾.

هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود (پس اطاعت از او، اطاعت از خدا، و سرکشی از دستور او، سرکشی از دستور خدا بوده است). و اگر آنان بدان هنگام که (با نفاق و دروغگوئی و زیر پا گذاشتن فرمان خدا) به خود ستم می کردند، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش

بگویند: ما می خواهیم خویشتن را از اشکالها و رنجها و بلاهایی بدور داریم که از داوری بردن به پیشگاه شریعت یزدان تولید و ایجاد می شوند. ما خواستار این هستیم که میان عناصر مختلف و روشهای متفاوت و عقائد جوراجور، اتحاد و اتفاق برقرار سازیم! این نوع سخنان، دلیل و برهان کسانی است که مؤمن نیستند و گمان می برند که ایمان دارند، یا این که حجت و برهان منافقانی است که به رنگهای گوناگون خودنمایی می کنند ... همیشه هم این چنین بوده است و این چنین خواهد ماند.

خداوند این جامه عاریتی را از تن آنان بدر می آورد. به فرستاده خود محمد ﷺ خبر می دهد که در دل و درونشان چه چیز موجود است و چه چیز در غوغا است. با وجود این، او را به آرامش و نرمش با ایشان فرا می خواند و از او می خواهد که با آنان مهربان باشد و دلسوزی کند. به پند و اندرزشان پردازد و ایشان را از کژ راهگی و کج رفتاری باز دارد:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ. فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ، وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾.

آنان کسانیست که خداوند می داند در دلهایشان چیست (و پندارشان بر چه منوال و گفتارشان در چه مسیری است). پس از ایشان کناره گیری کن (و به سخنانشان توجه مکن و به سوی حق دعوتشان نما) و اندرزشان بده و با گفتار رسائی که به (اعماق) درونشان رسوخ کند با آنان سخن بگوی (و نتایج اعمالشان را بدیشان گوشزد نما).

آنان کسانی بودند که ماهیت رازها و حقیقت انگیزه های خود را پنهان می داشتند، و با این دلائل و براهین بی بنیاد به استدلال می پرداختند، و با چنین عذرهای سست و پوچ معذرت خواهی می کردند. خداوند رازهای پنهان در دلهایشان را، و نهانی های داخل سینه هایشان را میدانست. ولیکن سیاست لازم در آن زمان این بود که از منافقان چشم پوشی شود و با ایشان نرمش گردد و پند و اندرز و آموزش و پرورش پیاپی

می نمودند و پیغمبر هم برای آنان درخواست بخشش می کرد، بیگمان خدا را بس توبه پذیر و مهربان می یافتند.

این حقیقت مهمی است و ارزش خاص خود را دارد. پیغمبر تنها «واعظ» و پندگو نیست و بس، تا سخنان خود را برای حاضرین بگوید و بگذرد. حال سخنانش باد هوا شود یا در دل خاک دفن و نابود شود، و اصلاً به گوشی فرو نرود، همانگونه که گول زندگان درباره سرشت دین و طبیعت انبیاء چنین می گویند، یا همانگونه که افراد بی شعور از مدلول «دین» برداشت دارند.

دین برنامه زندگی است. برنامه زندگی واقعی است با تمام دستگاهها و سازمانها و اوضاع و احوال و ارزشها و معیارها و آداب و اخلاق و عبادات و مراسمی که دارد. این هم می طلبد که رسالت آسمانی دارای سلطه و قدرت باشد، سلطه و قدرتی که با آن برنامه را پیاده سازد. مردمان در برابرش سر تعظیم فرود آورند و از آن خاشعانه اطاعت نمایند و فرمانش را گردن نهند و اجراء کنند. خداوند سبحان پیغمبران خود را روانه میان آدمیان کرده است تا از ایشان به فرمان یزدان و در حدود شریعت آسمان اطاعت گردد تا برنامه دین پیاده و اجراء شود. همان برنامه ای که خداوند برای گرداندن و چرخاندن کارهای این جهان گذران، لازم و ضروری دیده است. پیغمبری نبوده است مگر این که آفریدگار او را فرستاده است تا از او به فرمان خدا اطاعت شود، و اطاعت از پیغمبر، اطاعت از خدا باشد. خداوند پیغمبران را نفرستاده است تا تنها احساسات درونها به جنبش افتد و دلها به جذبۀ درآید و رسوم بندگی و مراسم عبادت بجای آورده شود و بس. این چنین برداشتی از دین، با حکمت یزدان از ارسال پیغمبران جور در نمی آید و نمی خواند. حکمتی که مراد از آن، پابرجا داشتن و استقرار بخشیدن برنامه مشخصی برای زندگی در متن زندگی است. اگر جز این باشد، چه دنیای پستی و خواری خواهد بود! وظیفه هر پیغمبری

در آن این باشد که بایستد و دیگران را پند گوید و مرادش جز این نباشد که حرف خود را بزند و بگذرد. یاهو سرایان آن را یاهو بشمار آورند و پوچگرایان آن را پوچ بدانند و زبان به طعنه و تشر بکشایند. با توجه به همین نکته است که تاریخ اسلام آنگونه که می بایستی باشد بوده است. سراسر آن دعوت و تبلیغ بوده است. سازمان و فرمان و نظم و نظام و حکومت و دادخواهی بوده است. بعد از آن، جانشینی رسول ﷺ بوده است. جانشینی و خلافتی که در سایه نیروی شریعت و نظام اسلامی پدیدار و استوار گشته است و کارش اجرای شریعت و نگاهداری نظام بود. تا بدین وسیله اطاعت دائم از رسول فراهم گردد، و هدف خدا از ارسال پیغمبر حاصل شود. شکل دیگری که بدان اسلام گفته شود، یا آن را دین بنامد، وجود ندارد. آنچه هست اطاعت از پیغمبر است، اطاعتی که در وضع اجتماعی پیاده گردد و یافته شود. وضع اجتماعی هم به هر شکلی که می خواهد نمودار گردد، بگذار شکل پذیر و گوناگون شود، به شرط این که اصل آن ثابت بماند و حقیقت آن تغییر ننماید حقیقت آن باید استوار و پایدار باشد که عبارت است از: تسلیم برنامه خدا شدن. برنامه رسول را پیاده کردن. داوری بردن به پیشگاه قانون خدا. اطاعت از رسول در همه چیزهایی که از سوی خدا مأمور رساندن آنها بوده است. اختصاص الوهیت به خدا، یعنی گواهی: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. با توجه بدین مطلب: حاکمیت نیز به خدا اختصاص دارد. حاکمیتی که پیش از هر چیز قانونگذاری را حق خدا می داند، و کسی را در آن شریک و انباز نمی گرداند. داوری نبردن به طاغوت در اندک و بسیار امور، مراجعه به سوی خدا و رسول در مسائل تازه ای که روی می دهد، و نصی درباره آنها نیامده باشد، و در اوضاع و احوالی که پیش می آیند و خردها درباره آنها اختلاف نظر پیدا می کنند و آراء گوناگونی اظهار می نمایند.

در دسترس «کسانی که بر خود ستم کرده اند» به علت

ترک نگوید و نرود، و تسلیم قضاوت و حکمیت وی نشود، و در سینه‌اش تنگی و گرفتگی نباشد، و در دلش شک و گمانی در پذیرش آن حکم، پیدا نگردد:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِئَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ. ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ، وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِماً﴾.

اما، نه! ... به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

بار دیگر در پیش روی خود، شرط ایمان و تعریف اسلام را می‌یابیم. خداوند خودش آن را بیان و مقرر می‌فرماید، و بر آن سوگند یاد می‌کند، سوگند به ذات خویش را! دیگر پس از این قسم کردگار، کسی گفتاری در تعیین شرط ایمان و تعریف اسلام نخواهد داشت، و جای تأویلی برای شخص تأویل‌کننده‌ای نخواهد ماند. مگر کسی که سر ستیز داشته باشد، ستیز بیسود و بی‌ارزش. مثلاً بگوید: این سخن در گرو زمان است و درباره‌ی دسته‌ای از مردمان است. برای آن برهه از زمان و آن دسته از مردمان مناسب بوده است!

این گفته‌ی کسی است که از اسلام چیزی نمی‌داند، و از تعبیرات قرآنی اندک و بیش سر در نمی‌آورد. چرا که این مسأله یک حقیقت کلی از حقائق مسلم اسلام است. به شیوه‌ی سوگند مؤکدانه و مطلق از قید و بند بیان شده است. دیگر نباید وهم و گمان برود که مراد از دادن حق داوری به پیغمبر ﷺ قاضی و داور کردن شخص او، و استوار داشتن مقام قضاوت و داوری او است و بس! اما چنین نیست، بلکه مراد از دادن حق داوری به پیغمبر ﷺ پابرجا داشتن و جاودانه کردن پایگاه قضاوت و داوری شریعت یزدان و برنامه‌ی او است. اگر چنین نبود، پس از وفات پیغمبر ﷺ مکان و مقامی برای شریعت یزدان و سنت پیغمبرش بر جای نمی‌ماند. این سخن، گفته‌ی سرسخت‌ترین از دین برگشتگان در زمان خلافت ابوبکر ﷺ بود. این بود که ابوبکر در

این که با میل و رغبت از این برنامه دوری گزیده‌اند، فرصتی است که خدا منافقان را در روزگار پیغمبر ﷺ بدان خوانده است، و ایشان را به استفاده از آن ترغیب و تشویق کرده است:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ - إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ - جَاءُوكَ، فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ، وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ، لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً﴾.

اگر آنان بدان هنگام که (با نفاق و دروغویی و زیر پا گذاشتن فرمان خدا) به خود ستم می‌کردند، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیغمبر هم برای آنان درخواست بخشش می‌کرد، بیگمان خدا را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

خداوند بزرگوار در همه وقت و زمان برای کسانی که توبه کنند و برگردند، بس توبه‌پذیر است. در همه وقت و زمان مهربان است نسبت به هر کس بازگردد و پشیمان شود. خداوند متعال خود را با صفتی که دارد توصیف می‌کند، و به کسانی که به سویی برگردند و از گناهان آمرزش می‌طلبند، وعده می‌فرماید که توبه ایشان را می‌پذیرد و باران رحمتش را بر آنان ریزان می‌نماید. کسانی که این نص قرآنی نخستین بار خطاب بدیشان بود، فرصت استفاده از آمرزش رسول ﷺ برای آنان از خداوند غفور در اختیارش بود، ولی فسوسا که این فرصت پایان گرفته است و از دسترس ما بدر رفته است! اما درگاه توبه بر رویمان باز است و بسته نگردیده است. وعده خداوند مهربان هم برجا است و خلف وعده‌ای در میان نیست. پس هر که می‌خواهد باسم الله! بفرماید، این گوی و این میدان! گام پیش نهد و چوگان عزم و اراده را بردارد و در پهنه این میدان گوی توبه را بزند!

در پایان، صدای رسا و قاطعانه‌ای طنین‌انداز می‌گردد، بدانگاه که خداوند تبارک و تعالی به ذات والای خود سوگند یاد می‌کند که: هیچ مؤمنی مؤمن بشمار نمی‌آید تا پیغمبر ﷺ را در همه کارهای خود به داوری نپذیرد و پس از صدور حکم او خشنودانه دادگاه را



گروه اندکی از ایشان آنها را انجام نمی‌دهند. خدا رنج ایشان و به مشقت افتادن آنان را نمی‌خواهد، و نمی‌خواهد که آنان دچار گناه شوند. این است که چیزی را بر ایشان واجب نکرده است که برای آنان دشوار و سخت باشد، و یا این که بسیاری از آنان را به کوتاهی کردن در اوامر و نواهی دچار، و به معصیت‌گرفتار سازد. اگر ایشان تکالیف و وظائف کم و آسانی که خدا بر آنان واجب فرموده است بپذیرند و انجام دهند، و اندرزی را در گوش گیرند که خداوند آنان را بدان پند می‌دهد، در دنیا و آخرت به خیر و خوبی بزرگی نائل می‌گردند، و خداوند ایشان را با رهنمود و هدایت یاری و مدد می‌کند، همانگونه که کمک و مدد می‌کند هر کسی را که با عزم و قصد و عمل و اراده، در حدود توان برای بدست آوردن هدایت الهی، به تلاش و تکاپو پردازد:

﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ، مَا فَعَلُوهُ - إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ - وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ ثَبَاتًا، وَ إِنْ لَا تَنِيَاهُمْ مِّنْ لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا، وَ هَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾.

اگر ما (با تعیین تکلیفات طاقت‌فرسائی همچون جهاد مستمر) بر آنان واجب می‌کردیم که (در راه خدا، خود را در معرض تلف قرار داده و) خویششان را بکشید، و یا این که (برای جهاد ترک یار و دیارتان کنید و) از سرزمین خود بیرون روید، این کار را جز گروه اندکی از آنان انجام نمی‌دادند (و اطاعت فرمان نمی‌کردند). و اگر اندرزهائی را که به آنان داده می‌شد انجام می‌دادند (و دستور را بکار می‌بستند، در دنیا و آخرت) برای آنان بهتر بود (ایمان) ایشان را پابرجاتر می‌کرد. و در این صورت، از سوی خود پاداش بزرگی بدیشان می‌دادیم. و هر آینه آنان را به راه درستی (که افرات و تفریطی در آن نمی‌باشد و به بهشت منتهی می‌شود) رهنمود می‌کردیم.

این برنامه آسان است تا هر کسی که دارای سرشت

برابر چنین سخن یاوه‌ای با از دین برگشتگان و مرتدان جنگید. بلکه در مقابل کار بسیار ناچیزتر و پائین‌تر از این، با بعضی‌ها جنگید و حتی مرتدشان نامید. آنان تنها از اطاعت خدا و فرستاده‌اش در حکم زکات سرپیچی کردند، و پس از وفات پیغمبر ﷺ فرمان وی را درباره زکات نپذیرفتند.

برای اثبات «اسلام» کافی و بسنده است که مردمان از قانون خدا و دستور پیغمبرش قضاوت و داوری بخواهند. اما در مسأله «ایمان» چنین کاری کافی و بسنده نیست. بلکه باید علاوه از آن، خشنودی درونی و پذیرش قلبی، در میان باشد و دل با اطمینان کامل تسلیم گردد. اسلام این است، و ایمان آن ... پس هر کسی به درون خود مراجعه کند و ببیند حال و وضعیتش با اسلام و ایمان چگونه است، و پیش از این که ادعای اسلام و ادعای ایمان کند، در کجای اسلام و در کجای ایمان قرار دارد.

پس از این که قرآن بیان می‌فرماید که هیچگونه ایمانی در میان نیست تا داوری پیغمبر ﷺ را نپذیرند، و به داوری او راضی نگردند و تسلیم قضاوت وی نشوند، برمی‌گردد و می‌گوید: این برنامه‌ای که به سوی پذیرش آن دعوت می‌شوند، و این شریعتی که بدیشان گفته می‌شود: داوری به پیشگاه آن ببرید و قضاوت از آن بخواهید نه از شرائع و قوانین دیگری، و این داوری و قضاوتی که پذیرش آن و خشنودی بدان بر آنان واجب و قطعی است، برنامه سهل و ساده‌ای، و شریعت والائی، و قضاوت مهربانی است. آنان را به کار طاقت‌فرسا و بالاتر از توانشان وادار نمی‌سازد. ایشان را به زحمت و رنجی نمی‌اندازد که برای آنان سخت و دشوار آید. از آنان نمی‌خواهد که عزیزترین و گرانبهاترین چیز را فدا سازند. چرا که خداوند بزرگوار ضعف انسان را می‌داند، و بدین ضعف رحم می‌کند. یزدان سبحان می‌داند که اگر آدمیان وادار به انجام تکالیف و وظائف طاقت‌فرسا و دشواری گردند، جز

این ابوحاتم با سندی که دارد از مصعب پسر ثابت، و او از عموی خود عامر پسر عبدالله پسر زبیر روایت کرده است که گفته است: زمانی که آیه ﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، أَوْ اَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ﴾ نازل شد، رسول الله ﷺ فرمودند: (وَلَوْ نَزَلَتْ إِنَّ أُمَّ عَبْدٍ مِنْهُمْ).

اگر بر آنان واجب می‌گردید، این ام عبد از زمره کسانی می‌شد که چنین کاری را انجام می‌دادند.

در روایتی از ابن ابوحاتم با سندی که دارد، روایت شده است از شریح پسر عبید که گفته است: هنگامی که رسول خدا ﷺ این را خواند: ﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...﴾، پیغمبر ﷺ با دست مبارک خود به عبدالله پسر رواحه اشاره فرمود و گفت: (لَوْ أَنَّ اللَّهَ كَتَبَ هَذَا، لَكَانَ هَذَا مِنْ أَوْلِيكَ الْقَلِيلِ).

اگر خداوند خودکشی را واجب می‌فرمود، این از زمره آن جماعت اندک می‌بود.

رسول ﷺ مردان و اشخاص خود را خوب و ژرف و دقیق می‌شناخت. ویژگیهای هر یک از آنان را بگونه‌ای می‌دانست که خودشان در باره خویشان نمی‌دانستند. در کتابهای سیره شواهد فراوانی همچون این مثالها را داریم که دال بر آگاهی پیغمبر ﷺ از فرد فرد مردان و اشخاص زیر دست خود است، و حتی دال بر آگاهی آن جناب از احوال مردان و اشخاص و قبائلی است که با او می‌جنگیدند، همدان آگاهی سرداری که با دقت شگفتی مشاهده کند هر چه و هر که را که در اطراف او هستند ... این موضوع هنوز بررسی لازم نشده است و مورد پژوهش واجب قرار نگرفته است.

این کار موضوع ما نیست. ولی موضوع ما این است که رسول خدا ﷺ می‌دانست چه کسانی به انجام تکالیف و وظائف سخت و دشوار می‌پرداختند، اگر بر آنان واجب می‌گردید. این را هم می‌دانست که این دین تنها برای دسته کم و گزیده از میان جملگی آدمیان نیامده است. همچنین خداوند متعال از سرشت این

سالم باشد بتواند آن را انجام دهد. دیگر نیازی به اراده‌های برتر و برجسته‌ای نیست که اغلب جز در گروه اندکی از انسانها یافته نمی‌شود. این دین هم تنها برای این گروه اندک نیامده است. بلکه برای جملگی انسانها آمده است. انسانها از لحاظ قدرت انجام وظائف و تکالیف، فلزهای گوناگون، با رنگهای جوراجور و چینه‌ای متفاوت هستند. این آئین برای همگی آنان انجام طاعتی را که دین از ایشان خواسته است، و دوری از گناهایی که ایشان را از آن باز داشته است، آسان کرده است.

قتل نفس، و خروج از خانه و کاشانه و ترک یار و دیار، مثلثاتی برای تکالیف و وظائف دشوارند. اگر خدا آنها را بر آدمیان واجب می‌کرد، جز گروه اندکی آنها را انجام نمی‌دادند. این است که چنین کارهایی واجب نشده‌اند چون مراد از تکالیف و وظائف این نیست که عامه مردم از انجام آنها درمانده گردند و سرباز زنند. بلکه مراد این است که همگی بتوانند آنها را انجام دهند، و جملگی بر انجام آنها قادر و توانا باشند، و کاروان ایمان همه نفسهای سالم عادی را در برگیرد، و جامعه مسلمانان همه دسته‌های مردمان را، و انواع همتها را، و گروههای استعداد را نظم و نظام و سر و سامان بخشد، و همگان را در اثنای حرکت کاروان بزرگ و فراخ و پرجمعیت ایمان، رشد دهد و بالا برد.

ابن جریر گفته است: المثنی اسحاق ابواذر از اسماعیل، و او از ابواسحاق شیبی روایت کرده است که گفته است: زمانی که آیه ﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ نازل شد، مردی گفت: اگر بر ما خودکشی واجب می‌گردید، چنین کاری را می‌کردیم. سپاس خداوندی را که ما را از این کار معاف فرمود ...

این سخن به پیغمبر ﷺ رسید و فرمود:

(إِنَّ مِنْ أُمَّتِي لَرَجُلًا إِيْمَانًا أَثَبَتْ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْجِبَالِ أَلْرَّوَاسِي).

در میان امت من کسانی یافته می‌شوند که ایمان در دل‌هایشان از کوههای محکم و پابرجا، استوارتر است.

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا. وَإِذْ نُنَاقِشُكُم بِالدُّنْيَا أُجْرًا عَظِيمًا. وَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾.

اگر اندرزهایی را که به آنان داده می‌شد انجام می‌دادند (و دستور را بکار می‌بستند، در دنیا و آخرت) برای آنان بهتر بود و (ایمان) ایشان را پابرجاتر می‌کرد. و در این صورت، از سوی خود پاداش بزرگی بدیشان می‌دادیم. و هر آینه آنان را به راه درستی (که افراط و تفریطی در آن نمی‌باشد و به بهشت منتهی می‌شود) رهنمود می‌کردیم.

آغازیدن است و بس! پشت سر آن مدد و یاری الهی فرا می‌رسد. بدنبال آن استوار داشتن بر راستای راه است. آنگاه پاداش بزرگ یزدان است. بعد هدایت و رهنمود به راه راست است ... خداوند بزرگ راست فرموده است. آخر یزدان سبحان بندگان خود را گول نمی‌زند، و وعده‌ای بدیشان نمی‌دهد که بدان وفا نکند، و با آنان جز راست نمی‌گوید:

﴿وَمَنْ أَضْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا؟﴾.

چه کسی از خدا راستگوتر است؟

البته ساده و آسان بودن این برنامه هم در رخصتها نیست. سهل و ساده بودن عبارت از این نیست که همه رخصتهای موجود در این دین را جمع‌آوری کرد و آن را برنامه زندگی ساخت. این دین را چیزهایی تشکیل می‌دهند که بخشی از آنها واجب‌الاجراء است و باید عزم را بر آن جزم کرد، و بخشی از آنها را می‌توان موقتاً رها ساخت و نکرد. اما چیزهایی که باید انجام داد اصل بشمارند، و کارهایی که رخصت بشمارند برای رخدادهای ویژه بوده و در شرائط خاص مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. برخی از افراد مخلص و دارای تبت پاک و زیبایی می‌خواهند مردمان را به پذیرش این دین دعوت کنند، به «رخصتها» می‌گیرند و آنها را جمع‌آوری می‌نمایند و به مردمان تقدیم می‌نمایند و بدیشان می‌فرمایند: اینها تشکیل دهنده دین هستند. سپس بدیشان اظهار می‌دارند: می‌بینید این

«انسان» باخبر بوده است که خودش او را آفریده است. و حدود و ثغور تاب و توان انسان را هم می‌دانسته است و لذا با آدمیان در دینی که برای همگی آنان نازل شده است، جز چیزهایی را فرض و واجب نکرده است که برای همگان انجام آن آسان و ممکن باشد، وقتی اراده اشخاص درست، و سرشت ایشان سالم باشد و بنده نیت اطاعت و عبادت داشته باشد و یاوه‌سرائی و سبکسری نکند.

بیان این حقیقت از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار و بس ضروری است برای مبارزه با دعوتهای ویرانگری که انسانها را به فروپاشی و از هم گسیختگی و وحشیگری و بی‌بند و باری می‌خوانند، و از آدمیان می‌خواهند که همچون کرم در گل و لای بولند و خویشتن را آلوده کنند، چرا که «اصل» انسان، و ساختار و سرشت و حدود توان او این است و این را می‌طلبید! اما دین دعوت «ایده‌آل» و بلند پروازانه‌ای است که برای پیاده شدن در واقعیت زندگی نیامده است. اگر فردی تکالیف و وظائف آن را انجام دهد، صد نفر تاب و توان انجام آن را ندارد!

نخست باید گفت: این ادعای دروغین است، دوم ادعای گول زنده‌ای است، سوم ادعای جاهلانه‌ای است. زیرا گوینده آن «انسان» را نمی‌شناسد، آنچه را که آفریدگار انسان درباره انسان می‌داند، او نمی‌داند. آفریدگاری که بر انسان تکالیف و وظائف دینی را واجب گردانده است و می‌داند که انجام چنین تکالیف و وظائفی برای انسانهای معمولی ساده و آسان است. چرا که دین تنها برای گروهها و دسته‌های ممتاز و برجسته کمی نازل نشده است و فرود نیامده است.

چیزی جز اراده - اراده فرد عادی - و اخلاص نیت، و آغاز حرکت در راستای راه، لازم نیست. بدنبال آن جائزه‌ای در پایان راه این کاروان آماده تحویل و ارمغان داشتن است که خداوند به راهروان تلاشگر، یعنی انجام دهندگان وظائف و تکالیف وعده فرموده است:

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ  
وَالصَّالِحِينَ، وَحَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا! ذَلِكَ الْفَضْلُ  
مِنَ اللَّهِ، وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٥٨﴾.

کسی که از خدا و پیغمبر (با تسلیم در برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی خواهد بود که (مقربان درگاهند و) بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقربانی که او همدیشان خواهد بود، عبارتند از پیغمبران و راستروان (و راستگویانی که پیغمبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه خدا فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگان که درون و بیرونشان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد). و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند! این (منزلت بزرگی که به مطیعان فرمان خدا و پیغمبر داده می‌شود) موهبتی از سوی خدا (برای ایشان) است و (خداوند با خبر از اعمال بندگان است و پاداش ایشان را به بهترین وجه می‌دهد، و برای بندگان که راه طاعت او می‌پویند و رضای وی می‌جویند) کافی است که خدا آگاه باشد.

این پسوده‌ای که احساسات دلی را به جوش و خروش می‌اندازد که در آن ذره‌ای از خیر و خوبی، و دانه‌ای از صلاح باشد و در آن اندکی بزرگمنشی نگرش به مقام والا و همدمی بزرگوارانه در عالم بالا، در جوار یزدان توانا، باشد. همدمی و همنشینی با این گروه والا مقام آسمانی، لطف و فضل ربّانی است. هیچ کس تنها با کارش و تنها با طاعت و عبادتش نمی‌تواند بدان دسترسی پیدا کند. بلکه رسیدن بدان، تنها تفضّل فراخ و فراگیر و جوشان و فراوان یزدان است.

زیبا و قشنگ خواهد بود لحظه‌هایی در رکاب اصحاب پیغمبر ﷺ بسر ببریم. بدانگاه که آرزوی همدمی اخروی با رسول ﷺ خدا را داشتند. در میانشان کسانی یافته می‌شدند که شوق و شور، آنان را بدانجا

دین چه اندازه سهل و ساده است؟! بعضی از افراد هم که در برابر هوسها و آرزوهای سلطه و قدرت و شاهان و حاکمان، یا در برابر هوسها و خواسته‌های عامّه مردمان، چاپلوسی و تملّق می‌کنند، به دنبال «سوراخها» و درزهائی در لابلای احکام و نصوص برای چنین هواها و هوسها می‌گردند، و این منافذ و شکافها را دین معرفی می‌کنند!

اما دین اسلام، نه این است و نه آن. بلکه آئین آسمانی اسلام با همه رخصتها و عزیمتها و بایدها و نبایدها آماده و آسان برای مردمان شده است و انسان عادی چون اراده کند توانائی انجام تکالیف و وظائف آن را دارد. انسان عادی در دین می‌تواند به کمال کامل ذاتی و شخصی - در حدود بشری - خود برسد، همانگونه که می‌تواند باغی به کمال کامل ذاتی و شخصی خود برسد. باغی که در آن انگور، هلو، گلابی، توت، حبوبات، خیار، و غیره به بار آید. هر چند که مزه هیچیک از آنها یکسان نیست، وقتی که میوه‌ها می‌رسند، مردمان نمی‌گویند: چون طعم جداگانه دارند و مزه یکی پائین‌تر از دیگری است، نرسیده‌اند.

در باغ دین هم حبوبات، خیار، زیتون، انار، سیب، گلابی، انگور، انجیر، و غیره سبز می‌شود و می‌روید. سرانجام همه با طعمهای مختلف و درجات گوناگون می‌رسند. بلی باغ دین به ثمر می‌نشیند و می‌رسد، و کمال معین خود را پیدا می‌کند. آخر این باغ خدا است و در کشتزار خدا و تحت نظارت خدا است. خدا آن را به ثمر می‌نشانند و رسیده و میسر می‌گرداند.

✽

در پایان این گشت و گذار، و در انتهای این درس، روند قرآنی بار دیگر به تشویق و ترغیب می‌پردازد، و دلها را به خروش می‌اندازد، و به جانها رسیدن به لذّت دلپسند و دوست داشتنی الهام می‌کند، لذّت بردن از همنشینی با پیغمبران و راستروان و شهیدان و شایستگان در سرای جاویدان:

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ، فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ

تو بنگرم ... زمانی که به یاد مرگ خود و مرگ تو می‌افتم، می‌دانم که چون داخل بهشت شوی، همراه با پیغمبران بالای بالا می‌روی، و اگر من به بهشت درآیم، می‌ترسم که تو را نبینم: پیغمبر ﷺ پاسخی بدو نداد، تا این که این آیه نازل شد:

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾.

در صحیح مسلم، در حدیثی که عقل پسر زیاد از اوزاعی، و او از یحیی پسر کنیز، و وی از ابوسلمه پسر عبدالرحمن، و او از ربیعہ پسر کعب اسلمی روایت کرده است که گفته است: در خدمت پیغمبر ﷺ شب را بسر می‌بردم. شبی آب وضو و نیازمندیهای او را آوردم. به من فرمود: (سَلِّ) بخواب. بدو عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ، همنشینی و دوستی با تو در بهشت را خواهانم. فرمود: (أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ). جز این را نمی‌خواهی؟ گفتم: فقط این را می‌خواهم. فرمود: (فَاعْنِي عَلَى نَفْسِكَ بِكثرة السُّجُودِ). مراد کمک به خود با زیاد سجده بردن یاری کن.

در صحیح بخاری بگونه متواتر از گروهی از اصحاب روایت شده است که از پیغمبر ﷺ درباره کسی که گروهی را دوست می‌دارد، ولی به مقام آنان نمی‌رسد، سؤال شد. فرمود:

(الْمَرْءُ مَعَ أَحَبِّ).

هر شخصی با کسی خواهد بود که او را دوست داشته باشد.

انس می‌گوید: مسلمانان از هیچ سخنی به اندازه این سخن شادی ننموده‌اند.

این کار دلها و جانهایشان را به خود مشغول داشته بود. کار مصاحبت و همدمی در آخرت. آخر آنان در دنیا مرز معاشرت و مصاحبت را چشیده بودند. بلی این کاری است که هر دلی را به خود مشغول می‌دارد که محبت این رسول ﷺ بزرگوار را چشیده باشد! در این حدیث اخیر، آرزو و آرامش و نور وجود دارد.

رسانده بود که نمی‌توانستند با تصور فراق، خویشتن را نگاه دارند، در حالی که هنوز پیغمبر ﷺ در میانشان می‌زیست. در این اوضاع و احوال، این آیه نازل گردید و این شوق و شور را سیراب و شاداب کرد و بر شعله آتش درون آبی ریخت، شعله شور ارجدار، و شعله لطیف عشق دلدار:

این جریر می‌گوید: ابن حمید از یعقوب سقمی، و او از جعفر پسر ابومغیره، و وی از سعید پسر جبیر روایت کرده است و گفته است: مردی از انصار به خدمت رسول خدا ﷺ آمد. غمگین بود. پیغمبر ﷺ بدو فرمود:

(يَا فُلَانُ! مَا لِي أَرَاكَ حَزُونًا؟).

ای فلانی! چه شده است که تو را غمگین می‌بینم؟

عرض کرد: ای پیغمبر یزدان، چیزی مرا غمگین ساخته است که بسی در باره‌اش اندیشیده‌ام. فرمود:

(مَا هُوَ؟).

کدام کار؟

عرض کرد: ما بامدادان و شامگاهان به خدمتتان می‌آئیم. به چهره مبارکتان می‌نگریم. با جنابتان می‌نشینیم. فردای قیامت به همراه پیغمبران بالا می‌روی و به مقامی پر می‌کشی که ما دستمان به تو نمی‌رسد ... پیغمبر ﷺ پاسخی بدو نداد. جبرئیل به خدمتش رسید و این آیه را بر او نازل کرد:

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ، فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ ...﴾.

پیغمبر ﷺ کسی را به دنبال او فرستاد و این مژده را بدو داد.

ابوبکر پسر مردویه در حدیث مرفوعی و با سندی که در دست دارد، از عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که گفته است: «مردی به پیش پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای فرستاده خدا، تو برایم از خودم، و از اهل و عیالم، و از فرزندانم عزیزتر و گرامی‌تر هستی. وقتی که در منزل خواهم بود و به یادت می‌افتم، نمی‌توانم خوشتنداری کنم. پا می‌شوم و به خدمتتان می‌آیم تا به

فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿٨٦﴾ وَإِذْ آجَأَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ  
أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي  
الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ  
اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٧﴾  
فَقَتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرَضَ الْوُفِيُّ  
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِيَ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا  
وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا ﴿٨٨﴾ مَنْ يَشْفَعْ شَفْعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ  
نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفْعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كُفْلٌ مِنْهَا  
وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيمًا ﴿٨٩﴾ وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِحِجَةِ فَحِيلُوا  
بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٩٠﴾

ترجیح ما این است که این مجموعه از آیات درس حاضر، در زمان زودی نازل شده‌اند. چه بسا بعد از جنگ اُحُد و پیش از جنگ خندق. چرا که تصویر پیدای صف مسلمانان، از لابلای این آیات، الهامگر چنین چیزی است. گروه‌های گوناگونی را در داخل صف نشان می‌دهد که هنوز پخته نشده‌اند، یا ایمان نیاورده‌اند و منافق می‌باشند! بیانگر این واقعیت است که چنین صفی هنوز نیازمند رهنمودهای فراوان و تعلیم و تربیت قابل توجهی است. این مردمان ناپخته باید به جنبش و تحرک خوانده شوند و دل و جرأت داده شوند، تا به انجام وظیفه مهم و بزرگی برخیزند که بر دوش این گروه مسلمان انداخته شده است. پله پله بالا و بالاتر روند تا به پایه این مهم می‌رسند و می‌توانند در جهان‌بینی‌های اعتقادی، یا در پیکار با اردوگاه‌های دشمن، خود را نشان دهند.

این چیزی را که گفته‌ایم از پایه حقیقت دیگری نمی‌کاهد و بدان طعنه نمی‌زند. آن حقیقت این است که در صف مسلمانان نمونه‌های با ایمانی قرار داشتند که به بلندای قلّه عظمت رسیده بودند و بر اوج والائی قرار داشتند. اما ما درباره «صف مسلمانان» بطور کلی صحبت می‌کردیم، و آن را بسان مجموعه‌ای می‌دیدیم که از

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ  
فَافْعُرُوا ثِيَابَ أَوَانِفِرُوا جَمِيعًا ﴿٧١﴾ وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ يَلْبِطَنَّ  
فَإِنْ أَصَابَكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْنَا إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ  
شَهِيدًا ﴿٧٢﴾ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولُنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ  
وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَلْبِغْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾  
فَلْيَقْتُلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ  
وَمَنْ يَقْتُلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٧٤﴾  
وَمَالِكُمْ لَا تَقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ  
وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ  
الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ  
نَصِيرًا ﴿٧٥﴾ الَّذِينَ آمَنُوا يَقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا  
يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ الظَّالِمِينَ فَقَتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ  
الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُونُوا  
أَيُّدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ  
مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ  
كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْ لَا أَخَّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَنَعَ الدُّنْيَا  
قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾ أَيْنَمَا  
تَكُونُوا يَدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ  
حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا  
هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ  
يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ  
سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكُمْ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾  
مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ  
عَلَيْهِمْ حَفِيطًا ﴿٨٠﴾ وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ  
عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ  
مَا يُبْشِرُونَ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٨١﴾  
أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا

وسائل جوراجور و نامتجانسی فراهم آمده باشد و در این حالت به تلاش پیاپی فراوانی برای جمع و جور کردن و سر و سامان دادن آن نیاز باشد. صدق این مطلب، از خلال رهنمودهای فراوان قرآنی، پیدا و هویدا است.

با نگرستن به سیماها و چهره‌های پیدا از لابلای این رهنمودها، می‌توانیم به روزگار گروه مسلمانان صدر اسلام برگردیم و با کسانی زندگی کنیم که اغلب اوقات آنان را فراموش می‌کنیم. موارد ضعف و قوت ایشان را ببینیم، و مشاهده کنیم که قرآن چگونه با ضعف بشری به پیکار می‌خیزد و با ته‌نشستهای جاهلیت، و با اردوگاههای دشمنان، در یک زمان می‌جنگد و می‌رزد. برنامه قرآنی را سرگرم تربیت و ساختن انسانهای حقیقی زنده‌ای می‌بینیم که در جهان واقعی نه در دنیای خیال بسر می‌برند. بخشی از تلاشهای مستمری را می‌بینیم که این برنامه بذل می‌کند و نشان می‌دهد، تا این مجموعه از کاروان بشریت را - با مراتب مختلف و سیماهای گوناگونی که دارند و در اصل از ژرفای دره جاهلیت برگرفته شده‌اند - بدین نظم و نظام و کمال و پایه برساند که در اواخر عمر شریف پیغمبر ﷺ آنان را بر آن پایگاه می‌بینیم، پایگاه و جایگاهی آن اندازه والا و بالا که سرشت انسانی اجازه دسترسی بدان را بدهد.

این امر به ما سود می‌رساند. به ما بسیار هم سود می‌رساند. به ما می‌آموزد که سرشت نفس بشری استعداد رسیدن به کجا را دارد و این طائر قدسی تا چه مرزی می‌تواند پر بکشد، و از چه ضعفی برخوردار و از چه نیروئی بهره‌ور است. این ویژگیها مجسم است در گروهی که بهترین گروههای آدمیان هستند، گروهی که پیغمبر خدا ﷺ با برنامه قرآنی نخست آنان را تربیت کرد و آموزش داد.

برای ما این فایده را نیز دارد که در پرتو آن، سرشت برنامه قرآنی در کار پرورش را درک کنیم و ببینیم چگونه چنین مردمانی را برمی‌گیرد و با آنان با مهربانی

و نرمش رفتار می‌کند. چگونه صف آنان را مرتب و هماهنگ می‌سازد، صفی که انسانهای گوناگون و در سطوحهای جوراجور را در بر می‌گیرد. قرآن را می‌بینیم که در جهان واقع و دنیای طبیعی دست اندرکار ساختن و پرداختن است.

به ما این فایده را نیز می‌رساند که می‌توانیم حال خودمان را و حال همه گروههای آدمیان را با واقعیت نفس بشری بسنجیم، آن نفس بشری که مجسم بود در گروه برگزیده و گل سر سبد همه مجموعه‌های آدمیزادگان تا در پرتو این نگرش و سنجش، بدانگاه که موارد ضعف را در خود می‌نگریم، مأیوس و ناامید نگردیم و دست از تلاش و چاره‌جویی برنداریم... از دیگر سو گروه پیشتاز مؤمنان صدر اسلام، با همه برتری و فضلی که دارند، تنها خواب بلند پروازانه‌ای در آسمان خیال ما نباشند و بس، گروهی که نتوانیم راه آنان را در پیش گیریم و از دره ژرف بدیها و پستی‌ها بلند گردیم، و گام به گام آنان راه والای خوبی‌ها و نیکی‌ها را بسپریم و خویشان را به بلندای فضائل برسانیم.

چیزهایی که گفته شد، جملگی توشه راه ما خواهد بود، وقتی در جهان در سایه قرآن زندگی کنیم، و اندوخته خوب آن جهان ما خواهد بود اگر - ان شاء الله - از درخت پر بار قرآن میوه بچینیم.

از لابلای آیات این درس، در صف مسلمانان آن روزی چیزهای زیر برایمان جلوه‌گر می‌آید:

۱ - کسانی بوده‌اند که چه رسد به این که خودشان از شرکت در جهاد در راه خدا کندی و سستی کرده‌اند، دیگران را نیز کند و سست گردانده‌اند. آنگاه اگر به مسلمانان بلاتی رسیده است، بیرون رفتن خود را برای جهاد در راه خدا و سالم ماندن خویش را غنیمتی دانسته‌اند. و اگر هم مسلمانان پیروز شده‌اند و غنیمتی بدست آورده‌اند، این کار را برای خود زیان شمرده‌اند، چون برای جهاد بیرون نرفته‌اند و با مؤمنان در کارزار نبوده‌اند، بدین وسیله آخرت را به دنیا فروخته‌اند!



ندانسته‌اند و بلکه گمان برده‌اند که برخی از آنها از جانب خود پیغمبر ﷺ صادر گردیده است و چنین چیزهایی بدو وحی نگشته است و از زمره چیزهایی نبوده است که بدو وحی شده است!

۷- اشخاصی هم بوده‌اند که از برخی از منافقان دفاع می‌کرده‌اند - همانگونه که در سرآغاز درس آینده خواهد آمد - تا گروه مسلمانان درباره‌ی ایشان دو دسته شوند. این بخش الهامگر این واقعیت است که چنین اشخاصی با این کار خود می‌خواسته‌اند نشان دهند که در جهان‌بینی ایمانی ناهاآهنکی موجود است، و در امر رهبری بی‌سر و سامانی فرمانروا است. چرا که همگان یک دست فرمان رهبری را فهم و دریافت نکرده‌اند و جملگی در چنین کارهایی با آن پیوند نداشته‌اند!

چه بسا همه این گروه‌ها دسته‌ای از منافقان بوده‌اند. یا این که دو گروه بوده‌اند: گروه منافقان و گروه مسلمانان ضعیف الایمان، آن مسلمانانی که هنوز شخصیت ایمانی ایشان پخته نگشته است، هر چند هم برخی از آنان از زمره مهاجران بوده باشند. به هر حال وجود این گروه، یا آن دو گروه، در صف مسلمانان، آن هم بدانگاه که با دشمنانگی‌های یهودیان پیرامون مدینه، و مشرکان مکه، و کمین‌کنندگان در سراسر جزیره العرب، رویاروی شده بودند، قطعاً در صف مسلمانان رخنه‌ای پدیدار می‌کرد که برای بستن و زدودن آن نیاز به تربیت فراوان و تلاش زیاد مسلمانان بود.

ما در این درس، نمونه‌هایی از این تلاشها و تربیتها را می‌بینیم. و مشاهده خواهیم کرد که چگونه با صبر و حوصله و دقت و ژرف‌نگری به چاره‌جویی نهانیهای درون و پنهانیهای موجود در صف مسلمانان پرداخته می‌شود. این صبر و شکیبائی، در صبر و شکیبائی پیغمبر ﷺ رهبر این صف، مجسم و هویدا است. رهبری که تربیت این صف را با برنامه قرآنی به عهده گرفته بود:

۱- می‌بینیم کار و بار با احتیاط و حذر انجام می‌پذیرد. این است که مجاهدین مؤمن برای انجام

۲- در میان خود مهاجران هم کسانی بوده‌اند که در مکه حماسه‌سرائیها برای جنگ سر می‌داده‌اند و می‌خواسته‌اند جلو اذیت و آزار دیگران را بگیرند و شر مشرکان را از سر مؤمنان دفع کنند، بدانگاه که هنوز اجازه جهاد داده نشده است و از رزم دستشان بسته و کوتاه بوده است. ولی همین اشخاص به هنگام اجازه جهاد و صدور فرمان برای بیرون رفتن از مدینه جهت رزمیدن با دشمنان، به جزع و فزع افتاده‌اند، و آرزو کرده‌اند کاش خدا بدیشان تا وقت دیگری فرصت و مهلت می‌داد و هم اینک جنگ را بر آنان واجب نمی‌گرداند.

۳- کسانی هم بوده‌اند اگر خیر و خوبی نصیبشان می‌شد، آن را به خدا نسبت می‌دادند و از الطاف یزدان می‌دانستند، و زمانی که شرّ و بلائی دام‌نگیرشان می‌گردید، آن را به پیغمبر ﷺ نسبت می‌دادند و از چشم او می‌دیدند، آن هم نه به خاطر نیروی ایمانی که به خدا داشته باشند، بلکه محض رخنه گرفتن از مقام رهبری و بدشگون جلوه دادن آن!

۴- کسانی بوده‌اند که در خدمت پیغمبر ﷺ اطاعت و انقیاد نشان داده‌اند و بلی قربان گفته‌اند، اما همین اشخاص و همفکران ایشان زمانی که از خدمت پیغمبر ﷺ برخاسته‌اند و بیرون رفته‌اند، سخنی خلاف آنچه در خدمت و درون گفته‌اند، در غیبت و بیرون بیان نموده‌اند و بر زبان رانده‌اند!

۵- اشخاصی بوده‌اند که همین که شائعه‌ای را می‌شنیدند آن را در میان مردمان پخش می‌کردند و بدین وسیله آشفتگی و پریشانی بوجود می‌آوردند، بجای این که نخست آن را به گوش مبارک پیغمبر ﷺ برسانند و سپس نظر درست و خبر واقعی را از او بشنوند و طبق فرمان معظم رهبری خود حرکت کنند.

۶- کسانی هم بوده‌اند که درباره سرچشمه اوامر و نواهی و رهنمودها و قانونگذار یها دچار شک و دو دلی شده‌اند، و صدور همه آنها را از جانب یزدان

مِنْ أَرْجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ، الَّذِينَ يَقُولُونَ، رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا، وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ۝

چرا باید در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای نجنگید که (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند (و بر ما بیچارگان ستم روا می‌دارند) خارج ساز، و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور، و از سوی خود یآوری برایمان قرار بده، (تا ما را یاری کند و از دست ظالمان برهاند).

۵ - همچنین تصویری را می‌بینیم که قرآن از حَقَانِیَّت هدفی ترسیم می‌کند که مؤمنان برای رسیدن بدان تلاش و تکاپو می‌کنند و دارای سند معتبر است. در کنار آن هدفی را ترسیم می‌کند که پوچ و باطل است و کافران بدون سند معتبری برای دستیابی بدان می‌کوشند و می‌جوشند:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ. فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ۝﴾

کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه یزدان می‌جنگند، و کسانی که کفر پیشه‌اند، در راه شیطان می‌جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید. بیگمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است.

۶ - مشاهده می‌کنیم که چگونه برنامه قرآنی به چاره‌جویی جهان‌بینی‌های پوچ می‌پردازد. جهان‌بینی‌های پوچی که احساسها و اندیشه‌های تباه و رفتارها و کردارهای سست از آنها سر بر می‌زنند و فراهم می‌آیند. این چاره‌جویی را با تصحیح جهان‌بینی‌های اعتقادی می‌آغازد. گاهی درباره حقیقت جهان و حقیقت آخرت سخن می‌راند:

﴿قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ، وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى، وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ۝﴾

بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که

مأموریت‌های نهانی یا کارهای مهم جهادگرا، تنها و یگانه بیرون نمی‌روند. بلکه «دسته دسته» یعنی تیپ تیپ و تیم تیم خارج می‌گردند، یا همه با هم به صورت سپاه و لشکر کاملی حرکت می‌کنند و خارج می‌شوند. زیرا سرزمینهای پیرامونشان انبار باروت آماده انفجار است، و دشمنانگیها در اطرافشان برقرار و در انتظار است. دشمنان کمین کننده چه بسا از خود منافقان و در میانشان بسر می‌برند، یا منافقان و یهودیان، جاسوسان دشمن کمین کننده را در میان خود پناه داده باشند و پنهان کرده باشند.

۲ - تصویری را می‌بینیم که بیانگر بیزاری از کسانی است که کند و سست بوده‌اند و دیگران را نیز کند و سست می‌کرده‌اند. در این تصویر، سقوط هست، و دوست داشت سود آتی و منفعت این جهانی، و بر حسب تغییر اوضاع و احوال، چهره‌ها و رنگهای گوناگون به خود گرفتن و هر دم شکلی پذیرفتن را می‌بینیم. همچنین شگفت از حال کسانی را می‌یابیم که در مکه سخت طرفدار جنگ و پیکار با مشرکین و کفار بودند، ولیکن زمانی که در مدینه جنگ و پیکار بر آنان واجب گردید، بیم و هراس ایشان را در برگرفت و جزع و فزع کردند و داد و بیداد سر دادند.

۳ - مژده خدا را می‌بینیم، مژده خدا به کسانی که در راه خدا می‌جنگند. مژده یزدان به پاداش بزرگ و فراوان. مژده به یکی از دو چیز خوب و پسندیده: پیروزی این جهانی، یا شهادت راه یزدانی.

﴿وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۝﴾

هر کس در راه خدا بجنگد و کشته شود و یا این که پیروز گردد، (در هر دو صورت در آخرت) پاداش بزرگی بدو می‌دهیم.

۴ - می‌بینیم که قرآن والاتی خواست و اراده، و بزرگی مقصود، و سترگی منظور از جنگی را به تصویر می‌کشد که آنان را بدان تشویق و ترغیب می‌فرماید: ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾.

آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و واریسی نمی‌کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب اختلاف معانی و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤید بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.

۸- سپس می‌بینیم که قرآن حال پخش کنندگان خبرهای نادرست و ناگوار را به تصویر می‌کشد، و آنان را به راه درست دعوت می‌کند، راه درستی که با قاعده سر و سامان دهی مقام رهبری مردمان، سازگار و همخوان است:

﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ، لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾.

اگر آنان سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند (و خبرهایی را که می‌شنوند فقط به مسؤولان امور گزارش دهند) تنها کسانی از این خبر ایشان اطلاع پیدا می‌کنند که اهل حل و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند.

۹- پخش کنندگان خبرهای نادرست و ناخوشایند را از فرجام این راه بر حذر می‌دارد. آنان را به یاد مرحمت یزدان می‌اندازد که نعمت هدایت را بدیشان داده است:

﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

اگر فضل و رحمت خدا شما را دربر نمی‌گرفت (و شما را به اطاعت از خود و پیغمبرش، و برگشت امور به پیغمبر و مسؤولان کشوری و لشکری خویش هدایت نمی‌کرد) جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می‌کردید.

اینک می‌توانیم اندازه آشفته‌گی و نابسامانی موجود در میان گروه مسلمانان را بدانیم، آن آشفته‌گی و نابسامانی که چنین پدیده‌ها و پیشامدهائی بدیشان

پرهیزگار باشد بهتر است، (و جزای شما داده شود) و کمترین سستی به شما نشود.

گاهی هم صحبت می‌شود از حتمی و قطعی بودن مرگ و اجرای مقدرات مرگ، هر چند هم شخص احتیاط لازم را بکند، و هر اندازه هم از جهاد سر باز زند:

﴿أَيُّهَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ، وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ﴾.

هر کجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد، اگر چه در برجهای محکم و استوار جایگزین باشید.

گاهی نیز از حقیقت قضا و قدر الهی و افعال و اعمال آدمی سخن می‌رود:

﴿وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا: هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا: هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ. قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ. فَمَا هُوَ إِلَّا الْقَوْمُ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا؟ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ، وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ﴾.

(این ترسویان منافق) اگر خیر و خوبی (از قبیل پیروزی و غنیمت) بدیشان رسد، می‌گویند: این از سوی خدا است. و اگر بدی و مصیبتی (از قبیل خشکسالی و شکست) بدیشان رسد، می‌گویند: این از (شوم و نامبارکی) تو است!

۷- مشاهده خواهیم کرد که قرآن حقیقت رابطه یزدان سبحان با فرستاده خداوندگار جهان را بیان می‌دارد. گوشزد می‌نماید که اطاعت از پیغمبر ﷺ اطاعت از خدا بشمار است. مقرر می‌فرماید که این قرآن جملگی از سوی یزدان برای آدمیان نازل شده است و ایشان را به اندیشیدن درباره وحدت کامل موجود در قرآن فرا می‌خواند، وحدتی که دال بر وحدت منبع صدور قرآن است:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾.

هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است (چرا که پیغمبر جز به چیزی دستور نمی‌دهد که خدا بدان دستور داده باشد، و جز از چیزی نهی نمی‌کند که خدا از آن نهی کرده باشد).

بس والا و امیدی پس دل آرا است. زیرا زمانی که در میان گروه مؤمنان افراد بسیار نیرومندی باشند، ولی در میانشان اشخاص سست و لرزان زیادی باشد، این شوکت و قدرت، افراد معدود ایشان را بی نیاز نمی سازد. در این موقع، بنیاد مؤمنان به کاهی می ماند که در ساختار آن آجرهای بزرگ و استواری کار گذاشته شده باشد، لیکن آجرهای بسیاری در آن لرزان و تپان باشد ... وقتی که گروه مؤمنان با جنگهای بزرگ و پیکارهای سترگ رویاروی می شوند، پیروزی قطعاً در گرو هماهنگی و پیوستگی است، هر چند هم جملگی همگون و همدان نباشند و مایه ها و پایه ها جوراجور و گوناگون باشد.

هم اینک به شرح نصوص می پردازیم و آیات را مفصلاً بررسی و واری می سازیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ. فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ وَافِرُوا جَمِيعًا. وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُطِغَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا: قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا. وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ - كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ - يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ، فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾.

ای کسانی که ایمان آورده اید، احتیاط نمائید و آمادگی خود را (برای مقابله با دشمنان) حفظ کنید، و (برای تاکتیک زمان و مکان) دسته دسته یا همگی با هم (به سوی جنگ) بیرون روید. در میان شما گروهی هستند که (منافقت و خویشتن را جزو شما قلمداد می نمایند و به جهاد نمی روند) و سستی می کنند و دیگران را نیز سست می نمایند و از جنگ بازمی دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید (طعن زنانه) می گویند: برآستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان (در جنگ) شرکت نداشتیم. و اگر رحمت خدا در برتان گرفت (و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد) درست مثل این که هرگز میان شما و ایشان مودت و دوستی نبوده، می گویند: کاش ما هم با آنان می بودیم (و از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت) بسی بهره

می آورد و نیاز به این همه تلاش مستمر با شیوه های گوناگون داشت. تا آنجا که می شنویم خداوند متعال به پیغمبر ﷺ خود دستور می فرماید که جهاد کند هر چند که تک و تنها هم باشد، و مؤمنان را به رزم و پیکار تشویق کند. ولی در هر صورت پیغمبر ﷺ تنها مسؤول شخص خود است و بس، و این خدا است که اداره پیکار را بر عهده می گیرد:

﴿قَفَايِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ - وَ حَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ، عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَى بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا﴾.

در راه خدا بجنگ (حتی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش. چرا که وعده نصرت و پیروزی به تو داده شده است). تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی. و مؤمنان را (هم به جنگ دعوت کن و بدان) ترغیب و تحریک نما. تا این که خداوند (در پرتو شجاعت تو و شجاعت مؤمنان) قدرت کافران را باز گیرد و (شما را برابر این وعده پیروز و مؤید گرداند. از قدرت و شکنجه کافران نترسید و بدانید که) قدرت خدا بیشتر و مجازات او سخت تر است.

در این شیوه بیان چیزی است که دلها را به تکان و غلیان می اندازد، و همتها را می شوراند و برمی انگیزاند، و به همین اندازه هم امید به پیروزی را جوشان و عیان می دارد، و اعتماد به شوکت و قدرت یزدان را بیش از پیش استوار و پایدار می نماید.

قرآن گروه مؤمنان را به پیکار در میدانهای بیشمار وارد می کرد. نخستین میدان از این میدانها میدان درون بود. پیکار در میدان درون درمی گرفت با وسوسه ها و خطرها، اندیشه های ناپجا، جهان بینی های ناروا، ته نشسته های جاهلیت، و ضعف بشری - هر چند که چنین وضعی از نفاق یا انحراف پرنخاسته و پدید نیامده باشد. قرآن اداره پیکار را به عهده می گرفت و آن را با برنامه یزدانی راه می برد تا بدانجا که به قوت و قدرت می رسید، و سپس کارزار به هماهنگی و هم آوایی در صف مؤمنان و اتحاد ایشان می انجامید. این هم هدفی

می‌بردیم.

این، سفارش به کسانی است که ایمان آورده‌اند. سفارش از مقام فرماندهی اعلیٰ. مقام فرماندهی والائی که برای آنان برنامه و خطّ و نشان ترسیم و تعیین می‌کند، و راه را بدیشان نشان می‌دهد. هنگامی که انسان به قرآن مراجعه می‌کند و می‌بیند که این کتاب برای مسلمانان - بطور کلی و بگونه فراگیر کلمه - نقشه عامّ پیکار را ترسیم می‌نماید، نقشه عامّی که «استراتژی جنگ» گفته می‌شود. در آیه دیگری هم به مؤمنان می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِّنَ الْكُفَّارِ، وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾.

ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیک‌ترند، و باید که (در جنگ) از شما شدت و حدّت (و جرأت و شهامت) ببینند. (توبه / ۱۲۳)

نقشه همگانی را برای حرکت و جنبش اسلامی ترسیم می‌کند. در آیه زیر هم به مؤمنان می‌گوید:

﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ أَنْفِرُوا جَمِيعًا﴾.

احتیاط کنید و آمادگی خود را (برای مقابله با دشمنان) حفظ نمایید، و (برابر تاکتیک زمان و مکان) دسته دسته یا همگی با هم (به سوی جنگ) بیرون روید.

این آیه بیانگر جنبه اجرائی نقشه است که بدان «تاکتیک» جنگ گفته می‌شود. در سورة انفال گوشه‌هایی از این امور است:

﴿فَإِذَا تَفَقَّهْتُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مِّنْ خَلْفِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَذْغَرُونَ...﴾.

اگر آنان را در (میدان) جنگ رویاروی بیایی و برایشان پیروز شوی، آن چنان آنان را در هم بکوب که کسانی که در پشت سرایشان قرار دارند (و دوستان و یاران ایشان بشمارند) پند گیرند (و پراکنده شوند و عرض اندام نکنند). (انفال / ۵۷)

بدین منوال می‌بینیم که این کتاب قرآن نام، به مسلمانان تنها عبادات و مراسم دینی نمی‌آموزد و بس، و بدیشان تنها آداب و اخلاق یاد نمی‌دهد و بس،

همانگونه که مردم درباره دین چنین تصوّر بی‌ربط و ناجوری دارند. بلکه قرآن سراسر زندگی مسلمانان را در بر می‌گیرد، و می‌پردازد به هر آنچه زندگی واقعی مردمان در شرائط مختلف زمان و مکان، با آن روبرو می‌گردد. از اینجا است که قیومت تامّ و تمامی بر زندگانی آدمیان می‌طلبد، و درخور چنین حقّی هم می‌باشد. از فرد مسلمان، و از جامعه اسلامی، کمتر از این نمی‌خواهد و نمی‌پذیرد که باید زندگی آنان بطور کلی ساخت این برنامه باشد، و با دخالت و ارشاد آن، اداره گردد و راه برده شود. آشکارا باید گفت: قرآن از فرد مسلمان و همچنین از جامعه اسلامی نمی‌پذیرد که برای زندگی خود برنامه‌ها و پروژه‌هایی از منابع گوناگون تهیه ببینند و برابر آنها بروند و بنشینند. مثلاً برنامه‌ای برای زندگی شخصی، و عبادات و مراسم مذهبی، و اخلاق و آداب، از کتاب خدا برداشت کنند و سر و سامان دهند، و برنامه‌ای برای معاملات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و دولتی، از کتاب دیگری بگیرند، و یا آن را از تراوشهای اندیشه بشری - هر کس و هر کسانی که باشند - تهیه ببینند. وظیفه اندیشه بشری این است که از کتاب خدا و برنامه او، احکام تفصیلی فهم و استنباط کند و آن را بر رخدادها و پدیده‌های تازه زندگی منطبق گرداند، و مسائل متغیّر و متنوع روز را به شیوه‌ای که خداوند در درس گذشته این سوره ترسیم فرموده است، حلّ و فصل نماید. جز این کار چاره‌ای نیست. اگر چنین نشود، اصلاً ایمانی و اسلامی در میان نخواهد بود، بلی ایمانی و اسلامی وجود نخواهد داشت. زیرا کسانی که چنین کنند، یعنی برنامه زندگی خود را از منابعی جز قرآن تهیه ببینند و برابر اندیشه آدمیزادگان زیست کنند، در اصل هنوز ایمان را نپذیرفته‌اند و به دائرة ایمان در نیامده‌اند، و هنوز به ارکان اسلام اعتراف و اقرار ننموده‌اند. پیش از هر چیز گواهی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را اداء نکرده‌اند، گواهی که از آن پدیدار می‌گردد که حاکم و فرماندهی جز خدا، و قانونگذاری جز او وجود ندارد.

در میان شما گروهی هستند که (منافقت و خویشی را جزو شما قلمداد می نمایند و به جهاد نمی روند و) سستی می کنند و دیگران را نیز سست می نمایند و از جنگ باز می دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید (طعن زنانه) می گویند: براستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان (در جنگ) شرکت نداشتیم. و اگر رحمت خدا در برتان گرفت (و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد) درست مثل این که هرگز میان شما و ایشان مودت و دوستی نبوده، می گویند: کاش ما هم با آنان می بودیم و (از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت) بسی بهره می بردیم.

در گروههای منظم بیرون بروید و حرکت کنید. یا همگی بیرون شوید و بروید. نه این که برخی بروید، و بعضی سستی و کندی کنید و بمانید - در واقع چنین هم شد - و احتیاط بنمائید. احتیاط نه تنها از دشمن بیرونی، بلکه احتیاط از آنان که امروز و فردا کردند و کندی و سستی نمودند و پستی نشان دادند و دیگران را نیز کند و سست و خوار و پست داشتند. آنان نه تنها خویشی را به تنبلی و سستی می زدند و سرسنگینی می کردند و می نشستند، بلکه غیر خود را نیز به تنبلی و سستی می انداختند. البته این پیشه همیشگی خواری و پستی نمایندگان و کار به تأخیر اندازندگان است که خود چنین هستند و دیگران را نیز تا بتوانند چنین کنند، و در این مسیر روند و بر این مسیر برند. واژه «لَيِّطُونَ» در اینجا برگزیده شده است تا بیانگر سنگینی و لغزش باشد و زبان دچار اشتباه در تلفظ حروف و آهنگ آن شود، و تا این واژه سنگین را به پایان برد، گرفتار دشواریها و سکندریها آید. خود این واژه با آهنگ دشوار، و لغزشها و لیزها، و سنگینیها و پیچ هائی که دارد، حرکت مارپیچ درونی و کژی نفسانی را کاملاً به تصویر می کشد، آن پیچاپیچ درونی و کژی نفسانی که همدم و همراه با آن است گرچه از دیدگان نهان است! این امر از جمله زیباییهای هنری قرآن در کار تصویرگری است، قرآنی که حالت کاملی را با واژه

هان! این کتاب خدا است که برای مسلمانان بخشی از نقشه اجرایی پیکار را ترسیم می کند. پیکاری که با موقعیت آن زمان ایشان مناسبت داشته است. به خاطر بودن مسلمانان در میان دشمنانگهی خارجی، و وجود مسلمانان در میان منافقان و همپیمانان ایشان، یعنی یهودیان در داخل، پیش از هر چیز دیگری خداوند مسلمانان را بیدار باش می دهد و به حذرشان می خواند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده اید، احتیاط نمائید و آمادگی خود را (برای مقابله با دشمنان) حفظ کنید.

همگی از دشمنان خود برحذر باشید و احتیاط کنید. مخصوصاً برحذر باشید و احتیاط نمائید از آنان که سستی و تنبلی می کنند و دیگران را نیز سست و تنبل می سازند و در صفوف مسلمانان خود را پنهان کرده اند. کسانی که در این آیه از ایشان یاد می خواهد شد:

﴿فَأَنْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ أَنْفِرُوا جَمِيعًا﴾.

(برابر تاکتیک زمان و مکان) دسته دسته یا همگی با هم (به سوی جنگ) بیرون روید.

«ثُبَاتٍ»: جمع ثُبَّة، یعنی مجموعه. مقصود این است که یک یک برای جهاد بیرون نروید. بلکه در دسته های کوچک یا همگی به صورت لشکری بیرون بروید. این را بر حسب سرشت پیکار انجام دهید ... زیرا اگر مجاهدان یک یک به جهاد بروند، دشمنان تک تک ایشان را شکار می کنند، دشمنانی که در همه جا پراکنده اند. بویژه اگر دشمنان ایشان در درون سپاهیان اسلام پخش و پراکنده باشند. در صدر اسلام این چنین بود. دشمنان که در منافقان و یهودیان خلاصه می شدند، در دل مدینه پخش و متفرق بودند.

﴿وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيِّطُونَ. فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا: قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ، إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً. وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ - كَأَنْ لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ - يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ، فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً﴾.

واحدی ترسیم می‌کند<sup>(۱)</sup>.

همچنین ترکیب بند جمله سراسر آن: «وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَّيُطِغَنَّ» بیانگر این است آنان که سستی و کندی می‌کردند و دیگران را نیز سست و کند می‌گرداندند، با استنباط از واژه «مِنْكُمْ» گروه اندکی از مسلمانان بودند و در کار سست کردن و کندی نمودن کاملاً پافشاری می‌کردند و تلاش و تکاپو می‌نمودند و پیوسته در گشت و گذار بسر می‌بردند... چرا که در این جمله چندین تأکید وجود دارد و دالّ بر اصرار و پافشاری چنین گروهی در امر سست نمودن و کندی داشتن است، و می‌رساند که این گروه تأثیر بسزائی در صف مسلمانان داشته‌اند، و مسلمانان سخت از کار آنان متأثر گشته‌اند.

از اینجا است که روند قرآنی نورافکنها را متوجه آنان می‌سازد و ایشان را آشکار، و راز درونشان را روشن و برملا می‌سازد، و ماهیت نفرت‌انگیز آنان را ترسیم می‌نماید، البته با شیوه به تصویر کشیدن شگفت‌انگیز قرآنی:

هان! ببینید این آنانند! با همه انگیزه‌هایشان، و با تمام اعمال و اقوالشان، در مقابل دیدگان شما مجسم و آماده‌اند! هان! بنگرید این آنانند! بی‌پرده و آشکار در برابر دیدگانند! انگار زیر میکروسکوب گذاشته شده‌اند. میکروسکوبی که رازها و نهانیهای درون را می‌نمایاند، و انگیزه‌ها و علّت‌ها را آشکارا نشان می‌دهد. هان! بنگرید این آنانند! همانگونه دیده می‌شوند که در روزگار پیغمبر ﷺ می‌زیستند، و در همه روزگاران دیگر بوده‌اند و خواهند بود. هان! بنگرید و ببینید این آنانند! مردمان ضعیف و بی‌اراده و کجرفتار و متقلب. دارای همت‌های کوچک و بی‌مقدار، همچون خودشان کوچک و ناچیز! هدفی بالاتر از مصالح شخصی خود ندارند. افقی بالاتر از پیکرهای محدود و کوچک خود نمی‌بینند. سراسر دنیا را بر محور واحدی می‌چرخانند. این محور هم خودشانند و لحظه‌ای آن را فراموش نمی‌گردانند!

آنان سستی و تنبلی می‌کنند و درنگ می‌ورزند. پنهان کاری می‌کنند و آشکارا دست به کاری نمی‌یازند. همانگونه که می‌گویند: چوگان را از وسط می‌گیرند. اندیشه ایشان درباره سود و زیان، همان اندیشه‌ای است که شایسته منافقان حقیر و ضعیف است: از پیکار دوری می‌گزینند و از جنگ خویشان را می‌دزدند. اگر به مجاهدان رنجی رسد، و یا در برخی از اوقات بلائی و آزمونی برایشان پیش آید، چنین واپس ماندگانی که در خانه و کاشانه خود مانده‌اند و به جنگ نرفته‌اند، شادمان می‌گردند و فرار از جهاد و نجات از محنت و مصیبت آن را برای خود نعمتی می‌دانند:

﴿فَإِنْ أَصَابَكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا: قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ، إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا﴾.

پس اگر مصیبتی به شما رسید (طعن زنانه) می‌گویند: براستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان (در جنگ) شرکت نداشتیم.

آنان شرم نمی‌کنند - نجاتی را که با نرفتن به جنگ نعمت بشمار می‌آورند - همچون نعمتی را به خدا نسبت می‌دهند؟ خدائی که با فرمانش مخالفت کرده‌اند و در خانه و کاشانه خود نشسته‌اند و برای جهاد نرفته‌اند! نجات در چنین ظروف و شرائطی هرگز نعمت خدا نیست. زیرا نعمت خدا با مخالفت فرمان یزدان بدست نمی‌آید، هر چند که چنین نجاتی در ظاهر نعمت است.

چنین نجاتی در پیش کسانی نعمت شمرده می‌شود که با خدا معامله نمی‌کنند. آن کسانی که نمی‌دانند خداوند ایشان را برای چه چیزی آفریده است. با طاعت و جهاد خدا را نمی‌پرستند تا برنامه او را در زندگی پیاده کنند. نعمت برای کسانی بشمار است که همچون مورچگان به افق‌هایی بالاتر از زیر پای خود در کسره زمین نمی‌نگرند. نعمت است برای انسانهایی که نمی‌دانند که

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل «التناسق الفنی»، چاپ «دار الشروق».



ایشان مودّت و دوستی نبوده، می‌گویند: ای کاش ما هم با آنان می‌بودیم و (از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت) بسی بهره می‌بردیم.

تنها آرزوی ناچیز ایشان، غنیمت بردن و سلامت برگشتن است! درباره غنیمت ناچیز دنیا و حفظ چند روزه خود، می‌گویند:

﴿فَوْزًا عَظِيمًا﴾.

دستاورد سترگ و مقصود بزرگ.

شخص مؤمن از سلامت برگشتن و غنیمت بدست آوردن، بدش نمی‌آید، اما بدو امر شده است که آنها را از خدا بخواهد. مؤمن آرزوی فرا رسیدن بلا را نمی‌کند، بلکه از او خواسته شده است که عافیت و تندرستی را از خدا طلب کند. به هر حال تصویری که از مؤمن در ذهن است جز این تصویر زشت و منفوری است که تعبیر قرآنی از این دسته متمرد و نافرمانبردار ترسیم می‌فرماید.

قطعاً مؤمن بلا را آرزو نمی‌کند، بلکه از خدا عافیت و تندرستی را می‌طلبد. اما وقتی که برای جهاد دعوت شد، بدون سرسنگینی و تنبلی به سوی جهاد بیرون می‌رود. بیرون می‌شود و از یزدان جهان یکی از دو خیر و خوبی را عاجزانه درخواست می‌نماید: پیروزی، یا شهادت را. هر دوی اینها هم تفضل الهی و لطف خدادادی است. هر دوی آنها مقصود بزرگ و دستاورد سترگ است. اگر خدا شهادت را قسمت او کرد، بدین تقسیم راضی و از این بهره خوشنود است، و از مقام شهادتی که در پیشگاه خدا بدست می‌آورد، شاد و شادمان می‌گردد. اگر هم یزدان سبحان غنیمت و مراجعت را بهره او فرمود، از این فضل و مرحمت خداوند جهان سپاسگزاری می‌کند، و از پیروزی یزدان شادمان می‌گردد. دیگر شادی او تنها به خاطر نجات پیدا کردن و سلامت از معرکه و پیکار برگشتن نیست. این اقی است که خدا خواسته است که مسلمانان را بلند گرداند و بدان برساند. این افق والا را وقتی به مسلمانان نشان می‌دهد که برایشان تصویر

بلا و مصیبت در راه خدا، و در جهاد برای پیاده کردن برنامه خدا و بالا بردن واژه خدا و اجراء فرمان یزدان، سراپا لطف و مرحمت آفریدگار است و گزینۀ پروردگار. کردگار جهان این لطف و مرحمت را تنها شامل کسانی از بندگان می‌فرماید که آنان را شایسته این فضل و نعمت دیده باشد و برای دریافت آن ایشان را برگزیده باشد. آنان را برمی‌گزیند و شایسته این می‌بیند تا در زندگی این جهان با وجود ضعف بشری خود اوج گیرند و از اسارت کرۀ زمین آزاد و رها گردند و به زندگی والائی دستیابی پیدا کنند که بر آن چیره و مالک گردند، نه این که آن زندگی بر آنان چیره و مالک شود. همچنین خداوند متعال می‌خواهد ایشان را با این آزادی از بند زمین و این اوج گیری، شایان قرب خود در آخرت گرداند و در مقام والای ارزشمند شهیدان منزل و مأوايشان دهد!

مردمان بلاشک همه می‌میرند، اما تنها شهیدان راه خدا «شهید شدن را می‌خواهند». شهادت در راه خدا لطف بزرگ و نعمت سترگ یزدان است.

اما اگر کار بگونه دیگری شد و مجاهدان پیروز گردیدند، مجاهدانی که برای کارزار بیرون رفته‌اند و آمادگی پذیرش هر آن چیزی را دارند که خدا بهره ایشان می‌فرماید و بر سر آنان می‌آورد. اگر فضل خدای نصیبشان شود و خدا پیروزی و غنیمت را بدیشان مرحمت فرماید، آنان که از جهاد خویشتن را واپس زده‌اند و خانه‌نشینی گزیده‌اند، پشیمان می‌گردند از این که چرا در این پیکار پر سود انباز مجاهدان نگشته‌اند و با ایشان در جنگ شرکت نکرده‌اند! البته بر سود بر حسب برداشت نزدیک ناچیزی که آنان از سود و زیان دارند:

﴿وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ، لَيَقُولُنَّ - كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ - يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾.

اگر رحمت خدا در برتان گرفت (و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد) درست مثل این که هرگز میان شما و

﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ. وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَيُتْلَقْ أَوْ يَغْلِبْ، فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

باید در راه خدا کسانی جنگ کنند که زندگی دنیا را به آخرت می فروشند (و فانی را با باقی معاوضه می کنند). و هر کس در راه خدا بجنگد و کشته شود، و یا این که پیروز گردد، (در هر دو صورت در آخرت) پاداش بزرگی بدو می دهیم.

باید در راه خدا بجنگد. چرا که اسلام جنگی را به رسمیت نمی شناسد جز جنگ در این راه را. جنگی را نمی پذیرد که برای غنیمت، یا غلبه و قدرت، و یا برای مجد و عظمت شخصی یا نژادی باشد.

اسلام برای تسلط و چیرگی بر سرزمینی نمی جنگد. اسلام برای غلبه بر ساکنان محلی به جنگ نمی پردازد. اسلام نمی جنگد تا مواد خام کارخانه های صنعت را تأمین کند، و بازارهایی را برای مصنوعات و تولیدات بسپارد، یا در مستعمره ها و شبه مستعمره ها برای سرمایه ها جا و مکانی پیدا کند. اسلام هرگز نمی جنگد جهت کسب عظمت و قدرت برای کسی، خاندانی، طبقه و دسته ای، دولت و کشوری، امت و ملتی، جنسی و نژادی، و ... بلکه اسلام تنها و تنها می جنگد در راه خدا، برای والائی فرمان یزدان در زمین، استقرار برنامه آفریدگار در اداره زندگی، بهره ور و بهره مند ساختن انسانها از خیرات و برکات این برنامه، و برپائی و برجائی دادگری مطلق خداوند دادار «در میان مردمان» همراه با آزادی هر کسی در انتخاب عقیده ای که در سایه این برنامه ریائی انسانی جهانی همگانی، بدان بسنده کند و از دل پذیرای آن شود.

هنگامی که مسلمان بیرون رود تا در راه خدا بجنگد و هدفش والائی فرمان خدا، و استقرار و پابرجائی برنامه یزدان در زندگی خود و مردمان باشد، سپس در چنین جنگی کشته شود، شهید خواهد بود، و در پیشگاه جهان آفرین به مقام شهیدان نائل خواهد شد. اما اگر مسلمانی برای هدف دیگری - جز این هدف - بیرون رود،

نفرت انگیزی از آن گروه منفور ترسیم می فرماید که «از خودشان» هم هستند. بلی زمانی این افق والا را به مسلمانان نشان می دهد که برایشان پرده از روی گروه نابکاری برمی دارد که در صف مسلمانان جای گرفته اند و جای خوش کرده اند و سستی و تنبلی می کنند و دیگران را نیز سست و تنبل می گردانند. تا این که گروه مؤمنان از آنان خویشتر را بر حذر دارند، همانگونه که از سایر دشمنان دیگر خود را بر حذر می دارند. به دنبال این بر حذر داشتن و بیدار باش دادن گروه مسلمانان و به نهضت خواندن و بر پا دادن ایشان در آن زمان، یک نمونه انسانی با این چند واژه اندک از واژگان قرآن به تصویر کشیده می شود، نمونه ای که در میان انسانها در طول قرون و اعصار مختلف، و در سرزمینهای متفاوت، مکرر می گردد.

آنگاه این حقیقت ماندگار می ماند. گروه مسلمانان پیوسته آن را می نگرند و می یابند و در برابر دیدگانشان مجسم می دارند. چنین حقیقتی این است که در صف مسلمانان چه بسا از این قبیل افراد یافته شوند. اما نباید از خود ناامید گردند. بلکه باید بر حذر باشند و به پیش بروند. بکوشند با پرورش و رهنمونی و تلاش، نقص را برطرف کنند و رخنه را ببندند و ضعف را برطرف سازند، و گامها و احساسها و حرکتها را هماهنگ نمایند.



پس از آن، روند قرآنی به پیش می رود و می کوشد که این افراد تنبل خانه نشین و سرسنگین و چنگ زده به زمین را بالا برد و منزلت بخشد، و در ایشان بیدار گرداند حس چشم دوختن به چیزی که بهتر و ماندگارتر است و آخرت نام دارد. همچنین تلاش میکند آنان را به فروش دنیا و خرید آخرت تشویق و ترغیب کند. بدیشان وعده می دهد که اگر چنین کنند، در هر دو صورت لطف و نعمت خدای را بدانان عطاء می نماید، و یکی از دو خیر و خوبی: پیروزی یا شهادت را بهره آنان می فرماید:

دنیا نخرند، معامله پس زیانباری انجام داده‌اند، حال در گیر و دار جهان زمینی غنیمت بدست آورده باشند یا غنیمت نبرده باشند، یکسان است و زیان آشکار و عیان است. آخر دنیا در برابر آخرت چیست؟ دنیا کجا و آخرت کجا؟! غنیمت بردن اموال و دارائی در برابر فضل خدا و لطف یزدان چه چیز بشمار است؟! مگر نه این است که مرحمت و فضل یزدان هم شامل دارائی است و هم در بر گیرنده جز آن؟! ❁

سپس روند قرآنی به مسلمانان رو می‌کند، و از شیوه حکایت و تصویر کشی از آن اشخاص کند و سست و تنبلی که دیگران را نیز به بی‌کارگی و بی‌مایگی می‌خواندند، روی می‌گرداند و به شیوه خطاب می‌پردازد و با جملگی گروه مسلمانان به سخن درمی‌آید و دل‌هایشان را برای مردانگی به فروش می‌اندازد و آنان را در برابر مردان و زنان و کودکان ناتوان و درمانده بر سر رحم می‌آورد. ناتوانان و درماندگانی که در مکه از دست مشرکان می‌چشیدند آنچه که می‌چشیدند و نمی‌توانستند هجرت کنند و خویشان را به مدینه برسانند و آئین و باور خود را نجات دهند. چنین بیچارگانی به رهایی خود چشم دوخته بودند و زاری کنان یزدان را به کمک می‌طلبیدند و دعا می‌کردند که خداوندگار جهان راهگشائی فرماید و وسیله رستگاری ایشان را از سرزمین ستمگری و تعدی فراهم آورد و فریادرسی را برایشان برساند ... روند قرآنی این چنین بدیشان رو می‌کند و با ایشان به سخن درمی‌آید تا این که بدانان والائی مقصد و بزرگی فرجام و سترگی هدف چنین جنگ و پیکاری را الهام کند. جنگ و پیکاری که خداوند ایشان را بدان می‌خواند و از آنان می‌خواهد که همگی بدون درنگ و سرسنگینی و سستی و کندی، به سوی آن بیرون روند و حرکت کنند. این فرمان را با شیوه ترغیب و تشویق بیان می‌فرماید و کندی و تنبلی و خانه‌نشینی را جائز نمی‌داند و بلکه زشت می‌شمارد:

«شهید» گفته نمی‌شود و چشم براه پاداش خود در پیشگاه خدا نباشد، بلکه چشم براه دریافت پاداش در نزد کسی باشد که به خاطر مرام و مراد او بیرون آمده است و جنگیده است و جان داده است ... کسانی که چنین فردی را «شهید» نام می‌دهند، بر خدا دروغ می‌بندند، و خویشان و دیگران را با چیزی پاک می‌انگارند که خدا مردمان را با چنین چیزی پاک نمی‌شمارد! چنین کسانی از زبان آفریدگار ناروا می‌گویند و برکردگار دروغ می‌بندند!

پس باید در راه خدا با این قید و قیود و تعیین مرز و حدود کسانی بجنگند که دنیا را می‌فروشند تا با آن آخرت را خریداری کنند. در این صورت است که مرحمت و نعمت بزرگی از جانب خدا بدیشان تعلق می‌گیرد، و چه آنانی که در راه خدا کشته می‌شوند، و چه آنانی که در راه خدا پیروز می‌شوند، هر دو گروه مورد عنایت کریمانه یزدان قرار می‌گیرند و به پاداش بزرگ ایزد سبحان نائل می‌شوند:

﴿وَمَنْ يُقَاتِلْ - فِی سَبِيلِ اللَّهِ - فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ، فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

هر کس در راه خدا بجنگد و کشته شود یا این که پیروز گردد، (در هر دو صورت در آخرت) پاداش بزرگی بدو خواهیم داد.

با این پسوده، برنامه قرآنی به بالا بردن چنین انسان‌هایی می‌پردازد، و آنان را امیدوار به نعمت و رحمت خداوند بزرگوار می‌سازد، و در هر دو صورت دل‌هایشان را آویزه الطاف یزدان و فضل بیکران خدای مهربان می‌نماید. بیم این انسان‌های وارسته را از کشتن می‌کاهد، و عشق به غنیمت را هم در دل آنان کم و ناچیز می‌گرداند، و بدیشان یاد می‌دهد که زنده ماندن یا غنیمت بردن با مقایسه با فضل عظیم و لطف عمیم خدا، چیزی نمی‌ارزد و بهائی ندارد. از سوی دیگر روند قرآنی با این پسوده انسان‌های مؤمن را از معامله زیانباری گریزان می‌سازد که آخرت را به دنیا فروختن است. اگر آنان آخرت را به دنیا بدهند، و آخرت را با

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ. الَّذِينَ يَقُولُونَ: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا، وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصْرًا؟﴾.

چرا باید در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای نجنگید که (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند (و بر ما بیچارگان ستم روا می‌دارند) خارج ساز، و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور، و از سوی خود یابوری برایمان قرار بده، (تا ما را یاری کند و از دست ظالمان برهاند).

چگونه از جنگ در راه خدا، و از کارزار برای رهائی مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره دوری می‌گزینید؟ آن بیچارگانی که سیمایا و چهره‌هایشان در صحنه‌ای پیدا و هویدا است که مسلمان را به حمایت و جانبداری از ایشان و حفظ حرمت مؤمنان می‌خواند، و بطور کلی عاطفه نوع دوستی آدمیان را برانگیخته می‌کند؟ آنان کسانی‌اند که سخت‌ترین محنت و درد را می‌چشند و به بدترین وجه از دین برگردانده می‌شوند. آخر محنت و درد ایشان به سبب داشتن عقیده است، و هر چه بر سرشان می‌آورند برای برگرداندن ایشان از دین است. این است که رنج و دردشان بسی سنگین است. چرا که محنت و درد حاصل از عقیده و آئین، به مراتب دردناک‌تر و سخت‌تر است از محنت و رنج و دردی که از لحاظ دارائی و زمین و جان و ناموس گریبانگیر آدمی می‌گردد و انسان را داغ و تافته می‌دارد. آخر این درد و رنجی است که در ویژه‌ترین ویژگی‌های انسانی متوجه آدمی می‌گردد، آن ویژگی که بزرگواری جان و ناموس و حق و حقوق اموال و دارائی و زمین و آب و ملک، در مرتبه‌ای بعد از آن قرار دارند و دنباله‌رو و پیرو آن بشمارند.

منظرة زن فرتوت و درهم شکسته و کودک ضعیف و ناتوان، منظرة بسیار کارگر و برانگیزاننده و

هیجان‌انگیزی است. اما منظرة پیر مردانی که نمی‌توانند به دفاع برخیزند - مخصوصاً زمانی که دفاع از آئین و باور در میان باشد - دست کمی از منظرة پیشین ندارد. از نمایش همه این مناظر برای فراخواندن مسلمانان به جهاد در راه خدا، در این آیه استفاده شده است. و دیدن این منظره‌ها خود به تنهایی برای تحریک احساسات و به پا ساختن برای جهاد، کافی و بسنده است. این است که قرآن پاسخ ندادن به این فریادها را بسی زشت می‌داند. مگر می‌شود چنین فریادهائی را شنید و در خانه نشست و بر اسب همت تازیانه نزد و به میدان کارزار نگریخت؟! این شیوه‌ای است که عمیقاً تأثیر می‌گذارد و به ژرفای دل‌ها می‌خزد و سراپای درون را سرک می‌کشد و شعور و احساس را به تلاطم و خروش می‌اندازد و در ژرفای نفس مؤثر می‌افتد.

در اینجا لازم است نگاهی بیندازیم به جهان‌بینی اسلامی درباره شهر و زمین و میهن:

﴿هَذِهِ الْقَرْيَةُ الظَّالِمِ أَهْلُهَا﴾.

این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند.

این شهر و دیاری که اسلام آن را - در جای خاص خود - «دارالحرب»<sup>(۱)</sup> بشمار می‌آورد، و از مؤمنان برای رهائی بخشیدن مسلمانان ضعیف و درمانده آنجا می‌خواهد که به جنگ برخیزند و نبرد کنند، شهر «مکه» است. منزل و مأوای مهاجرانی که بدین گرمی از ایشان دعوت به عمل می‌آید با مشرکان آنجا بجنگند و کارزار کنند، و از مسلمانان ضعیف آنجا هم سخت خواسته می‌شود که از مکه بیرون شوند.

این که مکه شهر و دیار مهاجران است، تغییری در دیدگاه اسلام پدید نمی‌آورد. وقتی که در آنجا قانون خدا اجراء نمی‌گردد و برنامه او پیاده نمی‌شود، و زمانی که مؤمنان در آنجا از آئینشان برگردانده می‌شوند، و بر اثر عقیده مورد عذاب قرار می‌گیرند، آنجا شهر و دیار جنگ بشمار است و وظیفه مسلمانان مدینه کارزار.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾.

کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه یزدان می‌جنگند.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ﴾.

و کسانی که کفر پیشه‌اند، در راه شیطان می‌جنگند.

مؤمنان در راه خدا می‌جنگند، تا برنامه یزدان را پیاده کنند، و قانون او را استقرار بخشند، و دادگری را «میان مردمان» به نام خدا پابرجا و بردوام دارند، نه به نام کس دیگری و تحت عنوان دیگری. چرا که معترف هستند به این که خدا یکتا و یگانه است و تنها او معبود و لذا همو حاکم است:

کافران در راه شیطان می‌جنگند، تا برنامه‌های گوناگونی را پیاده کنند، برنامه‌هایی که جدای از برنامه خدایند، و قانونهای جوراجوری را استقرار بخشند که جدای از قانون خدایند، و ارزشهای مختلفی را پابرجا دارند که جدای از ارزشی است که خدا اجازه آن را صادر فرموده است، و معیارهای متفاوتی را به میان آورند و استوار سازند که مغایر با معیار خدایند.

مؤمنان می‌ایستند و به ولایت و حمایت و رعایت خدا تکیه می‌زنند. اما کافران می‌ایستند و تکیه می‌زنند به ولایت شیطان با پرچمهای گوناگون، برنامه‌های جوراجور، قانونهای مختلف، شیوه‌های متفاوت و راههای متفرق، ارزشهای دگرگون، و معیارهای گوناگون پراکنده‌ای که دارند. همه آنان دوستان شیطانند.

خداوند متعال هم به مؤمنان دستور می‌فرماید که با دوستان و یاران شیطان بجنگند، و از مکر و کید آنان، و از نیرنگ شیطان هراسی نداشته باشند:

﴿فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾.

با یاران شیطان بجنگید. بیگمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است.

بدین منوال مسلمانان بر زمین سفتی می‌ایستند و زیر پای خود را تهی و سست نمی‌بینند. پشت خویش را تکیه داده‌اند بر تکیه‌گاه استواری. وجدانهای ایشان

مسلمانان مدینه به عنوان این که «مکه» دارالحرب است به جنگ با مشرکان می‌پردازند، نه این که از شهر و دیار پیشین خود دفاع می‌کنند. تنها به خاطر رهائی مکه هم نیست که می‌جنگند، بلکه می‌جنگند و می‌رزمند تا برادران مسلمان خود را از زیر ستم ساکنان آنجا رستگار سازند ... پرچمی که مسلمان در حمایت و حفاظت از آن می‌کوشد، عقیده و باور خودش می‌باشد. دیار و میهنی که به خاطر آن جهاد می‌کند، دیار و میهنی است که قانون و شریعت خدا در آنجا حاکم و فرمانروا است. سرزمینی که از آن به دفاع برمی‌خیزد «دارالاسلام» است، دارالاسلامی که برنامه یزدان برنامه زندگی مردمان است ... هرگونه جهان‌بینی دیگری جز این، درباره شهر و دیار و سرزمین، جهان‌بینی غیراسلامی است، و از تراوش جاهلیتها است، و اسلام آن را به رسمیت نمی‌شناسد.

سپس پسوده روانی دیگری به میان می‌آید و همتها را به خیزش، و اراده‌ها را به شورش می‌اندازد، و راه را روشن می‌گرداند، و ارزشها و فرجامها و هدفها را مشخص می‌سازد، ارزشها و فرجامها و هدفهایی که هر گروهی برای دستیابی بدانها تلاش می‌ورزد و بکار می‌پردازد:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ. فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾.

کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه یزدان می‌جنگند، و کسانی که کفر پیشه‌اند، در راه شیطان می‌جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید. بیگمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است.

در یک پسوده مردمان بر دو راهه جدائی قرار می‌گیرند، و در یک لحظه هدفها به تصویر کشیده می‌شوند، و خطها واضح و روشن می‌گردند. آنگاه مردمان دو دسته متمایز می‌شوند و زیر دو پرچم جداگانه قرار می‌گیرند:

در پرتو چنین جهان‌بینی راستین مسلمانان، در باره جنگ ایشان با کافران - این که چه شاهد پیروزی را در آغوش گیرند، و چه کشته شوند و بمیرند، در هر دو حال بُرد با آنان است - در طول تاریخ جهاد در راه خدا، چه در زمان مسلمانان صدر اسلام، و چه در زمانهای مختلف روزگاران بعدی و در میان نژادها و نسلهای مختلف، معجزه‌ها به وقوع پیوسته است و خوارق زیادی صورت گرفته است. از بس که این معجزات و خوارق مشهور و بی‌شمار است، بر خود لازم نمی‌بینیم که در این راستا مثالهایی ذکر کنیم. در پرتو همین جهان‌بینی والا بوده است که در کمترین مدتی که در تاریخ شناخته شده است، آن موج ستبر و سترگ اسلامی بالا گرفت. این جهان‌بینی گوشه‌ای از تفوقی است که برنامه الهی برای گروه مسلمانان پدید آورده است و پیاده کرده است و آنان را بر اردوگاههای دشمنان برتری بخشیده است، آن برتری و تفوقی که در این جزء قبلاً بدان اشاره کردیم. بنیاد خود این جهان‌بینی هم بخشی از پیکار همگانی فراگیری است که قرآن کارزار آن را در پهنه دل و درون مسلمانان آغاز کرد، آنگاه که مؤمنان را با دشمنانشان به نبرد کشاند، دشمنانی که از حیث تعداد نفرات و هم از لحاظ مادیات برتر از مسلمانان بودند، ولی از نظر عقیدتی و جهان‌بینی، از مسلمانان عقب بودند، و به همین علت هم شکست خوردند.

ما هم اینک از پس پرده قرون و اعصار، تلاش و کوششی را می‌بینیم که برنامه الهی برای پدید آوردن این جهان‌بینی و استوار کردن آن مبذول داشته است. این کار، سهل و ساده نبود. تنها سخنی نبود که گفته شود. بلکه برای چاره‌جویی خودپرستی و حفظ ذات، و زدودن حرص و آز بر این چند روزه حیات - با هرگونه وسیله ممکن و پرداخت بهای سنگین - و دگرگون ساختن دیدگاه نادرست مردمان درباره حقیقت سود و زیان، به تلاش پیاپی و ناگسستنی و فراوانی نیاز بود ... در این درس، به باقیمانده چنین چاره‌جویی و تلاش

آسوده و آرام و راضی و خشنود است از این که به پیکاری و نبردی می‌پردازند که برای خدا است و کمترین بهره‌ای برای خودشان در بر ندارد. نه برای خودشان بهره‌ای در بر دارد و نه برای قوم ایشان. نه برای نژاد آنان نصیبی در آن است و نه برای خویشاوندان و قبیله ایشان سهمی در آن موجود است. این نبرد و پیکار تنها و تنها برای آفریدگار و به خاطر برنامه و قانون کردگار است و پس! آنان با گروهی می‌جنگند که طرفدار باطلند و باطل‌گرایند. ایشان با مسلمانان می‌جنگند تا باطل بر حق پیروز شود! مگر نه این است که چنین اشخاصی می‌جنگند تا برنامه‌های جاهلیت انسانها - همه برنامه‌های ساختار بشری، جاهلیت است - بر برنامه خدا پیروز شود؟ و پروژه‌های جاهلیت انسانها - همه پروژه‌های انسانها جاهلیت است - بر پروژه خدا چیره گردد؟ و قانونهای انسانها - همه قوانین انسانی جاهلیت است - بر قانون خدا غلبه پیدا کند؟ و ستمگریهای آدمیان - هر حکمی از سوی آدمیان صادر شود و خدا بدان اجازه نداده باشد، ستمگری است - بر دادگری خداوند جهان پیروز گردد، عدالتی که مردمان مأمورند برابر آن میان انسانها حکومت و داوری کنند؟

مسلمانان وارد پیکار و کارزار می‌گردند و یقین دارند که یزدان جهان سرپرست ایشان است. با گروهی رویاروی می‌شوند و می‌رزمند که شیطان سرپرست آنان می‌باشد، لذا ضعیف و ناتوان خواهند بود. چرا که نیرنگ اهریمن پیوسته ضعیف و ناچیز بوده است.

با توجه به همین است که سرنوشت پیکار و کارزار، در ذهن مؤمنان مشخص و آشکار است. پیش از آن که به نبرد پردازند، فرجام جنگ در نظرشان هویدا و پیدا است. در جنگ، مؤمن اگر به شهادت برسد، نتیجه جنگ را کاملاً می‌داند، و اگر هم بماند و پیروز شود و پیروزی را با چشم سر ببیند، باز هم مطمئن است که پادشاه بزرگ را دریافت می‌دارد. پس بطور یکسان، شهادت یا پیروزی، به نفع مؤمنان است.

مستمزی پرداخته می شود.

چون از پیش پیغمبر ﷺ برمی خاستند و می رفتند، دسته ای از ایشان چیزی در دل می گرفتند و به ذهن راه می دادند که برخلاف چیزهایی بود که بیشتر می گفتند. اینان از زمره اشخاصی بودند که چون خبری از امن و آمانی و یا خوف و هراسی می شنیدند، آن را پخش می کردند.

روند قرآنی به پیش می رود تا از کار اینان به شیوه ویژه قرآن، اظهار شگفتی کند، شیوه خاصی که حالت نفسانی و چگونگی روانی را به تصویر می کشد. بگونه ای به تصویر می زند که انگار دیده می شود و حس می گردد. بدین وسیله جهان بینی بد و ناپسند آنان، و حتی دیگران را، و برداشت آنان و سایرین را درباره حقائق مرگ و زندگی، اجل و قدر، خیر و شر، نفع و ضرر، کسب و خسارت، و معیارها و ارزشها، تصحیح می کند، و چنین حقاقتی را با شیوه ای به تصویر می کشد که همه حقائق را بگونه الهامگرانه مؤثری به تصویر می زند و به نمایش درمی آورد:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ. فَلَمْ كُتِبْ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً. وَقَالُوا: رَبَّنَا لِمَ كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ؟ لَوْ أَنَّا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ! قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ، وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ أَتَّقَى. وَلَا تَظْلُمُونَ قَتِيلًا. أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ، وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ. وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا: هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا: هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ. قُلْ: كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. فَمَا لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا؟ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ. وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ! وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا، وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ: وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا. وَ يَقُولُونَ: طَاعَةٌ. فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ - وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ - فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ، وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا.

روند قرآنی به پیش می رود و پس از این اظهار شگفت می شود از کار دسته ای، بلکه بیش از دسته ای که جزو مسلمانان بودند. گویا برخی از مهاجران هم در میانشان قرار داشتند، مهاجرانی که برای اخذ اجازه جنگ شور و غوغا از خود نشان می دادند، آن زمان که هنوز در مکه بودند و اذیت و آزار می دیدند و تحت فشار قرار داشتند و تا آن وقت هنوز اجازه جنگ شرف نزول پیدا نکرده بود. اما چرا هنوز اجازه جهاد تا آن زمان به مسلمانان داده نشده بود، فلسفه آن را خدا می داند. ما به برخی از فلسفه آن اشاره خواهیم کرد و چندی بعد همراه با چیزهای دیگری از حکمت آن هم سخن خواهیم راند. هنگامی که حکومت اسلامی در مدینه پا بر جا شد، و خداوند صدور اجازه جنگ را برای مسلمانان و سایر انسانها خیر و مصلحت دید، جنگ را بر مؤمنان واجب گرداند. افرادی که برای جنگ حماسه سرائی می کردند، از جنگ واپس کشیدند و گذشته خود را نادیده گرفتند. قرآن چنین اشخاصی را به تصویر می کشد و می گوید:

﴿يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً! وَقَالُوا: رَبَّنَا لِمَ كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ؟ لَوْ أَنَّا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾.

از مردم همانگونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگار! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می شد اگر به ما فرصت بیشتری می دادی (تا از لذات دنیا بهره می گرفتیم؟).

آنان از جمله کسانی بودند که هرگاه خیر و خوبی بدیشان می رسید، می گفتند: این از جانب خدا و مراحم کردگار است. و اگر شر و بدی بدیشان می رسید، به پیغمبر ﷺ می گفتند: این از بدشگونی تو است! آنان از جمله کسانی بودند که می گفتند: اطاعت می شود! اما



أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا. وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ. وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ. وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا.

آیا نمی بینی (ای محمد و تعجب نمی کنی از) کسانی که (پیش از آن که اجازه جنگ صادر شود، نسبت به جنگ) علاقه نشان می دادند و هر چند) بدیشان گفته می شد: (وقت جهاد فرا نرسیده است)، دست از جنگ بردارید و نماز را بر پا دارید و زکات مال بدر کنید، (در ظاهر شتاب می کردند و گوششان به کسی بدهکار نبود). اما وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد داده شد) بدین هنگام دسته ای از ایشان از مردم همانگونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند) و گفتند: پروردگار! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می شد اگر به ما فرصت بیشتری می دادی (تا از لذات دنیا بهره می گرفتیم؟) بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، (و جزای شما داده شود) و کمترین ستمی به شما نشود. هر کجا باشید، مرگ شما را درمی یابد، اگر چه در برجهای محکم و استوار جایگزین باشید. (این ترسویان منافق) اگر خیر و خوبی (از قبیل پیروزی و غنیمت) بدیشان رسد، می گویند: این از سوی خدا است؛ و اگر بدی و مصیبتی (از قبیل خشکسالی و شکست) بدیشان رسد، می گویند: این از (شوم و نامبارکی) تو است! (بدانان) بگو: همه (آنچه از خوبی و بدی به شما می رسد) از سوی خدا است (و برابر قضا و قدر حق تعالی و بر پایه علت و معلول انجام می پذیرد). این مردمان را چه شده است که سخن نمی فهمند (و منطق سرشان نمی شود؟ ای پیغمبر!) آنچه از خیر و خوبی (از قبیل: رفاه و نعمت و عافیت و سلامت) به تو می رسد، از (فضل) خدا (بر تو) است، و

آنچه بلا و بدی (از قبیل: سختی و بیماری و درد و رنج) به تو می رسد از خود تو است (و به سبب قصور و گناهی است که مرتکب شده ای). ما شما را به عنوان پیغمبری برای (هدایت همه) مردم فرستاده ایم، و کافی است که خداوند گواه (بر تبلیغ تو و پذیرش یا عدم پذیرش آنان) باشد. هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است (چرا که پیغمبر جز به چیزی دستور نمی دهد که خدا بدان دستور داده باشد، و جز از چیزی نهی نمی کند که خدا از آن نهی کرده باشد) و هر که (به اوامر و نواهی تو) پشت کند (خودش مسؤول است و پاک نداشته باش) ما شما را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان فرستاده ایم (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس. این گروه متردد) می گویند: (از اوامر و نواهی تو فرمانبرداری و اطاعت می شود). ولی هنگامی که از پیش تو برخاستند و رفتند، دسته ای از آنان در خفاء چیزی را تدارک می بینند که مخالف آن (اوامر و نواهی و) چیزهائی است که تو می گوئی (و ایشان را بدانها گوشزد می نمائی). خداوند چیزهائی را که در خفاء تدارک می بینند و به چاره جوئی می نشینند بر آنان (در صحیفه اعمالشان) می نویسد (و روزی، پادافره و جزایشان را می دهد). پس بدانان اعتنائی مکن (و از نقشه خائنانه ایشان باکی به خود راه مده) و به خدا توکل کن (و کار و بار خویش را بدو تفویض نما) و کافی است که خدا وکیل و حافظ (تو) باشد. آیا (این منافقان) درباره قرآن نمی اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و واری نمی کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤید بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می کردند. و هنگامی که (خبر) کاری که موجب ترسیدن یا ترسیدن است (از قبیل: قوت و ضعف، و پیروزی و شکست، و پیمان بستن با این قبیله

و گسستن از آن قبیله ... به آنان (یعنی منافقان یا مسلمانان ضعیف الایمان) می‌رسد، آن را (میان مردم) پخش و پراکنده می‌کنند (و اخبار را به گوش دشمنان می‌رسانند). اگر اینگونه افراد، سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند (و خبرهایی را که می‌شنوند فقط به مسؤولان امور گزارش دهند) تنها کسانی از این خبر ایشان اطلاع پیدا می‌کنند که اهل حلّ و عقدند و آنچه بایست (از آن درک و فهم می‌نمایند. اگر فضل و رحمت خدا شما را در بر نمی‌گرفت (و شما را به اطاعت از خود و پیغمبرش، و برگشت امور به پیغمبر و مسؤولان کشوری و لشکری خویش هدایت نمی‌کرد) جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می‌کردید.

کسانی که این مجموعه‌های چهارگانه آیات<sup>(۱)</sup> درباره آنان صحبت می‌کند، چه بسا خود همان کسانی باشند که مجموعه پیشین در خود همین درس از ایشان سخن گفت: «وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ...». گویند جملگی این سخنان درباره منافقانی است که همه این اعمال و اقوالی که بیان شده است از آنان سر زده است.

ما نزدیک است که چنین سخنی را ترجیح دهیم و بپذیریم. زیرا نشانه‌های نفاق، در پرتو این مجموعه آیات، هویدا و پیدا است، و سیماهای نفاق از لابلای آنها روشن و آشکارا است. صدور چنین اعمال و اقوالی هم از دسته‌ها و گروههای منافقی که در صف مسلمانان خود را جای داده بودند، کاری است که با سرشت آنان سازگارتر از سرشت هر کس دیگری است، و با پیشینه‌های ایشان هم بهتر و نیکتر می‌خواند. یکی از ویژگیهای روند قرآنی نیز این است که میان همه آیات، ارتباط محکم و پیوند استواری برقرار می‌سازد. ولی با توجه به مجموعه نخستین این چهار مجموعه‌ای که همه درباره کسانی هستند که آیات: «قِيلَ لَهُمْ: كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ، وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ. فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ...» راجع بدانان است، ما را دچار تردید می‌کند در این که سخن همه آیه‌های مورد نظر از منافقان باشد. هر چند هم صفات منافقان در این آیه‌ها هویدا و پیدا

است، و تار و پود روند قرآنی و رشته سخن یزدانی، بیانگر همین مطلب است. اما مجموعه نخستین مجموعه‌های چهارگانه آیات، ما را بر آن می‌دارد که بگوئیم آیه‌های مجموعه پیشین درباره دسته‌ای از مهاجرانی نازل شده است که دارای ایمان ضعیفی بوده‌اند ولی منافق نبوده‌اند. ضعف هم نزدیک به نفاق است. شاید هر مجموعه‌ای از این مجموعه‌های چهارگانه، دسته جداگانه‌ای از گروههای منافقانی را به تصویر می‌کشد که در صف مسلمانان جای گرفته بودند. شاید هم همه این مجموعه‌ها درباره خوی و سرشت منافقان بطور عام باشند و سیماها و نشانه‌ها و گفتارها و کردارهای ایشان را برشمرند.

سبب توقف کوتاهی که در اینجا داشته‌ایم و در برابر آیه‌های مجموعه نخستین اندکی ایستاده‌ایم و آنها را ورنه از نموده‌ایم و گمان برده‌ایم که این مجموعه درباره دسته‌ای از مهاجران ضعیف الایمان است، و یا مراد کسانی است که هنوز جهان‌بینی ایمانی آنان، و نشانه‌های عقیدتی در دلها و خردهایشان، رشد و نضج پیدا نکرده است، سبب این است که برخی از مهاجران بدانگاه که هنوز در مکه بودند و اجازه جنگ صادر نشده بود، برای دفع اذیت و آزار مشرکان از مؤمنان، شور و شوقی برای نبرد و کارزار، از خود نشان می‌دادند. اما بدیشان گفته شد:

﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ، وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾.

دست از جنگ بدارید و نماز را بر پا دارید، و زکات مال بدر کنید.

حتی ما اگر چیزی را بپذیریم که هفتاد و دو نفر از یاران بیعت عقبه دوم به پیغمبر ﷺ پیشنهاد کردند و از او درخواست نمودند که اجازه فرماید با اهل منی بجنگند،

۱- مجموعه‌های چهارگانه، عبارتند از:

الف - «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ: كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ عَنْ حُرْمَاتِ اللَّهِ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَادْفَعُوا حُرْمَاتِ اللَّهِ وَلَئِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَئِنْ لَمْ تَنْصَحُوا لَسَوْفَ يَكُونُ حُرْمَاتُ اللَّهِ حُرْمَاتِ الْكُفْرَانِ».

ب - «وَلَا تَجْرُوا الْأَرْضَ أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ وَآخِئَتُكُمْ بِغَيْرِ إِذْنٍ».

ج - «وَيُؤْتُونَ طَاعَةً... تَا... فَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا».

د - «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْرِ... تَا... لَا تَنْتَبِهُوا إِلَّا قُلُوبُكُمْ».

ولی پیغمبر ﷺ بدیشان پاسخ داد و فرمود:  
(إِنَّا لَمْ نُوَمِّرْ بِقَتَالٍ).

به ما فرمان کارزاری داده نشده است.

این امر ما را بر آن نمی دارد که این دسته از پیشقدمان انصار را - آنانی که در بیعت عقبه شرکت کرده بودند - جزو منافقان بشمار آوریم، منافقانی که بقیه آیات از آنان سخن می گویند. همچنین هرگز چنین پیشقدمان انصاری را در ردیف ضعیف الایمانهائی که مجموعه نخستین آیات آنان را به تصویر می کشند، بشمار نخواهیم آورد. چرا که از پیشتازان انصار - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ جَمِيعاً - یعنی از این انسانهای پاک و گزیده، هرگز نفاق و ضعفی دیده و شناخته نشده است.

نزدیکترین احتمال به ذهن این است که بگوئیم: این مجموعه از آیات درباره مهاجرانی نازل شده است که پس از این که در مدینه استقرار پیدا کردند و شکنجه و آزاری نماند، از انجام وظائف جنگ سستی کردند و راجع به کارزار نفس ضعیفی پیدا کردند ... اما بقیه اوصاف نکوهیده درباره آنان نازل نشده باشد و مربوط بدیشان نباشد، بلکه چنین اوصاف نکوهیده ای درباره منافقان وارد گشته باشد. زیرا برای ما بسیار مشکل و دشوار است - هر چند که به پدیده های ضعف بشری آشنا هستیم - حتی مهاجری از این مهاجران پیشتاز را ننگین سازیم به این که بدی را به پیغمبر ﷺ نسبت دهد و نیکی را بدو نسبت ندهد! یا این که به زبان بگوید: اطاعت می شود، ولی چیزهای خلاف این را در دل جای دهد ... گرچه بعید نمی دانیم خصلت پخش اخبار و افعال راجع به امن و خوف، در آنان موجود باشد. زیرا وجود این خصلت، دال بر عدم تجربه درباره نظام و سیستم حکومتی است، نه دال بر نفاق.

حقیقت این است که ما خویشتن را نسبت بدین آیات بطور کلی، در موقعیتی می بینیم که نمی توانیم قاطعانه سخنی بگوئیم. روایاتی هم که درباره این آیات نقل شده اند، قطعیت و حتمیت ندارند. حتی موارد آیات

مجموعه نخستین هم از قاطعیت برخوردار نیستند. برخی می گویند: درباره گروهی از مهاجران نازل شده اند، و بعضی هم می گویند: راجع به گروهی از منافقان شرف نزول پیدا کرده اند.

لذا ما جانب احتیاط را رعایت می کنیم و مهاجران را پاک و دور از ننگ صفات رذیله ای می دانیم که در آیات مذکور بدانها اشاره شده است. از جمله:

هرگز مهاجران خویشتن را بدین ننگین نکرده اند که بدی را به پیغمبر ﷺ نسبت دهند، و خوبی را از او سلب کنند. همچنین تنها خوبی را از جانب خدا بدانند ولی بدی را از سوی خدا نینگارند.

هرگز مهاجران ننگ این را به خود نپذیرفته اند که در خدمت پیغمبر ﷺ بگویند: اطاعت می گردد و فرمانبرداریم. اما به دل چیز دیگری راه دهند و در باطن خلاف ظاهر کنند.

اما باید گفت: برای کسی که سیاق قرآنی را دنبال می کند، و در پرتو همدی فراوان با قرآن، شیوه تعبیر قرآنی را درک و فهم می کند، تجزیه روند آیات بدین شکلی که گذشت، سهل و ساده نیست ... یار و مددکار خدا است و پس.



﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قَبْلَهُمْ كَفُّوا أَيْدِيَكُمْ، وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ. فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً. وَقَالُوا لَرَبِّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ؟ لَوْ لَا أَخَّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ! قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ. وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تَظْلُمُونَ قَتِيلًا. أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ، وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ ...﴾

آیا نمی بینی (ای محمد و تعجب نمی کنی از) کسانی که (پیش از آن که اجازه جنگ صادر شود، نسبت به جنگ) علاقه نشان می دادند و هر چند بدیشان گفته می شد: (وقت جهاد فرا نرسیده است)، دست از جنگ بردارید و نماز را بر پا دارید و زکات مال بدر کنید (در ظاهر شتاب می کردند و گوششان به کسی بدهکار نبود). اما

هنوز وظائف و تکالیف دین در اندیشه چنین مؤمنی جای نگرفته است و روشن نگشته است.

چنین کسانی پس از این پرسش نابجا و ناهنجار، با آه و ناله و بیچارگی تمام، و با یک دنیا آرزو، به پروردگار عرضه می‌دارند:

﴿لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ﴾!

چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری میدادی!

به ما مهلت بیشتری می‌دادی و بدین زودبها ما را با این تکلیف سنگین خوفناک رویاروی نمی‌کردی.

چه بسا کسانی که حماسه سرانی میکنند و خویشتن را به آب و آتش می‌زنند و می‌خورشند و دلیری می‌فروشند، زمانی که هنگامه کارزار در می‌رسد و کار جدی می‌شود، از همگان بیشتر دچار جزع و فزع می‌شوند و بر دست و پای می‌افتند و راه گریز را در پیش می‌گیرند. اصلاً ممکن است این قاعده کلی باشد.

زیرا شور و غوغا نمودن و بیبایی و دلیری فروختن و بسی حماسه سر دادن، اغلب از عدم شناخت واقعیت تکالیف و وظائف سرچشمه می‌گیرد، نه از دلیری و تاب و توان و شکیبایی. حتی امکان این هم هست، این کارها از قَلَّتْ تحمّل سرچشمه بگیرند، قَلَّتْ تحمّل در وقت به تنگنا افتادن و شکنجه و شکست دیدن. همین قَلَّتْ تحمّل است که آنان را وامی‌دارد جنبشی و خیزشی بجویند و با هر شکل ممکن روی پیروزی را ببینند، بدون این که وظائف جنبش و تکالیف خیزش و بهای پیروزی را پیش چشم داشته باشند و به حساب و کتابی دست زده باشند. از اینجا است وقتی که با مشکلات جنبش و خیزش بیش از آنچه تصوّر می‌کردند روبرو می‌شوند، و سنگینی بها را بالاتر از آنچه می‌پنداشتند مشاهده می‌کنند، نخستین کسانی خواهند بود که به فریاد درمی‌آیند و اوایلا سر می‌دهند و فرو می‌افتند و دست و پای خود را گم می‌کنند. اما در عوض، کسانی پایداری می‌کنند و استقامت نشان می‌دهند که خویشتندارند و شکیبایند، و در برخی از اوقات دشواری و آزار را تحمّل می‌نمایند، و ادوات و وسائل

وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد داده شد) بدین هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همانگونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگار! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی (تا از لذاذذ دنیا بهره می‌گرفتیم؟) بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، (و جزای شما داده می‌شود) و کمترین ستمی به شما نمی‌شود. هر کجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد، اگر چه در برجهای محکم و استوار جایگزین باشید....

خداوند سبحان از کار اینگونه مردمان اظهار تعجب می‌فرماید. آن کسانی که شور و شوق و علاقه شدیدی برای نبرد از خود نشان می‌دادند، در آن زمان که هنوز در مکه بودند، و تحت اذیت و آزار و شکنجه و فشار مشرکان قرار داشتند، و اجازه جنگ را نداشتند بنابر حکمتی که خدا می‌دانست. هنگامی که زمان مناسب کارزار فرا رسید و شرائط و ظروف مناسب برای جنگ در راه خدا فراهم آمد و جهاد بر آنان واجب و مقرر گردید، ناگهان دسته‌ای از آنان سخت به جزع و فزع افتادند و تا بدانجا هراس ایشان را برداشت که از انسانهایی که دستور جنگ با آنان بدیشان داده شده بود و انسانهایی همچون خودشان بودند، هسان ترس از خدا از ایشان ترسیدند! خدای بس چیره و توانائی که هیچ کسی عذابی بسان عذاب او نمی‌دهد، و هیچ کسی بسان به بند و غل و زنجیر کشیدن او، به بند و غل و زنجیر نمی‌کشد ... حتی از این انسانهای ناتوان بیش از خداوندگار جهان ترسیدند: «أَوَلَمْ يَأْتِ الْخُسُفَ»! آنان پریشان حال و افسوس کنان و بیتابانه گفتند:

﴿رَبَّنَا لِمَ كُنِبَتْ عَلَيْنَا الْقِتَالُ﴾؟

پروردگار! چرا کارزار را بر ما واجب گرداندی؟

چنین پرسشی جای شگفت است از دهان مؤمنی بیرون آید و آن را مطرح نماید. این پرسش می‌رساند که

داده شد) بدین هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همانگونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی (تا از لذت دنیا بهره می‌گرفتیم؟).

چه بسا این گروه در حقیقت مؤمن باشند. چرا که با گریه و زاری و غم و اندوه رو به خدا می‌کنند. این امر هم نباید از نظر ما بدور ماند. ایمانی که هنوز پخته نشده است، و جهان‌بینی که چهارچوب و خط و خطوط آن روشن نگشته است، و پیرو آن نداند که وظیفه این دین در زمین چیست، بناچار باید چنین موقعیتی پیدا کند. موقعیتی که روند قرآنی آن را بدین شکل به تصویر می‌زند، و اینگونه از آن اظهار شگفتی می‌نماید و نفرت نشان می‌دهد.

وظیفه پیروان این دین در زمین، بسی بالاتر و والاتر از حمایت و حفاظت اجسام خود، و اقوام و خویشاوندان، و شهر و دیار و مملکت است. چرا که وظیفه پیروان این دین در اصل استقرار بخشیدن برنامه خدا در زمین، و پا بر جا داشتن سیستم عادلانه دین در سراسر کره زمین، و پدیدار و برقرار ساختن نیروی والای افلاکی در این کره خاکی، و سلطه و فرمانروائی بخشیدن به چنین نیروئی است، بگونه‌ای که نگذارند مرزها بر روی دعوت به سوی خدا بسته شود. و نگذارند حائل و مانعی میان مردمان و گوش فرا دادن به این دعوت در هیچ جایی از کره زمین ایجاد گردد. و نگذارند در گستره جهان کسی را - به هر شکلی که باشد - از دین اسلام برگردانند، و از این آئین که آزادانه آن را برگزیده است مرتد گردانند. همچنین بگونه‌ای مقتدر شوند که نگذارند در هیچ جایی از جهان، مسلمانی را از حقوق مادی و معنوی بی‌بهره نمایند یا جلو کار و تلاش او را بگیرند. این چیزهایی که گذشت کارهای مهم و سترگی هستند که فراتر از وقوع اذیت و آزار یا عدم وقوع اذیت و آزار بر سر اشخاص معین و افراد مشخصی

کار را فراهم و آماده می‌سازند، و حقیقت تکالیف و مشکلات جنبش را می‌دانند، و چون از اندازه تحمل انسانها در برابر چنین تکالیف و مشکلاتی آگاهند، شکیبائی می‌ورزند و آهسته به پیش می‌روند و توشه راه و ابزار کار را تهیه می‌بینند ... اشخاصی که می‌خروشدند و می‌فروشدند و دلیری می‌فروشدند و پیوسته بیخود می‌جوشتند، چنین مردان بیصدا و بیبک و سنگین و شکیبا را ترسو و ناتوان قلمداد می‌کنند، و تأتئی و سنجش امور ایشان را نمی‌پسندند. اما در میدان کارزار و پهنه پیکار، روشن می‌شود کدامیک از دو گروه بیشتر مقاومت و پایداری می‌کند، و از بینش زرف‌تری و دیدگاه والاتری برخوردار است.

ظن قوی این است که دسته‌ای که مراد چنین آیاتی است، از این دسته و طبقه بوده باشند. رنج و آزار، ایشان را در مکه داغ و تافته کرده باشد، و چون بزرگوار و گرامی بوده‌اند تاب و توان تحمل شکنجه را از دست داده باشند. لذا برانگیخته شده‌اند و از پیغمبر ﷺ شتابگرانه خواسته‌اند که بدیشان اجازه فرماید به دفاع برخیزند و شکنجه و آزار را از خود بدور کنند، و کرامت خویش را پاس بدارند. پیغمبر ﷺ در این باره چشم براه فرمان یزدان بوده است و نزول وحی را پائیده است، و آهسته و آرام به کار تربیت و آماده‌سازی پرداخته است، و منتظر دستور خدا در وقت مقدر مناسب نشسته است. زمانی که این دسته در مدینه از امن و امان برخوردار گشته‌اند، و دیگر شکنجه و آزاری ندیده‌اند، و گرفتاری و خواری هم در میان نبوده است، و نیش حوادث به پیکرشان فرو نرفته است و آنان را نگزیده است، به نظر آنان دیگر علتی برای جنگ و کارزار بر جای نمانده است، یا دست کم شتاب در آن ضرورتی نداشته است!

﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ  
الْأَنَاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً. وَقَالُوا: رَبَّنَا لِمَ  
كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ؟ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ!﴾.

اما وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد

است ... از اینجا است که اگر بگوئیم: امن و امان در مدینه وجود داشته است و فرضاً بگونه تام و تمام حاصل بوده است و به هیچ وجه مورد تهدید هم قرار نگرفته است، باز هم وظیفه مسلمانان را در آنجا به پایان نرسانده است و ایشان را از جهاد بی نیاز نکرده است.

ایمانی که بدان اندازه پخته نشده است که انسان را بدانجا برساند که کار و بار را در دست خود نداند و خویشتن را هیچکاره بینگارد، و تنها به فرمان خدا گوش فرا دهد و تنها آن را علت و معلول و سبب و مسبب و آخرین سخن بشمارد، چه شخص مکلف فلسفه آن را بداند یا فلسفه آن برایش روشن نشده باشد.

جهانبینی که هنوز چهارچوب و خط و خطوط آن روشن نشده باشد، تا در پرتو آن شخص مؤمن وظیفه این دین را در زمین بداند، و وظیفه خود را به عنوان مؤمن بشناسد و متوجه شود که او قضا و قدر الهی است و ایزد مٔان توسط وی و سایر مؤمنان، آنچه را در این جهان بخواهد اجراء و پیاده می کند، چنین جهانبینی همان موقعیتی را خواهد داشت که روند قرآنی آن را بدین شکل به تصویر زده است و اینگونه از آن اظهار شگفتی کرده است و بدین نحو نفرت نشان داده است و مردمان را از آن بیزار و گریزان نموده است.

اما چرا خداوند به مسلمانان در مکه اجازه نداد بر ستم بشورند و پیروز شوند، و از تعدی و تجاوز جلوگیری کنند، و شکنجه و آزار را با نیرو و توان از خود باز دارند و دفع گردانند؟ در صورتی که بعضی از آنان توان این کار را داشتند و نه ناتوان بودند و نه درمانده، و نه این که نتوانند پیمانهای را با دو پیمان پاسخ دهند، هر چند هم در آن زمان مسلمانان اندک بودند.

اما فلسفه این کار، و صدور دستور خودداری از جنگ، و خواندن نماز و دادن زکات، و صبر کردن و شکیبائی ورزیدن، آن هم در زمانی که برخی از مسلمانان

بگونه ای اذیت و آزار می دیدند که قابل تحمل نبود، و برخی از آنان عذاب و شکنجه ای داده می شدند که بیرون از تاب و توانشان بود، و بناچار از دین برمی گشتند، و بعضی ها هم طاعت شکنجه مستمر و پیاپی را نمی آوردند و در زیر تازیانه عذاب می مردند، ما فلسفه قاطعانه این کار را نمی دانیم و با ضرس قاطع از آن سخن نمی رانیم. زیرا اگر چنین کنیم چیزی را بطور قطع و یقین و با سوگند به خدای آسمان و زمین بیان داشته ایم و راجع بدان داوری کرده ایم که یزدان فلسفه آن را برایمان مشخص و معین نفرموده است، و بر فرمانهای ایزد متعال سببها و علت های را مترتب می گردانیم که سببها و علت های حقیقی نیستند، یا سببها و علت های حقیقی باشند، ولی سببها و علت های دیگری جز اینها وجود داشته باشند و ما از آنها بی خبر و ناآگاه باشیم و خداوند در پنهان و نهان مانند چنین چیزهائی خیر و مصلحت ببیند و صلاح کار را در این بداند. اینگونه اندیشیدن و چنین بینشی داشتن در برابر هر تکلیف و وظیفه ای، و هر حکمی از احکام شریعت خدا، کار و پیشه مؤمن است. زمانی که مؤمن ببیند خداوندگار جهان سبب و علت امری را قاطعانه معین و مشخص و محدود نفرموده است، هر اندازه هم سببها و علتها در باره چنین حکم و چنان تکلیفی به ذهنش خطور کند، یا درباره کیفیت اجراء این حکم یا شیوه ادای آن تکلیف، عقل و خردش دانا و وارسته شود و درست و نیکو قادر به انجام آن گردد، باز هم لازم است دانش و بینش خود را احتمالی بیش نداند، و هر اندازه هم به دانش و خرد و اندیشه اش درباره احکام خدا اعتماد داشته باشد، قاطعانه نگوید که آنچه او گمان می برد عین حقیقت است، و حکمتی که او در این باره می بیند، حکمت همان است، و بلکه مراد خدا هم همین حکمت و همین فلسفه است و بس. بالاتر از این و پائین تر از این چیز دیگری نیست! پرهیزگاری می طلبد که ما ادب لازم را با خدا داشته باشیم، و فرق کلی آگاهی یزدان با آگاهی انسان را بدانیم.

در پرتو چنین ادبی راجع به حکمت واجب نبودن جهاد در مکه، و واجب گشتن آن در مدینه سخن می گوئیم. فلسفه و سببی را بیان می داریم که به ذهن ما می گذرد. ولی آن را خیال و گمانی بیش نمی دانیم، و فراتر و بیشتر از آن را به خدا وامی گذاریم. سببها و علت‌هایی را بر فرمان یزدان مترتب نمی سازیم که جز او کسی از آنها آگاه نیست و او هم چنین سببها و علت‌هایی را برای ما مشخص و معین و محدود نفرموده است و با نص صریح ما را از آنها مطلع نساخته است. سببها و علت‌ها اجتهادی هستند. چه بسا خطا و نادرست باشند، و چه بسا درست و حق باشند. گاهی کم و ناقص بشمارند و گاهی زیاد و زائد ... آنچه می گوئیم تنها برای واری و بررسی احکام خدا و اندیشیدن درباره آنها است. سخن ما برابر برداشتی است که حوادث جهان در گذر زمان برای ما روشن و نمایان می سازد:

۱ - چه بسا اجازه جنگ بدین سبب داده نشده باشد که دوران مکه دوران تربیت و آماده سازی است. دوران پرورش و آموزش قوم معینی و در محیط معینی و میان شرائط و ظروف معینی است. یکی از اهداف تربیت و آماده سازی در همچون محیطی، بار آوردن و آموزش دادن نفس شخص عرب بر شکیبیا بودن در مقابل چیزی است که معمولاً در برابر آن تاب شکیبایی ندارد، همچون ستمی که بدو می شود و یا ستمی که به کسانی می شود که بدو پناه می آورند و پناهنده می گردند. چنین تربیتی لازم است تا شخص عرب از خویشتن رها گردد و از خودبینی پاک و پالوده شود، و خودش و کسانی که بدو پناهنده می شوند، محور هیچ بخشی از زندگی او نگردند و انگیزه جنبش و حرکت در زندگی او نشوند. هدف دیگر، تربیت شخص عرب بر خویشتنداری و تسلط بر اعصاب خود است. او را می بایست بگونه ای تربیت کند که در نخستین برخورد با مسأله ای فوراً به هیجان نیفتد و به تکان در نیاید - همانگونه که سرشت او است - تا بدین وسیله در طبیعت و حرکت او اعتدال برقرار شود و میانه روی خو

و سرشت وی گردد. هدف دیگر، تربیت شخص عرب بر پیروی از قوانین جامعه منظم و مدوئی است که دارای مقام رهبری است و او باید در هر کاری از کارهای زندگی از آن پیروی و تبعیت نماید، و به انجام کاری اقدام نکند مگر این که مقام رهبری بدو دستور دهد، هر چند که با مألوف و معهود او سازگار نبوده و مخالف با میل و عادت وی باشد. این بند اخیر سنگ زیربنای آماده سازی شخصیت عربی در ایجاد «جامعه اسلامی» است، جامعه ای که فرمانبردار مقام رهبری یزدان باشد و از ایزد متعال دستور و رهنمود گیرد و پیشرفته و متمدن بوده و هرج و مرج نشناسد و قبیله گرایی نکند.

۲ - چه بسا آنچه گذشت درست باشد، زیرا دعوت مسالمت آمیز مؤثرتر و نافذتر است. آن هم در محیطی همچون محیط قریش، محیط جاهل و کبر و بزرگی فروختن و افتخار به آباء و اجداد. چه بسا جنگ با قبیله قریش - آن هم در چنین زمانی - او را به عناد و سرکشی بیشتر می کشاند و باعث پیدایش پیکارهای خونین تازه ای می شد، هسان پیکارهای مشهور عربها که منتهی به جنگ «داحس و غبراء» و جنگ «بُسوس» گردیدند و سالهای سال آتش کارزار شعله ور بود و قبیله ها در آن بطور کلی سوختند و نابود شدند. چه بسا چنین پیکارها و کارزارهای تازه ای اگر در می گرفت در اذهان و افکارشان به اسلام ربط داده می شد و بعد از آن هرگز زبانه آتش آن فروکش نمی کرد و خاموش نمی گردید. در این صورت، اسلام بجای آئین دعوت به سوی خدا و صلح و صفا، تبدیل به مکتبی می شد که تنها مردمان را به خونریزیها و شورشها و عقده ها و عداوتهائی فرا می خواند. بدین سبب جهان بینی و بینش اساسی اسلام به دور انداخته می شد و فراموش می گردید، اسلامی که هنوز در آغاز راه خود بود. دیگر هرگز از جهان بینی و بینش اسلامی یادی نمی شد و نامی به میان نمی آمد.

۳ - چه بسا به خاطر این هم باشد که در هر خانه ای جنگ و دعوا راه نیفتد و کشت و کشتار پدیدار نگردد.



در مکه نیروی انتظامی همگانی وجود نداشت تا مؤمنان را شکنجه و آزار برساند و از آئین اسلام برگرداند. بلکه اذیت و آزار به سرپرستان افراد و اگذار گشته بود. بزرگان هر خانواده‌ای مؤمنان خانواده خود را شکنجه می‌دادند و ایشان را از دین برمی‌گردانند و «تنبیه و ادب» می‌کردند! اگر اجازه جنگ داده می‌شد - آن هم در همچون محیطی - معنی آن این بود که کارزار و کشتار در هر خانواده‌ای بر پا گردد. اگر چنین می‌شد، می‌گفتند: اسلام این است! تازه چنین سخنی را می‌گفتند هر چند که اسلام دستور خودداری از جنگ را داده بود! ادعای قریش در فصل حج در میان کسانی که برای حج و زیارت یا کسب و تجارت می‌آمدند، این بود که: محمد حتی پسر و پدر را از یکدیگر جدا می‌سازد، گذشته از این که میان قوم و قبیله تفرقه می‌افکند، و خویشاوندان و نزدیکان را از همدیگر بدور می‌نماید! اگر اسلام چنین می‌کرد و به پسر دستور کشتن پدر، و به نوکر فرمان کشتن آقا، و به برده اجازه کشتن ارباب را در هر خانواده‌ای و در هر جایی می‌داد، چه می‌شد و چه غوغائی به راه می‌افتاد؟

۴ - چه بسا این امر بدین خاطر باشد که خدا می‌دانسته است که بسیاری از دشمنان ستیزه جوئی که پیشقدمان مسلمان را از دینشان برمی‌گردانند، و نخستین گروندگان به اسلام را اذیت و آزار می‌رسانند و شکنجه می‌دادند، آنان خودشان نه تنها از زمره سپاهیان مخلص اسلام خواهند گشت، بلکه از رهبران و سرداران اسلام هم خواهند شد. آیا عمر ابن خطاب از جمله چنین آدمهائی نبود؟!

۵ - شاید هم این کار بدین خاطر باشد که کرامت و بزرگواری عرب بودن در محیط قبیله گری از جمله در این است که داد ستمدیدگان را از ستmgrان بستانند. ستمدیدگانی که اذیت و آزار تحمّل بکنند و بپذیرند، ولی از آنچه بر آن هستند دست نکشند و کژ راهه نروند. مخصوصاً اگر اذیت و آزار گریبانگیر ستمدیدگانی گردد که از زمره مردمان بزرگواری و نجیب

ایشان باشند ... پدیده‌های بسیار و رخدادهای بیشماری به وقوع پیوسته است که دال بر صحت این نظریه در همچون محیطی است. از جمله: ابن دغنه راضی نشد ابوبکر را - که شخص محترم و بزرگواری بود - رها سازد تا از مکه مهاجرت کند. مهاجرت او از مکه را ننگی برای عربها می‌دید. لذا پناهندگی را بدو پیشنهاد کرد و حمایت خود را از او اعلام نمود. آخرین پدیده و رخداد از میان چنین پدیده‌ها و رخدادهائی، نقض پیمان نامه محاصره بنی‌هاشم در شعب ابوطالب است. بعد از آن که گرسنگی بطول انجامید و محنت و رنج شدت گرفت، پیمان شکست و پیمان نامه درهم پیچیده شد ... در صورتی که در هر محیط دیگری از محیطهای متمدن کهنی که تمرین ذلت و خواری دیده‌اند و با پستی خوگر شده‌اند، اغلب سکوت در برابر اذیت و آزار، باعث استهزاء و تمسخر و احتقار محیط، و موجب تعظیم و توقیر آزار رسان ستmgr متجاوز بوده است.

۶ - شاید هم عدم اجازه جنگ به خاطر تعداد کم مسلمانان در آن زمان، و محدود بودن ایشان در مکه باشد. در آن روزگار هنوز دعوت به بقیه سرزمین جزیره العرب نرسیده بود، و یا بگونه پراکنده تنها خبرهائی از دعوت اسلام به گوششان خورده بود. قبائل هم از معرکه خود را کنار کشیده بودند و به جدال داخلی قریش و برخی از افرادش کاری نداشتند و چشم براه بودند که فرجام کار به کجا می‌انجامد. اگر جنگ میان مسلمانان و قریشیان درمی‌گرفت، در چنین حال و وضعی، جنگ کوتاه و محدود، با کشته شدن همگی مسلمانان که خیلی اندک بودند، به پایان می‌رسید، تازه اگر هم چندین برابر خود را می‌کشتند چه فایده‌ای داشت؟ شرک می‌ماند و گروه مسلمانان نابود می‌گشتند، و در زمین، اسلام دولت و حکومتی نمی‌داشت، و اصلاً وجود واقعی پیدا نمی‌کرد ... اما اسلام آئینی است که آمده است تا برنامه زندگی شود و یک نظام حکومتی واقعی و عملی زندگانی گردد.

۷- در عین حال، ضرورتی که مصرّانه مقتضی جنگ باشد، و وادار گرداند که همه این حسابها نادیده گرفته شود، و فرمان نبرد صادر گردد، و برای دفع شکنجه و آزار دست به دامان کارزار بیازند و برزمند، در میان نبود. چرا که کار بنیادین این دعوت در آن زمان موجود و محقق بود. چنین کاری «وجود دعوت» بود. وجود دعوت در شخص دعوت کننده، یعنی پیغمبر ﷺ خلاصه می شد و تحقق می یافت. شخص پیغمبر هم با شمشیرهای بنی هاشم محافظت می شد. هر دستی به سوی آن جناب دراز می گردید تهدید به قطع بود! سیستم قبیله گری حاکم به صورتی بود که هیچ قبیله ای جرأت نداشت با دست درازی به محمد ﷺ خود را وارد جنگ با بنی هاشم سازد. بدین سبب شخص دعوت کننده، یعنی پیغمبر ﷺ کاملاً حفاظت و حمایت می گردید. در زیر شمشیرهای بنی هاشم و به سبب مقتضیات سیستم قبیله گری حاکم، پیغمبر ﷺ دعوت خود را تبلیغ می کرد و به گوش همگان می رساند و آن را نهان و پنهان نمی داشت. کسی هم جسارت نمی کرد از ابلاغ و اعلان دعوت جلوگیری کند. پیغمبر ﷺ دعوت خود را در مجالسی که در کعبه از سوی قریشیان برگزار می شد، و در بالای کوه صفا، و در گردهماآیهای همگانی تبلیغ می کرد. کسی نمی توانست جلو دهانش را بگیرد. کسی شهامت نداشت او را بر باید و زندانی کند و یا این که وی را بکشد. هیچکسی نمی توانست بر او سخن را دیکته کند و وی را به گفتن آن وادارد. سخنی را بگوید که در آن برخی از حقائق آئینش را اعلان کند، و بخشی از آن حقائق را ناگفته بگذارد و ساکت بماند. زمانی که از او خواستند از دشنام به بتها و معبودهای ایشان و عیبجویی از آنها خودداری کند و پرهیزد، از دشنام و عیبجویی چنین خدایان دروغین دست برنداشت. وقتی که از او طلبیدند که از بیان عیب و عار دین آباء و اجدادشان، و از دوزخی قلمداد کردن پدران و نیاکانشان دوری گزیند و دامن فراهم چیند، ساکت بماند و خاموشی نگزید. هنگامی که از او خواستند

سازش کند تا آنان نیز سازش را در پیش گیرند، و با آنان بسازد و برایشان مایه بگذارد تا با او بسازند و برایش مایه بگذارند، بدین معنی که از برخی از آداب و رسوم و تقالیدشان پیروی کند، تا آنان هم بعضی از عبادت‌هایش را بپذیرند و از آنها پیروی کنند. ولی او با ایشان ساخت و پاخت نکرد و گرایشی و سازشی ننمود. چکیده سخن، دعوت «وجود» کامل خود را داشت و در شخص فرستاده خدا ﷺ که به وسیله شمشیرهای بنی هاشم محافظت می گردید، و همچنین در تبلیغ دعوت کامل پروردگارش که در همه جا و به اشکال مختلف انجام می پذیرفت، خلاصه می گردید. از اینجا بود که ضرورت مبرم و واجبی در میان نبود تا جنگ را شتابان به آرزو خواهند، و از همه این چیزهائی که روی هم رفته پذیرفته محیط و پسند جامعه بودند، و در همچون محیطی و در میان چنان جامعه‌ای پشتیبان و کمک رسان دعوت آسمانی بشمار می آمدند، چشم پوشی کنند.

همه این موجبات و اعتبارات - آنگونه که ما می‌انگاریم - بعضی از چیزهائی هستند که با بودن آنها حکمت خدا بر آن قرار گرفته است که یزدان به مسلمانان دستور فرماید دست از جنگ بدارند، و نماز را آنگونه که باید بخوانند، و زکات مال بدر کنند. تا بدین وسیله تربیت کردن و آمادگی بخشیدن مسلمانان تکمیل شود، و از همه امکانات استراتژیکی موجود در این محیط بهره‌برداری گردد و سود برده شود، و مؤمنان هم در انتظار فرمان رهبری در وقت مناسب باشند، و در این قضیه خود را بکلی کنار گذارند، تا در آن برای خودشان بهره‌ای نباشد، و خالص برای یزدان باشد و در راه او انجام پذیرد. دعوت در راه خدا هم «وجود» داشته باشد، و پا بر جا و استوار اداء و محافظت گردد.

در پس پرده این طرح و نقشه هر حکمت خدائی نهفته باشد، در مکه کسانی بودند که حماسه رزم را داشتند و برای فرا رسیدن اجازه جنگ بدیشان لحظه شماری

می کردند:

﴿ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ  
الْأَنَاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً. وَ قَالُوا: رَبَّنَا لِمَ  
كُتِبَتْ عَلَيْنَا الْقِتَالُ؟ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ! ۝

اما وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد داده شد) بدین هنگام دسته ای از ایشان از مردم همانگونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می شد اگر به ما فرصت بیشتری می دادی!

وجود چنین گروهی در صف مسلمانان، نوعی آشفتگی پدید می آورد، و حالتی از ناهمگونی و ناهماهنگی را در میان چنین گروه شتاب زده جزع و فزع کننده ناشکیبا، و میان افراد مؤمن صاحب دل استوار مطمئن پدیدار می ساخت، افراد مؤمنی که از تکالیف و مشکلات جهاد استقبال می کردند و با وجود هرگونه رنجی پذیره جهاد می گشتند و با اطمینان و اعتماد و اراده و همچنین حماسه به سوی جنگ می رفتند. البته حماسه راستینی که در جای مناسب خود و بجا بود. زیرا حماسه و شوری، حقیقی و راستین است که فرمان انجام کار داده شده باشد. اما حماسه و شور پیش از صدور فرمان، چه بسا باد و بروتی و بیبکی کردنی و دلیری نمودنی بیش نباشد و به هنگام مواجه شدن با خطر، باد هوا و بخار در فضا شود!

قرآن این چنین حالتی را با برنامه ربّانی چاره جوئی می سازد:

﴿ قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ، وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى، وَ لَا تُظَاهَمُونَ فَتِيلًا. أَلَيْسَ لَكُمُ الْمَوْتُ، وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ. ۝

بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، (و جزای شما داده شود) و کمترین ستمی به شما نشود. هر کجا باشید، مرگ شما را درمی یابد، اگر چه در برجهای محکم و استوار

باشید.

آنان از مرگ می ترسند، و زندگی را می خواهند. با آه و ناله حقیرانه آرزو می کنند که چه می شد اگر خداوند مدت زمانی بدیشان فرصت زندگی کردن می داد، و اندکی در بهره مندی و لذت بردن از زندگانی بدانان مهلت می بخشید!

قرآن این احساسات را از ریشه می خشکاند، و تاریکی چنین جهان بینی داشتنی راجع به مرگ و اجل را آشکارا می نمایاند.

﴿ قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ. ۝

بگو: متاع و کالای جهان اندک و ناچیز است.

متاع دنیا، همه و جهان سراسر آن، اندک و ناچیز است، چه رسد به روزهایی چند یا هفته هایی یا ماههایی و یا سالهایی چند. آیا ارزش این مهلت و فرصت کوتاه زندگی چه سودی دارد؟ وقتی که بهره مند شدن و لذت بردن از زندگی جهان با تمام طول و عرض آن، روی هم رفته کم و ناچیز باشد، بهره مند شدن و لذت بردن از چند روز یا چند هفته یا چند ماه یا چند سال چه چیز به شمار می رود، اصلاً در این چند روز و هفته و ماه و سال، چه هدفی را می خواهند پیاده نمایند و بدان دل خوش باشند؟ کالاهای جهان همه و سراسر خوشیهای آن، و خلاصه جهان و گستره فراخ آن شگفتا کم و ناچیز است!!

﴿ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى ۝

آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است.

قبل از هر چیز باید گفت: دنیا پایان گشت و گذار انسان و پایان کوچ مردمان نیست. بلکه سفری است که بعد از آن آخرت است. کالا و لذتی است که کالا و لذت واقعی همان است. کالا و لذت آنجا فراوان و جاویدان است، و لذا «خوبتر» و بهتر همان است ...

﴿ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى ۝

خوبتر و بهتر برای کسی است که پرهیزگاری کند.

ذکر تقوا و پرهیزگاری و ترس و هراس در اینجا جای خود دارد و بجا است. تقوای از خدا و پرهیز از خشم و

﴿أَيُّهَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ، وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾.

هر کجا باشید، مرگ شما را درمی یابد، اگر چه در برجهای محکم و دژهای استوار باشید.

مرگ حتمی است و در موعد مقرر قطعاً سر می رسد. دیگر ربطی نه به جنگ دارد و نه به صلح، و نه به مکانی که محکم و استوار باشد و فرد در آن خویشتن را پنهان سازد، و یا مکانی که از استحکام و استواری چندانی برخوردار نباشد. پس اگر هم خداوند وظیفه جنگ را فعلاً از ایشان ساقط کند، این امر مرگ آنان را به تأخیر نمی اندازد. انجام وظیفه جهاد و رویارویی با مردمان در گرمای گرم کارزار هم، زمان سر رسید مرگ را به جلو نمی افکند.

جهاد چیزی است و مرگ چیز دیگری است. رابطه ای میان آن دو وجود ندارد. بلکه میان مرگ و اجل پیوند برقرار است. میان موعدی که خداوند معین و مقدر فرموده است با فرا رسیدن آن موعد رابطه برقرار است. رابطه دیگری در این باره جز این وجود ندارد. پس در این صورت آرزوی به تأخیر انداختن جنگ بی معنی است. همچنین ترس از مردمان در گیراگیر جنگ یا در زمان دیگری بیفایده است.

با این دومین پسوده، برنامه قرآنی به چاره جوئی همه چیزهایی می پردازد که در این باره بر دل گذرد، و همه ترسها و هراسهایی را می زداید و برطرف می نماید که جهان بینی آشفته و نابسامان موجب آنها می گردد.

معنی این سخن این نیست که انسان پرهیز نکند، و احتیاط را کنار بگذارد، و به اندازه توان توشه و اندوخته و ساز و برگ فراهم نیآورد، و دست از آمادگی و محافظت بدارد و خویشتن را به سیلاب روزگاران بسپارد.

پیشتر دیدیم که خداوند به مردمان دستور می دهد که بر حذر باشند و احتیاط نمایند. در موارد دیگری از سوره یزدان به انسانها دستور می فرماید که به هنگام خواندن نماز خوف، احتیاط کنند. در سوره های دیگر هم به

شکنتجه او. خدا است که باید از خشم و شکنجه اش پرهیز کرد. هم او است که باید از وی ترسید و هراسید، نه این که از مردمان. مردمانی که قبلاً درباره آنها فرموده بود: آنان از مردمان می ترسند همانگونه که از خدا می ترسند و بلکه از ایشان بیش از خدا بیم و هراس دارند! کسی که از خدا می ترسد، از مردم نمی ترسد. شخصی که ترس و هراس از یزدان، دل او را آبادان کرده باشد، از کسی بیم و هراس به خود راه نمی دهد. آخر مردمان در حق انسان چه می توانند بکنند وقتی که خدا نخواهد؟

﴿وَلَا تَظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾.

کمترین ستمی به شما نمی شود.

نه زبانی و نه ستمی و نه کم و کاستی وجود دارد. هنگامی که چیزی از کالای جهان و لذائد آن از دستشان بدر رفته باشد، آنجا آخرت است و سزا و جزای کامل در میان است. سزا و جزائی که با آن ستمی یا کاهشی در این حساب نهائی دنیا و آخرت اصلاً بر جای نمی ماند.

اما بعضی از مردمان - با وجود آگاهی از همه این چیزها - بدین چند روزه ای که در این جهان و بر این خاکدان کره زمین سپری می شود، سخت دل می بندند و عشق می ورزند! حتی برخی از اینان به آخرت هم ایمان دارند و چشم براه پاداش نیک آن هم هستند. اغلب مؤمنانی دلپاخته و شیدای این جهان می گردند که تازه به کاروان ایمان پیوسته باشند و در میان مردمان بی ایمانی زندگی کنند که سرمست جاه و مقام و دیوانه لذائد و مادیات باشند.

در اینجا پسوده دیگری به میان می آید. پسوده ای که جهان بینی راجع به حقیقت مرگ و زندگی و اجل و قضا و قدر را تصحیح می کند. البته همه اینها با تکلیف جنگ و وظیفه کارزار پیوند دارند، جنگ و کارزاری که این همه از آن به فریاد آمدند و جزع و فزع کردند، و این اندازه از مردمان راجع بدان ترسیدند و هراس برداشتند:

مردمان دستور می فرماید که ابزار و ادوات کارزار و ذخیره و توشه پیکار فراهم چینند و قدرت و شوکت حاصل کنند ... اما همه اینها چیزی است، و رابطه مرگ و اجل چیز دیگری است. داشتن جهان بینی درستی درباره حقیقت رابطه موجود در میان مرگ و اجل مقدری که با وجود همه آمادگیهای لازم و احتیاطهای واجب در وقت خویش سر می رسد، چیز دیگری است که باید مطیع آن گردید. رابطه مرگ و اجل مقدر، حکمت ظاهری و نهانی خود را داشته، و در فراسوی آن دست چرخاننده جهان و اداره کننده کار و بار کیهان قرار دارد.

همه جا هماهنگی و تعادل است. به همه چیز در اطراف و اکناف جهان توجه شده است. هموائی و همآوائی میان همه اطراف و اکناف گیتی جلوه گر است.

این اسلام است، و برنامه تربیتی اسلامی برای یکایک مردمان و گروههای مختلف آنان، این چنین است.



با این گفتار، سخن از آن دسته مهاجران پایان می گیرد. هم اینک از دسته دیگری از دسته ها و گروههای پراکنده در جامعه اسلامی سخن می رود. دسته ها و گروههایی که صف مسلمانان و جز ایشان را تشکیل می دهند. بدون این که روند قرآنی هیچگونه گسیختگی و جدائی و وقفه و ایستی داشته باشد، سخن از دسته دیگری می رود، و سخن از این دسته پایان می گیرد. ولی ما با همان اعتبارات و انگیزههایی همراه و همسفر می گردیم که قبلاً بیان کردیم:

﴿وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ. قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. فَمَّا هُوَ لَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا؟ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ. وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ. وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا. وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا﴾.

اگر خیر و خوبی بدیشان رسد، می گویند: این از سوی

خدا است. و اگر بدی و مصیبتی بدیشان رسد، می گویند: این از (نحوست و نامبارکی) تو است! (بدانان) بگو: همه (آنچه از خوبی و بدی به شما می رسد) از سوی خدا است (و برابر قضا و قدر حق تعالی و بر پایه نظام علت و معلول انجام می پذیرد). این مردمان را چه شده است که سخن نمی فهمند (و منطق سرشان نمی شود؟ ای پیغمبر!) آنچه از خیر و خوبی (از قبیل: رفاه و نعمت و عافیت و سلامت) به تو می رسد، از (فضل) خدا (بر تو) است، و آنچه بلا و بدی (از قبیل: سختی و بیماری و درد و رنج) به تو می رسد از خود تو است (و به سبب قصور و گناهی است که مرتکب شده ای). ما شما را به عنوان پیغمبری برای (هدایت همه) مردم فرستاده ایم، و کافی است که خداوند گواه (بر تبلیغ تو و پذیرش یا عدم پذیرش آنان) باشد. هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است (چرا که پیغمبر جز به چیزی دستور نمی دهد که خدا بدان دستور داده باشد، و جز از چیزی نهی نمی کند که خدا از آن نهی کرده باشد) و هر که (به اوامر و نواهی تو) پشت کند (خودش مسؤول است و پاک نداشته باش) ما شما را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان نفرستاده ایم (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس).

کسانی که چنین گفتاری بر زبان می رانند، و آنچه از خیر و خوبی بدیشان می رسد آن را به خدا نسبت میدادند، و هرگونه زیان و ضرری که دامنگیر ایشان می گردید آن را به پیغمبر ﷺ نسبت می دادند، در حق آنان احتمالات گوناگونی به ذهن می رسد، از جمله:

۱ - شاید آنان پیغمبر ﷺ مبارک اسلام را بدشگون گمان می بردند! و او را مایه نحوست و بدیاری خود می دیدند! چنین می انگاشتند که بلا و مصیبت به خاطر وجود مسعود آن حضرت گریبانگیرشان می شود! این بود که هرگاه سالی قحطی می شد، یا چهارپایان تولید مثل نمی کردند، و یا این که وقتی از اوقات در جنگی شکست می خوردند، درباره پیغمبر ﷺ فال بد

﴿رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ! لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ!﴾

پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می شد اگر به ما فرصت بیشتری می دادی! با این وجود، ما هنوز بر این باوریم که اشخاصی که در اینجا از آنان صحبت می گردد، باید گروه دیگری جدای از اینان باشند، گروهی که همه این احتمالات یا برخی از آنها در حق ایشان صدق داشته باشد، علاوه از احتمال سوم.

مسأله ای که این آیات بدان می پردازد، بخشی از مسأله بزرگی است. مسأله ای که در تاریخ جدل و فلسفه جهانی، به نام «قضا و قدر» یا «جبر و اختیار» معروف است. این مسأله در اثنای حکایت از آن دسته از مردم، و در پاسخ بدیشان و تصحیح جهان بینی آنان، ذکر شده است. قرآن با سادگی روشنی و بدون کمترین دشواری و پیچیدگی، به حلّ مسأله می پردازد. پس آنگونه که در قرآن آمده است و بدانگونه که قرآن پاسخش داده است، مسأله را عرضه بداریم و درباره اش سخن بگوئیم:

﴿وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا: هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا: هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ. قُلْ: كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ. فَاِلَهُوْلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونِ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا؟﴾

اگر خیر و خوبی (از قبیل پیروزی و غنیمت) بدیشان رسد، می گویند: این از سوی خدا است، و اگر بدی و مصیبتی (از قبیل خشکسالی و شکست) بدیشان رسد، می گویند: این از (شوم و نامبارکی) تو است! (بدانان) بگو: همه (آنچه از خوبی و بدی به شما می رسد) از سوی خدا است (و برابر قضا و قدر حق تعالی و بر پایه نظام علت و معلول انجام می پذیرد). این مردمان را چه شده است که سخن نمی فهمند (و منطق سرشان نمی شود؟).

خدا انجام دهنده نخستین است و هم او انجام دهنده یگانه است، انجام دهنده نخستین و یگانه هر آنچه در

می زدند و گرفتاریها و بلاهای خود را از سوی او می دیدند! اما زمانی که خیر و خوبی و سود و نعمتی بدیشان می رسید، آن را به خدا نسبت می دادند.

۲ - شاید هم آنان عمداً می خواستند فرماندهی و رهبری پیغمبر ﷺ را مورد ایراد قرار دهند، و بدین وسیله خویشتن را از انجام وظائفی که بدیشان واگذار می کرد بهراندند. از جمله این وظائف یکی وظیفه جهاد بود، یا بهتر بگوئیم: جهاد ویژه ترین وظیفه در میان آن وظائف بشمار می آمد. این بود بجای این که بگویند: ما ضعیف و ناتوانیم و از رویارویی با دشمن در میدان کارزار ترسان و هراسانیم، کثر راهه پیچاپیچی را در پیش می گرفتند و می گفتند: خیر و خوبی از سوی خدا بدیشان می رسد، و بلا و بدی جز از جانب پیغمبر ﷺ بدیشان نمی رسد، و چیزی جز نتیجه اوامر او نیست. البته هدفشان از خیر و خوبی یا بلا و بدی، تنها سود و زیان ظاهری و دنیوی بود. سود و زیانی که دیدنی و زودرس بود و در این چند روزه زندگی بدست می آمد.

۳ - شاید هم چنین کسانی درباره حقیقت چیزهایی که در این جهان بر سر ایشان و بر سر مردمان می آید، و پیوندی که چنین چیزهایی با مشیت و خواست یزدان دارد، جهان بینی نادرستی داشته اند. همچنین راجع به سرشت اوامر پیغمبر ﷺ و حقیقت رابطه پیغمبر ﷺ با یزدان سبحان، از دیدگاه بدی برخوردار بوده اند.

احتمال سوم - اگر درست باشد - سزاوار این است که آن دسته از مهاجرانی که چنین جهان بینی نادرستی درباره حقیقت مرگ و اجل داشته اند، و سوء جهان بینی موجب شده است که از مردم بترسند و هراس داشته باشند بدان اندازه که از خدا ترسیده اند و هراس داشته اند، و بلکه بیم و هراسشان از مردم بیش از بیم و هراسشان از خدا بوده است، مورد ملامت قرار گیرند و لگه چنین ننگ و عاری دامن ایشان را بیالاید. آن کسانی که می گفته اند:

واقعهای از جانب خدا است و بس. آیه نخستین بیانگر این قضیه است، و دومین آیه می فرماید:

﴿ مَا أَضَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ ﴾.

آنچه بلا و بدی (از قبیل: سختی و بیماری و درد و رنج) به تو می رسد از خود تو است (و به سبب قصور و گناهی است که مرتکب شده ای).

این آیه، حقیقت دیگری را بیان می دارد. حقیقتی که داخل در زمینه حقیقت نخستین نبوده و بیرون از دائره آن است. حقیقت نخستین در بیابانی و حقیقت دوم در بیابانی دیگر است. به حقیقت دوم باید از زاویه ای جدای از زاویه حقیقت نخست نگریست، و دیدگاه دیگری باید درباره آن داشت:

خداوند بزرگوار برنامه ای را گذاشته است، و راهی را پیش پا نهاده است، و بر خیر و نیکی رهنمود کرده است، و از شرّ و بدی برحذر داشته است. زمانی که انسان از این برنامه پیروی کند، و چنین راهی را بسپرد، و بکوشد که خیر و نیکی انجام دهد، و سعی نماید خویشتن را از شرّ و بدی بدور دارد، بیگمان یزدان او را در رسیدن به هدایت کمک می نماید، همانگونه که خود فرموده است:

﴿ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ﴾.

کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می گردانیم.

انسان خیر و خوبی را فراچنگ می آورد. مهم نیست که این خیر و خوبی جزو پدیده های باشد که مردمان آن را کسب و پیشه بنامند. هر چه باشد عملاً برابر معیار و میزان خدای بزرگوار خیر و خوبی است. از سوی خدا بشمار است، زیرا که این خدا است که این برنامه را گذاشته است، و راه را پیش پا نهاده است، و بر خیر و خوبی رهنمود کرده است، و از شرّ و بدی برحذر داشته است. وقتی که انسان از برنامه ای پیروی نکند که یزدان آن را گذاشته است، و راهی را نسپرد که خدا آن را

جهان هستی رخ می دهد و هر آنچه برای مردم به وقوع می پیوندد و همه چیزهایی که از خود مردم سر می زند. مردمان فقط می توانند رو کنند و به تلاش ایستند. اما انجام گرفتن کار - هرگونه کاری که باشد - امکان پذیر نیست مگر با اراده و تقدیر خدا! لذا نسبت دادن ایجاد نیکی یا ایجاد بدی، و نسبت دادن بدی رساندن پیغمبر ﷺ بدیشان، پیغمبری که همچون خودشان انسان است و آفریده ای از زمره آفریدگان است، نسبت دادن نادرست و ناروایی است. چنین نسبت دادنی، بر عدم آگاهی و بی دانشی ایشان دلالت می کند و می رساند که در این موضوع پیاده هستند و چیزی از آن نمی دانند.

گاهی انسان می خواهد و می کوشد خیر و خوبی را انجام دهد. بدین منظور از وسائلی استفاده می کند که یزدان، انسان را جهت انجام خیر و خوبی بدانها رهنمود فرموده است. اما خیر و خوبی انجام نمی پذیرد و صورت عمل به خود نمی گیرد مگر وقتی که خدا بخواهد و مقدر فرماید. زیرا در گستره جهان هیچگونه قدرتی نیست که بتواند چیزها را پدیدار سازد، و رخدادهای واقع گردانند، و حتی پدیده های از پدیده های گیتی را جامه عمل ببوشاند، جز قدرت یزدان سبحان ... در این صورت، تحقق خیر و خوبی - با وسائلی که انسان از آنها استفاده می کند و با خواست و تلاش وی صورت می پذیرد - کاری از کارهای قدرت الهی بشمار است.

گاهی هم انسان می خواهد بدی بکند و پلیدی بیافریند، یا کاری کند که منتهی به بدی و پلشتی شود، اما عملاً وقوع بدی و پیدایش پلشتی بهیچوجه صورت نمی گیرد و شکل نمی پذیرد مگر با قدرت پروردگار و با توافق قضا و قدر آفریدگار. زیرا در گستره این جهان بزرگ، قدرت خلاقه و پدید آورنده ای نیست که بتواند چیزها را بیافریند و رخدادهای پدیدار سازد مگر قوت و قدرت یزدان جهان.

در هر دو حالت، پیدایش هر پدیده ای، و وقوع هر



دستور داده باشد، و جز از چیزی نهی نمی‌کند که خدا از آن نهی کرده باشد) و هر که (به او امر و نواهی تو) پشت کند (خودش مسؤول است و پاک نداشته باش) ما تو را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان نفرستاده‌ایم (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس).

وظیفه پیغمبر ﷺ رساندن پیام و ادای رسالت است، نه ایجاد خیر و خوبی، و نه تولید شر و بدی. زیرا پدید آوردن نیکی یا بدی کار یزدان است نه کار پیغمبران - همانگونه که قبلاً گذشت - خداوند گواه بر چیزی است که پیغمبر ﷺ را برای رساندن آن به مردمان فرستاده است، و شاهد بر وظیفه‌ای است که انجام آن را از او خواسته است.

﴿وَكُنْ بِاللهِ شَهِيدًا﴾

بسنده است که یزدان گواه باشد.

کار مردمان در قبال فرستاده یزدان این است: هر که از پیغمبر ﷺ فرمانبرداری کند، در حقیقت از خدا

پیش پا نهاده است، و برای بدست آوردن خیر و خوبی تلاش نکند که آفریدگار جهان او را بدان رهنمود کرده است، و از شر و بدی پرهیز نکند که پروردگار او را از آن برحذر داشته است، در این صورت بلا به سراغ وی می‌آید و بدی گریبانگیرش می‌گردد، بلا و بدی واقعی خواه در دنیا و خواه در آخرت یا در هر دو جهان. در اینجا بلا و بدی از جانب خود انسان آمده است، زیرا او از برنامه الهی پیروی نکرده است و راه یزدان را در پیش نگرفته است.

این معنی جدای از معنی نخستین است، و زمینه‌ای سوای زمینه پیشین دارد. گمان ما این است که این چنین است و قضیه کاملاً روشن و هویدا است.

این معنی هم مغایرتی با معنی نخستین ندارد، و چنین حقیقتی از ارزش چنان حقیقتی چیزی نمی‌کاهد. زیرا پدید آمدن خیر و خوبی، و پدید آمدن شر و بدی، و وقوع هر دوی آنها جز با قدرت و قضا و قدر خدا حاصل نمی‌گردد و صورت نمی‌پذیرد. آخر یزدان جهان پدید آورنده هر آن چیزی است که هستی می‌پذیرد، و ایجاد کننده هر گونه رخدادی است که رخ می‌دهد، و آفریننده همه پدیده‌هایی است که پدیدار می‌آیند ... حال، شرائط و ظروف اراده مردم و عملکرد ایشان در امر این رخداد که رخ می‌دهد و این چیزی که می‌شود، هر چه و هر گونه باشد<sup>(۱)</sup>.

سپس خداوند حدود وظیفه پیغمبر ﷺ و عمل او و موقعیت مردم در برابر او را بیان و روشن می‌فرماید. در پایان کار، کار را تماماً به یزدان برمی‌گرداند:

﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا، وَكُنْ بِاللهِ شَهِيدًا. مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ، وَمَنْ تَوَلَّى فَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا﴾.

ما تو را به عنوان پیغمبری برای (هدایت همه) مردم فرستاده‌ایم، و کافی است که خداوند گواه (بر تبلیغ تو و پذیرش یا عدم پذیرش آنان) باشد. هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است (چرا که پیغمبر جز به چیزی دستور نمی‌دهد که خدا بدان

۱- اما مسأله‌ای که این نصوص قرآنی گوشه‌ای از آن را بیان می‌دارد، یا قضیه‌ای که چنین آیاتی آن را به یاد می‌آورد، و جبر و اختیار نامیده می‌شود، همچنین اراده و خواست انسان در کاری که از او سر می‌زند یا کاری که برای او رخ می‌دهد، مرز آن تا به کجا است؟ اصلاً اراده و خواستی که انسان دارد و در برابر آن حساب از او گرفته می‌شود و پاداش داده می‌شود، چگونه دخل و تصرف می‌نماید؟ وقتی که اراده و خواست الهی پدید آورنده هر آن چیزی است که پدید می‌آید و از جمله خود اراده و خواست و جنبش و عملکرد انسان، و همه چیزهای دیگری که بدین مسأله ارتباط و پیوند دارد! نصوص قرآنی از یک سو می‌فرماید: هر آن چیزی که رخ می‌دهد با اراده و خواست خدا و به فرمان قضا و قدر او انجام می‌پذیرد. از دیگر سو می‌فرماید: انسان اراده می‌کند و می‌خواهد و کار می‌کند، و در برابر اراده و کارش، حساب و کتاب از او گرفته می‌شود ... قرآن همه آن «فروموده خدا است. برخی از آن هم با برخی دیگر تناقض و تعارض ندارد. پس بناچار باید میان این سخن با آن سخن نسبت مشخصی و تناسب معینی باشد. قطعاً باید برای اراده و عملکرد انسان گستره و جولانگاهی باشد تا در برابر آن از او حساب و کتاب گرفته شود و پاداش و پادافره داده شود، بدون این که این امر با گستره و جولانگاه اراده ربانی و قضا و قدر الهی تناقض و برخورد داشته باشد. ولی چگونه و به چه شکلی؟ این چیزی است که توان بیان آن ممکن نیست و زبان قاصر از گفتار در این راستا است. زیرا خرد انسان از درک چگونگی عملکرد خدا درمانده و ناتوان است و عقل آدمی ابزاری نیست که انسان با آن بتواند کار یزدان را چنانکه باید بسنجد و فهم کند. (مؤلف)

اطاعت کرده است. میان خدا و رسول خدا تفرقه و جدائی نیست، و میان کلام ایزد و سخن فرستاده‌اش فرقی وجود ندارد. هر که پشت کند و تکذیب را پیش گیرد، از لحاظ حساب و کتاب و سزا و جزا، سر و کارش با خدا است. خدا پیغمبر ﷺ را نفرستاده است تا چنین کسی را به هدایت وادارد، و به پذیرش دین مجبور سازد. فرستاده خدا موظف نیست که او را از گناه و نافرمانی، و از گمراهی و سرگشتگی محفوظ و مصون دارد. زیرا این امر، از دائره وظیفه پیغمبر ﷺ بیرون است، و داخل در حوزه قدرت پیغمبر ﷺ نیست.

یزدان سبحان با این بیان، جهان‌بینی ایشان را درباره حقیقت کارهایی که برایشان رخ می‌دهد و رخدادهائی که به وقوع می‌پیوندد، تصحیح می‌کند. آنان را متوجه می‌سازد که همه کارها و تمام رخدادهای جز با اراده و خواست و قضا و قدر خدا پدید نمی‌آیند و رخ نمی‌دهند. هرگونه خیر و خوبی و بدی و بلائی که بدیشان می‌رسد - هر معنی و معنائی از معانی خیر و خوبی و بلا و بدی که به نظر آید، چه آن چیزی که در ظاهر برابر معیار و میزان آنان چنین انگاشته شود، و چه در واقع چنین باشد، یکسان است و - از سوی خداوندگار بشمار است، زیرا جز خدا، هیچ کسی نمی‌تواند چیزی را ایجاد کند، و پدیده‌ای را پدید آورد، و آفریده‌ای را بیافریند، و موجودی را هستی بخشد. آنچه از خیر و خوبی بدیشان برسد و طبق معیار و میزان یزدان خیر و خوبی بشمار آید، چنین چیزی از سوی خدا است، زیرا پیدایش آن به سبب برنامه آفریدگار و در پرتو هدایت کردگار بوده است. و آنچه از شر و بدی بدیشان برسد و طبق معیار و میزان یزدان شر و بدی بشمار آید، چنین چیزی از سوی خودشان است، زیرا پیدایش آن به سبب سر باز زدن آنان از برنامه آفریدگار و رویگردانی ایشان از هدایت کردگار بوده است.

پیغمبر ﷺ خدا اولین و آخرین وظیفه او پیام رسانی

است و بس. او نه ایجاد می‌کند و نه پدید می‌آورد و نه می‌آفریند. آخر پیغمبر ﷺ در این ویژگی الوهیت و خداوندگاری، انباز یزدان نمی‌گردد که عبارت است از: پدید آوردن و ایجاد نمودن و آفریدن. او تنها آنچه را که از جانب یزدان جهان می‌آورد به گوش مردمان می‌رساند و بس. لذا فرمانبرداری از او در هر چیزی که بدان دستور می‌دهد، فرمانبرداری از خدا بشمار می‌آید. راه دیگری برای اطاعت از خدا، جز اطاعت از پیغمبر ﷺ وجود ندارد. پیغمبر ﷺ هم موظف است که رویگردانان گریز پای را هدایت بخشد، و پس از ابلاغ و بیان، آنان را از رویگردانی و گریزپائی محفوظ و مصون دارد.

حقاتقی این چنین روشن و آرام‌بخش و هویدا و پیدای، جهان‌بینی را بنیان می‌گذارند، و حس و شعور را آسایش می‌بخشند، و همراه با تعلیم و تربیتی که خداوند این چنین جماعتی را با آن آموزش و پرورش می‌دهد، و آنان را برای ایفاء نقش بزرگ و سترگی آماده می‌کند، گام به گام حرکت می‌کند و به جلو می‌تازد و گستره میدان را سپری می‌سازد.



بعد از این، روند قرآنی حال دسته دیگری را به تصویر می‌کشد که در صف مسلمانان جای خوش کرده‌اند. شاید هم اینان دسته‌ای از منافقان باشند که روند قرآنی کار تازه‌ای را از آنان بیان می‌دارد، و فصل جدیدی را درباره ایشان می‌گشاید. همراه با ذکر داستان آنان، دیگران را از چنین کاری می‌رماند، و همراه با این رماندن سخن از تعلیم و توجیه و تنظیم می‌رود ... همه اینها در آیه‌های اندکی ذکر می‌گردد، و با عبارتهای کمی به رشته سخن کشیده می‌شود:

﴿وَيَقُولُونَ: طَاعَةٌ. فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ - وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ - فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ، وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا. أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾.

می‌شود: مسلمانان می‌گفتند: اطاعت. با تمام وجود هم این سخن را بر زبان می‌راندند. ولی دسته‌ای از ایشان - که همین منافقاند - زمانی که با یکدیگر به خلوت می‌نشستند، افراد آن چیزی را به دل می‌گرفتند و بر آن همداستان و هم‌آوا می‌شدند که مخالف چیزی بود که گفته بودند. این هم تصویری است که همان شکافی را نشان می‌دهد که در صف مسلمانان به چشم می‌خورد. زیرا چنان منافقانی خود را در صف مسلمانان جایگزین و پنهان کرده بودند. اینگونه دخل و تصرف ایشان، صف مسلمانان را می‌آزرد و رخنه و شکاف در آن پدید می‌آورد. بدانگاه که مسلمانان به جرگه کارزار فرو می‌رفتند و در همه میدانهای نبرد با تمام توان و نیرو می‌رزمیدند!

یزدان سبحان، پیغمبر ﷺ و مخلصان در صف مسلمانان را مطمئن می‌سازد که چشم خدا گروهی را می‌پاید که با یکدیگر به خلوت و نیرنگ می‌نشینند. مسلمانان وقتی که متوجه می‌گردند که چشم خدا خلوت نشینان نیرنگباز را می‌پاید، دل‌هایشان ثابت و استوار می‌ماند، و لبریز از آرامش می‌گردد، و مؤمنان اطمینان می‌یابند که دیگر این دسته از منافقان با ریزنیها و گردهم‌آئیهای خود بدیشان کمترین زیانی نمی‌رسانند. از سوی دیگر، این امر خلوت نشینان نیرنگباز را تهدید می‌کند و بیمشان می‌دهد که هرگز رستگار نمی‌گردند و نجات نمی‌یابند:

﴿وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ﴾.

خداوند چیزهایی را که در خفاء تدارک می‌بینند و به چاره‌جویی می‌نشینند بر آنان (در صحیفه اعمالشان) می‌نویسد (و روزی، پادافره و جزایشان را می‌دهد). شیوه‌ای که خدا پیغمبر ﷺ خود را بدان در رفتار با منافقان رهنمود می‌سازد این است که در رفتار با ایشان، برون آنان را بنگرد، نه اندیشه درون آنان را. به ظواهرشان کار داشته باشد نه به بواطنشان. از اعمالی صرف نظر کند و چشم‌پوشی نماید که از ایشان سر می‌زند. این شیوه، سرانجام منافقان را ضعیف و ناتوان

(این گروه متردّد) می‌گویند: (از اوامر و نواهی تو فرمانبرداری و) اطاعت (می‌شود). ولی هنگامی که از پیش تو برخاستند و رفتند، دسته‌ای از آنان در خفاء چیزی را تدارک می‌بینند که مخالف آن (اوامر و نواهی و) چیزهایی است که تو می‌گوئی (و ایشان را بدانها گوشزد می‌نمائی)! خداوند چیزهایی را که در خفاء تدارک می‌بینند و به چاره‌جویی می‌نشینند بر آنان (در صحیفه اعمالشان) می‌نویسد (و روزی، پادافره و جزایشان را می‌دهد). پس بدانان اعتنائی مکن (و از نقشه خائنانه ایشان باکی به خود راه مده) و به خدا توکل کن (و کار و بار خویش را بدو تفویض نما) و کافی است که خدا وکیل و حافظ (تو) باشد. آیا (این منافقان) درباره قرآن نمی‌اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و واریسی نمی‌کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤید بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.

این دسته از مردم، هنگامی که در پیش پیغمبر ﷺ می‌بودند و از او قرآن و وظائف آسمانی موجود در آن را می‌شنیدند، می‌گفتند: «اطاعت». به همین صورت جامع و شامل: اطاعت می‌گردد. اطاعت مطلق و بدون قید و قیود. نه اعتراضی می‌کردند و نه پرسشی می‌نمودند و نه توضیحی می‌خواستند و نه استثنائی به میان می‌کشیدند! اما هنگامی که از خدمت آن حضرت برمی‌خاستند و می‌رفتند، با همدیگر به خلوت می‌نشستند و برای نافرمانی و عدم اجرای دستور، به شور و رایزی می‌پرداختند، و برای نجات از زیر بار وظیفه نقشه می‌چیدند و نیرنگ می‌ساختند.

شاید هم این نص قرآنی حال همه مسلمانان را به تصویر می‌کشد، و از میان آنها این گروه ویژه را جدا می‌سازد که وضع ویژه‌ای داشتند، و از دخل و تصرف خاصی برخوردار بودند. در این صورت معنی چنین

کرد، و کار باقیماندگان آنان را به جایی کشاند که بر اثر ضعف و شرمندگی، متواری شوند و خویشتر را پنهان دارند. در اینجا گوشه‌ای از این شیوه به میان آمده است:

﴿فَاعْرِضْ عَنْهُمْ﴾.

بدانان اعتنائی مکن (و از نقشه خائنانه ایشان باکی به خود راه مده).

همراه با این رهنمود به صرف نظر کردن و چشم پوشی نمودن از ایشان، سخن از مراقبت و حفاظت خدا از پیغمبر ﷺ به میان می‌آید:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾.

به خدا توکل کن (و کار و بار خویش را بدو تفویض نما) و کافی است که خدا وکیل و حافظ (تو) باشد.

آری، کافی است که خدا وکیل و حافظ باشد. کسی که خدا وکیل و حافظ او باشد، زیان نمی‌بیند، و ریزنی و خلوت‌نشینی شبانه و نیرنگ مکاران بدو ضرری نمی‌رساند.

انگار انگیزه‌ای که این گروه را واداشته است تا با سایرین در خدمت پیغمبر ﷺ بگویند: «اطاعت می‌گردد» و زمانی که از خدمت او برون رفته‌اند چیزی را به دل راه داده‌اند که خلاف گفتاری بوده است که گفته‌اند، این باشد که درباره سرچشمه فرمانی که پیغمبر ﷺ آنان را بدان دستور داده است، شک و تردید داشته‌اند، و گمان برده‌اند که این قرآن از سوی یزدان فرود نیامده است و بلکه پیغمبر ﷺ آن را از پیش خود ساخته است! زمانی که چنین گمانی لحظه‌ای پیدا شود، سلطه فرمان و نیروی وظیفه یکپارچه از میان می‌رود. زیرا که چنین سلطه و نیروی برمی‌جوشد از اعتقاد قاطع و کامل به این که قرآن سخن یزدان است، و پیغمبر ﷺ از روی هوا و هوس دم نمی‌زند و از پیش خود سخن نمی‌گوید. از اینجا است که این همه تأکید شدید و قاطعانه، به کرات و به مراتب درباره این حقیقت به میان می‌آید.

در اینجا قرآن شیوه‌ای را به مردمان خاطر نشان

می‌سازد. این شیوه، بالاترین احترام و والاترین کرامتی است که برنامه ربّانی به انسان و خرد انسان عطاء می‌کند، و برای این پدیده آدمی نام و برای فهم و درک او قائل می‌گردد، فهم و درکی که آفریدگار متّان خودش آن را به انسان ارمغان داشته است. به مردمان پیشنهاد می‌کند که درباره قرآن از فهم و درک خود داوری بطلبند و با خرد خویش راجع بدان بیندیشند و به بررسی و واریسی بپردازند. برنامه درستی و راه راستی برای آنان تعیین می‌نماید. پدیده‌ای را بدیشان می‌نماید و برایشان تعیین می‌فرماید که اگر برنامه ربّانی آن را بپاید و بر آن نظارت بنماید، راه خطا نمی‌پوید و دچار انحراف نمی‌شود. از یک سو در قرآن این پدیده کاملاً آشکارا و نمایان است، و از دیگر سو عقل بشری می‌تواند آن را فهم کند و سهل و ساده بدان پی ببرد. این امر می‌رساند که قرآن از جانب یزدان برای مردمان نازل شده است. به داوری خواستن خرد در باره قرآن دلیل روشنی بر حقانیت آن است. دلیلی است که با آن جای ستیزی نمی‌ماند:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾.

آیا (این منافقان) درباره قرآن نمی‌اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و واریسی نمی‌کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤید بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.

همانگونه که گفتیم، در این پیشنهاد و در این رهنمون، نهایت احترام برای انسان و درک و شخصیت او نهفته است. همچنین در آن نهایت انصاف و عدالت منظور نظر بوده است، زیرا داوری به درک و فهم انسان درباره پدیده‌ای واگذار شده است که آن پدیده درمانده و شکست خورده درک و فهم ایشان نمی‌گردد و در قبال عقل، سرافکنده میدان تهی نمی‌کند. این خود -

همانگونه که قبلاً گفتیم - دلیلی است که با آن نمی‌توان به ستیزه پرداخت.

هم‌آهنگی مطلق و شامل و کاملی، در سراسر قرآن موج می‌زند. کسی که قرآن را بررسی و واریسی کند و ژرف بدان بنگرد، هرگز چنین پدیده‌ای از دید او پنهان نمی‌ماند. هر چند که خرده‌های مردمان در طول قرون و اعصار به ژرفای این پدیده قرآنی نمی‌رسد و در تشخیص سطوحها و زمینه‌های آن نیز اختلاف سلیقه پیش می‌آید. ولی هر چه هست این است که هر خردی و هر نسلی، به قدر توان و دانش و تجربه و پرهیزگاری خود از آن چیزی ادراک می‌کند و فرا چنگ می‌آورد. آن مقداری که به فراخور حال محیط و اندازه توانائی علمی و فرهنگی و تجربی و پرهیزگاری، شکل می‌گیرد و صورت می‌پذیرد.

از اینجا است که هر فردی و هر نسلی، مخاطب این آیه است. هر یک به اندازه توان و دانش و تجربه و پرهیزگاری خود می‌تواند این پدیده هم‌آهنگی را درک کند و متوجه شود که اختلافی در آن دیده نمی‌شود، اگر برابر برنامه درستی به بررسی و واریسی قرآن خوب بنگرد و ژرف دیده‌ور شود.

آن دسته‌ای که در میان نسل نخستین مسلمین می‌زیستند، با چیزهائی مخاطب قرار می‌گرفتند که می‌توانستند از آنها در حدّ توان ویژه خود مقداری درک نمایند و در زندگی پیاده کنند.

این پدیده هم‌آهنگی نام، یا پدیده عدم اختلاف، پیش از هر چیز در تعبیر قرآنی، از لحاظ شیوه سخن‌پردازی و زیباییهای هنری، جلوه‌گر است. در گفتار آدمیزاد، فراز و نشیب، اوج و حضيض، درستی و نادرستی، راست رفتن و سکندری خوردن، توانائی و ناتوانی، صعود و سقوط، سبکبالی و پرکشیدن و فرو افتادن و سنگین بودن، پرتو افشانی و درخشیدن و خاموشی و فروکش کردن، و پدیده‌های دیگری که به همراه آنها نشانه‌های آدمیزاد نمایان و هویدا می‌گردد. ویژه‌ترین این نشانه‌ها، نشانه «دگرگونی» و اختلاف پیاپی و پیوسته

از حالی به حال دیگر است. این دگرگونی و اختلاف در سخن آدمیزاد، روشن و آشکار جلوه‌گر می‌آید، هنگامی که کارهای نویسنده‌ای، اندیشمندی، هنرمندی، سیاستمداری، سردار لشکری، و هر هنرمند و پیشه‌ور دیگری را از مدّ نظر می‌گذرانیم، کارهائی که ساختار آدمیزاد باشد، نشانه آدمی در آنها واضح و هویدا خودنمائی می‌کند که دگرگونی و اختلاف است. این پدیده کاملاً روشن است. عکس آن که استواری و پایداری، و هم‌آهنگی و هم‌آوایی است، پدیده‌ای است که در قرآن جلوه‌گر و نمایان است. ما تنها از حیث رسائی واژگان و شیوه بیان، به سخن می‌پردازیم. رسائی واژگان و شیوه بیان در این کتاب اعجازانگیز، در یک سطح و پایه و میزان و مایه است. هر چند که الوان و انواع آن با اختلاف موضوعاتی که قرآن بدانها می‌پردازد، اختلاف پیدا می‌کنند، اما چنین سطح و پایه‌ای و میزان و مایه‌ای در افق و کرانه یگانه‌ای می‌ماند. کمال در شیوه بیان نیز در هیچ جایی کم و کاست نمی‌گیرد، و بسان ساختار سخن انسان دگرگون نمی‌شود و بالا و پائین نمی‌رود. قرآن مارک و نشان ساخت یزدانی را با خود حمل می‌کند و دالّ بر سازنده خود است. دالّ بر موجودی است که دگرگون و حال به حال نمی‌گردد، و احوال و اوضاع بر او عارض و پیاپی نمی‌شود<sup>(۱)</sup>.

پدیده عدم اختلاف، و هم‌آهنگی و هم‌آوایی مطلق و شامل و کامل، نه تنها در رسائی واژگان و شیوه بیان موجود است، در برنامه‌ای هم که عبارات با خود حمل می‌کنند و سیاق سخن بیانگر آن است، جلوه‌گر و نمایان است. آن برنامه آسمانی که برنامه تربیتی نفس آدمی و جامعه‌های بشری است. هم‌آهنگی و هم‌آوایی در مطالب و مضامین این برنامه و در زوایا و گوشه‌های بیشمار آن برقرار است<sup>(۲)</sup>. این برنامه، کوشش و تلاش

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن»، چاپ دارالشروق.

۲- مراجعه شود به کتاب: «منهج التربية الإسلامية» تألیف: محمد قطب. چاپ دارالشروق.

انسان را سامان می‌دهد و فعالیت‌های فردو جامعه را نظم و نظام می‌بخشد. اطراف و جوانب گوناگون و شرائط و ظروف مختلف زندگی جامعه‌های بشری در میان نسل‌های پیاپی را نیز سر و سامان می‌دهد. این برنامه، خود فهم و شعور آدمیزادگان و نیروها و توان‌های گوناگونشان، و کاربرد و کارکرد آنها را با همدیگر در امر ادراک مسائل، راست می‌گرداند و جهت می‌دهد و به سامان می‌آورد. این برنامه آسمانی، برنامه‌ای است که میان انسان - در همه جامعه‌ها و نسل‌ها و سطح‌ها - و میان جهانی که در آن زندگی می‌کند، و همچنین میان این جهان و آن جهان او، هماهنگی برقرار می‌سازد. شرائط و ظروف بیشماری که در دنیای هر کسی موجود است، و رابطه تنگاتنگی که این شرائط و ظروف با جهان عاجل و آجل انسان دارد، از دید تیزبین این برنامه بدور نمی‌ماند و از سازماندهی آن بی‌نصیب نمی‌گردد. جهان «انسان» بدانگاه که در این گستره بزرگ هستی زندگی می‌کند، مورد توجه خاص این برنامه بوده و از رتق و فتق آن غافل نمی‌گردد. گذشته از آن، دورنمای خود جهان بزرگ هستی نیز در این برنامه جایی برای خود دارد.

وقتی که فرق میان ساختار یزدان و ساختار انسان، از لحاظ تعبیر لفظی و بیان فنی، کاملاً واضح و روشن است، از نظر اندیشه و سازماندهی و قانونگذاری، فرق ساختار یزدان و ساختار انسان، واضح‌تر و روشن‌تر خواهد بود. هیچ نظریه انسانی و هیچ مکتب بشری نیست مگر این که نشان و مارک آدمی را با خود حمل می‌کند. نظریه انسانی جزئی است که دیدگاهی جزئی دارد. از معضلات و مشکلات زمانی متأثر می‌گردد. متناقضات موجود در نظریه یا مکتب و یا شیوه، نادیده می‌ماند. همین عدم رؤیت دیر یا زود منتهی به برخورد اصول و ارکان آن می‌گردد. باعث می‌شود که با برخی از ویژگی‌های گروهی از افراد یا همگی مردمان که در این راستا در مد نظر نبوده‌اند، تضاد حاصل کند و ایشان را رنجیده خاطر سازد. زیرا انسان هر چه باشد انسان

است و به سبب سرشت انسانی درک و فهم آدمی محدود است. از آنجا که انسان از سرشت محدود برخوردار است و فراتر از لحظه حاضر را نمی‌داند، و حتی از لحظه حاضر نیز - هر لحظه‌ای که باشد - همه چیز آن را نمی‌داند و بی‌خبر از بسیاری از مسائل همین لحظه حاضر و کنونی می‌باشد، ده‌ها و صدها نقص و عیب و کم و کاستی در برنامه و مکتب و قوانین موضوعه او پیدا می‌گردد. اما برعکس این، برنامه قرآن از آنجا که ساختار یزدان است، شامل و کامل است و دارای اصول و ارکان ثابت و استوار است، ثابت و استوار همان‌همه قوانین طبیعی گیتی. برنامه قرآنی با وجود ثابت و استوار بودن، به انسان اجازه تلاش و پویائی می‌دهد و او را به کوشش و جنبش می‌خواند، همان‌گونه که قوانین هستی با وجود ثبوت و استواری خود به انسان اجازه می‌دهد که کوشا و پویا باشد و لحظه‌ای از کوشش و پویش ننشیند.

بدین پدیده یزدانی بنگر و همه افق‌ها و کرانه‌های آن را و رانداز کن. چه بسا هر خرد و شعوری، و هر نسل و نژادی، آن را درک نکند و به بلندای آن دستیابی پیدا ننماید. قطعاً هر خرد و شعوری با خرد و شعور دیگری در فهم و درک تفاوت خواهد داشت. هر نسل و نژادی به اندازه فهم و درک خود از این پدیده، بهره خویش را خواهد برد، و جوانب و زوایائی از دانش و بینش و معرفت و تجربه را به نسل‌ها و نژادهای مترقی واگذار خواهد کرد، و شناخت بهتر و آشنائی بیشتر با برنامه قرآنی را بدانان خواهد سپرد. اما با وجود همه اختلاف‌های فراوان انسان‌ها در امر درک و شناخت این پدیده یزدانی - همان‌گونه که درباره هر چیزی اختلاف‌های فراوانی میان انسان‌ها موجود است - چیزهایی در این برنامه وجود دارد که همه خردها و شعورها در فهم و درک آنها توافق دارند، و همه نسل‌ها و نژادها درباره آنها هم‌فکر و هم‌نظرند. آخر این ساختار یزدانی چیزی و ساختار انسانی چیز دیگر است. در ساختار یزدانی اختلاف و تفاوتی وجود ندارد.

سراسر آن هماهنگی و هماوایی و یکپارچگی و ترتیب و تنظیم است. لیکن این مردمان هستند که در درک فواصل و آفاق و ابعاد و انواع چنین سر و سامان و نظم و نظامی، اختلاف و تفاوت پیدا می‌کنند<sup>(۱)</sup>.

خداوند آن جماعت را حواله می‌دارد به همین مقداری که هیچ اندیشمندی در آن به خطا نمی‌رود، اگر بیندیشد و به پژوهش بپردازد. همچنین هر فردی و هر گروهی و هر نسلی را به همین مقدار حواله می‌دارد. با همین مقداری که میان همگان مشترک است، یزدان جهان قضاوت درباره قرآن را به انسانها واگذار می‌فرماید. از ایشان می‌خواهد با همین اندازه آشنائی، بنیاد اعتقادی خود را بر این استوار دارند که قرآن از جانب یزدان نازل گشته است، و ممکن نیست که از سوی کس دیگری جز خدا تألیف و تصنیف گشته باشد.

زیبا است در اینجا کمی بایستیم و به جولانگاه خرد و شعور انسانی در این باره و درباره دین بطور کلی نگاهی بیندازیم، و مرز کاربرد آن را برای خود مشخص سازیم. بهوش باشیم که این بزرگداشتی که یزدان به وسیله اعطاء این داوری به انسان بخشیده است و تاج افتخار قضاوت بر سر او نهاده است، مایه غرور و انگیزه فریب نگردهد. کار به جایی نکشد که از مرز امن و امان پای بیرون بگذاریم و از پرچین بوستان خارج گردیم و بدون راهنما سر در بیابان برهوت نهیم. از این چنین رهنمودهائی در قرآن کریم، اغلب برداشت نادرستی می‌کنند و در درک و فهم آنها دچار اشتباه می‌شوند و بیراهه می‌روند. به همین خاطر، گروهی از اندیشمندان اسلامی - در گذشته و حال - به خرد و شعور آدمیزاد سلطه کاملی و قدرت مطلق برای قضاوت درباره همه مسائل و احکام دینی عطاء کرده‌اند. عقل و شعور را در این راستا انباز شرع خدا نموده‌اند! بلکه عقل و شعور را بر شرع خدا غلبه داده‌اند و چیره کرده‌اند!

این، کار درستی نیست. بلی عقل و شعور ابزار بزرگی است. شکی نیست که از سوی یزدان مورد تکریم قرار

گرفته است و عزت و احترام پیدا کرده است. بدین خاطر است که درک حقیقت نخستین: - حقیقت این که این دین از سوی یزدان برای مردمان نازل شده است - بدو واگذار گشته است. زیرا پدیده‌هائی در جهان وجود دارد که درک و فهم آنها ساده است. تشخیص دین راستین به وسیله عقل سالم و تیزبین، از زمره چنین پدیده‌هائی است. عقل و شعور آدمی به تنهائی می‌تواند دریابد که این دین از سوی رب العالمین نازل شده است. زمانی که این قاعده بزرگ پذیرفته گردید، بعد از آن، منطق این فهم و درک خود به خود حکم می‌کند که همه چیزهائی را بپذیرد که در این دین وجود دارد. دیگر مهم نخواهد بود که فلسفه نهفته در احکام دین را بفهمد یا نفهمد. چون مادام که فرمان انجام کاری از سوی خدا صادر شود، قطعاً آن کار فلسفه‌ای دارد و بدون حکمت نیست. در این وقت «مصلحت» کار را عیان در همان زمان ببیند یا نبیند، مهم نخواهد بود.

زیرا مصلحت حتمی و قطعی است وقتی که فرمان انجام آن کار از سوی پروردگار صادر شده باشد. عقل آدمیزاد انباز شرع خدا نیست، چه رسد به این که حاکم بر آن باشد. زیرا عقل آدمیزاد تنها درک ناقصی، آن هم از گستره محدود و معینی دارد. محال است که بتواند از همه زوایا بنگرد، و همه مصلحتها را ورنه‌انداز کند، نه در یک لحظه و نه در تمام طول تاریخ. در صورتی که شریعت خدا چنین دیدی و نگرشی دارد. لذا هرگز نباید عقل انسان درباره شریعت یزدان قضاوت کند، یا حتی درباره حکم قطعی و ثابتی از احکام شریعت به داوری بنشیند. حداکثر کاری که از عقل و شعور آدمی انتظار می‌رود این است که معنی نص آیات را درک کند و مورد کاربرد آن را بداند و در زندگی پیاده گرداند، و مصلحت یا عدم مصلحت را در آن پیش چشم ندارد.

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوماته» و کتاب: «الإسلام و مشکلات الحضارة». و کتاب: «هذا الدین». هر یک از این کتابها به بخشی از بخشهای این حقیقت مهم و سترگ می‌پردازد.



روند قرآنی به پیش می‌رود و حال و وضع دسته دیگری را به تصویر می‌کشد. یا بهتر بگوییم: کار دیگری از کارهای دسته‌ای را بیان می‌کند که در جامعه اسلامی می‌زیسته‌اند:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ. وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ. وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَ تَبْغَمُوا الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

هنگامی که (خبر) کاری که موجب ترسیدن یا ترسیدن است (از قبیل: قوت و ضعف، و پیروزی و شکست، و پیمان بستن با این قبیله و گسستن از آن قبیله ...) به آنان (یعنی منافقان یا مسلمانان ضعیف الایمان) می‌رسد، آن را (میان مردم) پخش و پراکنده می‌کنند (و اخبار را به گوش دشمنان می‌رسانند). اگر اینگونه افراد، سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند (و خبرهایی را که می‌شنوند فقط به مسؤولان امور گزارش دهند) تنها کسانی از این خبر ایشان اطلاع پیدا می‌کنند که اهل حلّ و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند. اگر فضل و رحمت خدا شما را در بر نمی‌گرفت (و شما را به اطاعت از خود و پیغمبرش، و برگشت امور به پیغمبر و مسؤولان کشوری و لشکری خویش هدایت نمی‌کرد) جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می‌کردید.

نمائی که این نصّ قرآنی به تصویر می‌کشد، سیمای گروهی از مردمان است که در اردوگاه مسلمانان جای گرفته‌اند. گروهی هستند که هنوز دل‌هایشان به نظم و نظام خوی نگرفته است، و خطر اشاعه را نمی‌دانند. متوجّه نیستند که اشاعه چه خطری برای پراکندگی و آشفته‌گی اردوگاه مسلمانان دارد، و چه نتایج خطرناکی مترتب بر آن است. نتایجی که شاید کمرشکن و بلکه

زیرا وقتی که نصّ آیات از سوی یزدان سبحان است، مصلحت حاصل است و این خود عین مصلحت است. عقل انسان برای فهم معانی نصوص قرآن، تنها حقّ پژوهش و کاوش را دارد، اما درک مصلحت یا غیرمصلحت موجود در نصوص، از دائره اختیار عقل آدمیزاد خارج است. تنها عقل می‌تواند برای پیدا کردن حکم و فلسفه چیزهایی پیجویی و پژوهش کند که نصّی درباره آنها نباشد. یعنی عقل می‌تواند در مسائل و قضایائی حکم صادر کند که در طول روزگاران روی می‌دهند و آیه یا آیاتی راجع بدانها در دست نباشد. سخن برنامه یزدانی، درباره چنین اموری، قبلاً گذشت. حکم این بود که: چنین اموری به خدا و پیغمبر ﷺ برگردانده شود و در پرتو قرآن و سنت حلّ و فصل گردد. جولانگاه حقیقی اجتهاد همین است و بس. تلاش برای فهم نصوص بسنده است. هنگامی که نصوص فهم گردید، باید برابر آن رفت. دیگر خرد را نباید حاکم کرد و اگر مصلحت دید، فرمان شرع را برد، و اگر مصلحت ندانست فرمان شرع را رها ساخت!!! جولانگاه فراخ عقل آدمی، محدود به شناخت قوانین هستی، و ابداع و نوآوری در جهان ماده است. این هم کم چیزی نیست. مملکت بس عریض و طولی است.

بر ما لازم است که عقل و شعور آدمی را گرامی بداریم، و به فهم و درک او آفرین بگوییم و احترام بگذاریم. اما بدان اندازه‌ای که یزدان سبحان به انسان عزّت بخشیده است و برای عقل و شعورش در جولانگاهی که نیکو در آن اسب اندیشه را به تاخت درمی‌آورد احترام قائل شده است. دیگر نباید انسان و عقل انسان را از این جولانگاه فراتر ببریم و بالاتر بنهیم. تا در بیابان برهوت بدون راهنما گام برداریم و سرگشته نگردیم. اگر هم راهنمائی داشته باشیم فقط کسی خواهد بود که بدون کمترین آگاهی و شناختی، بیراهه‌ها و گمراهه‌ها را در پیش می‌گیرد. در این صورت، خود چنین راهنمای نادانی خطرناکتر و خطر آفرین‌تر از راه رفتن بدون راهنما است.<sup>(۱)</sup>

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوماته» فصل: «الربانیة» و «النبات» و «التوازن».

برای دفع گمان خوف و هراس، موجب حرکتی شود که لازم و ضروری نبوده است. پخش شائعه خوف و هراس نیز گاهی مرگبار است.

به هر حال، این چیزها نشانه اردوگاهی است که هنوز نظم و نظام در آن کامل نگشته است، یا این که محبت و عشق آن در حق رهبری و فرماندهی تکمیل نشده است و اوج نگرفته است، و یا هر دوی اینها هنوز نبالیده است و کمال پیدا نکرده است ... این جور پیدا است که هر دو نوع پخش شائعه، در جامعه مؤمنان آن زمان، موجود بوده است. زیرا جامعه اسلامی در برگیرنده طوائف مختلفی بود که این طوائف هم از لحاظ ایمان، و هم از لحاظ عقل و شعور اجتماعی، و هم از نظر عشق و محبت به اسلام، در سطحهای گوناگونی قرار داشتند. قرآن این نابسامانی و پراکندگی را با برنامه یزدانی خود چاره جوئی می کند. قرآن گروه مؤمنان را به راه راست رهنمود می سازد:

﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ، لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾.

اگر اینگونه افراد، سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند (و خبرهایی را که می شنوند فقط به مسؤولان امور گزارش دهند) تنها کسانی از این خبر ایشان اطلاع پیدا می کنند که اهل حل و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می نمایند.

یعنی اگر آنان از امن و امان یا خوف و هراس اطلاع داشته باشند و خبر را به پیغمبر ﷺ اگر با آنان باشد، یا به امراء و سران مؤمن خود برسانند، از حقیقت آن اطلاع حاصل می کردند، کسانی که بر استنباط چنین حقاقتی توانا هستند، و قدرت بیرون کشیدن اصل حقیقت از لابلای اخبار فراوان و متناقض، و شرائط و ظروف انباشته و متفاوت را دارند.

وظیفه سرباز خوب در سپاه اسلام، سپاهی که فرمانده مؤمنی - با شرائط و تعریفی که ایمن دارد - آن را فرماندهی و راهبری می کند، این است: وقتی که خبری به گوشش رسید، شتابان آن را به سمع پیغمبر ﷺ

خُرد کننده و درهم شکن باشد. این بدان خاطر است که آنان هنوز حوادث و وقائع را آنگونه که شاید و باید نشناخته باشند، و جدی بودن موقعیت را درک ننموده باشند. نمی دانند که واژه گذرائی و لغزش زبانی، گاهی عواقبی را به بار می آورد و بلاهائی بر سر خود فرد و بر سر جامعه او می آورد و قابل تصور نیست و به دل نمی گذرد. عواقبی را به بار می آورد که بهیچوجه قابل جبران نیست. شاید هم اشاعه ایشان بدان علت باشد که آنان محبت حقیقی کاملی نسبت به اردوگاه مسلمانان پیدا نکرده اند و این است که برای ایشان مهم نیست که چه گرفتاری و بلائی یا مصائب و شدائدی بر اثر یکایک شائعه ها در اینجا و آنجا، گریبانگیر اردوگاه مسلمانان می گردد. اصلاً برای ایشان مهم نیست وقتی که شائعه را در اینجا و آنجا بر زبان می رانند و از این زبان بدان زبان می رسانند، چه معرکه ای درمی گیرد و چه نتایج سوئی دامنگیر مؤمنان می شود. حال این اشاعه، اشاعه امن و امان باشد، یا اشاعه خوف و هراس، فرقی ندارد. زیرا چه بسا پخش هر یک از آن دو، یا یکی از آن دو اشاعه، خطر ویرانگری و خانه براندازی به بار آورد. مثلاً پخش امن و امان در میان افراد اردوگاهی که آماده و بهوش و بیدار است و منتظر حرکت دشمن است و هرگونه جنبشی را از سوی دشمنان می باید، چه بسا چنین شائعه امن و امانی در این اردوگاه، مایه نوعی سستی و شلی شود، هر چند که فرمان آماده باش و بیدار باش داده شده باشد. زیرا آمادگی و بیداری ناشی از خطر، جدای از آمادگی و بیداری ناشی از امر مجزّد و فرمان صرف است. آن سستی و شل و ولی ناشی از پخش امن و امان در اردوگاه مسلمانان، گاهی مرگبار می گردد ... همچنین اشاعه خوف و هراس نیز در اردوگاهی که بر اثر شوکت و قدرتی که دارد به خود مطمئن گشته است، و دل آرام لمیده است، و از این اطمینان ثابت قدم و راست قامت ایستاده است، چه بسا شائعه خوف و هراس، در آن پراکندگی و پریشانی و خلل و نابسامانی ایجاد کند، و

آیه واحدی همه این بارهای الکتریکی را با خود دارد. مسأله را از جوانب مختلف آن نگاه می‌کند و می‌سنجد، و ژرف به دلها و رازهای نهفته در آنها می‌نگرد، بدانگاه که رهنمودی و آموزشی را داشته باشد و بخواهد قوانین و مقرراتی را وضع کند. این بدان خاطر است که از سوی خدا است:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾.

اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند.

هنگامی که روند قرآنی در کار زدودن عیبه‌ها و راست گرداندن کژیهای صف مسلمانان بدینجا می‌رسد، عیبه‌ها و کژیهای که در موقعیت جهادی و حیاتی مسلمانان مؤثرند - البته کار زدودن عیبه‌ها و راست گرداندن کژیها از آغاز این درس مستمر و بردوام بوده است - در این وقت با تشویق و ترغیب هر چه بیشتر مسلمانان را به جنگی می‌خواند که اغلب در اثناء درس از آن نامی به میان می‌آمد. این تشویق و ترغیب در اینجا به اوج خود می‌رسد، اوج وظیفه شخصی. اوج وظیفه‌ای که نمی‌گذارد سستی و تنبلی آدمی، یا رخنه و شکاف موجود در صف مسلمانان، و یا سختی و ناهمواری راه، شخص را از جنگ بازدارد و در خانه بنشاند. آنگاه که خطاب به پیغمبر ﷺ می‌شود و فرمان صادر می‌گردد که بجنگد، هر چند که یگه و تنها باشد. زیرا او در کار جهاد جز مسؤولیت شخصی ندارد. در همین هنگام، مسلمانان را نیز با تشویق و ترغیب به جنگ می‌خواند. به درون دلها هم آرامش و امید پیروزی را الهام می‌گرداند. در جانها این نغمه را می‌سراید که: خدا کار پیکار را به عهده می‌گیرد و خدا نیرومندتر از هر کسی است و مجازات او سخت‌تر از هر تنبیه و مجازاتی است:

﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ - وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ. عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ

خود یا فرمانده خود بفرسایند. نه این که آن را برای دیگران روایت کند و در میان دوستانش پخش گرداند، یا در میان کسانی نقل کند که کار بدیشان مربوط نیست. زیرا مقام رهبری مسلمان و فرماندهی با ایمان حق استنباط حقیقت امر را دارد، و پس از ثابت شدن خیر، پخش آن را مصلحت ببیند، یا پنهان داشتن را صلاح کار بداند.

قرآن، این چنین سربازان فداکار اسلام را تربیت می‌کرد. نهال ایمان را در دل آنان می‌کاشت. دلهای ایشان را از عشق و محبت مقام رهبری و فرماندهی با ایمان، لیریز می‌کرد. مراسم سربازی و آداب سپاهیگری را با یک آیه، یا با بخشی از یک آیه، به سربازان و سپاهیان می‌آموخت! برای مثال: سرآغاز این آیه، سیمای نفرت سربازی را به تصویر می‌کشد که خبر امن و امان یا خوف و هراس را دریافت می‌دارد و فوراً آن را پخش و پراکنده می‌کند. بدون این که دقیقاً خبر را بشنود و آرامش خود را حفظ کند و سره را از ناسره جدا سازد و آن را به مقام رهبری و فرماندهی برساند، خبر را در پیش این روایت، و در نزد آن پخش می‌گرداند ... وسط آیه تعلیمات مذکور در فوق را یاد می‌دهد ... پایان آیه، در این باره دلها را با خدا پیوند می‌دهد و آنها را به یاد فضل و لطف خدا می‌اندازد و برای سپاسگزاری از این فضل و لطف به جنبش و تکان می‌افکند. همچنین دلها را از پیروی اهریمنی که در کمین نشسته است، برحذر می‌دارد، اهریمنی که عهده‌دار تباه کردن دلها است، و اگر فضل و مرحمت خدا نباشد قطعاً دلها را به تباہی می‌کشاند:

﴿وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

اگر فضل و رحمت خدا شما را در بر نمی‌گرفت (و شما را به اطاعت از خود و پیغمبرش، و برگشت امور به پیغمبر و مسؤولان کشوری و لشکری خویش هدایت نمی‌کرد) جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می‌کردید.

كَفَرُوا. وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا ﴿٨٦﴾.

در راه خدا جنگ (حتی اگر هم تنها باشی و باک نداشته باش. چرا که وعده نصرت و پیروزی به تو داده شده است). تو جز مسؤول (اعمال) خود نیستی. و مؤمنان را (هم به جنگ دعوت کن و بدان) ترغیب و تحریک نما. تا این که خداوند (در پرتو شجاعت تو و شجاعت مؤمنان) قدرت کافران را بازگیرد و (شما را برابر این وعده پیروز و مؤید گرداند. از قدرت و شکنجه کافران نترسید و بدانید که) قدرت خدا بیشتر و مجازات او سخت تر است.

از لابلای این آیه و آیه پیش از آن، سیماهای زیادی از گروه مسلمانان آن روزگار برایمان ظاهر و نمایان می شود. حتی سیماهای فراوانی از نفس آدمیزادگان هر عصر و زمانی، در جلو دیدگانمان پدیدار و آشکار می گردد:

الف - اندازه آشفته گی و مقدار پراکندگی موجود در صف مسلمانان برایمان پیدا و هویدا می گردد. زرفای تأثیرات گُندی نمودن و تأخیر کردن در جنگ، و بی توجهی و بی مبالائی بدان، در جلو دیدگانمان، روشن و آشکارا، خودنمایی می کند. نابسامانی احوال و آشفته گی اوضاع بدانجا می رسد که برای جنبش و جوشش درونها یگانه وسیله این می شود که به پیغمبر ﷺ تکلیف شود که باید در راه خدا بجنگد، هر چند که تنهای تنها باشد! وظیفه او نبردیدن و رزمیدن می گردد. بدو دستور می رسد که مسؤول کسی جز خودش نیست. همراه با چنین مسؤولیتی که دارد مؤمنان را به رزم و پیکار فرا خواند. اما حرکتی به سوی جهاد را موکول به پاسخ مثبت یا منفی آنان نسازد. هر چند که پاسخ منفی از سوی جملگی مؤمنان محال است، ولی طرح مسأله بدین شکل، دالّ بر ضرورت ابراز و اظهار این وظیفه بدین شیوه است، و می رساند که چه اندازه نیاز به خروشانیدن و برجوشاندن دلها، آن هم با این شدّت و حدّت بوده است. البته پیدا است که این نصّ گذشته از ایجاد چنین

شور و غوغائی در اندرون مسلمانان خسته دل آن روزگار، دربرگیرنده حقیقت ثابت و پایداری در جهان بینی اسلامی است، و آن این است که: هیچ شخصی، مسؤول کسی جز خود نیست.

ب - از سوی دیگر، به اندازه هراسها و خستگی ها و سختی ها و رنج های حاصل از پرداختن به کارزار مشرکان در آن روزگار، پی خواهیم برد. دشواریها آن اندازه فراوان و طاقت فرسا بوده اند که خداوند مسلمانان را امیدوار به الطاف خود کرده است و بدیشان مژده داده است که یزدان سبحان خودش عهده دار درهم شکستن شوکت کافران است، و مسلمانان فقط پرده ای هستند که قدرت یزدان در شکست دادن کافران و دفع شرّ ایشان از سر مؤمنان، بر روی آن پرده نمایش داده می شود. قدرت خدا نیز در صحنه این نمایش بر این پرده ظاهر می گردد و همگان می دانند که قدرت خدا بیشتر از قدرت کافران و شکنجه او بسیار سخت و خارج از توان ایشان است ... این واژگان آشکارا بیانگر قدرت و شوکت کافران آن زمان است. همچنین بیانگر خوفها و هراسهای فراوان در صف مسلمانان است. شاید این اوضاع مربوط به مدّت زمان میان جنگ اُحُد و خندق باشد. زیرا این مدّت، تلخ ترین روزگار مسلمانان در مدینه بوده است. روزگاری بوده است که مسلمانان میان منافقان و نیرگ یهودیان و آمادگی مشرکان برای یورش آوردن بر مؤمنان، قرار گرفته اند، و هنوز هم جهان بینی اسلامی چنانکه باید کامل نگشته است، و روشنی و هماهنگی آن برای مسلمانان آشکار نشده است و در میانشان جای نیفتاده است.

ج - همچنین برای ما روشن می گردد: بدانگاه که آدمیزاد به وظائف و تکالیفی خوانده می شود که بر او دشوار و برای وی ناگوار است، چه اندازه آدمی نیازمند پیوند ناگسستنی با یزدان، و محتاج آرمیدن در آستانه ایزد متّان، و طلب کمک و یاری از آفریدگار جهان، و اطمینان کامل داشتن به قدرت و قوّت

و از نتایج سوء آن خواهد داشت. واژه «کِفْل»<sup>(۱)</sup> به معنی ضمانت و عهده‌داری، چنین الهام می‌کند و می‌رساند که چنین کسی مستکفل، یعنی ضامن و عهده‌دار گناهان و بزهکاریهای این نوع دعوت و تبلیغ است. این اصل، یک اصل کلی است برای هرگونه میانجیگری خوبی، و یا میانجیگری بدی. این اصل کلی، به مناسبت شرائط و ظروف ویژه‌ای ذکر شده است. اصلاً شیوه قرآن این است که از لابلای یک رخداد و حادثه جزئی، یک قاعده کلی و همگانی را بیرون می‌کشد، و یک رخداد و حادثه شخصی را با یک اصل عمومی و همگانی پیوند می‌دهد. آنگاه کار را بطور کلی به خدا منوط و مربوط می‌گرداند، خدائی که او همه چیز را عطاء می‌فرماید، و او بر انجام همه چیز قدرت می‌بخشد و توان عطاء می‌نماید. واژه «مُقِیت»<sup>(۲)</sup> که در پیرو و پی‌نوشت آیه آمده است، یادآور این مطلب است:

﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا﴾.

خداوند بر هر چیزی چیره است و توانا است، و همه چیز را می‌پاید و از آن مراقبت می‌نماید.

روند قرآن، پس از بیان میانجیگری، از پاسخ سلام سخن می‌راند و دستور می‌دهد که بهتر از خود سلام پاسخ سلام داده شود و یا همسان آن، پاسخ گفته شود. سلام در جامعه، یکی از وسائل ایجاد اتحاد و اتفاق در میان افراد جامعه است، و چرخ زندگی با آن ساده و آسان به گردش درمی‌آید. البته سلامی مراد است که ادب لازم در آن مراعات گردد و بگونه محترمانه گفته آید و پاسخ داده شود. سخن از سلام در اینجا، دارای

پروردگار سبحان است ... هر وسیله‌ای از وسائل تقویت، اگر جز این باشد - بدانگاه که خطر به اوج خود می‌رسد - فائده‌ای ندارد. اینها بطور کلی حقایقی هستند که برنامه ربّانی آنها را بکار می‌گیرد. خدا است که مردمان را آفریده است. او خود می‌داند که آنان چگونه تربیت می‌گردند، و چگونه تقویت می‌یابند و نیرو می‌گیرند، و چگونه به جوش و خروش می‌افتند و شور و غوغا پیدا می‌کنند، و چگونه فرمان را پاسخ می‌گویند و سر بر خط فرمان می‌نهند.



به مناسبت این که پیغمبر ﷺ مؤمنان را به جنگ در راه خدا تشویق و ترغیب می‌کرد، جنگی که فرمان بدان در آخر درس آمده است، و همچنین به علت سخن گفتن در آغاز درس از اشخاصی که دیگران را سست و کند می‌کردند و ایشان را از شرکت در جنگ باز می‌داشتند، خداوند متعال یک قاعده کلی درباره میانجیگری مقرر می‌فرماید. قاعده‌ای که شامل راهنمایی و دلسوزی و همیاری است:

﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا، وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا، وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا﴾.

کسی که (در میان مردم) میانجیگری کند و میانجیگری او پسندیده (شرع) باشد، نصیبی از (پاداش) آن خواهد داشت، و کسی که میانجیگری کند و میانجیگری او ناپسند (شرع) باشد، بهره‌ای از (پادافره) آن خواهد داشت، و (پشتیبانی از حق بی‌پاداش نمی‌ماند، و پشتیبانی از باطل بی‌پادافره نخواهد بود). خداوند بر هر چیزی چیره است (و همه چیز را می‌پاید).

کسی که دیگران را برای جنگ در راه خدا دل و جرأت بخشد و تشویق و ترغیب کند، و همیاری و همکاری در این راستا داشته باشد، بهره‌ای از پاداش این دعوت و پیامدهای آن خواهد داشت. و کسی که دیگران را سست و کند کند، و از شرکت در جنگ در راه خدا منع نماید و بازدارد، بهره‌ای از پادافره و سزای این دعوت

۱- واژه «کِفْل» به معنی: بهره و نصیب، و ضمانت و کفالت و التزام و عهده‌داری آمده است. (مترجم ... نکا: فرهنگ محیط المحيط).

۲- واژه «مُقِیت» به معنی: غالب و مقتدر، حافظ و نگهبان، حاضر و ناظر، آمده است. اصل این واژه «قوت» است. قوت وسیله‌ای است که جان انسان و ذیروح را حفظ می‌کند. لذا «مُقِیت» کسی است که بر حفظ جان و دادن قوت، قدرت دارد. و ... (مترجم ... نکا: فرهنگ لغات قرآن: دکتر محمد قریب).

بحث می‌ایستیم:

۱- سلام، نشانه برجسته‌ای است که برنامه اسلامی آزمندانه می‌کوشد با آن جامعه اسلامی را شکل ویژه و قالب خاصی بخشد. بگونه‌ای که جامعه اسلامی سیمایا و نشانه‌های ویژه و آداب و رسوم خاص خود را داشته باشد، همانگونه که دارای قوانین و مقررات ویژه، و سیستم خاص خود می‌باشد. قبلاً ما مشروح و مفصل از این ویژگیهای خاص آئین اسلام سخن گفته‌ایم و آنچه بایست به هنگام صحبت از تغییر قبله، و امتیاز گروه مسلمانان بر دیگران با داشتن چنین قبله‌ای، بیان داشته‌ایم. سخن ما در این باره، قبلاً در سورة بقره در تفسیر «فی ظلال القرآن» آمده است<sup>(۱)</sup>.

۲- سلام، تلاش پیوسته و همیشگی است برای استوار داشتن پیوند مودت و محبت، و تحکیم دوستی و خویشاوندی در میان گروه مسلمانان ... درود گفتن و پاسخ بدان، بگونه‌ای که پاسخ، زیباتر و خوبتر از خود درود گفتن باشد، بهترین وسیله برای ایجاد مودت و محبت و دوستی و نزدیکی، و برای استوار گرداندن چنین خصلتهای پسندیده است. از پیغمبر ﷺ خدا پرسیده شد: کار خوب کدام است؟ فرمود:

(تَطْعِمُ الطَّعَامَ وَ تَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ).

خوراک بدی، و سلام بگوئی بر کسی که او را بشناسی یا نشناسی.

پیش از هر چیز باید گفت: سلام دادن به مسلمانان سنت است، ولی پاسخ دادن به سلام، برابر این آیه، واجب است. عنایت بدین امر ارزش آن روشن و هویدا است زمانی که واقعیت را بنگریم و تأثیر این خصلت پسندیده را در زدودن کدورتها از صفحه دلها پیش چشم داریم و بدانیم که چه اندازه این خوی نیک دلها را از کینه‌ها پاک می‌دارد، و میان ناآشنایان آشنائی

مناسبت تنگاتنگی با فضای جامعه و کار میانجیگری است. میانجیگری که پیشتر رهنمود آن گذشت:

﴿وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا، أَوْ رُدُّوها، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً﴾.

هرگاه شما را درودی دادند (اعم از سلام کردن و دعا نمودن و احترام گذاشتن ...) بگونه زیباتر و بهتر از آن، یا (دست کم) همانند آن، آن را پاسخ گوئید. بیگمان خداوند حسابرس هر چیزی است (و حساب هر چیزی را دارد).

اسلام سلام و درود مخصوصی را به ارمغان آورده است. سلام و درودی که جامعه اسلامی را جدا و مستقل می‌سازد، و آن را از جامعه‌های دیگر در هر نشانه‌ای - حتی در نشانه‌های عادی روزانه - منحصر و ممتاز می‌نماید. بدین وسیله آداب و رسوم چنین جامعه‌ای در میان آداب و رسوم بشمار جامعه‌های دیگر ادغام نمی‌گردد و هدر نمی‌شود.

اسلام سلام را بدین نحو برنامه‌ریزی فرموده است: کسی که سلام می‌کند، می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» یا «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ» یا «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ». کسی که پاسخ سلام را می‌دهد، باید زیباتر از آنها را با افزایش واژه یا واژه‌هایی بر جملات پیشین - بجز قسمت سوم که دیگر واژه‌ای نیست که بر آن جمله افزوده گردد - پاسخ سلام را می‌دهد. وقتی که سلام کننده می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ». پاسخ دهنده باید بگوید: «وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ». اگر سلام کننده بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ» پاسخ دهنده، خود «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ» را در پاسخ بدو، تکرار می‌کند. زیرا جمله سوم همه واژه‌های سلام را در بر دارد و با بیش از آن پاسخ داده نمی‌شود و بلکه تکرار خود جمله، کافی و بسنده است ... بدین شیوه‌ای که گذشت از پیغمبر ﷺ روایت شده است.

اندکی در برابر پسوده‌های نهان در آیه سلام مورد

برقرار می سازد، و پیوند خویشاوندان را تحکیم می بخشد ... این پدیده چیزی است که هر کس بیندیشد و نیک بنگرد، آثار حسنه چنین رسم و عادت را به سادگی درک و مشاهده می کند، و نتایج شگفت انگیز آن را عیان می بیند.

۳ - سلام نسیم خوش آیندی است که در وسط آیه های پیشین و پسین جنگ، وزیدن می گیرد ... شاید مراد از چنین نسیم سلامی، پیامی به اشاره ای به قاعده اساسی اسلام باشد که سلام و امان و صلح و صفا است. زیرا اسلام آئین سلام و امان و صلح و صفا است.

اسلام در هیچ جایی از کره زمین نمی جنگد مگر برای استقرار و امان و صلح و صفا، به معنی گسترده و فراگیری که واژه سلام دارد. آن سلامی که از ماندگاری فطرت بر راستای برنامه یزدان سرچشمه می گیرد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ﴿٨٧﴾ ﴿٨٧﴾ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿٨٨﴾ وَدُّوا أَنْ تُكْفُرُوا كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُوا سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوا مِنْهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٨٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءَكُمْ حَصْرَتٌ مِنْهُمْ أَوْ يَقُولُونَ أَوْفِنَّا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَحْتُمْهُمْ فَأَنْعَزْتُمْ عَلَيْهِمْ فَلَمْ يَقْتُلُواكُمْ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ ذُو الْعَرْشِ فَأَجْعَلِ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿٩٠﴾ سَتَجِدُونَ أَخْرَيْنَ يُريدُونَ أَنْ يَأْمَنُواكُمْ وَيَأْمِنُوا قَوْمَهُمْ كُلِّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ يُنْفِقُوا إِلَيْكُمْ الْمُسْلِمَ وَيَكْفُرُوا بِهِمْ فَخُذُوا مِنْهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْبَلُونَهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿٩١﴾

وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا أَنْ يَقْتُلُوا مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاؤًا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٩٢﴾ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿٩٣﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَيِّتُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾

این درس با یکی از قواعد بنیادین اسلامی آغاز می گردد، قاعده یکتاپرستی، و انحصار الوهیت جهان به یزدان سبحان. این قاعده بنیادین، احکام و مقررات مختلفی را درباره عملکرد جامعه اسلامی با اردوگاههای گوناگون، به وجود می آورد. چنین قاعده ای به دنبال بیان خطرات تقسیم صف مسلمانان به دو دسته و پیدا شدن دو دیدگاه نسبت به منافقان، پدید می آید. البته نسبت به منافقان ویژه ای که غیر از منافقان ساکن مدینه بودند. این احکام و بیان خطرات تفرقه و پراکندگی نیز بر قاعده اصولی خود استوار است، قاعده بنیادینی که سازمان نظام اسلامی بطور کلی بر آن بنیانگذاری گشته است و هر زمان که برنامه یزدانی بخواهد به قانونگذاری و رهنمودی اقدام ورزد، ذکری از آن می رود و مکرر می شود.

احکام مربوط به عملکرد با اردوگاههای گوناگون،



چنین قوانین و مقرّرات و ارکان و اصولی رفتار نکنند. بلی این اسلام است که نخستین بار چنین قوانین و مقرّراتی را وضع می‌کند و می‌نگارد.

این ارکان و اصول عملکرد بین‌المللی، به مناسبت‌های مختلف، در سوره‌های گوناگون قرآن ذکر شده است و در اینجا و آنجای کتاب یزدان پراکنده است. همه آنها مجموعه قوانین کامل عملکرد بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، مجموعه قوانین کاملی که برای هر حالی از احوال و وضعی از اوضاعی که میان اردوگاه اسلامی با اردوگاه‌های دیگر پیش می‌آید، حکم و ویژه‌ای دارد. برای جنگ، صلح، همیمانی، کناره‌گیری ... همچنین در رابطه با دشمن جنگی، همیمان، صلحجو، کناره‌گیر، و ... حکم جداگانه‌ای دارد.

نسرذ ما در اینجا چنین ارکان و اصول، و قوانین و مقرّراتی را بررسی نمائیم، زیرا این کار خود نیازمند بحث مستقلّ و پژوهش جداگانه‌ای است و باید متخصص در قانون بین‌المللی عهده‌دار چنین کاری گردد. ولی ما در این درس مجموعه‌ای از آیاتی را بیان خواهیم داشت که در این راستا ذکر شده‌اند و مربوط به معامله و رفتار با دسته‌های زیرند:

الف - منافقانی که ساکن مدینه نبوده‌اند.

ب - مردمانی که با گروهی رابطه و پیوند داشته‌اند که میان آنان و مسلمانان عهد و پیمان بسته شده بود.

ج - کسانی که کناره‌گیری در پیش گرفته بودند، و با حفظ آئین خاصّ خود، نه با مسلمانان می‌خواستند بجنگند و نه با قوم خویش.

د - کسانی که چون به مدینه می‌آمدند اظهار ایمان می‌کردند، و وقتی که به مکه برمی‌گشتند اظهار کفر می‌نمودند.

ه - حالات قتل عمد و قتل غیر عمد، و ذکر موارد گوناگون و اقوام مختلف، در رابطه با این مسأله.

درباره همه این حالات، احکام صریح و واضحی را خواهیم یافت، احکامی که گوشه‌ای از ارکان و اصول معاملات بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، همانگونه که

بخشی از قواعد و مقرّراتی است که اسلام آنها را پدیدار کرده است، و در تاریخ بشریت برای نخستین بار جهت تنظیم معاملات بین‌المللی بدانها اقدام ورزیده است. اعلام داشته است که مردمان بجای حکومت شمشیر و منطق زور و قانون جنگل، قواعد و مقرّرات دیگری را قرار دهند و اجراء کنند.

اروپا در قوانین بین‌المللی خود، و در همه مقرّرات بین‌المللی که از آن سرچشمه می‌گیرد، تنها در قرن هفدهم میلادی، مطابق با قرن یازدهم هجری، بدین سو گزاشیده است. اما پیوسته تمام قوانین و مقرّرات بین‌المللی آن، جوهری روی کاغذ بوده است، و از مرحله سخن پای فراتر نهاده است. قوانین و مقرّرات بین‌المللی همیشه ابزاری بوده است که در فراسوی آنها حرصها و آرزهای بین‌المللی پنهان گشته است. منبرهائی بوده است که صدای جنگ سرد از آنها برخاسته است. ولی هرگز وسیله رساندن حقّ به حقّدار، و پیاده کردن دادگری نبوده است. کشمکشها و درگیریهای دولتهای هم‌تراز و متعادل در نیرو، انگیزه وضع قوانین و مقرّرات بوده و هر زمان تعادل و همسنگی بهم خورده است، قوانین بین‌المللی بهائی نداشته است، و مقرّرات بین‌المللی کار باارزشی نکرده است و چیزی نیززیده است.

اما اسلام، یعنی برنامه رسانی برای زندگی انسانی، پایه‌های عملکرد بین‌المللی را در قرن هفتم میلادی برابر با قرن اول هجری، بنیاد گذاشت. اسلام چنین قوانینی را از پیش خود وضع کرد، بدون این که شرائط و ظروف نیروهای هم‌تراز و متعادل، او را وادار بدین کار سازند. اسلام چنین قوانینی را پدید آورد تا خود آنها را بکار برد و جامعه اسلامی پیوندهای خویشتن را با اردوگاههای دیگر بر اساس آنها استوار و برقرار دارد، و بدین وسیله پرچم دادگری انسانها را برافراشته کند، و نشانه‌های راه بشریت را آشکار و نمایان برپا و برجا سازد. هر چند هم اردوگاههای دیگر، یعنی همه اردوگاههای جاهلی، یک طرفه با جامعه اسلامی برابر

سایر احکام از روابط دیگر صحبت می‌کنند و رهنمود لازم را ارائه می‌دهند.

❖

از همان جایی سخن را می‌آغازیم که روند قرآنی بدان سخن آغازیده است. روند قرآنی سخن را با قاعده‌ای آغازیده است که قاعده نخستین و بنیادین بشمار است و کاخ بزرگ اسلام، و سازمان سترگ اسلامی در مسائل جوراجور و گوناگون خود، بر آن استوار است:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ. وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا؟﴾.

جز خدا، خدائی نیست. حتماً شما را (بعد از مرگ زنده می‌گرداند و) در روزی که شکّی در (وقوع) آن نیست گرد می‌آورد. (خدا است که این را می‌گوید) و چه کسی از خدا راستگوتر است؟!

گامهای برنامه یزدانی، از یکتاپرستی خدای سبحان آغاز می‌گردد. تربیت نفسها و پرورش جانها، و اقامه جامعه، و وضع قوانین و تنظیم مقررات، در این مسأله یکسان است، چه قوانین و تنظیم مقررات مربوط باشد به سازمان داخلی جامعه اسلامی، و چه مربوط باشد به سیستم بین‌المللی. آن قوانین و مقرراتی که جامعه اسلامی براساس آنها با جامعه‌های دیگر معامله و رفتار می‌کند. به همین خاطر هم است که می‌بینیم این مجموعه آیات با قواعدی چند درباره نحوه عملکرد خارجی و داخلی، آغاز می‌شود.

همچنین این آیات، به سبب صحبت از اعتقاد به آخرت، و سخن از این که یزدان مردمان را در آن جهان گرد می‌آورد تا از ایشان حساب و کتاب بگیرد، و از آنان از چیزها و فرصتهایی که در این جهان بدیشان داده است تا با این چیزها و در پرتو چنین فرصتهایی به کارهای نیک دست یازند و از کارهای بد دوری سازند، پرسش فرماید، در راه تربیت نفسها و پرورش جانها، و همچنین برانگیختن حساسیت درونها در برابر قوانین و رهنمودهای اسلامی، و هرگونه حرکتی از حرکات مردمان در زندگی ایمانی، گامهای برنامه یزدانی آغاز

می‌گردد ... در این جهان کارهای کوچک و بزرگ جنبه آزمایش دارند، و در آن جهان از کارهای کوچک و بزرگ حساب گرفته می‌شود. این امر ضمانت بسیار محکمی برای اجرای قوانین و مقررات است. زیرا این ضمانت، در ژرفای دلها قرار دارد، و پاسبان مراقبت از آن در زوایای درونها است، پاسبانی که بیدار است آنجا که سایر پاسبانان در حال چرت زدن هستند و شاه در خواب غفلت بسر می‌برد.

این سخن یزدان سبحان، و این وعده یزدان جهان است:

﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا؟﴾.

چه کسی از خدا راستگوتر است؟!

❖

به دنبال این پسوده دلها، و این لمسه دال بر شیوه برنامه یزدانی در امر تربیت نفس انسانی، همچنین دال بر جهان‌بینی اعتقادی عملی در زندگی گروه اسلامی ... بلی پس از این پسوده، این درس آغاز می‌گردد درباره زشت شمردن نوعی از شُل و ولی انجام پذیرفته در برابر نفاق و منافقان، و چندان قاطعانه عمل نکردن مسلمانان در برابر منافقان، در آنجایی که می‌بایست قاطعانه عمل کنند. همچنین در آغاز این درس، از دو دسته شدن مسلمانان درباره گروهی از منافقان، سخن می‌رود، منافقانی که خارج از مدینه زندگی می‌کردند، همانگونه که توضیح خواهیم داد. چنین زشت شمردنی بیانگر ناهماهنگی موجود در میان جامعه اسلامی آن روزی است. همچنین می‌رساند که اسلام در تعیین کارها و قاطعانه بودن در آنها چه اندازه سختگیری می‌کند، و چه اندازه از سستی و بی‌حالی در رفتار با منافقان و مهلت دادن بدیشان، و تکیه کردن به ظاهر و سیمایشان - مگر به خاطر نقشه و طرح از پیش ساخته شده‌ای که از آن هدف نیکی و کار خوبی در مد نظر باشد - بیزار است:

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ؟ وَاللَّهُ أَرَزَّكَهُمْ مِنْكُمْ كَسْبُوا، أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ؟ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا. وَذُوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا

دسته‌ای گفتند: آنان را خواهیم کشت. دسته‌ای هم گفتند: نخیر ایشان را نخواهیم کشت، زیرا آنان مؤمن بشمارند! خداوند متعال راجع بدیشان این آیه را نازل فرمود:

﴿فَأَلَكُمُ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٌ﴾

شما (ای مؤمنان) چرا درباره منافقان دو دسته شده‌اید؟

در اینجا بود که رسول خدا ﷺ فرمود:

(إِنَّهَا طَيِّبَةٌ، وَإِنَّهَا تُفْنِي الْخُبْتَ كَمَا يُفْنِي الْكِبْرُ خَبَثَ الْخُدَيْدِ).

این محل، طَیِّبَه (یعنی مدینه) است، و طَیِّبَه (۱) کثافت را به دور می‌اندازد همانگونه که کوره آهن‌گری کثافت آهن را به دور می‌افکند.

عوفی از ابن عباس نقل کرده است و گفته است: این آیه درباره مردمانی نازل شده است که ادعای مسلمان بودن خود را بر زبان می‌راندند، ولی مشرکان را پشتیبانی می‌کردند. برای برآوردن نیازی از مکه بیرون رفتند و به همدیگر گفتند: اگر اصحاب محمد را ببینیم و با آنان روبرو شویم، از جانب ایشان بر ما پاکی نیست. وقتی که مؤمنان شنیدند که چنین کسانی از مکه بیرون آمده‌اند، دسته‌ای از مسلمانان گفتند: سوار شوید و به سوی چنین ترسویانی روید و ایشان را بکشید، زیرا آنان از دشمنان شما پشتیبانی می‌کنند. دسته دیگری از مسلمانان گفتند: سبحان الله - یا واژه‌های دیگری که بر زبان راندند - آیا مردمانی را می‌کشید که آنچه شما گفته‌اید ایشان هم گفته‌اند؟ آیا فقط به خاطر این که آنان مهاجرت نکرده‌اند و به ترک خانه و کاشانه و شهر و دیار خود نگفته‌اند، جان و مال ایشان را حلال بشماریم؟ ... مسلمانان دو دسته شده بودند و پیغمبر ﷺ هم در میانشان بود و کسی را از این دو دسته از گفته خود نهی نمی‌فرمود و باز نمی‌داشت، تا

كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً. فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ، وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٩٤﴾.

شما (ای مؤمنان) چرا درباره منافقان دو دسته شده‌اید (و می‌گوئید: آیا آنان جزو مؤمنان یا از زمره کافرانند؟) صحیح است با آنان بجنگیم یا نجنگیم؟ قابل هدایتند یا اهل شقاوتند؟ ... و حال آن که خداوند به سبب اعمالشان (افکار) آنان را واگونه کرده و به قهقراء برگردانده است (و فرودگاه دلشان خراب گشته است و آمادگی فرود طائر قدسی ایمان را از دست داده است). آیا می‌خواهید کسی را هدایت نمائید که خداوند (بر اثر کردار زشتش) گمراهش کرده است (و نعمت هدایت را از او گرفته است؟) هر که را خدا گمراه کند، راهی برای او (به سوی هدایت) نخواهی یافت. (شما می‌خواهید چنین منافقانی هدایت یابند و) آنان دوست می‌دارند که شما کافر شوید همانگونه که خود کافر شده‌اند و (در کفر با ایشان) مساوی شوید. پس در این صورت یارانی از ایشان نگیرید (و آنان را از خود ندانید) تا آنگاه که (ایمان می‌آورند و) در راه خدا هجرت می‌کنند (و ایمان آوردن خود را با جهاد در راه اسلام ثابت می‌دارند). ولی اگر از این کار سر باز زدند (و همچنان به دشمنانگی و اقدامات کافرانۀ خود بر ضد شما ادامه دادند) آنان را هر کجا یافتید بگیرید و (اسیر کنید، و در صورت لزوم) بکشید، و از میان ایشان یار و یابوری برنگزینید.

درباره چنین منافقانی روایتهائی ذکر شده است. مهم‌ترین آنها دو روایت است:

امام احمد فرموده است: بَهْز از شعبه برای ما روایت کرده است که عدیّ پسر ثابت گفته است: عبدالله پسر یزید از زید پسر ثابت برای من روایت کرده است که رسول خدا ﷺ به سوی اُحُد حرکت کرد. گروهی از کسانی که در خدمتش بیرون رفته بودند برگشتند. اصحاب پیغمبر ﷺ درباره ایشان دو دسته شدند.

۱- پیش از مهاجرت رسول خدا ﷺ مدینه «یثرب» نامیده می‌شد که از ماده «ثرب» به معنی فساد و تباهی گرفته شده است. پیغمبر ﷺ فرمود: خداوند مدینه را «طَیِّبَه» و «طابة» نامیده است. (مترجم)

این آیه نازل شد:

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ؟﴾.

(این ابی حاتم چنین سخنی را روایت کرده است. البته از ابوسلمه پسر عبدالرحمن، و از عکرمه و مجاهد و ضحاک و دیگران سخنانی نزدیک بدین گفته، روایت شده است).

هر چند روایت نخستین از لحاظ سند و اخراج حدیث، استوارتر و متین تر است، ولی ما مضمون روایت دوم را ترجیح می دهیم، این ترجیح با توجه به واقعیت تاریخی است. چه مسلم است که دستوری برای جنگ با منافقان مدینه نازل نشده است، و پیغمبر ﷺ هم با آنان نجنبیده است و ایشان را هم نکشته است. بلکه شیوه دیگری برای رفتار با منافقان مدینه مقرر بوده است: شیوه چشم پوشی از ایشان، و واگذاری طرد ایشان به خود جامعه، و نابودسازی تکیه گاههای پیرامون ایشان با بیرون راندن یهودیان از مدینه در مرحله نخست، و سرانجام بیرون راندن ایشان از سراسر جزیره العرب. آخر چنین یهودیانی مشرکان مکه را می آغاییدند و آنان را امیدوار می کردند و مزدها می دادند ... ولی ما در اینجا می بینیم که دستور قاطعانه داده شده است که ایشان را اسیر کنند، و هر جا آنان را بیابند به قتل برسانند. این امر مسلم می دارد که دسته ای از منافقان مورد نظر بوده که جدای از گروه منافقان ساکن مدینه بوده اند. گویند: گرفتن منافقان و کشتن ایشان، مشروط به فرموده خداوند متعال است که می فرماید:

﴿فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ، وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾.

در این صورت یارانی از ایشان نگیرید (و آنان را از خود ندانید) تا آنگاه که (ایمان می آورند و) در راه خدا هجرت می کنند (و ایمان آوردن خود را با جهاد در راه اسلام ثابت می دارند). ولی اگر از این کار سر باز زدند (و همچنان به دشمنانگی و اقدامات کافرانۀ خود بر ضدّ

شما ادامه دادند) آنان را هر کجا یافتید بگیرید و (اسیر کنید، و در صورت لزوم) بکشید.

این هم تهدیدی است تا از کارهای بدی که می کنند و از اندیشه های ناپاکی که در سر دارند، دست بردارند. چه بسا آنان از کارهای زشت و اندیشه های پلشت دست برداشته اند و پیغمبر ﷺ هم فرمان را درباره ایشان اجراء نفرموده است. اما واژه «يُهَاجِرُوا» هجرت می کنند سخن را به پایان می برد و می رساند که در این برهه از زمان، چنین منافقانی جزو ساکنان مدینه نیستند، و مفهوم چنین واژه ای این است که باید چنین اشخاصی به مدینه هجرت کنند. این هم پیش از فتح مکه بوده است. معنی هجرت - پیش از فتح مکه - مشخص و معلوم است که هجرت از سرزمین کفر به سرزمین اسلام، و پیوستن به گروه مسلمانان، و کرنش در برابر فرمان نظام اسلام است. اگر جز این کار، کار دیگری صورت گرفته باشد، کفر یا نفاق بوده است. در روند سوره و در درس بعدی، تهدید سختی خطاب به مسلمانانی می شود که بدون عذر ضعف و درماندگی، در مکه بمانند و هجرت نکنند، مکه ای که نسبت بدیشان سرزمین کفر و جنگ بوده است، هر چند که آنان از زمره بومیان و همشهریان آنجا بوده اند ... همه این سخنان، ترجیح روایت دوم را تأیید می نمایند و بیانگر این واقعیت هستند که چنین منافقانی، گروهی از اهالی مکه یا پیرامون آنجا بوده اند و با زبان واژه اسلام گفته اند و خویشان را مسلمان نامیده اند، ولی با عمل دشمنان مسلمانان را پشتیبانی نموده اند.

هم اینک به نص قرآنی برمی گردیم:

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ، وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا؟ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ؟ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا. وَدُّوا أَنْ يُكْفَرُوا كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُوا سَوَاءً. فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ، وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾.

در این نصوص قرآنی می بینیم که دو دسته شدن مؤمنان درباره منافقان زشت شمرده شده است. از موضعگیری و موقعیت آنان در این باره اظهار شگفت گشته است. در رهنمود مؤمنان به جهان بینی درست، تند و تیزی بکار رفته است، و به عملکرد مسلمانان با چنین منافقانی سخت حمله شده است. همه این امور اشاره دارند به خطر سستی و بی حالی و شُل و ولی موجود در صف مسلمانان آن روزی. البته این خطر در هر موقعیتی همان چنان موقعیتی، در کمین است، و نصوص قرآنی مسلمانان را از آن بیدار باش و هوشیار باش می دهد. عدم توجه جدی به نفاق، و بی مبالاتی نسبت به منافقان، نشانه سستی ایمان به خود آئین اسلام است. زیرا گفتار گروهی از مؤمنان بدین نحو: «سبحان الله! یا واژه های دیگری که گفته اند - آیا مردمانی را می کشید که آنچه شما گفته اید، ایشان هم می گویند، تنها بدان سبب که هجرت نکرده اند و خانه و کاشانه و سرزمین خود را رها نموده اند؟ آیا به همین خاطر خونشان و دارائیشان را حلال بدانیم؟»، و جهان بینی مؤمنان درباره امور بدین شیوه که بگویند: آنچه منافقان می گویند، همگون چیزی است که مسلمانان می گویند، هر چند شواهد حال جملگی، و گفتار چنین منافقانی بدین صورت: «اگر با یاران محمد رویاروی شویم، ترس و خوف و بیم و هراسی نخواهیم داشت»، و گفتار گروهی از مؤمنان بدین عبارت: «آنان دشمنان شما را پشتیبانی می کنند»، در این چنین جهان بینی و اندیشه ای سستی و بی حالی بزرگی نسبت به حقیقت ایمان و اصل اعتقاد است، در شرائط و ظروفی که به روشنی کامل، و برّندگی قاطع، نیازمند فراوان است. آخر همراه با واژه ای که بر زبان رانده می شود، پشتیبانی عملی در یاری دادن به دشمنان آشکار مسلمانان، جز نفاق چیز دیگری نیست. در اینجا صرف نظر کردن و چشم پوشی نمودن بیجا است، زیرا سستی در خود جهان بینی، و شُل و ولی در بینش دینی، جای اغماض نیست. با توجه به همین امر است که

نصوص قرآنی اعلام خطر می کند و اظهار شگفتی می نماید، و بی مبالات بودن نسبت به نفاق را زشت می شمارد و آشکارا بر آن می تازد و سخت مسلمانان را از آن بیم می دهد.

با منافقان مدینه، این چنین رفتار نمی شد و بلکه از ایشان چشم پوشی می گردید. چرا که جهان بینی کاملاً روشن بود. منافقانی موجود بودند و رفتار با ایشان مشخص و مقرر بود. و آن این که با آنان می بایست ظاهر حال را در نظر داشت و تا مدت روزگاری بدیشان مهلت داد و از آنان چشم پوشی کرد.

این کار، چیز دیگری بود. با این فرق داشت که گروهی از مسلمانان به دفاع از منافقان می پرداختند، بدان خاطر که منافقان سخنی بر زبان می راندند که مسلمانان هم آن را بر زبان می راندند. با زبان می گفتند: جز خدا خدائی نیست و محمد فرستاده خدا است ... اما با وجود چنین گواهی و شهادتی، دشمنان مسلمانان را پشتیبانی می کردند و ایشان را یاری می دادند.

به خاطر همین بی توجهی برخی از مسلمانان و برداشت نادرست ایشان، و به سبب اختلاف مسلمانان درباره منافقان بود که در سرآغاز آیه، این چنین تند و سخت، کارشان زشت قلمداد می شود و از آن اظهار تنفر می گردد. بدنبال آن، خداوند حقیقت موقعیت و موضعگیری چنان منافقانی را برملا و آشکار می سازد: ﴿وَاللَّهُ أُرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا﴾.

و حال آنکه خداوند به سبب اعمالشان (افکار) آنان را واژگونه کرده و به قهقراء برگردانده است (و فرودگاه دلشان خراب گشته است و آمادگی فرود طائر قدسی ایمان را از دست داده است).

چرا درباره منافقان دو دسته شده اید؟ خداوند ایشان را به سبب نیت بدشان و کردار زشتشان به چیزی گرفتار کرده است و به ثرقای چاه اندیشه ناپاکی فرو انداخته است که هم اینک بدان دچارند و در لجنزار آن می لولند. این گواهی قاطعانه خدا درباره ایشان است. گواهی بر این که آنان به زشتی و پلشتی فرو افتاده اند،

بر اثر بدی نیتشان و تلاش زشتشان خداوند آنان را به ضلالت افکنده است و به گمراهی فرو برده است، بلکه آنان جویای گمراهسازی مؤمنان و سرگشته ساختن ایشانند:

﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾.

(شما می‌خواهید چنین منافقانی هدایت یابند و) آنان دوست می‌دارند که شما کافر شوید همانگونه که خود کافر شده‌اند و (در کفر با ایشان) مساوی شوید.

آنان کفر می‌ورزیدند، هر چند که همان چیزی را می‌گفتند که مسلمانان آن را می‌گفتند. ایشان گواهی می‌دادند که خدا یکی بیش نیست و محمد ﷺ پیغمبر خدا است، ولی کردارشان در پشتیبانی از دشمنان مسلمانان، گفتارشان را تکذیب می‌کرد. منافقان بدین اندازه هم بسنده نمی‌کردند. آخر کسانی که با وجود ایمان آسایشی برای ایشان در کره زمین نمی‌ماند، و با وجود مؤمنان خواب راحت نخواهند داشت، کی بیکار می‌نشینند؟ بلکه چنین کسانی قطعاً دست بکار می‌شوند و به تلاش می‌ایستند. آنچه برای برگرداندن مسلمانان به کفر از دستشان برآید، دریغ نمی‌ورزند، تا همگان با ایشان همسان و برابر شوند.

این نخستین روشنگری موقعیتی است که چنان منافقانی داشتند. سخنی است که پرده از سست بودن عقیده و لرزان بودن جهان‌بینی ایمانی برمی‌دارد، و ایمان را بر پایه برجسته‌گفتار و کرداری استوار می‌داند که با یکدیگر همخوانی و هماهنگی داشته باشند. زیرا سخنانی که بر زبان رانده شوند، و پیرامون آنها این همه نشانه و قرینه باشد که بر دروغ و نفاق بودن آنها گواهی دهد، چه ارزش و اعتباری دارد؟

قرآن احساسات خفته مسلمانان را بیدار می‌سازد و آنها را سخت به تکان و هراس می‌اندازد و بدیشان می‌گوید:

﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾.

(آنان دوست می‌دارند که شما کافر شوید همانگونه که خود کافر شده‌اند و شما و ایشان همسان گردید.

بدان خاطر که زشتی را به دل گرفته‌اند و پلشتی را انجام داده‌اند ...

دیگر باره کارشان زشت شمرده می‌شود و از آن به بدی یاد می‌شود:

﴿أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ؟﴾.

آیا می‌خواهید کسی را هدایت نمائید که خداوند (بر اثر کردار زشتش) گمراهش کرده است (و نعمت هدایت را از او گرفته است؟).

شاید در گفتار گروه سهل‌انگار، اشاره‌ای بدان باشد که به چنان منافقانی فرصتی داده شود که در پرتو آن چه بسا راهیاب شوند و دست از این شک و دو دلی بردارند. خداوند این کار را از ایشان زشت می‌شمارد که درباره مردمی چنین بیندیشند و بگویند که سزاوار این گشته‌اند که خداوند به زشت‌ترین کردار و پلشت‌ترین رفتار گرفتارشان سازد:

﴿وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾.

هر که را خدا گمراه کند، راهی برای او (به سوی هدایت) نخواهی یافت.

خداوند تنها و تنها گمراهان را سرگشته می‌سازد. بدین معنی: وقتی که گمراهان با تمام تلاش و با نیت قاطعانه و اراده استوار، به سوی گمراهی می‌گرایند و بدان جهت حرکت می‌نمایند، خداوند هم در مسیر گمراهی یاری و مددشان می‌فرماید تا بدانجا که دیگر راههای هدایت بر رویشان بسته می‌شود. چرا که خودشان را از هدایت بدور داشته‌اند و با دوری گرفتن از راهیابی، از هدایت فاصله بیشتری پیدا کرده‌اند، و راهی را در پیش گرفته‌اند که برعکس راه هدایت است. آنان به ترک یاری و مدد الهی، و هدایت و رهنمود آسمانی گفته‌اند و آن را پشت سر افکنده‌اند، و نشانه‌های راه و علائم راهنمایی جاده مستقیم را نادیده گرفته‌اند، لاجرم غرق گمراهی گشته‌اند.

سپس روند گفتار، گام دیگری را به سوی کشف موقعیت منافقان و پرده‌برداری از موضعگیریشان برمی‌دارد. آنان نه تنها خویشان را گمراه ساخته‌اند، و

چنین رسوبات و ته مانده هائی می پردازد، و ارکان و اصول روابط ملت مسلمان را بیان و مقرر می دارد، درست در زمانی که ارکان و اصول جهان بینی آنان را تعیین و تبیین می کند.

برنامه قرآنی به مسلمانان می آموزد که ملت بر پایه روابط عشیره ای و قبیله ای، یا براساس روابط زندگی موجود در سرزمینی یا شهری، و یا این که بر بنیاد مصالح اقتصادی بازرگانی و غیر بازرگانی، بنیانگذاری و استوار نمی گردد. بلکه ملت، بر عقیده و باور، و بر سازمان اجتماعی برجوشیده و بردمیده از این عقیده و باور، بنیانگذاری و استوار می شود.

از اینجا است که هیچگونه یاری و دوستی میان مسلمانان ساکن سرزمین اسلام، و میان غیرمسلمانان ساکن سرزمین جنگ، نباید باشد. سرزمین جنگ هم در آن روزگار مکه، یعنی جایگاه و زادگاه مهاجرین نخستین بود. بلی نباید یاری و دوستی با کسانی داشت که مهاجرت نکرده اند و تنها دم از اسلام زده اند و واژه مسلمان بر خود نهاده اند. باید آنان به گروه مؤمنان پیوندند و در میان ملت مسلمان بغوند و هجرتشان برای خدا و در راه خدا باشد. هجرت آنان به خاطر عقیده و ایمان باشد، نه به خاطر هدف دیگری. به خاطر پابرجا داشتن جامعه اسلامی نه چیز دیگری مهاجرت کنند، جامعه ای که برابر برنامه اسلامی زیست می کند. این گونه روشن و قاطعانه قرآن بدیشان اعلام می کند که هجرت آنان باید برای خدا و تشکیل جامعه پاک اسلامی باشد و چیز دیگری آمیزه آن نشود، و مصالح دیگری و اهداف دیگری مراد نباشد. اگر آنان چنین کردند و به ترک اهل و عیال و خانه و کاشانه و مصالح و منافع خود در سرزمین جنگ گفتند، و به سرزمین اسلام مهاجرت نمودند، تا برابر قوانین حکومت اسلامی زندگی کنند، حکومت اسلامی برجوشیده و برآمده از عقیده اسلامی قائم بر شریعت اسلامی، اگر چنین کردند آنان اعضاء جامعه اسلامی و هم میهنان امت اسلامی بشمارند. اگر هم چنین نکردند و از

مسلمانان پس از تلخی کفر، به تازگی مزه ایمان را چشیده بودند. هنوز مدت زیادی نگذشته بود از کوچ ناگوار و سنگین ایشان از احساسات و عواطف جاهلی، و بریدن آنان از عرف و عادت جاهلی، و دوری گزیدن ایشان از جامعه جاهلی. روشن و مسلم است ترک همه این امور ظلمانی و ورود به آئین پر نور اسلامی سهل و ساده نبود... افکار و خواطر درونی مسلمانان، با محیط و واقعیت بیرونی ایشان، فرق بسیاری داشت. اشاره ای کافی بود که احساسات دشمنانگی ایشان را برانگیزد و جملگی آنان را از اوج والائی آئین اسلام، به دامنه پستی جاهلیتی برگرداند که اسلام ایشان را از آنجا بلند کرده بود و پله پله به بلندای قلعه سرفلک کشیده دین آسمانی رسانده بود.

از اینجا است که برنامه قرآنی بر این حقیقت تکیه می کند و در لحظه آمادگی و بیداری و هوشیاری، به مسلمانان فرمان می دهد که خطر بسیار بد و زشت و نیرنگبازانه ای را بپایند! خطر بزرگ و ناجوانمردانه ای که از جانب چنان منافقانی ایشان را تهدید می کند:

﴿فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيَّاءَ وَلَا نَصِيرًا﴾.

در این صورت یارانی از ایشان نگیرید (و آنان را از خود ندانید) تا آنگاه که (ایمان می آورند و) در راه خدا هجرت می کنند (و ایمان آوردن خود را با جهاد در راه اسلام ثابت میدانند). ولی اگر از این کار سرباز زدند (و همچنان به دشمنانگی و اقدامات کافرانۀ خود بر ضد شما ادامه دادند) آنان را هر کجا یافتید بگیرید و (اسیر کنید، و در صورت لزوم) بکشید، و از میان ایشان یار و یابوری برنگزینید.

از لابلای نهی از برگرفتن یاران و دوستانی از منافقان، احساس می کنیم که هنوز پیوندها و خویشاوندیهای فامیلی و قبیله ای در درون مسلمانان ساکن مدینه، ماندگار است، و چه بسا آثار مصالح اقتصادی نیز بر جای است. برنامه قرآنی هم به زدودن و پاک کردن



هجرت سرباز زدند، واژه‌هایی که بر زبان می‌رود، و کردار آنها را تکذیب می‌کند، بدون اعتبار و ارزش است:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾.

ولی اگر از این کار سرباز زدند (و همچنان به دشمنانگی و اقدامات کافرانۀ خود بر ضدّ شما ادامه دادند) آنان را هر کجا یافتید بگیرید و (اسیر کنید، و در صورت لزوم) بکشید، و از میان ایشان یار و یاورى برنگزینید.

این حکم - همانگونه که گفتیم - ما را بر آن می‌دارد که ترجیح دهیم مراد از چنان منافقانی، منافقان ساکن مدینه نیست. زیرا با منافقان مدینه از سیاست دیگری پیروی شده است.

اسلام با کسانی که دارای آئین و باور جدای از اسلام هستند، گذشت و بزرگواری دارد. هرگز آنان را وادار به پذیرش اسلام نمی‌سازد. چنین کسانی هر چند که در مملکت اسلام و تحت فرماندهی نظام اسلامی زندگی کنند و دارای آئینی مخالف با آئین اسلام باشند، ایشان می‌توانند مراسم عبادی خود را آشکارا انجام دهند، به شرط این که مسلمانان را به آئین خود فرا نخوانند و اسلام را مورد طعن و لعن قرار ندهند و بر آن نتازند. در قرآن از طعن و لعن اهل کتاب درباره‌ی اسلام سخن رفته است. دیگر جای شک و تردید نیست که اسلام به کسانی که در مملکت اسلامی زندگی می‌کنند و آئینی جدای از آئین اسلام دارند، اجازه نمی‌دهد که از اسلام یدگویی کنند و حقائق اسلام را بیالایند و نادرست جلوه‌گر نمایند و حق و باطل را بهم بیامیزند. که برخی از افراد کوتاه‌بین و آشفته آئین امروزه می‌گویند: مردمان آزادند در این که راجع به اسلام و مسلمین هر چه گویند و کنند! چنین گفتاری یاوه‌سرائی است و دلیلی از عقل و نقل ندارد. همین اندازه که اسلام با زور غیرمسلمانان را وادار به پذیرش عقیده و باور اسلامی نمی‌سازد، و از جان و مال و خون آنان پاسداری و

نگهبانی می‌کند، و ایشان را از خیرات و نعمات کشور اسلامی، بدون کمترین فرقی میان آنان و مسلمانان بهره‌مند می‌سازد، و اجازه می‌دهد در مسائل شخصی، نه در کارهای عمومی و قضایای اجتماعی، به شریعت و آئین خود رجوع کنند، خود لطف بیشمار است و نشانه‌ی بزرگواری اسلام.

اسلام با مخالفان خود آشکارا در روز روشن، از لحاظ عقیده و باور، این چنین بزرگوارانه عمل می‌کند. ولی کسانی را از الطاف کریمانه‌ی خود بهره‌مند نمی‌سازد و بدیشان اجازه نمی‌دهد که زیانشان واژه‌ی اسلام را بگویند، ولی کردارشان آن را تکذیب دارد. همچنین چنین بزرگواری و مرحمتی را به کسانی مبذول نمی‌دارد که به زبان بگویند: خدا یکتا است، و جز خدا، خدائی نیست، اما از ویژگیهای الوهیت و خداوندگاری، ویژگی و خاصیتی را برای غیر خدا قائل شوند. مثلاً حقّ حاکمیت و قانونگذاری را به انسانها دهند. قرآن اهل کتاب را مشرک می‌نامد، به علّت این که گذشته از خدا پیشوایان دینی خود را و مسیح پسر مریم را خداوندگار می‌شمارند. نه این که آنان را بپرستند، بلکه به خاطر این که پیشوایان دینی حلال را برایشان حرام، و حرام را برایشان حلال می‌کنند، و آنان هم بدین امر گردن می‌نهند و از پیشوایان دینی خود در این باره پیروی می‌کنند!

اسلام چنین بزرگواری و مرحمتی را درباره‌ی گروهی از منافقانی روا نمی‌فرماید که آنان را مؤمن بنامد، تنها بدان خاطر که ایشان گواهی می‌دهند که جز خدا، خدائی نیست، و محمّد فرستاده‌ی خدا است. اما با وجود چنین گواهی و شهادتی در سرزمین کفر ماندگار می‌گردند و دشمنان مسلمانان را یاری می‌دهند!

زیرا بزرگواری و مرحمتی که در این موارد انجام گیرد، بزرگواری و مرحمت نام ندارد، بلکه سستی و سهل‌انگاری و شل و ولّی دارد. اسلام یک جهان‌بینی جدّی و یک سازمان جدّی است. درست است که جدّی بودن با بزرگواری و مرحمت منافات ندارد، ولی با

سستی و سهل انگاری و شل و ولی منافات دارد.

در این نگرشها و پسوده‌های برنامه قرآنی، روشننگری گروه مؤمنان نخستین و آگاهی دادن بدیشان است.

❦

سپس از این حکم، یعنی حکم اسیر کردن و کشتن آن دسته از منافقانی که دشمنان مسلمانان را یاری می‌دهند، کسانی را مستثنی و جدا می‌سازد که به اردوگاهی پناهنده می‌شوند که میان آن اردوگاه و میان گروه مسلمانان عهد و پیمانی است. این عهد و پیمان، خواه عهد و پیمان صلح باشد یا این که عمد و پیمان ذمه. در این حالت حکم ساکنان اردوگاهی را پیدا می‌کنند که بدانان پناهنده می‌گردند و بدیشان می‌پیوندند:

﴿إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ﴾.

(چنین منافقانی را بکشید) مگر کسانی که با گروهی پیوند پیدا می‌کنند (و بدیشان پناه می‌برند) که میان شما و آنان پیمان است (و برابر آن، پناهندگان به شما و ایشان مصون از تعرض باشند).

از این حکم، برمی‌آید که اسلام پیوسته صلح طلب است. هر جا صلح و ساز باشد و با برنامه اساسی آن ناسازگار نباشد، صلح و ساز را می‌پذیرد. صلحی با برنامه اسلام سازگار بشمار است که آزادی تبلیغ و آزادی گزینش در آن تضمین شود. یعنی جلو تبلیغ برنامه اسلامی گرفته شود و مردمان بتوانند آزادانه دین را بپذیرند یا نپذیرند. سد راه تبلیغ اسلام با قهر و زور نشوند، و امنیت مسلمانان تضمین گردد، و ایشان را از دین برنگردانند و بلائی بدیشان نرسانند. همچنین تبلیغ اسلام را در دایره‌ای محصور نگردانند و آن را به خطر نیندازند. با توجه بدین امر است که اسلام هر که را که پناهنده شود، یا رابطه و پیوند پیدا کند، و یا اینکه در میان قومی زندگی نماید که اسلام با آنان عهد ذمه یا عهد مصالحه داشته باشد، همچون قومی بشمار می‌آورد که با مسلمانان پیمان بسته باشد، و با ایشان

بسان هم‌پیمانان رفتار می‌کند و راه سازش در پیش می‌گیرد. این هم روح صلح طلب و مسالمت‌آمیزی است که نشانه‌های آن کاملاً در احکامی همچون این احکام، هویدا و جلوه گر است.

همچنین قرآن از حکم اسیر کردن و کشتن، گروه دیگری را مستثنی و جدا می‌سازد. اینان افراد یا قبائل و یا دسته‌ها و گروه‌هایی هستند که می‌خواهند بیطرف باشند و از جنگ و قتالی که میان قوم آنان با مسلمانان در گرفته است برکنار بمانند. دلشان نمی‌خواهد همراه قوم و قبیله خود با مسلمانان بجنگند، همانگونه که دلشان نمی‌خواهد همدست مسلمانان شوند و با قوم و قبیله خویش بجنگند. در نتیجه این بیطرفی نه با مسلمانان خود را درگیر جنگ می‌کنند و با قوم و قبیله خویش گلاویز می‌شوند. از هر دو گروه خود را دور می‌کنند و نه با اینانند و نه با آنانند:

﴿أَوْ جَاءُوكُمْ، حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يَقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ﴾.

یا کسانی که به پیش شما می‌آیند و نه سر جنگ با شما دارند و نه می‌خواهند با قوم خود بجنگند.

در این حکم هم علاقه صلح طلبی و دوری گزیدن از جنگ، آشکار و پدیدار است. هر وقت دیگران کاری به مسلمانان و تبلیغ آئین ایشان نداشته باشند، و بیطرفی خود را حفظ کنند، و از مسلمانان و جنگیدن با ایشان، خویشان را بدور دارند، اسلام از جنگ با چنین کسانی سرباز می‌زند و راه صلح و ساز در پیش می‌گیرد. در جزیره العرب اشخاصی که از جنگ با مسلمانان، و از جنگ با قوم و قبیله خویش خودداری می‌کردند، وجود داشتند. حتی در میان خود قریشیان افرادی بودند که چنین شیوه‌ای داشتند و چنین راهی را در پیش گرفته بودند. اسلام هرگز چنین اقوام یا اشخاصی را وادار نساخت به این که یا با مسلمانان باشند و یا علیه آنان به پیکار برخیزند. بلکه کافی بود که بر ضد مسلمانان وارد

پیکار نشوند و به نیرنگ نخیزند<sup>(۱)</sup>. البته انتظار می‌رفت که چنین کسانی به پذیرش اسلام بگرایند و به دائره عقیده چنین دین مبارکی درآیند، زمانی که شرائط و ظروفی که آنان را از پذیرش آئین اسلام بدور می‌داشت، بر جای نماند و میدان را خالی نماید. این کار هم عملاً بعدها انجام پذیرفت.

خداوند پذیرش این شیوه و عملکرد بدین نحو با بیطرفان کناره‌گیر را در جلو چشمان مسلمانان زیبا و دوست داشتنی جلوه‌گر می‌نماید. در این راستا پرده برمی‌دارد از فرض دومی که در چنین موقعیتی امکان وقوع داشت. ممکن بود چنین اقوام یا اشخاص بجای این بیطرفی و کناره‌گیری، خداوند ایشان را بر مسلمانان چیره می‌گرداند و همراه با دشمنان پیکارگر، با مؤمنان می‌جنگیدند. اما حالا که بدین صورت شرّ چنین اشخاص بیطرفی را از سر مسلمانان کوتاه کرده است، بهتر است راه صلح و صفا ببینایند، و ایشان را به خود واگذار نمایند. بهترین راه هم همین است:

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ. فَإِنْ أَعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ، وَأَلْفَوْا إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ، فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾.

اگر خدا می‌خواست ایشان را بر شما چیره می‌کرد و آنان با شما می‌جنگیدند. بنابراین اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرض آنان شوید (و بلکه موظفید دستی را بفشارید که برای صلح به سوی شما دراز شده است).

برنامه تربیتی حکیمانه اسلامی، این چنین دلهای مسلمانان حماسه‌سرا و رزمجو را نوازش می‌نماید، مسلمانانی که چنین موقعیتی را از چنان دسته و گروهی نمی‌پذیرفتند و بدان خشنود نبودند. این برنامه در این موقعیت دلهای با تفضل و مرحمت خدا می‌نوازد و تدبیر خدا را به گوش جانها می‌خواند. و یادآور می‌شود که مؤمنان در نظر داشته باشند اگر خدا بخشی از دشمنانگی و اذیت و آزار را با بیطرفی اقوام و

اشخاصی از سر مسلمانان بدور نمی‌داشت، مشکلات بیش از پیش بر دوش آنان سنگینی می‌کرد. اسلام به مسلمانان می‌آموزد که هرکار خوبی که پیش می‌آید، به ترک آن نگویند و انجامش دهند، و خویشان را از بدی بپرهیزند، هر چند هم دور از ایشان باشد. هرگز بدنبال بدی نروند و جویای آن نشوند. در پی خوبی و از بدی دوری گزیدن، همچنین جویای صلح و صفا بودن و از جنگ و دعوا پرهیزخن، هیچیک از اینها هرگز کوتاهی کردن در اوامر و نواهی دین مسلمانان بشمار نمی‌آید و سهل‌انگاری و سستی در عقیده و باورشان محسوب نمی‌شود، و رضایت به حقارت، برای بدست آوردن صلح کم ارج بشمار نمی‌آید.

اسلام مسلمانان را از صلح کم ارج بازداشته است. زیرا دست کشیدن از جنگ با هر بهائی که باشد، هدف اسلام نیست. بلکه هدف اسلام صلحی است که در آن حقّی از حقوق دعوت اسلامی ضایع نگردد و حقّی از حقوق مسلمانان از دست نرود. البته مراد حقوق مادی و جسمی مسلمانان نیست، بلکه مراد حقوق برنامه‌ای است که پرچم آن را بر دوش می‌کشند، و با بودن آن مسلمان نامیده می‌شوند.

حقّی از حقوق برنامه اسلامی این است که سدها و مانع‌ها از سر راه تبلیغ دعوت اسلامی و توضیح احکام قرآنی و مسائل ایمانی، در هر گوشه‌ای از گوشه‌های کره زمین برداشته شود. هر کسی که دعوت بدو می‌رسد بتواند آزادانه به آئین اسلام درآید و ضرر و زیانی و اذیت و آزاری در هیچ جایی از کره زمین متوجه او نشود. بدین منظور، باید مسلمانان دولت مقتدری داشته باشند که آن اندازه نیرومند باشد که هر که بخواهد به شکلی از اشکال و به نحوی از انحاء بر سر راه تبلیغ ممانعت ایجاد کند، یا به کسی که بخواهد

۱- این احکام پس از آزمونهای عملی، برابر آیات سورة توبه تعدیل گردید. آیات سورة توبه بیان داشتند که دو دین ممکن نیست در جزیره العرب با همدیگر وجود داشته باشند.

می گفتند. سپس به پیش قریشیان می رفتند و به پرستش بتها می پرداختند. بدین وسیله می خواستند هم در اینجا و هم در آنجا در امان باشند. این بود که خداوند دستور داد که اگر دست نکشند و خود را اصلاح نکنند، آنان را بکشند:

﴿فَإِنْ لَّمْ يَغْزُواكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَٰمَ، وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ، فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ، وَ أُولَٰئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا﴾.

اگر از شما دست نکشیدند و به ترک جنگ و دشمنی نگفتند و به شما پیشنهاد صلح ننمودند و دست بردار نشدند، آنان را بگیرید و (اسیر کنید و در صورت لزوم) ایشان را هر کجا یافتید بکشید. آنان کسانی که ما (به سبب عذر و خیانتشان) دلیل آشکار و برهان واضحی برای (اسیر کردن یا کشتن) ایشان به دست شما داده ایم.

بدین منوال، صفحه ای از قاطع و جدی بودن اسلام را خواهیم دید که در کنار آن بزرگواری و مرحمت و گذشت و چشم پوشی قرار گرفته است. قاطع و جدی بودن جای خود دارد، و بزرگواری و گذشت جای خویش. این سرشت موقعیت و حقیقت واقعیت است که قاطعیت را می طلبد و یا مقتضی بزرگواری و گذشت است.

دیدن این دو صفحه، بدین شکل و شیوه، ضامن ایجاد توازن در فکر و فهم شخص مسلمان، و ایجاد توازن در نظام اسلامی است. توازن هم نشانه اصلی و بنیادین اسلام است. اما گاهی افراد سخت گیر می آیند و کار و بار را یکسره سخت گیری و حماسه سرایی و شدت بکار گرفتن و تاختن و یورش بردن معرفی می کنند! اسلام هم چنین نیست. سهل انگاران و شل و ولها هم می آیند و از جهاد در اسلام معذرت می طلبند و عذرهای ردیف می کنند. انگار اسلام در قفس اتهام به دادگاه آورده شده است و آنان از این متهم جنایتکار خطرناک به دفاع برخاسته اند و می خواهند او را تبرئه کنند! کار او را سراسر لطف و بخشش و صلح و ساز و چشم پوشی

به آئین اسلام درآید به گونه ای زیان و ضرری برساند، از انتقام آن بترسد و بهراسد ... با رعایت این امور، صلح اصل اساسی است، و جهاد هم تا روز قیامت بر جا و استوار است.

اما گروه دیگری که اسلام با آنان چنین بزرگواری و رحمتی روا نمی داشت. چرا که گروه منافق شرور و بدنهادی بودند، از قبیل گروه نخستین. این چنین مردمانی پیمانی با ایشان بسته نشده بود و با کسانی هم که پیمانی با مسلمانان داشته باشند وابستگی و پیوندی نداشتند. لذا اسلام در برابر آنان آزاد بود. با ایشان همانگونه رفتار می کرد که با منافقان نخستین معامله می نمود:

﴿سَتَجِدُونَ آخَرِينَ، يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ. كُلًّا رُدُّوْا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا. فَإِنْ لَّمْ يَغْزُواكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَٰمَ، وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ، فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ، وَ أُولَٰئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا﴾.

گروه دیگری را خواهید یافت که می خواهند (با اظهار ایمان در پیش شما) از ناحیه شما در امان باشند و (با اظهار کفر در پیش کافران) از ناحیه قوم خود در امان بمانند (و در زمان قدرت هر گروه خویشتن را فریبکارانه جزو آن دسته قلمداد کنند). هر زمان که به سوی کفر (یا جنگ با مسلمانان) خوانده شوند با سر در آن فرو می روند! پس اگر از شما دست نکشیدند و به ترک جنگ و دشمنی نگفتند و به شما پیشنهاد صلح ننمودند و دست بردار نشدند، آنان را بگیرید و (اسیر کنید و در صورت لزوم) ایشان را هر کجا یافتید بکشید. آنان کسانی که ما (به سبب عذر و خیانتشان) دلیل آشکار و برهان واضحی برای (اسیر کردن یا کشتن) ایشان به دست شما داده ایم.

این جریر از مجاهد روایت کرده است که گفته است: این آیه درباره گروهی از اهالی مکه نازل شده است. آنان به خدمت پیغمبر ﷺ می آمدند و ریاکارانه درود

بالاتر و بالاتر از حد و مرز محاسبه است و از همه حد و حدود اسلام فراتر و برتر است! قتل عمد چیزی است که گمان آن نمی‌رود و حساب آن نمی‌شود!

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً. وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ - إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا - فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ - وَهُوَ مُؤْمِنٌ - فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ. وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فِدْيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ. فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ. تَوْبَةٌ مِّنَ اللَّهِ. وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ. وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾.

هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا. کسی که مؤمنی را به خطا کشت باید که برده مؤمنی را آزاد کند و خونبهای هم به کسان کشته بپردازد مگر این که آنان در گذرند (و از دریافت خونبها که صد شتر است، چشم‌پوشی کنند). اگر هم کشته، مؤمن و متعلق به کافرانی بود که میان شما و ایشان جنگ و دشمنی بود، آزاد کردن برده مؤمنی دیه او است (و دیگر خونبهای به ورثه کشته داده نمی‌شود). و اگر کشته، از زمره قومی بود که (کافر بودند) و میان شما و ایشان پیمانی برقرار بود (همچون اهل ذمه و هم‌پیمانان مسلمانان) پرداخت خونبها به کسان مقتول و آزاد کردن بنده مؤمنی دیه او است. اگر هم دسترسی (به آزاد کردن برده) نداشت باید دو ماه (قاتل) پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد. خداوند (این را برای) توبه (شما) مقرر داشته است، و خداوند آگاه (از بندگان خود) و حکیم است (در آنچه مقرر می‌دارد). و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد (و از ایمان او باخبر بوده و تجاوزکارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر بشمار می‌آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهی می‌بیند.

و گذشت معرفی می‌کنند، و جنگ او را تنها دفاع از میهن اسلامی و مسلمانان قلمداد می‌نمایند! انگار اسلام به دفاع از آزادی دعوت و تبلیغ در همه گوشه و کنار جهان بدون هیچگونه رادع و مانع و سد و سدودی کاری ندارد. اصلاً در پی این نبوده و نیست که امنیت همه افرادی را تأمین کند که در گوشه و کنار سراسر کره زمین بخواهند اسلام را به عنوان ایده و عقیده بپذیرند! گوئی اسلام سیستم والا و قانون بالائی نیست که مردمان جملگی در سایه آن امنیت پیدا کنند، چه مردمانی که آئین اسلام را پذیرفته باشند، و چه کسانی که آن را نپذیرفته و بدان گردن نهاده باشند. چرا که به عقیده اینان، اسلامی که این چنین باشد، اسلام نیست! در این دسته از احکام مربوط به معاملات بین‌المللی، تبلیغ قوانین و مقررات یزدان، و بیان اوامر و نواهی خداوند مهربان است.



این بود قواعد و قوانین عملکرد و رفتار مسلمانان با اردوگاههای دیگر. اما مسلمانان چگونه برخی با برخی دیگر عمل می‌کنند و با همدیگر پیوند حاصل می‌نمایند، هر چند که سرزمینها از یکدیگر جدا و متفاوت باشند، مسئله دیگری است. البته در آن زمان مسلمانانی بودند که در سرزمینها و نواحی گوناگونی زندگی می‌کردند، و در هر زمانی هم مسلمانانی در سرزمینهای متفاوت یافته خواهند شد. به هر حال کشتن و جنگیدنی با یکدیگر نباید داشته باشند. کشتن تنها در حد یا قصاص است و بس. زیرا هیچ سبب و علتی یافته نمی‌شود که بالاتر و استوارتر از پیوند عقیدتی و رابطه ایدئولوژی مسلمان با مسلمان باشد. از اینجا است که مسلمان هرگز مسلمان را نخواهد کشت، وقتی که چنین رابطه محکمی و پیوند استواری میان مسلمان با مسلمان برقرار بوده و سخت آن دو را به همدیگر ببندد. اگر هم قتلی رخ دهد، آن قتل از روی خطا خواهد بود نه از روی عمد. برای قتل خطا، احکام و مقرراتی وضع می‌گردد. ولی قتل عمد کفاره‌ای ندارد! زیرا قتل عمد

بہتر عزّت و عظمت این موجود را می شناسد، مسلمانی همچون خودش است. پس بسی دشوار می نماید کسی که خودش از این کرامت و شرافت آگاه است، با کشتن چنین وجود بزرگی و سترگی به نابودی او اقدام نماید. کسانی بدین امر پی می برند که خود مسلمان و از مقام والای سوخته دلائل مسلمان آگاه باشند. اینان در کانون اندرون خود، و در میان افکار و عواطف آتشین خویش، چنین چیزی را می بینند و بدان پی می برند. چیزی است که یزدان آن را بدیشان آموخته است به وسیله بخشش عقیده و ایمان، و استوار داشتن پیوند اسلامی، و با خویشاوندی و قربانی که در وجود مبارک پیغمبر ﷺ آنان را به هم می رساند، و فراتر از او در خداوندگاری، خویشاوندی ایشان را به هم می رساند که دلہایشان را به هم پیوند داده است و میان دلہایشان الفت پدیدار فرموده است، پیوند و الفت شگفت ربّانی! اگر هم قتل خطا رخ داد، یکی از آن سه حالتی خواهد بود که روند قرآنی در اینجا احکام آنها را بیان می فرماید:

حالت اوّل: کشتن مسلمانی در میان است و صاحبان خون بها مؤمن هستند و در کشور اسلامی می زیند. اگر چنین قتلی رخ دهد، باید برده مؤمنی را آزاد کرد، و خونبھائی را به اولیاء دم پرداخت نمود. آزاد کردن برده مؤمن، بجای فرد مؤمنی است که جامعه اسلامی از دست داده است و با آزادی برده مؤمنی، شخص مؤمنی را زنده می سازد و زندگی می بخشد. بلی آزاد کردن بردگان از دیدگاه اسلامی، زندگی دوباره بخشیدن و جان به پیکر انسانها میدن است! اما دریافت خونبھا، برای خاموش کردن آتشی است که شعله کشیده است و دلہائی را در بر گرفته است. باید به وسیله ای این آتش را خاموش ساخت، و با دلجوئی از دردمندان دلسوخته آن یار سفر کرده، آبی بر آتش درویشان پاشید، و با پرداخت دیه بخشی از سودہائی که مقتول داشت جبران کرد و نصیب بازماندگان نمود. با وجود همه اینها، اسلام به بازماندگان کشته اشارہ ای به عفو و گذشت می نماید

احکامی که در اینجا ذکر می شود، چهار حالت را در بر می گیرد. سه تای آنها جزو حالات قتل خطا است. کاری که در میان مسلمانان یک سرزمین اسلامی، یا در سرزمینهای گوناگون و در میان اقوام مختلف، امکان وقوع آن می رود. حالت چهارم، حالت قتل عمد است. سیاق قرآنی، وقوع همچون حالتی را بطور کلی بعید می داند. اصلاً نباید چنین حالتی رخ دهد. زیرا در سراسر گستره سترگ این جهان، چیزی وجود ندارد که برابر با خون مسلمانی باشد که عمداً توسط مسلمانی ریخته شود! در میان تمام شرائط و ظروف این جهان، چیزی وجود ندارد که ارزش آن را داشته باشد که به خاطرش پیوند مسلمان با مسلمان را قطع کرد، و کار بدانجا کشد که مسلمان با قتل عمد چنان رابطه بس استوار و بزرگ را پاره و نابود نماید. این رابطه و پیوندی که اسلام آن را میان مسلمان با مسلمان پدیدار کرده است، به اندازه ای استوار و ژرف و ستبر و گران بها، و عزیز و ارزشمند است که اسلام فرض و پیش بینی نمی کند که چنین رابطه و پیوند عظیم و عزیزی هرگز خدشه دار شود ... این است که بدون این که از قتل عمد سخنی به میان آورد، یک راست از احکام قتل خطا سخن می گوید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً﴾.

هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا.

از دیدگاه اسلام تنها چنین قتلی امکان وقوع دارد. این هم احتمال راستینی است که در جهان واقع، رخ می دهد. زیرا وجود مسلمان در کنار مسلمان، مسأله بزرگی است، بسیار بزرگ! نعمت سترگی است، بسیار سترگ! واقعاً دشوار است تصوّر شود مسلمانی برای نابودی این نعمت اقدام کند و خود را از این نعمت والا محروم کند. چگونه تصوّر می شود که مسلمانی از روی قصد و عمد، بدین گناه بزرگ دست یازد و همچون بزه کبیرہ ای را انجام دهد! آخر این عنصر مسلمان، در فراخنای جهان، بسیار عزیز و عظیم است. کسی که از همگان

می‌برند، هر چند هم مقتول مؤمن نبوده باشد. زیرا عهد و پیمان ایشان با مؤمنان، خون آنان را همسان خون مسلمانان مصون و محفوظ می‌دارد.

ولی چیزی که به نظر ما می‌رسد این است که سخن از آغاز دربارهٔ اصلی راجع به کشته شدن شخص مسلمان است نه فرد غیر مسلمان.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً﴾.

هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا.

پس از حالت‌های گوناگون سخن می‌رود که شخص مؤمنی در آنها مقتول واقع می‌شود ... وقتی که می‌بینیم نصّ قرآنی، در حالت دوم فرموده است:

﴿فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ، وَهُوَ مُؤْمِنٌ...﴾.

اگر هم کشته، مؤمن و متعلق به کافرانی بود که میان شما و ایشان جنگ و دشمنی بود...

تذکر خویشتنداری و دوری از چنین عمل زشتی، برای بار دوم، به خاطر شرائطی است که دشمنان مسلمانان دارند و اولیاء دم مقتول بشمارند، نه به خاطر شخص مقتول. نصّ قرآنی وقتی که در حالت سوم آزاد کردن مؤمنی را واجب می‌گرداند، چنین فهم و برداشتی را تأیید می‌گرداند. حالت سوم بیانگر این واقعیت است که مقتول مؤمن است و این است که بردهٔ مؤمنی بجای او آزاد و رها می‌گردد. اگر این چنین نبود، کافی بود که مطلقاً برده‌ای آزاد شود، بدون این که مشروط به داشتن ایمان گردد.

در روایت آمده است که پیغمبر ﷺ دیهٔ بعضی از هم‌پیمانان را پرداخته است. ولی در روایت نیامده است که به تعداد آنان، بردگان مؤمن را آزاد فرموده است. این امر می‌رساند که آنچه در این حالت واجب است، پرداخت دیه است و بس. البته این کار با توجه به عمل پیغمبر خدا ﷺ ثابت شده است، نه با این آیهٔ شریفه. قطعاً همه حالاتی را که این آیه بیان می‌دارد، در بارهٔ قتل فرد مؤمن است، چه این فرد مؤمن از زمرهٔ مؤمنانی باشد که قوم و خانوادهٔ او مؤمن بوده و در

و بدیشان پیشنهاد می‌کند در صورتی که دلشان رضایت می‌دهد، راه عفو در پیش گیرند، چرا که عفو با فضای مهر و عطوفت و مرحمت و گذشت حاکم بر جامعهٔ اسلامی، سازگاری دارد، و در همه حال میان مسلمانان مهربانی و بزرگواری برقرار است، و درخت عفو و لطف، کام دل به بار آرد:

﴿وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ - إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا﴾.

کسی که مؤمنی را به خطا کشت، باید که بردهٔ مؤمنی را آزاد کند، و خونبهای هم به کسان کشته بپردازد، مگر این که آنان در گذرند (و از دریافت خونبها که صد شتر است، چشم‌پوشی کنند).

حالت دوم: اگر مؤمنی کشته شود و اولیاء دم، یعنی صاحبان خونبها، با مسلمانان درگیر جنگ باشند، در این حالت واجب است بردهٔ مؤمنی آزاد گردد تا جای شخص کشتهٔ مؤمن را پر کند و جایگزین او شود، شخصی که اسلام او را از دست داده است. ولی پرداخت دیه و خونبها به اولیاء دم او که با مسلمانان در جنگ هستند، درست و روا نیست. زیرا آنان از این دیه و خونبها در جنگ با مسلمانان کمک می‌گیرند. از سوی دیگر، در اینجا جای خشنود کردن اولیاء دم و بدست آوردن مودت و محبت بازماندگان نیست. آنان جنگندگانی هستند که با مسلمانان می‌رزمند و دشمنان مؤمنان می‌باشند.

حالت سوم: اگر مؤمنی کشته شود و قوم و کسان او با مسلمان عهد و پیمان صلح داشته باشند، چه صلح اصطلاحی که متارکهٔ جنگ است، و چه صلح ذمه‌ای که زیستن غیرمسلمانان در کشور اسلامی و رعایت بیطرفی است. البته در این حالت، نصّی نیست که بیانگر این باشد که مقتول باید مؤمن باشد. با توجه بدین امر است که برخی از مفسران و فقیهان نصّ را مطلق می‌بینند و می‌گویند: در اینجا هم باید بردهٔ مؤمنی را آزاد کرد و دیه و خونبها به اولیاء دم، یعنی به صاحبان خونبهای پرداخت که با مسلمانان در صلح و صفا بسر



امیدوار شده‌اند که مغفرت آفریدگار، شامل قاتل توبه‌کار بشود. در این راستا، خلود را به معنی روزگاران دراز دانسته‌اند.

کسانی که در مدرسه نخستین اسلام، تربیت پیدا کردند، قاتلان پیش از اسلام پدران و پسران و برادران خود را می‌دیدند که بر روی زمین راه می‌روند، ولی اسلام را پذیرفته‌اند. هیجان ناگواری در درونشان پیدا می‌شد و سخت متقلب می‌گشتند. اما هرگز به خاطرشان نمی‌گذشت که آنان را بکشند! حتی برای یک بار هم درباره قتل قاتلان نمی‌اندیشیدند، و در سخت‌ترین و تلخ‌ترین حالات، آن زمان که دیدار قاتلان همچون مار نیششان می‌زد و آشفته و پریشان و سراسیمه می‌گشتند، قتل چنین قاتلانی را به دل راه نمی‌دادند! بلکه درباره کاستن حقی از حقوقی که اسلام بدیشان روا دیده است، نمی‌اندیشیدند!

برای دوری از وقوع قتل، هر چند هم قتل خطا، و برای پاک کردن دل‌های مجاهدان، بگونه‌ای که در قلبها چیزی جز برای خدا، و در راه خدا نباشد، خداوند به مسلمانان دستور می‌فرماید: هنگامی که به عنوان غازیان و جنگجویانی بیرون می‌روند، به جنگ کسی نپردازند، یا او را نکشند، تا وضعیتی کاملاً برایشان روشن می‌گردد و تحقیق لازم انجام می‌پذیرد. و این که به ظاهر حال، یعنی مسلمان بودن طرف اکتفاء و بسنده کنند، مسلمان بودن که با واژه‌هایی که از دهان بیرون می‌آید ثابت می‌شود، زیرا دلیلی در دست نیست که خلاف واژه‌ها را برساند و عکس ظاهر را ثابت گرداند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا، وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا. تَبَيَّنُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ. كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ، فَنَالِ اللَّهُ عَلَيْكُمْ تَبَيَّنُوا. إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که (برای جهاد) در راه خدا به مسافرت رفتید، تحقیق کنید (که با چه کسانی می‌جنگید. آیا مسلمانند یا کافر) و به کسی که به

سرزمین اسلامی بسر برند، و خواه قبیله و خاندان او دشمن مسلمانان بوده و در سرزمین جنگ زندگی کنند، و یا این که او متعلق به قوم و ملتی باشد که با مسلمانان پیمان داشته باشند، پیمان صلح یا پیمان ذمه. آنچه از روند قرآنی نمایانتر و روشنتر برمی‌آید همین است.

این قتل خطا بود. اما قتل عمد، گناه کبیره‌ای بشمار است که با بودن ایمان انجام پذیرفتنی نیست. بزه بزرگی است که نه با پرداخت دیه و نه با آزاد کردن برده، کفاره داده می‌شود و زوده می‌گردد. بلکه سزای آن سر از عذاب یزدان بدر می‌آورد:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا، وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ، وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾.

کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد (و از ایمان او باخبر بوده و تجاوزکارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر بشمار می‌آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می‌بیند.

این سزای کشتن است! این سزا نه تنها به خاطر نابودی شخص بیگانه‌ای باشد و بس، بلکه بیشتر به خاطر از میان بردن پیوند بزرگ و محبوب و محترم و مکرمی است که یزدان جهان میان مسلمان و مسلمان به وجود آورده است. جرم این جنایت به خاطر خود ایمان و خود عقیده، این اندازه سنگین و ننگین است. این است که در موارد بسیاری با شرک هم‌طرز و همراه شده است. تا آنجا که برخی از مفسران، از جمله ابن عباس، می‌گویند: این جنایت توبه‌ای ندارد! یعنی توبه از آن پذیرفتنی نیست! ولی برخی دیگر از مفسران با استناد به آیه:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾.

بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد.

شما سلام کرد (- و سلام نشانه پذیرش اسلام است -) مگوئید تو مؤمن نیستی و جویای مال دنیای (او) باشید. (بلکه سلام آنان را بپذیرید و پاسخ گوئید و بدانید) که در پیش خدا غنائم فراوانی است (و آن را برای شما تهیّه دیده است و بسی بهتر از ثروت و غنیمت دنیای فانی است). شما پیش از این، چنین بودید (و کفر را گردن نهاده بودید و جنگهای شما تنها انگیزه غارتگری داشت). ولی خداوند بر شما منت نهاد (و نعمت اسلام را نصیبتان کرد) پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) تحقیق کنید. بیگمان خداوند از آنچه می کنید باخبر است.

روایتهای زیادی درباره سبب نزول این آیه ذکر شده است. چکیده آنها این است که دسته ای از سپاهیان اسلام به مردی رسیدند که گله گوسفندی داشت. به مسلمانان که رسید گفت: درودتان باد! به وسیله سلام دادن نشان داد که او هم مسلمان است. برخی از سپاهیان پیش خود چنین حساب کردند که سلام می دهد تا خود را نجات دهد. این بود او را کشتند!

آیه فوق نازل شد و چنین مواردی را سخت نکوهش کرد، و از دلهای مؤمنان هر نوع شک و شبهه حرص و آز در غنیمت، و یا عجله و شتاب در داوری را زدود. بدیشان نشان داد که اسلام حرص و آز در غنیمت، و عجله و شتاب در قضاوت را دوست نمی دارد. کالا و متاع جهان نباید در حساب مؤمنان جایی داشته باشد و چیزی بشمار آید، بدانگاه که برای جهاد در راه خدا بیرون می روند. کالا و متاع جهان، انگیزه و هدف جهاد نیست. همچنین شتاب ورزیدن برای ریختن خون کسی، پیش از تحقیق کامل و روشن شدن همه جوانب، مردود و نامقبول است. چه بسا خونی که ریخته شود، خون فرد مسلمانی باشد که در پیشگاه یزدان پس عزیز و بزرگوار است و ریختن آن جائز نیست.

خداوند بزرگوار، جاهلیتی را به یاد مسلمانان می آورد که روزگار چندانی از آن نگذشته است و بسی بدیشان نزدیک است. جاهلیتی که شتابگری و زشتکاری در آن

موج می زد، و حرص و آز برای بدست آوردن غنیمت بیداد می کرد. بر مسلمانان منت می گذارد که دلهایشان را پاکیزه داشته است، و اندرونها را از کینه ها زدوده است، و هدفهایشان را والا قرار داده است و مطالب رفیعی را مقصد و منظورشان کرده است. دیگر نباید مسلمانان در راه بدست آوردن کالا و متاع این جهان به جنگ پردازند، همانگونه که در زمان جاهلیت چنین می کردند و برای مادیات می رزمیدند. همچنین خداوند متعال بر ایشان منت می نهد که قوانین و مقرراتی برایشان تهیّه دیده است و دولت و حکومتی برایشان سر و سامان بخشیده است. دیگر نباید نخستین هیجان، آخرین حکم تلقی شود، همانگونه که در روزگار جاهلیت چنین بود و چنین می کردند.

در این آیه، اشاره ای بدین امر هم وجود دارد که مسلمانان متوجه باشند خودشان هم در آن زمان که ضعیف بودند، مسلمان بودن خود را از قوم و قبیله خود پنهان می کردند، و از ترس آن را ظاهر نمی نمودند. وقتی مسلمان بودن خود را آشکار می ساختند که در میان مسلمانان قرار می گرفتند و خوف و هراسی را متوجه خود نمی یافتند و خویشان را در امن و امان می دیدند. چنین مرد مقتولی هم شاید مسلمان بوده است و مسلمان بودن خود را از قوم خود پنهان کرده است، و هم اینکه که به گروهی از سپاهیان مسلمان اعزامی رسیده است، مسلمان بودن خود را ظاهر کرده است و با درود گرفتن اسلامی آن را نشان داده است:

﴿كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ، فَنَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا. إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾.

شما پیش از این، چنین بودید (و کفر را گردن نهاده بودید و جنگهای شما تنها انگیزه غارتگری داشت) ولی خداوند بر شما منت نهاد (و نعمت اسلام را نصیبتان کرد) پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) تحقیق کنید. بیگمان خداوند از آنچه می کنید باخبر است.

این چنین برنامه قرآنی دلهای را می پساید و لمس می نماید، تا دلهای زنده شوند و پرهیزگاری کنند و نعمت

خدای را یاد نمایند ... بر پایه این چنین حساسیت و تقوای، قوانین و احکام را بنیانگذاری می‌کند، پس از آن که آنها را روشن و آشکار نموده است و هویدا و پیدا کرده است.

چهارده قرن است که این درس با این روشنی و پاکی، جوانب و زوایای قواعد معاملات بین‌المللی را بیان داشته و بیان می‌دارد.

وَحُذُّوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٧﴾  
فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ فِيمَا وَفَعُوا وَعَلَىٰ  
جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ  
كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا ﴿١٨﴾ وَلَا تَهِنُوا  
فِي ابْتِغَاءِ الْقُوَىٰ إِنْ تَكُونُوا تَأْمُونُونَ فَلَهُمْ يَأْمُونُ كَمَا  
تَأْمُونُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا  
حَكِيمًا ﴿١٩﴾

این درس پیوند استواری با درس پیشین و همچنین با درس قبل از آن دارد، و تار و پود آنها به هم تنیده است. این درس، تکمله موضوعی موضوع دو درس گذشته است. اگر میل به استقرار مبادی و قواعد معاملات بین‌المللی نبود، بدانگونه که اسلام بنیانگذاری می‌کند، هر دو درس پیشین را همراه با این درس، یک درس کامل و مرتبط بشمار می‌آوردیم. زیرا هر یک از این دروس، حلقه‌های یک زنجیره، در خط سیر واحدی هستند.

موضوع اساسی این درس، هجرت به سرزمین اسلام است. همچنین مسلمانانی که هنوز در سرزمین کفر و جنگ بسر می‌برند، ترغیب و تشویق می‌شوند که هجرت کنند و به صف مسلمانان مجاهد بپیوندند، مجاهدانی که در راه خدا با جان و مال رزم و پیکار می‌کنند. از آنان خواسته می‌شود آسایش نسبی و مصلحت ظاهری ماندن در مکه و در کنار خانواده و خویشان را رها سازند، و بکوبند و با نبرد و کارزار جهاد را بیاغازند.

شاید مراد خدا در سرآغاز این درس همین باشد:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ - وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ. فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً - وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى - وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

مسلمانانی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل خود)

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ  
وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ  
الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٠﴾ دَرَجَتٌ مِنْهُ وَمَغْفِرَةٌ  
وَرَحْمَةٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢١﴾ إِنْ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمْ أَلْمَلَيْكُمْ  
ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ  
قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا قَالُوا لَيْكَ مَاؤُهُمْ  
جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٢٢﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ  
وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٢٣﴾  
قَالُوا لَيْكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفِرَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢٤﴾  
وَمَنْ هَاجَرَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرْعًا كَثِيرًا وَسَعَةً  
وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ  
فَقَدْ وَفَّعَ أَجْرَهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢٥﴾ وَإِذَا ضَرَبْتُمْ  
فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ  
أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا ﴿٢٦﴾  
وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ  
مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا  
مِنْ وَرَائِكُمْ وَلِتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا  
فَلْيَصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَ الَّذِينَ  
كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ  
عَلَيْكُمْ مِيلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ  
أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ

می‌نشینند، با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان، در راه یزدان جهاد می‌کنند. خداوند مرتبه والاّی را نصیب مجاهدان کرده است که بالاتر از درجه خانه‌نشینان است، مگر چنین خانه‌نشینانی دارای عذری باشند (که ایشان را از بیرون شدن برای جهاد بازداشته باشد. در این صورت درخور سرزنش نیستند، و پاداش بزرگ خود را از خدا دریافت می‌دارند و مرتبه بالاّی دارند). خداوند به هر یک (از دو گروه مجاهد و وانشستگان معذور) منزلت زیبا (و عاقبت والاّی) وعده داده است. و خداوند مجاهدان را بر وانشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ، برتری بخشیده است.

البته در مدینه وانشستگانی نبودند، جز منافقانی که نه تنها خودشان به جنگ نمی‌رفتند، بلکه دیگران را نیز از جنگ باز می‌داشتند. در درس گذشته، قرآن با شیوه دیگری، جدای از این شیوه، از ایشان سخن راند. به دنبال این بخش، بخش دیگری می‌آید و در آن کسانی بر حذر داشته می‌شوند و تهدید می‌گردند که در سرزمین کفر پیوسته می‌مانند، هر چند که از آنجا می‌توانند هجرت بکنند و آئین و باور خود را نجات دهند. تا زمانی در آنجا می‌مانند که فرشتگان جان ایشان را می‌گیرند «در حالی که ستمگران بر خویشان هستند» ... «چنین کسانی جایگاهشان دوزخ است، و دوزخ چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی است».

آنگاه بخش دیگری به دنبال این بخش قرار می‌گیرد و از ضمانت خداوندگار جهان صحبت می‌کند و می‌گوید: یزدان ضامن حفظ کسی است که در راه او هجرت می‌کند. خدا ضامن نگهداری او است از همان لحظه‌ای که از خانه‌اش بیرون می‌آید و خالصانه به سوی خدا هجرت را می‌آغازد. آفریدگار عالم با اعلام این ضمانت، همه ترسها و هراسهایی را چاره‌جویی کرده است که اندرون انسانها را فرامی‌گیرد، بدانگاه که خویشان را بدین مخاطره می‌اندازند و راه پر خوف و خطری را در پیش می‌گیرند. راهی که گذشته از این که

بیمناک و خطرناک است، دارای رنجها و زحمتهای بیشمار است.

پیاپی سخن از جهاد و هجرت است، هجرت به سرزمین مجاهدان. سخن از احکام رفتار مسلمانان با یکدیگر در سرزمین هجرت است. همچنین سخن می‌رود از احکام رفتار با دسته‌ها و گروههایی که بیرون از سرزمین هجرت بسر می‌برند، چه کسانی که مسلمانند و هنوز مهاجرت نکرده‌اند، و چه دیگران. سخن در این زمینه پیاپی و پشت سر هم است.

این درس همچنین به چگونگی نماز به هنگام بیم و هراس می‌پردازد و بیان می‌دارد که در هنگام کارزار و در میدان گیر و دار، یا در راه هجرت چگونه اداء شود. این عنایت و توجه به نماز، آن هم در این زمان سخت و دشوار، دالّ بر چگونگی نگرش اسلام به نماز است، همانگونه که گفتیم. همچنین حالت آمادگی روانی کاملی را بوجود می‌آورد، برای رویارویی خطر حقیقی که گروه مسلمانان را احاطه کرده است، و از سوی دشمنان کمین کرده‌ای که چشم براه یک لحظه غفلت و بی‌خبری مؤمنان هستند، متوجه ایشان شده است.

درس، با پسوده نیرومندی که تا ژرفای جانها اثر آن محسوس است، به پایان می‌رسد. این پسوده، دل و جرأت بخشیدن به مسلمانان برای جهاد در راه خداوند متّان، و مبارزه با دردها و رنجهایی است که گریبانگیر مجاهدان می‌گردد. این پسوده در تصویر روشن آشکاری از حال مؤمنان مجاهد، و از حال دشمنان محاربی جلوه‌گر می‌آید که بر دوره جدائی از هم قرار گرفته‌اند و هر یک از این دو دسته در مسیر کاملاً جدا از یکدیگر حرکت کرده‌اند.

﴿وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ... إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَكُمْ تَأْلُمُونَ. وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ﴾.

در جستجوی قوم (کافری که اعلان جنگ نموده‌اند و می‌کوشند از همه سو بر شما تاخت آورند) سستی نکنید (و پیوسته در کمین ایشان باشید و با آنان

برزمید). اگر (از جنگ و جراحات) درد می‌کشید، آنان هم مثل شما درد می‌کشند و رنج می‌برند. (ولی فرق شما و ایشان در این است که) شما چیزی از خدا می‌خواهید که آنان نمی‌خواهند.

با این تصویر، دو راه از یکدیگر جدا می‌گردند، دو برنامه، برجسته نموده می‌شوند، هر دوی ناچیز به نظر می‌آید، هر رنجی کوچک شمرده می‌گردد، و دیگر احساس درماندگی و خستگی و ناتوانی و سستی، بیجا و بیمورد است ... آخر کافران هم درد می‌کشند و رنج می‌برند. ولی آنان از یزدان چیزی نمی‌خواهند و چشم‌امیدی به الطاف الهی و سزا و جزای اخروی ندارند.

این درس - با همه موضوعهائی که بدان می‌پردازد، و با تمام راههائی که برای چاره‌جویی می‌پیماید - چیزی را به تصویر می‌کشد که در پیکره گروه مسلمانان در جریان و گشت و گذار است، بدانگاه که آنان با رنجهای سازماندهی واقعی، و با سختیهای زندگی عملی، روبرو می‌شوند. همچنین به تصویر می‌کشد انگیزه‌های ضعف بشری را، و رسوبات و ته‌نشستهای روزگاران گذشته جاهلی را، و چگونگی سرشت آدمیزادگان را بدانگاه که به انجام تکالیف و وظائف خود می‌پردازند با همه رنجها و دردهائی که دارد، و با همه شوقها و شورها و امیدهائی که این رنجها و دردها برای رسیدن به فرجام چنین مژده‌ای به همراه می‌آورد، شوقها و شورها و امیدهائی که برنامه حکیمانه آسمانی آنها را برمی‌انگیزد، و در داخل فطرت انسانی به جوش و خروش می‌اندازد، تا مسلمانان بدین کار شگرف دست یازند و آن را به انجام رسانند.

همه اینها را از لابلای: وصف واقعیت، به درونها دل و جرأت بخشیدن، و آنها را به جوش و خروش انداختن، چاره‌سازی ترسها و هراسهای سرشتی، و دردها و رنجهای واقعیت، مسلح کردن در میدان کارزار با سلاح نماز، و به همراه نماز مسلح ساختن با ابزار و ادوات جنگی و با اسلحه بیداری و هوشیاری، و با اسلحه اعتماد مهاجران به ضمانت خداوند جهان، و امید

مهاجران به اجر و پاداش یزدان، و کمک و یاری خدا به کسانی که در راه او برای پیکار بیرون می‌روند، و عذاب خوارکننده‌ای که خداوند برای کافران تهیه دیده است ... همه و همه را مجسم می‌بینیم.

طریقه برنامه قرآنی ربّانی را می‌بینیم که با نفس بشری در گشت و گذار است و با قوت و ضعف انسانها در گشت و سازش است. مجموعه انسانها را فراموش نمی‌سازد و به هنگام پیدایش و در روزگار پختگی آنان، همدم با ایشان است. رشته‌ها و بندهای گوناگونی را می‌بینیم که برنامه قرآنی ربّانی در زمان واحد و در آیه واحدی آنها را به هم گره زده است و به تاب انداخته است. مخصوصاً می‌بینیم چگونه این برنامه آسمانی، دلها و درونهای گروه مؤمنان را از برتری و چیرگی آنان بر دشمنانشان لبریز و سرشار می‌سازد، در همان وقت که دلها و درونهای مسلمانان را از مواظبت و پرهیز و بیداری و آمادگی همیشگی برای مقابله با خطر، پُر و آکنده می‌دارد. در همان آن، دلها و درونها را به موارد ضعف و ناتوانیشان، و مواضع قصور و کوتاهی‌شان رهنمودشان می‌سازد، و آنها را از آن موارد و مواضع، سخت برحذر می‌دارد.

برنامه قرآنی، برنامه شگفتی است. شگفت از لحاظ کمالی که دارد و از لحاظ روبرویی آن با نفس بشری. شگفت از لحاظ تارهایی که در یک ضربه و با اشاره سرانگشتی آنها را لمس می‌کند. همچنین شگفت از نظر رشته‌هایی که این برنامه یزدانی در نفس انسانی به هم گره زده است و تاب داده است، بدانگونه که همه با هم به صدا درمی‌آیند و هماهنگ می‌گردند و به همدیگر هم‌آوا پاسخ می‌گویند!

برتری در برنامه تربیتی، و برتری در سازماندهی اجتماعی‌ای که این برنامه بر آن استوار است، همان چیز برجسته و آشکاری است که جامعه اسلامی را از جامعه‌های پیرامون آن جدا ساخته است. این برتری برجسته که روشن‌ترین سبب از میان سببهای است که انسانها آنها را می‌بینند، باعث گردید که این جامعه

مهربان است.

این نصّ قرآنی با حالت ویژه‌ای که در جامعه اسلامی و جامعه‌های پیرامون آن، موجود بود، روبرو می‌شود، و به چاره‌جویی حالت ویژه‌ای از سستی و تنبلی می‌پردازد که گریبانگیر برخی از عناصر جامعه اسلامی شده بود، سستی و تنبلی در اقدام به انجام تکالیف و وظائف جهاد با مال و جان در راه یزدان. حال، مقصود کسانی باشد که برای حفظ اموالشان، به هجرت نمی‌پرداختند، چرا که مشرکان اجازه نمی‌دادند که هیچ مسلمان مهاجری چیزی از اموال خود را با خود ببرد، یا رنج هجرت و خطرات آن را زیاد بشمار می‌آوردند، زیرا مشرکان اجازه نمی‌دادند مسلمانان آزادانه بکوچند. اغلب هنگامی که احساس می‌کردند کسانی قصد هجرت دارند، آنان را زندانی می‌کردند و اذیت و آزارشان می‌رساندند. یا دقیق‌تر بگوئیم: بر شکنجه و عذابشان می‌افزودند ... یا مراد کسانی باشد از هجرت خود را واپس کشیده بودند و نمی‌خواستند هجرت بکنند - این چیزی است که ما آن را ترجیح می‌دهیم - یا ممکن است مقصود برخی از مسلمانان باشد که در سرزمین اسلام بسر می‌برده‌اند و گرایشی به جهاد با مال و جان نداشته‌اند. البته اینها جدای از منافقانی بوده‌اند که نه تنها خودشان کندی و سستی می‌کردند، دیگران را نیز به تنبلی و عدم شرکت در جهاد ترغیب می‌نمودند. در درس گذشته از اینان سخن رفت ... یا شاید مقصود هم آنان و هم اینان باشد. آن کسانی که چه در سرزمین اسلام و چه در سرزمین جنگ، برای جهاد با مال و جان، شوق و شوری نشان نمی‌دادند. این نصّ قرآنی با چنین حالت ویژه‌ای رویاروی می‌گردد. ولی تعبیر قرآنی یک قاعده عمومی و همگانی را مقرر می‌دارد. آن را از قیود زمان، و شرائط و ظروف محیط، آزاد و رها می‌سازد. چنین قاعده‌ای را قاعده‌ای می‌گرداند که خداوند از بلای آن در هر زمانی و هر مکانی به مؤمنان می‌نگرد. قاعده این است که ایزد متعال مؤمنانی را که در خانه‌های خود می‌نشینند و با

جوان و نوپای اسلامی، با همه شرائط و ظروف گوناگون، و با همه ضعف و ناتوانیها و قصور و کوتاهیهای که گاه‌گاهی پیدا می‌کرد، توانست جامعه‌های پیرامون خود را در هم پیچد و بر آنها چیره شود. نه تنها در میدان جنگ با سلاح بر آنها پیروز گردید و بس، بلکه این تمدن جوان، بر تمدنهای پیر لاغر رنگ پریده نیز پیروز شد. برنامه ربّانی بر برنامه‌های انسانی چیره گردید. گذشته از تولّد تازه انسان، تولّد تازه زمان هم صورت گرفت.

به همین اندازه بسنده می‌کنیم و به شرح تفصیلی آیه‌ها می‌پردازیم:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ - وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ. فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً، وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى. وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا. دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً. وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾.

(جهاد با رعایت این همه احتیاطی که گذشت، بس بزرگ و ارزشمند است). مسلمانانی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل خود) می‌نشینند، با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان، در راه یزدان جهاد می‌کنند. خداوند مرتبه والائی را نصیب مجاهدان کرده است که بالاتر از درجه خانه‌نشینان است، مگر چنین خانه‌نشینانی دارای عذری باشند (که ایشان را از بیرون شدن برای جهاد بازداشته باشد. در این صورت درخور سرزنش نیستند، و پاداش بزرگ خود را از خدا دریافت می‌دارند) و مرتبه بالائی دارند. خداوند به هر یک (از دو گروه مجاهد و انشستگان معذور) منزلت زیبا (و عاقبت والائی) وعده داده است. و خداوند مجاهدان را بر انشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ، برتری بخشیده است. درجات بزرگی از ناحیه خدا (بدانان داده میشود) همراه با مغفرت و رحمت (فراوان) الله. و اگر لغزشهایی هم داشته‌اند) خداوند آمرزنده و

رسول خدا ﷺ فرموده است:  
(مَنْ رَمَى بِسَهْمٍ فَلَهُ أَجْرُهُ دَرَجَةً).

هر که تیری را بیندازد، پاداش تیرش درجه‌ای است.

مردی عرض کرد: ای رسول خدا، درجه چیست؟ فرمود:  
(أَمَّا إِنَّهَا لَيْسَتْ بِعَتَبَةِ أُمِّكَ. مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ مَاءٌ غَامٍ).

این درجه، درجه‌ای نیست که در آستانه خانه مادرت است. (یعنی تو آن را نمی‌دانی و با آن آشنا نیستی).  
فاصله دو درجه، راه صد ساله است.

این مسافتهائی را که رسول خدا ﷺ به تصویر می‌کشد، گمان می‌کنم ما امروزه بهتر می‌توانیم فرموده او را در ذهن خود جای دهیم و خوبتر متوجه چنین فواصلی شویم. بعد از آن که با برخی از مسافتها فاصله‌های هستی آشنا شده‌ایم. نور از ستاره‌ای تا به ستاره دیگری برسد، صدها سال نوری طول می‌کشد. کسانی که فرموده پیغمبر ﷺ را می‌شنیدند، آنچه می‌فرمود باور می‌کردند و پس. اما ما - همانگونه که گفتیم - علاوه از ایمانی که به فرموده‌های پیغمبر ﷺ داریم، می‌توانیم چنین فواصل و مسافتی را بهتر بفهمیم، و در پرتو آشنائی با برخی از ابعاد شگفت هستی خوبتر می‌توانیم اینگونه فواصل را پیش چشم مجسم داریم.

روند قرآنی پس از بیان فرقی که خانه‌نشینان مؤمن - جز کسانی که دارای عذری باشند - با مجاهدان با مال و جان‌شان دارند، مقرر می‌دارد که خداوند به همه آنان وعده منزلت زیبا می‌دهد:  
(وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى).

خداوند به هر یک (از دو گروه مجاهد و دانشستگان معذور) منزلت زیبا (و عاقبت والا) وعده داده است. ایمان در هر حال دارای ارج و بهای خویش است. صاحبان ایمان هم به نسبت انجام وظائف و قیام به تکالیف ایمان، دارای درجات و مراتب مختلف و متفاوتی می‌باشند... با توجه به چنین فرجام سخنی است که ما اینگونه استنباط می‌کنیم که این خانه‌نشینان

جان و مال به جهاد نمی‌پردازند - مگر کسانی که دارای عذری باشند که ناتوانی ایشان را از جهاد با جان باز دارد، یا فقر و فاقه و عجزی داشته باشند که ایشان را از جهاد با جان و مال محروم نماید - با مؤمنانی برابر نمی‌نهد که با مال و جان جهاد می‌کنند. این قاعده عمومی و آزاد از قید زمان و مکان است:

(لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ - وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ).

مسلمانانی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل خود) می‌نشینند، با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان، در راه یزدان جهاد می‌کنند، مگر چنین خانه‌نشینانی دارای عذری باشند.

البته خداوند مسأله را بدین صورت، مبهم و سر بسته رها نمی‌سازد. بلکه آن را توضیح می‌دهد و مقرر و معین می‌فرماید، و عدم تساوی این دو گروه را روشن می‌نماید:

(فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً).

خداوند مرتبه و الاثی را نصیب مجاهدان کرده است که بالاتر از درجه خانه‌نشینان است.

این چنین درجه‌ای را پیغمبر ﷺ به مقام ایشان در بهشت تعبیر می‌فرماید. در صحیح بخاری و مسلم از ابوسعید خدری روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مَاءً دَرَجَةً أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ. وَمَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

در بهشت صد درجه است که خداوند آنها را برای مجاهدان در راه خود آماده فرموده است. فاصله هر درجه‌ای با درجه دیگری همچون فاصله آسمان و زمین است.

اعمش از عمرو پسر مرّه، و او از ابوعبیده، و او از عبدالله پسر مسعود، روایت کرده است که گفته است،



چاره جوئی و زدودن آن حالتها پرداخته است. این امر ما را بر آن می‌دارد که سرشت نفس انسانی و سرشت گروههای آدمیزادگان را بهتر بشناسیم و چیزهای بیشتری از آن بدانیم. متوجه باشیم که آدمیزاد به هر مرتبه و پله‌ای از تفوق ایمانی و تربیت نفسانی رسیده باشد، باز هم نیازمند این است که پیوسته به چاره‌جوئی و پالودن و زدودن نفس خود از آلودگیهای پیردازد که بر صفحه دل نازک او می‌نشینند و گریبانگیر او می‌گردند. از قبیل: ضعف و سستی و حرص و آز و بخل و تنگچشمی و قصور و کوتاهی، به هنگام رویارویی با وظائف دینی و وظائف ایمانی، بویژه در وقت انجام جهاد با مال و جان در راه یزدان، همراه با خلوص نیت در برابر ایزد مئان. پیدایش این ویژگیهای بشریت - از قبیل: ضعف و حرص و بخل و قصور - نباید ما را بدانجا بکشاند که از کسی یا از کسانی که چنین رذائلی در آنان دیده شود مأیوس گردیم و از ایشان دست بکشیم و به ترک آنان بگوئیم و یکباره از ایشان بیزاری بجوئیم. از دیرباز این چنین بوده است که در چنین انسانی و یا انسانهای گوهر اخلاص و تلاش و عشق به مسلمانان و رغبت به پرستش یزدان، به وفور در وجودشان بوده است. معنی این سخن هم این نیست که انسان یا انسانها بر ضعف و حرص و بخل و قصور خود ماندگار بمانند. بلکه لازم و واجب است چنین کسی و کسانی را فریاد زد و ایشان را از خواب غفلت در مسیل سیلاب بیدار گردانیم و دست ایشان را بگیریم و از درّه پستی‌ها به سوی اوج خوبیها بالا بکشانیم. ولی مراد این است که همه این رذائل جزئی از «واقعیت» موجود در پیکره شخصیت آدمی است و باید او را فریاد زد تا از این مسیل خطرناک و درّه خوفناک برخیزد و با زمزمه محبت ساربان و دعوت کننده به سوی یزدان، رو به سوی آن اوج والا حرکت کند و کم کم به قلّه سر به فلک کشیده ایمان برسد. حال با هر نوع زمزمه با آوازی که می‌دانیم و می‌توانیم بخوانیم. هم بدانگونه که اینجا در برنامه حکیمانه یزدانی می‌بینیم.

و دانشستگان معذور، آن منافقانی نیستند که گذشته از این که خودشان به جهاد نمی‌رفتند، دیگران را نیز ترغیب به عدم شرکت در جهاد می‌کردند. گروهی که در اینجا از آنان سخن می‌رود باید دسته دیگری بوده باشند. دسته‌ای که صالح و مخلص بوده و در صف مسلمانان جای دارند. اما در کار جهاد قصوری و کوتاهی کرده‌اند و قرآن هم ایشان را تشویق به جبران قصور و کوتاهی می‌کند. جای امید نیز هست که به کارهای نیک دست یازند، و فرمانبردار اوامر و نواهی یزدان باشند.

روند قرآنی پس از این که چنین فرجام سخنی را به پایان می‌برد، دیگر باره برمی‌گردد به بیان قاعده نخستین. به تأکید آن می‌پردازد و بگونه فراخی آن را باز می‌کند، و برای بدست آوردن پاداش بزرگی که در فراسوی آن نهفته است، سخت به تشویق و ترغیب می‌پردازد:

﴿وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا. دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً. وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

خداوند مجاهدان را بر دانشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ، برتری بخشیده است. درجات بزرگی از ناحیه خدا (بدانان داده میشود) همراه با مغفرت و رحمت (فراوان یزدان، و اگر لغزشهایی هم داشته‌اند) خداوند آمرزنده و مهربان است.

این تأکید، این وعده‌ها، این تمجید از مجاهدان، برتری دادن مجاهدان بر دانشستگان و در خانه نشستگان، اشاره کردن به همه چیزهایی که دل مؤمنان می‌خواهد، و گوشه زدن به همه مقامات و درجات والا و بزرگی که ایشان آرزو می‌نمایند، مغفرت و مرحمت کردگار، و بخشایش گناهان و کوتاهیهای انسان توسط یزدان جهان، همه و همه بیانگر دو حقیقت مهم هستند:

حقیقت اول: این است که این آیه‌ها رویاروی شده است با حالتی که در میان گروه مسلمانان وجود داشته است، و همانگونه که پیشتر گفتیم این نصوص به

اگر جهاد، یک پدیده آنی و زاده شرائط زمانی بود، پیغمبر خدا ﷺ این سخن را نمی فرمود که تا قیامت شامل حال هر مسلمانی است:

(مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ وَلَمْ يُحِدِّثْ نَفْسَهُ بِغَزْوٍ، مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنَ الْفَقَائِ).<sup>(۱)</sup>

کسی که بمیرد و به جهاد نپرداخته باشد، و شرکت در جهاد را نیز به دل خود راه نداده باشد، بر نوعی از نفاق مرده است.

اگر پیغمبر ﷺ در اوضاع و احوال نادری، یکی از مجاهدان را به سبب شرائط و ظروف خاص خانواده اش از جهاد معاف و او را برگردانده باشد، این کار یک حالت فردی و استثنائی بوده است و چنین حالت خاصی، قاعده عامی را از میان نمی برد. مثل حدیث صحیحی که از پیغمبر ﷺ روایت شده است که: مردی به پیغمبر ﷺ عرض کرد: می خواهم به جهاد بروم. فرمود: (هَلْ لَكَ أَبَوَانِ؟) آیا پدر و مادری داری؟ عرض کرد: بلی. فرمود: (فَقِهِمَا جَاهِدًا). با خدمت بدانان، و تلاش در پی معاش ایشان، جهاد کن. اگر چنین کاری رخ داده باشد، یک حالت خاص فردی است و قاعده عام همگانی را به هم نمی زند، و کم شدن شخصی از گروه فراوان مجاهدان، تأثیر چندانی ندارد. شاید هم پیغمبر ﷺ همانگونه که عادت مبارک او بوده است، در همه شرائط و ظروف، یکایک سپاهیان خود را شناخته است، در این مورد با حال و وضع چنین مردی و احوال و اوضاع پدر و مادر او آشنا بوده است، و مصلحت دانسته است او را از جنگ معاف، و او را در مسیر دیگری به جهاد دیگری رهنمود کند.

با توجه به چنین رخدادی، کسی نباید بگوید: جهاد پدیده موقتی بوده است و شرائط و ظروفی وجود آن را اقتضاء کرده است. آن شرائط و ظروف زمانی و مکانی، تغییر پیدا کرده است و بر جای نمانده است!

حقیقت دوم: این است که جهاد با مال و جان، در میزان و معیار یزدان، دارای ارزش گرانبهائی است. و بطور کلی در پیشگاه این آئین آسمانی جهاد بسی والا و بالا است، و عنصری است که در سرشت پیکره این عقیده و این نظام اسلام نام، از اصالت برخوردار است. این هم به خاطر چیزی است که خداوند متعال از سرشت راه و سرشت انسان و سرشت اردوگاههای دشمنان اسلام در همه ازمنه و قرون می داند و از آن کاملاً آگاه و باخبر است.

«جهاد» یک رخداد موقت زمانی و یک پدیده گذرای مکانی نیست که با توجه به شرائط و ظروف، و یا امکنه و ازمنه پدید آمده باشد. بلکه جهاد ضرورتی است همراه با کاروان این دعوت اسلامی. تا این کاروان در حرکت و تکاپو است، جهاد هم با آن همراه و همسو است. جهاد مسأله ای نیست آن گونه که برخی از افراد مخلص گمان برده اند و گفته اند: اسلام در عصر امپراتوریا پدیدار گشته است و به ذهن مسلمانان - با تقلید از کسانی که در پیرامون آنان می زیسته اند - چنین گذشته است که باید برای حفظ توازن، شوکت و قوتی داشته باشند. کسانی که این چنین می اندیشند و می گویند، سرشت واقعی اسلام را - چنانکه باید - نمی شناسند. دست کم، این قوانین و مقررات گواهی می دهد بر این که کسانی که چنین غیگوئیها و گمانهائی داشته باشند، سرشت واقعی اسلام کمتر آمیزه نفس آنان گشته است و از حقیقت اسلام جز اندکی نمی دانند. اگر جهاد یک پدیده عارضی و رخداد موقتی محدود در چهارچوب شرائط و ظروف محیط مسلمانان بود، این همه متن کتاب خدا را به خود اختصاص نمی داد و فصلهای بیشماری از قرآن را فرا نمی گرفت، آن هم با این شیوه و بیان، و شدت و حدت قرآن! همچنین فصلهای زیادی از سنت رسول ﷺ را با همین اسلوب به خود اختصاص نمی داد و این همه حدیث بگونه تند و قاطعانه و با تشویقها و ترغیبها و تهدیدها و تنبیهها، درباره جهاد ذکر نمی گردید.

۱- نویسنده مصابیح السنه آن را روایت کرده است و از جمله احادیث صحیح شمار آورده است. (مؤلف)

درون آغازید. سپس به گستره جهان بیرون و دنیای واقعیت کشاند. چاره‌ای نیست باید خیر مسلح با شر مسلح بجنگد. باید حق شمشیر به میان بسته و کمر به توشه ایمان به یزدان آراسته، رویاروی شود با باطلی که سپر بر سر افکنده است و خویشتن را در پناه مردمان فراوان انداخته است. اگر حق با باطل نرزد، خودکشی است، یا ضعفی است که لایق مؤمنان نیست. باید بذل مال و بذل جان کرد. این را یزدان از مؤمنان خواسته است. یزدان جهان جان و مال مؤمنان را در برابر بهشت خریداری کرده است ... مؤمنان باید جهاد کنند، خواه خداوند در این راه پیروزی را برای ایشان مقدر فرموده باشد، و خواه شهادت را برای آنان خواسته باشد. دیگر پیروزی یا شهادت به ما انسانها واگذار نشده است. این، کار یزدان است نه مردمان. این چیزی است که قضا و قدر یزدان مصلحت می‌بیند. حکمت در آن است که پسند یزدان است. اما آنچه نصیب مردمان است، یکی از دو چیز پسندیده یزدان است: ماندن و پیروزی! یا شهادت و بهروزی! ... مردمان همه می‌میرند، وقتی که اجل آنان فرا می‌رسد. ولی تنها شهیدان شهادت را می‌جویند و شهید می‌شوند! در این آئین، در برنامه واقعی آن، در خط سیر عقیده و ایمان، در سرشت این خط سیر، و مسائل قطعی فطری آن که ارتباطی با دگرگونی شرائط و ظروف ندارند، نقطه‌ها و نکته‌هایی است که هرگز نباید در حس و شعور مؤمنان، تحت هیچ شرائط و ظروفی، سست و لرزان و شل و ول شوند. از جمله این نقطه‌ها و نکته‌ها جهاد است. جهادی که یزدان سیحان بدین شیوه و بیان از آن سخن می‌راند. جهاد تنها در راه خدا و بس! زیر پرچم او و بس! این چنین جهادی است و کسانی که در آن کشته می‌شوند «شهیدان» گفته می‌شوند و فرشتگان جهان بالا با تعظیم و تکریم به استقبالشان می‌آیند و پذیره آنان می‌گردند!



بعد از آن، روند قرآن از گروهی از منافقان صحبت

هرگز این چنین نیست. بلکه اسلام پیوسته باید شمشیر عدل را بکشد و ظلم را دنبال کند و گردن ظالمان را بزند. بلی، موقعیت زندگی مردمان و سرشت راه دعوت ایجاد می‌کند، اسلام این شمشیر را همیشه تمیز و آهیخته نگاه دارد، و در همه اوقات آماده جهاد باشد و از دشمنان در سایه توان بازو و نیروی ایمان خویشتن را بپاید.

خداوند بزرگوار می‌داند که شاهان این آمادگی و شمشیر آهیخته آئین اسلام را دوست نمی‌دارند. یزدان می‌داند که یاران شاهان و سپاهیان ایشان، با چنین قدرتی مبارزه می‌کنند و می‌خواهند چنین شمشیر آهیخته‌ای را بشکنند. زیرا اسلام راهی است جدای از راه آنان، و برنامه‌ای است مغایر با برنامه ایشان. این هم فقط دیروز چنین نبوده است، بلکه امروز و فردا هم همین است و همین خواهد بود. در همه سرزمینها همین است. در میان همه نسلها و نژادها همین بوده و همین خواهد بود.

خداوند بزرگوار می‌داند: شر و بدی گردن می‌افرازد و به خود می‌بالد. هرگز هم ممکن نیست انصاف بدهد و دادگری کند. هیچوقت هم ممکن نیست که خیر و خوبی را آزاد گذارد تا رشد کند و ببالد، هر چند هم خیر و خوبی از در صلح و صفا درآید و راه درستی و وفا ببیماید. زیرا رشد و بالش خیر و خوبی خود به خود برای شر و بدی خطر بشمار است. بودن حق، خطر برای باطل است. پس بناچار شر و بدی باید به دشمنانگی و دست درازی دست یازد، و قطعاً باطل باید با کشتن حق و خفه کردن آن با تمام قدرت و توان، از نفس خود دفاع کند.

این، سرشت است! زندگی، جنگ حق و باطل است! جهاد تنها پدیده موقت و شرائط مکانی و ظروف زمانی گذرا نیست! این، فطرت است و بر این منوال سرشته است! حالت عارضی نیست.

این است و بدان، چاره‌ای از جهاد نیست. جهاد در همه حال و در همه آن، واجب است. جهاد را باید در جهان

می‌دارد. از کسانی سخن می‌گوید که پیوسته در سرزمین کفر می‌نشینند و راه مهاجرت در پیش نمی‌گیرند. اموالشان و مصالحشان، ایشان را در آنجا نگاه می‌دارد، یا این که ضعف و ناتوانیشان در برابر رویارویی با دردها و رنجهای هجرت و راه سفر، آنان را از کوچ به سرزمین اسلام محروم می‌سازد. در حالی که تاب و توان هجرت را دارند، اگر اراده کنند و بخواهند و قصد فداکاری و جان فشانی را داشته باشند. اینان در سرزمین کفر تا آن وقت می‌مانند که اجلشان فرا می‌رسد و فرشتگان در می‌رسند و جانشان را می‌گیرند. قرآن آنان را در سیمای بسیار ناگوار و صحنهٔ بس دلخراشی به تصویر می‌کشد، تا بدین وسیله همهٔ کسانی را برانگیزد که در سرزمین کفر نشسته‌اند و جای خوش کرده‌اند، و آنان را وادارد بار سفر ببرند، و آئین و باور خویش را نجات دهند، و خویشتن را از این موقعیتی که قرآن آن را به تصویر می‌کشد بربانند و سرنوشتی بهم رسانند که پسندیده و پذیرفته یزدان باشد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ، قَالُوا: فِيمَ كُنْتُمْ؟ قَالُوا: كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ. قَالُوا: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا؟ فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ، وَسَاءَتْ مَصِيرًا. إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ، لَا يَسْطِيعُونَ حِيلَةً، وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا. فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ، وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا﴾.

بیگمان کسانی که فرشتگان (برای قبض روح در واپسین لحظات زندگی) به سراغشان می‌روند و (می‌بینند که به سبب ماندن با کفار در کفرستان، و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) بر خود ستم کرده‌اند، بدیشان می‌گویند: کجا بوده‌اید و به چه سرگرم بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید؟ عذرخواهان) گویند: ما بیچارگانی در سرزمین (کفر) بودیم (و چنانکه باید به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند:

مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر ببرید و به جای دیگری) کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است، و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی! مگر بیچارگانی از مردان و زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست و راه چاره‌ای نمی‌دانند. پس امید است که خداوند از آنان درگذرد (چون قدرت هجرت نداشته‌اند) و خداوند بس عفو کننده و آمرزنده است.

این نص قرآنی دربارهٔ حالتی صحبت می‌دارد که در جزیرهٔ العرب موجود بود. هم در مکه وجود داشت و هم در جاهای دیگر، پس از هجرت پیغمبر ﷺ و برپایی دولت اسلامی. در مکه کسانی بودند که مهاجرت نکرده بودند. اموالشان و مصالحشان آنان را در آنجا ماندگار کرده بود. زیرا مشرکان نمی‌گذاشتند مهاجری چیزی از اموال خود را با خویشتن ببرد. بعضی هم ترس و هراس سختیهای هجرت و رنجهای فراوان سفر، ایشان را در آنجا نگاه می‌داشت. چون مشرکان نمی‌گذاشتند مسلمانی هجرت کند. اگر هم دزدکی هجرت می‌کرد، در راه او کمین می‌نمودند. برخی از مسلمانان هم واقعاً نمی‌توانستند مهاجرت کنند و عملاً توان هجرت نداشتند. از قبیل: پسر مردان و زنان و کودکانی که راهی برای گریز و وسیله‌ای برای هجرت در اختیار نداشتند و به هیچوجه نمی‌توانستند بکوبند. اذیت و آزار مشرکان روز به روز نسبت به مسلمانانی که مانده بودند و هجرت نکرده بودند بیشتر و بدتر می‌شد. این اذیت و آزار به اوج خود رسید زمانی که پیغمبر ﷺ و همد و همسفرش ابوبکر صدیق رضی الله عنهما هجرت کردند و مشرکان نتوانستند جلوشان را بگیرند، و بعدها که دولت اسلامی تشکیل گردید، و دولت اسلامی سر راه بر کاروان تجارت قریش در بدر گرفت، و پیروزی چشمگیری که مسلمانان در جنگ بدر پیدا کردند. در این زمان بود که مشرکان دیوانه‌وار به شکنجه و آزار کسانی می‌پرداختند که هنوز در مکه مانده بودند. انواع عذاب و اقسام عقاب به مسلمانان می‌رسانیدند، و با خشم فراوان و تند و تیزی بیشتر

ایشان را از دین برمی گردانیدند.

در نتیجه چنین شکنجه و آزار طاقت فرسایی، برخی از مسلمانان عملاً از دین برگشتند، و بعضی راه تقیه در پیش گرفتند و اظهار کفر کردند، و با مشرکان در مراسم عبادت و پرستش ایشان شرکت ورزیدند. چنین تقیه‌ای در آن روز که هنوز دولت اسلامی تشکیل نشده بود، تا در صورت توان بتوانند به آغوش آن بکوبند و به مسلمانان بپیوندند، برایشان جائز بود. اما بعد از تشکیل حکومت اسلامی، و پیدایش سرزمین اسلام، کرنش در برابر شکنجه و آزار، و پناه بردن به تقیه، جائز و پذیرفتنی نبوده است. البته در صورتی که برایشان هجرت ممکن بوده، و آشکارا زبان گشودن به اسلام، و زندگی در سرزمین اسلام، در حدّ توان و وسع آنان بوده باشد.

این نصوص قرآنی در چنین موقعیتی نازل گردیده است و وانشستگی را «ستمکار بر خود» نامیده است که تا دم مرگ و فرا رسیدن اجل، برای نگاهداری اموالشان و حفظ مصالحشان، و یا از ترس سختی‌ها و رنجهای هجرت و سختیها و دردسریهای راه، بار سفر برنمیستهند و راهی هجرت نشده‌اند. آیات قرآنی چنین کسانی را «ستمکار بر خویشان» نامیده است، بدان جهت که آنان خویشان را از زندگی در سرزمین اسلام محروم نموده‌اند. از زندگی والا و پاک و بزرگوارانه و آزاد و رها، خود را بی نصیب کرده‌اند، و خودشان را وادار به زندگی در سرزمین کفر نموده‌اند، زندگی پست و پنهانی و دزدکی و پر از ضعف و تحت فشار. آیات قرآنی چنین کسانی را به «دوزخ و بدترین فرجام» بیم می‌دهد. این هم دالّ بر آن است که مراد کسانی است که در آنجا از دین و آئینشان عملاً برگشته‌اند! تعبیر قرآنی با شیوه خاصّ خود، معانی را به تصویر می‌کشد. آنچه را که بیان می‌دارد در صحنه زنده جنبه‌ای که لبریز از حرکت و تکان است و ناطق و گویای مفاهیم و مقاصد است، نشان می‌دهد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ... ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ...﴾

قَالُوا: فِيمَ كُنْتُمْ؟ قَالُوا: كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ! قَالُوا: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا؟ ﴿١٠٤﴾  
بیگمان کسانی که فرشتگان (برای قبض روح در واپسین لحظات زندگی) به سراغشان می‌روند و (می‌بینند که به سبب ماندن با کفار در کفرستان، و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) بر خود ستم کرده‌اند، بدیشان می‌گویند: کجا بوده‌اید و به چه سرگرم بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید؟ عذرخواهان) گویند: ما بیچارگانی در سرزمین (کفر) بودیم (و چنانکه باید به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر بربندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟

قرآن به مداوای نفس بشری می‌پردازد، و برای چاره‌جویی آن، عناصر خیر و جوانمردی و عزّت را برمی‌انگیزد، و انگیزه‌های ضعف و یغل و آز و سستی و تنبلی را از درون نفس آدمی می‌راند و می‌تاراند. بدین منظور چنین صحنه‌ای را ترسیم می‌کند، و حقیقت را به تصویر می‌کشد. حقیقت را در بهترین جای خود بکار می‌گیرد و برای علاج و چاره‌جویی نفس بشری بکار می‌برد.

صحنه دم مرگ و هنگامه جان دادن، خود به تنهایی تکان دهنده است و انسان از آن به لرزه می‌افتد؛ پیدا شدن فرشتگان در این صحنه هراسناک، بیشتر لرزه بر اندام آدمیزاد می‌اندازد و او را بر آن می‌دارد که خویشان را جمع و جور نماید و درباره حساب و کتاب خود حسّاس‌تر و هوشیارتر گردد.

آنان که وانشستگی و خانه‌نشینان نام دارند، بر خویشان ستم کرده‌اند! هم اینک فرشتگان برای قبض روح و جان‌کندن ایشان آمده‌اند! آنان هم ستمگران بر خود بوده‌اند! همین که آنان ستمگر بر خویشان بوده‌اند، به تنهایی کافی است دل را به لرزه و تکان آورد! چرا که همین بس که انسان تصوّر کند: شخصی در واپسین دم زندگی است و فرشتگان آمده‌اند جان او را بگیرند،

و او هم به خود ستم کرده است، و دیگر فرصتی ندارد تا در حق خویش دادگری کند! آخر، این لحظه و دم واپسین است!

فرشتگان هم بدون هیچ گفتاری جان ستمگران به خویشتن را نمی گیرند و بس! بلکه گذشته ایشان را زیر و رو و بررسی و واریسی می کنند! از کارهایی که کرده اند اظهار تنفر می کنند! بدیشان می گویند: روزها و شبهای خود را در راه چه چیزهایی هدر داده اند؟ چه چیزهایی در جهان ایشان را به خود مشغول داشته است و سرگرم خود کرده است؟

﴿قَالُوا: فِيمَ كُنْتُمْ؟﴾.

فرشتگان بدیشان می گویند کجا بوده اید و به چه چیز سرگرم بوده اید (که اینک چنین بی دین و توشه حاضر آمده اید و بدبخت شده اید؟).

آنچه در دنیا می کرده اند، تنها تضییع عمر و وقت کشی بوده است! هر چه بوده است هدر رفته است! انگار در جهان کاری جز ضایع شدن و هدر رفتن نداشته اند! اینان که در هنگامه احتضار و واپسین دم جهانند، پاسخ می دهند. در آخرین لحظات زندگی، به تنفر فرشتگان، برای دفاع از اعمال زشتشان، پاسخی می دهند که سراسر رسوائی و خواری است! اما خودشان گمان می برند که این پاسخ رسواگرانه معذرت بشمار است و چاره کار است:

﴿قَالُوا: كُنَّا مُسْتَضْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ﴾.

(عذر خواهان به فرشتگان) گویند: ما بیچارگانی در سرزمین (کفر) بودیم (و چنانکه باید به انجام احکام دین نرسیدیم!).

ما ناتوانان و بیچارگانی بودیم. زورمداران و قلدران ما را ناتوان و بیچاره می کردند. ما در زمین خواری می بودیم که اصلاً کاری نمی توانستیم بکنیم و بهیچوجه مالک کار و بار خود نبودیم!

این پاسخ، گذشته از این که خود سراسر خواری است، به ننگ و رسوائی فرا می خواند، و هیچ کسی دوست نمی دارد در دم واپسین و هنگامه جان دادن، موقعیت او

این چنین باشد، گرچه در طول زندگی دارای این چنین موقعیت رسواگرانه و سنگینی بوده باشد. چرا که فرشتگان چنین بیچارگان خواری را که به خود ستم کرده اند رها نمی کنند و بی پاسخ نمی گذارند. بلکه در برابرشان می ایستند و حقیقت و واقعیت انجام پذیرفته را به رخشان می کشند و بدیشان گوشزد می کنند. آنان را در برابر کوشش و تلاشی که نکرده اند، هر چند که فرصت آن را هم داشته اند، لومه و سرزنش می کنند:

﴿قَالُوا: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا؟!﴾.

(فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر ببرید و به جای دیگری) کوچ کنید؟!.

در این صورت، عجز حقیقی و درماندگی واقعی نبوده است که آنان را به پذیرش خواری و پستی و ناتوانی، واداشته است، و ایشان را از دین برگردانده است. بلکه چیز دیگری در میان بوده است. آن چیز، حرص و آز بر اموالشان و مصالحشان و حفظ و نگاهداری خودشان بوده است و ایشان را در سرزمین کفر ماندگار کرده است! در حالی که سرزمین اسلام وجود داشته است. حرص و آز اموال و پیش چشم داشتن مصالح و نگاهداری خود، ایشان را در شهر و دیار بس تنگنایی افکنده است، در حالی که زمین فراخ خدا در پیش روی ایشان بوده است، و می توانسته اند بدانجا سفر کنند، و با تحمّل دردها و رنجها و جانفشانی ها و فداکاریها، بهره مند از هجرت شوند.

در اینجا این صحنه تکان دهنده و بس مؤثر، با ذکر فرجام هراسناک، به پایان می آید:

﴿قَالُوا لَيْكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ، وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾.

آنان جایگاهشان دوزخ است، و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی!.

سپس کسانی را مستثنی می کند که گرچه در سرزمین کفر مانده اند، و در معرض برگشت از دین بوده اند، ولی چاره ای نداشته اند، و راه گریزی نمی شناخته اند. آنان از

چنان صحنه دلهره انگیز و هراس انگیزی، دیگر باره با موجبات آرامش خاطر و مژده های شادی بخش به چاره دلها و درونها می پردازد. به مسلمانان بشارت می دهد که: کسی که رهسپار هجرت شده است، چه در راه بمیرد، و چه به مقصد برسد، در پیشگاه یزدان مهاجر بشمار است. از آن لحظه که از خانه خود بیرون می آید و به سوی خدا هجرت می نماید، تحت ضمانت و حمایت خدا قرار می گیرد. خدا بدو وعده فراخی نعمت و گشایش جا و آزادی و رهائی از بند غمها و گرفتاریها، می دهد. بدو وعده می دهد که نه تنها دره ها و راهها بر او تنگ نمی گردد، بلکه جاده ها هموار بی آزار می شود، و دلها از اندوه ها زدوده می گردند:

﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ - فِي سَبِيلِ اللَّهِ - يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَ سَعَةً. وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ - ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ - فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝﴾

کسی که در راه خدا هجرت کند، سرزمینهای فراخ و آزادی فراوانی می بیند که بینی دشمنان را به خاک مذلت می مالد، و گشایش و آسایش خواهد یافت. و هر که از خانه خود بیرون آید و به سوی (سرزمینهای اسلامی) خدا و رسول هجرت کند، و سپس مرگ او را دریابد، اجر او بر عهده خدا است، و خداوند بسی آمرزنده و مهربان است.

برنامه قرآنی، در آیه به زدودن ترسها و هراسهای گوناگون دلها و درونها می پردازد. ترسها و هراسهای گوناگونی که به دلها و درونها سرک می کشند و می خزند بدانگاه که مسلمانان پای در راه هجرت می گذارند و خطرها را پیش چشم مجسم می دارند. بویژه در شرائط و ظروفی که بدان هنگام موجود بوده است و امکان هرگونه خطری می رفته است. البته چنین شرائط و ظروف لبالب از خطرها همیشه تکرار می گردد، و در همه ازمه و ادوار بالاتر و پائین تر از آن خطرها، و یا همسان آنگونه خطرها، بر سر راه هجرت در راه خدا است.

زندگی در سرزمین اسلام محروم و بی بهره بوده اند، از قبیل: پیر مردان ضعیف و ناتوان، و زنان و کودکان. قرآن آنان را به عفو و گذشت و رحمت خدا امیدوار می سازد. زیرا عذر ایشان روشن، و در ماندگی آنان از فرار از سرزمین کفر، و گریز از سرزمین اسلام، آشکار است:

﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ، لَاسْتَطِيعُونَ حِيلَةً، وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا. فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَفْعُو عَنْهُمْ، وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا ۝﴾

مگر بیچارگانی از مردان و زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست و راه چاره ای نمی دانند.

این حکم تا آخر زمان برقرار و ساری و جاری است. از مرز چنان حالت خاصی که در تاریخ معینی و در محیط مشخصی بوده است، می گذرد و فراتر می رود. شامل هر مسلمانی می شود که در هر سرزمینی بسر برد و بخواهند او را از دین برگردانند. مسلمانی که اموال و مصالح او، یا خویشاوندیها و دوستی های وی، و یا ترس و لرز از دردها و رنجهای هجرت و سختی ها و دشواریهای راه سفر، باعث گردد در سرزمین کفر بماند. البته اگر در جایی از کره زمین، سرزمین اسلام وجود داشته باشد، و در آنجا بر آئین خود ایمن شود، و بتواند عقیده خویش را بیان دارد، و آشکارا مراسم دینی خویش را انجام دهد، و برخوردار از زندگی اسلامی در پرتو قانون الهی گردد، و از زندگی والای اسلامی بهره مند شود.



روند قرآنی به پیش می رود و به چاره جوئی دل و درون آدمیزادگان می پردازد. آدمیزادگانی که با سختی ها و رنجها و هراسهای هجرت رویاروی می شوند و از آنها بر خود می لرزند و می ترسند. در آیه های پیشین نیز با به تصویر کشیدن آن صحنه تکان دهنده و هراس انگیز، به چاره جوئی دل و درون انسانها پرداخته بود و دلها و درونها را از رویارویی با فرجام ناگوار دم واپسین زندگی بیم داده بود. در اینجا به دنبال



سرنوشت و سرانجامی که فرشتگانی در آن جانشان را می‌گیرند، در حالی که بر خود ستم کرده‌اند! خداوند حقیقت وعده داده شده به کسی را بیان می‌دارد که در راه خدا به مهاجرت می‌پردازد. چنین شخصی در زمین خدا آزادی و رهایی را می‌یابد و در آن فراخی و وسعت و گشایش و آسایش را بدست می‌آورد. به هر جا برود خدا را می‌یابد. خدا بدو زندگی می‌بخشد و بدو روزی می‌رساند و نجاتش می‌دهد.

چه بسا در اثناء سفر و هجرت در راه خدا، اجل در رسد. مگر هم - همانگونه که در روند سوره ذکر شد - هیچ ارتباطی با اسباب ظاهری ندارد. مرگ قطعی و حتمی است هنگامی که اجل مقدر فرا رسد. هنگامی که سر رسید عمر فرا رسید، شخص چه در خانه اقامت گزیده باشد و چه بار سفر بر بسته و در مهاجرت باشد، فرقی نیست. زیرا اجل پس و پیش نمی‌گردد و جلو و عقب نمی‌افتد. اما انسان دارای تصوّرات خاصّ خود است و از شرائط و روابط ظاهری متأثر است و در بند عوامل زمانی و مکانی است. برنامه اسلامی هم چنین تصوّرات و ظواهر و برداشتهای بشری را مراعات می‌دارد و به چاره‌جویی آنها می‌پردازد. بدین منظور ضمانت خدا را برای دادن اجر ذکر می‌کند، و متذکّر می‌شود که از همان نخستین گامی که شخص در راه هجرت به سوی خدا و پیغمبر ﷺ برمی‌دارد، خدا ضامن دادن اجر بدو است:

﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ - ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ - فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾.

هر که از خانه خود بیرون آید و به سوی (سرزمینهای اسلامی) خدا و رسول هجرت کند، و سپس مرگ او را دریابد، اجر او بر عهده خدا است، و خداوند بسی آمرزنده و مهربان است.

اجر و مزدش یکسره بر عهده خدا است! اجر و مزد هجرت و کوچ و راه سفر و رسیدن به سرزمین اسلام و زندگی در آنجا. آیا فراتر از ضمانت و تعهد خدا، ضمانت و تعهدی یافته می‌شود؟!

برنامه قرآنی، روشن و آشکار به معالجه و چاره‌سازی دلها و درونها می‌پردازد. از آنها چیزی از ترسها و هراسها پنهان نمی‌سازد. خطرها را از آنها مخفی نمی‌دارد، حتی اگر خطر مرگ هم باشد. اما با بیان حقائق دیگری و با ذکر ضمانت خداوند بزرگوار، دلها و درونها را آرامش می‌بخشد.

برنامه قرآنی پیش از هر چیز بیان می‌دارد که هجرت «در راه خدا» است. هجرت معتبر در اسلام، هجرتی است که در راه یزدان انجام می‌گیرد. هجرتی که برای دارائی و مادیات، یا برای رهایی از سختی‌ها و دشواری‌ها، و یا برای کسب لذت و شهوات، و یا این که برای هر هدفی از هدفهای زندگی جهان باشد، هجرت بشمار نمی‌آید. کسی که چنین هجرتی، یعنی هجرت در راه خدا، داشته باشد، در زمین فراخی و گشایش و آزادی و رهایی می‌بیند. زمین بر او تنگ نمی‌شود و به تنگنا نمی‌افتد. چاره کار، و وسیله نجات، و ابزار کسب روزی، و مایه زندگی را از دست نمی‌دهد:

﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ - فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعًا كَثِيرًا وَسَعَةً﴾.

کسی که در راه خدا هجرت کند، سرزمینهای فراخ و آزادی فراوانی می‌بیند که بینی دشمنان را به خاک مذلت می‌مالد، و گشایش و آسایش خواهد یافت.

این ضعف و آز و بخل انسان است که بدو چنین تلقین می‌کند که وسائل زندگی و روزی، در گرو فلان زمین، و مقید به چنان شرائط و ظروف، و مرتبط بدان عوامل و موجداتی است که اگر از آنها دست بکشد و دوری گزیند، راهی برای زندگانی کردن نمی‌یابد و دنیای او به آخر می‌رسد!

این اندیشه دروغین درباره حقیقت اسباب روزی و وسائل زندگی و نجات است که مردمان را بر آن می‌دارد پستی و ستم را بپذیرند، و در برابر برگرداندن از دین سکوت اختیار بکنند. بعدها هم به چنان سرنوشت و سرانجام بد و ناجور گرفتار می‌آیند.

ایمان برخوردار است، و در نظام اسلامی، و در مقتضیات واقعیت این برنامه یزدانی، چه اندازه بدان اهمیت داده شده است و بزرگ بشمار آمده است ... تا آنجا که شیعه‌ها جهاد را رکنی از ارکان اسلام بحساب آورده‌اند. البته این سخن از نیروی پشتیبانی نصوص قرآنی و احادیث نبوی برخوردار است، و واقعیت جهان نیز دیدگاه آنان را توجیه و تأکید می‌کند. هر چند که چنین حدیثی هم منقول است:

(يُيَا اَلسَّلَامُ عَلَيَّ خَسْ: شَهَادَةُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ، وَاِقَامُ الصَّلَاةِ، وَاِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَحَجَّ الْبَيْتِ، وَصَوْمَ رَمَضَانَ).<sup>(۱)</sup>

اسلام بر پنج چیز بنیان نهاده شده است: گواهی دادن به این که جز یزدان خدائی نیست و محمد پیغمبر خدا است، و نماز گزاردن، و دادن زکات، و انجام حج خانه خدا، و گرفتن روزه ماه رمضان.

اما شدت و حدت و تأکیدی که برای انجام وظیفه جهاد بکار رفته است، و اصالت عنصر جهاد به هنگام روبرو شدن زندگی اسلامی با خطر، و ضرورت روشن جهاد در همه وقت و همه جا - ضرورتی که تکیه بر مقتضیات فطری دارد نه بر شرائط زمانی - همه اینها مؤید احساس ژرفی نسبت به جدی و اصیل بودن جهاد است.

همچنین متوجه می‌شویم که انسان هر چه باشد انسان است. انسان گاهی در برابر مشکلات در می‌ماند، یا از خطرات می‌هراسد، و یا در برابر سدها و مانعها و فرازها و نشیبهای زندگی سستی و تنبلی می‌کند. این کارها حتی در بهترین زمانها و در میان بهترین جامعه‌های بشری، بوده است و خواهد بود. راه چاره در

به همراه چنین ضمانت و تعهدی، به بخشش گناهان و رحمت یزدان به هنگام حساب و کتاب از مؤمنان، اشاره شده است. این امر والاتر و فراتر از معامله نخستین است:

﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

خداوند بسی آمرزنده و مهربان است.

بدون شک، معامله پرسودی است! مهاجر در این معامله همه پول را در نخستین گام می‌گیرد. در نخستین گامی که از منزل برمی‌دارد و در راه خدا و پیغمبرش مهاجرت می‌نماید. مرگ حق است و در موعد مقرر خود می‌آید و تأخیری ندارد. مرگ ارتباط با هجرت یا اقامت ندارد. اگر مهاجر در خانه خود بماند و از آنجا بیرون نیاید، اجل او در وقت مقرر فرا می‌رسد. آن وقت معامله پرسود، نه تنها بیسود می‌شود، بلکه زیان هم می‌کند. آخر نه اجر و مزدی در میان است، و نه مغفرت و مرحمتی! اما آنچه هست این است که: فرشتگان سر می‌رسند و جان ستمکار را می‌گیرند! میان آن معامله و این معامله فرق بسیار است، و چنان سرنوشت و فرجامی، با چنین سرنوشت و فرجامی، فاصله زیادی دارد!

از این آیه‌هایی که در این درس تا بدینجا بررسی نموده‌ایم، چند چیز حاصل می‌گردد، چکیده آنها را بیان می‌داریم پیش از این که به بقیه درس بپردازیم و موضوعات دیگری که در آن است واری کنیم.

متوجه می‌گردیم که اسلام چه اندازه از ترک جهاد در راه خدا، و نپیوستن به صف جهادگران بیزاری و تنفر دارد و اظهار کراهیت می‌نماید. کسانی که در جهاد شرکت نکنند، در پیشگاه خدا بزه‌کار و نادرست بشمارند، مگر آنان که عذری داشته باشند، و یا جزو درماندگان و ناتوانانی باشند که قدرت هجرت نداشته و چاره‌ای پیدا نکنند و راهی برای نجات نیابند.

همچنین درک می‌کنیم که جهاد چه اندازه در آئین اسلام مورد اهمیت است و از چه ژرفا و اصالتی در عقیده و

۱- دنباله حدیث را بدین شکل نیز ذکر کرده‌اند: ﴿... فَمَنْ تَرَكَ وَاجِدَةً مِثْلَهُ كَانَ كَافِرًا خَالَاتِ الدِّمَ﴾ ... کسی که یکی از اینها را ترک کند، کافر بشمار است و خون او حلال خواهد بود... برخی هم چنین جمله‌ای را به آخر حدیث افزوده‌اند: ﴿... وَالْجِهَادُ وَالصَّدَقَةُ مِنَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ﴾ ... جهاد و احسان از زمره کارهای خوب و شایسته‌اند. (مراجعه شود به: جامع الاحادیث، سیوطی، جلد سوم، حدیث: ۹۹۹۵ و ۹۹۹۶). (مترجم)

برسانند و به فتنه‌ای گرفتارتان گردانند. بیگمان کافران دشمنان آشکار شمایند.

کسی که در زمین به مسافرت می‌پردازد، نیاز ملموس شدیدی به ارتباط دائم با پروردگار خود دارد، پروردگاری که او را در سفری که در آن است و در هدفی که به سوی آن روان است، کمک می‌کند و یاری می‌دهد، و توشه و سلاح او را در کار و راهی که بدان اقدام ورزیده و پای گذاشته است، تکمیل می‌سازد، و چیزهایی را که در مسیر سفر در کمین او است، از سر راه او برمی‌دارد. نماز استوارترین وسیله ارتباط با خدا است. نماز توشه‌ای است که به مسلمانان توصیه می‌گردد در سختی‌ها و دشواری‌ها از آن کمک و یاری جویند. هرگاه هراسی یا مشقتی پیش آید، دستور خداوند بدیشان این است:

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾.

از شکیبایی و نماز، یاری و استمداد بطلبید.

بدین سبب در اینجا در سرآغاز جای مناسب نماز، و در زمان نیاز بدان و در وقت درماندگی، از نماز یاد می‌شود. شخصی که بار سفر بر بسته است و راه سفر در پیش گرفته است، نیاز بیشماری به این دارد که دل او با یاد خدا آرام گیرد. مهاجری که از خانه و کاشانه و شهر و دیاری بریده است و راه غربت در پیش گرفته است، بسیار نیازمند این است که خویشتن را در پناه خدا دارد و خود را به حفظ و حمایت یزدان سپارد. اما چه بسا نماز کامل، با قیام و رکوع و سجودی که دارد، نجات مسافر را از خطری که در کمین او است، به تعویق اندازد، و یا این که دشمنان را متوجه او سازد و او را بشناسند و بدانگاه که در حال رکوع یا سجود است او را بگیرند. از این لحاظ به مسافر رخصت داده شده است که به هنگام ترس از بلا نماز را کوتاه کند و شکسته بخواند.

معنائی که ما در اینجا برمی‌گزینیم همان معنائی است که

چنین حالتها و پیش آمدهائی، ناامید شدن از چنین افراد و اشخاصی نیست. بلکه راه چاره این است که: چنین افراد و اشخاصی را به جوش و خروش انداخت، و دل و جرأت بخشید، و در همان حال بدانان آرامش خاطر داد. همان گونه که این برنامه حکیمانه یزدانی چنین کرده است و بر این شیوه رفته است.

خلاصه متوجه خواهیم گشت که این قرآن چگونه با واقعیت زندگی روبرو می‌شد، و جامعه اسلامی را می‌برد، و به چه شکلی در همه میدانهای کارزار، پیکار برمی‌خاست. نخستین میدان از میدانهای کارزار، میدان درون انسانها، و پهنه سرشت فطری آنان، و پیکار با رسوبات و تهنشستهای جاهلی بر جای مانده در ژرفای دل ایشان بود.

متوجه خواهیم گردید که چگونه قرآن را بخوانیم، و در هنگام رویارویی با واقعیت زندگی، و در وقت دعوت مردمان به سوی یزدان، به چه شکلی از قرآن استفاده کنیم و رهنمود گیریم.

این درس، به دنبال ذکر چنین مطالبی، به مسأله رخصت می‌پردازد. رخصتی که خداوند آن را به مهاجران، و به مسافرانی بخشیده است که رهسپار جهاد می‌شوند و یا به تجارت و بازرگانی می‌روند. وقتی که مهاجران و مجاهدان و مسافران بیم داشته باشند که کافران آنان را اسیر کنند و ایشان را از دین برگردانند. چنین رخصتی عبارت است از اجازه قصر نماز. این قصر هم همان قصری نیست که مسافر بدون هیچگونه قید و شرطی می‌تواند به انجام آن دست یازد، چه ترس و خوف در میان باشد و چه بیم و هراس وجود نداشته باشد. بلکه این قصر، قصر ویژه‌ای است:

﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ، فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ - إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا - إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا﴾.

هرگاه در زمین به مسافرت پرداختید و نماز را کوتاه خواندید (و چهار رکعتی را دو رکعت نمودید) گناهی بر شما نیست، اگر ترسیدید که کافران بلائی به شما

عَذَاباً مُّهِينًا. فَإِذَا قُضِيَتْهُمُ الصَّلَاةُ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ. فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ. إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَّوْقُوتاً ﴿۱﴾.

زمانی که (تو، ای پیغمبر) در میانشان بودی و نماز (خوف) را برایشان بپاداشتی، دسته‌ای از آنان با تو به نماز ایستند، و باید که اسلحه خود را با خود داشته باشند، و وقتی که (نصف) نماز را با تو خواندند (سلام بدهند و به کیشیک پردازند و) شما را (از دشمنان بپایند، و دسته دیگری که هنوز نماز را نخوانده‌اند بیایند و با تو به نماز ایستند و احتیاط خود را مراعات و اسلحه خود را داشته باشند. کافران دوست می‌دارند کاش از اسلحه و کالاهای خود غافل می‌شدید و آنان یکباره بر شما تاخت می‌آوردند (و غافلگیرتان می‌کردند و در حین نماز دمار از روزگارتان برمی‌آوردند). اگر از باران ناراحت بودید، یا بیمار بودید، گناهی بر شما نخواهد بود که اسلحه خود را زمین بگذارید. (ولی باز هم تا آنجا که ممکن است وسائل سبک دفاعی را از خود دور نکنید) و احتیاط خویش را بدارید. بیگمان خداوند برای کافران عذاب خوار کننده‌ای فراهم ساخته است. هرگاه نماز را به پایان بردید، خدای را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایتان افتاده (و در همه حال و احوال) یاد کنید (و حتی در کشاکش روزگار و گرما گرم کشت و کشتار، خدا گوئید خدا جوئید) و هنگامی که (ترس و هراسی نماند و) آرامش خود را باز یافتید، نماز را (به تمام و کمال و در وقت مشخص) برپای دارید. بیگمان نماز بر مؤمنان فرض و دارای اوقات معلوم و معین است.

کسی که بیندیشد درباره اسرار این قرآن، و اسرار برنامه رسانی برای تربیت انسانی که نهفته در لایلای آیات قرآنی است، پی می‌برد به نگرشهای شگرف و

امام جصاص برگزیده است<sup>(۱)</sup>. و آن این که مراد از قصر در اینجا کاستن از تعداد رکعات نیست، بدین شکل که نمازهای چهار رکعتی را به دو رکعت تبدیل کرد. زیرا چنین رخصتی مطلقاً به هر مسافری داده شده است و مقید به حالت خوف و هراس از بلا نیست. مسافر باید همانگونه که پیغمبر ﷺ در هر سفری نماز را قصر می‌فرمود، او هم نماز را در سفر قصر کند، و برابر ارجح اقوال، کامل خواندن نماز در سفر جائز نیست.

لذا رخصت جدیدی که در حالت ترس از بلا در میان است، چیزی جدای از آن است و معنی تازه‌ای برای هر نوع مسافری دارد. مراد قصر نماز از لحاظ کیفیت ادای آن است. مثل قیام بدون حرکت و رکوع و سجود و نشستن برای تحیات. یعنی مسافر ایستاده و رونده و سواره نماز بگذارد، و برای رکوع و سجود تنها اشاره کند و پس ... با این کار رابطه خود را در حالت ترس از بلا، از خدا نمی‌گسلد، و نخستین سلاح خود را در جنگ رها نمی‌کند که نماز است، و خویشتن را از دشمنانش محفوظ و برحذر می‌دارد:

﴿إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾.

بیگمان کافران دشمنان آشکار شمایند.

به مناسبت سخن از نماز مسافری که در راه است و از بلا و مصیبتی می‌ترسد که کافران بدو رسانند، حکم نماز خوف در صحنه جنگ و پهنه کارزار بیان می‌شود. این حکم فقهی لبریز از پسوده‌های روانی و تربیتی گوناگون است:

﴿وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ، فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ، فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ، وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ. فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ. وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا مَعَكَ، وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ. وَالدِّينُ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ، فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً. وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ - إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذَىٰ مِنْ مَطَرٍ، أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ - أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ. وَخُذُوا حِذْرَكُمْ، إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ

بود که نماز سلاحی در کارزار، بلکه بالاتر از آن، خود سلاح بود.

دومین چیزی که در این نصّ جلب توجه می‌کند، آمادگی روحی کاملی در برابر دشمنان، و حذر و پرهیز و بیدار باش و هوشیار باشی است که مؤمنان بدان توصیه می‌گردند در برابر دشمنانی که در انتظار تنها یک لحظه غفلت مؤمنان از سلاحها و کالاهای خودشان هستند تا یکباره بر سرشان بتازند و کارشان را بسازند. البته خداوند مهربان همراه با چنین تحذیر و تخریفی، به مسلمانان اطمینان خاطر می‌دهد و برجا و استوار و ثابت و پایدارشان می‌فرماید. چرا که بدیشان خبر می‌دهد که مسلمانان با قومی درمی‌افتند و رویاروی می‌شوند که خداوند خواری و پستی را بر آنان نوشته است و واجب گردانده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾.

بیگمان خداوند برای کافران عذاب خوار کننده‌ای فراهم ساخته است.

این تقابل و تطابق موجود در میان: برحذر داشتن و اطمینان دادن، و هم‌آوایی و هماهنگی موجود در بین: برانگیختن حسّ پرهیز و حذر، و ریختن آب آرامش و اطمینان به درون انسان، سبک این برنامه آسمانی در تربیت نفس مؤمنان، و در آموزش و پرورش گروه مسلمانان است تا این که پیوسته در برابر دشمنان نیرنگباز و سرسخت و کثیف و پست، آمادگی داشته باشند.

فقیهان در امر چگونگی نماز خوف، اختلاف نظر دارند. اختلافشان بر اثر برداشتی است که از این آیه دارند. ولی ما به کیفیت همگانی بسنده می‌کنیم، بدون این که وارد تفصیلات جوراجور و نظرات گوناگون گردیم:

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ، فَأَقِمْ لَهُمُ الصَّلَاةَ، فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ. وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ. فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ. وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ. وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ

شگفت روائی که به ژرفای جان انسانها خزیده است و به زوایای درونشان سرک کشیده است. از جمله چنین نگرشانی، این نگرش است که در میدان کارزار، و گیر و دار پیکار، به نماز شده است.

روند قرآنی این نصّ را در اینجا تنها به خاطر این حکم «فقهی» درباره چگونگی نماز خوف ذکر نمی‌کند و بس. بلکه روند قرآنی این نصّ را فرامی‌آورد در زمانی که یک تاخت تربیتی و رهنمونی و آموزشی و آمادگی بخشیدن به مسلمانان و جامعه اسلامی در میان است.

نخستین چیزی که جلب توجه می‌کند، حرص و آز بر نماز در پهنه کارزار است. ولی این امر، از دیدگاه ایمانی، بسیار طبیعی، بلکه بسی بدیهی به نظر می‌آید. نماز سلاحی از سلاحهای پیکار است. بلکه می‌توان گفت که تنها نماز، سلاح است و بس. پس باید این سلاح را آراسته و پیراسته کرد و از آن سود جست و بگونه‌ای آن را تنظیم کرد و سر و سامان بخشید که متناسب با سرشت کارزار و فضای پیکار باشد.

مسلمانانی که در صدر اسلام می‌زیستند و برابر برنامه ربّانی با قرآن تربیت پیدا می‌کردند، پیش از هر چیز با این سلاح به مقابله دشمنانشان می‌پرداختند، و در بکار بردن این سلاح پیش از هر سلاح دیگری مهارت و برتری داشتند. آنان در ایمان به خداوند یکتا برتری داشتند و چنانکه باید خدای را می‌شناختند. آنان حسّ می‌کردند و می‌دانستند که آفریدگار در گستره کارزار با ایشان است. ایشان در ایمان به هدفی که به خاطرش می‌جنگیدند برتری داشتند. ایشان می‌دانستند که هدفشان والاترین همه هدفها است. آنان در جهان بینی و دیدگاهی که نسبت به هستی و زندگی و فرجام وجود انسانی خود داشتند، برتر و فراتر از دیگران بودند، همانگونه که در سازماندهی اجتماعی، والاتر و بالاتر از دیگران بودند. زیرا نظم و نظام اجتماعی ایشان ناشی از برتری برنامه ربّانی ایشان بود. نماز هم رمز همه اینها بود، و همه اینها را به یاد می‌انداخت. از اینجا

نماز دمار از روزگارتان برمی آوردند).

همیشه این علاقه قلبی و خواست درونی کافران نسبت به مسلمانان بوده است. سالها پای پی می آیند، و قرنهای می گذرند، و این حقیقت را تأکید می کنند. حقیقتی که خدا آن را به دل گروه مؤمنان نخستین می انداخت، بدانگاه که برای ایشان نقشه های عمومی جنگ را می کشید و تاکتیکهای همگانی کارزار را بدیشان گوشزد می کرد، و گاه گاهی طرز حرکت و پیشروی را نشانشان می داد، و برایشان طرح دفاع را پی می افکند، همانگونه که در نماز خوف دیدیم.

نباید فراموش کرد که این حذر و پرهیز، و این آمادگی روانی، و این تجهیز مستمر، مسلمانان را به رنج و مشقت نمی اندازد. زیرا آنان به اندازه توان به انجام وظیفه می پردازند و آنچه دارند بر طبق اخلاص می نهند و تقدیم می دارند:

﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ، أَوْ كُنْتُمْ مَّرْضَىٰ، أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ﴾.

اگر از باران ناراحت بودید، یا بیمار بودید، گناهی بر شما نخواهد بود که اسلحه خود را زمین بگذارید. حمل سلاح در این حالت، سخت است و فایده ای ندارد. کافی است احتیاط رعایت شود، و چشم براه یاری و پیروزی خدا بود:

﴿وَحُذِّرُوا هَذَا عَذَابَ اللَّهِ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾.

احتیاط خویش را بدارید. بیگمان خداوند برای کافران عذاب خوار کننده ای فراهم ساخته است.

شاید این احتیاط، و این بیداری، و این برحذر داشتن، ابزار و وسیله پیاده کردن عذاب خوار کننده ای باشد که خداوند برای کافران آماده ساخته است و تهنیه دیده است. مؤمنان تنها پرده ای برای نمایش قدرت خدا، و ابزار عملی کردن اراده و مشیت او هستند. این امر هم که در پناه چنان برحذر داشتنی ذکر شده است، مایه آرامش و باعث اعتماد به مدد و یاری خدا و پیروزی بر قومی باشد که خداوند عذاب خوار کننده ای را

زمانی که (تو، ای پیغمبر) در میانشان بودی و نماز (خوف) را برایشان بپاداشتی، دسته ای از آنان با تو به نماز ایستند، و باید که اسلحه خود را با خود داشته باشند، و وقتی که (نصف) نماز را با تو خواندند (سلام بدهند و به کشیش پردازند و) شما را (از دشمنان بپایند، و دسته دیگری که هنوز نماز را نخوانده اند بیایند و با تو به نماز ایستند و احتیاط خود را مراعات و اسلحه خود را داشته باشند).

معنی چنین است: هرگاه تو با آنان بودی و برایشان پیش نماز شدی، دسته ای از آنان با تو به نماز پردازند و رکعت اول را با تو بخوانند. در این هنگام دسته دیگری مجهز به سلاح خود، پشت سر شما برای حفاظت از شما بایستند و دیدبانی بدهند. وقتی که گروه نخست، رکعت اول را خواندند، بروند و به نگهبانی پردازند. دسته دومی که نگهبانی و دیدبانی می دادند و نماز نخوانده اند، بیایند و ایشان هم یک رکعت با تو بخوانند. در اینجا دو رکعت نماز امام به پایان می رسد و سلام می دهد ... بدین هنگام دسته نخستین می آیند و رکعت دومی را می خوانند که با امام نخوانده بودند. سپس سلام می دهند و می روند و به نگهبانی می پردازند. دسته دوم برمی گردند و رکعتی را که نخوانده بودند خواهند خواند و دسته اول از آنان نگهبانی و مراقبت می نمایند. سپس سلام می دهند.

بدین وسیله، هر دو گروه با امامت پیغمبر ﷺ نماز خواهند خواند. وضع به همین منوال با خلفاء و امراء پیغمبر ﷺ بوده است، و با فرماندهان او در هر جنگی و رزمی و پیکاری چنین خواهد بود:

﴿وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ. وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ، فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَّيْلَةً وَاحِدَةً﴾.

باید احتیاط خود را مراعات و اسلحه خود را داشته باشید. کافران دوست می دارند کاش از اسلحه و کالاهای خود غافل می شدید و آنان یکباره بر شما تاخت می آوردند (و غافلگیرتان می کردند و در حین

درست می‌دانند. معتقدند هر چه زودتر نماز فوت شده اداء گردد بهتر است، و تأخیر کردن ناپسند است ... بیش از این به تفصیل فروع نمی‌پردازیم.

❦

این درس با دل و جرأت بخشیدن بر کار جهاد، با همه دردها و خستگی‌هایی که دارد، به پایان آورده می‌شود. در این باره، دل‌های ایماندار با پسوده ژرف الهامگرانه‌ای پسوده و لمس می‌گردد. بگونه‌ای که اعماق چنین دل‌هایی را می‌پساید، و نور قوی و نیرومندی را بر راهها و هدفها و فرجامها می‌افکند و متوجه می‌نماید:

﴿وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ. إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ. وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ. وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

در جستجوی قوم (کافری که اعلان جنگ نموده‌اند و می‌کوشند از همه سو بر شما تاخت آورند) سستی نکنید (و پیوسته در کمین ایشان باشید و با آنان برزمید). اگر (از جنگ و جراحات) درد می‌کشید، آنان هم مثل شما درد می‌کشند و رنج می‌برند. (ولی فرق شما و ایشان در این است که) شما چیزی از خدا می‌خواهید که آنان نمی‌خواهند (و آن رضای الله و بهشت جاویدان است) و خداوند آگاه (از اعمال شما و اعمال آنان، و) حکیم است (و به هر یک از شما و ایشان سزا و جزای کارتان را می‌دهد).

اینها واژه‌های کمی هستند. ولی خط سیرهای قاطعانه‌ای را پیش روی می‌گذارند، و پرده از فاصله بسیار دور و جدا از همدیگر دو جبهه متفاوت برمی‌دارند. مؤمنان، دردها و رنجها و زخمهای کارزار را می‌بینند، ولی تنها ایشان نیستند که دردها و رنجها و زخمها متوجه ایشان می‌گردد. دشمنانشان هم درد می‌کشند و زخمی می‌شوند و به شدت و محنت گرفتار می‌آیند ... اما میان مؤمنان و کافران فرق بسیار است. مؤمنان با جهادی که می‌کنند رو به خدا می‌کنند و جهادشان برای رضای یزدان است. جزای خود را هم از

برایشان آماده کرده است و تهیه دیده است:

﴿فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ. فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ. إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾.

هرگاه نماز را به پایان بردید، خدای را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایتان افتاده (و در همه حال و احوال) یاد کنید (و حتی در کشاکش روزگار و گرمای گرم کشت و کشتار، خدا گوئید و خدا جوئید) و هنگامی که (ترس و هراسی نماند و) آرامش خود را بازیافتید، نماز را (به تمام و کمال و در وقت مشخص) برپای دارید. بیگمان نماز بر مؤمنان فرض و دارای اوقات معلوم و معین است.

بدین متوال خداوند مؤمنان را راهنمایی می‌فرماید که در همه حال و همه وضع با خدا پیوند پیدا و تماس برقرار کنند، و گذشته از نماز که خود توشه بزرگ و ابرار سترگی است، هرگونه و با هر وسیله ممکن دیگری که بتوانند، در تماس و پیوند با یزدان باشند، و بدانند که این سلاحی است که کهنه و فرسوده نمی‌گردد.

اما در وقت آرامش و اطمینان: ﴿فَأَقِمْوُ الصَّلَاةَ﴾. نماز را (به تمام و کمال و در وقت مشخص) برپای دارید. نماز را چنانکه باید کامل و تمام، بدون قصر - قصر خوفی که از آن صحبت کردیم - بخوانید. چرا که نماز واجب است و دارای وقت معین و محدود زمانی جهت اداء کردن است. هر وقت اسباب رخصت، به شکلی از اشکال، برطرف شد، نماز دوباره به صورت و شکل واجب همیشگی برگشت می‌نماید و بگونه معمولی خود خوانده می‌شود.

ظاهریه از این فرموده خداوند متعال: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ نظریه خود را برداشت می‌کنند و معتقدند که نمازی که فوت شود، قضا ندارد. قضا آن فائده‌ای ندارد و درست نمی‌باشد. زیرا ادای نماز جز در وقت معین درست نخواهد بود. زمانی که وقت معین آن گذشت، خواندن نماز ممکن نیست ... اما جمهور علماء قضای نماز فوت شده را



و اختلافات داخلی، و کشمکش برخی با بعضی، و از آنجا که باطل با سرشت اشیاء و ساختار پدیده‌ها ناسازگار است، از درون می‌پوسد و سرنگون می‌گردد. در این صورت، گروه مؤمنان باید صبر و تحمل داشته باشند، و فرو نیفتند. باید بدانند که اگر به درد و رنج گرفتارند، دشمنانشان نیز به درد و رنج گرفتارند. ولی درد و رنجهای متفاوتند، و زخمها گوناگونند:

﴿وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ﴾.

شما از خدا چیزی می‌خواهید که آنان نمی‌خواهند (و آن رضای یزدان و بهشت جاویدان است). این هم مایه آرامش شگرفی، و تسلی خاطر شگفتی است ... دو راهه جدائی همین است.

﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

خداوند آگاه (از اعمال شما و اعمال آنان، و) حکیم است (و به هر یک از شما و ایشان سزا و جزای کارتان را می‌دهد).

خدا می‌داند چه احساسات و تفکراتی در دلها موج می‌زند و متلاطم است. یزدان برای نفس انسان توصیف می‌کند چیزی را که از خوشبها و ناخوشبها دردها و شادیها دوست می‌دارد!

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ بِالْحَقِّ لِنَتَحَكَّمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا آزَلَكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَافِينَ خَصِيمًا ﴿۱۰۵﴾  
وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۱۰۶﴾ وَلَا تَجِدُ  
عَنِ الَّذِينَ يَخْتَلُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ  
خَوَّانًا أَنِيًّا ﴿۱۰۷﴾ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ  
مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ  
اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿۱۰۸﴾ هَآؤُلَآءِ جَدَلْتُمْ  
عَنْهُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فَمَن يُجِدِ لِلَّهِ عَنْهُمْ يَوْمَ  
الْقِيَمَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿۱۰۹﴾ وَمَن يَعْمَلْ  
سُوءًا أَوْ يَطْلَمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا  
رَحِيمًا ﴿۱۱۰﴾ وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ

آستانه خدا می‌طلبند و در پیشگاه او می‌جویند. اما کافران عمرشان هدر می‌رود و وجودشان ضائع می‌شود. رو به خدا نمی‌کنند و نمی‌روند، و از آستانه یزدان، نه در این جهان و نه در آن جهان، چیزی نمی‌خواهند و نمی‌طلبند.

وقتی که کافران با وجود این بر جنگ و رزم پافشاری می‌کنند، مؤمنان را سزا است که بیش از آنان بر کارزار و پیکار پافشاری کنند و اصرار ورزند. وقتی که کافران دردها و رنجهای را تحمل می‌کنند، شایسته مؤمنان است که در برابر دردها و رنجهائی که بدیشان می‌رسد، صبر و شکیبائی بیشتری داشته باشند. همچنین سزاوار مؤمنان است که دست از جستجوی کافران و تعقیب کردن ایشان و دنبال روان آنان لحظه‌ای باز نایستند تا این که نیرو و شکوهی برایشان نماند، و دیگر نتوانند مؤمنی را از دین برگردانند و به کسی اذیت و آزاری برسانند، و پرستش و کرنش، در برابر خدا باشد و پس. این است برتری عقیده به خدا در هرگونه مبارزه و هر نوع پیکاری. لحظه‌هایی پیش می‌آید که در آنها رنج و سختی بر تاب و توان، و درد و ناراحتی بر قدرت تحمل، افزون می‌شود. دل انسان به مدد و یاری یزدانی، و زاد و توشه معنوی ربّانی، نیازمند می‌گردد. در اینجا است که چشمه رحمت مدد و یاری یزدانی جوشیدن می‌گیرد، و زاد و توشه معنوی ربّانی درمی‌رسد.

این رهنمود در میدان رزم و پیکار برابر فرا رسیده است. رزم و پیکاری که جنگجویان هر دو گروه، در آن درد و رنج دیده‌اند. زیرا هر دو دسته اسلحه خود را برداشته‌اند و با یکدیگر به جنگ و کارزار پرداخته‌اند. اما گاهی پیش می‌آید که در آن مؤمنان در رزم و پیکاری شرکت می‌کنند و قوای دو طرف برابر نبوده و مؤمنان بسی کمتر از دیگرانند. ولی مهم نیست؛ قاعده تغییر نمی‌کند. زیرا باطل هرگز در امان نمی‌ماند، هر چند که به ظاهر چیره و غالب گشته باشد. باطل به بلاها و رنجهای داخل خود گرفتار می‌آید، و بر اثر تناقضات

وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١٢﴾ وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ﴿١١٣﴾ وَلَا فُضِّلَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَمْ تَكُنْ طَائِفَةً مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّوكَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَضُرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٤﴾

این آیه‌ها داستانی را روایت می‌دارند که همانندی در زمین ندارد. انسانها هم همسانی برای آن سراغ ندارند. این داستان به تنهایی گواه است که این قرآن و این دین، قطعاً باید از جانب خدا باشد. زیرا انسانها هر اندازه اندیشه‌های آنان بالا رود، و روحهایشان صاف و پاک شود، و سرشت‌هایشان راست و درست گردد، نمی‌توانند خود را بدان سطحی برسانند که این آیه‌ها بدان اشارت دارد، مگر در پرتو وحی الهی. آن سطحی که خطی را بر بالای افق ترسیم می‌کند که انسانها هنوز بدان نرسیده‌اند مگر در سایه این برنامه آسمانی. کسی هم هرگز نمی‌تواند بدانجا صعود کند و خویشتن را بدان مکان والا و بالا برساند، مگر در سایه این برنامه آسمانی.

در آن هنگام که یهودیان در مدینه همه تیرهای مسمومی را که در تیردان پست خود داشتند به سوی اسلام و مسلمانان می‌انداختند، آن تیرهایی که این سوره و سوره‌های بقره و آل عمران چندی از آنها را و زخمهای کاری آنها را در صف مسلمانان بیان می‌دارند... در آن هنگام که یهودیان دروغها و ناروایی را می‌پراکندند، و مشرکان را بر ضد مؤمنان تحریک می‌کردند و برمی‌شوراندند، و راههای گوناگونی را بدیشان نشان میدادند و نقشه‌ها برایشان می‌کشیدند، و شاعره‌پراکنی‌ها می‌کردند، و خرده‌ها را گمراه می‌نمودند، و درباره وحی و مقام رهبری پیغمبری شک‌اندازی می‌کردند و به دلها در باره اسلام گمانها می‌افکندند، و می‌کوشیدند که جامعه اسلامی را

از درون متلاشی سازند ... در آن هنگام که دشمنان مسلمانان را بر ضد مؤمنان متحد می‌ساختند و ایشان را تحریک و ترغیب می‌نمودند که از بیرون بر مؤمنان بتازند و کارشان را بسازند. آن هم در حالی که هنوز اسلام نوپا و نارس بود، و آثار رسوبات و ته‌نشستهای جاهلیت در درون نفسها بر جای بود، و پیوندهای خویشاوندی و مصلحت‌جویی در میان مسلمانان و میان برخی از مشرکان و منافقان و خود یهودیان، موجود و پایدار بود، و خطر حقیقی برای پیوند مسلمانان و هماهنگی ایشان بشمار می‌آید ... در چنین اوقات تنگ و خطرناک و بس حساس، این آیه‌ها جملگی بر پیغمبر ﷺ و برای گروه مسلمانان، نازل می‌گردد تا حق را به یک مرد یهودی بدهد و داد او را که ستمگرانه به دزدی متهم گشته است از دیگران بگیرد، و کسانی را خوار بدارد که بر ضد او ریزی کرده‌اند و برای متهم کردن او دست به یکی شده‌اند. آنان که چنین کرده بودند، خانواده‌ای از انصار مدینه بودند. انصار هم در آن روز، توشه و ابزار جنگ و سپاهیان و لشکریان پیغمبر ﷺ برای مقاومت با این نیرنگهای موجود در پیرامون او، و دوز و کلک‌هایی بودند که درباره پیغمبری و آئین و عقیده جدید به راه افکنده بودند. وه که این آئین در چه مرتبه‌ای از پاکی و دادگری و والائی قرار دارد! کدام سخن می‌تواند آن اندازه اوج گیرد که بتواند این مرتبه والا را توصیف کند؟ آخر هر سخنی و هر حاشیه‌ای و هر پیروی، از توصیف بلندای این اوج شگرف، عاجز و درمانده است! بلندائی است که انسانها نه فقط به تنهایی بدان نمی‌رسند، بلکه به تنهایی آن را هم نخواهند شناخت! برای رسیدن بدین بلندای والا، تنها باید برنامه یزدانی دستگیر و رهنمون مردمان شود، تا پله پله بالا و بالاتر روند، و بدان افق عالی شریف نورانی برسند و در آن بغنوند!

داستانی که از چند مرجع و مصدر، درباره نزول این آیات روایت شده است این است که: چند نفری از انصار - قتاده پسر نعمان، و عموی او رفاعه - در یکی

قتاده می‌گوید: به خانه برگشتم. دوست می‌داشتم از بخشی از اموال خود صرف نظر می‌کردم و با پیغمبر خدا ﷺ در این باره صحبت نمی‌کردم. عموم رفاعة به پیش من آمد و گفت: برادرزاده‌ام چه کار کرده‌ای؟ آنچه پیغمبر خدا ﷺ به من گفته بود، برای او بیان کردم. گفت: یاور و مددکار، خدا است! چیزی نگذشت که این آیه نازل شد:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ، وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا﴾.

ما کتاب (قرآن) را که مشتمل بر حق و بیانگر هر آن چیزی است که حق است (به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و بدان) میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی و مدافع خائنان مباش).

مراد از «خائنین»، بنی‌أبیرق است. و «خصیمًا»، به معنی: وکیل و مدافع و طرفدار ایشان است. «استغفر الله». طلب آمرزش کن از آنچه به قتاده گفتی. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا»... «وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ». تا واژه «رحیمًا»، یعنی اگر از خدا طلب آمرزش می‌کردند، خدا گناهانشان را می‌بخشید. «وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ». تا می‌رسد به «إِنَّمَا مُبِينًا»... «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ». تا می‌رسد به: «فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»... زمانی که قرآن نازل شد، پیغمبر ﷺ اسلحه را آورد و آن را به رفاعة برگرداند. قتاده گفته است: هنگامی که اسلحه را به پیش عمومیم که در زمان جاهلیت پیر مرد کوری - یا دارای چشمان کم سوئی - بود و درباره‌ی مسلمان شدن او شک و گمان داشتم، آوردم، گفت: برادرزاده‌ام این در راه خدا است. دیگر دانستم او مسلمان راستینی است. زمانی که قرآن نازل شد، بشیر به مشرکان پیوست. خداوند نازل فرمود:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ، وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ، وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ

از غزوه‌ها در خدمت پیغمبر ﷺ به جهاد پرداختند: زرهی از یکی از آنان به نام «رفاعة» گم گردید. نسبت به یکی از انصار که از خانواده‌ای به نام «بنو أبیرق» بود، بدگمان شدند. صاحب زره به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد: طعمه پسر أبیرق زره مرا دزدیده است... در روایت دیگری آمده است که دزد بشیر پسر أبیرق نام داشته است. در این روایت گفته شده است: بشیر پسر أبیرق منافق بوده است و در نکوهش اصحاب شعر می‌سروده است و آن را به یکی از عربها نسبت می‌داده است... هنگامی که دزد متوجه شکایت گردید، زره را برداشت و آن را به خانه‌ی یک شخص یهودی به نام زید پسر سمین انداخت. به تنی چند از افراد قبیله خود گفت: من زره را پنهان کرده‌ام و آن را به خانه‌ی فلان کس انداخته‌ام. زره را در خانه او پیدا خواهند کرد. به پیش پیغمبر ﷺ بروید و بگوئید: ای پیغمبر خدا، دوست ما پاک و بیگناه است. کسی که زره را دزدیده است فلان کس است. ما از این دزدی آگاهیم. در پیش مردمان عذر دوست ما را بپذیر و از او جانبداری و دفاع فرما. زیرا اگر به خاطر تو یزدان او را پاک و بیگناه قلمداد نفرماید، هلاک می‌گردد. هنگامی که پیغمبر ﷺ آگاهی پیدا کرد که زره در خانه‌ی یکی از یهودیان است، پاشد و ابن أبیرق را تیرئه کرد و در میان مردمان او را معذور داشت! خانواده‌ی ابن أبیرق، پیش از این که زره در خانه‌ی مرد یهودی پیدا شود، به پیغمبر ﷺ عرض کرده بودند که قتاده پسر نعمان و عموی او به افراد خانواده‌ی مسلمان و صالحی از ما، بدون دلیل و حجت، تهمت دزدی زده‌اند. قتاده نقل می‌کند و می‌گوید: به خدمت پیغمبر ﷺ آمدم و با او به سخن پرداختم. فرمود:

(عَمِدْتُ إِلَى أَهْلِ بَيْتِ يَذْكُرُ مِنْهُمْ إِسْلَامًا وَصَلَاحًا، وَتَرَمِيمَهُمُ بِالسَّرِقَةِ عَلَى غَيْرِ ثَبَتٍ وَلَا بَيِّنَةٍ؟).

به میان افراد خانواده‌ای می‌روی که گویند مسلمان و صالح هستند، و بدیشان تهمت دزدی می‌زنی، بدون این که دلیل و برهانی در میان باشد؟

متمايل ننمايد.

سببهاي زيادي براي چشم پوشي از اين حادثه، يا دست كم سخت نگرفتن در آن و شائع و برملا نكردن آن در انتظار مردمان، وجود داشت. يا بهتر بگوئيم: بهانه هاي بيشماري در پيش بود كه با هر يك از آنها بتوان از اين رخداد صرف نظر كرد، و اين چنين سخت و بي پرده در ميان مردمان مطرح و گشوده نشود.

اگر اعتبارات زميني قاضي و حاكم بود، و اگر قوانين انسانها و معيارهاي آنان، مرجع اين برنامه بود، سببهاي بيشماري و بهانه هاي زيادي وجود داشت.

مثلاً همين يك سبب و بهانه روشن و بزرگ، بس بود كه: متهم «يك يهودي» است! يهوديان چه كساني بودند؟ يهوديان كساني بودند كه هيچ تير زهرآگين و مسمومي نمي داشتند، مگر اين كه آن را در جنگ با اسلام و مسلمين بكار مي بردند و مي انداختند. يهودياني كه در آن زمان، مسلمانان بدترين بلاها و بزرگترين رنجها را از دست ايشان ميديدند و مي چشيدند - البته خدا خواسته است كه در هر زماني چنين باشد - يهودياني كه نه حقي و نه عدلي و نه انصافي مي شناسند، و نه اعتبار و ارزشي براي هيچيك از ارزشهاي اخلاقي، در عمل كرد با مؤمنان و رفتار با مسلمانان، اصلاً قائل هستند.

سبب ديگري هم وجود داشت و بهانه دومي هم بود. و آن اين كه حادثه مورد نظر در ميان انصار، رخ داده بود. انصار هم كساني بودند كه به مسلمانان پناه داده و يارشان كرده بودند. كساني بودند كه اين رخداد در ميان برخي از خانواده هايشان كينه توزيها و دشمنانگيها بوجود مي آورد. در صورتي كه نوک اتهام متوجه يك نفر يهودي بود. چنانكه دزد و گناهكار بشمار آورده مي شد، اختلاف برمي خاست و غائله پايان مي يافت.

سبب سوم و بهانه مهم تري هم وجود داشت. و آن اين كه تير تازه اي به دست يهوديان ندهند، تا آن را به سوي انصار نشانه روند. چرا كه انصار معمولاً از همدیگر دزدی می کردند و آن را به یهودیان نسبت

و سَاءَتْ مَصِيرًا. إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ، وَ يُغَيِّرُ مَا دُونِ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ. وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.

كسي كه با پيغمبر دشمنانگي كند، بعد از آن كه (راه) هدايت (از راه ضلالت براي او) روشن شده است، و (راهي) جز راه مؤمنان در پيش گيرد، او را به همان جهتي كه (به دوزخ منتهي مي شود و) دوستش داشته است رهنمود مي گردانيم (و با همان كافراني همدم مي نماييم كه ايشان را به دوستي گرفته است) و به دوزخش داخل مي گردانيم و با آن مي سوزانيم، و دوزخ چه بد جايگاهي است! بيگمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی آموزد و بلکه پائین تر از آن را از هر کس که بخواهد (و صلاح بداند) می بخشد. هر که برای خدا انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حق پرت شده است).

مسأله تنها تبرئه بيگناهي نبود و بس. بيگناهي كه گروهی دست به دست يكدیگر داده بودند تا او را متهم كنند. هر چند كه تبرئه بيگناهي كار بزرگي و ارزشمندی در پيشگاه خدا است. بلكه مسأله مهم تر و بزرگتر از اين بود. مراد ترازوئي بود كه با هوا و هوس، و به خاطر نژادگرائي و خويشاوندی، بدین سو و آن سو نمي گرايد، و به خاطر دوستي و دشمنانگي بالا و پائين نمي افتد، و همراه با شرائط و احوال و اوضاع مختلف و گوناگون، كج و راست نمي گردد و دگرگون نمي شود.

مسأله اين بود كه جامعه جديد و نوپا پاڪ گردد، و عناصر ضعف بشري چاره جوئي شود، و ته نشسته هاي جاهليت و تعصب - تعصب به هر شكلي كه باشد، حتي تعصب مذهبي و عقیده و آئين، وقتي كه كار مربوط به پابرجائي دادگري در ميان مردمان باشد - از ميان برداشته شود. مسأله پابرجائي اين جامعه تازه، و يگانه در سراسر تاريخ بشري، بر قاعده پاڪ و پاكيژه و استوار و پايداري بود كه خودرأيي و مصلحت جوئي و تعصب آن را نيالايد، و هواها و هوسها و آرزوها و خواستها و لذائذ و شهوات، آن را بدین سو و آن سو

و پشتیبانی می‌کردند، و هرگونه تیری را که از نیرنگ و آزمون و دانشی که در تیردان داشتند بیرون می‌آوردند و آن را به سوی این آئین نشانه‌گیری می‌کردند و نشانه می‌رفتند و می‌انداختند.

در آن هنگام که زندگی مسلمانان در مدینه بس تنگ بود و در تنگنا قرار داشت، و دشمنی‌ها از هر سو مسلمانان را احاطه کرده بود، و در پشت سر همه این دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها هم یهودیان نشست‌ه بودند و دست آنان در آنها دیده می‌شد، در این اوضاع و احوال خداوند چنین حادثه‌ای را می‌آفریند و برمی‌گزیند، تا به جماعت مؤمنان بگوید آنچه را که می‌خواهد بگوید، و با آن بدیشان بیاموزد آنچه را که می‌خواهد بدانان بیاموزد.

با توجه بدانچه گفته شد، حذاقت و مهارت و کیاست و سیاست نمی‌توانست تنگنایی را پنهان سازد که پیش می‌آمد، و حال ناگواری را مخفی دارد که رخ می‌داد. مصلحت ظاهری مؤمنان هم چنین چیزی را نمی‌طلبد. شرائط زمانی محیط بر مسلمانان هم با مراعات چنین کاری سازگار نبود.

کاری که بود، کاملاً خالص و جدی بود. احتمال پنهانکاری و نیرنگبازی دامن آن را نمی‌آلود. کاری که در میان بود، کار این برنامه رسانی و اصول و ارکان آن بود و بس. کار ملّتی در میان بود که آماده می‌گردید تا برخیزد و این برنامه یزدانی به دست گیرد و آن را بخش کند. کار عدالت در میان مردمان در میان بود.

عدالتی که در آن پایه و بدان مایه‌ای باشد که مردمان نتوانند خود را بدان برسانند. بلکه در پله و مقامی باشد که مردمان حتی نتوانند آن را بشناسند، مگر در پرتو وحی آسمانی و یاری الهی.

وقتی که انسان از این قلّه بلند می‌نگرد به درّه‌های لمیده در دامنه امکنه، و چشم می‌اندازد به دشتهای گسترده در گذر ازمنه، همه ملّتهای درازنای جهان را می‌بیند که آنجا هستند. همه را در دامنه‌ها و دشتهای می‌بیند. بر میان درّه‌های این قلّه بلند و دامنه‌های لمیده

می‌دادند! یهودیان این بار دیگر فرصت را از دست نمی‌دادند و تبرئه یک نفر یهودی و بزهکاری شخص مسلمان را علم می‌کردند و آن را مایه گول زدن دیگران می‌نمودند.

ولی کار، برتر و والاتر از همه اینها بود. از همه این کارهای ناچیز و معیارهای کوچک، بالاتر و فراتر بود. البته ناچیز و کوچک از دیدگاه اسلامی ... کار تربیت گروه مسلمانان نوپائی در میان بود. گروه مسلمانانی که در امر خلیفه‌گری زمین و رهنمود بشریت به پا خیزند و به انجام وظیفه خود پردازند. مسلمانان هم نمی‌توانند به امر خلیفه‌گری در زمین پردازند، و بشریت را رهنمود سازند تا این که برنامه ممتاز و والاتی نداشته باشند. برنامه ممتاز و والاتی که از همه برنامه‌های دیگر انسانها ممتازتر و والاتر باشد. این خلیفه‌گری و رهنمود برای مسلمانان ممکن نمی‌گردد، تا چنین برنامه ممتاز و والاتی در واقعیت زندگی مسلمانان پابرجا و استوار نشود، و تا این که وجودشان کاملاً زدوده و سره نگردد و از آرایش نپالاید و هرگونه ضعف نهانی انسانی، و هرگونه ته‌نشست جاهلی، از ژرفای درونش برنخیزد و به دور افکنده نگردد. همچنین این خلیفه‌گری و رهنمود بشری به دست آنان داده نمی‌شود، تا آن زمان که ترازوی دادگری در دستهایشان راست و درست نایستد که با آن میان آدمیزادگان به داوری پردازند. آن ترازویی که از همه ارزشهای زمینی، و مصالح ظاهری دنیوی، و شرائط و ظروفی که مردمان آنها را چیزهای بزرگ و سترگی می‌بینند و توان چشم پوشی از آنها را ندارند، پاک زدوده و پالوده نشود.

خداوند بزرگوار، این چنین رخدادی را در زمان مشخصی و با ظهور یک فرد یهودی در صحنه، به نمایش درآورده است. فردی از یهودیانی که در آن روزگار بدترین شرّ و بزرگترین بلا را در مدینه به مسلمانان می‌رساندند، و مشرکان را بر ضدّ آنان تحریک می‌کردند و اتحاد می‌بخشیدند و برمی‌شوراندند، و منافقان موجود در میانشان را تأیید

بس آمرزنده و مهربان است (و مغفرت و رحمت خود را شامل کسانی می‌کند که عفو خطا را از او می‌طلبند). از کسانی دفاع مکن که (با ارتکاب جرائم، در اصل) به خود خیانت می‌کنند. بیگمان خداوند خیانت کنندگان گناه پیشه را دوست نمی‌دارد. آنان می‌توانند خیانت خود را از مردم پنهان دارند، ولی نمی‌توانند آن را از خدا پنهان دارند که همیشه با آنان است. (از جمله) بدانگاه که شبانگاهان پنهانی بر گفتاری که (تهمت زدن به پاکان و بیگناهان است و) خدا از آن خشنود نیست، متقی و همدست می‌گردند. و خداوند از آنچه می‌کنند کاملاً آگاه است. هان! گیرم که شما در این دنیا از آنان دفاع کردید، در آخرت چه کسی در برابر خدا از آنان دفاع می‌کند، یا چه کسی حافظ و یاور ایشان خواهد شد؟

ما در این تعبیر قرآنی، قاطعیّت را احساس می‌کنیم. قاطعیّتی که از آن بوی خشمی استشمام می‌شود که آتش آن به جانبداری از حقّ درمی‌گیرد. بوی طرفداری از دادگری برمی‌خیزد. بوئی در فضای آیه‌ها می‌پراکند و از فضای آنها هم فراتر می‌رود.

نخستین چیزی که این قاطعیّت را در آن مشاهده می‌نمائیم، نزول آیه‌های قرآنی است که در آنها به پیغمبر ﷺ تذکر داده می‌شود که قرآن حقّ است و در برگیرنده حقّ است و باید او در میان مردم برابر رهنمود آفریدگار داوری کند و فرمان براند.

به دنبال این تذکر، بدو دستور داده می‌شود که مدافع خائنان نباشد و از ایشان دفاع و طرفداری نکند. بدو یادآوری می‌شود که از این جانبداری و دفاع نیز از خدای آمرزش بطلبد:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ. وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً. وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾.

ما کتاب (قرآن را که مشتمل بر حقّ و بیانگر هر آن چیزی است که حقّ است) به حقّ بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و بدان) میان مردمان طبق

و دشتهای گسترده آن، صخره سنگهای فرو افتاده‌ای را می‌بیند که در اینجا و آنجا پرت و پراکنده شده‌اند. صخره سنگهایی که زرنگی، ستیزه‌گری، سیاستمداری، هوشیاری، فرزاندگی، مهارت، مصلحت دولت، مصلحت میهن، مصلحت گروه، .... و ... نام گرفته‌اند، و اسمها و عنوانهای دیگری که پیدا کرده‌اند. هنگامی که انسان به زیر آن قلّه بلند بنگرد، کرمهایی را می‌بیند که می‌لولند! دیگر باره چون بنگرد، نمونه‌های ملتّ مسلمان را می‌بیند. آنان را می‌بیند که تنها و تنها ایشاند که از دشتها و دامنه‌ها به سوی قلّه در حرکتند ... اینان در گذر زمان پراکنده‌اند، ولی به سوی بلندای قلّه حرکت و تکاپو می‌کنند، آن قلّه سربلک کشیده‌ای که برنامه ممتاز یزدانی ایشان را رو بدانجا رهنمون و روان کرده است.

اما آن گندنائی که در میان ملت‌های جاهلی گذشته و حال، آن را «عدالت» نامیده و می‌نامند، شایان این نیست که سرپوش آن را برداریم، و در چنین فضای زیبا و هوای پاک و لطیفی، بوی گند آن را پراکنده نمائیم.

❦

هم اینک به شرح نصوص درس می‌پردازیم:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ، وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً. وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً. وَلَا تَجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَاناً أَثِماً. يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ. وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ - وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَفْعَلُونَ مُحِيطاً. هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، فَنَاجِدِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً؟﴾.

ما کتاب (قرآن را که مشتمل بر حقّ و بیانگر هر آن چیزی است که حقّ است) به حقّ بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و بدان) میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی. و مدافع خائنان مباش. و از خدا آمرزش بخواه. بیگمان خداوند

این، عقوبتی است بالاتر از هر عقوبتی. چنین عقوبتی در کنار خود چیز دیگری را الهام می‌کند. زیرا کسانی که خدا ایشان را دوست نداشته باشد، برای کسی درست نیست که از آنان دفاع و جانبداری کند. خدا ایشان را به خاطر گناه و خیانت دوست نمی‌دارد! به دنبال بیان گناه و خیانت آنان، رفتار زشت چنین خائنان گناه‌پیشه‌ای، به صورت بسیار نفرت‌انگیزی به تصویر کشیده می‌شود:

﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ - وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ﴾.

آنان می‌توانند خیانت خود را از مردم پنهان دارند، ولی نمی‌توانند آن را از خدا پنهان دارند که همیشه با آنان است. (از جمله) بدانگاه که شبانگاهان پنهانی بر گفتاری که (تهمت زدن به پاکان و بیگناهان است و) خدا از آن خوشنود نیست، متفوق و همدست می‌گردند.

این شکل زشت و ننگینی که به تصویر کشیده می‌شود، باعث بیزاری و چشندش است و منتهی به تحقیر و تمسخر می‌گردد. زشت و ننگین است چون در آن ضعف و سستی و کجی و کژی است. آنان شبانه به کید و نیرنگ می‌نشینند، و به رایزنی مکارانه و خیانت ناجوانمردانه می‌پردازند. این زشتکاریها و پلشتیها را از مردم پنهان می‌سازند. در صورتی که آدمیزادگان برای ایشان صاحب نفعی و یا زیانی نیستند. در صورتی که کسی که سود و زیان در دست او است همیشه با ایشان است، بویژه در آن زمان که شبانه به نیرنگ می‌نشینند و طرحهای خائنانه درمی‌اندازند و نقشه‌های ناجوانمردانه می‌کشند. یزدان از حال و احوالشان آگاه است، بدانگاه که نیتهای پلیدشان را پنهان می‌دارند و از همکاران خودشان می‌خواهند که اندیشه‌هایی را پنهان سازند که در کتمان آنها می‌کوشند. یزدان آگاه از ایشان است، بدان هنگام که سخنان را پیچ می‌دهند و کج می‌کنند! آیا کدام موقعیت بیش این موقعیت منتهی به پستی و ناروا و تمسخر و استهزاء می‌گردد؟

آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی، و مدافع خائنان مباش. و از خدا آمرزش بخواه. بیگمان خداوند بس آمرزنده و مهربان است (و مغفرت و رحمت خود را شامل کسانی می‌کند که عفو خطا را از او می‌طلبند). سپس این نهی، و وصف خائنانی که پیغمبر ﷺ از ایشان دفاع کرده است، تکرار می‌گردد. بدو گفته می‌شود که چنین خائنانی به خودشان خیانت روا دیده‌اند. علت تکرار این است که خداوند دوست نمی‌دارد کسی را که خیانت پیشه و بزهکار باشد:

﴿وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ. وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

از کسانی دفاع مکن که (با ارتکاب جرائم، در اصل) به خود خیانت می‌کنند. بیگمان خداوند خیانت‌کنندگان گناه‌پیشه را دوست نمی‌دارد.

آنان در ظاهر به دیگران خیانت کردند، ولی در حقیقت به خودشان خیانت نمودند. آنان قطعاً به گروه مؤمنان و برنامه ایشان خیانت ورزیدند، و به ارکان و اصول مؤمنان خیانت روا داشتند، ارکان و اصولی که مسلمانان را از غیر مسلمانان جدا و ممتاز می‌کرد. به اماتتی خیانت ورزیدند که بر دوش همه مؤمنان گذاشته شده بود، و خودشان هم از زمره مؤمنان بودند و اماتتدار همچون ایشان ... گذشته از این، آنان به شکل دیگری به خودشان خیانت ورزیدند. آن شکل این است که آنان راه بزهکاری در پیش گرفتند و خویشتن را به گناه آلودند و در برابر بزه و گناه به بدترین کیفر مجازات می‌گردند. از آنجا که خدا از ایشان بدش می‌آید و در مقابل گناهکاری عقابشان می‌نماید، بدون شک بدین وسیله به خویشتن خیانت ورزیده‌اند. شکل دیگری از خیانت آنان به خودشان، پلید و آلوده کردن نفس خود به وسیله نیرنگهای شبانه و رایزنیهای مکارانه و دروغهای شاخدار و خیانتهای بیشمار است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا﴾.

بیگمان خداوند خیانت‌کنندگان گناه‌پیشه را دوست نمی‌دارد.



﴿وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا﴾.

خداوند از آنچه می‌کنند کاملاً آگاه است.

خداوند از همه چیز، بطور کلی و جزئی، و بگونه مختصر و مشروح، آگاه است. پس آنچه را که شبانه به دل می‌گیرند، و نیرنگ و توطئه‌ای را که می‌چینند، آن را به کجا می‌برند؟! آن گاه که به رایزنی و تدبیر می‌نشینند و بر کاری در دل شب تصمیم می‌گیرند، خدا با ایشان است. خدا آگاه از همه چیز است. ایشان زیر نظر دیدگان خدایند، و در قبضه قدرت اویند.

حمله به کسانی ادامه دارد که از خائنان دفاع و جانبداری می‌کنند، حمله تندی که از آن بوی خشم استشمام می‌شود:

﴿هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا؟﴾.

هان! گیرم که شما در این دنیا از آنان دفاع کردید، در آخرت چه کسی در برابر خدا از آنان دفاع می‌کند، یا چه کسی حافظ و یاور ایشان خواهد شد؟

خداوند! روز قیامت نه کسی از ایشان دفاع می‌کند، و نه کسی حافظ و یاور ایشان می‌گردد. در این دنیا دفاع از ایشان چه سودی دارد، در حالی که در روز سخت قیامت از ایشان بلا و زبانی را بدور نمی‌دارد؟

پس از این حمله خشم آلود به خائنان گناه پیشه، و سرزنش تند کسانی که از آنان به دفاع می‌پردازند و جانبداری می‌کنند، بیان قواعد عامی می‌آید درباره چنین کاری و پیامدهای آن، و حساب و کتاب و کیفر مربوط بدان. بویژه از قاعده کیفر عام صحبت می‌شود، قاعده دادگرانه‌ای که خدا با آن با بندگان رفتار می‌کند، و از بندگان می‌خواهد که بکوشند در رفتار با یکدیگر و بازرگانی میان خود، از آن تقلید و پیروی کنند، و خویشان را با خلق و خوی خدا که دادگری است، در رفتار و بازرگانی خویش بیارایند و خوگر نمایند:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ، ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ

يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا. وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهِ عَلَى نَفْسِهِ. وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا، ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيثًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا﴾.

هر کس که کار بدی بکند یا (با ارتکاب معاصی) بر خود ستم کند، سپس (دست دعا به سوی خدا بردارد و) از خدا آمرزش بطلبد، (از آنجا که درگاه توبه همیشه باز است) خدا را آمرزنده (گناهان خویش و) مهربان (در حق خود) خواهد یافت. هر که گناهی بکند، تنها آن را به زیان خود می‌کند (و ضرر آن متوجه شخص گناهکار می‌شود) و خدا آگاه (از اعمال همگان و) حکیم است (و هرگونه که حکمتش اقتضاء کند، بندگان را عذاب میدهد یا قلم عفو بر گناهانشان می‌کشد). هر کس دچار لغزشی شود یا گناهی بکند، سپس آن را به بیگناهی نسبت دهد، به راستی بهتان و گناه آشکاری مرتکب شده است.

اینها فقط سه آیه‌اند، ولی مشتمل بر اصول و قواعد کلی هستند که برابر آنها، خدا با بندگان رفتار می‌کند، و بندگان با همدیگر رفتار می‌نمایند، و بر اساس آنها بندگان با خدا رفتار می‌کنند و دچار عذاب و عقاب نمی‌شوند.

آیه نخستین درگاه توبه را بر دو لنگه باز می‌دارد، و هر گناهکار توبه کاری را به عفو و قبول امیدوار می‌نماید:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ، ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

هر کس که کار بدی بکند یا (با ارتکاب معاصی) بر خود ستم کند، سپس (دست دعا به سوی خدا بردارد و) از خدا آمرزش بطلبد، (از آنجا که درگاه توبه همیشه باز است) خدا را آمرزنده (گناهان خویش و) مهربان (در حق خود) خواهد یافت.

خداوند بزرگواری برای آمرزش و مهرورزی آماده است. هر وقت کسی طلب آمرزش کند و توبه نماید،

دادگاهی نمی‌شود و حساب و کتاب از او گرفته نمی‌شود ... هماهنگی شگفتی و هماوایی شگرفی است که در این جهان‌بینی ممتاز وجود دارد. این هماهنگی و هماوایی، یکی از ویژگیهای جهان‌بینی اسلامی، و یکی از ارکان و اصول آن است<sup>(۱)</sup>. این ویژگی به درون انسان آرامش می‌بخشد. دادگری مطلق الهی را محقق می‌نماید. دادگری مطلق که انسانها باید از آن تقلید کنند و بر آن باشند و بر آن روند.

آیه سوم، مسؤولیت و بزهکاری کسی را ذکر می‌نماید که خودش مرتکب گناهی می‌شود و آن را به شخص بیگناهی نسبت می‌دهد ... این حالتی است که بر حالت گروهی که سخن از آنان می‌رود، منطبق است:

﴿وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا، ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾.

هر کس دچار لغزشی شود یا گناهی بکند، سپس آن را به بیگناهی نسبت دهد، به راستی بهتان و گناه آشکاری مرتکب شده است.

مرتکب بهتان شده است، چرا که پاک و بیگناهی را گناهکار و بزهکار قلمداد کرده است. مرتکب گناه شده است، چون که گناه را به گردن پاک و بیگناهی انداخته است. هر دوی بهتان و گناه را یکجا بر دوش کشیده است. آنگاه بهتان و گناه، دو بار هستند که او آن دو را بر دوش می‌کشد. این شیوه هم شیوه قرآنی در مجسم کردن و به تصویر کشیدن است. شیوه‌ای که معانی را بگونه‌ای به تصویر می‌کشد که گوئی اشیاء مادی بوده و دارای سیمایا و پیکره‌ها هستند. تعبیرات به صورت برجسته و روشن، معانی را به نمایش درمی‌آورند و پیش چشم می‌دارند<sup>(۲)</sup>.

با این قواعد سه گانه، قرآن ترازوی دادگری ترسیم می‌کند. ترازویی که هر کسی را در مقابل کاری که کرده است، محاسبه و دادگاهی می‌نماید. نمی‌گذارد گناهکار

خدا او را می‌آمرزد و بدو رحم می‌کند. کسی که کار بد می‌نماید، به خود و به دیگران ستم می‌کند. گاهی نیز فقط به خویش ستم می‌نماید. و آن وقتی است که کار بدی می‌کند و از شخص خودش تجاوز نمی‌نماید. به هر حال، یزدان آمرزندهٔ مهربان، در هر زمان از آمرزش خواهان استقبال می‌فرماید. هر وقت مردمان توبه‌کنان به سوی او برگردند، آنان را می‌بخشاید و بدیشان رحم می‌نماید. به همین سادگی و بدون هیچگونه قید و شرط و پرده‌دار و دریانی! هر وقت مردمان، توبه‌کنان و آمرزش خواهان بیایند، خدای را آمرزنده و مهربان می‌یابند.

آیه دوم، بیانگر مسؤولیت فردی و شخصی است. مسؤولیت فردی و شخصی، قاعده‌ای است که جهان‌بینی اسلامی در مسألهٔ سزا و جزا، بر پایهٔ آن پابرجا است. قاعده‌ای است که در هر دلی احساس هراس و احساس اطمینان برمی‌انگیزد: هراس از کاری که کرده است و چیزی را که به دست آورده است. اطمینان از این که مسؤولیت کسی را ندارد و بار گناه کسی را بر دوش نمی‌کشد:

﴿وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ. وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

هر که گناهی بکند، تنها آن را به زیان خود می‌کند (و ضرر آن متوجه شخص گناهکار می‌شود) و خدا آگاه (از اعمال همگان و) حکیم است (و هرگونه که حکمتش اقتضاء کند، بندگان را عذاب می‌دهد یا قلم عفو بر گناهانشان می‌کشد).

در اسلام گناه موروثی وجود ندارد، آن گونه که جهان‌بینی‌های کلیسا از آن صحبت می‌دارند و معتقد بدانند! همچنین در اسلام کفارهٔ دیگران را دادن، و تاوان آنان را به عهده گرفتن، وجود ندارد. هر کسی تنها کفارهٔ خود را می‌پردازد و تاوان خویش را به عهده می‌گیرد ... این است که هر کسی خود را می‌پاید و هوشیار و بیدار می‌ماند که چه می‌کند و چه چیز بدست می‌آورد. مطمئن است که در مقابل کارهای دیگران،

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته»، چاپ «دارالشروق».

۲- مراجعه شود به کتاب: «التصور الفنی فی القرآن»، چاپ «دارالشروق».

تو را از کید و مکر آنان باخبر می گرداند و بینش تو حق را تشخیص می دهد). آنان نمی توانند کمترین زبانی به تو برسانند، چرا که خداوند کتاب (قرآن را که ترازوی جداسازی حق از باطل است) بر تو نازل کرده است و حکمت را (به دل تو القاء نموده است) و چیزی (از شرائع و احکام) را به تو آموخته است که نمی توانستی (جز در پرتو وحی) آن را بیاموزی و بدانی. فضل خدا در حق تو و رحمت او بر تو بزرگ و فراوان بوده است.

این تلاش، تنها یکی از تلاشهای بیشمار، و دارای انواع و اشکال بسیاری است که دشمنان پیغمبر بزرگوار ﷺ برای گمراه ساختن و منحرف کردن او از حق و عدل و راستی و درستی، از خود نشان داده اند. ولی خداوند سبحان هر بار پیغمبر ﷺ را پاییده است، و او را با لطف و رحمت خود نجات بخشیده است، و در کنف حمایت ربّانی خویش گرفته است. هر بار تنها نیرنگبازان توطئه گر بوده اند که گمراه گشته اند و به سرگشتگی افتاده اند ... سیره زندگانی پیغمبر ﷺ بر است از این تلاشهای نیرنگبازانه دشمنان، و نجات و رهنمود او توسط یزدان از دام و مهلکه ایشان، و سرگردانی و گمراهی و ناامیدی حیلہ گران.

خداوند بزرگوار این بار هم با فضل و لطف خود بر او منت می گذارد. در همین زمان پیغمبر ﷺ را مطمئن می سازد که در پرتو تفضل و مرحمت یزدان، دشمنان نمی توانند بدو کمترین زبانی برسانند.

به مناسبت متنی که خدا بر پیغمبر ﷺ می گذارد و او را از این نیرنگ و توطئه اخیر نجات می دهد، و احکام او را مصون می دارد از این که درباره ستم به بیگانه‌ها، و تبرئه گناهکاری صادر شوند، و حقیقت را برای او روشن می گرداند، و او را از حیلہ حیلہ گران و نیرنگ نیرنگبازان آگاه می سازد، به همین مناسبت، از تفضل و لطف بزرگ سخن می رود. تفضل و لطفی که پیغمبری نام دارد:

گناه خود را به گردن دیگری بیندازد و خود آزادانه برود و بگردد. در همان حین درگاه توبه و مغفرت را بر دو لنگه گشوده می گذارد و باز نگاه می دارد. آیه، وعده ملاقات با خدا را همیشگی اعلام می کند، و هر لحظه را وعده ملاقات توبه کاران آمرزش خواه با خدا تعیین می نماید. آن توبه کاران آمرزش خواهی که پیوسته در می زنند، بلکه بدون اجازه گرفتن وارد می شوند، و مرحمت و مغفرت را آماده می یابند!

در پایان، خداوند بر پیغمبر ﷺ منت می نهد از این که او را از حرکت با نیرنگبازان و توطئه چینان شبانه، محفوظ و مصون داشته است، و او را از طرحهای خائنانه و نقشه های ناجوانمردانه ای مطلع ساخته است که آنها را از مردمان پنهان می داشتند، ولی نمی توانستند آنها را از یزدان جهان پنهان دارند. چرا که خدا با ایشان بود، بدانگاه که سخنان ناپسندی را می زدند و در مخفی داشتن گفته های زشتشان می کوشیدند. بعد از این، خداوندگار بر پیغمبر ﷺ منت بزرگی می گذارد از این که کتاب و فرزاندگی را بر او نازل می کند و بدو می آموزد چیزهایی را که نمی دانسته است. این تفضل عظیم الهی در حق همه مردمان، پیش از هر چیز در شخصی مجسم است که محترم ترین و بزرگوارترین و نزدیک ترین انسانها به خدا است:

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ. وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ. وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ. وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ. وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ. وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾.

(ای پیغمبر) اگر فضل و رحمت خدا نبود (و پیام آسمانی و رحمت صمدانی تو را در بر نمی گرفت)، دسته ای از آنان می خواستند که تو را گمراه سازند، ولی جز خویشتن را نمی توانستند گمراه سازند (چون خدا

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (۱۱۴) وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَتُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۱۱۶﴾ إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا إِنثًا وَإِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا ﴿۱۱۷﴾ لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَا يُخَدِّنُ مِنَ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿۱۱۸﴾ وَلَا ضَلَّتْهُمْ وَلَا مَنِيتْهُمْ وَلَا مُرَّتْهُمْ فَلْيَتَّبِعْ كُنْءَآذَانِ الْأَنْعَمِ وَلَا مُرْتَمِمْ فَلْيَعْبِرُوا خَلْقَ اللَّهِ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا ﴿۱۱۹﴾ يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿۱۲۰﴾ أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُحَدِّثُونَ عَنْهَا مُحِيصًا ﴿۱۲۱﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴿۱۲۲﴾ لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَن يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَىٰ بِهِ وَلَا يَحِدُّ لَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَيْسَ وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۲۳﴾ وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿۱۲۴﴾ وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿۱۲۵﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ حَاطِقًا ﴿۱۲۶﴾

این درس، از راههای گوناگون متصل به درس پیشین است. نخست این که برخی از آیات آن، توضیح و پیرو

﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ. وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾.

خداوند کتاب (قرآن را که ترازوی جداسازی حق از باطل است) بر تو نازل کرده است و حکمت را (به دل تو القاء نموده است) و چیزی (از شرائع و احکام) را به تو آموخته است که نمی توانستی (جز در پرتو وحی) آن را بیاموزی و بدانی. فضل خدا در حق تو و رحمت او بر تو بزرگ و فراوان بوده است.

این هم فضل و لطف یزدان بر «انسان» در کرة زمین است. فضل و لطفی است که انسان در پرتو آن تولد جدیدی پیدا کرده است و حیات تازه ای یافته است. با نور آن، «انسان» پیدایش نوینی به خود گرفته است، هم بدانگونه که با نخستین نفخة جان به کالبد انسان دمیدن در آغاز جهان، بشر بالیدن گرفته است.

این همان فضل و لطفی است که انسانیت انسان را از دامنۀ پست جاهلیت برگرفته است و بلند کرده است، تا آن را از فراز راه برنامه رسانی ممتاز شگفت، به بلندای قلۀ سربلک کشیده برساند.

ارزش این فضل و لطف را نمی داند مگر آن کسی که اسلام و هم جاهلیت را شناخته باشد. از جاهلیت گذشته و حال آگاه بوده و مزۀ اسلام و طعم جاهلیت را چشیده باشد.

خدا این منت بزرگ را به پیغمبر ﷺ خود تذکر می دهد. این بدان خاطر است که پیغمبر ﷺ اولین کسی است که با آن آشنا گشته است و آن را چشیده است. بزرگترین کسی است که آن را شناخته است و مزۀ آن را چشیده است. آگاه ترین کسی است که از آن آگاهی پیدا نموده است و طعم آن را مزه کرده است: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ. وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾.

چیزی (از شرائع و احکام) را به تو آموخته است که نمی توانستی (جز در پرتو وحی) آن را بیاموزی و بدانی. فضل خدا در حق تو و رحمت او بر تو بزرگ و فراوان بوده است.

می‌کنند، و با برتری و والائی تربیتی و سازماندهی خویش، آنان را راه می‌برند. این درس، موارد ضعف بشری را در امت اسلامی چاره‌سازی می‌نماید، و ته‌نشستهای جامعه جاهلی را از ایشان می‌زداید، و آنان را به همه میدانهای پیکار و کارزار داخل می‌گرداند ... این هم هدفی است که این سوره با موضوعهای گوناگون خویش، آن را می‌جوید، و سراسر برنامه قرآنی در پی آن است.

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ. إِلَّا مَن أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ. وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ. فَسَوْفَ نُوْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

در بسیاری از نجواها و پچ‌پچ‌هایشان خیر و خوبی نیست، مگر در نجواها و پچ‌پچ‌های آن کسی که به صدقه و احسانی یا به کار نیکو و پسندیده‌ای یا اصلاح بین مردم دستور دهد. هر که چنین کاری را به خاطر رضای خدا انجام دهد، خداوند پاداش بزرگی را به او عطاء می‌کند.

در قرآن، نهی از نجوا و پچ‌پچ، بارها تکرار شده است. نجوا و پچ‌پچ هم این بود که دسته‌ای دور از گروه مؤمنان و نهان از دید مقام رهبر مسلمانان، جمع شوند، تا بر انجام کاری نیرنگهای خود را سر هم کنند. شیوه تربیت اسلامی، و عملکرد سازمان اسلامی، این بوده است که هر انسانی مشکل یا موضوع خود را بیاورد، و در خدمت پیغمبر ﷺ آن را مطرح کند. اگر مسأله شخصی بوده است و طرف نخواستہ است متوجّه آن شوند، نهان و پنهان آن را بیان داشته است، و اگر به همگان مربوط و عمومی و علنی بوده است، و تنها به خود شخص ارتباط نداشته است، آن را آشکارا، در میان جمع ذکر کرده است.

فلسفه چنین عملکردی این بوده است که «دسته‌های مزدور» در میان گروه مسلمانان وجود نداشته باشند. دسته‌هایی که جهان‌بینی‌ها و مشکلات و افکار و مقاصد خود را به کناری نکشاند، و جمعی از مسلمانان

حوادثی بشمار است که به دنبال حادثه آن شخص یهودی رخ داده‌اند. از قبیل: از دین برگشتن «بشیر پسر اَبیرق» و ستیزه‌گری او با پیغمبر ﷺ و برگشت او به آداب و رسوم جاهلی که این درس از آن، و از جهان‌بینی‌ها و نادانی‌ها و پیوندهای آن با اهریمن، و نقش اهریمن در پیدایش و کنش جاهلیت، صحبت می‌نماید. همچنین این درس مقرر می‌دارد که خدا شرک را نمی‌بخشد، ولی جز آن را از هر کس که بخواهد می‌بخشد.

دوم این که این درس از پچ‌پچ‌ها و درگوشی‌ها و رایزنیهای نیرنگبازانه صحبت می‌کند. بیان میدارد که در بسیاری از پچ‌پچ‌هایشان و سخنان درگوشی ایشان، خیر و خوبی وجود ندارد. از جمله چنین پچ‌پچ‌ها و درگوشی‌هایی، چیزهایی است که شبانه درباره آن حادثه در گوش هم می‌خواندند و دزدکی بر زبان می‌راندند. این درس، انواع نجواهایی را ذکر می‌کند که یزدان آنها را دوست می‌دارد. آن نجواها، نجواهایی است که درباره کار نیک و پسندیده، و ایجاد صلح و صفا در میان مردمان، زمزمه می‌شود. این درس، سزا و جزای این نوع نجواها و آن چنان نجواهایی را در پیشگاه خدا تعیین می‌کند. این درس در آخر، ارکان و اصول دادگری و عدالتی را که خدا طبق آن سزا و جزای اعمال را می‌دهد، ذکر می‌نماید. آن دادگری و عدالتی که تابع خواستها و آرزوهای هیچکس از انسانها نیست. نه پیرو آرزوهای مسلمانان، و نه پیرو آرزوهای اهل کتاب است. بلکه عدالت، عدل مطلق خدا است، و منوط به حقی است که اگر از هواها و خواستهای آدمیزادگان پیروی کند، آسمانها و زمین تباه می‌شوند و هدر می‌روند.

این درس بطول کلی، از نظر موضوع و مقصود، و راه و روش، با درس گذشته پیوند کامل دارد. گذشته از این، این درس حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیره برنامه تربیتی حکیمانه‌ای است که گروه مسلمانان در پرتو آن آمادگی پیدا می‌کنند تا همان ملتی باشند که بشریت را رهبری

مستثنی می‌کند. نجوا و پچ پچی که از جمله آن چنان نجواها و پچ پچها نیست، هر چند در ظاهر و سیما بدانها می‌ماند:

﴿إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾.

مگر نجواها و پچ پچ‌های آن کسی که به صدقه و احسانی، یا به کار نیکو و پسندیده‌ای، یا اصلاح بین مردم دستور دهد.

بدین صورت که مرد نیکی پیش مرد خوب دیگری برود بدو بگوید: آیا به فلان کس صدقه و احسانی ندهیم؟ من دور از چشم مردمان به نیاز او پی برده‌ام. یا بگوید: بیا فلان کار نیک را بکنیم. یا بگوید: بیا که دیگران را بر انجام فلان کار خوب تشویق و ترغیب کنیم. یا بگوید: بیا میان فلان کس و فلان فرد، صلح و صفا به راه اندازیم، من می‌دانم که با یکدیگر نزاع و کشمکش دارند ... یا بجای دو نفر، گروه و دسته‌ای از خویان و نیکوکاران برای کاری از قبیل همین کارهای پسندیده گرد آیند و به تبادل آراء بپردازند و رازی را برای انجام کارهای مفید با یکدیگر در میان نهند و پنهان کردن آن را از دیگران شرط کنند و بخواهند. این چنین نجواها و پچ پچهائی، نجوا و پچ پچ بشمار نمی‌آیند. این است که قرآن آن را با واژه ﴿أَمَرَ﴾ بیان فرموده است. هر چند وقتی که مرد خوب و نیکوکاری، با خویان و نیکوکاران همسای خود برای انجام کار خوبی، یا گریز و دوری از خطر و مهلکه‌ای، پنهانی یا درگوشی صحبت می‌کند و به ظاهر نجوا و پچ پچ بشمار می‌آید.

در اینجا نیز شرطی در میان است، و آن این که مراد از چنین نجوا و پچ پچی رضایت آفریدگار و خوشنودی پروردگار باشد:

﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

هر که چنین کاری را به خاطر رضای خدا انجام دهد، خداوند پاداش بزرگی را بدو عطاء می‌کند.

توطئه‌ای را در شب نچینند، و با آن کار از پیش ساخته‌ای را بر سر گروهی نیاورند، و یا آن را از گروهی پنهان ندارند و از چشم ایشان نپوشانند. هر چند که اگر چنین کنند، کارشان از دید خدا مخفی نمی‌ماند، چرا که خدا با ایشان است، بدانگاه که سخن ناپسندی را نهانی می‌گویند و بر آن تصمیم می‌گیرند.

یکی از موارد نهی از نجوا و پچ پچ کردن و توطئه چینی شبانه و دور از دید گروه مؤمنان، و بدون اطلاع مقام رهبری مسلمانان، همین جا است.

مسجد باشگاه گروه مسلمانان بود. در آنجا همدیگر را می‌دیدند، و برای ادای نماز، و انجام کارهای زندگی جمع می‌شدند. جامعه اسلامی، جامعه بازی بود. مشکلات چنین جامعه‌ای آشکارا و همگانی عرضه می‌شد، مگر این که چنین مشکلاتی به مقام رهبری در جنگها و پیکارها مربوط می‌گردید، یا کاملاً مسائل شخصی و خصوصی بود، و طرف نمی‌خواست چنین مسائلی بر سر زبانها بیفتد و دهان به دهان بگردد. از اینجا بود که چنین جامعه بازی، پاک و تمیز و دارای هوای صاف و فضای پاکی بود. از این جامعه پاک و پاکیزه کسی دوری نمی‌کرد و به کنجی نمی‌خزید تا پنهانی به نیرنگ بنشینند، مگر آن کسانی که بر ضد چنین جامعه‌ای به رایزنی بپردازند و توطئه‌ای به راه اندازند! یا راجع به اصل یا حکمی از اصول و احکام چنین جامعه‌ای خواب بدی ببینند! از آنجا که چنین کسانی اغلب از زمره منافقان بودند، نجواها و درگویشها در بیشتر موارد با واژه نفاق و منافقان همراه است.

ذکر این حقیقت برای ما بی‌فایده و بی‌سود نیست. جامعه اسلامی باید که زوده و پاک از این پدیده باشد. باید اندامان این جامعه، چیزهائی را که به فکرشان می‌رسد و بر دلشان می‌گذرد، یا طرحها و شیوه‌ها و مشکلاتی را که خواهند داشت، به چنین جامعه پاک، و یا به مقام رهبری آن ارجاع بکنند و در میان بگذارند.

نص قرآنی در اینجا نوعی از نجوا و درگوشی را

درباره نزول این چند آیه، روایت شده است که بشیر پسر ابیرق مرتد گردید و به پیش مشرکان رفت. البته: ﴿مَنْ يَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ﴾.

بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است.

او در میان مسلمانان می زیست، سپس راهی جز راه مسلمانان را در پیش گرفت ... به هر حال این نصّ عامّ و همگانی است. بر هر حالتی تطبیق می کند، و بیانگر هر حالتی است که در آن با پیغمبر ﷺ دشمنانگی و ستیزه گری شود. دشمنانگی و ستیزه گری با پیغمبر ﷺ کفر و شرک و برگشت از دین بشمار است. این نصّ شامل چنین حالتی می گردد، همانگونه که شامل آن رخداد قدیمی گشته است. واژه ﴿مُشَاقَّة﴾ از لحاظ لغوی، بدین معنی است که شخصی در سوئی قرار گیرد که مقابل سوئی باشد که شخص دومی در آن قرار گرفته است. کسی که با پیغمبر ﷺ مشاقّه کند، او در سوئی و جانبی و صفی قرار می گیرد که جدای از سو و جانب و صفی است که پیغمبر ﷺ در آن قرار دارد. مفهوم این کار این است که چنین کسی برنامه ای برای زندگی برمیگزیند که جدای از برنامه پیغمبر ﷺ است، و راهی را طی می کند که متفاوت از راه پیغمبر ﷺ است. پیغمبر ﷺ آمده است و از جانب خدا با خود برنامه کاملی برای زندگی آورده است. برنامه ای که مشتمل بر عقیده و آداب و مراسم پرستش است، همانگونه که مشتمل بر قانون نظام واقعی برای همه جوانب و زوایای زندگی انسانها است. هم عقیده و آداب و مراسم پرستش، و هم قانون و نظام زندگی، هر دو بخش، پیکره این برنامه بشمارند. بدان گونه که این برنامه جان می سپارد، اگر پیکره اش دو نیم شود، نیمی از آن برگرفته شود، و نیمی از آن بدور انداخته شود. آن کسی با پیغمبر ﷺ مخالفت می کند و می ستیزد که یا برنامه پیغمبر ﷺ را یکسره نپذیرد، و یا برخی را بپذیرد و برخی را قبول نکند. جانبی از برنامه آسمانی اسلام را بدست گیرد، و جانبی

این کار نباید برای خواست دل، یا عشق به خود صدقه و احسان به فلان کس و فلان فرد، یا به خاطر خود اصلاح در میان این و آن، انجام بگیرد. یا این کار برای این باشد که شخص نیکوکار، به نیکوکاری معروف شود و دیگران بگویند: به خدا قسم فلان کس مرد خوب و نیکوکاری است! دیگران را بر صدقه و نیکی تشویق و ترغیب می کند، و در راه اصلاح بین مردمان در تلاش و تکاپو است ... خلاصه نباید این کار خوب و نیکی که انجام می پذیرد، شائبه ای صفای محض رضای یزدان را در آن تیره و تار سازد. این هم دو راهه جدائی میان کاری است که شخص آن را انجام می دهد و یزدان از آن خوشنود می گردد و پاداش آن را می پردازد، و میان کاری است که هر چند عین همان کار پیشین است و شخص آن را انجام می دهد، ولی یزدان از آن بر سر خشم می آید، و آن کار را برای انجام دهنده در دفتر گناهان ثبت و ضبط می نماید!

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ - مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ - وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، تُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى، وَتُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. إِنَّ اللَّهَ لَا يُفْقِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَ يُفْقِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ - لَنْ يَشَاءَ - وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾.

کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می شود و) دوستش داشته است رهنمود می گردانیم (و با همان کافرانی همدم می نمایم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می گردانیم و با آن می سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است! بیگمان خداوند شرک ورزین به خود را (از کسی) نمی آموزد، و بلکه پائین تر از آن را از هر کسی که بخواهد (و صلاح بداند) می بخشد. هر که برای خدا انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حق پرت شده است).



از آن را بدور افکند.

مهر یزدان درباره مردمان چنین اقتضاء کرده است که عذاب را دامنگیر آنان نگرداند، و به دوزخشان نکشاند - دوزخی که بدترین جا است - مگر زمانی که پیغمبری را به سویشان روانه دارد، و قوانین و احکام آسمانی را برایشان توضیح و تبیین گرداند. همچنین مگر زمانی که هدایت و رهنمود الهی برایشان روشن و آشکار شود، و آنان بعد از آن، گمراهی را برگزینند و سرگستگی را بپذیرند ... این هم رحمت فراخ مهربانانه یزدان، بر این آفریدگان ضعیف و ناتوان است. زمانی که هدایت برای انسان روشن گردید، یعنی دانست که این برنامه از سوی یزدان است. پس از آن با پیغمبر ﷺ ستیزه و مخالفت ورزد، و از او پیروی و اطاعت نکند، و از برنامه خدا راضی نشود که برای وی هویدا و آشکار شده است، در اینجا است که خدا گمراهی را بر او واجب می گرداند، و او را به سمتی رهنمود می کند و در مسیری راه می برد که خودش آن را برگزیده است و در پیش گرفته است، و وی را به کافران و مشرکانی ملحق می گرداند که به سویشان روی کرده است و حرکت نموده است، و عذاب مذکور در نص آیه، برای آنان واجب و محقق می شود:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ - مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى - وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، تُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى، وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ. وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾.

کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می شود و) دوستش داشته است، رهنمود می گردانیم (و با همان کافرانی همدم می نمایم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می گردانیم و با آن می سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است!

نص قرآنی، علت این سرنوشت دردناک و سرائجام بد و ناجور را بدین صورت تعلیل و توجیه می نماید که:

مغفرت و آمرزش خدا همه چیز و همه کس را در بر می گیرد، ولی مغفرت و مرحمت آفریدگار، شامل شرک نمی شود، و شرک به خدا آمرزیده نمی گردد! این یکی، یعنی شرک، اگر شخص بر آن بمیرد بخشوده نمی شود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ. وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ - لِمَنْ يَشَاءُ - وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾.

بیگمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی آمرزد و بلکه غیر از آن را از هر کس که بخواهد (و صلاح بداند) می بخشد. هر که برای خدا انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حق پرت شده است).

شرک ورزیدن به خدا - همان گونه که در این جزء به هنگام تفسیر آیه ای هسان این آیه گفتیم - و انباز قائل شدن برای یزدان، بدین صورت حاصل می گردد که خدایانی را با خداوند جهان به خدائی بپذیریم، صریح و آشکار همچون دوره جاهلیت عربی و غیرعربی جاهلیت های روزگاران قدیم. یا این که خصائص و ویژگی های خداوند را منحصر در آفریدگار جهان ندانیم، و بلکه اعتراف داشته باشیم به این که یکی از انسانها دارای چنین خصائص و ویژگیها می باشد. همچون شرک ورزیدن یهودیان و مسیحیان که قرآن آن را بیان می فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَرُءُوبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾.

یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می کنند، و خودسرانه قانونگذاری می نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می برند و سخنان آنان را دین می دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می گردند).

اما یهودیان و مسیحیان که علماء و پارسایان را با خدا نمی پرستیدند. فقط حق قانونگذاری را گذشته از خدا

﴿وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ. وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾.

به دوزخش داخل می گردانیم و با آن می سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است!



سپس این درس، برخی از اوهام و خیالبافیهای جاهلیت عربی در مسأله شرک را بیان می دارد. افسانه هائی را روایت می کند که آنان بهم می بافته اند درباره دختران خدا - یعنی فرشتگان - و اهریمن پرستی خود ... واقعاً عربهای جاهلی، هم اهریمن را و هم مجسمه های بتها را پرستش می کرده اند. همچنین این درس از بعضی از مراسم عبادی و آداب پرستش ایشان سخن می راند که در قطع گوش یا پاره کردن گوش حیوانهائی داشتند که نذر خدایان و بتها می شده اند. از تغییر مخلوقات خدا، و هم از انباز قرار دادن برای خدا سخن می گوید. انباز قرار دادن که مسلماً ناسازگار با سرشتی است که خدا مردمان را بر آن سرشته است:

﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْسَانًا، وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا، لَعَنَهُ اللَّهُ! وَقَالَ: لَا تَخْذَنْ مِنْ عِبَادِكْ نَصِيبًا مَفْرُوضًا، وَلَا أَضِلَّهُمْ، وَلَا مَصِيبَهُمْ، وَلَا أَمْرَهُمْ فَلْيَتَّكِنِ الْإِنْعَامَ، وَلَا أَمْرَهُمْ فَلْيَتَّكِنِ خَلْقَ اللَّهِ. وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا. يَعْدُهُمْ وَيُنْهِيهِمْ، وَمَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾.

غیر از خدا هر که و هر چه را بپرستند و به فریاد خوانند جز بتهای ناتوان و اشیاء ضعیفی نیست که بر آنها نام ماده گذارده اند، و جز اهریمنی نیست که بسی متمرد و نافرمان است. خدا نفرینش کند (او قسم خورده است و با خود عهد بسته است) و گفته است که: من از میان بندگان تو حتماً بهره معین و جداگانه خود را بر می گیرم. حتماً آنان را گمراه می کنم و به دنبال آرزوها و خیالات روانشان می گردانم، و (آنگاه که بدین وسیله ایشان را فرمانبردار خود کردم، هر چه را خواستم) بدیشان دستور می دهم، و آنان (اعمال خرافای انجام می دهند و از جمله:) گوشه های چهارپایان را قطع

بدیشان هم می دادند. آنان هم چیزهائی را برایشان حرام، و چیزهائی را برایشان حلال نمودند. در این راستا از ایشان پیروی کردند و چنین امری را پذیرفتند. بدین وسیله یکی از ویژگیهای خدا را بدیشان دادند! در نتیجه متصل به شرک شدند و مشرک گشتند ... همچنین گفته اند: یهودیان و مسیحیان با توحیدی که بدیشان دستور داده شده بود، مخالفت ورزیدند، و فرمان یکتا پرستی را نقض کردند:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا﴾.

(در همه کتابهای آسمانی و از سوی همه پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. پس باید مراسم عبادی و آداب پرستش تنها در برابر خدا باشد و تنها برای او انجام پذیرد، و قوانین و اوامر فقط از یزدان جهان دریافت گردد و بس.

گناه شرک، آمرزیده نمی شود، وقتی که شرک ورزنده بر شرک مرده باشد. هر چند که درگاه آموزش برای هر گناهی جز آن دائماً باز است، هرگاه خدا بخواهد. علت بزرگ شمردن گناه شرک، و خروج آن از دائرة آموزش، این است: کسی که برای خدا انباز قرار می دهد، به تمام و کمال از خیر و صلاح بیرون می رود، و سرشت او بطور کلی تباه می شود، بدان گونه که هرگز صلاحیت پیدا نمی کند و خوب نمی گردد:

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾.

هر که برای خدا انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حق پرت شده است). اگر تنها یک تار از تارهای سرشت سالم مانده باشد، به شخص پیام می دهد که خدا یکی بیش نیست، و خرد او را به یکتائی یزدان آشنا می سازد، حتی اگر این آشنائی ساعتی پیش از مرگ هم باشد ... اما اگر انسان به احتضار افتاد و به واپسین لحظه های زندگی رسید و هنوز بر شرک ماندگار باشد، دیگر کارش ساخته است و کار از کار گذشته است، و فرمان وجوب عذاب بر او تحقق یافته است:

فَلْيَبْكِكُمْ أَذَانُ الْأَنْعَامِ، وَلَا مَرْثَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ.

غیر از خدا هر که و هر چه را بپرستند و به فریاد خوانند، جز بتهای ناتوان و اشیاء ضعیفی نیست که بر آنها نام مادینه گذارده‌اند، و جز اهریمنی نیست که بسی متمدن و نافرمان است. خدا نفرینش کند (او قسم خورده است و با خود عهد بسته است) و گفته است که: من از میان بندگان تو حتماً بهره‌معیّن و جداگانه خود را بر می‌گیرم. حتماً آنان را گمراه می‌کنم و به دنبال آرزوها و خیالات روانشان می‌گردانم، و (آنگاه که بدین وسیله ایشان را فرمانبر خود کردم، هر چه را خواستم) بدیشان دستور می‌دهم، و آنان (اعمال خرافی انجام می‌دهند و از جمله:) گوشه‌ای چهارپایان را قطع می‌کنند، و بدیشان دستور می‌دهم، و آنان آفرینش خدا را دگرگون می‌کنند (و حتی دین خدا را تغییر می‌دهند، و فطرت توحید را به شرک می‌آیند!).

آنان شیطان را می‌پرستند و به کمک می‌طلبند. از شیطان، دشمن دیرینه خود پیام می‌خواهند و گمراهی می‌طلبند. همان شیطانی که خدا او را نفرین فرموده است. همان شیطانی که آشکارا نیت درونی خود را گفته است و به گمراه‌سازی گروهی از آدمیزادگان فریاد برآورده است، و کمر همت بر بسته است که مردمانی را با آرزوهای دروغین به راه سرگستگی کشاند، و با چیزهایی چون: لذت دروغ، و خوشبختی خیالی، و سرانجام کار نجات از کیفر، بدبخت گردانند. همان اهریمنی که نیت خود را آشکار ساخته است و گفته است که آدمیزادگان را به انجام کارهای زشت، و آداب و مراسم بافته از تار و پود افسانه‌ها، تشویق و ترغیب می‌نماید. آداب و مراسمی چون: پاره کردن گوشه‌ای چهارپایان، برای حرام کردن سواری بر آنها و خوردن گوشت آنها. بدون این که خدا آن را حرام کرده باشد. یا همچون: تغییر خلقت و فطرتی که خدا آن را بدین گونه آفریده است. تغییر خلقت و فطرت با قطع برخی از اندامهای بدن یا تغییر شکل اندامهای انسان یا حیوان.

می‌کنند، و بدیشان دستور می‌دهم، و آنان آفرینش خدا را دگرگون می‌کنند (و حتی دین خدا را تغییر می‌دهند، و فطرت توحید را به شرک می‌آیند!) و هر که اهریمن را بجای خدا سرپرست و یاور خود کند، به راستی زیان آشکاری کرده است. اهریمن بدانان وعده‌ها می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌کند، و اهریمن جز وعده‌های فریبکارانه بدیشان نمی‌دهد.

عربها در دوره جاهلیت خویش، گمان می‌بردند که فرشتگان دختران خدایند. برای این فرشتگان، مجسمه‌ها می‌ساختند و نامهای زنان را بر آنها می‌گذاشتند. همچون: لات، عزی، منات، و امثال اینها. بعد این بتها را می‌پرستیدند، به دلیل این که چنین بتهایی مجسمه دختران خدایند. با پرستش آنها خویشتن را به خدا نزدیک می‌کردند و بدو تقرب می‌جستند. دست کم این کارها در آغاز کار چنین بوده است. بعدها اصل افسانه را فراموش می‌کردند، و خود بتها را عبادت و پرستش می‌کردند. بالاتر از این، جنس سنگها را عبادت و پرستش می‌نمودند، همانگونه که در جزء چهارم گفتیم. همچنین آن گونه که قرآن می‌فرماید بعضی از عربها خود اهریمن را می‌پرستیدند ... کلبی می‌گوید: بنو ملیح که از قبیله خزاعه بودند، جن را پرستش می‌کردند.

البته نص قرآنی معنی فراتری دارد. چرا که ایشان در همه شرکها و انبازورزیهایشان شیطان را می‌پرستیدند و از او یاری و کمک می‌گرفتند. همان شیطانی که دارای نقش در داستان با ابوالبشر آدم است. شیطانی که خدا او را لعن و نفرین کرده است، به سبب عصیان و سرکشی از فرمان یزدان و دشمنانگیش با انسان.

شیطانی که پس از لعن و طردش، کینه‌توزی او آن اندازه بالا گرفت که از خدا اجازه گرفت همه انسانهایی را گمراه کند که خویشتن را در پناه حمایت و عنایت خدا نمی‌دارند:

﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْسَانًا، وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا، لَعَنَهُ اللَّهُ! وَقَالَ: لَا تَخْذَنْ مِنْ عِبَادِكْ نَصِيبًا مَفْرُوضًا، وَلَا ضِلَلْنَهُمْ، وَلَا مَنِيتْهُمْ، وَلَا مَرْثَهُمْ﴾

خُشْرَانًا مُّبِينًا .

هر که اهریمن را بجای خدا سرپرست و یاور خود کند، به راستی زیان آشکاری کرده است. روند قرآنی، عملکرد شیطان با دوستان و یاران اهریمن را بسان هیپنوتیزم یا خواب مصنوعی، می داند و به تصویر می کشد:

﴿يَعِدُّهُمْ وَيُخَيِّبُهُمْ، وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾.

اهریمن بداناتن وعده ها می دهد و به آرزوها سرگرم می کند، و اهریمن جز وعده های فریبکارانه بدیشان نمی دهد. گونه معینی از هیپنوتیزم است که فطرت انسان را از ایمان و توحید، به سوی کفر و شرک، منحرف می کند. اگر این هیپنوتیزم اهریمنی نبود، فطرت راه طبیعی خود را در پیش می گرفت، و ایمان راهنما و ساریان فطرت می گردید.

نوع معینی از هیپنوتیزم است که با آن شیطان اعمال بد و زشت انسان را برای انسان می آراید و در نظرش آن را زیبا و پسندیده جلوه گر می دهد. شیطان به انسان وعده کسب و کار پر رونق، و ثروت و سعادت نهفته در راه معصیت می دهد. با او در مسیر گناه می دود و او را امیدوار می سازد به نجات از عاقبت کاری که می کند. انسان هم اطمینان پیدا می کند و به سوی مهلکه راه می رود:

﴿وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾.

اهریمن جز وعده های فریبکارانه بدیشان نمی دهد. هنگامی که صحنه بدین گونه به تصویر درمی آید، و مشاهده می گردد که دشمن تارهای دام را تاب می دهد و می بافت، و دام را می گستراند، و نخجیر را گام به گام می فریبد و آهسته و آرام به تله می اندازد، جز سرشتهای نارسای پوک و فرسوده، برجای نمی ماند. آن سرشتهای ناقص الخلقه و واژگون بختی که پیوسته حیران و ویلان می شوند و هرگز بیدار و هوشیار نمی گردند و متوجه چیزی نمی شوند و بدین سو و آن

از قبیل: اخته کردن بردگان و خصی کردن بندگان، و خال کوبی بر پوست بدن ... و سایر تغییرات و زشتکاریهایی که اسلام آنها را حرام ساخته است. انسان وقتی که متوجه گردد که این شیطان، دشمن دیرینه انسان است که دستور می دهد بدین شرک و توابع آن، از قبیل: آداب و مراسم بت پرستی، دست کم در درونش پرهیز از اهریمن و دوری گزیدن از دامی برمی انگیزد که این دشمن آن را برای شکار کردن او نصب کرده است. اسلام، کارزار اصلی را میان انسان و شیطان قرار داده است. همه نیروهای شخص مؤمن را رهسپار پیکار با شیطان و شری می سازد که اهریمن آن را در کره زمین پدید می آورد. به مؤمن فرمان می دهد که برای جنگ با شیطان و دار و دسته او، به زیر پرچم خدا برود و بایستد، و میان دار و دسته یزدان قرار گیرد. این جنگ دائمی است و هرگز قطع نمی شود. زیرا شیطان از این جنگی که خودش آن را اعلان کرده است و از همان لحظه ای که خدا او را نفرین نموده است و رانده است، آتش آن را شعله ور ساخته است، هرگز خسته و درمانده نمی گردد. شخص مؤمن هم نباید از این پیکار غافل شود و از این کارزار عقب نشینی کند. مؤمن می داند او یا باید دوست و یاور یزدان باشد، و یا دوست و یاور شیطان. دیگر جای میانه ای میان این دو وجود ندارد. شیطان مجسم است در: نفس امّاره انسان، و هواها و هوسها و کششها و جهشهای ناروای جنسی، و پیروان اهریمن، از قبیل: مشرکان، و اهل شرّ و شرمداران بطور عامّ. مسلمان هم با شیطان مبارزه می کند و می رزمند، خواه در پهنه کارزار درون خود باشد، و خواه در گستره پیکار با پیروان شیطان باشد ... این جنگ، جنگ واحدی است و در طول زندگی پیاپی و ناگسیختنی است.

هر که خدای را یار و مددکار خود کند، رستگار می گردد و سود می برد. و هر که شیطان را یار و مددکار خود کند، زیانبار می گردد و هلاک می شود:

﴿وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ

کرد که در زیر (درختان) آنها رودبارها روان است، و آنان جاودانه تا ابد در آنجاها ماندگار می‌مانند. این را خدا وعده داده است و وعده خدا حق است، و چه کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟

یا دوزخ است و گریزی از آن برای یاران و یاوران شیطان نیست، و یا بهشت است و بیرون آمدنی از آن برای یاران و یاوران یزدان نیست ... این وعده خدا است:

﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا؟﴾

چه کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟

صدق مطلق در سخن خدا در اینجا، مقابل گول فریبکارانه، و آرزوهای دروغین اهریمن در آنجا است. میان کسی که به وعده یزدان اعتماد دارد، و میان کسی که به گول زدن و فریفتن شیطان اعتماد می‌نماید، فاصله بسیار است.



آن گاه روند قرآنی، قاعده بزرگ اسلام را درباره کار و مزد، دنبال می‌کند ... ترازوی پاداش و پادافره به آرزوها و خواستها واگذار نگشته است. بلکه برمی‌گردد به اصل پایداری، و سنت تخلف ناپذیری، و قانونی که جانبداری نمی‌شناسد. قانونی که در برابر آن ملتها مساوی هستند. چرا که کسی با خدا حسب و نسب و خویشاوندی و دامادی و چیزهایی از این قبیل ندارد. برای کسی قانون شکنی نمی‌شود، و به خاطر او سنت و قاعده بهم نمی‌خورد و قانون تعطیل نمی‌گردد. هر که نیکی کند در برابر نیکوکاریش پاداش داده می‌شود. در این امر نه جانبداری و دوستی مطرح است، و نه دشمنی و ستیزه‌گری در مد نظر است:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيَّتِكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ. مَنْ يَعْمَلْ سُوءً أَوْ يَجْزِ بِهِ، وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا. وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ - مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ - فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا. وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ - وَهُوَ مُحْسِنٌ - وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا، وَاتَّخَذَ اللَّهُ

سو نمی‌نگرند و تلاش نمی‌کنند که بدانند از چه راهی آنها را می‌رانند، و به کدام گودال و دره‌ای می‌اندازند! در آن هنگام که پسوده بیدار کننده، کار خود را در درونها می‌کند و پرتو خویش را بر زوایای دلها می‌افکند، و حقیقت کارزار، و همچنین حقیقت موقعیت را به تصویر می‌کشد، پیرو این آیه‌ها سرانجام گشت و گذار را بیان می‌دارد: سرانجام کسانی که شیطان ایشان را هیپنوتیزم کرده است و نیرنگشان زده است، و گمان خود را درباره آنان راست گردانده است، و نیت پلیدی را که داشته است و بدان هم تصریح کرده است، درباره ایشان به مرحله عمل درآورده است ... و سرانجام آنان که از دام او گریخته‌اند و نجات پیدا کرده‌اند، بدان خاطر که واقعاً به خدا ایمان داشته‌اند. آنان که واقعاً به خدا ایمان دارند و مؤمنان راستین بشمارند، از اهریمن بدکردار درامانند. زیرا آن روز که اهریمن - خدا نفرینش کند! - برای سرگشته کردن گمراهان اجازه می‌خواست، به او اجازه داده نشد که به بندگان مخلص یزدان زیان و صدمه‌ای برساند. شیطان در برابر مؤمنان بسیار ضعیف و ناتوان است، بدان گاه که هر چه محکم تر به قرآن یزدان چنگ زده باشند:

﴿وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا. يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ، وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا. أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ، وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا. وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا؟﴾

هر که اهریمن را بجای خدا سرپرست و یاور خود کند، به راستی زیان آشکاری کرده است. اهریمن بدانان وعده‌ها می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌کند، و اهریمن جز وعده‌های فریبکارانه بدیشان نمی‌دهد. آنان (که از اهریمن فرمان می‌برند) جایگاهشان دوزخ است، و راه گریزی از آن ندارند. کسانی را که ایمان آورده‌اند و کار شایسته کرده‌اند، به باغهایی (از بهشت) داخل خواهیم

إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٢٦﴾

(جزا و پاداش، و فضیلت و برتری) نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است. هر کس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت (تا او را کمک کند و از عذاب خدا محفوظ گرداند). کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، خواه مرد و خواه زن، چنان کسانی داخل بهشت شوند، و کمترین ستمی بدانان نشود. آئین چه کسی بهتر از آئین کسی است که خالصانه خود را تسلیم خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد و از آئین راستین ابراهیم پیروی کند که مخلص و حَقِّق بود (و وحدت دینی مسلمانان و یهودیان و مسیحیان در او به هم می‌رسد) و خداوند ابراهیم را به دوستی گرفته است (و با خلیل نامیدن او افتخارش بخشیده است).

یهودیان و مسیحیان می‌گفتند:

﴿حَقَّنْ أَبْنَاءَ اللَّهِ وَاجِبَاءَهُ﴾ ... ﴿لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَقْدُودَةً﴾.

ما پسران و عزیزان خدائیم.

آتش جز چند روز معدودی گیربانگیرمان نمی‌گردد!

یهودیان می‌گفتند و هنوز هم می‌گویند: ما مَلَّتْ گزیده خدائیم!

شاید هم گاهی این اندیشه به دل برخی از مسلمانان بگذرد که آنان بهترین ملّتی هستند که به خاطر مردمان آفریده شده‌اند و به جهان سوق داده شده‌اند، و خداوند صرف نظر و گذشت می‌فرماید از همه چیزهایی که از ایشان سریزند! تنها بدان خاطر چون مسلمانند!

این نصّ قرآنی نازل گردید و هم آنان و هم اینان را به کار و تلاش می‌خواند و عمل را ملاک می‌داند و بس. همه مردمان را به سوی معیار و میزان واحدی برمی‌گرداند. این معیار و میزان، رو به خدا کردن و خوبی و نیکی انجام دادن و پیروی کردن از آئین ابراهیم است که اسلام است. ابراهیم، آن کسی که خدا

او را به دوستی گرفته است! لذا بهترین و زیباترین دین، همین اسلام است که آئین ابراهیم است. و بهترین و زیباترین کار «خوبی و نیکی انجام دادن» است. خوبی و نیکی هم این است که خدا را آن گونه پرستی که انگار او را می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند. خداوند خوبی و نیکی انجام دادن را در همه چیز واجب گردانده است، حتّی در کیفیت سر بریدن حیوان به هنگام ذبح آن، و تیز بودن چاقو و کارد، تا حیوان به هنگام ذبح، بیش از حدّ معمول عذاب نبیند و شکنجه داده نشود.

در نصّ مورد نظر، برابری میان دو نیمه بشریت جلب توجّه می‌کند. هر یک از آن دو نیمه، یعنی زن و مرد، مسؤول اعمال خود بوده و پاداش و پادافره پندار و رفتار و کردار خویشان را دریافت می‌دارند. همچنین در این نصّ، شرط پذیرش کار، ایمان قرار داده شده است، ایمان به خدا:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى - وَهُوَ مُؤْمِنٌ - فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾.

کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، خواه مرد و خواه زن، چنان کسانی داخل بهشت شوند، و کمترین ستمی بدانان نشود.

این نصّ، صراحت دارد در یکسانی قاعده رفتار با دو نیمه بشریت: زن و مرد. و صراحت دارد در این که ایمان شرط قبول عمل است. عملی که بدون ایمان انجام پذیرد، در پیشگاه خدا بدون ارزش و اعتبار است. این هم طبیعی و منطقی است. زیرا ایمان به خدا است که موجب می‌گردد کار شایسته و عمل بایسته از جهان‌بینی معیّتی و قصد معلومی سرچشمه بگیرد. همچنین ایمان به خدا است که کار را تبدیل به یک حرکت طبیعی و پویائی سرشتی مستمری می‌سازد. عملی که از ایمان به خدا سرچشمه بگیرد و توأم با ایمان انجام پذیرد، برای پاسخ به هواها و هوسهای شخصی تحقّق پیدا نمی‌کند، و کار ناگهانی و

ناسنجیده‌ای نیست که بدون قاعده و ضابطه برجوشیده باشد و جهشی بردمیده باشد.

این واژه‌های روشن و سخنان آشکار، مخالف نظریه‌ای است که استاد امام «شیخ محمد عبده» - خداوند رحمتش کناد - در تفسیر جزء عم به هنگام توضیح: ﴿مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ اظهار داشته است. چرا که نظریه او این است که چنین آیه‌ای شامل مسلمان و غیرمسلمان می‌گردد. در صورتی که نصوص دیگر، به صراحت این معنی و برداشت را مردود می‌شمارند و نفی می‌کنند. همچنین این آیه و آیاتی چون آن، با نظریه استاد شیخ مراغی - خداوند رحمتش کناد - نیز مخالف است. ما بدین امر در جزء عم، در جزء سی‌ام فی ظلال القرآن، اشاره کرده‌ایم.

این فرموده خداوند برای مسلمانان سنگین آمده است: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ، وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾.

هر کس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت (تا او را کمک کند و از عذاب خدا محفوظ گرداند). مسلمانان سرشت نفس انسانی را می‌شناختند، و می‌دانستند که قطعاً دچار لغزش و گناه می‌گردند، هر اندازه صالح و شایسته هم باشد، و هر قدر به انجام نیکی‌ها و خوبی‌ها دست یازد. آنان نفس بشری را خوب می‌شناختند و با ماهیت آن آشنا بودند. از اینجا بود که نفس خویشان را کاملاً می‌شناختند. خود را گول نمی‌زدند، و نفس را از ماهیت خویش بالاتر نمی‌گرفتند و فرییش نمی‌دادند. گناهان نفس را از جلو دیدگان خود بدور و مخفی نمی‌کردند. خویشان را به تباهل نمی‌زدند و ضعیفی را که چه بسا گریبانگیر نفس می‌گردید، نادیده نمی‌انگاشتند، و منکر آن نمی‌گشتند و چنین ضعیفی را نمی‌پوشاندند. لذا مسلمانان وقتی که دیدند برابر چنین نصوصی، هر کار بدی را که بکنند، در برابر آن کیفر و پادافره می‌بینند، به لرزه درآمدند و هراس ایشان را برداشت.

به ترس و هراس افتادند همچون کسی که هم اینک عملاً کیفر ببیند و به فرجام بد خود گرفتار آمده باشد و آن را لمس نموده باشد. یکی از ویژگی‌های مسلمانان این بود که آخرت را بدین گونه می‌دیدند، و انگار هم اینک بدان رسیده‌اند، و در دنیای اندیشه و خیال گمان می‌بردند که در صحنه آخرت قرار دارند و عملاً خوشیها و ناخوشیهای آنجا را لمس می‌کنند. نه این که آخرت را آینده انگارند و شکی در وقوع آن نداشته باشند و بس. این بود که مسلمانان به هنگام رویارویی با چنین وعید و تهدید مؤکدی، به لرزه افتادند!

امام احمد فرموده است: عبدالله پسر نضیر، و او از اسماعیل، و وی از ابوبکر پسر ابوزهر روایت کرده است که گفته است: «به من خبر رسید که ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای پیغمبر خدا! با توجه بدین آیه، رستگاری کی میسر خواهد بود؟ ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ. مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾. هر کار بدی که کرده باشیم کیفر آن را خواهیم دید ... پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: (عَفَرُ اللَّهِ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ، أَلَسْتَ تَرْضَى؟ أَلَسْتَ تَنْصَبُ؟ أَلَسْتَ تَحْزَنُ؟ أَلَسْتَ تُصِيبُكَ اللَّأْوَاءُ؟).

ای ابوبکر، خدا تو را ببخشایاد، مگر تو بیمار نمی‌شوی؟ مگر تو دچار رنج و زحمت نمی‌شوی؟ مگر تو غم‌زده نمی‌گویی؟ مگر شدت و محنت به تو روی نمی‌کند؟

گفتم: بلی. فرمود:

(فَهُوَ مَا تُحْزَوْنَ بِهِ).

این همان چیزهائی است که بدانها کیفرتان داده می‌شود.

حاکم این روایت را از طریق سفیان ثوری که از اسماعیل نقل کرده است، بیان داشته است.

ابوبکر پسر مردویه با سندی که آن را به ابن عمر نسبت داده است که او از ابوبکر صدیق روایت می‌نماید و می‌گوید: در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم که این آیه نازل شد:

﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ، وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ



وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٦﴾

پیغمبر ﷺ فرمود:

(أَلَا أَفْرِئُكَ آيَةَ تَزَلَّتْ عَلَيَّ؟)

آیا آیه ای را برای تو نخوانم که بر من نازل شده است؟  
ابوبکر صدیق می گوید: گفتم ای پیغمبر خدا آن را برای من تلاوت فرما ... (چون آیه را تلاوت فرمود) نمی دانم چرا احساس کردم که انگار پشتم می شکند! تا بدانجا که از درد آن روی زمین دراز کشیدم. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(مَا لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ؟)

ای ابوبکر تو را چه می شود؟

عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، ای پیغمبر خدا! آخر کدامیک از ما مرتکب بزه و گناه نشده است و کار ناپسند نکرده است؟! ما در برابر هر کار بد و زشتی که کرده ایم کیفر می بینیم! پس پیغمبر خدا ﷺ فرمود:  
(أَمَّا أَنْتَ يَا أَبَا بَكْرٍ وَأَصْحَابُكَ الْمُؤْمِنُونَ فَأَنْتُمْ تُحْجَرُونَ بِذَلِكَ فِي الدُّنْيَا، حَتَّى تَلْقُوا اللَّهَ لَيْسَ لَكُمْ ذَنْبٌ. وَأَمَّا الْآخَرُونَ فَيُجْمَعُ ذَلِكَ لَهُمْ حَتَّى يُحْجَرُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).  
اما تو ای ابوبکر، و یاران مؤمن تو، در برابر گناهان، در همین جهان کیفر داده می شوید. تا بدانجا که وقتی که به پیشگاه خدای می رسید، گناهی برایتان نمی ماند. ولی دیگران، گناهانشان رویهم گرد آورده می شود و در روز قیامت در برابر آنها کیفر داده می شوند. (ترمذی به همین شکل آن را روایت کرده است).

ابن ابوحاتم با سندی که داشته است از عائشه روایت نموده است که گفته است: گفتم ای پیغمبر خدا، من می دانم شدیدترین و تندترین آیه در قرآن کدام است. فرمود:

(مَا هِيَ يَا عَائِشَةُ؟)

ای عائشه، آن آیه کدام است؟

عرض کردم:

(مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُحْجَرُ بِهِ) است. فرمود:

(مَا يُصِيبُ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ، حَتَّى النَّكْبَةُ يَنْكَبُهَا).

هر مصیبتی که گریبانگیر بنده مؤمن گردد، حتی سنگی

که به پای او می خورد، در برابرش سزا و جزا دارد. (ابن جریر آن را روایت کرده است).

مسلم و ترمذی و نسائی، حدیثی را روایت می کنند از سفیان پسر عیینه - با سندی که داشته است - و او از ابوهریره رضی الله عنه نقل می کند که گفته است: وقتی که ﴿مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُحْجَرُ بِهِ﴾ نازل شد، مسلمانان ناراحت شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پدیشان فرمود:

(سَدُّوْا وَفَارِبُوا فَإِنَّ فِي كُلِّ مَا يُضَابُّ بِهِ الْمُسْلِمُ كَفَّارَةً. حَتَّى الشَّوْكَ يُشَاكِبُهَا وَالنَّكْبَةُ يَنْكَبُهَا).

بر حق و حقیقت استوار بمانید و استقامت داشته باشید، و میانه روی کنید و راه افراط و تفریط نپوئید. قطعاً هر بلا و مصیبتی که گریبانگیر مسلمان می گردد، مایه پاک و محو شدن گناهی می شود. حتی خاری که به پای مسلمان می خلد، و سنگی که به پای او می خورد.

به هر حال، این حلقه ای بود از حلقه های زنجیره پیدایش جهان بینی راستین ایمانی درباره کار و عمل، و سزا و جزای آن. از یک سو دارای اهمیت بسزائی در استواری دنیای اندیشه و استقامت جهان بینی است، و از دیگر سو در زندگی واقعی و عملی از اهمیت بسیاری برخوردار است. این آیه هستی مسلمانان را به تکان انداخت. دلهايشان از آن به لرزه درآمد. زیرا آنان کار را جدی می گرفتند، و صداقت وعده خدا را می دانستند و آن را حق و حقیقت تلقی می کردند. در حالی که هنوز در این جهان بودند، با فرجام آن جهان چنین وعده ای می زیستند، و خویششان را در آخرت می دیدند.

در خاتمه، پیرو مسأله کار و مزد، یا عمل و جزا در می رسد. ولی پیش از آن، پیرو شرک و ایمان به میان می آید، و همه چیزهایی را که در آسمانها و زمین است به خدا برمی گرداند و از آن او می داند، و بیان می دارد که خدا بر هر آنچه در این جهان است و هر آنچه در فراسوی آن جهان است، آگاهی و احاطه دارد:

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا﴾.

اثین اسلام، از آن او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. او صاحب و مالک هر چیز است. او بر هر چیز احاطه دارد و همه چیز را می‌پاید. او مراقب و مواظب هر چیزی است ... در پرتو این جهان‌بینی درون شایسته و بایسته می‌گردد. رفتار و کردار خوب و پسندیده می‌شود. زندگی روبراه و جهان اصلاح می‌گردد.

وَسَتَقْتُونَكَ فِي الْإِنْسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يَتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَّى الْإِنْسَاءِ الَّتِي لَا تُوْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَرَرَّعُونَ أَنْ تَنْكُحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿١٢٧﴾ وَإِنْ أَمْرَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٢٨﴾ وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ الْإِنْسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيزَلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٩﴾ وَإِنْ يَنْفَرَا بَعْضُ اللَّهِ كَلًّا مِنْ سَعْيِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ﴿١٣٠﴾ وَاللَّهُ مَافِي السَّمَوَاتِ وَمَافِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَافِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿١٣١﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَافِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٣٢﴾ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِخَآئِفٍ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا ﴿١٣٣﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدِ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿١٣٤﴾

از آن خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است (و باید خالصانه رو بدو کرد و نیاز از او جست. و از آنجا که تنها او خالق و صاحب همه چیز است) کاملاً آگاه از هر چیز است و آن را دقیقاً می‌پاید.

انحصار الوهیت خداوند سبحان، اغلب در قرآن همراه با انحصار یزدان در ملک و مملکت، و محافظت و مراقبت، و سلطه و قدرت است. زیرا توحید اسلامی تنها خدای را به یگانگی شناختن نیست و بس. بلکه توحید ایجابی، و توحید فاعلیت و تأثیر در هستی، و توحید سلطه و مراقبت را نیز به همراه دارد. یعنی باید معتقد شد که موجب و فاعل و مؤثر و صاحب سلطه در هستی تنها خدا است، و تنها او است که ناظر بر کل جهان و گرداننده آن است<sup>(۱)</sup>.

وقتی که انسان بداند که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، متعلق به یزدان است، و او آگاه از همه چیز است و همه چیز را می‌پاید، و چیزی از دایره دانش او بیرون نیست، و از سلطه او خارج نمی‌باشد، چنین چیزی انگیزه نیرومندی خواهد بود برای انسان که الوهیت و عبادت را خاص یزدان کند، و بکوشد با پیروی از برنامه خدا و اطاعت از فرمانش، او را راضی و خشنود سازد ... همه چیز مال خدا است ... همه چیز در دست قدرت او است ... او بر هر چیزی احاطه دارد و همه چیز را می‌پاید.

برخی از فلسفه‌ها توحید خدا را بیان می‌دارند، ولی بعضی از آنها اراده را از خدا سلب می‌کنند، و بعضی‌ها دانش را از یزدان سلب می‌نمایند. بعضی‌ها هم سلطه و قدرت را از خدا می‌گیرند، و بعضی‌ها ملک و مملکت را از چنگ او بدر می‌آورند ... و سایر توده‌های رویهم انباشته‌ای که «فلسفه‌ها» نامیده می‌شوند! از اینجا است که این گونه جهان‌بینی‌ها منفی هستند و در زندگی مردمان کارآئی ندارند، و تأثیری در رفتار و اخلاق آدمیزادگان نداشته، و ارزشی در جهان فکر و اندیشه ایشان، و قیمتی در جهان واقعی و عملی آنان ندارد ... تنها سخن و بس! بلی سخن فقط سخن! خدا از دیدگاه

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي ومقوماته» بخش نخست، فصل «ایجابیه»، چاپ دارالشروق.

این درس مکمل چیزهائی است که سوره بدانها آغازیده بود. از قبیل: چاره جوئی ته نشسته‌های جامعه جاهلی دربارهٔ امور زن و خانواده. رفتار با اشخاص ضعیف و ناتوان در جامعه، همچون یتیمان و کودکان. پاک سازی جامعهٔ مسلمانان از این رسوبات و ته نشسته‌ها. بر پا کردن و استوار داشتن خانه بر پایهٔ احترام زن و مرد، که هر یک از آن دو، نیمهٔ بشریت را تشکیل می‌دهند. رعایت مصالح شوهر و همسر. تقویت روابط خانواده و رفع اختلافاتی که در فضای خانواده پیدا می‌گردد، پیش از آن که بزرگ و بزرگتر شود و کار به قطع چنین روابطی گردد و خانه را بر سر ساکنان آن فرو افکند، بویژه بر سر کودکان ضعیف و ناتوانی که در نخستین پرورشگاه و کودکستان خود تازه پای گرفته‌اند و بالیدن آغازیده‌اند. برپاداشتن جامعه بر اساس رعایت ضعیفان در آن، تا چرخ زندگی تنها در دست زورمداران چیره دست نباشد و قانون جنگل بر مردمان حکومت نکند.

این درس، به چاره جوئی بعضی از این امور می‌پردازد، و آن را با نظام کلی جهان مرتبط می‌سازد ... مخاطب از این آیه‌ها درک می‌کند که کار مربوط به زنان و خانه و خانواده و ضعیفان جامعه، کار بسیار مهم و بزرگی است. واقعاً هم کار بس مهم و بزرگی است. در لابلای این جزء، و در دیباچهٔ جزء چهارم، چیزهای زیادی را گفته‌ایم دربارهٔ خانواده از دیدگاه اسلام، و دربارهٔ تلاشی که این برنامهٔ ربّانی برای رهائی جامعهٔ اسلام از ته نشسته‌های جاهلیت، و دربارهٔ الائی مقام روانی و اجتماعی و اخلاقی چنین برنامه‌ای، مقام بلند جامعهٔ مسلمانی که آن را بر همهٔ جامعه‌های پیرامون خود، و بر همهٔ جامعه‌های دیگری که متدین بدین دین نیستند و برابر این برنامه آموزش و پرورش نمی‌یابند، و در برابر نظام نادر آن کرنش نمی‌برند و اطاعت نمی‌کنند، تفوق می‌بخشد.

هم اینک آیه‌های این درس را بطور مشروح ذکر می‌نمایم:

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ. قُلِ: اللَّهُ يَفْتِيكُمْ فِيهِنَّ، وَ مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ الْأَلْفَىٰ لَا تُؤْتَوْنَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَلَا تَنْكِحُوهُنَّ، وَ الْمُسْتَغْفَيْنَ مِنَ الْوِلْدَانِ، وَ أَنْ تَقُولُوا لِيَلَيْتَنَاهُم بِالْقِسْطِ. وَ مَا تَعْمَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا﴾.

از تو دربارهٔ زنان سؤال می‌کنند و نظر می‌خواهند. بگو: خداوند دربارهٔ آنان به شما پاسخ می‌گوید، و برای شما روشن می‌سازد آنچه را که در قرآن (در زمینهٔ میراث ایشان) تلاوت می‌گردد، و نیز دربارهٔ زنان یتیمی سخن می‌راند که (به خاطر مال یا جمال) می‌خواهید با ایشان ازدواج کنید. ولی چیزی را که خداوند برای ایشان واجب نموده است (و مهریه نام دارد) بدیشان نمی‌پردازید، و همچنین راجع به کودکان کوچک و ناتوان سخن خواهد گفت (و از شما می‌خواهد که حقوق آنان را بپردازید، و) این که نسبت به یتیمان (بویژه در میراث و مهریه) دادگری کنید، و (بدانید که دادگری و نیکوکاری شما در حق زنان و یتیمان، بیمزد نمی‌ماند (و) هر کار خوبی را که بکنید خداوند از آن کاملاً آگاه است.

آیه‌هائی که در اوائل سوره دربارهٔ زنان نازل گردیده است، سؤالهائی و فتواهایی راجع به برخی از امورشان برانگیخت. پدیدهٔ پرسش مسلمانان و فتواهایشان دربارهٔ بعضی از احکام، پدیده‌ای است که معنی و مفهوم خاص خود را در جامعهٔ مسلمانان نوپا دارد، و می‌رساند که مسلمانان چه اندازه علاقه‌مند بودند که احکام آئین خود را راجع به مسائل زندگی بدانند. انتقال آنان از جاهلیت به اسلام، سخت درون ایشان را تکان داده بود. بگونه‌ای که دربارهٔ هر کاری که در جاهلیت انجام می‌دادند، شک می‌کردند و می‌هراسیدند، از ترس این که نکنند اسلام آن را منسوخ یا تعدیل کرده باشد. همچنین مسلمانان درخواست می‌کردند که حکم اسلام را دربارهٔ همهٔ چیزهائی بدانند که در زندگی

است که خدا بدیشان می‌ورزد، و رعایت و حفاظتی است که خدا از ایشان می‌کند. بدین منظور خداوند والا مقام خودش، بلی ذات یزدان سبحان پاسخ به پرسشهای دینی ایشان را عهده‌دار می‌گردد:

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ. قُلِ: اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ﴾.

از تو درباره زنان سؤال می‌کنند و نظر می‌خواهند. بگو: خداوند درباره آنان به شما پاسخ می‌گوید.

آنان از پیغمبر ﷺ فتوی می‌طلبند و پرسش می‌کنند، خداوند متعال خودشان لطف می‌کنند و به پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: بگو، خداوند درباره ایشان و درباره بقیه مسائلی که در آیه نامی از آنها رفته است، به شما پاسخ می‌گوید... این هم لطف ارزشمندی است که نمی‌توان اندازه آن را دانست و به ارزش آن پی برد. کسی به عطف توجهی می‌توان برد و بزرگداشتی را می‌توان فهمید که ذات خدا به گروه مؤمنان روا می‌بیند و خودش با آنان به سخن می‌پردازد، و ایشان را با چشم عنایت می‌پاید، و به پاسخ پرسشهایی مبادرت می‌فرماید که مسلمانان دارند، و به توضیح مسائلی می‌پردازد که آنان در زندگی نوین خود بدانها نیازمند می‌باشند!

پاسخ پرسشها توسط خدا، در اینجا واقعیت ته‌نشسته جاهلیتی را به تصویر می‌کشد که در جامعه مسلمانان برجای و ماندگار است. جاهلیتی که برنامه ریانی جامعه اسلامی را از آنجا برگرفته است و به بالا کشیده است. همچنین بیانگر این واقعیت است که رهنمودی که در اینجا صورت می‌گیرد، بسیار دلپسند و والا برای بالا بردن سطح زندگی جامعه اسلامی، و زدودن آن از همه ته‌نشستهای جاهلی است:

﴿قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ، وَ مَا يُنْزِلُ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي نِسَائِیَ النِّسَاءِ إِلَّا لَیْ لَا تُؤْتُوهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ، وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ. وَ الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ. وَ أَنْ تَقُولُوا لِلنِّسَائِیِ بِالْقِسْطِ﴾ ...

بگو: خداوند درباره آنان به شما پاسخ می‌گوید، و برای

روزانه ایشان پیش می‌آمد. این بیداری و این علاقه آنان به تطبیق دادن احوال خود با احکام اسلام، عنصر برجسته‌ای در این دوره از زمان است. گرچه هنوز برخی از ته‌نشستهای آداب و رسوم جاهلی در زندگانی ایشان، بر جای و ماندگار بود. اما مهم رغبت راستین نیرومندی بود که به تطبیق احوال خود با احکام اسلام داشتند، و با همین روحیه کاوشگرانه درباره بعضی از احکام پرس و جو می‌کردند. پرسش و پژوهش ایشان هم تنها محض پرسش و پژوهش یا تنها به خاطر دانستن و شناختن و افزایش فرهنگ و فرزاندگی خود نبود و پس، همانگونه که امروزه سؤالهای فقهی و پرسشهای احکام دینی که از مفتیان و قاضیان می‌شود تنها سؤال به خاطر سؤال، و پرسش محض دانستن است، نه عمل کردن بدانها!

مسلمانان نیازمند آشنائی با احکام دین خود بودند، زیرا احکام دینی سازمان زندگی نوین آنان را تشکیل می‌داد. برای آشنائی با احکام حرص و جوش بسیار داشتند، و اشتیاق و حرارت فراوانی برای کسب چنین آگاهی و شناختی از خود نشان می‌دادند. چون هدفشان از آگاهی و شناخت احکام، ایجاد تطابق میان واقعیت زندگیشان با احکام دینیشان بود. آنان می‌خواستند از جاهلیت ببرند و جامعه جاهلیت از تن بدر کنند. از همه تقالید و عادات و اوضاع و احکامی که در زمان جاهلیت موجود بود، هراس و وحشت داشتند. در ضمن به ارزش تغییر کاملی که اسلام در زندگیشان پدید آورده بود، سخت دل‌بستگی داشتند و واقعاً بدان عشق می‌ورزیدند. به عبارت روشن‌تر و تعبیر دقیق‌تر، مسلمانان ارزش این تولّد جدیدی را می‌دانستند که توسط اسلام نصیب ایشان شده بود، و به این نوزائی دل می‌دادند و در راه آن سر و جان و مال فداء می‌کردند.

در اینجا پاداش چشم به الطاف خدا دوختن آنان، و اجزای عشق و علاقه گرمشان، و صدق ارادتشان در پیروی از اسلام را می‌بینیم ... پاداش همه اینها، عنایتی

شما روشن می‌سازد آنچه را که در قرآن (در زمینه میراث ایشان) تلاوت می‌گردد، و نیز درباره زنان یتیمی سخن می‌راند که (به خاطر مال یا جمال) می‌خواهید با ایشان ازدواج کنید. ولی چیزی را که خداوند برای ایشان واجب نموده است (و مهریه نام دارد) بدیشان نمی‌پردازید، و همچنین راجع به کودکان کوچک و ناتوان سخن خواهد گفت (و از شما می‌خواهد که حقوق آنان را بپردازید، و) این که نسبت به یتیمان (بویژه در میراث و مهریه) دادگری کنید، و (بدانید که) دادگری و نیکوکاری شما در حق زنان و یتیمان، بیمزد نمی‌ماند).

علی پسر ابوطلحه از ابن عباس درباره این آیه روایت می‌کند که: چه بسا مردی در جاهلیت دخترک یتیمی در خانه‌اش می‌زیست. جامه‌اش را بر او می‌انداخت. وقتی که به چنین کاری دست می‌زد، دیگر کسی نمی‌توانست هرگز با چنین دختری ازدواج کند. اگر چنین دختری زیبا می‌بود و آن مرد فریفته او می‌گردید، با وی ازدواج می‌کرد، و ترکه و دارائی دختر را می‌خورد. اگر هم زشت می‌بود تا آخر عمر نمی‌گذاشت مردی به خواستگاری او بیاید و با وی ازدواج نماید! هنگامی که دختر می‌مرد، ترکه او را به ارث می‌برد. خدا چنین کاری را حرام فرمود و از انجام آن نهی کرد ... درباره این گفته: ﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ﴾ کودکان کوچک و ناتوان هم گفته است: در زمان جاهلیت به کودکان و دختران ارث نمی‌دادند. این است معنی: ﴿وَلَا تُؤْتُوهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ﴾ چیزی را که خداوند برای ایشان واجب نموده است، بدیشان نمی‌پردازید. خدا از این کار هم نهی فرمود، و برای هر یک از آنان سهم لازم را تعیین کرد و فرمود: نرینه دو برابر مادینه، کوچک یا بزرگ باشد، ترکه می‌برد.

سعید پسر جبیر درباره فرموده خداوند متعال: ﴿وَأَنْ تَقُولُوا لِنِسَائِنَا بِالْقِسْطِ﴾ این که نسبت به یتیمان دادگری کنید گفته است: اگر دختر، زیبا می‌بود، مرد می‌گفت: تو را به ازدواج خود درآوردم، و از آن خویش

کردم! اگر هم زشت می‌بود و دارائی و اموالی نمی‌داشت، دختر را به ازدواج دیگران درمی‌آورد و مهریه او را می‌گرفت و می‌خورد.

از عائشه - رضی الله عنها - روایت شده است که گفته است از: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ. قُلِ: اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ﴾. از تو درباره زنان سؤال می‌کنند و نظر می‌خواهند. بگو: خداوند درباره آنان به شما پاسخ می‌گوید تا می‌رسد به این فرموده خداوند: ﴿وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ می‌خواهید با ایشان ازدواج کنید. درباره این مسأله است که چه بسا مردی دخترکی یتیم در خانه‌اش می‌زیست و او سرپرست و وارث او می‌گردید. زن او را در دارائی خویش شریک می‌کرد، حتی در نخلستانی که می‌داشت. اغلب مرد نمی‌خواست او را به ازدواج خود درآورد، و نمی‌خواست او را به ازدواج مرد دیگری درآورد تا مرد دوم شریک مرد اول نشود در دارائی و اموالی که زن او را در آن شریک کرده بود. بدین وسیله زن را از ازدواج بازمی‌داشت و از زناشویی بی‌بهره می‌کرد. این آیه در این باره نازل شده است. (بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند).

وهب گفته است: یونس از ابن شهاب، و او از عروه پسر زبیر روایت کرده است که گفته است: عائشه بیان کرده است: «بعد از این آیه، مردمان از پیغمبر خدا ﷺ درباره زنان سؤالاتی می‌کردند. خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ. قُلِ: اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ، وَ مَا يُثَلِّ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ﴾.

از تو درباره زنان سؤال می‌کنند و نظر می‌خواهند. بگو: خداوند درباره آنان به شما پاسخ می‌گوید، و برای شما روشن می‌سازد آنچه را که در قرآن (در زمینه میراث ایشان) تلاوت می‌گردد.

عائشه گفته است: معنی «آنچه در قرآن تلاوت می‌گردد» آیه آغازین همین سوره است که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي النِّسَاءِ فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ ...

کودکان بود. جهان‌بینی قبیله‌گری، به جنگجویان قبیله همه چیز را می‌داد، ولی برای ضعیفان و ناتوانان چیزی در نظر نمی‌گرفت.

این تقلید زشت ابتدائی و ناروای اجتماعی بود که اسلام با آنها به مبارزه برخاست و آنها را دگرگون کرد. بجای آنها آداب و رسوم انسانی مترقیانه‌ای گذاشت، آداب و رسومی که - همانگونه که گفتیم - تنها جهشی، و یا نهضتی در جامعه عربی نبود و بس. بلکه در حقیقت پیدایش حیات دیگری، و تولّد جدیدی بود. همچنین حقیقت راستینی بود که با حقیقت دروغین جاهلی، کاملاً فرق داشت. چیز مهمی که بنگاریم، این است که: این پیدایش حیات نوین، تغییر و تبدیلی نیست که مسبوق به گامهای نخستین و مقدمات پیشین بوده و پله پله بدین حالت پای نهاده باشد. یا حالتی نیست که جهشی از یک واقعیت مادی در زندگی این ملت ناگهان بر جوشیده باشد.

انتقال از اقامه حقوق ارث و مالکیت استوار بر بنیاد حق جنگجو، به اقامه حقوق بر بنیاد حق انسانی، و دادن حقوق ویژه کودکان و دخترکان یتیم و زنان به خودشان، به خاطر انسانیت آنان، نه به خاطر جنگجویی جنگجویان بوده است. این انتقال هم بدان خاطر انجام پذیرفته است که جامعه وضع مستقرّ و منظمی پیدا کرده است و در این شرائط جنگجویان ارزشی برایشان نمانده است، و بدین سبب حقوقی که دریافت می‌کرده‌اند قطع می‌شود، چون دیگر نیازی برای امتیاز دادن بدانان احساس نمی‌شود.

هرگز! هرگز! اصلاً این چنین نیست. چرا که جنگجویان در عهد جدید هم ارزش خود را به تمام و کمال داشتند، و بدیشان کاملاً نیاز بود ... اما آنچه بود، اسلام بود. اسلام تولّد تازه انسان بشمار می‌آمد. تولّد تازه‌ای که از لابلای کتاب بزرگی، و از لابلای برنامه سترگی بردمید، و جامعه تازه نوری را در همان سرزمین و در همان شرائط پابرجا و استوار داشت، بدون این که انقلابی در تولید و ابزار آن، و یا در ماده و خواص آن

و اگر ترسیدید که درباره یتیمان نتوانید دادگری کنید (و دچار گناه بزرگ شوید، از این هم بترسید که نتوانید میان زنان متعدّد خود دادگری کنید و از این بابت هم دچار گناه بزرگ شوید. ولی وقتی که به خود اطمینان داشتید که می‌توانید میان زنان دادگری کنید و شرائط و ظروف خاصّ تعدّد ازدواج مهیا بود) با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید، ازدواج کنید...

(نساء/۳)

با همین سند، عائشه گفته است: مراد از رغبتی که در: ﴿وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ می‌خواهید با ایشان ازدواج کنید رغبتی است که چه بسا مردی نمی‌خواست با دخترک یتیمی که در خانه‌اش پرورش یافته بود به سبب کمی دارائی یا نبودن زیبایی، ازدواج نماید. به وسیله قرآن نهی شدند از این که با چنین دخترکان یتیمی به خاطر مال یا جمال ازدواج کنند، مگر این که علاقه‌مند به ازدواج بوده و با آنان راه عدالت و دادگری در پیش گیرند.

از این روایتها، و از نصّ قرآنی پیدا است که اوضاع و احوال در جاهلیت نسبت به دخترکان نوجوان یتیم به چه شکلی و بر چه روالی بوده است! چه بسا دخترک یتیمی، گرفتار حرص و آز و کم و کاست سرپرست خود می‌گردید. حرص و آز نسبت به دارائیش، و کم و کاست و زیان و ضرر نسبت به مهریه‌اش ... اگر با او ازدواج می‌کرد، هم دارائیش را می‌خورد و هم مهریه‌اش را حیف و میل می‌نمود. اگر هم به خاطر زشتی دخترک، سرپرست او با او ازدواج نمی‌کرد، او را سراپا زیانمند می‌ساخت. چرا که نمی‌گذاشت دخترک ازدواج بکند تا کسی پیدا نشود که دارائی دخترک یتیم را از دست او بیرون بیاورد و در آن شریک او گردد.

کار کودکان و زنان هم از این بهتر نیست. زیرا آنان را از ترکه محروم می‌ساختند، به بهانه این که ایشان قدرت و زوری ندارند که با آن از میراث خود دفاع کنند، و جنگجو هم نیستند! پس حق ندارند ترکه‌ای دریافت دارند! این، دیدگاه قبیله‌گری درباره زنان و

روی دهد. بلکه تنها انقلابی که روی داد، انقلاب در جهان‌بینی بود و بس، و تولّد جدید هم از آن برآمد. واقعاً برنامه قرآنی مبارزه کرد، مبارزه طولانی برای این که بتواند آثار جاهلیّت را از صفحه درونها بزداید، و نشانه‌های آن را از پهنه اوضاع و احوال بیرون پاک نماید، و نشانه‌های اسلامی را بر صفحه درونها نقش کند، و بر پهنه اوضاع و احوال، خطّ و نشان اسلامی را بکشد. از حقّ نگذریم ته‌نشستهای جاهلی هم پیوسته مقاومت می‌کرد، و در برخی از حالات فردی، خودنمایی می‌نمود، یا می‌کوشید که به شکل‌های گوناگون از خود بگوید و خود را نشان دهد.

مهمّ این است بدانیم: برنامه منزل از آسمان، و جهان‌بینی که این برنامه آن را پدید آورده بود، این دو تا بودند که پیوسته با «واقعیت مادی» مبارزه می‌کردند و آن را تعدیل و تبدیل می‌نمودند. اما هرگز چنین نبوده است که واقعیت مادی یا «ضد» نهفته در آن، و یا دگرگون و سائل تولید ... و یا چیز دیگری از این «دیوانگی مارکسیستی» مقتضی و خواستار تغییر جهان‌بینی‌ها و برنامه‌های زندگی و اوضاع و احوال گردند، تا با این تغییر و تبدیلی که ابزار کار و سائل تولید آن را واجب می‌گرداند، هماهنگ و هم‌آوا شود.

در زندگی این ملت تنها چیز تازه‌ای بود و بس! چیزی که از جهان بالا و ملاً اعلیٰ بر آنان فرود آمده بود. دل‌ها و جان‌ها پذیرای آن شده بودند و پاسخش گفته بودند. زیرا این چیز نفیس و ارمغان آسمانی، در میان دل‌ها و جان‌ها با ذخیره فطرت به سخن می‌پرداخت. ذخیره‌ای که یزدان آن را در فطرت به ودیعت نهاده است. از اینجا بود که چنین تغییری رخ داد، و این تولّد تازه انسان صورت گرفت. تولّدی که در آن سیماهای زندگی جملگی دگرگون گردید. دگرگونی در هر زاویه‌ای از زوایای زندگی رخ داد. همه سیماهایی که در جاهلیّت معهود و مشهود بود، کاملاً متحوّل و متغیّر شد.

میان سیماهای تازه و سیماهای کهنه، چه کشمکش‌ها و گیر و دارهایی که درگرفت! چه دردها و رنج‌هایی که

زایمان تولّد جدید داشت! چه آه‌ها و ناله‌ها و نیش‌ها و زخم‌هایی که قربانی‌ها و فداکاری‌ها به همراه داشت! پلی همه اینها بود، اما سرانجام انقلاب همه جانیه‌ای پیدا و تولّد تازه‌ای هویدا شد. چیزی که موجب این تولّد جدید بود و فقط و فقط او مؤثر بود و بس، رسالت آسمانی و جهان‌بینی اعتقادی بود. موج این تولّد جدید به جامعه اسلامی بسنده نکرد، بلکه همه جامعه‌های انسانی را در بر گرفت.<sup>(۱)</sup>

این نصّ قرآنی که در آن خدا برای مؤمنان فتویٰ می‌دهد درباره آنچه که از پیغمبر ﷺ راجع به امور زنان، فتویٰ خواسته بودند به پایان می‌آید. در آن، حقوق دخترکان یتیم و کودکان کوچک و ضعیف بیان می‌گردد. در آخر آن، همه این حقوق و همه این توجیهات پیوند می‌خورد به سرچشمه‌ای که این برنامه از سوی او آمده است:

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا﴾.

هر کار خوبی را که بکنید خداوند از آن کاملاً آگاه است. هر کار خوبی که انجام بشود، مجهول نمی‌ماند، و هدر نمی‌رود. بلکه در پیشگاه خدا نوشته می‌شود. کار خیری هم که در پیشگاه خدا نوشته شود، هرگز ضائع نمی‌شود و برباد نمی‌رود.

این واپسین مرجعی است که مؤمن کار خود را بدان برمی‌گرداند، و آخرین جهتی است که مسلمان محض رضایت آن به تلاش می‌ایستد و اندیشه‌اش را متوجّه آن می‌کند. نیروی این مرجع، و سلطه این مصدر، همان چیزی است که بدین رهنمودها و بدین برنامه، در دل‌ها و جان‌ها و احوال و اوضاع و حیات و زندگی، قوّت و قدرت و شوکت و عظمت ویژه خود می‌بخشد.

مهمّ این نیست که رهنمودهایی فراهم آورده شود، و برنامه‌هایی ابداع گردد، و مقرّراتی نوشته شود. بلکه مهمّ سلطه و قدرتی است که این رهنمودها و برنامه‌ها و

۱- مراجعه شود به کتاب: «هذا الدین» همچنین «فی ظلال القرآن»

تفسیر سورة «عبس» جزء سی‌ام.



الْبَيْلِ، فَتَدْرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ. وَإِنْ تُضِلُّوهَا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً. وَإِنْ يَتَّقُوا اللَّهَ يَغْفِرَ اللَّهُ كَلَّاً مِّنْ سَعَتِهِ. وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعاً حَكِيماً ﴿٢٤٠﴾

هرگاه همسری دید که شوهرش (خویشتن را بالاتر از او می گیرد و از انجام امور خانوادگی) سرباز می زند و (یا با او نمی سازد و از او) رویگردان است، بر هیچیک از آن دو گناهی نیست این که (بکوشند به وسیله صرف نظر کردن زن از برخی از مخارج و همبستری با خود) میان خویشتن صلح و صفا راه بیندازند، و صلح (همیشه از جنگ و جدائی) بهتر است. (سرچشمه بسیاری از نزاعها بخل است) و انسانها با بخل سرشته شده اند (و مال دوستی خصلت ذاتی و دائمی بشر است و باید پیوسته با آن مبارزه و پیکار کرد) و اگر نیکوکاری و نیک رفتاری کنید و (با زنان بسازید و به بهترین وجه با آنان معامله کرده و با ترک ستمکاری و بدرفتاری با ایشان) پرهیزگاری کنید، بیگمان خداوند از آنچه می کنید بس آگاه است (و پاداش شما را چنانکه باید می دهد). شما نمی توانید (از نظر محبت قلبی) میان زنان دادگری (کامل) برقرار کنید، هر چند هم (در این راه به خود زحمت دهید و) همه کوشش و توان خود را بکار برید. ولی (از زنی که میانه چندان با او ندارید) بطور کلی دوری نکنید، بدانگونه که او را به صورت زن معلقه ای درآورید (که بلا تکلیف بوده و نه شوهردار و نه بی شوهر بشمار می آید). و اگر صفا و صمیمیت (میان خود) راه بیندازید (و جور و جفا و کدورت پیشین را ترک گوئید و با اصلاح حال و دادگری پیش گرفتن) پرهیزگاری کنید، (خداوند از تقصیر و لغزش شما می گذرد) چرا که خداوند بس آمرزندهٔ مهربان است. و اگر (راهی برای صلح و سازش نیافتند و جز نفرت نیفزودند و کار بدانجا رسید که) از هم جدا شوند، خداوند هر یک از آنان را با فضل فراوان و لطف گسترده خود بی نیاز می کند (و بدین شوهری بهتر از شوهر نخستین، و بدان همسری بهتر از همسر پیشین عطاء می کند) و خداوند دارای فضل و رحمت فراوان

مقرّرات، بر آن تکیه می زنند. سلطه و قدرتی که این رهنمودها و برنامه ها و مقرّرات، توانائی و گذرائی و کارآئی خود را در دلها و جانهای انسانها، از آن دریافت می دارند.

فرق بسیار است میان رهنمودها و برنامه ها و مقرّراتی که انسانها آنها را از یزدان توانا و بزرگوار دریافت می دارند، با رهنمودها و برنامه ها و مقرّراتی که انسانها آنها را از بندگانی همسان خود دریافت می کنند ... تازه این رهنمودها و برنامه ها و مقرّرات، با آن رهنمودها و برنامه ها و مقرّرات، به فرض از هر جهتی و در هر صفتی، مساوی و برابر بوده، و به اوج و فراز یکسانی رسیده باشند. هر چند روشن است که این فرض، فرض محالی است، هان! کافی است که ما انسانها بدانیم که این سخن از جانب چه کسی شرف صدور پیدا کرده است و به کرة زمین نازل شده است، تا مقامی در دلها و جانهایمان بدان عطاء کنیم که سزاوار آن است ... آیا در دلها و جانهای ما، سخن یزدان سبحان دارای تأثیر و کارآئی بیشتر است، و یا سخن ایشان که زادهٔ انسان است و گرفتار نسیان؟! \*

بعد از این، همگام با مقرّرات اجتماعی راجع به محیط خانواده، گام دیگری را به جلو برمی داریم. خانواده ای که در دامن جامعهٔ اسلامی، آن هم با برنامهٔ ربّانی پرورش یافته است و سر و سامان گرفته است. برنامه ای که از جهان بالا و از سوی خداوند تعالی نازل شده است. از آن نوع خانواده هایی نیست که با برنامه ای پرورش پیدا کند که ساخته و پرداختهٔ عوامل تحوّل و دگرگونی زمینی در جهان ماده، یا در دنیای تولید است:

﴿وَإِنْ أَمْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً، فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحاً. وَالصُّلْحُ خَيْرٌ. وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ. وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً. وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ - وَلَوْ حَرَضْتُمْ - فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ

(در حق بندگان است و کارهای ایشان را از روی حکمت می گردانند. چرا که) حکیم است.

برنامه ربانی، پیش از این، حالت ناسازگاری و گریز پائی زن را به رشته سخن درآورده است، و مقررات لازم را برای حفظ هستی خانواده - در سرآغاز این جزء - بیان داشته است. هم اینک سر رشته سخن را بدست می گیرد و حالت ناسازگاری و گریز پائی مرد را به تصویر می کشد، و از حالتی سخن می راند که امکان وقوع ناسازگاری و گریز پائی از جانب شوهر باشد، و چنین حالتی امنیت همسر و کرامت و احترام او را و امنیت خانواده را بطور کلی در معرض خطر بیندازد... دلها دگرگون می شوند. فکرها و فهمها تغییر می پذیرند. اسلام هم برنامه زندگی است و به چاره جوئی هر جزئی از آن می پردازد، و از هر چیزی که در زندگی پیش آید - در دائره اصول و ارکان و رهنمودهای خود، و در حوزه نقشه جامعه ای که خودش آن را ترسیم می کند و می کشد، و چنین جامعه ای را برابر آن پدید می آورد - سخن می راند و ارائه طریق می کند.

هنگامی که زن بترسد از این که بدو جفا شود و مورد بی مهری قرار گیرد، و این جفا و بی مهری به طلاق منتهی گردد که مبغوض ترین حلال در پیشگاه خدا است، یا کار به نوعی از اعراض و رویگردانی بکشد که او را پا در هوا کند و بسان زن معلقه ای درآورد. یعنی نه همسر بشمار آید و نه زن مطلقه ای که آزاد و رها باشد. در این چنین تنگنائی گناهی بر او و بزهی بر شوهر او نخواهد بود اگر زن از بخشی از واجبات مالی یا واجبات زندگی بگذرد. مثلاً از قسمتی یا از همه نفقه واجبی که بر شوهر دارد، صرف نظر کند. یا اگر شوهرش همسر دیگری داشته باشد و دل بدو داده باشد، و این زن هم پیر و فرتوت بوده و رونق و نشاط و جاذبیت زناشویی را از دست داده باشد، از نوبت همبستری با خود گذشت نماید ... همه این چیزها وقتی است که زن با اختیار کاملی که داشته باشد، و برابر حساب و کتابی

که با توجه به شرائط کرده باشد، متوجه گردد که پذیرش این امر برای او بهتر و محترمانه تر از طلاق است:

﴿وَإِنْ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ بَعْثِهَا نُسُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا، فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا﴾.

هرگاه همسری دید که شوهرش (خویشتن را بالاتر از او می گیرد و از انجام امور خانوادگی) سرباز می زند و (یا با او نمی سازد و از او) رویگردان است، بر هیچیک از آن دو گناهی نیست این که (بکوشند به وسیله صرف نظر کردن زن از برخی از مخارج و همبستری با خود) میان خویشتن صلح و صفا راه بیندازند.

این صلح، همان صلحی است که بدان اشاره کردیم ... سپس روند قرآنی، پیروی بدنبال حکم می آورد و می فرماید: صلح بطور کلی، بهتر و نیک تر از جنگ و ستیزه گری و جفا پیشه بودن و ناسازگاری و گریز پائی کردن و طلاق دادن و طلاق گرفتن است:

﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾.

صلح (همیشه از جنگ و جدائی) بهتر است. نسیمی از گذشت و بخشش و انس و الفت بر دل هائی وزیدن می گیرد که جفا و بی مهری و ناسازگاری و نامهربانی، بدانها خزیده است. آن دل هائی که می خواهند ارتباط زناشویی برقرار بماند، و پیوند همسری نگسلند. اسلام با انسان چنانکه هست رفتار می کند. اسلام با همه وسائل مؤثری که در اختیار دارد، می کوشد انسان را به بالاترین سطحی برساند که طبیعت و فطرتش توان و آمادگی رسیدن بدانجا را دارد. هرگز هم حدود پذیرش و شایانی این طبیعت و فطرت را نادیده نمی گیرد و نمی کوشد که انسان را به انجام کاری و چیزی وادارد که تاب و توان آن را ندارد. اسلام هرگز به مردم نمی گوید: سرتان را به دیوار بزنید، چون من این را می خواهم و بس! چه بتوانید و چه نتوانید!

اسلام هیچوقت فریاد نمی زند که آی انسان! به ضعف و قصور خود بسنده کن، و بر سستی و ناتوانی خود بمان! وقتی که انسان در گِل و لای دست و پا می زند و می لولد و غلط می خورد، سرود تمجید برای او سر

شوهرش زن دیگری داشته باشد که محبوب و دلربا بوده، و زن نخستین سرزندگی یا جاذبیت آن چنانی نداشته باشد که این بخل در احساسات و افکار را بگونه‌ای ارضاء کند که پیوند ازدواج به وسیله آن نگسلد و بر جای بماند!

به هر حال، کار به همسر واگذار است و آنچه او بخواهد و مصلحت بداند، انجام می‌پذیرد. برنامه رسانی او را وادار به انجام چیزی نمی‌کند. تنها بدو اجازه می‌دهد که آنچه می‌خواهد بکند. همچنین بدو آزادی رأی و اندیشه می‌دهد تا هرگونه که برای خود مصلحت می‌بیند عمل کند.

در همان حال برنامه اسلامی این گونه با بخل برخورد می‌نماید، آن را همه جوانب نفس انسانی بشمار نمی‌آورد و دست بسته در کنار آن نمی‌ایستد. بلکه با آهنگ دیگری او را فریاد می‌دارد، و نغمه دیگری را برای او ساز می‌کند و می‌نوازد:

﴿وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾.

اگر نیکوکاری و نیک رفتاری کنید و (با زنان بسازید و به بهترین وجه با آنان معامله کرده و با ترک ستمکاری و بدر رفتاری با ایشان) پرهیزکاری کنید، بیگمان خداوند از آنچه می‌کنید بس آگاه است (و پاداش شما را چنانکه باید می‌دهد).

نیکوکاری و نیک رفتاری، و تقوا و پرهیزگاری، در نهایت ملاک کار هستند. از این دو تا چیزی از دارنده آنها کم و کاستی نمی‌گیرد، زیرا خدا آگاه از هر آن چیزی است که یکایک آدمیزادگان انجام می‌دهند، و می‌داند انگیزه این کار و نهان آن چیست ... انسان مؤمن را با واژه‌های نیکوکاری و نیک رفتاری و تقوا و پرهیزگاری فریاد زدن، و صدای «خدا می‌داند هر آنچه را که می‌کنید» را به ژرفای جان او رساندن، فریاد مؤثری است، و صدائی است که باید شنید و پاسخ آن گفت. بلکه فریاد مؤثر تنها این است، و صدای شنیدنی و پاسخ گفتنی فقط همین است.

نمی‌دهد و چکامه آفرین برای وی نمی‌خواند، به بهانه این که: انسان همین است و سرشت او بر این است! همچنین اسلام گردن انسان را با ریسمانی به جهان بالا نمی‌بندد و او را میان زمین و آسمان آویزان نمی‌سازد تا تاب بخورد و پا در هوا بماند. به بهانه این که رفعت و عظمت این است، و وامقامی و صدرنشینی این چنین است!

اسلام میانه‌رو است. اسلام همگام با فطرت است. اسلام ایدئالیسم رئالیسم، یعنی آرمان‌گرایی واقع بین است. یگانه دیگر: اسلام رئالیسم ایدئالیسم، یعنی واقع بین آرمان‌گرا است ... اسلام با انسان به عنوان انسان رفتار می‌کند. انسان آفریده شگفتی است. تنها انسان است که پاهای خود را بر زمین می‌گذارد، ولی روح خود را در آسمان به پرواز درمی‌آورد. اما در یک لحظه هم روح او از پیکر او جدا نمی‌گردد. به لاشه‌ای افتاده بر زمین، و روحی در آسمان، تبدیل نمی‌شود. در اینجا، با همین حکم، اسلام با این انسان رفتار می‌کند، و در این جولانگاه یکی از ویژگیهای او را ذکر می‌فرماید:

﴿وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾.

انسانها با بخل سرشته شده‌اند (و مال دوستی خصلت ذاتی و دائمی بشر است و باید پیوسته با آن مبارزه و پیکار کرد).

یعنی بخل پیوسته در نفسها آماده است. همیشه در درونها بر جا است، بخل با همه انواع خود. بخل در مال. بخل در احساسات و افکار. گاهی در زندگی شوهر و همسر، اسباب و عللی انباشته می‌گردد یا پیش می‌آید که چنین بخلی را در درون شوهر نسبت به همسرش برمی‌انگیزد. همسر از مقداری از مانده مهریه خود یا از نفقه و مخارج خویش صرف نظر می‌کند تا این حس بخل در مال را ارضاء سازد، و بدین وسیله پیوند ازدواج بر جای بماند و نگسلد. گاهی این صرف نظر، متوجه نوبت همبستری می‌گردد. همسر از نوبت همبستری زناشویی خود می‌گذرد، در صورتی که

خداوند فقط زمام این خواستها و کششها را به دست انسان داده است. زمام را به دست او داده است تا تنها حرکت آنها را کنترل کند و نظم و ترتیب بخشد، نه این که آنها را بکشد و نابودشان گرداند.

از جمله این خواستها و کششها این است که دل انسان به یکی از همسران بگراید و بر سایر همسران دیگر ترجیح دهد. این هم گرایشی است که انسان نمی تواند نه جلو آن را بگیرد، و نه آن را از دل بیرون کند و بزدايد، و نه آن را بکشد و نابودش گرداند. پس چه باید بکند؟ اسلام انسان را در مقابل کاری که نمی تواند جلو آن را بگیرد، مورد حساب و کتاب قرار نمی دهد. انجام چنین کاری را گناهی بر او نمی داند. او را هم میان کشش و گرایشی که توان جلوگیری از آن را ندارد، و میان کاری که اصلاً طاقت و قدرت آن را ندارد، پریشان و دل آشفته رها نمی کند. بلکه آشکارا به مردمان می فرماید که آنان هرگز نمی توانند میان زنان دادگری کنند، هر چند که تلاش و تکاپو ورزند و حرص و آز نشان دهند، زیرا کاری است بیرون از اراده و اختیار ایشان ... اما کار دیگری در میان است و در دائره توان آنان قرار دارد. آن کار، دادگری در رفتار با زنان، و عدالت در نوبت هم خوابگی با ایشان، و بالأخره دادگری کردن در همه حقوق زناشویی، حتی در لبخند زدن بر آنان، و سخن خوش گفتن با ایشان ... اینها چیزهایی است که از ایشان خواسته می شود. این همان زمایی است که به دست ایشان داده شده است و با آن می توانند کشش دل را تنظیم کنند، و اسب آرزو را با دهنه زدن برانند، نه این که آن را بکشند.

﴿فَلَا تَمْلُوا كُلَّ الْمَلِ، فَتَذَرُوهَا كَالْمَعْلَقَةِ﴾.

ولی (از زنی که میانه چندان با او ندارید) بطور کلی دوری نکنید، بدانگونه که او را به صورت زن معلقه ای درآورید (که بلا تکلیف بوده و نه شوهردار و نه بی شوهر بشمار می آید).

از این بی مهری و دوری، نهی شده است، بی مهری و دوری در رفتار آشکار، و بی مهری و دوری که یکی

بار دیگر خویشتن را در پیشگاه برنامه ممتاز و یگانه می بینیم. بدانگاه که با ایدئالیسم رئالیسم، یعنی آرمان گرایی واقع بینانه، یا به عبارت دیگر: با رئالیسم ایدئالیسم، یعنی واقع بینی آرمان گرایانه، با ذات انسان، و شرائط زندگی انسانی، رویاروی می شود، و به ترکیب بند وجود دو بُعدی شگفت منحصر او اعتراف می کند:

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ - وَلَوْ حَرَصْتُمْ - فَلَا تَمْلُوا كُلَّ الْمَلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمَعْلَقَةِ. وَإِنْ تُضِلُّوهَا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً. وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كِلَا مَنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعاً حَكِيماً﴾.

شما نمی توانید (از نظر محبت قلبی) میان زنان دادگری (کامل) برقرار کنید، هر چند هم (در این راه به خود زحمت دهید و) همه کوشش و توان خود را بکار ببرید. ولی (از زنی که میانه چندان با او ندارید) بطور کلی دوری نکنید، بدانگونه که او را به صورت زن معلقه ای درآورید (که بلا تکلیف بوده و نه شوهردار و نه بی شوهر بشمار می آید). و اگر صفا و صمیمیت (میان خود) راه بیندازید (و جور و جفا و کدورت پیشین را ترک گوئید و با اصلاح حال و دادگری پیش گرفتن) پرهیزگاری کنید، (خداوند از تقصیر و لغزش شما می گذرد) چرا که خداوند بس آمرزنده مهربان است. و اگر (راهی برای صلح و سازش نیافتند و جز نفرت نیفزودند و کار بدانجا رسید که) از هم جدا شوند، خداوند هر یک از آنان را با فضل فراوان و لطف گسترده خود بی نیاز می کند (و بدین شوهری بهتر از شوهر نخستین، و بدان همسری بهتر از همسر پیشین عطاء می کند) و خداوند دارای فضل و رحمت فراوان (در حق بندگان است و کارهای ایشان را از روی حکمت می گرداند. چرا که) حکیم است.

خداوند که انسان را آفریده است، می دانسته است که انسان از روی سرشتی که دارد دارای خواستها و کششهایی است که قادر بر آنها نیست. از اینجا است که

﴿اَللّٰهُمَّ هٰذَا قِسْمِيْ فِیْمَا اَمْلِكُ. فَلَا تَلْمِزْنِیْ فِیْمَا تَمْلِكُ وَلَا اَمْلِكُ﴾.

پروردگارا! این وظیفه من بود در کاری که می توانستم بکنم. در چیزی که تو بر انجام آن توانائی و من در آن ناتوان، بر من ببخشای!

مراد شاید دل باشد که خدا بر آن توانا است و پیغمبر بر آن ناتوان. (ابوداود آن را روایت کرده است).

اما زمانی که دلها از مهر می خشکند، دیگر تاب نگهداری این پیوند را ندارند، و در چشمه جانها و دلهای شوهر و همسر آب محبتی نمی ماند که بتواند حیات آفرین باشد و درخت زندگی با آن پابرجا و گشن بماند.

در اینجا جدائی بهتر است. آخر اسلام شوهران و همسران را با زنجیرها و ریسمانها نگاه نمی دارد، و با قیدها و غلها آنان را وبال گردن همدیگر نمی نماید. بلکه اسلام شوهران و همسران را با دوستی و مهربانی و مودت و مرحمت، یا این که با تکلیف و وظیفه، و نیکوکاری و نیک رفتاری، آنان را در پیش یکدیگر نگاه می دارد. زمانی کار بدینجا کشید و موقعیت بگونه ای ناجور و ناگوار گردید که هیچیک از این وسائل دلهای گریزان از همدیگر را چاره جوئی نکرد، اسلام به دلها فرمان نمی دهد که با یکدیگر در زندان کراهیت و گریز بمانند، یا در ظاهر ببینند و بسازند، و در باطن بگسلید و دوری کنید!

﴿وَ اِنْ یَنْفَرَوْا یُغْنِ اللّٰهُ کُلًّا مِنْ سَعَتِهِ. وَ کَانَ اللّٰهُ وَ اَسْعٰ حَکِیْمًا﴾.

و اگر (راهی برای صلح و سازش نیافتند و جز نفرت نیفزودند و کار بدانجا رسید که) از هم جدا شوند، خداوند هر یک از آنان را با فضل فراوان و لطف گسترده خود بی نیاز می کند (و بدین شوهری بهتر از شوهر نخستین، و بدان همسری بهتر از همسر پیشین عطاء می کند) و خداوند دارای فضل و رحمت فراوان (در حق بندگان است و کارهای ایشان را از روی حکمت می گرداند. چرا که) حکیم است.

از همسران را از حقوق خود محروم گرداند، بدان گونه که نه همسر بشمار آید، و نه مطلقه و آزاد و رها ... این بند، همراه است با ندای مؤثری که به ژرفای دلها و جانهای مؤمنان فرو می رود، و عفو و گذشت از چیزهایی را فریاد می دارد که بیرون از توان انسان است.

﴿وَ اِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوًّا رَّحِیْمًا﴾.

اگر صفا و صمیمیت (میان خود) راه بیندازید (و جور و جفا و کدورت پیشین را ترک گوئید و با اصلاح حال و دادگری پیش گرفتن) پرهیزگاری کنید، (خداوند از تقصیر و لغزش شما می گذرد) چرا که خداوند بس آمرزنده مهربان است.

اسلام با انسان به عنوان موجودی برخورد خواهد کرد که آمیزه منحصر شگرفی است از یک مشت گل و یک نفخه روحی که ساختار یزدان است. در این برخورد همه استعدادها و قدرتها و توانهای انسان، مورد نظر است. او موجودی در نظر گرفته می شود که ایدئالیسم رئالیسم، یعنی آرمان گرای واقع بین است، یا به عبارت دیگر: رئالیسم ایدئالیسم، یعنی واقع بین آرمان گرا است. موجودی است که پاهای خود را بر زمین می گذارد، و روح خود را در آسمان به پرواز درمی آورد، بدون تناقض و دوگانگی، و بدون گسیختن روح از بدن و پیکر از جان!

اسلام این چنین است و این چنین می خواهد ... پیغمبر اسلام ﷺ سیمای کاملی از انسانیت بود. او به اوج کمال انسانی رسیده بود و همه ویژگیها و توانها در وجود مبارکش رشد کرده بود، رشد متوازن متکاملی در حدود سرشت انسان. این چنین پیغمبری ﷺ آنچه را که بر آن توانائی داشت میان همسران خود تقسیم می کرد، و در نوبت زناشوئی میان آنان دادگری می نمود، با این وجود انکار نمی فرماید که برخی را بر برخی ترجیح می داده است. آخر این امر حتی بیرون از تاب و توان او نیز بود. بدین لحاظ می فرمود:

برابر اصل است.



از آنجا که این احکامی که ویژه تنظیم زندگی خانوادگی است، بندها و تکه‌هایی از برنامه ربّانی خاصّ تنظیم زندگی بطور کلی است، و چون این برنامه هم بندها و تکه‌هایی از قانون هستی است، قانونی که خداوند آن را برای سراسر هستی خواسته است و اراده فرموده است، بناچار چنین قانونی با سرشت خدادادی کیهان، و با سرشت خدادادی انسان سازگار است، انسانی که در گوشه‌ای از جهان زیست می‌کند ... از آنجا که این امر، حقیقت ژرفی در این برنامه فراگیر بزرگ است، در روند سوره، پس از بیان احکام خاصّ تنظیم خانواده، چیزی ذکر می‌شود که مسأله را پیوند می‌دهد با نظام کلّ کیهان، و با سلطه و فرمانروائی یزدان با سراسر جهان، و با مالکیت خداوند سبحان بر همه گستره فراخ جهان، و با وحدت سفارشی که یزدان جهان آن را در همه کتابهای آسمانی به مردمان سفارش فرموده است، و بالاخره پیوند پیدا می‌کند با سزا و جزای هم این جهان و هم آن جهان ... اینها قواعد و ارکانی است که این برنامه بطور کلی بر آنها استوار است، قواعد و ارکان حقّ و عدل و تقوا نام:

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ. وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ. وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا. وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا. إِنَّ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ - أَيُّهَا النَّاسُ - وَيَأْتِ بِآخَرِينَ. وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا. مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است. و ما (که خالق همه جهان و صاحب قدرت مطلق در آنیم) به کسانی که پیش از شما بدیشان کتاب (آسمانی) داده‌ایم توصیه نموده‌ایم و به شما (نیز ای مؤمنان)

خداوند به هر یک از شوهر و همسر وعده می‌دهد که با لطف و فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد، و به هر یک از خزانه غیب آن رساند که خود داند. خدا دارای نعمت فراخ و گسترده است و بندگان را در بر می‌گیرد. به هر یک از آنان آن اندازه که مصلحت بیند و حکمت و علم او صلاح داند، می‌دهد و می‌رساند.

بررسی این برنامه، در آن حال که می‌پردازد به چاره‌سازی احساسات دلها و درونها، و نهانیها و پنهانیهای سرشتها، و اوضاع زندگی بطور کلی و بدانگونه که هست ... مایه شگفت بی‌پایان می‌گردد. پژوهش این برنامه، روشن می‌سازد که مردمان چه اندازه با این برنامه آسمانی نا آشنا هستند و چه اندازه بی‌خبر از این برنامه سهل و ساده‌ای هستند که برای انسانها فراهم آمده است و گذاشته شده است. برنامه‌ای است که مردمان را هماهنگ با فطرتشان و برابر استعدادشان، گام به گام از نشیب فرودین حرکت می‌دهد، و در فراز مسیر بدین راه می‌برد، و به قلّه سربلک کشیده می‌رساند. این برنامه، حرکت از مرتبه‌ای به مرتبه بالاتری، و از بلندائی به بلندای دیگری را از مردمان نمی‌خواهد مگر این که بر تاری از تارهای ساز فطرتشان، آهنگی برایشان می‌نوازد و نوائی زمزمه می‌کند که آنان را حال و هوائی و شوق و شوری دیگر می‌بخشد، و بخشی از استعدادات خفته ایشان را بیدار می‌کند و به جوش و خروش می‌اندازد، و ریشه‌ای از درخت هستی آنان را به جنب و جوش می‌اندازد و کم کم از نهانگاه درون به تماشاگاه بیرون سر بر می‌آورد. آن گاه پس از همه اینها ایشان را به جائی و چیزی می‌رساند که هیچ برنامه دیگری آنان را به چنین جائی و چیزی نمی‌رساند ... این برنامه هرگز از نظر بدور نمی‌دارد که با موجودی سر و کار دارد که ایدئالیسم رئالیسم، یعنی آرمان‌گرایی واقع بین است، یا به عبارت دیگر: رئالیسم ایدئالیسم، یعنی واقع بین آرمان‌گرا است ... این هم سیمای اصل هستی این موجود منحصر به فرد است. به دیگر سخن: رونوشت

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ. وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است. و ما (که خالق همه جهان و صاحب قدرت مطلق در آنیم) به کسانی که پیش از شما بدیشان کتاب (آسمانی) داده ایم توصیه نموده ایم و به شما (نیز ای مؤمنان) سفارش می کنیم که از (خشمت) خدا بپرهیزید.

آن کسی که صاحب سلطه حقیقی است، باید از او ترسید و هراسید. پرهیزگاری از خشم و عذاب خدا، ضامن اصلاح دلها، و موجب حرص و ولع دلها بر رعایت برنامه خدا در همه جزئیات می گردد.

همچنین به کافران می گوید و حالی می کند که در ملک و مملکت خدا، چه اندازه مرتبه و مقام ایشان ناچیز، و کار و بارشان حقیر است. و این خدا است که می تواند آنان را بمیراند، و دیگران را بر جای ایشان بنشاند:

﴿وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا، وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكُنِيَ بِاللَّهِ وَكِيلًا. إِنَّ يَشَاطِيرَ دَنَابِكُمْ - أَيُّهَا النَّاسُ - وَيَأْتِ بِآخِرِينَ. وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا﴾.

اگر (نافرمانی کردید و) کفر ورزیدید (زیانی به خدا نمی رسانید. چرا) که آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است و بی نیاز (از عبادت بندگان و) شایسته ستایش است. و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است، و خدا برای نگهبانی و نگهداری (آنها) کافی است. ای مردمان، اگر خدا بخواهد شما را از میان می برد و می میراند و افراد دیگری را به میان می آورد (و به جای شما می نشاند) و او بر این کار بس توانا است.

یزدان سبحان، وقتی که به مردمان دستور می دهد که تقوا پیشه کنند و پرهیزگاری نمایند، اگر سفارش را نشنوند و کفر ورزند، کمترین سودی یا کمترین زیانی

سفارش می کنیم که از (خشمت) خدا بپرهیزید، و اگر (نافرمانی کردید و) کفر ورزیدید (زیانی به خدا نمی رسانید. چرا) که آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است و بی نیاز (از عبادت بندگان و) شایسته ستایش است. و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است، و خدا برای نگهبانی و نگهداری (آنها) کافی است. ای مردمان، اگر خدا بخواهد شما را از میان می برد و می میراند و افراد دیگری را به میان می آورد (و به جای شما می نشاند) و او بر این کار بس توانا است. کسی که در پی مزد دنیا باشد (و تنها در اندیشه نعمتهای این جهان فانی بوده و آخرت را فراموش کند در اشتباه است. بلکه شخص عاقل باید دنیا و آخرت را با هم بطلبد) چرا که پاداش دنیا و آخرت در نزد خدا است (و باید خواهان هر دو جهان از خداوند متان شد) و خداوند شنوای (اقوال بندگان و) بینای (اعمال ایشان) است.

در قرآن پیرو احکام، و پیرو اوامر و نواهی، اغلب با چنین مفاهیمی آورده شده است: «از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین است». یا «مالکیت آسمانها و زمین متعلق به یزدان است» ... این بدان خاطر است که در حقیقت این دو کار لازم و ملزوم یکدیگرند. مالک همان کسی است که صاحب سلطه و قدرت در ملک خود باشد. پیدا است که دارای حق قانونگذاری در ملک نیز می باشد. تنها یزدان مالک کل جهان است، لذا فقط او صاحب سلطه و قدرتی است که حق قانونگذاری برای مردمان را دارد. زیرا این دو کار لازم و ملزوم یکدیگرند.

در اینجا خدا همه کسانی را که کتابی برایشان نازل فرموده است، آشکارا به پرهیزگاری سفارش می کند. سفارش به پرهیزگاری، بعد از مشخص ساختن کسی قرار گرفته است که مالکیت آسمان و زمین از آن او است، و مشخص ساختن کسی که حق دارد در ملک خود سفارش کند:



در اشتباه است. بلکه شخص عاقل باید دنیا و آخرت را با هم بطلبد) چرا که پاداش دنیا و آخرت در نزد خدا است (و باید خواهان هر دو جهان از خداوند متّان شد) و خداوند شنوای (اقوال بندگان و) بینای (اعمال ایشان) است.

واقعاً نادانی و دون همتی است که انسان بتواند چشم به دنیا و آخرت بدوزد و هر دو را با هم بدست آورد، و پاداش این جهان و آن جهان را رویهم نصیب خود گرداند - این هم چیزی است که برنامه کامل و آرمان گرای واقع بین اسلامی آن را تضمین می‌کند - اما تنها به دنیا بسنده کند و غم و هم خود را صرف آن سازد، و همسان حیوانات و چهارپایان و حشرات زندگی کند. در حالی که بتواند همچون انسان زندگی کند: گامی که بر زمین برداشته شود، و روحی که در آسمان پرواز کند. وجودی که برابر قوانین این کره زمین بجنبید، و در همان

وقت بتواند با جهان بالا و دنیای فرشتگان بسر برد! در پایان باید گفت: این پیروهای گوناگون، همان گونه که دالّ بر پیوند استوار میان احکام جزئی قانون خدا، و میان برنامه کلی زندگی است، در عین حال دالّ بر اهمیت کار و امور خانوادگی و عظمت مقام خانواده در اسلام است. تا آنجا خانواده از دیدگاه اسلام ارزشمند و والا است که خانواده ارتباط داده می‌شود به چنین کارهای بزرگی، و پیرو آن هم سفارش به تقوا و پرهیزگاری در همه ادیان است، و اگر چنین نکنند خداوند میتواند چنین مردمانی را از میان ببرد و بمیراند، و جز آنان را بیاورد و جایگزین ایشان گرداند. کسانی را بر سر کار آورد که از سفارش خدا پیروی کنند و قانون یزدان را اجراء و پیاده نمایند ... این چنین پیروی پس بزرگ و سترگ است. ضمناً دالّ بر این هم می‌باشد که کار و امور و شأن و مقام خانواده برابر معیار خدا، و در برنامه‌ای که یزدان برای زندگی مردمان تدارک دیده است، ارج و بهای عظیمی دارد.

به خدا نمی‌رسانند. کفر کافران چیزی از ملک و مملکت یزدان نمی‌کاهد. «چرا که از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین است». او می‌تواند ایشان را از میان بردارد و نابودشان گرداند، و مردمان دیگری را بر سر کار آورد و جایگزین ایشان گرداند. یزدان که بدیشان دستور می‌دهد، راه تقوا در پیش گیرند و پرهیزگاری کنند، به صلاح ایشان، و به صلاح حال ایشان است.

اسلام به همان اندازه که کرامت و حرمت انسان را مقرر می‌دارد، و انسان را برتر از سایر موجودات زمین بشمار می‌آورد و بدو صدرنشینی می‌دهد، به همان اندازه هم پستی و حقارت مردمان در پیشگاه یزدان را به تصویر می‌کشد، وقتی که آنان کفر ورزند، و سرکشی کنند، و فخر فروشی نمایند و جبروت و عظمت برای خود قائل شوند، و بناحق ادعای ویژگیهای الوهیت و خداوندگاری داشته باشند... در جهان بینی اسلامی، هم این احترام و کرامت انسان در نظر است، و هم این پستی و حقارت انسان ... در حقیقت هم این چنین است: در پیشگاه خدا، مؤمنان راستین محترم و عزیزند، و کافران ملحد حقیر و ناچیزند.

این پیرو با رهنمود دلہائی پایان می‌یابد که آزمندند و تنها دلباخته دنیا هستند. رهنمود چنین دلہای آזור و شیفته جهان، به این که فضل خدای را بجویند که فراخ‌تر از جهان و بالاتر از هر چیزی است که در آن است. در پیشگاه یزدان پاداش این جهان و آن جهان است. آنان که همت خود را تنها متوجّه دنیا می‌کنند، و تنها و تنها به دنبال این جهانند، می‌توانند چشم به فراسوی این دنیا بدوزند، و آرزومند خیر و صلاح هر دو جهان باشند و سعادت هر دو سرای را بجویند:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾.

کسی که در پی مزد دنیا باشد (و تنها در اندیشه نعمتهای این جهان فانی بوده و آخرت را فراموش کند



که بتوان بدان آویخت، جز طناب قرآن نام یزدان نیست. بار دیگر یزدان جهان، آنان را به ایمان می خواند، ایمانی که دارای عناصر فراگیر خود باشد: ایمان به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیغمبران و روز رستاخیز.

هر عنصری از این عناصر دارای ارزش خاص خود در پیدایش عقیده ایمانی، و تشکیل جهان بینی اسلامی است، جهان بینی اسلامی که سرآمد همه جهان بینی های دیگر است، جهان بینی هایی که انسانها پیش از اسلام و بعد از اسلام با آنها آشنا بوده و هستند. سرآمدی که همه سرآمدهای اخلاقی یا اجتماعی و یا سازمانی دیگر در زندگی گروه مسلمانان نخستین از آن برجوشیده و سرچشمه گرفته بودند. جهان بینی اسلامی همیشه عنصر تفوق و سرآمد را با خود همراه دارد و آن را ارمغان می دارد به هر گروهی که واقعاً بدان ایمان داشته باشند، و کاملاً برابر مقتضیات و خواستهای آن عمل کنند. این امر تا آخر زمان، یعنی تا آن روزگاری که یزدان زمین و هر کسی را که در آن است به ارث می برد، بر دوام و ماندگار است. سرانجام باید فرمان خدا که در خود این درس نیز مذکور است، تحقق پیدا کند:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾.

(مادام که مؤمنان دارای ایمان راستین و کردار شایسته باشند) هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت.

پس از این دو نداء، روند قرآنی با شیوه های گوناگون بر منافقان می تازد. منافقانی که هنوز بر حالت نفاق مانده اند، و یا پس از اعلان اسلام خود، به کفر گرائیده اند و آشکارا الحاد خویش را اعلان کرده اند. در این تاخت سرشت منافقان را به تصویر می کشد. از آنان سیماهای زشت و پلشتی را ترسیم می کند. سیمای زشتی از آنان بدانگاه که در میان گروه مسلمانان ایستاده اند و کارهای پلشتی که در آنجا می کنند. سیمای کثیف چندان آوری از ایشان، درست در آن هنگام که برابر شرائط و ظروف هر دم به رنگی درمی آیند و هر

همه و همه در صحنه واژه ها و جمله ها ظهور و بروز پیدا می کنند و به نمایش درمی آیند.

درس آغاز می گردد با فریاد زدن بر مؤمنان که برخیزید و به وظیفه نقش خود عمل نمایید. برخیزید و در میان مردمان دادگری کنید. دادگری ممتاز و منحصر به فردی که جز توسط این گروه بر پا و اجراء نشده باشد. دادگری مستقیم و مخلصانه گروه مسلمانان با خداوند جهان. دادگری با یزدان، عدالتی که پالوده و زدوده از هرگونه عاطفه ای و هوا و هوس و مصلحت جوئی و مصلحت خواهی باشد، خواه مصلحت جوئی و مصلحت خواهی گروهی و خواه ملّی و خواه دولتی نامیده شود. همچنین عدالتی پیاده و اجراء گردد که از گونه اسم و رسم دیگری جز ترس از خدا و جستن رضای او، دور و پاک باشد. آن عدالتی باشد که نمونه ای از آن را در درس عملی دیدیم، درسی که خود خداوند بزرگوار با الطاف کریمانه خویش به پیغمبر ﷺ و به گروه مسلمانان در حادثه مرد یهودی آموخت، حادثه ای که از آن سخن رفت.

درس آغاز می گردد با فریاد زدن بر مؤمنان که چنین عدالتی را بر پا دارید، دادگری بدین نحوی که گذشت. نازل کننده این قرآن می دانسته است که پیاده کردن و برپاداشتن دادگری بدین نحو چه سختی ها و رنجهایی را می طلبد و چه اندازه تلاش و توان می خواهد. در اندرون انسان، ضعف و ناتوانی ویژه ای است که همگان با آن آشنایند. عواطفی در دلها است: نسبت به خود، نسبت به خویشان و ندان، نسبت به ضعیفان دادخواه، حتی نسبت به نیرومندان و اقویاء، نسبت به پدر و مادر و نزدیکان، نسبت به فقیر و غنی، و نسبت به مودّت و محبت و دشمنانگی و کینه توزی ... خداوند می داند دست کشیدن و دوری گزیدن از همه اینها، نیاز به تلاش سخت و جهاد طاقت فرسایی دارد. تلاش و جهاد برای بالا رفتن از کمرگاهها و فرازهای لغزنده، و گذر از کناره پرتگاههای فروتپنده، تا بدان قلّه سرفلک کشیده رسید. در چنین کمرگاهها و فرازها و گذرگاهها، طنابی

لحظه موقعیتی پیدا می‌کنند. سیمای ناپاک دیگری از منافقان، بدانگاه که در برابر مسلمانان، در روزگار غلبه ایشان، به تملّق و چاپلوسی می‌پردازند، و تظاهر به محبت و مودّت را سپر بلای خود می‌سازند. ولی هنگامی که کافران پیروز می‌گردند، در برابر کافران به تملّق می‌ایستند و چاپلوسانه ادّعاء می‌کنند که آنان موجب پیروزی ایشان بوده‌اند! سیمای نامبارک دیگری از ایشان، بدانگاه به تصویر زده می‌شود که ریاکارانه، سست و بی‌حال در صف نمازگزاران ایستاده‌اند و به مردمان نشان می‌دهند که همچون ایشان در نمازند! آخرین سیمای نامیمون و بدشگونی که از ایشان ترسیم می‌شود، در زمانی است که متردّد و مذبذب در وسط ایستاده‌اند: نه به سوی اینان می‌روند و نه به سوی آنان می‌دوند!

در لابلای چنین تاختی، مؤمنان رهنمودهایی می‌شوند، و بیدارباشهایی متوجّه آنان می‌گردد. کثرت رهنمودها و بیدارباشها بیانگر حیلہ گریها و نیرنگهای فراوان منافقان در صف مسلمانان، و نمایانگر تأثیر زیاد کسلکها و حقّه‌بازهای مکارانه ایشان در میان مؤمنان آن روزگار است. همچنین این امر نشان می‌دهد که جبههٔ نفاق چقدر فراخ بوده است، و چه اندازه در ژرفای زندگی گروه مسلمانان فرو رفته است. این است که چنین تاخت شدید و حملهٔ تندی را می‌طلبیده است، هر چند که مراعات «واقعیت» آن روزی در مدّ نظر بوده است، و خداوند گام به گام مسلمانان را از منافقان بدور داشته است و به کناره‌گیری خوانده است. از جمله: یزدان سیحان به مؤمنان دستور می‌فرماید: بدانگاه که منافقانی در مجالس به کفر و استهزای آیه‌های خدا می‌پردازند، مجالس ایشان را ترک گویند و از پیش آنان برخیزند و بروند. در این وقت خدا به مؤمنان دستور نمی‌فرماید که یکباره از منافقان دوری کنند، و بطور کلی قطع رابطه نمایند. این کار هم بیانگر این واقعیت است که جبههٔ نفاق فراخ بوده است و بگونه‌ای در میان مؤمنان گسترش داشته است که قطع رابطه

مؤمنان با منافقان، تولید مشکلاتی می‌کرده است. در لابلای این تاخت و تاز به منافقان، بیدارباشها و دورباشهایی به مسلمانان داده می‌شود این که از مقدمات نفاق و نشانه‌های نفاق دوری کنند تا در آن نیفتند. مخصوصاً باید از دوستی با کافران دوری کنند. هرگز عزّت را در پیش ایشان نجویند. از آنان نیرو نگیرند و یاری نپذیرند. باید مسلمانان اطمینان کامل داشته باشند که عزّت تماماً از آن خدا است، و شوکت در دست خدا است! و بدانند که یزدان جهان، کافران را هرگز بر مؤمنان راستین چیره نخواهد ساخت. در این راستا سیمای زشتی که منافقان در دنیا و آخرت خواهند داشت، به تصویر کشیده می‌شود، و ذکر می‌گردد که مکان ایشان در پائین جایگاههای دوزخ است.

این رهنمودها و برحذرباشها، آن هم بدین گونه، اشاره دارد به شیوهٔ برنامهٔ ربّانی در چاره‌سازی نفس انسانی و اصلاح اوضاع، و تغییر محیط و واقعیت موجود، در حدود توان آدمی و اجازهٔ شرائط حاکم بر مکان و زمان ... تا کم‌کم کار منتهی به تبدیل دنیای موجود به دنیای مقصود شود، و آنچه هست به آنچه باید بینجامد. یعنی «واقعیت» جدید سرانجام جایگزین واقعیت قدیم گردد. همچنین اشاره دارد به حالت جامعهٔ مسلمانان در آن روزگار، و موقعیت ایشان در برابر جبههٔ کفر و جبههٔ نفاق که هر دو تا برای جنگ با گروه مسلمانان و آئین تازه، دست به دست هم داده‌اند و به مدد و یاری یکدیگر برخاسته‌اند.

از لابلای این بخش و آن بخش، سرشت پیکاری پیدا و هویدا می‌شود که قرآن گروه مسلمانان را بدان داخل می‌گرداند. و سرشت شیوه‌های برنامهٔ ربّانی پدیدار و نمودار می‌گردد در امر رهبری قرآن در کارزار با مشرکان و کافران، و پیکار با نفسهای اماره و درونهای ناپاک اهریمنان ... این هم پیکار همیشگی میان اسلام و جاهلیت است در همهٔ زمانها و مکانها، و کارزاری است میان گروه مسلمانان با دشمنان ایشان؛ دشمنانی که

اشخاص و وسائل آنان تغییر می‌کند و دگرگون می‌شود، ولی سرستشان، و قواعد و ارکانشان تغییر نمی‌کند و دگرگون نمی‌شود!

از لابلای همه اینها، حقیقت این کتاب قرآن نام، و نقش آن در امر رهبری ملت اسلام، روشن و نمایان می‌گردد: نقش قرآن در امر رهبری مسلمانان، تنها مربوط به گذشته نیست و بس. زیرا قرآن نازل نشده است تا نسلی را رهنمود گرداند و به پیش براند، و نسل دیگری را رها سازد و نادیده انگارد. بلکه فرو فرستاده شده است تا این ملت را رهنمود و رهبری کند، و مرشد و هادی ایشان در میان همه نسلها و در همه زمانها باشد. در پایان درس، نگاه شگرفی انداخته می‌شود به بی‌نیازی یزدان سبحان از عذاب بندگان. یزدان از بندگان چیزی جز این نمی‌خواهد که ایمان بیاورند و سپاسگزاری کنند. خداوند متان، بی‌نیاز از ایمان و سپاسگزاری ایشان است، اما اصلاح حال آنان، و ارتقاء درجه ایشان، در آن است، تا بتوانند شایسته زندگی آخرت، و درخور ورود به بهشت پرنعمت شوند. اگر جز این باشد و بجای پیشروی، پسروی کنند، و بجای بالاروی سر در نشیب نهند و بر سر افتند، خویشان را سزوار دوزخ می‌کنند. درخور همانجائی می‌شوند که منافقان بدان می‌افتند که پائین‌ترین جایگاههای دوزخ است:

﴿ فِي الدَّرَجِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ﴾.

(بیگمان منافقان) در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ - وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ - إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا؛ فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا. وَإِنْ تَلَوْا أَوْ نَعَرَضُوا فَقَانَ اللَّهُ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت

دهید (و از این سو و آن سو جانبداری نکنید) هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا نادار باشد، (رغبت به دارا، یا شفقت به نادار، شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند) چرا که (رضای) خداوند از (رضای) هر دوی آنان بهتر است (و خدا به مصلحت آن دو آگاه‌تر از شما است) پس از هوا و هوس پیروی نکنید که (اگر چنین کنید از حق) منحرف می‌گردید (و به باطل می‌افتید). و اگر زبان از ادای شهادت حق بیچانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است (و پاداش اعمال نیک و پادافره اعمال بدتان را می‌دهد).

این، صدا زدن مؤمنان است. صدا زدن ایشان با وصف جدیدی که پیدا کرده‌اند. وصف یگانه و یکتائی که دارند. وصفی است که با آن پیدایش دیگری پیدا کرده‌اند. تولّد دوباره‌ای یافته‌اند. ارواحشان زنده شده است. جهان‌بینی‌هایشان تولّد پیدا کرده است. ارکان و اهدافشان از نو متولّد گشته است. وظیفه تازه‌ای که بدانان واگذار شده است، و امانت بزرگی که بدانان سپرده گشته است، هر دو تا با خود آنان تولّد دوباره یافته‌اند. امانت قیمومت انسانها، و فرمانروائی دادگرانه در میان مردمان ... از اینجا است که صدا زنی با این وصف، دارای ارزش ویژه خود و معنی خاص خویش است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید.

به سبب موصوف شدنشان بدین صفت است که وظیفه این امانت بزرگ بدیشان واگذار گشته است و رنج آن بر دوش ایشان نهاده شده است. و به سبب موصوف شدنشان بدین صفت، این همه آمادگی برای عهده‌داری این امانت بزرگ و حفاظت از حریم آن، از ایشان خواسته شده است ... این هم پسوده‌ای از پسوده‌های برنامه تربیتی حکیمانه است پسوده‌ای که در سرآغاز وظیفه سخت و سنگین، ذکر شده است:

در مدّ نظر نباشد:

﴿وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾.

هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد.

برنامه ربّانی در اینجا می‌خواهد که نخست انسان را در برابر خودش، و در برابر عواطف و احساسات خودش مجهّز سازد، سپس انسان را در برابر پدر و مادر و نزدیکان مجهّز کند ... چنین تلاشی بس دشوار است. دشوارتر از آن است که به گفتن درآید، و معنی و مدلول آن با خرد فهم شود. در عمل بدان پرداختن چیزی جدا از درک آن با عقل است. آنچه ما می‌گوئیم تنها کسی معنی آن را می‌داند که خودش در عمل آن را آزموده باشد. اما برنامه یزدانی انسان مؤمن را برای این آزمون سخت، آماده و مجهّز می‌سازد، زیرا این آزمون سخت قطعاً پیش می‌آید. حتماً باید این قاعده در زمین پیش بیاید، و بناچار باید دسته‌ای از انسانها آن را پا بر جا بدارند.

آنگاه برنامه ربّانی، انسان را در برابر احساسات فطری یا اجتماعی، مجهّز می‌سازد. او را آماده می‌کند برای وقتی که او روبرو می‌گردد با کسی که فقیر است و باید به نفع و یا به زیان او گواهی بدهد. چه بسا زمانی که انسان باید به زیان او گواهی حقّ بدهد، دلش به حال او بسوزد و دوست بدارد به خاطر ضعفی که دارد بدو کمک بکند و به نفع او گواهی بدهد. یا به خاطر ضعفی که دارد، برابر عرف اجتماعی و ته‌نشستهای محلی حاکم بر جامعه‌های جاهلی - چنانکه در جامعه‌های جاهلی امروزی چنین است - چه بسا گواهی نادرستی بر ضدّ او اداء کند. یا وقتی پیش بیاید که کسی که باید به نفع یا به زیان او گواهی بدهد ثروتمند است، و اوضاع اجتماعی مقتضی سازش با او است. یا چه بسا طرف دارا باشد، و انسان او را به ناحق دشمن بدارد و بکوشد بر ضدّ او گواهی دهد ... اینها یا عواطف و احساسات سرشتی، و یا مقتضیات اجتماعی هستند. انسان وقتی که در دنیای عمل و جهان واقع با آنها

﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ، شُهَدَاءَ لِلَّهِ - وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ. إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا﴾.

دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانبداری نکنید) هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا نادار باشد، (رغبت به دارا، یا شفقت به نادار، شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند) چرا که (رضای) خداوند از (رضای) هر دوی آنان بهتر است (و خدا به مصلحت آن دو آگاه‌تر از شما است).

این امانت، امانت در پیش گرفتن دادگری است. دادگری بطور مطلق دادگری. دادگری در همه حال و همه جا. دادگری مراد است که ظلم و ستم را در کره زمین از میان بردارد. هدف عدالتی است که ضامن عدالت در میان مردم شود. عدالتی مراد است که حقّ را به صاحب حقّ برساند، صاحب حقّ چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان. زیرا در چنین حقّی، مؤمنان و غیرمؤمنان در پیشگاه خدا برابرند - همان گونه که در داستان مرد یهودی دیدیم - و خویشاوندان و نزدیکان با بیگانگان و دوران مساوی هستند. دوستان و دشمنان یکسانند. ثروتمندان و فقیران برابرند.

﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ، شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾.

دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید.

محض رضای خدا و بس! معامله مستقیم و بدون واسطه با خدا! به حساب کسی از اشخاصی نباشد که به سودشان یا به زیانشان شهادت داده می‌شود. مصلحت کسی یا گروهی و یا ملّتی، در نظر نباشد. معامله با شرائط و ظروف حاکم بر مسأله به هیچ وجهی از وجوه نباشد. بلکه شهادت محض خدا، معامله با خدا، پالودن از هرگونه گرایشی، و زدودن از هر نوع هوا و هوس باشد. هیچگونه مصلحتی و هیچ نوع ارزش و اعتباری،

گونه گونه‌اند. خداوند مؤمنان را از همه انواع و اصناف آن نهی می‌کند و از آنان می‌خواهد که تحت تأثیر هواها و هوسها قرار نگیرند، و از حق و حقیقت و صدق و صداقت، تحت تأثیر هواها و هوسها، کناره‌گیری نکنند. در پایان، از تغییر و تبدیل گواهی، و دوری گزیدن از چنین رهنمودی، بیم و تهدید به میان می‌آید:

﴿وَأِنْ تُلَوْا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾.

اگر زبان از ادای شهادت حق بیچینید، یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است (و پاداش اعمال نیک و پادافره اعمال بدتان را می‌دهد).

کافی است که انسان مؤمن به یاد آورد که یزدان از آنچه انسان می‌کند، کاملاً آگاه است و او را می‌پاید، تا به خود آید و متوجه شود چه تهدید و بیم هراس‌انگیزی در فراسوی این آگاهی است. همین که مؤمن بداند که یزدان آگاه از انسان است، لرزه بر اندامش می‌افتد. آخر یزدان سبحان با همین قرآن، مؤمنان نخستین را مخاطب قرار می‌داد. آنان هم گوش جان فرا می‌داشتند و خدای را حاضر و ناظر در همه جا و بر همه کار می‌دیدند و بر خود می‌لرزیدند.

چنین اتفاق افتاد: هنگامی که پیغمبر ﷺ عبدالله پسر رواح را فرستاد تا در خیر محصولات باغها و کشتزارها را برآورده کند و برابر قراردادی که اهالی آنجا بعد از فتح خیر با پیغمبر ﷺ داشتند، محصولات را دو نیم کند. یهودیان تلاش کردند بدو رشوه دهند تا در حق آنان نیکی و گذشت داشته باشد و مقداری را نادیده بگیرد. بدیشان گفت: «به خدا سوگند، از سوی کسی به پیش شما آمده‌ام که گرامی‌ترین انسانها برای من است. به خدا سوگند شما هم در پیش من از هم‌جنسان خودتان که به میمون و خوک تبدیل گشتند، بدتر و دشمن‌ترید! اما محبت او و کینه‌ای که با شما دارم، هیچیک مرا بر آن نمی‌دارد که در حق شما دادگری نکنم...» یهودیان آنجا گفتند: آسمانها و زمین با دادگری پابرجا و ماندگار است.

رویاروی می‌گردد، هر یک از آنها را در جای خود سنگین و دشوار و سخت و طاقت‌فرسا می‌یابد. برنامه آسمانی در اینجا نیز انسان را برای نبرد با چنین چیزهائی مجهز و آماده می‌سازد، همان گونه که او را برای نبرد با حب ذات و حب والدین و حب خویشاوندان و نزدیکان، در چنین مواقعی آماده و مجهز ساخته بود:

﴿إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أُولَىٰ بِهِمَا﴾.

اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا نادار باشد، (رغبت به دارا، یا شفقت به نادار، شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند) چرا که (رضای) خداوند از (رضای) هر دوی آنان بهتر است (و خدا به مصلحت آن دو آگاه‌تر از شما است).

این، کار سخت و دشواری است. پیوسته تکرار خواهیم کرد: این کار سخت و دشواری است! اسلام زمانی که مؤمنان را در جهان واقع بدین اوج عظمت رساند، اوج عظمتی که تجارب حقیقی تاریخی بر صدق آن گواهی می‌دهد و در دل تاریخ هم ثبت و ضبط است، در جهان بشریت معجزه کرد، معجزه راستینی که جز در سایه این برنامه بزرگ و استوار الهی روی نمی‌دهد:

﴿فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدُوا﴾.

از هوا و هوس پیروی نکنید که (اگر چنین کنید از حق) منحرف می‌گردید (و به باطل می‌افتید).

هوا و هوس هم دارای انواع و اقسام است. از برخی از آنها ذکر رفت. بلی هوا و هوس گوناگون است: حب ذات و خودخواهی، هوا و هوس است. حب اهل و خویشان هوا و هوس است. عطوفت و مهرورزی به فقیر، به هنگام شهادت و قضاوت، هوا و هوس است. سازش با دارا، هوا و هوس است. زیان رساندن به ثروتمند، هوا و هوس است. جانبداری از طائفه و قبیله و ملت و دولت و میهن، در موقع شهادت و قضاوت، هوا و هوس است. دشمن داشتن و بدآمدن از دشمنان - حتی دشمنان دین - به هنگام شهادت و قضاوت، هوا و هوس است ... هواها و هوسها رنگارنگ و



گمان می‌برند که این امور بگونه شایسته‌تری دادگری را پیاده می‌کنند و در اجراء عدالت، از ضمانت بیشتری برخوردارند. شایسته‌تر و دارای ضمانت بیشتر از آن مقررات ساده‌ای که در چنان دوره شگفت و برهه ممتاز، در روزگاران گذشته دور، انجام پذیرفته است! حتی کارهای امروزی مضبوط‌تر و محکم‌تر از کارهای آن روزی انجام می‌پذیرد که به شکل ساده و ابتدائی خود بوده‌اند!

این، وهم و خیالی است که شکلها و حجمها آن را به ذهن کسانی می‌اندازد که نمی‌توانند حقائق اشیاء و اوضاع را درک و فهم کنند. تنها برنامه ربّانی اسلامی است که می‌تواند مردمان را برساند به همان مقام والائی که می‌تواند دوباره مردمان را به همان مقام والا برساند، هر چند که اشکال تغییر پذیرفته است و اوضاع دگرگون گشته است.

معنی این گفته هم این نیست که سازمانها و تشکیلات قضائی جدید را به هم زنیم و حذف کنیم. بلکه معنی آن این است که ارزش کار مربوط به سازمانها و تشکیلات نیست، ولیکن ارزش کار مربوط به روحی است که در فراسوی آن سازمانها و تشکیلات نهفته است. مهم هم نیست که شکل و حجم و زمان و مکان این روح چه چیز و چگونه باشد ... باید از زمان و مکان چشم پوشید، زیرا: برتری از آن برتر، و فضل متعلّق به افضل است.



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ، وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ... وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ... فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیغمبرش (محمّد) و کتابی که بر پیغمبرش نازل شده است (و قرآن نام دارد) و به کتابهایی که پیش‌تر (از قرآن) نازل نموده است (و هنوز تحریف و نسیان در آنها صورت نگرفته است) ایمان بیاورید. هر کس که به خدا و

عبدالله پسر رواحہ رضی اللہ عنہ در مدرسه پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فارغ‌التحصیل شده بود، و با برنامه منحصر به فرد آسمانی آموزش و پرورش دیده بود. او فردی از انسانها بود. در این آزمون سخت شرکت کرد و پیروز گردید، و چنین معجزه‌ای را نشان داد، معجزه‌ای که جز در سایه برنامه ربّانی رخ نمی‌دهد. البته در این راستا، تنها عبدالله پسر رواحہ رضی اللہ عنہ نبوده است که در سایه چنین برنامه مبارکی، معجزه کرده است. بلکه امثال او در این زمینه بسیار بوده‌اند و در سایه چنین برنامه پر بار آسمانی معجزه‌ها آفریده‌اند.

پس از آن دوره شگفت تاریخی، قرن‌ها پشت سر قرن‌ها گذشته‌اند. کتابخانه‌ها پر از کتابهای فقه و قانون گشته‌اند. زندگی از بخشها و سازمانهای قضائی، و نگارش مقررات و قوانین نظم و ترتیب اجتماعی لبریز شده‌اند. مغزها از سخن درباره دادگری انباشته‌اند. دهانها از سخن درباره اجراء قوانین طویل و عریض عدالت پرگشته است و سر ریز کرده است. دیدگاهها و هیئتها و سازمانهای گوناگونی برای ثبت و ضبط همه اینها پدیدار گشته است.

اما چشش حقیقی معنی عدالت، و پیاده شدن واقعی این معنی در دل‌های مردمان، و در زندگی ایشان، و رسیدن بدان قلّه سربلک کشیده درخشان، هیچیک از آنها رخ نداده است مگر در پرتو این برنامه ربّانی، بدانگاه که دوره شگرف صدر اسلام بوده است و مسلمانان در اوج قلّه عظمت قرار داشته‌اند، و بعدها هم که در طول تاریخ، اسلام در سرزمین حاکم و پابرجای بوده است و قوانین آن اجراء شده است، و دل‌ها با این عقیده آبادان گشته است، و گروه‌ها و دسته‌هایی که با این برنامه منحصر به فرد تربیت یافته‌اند و در مدرسه آن تحصیلات خویش را به پایان برده‌اند.

این حقیقتی است که باید کسانی متوجّه آن گردند که تشکیلات قضائی نوین، و مقررات قضائی جدید، و سازمانها و اوضاع قضائی تکامل یافته و پیچیده امروزی، سخن آنان را شیفته و شیدای خود کرده است.

فرشتگان و کتابهای خداوندی و روز رستاخیز کافر شود (و یکی از اینها را نپذیرد) واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.

این دومین بار است که یزدان سبحان مؤمنان را فریاد می‌دارد با وصفی که ایشان را از جاهلیت پیرامون خودشان جدا و ممتاز می‌سازد، و وظائف و تکالیف آنان را معین و مقرر می‌دارد، و آنان را پیوند میدهد به سرچشمه‌ای که از آن توان و کمک می‌طلبند برای انجام چنین وظائف و تکالیفی که بر عهده ایشان گذاشته شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ، وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیغمبرش (محمّد) و کتابی که بر پیغمبرش نازل شده است (و قرآن نام دارد) و به کتابهایی که پیش‌تر (از قرآن) نازل نموده است (و هنوز تحریف و نسیان در آنها صورت نگرفته است) ایمان بیاورید.

این بند، عناصر ایمان را بیان می‌دارد. عناصری که واجب است مؤمنان بدانها ایمان بیاورند. گذشته از آن، جهان‌بینی ایدئولوژی اسلامی را به تصویر می‌کشد:

نخستین عنصر، ایمان به یزدان و پیغمبرش است. ایمان به یزدان دل‌های مؤمنان را به پروردگارشان پیوند می‌دهد. پروردگاری که آنان را آفریده است، و کسی را به سوی‌شان روانه فرموده است که ایشان را به سوی آفریدگارشان رهنمود گردانده است. این فرستاده محمّد پیغمبر ﷺ خدا است. ایمان به رسالت محمّد ﷺ تصدیق کردن او است در همه چیزهایی که برایشان از پروردگارشان روایت می‌نماید، پروردگاری که او را فرستاده است و پیام رسان خود کرده است.

عنصر دیگر، ایمان به کتابی است که یزدان آن را بر پیغمبرش نازل فرموده است. ایمان به کتاب یزدان، مؤمنان را با برنامه‌ای پیوند می‌دهد که خداوند آن را برای زندگیشان برگزیده است و در این کتاب توضیح و

تبیین فرموده است. ایمان به این کتاب هم عبارت است از پذیرش همه آن، و عمل بدانچه در آن است. چرا که سرچشمه همه این کتاب یکی است، و راه همه مطالب موجود در آن هم یکی است. برخی از آن شایسته‌تر از برخی دیگر برای دریافت و پذیرش و اطاعت و اجراء نیست، بلکه سراسر آن شایسته و بایسته است.

سومین عنصر، ایمان به کتابهای آسمانی دیگر است که پیش از قرآن نازل شده‌اند. زیرا سرچشمه همه کتابهای آسمانی یکی است که یزدان است. بنیاد همه آنها هم یکی است که رو به خدا کردن و تسلیم فرمان او شدن، و خدا را یکتا دانستن و به یگانگی پرستیدن - با رعایت همه ویژگیهایی که الوهیت، یعنی یکتائی و یگانگی دارد - و اعتراف به این است که تنها برنامه یزدان است که اطاعت و اجراء آن در زندگی واجب است و بس ... چنین وحدتی، بطور روشن و طبیعی بیانگر این واقعیت است که همه این کتابها - البتّه کتابهای پیش از تحریف - از سوی خدا نازل شده‌اند. برنامه خدا یکی است، و آنچه برای انسانها می‌خواهد یکی است، و راه یزدان یکی است. جز راه خدا، همه راههای دیگر با یکدیگر مختلف و جدای از یکدیگرند. تنها راه خدا مستقیم و رو به خدا است و انسان را به یزدان می‌رساند.

ایمان به کتاب، به همه کتاب - بدین معنی که همه کتابهای آسمانی در حقیقت کتاب واحدی است - نشانه‌ای است که تنها ملت مسلمان، نشاندار به آن است. زیرا جهان‌بینی این ملت چنین است که: خدا یکی است، و برنامه یکی است، و راه یکی است. تنها این جهان‌بینی، با حقیقت الوهیت، و با وحدت بشریت، و با وحدت حق و حقیقتی که تعدّدناپذیر است، می‌خواند و راست و درست درمی‌آید. جز این جهان‌بینی بقیّه جهان‌بینی‌ها گمراهی است:

﴿فَأَذِ ابْعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ؟﴾.

آیا سوای حق جز گمراهی است؟ (یونس / ۳۲)  
پس از دستور به ایمان، تهدید به کفر به عناصر ایمان

موقعیها برای سخن گفتن از کفر و کافران است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا، ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا، ثُمَّ  
أَرَادُوا كُفْرًا، لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ، وَلَا لِيَهْدِيَهُمُ  
سَبِيلًا﴾.

بیگمان کسانی که ایمان می آورند و سپس کافر می شوند، و باز هم ایمان می آورند و دیگر باره کافر می شوند، و سپس بر کفر خود می افزایند (و با کفر چشم از جهان می پوشند، واقعاً کارشان جای شگفت است و) هرگز خداوند ایشان را نمی بخشاید و راهی (به سوی بهشت) بدیشان نمی نماید.

کفر ورزیدن پیش از ایمان آوردن، ایمان آن را به مغفرت یزدان می کشاند و محو و نابودش می گرداند. چه کسی که نور را نمی بیند و به دل تاریکی ها می خزد و گام برمی دارد، معذور بشمار است. اما کفر پس از ایمان، نه یک بار، بلکه بارها و بارها، گناه بزرگ نابخشودنی است، نه مغفرتی آن را فرا می گیرد، و نه معذرتی برای آن می توان یافت. کفر حجاب و پرده است، هر وقت این حجاب و پرده فرو افتد، فطرت با آفریدگار تماس پیدا می کند، و رمنده از کاروان به کاروان برمی گردد، و ریشه گیاه به چشمه آب می رسد، و روح می جشد آن شیرینی را که هرگز فراموش نمی کند، شیرینی ایمان را ... کسانی که پس از ایمان، بارها و بارها از دین برمی گردند، آگاهانه بر سرشت می شورند، و از روی قصد و عمد وارد کژراهه می گردند، و آزادانه سر در بیابان برهوت می نهند و به ژرفای گمراهی می روند و هر لحظه سرگشته تر از پیش می شوند!

دادگری خواهد بود اگر یزدان ایشان را نبخشاید، و آنان را به راه راست رهنمود ننماید. زیرا این چنین کسانی پس از شناخت راه نجات، و مدتی حرکت در آن، خودشان راه را ویران می کنند و ویلان می شوند. آخر آنان پس از آن که به سوی پاداش و نور رهنمود می شوند، راه پادافره و کوری را برمی گزینند! ایشان پس از پیمودن راستای راه خوبی و سعادت، کژراهه

فرا می رسد، همراه با اندک تفصیلی که پیش از عقاب، در جای مناسب خود ذکر می گردد:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَ  
الْيَوْمِ الْآخِرِ، فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾.

هر کس که به خدا و فرشتگان و کتابهای خداوندی و روز رستاخیز کافر شود (و یکی از اینها را نپذیرد) واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.

در بخش نخستین آیه، ایمان به خدا و کتابهای او و پیغمبرانش ذکر شده است، و از ایمان به ملائکه ذکر به میان نیامده است. ولی کتابهای خداوند متضمن ذکر ملائکه و هم ذکر روز رستاخیز هستند. مقتضی ایمان بدین کتابها، ایمان به فرشتگان و روز رستاخیز است. اما در اینجا از ملائکه نام برده شده است، زیرا اینجا جای بیم دادن و تهدید کردن است و در آن هر عنصری را کاملاً مشخص می سازد.

تعبیر کلام به صورت «گمراهی دور و دراز» اغلب معنی فرو رفتن در نوعی گمراهی و سرگشتگی است که امید راهیابی و رستگاری از آن وجود ندارد، و پس از گرفتاری بدان، بازگشت و رهائی از آن میسر نیست.

کسی که به وجود خدا باور ندارد با وجود این که سرشت او کاملاً معترف به یزدان جهان و خود به خود و بطور طبیعی بدو ایمان دارد، همچنین به ملائکه و کتابهای آسمانی و پیغمبران و روز رستاخیز ایمان ندارد، چون به حقیقت نخستین که آفریدگار جهان است باور نداشته است، کسی که این گونه کافر گردد، سرشت او آن اندازه تباهی گرفته است و بیکاره و بی مایه و خراب و ویران شده است که با بودن آن امیدی به هدایت و راهیابی نمی ماند و نباید انتظار بازگشت آن را از گمراهی و سرگشتگی داشت.

❶

پس از این دو بار صدا زدن مؤمنان، روند قرآن بر نفاق و منافقان می تازد، و با بیان حالتی از حالات موجود آن روزی ایشان، آن را می آغازد. موقعیت بعضی از ایشان را به تصویر می کشد. موقعیتی که بهترین

بدی و شقاوت را می‌پیمایند و خویشتن را بدبخت می‌نمایند!



نفس انسان تا آن زمان که خالصانه از آن خدا نشود، هرگز از فشار ارزشها و معیارها، احوال و اوضاع، ضرورتها و مصلحتها، و آزاها و تنگ چشمی‌ها، آزاد و رها نمی‌گردد. هیچوقت هم بر مصلحت طلبی‌ها و غنیمت خواهیها، و طمعکاریها و افزون طلبی‌ها غلبه نمی‌کند. هرگز هم در برابر ارزشها و معیارها و احوال و اوضاع، انسانها و حادثه‌ها، نیروها و قدرتهای زمینی، و در برابر شاهان و دار و دسته ایشان، احساس آن آزادی و رهایی و کرامت و بزرگواری و بالائی و والائی را نمی‌کند که قلب لبریز از شناخت خدا احساس می‌کند. دانه نفاق در همین جا افشانده می‌شود. نفاق جز ناتوانی از پافشاری بر حق در برابر باطل نیست. چنین ناتوانی و ضعفی، ثمره خوف و طمع است، هراس از غیر خدا، و امید بستن به غیر خدا. همچنین ثمره مقید بودن به شرائط زمینی و موضعگیریهای مردمان در گوشه گیری از برنامه خدا برای زندگی است.

در روند سوره، میان سخن از ایمان به یزدان جهان، و ادای شهادت تنها به خاطر رضایت خداوند سبحان، و میان سخن از نفاق، مناسبت است. سخن از نفاق هم در لابلای موضوع عامی به میان می‌آید که موضوع اصلی این سوره است و عبارت است از تربیت گروه مسلمانان با برنامه اسلامی، و چاره‌سازی تهنشستهای باقیمانده جاهلی، و آماده‌سازی درونها برای مقابله با ضعف فطری بشری، و به پیکار و کارزار کشاندن گروه مسلمانان با مشرکان پیرامونشان، و با منافقانی که در بین خود آنان بسر می‌برند. روند سوره از ابتداء تا انتهاء آن، درباره این هدف عام، متصل و منسجم است. سخن از نفاق و منافقان، بقیه این درس را به خود اختصاص می‌دهد. پایان این درس، پایان این جزء نیز می‌باشد. این درس نیز خاتمه می‌پذیرد با تصویری که آیه پیشین از گروهی از منافقان ترسیم فرمود، گروهی

که ایمان آوردند سپس کفر ورزیدند، دوباره ایمان آوردند بعد از آن دیگر باره کفر ورزیدند، آنگاه بر کفر خود افزودند.

از همین جا حمله‌ای آغاز می‌گردد که قبلاً بدان اشاره گردید. حمله‌ای بر نفاق و منافقان، با شیوه‌های گوناگونی که شایسته بررسی و بایسته تأمل است. تادر پرتو چنین واری و پژوهشی، سرشت برنامه ربّانی، در آن زمان که دست اندر کار چاره‌سازی سرشتها است و به چاره‌جویی واقعیت زندگی و دلها می‌پردازد، کاملاً روشن و هویدا گردد:

﴿يَشْرُ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. أَيْتَقُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ؟ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا. وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَعَدَّوْا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ. إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ. إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا. الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ. فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا: أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ؟ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا: أَلَمْ نَسْتَحْذِ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَهُ لِيَحْكُمَ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا. إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ - وَهُوَ خَادِعُهُمْ - وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى إِزَاءُؤُنَ النَّاسِ، وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا. مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ. لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ. وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾.

به منافقان مژده بده که عذاب دردناکی دارند. این منافقان کسانی هستند که کافران را بجای مؤمنان به سرپرستی و دوستی می‌گیرند. آیا عزّت را در پیش کافران می‌جویند؟ (چنین چیزی محال است) چرا که عزّت و شوکت جملگی از آن خدا است (و هر که از خدا عزّت جوید عزیز شود، و هر که از غیر او عزّت طلبد ذلیل گردد). منافقان کسانیست که پیوسته شما را می‌پایند (و در انتظار آن هستند که چه وقت به بلایا و

واژه «بَشِّرْ» مژده بده بجائی واژه «أَنْذِرْ» بترسان. عذاب دردناکی که در انتظار منافقان است، به صورت بشارت و مژده بیان داشتن ... سپس حمله ادامه پیدا می کند با بیان سبب چنین عذاب دردناکی. و آن، به دوستی گرفتن کافران بجای مؤمنان، و سوء ظنّ آنان درباره خدا، و بدگمانی ایشان درباره سرچشمه عزّت و قوّت است:

﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَيَسَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ؟ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾.

به منافقان مژده بده که عذاب دردناکی دارند. این منافقان کسانی هستند که کافران را بجای مؤمنان به سرپرستی و دوستی می گیرند. آیا عزّت را در پیش کافران می جویند؟ (چنین چیزی محال است) چرا که عزّت و شوکت جملگی از آن خدا است.

کافران که در اینجا از ایشان ذکر شده رفته است - بنابه ارجح اقوال - یهودیان هستند. یهودیانی که منافقان بدانان پناه می بردند و خویشان را نزد ایشان پنهان می کردند، و در دل شبها با آنان نقشه انواع نیرنگها را بر ضد گروه مسلمانان می کشیدند و توطئه ها می چیدند. خدای بزرگوار به صورت استهزام انکاری می پرسد: منافقان که ادّعیای ایمان دارند، چرا کافران را به دوستی می گیرند؟ چرا خویشان را در چنین موضعی قرار می دهند و این چنین موقعیتی برای خود در پیش می گیرند؟ آیا آنان عزّت و قوّت را در نزد کافران می جویند؟ در حالی که خداوند عزّت را کلاً به خود اختصاص داده است. کسی نمی تواند بدان دسترسی پیدا کند مگر آن کسی که خدای را یار و مددکار خود گرداند، و عزّت را در پیشگاه یزدان بجوید، و خویشان را در پناه او دارد، و حمایت و حفاظت را از او خواستار شود.

بدین منوال، پسوده نخستین پرده از سرشت منافقان کنار می زند، و اوّلین صفت آنان را هویدا می سازد که به دوستی و یاری گرفتن کافران بجای مؤمنان است.

مصائب گرفتار آئید)، پس اگر پیروزی و فتحی از سوی خدا نصیب شما گردید، می گویند: مگر جز این است که ما با شما بوده و از جماعت شما ایم؟ (لذا ما هم در غنیمت و دستاورد جنگ سهیم هستیم و بهره ما را بپردازید)، و اگر سهمی (از پیروزی) نصیب کافران گردید، می گویند: مگر ما نبودیم که می توانستیم (همراه مؤمنان با شما بجنگیم و) بر شما چیره شویم و دست شما را از سر مؤمنان کوتاه کنیم؟ (ولی ما رفیق قافله و شریک دزد بودیم و مسلمانان را دلسرد می کردیم و برای شما جاسوسی می نمودیم و پیوسته در تحریک شما علیه مسلمانان می کوشیدیم. بنابراین با شما سهیم خواهیم بود). روز قیامت خداوند میان شما (مؤمنان و چنین منافقانی) داوری خواهد کرد. و (مادام که مؤمنان دارای ایمان راستین و کردار شایسته و بایسته باشند) هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت. بیگمان منافقان (نشانه های ایشان را می نمایند و کفر خویش را پنهان می دارند و به خیال خام خود) خدا را گول می زنند! در حالی که خداوند (دماء و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می نماید، و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیا می دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می زند. منافقان هنگامی که برای نماز برخیزند، سست و بی حال به نماز می ایستند و با مردم ریا می کنند (و نمازشان به خاطر مردم است نه به خاطر خدا) و خدای را کمتر یاد می کنند و جز اندکی به عبادت او نمی پردازند. در این میان سرگشته و متردند. (گاهی به سوی دین می روند و گاهی به سوی کفر می دوند. زمانی خویشان را در صف مؤمنان، و زمانی در صف کافران جای می دهند! اما در حقیقت) نه با اینان و نه با آنان هستند (و گمراه و حیرانند) و هر که را خداوند (بر اثر اعمال زشت و ناپسندش) سرگشته و گمراه کند راهی برای او (به سوی سعادت و هدایت) نخواهی یافت.

حمله با این ریشخند روشن، آغاز می گردد: بکار بردن

از جمله کارهایی که ملحق به طلب عزّت از پیشگاه کافران، و کمک و یاری خواستن از ایشان بجای مؤمنان بشمار می آید: افتخار به آباء و اجدادی است که بر کفر مرده اند. و همین را بس دیده اند که آنان با مسلمانان نسبت داشته اند و همزاد و خویشاوند ایشان بوده اند! همان گونه که مردمانی به فراعنه و مصریهای قدیم، و به آشوری ها و فینیقی ها و بابلی ها و عربیهای جاهلی، بسیار افتخار می کنند و بدیشان جاهلان می نازند.

امام احمد روایت کرده است: حسین پسر محمّد، و ابوبکر پسر عبّاس، از حمید کندی و او از عباده پسر نسی، و وی از ابو ریحانه، نقل کرده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(مَنْ اتَّسَبَ إِلَى تِسْعَةِ آبَاءٍ كُفَّارٍ، يُرِيدُ بِهِمْ عِزًّا وَ فَخْرًا، فَهُوَ غَاشِرُهُمْ فِي الْأَثَارِ).

کسی که خویشان را به نه نفر از آباء و اجداد کافر نسبت دهد، و مرادش از این کار کسب افتخار و احترام باشد، او دهمین نفر آنان در آتش دوزخ خواهد بود.

این بدان خاطر است که مایه پیوند و نقطه گردهمائی در اسلام، عقیده است و بس. ملّت در اسلام، مؤمنان به یزدانند، از بامداد تاریخ تا به امروز، و از امروز تا دامنۀ قیامت. مؤمنان ملّت واحده اند، در هر جا و از هر نسلی که باشند. ملّت در اسلام مجموعه ای از نسلها و نژادهای متوالی نیست. همچنین ملّت در اسلام مجموعه ای از نسلی و نژادی نیست که افراد آن در محدوده ای از کره زمین با همدیگر گرد آمده باشند و زندگی کنند.



بالاترین مرتبه نفاق این است که مؤمنی در مجلسی بنشیند و در آنجا به آیه های یزدان کفر ورزیده شود و مورد تمسخر قرار گیرد و او ساکت و خاموش بنشیند و چشم پوشی کند. این کار خود را صرف نظر و بزرگواری بنامد، یا آن را زرنگی حساب کند، و یا آن را سعه صدر و افق فراخ و عقیده به آزادی رأی و نظر

همچنین جهان بینی بد ایشان را درباره حقیقت نیروها و توانها نشان می دهد. روشن و آشکار هم می سازد که کافران فاقد عزّت و قوّتی هستند که منافقان آن را در پیش ایشان می جویند. بالاخره مقرّر می دارد که عزّت از آن خدا است و بس. عزّت و شوکت و قدرت و قوّت، تنها و تنها از یزدان جهان خواسته می شود. در پیشگاه دیگران هیچ عزّتی و شوکتی و قدرتی و قوّتی وجود ندارد.

هان! یگانه تکیه گاه انسان یزدان است. انسان عزّت را در پیشگاه او می یابد و بس. اگر بدو تکیه کند، بر دیگران برتری می گیرد و چیره می گردد. هان! تنها یک نوع پرستش، انسان را بالا می برد و والا می گرداند و آزاد و رها می سازد. آن هم پرستش یزدان جهان است و بس! اگر انسان بدین نوع پرستش نگراید و آرام نگیرد، به پرستش ارزشها و معیارهای گوناگون، اشخاص مختلف، خوفها و هراسهای متنوّع، و خوفناکها و هراسناکهای جوراجور، کشانده می شود. دیگر هیچ کسی و هیچ چیزی انسان را از پرستش اشخاص و اشیاء و اعتبارات، محفوظ و مصون نمی دارد.

پرستش دو تا بیشتر نیست: پرستش یزدان، که والائی و عزّت و آزادی را به همراه دارد. و پرستش بندگان یزدان، که پستی و خواری و غل و زنجیر اسارت را بدنبال دارد ... هر کسی می تواند هر کدام را که می خواهد برگزیند: این را یا آن را.

مؤمن مادام که مؤمن است از غیر خدا مدد و یاری نمی طلبد. مؤمن مادام که مؤمن است از پیشگاه دشمنان یزدان، عزّت و نصرت و قوّت نمی جوید. کسانی که ادعای پیروی از آئین اسلام را دارند، و نامهای مسلمانان را بر خود نهاده اند، ولی از دشمن ترین دشمنان یزدان در زمین، کمک و یاری می خواهند، نیاز فراوانی به بررسی و پژوهش این قرآن دارند، اگر می خواهند مسلمان باشند. اگر هم علاقه مند به مسلمان بودن نیستند، یزدان سبحان بی نیاز از جهانیان است.

اللَّهُ يَكْفُرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ. إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ. إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿٤٧﴾

خداوند در کتاب (قرآن، این حکم را) بر شما نازل کرده است که چون شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می شود و آیات خدا به بازیچه گرفته می شود، با چنین کسانی منشیین تا آنگاه که به سخن دیگری بپردازند (و دست از کفر و شوخی نابهنجار خود بردارند). بیگمان در این صورت که با ایشان هم نشین می شوید و به استهزاء آنان گوش فرا می دهید (شما هم مثل آنان خواهید بود (و در استهزاء به قرآن شریک ایشان خواهید گشت). شک نیست که خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد می آورد. (پس از مخالطه و مجالسه ایشان بپرهیزید تا همراه آنان به آتش دوزخ گرفتار نیائید).

آن چیزی که این آیه بدان حواله می دهد و پیش تر نازل شده است، فرموده خدا در سورة انعام است که مکی است:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾.

هرگاه دیدی کسانی که به تمسخر و طعن در آیات (قرآنی) ما می پردازند، از آنان روی بگردان (و مجلس ایشان را ترک کن و با آنان منشین) تا آنگاه که به سخن دیگری می پردازند. (انعام / ۶۸)

تهدیدی که سرپای وجود مؤمن از آن به لرزه می افتد، عبارت است از:

﴿إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ﴾.

در این صورت، قطعاً شما همسان ایشان خواهید بود. بیم و تهدیدی که شکی و تردیدی بعد از آن نمی ماند، عبارت است از:

﴿إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾.

شک نیست که خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد می آورد.

اما محصور کردن نهی به مجالس که در آنها به آیات

بشمارد!!! نخیر چنین کاری، شکست درونی و خود کوچک بینی است که به بندهای پیکر او می خزد. او پیش از هر کس دیگری خود را گول می زند، تا وجدانش او را ناتوان و زبون نگردد و شرمندگی نبرد. غیرت نشان دادن برای دفاع از خدا، و حمایت از دین خدا، و حفظ حرمت آیات خدا، نشانه ایمان است. وقتی که چنین غیرت و حمیتی سست شود، به دنبال آن هر سدی فرو می ریزد و هر مانعی فرو می تپد و کنار می رود. آنگاه با نخستین موج سیلاب، گیاهان خشکیده و ضعیف رویده می شوند. حمیت و غیرت، بار اول به عمد سکندری می خورد و به زمین می افتد. سپس فروکش می کند. بعد خاموش می گردد. سرانجام می میرد.

پس هر کس در مجلسی بشنود به آئین او تمسخر و استهزاء می شود، یا باید به دفاع برخیزد، و یا این که مجلس را رها کند و به ترک مجلسیان بگوید. ولی چشم پوشی و خاموشی نخستین مرحله شکست است، و گذرگاهی میان ایمان و کفر است و از پل نفاق می گذرد. بعضی از مسلمانان در مدینه در مجالس منافقان بزرگ می نشستند، منافقان بزرگی که هنوز صاحب نفوذ و دارای قدرت بودند. برنامه قرآنی آمد و این حقیقت را در دلها بیدار و پایدار کرد. این حقیقت که به چنین مجالسی رفتن و در برابر آنچه در آنجاها می گذرد سکوت کردن، نخستین مرحله شکست است. قرآن خواست مسلمانان را از این نوع مجالس بدور دارد. ولی شرایط موجود در آن زمان، اجازه نمی داد که بدیشان فرمان دهد که بطور کلی به چنین مجالسی رفت و آمد نداشته باشند و از چنین جاهائی بپزد. لذا بدیشان دستور داد که چنین مجالسی را ترک گویند، زمانی که آیات خدا را به تمسخر می گیرند و یا بدانها کفر می ورزند. اگر چنین نکنند، نفاق بشمار است و سرنوشت و فرجام هراسناکی دارد، سرنوشت و فرجام منافقان و کافران:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ



شریک دزد بودیم و مسلمانان را دلسرد می کردیم و برای شما جاسوسی می نمودیم و پیوسته در تحریک شما علیه مسلمانان می کوشیدیم. بنابراین با شما سهیم خواهیم بود). روز قیامت خداوند میان شما (مؤمنان و چنین منافقانی) داوری خواهد کرد. و (مادام که مؤمنان دارای ایمان راستین و کردار شایسته و بایسته باشند) هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت.

این، تصویر نفرت انگیزی است. با بیان چیزهایی آغاز می گردد که منافقان نسبت به گروه مسلمانان به دل می گرفتند. برای مسلمانان شرّ و بلا می خواستند، و در انتظار مصائب ناگواری بودند که بر سر مسلمانان آید و دمار از روزگارشان برآورد. اما با وجود این، هنگامی که فتحی و گشایشی از سوی خدا در می رسید و یزدان نعمتی بدیشان می داد، نسبت به مسلمانان تظاهر به مودّت و محبّت می کردند و می گفتند:

﴿أَلَمْ تَكُنْ مَعَكُمْ؟﴾

مگر جزاین است که ما با شما بوده و از جماعت شمائیم؟

مرادشان این بود که آنان در کارزار همراه ایشان بوده اند. البته گاهی برای جنگ همراه مسلمانان بیرون می آمدند و مسلمانان را سست می کردند و به ترک جنگ فرا می خواندند و صفوف مسلمانان را متزلزل می نمودند. یا مرادشان این بود که آنان از ته دل با مسلمانانند و آنان را کمک می کنند و یاری می دهند و پشتیبانی می نمایند.

﴿وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا: أَلَمْ نَسْتَحْذِرْ عَلَيْكُمْ وَنَنْتَفِعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؟﴾

و اگر سهمی (از پیروزی) نصیب کافران گردید، می گویند: مگر ما نبودیم که می توانستیم (همراه مؤمنان با شما بجنگیم و) بر شما چیره شویم و دست شما را از سر مؤمنان کوتاه کنیم؟

مرادشان این بود که آنان کافران را تقویت کرده اند و یاری داده اند و پشتیبانی نموده اند، و دیگران را نسبت

یزدان کفر ورزیده می شود یا استهزاء و تمسخر می گردد، و شامل همه روابط و ارتباطات مسلمانان با چنین منافقانی نمی گردد، چنانکه گفتیم، اشاره به وضع زمانی دارد که گروه مسلمانان آن را پشت سر می گذاشتند. زمانی که ممکن است در میان همه نسلها و در همه محیطها تکرار گردد. همچنین اشاره دارد به سرشت این برنامه ربّانی در بدست گرفتن زمام امور بگونه آهسته و آرام، و مراعات ته نشستها و احساسها و شرائط و وقائع موجود در جهان واقع، همراه با گام به گام و مستمرّ و بردوام برای تبدیل جهان واقع حرکت کردن و کم کم دگرگونی و نوسازی پدید آوردن.



سپس روند قرآنی به بیان نشانه های منافقان می پردازد. در این راستا تصویر بسیار ننگین و نفرت انگیزی از ایشان می کشد، بدانگاه که با چهره ای با مسلمانان روبرو می شوند، و با چهره دیگری با کافران ملاقات می کنند. عصا را از وسط می گیرند، و همسان کرماها و مارها می لولند و بیچاپیچ می شوند و هر دم به رنگی درمی آیند:

﴿الَّذِينَ يَرَبِّصُونَ بِكُمْ. فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ، قَالُوا: أَلَمْ تَكُنْ مَعَكُمْ؟ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا: أَلَمْ نَسْتَحْذِرْ عَلَيْكُمْ وَنَنْتَفِعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَهُ اللَّهُ يُجَنِّبُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾

منافقان کسانند که پیوسته شما را می پایند (و در انتظار آن هستند که چه وقت به بلایا و مصائب گرفتار آئید). پس اگر پیروزی و فتحی از سوی خدا نصیب شما گردید، می گویند: مگر جز این است که ما با شما بوده و از جماعت شمائیم؟ (لذا ما هم در غنیمت و دستاورد جنگ سهیم هستیم و بهره ما را بردازید)، و اگر سهمی (از پیروزی) نصیب کافران گردید، می گویند: مگر ما نبودیم که می توانستیم (همراه مؤمنان با شما بجنگیم و) بر شما چیره شویم و دست شما را از سر مؤمنان کوتاه کنیم؟ (ولی ما رفیق قافله و

وقوع آن در روز قیامت است. زمانی که خداوند میان مؤمنان و منافقان داوری می‌فرماید و کافران دیگر بر مؤمنان چیره نخواهند شد. روایت دیگر می‌گوید: مقصود این نصّ، وقوع آن در دنیا است و هر چند مسلمانان در برخی از جنگها و در برخی از زمانها مغلوب گردند، هرگز خداوند کافران را بگونه‌ای بر مسلمانان چیره و پیروز نمی‌گرداند که آنان را ریشه‌کن سازند.

اگر معنی نصّ را متوجّه دنیا و آخرت بسازیم بهتر است، زیرا محدود نشده است. اگر وقوع آن را در آخرت بدانیم، نیازی به بیان و تأکید نیست. اما اگر وقوع آن را در دنیا بدانیم، در برخی از ازمینه، ظواهر امر نشان می‌دهد که چنین نیست. ولی ظواهری هستند که انسان را گول می‌زنند و نیاز به پژوهش و دقّت بیشتر دارند:

وعدّه، وعدّه یزدان جهان است. حتمی و قطعی است. قضاوت خدا این چنین است و تخلف‌ناپذیر است. وعدّه قاطع و حکم جامع خدا بر این است که: هرگاه حقیقت ایمان در اندرون مؤمنان استقرار پذیرد، و در واقعیت جهان و دنیای عملی ایشان برنامه زندگی گردد، یعنی: تبدیل به قوانین و مقررات و سازمانها و تشکیلات قضاوت و حکومت شود، و زندگی به صورتی درآید که هر اندیشه و هر جنبشی خالصانه برای خدا باشد، و هر کار کوچکی و هر کار بزرگی در زندگی عبادت یزدان سبحان بشمار آید، در این صورت است که هرگز خداوند مهربان کافران را بر مؤمنان پیروز و چیره نمی‌گرداند ... این حقیقتی است که سراسر تاریخ اسلامی، واقعه و حادثه‌ای را به خود نمی‌شناسد که برخلاف آن باشد.

من با تکیه بر وعدّه خدا که شکّی در آن نیست قاطعانه می‌گویم: شکستی گریبانگیر مؤمنان نمی‌گردد، و در سراسر تاریخ ایشان هم شکستی دامنگیر آنان نگشته است، مگر این که در حقیقت ایمان مؤمنان رخنه و نقصی بوده است. حال این رخنه و نقص یا در اندیشه و

بدیشان سست کرده‌اند و به ترک جنگ خوانده‌اند و صفها را متزلزل نموده‌اند!

بدین منوال، همسان کرّمها و مارها لولیده‌اند و بر خود پیچ خورده‌اند. در دلّهایشان زهر بوده است، و بر زبانهایشان چربی و چاپلوسی! اما با این وجود افراد زبونی بوده‌اند. شکل ننگین و زشتی داشته‌اند و درون مؤمنان از چنین شکلی بیزاری جسته است ... این هم یکی از پسوده‌های برنامه ربّانی است که اندرون مؤمنان را لمس می‌نماید.

از آنجا که خطّ سیری که پیغمبر ﷺ با رهنمود پروردگارش در مسأله منافقان در پیش گرفته بود، چشم پوشی و صرف نظر کردن بود، همچنین بر حذر داشتن مؤمنان و آگاه کردن ایشان از حال منافقان بود، در راهی که برای تصفیّه این اردوگاه نفرین شده در پیش داشتند، او در اینجا ایشان را واکذار به حکم و فرمان خدا در آخرت می‌کند. آنجا که پرده از روی ایشان کنار زده می‌شود، و جزای مکر و کیدشان در حقّ مسلمانان داده می‌شود:

﴿قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾.

روز قیامت خداوند میان شما (مؤمنان و چنین منافقانی) داوری خواهد کرد.

در آن زمان، دیگر فرصت نیرنگ و زد و بند و توطئه چینی نیست، و نمی‌توان رازها و کینه‌ها را در دل نهان داشت و از دیگران پنهان کرد.

مسلمانان به وعدّه خدا ایمان دارند و می‌دانند وعدّه خدا حتمی و قطعی است. دیگر این نیرنگ نهان مکارانه، و این زد و بند پنهان با کافران، معیار و میزان خدا را دگرگون نمی‌سازد، و کافران را بر مؤمنان چیره نمی‌گرداند و مسلط نمی‌نماید:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾.

و (مادام که مؤمنان دارای ایمان راستین و کردار شایسته و بایسته باشند) هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت.

در تفسیر این آیه روایت شده است که مقصود این نصّ،

پندار ایشان، و یا در کردار و رفتار آنان وجود داشته است. به اندازه همین رخنه و نقص، شکست موقت به مسلمانان رو می‌کند. سپس دیگر باره پیروزی نصیب مؤمنان می‌شود، اگر مؤمنان راستین یافته شوند. توضیح این حقیقت در اینجا ضروری است که تهیة ابزار و ادوات جنگی و فراهم آوردن نیروی نظامی در هر زمانی برای جهاد در راه خدا، و رزم و نبرد در زیر پرچم لا اله الا الله، بدون هرگونه اضافه و شائبه‌ای، جزو ایمان است.

مثلاً در جنگ «احد» رخنه‌ای که پیدا شد به دنبال ترک اطاعت از پیغمبر ﷺ و چشم دوختن به غنائم بود. در جنگ «حُنین» رخنه‌ای که پدید آمد، بر اثر شکوه و شوکت در کثرت دیدن، و از فراوانی سپاهیان شگفت زده گشتن، و تکیه‌گاه اصلی و یار و مددکار واقعی را فراموش کردن بود. اگر تاریخ اسلام را ورق بزنیم، و حوادث و وقایع را بررسی کنیم، روشن خواهد شد که هرگاه پیروزی از مسلمانان در طول تاریخشان بدور گشته است، چیزهایی از این قبیل در میان بوده است و باعث آن گشته است. حال ما بدان چیز پی ببریم یا پی نبریم، و علت و موجب را بشناسیم یا نشناسیم ... در هر صورت وعده خدا همیشه حق بوده است و پیوسته هم حق می‌ماند و هرگز خلاف بدان رو نمی‌کند.

بلی! گاهی محنتی و بلائی برای امتحان در میان خواهد بود. ولی خود همین امتحان دارای حکمت و فلسفه‌ای است. حکمت و فلسفه‌ای که مکمل حقیقت ایمان است، و از زمره اعمالی است که ایمان مقتضی آنها است، همانگونه که در جنگ احد روی داده است و یزدان سبحان آن را برای مسلمانان روایت فرموده است<sup>(۱)</sup>. هر زمان که حقیقت ایمان در سایه امتحان و توفیق در آن، تکمیل گردد، پیروزی به میان می‌آید و وعده یزدان بیگمان تحقق پیدا می‌کند.

البته شکست در نظر من، معنی فراگیرتری از پیامد جنگی از جنگها است. مراد من از شکست، شکست روحی و روانی، و خستگی و درماندگی حاصل از

شکست است. چرا که شکست در جنگی شکست بشمار نمی‌آید، مگر این که آثار شکست، بر صفحه دلها و گستره جانها، افسردگی و خستگی و ناامیدی، برجای گذارد. اما زمانی که همتها را برانگیزد، و شعله‌ها را فروزاتر سازد، و لغزشگاهها را پدیدار و آشکار نماید، و سرشت عقیده و سرشت کارزار و سرشت راه را روشن و نمایان گرداند، چنین شکستی مقدمه مؤکدانه نصرت و پیروزی حتمی و قطعی است، هر چند هم راه رسیدن بدان طولانی باشد.

همچنین زمانی که نص قرآنی بیان می‌دارد: هرگز خداوند کافران را بر مسلمانان پیروز نمی‌گرداند، بیگمان اشاره دارد به این که روح با ایمان بطور حتم و قطع پیروز می‌گردد، و اندیشه با ایمان بیگمان غالب و چیره می‌شود. تنها چیزی که از گروه مسلمانان می‌خواهد این است که: حقیقت ایمان را در جهان‌بینی و عواطف دل‌هایشان، و در دنیای واقعی و عملی زندگانشان، تکمیل گردانند. همه اعتمادشان بر عنوانشان نباشد. زیرا عنوانها پیروزی را بدست نمی‌آورند، بلکه حقیقتی که در فراسوی عنوانها نهفته است مایه پیروزی و موجب بهروزی می‌گردد.

میان ما و پیروزی در هیچ زمانی و در هیچ مکانی فاصله‌ای جز این نیست که حقیقت ایمان را تکمیل کنیم، و مقتضیات این حقیقت را نیز در زندگانیمان و در دنیای واقعی و عملیمان تکمیل سازیم. توشه بر گرفتن و ابزار و آلات جنگی فراهم آوردن و نیروی نظامی داشتن، جزو حقیقت ایمان است. همچنین از جمله حقیقت ایمان یکی هم این است که بر دشمنان تکیه نکنیم، و جز از خدا عزت نجوئیم و قدرت نطلبیم.

این وعده مؤکدانه یزدان، کاملاً با حقیقت ایمان و حقیقت کفر در این جهان موافقت دارد و مطابقت می‌نماید.

۱- مراجعه شود به جنگ احد که در سورة آل عمران، در جزء چهارم بیان شده است.

آنگاه روند قرآنی پس از این وعده قاطعانه‌ای که به مؤمنان اطمینان و آرامش می‌بخشد، و منافقان را خوار و رسوا می‌سازد، منافقانی که کافران را به دوستی می‌گیرند و عزت و شوکت را در نزد ایشان می‌جویند، به پیش می‌رود و سیمای بسیار رسواگرانه زشت دیگری را از منافقان به تصویر می‌کشد. سیمای چندی‌آور و نفرت‌انگیزی که مقام ایشان را فرود می‌آورد و سقوط می‌دهد، و تهدید خدا را بدیشان اعلام می‌دارد:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ - وَهُوَ خَادِعُهُمْ - وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَاءُونَ النَّاسَ، وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا. مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ. لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ. وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾.

بیگمان منافقان (به خیال خام خود) خدا را گول می‌زنند! در حالی که خداوند (دماغ و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می‌نماید، و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیا می‌دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز برخیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردمان است نه به خاطر یزدان). و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند. در این میان سرگشته و متردد هستند. (گاهی به سوی دین می‌روند و گاهی به سوی کفر می‌دوند. زمانی خویشتن را در صف مؤمنان، و زمانی در صف کافران جای می‌دهند! اما در حقیقت نه با اینان و نه با آنان هستند و) گمراه و حیرانند (و هر که را خداوند (بر اثر اعمال زشت و ناپسندش) سرگشته و گمراه کند راهی برای او (به سوی سعادت و هدایت) نخواهی یافت.

این نیز پسوده دیگری از پسوده‌های برنامه‌ریزی برای دل‌های با ایمان است. آخر این دل‌ها بناچار باید از مردمانی بیزار شوند و نفرت داشته باشند که به خیال خام خود خدای را گول می‌زنند. زیرا این دل‌ها می‌دانند

ایمان ارتباط با بزرگترین نیرو است. نیروئی که ضعیف نمی‌گردد و نابود نمی‌شود. کفر گسیختن از این نیرو و کناره‌گیری از آن است. هرگز هم نیروی محدود و بریده از خدا و برکنار از او و فناپذیر، نمی‌تواند چیره شود بر نیروئی که متصل به سرچشمه نیرو در سراسر جهان هستی است.

ولی همیشه باید ما میان حقیقت ایمان، و ظاهر ایمان، فرق بگذاریم. حقیقت ایمان، نیروی راستین ثابتی است، ثابت همچون ثابت بودن همه قوانین هستی. دارای تأثیر در انسان و در حرکات و اعمالی است که از او روی می‌دهد. حقیقت ایمان نیرومند و هولناک است و در وقت رویارویی با حقیقت کفر برکنار و بریده از خدا و محدود، قطعاً پیروز می‌گردد و بر کفر غلبه می‌کند. اما وقتی که حقیقت ایمان، تبدیل به ظاهر ایمان شود، بدون شک «حقیقت» کفر بر ظاهر ایمان چیره و پیروز می‌گردد، وقتی که حقیقت کفر با سرشت خود راست باشد و در جولانگاه خود به کار و تلاش بپردازد. زیرا حقیقت هر چیزی نیرومندتر از «ظاهر» هر چیزی است، هر چند که این، حقیقت کفر، و آن، ظاهر ایمان باشد.

قاعده نابودی باطل، بوجود آوردن حق است. هرگاه حق با حقیقت کلی و واقعی خود و با تمام نیروئی که دارد جلوه‌گر آید، فرجام نبرد حق و باطل روشن است. حق بر باطل می‌تازد، و باطل هر اندازه در برابر دیدگان دارای ستبری ظاهری و ضخامت گول زننده باشد، میدان را خالی می‌کند و فلنگ خود را برمی‌بندد:

﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾.

بلکه حق را به جان باطل می‌اندازیم، و حق مغز سر باطل را از هم می‌پاشد و باطل هر چه زودتر محو و نابود می‌شود.

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾.

(مادام که مؤمنان دارای ایمان راستین و کردار شایسته و بایسته باشند) هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت.

زشت و تنگینی از ایشان به تصویر می کشد که در دل مؤمنان جز بر نفرت و تحقیر آنها نمی افزاید:

﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالٍ يُرَاءُونَ النَّاسَ، وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

منافقان هنگامی که برای نماز برخیزند، سست و بی حال به نماز می ایستند و با مردم ریا می کنند (و نمازشان به خاطر مردمان است نه به خاطر یزدان). و خدای را کمتر یاد می کنند و جز اندکی به عبادت او نمی پردازند.

منافقان با گرمی شوق ملاقات خدا، و ایستادن در حضور خدا، و پیوند پیدا کردن با یزدان، و یاری و کمک خواستن از خداوند مَنان، برای نماز بر نمی خیزند. بلکه آنان بر می خیزند تا به مردمان بنمایند و با ایشان ریا نمایند. این است که سست و بی حال بر می خیزند، همچون کسی که کار بسیار سنگینی را انجام بدهد، و یا به بیگاری دشواری وادار شود. همچنین جز مدت کمی خدا را یاد نمی کنند. آخر آنان خدای را به یاد نمی آورند، بلکه مردمان را به یاد می آورند! ایشان به خدا رو نمی کنند، بلکه تنها به مردمان رو می کنند. کارشان را به خدا عرضه نمی نمایند، بلکه ریاکارانه کارشان را به مردمان ارائه می دهند! بیگمان این شکل بدمنظر منافقان، در اندرون مؤمنان بسی زشت و پلشت جلوه گر می افتد. آن اندازه زشت و پلشت که منافقان در نظرشان فرومایه و ناچیز می گردند، و برگریز و نفرت مؤمنان از ایشان می افزاید. این احساس بدی که در دلهای مؤمنان نسبت به منافقان تولید می شود، موجب دوری مؤمنان از منافقان می گردد، و روابط شخصی و مصلحتی موجود در میان آنان را سست می کند ... این هم مرحله ای از مراحل تربیتی برنامه حکیمانه ربّانی، برای قطع پیوند مؤمنان با منافقان است.

روند قرآنی در ترسیم شکلهای زشت و نفرت انگیز، استمرار می یابد:

﴿مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ. لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ. وَ

که یزدان سبحان گول زده نمی شود. مگر نه این است که یزدان جهان راز را و پنهان تر از راز را می داند؟ این دلها می دانند که هر که بکوشد آفریدگار هستی را گول بزند، باید درونش لبریز از بدی و پستی و نادانی و بی خبری باشد. لذا چنین دلهائی باید از چنین گول زندگانی نفرت داشته باشند و آنان را فرومایه و کوچک بشمارند.

بدنبال این پسوده بیان می فرماید که چنین منافقان جاهل و غافل، خدا را گول می زنند، ولی در حقیقت «خدا ایشان را گول می زند». یعنی خدا کم ایشان را گرفتار و به عذاب خود دچارشان می سازد. درجه به درجه بالایشان می برد و کم کم در پیله نعمت اسیر و گرفتارشان می سازد. به ترک ایشان می گوید تا در گمراهی خود بولوند و سرگشته شوند. آنان را به مصیبتی گرفتار نمی سازد که بیدارشان گرداند. بلائی بر سرشان نمی آورد که بیدار و بینایشان نماید. بلکه آنان را به خود رها میکند تا راه گمراهی را پیمایند و رو به دوزخ حرکت نمایند، تا آنگاه که در آن فرو می افتند. این است گول زدن منافقان توسط یزدان جهان ... مصیبتها و بلاها و حادثه ها و واقعه ها، چه بسا مایه رحمت خداوند مهربان می گردند، هنگامی که گریبانگیر بندگان می شوند و تند و سریع ایشان را از لغزش باز می گردانند، و بدانان چیزهائی را می آموزند که نمی دانسته اند. بسیار هم اتفاق می افتد که خدا با تندرستی و نعمت، بزهکاران گمراه را گرفتار می کند، و پله پله در پیله سلامت و نعمت اسیرشان می نماید و سرانجام رهسپار دوزخشان می سازد. زیرا اینان به مرحله ای از گناه و گمراهی رسیده اند که سزاوار این نیستند که به بلا و مصیبتی دچار آیند تا در سایه آن بر بیداری و آگاهی خود بیفزایند، بلکه باید بدون واقعه بیدارکننده ای و شخص بیم دهنده ای به خود رها شوند و ویلان و سرگشته رهسپار دوزخ شوند، تا به بدترین سرنوشت دچار می آیند.

سپس روند قرآنی باز هم به پیش می رود و شکلهای

مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿١٤٧﴾

در این میان سرگشته و متردند. (گاهی به سوی دین می‌روند و گاهی به سوی کفر می‌دوند. زمانی خویشتن را در صف مؤمنان، و زمانی در صف کافران جای می‌دهند! اثار حقیقت) نه با اینان و نه با آنان هستند (و همراه و حیرانند) و هر که را خداوند (بر اثر اعمال زشت و ناپسندش) سرگشته و گمراه کند، راهی برای او (به سوی سعادت و هدایت) نخواهی یافت.

موقعیت لرزان و پیچان و جنبان، و ناپایدار و ناستوار، در هر یک از دو صف: صف با ایمان، و صف بی‌ایمان، موقعیتی است که تنها مایه حقارت و نفرت در دل مؤمنان می‌گردد و بس. چنین موقعیتی در صف منافقان، بیانگر ضعف درونی ایشان نیز می‌باشد. این ضعف است که آنان را بر آن می‌دارد که نتوانند موقعیت قاطعی در اینجا و آنجا در پیش گیرند، و نتوانند که رأی و عقیده و موقعیت خود را نه با این گروه و نه با آن گروه آشکارا در میان نهند.

روند قرآنی بر این تصاویر ننگین و بر این موقعیتهای لرزان، پیروی می‌زند مبنی بر این که: فرمان خدا بر آنان واجب و ثابت گشته است که چون از جهالت به گرداب ضلالت افتاده‌اند، به عذاب گرفتار می‌آیند. مستحق این هم نیستند که خداوند ایشان را در راه رسیدن به هدایت کمک نماید. بدین علت، کسی هم نمی‌تواند ایشان را به راستای راه هدایت گرداند، و راه راست و درستی را برای آنان بیابد:

﴿وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾

هر که را خداوند (بر اثر اعمال زشت و ناپسندش) سرگشته و گمراه کند، راهی برای او (به سوی سعادت و هدایت) نخواهی یافت.

تا اینجا روند قرآنی بی‌زاری و تنفر و حقارت و ضعف زیادی از منافقان را در دل مؤمنان برانگیخته است. از این به بعد مؤمنان را مخاطب قرار می‌دهد و ایشان را بر حذر می‌دارد از این که راه چنین منافقانی را پیمایند و طی طریق نمایند. راه منافقان - همانگونه که گذشت

- این است که مؤمنان کافران را بجای مؤمنان به دوستی بگیرند. مؤمنان را از انتقام خدا و سزای او می‌ترساند. همچنین فرجام و سرنوشت آخرت منافقان را به تصویر می‌کشد. فرجام و سرنوشتی که بسیار هراسناک و بیمناک، و همچنین بس پست و خوار است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ. أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا؟ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ. وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصْرًا. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا، وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ، وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ. فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ. وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کافران را به جای مؤمنان به دوستی نگیرید. مگر می‌خواهید حجت و برهان آشکاری علیه خود به دست خدا دهید (بر این که شما هم جزو منافقانی؟). بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یابوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند). مگر کسانی (از ایشان) که توبه کنند و برگردند و به اصلاح (اعمال و نیات خود) بپردازند و به خدا متوسل شوند و آئین خویش را خالصانه از آن خدا کنند (و فقط و فقط او را بپرستند و به فریاد خوانند و خالق و رازق دانند). پس آنان از زمره مؤمنان خواهند بود (و پاداش مؤمنان را خواهند داشت) و خداوند به مؤمنان پاداش بزرگی خواهد داد.

برگشت دوباره‌ای به صدا زدن مؤمنان با صفتی که آنان را از دیگران ممتاز و جدا می‌سازد. همان صفتی که بدان، برنامه و رفتار و دنیای زندگانی آنان جدا و ممتاز می‌شود. بالاخره همان صفتی که با آن پاسخ صدا و ندا را می‌دهند و از رهنمودها اطاعت و پیروی می‌کنند.

با همین صفت صدا زده می‌شوند که از روش منافقان و از حرکت در مسیر ایشان بپرهیزند، و کافران را بجای مؤمنان به دوستی نگیرند. این هم صدا و ندائی است که قطعاً در آن روز در جامعه مسلمانان بدان نیاز شدیدی

در اعماق دوزخ و در پائین ترین مکان آن ... این، فرجام و سرنوشتی است که سازگار با کشش زمین است که ایشان را به سوی خاک می کشید و به خاک می چسباند و نمی گذاشت آزاد و رها شوند و اوج گیرند و بالا روند. کشش آرزوها و آرزها، و خواستها و پرهیزها، ضعفها و سستی ها ... و ... کششی که آنان را به دوستی کافران و سازش با مؤمنان فرود می کشید، و ایشان را در زندگی در موقعیت خوار و پستی نگاه می داشت:

﴿مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ. لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ﴾.

در این میان سرگشته و متردند، نه با اینان و نه با آنان هستند.

آنان در دنیا با دست خود، خویشان را آماده چنین فرجام ناگواری و سرنوشت رسواکننده ای می کردند: ﴿فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾.

در اعماق دوزخ و در پائین ترین مکان آن. در آنجا نه یاران و مددکارانی دارند و نه دوستان کمک کنندگانی. آنان در دنیا با کافران دوستی می ورزیدند، پس کی کافران می توانند کمک و یاریشان کنند؟

پس از این صحنه وحشتناک و هراس انگیز، درگاه توبه را برای آنان باز می کند. درگاه توبه برای هر کسی که خواهان نجات و مشتاق رستگاری باشد:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ، وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ. فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ. وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

مگر کسانی (از ایشان) که توبه کنند و برگردند و به اصلاح (اعمال و نیات خود) بپردازند و به خدا متوسل شوند و آئین خویش را خالصانه از آن خدا کنند (و فقط و فقط او را بپرستند و به فریاد خوانند و خالق و رازق دانند). پس آنان از زمره مؤمنان خواهند بود (و پاداش مؤمنان را خواهند داشت) و خداوند به مؤمنان پاداش بزرگی خواهد داد.

بوده است. آن زمان که هنوز در جامعه میان برخی از مسلمانان با یهودیان مدینه، روابط برقرار بود، و بعضی از مسلمانان با خویشاوندان قریشی خود - هر چند از لحاظ روانی - ارتباط داشتند. می گوئیم «بعضی از مسلمانان»، زیرا در همان زمان، مسلمانان دیگری بودند که همه پیوندها و ارتباطات خود را با جامعه جاهلی - حتی با پدران و پسران خود - بریده بودند، و تنها عقیده را مایه گردهمائی و صله رحم و پیوند خویشاوندی می دانستند، همانگونه که خدا بدیشان آموخته بود.

این دسته بودند که نیاز بود بیدار و هوشیار گردند، و بعد از تصویر نفاق و منافقین بدین شکل ننگین و نفرت انگیز و مبغوض، بدانان تذکر داده شود که راه نفاق و سرنوشت منافقان این است. و لازم بود برحذر گردند از این که خویشان را در معرض خشم خدا و انتقام آفریدگار قرار دهند:

﴿أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا؟﴾.

مگر می خواهید حجت و برهان آشکاری علیه خود به دست خدا دهید (بر این که شما هم جزو منافقانید؟).

دل شخص مؤمن از هیچ چیزی بیش از این نمی لرزد و نمی ترسد که در معرض خشم و انتقام خدا قرار گیرد. بدین خاطر است که تعبیر به شکل پرسش ذکر شده است. خود همین پرسش برای مخاطب قرار دادن دل مؤمنان بسنده است.

کوبه بلند دیگری دلهای مؤمنان را نوازش می دهد. کوبه ای که مستقیماً بر دلهای فرود نمی آید. بلکه تنها در هوا به تکان در می آید و فقط اشاره به مطلب می نماید. کوبه ای است که بیانگر فرجام هراسناک و سرنوشت بیمناکی است که منافقان دارند:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ. وَلَنْ تَجِدَهُمْ صَبْرًا﴾.

بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین ترین مکان آن هستند و هرگز یابوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند).



قرآن در جاهای دیگری بدین بسنده می‌کند که بفرماید:  
**﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا﴾**.

مگر کسانی که توبه کنند، و به اصلاح بپردازند.

زیرا توبه کردن، و به اصلاح پرداختن، متضمن چنگ زدن و متوسل شدن به خدا، و پرستش خالصانه یزدان نیز می‌باشد. ولی در اینجا چنگ زدن و متوسل شدن به خدا، و پرستش خالصانه یزدان ذکر شده است. زیرا آیه قرآنی با کسانی روبرو می‌گردد که شک و تردید داشته‌اند و نفاق ورزیده‌اند و جز خدا را به سرپرستی و دوستی گرفته‌اند. پس بی‌مناسبت نیست اگر همراه با ذکر توبه و اصلاح حال، خالصانه از آن خدا بودن و رو بدو کردن، و تنها به یزدان متوسل شدن، و زدودن چنین دلها و درونهای از چنان افکار نابهنجار و متردانه‌ای، و پالودن چنین نفسهای متشککی از چنان اخلاق پریش و فکاری ... ذکر گردد. تا در سایه متوسل شدن به خداوند یگانه، نیرو و توانی، و خویشنداری و توازی بدیشان دست دهد، و در پرتو خالصانه رو به خداوند یکتا کردن و فقط و فقط او را پرستیدن، یکرنگی و پاکی برایشان فراهم آید.

بدین وسیله آن کشش کاستی پذیرد که منافقان را در زندگی دنیا سقوط می‌دهد و به زمین می‌چسباند، و در آخرت ایشان را به اعماق دوزخ پرت می‌کند و به ژرف‌ترین جای آن می‌کشد.

این است که اگر کسانی از منافقان توبه کنند، اوج می‌گیرند و در ردیف مؤمنان جای می‌گیرند. مؤمنانی که تنها در سایه عزت و قدرت خدا، عزیز و مقتدر گشته‌اند، و در پرتو ایمان به یزدان، والا و شکوهمند شده‌اند، و با نیروی ایمان از میدان مغناطیسی و کشش زمین آزاد و رها گشته‌اند ... پاداش مؤمنان - و آنان که با ایشان باشند - مشهور است:

**﴿وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾**.

خداوند به مؤمنان پاداش بزرگی خواهد داد.

قرآن با این پسوده‌های گوناگون، حقیقت منافقان موجود در میان جامعه مسلمانان را برملا می‌کند، و از شأن و

مقام ایشان می‌کاهد. مؤمنان را از لغزشگاههای نفاق آگاه می‌سازد، و ایشان را از فرجام و سرنوشت آن برحذر می‌دارد. باب توبه را برای منافقان باز می‌کند، تا اگر کسی در میانشان بوده و هنوز خیر و خوبی در وجودش باشد، برای نجات خود بکوشد، و مخلصانه با صدق و صفا و شوق و علاقه به صف مؤمنان بپیوندد.



در خاتمه، این پسوده شگرف و شگفت و الهامگر و دارای تأثیر ژرف، جلوه‌گر می‌آید. آن هم درست در پایان و بعد از ذکر عقاب هراس‌انگیز، و پاداش بزرگ. تا دلهای انسانها بدانند که خدا از شکنجه و عذاب بندگان بی‌نیاز است. یزدان سبحان ذاتاً بدین گونه نیست که بخواهد انتقام بگیرد و تازیانه‌های عذاب را محض ارضای خود بر آنان فرود آورد. آفریدگار جهان نیازی به این ندارد که از راه عذاب، سلطه و شکوه و شوکت و قدرت را بنمایاند. کردگار هستی ذاتاً علاقه و رغبتی به عذاب مردم ندارد. پروردگار کوچکترین نیازی بدین چیزها ندارد. چیزهایی که همه افسانه‌های بت‌پرستی از آنها لبریز، و از این گونه اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌ها پر است ... صلاح بندگان فقط در پرتو ایمان و سپاسگزاری از خدا حاصل می‌گردد. آنان با داشتن ایمان و سپاسگزاری از یزدان، گرمی و دوست داشتنی می‌شوند. خداوندگار از کارهای خوبشان سپاسگزاری می‌فرماید و رازهای درونشان را می‌داند:

**﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ - إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ؟ - وَ كَانِ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا﴾**.

خداوند چه نیازی به عذاب دادن شما دارد اگر شکرگزاری کنید و ایمان بیاورید؟ پروردگار شکرگزار (طاعت و عبادت بندگان و) آگاه (از اعمال و نیت همگان) است.

بلی! خداوند چه نیازی به عذاب دادن شما دارد اگر شکرگزاری کنید و ایمان بیاورید؟ عذاب خدا در برابر انکار یزدان و کفران نعمت او گریبانگیر بندگان می‌گردد. گذشته از این، عذاب خدا تهدیدی است که

نشانه‌های راه را می‌نمایاند، راهی که رو به سوی خداوند بخشایشگر و عطاء‌بخش و سپاسگزار و بس آگاه دارد!



این، یک جزء از سی جزء قرآن است. جزئی که بر همه این شگفتی‌های عملیات ساختن و آراستن و پاکسازی کردن و برپاداشتن و درست نمودن، بالهای خود را گسترانیده است، و در جهان درونی و نفسانی، و واقعیت جامعه انسانی، و در نظام و سیستم زندگانی، آن کاخ بزرگ و سترگ و منظم و مرتب را برمی‌افرازد، و تولّد جدید انسان را اعلان می‌کند، تولّدی که بشریت قبلاً مانند و همسان آن را به خود ندیده است، و بعداً نیز به خود نخواهد دید، نه در ایدئالیسم و آرمان‌گرایی خود، و نه در رئالیسم و واقع‌گرایی خویش، و نه در پاکی و پاکیزگی خویشتن.

انسانهایی که این برنامه ربّانی آنان را از فراخنای زمینهای لمبیده در درّه جاهلیت برگرفته است و از فرازنای راه رو به بالا، آهسته و آرام و مهربانانه و دلسوزانه، پا به پا برده است، و بدان قلّه سربلک کشیده رسانده است، چنین انسانهایی هر چند که در همه زمینه‌ها و میدانها به تلاش و تکاپوی انسانی ایستاده‌اند، از هر لحاظ در پندار و کردار و درون و بیرون پاک بوده‌اند و پاکیزه زیسته‌اند.

### پایان جزء پنجم

پس از این، جزء ششم با آیه

﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ﴾

آغاز می‌گردد.

شاید انسانها را به سپاسگزاری و ایمان برانند و بکشاند. نه عشق به عذاب دادنی، و نه رغبت به غل و زنجیر کردنی، و نه از شکنجه‌ها و رنجها لذّت بردنی، و نه نمایش تاخت و تازی و نه اظهار سلطه و قدرتی در میان است ... یزدان جهان پاک و منزّه از همه این چیزها است ... هرگاه شما انسانها با سپاسگزاری و ایمان، پرهیزگاری کنید، مغفرت و رضایت یزدان حاصل و حاضر است. سپاسگزاری خدا از بندگانش مهیا و آماده است. خدا از بندگانش آگاه است و آنان را می‌پاید.

سپاسگزاری یزدان جهان از بندگان، پسوده نرم و ژرفی برای دلها است. معلوم است که سپاسگزاری یزدان جهان از بندگان، به معنی خشنودی خداوندگار از انسانها است، و به معنی همه مزدها و پاداشهایی است که با خشنودی خداوندگار همراه و ملازم می‌باشد. تعبیر با واژه شکر و سپاس، و شاکر و سپاسگزار، بیانگر معنی عمیقی است!

وقتی که آفریدگار هستی بخش و نعمت دهنده و لطف کننده و بی‌نیاز از جهانیان، سپاسگزاری می‌فرماید از صلاح و ایمان و شکر و نمک‌شناسی بندگان خود، در صورتی که نیازی به آنان و ایمان و شکر و نمک‌شناسی ایشان هم ندارد، بندگان آفریده پدیده آمده غرق نعمت یزدان باید در برابر آفریدگار روزی رسان و عطاء بخش و بزرگوار و والامقام، چه کار بکنند؟!

هان! چه پسوده مهربانانه و ژرفی است! پسوده‌ای که دلها از آن به تکان درمی‌آید و شرمنده این همه لطف می‌شود و گوش به فرمان می‌گردد!

هان! چه اشاره‌ای! اشاره‌ای که پرتو افکن است و



# فِي ظِلَالِ الْقُرْآنِ

جزء ششم

سورة نساء آيات ١٧٦-١٤٨ و سورة مائدة تا آية ٨١



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این جزء ششم قرآن است و از دو بخش فراهم آمده است: بخش نخست، بقیة سورة نساء است که از اواخر جزء چهارم آغاز شده است و همه جزء پنجم را در بر گرفته است. ادامه سورة نساء در این جزء است. بخش دوم که بیشترین قسمت جزء ششم را فرا گرفته است، از سورة مائده فراهم آمده است.

در اینجا از بخش نخست این جزء، سخن به پایان می‌بریم، و سخن گفتن از بخش دوم آن را به جای مناسب خویش حواله می‌دهیم. به یاری خدا از «ویژگی» سورة مائده و فضا و موضوعهای آن سخن در جای خود خواهیم گفت، بدان گونه که در این کتاب تا به حال در پیش گرفته‌ایم.

❦ بقیة سورة نساء، به روال خود سوره پیش می‌رود که در دیباچه آن در جزء چهارم، توضیح دادیم. خوب است که به چکیده آن بگونه بس فشرده اشاره کنیم:

این سوره می‌پردازد به بنیانگذاری کاخ جهان‌بینی درست اسلامی، در درون گروه مسلمانانی که اسلام آنان را از فراخنای درة جاهلیت برگرفته است تا ایشان را با پا به از فرازنای راه رو به بالا به سوی قلّة سربلک کشیده حرکت بدهد و آهسته و آرام بدانجا برساند. همچنین این درون را از ته‌نشستهای جاهلیتی برهاند که شکل و شمائل را تیره و تار می‌سازد. به عبارت دیگر - همانگونه که قبلاً گفتیم - سیماهای جاهلیت را محو و زدوده گردانند، و سیماهای تازه اسلامی را استوار و برقرار سازد. آنگاه این سوره، در

پرتو جهان‌بینی تازه، به پاکسازی درون گروه مسلمانان و اخلاق و تقلیدهای اجتماعی آنان می‌پردازد، و آنها را از ته‌نشستهای جاهلیت ماندگار در جهان‌بینی و اعتقادشان پاکیزه می‌گرداند، و زندگانی اجتماعی آنان را، و روابط خانوادگی و خویشاوندی ایشان را بر پایه برنامه راست و درست ربّانی، نظم و ترتیب می‌بخشد. در لابلای هم این و هم آن، با عقائد منحرف روبرو می‌گردد، و با باورمندان بدین عقائد رویاروی می‌شود، اعم از مشرکان یا اهل کتاب، یعنی: یهودیان و مسیحیان. به تصحیح عقائد و معتقدات ایشان می‌پردازد، و حق را - از لابلای کژراهه‌ها و کجرویهای که در آنها حق را به تباهی کشانده‌اند - روشن و جلوه‌گر می‌سازد.

آنگاه گروه مسلمانان را به کارزار گرمی با اهل کتاب بطور عامّ، و با یهودیان بطور خاصّ می‌کشاند و به پیکار می‌نشانند. چرا که یهودیان بودند که جلو این آئین نوین را گرفتند از آن زمان که پیغمبر ﷺ به مدینه رسید. همین که یهودیان دیدند که این آئین نوین خطری برای هستی آنان و موقعیت ممتاز ایشان در یثرب است، و در برابر ادعاهائی که دارند و خویشتن را منحصر به قرب الهی می‌دانند و ملت گزیده یزدان می‌خوانند، خطری بشمار است، با همه ابزار و ادوات جنگی با این آئین نوین به نبرد برخاستند! این سوره پرده از سرشت آنان، و وسائل ایشان برمی‌دارد، و تاریخ آنان را با انبیاء خودشان روشن می‌گرداند، و می‌نمایاند که آنان با دعوت حق و آئین راستین به پیکار برمی‌خیزند، داعی دعوت حق و آورنده آئین راستین هر که باشد مهم نیست، حتی اگر پیغمبر خودشان و رهبر خودشان و نجات دهنده خودشان هم باشد!

همچنین، این سوره بعد از همه اینها روشن می‌دارد که ملت مسلمان چه وظیفه بزرگی بر دوشان است، و چه نقش سترگی برای آنان در نظر گرفته شده است.

پیغمبران را قبول ندارند!

از اینجا به بعد، گشت و گذاری با یهودیان در می‌گیرد که پرده برمی‌دارد از سرسختی و سرزنشی که با پیغمبر و رهبر و نجات‌دهنده خود موسی علیه السلام داشتند! کار زشتی که بیانگر سرشت بدی است که داشته‌اند، و روشنگر موضعگیری ناپسندی است که در برابر حق و حقیقت و دعوت و آئینی است که در پیش گرفته‌اند، شخص فراخوان به سوی حق هر کس که بوده باشد، مهم نبوده است، حتی اگر چنین فراخوانی خود پیغمبر بزرگشان موسی علیه السلام بوده باشد! موضعگیری آنان در برابر عیسی علیه السلام و مادرش همین بوده است. درباره مادر عیسی سخنان بدی را گفته‌اند، سخنان بدی که یزدان آنها را زشت می‌شمارد و دوست نمی‌دارد. در پرتو چنین کردار و گفتاری، موضعگیری ایشان در برابر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام، و در برابر واپسین دعوت حق، کاملاً مفهوم و مکشوف جلوه‌گر می‌آید. به مناسبت ادعاهائی که یهودیان بر ضد مسیح علیه السلام داشتند، و افتخار می‌کردند که او را کشته‌اند! قرآن حقیقت کار و یزدان سبحان یهودیان را به عذاب گرفتار کرده است در برابر ستمشان و بازداشتن مردمان از راه خداوند متان، و دریافت ربا - با وجود این که از آن نهی شده بودند - و خوردن اموال مردمان به ناحق ... گرفتار کردن یهودیان به عذاب، به وسیله محروم کردنشان از برخی از چیزهای پاکیزه‌ای که در دنیا برای آنان حلال بوده است، و به وسیله عذاب دردناکی که در آخرت چشم براه آنان است. قرآن راسخان در علم و مؤمنانی را که حق را شناخته‌اند و بدان ایمان آورده‌اند و از آن پیروی کرده‌اند، مستثنی می‌سازد. بعد پاسخ می‌دهد به تکذیب یهودیان، و بیان می‌نماید که چرا یهودیان رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب می‌کردند. بدیشان گوشزد می‌فرماید که رسالت یک امر طبیعی و عادی است، و مایه شگفت و جای انکار نیست، و کار غریبی بشمار

حکمت آماده‌سازی و پاکسازی و پالودن ایشان از ته‌نشستهای جاهلیت موجود در درونشان و در زندگی بیرونشان را جلوه‌گر می‌سازد، و ضرورت بدست گرفتن زمام امور را بدیشان گوشزد می‌نماید، و برایشان هویدا می‌گرداند که بدست گرفتن زمام رهبری چه اندازه نیازمند بیداری و هوشیاری و قوت و قدرت است، و ادای این نقش بزرگ به چه تکالیف و وظائف سنگینی نیاز دارد. از جمله: خواهان جهاد در درون، و پیکار در جهان بیرون، و فداکاریها و جانفشانیهای سنگین است.

این سوره، چنین راهی را پیموده است، و در همه حلقه‌های دروس گذشته این شیوه را در پیش گرفته است. بقیه سوره هم در این جزء، در همین راستا حرکت کرده است و برنامه پیشین را ادامه داده است.



این جزء آغاز می‌گردد با بخشی از پاکسازی نفس و درون، و پاکسازی جامعه و بیرون. بخش اعتماد در فضائی که گروه مسلمانان در آن زندگی می‌کنند. دوری گزیدن از سخنان زشت در میان مسلمانان. از میان برداشتن ستمگری. تشویق بر عفو و گذشت. بیان این که خدا زبان به بدی گشودن را و زشتی بر زبان راندن را دوست نمی‌دارد، مگر ستمیده‌ای که بخواهد انتقام او را بگیرند. اما در اینجا نیز یزدان جهان عفو از بدی را دوست می‌دارد، زیرا خودش «بسیار با گذشت» و «بس توانا» است.

آنگاه سخن از سرشت جهان‌بینی اسلامی به میان می‌آید. جهان‌بینی اسلامی که دین خدا را یکی می‌داند، و پیغمبران خدا را کاروانی می‌شمارد که این دین یکتا را با خود برمی‌دارند، و جدا ساختن پیغمبران را و چندگانگی ادیان آنان را کفر واقعی محسوب می‌دارد. این سخن وقتی گفته می‌شود که یهودیان اهل کتاب، یعنی آنان که پس از پیغمبران خود، بر اثر تعصب و کینه‌توزی، نبوت را نمی‌پذیرند، و هیچیک از



پایان می‌رسد. گشت و گذاری که سرشت آنان و وسائل ایشان را روشن می‌گردانند، و پرده از خوی بدی برمی‌دارد که از دیرباز در آنان بوده است. بدین گونه نیرنگشان را پیدا و حنايشان را بی‌رنگ می‌سازد. سخن حق را دربارهٔ رسالت محمد ﷺ می‌گوید. و با گواهی یزدان، حجت را بر مردمان تمام می‌کند. گذشته از این، عظمت مسؤولیت پیغمبران، و مسؤولیت سنگین دعوت کنندگان به سوی سخن حق را بیان می‌دارد. این امر هم از یک سو اقامهٔ حجت بر مردمان است، و از دیگر سو مقرر می‌دارد که آگاه نمودن جملگی مردمان بر عهدهٔ پیغمبران و مؤمنان به رسالت ایشان است، تا مردمان بتوانند خویشان را از عقاب و عذاب خدا برهانند، یا از روی دلیل مستحق عقاب و عذاب گردند ... این هم مسؤولیت بسیار سنگین و بزرگی است.



زمانی که این گشت و گذار با یهودیان به پایان می‌رسد، و خداوند داد عیسی پسر مریم و مادرش را از ایشان می‌ستاند، و ادعاهای زشت یهودیگری را دربارهٔ عیسی و مریم مردود می‌شمارد و تکذیب می‌دارد، گشت و گذار دوم با مسیحیان - پیروان عیسی علیهِ السلام آغاز می‌گردد تا غلؤ آنان را دربارهٔ عیسی، یعنی بنده و پیغمبر خدا، تصحیح کند، و ایشان را از این غلؤ بدور دارد، و حقیقت امر را دربارهٔ او بیان نماید و بگوید که: نه تنها عیسی خویشان را بندهٔ خدا می‌داند، همهٔ فرشتگان نیز به بندگی خود معترف هستند. عیسی و فرشتگان بدین بندگی می‌نازند. این امر هم برای تصحیح گمانهائی است که مسیحیان دربارهٔ جبرئیل داشتند بدین وسیله تثلیث نفی می‌گردد، و مسألهٔ پدر بودن خداوند سبحان نیز نفی و مردود می‌شود.

در لابلای این تصحیح، جهان بینی درست اسلامی جلوه گر و هویدا می‌گردد، و چکیدهٔ سخن این می‌شود: دو چیز بیش در میان نیست: الوهیت و عبودیت. الوهیت

نمی‌آید. زیرا پیغمبر ﷺ برابر همان سنت و روالی آمده است که در ارسال پیغمبران به میان مردمان معمول است. از نوح علیهِ السلام گرفته تا ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و داود، و سایر پیغمبرانی که یهودیان به رسالت برخی از ایشان ایمان دارند و رسالت برخی را از روی دشمنانگی و کینه توزی انکار می‌نمایند، کار نبوت بدین شیوه بوده است، و بسیار طبیعی بشمار آمده است که یزدان پیغمبرانی را به میان مردمان به عنوان مژدهٔ رسان و بیم دهنده روانه فرماید:

﴿لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾.

تا بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

ارسال پیغمبران گذشته از این که یک امر طبیعی است، یک امر ضروری نیز می‌باشد ... در مقابل انکار یهودیان، گواهی یزدان سبحان، و گواهی فرشتگان ذکر می‌گردد. خدا گواه باشد خود به تنهایی کافی است. کسانی را بیم می‌دهد که کفر ورزیده‌اند و دیگران را از راه خدا باز داشته‌اند. کسانی را که کفر ورزیده‌اند و ستمگری کرده‌اند بیم می‌دهد به این که یزدان ایشان را نمی‌بخشاید، و آنان را به راهی جز راه دوزخ رهنمود نمی‌فرماید، دوزخی که در آن جاودانه و سرمدی می‌مانند. به دنبال این مطلب، جملگی مردمان را فریاد می‌دارد و به اطلاع همگان می‌رساند که این پیغمبر از سوی پروردگارشان حق را با خود آورده است و ایشان را به سوی ایمان فرا می‌خواند، و اگر ایمان نیاورند باکی نیست، زیرا آنچه در آسمانها و زمین است از آن یزدان است. یزدان بر صحت این رسالت گواهی می‌دهد و آنان را برای ایمان بدان فرا می‌خواند. در این صورت آنان برای خویشان هر چه می‌خواهند بکنند. ایشان آزادند دعوت خداوند آسمانها و زمین را بپذیرند یا نپذیرند.

بدین منوال این گشت و گذار با یهودیان اهل کتاب، به

و خداوندگاری متعلق به یزدان یکتا است، و عبودیت و بندگی متعلق به همه چیز جهان، بجز یزدان است ... این امر قاعده بزرگی در عقیده و ایدئولوژی اسلامی است، و نشانه برجسته و رکن اساسی در آن است.

به همین علت، مژده به مؤمنان، و تهدید و بیم کافرانی در می‌رسد که از عبودیت و بندگی یزدان سرباز می‌زنند. و همانگونه که گشت و گذار نخستین با یهودیان انجام پذیرفت، به مردمان اعلام می‌گردد که برهان و دلیلی، و نور روشن و روشنگری، از جانب پروردگارش برایشان آمده است. دیگر حجت و برهانی، و شک و شبهه‌ای، و عذرخواهی و معذرتی، برای متخلفان و متجاوزان بر جای نیست.

❦

سوره با آیه‌ای پایان می‌پذیرد که مشتمل بر بقیه احکام ارث در حالت کلاله است. در این سوره قبلاً حکم برخی از حالات گذشت. هم اینک از بقیه دیگر سخن می‌رود. این بقیه هم درباره سر و سامان اجتماعی، و نظم و ترتیب اقتصادی جدیدی است که اسلام آمده است تا زندگی گروه مسلمانان را بر پایه آن بنیانگذاری کند، و گروه مسلمانان را - همانگونه که در اول سوره گفتیم - به ملتی تبدیل نماید. ملتی که قالب ملت ممتاز، و سیستم و نظام خاص خود، و ویژگیهای جداگانه خویش را داشته باشد، تا بتواند نقش بزرگ خویش را در زندگی بشری و در جامعه انسانی اداء و ایفاء کند، نقش رهبری و سرپرستی و رهنمونی مردمان در راستای راه یزدان.

از بررسی سراسر این سوره، و از واریسی این بخش آن، چنین پیدا است که سر و سامان اجتماعی، و نظم و

ترتیب اقتصادی، و آرایش و پیرایش سیاسی، همراه و همگام است با: پاکیزگی اخلاقی، تصحیح باور و جهان‌بینی، نبرد و پیکار با دشمنانی که در کمین گروه مسلمانان نشسته‌اند، و روشنگری مسؤولیت بزرگ و نقش سترگی که بر عهده این گروه اسلامی نهاده شده است و از ایشان خواسته شده است که به انجام آن برخیزند و در راه اداء و ایفاء آن لحظه‌ای از پای ننشینند. قرآن که کتاب این دعوت و دستورالعمل این ملت است، مسلمانان را به انجام همه اینها می‌خواند و می‌کشانند، آن هم به شکل شامل و کامل و هماهنگ و دقیقی. شکلی که بر هر که بخواهد کاخ با شکوه این ملت را دوباره برافرازد، و چنین ملتی را از نو زندگی بخشد، و به جنبش و رستاخیز کشاند، تا دیگر باره این ملت مسؤولیتهای خود را اداء، و نقش خویش را ایفاء نماید، واجب می‌گرداند از این قرآن برنامه تبلیغ و دعوت خود را برگیرد و برنامه جنبش و حرکت خود گرداند، و برنامه گام به گام در راه زنده گرداندن و رستاخیز بخشیدن و نوسازی کاخ با شکوه این ملت سازد. قرآن آماده ادای نقشی است که نخستین بار آن را ایفاء نموده است. قرآن سخن بر جا و جاودانه یزدان با دل مردمان در همه ازمه و احوال آنان است. عجائب و غرائب قرآن پایان نمی‌گیرد، و با تکرار فراوان آن کهنه نمی‌گردد، همانگونه که آشناترین مردمان به قرآن پیغمبر اسلام ﷺ فرموده است، آن کسی که با این قرآن به جهاد کافران و منافقان و منحرفان اهل کتاب پرداخته است، و با آن این ملت ممتاز و منحصر به فرد در طول تاریخ جملگی مردمان را بوجود آورده است.

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿۱۴۸﴾ إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ خَفَوْهُ أَوْ تَعَفَّوْا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴿۱۴۹﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُوا نُؤْمِنُ مِنْ بَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿۱۵۰﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿۱۵۱﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۱۵۲﴾ يَسْأَلُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابٌ مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَهُمْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَأَيْتَ اللَّهُ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا آلَ الْوَجَلِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ أَلَيَيْنَتْ فَعَقَرْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿۱۵۳﴾ وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِثْقَاهُمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْأَبَابَ مُجَدًّا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿۱۵۴﴾ فِيمَا نَقُصُّهُمْ مِنْهُمْ مِثْقَاهُمْ وَكَفَرُوهُمْ بَيَّاتٍ اللَّهُ وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَعَّ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكَفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱۵۵﴾ وَكَفَرُوهُمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا ﴿۱۵۶﴾ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا ابْتِغَاءَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿۱۵۷﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۵۸﴾ وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَإِلَّا يُؤْمِنُونَ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا ﴿۱۵۹﴾ فَيُظَاهَرُونَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا عَلَيْهِمْ طَبِئَتْ أُحْلَتْ لَهُمْ وَبَصَدَّاهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿۱۶۰﴾ وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلَهُمْ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۶۱﴾ لَكِنْ أَرْسَلْنَا فِي الْأَوَّلِ مِنْهُمْ أَلْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱۶۲﴾

﴿۱۴۸﴾ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَمَا آتَيْنَاكَ دَاوُدَ زُورًا ﴿۱۴۹﴾ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴿۱۵۰﴾ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۵۱﴾ لَكِنْ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَكِ الْمَكِينِ يُشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿۱۵۲﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۱۵۳﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ يَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿۱۵۴﴾ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿۱۵۵﴾ يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ كُلُّهُمْ الرُّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمَنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۶۰﴾

این قرآن ملّت تازه‌ای را می‌ساخت. از میان دسته‌های معلوم العالی ملّتی را می‌ساخت که اسلام آنان را از ژرفای دامنه‌های لمیده در دره‌های جاهلیت برگرفته بود. جاهلیتی که در آن سرگشته و ویلان بودند. اسلام دست چنین ملّتی را در فراخنای دره‌های جاهلیت گرفت، و پا به پا از فرازانی راه رو به بالا به سوی بلندای قلّه سربه فلک کشیده برد، تا پس از تکمیل رشد چنین ملّتی، رهبری بشریت را بدانان تحویل دهد، و نقش بزرگی را که در این رهبری باید اداء و ایفاء کنند برای ایشان مشخص و معین سازد.

از جمله عواملی که در ساختار چنین ملّتی مؤثر است پاکسازی دلها و درونهای این گروه، و پاکسازی فضای جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند. همچنین بالا بردن سطح اخلاق، و والائی بخشیدن به مردمانی است که متخلّق به چنین اخلاق حسنه‌ای باشند. هنگامی که

جامعه سخت حساس است، و بس نیازمند آداب اجتماعی است که همگام با این حساسیت باشد. چه بسا سخنی از دهان بیرون آید و گوینده بدان توجهی نکند و مراد خاص و منظور مهمی از آن نداشته باشد، و چه بسا شائعه‌ای که معمولی و ناچیز باشد و پخش کننده مرادش فرد خاصی از انسانها نباشد، ولی چنان سخنی و چنین شائعه‌ای در درون جامعه و اخلاق و آداب و فضای آن، آثار ویرانگری را بر جای گذارد، و از شخص کوچک مورد نظر بگذرد و گریبانگیر جامعه بزرگ گردد.

آشکارا زبان به بدی گشودن به هر شکلی که باشد، سهل و ساده از دهان بیرون می‌آید، اگر پرهیز از گناه و هراس از یزدان در میان نباشد. پخش این بدی اغلب آثار ژرفی در اندرون جامعه بر جای می‌گذارد. در بیشتر اوقات اعتماد موجود در چنین جامعه‌ای را ویران و تباہ می‌سازد، و مردمان گمان می‌برند که شر و بدی بر اکثر آنان چیره است. لذا در اندرون بعضی‌ها که آمادگی نهفته‌ای برای انجام بدی دارند، ولی از بروز و ظهور آن جلوگیری می‌نمایند، زیبا جلوه‌گر می‌آید که به بهانه این که بدی شغل جامعه و پیشه همگانی شده است، دست به بدی یازند. مگر نه این است که جامعه تباہ است و افراد آن بدکردارند؟ ایشان که نخستین کسانی نیستند که بدین گرداب افتاده‌اند و دست به تباہی یازیده‌اند، پس چرا از گناه دوری کنند و از بدی پرهیزند؟ ... اغلب هم الفت به گناه و بدی در طول زمان، از زشتی گناه و بدی آنان می‌کاهد. زیرا انسان بار اول به شدت از گناه و بدی بی‌زاری می‌جوید، ولی زمانی که انجام گناه و بدی تکرار گردید، و یا بارها و بارها ذکری از گناه و بدی به گوش رسید، شدت قباح و گریز از آن، سبک می‌شود، و برای مردمان ساده است که زشتی و پلشتی را بشنوند یا ببینند و جوش و خروشی برای دگرگونی و نابودی تباہی و بزهکاری از خود نشان ندهند!

گذشته از آنچه گفته شد، گاهی به کسانی ستم می‌گردد

این گروه بدین سطح برسند، از لحاظ اخلاق فردی و اجتماعی برتری و والائی می‌یابند. البته بدان اندازه که در جهان بینی اعتقادی بر سائر ساکنان کره زمین تفوق پیدا می‌کنند، به برتری و والائی می‌رسند. وقتی که برتری و والائی یافتند، خدا با دست آنان آنچه را که مقدر فرموده است تهیه و آماده می‌سازد، و ایشان را نگاهبان دین و برنامه خود می‌کند و آنان را رهبر انسانهای سرگشته می‌فرماید تا چنین انسانهایی را به سوی نور و هدایت رهنمون شوند. و آنان را امین در رهبری و رهنمونی انسانها می‌نماید.

این ملت، هنگامی که در این خصال برتری پیدا کند، بر همه ساکنان کره زمین برتری می‌یابد. آن وقت یک امر طبیعی و فطری است که رهبری انسانها را بدست گیرد، امری که بر پایه‌های درست خویش استوار است. این برتری اخیر، ثمره برتری پیشین در سطح اعتقادی و اخلاقی است. این هم سنت یزدان در حق یکایک مردمان و دسته دسته ایشان است.

بخشی از این پاکسازی فرد و جامعه، در این دو آیه به تصویر کشیده می‌شود:

﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ - إِلَّا مَنْ ظَلَمَ - وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا. إِنْ تَذَبُّوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُعَفُّوا عَنْ سُوءٍ، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا﴾.

خداوند دوست ندارد (که افراد بشر پرده‌داری کنند و عیوب همدیگر را فاش سازند و) زبان به بدگوئی گشایند، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشد (که می‌تواند از شخص ستمگر شکایت کند و بدیهای او را بیان دارد و او را دعا و نفرین نماید) و خدا شنوای (دعای مظلوم و) آگاه (از کار ظالم) است. اگر (کردار و گفتار) نیک را آشکار یا پنهان سازید (مجاز خواهید بود) و یا اگر از (کردار و گفتار) بد چشم پوشی کنید (و دهان خویش را به دشنام نیالائید و گذشت نمائید، کار خداپسندانه‌ای نموده‌اید و همچون ذات باری، عفو پیشه کرده‌اید) چرا که خداوند بسیار با گذشت و بس توانا است.

و به گناه متهم می شوند، و درباره ایشان شائعه بدکرداری و گناهکاری پخش می گردد، اما آنان کاملاً پاک و بیگناه هستند، ولی دیگر چه فائده، وقتی که بدی و زشتی و گناه و بزه پخش گردید و دهان به دهان گشت، و مردمان بدان شنوده ها الفت گرفتند، بدین هنگام شخص بیگناه همراه با شخص گناهکار در یک ردیف جای می گیرند، و از پاک همان می گویند که از ناپاک می گویند، و نیکوکار و زشتکار آمیزه همدیگر می گردند، و مردمان از تهمت و بهتان رویگران نمی شوند، و باکی از دروغ و دروغگوئی به خود راه نمی دهند، و شرم و حیاء فردی و گروهی که جلو زبان را از گفتار زشت باز می دارد، و بسیاری از مردمان را از اقدام به بدی و گناه دور می سازد، از میان رخت برمی بندد.

زبان به بدی گشودن، نخست با اتهامات انفرادی، در قالب دشنام و تهمت، آغاز می گردد، و با از هم پاشیدگی اجتماعی، و بی بند و باری اخلاقی، خاتمه می پذیرد. در چنین مواردی مردمان به صورت فردی و جمعی برای یکدیگر ارج و احترامی نمی نهند، و اعتماد به همدیگر از میان برمی خیزد، و اتهامات شائع می شود، و زبانها بیابانه تهمت و بهتان را نشخوار می کنند و می جویند.

با توجه به همه این مطالب است که یزدان از گروه مسلمانان نمی پذیرد که بدگوئی در میانشان پخش شود. تنها بدگوئی را از کسی می پذیرد که مورد ستم قرار گرفته باشد. مظلوم می تواند با بیان بدیها و زشتیهای که ستمگر مرتکب شده است، بدان اندازه که از او سر زده است و بس، بزهکاری و تباهاکاری ستمگر را بر سرش براند، و خواهان انتقام ستمدیدی خود شود:

﴿لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ - إِلَّا مَنْ ظَلِمَ﴾.

خداوند دوست ندارد (که افراد بشر پرده دری کنند و عیوب همدیگر را فاش سازند و) زبان به بدگوئی کشایند، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشد

(که می تواند از شخص ستمگر شکایت کند و بدیهای او را بیان دارد و او را دعا و نفرین نماید).

در این حالت، ستمدیده میتواند بدگوئی کند - دشنام و تهمت مصطلح در اصطلاح قانون نیز جزو این نوع بدگوئی است - تا بر ضد ظلم و ستم کمک بگیرد و یاری بجوید، و دست تعدی و تجاوز را از سر خود کوتاه کند، و به دفع بزهی که درباره او عملاً روا دیده شده است بکوشد، و ستم و ستمگر را در جامعه معرفی کند. تا جامعه داد مظلوم را از ظالم بستاند، و جلو دست ستمگر را بگیرد، و ستمگر هم از فرجام کار خود بترسد، و از تکرار بدی و بزهکاری و ظلم و ستم دوری گیرند ... در این صورت زبان به بدگوئی گشودن و آشکارا بدی را گفتن، محدود به شخصی می گردد که در حق او ظلم شده است و بر او بدی رفته است. سبب بدگوئی هم معین است که ستم مشخصی است و ستمدیده آن را ذکر می نماید و خطاب به کسی آن را می گوید که ستم از او سر زده است. در این صورت خوبی و خیری که با چنین زبان به بدی گشودنی حاصل می گردد، کار او را توجیه می کند. پیاده کردن دادگری هدف است و نه شناساندن مطلق و بدون قید و قیود.

اسلام آوازه و آبروی مردمان را می پاید و حمایت می نماید مادام که ستم نکنند. ولی زمانی که ستم ورزند شایان چنین حفظ و حمایتی نخواهند بود، و به ستمدیده اجازه داده شده است که آشکارا زبان به بدگوئی ستمکار خود بگشاید. این یگانه استثنائی است که از بدگوئی شده است و اجازه داده شده است که زبان به بدگوئی گشوده گردد.

بدین منوال اسلام هماهنگی برقرار می سازد میان حرص و آزی که بر دادگری دارد و در پرتو آن برای ستم جانی باقی نمی گذارد، و میان حرص و آزی که بر اخلاق دارد و در سایه آن اجازه نمی دهد کمترین خدشهای متوجه حیثیت انفرادی و اجتماعی شود.

روند قرآنی، بر این گفتار چنین پیرو الهامگرانه ای دارد:

﴿وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾.

خدا شنوای (دعای مظلوم و) آگاه (از کار ظالم) است.  
چنین پیرو الهامگرا نه‌ای بدان خاطر است که کار را در پایان به خدا ختم کند، همانگونه که در آغاز آن را به دوست داشت خدا از چیزی و کراهیت خدا از چیزی پیوند داده بود:

﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ﴾.

خداوند دوست ندارد (که افراد بشر پرده‌داری کنند و عیوب همدیگر را فاش سازند و) زبان به بدگوئی گشایند.

همچنین دل انسانها بداند که سنجش نیت و انگیزه و سنجش گفتار و اتهام، به خدا واگذار است، خدائی که شنوای چیزی است که گفته می‌شود، و آگاه از هدفی است که در فراسوی گفتار است و در سینه‌ها پنهان است.

سپس روند قرآنی در مرز نفی نهفته در نهی از آشکارا زبان به بدگوئی گشودن، متوقف نمی‌گردد. بلکه به خیر مثبت بطور عام می‌پردازد، و به گذشت از گناه و بدی می‌گراید، و به صفت یزدان سبحان در عفو و گذشت - با وجود سلطه و قدرت بر انتقام - اشاره می‌نماید، تا مؤمنان در آنچه می‌توانند و بر آن سلطه و قدرت دارند، متخلق به اخلاق یزدان بزرگوار گردند و عفو و گذشت را در پیش گیرند:

﴿إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُعْفُوا عَنْ سُوءٍ، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا﴾.

اگر (کردار و گفتار) نیک را آشکار یا پنهان سازید (مُجاز خواهید بود) و یا اگر از (کردار و گفتار) بد چشم‌پوشی کنید (و دهن خویش را به دشنام نیالائید و گذشت ننمائید، کار خداپسندانه‌ای نموده‌اید و همچون ذات باری، عفو پیشه کرده‌اید) چرا که خداوند بسیار با گذشت و بس توانا است.

بدین منوال برنامه تربیتی، پلّه دیگری شخص مؤمن و گروه مسلمانان را بالا می‌برد. در نخستین مرحله با آنان به سخن درمی‌آید و بدیشان گوشزد می‌کند که خدا

بدگوئی را نمی‌پسندد و آن را دشمن می‌دارد. به شخص ستمدیده اجازه می‌فرماید که انتقامجویی کند و آشکارا درباره کسی که بدو ظلم نموده است بدگوئی نماید، و یا دادخواهی کند و داد خویش را از ستمگر بگیرد ... در دومین مرحله همگان را به انجام کار نیک می‌خواند و شخص ستمدیده را به والائی و بزرگواری می‌خواند و بدو پیشنهاد می‌کند که با وجود این که می‌تواند بدی را به بدی پاسخ دهد و از ستمگر بدگوئی کند، ولی نیکمرد باشد و بزرگی کند و گذشت نماید. هر چند که می‌تواند گذشت هم نکند، اما خویشتن را از رغبت به انتقام بالاتر کشاند و به رغبت به بزرگواری برساند، که بزرگواری، والاتر و پاک‌تر از بدی را با بدی پاسخ دادن و بدگوئی کردن است.

خیر و خوبی هنگامی در جامعه اسلامی پخش و پراکنده می‌گردد که مسلمانان خیر و خوبی را از خود نشان دهند. هنگامی هم خیر و خوبی در تربیت درونها و تزکیه دلها نقش خود را اجراء و ایفاء می‌کند که مسلمانان خیر و خوبی خویشتن را نهانی انجام دهند و از دیگران پنهان سازند. زیرا خیر و خوبی، پنهانی هم پسندیده است و آشکارا هم پسندیده است. هنگامی که خیر و خوبی در پنهان و آشکار انجام گرفت، عفو و گذشت در میان مردمان رواج پیدا می‌کند، و دیگر فرصتی و جولانگاهی برای بدگوئی نمی‌ماند. ناگفته نماند وقتی چنین کاری کمال پیدا می‌کند که بدگوئی با وجود توانائی ستمدیده بر آن، تبدیل به عفو و گذشت شود، نه این که عفو و گذشت، از عجز و ناتوانی سرچشمه گیرد، و عفو و گذشت برای متخلق شدن به اخلاق خدا باشد که می‌تواند و گذشت می‌فرماید:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا﴾.

خداوند بسیار باگذشت و بس توانا است.

بعد از آن، روند قرآنی گشت و گذاری با «کسانی که اهل کتاب بشمارند» بطور عام می‌آغازد. آنگاه در یک مرحله به یهودیان می‌پردازد، و در مرحله دیگری از مسیحیان صحبت می‌راند. یهودیان به بدگوئی از مریم

و عیسی می پردازند و بدانان تهمت می زنند و بهتان می بندند. ذکر این مرحله در لابلای گشت و گذار به میان می آید. بدین وسیله این گشت و گذار هم بدان توضیح و بیانی می پیوندد که دو آیه پیشین در روند قرآنی، متضمن آن است.

سراسر این گشت و گذار، بخشی از پیکاری است که قرآن در آن به نبرد با دشمنان گروه مسلمانان مدینه پرداخته است. همان کارزاری که در این سوره و در سوره بقره و آل عمران، از بخشهایی از آن سخن رفته است.

پس در اینجا نگاهی بدان پیکار بیندازیم و همان گونه که در روند قرآنی وارد آمده است. از آن به سخن پردازیم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَيَقُولُونَ: نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ، وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا. أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا، وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا. وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ، أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجُورُهُمْ، وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَّحِيمًا﴾.

کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان ندارند و می خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدائی بیندازند (و بگویند که به خدا ایمان داریم، ولی به پیغمبران ایمان نداریم) و می گویند که به برخی از پیغمبران ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم، و می خواهند میان آن (کفر و ایمان) راهی برگزینند (ولی میان کفر و ایمان فاصله ای نیست و دو راه بیش وجود ندارد: راه کفر و راه دین). آنان جملگی بیگمان کافرنند، و ما برای کافران عذاب خوار کننده ای فراهم آورده ایم. و اما کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان دارند و میان هیچیک از آنان (در این که از سوی خدا برگزیده شده اند) فرقی نمی گذارند (و هیچکدام را تکذیب نمی نمایند) بدانان پاداش و مزدشان را خواهیم داد، و خداوند بسیار

آمرزنده و بسیار مهربان است (و لغزشها و اشتباهاتی هم اگر داشته باشند، مورد عفو قرار می دهد).

یهودیان ادعاء می کردند که به همه پیغمبران خدا ایمان دارند، در صورتی که رسالت عیسی و رسالت محمد را نمی پذیرفتند. مسیحیان نیز به همه پیغمبران تا عیسی ایمان داشتند، و علاوه از این که عیسی را پیغمبر می دانستند، او را خدا نیز بشمار می آوردند!

قرآن، هم گفته آنان و هم گفته اینان را مردود می شمارد، و جهان بینی شامل و کامل اسلامی را درباره ایمان به خدا و پیغمبرانش بیان می دارد، بدون این که میان خدا و پیغمبرانش جدائی افکند، بدین گونه که به خدا ایمان داشته باشد اما به انبیاء ایمان نداشته باشد، و بدون این که میان خود پیغمبران خدا جدائی بیندازد، مثلاً به بعضی از آنان ایمان داشته باشد، ولی به برخی از ایشان ایمان نداشته باشد. به وسیله همین فراگیری است که اسلام «دین» راستینی است که یزدان جز آن را از مردمان نمی پذیرد. زیرا تنها این آئین است که با وحدانیت آفریدگار، و با مقتضیات چنین وحدانیتی سازگار است.

قطعاً یگانگی مطلق آفریدگار بزرگوار، مقتضی یگانگی دینی است که آن را توسط همه پیغمبران، در طول تاریخ جهان، برای مردمان، ارسال فرموده است. همچنین مقتضی یگانگی پیغمبرانی است که چنین امانتی را به عهده گرفته اند و برای انسانها به ارمغان آورده اند. هر نوع کفری نسبت به یگانگی پیغمبران یا یگانگی رسالت آسمان، در حقیقت کفر است نسبت به یگانگی یزدان جهان، و بداندیشی است درباره مقتضیات چنین یگانگی و وحدانیتی. چه آئین آفریدگار هستی و برنامه کردگار جهان برای مردمان، از نظر پایه و اصول، تغییرپذیر نیست، همانگونه که منبع آن، یعنی یزدان، تغییرپذیر نبوده و دگرگون نمی شود. این است که روند قرآنی در اینجا درباره کسانی که می خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدائی بیندازند، یعنی به خدا ایمان بیاورند ولی به پیغمبرانش ایمان نیاورند، و درباره



خزید، دیگر دین آسمانی بشمار نمی آید، هر چند که بخشی یا بخشهایی در چنین آئینی بدون تغییر و تحریف مانده باشد. زیرا دین ساختار یگانه ای است. مسلمانان کار را چنان که در حقیقت بوده است پیش چشم می دارند: خداوندگار را یگانه می دانند. خداوندگار یگانه ای که دین یگانه ای را برای انسانها انتخاب فرموده است و برازنده ایشان دیده است و خود بدان خوشنود است. برای زندگانی مردمان برنامه یگانه ای را تهیه و تنظیم نموده است، و این دین یگانه را و این برنامه یگانه را توسط پیغمبران خود برای مردمان روانه کرده است. از دیدگاه مسلمانان کاروان ایمان به هم متصل و ناگسیختنی است. قافله سالاران این کاروان، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و ابراهیم و سایر برادران انبیاء صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً نام ایشان هستند. حسب و نسب همه مسلمانان بدین کاروان بهم پیوسته می رسد، کاروانی که از دیرباز در گذرگاه زمان در حرکت بوده است. هم اینک مسلمانان این امانت ارزشمند بزرگوار را بدست گرفته اند، و وارثان این خیر عظیم ناگسیخته در طول این راه مبارک گشته اند. نه تفرقه ای در این کاروان به رسمیت می شناسند، و نه از این کاروان عزلت می گیرند، و نه از این کاروان می گسلند. میراث دین حق تنها و تنها بدیشان رسیده است و بس. چیزی که به دست ایشان نرسیده است و در پیش دیگران مانده است، جز پوچی و گمراهی نیست.

این همان «اسلام» راستینی است که یزدان از کسی آئینی جز آن را نمی پذیرد. «مسلمانان» هم همان کسانی که شایسته پاداش خداوندند بر کارهایی که کرده اند، و بایسته مغفرت و مرحمت خداوندند در چیزهایی که در آنها کوتاهی نموده اند:

﴿أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ، وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾.

آنان کسانی که خدا بدانان پاداش و مزدشان را خواهد داد، و خداوند بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است (و

کسانی که می خواهند میان پیغمبرانش جدائی بیندازند، بدین صورت بعضی ها را بپذیرند و برخی ها را نپذیرند، درباره هم اینان و هم آنان می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾.

آنان کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان ندارند. روند قرآنی، جدائی اندازی میان خدا و پیغمبرانش، و جداسازی بعضی از پیغمبران از برخی دیگر، بی ایمانی نسبت به خدا و پیغمبرانش بشمار می آورد. ایمان وحدتی است که قابل تجزیه نیست. ایمان به خدا، ایمان به یگانگی او است. یگانگی خدا نیز مقتضی یگانگی آئینی است که برای مردمان پسند کرده است، و رضایت دارد که انسانها همگی به عنوان مجموعه ای حیات و زندگی خود را بر پایه آن بنیاد گذارند. همچنین مقتضی یگانگی پیغمبرانی است که این آئین را از سوی خدا آورده اند، نه این که آن را از پیش خود ساخته اند و بدون خواست و وحی یزدان به مردمان نموده اند. همچنین مقتضی یگانگی موضعی است که باید در برابر همه پیغمبران در پیش گرفت. راهی به سوی جداسازی این یگانگی هم در میان نمی باشد، مگر راهی که کفر مطلق نام دارد، هر چند طرفداران تفکیک گمان برند که ایشان به بعضی ها ایمان دارند و به برخی ها ایمان ندارند! سزا و جزای چنین کسانی در پیشگاه یزدان جهان عذاب خوار کننده ای است که خداوند برای جملگی آنان تهیه دیده است و آماده کرده است:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا، وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾.

آنان جملگی بیگمان کافرند، و ما برای کافران عذاب خوار کننده ای فراهم آورده ایم.

اما «مسلمانان» کسانی که جهان بینی اعتقادی ایشان مشتمل بر ایمان به یزدان و جملگی پیغمبران او است، بدون جدائی اندازی میان انبیاء. همه انبیاء را قبول دارند، و همگان محترم در پیش ایشانند. همه ادیان آسمانی را حق می دانند، مادام که تحریف و تغییر بدانها راه نیافته است. وقتی هم تحریف و تغییر به آئینی

لغزشها و اشتباهاتی هم اگر داشته باشند، مورد عفو قرار می‌دهد).

اگر اسلام این اندازه در یگانگی عقیده به یزدان و پیغمبرانش سختگیری می‌کند، بدان خاطر است که این یگانگی، اساس جهان‌بینی شایسته مؤمن در باره خداوندگار بزرگوارش را تشکیل می‌دهد. همانگونه که یگانگی، پایه بنیادین جهان منظمی است که دستخوش دوگانگی و چندگانگی و تصادف و تصادم نیست. در حقیقت یگانگی عقیده‌ای است که سزاوار انسانی است که در گستره سترگ هستی به هر چیز و هر کجا بنگرد، یگانگی قانون حاکم بر جهان را می‌بیند. یگانگی، جهان‌بینی راستینی است که تضمین می‌کند همه مؤمنان را در کاروان یکتائی گرد آورد، و آنان یکپارچه در برابر صفوف کافران بایستند، و به نام یگانه حزب یزدان، در برابر همه احزاب گوناگون شیطان، استوار و پایدار بمانند ... چنین صف یکپارچه‌ای و حزب یگانه‌ای، هرگز صف پیروان باورهای واژگونه و حزبهای آئین‌های تحریف شده نیست، هر چند چنین باورها و آئین‌هایی اصل آسمانی داشته باشند. بلکه چنین صفی و حزبی، صف و حزبی است که دارندگان ایمان راستین و پیروان عقیده درستی باشند، ایمان راستین و عقیده درستی که انحراف و کجروی بدان وارد نشده باشد.

از اینجا است که «اسلام» در اصل «دین» است، و «مسلمانان» بهترین ملتی هستند که به سود مردمان آفریده شده‌اند. البته مسلمانانی مراد است که دارای عقیده صحیح و باور راستین باشند، و بدین عقیده و باور عمل کنند، نه آن کسانی که در خانواده مسلمانان زاده‌اند، و نه کسانی که زیانشان واژه اسلام را در دهان می‌جود و می‌چرخاند!

با توجه بدین گفتار روشن می‌گردد: آنان که میان خدا و پیغمبرانش جدائی می‌اندازند، و آنان که برخی از پیغمبران را از بعضی دیگر جدا می‌سازند، چه کسانی هستند. آن کسانی که از کاروان ایمان می‌گسلند، و

یگانگی و وحدتی را پراکنده می‌دارند و متفرق می‌کنند که خدا آن را گرد آورده است و یکپارچگی بخشیده است، و وحدانیتی را نمی‌پذیرند که ایمان به یزدان بر آن پا بر جا و استوار است.



روند قرآنی بعد از استقرار این قاعده اساسی در جهان‌بینی اسلامی راجع به حقیقت ایمان و حقیقت کفر نسبت به پیغمبران و پیغمبریها، به بررسی برخی از موضعگیریهای یهودیان در این زمینه می‌پردازد، و از بدگویی آشکاری که این درس بدان آغاز گردیده است، سخن می‌راند. آنگاه یهودیان را در برابر موضعگیری ایشان با پیغمبر ﷺ و پیغمبری او بیم می‌دهد، و استهزائی را نکوهش می‌کند که در حق پیغمبر داشتند و تمسخرکنان از او درخواست نزول آیات و معجزات و نشانه‌هایی می‌کردند. روند قرآنی این موضعگیری ایشان را با موضعگیری آنان با پیغمبر خود موسی ﷺ در کنار هم قرار می‌دهد. سپس موضعگیری ایشان را با عیسی و مادرش مریم، و پیغمبر اسلام ﷺ بیان می‌دارند. در پرتو این مقایسه و سنجش، یهودیان بر یک سرشت در همه ادوار تاریخ خود و در میان همه نسل‌های پیایی خویش دیده می‌شوند. روند قرآنی میان نسلی که با پیغمبر ﷺ روبرو شده‌اند، و نسلی که با عیسی ﷺ رویاروی گشته‌اند، و نسلی که قبلاً با موسی ﷺ روبرو شده بودند، اتحاد برقرار می‌سازد، تا این معنی را مؤکد فرماید، و از چنین سرشتی پرده به کنار زند و ماهیت آن را آشکار نماید:

﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ، فَقَالُوا: أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً! فَأَخَذَتْهُمُ الْأَصَاقَةُ بِظُلْمِهِمْ، ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ، فَعَفَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ، وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا. وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا، وَقُلْنَا لَهُمْ: لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ، وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِّيثَاقًا غَلِيظًا. فَمَا نَقْصِهِمْ مِّيثَاقَهُمْ، وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ، وَ

این که پیمانشان را شکستند و به آیات خدا کفر ورزیدند و پیغمبران را به ناحق کشتند و (بر گمراهی خود پافشاری کردند و از روی استهزاء) گفتند که: دلهایمان در غلاف (و پرده‌هایی) است (که پند و اندرز کسی بدان راه ندارد. نه چنین است) بلکه خداوند به سبب کفرشان (انگار) که بر دلهایشان مهر زده است و این است که جز گروه اندکی (از ایشان) ایمان نمی‌آورند. و (خداوند بر آنان خشم گرفت) به سبب کفر ورزیدنشان و افتزای بزرگی که بر مریم بستند و (خداوند بر آنان خشم گرفت به سبب این که از روی استهزاء و سخریه) می‌گفتند که ما عیسی پسر مریم، پیغمبر خدا را کشتیم! در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند، ولیکن بر آنان مشتبه شد و (متردد گردیدند که آیا عیسی یا دیگری را کشته‌اند و در این باره با همدیگر اختلاف نظر پیدا کردند و) کسانی که درباره او اختلاف پیدا کردند (جملگی) راجع بدو در شک و گمانند و آگاهی بدان ندارند و تنها به گمان سخن می‌گویند و (باید بدانند که) یقیناً او را نکشته‌اند (و قطعاً مقتول کس دیگری بوده است). بلکه خداوند او را (از دست آنان رها کند و پس از گذشت روزگاری که خود می‌داند، وی را می‌راند و) در پیش خود به مرتبه والا می‌رساند. و خداوند چیره (است و بر هر کاری توانا است، و) حکیم است (و هر چیزی را برابر حکمتی انجام می‌دهد، و سنجیده عمل می‌کند). و کسی از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگ خود (در آن دم که در آستانه مرگ قرار می‌گیرد و ارتباط او با این جهان ضعیف و با جهان بعد از مرگ قوی می‌گردد و پرده‌ها تا اندازه‌ای از برابر چشمش کنار می‌رود و بسیاری از حقائق را می‌بیند) به عیسی ایمان می‌آورد (اما دیگر چه سود، فرصت از دست رفته است و ایمان و توبه ناپذیرفته است). و روز رستاخیز گواه بر آنان خواهد بود (و شهادت می‌دهد که او تنها بنده و فرستاده خدا بوده است و رسالت آسمانی را رسانده است). به خاطر جور و ستمی که از یهودیان سر زد و (به خصوص) به

قَتَلَهُمُ الْاَنْبِيَاءُ بِغَيْرِ حَقٍّ، وَ قَوْلِهِمْ: قُلُوبُنَا غُلْفٌ - بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا - وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا، وَ قَوْلِهِمْ: اِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى بَنَ مَرْيَمَ رَسُوْلَ اللَّهِ! وَ مَا قَتَلُوْهُ وَ مَا صَلَّبُوْهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ. وَ اِنْ اَلَّذِيْنَ اَخْتَلَفُوْا فِيْهِ لَنِيَ شَكٍّ مِنْهُ، مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ، اِلَّا اَتْبَاعُ الظَّنِّ، وَ مَا قَتَلُوْهُ يَقِيْنًا، بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ اِلَيْهِ، وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيْزًا حَكِيْمًا. وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُوْنُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا - فَيُظْلَمُ مِنْ اَلَّذِيْنَ هَادَوْا حَزْمًا عَلَيْهِمْ طَبَائِ اُحْلَتْ لَهُمْ، وَ بَصَدُّهُمْ عَنْ سَبِيْلِ اللَّهِ كَثِيْرًا، وَ اَخَذِهِمُ الرُّبَا - وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ - وَ اَكْلِهِمْ اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ، وَ اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِيْنَ مِنْهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا .

اهل کتاب از تو می‌خواهند که (اگر پیغمبری، یکجا) کتابی را از آسمان بر آنان نازل کنی. (البته این درخواست، استهزاء و بهانه‌ای بیش نیست) چرا که از موسی چیز بزرگتر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده. به خاطر این ستم، صاعقه ایشان را فرا گرفت (و نابودشان کرد. گناه بدتر و رسوا کننده‌تر آنان این است که) پس از آن همه دلائل روشنی (چون: تبدیل عصا به اژدها، و ید بیضا، و شکافتن دریا) که برای آنان آمد (و خود شاهد نمودن معجزات موسی به فرعون و فرعونیان بودند) گوساله (سامری) را (به خدائی) گرفتند! ولی ما از این (گوساله‌پرستی پس از توبه ایشان) درگذشتیم و به موسی حجت روشنی دادیم (که با آن بتواند آنان را هدایت کند). و برای گرفتن پیمان از ایشان، کوه طور را بالای سرشان (همچون سایه‌بانی) نگاه داشتیم (و از آنان پیمان گرفتیم که به دستورات تورات عمل کنند، و آنان هم پذیرفتند) و بدیشان گفتیم: سجده کنان وارد در (بیت المقدس، اریحاء، ایلیاء و ...) شوید. و بدیشان گفتیم: در روز شنبه (به شکار ماهی نپردازید و از انجام فرمان) سرپیچی نکنید. و (در برابر همه اینها) از آنان پیمان مؤکدی گرفتیم. (خداوند بر آنان خشم گرفت) به خاطر

سبب این که بسی از راه خدا (مردمان را) بازداشتند، (برای تنبیه ایشان، قسمتی از) چیزهای پاکیزه را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم. و (همچنین بر آنان برخی از چیزهای پاکیزه و حلال را حرام کردیم) به خاطر دریافت ربا (و رباخواری)، در حالی که (بر زبان پیغمبران) از آن نهی شده بودند، و به سبب خوردن مال مردم به ناحق، و ما برای کافران ایشان عذاب دردناکی را آماده کرده‌ایم.

در جزیره العرب یهودیان موضعگیری خصمانه آشکاری را درباره اسلام و پیغمبر اسلام در پیش گرفتند. موضعگیری خصمانه آشکاری که در آن خواری و شکست مسلمانان را دنبال می‌کردند و سرنگونی اسلام را می‌خواستند. نیرنگ پنهانی شبانه و توطئه گرانه پیوسته‌ای را آغازیدند، نیرنگ ناپاکی که قرآن به تفصیل از آن سخن رانده است. ما در سوره‌های بقره و آل عمران، و در این سوره نیز قبلاً در جزء پنجم، به بررسی آن پرداختیم. این توطئه و نیرنگی که در اینجا آیات قرآنی بیان می‌دارند، نوع و شکل دیگری از همان جنس است.

یهودیان استهزاء کتان از پیغمبر خدا ﷺ می‌خواستند که کتابی را برای آنان از آسمان بیاورد و بدیشان بنماید. کتاب نوشته شده‌ای را برایشان بیاورد که بتوانند آن را ببینند و با دستهایشان لمس کنند:

﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ﴾.

اهل کتاب از تو می‌خواهند که (اگر پیغمبری، یکجا) کتابی را از آسمان بر آنان نازل کنی.

یزدان منان، به جای پیغمبرش، پاسخ آنان را می‌دهد. بر او و بر مسلمانانی که با یهودیان رویاروی بوده‌اند، صفحه‌ای از تاریخ یهودیان را برمی‌خواند که با پیغمبرشان و رهبرشان و نجات دهنده‌شان موسی علیهِ السلام داشته‌اند، آن کسی که گمان می‌برند بدو ایمان دارند، ولی به عیسی که بعد از او آمده است، و همچنین به محمد ایمان ندارند!

این سرشت، سرشت تازه ایشان نیست، و تنها قالب این گروه ویژه نمی‌باشد. بلکه این از دیرباز سرشت ایشان بوده است. آنان همان همان کسانی‌اند که در روزگار موسی علیهِ السلام پیغمبرشان و رهبرشان و نجات دهنده‌شان می‌زیستند. آنان دارای همان غلظت احساس کهن، و شعور بی‌جوش و خروش پیشین هستند. ایشان چیزی جز محسوسات را درک نمی‌کنند. آنان کسانی‌اند که خواستار لغزش مسلمانان و به رنج انداختن ایشان بوده و هستند و جز با زور و فشار فرمان نمی‌پذیرند و رام نمی‌گردند. کفرشان و عذرشان همان است که بود. هر چه زودتر از عهد و پیمانی که بسته‌اند و قول و قراری که داشته‌اند، برمی‌گردند و پیمان شکنی می‌کنند. پیمان شکنی نه تنها با مردمان، بلکه حتی با یزدان جهان و آفریدگار خودشان. دل سنگینشان همان است و تهمت و بهتان‌شان نیز همان! تحقیق گفتار برایشان اهمیتی ندارد. از بیان آشکار زشتی‌ها و پلشتی‌ها نمی‌پرهیزند. آنان در حرص و آزی که به اموال و دارائی جهان دارند، و در خوردن به ناحق اموال مردمان، و در رویگردانی از فرمان یزدان و پشت کردن به اجر و پاداشی که در پیشگاه خداوند سیحان است، همانهایی هستند که بوده‌اند.

این یورش، تاختی است که یهودیان را رسوا می‌سازد و پرده از ناپاکیشان برمی‌دارد. نیرومندی این یورش و دگرگونی شیوه‌ها و راههای آن، دالّ بر چیزهایی است که چنان موضعی برای رویارویی و نبرد با نیرنگ ناپاک یهودی می‌طلبد، نیرنگ درباره اسلام و پیغمبر اسلام در آن زمان. یهودیان این نیرنگ ناپاک و توطئه کینه‌توزانه را تا به امروز پیوسته بر ضد این دین و پیروان این آئین، انجام داده‌اند و انجام می‌دهند.

﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ﴾.

اهل کتاب از تو می‌خواهند که (اگر پیغمبری، یکجا)

کتابی را از آسمان بر آنان نازل کنی.

از این سخن‌گیری و بهانه‌جویی گناهی متوجه تو

نمی‌گردد، و چنین چیزی کمیاب و شگفت نیست:  
**﴿فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ، فَقَالُوا: أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾.**

از موسی چیز بزرگتر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده.

معجزات روشنی که خداوند آنها را توسط موسی پیغمبر خودشان بدیشان نمود، حس و شعور ایشان را لمس نکرد و نپسود، و وجدان آنان را بیدار ننمود، و دل‌هایشان را به اطمینان و تسلیم نراند و نرساند. این است که ناگهان آنان درخواست می‌کنند که خدا را آشکارا ببینند! این درخواستی است که از خودخواهی و خودبزرگ بینی سرچشمه نمی‌گیرد. خودخواهی و خودبزرگ بینی هم از دلی بر نمی‌خیزد که خوشی ایمان آمیزه آن شده باشد، یا آمادگی پذیرش ایمان را داشته باشد.

**﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ﴾.**

به خاطر چنین ستمی که از ایشان سر زد، صاعقه ایشان را فرا گرفت.

ولی با این وجود یزدان سبحان آنان را بخشید، و دعای موسی عَلَيْهِ السَّلَام و تضرع و زاری او در پیشگاه باری تعالی را پذیرفت، همانگونه که در سورة دیگری بیان شده است:

**﴿فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ، قَالَ: رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلِ وَإِيَّايَ. أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا؟ إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ. أَأَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ. وَكُتِبَ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ. إِنَّا هُذُنَا إِلَيْكَ ...﴾.**

هنگامی که زمین لرزه آنان را فرا گرفت، موسی گفت: پروردگار! اگر می‌خواستی می‌توانستی آنان و مرا پیش از این نیز هلاک کنی (تا بنی اسرائیل هلاک آنان را خود می‌دیدند. ولی اینک مرا به قتل ایشان متهم می‌سازند). آیا ما را به سبب کاری که بی‌خردان ما کرده‌اند هلاک می‌سازی؟ (خداوند! ما را به گناه آنان

مگیر). این (درخواست نابجای رؤیت، یا وقوع زلزله، یا کار گوساله پرستی) جز آزمایش تو چیز دیگری نیست که به سبب آن (برابر قوانین و سنن یزدان و گسترده در پهنه جهان) هر کس را بخوای (و مستحق بدانی) گمراه می‌سازی، و هر کس را بخوای (و شایسته بدانی) هدایت می‌کنی. تو سرپرست ما هستی، پس بر ما ببخشای و به ما رحم فرمای، چرا که تو بهترین آمرزندگان. و برای ما در این دنیا و آن دنیا (زندگی) نیکی مقرر دار (که سروری و توفیق طاعت در این سرای، و سعادت ناشی از رضایت و عنایت تو در آن سرای است) چرا که ما (توبه نموده‌ایم و) به سوی تو بازگشت کرده‌ایم.... (اعراف / ۱۵۵ و ۱۵۶)

**﴿ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ﴾.**  
 پس از آن همه دلائل روشنی (چون: تبدیل عصا به اژدها، و ید بیضا، و شکافتن دریا) که برای آنان آمد (و خود شاهد نمودن معجزات موسی به فرعون و فرعونیان بودند) گوساله (سامری) را (به خدائی) گرفتند!

گوساله زَرینی را پرستیدند که سامری آن را برایشان ساخت. آن را از طلاهایی ساخت که نیرنگبازانه از زنان مصریها به امانت گرفته بودند، بدانگاه که از مصر بیرون می‌رفتند. همین که گوساله ساخته شد، در مقابلش کرنش بردند و به پرستش آن پرداختند! زمانی که موسی از پیش ایشان برای مناجات پروردگار رفت تا در موعدی که خدا برای او تعیین کرده بود به مناجات پردازد، و پروردگار الواحی را بر او نازل فرماید که دربرگیرنده هدایت و نور بودند، بنی اسرائیل گوساله را خدای خود کردند.  
**﴿فَقَعَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ﴾.**

ما از این (گوساله‌پرستی پس از توبه ایشان) درگذشتیم.

اما یهودیان همان یهودیانند! جز زور و بیم در ایشان نمی‌گیرد و فائده‌ای به حالشان ندارد:  
**﴿وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا. وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ**

الطُّورَ مِثْلَهُمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا، وَ  
قُلْنَا لَهُمْ: لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ، وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِثْقَاتًا  
غَلِظًا ﴿۱﴾.

به موسی حجت روشنی دادیم (که با آن بتواند آنان را  
هدایت کند). و برای گرفتن پیمان از ایشان، کوه طور را  
بالای سرشان (همچون سایه بانی) نگاه داشتیم (و از  
آنان پیمان گرفتیم که به دستورات تورات عمل کنند، و  
آنان هم پذیرفتند) و بدیشان گفتیم: سجده کنان وارد  
در (بیت المقدس، اریحاء، ایلیاء و ...) شوید. و بدیشان  
گفتیم: در روز شنبه (به شکار ماهی نپردازید و از انجام  
فرمان) سرپیچی نکنید. و (در برابر همه اینها) از آنان  
پیمان مؤکدی گرفتیم.

سلطه و قدرت روشنی که یزدان به موسی عطاء فرموده  
است - به ظن غالب - شریعتی است که الواح مشتمل  
بر آنها بودند. زیرا شریعت یزدان، سلطه و قدرتی از  
سلطه و قدرت یزدان است. هر شریعتی هم بجز شریعت  
یزدان، خداوند بدان سلطه و قدرتی را نداده است، و در  
آن شکوه و هیبتی بر دلها به ودیعت نهاده است. این  
است که دلها شرائع و قوانینی را خوار و ناچیز می دارند  
که انسانها آن را برای خودشان وضع کرده باشند. دلها  
هرگز چنین شرائع و قوانینی را اجراء نمی کنند، مگر این  
که نگهبان ایشان را بپاید و شمشیر جلاد بر سرشان  
فرود آید. اما شریعت یزدان، دلها در برابرش کرنش  
می کنند و به رکوع و سجده می روند. چنین شریعتی  
شکوه و هیبتی در اندرونها دارد.

لیکن یهودیانی که دلهایشان مزه ایمان را نجشیده بود،  
تسلیم چیزهائی نشدند که در الواح بود. در اینجا زور  
مادی محسوسی که مناسب با سرشت خشن و دل  
سنگین ایشان بود گریبانگیرشان گردید. بناگاه صخره ای  
را دیدند که بالای سرشان آویزان است و هر آن بر  
سرشان فرود آید، اگر تسلیم نگردند و فرمان نپذیرند و  
تعهد نکنند که عهده را مراعات دارند که با خدای خود  
بسته اند، و به تکالیف و وظائفی عمل نکنند که بر ایشان  
در الواح تعیین و واجب گشته است. بدین هنگام تسلیم

فرمان شدند، و عهد کردند و پیمان بستند، پیمان سخت  
و مؤکدی. روند قرآنی چنین پیمانی را با همین صفت  
سخت و مؤکد بیان می فرماید تا صحنه همنواخت گردد  
با سختی همان صخره آویزان بر بالای سرشان. همچنین  
همآوا شود با سختی دلhائی که در سینه هایشان قرار  
دارد. سپس همراه با این همنواختی و همآوایی، معنی  
تنومندی و استواری و پابرجائی را چاشنه صحنه  
می سازد، به همان روالی که قرآن کریم به هنگام تعبیر  
مضامین به تصویر می کشد، و مفاهیم ذهنی را در شکل  
و قالب محسوسات پیش چشم می دارد و می نمایاند (۱).

در این پیمان آمده است که: سجده کنان وارد  
بیت المقدس شوند. روز شنبه را گرامی دارند، روزی  
که درخواست کرده اند که در آن جشن بگیرند و عید  
ایشان گردد... اما چه چیز روی داد و چه شد؟ همین که  
ترس و هراس از ایشان بدور گشت، و زوری بر ایشان  
نماند، از زیر بار پیمان سختی که بسته بودند بدر رفتند  
و عهد شکنی کردند! آیات الهی را نپذیرفتند و بدانها  
کفر ورزیدند. به ناحق پیغمبران یزدان را به قتل  
رساندند. خودستائی و خودبزرگ بینی کردند و گفتند:  
دلهایمان پند و موعظه ای نمی پذیرد، و هیچ سخنی به  
ژرفای آن فرو نمی رود، زیرا در برابر هر نوع سخنی به  
درون غلاف و غشائی خزیده است، و دریچه خود را بر  
روی هر گونه کلامی بسته است! نیرنگهای دیگری از  
این قبیل ورزیدند و بیهوده گوئیهای دیگری را بر زبان  
راندند، نیرنگها و یاهو سرائیهائی که یزدان سبحان آنها  
را برای پیغمبرش و برای مسلمانان به هنگام رویارویی  
با یهودیان، در روند قرآن بیان می فرماید:

﴿فَبَا نَقْضِهِمْ مِثْقَاتِهِمْ، وَكَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ، وَقَتْلِهِمْ  
الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ، وَقَوْلِهِمْ: قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ ...

(خداوند بر آنان خشم گرفت) به خاطر این که پیمانشان  
را شکستند و به آیات خدا کفر ورزیدند و پیغمبران را  
به ناحق کشتند و (بر کمرهای خود پافشاری کردند و از

بعد از این برداشت و پیرو، روند قرآنی می‌پردازد به برشمردن اسباب و عللی که موجب گشته است که یهودیان در دنیا مستحقّ تحریم بعضی از چیزهای پاک گردند، و در آخرت آتش دوزخ برای ایشان فراهم آید و بدیشان تذکر داده شود که چنین آتشی در انتظار آنان است:

﴿وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا. وَقَوْلِهِمْ: إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ رَشَوًا ۖ اللَّهُ ۖ﴾

(خداوند بر آنان خشم گرفت) به سبب کفر و رزیدنشان و افترای بزرگی که بر مریم بستند و (خداوند بر آنان خشم گرفت به سبب این که از روی استهزاء و سخریه می‌گفتند که ما عیسی پسر مریم، پیغمبر خدا را کشتیم! روند قرآنی هر زمان که از منکری از منکرات ایشان صحبت کند، با چنین کار بد و ناپسندشان، صفت کفر را تکرار می‌نماید. وقتی که از کشته شدن به ناحق انبیاء توسط آنان صحبت می‌کند، کفر را یادآور می‌گردد. قید «به ناحق» بیان واقعیت است، والا هیچ پیغمبری جز به ناحق کشته نمی‌شود. در اینجا کفر را ذکر می‌کند، بدان هنگام که از بهتان سترگی صحبت می‌راند که مریم را بدان متهم می‌کردند. بهتان بزرگی که به مریم پاک نسبت دادند، بهتان بزرگی که جز یهودیان کسی نیست که زبان به چنین تهمت عظیمی بگشاید. یهودیان مریم را متهم به زنا با یوسف نجّار کردند - نفرین خدا بر آنان باد - سپس افتخار ورزیدند و به خود بالیدند که ایشان عیسی را کشته‌اند و به دارش زده‌اند! آنان رسالت آسمانی عیسی را مورد استهزاء قرار می‌دادند و تمسخرکنان می‌گفتند: مسیح پسر مریم پیغمبر خدا را کشتیم!

هنگامی که روند قرآنی بدین گفتار ناروایشان می‌رسد، دوباره در برابرشان می‌ایستد و بر سرشان فریاد می‌زند و بدیشان پاسخ می‌گوید و حق مطلب را بیان می‌دارد:

﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّوْهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ. وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ، مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ، إِلَّا اتِّبَاعَ الظُّنِّ، وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا، بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ

روی استهزاء) گفتند که: دل‌هایمان در غلاف (و پرده‌هائی) است (که پند و اندرز کسی بدان راه ندارد. وقتی که می‌گویند: ﴿قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾. دل‌هایمان در غلاف (و پرده‌هائی) است. این گفتاری است که با آن به دعوت پیغمبر ﷺ پاسخ می‌دادند، برای مایوس کردن آن جناب از ایمانشان و پذیرششان، و یا این که این گفتار را برای تمسخر دعوت و تبلیغی بود که متوجه ایشان می‌گردید، و برای نازش به تکذیب حق، و خودستائی به گوش فرا ندادن و نپذیرفتن سخنان پیغمبر و فرموده‌های قرآن بود. و یا چنین گفتار ناروایی را بر زبان می‌راندند و منظورشان همه این چیزها بود! وقتی که سخن بدینجا می‌رسد، روند قرآنی در برابر آنان می‌ایستد و بر سرشان فریاد می‌زند و بدین گفتار نازیبا و ناروایشان پاسخ می‌گوید:

﴿بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا - بِكُفْرِهِمْ - فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا -﴾

بلکه خداوند به سبب کفرشان (انگار) که بر دل‌هایشان مهر زده است و این است که جز گروه اندکی (از ایشان) ایمان نمی‌آورند.

چنین دل‌هائی، بطور سرشتی در غلاف و پرده گذاشته نشده‌اند. بلکه کفر آنان کارشان را به جانی کشانده است که یزدان دل‌هایشان را مهر کند. وقتی هم مهر خدائی بر دل‌ها خورد، سخت و خشک می‌گردند و در پرده قرار داده می‌شوند. دیگر چنین دل‌هائی، تر و تازگی ایمان را احساس نمی‌کنند، و شیرینی آن را نمی‌چشند. در این مرحله، جز اندکی از آنان ایمان نمی‌آورند. آن گروه اندکی که کارشان هنوز بدانجا نکشیده است که سزوار این گردند که خدا دل‌هایشان را مهر زند. آنان کسانی بوده‌اند که دریچه دل‌هایشان را برای پذیرش حق باز کرده‌اند و چشم به راه ورود آن بوده‌اند. سرانجام خدا ایشان را به حق رهنمود داشته است و حق را نصیبشان فرموده است. آنان گروه اندکی از یهودیان بودند، همچون عبدالله پسر سلام، و ثعلبه پسر سعیه، و اسد پسر سعیه، و اسد پسر عبیدالله...



كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾

در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند، ولیکن بر آنان مشتبّه شد و (متردّد گردیدند که آیا عیسی یا دیگری را کشته‌اند و در این باره با همدیگر اختلاف نظر پیدا کردند و) کسانی که درباره او اختلاف پیدا کردند (جملگی) راجع بدو در شک و گمانند و آگاهی بدان ندارند و تنها به گمان سخن می‌گویند و (باید بدانند که) یقیناً او را نکشته‌اند (و قطعاً مقتول کس دیگری بوده است). بلکه خداوند او را (از دست آنان رهاوند و پس از گذشت روزگاری که خود می‌داند، وی را می‌راند و) در پیش خود به مرتبه والاّی رساند. و خداوند چیره (است و بر هر کاری توانا است، و) حکیم است (و هر چیزی را برابر حکمتی انجام می‌دهد، و سنجیده عمل می‌کند).

مسأله کشتن عیسی علیه السلام و به دار زدنش، مسأله‌ای است که یهودیان در آن دست و پا می‌زنند و کورکورانه همسان خود مسیحیان به دنبال گمانها رهسپار می‌گردند. یهودیان می‌گفتند: ما عیسی را کشته‌ایم. سخن او را به تمسخر می‌گرفتند که می‌فرمود: من فرستاده یزدانم. از روی استهزاء می‌گفتند: ما فرستاده یزدان را کشته‌ایم! صفت رسالت را از روی تمسخر بیان می‌داشتند و به عیسی استهزاء کنان لقب پیغمبر خدا می‌دادند! مسیحیان نیز می‌گفتند: عیسی به دار زده شده است و به خاک سپرده شده است. امّا پس از گذشت سه روز، زنده گشته است و از گور سر بر آورده است! «تاریخ» نیز از تولّد عیسی و فرجام کار او سکوت می‌کند و چیزی نمی‌گوید. انگار عیسی به حساب نیامده است! هیچیک از یهودیان و مسیحیان از روی دلیل و برهان در این باره سخن نمی‌گویند و با اطمینان و یقین چیزی در این راستا بیان نمی‌دارند. در این دوره، حوادث به سرعت روی می‌دهد و پیایی می‌آید. روایات، متفاوت و مختلف است. آن اندازه روایتها ضدّ و نقیض است که نمی‌توان با اطمینان خاطر و یقین کامل درباره این مسأله سخن گفت و حقیقت را

شناساند. آنچه خداوندگار جهان روایت می‌فرماید، حقیقت محض است و ما را بس.

انجیل‌های چهارگانه‌ای که داستان اسیر کردن و به دار زدن و مرگ و دفن و رستاخیز عیسی را بیان می‌دارند، همه داستان، مدّتها بعد از زندگی او نگارش یافته است. داستانی که در این باره گفته می‌شود، سراسر مبارزه با آئین عیسی و زورگوئی نسبت به شاگردان عیسی، و فشار آوردن بر پیروان او است. چگونگی این آئین در این دوره، آن اندازه مبهم و تاریک است، و شاگردان و پیروان آن بگونه‌ای در تنگنا و تحت فشارند که تحقیق حوادث در این فضای سَرّی و زندگی نهانی و لبریز از هراس و آوارگی، دشوار می‌نماید ... همراه با این انجیل‌های چهارگانه، انجیل‌های زیاد دیگری نوشته شده است. ولی در اواخر قرن دوم میلادی، این انجیل‌های چهارگانه برگزیده شده است، و به رسمیت شناخته شده است و معتبر بشمار آمده است و مسیحیان اعتراف کرده‌اند که فقط اینها انجیل‌های حقیقی هستند. انتخاب این چهار انجیل هم به علتهائی مقبول نظر افتاده‌اند که چندان بیش از ظنّ و گمان نیستند و از سطح شبه و تخمین فراتر نمی‌روند!

از میان انجیل‌های بیشمار که در این دوره انجیل‌نگاری نگاشته شده است، یکی هم انجیل برنابا است. انجیل برنابا مخالف با انجیل‌های چهارگانه مورد اعتماد مسیحیان، در داستان کشتن و به دار زدن عیسی علیه السلام است. انجیل برنابا می‌گوید:

«هنگامی که لشکریان با یهودا به محلّی نزدیک شدند که عیسی در آن بود، عیسی سر و صدای گروه زیادی را شنید. به عقب برگشت و هراسان به منزل رفت. یازده شاگرد او خوابیده بودند. وقتی که خدا خطر را متوجّه بنده خود دید، به جبرئیل و میکائیل و رفائیل و اوریل که سفراء او بودند، دستور داد مسیح را دریابند و از جهان برهانند. فرشتگان پاک آمدند و مسیح را از پنجره‌ای بیرون بردند که رو به جنوب بود. او را برداشتند و در آسمان سوم گذاشتند. او را در آسمان

خداوند چیره (است و بر هر کاری توانا است، و) حکیم است (و هر چیزی را برابر حکمتی انجام می‌دهد، و سنجیده عمل می‌کند).

قرآن در باره چنین بالا بردنی و والائی بخشیدنی به تفصیل سخن نمی‌گوید و مشخص نمی‌فرماید که او را زنده با همین روح و جسد بالا برده است؟ یا این که پس از وفات، روح او را اوج داده است و بالا برده است؟ آیا این وفات کی و کجا روی داده است؟ ... اما قطعاً آنان او را نکشته‌اند و به دار زنده‌اند. بلکه کسی دیگری کشته شده است و به دار زده شده است. کسی که به شکل عیسی در آمده بود و بر آنان مشتبّه شده بود!

قرآن درباره این حقیقت، بگونه دیگری به تفصیل سخن نمی‌راند. تنها چیزی که در سورة دیگری در این باره می‌فرماید این است که:

﴿يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَرَافِعُكَ إِلَى﴾.

(به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: من تو را (با مرگ طبیعی در وقت معین) می‌میرانم و (مقام تو را بالا می‌برم و بعد از مرگ طبیعی) به سوی خویش فرا می‌برم.

(آل عمران / ۵۵)

این فرموده هم همسان فرموده پیشین درباره این وفات و سرشت و چگونگی و زمان آن، به تفصیل سخن نگفته است.

ما برابر شیوه‌ای که در «فی ظلال القرآن» در پیش گرفته‌ایم، نمی‌خواهیم از این شیوه و از زیر این سایه‌های قرآنی، قدم بیرون نهیم، و دوست نمی‌داریم گفتارها و افسانه‌های گوناگونی را در این راستا بیان داریم و به اندرون اقوال و اساطیری فرو رویم که هیچگونه دلیلی راجع بدانها در دست نداریم، و راه درستی به سوی حقیقت آنها در پیش روی نمی‌بینیم. همراه با برگشت روند قرآنی، از این پیگرد برمی‌گردیم

سوم میان فرشتگانی گذاشتند که پیوسته به ذکر و فکر خدا مشغولند و همیشه چنین خواهند ماند و چنین خواهند کرد. یهودا با سختی و دشواری وارد پنجره‌ای شد که مسیح از آنجا بالا رفته بود. همه شاگردان خفته بودند. خدا کار شگفتی انجام داد! یهودا در گفتار و در دیدار دگرگون شد و شبیه عیسی گردید. تا آنجا که ما معتقد شدیم که او مسیح است. اما او بعد از بیدار کردن ما، شروع کرد به بررسی و واریسی تا ببیند که معلّم (یعنی عیسی) کجا است. بدین خاطر ما شگفت‌زده شدیم و به او گفتیم: ای سرور ما، تو خودت معلّم ما هستی! آیا هم اینک ما را فراموش کرده‌ای؟ و ...»<sup>(۱)</sup>.

بدین منوال می‌بینیم که پژوهشگر نمی‌تواند که خبر درست و مطمئن را از لابلای رخدادی بدست آورد که در دل تاریکی‌های شب، اندکی پیش از طلوع فجر انجام پذیرفته است. کسانی هم که در این باره با یکدیگر اختلاف دارند نمی‌توانند سندی را ارائه دهند که در پرتو آن بتوان روایتی را بر روایتی ترجیح داد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَبِئْسَ شَكٌّ مِنْهُمْ، مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ، إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ﴾.

کسانی که درباره او اختلاف پیدا کردند (جملگی) راجع بدو در شک و گمانند و آگاهی بدان ندارند و تنها به گمان سخن می‌گویند.

قرآن، رأی خود را چنین اعلام می‌دارد:

﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾.

نه او را کشته‌اند و نه او را به دار زده‌اند، ولیکن کار بر آنان مشتبّه شد (و مترّد گردیدند که آیا عیسی یا دیگری را کشته‌اند و در این باره با همدیگر اختلاف نظر پیدا کردند).

﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا، بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾.

(باید بدانند که) یقیناً او را نکشته‌اند (و قطعاً مقتول کس دیگری بوده است). بلکه خداوند او را (از دست آنان) رهاوند و پس از گذشت روزگاری که خود می‌داند، وی را می‌راند (و در پیش خود به مرتبه والائی رساند. و

۱- به نقل از کتاب: «محاضرات فی النصرانیة» تألیف استاد محمّد ابوزهره.

و سخن را بس می‌کنیم و به بقیه برداشت مطالب می‌پردازیم:

﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾.

کسی از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگ خود (در آن دم که در آستانه مرگ قرار می‌گیرد و ارتباط او با این جهان ضعیف و با جهان بعد از مرگ قوی می‌گردد و پرده‌ها تا اندازه‌ای از برابر چشمش کنار می‌رود و بسیاری از حقائق را می‌بیند) به عیسی ایمان می‌آورد (اما دیگر چه سود، فرصت از دست رفته است و ایمان و توبه ناپذیرفته است)، و روز رستاخیز گواه بر آنان خواهد بود (و شهادت می‌دهد که او تنها بنده و فرستاده خدا بوده است و رسالت آسمانی را رسانده است).

پیشینیان شایسته و سلف بایسته، درباره معنی این آیه اختلاف نظر داشته‌اند. زیرا مرجع ضمیر (ه) در «مَوْتِهِ» مورد اختلاف قرار گرفته است. دسته‌ای فرموده‌اند: هیچکسی از اهل کتاب نیست مگر این که به عیسی علیه السلام پیش از مرگ عیسی، ایمان خواهد آورد. این سخن با توجه به اعتقاد به نزول عیسی از آسمان پیش از وقوع قیامت است. دسته دیگری فرموده‌اند: هیچکسی از اهل کتاب نیست مگر این که به عیسی علیه السلام پیش از مرگ خود شخص مسیحی یا یهودی، ایمان خواهد آورد. این معنی با توجه بدین امر است که انسان در هنگام مرگ در شذائذ احتضار، حق و حقیقت برایش روشن می‌شود. اما در این وقت، آگاه شدن و اطلاع پیدا کردن، سودی بدو نمی‌رساند.

ما نظریه دوم را می‌پسندیم که قرائت ابی نیز بیانگر آن است:

﴿إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِمْ﴾.

مگر این که آنان پیش از مرگشان به او ایمان خواهند آورد.

این قرائت به مرجع ضمیر اشاره دارد که اهل کتاب است. بنابراین، معنی چنین خواهد شد: یهودیانی که

عیسی علیه السلام را پیغمبر نمی‌دانند، و هنوز که هنوز است بدو ایمان ندارند و می‌گویند: ما عیسی را کشته‌ایم و به دارش زده‌ایم، هر یک از آنان وقتی که می‌میرد، در دم مرگ به هنگام جان دادن، حقیقت برای او روشن می‌گردد و متوجه می‌شود که عیسی علیه السلام بر حق، و پیغمبری او درست بوده است. در این هنگام به او ایمان می‌آورد، ولی در چنین زمانی ایمان سودی ندارد ... در روز رستاخیز هم عیسی علیه السلام بر ضد آنان گواهی می‌دهد.

بدین وسیله قرآن مجید داستان به دار زدن را مستفی می‌سازد و آن را پایان می‌دهد. به دنبال آن، دیگر باره کارهای زشت یهودیان را برمی‌شمرد، و سزای سخت و جزای دردناک دنیا و آخرت آنان را بیان می‌دارد و می‌گوید به علت پلشتی‌ها و زشتی‌ها در دنیا چه دیده‌اند و در آخرت چه می‌بینند:

﴿فَظَلَمَ مَنْ الْأَذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أَجَلَتْ لَهُمْ، وَبَصَدَهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا، وَأَخَذَهُمُ الرُّبَا - وَقَذَّوْهُمَا عَنْهُ - وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ، وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.

به خاطر جور و ستمی که از یهودیان سر زد و (به خصوص) به سبب این که بسی از راه خدا (مردمان را) بازداشتند، (برای تنبیه ایشان، قسمتی از) چیزهای پاکیزه را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم. و (همچنین) بر آنان برخی از چیزهای پاکیزه و حلال را حرام کردیم) به خاطر دریافت ربا (و رباخواری)، در حالی که (بر زبان پیغمبران) از آن نهی شده بودند، و به سبب خوردن مال مردم به ناحق، و ما برای کافران ایشان عذاب دردناکی را آماده کرده‌ایم.

به کارهای زشت پیشینیان، این کارهای پلشت را اضافه می‌کند: ستمگری، و بازداشتن مردمان، بارها و بارها، از راه خدا. آنان پیوسته در تلاش بودند و شب و روز سعی داشتند تا نگذارند مردمان در راه خدا گام بردارند! ربا را دریافت می‌داشتند، نه از روی جهل و نادانی، و نه به خاطر بی‌دانشی و بی‌خبری، بلکه از

رباخواری نهی شده بودند، ولی آنان بر آن مصرّ بودند و پافشاری داشتند. اموال مردمان را هم به ناحق میخوردند. از راه ربا این کار را می کردند، و یا از راههای گوناگون و وسائل جوراجور دیگری بدین امر دست می یازیدند.

به سبب همین کارهای زشتی که هم اینک روند قرآنی بیان داشت، و کارهای پلشتی که قبلاً برشمرده است، بسیاری از چیزهای پاکي که برای آنان حلال بوده است، حرام گشته است. و خدا برای کافران ایشان عذاب دردناکی را آماده ساخته است.

بدین منوال، این حمله سرشت یهودیان و تاریخ ایشان را روشن می سازد، و رسوائی بهانه جوئیها، و گوش به پیغمبر ﷺ فرا ندادنها، و سرکوبیها و سرزنشها و ایجاد دشواریهای ایشان را بیان می نماید. مُهر سختگیریها و بدرفتاریهایی را که با پیغمبرشان و سردارشان و نجات دهنده شان داشتند، و مُهر ساده و آسان مرتکب گناهان شدن و آشکارا زبان به بدگوئی گشودن درباره انبیاء و صلحاء را بر پیشانی آنان می نهَد. بلکه بیان می دارد که پیغمبران و صالحان خود را می کشتند و بدین کشتن افتخار هم می کردند! با این گفتار، نیرنگهایی که یهودیان درباره صفوف مسلمانان می ورزیدند، پوچ می شود، و دامهایی که بر سر راه مؤمنان می نهادند، گسیخته می گردد، و گروه مسلمانان با چیزی آشنا خواهند شد که باید همیشه و در هر زمانی، درباره سرشت و خوی یهودیان بدانند، و همه وسائل و طرائق ایشان را بشناسند. همچنین متوجه شوند که یهودیان چه اندازه با حقّ آشنایند و چه فاصله زیادی که از آن دارند! خواه این خوی از دیگران بدیشان رسیده باشد، و خواه از ذات خودشان برجوشیده باشد، یکسان است. چه آنان دشمن حقّ و اهل حقّ، و دشمن هدایت و حاملان هدایت هستند. همه نسلهایشان چنین بوده اند، و در همه دوران این چنین زیسته اند. هم با دوستانشان، هم با دشمنانشان اینگونه بوده اند! آخر سرستشان اصلاً دشمن حقّ است.

دلهایشان سخت و خشکیده است. جگرهایشان سفت و زمخت گردیده است. سرهایشان جز با پتک فرود نمی آید! تسلیم حقّ نمی شوند، مگر این که شمشیر نیرو، کشیده و آهیخته بر بالای گردنهایشان باشد!

این نوع آشنائی با چنین دسته ای از مردمان، تنها برای گروه مسلمانان نخستین ساکن مدینه نیست و بس. زیرا قرآن، کتاب این ملت است مادام که وجود داشته باشد و زندگی را بسپرد. هر زمان که این ملت از قرآن درباره دشمنان خود بپرسد و فتویٰ بطلبد، قرآن پاسخ پرسششان را می دهد و برایشان فتویٰ صادر می کند. هر وقت از قرآن درباره ایشان طلب اندرز کنند، قرآن اندرز بایسته را بدین ملت می دهد، و هرگاه از قرآن طلب رهنمود کنند، بگونه شایسته رهنمودشان می گرداند. قرآن درباره یهودیان برای مسلمانان فتویٰ صادر کرد و پندشان داد و رهنمودشان فرمود، و یهودیان در برابرشان کرنش بردند و از فرمانشان اطاعت نمودند. اما بعدها که مسلمانان به ترک قرآن گفتند و با آن فاصله گرفتند، آنان در برابر یهودیان به کرنش افتادند و از ایشان فرمانبرداری کردند. همانگونه که ما دیدیم که یهودیان از همه جا گرد می آیند و جماعت اندکی از ایشان بر مسلمانانی پیروزی می گردند که از کتابشان قرآن غافل و بی خبر شده اند، و از هدایت و راهنمایی قرآن پراکنده گشته اند، و آن را پشت گوش افکنده اند، و به دنبال سخنان این و آن راه افتاده اند!! این ملت گرفتار نیرنگ یهودیان و مغلوب و مقهور دست ایشان خواهند بود، تا آنگاه که به سوی قرآن برمی گردند.

روند قرآنی، موضعگیری با یهودیان را رها نمی سازد، تا زمانی که گروه اندکی از آنان، انصاف می دهند و ایمان می آورند. در اینجا قرآن پاداش خوب و نیکویشان را بیان می دارد، و آنان را داخل کاروان ایمانی می سازد که ریشه در ژرفای تاریخ دارد، و با قافله سالاری پیغمبران - علیهم السلام - در حرکت بوده است و طی طریق نموده است. در پایان مقرر

می‌نماید که چیزی که ایشان را به تصدیق جملگی آئین - یعنی آنچه بر پیغمبر ﷺ فرود آمده است، و آنچه پیش از او بر سایر انبیاء - علیهم السلام - نازل گشته است - فرا خوانده است، فرزاندگی و ثابت قدمی در دانش، و همچنین ایمان است:

﴿لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ، وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ. وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ، وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

اما راسخان در علم از میان ایشان، و مؤمنان (امت محمّدی) که ایمان دارند بدانچه بر تو و بدانچه (بر پیغمبران) پیش از تو نازل شده است، و به ویژه آنان که نماز را چنانکه باید می‌خوانند، و کسانی که زکات مال بدر می‌کنند، و افرادی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، به همه اینان پاداش بزرگی را خواهیم داد.

چه دانش ژرف و ایمان روشن، هر دوی آنها دارندگان خود را سوق می‌دهند به این که آئین را کلاً باور بدارند و بپذیرند، و معتقد شوند: دینی که از سوی خدای یکتا فرود آمده است، یکی است.

ذکر دانش ژرف به عنوان راهی به سوی شناخت درست، بسان ایمانی که دل را به سوی نور باز می‌کند، نگرشی از نگرشهای قرآنی است. نگرشی که از یک سو واقعیت حال و وضعی را به تصویر می‌کشد که در آن روزگار موجود بوده است، و از دیگر سو واقعیت نفس بشری را در همه ادوار و ازمه به تصویر می‌کشد. چه دانش سطحی، بسان کفری که منکر حقائق است، هر دوی آنها میان دل و میان شناخت درست، حائل و مانع می‌گردند ... ما چنین چیزی را در هر زمانی می‌بینیم. چه کسانی که از دانش ژرف کاملاً برخوردارند و از آن بهره‌راستینی دارند، خویشان را در برابر دلائل جهانی ایمان می‌یابند، یا دست کم خود را در برابر نشانه‌های

پرسشهای جهان بشمار می‌بینند. نشانه‌های پرسشهای جهانی بشمارایی که پاسخی بدانها داده نمی‌شود مگر با اعتقاد به این که این جهان دارای خدای یگانه‌ای است

که چیره بر همه چیز هستی و گرداننده و چرخاننده جهان است، و صاحب اراده‌یگانه در کیهان است، و او است که قانون واحدی را در سراسر گستره‌ی سترگ عالم پدیدار کرده است و بر یکایک ذرات آن استوار داشته است. کسانی که دل‌هایشان مشتاق هدایت است - یعنی مؤمنان - خداوند درگاه هدایت را بر روی آنان باز می‌گذارد و جانهایشان بدان پیوند می‌یابد. اما کسانی که معلومات را فراچنگ می‌آورند و خویشان را عالم و فرزانه می‌انگارند، پوسته‌های دانش میان ایشان و میان فهم و درک دلائل ایمان حائل و مانع می‌گردد، یا به سبب دانش ناقص سطحی ایشان، نشانه‌های پرسش برای آنان آشکار و پدیدار نمی‌شود. کارشان به کار کسانی می‌ماند که دل‌هایشان میل و عشق به هدایت ندارد و خواستار و خواهان رهنمون نمی‌باشد. هر دو گروه آنان کسانی‌اند که در درون خود نیازی به جستجوی آرامش ایمان نمی‌بینند، یا این که دینداری را نژادگرایی جاهلی می‌سازند و لذا ادیان راستینی را جدای از هم و پراکنده از یکدیگر می‌نمایند که از سوی یزدان، حاکم یگانه جهان، فرود آمده است، و توسط کاروان واحد و بهم پیوسته پیغمبران - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - به مردمان ابلاغ گشته است.

در تفسیر مآثور آمده است که این اشاره قرآنی، پیش از هر کسی متوجه آن گروه از یهودیانی است که دعوت پیغمبر ﷺ را لُبیک گفتند و به ندای آسمانی او گوش جان سپردند، آن کسانی که قبلاً نام آنان را بیان داشتیم. ولی نصّ قرآنی عامّ است و شامل همه کسانی می‌گردد که از میان یهودیان آئین اسلام را می‌پذیرند و فرزاندگی راستین و دانش ژرف، و یا ایمان بینا، ایشان را به سوی این آئین مبارک رهنمود می‌گرداند و به جانب این ارمغان آسمانی می‌کشاند<sup>(۱)</sup>.

۱- می‌توانیم از زمرة چنین کسانی در روزگار کنونی «محمّد اسد» نمسای را نام ببریم، هر چند که کسی را در پیشگاه خدا به لاف و گزاف نمی‌ستاییم و پاک قلمداد نمی‌نماییم. اسم قبلی او «لیوبولد فایس» بود.

روند قرآنی، هم اینان و هم آنان را به کاروان مؤمنانی می‌پیوندد که صفات و خصالشان چنین مشخص و مقرر می‌گردد:

﴿وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

آنان که نماز را چنانکه باید می‌خوانند، و کسانی که زکات مال بدر می‌کنند، و افرادی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند.

اینها صفات مسلمانان است. صفاتی که آنان را از دیگران جدا و ممتاز می‌سازد: نماز را چنانکه باید خواندن، و به خدا و روز قیامت ایمان داشتن ... پاداش همگی هم چیزی است که یزدان برای ایشان معین فرموده است:

﴿أُولَئِكَ سَنُوْتِيْهِمْ أَجْرًا عَظِيْمًا﴾.

به آنان پاداش بزرگی را خواهیم داد.

مشاهده می‌کنیم که «الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ» إعراب جداگانه از واژه‌هایی دارد که بر آنها عطف شده است. چه بسا این بدان خاطر است که ارزش اقامه نماز در اینجا بارز و چشمگیر گردد. واژه «الْمُقِيمِينَ» منصوب به فعل محذوف «أَخْصُصُ» است و در اصل چنین است: «وَأَخْصُصُ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ». در شیوه‌های زبان عربی، و در خود قرآن مجید، نظائر و همگون‌هایی دارد. مراد از چنین شیوه‌ای، اظهار معنی ویژه و برجسته نشان دادن آن در روند سخن است و به مناسبت خاصی که با اسلوب کلام دارد، در قالب چنین اصطلاحی اداء می‌گردد. واژه «الْمُقِيمِينَ» در همه قرآنها بدین شکل نگارش یافته است، هر چند که به صورت مرفوع یعنی «وَالْمُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» در قرآن عبدالله بن مسعود ذکر شده است.



در رویارویی با اهل کتاب، بویژه یهودیان، و بیانگری موضعگیری ایشان نسبت به رسالت محمد ﷺ و گمانی که می‌بردند و پیغمبری او را از سوی خدا نمی‌دیدند، و میان پیغمبران جدائی می‌انداختند و برخی

را می‌پذیرفتند و بعضی را قبول نمی‌کردند، و سختگیری آنان در هنگام درخواست نشانه‌ای بر پیغمبری محمد ﷺ یعنی درخواست نزول کتابی از آسمان برای شخص خودشان! روند قرآنی به پیش می‌رود و مقرر می‌دارد که وحی به پیغمبر اسلام چیز نوظهور و بی‌سابقه‌ای نیست و جای شگفت و مایه شگرف نمی‌باشد. وحی آسمانی سنت الهی در ارسال جملگی پیغمبران، از روزگار نوح علی‌ه السلام تا روزگار محمد ﷺ است. همگی پیغمبران فرستاده شده‌اند تا مژده رسان و بیم دهنده باشند. رحمت یزدان در حق بندگانش، و گرفتن پیمان از ایشان، و اتمام حجت بر آنان، و بیم دادنشان پیش از فرا رسیدن روز حساب و کتاب، مقتضی پیام آسمانی و وحی ربّانی به پیغمبران برای ابلاغ آن به جهانیان بوده است. همه پیغمبران هم وحی واحدی، برای هدف واحدی را با خود به ارمغان آورده‌اند. لذا به جداگانگی و چندگانگی انبیاء معتقد بودن، سختگیری بی‌دلیل و برهانی است. اگر آنان منکر شوند و سختگیری کنند، خدا گواهی می‌دهد - کافی است که خدا گواه باشد - و فرشتگان نیز گواهی می‌دهند:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ. وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ. وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ. وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا. وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ. وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا. رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ. وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾.

ما به تو (ای پیغمبر، قرآن و شریعت را) وحی کردیم، همانگونه که پیش از تو به نوح و به پیغمبران بعد از او وحی کردیم، و (همانگونه که) به ابراهیم، اسحاق،

یعقوب، نوادگان (او که برخی از آنان پیغمبران خدا بودند)، عیسی، ایوب، یونس، هارون، و سلیمان وحی کردیم، و به داود زیور دادیم. و ما پیغمبران زیادی را روانه کرده‌ایم که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده‌ایم، و پیغمبران (دیگر) زیادی را (به میان مردم روانه کرده‌ایم) که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده‌ایم. (و شیوه وحی به موسی این بود که) خداوند حقیقه (از پشت حجاب بدون واسطه) با موسی سخن گفت. ما پیغمبران را فرستادیم تا مؤمنان را به ثواب مژده رسان، و (کافران را به عقاب) بیم دهند باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم). و خدا چیره حکیم است (و کارهایش از روی حکمت و قدرت انجام می‌پذیرد).

در این صورت، این کاروان، کاروان یکتائی است که در راه تاریخ بشری متصل به هم دیده می‌شود. پیامبری یکتائی است که هدایت یکتائی را جهت بیم دادن و مژده رساندن با خود به ارمغان آورده است. کاروان یکتائی است که این چنین برگزیدگانی را از میان مردمان در خود جمع آورده است: نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، نوادگان (یعقوب)، عیسی، ایوب، یونس، هارون، سلیمان، داود، موسی، و کسان دیگری که یزدان جهان داستان ایشان را برای پیغمبر ﷺ خود در قرآن روایت فرموده است، و سایر پیغمبرانی که ایزد متعال در قرآن برای پیغمبر خود از ایشان صحبت نفرموده است. کاروانی است که از اقوام گوناگون و نژادهای جوراجوری هستند، و از سرزمینها و نقاط مختلف و متفاوتی فراهم آمده‌اند، و در دوره‌ها و زمانهای جداگانه‌ای به زنجیره این کاروان پیوسته‌اند. نه حسب و نسبی، و نه نژاد و دودمانی، و نه سرزمین و میهنی، و نه زمان و محیطی، آنان را از یکدیگر جدا می‌سازد. جملگی از سوی آن منبع بزرگوار آمده‌اند. همگی آن نور راهنما را با خود حمل

کرده‌اند. آنان یکسره برای ادای وظیفه بیم دادن و مژده رساندن آمده‌اند. همه ایشان کوشیده‌اند تا زمام قافله بشریت را بگیرند و به سوی آن نور ببرند. کار همگان این بوده است و بس، چه آنان که برای عشیره و قبیله‌ای، و چه آنان که برای قومی و ملتی، و چه آنان که برای شهری و ناحیه‌ای آمده‌اند. خاتم ایشان محمد ﷺ بوده است که در پایان این کاروان برای جملگی مردمان جهان آمده است و قافله سالاری ایمان را رهبری فرموده است.

همه پیغمبران وحی را از خدا دریافت داشته‌اند. هیچیک از آنان چیزی از جانب خود نیآورده است. وقتی که می‌بینیم خداوند متعال با موسی ﷺ صحبت فرموده است، صحبت کردن و سخن گفتن نوعی وحی بوده است و کسی نمی‌داند به چه شکلی انجام می‌پذیرفته است. زیرا قرآن که یگانه منبع راستینی است که در صحت آن شک نیست، درباره چنین صحبت کردن و سخن گفتنی توضیحی برای ما نداده است. لذا جز این را نمی‌دانیم که کلام و گفتاری در میان بوده است، ولی چه شیوه و چه سرشتی داشته است؟ چگونه صورت پذیرفته است و پایان گرفته است؟ موسی با کدام حس یا نیرو چنین کلام و گفتاری را دریافت می‌داشته است؟ جملگی اینها جزو غیب است و قرآن در باره آن با ما سخن نگفته است. بجز فرموده قرآن، درباره این موضوع هر چه گویند افسانه است و بر دلیل و برهان تکیه ندارد.

همه پیغمبران - چه آنان که خداوند درباره ایشان برای پیغمبر خود سخن گفته است، و چه کسانی که برای پیغمبر خود از ایشان صحبت نفرموده است - عدالت آفریدگار و مرحمت پروردگار اقتضاء کرده است که آنان را به سوی بندگانش روانه دارد تا ایشان را به نعمت و رضایتی مژده دهند که خداوند برای مؤمنان فرمانبردار آماده کرده است، و آنان را از دوزخ و خشمی بترسانند که خداوند برای بزهکاران سرکش تهیه دیده است ... همه اینها هم بدان خاطر است که:



﴿لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ﴾.

تا بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می فرستادی، ایمان می آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می گرفتیم).

خدا دارای دلائل استوار و گویا و رسای موجود در جهان درون و عالم صغیر، و در جهان بیرون و عالم کبیر است. یزدان به انسان خردی بخشیده است که با آن می تواند درباره دلائل ایمان موجود در جهان درون و جهان بیرون بیندیشد. اما خداوند مهربان با وجود اعطای چنین ابزار بزرگ عقل نام، به سبب لطف و مرحمتی که نسبت به بندگان خود دارد و می داند که چه بسا هواها و هوسها بر این ابزار بزرگ پیروز گردند، حکمتش صلاح دیده است که پیغمبران را به سوی انسانها روانه فرماید تا «مژده رسانان و بیم دهندگان» مردمان باشند و ایشان را اندرز دهند و به یاد خدا و حقائق اندازند و بر دانش و بینش آنان بیفزایند، و بکوشند که سرشت آدمیان را نجات دهند و خردهای ایشان را از زیر توده های هواها و هوسها رها و آزاد سازند. هواها و هوسهایی که خردها به سیاه چالهای آنها گرفتار می آیند، و یا مانع خردها از دستیابی به دلائل هدایت و الهامگریهای ایمان موجود در آفاق و انفس می شوند.

﴿وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾.

خدا چیره حکیم است (و کارهایش از روی حکمت و قدرت انجام می پذیرد).

عزیز، یعنی قادر بر گرفتار ساختن بندگان در برابر کارهایی که کرده اند و چیزهایی که فرا چنگ آورده اند. حکیم، یعنی هر کاری را از روی حکمت می کند و کار بجا است، و هر چیزی را در جای خود می نهد و هر کاری را در محل مناسب خویش انجام می دهد. قدرت و حکمت هر دو، کارکرد خود را در چیزی دارند که خدا در این باره مقدر می فرماید و از آن اظهار رضایت می نماید.

در پرتو این نگرش: ﴿لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ خویشان را در برابر الهامگریهای بسیار زیاد و ژرف و زیبایی می بینیم. ولی از میان این همه الهامگریها، تنها سه تای آنها را برمی گزینیم و به اختصار سخن می گوئیم. بگونه ای که ما را از شیوه فی ظلال القرآن بدور ندارد.

نخست در برابر ارزش خرد بشری و نقش آن درباره بزرگترین مسائل «انسان»، یعنی مسأله ایمان به یزدان، اندکی می ایستیم. مسأله بزرگی که در دنیا حیات انسان از ریشه با همه رکنها و دیدگاهها و واقعیتهای کاربردها و خط سیرهایی که دارد، بر آن استوار و پابرجا است. همچنین فرجام و سرانجام انسان در آخرت هم که والاتر و ماندگارتر از دنیا است، در گرو مسأله ایمان است.

اگر خدا که از هر کس دیگری بهتر انسان و نیروهای او را می شناسد می دانست خردی که خودش آن را به انسان بخشیده است برای دستیابی انسان به هدایت و رهنمود نفس خود به راه صلاح و فلاح این جهان و آن جهان بسنده است، انسان را تنها به این خرد واگذار می کرد و او را به خود وامی گذاشت تا دلائل هدایت را بجوید و الهامگریهای ایمان در جهان درون و جهان بیرون را پیدا کند، و برای خود برنامه ای بنگارد که زندگیش بر آن استوار شود، و با رعایت قوانین و مقررات آن، زندگانش بر حق و حقیقت و راستی و درستی پابرجا گردد. دیگر نیازی نباشد که خداوند پیغمبرانی را در طول تاریخ بفرستد، و لزومی نباشد که پیامبری پیغمبران را حجت خود بر انسانها کند، و رساندن پیام آسمان توسط پیغمبران به گوش جهانیان برهان بر بندگان خویش سازد. و بالاخره حجت مردمان در پیشگاه یزدان سبحان و عذر تقصیر ایشان نیامدن پیغمبران به سویشان باشد:

﴿لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ﴾.

تا بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای

مردمان باقی نماند.

اما چون خدا می دانسته است که خردی که به انسانها بخشیده است خود به تنهایی دستگاه ناقص و ایزار ناتوانی برای دستیابی به هدایت است، و جز در پرتو رهنمود و یاری و دستگیری وحی آسمانی راهیاب نمی گردد، و عقل آدمی همچنین ناتوانتر از آن است که بتواند برنامه ای برای زندگانی انسانها بنویسد و طرح ریزی کند، بگونه ای که مصلحت صحیح این جهانی ایشان را حاصل سازد و از فرجام بد همین چند روزه حیات دنیوی ایشان را نجات دهد، و در آن جهان نیز آنان را رستگار و از عذاب اخروی در امان دارد ... از آنجا که یزدان سبحان همه اینها را می دانسته است، حکمت و رحمت خداوندگاری او بر آن قرار گرفته است که پیغمبران را به میان انسانها گسیل دارد، و مردمان را مواخذه و بازخواست نفرماید مگر آنگاه که پیام آسمانی به گوش آنان برسد و اوامر یزدان بدیشان ابلاغ گردد:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا﴾.

ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روانه سازیم. (اسراء / ۱۵)

بعثت پیغمبران یکی از بدیهیاتی است که از این نص قرآنی جلوه گر می آید. تازه اگر از بدیهیات آن نباشد، یکی از مقتضیات قطعی و حتمی بشمار است.

در این صورت، وظیفه خرد آدمی چیست؟ نقشی که خرد در مسأله ایمان و هدایت دارد کدام است؟ در مسأله برنامه زندگی و سیستم حیات عقل عهده دار چیست؟

قطعاً نقش خرد انسان این است که گوش به پیام آسمانی دهد و از آن فرمان گیرد. وظیفه اش این است که چیزی را فهم کند که از پیغمبر دریافت می دارد. کار سترگ پیغمبر هم این است که اوامر و نواهی خداوند را به گوش جهانیان برساند. فرمان یزدان را توضیح دهد و تبیین کند. سرشتهای آدمیان را از زیر توده های چرک و

کثافتاتی بیرون کشد و نجات دهد که بر آنها نشسته است و زنگ زده شان کرده است. خردهای انسانها را بیدار سازد، و به اندیشه درباره دلائل و براهین و الهامات و اشاراتی بکشانند که در آفاق و اقطار آسمانها و زمین، و در ذرات و زوایای درون انسانها نهفته و نمودار است. برای خردها برنامه دریافت درست، و برداشت راستین را ترسیم سازد، و روش نگرش صحیح را نشان دهد. برای خردها اساسی پی ریزی کند که کاخ برنامه عملی زندگی بر آن استوار گردد و برافراشته شود. برنامه ای که انسانها را به خوبیهای دنیا و آخرت برساند و ایشان را در هر دو سرای خوشبخت گرداند.

نقش خرد این نیست که حاکم بر آئین و قوانین آن گردد. بدین معنی که صحت و بطلان آن را معین و مقرر دارد، و یا این که آن را بپذیرد یا نپذیرد، وقتی که کاملاً بداند که این آئین قطعاً از سوی یزدان شرف صدور پیدا کرده است، و مقصود و مفهوم قوانین آن را هم فهم کند. یعنی هنگامی که معانی و مقاصد واژگانی و اصطلاحی نصوص دین، پیدا و هویدا باشد، خرد حق سخن گفتن و خط و نشان تعیین کردن ندارد. اگر خرد حق پذیرفتن یا نپذیرفتن قوانین و مقررات دین را داشت، و پس از درک معانی و مقاصد احکام دین، می توانست با آنها مخالفت کند و موافقت نکند، می توانست بدانها پاسخ ندهد و آزاد و رها باشد، دیگر با وجود بیان فرمان یزدان و روشنگری پیغمبران، سزاوار عقاب و عذاب نبود! لذا انسان ملزم به پذیرش مقررات دین است هر وقت که از راه درست، احکام آن به او برسد، و خردش مراد مقررات و مقصود احکام آن را درک کند.

آئین آسمانی اسلام با خرد به گفتگو می پردازد و عقل آدمی را مخاطب می سازد. بدین معنی که خرد را بیدار می گرداند و رهنمودش می نماید و برنامه نگرش درست را جلو چشمانش مجسم می دارد و بدو می آموزد چگونه به هستی بنگرد و چگونه راه خوشبختی بیوید. نه بدین معنی که خرد آدمی حاکم بر

را تحمیل نمی‌سازد، چه پیام رسالت را درک کرده باشد و خواه آن را نفهمیده باشد. همچنین رسالت آسمانی به انسان اجازه نمی‌دهد که به نقد احکام و مقررات آسمانی بنشیند و راجع بدانها به جدال بپردازد، زمانی که چنین احکام و مقررات را فهم کرده باشد و در پرتو نصوص، مفهوم آنها را دریافت نموده باشد. نقد احکام و مقررات آسمانی و جدال با معانی و مقاصد آنها، به منظور پذیرفتن یا نپذیرفتن و صدور حکم درباره درستی یا نادرستی آنها! آن هم پس از این که پی برده است که چنین احکام و مقرراتی از سوی یزدان برای او آمده است و به دست وی رسیده است؛ یزدانی که جز حق و حقیقت را بیان نمی‌فرماید، و جز به خیر و خوبی فرمان نمی‌دهد.

برنامه درست در کار دریافت فرمان از یزدان سبحان این است که: عقل احکام و مقررات پیشین خود را که از گفتارهای «منطقی» خویش فراهم آورده است، یا آنها را از نگرشهای محدودش و یا از تجربه‌های ناقصش تهیه دیده است، با احکام و مقررات درست دین رویاروی نسازد و درگیر نکند. قطعاً برنامه درست چنین است که عقل نصوص صحیح را دریافت دارد و احکام و مقررات خود را از آنها فراهم آرد. زیرا احکام و مقررات دین درست‌تر از احکام و مقررات شخصی است، و برنامه‌ای که از احکام و مقررات یزدان فراهم می‌آید، بسی راست‌تر و استوارتر از برنامه شخصی انسان است، برنامه‌ای که انسان بدون توجه به معیارهای درست دینی، برای خویش تهیه دیده است و سر و سامان بخشیده است، از اینجا است که عقل نباید احکام و مقررات دین را - وقتی که مطمئن گردد چنین احکام و مقرراتی از سوی خدا است - همراه با هیچیک از احکام و مقررات دیگری که ساختار ویژه خود عقل است، دادگاهی کند.

خرد انسان خدا نیست تا با احکام و مقررات خاص خود، احکام و مقررات یزدان جهان را دادگاهی نماید. عقل را سزد که برداشت عقلی بشری از نص را با

احکام دین و مقررات آن گردد و درباره صحت یا بطلان احکام و مقررات آئین آسمانی داوری کند و فرمان صادر نماید. هر وقت که نص قرآنی و سنت صحیح نبوی در میان باشد، داور و فرمانده او است و دستورش بدون چون و چرا باید اجراء شود. عقل آدمی در این حال باید بپذیرد و فرمانبرداری کند و دستور را اجراء سازد، خواه مضمون فرمان با سرشت او سازگار باشد یا ناسازگار، و باب طبع او باشد یا نباشد.

نقش عقل در این باره چنین است که متوجه شود مراد نص چیست. با توجه به معانی واژه‌ها و اصطلاحها، مفهوم نص در عبارت مورد نظر کدام است. در این مرز نقش عقل پایان می‌گیرد. مقصود صحیح نص آسمانی، با حکم خرد انسانی، باطل نمی‌شود و رها نمی‌گردد. زیرا نص آسمانی از جانب خداوندگار نازل شده است، و خرد آدمی خدا نیست تا حکم صحت یا بطلان چیزی را صادر کند که از جانب خدا آمده است، و دستور پذیرفتن یا مردود شمردن آن را بدهد.

با توجه به همین نکته ریز و باریک است که بسیاری از اشتباهات برطرف می‌شود، و اشکالات فراوانی از میان رخت برمی‌بندد. چه اشتباهات و اشکالات کسانی باشد که عقل بشری را خدا می‌کنند و آن را داور در صحت یا بطلان مقررات صحیح دینی می‌سازند، یا مربوط به کسانی باشد که می‌خواهند خرد را نادیده بگیرند و آن را پوچ بینگارند، و نقش عقل را در مسأله ایمان و هدایت نفی نمایند. راه وسط و طریقه معتدل، همان است که ما در اینجا بیان کردیم. گفتیم: رسالت آسمانی با خرد آدمی صحبت می‌دارد تا بتواند احکام و مقررات چنین رسالتی را فهم کند. برای خرد برنامه درست نگرش بدین احکام و مقررات را ترسیم می‌کند، و بدو نشان می‌دهد که چگونه به همه کارهای زندگی بنگرد. هنگامی که عقل احکام و مقررات رسالت آسمانی را درک کرد، یعنی دانست که مراد نص چیست و کدام است، جز تصدیق و اطاعت و اجراء، چیزی پیش روی او نمی‌ماند. زیرا رسالت آسمانی بر انسان هیچ کاری

برداشت عقلی دیگری از همان نصّ دادگاهی کند و با آن بستیزد. این، گسترهٔ تاخت و تاز خرد انسان است. در این باره گناهی بر او نیست و کسی حقّ جلوگیری و ممانعت از آن را ندارد، مادام که اصول صحیح و شعورهای متعدّد، جولانگاهی برای تفسیر و تبیین را داشته باشند. آزاد نگری - مادام که بر پایهٔ اصول صحیح و ضوابط درستی باشد که خود دین مقررّ و معین می‌دارد - در این جولانگاه فراخ به عقلها و خردهای بشری واگذار شده است. هیچ دسته و گروهی، و هیچ قوّت و قدرتی، و هیچ فرد و شخصی نیست که بتواند بر عقلها و خردها بند نهد و آنها را محدود و محصور سازد در فهم مقصود و معنی مراد از نصّ صحیح و وجود تطبیق آن - مادام که آن نصّ شایان برداشت اظهار نظرهای متعدّد و آراء مختلف باشد، و اظهار نظرها و بیان آراء هم در محدودهٔ ضوابط صحیح و در راستای راه درستی انجام پذیرد که برگرفته و برجوشیده از مقرّرات دین باشد - معنی این که می‌گوئیم: رسالت اسلام، خرد را مخاطب می‌سازد و با آن به سخن می‌پردازد، همین است و بس.

اسلام آئین خرد است. بلی ... اسلام آئین خرد است، بدین معنی که اسلام در قضایا و مقرّرات خود، عقل را مخاطب می‌سازد. عقل را در این جولانگاه با معجزه‌ای مادیّ مقهور نمی‌سازد و وادار به اقرار و تسلیم نمی‌نماید. اسلام آئین خرد است، بدین معنی که اسلام شیوهٔ نگرش و برنامهٔ بینش خرد را تصحیح می‌کند و آن را به تفکّر در بارهٔ دلائل هدایت و الهامگریهای ایمان فرا می‌خواند. دلائل و براهین و الهامات و اشاراتی که در زوایای جهان درون جلوه گر است، و در گوشه و کنار گسترهٔ فراخ جهان بیرون در مدّ نظر است. اسلام خرد را به سیر در آفاق و انفس فرا می‌خواند تا فطرت را از زیر توده‌های الفت و عادت و کودنی و تنبلی بیرون بکشد و بالایش برد و والایش کند، و آن را از دست اهریمن شهوات گمراه‌ساز خرد و سرشت برهاند و ارزشمند و ارجمندش گرداند. اسلام خرد را مخاطب

می‌سازد و با آن به سخن می‌پردازد، بدین معنی است که فهم مفاهیم نصوصی را به او واگذار می‌سازد که در بردارندهٔ احکام و مقرّرات اسلام است، و هرگز بر عقل واجب نمی‌گرداند که ایمان بیاورد به چیزی که معنی آن را نمی‌داند و مفهوم آن را نمی‌فهمد. هر زمان هم عقل به مرحلهٔ ادراک مدلولات و فهم مقرّرات رسید، پیش روی او دو راه بیشتر نمی‌ماند: یا تسلیم مدلولات و مقرّرات یزدانی می‌گردد و مؤمن بشمار می‌آید، و یا تسلیم مدلولات و مقرّرات الهی نمی‌گردد و کافر محسوب می‌شود. دیگر خرد انسان در صحت و بطلان مدلولات و مقرّرات قاضی بشمار نمی‌آید و حقّ داوری در این راستا را ندارد، و به او اجازه داده نمی‌شود که اگر خواست بپذیرد و اگر نخواست نپذیرد، همانگونه که کسانی که می‌خواهند از این خرد انسانی خدائی را بسازند، خدائی که از میان احکام و مقرّرات دینی آنچه را بخواهد می‌پذیرد، و آنچه را نخواهد نمی‌پذیرد، و آنچه را بخواهد از میان آنها برمی‌گزیند، و آنچه را نخواهد رها می‌سازد و به ترک آن می‌گوید ... این همان چیزی است که خدا دربارهٔ آن می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾.

آیا به بخشی از (دستورات) کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید و به بخش دیگر (دستورات آن) کفر می‌ورزیدند؟ (بقره / ۸۵)

خداوند چنین کاری را کفر قلمداد می‌فرماید و عذاب را نیز بر آن مترتب می‌نماید.

هنگامی که خداوند سبحان، حقیقتی را از این جهان، یا کاری را دربارهٔ انسان، و یا کاری از کارهای آفریدگان دیگری را مقررّ داشت، و یا این که چیزی از فرائض و واجبات، یا نواهی و منهیات را بیان فرمود، آنچه را که مقررّ داشته است و بیان و معین فرموده است، واجب است پذیرفته شود و اطاعت گردد از سوی کسی که چنین امری بدو ابلاغ می‌گردد و می‌رسد، همین که معنی و مقصود چنین امری را درک کند و مراد آن را بفهمد.

﴿وَمَنْ لَمْ يَخُكْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾.

هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند. (مائده / ۴۴)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الْآلِبَاءِ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از (عذاب و عقاب) خدا بپرهیزید و آنچه از (مطالبات) ربا (در پیش مردم) باقی مانده است فرو گذارید، اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با خدا و پیغمبرش برخاسته‌اید، و اگر توبه کردید (و از رباخواری دست کشیدید و اوامر دین را گردن نهادید) اصل سرمایه‌هایتان از آن شما است، نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید. (نقره / ۲۷۸)

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...﴾.

در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آن را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید). (احزاب / ۳۳)

﴿وَلْيَضْحَكْنَ بَحْمُحٍ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾.

چارقند و روسریهای خود را بر یقه‌ها و گریبانهایشان آویزان کنند (تا گردن و سینه و اندامهایی که احتمالاً از لابلای چاک پیراهن نمایان می‌شود، در معرض دید مردم قرار نگیرد) و زینت (اندام یا ابزار) خود را نمودار نسازند. (نور / ۳۱)

و سایر چیزهایی که خداوند درباره برنامۀ زندگی بشری فرموده است. حق و حقیقت همان است که

زمانی که خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾.

خدا همان است که هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است. (طلاق / ۱۲)

﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾.

آیا کافران نمی‌بینند که آسمانها و زمین (در آغاز خلقت به صورت توده عظیمی در گسترۀ فضا، یک پارچه) بهم متصل بوده و سپس (بر اثر حرکات مداوم و انفجارات درونی هولناکی) آنها را از هم جدا ساخته‌ایم (و تدریجاً به صورت جهان کنونی در آورده‌ایم) و هر چیز زنده‌ای را (اعم از انسان و حیوان و گیاه) از آب آفریده‌ایم؟ (انبیاء / ۳۰)

﴿وَاللَّهُ الَّذِي خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّنْ مَّاءٍ﴾.

خداوند هر جنبه‌ای را از آب آفریده است. (نور / ۴۵)

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ، وَخَلَقَ الْجَانَّ مِّنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ﴾.

جن را از زبانه شعله‌ور آتشی خلق نموده است. (الرحمن / ۱۳)

و چیزهای دیگری که خداوند سبحان در بارۀ سرشت جهان و پدیده‌ها و زنده‌ها و اشیاء می‌فرماید ... حق همان است که یزدان فرموده است.

عقل بعد از آن که مدلول نصوص، و مفهوم مقرراتی را متوجه گردید که چنین نصوصی پدید می‌آورند، حق دخالت بیشتر ندارد و آن را نسزد که مثلاً بگوید: من در احکام و مقررات خود چنین نمی‌بینم! یا در دائره دانش خویش چنین چیزی را نمی‌یابم! یا در تجارب و آزمونهای خویشتن پی بدین امر نمی‌برم! هر آنچه را در این زمینه‌ها خرد بگوید، در معرض خطا و صواب قرار می‌گیرد. شاید راه اشتباه بپوید و یا درست بگوید. اما آنچه خدا بفرماید، جز حق و حقیقت نبوده و جز راست و درست احتمال دیگری ندارد.

هنگامی که خدا می‌فرماید:

اگر خرد با برنامه بینش آئین خدا پرورده شده باشد و با معیارهای برگرفته از آئین یزدان، و تعلیمات صحیح آن، سر و سامان یافته باشد. خرد در شناخت سرشت این جهان، و نیروها و انرژیها و اندوخته‌های آن، و در شناخت سرشت پدیده‌های گیتی و زنده‌های جهان، و در سود بردن از چیزهایی که یزدان از جهان به تسخیر عقل انسان در آورده است، و در رشد زندگی و دگرگون سازی و اوج بخشیدن به زندگی - در حدود برنامه الهی، بدانگونه که خدا می‌خواهد و بدان اندازه که او صلاح می‌بیند، نه بدانگونه که هواها و هوسهایی که خرد را گمراه می‌کنند، و سرشت را زیر توده‌های انباشته خود پنهان و پوشیده می‌دارند، خواهان و خواستار آن هستند - گستره بس فراخ و چشم انداز بس فراوانی در معرض دید و در دسترس دارد<sup>(۱)</sup>.



بار دیگر می‌ایستیم و بدین آیه نگاهی می‌اندازیم:  
**﴿لَيْسَ يَكُنَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾.**  
 تا بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

در برابر مسؤولیت بزرگی می‌ایستیم که بر عهده پیغمبران - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - و پس از آنان برعهده کسانی انداخته شده است که به رسالت ایشان ایمان دارند. مسؤولیت بزرگی که در برابر همه انسانها بر عهده آنان است و بدان اندازه که بزرگ است، سنگین هم می‌باشد.

سرنوشت همه انسانها، چه در دنیا و چه در آخرت، به پیغمبران و بعد از آنان به پیروان ایشان واگذار است. بدان اندازه که این کار به انسانها رسانده می‌شود، خوشبختی مردمان یا بدبختی ایشان حاصل و فراهم می‌گردد و ثواب یا عقاب آنان بر آن مترتب می‌آید. در دنیا و آخرت!! واقعاً چیز هراسناک بزرگی است. بلی

خداوند سبحان می‌فرماید. عقل را نسزد که بگوید: من مصلحت را در فلان چیز و فلان کار می‌بینم، چیزی که و کاری که مخالف فرمان یزدان و دستور او باشد! یا چیزی و کاری باشد که خدا اجازه نفرموده است که بشود و انجام گیرد، و آن را برای انسان مقرر و آزاد نفرموده است. چه چیزی که عقل آن را مصلحت می‌داند، احتمال خطا و صواب و درست و نادرست را دارد، و چه بسا از هواها و هوسها و سرکشی‌ها و کشش‌ها سرچشمه بگیرد. ولی آنچه را که خدا مقرر می‌دارد، جز صحت و صلاح احتمال چیز دیگری ندارد. چیزی را که خدا از عقائد و جهان‌بینی‌ها، و یا از برنامه زندگی و سیستم آن، مقرر و معین داشته است، موقعیت خرد در برابرش یکسان است، وقتی که نصّ صحیح باشد، و دلالت قطعی داشته باشد، و مقید به زمانی نشده باشد. در این صورت عقل را نسزد که بگوید: عقائد و شعائر عبادی را می‌پذیرم، و لیکن می‌بینم که زمان از لحاظ برنامه زندگی و نظام حکومتی تغییر پیدا کرده است و دگرگون شده است ... اگر خدا می‌خواست عملکرد نصوص را مقید به زمان سازد، آن را محدود به زمان می‌ساخت.

ولی وقتی که می‌بینیم که نصّ مطلق است، زمان نزول نصّ و آخر زمان، یکسان و همگون است. باید در برابر خدا جسارت نورزید، و علم یزدان را از نقص و قصور پاک و دور دید. خداوند متعال بسی والا تر از این قید و قیود و نقص و قصوری است که چنین کسانی جسارت گفتن آنها را به خود می‌دهند ... اجتهاد تنها در تطبیق نصّ عامّ بر حالت جزئی است، نه در پذیرش اصل عامّ یا عدم پذیرش آن، حال چنین سخنی تحت عنوان هر مقوله‌ای از مقولات و گفته‌های خرد در میان هر نسلی از تسلسلها باشد.

چیزهایی را که ما بیان داشتیم، از ارزش خرد، و نقش آن در زندگی بشری، چیزی نمی‌کاهد. زیرا گستره دیدگاه خرد فراخ است و پهنه گسترده‌ای برای تطبیق نصوص بر حقایق تازه‌ای دارد که پیش روی آن است، البته

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» فصل «ربانیت» بخش نخست آن.

می توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او است. (جن / ۲۲ و ۲۳)

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ، فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا... لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ. وَأَخَاطُ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾.

دانندهٔ غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی سازد مگر پیغمبری که خدا از او خشنود باشد. خدا (برای حفظ آن مقدار غیبی که او را از آن مطلع می کند، از میان فرشتگان) محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می دارد. تا خدا بداند که پیغمبران پیامهای پروردگارش را رسانده اند، هر چند که خدا از همه چیزهایی که نزدیک ایشان است (و در درون و بیرون آنان است) کاملاً آگاه بوده و بدانها احاطه دارد، و هر چیزی را دانه دانه سرشماری کرده است و دقیقاً می داند. (جن / ۲۶-۲۸)

کار بس هراسناک بزرگی است. کار پائیدن مردمان و نظارت بر آنان است. کار زندگی و مرگشان است. کار خوشبختی و بدبختی آدمیان است. کار پاداش و پادافره است. بالأخره کار انسانهایی است که یا رسالت و پیام آسمانی بدو می رسد و آنان رسالت و پیام را می پذیرند و از آن پیروی می کنند و در نتیجه در دنیا و آخرت خوشبخت می گردند. و یا این که رسالت و پیام آسمانی بدیشان می رسد و آن را نمی پذیرند و به ترک آن می گویند و در نتیجه در دنیا و آخرت بدبخت می شوند. و یا این که رسالت و پیام آسمانی بدیشان نمی رسد و در پیشگاه پروردگارشان حجت و برهانی خواهند داشت و عذرشان پذیرفته خواهد شد. گناه بدبختی و گمراهی دنیوی چنین کسانی، و بال گردن اشخاصی می گردد که کار تبلیغ اوامر و نواهی و رساندن رسالت و پیام الهی بر عهدهٔ آنان بوده است ولیکن تبلیغی نکرده اند و پیامی نرسانده اند.

اما پیغمبران یزدان - عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - ادای امانت کرده اند، و رسالت آسمانی را رسانده اند، و از

این چنین است: هراسناک و بزرگ !!! از اینجا بود که پیغمبران - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - کلانی و سترگی چیزی را احساس می کردند که بدیشان واگذار گشته است و بر دوش آنان نهاده شده است. یزدان سبحان پیغمبران را بینا و آگاه از سنگینی و سختی مسؤولیتی می فرمود که بر عهدهٔ ایشان می گذاشت. این همان چیزی است که خداوند متعال دربارهٔ آن به پیغمبر ﷺ می فرماید:

﴿إِنَّا سَلَّمْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾.

ما سخن (پر مسؤولیت و پر دردسر و لبریز از تکالیف و وظائف) سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد. (مَزَل / ۵)

ایزد دادار به پیغمبر ﷺ یاد می دهد که چگونه برای آن آماده گردد و دامن همت به کمر زند:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا. نَصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا. أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا... إِنَّا سَلَّمْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾.

ما خودمان قرآن را به تدریج بر تو نازل کرده ایم. حال که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت شکبیا باش، و از هیچکدام از گناهکاران و بی دینانشان فرمانبرداری مکن. بامدادان و شامگاهان نام پروردگارت را ورد زبان ساز. و شبانگاهان برای خدا سجده و کرنش ببر، و در شب خیلی او را تسبیح و تقدیس کن. ما سخن (پر مسؤولیت و پر دردسر و لبریز از تکالیف و وظائف) سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد. (مَزَل / ۱-۵)

این همان چیزی است که خداوند پیغمبر خود را بدان می خواند و متوجهٔ آن می سازد، در آن حال که بدو فرمان می دهد که بگوید و معنی و حقیقت چیزی را بفهمد که می گوید:

﴿قُلْ: إِنِّي لَنْ يُخَيِّرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ، وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا... إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ﴾.

بگو: (اگر من از خدا نافرمانی کنم) هیچکس مراد را برابر (خشم) خدا پناه نمی دهد، و پناهگاهی (برای حفظ خود از عذاب خدا) جز خدا نمی یابم... لیکن (تنها کاری که



آخرت - شانه خالی کنند و خویشان را برهانند، مگر با تبلیغ رسالت و ادای امانت الهی، برابر همان برنامه‌ای که پیغمبر ﷺ ارائه فرمود، و در همان راهی که او آن را پیمود. چرا که رسالت همان رسالت است، و انسانها هم انسانند. گمراهیها و هواها و هوسها و شبهه‌ها نیز موجود و در میانند. نیروهای قلدر و سرکش هم در کمین مردمان و مانع دستیابی ایشان به دین و ایمان و دسترسی آنان به دعوت و رسالت آسمانند. با گمراهسازی و حقّه بازی، و با قدرت زور و زر، مؤمنان را از دین برمی‌گردانند ... موقعیت نیز همان موقعیت است. موانع و عوائق نیز همان موانع و عوائق است. انسانها هم انسان و زادگان انسانند.

بناچار باید پیام آسمانی را رساند و به کار تبلیغ پرداخت. قطعاً باید ادای امانت الهی کرد. رساندن پیام و تبلیغ رسالت را با عمل انجام داد، بدانگونه که پیام رسانان و مبلّغان، مجسمه زنده واقعی چیزهایی گردند که می‌رسانند و تبلیغ می‌کنند. باید که پیام را رساند و رسالت را تبلیغ کرد با از میان برداشتن سدّها و مانع‌هایی که بر سر راه دعوت آسمانی قرار خواهند گرفت و مردمان را با دروغ و نیرنگ و قدرت و قوت از دین دور می‌گردانند یا از دین برمی‌گردانند. اگر چنین رفتار نشود، نه پیامی به گوش دیگران رسانده شده است و نه ادای امانتی گشته است.

رساندن پیام الهی و تبلیغ رسالت آسمانی، کار واجبی است که بهیچوجه نمی‌توان از آن سر باز زد، و از ادای چنین وظیفه‌ای خودداری کرد. اگر پیام رسانده نشود و رسالت آسمانی تبلیغ نگردد، مسؤولیت سنگینی گریبانگیر مسلمانان می‌شود، مسؤولیت گمراهی جملگی انسانها، و بدبختی همه آنها در دنیا، و عدم اتمام حجت یزدان در آن جهان بر انسانها ... یکایک این امور موجب مسؤولیت سنگین و کمرشکن است، و باعث عدم نجات از آتش دوزخ خواهد شد.

چه کسی است که چنین پیامد و مسؤولیتی را خوار بدارد و ناچیز انگارد؟ پیامد بزرگ و مسؤولیت سترگی

زیر بار چنین تعهد سنگینی، پاک و پاکیزه بدر آمده‌اند و کاملاً ادای وظیفه فرموده‌اند. آنان تنها با زبان، رسالت و پیام الهی را به مردم نرسانده‌اند و بس. بلکه ایشان علاوه از تبلیغ با زبان، در عمل نیز کار تبلیغ را به نهایت رسانده‌اند، و در عمل پیکره پیشوائی بوده‌اند، و شب و روز برای زدودن موانع و عوائق به جهاد بزرگ سنگینی دست یازیده‌اند و به پیکار پرداخته‌اند. این موانع و عوائق چه شبهه‌هایی بوده باشد که به سینه‌ها خزیده‌اند و دلها را مترّد و پریشان کرده‌اند، و یا گمراهی‌هایی بوده باشد که آراسته و پیراسته جلوه گر شده‌اند، و یا نیروها و قدرتهای قلدر و سرکشی بوده باشد که مردمان را از پذیرش دعوت الهی باز داشته‌اند و ایشان را از دین برگردانده‌اند. همانگونه که پیغمبر اسلام ﷺ به عنوان خاتم الانبیاء، و آخرین مبلّغ دین خدا، و رساننده آخرین رسالت از رسالت‌های آسمانی چنین کرد. او برای زدودن موانع و از میان برداشتن عوائق، تنها به گفتار بسنده نکرد، بلکه موانع و عوائق را نه تنها با زبان و بیان، بلکه با شمشیر و سنان، در هم شکست و زدود:

﴿حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾.

تا فتنه‌ای باقی نماند (و کافران نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین (خالصانه) از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند). (بقره / ۱۹۳)

این وظیفه سنگین و واجب مهم آئین، بر عهده کسانی است که بعد از پیغمبر ﷺ آمده‌اند و می‌آیند. بر عهده کسانی است که پیغمبری او را پذیرفته‌اند و می‌پذیرند. نسلها بدنبال نسلها بعد از پیغمبر ﷺ آمده‌اند و می‌آیند. مسؤولیت رساندن پیام آسمانی بدین نسلها بعد از او بر عهده پیروانش می‌باشد. پیروان پیغمبر ﷺ نمی‌توانند از زیر بار چنین مسؤولیتی - مسؤولیت اتمام حجت خدا بر مردمان، و مسؤولیت نجات دادن ایشان از بدبختی دنیا و عذاب

خانه و خانواده و قوم و قبیله - برای پیاده کردن اسلام در همه زوایا و جوانب زندگی شخصی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی. گواهی و شهادت فرد مسلمان پایان می گیرد با جهاد برای از میان برداشتن همه عوائق و موانعی که مردمان را به گمراهی می کشاند و گمراه می گرداند و ایشان را از این دین برمی گرداند، این عوائق سر راه اسلام، هر نامی و رنگی که داشته باشد و در هر قالب و سیمائی خودنمایی کند. هرگاه فرد مسلمان در این راستا به شهادت رسید، «شهید» است و برای آئین خود ادای گواهی و شهادت کرده است، و به سوی پروردگار خود شتافته است. این چنین مسلمانی «شهید» است و بس.



در پایان این گشت و گذار، در برابر جلالت و عظمت یزدان، خاشعانه می ایستیم، و نگاهی به بزرگی و شکوهی می اندازیم که در آگاهی و دادگری و نگاهداری و خوبی و نیکی و تفضل و ترحمی مجسم است که یزدان در حقّ انسانی دارد که راه کفر و الحاد می پوید، و طغیان می کند و سرکشی می جوید.

در برابر عظمت آگاهی و دانشی که خدا بدین پدیده انسان نام داده است، و نیروها و توانهایی که در وجود او به ودیعت نهاده است، و استعدادهایی که برای هدایت و راهیابی و ضلالت و گمراهی، آمیزه خمیره سرشت او نموده است، و چیزهایی که یزدان مترتب بر این آگاهی و دانش فرموده است، اندکی می ایستیم و نگاه گذرائی می اندازیم:

یزدان مهربان انسان را تنها به عقلی که دارد واگذار نکرده است. هر چند که عقل ابزار بس سترگی است که خدا آن را به انسان عطاء فرموده است، و هر چند هم در آفاق و اقطار جهان، و در زوایای درون انسان، دلائل فراوان هدایت یافتن، و موجبات بیشمار ایمان آوردن،

که پشت را می شکند و زانوهای خم می کند و تن را به لرزه می اندازد و بندهای ترکیب بند بدن را به تکان در می آورد و از هم می گسلاند!!

کسی که می گوید: من «مسلمان» هستم، یا باید بدین سان پیام الهی را برساند و رسالت آسمانی را تبلیغ کند، و یا چشم براه نجات در دنیا و رستگاری در آخرت نباشد. زیرا وقتی او می گوید: من «مسلمان» هستم، ولی به هر شکلی که ممکن باشد و از هر راهی که بشود نه پیام الهی را می رساند و نه رسالت آسمانی را تبلیغ می کند، در حقیقت چنین کسی بر ضدّ اسلامی که ادعای آن را دارد ادای شهادت می کند و گواهی می دهد! بجای این که به نفع اسلام ادای شهادت کند و گواهی دهد، گواهی و شهادتی که این فرموده خداوند متعال در آن پیاده گردد:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾.

بی گمان شما را ملت می ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می شناسید. حقّ روح و حقّ جسم را مراعات می دارید و آمیزه ای از حیوان و فرشته اید) تا گواهانی بر مردم باشید (و بر تفریط مادیگرایان لذاثِ جسمانی طلب و روحانیت باخته، و بر افراط تارکان دنیا و ترک لذاثِ جسمانی کرده، ناظر بوده و خروج هر دو دسته را از جاده اعتدال مشاهده نمائید) و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد (تا چنانچه دسته ای از شما راه او گیرد، و یا گروهی از شما از جاده سیرت و شریعت او بیرون رود، با آئین و کردار خویش بر ایشان حجت و گواه باشد)<sup>(۱)</sup>.

(بقره / ۱۴۳)

نخستین گام و شهادت فرد مسلمان بر حقایق اسلام، از اینجا آغاز می گردد که خود او، و خانواده و دودمان و وابستگان او، شکل واقعی اسلامی باشند که خویشتن را منتسب بدان می دانند، و دیگران را به سوی آن فرا می خوانند. دومین گام گواهی و شهادت فرد مسلمان برداشته می شود با فراخواندن ملت - بدنبال دعوت

۱- مراجعه شود به کتاب: «شهادة الحق» تألیف ابوالاعلی مودودی، رئیس الجماعة الاسلامیه در پاکستان.

وجود دارد، اما خدا می دانسته است که این ابزار بس سترگ، در معرض هواها و هوسها و جهش ها و کشش ها قرار می گیرد، و دلائل پخش و پراکنده در لایه های پدیده های جهان و جلوه گر در لابلای نفس انسان، چه بسا با غرضها و کینه ها و آرزو پرستی ها و خودخواهی ها و نادانی ها و ناپختگی ها پوشیده و پنهان گردد. بدین سبب یزدان جهان، مسؤولیت هدایت و ضلالت انسان را به خرد آدمی واگذار نکرده است، مگر پس از رسیدن پیام الهی و رسالت آسمانی بدو.

بعد از دریافت پیام الهی و نیل به هدایت آسمانی هم خدا بدو حق قانونگذاری و تنظیم برنامه زندگی را نداده است. بلکه به انسان پیاده کردن برنامه زندگی واگذار گشته است، برنامه ای که خداوند آن را مقرر فرموده است. خداوند جز حق قانونگذاری و طرح برنامه زندگی، همه چیز را بدو واگذار کرده است. این هم حکومت مهم و مملکت فراخی است. در آن می تواند هر نوع نوآوری را که بخواهد انجام دهد، و هرگونه تغییر و تحولی را که بخواهد انجام بخشد، و به تجزیه و تحلیل هر چه بخواهد بپردازد. از این حکومت و فرمانروائی و مملکت و مملکتداری عظیمی که خدا بدو سپرده است و به زیر فرمان او کشیده است، کمال استفاده را ببرد. عقل انسان در این راستا، گاهی دچار اشتباه و لغزش می شود و گاهی راست و درست عمل می کند. گاهی گامهایش می لغزد و می افتد، و گاهی راست قامت و استوار در مسیر جاده هوار به پیش می رود.

در برابر عظمت عدل و دادی می ایستیم و بدان نگاهی می اندازیم که در پیشگاه یزدان حجت و برهان به دست مردمان می دهد، اگر آفریدگار جهان، پیغمبرانی را به عنوان مژده رسانان و بیم دهندگان به سوی ایشان نفرستاده باشد. تازه ارسال پیغمبران به سوی مردمان، افزون بر کتاب باز جهان، و کتاب پنهان نفس انسان است که هر دو کتاب پر از دلائل و نشانه هایی بر وجود آفریدگار و یگانگی پروردگار، و اداره امور گیتی

توسط دادار، و قدرت و علم مطلق کردگار است. همچنین ارسال پیغمبران، افزون بر پر بودن سرشت از شوقها و ذوقها و الهامها و سروشهایی است که پیوند با خالق و اقرار بر وجود او را به گوش جان می خوانند، و هماهنگی و همآوایی و کشش موجود در میان فطرت و میان دلائل وجود آفریدگار، واقع در گستره جهان و نفس انسان، رشته پیوند آدمیان را با خداوند سبحان استوار نگاه می دارند، و هر چه بیشتر و بهتر آنان را به سوی شناخت آفریدگار هستی می رانند ... اما خداوند با این که چنین عقلی را به آدمیزادگان بخشیده است، عقلی که می تواند دلائل و براین دال بر وجود خدا را درک کند و برشمرد، و نتایج شواهد را استنباط نماید، و زبان نشانه ها را بفهمد، آفریدگار جهان چون می دانسته است که عوامل ضعفی که گریبانگیر همه این نیروها می گردد و آنها را از کار می اندازد و یا آنها را تباه می گرداند و یا آنها را پنهان و چه بسا نابود می سازد، و یا این که در احکام و داوریهایشان دچار اشتباه ها، و خطاها و کژیها و نادرستی ها می شوند، مردمان را از حجت جهان، و از حجت فطرت، و از حجت عقل، معاف فرموده است، مادام که پیغمبرانی را به سوی ایشان روانه نسازد که همه این دستگاهها و این ابزارها را از زنگها و زنگارهایی برهاند که بر آنها می نشینند، و این دستگاهها و این ابزارها را با میزانه و معیارهای درست یزدان که مجسم در رسالت آسمانند، بپایند و تنظیم نمایند، تا احکام و داوریهای آنها راست و درست گردد وقتی که ضوابط برنامه الهی را در مد نظر دارند و به راهی روند که یزدان جهان برای مردمان تعیین و مقرر فرموده است. زمانی هم این نیروها بدین مرحله و پایه و مایه رسیدند، بر آنها واجب است که اعتراف و اطاعت و اتباع کنند. زیرا اگر چنین نکردند، حجت و برهان شان سقوط می کند و از میان برمی خیزد، و سزاوار عقاب و عذاب می شوند.

در برابر عظمت نگاهبانی و نگاهداری و تفضل و ترحم و نیکی و نیکوکاری یزدان بدین آفریده انسان نامی

ترک دنیا نکود.

جای تعجب است، روزی و روزگاری، انسان گمان ببرد که او بی نیاز از پروردگار خویش است؛ از نگاهبانی و نگاهداری و تفضل و ترحم و نیکی و نیکوکاری یزدان بی نیاز است؛ از هدایت و راهنمایی و دین و پیغمبران خداوند جهان بی نیاز است؛ با داشتن دستگاهها و ابزارهایی خویشان را بی نیاز از یزدان جهان بداند که خداوندگارش می دانسته است که چنین دستگاهها و ابزارهایی او را بی نیاز نمی سازند، مگر این که چنین دستگاهها و ابزارهایی با برنامه الهی تنظیم و راست و درست شوند. این است که یزدان، بر انسان عقاب و عذابی را نمی نویسد و واجب نمی گرداند، مگر پس از دریافت پیام الهی و در رسیدن رسالت آسمانی ... در حقیقت انسان به کودکی می ماند که احساس کند در ساقهایش قدرت و توانائی است. پا شود و راه رود و دستهایش را به راست و چپ فرا گیرد و آنها را به چیزی تکیه ندهد. بدین سو و آن سو چم و خم شود. در اینجا و آنجا بلغزد و بیفتد و سکندری خورد ... چنین کودکی از فطرت فرمان می برد و در پرتو فطرت راه می رود. چرا که او می کوشد از دستهایی بی نیاز شود که آنها را بر دیوارها و اشیاء تکیه می دهد و به کمک آنها توتلو راه می افتد. با این فرق که چنین کودکی از چنان انسانی به فطرت راهیاب تر است و بیش از چنان انسانی از فطرت پیروی می کند. زیرا چنین کودکی تلاش می ورزد از دستهایی بی نیاز شود که به کمک آنها توتلو راه می رود و به ندای سروش فطرت گوش فرا می دهد، سروشی که به گوش او می خواند: باید نیروهای نهفته در هستی خود را بیدار سازد و به حرکت دراندازد، و در راه رشد دادن توانائیهای خود تلاش ورزد، توانائیهایی که قابل رشد و نمو هستند، و در راه تقویت عضلات و اعصاب خود تلاش و تکیا و ورزد، عضلات و اعصابی که با تمرین رشد پیدا می کنند و نیرومند می شوند ... اما انسانی که امروز دست یاری

می ایستیم که خداوند جهان او را گرامی می دارد و برمی گزیند، با وجود این که می داند چه اندازه ضعف و نقص دارد، چنین فرماندهی و فرمانروائی و مملکت و مملکتداری فراخ و فراوانی را بدو واگذار می فرماید، یعنی: خلافت کره زمین را! این هم نسبت به انسان نه تنها چیز کمی نیست، بلکه سلطه و سلطنت عظیمی است. هر چند که کره زمین در جهان وسیع یزدان، ذره ای بیش بشمار نمی آید، اما دست خدا آن را برمی گیرد و نگاه می دارد و این است که در پهنه فراخ هستی و در گستره مملکت بزرگ یزدان، ضائع نمی شود و هدر نمی رود.

گذشته از این، نگاهبانی و نگاهداری و تفضل و ترحم و نیکی و نیکوکاری یزدان می خواهد که انسان را به فطرت راهنما و هدایت بخشی وانگذارد که در هستی او به ودیعت نهاده است، زیرا فطرت گاهی نهان و پنهان و محو و نابود می گردد. همچنین رعایت و حمایت و الطاف الهی می خواهد انسان را به عقل راهنما و هدایت بخشی وانگذارد که در وجودش سرشته است، زیرا عقل نیز گاهی گمراه و سرگشته می شود. بلکه آفریدگار جهان، در حق انسان لطف می کند و بزرگی می فرماید و پیغمبران را پیاپی به سوی آدمی زادگان روانه می نماید ... انسان دروغ می گوید. ستیزه گری و سرکشی می کند. راه گریز در پیش می گیرد. از راستای راه منحرف می شود و کژ راه می رود و از جاده خدانشناسی و حقیقت جوئی بسی دور می رود. ولی پروردگارش در برابر لغزشها و گناهها او را فرو نمی گیرد. نیکی و نیکوکاری و بذل و بخشش خود را از او باز نمی گیرد. او را از هدایت و رهنمود پیغمبران خود محروم نمی سازد. با وجود این، او را در دنیا و آخرت به عقاب و عذاب دچار نمی نماید، تا پیغمبران پیام الهی و رسالت آسمانی را بدو نرسانند و ابلاغ نکنند و او رویگردان نشود و کفر نورزد و با کفر نمیرد و بدون توبه کردن و برگشت به آستانه خدا به

گیرد، این است که در سراسر تاریخ بشریت نوشته نشده است که عقلی از عقلهای بزرگ بی نظیر، بگونه‌ای هدایت یافته است و راهیاب گشته است که عقلهای عادی متوسط، در پرتو رسالت آسمانی چنین هدایتی را در نیافته‌اند و چنین راهیاب نگشته‌اند، چه در جهان بینی اعتقادی، و چه در اخلاق و خصال انسانی، و چه از لحاظ سیستم زندگانی، و چه از نظر قانونگذاری برای چنین نظام و سیستمی.

قطعاً عقلهای افلاطون و ارسطو، از زمره خردهای بزرگی بوده‌اند. تا آنجا که می‌گویند: عقل ارسطو بزرگترین عقلی بوده است که آدمیان با آن آشنا شده‌اند و از آن خبر یافته‌اند - البته در میان عقلهایی که در پرتو رسالت آسمانی و رهنمود الهی، حرکت نکرده‌اند و از آن بدور بوده‌اند - هنگامی که به جهان بینی و اندیشه ارسطو درباره خدایش بنگریم، بدانگونه که خود ارسطو تعریف کرده است و شناسانده است، فاصله بسیاری با جهان بینی و اندیشه مسلمان عادی راهیاب در پرتو رسالت آسمانی درباره خدایش دارد. اخناتون در روزگاران کهن مصر، به عقیده توحید و یکتاپرستی رسیده بود. هر چند بعید است که اخناتون از نور عقیده توحیدی رسالت ابراهیم و رسالت یوسف برخوردار نشده باشد. اما با وجود این، به سبب ناهم‌آهنگی‌ها و افسانه‌هایی که در عقیده اخناتون است، عقیده او با عقیده توحیدی مسلمان عادی درباره خداوندگارش فاصله بسیاری دارد.

در میان مردمان در آن زمان که اسلام در صدر اسلام حکومت می‌کرد و بر اوضاع مسلط بود، به انسانهای عادی دست پرورده پیغمبر ﷺ برمی‌خوریم که در طول تاریخ نخبگانی را در میان کسانی که رسالت آسمانی آنان را پرورده نکرده باشد پیدا نخواهیم کرد که با چنین دست پروردگانی هم‌طراز شوند و به پای ایشان برسند.

هرگز در میان نظام و قوانین و مقررات هم‌آهنگی و

خدا را از خود دور می‌سازد، و از هدایت و رهنمود الهی کناره‌گیری می‌کند، قطعاً وجود چنین انسانی، با تمام نیروهائی که در آن نهفته است، خدا می‌داند که مشتمل بر نیروی نهفته‌ای نیست که بتواند موجب بی‌نیازی از دست یاری کردگار، و از هدایت و رهنمود آفریدگار شود. آنچه نیروهای انسان در توان دارد این است و بس: هنگامی که در پرتو پیام الهی و استفاده از رسالت آسمانی حرکت کند، راهیاب و منضبط می‌گردد و راستای راه را در پیش می‌گیرد، و هنگامی که خود را مستقل و بی‌نیاز از پیام الهی و رسالت آسمانی بداند، و خویشتن را از هدایت و رهنمود یزدان کنار بکشد و دوری گزیند، گمراه می‌شود و تباهی می‌گیرد و آشفته و پریشان می‌گردد!

خطا و اشتباه و ضلالت و گمراهی است - اگر هم نگوئیم: نیرنگ زدن و گمراه کردن است - اگر گمان برده شود: عقلهای بزرگ بدون پیام الهی و رسالت آسمانی هم شایان رسیدن به همان چیزی هستند که در پرتو پیام الهی و رسالت آسمانی می‌توانند بدان برسند! زیرا عقل در پرتو پیام الهی و رسالت آسمانی می‌تواند منضبط بشود و با برنامه نظریه درست سامان بگیرد. هرگاه بعد از این امر، در پیاده کردن دچار لغزش و خطا گردد، لغزش و خطایش به اشتباه و عملکرد نادرست ساعتی می‌ماند که نخست منظم و مرتب کار کند، ولی عوامل جوی و مؤثرات محیط و خاصیت فلز آن که متأثر از چنین عوامل و مؤثراتی است، بر آن چیره گردد و آن را از نظم و ترتیب بیندازد. اما لغزش و خطایش به اشتباه و عملکرد نادرست ساعتی نمی‌ماند که در اصل منظم و مرتب نبوده است و به دست هرج و مرج و تصادف سپرده شده است ... فرق این دو ساعت بسیار است و فاصله آنها بیشمار.

نشانه این که چیزی که در پرتو رسالت آسمانی - از راه خود عقل - اتمام می‌پذیرد و انجام می‌گیرد، ممکن نیست که در پرتو چیز دیگری اتمام پذیرد و انجام

سرگردان گشته‌اند، و بیچاره و بدبخت شده‌اند.

بدین اندازه بسنده می‌کنیم و در این مرز مناسب فی ظلال القرآن می‌ایستیم و بیش از این درباره الهامهای نیرومند ژرف سخن نمی‌گوئیم. الهامهایی که آنها را در درون جان، این سخن یزدان سبحان برمی‌انگیزد:

﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾.

ما پیغمبرانی را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده رسان، و (کافران را به عقاب) بیم دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

بعد از سخن از این آیه، همراه با روند قرآنی به پیش می‌رویم:

﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ. أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ. وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ. وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾.

(هر چند کافران نبوت تو را انکار می‌کنند) لیکن خداوند بر آنچه (از قرآن) بر تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد. این خدا است که آن را به (مقتضای) دانش (خاص) خویش نازل کرده است. و فرشتگان (نیز بدان) گواهی می‌دهند و (صحت نبوت تو را تصدیق می‌کنند. اگرچه) کافی است که خدا گواه باشد.

اگر اهل کتاب، آخرین رسالت آسمانی را نپذیرند، رسالتی که برابر قاعده و سنت خدا در امر روانه کردن پیغمبران به سوی بندگان است: «پیغمبرانی که به عنوان مژده‌رسان و بیم دهنده روانه شده‌اند، تا بعد از آمدن پیغمبران، حجت و دلیلی بر خدا، برای مردمان باقی نماند»، در حالی که اهل کتاب به ارسال پیغمبران پیش از محمد ﷺ اعتراف می‌کنند و ایمان دارند. و یهودیان به پیغمبران پیش از عیسی علیه السلام ایمان دارند، و مسیحیان به همه پیغمبران پیش از عیسی و به خود عیسی که او را خدا کرده‌اند چنانکه می‌آید، اعتقاد و

همآوایی والا و بالائی را پیدا نخواهیم کرد که در نظام و قوانین و مقررات اسلام موجود است. جامعه‌ای را هم همچون جامعه‌ای که اسلام آن را پدید آورده بود، نه در زمان اسلام و نه پیش از آن و نه بعد از آن، در هیچ زمان و مکانی نخواهیم یافت که در هماهنگی و همآوایی و سادگی زندگی و همطرازی آن، به پایه چنان جامعه‌ای برسد.

درباره والائی حکومتی و برتری مملکتی، از روی سطح تمدن مادی آن نمی‌توان قضاوت کرد. زیرا تمدن مادی با ترقی ابزارهای مادی ترقی می‌کند، ابزارهایی که «علم» پیشرفته آنها را بوجود می‌آورد. بلکه در هر دوره‌ای از ادوار، معیار زندگی هماهنگی و همآوایی در میان همه اعضا و اجزاء و سازمانها و دستگاهها و اوضاع و احوال زندگی است و بس. هماهنگی و همآوایی است که خوشبختی و آرامش را می‌آفریند، و همه نیروهای بشری را آزاد می‌سازد تا بدون هیچگونه سرکوبی و سکنندری و بدون غلو و سرکشی در زاویه‌ای از زوایا و جانبی از جوانب فراوانی که دارد، بکار پردازد. دوره‌ای که زندگی در آن کاملاً در پرتو اسلام سپری می‌شد، بشریت دور از رسالت آسمانی، در هیچ عصر و زمانی به پای آن نرسیده است. آشفته‌گی و ناهماهنگی و نابرابری، نشانه ظاهری و سیمای همیشگی حیاتی بوده است که در سایه حکومتی جز اسلام سپری گشته است، هر اندازه هم چنین حیاتی در برخی از جوانب درخشیده است و در بعضی از زوایا ستبر و چشمگیر بوده است. زیرا شکی نیست که اگر در جانبی و زاویه‌ای درخشیده است و روشن بوده است، در جوانب و زوایای دیگری خاموشی داشته است و روشنائی از میان برخاسته است. یعنی روشنی چراغی، به حساب خاموشی چراغهایی، و ستبری و ترقی گوشه‌ای، به حساب ضعف و تنزل گوشه‌هایی بوده است ... انسانها هم به سبب چنین حیاتی، پیوسته بالا و پائین رفته‌اند و این سو و آن سو افتاده‌اند، و حیران و

بیگمان کسانی که راه کفر را در پیش گرفته‌اند و ستم ورزیده‌اند، (مادام که بر کفر ماندگار باشند) خداوند ایشان را نمی‌بخشد و آنان را به راهی (که راه نجات و بهشت باشد) هدایت نخواهد کرد. (آنان را به راهی هدایت نخواهد کرد) مگر راه دوزخ! که در آنجا برای همیشه جاودانه می‌مانند، و این کار برای خدا آسان است (که ایشان را به راه دوزخ رهنمون کند و جاودانه در آنجا نگاه دارد).

این صفات و این بیانات - هر چند که عام هستند - پیش از هر طائفه و دسته‌ای، بر حال یهودیان و موقعیت ایشان در برابر این آئین و پیروان آن، بلکه موقعیت آنان در برابر همه آئینهای راستین، صدق می‌کند. چه یهودیانی که در مدینه همعصر بامداد دعوت اسلام بوده‌اند، و چه یهودیانی که قبلاً در زمان موسی عليه السلام و بعد از او تا آغاز اسلام پای به جهان گذاشته‌اند، و چه یهودیانی که از آغاز اسلام تا زمان ما به دنیا آمده‌اند و زیسته‌اند، مگر گروه اندکی که مستثنی هستند و از زمره کسانی بوده‌اند که دریچه دل‌هایشان را برای دریافت هدایت گشوده است و خدا هم آنان را هدایت عنایت فرموده است و رهنمودشان نموده است.

این چنین کسانی و هر گروه و دسته‌ای که وصف کفر و رویگردانی از آئین یزدانی بر ایشان منطبق است، سر گردانند. از دریافت هدایت یزدان گمراه شده‌اند. راستای راه را در زندگی گم کرده‌اند. از لحاظ اندیشه و جهان بینی و اعتقاد گمراه گشته‌اند. از نظر روش و جامعه و اوضاع گمراه شده‌اند. در دنیا گمراه و در آخرت گمراه هستند. آن اندازه گمراهند که با چنین گمراهی و ضلالتی، امیدی به رهنمود و هدایتی نیست: ﴿صَلُّوا ضَلَالًا بُعِيدًا﴾.

بسیار گمراه و سرگشته شده‌اند.

روند قرآنی دوباره صفت کفر ایشان را تکرار می‌کند، تا وصف ظلم را نیز ضمیمه آن گرداند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا﴾.

اعتراف دارند. پس ای محمد، هنگامی که اهل کتاب رسالت تو را نپذیرفتند، گناه ایشان را بر تو نخواهند نوشت و بر تو باکی نیست. بگذار که انکار کنند: ﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ. أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ. وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ. وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾.

این شهادتی که خدا می‌دهد، و گذشته از خدا، فرشتگان نیز گواهی می‌دهند و در میان‌شان کسی است که خودش رسالت را آورده است و به پیغمبر صلی الله علیه و آله ابلاغ کرده است، دیگر چه نیازی به شهادت اهل کتاب است؟ در اصل شهادت خدا و فرشتگان، بر سخنان اهل کتاب قلم بطلان می‌کشد. آخر اهل کتاب کجا و خدائی که گواهی می‌دهد کجا؟! فرشتگانی که گواهی می‌دهند کجا و اینان کجا؟! تازه شهادت یزدان به تنهایی کافی و بسنده است! در این شهادت، دل‌داری پیغمبر صلی الله علیه و آله است و توصیه به شکیبائی در برابر مکر و کید و درد و رنجی که از سوی یهودیان خواهد دید. همچنین در این چنین شهادتی، استوار و پایدار کردن مسلمانان، و اطمینان خاطر دادن بدیشان، در سر آغاز حکومت اسلامی در مدینه است. استوار و پایدار بمانند در مقابل حمله سخت و بزرگی که یهودیان تدارک می‌بینند. حمله سخت و بزرگی که این تاخت قرآنی به شکل‌های گوناگون و با اشارات و الهامات جوراجور به مقابله و دفع آن می‌پردازد و مسلمانان را به پیروزی در آن مطمئن می‌سازد.

در این وقت، پس از ادای شهادت یزدان سبحان، و گواهی فرشتگان، بگونه هراسناکی منکران رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله به خاطر دروغ‌گوئی و رخنه‌گیری و کجرفتاریشان، تهدید می‌گردند و در جای مناسب سخت به هراس افکنده می‌شوند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بُعِيدًا. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُفَقِّرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ إِلَّا طَرِيقًا إِلَىٰ طَرِيقِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا. وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾.



بیگمان کسانی که راه کفر را در پیش گرفته‌اند و ستم ورزیده‌اند.

کفر در حد ذات خود، ظلم است. ظلم نسبت به حق، و ظلم نسبت به خود، و ظلم نسبت به مردم ... گاهی قرآن کفر را با ظلم تعبیر می‌فرماید. همچون این فرموده خداوند متعال:

﴿إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾.

واقعاً شرک ستم بزرگی است. (لقمان / ۱۳)

و این فرموده پرودگار:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند.

(مائده / ۴۵)

در آیه پیش از این آیه - چنانکه در جای خود در سورة مائده، در همین جزء ششم می‌آید - یهودیان را کافر قلمداد فرموده است ... اینان نه تنها مرتکب ستم شرک شده‌اند، بلکه مرتکب ستم بازداشتن مردمان از راه خدا و پذیرفتن آئین آسمانی اسلام نیز شده‌اند. لذا در کفر فرو رفته‌اند. به عبارت دیگر در ظلم فرو رفته‌اند. بدین لحاظ ایزد متعال، دادگرانه واپسین سزای ایشان را مقرر و معین می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا - إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾.

بیگمان کسانی که راه کفر را در پیش گرفته‌اند و ستم ورزیده‌اند، (مادام که بر کفر ماندگار باشند) خداوند ایشان را نمی‌بخشد و آنان را به راهی (که راه نجات و بهشت باشد) هدایت نخواهد کرد. (آنان را به راهی هدایت نخواهد کرد) مگر راه دوزخ! که در آنجا برای همیشه جاودانه می‌مانند.

کار خدا این چنین نیست که امثال چنین کسانی را ببخشد، بعد از آن که سخت گمراه و بسی سرگشته

شده‌اند، و بر روی خود همه راههای آمرزش را بسته‌اند. کار خدا این چنین نیست که ایشان را به راهی جز راه دوزخ رهنمود گرداند، در حالی که آنان همه راههای هدایت را نیز بسته‌اند، و همه راهها را بر روی خود بسته‌اند جز راه دوزخ، و در نتیجه راه دوزخ را در پیش گرفته‌اند و مسافت بسیاری از این راه را پیموده‌اند و سخت بدان فرو رفته‌اند، و بر اثر فرو افتادن به ژرفای ضلالت و کفر و بازداشتن مردم از دین و ستمگری، بگونه‌ای ژرف که با آن امیدی نیست که چنین کسانی به سوی حق و حقیقت آئین اسلام برگردند، لذا سزاوار به دوزخ در افتادن و جاودانه برای همیشه در آنجا ماندگار شدن گشته‌اند!

﴿وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾.

این کار برای خدا آسان است (که ایشان را به راه دوزخ رهنمون کند و جاودانه در آنجا نگاه دارد).

یزدان جهان بر بندگان خود چیره است. میان خدا و هیچ فردی از بندگان خویشی و خویشاوندی و قربات و نسبتی نیست تا چنین کاری باعث شود بدین سزای دادگرانه‌ای که سزاوار آن گشته‌اند گرفتار نیایند و برای خدا ایجاد دشواری کند. هیچ کسی هم توان این را ندارد که کار چنین سزا و جزائی را بر خدا دشوار نماید و با نیرنگ و دوز و کلک ایشان را از چنین مجازاتی رستگار سازد.

یهودیان و همچنین مسیحیان می‌گفتند:

﴿نَحْنُ أُنْبَاءُ اللَّهِ وَاجِبَاؤُهُ﴾.

ما پسران و عزیزان خدائیم! (مائده / ۱۸)

همچنین می‌گفتند:

﴿لَنْ نَمْسَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ﴾.

جز چند روز اندکی، آتش (دوزخ) به ما نمی‌رسد (و مجازات محدودی داریم، چرا که از قوم گزیده‌ایم!).

(آل عمران / ۲۴)

همچنین می‌گفتند: ما ملت برگزیده خدائیم. قرآن آمد تا همه این امور را نفی کند، و اهل کتاب را در جایگاه

خود قرار دهد. یعنی: آنان بندگان از بندگانند. اگر نیکی کنند و نیکو زیند، پاداش می گیرند. و اگر بدی کنند و بد زیند - و طلب آمرزش نمایند و توبه نکنند - عذاب داده می شوند ... این کار هم برای خدا ساده است.

از اینجا است که پس از این سخنان، جملگی مردمان مخاطب قرار می گیرند و بدیشان اعلام می شود که این پیغمبر از سوی پروردگارشان برایشان حق و حقیقت را آورده است. هر که بدو ایمان بیاورد، او خوب است، و هر که کافر گردد و بدو ایمان نیاورد، باکی نیست و خدا از همه آنان بی نیاز است و بر ایشان غالب و چیره است، و آنچه در آسمانها و زمین است متعلق بدو است. یزدان از همه کارهای جهان باخبر و آگاه است، و امور هستی را برابر دانش و حکمت خود می گرداند و می چرخاند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ، قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِأَحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ. فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ. وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾.

ای مردم، پیغمبر (محمد نام) از جانب خدا به سویتان آمده است و دین حق را برایتان آورده است، پس ایمان بیاورید (و فرصت را غنیمت شمیرید، که این کار) به سود شما است. و اگر کافر شوید (و جز راه کفر نروید، بدانید که زبانی به خدا نمی رسانید). چرا که آنچه در آسمانها و زمین است متعلق به خدا است. و خدا آگاه (از آفریدگان خود) حکیم (در کار خویش) است.

این دعوتی است که سرلوحه برنامه آن عبارت است از: زدودن ناروها و نابود کردن دروغگوئیها و از میان بردن تهمت‌های اهل کتاب، و پرده برداری از سرشت یهودیان و زشتیها و پلشتی‌های ایشان در سراسر تاریخ زندگانشان، و به تصویر کشیدن رخنه گیرها و عیج‌جویی‌هایی که ریشه در ژرفای فطرت ایشان دارد و آن را حتی با موسی علیه السلام پیغمبر خودشان و رهبرشان و نجات دهنده خودشان نیز روا می دیدند و انجام

می دادند. همچنین سرلوحه برنامه این دعوت عبارت است از: بیان سرشت رسالت و هدف آن. سرشت و هدفی که مقتضی این بود که خدا پیغمبران را روانه دارد، و می طلبید که یزدان محمد را حتماً ارسال فرماید. او فرستاده خدا به سوی همه جهانیان بود. به سوی جملگی مردمان بود. بعد از آن که همه رسالت‌ها پایان گرفت و هر پیغمبری به سوی قومی و مردمانی روانه شدند، و زمان رسالت‌ها و پیغمبران سرانجام بسر رسید، بناچار می بایست تبلیغ عامی در پایان رسالت‌ها انجام پذیرد و به همه مردمان ابلاغ بشود:

﴿لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ أَرْسَالِي﴾.

تا بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

اگر این رسالت برای همه مردمان نبود، کسانی که در میان نسلها و ملت‌هایی که خواهند آمد و بعدها پای به زندگی می گذارند، حجتی بر خدای می داشتند. اما این حجت در دست مردمان نماند با فرود آمدن رسالت همگانی برای مردمان و برای هر زمان. این رسالت آخرین رسالت بود. اگر گفته شود که خدا بعد از پیغمبران بنی اسرائیل تا زمان عیسی علیه السلام و بعد از عیسی، پیغمبری را نفرستاده است، با عدالت الهی سازگار نیست. زیرا عدل الهی مقتضی این است که نخست به مردمان پیام و رسالت آسمانی برسد، سپس عقاب و عذاب خدا به میان آید. پیش از رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسالت عامی وجود نداشته است. لذا چاره‌ای جز این نبود که می بایست چنین رسالت عام و همگانی بیاید تا عدالت الهی و رحمت الهی شامل همه مردمان شود. فرموده خدا حق است، آنجا که می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾.

(ای پیغمبر!) ما تو را جز بعنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم.

(انبیاء/۱۰۷)

از این گفتار آشکارا برمی آید، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در دنیا رحمت است و هم در آخرت رحمت است.

برملا خواهد نمود که از سوی اقوام گوناگون و ملت‌های مختلفی همچون یونانیان و رومیان و مصریان قدیم و هندیان و سایر اقوامی که مسیحیت با آنان تماس داشته است، به مسیحیت گرامی راستین، راه پیدا کرده است. قرآن تصحیح عقائد اهل کتاب را به عهده گرفت، عقایدی که هنگام ظهور اسلام پُر از تحریفها و لبریز از افسانه‌ها بود. همچنین قرآن تصحیح عقائد مشرکان را نیز به عهده گرفت، عقائدی که باقی‌مانده‌هایی از دین حق‌گرای ابراهیم علیه السلام در عربستان بود و روی آن تپه‌ها و توده‌هایی از افسانه‌های انسانها و یاوه‌سرانیهای جاهلیت قرار داشت.

قرآن نه تنها برای تصحیح عقائد اهل کتاب و مشرکان آمده بود، بلکه آمده بود تا به تصحیح عقائد همه مردمان درباره‌ی خدای جهان بپردازد و آن را از هر نوع انحرافی و اختلالی، و افراط و تفریطی که در اندیشه‌ی جملگی انسانها بوده است برهاند و برکنار سازد. از میان عقائدی که قرآن دست به تصحیح آن زد، کژیها و نارواییهای جهان‌بینی توحیدی در آراء ارسطو در آتن پیش از میلاد مسیح، و افلاطون بعد از میلاد مسیح بود. همچنین به تصحیح کژیها و نارواییهای جهان‌بینی‌هایی پرداخت که پیش از ارسطو و افلاطون، و بعد از آن دو موجود بود و در بیابان برهوت فلسفه‌های گوناگون دست و پا می‌زد و در پرتو فتنه‌ی چراغ عقل انسانها حرکت می‌کرد. عقلی که قطعاً باید رسالت آسمانی آن را کمک کند، تا در چنین بیابان برهوتی سرگشته نشود و به سوی راه نجات رهنمود گردد و از مهلکه بیرون آید<sup>(۱)</sup>.

مسأله‌ای که در این آیات، روند قرآنی بدان می‌پردازد، مسأله «تثلیث» یعنی سه‌گانه پرستی است که مستضمن افسانه «پسری مسیح» نیز می‌باشد. بیان چنین مسأله‌ای، مقدمه‌ای برای ذکر یگانگی یزدان سبحان،

يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ لَا تَغْلُوْا فِیْ دِیْنِكُمْ وَلَا تَقْوْلُوْا عَلٰی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ اِنَّمَا الْمَسِيْحُ عِیْسٰی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُوْلٌ اَللّٰهُ وَكَلِمَتُهُ اَلْقَنَاهَا اِلٰی مَرْیَمَ وَرُوْحٌ مِّنْهُ فَحَمَلَهَا اَللّٰهُ وَرُسُلُهُۥ وَلَا تَقْوْلُوْا ثَلٰثَةٌ اَنْتَهُمُوْا خَيْرًا لَّكُمْ اِنَّمَا اَللّٰهُ اَحَدٌ وَحْدٌ سُبْحٰنَهُۥ اَنْ يَّكُوْنَ لَهٗ وَلَدٌ لَّهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَكَفٰی بِاللّٰهِ وَكِیْلًا ﴿۱۷۱﴾ لَنْ یَّسْتَنْكِفَ الْمَسِيْحُ اَنْ یَّكُوْنَ عَبْدًا لِلّٰهِ وَلَا الْمَلٰٓئِكَةُ الْمُقَرَّبُوْنَ وَمَنْ یَّسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهٖۤ وَیَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرْهُمُ اِلَیْهِ جَمِیْعًا ﴿۱۷۲﴾ فَاَمَّا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فِیْوَفِّیْهِمْ اُجُوْرَهُمْ وَیَزِیْدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهٖۤ وَاَمَّا الَّذِیْنَ اَسْتَنْكَمُوْا وَاَسْتَكْبَرُوْا فَعِذْ بَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمًا وَلَا یَجِدُوْنَ لَهُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ وِلَیًّا وَلَا نَصِیْرًا ﴿۱۷۳﴾ تَاٰیٰتِهَا لِلنَّاسِ قَدْ جَاءَتْكُمْ بُرْهٰنٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَاَنْزَلْنَا اِلَیْكُمْ نُوْرًا مُّبِیْنًا ﴿۱۷۴﴾ فَاَمَّا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا بِاللّٰهِ وَاعْتَصَمُوْا بِوَحْدِهِۦ فَسَيُذْخِلُهُمْ فِیْ رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَیَهْدِیْهِمْ اِلَیْهِ صِرَاطًا مُّسْتَقِیْمًا ﴿۱۷۵﴾

این درس چرخش و گردشی با مسیحیان اهل کتاب است، همانگونه که درس پیشین چرخش و گردشی با یهودیان اهل کتاب بود. هم اینان و هم آنان، از زمره اهل کتاب بشمارند و تحت عنوان اهل کتاب مورد خطاب قرار می‌گیرند.

در درس گذشته، قرآن حق سخن را درباره‌ی عیسی پسر مریم علیه السلام پاک، اداء فرمود و آن دو را از تهمتهای یهودیان زدود. و همچنین قرآن حق سخن را درباره‌ی عقیده درست در داستان به دار زدن عیسی علیه السلام اداء نمود. و آنچه لازمه گفتن بود درباره‌ی خود یهودیان و نیرنگهای ایشان و رخنه‌گیریهای آنان گفت.

در این درس نیز روند قرآنی به ادای حق سخن درباره‌ی حقیقت و عقیده می‌پردازد، و آنچه لازمه گفتن باشد درباره‌ی غلو و زیاده‌روی مسیحیان راجع به عیسی پسر مریم علیه السلام خواهد گفت، و افسانه‌های بت‌پرستانه‌ای را

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الإسلامی و مقوماته» فصل «بیابان برهوت و تپه‌ها» و فصل «رنایتت»، چاپ «دارالشروق».

بگونه صحیح و درست آن است.

زمانی که اسلام ظهور کرد، عقیده‌ای که بدین هنگام مذاهب مختلف مسیحیان معتقد بدان بودند، این بود که خدا یکی است و در اقنومهای سه گانه: پدر و پسر و روح القدس. عیسی علیه السلام «پسر» بشمار می آید. بعدها مذاهب مسیحیان در باره عیسی اختلاف پیدا کردند در این که آیا عیسی دارای سرشت لاهوتی و سرشت ناسوتی است؟ یا این که او تنها دارای سرشت لاهوتی است؟ آیا عیسی با وجود سرشتهای مختلف لاهوتی و ناسوتی خود دارای یک مشیت و اراده است؟ آیا او همسان پدر قدیم بوده و یا مخلوق و آفریده است؟ و سایر چیزهایی که مذاهب مسیحی در آنها اختلاف ورزیده‌اند و بر سر آنها کشمکش‌ها و ستیزه‌ها میان فرقه‌های مختلف ایشان در گرفته است ... در جای مناسب، در روند سورة مائده، این چکیده با تفصیل بیشتر بیان خواهد شد.

آنچه از پژوهش تاریخی اوضاع و احوال عقیده مسیحی، برآمده است و واقعیت دارد این است که عقیده تثلیث، و همچنین عقیده پسر خدا بودن عیسی، و همچنین عقیده الوهیت مادر عیسی مریم، و وارد ساختن مریم به میان تثلیث‌های مختلف و شکلهای متفاوت آن، هیچیک از اینها در آئین مسیحیت نخستین وجود نداشته است. بلکه در طول تاریخ به تدریج آمیزه مسیحیت گشته است، و همراه با بت پرستانی که مسیحیت را پذیرفته‌اند و ولیکن از اندیشه‌های بت پرستانه و جهان بینی‌های چند خدائی کاملاً پاک نشده‌اند و زردوده‌اند، وارد مسیحیت شده است. ظن غالب این است که تثلیث از ادیان کهن مصری اقتباس شده باشد. از جمله از تثلیث «اوزوریس، و ایزیس، و حوریس» و تثلیث‌های متعدد دیگری که در این ادیان موجودند، برگرفته شده باشد.

مسیحیان یکتاپرست، پیوسته با فشارهای کشیشیان رومانی مبارزه می‌کردند و با زورگوئیهای گروههای مقدس طرفدار «ملوکانیون» می‌رزمیدند. چنین

یکتاپرستانی تا قرن ششم میلادی با وجود همه فشارها و در دسرهائی که می‌دیدند و همه دوزیها و آوارگیهای که تحمل می‌کردند تا خویشتن را دور از دسترس قدرت‌ها و حکومت‌های رومانی نگاه دارند، مبارزه را ادامه دادند.

هنوز که هنوز است اندیشه «تثلیث» با عقلهای فرزنانگان و فرهیختگان مسیحی برخورد دارد. کشیشان کلیسا می‌کوشند که تثلیث را با شیوه‌های مختلف بقبولانند و پذیرفته دیگران گردانند. از جمله این تلاشها، درک تثلیث را به مجهولاتی حواله می‌دهند که راز آنها برای مردمان کشف نخواهد شد مگر روزی که حجاب از همه چیزهایی کنار رود که در آسمانها و زمین است!

بوتر کشیش مؤلف کتاب: «اصول و فروع» یکی از شارحان عقیده مسیحی، درباره این مسأله می‌گوید: «مسأله تثلیث را به اندازه توان عقلهایمان درک کرده‌ایم. امیدواریم که در آینده از تثلیث بیشتر و بهتر بفهمیم، آن زمان که پرده از همه چیزهایی برافتد که در آسمانها و زمین است»<sup>(۱)</sup>.

نمی‌خواهیم در اینجا به بیان تاریخی احوال و اوضاعی بپردازیم که مایه پیدایش این اندیشه گشته است، و مراحل و طرائقی را ذکر کنیم که از آنجاها به مسیحیت راه پیدا کرده است، مسیحیتی که یکی از ادیان اساسی یکتاپرستی بوده است. تنها به بیان و بررسی آیات قرآنی وارده در روند این سوره بسنده می‌کنیم که به تصحیح این اندیشه‌ای می‌پردازند که داخل دین یکتاپرستی شده است:



﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ، وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ. إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ، وَرُوحٌ مِنْهُ. فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ

۱- به نقل از کتاب: «محاضرات فی النصرانیة»، تألیف استاد محمّد ابوزهره.

رُسُلِهِ، وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً، إِنَّهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ. إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ. سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ. لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾.

ای اهل کتاب، در دین خود غلو نکنید (و درباره عیسی راه افراط و تفریط نهی کنید) و درباره خدا جز حق مگوئید (و او را به اوصاف ناشایستی همچون حلول و اتحاد و اتخاذ همسر و انتخاب فرزند، نستائید). بیگمان عیسی مسیح پسر مریم، فرستاده خدا است (و او یکی از پیغمبران است، و پسر خدا نیست آنگونه که شما می پندارید) و او واژه خدا (یعنی پدیده فرمان: کُنْ) است که خدا آن را به مریم رساند (و بدین وسیله عیسی را در شکم مریم پروراند) و او دارای روحی است (که از سوی خدا (به کالبدش دمیده شده است) پس به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید (و الوهیت را خاص خدا بدانید و هیچیک از انبیاء را در الوهیت انباز خدا نسازید) و مگوئید که (خدا) سه تا است (بلکه خدا یکتا است و جز الله خدای دیگری وجود ندارد. از این سخن پوچ) دست بردارید که به سود شما است. خدا یکی بیش نیست که الله است و حاشا که فرزندی داشته باشد. (چگونه به انباز و زن و فرزند نیازی خواهد داشت) و حال آن که از آن او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و کافی است (که تنها) خدا مدبّر مخلوقات (خود) باشد.

آنچه مسیحیان می گویند، زیاده روی است: پا فرا نهادن از حدّ و مرز است. تخطّی از حقّ و حقیقت است. از زبان خدا سخن نادرست و ناروا گفتن است ... آخر آنان گمان می برند که خدا دارای پسر است! ایشان خیال می کنند که یزدان یگانه، سه تا است!

در نزد مسیحیان اندیشه پسر داشتن، و اندیشه تثلیث، با پیشرفت اندیشه و پسرقت آن، دگرگون و گوناگون گشته است! آنان مجبور شده اند در برابر بیزاری و گریز سرشت از پذیرش نسبت پسر به خدا، و بر اثر افزایش فرهنگ عقلانی، پسر داشتن یزدان را بدین شکل تفسیر و تعبیر کنند که مراد از پسر داشتن، تولّدی همچون

تولّد معمولی انسان نیست. بلکه از «محبت» موجود در میان پدر و پسر برمی جوشد ... همچنین مجبور شده اند که خدای یگانه سه تا را چنین تفسیر کنند که مراد «صفات» یزدان سبحان در «حالات» گوناگون است ... ولی تاکنون نتوانسته اند این اندیشه های متناقض را به عقل انسانها فرو کنند و به فکرشان برسانند. آنان تنها کاری که می کنند این است که مسأله را به مجهولهای غیبی و معماهای ذهنی حواله سازند. مجهولها و معماهایی که پیدا و گشوده نمی گردند مگر این که پرده از آسمانها و زمین به کنار رود و راز و رمز هستی هویدا شود!

یزدان سبحان بی نیاز است. ایزد متعال همگون ندارد. مقتضی آفریدگار بودن یزدانی که باید از او پیروی شود این است که او جدای از آفریدگان باشد. هیچ عقلی جز این جداگانگی موجود در میان آفریدگار و آفریدگان، و مالک و مُلک را نمی تواند تصوّر کند ... نصّ قرآنی به همین امر اشاره می فرماید:

﴿إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ. سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ. لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾.

خدا یکی بیش نیست که الله است و حاشا که فرزندی داشته باشد. (چگونه به انباز و زن و فرزند نیازی خواهد داشت) و حال آن که از آن او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است.

وقتی که تولّد عیسی ﷺ بدون پدر از نظر عرف و عادت انسانها شگفت بوده و فراتر از چیزهایی باشد که بدانها خو گرفته اند، تنها مخالفت با مألوفات مایه چنین شگفتی می گردد. مألوفات بشری هم همه هستی و کلّ جهان را تشکیل نمی دهد. آن اندازه قوانین جهانی را که مردمان می شناسند، همه قوانین خدا نیست. خدا است که قانون را می آفریند و آن را جاری و ساری می سازد و برابر خواست خود آن را می گرداند. خواست یزدان هم حدّ و مرزی ندارد.

خداوند در باره مسیح می فرماید و فرموده او حقّ است: ﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ، وَكَلِمَتُهُ

أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ، وَرُوحٌ مِّنْهُ».

بیگمان عیسی مسیح پسر مریم، فرستاده خدا است (و او یکی از پیغمبران است، و پسر خدا نیست آنگونه که شما می‌پندارید) و او واژه خدا (یعنی پدیده فرمان: کُنْ) است که خدا آن را به مریم رساند (و بدین وسیله عیسی را در شکم مریم پروراند) و او دارای روحی است (که) از سوی خدا (به کالبدش دمیده شده است).

عیسی قطعاً و مسلماً «فرستاده خدا» است.

حال عیسی در این راستا همچون حال سایر انبیاء است. حال او بسان حال نوح و ابراهیم و موسی و محمد، و بقیه کاروان بزرگ و والای بندگان برگزیده خدا برای رسالت آسمانی در طول تاریخ و در گذر زمان است.

«وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ».

او واژه خدا (یعنی پدیده فرمان: کُنْ) است که خدا آن را به مریم رساند (و بدین وسیله عیسی را در شکم مریم پروراند).

ساده‌ترین معنی این عبارت چنین است که یزدان سیحان، با فرمان مستقیم آفرینش، عیسی را آفرید. فرمان مستقیم آفرینشی که در جاهای گوناگون قرآن، یزدان چنین بیان فرموده است:

«كُنْ... فَيَكُونُ».

پدید آی ... پس پدید می‌آید.

این واژه «پدید آی» را به مریم رساند و عیسی در شکم مریم بدون نقطه پدری آفریده شد، بدان سان که در زندگی انسانها بجز آدم، معمول و مرسوم است. واژه‌ای که همه چیز را از نیستی به هستی می‌آورد، جای شگفت نیست اگر عیسی علیه السلام را در شکم مریم با نفخه‌ای بیافریند که از آن چنین تعبیر شده است:

«وَرُوحٌ مِّنْهُ».

او دارای روحی است (که) از سوی خدا (به کالبدش دمیده شده است).

در سرآغاز آفرینش انسان، یزدان جهان از روح متعلق به خود به گل آدم دمید و «انسانی» گردید. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ. فَاذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ».

آنگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم، (برای بزرگداشت و درودش) در برابرش به سجده افتید.

همچنین در داستان عیسی نیز فرموده است:

«وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُّوحِنَا». زنی که (از دواج نکرد) دامن خویش را (از آلودگی به بی‌عفتی) کاملاً پاک نگاه داشت، و ما از روح متعلق به خود در وی دمیدیم.

پس این کار سابقه و پیشینه دارد. روحی که در اینجا از آن صحبت می‌گردد، همان روحی است که در آنجا از آن صحبت شده است. هیچکسی از اهل کتاب که معتقد به سرگذشت آدم و دمیدن روح در او هستند نگفته است که آدم خدا بوده است. و هیچکسی از آنان نگفته است که آدم اقنومی از اقنومهای خدا است، بدان سان که مسیحیان درباره عیسی گفته‌اند و بدان معتقد شده‌اند. در صورتی که از نظر مسأله روح و نفخه، و از لحاظ آفرینش نیز حال بر یک منوال و یکسان است. بلکه حتی آدم بدون پدر و همچنین بدون مادر آفریده شده است، در صورتی که عیسی مادر هم دارد. همچنین

در این رابطه خداوند بزرگوار فرموده است:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ، ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

مسأله (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون مسأله (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید، سپس بدو گفت: پدید آی و (بی‌درنگ) پدید آمد.

انسان تعجب می‌کند وقتی که می‌بیند مسأله چقدر روشن و چه اندازه ساده است، اما هواها و هوسها و برجسای‌مانده‌ها و تهنشتهای بت‌پرستی، قضیه عیسی علیه السلام را چگونه پیچیده و دشوار کرده است و سراسر آن را در ذهن نسلهای متوالی بگونه معماهای حل ناشدنی و گره‌های کور ناگشودنی درآورده است.

﴿سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ﴾.

حاشا که خدا فرزندی داشته باشد.

توّلّد و زایش در حقیقت ادامه حیات شخص فانی، و تلاشی برای ماندگاری او در پیکر نژاد و سیمای دودمان است ... اما خدا جاویدان و باقی است و بی نیاز از ادامه حیات در پیکر و سیمای اشخاص فانی است. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است بطور یکسان متعلّق به یزدان سبحان است:

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است.

برای انسانها این بس است که همگان با یزدان پیوند بندگی و پرستش داشته باشند. همگان بندگان پرستشگر یزدان باشند و یزدان خداوندگار و معبودشان. خدا همه آنان را می پاید و از ایشان مراقبت و نگاهداری می نماید. دیگر نیازی بدین نیست که آدمیزادگان پسری از زادگان خود را به خدا بدهند و بدین وسیله خویشاوندی را در میان یزدان و خودشان فرض و تصوّر کنند! پیوند یزدان سبحان با بندگان، توسط رعایت و حفاظت آفریدگار از آفریدگان، پابرجا و برقرار است:

﴿وَكُنْ بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾.

کافی و بسنده است (که تنها) خدا مدبّر و محافظ (آفریدگان خود) باشد.

بدین منوال قرآن تنها به بیان حَقَانِیَّتِ امور عقیدتی بسنده نمی کند. بلکه علاوه از بیان حَقَانِیَّتِ امور عقیدتی، آسوده خاطر کردن مردمان از ناحیه حفاظت یزدان از ایشان را نیز بدان می افزاید و آنان را مطمئن و آسوده می سازد که ایزد متعال بندگان خود را می پاید و بر کار و بارشان نظارت می نماید و نیازمندیهایشان را برآورده می سازد و مصالح امورشان را جمع و جور و فراهم و روبراه می گرداند. تا بدین وسیله مردمان بیارامند و آسوده خاطر به خدا تکیه کنند و کار و بارشان را بدو واگذارند.

در صورتی که بدان سان که قرآن آن را به تصویر می کشد، ساده ساده و هویدای بی پرده است.

همان خدائی که به آدم بدون داشتن پدر و مادری، حیات بشری متمایز از حیات سایر آفریده های دیگر، با نفخه روح متعلّق به خود، بخشیده است، هم او است که به عیسی بدون داشتن پدری، این حیات بشری را عطاء فرموده است. این سخن ساده و بی پیرایه، بسی بهتر از آن همه افسانه هائی است که درباره خدائی مسیح پایان نمی پذیرند. افسانه هائی که تنها بدین خاطر پدیدار گشته اند که عیسی بدون داشتن پدر به دنیا آمده است. همچنین بسی بهتر از آن همه افسانه هائی است که درباره خدائی اقنومهای سه گانه ای پدید آمده اند که یزدان سبحان منزّه از آنها و پاک از چنین چیزها است: ﴿فَأَمْنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً، إِنْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ﴾.

به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید (و الوهیت را خاص خدا بدانید و هیچیک از انبیاء را در الوهیت انباز خدا نسازید) و مگوئید که (خدا) سه تا است (بلکه خدا یکتا است و جز الله خدای دیگری وجود ندارد. از این سخن پوچ) دست بردارید که به سود شما است.

دعوت برای ایمان آوردن به یزدان و پیغمبرانش، از بین آنان عیسی به عنوان پیغمبری و محمّد به عنوان خاتم پیغمبران، و دعوت به دست کشیدن از چنان ادّعاهای افسانه هائی، در جای مناسب خود انجام می پذیرد و پس از آن، این سخن روشنگر و آرام بخش قرار می گیرد: ﴿إِنَّمَا إِلَهُ الْوَاحِدُ﴾.

خدا یکی بیش نیست که الله است.

بر این کار، وحدت قانون و وحدت آفرینش و وحدت راه، گواهی می دهد: باش ... پس می شود ... عقل انسانی هم بدین امر گواهی می دهد. زیرا این امر در محدوده درک عقل است. عقل اصلاً نمی تواند آفریدگاری را تصوّر کند که شبیه آفریدگان خود باشد. همچنین اصلاً نمی تواند سه را یکی به حساب آورد، و یکی را سه محسوب گرداند:



مشابهت نمی‌گردد. اهتمام خاصی هم دارد به بیان این که کسی همگون و همانند خدا نیست. لذا چیزی در ماهیت و صفت و خاصیت، با خدا مشترک نیست. قرآن همچنین عنایت زیادی دارد به بیان حقیقت رابطه موجود در میان خدا و میان سایر چیزها، از جمله زنده‌ها. بدین اعتبار که رابطه، رابطه الوهیت و عبودیت است. الوهیت خاص یزدان است، و عبودیت خدا کار همه چیز و همه کس. کسی که درباره همه قرآن به پژوهش بپردازد، متوجه می‌گردد که قرآن بسی این حقائق را بیان داشته است. یا به عبارت دیگر، به ذکر حقیقت: الوهیت از آن خدا است، و عبودیت ویژه همه چیز در برابر خدا است، بسی اهتمام ورزیده است و در کنار آن، سایر حقائق را ذکر نموده است. بگونه‌ای که در درون جان سایه‌ای از شک یا شبهه یا پیچیدگی بر جای نمی‌گذارد.

اسلام همچنین بسی به بیان این نکته توجه دارد که جملگی پیغمبران چنین حقیقتی را با خود به ارمغان آورده‌اند و یکتاپرستی را در سرلوحه کار خود قرار داده‌اند. خداوند این حقیقت را در شرح حال هر پیغمبری ذکر کرده است، و در دعوت هر پیغمبری گنجانده است، و آن را محور رسالت آسمانی از روزگار نوح علیه السلام تا روزگار محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم الانبیاء کرده است. این دعوت، بر زبان هر پیغمبری تکرار می‌گردد:

﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾.

ای قوم من! (برای شما جز خدا معبودی نیست) پس تنها خدا را بپرستید. (اعراف / ۵۹)

جای شگفت است که در میان پیروان دینهای آسمانی - دینهایی که در بیان چنین حقیقتی کاملاً قاطع و جدی هستند - کسانی وجود دارند که این چنین حقیقتی را تحریف می‌کنند، و به خدا پسران و دختران را نسبت می‌دهند، و یا آمیختن با یکی از آفریده‌های خدا را به شکل اقنوم به خدا نسبت می‌دهند و در این امر از بت‌پرستی‌هایی تقلید می‌کنند که در دوران جاهلیت بوده

روند قرآنی به گفتار خود درباره بزرگترین مسائل جهان‌بینی درست اعتقادی ادامه می‌دهد که حقیقت عقیده است. حقیقت عقیده‌ای که با بیان حقیقت یکتاپرستی در نفس آدمی پدیدار می‌گردد. این حقیقت که: الوهیت آفریدگار، و عبودیت آفریدگان را به دنبال دارد. بیش از این چیز دیگری در میان نیست: الوهیت و عبودیت ... الوهیت یکی بیش نیست. ولی عبودیت شامل همه چیز و همه کس در گستره جهان هستی است. قرآن در اینجا عقیده مسیحیان را تصحیح می‌کند. همچنین به تصحیح همه عقائدی می‌پردازد که فرشتگان را فرزندان یزدان می‌دانند و انباز خدا می‌گردانند، همانگونه که مسیحیان عیسی را فرزند یزدان می‌دانند و انباز خدا می‌گردانند:

﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ - وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ - وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ; وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا﴾.

هرگز مسیح ابائی از این ندارد که بنده‌ای (از بندگان متواضع) برای خدا باشد، و فرشتگان مقرب نیز (از بندگی او سرباز نمی‌زنند). و کسی که از عبادت خدا سر باز زند و خویشتر از بزرگتر از آن شمرد (که به عبادت او پردازد، او را به عذاب سختی گرفتار می‌سازد، بدانگاه) که همگان را در پیشگاه خود گرد می‌آورد. و اما کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، خداوند پاداش ایشان را به تمام و کمال خواهد داد و از فضل خود بر پاداش آنان خواهد افزود. و اما کسانی که سرباز زنند و بزرگی ورزند، خداوند آنان را مجازات دردناکی خواهد کرد، و بجز خدا سرپرست و یآوری نخواهد یافت.

اسلام بسیار توجه کرده است به حقیقت وحدانیت یزدان سبحان. وحدانیتی که بهیچوجه آمیزه شبهه شرک یا

است!

نسبت به خدا یکسان است. لذا هرگونه ادعائی درباره واسطه شدن میان یزدان و میان مردمان، پوچ و بی اعتبار است. و ادعای هرگونه حقّ و حقوقی برای فردی یا گروهی و یا نژاد و سلسله‌ای از مردمان، یاوه بشمار است و از درجه اعتبار ساقط است. بدون چنین امری، برابری ریشه‌دار در زندگی آدمیزادگان و جامعه مردمان و سازمان حکومتی ایشان و وضع آنان در این سازمان، ممکن و مقدور نخواهد بود.

در این صورت، مسأله تنها مسأله عقیده درونی نیست و بس، تا بگوئیم کار دل است و دل بر این پایه بنیادین و استوار استقرار می‌پذیرد و بدان آرام می‌گیرد. بلکه فراتر از آن، مسأله مربوط به سازمان زندگی، و ارتباطات جامعه، و روابط ملت‌ها و نسل‌های آدمیزادگان است.

این تولّد تازه‌ای است که توسط اسلام انجام می‌پذیرد. تولّد انسان آزاد از بندگی بندگان است. رها از بندگی بندگان برای پرداختن به پرستش خداوند بندگان از اینجا است که در سراسر تاریخ اسلام «کلیسایی» بنا نگشته است که تحت عنوان نائب پسر خدا، و یا نائب اقنوم متمّم اقنوم‌های الهی، مردمان را خوار دارد و ایشان را در برابر خویش به کرنش وادارد، به نام این که قدرت و سلطه خود را از قدرت و سلطه پسر خدا، و یا از سلطه و قدرت اقنوم، دریافت می‌کند و برمی‌گیرد. همچنین در سراسر تاریخ اسلام، قدرت و سلطه مقدّسی پدید نیامده است که تحت عنوان «حقّ الهی» فرمانروائی کند و گمان برد که حقّ فرمانروائی و قانونگذاری او ناشی از خویشاوندی وی با خدا است و یا این که گمان برد که خدا حقّ فرمانروائی و قانونگذاری را بدو واگذار فرموده است و چنین حقّی را بدو داده است!

«حقّ مقدّس» برای کلیساها و پاپ‌ها از یکسو، و برای رؤسای کشیشانی که حقّ مقدّس را برای خود گمان می‌بردند از دیگر سو، بر دوام و ماندگار بود. این حقّ و هم آن حقّ، در اروپا به نام «پسر» یا آمیزه اقنوم‌ها،

الوهیت و عبودیت است و بس. چیزی جز این حقیقت وجود ندارد. قاعده‌ای جز این قاعده در میان نیست. رابطه‌ای جز رابطه الوهیت با عبودیت وجود ندارد.

جهان‌بینی‌های مردمان راست و درست نمی‌گردد، همانگونه که زندگانی ایشان هم راست و درست نمی‌گردد، مگر با زدودن این حقیقت از هرگونه تیرگی و تاریکی، و از هر نوع شکّ و شبهه‌ای، و از هر قسم سایه و لگه‌ای.

بلی جهان‌بینی‌های مردمان راست و درست نمی‌گردد، و تفکّرات و احساسات آنان بر جای و استوار نمی‌گردد، مگر زمانی که حقیقت رابطه خودشان را با یزدان جهان، با اطمینان کامل و یقین شامل بشناسند. یزدان خدای مردمان است، و مردمان بندگان او هستند. او آفریدگارشان است و ایشان آفریدگان او. او خداوندگار آدمیان است و ایشان بندگان و بردگان اویند. مردمان همه در این رابطه برابرند. نه کسی فرزند او است، و نه کسی آمیزه او است. از اینجا است که قرب خدا برای کسی با چیزی ممکن نمی‌گردد مگر این که هر کسی از آن برخوردار باشد و بتواند اراده خویش را متوجّه آن گرداند و خویشتن را بدان برساند. این چیز هم: پرهیزگاری و کردار شایسته است. پرهیزگاری و کردار شایسته نیز در دسترس هر کسی است و هر کسی می‌تواند بکوشد و آن را بدست آورد. اما فرزند خدا شدن و با ذات یزدان در آمیختن، کی در دسترس کسی است و چگونه سزاوار انسانی؟!.

زندگانی مردمان و ارتباطات و وظائف ایشان در زندگی، راست و درست نمی‌گردد، مگر وقتی که در دل‌هایشان این حقیقت استقرار پذیرد که: انسان‌ها همه و همه، بندگان یزدان یگانه‌اند ... بدین سبب، موقعیت آنان در برابر خداوند توانا یکسان است. قرب یزدان در دسترس همگان است. همه مردمان می‌توانند قرب یزدان را بدست آورند. در این صورت انسان‌ها از مساوات و برابری برخوردارند، زیرا موقعیت ایشان

ماندگار و بردوام بود تا «صلیبی‌ها» به سرزمین اسلام یورش آوردند. هنگامی که به اروپا برگشتند از سرزمین اسلام تخم نهضت با خود به ارمغان بردند و بر «حقّ مقدّس» شوریدند. بعدها شورشهای «مارتن لوتر» و «کالفن» و «زنجلی» به نام حرکت اصلاح درگرفت. مبنای این شورشها تأثیر از اسلام، و روشنی جهان‌بینی اسلامی، و نفی قداست از آدمیزادگان در این دین، و نفی واگذاری قدرت و سلطه به مردمان در این آئین بود. زیرا در ایدئولوژی اسلامی، جز الوهیت و عبودیت چیز دیگری وجود ندارد<sup>(۱)</sup>.

در اینجا قرآن درباره الوهیت مسیح و فرزندِ او، و الوهیت روح القدس که یکی از اقنومها است، و درباره افسانه فرزند خدا بودن هر کس دیگری، یا الوهیت انسانی به همراه خدا به هر شکلی که باشد، سخن داورانه و قاطعانه خود را می‌گوید. قرآن سخن داورانه و قاطعانه خود را درباره مسیح می‌گوید و بیان می‌دارد که عیسی پسر مریم بنده خدا است. او از این که بنده خدا باشد ابائی ندارد و خویشتن را بنده آفریدگار جهان می‌داند. فرشتگان مقرب نیز بندگان یزدانند، و از بندگی یزدان سرباز نمی‌زنند. قطعاً جملگی آفریدگان یزدان فردای قیامت در پیشگاه او گرد آورده می‌شوند. آنان که از صفت بندگی سرباز زنند، عذاب دردناک دوزخ چشم براه ایشان است. کسانی هم بدین بندگی اعتراف کنند، پاداش بزرگ از آن ایشان است:

﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ - وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ - وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ. وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا ۝﴾

هرگز مسیح ابائی از این ندارد که بنده‌ای (از بندگان متواضع) برای خدا باشد، و فرشتگان مقرب نیز (از بندگی او سرباز نمی‌زنند). و کسی که از عبادت خدا

سرباز زند و خویشتن را بزرگتر از آن شمرد (که به عبادت او پردازد، او را به عذاب سختی گرفتار می‌سازد، بدانگاه) که همگان را در پیشگاه خود گرد می‌آورد. و اما کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، خداوند پاداش ایشان را به تمام و کمال خواهد داد و از فضل خود بر پاداش آنان خواهد افزود. و اما کسانی که سرباز زنند و بزرگی ورزند، خداوند آنان را مجازات دردناکی خواهد کرد. و بجز خدا سرپرست و یآوری نخواهند یافت.

قطعاً مسیح پسر مریم خویشتن را بالاتر از این نمی‌داند که بنده‌ای برای خدا باشد. زیرا او ﷺ که پیغمبر خدا و فرستاده یزدان است، بهتر از همگان حقیقت الوهیت و حقیقت عبودیت را می‌شناسد، و خیلی خوب می‌داند که این دو چیز دارای ماهیت جداگانه‌ای هستند و آمیزه یکدیگر نمی‌گردند. او بهتر از هر کسی می‌داند که خودش از زمره آفریدگان یزدان جهان است، و آفریده یزدان، هسان یزدان نمی‌شود، و یا جزئی از ذات خدا نمی‌گردد! او از همه خویتر می‌داند که بندگی خدا کردن - علاوه از این که حقیقت مؤکد یگانه‌ای است - از ارزش وی نمی‌کاهد. زیرا بندگی خدا مرتبه‌ای است که از دسترسی بدین مرتبه کسی خودداری و سرپیچی نمی‌کند مگر این که کافر باشد و نعمت آفریدن و پدید آوردن جهان را نپذیرد و منکر آفرینش هستی از نیستی شود. بندگی منزلتی است که خدا پیغمبران خود را بدان می‌ستاید. پیغمبران که والاترین و ارجمندترین کسان در پیشگاه یزدانند. فرشتگان مقرب که روح القدس، یعنی: جبرئیل نیز در میان آنان است، بدین منزلت سرافرازند، و همچون عیسی ﷺ و سائر انبیاء، بدین مرتبت می‌نازند. پس چرا باید گروهی از پیروان مسیح، چیزی را سزاوار مسیح ندانند و برای او نپذیرند که خودش چنانکه باید از آن آگاه است و بدان

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» فصل «توحید»، چاپ دارالشروق.

خشنود است؟! ﴿

وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾.

کسی که از عبادت خدا سر باز زند و خویشتن را بزرگتر از آن شمرد (که به عبادت او پردازد، او را به عذاب سختی گرفتار می‌سازد، بدانگاه) که همگان را در پیشگاه خود گرد می‌آورد.

زیرا سرپیچی آنان و خود بزرگ بینی ایشان، نمی‌تواند باعث گردد که خدا ایشان را با قدرت خود نتواند جمع آورد و گردآوری کند. آن هم قدرت الوهیت بر بندگان! خداوند منکران و کافران را جمع می‌گرداند، همانگونه که مؤمنان معترف به بندگی و تسلیم شوندگان یزدان را گردآوری می‌کند.

کسانی که حق را شناخته‌اند، و به بندگی خود در برابر خدا اقرار نموده‌اند، و کارهای شایسته و بایسته انجام داده‌اند، زیرا انجام کارهای شایسته و بایسته، ثمره چنین شناخت و اعترافی است، خداوند پاداش ایشان را کاملاً اداء می‌نماید و حتی از روی لطف بر آن هم می‌افزاید.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ أَسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾.

و اما کسانی که سر باز زنند و بزرگی ورزند، خداوند آنان را مجازات دردناکی خواهد کرد، و بجز خدا سرپرست و یاورى نخواهند یافت.

یزدان سبحان از بندگان خود نمی‌خواهد به بندگی خویش اقرار کنند، و تنها او را پرستند، بدان خاطر که خدا نیازی به بندگی و پرستش ایشان داشته باشد، و نه بدان خاطر که بندگی و پرستش آنان کمترین چیزی بر ملک و مملکت و قدرت و عظمت یزدان می‌افزاید، و یا از آن می‌کاهد و کم می‌نماید. بلکه بدان خاطر است که آنان حقیقت الوهیت و حقیقت عبودیت را بشناسند تا جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و احساسات و ادراکات ایشان راست و درست گردد، و زندگانی و احوال و اوضاع

ایشان خوب و نیک شود. زیرا ممکن نیست جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و احساسات و ادراکات، راست و درست گردد و اطمینان یابد و آرامش پذیرد، و ممکن نیست که زندگی و اوضاع و احوال بر پایه بنیادین استواری استوار گردد و سر و سامان گیرد، جز با چنین آگاهی و شناختی، و جز در سایه اقرار و اعترافی که پیرو و پیامد چنان آگاهی و شناختی است، و جز در پرتو آثاری که نتیجه و ثمره چنان اقرار و اعترافی است.

یزدان سبحان می‌خواهد که این حقیقت، با تمام جوانبی که دارد و به بیان آنها پرداختیم، در اندرون مردمان و در حیات ایشان استقرار پیدا کند، تا از بندگی بندگان بدر آیند و به بندگی خداوند یگانه جهان پردازند، و بدانند و آگاه شوند که صاحب سلطه و قدرت در جهان هستی و در کره زمین چه کسی است، و در برابر کسی کرنش نکنند و از کسی فرمان نبرند مگر از یزدان جهان و مگر از برنامه و قانونی که آفریدگار هستی برای زندگی وضع فرموده است، و مگر از کسی که زندگانی مردمان را برابر برنامه و مطابق قانون خدا راه ببرد و اداره کند نه برابر برنامه و مطابق قانون دیگری. خدا می‌خواهد که مردمان بدانند که بندگان همگی بنده هستند. تا بدین وسیله در برابر هر کسی جز خدا سر را بلند نگاه دارند. آخر سرها تنها در برابر خدا پائین می‌آید و پیشانیها بر زمین به سجده درمی‌آید. خدا می‌خواهد مردمان در برابر زورمداران و ستمگران احساس عزت و شکوه کنند، آخر مردمان باید تنها در برابر خدا کرنش کنند و خم شوند و سجده برند، و به یاد خدا باشند نه به یاد کس دیگری. خدا می‌خواهد مردمان بدانند که قرب به خدا از دامادی و خویشاوندی برنمی‌خیزد، بلکه از پرهیزگاری و کردار شایسته سرچشمه می‌گیرد. در این راستا مردمان برای نزدیکی به خدا زمین را آبادان می‌سازند و کارهای بایسته انجام می‌دهند. خدا می‌خواهد که مردمان با حقیقت الوهیت و حقیقت عبودیت آشنائی پیدا کنند، و بدین

وسیله نگذارند قدرت و سلطه یزدان در زمین بازیچه دست مدعیانی شود که به نام خدا یا به نام غیر خدا، ادعای قدرت و سلطه خدائی می کنند. تاکار و بار جهان و دستور و فرمان همه چیز در آن، به خدا برگردد و بس. و در پرتو آن زندگانی ایشان اصلاح شود و ترقی نماید و ارزش پیدا کند.

شناخت این حقیقت بزرگ، و دیدگان مردمان را متوجه خدای یگانه کردن، و دلها را آویزه خشنودی او نمودن، و انجام کارها همراه با تقوا و پرهیزگاری، و اداره سازمان زندگی برابر اجازه و قانون و برنامه یزدان نه دیگران، اینها همه پشتوانه نیکی و بزرگواری و آزادگی و دادگری و پایداری است و به حساب انسانها در زندگی زمینی خودشان گرفته می شود، و توشه ای از نیکی و بزرگواری و آزادگی و دادگری و پایداری است که انسانها در کره زمین و در همین جهان از آن برخوردار و بهره مند می شوند. اما چیزی که یزدان به مؤمنان معترف به عبودیت و انجام دهندگان کارهای شایسته و بایسته، در آخرت عطاء می فرماید، در واقع کرم و فضل خدا است و فیض و جوششی از عطاء الهی. در پرتو این نور لازم است به مسئله ایمان به یزدان بنگریم در آن شکل روشنی که اسلام آن را به ارمغان آورده است، و مقرر فرموده است که اساس همه رسالتهای آسمانی، و دعوت جملگی پیغمبران الهی بوده است، پیش از این که پیروان، رسالت و دعوت را تحریف کنند و تغییر دهند، و نسلها آن را زشت و آلوده سازند. لازم است به مسئله ایمان بنگریم و آن را تولد تازه انسانها بدانیم. تولد تازه ای که بزرگواری و آزادگی و دادگری و صلاح انسانها با آن فزونی می گیرد و رشد می کند، و خروج از پرستش و بندگی بندگان به سوی پرستش و بندگی یزدان یگانه، هم در شعائر و مراسم عبادی و هم در نظام و سازمان اجتماعی، برای انسانها میسر و ممکن می گردد.

کسانی که از بندگی یزدان سرپیچی می کنند، در برابر بندگیهای فراوان دیگری سر فرود می آورند و خویشتن

را کوچک و خوار می دارند که پایانی ندارند. خویشتن را کوچک و خوار می دارند در بندگی هواها و هوسها و لذتها و شهوتها! در بندگی گمانها و خرافهها! در بندگی انسانهایی همچون خودشان! در برابر مردمانی همسان خودشان سر خم می کنند و پیشانی بر خاک مذلت می ساینند! در زندگانی و سازمانهای اجتماعی و قوانین و مقررات و معیارها و میزانهای خود، بندگان همچون خویشتن انسان را حاکم می سازند و فرماندهی می دهند، بندگانی که هم آنان و هم خودشان در پیشگاه یزدان برابر و یکسانند. اما با وجود این، آنان را بجای یزدان خدایان خویش می سازند ... این در همین جهان است. اما در آن جهان:

﴿فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾.

خداوند آنان را مجازات دردناکی خواهد کرد، و بجز خدا سرپرست و یابوری نخواهند یافت.

این مسأله، مسأله بسیار بزرگی در ایدئولوژی آسمانی است. این آیه در همین روند قرآنی به هنگام رویارویی با انحراف و کجروی اهل کتاب، یعنی مسیحیان آن زمان، و در هنگام رویارویی با همه انحرافها و کجرویها تا آخر جهان، بدان می پردازد.



از اینجا است که جملگی مردمان دعوت می کردند، همانگونه که اهل کتاب، یعنی یهودیان، در درس گذشته فرا خوانده شدند. دعوت می گردند و فرا خوانده می شوند به این که گوش فرا دهند و بشنوند که واپسین رسالت، برهان و حجت خود را از خدا دریافت می دارد. واپسین رسالت نوری است که تاریکیها و گمانها را می زدايد و شکها و شبههها را برطرف می نماید. هر کس که از این رسالت واپسین، رهنمود گیرد و بدان جنگ زند، رحمت خدا را خواهد یافت که او را در پناه خود می دارد، و لطف خدا را خواهد یافت که او را فرا می گیرد. اصلاً در این امر، نور و هدایت به سوی راه راست خدا را پیدا خواهد کرد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ؛ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيَدْلُهُمْ فِي رَحْمَةِ مِّنْهُ وَفَضْلٍ، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾.

ای مردم، از سوی پروردگارتان حجتی به نزدتان آمده است (که محمد است و او با سیرت عملی و دعوت تشریعی خود، حقیقت ایمان را برایتان روشن می‌سازد، و مؤید به معجزات الهی است) و به سویتان نور آشکار فرستاده‌ایم (که قرآن است و همچون نور با پرتو خود راه را روشن و به سوی نجات رهنمودتان می‌سازد). کسانی که به خدا ایمان بیاورند و بدان (کتاب او، یعنی قرآن) چنگ زنند، ایشان را به رحمت و فضل عظیم (خود که بهشت است) وارد خواهد ساخت، و در راه راستی به سوی خود رهنمودشان خواهد کرد.

این قرآن، برهان و حجت خود را از پروردگار مردمان دریافت می‌دارد و آن را برای مردمان به ارمغان می‌آورد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾.

ای مردم، از سوی پروردگارتان حجتی به نزدتان آمده است.

در قرآن نمای ساختار ربّانی هویدا است. نمائی که قرآن را از سخنان انسانها و از ساختار مردمان جدا می‌کند. هم قواعد و هم مطالب آن را ممتاز می‌سازد. این هم مسأله بسیار روشنی است. گاهی بدین مسأله کسانی پی می‌برند که از زبان عربی حرفی را نمی‌دانند. بگونه‌ای بدین مسأله پی می‌برند که انسان را به شگفت وامی‌دارد و به تعجب می‌اندازد.

بر عرشه کشتی بودیم و در عرض اقیانوس آتلانتیک به سوی نیویورک حرکت می‌کردیم. هنگامی که بالای کشتی نماز جمعه را می‌خواندیم، شش نفر مسافر و از کشورهای مختلف عربی بودند، و بسیاری کارگران کشتی بودند و از ایالت توبه، واقع در شمال شرقی

کشور سودان. خطبه جمعه که در لابلای آن آیاتی از قرآن بود، اداء گردید. در این حال همه مسافران کشتی که از نژادهای گوناگون بودند، پیرامون ما حلقه زده بودند و ما را نگاه می‌کردند.

پس از اتمام نماز، از جمله کسانی که به پیش ما آمدند، یک نفر خانم یوگسلاوی بود که از دست مکتب کمونیستی به آمریکا می‌گریخت. او که از نماز ما سخت متأثر شده بود و زارزار می‌گریست و اشک می‌ریخت، با صدای لرزان ما را مخاطب قرار داد و به زبان انگلیسی ضعیفی گفت: من نمی‌توانم خویشتن را از اظهار شگفتی باز دارم که از نماز کاملاً خاشعانه و عاشقانه شما به من دست داده است. اما چیزی که برای گفتن آن آمده‌ام این نیست. من حتی واژه‌ای از زبان شما را نمی‌دانم و نمی‌فهمم. اما احساس می‌کنم در زبان شما آهنگ موسیقی است. آهنگی که آن را در هیچ زبان دیگری سراغ ندارم. گذشته از این، بندهای جدا و ممتازی را در خطبه خطیب می‌شنیدم که از آهنگ دلنشین‌تر و گیراتری برخوردار بود و بر جان و دلم سلطه و قدرت ویژه‌ای داشت!

من متوجه شدم این بندهایی که تارهای جان و دل او را به غوغا و نوا انداخته است، آیه‌های قرآن بوده است، آیه‌هایی که دارای آهنگ موسیقی جدا و سلطه و نیروی ویژه‌ای هستند و دلربا و دلگشایند!

نمی‌گویم: این قاعده شامل هر کسی می‌گردد که گوش به قرآن فرا دهد و با زبان عربی آشنا نباشد. اما بدون گمان این قاعده پدیده‌ی بامعنی و بامفهومی است!

اما کسانی که دارای ذوق خاصی در زبان عربی باشند، و فهم ویژه‌ای درباره‌ی اسالیب و شیوه‌های این زبان داشته باشند، کارشان به همان جایی می‌کشد که کار دیگران بدان کشید، بدان هنگام که محمد ﷺ قرآن را بر آنان خواند و با قرآن ایشان را رویاروی گرداند ... داستان اخنس پسر شریق، و ابوسفیان پسر حرب، و ابوجهل، و عمرو پسر هشام که نهانی به قرآن گوش

داده بودند و شیدا و گرفتار آن شده بودند، مشهور است<sup>(۱)</sup>.

این داستان، یکی از داستانهای بیشماري در این زمینه است ... کسانی که اندک ذوقی داشته باشند، در هر نسلی که باشند خواهند دانست در قرآن چه ویژگیها و نیرو و حجتی از این قبیل موجود است.

اما از محتوای قرآن چه بگوئیم؟ جهان‌بینی و اندیشه‌ای که در بر دارد، برنامه‌ای که مقرر می‌دارد، نظم و نظامی که ترسیم می‌کند، «طرح و نقشه‌ای» که برای زندگی می‌کشد و در می‌اندازد، و ... در اینجا نمی‌توانیم چیزی از آنها بگوئیم. تنها به اشاره‌ای بسنده می‌کنیم:

برهان و حجتی که در قرآن است کاملاً بر مصدري دلالت دارد که از آن سرچشمه گرفته است. آشکارا فریاد می‌زند که ساختار انسان نیست. بلکه قالب ساختار کاملی را در بردارد که قالب ساختار انسان بدین موال نیست<sup>(۲)</sup>.

در این قرآن، نور است:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾.

به سویتان نور آشکاری فرستاده‌ایم (که قرآن است و همچون نور با پرتو خود راه را روشن و به سوی نجات رهنمودتان می‌سازد).

قرآن نوری است که در پرتو اشعه روشن‌گر آن، حقائق اشیاء آشکارا جلوه‌گر می‌آید، و دو راهه جدائی حق و باطل با خط و خطوط و حدود و ثغور هویدا، پدیدار می‌آید. حق از باطل در درون نفس و در بیرون زندگی یکسان جدا و پیدا می‌گردد ... آن اندازه این نورافکن قوی است که پیش از هر چیز دل همه زوایای درون نفس را می‌نگرد، و روشن و هویدا همه جوانب و اطراف خود را دید می‌زند و نگاه می‌کند. تاریکی پراکنده می‌گردد و از میان برمی‌خیزد. حقیقت، ساده و بی‌پیرایه، همچون خود سادگی و بی‌پیرایگی نمودار می‌آید. انسان از خود در شگفت می‌شود که چرا چنین حقی را با این روشنی و با این سادگی مشاهده ننموده

است؟!

هنگامی که انسان، با روح خود در فضای قرآنی، برای اندک زمانی، زیست کند، و از قرآن جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و معیارها و ارزشهای خویش را دریافت دارد، در مشاهده امور و شؤون، آسانی و سادگی و روشنی را احساس می‌کند. احساس می‌نماید که قوانین و مقررات فراوانی که در ذهن او پریشان می‌نمود، آهسته و آرام در مکان خود جایگزین می‌شوند، و سهل و ساده معانی حقیقی خود را پیدا می‌کنند، و زائده‌های انگلی را از پیکره خویش بدور می‌افکنند، زائده‌هایی که بدانها افزوده گشته است و آمیخته آنها شده است. تا بعد از پیرایش زوائد، در جامه پاک سرشتی جلوه‌گر آیند، و با همان زیبایی و روشنی که دست خدا آنها را بر آن سرشته است، پدیدار و آشکار شوند.

هر اندازه درباره تعبیر: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾

۱- ابن اسحاق گفته است: محمّد پسر مسلم پسر شهاب زهری برای من روایت کرده است که ابوسفیان پسر حرب، و ابوجهل پسر هشام، و اخنس پسر شریق پسر عمرو پسر وهب ثقفی، همیمان بنی‌زهره، شبی بیرون رفتند تا به پیغمبر خدا گوش فرا دهند، بدانگاه که در منزل خود شبانه نماز می‌خواند. هر یک از آنان در گوشه‌ای نشستند و گوش فرا دادند. هیچیک از آنان از دیگری خبر نداشت. تا نزدیکی‌های صبح به پیغمبر گوش فرا دادند. وقتی که سپیده دمید برخاستند و رفتند. در جایی به هم رسیدند. یکدیگر را بر این کار سرزنش نمودند. به همدیگر گفتند: دیگر چنین کاری را تکرار نکنید. زیرا اگر نادانی از نادانان خودتان شما را ببیند دغدغه‌ای به دل راه خواهد داد. سپس پراکنده شدند و رفتند. شب دوم نیز هر یک از آنان به جای خود برگشتند و به پیغمبر گوش فرا دادند و با سپیده صبح برخاستند و پراکنده شدند. ولی دوباره در راه به هم رسیدند و همدیگر را لومه نمودند و رفتند ... شب سوم نیز به همین موال گذشت. وقتی که به یکدیگر رسیدند و همدیگر را سرزنش نمودند. از یکدیگر پیمان گرفتند که دیگر چنین کاری را تکرار نکنند و ... (سیره ابن هشام، جلد اول، صفحه ۳۲۷. نشر المکتبة التجارية، چاپ حجازی).

۲- مراجعه شود به «فی ظلال القرآن» مقدمه آن تحت عنوان «فی ظلال القرآن»، سورة حجرات جزء ۲۶، سورة ذاریات جزء ۲۷، سورة عصر جزء ۳۰ ... همچنین: کتاب «هذا الدین» سید قطب و کتاب «منهج التربية الإسلامية» تألیف: محمّد قطب. کتاب «منهج التربية فی القرآن» تألیف: محمّد شدید.



انسانی در آن جایگاه واقعی خود را می‌داند و وظیفه خود را می‌شناسد. انسان در پرتو توسل به یزدان سبحان، در برابر خدا عبودی و بنده‌ای است، و در برابر جز او آقا و سروری. این امر در هیچ سیستم و نظامی، جز سیستم و نظام مبنی بر ایمان وجود ندارد، سیستم نظامی بدان سان که اسلام آن را به ارمغان آورده است. سیستم و نظامی که مردمان را از بندگی بندگان می‌رهاند و به بندگی یزدان یگانه جهان می‌رساند. چه اسلام الوهیت را یکی می‌سازد، و همه مردمان را در عبودیت یکسان می‌شمارد. سلطه و قدرت را به خدای یگانه می‌دهد، و حاکمیت را تنها به خدای یگانه می‌سپارد. هیچ انسانی در برابر قانون انسانی چون خود کرنش نمی‌برد و فرمان نمی‌پذیرد. زیرا اگر چنین کند، هر چند که آزاد باشد، بنده او بشمار می‌آید. لذا کسانی که ایمان آورده‌اند در پناه مرحمت و فضل خدا می‌غنوند، هم در زندگی سرای کنونی خود، و هم در سرای آینده خویش.

﴿وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

آنان را در راه راستی به سوی خود رهنمود خواهد کرد.

واژه «به سوی خود» به تعبیر و بیان، جنب و جوش مصوری می‌بخشد. زیرا مؤمنان را بگونه‌ای به تصویر می‌کشد که انگار دست خدا آنان را می‌گیرد، و گامهایشان را در راستای راه خدا به حرکت درمی‌آورد، و آنان را گام به گام به سوی یزدان جهان راه می‌برد. این عبارتی است که کسی مفهوم آن را در دل خود می‌یابد و می‌پساید که از روی علم و آگاهی و دانش و بینش به خدا ایمان داشته باشد، و از روی یقین و اطمینان به خدا متوسل شود. هر لحظه چنین احساس کند که او راهیاب می‌گردد، و راه در جلوش روشن می‌شود، و عملاً به خدا نزدیک می‌گردد. انگار او در راه راستی به سوی خدا گام برمی‌دارد ... این مفهومی است چشیدنی. تا چشیده نشود، دانسته نمی‌شود!

بگویم، با واژگان خود نمی‌توانم حقیقت آن را به تصویر کشم برای کسی که خودش مزه آن را نچشیده است و آن را بر صفحه دل ندیده باشد. قطعاً باید برای پی بردن به معانی چنین تعبیرهایی رنج برد! حتماً باید شخصاً بدان رسید و چشید! بیگمان باید تجربه مستقیم داشت!

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ، وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

کسانی که به خدا ایمان بیاورند و بدان (کتاب او، یعنی قرآن) چنگ زنند، ایشان را به رحمت و فضل عظیم (خود که بهشت است) وارد خواهد ساخت، و در راه راستی به سوی خود رهنمودشان خواهد کرد.

متوسل شدن به خدا، ثمره ملازم ایمان به خدا است. هر وقت ایمان صحیح گردد، و هر زمان که نفس حقیقت خدا را بشناسد و به حقیقت بندگی همگان در برابر یزدان پی ببرد، دیگر جز این برای او نمی‌ماند که به خدای یگانه متوسل شود، خدای یگانه‌ای که صاحب سلطه و قدرت تنها او است و پس. خداوند چنین کسانی را به فضل و مرحمت خود نائل می‌گرداند و از مهر و بزرگواری خویش بهره‌مندشان می‌سازد. مرحمت در همین زندگانی دنیوی، پیش از زندگانی اخروی. و لطف و فضل در همین جهان‌گذران و شتابان، پیش از لطف و فضل در جهان سرمدی و جاویدان. زیرا ایمان آبادی سرسبز و خرمی است که روح در آنجا از گرمای نیمروز گمراهی در بیابان برهوت سرگردانی و پریشانی و دریدری، نجات پیدا می‌کند و به زیر سایه‌های درختان پرشاخ و برگ، پناه می‌برد و می‌آساید. جامعه‌ای هم که ارکان و اصول آن بر بنیاد توسل به خدا باشد، و زندگی اجتماعی و سازمان اداری آن برابری مقررات و قوانین یزدان به پیش رود، به همین منوال آسوده خاطر و بزرگوار و آزاد و پاک و راست قامت و سربلند و سرافراز، زندگی را سپری می‌کند و هر

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ أَمَرَ أَهْلَكَ  
لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا  
إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الشُّلْثَانِ مَا تَرَكَ  
وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ  
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ يَكُلِّ سَاءً عَلِيمٌ ﴿١٧٦﴾

(ای پیغمبر، درباره نحوه میراث کسی که مرده است و فرزندی و پدری از خود جای نگذاشته است) از تو می پرسند. بگو: خداوند در (این باره که مشهور است به) کلاله، برایتان حکم صادر می کند. اگر مردی مُرد و فرزندی نداشت و دارای خواهری بود (پدری و مادری، یا پدری)، نصف ترکه از آن او است. (و اگر خواهری بمیرد و) فرزندی نداشت باشد، برادر (پدری و مادری، یا پدری) همه ترکه را به ارث می برد. و اگر دو خواهر (یا بیشتر، از متوفی) باقی بماند، دو سوم اموال را به ارث می برند، و اگر برادران و خواهران با هم باشند، هر مردی به اندازه سهم دو زن ارث می برد. خداوند (احکام و مقررات را) برایتان روشن می سازد تا گمراه نشوید (و از جمله در تقسیم ارث راه خطا نروید) و خداوند آگاه از هر چیزی است (و اعمال و افعال و منافع و مصالح بندگان از دید او پنهان نیست).

بدین منوال سوره ای پایان می پذیرد که با روابط خانواده، و ضمانت اجتماعی، آغاز گشته است. سوره ای است که در لایلای خود بسیاری از سازماندهی های اجتماعی را گنجانده است. این سوره با تتمه احکام کلاله پایان می گیرد. کلاله بنابه گفته ابوبکر رضی الله عنه که گفته جمهور نیز می باشد: ترکه ای است که پسری و پدری در آن نباشد.

نیمه این احکام در آغاز سوره ذکر شده است. در آن نیمه، سخن از ترکه کلاله از جهت رحم است، بدانگاه که ذوی الفروض وجود نداشته باشند. نص آن چنین است:

﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً - أَوْ امْرَأَةٌ - وَلَهُ أُخٌ

أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا الشُّدُسُ. فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ - مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ - وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ.﴾

اگر مردی یا زنی بگونه کلاله ارث از آنان برده شد (و فرزندی و پدری نداشتند) و برادر (مادری) یا خواهر (مادری) داشتند، سهم هر یک از آن دو، یک ششم ترکه است (و فرقی میان آن دو نیست) و اگر بیش از آن (تعداد، یعنی یک برادر مادری و یک خواهر مادری) بودند، آنان در یک سوم با هم شریکند (و بطور یکسان یک سوم را میان خود تقسیم می کنند. البته این) پس از انجام وصیّتی است که بدان توصیه شده است و یا پرداخت وامی است که بر عهده مرده است. وصیّتی و وامی که (به بازماندگان) زیان نرساند (یعنی وصیّت از بیش از یک سوم نباشد و مرده از روی غرض اقرار به وامی نکند که بر عهده او نیست، و یا صرف نظر از وامی نکند که بر دیگران دارد. و ...) این سفارش خدا است و خدا دانا (به آن چیزی است که به نفع شما است و آگاه از نیّات وصیّت کنندگان می باشد) و شکایا است (و شتابی در عقاب شما ندارد، چرا که چه بسا پشیمان شوید و به سوییشت برگردید).

هم اینک نیمه دوم حکم ترکه کلاله تکمیل می شود. اگر شخص مرده ای که پسری و پدری نداشته باشد، خواهر مادری یا پدری داشته باشد، خواهرش نصف ترکه برادرش را به ارث می برد. و اگر چنین خواهری بمیرد و پسری و پدری نداشته باشد، برادرش - پس از صاحبان سهم - نصف ترکه خواهرش را به ارث می برد. اگر دو خواهر مادری یا پدری باشند، دو سوم ترکه را به ارث خواهند برد. اگر هم برادران و خواهران متعدّد گشتند، نرینه دو برابر مادینه ارث می برد - طبق قاعده عمومی در میراث - برادران و خواهران مادری، برادران و خواهران پدری را از ترکه محروم می سازند، اگر با یکدیگر گرد آیند.

آیه میراث پایان می پذیرد، و خود سوره هم همراه با

و ارتباط جامعه‌ها، و احکام و قوانین ... خلاصه یا در هر چیزی، پیروی و متابعت از فرموده خدا است، و یا گمراهی و سرگشتگی است. زندگی مردمان دو راه دارد، و راه سومی در میان نیست: راهی که خدا بیان و مشخص فرموده است، که راه هدایت است. دیگری راه کسانی جز خدا، که راه ضلالت است. خداوند متعال کاملاً راست فرموده‌اند و حق و حقیقت را گفته‌اند:

﴿فَإِذَا بَعَدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ؟﴾.

مگر سواي حق و حقیقت، گمراهی نیست؟. (یونس / ۳۲)

آن، با یک پیرو قرآنی پایان می‌گیرد. پیروی که همه کارها را به خدا برمی‌گرداند، و سازماندهی حقوق و واجبات و دارائی و غیردارائی را به شریعت یزدان و قانون خداوند سبحان، حواله و پیوند می‌دهد:

﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

خداوند (احکام و مقررات را) برایتان روشن می‌سازد

تا گمراه نشوید (و از جمله در تقسیم ارث راه خطا

نروید) و خداوند آگاه از هر چیزی است (و اعمال و

افعال و منافع و مصالح بندگان از دید او پنهان نیست).

ساختار جامع و شاملی است: ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ﴾. از هر

چیزی اعم از ترکه و غیرترکه، از قبیل: پیوند خانواده‌ها،

و ربوبیت و قیمومت و سلطنت، به ذات پاک یزدان است، و همچنین دریافت برنامه زندگی از آفریدگار، و تعیین مسیر و معیارها و ارزشهای زندگی، توسط کردگار بی انباز دادار است و بس.

همچنین در این سوره ساختار جهان بینی عقیدتی و توضیح آن را خواهیم دید، و پاکسازی و زدودن آن را از افسانه ها و نارواهای بت پرستی، و از انحرافها و کژ راه های اهل کتاب، و از تحریفها و تبدیلهای ایشان خواهیم یافت. در کنار چنین کاری خواهیم دید که ملت مسلمان ماهیت ذات خود و حقیقت نقش خویش را خواهند شناخت، و با طبیعت راه خویشان آشنا خواهند گشت و خواهند دانست که در این راه چه لغزشگاهها و خوارهایی وجود دارد، و دشمنانشان و دشمنان آئینشان چه دامها و تورهایی را بر سر راه آنان نهاده اند و پهن کرده اند و چگونه در کمینشان نشسته اند ... همچنین خواهیم دید که در کنار همچون کاری، احکام مراسم عبادی چگونه روح فرد مسلمان را و روح جماعت مسلمانان را پاک و پاکیزه می دارد، و ارواح مؤمنان را به پروردگارشان ربط و پیوند می دهد ... همچنین خواهیم دید که چگونه قوانین و مقررات یزدان جهان، بعضی از خوردنی ها و نوشیدنیها، و برخی از کردارها و رفتارها را حلال یا حرام اعلام می دارد ... همه اینها یکدست و یکجا در یک سوره، معنی «دین» را به تصویر می کشند، بدانگونه که خداوند آن را خواسته است، و همانگونه که مسلمانان آن را فهم کرده اند، در آن روزگاری که واقعاً مسلمان بوده اند.

باید متوجه باشیم که روند قرآنی - همانگونه که در این سوره پیدا است، و قبلاً در سوره های آل عمران و نساء دیدیم - بدین معنی ضمنی که از بیان جملگی این موضوعات در چهارچوب سوره ای برمی آید، بسنده نمی کند، و به معنی ضمنی مستنبط از سوره های گوناگون و پراکنده در قرآن نیز بسنده نمی کند، سوره هایی که این کتاب را تشکیل می دهند، و برنامه ای را ارمغان می دارند که هر چند که یزدانی است ولی در

## بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سورة مائده

مدنی و ۱۲۰ آیه است

قرآن مجید بر دل رسول خدا ﷺ نازل گردید تا با آن: ملتی را پدید آورد، و دولتی را برقرار کند، و جامعه ای را سر و سامان بخشد، و دلها و خویها و خردهائی را برورد، و حدود روابط چنین جامعه ای را مشخص سازد، چه روابطی که خود افراد این جامعه با یکدیگر دارند، و چه روابطی که چنین جامعه ای با سایر دولتها پیدا خواهد کرد، و چه ارتباطاتی که چنین ملتی با ملتهای مختلف خواهد داشت ... و همه اینها را به تمام و کمال با رشته محکم و استواری به همدیگر ببندد، رشته ای که پراکنده های چنین جامعه ای را گرد آورد، و بخشها و تکه های آن را تنگ یکدیگر قرار دهد، و آنها را به سرچشمه یگانه ای و به نیروی یگانه ای و به جهت یکتائی سفت و سخت ببندد. این رشته استوار، دین است، دینی که واقعاً از سوی خدا آمده است، و مسلمانان با آن آشنا شده اند، بدانگاه که آنان حقیقتاً «مسلمان» بوده اند.

از اینجا است که در این سوره، موضوعهای گوناگونی را می یابیم - همانگونه که در سوره های سه گانه دراز پیشین یافتیم - پیوند میان همه این موضوعها، همان هدف اصلی است که قرآن بطور کلی آمده است تا آن را تحقق بخشد و پیاده کند، و آن: پدید آوردن ملتی، و پا بر جایی دولتی، و سر و سامان بخشیدن جامعه ای، بر بنیاد عقیده ویژه ای، و جهان بینی معینی، و ساختار تازه ای است ... زیر بنای این هدف، اختصاص الوهیت

ضمن مطالب و در لابلای کلام ربّانی است. روند قرآنی در اینجا بدین معنی ضمنی بسنده نمی‌کند. بلکه حکم صریح و نصّ معین آن را قاطعانه ذکر می‌نماید، و آن را سخت تأکید می‌کند، و بر آن کاملاً تکیه می‌دهد، بدان هنگام که با متن متین و نصّ مبین اعلام می‌فرماید: همه اینها رویهم «دین» است، و اعتراف به جملگی اینها «ایمان» است، و عمل کردن به همه اینها «اسلام» است، و اعتراف به جملگی اینها «ایمان» است، و عمل کردن به همه اینها «اسلام» است ... و کسانی که بدانچه خدا نازل فرموده است عمل نکنند کافر و ظالم و فاسق هستند، و این است که چنین کسانی حکم جاهلیّت را می‌جویند و راه جاهلیّت را می‌پویند. و قطعاً مؤمنان مسلمان حکم جاهلیّت را نمی‌طلیند و به دنبال آن روان نمی‌گردند.

این اصل بزرگ، همان چیزی است که در این سوره، هویدا و پیدا جلوه‌گر می‌آید، و مشخص و معین یا نصّ صریح بیان می‌گردد. به همراه آن، تصحیح جهان‌بینی عقیدتی ذکر می‌شود. جهان‌بینی عقیدتی که این اصل بزرگ بر آن استوار و پایدار می‌گردد.

روند قرآنی تکیه می‌زند بر این که: عمل بدانچه خدا نازل کرده است «اسلام» گفته می‌شود، و آنچه خدا از حلال یا حرام مقرّر می‌دارد «دین» بشمار است، و یزدان جهان «خدای یگانه» است و در الوهیت او، هیچگونه انبازی نیست، و خدا آفریدگار یکتائی است که در آفرینش او، هیچگونه انبازی نیست. یزدان جهان، خداوندگار یگانه هستی است و در ملک و مملکت خود هیچگونه انبازی ندارد. از اینجا است که قطعی و منطقی است اگر جز برابر قانون و اجازه او، درباره چیزی حکمی صادر نشود. زیرا آفریدگار هر چیزی و خداوندگار هر چیزی حق دارد و می‌تواند برنامه‌ای را بیان دارد و بنگارد که آن را برای ملک و مملکت و آفریدگان خود می‌پسندد. خدا است که برای کسانی و چیزهایی که متعلق بدو است مقرّرات و قوانین تعیین می‌کند. خدا است که از مقرّرات و قوانین او باید

پیروی گردد و مقرّرات و قوانینش اجراء و فرمانش تنفیذ شود. اگر که جز این باشد، بیرون رفتن از فرمان و سرکشی کردن و کفر ورزیدن بشمار می‌آید. ایزد جهان است که باور راستین را برای دل مقرّر می‌فرماید، و همچنین نظم و نظام درست را معین می‌نماید. معتقدان به یزداند که به عقیده‌ای ایمان می‌آورند که او مقرّر و مشخص می‌کند، و از نظامی پیروی می‌نمایند که او می‌پسندد و بدان خشنود می‌گردد. هم این و آن، مساوی و یکسانند و برابر در پیشگاه یزداند. مؤمنان به یزدان، با انجام مراسم عبادی، و با پیروی از قوانین و مقرّرات الهی، خدای را می‌پرستند، و مراسم عبادی را جدای از قوانین و مقرّرات الهی نمی‌دانند، و قوانین و مقرّرات الهی را از مراسم عبادی جدا نمی‌سازند. زیرا هر دو بخش از جانب یزدان جهانند. یزدانی که کسی در میان ملک و مملکت و بندگان و آفریدگانش، سلطه و قدرتی با او ندارد. مگر نه این است که یزدان خداوندگار یکتای جهان، و مالک یگانه هستی، و بس آگاه از چیزهایی است که در سراسر آسمانها و زمین موجود است؟ با توجه بدین امر است که حکم کردن با قانون یزدان، آئین هر پیغمبری بوده است. زیرا دین، دین خدا است و بس، و آئینی جز آئین یزدان در میان نیست.

با توجه بدین امر است که نصوص قرآنی در لابلای سوره بدین منوال، برای بیان الوهیت یکتا، و نفی هر نوع انباز و رزی یا سه‌گانه پرستی یا آمیزه‌ای از ذات خدای سبحان و دیگران، و یا آمیزه‌ای از ویژگیهای الوهیت و ویژگیهای عبودیت بطور کلی، پایی نازل و ردیف می‌گردد:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ. قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ. وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ. وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ. قُلْ: فَن

وَمَا أَوَاهُ الْثَّارُ، وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ. لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ. وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ. وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَسَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ... ﴿١٠﴾

بیگمان کسانی کافرند که می گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است! (در صورتی که خود) عیسی گفته است: ای بنی اسرائیل خدای یگانه ای را به پرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بیگمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یابوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنم برهاند). بیگمان کسانی کافرند که می گویند خداوند یکی از سه خدا است! (در صورتی که) معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد (و خدا یکی بیش نیست) و اگر از آنچه می گویند دست نکشند (و از معتقادات باطل خود برنگردند) به کافران آنان (که بر این اعتقاد باطل ماندگار می مانند) عذاب دردناکی خواهد رسید.

(مائده / ۷۲ و ۷۳)

از آنجا که تنها یزدان، خداوندگار است، و تنها او آفریدگار است، و تنها او مالک جهان است، فقط و فقط او باید قانونگذاری کند، و فقط و فقط او باید حلال کند و حرام سازد، و فقط و فقط از او باید اطاعت گردد در هر آن قانونی که وضع می فرماید، و در هر آن چیزی که حلال یا حرام می نماید. همچنین تنها او باید بندگی گردد و پرستیده شود، و بندگان با انجام مراسم عبادی تنها بدو رو کنند. یزدان جهان، پیمان همه اینها را از بندگان گرفته است، و از مؤمنان می خواهد که به پیمانی که با خدا بسته اند وفا کنند و تعهدی را که بدو داده اند به انجام برسانند. آفریدگار سبحان بندگان را از عواقب شکستن پیمان و خلف وعده و مخالفت در معامله برحذر می دارد، و ایشان را بیم می دهد که همدان بنی اسرائیل نشوند و به راه آنان نروند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ...﴾

يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا؟ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا، يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ. وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ! قُلْ: فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ؟ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ. يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ. وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا. وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ. يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةِ مَنْ الرُّسُلِ، أَنْ تَقُولُوا: مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَ لَا نَذِيرٍ. وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. ﴿١١﴾

ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمد) به سوی شما آمده است. بسیاری از چیزهایی را برایتان روشن می سازد که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده اید، و از بسیاری از چیزها (و مطالبی که پنهان ساخته اید و فعلاً مورد نیاز نیست) صرف نظر می نماید. از سوی خدا نوری (که پیغمبر است و بینشها را روشنی می بخشد) و کتاب روشننگری (که قرآن است و هدایت بخش مردمان است) به پیش شما آمده است. خداوند با آن (کتاب) کسانی را به راههای امن و امان (از ترس و هراس دنیا و آخرت) هدایت می کند که جویای خشنودی او باشند، و با مشیت و فرمان خود، آنان را از تاریکی های (کفر و جهل) بیرون می آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می برد، و ایشان را به راه راست رهنمود می شود. بطور مسلم، کسانی که می گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! کافرند. بگو: اگر خداوند بخواهد مسیح پسر مریم و مادر او و همه کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می تواند (کوچکترین) کاری بکند (و جلو دست خدا را بگیرد؟) از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است. هر چه بخواهد می آفریند، و خدا بر هر چیزی توانا است.

(مائده / ۱۵-۱۷)

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ. وَ قَالَ الْمَسِيحُ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ. إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ،

(مائده ۷ و ۸)

چیزی است که انجام می‌دهید).

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ، وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا؛ وَقَالَ اللَّهُ: إِنِّي مَعَكُمْ، لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ، وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي، وَعَزَّزْتُمُوهُمْ، وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ. فَلَمَّا نَفَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ. وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ - إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ - فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ؛ فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمْ الْعُدَاةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.﴾

بیگمان خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و دوازده رهبر برای آنان تعیین کرد و بدیشان گفت: من با شمایم (و یاری و مددتان می‌نمایم) اگر نماز را بگزایید و زکات مال بدر کنید و به پیغمبرانم ایمان بیاورید و (با اتفاق دارائی در راه خدا، از جمله کمک به نیازمندان) به خدا قرض نیکویی دهید. (با انجام همه اینها) از گناهان شما چشم‌پوشی می‌نمایم و شما را به باغهایی (از بهشت) وارد می‌گردانم که رودبارها از زیر (درختان) آنها جاری است. اما کسی که از شما کافر شود (و نقض عهد کند) راه راست را گم کرده است (و منحرف گشته است). اما به سبب پیمان‌شکنی ایشان، آنان را نفرین کردیم و از رحمت خود محروم داشتیم و دلهایشان را سخت نمودیم (بگونه‌ای که دلیل و اندرز بدان راه نمی‌یافت). آنان سخنان را تحریف و بخش فراوانی از آنچه (در تورات بود و) بدیشان تذکر داده شده بود، ترک کردند. (این خوی پلید هنوز هم در چنین قومی وجود دارد و تو) همیشه می‌توانی خیانتی (تازه) از آنان ببینی، مگر عده کمی از ایشان (که به تو ایمان آورده‌اند و خیانت پیشه نیستند). پس از آنان درگذر و

ای مؤمنان! به پیمانها و قراردادهای وفا کنید (اعم از عهدها و عهدهای مشروع انسان با انسان یا انسان با یزدان ...).

(مائده ۱)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ، وَلَا الشَّهَرِ الْحَرَامَ، وَلَا الْهُدَى، وَلَا الْفَلَاحَ، وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامَ يَنْتَعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا ...﴾

ای مؤمنان! (حرمت شکنی) شعائر (دین) خدا را برای خود حلال ندانید (بدین صورت که هرگونه که بخواهید بدان دست ببرید و در آن تصرف کنید) و نه ماه حرام را (بدین معنی که در آن بجنگید) و نه قربانیهای بی‌نشان و نه قربانیهای نشاننداری را (که به بیت‌الله هدیه می‌گردد. بدین گونه که متعرض چنین حیواناتی یا صاحبان آنها بشوید) و نه کسانی را که آهنگ آمدن به خانه خدا را دارند و لطف و خشنودی خدا را می‌جویند (بدین معنی که آنان را از آمدن بدانجا بازدارید و یا اینکه با ایشان بجنگید).

(مائده ۲)

﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ، إِذْ قُلْتُمْ: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا، وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَى إِلَّا تَعْدِلُوا. إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى، وَاتَّقُوا اللَّهَ. إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.﴾

(ای مؤمنان!) به یاد آورید نعمت (هدایت دین) خدای را بر خود، و به یاد آورید پیمانی را که (توسط پیغمبر در عقبه دوم) با شما بست، بدانگاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم (و در خوشی و ناخوشی و گنج و رنج، ای پیغمبر با تو همراهیم). و از خدا بترسید که خدا از راز درون سینه‌ها آگاه است. ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظب داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (بویژه با دشمنان) به پرهیزکاری نزدیکتر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن



مؤمن، کامل کرده است و به اتمام رسانده است و آن را می‌پسندد و بدان خشنود است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ، وَلَا أَلْسَمَةَ الْحَرَامِ، وَلَا أَلْهَدَى، وَلَا الْقَلَائِدَ، وَلَا أَمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا...﴾.

ای مؤمنان! (حرمت شکنی) شعائر (دین) خدا را برای خود حلال ندانید (بدین صورت که هرگونه که بخواهید بدان دست ببرید و در آن تصرف کنید) و نه ماه حرام را (بدین معنی که در آن بجنکید) و نه قربانیهای بی‌نشان و نه قربانیهای نشاندار را (که به بیت‌الله هدیه می‌گردد. بدین گونه که متعرض چنین حیواناتی یا صاحبان آنها بشوید) و نه کسانی را که آهنگ آمدن به خانه خدا را دارند و به دنبال لطف و خشنودی خدایند.... (مائده/ ۲)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا...﴾.

ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید، و (از حلال به حرام تجاوز ننمائید) و (از حدود مقررات الهی تخطی مکنید).... (مائده/ ۸۷)

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا...﴾.

از خدا و از پیغمبر فرمانبرداری کنید و (از مخالفت فرمان خدا و پیغمبر) خویشتن را برحذر دارید....

(مائده/ ۹۲)

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾.

امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم. (مائده/ ۳)

روند قرآنی کار اطاعت کردن و پیروی نمودن در مسأله حلال کردن و حرام نمودن را مجمل و مختصر رها نمی‌سازد. بلکه با نص صریح و قاطع، عمل به چیزهائی را واجب می‌شمارد که یزدان آنها را نازل

(بدسگالیه و دروغگوئی‌هایشان را) نادیده بگیر، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. و از کسانی که می‌گویند ما مسیحی هستیم (و ادعاء دارند که یاران مسیح می‌باشند نیز) پیمان گرفتیم (که به انجیل عمل کنند و خدای را به یگانگی بستانند و محمد را پیغمبر واپسین بدانند) اما آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکر داده شده بود به دست فراموشی سپردند؛ لذا به پاداش آن تا دامنه قیامت، میان (گروه‌های مختلف) ایشان کینه و دشمنی افکندیم (و تا روز رستاخیز پیوسته فرقه‌های مسیحی همدیگر را کافر و ملعون می‌نامند و یکدیگر را دشمن می‌دارند) و خداوند (در آن روز) ایشان را از آنچه کرده‌اند آگاه خواهد ساخت (و پاداش اعمالشان را خواهد داد). (مائده/ ۱۲-۱۴)

روند سوره احکام شرعی گوناگونی را در بر می‌گیرد. از آن جمله: احکام متعلق به حیوانات و شکار حلال و حرام، و احکام مربوط به طهارت و نماز، و احکام راجع به قضاوت و داوری و اقامه عدل و اجراء دادگری در آن، همچنین احکام متعلق به حد و نحوه تنبیه در دزدی و شورش علیه گروه مسلمانان، و احکام مربوط به میخوارگی و قماربازی و بتهای سنگی و غیره، و تیرهای مخصوصی که با آن بخت آزمائی و فال‌بینی می‌کردند، و احکام راجع به کفاره کشتن شکار به هنگام احرام، و کفاره سوگند، و احکام متعلق به وصیت به هنگام وفات، و احکام مربوط به حیواناتی به نامهای: بحیره و سائبه و وصیله و حامی، و احکام مربوط به قانون قصاص در تورات است، قانونی که خدا آن را در شریعت اسلام نیز معتبر فرموده است ... بدین منوال در روند سوره، قوانین دینی بدون هر نوع فاصله و مانعی در کنار مراسم عبادی قرار می‌گیرند.

در کنار این احکام گوناگون، فرمان به اطاعت و مقید شدن به قوانین و مقررات الهی و رعایت اوامر آسمانی در می‌رسد، و نهی می‌شود از حلال کردن و حرام کردن مگر با اجازه یزدان جهان. آنگاه نص قرآنی بیان می‌فرماید که این است دینی که خدا آن را برای ملت

لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهِمِّنَا عَلَيْهِ ... فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً، وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِيهَا إِنَّا كُنْمُ فَاسْتَقْبُوا الْخَبْرَاتِ، إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ... وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ، وَ آخِذْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ ... فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ، وَإِنْ كَثُرَ مِنْ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ... أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْتَغُونَ؟ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ؟ ﴿

ای پیغمبر! مایه اندوه تو نشود (کار کافرانی که) در کفر بر یکدیگر سبقت می گیرند. کسانی (از منافقان گول خورده ای) که به زبان می گویند مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی باشند (و گفتارشان با کردارشان و بیرونشان با درونشان همخوانی ندارد)، و کسانی که خویشتن را یهودی می دانند و پیوسته گوش به دروغ فرامی دارند (و اکاذیب و باطل اخبار را باور می نمایند و سخنان یاوه) گروه دیگری (از خود) را می پذیرند که (به سبب کبر و غرور و بغض و حسد) به پیش تو نمی آیند و سخنان (آسمانی تورات) را از جاهای خود بدور و تحریف می کنند (و به پیروان خود) می گویند: اگر این (چیزهایی را که ما می گوئیم، توسط محمد) به شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد (از پذیرش هرگونه سخن دیگری) خویشتن را برحذر دارید. اگر خداوند (بر اثر گناهان پی در پی) بلای کسی را بخواهد، تو نمی توانی اصلاً برای او کاری بکنی. آنان کسانی که (در ضلال و عناد اسراف کرده اند) و خداوند نمی خواهد دلهایشان را (از کثافت کفر و شرک) پاک گرداند. بهره ایشان در دنیاخواری و رسوائی، و در آخرت عذاب بزرگی است. آنان بسی دروغ را می شنوند و می پذیرند، و بسیار مال حرام را می خورند. اگر ایشان نزد تو آمدند (و داوری از تو خواستند) در میانشان داوری کن یا از ایشان روی

فرموده است، و ترک چیزهایی را واجب اعلام می دارد که مخالف فرمان او بوده و دیگران آنها را وضع و اجراء آنها را خواستار شده باشند. اگر جز این باشد، کفر و ظلم و فسق خواهد بود ... نصوص قرآنی در این زمینه قاطع و جازم هستند، هسان این نص:

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ، مِنَ الَّذِينَ قَالُوا: آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ، وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا، سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ، سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ. يَحْزَنُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ، يَقُولُونَ: إِنْ أَوْتِينَا هَذَا فَخُدُّوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَآخِذُوا - وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا - أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ، هُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ، وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْمَالُونَ لِلْسُّخْتِ. فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ. وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا. وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. وَ كَيْفَ يَحْكُمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ، ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ. وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ. إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ، يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا، لِلَّذِينَ هَادُوا، وَ الرُّبَابِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ. فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ أَخْشَوْنَ، وَ لَا تَتَّبِعُوا بِآيَاتِي مَنَّا قَلِيلًا ... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ... وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ، وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ، وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ، وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ، وَ اللَّسَنَ بِاللِّسَنِ، وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ. فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ ... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ... وَ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ، وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ، فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ، وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ، وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ. وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ ... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ، الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، مُصَدِّقًا

بگردان و (کاری به داوری آنان نداشته باش و مترس (که) اگر از آنان روی بگردانی، هیچ زبانی نمی‌تواند به تو برسانند. ولی اگر در میانشان داوری کردی، دادگرانه داوری کن. (چرا که) بیگمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد. شگفتا چگونه تو را به داوری می‌خوانند، در حالی که تورات دارند و حکم خدا در آن (بویژه در باره زنا به روشنی) آمده است؟ (وانگهی) پس از داوری، پشت می‌کنند و (از حکم تو) روی می‌گردانند! (چرا که آن را هر چند موافق با حکم کتابشان می‌دانند، موافق با خواست دلشان نمی‌یابند!) و آنان مؤمن نیستند (و حق را باور نمی‌دارند). ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود. پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند بدان برای یهودیان حکم می‌کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند. پس (ای علماء یهودیان، و شما ای مؤمنان!) از مردم نهراسید و بلکه از من بهراسید (و همچون سلف صالح خود محافظان و مراقبان کتاب خدا و مجریان احکام آسمانی باشید) و آیات مرا به بهای ناچیز (دنیا، همچون رشوه و جاه و مقام) نفروشید و (بدانید که) هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرنند. و در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرّر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می‌شود) و چشم در برابر چشم (کور می‌شود) و بینی در برابر بینی (قطع می‌شود) و گوش در برابر گوش (بریده می‌شود) و دندان در برابر دندان (کشیده می‌شود) و جراحاتها قصاص دارد (و جانی بدان اندازه و به همان منوال زخمی می‌گردد که جراحات وارد کرده است، اگر مثل آن جراحات ممکن گردد و خوف جان در میان نباشد). و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند)، این کار باعث بخشش (برخی از

گناهان) او می‌گردد. و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند. به دنبال آنان (یعنی پیغمبران پیشین)، عیسی پسر مریم را بر راه و روش ایشان فرستادیم که تصدیق کننده توراتی بود که پیش از او فرستاده شده بود، و برای او انجیل نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود، و تورات را تصدیق می‌کرد که پیش از آن نازل شده بود، و برای پرهیزگاران راهنما و پنددهنده بود. (ما پس از نزول انجیل بر عیسی، به طرفداران او دستور دادیم که) باید پیروان انجیل به چیزی (از احکام) حکم کنند که خدا در انجیل نازل کرده است، و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شریعت خدا) هستند. بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدّق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است. پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است، روی مگردان. (ای مردم!) برای هر ملتّی از شما راهی (برای رسیدن به حقائق) و برنامه‌ای (جهت بیان احکام) قرار داده‌ایم. اگر خدا می‌خواست همه شما (مردمان) را ملتّ واحدی می‌کرد (و بر یک روال و یک سرشست می‌سرشت، و لذا راه و برنامه ارشادی آنان در همه امکنه و ازمنه یکی می‌شد) و اما (خدا چنین نکرد) تا شما را در آنچه (از شرائع) به شما داده است بیازماید (و فرمانبردار یزدان و سرکش از فرمان متّان جدا و معلوم شود). پس (فرصت را دریابید و) به سوی نیکی‌ها بشتابید (و به جای مشاجره در اختلافات به مسابّقه در خیرات بپردازید و بدانید که) جملگی بازگشتتان به سوی خدا خواهد بود، و از آنچه

عمل نمودن برابر چیزی که یزدان نازل فرموده است نه قوانین و مقرراتی که توسط مردمان وضع گشته است. چرا که چنین کاری مظهر سلطه و قدرت آفریدگار است، و مظهر حاکمیت ایزد دادار است، و مظهر لا اله الا الله، یعنی خدای را به یگانگی پرستیدن و یکتا شمردن است.

این قطعیت، یعنی قطعیت ملازمت «دین خدا» با «حکم کردن و عمل نمودن به چیزی که خدا نازل فرموده است» تنها از این سرچشمه نمی‌گیرد که معتقد شویم: چیزی که خدا نازل فرموده است بهتر از برنامه‌ها و پروژه‌ها و سیستم‌ها و قوانینی است که مردمان برای خود ترسیم و تنظیم می‌دارند. زیرا این امر روشن است و تنها سببی از اسباب چنین قطعیتی است. ولی سبب نخستین و بنیادین چنین قطعیتی نیست. بلکه سبب نخستین و بنیادین، و پایه و اساس قطعیت این ملازمت، عبارت است از این که: حکم کردن و عمل نمودن برابر چیزی که خدا نازل فرموده است، اقرار و اعتراف به الوهیت یزدان، و نفی چنین الوهیتی و نفی ویژگیهای آن از همگان بشمار است. این «اسلام» از لحاظ معنی لغوی است. زیرا اسلام در لغت به معنی «تسلیم شدن و گردن نهادن» است. اما اسلام در اصطلاح، همانگونه که ادیان به ارمغان آورده‌اند: تسلیم فرمان یزدان شدن، ادعای کمترین الوهیتی نکردن، و از خود سلب کردن ویژه‌ترین ویژگیهای الوهیت که سلطه و حاکمیت است، و هیچگونه حقی به خود ندادن در مطیع و رام خویشتن کردن بندگان، و با قوانین و مقررات مردمان، به بندگی کشاندن ایشان است.

در این صورت پسندیده نیست که مردمان قوانین و مقرراتی وضع کنند که مشابه با قانون و مقررات خدا باشد. حتی درست نیست که قانون و مقررات خدا را - هر چند که همان نصّ حرف به حرف آسمانی باشد - از آن خود بشمارند و به خویشتن نسبت دهند، و نشانه‌ها و مارکهای خویشتن را بر آنها بزنند، و به عنوان اعتراف به سلطه و حاکمیت آفریدگار، و اقرار به

در آن اختلاف می‌کرده‌اید آگاهتان خواهد کرد (و هر یک را برابر کردار خوب یا بد پاداش و پادافره خواهد داد. به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که (با کذب و حق پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوا و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخلف می‌نمایند). آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوا و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خدا حکم می‌کند؟

بدین منوال مسأله روشن می‌شود: خداوندگار یگانه، و آفریدگار یگانه، و مالک یگانه ... لذا فرمانروا یکتا، و قانونگذار یکتا، و گرداننده امور جهان، یکتا است و بس ... دو چیز بیشتر در میان نیست: یکی اطاعت و پیروی از آفریدگار است که حکم کردن و عمل نمودن برابر چیزی است که خدا نازل کرده است و ایمان و اسلام نامیده می‌شود. دیگر بزهکاری و نافرمانی است که حکم کردن و عمل نمودن برابر چیزی است که خدا نازل نفرموده است، و کفر و ظلم و فسوق بشمار است ... دین این است، آن دینی که یزدان پیمان جملگی بندگان را بر آن گرفته است، و آن آئینی که همه پیغمبران آن را از سوی خدا آورده‌اند ... پیمان این چنین دینی از امت محمد ﷺ و از ملت‌های پیغمبران پیشین بطور یکسان گرفته شده است. مسلماً باید «دین خدا» عبارت باشد از حکم کردن و

الوهیت را قائل می‌شوند و برای مردمان از پیش خود قانون و مقرراتی می‌نویسند و وضع می‌کنند که یزدان بدان اجازه نفرموده است و مورد رضایت او نبوده است.

همچنانکه می‌آید، روند سوره و نص‌های روشن و آشکار آن، بر این معنی استوار و بر آن تکیه دارند.



کار دیگری که روند سوره بدان می‌پردازد و جدای از ساختار جهان‌بینی درست عقیدتی است، و جدای از انحرافات است که آمیزه ایدئولوژی اهل کتاب و اهل جاهلیت گشته است، و سوای بیان معنی «دین» است که عبارت است از: عقیده درست و اطاعت از یزدان و دریافت فرمان از خداوند یگانه سبحان، در کار و بار حلال کردن و حرام نمودن، و حکم کردن و عمل نمودن به چیزی که ایزد متعال بدون هرگونه تعدیل یا تحریف و یا تبدیل آن را نازل فرموده است ... این امر مربوط است به کار و بار این ملت مسلمان. نقش حقیقی این ملت مسلمان در کره زمین چه باید باشد، و موقعیت ملت مسلمان در برابر دشمنانشان کدام است. چنین دشمنانی چه کسانی و چگونه کسانی هستند، و چه نیرنگ و دوز و کلکی درباره این دین می‌ورزند، و گمراهی و انحراف عقیدتی چنین دشمنانی در چیست، و چه نوع دشمنانگی و عداوتی بر ضد گروه مسلمانان دارند، و چگونه همه نیرنگهای خویش را رویهم گرد می‌آورند و یکجا پیکانهای نیرنگ را به سوی پیکره مسلمانان نشانه می‌روند ... این پیکاری است که قرآن مجید گروه مسلمانان را وارد و درگیر آن می‌سازد، همان پیکاری که در سوره‌های سه گانه مطول پیشین، از آن سخن رفت.

کتاب این ملت، واپسین کتاب یزدان برای مردمان است. این کتاب، اصل اعتقاد و جهان‌بینی کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌فرماید. ولیکن از آنجا که واپسین کتاب آسمانی است، نگاهبان و نگاهدار مفاهیم و مضامین کتابهای پیشین است، و قانون و شریعتی که یزدان برای

الوهیت کردگار، و اختصاص یزدان بدین الوهیت، آنها را به اسم خدا پیاده و اجراء نکنند. اختصاص الوهیتی که همه بندگان را از حق سلطه و حاکمیت بی‌بهره می‌سازد، و تنها حقی که در این باره به انسانها میدهد این است که قوانین و مقررات خدا را پیاده و اجراء سازند، و در زمین سلطه و حاکمیت او را مستقر و بر دوام نمایند. از چنین قطعیتی، حکمی برمی‌آید که آیه‌ها در روند سوره بیان می‌دارند:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾.

هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند.

(مائده / ۴۴)

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند.

(مائده / ۴۵)

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شریعت خدا) هستند.

(مائده / ۴۷)

آخر کسانی که برابر چیزی حکم نمی‌کنند و عمل نمی‌نمایند که یزدان آن را نازل فرموده است، ترک الوهیت یزدان سبحان را اعلان می‌کنند، و این الوهیت را خاص خدا نمی‌دانند! ترک چنین الوهیت و عدم اختصاص آن را به یزدان، با عمل و واقعیت زندگی خود اعلان می‌دارند، اگر هم آن را با زبان نگویند و در گفتار و نوشتارشان ننمایند. معلوم است که سخن عمل و واقعیت هم تواناتر و فراتر از سخن دهان و زبان است. بدین خاطر است که قرآن ایشان را به خصال نکوهیده کفر و ظلم و فسق، ننگین می‌دارد. این رخنه و ننگ هم برگرفته از این است که آنان به ترک الوهیت خدا می‌گویند، بدانگاه که برای خویشتن و یزگی نخستین

نباید مرادش جز هراس از خشم و شکنجه آفریدگار هستی باشد:

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا؛ وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى، وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

دشمنانگی قومی که شما را از آمدن به مسجدالحرام باز داشته‌اند، شما را بر آن ندارد که تعدی و تجاوز کنید. در راه نیکی و پرهیزکاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نکنید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی نکنید. از خدا بترسید. بیگمان خداوند دارای مجازات شدیدی است.

(مائده ۲)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ، شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ؛ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَى الْأَلَّا تَعْدُوا. إِعْدُوا لَهُ وَأَقْرَبَ لِلتَّقْوَى، وَاتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

(ای مؤمنان!) بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (بویژه با دشمنان) به پرهیزکاری نزدیکتر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید.

(مائده ۸)

﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّنًا عَلَيْهِ، فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ؛ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ﴾.

بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است. پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به

بندگان تا روز سزا و جزای قیامت انتخاب فرموده است و آن را پسندیده است و شایسته رهنمود انسانها دیده است، بدان پایان می‌پذیرد. پس قرآن هرگونه قاعده و قانونی از قواعد و قوانین اهل کتاب پیش از خود را به رسمیت بشناسد، از زمره شریعت یزدان بشمار است، و هرگونه قاعده و قانونی از قواعد و قوانین اهل کتاب پیش از خود را منسوخ و باطل قلمداد کند، دیگر جزو شریعت یزدان جهان محسوب نمی‌گردد، هر چند هم چنین قاعده و قانونی در کتابی از کتابهای الهی مکتوب و موجود بوده، و از سوی یزدان جهان نازل شده باشد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.

امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.

(مائده ۳)

﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّنًا عَلَيْهِ﴾.

بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است.

(مائده ۸)

بدین خاطر است که نقش این ملت قیومت و سرپرستی بشریت است. باید دادگری را در زمین پیاده نماید. در این راستا نباید از محبت و مودت، و از دشمنانگی و عداوت متأثر گردد، و بدین ننگرد که از سوی مردمان بدو چه رسیده است و چه می‌رسد، زیرا وظائف قیومت و سرپرستی و حفاظت، چنین چیزی را می‌طلبد. همچنین نباید برای رضایت کسی و خشنودی دلی به اندازه موئی از برنامه و شریعت و راه استوار خود در کار دادگری منحرف شود، و از انحرافات دیگران و هواها و هوسها و خواستهها و آرزوهای مردمان متأثر گردد، و نباید جز خدا را در نظر بگیرد، و

واپسین رسالت آسمانی، «ملت» است و بس ... تنها این عقیده نوین و برنامه رسانی و واپسین رسالت آسمانی، یگانه پیوند گردمائی است:

﴿الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَآخِشُونَ. الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.

از امروز کافران از (نابود کردن) دین شما مأیوس گشته‌اند (و می‌دانند این دین ماندگار و جاودانه است)، پس از آنان تفرسید و از من بترسید. امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم. (مائده / ۳)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ؛ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. و شک نیست که خداوند افراد

ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند. (مائده / ۵۱)

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾.

تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمايند که خاشعانه و خاضعانه نماز را بجای می‌آورند و زکات مال بدر می‌کنند. و هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمره حزب الله است و) بی‌تردید حزب الله پیروز است. (مائده / ۵۵ و ۵۶)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ

خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است، روی مگردان. (مائده / ۴۸)

﴿وَأَن أَهْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ، وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ، وَآخِذْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ دُورِهِمْ، وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ﴾.

به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به این که (در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که (با کذب و حق پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوا و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخطی می‌نمایند). (مائده / ۴۹)

از آنجا که این ملت، وارث همه پیغمبریه‌هاست، و صاحب آخرین پیغمبری، و واپسین آئین، و قیومت و سرپرستی انسانها با داشتن این واپسین آئین است، چنین چیزی می‌طلبد که کسانی را متولی امور ننماید و به دوستی نگیرد که به این آئین ایمان ندارند و آن را نمی‌پذیرند، و اشخاصی را دوست خود نداند و متولی امور نگرداند که واجبات و فرائض و شعائر و مراسم دینی او را به تمسخر و بازیچه می‌گیرند. بلکه چنین ملتی تنها باید خدا و پیغمبر خدا را به دوستی گیرد و به ریاست پذیرد، و به ریاست و ولایت کسانی تکیه نکند و دل ندهد که به خدا و پیغمبر خدا ایمان ندارند. این ملت، تنها با عقیده و ایدئولوژی خود، ملت بشمار است، نه به نژاد خود، و سرزمین خویش، و ترکه‌های جاهلیت خویشتن. این ملت با داشتن این عقیده و ایدئولوژی نوین، و با این برنامه رسانی، و با این



پیش گرفته اند:

«وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ، وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا، وَقَالَ اللَّهُ: إِنِّي مَعَكُمْ. لَئِنْ أَقْسَمْتُمْ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ، وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي، وَعَزَّزْتُمُوهُمْ، وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، وَأَدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ. فَبِمَا نَقُضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ، وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ، عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ. وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ. فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ... وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ، فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ، فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمْ الْعَادَاةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.»

بیگمان خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و دوازده رهبر برای آنان تعیین کرد و بدیشان گفت: من با شمایم (و یاری و مددتان می‌نمایم) اگر نماز را بگزارید و زکات مال بدر کنید و به پیغمبران ایمان بیاورید و (با) انفاق دارائی در راه خدا، از جمله کمک به نیازمندان) به خدا قرض نیکوئی دهید. (با انجام همه اینها) از گناهان شما چشم‌پوشی می‌نمایم و شما را به باغهایی (از بهشت) وارد می‌گردانم که رودبارها از زیر (درختان) آنها جاری است. اما کسی که از شما کافر شود (و نقض عهد کند) راه راست را گم کرده است (و منحرف گشته است). اما به سبب پیمان‌شکنی ایشان، آنان را نفرین کردیم و از رحمت خود محروم داشتیم و دل‌هایشان را سخت نمودیم (بگونه‌ای که دلیل و اندرز بدان راه نمی‌یافت). آنان سخنان را تحریف و بخش فراوانی از آنچه (در تورات بود و) بدیشان تذکر داده شده بود، ترک کردند. (این خوی پلید هنوز هم در چنین قومی وجود دارد و تو) همیشه می‌توانی خیانتی (تازه) از آنان ببینی، مگر عده کمی از ایشان (که به تو ایمان آورده‌اند و خیانت پیشه نیستند). پس از آنان درگذر و

قَبْلَكُمْ وَالْكَافَرِ أُولِيَاءَ، وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ.»

ای مؤمنان! کسانی را از اهل کتاب و از کافران به دوستی نگیرید که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند. از خدا بترسید (و دشمنان آئین خود را دوست و یار خود ندانید) اگر مؤمنان (راستین و واقعی) هستید. آنان هنگامی که (اذان می‌گویند و مردمان را) به نماز می‌خوانید، نماز را به باد استهزاء می‌گیرند و بازیچه‌اش قرار می‌دهند (و بدان می‌خندند و تمسخرش می‌کنند). این کارشان بدان خاطر است که ایشان کسانِ نفهم و بیشعوری هستند (و ضلالت را از هدایت باز نمی‌شناسند و هدف و حکمت نماز را درک نمی‌کنند).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا أِهْتَدَيْتُمْ﴾.

ای مؤمنان! مواظب خود باشید (و خویشتان را از معاصی و گناهان بدور دارید و هوشیار باشید که آلودگیهای جامعه شما را نیالاید). هنگامی که شما هدایت یافتید (و راه خداشناسی را در پیش گرفتید و دیگران را نیز به کار نیک خواندید و از کار بد بازداشتید) گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند (و نافرمانی دیگران شما را به دوزخ نمی‌کشاند. چرا که حساب هر کس جدا است).

دشمنان این ملت، دشمنان هدایت و رهنمودند، و همیشه دشمنان برنامه راست و درست یزدانند. آنان هرگز نمی‌خواهند چهره و سیمای حق را ببینند. همچنین ایشان هیچوقت نمی‌خواهند دشمنی ژرفی را ترک کنند که در گذشته و حال در دل‌هایشان نسبت بدین حق ریشه دوانده است و استوار گردیده است. بر ملت مسلمان واجب است که ایشان را بشناسد آنگونه که هستند. آنان را واقعاً بشناسد از روی تاریخ و سرگذشت کهنی که با پیغمبران داشته‌اند، و از روی موقعیت تازه‌ای که در برابر این ملت و پیغمبرشان و آئین استوارشان، در

گردانید)، و به شما آن داد که به کس دیگری از جهانیان نداده است. ای قوم من! به سرزمین مقدسی وارد شوید که خداوند دخول بدانجا را برای شما مقدر کرده است، و (در برابر دشمن سرسختی که در آنجا بسر می برد پای به فرار نگذارید و) پشت نکنید، تا زیانکارانه برنگردید (و یاری و خشنودی خدا را از دست ندهید). گفتند: ای موسی! در آنجا قوم زورمند و قلدری زندگی می کنند و ما هرگز بدانجا وارد نمی شویم مادام که آنان از آنجا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن سرزمین بیرون رفتند، ما بدانجا خواهیم رفت. دو نفر (سردار) از مردان خدا ترس که خداوند بدیشان نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: شما (از قیافه درشت این مردمان نترسید و ناگهانی یورش برید و) از دروازه بر آنان وارد شوید. اگر وارد دروازه شوید (به سبب دل ضعیفی که دارند) شما پیروز خواهید شد. اگر مؤمن هستید، بر خدا توکل کنید. گفتند: ای موسی! ما هرگز بدان سرزمین مقدس پای نمی نهیم مادام که آنان در آنجا بسر برند. پس (دست از سر ما بدار و) تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا نشسته ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم! بدین هنگام موسی رو به درگاه کردگار کرد و عاجزانه گفت: پروردگارا! من تنها اختیار خود و برادرم (هارون) را دارم؛ میان من و این قوم ستم پیشه، (با عدالت خداوندی خود) دآوری کن (و حساب ما را از حساب ایشان جدا فرما، و ما را به عذاب آنان گرفتار منما. خدا به موسی گفت: این سرزمین تا چهل سال بر آنان ممنوع است (و بدان پای نخواهند گذاشت، و) در سرزمین (خشک بیابان) سرگردان (بدین سو و آن سو) می گردند (و راه به جایی نمی برند) و بر قوم ستم پیشه و نافرمان غمگین مباش.

(مائده / ۲۰-۲۶)

﴿مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا؛ وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا... وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ، ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ

(بدسگالیه و دروغوئیهایشان را) نادیده بگیر، که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. و از کسانی که می گیرند ما مسیحی هستیم (و ادعاء دارند که یاران مسیح می باشند نیز) پیمان گرفتیم (که به انجیل عمل کنند و خدای را به یگانگی بستانند و محمد را پیغمبر واپسین بدانند) اما آنان قسمت قابل ملاحظه ای از آنچه بدانان تذکر داده شده بود به دست فراموشی سپردند؛ لذا به پاداش آن تا دامنه قیامت، میان (گروه های مختلف) ایشان کینه و دشمنی افکندیم (و تا روز رستاخیز پیوسته فرقه های مسیحی همدیگر را کافر و ملعون می نامند و یکدیگر را دشمن می دارند) و خداوند (در آن روز) ایشان را از آنچه کرده اند آگاه خواهد ساخت (و پاداش اعمالشان را خواهد داد). (مائده / ۱۲-۱۴)

﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ: يَا قَوْمِ أَدَّكُمُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ، إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ، وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا، وَ أَنَا كُمْ مَا لَمْ يَأْت أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ. يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمَقْدَسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ، وَ لَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ. قَالُوا: يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ، وَ إِنَّا لَن نَّدْخُلُهَا حَتَّىٰ يُخْرِجُوا مِنهَا قَانٍ يُخْرِجُوا مِنهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ. قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا: ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ، فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانْكَبُوا غَابِرُونَ، وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ. قَالُوا: يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلُهَا أَبَدًا شَادِمُونَ فِيهَا. فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا، إِنَّا هُنَا قَاعِدُونَ. قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي فَأَفْرِقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ. قَالَ: فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ؛ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ.﴾

(به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید، و زمانی را به یاد آورید که خداوند پیغمبرانی در میان شما برانگیخت و شاهانی از شما به سلطنت رسانید (و در واقع همه شما را با رهائی از ظلم و ستم فرعون و فرعونیان و بخشیدن دارائی و آزادی، شاه خانه خود

بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَئِنْ لَّمْ يَرْفُوتْ ۖ

به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که (متجاوز کشته شود. چرا که) هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گوئی همه انسانها را کشته است، و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گوئی همه مردم را زنده کرده است؛ (زیرا فرد نماینده جمع و عضوی از اعضاء جامعه است). و پیغمبران ما همراه با معجزات آشکار و آیات روشن به پیش ایشان آمدند و اما بسیاری از آنان (احکام خدا را نادیده گرفتند و) پس از آن در روی زمین راه اسراف (در قتل و جنایت) پیش گرفتند.

﴿يَا أَيُّهَا آلَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّكُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۚ وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِمَا قَالُوا هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۚ قُلُوا لَهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لَقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا ۚ وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً ۚ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ ۚ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ ۚ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۚ سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْأَلُونَ لِلْسُّخْتِ ...﴾

ای پیغمبر! مایه اندوه تو نشود (کار کافران) که در کفر بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. کسانی (از منافقان گول خورده‌ای) که به زبان می‌گویند: مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی‌باشند (و گفتارشان با کردارشان و بیرونشان با درونشان همخوانی ندارد)، و کسانی که خویشتن را یهودی می‌دانند و پیوسته گوش به دروغ فرامی‌دارند (و اکاذیب و باطیل اخبار را باور می‌نمایند و سخنان یأوه) گروه دیگری (از خود) را می‌پذیرند که (به سبب کبر و غرور و بغض و حسد) به پیش تو نمی‌آیند و سخنان (آسمانی تورات) را از جاهای خود بدور و تحریف می‌کنند (و به پیروان خود) می‌گویند: اگر این (چیزهائی را که ما می‌گوئیم، توسط محمد) به شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد (از پذیرش هرگونه سخن دیگری) خویشتن را

برحذر دارید. اگر خداوند (بر اثر گناهان پی در پی) بلای کسی را بخواهد، تو نمی‌توانی اصلاً برای او کاری بکنی. آنان کسانی که (در ضلال و عناد اسراف کرده‌اند و) خداوند نمی‌خواهد دلایشان را (از کثافت کفر و شرک) پاک گرداند. بهره‌ایشان در دنیاخواری و رسوائی، و در آخرت عذاب بزرگی است. آنان بسی دروغ را می‌شنوند و می‌پذیرند، و بسیار مال حرام را می‌خورند..... (مائده / ۴۱ و ۴۲)

﴿قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَقْتُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ، وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا، وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ؛ وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ؟ قُلْ: هَلْ أَنْتُمْ بِشَرِّ مَنْ ذَلِكَ مَثْوًى عِنْدَ اللَّهِ؟ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ، وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرَّةَ وَالْخَنَازِيرَ، وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ ... أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ...﴾

(ای پیغمبر!) بگو: ای اهل کتاب آیا بر ما خُرده می‌گیرید؟ (مگر ما چه کرده‌ایم) جز این که به خداوند و به چیزی که بر ما نازل شده و به چیزی که پیشتر (بر شما) نازل شده ایمان داریم؟! (این کار شما ناشی از عدم ایمان است و هم بدان خاطر است که) بیشتر شما فاسق (و خارج از شریعت خدا) هستند. بگو: آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پاداش بدتری از آن (چیزهائی که بر ما خُرده می‌گیرید) دارد؟ (این کردار شما است، شما) کسانی که خداوند آنان را نفرین و از رحمت خود بدور کرده است و بر ایشان خشم گرفته و (با مسخ قلوبشان) از آنان میمون‌ها و خوک‌های را ساخته است، و (کسانی را پدیدار نموده است که) شیطان را پرستیده‌اند. آنان (از هر کس دیگری) موقعیت و منزلتشان بدتر و از راستای راه منحرف‌تر و گمراه‌ترند..... (مائده / ۵۹ و ۶۰)

﴿وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا، وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ خَرَجُوا بِهِ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ. وَتَرَى كَثِيراً مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، وَأَكْلِهِمُ السُّخْتِ. لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ! لَوْ لَا بَيْنَهُمُ الرِّبَانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمُ وَأَكْلِهِمُ

الْسُّحْتِ! لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ! وَقَالَتِ الْيَهُودُ: يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ. غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ، وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا! بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ. وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا؛ وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ؛ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ. ﴿٦٤﴾

هنگامی که (منافقان) نزد شما می آیند (به دروغ) می گویند: ایمان آورده ایم! و حال آن که با کفر وارد و با کفر خارج می شوند (و به هنگام ورود و به هنگام خروج راستگو و مسلمان نبوده اند) و خدا از آنچه (در دل از نفاق) پنهان می کنند (از هر کس دیگری) آگاه تر است. بسیاری از آنان را می بینی که در گناهکاری و ستمکاری، و خوردن مال حرام بر یکدیگر سبقت می جویند! چه کار زشتی می کنند! چرا پیشوایان مسیحی و علماء یهودی آنان را از سخنان گناه آلود و خوردن مال حرام نهی نمی کنند و باز نمی دارند؟ آنان (هم با ترک نهی و لب فرو بستن از اندرز و ارشاد) چه کار زشتی می کنند. (برخی از) یهودیان می گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است! (و بخل او را از عطاء و بخشش به ما گسسته است!)، دستهایشان بسته باد! (و بخل بهره ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد!) و به سبب آنچه می گویند نفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند!)، بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است)، هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضاء کند) می بخشد. (به سبب تنگ چشمی و کینه توزی) آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می شود (که آیات قرآن مجید است) بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان می افزاید. (مائده / ۶۱-۶۴)

﴿قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُتَّقُوا﴾  
التَّوْرَةَ وَ الْأَنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ. وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا، فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. ﴿٦٥﴾

ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) بگو: ای اهل کتاب شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی پای بند) نخواهید بود، مگر آن که (ادعاء را کنار بگذارید و عملاً احکام) تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (به نام قرآن) برایتان نازل شده است بر پا دارید (و در زندگی پیاده و اجراء نمائید) ... ولی (ای پیغمبر بدان که) آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده است، بر عصیان و طغیان و کفر و ظلم بسیاری از آنان می افزاید (و این قرآن به خاطر روح لجاجت کافران در آنان تأثیر معکوس می نماید!). بنابراین (آسوده خاطر باش و) بر گروه کافران غمگین مباش. (مائده / ۶۸)

﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا، كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ. وَ حَسِبُوا الْأَلْأَنْ تَكُونُ فِتْنَةً، فَعَمَّوْا وَ صَمَّوْا. ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. ثُمَّ عَمَّوْا وَ صَمَّوْا... كَثِيرٌ مِنْهُمْ... وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ.﴾

ما از (یهودیان) بنی اسرائیل پیمان گرفتیم (که احکام تورات را مراعات دارند، و برای تبلیغ آن به مردمان پیغمبرانی به سوی ایشان فرستادیم. اما آنان پیمان شکنی کردند و) هر زمان که پیغمبری چیزی را می آورد که با هواها و هوسهای آنان سازگار نبود، دسته ای (از پیغمبران) را تکذیب می کردند و گروهی را می کشتند. و (بنی اسرائیل) گمان بردند که آزمایشی در میان نیست (تا مؤمنان راستین را از مؤمنان دروغین ایشان جدا سازد) و بلا و عذابی (در برابر تکذیب و قتل انبیاء گریبانگیرشان) نخواهد بود. لذا کور شدند (و آزمونها و شدائد گذشتگان را نادیده گرفتند) و کور شدند (و سخنان حق انبیاء را نشنیدند. خداوند آنان را دچار بلاها کرد و کسانی را بر ایشان مسلط نمود که مزه خواری و پستی بدانان چشاند. و لذا از کرده خود پشیمان شدند) و آنگاه خداوند توبه ایشان را پذیرفت (و عزت و کرامت بدیشان بخشید، ولی) دوباره بسیاری از آنان (از راه راست منحرف و از دیدن حقائق) کور شدند (و از شنیدن سخنان پیغمبران و

مسیحیان، کشیشان و راهبانی هستند که (به سبب آشنائی با دین خود و خوف از خدا، از شنیدن حق سرباز نمی‌زنند و در برابر آن) تکبر نمی‌ورزند.

(مائده / ۸۲)

آیات دیگری در این زمینه‌ها وجود دارد...



این حمله آشکار بر دشمنان ملت مسلمان، و تکیه کردن در آن بر یهودیان و مشرکان، بگونه ویژه‌ای و گاهی همراه با اشاره‌هایی به منافقان و مسیحیان، ما را متوجه کار دیگری می‌کند که این سوره بدان می‌پردازد:

این سوره به موقعیت مسلمانان آن روزی موجود در مدینه می‌پردازد. همچنین به موقعیت ملت مسلمان در تاریخ دور و دراز اشاره می‌نماید. موقعیتی که ملت مسلمان در برابر اردوگاههای دشمنان خود داشته و دارد ... اردوگاههای دشمنان مسلمانان در طول تاریخ همانهایی هستند که بوده‌اند!

آیا این سوره در چه برهه‌ای از تاریخ مسلمانان در مدینه نازل شده است؟ روایات زیادی آمده است که این سوره بعد از سورة فتح نازل شده است. سورة فتح هم معروف است که در حدیبیه در سال ششم هجری نازل شده است ... در یکی از روایتها آمده است که این سوره یکجا نازل شده است، و تنها آیه سوم آن در حجة الوداع در سال دهم نازل شده است که در آن آمده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾

اما مراجعه به موضوعات سوره، با توجه به رخدادهای زندگانی و سیره رسول ﷺ روایتی را مردود می‌دارد که می‌گوید: این سوره یکجا بعد از «فتح» نازل شده است. گذشته از این، رخدادی در سیره راجع به جنگ بدر موجود است که قاطعانه می‌رساند که آیه‌های مربوط به موضعگیریهایی بنی‌اسرائیل با موسی ﷺ به هنگام ورود به سرزمین مقدس، پیش از جنگ بدر که در سال دوم هجری درگرفته است، برای مسلمانان شناخته و معروف بوده است. از جمله بر زبان

خبرخواهان) کر شدند. خداوند اعمال ایشان را (دید) و می‌بیند (و پاداش و پادافره آنان را می‌دهد).

(مائده / ۷۰ و ۷۱)

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ. ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ. كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ. لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، لَيْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ: أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ. وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ. وَلَكِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.﴾

آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند، و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند). بسیاری از آنان را می‌بینی که کافران را به دوستی می‌پذیرند (و با مشرکان برای نبرد با اسلام همدست می‌شوند. با این کار زشت) چه توشه بدی برای خود پیشاپیش (به آخرت) می‌فرستند! توشه‌ای که موجب خشم خدا و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است. اگر آنان به خدا و پیغمبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی‌گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارج هستند.

(مائده / ۷۸-۸۱)

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا. وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارَى. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسَبُوا وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.﴾

(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند، و خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان کسانی‌اند که خود را مسیحی می‌نامند. این بدان خاطر است که در میان

همیشه می‌توانی خیانتی (تازه) از آنان ببینی، مگر عده کمی از ایشان (که به تو ایمان آورده‌اند و خیانت پیشه نیستند). پس از آنان درگذر و (بدسکالیاها و دروغگوئیهایشان را) نادیده بگیر...

(مائده / ۱۳)

قطعاً چنین فرمایشی باید پیش از این برهه از زمان باشد. همچنین فرمان یزدان به پیغمبر ﷺ مبنی بر این که آن جناب در میان یهودیان به داوری پردازد، و یا از ایشان رویگردان شود و دوری گزیند، بیانگر این واقعیت است که باید مقدم بر این برهه از زمان باشد. در پرتو چنین نگرشهایی است که ما می‌پسندیم بگوئیم: مقدمات سوره و برخی از بخشها و بندهای آن بعد از سوره فتح نازل شده است، و بعضی از بخشها و بندهای این سوره پس از نزول آن سوره نازل شده است. مثلاً آیه‌ای که در آن، این فرموده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾.

قطعاً باید پس از آن برهه از زمان، شرف نزول پیدا کرده باشد. همچنین آنگونه که روایتی می‌گوید: همه سوره یکجا نازل گشته است، سخن مقبولی نیست و این سوره یکجا نازل نشده است.

همچنان که قبلاً در دیباچه سوره‌های بقره و آل عمران و نساء گفتیم، در اینجا نیز سخن را تکرار می‌کنیم و می‌گوئیم:

در اینجا درباره پیکاری سخن می‌گوئیم که قرآن گروه مسلمانان را در آن با دشمنانشان و دشمنان آئینشان درگیر می‌سازد. مقدم بر همه دشمنانشان، یهودیان و مشرکان و منافقان قرار دارند. همراه با ذکر چنین دشمنانی، جهان‌بینی اسلامی در اندرون مؤمنان به وجود آورده می‌شود. در کنار ذکر دشمنان، و ساخت جهان‌بینی اسلامی، با رهنمودها و قانونگذاریها به سر و سامان دادن و نظم و ترتیب بخشیدن جامعه اسلامی پرداخته می‌شود ... همه اینها در یک زمان و با برنامه یگانه، و در نفس یگانه، انجام می‌پذیرد.

مهم‌ترین ارکان و اصول ساختار ایدئولوژی اسلامی: نجات دادن عقیده توحیدی و آئین یکتاپرستی از

سعد پسر معاذ انصاری رضی الله عنه بدین واقعه در روایتی اشارت رفته است، و در روایت دیگری از زبان مقداد پسر عمرو نقل شده است، بدانگاه که به رسول خدا ﷺ عرض کرد: «در این صورت، به خدا سوگند، ما ای فرستاده خدا به تو نخواهیم گفت آن چیزی را که قوم موسی به موسی عرض کردند:

﴿إِذْ هَبَّتْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَفَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ...﴾.

تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما در اینجا نشستیم.

(مائده / ۲۴)

بلکه تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما قطعاً با شمائیم و پیروی می‌نمائیم ... و ...».

مراجعه به موضوعات، موقعیت را چنین به تصویر می‌کشد که در آن زمان که این آیات ویژه در باره یهودیان نازل شده است، یهودیان هنوز صاحب قدرت و شوکت و نفوذ در مدینه بوده‌اند، و در میان مسلمانان برو و بیائی داشته‌اند و سزاوار این بوده است که چنین حمله‌ای بدیشان شود تا موقعیت ایشان را روشن گرداند و نیرنگ آنان را باطل و بی‌اثر نماید. باید این قدرت و قوت و چنین برو و بیائی، به دنبال جنگ خندق و پس از واقعه بنی قریظه رو به ضعف نهاده باشد، و سرزمین مدینه و پیرامون آن از وجود بدشگون قبیله‌های سه گانه نیرومند یهودی، یعنی: بنی قینقاع، و بنی نضیر، و بنی قریظه، پاک و زوده شده باشد. آخر پس از حدیبیه چیزی وجود ندارد که تا این اندازه باعث توجه بدیشان گردد و این اندازه مهم به نظر آیند و تا این حد از آنان سخن رود. علاوه از این، زمان صلح با ایشان سر رسیده است و مسئله مصالحه با آنان پایان گرفته است، و پس از کاری که از ایشان سر زده است، صلح با آنان ناممکن و غیرمتصور است. زیرا وقتی که خداوند بزرگوار به پیغمبر ارجمند خود می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ - إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ - فَاعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ...﴾.

تعبیر و قاطعیت در سراسر قرآن است و در سایر سوره‌ها نیز وضع به همین منوال است، ولی در این سوره چنین قضایا و مسائلی با قاطعیت هر چه بیشتر، و با شیوهٔ تعبیر بسیار باریک و دقیق ذکر و بررسی می‌گردد. این کار هم شخصیت عام مستقل و ممتازی به کلّ سوره می‌دهد، و از آغاز تا انجام سوره به چنین قالبی ریخته می‌شود.



پیش از این که دیباچهٔ این سوره را به پایان برسانیم، ضروری می‌دانیم دربارهٔ حقیقتی سخن بگوئیم که آیهٔ سوم این سوره در بر دارد، آنجا که خطاب بدین ملت می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.

امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.

این فرموده بیانگر یگانگی سرچشمه‌ای است که این ملت: برنامهٔ زندگی، و نظم و نظام جامعهٔ خود، و مقررات ارتباطات خویش، و رهنمودهای مصالح خویشان را تا روز رستاخیز از آن دریافت می‌دارد. همچنین این فرموده بیانگر استقرار این آئین با تمام جزئیات عقیدتی و پرستشی و قانونی خود است. دیگر در مسائل عقیدتی و پرستشی و قانونی آن کمترین تعدیل و تغییری صورت نمی‌گیرد. زیرا این آئین کامل شده است و کار آن پایان پذیرفته است. تعدیل چیزی در این آئین، همسان انکار جملگی آن است. چرا که انکار چیزی است که یزدان جهان آن را کامل و تمام اعلام فرموده است. مسلماً چنین انکاری کفر بشمار است، کفری که قابل ستیز و جدال نیست ... و اما عدول از کلّ این دین و برنامهٔ رب العالمین، و گرایش به آئین و برنامه‌ای جز آن، و پذیرش سیستم و نظام دیگری، و

هرگونه ظلمت و تاریکی است. همچنین بیان معنی و مفهوم «دین» است که برنامهٔ زندگی است. دیگری داوری بردن و رفتار نمودن برابر چیزی است که خداوند یگانه نازل فرموده است، و دریافت فرمان از یزدان سیحان دربارهٔ همهٔ امور کار و بار زندگی است که ایمان و اسلام گفته می‌شود. بدون رعایت چنین کاری، یکناپرستی یزدان و به یگانگی شناختن خداوند جهان، در میان نخواهد بود. زیرا خدا را به یگانگی شناختن، عبارت است از: اختصاص الوهیت به ایزد دادار، و انحصار ویژگیهای الوهیت به آفریدگار بزرگوار، بگونه‌ای که در ویژگیهای الوهیت، انبازی برای خدا قرار داده نشود. باید متوجّه بود که حاکمیت و فرمانروائی، و قانونگذاری و تعیین مقررات برای مردمان، از ویژگیهای الوهیت بشمار است، همانگونه که با پرستش مراسم عبادی، مردمان را به بندگی کشاندن، جزو ویژگیهای الوهیت محسوب می‌گردد. بلی قانونگذاری و تعیین مراسم عبادی، بطور یکسان از ویژگیهای الوهیت است ... این سوره - همانگونه که قبلاً گفتیم - سخت بر این نکته تکیه دارد و محور سخن در آن کاملاً بر این نقطه استوار است.

هرچند که موضوعهای سوره‌های سه گانهٔ مطوّل پیشین، با موضوعهائی که این سوره بدان می‌پردازد، نزدیک به هم است، همانگونه که در این عرضهٔ کوتاه و گذرا ملاحظه می‌گردد، اما «شخصیت» هر سوره‌ای، و محیط و فضا و سایه روشن و شیوهٔ خاص آن در کار پرداختن بدین موضوعها، مستقل و جداگانه است. بدانسان که «شخصیت» هر سوره‌ای، به تمام و کمال متمایز و متفاوت با سایر سوره‌ها است، و قالب خاص خود را دارد.

قالب خاص و برجستهٔ این سوره، قالب تبیین و تشریح، و تعبیر و تنویر قاطعانه است. تبیین و تعبیر قاطعانه، چه رسد به این که در ذکر احکام و قوانین و اصول مسائل شرعی مشهود است که بطور طبیعی مقتضی تبیین و



واپسین رسالت برای همگی انسانها بشمار آمده است. بالندگی و دگرگونی زندگی در پرتو این برنامه، معنی آن این نیست که اصلی و یا فرعی از این برنامه را ترک کنند و یا نسبت بدان سستی ورزند. بلکه بدین معنی است که هرگونه بالندگی و دگرگونی در زندگی، حساب آن در چنین برنامه‌ای مورد نظر بوده است. زیرا خداوند بزرگوار بدانگاه که این برنامه را در واپسین شکل خود تهیّه و تنظیم می‌فرمود، و اعلام می‌داشت که این برنامه کامل است و به عنوان دین برای مردمان می‌پسندد و بدان خشنود است، می‌دانست که تحولاتی انجام می‌پذیرد و رشد و ترقی پیش می‌آید و بالش و زایشی صورت می‌گیرد، و نیازمندیها و ضرورت‌های بروز و ظهور می‌کند، و مقتضیاتی به میان می‌آید که تحولات و احتیاجاتی را می‌طلبد. پس به ناچار می‌بایست این برنامه در برگیرنده همه این مقتضیات باشد.

کسی که در باره کاری از این کارها، جز این بیندیشد، خدای را چنانکه باید نشناخته است ...

با این سخن، دیباجه همگانی و فشرده این سوره را به پایان می‌بریم، و به تفصیل آیات آن می‌پردازیم.

شریعت و قانون دیگری، نیازی به گفتار در این زمینه نیست. زیرا یزدان سبحان خودش در این سوره از چنین مسأله‌ای صحبت فرموده است، و سخن آفریدگار برای کسی که خواهان توضیح بیشتر باشد بس است، و بالاتر از سخن یزدان برای انسان سخنی نیست.

این آیه بیانگر چیزی است که جای بحث و ستیز نیست. این آیه می‌فرماید: این دین، آئین جاودانه‌ای است، و این شریعت، شریعت همیشگی است. این شکلی که خداوند آن را به عنوان دین برای مسلمین پسند فرموده است، آخرین شکل بشمار است ... این دین، آئین آن زمان و آئین این زمان و آئین هر زمان دیگری است. دیگر هیچ زمانی و هیچ دوره‌ای، آئینی جز این دین ندارد. این دین، واپسین رسالت برای انسانها است. کامل و تمام گشته است، و یزدان جهان آن را برای انسانها به عنوان دین پسند کرده است و از آن خشنودی خود را اظهار فرموده است. پس کسی که بخواهد آن را تبدیل یا تغییر یا دگرگونه کند و بپیراید و بیاراید، و سائر تعبیراتی که در این زمان می‌گویند و زبان را بدانها پیچ می‌دهند، چنین کسی باید جز اسلام آئین دیگری را بجوید ...

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾.

و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود. (آل عمران / ۸۵)

این برنامه الهی که مشتمل بر جهان‌بینی عقیدتی، و مراسم عبادی، و قوانین نظم و ترتیب دهنده سراسر زندگی است، بر همه فعالیّتها و تلاشهای زندگانی فرمانروائی می‌کند، و زندگانی را می‌گرداند و اداره می‌نماید، و بر کار و بار حیات نظارت می‌کند. برنامه الهی است که در چارچوب خود به زندگی اجازه می‌دهد رشد و نمو داشته باشد و بالنده شود و اوج گیرد و تحول پذیرد، بدون این که بر اصلی و یا بر فرعی از دین بشورد.

زیرا دین برای چنین کاری آمده است، و این است که

### سُورَةُ الْمَائِدَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُقَالُ عَلَيْكُمْ غَيْرِ مَلَى الصِّيدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا سَعْيَكُمْ وَالْأَشْهَرُ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا أَمِينُ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حُلِلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَحْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢﴾

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ  
الْجَحِيمِ ﴿١١﴾ يَتَأْتِيهِمُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَتَ  
اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَن يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ  
فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ  
الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ﴾

ای مؤمنان! به پیمانها و قراردادهای وفا کنید (اعم از  
عقدها و عهدهای مشروع انسان با انسان، یا انسان با  
خدا).

لازم است زندگی ضوابط و مقرراتی داشته باشد،  
زندگی انسان با نفسی که در اندرون خود دارد، و  
زندگی انسان با مردمان و زندگان و اشیاء دیگر بطور  
عام. مردمان، خویشاوند و نزدیک باشند، یا بیگانه و  
دور. جزو قوم و قبیله باشند، یا از گروهها و ملتها. از  
زمره دوستان باشند، یا از زمره دشمنان ... زندگان جزو  
چیزهائی باشند که خدا آنها را مسخر انسان کرده است،  
و یا از جمله چیزهائی باشند که یزدان آنها را به زیر  
فرمان انسانها در نیاورده باشد ... اشیاء دور و بر انسان،  
در این گستره جهان بزرگ و سترگی که او را احاطه  
کرده است ... گذشته از اینها، زندگی انسان با پروردگار  
و خداوندگارش، و بالاخره زندگی انسان در پیوندی که  
با یزدان جهان دارد، پیوندی که اساس کل زندگی است.  
اسلام چنین ضوابط و مقرراتی را در زندگی انسان  
پدیدار و استوار می دارد. چنین ضوابط و مقرراتی را با  
دقت و تیزبینی پدید می آورد، و روشن و آشکار آنها  
را تعیین و تبیین می کند، و آنگاه همه آنها را به یزدان  
سبحان ربط و پیوند می دهد، و احترام لازم آنها را  
ضمانت می کند و عهده دار می شود. چنین ضوابط و  
مقرراتی نباید شکسته شود و مورد تمسخر قرار گیرد.  
خداوند آنها را به دست هواها و هوسهای متفاوت و  
متغییر نسپرده است، و به مصالح عارضی و گذرا و گذار  
نفرموده است، مصالح عارضی و گذرائی که فردی یا

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهْلُ لَحْيٍ لِّلَّهِ  
يَهُدَىٰ وَالْمُنْخَفِقَةُ وَالْمُؤَفَّقَةُ وَالْمُتَرَدِّبَةُ وَالنَّطِيقَةُ وَمَا أَكَلَ  
السَّحَابُ إِلَّا مَا ذُكِّرْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَأَن تَسْفِسُوا  
بِالْأَرْوَاحِ لَكُمْ فُسْقٌ يَوْمَ يَكْفُرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ  
فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ  
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي  
مَخْصَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِتْرَافِ اللَّهِ غُفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٣﴾  
يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمُ  
مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ يَعْلَمُونَهَا مَعَآلِكُمْ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكَنَّ  
عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا لَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ  
﴿١٤﴾ الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ  
لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ  
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ  
مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَفِّحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَن يَكْفُرْ  
بِالْإِيمَنِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٥﴾  
يَتَأْتِيهِمُ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا  
وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ  
وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِن كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا  
وَإِن كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدُكُمْ مِّنَ الْمَآطِ  
أَوْ لَمْ تَمْسَسْهُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا  
فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ  
لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ  
وَيُثَبِّتَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٦﴾  
وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيقَاتَهُ الَّتِي وَاقَفَكُمْ  
بِهَا إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ  
الْصُّدُورِ ﴿١٧﴾ يَتَأْتِيهِمُ الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوْمِ اللَّهِ  
شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقَوْمٍ عَلَىٰ  
أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ  
اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا  
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٩﴾

نگاهبان و نگاهدار همه کتابهای پیشین آسمانی است، به تمام و کمال حکم کردن و عمل نمودن به چیزی که خدا نازل فرموده است، پرهیز از برگشت و دست برداشتن از برخی از چیزهایی که خدا نازل فرموده است، و پرهیز از ستمگری و ترک دادگری بر اثر پیروی از احساسات شخصی و متأثر شدن از مهر و محبت و بغض و عداوت با دیگران.

سرآغاز سوره این چنین، و پیشروی در آن نیز به همین روال، به واژه «عقود» معنی فراخ‌تر از نخستین معنی متبادر به ذهن می‌بخشد. روشن می‌سازد که مقصود از عقود، همه ضوابط و مقرراتی است که یزدان برای زندگی معین فرموده است. مقدم بر همه آنها، عقد ایمان به خدا، و شناخت الوهیت یزدان سبحان، و مقتضی عبودیت در برابر الوهیت است. این عقدی است که سائر عقود، و همه ضوابط در زندگی، از آن برمی‌جوشد و بر آن استوار می‌گردد.

عقد ایمان به یزدان، و اعتراف به الوهیت و ربوبیت و قیومت ایزد سبحان، و مقتضیات این اعتراف ناشی از عبودیت کامل و التزام شامل و اطاعت مطلق و تسلیم ژرف و تمام عیار، همان عقدی است که خدا پیش از هر کس دیگری از آدم علیه السلام گرفته است، بدانگاه که کلیدهای خلافت در زمین را بدو می‌سپرد، با شرط و عهده‌ای که این نص قرآنی بیانگر آن است:

﴿قُلْنَا: أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا. فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى، فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.

گفتیم: همگی از آنجا (به زمین) فرود آئید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد (که حتماً هم خواهد آمد) کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد. و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند (و نادیده گیرند) اهل دوزخند و همیشه در آنجا خواهند ماند. (نقره ۲۸ و ۳۹)

پس این خلافت، خلافت مشروط به پیروی از هدایت

گروهی، و یا ملتی و یا نسلی از مردمان، آنها را مصلحت خود و صلاح کار می‌بینند. تا در راه رسیدن بدان مصلحت و صلاح، چنین ضوابط و مقرراتی را در هم بشکنند و پایمال بکنند ... چه این ضوابط و مقرراتی که خدا آنها را پدیدار و استوار داشته است و تعیین و تبیین فرموده است، واقعاً «مصلحت» بشمار می‌آیند، مادام که یزدان آنها را برای انسان پدیدار و استوار و تعیین و تبیین کرده باشد ... مصلحت بشمار می‌آیند، هر چند که فردی یا گروهی، و یا ملتی و نسلی از مردمان مصلحت را در چیزهای دیگری بدانند و ببینند! زیرا خدا آگاه است و مردمان ناآگاه! آنچه را که آفریدگار جهان مقرر می‌دارد، بهتر از آن چیزی است که مردمان مقرر می‌نمایند! کمترین ادب با خدا این است که انسان راجع به مصلحت در برابر تعیین ارزش و تبیین سنجش یزدان، تعیین ارزش و تبیین سنجش خود را متهم کند. و اما حقیقت ادب این است که انسان نسبت به مصلحت در برابر تعیین ارزش و تبیین سنجش یزدان، هیچگونه تعیین ارزش و تبیین سنجشی اصلاً نداشته باشد. بلکه مصلحت را در همان چیزی ببیند که خدا مصلحت دیده است، و در برابر تعیین ارزش و تبیین سنجش یزدان، جز فرمانبرداری و پذیرش و تسلیم نداشته باشد، و رضایت و اعتماد و اطمینان به چیزی داشته باشد که خدا می‌پسندد و مصلحت می‌بیند. یزدان جهان، این ضوابط و مقررات را «عقود» می‌نامد، و به مؤمنان دستور می‌دهد که بدین عقود و عهود وفا کنند.

آغازیدن این سوره با دستور به وفای به عقود و عهود، سپس ادامه این گشایش با بیان حلال و حرام حیواناتی که ذبح می‌گردند و خوردنیها و نوشیدنیها و ازدواجها، و بیان بسیاری از احکام شرعی و عبادی، عقیده درست، حقیقت الوهیت و عبودیت، روابط ملت مؤمن با ملت‌ها و مکتبها و مذبهای گوناگون، وظائف و مشاغل ملت مؤمن در راه به پا خاستن برای یزدان و گواهی دادن دادگران و سرپرستی کردن انسانها با کتاب خود که

از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان آنان بودیم (و چون چیزی در دست نداشتیم که با آن حق را از باطل بشناسیم، از ایشان پیروی کردیم، لذا خویشتن را بی گناه می دانیم، پروردگارا!) آیا به سبب کاری که باطلگرایان (یعنی نیاکان مشرک ما که بنیانگذاران بت پرستی بوده اند) کرده اند ما را (مجازات می کنی و در روز رستاخیز بسا عذاب خود) نابودمان می گردانی؟ (اعراف / ۱۷۲ و ۱۷۳)

این عقد قرارداد دیگری است که با فرد فرد مردمان بسته شده است. عقد قراردادی است که یزدان سبحان با جملگی آدمیزادگان بسته است، بدانگاه که آنان در پشت پدرانشان مستقر بوده اند. ما را نزد که پیرسیم: چگونه؟ زیرا خداوند بهتر از هر کس دیگری از آفریدگان مطلع و با ایشان آشنا است، و او دانستر و آگاه تر از هر کس دیگری است و می داند در هر حالتی از احوال و در هر وضعی از اوضاع مردمان چگونه آفریدگان خود را مخاطب قرار دهد و با ایشان به سخن درآید، بدانگونه که حجت را بر آنان تمام کند. او است که می فرماید: خدا از آنان چنین عهده را بر ربوبیت و خداوندگاری خویش بر ایشان گرفته است. پس قطعاً چنین عقد قراردادی انجام پذیرفته است، همانگونه که خدا خودش فرموده است و خواسته است. اگر مردمان به پیمانشان و عقد قراردادشان با خدا وفا نکنند، وفا کنندگان بشمار نمی آیند!

یزدان پاک از بنی اسرائیل پیمان گرفت - همانگونه که در این سوره می آید - آن روزی که کوه را همچون سایه بانی بالای سرشان نگاه داشت و آنان گمان بردند که کوه بر سرشان فرود می آید. در روند سوره خواهیم دانست که ایشان چگونه به پیمانشان وفا نکردند، و چگونه عذابی گریبانگیرشان گردید که گریبانگیر هر فرد پیمان شکنی می گردد.

کسانی که به محمد ﷺ ایمان آوردند، در خدمت او با خدا پیمان بستند، پیمان استوار و همگانی مبنی بر شنیدن و پذیرفتن و اطاعت کردن و فرمانبرداری نمودن

آفریدگاری است که در لابلای کتابهای خود آن را بر پیغمبرانش نازل فرموده است. اگر از این هدایت پیروی نشود، مخالفت با عقد خلافت و تملیک خواهد بود، مخالفتی که هر عملی را که مخالف با چیزی باشد که خدا آن را نازل کرده است از اساس باطل و پوچ می گرداند بگونه ای که قابل تصحیح دوباره و عقد مجدد نخواهد بود، و بر هر کسی که به خدا ایمان داشته باشد و بخواهد به عقد قرارداد خدا وفا کند، واجب می گرداند که این چیز باطل و پوچ را برگرداند و آن را به رسمیت نشناسد، و براساس آن معامله ای را نپذیرد. اگر چنین عمل نکند، به عقد قرارداد یزدان وفا نکرده است.

این عقد یا این عهد، با نژاد آدم بارها تکرار شده است، بدانگاه که هنوز در پشت پدران قرار داشته اند، همانگونه که در سورة دیگری آمده است:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى شَهِدْنَا! أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا: إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ. أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؟﴾

(ای پیغمبر برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و (عقل و ادراک بدانان داد تا عجائب و غرائب گیتی را دریابند و از روی قوانین و سنن منظم و شگفت انگیز هستی، خدای خود را بشناسند و بالاخره با خواندن دلائل شناخت یزدان در کتاب باز و گسترده جهان، انگار خداوند سبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته اند: آری، گواهی می دهیم (توئی خالق باری ... ما دلائل و براهین جهان را موجب اقرار و اعتراف شما مردمان کرده ایم) تا روز قیامت نگوئید ما از این (امر خداشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی خبر بوده ایم. یا این که نگوئید: نیاکان ما پیش

لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوْا. وَتَعَاوَنُوْا عَلٰى الْبِرِّ وَالتَّقْوٰى. وَلَا تَعَاوَنُوْا عَلٰى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ. وَاتَّقُوا اللّٰهَ. اِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ. حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ، وَالدَّمُ، وَحُمُ الْخَزِيْرَةِ، وَمَا اَهْلٌ لِّغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ، وَالْمُنْخَنِقَةُ، وَالْمُؤَقَّدَةُ، وَالْمُتْرَدِّيةُ، وَالتَّطْيِیْحَةُ، وَمَا اَكَلَ السَّعْغُ - اِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ - وَمَا ذُبَحَ عَلٰى النُّصَبِ، وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوْا بِالْاَزْلَامِ. ذٰلِكُمْ فِسْقٌ. اَلْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ دِيْنِكُمْ، فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ. اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ، وَاتَّمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِیْ، وَرَضِیْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا. فَمَنْ اضْطُرَّ فِيْ مَخْمَصَةٍ - غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِاِثْمٍ - فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ.»

ای مؤمنان! به پیمانها و قراردادهای وفا کنید (اعم از عقدها و عهدهای مشروع انسان با انسان، یا انسان با خدا ... بعد از ذبح، خوردن گوشت) چهارپایان برای شما حلال است مگر آنهایی که (در این سوره مستثنی می گردد) و بر شما خوانده می شود. هنگامی که در حالت احرام هستید (یا این که در سرزمین حرم بسر می برید) شکار (بری) را حلال ندانید. چه خداوند هر چه بخواهد (و مصلحت بداند) حکم می کند. ای مؤمنان! (حرمت شکنی) شعائر (دین) خدا را برای خود حلال ندانید (بدین صورت که هرگونه که بخواهید بدان دست ببرید و در آن تصرف کنید) و نه ماه حرام را (بدین معنی که در آن بجنگید)، و نه قربانیهای بی نشان و نه قربانیهای نشانداری را (که به بیت الله هدیه می گردند. بدینگونه که متعرض چنین حیواناتی یا صاحبان آنها بشوید) و نه کسانی را که آهنگ آمدن به خانه خدا را دارند و به دنبال لطف و خشنودی خداوند (بدین معنی که آنان را از آمدن بدانجا باز دارید و یا این که با ایشان بجنگید). هر وقت که از احرام بدر آمدید و از سرزمین حرم خارج شدید، شکار کنید (و شکار کردن برای شما بلامانع خواهد بود). دشمنی قومی که شما را از آمدن به مسجدالحرام باز داشتند، شما را بر آن ندارد که تعدی و تجاوز کنید. در راه نیکی و پرهیزکاری همدیگر

همه جانبه. عرض کردند: گوش به فرمان و فرمانبردار خواهیم بود در خوشی و ناخوشی خود، و تو را بر خوشتن ترجیح خواهیم داد، و با کار بدستان و کارگذاران مربوطه جدال و ستیز نخواهیم کرد.

بعد از آن هم، پیمانهای ویژه ای از سوی برخی از ایشان انجام پذیرفت که ناشی از همان پیمان همگانی بود. در بیعت عقبه دوم که به دنبال آن هجرت پیغمبر ﷺ از مکه به مدینه روی داد، پیمانی با سران انصار بسته شد. در حدیبیه، پیمان «بیعه الرضوان» در زیر درخت انجام گرفت.

همه پیمانها و عقد قراردادهای بر عقد ایمان به یزدان، و بندگی و عبودیت خداوند متان استوار و پابرجا می گردد، چه پیمانی که به اوامر یا نواهی شریعت یزدان مربوط باشد، و چه پیمانی که مربوط باشد به انواع معاملات با مردمان و رفتار با زندگان و همه اشیاء این جهان، برابر قوانین و مقرراتی که یزدان تعیین و تبیین فرموده است. همه پیمانها، همان عقود هستند که خداوند مؤمنان را فریاد می دارد و ایشان را با وصف ایمان می خواند که بدانها وفاء کنید. زیرا صفت ایمان، مؤمنان را به وفای به عهد و امسی دارد، و ایشان را برمی انگیزد بر سر پیمان بمانند. به همین خاطر است که این چنین ندائی متوجه ایشان می شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾.

ای مؤمنان! به پیمانها و قراردادهای وفا کنید (اعم از عقدها و عهدهای مشروع انسان با انسان، یا انسان با یزدان).

سپس برخی از این عقدها و پیمانها را توضیح و تشریح می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ... أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ - إِلَّا مَا يُنْتَلَى عَلَيْكُمْ - غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ. إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شُعَائِرَ اللَّهِ، وَلَا أَلْشَّهْرَ الْحَرَامِ، وَلَا الْهَدْيَ، وَلَا الْفُلَاةَ، وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَنْتَعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا. وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا، وَ

غیر خدا دریافت ندارند و نپذیرند. به همین علت هم است با چنین ندائی در سرآغاز این بیان، مخاطب قرار می‌گیرند و فریاد زده می‌شوند. پس از آن است که خدا به بیان حلال و حرام می‌پردازد:

﴿أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ - إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ﴾.

(بعد از ذبح، خوردن گوشت) چهارپایان برای شما حلال است، مگر آنهایی که (در این سوره مستثنی می‌گردد) و بر شما خوانده می‌شود.

به مقتضی این حلال کردن یزدان، و به مقتضی این اجازه خدای مهربان و شرع او - نه از سرچشمه دیگری، و نه طلب یاری از اصل دیگری - برای شما حلال شده است که از همه حیواناتی بخورید که تحت مدلول و مفهوم «چهارپایان» قرار می‌گیرند، اعم از حیواناتی که ذبح می‌شوند و نخجیرانی که شکار می‌گردند - مگر حیواناتی که تحریم آنها بر شما خوانده می‌شود - و چنین حیوانات حرام گوشتی نام برده می‌شود. حیواناتی که در زمانی حرام می‌گردند و یا در مکانی، و یا این که همیشه حرام خواهند بود، در هر زمانی و در هر مکانی ... چهارپایان شامل شتر و گاو و بز و گوسفند می‌گردد، و حیوانات وحشی اینها نیز همچون گاوها و گاو میش‌های وحشی، و گورخرها و آهوها، بدانها افزوده می‌شود. سپس روند قرآنی، از این حکم عام، برخی را استثناء می‌کند. نخستین چیزی که جدا و مستثنی می‌شود، نخجیری است که شکارچی در حال احرام به شکار آن پرداخته است:

﴿غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ﴾.

هنگامی که در حالت احرام هستید (یا این که در سرزمین حرم بسر می‌برید) شکار (بزی) را حلال ندانید.

در اینجا تحریم پیش از هر چیز متوجه خود نخجیرگری و شکار کردن است. چه احرام بستن برای حج تمتع و یا حج عمره، ترک اسباب زندگی عادی و شیوه‌های مألوف آن، و روکردن به خدا در بیت‌الله الحرام است، یبیتی که یزدان آن را محل امن و امان کرده است، لذا

را یاری و پشتیبانی نمائید، و همدیگر را در راه تجاوز و استثمار یاری و پشتیبانی نکنید. از خدا بترسید. بیگمان خداوند دارای مجازات شدیدی است. (ای مؤمنان!) بر شما حرام است (خوردن گوشت) مردار، خون (جاری)، گوشت خوک، حیواناتی که به هنگام ذبح نام غیرخدا بر آنها برده شود و به نام دیگران سر بریده شوند، حیواناتی که خفه شده‌اند، حیواناتی که با شکنجه و کتک کشته شده‌اند، آنهایی که از بلندی پرت شده و مرده‌اند، آنهایی که بر اثر شاخ زدن حیوانات دیگر مرده‌اند، حیواناتی که درندگان از بدن آنها چیزی خورده و بدان سبب مرده‌اند، مگر این که (قبل از مرگ بدانها رسیده و) آنها را سر بریده باشید، حیواناتی که برای نزدیکی به بتان قربانی شده‌اند، و بر شما حرام است که با چوبه‌های تیر به پیشگوئی پردازید و از غیب سخن گوئید، همه اینها برای شما گناه بزرگ و خروج از فرمان یزدان است. از امروز کافران از (نابود کردن) دین شما مأیوس گشته‌اند (و می‌دانند این دین ماندگار و جاودانه است)، پس از آنان بترسید و از من بترسید. امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گام‌هایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خدایسند برای شما برگزیدم. اما کسی که در حال گرسنگی ناچار شود (از محرمات سابق چیزی بخورد تا هلاک نشود) و متمایل به گناه نباشد (و عمداً نخواهد چنین کند، مانعی ندارد) چرا که خداوند بخشنده مهربان است (و از مضطر صرف نظر می‌کند و برای او مقدار نیاز را مباح می‌نماید).

این حرام کردن و حلال ساختن حیواناتی که کشته می‌شوند، و انواع آنها، در شرائط مکانی و زمانی ویژه، همه اینها از زمره «عقود» بشمارند. عقدی که پیش از هر چیز بر عقد ایمان استوار و پایدارند. پس کسانی که ایمان آورده‌اند، عقد ایمان ایشان مقتضی این است که دستور حرام کردن و حلال ساختن را تنها از یزدان دریافت دارند و پس، و در این مسائل چیزی از

## فَأَصْطَادُوا...

ای مؤمنان! (حرمت شکنی) شعائر (دین) خدا را برای خود حلال ندانید (بدین صورت که هرگونه که بخواهید بدان دست ببرید و در آن تصرف کنید) و نه ماه حرام را (بدین معنی که در آن بجنگید)، و نه قربانیهای بی نشان و نه قربانیهای نشاندار را (که به بیت الله هدیه می گردد. بدین گونه که متعرض چنین حیواناتی یا صاحبان آنها بشوید) و نه کسانی را که آهنگ آمدن به خانه خدا را دارند و به دنبال لطف و خشنودی خدایند (بدین معنی که آنان را از آمدن بدانجا بازدارید و یا اینکه با ایشان بجنگید). هر وقت که از احرام بدر آمدید و از سرزمین حرام خارج شدید، شکار کنید (و شکار کردن برای شما بلامانع خواهد بود).

چیزی که پیش از هر چیز دیگری از معانی ﴿شَعَائِرُ اللَّهِ﴾ به ذهن وارد می گردد و بدان متبادر می شود، شعائر و مناسک حج و عمره است، و چیزی است که چنین واژه ای بیانگر آن است از محرمات بر کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است و به مراسم پرداخته است تا آنگاه که با ذبح قربانی که با خود به بیت الله آورده است حج او پایان می گیرد. چه کسی که احرام بسته است نباید در زمان احرام خود، محرمات لازم را حلال و آزاد گرداند. زیرا حلال و آزاد کردن محرمات در این برهه از زمان، سبک داشتن و ساده انگاشتن حرمت خداوندگاری است که این شعائر و مراسم را تعیین کرده است. روند قرآنی چنین شعائر و مراسمی را به خدا نسبت داده است تا بزرگی و سترگی آنها را برساند، و از حلال کردن آنها مردمان را برحذر دارد.

ماه حرام به معنی ماههای حرام است که عبارتند از: رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم. یزدان جهان جنگیدن در آنها را تحریم فرموده است. عربها نیز پیش از ظهور اسلام آنها را حرام بشمار می آوردند و در آنها نمی جنگیدند. ولی آنها را مورد بازیچه قرار می دادند و به شوخی می گرفتند! آنگونه که دلشان می خواست با آنها رفتار می کردند. مثلاً برابر فتوای

واجب است که در کنار آن از تعدی به زنده ای از زندگان و جانداری از جانداران دست کشید. این هم یک برهه روحی است که برای نفس بشری ضروری و لازم است. نفس انسان در این برهه از زمان، احساس می کند میان همه زندگان خویشی و پیوندی در عطاء کننده زندگی است.

در این برهه او باید از هر نوع تعدی و تجاوزی امان دهد و خود نیز در امان باشد، و از ضروریات معاش و روزگذار تا اندازه ای سبک شود، ضروریاتی که شکار پرندگان و حیوانات و خوردن گوشتشان به خاطر آنها حلال شده است. تا بدین وسیله در این برهه بالاتر از عادات و اسالیب زندگی شود و رود، و بدان افق والای رخشان چشم بدوزد و به سوی آن بال و پری بزند و بدود.

پیش از آن که روند قرآنی پیشتر برود، و به ذکر سائر مستثنی ها بپردازد، و آنها را از حکم حلال بودن عمومی جدا سازد، این عقد را به عقد بزرگ پیوند می دهد، و سرچشمه این چنین پیمانی را به یاد مؤمنان می اندازد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾.

خداوند هر چه بخواهد (و مصلحت بداند، انجام می دهد و) بدان فرمان می راند.

خواست یزدان آزاد است. اراده او روان است. فرمان می دهد و انجام می دهد هرگونه که بخواهد. هیچ کس نیست که با او بخواهد و اراده نماید. هیچ فردی نیست که جز او فرمان براند. هیچ چیزی و کسی نیست که جلوگیری کند از آنچه او بدان فرمان دهد. فرمان او در حلال کردن و حرام ساختن چیزی که بخواهد، بر همین منوال است.

پس از این، دوباره مؤمنان را فریاد می دارد که چیزهایی را که خدا حرام کرده است، حلال نکنند و ندانند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ. وَلَا أَلْشَّهَرِ الْحَرَامِ. وَلَا الْهُدَى. وَلَا الْقَلَائِدَ. وَلَا آمِنَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَنْتَعُونَ فُضْلاً مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَاناً. وَإِذَا حَلَلْتُمْ



مراسم حج و یا عمره خود را پایان می بخشد. این حیوان می تواند شتری یا گاو و یا گوسفندی باشد. معنی حلال نکردن و ندانستن آن این است که چنین حیوانی را برای هدفی و مقصودی سر نبرد، جز برای هدفی و مقصودی که حیوان را بدان خاطر آورده است و به قربانگاه رسانده است. همچنین حیوان را جز روز قربانی در حج و پایان مراسم عمره در عمره سر نبرد، و از گوشت و پوست و مو و پشم آن به هیچوجه استفاده نکند، بلکه آنها را کلاً به فقراء بدهد.

قلاند، به حیواناتی گفته می شود که صاحبانشان بر گردن آنها قلاده، یعنی گردن بند قرار می دهند که نشانه نذر آنها برای خدا است. آنها را آزاد می گذارند بچرند تا وقتی که در زمان و مکان نذر سر بریده شوند. در میان آنها حیواناتی با نشان قربانی نشاندار می شوند و تا موعد ذبح آزاد و رها می گردند. چنین حیواناتی قلاده دار و نشاننداری درست نیست پس از نشانه گذاری حلال به حساب آیند. این است ذبح نمی گردند مگر برای هدفی که بدان اختصاص داده شده اند ... همچنین گفته اند: کسانی که از قصاص یا دشمن و چیزهای دیگری امان می خواستند، قلاده و گردن بند بر خود آویزان می کردند. بدین منظور از درختان حرم قلاده را ترتیب می دادند و گردن بندوار بر خود می آویختند و در زمین به سیر و سفر می پرداختند، و کسی متعرض ایشان نمی گردید و دست تعدی به سویشان دراز نمی کرد. طرفداران این قول می گویند: این امر بعدها با این فرموده های خدا منسوخ گردیده است:

﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ غَاَمِهِمْ هَذَا﴾.

بیگمان مشرکان (به سبب کفر و شرکشان، از لحاظ عقیده) پلیدند، لذا نباید پس از امسال (که نهم هجری است) به مسجدالحرام وارد شوند. (توبه / ۲۸)

برخی از کاهنان، یا موافقت با فرمان بعضی از رؤسای قبائل نیرومند، این ماهها را از سالی به سال دیگری حواله می کردند. هنگامی که اسلام ظهور کرد، یزدان سبحان حرمت آنها را دوباره مقرر داشت، و چنین حرمتی را ناشی از فرمان ایزد متان اعلام کرد، فرمانی که روزی آن را صادر کرده بود که آسمانها و زمین را آفریده بود، همانگونه که در سوره توبه آمده است:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ. ذَلِكَ أَدْنَىٰ لِقِيمٍ ...﴾.

شماره ماهها (ی سال قمری) در حکم و تقدیر خدا (ی) متعال، و مضبوط در لوح محفوظ، یا موجود) در کتاب آفرینش - از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده است - دوازده ماه است که چهار ماه حرام است (و آنها عبارتند از: ذی القعدة، ذی الحجه، محرم، و رجب. جنگ در این ماهها حرام است، و) این (تحریم نبرد) آئین راستین و تغییرناپذیر (خدا) است. (توبه / ۳۶)

در این آیه مقرر فرموده است که چنین ماههایی را از زمانی به زمان دیگری حواله دادن، مایه افزایش کفر می گردد. باید کار صلح و صفا، در آنها برابر فرمان یزدان انجام پذیرد. مگر این که در این ماهها بر مسلمانان تاخت آورده شود که در این صورت می توانند پاسخ تعدی و تجاوز را بدهند و نگذارند که متجاوزین خویشان را در پناه ماههای حرام پنهان دارند، در حالی که خودشان حرمت آنها را نگاه نمی دارند. همچنین نگذارند که متجاوزین برای دستیابی به مسلمانان، خویشان را در پشت سپر چنین ماههایی قرار دهند و به مسلمانان هر بلائی را که می خواهند برسانند و آنگاه خود سالم برگردند. خداوند حکم جنگیدن در ماههای حرام را تعیین فرموده است، بدانگونه که در سوره بقره آمده است<sup>(۱)</sup>.

هدی، حیوانی است که کسی که به حج یا عمره آمده است، برای قربانی کردن با خود می آورد، و آن را در آخرین روزهای حج یا عمره سر می برد، و با قربانی آن

﴿ فَخَذُّوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ ﴾.

آنان را بگیرید و (اسیر کنید و در صورت لزوم) ایشان را هر کجا یافتید بکشید.

اما گفته نخستین ظاهرتر و روشن تر است، و قلائد حیوانهائی هستند که دارای قلاده و نشانه و نذر یزدان شده اند. ذکر قلائد پس از هدی قلاده دار و نشاندار، جهت ذبح در حج یا عمره، به سبب مناسبتی است که میان اینها و آنها موجود است.

همچنین خداوند حرام کرده است که با کسانی بجهنگند یا از ایشان جلوگیری کنند که آهنگ آمدن به خانه خدا را دارند و لطف و خشنودی یزدان را می جویند. مراد کسانی است که آهنگ آمدن به خانه خدا را دارند برای بازرگانی حلال و بدست آوردن رضایت یزدان، چه آنان برای حج آمده باشند و یا برای غیر حج ... یزدان به خاطر احترام خانه خود بدیشان امان داده است. خداوند شکار کردن در غیر حرم را پس از اتمام احرام آزاد فرموده است، شکار کردن در غیر حرم نه در حرم، زیرا شکار کردن در حرم هرگز آزاد نیست:

﴿ وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا ﴾.

هر وقت که از احرام بدر آمدید و از سرزمین حرم خارج شدید، شکار کنید (و شکار کردن برای شما بلامانع خواهد بود).

خانه خدا منطقه امن و امان است. خدا است که این امن و امان را در پناه خانه خود پدیدار و برقرار می سازد، همانگونه که امن و امان را در ماههای حرام پدیدار و برقرار می دارد ... خانه خدا، منطقه ای است که در آنجا انسان و حیوان و پرنده و درخت در امن و امان است و نباید آزاری بدانها برسد و تعدی و دست درازی آنها را به هراس اندازد. به خاطر پذیرش دعای ابراهیم - نیای این ملت بزرگوار - صلح و صفای مطلق در فضای این خانه در پرواز است. این صلح و صفا چهار ماه کامل در سال، در پرتو اسلام، بر بالای همه کوه زمین بال و پر می زند. صلح و صفائی است که دل انسانها شیرینی و آرامش و امنیت آن را می چشد. پس

با بودن شروط لازمه این صلح و صفا، انسان باید بر آن حرص و آز ورزد، و عهد و پیمان یزدان را رعایت نماید، و تلاش کند که همیشه و در همه جا صلح و صفا بر جای بماند و عهد و پیمان در طول زندگی برقرار و محفوظ گردد.

در فضای ذکر محرمات و در منطقه امن و امان، یزدان سبحان، کسانی را فریاد می دارد که بدو ایمان دارند و با او پیمان بسته اند. آنان را فریاد می دارد که عهد و پیمان را رعایت کنند، و خویشان را بلند و والا کنند تا به سطح نقشی برسند که بدیشان واگذار شده است، نقش قیمومت بر انسانها، بدون متأثر شدن از تعصبات و احساسات شخصی، و عواطف ذاتی، و شرائط عارضی و گذرا در زندگی. یزدان متان ایشان را فرا می خواند که تجاوز و تعدی نکنند حتی بر کسانی که در حدیثه و پیش از آن، آنان را از مسجدالحرام باز داشته اند، و بدین وسیله در درونهایشان کینه توزیها و دشمنانگیها بر آورده اند، و در دلهایشان کینه توزیها و دشمنانگیها بر جای نهاده اند. چرا که همه اینها کاری بشمار است، و وظیفه ملت مسلمان کار دیگری است. کاری است همسنگ و مناسب با نقش بزرگی که بر عهده دارد:

﴿ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا. وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى. وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ. وَاتَّقُوا اللَّهَ. إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾.

در راه نیکی و نیکوکاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید. از خدا بترسید. بیگمان خداوند دارای مجازات شدیدی است.

این امر، اوج خویشتنداری و بزرگواری و گذشت است. اما باید ملت موظف مسلمان، خویشان را بدان اوج برساند، ملت موظف مسلمانی که از سوی خداوندگارش بدو فرمان داده شده است که سرپرستی انسانها را به عهده داشته باشد و آنان را بدان افق والا و بالای روشن و درخشان برساند.

برنامه معمولی و قانون مشهور عربی، این بود: «برادرت را یاری بده، چه ستمکار باشد و چه ستمدیده». آنچه بود جانبداری جاهلانه، فریاد نژاد پرستانه، پشتیبانی در گناهکاری، و همیاری در تجاوز و تعدی بود. تعاون و پشتیبانی بر گناه و دست درازی، برایشان آسانتر و برتر از تعاون و پشتیبانی بر نیکوکاری و پرهیزگاری بود. پیمان بستن برای پیروزی در باطل، مقدم بر پیمان بستن برای پیروزی در حق بود. این هم بسی طبیعی است در محیطی که با یزدان جهان پیوند ندارد، و از برنامه ایزد متان و از میزان و معیار خداوند سبحان، مراسم عبادی و مقررات زندگی، و اخلاق خود را دریافت نمی دارد ... همه اینها را قانون جاهلی پیشین به تصویر می کشد: «برادرت را یاری بده، چه ستمکار باشد و چه ستمدیده». این همان قانونی است که شاعر دوره جاهلی به شکل دیگری از آن تعبیر می کند، بدانگاه که می گوید:

وَهَلْ أَنَا إِلَّا مِنْ غَزِيَّةٍ إِنْ غَوَتْ

غَوَيْتُ، وَإِنْ تَرَشُدْ غَزِيَّةٌ أَرَشُدْ!

آیا من جز عضوی از قبیله غزیه هستم؟ اگر قبیله غزیه گمراه شود، گمراه می شوم، و اگر راهیاب گردد، راهیاب می گردم! (یزید پسر صمه جشمی)

وقتی که اسلام ظهور کرد و برنامه الهی دست اندرکار تربیت شد، خطاب به مؤمنان گفت:

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدَّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا. وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ، وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ. وَاتَّقُوا اللَّهَ. إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

در راه نیکوکاری و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمایید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید. از خدا بترسید، بیگمان خداوند دارای مجازات شدیدی است.

اسلام آمده است تا دلها را به خدا پیوند دهد، و معیار ارزشها و اخلاق را با ترازوی یزدان برکشد و بسنجد و ارتباط عطاء فرماید. اسلام آمده است تا عربها و همه

اینگونه سختیها و دشواریها، پیآمد سرپرستی و رهبری و گواه بودن بر مردمان است. پیامدی که در گرداب و امواج آن، مؤمنان باید دردها و رنجهای را فراموش کنند و پشت گوش اندازند که گریبانگیر شخص خودشان می گردد، تا بتوانند نمونه ای از رفتار و کرداری را به انسانها ارمغان دهند که اسلام آن را حاصل و پدیدار می کند، و آن والائی و عظمتی را به انسانها ارمغان دارند که اسلام آن را فراهم می کند و می سازد. اگر چنین کنند گواهی خوبی برای اسلام اداء می کنند، گواهی ای که مردمان را به سوی اسلام جذب می کند و اسلام را در نظرشان عزیز و گرامی می دارد.

وظیفه سنگینی است، ولی بدین شکل و در این راستا، جان آدمی را نمی آزارد، و بیش از توان بر آدمی تحمیل نمی کند و از او کار نمی کشد. اسلام می داند که انسان حق دارد خشمگین گردد، و حق دارد از چیزی بدش بیاید و با آن دشمنی نماید. ولی حق ندارد در کولاک خشم و طوفان دشمنانگی تعدی و تجاوز کند و از حد و مرز دادگری پای فراتر نهد. اسلام همچنین همیاری و همکاری ملت مسلمان را در خوبی و پرهیزگاری می پسندد و مقبول می شمارد، نه در گناهکاری و بزهکاری و تعدی و دست درازی. اسلام مسلمانان را از شکنجه و عقاب یزدان می ترساند، و بدیشان دستور می دهد که پرهیزگاری کنند، تا با داشتن چنین احساساتی بر سرکوب کردن خشم و مهار نمودن آن توانا شوند، و نیروی اوج گیری و بزرگواری را فراهم سازند، آن هم محض پرهیز از خشم و عذاب یزدان جهان، و جستن و بدست آوردن رضایت و خشنودی خداوند سبحان.

تربیت اسلامی، با برنامه ربّانی توانست نفس عربها را این احساسات نیرومند گرداند، و ایشان را بدین شیوه بزرگوارانه عادت دهد. البته پیش از اسلام، نفس عربها از چنین احساسات و از چنین شیوه بزرگوارانه، فرسنگها فاصله داشت، و از این سطح و از این راه بسی دور بود.

انسانها را از جانبداری جاهلانه، و فریاد نژاد پرستانه، و فشار احساسات و انفعالات شخصی و فامیلی و عشیره گری، در جولانگاه رفتار با دوستان و دشمنان، بیرون بیاورد و آزاد و رها سازد.

«انسان» در جزیره العرب توکد دوباره پیدا کرد و نوزائی یافت. انسانی متوکد گردید که متخلف به اخلاق یزدانی بود. این نوزائی، توکد دوباره عربها بود، همانگونه که توکد دوباره انسان در سراسر کره زمین بود. در جزیره العرب، قبل از اسلام جز جاهلیت متعصب کور وجود نداشت که می گفت: «برادرت را یاری بده، چه ستمکار باشد و چه ستمدیده». همچنین در سراسر زمین جز این جاهلیت متعصب کور نبود!

فاصله فراوان و فراخی که میان ژرفای جاهلیت، و افق ولای اسلام بود، بسان فاصله میان گفتار منقول جاهلی: (أَنْصُرُ أَهْلَكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا) با سخن یزدان بزرگوار بود: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا. وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْرِ وَالتَّقْوَىٰ، وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾<sup>(۱)</sup> این کجا و آن کجا؟! ❶

سپس روند قرآنی به تفصیل چیزهائی می پردازد که در آیه آغازین این سوره، راجع به حیوانات حلال گوشت، بدان اشارت رفته بود:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ، وَالدَّمُ، وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ، وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ، وَالْمُنْخَنِقَةُ، وَالْمُوقُوذَةُ، وَالْمُتَرَدِّيَةُ، وَالنَّطِيحَةُ، وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ - إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ - وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ، وَأَنْ تَشْتَقِسُوا بِأَلْسِنَتِكُمْ، ذُلُكُمُ فِسْقٌ. الْيَوْمَ يَكْفُرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَآخِشُونَ. الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. مَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ - غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ - فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

(ای مؤمنان!) بر شما حرام است (خوردن گوشت) مردار، خون (جاری)، گوشت خوک، حیواناتی که به

هنگام ذبح نام غیر خدا بر آنها برده شود و به نام دیگران سر بریده شود، حیواناتی که خفه شده اند، حیواناتی که با شکنجه و کتک کشته شده اند، آنهایی که از بلندی پرت شده و مرده اند، آنهایی که بر اثر شاخ زدن حیوانات دیگر مرده اند، حیواناتی که درندگان از بدن آنها چیزی خورده و بدان سبب مرده اند. مگر این که (قبل از مرگ بدانها رسیده و) آنها را سر بریده باشید، حیواناتی که برای نزدیکی به بتان قربانی شده اند، و بر شما حرام است که با چوبه های تیر به پیشگوئی پردازید و از غیب سخن گوئید، همه اینها برای شما گناه بزرگ و خروج از فرمان یزدان است. از امروز کافران از (نابود کردن) دین شما مأیوس گشته اند (و می دانند این دین ماندگار و جاودانه است)، پس از آنان نترسید و از من بترسید. امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خدایسند برای شما برگزیدم. اما کسی که در حال گرسنگی ناچار شود (از محرمات سابق چیزی بخورد تا هلاک نشود) و متمایل به گناه نباشد (و عمداً نخواهد چنین کند، مانعی ندارد) چرا که خداوند بخشنده مهربان است (و از مضطر صرف نظر می کند و برای او مقدار نیاز را مباح می نماید).

بیان حکم مردار و خون و گوشت خوک قبلاً گذشت، و به هنگام توضیح آیه ۱۷۳ سوره بقره، از فلسفه قانون الهی در این زمینه، سخن رفت. دانش بشری چه به فلسفه این تحریم رسیده باشد و چه نرسیده باشد، دانش الهی بیان فرموده است که این خوردنی ها پاک و پاکیزه نیست. همین حکم به تنهایی بسنده است. چرا که خدا جز چیزهای کثیف و ناپاک را، و یا چیزهائی را که برای زندگی انسانها از لحاظی زیانمند باشد، حرام

۱- ترجمه ضرب المثل جاهلی، و آیه قرآنی را در صفحات پیشین بخوانید. (مترجم)

ذبح کرده باشید. بدان خاطر ذکر شده است که این شبهه را از میان بردارد که نکند حکم جداگانه‌ای چنین حیواناتی داشته باشند.

درباره نحوه ذبح چنین حیواناتی، اقوال فقهی مختلفی موجود است. راجع به خود حیوان ذبح شده نیز احکام گوناگونی در میان است. برخی از اقوال، حیوانی را ذبیحه و حلال بشمار نمی‌آورد که بگونه‌ای زخمی و یا کتک خورده و یا کوفته و کوبیده شده باشد که چنین زخم و کتک و کوفتگی، حیوان مصیبت زده را سریعاً بکشد یا قطعاً موجب مرگ و کشته شدن آن گردد. چنین حیوانی اگر هم ذبح شود، جزو ذبیحه حلال گوشت بشمار نمی‌آید. در مقابل چنین اقوالی، اقوال دیگری است که بیانگر این واقعیت است که اگر به چنین حیوان مصیبت زده‌ای برسند و هنوز روح در بدن داشته باشد و ذبح گردد، ذبیحه حلال گوشت بشمار است، نوع مصیبت و کیفیت و کمیت آن هر چه و هرگونه باشد، مهم نیست ... تفصیل چنین احکامی را باید در کتابهای ویژه فقهی جست و خواند.

و اما حیواناتی که روی نُصَب سر بریده می‌شدند - نُصَب بتنهائی بودند که در کعبه قرار داشتند و مشرکان در کنار آنها حیواناتی را ذبح می‌کردند و خون آنها را در جاهلیت بر روی بتها می‌پاشیدند - و همسان چنین حیواناتی بشمارند همه حیواناتی که در هر جا و هر زمانی که باشد و در کنار بتها و بت‌گونه‌ها سر بریده شوند، چنین ذبیحه‌هایی حرام است، حتی اگر هم به نام خدا سر بریده شوند، زیرا در آن، معنی شرک و انباز برای خدا است.

هم اینک چیزی که مانده است و باید از آن سخن گفت، ازلام است. ازلام تیرهایی بودند که در اقدام به کاری و یا ترک کاری، از آنها نظرخواهی (بخت آزمائی) می‌کردند. این تیرها سه تا برابر روایتی، و هفت تا بتابه روایت دیگری بودند. همچنین در قمار مشهور عربها، بکار گرفته می‌شدند، و گوشت شتری را با آن تقسیم می‌کردند که برای قمار تهیه می‌دیدند. هر یک از قمار

نمی‌فرماید. انسانها چه بدین ناپاکی و زیانمندی پی برده باشند و یا پی نبرده باشند ... اصلاً آیا انسانها همه چیزهایی را که مضر و یا مفید هستند، شناخته‌اند؟! و اما حیواناتی که به هنگام ذبح آنها نام غیر خدا بر آنها برده شده است و به نام دیگران سر بریده شده‌اند، گوشتشان حرام است، چون پیش از هر چیز با ایمان ناسازگار و ناجور است. چه ایمان، یزدان را یگانه می‌داند، و او را در الوهیت یگانه می‌خواند، و بر این یگانگی، مقتضیات یگانگی را مترتب می‌گرداند. نخستین چیز از این مقتضیات این است: با کمال نیت و پندار و با تمام عمل و کردار، توجه تنها و تنها به آفریدگار یکتا باشد و بس. در هر عملی و در هر حرکتی، تنها نام یزدان را بر زبان راند و تنها او را فریاد داشت و به کمک خواند. هر حرکتی و هر عملی تنها به نام یزدان جهان آغاز گردد ... لذا هر چه به نام غیر خدا آغاز گردد و هر چه نام غیر خدا بر آن فریاد داشته شود، و هر چه نامی غیر نام خدا بر آن برده شود، همچنین هر چه نه نام خدا و نه نام دیگران بر آن برده شود، حرام خواهد بود. زیرا چنین کاری از پایه ویران است، چون مخالف ایمان است. اصلاً همچون کاری از ایمان بر نمی‌جوشد و بر نمی‌آید. بدین لحاظ ناپاک است و به ناپاکهای محسوسی همسان مردار، و خون، و گوشت و خوک، ملحق می‌شود و می‌پیوندد.

و اما حیوانی که خفه شده است، و حیوانی که با کتک می‌میرد، چه با چوگان و چماق و چه با تخته و چوب و چه با سنگ و غیره مرگ آن در رسد، و حیوانی که پرت شده باشد، چه از کوهی و چه از سطح بامی و چه از بالا به چاهی و غیره در افتاده باشد، و حیوانی که توسط حیوانات دیگر شاخ زده شده باشد و بمیرد، و حیوانی که دزدگان آن را شکار کرده و از آن خورده باشند ... همه اینها مردار بشمار است، هنگامی که زنده بدان نرسند و هنوز روح در بدن باشد آن را ذبح نکنند. اما اگر روح در بدن چنین حیواناتی باشد و ذبح گردد، حلال است. قید ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْنُمْ﴾. مگر حیوانی که آن را

عقابی ندارد:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

چه خداوند بخشنایده مهربان است.

دربارهٔ خوراکیهای حرام، سخن را به پایان می‌بریم، تا بتوانیم بگونهٔ ویژه‌ای اندکی در برابر چیزهائی بایستیم که در لابلای آیهٔ تحریم جای گرفته‌اند. از جمله این فرمودهٔ خداوند بزرگوار را ورنه انداز کنیم:

﴿الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ. الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.

از امروز کافران از (نابود کردن) دین شما مأیوس گشته‌اند (و می‌دانند این دین ماندگار و جاودانه است)، پس از آنان نترسید و از من بترسید. امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گام‌هایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.

این بخش آخرین و واپسین چیزی است که از قرآن نازل شده است تا تکمیل رسالت و اتمام نعمت را اعلان دارد. این است که عمر رضی الله عنه با بینش تیز و با دل به خدا رسیده، احساس می‌کند که روزگارِ عُمرِ کوتاه و چند روزهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله بر این کرهٔ خاکی بسر رسیده است. او که ادای امانت کرده است، و تبلیغ رسالت فرموده است، و جز ملاقات یزدان چیزی باقی نمانده است ... این است که عمر رضی الله عنه گریه سر می‌دهد، چون دل او احساس می‌کند که روز فراق نزدیک شده است. این واژه‌های هراس‌انگیز در ضمن آیه‌ای طنین‌انداز می‌گردند که موضوع آنها تحریم و تحلیل برخی از حیوانات است، و در روند سوره‌ای قرار می‌گیرند که مشتمل بر مطالب و مقاصدی است که از آنها سخن به میان آوردیم ... معنی این چه چیز است؟ یکی از معانی آن این است که: شریعت اسلام مجموعه‌ای است تجزیه‌ناپذیر. مجموعهٔ کاملی است. همه چیز در آن به هم ربط و پیوند دارد، اعم از چیزهائی که اختصاص به

بازان تیری داشت. آنها را به چرخش و گردش و بالا و پائین می‌انداختند. هنگامی که از داخل کیسه یا ظرف ویژه، تیر یکی از آنان بیرون می‌آمد، به اندازهٔ سهم آن تیر از گوشت شتر را می‌برد.

یزدان سیحان تقسیم گوشت شتر را با چنین تیرهائی تحریم فرمود، چه نوعی از قمار حرام، بشمار است، و گوشتهائی را تحریم نمود که با این نوع قمار تقسیم می‌شد و بدین شیوه رد و بدل می‌گردید.

﴿فَمَنْ أَضْطَرُّ فِي مَخْصَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

کسی که در حال گرسنگی ناچار شود (از محرمات سابق چیزی بخورد تا هلاک نشود) و متمایل به گناه نباشد (و عمداً نخواهد چنین کند، مانعی ندارد) چرا که خداوند بخشندهٔ مهربان است (و از مضطر صرف نظر می‌کند و برای او مقدار نیاز را مباح می‌نماید).

کسی که بر اثر مخصصه، یعنی گرسنگی، در مانده گردد و از تلف شدن خود بترسد، چنین کسی می‌تواند از این حیوانهای حرام تغذیه کند، اگر قصد گناه نداشته باشد و نخواهد مرتکب حرام شود. آراء فقهاء دربارهٔ اندازهٔ خوردن از این چیزهای حرام، متفاوت است: آیا تنها باید به اندازهٔ حفظ حیات و رهائی از مرگ بخورد؟ یا بدان اندازه که او را بسنده باشد و سیر گردد؟ یا این که می‌تواند برای دفعات دیگری نیز اندوخته کند و با خود بردارد، اگر از نبودن خوراک هراس داشته باشد؟ ... ما خویشتن را بدین شروح و تفصیل وارد نمی‌سازیم. این ما را بس که بدانیم در این آئین آسانی و سبک گرفتن است، و در ضرورتها و نیازمندیها، احکام ویژهٔ ضرورتها و نیازمندیها را عطاء و مبذول می‌دارد و سختگیری نمی‌کند و به تنگنا نمی‌اندازد. به همراه آن کار و بار را بطور کلی به نیت نهان، و پرهیزگاری و اگذار به یزدان، حواله می‌دهد. پس کسی که به خوردن چنین چیزهای حرامی دست یازد و درمانده باشد، و نیت او تغذیه از چیزهای حرام نبوده و قصد انجام یزه و گناه را نداشته باشد، در این صورت هیچگونه گناهی و

است و نمی‌ماند، و دست تحریف و تبدیل نیز به گرد آن نرسیده است و نمی‌رسد، هر چند که دشمنان این آئین به کرات و به مراتب خواسته‌اند آن را تحریف و تبدیل کنند، و با حرص و آز درباره آن به نیرنگ پرداخته‌اند و به دوز و کلک نشسته‌اند، و هر چند که مسلمانان در برخی از عصور، سخت گرفتار نادانی بوده‌اند و به ژرفای چاه جهالت افتاده‌اند ... اما یزدان مهربان هرگز زمین را از وجود گروهی خالی و محروم نمی‌فرماید که با این آئین آشنا باشند و دین خدا را بشناسند و در راه دفاع و نگاهداری آن مبارزه کنند و برزند، و این آئین مجسم در آنان شود و با وجود ایشان کاملاً مفهوم و محفوظ گردد و سالم در دست ایشان بماند تا آنگاه که آن را به گروه بعدی تسلیم و تحویل دهند ... خداوند راست فرموده است که کافران از نابود کردن این آئین مأیوس و ناامید گشته‌اند!

﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ﴾.

پس از آنان نترسید و از من بترسید.

کافران هرگز نمی‌توانند به خود این آئین زیان و لطمه‌ای برسانند، و هرگز هم نمی‌توانند بر مسلمانان چیره شوند و زبانی بدیشان برسانند، مگر زمانی که مسلمانان از این آئین منحرف شوند، و مجسمه گویا و زنده‌ای از آن نباشند، و به وظائف و مقتضیات آن عمل نکنند، و نصوص و اهداف چنین آئینی را در زندگی خود پیاده ننمایند.

این رهنمود الهی برای مسلمانان مدینه، تنها محدود بدان نسل نیست. بلکه خطابی است همگانی به همه کسانی که مؤمن باشند در هر مکانی و زمانی که زیست کنند. می‌گوئیم: خطاب به همه کسانی است که مؤمن باشند. کسانی که راضی به همه چیز این دین هستند، همه چیزی که خدا بدان راضی است. مسلمانانی که رضایت کامل شاملی از همه چیز این آئین دارند، و همه چیز این آئین را برنامه سراسر زندگی می‌سازند. تنها این چنین کسانی مؤمن هستند:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ. وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي.

جهان‌بینی و ایدئولوژی دارد، و چیزهایی که مربوط به مراسم دینی و شعائر عبادی است، و چیزهایی که با حلال و حرام پیوند پیدا می‌کند، و تمام اموری که به مقررات اجتماعی و قوانین دولتی اختصاص دارد، همه و همه یکسان و برابرند. همه این چیزها در مجموعه‌ای قرار دارد که «آئین» و «الائی» است که خداوند بزرگوار راجع بدان، در این آیه می‌فرماید:

او آن را کامل گردانده است. بلی این دین همان «نعمت» سترگی است که خداوند سبحان خطاب به مؤمنان می‌فرماید: او آن را برای ایشان اتمام بخشیده است. آری در این آئین چیزهایی که به جهان‌بینی و ایدئولوژی مربوط است، و چیزهایی که به مراسم دینی و شعائر عبادی منوط است، و چیزهایی که به حلال و حرام اختصاص دارد، و چیزهایی که به مقررات اجتماعی و قوانین دولتی پیوند پیدا می‌کند، همه و همه برابر و همسان هستند، و همه آنها رویهمرفته برنامه ربّانی‌ای را پدیدار و برقرار می‌سازند که خداوند آن را برای مؤمنان پسند کرده است و بدان خشنود است، و بیرون رفتن از زیر بار جزئی از این برنامه، همچون شوریدن بر کلّ این برنامه، شوریدن بر این «دین» و به پیروی از آن بیرون شدن از این آئین است.

﴿الْيَوْمَ يَمِيزُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾.

از امروز کافران از (نابود کردن) دین شما مأیوس

گشته‌اند (و می‌دانند این دین ماندگار و جاودانه است).

کافران ناامید گشته‌اند از این که این آئین را باطل و پوچ گردانند، یا ناقص و معیوب نمایند، و یا تحریف کنند و به کژ راهه کشانند. مگر نه این است که یزدان این آئین را کامل گردانده است، و ماندگار و جاودانه‌اش نموده است، و این کمال و دوام را تضمین فرموده است؟! کافران ممکن است که در نبردی و در دوره‌ای بر مسلمانان پیروز گردند، ولی بر این آئین نمی‌توانند چیره شوند. این دین یگانه آئینی است که مصون و محفوظ مانده است و می‌ماند، و کهنگی و فراموشی نشناخته است و نمی‌شناسد، و نهان و پنهان نمانده



وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ﴿۱۱﴾

امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گماهیانتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.

امروز ... روزی که این آیه در آن در حجة الوداع نازل گردید ... خداوند این دین را کامل فرمود، دیگر برای افزون طلب افزونی در آن وجود ندارد. و نعمت بزرگ خود را با این برنامه کامل شامل، بر مؤمنان اتمام بخشید، و «اسلام» را به عنوان دینشان پسندید و بدان خوشنود گردید. در این صورت کسی که اسلام را به عنوان برنامه زندگی خود برگزیند و نپسندد، او چیزی را رها می سازد که پسند نمی کند که یزدان سبحان آن را برای مؤمنان برگزیده است و پسندیده است.

انسان مؤمن در برابر این واژگان شگفت انگیز می ایستد و چنانکه باید نمی تواند حقائق بزرگ و رهنمودهای ژرف و مقتضیات و وظائفی را از مد نظر بگذراند که در لابلای آنها نهفته است.

انسان مؤمن نخست در برابر تکمیل این آئین می ایستد. کاروان ایمان را از مد نظر می گذراند: کاروان رسالتها و پیغمبرها را، و کاروان انبیاء و مرسلین را. کاروانی که از سپیده دهم بامداد بشریت به راه افتاده است. از زمان نخستین پیغمبر، حضرت آدم علیه السلام تا واپسین پیغمبر، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسالت پیغمبر امی مکتب نرفته ای است که برای همه انسانها فرستاده شده است ... هنگامی که انسان مؤمن، در برابر این کاروان دور و دراز و دیرآهنگ در گذر زمان می ایستد، چه چیز می بیند؟ این کاروان بهم پیوسته طولانی را ورنانداز می کند و می بیند. کاروان هدایت و نور را پیش روی خود مشاهده می کند. نشانه های راه و علامت راهنمایی را در طول جاده می بیند. یکایک پیغمبران پیش از خاتم الانبیاء را می بیند که هر یک از

آنان تنها برای قوم خود فرستاده شده اند. همه رسالتهای پیش از رسالت واپسین را می بیند که هر یک برای مرحله ای از زمان آمده است. هر یک از رسالتها، رسالت ویژه ای و برای مجموعه ای از مردمان ویژه ای و در محیط ویژه ای بوده است. بدین سبب هر یک از آن پیغمبرها محدود به ظروف و شرائط خود، و متحول با فضای زمان و مکان خویش بوده است. همه آنها مردمان را به پرستش معبود یگانه ای خوانده اند که توحید نامیده می شود. و جملگی آنها انسانها را به پرستش یگانه این معبود یکتا دعوت کرده اند که دین گفته می شود. همگی آنها مردمان را فرا خوانده اند تنها از این معبود یگانه قوانین زندگی را دریافت دارند و فقط این معبود یگانه را بپرستند که اسلام نامیده می شود. اما با وجود این، هر یک از آنها شریعتی برای واقعیت زندگی داشته است که متناسب با وضع مردمان، و چگونگی محیط، و حالت زمان، و کیفیت شرائط بوده است.

تا آنگاه که خدا خواسته است رسالتها و پیغمبرهایش را پایان بخشد. در این وقت با ارسال پیغمبر خاتم برای مردمان، رسالتی را برای مجموعه «انسانها» فرو می فرستد. رسالتی که برای دسته ویژه ای از مردمان نیست، مردمانی که در محیط ویژه ای و در زمان ویژه ای و در شرائط ویژه ای زیست می کنند ... این رسالت «انسانها» را از فراسوی شرائط و محیطها و زمانها مخاطب قرار می دهد. چرا که با فطرت انسانها صحبت می کند، فطرتی که دگرگون نمی شود و تبدل و تغیر و تحول نمی پذیرد:

﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، ذَلِكَ الْدِّينُ الْقِيمُ﴾

این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرائی به کفرگرائی، و از دینداری به بی دینی، و از راستروی به کجروی کشاند). این است دین و آئین محکم و استوار.

بوده است!

شریعت زمان نزول قرآن، شریعت همه زمانها است. زیرا برابر شهادت و گواهی خدا، شریعت زمان نزول قرآن، شریعت دینی است که آئین «انسان» در هر زمانی و در هر مکانی است، نه این که آئین گروهی از آدمیزادگان در میان نسلی از نسلها و در مکانی از مکانها بوده باشد، همانگونه که سایر پیغمبران و پیغمبرها چنین بوده‌اند. بدین معنی برای مجموعه‌ای از انسانها آمده‌اند و محدود به چارچوبی از ازمنه و امکانه بوده‌اند.

احکام تفصیلی فرود آمده‌اند تا برای همیشه آنگونه که هستند بمانند و ماندگار شوند. ارکان و اصول کلی نیز فرود آمده‌اند تا چارچوبی شوند که در داخل این چارچوب زندگی انسانها تا آخر زمان رشد و ترقی کند، و از این چارچوب خارج نشود. چرا که زندگی اگر از این چارچوب بیرون رود، از چارچوب ایمان بدر رفته است!

یزدانی که «انسان» را آفریده است و می‌داند چه انسانی را آفریده است، او است که این دین را برای انسان پسند کرده است و بدان خشنود گشته است، آن دینی که مشتمل بر این شریعت است. کسی نخواهد گفت که: شریعت دیروز، شریعت امروز بشمار نمی‌آید، مگر کسی که گمان برد که او آگاه‌تر از نیازمندیهای

انسان و احوال و اوضاعشان از یزدان جهان است! بار دوم مؤمن در برابر اتمام نعمت خدا بر مؤمنان، به وسیله تکمیل این دین، که نعمت تمام و سترگ و بزرگی است می‌ایستد. نعمتی که در حقیقت تولّد «انسان» و رشد و کمال او را به تصویر می‌کشد. چه «انسان» وجود ندارد پیش از این که خدای خود را بدانگونه بشناسد که این دین او را بدو معرفی کرده است و شناسانده است. و پیش از این که دنیائی را که در آن زندگی می‌کند بدان صورت بشناسد که این دین آن را بدو معرفی کرده است و شناسانده است. و قبل از آن که خود را، و نقش خود را در این هستی، و کرامت

یزدان جهان در این رسالت، شریعتی را تعیین و تبیین فرموده است که همه جوانب زندگی «انسان» را از هر نظر دربرمی‌گیرد، و همه تلاشها و فعالیتهای زندگی را در مد نظر می‌دارد، و برای آنها مقررات کلی و قواعد اساسی را وضع می‌کند، حتی برای تلاشها و فعالیتهای که در زندگی، با تغییر زمان و مکان، متحوّل و متغیّر می‌گردند و فراز و نشیب می‌پذیرند و ترقی و پیشرفت حاصل می‌کنند. همچنین برای امور و شؤون مادی و معنوی تغییرناپذیر و ثابت زندگی هم احکام و قوانین جزئی و کلی دارد ... این شریعت با قوانین و مقررات کلی و با احکام تفصیلی خود، نیازمندیهای زندگی «انسان» را پیش چشم داشته و پیش چشم می‌دارد، از زمان نخستین رسالت تا آخر زمان. این شریعت ضابطه‌ها و رهنمودها و ساماندهیها داشته است و دارد، تا زندگی بتواند بر این محور و داخل این چهارچوب استمرار و رشد و ترقی و نوگرایی و نوآوری داشته و داشته باشد... خداوند سبحان به مؤمنان می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.

امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با) عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خدایسند برای شما برگزیدم.

در این خطاب، یزدان جهان تکمیل عقیده و تکمیل شریعت را به همراه یکدیگر اعلان می‌فرماید. عقیده و شریعت با یکدیگر دین است. مؤمن نباید گمان برد که این دین دارای نقصی بوده است و می‌بایست تکمیل شود تا نقص از میان برخیزد. یا این که کوتاهی در این آئین شده است، و لازم بوده است که چیزی بر آن افزوده گردد. یا این که این آئین یک آئین محلی یا زمانی بوده است و تحوّل و ترقی می‌طلبیده است ... اگر مؤمن چنین گمانی ببرد، مؤمن نیست! معترف به صدق و صداقت خدا هم نیست! خشنود به چیزی نیست که خدا آن را برای مؤمنان پسندیده است و راضی بدان

او را سر بلند در پیش انسانها می‌نماید، و نمی‌گذارد جز در برابر یزدان کرنش برد و به خاک مذلت افتد. او تنها خدای را پرستش می‌کند، و تنها از خدا، برنامه و شریعت و سیستم را دریافت می‌دارد، و تنها بر خدا توکل می‌کند و تنها از خدا می‌هراسد و بیمناک می‌گردد<sup>(۳)</sup>. انسانیت انسان را با برنامه الهی تحقق می‌بخشد، بدانگاه که تلاشها و پویشهای انسان را بالا می‌برد و کششها و انگیزه‌های وی را پاکیزه می‌دارد، و نیرو و توان او را در مسیر خوبی و سازندگی و اوج‌گیری، و برتری بر کششها و لذائد و رفتار حیوانی، گرد می‌آورد<sup>(۴)</sup>.

حقیقت نعمت یزدان موجود در این آئین را درک نمی‌کند و ارزش آن را نمی‌داند کسی که حقیقت جاهلیت را نشناخته باشد و بلاهای آن را نچشیده و ندیده باشد - جاهلیت در هر زمانی و در هر مکانی، عبارت است از برنامه زندگانی‌ای که خدا آن را نهاده و پی نیفکنده است - کسی که جاهلیت را شناخته است و بلاهای آن را چشیده است، بلاهای جاهلیت در جهان‌بینی و ایدئولوژی را، و بلاهای آن در واقعیت زندگی را - چنین کسی احساس می‌کند و می‌فهمد و می‌بیند و می‌داند و درک می‌کند و می‌چشد حقیقت نعمت یزدان موجود در این آئین را.

کسی که بلاهای گمراهی و کوری را، و بلاهای سرگردانی و آشفتگی و پراکندگی را، و بلاهای هدر رفتن و سستی و شل و ولی موجود در معتقدات جاهلیت و جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌های آن را در هر زمانی و در هر مکانی می‌شناسد و می‌چشد، چنین کسی نعمت ایمان را می‌شناسد و می‌چشد<sup>(۵)</sup>.

خویش را در نزد خداوندگارش بشناسد، بدانگونه که همه اینها را در پرتو دینی می‌شناسد که پروردگارش آن را برای او پسندیده است و اظهار رضایت از آن فرموده است. «انسان» اصلاً وجود ندارد، پیش از آن که در پرتو پرستش یزدان یگانه از پرستش بندگان، آزاد و رها نگردد، و پیش از آن که به مساوات حقیقی دست نیابد. بدینگونه که شریعت او از ساختار یزدان، و برآمده از سلطه خدای متان باشد، نه ناشی از ساختار کسی و نه برآمده از سلطه کسی.

قطعاً «انسان» وقتی که چنین حقائق بزرگی را بدانگونه می‌شناسد که این آئین آن را به تصویر می‌کشد، آغاز توکد «انسان» است. اگر انسان بدینگونه خدا را نشناسد، ممکن است که «حیوان» یا «طرح انسان» باشد و راه انسان شدن را بیاماید! اما انسان به صورت کامل «انسان» نمی‌گردد، مگر با شناخت این حقائق بزرگی که قرآن آن را به تصویر کشیده است<sup>(۱)</sup>.

پیاده کردن دین بدین شکل اصلی در زندگی بشری، «انسانیت» کامل «انسان» را تحقق می‌بخشد. «انسانیت» کامل انسان را تحقق می‌بخشد بدانگاه که با جهان‌بینی اعتقادی درباره خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیغمبران و روز قیامت، انسان را از دایره شعور حیوانی بیرون می‌کشد، شعوری که جز محسوسات را درک نمی‌کند. او را از دایره شعور حیوانی بیرون می‌آورد که جز محسوسات را درک نمی‌کند، و به دایره «فهم» انسانی می‌کشانند و وارد می‌گرداند که هم محسوسات را درک می‌کند و هم فراتر از محسوسات را فهم می‌نماید. به جهان دیدنی و به جهان نادیدنی پی می‌برد. دنیای ماده و دنیای ماورای ماده را مشاهده می‌کند، و آنگاه انسان را از تنگنای احساس و شعور محدود حیوانی نجات می‌بخشد<sup>(۲)</sup>.

انسانیت کامل را برای انسان پیاده می‌کند، بدانگاه که او را با توحید یزدان، از زندگی بندگان بیرون می‌آورد و به زندگی خدای یکتای جهان می‌رساند، و او را برابر با مردمان می‌کند و آزاد و رها از یوغ دیگران می‌سازد و

۱- مراجعه شود به مقدمه کتاب «خصائص الإسلامی و مقوماته»، چاپ دارالشروق.

۲- مراجعه شود به تفسیر سورة فاتحه، و تفسیر سرآغاز سورة بقره.

۳- مراجعه شود به کتاب: «هذا الدین»، صفحه ۱۵-۲۰.

۴- به تفسیر آیه ۲۰۸ سورة بقره مراجعه شود.

۵- مراجعه شود به کتاب «خصائص التصور الإسلامی و مقوماته»، فصل

آگاه، کاملاً دادگر، نزدیک و پاسخگوئی که میان او و بندگان، واسطه‌ای در میان نیست، و همگان بندگان اویند و همگان بردگان او. این بود که یزدان آنان را از زیر سلطه جادوگری و غیبگوئی، و سلطه ریاست و برتری جوئی، همان روز آزادشان ساخت که ایشان را از سلطه گمان و خرافه آزاد و رها ساخت.

اسلام عربها را از ژرفای جاهلیت اوضاع اجتماعی برگرفت و والائی بخشید. آنان را از امتیازات و اختلافات طبقاتی نجات داد، و از عادات ننگین رها ساخت، و از استبدادی ایشان را رستگار کرد که هر که اندک قدرت و شوکتی پیدا می‌کرد، آن را در پیش می‌گرفت ... این غلط است که مشهور شده است که می‌گویند: زندگی عربها دموکراسی و آزادی را به تصویر می‌کشید.

«توانائی بر ستمگری، به منزله عزت و جاه در عرف رئیس و رؤوس امراء جزیره العرب بود، از دورترین نقطه جنوبی تا دورترین نقطه شمالی، قانون ارباب و رعیتی و آقا و نوکری حکمفرما بود. نجاشی شاعر هنگامی که در عیبجویی و رسواگری کسی که کوچک و ناتوانش می‌شمارد، بدینگونه رخنه و نکوهش را بیان میدارد:

قَبِيلَتُهُ لَا يَغْدِرُونَ بِذِمَّةِ

وَلَا يَظْلُمُونَ النَّاسَ حَبَّةَ خَرْدَلٍ

قبيلة او در عهد و پیمان خلاف و ستم نمی‌کنند، و به مردمان به اندازه دانه خردلی ظلم نمی‌رسانند.

حجر پسر حارث هم هر چند پادشاه عربی بود، زمانی که بر بنی‌اسد غالب آمد، ایشان را با چماق و کتک به بندگی کشانید. شاعر بنی‌اسد، عبید پسر ابرص بدو

متوسل شد و چنین سرود:

أَنْتَ الْمَلِكُ فَهَيْمُ<sup>(۲)</sup> وَ هُمُ الْعَبِيدُ إِلَى الْقِيَامَةِ

﴿ تیه و رکام.﴾

۱- مراجعه شود به کتاب «الإسلام و مشکلات الحضارة»، فصل: «تخبط واضطراب».

۲- مصرع اول چنین نیز روایت شده است:

کسی که بلاهای طغیان و سرکشی و هوا و هوس را، و بلاهای کورکورانه دست و پا زدن و پریشانی و نابسامانی را، و بلاهای کوتاهی کردن و زیاده‌روی نمودن را در همه سازمانهای زندگی جاهلی، می‌شناسد و می‌چشد، او است که نعمت زندگی در سایه ایمان و برابر برنامه اسلام را می‌شناسد و می‌چشد<sup>(۱)</sup>.

عربهایی که نخستین بار مخاطب این قرآن بوده‌اند، این واژه‌ها را می‌شناختند و درک می‌کردند و می‌چشیدند. چه مفاهیم آنها در زندگانشان مجسم بود، مجسم در زندگانی نسلی که مخاطب این قرآن قرار گرفته بودند. آنان جاهلیت را دیده و چشیده بودند. جهان‌بینی‌های اعتقادی جاهلیت را دیده و چشیده بودند. اوضاع اجتماعی جاهلیت را دیده و چشیده بودند. اخلاق فردی و اجتماعی جاهلیت را دیده و چشیده بودند. از دیدن و چشیدن همه اینها و امتحان کردن آنها، پی می‌بردند به حقیقت نعمتی که یزدان با اعطاء این آئین، بدیشان بخشیده بود، و به حقیقت لطف یزدان در حق خود پی می‌بردند، لطفی که بوسیله ارمغان داشتن اسلام بدیشان، انجام پذیرفته بود.

اسلام بود که ایشان را از ژرفای دره جاهلیت برداشته بود، و از جاده رو به بالا حرکتشان داده بود، تا آنان را بدان قلعه سربلک کشیده و بالا رسانده بود، همانگونه که در سرآغاز سورة نساء گفتیم. بناگاه آنان خود را بالای قلعه سربلک کشیده و بالا دیدند و مشاهده کردند که دارند از آن بالا بالاها به سایر ملت‌های سرزمینهای پیرامون خود می‌نگرند، هم بدانسان که گذشته خود در زمان جاهلیتشان را ورنه انداز می‌نمایند.

اسلام ایشان را از ژرفای دره جاهلیت برگرفت و در جهان‌بینی‌های اعتقادی راجع به ربوبیت و معبودیت، بتها، فرشتگان، جن، ستارگان، پیشینیان، و در سائر افسانه‌های ساده و یاوه و خرافه‌های سبک و بی‌ارج، دستشان را گرفت و رهنمودشان کرد، تا ایشان را به افق توحید و یگانه‌پرستی بکوچاند و منتقل گردانند، افق ایمان به یزدان یگانه، توانا، چیره، مهربان، شنوا، بسینا،

ذَلُّوا لِسُوطِكُمْ مِثْلًا ذَلَّ الْأَشْيَقُ ذُو الْحِزَامَةِ  
تو در میانشان صاحب اختیار و شاهی، و آنان جملگی تا  
قیامت بنده اند. آنان در برابر تازیانه ات رام و مطیع هستند،  
همانگونه که شتر کوچک سرخ رنگی که حلقه در بینی دارد  
رام و مطیع است.

عمر پسر هند هر چند که پادشاه عربی بود، او به مردمان  
آموخته بود که با او از پشت پرده سخن بگویند. این را  
گناه بزرگی برای رؤسا و امرای قبائل می شمارد که  
ماداران شان از خدمتگذاری او در خانه اش سرباز  
می زنند.

نعمان پسر منذر شاه عربی بود. استبداد و ستمگریش  
بجائی رسید که روزی را به رضا و خشنودی خود  
اختصاص داده بود و در آن بدون حساب و کتاب انعام  
می داد و اموال می بخشید به هر کسی که به پیش او  
می آمد. و روزی را خاصّ خشم و قهر خویش کرده بود  
و در آن از بامدادان تا شامگاهان به قتل می رسانید و  
می کشد هر کسی را که به پیش او می آمد!  
درباره عزّت و عظمت کلب وائل گویند که او را کلب،  
یعنی سگ شکاری نامیده اند چون هر کجا که دوست  
می داشت سگ شکاری را سر می داد و هیچ کسی  
جرأت نمی کرد به سرزمینی نزدیک شود که عوعو  
سگ شکاری او به گوش می رسید.

در مثلی گویند:

(لَا حُرَّ بَوَادِي عَوْفٍ).

در سرزمین عوف هیچ انسان آزادی وجود ندارد.

زیرا از عظمت عوف یکی هم این بود که کسی در  
سرزمین او سکونت نمی گزیند که در جوار او آزادی  
داشته باشد. چرا که همه آزاد هستند ولی حکم بندگان  
را دارند<sup>(۱)</sup>.

اسلام عربها را از بیابان برهوت جاهلیت آداب و رسوم  
و اخلاق و روابط اجتماعی برگرفت و والائی بخشید.  
ایشان را از بیابان برهوت نجات بخشید، بیابان برهوت  
زنده بگور کردن دختران، درمانده و سرکوب نمودن  
زنان، میخوارگی، قماربازی، بی بند و باری جنسی و

هرج و مرج زناشویی، بی حجابی و لختی زنان، اختلاط  
زنان با مردان با وجود خواری و ذلت زنان و توهین  
بدیشان، خونریزیها، ایلغارها، تاخت و تازها، غارتها و  
تاراجها، عدم اتحاد در گفتار و عدم اتفاق در کردار، و  
درماندگی و بیچارگی در برابر هر گونه حمله جدی  
خارجی، همچون چیزی که در عام الفیل روی داد به  
هنگام حمله حبشی ها به کعبه، و بالأخره خواری و  
پستی همه قبائل، همان قبائلی که دشمن خونخوار  
یکدیگر بودند و بر همدیگر می تاختند<sup>(۲)</sup>.

اسلام از عربها ملتی را پدید آورد که از بلندای قلّه  
سریفک کشیده به جملگی انسانهای لمیده در دامنه  
کوه می نگرد و همه جوانب زندگی را دید می زند. ملتی  
که در نسل واحدی، دامنه را شناخت و قلّه را هم  
شناخت. جاهلیت را شناخت و اسلام را هم شناخت. این  
بود که معنی فرموده خداوند متعال، خطاب به خود را  
چشید و فهمید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي،  
وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.

امروزه (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با  
عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان)  
نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان  
اثین خداپسند برای شما برگزیدم.

شخص بار سوم می ایستد در برابر خشنودی خدا بدین  
دین برای مؤمنین، و در برابر رعایت و عنایتی که یزدان  
سیحان نسبت به این ملت دارد و می خواهد برای این  
ملت دین آنان را برگزیند و خشنودی خویش را از آن  
اظهار فرماید ... این هم تعبیری است که بیانگر محبت  
خدا در حقّ این ملت و خشنودی یزدان از ایشان است،  
و در این راستا است که او می خواهد برنامه زندگی  
ایشان را برگزیند.

مترجم:

﴿أَنْتَ الْمَلِكُ عَلَيْهِمْ﴾

۱- به نقل از کتاب: «حقائق الإسلام و أباطیل خصومه». تألیف عقاد،  
صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲- مراجعه شود به تفسیر سوره فیل.

آزاد و رها نمی‌سازد که این آئین را شناخته‌اند، سپس از آن دست کشیده‌اند و به ترک آن گفته‌اند و برای خویشتن مکاتب و مذاهبی را در زندگی در پیش گرفته‌اند جدای از برنامه‌ای که خدا آن را برایشان پسندیده است و اظهار خشنودی از آن کرده است. هرگز اهرگز یزدان جهان بدیشان مهلت و فرصت نمی‌دهد و هر چه زودتر کاری می‌کند که کیفر کار خود را ببینند و به سرانجامی گرفتار آیند که سزاوار آن هستند!

بیش از این توان سخن گفتن از موقعیتهائی نداریم که این واژگان سترگ بیانگر آنها می‌باشند. چرا که سخن به درازا می‌کشد. پس در فی ظلال القرآن به همین اشارات بسنده می‌کنیم، و همراه با روند سوره به پیش می‌رویم و به بخش تازه‌ای می‌پردازیم:

﴿يَسْأَلُونَكَ: مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ؟ قُلْ: أَحَلَّ لَكُمْ الْطَّيِّبَاتُ، وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ. فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ، وَ أَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ. وَ اتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ. أَلْيَوْمَ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ، وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ، وَ طَعَامُكُمْ حَلَّ لَهُمْ، وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ - إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ - وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ، وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.

از تو می‌پرسند که چه چیز (از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها) بر آنان حلال شده است؟ بگو: بر شما چیزهای پاکیزه حلال شده است، و (نیز شکاری که) حیوانات شکاری صید می‌کنند و شما بدانها آموخته‌اید از آنچه خدا به شما آموخته است. از نخجیری که چنین حیواناتی برای شما (شکار می‌کنند و خود از آن نمی‌خورند و سالم) نگاه می‌دارند بخورید، و (به هنگام فرستادن حیوان به سوی شکار) نام خدا را بر آن

این واژه‌های شگفت‌انگیز بر دوش این ملت و وظیفه سنگینی را تحمیل می‌کند. وظیفه سنگینی که با چنین رعایت و عنایت بزرگ برابری کند ... استغفرالله! هیچ چیزی با این رعایت و عنایت سترگ خدای بزرگوار همتا و برابر نمی‌گردد. هر وظیفه‌ای که این ملت در تمام نسلها در توان داشته باشد و انجام دهد، نمی‌تواند به پای رعایت و عنایتی برساند که یزدان جهان نسبت بدین ملت داشته و دارد. اما کاری که می‌تواند بکند و در طبق اخلاص بگذارد و به پیشگاه الهی تقدیم دارد، تلاشی است در حد توان، برای انجام سپاسگزاری از ایزد متان، و به اندازه شناخت خداوند کریم عطاءبخش جهان و بس. بلکه تنها چیزی که این ملت انجام می‌دهد، شناخت وظیفه و اقدام بدان کاری است که توان آن را دارد، و سپس طلب آموزش و درخواست گذشت از قصور و کوتاهی، و عذر تقصیر به پیشگاه الهی در راستای این وظیفه سنگین است.

این که خداوند بزرگوار اسلام را به عنوان دین این ملت پسندیده است و بدان خشنود شده است، پیش از هر چیز لازم است این ملت ارزش این گزینش را بدانند و بفهمند. سپس به اندازه تاب و توان برای پابرجائی و ماندگاری بر این دین تلاش و پویائی کند ... چه اندازه بدبخت و بدبیار و کودن و نادان است کسی که سستی نماید درباره چیزی که - چه رسد به این که رها سازد - خداوند آن را برای او پسندیده است و بدان خشنود است. چنین چیز خداپسندی را رها کند و چیز دیگری را برگزیند که خدا آن را برای او برگزیده است! چنین کاری واقعاً گناه زشت و پلشتی است و بدون سزا و کیفر نمی‌ماند. هرگز نمی‌گذارد انجام دهنده آن رستگار گردد. آخر او به ترک چیزی گفته است که یزدان جهان آن را برای او پسندیده است و بدان خشنودی خود را اظهار فرموده است! خداوند تا مدت زمانی کسانی را مهلت می‌دهد و آزاد و رها می‌سازد که اسلام را آئین خود نمی‌کنند و هر چه بخواهند مرتکب می‌شوند و انجام می‌دهند. اما هرگز کسانی را مهلت نمی‌دهد و

بزرگی کوچ و سترگی جهش و اهمّیت راه صعود و استواری و بزرگواری نعمت را کاملاً از ته دل احساس کنند و بدان پی ببرند. این بود که تمام تلاش و همه کوشش ایشان را در این مسیر بود که مطابق این برنامه ربّانی - برنامه‌ای که برکت آن را در حقّ خویش لمس کرده بودند - متحوّل و دگرگون شوند، و از مخالفت با آن برنامه بپرهیزند ... دوری و پرهیز از تمام چیزهایی که در جاهلیّت بدانها عادت و الفت داشتند، ثمرهٔ این احساس عمیق، و نتیجهٔ این تکان سخت بود.

به همین خاطر پس از آن که آیات تحریم را شنیدید، شروع به پرسشهایی از پیغمبر ﷺ کردند:

﴿مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ؟﴾.

چه چیز (از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها) بر آنان حلال شده است؟

تا پیش از نزدیک شدن و دست یازیدن بدان، یقین و اطمینان داشته باشند. پاسخ بدیشان چنین در رسید:

﴿قُلْ: أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ﴾ ...

بگو: بر شما چیزهای پاکیزه حلال شده است.

پاسخ این پرسش، سزاوار اندیشیدن است. چنین پاسخی به خرد آنان این حقیقت را پرتوانداز می‌کند که: ایشان از چیزهای پاک و پاکیزه محروم نشده‌اند، و از چیزهای پاک و پاکیزه منع نگشته‌اند. بلکه هر چیز پاک و پاکیزه‌ای برای ایشان حلال شده است، و جز ناپاکیها بر آنان قدغن و حرام نگشته است. واقعاً هم این چنین است. هر آنچه را که یزدان بر مؤمنان حرام فرموده است، فطرت سالم از لحاظ حسّی و ظاهری از آن بیزار و گریزان است. مانند: مردار و خون و گوشت خوک. یا دل با ایمان از آن رمان و متفّر است، همچون حیوانی که به نام غیر خدا سر بریده شده باشد، یا بالای بتها و در کنار آنها ذبح گشته باشد، و یا گوشتی که به وسیلهٔ تیرهای پیکان تقسیم و روی آن برد و باخت شود که نوعی از قمار بشمار است.

به طّیّبات، یعنی چیزهای پاکیزه که عام است، نوعی از طّیّبات و اشیاء پاکیزه اضافه می‌شود، و به صورت ذکر

ببرید، و از خدا بترسید؛ چرا که خداوند سریع‌الحساب است. امروزه (با نزول این آیه) برای شما همهٔ چیزهای پاکیزه (طبیع سالم پسند) حلال گردید، و (ذبائح و) خوراک اهل کتاب (جز آنچه با آیات دیگر تحریم شده است، برای شما حلال است) و خوراک شما برای آنان حلال است، و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن، و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما، حلال است، هرگاه که مهریهٔ آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد. هر کس که انکار کند آنچه را که باید بدان ایمان داشته باشد (از جمله ایمان به احکام حلال و حرام برخی از خوراکی‌ها و ازدواجهای مذکور در اینجا) اعمال او باطل و بیفایده می‌گردد و در آخرت از زمرهٔ زیانکاران خواهد بود.

این پرسش از سوی کسانی که ایمان آورده‌اند، دربارهٔ چیزی که برای ایشان حلال شده است، یک حالت روحی را به تصویر می‌کشد، حالت روحی گروه برگزیده‌ای که سعادت این را داشته‌اند که مخاطبان پیشین یزدان بزرگوار باشند. همچنین بیانگر هراس و پرهیزی است که در دل و درون ایشان به جنبش و تکان درآمده است. هراس و پرهیز از هر آن چیزی که در جاهلیّت بوده است و نکند که اسلام آن را حرام کرده باشد. آنان خویشتن را نیازمند پرسش دربارهٔ هر چیزی می‌دیدند تا مطمئن شوند که برنامهٔ نوین آن را می‌پسندد و معترف بدان است.

کسی که به تاریخ این دوره از زمان بنگرد، چنین تغییر عمیق و دگرگونی ژرفی را که اسلام در دل و جان عربها پدید آورده بود، لمس می‌کند و می‌بیند. اسلام دل و جان عربها را سخت تکان داده بود، بگونه‌ای سخت که همهٔ ته‌نستهای جاهلیّت را از درونها بیرون افکنده بود. به مسلمانانی که ایشان را از ژرفای جاهلیّت برگرفته بود تا آنان را به بلندای قلّهٔ سرفلک کشیدهٔ والا برساند، چنین فهمانده بود که ایشان از نو متولّد می‌گردند، و دوباره رشد و نمو پیدا می‌کنند و بزرگ می‌شوند. همچنین بدیشان آموخته بود که



نیست.

یزدان جهان نعمت خود را به یاد مؤمنان می‌اندازد و اعطاء چنین حیوانات شکارچی تعلیم یافته‌ای را لطفی در حق ایشان می‌شمارد. چرا که مؤمنان به حیوانها چیزی را تعلیم داده‌اند که خدا بدیشان تعلیم داده است. این خدا است که چنین پرندگان و دژندگان شکار کننده‌ای را مسخر آنان کرده است و رام ایشان فرموده است، و آنان را توانای بر تعلیم دادن به حیوانها نموده است، و بدانان آموخته است که چگونه حیوانهای شکاری را تعلیم و آموزش دهند ... این نیز یک نگرش جالب قرآنی است. نگرشی که سرشت برنامه حکیمانه‌ای را به دل الهام و به خرد پیغام می‌کند که نمی‌گذارد لحظه‌ای بگذرد و مناسبتی پیش آید، مگر این که در آنها حقیقت مهمی را در دل زنده می‌کند. این حقیقت: یزدان است که همه چیز را عطاء فرموده است، و همه چیز را آفریده است. او است که یاد داده است، و او است که رام کرده است. هر نوع لطف و فضلی از او است. آفریده، در هر حرکت و هر کاری و هر مکانی بدو نیازمند است و بدو متوسل می‌شود ... شخص مؤمن لحظه‌ای فراموش نمی‌کند که او از آن خدا است، و به سوی خدا برمی‌گردد. همه چیز هستی او، و همه چیز پیرامون او، و بالاخره همه پدیده‌ها و همه رخ داده‌ها، متعلق به خدا است و بدو مربوط می‌گردد. شخص مؤمن لحظه‌ای غافل نمی‌گردد از این که دست خدا را و لطف او را در هر اراده درونیش، و در هر تکان عصبی از سلسله اعصابش، و در حرکتی از حرکات اندامش مشاهده کند و ببیند ... مؤمن با بودن همه اینها واقعاً انسان «ربّانی» و مسلمان یزدانی می‌گردد.

خدا به مؤمنان می‌آموزد که نام یزدان را بر نخجیری ذکر کنند که حیوانات شکاری آن را شکار می‌کنند و می‌گیرند. ذکر پروردگار و بردن نام کردگار وقتی انجام می‌گیرد که پرنده یا حیوان دژنده شکاری را به سوی نخجیر سر می‌دهند و برای شکار کردن رها می‌سازند. چرا که چه بسا پرنده یا دژنده شکاری، نخجیر را با

خاص بعد از عام بیان می‌گردد، و آن عبارت است از نخجیری که پرندگان و دژندگان تعلیم یافته برای شکار، آن را می‌گیرند و برای صاحبان خود نگاه می‌دارند، پرندگانی همچون شاهین و باز، و دژدگانی همسان سگهای شکاری و ببرها و یوزپلنگها و شیرها ... پرندگان و دژدگانی که صاحبانشان بدانها آموخته‌اند چگونه نخجیر را صید کنند و زیر چنگالها و پنجه‌های خود نگاه دارند:

﴿وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ، تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ. فَاَكْلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ، وَادْكُرُوا أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَأَتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾.

همچنین نخجیری (برای شما حلال است که) حیوانات شکاری صید می‌کنند و شما بدانها آموخته‌اید از آنچه خدا به شما آموخته است. از نخجیری که چنین حیواناتی برای شما (شکار می‌کنند و خود از آن نمی‌خورند و سالم) نگاه می‌دارند بخورید، و (به هنگام فرستادن حیوان به سوی شکار) نام خدا را بر آن ببرید، و از خدا بترسید؛ چرا که خداوند سریع الحساب است.

شرط حلال بودن نخجیری که این پرندگان و دژندگان تعلیم یافته آزموده شکارچی صید می‌کنند این است که از نخجیری که می‌گیرند، به هنگام شکار خودشان از آن نخورند. وقتی که صاحبانشان هنوز حضور پیدا نکرده‌اند و سر نرسیده‌اند، چنین پرندگان و دژدگانی اگر گرسنه گردند و از نخجیر خود بخورند، دیگر چنین پرندگان و دژدگانی تعلیم یافته بشمار نمی‌آیند، و آنچه شکار می‌کنند متعلق به خودشان است نه متعلق به صاحبانشان، و چنین نخجیری برای صاحبانشان حلال نمی‌باشد، هر چند که بیشترین قسمت از بدن نخجیر بر جای مانده باشد و از آن قسمتها چیزی نخورده باشند، و هر چند هم نخجیر را زنده تحویل صاحبانشان دهند، اما، خودشان از آن بخشی را خورده باشند. دیگر چنین نخجیری ذبح نمی‌گردد، و اگر هم ذبح گردد، حلال

شمرده می‌شود، و با این سخن یزدان، این چنین آغاز می‌گردد:

﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ﴾.

امروزه (با نزول این آیه) برای شما همه چیزهای پاکیزه (طبیع سالم پسند) حلال گردید.

بدین وسیله، معنائی مورد تأکید قرار می‌گیرد که بدان اشاره کردیم، و میان آن و میان انواع جدید کالاهای متاعها پیوند داده می‌شود. کالاهای و متاعهایی که از زمره چیزهای پاک و پاکیزه بشمار آمده‌اند.

در اینجا بر برگی از برگهای بزرگواری اسلامی آگاه می‌گردیم. برگی که مربوط به رفتار با غیر مسلمانان است. غیرمسلمانی که در جامعه اسلامی و در «کشور اسلام» زندگی می‌کنند، یا اهل کتابی که روابط عهد و پیمان، ایشان را به اسلام ربط و پیوند می‌دهد.

اسلام تنها بدین اکتفاء نمی‌کند که آزادی دینی و مذهبی به اهل کتابی عطاء کند که در کشور اسلامی زندگی می‌کنند یا با مسلمین عهد و پیمان دارند، سپس ایشان را گوشه گیر و برکنار سازد، تا در جامعه اسلامی معزول و مظلوم، یا مطرود و منفور گردند.

بلکه برعکس آنان را در فضای مشارکت اجتماعی، و مودت و محبت، و معاشرت زیبا و آمیزش صمیمانه، آزاد می‌گذارد و تلاش و کوششان را ارج می‌نهد، و خوراک ایشان را برای مسلمانان، و خوراک مسلمانان را برای ایشان حلال می‌کند، تا بدین وسیله دید و بازدید و مهمانی کردن و با یکدیگر خوردن و نوشیدن میانشان انجام پذیرد، و جامعه سراسر در سایه مودت و محبت و بزرگمنشی و بزرگواری قرار گیرد و بیاساید ... همچنین زنان پاکدامنشان را - که همان محصنات به معنی عقیقات آزاده‌اند - برای مردان مسلمان حلال می‌دارد، و نام ایشان را در کنار نام زن آزاده پاکدامن مسلمان ذکر می‌نماید. این هم بزرگمنشی و بزرگواری است که در میان پیروان ادیان و مذاهب جز پیروان ادیان و مذهبی به خود ندیده‌اند که در کشور اسلامی زیسته‌اند و زندگی بسر برده‌اند. از جمله مرد مسیحی

چنگال یا با دندانه‌های خود بکشد. در این صورت، کار پرنده یا درنده شکاری به منزله ذبح نخجیر خواهد بود، و بردن و یاد کردن نام خدا هم در وقت ذبح انجام می‌پذیرد. در شکار کردن هم هنگام رها کردن و سر دادن پرنده یا درنده شکاری نام خدا برده می‌شود و همچون ذکر خدا به هنگام ذبح محسوب می‌گردد.

سپس در پایان آیه، مؤمنان را به تقوا و پرهیزگاری می‌خواند و از عذاب و خشم خدا می‌ترساند، و ایشان را از حساب سریع یزدان به هراس می‌اندازد ... بدین وسیله کار حلال و حرام بودن را بطور کلی بدین احساس پیوند می‌دهد که محور هرگونه نیستی و هر نوع کاری در زندگی مؤمن است. احساسی است که سراسر زندگی را به ارتباط با خدا، و درک عظمت خداوندگار، و پائیدن انسان توسط یزدان، در آشکار و پنهان، تبدیل می‌کند:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾.

از خدا بترسید، چرا که خداوند سریع الحساب است. بیان چیزهایی که برای آنان حلال گشته است استمرار می‌یابد، و ازدواجهای حلال برای آنان بدان ملحق می‌گردد:

﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ. وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ. وَ طَعَامُكُمْ حَلَّ لَهُمْ. وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ. وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ. إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ﴾.

امروزه (با نزول این آیه) برای شما همه چیزهای پاکیزه (طبیع سالم پسند) حلال گردید، و (ذبائح و) خوراک اهل کتاب (جز آنچه با آیات دیگر تحریم شده است، برای شما حلال است) و خوراک شما برای آنان حلال است، و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن، و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما، حلال است، هرگاه که مهریه آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد.

بدین منوال انواع دیگری از چیزهای حلال، بار دیگر بر

به میان می‌آید:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.

هر کس که انکار کند آنچه را که باید بدان ایمان داشته باشد (از جمله ایمان به احکام حلال و حرام برخی از خوراکی‌ها و ازدواجهای مذکور در اینجا) اعمال او باطل و بیفایده می‌گردد و در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود.

همه این قوانین و احکام واگذار به ایمان هستند. اجراء قوانین و احکام، ایمان است، و یا دلیل وجود ایمان است. کسی که از قوانین و احکام سر باز می‌زند، در حقیقت ایمان را قبول ندارد و آن را پوشیده و پنهان می‌سازد و نمی‌پذیرد. کسی هم که منکر ایمان گردد، اعمال و افعالش پوچ و باطل می‌شود و از او پذیرفته نمی‌گردد و به خودش برگردانده می‌شود و قبول نمی‌افتد. فعل «حَبِطَ» از مصدر «حَبَطَ» است که به معنی آماسیدن و باد کردن حیوان و مردن آن است، بر اثر تغذیه از گیاه سستی و زهرآگین ... این هم تصویری از عمل باطل و کردار پوچ است. عمل باطل و کردار پوچ، نخست باد می‌کند و آماسیده می‌شود، ولی بعداً نابود می‌شود و بر باد می‌رود، همچون حیوانی که مسموم می‌گردد و باد می‌کند و آماسیده می‌شود و می‌میرد ... در آخرت هم غیر از پوچ شدن عمل و بیسود بودن آن در جهان، زیان و وبال گردن می‌گردد. این پیرو شدید و تهدید خوفناک به دنبال یک حکم شرعی می‌آید که به خوردنی‌ها و ازدواجهای حلال اختصاص دارد، و دالّ بر پیوند جزئیات این برنامه و ارتباط بخشهای آن است. بیانگر این واقعیت است که هر جزئی و بخشی از این برنامه، «دین» بشمار است، دینی که از مخالفت با آن صرف نظر نمی‌گردد، و چه کار بزرگ و چه کار کوچکی که انجام پذیرد و مخالف با آن باشد، پذیرفتنی نیست.



در کنار سخن از خوردنی‌های حلال و صحبت از زنانی

کاتولیک از ازدواج با زن ارتودوکس، یا پروتستان، و یا مارونی مسیحی سر باز می‌زند. به عقیده کاتولیکها، کسی که با چنین فرقه‌هائی ازدواج کند، نسبت به آئین خود سست بوده و از ایمان خویش دست کشیده است! بدین منوال آشکار و پدیدار است که اسلام یگانه برنامه‌ای است که اجازه می‌دهد یک جامعه جهانی پیدا و پابرجا گردد، جامعه‌ای که در آن میان مسلمانان و پیروان آئینهای اهل کتاب، هیچگونه کناره‌گیری و گریزی نیست، و میان پیروان سائر عقائد گوناگون، فواصل و موانعی وجود ندارد، پیروان عقائد مختلفی که پرچم جامعه اسلامی بر آنان سایه افکنده باشد. البته این امر در معاشرت و همزیستی و سلوک و رفتار است، اما ریاست و سرپرستی و رفاقت و دوستی، و یاری و مددکاری، حکم جداگانه دیگری دارد و در روند سوره خواهد آمد.

شرط حلال بودن ازدواج با زنان اهل کتاب، همان شرط حلال بودن ازدواج با زنان مسلمان پاکدامن است:

﴿وَإِذَا أَتَيْتُمُوهُنَّ أَجْزُرَهُنَّ مُحْصِنِينَ، غَيْرَ مُسَافِحِينَ، وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ﴾.

هرگاه که مهریه آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد.

بدین معنی که مهریه‌ها پرداخته گردد. مراد از ازدواج شرعی باشد. ازدواجی که مرد با آن زن خود را در دژ پاکدامنی نگاه می‌دارد و او را مصون و محفوظ می‌نماید، نه این که پرداخت این اموال برای زنا یا دوست بازی باشد ... زنا بدین شیوه است که زن متعلق به هر مردی و کسی شود. و دوست بازی هم این است که زن در اختیار دوست ویژه‌ای بدون ازدواج قرار گیرد ... در جاهلیت عربی هر دوی اینها معروف و متداول بود، و در جامعه جاهلی به رسمیت شناخته شده بود، پیش از آن که اسلام ظهور کند و جامعه جاهلی را پاکیزه دارد، و آن را از ژرفای پست مغاک بلند دارد و به قلّه والای افلاک برساند.

در پی این احکام، پیرو تند و تیز لبریز از بیم و تهدید

که ازدواج با آنان آزاد است، از نماز و احکام طهارت برای انجام نماز سخن می‌رود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ، وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ. وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا. وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ، أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ، أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً، فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا، فَامْسَحُوا بِرُءُوسِهِمْ وَأَيْدِيَهُمْ مِّنْهُ. مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ، وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ، وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که برای نماز بپا خاستید (و وضو نداشتید)، صورتها و دستهای خود را همراه با آرنجها بشوئید، و سرهای خود (همه یا قسمتی از آنها) را مسح کنید، و پاهای خود را همراه با قوزکهای آنها بشوئید. و اگر جُنُب بودید (و خواستید نماز بخوانید، همه بدن) خود را بشوئید. و اگر بیمار بودید (و بیماری مانع از استعمال آب بود) یا این که مسافر باشید (و یافتن آب برایتان دشوار بود) یا این که یکی از شما از پیشاب برگشت، یا با زنان مجامعه کردید، و (در همه این صورتها، آب برای غسل یا وضو) نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید، (بدین شکل که دو بار کف دست بر خاک زده (و) با آن بر صورتها و دستهای خود (تا مچ، یا آرنج) بکشید. خداوند نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقت اندازد، و بلکه می‌خواهد شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد و (با بیان احکام اسلامی) نعمت خود را بر شما تمام نماید، شاید که شکر (انعام و الطاف) او را (با دوام بر طاعت و عبادت) بجای آورید.

سخن گفتن از نماز و طهارت، در کنار سخن گفتن خوراکی‌های حلال و ازدواج با زنانی که برای شوهران حلال هستند، همچنین سخن گفتن از حکم طهارت در کنار سخن گفتن از احکام شکار کردن و احرام بستن و نحوه رفتار با کسانی که مسلمانان را از مسجدالحرام بازمی‌دارند، اینها اتفاقاً و تصادفی، محض خالی نبودن

عریضه، و پیاپی قرار دادن واژه‌ها و جمله‌ها، ذکر نشده‌اند، و دور از فضای روند گفتار و اهداف آن، ردیف و پیاپی قرار نگرفته‌اند. بلکه هر یک در جای مناسب روند گفتار، و برای فلسفه‌ای که در نظم و ترتیب قرآن دارند، ذکر شده‌اند و آمده‌اند.

نخستین نگرش، نگرستن به نوع دیگری از چیزهای پاکیزه است. از میان چیزهای پاکیزه کاملاً روحی که در کنار خوراکی‌های حلال و پاکیزه، و زنان حلال برای ازدواج ذکر می‌شود. نوعی است که دل مؤمن در آن لذتی را می‌یابد که در سائر لذات دیگر نخواهد یافت، و آن لذت ملاقات با خدا است، در فضائی از پاکی و فروتنی و یکرنگی ... قرآن چون از سخن گفتن از خوراکیهای پاکیزه و حلال، و از زنان حلال برای ازدواج می‌پردازد، برای صحبت از طهارت و نماز اوج می‌گیرد تا بدین وسیله انواع کالای پاکیزه و اشیاء حلال را در زندگی انسان تکمیل سازد، انواع کالای پاکیزه و اشیاء حلالی که وجود «انسان» در پرتو آن کامل می‌گردد.

دومین نگرش، این است که احکام طهارت و نماز، همچون احکام طعام و ازدواج، و بسان احکام نخجیر حلال و حرام، و همانند احکام رفتار با مردمان در حال صلح و جنگ، مهم بوده و همه این احکام جدای از یکدیگر نیستند، و این احکام، با سائر احکام دیگری که در سوره خواهند آمد، دوشادوش و همتا و همسان همدیگرند ... همه آنها عباد یزدان جهان بشمارند، و همه آنها دین ایزد متعال محسوبند. در این آئین، میان بخشهائی که در اصطلاح فقهی - در این اواخر - «احکام عبادات» و بخشهائی که «احکام معاملات» نام داده شده‌اند، جداگانگی و گسیختگی وجود ندارد.

تفرقه‌ای که «فقه» برحسب مقتضیات «تألیف» و «تبویب» به وجود آورده است، در اصل برنامه الهی، و در اصل شریعت اسلامی، وجود ندارد. برنامه یزدان اسلامی، این بخش و آن بخش را از هم جدا نمی‌کند و بطور یکسان از مجموعه بخشها فراهم می‌آید، و حکم

می‌داند - فرائض منصوص در این آیه، عبارت است از: شستن صورت، شستن دستها تا آرنجها، مسح سر، و شستن پاها تا قوزکها ... پیرامون این فرائض، اختلاف فقهی اندکی در میان است. مهمترین این اختلاف، چنین است: آیا این فرائض به همان ترتیبی باید انجام پذیرد که ذکر کرده‌ایم؟ یا این که بدون چنین ترتیبی هم کافی و بسنده است؟ پاسخ دو گونه است.

این در حَدِّث اصغر، یعنی بی‌وضوئی است. اَمَّا جُنُب بودن - خواه با نزدیکی زناشوئی باشد و خواه با احتلام، موجب غسل می‌گردد.

وقتی که قرآن از بیان فرائض وضو، و غسل می‌پردازد، شروع به بیان حکم تیمم می‌نماید که در حالت‌های زیر انجام می‌پذیرد:

بطور کلی هرگاه شخص بی‌وضو، یا شخص جنب، آب را پیدا نکند.

حالت دیگر، وقتی است که شخص بی‌وضو یا جنب بوده و بیمار باشد و آب برای او زیان داشته باشد یا اذیت و آزارش کند.

حالت سوم، وقتی است که شخص مسافر بوده و بی‌وضو و یا جنب باشد.

قرآن درباره حَدِّث اصغر، یا بی‌وضوئی، چنین تعبیری دارد:

﴿أَوْ جَاءَ أَحَدُكُمْ مِنَ الْغَائِطِ﴾.

یا این که یکی از شما از پیشاب برگشت.

غائط به معنی مکان گود است، مکان گودی که عربها برای پیشاب پدانا می‌رفتند. برگشت از مکان گود، کنایه از قضای حاجت، چه شاشیدن باشد و چه دفع مدفوع.

از حَدِّث اکبر، یا جنب بودن نیز اینگونه تعبیر می‌فرماید:

﴿أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾.

هر بخشی با حکم بخش دیگری برابر است، و در تشکیل دین خداوندگار و شریعت آفریدگار و برنامه یزدان دادار، دارای ارج و پایه همگون و همدان است. این از آن، و آن از این، در فرمانبرداری و پیروی از خدا، برتر نیست. نه تنها برتر نیست، بلکه یکی مکمل دیگری است و هیچ بخشی بدون بخش دیگر، راست و درست و پایدار و پابرجا نمی‌ماند. دین بطور یکسان، صحیح و درست نمی‌باشد مگر با پیاده کردن هر دو بخش عبادات و معاملات در زندگانی گروه مسلمانان. همه احکام و همه بخشها، «عقود» و پیمان‌هایی است که یزدان سبحان وفای بدانها را خواستار شده است ... همه آنها هم «عبادات» است و شخص مسلمان همه آنها را به قصد قربت و نزدیکی به یزدان جهان انجام می‌دهد. و همه آنها یکسره «اسلام» و اقرار، یعنی تسلیم فرمان خدا شدن، و اعتراف مسلمان به پندگی یزدان متان نمودن است.

در اسلام «عبادات» تنها، و «معاملات» جدا، وجود ندارد. چنین اصطلاحاتی مربوط به «تألیفات فقهی» است. هم عبادات مصطلح و هم معاملات مصطلح، هر دو بخش رویهمرفته «عبادات» و «فرائض» و «عقود» و پیمان با یزدان جهانند، و خلل وارد کردن و زیان رساندن به چیزی از آنها، خلل وارد کردن و زیان رساندن به پیمان ایمان با یزدان است<sup>(۱)</sup>.

این نگرشی است که روند قرآنی بدان اشارت می‌نماید، بدان هنگام که این احکام گوناگون را در روند سوره ذکر می‌فرماید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾.

ای مؤمنان: هنگامی که برای نماز بپا خاستید...

نماز ملاقات با خدا است. ایستادن در حضور یزدان است. دعا کردن و راز و نیاز با ایزد متان است. باید برای چنین موقعیتی آمادگی پیدا کرد. همچنین باید با پاکی بدنی، پاکی روحی همراه گردد. ما گمانان بر این است که وضو به خاطر همین است - البته خدا بهتر

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوماته»، فصل «الشمول».

یا با زنان مجامعه کردید.

این تعبیر لطیف برای کنایه از نزدیکی زناشویی پسند است.

در این حالتها، شخص بی‌وضو یا جُنُب، نماز نمی‌خواند تا تیمم نکند. برای تیمم زمین پاکی را پیدا می‌کند، یعنی چیز پاکی را از جنس مواد زمین باشد - با واژه طیب، یعنی خوب، از طهارت و پاکی، تعبیر شده است - هر چند که این چیز پاک از جنس مواد زمین، خاکی بر پشت حیوانات، یا خاکی بالای دیوار یا روی دیوار باشد.

کف دو دست را بر آن می‌زنند، سپس آن دو را فوت می‌کند، بعد کف دو دست را بر چهره‌اش می‌مالد، سپس آنها را بر دستهایش می‌مالد تا آنجها. یک بار کف دو دست را بر خاک زدن برای چهره و دستها پسند است، و یا دو بار زدن لازم است ... دو قول در میان است.

اختلافات فقهی پیرامون مقصود از فرموده خدا: ﴿أَوْ لَمْ يَسْمُ الْإِنْسَاءُ﴾ در میان است: آیا مراد از ملامسه، لمس و برخورد پوست بدن طرفین است؟ و یا به معنی جماع و نزدیکی زناشویی است؟ اگر ملامسه به معنی لمس و تماس پوست بدن است، آیا چنین لمس و تماسی با شهوت و لذت انجام پذیرفته است یا بدون شهوت و لذت صورت گرفته است؟ اختلافاتی در این زمینه موجود است.

گذشته از اینها، پرسش دیگری در میان است: آیا سردی آب، وقتی که شخص بیمار نیست، و یا هراس از بیمار شدن و اذیت و آزار دیدن، می‌تواند مجوز تیمم باشد یا خیر؟ ارجح اقوال این است که: بلی! در چنین اوضاعی می‌توان تیمم کرد.

در پایان آیه، این پیرو ذکر می‌گردد:

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ. وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ، وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

خداوند نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقت اندازد، و بلکه می‌خواهد شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد و (با بیان احکام اسلامی) نعمت خود را بر

شما تمام نماید، شاید که شکر (انعام و الطاف) او را (با دوام بر طاعت و عبادت) بجای آورید.

پاکیزگی حالت واجبی برای ملاقات با خدا است - همانگونه که قبلاً گفتیم - و پاکیزگی جسمی و روحی با وضو گرفتن و غسل نمودن حاصل می‌گردد. اما با تیمم تنها پاکیزگی روحی فراهم می‌آید. تیمم هم وقتی انجام می‌پذیرد که آب یافته نشود، و یا زیان و ضرری از استعمال آب ناشی گردد. چرا که یزدان سبحان نمی‌خواهد که مردمان را به رنج و زحمت اندازد و با انجام وظائف و تکالیف سخت ایشان را به تنگنا افکند و به مشقت گرفتار سازد. بلکه یزدان مهربان می‌خواهد مردمان را پاکیزه دارد، و با نعمت طهارت بر آنان منت نهد، و ایشان را به سوی سپاسگزاری از نعمت کشاند، تا نعمت را برایشان چند برابر فرماید و بر نعمتشان بیفزاید. این هم مهربانی و فضل و لطف و واقعیت است که در این برنامه ساده و درست الهی موجود است.

فلسفه وضو و غسل و تیمم، اندیشه ما را به خود جلب و مشغول می‌دارد، آنجا که نص قرآنی می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

بلکه می‌خواهد شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد، و (با بیان احکام اسلامی) نعمت خود را بر شما تمام نماید، شاید که شکر (انعام و الطاف) او را (با دوام بر طاعت و عبادت) بجای آورید.

فلسفه این نص ما را متوجه هماهنگی و وحدتی می‌سازد که اسلام در مراسم عبادی و در قوانین اجتماعی، یکسان آن را پیاده می‌سازد. وضو و غسل تنها برای پاکیزگی جسم نیست و بس. تا امروزه فلسفه بافی بیاید و بگوید: ما نیازی به این مقررات نداریم، همانگونه که عربهای بدوی و ابتدائی داشتند؛ زیرا ما بنایه خواست تمدن به گرمابه می‌رویم و استحمام می‌کنیم و اندامهایمان را تمییز می‌نمائیم! اما چنین فلسفه بافی متوجه نشده‌اند که وضو یا غسل تلاش دو بعدی و دو چندان است برای اتحاد و اتفاق نظافت

پیاوه و مستقر سازد. چرا که از ملاقات با خدا، و ایستادن در پیشگاه الله، وسیله بسیار مؤثری می‌سازد، و در نازک‌ترین شرائط و سخت‌ترین اوقات، در انجام نماز کوتاهی نشان نمی‌دهد، و نمی‌گذارد هیچ مانعی از موانع و هیچ مشکلی از مشاکل، مسلمان را از این ایستادن در پیشگاه خدا و از این ملاقات با خدا بازدارد، ملاقات بنده با معبود خودش. یزدان جهان بهیچوجه اجازه نمی‌فرماید، بنده‌اش به علتی از علل، و به سببی از اسباب، از او بگسلد و منقطع شود. نماز مایه شادابی دل، و آسایش درون، و آرامش بیرون، و بهره‌مندی از عزت، و ماندگاری نعمت است.



به دنبال احکام طهارت، و احکام پیش از آن، احکامی که مؤمنان را متوجه نعمت خدا می‌سازد، نعمتی که در پرتو ایمان بدانان عطاء فرموده است، و یادآوری پیمان یزدان با ایشان، مبنی بر گوش بفرمان بودن و فرمانبرداری کردن، همان پیمانی که با بستن آن، داخل دایره اسلام شده‌اند - همانگونه که گفتیم - و همچنین به دنبال تذکر مؤمنان به تقوا و پرهیزگاری، و یادآوری ایشان بدین نکته که آفریدگار از نیثها و رازهای سینه‌ها، و افکار و اندیشه‌های دل‌هایشان کاملاً آگاه است، چنین آیدای می‌آید:

﴿وَأَذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ، وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا، وَ اتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾.

(ای مؤمنان!) به یاد آورید نعمت (هدایت دین) خدای را بر خود، و به یاد آورید پیمانی را که (توسط پیغمبر در عقبه دوم) با شما بست، بدانگاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم (و در خوشی و ناخوشی و گنج و رنج، ای پیغمبر با تو همراهیم). و از خدا بترسید که خدا از

جسم و طهارت روح در یک کار، و در یک عبادت، کار و عبادتی که مؤمن با انجام آن متوجه خدای خود می‌گردد. و جانب پاکیزگی روحی نیرومندتر از جانب پاکیزگی جسمی است. زیرا به هنگام نبودن آب و عدم دسترسی به استفاده از آن، تیمم جایگزین آب می‌شود، و تیمم جز پاکیزگی روحی را تأمین نمی‌کند که مهم‌تر از جنبه جسمی است ... بالاتر از همه اینها، این آئین برنامه‌همگانی عامی است که با همه حالتها و تمام محیطها، و کلیه اوضاع، با نظام و سیستم یگانه استواری، رویاروی می‌گردد، و فلسفه‌اش در همه حالتها و محیطها و اوضاع حاصل می‌آید، و در شکلی از اشکال، و در معنایی از معانی، پیاوه می‌گردد، فلسفه‌ای که به هیچوجه پوچ و باطل نمی‌شود، و تخلف نمی‌کند.

پس بکوشیم که اسرار این عقیده را بفهمیم، پیش از آن که بدون آگاهی و رهنمود و کتاب روشن و روشنگری، درباره چنین عقیده‌ای، حکم صادر کنیم و فتوا دهیم. همچنین بکوشیم با یزدان جهان ادب بیشتری داشته باشیم، چه در چیزی که می‌دانیم و چه در چیزی که نمی‌دانیم<sup>(۱)</sup>.

همچنین صحبت از تیمم برای ادای نماز به هنگام دشواری وضو یا غسل با آب، و یا زیان داشتن آب، ما را بر آن می‌دارد که نگرش دیگری به خود نماز بیفکنیم، و حرص و آز برنامه اسلامی بر اقامه نماز را ورنه انداز کنیم، و با دقت بنگریم که همه موانع را از سر راه گزاردن نماز بدور می‌اندازد، و هیچ عذری را برای ترک نماز از کسی نمی‌پذیرد. چنین حکمی به اضافه احکام دیگری که درباره نماز خوف، و نماز بیمار، همچون نشسته خواندن نماز یا بر پشت خواندن نماز، و نماز خواندن بر حسب امکان هرگونه که دست دهد، همه این احکام خبر از حرص و ولع فراوانی می‌دهد که اسلام برای اقامه نماز می‌ذول می‌دارد، و بیانگر این واقعیت است که برنامه الهی چه اندازه بر این عبادت تکیه می‌ورزد تا اهداف تربیتی خود را در نفس بشری

۱- حال به همین منوال است در مسأله زکات و قضیه مالیات. زکات جدای از مالیات است، و مالیات جایگزین زکات نمی‌گردد. در این جزء بدین مسأله صحبت خواهیم کرد.



راز درون سینه‌ها آگاه است.

است.

تعبیر «ذات الصدور» تعبیر الهامگرانه‌ای است که مفهوم را به تصویر می‌زند، و آشکارا و هویدا مقصود را می‌نمایاند. در قرآن در موارد فراوانی بدین تعبیر برمی‌خوریم، لذا زیبا است که از ریزه‌کاری و ظرافت و زیبایی و الهامی سخن بگوئیم که در آن نهفته است. «ذات الصدور»: یعنی هدم سینه‌ها و ملازم آنها و چسبیده بدانها ... این هم کنایه از احساسات پنهان و خاطره‌های نهان و رازهای پوشیده در آن است. احساسات و خاطره‌ها و رازهایی که ملازم سینه‌ها و هدم آنها است ... احساسات و خاطره‌ها و رازها هم هر اندازه مخفی و مکتوم و مدفون در سینه‌ها باشد، برای دانش یزدان مکشوف و معلوم است، یزدانی که آگاه از خود سینه‌ها و اندیشه‌ها و رازهای درون آنها است.



از زمره پیمانی که خدا با ملت مسلمان بسته است، قیومت دادگرانه ملت مسلمان بر انسانها است. دادگری مطلق که شاهین ترازوی آن بر اثر دوستی و دشمنانگی بدین سو و آن سو نمی‌گراید، و به خاطر خویشاوندی یا مصلحت جوئی و هوا و هوس، بهیچوجه و در هیچ حال، بالا و پائین نمی‌افتد. دادگری جوشیده از ایمان به نظارت خداوند یگانه، و برده‌میده از درک پائیدن یزدان و دانش بیکران و آگاهی بی‌پایان او از نهانی‌ها و پنهانی‌های درون سینه‌های مردمان، دور از هر نوع مؤثری است. از اینجا است که چنین ندائی طنین انداز می‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ، شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا. إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ، وَاتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (بویژه با دشمنان) به پرهیزکاری

نخستین کسانی که مخاطبان این قرآن بودند - همانگونه که قبلاً گفتیم - ارزش نعمتی را می‌دانستند که یزدان با این آئین بدیشان عطاء فرموده بود. چرا که حقیقت نعمت مبذوله یزدان را در هستی خود، و در زندگی خویش، و در جامعه خویشان، و جایگاهی که در میان همه انسانهای پیرامونشان پیدا کرده بودند، لمس می‌کردند و می‌یافتند. بدین خاطر تنها اشاره کردن بدین نعمت بسنده بود. چه اشاره کردن، دلها و دیده‌ها را به حقیقت ستبر و سترگ و مجسم و ملموس در زندگانشان، رهنمود می‌کرد و متوجه می‌ساخت.

همچنین تنها اشاره کردن به پیمان یزدان با ایشان بس بود، پیمانی که خدا با آنان بسته بود و در آن، گوش فرمان بودن و فرمانبرداری کردن را از ایشان خواسته بود. تنها اشاره کردن، حقیقتی را آماده و جلوه‌گر می‌داشت که مستقیماً با آن آشنا بودند و سر و کار داشتند. همچنین خود را مفتخر می‌دیدند وقتی که خویشان را طرف معامله یزدان مشاهده می‌کردند؛ یعنی زمانی که می‌دیدند که خداوند بزرگوار، در معامله‌ای که با خدا انجام می‌دهند، ایشان را یکی از دو طرف قرارداد محسوب می‌دارد، عزت و عظمتی در درونشان پیدا و هویدا می‌گشت. حق هم همین بود و همین است! این امر کار بس بزرگی در آئینه دل مؤمن است. وقتی که خوب چنین حقیقتی را می‌بیند و می‌فهمد و ورنه انداز و بررسی می‌کند، این کار آن اندازه والای والا در نظر جلوه‌گر می‌آید که بدان می‌نازد و گردن می‌افرازد.

از اینجا است که خدا ایشان را در این باره به پرهیزکاری واگذار می‌فرماید و به آشنائی دل با خدا حواله می‌نماید، و به دل راه می‌دهد که بداند: خدا اندیشه‌ها و رازهایی را می‌پاید و مراقبت می‌نماید که از آن می‌گذرد:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾.

از خدا بترسید که خدا از راز درون سینه‌ها بس آگاه

و مددکار این سیر و سفر شود:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.

از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید.

نفس انسانی هرگز از بلندای این فراز بالا نمی‌رود، مگر زمانی که در این کار مستقیماً با خدا معامله کند، و برای خدا برخیزد و به تک ایستد، و از هر چیز جز خدا بی‌الاید و دوری نماید، و از خشم و عذاب خدا بهراسد و بپرهیزد، و احساس کند که چشمان خدا نهانها و پنهانیهای نهفته در دلها و سینه‌ها را می‌پاید و دیدبانی می‌نماید.

هیچ اعتباری و ارزشی از اعتبارات و ارزشهای سراسر کره زمین وجود ندارد که بتواند نفس بشری را بدین افق برساند و بر آن استوار گرداند. چیزی جز به پاخاستن برای خدا، و معامله مستقیم با خدا، و پالودن از هر اعتبار و ارزشی جز اعتبار و ارزش این راستا، نمی‌تواند نفس را بدین فراز بالا و افق والا برساند.

در این کره زمین، عقیده و باوری یا نظام و سیستمی وجود ندارد که دادگری مطلق را برای دشمنان مبعوض و منفور تضمین کند، بدانگونه که این آئین آن را به عهده می‌گیرد و تضمین می‌کند. آنگاه که مؤمنان را فریاد می‌دارد که حتی با دشمنان بدسگال خود دادگری کنند، و با خدا معامله نمایند، و از هر اعتبار و ارزشی بی‌الایند.

با بودن چنین ارکان و اصول درستی در این آئین است که این آئین، واپسین آئین جهانی انسانی است، آئینی که نظام و سیستم آن، برای همه مردمان - اعم از پیروان آن و غیر پیروان آن - تضمین می‌کند که در سایه آن از دادگری برخوردار گردند، و این دادگری واجبی بر گردن پیروان آن باشد، و برای انجام این واجب باید با خدای خود معامله کنند و او را در مد نظر داشته باشند، هر اندازه هم از مردمان کینه‌توزی و دشمنانگی ببینند و از ایشان بدشان بیاید و نفرت داشته باشند.

نزدیکتر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید.

خداوند مؤمنان صدر اسلام را باز می‌دارد از این که دشمنانگی کسانی که ایشان را از مسجدالحرام بازداشته‌اند، به تجاوز و تعدی بکشاند. دست باز داشتن از تعدی و تجاوز به اشخاصی که تعدی و تجاوز کرده‌اند و به ناحق مسلمانان را از مسجدالحرام باز داشته‌اند، اوج خویشتنداری و بزرگواری است. آن مرتبه والاّی که قرآن با برنامه تربیتی یزدانی استوار و درست خود، ایشان را بدانجا می‌کشد و می‌رساند. این، مؤمنانند که نهی می‌گردند از این که دشمنانگی ایشان را بر آن دارد که از دادگری کناره‌گیری و دوری کنند. این هم اوجی بالاتر از اوج پیشین است و سخت‌تر و دشوارتر برای انسان از اوج نخستین است. چرا که این مرحله، فراتر از عدم تعدی و دست به سوی دیگران دراز کردن است. در اینجا باید دادگری کرد، هر چند که تو از طرف خوشت نیاید و دشمنی او را در دل داشته باشی! وظیفه پیشین ساده‌تر و آسانتر از وظیفه پسین است، زیرا وظیفه پیشین با دست برداشتن از تعدی و تجاوز، خاتمه می‌پذیرد. ولی وظیفه دوم از آنجا که باید نفس را به دادگری واداشت و با دشمنان مبعوض و مورد خشم هم دادگری کرد، سخت‌تر و دشوارتر از وظیفه پیشین است. آخر وظیفه پیشین دست کشیدن است، ولی وظیفه پسین دست یازیدن است. اولی سلبی و دومی ایجابی است.

برنامه تربیتی حکیمانه، اندازه مشکلات بالا رفتن از این فراز را در نظر می‌گیرد و توشه‌ای را تهیّه می‌بیند که به همراه می‌فرستد که یار و مددکار در سپردن چنین راهی بشود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ﴾.

ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید، و تلاشگر راه عدل و داد شوید ....

پیروی نیز به دنبال آن می‌آورد و تعلیقی می‌زند که یار

و فراخ است که پیموده نمی شود.

مردمان با قوانین و مقررات آشنايند، و بدانها فریاد برمی آورند و هلهله و غوغا راه می اندازند. اما این کار چیزی است و پیاده کردن در جهان واقعی و دنیای عملی چیز دیگری است. این قوانین و مقرراتی که انسانها برای انسانها فریاد می دارند و صدا و غریو برمی آورند، اگر در جهان واقعی پیاده نمی گردد، طبیعی است. زیرا مهم این نیست که مردمان را به قوانین و مقررات خواند. بلکه مهم این است که چه کسی مردمان را به سوی آنها دعوت می کند، و مهم این است که این دعوت از کدام جهت صادر می گردد و سرچشمه آن کدام است. همچنین مهم سلطه و قدرتی است که این دعوت بر دلها و درونها دارد. و بالأخره مهم مرجعی است که مردمان حاصل رنج و زحمتی را که برای پیاده کردن چنین قوانین و مقرراتی تحمل می کنند به پیشگاه او برمی گردانند و به آستانه اش تقدیم می دارند.

ارزش دعوت دینی به سوی قوانین و مقرراتی که مردمان را بدانها می خواند، ناشی از سلطه ای است که دین از سلطه یزدان برمی گیرد، اما چیزی که فلانی و فلانی می گویند، مستند بر چه و تکیه گاهش چیست؟ بر دلها و درونها چه سلطه و نفوذی دارد؟ هنگامی که مردمان در راه پیاده کردن آن بسی رنج می برند و زحمت می کشند، و حاصل کدّ یمین و عرق جبینشان را به پیش آن برمی گردانند و تقدیم می دارند، می تواند به مردمان چه چیز ارمغان دارد؟

هزاران فریاد برای عدالت و دادگری، پاکی و پاکیزگی، آزادی و آزادگی، بزرگواری و بخشندگی، مهربانی و دوستی، فداکاری و جانفشانی، و غیره، بلند می گردد، اما فریاد مردمان درون انسانها را اصلاً تکان نمی دهد، و بر دلها تأثیری نمی گذارد و خویشتن را بر دلها تحمیل نمی نماید. زیرا این دعوتی است که خداوند بدان نیرو و توان و سلطه و حجتی نبخشیده است. مهم تنها سخن گفتن خالی نیست. بلکه مهم این است که در فراسوی این سخن چه کسی قرار دارد!

بر ملت مسلمان، قیومت مردمان واجب است، هر اندازه هم در این راستا رنج و زحمت و جهاد و تلاش لازم باشد.

این ملت بدین قیومت برخاسته است و بدین وظیفه سترگ پرداخته است، و سختی ها و دشواری های آن را پذیرفته است، آن روزی که بر اسلام ماندگار بوده است.

وظیفه قیومت در زندگانی ملت مسلمان تنها اندرزا و سفارشهای توخالی، و سخنان رنگین بی محتوا و بی عمل نبوده است. بلکه در زندگانی روزانه آنان عملاً پیاده شده است و واقعیت داشته است. واقعیتی که انسانها نه پیش از آن و نه پس از آن، همسان آن را به خود ندیده اند، و در این سطح با آن آشنا نشده اند، مگر در دوران شکوفائی حکومت اسلامی. نمونه هایی که تاریخ در این باره به خاطر سپرده است و نگاشته است، فراوان و زیاد است. همه آنها گواهی می دهند بر این که این سفارشها و فریضه های الهی، در زندگانی روزانه این ملت، برنامه دنیای واقعی و حیات عملی بوده است و به سادگی اجراء شده است، و در ادوار و احوال عادی ملت مسلمان مجسم و جلوه گر گشته است. چنین سفارشها و فریضه هایی تنها اندرزه های شیرین خیالی و فریضه های والای واهی، و تنها نمونه های فردی هم نبوده است. بلکه قالبی برای حیات بوده است، قالبی که مردمان چنین معتقد شده اند که راهی و شیوه ای در قالبی از قالبها، جز راه و شیوه ای گنجیده در این قالب اصلاً وجود ندارد و ایشان سراغ ندارند ...

هنگامی که از آن قلّه سربلک کشیده، جاهلیت را ورانداز می کنیم، جاهلیت در همه قرون و اعصار، و در تمام مکانها و سرزمینها - از جمله جاهلیت زمان معاصر را - برنامه ساختار یزدان برای مردمان را خواهیم یافت که با برنامه های ساختار مردمان برای مردمان، فاصله فراوانی دارد. میان آثار این برنامه ها، و میان آثار برنامه گرانبها و گرانقدر الهی، در پهنه درون دلها و در گستره بیرون زندگی، آن اندازه فاصله فراوان

می‌ساید و بر دامنه‌ها و درّه‌های ژرف جاهلیت نوین معاصر نیز سرک می‌کشد و دیده‌وری می‌نماید، همانگونه که در روزگاران کهن سر به فلک سایان بر دامنه‌ها و درّه‌های ژرف جاهلیت عربی و جز آن بطور یکسان سرک می‌کشید و مشرف بود ... زمانی که «دین» به پنדהا و سفارشهای بالای منبرها، و به شعائر و مراسم مسجدها، تبدیل گردد، و از نظام و سیستم زندگی خالی و بی‌بهره شود، دیگر حقیقت دین در زندگی وجود نخواهد داشت!



به ناچار باید از سوی یزدان متّانی که مؤمنان تنها با او معامله می‌کنند، به مؤمنان پاداشی داده شود. پاداشی که ایشان را در برابر رنجها و سختی‌های قیومت دل و جرأت بخشد، و برای انجام وظائف و تحلّ تکالیف قیومت، و وفای به پیمان، قوی و نیرومندشان گرداند. همچنین به ناچار باید سرنوشت کسانی که کفر ورزیده‌اند و به تکذیب حقائق پرداخته‌اند، از سرنوشت کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای خوب و پسندیده کرده‌اند، در پیشگاه خدا جدا گردد:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، هُمْ مَقْفَرُونَ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ. وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾.

خداوند به کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، وعده می‌دهد که آمرزش (او گناهانشان را دریابد) و پاداش بزرگی (و ثواب فراوانی) از آن ایشان باشد، و کسانی که کافر شوند و آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب کنند، آنان اهل دوزخ هستند.

این پاداشی است که یزدان آن را به نیکان و نیکوکاران می‌دهد به جای کالاهائی که در دنیا از دست می‌دهند، بدانگاه که به انجام وظائف والا می‌پردازند و رنجهای فراوانی را تحلّ می‌کنند. پاداشی است که سختی‌ها و دشواریهای قیومت، با وجود هواها و هوسهای انسانها، و دشمنانگی و سرکشی و پافشاری بر باطل آدمیزادگان در کره زمین، در برابر آن کوچک و ناچیز

مردمان فریاد و غریو انسانهائی همچون خود را می‌شنوند و صدای قوانین و سخنان دل‌انگیز و شعارهائی را برمی‌آورند - قوانین و سخنان دل‌انگیز و شعارهائی که از سلطه و حجت یزدان بی‌بهره‌اند - اما باید دید که تأثیر آنها چیست؟ فطرت مردمان توجّه دارد و درک می‌کند که چنین قوانین و سخنان رنگین و شعارهای آتشی، رهنمودهائی از سوی انسانهائی همچون خودشان است. مارک جهل و عجز و هوا و هوس و قصور و کوتاهی بشری بر آنها است. نشاندار به همه عیبها و نقصهائی است که انسان دارد. فطرت انسان چنین قوانین و سخنان و شعارهائی را بر این پایه و اساس دریافت می‌دارد. لذا سلطه و قدرتی بر فطرت انسانها نخواهد داشت، و در وجودشان کمترین تکانی نمی‌اندازد، و در زندگانی‌شان جز تأثیر بسیار ضعیفی نخواهد داشت!

اما ارزش این «سفارشها» در دین، این است که همراه با «پروژه‌های» دگرگونی زندگی، تکامل پیدا می‌کند. دین سفارشهای توخالی و هوائی نمی‌کند. زمانی که دین به سفارشهای توخالی و به شعارهای هوائی تبدیل گردد، سفارشهایش اجراء و پیاده نمی‌شود، همانگونه که هم اینک در همه جا می‌بینیم.

باید نظام و سیستمی برای سراسر زندگی برابر برنامه دین وجود داشته باشد، و در سایه چنین نظام و سیستمی، دین سفارشهای خود را تنفیذ و اجراء کند. سفارشهایش را در اوضاع واقعی بگونه‌ای تنفیذ و اجراء سازد که در آن اوضاع، سفارشها و قوانین تکامل پیدا کند. این همان «دین» در مفهوم اسلامی نه جز آن است. دینی که در نظام و سیستمی مجسّم و نمودار شود که بر همه جوانب زندگی فرمانروائی کند و بر تمام زوایای زندگانی حاکم گردد.

هنگامی که «دین» بدین مفهوم در زندگی گروه مسلمانان پیاده گردد، مسلمانان از آن قلّه سربلک کشیده همه انسانها را می‌پایند و دیده‌وری می‌نمایند. آن قلّه سربلک کشیده‌ای که هنوز هم سر به فلک

بدور داشته است، بدانگاه که در سال حدیبیه - یا در غیر آن - خواستند دست تعدی و تجاوز را به سوی ایشان دراز کنند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ، فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ. وَاتَّقُوا اللَّهَ. وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾.

ای مؤمنان! نعمتی را که خدا به شما بخشیده است به یاد آورید. بدانگاه که جمعی خواستند به سوی شما دست درازی کنند (و شما را از میان بردارند) اما خدا دست آنان را از شما بازداشت (و شر آنان را از سر شما کوتاه کرد). از خدا بترسید، و باید که مؤمنان تنها بر خدا تکیه کنند.

روایات درباره کسانی که مقصود این آیه است، گوناگون است. اما ارجح اقوال این است که اشاره به حادثه گروهي دارد که در جنگ حدیبیه خواستند در حق رسول خدا ﷺ و نسبت به مسلمانان خیانت و ستم کنند، و ایشان را ناگهانی غافلگیر و اسیر کنند. اما یزدان پاک آنان را اسیر دست مؤمنان کرد، بدانگونه که آن را در تفسیر سورة فتح به تفصیل بیان داشته ایم<sup>(۱)</sup>.

حادثه هر چه باشد، چندان مهم نیست. در اینجا درس گرفتن و عبرت پذیرفتن از این واقعه است که مقصود و مطلوب برنامه تربیتی ممتاز الهی است. درس گرفتن و عبرت پذیرفتن در اینجا زدودن کینه‌ها از سینه‌ها، و پاک کردن دشمنانگی از صفحه دل‌های مسلمانان نسبت به چنین قومی است. تا مسلمانان آرامش خود را بازیابند و آرام بگیرند، بدانگاه که می‌بینند که خدا نگهبان و نگاهدارشان است. آخر در سایه آرامش و اطمینان، خویشتنداری نفس، و بزرگواری دل، و پابرجائی دادگری ممکن می‌گردد. مسلمانان خجالت می‌کشند به عهد و پیمان خود با خدا، وفا نکنند، در حالی که خدا آنان را می‌پاید و نگهبانی و نگاهداری می‌فرماید و دستهای دراز شده به سوی ایشان را باز می‌دارد و رد می‌نماید.

است. گذشته از این، دادگری الهی مقتضی است که سزای نیکان و جزای بدان را یکسان نکند و برابر ندارد.

باید دل‌های مؤمنان و چشمان ایشان را آویزه و متوجه چنین دادگری و چنان سزائی کرد، تا دل‌ها و چشم‌ها، پالوده از هرگونه کششهای بازدارنده حاصل از شرائط و ظروف زندگی، و سدها و مانعهای حیات، با خدا معامله کنند.

برخی از دل‌ها برایشان بسنده است که پی به خشنودی خدا ببرند، و شیرینی این خشنودی را بچشند، همانگونه که شیرینی وفای به عهد و پیمان را می‌چشند. اما برنامه یزدانی با همه انسان‌ها سر و کار دارد. سر و کارش با سرشت بشری است. خدا نیاز این سرشت را به این وعده مغفرت و مژده اجر عظیم می‌داند. همچنین این سرشت را نیازمند آگاهی از جزای کافران تکذیب کننده حقائق می‌بیند. هم این و هم آن، مایه خشنودی چنین سرشتی می‌گردد، و آن را بر سرنوشت خود و سزای خویش مطمئن می‌سازد، و در او آتش خشم مشتعل از نیرنگ‌ها و پلشتی‌های بدکرداران را خاموش می‌گرداند، بویژه آتش خشم سرشتی را خاموش می‌گرداند که مأمور اجرای دادگری با فردی از افراد چنین کسانی باشد، پس از آن که از آنان نیرنگ‌ها و پلشتی‌ها دیده است و اذیت و آزارها چشیده است. برنامه الهی، سرشت بشری را با چیزی فرا می‌گیرد که خدا درباره آن می‌داند، و سرشت بشری را با صدائی فریاد می‌دارد که حواس او را باز و بیدار سازد، و هستی او پاسخگوی آن باشد. گذشته از این، مغفرت و بخشش، و پاداش بزرگ، دلیل رضای خدای بزرگوار و بخشنده است، و در آنها چشم رضایت از چشم نعمت، بسی خوشمزه‌تر و بالاتر است.

روند قرآنی به پیش می‌رود و در گروه مسلمانان روحیه دادگری و بزرگواری و بخشدگی را تقویت می‌سازد، و جلو احساس دشمنانگی و تاخت و تاز و انتقام را می‌گیرد. به یاد مسلمانان می‌آورد نعمتی را که بدانان داده است، و اذیت و آزار مشرکان را از ایشان

فراموش نکنیم توقف کوتاهی در برابر تعبیر قرآنی داشته باشیم، تعبیری که مطالب و مفاهیم را به تصویر می‌کشد:

﴿إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ، فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ﴾.

بدانگاه که جمعی خواستند به سوی شما دست درازی کنند (و شما را از میان بردارند) اما خدا دست آنان را از شما بازداشت (و شرّ آنان را از سر شما کوتاه کرد).

آن هم در جایی که در آن آمده است: زمانی که مردمانی خواستند بر شما بتازند و به سویتان دست درازی کنند. ولی خدا شما را در پناه خود گرفت و از دست ایشان رستگارتان کرد.

مسلماً «سیما» و «جنبش» گشودن دستها و کفها، زنده‌تر از هرگونه تعبیر معنوی دیگری است. تعبیر قرآنی شیوه سیما و جنبش را دنبال می‌کند. زیرا این شیوه تعبیر، از توان بهتری برخوردار است، و انرژی بیشتری به سخن می‌بخشد. بدانگونه که انگار این تعبیر برای نخستین بار اداء می‌گردد و همدم و همزمان با رخداد محسوسی است و می‌خواهد آن را به صورت زنده جنبیده جلوه‌گر و نمایان سازد ... این، شیوه قرآن است.<sup>(۱)</sup>

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (۱۲) فِيمَا نَقُضُهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَتُهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (۱۳)

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِي أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾ يٰ أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَأُمُّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّوا قُلُوبَهُمْ فَلَمَّ يَعَذِّبْكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرْ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبْ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾ يٰ أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٩﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَتَقَوَّمُوا لِقَوْمِ اللَّهِ عَلَيَّ كُلِّ نِعْمَةٍ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَ لَكُم مَّلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾ يَتَقَوَّمُوا دَخَلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْدُوا عَلَى الْأَذْيَارِ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿٢١﴾ قَالُوا يَمْوَسِي إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَابِرِينَ

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصوير الفنى فى القرآن» فصل طريقة القرآن. همچنین مراجعه شود به کتاب: «النقد الأدبى، اصوله و مناهجه».

ساخت و پاخت و سازشکاریهایشان را نابود کند و هدر دهد. این کارهای ننگین اهریمنانه‌ای که بر آنها جامه تمسک به آئینشان را می‌پوشانند. در حالی که آنان در حقیقت قبلاً بر آئینشان قلم بطلان کشیده‌اند و تمام پیمانهای را که با خدا بسته‌اند شکسته‌اند!

این درس، پیمان خدا با قوم موسی را عرضه می‌دارد، پیمانی که در مصر به هنگام رهائیشان از خواری با ایشان بسته است. آنگاه بیان می‌نماید که چگونه چنین پیمانی را شکسته‌اند، و در نتیجه پیمان شکنی چه بلاها و مصیبت‌هایی دیده‌اند، و چگونه بر اثر آن دچار نفرین شده‌اند، و از جولانگاه هدایت و از دائره نعمت، رانده و مانده گشته‌اند ... همچنین این درس، پیمانی را عرضه می‌دارد که خدا با کسانی بسته است که می‌گفتند: ما مسیحی هستیم. آنان هم در نتیجه پیمان شکنی چه دیده‌اند و خدا چگونه دشمنانگی را تا روز قیامت در میان گروه‌ها و فرقه‌های گوناگونشان ایجاد فرموده است. سپس موضعگیری یهودیان در برابر سرزمین مقدس به تصویر زده می‌شود. سرزمین مقدسی که خدا با ایشان پیمان بسته بود که بدان در آیند. اما آنان از پیمان خود برگشتند و از وظائف و تکالیف پیمان خدا با خود هراس برداشتند و از رنج‌ها و سختی‌های آن ترسیدند و بزدل و ترسو شدند، و به موسی گفتند:

﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾.  
تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید، ما در اینجا ننشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم!). (مائده / ۲۴)

در لابلای بیان پیمانها و موضعگیریهای اهل کتاب در برابر آنها، پرده‌برداری از انحرافات قرار دارد که بر اثر پیمان شکنی‌ها به عقائد یهودیان و مسیحیان رخنه کرده است و آمیزه آئینشان شده است. آن پیمان‌هایی که خدا در آنها از ایشان تعهد گرفته بود که یگانه پرستی کنند و یزدان را یکی بیش ندانند و تسلیم فرمان او باشند، در برابر نعمتهایی که بدیشان داده بود، و استقراری که برایشان تضمین فرموده بود. اما آنان از همه اینها سر

وَأَنَّا لَنَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴿٢٦﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمَا أَدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْآبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾ قَالُوا يَمْيُوسَىٰ إِنَّ لَكَ لَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دُمُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَكُونُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٣٠﴾

در پایان درس گذشته، یزدان سبحان به یاد مؤمنان آورد پیمانی را که با ایشان بسته بود، و ایشان را به یاد نعمتی انداخت که در این پیمان بدیشان مرحمت فرموده بود. این هم بدان خاطر بود تا در حفظ چیزی بکوشند که محافظت از آن از ایشان خواسته شده بود، و بپرهیزند از این که پیمانشان را با خدا بشکنند.

هم اینک سراسر این درس می‌پردازد به عرضه کردن موضعگیریهایی که اهل کتاب در پیمانهای خود داشته‌اند، و در نتیجه پیمان شکنی‌هایشان دچار چه عذاب و عذابی شده‌اند. ذکر موضعگیریه و پیمان‌شکنیهای اهل کتاب به خاطر چیزهایی است:

۱ - از یک سو تذکری به جماعت مسلمانان باشد، تذکر مجسم سربرآورده از دل تاریخ، و برگرفته از واقعیت اهل کتاب پیش از آنان.

۲ - از دیگر سو، یزدان جهان پرده‌برداری فرماید از سنت و قانون خود، سنت و قانونی که تخلف‌ناپذیر است و از کسی جانبداری نمی‌کند.

۳ - یزدان سبحان پرده‌برداری فرماید از حقیقت اهل کتاب و حقیقت موقعیت و موضعگیری آنان. تا بدین وسیله نیرنگشان را در حق صف مسلمانان باطل و پوچ گرداند، و مانورها و سیاست بازیها و دغلکاریها و



باز زدند و تخلف کردند، در نتیجه دچار نفرین و پراکندگی و آوارگی شدند.

همچنین دیگر باره از نو به سوی هدایت دعوت می‌گردند. هدایتی که واپسین رسالت آن را برایشان با خود آورده است، و آخرین پیغمبر آن را از نو بدیشان ارمغان می‌دارد. ادعای ایشان نیز باطل و پوچ قلمداد می‌گردد. ادعائی که آن را دلیل و حجت تصور می‌کنند و می‌گویند: روزگاران زیادی بر آنان گذشته است و از آخرین پیغمبرانشان مدت زیادی سپری شده است، لذا چیزهایی را فراموش کرده‌اند، و کارها بر ایشان مشتبه شده است و آمیزه یکدیگر گشته است ... چه مانعی است، هم اینک پیغمبری مژده‌رسان و بیم دهنده به سویشان آمده است. دیگر حجتی نمانده است، و اقامه دلیل شده است.

از لابلای این دعوت، وحدت دین خدا - از لحاظ اصول و ارکان - و وحدت پیمان یزدان با همه بندگان، پیدا و هویدا است. پیمان با همه بندگان این بوده و این است: به خدا ایمان بیاورند، او را یگانه بدانند و به یگانگی بپرستند، به همه پیغمبران بدون جداسازی ایشان از همدیگر و اختلاف با یکدیگر ایمان بیاورند، پیغمبران را مدد و یاری کنند، نماز را چنانکه باید بخوانند، زکات مال بدر کنند، و در راه خدا از روزی خدا ببخشند و خرج کنند ... این پیمانی است که عقیده صحیح را مقرر می‌دارد، و پرستش درست را معین می‌کند، و پایه‌های نظام اجتماعی راستین را محکم و استوار می‌دارد.

هم اینک شروع می‌کنیم به بررسی این حقائق، بدانگونه که در روند شگفت قرآنی، وارد شده است.



﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ، وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا. وَقَالَ اللَّهُ: إِنِّي مَعَكُمْ. لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ، وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي، وَعَزَّزْتُمْ هُمْ، وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا... لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

الْأَنْهَارُ. فَنَ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ... فَبَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ، وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ، وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ - إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ - فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾.

بیگمان خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و دوازده رهبر برای آنان تعیین کرد و بدیشان گفت: من با شمایم (و یاری و مددتان می‌نمایم) اگر نماز را بگزارید و زکات مال بدر کنید و به پیغمبرانم ایمان بیاورید و (با انفاق دارائی در راه خدا، از جمله کمک به نیازمندان) به خدا قرض نیکویی دهید. (با انجام همه اینها) از گناهان شما چشم‌پوشی می‌نمایم و شما را به باغهایی (از بهشت) وارد می‌گردانم که رودبارها از زیر (درختان) آنها جاری است. اما کسی که از شما کافر شود (و نقض عهد کند) راه راست را گم کرده است (و منحرف گشته است). اما به سبب پیمان‌شکنی ایشان، آنان را نفرین کردیم و از رحمت خود محروم داشتیم و دل‌هایشان را سخت نمودیم (بگونه‌ای که دلیل و اندرز بدان راه نمی‌یافت). آنان سخنان را تحریف و بخش فراوانی از آنچه (در تورات بود و) بدیشان تذکر داده شده بود، ترک کردند. (این خوی پلید هنوز هم در چنین قومی وجود دارد و تو) همیشه می‌توانی خیانتی (تازه) از آنان ببینی، مگر عده کمی از ایشان (که به تو ایمان آورده‌اند و خیانت پیشه نیستند). پس از آنان درگذر و (بدسگالیه و دورویی‌هایشان را) نادیده بگیر، که

خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ، فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ، فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾.

از کسانی که می‌گویند ما مسیحی هستیم (و ادعاء دارند که یاران مسیح می‌باشند نیز) پیمان گرفتیم (که به انجیل عمل کنند و خدای را به یگانگی بستایند و محمد

که خدا با او باشد، هرگز راه خود را گم نمی‌کند. زیرا همراهی یزدان سبحان او را رهنمون می‌فرماید و او را بسنده است. کسی که خدا با او باشد، نه پریشان می‌گردد و نه بدبخت می‌شود. چه نزدیکی او به خدا، بدو اطمینان و آرامش می‌بخشد و خوشبخت و سعادتمندش می‌سازد ... خلاصه، کسی که خدا با او باشد، تضمین می‌گردد، و او به خدا رسیده است، و بیش از این مقام بزرگ، مقام دیگری نمی‌طلبد.

اما چنین کسی باید بداند: یزدان سبحان همراهی خود را به گزاف و از روی جانبداری و به خاطر بزرگواری شخصیت گسیخته از اسباب و شروطی که خدا برای بزرگواری شخصیت در نظر گرفته است، بدو عطاء نمی‌فرماید ... بلکه این پیمان است و در آن شرط و جزاء است.

شرط این پیمان: اقامه نماز است، نه تنها گزاردن نماز ... اقامه نماز با رعایت اصول و ارکانی که دارد و پیوند راستینی را میان بنده و خداوند پدید می‌آرد، و از نماز عنصری برای پاکی و تربیت برابر برنامه راستین الهی می‌سازد، و نمازگزار را از زشتیها و پلشتیها و گناهها و بزه‌ها بدور می‌دارد، چرا که نمازگزار واقعی شرم می‌کند با کوله‌باری از زشتیها و پلشتیها و گناهها و بزه‌ها در پیشگاه خدا بایستد!

دادن زکات، اعتراف به نعمت خدا در داده‌های خدا، و اقرار به مالکیت اصلی خدا در اموال است. همچنین دادن زکات، اطاعت از یزدان در امر چگونگی تصرف در اموال برابر شرطی که خدا تعیین فرموده است. خدائی که مالک اصلی در اموال است و مردمان تنها امانتدار و نگهبان اموال هستند. برای پیاده کردن ضمانت اجتماعی‌ای که بر اساس آن زندگی جامعه ایماندار پابرجا و استوار می‌گردد، و برای برپا و برجا داشتن پایه‌های زندگی اقتصادی در پرتو برنامه‌ای که تضمین می‌کند اموال و دارائی تنها میان ثروتمندان دست به دست نشود، و انباشته شدن ثروت در دستهای کمی، سبب کساد رونق بازار همگانی نگردد به سبب

را پیغمبر واپسین بدانند) اما آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکر داده شده بود به دست فراموشی سپردند. لذا به پاداش آن تا دامنه قیامت، میان (گروههای مختلف) ایشان کینه و دشمنی افکندیم (و تا روز رستاخیز پیوسته فرقه‌های مسیحی هم‌دیگر را کافر و ملعون می‌نامند و یکدیگر را دشمن می‌دارند) و خداوند (در آن روز) ایشان را از آنچه کرده‌اند آگاه خواهد ساخت (و پاداش اعمالشان را خواهد داد).

پیمان یزدان با بنی اسرائیل پیمان دو طرفه بود. پیمانی بود متضمن شرط و جزاء. اصل قرآن، متن پیمان و شرط و جزای آن را ثبت و ضبط فرموده است، و آن را به دنبال ذکر عقد پیمان و شرائط عقد آن، بیان داشته است... پیمانی بود با سرداران دوازده گانه بنی اسرائیل، آن کسانی که جنبه نمایندگی فروع خانواده یعقوب - که همان اسرائیل است - داشتند، و نوادگان یعقوب بودند، و دوازده نوه بودند ... این هم متن پیمان است:

﴿وَقَالَ اللَّهُ: إِنِّي مَعَكُمْ. لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ، وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي، وَعَزَّزْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا... لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ، فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾.

گفت: من باشمایم (و یاری و مددتان می‌نمایم) اگر نماز را بگزایید و زکات مال بدر کنید و به پیغمبرانم ایمان بیاورید و (با اتفاق دارائی در راه خیر، از جمله کمک به نیازمندان) به خدا قرض نیکویی دهید. (با انجام همه اینها) از گناهان شما چشم‌پوشی می‌نمایم و شما را به باغهایی (از بهشت) وارد می‌گردانم که رودبارها از زیر (درختان) آنها جاری است. اما کسی که از شما کافر شود (و نقض عهد کند) راه راست را گم کرده است (و منحرف گشته است).

﴿إِنِّي مَعَكُمْ﴾ من باشمایم. این وعده بزرگی است. چرا که کسی که خدا با او باشد، هیچ چیزی ضداً او نیست. اگر هم چیزی و کسی ضداً او باشد، گرد و غباری در هوا است و در حقیقت نه وجودی دارد و نه تأثیری. کسی

مؤمن چنین نکند، به پیمان خود با خدا وفا نکرده است و به تعهد ایمانی خویش عمل ننموده است.

پس از زکات، صدقه و احسان عمومی است. یزدان سبحان، صدقه و احسان را وام به خدا می‌نامد! در صورتی که مالک اصلی خدا است! بخشنده اموال به آدمیزادگان او است! اما از روی لطف و کرم، چیزی را که خدا به مؤمن بخشیده است، چنانچه مؤمن آن را ببخشد، یزدان آن را وام به خود می‌نامد!

شرط این بود که گذشت. اما جزا عبارت است از: زدودن بزه‌ها و ستردن گناه‌ها! ... انسانی که پیوسته دچار لغزش می‌شود، و همیشه با وجود انجام نیکی‌ها و خوبی‌ها، به سوی بدیها و زشتیها جهش و پرش دارد، زدودن بزه‌ها و ستردن گناه‌ها، پاداش فراوانی و رحمت فراخی، از سوی خدا بدو است، و ضعف و عجز و قصور او را درمی‌یابد و جبران می‌کند.

همچنین پاداش بهشتی است که از زیر درختان و کاخهای آن رودبارها روان است. این هم تفضل خالص یزدان است! تفضلی که انسان با عمل خود بدان دست نمی‌یابد. بلکه با لطف خدا بدان دست می‌یابد، هنگامی که تمام تلاش و توان خود را بکند، بدان اندازه که در وسع دارد و آن مقدار که می‌تواند.

در پیمان بندگان با یزدان، شرط و جزائی است:

﴿فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾.

کسی که از شما کافر شود (و نقض عهد کند) راه راست را گم کرده است (و منحرف گشته است).

دیگر پس از آن، او هدایتی نمی‌یابد، و برگشتی از گمراهی ندارد. وقتی که هدایت برای او نمودار گردید، و پیمان با او بسته شد و قرارداد معین گشت، و راه روشن شد، و پاداش وی تأیید و تأکید گردید.

این، پیمان خدا با سرداران و سردستگان بنی اسرائیل بوده است که آنان از سوی همه پیروانشان با خدا منعقد کرده‌اند. پیروانشان هم جملگی بدان رضایت داده‌اند. لذا در اصل پیمان با یکایک آنان بسته شده است، و با

ناتوانی بسیاری از مردمان در کار و بار خریداری کردن اجناس و مصرف کالاها. چرا که این امر موجب می‌شود چرخ تولیدات از کار بیفتد یا کند گردد. همچنین این امر از یک سو به ولخرجی و خوشگذرانی برخیزد، و از دیگر سو به تنگدستی و بیچارگی بعضی‌ها منتهی می‌شود، و در جامعه انواع تباهیها و گسیختگیها را به بار می‌آورد ... پرداخت زکات مال، و اجرای برنامه رسانی اسلامی در توزیع دارائی و چرخش اقتصاد، از وقوع همه این بلاها و ناهنجاریها جلوگیری می‌نماید.

ایمان به جملگی پیغمبران یزدان، بدون جدائی افکندن میان آنان، گوشه دیگری از شرط چنین معامله‌ای است. زیرا همه پیغمبران از سوی یزدان آمده‌اند، و همه ایشان دین خدا را با خود آورده‌اند. ایمان نیاوردن به یکی از آنان، کفر ورزیدن به همه ایشان است، و حتی نپذیرفتن خدائی است که او جملگی پیغمبران را روانه فرموده است.

ایمان به پیغمبران نیز تنها در پذیرش خالی آنان خلاصه نمی‌گردد. بلکه ایمان بدیشان را باید در عمل نشان داد، و گذشته از گفتار، با کردار پیغمبران را یاری کرد، و پشت سر ایشان را گرفت و در تبلیغ رسالت آسمانی و رساندن پیام ربانی بدانان کمک کرد و تمام توان خود را عملاً در راستای کاری بکار برد که این فرستادگان گرامی الهی همه زندگی خود را وقف انجام آن کرده‌اند. زیرا ایمان به یزدان مقتضی است که انسان مؤمن برای یاری دادن و کمک کردن به چیزی که بدان ایمان آورده است به پا خیزد، و برای استقرار آن در زمین به جان کوشد، و برای پیاده کردن آن در زندگی مردمان به تلاش ایستد. آخر دین خدا تنها جهان‌بینی عقیدتی نیست، و تنها مراسم و شعائر عبادی نمی‌باشد. بلکه ایمان برنامه واقعی زندگی، و همچنین نظامی است که امور زندگی را می‌چرخاند. برنامه زندگی و نظام حکومتی هم نیازمند یاری دادن و پشتیبانی نمودن، و تلاش و جهادی برای پیاده کردن آن است، و پس از پیاده کردن، محتاج حمایت و حفاظت است. اگر انسان

ملتّی نیز این پیمان منعقد گشته است که از مجموعه ایشان فراهم آمده است ... اما از بنی اسرائیل چه چیزی سرزده است؟

بنی اسرائیل پیمان خود را با خدای خویش شکستند. انبیاء خویشان را به ناحق کشتند. شبانه توطئه کشتن و به دار زدن عیسی علیه السلام را چیدند که آخرین پیغمبران ایشان بود. کتاب آسمانی خود تورات را تحریف کردند و قوانین آن را پشت گوش انداختند و به مرحله اجراء در نیاوردند. در برابر آخرین پیغمبر صلی الله علیه و آله موضع پست مکارانه بدسگالانه‌ای را در پیش گرفتند، و بدو خیانت کردند، و در تعهدات و قراردادهائی که با او داشتند، راه خلاف پیمودند و خیانت ورزیدند. این بود که از هدایت خدا رانده و مانده شدند، و دل‌هایشان سنگین گردید و بایسته و شایسته دریافت و پذیرش چنین هدایتی نماند:

﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ...﴾

به سبب پیمان‌شکنی ایشان، آنان را نفرین کردیم و از رحمت خود محروم داشتیم و دل‌هایشان را سخت نمودیم (بگونه‌ای که دلیل و اندرز بدان راه نمی‌یافت). آنان سخنان را تحریف و بخش فراوانی از آنچه (در تورات بود و) بدیشان تذکر داده شده بود، ترک کردند....

یزدان سبحان راست فرموده است. چه این نشانه‌های جدا ناشدنی یهودیان است: نشانه‌ای نفرین بر سیمای ایشان است. نهاد نفرین شده مطرود از هدایت ایشان، نفرین برمی‌جوشاند و نفرین به بار می‌آورد. نشانه دیگری سنگین دلی است که بر ظواهر نامهربان و ناشادشان پیدا است، و در تصرفات و اعمال خالی از احساسات انسانیشان هویدا است. هر اندازه نیرنگبازانه تلاش کنند به هنگام هراس و یا مصلحت، در گفتار نرمش نشان دهند، و به هنگام مکر و دام، آرام و خوش خط و خال باشند، اما خشکی سیمای و نشانه‌ها بیرون

می‌تراود و خبر از خشکی درون‌ها و سنگینی دل‌ها می‌دهد ... قالب واقعی ایشان، تحریف سخنان از معانی و موارد اصلی است. پیش از هر چیز کتابشان را از صورتی که بدان از سوی یزدان بر موسی علیه السلام نازل شده است تحریف کرده‌اند و در تغییر و تبدیلی کوشیده‌اند. این تحریف و تغییر یا با افزایش چیزهای زیادی صورت گرفته است که متضمن اهداف کج و نادرستشان بوده است و خواسته‌اند آنها را با نصوص ساختگی از قول خدا، راست و درست بنمایانند و زیبا و پسندیده جلوه دهند! یا این تحریف و تغییر با تفسیر و تعبیر نصوص اصلی باقی مانده صورت گرفته است، تفسیر و تعبیری که با اهداف و مصالح ناروا و ناپاک ایشان هم‌آوا و هم‌گام باشد. و یا این تحریف و تغییر با پشت‌گوش انداختن و سستی کردن درباره‌ی اوامر دین و شریعتشان، و اجراء نکردن و پیاده نمودن آن اوامر در جامعه و زندگیشان، انجام پذیرفته است. چون اگر اوامر دین و شریعتشان را اجراء و پیاده می‌کردند، می‌بایست بر راستای برنامه پاک و پاکیزه و راست و درست خدا ماندگار و پابرجا شوند.

﴿وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ، إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ﴾.

تو همیشه می‌توانی خیانتی (تازه) از آنان ببینی، مگر عده کمی از ایشان.

این خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است. خطابی که حال یهودیان را در میان جامعه مسلمان مدینه به تصویر می‌زند. آنان در راه خیانت به پیغمبر صلی الله علیه و آله از پای نمی‌نشستند و دست بردار نبودند. ایشان موارد خیانت پیاپی فراوانی داشتند. بلکه پیوسته آنان در طول اقامتشان در مدینه و در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و در تمام جزیره العرب، دست اندر کار خیانت بودند. آنان نه تنها در این برهه از زمان چنین بودند و چنین کردند، بلکه خیانت در سراسر تاریخ اسلامی پیشه ایشان بوده است. هر چند که جامعه اسلامی تنها جامعه‌ای بوده است که آنان را پناه داده است و در آغوش خود گرفته است و شکنجه و آزار نسبت بدیشان روا ندیده است و

لخت و تنها بر جای ماند و فضا را فرا گیرد و سایه خود را تک و تنها بر همه این مردمان بیندازد. بنیاد سرشت ایشان این بود، و اصل موضعگیری ایشان در برابر پیغمبر ﷺ و در مقابل گروه مسلمانان این چنین بود. این قرآن، معلم این ملت، و راهنما و راهبر و دیدبان و ساریبان آنان در طول راه است. قرآن برای این ملت، پرده از حال دشمنان ایشان به کنار می‌زند، و سرشتشان را می‌نمایاند، و تاریخشان را با هدایت یزدان در طول روزگاران نشان می‌دهد.

اگر همیشه این ملت مسلمان با قرآن خود مشورت کند و از آن رهنمون بطلید، و به رهنمودها و راهنماییهای قرآن گوش فرا دهد، و قوانین و مقررات و دستورالعملهای آن را در زندگی خود بکار ببرد، هیچوقت و در هیچ دوره و زمانی، دشمنانشان نمی‌توانند بر آنان چیره گردند و بدیشان لطمه‌ای برسانند. اما هر زمان که این ملت مسلمان، پیمانشان را با پروردگارشان شکسته‌اند و به عهد خود با خدای خویش وفا نکرده‌اند، و هر زمان که به ترک قرآن گفته‌اند و آن را از متن زندگی بدور انداخته‌اند، بدیشان آن رسیده است که رسیده است و بر سرشان آن آمده است که آمده است! هر چند که در همان حال از قرآن نغمه‌های دلنواز و زمزمه‌های شادی آفرین ساخته‌اند، و دعاها و تعویذها و افسون‌ها ترتیب داده‌اند! یزدان سبحان برای ملت مسلمان، چیزهایی را روایت می‌فرماید که گریبانگیر بنی اسرائیل شده است، از قبیل: لعن و طرد و سنگین دلی و تحریف سخنان از معانی و موارد اصلی خود، بدان هنگام که پیمانشان را با خدایشان شکسته‌اند و به عهدشان وفا نکرده‌اند. روایت این رخداده‌ها و بلاها برای آن است که ملت مسلمان پرهیزد از این که پیمان خود را با پروردگارش بشکنند و به عهد خود وفا نکنند.

زیرا اگر پیمان‌شکنی و خلاف وعده کند، بدو همان می‌رسد که گریبانگیر هر فرد پیمان‌شکنی و بد عهدی و خلاف وعدی می‌گردد ... این است هنگامی که ملت

مصون و محفوظشان داشته است. زیبا و پسندیده با ایشان رفتار کرده است، و در داخل جامعه اسلامی، رفاه و آسایش و آرامش ایشان را ممکن ساخته است. اما آنان همیشه، همانگونه که در عصر پیغمبر ﷺ رفتار می‌کردند، کژدمها و مارها و روباهها و گرگهائی بوده‌اند و بدون کمترین سستی، مکر و کید به دل گرفته‌اند و در اندیشه خیانت کردن بوده‌اند و به نیرنگ نشسته‌اند. هرگاه قدرت ظاهری و پوشالیشان آنان را به تنبیه و گوشمالی مسلمانان برانگیخته است و وادار کرده است، و نیازمند رساندن بلا و مصیبت به مؤمنان بوده‌اند، بر سر راه مسلمانان دامها گسترده‌اند، و کمینگاهها برای شکارشان ترتیب داده‌اند، و با همه دشمنان مؤمنان به توطئه و دسیسه بازی نشسته‌اند و متحد شده‌اند، و چشم به راه فرصت تاخت و تاز گشته‌اند تا در آن شاهین‌وار و عقاب سان بر آنان سنگین دلانه و ستمگرانه فرود آیند و بدون رعایت هیچگونه عهد و پیمانی کارشان را بسازند و یکسره نمایند. بیشترشان این چنین بوده‌اند و بدین کژ راه پای نهاده‌اند و آن را سپری کرده‌اند، همانگونه که یزدان سبحان در کتاب خود قرآن، از ایشان سخن گفته است و خویهای پلیدشان را بر شمرده است. همچنین در کتاب آسمانی جاودانه‌اش، ما را از سرشت کجروشان باخبر فرموده است و به ما خبر داده است که از دیرباز عهدشکنی آنان با خدا، خمیرمایه چنین خویهای زشت و پلشت ایشان گشته است و به همچون قالبی ریخته است.

تعبیر ویژه قرآنی درباره واقعیت حال یهودیان با فرستاده خدای سبحان ﷺ در مدینه، تعبیر بس لطیف و ظریفی است:

﴿وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِيَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ﴾.

تو همیشه می‌توانی خیانتی (تازه) از آنان ببینی، مگر عده کمی از ایشان.

کردار خائنانه، و نیت خائنانه، و نگاه خائنانه را ببینی. نص قرآنی همه این خیانتها را با حذف موصوف و ذکر صفت در یک واژه: «خیانت» جمع می‌آورد، تا خیانت

فَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ؛ فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱﴾

از کسانی که می‌گویند: ما مسیحی هستیم (و ادّعاء دارند که یاران مسیح می‌باشند نیز) پیمان گرفتیم (که به انجیل عمل کنند و خدای را به یگانگی بستایند و محمد را پیغمبر واپسین بدانند) اما آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکر داده شده بود به دست فراموشی سپردند؛ لذا به پاداش آن تا دامنة قیامت، میان (گروههای مختلف) ایشان کینه و دشمنی افکندیم (و تا روز رستاخیز پیوسته فرقه‌های مسیحی همدیگر را کافر و ملعون می‌نامند و یکدیگر را دشمن می‌دارند) و خداوند (در آن روز) ایشان را از آنچه کرده‌اند آگاه خواهد ساخت (و پاداش اعمالشان را خواهد داد).

در اینجا تعبیر ویژه‌ای را می‌یابیم که معنی خاصی در بر دارد:

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارَى﴾

از کسانی که می‌گویند: ما مسیحی هستیم (و ادّعاء دارند که یاران مسیح می‌باشند).

معنی خاص آن این است که آنان از روی ادّعاء چنین گفته‌اند، و چنین ادّعائی را در زندگانی عملاً پیاده نکرده‌اند و در عمل نشان نداده‌اند. قطعاً اساس این پیمان، یگانه دانستن خدا و به یگانگی پرستیدن او است که در اصطلاح توحید گفته می‌شود.

نقطه اصلی انحراف از راستای جاده تاریخی مسیحیت از همین جا بوده است. این است بهره قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکر داده شده است و ایشان فراموشش کرده‌اند و پشت گوش انداخته‌اند. فراموش کردن قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکر داده شده بود بعدها به هر نوع انحرافی منتهی گردیده است و همچنین اختلافات دسته‌ها و مذبه‌ها و فرقه‌های بیشمار، در قدیم و جدید از آن سرچشمه گرفته است، همانگونه که پس از اندکی بطور چکیده بیان خواهیم کرد و روشن خواهیم ساخت. میان دسته‌ها و مذبه‌ها و فرقه‌های

مسلمان از این بیدار باش و هوشیار باش غافل گشته است، و در راهی گام برداشته است که بیراهه بوده است. یزدان جهان از او رهبری انسانها را بازپس گرفته است، و بدین شیوه که دیده می‌شود از قافله عقب مانده است و دنباله‌رو بوده است و در پس کاروان راه افتاده است، تا آن زمان که به سوی پروردگارش برگشته است، و به پیمان خود چنگ زده است و به عهدش وفا نموده است و برابر عقد قرارداد رفتار کرده است. در این صورت خدا نیز به عهد خود وفا فرموده است که استقرار این ملت در زمین و سپردن زمام رهبری و پیشوائی به پیروان این آئین است و گواه نمودن ایشان بر مردمان است. اگر هم این ملت چنین نکند و چنان نرود، بدینگونه که هست دنباله‌رو قافله می‌ماند، و این وعده خدا است، و خدا برخلاف وعده خود عمل نمی‌کند.

رهنمود یزدان به پیغمبر خود ﷺ در آن زمان که این آیه نازل شده است چنین بوده است:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ، إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾

از آنان درگذر و (بدرنگالیا و دوروییهایشان را) نادیده بگیر، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

درگذشتن از زشتیهایشان احسان و نیکی است. صرف نظر کردن از خیانتشان هم احسان و نیکی است.

اما زمانی فرا رسید که جایی برای عفو کردن و صرف نظر نمودن نماند. این بود که خدا به پیغمبر خود ﷺ دستور داد که ایشان را از مدینه براند و دور گرداند. بعدها دستور صادر فرمود که آنان را از همه جزیره العرب تبعید نماید، و فرمان اجراء گردید.

همچنین یزدان جهان برای پیغمبرش ﷺ و برای گروه مسلمانان روایت می‌فرماید که او از کسانی پیمان گرفت که در میان اهل کتاب خویشان را مسیحی می‌نامند. اما آنان نیز پیمانشان را شکسته‌اند و سزای این پیمان شکنی را دیده‌اند:

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ،

یکتاپرستی است. بندی که پس از گذشت اندک مدتی از وفات عیسی علیه السلام از آن منحرف شدند و دوری گزیدند، به خاطر علل و اسبابی که در اینجا فرصت سخن گفتن از آنها بطور مشروح نیست<sup>(۱)</sup>.

هنگامی که روند سوره بدینجا از عرضه موضعگیری یهودیان و مسیحیان در برابر پیمانشان با یزدان می‌رسد، همه اهل کتاب هم اینان و هم آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد و ایشان را از رسالت و پیامبری خاتم النبیین صلی الله علیه و آله آگاه می‌گرداند، و بدیشان می‌گوید: این پیغمبر همانگونه که برای ایشان فرستاده شده است، برای عربهای امی و برای جملگی مردم نیز روانه شده است. لذا ایشان نیز مخاطبان این قرآن هستند و بدیشان هم امر شده است که از آخرین پیغمبر پیروی کنند. این نیز بخشی از پیمان یزدان با ایشان است، همانگونه که قبلاً گذشت. همچنین این واپسین پیغمبر آمده است تا برای آنان مقدار بسیاری از کتابی را روشن و آشکار سازد که در دستریشان است و از ایشان خواسته شده است که در نگاهبانی و نگهداری آن بکوشند، ولی آنان بخشهای فراوانی از آن را مخفی کرده‌اند و پنهان داشته‌اند و بدین وسیله پیمان با یزدان را در این باره شکسته‌اند و نقض عهد نموده‌اند! همچنین این پیغمبر از بسیاری از چیزهایی که ایشان آنها را مخفی و پنهان کرده‌اند و هم اینک در شریعت جدید نیازی بدانها نمانده است، گذشت و صرف نظر می‌نماید ... آنگاه روند سوره به بیان برخی از خرافه‌هایی می‌پردازد که واپسین پیغمبر آمده است تا آنها را بزدايد و در معتقداتشان آنها را راست و درست نماید. از قبیل این گفته مسیحیان که می‌گویند: مسیح، یعنی عیسی پسر مریم خدا است! و همچون این گفته یهودیان و همچنین مسیحیان که می‌گویند: ما پسران خدا و عزیزان یزدانیم!

مسیحیان، همان دشمنانگی و کینه‌توزی وجود دارد که یزدان سبحان به ما خبر می‌دهد و می‌فرماید: تا روز قیامت در میانشان باقی و بردوام است. این سزای همسنگ پیمان‌شکنی ایشان با خدا، و جزای هم‌طراز پشت‌گوش انداختن و فراموش کردن بخش قابل توجهی از چیزی است که بدان تذکر داده شده‌اند. این تازه سزا و جزای این جهان آنان است. سزا و جزای آن جهان ایشان باقی و جدا است. کیفر آخرت وقتی بدیشان داده می‌شود که خدا آنان را باخبر می‌فرماید از کارهایی که در این جهان می‌کرده‌اند. بدان هنگام برابر اطلاعی که بدانان می‌دهد از کارهایی که می‌کرده‌اند، کیفر و پادافره ایشان را خواهد داد!

میان کسانی که می‌گویند: ما مسیحی و یاران مسیح هستیم، در میان خودشان دشمنانگیها و اختلافها و کینه‌توزیهای در طول تاریخ قدیم و جدید در گرفته است که مصداق روایتی است که خدا در کتاب راستین و بزرگ خود قرآن نقل فرموده است. و بعضی از برخی از خودشان خونهای را بر زمین ریخته‌اند و جویبارهای خونین از همدیگر روان کرده‌اند که در جنگهایشان با دیگران در سراسر تاریخ چنین جویبارهای خونینی روان نگشته است. این خونریزیها و دشمنانگیها و کینه‌توزیها یا به سبب مخالفتهای دینی پیرامون عقیده و ایدئولوژی بوده است، و یا به سبب مخالفتهای بر سر ریاست دینی، و یا به سبب مخالفتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، در گرفته است ... در خلال قرنهای دور و دراز، این دشمنانگیها و مخالفتها فروکش نکرده است، و آتش این جنگها و کشت و کشتارها خاموش نشده است ... چنین دشمنانگیها و مخالفتها و جنگها و کشتارها تا دامنه قیامت بردوام است و شعله آنها فروزان است، همانگونه که راستگوترین گویندگان فرموده است.

این هم کیفر پیمان‌شکنی خودشان، و پشت‌گوش انداختن و فراموش کردن بخش قابل ملاحظه‌ای از عهد یزدان با ایشان است که نخستین بند آن بند توحید و

۱- مراجعه شود به کتاب: «محاضرات فی التصریة» تألیف استاد محمد ابوزهره. همچنین مراجعه شود به جزء سوم فی ظلال القرآن، ذیل آیه دوم سورة آل عمران.



روند سوره این نداء را بدین شیوه خاتمه می‌دهد که آنان پس از فرا رسیدن رسالتی که حقائق را می‌نمایاند و اباطیل را برملا می‌دارد و خود روشن و روشنگر است، دیگر دلیل و حجتی در پیشگاه خدا نخواهند داشت، و ایشان را نرسد که بگویند: روزگاران فراوانی از رسالت‌های آسمانی گذشته است و ایشان آنها را فراموش کرده‌اند و کار بر ایشان مشتبه گشته است و حقائق و اباطیل آمیزه یکدیگر شده است:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ. قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ؛ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ... لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. قُلْ: فَمَن يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَفَنَ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا؟ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ، قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ؟ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ، يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ. يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا - عَلَى فِتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ - أَنْ تَقُولُوا: مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ. فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ. وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمد) به سوی شما آمده است. بسیاری از چیزهایی را برایتان روشن می‌سازد که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، و از بسیاری از چیزها (و مطالبی که پنهان ساخته‌اید و فعلاً مورد نیاز نیست) صرف نظر می‌نماید. از سوی خدا نوری (که پیغمبر است و بینش را روشنی می‌بخشد) و کتاب روشنگری (که قرآن است و هدایت بخش مردمان است) به پیش شما آمده است. خداوند با آن (کتاب) کسانی را به راههای امن و امان (از ترس و هراس دنیا و آخرت) هدایت می‌کند که جویای

خشنودی او باشند، و با مشیت و فرمان خود، آنان را از تاریکیهای (کفر و جهل) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می‌برد، و ایشان را به راه راست رهنمود می‌شود. بطور مسلم، کسانی که می‌گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! کافرنند. بگو: اگر خداوند بخواهد مسیح پسر مریم و مادر او و همه کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می‌تواند (کوچکترین) کاری بکند (و جلو دست خدا را بگیرد؟). از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین، و آنچه میان آن دو است. هر چه بخواهد می‌آفریند؛ و خدا بر هر چیزی توانا است. یهودیان و مسیحیان می‌گویند که ما پسران و عزیزان خدائیم! بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان عذاب می‌دهد؟ بلکه شما انسانهایی همچون سایر انسانهایی هستید که خدا آنان را آفریده است. خداوند هر که را بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب می‌دهد. و سلطنت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، متعلق به خدا است (و همه چیز از آن او است) و برگشت (همگان) به سوی او است (و به حساب و کتاب هر کسی رسیدگی می‌کند). ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمد) به سوی شما آمده است و به دنبال انقطاع مدت زمانی که میان پیغمبران بوده است، (حقائق را دیگر باره) بیان می‌کند، تا این که (در روز رستاخیز) نگوئید: مژده دهنده و بیم دهنده‌ای (از پیغمبران) به سوی ما نیامده است (تا فرمان خدا را به ما برسانند. هم اینک پیغمبر مژده دهنده و بیم دهنده‌ای (محمد نام) به سوی شما آمده است (و عذری برای شما نمانده است). و خداوند بر همه چیز توانا است.

اهل کتاب، این را گام فراتر نهادن از حدّ خود و حسادت و بزرگ‌بینی می‌شمردند که پیغمبری آنان را به سوی اسلام فرا خواند که از آنان نیست. پیغمبری از امّیهانی ایشان را به اسلام می‌خواند که آنان قبلاً خویشان را بسی بالاتر و داناتر از ایشان می‌دانستند! زیرا آنان اهل کتاب بوده و اینان امّی و بیسوادند! اما هنگامی که خدا خواست به این امّیه و بیسوادها بزرگی عطاء فرماید،

که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، و از بسیاری از چیزها (و مطالبی که پنهان ساخته‌اید و فعلاً مورد نیاز نیست) صرف نظر می‌نماید.

او فرستاده خدا به سوی شما است. نقش او با شما این است که برایتان حقایقی را روشن سازد و توضیح دهد و هویدا نماید که شما بر پنهان کردن و مخفی داشتن آنها توافق کرده‌اید. حقایقی که در کتاب آسمانی خودتان موجود و در دسترستان قرار دارد، در دسترس شما یهودیان و مسیحیان ... مسیحیان پایه بنیادین دین، یعنی توحید و یکتاپرستی را پنهان داشته‌اند، و یهودیان بسیاری از احکام شریعت را مخفی کرده‌اند، از قبیل: سنگسار زناکار، و تحریم ربا بطور کلی. همچنین در پنهان کردن همه اخبار مربوط به برانگیختن پیغمبر امی، «پیغمبری که وصف او را پیش خود در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند»<sup>(۱)</sup>. همچنین او صرف نظر می‌کند و چشم‌پوشی می‌نماید از بسیاری از چیزهایی که آنها را پنهان کرده‌اند و یا تحریف نموده‌اند، چیزهایی که در شریعت او از آنها ذکر نرفته است. خدا چیزهایی را از احکام کتابهای آسمانی پیشین و شریعتهای گذشته منسوخ فرموده است که در جامعه انسانی، کارکردی ندارند و نیازی بدانها نمانده است. از آن چیزهایی که وظیفه موقتی و تکلیف گذرانی در جامعه‌های کوچک ویژه بوده‌اند. جامعه‌های کوچک ویژه‌ای که خداوند در روزگاران پیشین پیغمبران را به میان آنان روانه فرموده است و برای مدت محدودی از زمان - بدان اندازه که یزدان می‌داند - به کار پیام رسانی و راهنمایی مردمان گماشته است. تا آنگاه که رسالت فراگیر و جاوید در رسید و پایدار و برقرار ماند، پس از آن که یزدان جهان آن را تکمیل فرمود و نعمت خویش را بدان تمام نمود و به عنوان آئین مردمان پذیرفت و از آن اظهار خشنودی کرد. دیگر در آن هیچگونه منسوخ شدن و تبدیل و تغییر دادن و تعدیل کردنی

از میان ایشان خاتم الانبیاء را برانگیخت، و واپسین پیغامبری را در میانشان قرار داد، پیغامبری که برای همگی انسانها بود. بدین امیها درس آموخت و تعلیمشان فرمود، و آنان هم داناترین ساکنان کره زمین شدند، و مترقی‌ترین و والاترین جهان‌بینی و ایدئولوژی را پیدا کردند، و استوارترین برنامه را به دست گرفتند و درست‌ترین راه را پیمودند، و از همگان شریعت و نظامشان برتر و بهتر، و جامعه و اخلاقشان شایسته‌تر و بایسته‌تر گشت ... همه اینها در پرتو لطف خدا بدیشان داده شده بود، و در سایه اعطاء این آئین بدیشان و پسند آن برایشان بود.

امیها هرگز اهرگز سزاوار این نبودند که سرپرستان انسانها گردند، اگر این نعمت الهی نبود. و هرگز اهرگز توشه‌ای نداشته‌اند و نخواهند داشت که آن را به انسانها تقدیم دارند مگر چیزی که این آئین بدیشان ارمغان داشته است.

در این نداء الهی خطاب به اهل کتاب، یزدان جهان برایشان مکتوب و مقطوع داشته است که آنان به اسلام خوانده شده‌اند، و به ایمان بدین پیغمبر و یاری دادن و کمک نمودن او و پشتیبانی کردن از او، دعوت گشته‌اند. همچنین پیمان پیروی از او از ایشان گرفته شده است. این نداء الهی، گواهی یزدان سبحان را بر آنان مکتوب و مقطوع می‌دارد دالّ بر این که این پیغمبر امی، فرستاده خدا است و به پیش ایشان روانه شده است هم بدان سان که فرستاده خدا است و به پیش عربها روانه گشته است، و بلکه به سوی جملگی مردمان جهان فرستاده شده است. اولاً انکار رسالت آسمانی او بیجا است، و ادّعی انحصار رسالت او بر عربها بی‌معنی و پوچ است. ثانیاً آیا این آیه خطاب به اهل کتاب نیست؟

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا، يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾.

ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمد) به سوی شما آمده

است. بسیاری از چیزهایی را برایتان روشن می‌سازد

نیست.

خداوند بزرگوار سرشت چیزی را برای آنان بیان و روشن می‌گرداند که این پیغمبر با خود آورده است، و وظیفه و تأثیر آن را در زندگی بشری توضیح می‌فرماید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ. وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

کتاب روشنگری (که قرآن است و هدایت بخش مردمان است) به پیش شما آمده است. خداوند با آن (کتاب) کسانی را به راههای امن و امان (از ترس و هراس دنیا و آخرت) هدایت می‌کند که جویای خشنودی او باشند، و بامشیت و فرمان خود، آنان را از تاریکیهای (کفر و جهل) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می‌برد، و ایشان را به راه راست رهنمود می‌شود.

سخن دقیق‌تر و صادق‌تر و مستدل‌تری بر سرشت این کتاب یعنی قرآن، و بر سرشت این برنامه یعنی اسلام، از چنین فرموده‌ای وجود ندارد که می‌فرماید قرآن «نور» است.

این حقیقتی است که شخص مؤمن آن را در دل، و در هستی، و در زندگی، و در دیدن و در بررسی و سنجش اشیاء و حوادث و اشخاص، ملاحظه خواهد کرد. همین که حقیقت ایمان را در دل خود حس کند، آن را حس می‌کند... «نور» است، نوری که هستی او بدان منور می‌گردد و شفاف و سبکبال و درخشان و رخشان می‌شود. در پرتو این نور، همه چیز را بر سر راه خود آشکارا می‌بیند. تمام چیزهایی که بر سر راه او است، در پرتو این نور هویدا و پیدا و راست و درست جلوه‌گر می‌آید و خویشتن را می‌نماید.

سنگینی گِل در هستی مؤمن، و تاریکی خاک، و انباشتگی گوشت و خون، آزمندی هوس و پرش، همه اینها درخشان و رخشان و تابان می‌گردند. سنگینی سبک، و تاریکی روشن می‌شود، و انباشتگی نازکی، و

آزمندی لطافت می‌پذیرد ... آمیختگی و تاری در دیدن، سرگردان و حیران پیش و پس نهادن گامها و جلو و عقب گذاشتن پاها، سرگشتگی و دوندگی در راه تاریک و نامعین و بی‌نشان و بی‌هدف و مقصد، همه و همه درخشان و رخشان و تابان می‌گردند. هدف و مقصد روشن می‌شود، و راه راست به سوی هدف و مقصد پیموده می‌شود، و نفس انسان بر راستای راه می‌ایستد و به پیش می‌رود.

﴿نور، وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾ دو وصف برای یک چیز است. همان چیزی که پیغمبر بزرگوار ﷺ آن را با خود آورده است.

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ - مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ - سُبُلَ السَّلَامِ. وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

خداوند با آن (کتاب) کسانی را به راههای امن و امان (از ترس و هراس دنیا و آخرت) هدایت می‌کند که جویای خشنودی او باشند، و بامشیت و فرمان خود، آنان را از تاریکیهای (کفر و جهل) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می‌برد، و ایشان را به راه راست رهنمود می‌شود.

خداوند می‌پسندد که اسلام آئین مردمان باشد و بدان خشنود است. یزدان انسانی را به «راه امن و امان» رهنمود می‌فرماید که از این خشنودی پیروی کند و آن را برای خود بپسندد و بدان خشنود شود همانگونه که یزدان آن را برای او پسندیده است و بدان خشنود بوده است.

این تعبیر چه اندازه دقیق و صادق است! «امن و امان» همان چیزی است که این آئین آن را به سراسر زندگی سرازیر می‌سازد. امن و امان: فرد، گروه، جهان، دل و درون، خرد، اندامها، خانه و کاشانه و خانواده، جامعه و ملت، و انسانها و انسانیت ... صلح و ساز با: زندگی، جهان، و یزدان یعنی پروردگار جهان و زندگی ... صلح و صفائی که بشریت آن را به خود ندیده است و هیچوقت نخواهد دید مگر در پرتو این آئین، و در سایه

برنامه و نظام و شریعت آن، و در جامعه‌ای که بر عقیده و شریعت این آئین استوار گردد.

قطعاً خداوند بزرگوار در پرتو این دینی که پسند او و بدان راضی و خشنود است، کسی را که به دنبال رضایت و خشنودی او باشد، به «راههای امن و امان و صلح و صفا» رهنمود می‌فرماید. به همه راههای امن و امان و صلح و صفای موجود در تمام جوانب و زوایا ... هیچ کسی ژرفای این حقیقت را آنگونه که باید درک و فهم نمی‌کند، مگر کسی که خودش راههای جنگ و شیوه‌های نبرد را در جاهلیتهای قدیم یا جدید دیده و دردها و رنجها و بلاها و مصیبت‌های آن را چشیده باشد... هیچ کسی ژرفای این حقیقت را درک و فهم نمی‌کند، بدانگونه که کسی که جنگ پریشان دلی و آشفته حالی ناشی از عقائد و شرائع و نظامها و دستگاه‌های حکومتی را در ژرفاهای درون، و زوایا و جوانب زندگی بیرون چشیده باشد و در آنها دست و پا زده باشد.

کسانی که در صدر اسلام نخستین مخاطبان این قرآن بودند، از روی تجربه‌هایی که در جاهلیت پیدا کرده و چیزهایی که دیده بودند، خوب معنی این امن و امان و صلح و صفا را می‌دانستند. زیرا شخصاً مزه امن و امان و صلح و صفا را می‌چشیدند و از این مزه آسایش‌بخش لذت می‌بردند.

ما هم اینک بسیار نیازمندیم که این حقیقت را درک کنیم. در این روزگاری که جاهلیت در میان ما و پیرامون ما انواع بلاها و سختی‌ها را به مردمان می‌چشانند و به پرتگاه هلاک و نابودیشان می‌رسانند. قرن‌ها پس از قرن‌ها هرگونه جنگی را در پهنه درون‌ها و گستره جامعه‌ها گریبانگیر انسان‌ها می‌سازد و به فغان‌ها و شیون‌هایشان می‌کشاند!

ما بسی نیازمند امن و امان و صلح و صفا در جهان هستیم. ما کسانی که در برهه‌ای از تاریخ زندگانی خودمان، در سایه صلح و صفا و امن و امان، بسر برده‌ایم. سپس از صلح و صفا و امن و امان بیرون

آمده‌ایم و به سوی جنگی رفته‌ایم که ارواح و قلوبمان را درهم می‌شکند، و اخلاق و رفتارمان را خرد و خمیر می‌کند، و جامعه‌ها و ملت‌هایمان را تار و مار و له و لورد می‌سازد. در حالی که می‌توانیم به صلح و صفا درآئیم و در امن و امان بغنویم. صلح و صفا و امن و امانی که خدادادی است و خدا آن را به ما می‌بخشد و ارمغان می‌دارد، هرگاه که به دنبال رضای او باشیم و از خشنودی او پیروی کنیم، و برای خود همان را بخواهیم و بپسندیم که خدا آن را می‌خواهد و می‌پسندد و بدان خشنود می‌گردد!

ما گرفتاریهای جاهلیت را می‌چشیم و به مهلکه‌های آن دچار می‌آئیم، در عین این که اسلام به ما نزدیک و در کنار ما قرار دارد. از دست جنگ جاهلیت دردها و رنج‌ها می‌بینیم، در حالی که اگر بخواهیم صلح و صفا و امن و امان اسلام در دسترس ما قرار دارد... آیا کدام معامله زیان‌بارتر است؟ این معامله‌ای که در آن، بهترین و خوبترین را می‌دهیم و بدترین و زشت‌ترین را دریافت می‌داریم؟ و در آن هدایت را می‌دهیم و گمراهی را با آن خریداری می‌کنیم؟ و در آن جنگ را بر صلح ترجیح می‌دهیم و برتر می‌نهیم؟

ما قطعاً می‌توانیم انسان‌ها را از گرفتاریها و مهلکه‌های جاهلیت، و از آتش آشوبها و جنگ‌های مشتعل و سوزان در اقطار جهان، به شیوه‌ها و رنگ‌های گوناگون و فراوان، نجات دهیم. اما ما نمی‌توانیم چنین کاری را بکنیم و انسان‌ها را نجات دهیم، مگر پیش از آن که خویشان را نجات دهیم، و پیش از آن که به زیر سایه صلح و صفا و امن و امان درآئیم، بدانگاه که به سوی رضایت خدا برمی‌گردیم و از چیزی پیروی می‌کنیم که یزدان آن را پسندیده است و خشنودی خود را از آن اظهار فرموده است، و بدین وسیله از زمره کسانی خواهیم شد که آفریدگار درباره ایشان فرموده است که ایشان را به راههای صلح و صفا و امن و امان هدایت

نموده است<sup>(۱)</sup>.

﴿وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ﴾.

خدا با مشیت و فرمان خود، آنان را از تاریکیهای (کفر و جهل) بیرون می آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می برد.

جاهلیت همه نوع آن تاریکی است: تاریکی شبهه ها و خرافه ها و افسانه ها و جهان بینی ها ... تاریکی شهوتها و هوسها و کششها و سر در بیابان نهادنها... تاریکی سرگردانی و پریشانی و بریدن از رهنمود الهی و گسیختن از آستانه امن و امان و انس و الفت یزدان ... تاریکی معیارهای نادرست و ارزشهای پراکنده ناچیز و احکام و معیارها و میزانهای پریشان و بی سامان ... اما نور، نور است.

آن نوری که پیشتر از آن صحبت کردیم و از نور موجود در دل و خرد و هستی و زندگی و همه امور به گفتگو پرداختیم.

﴿وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

ایشان را به راه راست رهنمود می کند.

راست است با فطرت نفس انسان و قوانینی که بر آن فرمان می راند. راست است با فطرت جهان و قوانین آن، قوانینی که فطرت جهان را می چرخاند و اداره می گرداند... راست به سوی خدا می رود و به کز راهه نمی افتد و خم و پیچی در آن نیست، و حقائق و خط سیرها و هدفها در آن آمیزه یکدیگر نمی گردد و مشتبه و ملتبس نمی شود.

قطعاً یزدانی که انسان و فطرت او را آفریده است، و جهان و قوانین آن را درست نموده است، او خودش برای انسان این برنامه را تهیه دیده است و وضع فرموده است، و او خودش این دین را برای مؤمنان پسند کرده است و بدان رضایت داده است. پس طبیعی و بدیهی است که این برنامه مؤمنان را به راه راست هدایت و رهنمود کند. راهی که هیچ برنامه دیگری غیر از برنامه الهی، نمی تواند انسانهای درمانده نادان فناپذیر را در آن مسیر رهسپار و رهنمود سازد.

یزدان سبحان راست فرموده است. خداوند بسی نیاز از جهانیان. خدائی که راهیابی مردمان و هدایت ایشان کمترین نفعی بدو نمی رساند، و گمراهی و سرگشتگی انسانها از مملکت و عظمت او کمترین چیزی نمی کاهد. اما این مهر فراوان یزدان در حق مؤمنان است که ایشان را در بر می گیرد.

راه راست این است. اما سخنان مسیحیان درباره مسیح کفر است. وقتی که می گویند: خدا مسیح بن مریم است! اما گفته یهودیان و مسیحیان که می گویند: ما فرزندان و عزیزان خدائیم، دروغ و بهتان است و متکی به سند و دلیلی نیست ... هم این سخن و هم آن سخن، از به هم تافته ها و گفته های ناروای اهل کتاب است، به هم تافته ها و گفته های ناروایی که وضوح توحید و روشنی یکتاپرستی را پنهان نمی دارد، و پیغمبر خاتم آمده است تا در میان آنها حقیقت را هویدا و پیدا گرداند و حق را آشکارا بنمایاند، و رمنندگان منحرف از این حقیقت را بدین حقیقت برگرداند:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. قُلْ: فَمَن يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا؟ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

بطور مسلم، کسانی که می گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! کافرنند. بگو: اگر خداوند بخواهد مسیح پسر مریم و مادر او و همه کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می تواند (کوچکترین) کاری بکند (و جلو دست خدا را بگیرد؟). از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین، و آنچه میان آن دو است. هر چه بخواهد می آفریند؛ و خدا بر هر چیزی توانا است.

۱- برای اطلاع بیشتر از معنی «سلام» و صفاتی که خدا کسانی را به سوی آن رهنمود می کند که به دنبال خشنودی خدا باشند و خشنودی او را بدست آورده باشند، مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام» و کتاب: «الإسلام و مشکلات الحضارة»، و فی ظلال القرآن، تفسیر آیه ۲۰۸ سورة بقره.

دینی را که عیسی علیه السلام از سوی خدا با خود آورده است، آئین یکتاپرستی و توحیدی بوده است که هر پیغمبری آن را با خود آورده است.

اعتراف به بندگی و پرستش خالصانه کار هر پیغمبری بوده است. اما به این عقیده روشن تحریفها و تغییرها خزیده است و آمیزه آن شده است، به علت دخول بت پرستان به آئین مسیحیت، و آزمندی ایشان بر تهنشستهای بت پرستانه‌ای که با خود آورده بودند و آنها را با عقیده توحیدی و یگانه پرستی آمیخته نموده بودند. این آمیزش بگونه‌ای انجام گرفته بود که جدا ساختن و تمیز نمودن و زدودن و پاکیزه داشتن اصل عقیده از آنها ممکن نبوده و نیست.

البته همه این انحرافها یک باره به داخل مسیحیت اصیل نخزیده است و با آن نیامیخته است. بلکه به مرور زمان و در طی روزگاران به داخل آن سرازیر گشته است و بدان آمیخته است. گروه‌ها و دسته‌ها یکی پس از دیگری چنین انحرافهایی را به عقیده واقعی مسیحیت افزوده‌اند، تا این که کار بدینجا کشیده است و بدین آمیزه شگفت جهان‌بینی‌ها و افسانه‌ها منتهی گردیده است. آمیزه شگفتی که خردها درباره آن حیران و ویلان گشته‌اند، و عقلهای شارحان معتقد بدان درباره چنین عقیده تحریف شده‌ای سرگشته و سرگردان مانده‌اند!

عقیده توحیدی بعد از مسیح علیه السلام در میان شاگردان و پیروانش ماندگار ماند. یکی از انجیل‌های فراوانی که نوشته شده است، انجیل برنابا است. این انجیل عیسی علیه السلام را با وصف پیغمبری از سوی خدا یاد می‌کند. بعدها اختلافاتی روی داد. برخی می‌گویند: مسیح فرستاده خدا همچون سایر انبیاء است. بعضی هم می‌گویند: مسیح بلی که پیغمبری از پیغمبران است، ولی پیوند ویژه‌ای با خدا دارد. برخی هم می‌گویند: مسیح پسر خدا است، چون بدون پدر متولد شده است، اما با این وجود مخلوق خدا است. بعضی هم می‌گویند: مسیح پسر خدا است و مخلوق نیست. بلکه همچون

پدر دارای صفت قدمت است ...

برای زدودن این اختلافات، در سال ۳۲۵ میلادی «کنگره نیقیه»<sup>(۱)</sup> تشکیل گردید. در این کنگره چهل و هشت هزار نفر از بطریقها<sup>(۲)</sup> و کشیشها گرد آمدند. ابن البطریق یکی از مورخان مسیحی درباره ایشان گفته است:

«در آراء و ادیان، مختلف و متفاوت بودند. برخی از آنان می‌گفتند: مسیح و مادرش دو خدای جدا از خدایند! اینان «بربرانیه» نام داشتند و بدیشان «ریمتین» می‌گویند. برخی هم می‌گفتند: مسیح نسبت به پدر، به منزله شعله آتشی است که از شعله آتشی جدا گشته باشد. شعله نخستین با جدا گشتن شعله دومین از آن، کاستی نپذیرفته است. این گفته «سابلیوس» و پیروان او است.

بعضی هم می‌گفتند: مریم نه ماه آبستن نشده است و عیسی را نه ماه در شکم نگاه نداشته است. بلکه عیسی از درون شکم عبور کرده است بدانگونه که آب از درون ناودان عبور می‌کند. زیرا کلمه داخل گوشه‌های شده است، و از همان جایی بیرون آمده است که کودک به هنگام تولد بیرون می‌آید. این سخن «الیان» و پیروان او بود. بعضی‌ها هم می‌گفتند: مسیح انسانی بوده است که از لاهوت آفریده شده است همانگونه که خمیرمایه وجود هر یک از ما در اصل این چنین است. آغاز پسر از مریم بوده است. پسر برگزیده شده است تا نجات دهند اصل انسان باشد. نعمت الهی با او همدم گشته است و قرین او شده است، و از روی محبت و مشیت در او حلول کرده است، و این است که «پسر خدا» نامیده شده است. اینان می‌گویند: خدا ذات قدیمی یگانه‌ای است و اقنوم واحدی است. او را با سه نام نامگذاری می‌کنند. اینان به کلمه، و روح القدس

۱- نیقیای شهری است قدیمی، در آسیای صغیر واقع است. پایتخت امپراطوری بیزانس در سالهای (۱۲۰۲-۱۲۲۱) بوده است. نام دیگر آن ازنیق است. شهر ایسینیک اینک بر جای آن است. (مترجم).

۲- بطریق یا بطریک، کشیش درجه اول مسیحیت. (نگاه فرهنگ معین)

سپس مخالفت تازه‌ای پیرامون «روح القدس» درگرفت. برخی از آنان می‌گفتند: روح القدس خدا است. بعضی‌ها هم می‌گفتند: او خدا نیست. «کنگره نخستین قسطنطنیه» در سال ۳۸۱ تشکیل شد تا در این باره ریشه مخالفت را قطع کنند. ابن‌البطریق با توجه به سخنان کشیش اسکندریه، چیزی را که در این کنگره مورد توافق قرار گرفته است، چنین ذکر می‌کند:

«تیموثاوس، بطریق اسکندریه گفت: به عقیده ما روح‌القدس همان روح الله است و جدای از همدیگر نیستند. روح‌الله چیزی جز حیات روح‌القدس نمی‌باشد. اگر بگوئیم که روح‌القدس مخلوق است و آفریده شده است، در حقیقت گفته‌ایم که روح‌الله مخلوق است و آفریده شده است. اگر بگوئیم: روح‌الله مخلوق است و آفریده می‌باشد، در حقیقت گفته‌ایم که حیات او مخلوق و آفریده است. هنگامی که بگوئیم: حیات او مخلوق و آفریده است، در این صورت گمان برده‌ایم که او زنده نیست. اگر هم گمان بریم که او زنده نیست، در حقیقت نسبت بدو کفر ورزیده‌ایم و او را نپذیرفته‌ایم. هر کس هم نسبت بدو کفر بورزد و او را نپذیرد، نفرین بر او واجب می‌گردد».

در این کنگره همچنین الوهیت و خداوندگاری روح‌القدس به تصویب رسید، بدان گونه که در کنگره نیکه الوهیت و خداوندگاری مسیح، مورد تصویب قرار گرفت. بدین وسیله «ثالوث» یعنی سه خدائی تکمیل گردید، و آنها عبارتند: پدر، و پسر، و روح‌القدس.

بعدها جدال دیگری پیرامون اجتماع سرشت خدائی مسیح و سرشت انسانی او درگرفت که لاهوت و ناسوت هم بدانها گفته می‌شود. نظر «نسطور» بطریق قسطنطنیه این بود که اقنومی و سرشتی وجود دارد. اقنوم الوهیت از سوی پدر است و بدو نسبت داده می‌شود، و سرشت انسان از مریم متولد گشته است.

ایمان ندارند. این گفته «بولس شمشاطی» بطریق انطاکیه و پیروان او است و «بولیقانیون» هستند. برخی‌ها هم می‌گفتند: آنان سه خدایند جدا ناشدنی: صالح، و طالع، و متوسط میان این دو. این گفته «مریقون» ملعون و طرفداران او است! گمان هم می‌برند که «مریقون» رئیس حواریین است و «بطرس» را دشمن می‌دارند. برخی‌ها هم می‌گفتند: مسیح خدا است. این هم گفته «بولس رسول» و سخن سیصد و دوازده کشیش بود...»<sup>(۱)</sup>

«قسطنطین» امپراطور رومی که از بت‌پرستی دست کشیده بود و مسیحیت را پذیرفته و گردن نهاده بود، و از مسیحیت چیزی نمی‌دانست، نظریه آخر را برگزید و افراد خویش را به جان مخالفان انداخت و طرفداران سایر مذاهب را آواره و پراکنده کرد. مخصوصاً کسانی را در به در و پریشان روزگار ساخت که معتقد به خدائی پدر یگانه، و بشریت مسیح بودند.

مؤلف کتاب: «الأمّة القبطیّة» درباره چنین قراردادی، این چنین می‌گوید:

«جامعه مقدسه و کنیسه رسولیه، قدغن می‌کند و حرام می‌شمارد سخن هر کسی را که بگوید. پیش از پسر خدا زمانی بوده است که پسر خدا در آن وجود نداشته است. زمانی پیش از این که عیسی باشد وجود ندارد. عیسی از هیچ متولد گشته است.

همچنین جامعه مقدسه و کنیسه رسولیه قدغن می‌کند و حرام می‌شمارد سخن کسی را که بگوید: پسر از ماده‌ای، یا عنصری غیر از عنصر پدر آفریده شده است. همچنین قدغن می‌کند و حرام می‌شمارد سخن کسی را که بگوید: عیسی آفریده شده است. همچنین گفته کسی را که بگوید: عیسی قابل تغییر و دگرگونی است، و گشت و گذار زمان گریبانگیر او می‌گردد».

اما این کنگره با همه قراردادها و تصویب نامه‌های خود نتوانست مذهب یکتاپرستان پیرو «آریوس» را از میان بردارد، مذهبی که بر قسطنطنیه و انطاکیه و بابل و اسکندریه و مصر سیطره یافته بود.

۱- به نقل از کتاب: «محاضرات فی النصرانیة» تألیف: استاد محمد ابوزهره ... هر چه را چکیده‌وار از این کنگره‌ها روایت می‌کنیم، از این مرجع و مراجعی است که محمد ابوزهره بدان مراجعه کرده است. (مؤلف)



جداگانه دیگری است. لاهوت و ناسوت در مسیح به همدیگر رسیده‌اند». اعضاء کنگره، کنگره دوم افسس را لعن و نفرین کردند!

مصریها قرارداد و مصوبه این کنگره را نپذیرفتند. میان مذهب مصری «منوفیسیه» و مذهب «ملوکانی» که دولت طرفدار آن بود اختلافات خونینی در گرفت. اختلافاتی که قبلاً از آن سخن گفتیم و گفتار «سیرت.و. ارنولد» را به نقل از کتابش «الدعوة إلى الإسلام» بیان داشتیم و در سرآغاز سوره آل عمران گنجاندیم.<sup>(۳)</sup>

در به تصویر کشیدن چکیده جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌های منحرف پیرامون الوهیت و خدا بودن مسیح، و ذکر مخالفت‌های خونین و دشمنانگیا و کینه‌توزی‌هایی که بر اثر همین مسأله الوهیت و خدائی مسیح میان دسته‌ها و گروه‌ها پدید آمده است و تا به امروز پدیدار و برقرار است، بسنده می‌کنیم.

واپسین رسالت آسمانی می‌آید تا چهره حق را در این قضیه بنمایاد و سخن راستین و فیصله‌بخش را بگوید. خاتم الانبیاء ﷺ می‌آید تا برای اهل کتاب حقیقت عقیده درست را بیان و روشن فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾.

قطعاً کسانی که می‌گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! کافرنند.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾.

بیگمان کسانی کافرنند که می‌گویند: «خدا در عیسی حلول کرده است و» خدا همان مسیح پسر مریم است.

همانگونه که در این سوره خواهد آمد.

قرآن منطق عقل و فطرت و واقعیت را در آنان برمی‌انگیزد و می‌گوید:

﴿قُلْ: مَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ﴾

۱- افسس پایتخت قدیم سرزمین عیونیه است. آثاری از آن باقی است.

(مترجم)

۲- نام شهری در آسیای صغیر است. (مترجم)

۳- مراجعه شود به جزء سوم.

پس مریم مادر انسان است - نسبت به مسیح - و مادر خدا نیست. درباره مسیحی هم که در میان انسانها ظاهر و پدیدار گردید و با ایشان صحبت کرد بدان گونه که ابن‌البطریق از او روایت کرده است:

«این انسانی که می‌گوید: من مسیح هستم، از راه محبت متحد با پسر است. گویند: او خدا و پسر خدا است، اما نه در حقیقت، بلکه از روی عطاء و موهبت». سپس می‌گوید: «نسطور معتقد بود که خداوند ما یسوع مسیح در حد ذات خود خدا نیست، ولی انسانی است لیریز از برکت و نعمت. یا او کسی است که از سوی خدا بدو الهام می‌شود، و هرگز مرتکب بزه و گناهی نشده است، و هیچوقت کار زشت و پلشتی انجام نداده است».

کشیش رومه و بطریق اسکندریه، و کشیشهای انطاکیه، در این باره با او مخالفت کردند، و تصمیم بر تشکیل کنگره چهارم گرفتند. «کنگره افسس»<sup>(۱)</sup> در سال ۴۳۱ میلادی منعقد شد. این کنگره - همانگونه که ابن‌البطریق گفته است - مقرر داشت:

«مریم دوشیزه مادر خدا است، و مسیح خدای راستین و انسان است. معروف و شناخته به دو سرشت است. یکتا در اقنوم است».

اعضاء این کنگره، نسطور را لعن و نفرین کردند!

آنگاه کلیسای اسکندریه نظریه تازه‌ای صادر کرد. برای این نظریه «کنگره دوم افسس» تشکیل و چنین مقرر داشت:

«مسیح دارای یک سرشت است که در آن لاهوت با ناسوت، یعنی صفت خدائی با صفت انسانی، گرد آمده است».

اما این نظریه پذیرفته نیفتاد، و مخالفت‌های تند و شدیدی پیدا و مستمر گردید. به ناچار کنگره «خلقیدونیه»<sup>(۲)</sup> به سال ۴۵۱ تشکیل گردید و مقرر داشت:

«مسیح دارای دو سرشت است نه یک سرشت تنها. لاهوت سرشت جداگانه‌ای است و ناسوت سرشت

کامل و قاطع این دو حقیقت از یکدیگر، بدون کمترین تاریکی و شبهه و پیچیدگی.

یهودیان و مسیحیان می‌گویند: آنان پسران و عزیزان دردانه یزدانند.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ﴾

یهودیان و مسیحیان می‌گویند که ما پسران و عزیزان خدائیم.

لذا برای یزدان جنبه پدری قائل هستند، برابر یکی از جهان‌بینی‌هایی که دارند. اگر هم معتقد به پدری جسمانی نباشند، معتقد به پدری روحانی هستند. این پدری هر نوع پدری باشد، تیرگی و تاریکی در عقیده توحید پدیدار می‌سازد و سایه‌ای بر جداسازی قاطعانه الوهیت و عبودیت می‌افکند. جداسازی قاطعانه‌ای که جهان‌بینی راست و درست نمی‌گردد، و زندگی سر و سامان صحیحی نمی‌گیرد، مگر با بیان و ذکر آن. چرا که با بیان و ذکر جداسازی قاطعانه است که جهتی که بندگان جملگی با عبودیت و بندگی رو بدان می‌کنند، یکی می‌شود، و جهتی که برای مردمان، قانونگذاری می‌نماید، یکی می‌گردد، و برای آنان ارزشها و معیارها و میزانه‌ها و مقررات و قوانین را تعیین و تبیین می‌کند، و نظامها و سیستمها و اوضاع و احوال را تشکیل و ترسیم می‌سازد، بدون این که ویژگیها با تداخل صفات و خصال، و با تداخل الوهیت و عبودیت، آمیزه همدیگر شوند... مسأله تنها مسأله انحراف عقیدتی و کژی ایدئولوژی نیست و بس، بلکه مسأله، مسأله تباهی سراسر زندگی با پیروی از همین انحراف و کژ راهگی است!

یهودیان و مسیحیان، ادعاء دارند که ایشان پسران و عزیزان خدایند با توجه بدین امر است که آنان می‌گویند: یزدان ایشان را به گناهان نمی‌گیرد و آنان را در برابر بزهکاریها عذاب نخواهد داد! و این که ایشان هرگز وارد دوزخ نمی‌گردند، و اگر هم وارد دوزخ گردند جز چند روز اندک بدان در نمی‌آیند. معنی این سخن

المسیح ابن مريم، و أمه و من في الأرض جميعاً؟  
بگو: اگر خداوند بخوهد مسیح پسر مریم و مادر او و همه کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می‌تواند (کوچکترین) کاری بکند (و جلو دست خدا را بگیرد)؟!.

قرآن میان ذات و سرشت و خواست یزدان سبحان، و میان ذات عیسی علیه السلام و ذات مادرش، و همه ذاتهای دیگر، به جدائی کامل و فرق مطلق معتقد است و روشن و قاطعانه در این باره سخن می‌راند و مسأله را فیصله می‌بخشد. ذات یزدان سبحان یکی است، و مشیت و خواست او آزاد و بدون قید و قیود است، و سلطه و قدرتش منحصر به فرد است، و هیچکسی کمترین اختیاری در برگرداندن مشیت و خواست او ندارد و نمی‌تواند سلطه و قدرت ایزد را برگرداند و دفع نماید اگر خدا بخوهد مسیح پسر مریم و مادرش و همه کسانی را که در کره زمین هستند بکشد و بمیراند.

خداوند بزرگوار مالک و صاحب همه چیز، و آفریدگار همه چیز است. آفریننده جدای از آفریده است، و هر چیزی آفریده است:

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ، وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است. هر چه بخوهد می‌آفریند، و خدا بر هر چیزی توانا است.

این چنین، روشنی عقیده اسلامی، و سادگی و بی‌پیرایگی آن جلوه‌گر می‌آید. اما درخشندگی و رخشنده‌گی عقیده اسلامی وقتی کاملاً نمایان می‌گردد که مقایسه شود با توده‌های کژراهگیها و بداندیشیها و جهان‌بینی‌های ناروا و افسانه‌ها و بت‌پرستیهای که آمیخته به عقائد دسته‌ای از اهل کتاب است. هنگامی که عقیده اسلامی را در برابر چنین افکار فگار نگاه می‌داریم، نخستین ویژگی عقیده اسلامی به جلوه می‌افتد و آشکارا هویدا می‌گردد، عقیده اسلامی در بیان حقیقت الوهیت، و حقیقت عبودیت، و جدا شدن

به سوی او برمی‌گردد:

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾.

سلطنت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است متعلق به خدا است (و همه چیز از آن او است) و برگشت (همگان) به سوی او است (و به حساب و کتاب هر کسی رسیدگی می‌کند).

مالک جدای از مملوک است. ذات یزدان سبحان منحصر به فرد است. مشیت او منحصر به فرد است. همگان به سوی یزدان برمی‌گردند.

این بیان پایان می‌گیرد با تکرار ندائی که رو به اهل کتاب می‌کند و حجت و معذرت ایشان را پایان می‌بخشد و آنان را جلو «سرنوشت و سرانجام کار» رو در رو نگاه می‌دارد، بدون کمترین ابهام و عذر و بهانه و پیچیدگی:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ... أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ... فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ. وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمد) به سوی شما آمده است و به دنبال انقطاع مدت زمانی که میان پیغمبران بوده است، (حقائق را دیگر باره) بیان می‌کند تا این که (در روز رستاخیز) نگویید: مژده دهنده و بیم دهنده‌ای (از پیغمبران) به سوی ما نیامده است (تا فرمان خدا را به ما برسانند. هم اینک پیغمبر) مژده دهنده و بیم دهنده‌ای (محمد نام) به سوی شما آمده است (و عذری برای شما نمانده است). و خداوند بر همه چیز توانا است.

با این رویارویی قاطعانه، برای جملگی اهل کتاب هیچگونه حجت و برهانی نمی‌ماند. اصلاً حجت و برهانی نخواهند داشت در این که بگویند این پیغمبر اثمی به سوی ایشان روانه نشده است. چرا که یزدان سبحان می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا﴾.

هم این است که دادگری الهی در مجرای اصلی خود روان و اجراء نمی‌گردد! و این که یزدان سبحان گروهی از بندگان را دوست می‌دارد، و رهایشان می‌سازد در زمین فساد و تباهی کنند! بعدها هم همچون مجرمان و مفسدان دیگر عذابشان نمی‌دهد! آیا در زندگی چه تباهی و فساد از این چنین جهان‌بینی و اندیشه‌ای پیدا می‌گردد؟ و در زندگی همچون کژ روی و انحرافی ممکن است چه پریشان حالی و نابسامانی را به وجود آورد؟

در اینجا اسلام ضربه قاطعانه خود را بر این تباهی و فساد در جهان‌بینی، و بر هر نوع فساد که چنین جهان‌بینی نادرستی آن را در زندگی پدید می‌آورد، وارد می‌سازد، و دادگری خداوندگاری را مقرر می‌دارد که جانبداری نمی‌کند و بیخود و بی حساب دوست نمی‌دارد، و حتی چنین ادعائی را هم باطل اعلان می‌نماید:

﴿قُلْ: فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ؟ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ، يَغْفِر لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ﴾.

بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان عذاب می‌دهد؟ بلکه شما انسانهایی همچون سائر انسانهایی هستید که خدا آنان را آفریده است. خداوند هر که را بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب می‌دهد.

بدین وسیله قرآن حقیقت قاطعانه‌ای را در باره عقیده ایمانی بیان می‌دارد. پوچی ادعای فرزندی را ذکر می‌نماید. همه کسانی را که پسر خدا می‌دانند، انسانهایی از آفریدگان خدایند. قرآن همچنین دادگری خدا را بیان می‌دارد، و بخشودن و شکنجه دادن را بر اصل واحدی مبتنی می‌سازد، اصلی که اعلام می‌دارد که مشیت خدا مغفرت را به اسباب و عللی، و عذاب را به اسباب و علل دیگری منوط و مربوط می‌کند. دیگر هیچیک از بخشودن و شکنجه دادن به سبب فرزندی یا پیوند شخصی نیست.

سپس مکرر می‌نماید که خدا مالک همه چیز است، و سرنوشت هر چیزی و سرانجام هر چیزی بدو مربوط و

گروه مسلمانان، ضعیف می‌گرداند، و راه را به سوی صراط مستقیم، برای گروه مسلمانان نورانی و روشن می‌نماید.



در پایان درس، روند قرآنی می‌رسد به واپسین موضعگیری بنی اسرائیل در برابر پیغمبرشان و رهائی بخششان موسی علیه السلام بر آستانه سرزمین مقدسی که خدا وعده آن را بدیشان داده بود. همچنین موضعگیری ایشان را نسبت به پیمانی که پروردگارشان با ایشان بسته بود، ذکر می‌نماید و بیان می‌فرماید که چگونه آن را شکستند و چگونه سزا و جزای پیمان‌شکنی پیمان محکم و استوارشان را دیدند:

﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ: يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ. إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُم مَّلُوكًا؛ وَ آتَاكُم مَّا لَمْ يُوْت أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ. يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ، وَ لَا تَرْتَدُوا عَلَىٰ أَذْبَارِكُمْ فَتَقْتُلُوا خَاسِرِينَ. قَالُوا: يَا مُوسَىٰ إِنَّا فِيهَا قَوْمٌ جَبَّارِينَ؛ إِنَّا لَن نَّدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنهَا، فَإِن يَخْرُجُوا مِنهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ. قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا: ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ، فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ؛ وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ. قَالُوا: يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلُهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا. فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا، إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ. قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي، فَأَفِرْق بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ. قَالَ: فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتَهَيَّوْنَ فِي الْأَرْضِ، فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾.

(به یاد آورید) هنگامی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید، و زمانی را به یاد آورید که خداوند پیغمبرانی در میان شما برانگیخت و شاهانی از شما به سلطنت رسانید (و در واقع همه شما را با رهائی از ظلم و ستم فرعون و فرعونیان و بخشیدن دارائی و آزادی، شاه خانه خود گردانید) و به شما آن داد که به کس دیگری از جهانیان

ای اهل کتاب! پیغمبر ما (محمّد) به سوی شما آمده است.

حجت و برهانی برای اهل کتاب نمی‌ماند در این که بگویند: بیدار باشی و هوشیار باشی بدیشان داده نشده است، و در فاصله زمانی بسیار طولانی بدانان مژده‌ای و بیمی نرسیده است و تشویق و تنبیهی در میان نبوده است. در فاصله زمانی بسیار درازی که موجب فراموشی می‌گردد و کژروی و انحراف در آن روی می‌دهد ... هم اینک بطور قطع پیغمبر مژده‌رسان و بیم دهنده‌ای به سویشان آمده است و دیگر حجت و برهان و عذر و بهانه‌ای برایشان نمانده است.

سپس قرآن به یادشان می‌اندازد که چیزی یزدان جهان را درمانده و ناتوان نمی‌سازد. چیزی او را درمانده و ناتوان نمی‌سازد از این که پیغمبری را از میان امتیان برگزیند و روانه نماید. و چیزی او را درمانده و ناتوان نمی‌سازد از این که اهل کتاب را به گناه چیزی که می‌کنند مورد مؤاخذه قرار دهد و به سزا و جزایشان برساند:

﴿وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

خداوند بر همه چیز توانا است.

این چرخش و گردش با اهل کتاب پایان می‌پذیرد. چرخش و گردشی که کژ راه‌ها و کج‌رویه‌ها و انحرافهای ایشان را از آئین راستین خدا نشان می‌دهد و هویدا می‌گرداند. آئین راستینی که در گذشته‌ها پیغمبران‌شان آن را برایشان آورده‌اند و بدیشان ارمغان داشته‌اند.

این چرخش و گردش همچنین از یک سو حقیقت اعتقادی را مقرر و مشخص می‌دارد که آن را برای مؤمنان می‌پسندد و از ایشان می‌پذیرد، و از دیگر سو حجت و برهان اهل کتاب را در موضعگیری‌شان در برابر پیغمبر امّی صلی الله علیه و آله باطل و پوچ می‌گرداند، و راه معذرت خواهی و عذر تقصیر در روز سزا و جزا را بر ایشان می‌بندد.

با وجود همه اینها آنان را از یک سو به هدایت می‌خواند، و از دیگر سو تأثیر کید و مکرشان را درباره

نداده است. ای قوم من! به سرزمین مقدسی وارد شوید که خداوند دخول بدانجا را برای شما مقدر کرده است، و (در برابر دشمن سرسختی که در آنجا بسر می برد، پای به فرار نگذارید و) پشت نکنید، تا زیانکارانه برنگردید (و یاری و خشنودی خدا را از دست ندهید). گفتند: ای موسی! در آنجا قوم زورمند و قلدری زندگی می کنند و ما هرگز بدانجا وارد نمی شویم مادام که آنان از آنجا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن سرزمین بیرون رفتند، ما بدانجا خواهیم رفت. دو نفر (سردار) از مردان خدا ترس که خداوند بدیشان نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: شما (از قیافه درشت این مردمان نترسید و ناگهانی یورش برید و) از دروازه بر آنان وارد شوید. اگر وارد دروازه شوید (به سبب دل ضعیفی که دارند) شما پیروز خواهید شد. اگر مؤمن هستید، بر خدا توکل کنید. گفتند: ای موسی! ما هرگز بدان سرزمین مقدس پای نمی نهیم مادام که آنان در آنجا بسر برند. پس (دست از سر ما بدار و) تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا نشسته ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم! بدین هنگام موسی رو به درگاه کردگار کرد و عاجزانه گفت: پروردگارا! من تنها اختیار خود و برادرم (هارون) را دارم، میان من و این قوم ستم پیشه، (با عدالت خداوندی خود) داوری کن (و حساب ما را از حساب ایشان جدا فرما، و ما را به عذاب آنان گرفتار منما. خدا به موسی) گفت: این سرزمین تا چهل سال بر آنان ممنوع است (و بدان پای نخواهند گذاشت، و) در سرزمین (خشک بیابان) سرگردان (بدین سو و آن سو) می گردند (و راه به جایی نمی برند) و بر قوم ستم پیشه و نافرمان غمگین مباش).

این هم حلقه ای از حلقه های داستان بنی اسرائیل است، داستانی که قرآن آن را به خاطر فلسفه ها و حکمتهای گوناگونی که دارد مفضلاً بیان فرموده است. یکی از فلسفه ها و حکمتهایی که در بر دارد، این است که: بنی اسرائیل نخستین کسانی بودند که با دعوت اسلامی

به پرخاش برخاستند، و دشمنانگی و کینه توزی و جنگ را در مدینه و در سراسر جزیره العرب آغازیدند. بنی اسرائیل از روز اول با گروه مسلمانان جنگیدند و سراپا جنگ با ایشان شدند. آنان بودند که در دامن خود نفاق و منافقان را در مدینه پروردند، و منافقان را با انواع نیرنگها و اقسام دسیسه ها علیه عقیده اسلامی و مسلمانان هر دو، یاری و کمک کردند. همچنین ایشان بودند که مشرکان را برانگیختند و تحریک و تشویق نمودند، و بدانان وعده یاری دادند و علیه گروه مسلمانان با ایشان پیمان بستند و به توطئه نشستند. همچنین بنی اسرائیل بودند که جنگ شایعه پراکنیها و دسیسه سازیها و نیرنگ بازیها را در میان گروه مسلمانان عهده دار شدند و راه بردند، همانگونه که پخش شبهه ها و شکها و تحریفها را پیرامون عقیده اسلامی و پیرامون مقام رهبری، بر عهده گرفتند و سرپرستی کردند. همه این کارهای ناپهناج را سوی ایشان انجام می پذیرفت. پیش از آن که نقاب از چهره هایشان را در جنگ علنی و آشکار برافکنند و ماهیت خویشان را بنمایانند. لذا چاره ای جز این نبود که بنی اسرائیل به گروه مسلمانان معرفی گردند تا مسلمانان کسانی را بشناسند که دشمن ایشانند، و بدانند که سرشت ایشان چیست؟ و تاریخ آنان کدام است؟ و وسائل ایشان چگونه است؟ و ماهیت پیکاری که با آنان می آغازند و نبردی که بدان فرو می روند چه سان است؟

یزدان سبحان می دانست که بنی اسرائیل دشمن این ملت در طور تاریخشان خواهند شد، هم بدانگونه که در گذشته ها پیوسته دشمن هدایت خدا بوده اند. بدین لحاظ خداوند جهان به ملت مسلمان همه کارهایشان را آشکارا می نمایاند، و بدیشان همه وسائل آنان را بی پرده نشان می دهد.

فلسفه و حکمت دیگری از داستان بنی اسرائیل، این است که آنان دارای آخرین آئین آسمانی پیش از آئین واپسین - یعنی اسلام - بودند. تاریخ ایشان هم پیش

مشکلاتی را ذکر می‌فرماید که دامنگیر و گریبانگیر ملت‌ها می‌گردد، و در این راستا چراغ‌های هدایتی را پیش روی آنان می‌دارد تا در پرتو آنها و با توجه بدان موانع و مشکلات، چاه را از راه تشخیص دهند و متوجه گردند که چگونه درد را با شناخت سرشت درد مداوا، و بلا را چگونه با آشنائی با حقیقت بلا چاره‌جویی کنند. بدین امر هم توجه کامل داشته باشند که سخت‌ترین دل‌ها در پذیرش هدایت، و رمنده‌ترین دل‌ها در ماندگاری بر راستای حقیقت، دل‌هائی هستند که با هدایت آشنائی پیدا کرده است و چندی بر راستای حقیقت راه سپرده است، ولی بعد از هدایت بدور افتاده است و از راستای راه منحرف گشته است! لذا دل‌های بی‌خبر خام، زودتر هدایت را می‌پذیرند و راستای حقیقت را در پیش می‌گیرند و دعوت حق را پاسخ می‌گویند. زیرا چنین دل‌هائی هنگامی که ناگهان فریاد تازه‌ای از دعوت می‌شنوند، تکان می‌خورند و توده‌های گرد و غبار غفلت از روی آنها برمی‌خیزد و کنار می‌رود. چون این فریاد برای آن دل‌ها تازگی دارد و در بیداری آنها سخت مؤثر واقع می‌گردد، و نغمه چنین دعوتی برای نخستین بار تارهای فطرت چنین دل‌هائی را به لرزه و صدا می‌اندازد. اما دل‌هائی که پیشتر فریاد داشته شده‌اند، فریاد دوم تازگی ندارد و تکانی پدیدار نمی‌سازد و بر تارهای سرشت نغمه‌ای آن چنانی ساز نمی‌کند که احساس ژرف و سترگی را پدیدار نماید و بیداری و هوشیاری بدان‌ها دهد. از اینجا است که این دعوت به تلاش چندین برابر، و به شکیبائی فراوان دراز آهنگ و دیرپا، نیازمند است.

فلسفه‌ها و حکمت‌های الهی فراوانی در تفصیل داستان بنی‌اسرائیل، و نقل آن بطور مشروح برای ملت مسلمان، وارث عقائد و ادیان یزدان، و دارای حق قیومت بر همه مردمان، نهفته است. فلسفه‌ها و حکمت‌هائی که در اینجا نمی‌توانیم بیش از این اشاره‌های گذرا، بدان‌ها پردازیم و در این گستره بیش از این بتازیم. زیرا می‌خواهیم به این حلقه موجود در این

از اسلام مدت طویل و بخش عظیمی از تاریخ را به خود اختصاص داده بود، و انحراف‌ها در عقیده آنان به وقوع پیوسته بود. پیمان‌شکنی‌های پیاپی مک‌زری در عهد و پیمانی داشتند که با خدای خویش بسته بودند، و آثار این پیمان‌شکنی‌ها و کج‌رویه‌ها و انحراف‌ها در زندگانی‌شان مشهود گردید، همانگونه که در اخلاق و آداب ایشان جلوه‌گر آمد و اثر سوء خود را بخشید. این امر می‌طلبد که ملت مسلمان که وارث همه پیامبریه‌ها و رسالت‌ها است، و کانون چکیده همه آئین‌های یزدانی است، تاریخ چنین قومی را دقیقاً و ارسى و بررسی کند، و دگرگونیه و زیر و زبرها و بالا و پائین افتاده‌های این تاریخ را پیش چشم دارد، و لغزشگاه‌های راه را بشناسد، و عواقب مجسم در زندگی بنی‌اسرائیل و اخلاق و آداب ایشان را ببیند. تا بدین وسیله چنین امت مسلمان، این تجربه را در کشتزار عقیده و زندگی، به محصول تجربه‌ها و آزمون‌های خود بیفزاید و ضمیمه آنها نماید، و از این پشتوانه سودمند گردد و در طول قرن‌ها سودرسان و بهره‌رسان شود، و مخصوصاً در پرتو رهنمود تجربه‌های گذشته از لغزشگاه‌های راه و از سوراخ‌های دام اهریمن، خویش‌تن را بدور دارد، و از انحراف‌های شتابگرانه خود را بپرهیزد.

فلسفه و حکمت دیگری از ذکر داستان بنی‌اسرائیل این است که آزمون بنی‌اسرائیل دارای اوراق پراکنده‌ای در طول تاریخ است. خداوند بزرگوار نیز می‌دانسته است که وقتی که گذشت زمان به طول می‌انجامد و مدت مدیدی بر ملت‌ها می‌گذرد، دل‌ها سخت و سنگین می‌گردد، و نسل‌هائی از آنان به کژ راه‌ها می‌افتند و انحراف‌هائی پیدا می‌کنند. ملت مسلمان نیز تاریخ‌شان به درازا می‌کشد و تا دامنۀ قیامت بطول می‌انجامد، زمانها و دورانهائی برایشان پیش می‌آید که همچون زمانها و دورانه‌های زندگی بنی‌اسرائیل امتداد پیدا می‌کند. این است که خداوند مهربان برای پیشوایان و رهبران این امت، و مجدّدان و تازه‌کنندگان این دعوت در میان نسل‌های فراوان مردمان، نمونه‌هائی از موانع و

درس برگردیم که در این سوره است:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِلكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُم مَّلُوكًا وَآتَاكُم مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ. يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾.

(به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید، و زمانی را به یاد آورید که خداوند پیغمبرانی در میان شما برانگیخت و شاهانی از شما به سلطنت رسانید (و در واقع همه شما را با رهائی از ظلم و ستم فرعون و فرعونیان و بخشیدن دارائی و آزادی، شاه خانه خود گردانید)، و به شما آن داد که به کس دیگری از جهانیان نداده است. ای قوم من! به سرزمین مقدسی وارد شوید که خداوند دخول بدانجا را برای شما مقدر کرده است، و (در برابر دشمن سرسختی که در آنجا بسر می برد پای به فرار نگذارید و) پشت مکنید، تا زیانکارانه برنگردید (و یاری و خشنودی خدا را از دست ندهید).

ما در سخنان موسی علیه السلام ترس و هراس او را از متردد بودن قوم بنی اسرائیل و عقب گرد آنان بر پاشنه ها می بینیم. می ترسد عهدشکنی نمایند و بی وفائی کنند و پیمان خود را با خدای خود بسر نبرند. چرا که موسی علیه السلام بارها ایشان را در «موارد زیادی و جاهای بیشماری» در مسیر کوچ دور و دراز آزموده است. ایشان را بدانگاه آزمایش کرده است که از سرزمین مصر بیرونشان آورده است، و از خواری و پستی آزاد و رهایشان ساخته است. آنان را با کمک و یاری یزدان و قدرت و سلطه خداوند سبحان آزادی و رهائی بخشیده است چه دریا را برایشان از هم شکافته است، و به خاطر ایشان فرعون و سپاهیان را غرق فرموده است. در این خط سیر، بنی اسرائیل از کنار مردمان می گذرند که به پرستش بت های خود سرگرم هستند. بدین هنگام فریاد برمی آورند که:

﴿يَا مُوسَى اجْعَلْ لَّنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾.

ای موسی! برای ما معبودی بساز (تا به پرستش آن بپردازیم) همانگونه که آنان دارای معبودهائی هستند (و به پرستش آنها مشغول می باشند!). (اعراف / ۱۳۸)

هنوز موسی کاملاً از دید ایشان برای رفتن به وعده گاه خدا پنهان نشده است که سامری از زر و زیوری که از زنان مصری دزدیده اند و با خود آورده اند، گوساله زرینی را می سازد که از خود همچون گوساله راستین فریاد برمی آورد، و بنی اسرائیل فوراً به پرستش این چنین گوساله زرینی می پردازند و می گویند: این خدای موسی است! خدائی که او به میقات و وعده گاهش می رود!

موسی علیه السلام بنی اسرائیل را آزموده است، بدانگاه که از صخره سنگ چشمه هائی را در دل بیابان بیرون می آورد و بر می جوشاند، و ترنجبین و گرنجین را بر آنان می باراند، و پرندگان بلدرچین و سمائی را پیرامونشان می نشاند، و چنین خوراکیهای خوشگواری را در دستریشان قرار می دهد. اما آنان در برابر این همه لطف و عطاء یزدان، بناگاه چیزها و خوراکیهائی را می خواهند و درخواست می نمایند که در مصر - سرزمین خواری و پستی نسبت بدیشان - بدانها خو گرفته اند و عادت کرده اند. مثلاً سبزیجات همچون: نعناع و کرفس و تره مصر را خواستار می شوند، و خیار و عدس و پیاز آنجا را درخواست می کنند! تاب تحمل دوری از خوراکیهائی را ندارند که بدانها عادت نموده اند. در راه رسیدن به زندگی آزادانه و سرافرازانه همراه با عزت و شوکت، و دستیابی به هدف بزرگ والائی که موسی ایشان را به سوی آن می خواند و می کشاند، استقامت نمی ورزند، و بلکه کژ راهه می روند و ویلان و سرگردان می شوند!

موسی علیه السلام بنی اسرائیل را آزموده بود، بدانگاه که بدیشان دستور داده می شود گاوی را سر ببرند. اما آنان تأخیر و درنگ می کنند و در اطاعت از فرمان خویشتن را دچار شکها و شبهه ها می سازند و خود را ویلان و حیران می نمایند، تا:



﴿فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾.

سرانجام گاو را سر بریدند، گرچه نزدیک بود که چنین نکنند! (بقره / ۷۱)

موسی علیه السلام بنی اسرائیل را آزموده بود، بدانگاه که از وعده گاه الهی همراه با لوحه هائی برگشت که در آنها عهد و پیمان یزدان با ایشان نوشته شده بود. بنی اسرائیل از زیر بار پیمان بدر رفتند و عهدشکنی نمودند و به وعده خود با خدای خویش وفا نکردند! با وجود همه این لطفها و نعمتها، و همه این گذشته از گناهان و بخششهای لغزشها، پیمان بسر نبردند و بر عهد و وعد خویش ماندگار نگشتند، تا زمانی که کوه را ایستاده بالای سر خود دیدند، و:

﴿و ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ﴾.

ایشان گمان بردند که بر سرشان فرو می افتد!

(اعراف / ۱۷۱)

موسی علیه السلام بنی اسرائیل را در موارد زیاد و جاهای فراوانی در مسیر راه طولانی آزموده بود ... گذشته از اینها، هم اینک او با ایشان در آستانه دروازه های سرزمین مقدس است، سرزمین وعده گاهی که برای آن بیرون آمده اند. همان سرزمینی که خدا بدیشان وعده فرموده است که در آنجا شاهانی می گردند، و از میانشان کسانی را پیغمبر خواهد کرد تا در کنف حمایت خدا بغنوند و تحت فرماندهی و رهبری او روزگار بسر برند.

موسی علیه السلام بنی اسرائیل را بارها و بارها آزموده بود و هم اینک که برای آخرین بار دعوتشان می کند و فریادشان می دارد، و در این دعوت و فریاد درخشان ترین یادها و خاطره ها، و بزرگترین بشارتها و مژده ها، و مهم ترین دلگرمی ها و دلیری بخشی ها، و بالاخره تندترین و سخت ترین بیم دادن ها و برحذر نمودن ها را گرد می آورد، حق دارد دچار خوف و هراس

شود و بر ایشان بترسد:

﴿يَا قَوْمِ أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ. إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا، وَأَنَا كُمْ مِثْلَ يَوْمِ أَحَدٍ مِّنْ

الْعَالَمِينَ. يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾.

ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید، و زمانی را به یاد آورید که خداوند پیغمبرانی در میان شما برانگیخت و شاهانی از شما به سلطنت رسانید (و در واقع همه شما را با رهائی از ظلم و ستم فرعون و فرعونیان و بخشیدن دارائی و آزادی، شاه خانه خود گردانید)، و به شما آن داد که به کس دیگری از جهانیان نداده است. ای قوم من! به سرزمین مقدسی وارد شوید که خداوند دخول بدانجا را برای شما مقدر کرده است، و (در برابر دشمن سرسختی که در آنجا بسر می برد پای به قرار نگذارید و) پشت نکنید، تا زیانکارانه برنگردید (و یاری و خشنودی خدا را از دست ندهید).

نعمت یزدان، و وعده راستین خداوند سبحان است که در میان بنی اسرائیل پیغمبرانی را برانگیخته است و شاهانی را به سلطنت و شوکت رسانده است. اعطاء چنین نعمتی، و بخشیدن چنین فضیلتی که جز بدیشان به کس دیگری از جهانیان تا آن تاریخ داده نشده است، و چنین لطفی و مرحمتی در حق کسی جز آنان تا آن زمان نگشته است. سرزمین مقدسی<sup>(۱)</sup> که به سوی آنجا رهسپارند، برابر وعده یزدان قطعاً بدیشان داده می شود و بدانجا می رسند و دسترسی پیدا می کنند. پس در این صورت، قطعی و حتمی است که چنین چیزی شدنی است. آنان در گذشته ها نیز وفای به عهد یزدان جهان و الطاف بیکران خداوند متان را در حق خود دیده اند و لمس کرده اند. این هم یکی از وعده های آفریدگار هستی و خداوندگار کیهان است. وعده ای که هم اینک به سوی دیدن مفهوم مجسم و محسوس آن روان و رهسپارند ... در این صورت، عقب گرد کردن و بر پاشنه ها چرخیدن و از راه برگشتن، زیان پیدا و روشن

۱- سرزمین مقدس از عرش تا فرات را در بر دارد. آنجا را پاک از آن نظر می گویند که انبیاء بیشمار از آن مبعوث شده اند و از لوث بت پرستی زوده شده است. (مترجم)

است.

اما بنی اسرائیل، بنی اسرائیل است!!! کارشان ترسوئی و نیرنگبازی و برپاشنه‌ها چرخیدن و عقب گرد کردن و پیمان شکنی نمودن است:

﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ؛ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا، فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَأِنَّا دَاخِلُونَ﴾.

گفتند: ای موسی! در آنجا قوم زورمند و قلدری زندگی می‌کنند و ما هرگز بدانجا وارد نمی‌شویم مادام که آنان از آنجا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن سرزمین بیرون رفتند، ما بدانجا خواهیم رفت.

در اینجا سرشت یهودیان - چنانکه هست - جلوه گر می‌آید، و بدون پرده‌ای از زیبایی - هر چند هم نازک - در برابر دیدگان عیان می‌شود. آنان در برابر خطر قرار دارند، این است که کمترین زیبایی در میان نیست، و هیچگونه تلاشی هم برای دلیری کردن و شجاعت نشان دادن ابراز نمی‌شود. همچون جایی جای درنگ و ایستادگی نیست. خطر نزدیک و مشرف بر ایشان است. بدین سبب وعده یزدان، مبنی بر چیرگی ایشان و مالک چنین سرزمینی شدن، آنان را به استقامت نمی‌خواند و بر نمی‌انگیزاند، و به گوش ایشان چیزی فرو نمی‌برد، این که خدا واجب گردانده است که این سرزمین به دست ایشان سپرده گردد. آخر ایشان پیروزی مفت و کم بهاء را می‌خواهند، و جویای نصرت ارزان و بی‌پول و بی‌تلاش و بی‌دردسرنند. پیروزی مفت و رایگانی را می‌طلبند که بسان گزنجبین و ترنجبین، و سُمانی و بلدرچین از بالای سرشان ببارد و فرود آید و گنج بی‌رنج در دستشان قرار گیرد و روی نماید!

﴿إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ... إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا... فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَأِنَّا دَاخِلُونَ﴾.

در آنجا قوم زورمند و قلدری زندگی می‌کنند و ما هرگز بدانجا وارد نمی‌شویم مادام که آنان از آنجا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن سرزمین بیرون رفتند، ما بدانجا خواهیم رفت.

اما تکالیف و وظائف پیروزی بدین منوال نیست که یهودیان می‌خواهند و در نظر دارند، یهودیانی که دلهایشان تهی از ایمان است:

﴿قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ، أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا: ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَ عَلَى اللَّهِ فَتْوَىٰ كُلُّوْا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

دو نفر (سردار) از مردان خدا ترس که خداوند بدیشان نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: شما (از قیافه درشت این مردمان نترسید و ناگهانی یورش برید و) از دروازه بر آنان وارد شوید، اگر وارد دروازه شوید (به سبب دل ضعیفی که دارند) شما پیروز خواهید شد. اگر مؤمن هستید، بر خدا توکل کنید.

اینجا ارزش ایمان به یزدان سبحان و هراس از خداوند متان، جلوه گر می‌شود و خودنمایی می‌کند. اینها دو مردی هستند که از خدا می‌ترسند. ترس از خدا، خوار و کوچک شمردن زورمدران و قلدران را در ایشان پدیدار می‌سازد، و بدیشان شجاعت و دلیری پایداری و ایستادگی در برابر خطر موهوم را می‌بخشد. اینان دو نفری هستند که با این گفتار خود، بر ارزش ایمان در هنگامه شدت و سختی، و بر ارزش هراس از یزدان در موارد هراس از مردمان، شهادت و گواهی می‌دهند. چه خداوند متعال در یک دل دو هراس را گرد نمی‌آورد: هراس یزدان سبحان و هراس از مردمان جهان ... شخصی که از خدا می‌ترسد، از کسی از مردمان نمی‌ترسد، و از چیزی جز او نمی‌هراسد.

﴿ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ﴾.

شما (از قیافه درشت این مردمان نترسید و ناگهانی یورش برید و) از دروازه بر آنان وارد شوید. اگر وارد دروازه شوید (به سبب دل ضعیفی که دارند) شما پیروز خواهید شد.

در دانش دلهای و در دانش جنگها قاعده‌ای است: بی‌اغازید و بی‌باکی کنید. هرگاه به میان خانه و کاشانه دشمنان داخل شوید، دلهایشان فرو تپد و شکست

﴿إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾.

مادر اینجا نشسته‌ایم.

می‌گویند: ما نه سلطنت و شوکت می‌خواهیم، و نه عزت و عظمت را می‌جوئیم، و نه سرزمین میعاد را می‌طلبیم، اگر برای رسیدن بدانجا رویارویی با زورمندان و تنومندان واجب و حتمی باشد!

این پایان گشت و گذار با موسی علیه السلام است. سرانجام تلاش جانانه، و آخر کوچ دراز است. بالأخره خاتمه تحمل پستی‌ها و انحرافها و کجرویهای بنی اسرائیل است!

بلی این، آری این، پایان گشت و گذار است. بدان خاطر که از سرزمین مقدس چشم می‌پوشند، در حالی که موسی علیه السلام دم درگاههای آنجا با ایشان است! از پیمان خدا سرباز می‌زنند و عهدشکنی می‌کنند، در حالی که او به سبب پیمان مرتبط با آنان است! پس موسی باید چه کار بکند؟ و به چه کسی پناهنده شود؟

﴿قَالَ: رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي. فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾.

(بدین هنگام موسی رو به درگاه کردگار کرد و عاجزانه گفت: پروردگارا! من تنها اختیار خود و برادرم (هارون) را دارم؛ میان من و این قوم ستم پیشه، (با عدالت خداوندی خود) داوری کن (و حساب ما را از حساب ایشان جدا فرما، و ما را به عذاب آنان گرفتار منما).

این دعائی است که در آن درد و رنج، و پناه بردن، و تسلیم شدن است. و گذشته از همه اینها، فاصله گرفتن و قطع رابطه کردن و تصمیم گرفتن است. موسی می‌داند که پروردگارش آگاه است که او جز اختیار خود و برادرش را ندارد. اما موسی انسان ضعیفی است که مورد تحقیر و توهین قرار گرفته است، ولی دارای ایمان پیغمبری است که با خداوند سخن می‌گوید. از اراده مؤمنی برخوردار است که بر راستای راه قرار دارد، و راهی سراغ ندارد جز راهی که رو به سوی خدا دارد. سخن اندوه‌های خود را با خدای خویش می‌گوید!

بخورد، بدان اندازه که دل‌های شما شهادت و جسارت به هم رسانده است، و احساس شکست روانی کنند و از درون درهم شکنند، و پیروزی شما بر آنان قطعی شود. ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

اگر مؤمن هستید، بر خدا توکل کنید.

مؤمن تنها بر خداوند یگانه توکل می‌کند و فقط بدو پشت می‌بندد. این کار، ویژگی ایمان و نشانه آن است. این، منطق ایمان و مقتضی آن است. اما این دو مرد، چنین سخنی را خطاب به چه کسانی می‌گویند؟ خطاب به بنی اسرائیل؟!

﴿قَالُوا: يَا مُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا. فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا. إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾.

گفتند: ای موسی! ما هرگز بدان سرزمین مقدس پای نمی‌نهیم مادام که آنان در آنجا بسر برند. پس (دست از سر ما بدار) و تو و پروردگارت بروید (و با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید، مادر اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم).

بدین منوال ترسویان گناه می‌کنند و بی‌شرمی می‌ورزند. از خطری که بر سر راه آنان است می‌هراسند و همچون الاغ سم بر زمین می‌کوبند و پای جلو می‌نهند و پیش نمی‌روند! ترسوئی و پروئی، نه ضد همدیگرند و نه بعید از یکدیگر! بلکه در اغلب اوقات همزاد و هم‌ریشه همدیگرند. شخص ترسو را به انجام وظیفه و فریضه می‌خوانند و او ترسوئی نشان می‌دهد. به بهانه سرباز زدن از وظیفه و فریضه، گناه می‌ورزد و وظیفه و فریضه محوئه را دشنام می‌گوید، و در برابر دعوتی که او را به انجام وظیفه و فریضه‌ای می‌خواند که دوست ندارد، پروئی می‌کند!

﴿فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا. إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾.

تو و پروردگارت بروید (و با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم).

یزدان خدای ایشان نیست اگر خداوندگارش ایشان را به جنگ با دشمنان بخواند!

ممنوع است (و بدان پای نخواهند گذاشت، و) در سرزمین (خشک بیابان) سرگردان (بدین سو و آن سو) می‌گردند (و راه به جایی نمی‌برند) و بر قوم ستم پیشه و نافرمان غمگین مباش).

اینگونه خدا ایشان را - با وجود این که بر آستانه دروازه‌های سرزمین مقدس بودند - به گستره بیابان سپرد، و سرزمینی را بر آنان حرام و قدغن نمود که برای ایشان در نظر گرفته بود و به نام ایشان نوشته بود ... ارجح اقوال این است که خداوند این سرزمین را تنها بر همان نسل بنی اسرائیل قدغن کرد و فقط نسلی را از دستیابی بدانجا محروم فرمود که چنین تسمّی و جسارتی از ایشان سر زد. خدا چنین کرد تا از این نسل، فرزندان بزیاید و ببالد که جدای از اینان باشند. نسلی پدیدار آید که از سرگذشت آب‌آ و اجداد خود اندرز بیاموزند و از این درس عبرت بگیرند، و در خشونت و آزادگی بیابان، قوی اندام بار بیابند. نسلی باشند جدای از این نسلی که خواری و به بندگی کشیدن و سرکشی در مصر آنان را تباه کرده بود، و دیگر صلاحیت و لیاقت عهده‌داری این کار بزرگ برایشان باقی نمانده بود. البته خواری و به بندگی کشیدن و سرکشی کردن، فطرت افراد را به تباهی می‌کشاند، همانگونه که سرشت ملّتها را به تباهی و ویرانی منتهی می‌گرداند.

روند قرآنی در اینجا ایشان را در بیابان رها می‌سازد و بیش از این بدیشان نمی‌پردازد. این هم موضعی است که در آنجا عبرت روحانی و درس معنوی، با زیبایی هنری، به هم می‌رسند و گرد هم می‌آیند، هم بدانگونه که شیوه قرآن در کار تعبیر و تفسیر است<sup>(۱)</sup>.

مسلمانان چنین درسی را - از داستانهای که خدا آنها را برایشان روایت فرموده است - آموخته بودند. لذا زمانی که گروه اندکی در برابر قریشیان در غزوه بدر بودند و به تنگنا افتادند و با سختی و دشواری

رازهای دل خونین خود را با خدای خویش در میان می‌نهد! تنها به درگاه یزدان جهان می‌نالد و از آستانه پرشکوهش عاجزانه خواهان است که حساب او را از حساب قوم خود جدا فرماید، و او و ایشان را در یک ردیف نشمارد. چرا که پس از سر باز زدن از پیمان استواری که با خدا بسته‌اند، دیگر پیوندی با یکدیگر ندارند. نه حسب و نسبی او را با ایشان پیوند می‌دهد، و نه تاریخی او را بدیشان می‌رساند، و نه تلاش پیشینی میان او و ایشان ارتباط برقرار می‌سازد. بلکه تنها چیزی که او را بدیشان پیوند می‌دهد این دعوت به سوی خدا است، و این پیمانی است که با خدا بسته‌اند، اما افسوس که آن را گسسته‌اند! میان وی و آنان سدی پدیدار گشته است که پایه آن به ژرفای زمین فرو رفته است، و بلندای کنگره آن سر به فلک کشیده است. دیگر رشته‌ای باقی نمانده است که او و ایشان را دیگر باره به هم ربط و پیوند دهد... موسی بر راستای راه هدایت استوار است و بر سر عهد و پیمان با کردگار است، ولی آنان از زیر بار امانت بدر رفته‌اند و به ترک پیمان گفته‌اند! او به پیمان یزدان چنگ زده است و آنان پیمان‌شکنی کرده‌اند و به عهد خود وفا ننموده‌اند.

این ادب پیغمبر است. این خط سیر فرد مؤمن است. این پیوندی است که مؤمنان به سبب آن دور هم گرد می‌آیند یا به سبب آن از هم می‌گسلند. پیوند میان ایشان همین است و بس. هنگامی که پیوند عقیده بگسلد، و زمانی که برنامه و راه اختلاف پیدا کند، دیگر نه نژاد، و نه حسب و نسب، و نه قوم و قبیله، و نه زبان، و نه تاریخ، و نه رابطه‌ای از سایر روابط زمینی ایشان را به هم پیوند می‌دهد و در کنار هم گرد می‌آورد.

خدا نیایش پیغمبر خود را پذیرفت، و سزای دادگرانه‌ای به کسانی عطاء فرمود که پیمان گسیخته بودند و به ترک عقیده گفته بودند:

﴿قَالَ: فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْأَرْضِ. فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾.

(خدا به موسی) گفت: این سرزمین تا چهل سال بر آنان

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» نوشته مؤلف، فصل قصه، و کتاب: «منهج الفن الاسلامی» تألیف: محمّد قطب.

رویا روی گشتند، به پیغمبرشان ﷺ گفتند: ای رسول خدا ما به تو نمی گوئیم آنچه را که بنی اسرائیل به پیغمبر خود گفتند:

﴿ فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَفَاتِلًا، إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴾.

تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما در اینجا نشستیم.

ما می گوئیم: تو و پروردگارت بروید و بجنگید و ما هم همراه با شما می رزمیم و می جنگیم.

این برخی از آثار برنامه قرآنی در تربیت با داستانها بطور عام بود، و برخی از فلسفه های برنامه قرآنی در ذکر داستان بنی اسرائیل بطور خاص است.

﴿ وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ آدَمَ يَالْحَقُّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٧﴾ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِكَ يَدِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٨﴾ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمُكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٧٩﴾ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٨٠﴾ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحِثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِى سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يُوَلِّتُنِي أُعَجِّرْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُورِى سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿٨١﴾ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿٨٢﴾ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرُسُلَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ

لَهُمْ جَزَاءُ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٦﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ ﴿٢٧﴾ يَتَّيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٢٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَآتَتْ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٩﴾ يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوكَ مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٠﴾ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣١﴾ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ ﴿٣٢﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْذِبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَعْفُو لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٣﴾

این درس می بردارد به بیان برخی از احکام شرعی بنیادین در زندگانی انسانها، آن احکامی که مربوط به حفظ جان و زندگی در جامعه اسلامی است. جامعه ای که برابر برنامه الهی و شریعت آسمانی زیست می کند. و نیز آن احکامی که متعلق به حفظ نظام عمومی و مصون داشتن آن از هرگونه شورش و اغتشاشی، و حفظ قدرت و سلطه ای که برابر قانون و فرمان خدا راه می رود و در سایه شریعت یزدان می غنود. همچنین جلوگیری از شوریدن بر جامعه مسلمانانی است که در سایه شریعت اسلامی و تحت حکم و فرمان اسلامی زندگی را بسر می برد. و حفظ دارائی و مالکیت شخصی در جامعه ای که سراسر نظام اجتماعی آن بر شریعت خدا استوار می گردد.

احکام مربوط بدین امور اصلی در زندگانی جامعه، گستره این درس را فرا می گیرد و آن را به خود اختصاص می دهد. البته دیباچه ای بر این احکام پیشی

می‌گیرد که درباره داستان «دو پسر آدم» است. داستانی است که از سرشت بزهکاری و انگیزه‌های آن در درون نفس انسانی، پرده برمی‌دارد، همانگونه که از زشتی و پلشتی گناه، و ضرورت مقاومت در برابر آن، و شکنجه و کیفر مرتکب آن، و استقامت در مقابل انگیزه‌هایی که نفس را برای اقسام به گناه تحریک می‌کنند، پرده‌برداری می‌نماید، و هویدا و آشکارا آنها را به نمایش می‌گذارد.

داستان پسران آدم و الهامهای آن، با احکام آینده در روند قرآنی، پیوستگی و ارتباط کاملی دارد. خواننده‌ای که درباره روند قرآنی بیندیشد، به وظیفه این داستان در جایگاه مناسب خود پی می‌برد، و ژرفای الهام قانع‌گرانه‌ای را فهم می‌کند که به نفس می‌بخشد و در آن ماندگار می‌سازد، و آمادگی و استعدادی را در دل و خرد پدیدار می‌گرداند، تا احکام سخت و تندی را دریافت دارد که اسلام آنها را در برابر بزه تعدی بر نفس و زندگی، و به هم زدن نظم عمومی، و دست درازی به دارائی و مالکیت شخصی تحت سیطره جامعه اسلامی استوار بر برنامه یزدان جهان و فرمانبردار شریعت خداوند سبحان، تعیین و تبیین می‌کند.

جامعه اسلامی سراسر زندگی خود را بر برنامه الهی و شریعت او استوار می‌دارد، و کارها و پیوندها و ارتباطها را بر اصول و ارکان این برنامه، و بر پایه و اساس احکام این شریعت، نظم و نظام می‌بخشد و سر و سامان می‌دهد. با توجه بدین امر است که جامعه اسلامی، برای افراد و اشخاص، و همچنین برای دسته‌ها و گروه‌ها، همه عناصر عدالت و کفایت و آرامش و امن و امان را تضمین می‌کند، و همه عوامل اضطراب و پریشانی و نگرانی را، و همه اسباب ظلم و تعدی را، و همه علل نیاز و زیان را هم از فرد و هم از جمع دور می‌سازد. همچنین در چنین جامعه فاضل و عادل و هماهنگ و ضامن حقوق یکدیگر، تعدی به نفس و حیات، و یا تعدی به نظم عمومی، و یا تعدی به مالکیت شخصی، گناه زشت و پلشت، و بطور کلی بی‌بهره از

هرگونه انگیزه‌های نیک و پسندیده و غمزدا و آرام‌بخش دردها است. خود این امر، برای خردمندان انگیزه سختگیری اسلام بر ضد بزه و بزهکاران را توجیه می‌کند. البته سختگیری بر ضد گناه و گناهکاران پس از آماده‌سازی شرائط و ظروف مساعد ماندگاری بر راستای راستی و درستی، و پس از دور افکندن و از دم دست و از سر راه برداشتن انگیزه‌های ارتکاب بزه و گناه از زندگی شخصی و زندگی اجتماعی مردمان ... در کنار همه اینها، و با وجود همه این کارها، نظام حکومتی اسلامی، برای بزهکار متجاوز، تضمین می‌کند که کاملاً تحقیق و پژوهش راست و درست انجام بگیرد، و حکم و فرمان سالم و بیطرفانه صادر گردد. قصاص و کیفر را با پیدایش شبهه‌ها از متهم ساقط می‌کند. همچنین برای بزهکار و گناهکار، دروازه توبه را باز نگاه می‌دارد، توبه‌ای که در برخی از حالات بزه و گناه را از جریده محاسبه دنیوی، و در برخی از حالات از دفتر محاسبه اخروی، پاک و زدوده می‌کند.

نمونه‌هایی از همه اینها را در این درس و در احکامی که در بر دارد خواهیم دید. اما پیش از این که با روند قرآنی به پیش رویم و مستقیماً به احکامی بپردازیم که در بر دارد، لازم است درباره محیطی که این احکام در آن به مرحله اجراء درمی‌آید، و درباره شروطی که بدین احکام قدرت اجراء و توان پیاده شدن می‌دهد، سخن عامی داشته باشیم.

احکام وارده در این درس، چه احکامی که مربوط به تعدی بر جان، و چه تعدی بر نظم عمومی، و چه تعدی بر مال باشد، کار مربوط بدانها از هر لحاظ همسان کار مربوط به سایر احکام وارده در شریعت است، چه از لحاظ کیفر حدود، و چه از لحاظ قصاص، و چه از نظر تعزیرات و تنبیهات ... همه اینها وقتی قدرت اجرائی دارد که در «جامعه اسلامی» و در «سرزمین اسلامی» باشد... لازم است گفته شود مراد شریعت از سرزمین اسلامی چیست:

جهان از دیدگاه اسلام و از نظر مسلمان، دو بخش بیش

نیست، و سومین بخشی در میان نیست:

نخستین بخش: «سرزمین اسلامی»<sup>(۱)</sup> است. سرزمین اسلامی شامل هر ناحیه و جایی است که احکام آئین اسلام در آن پیاده می‌گردد، و شریعت آئین اسلام بر آن فرمانروائی می‌نماید، چه همه ساکنان آنجا مسلمان باشند، و چه ساکنان آنجا بخشی مسلمان و بخشی غیرمسلمان تحت سیطره فرماندهی مسلمانان باشند، و یا این که همه ساکنان آنجا غیرمسلمان بوده ولی تحت سیطره فرماندهی حاکمان مسلمان بسر برند و فرماندهان مسلمان در آنجا احکام اسلام را پیاده کنند و شریعت اسلام را فرمانروائی و چیرگی دهند<sup>(۲)</sup>. یا این که مسلمانان، و یا مسلمانان و ذمیان در یک کشور بسر می‌برند، ولی جنگجویان بیگانه بر کشورشان چیره گشته‌اند. با این وجود احکام اسلام را اجراء می‌نمایند و طبق شریعت اسلام با یکدیگر رفتار می‌کنند ... چنین کشوری هم سرزمین اسلامی بشمار می‌آید و باید احکام اسلام را در آنجا پیاده، و حکم اسلام را اجراء نمود.

دوم: سرزمین جنگ<sup>(۳)</sup>. چنین سرزمینی، به همه نواحی و جوانب و شهرها و کشورهای گفته می‌شود که در آنجا احکام اسلامی پیاده نمی‌گردد و شریعت اسلامی اجراء نمی‌شود، حال ساکنان آنجا هر کس و هر عقیده‌ای که دارند. فرق نمی‌کند مسلمان باشند، یا اهل کتاب، و یا کافر ... اصل کلی در این که جایی را «سرزمین جنگ» بشمار آورند این است که در چنین مکانی احکام اسلامی پیاده نگردد، و شریعت اسلامی در آنجا اجراء نشود و حکمفرما نباشد. این چنین ناحیه‌ای نسبت به فرد مسلمان و گروه مسلمانان «سرزمین جنگ» محسوب می‌گردد.

جامعه اسلامی هم جامعه‌ای است که در سرزمین اسلامی - برابر تعریفی که گذشت - اقامت گزینند و زندگی کنند.

این چنین جامعه‌ای که در راستای برنامه الهی گام برمی‌دارد، و فرمانبردار شریعت اسلامی است، سزوار

است که در آن، خونها مصون، و دارائیهها محفوظ، و نظم عمومی مراعات گردد، و در آن عقوبتها و کیفرهائی که شریعت اسلامی در این درس و در درسهای جز این درس، با نص بیان می‌فرماید، در حق اخلاگران امنیت و تعدی کنندگان به جان و مال چنین جامعه‌ای، به مرحله اجراء درآید، و بزهکاران را برابر احکام اسلام به سزای اعمال ننگینشان برسانند ... زیرا جامعه اسلامی جامعه والا و بالائی، و آزاد و دادگری است که در آن تضمین عمل، و تضمین نشان دادن شایستگی برای همه کسانی است که توانا و یا ناتوان باشند. و بالاخره جامعه‌ای است که در آن از هر لحاظ انگیزه‌های خوبی و نیکی فراوان است، و انگیزه‌های بدی و پلشتی کم است. پس در این صورت بر همه کسانی که در داخل آن زندگی می‌کنند واجب است نعمتی را پاس بدارند که چنین نظامی آن را بدیشان ارمغان داشته است و بر کشور حکمفرما کرده است، و حقوق جانی و مالی و ناموسی و اخلاقی دیگران را مراعات نمایند، و در راه حفظ سلامت و امنیت «سرزمین اسلامی» بکوشند و به تک ایستند، سرزمین اسلامی‌ای که خودشان در آنجا در امن و امان بسر می‌برند، و سالم و آسوده خاطر می‌زیند، و حقوق همگان در آن تضمین گشته است، و همه ویژگیهای انسانیت ایشان و هر نوع حقوق اجتماعی آنان به رسمیت شناخته شده است. لذا آنان مکلف هستند که از این ویژگیها و حقها حمایت و حفاظت کنند. با عنایت بدین امور، هر که بر نظام حکومتی سرزمین اسلامی بشورد، او متجاوز بزهکار شروری است. سزوار است به اشد مجازات برسد، و با سخت‌ترین شکنجه جلو دست او گرفته شود. البته در اجرای مجازات و انجام شکنجه، باید کاملاً تضمین شود

۱- دارالاسلام.

۲- ذمیان، یعنی غیرمسلمانان تحت سیطره اسلام، وادار به اجرای همه احکام اسلامی نمی‌گردند. بلکه تنها وادار به احکامی از احکام اسلامی می‌گردند که با عقیده ایشان برخورد و تعارض نداشته باشد. (مؤلف)

۳- دارالحرب.



فَبَيَّعَتَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ، لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ. قَالَ: يَا وَيْلَتَا! أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ، فَأُؤَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي؟ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ... ﴿٤٠﴾

داستان دو پسر آدم (قابیل و هابیل) را - چنانکه هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان (تا بداند عاقبت گناهکاری و سرانجام پرهیزکاری چیست). زمانی که هر کدام عملی برای تقرب (به خدا) انجام دادند. اما از یکی (که مخلص بود و هابیل نام داشت) پذیرفته شد، ولی از دیگری (که مخلص نبود و قابیل نام داشت) پذیرفته نشد. (قابیل به هابیل) گفت: بیگمان تو را خواهم کشت! (هابیل بدو) گفت: (من چه گناهی دارم) خدا (کار) را (تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد! اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم. آخر من از خدا (یعنی) پروردگار جهانیان می‌ترسم. من می‌خواهم با (کوله‌بار) گناه من و گناه خود (در روز رستاخیز به سوی پروردگار) برگردی و از دوزخیان باشی، و این سزای (عادلانۀ خدا برای) ستمگران است. پس نفس (سرکش) او تدریجاً کشتن برادرش را در نظرش آراست و او را مصمم به کشتن کرد، و (عاقبت به ندای وجدان گوش فرا نداد و) او را کشت! و از زیانکاران شد (و هم ایمان و هم برادرش را از دست داد. بعد از کشتن، نمی‌دانست جسد او را چه کار کند) پس خداوند زاغی را فرستاد (که زاغ دیگری را کشته بود) تا زمین را بکاود و بدو نشان دهد چگونه جسد برادرش را دفن کند. (هنگامی که دید که آن زاغ چگونه زاغ مرده را در گودالی که کند پنهان کرد) گفت: وای بر من! آیا من نمی‌توانم مثل این کلاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟! پس (سرانجام از ترس رسوائی و بر اثر فشار وجدان، از کرده خود پشیمان شد و) از زمرۀ افراد پشیمان گردید.

این داستان نمونه‌ای از سرشت بدکرداری و تجاوزگری را پیش می‌کشد، و نمونه‌ای از دست درازی و تعدی واضح و روشنی را می‌نماید که نمی‌توان هیچگونه

که کسی را از روی حدس و گمان گرفتار نکنند و به کیفر نرسانند، و تا آنجا که می‌توانند احکام قصاص و تعزیرات و تنبیها را با بودن شبهه‌ها، در حق متهمان اجراء نکنند و بلکه حذف و برطرف گردانند.

اما «سرزمین جنگ» - با تعریفی که گذشت - نه خود و نه ساکنان آن سزاوار این نیستند که از تضمینهای برخورددار گردند که در پرتو تعزیرات و تنبیها شریعت اسلامی حاصل می‌آیند. چرا که پیش از هر چیز، سرزمین جنگ شریعت اسلامی را پیاده و اجراء نمی‌گرداند، و حاکمیت اسلام را نمی‌پذیرد و از آن فرمان نمی‌برد. چنین سرزمینی نسبت به مسلمانانی که در سرزمین اسلامی زندگی می‌کنند و شریعت اسلامی را در زندگانی خویش پیاده و اجراء می‌نمایند، قرق قدغنی بشمار نمی‌آید. لذا جان و مال آنجا مباح است و از نظر اسلام دارای ممنوعیت و حرمت نیست. مگر زمانی که با مسلمانان پیمان بسته باشد، و میان سرزمین اسلامی و سرزمین جنگ معاهده‌هایی برقرار شده باشد. هنگامی که افراد بیگانه سرزمین جنگ از آنجا به سرزمین اسلامی بیایند و پیمان امن و امان ببندند، در طول مدت پیمان امن و امان، شریعت اسلامی همه این تضمینها را به چنین اشخاصی عطاء می‌کند، و در تمام گوشه و کنار کشور تحت فرماندهی فرمانروای مسلمان، این تضمینها برقرار است. فرمانروای مسلمان هم به کسی گفته می‌شود که شریعت اسلامی را پیاده و اجراء می‌سازد.

در پرتو این بیان، می‌توانیم همراه با روند قرآن به پیش رویم:

﴿وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ. إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا، فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ. قَالَ: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. لَئِنْ سَطَطْتُ إِلَى يَدِكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدَيَّ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ، إِنِّي أَخَافُ اللَّهََ رَبَّ الْعَالَمِينَ. إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِغْمَىٰ وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ، وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ. فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ، فَقَتَلَهُ، فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ.﴾

عهد عتیق<sup>(۱)</sup> آمده است و نامها و زمان و مکان بدان شکل که این روایتها بیان داشته‌اند مشخص و معین گشته است. یگانه روایت صحیحی که در این باره در دست است، شرح و تفصیلی در آن نیامده است. این روایت از ابن مسعود نقل شده است که گفته است: رسول خدا ﷺ فرموده است:

(لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دِمِهَا، لِأَنَّهُ كَانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ).

هیچ کسی ستمگرانه کشته نمی‌شود مگر این که بر نخستین پسر آدم بخشی از گناه ریختن خون او است. زیرا او اولین کسی بوده است که کشتن را بنیانگذاری کرده است.

امام احمد در مسند خود این روایت را چنین نقل می‌کند: ابو معاویه و وکیع برای ما چنین روایت کرده‌اند و گفته‌اند: اعمش از عبدالله پسر مرّه واو از عبدالله بن مسعود برای ما نقل کرده‌اند ... همچنین این روایت را بجز ابوداود، جملگی اصحاب سنن از طریق اعمش نقل کرده‌اند... آنچه می‌توانیم در این باره بگوئیم این است که چنین رخدادی در دوران طفولیت انسان به وقوع پیوسته است، و نخستین قتل تجاوزگرانه عمدی بوده است، و مرتکب آن راه و شیوه دفن پیکرها و لاشه‌ها را نمی‌دانسته است.

ماندگاری این داستان، بگونه مجمل و سر بسته، بدانگونه که در روند قرآنی آمده است، خود بیانگر مفهوم و مقصود است و گویای اهداف اصلی از نقل داستان برای مردمان است، و کاملاً الهامهائی را به تصویر می‌کشد که در این داستان نهفته است، و شرح و تفصیل چیزی بر اهداف اصلی و اساسی نمی‌افزاید ... بدین سبب ما بدین نصّ عام بسنده می‌کنیم و نه آن را به چیزی و کسی اختصاص داده و نه آن را شرح و بسط می‌دهیم:

﴿وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ آدَمَ - يَالْحَقُّ - إِذْ قَرَّبْنَا قُورْبَانَ،

دلیل منطقی و علّت خردمندانه‌ای برای وقوع آن پیدا کرد. همچنین نمونه‌ای از سرشت نیکوئی و بزرگواری را پیش می‌کشد، و نمونه‌ای از خوبی و وقار را به تصویر می‌زند. بالآخره بدی و زشتی را در برابر خوبی و نیکی نگاه می‌دارد، و نشان می‌دهد که چگونه هر یک از آن دو برابر سرشت خویش بکار می‌پردازد. بزهکاری پلشتی را به تصویر می‌کشد که بدکردار و زشتکار دست بدان می‌آلاید و مرتکب آن می‌گردد، و دست درازی و تعدّی روشن و واضحی را ترسیم می‌نماید که دل را پریشان و آشفته می‌دارد، و در ژرفای درون احساس نیاز به شریعتی را برمی‌انگیزد که قصاص دادگرانه‌ای داشته باشد و نگذارد نمونه بدکرداری تجاوز پیشه به تاخت و تاز درآید و تعدّی و دست درازی کند، و او را به هراس اندازد و از دست یازیدن به بزهکاری باز دارد. اگر با وجود همه اینها باز هم مرتکب بزهکاری شود، به چنان کیفر دادگرانه‌ای برسد که سزای چنین کردار زشت و پلشتی باشد. از دیگر سو، نمونه خوبی و نیکی را بیاید و حرمت خون او را محافظت نماید. چرا که چنین کسانی باید که در سایه شریعت دادگرانه‌ای بمانند و نگاهداری و مراقبت شوند و در امن و امان بغفوند، شریعت دادگرانه‌ای که از تعدّی و تجاوز افراد پست و زشت جلوگیری کند و در برابر بزهکاران بایستد و پلشتیها و بزهکاریها را مهار نماید و بزدايد.

روند قرآنی نه زمان و نه مکان و نه نامهای قهرمانان داستان را مشخص می‌کند. با وجود این که در برخی از منقولات و روایات راجع به «قابیل» و «هابیل» آمده است که آنان در این داستان پسران آدم هستند، و تفصیلاتی درباره مسأله‌ای ذکر کرده‌اند که در میانشان گذشته است و نزاع و جدالی راجع به دو خواهر در بین ایشان در گرفته است ... اما ما ترجیح می‌دهیم داستان را بدانگونه که ذکر شده است، مختصر و بدون شرح و تفصیل باقی گذاریم. زیرا همه این روایتها گمان می‌رود از اهل کتاب برگرفته شده باشد. این داستان در کتب

فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ  
قَالَ إِنَّمَا يُتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿۴۰﴾

داستان دو پسر آدم (قابیل و هابیل) را - چنانکه هست  
برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان (تا بدانند عاقبت  
گناهکاری و سرانجام پرهیزگاری چیست). زمانی که  
هر کدام عملی برای تقرب (به خدا) انجام دادند. اما از  
یکی (که مخلص بود) پذیرفته شد، ولی از دیگری (که  
مخلص نبود) پذیرفته نشد. (این یکی بدان یکی) گفت:  
بیگمان تو را خواهم کشت! (بدو پاسخ داد و) گفت: (من  
چه گناهی دارم) خدا (کار را) تنها از پرهیزگاران  
می‌پذیرد!

برای آنان داستان این دو نمونه از نمونه‌های انسانها را  
روایت کن بگونه راست و درست، بعد از آن که داستان  
بنی اسرائیل با موسی را برای ایشان بیان داشته‌ای. چه  
روایت این داستان حق است، و از حق و حقیقتی خبر  
می‌دهد که در سرشت انسان نهفته است، و در لابلای  
خود حق و حقیقتی را حمل می‌کند و آن ضرورت  
شریعت دادگرانه‌ای است که مانع انجام بدیها و پلشتیها  
می‌گردد.

این دو پسر آدم در جایگاه و موقعیتی قرار دارند که در  
آن اندیشه تجاوز تعدی بر دل انسان پاک نمی‌گذرد و  
به جنبش و تکان در نمی‌آید. زیرا آن دو در جایگاه  
عبادت و موقعیت اطاعت بوده و در حضور خدای  
ایستاده‌اند. در جایگاه تقدیم قربانی قرار دارند و در  
موقعیتی بسر می‌برند که در آن با قربانی کردن، به  
یزدان جهان تقرب می‌جویند:

﴿إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا﴾

زمانی که هر کدام عملی برای تقرب (به خدا) انجام  
دادند.

﴿فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا، وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ﴾

اما از یکی (که مخلص بود) پذیرفته شد، ولی از دیگری  
(که مخلص نبود) پذیرفته نشد.

فعل مجهول است تا مجهول بودن آن اشاره داشته باشد  
به این که کار پذیرفتن یا نپذیرفتن به یک نیروی غیبی

موکول، و به یک کیفیت نهانی واگذار است ... این  
ساختار دو چیز را به ما می‌آموزد: نخست این که  
چگونگی چنین پذیرشی را جستجو نکنیم، و در ژرفای  
آن فرو نرویم، بدان سان که کتابهای تفسیر به ژرفای  
روایت‌های فرو رفته و فرو افتاده‌اند، روایت‌هایی که گمان  
می‌رود برگرفته از افسانه‌های «کتب عهد عتیق»  
باشند... دوم این که کسی که قربانی او پذیرفته شده  
است، چه بسا آن چنان گناهی نداشته است که موجب  
کینه‌توزی نسبت بدو، و کشتن او گردد. کار پذیرش بدو  
مربوط نبوده است و دخالتی در آن نداشته است. یک  
نیروی غیبی با کیفیت نهانی، پذیرش را عهده‌دار گشته  
است، نیروئی و کیفیتی که فراتر از دائرة فهم او و بالاتر  
از خواست وی بوده است. لذا چیزی که موجب این  
گردد که برادری کینه برادر خود را به دل بگیرد، و  
اندیشه کشتن او بر دل وی گذرد، در میان نیست! زیرا  
در چنین حال و احوالی و میدانی و مجالی، اندیشه  
کشتن بر خاطر انسان سالم گذشتن، از همه چیز دورتر  
به نظر می‌آید و ناشدنی می‌نماید. کشتن در جایگاه  
عبادت و جولانگاه تقرب به خدا! کشتن در جایی که  
جولانگاه قدرت غیبی مخفی است و خواست برادرش  
کوچکترین دخالتی نمی‌تواند در آنجا داشته باشد، و  
پرنده اراده‌اش کمتر بال و پری بزند.

﴿قَالَ: لَأَقْتُلَنَّكَ﴾

گفت: قطعاً تو را خواهم کشت!

بدین منوال، این گفتار، آن هم با این تأکید و این اصرار،  
بسی ناپسند می‌نماید و مایه چندی و نفرت می‌گردد.  
زیرا بیهوده است و بی سبب گفته می‌شود، و انگیزه‌ای  
جز احساس حسد کورکورانه و زشت و پلشت ندارد،  
احساس کورکورانه‌ای که هرگز دل پاکی را فرا نمی‌گیرد  
و به درون سالمی فرو نمی‌خیزد.

بدین گونه، در نخستین لحظه‌ها، در پرتو الهام‌های  
آیه‌ای که هنوز در روند قرآنی تکمیل نگشته است،  
خویشتن را دشمن دست درازی و تجاوزگری می‌بینیم  
و بر ضد تعدی و تجاوز سراپا خشم می‌گردیم.

می‌زداید، و حسادت را فرو می‌کشد، و از شرارت شرّ می‌کاهد. همچنین اعصاب برآشفته و به هیجان درآمده را آرام می‌سازد، و شخص اعصاب پریش را بر سر مهر برادرانه می‌آورد، و بشاشت ایمان و حساسیت تقوا را در او پدیدار می‌گرداند.

بلی! این چیزهایی که گذشت بس است، اما برادر شایسته بدین امر، بیم دادن و برحذر داشتنی را هم می‌افزاید:

﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِغْمِي وَإِغْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ، وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾.

من می‌خواهم با (کوله بار) گناه من و گناه خود (در روز رستاخیز به سوی پروردگار) برگردی و از دوزخیان باشی، و این سزای (عادلانه خدا برای) ستمگران است. هرگاه تو به سوی من دست خود را دراز کنی تا مرا بکشی، این کار زشت از من نمی‌سزد که به سوی تو دست خود را دراز کنم و تو را بکشم. کشتن کسی با سرشت من سازگار نیست و اصلاً اندیشه کشتن به ذهنم نمی‌رسد و بر دلم نمی‌گذرد. این هم از ترس یزدان جهان است، نه این که نتوانم که آن را انجام دهم و دست به کشتن بیازم. من تو را وامی‌گذارم که گناه کشتن مرا بر گناه خود بیفزائی، گناهی که به سبب آن خداوند قربانی را از تو نمی‌پذیرد. تا در نتیجه گناهت دو چندان گردد و عذابت دو برابر ... «و این سزای ستمگران است».

بدین وسیله برادر شایسته و بایسته، دلسوزی خود را نسبت به برادر خویش اظهار می‌دارد و وی را از کیفر کشتن بیم می‌دهد، تا او را از آنچه نفس اماره بدو پیشنهاد می‌کند و در نظرش می‌آید، منصرف گرداند، و وی را شرمنده از کاری کند که نفس اماره‌اش به گوش دلش می‌خواند و از او می‌خواهد برادری را بکشد که سازگار و مهربان و پرهیزگار است.

کیفر کار زشت و پلشت کشتن را برای او بیان می‌دارد تا او را از کشتن بیزار و گریزان کند، و با بیم دادن او از خداوند جهان، رهائی از گناه دو چندان را در نظرش

اما روند قرآنی باز نمی‌ایستد و به پیش می‌رود و با به تصویر کشیدن فرمانبرداری و زیبایی و پاکدلی نمونه دیگری، بر دشمنانگی و کینه‌توزی ما می‌افزاید و زشتی و قباح و تنفر و نفرت را چندین برابر می‌نماید:

﴿قَالَ: إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾.

گفت: (من چه گناهی دارم) خدا (کار را) تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد.

با پاکی و بی‌آلایشی که کار را به حالت حقیقی و وضعیت اصلی خود برمی‌گرداند، و با ایمانی که اسباب پذیرش را فهم می‌کند و می‌شناسد، و با رهنمود مهربانانه‌ای که تعدی پیشه را به پرهیزگاری و هراس از خدا می‌خواند، و به راستای راهی راهنمایی می‌نماید که منتهی به پذیرفتن می‌شود، و با گوشه و کنایه زیبا و دل‌انگیزی که آشکارا چیزی را مطرح نمی‌سازد که او را جریحه‌دار کند و یا او را به تکان درآورد و وی را برانگیزد... برادر مؤمن پرهیزگار سازگار، به جلو گام برمی‌دارد و از شرارت شرّ و بلائی می‌کاهد که در اندرون برادر شرورش به موج افتاده است و به هیجان درآمده است:

﴿لَنْ يَسْطِيَ إِلَيْكَ لَيْتُكَ لِتَقْتُلَنِي، مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدَيَّ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ، إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾.

اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم. آخر من از خدا (یعنی) پروردگار جهانیان می‌ترسم.

بدین منوال، نمونه انسان آرام و صلح‌جو و پرهیزگاری ترسیم می‌شود که در سخت‌ترین موقعیتهائی که درون آدمی را به جوش و خروش می‌اندازد، و شخصی را که مورد تعدی قرار گرفته است لبریز از شور و حماسه بر ضدّ متجاوز می‌سازد، او با کمال تعجب به آرامش و ایستادگی و دل بر جانی خویش در برابر بیم‌ها و هراس‌های تجاوز و تعدی سرافرازانه می‌نازد، و دلش تنها از خداوند جهانیان می‌ترسد و می‌هراسد.

در چنین گفتار آرام و نرمی چیزی نهفته است که کینه را

گردید. پیکری که زندگی از آن رخت برسته بود و تگه گوشتی گشته بود که عفونت گرفته بود. گندیدگی آرام آرام به لاشه می‌خزید. لاشه‌ای که انسانها تاب تحمل آن را ندارند.

حکمت حکیمانه یزدان بر آن قرار گرفت که او را در برابر عجز و ناتوانیش بنشانند، و به کسی که تازنده کشته‌شده نابود کننده است بنمایاند که او آن اندازه درمانده است که نمی‌تواند پیکر برادر خود را به خاک سپارد، و حتی ناتوانتر از کلاغی است که یکی از گروههای بیشمار پرندگان است:

﴿قَبَعَتِ اللَّهُ عُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ. قَالَ: يَا وَيْلَتَنَا! أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي؟ فَأَصْبَحَ مِنَ اللَّئَامِينَ﴾.

(بعد از کشتن، نمی‌دانست جسد او را چه کار کند) پس خداوند زاغی را فرستاد (که زاغ دیگری را کشته بود) تا زمین را بکاود و بدو نشان دهد چگونه جسد برادرش را دفن کند. (هنگامی که دید که آن زاغ چگونه زاغ مرده را در گودالی که کند پنهان کرد) گفت: وای بر من! آیا من نمی‌توانم مثل این کلاغ باشم و پیکر برادرم را دفن کنم؟! پس (سرانجام از ترس رسوائی و بر اثر فشار وجدان، از کرده خود پشیمان شد و) از زمره افراد پشیمان گردید.

در برخی از روایتها آمده است: کلاغی کلاغ دیگری را کشت، یا لاشه کلاغ دیگری را پیدا کرد، و یا این که لاشه کلاغ دیگری را با خود آورد. زمین را کند، سپس لاشه را در گودال پنهان کرد و خاک بر آن ریخت. شخص قاتل سخن بالا را گفت، و همان کاری را کرد که دید کلاغ انجام داد.

روشن است که قاتل پیشتر مرده را ندیده بود که دفن شود، والا او نیز چنین می‌کرد. چه بسا کار به همین شکل بوده باشد، زیرا این نخستین مرده‌ای از آدمیزادگان در زمین بوده است. یا شاید این شخص قاتل، جوان بوده و کسی را ندیده است که بمیرد و دفن

بیازاید. هم از این سو و هم از آن سو، تلاش را به نهایت رساند. آن اندازه در این راستا تکاپو کرد که در توان انسان برای منصرف کردن از شرّ و زدودن انگیزه‌هایش از پهنه دل می‌باشد.

اما نمونه انسان بدکردار شرور، آن اندازه شکلش در تصویر روشن و هویدا نیست که متوجه شویم چگونه بدو پاسخ گفت:

﴿فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ، فَقَتَلَهُ، فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.

پس نفس (سرکش) او تدریجاً کشتن برادرش را در نظرش آراست و او را مصمم به کشتن کرد، و (عاقبت به ندای وجدان گوش فرامداد و) او را کشت! و از زیانکاران شد (و هم ایمان و هم برادرش را از دست داد).

بعد از همه اینها، پس از یادآوری و اندرزگویی و نرمش و سازش و بیدارباش و هوشیارباش، آری به دنبال همه این کارها و گفتارها، نفس شرور برجھید، و بزه و گناه روی داد، و جنایت به وقوع پیوست. بزهکاری و جنایت روی داد بدانگاه و در آن حال که نفس اماره‌اش همه گرده‌ها را برایش هموار جلوه داد، و همه مواضع را سهل و ساده در نظرش آراست و پیراست. نفس اماره‌اش کشتن را در برابر دیدگانش آسان جلوه داد! اما کشتن چه کسی؟ کشتن برادر خود! این بود که کيفر برحذرداشتنها و به هراس انداختنها دامنگیرش گردید، و سزای بد خود را دید:

﴿فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.

و از زمره زیانباران شد.

خویشتن را باخت و به هلاکتش انداخت. برادر خود را از دست داد و مددکار و دوستی از دستش برفت. دنیای کنونی خویش را هدر داد، چه شخص قاتل زندگی آرامی نخواهد داشت. جهان دیگر را نیز باخت و با کوله‌بار گناه پیشین و گناه پسین خود به سوی یزدان جهان شتافت.

پیکره گناه به شکل محسوس در مقابل دیدگانش مجسم

کشته شود، چرا که) هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گوئی همه انسانها را کشته است، و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گوئی همه مردم را زنده کرده است؛ (زیرا فرد نماینده جمع و عضوی از اعضاء جامعه است). و پیغمبران ما همراه با معجزات آشکار و آیات روشن به پیش ایشان آمدند و اما بسیاری از آنان (احکام خدا را نادیده گرفتند و) پس از آن در روی زمین راه اسراف را (در قتل و جنایت) پیش گرفتند.

به همین جهت، بلی به جهت این نمونه‌های بشری ... و به سبب تعدی به انسانهای نرمخو و مهربان و نیکوکار و خوبی که شرّ و بلاء و تجاوز و دشمنانگی نمی‌شناسند... و به خاطر این که پسند دادن و برحذر داشتن برخی از سرشتهای سرشته بر شرّ و بدی بیفایده است... و نرمش و سازش و مهربانی جلو تعدی را نمی‌گیرند، هنگامی که شرّ و بدی در نفس کاملاً ریشه دوانده باشد، و به ژرفای درون خزیده باشد... به خاطر اینها، جرم قتل یک نفر را بسیار بزرگ مقرر داشته‌ایم. آن اندازه بزرگ که معادل قتل همه مردمان بشمار است. و کار دفع قتل و زنده واگذاشتن یک فرد را آن اندازه بزرگ قرار داده‌ایم که معادل با رهایی بخشیدن همه مردمان محسوب نموده‌ایم ... این کار را در شریعت بنی اسرائیل بر بنی اسرائیل مقرر کرده‌ایم و واجب داشته‌ایم. در درس بعدی و در روند سوره، قانون قصاص مفصلاً ذکر خواهد شد.

کشتن یک فرد - بدون این که برای قصاص قتل کسی باشد، و یا به خاطر دفع فساد در زمین باشد - معادل با قتل همه مردمان است! زیرا که هر کسی همسان همه کسان است، و حقّ حیات یکسان و ثابت برای هر کسی است. لذا کشتن فردی از افراد، تجاوز به خود حقّ حیات است، حقّی که انسانها همه در آن مشترک هستند. همچنین دفع قتل از فردی، و زنده نگاه داشتن او به وسیله این دفع - چه با دفاع از او در حال حیات باشد، و چه با اخذ قصاص او در حال تعدی و قتل او باشد تا

شود. این هر دو احتمال، ممکن است. همچنین چنین برمی‌آید که پشیمان شدن قاتل پشیمانی توبه و برگشت از گناه نبوده است، والاّ یزدان توبه او را می‌پذیرفت. بلکه پشیمان شدن او ناشی از بیفایده بودن کارش، و به سبب تولید رنج و خستگی و پریشانی حاصل از رفتارش بوده است.

همچنین چه بسا کلاغی که کلاغ دیگری از همجنسان خود را در خاک نهان می‌دارد، همانگونه که برخی از مردم می‌گویند، جزو خوی و خصلت کلاغها باشد. یا چه بسا رخداد خارق‌العاده‌ای بوده است و یزدان جهان آن را پدیدار و نشان داده است. فرق نمی‌کند سخن نخستین را بپذیریم و یا تسلیم فرموده دوم باشیم، هر دو یکسان است. چه آفریدگاری که غریزه‌ها را در زنده‌ها به ودیعت می‌گذارد، او است که می‌تواند هرگونه رخدادی را توسط یکی از زنده‌ها به مرحله اجراء درآورد. هم این در حیطة قدرت او است، و هم آن، بطور یکسان.

در اینجا روند قرآنی تأثیرهای ژرفی را که روایت این خبر بدین زنجیره پیاپی در نفس بر جای می‌گذارد، گلچین می‌کند و مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، تا از آنها یک محور احساسی را برای قانونی بسازد که واجب گشته است تا به وسیله آن اندیشه گناه را از پهنه نفس گناهکار بزداید، و یا او را از کیفر دادگرانه‌ای به هراس اندازد که گریبانگیرش خواهد شد، اگر به گناه دست یازد و مرتکب جنایت گردد. بالاخره بزهکار با دردهای قصاص آشنا گردد و ناراحتی‌های دردناک آن را پیش چشم بدارد و خویشتن را از چنین دردها و ناراحتی‌هایی بدور بدارد که در انتظار او است:

﴿مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا - بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ - فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا؛ وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا. وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ؛ ثُمَّ إِن كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِقُونَ﴾.

به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که (متجاوز

با آمدن پیغمبران به سوی آنان، و توضیح و تبیین شریعت برای ایشان، دیگر عذر و بهانه‌ای در دستشان نمانده است:

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُنَا بِالْبَيِّنَاتِ؛ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾.

پیغمبران ما همراه با معجزات آشکار و آیات روشن به پیش ایشان آمدند و اما بسیاری از آنان (احکام خدا را نادیده گرفتند و) پس از آن در روی زمین راه اسراف (در قتل و جنایت) پیش گرفتند.

آیا هیچگونه زیاده‌روی و اسراف، سخت‌تر و برتر از تجاوز از حدود و مقررات آفریدگار، و تعدی بر شریعت کردگار، با ایجاد تغییر و تبدیل، و یا اهمال و سستی در آن است؟



در آیه پیشین، خداوند قتل انسان را با فساد در زمین، مقرون و برابر می‌نهد، و هر یک از آن دو را موجب کشتن قراز می‌دهد، و از حق حفظ حیات مستثنی، و از رسوائی جنایت جان گرفتن جدا می‌سازد... این بدان خاطر است که امنیت گروه مسلمانان در سرزمین اسلامی، و حفظ نظم عمومی و نظام حکومتی‌ای که گروه مسلمانان در سایه آن از امن و امان برخوردار می‌گردند، و به تلاش نیک و پویائی خوب خود سرگرم می‌شوند، همه و همه همسان امن و امان افراد لازم و ضروری است. بلکه از امن و امان افراد و اشخاص نیز لازم‌تر و ضروری‌تر است. چرا که امن و امان افراد و اشخاص جز با امن و امان نظم عمومی و نظام حکومتی ممکن نمی‌گردد. گذشته از آن، حفاظت از این جامعه نمونه فاضل و والای جامعه‌ها، یعنی جامعه‌ای که در بر گیرنده هر نوع تضمینی برای زندگی و آرامش است، از همه چیز لازم‌تر و ضروری‌تر است. چرا که با بودن و ماندن چنین جامعه فاضله‌ای، مردمان به فعالیت‌های خوب و پسندیده خود می‌پردازند، و زندگی انسانیت در سایه آن راه ترقی می‌پوید و اوج می‌گیرد و درخت حیات بشری رشد می‌کند و به بار می‌نشیند، و

بدین وسیله جلو وقوع قتل بر فرد دیگری گرفته شود - زنده نگاه داشتن و زندگی بخشیدن به همه افراد بشمار می‌آید، زیرا این کار حفظ حق حیاتی است که جملگی مردمان در آن شرکت دارند.

با عنایت به سخنانی که درباره این احکام، پیشتر گفتیم، روشن است که این سخنان تنها برای ساکنان سرزمین اسلامی - اعم از مسلمانان و ذمّیان و پناهندگان - معتبر و ارزشمند است و فقط منطبق بر آنان است و درباره ایشان پیاده می‌گردد. اما جان و مال ساکنان سرزمین غیراسلامی مباح است، مادام که میان ساکنان سرزمین اسلامی و ساکنان سرزمین غیراسلامی، عهد و پیمانی منعقد نباشد. بجا است که پیوسته این قانون شرعی را به یاد داشته باشیم، و همیشه بدانیم که سرزمین اسلامی، سرزمینی است که در آنجا شریعت و قانون اسلام اجراء می‌گردد، و برابر چنین شریعت و قانونی فرمانروائی و داوری انجام می‌پذیرد. و سرزمین غیراسلامی، سرزمینی است که شریعت و قانون یزدان در آنجا اجراء نمی‌گردد، و مطابق با این شریعت و قانون در آنجا فرمانروائی و داوری انجام نمی‌پذیرد.

خداوند این قاعده را بر بنی اسرائیل واجب گرداند، زیرا آنان در آن زمان اهل کتاب بودند، و کسانی بشمار می‌آمدند که سمت ساکنان «سرزمین اسلامی» را داشتند. آن زمان که قانون تورات را راست و درست و بدون تحریف در میان خود پیاده و اجراء می‌کردند. اما بنی اسرائیل از حدود و قوانین شریعت خود کناره‌گیری و تجاوز کردند، پس از آن که پیغمبران دلائل روشنی با خود آوردند و بدیشان ارائه دادند. بنی اسرائیل در روزگار رسول خدا ﷺ نیز متجاوزان و منحرفان از حدود و مقررات شریعتشان در میانشان فزونی داشتند. متجاوزان و منحرفانی که در کژی‌ها و کناره‌گیری‌های خود از قوانین الهی اسراف می‌کردند. قرآن این تجاوز و تعدی و اسراف بی‌دلیل و بیجا را بر آنان می‌نگارد، و می‌گوید که برهان و حجّتی در پیش خداوند ندارند، و



غنچه‌های خیر و فضیلت و رشد و تولید باز می‌شوند و می‌شکند. این چنین جامعه‌ای بویژه برای جملگی مردمان همه نوع تضمینی در همه زوایای زندگی به وفور تأمین می‌کند، و در پیرامونش فضائی می‌پراکند که در آن دانه‌های خوبی و نیکی رشد و نمو می‌کنند، و دانه‌های بدی و زشتی چروکیده می‌شوند و می‌پژمرند. این چنین جامعه فاضله‌ای پیش از پرداختن به معالجه و مداوا، به حفاظت و مصونیت می‌پردازد، و بعد از آن به معالجه و مداوای دردهائی می‌پردازد که ابزار کار جلوگیری و سالم سازی از درمان آنها در مانده باشد. همچنین چنین جامعه‌ای، انگیزه و بهانه‌ای برای انسان سالم برجای نمی‌گذارد تا به سوی بدکرداری و زشتکاری بگراید و به تعدی و دست درازی بپردازد... اگر با وجود همه این کارها، کسی امنیت چنین جامعه‌ای را تهدید نماید، عنصر بدنهاد و ناپاکی است و لازم است ریشه کن و نابود شود، مگر این که به سوی هدایت برگردد و راه راستی و درستی را در پیش بگیرد و جویای خوبی و نیکی شود.

روند قرآنی در اینجا کیفر این عنصر ناپاک را مقرر می‌دارد. کیفری که در شریعت اسلامی حدّ حرّابه، یعنی کیفر جنگجو نام دارد:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا، أَنْ يُقَتَّلُوا، أَوْ يُصَلَّبُوا، أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ، أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ... ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا، وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

کیفر کسانی که (در حکومت اسلامی می‌شورند و بر احکام شریعت می‌تازند، و بدین وسیله) با خدا و پیغمبرش می‌جنگند، و در روی زمین (با تهدید امنیت مردم و سلب حقوق انسانها، مثلاً از راه راهزنی و غارت کاروانها) دست به فساد می‌زنند، این است که (در برابر کشتن مردم) کشته شوند، یا (در برابر کشتن مردم و غصب اموال، تنها) دست و پای آنان در جهت

عکس یکدیگر بریده شود، و یا این که (در برابر قطع طریق و تهدید، تنها) از جائی به جائی تبعید گردند و یا زندانی شوند. این رسوائی آنان در دنیا است، و برای ایشان در آخرت مجازات بزرگی است. مگر کسانی (از این محاربین با حکومت اسلامی و راهزنان و مفسدان) که پیش از دست یافتن شما بر آنان از کرده خود پشیمان شوند و توبه کنند (که مجازات مذکور یزدان از آنان سلب، ولی حقوق مردمان بجای خود باقی می‌ماند). چه بدانید که خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است (و توبه‌کاران را می‌بخشد و بدیشان رحم می‌کند).

بزهی که این نصّ کیفر آن را مشخص می‌دارد، قیام و شورش بر ضدّ پیشوای مسلمانی است که برابر شریعت خدا حکومت و فرماندهی می‌کند. همچنین گردهمائی به شکل دسته و گروهی که بر سلطه و قدرت چنین پیشوائی فراهم آیند و سر به شورش بردارند، و ساکنان سرزمین اسلامی را به ترس و هراس اندازند، و بر ارواح و اموال و مقدّساتشان بتازند. برخی از فقهاء شرط چنین کار پلشتی را این می‌دانند که در بیرون از شهر و دور از دسترس سلطه و قدرت پیشوا انجام پذیرد. بعضی هم خود گردهمائی چنین دسته و گروهی، و شروع بالقوه آنان به تعدی و دست درازی نسبت به ساکنان سرزمین اسلامی، کافی است که نصّ را منطبق بر ایشان سازد، چه گردهمائی و شورششان در داخل شهر باشد و یا در خارج شهر. این نظریه به واقعیت عملی نزدیکتر بوده و درخور اهتمام است.

این چنین شورشیانی که بر پیشوا و رهبری می‌شورند که برابر شریعت خدا فرمان می‌راند و حکومت می‌نماید، و بر ساکنان سرزمین اسلامی دست درازی می‌آغازند، ساکنانی که شریعت یزدان را پابرجا و اجراء می‌نمایند - چنین ساکنانی مسلمان یا ذمی و یا با عهد و پیمانی که با کشور اسلامی بسته‌اند تحت حفاظت و عنایت مسلمانان باشند - تنها با پیشوا و رهبر نمی‌جنگند، و فقط با مردمان نمی‌رزمند، بلکه آنان با

انجام چنین کیفرها و اقامه چنین قوانین و مقرراتی، توسط این چنین سلطه و قدرتی، و در این گونه سرزمینی، نادرست و ناپذیرفتنی است.

این مطلب را آشکارا فریاد می‌داریم، و این مسأله را سرگشاده بیان می‌نمائیم، بدان خاطر که بعضی از دنباله‌روان و مزدوران قدرت و سلطه در هر زمانی، برای حاکمانی که قدرت و سلطه خود را از شریعت خدا بر نمی‌گرفتند و برای اجرای این شریعت بیانی‌خواستند، و در کشور خود سرزمین اسلامی را وجود نمی‌بخشیدند و پدیدار نمی‌کردند، گرچه اغلب اذعاء می‌کردند و گمان می‌بردند که آنان مسلمان هستند! فتوی صادر می‌کردند که ایشان می‌توانند شورشیان و شورندگان بر خود را با چنین عقوبتها و کیفرهایی، به نام شریعت یزدان، مجازات کنند و مؤاخذه نمایند. هر چند چنین شورشیان و شورندگانی با خدا و پیغمبرش نمی‌جنگیدند، بلکه با قدرت و سلطه‌ای می‌جنگیدند که خودش بر ضدّ خدا و پیغمبرش شوریده است و از دائره حدود و مقررات آسمانی به در رفته است.

هر قدرت و سلطه‌ای که در سرزمین اسلامی، بر بنیاد شریعت یزدان، برقرار و استوار نگردد، حق ندارد که شورشیان و شورندگان بر خود را به نام شریعت خدا مجازات کند و کیفر دهد ... اصلاً این چنین قدرت و سلطه‌ای با شریعت یزدان چه نسبتی دارد؟! این گونه قدرت و سلطه‌ای و دم زدن از شریعت یزدان؟! قدرت و سلطه‌ای که حق الوهیت را غصب می‌کند و ادعای الوهیت می‌نماید، کی آن را سزد که دم از قانون خدا زند و صحبت از اجراء آن کند؟!

سزای افراد چنین دسته‌ها و گروههای مسلّحی که بر حاکمیت پیشوای مسلمانی می‌شورند که شریعت یزدان را پیاده و اجراء می‌سازد، و بندگان خدا را در سرزمین اسلامی به خوف و هراس می‌اندازند، و به اموال و ارواح و مقدّساتشان تعدّی می‌کنند و می‌تازند، این است که بگونه معمولی کشته شوند، یا این که به دار آویخته شوند تا می‌میرند. بعضی از فقهاء هم

خدا و پیغمبرش می‌جنگند و می‌رزمند! چون ایشان با شریعت خدا می‌جنگند، و بر ملتّی دست درازی می‌آغازند که چنین شریعتی را پیاده و اجراء می‌نماید، و سرزمین اسلامی را تهدید می‌کنند که فرمانبردار این چنین شریعتی هستند و برابر آن زندگی را سپری می‌کنند. از سوی دیگر، آنان چون با خدا و پیغمبرش، و با شریعت یزدان، و با ملتّ فرمانبردار آن، و همچنین با سرزمینی می‌جنگند که شریعت خدا را پیاده و اجراء می‌سازد، ایشان در زمین در راه فساد و تباهی سعی و تلاش می‌ورزند... چرا که تباهی و فساد نیست که زشت‌تر باشد از تلاش برای تعطیل کردن شریعت خدا، و به خوف و هراس انداختن سرزمینی که چنین شریعتی در آنجا پیاده و اجراء می‌گردد.

آنان با خدا و پیغمبرش می‌جنگند، هر چند که در حقیقت با گروه مسلمانان و با پیشوای ایشان می‌جنگند. آنان قطعاً با یزدان سبحان با اسلحه و ادوات جنگی نمی‌جنگند، و پس از وفات پیغمبر ﷺ نیز با خود او نمی‌جنگند، امّا جنگ ایشان جنگ با خدا و پیغمبرش بشمار می‌آید، چون آنان با شریعت خدا و پیغمبرش جنگ می‌نمایند، و با گروهی می‌رزمند که به شریعت خدا و پیغمبرش تن در داده‌اند و خشنود گشته‌اند، و با سرزمینی به نبرد می‌پردازند که شریعت خدا و پیغمبرش در آنجا پیاده و اجراء می‌گردد.

همچنین این نصّ قرآنی بدین شکل موجود، دارای مفهوم دیگری است که همچون مفهوم پیشین مشخص و روشن است. و آن این که تنها سلطه و قدرتی که حق دارد برابر فرمان خدا شورشیان و شورندگان بر خود را با چنین کیفرهای مقرر و معین در شریعت اسلامی مؤاخذه و گرفتار سازد، عبارت است از سلطه و قدرتی که بر شریعت خدا و پیغمبرش پابرجا و استوار باشد، و چنین کیفرهایی را هم در سرزمین اسلامی فرمانبردار شریعت خدا و پیغمبرش به مرحله اجراء درآورد. یعنی سلطه و قدرت دیگری که این صفات در او جمع نباشد، و در سرزمین دیگری که بدین وصف متّصف نباشد،

اجتهاد متوجّه کشتن یا به دار زدن او می‌گردد و بس، زیرا قطع عضو زیان و خطر او را برطرف نمی‌سازد. اگر هم شورشگر از جمله کسانی است که صاحب نظر و اندیشه و دستورالعمل نیستند، و بلکه تنها از توانائی و دلیری و جنگجویی بهره‌مند می‌باشند، دست و پای او برعکس یکدیگر قطع می‌گردد. اگر هم شورشگر از هیچیک از اینان نیست، با آسانترین عقوبت مورد مجازات و مکافات قرار می‌گیرد که تبعید و تنبیه است»<sup>(۱)</sup>.

ما رأی امام مالک مذکور در واپسین بند را می‌پسندیم که بدین مفهوم است: خود شورش و ناامن کردن راهها، کیفر دارد. زیرا این کار از یک سو پیشگیری از جنایت و جلوگیری از گناه را در بر دارد که هدف اصلی است، و از دیگر سو سختگیری با مفسدانی است که سرزمین اسلامی را به ترس و هراس می‌اندازند، و گروه مسلمانان مجری شریعت خدا در این سرزمین را بیمناک و هراسناک می‌سازند، گروه مسلمانانی که سزاوارترین گروه مردمان، و سرزمینی که سزاوارترین سرزمینها، برای داشتن امن و امان و آرامش و آسایش هستند.

همچنین فقهاء درباره مفهوم نفی از زمین اختلاف دارند. آیا معنی آن تبعید از سرزمینی است که در آنجا مرتکب بزه و گناه گشته است؟ یا این که به معنی تبعید او از سرزمینی است که در آنجا از آزادی بهره‌مند است؟ این امر هم با زندانی کردن او انجام‌پذیر می‌گردد. و یا این که نفی او از زمین، به معنی محروم کردن او از سراسر کره زمین است؟ این هم جز با مرگ او ممکن نمی‌شود.

ما معتقدیم که مراد تبعید او از سرزمینی است که در آنجا به بزه و جنایت دست یازیده است. تبعید او به سرزمین دور دست دیگری که در آنجا احساس غربت

برداشتشان از این آیه چنین است که سزای این گونه افراد، کشتن آنان و آنگاه به دار آویختن ایشان برای بیم دادن و ترساندن دیگران است ... یا سزای چنین شورشیانی این است که دست راستشان همراه با پای چپشان قطع شود و برعکس ...

فقهاء اختلاف شدیدی پیرامون این نصّ با یکدیگر دارند: آیا پیشوا و رهبر در این عقوبتها و مجازاتها دارای اختیار است و حق انتخاب دارد؟ و یا این که تنها یک نوع عقوبت مشخص و مجازات معینی در برابر هر نوع بزه و جنایتی است که از شورشیان سر می‌زند؟

«برخی از فقهاء مذهب ابوحنیفه و شافعی و احمد، معتقدند که عقوبتها و مجازاتها مترتب بر نوع جنایتی است که رخ می‌دهد. مثلاً کسی که مرتکب قتل شده باشد و اموال را به غارت نبرده باشد، تنها کشته می‌شود و بس. کسی که اموال را به یغما برده است و مرتکب قتل نشده است، تنها به قطع عضو او بسنده می‌شود. شخصی که مرتکب قتل و غارت اموال شده باشد، کشته می‌شود و به دار آویخته می‌گردد، و شخصی که راهها را ناامن نموده باشد، ولی مرتکب قتل نشده باشد و مالی را به یغما نبرده باشد، فقط تبعید می‌گردد.

به عقیده امام مالک، شورشگر هنگامی که مرتکب قتل شده است، قطعاً باید کشته شود و پیشوا و رهبر در قطع عضو او و یا در تبعید او اختیاری ندارد، و بلکه اختیار تنها در کشتن او و یا به دار زدن او است و بس. اما اگر اموال را به یغما برده باشد و مرتکب قتل نشده باشد، در تبعید او اختیاری نیست، و تنها اختیار در کشتن یا به دار زدن و یا قطع عضو او برخلاف یکدیگر است. ولی اگر او تنها راهها را ناامن کرده باشد، پیشوا و رهبر می‌تواند او را بکشد و یا به دار بزند و یا این که وی را تبعید کند ... معنی اختیار به عقیده امام مالک این است که کار و بار در این باره واگذار می‌گردد به اجتهاد پیشوا و رهبر. اگر که شورشگر از جمله کسانی است که رأی و نظر و تدبیر و اندیشه متعلّق بدیشان بوده است،

۱- به نقل از کتاب: «التشريع الجنائي في الإسلام مقارناً بالقانون الوضعي» تأليف عبدالقادر عوده.

پیردازند، و در حساب و کتاب آخرت هم خداوند نسبت بدیشان غفور و رحیم خواهد بود:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا - مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ - فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

مگر کسانی (از این محاربین با حکومت اسلامی و راهزنان و مفسدان) که پیش از دست یافتن شما بر آنان از کرده خود پشیمان شوند و توبه کنند (که مجازات مذکور یزدان از آنان سلب، ولی حقوق مردمان بجای خود باقی می ماند)، چه بدانید که خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است (و توبه کاران را می بخشد و بدیشان رحم می کند).

فلسفه چشم پوشی از گناه و کیفرشان در این وضع و حالت، از دو جهت معلوم و روشن است: نخست: ارجحکاری توبه و برگشتشان، و معتبر دانستن آن - در حالی که هنوز آنان می توانند به تعدی و دست درازی اقدام کنند - دلیل صلاحیت و هدایت بشمار است.

دوم: دل و جرأت بخشیدن بدانان در توبه کردن و برگشت نمودن از جرم و گناه، و افزایش شوکت و قدرت حکومت اسلامی در جنگ با ایشان از ساده ترین و آسوده ترین راه.

برنامه اسلامی با سرشت انسانی از هر لحاظ همگامی و همراهی می کند، و همه احساسات و عواطف بشری، و تمام جوانب و زوایای نفوذ به داخل دل آدمی را در نظر

می گیرد. آخر خدائی که این برنامه را برای مسلمانان پسندیده است و بدان خشنود شده است، خود او آفریدگار این سرشت است، و آگاه از راهها و جاده های ورود به ژرفای آن است، و کاملاً می داند چه چیزی این سرشت بشری را اصلاح می کند و چه چیزی برای آن شایسته و بایسته است.

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؟!﴾.

مگر کسی که (مردمان را) می آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی داند، و حال این که او دقیق و باریک بین

و پریشان حالی و ضعف کند، تا این امر سزای پریشان و پراکنده کردن مردم، و بیم دادن و ترساندن ایشان، و سرکشی و زورگوئی در میان آنان گردد، و به سبب بریدن از قوم و قبیله و دوری از دار و دسته ناتوان از دست یازیدن به جنایت و گناهی در تبعیدگاه شود که پیشتر مرتکب می شده است!

﴿ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ... وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.

این رسوائی آنان در دنیا است، و برای ایشان در آخرت مجازات بزرگی است.

در این صورت، سزا و جزائی که در این جهان بدان می رسند، عذاب را در آن جهان از ایشان نمی زداید و برطرف نمی نماید، و آنان را همچون بعضی از کیفرها و مجازاتهای دیگر از کثافت گناه پاک و پاکیزه نمی گرداند. این هم شدت و حدت عقوبت، و زشتی و پلشتی جرم و گناه را می نمایاند ... این امر بدان علت است که گروه مسلمانان لازم است در سرزمین اسلامی در امن و امان زندگی کنند و امنیت داشته باشند، و قدرت و سلطه مسلمانی که برابر شریعت خدا می زید و راه می سپرد، باید که از آن اطاعت و فرمانبرداری شود. این است ملت میانه رو خوب و والامقامی که برای شکوفائی و رونق آن، لازم است همه تضمین ها را فزونی بخشید ... و این است نظام کامل عادلانه ای که واجب است از همه بلاها و گرفتاریها مصون و محفوظ گردد.

هنگامی که چنین شورشیان تباهکاری، از گمراهی و تباهی خود برگردند، و به سبب اطلاع از پلشتی گناه و شدت کیفر، توبه کنند و به سوی خدا برگردند و راه راست را در پیش بگیرند، بدانگاه که هنوز از شوکت و قدرت خود برخوردار باشند و دست دولت و حکومت یقه ایشان را نگرفته باشد و دستگیرشان نکرده باشد، هم گناه و هم کیفرشان پاک می گردد و هر دو با هم از ایشان ساقط می شود، و حاکم و رهبر نمی توانند نسبت بدیشان کاری بکنند و به مجازات و تنبیه آنان

آگاهی است!؟

(ملک / ۱۴)

همانند آن، مال کافران باشد و (یکایک آنان در آخرت) آن را برای نجات خود از عذاب روز قیامت بپردازند و بخواهند خویشتن را بدان بازخرید کنند، از ایشان پذیرفته نمی‌گردد (و راهی برای نجاتشان وجود ندارد) و دارای عذاب دردناکی می‌باشند. آنان پیوسته می‌خواهند از آتش دوزخ بیرون بیایند، ولی ایشان نمی‌توانند از آن بیرون بیایند، و دارای عذاب دائم و مستمرند.

این برنامه کامل یزدانی نفس بشری را از هر سو فرا می‌گیرد و به ژرفای گوشه و کنار آن می‌خزد و هستی بشری را از درون مخاطب قرار می‌دهد و از همه نقاط داخلی، او را فریاد می‌دارد که بپا و خویشتن را رستگار نما! تارهای زنده نفس بشری را لمس می‌کند و می‌نوازد و به طاعت و عبادتش می‌خواند و به سوی خویبهایش می‌راند و از گناهها و سرکشیهایش باز و بدور می‌دارد. هدف اصلی این برنامه آسمانی، درست و استوار نمودن نفس بشری، و بازداشتن آن از انحراف و کژراهه است. در این راستا، مجازات و کیفر تنها یکی از وسائل و راههای بیشمار است. مجازات و کیفر هدف نیست، و یگانه وسیله هم نیست.

این بخش در اینجا با داستان دو پسر آدم آغاز می‌گردد و با تمام الهامهائی که در بر دارد به پیش می‌رود. آنگاه از عقوبت و مجازات سخن می‌رود، عقوبت و مجازاتی که دلها را به تکان و لرزه می‌اندازد، و هراسان و بیمناک می‌سازد. سپس مردمان را به ترس از خدا و داشتن تقوا و هراس از عذاب یزدان دعوت می‌نماید. همراه با دعوت به پرهیزگاری و فراخواندن به هوشیاری و بیداری از خواب غفلت، عقاب و عذاب و ربانگیز و خوفناکی به تصویر زده می‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾.

ای مؤمنان! از خدا بترسید (و از اوامر او اطاعت کنید و از نواهی او اجتناب ورزید).

هراس تنها باید از خدا باشد. چرا که فقط و فقط چنین هراسی سزاوار بزرگواری انسان است. اما هراس از

برنامه الهی تنها مردمان را با قانون روبرو نمی‌سازد و نمی‌گیرد و بس. بلکه شمشیر قانون را برمی‌کشد و آهیخته می‌دارد تا از مشاهده آن کسی به هراس افتد و از گناه برگردد که جز شمشیر او را به هراس نمی‌اندازد و از گناه باز نمی‌دارد. ولی نخستین تکیه‌گاه آن بر تربیت دل، و استوار داشتن سرشت، و رهنمود روان است. البته برنامه الهی همگام و همراه با این کار، جامعه‌ای را بر پا و برجا می‌دارد که دانه‌های خوبی و نیکی در آن رشد می‌کند و می‌بالد و پاک و پاکیزه می‌گردد، و در آن بوته بدی و پلشتی پژمرده می‌گردد و پرپر می‌شود. این است که روند قرآنی هنوز کاملاً از ترساندن و بیم دادن با مجازات و کیفر نمی‌پردازد و دست نمی‌کشد، راه خود را به سوی دلها و درونها و روانها در پیش می‌گیرد. در ژرفای آنها احساسات پرهیزگاری را به جوش و خروش می‌اندازد، و آنها را برمی‌انگیزد که وسیله‌ای جستجو کنند تا بدان به سوی خدا و جهاد در راه او برای دستیابی به رستگاری روان گردند. و آنها را از سرانجام بد کفر و خدانشناسی برحذر می‌دارد، و سرنوشت دنیای دیگر کافران را برای آنها به تصویر می‌کشد، تصویری که موجب هراس و پند می‌گردد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ، وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ، وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ، لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ. وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوكَ مِنَ النَّارِ، وَمَا لَهُمْ بِخَارِجِهَا مِنْهَا، وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾.

ای مؤمنان! از خدا بترسید (و از اوامر او اطاعت کنید و از نواهی او اجتناب ورزید) و برای تقرب به خدا وسیله بجوئید (که عبارت از طاعت و عبادت و اعمال شایسته و بایسته است)، و در راه او جهاد کنید تا این که رستگار شوید. بیگمان اگر همه آنچه در زمین است و

رستگاری را خواهند داشت. هر دوی این تفسیرها می تواند معنی چنین عبارتی باشد به صلاح دل و حیات درون بینجامد و به رستگاری مطلوب منتهی بشود.

﴿لَعَلَّكُمْ تَقْلِحُونَ﴾.

تا این که رستگار شوید.

در دیگر سو، صحنه کفار قرار دارد. آن کسانی که از خدا نمی ترسند و وسیله ای برای تقرب به خدا نمی جویند و سرانجام رستگار نمی گردند ... این صحنه، کاملاً زنده و برجسته و دارای حرکت و جنبش است. روند قرآنی با اوصاف و کلمات از این صحنه سخن نمی گوید، بلکه به زبان حرکات و انفعالات درباره ایشان به تعبیر می پردازد. آنگونه که شیوه قرآن در ترسیم صحنه های قیامت، و همچنین در ذکر اغلب مطالب و مقاصد است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، وَمِثْلَهُ مَعَهُ، لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ، وَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ. يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ، وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا، وَهُمْ عَذَابُ مُقِيمٍ﴾.

بیگمان اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن، مال کافران باشد و (یکایک آنان در آخرت) آن را برای نجات خود از عذاب روز قیامت بپردازند و بخواهند خویشتن را بدان بازخرید کنند، از ایشان پذیرفته نمی گردد (و راهی برای نجاتشان وجود ندارد و) دارای عذاب دردناکی می باشند. آنان پیوسته می خواهند از آتش دوزخ بیرون بیایند، ولی ایشان نمی توانند از آن بیرون بیایند، و دارای عذاب دائم و مستمرند.

نیروی خیال تا آنجا که می تواند به فرض تصور کند، این است: همه چیزهایی که در کره زمین است متعلق به کافران باشد. اما روند قرآنی چیزی را برای ایشان فرض می کند که در جهان فرضی هم بالاتر از نیروی خیال است. برای آنان فرض می کند که انگار همه چیزهای کره زمین را دارند، و افزون بر آن، به اندازه همه آن چیزها را هم دارند. روند قرآنی کافران را چنین

شمشیر و تازیانه، منزلت فرودینی است که نفسی جز نفسهای فرومایه بدان نیازمند نیست. هراس از یزدان بسی والا و پاکیزه است. زیرا هراس از خدا تقوا است و تقوا در پنهان و آشکار با دل همراه است و در همه جا او را می باید و رهنمودش می نماید. تقوا است که انسانها را از شر و بدی در حالات و اوضاعی باز می دارد که مردمان آن حالات و اوضاع را نمی بینند و از آنها آگاه نیستند، و دست قانون بدانها دسترسی ندارد. اصلاً قانون هر چند که ضروری است اما به تنهایی و بدون وجود پرهیزگاری، ممکن نیست که بر دوام و ماندگار بماند. زیرا چیزهایی که در این صورت از دست قانون به در می رود و از دید قانون پنهان می ماند، چندین برابر آن چیزهایی است که بدانها دسترسی دارد و آنها را می باید. هیچگونه صلاح و فلاحی بهره فردی و نصیب جامعه ای نمی گردد که تنها بر قانون تکیه داشته باشند، قانونی که مراقبت و دیدبانی غیبی آن را نباید، و قدرت و سلطه یزدانی آن را همراهی ننماید، قدرت و سلطه ای که درونها از آن بترسند و دلها از آن بلرزند و خویشان را از غضب و عذاب او بدور دارند.

﴿وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾.

برای تقرب به خدا وسیله بجوئید (که عبارت از طاعت و عبادت و اعمال شایسته و بایسته است).

از خدا بترسید و خویشان را از غضب و عذاب یزدان بدور دارید. برای تقرب به خدا وسیله بجوئید. اسباب و موجباتی را بطلبید که شما را به خدا ربط و پیوند دهد و به مغفرت و مرحمتش برساند. در روایتی از ابن عباس آمده است: برای تقرب به خدا وسیله بجوئید، بدین معنی است که: برای تقرب به خدا به دنبال نیاز باشید. انسانها زمانی که احساس نیاز به خدا را داشته باشند، و وقتی که نیاز خود را از پیشگاه او بجویند، در آستانه ربوبیت یزدان وضع صحیح و حالت درست عبودیت را پیدا می کنند، و بدین وسیله شایسته ترین وضع و نزدیکترین حالت برای دستیابی به نجات و

به تصویر می‌کشد که آنان در تلاش و تکاپویند و می‌خواهند با دادن این چیزهای کره زمین و چیزهای دیگری همسان آنها خویشتن را از عذاب روز قیامت برهاند و این همه ثروت را فدیة خویش گردانند! همچنین روند قرآنی صحنه‌ای از آنان را به تصویر می‌کشد که کوشش می‌کنند خود را از دوزخ بیرون بکشند، ولی بدین هدف نمی‌رسند و از این کار ناتوانند و در عذاب دردناک و سرمدی باقی می‌مانند.

این صحنه، صحنه مجسم و پدیداری است که دیدگاهها و جنبشهای متوالی و پیاپی دارد. یکی از دیدگاهها، دیدگاهی است که در آن پدیدار می‌گردند و همه چیزهای زمین و برابر آنها را به همراه خود آورده‌اند. همه این دارائیهای کلان را نشان می‌دهند و پیشنهاد می‌کنند که آنها را از ایشان بپذیرند و از کیفر کفر و ناپاوری معاف و رهایشان گردانند. کافران در دیدگاه دیگری دیده می‌شوند که نومیدانه ایستاده‌اند و به خواست و امیددی که داشته‌اند نرسیده‌اند. به درخواستهایشان پاسخی نداده‌اند، و به خواهشهایشان توجهی ننموده‌اند. دیدگاه دیگری از ایشان چنین است که دارند به دوزخ درمی‌افتند! دیدگاه دیگری از آنان در حالی نموده می‌شود که به تکاپو ایستاده‌اند و تلاش می‌ورزند که هرگونه که شده است از دوزخ خویشتن را بیرون کشند و بیرون روند. دیدگاه دیگری از ایشان بدین شکل است که فرشتگان ایشان را وادار به ماندن در دوزخ می‌کنند. بدین هنگام پرده فرو می‌افتد و در آنجا برای همیشه ایشان را نگاه می‌دارند! (۱)

در پایان این درس، حکم دزدی ذکر می‌گردد:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا - نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ - وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. فَمَن ثَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ، وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام

داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید، و خداوند (بر کار خود) چیره (و در قانونگذاری خویش) حکیم است (و برای هر جنایتی عقوبت مناسبی وضع می‌کند تا مانع پخش آن گردد). اما کسی که پس از ارتکاب ستم (دزدی) پشیمان شود (و از دزدی) توبه کند و (با انجام اعمال نیکو و پس دادن اموال مسروقه یا قیمت آنها) به اصلاح (حال خود) پردازد، خداوند توبه او را می‌پذیرد، بیگمان خداوند بس آمرزنده و مهربان است. مگر نمی‌دانی که سلطنت آسمانها و زمین (و هر چه در آنها است) از آن او است؟ هر کس را بخواهد (برابر حکمت و رحمت خود) می‌بخشد. و خدا بر هر چیزی توانا است.

جامعه اسلامی برای ساکنان سرزمین اسلامی - با هر عقیده و مرامی که دارند - چیزهای زیادی را فراهم می‌آورد و انگیزه‌های فراوانی را تهیّه می‌بیند تا در پرتو آنها اندیشه دزدی از دل انسانهای عالم بیرون و دفع شود. جامعه اسلامی نیازمندیهای زندگی مردمان را و چیزهایی را که برای شهروندان پسندیده باشد، تأمین و تضمین می‌کند. وسائل تربیت و تعلیم و بهداشت و بهداری و سالم سازی را تأمین و تضمین می‌کند. عدالت در توزیع کالا را تأمین و تضمین می‌نماید. همچنین جامعه اسلامی هر نوع مالکیت فردی را می‌پاید که از راه حلال رشد کند و فراهم آید. مالکیت فردی را تبدیل به یک وظیفه اجتماعی می‌نماید و آن را بگونه‌ای درمی‌آورد که به جامعه سود برساند و مایه زیان و آزار جامعه نگردد ... با عنایت بدین چیزها است که جامعه اسلامی سعی می‌کند اندیشه دزدی را از اذهان مردمان سالم بیرون سازد. در این صورت، جامعه اسلامی حق دارد که در عقوبت دزدی و مجازات دست درازی به مالکیت فردی، و تعدی بر امنیت عمومی مردمان، سختگیری بکار ببرد. اما با وجود سختگیری، اجرای حدود و به کیفر رساندن مجرمان را با بودن

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل: «طریقه القرآن». همچنین مراجعه شود به کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن».



کار کردن را داشته باشد. بر گروه مسلمانان، و بر دولت نماینده گروه مسلمانان، واجب است که شیوه کار کردن را بدو بیاموزد، و برای او کار پیدا کند، و ابزار کار را در اختیار او قرار دهد. اگر فرد به سبب نبودن کار، یا نبودن ابزار کار، و یا بر اثر ناتوانی جزئی یا کلی او از کار کردن، چه موقتی و چه دائمی، بیکار بماند، و یا این که درآمد کسب و کارش نیازمندیهای وی را برآورده نکند و پسندیده نباشد، او حق دارد که این نیازمندیها را از راههای گوناگونی تأمین و برآورده کند، نخست: از راه هزینه‌ای که بر افراد قدرتمند و ثروتمند خانواده شرعاً واجب می‌گردد که برای او تهیه و بدو پرداخت کنند. دوم: بر افراد توانا و دارای محلّ واجب خواهد بود که هزینه زندگی او را تهیه ببینند و بدو بپردازند. سوم: لازم است که بیت‌المال مسلمانان حق واجب و سهم معین او را بپردازد که در اموال زکات دارد. اگر هم اموال زکوی کفاف نکند، دولت مسلمانی که مجری جملگی قوانین آئین اسلام در سرزمین اسلامی است، باید مبالغی را بر ثروتمندان برای پرداخت به مستمندان واجب گرداند که کافی و پسندیده ایشان باشد. مبالغی را بر ثروتمندان واجب گرداند که بیش از اندازه نیاز زندگی مستمندان نباشد، و نیاز مستمندان هم بیش از حدّ معمول تعیین نگردد، و مایه ستم به مالکیت فردی فراهم آمده و بالیده از راه حلال نشود.

اسلام همچنین در محدود کردن وسائل گردآوری دارائی سختگیری می‌کند. مالکیت فردی در اسلام جز از راه حلال حاصل نمی‌گردد. بدین لحاظ در جامعه اسلامی مالکیت فردی مایه کینه‌توزی کسانی نمی‌گردد که چیزی ندارند، و حرص و آز ایشان را برای غارت و دزدی اموال دیگران بر نمی‌انگیزد، مخصوصاً وقتی که نیازمندان می‌بینند که نظام حکومتی اسلام نیازشان را برآورده می‌کند و ایشان را بسی بهره و نادار رها نمی‌سازد.

اسلام درونهای مردمان را تربیت می‌کند، و دل‌هایشان را پاکیزه می‌دارد، و اخلاقشان را آراسته و پیراسته

شبهه، حذف می‌کند و بدان اقدام نمی‌ورزد، و برای این که متهم بدون دلیل صحیح و درست گرفتار و مؤاخذه نشود، هر نوع تضمین و همه گونه تأمین را برای او فراهم می‌آورد.

شاید مناسب باشد که تا اندازه‌ای درباره این مختصر، سخن به درازا کشانیم و مسأله را بهتر بشکافیم:

نظام اسلامی، مجموعه کاملی است. فلسفه جزئیات قوانین آن چنانکه باید فهم نمی‌گردد، مگر آن که سرشت نظام اسلامی و اصول و ارکان و تضمینات و تعهدات آن مورد نظر قرار داده شود. همچنین جزئیات این نظام، شایسته پیاده و اجراء کردن نیستند، مگر نظام اسلامی بطور کامل مورد نظر بوده و به همه مقررات و به جملگی قوانین آن عمل شود. اما پسندیده کردن به حکمی از احکام و رکنی از ارکان و اصلی از اصول اسلام، در سایه سیستمی که همه قوانین آن اسلامی نیست، هیچگونه فایده‌ای در بر ندارد، و بخش گسیخته و بریده آن، پیاده و اجراء کردن اسلام بشمار نمی‌آید. زیرا اسلام جزءها و تکه‌ها نیست. اسلام سیستم کاملی است که پیاده و اجراء کردن آن، همه جوانب زندگی را در بر می‌گیرد و بر سراسر آن بال و پر می‌گشاید.

این حال اسلام بگونه کلی و عمومی است، و اما نسبت به موضوع دزدی، باز هم کار بر همین حال و منوال و روال است و دگرگون نمی‌شود.

اسلام پیش از هر چیز حق و حقوق زندگی هر فردی را در جامعه اسلامی مقرر می‌دارد. حق و حقوق او را در بهره‌مندی از وسائل لازمه برای حفظ حیات معین می‌نماید.

از جمله حق و حقوق هر کسی این است که بتواند بخورد و بنوشد و بپوشد، و خانه‌ای داشته باشد که سر پناه و کاشانه او باشد و در آن بسر برد و بیارامد و بیاساید. و از جمله حق و حقوق فرد بر گروه مسلمانان - و بر دولت نماینده گروه مسلمانان - این است که بدین نیازمندیها دسترسی پیدا کند. رسیدن بدین نیازمندیها نخست از راه کار کردن، مادام که توانائی

هنگامی که گناه دزدی او ثابت گردد.

اما اگر دزد دزدی کند و شبهه نیاز و غیره در میان باشد، قاعده عمومی در اسلام این است که: حدّ با بودن شبهه اجراء نمی‌گردد. به همین خاطر بوده است که عمر رضی الله عنه در عام‌الرماده<sup>(۱)</sup>، که خشکسالی سختی روی داده است، دست دزد را قطع نکرده است. زیرا گرسنگی فراگیر بوده است. همچنین هنگامی که غلامان ابن حاطب پسر ابوبلته، شتری را از مردی از قبیله مزینه دزدیدند، دستور داد دستهای ایشان قطع گردد. ولی وقتی که روشن شد که ارباب آنان، ایشان را گرسنه نگاه می‌دارد، حدّ را بر آنان اجراء نکرد، و برای تنبیه اربابشان دستور داد دو برابر بهای شتر از ارباب دریافت گردد.

قانون حدود اسلامی باید چنین فهمیده شود. اسلامی که در سایه نظام کامل آن، تضمین و تأمین همگان در مدّ نظر است، نه تضمین و تأمین طبقه‌ای به حساب طبقه‌ای، و نه فراهم آوردن خوشبختی دسته‌ای، با بدبختی دسته‌ای! نظام حکومت اسلامی، ابزارها و راههای جلوگیری از گناه و جنایت را بر ابزارها و راههای عذاب و عقاب، مقدّم می‌دارد، و تعدّی‌کنندگان و بزه‌کارانی را تنبیه می‌کند و به کیفر می‌رساند که بدون دلیل و برهان و عذر و بهانه دست به تعدّی و بزه زنند.

پس از ذکر این حقیقت همگانی است که می‌توانیم درباره حدّ و کیفر دزدی به سخن درآئیم:

دزدی عبارت است از برداشتن اموال دیگران، اموالی که پنهان و نهان شده باشد از دیدگان مردمان ... لذا اموالی که دزدیده می‌شود باید اموالی باشد که آن را قائم و پنهان کرده باشند. اندازه‌ای که تقریباً فقهاء مسلمانان بر آن متفق هستند که در برابر دزدیدن آن مقدار از جایگاه محکم و استوار، و بگونه نهانی و

می‌سازد. اندیشه آنان را متوجّه کسب و کار و تلاش و کوشش از راه صحیح می‌نماید. تفکّرشان را متوجّه دزدی و یا کسب و کار از راه حرام نمی‌کند. هرگاه کار یافته نشد، و یا برای امرار معاش و گذراندن زندگی ایشان کافی و بسنده نبود، حقّ و حقوق آنان را با شیوه‌های گوناگون پاکسی، و از راههای جوراجور بزرگوارانه‌ای، بدیشان می‌پردازد.

در این صورت، دزد در سایه چنین سیستم و نظامی چگونه دزدی می‌کند؟ اگر هم دزدی بکند برای سدّ جوع و برآوردن نیاز دزدی نمی‌کند. تنها دزدی او به خاطر آز ثروتمندی و رسیدن به دارائی از راه نادرست است. رسیدن به ثروت و دارائی در سرزمین اسلامی، بدین شیوه، یعنی از راه ترساندن و به هراس انداختن گروه مسلمانان جستجو نمی‌گردد و فرا چنگ آورده نمی‌شود. به خوف و هراس انداختن گروه مسلمانانی که باید از آرامش برخوردار باشند، سبب می‌شود امنیت و آسایش از آنان سلب گردد، و دارندگان دارائی حلال بر اموال حلال خود اطمینان نداشته باشند.

در چنین جامعه‌ای، هر کسی حقّ دارد از راه حلال دارائی به دست آورد، نه از راه ربا، خیانت، احتکار، خوردن دستمزد کارگران، و امثال اینها ... پس از فراهم آوردن دارائی، باید از آن زکات بدهد، و گذشته از زکات، مقداری را که مورد احتیاج گروه مسلمانان است عطاء کند ... در چنین نظامی، حقّی از حقوق هر کسی این است که بر دارائی ویژه خود اطمینان داشته باشد و در پرتو امنیت، دارائی ویژه او در معرض دزدیها و چپاولها و یغماها و تاراجها قرار نگیرد.

هرگاه دزد با وجود همه اینها به دزدی پردازد، چنانچه دزدی کند و بی‌نیاز هم باشد، و حرام بودن دزدی را نیز بدانند، و احتیاجی به دزدیدن اموال مردم نداشته باشد، چون مردمان دارائی او را غصب نکرده‌اند و دارائی خود را هم از راه حرام گرد نیاورده‌اند، اگر دزد در این احوال و اوضاع دزدی کند، دزدی او بدون عذر و بهانه است، و کسی را نسزد که بدو رحم کند و مهربانی نماید

۱- نام سالی است که خشکسالی باعث گردید مردمان زیادی بر اثر گرسنگی هلاک شوند و رنگ رخساره‌ها تیره و خاکستری گردد. (مترجم)

دزدی را تکرار کرد، پای چپ او تا میج آن قطع می‌گردد. این اندازه بریدن، مورد اتفاق است. اما فقهاء فقط در قطع عضو سومین یا چهارم بار دزدی اختلاف دارند.

شبهه، مانع اجراء حدّ است. مثلاً شبهه گرسنگی و نیازمندی، حدّ را ساقط می‌سازد. شبهه شریک بودن در اموال، حدّ را بر طرف می‌نماید. برگشت اقرار کننده از اقرار خود - اگر گواہانی وجود نداشته باشند - شبهه بشمار است و حدّ را بر طرف می‌سازد. سر باز زدن گواہان از گواہی دادن، شبهه است ... و به همین منوال و بر همین روال ...

فقهاء در چیزهائی که آنها را شبهه بشمار می‌آورند، اختلاف نظر دارند. ابوحنیفه برای مثال، حدّ را ساقط می‌داند در دزدی اموالی که در اصل مباح و آزادند، حتی اگر در مکان و جای امنی هم گذاشته شده باشد، همچون دزدیدن آب پس از ریختن آن به آب انبارها و حوضها و آبگیرها و سایر جاهای محلّ نگهداری و نگاهبانی از آن، و مثل دزدیدن نخجیر پس از شکار کردن آن. زیرا هم آب و هم نخجیر در اصل مباح و آزادند. مباح‌الأصل بودن آنها موجب می‌گردد شبهه مباح و آزادی بر جای بوده باشد، حتی اگر اموال مسروقه در محلّ امنی هم نگهداری گردد. شراکت عمومی نیز شبهه‌ای را در دزدی پدیدار می‌سازد مبنی بر بقای شراکت حتی بعد از نگهداری و محافظت در محلّ پر امن و امنی ... هر چند مالک و شافعی و احمد، در همچون حالتی حدّ را ساقط نمی‌فرمایند، اما ابوحنیفه حدّ را ساقط می‌داند در این موارد و همچنین در دزدی همه چیزهائی که فساد به سرعت دامنگیر آنها می‌شود و تباهی هر چه زود بدانها می‌رسد، همچون خوردنی‌های تر و باقلا و گوشت و نان و شبیه اینها. اما ابویوسف با شافعی مخالف است و

پنهانی، معادل یک چهارم دینار<sup>(۱)</sup> است. یعنی حدود بیست و پنج قرش با پول کنونی ما. حتماً باید چنین اموال دزدیده شده‌ای در پناهگاه و جایگاه محکمی بوده باشد و دزد آن را از چنین پناهگاه و جایگاهی دزدیده باشد و آن را با خود بیرون برده باشد ... پس کسی که امانتی را بدزدد که خودش امانتدار آن بوده است، قطع دستی در میان نخواهد بود. خادمی که اجازه ورود به منزل را دارد، در برابر چیزی که می‌دزدد، دستش قطع نمی‌گردد، زیرا اموال مسروقه نسبت بدو در جای محکم و دور از دسترس قرار نداشته است. عاریه گیرنده اگر عاریه را انکار کند، قطع عضو نمی‌گردد. همچنین در برابر دزدیدن میوه در باغ و غلات در مزرعه، قطع و بریدنی در میان نیست، تا زمانی که میوه به جایگاه خشک کردن، و غلات به خرمنگاه، آورده نشده است. در برابر دزدیدن اموالی که بیرون از انبار باشد، و پولی که در صندوق ویژه همچون گاوصندوق گذاشته نشده باشد، قطع و بریدنی انجام نمی‌پذیرد، و در امور و مسائلی بسان اینها ... از سوی دیگر، اموال و دارائی مسروقه‌ای که دزدیده می‌گردد، باید متعلّق به دیگران باشد.

پس اگر شریکی از شریک خود اموالی را بدزدد، قطع دست نمی‌گردد، چون در آن اموال شریک است و به تمام و کمال متعلّق به دیگران نیست. کسی که از اموال بیت‌المال مسلمانان دزدی کند، قطع دست نمی‌گردد، زیرا چنین اموالی خالصانه متعلّق به دیگران نمی‌باشد ... کیفر چنین دزدیهائی در همچون حالتی، قطع عضو نیست. بلکه تعزیر، یعنی تنبیه است. تعزیر پائین‌تر و سبک‌تر از حدّ است و با تازیانه، یا زندانی کردن، و یا توبیخ، و یا این که با اندرز دادن و نصیحت کردن، انجام می‌پذیرد، و هر یک از اینها در اوضاع و احوال خاصی برابر برداشت قاضی از شرائط موجود و محیط حاکم، اجراء می‌گردد.

قطع بدین صورت انجام می‌پذیرد: نخستین بار، دست راست تا میج بریده می‌شود. اگر دزد برای بار دوم

۱- یک دینار، یک مثقال طلا است که ۴۲۵ یا ۴۸۰ گرم است. (نگاه: الفقه الاسلامی و ادلته، تألیف: دکتر وهبه زحیلی، جلد اول، صفحه ۷۶). مترجم

نظریه سه امام پیشین را می‌پذیرد.

بیش از این نمی‌توانیم درباره تفصیل اختلافات فقهاء در این زمینه سخن گوئیم و به جلو رویم. چنین اختلافاتی را باید در کتابهای فقهی جست و بررسی کرد. این مثالهای اندک ما را بسنده است و از سنجش آنها می‌توان به بزرگواری و آسانگیری اسلام پی برد و دانست که این آئین چه اندازه آزمند است بر این که مردم را با شبهه‌ها گرفتار و مؤاخذه ننماید. پیغمبر خدا ﷺ می‌فرماید:

(إِذْرَ أَوَا الْحُدُودَ بِالْشُّبُهَاتِ).

با بودن شبهه‌ها، حدّها را دفع و برطرف کنید.

عمر ابن خطاب می‌گوید:

«اگر با شبهه‌ها، حدّها را حذف و دفع و حذف کنیم، برایم خوشایندتر است از این که با وجود بودن شبهه‌ها، حدّها را اجراء نمایم»<sup>(۱)</sup>.

لازم است سخنی درباره سازگاری کیفر قطع دست بیان داریم، کیفری که به دنبال فراهم بودن موجبات و اسباب خویشستنداری، و وجود تضمینها و تأمین‌های دادگرنه، با شدّت هر چه بیشتر به مرحله اجراء درمی‌آید.

عبدالقادر عوده در کتاب: «التشريع الجنائي الإسلامي مقارناً بالقانون الوضعي» جزء اول، صفحات ۶۵۲ تا ۶۵۴ چنین می‌نویسد:

«عَلَّتْ وجوب قطع عضو دزد این است: دزد وقتی که درباره دزدی می‌اندیشد، در حقیقت چنین می‌اندیشد که از دسترنج و دست‌آورد دیگران بر دسترنج و دست‌آورد خود بیفزاید. در این صورت او دسترنج و دست‌آورد خود را از راه حلال کم و ناچیز می‌شمارد، و می‌خواهد آن را از راه حرام افزایش دهد و فزونی بخشد. او به ثمره و حاصل کار خود بسنده نمی‌کند، و چشم طمع به ثمره و حاصل کار دیگران می‌دوزد. چنین کسی در حقیقت دزدی می‌کند تا بر توان هزینه کردن خود بیفزاید و یا خویشتن را در میان دیگران والا و دارا جلوه‌گر نماید، و یا از عرق جبین و کدّ یمین مردمان بیاساید و آسوده بسر برد، و یا این که بر آئینده خود

خاطر جمع گردد. پس انگیزه‌ای که به دزدی می‌کشاند و بر پایه چنین معیارهائی استوار است، تنها بیشتر فراهم آوردن و بیشتر دارائی فراچنگ آوردن است. شریعت اسلام هم با چنین انگیزه‌ای که در درون انسانها باشد سخت می‌جنگد و کیفر قطع عضو را اعلام می‌دارد. زیرا قطع دست یا قطع پا منتهی به کاهش کار می‌گردد. زیرا دست و پا هر دو ابزار کارند، هر کاری که باشد کاهش کار نیز موجب کمبود دارائی می‌شود. کمبود دارائی هم منتهی به کاستی توانائی بر خرج کردن و هزینه نمودن و خودنمائی کردن و خویشتن را نشان دادن می‌گردد. سرانجام، کار منتهی به سخت رنج کشیدن و خیلی کار کردن و بر آینده هراس شدید داشتن می‌شود.

شریعت اسلامی با تعیین کیفر قطع، آن دسته از عوامل و انگیزه‌های روانی را که انسان را به ارتکاب جرم و دست‌یازیدن به گناه می‌خوانند، با عوامل و انگیزه‌های روانی دیگری دفع و برطرف می‌سازد که انسان را از ارتکاب سرقت و دست‌یازیدن به دزدی باز می‌دارند و در مقابل عوامل و انگیزه‌هایی قرار دارند که انسان را به جرم و گناه می‌خوانند. هنگامی که عوامل و انگیزه‌های روانی، انسان را وادار به ارتکاب جرم و دست‌یازیدن به گناه کرد و انسان مرتکب بزهکاری و دزدی شد، در کیفر و مجازاتی که به دنبال دارد، الم و بلائی و رنجی و دردی است که دزد را از دزدی مجدد بدور می‌دارد و انگیزه‌های دزدی را از پهنه دل می‌زداید. دزد بگونه‌ای تنبیه می‌شود که دیگر خیال دزدی بر مخیله‌اش نمی‌گذرد و بار دوم بدین کار زشت دست نمی‌یازد.

این پایه بنیادینی است که مجازات دزدی در شریعت اسلامی بر آن استوار است. به جان خودم، این بهترین پایه بنیادینی است که از آغاز جهان تا روزگار کنونی ما

۱- مراجعه شود به کتاب: «التشريع الجنائي الإسلامي مقارناً بالقانون الوضعي». تألیف: عبدالقادر عوده.

کیفر دزدی مبنی و استوار بر آن است.

قوانین، زندانی کردن را کیفر دزدی کرده‌اند. چنین کیفری، در جنگ با جرم و جنایت بطور عام، و در نبرد با دزدی بطور خاص، به شکست انجامیده است. این شکست بدان علت است که زندانی کردن کیفری نیست که در اندرون دزد عوامل و انگیزه‌هائی بیافریند که دزد را از جرم و جنایت دزدی کردن براند و بدور گرداند. زیرا کیفر زندانی کردن، میان دزد و میان کار، فاصله‌ای نمی‌اندازد مگر مدتی که در زندان بسر می‌برد<sup>(۱)</sup>. اصلاً در زندان چه نیازی به کسب و کار دارد، وقتی که هر چه بخواهد وجود دارد و نیازمندیهایش برآورده می‌گردد؟ زمانی هم از زندان بیرون بیاید می‌تواند کار بکند و پول بدست بیاورد. فرصتهای زیادی دارد که کسب و کارش را رونق ببخشد و بر دارائی خود بیفزاید، چه از راه حلال باشد و چه از راه حرام! همچنین می‌تواند مردمان را گول بزند و جلو دیدگان ایشان در سیمای بزرگان و بزرگواران ظاهر شود. در نتیجه مردم خویشان را از سوی او در امن و امان ببینند و با او همکاری و همیاری کنند. در این صورت اگر سرانجام برسد به چیزی که می‌خواهد، چه خوب! اگر هم به خواست و آرزوی خود نرسید، چیزی را از دست نداده است، و سود قابل توجهی از جیب او بیرون نرفته است.

ولی کیفر قطع عضو، دزد را از کار کردن بازمی‌دارد، و یا از قدرت و توانائیش بر کار و کسب تا حدّ زیادی می‌کاهد. به هر حال فرصت افزایش کسب و کار، به سبب از دست دادن عضو، کاستی می‌گیرد، و چه بسا نیستی می‌پذیرد.

کسی که نشانه بزهکاری را بر پیکرش حمل می‌کند، و دست بریده‌اش سوابق او را اعلان می‌کند و فریاد می‌دارد، دیگر نمی‌تواند مردمان را گول بزند، و یا ایشان را بر آن دارد که بدو اعتماد داشته باشند و با او همکاری و همیاری کنند. سرانجامی که تیر محاسبه از

آن به خطا نمی‌رود این است که زیانمندی قطعی و حتمی است، هنگامی که کیفر دزدی قطع عضو باشد. و لنگه ترازوی سودمندی سنگین‌تر است، هنگامی که کیفر دزدی زندانی کردن باشد. در خمیره سرشت همه مردمان - نه تنها دزدان - چنین سرشته شده است که از کاری دوری نکنند که در آن جانب سود بر جانب زیان می‌چربد، و اقدام به کاری نکنند که زیان در آن محقق باشد.

بدنبال بیان این مطالب، شگفت خواهم کرد از کسانی که می‌گویند: کیفر قطع عضو، با ترقی و تعالی و علوم و فنی سازگار و هماهنگ نیست که انسانیت و تمدن امروزی ما بدان رسیده است. انگار انسانیت و تمدن این است که در برابر جرم و جنایتی که دزد مرتکب می‌شود، بدو جایزه هم بدهیم، و او را بر ادامه کژ راه‌ای که در پیش گرفته است و گمراهی که ورزیده است، تشویق هم بکنیم، و او را بر حرکت و ادامه سرگستگی دل و جرأت ببخشیم، و خودمان در بیم و هراس و پریشان حالی و دلهره بسر ببریم، و رنج بکشیم و بدبختی ببینیم تا بیکاره‌ها و دزدان بر حاصل کارمان چیره گردند!

برای بار دوم در شگفتم از کسانی که می‌گویند: کیفر قطع عضو با چیزی که انسانیت و تمدن بدان رسیده است، سر سازگاری ندارد. انگار که تمدن و انسانیت این است که دانش نوین و منطق دقیق را انکار کنیم، و سرشت انسانها را فراموش گردانیم، و آزموده‌ها و تجربه‌های ملت‌ها را نادیده گیریم و نسبت به دستاورد علمی بشری خود را به نادانی زینم، و عقلها و خردهای انسانها را پوچ و بیسود قلمداد کنیم و بیکاره و بی‌مایه گردانیم، و دستاوردها و نتایجی را بیهوده و بیفائده‌ها سازیم که حاصل و ثمره اندیشه ما است، تا به دنبال

۱- برخی از زندانیان در زندان نیز به شیوه‌های گوناگون کار می‌کنند، تا آنجا که گاهی درآمد درون زندان ایشان بر درآمد بیرون زندان آنان می‌چربد. (مؤلف)

سخنانی راه بیفتیم که گوینده آنها جز بیم دادن و گمراه ساختن، دلیل و برهانی بر گفتارهایش نمی‌یابد!

اگر کیفر سزاوار واقعاً کیفری است که با تمدّن و انسانیت هماهنگ و همگام باشد، قطعاً کیفر زندانی کردن لغو گردد و قلم بطلان بر آن کشیده شود، و قطع عضو باید بر جای و ماندگار باشد و در دفتر روزگار ثبت و ضبط گردد. زیرا کیفر قطع عضو بر پایه محکم دانش روانشناسی، و سرشتهای انسانها، و تجربه‌ها و آزمونهای ملّتها، و منطق خرده‌ها و پدیده‌ها، استوار است. کیفر قطع عضو، پایه‌هایی را تشکیل می‌دهد که کاخ تمدّن و انسانیت بر آن پابرجا و برافراشته می‌گردد. اما کیفر زندانی، نه بر پایه علمی استوار است و نه بر پایه تجربی. همچنین نه با منطق عقلا سازگار است و نه با سرشتهای پدیده‌ها همگام.

کیفر قطع عضو، اصل بنیادین پژوهش روانی و عقلانی انسان است، و لذا قطع عضو سازگار با سرشت افراد است و همچنین براننده گروههای انسانی است. زیرا منتهی به کاهش بزهکاریها و پیدایش امنیت جامعه می‌گردد. خوب، مادام که کیفری سازگار با سرشت فرد و شایان گروه گردید، چنین کیفری برترین و دادگرانه‌ترین کیفرها است.

اما همه این چیزها به عقیده بعضی‌ها، کیفر قطع عضو را توجیه نمی‌کند و زیبا و آراسته جلوه گر نمی‌سازد. زیرا چنین مردمانی - همانگونه که می‌گویند - معتقدند چنین کیفری سنگدلانه و دژخیمانه است. این هم نخستین و واپسین دلیلی است که دارند. اما چنین دلیلی پوچ و نادرست است. زیرا واژه عقوبت هم خانواده عقاب است. عقاب هم عقاب گفته نمی‌شود وقتی که همراه با نرمش و سستی و ضعف و ناتوانی باشد. بلکه چنین عقاب شل و آبکی و کم جان و ناتوانی، بازیچه و سرگرمی و یا چیزی نزدیک بدینها بشمار می‌آید. لذا سنگدلی باید در کیفر نمودار گردد، تا درست باشد کیفر را عقوبت نام داد»<sup>(۱)</sup>

یزدان پاک که مهربانترین مهربانان است، بدانگاه که در عقوبت سرقت و کیفر دزدی، سختگیری می‌کند، می‌فرماید:

﴿فَأَقْظُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً مِّمَّا كَسَبَا - نَكَالاً مِّنَ اللَّهِ ...﴾.

دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید....

این تنبیه و مجازات بازدارنده یزدان است. بازداشتن از ارتکاب جرم، خودش مرحمت و مهربانی نسبت به فردی است که نفس اماره‌اش بدو می‌گوید که دزدی کند. زیرا چنین کیفری و مجازاتی، او را از انجام بزه و گناه بازمی‌دارد. همچنین چنین کیفری و مجازاتی، نسبت به گروه مردمان نیز مرحمت و مهربانی است. زیرا امنیت و آسایش را بدیشان ارمغان می‌دارد ... هرگز هیچ کسی ادعاء نمی‌کند که از خداوندگار مردمان نسبت به آدمیزادگان مهربانتر و دلسوزتر است، مگر این که در دلش کوری، و در جان‌ش تیرگی است. نه دل بینائی و نه روح با صفائی دارد. واقعیت تاریخی گواهی می‌دهد که کیفر قطع عضو در مدّت تقریباً یک قرن از زمان در صدر اسلام جز بر چند نفر اجراء نگردید. زیرا جامعه با سیستمی که داشت، و با کیفر سنگین و کمرشکنی که در برابر جرم و جنایت روا می‌دید، و امنیتهای تضمینهایی که از بایستگی چنین کیفری خبر می‌داد، جز چند نفری به قطع عضو گرفتار نیامدند.

آنگاه خداوند مهربان، درگاه توبه و پشیمانی را پیش پای کسی باز می‌گذارد که می‌خواهد توبه کند و به آستانه‌اش برگردد، بدین شرط که واقعاً پشیمان باشد و به آستانه کریمانه‌اش صادقانه برگردد و از گناه و بزه قاطعانه دست بکشد. البته نباید بدین اندازه نیز بسنده کند و فقط به دوری گزیدن از گناه قناعت نماید. بلکه باید به کارهای نیک و شایسته دست بزند، و علاوه از

۱- منقول از کتاب: «التشریع الجنائی مقارناً بالقانون الوضعی» تألیف

عبدالقادر عوده، جزء اول صفحه ۶۵۲-۶۵۴

نکردن بدیها، به انجام خوبیها هم اقدام کند:

﴿فَمَنْ ثَابَرَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ، فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

اما کسی که پس از ارتکاب ستم (دزدی) پشیمان شود و (از دزدی) توبه کند و (با انجام اعمال نیکو و پس دادن اموال مسروقه یا قیمت آنها) به اصلاح (حال خود) پردازد، خداوند توبه او را می پذیرد، بیگمان خداوند بس آمرزنده و مهربان است.

ستمگری چون کار شرارت بار و تباهی خیزی است که انجام می پذیرد، کافی نخواهد که ستمگر تنها از ستمگری خود دست بردارد و بنشیند. بلکه باید ستمگری خود را با انجام کار مثبت و خوب و اصلاح کننده، جبران کند ... در برنامه یزدان، کار ژرف تر و بالاتر از این است. نفس انسان باید بجند و به تلاش ایستد و تکاپو بیاغازد. اگر از شرّ و فساد دست بردارد، و در راه خیر و خوبی و شایستگی و بایستگی و اصلاح حال نجند و به تلاش نایستد و تکاپو بیاغازد، در زوایای گستره آن، خلئی باقی می ماند که نفس را دوباره به شرّ و فساد برمی گردانند.

اما وقتی که نفس انسان در راه خیر و خوبی و صلاح و اصلاح به تکان درمی آید و به تک می ایستد، از برگشت به شرّ و فساد در امان می ماند، و با انجام کارهای مثبت و پر کردن خلأ، از گرایش به بدیها و تباهیها ایمن و آسوده می گردد... قطعاً کسی که با این برنامه به تربیت نفسها می پردازد خدا است و بس. خدائی که خودش مردمان را آفریده است، و او خود می داند چه مردمانی را هستی بخشیده است.

در پرتو بیان کیفر و عقوبت جرم و جنایت، و ذکر توبه و مغفرت، روند قرآنی یک قاعده کلی را بیان می دارد که قانون جزا و سزای دنیا و آخرت بر آن استوار است. آفریدگار این هستی و مالک این فراخنای وجود است که دارای مشیت والا و اراده بالا در سراسر گستره فراخ کائنات است، و صاحب سلطه و قدرت کلی در کار

سرنوشت همه پدیده های جهان هستی است. تنها او است که سرنوشت جهان و جهانیان، و از جمله مردمان را مقرر و معین می دارد. همچنین فقط و فقط او است که برای زندگی مردمان قانونگذاری می کند، و بدیشان سزا و جزای کارهایشان را در دنیا و آخرت عطاء می فرماید:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

مگر نمی دانی که سلطنت آسمانها و زمین (و هر چه در آنها است) از آن او است؟ هر کس را بخواهد (برابر حکمت و رحمت خود) مجازات می کند، و هر کس را بخواهد (برابر حکمت و رحمت خود) می بخشد. و خدا بر هر چیزی توانا است.

تنها یک سلطه و قدرت وجود دارد، سلطه و قدرت ملک و مملکت جهان هستی ... این سلطه و قدرت در دنیا قانونگذاری می نماید و قوانین و احکام صادر می کند، و این سلطه و قدرت در آخرت سزا و جزا می دهد و پاداش و پادافره مشخص می سازد. نه تعددی و نه انقسامی و نه انقضامی در میان است. کار و بار مردمان سر و سامان نمی گیرد و روبراه نمی شود، مگر زمانی که سلطه و قدرت قانونگذاری و سلطه و قدرت سزا و جزا یکی باشد. هم در دنیا و هم در آخرت، بلی در هر دو جهان بطور یکسان، یکی باشد:

﴿وَلَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾.

اگر در هر دو (یعنی: آسمانها و زمین) غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می بودند و (امور جهان را می چرخاندند) قطعاً آسمانها و زمین تباه می گردید (و نظام گیتی به هم می خورد).

(انبیاء / ۲۲)

﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾.

خدا آن کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود.

(زخرف / ۸۴)



يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسْكِرُونَ فِي الْكَفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَاهِمَ وَلَمْ تُوْثِقْ قُلُوبُهُمْ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا وَسَمِعُوا لِلْكَذِبِ سَمْعًا وَلَمْ يَنْتَهِ عَنِ الْإِسْخَارِ لِمَا يَأْتِيهِمْ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِمْ قُلُوبَهُمْ وَلَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾ سَمِعُوا لِلْكَذِبِ أَكْثَرُونَ لِلشَّحَةِ إِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصُرُوا شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾ وَكَيْفَ يُحْكِمُ اللَّهُ فِيهَا حُكْمَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ مَنْ بَعْدَ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يُحْكَمُ فِيهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبِّيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوُا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِإِيتَانِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾ وَكُتِبَ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾ وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَرِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآيَاتِنَا فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ

اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِنَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾ وَأِنْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّهُ يَذَّكَّرُ بِهِ نَبِيُّهِمْ بَعْضُ دُثُونِهِمْ وَإِنْ كَذَّبُوا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

این درس بزرگترین مسأله از مسائل عقیدتی اسلامی، و برنامه اسلامی، و نظام حکومتی و زندگی در اسلام را در بر دارد. و آن مسأله‌ای است که قبلاً در سوره‌های آل عمران و نساء، بدان پرداخته شده است. ولی در اینجا در این سوره شکل معین و مؤکدی به خود می‌گیرد، و نصّ قرآنی با الفاظ و عبارات خود، نه با مفهوم و اشاره، بیانگر آن است.

این مسأله، مسأله حکومت و فرماندهی و شریعت و داوری است، و به دنبال آن مسأله الوهیت و توحید و ایمان به میان می‌آید. مسأله حکومت و فرماندهی و شریعت و داوری، در اصل خلاصه می‌شود در پاسخ بدین پرسش:

آیا حکومت و شریعت و داوری انجام می‌پذیرد برابر پیمانها و عهدها و قوانینی که یزدان آنها را بر عهده پیروان آئینهای آسمانی یکی بعد از دیگری گذاشته است و از معتقدان بدان آئینها حفظ آن را خواسته است، و بر یکایک پیغمبران آن را واجب گردانیده است، و از همه کسانی که بعد از آنان زمام امور را بدست می‌گیرند خواسته است که در پرتو رهنمون و رهنمود پیغمبران حرکت کنند و راه را بسپزند؟ یا این که

دسته و گروهی داشته‌اند و پیشه کرده‌اند، پشیزی و پول سیاهی نمی‌ارزد. عرفی و عاداتی و روشی و منشی که یزدان جهان هیچگونه فرمانی مبنی بر حقایقت آنها صادر نفرموده است و کوچکترین اجازه حق حیاتی بدانها نداده است.

یزدان سبحان می‌فرماید: درباره همه اینها، مسأله‌ای که در میان است مسأله: ایمان و کفر، یا اسلام و جاهلیت، و یا قانون و شرع خداوند جهان، و هواها و هوسهای مردمان است و بس. خط میانه‌ای در این امر وجود ندارد و صلح و ساز و ساخت و باختی در میان نیست. مؤمنان کسانی هستند که برابر چیزی داوری می‌کنند و زندگی را سپری می‌کنند که یزدان جهان آن را نازل فرموده است، و از آن حرفی را نمی‌کاهند و از آن چیزی را دگرگون نمی‌نمایند. کافران ستمگر سرکش از فرمان یزدان کسانی هستند که برابر چیزی داوری نمی‌کنند و زندگی را سپری نمی‌کنند که ایزد متعال آن را نازل فرموده است. حال از دو چیز بیشتر نیست: فرماندهان و سرمداران یا شریعت و قانون خدا را بدون کم و کاست مراعات و بدان عمل می‌کنند، در این صورت در دائره ایمان بوده و مؤمن بشمار می‌آیند. و یا این که فرماندهان و سرمداران شریعت و قانون دیگری را پیاده و اجراء می‌کنند که خدا بدان اجازه نداده است و آن را به رسمیت نشناخته است، در این صورت کافر ستمگر سرکش از فرمان خدا بشمار می‌آیند. مردمان هم یا از فرماندهان و داوران، حکم و قضاوت خدا را در امور زندگانی خود می‌پذیرند و برمی‌گیرند که در این صورت مؤمن بشمار می‌آیند، و یا این که جز این کار را می‌کنند و جز این راه را می‌سپرنند و ایشان غیرمؤمن محسوب خواهند شد ... خط میانه‌ای میان این و آن وجود ندارد، و نه حجت و معذرتی پذیرفتنی است، و نه مصلحت در این است، استدلال بشمار است. زیرا تنها یزدان که خداوندگار مردمان است می‌داند چه چیز برای آدمیزادگان مصلحت و خوب است و بس. او است که مقررات و قوانین برای

همه این مسائل به دست هواها و هوسهایی گذاشته شده است که هر دم رنگی به خود می‌گیرند و لحظه به لحظه دگرگونی می‌پذیرند؟ یا به دست مصلحت بینیهائی سپرده شده است که به اصل ثابتی از شرع خدا بر نمی‌گردند؟ و یا این که به دست عرفی نهاده شده است که نسلی و یا نسلهائی بر آن بوده و بر آن رفته‌اند و بدان خوی گرفته‌اند؟ به عبارت دیگر، آیا الوهیت و ربوبیت و قیمومت در زمین و در زندگی مردمان، از آن یزدان است؟ یا همه این چیزها و یا برخی از آنها متعلق به کسی از آفریدگان یزدان است که او از پیش خود برای مردمان قوانینی را وضع می‌کند و چیزهائی را ارائه می‌دهد که خدا اجازه آنها را صادر نفرموده است و بدانها دستور نداده است؟

یزدان سبحان می‌فرماید: تنها خدا، خدا است و معبودی جز او وجود ندارد. خدا مقررات و قوانینی را برای مردمان به موجب الوهیت و خداوندگاری خود بر ایشان، و به موجب عبودیت و بندگی آنان برای او، وضع فرموده است. از ایشان پیمان گرفته است که چنین مقررات و قوانینی را مراعات دارند و برابر آنها زندگی کنند. تنها باید چنین مقررات و قوانینی بر این کره زمین حکومت کند و فرمان راند. بر مردمان واجب است که داوری را تنها به پیش چنین مقررات و قوانینی ببرند و فقط از آنها قضاوت بطلبند. بر انبیاء واجب بوده است که چنین مقررات و قوانینی آسمانی را بپایند و مراعات دارند و بدانها عمل نمایند، و بر همه حاکمان و فرماندهانی که بعد از ایشان زمام امور را بدست گرفته‌اند واجب بوده و هست که آنان هم مقررات و قوانین یزدان را بپایند و مراعات نمایند و برابر آنها عمل کنند و بروند و بپایند.

یزدان سبحان می‌فرماید: در این باره نرمش و سازشی وجود ندارد، و در چیزی از آن چشم‌پوشی ممکن نیست، و کوچکترین انحرافی از ناحیه‌ای از نواحی آن نمی‌گردد. عرفی و عاداتی که نسلی بر آن بوده است و رفته است، ارج و ارزشی ندارد. روشها و منشهائی که

اَلْتَّائِبُونَ الَّذِيْنَ اَسْلَمُوا لِلَّذِيْنَ هَادُوا وَاَلرَّابِّانِيُّوْنَ وَاَلْاَخْبَارُ بِمَا اسْتَخْفَوْا مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ ﴿٤٠﴾

ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداينده تاريخيهاى جهل و نادانى، و پرتوانداز بر احكام الهى) بود. پيغمبرانى که تسليم فرمان خدا بودند بدان براى يهوديان حکم مى کردند، و نيز خداپرستان و دانشمندانى بدان حکم مى کردند که امانداران و پاسداران کتاب خدا بودند.

﴿وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللّٰهِ﴾.

تورات دارند و حکم خدا در آن آمده است.

﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾ ...

در آن (کتاب آسمانى، تورات نام) بر آنان مقرر داشتيم که انسان در برابر انسان (کشته مى شود).

و سائر چيزهاى ديگرى که در تورات مذکور است و قرآن بيانگر آنها است ... خدا انجيل را به عيسى پسر مريم عطاء فرموده است:

﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ. وَلِيُحْكُمَ اَهْلُ الْاِنْجِيلِ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فِيْهِ﴾.

تورات را تصديق مى کرد که پيش از آن نازل شده بود، و براى پرهيزگاران راهنما و پند دهنده بود. (ما پس از نزول انجيل بر عيسى، به طرفداران او دستور داديم (که) بايد پيروان انجيل به چيزى (از احكام) حکم کنند که خدا در انجيل نازل کرده است.

يزدان سبحان قرآن را هم بر پيغمبر خود نازل کرده است:

﴿بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ﴾.

(قرآن را بر تو نازل کرده ايم که) ملازم، و موافق و مصدق کتابهاى پيشين (آسمانى)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است.

خدا به پيغمبر خود دستور داده است که:

﴿فَاَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ عَمَّا

حصول مصالح حقيقى مردمان وضع مى فرمايد. هيچ حکمى و هيچ شريعتى، از حکم و شريعت خدا زيباتر و نيکوتر نيست. هيچ يک از بندگان خدا را نسزد که بگويد: من قانون و شريعت خدا را ترک و رها مى سازم و آن را نمى پذيرم. يا اين که بگويد: من مصحلت مردمان را بهتر از خدا مى بينم و مى دانم. اگر کسى با زبان و يا با عمل چنين بگويد، از دائره ايمان خارج مى شود و بيرون مى افتد.

اين مسأله بزرگى است که اين درس با نصوص صريح و روشن بدان مى پردازد. به همراه آن، حال يهوديان مدينه را به تصوير مى کشد، و مانورها و دسيسه بازىها و دوز و کلکهاى ايشان با منافقان را ترسيم مى کند، و در برابرديدگان پيدا و هويدا به نمايش در مى آورد:

﴿مِنَ الَّذِيْنَ قَالُوا: اَمَنَّا بِاَقْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ﴾.

كسانى (از منافقان گول خورده اى) که به زبان مى گویند مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی باشند (و گفتارشان با کردارشان و بیرونشان با درونشان همخوانی ندارد).

همچنين در اين درس، ذکرى از رهنمودهائى به ميان مى آيد که يزدان جهان پيغمبر خود ﷺ را با آنها مجهز مى فرمايد و روانه مبارزه با کيد و مکر و دوز و کلکى مى گرداند که يهوديان از آن زمان که اسلام در مدينه دولتى تشکيل داده است و حکومتى به دست گرفته است، لحظه اى از آن دست برنداشته اند.

روند قرآنى در اين درس پيش از هر چيز ديگرى بيان مى دارد: همه آئينهائى که از سوى خدا آمده اند متفق القول هستند بر وجوب حکم بدانچه از سوى خدا آمده است، و پابرجائى حيات بطور کلى بر شريعت يزدان. روند قرآنى اين امر را دو راهه جدائى ايمان و کفر، و اسلام و جاهليت، و شرع و قانون يزدان و هواها و هوسهاى انسان، قرار داده است. زيرا خداوند تورات را نازل فرموده است و در آن هدايت و نور است:

﴿اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيْهَا هُدًى وَ نُّورٌ، يُحْكُمُ بَيْنَا

جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ۚ

بزرگی مستند باشد. پس چنین سببها و علت‌های باید چه باشند؟! قطعاً ما باید بکوشیم چنین سببها و علت‌های بزرگی را چه در این آیه‌ها و چه در همه روند قرآنی بجوئیم و آنها را روشن و برجسته بیایم.

در این مسأله، نخستین چیز مهمی که جلب توجه می‌کند این است که چنین مسأله‌ای مسأله اعتراف به الوهیت و ربوبیت و قیمومت یزدان بر انسانها بدون هیچگونه شریک و انبازی است، و یا عدم اعتراف به الوهیت و ربوبیت و قیمومت یزدان بر انسانها است. بدین خاطر، مسأله مسأله کفر یا ایمان، و جاهلیت یا اسلام است ... قرآن از آغاز تا پایان، نمایشگاه بیان این حقیقت است.

تنها خدا آفریدگار است. این جهان را آفریده است و انسان را نیز آفریده است. همه چیزهایی را که در آسمانها و زمین است مسخر و فرمانبردار این انسان کرده است. یزدان سبحان یگانه آفریدگار است و تنها او است که می‌آفریند. در کار آفرینش، نه کم و نه زیاد هیچگونه انبازی ندارد.

تنها خدا مالک هستی است، چون او هستی را آفریده است، و لذا آفریدگار جهان، صاحب جهان نیز می‌باشد. از آن او است ملک آسمانها و زمین و همه چیزهایی که در میان آنها است. تنها یزدان سبحان است که خداوندگار ملک و مملکت جهان است و بس. در کشور هستی، نه کم و نه زیاد هیچگونه انبازی ندارد. تنها خدا رازق است. هیچ کسی توانائی این را ندارد که به خود و یا به غیر خود چیزی از رزق و روزی را برساند. بلی کسی نه کم و نه زیاد نمی‌تواند رزق و روزی برساند.

تنها خدا است که صاحب قدرت مطلق است و می‌تواند کار و بار جهان و مردمان را بگرداند و بچرخاند و هرگونه که بخواهد فرمان راند. زیرا او آفریدگار و مالک و رازق است و تنها او دارای قدرت و توانی است که بدون آن کمترین آفرینشی و رزقی و سودی و زبانی وجود نخواهد داشت. یزدان سبحان است که

میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾

هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرد (از شریعت خدا) هستند.

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ؟ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ؟﴾

آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند) و جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوا و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟

بدین منوال می‌بینیم که همه آئینهای آسمانی بر این امر اتفاق نظر دارند. تعریف ایمان و شرط اسلام نیز معین است هم برای فرمانبران و هم برای فرماندهان. ملاک کار این است که فرماندهان برابر چیزی فرمان دهند و حکم کنند که یزدان جهان نازل فرموده است، و فرمانبران نیز چنین فرمان و حکمی را بپذیرند، و شرائع و قوانینی و احکام و مقرراتی سواي آن را نجویند و نخواهند.

در این صورت مسأله، مسأله بزرگی است، و سختگیری در آن بدین نحو نیز باید به سببها و علت‌های

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ؟﴾

آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟  
اعتراف مطلق و بدون چون و چرا به برتری شریعت خدا در هر حالتی و وضعی از حالات و اوضاع گروه مردمان هم داخل در مسأله کفر و ایمان است. هیچ انسانی را نسزد که ادّعاء کند: شریعت فردی از افراد انسانها بر شریعت خدا برتری دارد، و یا همسان آن است در حالتی از احوال یا در وضعی از اوضاع گروه بشریت. اگر کسی چنین ادّعائی را داشته باشد و با وجود چنین ادّعائی بگوید که او به خدا ایمان دارد و از زمره مسلمانان است، در حقیقت ادّعاء می‌کند که او از یزدان آگاه‌تر از احوال مردمان است!!! و در گرداندن و اداره کردن امور انسانها، مدبرتر و فرمانروا تر از خدا است!!! یا دست کم ادّعاء می‌کند که احوال و اوضاعی بر زندگی مردمان گذشته است و نیازمندیهای در حیات ایشان پدیدار گشته است، و یزدان سبحانه بدان هنگام که شریعت خود را می‌نهاده است و برای انسانها قانونگذاری می‌کرده است، ناآگاه و بی‌خبر از چنان احوال و اوضاع و نیازمندیهای بوده است!!! یا این که خدا از آنها آگاه و باخبر بوده است، ولی برای چنان احوال و اوضاع و نیازمندیهای شریعت و قانونی وضع نکرده است و نگذاشته است!!!

با چنین ادّعائی، ادّعای ایمان و اسلام کردن و خویشتن را مؤمن و مسلمان نامیدن، راست و درست در نمی‌آید، هر چند هم چنین شخصی به زبان بگوید که او مؤمن و مسلمان است و دارای ایمان و پیرو اسلام است.

درک همه نمادها و سیماهای چنین برتری و افضلیتی مشکل، و بلکه ناممکن است. زیرا فلسفه جملگی قوانین و شرائع یزدان، در هیچ نسلی از نسلها برای مردمان کشف و جلوه گر نمی‌گردد.

فلسفه برخی از آنها که کشف و جلوه گر می‌آید، در اینجا در گستره «فی ظلال القرآن» به درازا از آن سخن گفتن و داد سخن دادن، دشوار است. پس به بعضی از پسوده‌ها بسنده می‌کنیم:

یگانه توانا در گستره جهان است. و در سراسر گستره سترگ جهان بزرگ، قدرت و توانائی خدا جلوه گر است و بس.

ایمان عبارت است از اعتراف بدین ویژگیهای الوهیت و مالکیت و سلطه و سلطنت یزدان جهان. و اعتراف به این که چنین خصالی و صفاتی را تنها خدا دارد و بس. کسی در آنها شریک و انباز یزدان نیست ... اسلام عبارت است از تسلیم و اطاعت از مقتضیات چنین خصالی و صفاتی. یعنی یزدان سبحانه را منحصر کردن به الوهیت و ربوبیت و قیومت بر همه جهان، و در ضمن بر سراسر زندگی مردمان ... گذشته از آن، اسلام اعتراف به سلطه و قدرت یزدان است که در قضا و قدر او، و همچنین در شریعت او، مجسم و جلوه گر است. معنی تسلیم شریعت یزدان شدن هم پیش از هر چیز اعتراف به الوهیت و ربوبیت و قیومت و سلطه و سلطنت خدا است. معنی تسلیم این شریعت نشدن و فرمان آن را نبردن، و شریعتی جز شریعت اسلام را در جزئی از جزئیات پذیرفتن و گردن نهادن هم پیش از هر چیز این است که به الوهیت و ربوبیت و قیومت و سلطنت و قدرت یزدان اقرار و اعتراف نشود ... تسلیم شدن و تسلیم نشدن، به زبان باشد یا به کردار بی‌گفتار، یکسان است. از اینجا است که چنین مسأله‌ای، مسأله کفر یا ایمان، و جاهلیت یا اسلام، بشمار می‌آید. و بدین خاطر است که چنین نصی نازل می‌گردد:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَخُصَّمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ ... ﴿الظَّالِمُونَ﴾ ... ﴿الْفَاسِقُونَ﴾ ...

هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند... ستمگرند... متمرّد (از شریعت خدا) هستند.

دومین چیزی که جلب توجه می‌کند این است که واجب و فرض است که شریعت یزدان را بر همه شرائع مردمان قاطعانه ترجیح و برتری داد. بدین ترجیح و برتری، واپسین آیه در این درس اشاره می‌فرماید:

شریعت خدا برنامه شامل و کاملی را برای زندگی مردمان پدیدار می‌سازد. برنامه‌ای که به تنظیم و ترتیب و رهنمود و توجیه و تغییر و دگرگونی همه جوانب و نواحی زندگی انسانی در همه حالاتها و شکلهای شیوه‌هایی که دارد، همت می‌گمارد و می‌پردازد.

برنامه اسلامی متکی بر دانش مطلق و آگاهی کامل از حقیقت پدیده انسانی، و نیازمندیهای بشری، و اطلاع همه جانبه از حقیقت جهانی دارد که انسان در آن زندگی می‌کند. همچنین برنامه اسلامی بر سرشت قوانینی استوار است که بر انسان و بر هستی انسانی فرمان می‌راند. از اینجا است که در کاری از کارهای زندگی کوتاهی نمی‌کند، و هیچگونه برخورد ویرانگری میان تلاشهای گوناگون بشری، و میان چنین تلاشهایی و قوانین جهانی، در این برنامه الهی پیدا نمی‌گردد و از این برنامه بر نمی‌خیزد. بلکه آنچه در این برنامه آسمانی پیدا می‌گردد و از این برنامه یزدانی بر می‌خیزد، هماهنگی و هماوایی و تعادل و توافق است و بس ... کاری که هرگز برای هیچ برنامه‌ای از برنامه‌های ساختار انسانها فراهم نمی‌آید. چرا که انسانها جز نماد کارها و بخش پیدای آنها را در مدت محدود و معینی از زمان نمی‌دانند. دانش و آگاهی انسانها مربوط به ظواهر امور جهان، آن هم محدود در چهارچوب زمان و مکان است. برنامه‌ای را که انسانها از پیش خود فراهم می‌سازند و ابتکار می‌کنند، از تأثیرات نادانی انسانی آزاد و رها نمی‌شود، و از برخورد میان برخی از فعالیتها و تلاشها با برخی دیگر از کوششها و جهشها، در امان نمی‌ماند، و از تکانهای سخت حاصل از این برخورد برکنار نمی‌گردد.<sup>(۱)</sup>

برنامه اسلام بر دادگری مطلق استوار است ... نخست، بدان خاطر که یزدان جهان چنانکه باید می‌داند دادگری مطلق به وسیله چه چیزی فراهم می‌شود و چگونه پیاده می‌گردد. دوم، بدان سبب که یزدان سبحان، خداوندگار همگان است و او است که می‌تواند میان همگان دادگری کند، و برنامه‌اش و قوانینش از هواها و هوسها

و گرایشها و ناتوانیها پاک باشد، و همچنین از نادانیها و کوتاهیها و زیاده‌رویها و کوتاهیها زدوده گردد... این هم کاری است که در هیچ برنامه‌ای یا در هیچ قانونی از برنامه‌ها و قانونهای ساخت انسانها فراهم نمی‌آید. انسانها که دچار هواها و هوسها و امیدها و آرزوها و سستیها و ناتوانیها هستند، علاوه از آن در زندان نادانیها و کوتاهیها هم گرفتارند. حال در این راستا، برنامه‌نویس یا قانونگذار، فردی، یا دسته‌ای، یا ملتی، و یا نسلی از نسلهای پیشمار بشری باشد، فرقی در اصل مسأله ندارد. زیرا هر یک از اینها دارای هواها و هوسها و آرزوها و دلبستگیهای ویژه خود هستند، افزون بر آن که از نادانیها و کوتاهیها و ناتوانیهای خاص خویش نیز برخوردارند، و همه جوانب کار را حتی در حالتی از حالتها و در میان نسلی از نسلها، کاملاً نمی‌بینند و چنانکه باید در مد نظر نمی‌گیرند.

برنامه اسلامی، برنامه‌ای است که با قانون سراسر هستی هماهنگ و هماوا است. چه صاحب آن، صاحب سراسر این هستی، و نیز سازنده جهان و سازنده انسان است. هنگامی که برای انسان شریعت تهیه دیده است و قانونگذاری کرده است، برای او به عنوان یک عنصر جهانی شریعت تهیه دیده است و قانونگذاری کرده است، عنصری که بر عناصری از جهان سیطره و تسلط دارد که به فرمان آفریدگارش مسخر و فرمانبردار او هستند، به شرط این که در پرتو رهنمود آفریدگار خود حرکت کند، و به شرط این که از چنین عنصری آگاه گردد و با قوانینی آشنا شود که بر چنین عنصری حاکم هستند... از اینجا است که میان حرکت انسان و حرکت جهانی که در آن بسر می‌برد هماهنگی پدید می‌آید، و شریعتی که زندگی او را نظم و ترتیب می‌بخشد شکل یک قالب جهانی به خود می‌گیرد. انسان با داشتن چنین شریعتی، نه تنها با نفس خود، و نه فقط با همونوعان

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «الاسلام و مشکلات الحضارة» فصل: «تخبط و اضطراب».

خوشتن، بلکه با همه زنده‌ها و جملگی چیزهائی همسو و دمساز و همکار و همراه می‌گردد که در جهان پهناوری پخش و پراکنده‌اند که در آن زندگی می‌کند و اصلاً نمی‌تواند از دایره آن بدر رود، و بناچار باید با آن برابر برنامه راست و درست و سالم و استواری همکاری و همراهی و ساخت و ساز کند.

بدین خاطر است که برنامه الهی یگانه برنامه‌ای است که در آن انسان از بندگی بندگان آزاد و رها می‌گردد. چه در همه برنامه‌ها - جز برنامه اسلامی - مردمانی، مردمانی را می‌پرستند و بندگی می‌کنند، و مردمانی مردمانی را به پرستش و بندگی خود می‌کشانند. تنها در برنامه اسلامی است که مردمان از پرستش بندگان بیرون می‌آیند و به پرستش خدای یگانه بی‌انبار می‌پردازند. یعنی از پرستش بندگان خارج، و به پرستش خداوند جهان داخل می‌شوند.

همانگونه که گفتیم: ویژه‌ترین ویژگیهای الوهیت، حاکمیت و فرمانروائی است. کسی که برای گروهی از مردمان قانونگذاری می‌کند، در میان آنان در مقام الوهیت جایگزین می‌گردد و از ویژگیهای فرمانروائی استفاده می‌کند. در این صورت چنین مردمانی بندگان اویند نه بندگان آفریدگار! و آنان بر آئین او هستند نه بر آئین کردگار!

اسلام چون شریعت را از آن یزدان یگانه می‌داند، مردمان را از پرستش بندگان خارج می‌کند، و ایشان را به پرستش یزدان یگانه جهان داخل می‌گرداند، و آزادی انسان را اعلان می‌دارد. نه تنها آزادی انسان را اعلان می‌دارد، بلکه «میلاد انسان» را نیز اعلان می‌کند. زیرا انسان متولد نمی‌گردد و وجود پیدا نمی‌کند، مگر زمانی که گردنش از ریسمان فرمان انسان همسان خود آزاد و رها گردد، و همراه با جملگی مردمان در پیشگاه خداوندگار مردمان در آزادی و رهائی برابر و یکسان شود.

مسأله‌ای که آیه‌های این درس بدان می‌پردازد، مهم‌ترین و بزرگترین مسائل عقیدتی است. این مسأله،

مسأله الوهیت و عبودیت است. مسأله دادگری و شایستگی است. مسأله آزادی و برابری است. مسأله آزاد شدن و رهاگشتن انسان - بلکه میلاد انسان - است. به خاطر همه اینها است که این مسأله، مسأله کفر یا ایمان، و جاهلیت یا اسلام بشمار آمده است<sup>(۱)</sup>.

جاهلیت تنها دوره‌ای از تاریخ نیست و بس. بلکه جاهلیت حالتی است که پیدا می‌گردد هر زمان که ارکان و اصول آن در وضعی یا در نظامی پیدا شود. جاهلیت، در حقیقت فرمانروائی و قانونگذاری را برگشت دادن و حواله کردن به هواها و هوسهای انسانها است، بجای این که به برنامه و قانون یزدان برای زندگانی انسان برگشت داده شود و حواله گردد. در این زمینه فرق نمی‌کند که چنین هواها و هوسهایی، هواها و هوسهای فردی، یا دسته‌ای، یا ملّتی، و یا نسل کاملی از مردمان باشد. زیرا همه این هواها و هوسها، مادام که به شریعت خدا برنگردند و از قانون یزدان پیروی نکنند، هوا و هوس بشمارند.

فردی برای گروهی قانونگذاری می‌کند، جاهلیت بشمار است. زیرا هوا و هوس او قانون، و یا نظر او قانون می‌گردد. فرقی میان این دو تا نیست جز در نحوه عبارتها و شیوه بیان.

دسته‌ای برای سائر دسته‌ها قانونگذاری می‌کنند، جاهلیت بشمار است. زیرا مصالح و صلاح‌دید این دسته قانون می‌گردد، و یا رأی و نظر اغلب اعضاء پارلمان قانون می‌گردد. در هر حال فرقی ندارد، تنها تفاوتی که هست در جملات و عبارات است و بس.

گروهی از ملّتها برای انسانها قانونگذاری می‌کنند، جاهلیت بشمار است. زیرا هدفهای نژادگرایانه قانون می‌گردد، و یا رأی و نظر سازمانهای دولتی و سازمان بین‌الملل قانون می‌شود. در هر حال فرقی ندارد، فرقی که هست در نوع عبارات و شیوه بیان جملات است و

۱- برای اطلاع بیشتر، مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الاسلامی و مقوماته»، و کتاب: «هذا الدین»، و کتاب: «المستقبل لهذا الدین».



﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ، مِنَ الَّذِينَ قَالُوا: آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ، وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ. وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا ... سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ، سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ، يَقُولُونَ: إِنَّ أَوْتَيْنَا هَذَا فَخَذُوهُ، وَإِنْ لَمْ تَوْتُوهُ فَاحْذَرُوا. وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ. لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ، وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ، أَكَالُونَ لِلْسُّحْتِ. فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ. وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ، فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً. وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. وَكَيْفَ يُحْكُمُ نَكَ - وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ - ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ؟ وَمَا أَوْلَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾.

ای پیغمبر! مایه اندوه تو نشود (کار کافرانی که) در کفر بر یکدیگر سبقت می گیرند. کسانی (از منافقان گول خورده ای) که به زبان می گویند مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی باشند (و گفتارشان با کردارشان و بیرونشان با درونشان همخوانی ندارد)، و کسانی که خویشتن را یهودی می دانند و پیوسته گوش به دروغ فرامی دارند (و اکاذیب و باطیل اخبار را باور می نمایند و سخنان یاوه) گروه دیگری (از خود) را می پذیرند که (به سبب کبر و غرور و بغض و حسد) به پیش تو نمی آیند و سخنان (آسمانی تورات) را از جاهای خود بدور و تحریف می کنند (و به پیروان خود) می گویند: اگر این (چیزهایی را که ما می گوئیم، توسط محمد) به شما گفته شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد (از پذیرش هرگونه سخن دیگری) خویشتن را بر حذر دارید. اگر خداوند (بر اثر گناهان پی در پی) بلای کسی را بخواهد، تو نمی توانی اصلاً برای او کاری بکنی. آنان کسانی که (در ضلال و عناد اسراف کرده اند و) خداوند نمی خواهد دلهايشان را (از کثافت کفر و شرک) پاک گرداند. بهره ایشان در دنیا خواری و

آفریدگار افراد و گروهها و ملتها برای همگان قانونگذاری می کند، چنین قانونی شریعت خدا می گردد. شریعتی که در آن جانبداری کسی به حساب کسی نیست. در آن از فردی، یا گروهی، یا دولتی، و یا از نسلی از نسلها طرفداری و جانبداری نمی شود. زیرا یزدان جهان خداوندگار همگان است و همگان در پیشگاه او برابر و یکسانند. همچنین یزدان جهان، حقیقت همگان و مصلحت ایشان را می داند. لذا مصلحتها و نیازمندیهای ایشان را بدون کمترین کوتاهی و کاهشی و زیاده روی و افزایشی، رعایت می فرماید.

غیر یزدان برای مردمان قانونگذاری می کند. در این صورت جملگی آنان بنده کسی می گردند که برایشان قانونگذاری می کند، حال چنین شخص قانونگذاری هر کس که می خواهد باشد. فرد، یا دسته، یا ملت، و یا مجموعه ای از ملتها باشد، فرقی ندارد.

یزدان برای مردمان قانونگذاری می کند. در این صورت همگان آزاد و برابر می گردند. پیشانیهایشان را در برابر کسی و چیزی جز یزدان فرو نمی آورند، و کسی و چیزی جز یزدان را پرستش نمی نمایند.

از اینجا اهمیت این مسأله در زندگی آدمیزادگان، و اهمیت آن در نظم و نظام سراسر هستی، پیدا و هویدا می گردد:

﴿وَلَوْ أَتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾.

اگر حق و حقیقت از خواستها و هوسهای ایشان پیروی می کرد (و جهان هستی بر طبق تمایلاتشان به گردش می افتاد) آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها بسر می برند تباه می گردیدند. (مؤمنون / ۷۱)

حکم کردن و فرمان راندن برابر چیزی جز آنچه یزدان آن را نازل فرموده است، در حقیقت شر و فساد است و بس، و در نهایت برابر نص قرآن خروج از دائرة ایمان است.

او می آیند و داوری را از وی می خواهند. البته برای پیغمبر ﷺ پیش از این که آنان بیایند و طلب داوری نمایند، توطئه ای را که شبانه بر ضد او چیده اند، و دسیسه ای را که پنهانی با یکدیگر نسبت بدو تهیه دیده اند، آشکار می سازد و از نیرنگها و دوز و کلکهایشان پرده برمی دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ لَا مَحْزُنَكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ، مِنَ الَّذِينَ قَالُوا: آمَنَّا، بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنِ قُلُوبُهُمْ، وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا... سَاعُونَ لِلْكَذِبِ، سَاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ. يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ: إِنَّ أَوْتِيئَهُمْ هَذَا فَحَذُّوهُ، وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا﴾ ...

ای پیغمبر! مایه اندوه تو نشود (کار کافرانی که) در کفر بر یکدیگر سرعت می گیرند. کسانی (از منافقان گول خورده ای) که به زبان می گویند مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی باشند (و گفتارشان با کردارشان و بیرونشان با درونشان همخوانی ندارد) و کسانی که خویشان را یهودی می دانند و پیوسته گوش به دروغ فرامی دارند (و اکاذیب و باطیل اخبار را باور می نمایند و سخنان یاوه) گروه دیگری (از خود) را می پذیرند که (به سبب کبر و غرور و بغض و حسد) به پیش تو نمی آیند و سخنان (آسمانی تورات) را از جاهای خود بدور و تحریف می کنند (و به پیروان خود) می گویند: اگر این (چیزهائی را که ما می گوئیم، توسط محمد) به شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد (از پذیرش هرگونه سخن دیگری) خویشان را بر حذر دارید.

روایت شده است که این آیه ها درباره مردمانی از یهودیان نازل گشته است که مرتکب گناهانی شده بودند. گناهانی که روایتها درباره آنها گوناگون است. از جمله آن گناهان، زنا و دزدی است ... این گناهان در تورات دارای حد هستند، ولیکن یهودیان بر چیزهائی جز این خوی گرفته بودند و رفتار می کردند، زیرا آنان اول نمی خواستند که چنین حد و حدودی را درباره

رسوایی، و در آخرت عذاب بزرگی است. آنان بسی دروغ را می شنوند و می پذیرند، و بسیار مال حرام را می خورند. اگر ایشان نزد تو آمدند (و داوری از تو خواستند) در میانشان داوری کن یا از ایشان روی بگردان (کاری به داوری آنان نداشته باش و مترس که) اگر از آنان روی بگردانی، هیچ زبانی نمی توانند به تو برسانند. ولی اگر در میانشان داوری کردی، دادگرانه داوری کن. (چرا که) بیگمان خداوند دادگران را دوست می دارد. شگفتا چگونه تو را به داوری می خوانند، در حالی که تورات دارند و حکم خدا در آن (به ویژه درباره زنا به روشنی) آمده است؟ (وانگهی) پس از داوری، پشت می کنند و (از حکم خدا) روی می گردانند! (چرا که آن را هر چند موافق با حکم کتابشان می دانند، موافق با خواست دلشان نمی یابند!) و آنان مؤمن نیستند (و حق را باور نمی دارند).

این آیات اشاره دارند به این که چنین آیه هائی از زمره آیاتی است که در سالهای نخستین هجرت نازل گشته اند، بدانگاه که یهودیان هنوز در مدینه بسر می بردند. یعنی دست کم پیش از جنگ احزاب، و قبل از تنبیه بنی قریظه، اگر هم جلوتر از آن هم نباشد. در آن زمان که بنی قریظه و بنی قینقاع در آنجا بودند. بنی قریظه پس از جنگ احد، و بنی قینقاع پیش از آن، رانده شدند. در این فاصله یهودیان به توطئه های خود مشغول بودند، و منافقان نیز همچون خزیدن مار به سویشان می خزیدند. هم اینان و هم آنان در کفر می تاختند و در آن بر همدیگر شتاب می گرفتند، گرچه منافقان به زبان می گفتند: ایمان آورده ایم ... این کار، پیغمبر ﷺ را غمگین می کرد و می آزرده.

یزدان سبحان پیغمبر ﷺ خود را دلداری می دهد و نوازش می فرماید و اعمال چنین مردمانی را بر او سبک می دارد و از درد رفتار و کردارشان می کاهد، و پرده از ماهیت شتابگران در کفر اینان و آنان را برای مسلمانان کنار می زند، و پیغمبر ﷺ را به راهی رهنمود می سازد که با ایشان بسپرد بدانگاه که به پیش

«فتوا» می‌گردند تا بلکه محلّ خروجی را پیدا کنند و چاره‌ای بجویند تا از آن راه و بدین وسیله از زیر بار حدود و تکالیف معتقدات خود بیرون روند!!!

آیا در روزگاران ما کار بدین منوال در میان کسانی نیست که می‌گویند: بیگمان ما مسلمانیم!

﴿مِنَ الَّذِينَ قَالُوا: آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ!﴾.

کسانی که به زبان می‌گویند مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی‌باشند (و گفتارشان با کردارشان، و بیرونشان با درونشان همخوانی ندارد)!

آیا چنین مسلمانانی فتوا نمی‌جویند تا بدان دربارهٔ دین نیرنگ زنند، نه این که دین را اجراء کنند؟! آیا خویشتن را گاه‌گاهی به دین نمی‌مالند تا هواها و هوسهای ایشان را تصدیق کند و بر آنها مهر قبول زند و با خواستها و آرزوهایشان موافقت کند؟! اگر دین سخن حقی را بگوید و به حقیقتی فرمان دهد، نیازی بدان ندارند؟! ﴿يَقُولُونَ: إِنَّ أَوْتِيئَ هَذَا فَحْذَوْهُ، وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا﴾.

می‌گویند: اگر این به شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد خویشتن را بر حذر دارید.

هم اینک نیز حال بدین منوال و کار به همین روال است. شاید هم بدین سبب است که خداوند بزرگوار سرگذشت بنی‌اسرائیل را این گونه طولانی و مفصل بیان می‌فرماید، تا نسلهای «مسلمانان» را برحذر و آگاه نماید و بر بیداری ایشان بدین لغزشگاه‌های راه بیفزاید.

یزدان سبحان دربارهٔ کار چنین شتابگران و دوندگان به سوی کفر، و دربارهٔ کار چنان توطئه‌گران و نیرنگ‌بازانی که شبها گرد هم می‌آیند و بساط چنین بازیگریها و حقه‌بازیهای را می‌چینند، به پیغمبر ﷺ خود می‌فرماید: کسانی که به سوی کفر شتاب می‌گیرند، تو را غمگین نسازد. چرا که ایشان راه آشوبگری می‌پویند و خودشان بدان می‌افتند و گرفتار می‌گردند. در این باره کاری هم از عهدهٔ تو بر نمی‌آید. تو نمی‌توانی فتنه

بزرگان قوم اجراء کنند. بعدها اجراء آنها را در بارهٔ دیگران نیز حمل بر بزرگان قوم کردند و در امر اجراء حدود سستی ورزیدند، و بجای آنها کيفرهای دیگری را از میان سائر تنبیهاات برگزیدند - همانگونه که امروزه کسانی چنین می‌کنند که گمان می‌برند مسلمان هستند! - ... هنگامی که چنین کارهایی از ایشان در روزگار پیغمبر ﷺ سر زد، با یکدیگر به توطئه نشستند و به دسیسه پرداختند و تصمیم گرفتند در این راستا از پیغمبر ﷺ نظرخواهی کنند و فتوا بطلبند ... اگر برایشان فتوا داد کيفرهای سهل و ساده‌ای انجام پذیرد، بدان عمل می‌کنند، و این حجتی برای آنان در پیشگاه خدا خواهد بود! چرا که پیغمبری برایشان فتوای آن را صادر فرموده است! ... و اگر در این باره همانگونه فتوا داد که خودشان در تورات دارند، بدان عمل نمی‌کنند و فرمان او را اجراء نمی‌نمایند ... در این زمینه، تصمیم بر این شد برخی از ایشان از پیغمبر ﷺ فتوا بخواهند. بدین خاطر است که گفتارشان نقل می‌گردد:

﴿إِنْ أُوْتِيئَ هَذَا فَحْذَوْهُ، وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا﴾.

اگر این (چیزهایی را که ما می‌گوئیم، توسط محمد) به شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد (از پذیرش هرگونه سخن دیگری) خویشتن را بر حذر دارید.

بیهوده‌گوئی و هرزه‌درائی ایشان تا بدینجا رسیده است، و بی‌شرمی آنان بدین حد رسیده است، و کژ اندیشی و کجروی ایشان بدین مرز کشیده است، که چنین گویند و کنند! این تصویر، بیانگر اهل کتابی است که روزگارانیشان بطول انجامیده است. سالهای بیشمار بر آنان سپری گشته است. دل‌هایشان سخت و سنگین شده است. گرمی عقیده در دل‌هایشان سردی پذیرفته است، و در آنها شعلهٔ عقیده خاموشی گرفته است. از زیر بار در رفتن این عقیده و شرائع و تکالیف این آئین هدفی گشته است که وسائل آن را می‌جویند و راههای بیرون شو و تن در ندادن بدان را می‌پویند! به دنبال

بِالْقِسْطِ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۴۱﴾.

آنان بسی دروغ را می شنوند و می پذیرند، و بسیار مال حرام را می خورند. اگر ایشان نزد تو آمدند (و داوری از تو خواستند) در میانشان داوری کن یا از ایشان روی بگردان و (کاری به داوری آنان نداشته باش و مترس که) اگر از آنان روی بگردانی، هیچ زیانی نمی توانند به تو برسانند. ولی اگر در میانشان داوری کردی، دادگرا نه داوری کن. (چرا که) بیگمان خداوند دادگران را دوست می دارد.

خدا عبارت «آنان بسی دروغ را می شنوند و می پذیرند» را تکرار فرموده است، تا بیانگر این باشد که چنین خصلتی خوی ایشان گشته است. دلهایشان از شنیدن سخنان دروغ و سخنان بیهوده باز و شادان می گردد، و از شنیدن حق و حقیقت و صدق و صداقت فراهم می آید و تنگ می گردد ... این هم ویژگی دلهای است که تباهی می پذیرند، و خوی جانمایی است که به گرداب پلشتیها فرو می افتند ... سخن بوج و دروغ در این جامعه های کجرو و کجرفتار چه اندازه دوست داشتنی است! سخن راست و درست، چه اندازه در این جامعه ها سنگین و ناگوار است! باطل در این زمانه چه اندازه پررونق است! و در چنین روزگاران نفرین شده ای چه زود مرگِ حق و نابودی حقیقت سر می رسد!

اینان سخنان دروغ را می شنوند و می پذیرند. بسیار مال حرام می خورند. «سُخْتُ»: هرگونه اموال و دارائی حرامی را می گویند: ربا و رشوه و پول دریافتی فتوا دادن و حکم صادر کردن، مقدم بر هر آن چیزی است که می خوردند، و پیشاپیش همه چیزهایی است که جامعه های منحرف از برنامه یزدان در هر زمانی می خورند! حرام سُخْتُ، یعنی نابود کردن و ریشه کن کردن نامیده شده است، چون برکت را می برد و آن را نابود می کند. برکت هر چه زودتر از جامعه های منحرف رخت برمی بندد و نابود می شود، همانگونه که ما با چشمان خود این را در جامعه ای می بینیم که از برنامه

و آشوب را از ایشان بدور داری و جلو دست ایشان را بگیری. آنان راه آن را در پیش گرفته اند و در انجام آن پافشاری کرده اند:

﴿وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً﴾.

اگر خداوند (بر اثر گناهان پی درپی) بلای کسی را بخواهد، تو نمی توانی اصلاً برای او کاری بکنی. اینان که دلهایشان کثیف و آلوده گردیده است، و چون صاحبان چنین دلهایی در راه کثافت و آلودگی پافشاری می کنند، خداوند نمی خواهد این گونه دلهایی را پاک و پاکیزه دارد:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ﴾.

آنان کسانی که (در ضلال و عناد اسراف کرده اند و) خداوند نمی خواهد دلهایشان را (از کثافت کفر و شرک) پاک گرداند.

یزدان سبحان در دنیا خواری و رسوائی بهره آنان می سازد، و در آخرت به عذاب بزرگی گرفتارشان می گرداند:

﴿لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ، وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.

بهره ایشان در دنیا خواری و رسوائی، و در آخرت عذاب بزرگی است.

گناه ایشان را بر تو نخواهند نوشت. کفر آنان تو را غمگین و ناراحت نکند. بدانان توجه مکن و باک ایشان را نداشته باش. کاری است مقدر در حق ایشان ...

آنگاه روند قرآنی در بیان حال چنین قومی به پیش می رود، و به ذکر فساد می پردازد که بدان رسیده و افتاده اند. البته بیان چنین فساد و ذکر چنین سرانجام پلشتی، پیش از این صورت می گیرد که برای پیغمبر ﷺ خدا توضیح دهد چگونه با این مردمان تباهی پیشه رفتار کند وقتی که به پیش او بیایند و داوری را از وی بخواهند:

﴿سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ، أَكَّالُونَ لِلسُّخْتِ. فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ. وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً. وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ

یزدان و شریعت آسمان، رمان و گریزان است.

یزدان جهان، پیغمبر ﷺ را نسبت به کار چنین کسانی مختار می‌سازد که اگر به پیش او آمدند و داوری طلبیدند، چنانکه خواست داوری نکند و از ایشان روی بگرداند و آنان اصلاً نمی‌توانند بدو زبانی برسانند. و اگر خواست در میانشان داوری کند. چنانکه در میانشان داوری کرد، دادگرانه باید داوری کند و از هواها و آرزوهایشان متأثر نگردد، و از شتاب گرفتنشان هم در کفر، و از توطئه‌ها و مانورها و نیرنگها و کلکهایشان نیز متأثر نشود و آنها را پیش چشم ندارد: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾.

بیگمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد.

پیغمبر ﷺ و فرمانده مؤمن و قاضی مسلمان، در این زمینه با خدا معامله می‌کنند. دادگری در پیش می‌گیرند به خاطر خدا. زیرا که خدا دادگران را دوست می‌دارد. هرگاه مردمان ستم کنند، یا این که خیانت ورزند، و یا این که کجروی کنند و منحرف شوند، در هر حال دادگری فراتر از همه چیزهایی است که از ایشان صادر می‌گردد. دادگری باید از همه این چیزها برکنار بماند، زیرا دادگری به خاطر مردمان نیست و بلکه محض رضای یزدان است ... این تضمین مؤکدی در شریعت اسلام و قضاوت اسلام در هر مکانی و در هر زمانی است.

اختیاری که درباره کار چنین یهودیانی به پیغمبر ﷺ واگذار می‌گردد دال بر این است که نزول این حکم در سالهای نخستین هجرت بوده است. زیرا بعد از آن، فرماندهی و داوری کاملاً برابر شریعت اسلام و در دست آئین اسلام بوده است. چرا که در سرزمین اسلام جز شریعت اسلام پیاده و اجراء نمی‌گردد. ساکنان سرزمین اسلام جملگی ملزم به این هستند که داوری را از این شریعت بجویند. هر چند که در سرزمین اسلام قانون اسلامی ویژه‌ای برای اهل کتاب است و در جامعه اسلامی، معتبر و ارزشمند است. و آن این که اهل کتاب و ادار به پیاده و اجراء کردن احکام و مراسمی جز احکام

و مراسمی نگردند که در شریعت خودشان موجود است، و چیزی از ایشان خواسته نشود مگر آنچه که به نظام عام کشور مربوط است. در نتیجه چیزهایی برایشان آزاد است که در شریعت خودشان برایشان آزاد است، همچون نگاهداری خوک و خوردن گوشت آن، و نگاهداری می و نوشیدن آن، بدون این که آن را به مسلمانان بفروشند. اما معاملات ربوی برایشان قذغن و حرام است، به دلیل این که معاملات ربوی در شریعت خودشان قذغن و حرام است. حدّ زنا و دزدی بر آنان اجراء می‌گردد، به سبب این که حدّ زنا و دزدی در شریعت خودشان نیز به همین منوال است و ... همچنین کیفر شورش بر نظام عام، و کیفر فساد و تباهی در زمین همچون مسلمانان درباره ایشان پیاده و اجراء می‌گردد، بدان دلیل که این امر برای حفظ امنیت سرزمین اسلام و امنیت جملگی مردمان آن، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، ضروری است. در سرزمین اسلام از کسی از ساکنان سرزمین اسلام چشم‌پوشی و گذشت نمی‌گردد.

در آن زمان که هنوز پیغمبر ﷺ اختیار داوری یا عدم داوری در میانشان را داشت، به خدمتش می‌آمدند و در برخی از مسائل، داوری از او می‌خواستند. از جمله این مسائل، مسأله‌ای است که مالک از نافع، و او از عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) روایت کرده است: «یهودیان به پیش پیغمبر ﷺ آمدند. عرض کردند: مردی و زنی از ایشان زنا کرده‌اند. پیغمبر ﷺ بدیشان فرمود: در تورات راجع به زنا چه چیز را می‌یابید؟ گفتند: رسوایشان می‌سازیم و بدیشان تازیانه می‌زنیم. عبدالله بن سلام گفت: دروغ گفتید. در تورات کبیر زنا سنگسار است. تورات را آوردند و آن را باز کردند. یکی از آنان دست روی آیه سنگسار گذاشت و پیش از آن و پس از آن را خواند. عبدالله بن سلام گفت: دست را بردار! هنگامی که دست را برداشت، آیه سنگسار پدیدار گردید. در این هنگام یهودیان گفتند: عبدالله بن سلام راست می‌گوید، ای

محمد در تورات کيفر زنا سنگسار است. پیغمبر ﷺ دستور داد آن دو نفر سنگسار شوند. آن زن و مرد سنگسار شدند. دیدم که مرد بر روی زن خم می شود تا سنگها بدو نخورند و زن را از آنها مصون و بدور دارد! (مسلم و بخاری آن را روایت کرده اند و واژه ها از بخاری است).

مثال دیگری در این راستا، مثالی است که امام احمد روایت نموده است و آن را به ابن عباس نسبت داده است که گفته است:

«خدا این آیه ها را درباره دو قبیله از یهودیان نازل فرموده است. یکی از آن دو بر دیگری در جاهلیت غالب و چیره شده بود. توافق کردند که طائفة پیروز از طائفة شکست خورده هر کسی را که کشته باشد، دیة آن فرد پنجاه بار شتر یا سه هزار صاع است، و طائفة شکست خورده هر کسی را که از طائفة پیروز کشته باشد، دیة آن فرد صد بار شتر یا شش هزار صاع است. هنگامی که پیغمبر ﷺ به مدینه مهاجرت فرمود، طائفة شکست خورده پیشین از طائفة پیروز پیشین کسی را به قتل رساند. طائفة پیروز به طائفة شکست خورده پیام فرستاد که صد بار شتر، یعنی شش هزار صاع دیه را برای ایشان بفرستد. بدیشان پاسخ دادند که آیا آئین هر دو قبیله یکی نیست؟ آیا حسب و نسبشان یکی نیست؟ آیا هر دو قبیله در یک سرزمین بسر نمی برند؟ پس چطور دیة یکی از آنان نصف دیة دیگری است؟ ماکه در آن روزگاران به شما دو برابر خود دیه می دادیم به خاطر ستمی بود که در حق ما روا می دیدید، و خویشتن را از ما برتر گمان می بردید. اما حالا که محمد بدینجا آمده است، دیگر به شما چنین دیه ای را نمی پردازیم! بدین سبب اندکی مانده بود که میان آن دو قبیله آتش جنگ شعله ور گردد. اما بدین کار راضی شدند که داوری را به پیش پیغمبر ﷺ خدا ببرند و او را در میان خود داور کنند. سپس قبیله پیروز گفتند: به خدا سوگند، محمد دیة مضاعف را که آنان می پرداختند، به ما نمی دهد. ایشان راست

می گویند. آنان چنین دیه ای را به ما نمی دادند مگر به خاطر ستمی که ما بدیشان می کردیم و بر آنان چیره و پیروز بودیم. نهانی کسی را به سوی محمد بفرستید و در این باره از او نظرخواهی کنید. اگر که او آنچه می خواهید به شما داد، وی را در میان خود داور می کنید، و اگر چنین دیه ای را حق شما ندید، خویشتن را از او بدور می دارید و او را داور خود نمی کنید. کسانی از منافقان را به خدمت پیغمبر ﷺ فرستادند تا نظر او را در این باره برای ایشان معلوم کنند. هنگامی که منافقان به خدمت پیغمبر ﷺ آمدند، یزدان جهان پیغمبر خود را از کار و بارشان بیگانه کنید، و از همه چیزهایی که می خواستند او را مطلع گردانید. در این باره خدا چنین آیاتی را نازل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ... تا می رسد به: ﴿الْفَاسِقُونَ...﴾

به خدا سوگند، این آیه ها درباره چنان مردمانی نازل گردیده است و مراد خداوند بزرگوار از این آیات، ایشان بوده است. (ابوداود آن را از حدیث ابوزناد که او هم از پدرش روایت نموده است، نقل کرده است).

حتی در روایت ابن جریر قبیله «چیره» که بنونضیر هستند، و قبیله «شکست خورده» که بنوقریظه می باشند، مشخص شده است. این هم می رساند - همانگونه که گفتیم - که این آیات در سالهای نخستین، پیش از تبعید آنان و تنبیه ایشان، نازل گشته است.

روند قرآنی، موضعگیری یهودیان در این مسأله و سائر مسائل را با یک پرسش استنکاری دنبال می کند. زیرا این موضعگیری، موضعگیری همیشگی و همگانی ایشان است! قرآن می فرماید:

﴿وَكَيْفَ يُحْكُمْونَكَ - وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ - ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ؟﴾

شگفتا چگونه تو را به داوری می خوانند، در حالی که تورات دارند و حکم خدا در آن (به ویژه درباره زنا به روشنی) آمده است؟ (وانگهی) پس از داوری، پشت می کنند و (از حکم خدا) روی می گردانند! (چرا که آن را

هر چند موافق با حکم کتابشان می‌دانند، موافق با خواست دلشان نمی‌یابند!.

گناه بس بزرگ زشتی است که پیغمبر ﷺ خدا را داور گردانند و پیغمبر برابر شریعت و فرمان یزدان برایشان داوری کند، و در کنار آن، تورات داشته باشند و شریعت و فرمان یزدان هم در آن باشد، و داوری و قضاوت پیغمبر ﷺ خدا همخوانی و همسانی با چیزی داشته باشد که در تورات است - قطعاً نیز چنین است، زیرا قرآن تصدیق کننده و نگاهبان تورات است - سپس بیایند و به تورات و قرآن پشت نمایند و روگردان شوند. حال، این روگردانی با عدم التزام به داوری و فرمان باشد، و یا با عدم رضای بدان. روند قرآنی با زشت شمردن این امر بسنده نمی‌کند. بلکه حکم اسلامی را نسبت بدین موضعگیری صادر می‌نماید:

﴿وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾.

آنان مؤمن نیستند (و حق را باور نمی‌دارند).

امکان ندارد ایمان، با حکمیت ندادن شریعت خدا و به داوری نپذیرفتن قوانین الله، و یا با عدم رضایت به حکم این شریعت و فرمان قوانین یزدان، در یکجا گرد آید. کسانی که گمان می‌برند که خودشان و یا دیگران «مسلمان» هستند، هر چند که شریعت آفریدگار جهان را در زندگانی خویشان حکمیت نمی‌دهند و فرمانروا نمی‌گردانند، و یا این که هنگامی که حکم شریعت درباره ایشان پیاده و اجراء گردد، بدان خشنود نبوده و آن را نمی‌پذیرند، واقعاً ادعای دروغینی دارند، و با این نصّ قاطعانه رویاروی می‌گردند:

﴿وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾.

آنان مؤمن نیستند.

در این باره، تنها فرماندهان نیستند که اگر شریعت یزدان را حکمیت ندهند و اجراء و پیاده نکنند، مؤمن بشمار نیایند، بلکه فرمانبران نیز اگر به فرمان یزدان راضی نباشند و به قوانین او گردن نهند از دائرة ایمان بیرون می‌افتند، هر چند که به زبان ادعای ایمان کنند و

خویشان را مؤمن بنامند.

نصّی که در اینجا است با نصّ دیگری از سوره نساء هم‌آوا و مطابق است:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِی شَیْءٍ مِّنْهُمْ، ثُمَّ لَا لِیَحْجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ، وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾.

اما، نه! ... به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند. (نساء / ۶۵)

هر دوی این آیات متعلق و مربوط به فرمانبران است نه فرماندهان. و هر دوی آنها انسان را از دائرة ایمان بیرون می‌افکنند، و صفت ایمان را از کسی نفی و سلب می‌کنند که به فرمان یزدان و حکم پیغمبر ایزد مَنَّان راضی نشود، و بدان پشت نماید و آن را پذیرا نگیرد. همانگونه که در سرآغاز گفتار این درس گفتیم، مسأله‌ای که مطرح است، اعتراف به الوهیت و ربوبیت یزدان یکتای جهان و قیموت او بر جملگی مردمان، و یا ترک چنین اعترافی است. مسأله اقرار یا عدم اقرار است و بس.



این، فرمان خدا است درباره فرمانبرانی که دستور شریعت یزدان را درباره امور زندگانی خود نمی‌پذیرند ... هم اینک فرمان خداوندگار جهان درباره فرماندهان صادر می‌گردد. فرماندهانی که برابر چیزی فرمان نمی‌رانند و حکومت نمی‌کنند که آفریدگار هستی نازل فرموده است. فرمانی که همه آئینهای آسمانی بر آن گرد آمده‌اند و متفق شده‌اند:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِیْهَا هُدًی وَ نُورٌ. یُحْكُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذِینَ أَسْلَمُوا، لِلَّذِینَ هَادُوا، وَ الْوَلَدَانِیُّونَ وَ الْأَخْبَارُ، بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَیْهِ شُهَدَاءَ، فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ آخِشُونَ، وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِی تَمَنَّا قَلِيلًا. وَ مَنْ لَّمْ یَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. وَ كَتَبْنَا عَلَیْهِمْ فِیْهَا أَنْ أَنْفُسَ



بشری را بر عهده گیرد، و بدان سر و سامان دهد، و آن را رهنمود کند و محافظت نماید. هیچ آئین الهی نیامده است تا تنها عقیده درونی باشد، یا تنها مناسک و مراسم عبادی باشد و در معابد و مساجد انجام بگیرد.

هر چند که عقیده درونی، و مناسک و مراسم عبادی، هر دو تا ضروری برای زندگانی بشری هستند و در تربیت دلهای انسانها از اهمیت بسزائی برخوردارند، ولیکن به تنهایی برای رهبری زندگی و سر و سامان بخشیدن بدان و رهنمود و نگاهداری آن، کافی و بسنده نمی باشند، مادام که بر پایه و اساس آن دو، برنامه و نظام و شریعتی پابرجا و استوار نشود که عملاً در زندگانی مردمان پیاده و اجراء گردد، و انسانها و ادار بدان به حکم قانون و قدرت حاکمه شوند، و مردمان در برابر مخالفت با آن بازپرسی گردند و سزا و کیفر داده شوند.

زندگی مردمان راست و روان و پابرجا و استوار نمی گردد، تا زمانی که عقیده و مراسم عبادی و قوانین را از سرچشمه یگانه ای دریافت ندارند. سرچشمه یگانه ای که همانگونه که می تواند بر حرکت و سکون و کار و تلاش مردمان حکومت کند و تسلط داشته باشد، بر دلهای و درونها نیز حکومت نماید و تسلط داشته باشد. از سوی دیگر بتواند به مردمان در زندگی دنیا برابر قوانین خود سزا و جزا بدهد، و در آخرت نیز بدیشان برابر حساب و کتاب خویش پاداش و پادافره عطاء فرماید.

اما زمانی که سلطه و قدرت پراکنده گردد، و مصادر و منابع دریافت، متعدد و مختلف شود؛ مثلاً سلطه و قدرت بر دلهای و درونها و مناسک و مراسم عبادی از آن یزدان باشد، و سلطه و قدرت در دستگاههای اداری و سازمانهای حکومتی و قوانین بازرگانی و معاملات بین المللی، متعلق به غیر یزدان باشد ... بالاخره وقتی که سلطه و قدرت در امر جزا و سزای آخرت در دست خدا باشد، در صورتی که سلطه و قدرت در امر جزا و سزای دنیوی در دست غیر خدا باشد ... نفس بشری

بِالنَّفْسِ، وَالْعَيْنِ بِالْعَيْنِ، وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ، وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ، وَاللسَّنَ بِاللسَّنِ، وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ. فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ. وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود. پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند بدان برای یهودیان حکم می کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند. پس (ای علماء یهودیان، و شما ای مؤمنان!) از مردم نهراسید و بلکه از من بهراسید (و همچون سلف صالح خود محافظان و مراقبان کتاب خدا و مجریان احکام آسمانی باشید) و آیات مرا به بهای ناچیز (دنیا، همچون رشوه و جاه و مقام) نفروشید و (بدانید که) هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند. و در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می شود) و چشم در برابر چشم (کور می شود) و بینی در برابر بینی (قطع می شود) و گوش در برابر گوش (پریده می شود) و دندان در برابر دندان (کشیده می شود) و جراحتها قصاص دارد (و جانی بدان اندازه و به همان منوال زخمی می گردد که جراحت وارد کرده است، اگر مثل آن جراحت ممکن گردد و خوف جان در میان نباشد). و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند)، این کار باعث بخشش (برخی از گناهان) او می گردد. و کسی که بدانه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند.

هر آئینی که از سوی خدا نازل شده است، آمده است تا برنامه زندگی باشد. برنامه زندگی عملی و واقعی گردد. آئین آسمانی آمده است تا رهبری زندگانی

عقیده‌ای که جهان‌بینی درستی را درباره زندگی پدیدار کرده است. افزون بر آن، شعائر و مراسمی نیز برای عبادت و پرستش به ارمغان آورده است. شعائر و مراسمی که دلها را به خدا پیوند داده است. این سه چیز اساس آئین یزدان بوده است، هر زمان که آئینی از سوی یزدان آمده است. زیرا زندگی بشری شایسته و بایسته نمی‌شود و راست و استوار نمی‌گردد، مگر زمانی که آئین یزدان برنامه زندگی باشد<sup>(۱)</sup>.

در قرآن کریم شواهد گوناگونی است بر این که قرآن آئینهای پیشین را در ضمن خود گرفته است و محتوای آنها را در خویشتن جای داده است، چه آئینهایی که برای شهری از شهرها و یا در پرتو تکامل برای قبیله‌ای از قبائل، به شکلی آمده است که مناسب با مرحله‌ای بوده است که این شهر و یا این قبیله آن را پشت سر گذاشته است. در اینجا چنین تکاملی در سه آئین بزرگ نموده می‌شود که عبارتند از: یهودیت و مسیحیت و اسلام.

در این آیاتی که ما در این بخش در صدد بیان آنها هستیم، از تورات آغاز می‌گردد:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ﴾.

ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی، و بتواند از بر احکام الهی) بود.

تورات - بدانگونه که خدا آن را نازل فرموده است - کتاب یزدان است، و آن را برای رهنمون بنی اسرائیل، و روشن کردن راه ایشان به سوی خدا، و روشن کردن راه زندگی آنان، فرستاده است. تورات عقیده یکتاپرستی و مراسم پرستش گوناگونی را با خود به ارمغان آورده است و شریعتی با خود داشته است.

﴿يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا، لِلَّذِينَ هَادُوا، وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَنْبِيَاءُ، بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ

میان دو سلطه و قدرت جداگانه، و دو برنامه و روش جداگانه، پخش و پراکنده می‌گردد. در این صورت زندگی بشری بدانگونه تباهی می‌پذیرد که آیه‌های قرآن در مناسبات گوناگون بدان اشارت می‌نمایند:

﴿لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾.

اگر در آسمانها و زمین، غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می‌بودند و (امور جهان را می‌چرخاندند) قطعاً آسمانها و زمین تباه می‌گردید (و نظام گیتی به هم می‌خورد. چرا که بودن دو پادشاه در کشوری، و دو رئیس در اداره‌ای، نظم و ترتیب را به هم می‌زند).

(انبیاء / ۲۲)

﴿وَلَوْ أَتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾.

اگر حق و حقیقت از خواستها و هوسهای ایشان پیروی می‌کرد (و جهان هستی بر طبق تمایلاتشان به گردش می‌افتاد) آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها بسر می‌برند تباه می‌گردیدند (و نظم و نظام کائنات از هم می‌پاشید).

(مؤمنون / ۷۱)

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

سپس ما تو را (مبعوث کردیم) بر آئین و راه روشنی از دین (خدا که برنامه تو و همه انبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد) قرار دادیم. پس، از این آئین پیروی کن و بدین راه روشن برو (چراکه آئین رستگاری و راه نجات است) و از هوا و هوسهای کسانی پیروی مکن که (از دین خدا بی‌خبرند و از راه حق) آگاهی ندارند.

به همین خاطر است هر آئینی که از سوی یزدان برای مردمان نازل شده است، آمده است تا برنامه زندگی گردد. حال این آئین برای شهری از شهرها بوده است، و یا برای ملتی از ملتها، و یا برای همگی انسانها در میان همه نسلها. هر آئینی آمده است و با خود شریعت معینی را برای فرماندهی بر واقعیت زندگی آورده است. گذشته از این که عقیده‌ای هم با خود داشته است.

۱- برای اطلاع بیشتر به کتاب: «الإسلام و مشكلات الحضارة» و به کتاب: «المستقبل لهذا الدين» و به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» مراجعه شود.

كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ ﴿۱﴾

پیغمبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند بدان برای یهودیان حکم می‌کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند.

یزدان جهان تورات را نازل فرمود، تا با چیزی که از عقیده و عبادات با خود دارد، نه تنها برای دلها و درونها هدایت و نور باشد و بس. بلکه تا با قوانین و شریعتی که با خود دارد هدایت و نور باشد و بر زندگی واقعی مردمان برابر برنامه یزدان فرمانروائی کند، و این چنین زندگی را در چهارچوب این برنامه حفظ و نگاهداری نماید. همچنین پیغمبرانی بدان دستور دهند که خویشان را تسلیم خدا کرده‌اند، و از سراسر هستی خویش چیزی برای خود بر جای نگذاشته‌اند و بلکه همه هستی خویشان را به خدا بخشیده‌اند! و در هیچ ویژگی از ویژگیهای الوهیت کمترین خواستی و توانی و ادعائی ندارند - اسلام در معنی اصیل خود، این است - تورات شریعت ویژه ایشان بوده است و در این حد و حدود و با این صفت برای آنان نازل گشته است. خداپرستان و دانشمندان برایشان بدان حکم و قضاوت می‌کردند. خداپرستان و دانشمندانی که قاضیان و عالمان ایشان بودند. این نیز بدان سبب بود که آنان مکلف به محافظت از کتاب خدا شده بودند، و می‌بایست بر آن گواه باشند و به نفع این کتاب با هستی و وجود خویش گواهی بدهند. بدینگونه که زندگی ویژه خود را برابر رهنمودهای آن کتاب بسازند، و به نفع چنین کتابی در میان قوم خود گواهی دهند، بدینگونه که شریعت آن را در میانشان پیاده و اجراء سازند.

پیش از این که روند قرآنی از سخن درباره تورات بپردازد، به گروه مسلمانان رومی‌کند، تا ایشان را در باره حکم به کتاب خدا بطور عام رهنمود گردانند، و بدیشان نشان دهد که گاهی بر سر راه این حکم، هواها و هوسهای مردمان و دشمنانگی و کینه‌توزی آنان قرار می‌گیرد، و برای جلوگیری از این حکم جنگها و

مبارزه‌ها راه می‌اندازند. در این صورت باید که مسلمانان و همه کسانی که نگهبانی و حفظ کتاب یزدان بدیشان سپرده شده است، وظیفه خود را در چنین موقعیتهائی بشناسند، و سزا و جزای سر باز زدن از انجام وظیفه یا مخالفت کردن با کتاب خدا را بدانند:

﴿فَلَا تَحْشَوْا النَّاسَ وَ أَخْشَوْنَا؛ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا. وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾.

از مردم نهراسید و بلکه از من بهراسید (و همچون سلف صالح خود محافظان و مراقبان کتاب خدا و مجریان احکام آسمانی باشید) و آیات مرا به بهای ناچیز (دنیا، همچون رشوه و جاه و مقام) نفروشید و (بدانید که) هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند.

یزدان جهان می‌دانسته است که حکم به چیزی که خداوند نازل فرموده است، در هر زمانی و در هر مکانی، با اعتراض و مبارزه برخی از مردمان رویاروی خواهد گشت، و دلها و درونهای چنین مردمانی با رضا و رغبت آن را نمی‌پذیرند و سهل و ساده تسلیم فرمانش نمی‌شوند. با حکم کتاب آسمانی، بزرگان و سرکشان و صاحبان سلطه و قدرت موروثی، مبارزه و پیکار می‌آغازند، و سخت در برابرش می‌ایستند. زیرا قوانین کتاب یزدان، جامه الوهیتی را که ادعاء کرده‌اند، از تن ایشان بدر می‌آورد، و الوهیت را خالصانه به خدا برمی‌گرداند، بدانگاه که حق حاکمیت و قانونگذاری را و حق فرمانروائی بر مردمان برابر قوانینی که خودشان برای انسانها وضع می‌کرده‌اند و یزدان بدان راضی نبوده است، از دست ایشان بیرون می‌آورد. همچنین یزدان جهان می‌دانسته است که دارندگان مصلحتهای مادی سودجویی که دست‌اندرکار استثمار و استعمار و ستمگری و رباخواری و حرام خوردن هستند، با حکم کتاب آسمانی می‌رزمند و از آن جلوگیری می‌کنند. زیرا که شریعت دادگرانه الهی مصلحتهای ستمگرانه

و مانع ایشان از حرکت در راه حکمیت دادن و فرمانروائی بخشیدن به شریعت یزدان در زندگی گردد. چه تنها خدا سزاوار این است که از او بترسند، و بیم و هراس تنها از ذات پاک یزدان سزا است و بس.

همچنین یزدان جهان می دانسته است که برخی از محافظان و نگاهبانان کتاب یزدان و گواهان بر آن، گاه گاهی حرص و آز زندگی دنیوی به دلها و درونهایشان سرک می کشد و می خزد. صاحبان سلطه و قدرت، و زورمداران دارائی و مکت، و دارندگان لذت و شهوت را پیرامون خود می بینند و می یابند. بالاخره کسانی را می بینند و می یابند که حکم یزدان را نمی خواهند و فرمان او را نمی پذیرند. چه بسا نگاهبانان کتاب آفریدگار و گواهان بر کتاب دادار، پایشان بلغزد و در برابر آرزوها و خواسته های چنین نااهلانی چابپوسی کنند و به امید کالاهای زندگی جهان به کرنش درآیند و به دام طمع درافتند، همانگونه که پیشوایان دینی حرفه ای و دین به دنیا فروش در هر زمانی و در میان هر گروهی یافته می شوند و چنین روند و کنند! هم بدان سان که در میان علماء بنی اسرائیل عملاً بودند و دیده شدند. از اینجا است که یزدان سبحان، نگاهبانان کتاب آسمانی و گواهان بر آن را فریاد می دارد که:

﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا﴾.

آیات مرا به بهای ناچیز (دنیا، همچون رشوه و جاه و مقام) نفروشید.

فروش آیات به بهای: سکوت کردن، یا تحریف روا داشتن، و یا فتاوای نادرست دادن و صادر کردن! هر بهائی و پولی در اصل کم بشمار است، هر چند چنین بها و پولی ملک و مملکت زندگی دنیا باشد. چراکه هر بها و پولی خارج از اینها نیست که یا حقوق و مواجب است، و یا مقام و منصب است، و یا القاب و عناوین و درجه و مصلحتهای کوچک روی زمین است! آیا چنین چیزهائی ارزش این را دارند که در برابر دریافت آنها دین و آئین فروخته شود، و بدانها از روی قطع و یقین

ایشان را بر جای نمی گذارد. یزدان جهان می دانسته است که نبرد هوسبازان و شهوت رانان و لذائذ حرام جویان و بی بندوباران، با حکم کتاب آسمانی درمی گیرد. چون آئین یزدان از آنان می خواهد از همه کثافات و آلودگیها پاک شوند، و در برابر چنین اعمال زشتی و افعال پلشتی کیفرشان می دهد. همچنین یزدان سبحان می دانسته است که مبارزه های گوناگونی جز اینها و جز آنها درمی گیرد، و نبردهائی توسط کسانی با حکم کتاب خدا آغاز می گردد که از این خشنود نیستند که دادگری و خیر و صلاح در زمین حکمفرما گردد.

یزدان سبحان می دانسته است که برابر حکم کتاب آسمانی رفتارکردن و زیست نمودن، از جهات گوناگونی و در جبهه های مختلفی، مواجه می شود با مقاومتها و نبردهای جوراجوری، و محافظان و نگاهبانان کتاب آسمانی، و گواهان بر حقانیت آن، باید با چنین مقاومتها و نبردهائی رویاروی شوند، و در برابر آنها پایداری کنند، و مشکلات و سختیهای جانی و مالی آن را تحمل نمایند. بدین لحاظ خدای مهربان ایشان را فریاد می دارد:

﴿فَلَا تَحْشَوْا الْإِنْسَانَ وَ أَحْشَوْنِ﴾.

از مردم نهراسید و بلکه از من بهراسید.

نباید هراس و بیمشان از مردمان مانع شود که شریعت یزدان را به جهانیان برسانند. چه مردمانی که جلو شریعت یزدان را می گیرند، طاغیان و یاغیانی باشند که به شریعت یزدان گردن نمی نهند و بدین سبب الوهیت را ویژه یزدان نمی دانند. و چه استثمارگرانی باشند که به استثمار خوی گرفته اند و بر آن بزرگ شده اند، ولی شریعت یزدان ایشان را از استثمارگری باز می دارد و میان آنان و استثمارگری حائل و مانع می گردد. و چه گمراهان و گمراه سازان و پیروان مکتبها و مذهبهای پوچ و ناروایی باشند که احکام شریعت یزدان را سخت و سنگین می یابند و می بینند و در برابر احکام آسمانی به فریاد می آیند و غوغا راه می اندازند ... ترس از جملگی ایشان و از سایر مردمان نباید ایشان را باز دارد

دوزخ خریداری گردد؟!

چیزی زشت تر از خیانت کسی نیست که او را امین دانسته اند. چیزی بدتر از کوتاهی کردن کسی نیست که او را نگاهبان و نگاهدار شمرده اند. و چیزی پست تر از نیرنگ کسی نیست که او را به گواهی طلبیده اند و گواش بشمار آورده اند. کسانی که خویشان را «پیشوایان دین» می شمارند، و القاب و عناوین «علماء دین» را دارند، و خیانت می ورزند و کوتاهی می کنند و نیرنگ می بازند، و برای حکومت دادن و حکمت بخشیدن به آنچه خدا نازل کرده است به تلاش نمی ایستند و ساکت می مانند، و سخنان را از موارد اصلی بدور می دارند و به تحریف آنها می پردازند، تا با هواها و هوسها و آرزوها و خواستهای حاکمان و زورمداران - به حساب کتاب خدا - هماهنگی و همنوائی داشته باشند ... بدتر و پلشت تر از ایشان یافته نمی شود:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾.

هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرنند.

با این قاطعیت و برندگی و جازمیت، و با این عمومیت که واژه «مَنْ» شرطیه، و جمله جواب شرط در بر دارد، بگونه ای درآمده است که از مرز شرائط و ازمنه و امکانه فراتر می رود، و به عنوان حکم عامی به پیش می تازد و منطبق بر هر کسی می گردد که برابر چیزی حکم نکند که خدا نازل فرموده است، در هر نسلی و از هر قبیله ای که باشد.

علت این امر همان است که پیشتر گفتیم. و آن این که هر کس به چیزی حکم نکند که خدا نازل فرموده است، قطعاً الوهیت یزدان را رها می سازد و نمی پذیرد. زیرا از ویژگیها و مقتضیات الوهیت، حق قانونگذاری و حاکمیت قوانین است. کسی هم برابر چیزی حکم نکند که خدا نازل فرموده است، از یک سو الوهیت خدا را

رها می سازد و نمی پذیرد، و از دیگر سو برای خود ادعای حق الوهیت و ویژگیهای آن را دارد. اگر این و آن کفر نباشد، پس کفر چیست و کدام است؟ اصلاً ادعای ایمان یا اسلام به زبان چه می ارزد؟ مگر نه این است که عمل - که نیرومندترین بیانگر سخن است - وقتی که گویای کفر باشد، از زبان فصیح تر و رساتر است؟!

ستیزه با چنین حکم قاطع جازمی و عام شاملی، جز تلاش برای گریز از رویارویی با حقیقت، معنائی ندارد. تاویل و توجیه همچون حکمی، جز تلاش برای تحریف و تغییر سخن از موارد اصلی خود، معنائی ندارد ... چنین ستیزه ای هیچگونه ارزشی ندارد، و چنان تحریف و تغییری روا دیدن در حکم یزدان و برگرداندن آن از کسی که نص صریح واضح مؤکدی منطبق بر او است، هیچگونه تأثیری ندارد.

پس از بیان این اصل بنیادین درباره همه ادیان یزدانی، روند قرآنی برمی گردد و نمونه هایی از شریعت توراتی را ذکر می کند که خدا آن را نازل فرموده است تا پیغمبران و خداپرستان و فرزنانگان، بدان برای یهودیان حکم و داوری کنند، پیغمبران و خداپرستان و فرزنانگانی که حفظ و نگاهداری کتاب خدا بدیشان سپرده شده است و گواهان بر آن گشته اند:

﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ: فِيمَا أَنَّا نَلْفَسُ بِالنَّفْسِ، وَالْعَيْنِ بِالْعَيْنِ، وَالْأَنفَ بِالْأَنفِ، وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ، وَاللسَّنَ بِاللسِّنِّ، وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾.

در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می شود) و چشم در برابر چشم (کور می شود) و بینی در برابر بینی (قطع می شود) و گوش در برابر گوش (بریده می شود) و دندان در برابر دندان (کشیده می شود) و جراحتها قصاص دارد (و جانی بدان اندازه و به همان منوال زخمی می گردد که جراحت وارد کرده است، اگر مثل آن جراحت ممکن گردد و خوف جان در میان نباشد). این احکامی که تورات با خود آورده است، در شریعت

برابر بینی، گوش در برابر گوش، و زخمی کردن دارای کیفر است ... هیچگونه جدائی، نژادگرایی، چین و طبقه، حاکم و محکوم ... مطرح نیست ... همه و همه در برابر شریعت خدا برابرند. چه آفریدگار هستی، همگان را در اصل خلقت و آغاز آفرینش از یک پدر و مادر و از یک گوهر آفریده است.

این اصل سترگی که شریعت یزدان آن را با خود به ارمغان آورده است، اعلان حقیقی کامل توّلَد «انسان» است، انسانی که هر فردی در آن از حق مساوات و برابری بهره‌مند می‌گردد ... پیش از هر چیز بهره‌مندی از داوری بردن به پیشگاه شریعت یگانه و استفاده از قضاوت یگانه است. دوم برخورداری در کیفر و قصاص از اصل یگانه و ارزش یگانه است.

این، نخستین اعلان است ... قوانین بشری دهها قرن از آن عقب بوده است تا در این اواخر از لحاظ قوانین نظری به بخشی از سطح آن رسیده است، اما از لحاظ پیاده کردن و اجراء عملی هنوز هم به سطح آن نرسیده است.

یهودیان از این اصل بنیادین بزرگ که در کتابشان تورات آمده است، منحرف شدند. نه تنها از آن در میان خود و دیگران منحرف شدند و گفتند:

﴿لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ﴾

ما در برابر امیها (یعنی غیر یهود) مسؤول نبوده و بازخواستی نداریم! (آل عمران / ۷۵)

بلکه در میان خودشان هم از آن منحرف گشتند و به کژ راه افتادند. همانگونه که دیدیم و شنیدیم آنچه در میان بنی‌قریظه ذلیل و بنی‌نضیر عزیز گذشت. تا این که محمد ﷺ به سویشان آمد و ایشان را به شریعت خدا، یعنی شریعت مساوات و برابری برگرداند، و پیشانیهای ذلیلانشان را بلند کرد و با پیشانیهای عزیزان برابر داشت.

قصاص بر این اساس بزرگ، گذشته از اعلان توّلَد انسان، کیفر بازدارنده‌ای است که کسی را که بخواهد به کشتن شخصی دست بیازد، و یا زخمی بدو برساند، و یا

اسلام بر جای و ماندگار گشته است و بخشی از شریعت مسلمانان شده است، شریعتی که آمده است تا شریعت همه انسانها تا آخر جهان شود. هر چند هم جز در سرزمین اسلامی به خاطر انگیزه‌های عملی صرف پیاده و اجراء نمی‌گردد، بدانگاه که سلطه و قدرت اسلامی نباشد که بتواند آن شریعت را در سرزمینهای غیراسلامی پیاده و اجراء کند. اما وقتی که سلطه و قدرت اسلامی باشد که بتواند آن شریعت را در فراسوی مرزهای کشور اسلامی پیاده گرداند، موظّف به پیاده کردن و اجراء نمودن آن است، زیرا این شریعت عام است و برای جملگی مردمان جهان در همه ادوار و اعصار روزگاران است، و این خواست یزدان سبحان است.

در اسلام حکم دیگری بدان احکام افزوده شده است. آنجا که یزدان جهان می‌فرماید:

﴿فَنَنْصَدِّقْ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ﴾

اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند)، این کار باعث بخشش (برخی از گناهان) او می‌گردد.

این بخش در شریعت تورات وجود نداشته است. چه قصاص حتمی و قطعی بوده است، و گذشتی در آن نبوده است، و بخشیدنی در میان نبوده است، و بدین وسیله کفّاره و دیه‌ای هم وجود نداشته است.

بهتر است سخنی درباره کیفر قصاص در این زمینه به اندازه تاب و توان روند قرآن در فی ظلال القرآن داشته باشیم:

نخستین چیزی که شریعت یزدان درباره قصاص بیان می‌فرماید، اصل مساوات و برابری است، مساوات و برابری در خون بهاء و در کیفر. شریعت دیگری جز شریعت اسلام، به مساوات و برابری میان مردمان اعتراف نکرده است تا در برابر انسان، انسان کشته شود، و در برابر اعضاء، اعضاء همسان قطع گردد، هر چند که مقامها و طبقه‌ها و نژادها و خاندانها و خونها، جدا و متفاوت باشد.

انسان در برابر انسان، چشم در برابر چشم، بینی در

اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند)، این کار باعث بخشش (برخی از گناهان) او می‌گردد. کسی که با میل و رغبت از قصاص صرف نظر کند، خواه بخشنده ولی دم باشد - بدان هنگام که قتل انجام می‌پذیرد - البته صرف نظر کردن با دریافت دیه بجای قصاص، یا دست کشیدن از هر دوی قصاص و دیه امکان‌پذیر است، و چنین کاری حق ولی دم است. زیرا به کیفر رساندن و گذشت کردن به ولی دم حواله می‌گردد، و تنبیه و تعزیر قاتل به امام واگذار می‌شود و هرگونه که امام صلاح بداند عمل می‌کند و کیفر می‌دهد ... و خواه صاحب حق باشد در همه جراحتهای وارده، و از قصاص صرف نظر نماید ... هر کس گذشت کند، گذشت او کفاره گناهان او می‌شود و یزدان جهان به سبب چنین گذشتی گناهانش را می‌زداید.

بسیار اتفاق می‌افتد، این دعوت به بزرگمنشی و گذشت، و دل را آویزه گذشت و آمرزش خدا کردن، درونهائی را به جوش و خروش می‌اندازد که عوض مالی آنها را بی‌نیاز نمی‌سازد، و خود قصاص هم او را دلداری نمی‌دهد و از یاد کسی که و یا چیزی که از دست داده است نمی‌اندازد و جایگزین شخص از دست رفته و شیء هدر رفته نمی‌شود ... آخر چه چیز در برابر کشتن قاتل بهره ولی دم می‌گردد؟ یا پرداخت پول بدو کی برای او جایگزین عزیز از دست رفته‌اش می‌شود؟ این نهایت کاری است که برای اقامه دادگری و برقرار کردن امنیت در جامعه، می‌توان انجام داد ... اما با این وجود در درون کینه‌ای و رنجشی بر جای می‌ماند که جز دلها را آویزه عوضی کردن که از جانب یزدان در می‌رسد، از صفحه دلها و گستره درونها، پاک و زدوده نمی‌گردد.

امام احمد روایت کرده است و گفته است که وکیع و یونس بن ابواسحاق برایمان روایت کرده‌اند و بیان داشته‌اند: «مردی از قریشیان، دندان مردی از انصار را شکست. از معاویه کمک و یاری خواست. معاویه گفت: او را خشنود خواهیم کرد. مرد انصاری پافشاری

عضوی از اندامش را بشکند، پیش از اقدام به کاری که وسوسه آن بر دلش گذشته است، و جاذبه چنین کار پلشتی در نظرش آراسته و پیراسته گشته است، بارها و بارها با خود بیندیشد، و پیش چشم مجسم دارد که اگر بکشد کشته می‌شود، بدون این که به نژاد و خاندان و حسب و نسب و موقعیت و مقام او توجه شود، و اگر هم درد و بلائی برساند، بدان اندازه دردمند و بلا زده می‌گردد. هنگامی که دستی را یا پائی را قطع کند، و یا چشمی، گوش، بینی‌ای، و یا دندانی را از میان ببرد، از اندامهای همان عضوی که تلف کرده است و هدر داده است، تلف و هدر می‌گردد و از میان برده می‌شود ... اما چنین کسی وقتی که بداند سزا و کیفرش زندانی شدن است، چه مدت زندان کوتاه باشد و چه طولانی، کار بدین شکل نیست. زیرا درد بدنی و نقص وجود، و تغییر در خلقت و زشت کردن پیکر، چیزی است جدای از رنجها و دردهای زندان ... همانگونه که در کیفر دزدی بیان شد.

قصاص بر این اساس بنیادین بزرگ، گذشته از این که تولد انسان را اعلان می‌دارد، قضائتی است که سرشت بدان می‌آرامد، و آزار درونها را می‌زداید، و زخم دلها را دوا می‌نماید، و جوشش سرکش خون بهاء گرفتن و قصاص کردن را فرو می‌نشانند، جوشش سرکشی که خشم کور و حمیت جاهلیت آن را به فوران و غلیان می‌اندازد ... برخی از مردمان دیه را در قتل، و عوض را در جراحتهای می‌پذیرند، ولی برخیها دلشان جز به قصاص رضا نمی‌دهد و تسکین نمی‌یابد و آرام نمی‌گیرد.

شریعت یزدان در اسلام فطرت را در نظر می‌گیرد، همانگونه که شریعت یزدان در تورات فطرت را در نظر داشته است. در همان زمان که قصاص آرام‌بخش را برای فطرت تضمین می‌کند، وجدان بزرگمنشی و گذشت را در آن می‌جوید، گذشت توانای بر قصاص گرفتن را:

﴿فَنُتَصَدَّقْ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ﴾.



کرد. معاویه گفت: هر چه می‌خواهی درباره دوست خود انجام بده. ابودرداء که آنجا نشسته بود، گفت: از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام که فرمود:

(مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُضَاطُّ بِشَيْءٍ مِنْ جَسَدِهِ فَيَتَصَدَّقُ بِهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ بِهِ دَرَجَةً، أَوْ حَطَّ بِهِ عَنْهُ خَطِيئَةٌ).

هیچ مسلمانی نیست که به جسم او زبانی رسانده شود و او آن را ببخشد، مگر این که خدا بدان درجه‌ای وی را بالا ببرد، و یا این که بدان گناهی از وی را بردارد و بزداید.

هنگامی که فرد انصاری این را شنید، گفت: من او را بخشیدم.

بدین منوال دل و درون مرد به چیزی آرام و خشنود گردید که پول معاویه نتوانسته بود تسلی خاطر او را فراهم آورد و مالی که معاویه در برابر گذشت حاضر به پرداخت آن بود و بدان اشاره می‌کرد، او را قانع و راضی سازد.

این شریعت خدائی است که از آفریدگان خود آگاه است و می‌داند در درونشان چه احساسها و خاطره‌هایی می‌گذرد، و چه چیز به ژرفای دلهایشان می‌خزد و دلهایشان بدان خشنود می‌گردد، و چه احکامی به دلهایشان اطمینان و آرامش می‌بخشد و امواج درونهایشان را از خروش می‌اندازد.

یزدان سبحان بعد از بیان این بخش از شریعت تورات که بخشی از شریعت قرآن نیز شده است، حکم همگانی و عامی را پیرو می‌زند:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند (اعم از قصاص و غیره) او و امثال او ستمگر بشمارند.

تعبیر بیان، عام و همگانی است. چیزی در میان نیست که آن را تخصیص دهد و ویژگی بخشد. صفت جدیدی که در اینجا است عبارت است از: ﴿ظَالِمُونَ﴾ یعنی ستمگران. این صفت جدید هم درباره حالت دیگری جدای از حالت پیشین نیست، حالتی که با کفر موصوف

گردید. این صفت جدید بر صفت پیشین افزوده می‌گردد و هر دو صفت درباره کسانی ذکر می‌شود که بدانچه خدا نازل فرموده است عمل نکنند و داوری ننمایند. چنین کسانی کافر بشمارند، چون الوهیت یزدان سبحان را رها می‌سازند و قانونگذاری را پیشه خود می‌کنند، و با ادعای حق قانونگذاری خود برای مردمان، انگار ادعای الوهیت برای خود دارند. چنین کسانی ستمگر نیز می‌باشند، زیرا مردمان را به پذیرش شریعتی جدای از شریعت پروردگارشان می‌خوانند و وادار می‌نمایند، شریعتی که شایسته و بایسته آنان و اصلاح‌کننده احوال و روبراه سازنده اوضاعشان است. گذشته از این که چنین کسانی به دیگران ستم می‌کنند، بر خویشتن نیز ستم روا می‌دارند. زیرا خود را به هلاکت می‌اندازند و در معرض کفر قرار می‌دهند، و زندگی مردمان را که خودشان هم با آنان هستند به تباهی می‌کشانند. بیانگر این معنی، اتحاد مسندالیه و فعل شرط است:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ ...﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند .... جواب شرط دوم بر جواب شرط اول افزوده می‌شود، و هر دوی آنها به مسندالیه فعل شرط برمی‌گردند که عبارت است از: ﴿مَنْ﴾ یعنی کسی که. این مسندالیه هم مطلق و عام است.



سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و به بیان این حکم همگانی می‌پردازد، حکمی که پس از تورات نیز بر جای و معتبر است:

﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ، مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ. وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ، وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ. وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ. وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

به دنبال آنان (یعنی پیغمبران پیشین) عیسی پسر مریم را بر راه و روش ایشان فرستادیم که تصدیق‌کننده

قانون داوری و فرماندهی پیروان انجیل کرده بود. یعنی انجیل ویژه ایشان بوده است و رسالت عامی برای انسانها نبوده است. انجیل در این باره همچون تورات و همه کتابهای آسمانی و جملگی رسالتها و همگی پیغمبران پیش از اسلام، یعنی واپسین آئین آسمانی، بوده است. اما هر قانونی و حکمی از شریعت تورات، اگر با حکم قرآن مطابقت داشته باشد، شریعت قرآن نیز هست ... همانگونه که در قانون قصاص گذشت. در این صورت از پیروان انجیل خواسته می شود که داوری را از شریعت و قانونی بجویند که انجیل از تورات پذیرفته است و بدان اعتراف کرده است و تصدیقش نموده است:

﴿وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ فِيهِ﴾.

باید پیروان انجیل به چیزی (از احکام) حکم کنند که خدا در انجیل نازل کرده است.

دستور این است که برابر چیزی حکم و داوری کنند که خدا نازل فرموده است، نه برابر چیز دیگری. نه مسیحیان و نه یهودیان پای بند دینی نخواهند بود تا تورات و انجیل را - پیش از اسلام - و قرآن را - بعد از اسلام - پیاده و اجراء نکنند. چه همه آنها شریعت واحدی بوده اند و آنان ملزم بدانها هستند، و واپسین شریعت، شریعتی است که باید بدان چنگ زنند و بر آن تکیه کنند، و برابر قوانین آن آیند و روند:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شریعت خدا) هستند.

نصّ قرآنی در اینجا نیز جنبه عمومیت دارد و همگانی است ... صفت فسق به دو تا صفت پیشین کفر و ظلم افزوده می گردد. صفت فسق بر قوم جدا و حالت تازه و جدای از حالت پیشین دلالت ندارد. بلکه این صفت افزون بر دو صفت قبلی است و گریبانگیر هر کسی است که عمل ننماید بدانچه که خدا نازل فرموده است از هر قوم و قبیله و نژاد و نسلی که باشد.

توراتی بود که پیش از او فرستاده شده بود، و برای او انجیل نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود، و تورات را تصدیق می کرد که پیش از آن نازل شده بود، و برای پرهیزگاران راهنما و پند دهنده بود. (ما پس از نزول انجیل بر عیسی، به طرفداران او دستور دادیم که) باید پیروان انجیل به چیزی (از احکام) حکم کنند که خدا در انجیل نازل کرده است، و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شریعت خدا) هستند.

یزدان جهان به عیسی پسر مریم انجیل عطاء کرد، تا انجیل برنامۀ زندگی گردد و شریعت داوری و فرماندهی شود ... خود انجیل قوانین و احکام چندانی به همراه نیاورد. بلکه کار انجیل تنها تعدیلهای ساده ای در قوانین و احکام تورات بود. به عنوان تصدیق کننده تورات نازل گشته بود و بر قوانین و احکام آن تکیه داشت و جز چنین تعدیلهای ساده ای با خود به ارمغان نیاورد ... خداوند در انجیل هدایت و نور قرار داده بود و لبریز از رهنمونی و اندرز بود. اما هدایت و نور و اندرز آن برای چه کسی بود؟ برای «پرهیزگاران» بود. پرهیزگارانند که در کتابهای یزدان هدایت و نور و اندرز را می یابند. آنانند که چنین کتابهایی درگاه هدایت و نوری را که در خود دارند به رویشان باز می کنند ... اما اندرز به دلهای خشکیده درشت سخت فرو نمی رود، و در واژه ها معانی را نمی یابند، و به روح رهنمودها پی نمی برند، و مزۀ عقیده را نمی چشند و درک نمی کنند، و از این هدایت و این نور، به هدایتی و معرفتی نمی رسند، و بدان پاسخ نمی دهند و آن را نمی پذیرند ... نور موجود است، ولیکن جز بینش باز آن را درک نمی کند و نمی فهمد. اندرز نیز هست، اما جز دل آگاه و هوشیار آن را دریافت نمی دارد و بر نمی گیرد.

یزدان سبحانه، در انجیل هدایت و نور و اندرز را برای پرهیزگاران گنجانده بود، و آن را برنامۀ زندگی، و

و بگوید: با سهل انگاری و آسانگیری در دین می توان مردمان را گرد آورد و اتحاد و اتفاق بخشید. زیرا اگر خدا می خواست می توانست همگان را ملت یگانه ای کند. خداوند می خواهد که شریعت او فرمانروایی و داوری کند، و آنگاه کار مردمان هرگونه که می خواهد باشد:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَهُدًى وَإِهْتِمَاءً عَلَيْهِ، فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ. لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا. وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً. وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ. إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَأَنْ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ. وَآخِذْهُمْ أَنْ يَتَمَتَّعُوا عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ، وَإِنْ كَثُرُوا مِنْ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ. أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ؟ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ...﴾

بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق و موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی) و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است. پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان. (ای مردم!) برای هر ملتی از شما راهی (برای رسیدن به حقائق) و برنامه ای (جهت بیان احکام) قرار داده ایم. اگر خدا می خواست همه شما (مردمان) را ملت واحدی می کرد (و بر یک روال و یک سرشت می سرشت، و لذا راه و برنامه ارشادی آنان در همه امکان و ازمنه یکی می شد) و اما (خدا چنین نکرد) تا شما را در آنچه (از شرائع) به شما داده است بیازماید (و فرمانبردار یزدان و سرکش از فرمان خدای مَنان جدا و معلوم شود). پس

کفر با ترک الوهیت یزدان حاصل است و این هم مجسم در ترک شریعت و قانون خدا است. ظلم نیز با وادار کردن و کشاندن مردمان به پیروی از شریعتی و قانونی جز شریعت و قانون یزدان حاصل می آید. فسق هم با خروج از برنامه یزدان و رفتن به راهی جز راه یزدان مَنان حاصل می گردد. اینها صفت‌هایی هستند که همان کار نخستین متضمن آنها است، و جملگی چنین صفاتی منطبق بر یک کننده و فاعل است، و همه اینها را یک کننده و فاعل بر دوش می کشد و رویهمرفته وبال گردن شخص واحدی هستند.



در پایان، روند قرآنی به واپسین رسالت آسمانی، و به آخرین شریعت یزدانی می پردازد، رسالتی که «اسلام» را در شکل نهائی و پایانی خویش عرضه می دارد تا دین جملگی انسانها، و شریعت آن شریعت همه مردمان باشد، و نگاهدار و نگاهبان همه ادیان گذشته بوده و مرجع نهائی گردد، و برنامه یزدان در زندگی انسانها شود تا آن روز که خداوند جهان، زمین و کسانی را به ارث خواهد برد که بر روی آن زیست می کنند. برنامه یزدان برنامه ای است که زندگی با همه شاخه ها و بخشها و تلاشها و فعالیت‌هایی که دارد می تواند بر آن استوار و ماندگار گردد. شریعت یزدان شریعتی است که زندگی در چهارچوب آن می چرخد و بر محور آن دور می زند و از آن جهان بینی عقیدتی و نظام اجتماعی و آداب سلوک و شیوه رفتار فردی و گروهی خویش را برمی گیرد. شریعت اسلام نازل شده است تا بدان حکم و داوری شود، نه این که شناخته و تدریس و بررسی شود، و فرهنگ و دانشی در لابلای کتابها و دفترها گردد! بلکه اسلام آمده است تا با تمام دقت از آن پیروی شود و چیزی از آن ترک و رها نگردد، و بجای آن حکم دیگری، در کار کوچک یا بزرگی از کارهای زندگی برگزیده نشود. یا باید اسلام را این چنین رعایت کرد، و یا این که جاهلیت و هواپرستی است. این نیز پذیرفتنی نیست و دردی را دوا نمی کند کسی بیاید

بدانگاه که حلقهٔ کمند اسلام را از گردن خود بدر می‌آورند، و شریعت یزدان را بطور کلی رها می‌سازند، و در قالب عدم اعتراف به شریعت یزدان، و ناشایست قلمداد کردن این شریعت در همهٔ شرائط و ظروف، و پیاده و اجراء کردن همهٔ بخشهای آن را غیر ضروری شمردن در همهٔ شرائط و ظروف ... اقرار به الوهیت یزدان را اعلان می‌دارند!

﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾.

بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همهٔ احکام و اخبار خود) ملازم حق است. حق در شرف صدور این کتاب از جانب الوهیت جلوه‌گر و هویدا است. آن جهتی که حق فرو فرستادن شریعتها، و واجب گرداندن قانونها را دارد ... حق در محتویات این کتاب، و در همهٔ کارهایی که از عقیده و شریعت عرضه می‌دارد، و در صلاحیت این شریعت در همهٔ شرائط و ظروف، و در ضرورت پیاده و اجراء کردن آن در مقام شرائط و ظروف، و در هر خبری که روایت می‌نماید، و در همهٔ رهنمودهایی که در بر دارد ... جلوه‌گر و هویدا است.

﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ﴾.

موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی) و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است. قرآن آخرین شکل دین خدا است. واپسین مرجع در کار دینداری است. آخرین مرجع برنامهٔ زندگی، و قوانین مردمان، و نظام زندگی آنان است. اصلاً تعدیلی و تبدیلی بدان راه ندارد.

بدین خاطر است که هرگونه اختلافی را باید بدین کتاب برگرداند تا دربارهٔ آن به قضاوت پردازد، چه این اختلاف دربارهٔ جهان‌بینی اعتقادی میان پیروان آئین‌های آسمانی درگرفته باشد، یا دربارهٔ شریعتی باشد که این کتاب در شکل اخیر خود آن را به ارمغان آورده است. و یا این که چنین اختلافی میان خود مسلمانان پدید آمده باشد. در هر حال، مرجعی که آراء

(فرصت را دریابید و) به سوی نیکی‌ها بشتابید (و به جای مشاجره در اختلافات، به مسابقه در خیرات بپردازید و بدانید که) جملگی بازگشتان به سوی خدا خواهد بود، و از آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اید آگاهتان خواهد کرد (و هر یک را برابر کردار خوب یا بد پاداش و پادافره خواهد داد) و (به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که (با کذب و حق پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوا و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخطی می‌نمایند). آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوا و هوس) هستند؟! آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟

انسان در برابر این تعبیر روشن و آشکار، و این قاطعیت گفتار، و این احتیاط فراوان می‌ایستد و می‌بیند که چگونه در برابر وسوسه‌هایی که برای ترک چیزی - هر چند اندک - از این شریعت در برخی از ظروف و شرائط، این همه احتیاط و برحذر باش گوشزد می‌گردد. انسان در برابر همهٔ اینها می‌ایستد و تعجب می‌کند که مسلمانی که ادعای پیروی از اسلام را دارد، چگونه به خود اجازه می‌دهد و می‌پسندد که همهٔ شریعت یزدان را به ادعای ظروف و شرائط رها سازد و پشت گوش اندازد، و شگفت‌انگیزتر چگونه می‌پسندد که بعد از ترک کلی شریعت یزدان، ادعای اسلام کند! اصلاً مردمان چگونه پیوسته خود را «مسلمان» می‌نامند،

برنامه - چه رسد به عدول و کناره گیری از آن - انکار واضح و روشن این آئین است، و هر که چنین کاری کند، از دائره این آئین بیرون می افتد، هر چند که هزار بار با زبان بگوید: او از زمره مسلمانان است!

خداوند می دانسته است که عذرهای زیاد و بهانه های فراوانی ممکن است آورده شود و با چنین عذرهای بهانه هائی، صرف نظر کردن و گذشت نمودن از برخی از آنچه خدا نازل فرموده است توجیه شود و پسندیده در نظر آید، و پیروی از خواستها و آرزوهای متخاصمانی که به دادخواهی می آیند، مقبول افتد. همچنین ایزد متعال می دانسته است که گاهی وسوسه هائی به دلها راه پیدا می کند و درباره ضرورت حکم به همه آنچه خدا نازل فرموده است بدون گذشت از چیزی در آن، در همه شرائط و ظروفی که پیش می آید، اندیشه هائی بر دل گذرد و پرسش هائی برانگیزد. این است که خداوند جهان در این آیات دو دفعه پیغمبر ﷺ خود را از پیروی از هواها و هوسها و خواستها و آرزوهای متخاصمان و دادخواهان، برحذر می دارد، و از این که ایشان او را از بعضی از آنچه خدا نازل فرموده است بدور دارند، هوشیار باش و بیدار باش می دهد.

نخستین وسوسه ای که بر دل می گذرد، علاقه نهانی انسان به نزدیک کردن دلهای دسته ها و گروه های گوناگون، و هما و هماهنگ ساختن راهها و عقیده هائی است که در یک منطقه و یک کشور پهلوی یکدیگر گرد آمده اند، و گرایش به همسوئی و همراهی با برخی از خواستها و آرزوهای ایشان است بدانگاه که با برخی از احکام شریعت برخورد داشته باشند و ناجور بیفتند، و بالاخره میل به سهل انگاری در امور ساده و کم ارزش، یا چیزهائی که چنین به نظر می رسند که از مسائل بنیادین شریعت نمی باشند.

روایت شده است که یهودیان به پیغمبر ﷺ خدا پیشنهاد کردند اگر در برخی از احکام مشخص، از جمله در حکم رجم و سنگسار، با ایشان سازش کند، بدو

و نظرات خود را درباره کار و بار زندگی بطور کلی بدان برمی گردانند، این کتاب است و پس. آراء و نظرات مردمان هیچگونه ارج و بهائی ندارد مگر این که اصلی از این واپسین مرجع داشته باشد که بدان استناد کند.

بر این حقیقت، مقتضیات بلا واسطه آن مترتب است:  
﴿فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ، وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ﴾.

پس میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان.

فرمان پیش از هر کسی متوجه پیغمبر ﷺ خدا است. بدو دستور داده می شود که اهل کتاب به پیش او می آیند و از او داوری می خواهند، چگونه رفتار کند. ولی تنها بدین مورد خاص محدود نمی گردد، بلکه عام است و تا دنیا دنیا است حکم آن روان و برجا است... سالها گذشته است و نه پیغمبر نوی و نه رسالت نوینی در میان نبوده است تا تعدیل و تبدیلی در این واپسین مرجع انجام دهد.

این آئین کامل گردیده است، و با این آئین نعمت خدا بر مسلمانان اتمام پذیرفته است، و یزدان جهان آن را به عنوان برنامه زندگی جملگی مردمان پسند کرده است. تعدیل و تبدیلی در آن انجام نمی پذیرد، و حکمی به حکم دیگری تغییر داده نمی شود، و چیزی از شریعت این آئین با چیزی از شریعت دیگری مبادله نمی گردد. بدانگاه که خدا این آئین را برای مردمان پسندیده است، می دانسته است که چنین دینی شایان جملگی ایشان است و می تواند همگی آنان را فراگیرد. خدا در آن زمان که این آئین را به عنوان واپسین مرجع برای مردمان پسند فرموده است، می دانسته است که چنین دینی می تواند خیر و خوبی را برای جملگی انسانها محقق سازد، و زندگی جملگی مردمان را تا روز رستاخیز فراگیرد ... هرگونه تعدیلی و تبدیلی در این

ایمان خواهند آورد. این بیدار و هوشیار باش، در باره این چنین پیشنهادی نازل گشته است ... اما کار - چنانکه پیدا است - عام تر از حالت مشخصی و پیشنهاد معینی است. این امر در مناسبت های گوناگونی رخ می دهد، و پیروان این شریعت در هر زمانی با چنین مسائلی رویاروی می شوند. خداوند سبحان خواسته است در این باره قاطعانه برخورد کند و کار را به پایان ببرد، و راه را بر رغبت و میل نهانی انسانی، در سهل انگاری به خاطر شرائط و ظروف، و آسان گیری و محض اتحاد بخشیدن دلها به هنگام اختلاف خواستها و هدفها، قطع می کند. در این راستا به پیغمبرش فرموده است: اگر خدا می خواست مردمان را ملت یگانه ای می کرد. ولیکن برای هر یک از آنان راه و برنامه ای قرار داده است، و ایشان را در آنچه از آئین و شریعت و سایر نعمت های زندگی که بدیشان داده است می آزماید و امتحان می نماید.

هر یک از آنان راه خود را در پیش می گیرد، سپس همگان به سوی یزدان برمی گردند و ایزد متان ایشان را از حقیقت آگاه می سازد و در برابر برنامه و راهی که انتخاب کرده اند و طی نموده اند ایشان را بازخواست می نماید و محاسبه می فرماید ... در این صورت جائز نیست درباره سهل انگاری در چیزی از شریعت برای گردآوردن پیروان مکاتب و مذاهب گوناگون، فکر کرد. چرا که آنان با یکدیگر گرد نمی آیند:

﴿لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجَاً. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً. وَلَكِنْ لِنَبْلُوَكُمْ فِيهَا أَلَا تَأْتُونَ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ. إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً. فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾.

(ای مردم!) برای هر ملتی از شما راهی (برای رسیدن به حقائق)، و برنامه ای (جهت بیان احکام) قرار داده ایم. اگر خدا می خواست همه شما (مردمان) را ملت واحدی می کرد (و بر یک روال و یک سرشت می سرشت، و لذا راه و برنامه ارشادی آنان در همه امکان و ازمنه یکی می شد) و اما (خدا چنین نکرد) تا شما را در آنچه (از

شرائع) به شما داده است بیازماید (و فرمانبردار یزدان و سرکش از فرمان خدای متان جدا و معلوم شود). پس (فرصت را دریابید و) به سوی نیکی ها بشتابید (و به جای مشاجره در اختلافات، به مسابقه در خیرات بپردازید و بدانید که) جملگی بازگشتتان به سوی خدا خواهد بود، و از آنچه در آن اختلاف می کرده اید آگاهتان خواهد کرد (و هر یک را برابر کردار خوب یا بد پاداش و پادافره خواهد داد).

بدین وسیله یزدان جهان، همه راه های نفوذ شیطان را بسته است، بویژه راهی که به ظاهر راه خیر و خوبی، و الفت دلها، و گردآوری صفها جلوه گر می آید، و با صرف نظر کردن از برخی از شریعت یزدان حاصل می گردد، تا در برابر آن همگان را خشنود گردانید! و یا در مقابل آن چیزی که وحدت صفوف نامیده می شود بدست آید!

شریعت خدا پسی پابرجاتر و ارزشمندتر از این است که جزئی از آن فدای چیزی گردد که یزدان جهان مشخص فرموده است که نباید چنین چیزی انجام بگیرد. مردمان آفریده شده اند و هر یکی دارای استعدادی است. هر کدام از ایشان دارای روش و منشی است. هر یک از آنان برنامه ای دارد، و راهی در پیش می گیرد. بنابه حکمتی از حکمت های یزدان، مردمان این چنین جوراجور و گوناگون آفریده شده اند. خداوند هدایت را بدیشان نموده است و آنان را به حال خود رها ساخته است تا در گستره زندگی بتازند و به تلاش و تکاپو بپردازند. این تاخت و تاز و تلاش و تکاپوی ایشان را وسیله آزمون آنان فرموده است، و در روزی که به سوی یزدان برمی گردند، سزا و جزای ایشان در برابر چنین پویش و کوششی داده می شود. قطعاً هم مردمان به سوی یزدان برمی گردند.

پس علت تراشی پوچ و تلاش ناموفق است که کسی بکوشد مردمان را به حساب شریعت خدا، یا به تعبیر دیگر، به حساب صلاح و فلاح انسانها، گرد بیاورند. چه عدول یا تعدیل در شریعت یزدان، جز فساد و تباهی

نهی میکند از رها کردن همه شریعت یزدان، در برابر درخواست یهودیان. هم اینک او را برحذر می‌دارد از این که یهودیان او را از برخی از چیزهائی بدور ندارند که یزدان بر او نازل کرده است:

﴿أَن أٰخُكُمۡ بَيْنَهُمۡ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ، وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوََاءَهُمۡ. وَ آٰخِزۡهُمْ أَنۡ يَفْتَنُوكَ عَنۡ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾.

(به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که (با کذب و حق پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهائی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند.

برحذر داشتن در اینجا بگونه سخت‌تر و دقیق‌تری انجام می‌پذیرد. چرا که کار چنانکه هست به تصویر کشیده می‌شود. برگرداندن و بدور داشتنی در میان است که باید از آن خوشتن را برحذر داشت ... کار در این جولانگاه از دو حال خارج نیست: حکم کردن و به داوری گرفتن کامل چیزی که خدا نازل کرده است، یا پیروی از هوا و هوس و دور شدن از چیزی در میان است که خدا نازل فرموده است و یزدان مسلمانان را از این امر برحذر می‌دارد.

سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و وسوسه‌ها و اندیشه‌هائی را دنبال می‌کند که بر دلها می‌گذرند و درونها غوغا می‌کنند، و کار یهودیان را بر پیغمبر ﷺ خدا سبک می‌دارد و از درد آن می‌کاهد. بدو دستور می‌فرماید که بر خوشتن سخت نگیرد اگر ایشان خوششان نیاید و نپسندند که باید در این شریعت از گناهان صغیره پیش از گناهان کبیره کاملاً دست کشید، یا این که آنان پشت کردند و اصلاً اسلام را به عنوان آئین خویش برنگزیدند، و یا این که از داوری بردن به شریعت خدا سر باز زدند ... البته داوری بردن به شریعت یزدان در آن زمان که هنوز در سرزمین اسلامی واجب و قطعی نشده بود، قضاوت خواستن از شریعت خدا اختیاری و آزادانه بوده است:

در زمین، انحراف از برنامه یگانه راست و درست، نفی دادگری در زندگی انسانها، بندگی برخی در برابر برخی، و بعضی از مردمان بعضی دیگر را بجای خدای متولی امور و سرپرست خود بگیرند، معنائی ندارد. این کار هم شرّ و بلای بزرگ، و فساد و تباهی سترگ است و بس. جائز نیست مرتکب آن شد و در راه آن به تلاشی ایستاد که ناموفق و بی‌ثمر است، چه جدای از چیزی است که یزدان در سرشت مردمان سرشته است، و گذشته از آن، ضدّ حکمت و فلسفه‌ای است که خداوند به خاطر آن اختلاف برنامه‌ها و قانونها را مقدّر فرموده است و دگرگونی روندها و روشها و مکتبها و مذهبها را پدید آورده است ... یزدان آفریدگار مردمان است و نخستین و واپسین فرمان از آن او است و دستور دهنده تنها او است. برگشت همگان بدو است، و سرنوشت مردمان، پاک در دست او است.

تلاش در راه سهل‌انگاری در چیزی از شریعت یزدان، برای حصول این چنین هدفی که در پرتو این نصّ صادق مصداق آن در هر بخشی از واقعیت زندگی انسانها پیدا است، تلاش پست و بدشگونی است که تسویه‌جویی از واقعیت، و سندی از خواست خدا، و پذیرشی در احساس مسلمان ندارد، مسلمانی که جز برای پیاده کردن خواست خدا پویش و کوششی نمی‌ورزد و دست به کاری نمی‌یازد. راستی چگونه برخیا که خوشتن را «مسلمان» می‌نامند، می‌گویند: پیاده کردن شریعت درست نیست تا «جهانگردان» را از دست ندهیم! آری، به خدا سوگند، چنین می‌گویند!

روند قرآنی برمی‌گردد و این حقیقت را تأکید می‌کند، و بر روشنی آن می‌افزاید. نصّ نخستین، یعنی:

﴿فَاٰخُكُمۡ بَيْنَهُمۡ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوََاءَهُمۡ عِٔا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ﴾.

پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان.



﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمْنَا أَنَّمَا يَرْيِدُ اللَّهُ أَنْ يَصِيبَهُمْ بَعْضُ ذُنُوبِهِمْ. وَإِنْ كَثُرَ مِنْ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ﴾.

پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخطی می‌نمایند). اگر پشت کردند، گناه ایشان را بر تو نخواهند نوشت، و این کار ایشان تو را از چنگ زدن کامل به حکم و شریعت یزدان باز ندارد، و مگذار پشت کردن ایشان از نیروی تو بکاهد یا تو را از موضع خویش بدور نماید و از موقعیت خویشتن باز دارد ... چه آنان پشت می‌کنند و رویگردان می‌شوند، چون خدا می‌خواهد ایشان را در برابر برخی از گناهانشان سزا و کیفر دهد. ایشانند که در برابر این رویگردانی بلا و بدی می‌بینند، نه تو و نه شریعت خدا و دین او، و نه صف مسلمانانی که به آئین یزدان چنگ زده‌اند ... گذشته از این، سرشت انسانی چنین است که:

﴿وَإِنْ كَثُرَ مِنْ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ﴾.

بسیاری از مردمان (از احکام شریعت یزدان) سرپیچی و تمرد می‌کنند.

آنان از حدود قوانین الهی تخطی می‌کنند و بیرون می‌روند و به کژ راه می‌افتند و منحرف می‌شوند. چون ایشان اینگونه‌اند! تو در این کار چاره و توانی نداری، و شریعت هم گناهی ندارد، و راهی برای استوار داشتن ایشان بر راستای راه وجود ندارد!

بدین وسیله خدا همه راههای نفوذ و ورود اهریمن به درون انسان مؤمن را می‌بندد، و جلو هرگونه دلیل و علتی برای ترک چیزی از احکام این شریعت جهت هدفی از اهداف در هرگونه شرائط و ظروفی را می‌گیرد.

آنگاه بر سر دو راه می‌ایستد و همگان را فریاد می‌دارد: دو راه بیش در میان نیست: یا حکم خدا است،

و یا حکم جاهلیت! نه راه میانه‌ای میان این دو تا است، و نه راهی بجای آنها وجود دارد ... حکم یزدان باید در زمین روان شود، و شریعت خدای سبحان در زندگی مردمان اجراء گردد، و برنامه یزدان زندگی انسانها را اداره کند ... اگر چنین نشود، حکم جاهلیت، و شریعت هوا و هوس، و برنامه بندگی می‌ماند و بس ... مردمان کدامیک از این دو تا را می‌خواهند؟

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ؟ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ؟﴾.

آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوا و هوس) هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟

با این نصّ معنی جاهلیت مشخص می‌گردد. جاهلیت - همانگونه که خدا آن را توصیف و قرآن آن را تعیین می‌کند - حکمفرمائی انسان بر انسان است. چرا که این کار پرستش انسان برای انسان، و بیرون رفتن از پرستش یزدان، و رها کردن الوهیت خدا، و در برابر رهایی الوهیت خدا، الوهیت برخی از انسانها و پرستش آنان بجای یزدان، بشمار می‌آید.

در پرتو این نصّ، جاهلیت تنها دوره‌ای از زمان نیست. بلکه جاهلیت وضعی از اوضاع است. این وضع، دیروز بوده است، و امروز هم هست، و فردا نیز یافته می‌شود. این وضع، صفت جاهلیت به خود می‌گیرد و در برابر اسلام واقع است و متضادّ و متناقض با اسلام می‌باشد. مردمان در هر زمانی و در هر مکانی، یا با شریعت یزدان - بدون صرف نظر کردن از برخی از آن - حکم می‌کنند و آن را می‌پذیرند و کاملاً تسلیم آن می‌شوند، در این صورت در دائره دین قرار دارند و مؤمن بشمارند. و یا این که مردمان با شریعتی حکم می‌کنند که ساختار انسانها است - به هر شکلی از اشکال که باشد - و چنین شریعتی را می‌پذیرند و گردن می‌نهند. در این صورت آنان در جاهلیت بسر می‌برند و پیروان آئین کسی هستند که با شریعت او حکم می‌کنند، و به

اشراف و نظارت نداشت که بوقوع می پیوندند! خدا حساب احوال و اوضاع و نیازمندیها و شرائط و ظروف را در شریعت خود نکرده است، چون از دید او پنهان بوده اند! ولی در آخر زمان این مسائل برای مردمان روشن و هویدا گردیده اند! و پرده از خویشتن کنار زده اند!

چه چیزی را می تواند بگوید کسی که شریعت یزدان را از حکمفرمائی بر زندگی کنار می گذارد؟ و شریعت یزدان را با شریعت جاهلیت عوض می کند؟ و حکم جاهلیت را به جای حکم اسلامیّت می پذیرد؟ و هوا و هوس خود یا ملّتی از ملّتها و یا نسلی از نسلها را بر حکم و بر شریعت خدا برتر می نهد و ترجیح می دهد؟! چه چیز می تواند بگوید، بویژه اگر ادّعاء کند که او از جمله مسلمانان است؟! شرائط چنین بود؟ ظروف چنین می خواست؟ عدم علاقه مردمان خواستار دین بود؟ ترس از دشمنان باعث گردیده بود؟ ... آیا همه اینها در حوزه دانش یزدان نبوده است و خدا بر آنها آگاه نبوده است، بدانگاه که به مسلمانان دستور می داده است که شریعت او را در میان خود پیاده کنند و بکار بندند و بر راستای برنامه او روند، و از هیچ بند و بخشی از آنچه نازل فرموده است دست نکشند و صرف نظر نکنند؟! قصور شریعت یزدان از فراگیری نیازهایی که رخ می دهند، و اوضاعی که پیش می آیند، و احوالی که چیره می شوند، در میان بوده است؟ آیا چنین چیزی در سلطه دانش خدا نبوده است، بدانگاه که بدین گونه برحذر شدّت و حدّت ابراز می فرمود، و بدین گونه برحذر می داشت و هوشیار باش و بیدارباش می نمود؟! غیرمسلمان هر چه دل تنگش می خواهد می تواند بگوید. ولی شخص مسلمان، و یا کسانی که ادّعاء اسلام را دارند، از این چیزها هر چه بخواهند بگویند، و آنگاه باز هم بر اسلام ماندگارند و واقعاً مسلمانند؟! یا از اسلام چیزی برایشان مانده است؟! اینجا دو راهه جدائی است. دو راهه ای که در آن اختیاری نمی ماند، و کشمکش و ستیزه گری فائده ای

هیچوجه در دائره دین خدا نیستند و مؤمن بشمار نمی آیند. کسی که حکم خدا را نمی خواهد، حکم جاهلیت را می خواهد. کسی که شریعت یزدان را ترک و رها می کند، شریعت جاهلیت را می پذیرد و در جاهلیت زندگی را بسر می برد.

این دو راهه جدائی است! مردمان بر آن می ایستند. آنگاه مختارند: این راه را در پیش می گیرند، و یا آن راه را می سپرند!

روند قرآنی آنگاه از ایشان یک پرسش استنکاری می کند، چون حکم جاهلیت را می خواهند و می طلبند. و یک پرسش تقریری به خاطر برتری حکم یزدان را مطرح می سازد:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾.

آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می کند؟

آری! چه کسی بهتر از خدا حکم می کند؟

چه کسی جرأت دارد ادّعاء کند که او برای مردمان قانونگذاری می کند، و بر آنان فرمان می راند، بهتر از قانونگذاری یزدان برای مردمان، و فرمانروائی یزدان بر ایشان؟ اگر جسارت چنین ادّعائی را داشته باشد، آیا می تواند چه دلیلی و حجتی بر این ادّعای بزرگ ذکر نماید؟

آیا می تواند که بگوید: او آگاه تر از حال مردمان از آفریدگار مردمان است؟ یا این که می تواند بگوید: او نسبت به مردمان مهربانتر از خداوندگار مردمان است؟ و یا این که می تواند بگوید: او آگاه تر از مصالح مردمان از کردگار مردمان است؟ آیا می تواند بگوید: بدانگاه که یزدان سبحان برای مردمان آخرین شریعت خود را پایه گذاری می کرد و برای آن قانونگذاری می فرمود، و واپسین پیغمبر خود را می فرستاد، و پیغمبر خویش را خاتم پیغمبران می کرد، و رسالت خویشتن را آخرین رسالتها می نمود، و شریعت خود را شریعت جاودانه می فرمود، او آگاه از احوال و اوضاعی نبود که رخ خواهد داد! و بر نیازمندیهای اطلاع نداشت که در طول زمان پدید خواهند آمد! و بر شرائط و ظروفی

ندارد: اسلام است یا جاهلیت. ایمان است یا کفر. حکم خدا است یا حکم جاهلیت ... و دیگر هیچ ...  
 کسانی که حکم و فرمانروائی نمایند برابر چیزی که خدا نازل فرموده است، ایشان کافر ظالم فاسق هستند.  
 فرمانبرانی که حکم و فرمان خدا را نپذیرند و گردن نهند، مؤمن نمی باشند.

این مسأله باید در دل و درون شخص مسلمان، واضح و قاطع و روشن و هویدا باشد، و در زمان زندگانی خود در پیاده و اجراء کردن آن در زندگی واقعی مردمان، به خویشتن شک و تردیدی راه ندهد، و تسلیم مقتضی چنین حقیقتی، و نتیجه چنین پیاده و اجراء کردن در حق دشمنان و دوستان گردد.

مادام که دل و درون شخص مسلمان در این مسأله قاطع و جازم نباشد و به یقین و اطمینان نرسیده باشد، هرگز شاهین ترازوی او راست و درست نمی ایستد، و برنامه و راه او روشن و آشکار نمی شود، و در دل و درونش حق و باطل را از یکدیگر تشخیص نمی دهد، و هرگز گام درستی در راستای راه درست و استوار بر نمی دارد ... اگر هم این مسأله در دلها و درونهای عامه مردم، پیچیده و دشوار، یا شُل و ول بماند، به هیچوجه جائز نیست این مسأله در دلها و درونهای کسانی پیچیده و دشوار و شُل و ول بماند که میخواهند «مسلمان» باشند و این وصف بزرگ را سزاوار و برازنده خویشتن سازند.

وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَلِعِبًا مِنْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّكُمْ مَوْمِنُونَ ﴿٥٧﴾ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُوعًا وَلِعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾ قُلْ يَأَيُّهَا هَلْ الْكِتَابِ هَلْ تَقِيمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَتِسْفُونَ ﴿٥٩﴾ قُلْ أَتَيْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ مُتَوَبِّعًا عِنْدَ اللَّهِ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ وَغَضَبِ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرَّةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾ وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَقَدْ خَلَوْنَا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ حَرَجُوا بِهِ ءَالَهُ أَغْلَرُ مَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿٦١﴾ وَرَبِّ كَثِيرٍ مِنْهُمْ يُسِرُّونَ فِي الْأَمْرِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْبَاهُهُمُ السُّخْتُ لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٢﴾ لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّخْتَ لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿٦٣﴾ وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُفَقِّ كَيْفَ يَشَاءُ وَلِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَلَئِنَّا بَيْنَهُمُ الْعُدَّةَ وَالْبَعْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْفَيْصَةِ كَلَّمَا أَوْفَدُونَا إِلَى الْحَرْبِ أَطْفَاها اللَّهُ وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَكُنَّا عَنْهُمْ رَاغِبِينَ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْبَةَ وَالْإِحْسَانَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْنَصَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٦٦﴾

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٤﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسِرُّونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ تَدْمِينًا ﴿٥٥﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْلُوا لَا الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنْهُمْ لَعَنَكُمُ حِطَّتْ آَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿٥٦﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ

نیرو و نفوذ و قدرت و استقراری داشته باشند که در پرتو آنها این شرائط و ظروف پدیدار آید، و این حوادث روی دهد، و کار بدین برحذر داشتن تند و سخت نیاز پیدا کند و بدین تهدید مگر احتیاج پدیدار آید، و لازم شود ماهیت یهودیان بیان گردد، و ایشان را به دیگران بشناساند و کردار و رفتارشان را برملا گردانند، و از نیرنگها و مانورها و ساخت و باخته‌های آن چنانی و گوناگون ایشان پرده بردارند.

برخی از روایتهای اسباب نزول آیات این درس را بیان کرده‌اند. برخی از آنها به حادثه بنی قینقاع که به دنبال غزوه بدر روی داده است، و به موضعگیری عبدالله پسر اُبَیّ پسر سلول برمی‌گردد که درباره به دوستی گرفتن یهودیان و دوستی یهودیان با او گفته بود: من از چرخش دوران و حوادث زمان می‌ترسم و دوستی خود را با دوستان خویش نمی‌برم و دست از ایشان نمی‌کشم!

حتّی بدون در نظر گرفتن این روایتهای هم می‌توان از روی بررسی موضوعی سرشت آیات و فضای آنها، و واریسی خود آیات در پرتو حوادث زندگانی پیغمبر ﷺ و مراحل و احوال و اوضاع آن در مدینه، پی به چیزی برد که ما در دیباچه این سوره راجع به مدّت زمانی که سوره در آن نازل گشته است، گفته‌ایم و ترجیح داده‌ایم.



نصوص این درس از یک سو اشاره می‌نمایند به شیوه برنامه قرآنی در امر تربیت گروه مسلمان، و آماده ساختن آنان برای انجام نقشی که خدا برای ایشان در نظر گرفته است. و از دیگر سو اشاره دارند به اصول و ارکان این برنامه. اصول و ارکانی که خدا می‌خواهد آنها را در دل و درون انسان مسلمان، و در میان گروه مسلمان در هر زمان، ثابت و استوار بدارد. این اصول و ارکان ماندگار و بر جای هستند و تنها به نسلی از میان نسلهای این ملت اختصاص ندارند، بلکه اساس و پایه پیدایش و پویش فرد مسلمان و گروه مسلمان در میان

نصوص این درس همه تأکید می‌کنند چیزی را که در دیباچه این سوره بیان داشتیم. گفتیم: این سوره همه آن بعد از سوره فتح که در حدیبیه به سال ششم هجری نازل شده بود، شرف نزول پیدا نکرده است. چرا که بسیاری از بخشهای آن بایستی پیش از آن زمان نازل شده باشد، و حتّی دست کم پیش از کوچاندن و راندن بنی قریظه در سال چهارم - سال جنگ احزاب - یا پیشتر از آن هم نازل شده باشد ... مثلاً پیش از کوچاندن و راندن بنی‌نضیر به دنبال جنگ احد، و بنی قینقاع به دنبال جنگ بدر، نازل شده باشد.

چه این نصوص به حوادثی اشارت دارد، و بیانگر اوضاع و احوالی است که در مدینه میان مسلمانان رخ داده است. شرائط و ظروف و موقعیتهایی را می‌رساند که یهودیان و منافقان داشته‌اند و هرگز نباید چنین چیزهایی بعد از درهم شکستن شوکت و عظمت یهودیان باشد که آخرین آنها در جنگ بنی قریظه بوده است.

این نصّ که درباره به دوستی گرفتن یهودیان و مسیحیان است، و این برحذر داشتن - بلکه تهدید کردن - کسی که ایشان را به دوستی گیرد از زمره ایشان خواهد بود، و این اشاره به کسانی دارد که در دلهایشان بیماری است و آنان را دوست و هم‌پیمان خود می‌کنند، بدین علّت که از حوادث زمان و گشت و گذار دوران بیم و هراس دارند، و بدور داشتن مسلمانان از دوستی با کسانی که دین ایشان را به تمسخر و بازیچه می‌گیرند، و اشاره به کسانی دارد که در دلهایشان بیماری باشد و آنان را به دوستی می‌گیرند و دلیلی که می‌آورند این است که از حوادث زمان و چرخش دوران می‌ترسند، و بدور داشتن مسلمانان از دوستی با کسانی است که آئینشان را به تمسخر و بازیچه می‌گیرند، و اشاره به این که اینان نماز مسلمانان را به تمسخر و بازیچه می‌گیرند بدانگاه که مسلمانان برای اقامه نماز برمی‌خیزند ... یکایک اینها انجام‌پذیر نیست مگر این که یهودیان در مدینه

همه نسلها می باشند.

این قرآن فرد مسلمان را بر اساس دوست داشت خالصانه پروردگارش و پیغمبرش و عقیده اش و گروه مسلمانش تربیت می کند و رشد می دهد. همچنین او را بر ضرورت جدائی و دوری کامل میان صفی که خودش در آن می ایستد و میان هر صف دیگری که پرچم خدا را بر دوش نمی کشد، و از رهبری فرستاده یزدان پیروی نمی کند، و به گروهی نمی پیوندد که نمایانگر حزب خداوندند. قرآن فرد مسلمان را بگونه ای می پرورد که احساس کند که خدا او را برگزیده است تا پرده ای باشد که قدرت یزدان بر آن نمایان گردد و به نمایش درآید، و ابزاری باشد که قضا و قدر یزدان با آن در زندگی مردمان و در وقائع تاریخ پیاده گردد. این گزینش - با همه تکالیف و مشکلاتی که دارد - لطف و فضل خدا است و به هر کس که خودش بخواند آن را عطاء می فرماید. دوستی با گروه غیرمسلمان، معنی آن برگشت از دین خدا، و سر باز زدن از این گزینش سترگ، و دست کشیدن از این لطف و فضل زیبا و دلپسند است.

این چنین رهنمودی در نصوص بسیاری از این درس، پیدا و جلوه گر و هویدا است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ... بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ... وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. و شک نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی کند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ. أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ. يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ... ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ. وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

ای مؤمنان! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زبانی به خدا نمی رساند و در آینده) خداوند جمعیتی را (بجای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می دارد و آنان هم خدا را دوست می دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می کنند و به تلاش می ایستند و از سرزنش کننده ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد). خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقان آن) آگاه است.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا، الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ... وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾.

تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمايند که خاشعانه و خاضعانه نماز را بجای می آورند و زکات مال بدر می کنند. و هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمره حزب الله است و) بی تردید حزب الله پیروز است.

سپس قرآن شعور مسلمان را به وسیله آشنا گرداندن او با حقیقت دشمنانش، و با حقیقت پیکاری که در آن با دشمنانش درگیر می گردد و دشمنانش در آن با او درگیر می شوند، بالا می برد. بدو می فهماند که این پیکار، جنگ عقیده است. چه عقیده مسأله ای است که میان مسلمان و همه دشمنانش موجود و بر جا است ... دشمنانش با او می جنگند پیش از هر چیز به خاطر عقیده و دینی که دارد. آنان با او رزمی را می آغازند که هرگز آتش آن خاموش نمی شود، بدان علت که ایشان خودشان خارج از آئین یزدانند، و بدین لحاظ

همه کسانی را دشمن می‌دارند که بر راستای راه دین خدا باشند:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَتَّقُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ، وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِن قَبْلُ؟ وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: ای اهل کتاب آیا بر ما خُرده می‌گیرید؟ (مگر ما چه کرده‌ایم) جز این که به خداوند و به چیزی که بر ما نازل شده و به چیزی که پیشتر (بر شما) نازل شده است ایمان داریم؟! (این کار شما ناشی از عدم ایمان است و هم بدان خاطر است که) بیشتر شما فاسق (و خارج از شریعت خدا) هستید.

نکته مهم و نهان مسأله، این است، و انگیزه‌های اصلی آن همین!

ارزش این برنامه، و ارزش این رهنمودهای بنیادین در آن، بزرگ است و سترگ. چه، دوست داشت مخلصانه خدا و پیغمبرش و آئینش و گروه مسلمانانی که بر این اساس پابرجا و استوارند، و شناخت سرشت پیکار و سرشت دشمنان در کارزار، دو کار مهم هستند، چه در تحقق بخشیدن شرائط ایمان یا در پرورش شخصیت مسلمان، و چه در سر و سامان بخشیدن به جنبش و تحرک گروه مسلمانان ... زیرا کسانی که پرچم این عقیده را برمی‌دارند، با برداشتن آن به هیچوجه مؤمن نمی‌گردند، و برای خود چیزی نمی‌شوند، و در واقعیت زندگی بر روی زمین کاری انجام نمی‌دهند، مادام که در دلها و درونهایشان جدائی کاملی میان آنان و میان سائر اردوگاه‌هایی نباشد که پرچم ایشان را بر نمی‌افرازند، و مادام که محبت ایشان نسبت به خدا و پیغمبرش و رهبری ویژه معتقد به یزدان، خالص و پالوده نگردد، و مادام که سرشت دشمنانشان و انگیزه‌های ایشان و سرشت پیکاری را شناسند که در آن با آنان می‌جنگند، و مادام که کاملاً ندانند که جملگی دشمنانشان بر ضد آنان متحد و همدست هستند، و بطور یکسان هم در جنگ با گروه مسلمانان و هم در جنگ با عقیده اسلامی برخی از ایشان دوست

برخی دیگرند.

نصوص قرآنی این درس، تنها بدین اکتفاء و بسنده نمی‌کند و انگیزه‌های پیکار موجود در دلها و درونهای دشمنان گروه مسلمانان را هویدا و برملا سازد و بس. بلکه سرشت چنین دشمنانی را و اندازه خروج ایشان از دین و انحراف ایشان از آئین را نیز نمایان و آشکار می‌نماید، تا مسلمانان ماهیت کسانی را بشناسند که با ایشان می‌جنگند، و دلهایشان اطمینان پیدا کند به جنگی که بدان وارد می‌گردند، و وجدانشان به ضرورت چنین پیکاری قانع گردد و بدانند که از همچون پیکاری گریز و چاره‌ای نیست:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ... بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا - مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ - أَوْلِيَاءَ. وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مَوْمِنِينَ. وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾.

ای مؤمنان! کسانی را از اهل کتاب و از کافران به دوستی نگیرید که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند. از خدا بترسید (و دشمنان آئین خود را دوست و یار خود ندانید) اگر مؤمنان (راستین و واقعی) هستید. آنان هنگامی که (اذان می‌گوئید و مردمان را) به نماز می‌خوانید، نماز را به باد استهزاء می‌گیرند و بازیچه‌اش قرار می‌دهند (و بدان می‌خندند و تمسخرش می‌کنند). این کارشان بدان خاطر است که ایشان کسان نفهم و بی‌شعوری هستند (و ضلالت را از هدایت باز نمی‌شناسند و هدف و حکمت نماز را درک نمی‌کنند).

﴿وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا: آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ

گروه‌ها و دسته‌ها را پیش از سزا و جزای اخروی آنان روشن می‌گرداند:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾.

هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمره حزب الله است و) بی‌تردید حزب الله پیروز است.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَادْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ. وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ، وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِّن رَّبِّهِمْ، لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾.

اگر اهل کتاب (اعم از مسیحیان و یهودیان، بجای دشمنانگی و تباہکاری، به اسلام بگروند و) ایمان بیاورند و پرهیزکاری پیشه کنند، گناهانشان را می‌زدائیم (و زشتیها و پلشتیهای گذشته ایشان را می‌بخشیم) و آنان را به باغهای پر نعمت بهشت داخل می‌سازیم. و اگر آنان به تورات و انجیل (اصلی و دست نخورده) و بدانچه که از سوی پروردگارشان (به نام قرآن) بر آنان نازل شده است عمل بکنند (و در میان خود قوانین الهی را پیاده کنند و بر پای دارند) از بالای سر خود و از زیر پای خود (و از هر سو، غرق در نعمت شده و از آسمان و زمین) روزی خواهند خورد.

همچنین این نصوص قرآنی صفت مسلمانانی را بیان می‌دارد که یزدان جهان ایشان را برای دین خود برمی‌گزیند، و بدیشان این فضل و کرامت سترگ را عطاء می‌نماید که آنان را برای ادای چنین نقش بزرگی انتخاب می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ، يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ... ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

ای مؤمنان! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زبانی به خدا نمی‌رساند

قد خَرَجُوا بِهِ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ. وَ تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْأَثْمِ وَالْعُدْوَانِ، وَأَكْلِهِمُ السَّحْتِ لَيْشَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

هنگامی که (منافقان) نزد شما می‌آیند (به دروغ) می‌گویند: ایمان آورده‌ایم! و حال آن که با کفر وارد و با کفر خارج می‌شوند (و به هنگام ورود و به هنگام خروج راستگو و مسلمان نبوده‌اند) و خدا از آنچه (در دل از نفاق) پنهان می‌کنند (از هر کس دیگری) آگاه‌تر است. بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناهکاری و ستمکاری، و خوردن مال حرام بر یکدیگر سبقت می‌جویند! چه کار زشتی می‌کنند!

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ: يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ، غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا. بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ. وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا﴾.

(برخی از) یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است! (و بخل او را از عطاء و بخشش به ما گسسته است!). دستهایشان بسته باد! (و بخل بهره ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد) و به سبب آنچه می‌گویند تفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند!). بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است)، هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضاء کند می‌بخشد. (به سبب تنگچشمی و کینه‌توزی) آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می‌شود (که آیات قرآن مجید است) بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان می‌افزاید.

کسانی که صفات ایشان این بوده و موضعگیری آنان در برابر گروه مسلمانان چنین باشد، و بر ضد مسلمانان همدست گردند، و به دین و نماز گروه مسلمانان توهین و تمسخر کنند، برای مسلمانان راهی جز طرد و دفع ایشان نمی‌ماند و باید مسلمانان با دل و درون آرامی آنان را از خود برانند و در طرد ایشان بکوشند.

بدین منوال، نصوص قرآنی پایان پیکار و ره‌آورد آن را بیان می‌نماید، و ارزش ایمان در سرنوشت دنیوی



برگردد و) بلائی بر سر ما آید (و به کمک ایشان نیازمند شویم). امید است که خداوند فتح (مکه) را پیش بیاورد یا از جانب خود کاری کند (و دشمنان اسلام را نابود و منافقان را رسوا نماید) و این دسته از آنچه در دل پنهان داشته اند پشیمان گردند (و بر ضعف و شک و نفاق خود افسوس خورند. بدانگاه که فتح و پیروزی فرا رسد) مؤمنان می گویند: آیا اینان همان کسانی هستند که با شدت و با حدت به خدا سوگند می خوردند و می گفتند ما (بر آئین شمائیم و همچون شما مسلمانیم و) با شما هستیم! (دروغ گفتند و) کردارشان بیهوده و تباه گشت (و رنجشان بر باد رفت و تلاششان هدر گردید) و زیانکار شدند (و هم ایمان و هم یاری مؤمنان را از دست دادند).

زیبا است اوّل معنی دوستی و رفاقتی که روشن سازیم که خدا مؤمنان را از آن باز می دارد و نمی خواهد که مسلمانان چنین دوستی و رفاقتی با یهودیان و مسیحیان داشته باشند. مراد از چنین دوستی و رفاقتی، همیاری و همپیمانی با یهودیان و مسیحیان است. مسأله مربوط به پیروی از آئین آنان نیست. بسیار بعید است که در میان مسلمانان کسی باشد که بخواهد از آئین یهودیان و مسیحیان پیروی کند و در دین به دنبال ایشان رود. بلکه مراد از چنین دوستی و رفاقتی، همپیمانی و همیاری است که کار آن بر مسلمانان مشتبّه می شد و گمان می بردند که این کار جائز است. به علت این که مصالح آنان به همدیگر گره خورده بود و میانشان خویشاوندی برقرار بود. همچنین پیش از اسلام میان مسلمانان و گروههایی از یهودیان دوستی و رفاقت بر جای بود و حتی در مدینه نیز در اوائل اسلام این دوستی و رفاقت ادامه داشت، تا این که یزدان آنان را از آن نهی فرمود و آن را باطل و نادرست قلمداد کرد، پس از آن که روشن گردید که برقراری دوستی و رفاقت و همیاری و همپیمانی میان مسلمانان و یهودیان در مدینه امکان پذیر نیست.

این معنی در تعبیرات قرآنی، معروف و مشخص است.

و در آینده) خداوند جمعیتی را (بجای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می دارد و آنان هم خدا را دوست می دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می کنند و به تلاش می ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد). خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بی شمار است، و از مستحقان آن) آگاه است.

هر یک از این فرموده ها، و فرمایشها، گامی در راه برنامه و برای ساخت شخص مسلمان و گروه مسلمانان بر پایه محکم و بنیاد استوار است.



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ... بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ، يَقُولُونَ: نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ. فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ. وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ؟ حَبِطَتْ أَعْيُنُهُمْ، فَاصْبِرُوا خَاسِرِينَ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اوّلی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. و شک نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی کند. می بینی کسانی که بیماری (ضعف و شک و نفاق) به دل دارند، (در دوستی و یاری با یهودیان و مسیحیان) بر یکدیگر سبقت می گیرند و می گویند: می ترسیم که (روزگار

سازنده‌ای به سوی آن روان شود.

آن مسلمانانی که چنین حقیقتی در اندیشه ایشان پیچ می‌خورد و بهم می‌آمیزد، فهم درست و برداشت واقعی از حقیقت عقیده را ندارند، و چنانکه باید شعور تیز و احساس تمییزی درباره سرشت پیکار و سرشت موقعیت اهل کتاب در کارزار را ندارند، و از رهنمودهای روشن و صریح قرآنی درباره خود پیکار و همچنین کارزار با چنین مردمان مکاری غافل و بی‌خبرند. بدین لحاظ میان دعوت اسلام به بزرگواری و نرمش در رفتار با اهل کتاب، و خوبی و نیکی با ایشان در جامعه مسلمانانی که آنان در آن زندگی می‌کنند و حقوقشان در آن تضمین شده است، و میان دوستی و رفاقتی را نباید جز به خاطر خدا و پیغمبرش و گروه مسلمانان انجام پذیرد، فرق نمی‌گذارند و این دو چیز را آمیزه همدیگر می‌سازند. دیگر آنچه را که قرآن کریم درباره اهل کتاب روایت می‌فرماید فراموش می‌کنند. از یاد می‌برند که قرآن کریم درباره اهل کتاب فرموده است: برخی از آنان در جنگ با گروه مسلمانان، دوست و رفیق برخی دیگرند. این هم کار ثابت و بردوام ایشان است. آنان از مسلمان انتقام اسلام را می‌گیرند! ایشان از مسلمان خشنود نمی‌گردند مگر این که به ترک دین خود بگویند و از آئین ایشان پیروی کند! آنان بر جنگ با اسلام و گروه مسلمان پافشارند! دشمنانگی و کینه‌توزی از دهان و بر زبان ایشان نمایان است، و آنچه را که در سینه‌ها پنهان می‌دارند بسی افزون‌تر و بزرگ‌تر از آن است! ... و سخنان آشکار و قاطعانه دیگری که قرآن در این زمینه بیان و ردیف می‌فرماید.

از شخص مسلمان خواسته شده است که با اهل کتاب بزرگواری و بزرگمنشی داشته باشد. ولی از دوستی و رفاقت با ایشان، به معنی همیاری و همپیمانی با آنان، منع گردیده است و نهی شده است.

راه استقرار دین شخص مسلمان، و پیاده کردن سیستم حکومتی منحصر به فرد آئینش، امکان ندارد با راه اهل

به هنگام سخن از پیوند و رابطه مسلمانانی که در مدینه‌اند یا مسلمانانی که به سرزمین اسلامی مهاجرت نکرده‌اند آمده است:

﴿ مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِم مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجَرُوا ﴾.

شما مسؤولیت و ولایتی در برابر آنان ندارید تا آنگاه که مهاجرت می‌کنند. (انفال / ۷۲)

طبیعی است که مقصود از ولایت در اینجا، ولایت در آئین نیست. چه مسلمان در دین ولی و دوست مسلمان در همه احوال و اوضاع است. بلکه ولایت و دوستی همیاری و همکاری است. چنین دوستی و ولایتی است که نباید در میان مسلمانان ساکن سرزمین اسلامی، و میان مسلمانانی باشد که به سوی ایشان هنوز مهاجرت نکرده‌اند. این چنین دوستی و ولایتی است که این آیات از وجود آن ممانعت بحساب می‌آورد و نمی‌گذارد به هیچوجه میان مسلمانان و میان یهودیان و مسیحیان برقرار بشود، هر چند که میان مسلمانان و یهودیان در اوائل کار در مدینه برقرار بوده است.

بزرگواری و نرمش اسلام با اهل کتاب چیزی است، و ایشان را به دوستی و ولایت پذیرفتن چیز دیگر است. ولیکن این دو چیز متفاوت، در اندیشه برخی از مسلمانان آمیزه یکدیگر می‌شوند. آن مسلمانانی که در دلها و درونهایشان بینش کاملی از حقیقت این دین و وظیفه آن پیدا و هویدا نگردیده است و متوجه نشده‌اند که این آئین یک حرکت برنامه‌ریزی شده واقعی است و در ایجاد واقعیتی در زمین به تلاش می‌ایستد، واقعیتی که در پرتو جهان‌بینی اسلامی پدیدار و آشکار می‌شود، و در سرشت خود با سائر جهان‌بینی‌هایی که انسانها می‌شناسند فرق دارد، و از اینجا است که با جهان‌بینی‌ها و اوضاع مخالف برخورد دارد، همانگونه که با شهوات مردمان و انحرافات ایشان و خروج آنان از برنامه یزدان برخورد دارد و با همه اینها به پیکاری می‌پردازد که چاره‌ای از آن نیست و قطعاً باید چنین پیکاری برای پدید آوردن چنان واقعیت تازه‌ای درگیرد که خدا آن را می‌خواهد، و حرکت مثبت کارآی

پراکنده و آواره کردند، و یهودیان را جایگزین مسلمانان آنجا نمودند و در خانه و کاشانه ایشان مستقر گردانند، و در این راه با کفر و ماده‌گرایی همکاری و همیاری کردند! اهل کتاب همان کسانی‌اند که مسلمانان را در هر جایی پخش و پراکنده و سرگردان و آواره می‌سازند. در حبشه و سومالی و اریتره و الجزایر، چنین می‌کنند، و در این سرگشته نمودنها و آواره کردنها با بی‌دینی و مادیگری و بت‌پرستی، در یوگسلاوی و چین و ترکستان و هند، و در هر جای دیگر همکاری و همیاری می‌کنند!

سپس در میان ما کسانی سر بر می‌آورند و گمان می‌برند که ممکن است میان ما و میان اهل کتاب، دوستی و یاری برقرار گردد و به کمک و دستگیری همدیگر مادیگری بی‌دین را از سر راه دین برداریم! غافل از این که این سخن کاملاً دور از رهنمودها و گفتارهای قاطع و مسلم قرآنی، و مخالف با فرموده‌های کلام ربّانی است.

چنین مسلمانانی قرآن را نمی‌خوانند. اگر هم خوانده باشند، دعوت به بزرگمنشی و بزرگواری که قالب اسلام است، بر آنان مشتبه و آمیخته گشته است و چنین دعوتی را دعوت به دوستی و رفاقتی دانسته‌اند که قرآن از آن نهی می‌کند و مسلمانان را از آن برحذر می‌دارد.

این چنین افرادی، اسلام در مغز و شعورشان نمی‌زید. اسلام در ذهن آنان هنوز عقیده‌ای نشده است که خدا جز آن را از کسی نمی‌پذیرد، و جنبش مثبتی نگشته است که برای پدید آوردن واقعیت تازه‌ای در زمین به کار می‌پردازد و امروزه در برابر دشمنانگیها و کینه‌توزیهای اهل کتاب می‌ایستد، همانگونه که دیروز در برابر بدسگالیهای آنان ایستاد، ایستادنی که تغییر آن ممکن نیست، چون ایستادن طبیعی یگانه‌ای است.

اینان را به حال خود وامی‌گذاریم تا در غافل کردن یا غافل شدن خودشان از رهنمود قرآنی بر جای بمانند، و ما نیز رهنمود صریح قرآنی را آشکارا فریاد داریم و

کتاب به هم رسد و یکی شود. هر اندازه شخص مسلمان بزرگمنشی و مهرورزی با اهل کتاب از خود نشان دهد، این کار بدان پایه و مایه نمی‌رسد که اهل کتاب برای شخص مسلمان بپسندند که بر آئینش ماندگار گردد و سیستم حکومتی اسلامی خود را پیاده و اجراء کند. همچنین این کار باعث نمی‌گردد که برخی از آن برخی دیگر را در جنگ با مسلمان و نیرنگ با او، یاری و پشتیبانی نکنند.

بسی سادگی است و غفلت شگرف که گمان بریم که ما مسلمانان با اهل کتاب برای استقرار و استحکام دین، راهی را در پیش می‌گیریم! و در برابر کافران و بی‌دینان در یک جبهه می‌جنگیم! قطعاً اهل کتاب، هنگامی که جنگی با مسلمانان درگیرد، با کافران و بی‌دینان همراه می‌گردند، و در نبرد با مسلمانان دست دوستی بدانان می‌دهند!

اینها حقائق آشکاری هستند که در این زمان و در هر زمانی ساده‌لوحان ما از آنها غافل و بی‌خبرند. وقتی که چنین می‌فهمند که ما می‌توانیم دستهایمان را به دستهای اهل کتاب بدهیم و در مقابل مادیگری و کفرپیشگی بایستیم، چرا که ما و ایشان جملگی دارای آئین آسمانی می‌باشیم! دیگر همه رهنمودها و آموزشهای قرآن را فراموش می‌کنند، و تجربه‌ها و آموخته‌های سراسر تاریخ را پشت گوش می‌اندازند. اهل کتاب بودند که به مشرکان کافر می‌گفتند:

﴿هُؤُلَاءِ اُھْدٰی مِنَ الذّٰیْنَ اٰمَنُوْا سَبِيْلًا﴾.

(و درباره کافران قریش می‌گویند که) اینان از مسلمانانی بر حق‌تر و راه‌یافته‌ترند (که اسلام را قبول و محمّد را به پیشوائی پذیرفته‌اند!). (نساء / ۵۱)

اهل کتاب همان کسانی‌اند که در مدینه مشرکان را بر ضدّ مسلمانان متحد کردند و شوراندند، و خودشان زره و یاور ایشان بودند. اهل کتاب بودند که در طول دویست سال جنگهای صلیبی را به راه انداختند و تاخت و تازها بردند. آنان بودند که رسوائیهای اندلس را مرتکب شدند. هم ایشان بودند عربهای مسلمان را در فلسطین

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ... بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ... وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. و شک نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند.

این نداء و فریاد، متوجه گروه مسلمانان در مدینه بوده است. اما با این وجود متوجه هر گروه و دسته‌ای از مسلمانان است، مسلمانانی که در هر جای زمین تا روز رستاخیز باشند و زندگی کنند ... متوجه همه کسانی است که روزی و روزگاری صفت ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ آنان که ایمان آورده‌اند منطبق بر ایشان می‌گردد.

مناسبتی که در آن زمان، چنین نداء و فریاد زدن مؤمنان را می‌طلبید، این بود که قطع رابطه میان برخی از مسلمانان مدینه و میان برخی از اهل کتاب، بویژه یهودیان، کامل و قاطع نبود. هنوز پیوند دوستی و همپیمانی، و روابط اقتصادی و بازرگانی، و ارتباطات همسایگی و همدمی، وجود داشت. این نوع پیوندها میان ساکنان عرب مدینه با جملگی مردمان بطور عام، و با یهودیان آنجا بطور خاص، با توجه به وضع موجود تاریخی و اقتصادی و اجتماعی پیش از اسلام مدینه، طبیعی به نظر می‌آید. چنین وضعی به یهودیان اجازه می‌داد نقش خود را در نیرنگ با این آئین و پیروان آن ایفاء کنند، و همه انواع نیرنگهائی را بکار ببرند که نصوص قرآنی بسیاری آنها را برشمرده است و پرده از روی آنها برداشته است. در جزء‌های پنجگانه پیشین در کتاب فی ظلال القرآن برخی از آنها مطرح و بررسی گردید، و این درس نیز به واریسی بعضی از آنها می‌پردازد و در این نصوص قرآنی آشکارا و جلوه‌گر

می‌سازد.

قرآن نازل شده است تا آگاهی لازم را به مسلمان در کار پیکاری که با اسلحه عقیده‌اش بدان وارد می‌شود عطاء فرماید، تا بتواند برنامه تازه خود را در واقعیت زندگی پیاده نماید. همچنین قرآن نازل شده است تا در دل و درون مسلمان قطع رابطه کامل و شاملی را میان او و میان هر کسی را پدید آورد که منتسب به گروه مسلمانان نیست و زیر پرچم ویژه آنان نمی‌ایستد. قطع رابطه‌ای که شامل بزرگواری و بزرگمنشی اخلاقی می‌شود و از آن جلوگیری نمی‌کند. زیرا این صفت خصلت همیشگی مؤمن است. ولی دوستی و مهری را منع و نهی می‌کند که در دل مسلمان جز به خدا و پیغمبرش و مؤمنان اختصاص ندارد ... آگاهی و قطع رابطه‌ای که هر دوی آنها در همه جای کره زمین و در میان همه نسلها برای مسلمان لازم است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ... بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. و شک نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند.

برخی از ایشان دوست برخی دیگرند ... این حقیقتی است که پیوندی با زمان ندارد ... زیرا حقیقتی است که از سرشت اشیاء بر جوشیده است ... آنان دوست گروه مسلمانان در هیچ جای زمین و در هیچ تاریخی نمی‌گردند ... قرن‌ها به دنبال قرن‌ها سپری شده است و مصداق این فرموده راستین را به تصویر کشیده است ... برخی از اهل کتاب در جنگ با محمد ﷺ و با گروه مسلمانان ساکن مدینه دوست برخی دیگر شده‌اند، و بعضی از ایشان دوست برخی دیگر در همه جای زمین

دوستی و مهر خود را به یهودیان و مسیحیان ببخشد - و حال این که آنان برخی دوست برخی دیگرند - و باز هم اسلام او و ایمان او باقی و برجای بماند، و هنوز در صف مسلمانان عضویت داشته باشد، صفی که خدا و پیغمبرش و مؤمنان را به دوستی می پذیرد. این دو راهه جدائی است ...

ممکن نیست قاطعیت مسلمان سستی بپذیرد در قطع کامل رابطه ای که میان او و میان هر کس دیگری که بوده است و او برنامه ای جز برنامه اسلام را در پیش گرفته است، و پیوندی که میان او و میان کسی بوده است که پرچمی جز پرچم اسلام برافراشته است. پس از این امر است که مسلمان می تواند کار ارزشمندی را در جنبش بزرگ اسلامی انجام دهد، جنبشی که پیش از هر چیز دیگری دست اندرکار پدید آوردن و استوار داشتن سیستم واقعی منحصر به فردی در کره زمین می شود، سیستمی که با همه سیستمهای دیگر فرق دارد و بر جهان بینی منحصر و جداگانه از همه جان بینی های دیگر تکیه دارد.

وقتی که مسلمان به درجه کامل و قاطع یقین برسد و هیچگونه شک و گمانی و لرزش و چرخی در یقین او نباشد، و کاملاً باور کند که دین او یگانه آئینی است که خدا تنها آن را بعد از مبعوث شدن محمد ﷺ از مردمان می پذیرد و پس ... و بداند که برنامه ای که او دارد و خدا او را واداشته است که زندگی را بر آن بنیاد گذارد و استوار دارد، برنامه یگانه ای است و در میان همه برنامه ها همتا و همانند ندارد، و از آن با برنامه دیگری نمی توان بی نیاز شد، و برنامه دیگری ممکن نیست جایگزین آن گردد، و زندگانی مردمان سر و سامان نمی گیرد و شایسته و بایسته و راست و درست نمی گردد مگر این که تنها بر این برنامه استوار و برقرار شود نه بر برنامه ای جز آن ... و مسلمان بداند که خدا او را رها نمی کند و نمی بخشد و به عنوان مؤمن نمی پذیرد مگر این که در پیدایش و پابرجائی این برنامه با تمام شاخه های اعتقادی و اجتماعی ای که دارد

و در سراسر تاریخ بوده اند ... این قاعده حتی یک بار هم به هم نخورده است، و در کره زمین چیزی روی نداده است مگر آنچه که قرآن کریم به صورت ساختار صفت همیشگی، نه حادثه واحدی و رخداد منحصری، بیان داشته است ... گزینش جمله اسمیه، آن هم بدین نحو: برخی دوست برخی دیگرند. تنها محض تعبیر مطالب نیست. بلکه گزینشی است که برای دلالت بر صفت همیشگی اصیلی، مورد نظر بوده است!

آنگاه بر این حقیقت بنیادین، نتایجی را مترتب فرموده است ... هنگامی که یهودیان و مسیحیان برخی دوست برخی باشند، قطعاً کسی ایشان را به دوستی نمی گیرد، مگر کسی که او از زمره ایشان باشد. کسی که از میان صف مسلمانان ایشان را به دوستی گیرد، خویش را از صف مسلمانان بیرون می کشد و از نفس خویشتن صفت این صف، یعنی «اسلام» را برمی کند و بدور می افکند، و به صف دیگر می پیوندد. زیرا این نتیجه طبیعی و ره آورد واقعی است:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾.

هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است.

چنین کسی بر خویشتن ستم می کند و به آئین یزدان و گروه مسلمانان ستم روا می دارد. به سبب چنین ستمی، خدا او را از زمره یهودیان و مسیحیانی بشمار می آورد که دوستی و مهر خود را بدیشان اختصاص داده است. و خدا او را به سوی حق و حقیقت و صف مسلمانان بر نمی گرداند:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

شک نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی کند.

این بیم دادن سختی برای گروه مسلمانان ساکن مدینه بود. اما با این وجود در چنین بیم دانی مبالغه نشده است. چه خودش سخت است. بلی سخت! اما حقیقت واقعی را مجسم می دارد. ممکن نیست که مسلمان

همه تلاش و توان خود را صرف و بذل نماید، و در این باره تا سر حدّ توان کوتاهی نکند، و بجای برنامه خود - در کم و بیش آن - برنامه دیگری را برگزیند، و این برنامه را نه در جهان بینی اعتقادی، و نه در نظام اجتماعی، و نه در احکام تشریعی و قانونی، با هیچ برنامه دیگری نیامیزد، مگر آن بخشهایی که یزدان جهان آنها را در این برنامه از احکام و قوانین آسمانی پیشینیان اهل کتاب برگرفته و برجای گذاشته باشد ...

وقتی که مسلمان به درجه کامل و قاطع یقین درباره همه اینها برسد، این کار است که مسلمان را بر آن می دارد که تن به پذیرش مشکلات قیام برای پیاده کردن و اجراء برنامه الهی دهد، برنامه ای که خدا آن را برای مردم برگزیده است و بدان خشنود گردیده است. فرد مسلمان با رسیدن به درجه کامل و شامل یقین، بر آن می شود که در برابر سدها و مانعهای سخت، وظائف و تکالیف خسته کننده و رنج آور، مقاومتهای سرسختانه و طاقت فرسا، نیرنگها و دامهای سر راه، و دردهائی که چه بسا اغلب فراتر از تاب و توان انسان هستند، قدرتمندانه بایستد و قد علم کند ... اگر چنین نباشد، تحمل درد و رنج در کاری بی معنی است که می توان بجای آن، کار دیگری از کارهای جاهلیت روی زمین را برگزید و پیشه خود کرد؛ چه این جاهلیت، مجسم در بت پرستی شرک باشد، یا در انحراف اهل کتاب، و یا در کفر صریح و آشکار ... همه یکسان است ... آیا تحمل درد و رنج در راه پیاده کردن برنامه اسلامی بی معنی نیست، اگر میان برنامه اسلامی و برنامه های اهل کتاب یا غیر اهل کتاب، فرق اندک و ناچیزی باشد و بتوان با صلح و آشتی و سازش و نرمش بدان دست یافت؟! ...

کسانی که تلاش می کنند این قطع رابطه حتمی و قاطعانه را به نام بزرگمنشی و بزرگواری و نزدیک گرداندن پیروان ادیان آسمانی به همدیگر، سست و شل و ول کنند، در فهم معنی ادیان دچار اشتباه می گردند، همانگونه که در فهم بزرگمنشی و بزرگواری دچار اشتباه می شوند. چرا که در نزد خدا آئین تنها واپسین

آئین است. بزرگواری و بزرگمنشی و گذشت، تنها در معاملات شخصی انجام پذیر است، نه در جهان بینی اعتقادی و نه در نظام اجتماعی ... چنین کسانی می خواهند یقین کامل و قاطع موجود در دل و درون مسلمانان را سست کنند و کم رنگ نمایند. یقین کامل و قاطعی که در ژرفای دل و درون مؤمن است و آنان در سست گرداندن و کم رنگ نمودن آن می کوشند، عبارت است از: یزدان جهان آئینی جز اسلام را نمی پذیرد، و بر مسلمان واجب است که برنامه خدا را پیاده کند که نمایان در قرآن است و یزدان عوضی بجای آن قبول نمی فرماید و در آن تعدیلی نمی پذیرد، هر اندازه هم کم و ناچیز باشد. این یقین را قرآن کریم پدیدار می سازد، بدانگاه که بیان می دارد:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾.

بیگمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه خدا اسلام است. (آل عمران / ۱۹)

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾.

کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی شود. (آل عمران / ۸۵)

﴿وَأَخَذَرَهُمْ أَنْ يَقْتُلُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾.

از آنان برحذر باش که (با کذب و حق پوشی و خیانت و غرض ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوا و هوس باطل خود نسازند). (مائده / ۴۹)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ... بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. (مائده / ۵۱)

## أُولِيَاءُ .

ای مسلمانان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید.

ابن جریر نقل کرده است: هناد از یونس پسر بکیر، و او از عثمان پسر عبدالرحمن، ووی نیز از زهری روایت کرده است که گفته است: هنگامی که بدریان در بدر شکست خوردند، مسلمانان به دوستان یهودی خود گفتند: اسلام را بپذیرید پیش از این که یزدان شما را به بلائی همچون بلای جنگ بدر مبتلا فرماید. مالک پسر صیف در جواب گفت: آیا پیروزیتان بر گروهی از قریش که از قنن رزمی آگاهی ندارند، شما را مغرور کرده است و گولتان زده است؟ اگر ما عزم را جزم کنیم و مردمان را بر ضد شما گرد آوریم و بشورانیم شما توان جنگیدن با ما را نخواهید داشت. عباده پسر صامت گفت: ای رسول خدا دوستان یهودی من دارای افراد نیرومند و ساز و برگ جنگی فراوان، و توان رزمی بالا هستند. من از دوستی یهودیان بیزاری می جویم و راه دوستی خدا و پیغمبرش را می پویم! دوست من جز خدا و رسول خدا نیست! عبدالله پسر ابی گفت: ولی من چنین نمی گویم، و از دوستی یهودیان دست نمی شویم. من کسی هستم که از دوستی یهودیان ناچارم و از ایشان دست بر نمی دارم. پیغمبر ﷺ فرمود:

(يَا أَبَا الْحُبَابِ أَرَأَيْتَ الَّذِي تَقْسِتُ بِهِ مِنْ وَلَائَةِ يَهُودَ عَلَى عِبَادَةِ ابْنِ الْأَصَامِ؟ فَهَوَ لَكَ دُونَهُ!)

ای ابوالحباب، دوستی و رفاقتی که با یهودیان داری و آن را از عباده پسر صامت دریغ می داری و بر آن آزمند هستی، تو را باد، نه او را!

محمد ابن اسحاق گفته است: نخستین قبیله ای که از یهودیان عهد خود را با پیغمبر ﷺ گسیختند، بنوقینقاع بودند. عاصم پسر عمر پسر قتاده برایم روایت کرده است و گفته است: رسول خدا ایشان را محاصره کرد تا تسلیم فرمان او شدند. عبدالله پسر ابی پسر سلول وقتی دید پیغمبر ﷺ بر بنوقینقاع چیره شده است برخاست و گفت: ای محمد نسبت به دوستان

در قرآن سخن پایانی است و قرآن قاضی است ... بر مسلمان گناهی از سستی و شل و ولی افراد سست و شل و ول نیست، و از سست و شل و ول گرداندن چنین یقینی توسط ایشان، بزهی متوجه مسلمان نمی گردد. روند قرآنی چنین حالت موجودی را به تصویر می کشد، حالتی که قرآن این چنین تحذیری را درباره آن نازل می کند:

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ، يَقُولُونَ نَحْشِي أَنْ نَصِيبًا دَائِرَةً﴾.

می بینی کسانی که بیماری (ضعف و شک و نفاق) به دل دارند، (در دوستی و یاری با یهودیان و مسیحیان) بر یکدیگر سبقت می گیرند و می گویند: می ترسیم که (روزگار برگردد و) بلائی بر سر ما آید (و به کمک ایشان نیازمند شویم).

ابن جریر نقل کرده است و گفته است: ابوکریب از ادريس بر ایمان روایت کرده است و گفته است: از پدرم شنیده ام و او نیز از عطیه پسر سعد نقل می کرد که وی گفته است: عباده پسر صامت از قبیله بنی حارث پسر خزرج، به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و گفت: ای فرستاده خدا! من دوستان زیادی از یهودیان دارم. هم اینک در پیشگاه خدا و رسول از دوستی یهودیان بیزاری می جویم و خدا و رسول خدا را به دوستی می گیرم. عبدالله پسر ابی - سردهسته منافقان - گفت: من کسی هستم که از چرخش زمان هراسانم و از حوادث آن نگران. از دوستی با دوستانم نمی برم و بیزاری نمی جویم. پیغمبر ﷺ به عبدالله پسر ابی فرمود:

(يَا أَبَا الْحُبَابِ، مَا بَحَلْتَ بِهِ مِنْ وَلَائَةِ يَهُودَ عَلَى عِبَادَةِ ابْنِ الْأَصَامِ؟ فَهَوَ لَكَ دُونَهُ!)

ای ابوالحباب، دوستی و رفاقتی که با یهودیان داری و آن را از عباده پسر صامت دریغ می داری و بر آن آزمند هستی، تو را باد، نه او را!

عبدالله پسر ابی گفت: می پذیرم! در اینجا بود که یزدان جهان چنین آیه ای را نازل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى



خدا دست کشید و بیزاری جست، و گفت: ای رسول خدا من از ایشان بیزاری خود را در پیشگاه خدا و رسول خدا اعلام می‌دارم، و خدا و رسول خدا و مؤمنان را به دوستی می‌گیرم، و از همپیمانی و دوستی کفار خویشتن را کنار می‌کشم و بیزاری می‌جویم ... درباره عبادۀ پسر صامت و عبدالله پسر اُبی در سورة مائده این آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ، بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾.

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید. آنان برخی دوستان برخی دیگرند.

تا می‌رسد به:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾.

هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمرۀ حزب الله است و) بی‌تردید حزب‌الله پیروز است.

امام احمد فرموده است: قتیبه پسر سعید، و یحیی پسر زکریا پسر ابوزیاده، از محمد پسر اسحاق، و او از زهری، و وی از عوده، و او نیز از اسامه پسر زید روایت کرده‌اند که گفته است: در خدمت پیغمبر ﷺ به پیش عبدالله پسر اُبی برای عیادت رفتیم. پیغمبر ﷺ بدو فرمود:

(قَدْ كُنْتُ أَتْهَاكَ عَنْ حُبِّ يَهُودَ).

من که تو را از دوست داشتن یهودیان نهی کرده بودم. عبدالله بدو گفت: اسعد پسر زرارۀ با یهودیان کینه‌توزی کرد و مرد ... (ابوداود از گفته محمد پسر اسحاق این روایت را نقل کرده است). مجموعه این خبرها به حالتی اشاره دارند که در جامعه مسلمانان بوده است. حالتی که بازمانده اوضاع پیشین مردمان در مدینه قبل از اسلام بوده است، و از جهان‌بینی‌های سرچشمه گرفته است که هنوز درباره مسأله روابطی که باید میان مسلمانان و میان یهودیان باشد، و روابطی که نباید بر جای بماند، روشن و قطعی نشده است ... گذشته از

من به نیکی رفتار کن - بنوقینقاع هم پیمان قبیلۀ خزرج بودند - پیغمبر ﷺ اندکی توقف فرمود و پاسخش نداد. دیگر باره عبدالله پسر اُبی پسر سلول گفت: ای محمد نسبت به دوستان من به نیکی رفتار کن. عاصم پسر عمر پسر قتاده نقل کرده است و گفته است: رسول خدا از عبدالله پسر اُبی پسر سلول روی بگردانید. عبدالله پسر اُبی پسر سلول دست به یقه زره پیغمبر ﷺ فرو برد! پیغمبر بدو فرمود:

(أَرْسَلَنِي!).

مرا رها کن!

آنگاه فرستاده خدا خشمگین شد. تا بدان اندازه که بر چهره مبارکش آثار خشم مشاهده گردید. سپس دیگر باره فرمود:

(وَيَحْكُ! أَرْسَلَنِي).

وای بر تو! دست از من بدار!

عبدالله پسر اُبی پسر سلول گفت: به خدا سوگند تو را رها نمی‌کنم تا درباره دوستانم به نیکی رفتار نکنی! چهارصد نفر بدون داشتن جامۀ زره، و سیصد نفر زره‌پوش، مرا از سرخ پوست و سیاه‌پوست محفوظ داشته‌اند و آنگاه تو ایشان را در یک پامداد درو می‌کنی؟! من کسی هستم که از حوادث زمان و برگشت دوران می‌ترسم! پیغمبر ﷺ فرمود:

(هُمُ لَكَ).

ایشان متعلق به تو هستند.

محمد پسر اسحاق گفته است: ابواسحاق پسر یسار برایم روایت کرده است از عبادۀ، و او از ولید پسر عبادۀ پسر صامت نقل کرده است که گفته است: هنگامی که بنوقینقاع با رسول خدا جنگیدند، عبدالله پسر اُبی درباره ایشان به میانجیگری پرداخت و از ایشان دفاع کرد. عبادۀ پسر صامت به خدمت پیغمبر ﷺ رفت. او یکی از قبیلۀ بنی‌عوف پسر خزرج بود. عهد و پیمانی که عبدالله پسر اُبی با یهودیان داشت، او نیز داشت. کار و بارشان را به رسول خدا واگذار کرد و از دوستی و همپیمانی با ایشان در پیشگاه خدا و رسول

که تنها برهه و ویژه‌ای از زندگی پیغمبر ﷺ را در بر گیرد، و مشتمل بر شرائط و ظروف موقت آن باشد و بس. بعدها تاریخ نشان داد که دشمنانگی مسیحیان با این آئین و گروه مسلمانان در بیشتر نقاط زمین، کمتر از دشمنانگی یهودیان نبوده است ... هنگامی که موضعگیری و موقعیت مسیحیان عرب زبان و مسیحیان مصر را در حسن استقبال از اسلام مستثنی سازیم، خواهیم دید که در گستره سرزمین مسیحی غرب، مسیحیان در طول تاریخشان از آن زمان که با اسلام تماس داشته‌اند، پرچم دشمنانگی و کینه‌توزی را بر ضد اسلام بر دوش کشیده‌اند و بر آن تاخت برده‌اند و به جنگ و نیرنگ آن نشستند. بگونه‌ای که دشمنانگی و کینه‌توزی و جنگ و نیرنگشان در هیچ زمان، با دشمنانگی و کینه‌توزی و نیرنگ یهودیان، فرقی نداشته است. حتی دولت حبشه که شاه آن از مهاجران مسلمان و از اسلام به خوبی استقبال کرد، برگشت و جنگ بس شدیدی را علیه اسلام و مسلمانان ترتیب داد، جنگی که سخت‌تر از جنگ هر کس دیگری بود، و در این باره جز یهودیان کسی همتای آنان نگردیده است.

یزدان جهان همه اینها را می‌دانسته است و این قاعده همگانی را برای مسلمان گذاشته است. دیگر تنها روزگاری که این قرآن در آن نازل می‌گردیده است و بالطبع شرائط و ظروف گذرا و موقتی داشته است، مورد نظر نبوده است، و شرائط زمانی و مکانی همسانی آن مدت از روزگار هم که چه بسا تا آخر جهان اینجا و آنجا پیش آید، چندان مورد توجه نبوده و بدان اهمیت داده نشده است.

همیشه اسلام و کسانی که متصف بدان بوده‌اند - هر چند هم از اسلام بهره‌ای نداشته‌اند - از جانب یهودیان و مسیحیان در هر جایی از سطح کره زمین اذیت و آزارهایی دیده‌اند، و به بلاها و مصیبت‌های جنگ یهودیان و مسیحیان با خود و با عقیده خود گرفتار آمده‌اند، اذیت و آزارها و جنگ و پیکارهایی که

این، هر چه روایت شده است، همه درباره یهودیان است و از مسیحیان نامی در وقائع و حوادث منقوله نیست. ولیکن نص قرآنی یهودیان و مسیحیان را در بر می‌گیرد و هر دو را یکجا گرد می‌آورد ... این بدان علت است که قرآن در صدد بنیانگذاری و پابرجائی جهان‌بینی دائمی و رابطه دائمی و اوضاع دائمی میان گروه مسلمانان و سایر گروههای دیگری است، چه اهل کتاب باشند و چه مشرک، همانگونه که بعداً در روند این درس خواهد آمد.

هر چند که موضعگیریهای یهودیان با موضعگیریهای مسیحیان، در روزگار پیغمبر، بطور کلی فرق دارد، و در جای دیگر از سوره نیز قرآن کریم بدین اختلاف اشاره می‌نماید و می‌فرماید:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا، وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارَى ...﴾.

(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند، و خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان، کسانی‌اند که خود را مسیحی می‌نامند....

(مائده / ۸۲)

با وجود فرقی که در آن زمان یهودیان با مسیحیان داشته‌اند، نص قرآنی در اینجا یهودیان و مسیحیان را یکسان می‌داند و برابر می‌نهد. همانگونه که در نص آینده میان همگی اینان و میان کافران در مسأله دوستی و همپیمانی جدائی نمی‌اندازد. چرا که این مسأله بر قاعده ثابت دیگری تکیه دارد که عبارت است از این که: مسلمان دوستی و پیمانی نباید جز با مسلمان داشته باشد، و مسلمان را جز محبت خدا و رسول خدا و گروه مسلمانان نسزد ... در این باره همه فرقه‌ها مساوی و برابرند، هر چند که در برخی از شرائط و ظروف، موضعگیریها و موقعیت‌هایشان جدا و گوناگون باشد.

باید توجه داشت که یزدان سبحان در آن زمان که برای گروه مسلمانان این قاعده عام حتمی و قطعی را وضع می‌فرمود، علم خدا همه زمانها را فرا گرفته بود، نه این

فرموده خداوند بزرگوار را تصدیق می کرده است:  
**﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾**.

برخی از آنان دوستان برخی دیگرند.

و بیانگر این واقعیت بوده است که مسلمانان هوشیار باید به پند و اندرز پروردگارشان گوش جان فرا دهند، و فرمان قاطعانه و نهی آمرانه و داوری حاکمانه ایزد متعال را بشنوند و بنوشند، بدانگاه که می فرماید باید جدائی کامل باشد میان دوستان خدا و رسول خدا، و میان هر اردوگاه دیگری که پرچم یزدان و پیغمبر آخر الزمان را به اهتزاز در نمی آورد و برافراشته نمی دارد.

اسلام مسلمان را مکلف و موظف می دارد به این که روابط خود را با همه مردمان براساس عقیده پابرجا و استوار دارد. چه، در جهان بینی و همچنین در کردار و رفتار مسلمان نمی گنجد دوستی و دشمنی جز در عقیده باشد. از اینجا است که ممکن نمی گردد دوستی به معنی یاری میان مسلمان و غیرمسلمان برقرار گردد. مگر نه این است که مسلمان و غیرمسلمان غیرممکن است در زمینه عقیده همدیگر را یاری دهند؟ مثلاً مگر ممکن است همدیگر را حتی در برابر کفر و بی دینی هم کمک و یاری نمایند؟ همانگونه که برخی از ساده لوحان ما و بعضی از کسانی که قرآن نمی خوانند می انگارند که مسلمان و غیرمسلمان می توانند همدیگر را در نبرد با کفر یاری دهند! آخر چگونه ممکن است یکدیگر را یاری دهند، وقتی که اساس مشترکی نیست که بر آن گرد آیند و همدیگر را در پرتو آن یاری نمایند؟

برخی از کسانی که قرآن را نمی خوانند، و حقیقت اسلام را نمی شناسند و نمی دانند، و بعضی از گول خوردگان نیز چنین تصوّر می کنند دین هر چه باشد دین است و همه ادیان یک دین است! همانگونه که کفر و بی دینی همه کفر و بی دینی است! در این صورت ممکن است «دیانت» همگی در برابر کفر و بی دینی بایستد، زیرا کفر و بی دینی دین را بطور کلی انکار می کند و با دیانت بطور اطلاق می جنگد.

اما در جهان بینی اسلامی، و همچنین در ذهن مسلمان

که مزه اسلام را چشیده باشد، کار بدین منوال نیست. مزه اسلام را هم جز کسی نمی چشد که اسلام را به عنوان عقیده خود بپذیرد، و با نیروی این عقیده برای پا برجا داشتن و استوار نمودن سیستم اسلامی حرکت را بیاغازد و به پیش تازد.

این کار، در جهان بینی اسلامی، و در ذهن مسلمان، آشکار و روشن است. دین، اسلام است و بس. آئینی که اسلام آن را به رسمیت بشناسد جز آئین اسلام نیست. زیرا یزدان سبحان این را می گوید. آنجا که می فرماید:

**﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾**.

بیگمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه خدا اسلام است. (آل عمران / ۱۹)

همچنین می فرماید:

**﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾**.

کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی شود. (آل عمران / ۸۵)

پس از برانگیخته شدن محمد ﷺ دیگر دینی در میان نماند که خدا از آن خشنود گردد و آن را از کسی بپذیرد، جز آئین «اسلام». اسلام بدان صورت اصیلی که محمد ﷺ آن را به ارمغان آورده است. آئینی که پیش از بعثت محمد ﷺ از مسیحیان پذیرفته می شد، دیگر هم اینک از آنان پذیرفته نمی گردد. همانگونه که آئینی که پیش از بعثت عیسی علیّه السلام از یهودیان پذیرفته می گردید، پس از بعثت عیسی علیّه السلام از آنان پذیرفته نمی گردید.

وجود یهودیان و مسیحیان اهل کتاب، پس از بعثت محمد ﷺ بدین معنی نیست که آئینی که دارند و بر آنند از ایشان پذیرفته می گردد، یا گفته می شود آنان بر آئین آسمانیند ... این امر، پیش از بعثت خاتم الانبیاء چنین بود. اما پس از بعثت واپسین پیامبر در جهان بینی اسلام و در ذهن مسلمان، آئینی جز اسلام وجود ندارد. این چیزی است که قرآن با نصّ غیرقابل توجیه و تأویلی، قاطعانه آن را فریاد می دارد و می گوید:

یاری در دین نیست. و بدین معنی هم نیست که مسلمان قبول کند دین اهل کتاب - پس از بعثت محمد ﷺ دینی است که خدا آن را می‌پذیرد، و اسلام می‌تواند در جبههٔ یگانه‌ای با ایشان بوده و هر دو با کفر و الحاد بجنگند و پایداری کنند.

اسلام آمده است که اعتقادات اهل کتاب را تصحیح کند، و معتقدات مشرکان و بت پرستان را نیز تصحیح نماید. قرآن هم اینان و هم آنان را جملگی به اسلام دعوت فرمود. زیرا اسلام همان «دین» و آئینی است که یزدان از همهٔ مردمان جز آن را نمی‌پذیرد. زمانی که یهودیان اینگونه فهمیده بودند که ایشان به پذیرش اسلام دعوت نشده‌اند، و خویشان را نیز بالاتر از این می‌دانستند که به پذیرش آن دعوت گردند، قرآن کریم رویاروی ایشان ایستاد و آنان را به اسلام نداء در داد و فریادشان داشت، و بدیشان یادآور شد که اگر از اسلام روی بگردانند کافر بشمارند!

مسلمان مکلف و موظف است که اهل کتاب را به اسلام دعوت کند، همانگونه که موظف و مکلف است بی‌دینان و کافران و بت پرستان را به سوی اسلام فرا خواند. او اجازه ندارد از اینان و از آنان، کسی را وادار به پذیرش اسلام سازد. زیرا عقیده‌ها در دلها و درونها با اجبار و اکراه پیدا و هویدا نمی‌گردد. اجبار و اکراه افزون بر این که ممنوع است و از آن نهی شده است، ثمره و ره‌آوردی ندارد.

درست نیست مسلمان بگوید که آنچه که اهل کتاب بدان باور دارند و بر آن هستند - پس از بعثت محمد ﷺ دینی است که یزدان آن را آئین آسمانی می‌داند و مورد پسند او است، آنگاه با وجود این ایشان را به اسلام دعوت کند ... مسلمان مکلف و موظف نخواهد بود که اهل کتاب را به پذیرش اسلام دعوت کند، مگر براساس واحدی که عبارت است از این که او معترف به حَقانیت دینی نباشد که اهل کتاب معتقد بدان هستند. و همچنین او ایشان را به پذیرش دین باید دعوت کند.

اسلام یهودیان و مسیحیان را به ترک معتقدات خود و پذیرش اسلام وانمی‌دارد و مجبور نمی‌گرداند. زیرا: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾.

اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست. (بقره / ۲۵۶)  
اما معنی این هم چنین نیست که چیزی که بر آن هستند و بدان باور دارند، خدا آن را «آئین» مقبولی می‌داند، و یهودیان و مسیحیان را بر «آئین» مقبولی می‌بیند. بدین خاطر دیگر جبهه‌ای به نام جبههٔ دیانت و دینداری نیست که اسلام در صف آن قرار گیرد و رویاروی کفر و بی‌دینی بایستد و بجنگد! بلکه آنچه هست «دین» است و اسلام نام دارد ... یا «دین نیست» و لائیک نام دارد، و آن هم هر آن چیزی است که سوای اسلام است ... حال این لائیک و بی‌دینی عقیده‌ای باشد که اصل آن آسمانی بوده ولیکن تحریف شده باشد، و یا اصل آن بت پرستی بوده و بر بت پرستی خود ماندگار باشد، و یا این که زندقه و الحاد بوده و منکر ادیان باشد ... همهٔ اینها با یکدیگر فرق دارند، و جملگی آنها با اسلام مختلف و ناهم‌آهنگ هستند، و میان آنها و میان اسلام دوستی و رفاقتی، و مهر و عطوفتی، و همپیمانی و عهدی نیست.

مسلمان می‌تواند با چنین اهل کتابی معامله و بازرگانی کند. موظف هم هست که با ایشان رفتار و کردار نیکو داشته باشد - همانگونه که قبلاً گذشت - مادام که او را در دین آزاد بگذارند و اذیت نکنند. مسلمان می‌تواند با زنان پاکدامن ایشان ازدواج نماید. هر چند که اختلاف فقهی دربارهٔ ازدواج با خانمهای پاکدامن اهل کتابی در میان است که معتقد به خدائی مسیح یا فرزندی او باشند، و زنان اهل کتابی که به تثلیث و سه خدائی معتقد هستند. اختلاف در این است که آیا چنین خانمهایی اهل کتابی بشمارند که ازدواج با آنان جایز است؟ و یا این که مشرک به حساب می‌آیند و ازدواج با آنان نادرست است؟ حتی با قبول جواز ازدواج با ایشان که متکی به قانون حلال بودن ازدواج بطور عام است، زیبا رفتار کردن و جواز نکاح به معنی دوستی و

وقتی که این حقیقت روشن، در ذهن استقرار پذیرد، معلوم می‌گردد که از لحاظ عقیده مسلمان منطقی نخواهد بود که او برای پابرجائی دین در زمین دوست و همپیمان با کسی شود که به دین اسلام معتقد نباشد و بدان گردن نهاده باشد.

این مسأله در اسلام مسأله اعتقادی ایمانی است، همانگونه که مسأله سازماندهی جنبشی است. از یک سو مسأله اعتقادی ایمانی است. گمان می‌کنیم با توضیح و بیانی که گذشت، و با رجوع به نصوص قرآنی قاطع و دالّ بر عدم دوستی میان مسلمانان و اهل کتاب، مسأله کاملاً روشن شده باشد. از دیگر سو، مسأله مسأله سازماندهی جنبشی است. در این صورت نیز مسأله کاملاً روشن است ... وقتی که همه تلاش مؤمن باید این باشد که به پابرجا داشتن و استوار نمودن برنامه یزدان در زندگی رو کند و سعی نماید برنامه یزدان، یعنی برنامه‌ای که اسلام با نصّ، آن را ذکر می‌کند، و همانگونه است که محمد ﷺ آن را با خود آورده است، با همه تفصیلات و زوایائی که این برنامه دارد. تفصیلات و زوایائی که همه تلاشها و فعالیتهای انسان در زندگی را در بر می‌گیرد ... در این صورت چگونه ممکن است که مسلمان در این سعی و تلاش با کسی همیاری و همکاری کند که به اسلام ایمان ندارد و آن را به عنوان دین و برنامه و نظام و شریعت نمی‌پذیرد، و سعی و تلاشش صرف اهداف دیگری می‌گردد، اهدافی که اگر دشمن اسلام و اهداف آن نباشد، دست کم چنین اهدافی اهداف اسلامی نیستند. چرا که اسلام هدف و کاری را به رسمیت نمی‌شناسد و نمی‌پذیرد که براساس عقیده استوار نگردد، هر چند که در ظاهر خوب و بایسته جلوه گر شود:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَرَامَادٍ أَشْتَدَّتْ بِهِ أَلْرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ﴾.

حال و وضع اعمال کسانی که به پروردگار خود ایمان ندارند، همچون حال و وضع خاکستری است که در یک روز طوفانی، باد به تندی بر آن وزد. (ابراهیم/۱۸)

اسلام مسلمان را مکلف و موظف می‌دارد که همه سعی و تلاش خود را خالصانه صرف اسلام کند. هرگز نیندیشد که جزئی‌ترین چیز را در تلاش روزانه خود از اسلام جدا و گسیخته دارد ... کسی که تصوّر کند چنین چیزی ممکن است و میتوان امور زندگی روزانه را از اسلام بدور و گسیخته داشت، سرشت اسلام و سرشت برنامه اسلامی را نمی‌شناسد. کسی که گمان برد در زندگی برخی از امور است که می‌تواند خارج از برنامه اسلامی باشد و می‌توان در آنها با کسی همیاری و همکاری کرد که دشمن اسلام است، و یا با کسی راه یاری و مددکاری را در پیش گرفت که از مسلمان خشنود نمی‌گردد مگر این که اسلام خود را رها سازد، همانگونه که خدا در کتاب خویش خواست یهودیان و مسیحیان را از مسلمان مطرح می‌فرماید. آنان از مسلمان می‌خواستند به ترک اسلام بگویند تا از او خشنود گردند! کسی که چنین بیندیشد، هم در عقیده و اندیشه سستی پذیرفته است، و هم در کار و عمل تزلزل پیدا کرده است.

عبدالله پسر اُبی پسر سلول که از بیمار دلان بود، از شتاب و تلاش خود در همیاری و همکاری و دوستی و رفاقت با یهودیان، و ماندگاری بر پیمان خویش با ایشان، چنین معذرت و عذر خود را اظهار می‌نماید: من کسی هستم که از حوادث زمان و برگشت دوران هراسناکم! می‌ترسیم که زمانه برگردد و دچار سختی و دشواری شویم و در مضیقه افتیم ... این چنین دلیل و حجتی نشانه بیماری دل و ضعف ایمان است. ولی خدا است. یاور خدا است. یاری طلبیدن از غیر خدا گمراهی است. اصلاً کار پوچ و بیهوده‌ای است ... باید دانست که حجت این سلول، حجت هر ابن سلولی در طول زمان است، و جهان‌بینی او جهان‌بینی هر منافق بیمار دلی است که حقیقت ایمان را درک و فهم نمی‌کند ... دل عباده پسر صامت از دوستی و مهر یهودیان رمید و برید، پس از آن که از ایشان صادر شد آنچه صادر شد. چون دل او دل با ایمانی بود دوستی و مهر یهودیان را

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا: أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ؟ حَبِطَتْ أَعْيَانُهُمْ، فَأَصْبَحُوا خَايَرِينَ﴾.

(بدان هنگام که فتح و پیروزی فرارسد) مؤمنان می‌گویند: آیا اینان همان کسانی هستند که با شدت و با حدت به خدا سوگند می‌خوردند و می‌گفتند ما (بر آئین شما) ایم و همچون شما مسلمانیم (و) با شما هستیم! (دروغ گفتند و) کردارشان بیهوده و تباه گشت (و) رنجشان بر باد رفت و تلاششان هدر گردید) و زیانکار شدند (و هم ایمان و هم یاری مؤمنان را از دست دادند). سرانجام روزی و روزگاری یزدان جهان، فتح را پیش آورد. رازها و رمزهای درون بیرون افتاد و برملا شد. کارها بوچ و بیهوده گردید و سودی نبخشید. دسته‌ها و گروه‌ها زیانکار و زیانبار گردیدند. به ما مسلمانان از سوی یزدان جهان وعده داده شده است و این وعده برجا و ماندگار است، وعده‌ها فرارسیدن فتح! فتح فرا می‌رسد هر وقت که ما تنها به دستاویز یزدان، یعنی قرآن، چنگ بزنیم. و هر زمان که ما خالصانه تنها دوستی و مهر خدا را داشته باشیم. و هر وقت که برنامه خدا را بدانیم و مراعات کنیم، و جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و احوال و اوضاع خود را براساس برنامه خدا پابرجا و استوار بداریم. و هر زمان که در پیکار و کارزار در پرتو راهنمایی و رهنمود الهی حرکت کنیم و به کوشش و تلاش ایستیم، و ولی و دوستی و سرپرستی و یآوری را جز خدا و رسول خدا و مؤمنان برای خود ندانیم و برنگیریم.



هنگامی که روند قرآنی از نداء نخستین خطاب به مؤمنین می‌پردازد، ندائی که آنان را فریاد می‌دارد که از دوستی و همپیمانی با یهودیان و مسیحیان دست بردارند و کار را به پایان بیاورند، و می‌توسند از این که با دوستی و همپیمانی با ایشان جزو ایشان گردند، و یا اصلاً بدان سبب کافر شوند و از اسلام برگردند! در حالی که خود متوجه نباشند و یا این که خودشان

از ژرفای دل خود کند و به دور افکند، آنجا که عبدالله پسر ابی پسر سلول آن را قاپید و در سراچه سینۀ اش نهاد و با چنگ و دندان در نگاهداری آن کوشید! این دو کار، دو شیوه جداگانه‌اند و دو راه مختلف. از دو جهان‌بینی گوناگون برجوشیده‌اند. از دو فهم و شعور متضاد بردمیده‌اند. این چنین اختلاف و گوناگونی در طول زمان میان مؤمن و دل‌ناآشنا با ایمان، بر جای و استوار است.

قرآن کسانی را تهدید می‌فرماید که از دشمنان آئینشان یاری طلب کنند. آن دشمنانی که بر ضدّ ایشان گرده‌مائی می‌کنند و متفق و متحد می‌شوند. آن منافقانی که مخلص نیستند و اعتقاد و دوستی و اعتمادشان سست و بی‌بنیاد است... قرآن آنان را بیم می‌دهد با امید فتح یا کاری که یزدان می‌کند و در این موقعیت یا به داوری می‌پردازد و کار را یکسره می‌سازد، و یا پرده را از شخص پنهان در پس پرده نفاق کنار می‌زند:

﴿فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّكَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ، فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾.

امید است که خداوند فتح (مکه) را پیش بیاورد یا از جانب خود کاری کند (و دشمنان اسلام را نابود و منافقان را رسوا نماید) و این دسته از آنچه در دل پنهان داشته‌اند پشیمان گردند (و بر ضعف و شک و نفاق خود افسوس خورند).

بدان هنگام که فتح در می‌رسد، چه فتح مکه باشد، و یا فتح به معنی جدائی بخشیدن و فیصله دادن و داوری نمودن باشد، و یا مراد فرا رسیدن فرمان خدا باشد، کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، بر شتابی و تلاشی که در دوستی و رفاقت و در مهر و عطوفت با یهودیان و مسیحیان داشته‌اند، و بر نفاقی که پرده از آن فرو افتاده است و برملا گشته است، پشیمان خواهند گشت. در آن هنگام مؤمنان نیز از حال منافقان دچار شگفت خواهند شد، و از نفاق و سرنوشت زیانباری که منافقان بدان گرفتار خواهند آمد بیزاری خواهند جست:

الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنْ حِزَبَ اللَّهِ هُمْ أَعْلَىُٰونَ .

ای مؤمنان! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زبانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیتی را (بجای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد). خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بی‌شمار است، و از مستحقان آن) آگاه است. تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمايند که خاشعانه و خاضعانه نماز را بجای می‌آورند و زکات مال بدر می‌کنند. و هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمره حزب الله است و) بی‌تردید حزب الله پیروز است.

تهدید کسی که از میان مؤمنان، بدین صورت و در این مقام، از آئین خود دست برمی‌دارد، چنین تهدیدی پیش از هر چیز دیگری متوجه پیوند موجود میان یهودیان و مسیحیان و میان برگشت از اسلام می‌گردد. بویژه با توجه به چیزهایی که پیشتر گذشت و بیان گردید: کسی که با آنان دوستی ورزد و یاورشان شود، یکی از ایشان خواهد بود، و از میان گروه مسلمانان بیرون می‌افتد و به اهل کتاب می‌پیوندد و از زمره ایشان شمرده می‌شود:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ .

هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است.

بنابراین، نداء و فریاد دوم تأکید و توضیح نداء و فریاد نخستین است. نداء و فریاد سومی که به دنبال این نداء

نخواهند و قصد آن را هم نداشته باشند! نداء دومین را سر می‌دهد و کسی را تهدید می‌کند و بیم می‌دهد که از میان ایشان از دین خود برمی‌گردد، این برگشت از دین به سبب دوستی و همکاری با اهل کتاب باشد، و یا به علت دیگری از اسباب و علل گوناگون ... او را تهدید می‌کند و بیم می‌دهد به این که او چیزی در پیشگاه خدا بشمار نمی‌آید، و خدای را نمی‌تواند عاجز و درمانده کند و از دست انتقام یزدان بگریزد، و کمترین زبانی به آئین خدا نمی‌رساند. خدا او را متوجه می‌سازد که آئین یزدان دوستان و یاران و یاوران و مددکارانی دارد که ذخیره‌اند و در دانش خدا تعیین شده‌اند. اگر اینان رویگردان از انجام وظیفه و کمک به دین خدا شوند، آنان را به جهان گسیل می‌دارد و به خدمت دین خود می‌گمارد. روند قرآنی سیمای این چنین گروه برگزیده ذخیره در دانش خدا برای کمک و خدمت به دین الله را به تصویر می‌کشد. کسانی که دوست داشتنی زیبایی درخشان! همچنین جهتی را می‌نمایند که یگانه جهتی برای دوستی و یاری است و مسلمان می‌تواند دوستی و مهر و یاری و یاورى خویش را بدان سمت سوق دهد و بس. این نداء و فریاد را با بیان سرانجام حتمی پیکار و سرنوشت قطعی کارزاری پایان می‌بخشد که حزب خدا بدان فرو می‌رود و در آن با سائر احزاب می‌رزد، سرانجام و سرنوشتی که بدان مفتخر و از آن بهره‌مند می‌گردند کسانی که دوستی و مهر و یاری و یاورى خویش را خلاصانه به خدا و رسول خدا و مؤمنان اختصاص می‌دهند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ، يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ. وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ



اداره‌ها و سازمانهای خود، و در سخنان و داوریهای خویش اجراء کنند، و با این برنامه و با این شریعت، صلاح و خیر و پاکی و بالندگی را پیاده کنند. این گزینش الهی برای به پا خاستن و به دست گرفتن امور دین و جنبش در راه والائی این آئین، فضل و لطف خداوند جهان در حق مؤمنان است. پس هر کس که می‌خواهد این فضل و این لطف را رها کند و خویشتن را از این همه بزرگواری خداوند باری محروم سازد، خود داند! بگذار به ترک الطاف کریمانه بگوید و کژ راهه بپوید! یزدان بی‌نیاز از چنین کسی و از همه جهانیان است. یزدان از میان سائر بندگان، کس دیگری را برای این کار برمی‌گزیند که او را شایسته این فضل بزرگ و لطف سترگ ببیند.

شکلی که قرآن در اینجا از گروه گزیده به تصویر می‌کشد، شکل روشن و دارای نشانه‌های هویدا و سیماهای برجسته کاملاً پیدا است. شکل درخشان و دلکش و دلریا و دوست داشتنی است:

﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾.

خداوند گروهی را (بجای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند.

مهرورزی و خشنودی متبادل، پیوند میان آنان و یزدانشان است ... مهرورزی ... این روح روان و لطیفی که پر می‌کشد و اوج می‌گیرد و می‌درخشد و خوش لقا و خوش سیما و شادان و شاداب است ... این همان چیزی است که مردمان را به خداوندگار مهربانشان ربط و پیوند می‌دهد. عشق یزدان نسبت به بنده‌ای از بندگان چیزی است که کسی نمی‌تواند ارزش آن را بسنجد و بداند، مگر آن کس که یزدان سبحان را با صفاتی بشناسد که خداوند خود را بدانها ستوده است و معرفی فرموده است. آن کس می‌تواند ارزش چنین عشق خدایانه‌ای را درک کند که آهنگ دلنواز این صفات، تارهای حس و شعور و دل و درون و سراسر وجود او را به ناله و نوا درآورده باشد ... آری! کسی

و این سیاق می‌آید نیز دالّ بر این است، و مترتب بر نهی از دوستی و مهرورزی با اهل کتاب و کافران است. اهل کتاب و کافران را بدین نحو در کنار یکدیگر گرد آوردن، بیانگر این واقعیت است که دوستی و مهرورزی با اهل کتاب همچون دوستی و مهرورزی با کافران بشمار است، بدون هیچگونه تفاوتی. همچنین بیانگر این واقعیت است، هنگامی که اسلام در معامله و بازرگانی اهل کتاب را از کافران جدا می‌سازد، این مسأله با مسأله دوستی و مهرورزی و همیاری و همکاری با اهل کتاب جدا است، و چنین رابطه‌ای در امور دیگر است، و دوستی و مهرورزی و همیاری و همکاری با ایشان را شامل نمی‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ، فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

ای مؤمنان! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زبانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیتی را (بجای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد). خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقان آن) آگاه است.

خدا گروه مؤمنان را برگزیده است تا در استقرار بخشیدن آئین یزدان در زمین، ابزار قضا و قدر خدا شوند، و سلطه و حجت او را در زندگی مردمان پابرجا و استوار دارند، و برنامه خدا را در اوضاع و احوال و

گروه بیشمارى که جامهٔ صوفیانه و عارفانه به تن می‌کنند و در تاریخ دور و درازشان رقم می‌خورند خیلی کم‌یابند ... پیوسته زمزمهٔ ابیات رابعهٔ عدویه به گوش دلم می‌خواند، و مزهٔ راستین خود را در بارهٔ این مهوروزی منحصر به فرد، تارهای درونم را می‌نوازد و می‌لرزاند. آنجا که می‌گوید:

فَلَيْتَكَ تَحَلُّوْا وَ الْحَيَاةُ مَرِيْرَةٌ  
وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَ الْاَنَامُ غَضَابٌ  
وَلَيْتَ الَّذِي بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَامِرٌ  
وَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْعَالَمِيْنَ خَرَابٌ  
اِذَا صَحَّ مِنْكَ الْوُدُّ فَالْكُلُّ هِيْنٌ  
وَ كُلُّ الَّذِي فَوْقَ الْاُتْرَابِ تُرَابٌ

کاش که تو شیرین و سازگار باشی، هر چند که زندگی تلخ و ناسازگار باشد. کاش که تو خوشنود گردی، هر چند که مردمان خشمناک باشند.

کاش که میانهٔ من و تو برقرار و آباد باشد، گرچه میانهٔ من و جهانیان ویران باشد.

اگر محبت تو برقرار و برجای باشد، همه چیز ساده و آسان است. هر کس که بر روی این خاکدان زمین است، خاک زمین است!

این مهوروزی خداوند بزرگ، نسبت به بنده‌ای از بندگان، و مهوروزی بنده در حق صاحب نعمت عطاء بخش، در گسترهٔ این هستی می‌پراکند و در پهنهٔ این جهان فراخ روان می‌گردد، و هر زنده‌ای و هر مرده‌ای را در بر می‌گیرد. آن هم در فضای والا و در سایهٔ دلگشائی که سراسر این جهان را فرا می‌گیرند، و مشتمل بر گسترهٔ جهان انسان نیز می‌شوند و همهٔ اینها در آن بندهٔ مهوروز دوست داشتنی، مجسم و نمودار می‌گردد.

جهان‌بینی اسلامی، مؤمن و پروردگار را با این رشتهٔ شگفت دوست داشتنی به همدیگر پیوند می‌دهد ... تنها یک بار هم نیست و پس ... تنها یک سخن‌کذرای پریزه از زبان نیست و دیگر هیچ ... بلکه اصل و حقیقت و عنصر اصیلی در این جهان‌بینی است:

حقیقت این عطاء و ارمغان را ارج نمی‌داند، مگر آن کس که حقیقت عطاء کننده و ارمغان دهنده را بشناسد و بداند. آن کسی چنین چیزی را می‌شناسد و می‌داند که آگاه باشد خدا چه کسی است؟ سازندهٔ این جهان بزرگ کدام است؟ چه کسی سازندهٔ انسان است که با وجود این که جرم کوچکی است چکیدهٔ جهان است؟ چه کسی به بزرگی خدا است؟ چه کسی به توانمندی خدا است؟ چه کسی به یگانگی خدا است؟ چه کسی به ملک و ملکوت همچون خدا است ... خدا کجا و بنده‌ای که خدا با مهوروزی خود بدو لطف و محبت می‌کند کجا است؟ بنده که ساختهٔ دست قدرت یزدان سبحان است ... اما یزدان: بزرگ و سترگ، زندهٔ جاویدان، ازلی، ابدی، نخستین، واپسین، پیدا، و ناپیدا است.

مهوروزی بنده نسبت به پروردگارش نعمتی برای خود بنده است. نعمتی که آن را هم نمی‌شناسد مگر کسی که خودش آن را چشیده باشد ... هنگامی که مهوروزی یزدان نسبت به بنده‌ای از بندگان چیز بزرگ و سترگی، و لطف و فضل فراگیر فراوانی باشد، قطعاً وقتی که یزدان به بنده هدایت خود را می‌بخشد و او را به محبت خویش رهنمود می‌نماید و با این چشم زیبای منحصر به فرد او را آشنا می‌گرداند، چششی که در میان همهٔ چشمهای مهوروزی همانند و همسان ندارد، چنین بخشش هدایتی عطای بزرگ سترگی، و لطف و فضل فراگیر فراوانی بشمار است.

هنگامی که مهوروزی خدا نسبت به بنده‌ای از بندگان خویش باشد که به تعبیر و بیان در نیاید و برتر از وصف و کلام باشد، قطعاً مهوروزی بنده نسبت به پروردگارش نیز چیزی است که کمتر جمله و عبارت می‌تواند آن را به تصویر زند، مگر گاه‌گاهی که در لابلای برخی از سخنان عاشقان، نادانسته و ناگهانی پرتوی از آن بر پردهٔ نمایش افتد ... این همان موضوعی است که به خدا رسیدگان متصوّفه و عرفای صادق در آن پیشی و برتری می‌گیرند. چنین متصوّفه و عرفای صادق و راستینی هم بسی اندک‌اند، و در میان

چنین دوگانگی و پیوندی، میان یزدان و مردمان رابطه برقرار می‌سازد!

روشنی جهان‌بینی اسلامی در جدائی میان حقیقت الوهیت و حقیقت عبودیت، سرسبزی دلپسند و شادابی دوست داشتنی موجود در میان یزدان و بندگان را خشکیده و بی‌رونق نمی‌گرداند. رابطه، رابطه رحمت و مرحمت، دادگری و عدالت، مهر و مودت، و جداگانگی یزدان از بندگان است. از یک سو رابطه عشق و محبت است، و از دیگر سو رابطه تجرید و تنزیه، یعنی: پاکسازی یزدان سبحان از هر نوع عیب و نقصان، و جداسازی ذات یزدان از همه ذوات جهان است ... جهان‌بینی اسلامی جهان‌بینی کامل و شاملی است که همه نیازمندیهای هستی انسانی را در رابطه او با خداوند جهانیان در بر می‌گیرد.

در اینجا - به هنگام بیان صفت گروه مؤمنان گزیده برای این آئین - چنین نص شگفتی ذکر می‌گردد:

﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾.

خدا دوستشان می‌دارد و ایشان هم خدا را دوست می‌دارند.

همه بار الکتریکی آن در فضائی آزاد می‌گردد که دل مؤمن بدان نیاز دارد، بدان هنگام که زیر بار این بار سنگین می‌رود و می‌داند که این امرگزینش و فضیلت و قربتی است که داده دادار عطاءبخش و آفریدگار بزرگوار جهان است.

سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و بقیه نشانه‌ها را عرضه می‌دارد:

﴿أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾.

نسبت به مؤمنان نرم و فروتن هستند.

این هم صفتی است که از فرمانبرداری و سادگی و نرم‌خونی برمی‌خیزد. چه مؤمن نسبت به مؤمن رام و

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ  
الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾.

بیگمان کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته و پسندیده انجام می‌دهند، خداوند مهربان آنان را دوست می‌دارد و محبت ایشان را به دلها می‌افکند.

(مریم/۹۶)

﴿إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴾.

بیگمان پروردگار من بسیار مهربان (در حق بندگان پشیمان و) دوستدار (مؤمنان توبه‌کار) است.

(هود/۹۰)

﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ﴾.

خدا آمرزگار و دوستار (بندگان مؤمن) است.

(بروج/۱۴)

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ  
الِدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾.

هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند (که من نزدیکم یا دور. بگو: من نزدیکم و دعای دعا کننده (و فریاد درخواست کننده) را هنگامی که مرا بخواند (و به فریاد طلبد) پاسخ می‌گویم (و نیاز او را برآورده می‌سازم).

(بقره/۱۸۶)

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾.

کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را سخت دوست می‌دارند (و بالاتر از هر چیز بدو مهر می‌ورزند).

(بقره/۱۶۵)

﴿قُلْ: إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾.

بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.

(آل عمران/۳۱)

و آیات بسیار دیگری که در این زمینه است ...

شگفتا کسانی از کنار همه این آیات می‌گذرند و می‌گویند: جهان‌بینی اسلامی، جهان‌بینی خشک خشنی است. رابطه یزدان و انسان را رابطه قهر و زور، و عقاب و عذاب، و بیرحمی و گریز، به تصویر می‌زند ... نه این که همانند جهان‌بینی‌ای باشد که عیسی را پسر یزدان، و اقوم<sup>(۱)</sup> خداوند متان، بشمار می‌آورد، و با

۱- اقوم، اصل و سبب هر چیز باشد. و نصاری گویند: اقوم عبارت از ظهورات باری تعالی است که وجود کل است جل جلاله. و رب و ابن و روح القدس اشاره بدو است. و اقوم سه است: اقوم وجود، اقوم علم و اقوم حیات. و اینها نه عین ذاتند و نه زاید بر ذات. (برهان قاطع)

آرام است. بر مؤمن سرکشی و سختگیری نمی‌کند. ساده‌رو و نرم‌خو است. ساده می‌گیرد و پاسخ می‌گوید. بخشاینده و مهربان است ... اینها است مذلتی که در برابر مؤمنان دارد.

در این مذلت، خواری و پستی نیست. بلکه برادری و اخوتی است که موانع را از میان برمی‌دارد، و تکلف را می‌زداید، و نفس‌ها را آمیزهٔ نفس‌ها می‌کند، و دل‌ها را با دل‌ها گره می‌زند، تا آنجا که در ژرفای درون‌ها و در لابلای دل‌ها چیزی بر جای نمی‌ماند که مایهٔ سرکشی و ناسازگاری با دیگران گردد و مانعی بر سر راه ایشان شود و آنان را برماند و دور گرداند.

حساس بودن نسبت به خود، مایهٔ گوشه‌گیری و کناره‌گیری می‌گردد. همین امر باعث می‌شود که نسبت به برادر خود چموش و سرکش و تنگ‌چشم گردد. اما هنگامی که خویشان را آمیزهٔ سائر افراد گروه مؤمنان سازد، در نفس او چیزی حاصل و یافته نمی‌گردد که او را از دیگران باز دارد و سرکش و ناآرام به بار آورد ... آخر در او چه چیز می‌ماند تا از ایشان دریغ دارد، بدان هنگام که در راه خدا برادرانه گرد می‌آیند و برادر ایمانی یکدیگر می‌گردند، و خدا ایشان را دوست می‌دارد و ایشان نیز خدای را دوست می‌دارند، و محبت و مودت آسمانی میان‌شان پدیدار می‌گردد و آن را در میان همدیگر بخش و بخش می‌کنند؟!

﴿أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾.

در برابر کافران سخت و نیرومندند.

در برابر کافران تازان و از ایشان رمانند. زیر بار ستمشان نمی‌روند، و خویشان را از ایشان برتر و فراتر می‌شمارند ... این چنین ویژگی‌هایی در این مورد بجا و ارزشمند و گرانبها است. این عزت، برای خویشان نیست، و برای بالا بردن نفس هم نمی‌باشد. بلکه این عزت برای بزرگداشت عقیده، و بالا بردن پرچمی است که مسلمانان هنگام رویارویی با کافران در زیر آن می‌ایستند. عزت حاصل از یقین کامل به این است که آنچه مؤمنان با خود دارند خیر همین است، و نقش

ایشان این است که دیگران را مطیع همین خیری کنند که با خود دارند، نه این که دیگران را مطیع خویشان سازند، و نه این که خویشان را مطیع دیگران گردانند و یا پیرو چیزی نمایند که دیگران دارند. از این گذشته، عزت حاصل از اعتمادی است که به غالب شدن دین یزدان بر دین هوا و هوس، و چیره‌گشتن نیروی خدا بر همهٔ این نیروها، و پیروزی حزب ایزد متعال بر حزب‌های جاهلیت است ... پس مسلمانان برتر و والاترند، حتی اگر در برخی از پیکارهایی که در اثناء مسیر این راه دور و دراز است گاه‌گاهی شکست هم بخورند.

﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾.

در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند.

جهاد در راه خدا برای استقرار برنامهٔ خدا در زمین، و اعلان سلطهٔ یزدان بر مردمان، و حاکمیت و حکمیت دادن به شریعت آفریدگار جهان در زندگی، برای تحقق بخشیدن خیر و صلاح و رشد و ترقی مردمان، اینها صفت گروه مؤمنی است که خداوند ایشان را برمی‌گزیند تا با ایشان آنچه را که می‌خواهد بسازد و برقرار دارد. آنان در راه یزدان جهاد می‌کنند و به پیکار برمی‌خیزند، نه در راه خویشان، و نه در راه قوم خود، و نه در راه میهن خویش، و نه در راه نژاد خودشان ... بلکه در راه خدا و بس. نبرد و جنگ در راه خدا، برای پیاده کردن برنامهٔ دادار، و استقرار حاکمیت آفریدگار، و اجراء شریعت کردگار، و از این راه تحقق بخشیدن خیر و به ارمغان آوردن خوبی برای جملگی مردمان ... در این کار پیکار، چیزی از آن ایشان نیست، و برای خودشان بهره‌ای از این رزم نمی‌برند. بلکه نبردشان برای دادار یگانه و یکتا و خداوندگار بی‌شریک و بی‌همتا است و بس.

آنان در راه یزدان جهاد می‌کنند و به تلاش و پیکار می‌نشینند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای باکی به خود راه نمی‌دهند. آخر چرا باید از سرزنش مردمان

و راست و درستش پنداشته باشند.

هیچ حال و وضعی، و هیچ عرف و عادت، و هیچ رسم و تقلیدی، و هیچ معیار و مقیاسی، ارزش و اعتباری ندارد و واقعیت بشمار نمی آید، هر چند هم میلیونها میلیون انسان آن را بپذیرند، و برابر آن زندگی کنند، و آن را دستور و پایه زندگانشان گردانند. چون این میزان و معیاری است که جهان بینی اسلامی معترف بدان نیست و آن را به رسمیت نمی شناسد. ارزش هر حال و وضعی، و بهای هر عرف و عادت، و ارج هرگونه رسم و تقلیدی، وقتی معتبر است که اصلی در برنامه یزدان داشته باشد، یزدانی که ارزشها و معیارها تنها از او دریافت می گردد و بس.

از اینجا است که گروه مؤمنان در راه خدا جهاد می کنند، و از سرزنش سرزنش کننده ای خوف و هراسی ندارند ... این هم نشانه مؤمنان گزیده است.

قطعاً این گزینش خدا، و این عشقی که میان یزدان و میان بندگان گزیده رد و بدل می گردد، و این نشانه هایی که خدا آنها را سیما و عنوان سر دفتر وجودشان می سازد، و این اطمینانی که آنان در درویشان نسبت به یزدان دارند، و این سیر و حرکت و پوشش و تکاپویی که در پرتو هدایت و رهنمود آفریدگارشان در جهاد و پیکارشان از خود نشان می دهند، همه و همه از فضل خدای بزرگوار است:

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ. وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد). خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می کند. و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقان آن) آگاه است.

خدا از دارائی بیکران و نعمت نامحدود فراوان خود، و از روی دانش و فرزاندگی مطلق خدایانه خویش، به بذل و بخشش دست می یازد و به بندگان خود عطایای خداوندگارانۀ خویشان را عطاء می فرماید... چه عطاء

هراس و بیمی باشد؟ مگر نه این است که آنان عشق خداوند مردمان را به دل دارند؟ آخر چرا باید تسلیم چیزهائی گردند که مردمان بدانها خوی گرفته اند و الفت بسته اند؟ یا چرا باید اطاعت از عرف و عادت نژاد و نسلی از مردمان کنند، و یا پیرو کار و پیشۀ جاهلیت حاکم در برهه ای از زمان شوند، در حالی که آنان از سنت و قانون یزدان پیروی می کنند، و برنامه خدا را برای زندگی عرضه می دارند و ارائه می دهند؟ تنها کسی از سرزنش مردمان به هراس می افتد که معیارها و مقیاسها و احکام خود را از هواها و هوسهای مردمان بطلبد و بگیرد، و مدد و یاری خویش را از انسانها بخواهد و بجوید. اما کسی که به معیارها و میزانها و مقیاسها و ارزشهای یزدان مراجعه می کند تا آنها را بر هواها و هوسها و خواستها و ارزشهای مردمان غلبه دهد و چیره کند، و قوت و عزت خود را از قوت و عزت یزدان می طلبد، گوش نمی دهد به این که مردمان چه می گویند و چه می کنند. این مردمان هر که هستند و هر چه می خواهند باشند. واقعیت زندگی ایشان هرگونه و هر چه هست، بگذار باشد. «تمدن» این مردمان و دانش و فرهنگ ایشان، در هر پایه و منزلتی که هست مهم نیست.

ما برای سخنانی که مردمان می گویند، و آنچه می کنند، و آنچه دارند، و آنچه بر آن هستند و بدان خوی گرفته اند، و ارزشها و معیارها و مقیاسهایی که مردمان در واقعیت زندگانشان در پیش گرفته اند و بر آنها پایدار و ماندگارند ... حساب و کتاب باز می کنیم و بدانها بهاء می دهیم ... این بدان خاطر است که ما غافل می گردیم یا فراموش می گردانیم اصلی را که واجب است بدان در کشیدن و سنجیدن و پابرجا گرداندن مراجعه کنیم ... این اصل، برنامه یزدان و شریعت و احکام الهی است. این اصل درست است، و آنچه مخالف با آن است پوچ و نادرست است، هر چند که عرف و عادت میلیونها میلیون انسان باشد، و هر چند که در دهها قرن تسلسلها بر آن بوده باشند و بر آن رفته باشند

می‌بخشد و مقاصد مختلفی را پیاده می‌کند. اما قوانین و مقررات زمینی چنین نیستند. اگر هدفی را تحقق می‌بخشند و مقصودی را پیاده می‌کنند، در هدفهای زیادی و خواسته‌های فراوانی کوتاهی می‌کنند.

برای اصلاح حال جامعه، این بس نیست که مردمان مالیات دولتی را بپردازند، و یا این که دولت از ثروتمندان اموال را دریافت دارد و به فقراء بپردازد. دریافت کننده دولت نام داشته باشد و یا ملت، و یا نامهای زمینی دیگری بر خود نهد... مالیات تنها هدفی را تحقق می‌بخشد و بس. و آن رساندن اموال به دست نیازمندان است.

اما زکات، هم نام و هم معنی آن مورد نظر است. زکات پیش از هر چیز پاکی و بالندگی است. زکات مایه پاکی دل و درون می‌گردد، زیرا عبادت است و احساس پاکیزه‌ای هم در قبال برادران و خواهران تنگدست به همراه دارد. از آنجا که عبادت خدا است، زکات دهنده پاداش نیکویی در آخرت از خدا چشم می‌دارد، و امیدوار است در زندگی دنیا سبب بالندگی و افزایش مال، و مایه نظم و نظام اقتصادی پر برکت گردد. گذشته از این، در دل و درون تنگدستانی که زکات را دریافت می‌دارند، باعث شادی و خوشی می‌شود. احساس می‌کنند که این زکات تفضل خدا در حق ایشان است. زیرا با تعیین زکات در اموال ثروتمندان، بدیشان لطف و عنایت فرموده است. چنین تنگدستانی به علت دریافت زکات، احساس کینه و انتقام نسبت به برادران ثروتمندشان را نخواهند داشت. البته تذکر این مطلب لازم است که در سیستم حکومت اسلامی ثروتمندان نباید مال اندوزی کنند مگر از راه حلال. و به هنگام گردآوری دارائی نباید بر حق کسی بشورند و ستم کنند... افزون بر همه اینها، زکات در این فضای خوشایند خوب پاک، هدف مالیات را نیز تحقق می‌بخشد، فضای پاکیزگی و پاکی و بالندگی آکنده از خیر و خوبی و رضایت و خشنودی. پرداخت زکات که نشانه‌ای از نشانه‌های مؤمنان است،

فراوان و بذل و بخشش فراخ و زیادی است آنچه برمی‌گزینند و از روی دانش خویش و اندازه‌ای که در نظر است به هر کس که خود بخواهد می‌بخشد!

خداوند متعال برای مؤمنان سمت و جهت دوستی یگانه‌ای را نیز مشخص می‌سازد که با صفت ایمان سازگار است، و برایشان معین می‌دارد کسانی را که باید مؤمنان ایشان را به دوستی گیرند و برای مهرورزی خود برگزینند:

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا، الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾.

تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمايند که خاشعانه و خاضعانه نماز را بجای می‌آورند و زکات مال بدر می‌کنند.

از جمله صفت‌های ایشان یکی هم اقامه نماز - نه تنها ادای نماز - است. اقامه نماز یعنی خواندن نماز به تمام و کمال و بدانگونه که سزاوار و بایسته است و آثار و نتایج خود را به دنبال آورد. آثار و نتایجی که این فرموده خداوند بزرگ آن را مقرر می‌فرماید:

﴿ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ﴾.

مسلماً نماز (انسان را) از گناهان بزرگ و از کارهای ناپسند (در نظر شرع) باز می‌دارد. (عنکبوت / ۴۵)

کسی که نمازش او را از گناهان بزرگ و از کارهای ناپسند باز ندارد، نماز را اقامه نکرده است و بگونه شایسته نخوانده است. چه اگر نماز را اقامه می‌کرد و بگونه بایسته می‌خواند، نماز او را از بدیها و زشتیها باز می‌داشت، همانگونه که یزدان می‌فرماید!

صفت دیگر چنین مؤمنان گزیده‌ای، پرداخت زکات است... یعنی پرداخت حق موجود در اموال، اطاعت از یزدان، و نزدیک شدن به آستانه ایزد مٔان، و رغبت به رضایت آفریدگار جهان، و عشق به دادار مهربان است. زکات تنها مالیات دارائی نیست. بلکه زکات عبادت است. یا بهتر بگوئیم: عبادت مالی است. این نیز یکی از ممیزات و الاتیهای برنامه اسلامی است. برنامه‌ای که با فریضه‌ای یگانه، هدفهای گوناگونی را تحقق

بیانگر این واقعیت است که مؤمنان در امور زندگی از شریعت و قوانین خداوند جهان پیروی می‌کنند. پس زکات دادن اعتراف ایشان به سلطه یزدان در همه کار و بارشان است. این اسلام است که تسلیم شدن فرمان یزدان است.

﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.

و حال آن که آنان عبادات و تکالیف خود را فروتنانه و از صمیم قلب انجام می‌دهند.

این کار ایشان است. انگار حالت اصلی آنان است. این است که روند قرآنی بدین پسند نمی‌کند که بگوید:

﴿يَقِئُونَ الصَّلَاةَ﴾.

نماز را چنانکه باید می‌خوانند.

این صفت جدید، همگانی‌تر و فراگیرتر است. چرا که این صفت بر صفحه دلها آنان را چنین ترسیم می‌نماید که انگار این عمل کار دائمی ایشان است. چه برجسته‌ترین و نمودارترین نشانه ایشان، این نشانه است، و بدین نشانه شناخته می‌گردند.

الهامهای تعبیرات قرآنی در چنین مناسباتی، چه اندازه ژرف و چه اندازه نافذند!

یزدان به مؤمنان و به پیغمبرش در برابر اعتماد به آفریدگار و پناه بردن به کردگار و به دوستی گرفتن خداوندگار یگانه، و در مقابل جداسازی کامل میان ایشان و میان همه صفها مگر صفی که خالصانه رو به خدا می‌دارد، وعده یاری و پیروزی می‌دهد:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾.

هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمره حزب الله است و) بی‌تردید حزب الله پیروز است.

پس از بیان اصل قاعده ایمان که دوست داشت خدا و رسول خدا و مؤمنان است، و پس از برحذر داشتن از دوست داشت یهودیان و مسیحیان، و دوست داشت ایشان را خروج از صف مسلمانان شمردن، و آنان را در صف یهودیان و مسیحیان قرار دادن، و برگشت از دین

به حساب آوردن، این مژده پیروزی به میان می‌آید.

در اینجا یک نگرش قرآنی مستمر، جلب توجه می‌کند. یزدان سیحان از مسلمان می‌خواهد اسلام را بپذیرد تنها به خاطر این که اسلام خوب است، نه بدان خاطر که اسلام پیروز خواهد شد، یا در زمین مستقر خواهد گشت. زیرا اینها نتایجی است که در وقت خود حاصل می‌گردند. این نتایج حاصل خواهند شد تا قضا و قدر یزدان در استقرار این آئین را یاری دهند، نه این که چنین نتایجی تنها مایه تشویق و تحریک دیگران به دخول در این دین شوند... چیزی از چیره شدن مسلمانان برای مسلمانان نیست. برای ذات خودشان و اشخاص خودشان بهره‌ای از آن نیست. بلکه این قضا و قدر الهی است که یزدان آن را بر دست مسلمانان اجراء می‌سازد، و ایزد متعال پیروزی را به مسلمانان عطاء می‌کند، به خاطر عقیده ایشان، نه به خاطر ذات خودشان! برای آنان تنها ثواب جدّ و جهد و تلاش و کوششان در این باره است و بس. ثواب نتایجی بهره ایشان می‌گردد که بر جدّ و جهد و تلاش و کوششان مترتب می‌شود که استقرار دین خدا در زمین، و اصلاح زمین در پرتو چنین استقراری است.

همچنین چه بسا خدا به مسلمانان وعده پیروزی می‌دهد، تا دلهایشان استوار و برجای بماند، و از موانع زیر پا و واقع بر سر راهشان بگذرند و آزاد و رها گردند. موانعی که در زمانهای بسیاری درهم‌شکننده و فرساینده‌اند. وقتی که مسلمانان به سرانجام کار یقین داشته باشند، برای عبور از محنتها و دردها، و پشت سر نهادن گردنه‌ها، و امید به این که وعده یزدان به ملت مسلمان، بر دستهای ایشان انجام پذیرد، و پاداش جهاد بهره آنان گردد، و پاداش استقرار دین خدا به حسابشان گرفته شود، و ثواب نتایج مترتب بر این استقرار بدیشان برسد، دلهایشان بسی قوی و نیرومند می‌گردد.

همچنین نزول این نصّ در این جولانگاه اشاره دارد به حالتی که گروه مسلمانان در آن روز و روزگار داشته‌اند، و بدین وعده‌ها و مژده‌ها، و بیان قانون



کسانی که خدا ایشان را دوست می‌دارد و آنان هم او را دوست می‌دارند، و راه وعده دادن به یاری و پیروزی حزب خدا را می‌پویند.

هم اینک در همین درس، روند قرآنی را در حال نداء و فریاد سوم می‌بینیم. می‌بینیم که روند قرآنی مؤمنان را فریاد می‌دارد و در دلها و درونهایشان حمیت آتینشان و عبادتشان و نمازشان را برمی‌انگیزد، نمازی که دشمنان مؤمنان آن را تمسخر می‌کنند و به بازی می‌گیرند. روند قرآنی را می‌بایم که در بازداشتن مؤمنان از دوستی با اهل کتاب و کافران، از دوستی با هر دوی ایشان، یکسان نهی می‌فرماید. این نهی را نیز به تقوای از عقاب و عذاب خدا منوط می‌سازد، و گوش فرا دادن به خدا و شنیدن فرمان الله را صفت ایمان می‌شمارد، و کار کافران و اهل کتاب را زشت می‌شمارد، و ایشان را به بی‌خردی منسوب می‌دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا - مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ - وَالْكَافِرَ أَزْوَاجًا، وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾.

ای مؤمنان! کسانی را از اهل کتاب و از کافران به دوستی نگیرید که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند. از خدا بترسید (و دشمنان آتین خود را دوست و یار خود ندانید) اگر مؤمنان (راستین و واقعی) هستید. آنان هنگامی که (اذان می‌گویند و مردمان را) به نماز می‌خوانید، نماز را به باد استهزاء می‌گیرند و بازیچه‌اش قرار می‌دهند (و بدان می‌خندند و تمسخر می‌کنند). این کارشان بدان خاطر است که ایشان کسان نفهم و بی‌شعوری هستند (و ضلالت را از هدایت باز نمی‌شناسند و هدف و حکمت نماز را درک نمی‌کنند).

اینها شرائط و ظروفی است که برانگیزاننده و برشوراننده هر کسی است که غیرت و حمیت مسلمان را داشته باشد. مسلمانی که برای خویشتن عزت و

پیروزی حزب یزدان، چه اندازه نیازمند بوده‌اند... ذکر این امور باعث رجحان نظریه و دیدگاهی است که ما درباره تاریخ نزول این دسته از آیات سوره داشته‌ایم. سپس این قانون و قاعده‌ای که به زمانی و مکانی متعلق نیست و آزاد از قید و بند زمان و مکان است، برایمان چکیده و خلاصه می‌گردد، و دلمان بدان آرام می‌گیرد، و اطمینان حاصل می‌کند که این قانون و قاعده یکی از سنتها و قوانین الهی است و سنتها و قوانینی که تخلف ندارند، هر چند که دسته‌ای از مؤمنان در برخی از رزمها و نبردها هم زیان دیده باشند و شکست خورده باشند. سنت و قاعده خدا تخلف‌ناپذیر و قطعی است که حزب خدا حتماً پیروز می‌گردد... وعده قاطعانه یزدان، از ظواهر امور در برخی از مراحل و منازل راه، راست‌تر و صادق‌تر است! و دوست داشت خدا و رسول خدا و مؤمنان همان راهی است که سرانجام به تحقق وعده یزدان می‌انجامد!

● برنامه قرآنی در این روند برای بازداشتن مؤمنان از دوستی با مخالفان نشان از میان اهل کتاب و مشرکانی که در عقیده با ایشان دشمنی می‌ورزند، و برای استقرار این قاعده ایمانی در دلها و درونها و احساسها و خردهایشان، راهها و روشهای گوناگونی را در پیش می‌گیرد. راهها و روشهایی که دال بر اهمیت این قاعده در جهان‌بینی اسلامی، و همچنین در جنبش اسلامی است.

پیش از این دیدیم که چگونه روند قرآنی در نخستین فریاد و نداء، راه نهی مستقیم و روش ترساندن را می‌پوید. فریادشان می‌دارد: بترسند از این که خدا فتح را بهره مؤمنان گرداند، و یا کار دیگری از سوی خود بر سر دیگران آورد، و پرده از روی منافقان برفتد... روند قرآنی در دومین فریاد و نداء، راه بر حذر داشتن از برگشتن از دین، بر اثر دوستی با دشمنان خدا و رسول خدا و مؤمنین، و راه تشویق و تحریک مؤمنان بدین امر که بکوشند تا از زمره گروه گزیدگان شوند، آن

و با ایشان چه خواهد رفت. هم اینک ما مسلمانان دیده‌ایم و می‌بینیم که دشمنان این دین و بد سگالان گروه مسلمین، در طول تاریخ دور و دراز، دیروز و امروز از سوی کسانی که می‌گویند مسیحی هستند و تعدادشان هم از یهودیان و مشرکان رویهم بیشتر است، چه جنایاتی رخ داده است و رخ می‌دهد. همین مسیحیان همچون همان یهودیان کمر دشمنانگی با اسلام را بسته‌اند و دام حيله و نیرنگ بر سر راه آن گسترده‌اند، و قرن‌ها و قرنهای پیاپی، در کمین اسلام نشسته‌اند و در اندیشه نابودی آن بوده‌اند، و از آن زمان که اسلام با دولت رومانی در روزگاران ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) برخورد پیدا کرده است، با اسلام جنگ تمام عیاری را آغازیده‌اند و آتش جنگ را شعله‌ور و فروزان نگاه داشته‌اند. تا بدانگاه که جنگهای صلیبی در گرفته است. بعد از آن «قضیه شرق» به میان آمده است. قضیه‌ای که در آن دولتهای صلیبی همه کشورهای روی زمین گرد یکدیگر جمع و متحد گشتند تا بساط خلافت را برچینند و دمار از روزگارش برآورند. بعدها هم استعمار قدم پیش نهاد. استعماری که صلیبگری خود را در درون خویش پنهان و در همه زوایای وجودش نهان می‌داشت، اما صلیبگری گاه‌گاهی از زبانش می‌پرید و بر رخساره و سیمایش می‌دوید. به دنبال استعمار، سر و کله تبشیر و تبلیغ مسیحیت پیدا گردید که برای استعمار جای را خوش و آماده کرد و با آن همدست و پشتیبان شد. سپس این جنگ برافروخته و مشتعل گردید و همیشه هم فروزان و شعله‌ور بوده و هنوز هم این جنگ زبانه کش است و بر ضد هر دسته و گروهی درمی‌گیرد که در هر جای کره زمین از پیشقراولان نهضتهای اسلامی باشند... در همه این جنگها و تاختها یهودیان و مسیحیان و کافران و بت پرستان شرکت دارند و برای مقابله با پیشآهنگان آئین اسلام دست همدیگر را می‌فشارند.

این قرآن آمده است تا کتاب ملت مسلمان در زندگی تا روز رستاخیز باشد. کتابی که بنیاد جهان‌بینی عقیدتی و

کرامتی نمی‌بیند اگر به آئینش توهین گردد، و به عبادتش اهانت شود، و نمازش مورد تحقیر قرار گیرد، و ایستادن او در پیشگاه پروردگارش برای پرستش آفریدگارش به استهزاء و تمسخر گرفته شود و مورد بازیچه و مایه شوخی این و آن گردد... آخر چگونه دوستی برقرار می‌گردد میان کسانی که ایمان دارند و میان کسانی که چون کم خردند به چنین کارهای پلشتی دست می‌یازند؟ کسی که عقل سالم داشته باشد دین خدا را به تمسخر نمی‌گیرد، و پرستش معتقدان به یزدان را مورد استهزاء قرار نمی‌دهد. زیرا عقل وقتی که سالم و راسترو باشد، در یکایک چیزهائی که در پیرامون او هستند الهامها و اشاره‌های ایمان به یزدان را دریافت می‌دارد و می‌بیند. اما هنگامی که عقل تباهی گیرد و اختلال پذیرد و منحرف شود و کثر راهه رود، چنین الهامها و اشاره‌هایی را نمی‌بیند. زیرا بدین هنگام روابط میان او و میان سراسر هستی تباه می‌شود و به هم می‌خورد. چه سراسر هستی بیانگر وجود خداوندگار جهان است. خداوندگاری که سزاوار پرستش و بزرگ داشت است. عقل زمانی که سالم و راسترو باشد، زیبایی پرستش خداوندگار جهان را درک می‌کند، و به بزرگی و والائی پرستش نیز پی می‌برد، و دیگر پرستش را به بازی و شوخی نمی‌گیرد و بدان تمسخر و استهزاء روا نمی‌دارد.

این نوع تمسخرها و استهزاءها و شوخی‌ها و بازیچه‌ها، از جانب کافران به وقوع می‌پیوست. از اهل کتاب، بویژه یهودیان نیز سر می‌زد، در مدت زمانی که این قرآن در آن برای گروه مسلمانان بر دل مبارک پیغمبر ﷺ خدا نازل می‌شد. اما ما از بررسی تاریخ زندگانی پیغمبر ﷺ متوجه نشده‌ایم که چنین کارهای زشتی از مسیحیان سر زده باشد. ولی یزدان سبحان برای گروه مسلمانان قاعده جهان‌بینی و پایه برنامه و اساس زندگی دائمی آنان را طرح‌ریزی و بنیانگذاری می‌کند، و خدا می‌دانسته است که در درازنای روزگاران با نسلهای مسلمانان چه چیزهائی خواهد شد

می‌گردد، تا با اهل کتاب روبرو شود و از ایشان بپرسد: از گروه مسلمانان چه چیز را زشت نمی‌دانید و نمی‌پسندید؟ آیا چیزی جز ایمان ایشان به خدا را، و بدآنچه بر اهل کتاب نازل شده است، و بدآنچه یزدان بعد از اهل کتاب برای مسلمانان فرو فرستاده است، زشت و پلشت می‌دانید؟ آیا جز از این بدتان می‌آید که مسلمانان ایماندار هستند، و ایشان یعنی اهل کتاب بیشترشان فاسق و خارج از دین بشمارند؟ این رویارویی شرمنده کننده است، در عین این که پرده‌برانداز و قاطع است و اصل عداوت و دو راهه جدائی را تبیین می‌کند:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ، هَلْ تَقُومُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ، وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا، وَمَا أُنْزِلَ مِن قَبْلُ، وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ؟ قُلْ: هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ؟ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ، وَغَضِبَ عَلَيْهِ، وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدََّةَ وَالْخَنَازِيرَ، وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ... أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا، وَأَضَلُّ عَنِ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: ای اهل کتاب آیا بر ما خرده می‌گیرید؟ (مگر ما چه کرده‌ایم) جز این که به خداوند و به چیزی که بر ما نازل شده و به چیزی که پیشتر (بر شما) نازل شده است ایمان داریم؟! (این کار شما ناشی از عدم ایمان است و هم بدان خاطر است که) بیشتر شما فاسق (و خارج از شریعت خدا) هستید. بگو: آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پاداش بدتری از آن (چیزهایی که بر ما خرده می‌گیرید) دارد؟ (این کردار شما است، شما) کسانی که خداوند آنان را نفرین و از رحمت خود بدور کرده است و بر ایشان خشم گرفته و (با مسخ قلوبشان) از آنان میمون‌ها و خوک‌هایی را ساخته است، و (کسانی را پدیدار نموده است که) شیطان را پرستیده‌اند. آنان (از هر کس دیگری) موقعیت و منزلتشان بدتر و از راستای راه منحرف‌تر و گمراه‌ترند.

این پرسش که خدا به پیغمبرش می‌آموزد تا آن را از اهل کتاب بنماید، از یک سو پرسش تقریر و تبیین است

ایدئولوژی ملت مسلمان را بنیانگذاری می‌کند، همانگونه که نظام اجتماعی این ملت مسلمان را می‌سازد، هم بدانگونه که نقشه و طرح حرکت آنان را پی می‌افکند، و همهٔ اینها را هم یکسان درمی‌افکند... هان! این قرآن همان کتابی است که بدین ملت مسلمان می‌آموزد که دوستی ایشان جز با خدا و رسول خدا و مؤمنان نباشد. بدیشان نیز یاد می‌دهد که با یهودیان و مسیحیان و کافران دوستی نکنند... این مسأله را هم قاطعانه بیان می‌دارد و با شیوه‌های گوناگون عرضه می‌نماید.

این آئین به پیروان خود دستور می‌دهد که بزرگواری و بزرگمنشی داشته باشند. با اهل کتاب زیبا رفتار کنند، بویژه با کسانی زیبا رفتار کنند که خویشان را مسیحی می‌نامند. در عین حال از دوستی با همهٔ اینان، مسلمان را نهی می‌فرماید... زیرا بزرگواری و بزرگمنشی و زیبا رفتار کردن، مسألهٔ اخلاق و رفتار است. اما دوستی، مسألهٔ عقیده و مسألهٔ تنظیم و سر و ساماندهی است. دوستی عبارت است از یاری و مددکاری. همیاری میان دسته‌ای و دسته‌ای است. همیاری میان مسلمانان و اهل کتاب، همچنین کافران، نمی‌تواند وجود داشته باشد. زیرا همیاری در زندگانی مسلمان - همانگونه که گفتیم - همیاری در آئین، و جهاد برای پابرجائی برنامهٔ این دین، و استوار داشتن نظام حکومتی این آئین در زندگانی مردمان است. پس کجا همیاری در این امر میان مسلمان و غیرمسلمان برقرار می‌گردد؟ اصلاً چگونه چنین چیزی ممکن خواهد بود؟! این مسأله جدی و قاطعانه است و سستی نمی‌شناسد، و شل و ول بودن در آن را نمی‌پذیرد، و یزدان جهان نیز در این مسأله جز جدی و قاطع بودن را قبول نمی‌کند. جدی و قاطع بودن که سزاوار و برانندهٔ مسلمان در کار دین است.



هنگامی که نداها و فریاد داشتهای سه گانه، خطاب به مؤمنان پایان می‌پذیرد، خطاب متوجه پیغمبر ﷺ

فروزان نگاه می‌دارند، جنگ کورکورانه ناجوری که هرگز خاموشی نپذیرفته و نمی‌پذیرد و شتر بد مست جنگ بار از دوش برنگرفته است و بر نمی‌گیرد، و در طول ۱۴۰۰ سال گرمی و داغی آن فروکش نکرده است و کاهش به خود ندیده است، از آن زمان که مسلمانان در مدینه وجود پیدا کرده‌اند و شخصیت جداگانه‌ای به هم رسانیده‌اند، و هستی مستقلی فرا دست آورده‌اند. هستی مستقلی که در سایه برنامه یگانه خدا، از آئین مستقلشان پیدا آمده است، و از جهان‌بینی مستقلشان برجوشیده است، و از سیستم مستقلشان پدیدار گشته است.

اهل کتاب بر مسلمانان سخت می‌تازند و آتش جنگ خانمانسوز را همیشه فروزان نگاه می‌دارند، بدان سبب که مسلمانان مسلمانند و ایشان این جنگ مشتعل را خاموش نمی‌گردانند مگر این که مسلمانان از آئینشان برگردند و دست بکشند و نامسلمان شوند... چون اهل کتاب اکثر آنان خارج از دین هستند و از راستای راه به کژ راه افتاده‌اند و بدین علت مسلمانان متعهد و راسترو را دوست نمی‌دارند!

خداوند سبحان این حقیقت را به شکل قاطعانه‌تری در سورة دیگری به فرستاده خود محمد ﷺ گوشزد می‌فرماید:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾

یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین (تحریف شده و خواسته‌های نادرست ایشان) پیروی کنی. (بقره / ۱۲۰)

در این سوره هم بدو می‌فرماید که اهل کتاب را با حقیقت انگیزه‌هایشان و پنهانیهای موضعگیریهایشان رویاروی سازد:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَتَّقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ، وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا، وَمَا نُنْزِلُ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَهُمْ فَاسِقُونَ﴾

(ای پیغمبر!) بگو: ای اهل کتاب آیا بر ما خرده

و برای اثبات چیزی است که عملاً از ایشان سر زده است. و پرده‌برداری از حقیقت انگیزه‌هایی است که آنان را به موضعگیری در برابر گروه مسلمانان و دین ایشان و نماز ایشان وامی‌دارد.

این پرسش از دیگر سو پرسش انکاری است. این واقعیت را از ایشان زشت می‌شمارد، و انگیزه‌هایی که ایشان را بدان تشویق می‌دارد پلشت می‌دارد. علاوه از این، چنین پرسشی به مسلمانان آگاهی می‌بخشد، و ایشان را از دوستی با قوم یهود رمان و گریزان می‌سازد. همچنین این پرسش تبیین چیزهایی است که در نداءها و فریادهای سه‌گانه پیشین راجع به نهی کردن از اینگونه دوستی و برحذر داشتن از اینگونه مهرورزی است.

اهل کتاب از مسلمانان در روزگار پیغمبر ﷺ انتقام نمی‌گرفتند، و امروزه از پیشاهنگان جنبش اسلامی و از پیشقدمان گروههای پیشتاز مؤمنان انتقام نمی‌گیرند، مگر این که مسلمانان به یزدان ایمان دارند، و قرآن بر ایشان نازل گشته است، و قرآن مسلمانان، کتابهایی را تصدیق کرده است که در گذشته خدا بر ایشان نازل فرموده است.

اهل کتاب با مسلمانان دشمنی می‌ورزند، چون ایشان مسلمانند! و آنان یهودی یا مسیحی نیستند! هم بدان علت است که اهل کتاب خارج از آئین خدا هستند و از چیزهایی که خدا بر ایشان نازل کرده است منحرفند. نشانه خروچشان از آئین و انحرافشان از چیزهایی که بر آنان نازل شده است، این است که به واپسین رسالت ایمان ندارند. رسالتی که تصدیق‌کننده چیزهایی است که با خود دارند - البته نه چیزهایی که خودشان فراهم آورده‌اند و از پیش خود ساخته‌اند - و به آخرین پیغمبر ایمانی نمی‌آورند که تصدیق‌کننده کتابهای آسمانی پیشین و پیغمبران راستین است، و جملگی پیغمبران را بزرگ می‌دارد و شریف می‌شمارد.

اهل کتاب با مسلمانان می‌جنگند و این جنگ کورکورانه ناجور را با مسلمانان همیشه شعله‌ور و

می‌گیرید؟ (مگر ما چه کرده‌ایم) جز این که به خداوند و به چیزی که بر ما نازل شده و به چیزی که پیشتر (بر شما) نازل شده است ایمان داریم؟! (این کار شما ناشی از عدم ایمان است و هم بدان خاطر است که) بیشتر شما فاسق (و خارج از شریعت خدا) هستید.

این حقیقتی است که خداوند آن را در موارد زیادی از سخنان راستین روشن خود بیان می‌فرماید. بیان همین حقیقت است که امروزه بسیاری از اهل کتاب، و بسیاری از کسانی که خویشتن را «مسلمان» می‌نامند، سعی دارند آن را سست و آبکی کنند و از دیدها بیپوشانند و آمیزه و آمیخته گردانند، و در زیر لفافه تعاون و همکاری «دینداران» در مبارزه با مادیگری و ناباوری، پنهانکاری کنند و با ذکر چنین واژه‌هایی، حقائق را نهان از دیدگان دارند.

اهل کتاب امروزه می‌خواهند این حقیقت را شُل و آبکی گردانند. بلکه بالاتر از این، در اندیشه پنهان کردن این حقیقت و پوشاندن آن هستند. زیرا می‌خواهند ساکنان میهن اسلامی را گول بزنند - یا به تعبیر صحیح‌تر، سرزمینی که اسلامی بوده است - و شعوری را تخریر کنند که اسلام با برنامه یزدانی راست و درست خود، آن را در مسلمانان پدیدار کرده است و بر بیداریشان افزوده است... آن زمان که شعور سالم و درست بود، استعمارگر صلیبی نتوانست جلو امواج بلند اسلامی را بگیرد، چه رسد به این که بتواند میهن اسلامی را زیر یوغ استعمار خود بکشانند. اهل کتاب، پس از شکست در جنگهای بی‌پرده صلیبی، و همچنین شکست در جنگ آشکار بشارت و تبلیغ مسیحیگری، چاره‌ای جز این نداشتند که راه نیرنگ و تخریر را بپیمایند، و به تظاهر بپردازند و در میان وارثان مسلمانان شایع کنند که مسئله دین و جنگ دینی به پایان رسیده است! و مسئله دین و جنگ دینی تنها در مدت زمان تاریخی تاریکی بوده است و همه ملت‌ها مبتلای بدان بوده‌اند و در آن زیسته‌اند! بعدها جهانیان روشن شده‌اند و «پیشرفت» کرده‌اند. دیگر درست و شایسته و خوشایند

نیست که جنگ و درگیری به خاطر عقیده پیش بیاید. بلکه جنگ و درگیری امروز به خاطر مواد و محل‌های درآمد و بازارها و بازاریابیها و بهره‌برداری است و بس! پس در این صورت، سزاوار مسلمانان - یا بهتر است گفته شود: شایسته وارثان مسلمانان - نیست که درباره دین یا درباره جنگ دینی بیندیشند!

هنگامی که اهل کتاب - همان کسانی که کشورهای اسلامی را به زیر یوغ استعمارگرانه خود می‌کشند - متوجه گردند و مطمئن شوند که مسلمانان با این تخریر به خواب غفلت رفته‌اند، و مسأله در دل‌ها و درون‌هایشان شُل و آبکی شده است، استعمارگران از خشم مسلمانان برای خدا و عقیده، در امن و امان خواهند بود، خشمی که در طول تاریخ توانسته‌اند در برابر آن بایستند و پایداری کنند... اما پس از خواباندن و تخریر کردن، کار ساده و آسان می‌گردد... چنین استعمارگران نیرنگبازی تنها پیکار عقیدتی را نمی‌جویند و بس. بلکه چشم طمع به فراسوی آن می‌دوزند و کالاها و غنیتمها و محصولات و مواد خام را با خود می‌برند، و در پیکار «ماده» پس از پیکار «عقیده» پیروز می‌گردند... ماده و عقیده هر دو به هم بسی نزدیک هستند.

جیره‌خواران و مزدوران اهل کتاب در کشور اسلامی، آنان که استعمارگر ایشان را در اینجا و آنجا، پنهان و آشکار به کار می‌گمارد، عین همین سخن را می‌گویند. آخر ایشان جیره‌خوار و مزدورند و در داخل مرزهای کشور اسلامی نقش خویش را اجراء و ایفاء می‌کنند. درباره خود «جنگهای صلیبی» می‌گویند: جنگهای صلیبی «صلیبی» نبوده است!!! و درباره «مسلمانانی» که در جنگهای صلیبی به پیکار خاسته‌اند و زیر پرچم عقیده رزمیده‌اند، می‌گویند: آنان «مسلمانان» نبوده‌اند، و بلکه «نژادگرایان» بوده‌اند!!!

دسته سوم غفلت زدگان و گول خوردگانی هستند که نوادگان «صلیبیها» در غرب استعمارگر فریادشان می‌زنند: به سوی ما بیایید. بیایید تا گرد هم آئیم و پیمان

کناره گیری از آن نیست، اگر در دل اعتماد به خدا و اطمینان به جدی بودن چیزی باشد که خداوندگار جهان می فرماید.

اینان در چیزهایی که می گویند و می نویسند به آن دسته از آیات قرآنی و احادیث نبوی اکتفاء و بسنده می کنند که به مسلمان دستور می دهند که با اهل کتاب، کردار زیبا و هنجار پسندیده داشته باشد، و در زندگانی و رفتار، با ایشان گذشت و بزرگمنشی از خود نشان دهد. اما برحذر داشتنهای قاطعانه از دوستی با آنان، و بیانگریهای هوشیارانه درباره انگیزه های ایشان، و آموزشهای آشکار درباره نقشه حرکت اسلامی، و نقشه سر و ساماندهی و نظم و نظامی که یاری و دوستی را تحریم می کنند، جملگی فراموش می گردد و پشت گوش انداخته می شود. زیرا یاری و دوستی مسلمان نباید جز درباره امور دین و پابرجا داشتن برنامه و نظام آئین اسلام در زندگی عملی باشد. قاعده مشترکی در میان نیست که مسلمان بتواند برابر آن با اهل کتاب درباره آئین خود توافق کند و به هم رسد - هر چند هم در اصول این ادیان، پیش از تحریف آنها، با آئینش توافق بوده است و اتحاد وجود داشته است - زیرا اهل کتاب بر مسلمان خشنماک نیستند و او را دشمن نمی دارند جز به خاطر آئینی که دارد، و از او خشنود نمی گردند، مگر این که این آئین را ترک کند، همانگونه که خداوندگار جهانیان فرموده است.

این چنین کسانی که قرآن را متفرق و پراکنده می دارند، و آن را بخش بخش و پاره پاره می نمایند، آنچه را از آن می خواهند بر دست می گیرند - البته چیزی را انتخاب می کنند که با دعوت ناآگاهانه ساده لوحانه ایشان به فرض پاک بودن هماهنگ باشد - و آنچه را که با راه و روش و منش ناآگاهانه و شک انگیز آنان هماهنگ نباشد، رها می سازند!

ما دوست داریم که در این باره گوش جهان به سخنان یزدان در قرآن فرا دهیم، تا این که سخنان گول خوردگان یا گول زندگان را بشنویم! سخنان یزدان

دوستی بندیم و از «دین» غائله «ملحدین» را دفع کنیم! این دسته غفلت زده گول خورده هم بدیشان پاسخ مثبت می دهند و فراموش می کنند که این نوادگان صلیبها هر دفعه در کنار ملحدان و ناباوران بوده اند و به صف ایشان خزیده اند و صف واحدی را تشکیل داده اند، هر زمان که پیکار با مسلمانان در گرفته است و رویارویی با ایشان بوده است! در طول تاریخ حال آنان چنین بوده است و هنوز هم که هنوز است چنین هستند و همیشه هم چنین می مانند! اصلاً جنگ با مادیگرایی خدانشناس به اندازه جنگ با اسلام برایشان مهم نیست. زیرا آنان خوب می دانند که خدائاباوری مادیگرا موقت و عارضی است و دشمن گذرائی است، ولی اسلام اصل ثابت و دشمن پایدار و ماندگاری است! این دعوت فریابی نیرنگیازانه، برای این است که تندی و تیزی بیداری آغاز شده بر دست پیشآهنگان جنبش و پیشتازان رستاخیز اسلامی کاهش پذیرد، و از تلاش غفلت زدگان گول خورده کمال استفاده را ببرند و در عین حال افروزینه آتش جنگ با مادیگرایانی باشند که دشمنان استعمارگران سیاستمدار هستند. اینان همسان آنان بر ضد اسلام و مسلمانان در جنگ و پیکارند، جنگ و پیکاری که در آن برای مسلمانان اسلحه ای جز آن شعوری نیست که برنامه یزدانی راستین، ایشان را بر آن پرورش می دهد و سرشته می دارد.

این غفلت زدگان گول خورده ای که بازی سیاسی استعمارگران اهل کتاب ایشان را می فریبد، یا چنین وانمود می کنند که بدیشان باور دارند و صادقشان می پندارند، و اهل کتاب را جدی و بخشنده می دانند، بدانگاه که چنین غفلت زدگان گول خورده ای را به توافق و اتحاد، و همپستی و دوستی برای دفع و طرد زندقه و «دین» ناباوری فرامی خوانند. دیگر فراموش می کنند که واقعیت تاریخی بدون استثناء در چهارده قرن چه بوده است! همچنین از یاد می برند که تعلیم خود خدای بزرگ در این باره بدیشان چه بوده است، تعلیمی که نیرنگ و گول زدنی نمی پذیرد، و جای عدول و

سبحان در این مسأله، قاطع و بی‌پرده و روشن و روشنگر است.

در اینجا اندکی می‌ایستیم - و پس از بیان سبب خشم و دشمنانگی اهل کتاب با مسلمانان که در اصل ایمان مؤمنان به یزدان و نزول قرآن و کتابهای آسمانی پیش از آن است - و نگاه گذرائی به بقیه سبب خشم و علت دشمنانگی اهل کتاب با مسلمانان می‌اندازیم:

﴿وَأَن أَكْثَرَ كُمْ فَاسِقُونَ﴾.

بیشتر شما فاسق (و خارج از شریعت خدا) هستید.

این فسق و خروج، نیمه دوم انگیزه خشم و دشمنانگی اهل کتاب با مسلمانان است! چه فسق و خروج، دارنده خود را بر خشم و دشمنانگی با شخص راسترو وادار می‌سازد... این هم قاعده روانی واقعی است که این نگرش شگفت قرآنی آن را ثبت و ضبط می‌فرماید... قطعاً کسی که از راه خارج و منحرف شود، نمی‌تواند شخص راستروی را ببیند که بر راستای راه وظیفه‌شناسی حرکت می‌کند و صراط مستقیم را می‌پیماید... وجود شخص راسترو، همیشه شخص خارج و منحرف از جاده درست را می‌آزارد، و او را به یاد خروج و انحراف خود از راه راست می‌اندازد، و به عنوان گواه ایستاده بر خروج و انحراف او مجسم می‌شود... بدین خاطر است که او را دشمن می‌دارد و بر او خشمگین می‌شود. استقامت و راستروی او را نمی‌پسندد، و از تعهد و وظیفه‌شناسی وی خشمگین است، و تلاش می‌کند او را به راه خویشتن بکشاند، و چنانچه از فرمان او سرکشی کند، وی را نابود گرداند! این، قاعده همگانی است. این قاعده از موقعیتی که اهل کتاب با گروه مسلمانان در مدینه داشته‌اند تجاوز می‌کند و می‌گذرد، و به موقعیتی می‌رسد که همه اهل کتاب با همه مسلمانان دارند و خواهند داشت. همچنین شامل موقعیتی می‌گردد و خواهد گشت که همه خارج شدگان از دین و منحرفان از آئین، در طول تاریخ و در سراسر زمین، با هر گروه و دسته‌ای که متعهد و وظیفه‌شناس و راسترو باشند دارند و خواهند داشت...

جنگهایی که همیشه بر ضد نیکوکاران و خوبان در جامعه بدان و شروران در می‌گیرد، و در جامعه خارج شدگان از دین بر ضد راستروان برافروخته می‌گردد، و در جامعه کژ راهگان و منحرفان بر ضد متعهدان و وظیفه‌شناسان مشتعل می‌شود، چنین جنگهای فروزانی یک امر طبیعی است و تکیه بر این قاعده‌ای دارد که این نص شگفت قرآنی آن را به تصویر می‌کشد.

خداوند سبحان می‌دانسته است که خیر و خوبی به ناچار با خشم و شرّ و بدی رویاروی می‌گردد، و حقّ با دشمنی باطل روبرو می‌شود، و راستروی و ماندگاری بر جاده درست خشم فاسقان و خارج شدگان از دین را برمی‌انگیزد، و تعهد و وظیفه‌شناسی قطعاً مایه کینه‌توزی کژراهگان و منحرفان می‌گردد.

خداوند سبحان می‌دانسته است که قطعاً خیر و خوبی، و حقّ و حقیقت، و تعهد و وظیفه‌شناسی، از خویشتن دفاع خواهد کرد و به پیکار حتمی و قطعی با شرّ و بدی، و باطل و پوچ، و خروج از آئین، و کژراهگی و انحراف، می‌پردازد و به جرگه رزم با آنها فرو می‌رود. این رزم و پیکار هم رزم و پیکاری است که گریزی از آن نیست و هیچگونه اختیاری در آن نمی‌باشد. حقّ نمی‌تواند در پیکار با باطل شرکت نکند، زیرا که باطل بر او خواهد تاخت، و خیر و خوبی هم نمی‌تواند از جنگ برکنار بماند، چون شرّ و بدی خواهد کوشید که خیر و خوبی را خرد و خمیر و فرسوده و نابود کند.

بسی بی‌خبری و ناآگاهی است که یاران حقّ و خیر و راستروی و تعهد، گمان برند که طرفداران باطل و شرّ و خروج از آئین و انحراف، ایشان را رها می‌سازند و دست از سرشان برمی‌دارند. همچنین گمان برند که می‌توانند خویشتن را از پیکار برکنار دارند. یا گمان برند که مصالحه می‌تواند برقرار شود و در صلح و آرامش بسر برند! برای مسلمانان بهتر از هر چیز دیگری این است که برای پیکار حتمی و جنگ قطعی، خویشتن را با شعور و آگاهی و توشه و سلاح و ساز و برگ لازم آماده سازند، به جای این که خود را تسلیم



اما مسأله پرستش طاغوت آنان در اینجا نیازمند بیان و سخن گفتن از آن است. زیرا نگرشی است دارای معنی ویژه و دلالت خاص خود در روند این سوره. طاغوت هر نوع سلطه و قدرتی است که از سلطه و قدرت یزدان مدد و یاری نمی گیرد، و هرگونه حکومت و حکمیتی است که بر شریعت یزدان مبنی و استوار نمی باشد، و شامل هر نوع تعدی است که از حق کناره گیری و دوری می کنند... تعدی بر سلطه و الوهیت و حاکمیت یزدان، زشت ترین تعدی، و سخت ترین طغیان و سرکشی است، و گنجاترین مفهوم طاغوت از لحاظ لفظ و معنی است.

اهل کتاب که پیشوایان مذهبی و راهبان خود را پرستیده اند، بلکه از شریعت ایشان پیروی کرده اند و به ترک شریعت خدا گفته اند و بس. اما یزدان جهان ایشان را بندگان پیشوایان مذهبی و راهبانسان می شمارد و مشرکشان می نامد. در اینجا در این نگرش معنی باریک و دقیقی مورد نظر بوده است. آنان طاغوت را پرستیده اند. یعنی سلطه ها و قدرتهای سرکشی را پرستیده اند که پای از گلیم خویش فراتر نهاده اند و از حق خود تجاوز کرده اند... آنان ایشان را با سجود و رکوع و ادعیه و اوراد، پرستش نکرده اند، بلکه ایشان را با پیروی کردن و اطاعت نمودن پرستش کرده اند. این چنین پیروی و اطاعتی نیز عبادتی است که انجام دهنده و دارنده خود را از پرستش آفریدگار و از آئین کردگار بیرون می برد<sup>(۱)</sup>.

یزدان سبحان پیغمبر ﷺ خود را برای رویاروی کردن اهل کتاب با این تاریخ، و با چنین کفری که در طول چنین تاریخی بدان گرفتار آمده اند، راهنمایی می نماید... انگار اهل کتاب همه یک نسل و معاصر یکدیگرند! چون همه بر یک روش بوده و یک راه را

گمان و نیرنگ کنند. اگر خود را تسلیم گمان و نیرنگ کنند، خورده می شوند! بلی خورده می شوند! بعد از این با روند قرآنی به پیش می رویم، و به رهنمود یزدان سبحان گوش فرا می دهیم و می شنویم که چگونه خداوند پیغمبر خود را برای رویارویی با اهل کتاب ارشاد می فرماید، و پس از بیان انگیزه های اهل کتاب و زشت شمردن چنین انگیزه های ناپاکی که به سبب آنها بر مسلمانان خشم می گیرند و با ایشان کینه توزی و دشمنانگی می ورزند، به چه شکلی مؤمنان را راهنمایی می نماید... ناگهان می بینیم که خداوند بزرگوار اهل کتاب را با تاریخ دیرینه خودشان روبرو می سازد، و بدیشان گوشزد می فرماید که با پروردگارشان چگونه رفتار کرده اند و چه کيفر دردناکی دیده اند:

﴿قُلْ: هَلْ أَنْتُمْ بِشِرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ؟ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ، وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرْدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ، وَ عَيْدَ الْأَطَاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا، وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ!﴾.

بگو: آیا شما را با خبرکنم از چیزی که پاداش بدتری از آن (چیزهائی که بر ما خرده می گیرید) در پیشگاه خدا دارد؟ (این کردار شما است، شما) کسانی که خداوند آنان را نفرین و از رحمت خود بدور کرده است و بر ایشان خشم گرفته و (با مسخ قلوبشان) از آنان میمونها و خوکهای را ساخته است، و (کسانی را) پدیدار نموده است که) شیطان را پرستیده اند. آنان (از هر کس دیگری) موقعیت و منزلتشان بدتر و از راستای راه منحرف تر و گمراه ترند.

در اینجا سیمای یهودیان، و وضعیت تاریخی یهودیان، جلوه گر می آید. آنان کسانی که خدا نفرینشان کرده است، و بر آنان خشم گرفته است. آنان کسانی که طاغوت را پرستش کرده اند... داستان نفرین خدا بر ایشان، و خشم خدا نسبت بدیشان، در موارد گوناگونی از قرآن کریم بیان شده است. همچنین داستان تبدیل ایشان به میمونها و خوکها نیز بارها به میان آمده است.

۱- مراجعه شود به کتاب: «المصطلحات الأربعة» تألیف آقای ابوالاعلی مودودی، امیر جماعت اسلامی پاکستان، فصل: «العبادة». و کتاب «هذا الدین» فصل: «منهج متفرد». و کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوماته»، فصل: «التوحيد»...

می سپرند. مگر نه این است که بر سرشت و کنش و منش یکدیگرند؟! خدا رسول خود را رهنمود می فرماید که بدیشان بگوید:

﴿قُلْ: هَلْ أَنْتُمْ بِشِرِّ مِنْ ذَلِكَ مُثَوِّبَةً عِنْدَ اللَّهِ﴾.

بگو: آیا شما را با خبر کنم از چیزی که پاداش بدتری از آن (چیزهایی که بر ما خرده می گیرید) دارد؟

مراد کیفری است که از خشم و کینه توزی اهل کتاب که به مسلمانان روا می دارند، و از نیرنگی که با مسلمانان می ورزند، و اذیت و آزاری که به سبب ایمان به مؤمنان می رسانند، بدتر و سخت تر است... آخر خشم و کینه انسانهای ناتوان کجا و خشم و کینه یزدان و عذاب و شکنجه آفریدگار جهان کجا است؟! حکم خدا مبنی بر شرّ و بدی و گمراهی اهل کتاب از راستای راه را چگونه می توان سنجید:

﴿أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا، وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾.

آنان (از هر کس دیگری) موقعیت و منزلتشان بدتر و از راستای راه منحرف تر و گمراه ترند.

روند قرآنی پس از مطرح کردن تاریخ و کیفر اهل کتاب، با مطرح کردن صفتها و نشانه های ایشان، مسلمانان را از دوستی با آنان رمان و گریزان می سازد، و به دنبال آن با پرده برداری از چیزهایی که شبانه توطئه آنها را می چینند و نقشه آنها را تهیه می بینند، بر حذر بودن از ایشان و مصون داشتن خود از آنان را به میان می آورد. در تصویر، چهره یهودیان را نیز می نمایاند، زیرا سخن از حوادث جاری است و بیشترین شرّ و بلا از جانب یهودیان رخ می نمود:

﴿وَإِذَا جَاءَكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفَرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ. وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، وَأَكْلِهِمُ السُّخْتِ، لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ! لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمُ وَأَكْلِهِمُ السُّخْتِ. لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ! وَقَالَتِ الْيَهُودُ: يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ... غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا. بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ - وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا

مِّنْهُمْ مَا أُتِرَ لَكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا، وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، كُلُّمَا أُوْقِدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ. وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا. وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾.

هنگامی که (منافقان) نزد شما می آیند (به دروغ) می گویند: ایمان آورده ایم! و حال آن که با کفر وارد و با کفر خارج می شوند (و به هنگام ورود و به هنگام خروج راستگو و مسلمان نبوده اند) و خدا از آنچه (در دل از نفاق) پنهان می کنند (از هر کس دیگری) آگاه تر است. بسیاری از آنان را می بینی که در گناهکاری و ستمکاری، و خوردن مال حرام بر یکدیگر سبقت می جویند! چه کار زشتی می کنند! چرا پیشوایان مسیحی و علماء یهودی آنان را از سخنان گناه آلود و خوردن مال حرام نهی نمی کنند و باز نمی دارند؟ آنان (هم با ترک نهی و لب فرو بستن از اندرز و ارشاد) چه کار زشتی می کنند. (برخی از) یهودیان می گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است! (و بخل او را از عطاء و بخشش به ما گسسته است!). دستهایشان بسته باد! (و بخل بهره ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد!) و به سبب آنچه می گویند نفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند!). بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است)، هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضاء کند) می بخشد. (به سبب تنگچشمی و کینه توزی) آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می شود (که آیات قرآن مجید است) بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان می افزاید. ما در میان (طوائف مختلف) آنان (به سبب انحراف عقیدتی و معیارهای غلطی که به نام خدا به آئین خود راه داده اند) تا روز قیامت دشمنی و کینه توزی افکنده ایم. آنان هر زمان که آتش جنگی (علیه پیغمبر و مؤمنان) افروخته باشند، خداوند آن را (با شکست ایشان و پیروزی پیغمبر و مؤمنان) خاموش ساخته است. آنان به خاطر ایجاد فساد در زمین می کوشند (و با نیرنگ بازی و فتنه گری و جنگ افروزی

در پخش فساد می جوشند. آنان مفسدند و خداوند مفسدان و تباهاکاران را دوست نمی دارد.

این آیات، عبارت‌هایی هستند که شکل‌های جنبان و صحنه‌های زنده را پدیدار می سازند، همانگونه که شیوهٔ تعبیر منحصر به فرد قرآنی است<sup>(۱)</sup>. خوانندهٔ این آیه‌ها می تواند با چشم تصور از فراسوی قرن‌ها چنین مردمانی را ببیند که قرآن از آنان سخن می راند، مردمانی که بنا به ارجح اقوال یهودی هستند. زیرا روند قرآنی از یهودیان صحبت می فرماید، هر چند که می توان گفت مراد برخی از منافقان مدینه است... خوانندهٔ این آیه‌ها می تواند آنان را ببیند که دارند به پیش مسلمانان می آیند و می گویند: ایمان آورده ایم و مؤمنیم... اما «کفری» که در صندوقچهٔ سینه دارند، فریاد برمی آورد و گواهی می دهد که دروغ می گویند! ایشان با کفر به پیش شما داخل شده اند و با کفر از پیش شما خارج می شوند. در همان حال زبان‌شان چیزی را می گوید که برعکس چیزی است که آن را در صندوقچهٔ سینه حمل می کنند، بدانگاه که داخل و خارج می شوند! شاید در میان چنین یهودیانی کسانی بوده اند که نابسامانی و تفرقه اندازی به دل می گرفتند و برخی به برخی می گفتند:

﴿أٰمِنُوْا بِالَّذِيْ اُنْزِلَ عَلٰی الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَجِهَ الْتِهَارِ وَ اَكْفُرُوْا اٰخِرَةً لِّعَلَّهْمْ يَرْجِعُوْنَ﴾.

بدانچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز بدان کافر شوید، تا شاید از قرآن پیروی نکنند و از آن برگردند. (ال عمران/ ۷۲)

یعنی شاید مسلمانان به سبب این تفرقه افکنی و شک اندازی کثیف پست، از آئین خود برگردند و از آن دست بردارند.

﴿وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا كَانُوْا يَكْتُمُوْنَ﴾.

خدا از آنچه (در دل از نفاق) پنهان می کنند (از هر کس دیگری) آگاه تر است.

خداوند چنین چیزهایی را بیان می فرماید چون حقیقت است. گذشته از این، تا مسلمانان به نگاهبانی و

محافظت الهی از خویشان مطمئن گردند و آسوده بگنوند و بدانند که خدا ایشان را از دشمنانشان مصون و محفوظ می دارد، و علم یزدان محیط بر این نیرنگ نهان و حیلۀ پنهان است. افزون بر این، چنین نیرنگبازان و حیلۀ گرانی را تهدید می فرماید تا ایشان دست بردارند و این دغلکاریها را کنار بگذارند.

روند قرآنی به پیش می رود و حرکات ایشان را به تصویر می زند، به گونه ای که هم اینک به نمایش درمی آیند و از لابلای تعبیر کلام دیده می شوند و مشاهده می گردند:

﴿وَتَرٰی كَثِيْرًا مِّنْهُمْ يَسٰرِعُوْنَ فِي الْاٰثِمِ وَالْعُدُوٰنِ، وَاَكْلِهْمُ السُّخْتِ. لِيُسَّ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ﴾.

بسیاری از آنان را می بینی که در گناهکاری و ستمکاری، و خوردن مال حرام بر یکدیگر سبقت می گیرند! چه کار زشتی می کنند!

مسارعه از باب مفاعله است و چنین مردمانی را به تصویر می زند، انگار ایشان با یکدیگر در بزهکاری و تجاوزکاری و خوردن مال حرام، به مسابقه می پردازند و بر یکدیگر سبقت می جویند. این تصویر، زشت دانستن و پلشت شمردن چنین کاری را ترسیم می کند. ولی تنها حالتی از حالات افراد و گروه‌ها را در زمانی به تصویر می کشد که فساد اوج و رواج پیدا می کند، و ارزشها و معیارها سقوط می کنند و فرو می افتند، و شرّها و بدیها چیره و غالب می گردند... انسان هنگامی که به جامعه‌هایی می نگرد که احوال و اوضاع آنها بدینجا کشیده است، انگار چنین می بیند که یکایک کسانی که در این نوع جامعه‌ها زندگی می کنند با یکدیگر در انجام بدیها و زشتیها مسابقه می دهند، و قوی و ضعیف آنان یکسان به سوی گناه و تعدی به تک ایستاده اند و می دوند و بر همدیگر پیشی می گیرند... آخر گناه و تعدی در جامعه‌های پست تباہ،

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل «طریقه القرآن».

گناهان و تعدیهائی که در جامعه به وقوع می پیوندد - نشانه جامعه‌هایی است که تباہی گرفته باشد و نزدیک به فروپاشی و سقوط باشد. بنی اسرائیل هم چنانکه قرآن درباره ایشان می فرماید، از کارهای زشت و بزهکاریهای مردمان نهی نمی کردند:

﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ﴾.

آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند دست نمی کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی کردند و پند نمی دادند. (مائده / ۷۹)

نشانه جامعه نیکوی برتر زنده نیرومند متحد، این است که امر به معروف و نهی از منکر در آن حکمفرما باشد. در آن جامعه کسانی یافته شوند که به کار نیک فرمان دهند، و از کار بد باز دارند. و در آن کسانی باشند که گوش به امر به معروف و نهی از منکر فرا دهند و پذیرای آن امر گردند. عرف و رسم جامعه نیز آن اندازه نیرومند باشد که منحرفان در آن جرأت نمایند این امر و نهی را دشمن بدارند، و نتوانند از آن دو اظهار بیزاری کنند، و توان اذیت و آزار کسانی را نداشته باشند که کارشان امر به معروف و نهی از منکر است. خداوند ملت مسلمان را این چنین تعریف می نماید و می فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ، تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾.

شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف می کنید و نهی از منکر می نمائید و به خدا ایمان دارید. (آل عمران / ۱۱۰)

بنی اسرائیل را نیز چنین وصف می نماید و می فرماید:

﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ﴾.

آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند دست نمی کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی کردند و پند نمی دادند. (مائده / ۷۹)

این بود چیزی که دو جامعه و دو گروه را از همدیگر جدا می کرد.

محدود به نیرومندان نیست، بلکه ناتوانان ایشان نیز مرتکب چنین چیزهایی می شوند، و حتی در اموال گناه پیشتازی هم می کنند. و حتی اینان می توانند تعدی هم بکنند. البته نمی توانند بر نیرومندان تعدی بیاغازند، بلکه برخی از اینان بر برخی از خودشان تعدی می کنند، و بر مقدسات الهی تعدی می نمایند. زیرا تنها مقدسات یزدانی است که در همچون کشورهای فاسد و تباہ و بی بند و باری، مورد تاخت و تاز قرار می گیرد و هیچ فرمانروا و فرمانبری از آن حمایت و حفاظت نمی کند. زیرا بزهکاری و تعدی قالب جامعه‌ای است که تباہ می گردد، و سبقت گرفتن بر یکدیگر در آن دو، پیشه و شیوه چنین جامعه‌هایی است!

جامعه یهودیان در آن زمان چنین بود. خوردن مال حرام نیز کار و پیشه آنان بود. اصلاً خوردن مال حرام، نشانه شناخت یهودیان در همه ادوار تاریخ بوده است!

﴿لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

چه کار زشتی می کرده‌اند!

روند قرآنی به نشانه دیگری از نشانه‌های جامعه‌های تباہ اشاره می کند، و لب فرو بستن خدا شناسانی را زشت می شمارد که عهده‌دار شریعت هستند، و سکوت روحانیون را نیز نادرست قلمداد می کند که عهده‌دار کار و بار علوم مذهبی می باشند. خاموشی گزیدن آنان را بر پیشی گرفتن مردمان بر یکدیگر در انجام گناه و تعدی، و خوردن مال حرام، نکوهش می نماید، و از این که ایشان را از این شری که در آن به مسابقه می پردازند نهی نمی کنند، سخت سرزنش می فرماید:

﴿لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرِّبَايُونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمُ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتُ لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾.

چرا پیشوایان مسیحی و علماء یهودی آنان را از سخنان گناه‌آلود و خوردن مال حرام نهی نمی کنند و باز نمی دارند؟ آنان (هم با ترک نهی و لب فرو بستن از اندرز و ارشاد) چه کار زشتی می کنند.

این نشانه - یعنی خاموش ماندن و لب فرو بستن مسؤولان امور شریعت و عهده‌داران علوم دینی از

می گفتند، هنگامی که از آنان خواسته می شد که هزینه را بپردازند:

﴿إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾.

خدا فقیر است و ما بی نیازیم! (آل عمران / ۱۸۱)

و می گویند:

﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾.

دست خدا به غل و زنجیر بسته است!

با این گفتار ناهنجار، تنگچشمی خود را توجیه می کنند. خدا - به گمان ایشان - به مردمان و بدیشان جز اندکی نمی دهد... پس آنان چگونه ببخشند و هزینه کنند؟! احساس ایشان تا بدانجا غلظت پیدا کرده است، و دل آنان بگونه ای از تربیت تهی شده است و بی ادب گشته است که نمی خواهند معنی دروغین تباهی را که بخل و تنگچشمی است با واژه های رسا و معمولی خود، به رشته تعبیر کشند. بلکه واژه هایی را برمیگزینند که لبریز از پروئی و ریشخند و کفر است و می گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است!

پاسخ ایشان در می رسد و بدیشان گفته می شود که آنان سزاوار چنین صفتی هستند و درخور نفرین یزدان جهان و طرد از رحمت خداوند متان می باشند، و این هم کیفر گفتارشان است:

﴿عَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعُنُوا بِمَا قَالُوا﴾.

دستهایشان بسته باد! (و بخل بهره ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد!) و به سبب آنچه می گویند نفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند!).

این چنین هم بودند. چه ایشان تنگچشم ترین آفریدگان یزدان در هزینه دارائی و بخشش اموال بودند! سپس قرآن این اندیشه تباه بیمار را تصحیح می کند، و خداوند سبحان را با اوصاف کریمانه اش می ستاید. او بر پندگانش باران فضل و جود خود را بدون حساب و کتاب ریزان می فرماید:

﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾.

بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است)،

در اینجا تازیانه سرزنش را فرود می آورد بر سر پیشوایان مذهبی و روحانیانی که در برابر شتابگری مردمان در گناه و تعدی و خوردن مال حرام، خاموشی میگزینند و در حفاظت از کتاب خدا و تعهد و وظیفه ای که در این راستا دارند، سستی می کنند، و چنانکه باید به تلاش و تکاپو نمی پردازند.

این صدای هراس انگیز، بر سر پیروان هرآئینی کشیده می شود. زیرا نیک شدن و بد شدن جامعه در گرو انجام وظیفه نگاهبانان شریعت، و عمل به فرائض و تکالیف امر به معروف و نهی از امر در آن است. امر کردن - همانگونه که در فی ظلال القرآن قبلاً گفته ایم - خواهان «سلطه» و قدرتی است که فرمان دهد و باز دارد. امر و نهی، جدای از دعوت است. زیرا دعوت تبلیغ و بیان است، و امر و نهی سلطه و توان است. فرمان دهندگان به کار نیک و نهی کنندگان از کار بد، باید سلطه و توانی داشته باشند که به امر و نهیشان در جامعه بهاء و ارزش دهد و تنها سخن نباشد و بس!

به عنوان نمونه ای از گفتار گناه آلودشان در چهره بسیار زشت آن، قرآن کریم سخنان یهودیان کودن پست را نقل می نماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ - غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعُنُوا بِمَا قَالُوا - بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾.

(برخی از) یهودیان می گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است! (و بخل او را از عطاء و بخشش به ما گسسته است!). دستهایشان بسته باد! (و بخل بهره ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد!) و به سبب آنچه می گویند نفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند). بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است)، هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضاء کند) می بخشد.

این تصور بد یهودیان درباره یزدان جهان است. قرآن کریم بسیاری از این نوع اندیشه های پوچ یهودیان درباره یزدان سبحان را بیان می نماید. هم ایشان

هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضاء کند) می‌بخشد.

بخشایش خداوندگار که نه گسیخته می‌گردد و نه پایان می‌گیرد، برای دیدگان هر آفریده‌ای کاملاً آشکار و پدیدار، گواه بر دست باز و عطاءبخشی دادار، بیانگر فضل و لطف بی‌شمار کردگار، نمایانگر عطایای فراوان آفریدگار، و گویا با زبان حال و قال بر نعمتها و داده‌های یزدان جهان به همهٔ بندگان است. اما یهودیان آنها را نمی‌بینند، چون تنها سرگرم گردآوری و رویهم انباشتن دارائی، و کفران و انکار نعمت الهی، و بدگویی و بد زبانی، حتی نسبت به خدا هستند!

خداوند برای پیغمبر ﷺ خود، سخن از کارهایی میراند که از یهودیان سر خواهد زد، و در برابر آنها چه سزاها و جزاهائی خواهند دید، کارهایی که به سبب کینه‌توزی و خشم ایشان از گزینش یزدان رخ خواهد داد. برآشفته می‌گردند و بر سر خشم می‌آیند از این که یزدان محمد را برای رسالت آسمان برگزیده است! همچنین از این بابت توفنده و پریشانند چون می‌دانند این رسالت کارهای دیرین و گذشته در روزگاران پیشین، و کارهای کنونی و نوین آنان را نشان خواهد داد:

﴿وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّمَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا﴾.

(به سبب تنگچشمی و کینه‌توزی) آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می‌شود (که آیات قرآن مجید است) بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان می‌افزاید.

به سبب کینه‌توزی و حسودی، و به سبب رسوائی کارشان که در آئینهٔ چیزی جلوه‌گر است که یزدان بر پیغمبرش نازل کرده است، بسیاری از آنان بر سرکشی و بی‌دینی و کفران نعمت خود می‌افزایند. از آنجا که از ایمان آوردن خودداری کرده‌اند، بناچار باید نسبت به جانب مقابل خود از حق دوری گزینند، و بر خود ببالند و راه انکار بپویند، و بر طغیان و کفران خویش بیفزایند.

این است که پیغمبر ﷺ رحمت برای مؤمنان، و وخامت و بدفرجامی برای منکران است.

به دنبال این بخش، یزدان جهان برای پیغمبر ﷺ خود از دشمنانگی و کینه‌توزی ایشان نسبت به یکدیگر صحبت می‌فرماید، و از باطل کردن کید و نیرنگشان صحبت می‌نماید که آتش آن بسی فروزان و زیانه‌کش است. همچنین بیان می‌فرماید در جنگهایی که با گروه مسلمانان راه می‌اندازند و در تاخت و تازهایی که با ایشان می‌آغازند، شکست می‌خورند و نوید برمی‌گردند:

﴿وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. كُلًّا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ﴾.

ما در میان (طوائف مختلف) آنان (به سبب انحراف عقیدتی و معیارهای غلطی که به نام خدا به آئین خود راه داده‌اند) تا روز قیامت دشمنی و کینه‌توزی افکنده‌ایم. آنان هر زمان که آتش جنگی (علیه پیغمبر و مؤمنان) افروخته باشند، خداوند آن را (با شکست ایشان و پیروزی پیغمبر و مؤمنان) خاموش ساخته است.

پیوسته در میان طائفه‌های یهودیان دشمنانگی است. هر چند که در این برهه از زمان به نظر می‌رسد یهودیان جهان، پشت به پشت همدیگر داده‌اند و متحد و یکپارچه گشته‌اند و بر ضد کشورهای اسلامی آتش جنگ را برافروخته‌اند و پیروز گشته‌اند؛ ولیکن لازم است بدین مدّت کوتاه از زمان ننگریم و ظاهری را پیش چشم نداریم که نماد کامل حقیقت نیست و از هر سو مشتمل بر حقایق نیست. چه در مدّت ۱۳۰۰ سال، بلکه پیش از اسلام نیز یهودیان کینه‌توزی و دشمنانگی داشته‌اند، و پراکنده و آواره شده‌اند، و خوار و ذلیل بوده‌اند. سرانجام سرنوشت ایشان نیز همانگونه خواهد شد که قبلاً بوده است، هر چند که پشتیبانان و یاورانی پیرامون ایشان حلقه بزنند و کمکشان کنند. اما کلید موقعیت در دست گروه مؤمنی است که برخیزد و در انجام وظائف محوله به تک ایستد، تا وعدهٔ الهی

می دارند، قطعاً خداوند جهان کسانی را برمی گمارد که جلو آن را بگیرند و از میانش بردارند و شروران و مفسدان را متوقف سازند و درهم شکنند. چرا که یزدان مهربان فساد و تباهی در زمین را دوست نمی دارد، و چیزی که خداوند آن را دوست نمی دارد، بیگمان کسانی را از میان بندگان خود برمی انگیزد تا شر و فساد را از میان بردارند و آثاری از آن برجای نگذارند:

﴿وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً. وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾.

آنان به خاطر ایجاد فساد در زمین می کوشند (و با نیرنگ بازی و فتنه گری و جنگ افروزی در پخش فساد می جوشند. آنان مفسدند) و خداوند مفسدان و تباهکاران را دوست نمی دارد.



در پایان این درس، قاعده ایمانی بزرگی به میان می آید، قاعده ای که بیان می دارد اقامه دین یزدان در جهان و استوار و پابرجا داشتن آن در میان مردمان، مساوی است با صلاح و فلاح و کسب سعادت در زندگی مؤمنان، هم در این جهان و هم در آن جهان. اصلاً میان دین و دنیا، و این جهان و آن جهان فرقی و فاصله ای نیست. آئین اسلام برنامه واحدی برای دنیا و آخرت، و دنیا و دین است... این قاعده ایمانی بزرگ، به مناسبت سخن گفتن از انحراف اهل کتاب از آئین یزدان، و خوردن مال حرام، و تحریف کلام از موارد اصلی خود، تا کالا و متاعی از کالاها و متاعهای این جهان را بدست آورند، به میان می آید... پیروی از دین خدا، برای ایشان در زمین و آسمان، و در دنیا و آخرت، سودمندتر بود و برازنده تر به حال ایشان، اگر آنان راستای راه راست را در پیش می گرفتند:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، وَلَآ دَخَلْنَاَهُمُ جَنَاتِ النَّعِيمِ. وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ، وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ. مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ﴾.

بدو روی بنماید و نقاب از چهره بگشاید... ولی این گروه مؤمن امروز کجا است؟ آن گروه مؤمنی که وعده الهی را دریافت دارد، و پرده نمایش قضا و قدر خدا گردد، و قدرت و شوکت یزدان جهان بر آن جلوه گر آید، و ایزد متعال با دست آنان در زمین آن کند که خواهد. روزی که ملت مسلمان به سوی اسلام برگردد. بدین معنی که به اسلام راستین چنانکه هست ایمان بیاورد، و سراسر زندگی خود را بر برنامه اسلام و شریعت آن بنیانگذاری و استوار کند، آن روز است که وعده خداوند جهان علیه بدترین آفریدگان یزدان تحقق پیدا می کند. یهودیان این را می دانند. از اینجا است که آنچه از بدی و نیرنگ در جعبه خود دارند، و هر قدرت و شوکت و تاخت و تازی که در دستریشان قرار دارد و از دستشان برمی آید، به سوی پیشتازان و پیشاهنگان رستاخیز اسلامی در هر جیبی از خاک کره زمین که باشند، نشانه می روند و بر سرشان می تازند و کارشان را یکسره می سازند. ضربه های وحشتناک زشت و دردناکی را - نه با دست خود، بلکه با دست مزدورانشان - وارد می آورند و ایلغارهایی ترتیب می دهند که در آنها نسبت به مؤمنان عهدهی را و پیمانی را مراعات نمی دارند و هیچگونه تعهد و تکلفی را به رسمیت نمی شناسند... اما یزدان در کار و بار خود چیره و توانا است، و وعده خدا قطعاً تحقق می پذیرد و انجام می گیرد:

﴿وَالَّذِينَ يَبْتِغُوا الْعُدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. كُلًّا أَوْ قَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَالاً اللَّهُ﴾.

ما در میان (طوائف مختلف) آنان (به سبب انحراف عقیدتی و معیارهای غلطی که به نام خدا به آئین خود راه داده اند) تا روز قیامت دشمنی و کینه توزی افکنده ایم. آنان هر زمان که آتش جنگی (علیه پیغمبر و مؤمنان) افروخته باشند، خداوند آن را (با شکست ایشان و پیروزی پیغمبر و مؤمنان) خاموش ساخته است.

این شر و فساد که یهودیان برمی انگیزند و به پا



ترقی می‌کرد و اوج می‌گرفت و روزیهایشان فراوان و ریزان می‌گردید، و از بالای سر و از زیر پا و از هر سوی دیگر خود رزق و روزی می‌خوردند و به نعمت می‌رسیدند و تولیدات افزایش می‌یافت، و کالاهای به خوبی و زیبایی پخش و میان آنان تقسیم می‌گردید، و کار و بار زندگی شایسته و بایسته می‌شد... ولیکن ایشان ایمان نمی‌آوردند و پرهیزگاری نمی‌کنند و برنامه یزدان را استوار و پایدار نمی‌نمایند، مگر مردمانی اندک از آنان در طول تاریخ دور و درازشان که میانه‌رو بوده‌اند و بر خویشستن اسراف نکرده‌اند:

﴿وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾.

ولی بسیاری از ایشان (نااهل و کجروند) بدترین کاری را انجام می‌دهند.

از لابلای این دو، اینگونه پیدا و هویدا است که ایمان و پرهیزگاری و پیاده کردن برنامه یزدان در واقعیت زندگانی مردمان در همین جهان گذران، تنها برای پیروان خود پاداش اخروی را تضمین نمی‌کند و پس - هر چند که آخرت مقدم و ماندگارتر است - بلکه صلاح کار و بار دنیای پیروان خود را نیز محقق می‌سازد و پاداش دنیوی نیز بدانان ارمغان می‌دارد... فراوانی نعمت و افزایش قدرت و تقسیم زیبای کالا و ضمانت اجتماعی را به ایشان هدیه می‌کند... این نعمتها و فرآورده‌ها را در شکلی به تصویر می‌کشد که معنی فراخی و فراوانی و الطاف الهی را به صورت محسوس می‌نمایند. آنجا که می‌فرماید:

﴿لَا تَكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾.

از بالای سر خود و از زیر پای خود (و از هر سو، غرق در نعمت شده و از آسمان و زمین) روزی خواهند خورد.

این گونه پیدا است که راه مستقلى برای دریافت پاداش زیبا در آخرت وجود ندارد، و راه مستقل دیگری برای نیكو کردن و آراستن زندگی این جهان در میان نیست. بلکه راه یگانه‌ای بیش در میان نیست، راهی که در پیش گرفتن آن موجب آرایش و پیرایش و خوشی و

اگر اهل کتاب (اعم از مسیحیان و یهودیان، به جای دشمنانگی و تباهاکاری، به اسلام بگروند) ایمان بیاورند و پرهیزگاری پیشه کنند، گناهانشان را می‌زدائیم (و زشتیها و پلشتیهای گذشته ایشان را می‌بخشیم) و آنان را به باغهای پر نعمت بهشت داخل می‌سازیم. و اگر آنان به تورات و انجیل (اصلی و دست نخورده) و بدانچه که از سوی پروردگارشان (به نام قرآن) بر آنان نازل شده است عمل بکنند (و در میان خود قوانین الهی را پیاده کنند و بر پای دارند) از بالای سر خود و از زیر پای خود (و از هر سو، غرق در نعمت شده و از آسمان و زمین) روزی خواهند خورد. (اهل کتاب همه یکسان نیستند) جمعی از آنان عادل و میانه‌روند (و به اسلام می‌گروند و به محقق ایمان می‌آورند) ولی بسیاری از ایشان (نااهل و کجروند) بدترین کاری را انجام می‌دهند.

این دو آیه، اصل بزرگی را از اصول جهان‌بینی اسلامی را مقرر می‌دارند. بدین خاطر که این دو آیه، حقیقت سترگی را در زندگی بشری به تصویر می‌زند. چه بسا نیازی که امروز به ذکر این اصل، و توضیح این حقیقت، احساس می‌گردد، تا به حال احساس نشده است. در برابر این کار بزرگ، خرد انسانی، و اوضاع بشری، لرزان و پریشان و سرگردان در میان ابرهای تاریک جهان‌بینیها، و گمراهیهای برنامه‌ها است.

یزدان سبحان به اهل کتاب می‌گوید، و این سخن بر هر نوع اهل کتابی صدق می‌کند و منطبق می‌گردد: اگر آنان ایمان می‌آوردند و پرهیزگاری می‌نمودند، گناهان و لغزشهایشان را می‌زدودیم و پاک می‌کردیم، و آنان را به باغهای پر نعمت داخل می‌نمودیم. البته این پاداش اخروی است. اگر ایشان در زندگی دنیوی خود برنامه یزدان را پیاده می‌کردند که مذکور در تورات و انجیل و تعلیماتی است که خداوند برایشان نازل کرده است - البته بدانگونه که خدا نازل کرده است و تحریف و تبدیل بدان راه پیدا نکرده است - زندگانی دنیوی ایشان نیز روبراه و بایسته می‌گردید، و زندگی آنان

مردمان و اوضاع ایشان در این دوره از زمان، این را الهام می‌کند.

حقیقت این است که اوضاع زندگی جاهلیت سرگردان و دور از پرستش یزدان و از برنامه خداوند جهان برای زندگی ایشان، امروزه راه دنیا را از راه آخرت کاملاً جدا ساخته است، و بر کسانی که می‌خواهند در جامعه بدرخشند و در میدان مسابقه منافع دنیوی به ثروت و دارائی دستیابی پیدا کنند، واجب و لازم می‌گرداند که از راه آخرت کناره روند و راستای آخرت را رها سازند، و رهنمودهای دینی و درسها و اندرزهای والای اخلاقی، و اندیشه‌های ارزنده و عالی، و شیوه‌ها و پیشه‌های پاک و نظیفی را ترک و نابود و قربانی هواها و هوسها نمایند که آئین آسمانی انسانها را بدانها تشویق و تحریک می‌سازد. از دیگر سو، بر کسانی که می‌خواهند در آخرت نجات پیدا کنند، واجب و لازم می‌گرداند که از امواج سرکش این زندگی و اوضاع و احوال ناپاک آن بپرهیزند، و از وسائل و ابزاری کناره‌گیری کنند که مردمان در همچون اوضاع و احوالی در پرتو آنها می‌توانند بدرخشند، و در میدان مسابقه به دست آوردن منافع دنیوی پیشتاز و نمایان شوند، زیرا چنین اموری ممکن نیست پاک و نظیف باشند، و با دین و اخلاق سازگار و مطابق، و مورد پسند و خشنودی یزدان جهان گردند... اما آیا به نظر می‌رسد که چنین کاری لازم و ثابت است؟ از این حال بدشگون گریزی و گزیری نیست؟ راه دنیا با راه آخرت به هم نمی‌رسند و در طول یک خط سیر قرار نمی‌گیرند؟

هرگز چنین نیست... کار لازم و ثابتی نیست! دشمنانگی و ناسازگاری دنیا و آخرت، و جدائی راه دنیا از راه آخرت، حقیقت نهایی نیست که تغییر و تبدیلی نشناسد و جز این چاره‌ای نباشد... بلکه چنین چیزی با سرشت زندگی این جهان اصلاً نمی‌خواند. این امور، عارضی است و ناشی از انحرافی است که روی داده است!

اصل اساسی موجود در سرشت زندگی انسانی این است که راه دنیا و راه آخرت به هم برسند و در طول

خرمى این جهان و آن جهان می‌گردد و سعادت دارین را در بر دارد... هرگاه از راستای این راه کجروی شود، این جهان تباهی می‌گیرد و آن جهان زیان بهره انسان می‌گردد... این راه یگانه، ایمان و پرهیزگاری و پیاده کردن برنامه الهی در زندگی همین جهان است.

این برنامه هم تنها برنامه اعتقاد و ایمان و احساس دل و پرهیزگاری نیست و بس. بلکه به همراه آنها برنامه زندگی واقعی انسانی است. برنامه‌ای که پابرجا می‌گردد، و زندگی نیز بر آن پابرجا می‌شود... یا بر جا داشتن آن، همراه با ایمان و پرهیزگاری، همان چیزی است که صلاح و فلاح زندگی زمینی را تضمین می‌کند، و فراخی نعمت و روزی، و تقسیم زیبا و خوش آیند کالاها را در بر دارد، تا آنجا که همگی مردمان، در پرتو این برنامه خداوندگار جهان، از بالای سر خود و از زیر پای خود به نعمت و سعادت دسترسی پیدا می‌کنند و از نعمتهای الهی بهره‌مند و برخوردار می‌گردند.

برنامه ایمانی زندگی، دین را به جای دنیا قرار نمی‌دهد، و سعادت آخرت را به جای سعادت دنیا نمی‌گیرد، و راه آخرت را از راه دنیا جدا نمی‌سازد... این هم حقیقتی است که امروزه برای اندیشه‌ها و خردها و دلها و اوضاع واقعی مردمان، تاریک و بغرنج مانده است.

راه دنیا و راه آخرت در اندیشه و دل مردمان، و در واقعیت زندگی آنان، از همدیگر جدا است. اندیشه فردی و همچنین اندیشه عمومی انسانهای سرگشته به شکلی درآمده است که نمی‌توانند بفهمند و ببینند که راهی برای به هم رسیدن این دو راه وجود دارد، و این راه می‌تواند خط سیر واحدی داشته باشد. بلکه برعکس چنین می‌انگارند که انسان می‌تواند یا راه دنیا را برگزیند و ببیماید و آخرت را از حساب خود بزدايد و کار آن را مهمل گذارد، و یا این که راه آخرت را برگزیند و ببیماید و دنیا را از حساب بزدايد و کار آن مهمل نماید. آن دو را با هم گردآوردن و آنها را در کنار یکدیگر قرار دادن، نه تصور می‌گردد و نه در جهان واقع ممکن به نظر می‌آید. زیرا واقعیت زمین و

می آیند، هر چند که در این جهان نیز با انجام این وظیفه بدین نحوی که گذشت، پسندگان از خیرات زمینی برخوردار می گردند که یزدان مهربان در اختیار آنان قرار داده است و به زیر فرمان ایشان کشانده است، و رزق و روزی را از بالای سرشان ریزان، و از زیر پاهایشان جوشان، و از همه سوی ایشان فراوان می گرداند، همانگونه که تعبیر زیبای قرآنی آن را به تصویر می کشد.

برابر جهان بینی اسلامی، انسانی که منابع زمین را برنجوشاند و استخراج نگرداند، و از نیروهای جهانی و توانهایی که خداوند در گستره هستی به زیر فرمان او کشانده است، بهره وری و بهره بری نکند، سرکش از فرمان یزدان، و سر باز زننده از انجام وظیفه ای بشمار می آید که خداوند سبحان او را برای اقدام بدان آفریده است، چنانکه از فرموده او برداشت می گردد که خطاب به فرشتگان می فرماید:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.

من در زمین جانشینی بیافرینم (تا به آبادانی زمین بپردازد و آن زیبانگاری و نوآوری را که برای زمین مقّرر داشته ام به اتمام رساند، و آن انسان است).

(بقره/۳۰)

همچنین آنجا که می فرماید:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِّنْهُ﴾.

آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است، خدا همه را از ناحیه خود، مسخر شما ساخته است. (جاثیه/۱۳)

حتی جهان بینی اسلامی چنین کسی را عاطل و باطل کننده روزی یزدان می داند که آن را به بندگان بخشیده است... بدین منوال چنین شخصی چون دنیا را از دست می دهد، آخرت را نیز از دست می دهد.

برنامه اسلامی بدین منوال میان کار این جهان و کار آن جهان را در کمال هماهنگی و همآوایی با همدیگر گرد می آورد. دیگر این جهان را از دست انسان نمی دهد و بر سر او ویران نمی کند، تا بدین وسیله جهان دیگر را

یک خط سیر قرار بگیرند. و راه اصلاح و خوب کردن آخرت، همان راه اصلاح دنیا و خوب کردن دنیا باشد. و تولید و رشد و فراوانی فرآورده های عملکرد زمین، همان چیزی گردد که اجر و پاداش آخرت را فراهم می آورد، همانگونه که باعث رفاه و آسایش این جهان می شود. و ایمان و پرهیزگاری و کار شایسته و بایسته، اسباب عمران و آبادانی این جهان گردند، همانگونه که وسائل رسیدن به رضای خدا و اجر و پاداش اخروی یزدان می شوند.

این امر در سرشت زندگی انسانی، اصل است. ولیکن این اصل حاصل نمی گردد و تحقق پیدا نمی کند مگر زمانی که زندگی بر برنامه ای استوار و پایدار گردد که یزدان آن را برای مردمان برگزیده است و بدان خشنود گشته است. چه این برنامه است که عمل را به عبادت تبدیل می کند، و همان برنامه ای است که خلیفه گری در زمین را، یعنی خلیفه گری منطبق بر شریعت رب العالمین را بر مردمان واجب می گرداند. خلیفه گری نیز عمل و تولید، فراوانی فرآورده ها و رشد و ترقی جامعه، و دادگری در پخش ارزاق و کالا است. در سایه خلیفه گری رزق و روزی بر همگان از بالای سرشان ریزان، و از زیر پایشان جوشان، و از همه سو فراوان می گردد، همانگونه که یزدان در کتاب بزرگوار خود قرآن می فرماید.

جهان بینی اسلامی، خلیفه گری را در زمین وظیفه انسان کرده است، خلیفه گری که با اجازه خدا، و برابر شرط خدا باشد. از اینجا است که یزدان جهان کار مثمر ثمر را، و فراوان کردن آسایش و رفاه با بکارگیری همه نیروها و توانها و مواد خام و منابع زمین را، و بلکه استفاده از همه امکانات جهان را، انجام وظیفه خلیفه گری قرار می دهد. همچنین اقدام انسان بدین وظیفه را نیز - چنانچه برابر برنامه خدا و شریعت او و برحسب شرط خلیفه گری باشد - اطاعت از یزدان و عبادت خداوند جهان می شمارد، اطاعت و عبادتی که بندگان در مقابل آن به مزد و پاداش آخرت نائل

برقرار می‌دارد و هر لحظه استوارتر از پیش می‌نماید. ارزش فرائض و واجبات عبادی در برنامه اسلامی این است. فرائض و واجبات، تجدید پیمان با خدا است، تجدید پیمان بر ارتباط و پیوند با برنامه عمومی یزدان برای زندگی. این هم نزدیکی با خدا را در پی دارد و در پرتو آن تجدید نیرو و تحکیم اراده برای بپا داشتن و انجام تکالیف این برنامه‌ای که کار و بار سراسر زندگی را سر و سامان و نظم و نظام می‌بخشد، و امور عملکرد و تولید و تقسیم ارزاق و کالاهای را، و داوری در میان مردمان را در روابط و اختلافاتی که با یکدیگر پیدا می‌کنند، بر عهده می‌گیرد. همچنین با این فرائض و واجبات احساس یاری و مدد یزدان برای حمل تکالیفی تجدید می‌گردد که انجام امور این برنامه کامل و شامل می‌طلبد، و چیره شدن بر هواها و هوسهای مردمان، و دشمنانگی و سرکشی و کجروی ایشان، خواستار آن است، بدانگاه که بر سر راه سبزی می‌گردند و سر برمی‌آورند... شعائر و مراسم عبادت و پرستش نیز کارهائی نیستند که جدای از امور و شؤون تلاش و تولید و تقسیم کالا و فرمانروائی و داوری، و جهاد برای استقرار برنامه یزدان در زمین، و استوار و پایدار کردن سلطه و قدرت خدا در زندگی مردمان باشند. بلکه ایمان و پرهیزگاری و شعائر و مراسم عبادی، نیمه نخستین برنامه است، و یار و یاور انجام دادن نیمه دوم آن می‌باشد... آری! آری! ایمان و پرهیزگاری و پابرجا داشتن برنامه یزدانی در زندگی عملی، راه افزایش نعمت جهان و فیضان محبت یزدان بر مردمان است، همانگونه که ایزد متّان در این دو آیه سترگ به انسانها وعده می‌دهد.

جهان‌بینی اسلامی، و همچنین برنامه اسلامی برجوشیده از آن، زندگی آخرت را بجای زندگی دنیا نمی‌گیرد، و برعکس، زندگی دنیا را عوض زندگی آخرت نمی‌گرداند. بلکه زندگی هر دوی دنیا و آخرت را در یک راه به پیش می‌راند و با تلاش و تکاپوی یگانه‌ای راه می‌برد. اما دنیا و آخرت در زندگی انسان

بهره‌او سازد و آن را برای وی آباد گرداند. آخرت را نیز از دست انسان بدر نمی‌کند تا بدین وسیله به این جهان دستیابی پیدا کند و از آن بهره‌ور شود. زیرا در جهان‌بینی اسلامی، دنیا و آخرت نه ضدّ یکدیگرند و نه بجای و عوض همدیگرند.

این امر با توجّه به جنس انسان بطور کلی است. با توجّه به گروهها و دسته‌های انسانی است که در زمین برابر برنامه یزدان می‌زیند. اما با توجّه به یکایک افراد نیز کار به همین منوال است و تفاوت نمی‌کند. زیرا راه فرد و راه گروه - در برنامه اسلامی - اختلاف و برخورد و تعارض ندارد. برنامه اسلامی بر فرد واجب می‌گرداند که تا آنجا که در توان دارد و توان جسمی و عقلی او اجازه می‌دهد، در راه کار و تولید بکوشد، و در کار و تولید ذات خدا را پیش چشم دارد و ستم نکند، خیانت نرزد، نادرستی و ناپاکی پیشه خود نسازد، کژ راهه نرود، مال حرام نیندوزد و حرام نخورد، و از چیزی که دارد به برادر نیازمند خود ببخشد و او را از دارائی خویش بهره‌مند سازد. البته برنامه اسلامی، مالکیت شخصی حاصل از دسترنج انسان را به رسمیت می‌شناسد، و به مردمان نیز حقّ می‌دهد در حدودی که خدا برایشان در دارائی او واجب گردانده است و مقرر داشته است، استفاده کنند و بهره ببرند. برنامه اسلامی - در این حدود و برابر این اعتبارات - کار فرد را برای فرد عبادت خدا قلمداد می‌کند و می‌نویسد، و در مقابل چنین عبادتی در دنیا با برکت در اموال بدو پاداش می‌دهد، و در آخرت بهشت را اجر و مزد آن می‌سازد... برنامه اسلامی با شعائر و مراسم بندگی و پرستشی که بر انسان واجب می‌گرداند، محکم‌ترین رشته را میان او و خدا می‌کشد، و او را با نیرومندترین پیوند به خدا مرتبط می‌سازد، تا با این پیوند مطمئن گردد که در یک روز پنج بار با نماز، و در سال سی روز با روزه ماه رمضان، و در عمر یک بار با انجام فریضه حجّ و زیارت خانه خدا، و در هر فصلی و یا در هر سالی با دادن زکات، رابطه خویش را با یزدان جهان

گرد نمی‌آید و جمع نمی‌گردد، مگر این که از برنامه خداوند یکتا در زندگانی پیروی کند، بدون آن که تعدیلاتی در برنامه یزدانی ایجاد کند، تعدیلاتی که ساخته و پرداخته انسانها و برگرفته از احوال بیگانه‌ای باشد که از برنامه یزدانی برنجوشیده و سرچشمه نگرفته باشد، یا برگرفته از جهان‌بینیهای شخصی بوده و با برنامه خدا ضبط و ثبت نشده باشد و سر و سامان نگرفته باشد. چرا که تنها در این برنامه یزدانی است که چنان هماهنگی کامل و هماوائی شامل اتمام می‌پذیرد و انجام می‌گیرد.

جهان‌بینی اسلامی، و همچنین برنامه اسلامی برجوشیده از آن، ایمان و عبادت و صلاح و پرهیزگاری را بجای عمل و تولید و رشد و ترقی بخشیدن و زیباکرداری و نیکوکاری در واقعیت زندگی مادی قرار نمی‌دهد. برنامه اسلامی، برنامه‌ای نیست که به مردمان بهشت آخرت را وعده می‌دهد، و راه رسیدن بدانجا را برای آنان ترسیم می‌نماید، اما مردمان را به خود وامی‌گذارد و بدیشان اجازه می‌دهد که راه رسیدن به بهشت دنیا را خودشان ترسیم کنند و جاده منتهی بدان را بکشند، همانگونه که برخی از سطحی نگران در این زمان می‌انگارند و چنین می‌پندارند! چه کار و تولید و رشد و ترقی بخشیدن و زیباکرداری و نیکوکاری در واقعیت زندگی مردمان، در جهان‌بینی اسلامی و همچنین در برنامه اسلامی، فریضه و واجب خلیفه‌گری در زمین بشمار می‌آید. ایمان و شایستگی و پرهیزگاری نیز بیانگر پیوندها و روابط و ضوابط و دوافع و انگیزه‌ها و موجباتی است که در پرتو آنها، برنامه یزدان در زندگی مردمان، پیاده می‌گردد و تحقق می‌پذیرد... هم این و هم آن، هر دو با هم، آماده‌کننده بهشت والای زمینی، و تهیه‌کننده بهشت برین اخروی هستند. راه دستیابی به هر دو بهشت، راه یگانه‌ای است. جداسازی دین و زندگی عملی مادی، بدان نحوی که امروزه در اوضاع جاهلیت موجود در زمین است، در برنامه اسلامی جایی نداشته و محلی از اعراب ندارد.

در اوضاع و احوال جاهلیت جای گرفته است و به مغزهای پرورده جهان‌بینی‌های مادی، و به دل‌های سرگشته روان به دنبال وهم و گمان، فرو رفته است که چاره‌ای جز این نیست که مردمان باید یا دنیا را بخواهند و برگزینند، و یا این که آخرت را بجویند و انتخاب کنند، و دنیا و آخرت را با یکدیگر نه در جهان‌بینی و نه در واقعیت زندگی گرد نیاورند، زیرا چنین چیزی امکان‌پذیر نیست، و دنیا و آخرت با هم گرد نمی‌آیند و سازگار نمی‌نمایند!

این جداسازی نامیمون میان راه دنیا و راه آخرت در زندگی مردمان، کار کردن برای این جهان و کار کردن برای آن جهان، عبادت روحانی و نوآوری مادی، و میان پیروزی در زندگی دنیا و میان پیروزی در زندگی آخرت، و... این جداسازی بدشگون، باج و خراجی نیست که طبق حکمی از احکام حتمی و قطعی قضا و قدر، بر انسانها نوشته شده باشد. بلکه باج و خراج بد و ناپسندی است که انسانها بر خود واجب گردانده‌اند، انسانهایی که از برنامه یزدان می‌رمند، و برای خویشتن برنامه‌های دیگری از خود و یا از کسان دیگری تهیه می‌بینند و در پیش می‌گیرند، برنامه‌هایی که در اساس و در مسیر با برنامه خدا مخالف و دشمن است.

این هم باج و خراجی است که مردمان در دنیا آن را از خون و اعصاب خویش می‌پردازند، گذشته از این که در آخرت چنین باج و خراجی را خواهند پرداخت، باج و خراجی که بسی سخت‌تر و کشنده‌تر است.

مردمان این باج و خراج زشت و پلشت را به سبب پریشانی و سرگردانی و بدبختی دل و آشفستگی خاطر می‌پردازند. آن را باید که بپردازند، چرا که دل‌هایشان از آرامش ایمان و بشاشت و توشه و شادابی آن خالی است. آخر آنان ترجیح داده‌اند که بطور کلی به ترک دین بگویند و آئین آسمانی را رها سازند و پرت کنند، به گمان اینکه این یگانه راهی است برای کار کردن و تولید نمودن و دانش و تجربه اندوختن، و پیروزی فردی و گروهی در پهنه پیکار جهانی! آنان در این

آخرت تناقض و تعارض ایجاد نمی‌کند، بلکه هماهنگی و هماوایی پدیدار می‌سازد.

نباید ظواهر دروغین، در دوره محدود و موقتی از زمان، ما را گول بزند. وقتی که می‌بینیم ملت‌هایی ایمان نمی‌آورند و پرهیزگاری نمی‌کنند و برنامه خدا را در زندگی خود اجراء و پیاده نمی‌کنند، با این وجود برخوردار از نعمتهای فراوان و دارای تولیدات بسیار و غرق در رفاه و آسایش هستند، باید دقت کنیم و متوجه باشیم که این چنین رفاه و آسایشی موقت و گذرا است. این خوشی و شادی و ثروت و قدرت تا زمانی ادامه دارد که سنتها و قانونهای ثابت خدا کار ثابت و تغییرناپذیر خود را می‌کنند، و آثار جدائی بدشگون میان نوآوری مادی و میان برنامه الهی پدیدار می‌گردد... هم اینک برخی از این آثار بدفرجام به شکل‌های گوناگون خودنمایی می‌کند:

این آثار در توزیع بد کالاهای و تقسیم ناعادلانهٔ ارزاق در میان چنین ملت‌هایی پدیدار و جلوه‌گر است. چنین کاری جامعه را لبریز از بدبختیها، و پراز کینه‌توزیها، و سرشار از ترسها و هراسهای انقلابی می‌کند که در نتیجهٔ چنین کینه‌توزیهای قورت داده شده و رویهم انباشته چشم داشته می‌شود و انتظار می‌رود... این نیز با وجود کثرت مال بلای حال است!

این آثار نمایان می‌شود در سرکوبی و نابودی و بیم و هراس انداختن در میان ملت‌هایی که بخواهند تا اندازه‌ای عدالت توزیع و دادگری تقسیم را تضمین کنند، و برای اجراء مقررات در راستای برگرداندن توزیع و تقسیم عادلانهٔ ارزاق و کالاهای، راه درهم شکستن و سرکوب کردن و هراس انداختن و ترساندن را در پیش گیرند... در این صورت بلائی درمی‌گیرد و غوغائی به پا می‌شود که انسان در آن بر خویشتن ایمن نمی‌گردد و آرامش نمی‌یابد و شبی در امن و امان بسر نمی‌برد!

این آثار نمایان می‌گردد در فروپاشی روانی و آشفتگی درونی و نابسامانی و ناهنجاری اخلاقی. چیزی که به نوبهٔ خود - دیر یا زود - به نابودی زندگی مادی

حالت با فطرت خود در جنگند، و با نیاز فطری به عقیده‌ای که دل را لبریز کند، و تاب و توان خالی بودن و تهی شدن را ندارد، به پیکار می‌نشینند و می‌رزمند. این نیاز، نیازی است که مکتبهای اجتماعی یا فلسفی و یا هنری، هیچ یک نمی‌تواند آن را برآورده کنند، زیرا نیاز کشش به سوی یزدان و جذبهٔ عشق به خداوند متان است.

مردمان این باج و خراج سنگین را می‌پردازند، به سبب پریشانی و سرگردانی و بد دلی و آشفتگی خاطری که بدیشان دست می‌دهد، هر زمان که بکوشند عقیدهٔ به خدا را حفظ و مصون دارند، و تلاش کنند که همراه با این به زندگی در میان جامعهٔ جهانی ادامه دهند، جامعهٔ جهانی که سیستم آن بطور کلی، و اوضاع و اندیشه‌ها، و وسائل کسب و کار در آن، و وسائل پیروزی و رستگاری مردمان بر برنامه‌ای جز برنامهٔ خدا استوار می‌گردد. در همچون جامعه‌ای، عقیدهٔ دینی و اخلاق دینی و رفتار دینی، با اوضاع و احوال و قانونها و معیارها و ارزشهای حاکم در این جامعهٔ بدشگون و بدفرجام، برخورد پیدا می‌کند و ناهنجار می‌افتد.

همهٔ انسانها مزهٔ این بدبختی را می‌چشند، چه کسانی که از مکتبهای مادیگری کفرپیشه پیروی می‌کنند، و چه کسانی که از مکتبهای مادیگرایی پیروی می‌کنند که می‌کوشند دین را به عنوان عقیدهٔ دور از نظام زندگی عملی بر جای دارند، و چنین می‌اندیشند - یا دشمنان بشریت چنین برایشان می‌اندیشند - که دین برای خدا است، و زندگی برای انسانها است! دین عقیده و احساس و عبادت و اخلاق است، و زندگی نظام و قانون و تولید و کار است!

انسانها این باج و خراج سنگین و کمرشکن را می‌پردازند، باج و خراج بدبختی و پریشانی و سرگردانی و خالی بودن را ... بدان علت که به برنامهٔ یزدانی راهیاب نمی‌گردند، برنامه‌ای که میان دنیا و میان آخرت جدائی نمی‌اندازد، و بلکه آن دو را گرد یکدیگر می‌آورد، و میان رفاه و آسایش دنیا و رفاه و آسایش

سرمی‌کشد و بلای جان خود حیات مادی خواهد شد. چه کار و تولید و تقسیم ارزاق، همگی نیازمند ضمانت اخلاقی است. قانون زمینی به تنهایی بسی ناتوان از ارائه ضمانتها و درممانده از تضمینهای حرکت کاروان کار و تلاش در مسیر صحیح و پر امن و امان است، همانگونه که در همه جا می‌بینیم!

این آثار نمایان می‌گردد در اضطرابهای عصبی و بیماریهای گوناگونی که ملت‌های جهان را - بویژه ملت‌هایی که در رفاه مادی بیشتری بسر می‌برند - نابود و جاروب می‌کند. اضطرابها و بیماری‌هایی که سطح هوش و شکیبائی را پائین می‌آورد، و گذشته از آن، کار به نابودی اقتصادی مادی و آسایش منتهی می‌شود! این دلایل امروزه بگونه‌ای روشن و آشکار است که چشم‌ها را به سوی خود خیره می‌کند!

این آثار نمایان می‌گردد در هراسی که انسان‌ها همه در آن بسر می‌برند. هراس از نابودی جهان در هر لحظه و آنی که انتظار وقوع آن می‌رود. در این جهان پریشان و آشفته‌ای که پرندۀ تهدید به جنگ ویرانگر بالای آن در پرواز و گشت و گذار است... این بیم و هراسی است که بر اعصاب مردمان فشار وارد می‌سازد، چه بدانند و چه ندانند، و مردمان را به بیماری‌های عصبی گوناگونی دچار می‌گردانند... مرگ ناشی از سگته و بحرانی‌های عصبی و خودکشی، به شکل و نحوی که در میان ملت‌های مرقه و خوشگذران پخش و شائع است، در میان ملت‌های دیگر پخش و شائع نیست.

همۀ این آثار، به صورت مقدمۀ روشنی در گرایش برخی از ملت‌ها به سوی فرسایش و نابودی، نمایان و جلوه‌گر می‌آید. نمایان‌ترین مثال آماده و در دسترس، در ملت فرانسه خودنمایی می‌کند. این مثال نمونه‌ای از مثال‌های متعدّد دیگری است در بارۀ جدائی میان تلاش مادی و برنامه‌یزدانی، و جدائی میان دنیا و آخرت، و جدائی میان دین و زندگی، یا به عبارت دیگر برگزیدن برنامه‌ای از سوی یزدان برای آن جهان، و برگزیدن برنامه‌ای از سوی مردمان برای این جهان، و بالأخره

پدید آوردن چنین جداسازی بدشگون و بدفرجامی میان برنامه‌یزدان و زندگی مردمان است!

پیش از این که این حاشیۀ بیان قرآنی درباره‌ چنان حقیقت بزرگی را به پایان برسانیم، می‌خواهیم اهمّیت هماهنگی و هموائی موجود در برنامه‌ خدا میان ایمان و پرهیزگاری و اجراء و پیاده کردن این برنامه در زندگی واقعی و عملی مردمان، و میان عملکرد و تولید و دست یازیدن به خلیفه‌گری در زمین، تأکید کنیم. زیرا این هماهنگی و هموائی است که شرط خدا با اهل کتاب - و با هر گروهی از مردمان - تحقق پیدا می‌کند. شرطی که ره‌آورد آن این است که اهل کتاب و همه‌ مردمان با رعایت آن، در همین جهان از بالای سر خود و از زیر پای خویش و از هر سو بخورند و از نعمت‌های فراوان برخوردار شوند، و در آن جهان گناهانشان بخشوده گردد و به بهشت پر نعمت الهی بروند و در سعادت ابدی آنجا بغنوند. بالأخره بهشت زمینی در این جهان با نعمت‌های فراوان و بسنده برای مردمان همراه با امن و امان و آسایش و آرامش، و بهشت آسمانی در آن جهان با همه‌ نعمت‌های ویژه‌ بیکران و حصول رضای یزدان، برای ایشان گرد آید.

با تأکید این واقعیت، نمی‌خواهیم فراموش کنیم که نخستین قاعده و رکن اصلی، ایمان و پرهیزگاری و اجراء و پیاده کردن برنامه‌ یزدانی در زندگی عملی و واقعی است... این امر در لابلای خود، کار و تولید و ترقّی و تحوّل زندگی را در بردارد... گذشته از این، پیوند با خدا مزه‌ای دارد که همه‌ مزه‌های دیگر زندگی را تغییر می‌دهد، و تمام ارزش‌ها و معیارهای زندگی بالا می‌برد و بهاء می‌دهد، و جملگی میزانهای زندگی را راست و درست می‌گردانند... این، اصل بنیادینی در جهان‌بینی اسلامی و در برنامه‌ اسلامی است، و هر چیزی در آئین اسلام، حاصل این اصل بنیادین و برجوشیده از آن و متکی بر آن است... خلاصه همه چیز در دنیا و آخرت در گرو هماهنگی و هماوایی است و وقتی کمال می‌پذیرد که اتحاد و اتفاق و همسوئی و



همگرائی باشد و بس.

لازم به تذکر است که ایمان و پرهیزگاری و عبادت و ارتباط با خدا و اجراء و پیاده کردن شریعت یزدان در زندگی، همه اینها ثمره و نتیجه و بهره و ره آوردشان عائد خود انسان و زندگانی انسانی می‌گردد. چرا که یزدان سبحان، بی‌نیاز از جهانیان است ... وقتی که می‌بینیم برنامه اسلامی نسبت بدین اصول و ارکان سختگیری می‌کند، و آنها را ملاک کار و کوشش می‌شمارد، و هر کاری و هر تلاشی را مردود می‌داند که بر آن ارکان و اصول استوار نشود و استقرار نپذیرد، و آن را باطل قلمداد می‌کند و پذیرفته نمی‌گردد، و پوچ شمرده می‌شود و برجای نمی‌ماند، و بر باد می‌رود... همه اینها بدان خاطر نیست که از ایمان و پرهیزگاری و عبادت و پیاده کردن و اجراء نمودن برنامه آسمانی، سهمی و چیزی به یزدان می‌رسد و خدا بهره‌ای از آنها می‌برد... اما بدین خاطر است که خدا می‌دانسته است که صلاح و فلاح مردمان جز با اجراء و پیاده کردن این برنامه حاصل نمی‌گردد.

در حدیث قدسی که ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است، رسول خدا از آفریدگار بزرگوارش نقل نموده است که فرموده است:

(یا عبادِی، إِنِّي حَرَمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي، وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ وَحَرَمًا، فَلَا تَظَالُمُوا... يَا عِبَادِی، كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ، فَاسْتَهْدُونِي أَهْدِكُمْ... يَا عِبَادِی، كُلُّكُمْ جَانِعٌ إِلَّا مَنْ أَطَاعْتُهُ، فَاسْتَطِيعُونِي أَطْعِمَكُمْ... يَا عِبَادِی، كُلُّكُمْ غَارٍ إِلَّا مَنْ كَسَوْتُهُ، فَاسْتَكْسُونِي أَكْسِكُمْ... يَا عِبَادِی، إِنَّكُمْ تُخْطِئُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَأَنَا أَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، فَاسْتَغْفِرُونِي أَغْفِرْ لَكُمْ... يَا عِبَادِی، إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُّونِي، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي... يَا عِبَادِی، لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ، وَانْسَكُمْ وَجَنَّتْكُمْ كَانُوا عَلَى اتَّقَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ، مَا زَادَ ذَلِكَ فِي مُلْكِي شَيْئًا... يَا عِبَادِی، لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ،

وَانْسَكُمْ وَجَنَّتْكُمْ عَلَى أَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِي شَيْئًا... يَا عِبَادِی، لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ، وَانْسَكُمْ وَجَنَّتْكُمْ فَمَا وَافَى صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَسَأَلُونِي، فَأَعْطَيْتُ كُلَّ إِنْسَانٍ مَسْأَلَتَهُ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ لِي عِنْدِي، إِلَّا كَمَا يَنْقُصُ الْخَيْطُ إِذَا دَخَلَ الْبَحْرَ... يَا عِبَادِی، إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أَحْصَيْهَا لَكُمْ، ثُمَّ أَوْفَيْكُمْ بِهَا. فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ، وَ مَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ).

ای بندگام، من ستمگری را بر خویشتن حرام کرده‌ام، و آن را در میان شما نیز حرام نموده‌ام، پس به همدیگر ستم نکنید... ای بندگام، همه شما گمراه هستید مگر کسی که من رهنمودش کرده باشم، پس از من رهنمود بطلبید تا رهنمودتان کنم... ای بندگام، همه شما گرسنه هستید مگر کسی که من بدو خوراک داده باشم، پس از من خوراک بخواهید تا خوراکتان دهم... ای بندگام، همه شما لخت هستید مگر کسی که من جامه بر او پوشانده باشم، پس از من جامه بخواهید تا به شما جامه دهم و لباس بر تنتان بپوشانم... ای بندگام، شما قطعاً شب و روز گناه می‌کنید و راه خطا می‌پوئید، و من همه گناهان را می‌بخشم، پس از من آمرزش بطلبید تا شما را بیامرزم... ای بندگام، شما بدان حد نمی‌رسید که بتوانید به من زیان برسانید، و بدانجا نمی‌رسید که بتوانید به من سود برسانید... ای بندگام، اگر نخستین فرد تا آخرین فرد شما، و انسانهایتان و پریهایتان، بسان پرهیزگارترین دل فردی از خودتان باشید، این امر بر ملک و مملکت من چیزی نمی‌افزاید... ای بندگام، اگر نخستین فرد تا آخرین فرد شما، و انسانهایتان و پریهایتان، بسان گناهکارترین دل فردی از خودتان باشید، این امر از ملک و مملکت من چیزی نمی‌کاهد... ای بندگام، اگر نخستین فرد تا آخرین فرد شما، و انسانهایتان و پریهایتان، در سرزمین واحدی بایستند و از من چیزی که می‌خواهند بطلبند، به هر کسی آنچه می‌خواهد می‌دهم و این امر چیزی از آنچه دارم

پس اینان سزاوارتر از هر کس دیگری بدین شرط و بدین عهد خدایند. اینان از دیگران سزاوارترند که خشنود شوند به چیزی که خدا بدان خشنود است و بدان از ایشان خشنود می‌گردد. سزاوارتر از همگان اینانند که گوش جان بسپارند به شرطی که خدا برایشان تعیین می‌فرماید، و محو گناهان، و ورود به بهشت در آن جهان، و خوردن از بالای سر و زیر پایشان در این جهان را در گرو رعایت چنین شرطی قرار می‌دهد.

اینان از همه مردمان سزاوارترند که گوش جان بسپارند به شرطی که یزدان جهان برایشان مقرر می‌فرماید، و در برابر رعایت آن ایشان را از گرسنگی و بیماری و هراس و تنگدستی و سختی معیشتی که در همه نواحی میهن اسلامی - یا به تعبیر درست‌تر: میهنی که اسلامی بوده است - بدانها گرفتار و دچارند، نجات می‌بخشد و آنان را به رفاه و خوشی می‌رساند. این شرط خدا است و همیشه موجود و پابرجا است و راه دستیابی بدان معروف و مشهور و روشن و آشکار است... کاش مسلمانان می‌دانستند و می‌فهمیدند و پنبه غفلت از گوش خود بیرون می‌آوردند.

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ ﴿٧٧﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْبَةَ وَالْإِيمَانَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَئِنْ يَدْرِكَكُمُ كَثِيرٌ مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَنًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ ﴿٧٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّادِقِينَ وَالصَّرِيحِينَ مِنْ أُمَّةٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ﴿٧٩﴾ لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قَالُوا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾ ﴿٨٠﴾

نمی‌کاهد، مگر بدان اندازه که سوزنی به دریا فرو برده شود و از آب آن بکاهد... ای بندگانم، تنها چیزی را که به حساب شما می‌گیرم اعمال شما است و بعدها پاداش و پادافره آنها را به تمام و کمال به شما خواهم داد. پس کسی که به خیر و خوبی دستیابی پیدا کند، خدای را سپاسگزاری نماید، و کسی که جز این را بپاید جز خویشتن را سرزنش نکند. (مسلم آن را روایت کرده است)

باید بر این اساس، وظیفه ایمان و پرهیزگاری و پرستش و اجراء و پیاده کردن برنامه خدا در زندگی و حکم به شریعت خدا را درک و فهم کنیم ... همه اینها نیز برای خود انسانها و به سود خود آنان است، هم در دنیا و هم در آخرت ... اینها همه برای صلاح و فلاح همین مردمان هم در دنیا و هم در آخرت است.

گمان می‌کنیم نیازی نداشته باشیم که بگوئیم: این شرط یزدانی برای اهل کتاب، تنها ویژه اهل کتاب نیست. چه شرط الهی برای اهل کتاب، شامل ایمان و پرهیزگاری و پابرجائی برنامه خدا است که در آنچه خدا برایشان نازل کرده است در تورات و در انجیل، و آنچه از سوی خدا برایشان نازل شده است که بالطبع مراد پیش از بعث پیغمبر ﷺ است، سزاوارتر بدین شرط کسانی هستند که قرآن بر آنان نازل گشته است... سزاوارتر بدین شرط کسانی هستند که می‌گویند: ما مسلمان هستیم. چه اینان کسانی که آئین ایشان با نص صریح متضمن ایمان است: بدانچه بر آنان نازل شده است، و بدانچه پیش از آنان نازل گشته است، و عمل به همه چیزهایی که بر ایشان نازل شده است، و بدانچه خدا از شرائع پیشین در شریعتشان برجای گذاشته است ... هم ایشانند صاحب آئینی که خدا جز آن را از کسی نمی‌پذیرد. آئین آنان آئینی است که همه ادیان بدان رسیده‌اند و خاتمه پذیرفته‌اند. دیگر دینی وجود ندارد که خدا آن را بپسندد و از کسی بپذیرد، مگر این آئین و بس.

این درس درباره بیان حال اهل کتاب - اعم از یهودیان و مسیحیان - و پرده برداری از انحرافات در چیزی که بدان باور داشته اند، و پرده برداری از سوء کردار در همه اموری که در سراسر تاریخ خود انجام داده اند - بویژه یهودیان - به پیش می رود، این درس گذشته از پرده برداری از سوء پندار و سوء کردارشان، در بیان نوع علاقه و رابطه ای که اهل کتاب با پیغمبر ﷺ و با گروه مسلمانان داشته اند، به پیش می رود، و وظیفه پیغمبر ﷺ و وظیفه مسلمانان را در رفتار با ایشان ذکر می نماید... افزون بر اینها، حقائق اساسی مهمی را ذکر می کند که در اصول جهان بینی اعتقادی، و در اصول تلاش و کوشش جنبش گروه مسلمانان، در مقابل عقیده های انحرافی و در مقابل منحرفان موجود است.

یزدان جهان، پیغمبر ﷺ را فریاد می دارد و او را وادار به تبلیغ چیزهایی می کند که از سوی پروردگارش بر او نازل شده است. او را موظف به تبلیغ همه چیزهایی می سازد که بر او نازل فرموده است... باید هیچ چیزی از آن را باقی نگذارد و همه را تبلیغ کند و برساند و چیزی از آن را فروگذار نکند. نباید چیزی از آن را به سبب مراعات شرائط و ظروف رها کند، یا به خاطر برخورد با خواستها و آرزوهای مردمان، و ناسازگاری با عرف و عادت جامعه، نباید به ترک چیزی از آن بگوید... اگر چنین نکند و جز این را انجام دهد، چیزی را تبلیغ نکرده است و در امر تبلیغ بطور کلی ناموفق بوده است.

از جمله چیزهایی که پیغمبر ﷺ موظف به تبلیغ آن گشته بود این بود که رویاروی به اهل کتاب بگوید که آنان بر چیزی بند نیستند و چیزی بشمار نمی آیند تا تورات و انجیل را اجراء و پیاده نکنند و پای بند چیزی نشوند که از سوی پروردگارش بر آنان نازل شده است... به همین منوال و بر این روال: قاطعانه و بی پرده و روشن و آشکار... همچنین کفر یهودیان را اعلام کند، کفری که به خاطر پیمان شکنی و نقض عهدشان، و کشته شدن پیغمبران توسط ایشان، حاصل

وَحَسِبُوا اَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمَّوْا وَصَمُّوْهُمْ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُّوْا وَصَمُّوْا كَثِيْرًا مِنْهُمْ وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ يَّمْلِكُ يَوْمَئِذٍ ۖ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ قَالُوْا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۚ وَقَالَ الْمَسِيْحُ بَنِيْ اِسْرَءِيْلَ اَعْبُدُوْا اللّٰهَ رَبِّيْ وَرَبَّكُمْ اِنَّهُمْ مِنْ يُّشْرِكِ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ اَلْحَنَةَ وَمَآوَنَةَ الْكُرُوْا وَمَا لِلظَّٰلِمِيْنَ مِنْ اَنْصَارٍ ۚ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ قَالُوْا اِنَّ اللّٰهَ ثَلَاثٌ ۚ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اِلٰهٌ وَاحِدٌ ۚ وَاِنْ لَّمْ يَنْتَهُوْا عَمَّا يَقُوْلُوْنَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۚ اَفَلَا يَتُوْبُوْنَ اِلَى اللّٰهِ وَيَسْتَغْفِرُوْنَهُ ۚ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۚ مَا الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهٖ الرُّسُلُ ۚ وَاُمُّهُ صِدِّيْقَةٌ ۚ كَاَنَّا يَآكُلَانِ اَلْطَّعَامَ اَنْظُرْ كَيْفَ بُيِّنَ لَهُمُ الْآيٰتِ ثُمَّ اَنْظُرْ اَنَّى يُؤْفَكُوْنَ ۚ قُلْ اَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًا وَلَا نَفْعًا ۚ وَاللّٰهُ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ۚ قُلْ يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لَا تَغْلَوْا فِيْ دِيْنِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوْا اَهْوَاَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوْا مِنْ قَبْلُ وَاَضَلُّوْا كَثِيْرًا وَضَلُّوْا عَنْ سَوَاِ السَّبِيْلِ ۚ لُعِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ بَنِيْ اِسْرَءِيْلَ عَلٰى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسٰى ابْنِ مَرْيَمَ ۚ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَاَكَاوَا يَعْتَدُوْنَ ۚ كَاَنُوْا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوْهُ لَبِئْسَ مَا كَاَنُوْا يَفْعَلُوْنَ ۚ تَرٰى كَثِيْرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ اَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خٰلِدُوْنَ ۚ وَلَوْ كَاَنُوْا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا اَنْزَلْ اِلَيْهِ مَا اَتَّخَذُوْهُمْ اَوْلِيَآءَ وَلٰكِنْ كَثِيْرًا مِنْهُمْ فَسِقُوْنَ

آمده است. کفر مسیحیان را نیز اعلام کند، کفری که بدین خاطر حاصل آمده است که می‌گفتند: یزدان مسیح پسر مریم است! و می‌گفتند: یزدان سومین خدا است! همچنین اعلام کند که مسیح علیه السلام بنی اسرائیل را از فرجام شرک آگاه کرده است و بدیشان گفته است که یزدان بهشت را بر مشرکان حرام فرموده است ... همچنین اعلام کند که بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم به سبب سرکشی و دشمنانگی خودشان نفرین شده‌اند.

این درس پایان می‌پذیرد با پرده‌برداری از موقعیت اهل کتاب در پشتیبانی ایشان از مشرکان بر ضد مسلمانان، و اعلان این که چنین مسأله‌ای ناشی از عدم ایمان آنان به یزدان و پیغمبر اسلام است. همچنین در این بخش پایانی اعلام می‌شود که اهل کتاب نیز به پذیرش چیزی دعوت شده‌اند که محمد صلی الله علیه و آله با خود آورده است. اگر ایشان بدان ایمان نیاورند، مؤمن و با ایمان بشمار نمی‌آیند.

پس از این چکیده، بگونه گسترده با نصوص قرآنی روبرو می‌گردیم:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَاللَّهُ يَفْصِلُكَ مِنَ النَّاسِ. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ... قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُثْقِلُوا الْتَوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ، وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا، فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالتَّنَازِيُّ... مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا، فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچگونه خوف و هراسی، به مردم) برسان و آنان را بدان دعوت کن، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا

را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای، چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده تو است، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کل است). و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد. (زیرا سنت خدا بر این جاری است که باطل بر حق پیروز نمی‌شود و) خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که در صدد اذیت و آزار تو برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفق نمی‌گرداند، و به راه راست ایشان) را هدایت نمی‌نماید. ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی پای‌بند) نخواهید بود، مگر آن که (ادعاء را کنار بگذارید و عملاً احکام) تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (به نام قرآن) برایتان نازل شده است بر پا دارید (و در زندگی پیاده و اجراء نمائید)... ولی (ای پیغمبر بدان که) آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده است، بر عصیان و طغیان و کفر و ظلم بسیاری از آنان می‌افزاید (و این قرآن به خاطر روح لجاجت کافران در آنان تأثیر معکوس می‌نماید). بنابراین این (آسوده خاطر باش و) بر گروه کافران غمگین مباش.

بیگمان کسانی از مسلمانان و یهودیان و صابثان و مسیحیان (اهل نجات هستند و) خوف و هراسی (از عذاب دوزخ در جهان جاویدان) و غم و اندوهی (بر عمر سپری شده در جهان گذران) ندارند آنان که به خدا و قیامت ایمان داشته باشند و کار شایسته انجام دهند.

فرمان قاطعانه به پیغمبر صلی الله علیه و آله این است که چیزی را به تمام و کمال تبلیغ کند و به دیگران برساند که از سوی پروردگارش بر او نازل شده است، و بدانگاه که سخن حق را آشکار و بیان می‌دارد، برای هیچ معیاری از معیارها و برای هیچ ارزشی از ارزشهای زمینی حساب و کتابی باز نکند و بدان توجهی ننماید... اگر چنین بکند چه خوب! و اگر چنین نکند نه رسالت آسمانی را رسانیده است و نه به وظیفه خود اقدام کرده است و نه برای ادای مسؤولیت پیغمبری برپای خاسته است!

یزدان جهان حمایت و حفاظت او را برعهده می‌گیرد و وی را از مردمان مصون و محفوظ می‌دارد. کسی که خدا حافظ و نگاهدار او باشد، بندگان ضعیف نسبت بدو چه کاری می‌توانند بکنند؟!

در گفتن حق آن هم راجع به عقیده، نباید پیچ و پچ کرد و زیر لب سخن گفت. باید سخن حق، کامل و قاطع و روشن و آشکار رسانده شود. بگذار برخی از دشمنان، آن را هر چه می‌خواهند بنامند، و هرگونه که می‌خواهند بکنند. چه حق نباید گفت الا آشکار! سخن حق در باره عقیده تملق نمی‌شناسد، و در برابر هواها و هوسهای دیگران چالپوسی نمی‌کند، و موارد و مواضع خواستها و آرزوها را مراعات نمی‌دارد. بلکه تنها روشنی و رسائی و گیرائی را پیش چشم می‌دارد تا با توان هر چه بیشتر به ژرفای دلها فرو خزد و نیرومندان در پهنه درونها جایگزین شود.

سخن حق درباره عقیده، هنگامی آشکار و روشن بیان می‌گردد، به کمین‌گاههای دلها راه می‌یابد، کمینگاههایی که در آنجاها آمادگیهایی برای دریافت رهنمودها کمین کرده‌اند و در انتظار هدایت آسمانیند... زمانی که سخن در پرده می‌رود و پیچ و پچ کنان گفته می‌شود، دلهایی که آمادگی دریافت ایمان را پیدا نکرده‌اند، برای قبول چنان سخنی نرم نمی‌شوند و پذیره آنها نمی‌روند. دلهایی که دعوت کننده امیدوار است که بدو پاسخ گویند اگر در بخشی یا بخشهایی از حقیقت با آنها مدارا و سازش کند!

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾.

خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که در صدد انیت و آزار تو برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفق نمی‌گرداند و به راه راست، ایشان) را هدایت نمی‌نماید.

در این صورت باید سخن حق، قاطع و کامل و شامل و جدا سازنده درست از نادرست باشد... هدایت و ضلالت، ملاک آنها آمادگی و گشایش دلها است، نه سازش و نرمش به نفع یا به زیان سخن حق.

قدرت و قاطعیت در بیان سخن حق راجع به عقیده، به معنی خشونت کردن و درشتی نمودن نیست. چه یزدان جهان به پیغمبر ﷺ خود دستور فرموده است که مردمان را با دانش و فرزانی و پند و اندرز نیکو، به سوی پروردگارش فراخواند و راه او را بدیشان بنمایاند. میان رهنمودهای بیشمار قرآنی، تعارض و اختلافی نیست. دانش و فرزانی، و اندرز نیکو و پند پسندیده، مخالفتی با قاطعیت و جدیت در بیان سخن حق ندارد. چه ابزار و شیوه تبلیغ، جدای از ماده تبلیغ و موضوع آن است. آنچه خواسته می‌شود این است در بیان کامل سخن حق، سازش و نرمش راجع به عقیده کار نباشد، و در میانه راه حقیقت، سازش و نرمش قرار نگیرد. زیرا در حقیقت اعتقادی، راه حل‌های ناقص و نیم‌بند پذیرفتنی نیست... از همان روزهای نخستین اسلام، پیغمبر ﷺ در کار تبلیغ با دانش و فرزانی و اندرز نیکو و پند پسندیده، مردمان را به اسلام فرا می‌خواند، و در راه عقیده قاطعیت کامل نشان می‌داد. بدو فرمان داده شده بود که بگوید:

﴿يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ: لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ...﴾.

ای کافران! آنچه را که شما (بجز خدا) می‌پرستید، من نمی‌پرستم...

خداوند کافران را با صفت خودشان می‌شناساند، و کار را قاطعانه بیان و از یکدیگر جدا می‌فرماید، و راه حل‌های ناقص و نیم‌بندی را نمی‌پذیرد که بر پیغمبر ﷺ عرضه می‌دارند، و قبول نمی‌فرماید که او سازش بکند تا ایشان هم سازش بکنند، بدان نحو که دوست می‌داشتند. و نباید بدیشان بگوید: او چیزی جز تعدیلات و تغییرات کمی در عقائدی که دارند و معتقداتی که برآیند، از ایشان نمی‌خواهد. بلکه باید بدیشان اعلام دارد: آنان بر باطل صرف و پوچی خالصند، و خودش بر حق و حقیقت کامل و تمام است... سخن حق را بلند و آشکار و کامل و قاطع، بیان نماید، اما به شیوه و بگونه‌ای که خشونت و درشتی در آن نباشد.

این نداء، و این تکلیف، در این سوره:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ - وَاللَّهُ يَعْصُمُكَ مِنَ النَّاسِ... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾.

ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچگونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای. چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده تو است، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کل است). و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد. (زیرا سنت خدا بر این جاری است که باطل بر حق پیروز نمی‌شود و) خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که در صدد اذیت و آزار تو برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفق نمی‌گرداند، و به راه راست ایشان) را هدایت نمی‌نماید.

از روند قرآنی پیش از این نداء و بعد از این نداء برمی‌آید که مقصود از آن مستقیماً رویاروی گرداندن اهل کتاب با اصل چیزی است که بر آن هستند، و تذکر صفتی بدیشان است که سزاوار آن می‌باشند... روبرو بدیشان گفته شود که ایشان پای‌بند آئینی و دارای عقیده و ایمانی نیستند... این بدان خاطر است که تورات و انجیل را اجراء و پیاده نمی‌کنند، و بدانچه از سوی یزدان بر آنان نازل گشته است عمل نمی‌نمایند. همین است در ادعائی که دارند و خویشتن را اهل کتاب می‌خوانند و خود را معتقد می‌دانند و پیروان آئین می‌شمارند، دروغگو به حساب می‌آیند.

﴿قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُثَقِّمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾.

ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی پای‌بند) نخواهید بود، مگر آن که (ادعاء را کنار بگذارید و عملاً

احکام) تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (به نام قرآن) برایتان نازل شده است بر پا دارید (و در زندگی پیاده و اجراء نمائید).

هنگامی که پیغمبر ﷺ موظف شد که رویاروی به اهل کتاب بگوید که ایشان بر چیزی از دین و عقیده و ایمان پای‌بند نیستند، بلکه بر چیزی که بتوان بدان تکیه کرد و چیزی به حساب آورد متکی نمی‌باشند! هنگامی که پیغمبر ﷺ مکلف گردید که بدین صورت قاطع و جدی با اهل کتاب روبرو شود، آنان کتابهایشان را می‌خواندند، و وصف یهودی بودن و مسیحی بودن را برای خود بکار می‌بردند، و می‌گفتند: ما مؤمن هستیم... اما تبلیغی که پیغمبر ﷺ بدان مکلف شده بود و می‌بایستی رویاروی به اهل کتاب اعلام دارد، اصلاً چیزی را مردود می‌شمارد که آنان به خود نسبت می‌دادند و گمان می‌بردند که برآند و معتقد بدانند. زیرا «دین» واژه‌هایی نیست که با زبان گفته آید. و تنها کتابهایی نیست که خوانده و زمزمه گردد، و صفتی نیست که به ارث برده شود و ادعاء گردد. بلکه دین برنامه زندگی است. برنامه‌ای است که مشتمل بر عقیده نهان در دل و درون است. و عبادتی است که در انجام شعائر و مراسم دینی مجسم و جلوه‌گر است، و عبادتی است که در پابرجا داشتن سراسر نظام زندگی بر اساس این برنامه پیدا و هویدا می‌گردد... از آنجا که اهل کتاب دین را بر این قواعد استوار نمی‌داشتند، پیغمبر ﷺ موظف گردید که روبرو به اهل کتاب بگوید: شما دارای آئینی نیستید و اصلاً پای‌بند و معتقد به چیزی از این قبیل چیزهایی که گمان می‌برید نمی‌باشید!

اجراء و پیاده کردن تورات و انجیل و آنچه بر آنان از سوی پروردگارشان نازل شده است، مقتضی نخستین و نشانه پیشین آن ورود به آئین خدا است، آئینی که محمد ﷺ با خود به ارمغان آورده است. یزدان جهان از ایشان پیمان گرفته است که به هر پیغمبری ایمان بیاورند و او را پشتیبانی و یاری کنند. صفت محمد ﷺ و پیروان او در تورات و همچنین در

راهیاب می‌گردد، از روی دلیل و برهان راهیاب و رهنمود گردد، و هر که گمراه می‌شود، از روی دلیل و منطق گمراه شود، و هر کس هلاک می‌گردد، از روی دلیل هلاک گردد، و هر کس زنده می‌ماند از روی دلیل زنده بماند:

﴿وَلَا يَزِدُّهُمْ مَّا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا، فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾.

(ای پیغمبر بدان که) آنچه بر تواز سوی پروردگارت نازل شده است، بر عصیان و طغیان و کفر و ظلم بسیاری از آنان می‌افزاید (و این قرآن به خاطر روح لجاجت کافران در آنان تأثیر معکوس می‌نماید!). بنابراین این (آسوده خاطر باش و) بر گروه کافران غمگین مباش.

یزدان سبحان برای شخص داعی با این رهنمودها برنامه دعوت را ترسیم می‌نماید، و او را بر حکمت الهی در این برنامه مطلع می‌فرماید، و دل را تسلیت و آرامش می‌بخشد در برابر چیزی که به کسانی اصابت می‌کند و می‌رسد که راهیاب نمی‌گردند و هدایت نمی‌شوند، و هنگامی که سخن حق ایشان را به تکان و هیجان اندازد، بر طغیان و کفر خود می‌افزاید، و بدین علت سزاوار چنین سرنوشت بدی می‌شوند. زیرا دل‌هایشان توان تحمل سخن حق را ندارد، و در ژرفای چنین دل‌هایی خیر و خوبی، و صداقت و راستی موجود نیست. بنابه حکمت یزدان، این دل‌ها مخاطب سخن حق می‌گردند، تا آنچه نهان در ژرفای دل‌ها و آنچه پنهان در زوایای آنها است نمایان گردد، و طغیان و کفر خود را بنمایند و آشکارا بیان نمایند و سزاوار کیفر طاغیان و سرکشان و بی‌دینان و کافران گردند!



به مسئله دوستی و یاری و همکاری میان مسلمانان و اهل کتاب برمی‌گردیم، و در پرتو این تبلیغی که پیغمبر ﷺ خدا مکلف و موظف بدان شده است، و در پرتو نتایجی که افزایش طغیان و کفر در بسیاری از آنان است، بدان نگاه می‌کنیم... تا ببینیم که چه چیز را

انجیلی که دارند، آمده است - همانگونه که خدا خبر داده است و او راستگوترین گویندگان است - پس آنان تورات و انجیل و آنچه بر ایشان از سوی پروردگارشان نازل شده است اجراء و پیاده نمی‌کنند. حال مراد از:

﴿وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ﴾.

آنچه از سوی پروردگارشان بر آنان نازل گشته است. قرآن باشد، همانگونه که برخی از مفسران می‌فرمایند، یا مقصود کتابهای دیگر باشد که بر ایشان نازل گشته است، همچون زبور داود ... ما می‌گوئیم که آنان تورات و انجیل را و آنچه را از سوی پروردگارشان بر ایشان نازل شده است، اجراء و پیاده نمی‌گردانند، مگر این که وارد دین جدید گردند، دینی که کتابهایی را تصدیق می‌کند که دارند و محافظ و نگاهبان آنها است ... پس ایشان برابر گواهی یزدان سبحان پای‌بند چیزی و معتقد به چیزی بشمار نمی‌آیند، مادام که به واپسین آئین درنمایند... پیغمبر ﷺ موظف و مکلف است که رویاروی با ایشان به سخن درآید و این اقرار الهی را درباره ایشان رو در رو بخواند، و حقیقت صفت ایشان و موقعیت آنان را بدیشان برساند. اگر چنین کاری را انجام ندهد، رسالت خداوندگارش را تبلیغ نکرده است و نرسانده است!... و اوایلا، چه تهدید و بیمی است!

خدا می‌دانسته است که اگر پیغمبر ﷺ این حقیقت قاطع را با چنان سخنان فیصله دهنده‌ای، رویاروی بدیشان بگوید، نتیجه این خواهد بود که بر سرکشی و کفرشان بیفزاید، و دشمنانگی و لجاجت ایشان را افزونتر از پیش نماید... اما با توجه بدین امر نیز به پیغمبر ﷺ دستور فرمود که چنین چیزی را بدیشان اعلام دارد و رویاروی بدیشان بگوید، و باکی نداشته باشد از این که کفر و طغیان و گمراهی و گریز، به سبب رویارویی با چنین چیزی، بدیشان دست می‌دهد. زیرا حکمت خداوندی مقتضی این است که سخن حق را آشکارا بگوید و روشن و بی‌پرده برساند. تا آثار آن در دل‌ها و درونهای مردمان پدیدار آید، و هر که



خواهیم یافت؟

خواهیم یافت که یزدان سبحان مقرر می فرماید که اهل کتاب بر چیزی نیستند و پای بند به چیزی نمی باشند تا تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارشان بر ایشان نازل شده است، اجراء و پیاده نکنند ... و به پیروی از این اجراء و پیاده کردن، تا این واپسین آئین را نپذیرند و وارد آن نشوند، چیزی بشمار نمی آیند و پای بند به چیزی نمی باشند. این امر هم از فراخواندیشان به ایمان آوردن به خدا و پیغمبر ﷺ در موارد بسیاری از قرآن پیدا و هویدا است و آشکارا برمی آید... و لذا آنان بر «دین خدا» نیستند، و پیروان «آئینی» نمی باشند که خدا آن را بپذیرد.

خواهیم یافت که خدا می دانسته است که روبرو شدن ایشان با این حقیقت، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می افزاید ... با وجود این به رسول خود دستور می فرماید که بدون هیچگونه سازش کاری و پنهان کاری، آن را آشکارا و روشن بدیشان رو در رو اعلام دارد، و غم این را نخورد که به دنبال این اعلان و اعلام، چه چیز دامنگیر و گریبانگیر بسیاری از ایشان می گردد.

هنگامی که فرموده یزدان را در این مسأله، سخن داورانه قاطعانه ای بدانیم - البته که فرموده خدا حق و حقیقت و قاطع و کامل است - جانی برای اهل دین به حساب آوردن اهل کتاب باقی نمی ماند، تا «مسلمان» بتواند با ایشان یار و مددکار گردد و در صف اهل کتاب بایستد و با دشمن مشترک بی دینی و بی دینان نبرد کند و برزمد، همانگونه که بعضی از گول خوردگان و گول زندگان فریاد می دارند! اهل کتاب تورات و انجیل و آنچه بر ایشان از جانب خدایشان نازل شده است اجراء و پیاده نکرده اند، تا مسلمان ایشان را «بر چیزی و معتقد به چیزی» بداند. مسلمان را نسزد که جز چیزی را بپذیرد و معتبر بداند که خداوند آن را می پذیرد و معتبر می داند:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ

أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾.

هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول خدا باشد). (احزاب / ۳۶)

فرموده خدا بر پا و پایدار است و شرائط و ظروف نمی تواند آن را تغییر دهد و دگرگونه کند! هنگامی که فرموده یزدان را سخن داورانه قاطعانه بدانیم - البته که فرموده خدا حق و حقیقت و قاطع و کامل است - نباید برای پیامد رویارویی این حقیقت با اهل کتاب، ارزش و اعتباری قائل شویم، و از جنب و جوش و غوغا و خروش ایشان بر ضد خویش باکی داشته باشیم، و بهراسیم که جنگ و پیکارشان را علیه ما شدت بخشند. ما را نسزد که بکوشیم محبت و مودت ایشان را بدست آوریم در قبال اعتراف به این که آنان دارای آئینی هستند که ما آن را می پسندیم و ماندگاری ایشان را بر آن به رسمیت می شناسیم، و ما و ایشان همدیگر را کمک می کنیم تا الحاد و کفر را از آن دین بزدائیم، هم بدانگونه که الحاد و کفر را از دین توحیدی خود می رانیم، دینی که خدا می پسندد که مردمان بر آن باشند و بر آن روند.

یزدان سبحان ما را بدین منوال رهنمود نمی فرماید، و این اعتراف را از ما نمی پذیرد، و این یاری و همکاری ما با ایشان را نمی بخشد، و اندیشه ای را مورد عفو قرار نمی دهد که این یاری و همکاری از آن برجوشیده و برخاسته باشد. چون ما در اینجا چیزی را برای خود مقرر می داریم که جدای از چیزی است که خدا مقرر فرموده است. و در کار و بار خود چیزی را برمی گزینیم که سواي چیزی است که خدا برمی گزیند، و عقائد منحرفی را معتبر می شماریم و «دین» الهی می انگاریم و در خویشاوندی دین الهی با خویشان گرد می آوریم ... خداوند بزرگوار می فرماید: آنان پای بند چیزی و ایستاده بر چیزی نیستند، مادام که تورات و انجیل و آنچه از سوی خدایشان بر ایشان نازل شده است، پیاده

و اجراء نکنند ... آنان هم چنین نمی‌کنند!

کسانی که می‌گویند: ما مسلمانیم، ولی آنچه از سوی پروردگارشان بر ایشان نازل شده است، پیاده و اجراء نمی‌کنند، آنان نیز همچون این دسته از اهل کتاب هستند و بر چیزی بند نیستند و چیزی به شمار نمی‌آیند! این سخن خدا را که بطور یکسان درباره هر نوع اهل کتابی است راجع به خود و زندگی خویشان نمی‌دانند. کسی که می‌خواهد مسلمان باشد، بر او واجب است که بعد از اجراء کتاب خدا درباره شخص خود و در زندگی خویش، به کسانی که کتاب خدا را اجراء و پیاده نمی‌کنند، رویاروی بگوید: شما تا کتاب خدا را اجراء و پیاده نکنید، بر چیزی پای‌بند نبوده و بر چیزی استقرار ندارید. ادّعائی که دارید و می‌گوئید ما بر آئینی هستیم، خداوندگار آئین، آن را مردود می‌شمارد و قبول ندارد. جدا ساختن و فیصله بخشیدن در این امر، واجب است. دعوت آنان به «اسلام» از نو، وظیفه و فریضه «مسلمان» است، مسلمانی که کتاب یزدان را درباره شخص خود و زندگانی خود پابرجا داشته است و اجراء و پیاده کرده است. چه ادّعای اسلام به زبان یا از راه ارثی، ادّعائی است که نه بیانگر اسلامی است، و نه ایمانی را تحقق می‌بخشد و حاصل می‌کند، و نه به دارنده آن صفت متدین بودن به دین یزدان در میان هیچ ملّتی و در هیچ زمانی عطاء می‌کند!

بعد از این که هم اینان و هم آنان پاسخ مثبت دادند و کتاب یزدان را در زندگی خود اجراء و پیاده کردند، «مسلمان» می‌تواند با ایشان برای دفع بلای بی‌دینی و بی‌دینان از «دین» و از «دینداران» یار و یاور گردد. اما پیش از این کار، بی‌فایده و بیهوده است، و سهل‌انگاری و سازشکاری بشمار است و شخص گول زنده یا گول خورنده بدان دست می‌یازد!

آئین یزدان پرچم و شعار و ارث نیست! آئین یزدان حق و حقیقتی است که هم در نهانگاه دل و هم در گستره زندگی جای دارد ... آئین یزدان در این مجموعه متکامل پدیدار و آشکار می‌گردد، و مردمان بر آئین

یزدان نیستند مگر این که این مجموعه متکامل در دل‌هایشان و زندگی‌هایشان پیدا و هویدا گردد... هر ارزش و اعتباری، جز این ارزش و اعتبار، شُل و ولی و سستی در عقیده است و گول زدن دل‌ها بشمار است، و «مسلمان» پاکدل بدان دست نمی‌یازد.

بر «مسلمان» واجب است که این حق و حقیقت را آشکارا فریاد دارد، و بر اساس آن همه مردمان را از همدیگر جدا و سره سازد. از این جدا و سره‌سازی هر چه برخیزد و نتیجه دهد، گناهی بر او نیست و از وظیفه او خارج است. خدا نگاهدار و نگاهبان است. یزدان کافران را هدایت نمی‌نماید و رهنمود نمی‌فرماید ...

دعوت کننده مردمان به سوی یزدان از سوی خداوند سبحان، تبلیغی نکرده است و چیزی را نرسانده است، و اقامه حجت خدا بر انسانها نموده است، مگر زمانی که حقیقت دعوت را به تمام و کمال به انسانها برساند، و بدیشان بفهماند که واقعاً بر چه پایه و مایه‌ای هستند و در این راستا با ایشان سازش و نرمش نکند ... در اصل دعوت کننده مردمان اذیت و آزار می‌رساند اگر برای ایشان روشن نسازد که آنان بر پایه و مایه‌ای نیستند، و چیزی که ایشان معتقد بدان و استوار بر آنند، از اساس پوچ و باطل است، و او آنان را به سوی چیزی کاملاً جدای از چیزی دعوت می‌کند که بر آن هستند ... ایشان را به انتقال دوری و کوچ درازی و تغییر اساسی در جهان‌بینی‌ها و اوضاع و نظام و اخلاقشان، دعوت می‌نماید... پس مردمان باید توسط دعوت کننده بدانند که نسبت به حقی که ایشان را به سوی آن می‌خواند در کجا قرار دارند، تا این که:

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْهَلْكِ عَنْ بَيْتَةٍ وَيَحْيَا مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْتَةٍ﴾.

تا آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجت بوده و آنان که راه حق را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.

(انفال / ۴۲)

زمانی که دعوت کننده گنگ و مبهم سخن گوید و پیچ و منگ منگ کند، و فرق اساسی موجود میان

جهان برایشان نازل شده است. در اینجا است که کار بر او دشوار می‌گردد، و این را بسی بالاتر از شأن خود می‌داند که با همهٔ انسانهای گمراه رویاروی شود و به همگان سخن حق را بگوید، سخنی که درست و نادرست را از یکدیگر جدا می‌سازد. او می‌بیند که فائده‌ای ندارد همگان را فریاد دارد و بدیشان بگوید: شما بر چیزی پای‌بند و استوار نیستید! و این که برایشان «دین» حق را تبیین و توضیح دهد!

اما باید دانست راه این نیست و چنین دیدگاهی خطا است... چرا که جاهلیت هر چند که جملگی مردمان کره زمین را در بر گرفته باشد، جاهلیت است. واقعیت زندگی مردمان نیز چیزی بشمار نمی‌آید، مادام که بر آئین راستین خدا پابرجا و استوار نباشد. وظیفهٔ دعوت کننده نیز وظیفه است. شمارهٔ فراوان گمراهان، و انبوه سبتر باطل، وظیفه را تغییر نمی‌دهد... باطل تودهٔ رویهم انباشته‌ای است. دعوت همانگونه که روز نخست با تبلیغ پیام به جملگی جهانیان آغازیده است و بدیشان گفته شده است: آنان بر چیزی پابرجا و استوار نمی‌باشند، به همین منوال دوباره باید از سر گرفته شود و آغاز گردد... زمان چرخیده است و سیمای همان روزی را پیدا کرده است که خدا پیغمبر ﷺ خود را برانگیخت و او را ندا در داد که:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ - وَاللَّهُ يَعْصُمُكَ مِنَ النَّاسِ. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْأَنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾.

ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچگونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای، چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده تو است، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کل است). و

واقعیت باطلی را که مردمان برآند، و میان حقّی که او ایشان را بدان می‌خواند، تبیین و تفهیم نکند، و فاصلهٔ حتمی میان حق خود و باطل ایشان را نمایاند، اگر دعوت کننده برای مراعات شرائط و ظروف، و پرهیز از رویارویی با واقعیت زندگی مردم، واقعیتی که سراسر زندگانی ایشان را پر کرده است، و اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌های آنان را فرا گرفته است، چنین کند او قطعاً مردمان را گول می‌زند و می‌آزارد، چون حقیقتی را که از ایشان خواسته می‌شود، به تمام و کمال بدانان معرفی نمی‌نماید و نمی‌شناساند، گذشته از این که آنچه را که خدا تبلیغ آن را از او خواسته است و بر عهدهٔ او گذاشته است، تبلیغ ننموده است، و پیام الهی را نرسانیده است!

مهربانی و نرمش در کار دعوت مردمان به سوی یزدان، باید در اسلوب و شیوه‌ای باشد که دعوت کننده بدان پیام آسمان را می‌رساند، نه در حقّ و حقیقتی که به گوش مردمان می‌رساند... حقّ و حقیقت باید به مردمان به تمام و کمال برسد. اما اسلوب و شیوه پیروی می‌کند از مقتضیات موجود، و متکی می‌گردد بر قاعدهٔ فلسفه و حکمت و دانش و بینش و پند و اندرز زیبا و بجا.

امروزه مسلمانی از مسلمانان به عنوان مثال نگاه می‌کند و می‌بیند که اهل کتاب مردمان فراوانی هستند و تعدادشان بیش از دیگران است و از قوّت و قدرت مادی برخوردارند.

نگاهی به جهان می‌افکند و می‌بیند که بت پرستان گوناگون در کرهٔ زمین صدها میلیون نفرند. در امور کشوری و مشاغل مملکتی فرمانشان روا و کلامشان گیرا است. با دقت بیشتر می‌نگرد و می‌بیند که طرفداران مکتبهای مادیگرا تعدادشان فراوان است و صاحب زر و زورند و از قدرت و قوّت ویرانگری برخوردارند. نگاهی هم به پیرامون خود می‌اندازد و کسانی را می‌بیند که خود را مسلمان می‌نامند. نه کسی بشمارند و نه قدرتی دارند! زیرا آنان قوانین و احکام کتابی را اجراء و پیاده نمی‌کنند که از سوی خداوند

افراد معدود و سرشماری از عربها بودند ... مسیحیان هم عبارتند از پیروان مسیح عليه السلام.

این آیه مقرر می‌فرماید که هر مذهب و مکتب و گروه و جماعتی که به خدا و روز آخرت ایمان آورده باشند و کارهای شایسته و بایسته انجام داده باشند - بطور ضمنی در اینجا، و بگونه تصریح در جاهای دیگر، مفهوم می‌شود و آشکارا بر می‌آید که اگر بر حسب چیزی چنین کارهای شایسته و بایسته‌ای انجام داده باشند که واپسین پیغمبر با خود به ارمغان آورده است، قطعاً رستگار بوده‌اند و همچون کسانی رستگار خواهند شد:

﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

ترس و هراسی بر آنان نیست و غمگین و اندوهگین نمی‌شوند.

گاهی بر آنان نیست در برابر کارهایی که کرده‌اند و معتقدات و مسائلی که در آنها لولیده‌اند، و به سبب نامها و نشانهایی که با خود برداشته‌اند ... چه مهم، واپسین نام و نشانی است که با خود هم اینک دارند.

این چیزی که بیان می‌داریم و می‌گوئیم که مفهوم ضمنی آیه است، جزو قاعده «معلوم از دین بگونه ضروری» بشمار می‌آید. چه از زمره بدیهیات این عقیده این است که محمد صلی الله علیه و آله خاتم انبیاء است، و این که او به سوی همه انسانها فرستاده شده است، و همه انسانها - از هر ملت و مذهب و رنگ و جنس و سرزمینی که باشند - به سوی ایمان بدان چیزی که با خود به ارمغان آورده است، فراخوانده می‌شوند، بنابه عموم و تفصیلات همان چیزی که با خویشتن آورده است و به همگان تقدیم فرموده است. کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیغمبر نپذیرد، و به مجمل و مفصل آن چیزی که با خویش آورده است ایمان نیاورد، چنین کسی گمراه است و خدا دینی را از او نمی‌پذیرد که پیش از این آئین بر آن بوده است، و از زمره کسانی بشمار نمی‌آید که داخل در مضمون فرموده خداوند بزرگوارند، آنجا که می‌فرماید:

خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد. (زیرا سنت خدا بر این جاری است که باطل بر حق پیروز نمی‌شود) و خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که در صدد اذیت و آزار تو برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفق نمی‌گرداند، و به راه راست ایشان) را هدایت نمی‌نماید. ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی پای بند) نخواهید بود، مگر آن که (ادعاء را کنار بگذارید و عملاً احکام) تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (به نام قرآن) برایتان نازل شده است بر پا دارید (و در زندگی پیاده و اجراء نمائید).

این بخش به پایان می‌آید با واپسین سخن درباره «دینی» که یزدان آن را از مردمان می‌پسندد و می‌پذیرد، آنان پیش از بعثت واپسین پیغمبر صلی الله علیه و آله چه وصفی و چه عنوانی داشته‌اند و بر چه آئینی و مکتبی بوده‌اند، مهم نیست. این آئین است آئینی که در گذشت روزگاران و در درازای تاریخ، همه ملتها و گروهها بر آن گرد می‌آیند و در آن به هم می‌رسند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا، وَالَّذِينَ هَادُوا، وَالصَّابِئُونَ، وَ النَّصَارَى... مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا... فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

بیگمان کسانی از مسلمانان و یهودیان و صابئان و مسیحیان (اهل نجات هستند و) خوف و هراسی (از عذاب دوزخ در جهان جاویدان) و غم و اندوهی (بر عمر سپری شده در جهان گذران) ندارند آنان که به خدا و قیامت ایمان داشته باشند و کار شایسته انجام دهند. کسانی که ایمان آورده‌اند، آنان مسلمانانند، و کسانی که یهودیت را بپذیرند ایشان یهودیانند، و کسانی که صابئین نام دارند، مردمانی هستند که پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله از بتها کناره‌گیری کرده‌اند و به ترک بت‌پرستی گفته‌اند، و خدای یگانه را بدون مذهب و مکتب معین و مشخصی پرستش کرده‌اند. از جمله اینان

﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

نه ترس و هراسی بر آنان است، و نه غمگین و اندوهگین می‌گردند.

این حقیقت بنیادین «معلوم از دین بگونه ضروری» حقیقتی است که برای مسلمان راستین جائز نیست درباره آن تردید و درنگ و منگ منگ کند، و در برابر فراوانی جاهلیت و ستبرای واقعیت جاهلی از آن باز ایستد، جاهلیت و واقعیت جاهلی که انسانها در آن می‌لوند و می‌زیند. حقیقتی است که برای مسلمان درست نیست که در روابط و پیوندهائی که با جملگی مردمان کره زمین - با هر دین و آئین و مذهب و مکتبی که دارند - برقرار می‌کند، از آن غافل بماند. نباید فشار واقعیت جاهلی او را وادارد که کسی را از دارندگان چنین دین و آئین و مذهب و مکتبی بر «دینی» قلمداد کند که خدا آن را می‌پذیرد و بدان خشنود است، و درست است که وی با او یاری و همیاری کند و با او دوستی ورزد و پیمان بندد!

بلکه تنها و تنها ولی خدا است و بس:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾.

هر کس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمره حزب‌الله است و) بی‌تردید حزب‌الله پیروز است.

قطعاً این چنین است، ظواهر امور هر چه و هرگونه که باشد. کسانی که ایمان بیاورند به خدا و روز رستاخیز و کار شایسته و بایسته - براساس این آئینی که آئین تنها آن است و بس - انجام دهند، نه ترس و هراسی بر آنان است و نه غمگین و اندوهگین می‌گردند... ترس و هراسی بر آنان نه در دنیا است و نه در آخرت ... ترس و هراسی بر آنان از سوی نیروهای باطل و جاهلیت انباشته نیست. ترس و هراسی بر آنان از سوی مؤمنان با ایمان کارآی شایان هم نیست ... ایشان غمگین و اندوهگین هم نمی‌گردند.

بعد از این، روند قرآنی بخشی از تاریخ بنی‌اسرائیل - یهودیان - را عرضه می‌دارد. در آن جلوه‌گر می‌آید که چگونه ایشان بر چیزی بند و استوار نیستند. همراه با آن پدید می‌آید که رساندن پیام اسلام بدیشان ضرورت دارد، و باید با آئین اسلام مخاطبشان قرار داد و بدین آئینشان خواند، تا در پرتو آن به دین خدا بگروند و در آن بغوند. آنگاه اصل و ماهیت آنان هویدا می‌شود، اصل و ماهیتی که دگرگون نشده است. این اصل و ماهیت ایشان برای مسلمانان آشکار می‌گردد، و آنان از چشم مسلمانان می‌افتند و از ارزششان کاسته می‌شود. دل‌های مسلمانان از دوستی و یاری با ایشان گریزان می‌گردد و با ایشان دوستی و یاری نمی‌شود مادام که درباره حق و دین بر این حال و بدین متوال باشند:

﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ، وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا. قَالُوا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ: قَرِيبًا كَذِبًا وَ قَرِيبًا يَقْتُلُونَ. وَ حَسِبُوا إِلَّا تَكُونُ فِتْنَةً. فَعَمَّوْا وَ صَمَّوْا، ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ عَمَّوْا وَ صَمَّوْا - كَثِيرٌ مِنْهُمْ - وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾.

ما از (یهودیان) بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم (که احکام تورات را مراعات دارند، و برای تبلیغ آن به مردم پیغمبرانی به سوی ایشان فرستادیم. اما آنان پیمان‌شکنی کردند و) هر زمان که پیغمبری چیزی را می‌آورد که با هواها و هوسهای آنان سازگار نبود، دسته‌ای (از پیغمبران) را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند. و (بنی‌اسرائیل) گمان می‌بردند که آزمایشی در میان نیست (تا مؤمنان راستین را از مؤمنان دروغین ایشان جدا سازد) و بلا و عذابی (در برابر تکذیب و قتل انبیاء گریبانگیرشان) نخواهد بود. لذا کور شدند (و آزمونها و شداث گذشته‌گان را نادیده گرفتند) و کر شدند (و سخنان حق انبیاء را نشنیدند). خداوند آنان را دچار بلاها کرد و کسانی را بر ایشان مسلط نمود که مزه خواری و پستی بدانان چشانند. و لذا از کرده خود پشیمان شدند (و) آنگاه خداوند توبه ایشان را پذیرفت

زمانی که با ناسازگاریها و دشواریها و شکنجه‌ها و آزارها و سرکشیها و زشتیهای بنی اسرائیل روبرو می‌شدند چه می‌کردند، آنان هم ایشان را سرمشق خود قرار دهند و هنگامی که نسلهائی از زادگان مسلمانان بدانجا رسیدند که بنی اسرائیل بدانجا رسیده بودند، بدانگاه که چون زمان زیادی بر ایشان گذشته بود، دلهایشان سخت و سنگین گشته بود. خردمندان خداپرست مسلمانان، پیغمبران بنی اسرائیل را سرمشق خود قرار دهند، هنگامی که دیدند نسلهائی از زادگان مسلمانان، هواها و هوسها را فرمانروائی می‌دهند، و هدایت و رهنمود الهی را نمی‌پذیرند، و دسته‌ای از دعوت کنندگان به سوی حق را تکذیب می‌کنند و دروغگو می‌خوانند، و دسته دیگری را می‌کشند و نابود می‌کنند! همانگونه و همانسان که ستمگران بنی اسرائیل در تاریخ دور و دراز خود چنین می‌کردند و در این مسیر بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند!

بنی اسرائیل، همه این بزهکاریها و پلشتیها را انجام می‌دادند، و گمان می‌بردند که یزدان جهان، ایشان را گرفتار بلا و مصیبت نمی‌نماید، و به عقاب و عذاب دچار نمی‌فرماید. این حساب و کتاب و کتاب نادرست را داشتند، چون از قاعده و سنت خدا بی‌خبر شده بودند. گول این را خورده بودند که «ایشان ملت برگزیده خدایند!»:

﴿وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُوا﴾.

بنی اسرائیل گمان بردند که آزمایشی در میان نیست (تا مؤمنان راستین را از مؤمنان دروغین ایشان جدا سازد) و بلا و عذابی (در برابر تکذیب و قتل انبیاء گریبانگیرشان) نخواهد بود. لذا کور شدند (و آزمونها و شدائد گذشتگان را نادیده گرفتند) و کر شدند (و سخنان حق انبیاء را نشنیدند).

یزدان چشمانشان را بی‌نور و بی‌سو گردانیده بود. این بود چیزی را که می‌دیدند آن را فهم نمی‌کردند. بر گوشه‌هایشان پرده‌ای انداخته بود، لذا چیزی را که می‌شنیدند معنی آن را نمی‌فهمیدند و بهره‌ای

(و عزّت و کرامت بدیشان بخشید. ولی) دوباره بسیاری از آنان (از راه راست منحرف و از دیدن حقائق) کور شدند و (از شنیدن سخنان پیغمبران و خیرخواهان) کر شدند. خداوند اعمال ایشان را (دید) و می‌بیند (و پاداش و پادافره آنان را می‌دهد).

تاریخ بنی اسرائیل تاریخ کهنی است. موضعگیری ایشان در برابر پیغمبر ﷺ اسلام نخستین و آخرین موضعگیری نیست! ایشان بر سرکشی و رویگردانی، سر باز زدن از پیمان یزدان، هواها و هوسهای خویش را معبود خویشتن کردن، برابر آرزوی خود رفتار کردن نه خواست دین خدا، و یزهکاری و اذیت و آزار رساندن دعوت کنندگان به سوی حق و حاملان دعوت خدا، خوی گرفته‌اند و بزرگ گشته‌اند:

﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ، وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا. كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنَّا لَاهْتُمُوهُنَّ أَنْفُسُهُمْ: فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾.

ما از (یهودیان) بنی اسرائیل پیمان گرفتیم (که احکام تورات را مراعات دارند، و برای تبلیغ آن به مردم) پیغمبرانی به سوی ایشان فرستادیم. (اما آنان پیمان‌شکنی کردند و) هر زمان که پیغمبری چیزی را می‌آورد که با هواها و هوسهای آنان سازگار نبود، دسته‌ای (از پیغمبران) را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشیدند.

دفتر ثبت احوال بنی اسرائیل با پیغمبرانشان پر است از تکذیب و رویگردانی، و کشتن و نافرمانی کردن و دشمنی نمودن، و هوسبازیها و شهوت‌رانیها و پرستش هواها و آرزوها.

شاید به همین خاطر است که یزدان جهان تاریخ بنی اسرائیل را بر ملت مسلمان، مفصل و مطوّل روایت می‌فرماید. تا این که مسلمانان خویشتن را بپایند و همچون بنی اسرائیل ننمایند. از لغزشگاههای راه بیرهیزند. خردمندان به خدای رسیدگان ایشان این لغزشگاهها را بشناسند، یا به پیغمبران بنی اسرائیل اقتداء و پیروی کنند و ببینند پیغمبران بنی اسرائیل

نمی بردند.

﴿ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾.

سپس خداوند توبه ایشان را پذیرفت.

ایشان را با لطف و مرحمت خود فرا گرفت ... اما از زشتیها و پلشتیها دست نکشیدند و از الطاف الهی سود نبردند:

﴿ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا. كَثِيرٌ مِنْهُمْ﴾.

دوباره بسیاری از آنان (از راه راست منحرف و از دیدن حقائق) کور شدند و (از شنیدن سخنان پیغمبران و خیرخواهان) کر شدند.

خداوند ایشان را به سزا و جزای خود رسانید، و در برابر چیزی که از ایشان دید و از آنان فهمید کیفرشان داد. ایشان نتوانستند بگریزند و خود را از کیفر الهی برهانند.

کافی است کسانی که مسلمانند این تاریخ کهن یهودیان را بخوانند و بدانند، و این واقعیت تازه را ببینند و بشناسند، تا دل‌های با ایمانشان از دوستی و یاری ایشان رمان و گریزان شود، همانگونه که دل عباده پسر صامت رمان و گریزان شد. لذا یهودیان را به دوستی و یاری نمی‌گیرند مگر منافقانی همچون عبدالله پسر ابی پسر سلول!

این کار یهودیان اهل کتاب بود ... اما کار مسیحیان چه؟ روند قرآنی با قاطعیت و تأکیدی توضیح می‌دهد و تبیین می‌کند که با سرشت سوره و سرشت موضعگیری که بدان می‌پردازد، هماهنگی و هماوایی دارد.

در روند سوره گذشت که کسانی را کافر نامید که می‌گفتند:

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾.

بطور مسلم، کسانی که می‌گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! (کافرنند. (مائده ۱۷)

هم اینک این وصف تکرار می‌گردد. چه درباره کسانی که می‌گفتند:

﴿إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾.

خدا یکی از سه خدا است!

و چه درباره کسانی که می‌گفتند:

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾.

خدا همان مسیح پسر مریم است.

گواهی عیسی علیه السلام نیز درباره ایشان ذکر می‌گردد که آنان را متصف به کفر می‌فرماید، و ایشان را برحذر می‌دارد از این که جز یزدان سبحان کسی را خدا بدانند و بنامند. در نهایت ایشان را برحذر می‌نماید از این که بر کفر بمانند و زندگی را با کفر بگذرانند به سبب چنین سخنانی که کسانی آنها را بر زبان نمی‌رانند و بدانها دم نمی‌زنند که به خدا و آئین صحیح مسیح علیه السلام ایمان داشته باشند:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. وَ قَالَ الْمَسِيحُ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ. إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَا وَاهُ الْأَثَرُ، وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ... لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ. وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ. وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ. أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ؟ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، وَ أُمُّهُ صِدْقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ. أَنْظِرْ كَيْفَ نَبِّئُ لَّهُمُ الْآيَاتِ، ثُمَّ أَنْظِرْ أَفِي يُؤْفَكُونَ. قُلْ: أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا؟ وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرِ الْحَقِّ، وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ، وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا، وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾.

بیگمان کسانی کافرنده که می‌گویند: (خدا در عیسی

حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است.

(در صورتی که خود) عیسی گفته است: ای بنی اسرائیل

خدای یگانه‌ای را بپرستید که پروردگار من و

پروردگار شما است. بیگمان هر کس انبازی برای خدا

قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز



خزیده است. پیغمبری همچون سائر برادران پیغمبر خود که سخن یگانه پرستی خالص و سَره‌ای با خویشتن به ارمغان آورده‌اند. سخن یگانه پرستی خالصی که کمترین شک و شبهه‌ای از شرک آمیزه آن نبوده است و آن را نیالوده است. چه همه رسالتها و پیغمبرها آمده‌اند تا توحید و یگانه پرستی را در زمین مستقر گردانند و بر جای و استوار دارند، و سخن شرک را بروج و باطل گردانند.

اکنون می‌کوشیم باز هم بگونه چکیده همچون قبل، چیزهائی را بیان داریم که گرده‌مائیها و شوراها ی مسیحیان درباره تثلیث و الوهیت بر آن اتفاق داشته‌اند و بعدها در میان خود چه اختلافی پیدا کرده‌اند:

«در کتاب «سومین سلیمان» تألیف نوفل پسر نعمت‌الله پسر جرجیس مسیحی آمده است: عقیده‌ای که مسیحیان بر آن هستند، و کلیساها در آن اختلاف ندارند، و اصل اعتقاد نامه‌ای است که شورای نیقوی<sup>(۱)</sup> آن را اعلام کرده است، عبارت است از:

اول: ایمان به معبود یگانه که پدر یگانه، و نگاهدارنده کل، و آفریننده آسمانها و زمین است، اعم از همه چیزهائی که دیده می‌شوند یا دیده نمی‌شوند ... دوم: ایمان به خداوند یگانه به نام یسوع است که پسر یگانه پدر است و پیش از ازمه و دهور از نور یزدان زاده شده است. خداوند حقی است که از خداوند حقی پدید آمده است. مولود است نه مخلوق. در گوهر ذات، مساوی با خدا است. کسی است که توسط او همه چیز وجود پیدا کرده است. کسی است که به خاطر ما انسانها، و برای بخشودگی خطاها و گناهان ما از آسمان پائین آمده است. از روح القدس به پیکر جسمانیت درآمده است، و از مریم دوشیزه آدمیت یافته است، و

به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یآوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنم برهاند). بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند خداوند یکی از سه خدا است! (در صورتی که) معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد (و خدا یکی بیش نیست) و اگر از آنچه می‌گویند دست نکشند (و از معتقادات باطل خود برنگردند) به کافران آنان (که بر این اعتقاد باطل ماندگار می‌مانند) عذاب دردناکی خواهد رسید. آیا (اینان از این عقیده منحرفانه دست نمی‌کشند) و به سوی خدا برنمی‌گردند و از او آمرزش (گناهان خود را) نمی‌خواهند؟! خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است (و اگر توبه نمایند و طلب آمرزش کنند، خداوند ایشان را می‌بخشد و بدیشان رحم می‌کند). مسیح پسر مریم جز پیغمبری نبود. پیش از او نیز پیغمبرانی (چون او انسان و برگزیده یزدان بوده‌اند و به میان مردمان روانه شده‌اند و پس از روزگاری از دنیا) رفته‌اند، و مادرش نیز زن بسیار راستکار و راستگوئی بود. هم عیسی و هم مادرش (از آنجا که انسان بودند) غذا می‌خوردند. بنگر که چگونه (نشانه‌های انسانی آن دو را برمی‌شماریم) آیات (خود) را برای آنان (که عیسی و مادرش را خدا می‌دانند!) توضیح و تبیین می‌کنیم؟ دوباره بنگر که چگونه ایشان (از حق با وجود این همه روشنی) باز داشته می‌شوند؟! بگو: آیا جز خدا کسی و چیزی را می‌پرستید که مالک هیچ سود و زیبایی برای شما نیست؟ و خدا شنوای (اقوال و) آگاه (از اعمال شما) است. بگو: ای اهل کتاب! به ناحق در دین خود راه افراط و تفریط می‌پوئید و از اهواء و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کرده‌اند و از راه راست منحرف گشته‌اند، پیروی منمائید.

قبلاً بگونه چکیده بیان داشتیم که چگونه و چه وقت این سخنان منحرف و نادرست از شوراها و گرده‌مائیها به عقیده مسیحیتی که عیسی علیه السلام به عنوان پیغمبری از جانب خدا با خود آورده بود، راه پیدا کرده است و

۱- نیقوی منسوب به نقیه = نیکیه، نام شهری در آسیای صغیر بوده است. اینک شهر ایسینک بر جای آن است. نخستین شورای کلیساها در نقیه در سال ۳۲۵ میلادی و دومین شورای نقیه در سال ۷۸۷ میلادی بر پا شد. (مترجم)

رهنمود می‌نماید و راه را می‌نمایاند:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. وَقَالَ الْمَسِيحُ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ. إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ، وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است. (در صورتی که خود) عیسی گفته است: ای بنی اسرائیل خدای یگانه‌ای را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بیگمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یابوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنم بربانند).

بدین صورت مسیح علیه السلام ایشان را بیم داد و برحذر داشت، ولی آنان نه ترسیدند و نه برحذر شدند، و بعد از وفات او در چیزی فرو افتادند که ایشان را از فرو افتادن در آن بیم داده بود و برحذر فرموده بود. آنان را از محروم شدن و بی‌بهره شدن و بی‌بهره ماندن از بهشت و فرو افتادن به دوزخ برحذر داشته بود، اما ایشان فرموده مسیح علیه السلام را فراموش کردند:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ﴾.

ای بنی اسرائیل! خدای یگانه‌ای را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است.

بدیشان اعلام کرده است که او و ایشان در بندگی برابرند، بندگی برای خداوندگار یگانه‌ای که انبازی ندارد.

قرآن بر همه گفتارهای کافران، آنان، حکم را به تمام و

در روزگار بیلاطس<sup>(۱)</sup> بجای ما به دار زده شده است. درد دیده است و مدفون گردیده است. مطابق چیزهائی که در کتابها نوشته شده است در روز سوم از میان مردگان برخاسته است، و به آسمان صعود کرده است و در طرف راست خدا نشسته است. مجد و شکوهی را پسید خواهد آورد که زندگان و مردگان ایمان می‌آورند. حکومت و فرمانروائی او فناناپذیر است ... سوم: ایمان به روح القدس است، خداوند حیات بخشی که از پدر بر جوشیده است. کسی است که همراه با پسر برای یزدان سجده می‌برند. او یزدان را به مجد و عظمت می‌ستاید. پیغمبران را گویا می‌نماید.

دکتر «بوست» در تاریخ کتاب مقدس گفته است: سرشت خدا از سه اقنوم مساوی فراهم آمده است: خدای پدر، و خدای پسر، و خدای روح القدس. آفرینش توسط پسر به پدر نسبت می‌رساند. فداء<sup>(۲)</sup> مربوط به پسر است. و تطهیر به روح القدس واگذار است...»

به علت دشواری تصور اقنومهای سه گانه در یک چیز، و دشواری گرد آمدن توحید و تثلیث، نویسندگان مسیحی هنگامی که درباره لاهوت نوشته‌اند، کوشیده‌اند دیدگاه خرد را در این مسأله به آینده حواله دهند، مسأله‌ای که فوراً خرد آن را مردود می‌شمارد. از جمله این نوشته‌ها چیزی است که «بوطر» کشیش در کتاب «اصول و فروع» نوشته است. او می‌گوید: «این مسأله را به اندازه توان خردهای خود فهمیده‌ایم. امیدواریم بیش از این و روشن‌تر از این در آینده از آن بفهمیم، آن زمان که پرده از همه چیزهائی که در آسمانها و زمین است فرو می‌افتد. اما در حال حاضر به همین اندازه که فهمیده‌ایم بسنده می‌کنیم»<sup>(۳)</sup>.

یزدان سبحان می‌فرماید: همه این گفتارها کفر است. از جمله این سخنان سخنی است که معتقد به الوهیت مسیح علیه السلام است. سخن پوچ دیگری مبنی بر این است که خدا یکی از سه خدا است ... پس از سخن یزدان سبحان سخنی نیست. یزدان حق را می‌فرماید و او

۱- حاکم یهودی (۲۶-۳۶ م).

۲- فداء در عهد قدیم غالباً خلاص جسد است. اما در عهد جدید اشاره به خلاصی از خطا و گناه و نتایج آن است. (نگاه: قاموس کتاب مقدس، صفحه ۶۴۵). مترجم

۳- به نقل از کتاب: «محاضرات فی النصرانیة» تألیف: استاد محمّد ابوزهره.

می‌کنند و چگونه از این منطق با این همه روشنی دوری می‌گزینند. آخر مسأله بسی واضح و آشکار است:

﴿ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ  
الرُّسُلُ، وَأُمُّهُ صِدْقَةٌ، كَانَا بَاكُلَانِ الْأَطْعَامِ. أَنْظُرْ  
كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ. ثُمَّ أَنْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ... ﴾.

مسیح پسر مریم جز پیغمبری نبود، پیش از او نیز پیغمبرانی (چون او انسان و برگزیده یزدان بوده‌اند و به میان مردمان روانه شده‌اند و پس از روزگاری از دنیا) رفته‌اند، و مادرش نیز زن بسیار راستکار و راستگوئی بود. هم عیسی و هم مادرش (از آنجا که انسان بودند) غذا می‌خوردند. بنگر که چگونه (نشانه‌های انسانی آن دو را برمی‌شماریم و) آیات (خود) را برای آنان (که عیسی و مادرش را خدا می‌دانند!) توضیح و تبیین می‌کنیم؟ دوباره بنگر که چگونه ایشان (از حق با وجود این همه روشنی) باز داشته می‌شوند!؟

خوردن طعام یک مسأله واقعی در زندگانی مسیح عليه السلام و در زندگانی مادر راستگو و راستکارش بوده است. خوردن غذا یک ویژگی از ویژگیهای آفریده‌های زنده است، و دلیلی است بر انسان بودن مسیح و مادرش. یا به تعبیر لاهوتی آنان، حجتی است دال بر ناسوتی مسیح. چه خوردن خوراک پاسخ به نیاز تن است و جای کشمکش در آن نیست. کسی که خدا باشد نیازی به خوراک ندارد تا زنده بماند. زیرا خدا زنده به ذات خود، و ماندگار به ذات خویش، و جاویدان به ذات خویش است. نیازی به خوراک ندارد. چیزی که حادث و پدیده است همچون خوراک، به ذات یزدان سبحان وارد نمی‌گردد و از آن خارج نمی‌شود.

با توجه به روشن بودن این منطق واقعی، و آشکارا بودن آن بگونه‌ای که هیچ انسان خردمندی درباره آن به جدال نمی‌پردازد و ستیزه‌گری نمی‌کند، قرآن پیروی می‌زند با زشت شمردن موضعگیری ایشان، و اظهار شگفت می‌فرماید از دوری گزیدنشان از این منطق پیدا

کمال بیان می‌دارد و می‌فرماید:

﴿ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند خداوند یکی از سه خدا است!.

و حقیقتی را بیان می‌فرماید که هر عقیده‌ای که پیغمبری از سوی خدا با خود آورده است بر آن استوار و بر جا بوده است:

﴿ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ ﴾.

معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد (و خدا یکی بیش نیست).

و آنان را از فرجام کفری بیم می‌دهد که زبان بدان می‌گشایند و بدان معتقدند:

﴿ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يُفُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابَ أَلِيمٍ ﴾.

و اگر از آنچه می‌گویند دست نکشند (و از معتقدات باطل خود برنگردند) به کافران آنان (که بر این اعتقاد باطل ماندگار می‌مانند) عذاب دردناکی خواهد رسید.

کافران کسانی هستند که از این سخنان و گفته‌هایی که قرآن حکم کفر صرف و خالص آنها را صادر می‌کند، دست برندارند ... سپس قرآن به دنبال چنین تهدید و بیمی، به ترغیب و تشویق می‌پردازد:

﴿ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ  
رَحِيمٌ ﴾.

آیا (اینان از این عقیده منحرفانه دست نمی‌کشند و) به سوی خدا برنمی‌گردند و از او آمرزش (گناهان خود) را نمی‌خواهند؟! خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است (و اگر توبه نمایند و طلب آمرزش کنند، خداوند ایشان را می‌بخشد و بدیشان رحم می‌کند).

قرآن در توبه را برای ایشان باز نگاه می‌دارد، و آنان را به بخشودن و رحم کردن یزدان بدیشان پیش از فوت وقت و گذشت فرصت امیدوار می‌گرداند.

سپس با منطق راست و درست منطبق بر واقع، با ایشان روبرو می‌گردد، بلکه فطرت ایشان را به درک صحیح برگرداند. همراه با آن، شگفت می‌شود از این کاری که

حالی که نتواند زیانی و سودی برای مردمان داشته باشد:

﴿وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

خدا شنوای (اقوال و) آگاه (از اعمال شما) است. یزدان می‌شنود و می‌داند، بدین خاطر زیان هم می‌رساند و سود را نیز می‌رساند. او دعای بندگان را می‌شنود، و از پرستش ایشان آگاه است. می‌داند سینه‌هایشان چه چیزهایی را در خود نهان می‌دارد، و در فراسوی دعا و عبادت چه چیزهایی مورد نظر است... اما غیر از او، نه می‌شنوند و نه می‌دانند و نه به دعای دیگران پاسخ می‌گویند و نه به فریادشان می‌رسند. همه اینها با دعوت شاملی و فرا خواندن کاملی به پایان می‌آید، دعوت و فراخواندنی که پیغمبر ﷺ خدا، مکلف و موظف می‌گردد که آن را رویاروی به اهل کتاب برساند و بدیشان اعلام دارد:

﴿قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ، وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ، وَأَضَلُّوا كَثِيرًا. وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾.

بگو: ای اهل کتاب! به ناحق در دین خود راه افراط و تفریط مپوئید و از اهواء و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کرده‌اند و از راه راست منحرف گشته‌اند، پیروی ننمائید.

از غلو درباره بزرگداشت عیسی ﷺ همه انحرافات به میان آمده است. از هواها و هوسهای فرماندهان رومانی که بت پرستی را به مسیحیت راه دادند، و همچنین از هواها و هوسهای شوراها و مسیحی دشمنان خونخوار یکدیگر، همه این گفتارهای پوچ به دینی راه پیدا کرده است که خدا آن را به همراه عیسی نازل کرده است، و او با امانت پیغمبرانه خود آن را به دیگران رسانده است. از جمله بدیشان می‌گفته است:

﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ. إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، وَ مَا وَاهُ النَّارُ،

و هویدا:

﴿أَنْظُرْ كَيْفَ نَبَّيْنُ لَهُمُ الْآيَاتِ، ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤَفِّكُونَ﴾.

بنگر که چگونه (نشانه‌های انسانی آن دو را برمی‌شماریم و) آیات (خود) را برای آنان (که عیسی و مادرش را خدا می‌دانند!) توضیح و تبیین می‌کنیم؟ دوباره بنگر که چگونه ایشان (از حق با وجود این همه روشنی) باز داشته می‌شوند؟!

این زندگی بشری مسیح ﷺ سرچشمه رنج و درد برای کسانی شده است که خواسته‌اند او را برخلاف تعلیمات خودش خدا سازند. چرا که به کشمکشها و درگیریها پیرامون لاهوتی بودن و ناسوتی بودن مسیح ﷺ نیاز پیدا کرده‌اند، همانگونه که بطور مختصر پیشتر گفتیم<sup>(۱)</sup>.

در تعقیب آن منطق روشن قرآنی، این پرسش انکاری، از زاویه دیگری ذکر می‌شود:

﴿قُلْ: أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا، وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؟﴾.

بگو: آیا جز خدا کسی و چیزی را می‌پرستید که مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست؟ و خدا شنوای (اقوال و) آگاه (از اعمال شما) است.

تعبیر قرآنی عمداً واژه ﴿مَا﴾ چیزی را که به جای واژه ﴿مَنْ﴾ کسی را که بکار می‌برد. تا شامل همه «آفریده‌هایی» شود که پرستیده می‌شوند، و باخرد و باشعور، و نابخرد و بی‌شعور، در یک ردیف قرار گیرند، و انسانها و فرشته‌ها و جنّها، و جز آنها را شامل شود. زیرا خداوند به ماهیت آفریده پدیده‌ای اشاره می‌فرماید که با حقیقت الوهیت بسی فاصله دارد و خدائی را نشاید. لذا عیسی و همچنین روح القدس و همچنین مریم، همه و همه تحت معنی ﴿مَا﴾ چیزی که قرار می‌گیرند، زیرا از لحاظ ماهیت از زمره آفریده‌های یزدان جهانند. این تعبیر در این مقام پرتو افشانی می‌کند، و محال و متمنع می‌شمارد که کسی یا چیزی از آفریده‌های یزدان سزاوار پرستش گردد، در

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿۸۱﴾

ای بنی اسرائیل! خدای یگانه‌ای را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بیگمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یابوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنم برهاند).

این نداء جدید، آخرین دعوت اهل کتاب به سوی نجات است. گوش کنند و بشنوند و در پرتو آن خویشتن را از دریای متلاطم انحرافها و اختلافها و هواها و هوسهای برهاند که سرگشتگانی قبلاً به آن فرو رفته‌اند و سرگردان شده‌اند و بسیاری را نیز سرگردان نموده‌اند، و از راستای راه کج شده‌اند و به کژ راه افتاده‌اند.



در آخر این بخش که با این نداء پایان می‌پذیرد، پسندیده است در برابر سه حقیقت بزرگ بایستیم، و با دقت و بگونه چکیده آنها را ورنانداز سازیم:

نخستین حقیقت: تلاش بسیاری است که برنامه اسلامی برای تصحیح جهان‌بینی اعتقادی و استوار داشتن و بنیاد نهادن آن بر پایه توحید مطلق، و پاکیزه داشتن آن از آمیزه‌ها و آلودگیهای بت‌پرستی و انبازی است که عقائد اهل کتاب را تباه کرده است و هدر داده است. همچنین تلاش بسیاری است که برنامه اسلامی انجام می‌دهد برای آشنا کردن مردمان به حقیقت الوهیت، و منحصر کردن یزدان سبحان به ویژگیهای چنین الوهیتی، و لخت و بی‌بهره کردن سائر انسانها و سائر آفریده‌ها از این ویژگیهای یزدانی.

این همه توجه و دقت در تصحیح جهان‌بینی اسلامی، و بنیانگذاری آن بر پایه توحید و یکتاپرستی کامل و قاطع، دالّ بر اهمّیت چنین تصحیحی است، و بیانگر این واقعیت است که جهان‌بینی اعتقادی در ساختار زندگی انسانی و اصلاح آن، چه اندازه مهم است و از اهمّیت بسزا برخوردار است. از دیگر سو می‌رساند که اسلام عقیده را پایه و محور هرگونه تلاش و کوشش انسانی،

و همچنین هر نوع ارتباط و پیوند بشری می‌شمارد. دومین حقیقت: قرآن به کسانی تصریح می‌کند که می‌گویند:

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾

خدا همان مسیح پسر مریم است.

یا این که می‌گویند:

﴿إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾

خدا یکی از سه خدا است!

پس از سخن یزدان سبحان، برای هیچ مسلمانی سخنی نمی‌ماند. دیگر جای این نیست که مسلمانی این گروه را بر دینی بدانند و مؤمن بخوانند. خداوند می‌فرماید: آنان قطعاً به سبب چنین سخنانی کافرند.

هنگامی که اسلام - همانگونه که گفتیم - کسی را وادار به ترک چیزی نمی‌کند که بر آن است و معتقد بدان، و او را مجبور به پذیرش اسلام نمی‌سازد، در همان حال چیزی را که چنین کسی بر آن است و معتقد بدان، دینی بشمار نمی‌آورد که خدا از آن خشنود و بدان راضی باشد. بلکه در اینجا آشکارا چیزی را که بر آن هستند و معتقد بدان می‌باشند، کفر می‌نامد. کفر هم هرگز آئینی نمی‌گردد که خدا از آن خشنود و بدان راضی گردد.

سومین حقیقت: سومین حقیقت مترتب بر این دو حقیقت پیشین است. و آن این که دوستی و یاری و همکاری و همیاری میان کسی از این اهل کتاب، و میان مسلمانی که به یگانگی خدا معتقد است، آن یگانگی که اسلام با خود آورده است، و معتقد است که اسلام بدان صورتی که محمد ﷺ آن را آورده است و به انسانها رسانده است، تنها «دین» یزدان است ... میسر و ممکن نیست.

از اینجا است که سخن گفتن از دوستی و یاری و همکاری و همیاری با اهل «ادیان» برای مبارزه با کفر و شرک و مشرکان و کافران، سخنی بی‌معنی برابر معیار و مقیاس اسلامی است! چه هنگامی که معتقدات بدین اندازه از یکدیگر دور و با همدیگر مخالف باشد، جای اتحاد و فرصت اتفاق بر چیز دیگری در میان نمی‌ماند و به همدیگر رسیدنی وجود نخواهد داشت. آخر هر

دوستی می‌پذیرند (و با مشرکان برای نبرد با اسلام همدست می‌شوند. با این کار زشت) چه توشه بدی برای خود پیشاپیش (به آخرت) می‌فرستند! توشه‌ای که موجب خشم خدا و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است. اگر آنان به خدا و پیغمبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی‌گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارجند.

بدین منوال روشن می‌گردد که تاریخ بنی‌اسرائیل از لحاظ کفر و معصیت و لعنت، ریشه‌دار و دیرپا است، و پیغمبرانشان که برای هدایت و نجات ایشان روانه شده‌اند، خود پیغمبران سرانجام به نفرین کردن و دور داشتن ایشان از رهنمود یزدان پرداخته‌اند و با تضرع از خداوند طلبیده‌اند که لعنتشان فرماید و از رحمت خویش بی‌بهره‌شان نماید. خدا نیز دعای ایشان را شنیده است و پذیرفته است و بر بنی‌اسرائیل خشم و لعنت نوشته است و لازم گردانده است.

کسانی که از بنی‌اسرائیل کافر شده‌اند، همان کسانی بوده‌اند که کتابهای آسمانی خود را تحریف کرده‌اند و تغییر داده‌اند، و همان کسانی بوده‌اند که داوری را به شریعت یزدان ارجاع نکرده‌اند - همانگونه که در موارد بسیاری از قرآن و در خود این سوره و سوره‌های دیگری آمده است - و همان اشخاصی بوده‌اند که عهد و پیمانی را شکسته‌اند که با یزدان بسته‌اند، عهد و پیمانی که می‌گوید: باید هر پیغمبری را یاری و پشتیبانی کنید و از او پیروی نمائید:

﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ. لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ!﴾.

آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و هم‌دیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند، و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند).

سرکشی و تعدی، و گناه و بزه، در شکلهای باور و

چیزی در زندگی، برابر معیار و مقیاس اسلام، پیش از هر چیز بر پایه عقیده بنیاد و استوار می‌گردد.

در پایان، گفتار شامل و کاملی درباره موضوعگیری پیغمبران بنی‌اسرائیل در برابر کافران بنی‌اسرائیل در طول تاریخ بیان می‌گردد. نمونه این کار، مجسم در موضعگیری داود علیه‌السلام و موضعگیری عیسی علیه‌السلام است. هر دوی آنان کافران بنی‌اسرائیل را نفرین کرده‌اند، و خدا هم نفرین ایشان را پذیرفته است، به سبب سرکشی و بزهکاری و تعدی و تجاوزی که بنی‌اسرائیل داشته‌اند، و به علت بی‌پند و باری اجتماعی، و سکوت و خاموشی ایشان بر کارهای زشت و پلشت و ناراست و نادرستی که انجام می‌داده‌اند و پخش می‌کرده‌اند و از آنها دست نمی‌کشیده‌اند، و به سبب این که کافران را به دوستی می‌گرفته‌اند... در نتیجه خشم و نفرین یزدان را بهره خود می‌کرده‌اند و جاودانه در آتش ماندن را بر خود می‌نوشته‌اند:

﴿لَعَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ. ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ. كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ. لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ! تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا. لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ. وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ. وَلَكِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾.

کافران بنی‌اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حد می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و هم‌دیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند، و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند). بسیاری از آنان را می‌بینی که کافران را به

به افرادی یا مجموعه‌هائی می‌گردد و جامعه آنان را از خود می‌راند و نمی‌گذارد چیره شوند و سلطه پیدا کنند ... زشتکاریها و بزهکاریها نیز بخش و فراگیر نمی‌گردد، و قالب و شکل عام و عمومی به خود نمی‌گیرد.

برنامه اسلامی، با نشان دادن این پدیده در جامعه اسرائیلی، در شکل و هیئت زشت و چندش‌آوری که داشته است، می‌خواهد به گروه مسلمانان بفهماند که باید هستی زنده یکپارچه و شکوهمندی داشته باشند تا بتوانند هر رخدادی از رخدادهای تجاوز و تعدی و تباهی و بزهکاری را در نطفه خفه و سرکوب کنند، پیش از این که سر بر زند و پدیده همگانی شود. از جامعه اسلامی نیز می‌خواهد در امر حق تند و تیز و سختگیر بوده و در برابر تمرّد از فرمان خویش و تاخت و تاز بر خود، حسّاس باشد. از مسؤولان امور دینی هم می‌خواهد که ادای امانتی بکنند که نگاهداری آن بدیشان واگذار گردیده است. در این راستا در برابر شرّ و تباهی و سرکشی و تعدی بایستند، و از سرزنش سرزنش‌کننده‌ای نترسند. چه این فساد و تباهی و سرکشی و تعدی، از سوی فرمانروایان حاکم بر امور و مسلّط بر اوضاع باشد، و چه از سوی ثروتمندانی باشد که با اموال و دارائی خود برگردۀ جامعه چیره و سوارند، و چه از جانب بدان و ناپاکان قلدری باشد که به اذیت و آزار می‌پردازند و بر این و آن می‌تازند. یا این که از جانب گروهها و دسته‌های چیره‌دستی باشد که اسب هوا و هوس را به کام دل می‌رانند و همگان را به پلشتیها می‌خوانند... برنامه خدا برنامه خدا است، و کسانی که بر آن بشووند کوچک باشند یا بزرگ، و دارا باشند یا نادار، برابر و یکسانند، و باید کیفر و مجازات بر آنان برانند، تا قدر عافیت بدانند.

اسلام در وفاء کردن بدین امانت بسیار سختگیری می‌کند و کیفر را شامل همگان می‌نماید، هرگاه در برابر شرّ و فساد که رخ می‌دهد و همه را در برمی‌گیرد، همگان سکوت نکنند. امانت را نیز بر عهده گروه

رفتار، بطور یکسان جلوه گر می‌آید و مجسم می‌گردد. اصلاً تاریخ بنی اسرائیل لبریز از سرکشی و تعدی، و گناه و بزه است ... همانگونه که یزدان در کتاب بزرگ خود قرآن شرح و بیان فرموده است.

سرکشی و تعدی، و گناه و بزه، در جامعه بنی اسرائیل، کارهای فردی و شخصی نبوده است، بلکه بگونه‌ای درآمده است که قالب و سیمای پیکره جماعت مردمان گشته است، و جامعه در برابر آن ساکت مانده است و از دیدن آن خاموشی گزیده است، و با نهی و کراهت با آن مقابله و مبارزه نکرده است:

﴿كُنُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ. لَيْسَ مَا كُنُوا يَفْعَلُونَ!﴾

آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند! (چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌نمودند، و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند).

سرکشی و تعدی، و گناه و بزه، چه بسا در هر جامعه شرور تباهکار کجروی روی دهد. چه زمین از شرّ خالی نمی‌گردد. جامعه نیز از انحرافها و کجرویها خالی نمی‌شود، ولیکن سرشت جامعه شایسته و بایسته، به شرّ و بدی اجازه نمی‌دهد که به عرف و عادت همگان و خوی و سرشت معمولی مردمان تبدیل گردد، و بگونه‌ای سهل و ساده جلوه گر آید که هر کس بخواهد به انجام آن اقدام کند و خویشتن را بیالاید، و بتواند بدان دست بیازد و جرأت آن را داشته باشد ... زمانی که انجام شرّ و بدی، در جامعه‌ای از جامعه‌ها دشوارتر از انجام خیر و خوبی شود، و کیفر شرّ و بدی، مانع انجام شرّ و بدی گردد، و به صورتی درآید که عمومی شود و همگان به دفاع از آن برخیزند، و کیفر لازم نیز بر آن مترتب و اجراء گردد، در این هنگام شرّ و بدی کنار می‌افتد، و انگیزه‌های آن از میان برمی‌خیزد. آن وقت جامعه منسجم و مرتبط می‌گردد و متلاشی نمی‌شود و از هم نمی‌گسلد... فساد و تباهی هم محدود و منحصر



نخستین بار که عیب و نقص به میان بنی اسرائیل رخنه کرد، از اینجا شروع شد که کسی به کسی می رسید و بدو می گفت: فلانی! از خدا بترس و کاری را که می کنی رها ساز! چه این کار برای تو حلال نیست. فردا بدو می رسید و او را از آن کار باز نمی داشت. کم کم کار بدانجا می کشید که خودش با او همنشین می شد و همدم می گردید و می خورد و می نوشید. هنگامی که (همگان کارشان بدینجا انجامید و) چنین کاری را کردند، خداوند برخی را نسبت به برخی بددل و بدبین کرد.

سپس فرمود:

(كَلَّا وَاللَّهِ لَتَأْمُرُنَّ بِالْعُرْفِ وَ لَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ لَتَأْخُذَنَّ عَلَى يَدِ الظَّالِمِ، وَ لَتَأْطُرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ أَطْرًا - أَوْ تَقْصُرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ قَصْرًا).

هرگز! هرگز (معذور نخواهید بود) تا به کار نیک دستور ندهید، و از کار بد باز ندارید، و جلو دست ستمگر را نگیرید، و او را وادار به پذیرش حق نسازید و بر حقیقت گرد نیاورید.

پس تنها امر و نهی نیست و بس. امر و نهی انجام بشود و مسأله خاتمه پیدا کند. بلکه باید اصرار و پافشاری داشت، و به ترک ایشان گفت و از آنان گسست. و با قدرت و توان جلو ایشان را گرفت و از شر و فساد و گناهکاری و دست درازی بدور داشت.

مسلم با اسنادی که داشته است، از ابوسعید خدری روایت کرده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ؛ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ... وَ ذَلِكَ أَوْعَفُّ الْأَيَّامِ).

کسی که از شما کار بدی را ببیند، باید آن را با توانی که دارد از میان بردارد. اگر توان آن را نداشته باشد، باید با زبان در دفع آن بکوشد. اگر بر این نیز توانائی نداشته باشد، باید با دل (آن را دشمن بدارد و) گریز و نفرت نشان دهد... این (مرحله) هم (مرحله) ضعیف ترین ایمان است.

مسلمانان می گذارد، و به دنبال آن یکایک ایشان را مسئول چنین امانتی می داند و عهده دار وفای بدین امر می شمارد.

امام احمد با اسنادی که در دست داشته است، از عبدالله پسر مسعود روایت کرده است که رسول ﷺ فرموده است:

(لَمَّا وَقَعَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي الْمَعَاصِي نَهَتْهُمْ عَلَيْهِمْ وَلَهُمْ فَلَمْ يَنْتَهُوا فَجَاءَلَسُوهُمْ فِي مَجَالِسِهِمْ، وَ أَكَلُوهُمْ وَ شَارَبُوهُمْ. فَضَرَبَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ، وَ لَعَنَهُمْ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ... ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ).

هنگامی که بنی اسرائیل به بزهکاریها پرداختند، دانشمندانشان آنان را بر حذر داشتند. اما از بزهکاریها دست نکشیدند. پس دانشمندانشان در مجالسشان نشستند و با آنان خوردند و نوشیدند. خداوند یکی را به جان دیگری انداخت و کشمکش به میانشان افکند، و بر زبان داود و عیسی پسر مریم نفرینشان کرد... این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می کردند و (در ظلم و ستم) از حد می گذشتند.

رسول اکرم ﷺ که این را فرمودند تکیه زده بودند. آنگاه نشستند و گفتند:

(وَلَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَأْطُرُوهُمْ عَلَى الْحَقِّ أَطْرًا).

نه!... سوگند به آن که جان من در دست (قدرت) او است تا آنان را به سوی حق برنگردانید (و به پذیرش حق و اندازید، معذور نخواهید بود).

ابو داود با اسنادی که داشته است، از عبدالله پسر مسعود روایت نموده است که رسول ﷺ خدا فرموده است:

(إِنَّ أَوَّلَ مَا دَخَلَ النَّقْصُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ الرَّجُلُ يَلْقَى الرَّجُلَ، فَيَقُولُ: يَا هَذَا أَتَى اللَّهَ وَ دَعَا مَا تَصْنَعُ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَكَ. ثُمَّ يَلْقَاهُ مِنَ الْعَدُوِّ، فَلَا يَمْنَعُهُ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَكْبَلَهُ وَ شَرِبَهُ وَ قَعَبَهُ. فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ ضَرَبَ اللَّهُ قُلُوبَ بَعْضٍ بِبَعْضٍ).

امام احمد با اسنادی که داشته است، از عدی پسر عمیره روایت کرده است که گفته است: از رسول ﷺ خدا شنیده‌ام که فرموده است:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ الْعَامَّةَ بِعَمَلِ الْخَاصَّةِ، حَتَّى يَرَوْا الْمُنْكَرَ بَيْنَ ظَهْرَانِهِمْ - وَهُمْ قَادِرُونَ عَلَى أَنْ يُنْكِرُوهُ - فَلَا يُنْكِرُونَهُ. فَإِذَا فَعَلُوا عَذَّبَ اللَّهُ الْعَامَّةَ وَالْخَاصَّةَ).

قطعاً یزدان عاۃ مردمان را به سبب کار خاصه ایشان عذاب نمی‌دهد تا زمانی که عاۃ مردمان در میان خود کردار زشت و گناه پلشت ببینند، و ناپسندش نشمارند و جلو آن را نگیرند، در حالی که آنان بتوانند ناپسندش بشمارند و دیگران را از آن بازدارند. هنگامی که چنین کنند و بدین شیوه روند، یزدان عاۃ و خاصه مردمان را عذاب می‌دهد<sup>(۱)</sup>.

ابوداود و ترمذی - با اسنادی که داشته است - از ابوسعید روایت کرده‌اند که گفته است: رسول ﷺ خدا فرموده است:

(أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ).

برترین جهاد گفتن سخن حقی است در نزد پیشوای ستمگری.

نصوص قرآنی و نبوی در این زمینه فراوان و پیاپی یکدیگر است. زیرا این پیوستگی در هستی گروه مؤمنان بگونه‌ای است که در آن کسی که گناه زشتی را ببیند نباید بگوید: به من چه مربوط؟! این غیرت و مردانگی بر ضد فساد در جامعه بگونه‌ای است که در آن کسی که فساد و تباهی را ببیند که به پیکر جامعه می‌خزد و در میان آن پراکنده می‌گردد، نباید بگوید: من چه کار می‌توانم بکنم وقتی که از فساد جلوگیری نمایم دچار اذیت و آزار بشوم؟! اما باید دانست که این غیرت برای حفظ مقدسات الهی، و احساس مسؤولیت مستقیم در برابر حفاظت و مراقبت از چنین مقدساتی و دفاع از آن برای نجات از عقاب و عذاب یزدان، همه اینها مایه دوام و بقای گروه مسلمانان است و بدون آنها گروه مسلمانان بر جای و استوار نمی‌مانند.

انجام همه این چیزها به ایمان صحیح به خدا، و شناخت تکالیف و وظائف این ایمان، و درک درست برنامه یزدان، و شناخت همه جانبه‌ای از زوایای زندگی، نیازمند است. به پویائی و تلاشی نیازمند است که بتوان در پرتو آن با نیروی هر چه بیشتر عقیده را برگرفت، و برای پابرجائی برنامه‌ای کوشید که در سراسر زندگی جامعه از چنین عقیده‌ای برمی‌جوشد ...

چه جامعه مسلمانی که قانون خود را از شریعت یزدان برمی‌گیرد، و همه زندگی خویش را بر برنامه یزدان بنیاد می‌نهد، جامعه‌ای است که به مسلمان اجازه می‌دهد حقیقت امر به معروف و نهی از منکر را به دست گیرد. بدان شکلی که امر به معروف و نهی از منکر تبدیل نشود به کار فردی هدر رفته‌ای در میان امواج دریای جامعه، و یا گاهی جامعه آن را بگونه‌ای در نیابد که در بسیاری از اوقات انجام آن غیرممکن و محال گردد، بدانگونه که امروزه در جامعه‌های جاهلی فعلی در اطراف و اکناف جهان است، و در جامعه‌هایی نیز وضع بدین منوال است که زندگی خود را بر عادات و رسوم اجتماعی بنا می‌نهند، و دخالت کسی در کار کسی دیگر را پستی می‌شمارند، و فسق و فجور و گناه و معصیت را «مسائل شخصی» می‌دانند و کسی حق دخالت در آنها را ندارد! از دیگر سو شمشیر آهیخته‌ای از ستمگری و تاخت و تاز و تعدی و تجاوز می‌سازند و آن را از غلاف تهدید و بیم برمی‌کشند و با آن دهان مردمان را لگام می‌زنند، و زبان ایشان را گره می‌بندند، و کسی را سخت تنبیه می‌کنند که رویاروی طاعی و یاغی سخن حق بگوید و دم از خوبی بزند.

کوشش واقعی، و فداکاریهای بزرگ، باید پیش از هر چیز دیگری، متوجه پابرجائی جامعه نیکو گردد. جامعه نیکو هم به جامعه‌ای گفته می‌شود که بر برنامه یزدان

۱- این حدیث با الفاظ دیگری نیز ذکر شده است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ الْعَامَّةَ بِعَمَلِ الْخَاصَّةِ حَتَّى تَكُونَ الْعَامَّةُ تَشْتَطِيعُ أَنْ تُنْفِيزَ عَلَى الْخَاصَّةِ، فَإِذَا لَمْ تُنْفِيزِ الْعَامَّةُ عَلَى الْخَاصَّةِ عَذَّبَ اللَّهُ الْعَامَّةَ وَالْخَاصَّةَ».

(نکا: جامع الأحادیث، ج ۲، ص ۳۳۵)

داوری می‌برد و از آن قضاوت می‌طلبد، هر چند که در چنین جامعه‌ای در برخی اوقات طغیان فرماندهی، و شیوع بزهکاری وجود داشته باشد ... در فرموده پیغمبر ﷺ این چنین امری را مشاهده می‌کنیم:

(أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ).

برترین جهاد گفتن سخن حقی است در نزد پیشوای ستمگری.

چه آن کسی که شریعت یزدان را فرمانروائی نمی‌دهد، و به داوری نمی‌طلبد، بدو «پیشوا» گفته نمی‌شود. خدا درباره چنین کسی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾.

هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافروند.

جامعه‌های جاهلیتی که به پیشگاه شریعت خدا داوری نمی‌برند، در آنها بزرگترین زشتی و مهم‌ترین پلشتی، زشتی و پلشتی‌ای است که همه زشتیها و پلشتیها و بزه‌ها و گناه‌ها از آن برمی‌جوشد ... این زشتی و پلشتی، یا بزه و گناه، نپذیرفتن الوهیت یزدان به سبب نپذیرفتن شریعت خدای جهان برای اداره کردن زندگی مردمان است ... این چنین زشتی و پلشتی و بزه و گناه اساسی و ریشه‌ای است که باید بدان پرداخت پیش از پرداختن به زشتیها و پلشتیها و بزه‌ها و گناه‌های جزئی‌ای که پیرو این زشتی و پلشتی و بزه و گناه بس بزرگ هستند، و فرع آن بشمارند، و عارضی می‌باشند. فائده‌ای از هدر دادن جدّ و جهد نیست، جدّ و جهد افراد خوب بایسته مردمان، در مقاومت با منکرات جزئی ناشی از منکر نخست ... منکر جرأت و جسارت بر خدا، و ادّعای ویژگیهای خاص الوهیت، و ترک الوهیت خدا با ترک شریعت خدا به وسیله عدم پذیرش شریعت برای زندگی ... فائده‌ای نیست در هدر دادن جدّ و جهد در مقاومت با منکراتی که از مقتضیات منکر نخست برمی‌خیزند، و بدون شک از ثمرات بیسود و نامیمون

استوار گردد، پیش از این که تلاش و بخشش و فداکاری، از راه امر به معروف و نهی از منکر، صرف اصلاحات جزئی شخصی و فردی شود.

تلاشهای جزئی هیچگونه فائده‌ای ندارد زمانی که جامعه سراسر تباه می‌گردد، و جاهلیت سرکشی و طغیان می‌آغازد، و جامعه بر برنامه‌ای جز برنامه یزدان استوار می‌شود، و برای جامعه شریعتی جدای از شریعت خدا برگزیده می‌گردد. در این موقع باید تلاش بنیادین و زیربنائی آغاز شود، و از پایه شروع کرد، و درخت پویائی از ریشه‌ها جوانه بزند و سر برآورد و گشتن گردد، و جدّ و جهد و سعی و جهاد جانانه و همه جانبه‌ای برای استقرار سلطه خداوند در زمین نشان داده شود ... هنگامی که چنین سلطه یزدانی استقرار پذیرد، امر به معروف و نهی از منکر چیزی می‌گردد که بر پایه استواری و براساس درستی، ثابت و پابرجا می‌شود.

این کار به ایمان بزرگی نیازمند است. همچنین به فهم حقیقت این چنین ایمانی و اندازه تأثیر آن در نظم و نظام زندگی احتیاج است. چه، ایمانی که بدین سطح برسد، باعث می‌گردد که اعتماد بطور کلی بر خدا شود، و یقین کلی به مدد و یاری یزدان برای دستیابی به خیر و خوبی، و برای پیروزی در نیکی و نیکوکاری حاصل گردد - هر چند که راه رسیدن به بهروزی و پیروزی طول بکشد - همچنین این کار نیازمند این است که اجر و پاداش را در پیشگاه خدا جست، و کسی که برای این مهم به پا می‌خیزد انتظار نداشته باشد که جزا و سزای خود را در کره زمین دریافت دارد، و چشم به راه تشویق و ترغیب و تقدیر و تجلیل جامعه گمراه نباشد، و چشم امید به یاری و کمک اهل جاهلیت در هیچ جایی ندوزد.

این نصوص قرآنی و نبوی که در آنها امر به معروف و نهی از منکر آمده است، از وظیفه مسلمان در جامعه مسلمان سخن رفته است. جامعه‌ای که پیش از هر چیز دیگر سلطه یزدان را می‌پذیرد، و به شریعت الهی

آیا در این صورت تلاش هدر نمی‌رود و بیهوده نمی‌شود و ناچیز نمی‌گردد اگر تو در چنین جامعه‌ای برپا خیزی تا امر به معروف و نهی از منکر کنی در جزئیات و حواشی امور زندگی، اموری که معیارها و مقیاسها و ارزشها درباره آنها مختلف و متفاوت است، و نظریه‌ها و اندیشه‌ها راجع بدانها ضد و نقیض است؟! قطعاً باید پیشاپیش بر حکمی و معیاری و سلطه‌ای، و بر جهتی که صاحبان نظریه‌ها و اندیشه‌ها و فطرتها و خواسته‌های گوناگون بدان مراجعت کنند، اتفاق کرد.

قطعاً باید بزرگترین امر به معروف انجام پذیرد که اعتراف به سلطه خداوند سبحان و برنامه یزدان مئان برای زندگی مردمان است. و بزرگترین نهی از منکر انجام گیرد که رها کردن شریعت خداوند والا مقام برای زندگی انسانها است ... پس از استوار داشتن پایه، می‌توان ساختمان را برافراشت! پس لازم است که نیروهای پراکنده به هم پیوند، و بر قدرت توانها افزوده گردد، و همه آنها در جبهه یگانه‌ای گرد آید، و بدانها پایه‌ای محکم و استوار شود که ساختمان بر بالای آن ساخته و برافراشته می‌گردد!

گاهی انسان گریه‌اش می‌گیرد و شگفت زده می‌گردد از مردمان خوب و خوشدلی که تلاش خود را صرف «امر به معروف و نهی از منکر» فروع و شاخه‌ها می‌کنند، در حالی که اصل و تنه‌ای که زندگی جامعه مسلمان بر آن پایدار، و امر به معروف و نهی از منکر بر آن استوار است، بریده شده است!

مثلاً چه فایده‌ای دارد تو مردمان را از خوردن حرام نهی کنی در جامعه‌ای که اقتصاد آن همه بر ربا استوار است و بدین وسیله اموال او همه حرام می‌گردد، و کسی در چنین جامعه‌ای نمی‌تواند از حلال تغذیه کند؟! چه سراسر سیستم اجتماعی و اقتصادی این جامعه بر شریعت یزدان استوار نیست، بدان علت که پیش از هر چیز دیگری الوهیت خدا را به سبب ترک شریعت خدا برای زندگی نمی‌پذیرد.

مثلاً چه فایده‌ای دارد تو مردمان را از فسق و فجور

آن هستند. آیا در منکری از منکراتی که مردمان مرتکب می‌شوند، ایشان را با چه چیزی دآوری کنیم، و کارشان را با چه چیزی بسنجیم؟ با کدام معیار و میزان اعمال و افعالشان را می‌سنجیم و بدیشان می‌گوئیم: این منکر و زشت است از انجام آن بپرهیزید؟ تو خواهی گفت: این منکر و زشت است، از اینجا و آنجا ده نفر سر به سویت کج می‌کنند و به تو می‌گویند: هرگز چنین نیست که تو می‌گوئی! این منکر و زشت نیست ... این، منکر و زشت، در روزگاران گذشته بوده است! دنیا «ترقی» کرده است و «دگرگون» گشته است. جامعه «پیشرفت و ترقی» می‌کند و معیارها و میزانها تحول و تغییر پیدا می‌کنند!

پس بناچار باید معیار و ترازوی ثابتی باشد که اعمال و افعال را بدان ارجاع بدهیم و بسنجیم. باید ارزشهایی باشد که مقبول همگان و پسندیده مردمان بوده و خوب و بد را با آنها مقایسه بنمائیم و برابر بدازیم. آیا این ارزشها را از کجا بگیریم و دریافت کنیم؟ و آیا این معیار و ترازو را از کجا بیآوریم؟

آیا آنها را از میان پسندها و عاداتها و عرفها و هواها و هوسهای مردمان فراهم آوریم و تهیّه ببینیم که همیشه دگرگون می‌شوند و بر حالی ماندگار و برجای نمی‌مانند؟ در این صورت سر در بیابان سرگردانی خواهیم نهاد که راهنمایی در آن نیست، و به دریای فراخی خواهیم افتاد که نشانه‌ها و علائمی ندارد!

لذا پیش از هر چیز باید ترازویی را گذاشت و آن را استوار داشت ... باید این ترازو هم ثابت باشد و بدین سوی و بدان سوی با هواها و هوسها کج نشود و نگراید. این ترازوی ثابت، ترازوی یزدان است و بس. وقتی که جامعه اصلاً سلطه خدا را نمی‌پذیرد، چه می‌شود کرد؟ وقتی که جامعه به پیشگاه شریعت یزدان دآوری نمی‌برد، چه می‌شود؟ اصلاً هنگامی که جامعه کسی را مسخره کند و ریشخند نماید و دشمن بدارد و تنبیه و مجازات کند که آن را به برنامه خدا می‌خواند، چه می‌شود؟

نهی کنی در جامعه‌ای که قانون آن، زنا را گناه بشمار نمی‌آورد؟ - مگر این که با زور انجام پذیرفته باشد - و حتی در حالت اجبار و اکراه هم برابر شریعت یزدان به تنبیه و کیفر مردمان نمی‌پردازد. چون با ترک شریعت یزدان برای زندگی مردمان، در اصل به ترک الوهیت خدا گفته است و آن را رها کرده است.

چه فایده‌ای دارد تو مردمان را از میخوارگی نهی کنی در جامعه‌ای که قانون آن خرید و فروش و تهیه و توزیع و آشامیدن مسکرات را آزاد می‌گذارد، و در برابر میخوارگی شدید جز در معابر عمومی، شکنجه و کیفری ندارد، و حتی در این صورت هم حد و جریمه یزدان را دربارهٔ مردمان اجراء نمی‌کند، زیرا چنین جامعه‌ای اصلاً معترف به حاکمیت خدا نمی‌باشد؟!

چه فایده‌ای دارد تو مردمان را از دشنام دادن به دین نهی کنی در جامعه‌ای که معترف به سلطهٔ یزدان جهان نیست، و در آن یزدان پرستش نمی‌شود؟! بلکه جامعه‌ای است که بجای یزدان معبودهائی را برمی‌گزیند که برای آن شریعت و قانون تهیه می‌بینند، و سیستم و اوضاع پدید می‌آورند، و معیارها و میزانها تعیین می‌کنند ... دشنام دهنده و دشنام داده هیچ کدام در آئین یزدان جای ندارند. بلکه آن دو و جملگی اهل جامعهٔ آن دو بر آئین کسی هستند که شریعتها و قانونها برای آنان می‌آورند، و معیارها و میزانها برای ایشان وضع می‌کنند.

امر به معروف و نهی از منکر در این چنین اوضاع و احوالی چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد؟ چه فایده‌ای دارد از این گناه کبیره نهی کرد - چه رسد به این که از گناهان کوچک نهی کرد - در حالی که از بزرگترین گناه بزرگ و اکبر کبائر کمترین نهی نشود؟! گناه بس بزرگ و بس کبیره کفر و انکار خدا، به وسیله ترک برنامهٔ یزدان برای زندگی مردمان!

کار، بسی بزرگتر و فراختر و ژرفتر از اینها است که این «پاکان» تلاش و توان و توجه خود را صرف آن می‌کنند ... در این مرحله، وقت دنبال کردن فرعها و شاخه‌ها

نیست، هر چند هم بزرگ و سترگ باشند، حتی اگر هم حدودی باشند که یزدان مقرر داشته است. چه حدود الهی پیش از هر چیز بر اعتراف به حاکمیت یزدان نه دیگران استوار و پابرجا می‌گردد. هنگامی که این اعتراف تبدیل نشده باشد به یک حقیقت واقعی و عملی‌ای که مجسم شود در این که شریعت خدا یگانه سرچشمهٔ قانونگذاری گردد، و ربوبیت و قیمومت خدا یگانه سرچشمهٔ سلطه و قدرت شود، هر تلاشی در راه فرعها هدر می‌رود، و هر کوششی در راه شاخه‌ها بیهوده می‌شود ... بزرگترین گناه و منکر، از همهٔ گناهان و منکرات دیگر، بیشتر سزاوار تلاش و کوشش است.

رسول ﷺ خدا می‌فرماید:

(مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ. فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ. وَ ذَلِكَ أَوْضَعُ الْإِيمَانِ).

هر کس از شما گناهی و منکری را دید، باید آن را با دست (و قدرت، از میان بردارد و) دگرگون سازد. اگر نتوانست باید آن را با زبان (و قدرت بیان از میان بردارد و) دگرگون نماید. اگر این را هم نتوانست، باید که با دل (با آن همراهی و همیاری ننماید و بلکه از آن) بیزاری جوید. این هم ضعیف‌ترین مرحلهٔ ایمان است.

چه بسا زمانی برای مسلمانان پیش بیاید که در آن نتوانند با دستها و توانهایشان با منکرات به مبارزه برخیزند و آنها را دگرگون سازند، و همچنین نتوانند با زبانها و سخنانشان با گناهان و پلشتیها برزند و آنها را تغییر دهند. تنها ضعیف‌ترین ایمان می‌ماند و بس، که نشانهٔ آن در دل بیزاری جستن و تنفر داشتن از زشتیها و پلشتیها و گناهها و بزه‌ها است. این واپسین پله است و کسی نمی‌تواند خود را از آن معاف دارد. زیرا هیچ کسی نمی‌تواند مؤمنان را از این مرحله باز دارد، اگر واقعاً مسلمانان بر اسلام ماندگار و بدان وفادار باشند. این هم موضعگیری منفی در برابر گناه و زشتی نیست - همانگونه با نگاه نخست چنین وانمود می‌شود - بلکه تعبیر پیغمبر ﷺ دال بر تغییر است. تغییر نیز خود به

نهی نمی کردند و پند نمی دادند. و چه کار بدی می کردند! (چرا که دسته ای مرتکب منکرات می شدند و گروهی هم سکوت می نمودند، و بدین وسیله همه مجرم می گشتند).



سپس روند قرآنی سخن از بنی اسرائیل را در این بخش به پایان می برد، و با پایان این بخش، این جزء نیز پایان می گیرد. در اینجا روند قرآنی حال بنی اسرائیل را در زمان پیغمبر ﷺ به تصویر می زند. حال ایشان در این برهه، حال آنان در هر زمانی و در هر مکانی است. چرا که آنان کافران را به دوستی می گیرند، و با ایشان همیاری و همکاری می کنند در مبارزه با گروه مسلمانان. علت این کار - هر چند که ایشان اهل کتاب هستند - این است که آنان به خدا و پیغمبر ایمان نیاورده اند، و آخرین دین خدا را نپذیرفته اند و بدان داخل نشده اند ... بدین سبب غیر مؤمن بشمارند، و اگر مؤمن می بودند کافران را به دوستی و یاری نمی گرفتند:

﴿ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا. لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ: أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. وَ فِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ. وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِآتِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ. وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴾.

بسیاری از آنان را می بینی که کافران را به دوستی می پذیرند (و با مشرکان برای نبرد با اسلام همدست می شوند). با این کار زشت (چه توشه بدی برای خود پیشاپیش (به آخرت) می فرستند! توشه ای که موجب خشم خدا و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است. اگر آنان به خدا و پیغمبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارجند.

این بیان همانگونه که منطبق بر حال یهودیان زمان پیغمبر ﷺ است، بر حال امروز و فردای ایشان در

خود بیانگر کار مثبت است. زشت شمردن و بیزاری جستن از منکرات با دل، بدین معنی است که این دل در برابر منکرات می ایستد و جای خالی نمی کند. منکرات را نمی پسندد و آنها را زشت و پلشت می داند و در برابرشان سر تسلیم فرود نمی آرد، و آنها را از زمره قوانین شرعی نمی شمارد، قوانینی که در برابرشان کرنش می برد و به رسمیتشان می شناسد...

بیزاری دلها از وضعی از اوضاع و از حالتی از حالات، نیروی مثبتی بشمار است برای نابودی چنین وضع زشتی و حالت پلشتی که روی نموده است، و برای پابرجا و استوار داشتن وضع و حالت «خوب» و نیکی در نخستین فرصتی که دست دهد، و چون فرصت دست داد در کمین منکرات نشستن و در نابودی آنها کوشیدن ... همه اینها نیز کار مثبتی در تغییر دادن و دگرگون ساختن است ... به هر حال، این ضعیف ترین ایمان است. دست کم مسلمان باید این ضعیف ترین ایمان را داشته باشد! اما تسلیم منکرات شدن به نام این که واقعیت این است و وضعیت چنین، یا به خاطر این که منکرات قوی است و دارای فشار، و چه بسا خرد کننده و درهم شکننده، این امر خروج از آخرین حلقه زنجیره ایمان محسوب است، و بدر رفتن از ضعیف ترین ایمان بشمار است!

اگر یکی از این مراحل ایمان در میان باشد، چه خوب! و گرنه همان نفرینی بهره جامعه می گردد که گریبانگیر بنی اسرائیل گردیده است:

﴿ لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ. ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ. كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ. لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴾.

کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می کردند و (در ظلم و فساد) از حد می گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند دست نمی کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها

همه ادوار و اعصار نیز منطبق می‌گردد. همچنین این فرموده مشتمل بر دسته دیگری از اهل کتاب در بیشتر اطراف و اکناف امروزی کره زمین است، بگونه‌ای که انسان را به اندیشه ژرف درباره اسرار این قرآن می‌اندازد، و شگفتیهای اندوخته برای گروه مسلمانان در همه حال و همه آن را پیش چشم می‌دارد.

یهودیان کسانی بودند که با مشرکان از در دوستی درمی‌آمدند، و ایشان را بر ضد مسلمانان تحریک می‌کردند و می‌آغلانیدند:

﴿وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا: هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا﴾.

و درباره کافران (قریش) می‌گویند که اینان از مسلمانانی برحق‌تر و راه یافته‌ترند (که اسلام را قبول و محمّد را به پیشوائی پذیرفته‌اند). (نساء / ۵۱)

این را قرآن مجید درباره ایشان روایت فرموده است. این امر به کامل‌ترین صورت خود در جنگ احزاب و جنگهای پیش از آن و بعد از آن جلوه‌گر آمده است، و تا زمان حاضر وضع ایشان و کار آنان این چنین بوده است و بر این روال گذشته است ... در این اواخر، دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین پدیدار و پابرجا نگشته است، مگر در سایه دوستی و همیاری با کافران نوپدید مادیگرای خدانشناس!

اما گروه دوم اهل کتاب، با مادیگرایان خدانشناس همیاری و همکاری می‌کنند، هر زمان که پیکار با مسلمانان باشد. با بت‌پرستان مشرک نیز همکاری و همیاری می‌کنند، هر زمان که کارزار و درگیری با مسلمانان باشد، هر چند که این «مسلمانان» اصلاً بیانگر اسلام و متعهد بدان نباشند، و تنها آنان فرزندان مردمانی باشند که مسلمان بوده‌اند! ولیکن آتش کینه این آئین، و آتش کینه کسانی که خویشان را به این آئین نسبت می‌دهند، هر چند که در ادعای خود راستگو نباشند، هرگز در آتشکده سینه اینان فروکش نمی‌کند! خداوند بزرگوار راست فرموده و راست می‌فرماید:

﴿تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾.

بسیاری از ایشان را خواهی دید که کافران را به دوستی می‌پذیرند (و با آنان برای نبرد با اسلام همدست می‌شوند).

﴿لَيْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ: أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ﴾.

چه توشه بدی برای خود پیشاپیش (به آخرت) می‌فرستند! توشه‌ای که موجب خشم خدا و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است.

این، محصول و اندوخته‌ای است که خودشان برای خویشان پیشاپیش فرستاده‌اند. محصول و اندوخته‌ای که مایه خشم خدا بر ایشان است، و سبب می‌گردد در عذاب، جاودانه بمانند. چه محصول و اندوخته بدی! چه چیز بدی که خودشان برای خویشان پیشاپیش روانه می‌دارند! چه میوه تلخ و چه ثمره زشتی! میوه و ثمره‌ای که از دوست داشت و دوستی با کافران حاصل ایشان می‌گردد!

چه کسی از ما فرموده یزدان را درباره چنین قوم و مردمانی می‌شنود؟ تا با شنیدن و در گوش گرفتن آن، مقرّرات و قوانینی از پیش خود نسازد که خدا بدانها اجازه نرموده است، مقرّرات و قوانینی برای طرح دوستی و همکاری و یاری و همیاری پیروان این آئین با دشمنان این آئین! دشمنانی که با کافران دوستی می‌ورزند و همدست و همراه می‌گردند!

انگیزه این کار چیست؟ انگیزه این مردمان برای دوستی و همکاری با کافران چیست؟ انگیزه این کار، و انگیزه چنین مردمانی، نبودن ایمان به خدا و پیغمبر ﷺ است:

﴿وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ مَا أَتَوْا بِهَذَا كَثِيرًا ۚ وَلَكِنْ كَثُرَ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾.

اگر آنان به خدا و پیغمبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی‌گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارجند.

علّت این است و انگیزه این ... آنان به خدا و پیغمبر



ایمان نیاورده‌اند ... بیشتر آنان فاسق و از دین خارجند ... ایشان در این صورت همجنس کافران در احساس و اندیشه و در راه و روش هستند. این است که کافران را به دوستی می‌گیرند و با ایشان مهر می‌ورزند، و مؤمنان را به دوستی نمی‌گیرند و با ایشان مهر نمی‌ورزند.

از این پیرو قرآنی، برای ما سه حقیقت برجسته هویدا می‌گردد:

حقیقت نخست: همه اهل کتاب، مگر تعداد اندکی که به محمد ﷺ ایمان آورده‌اند، به خدا ایمان ندارند و مؤمن بشمار نمی‌آیند. زیرا به خاتم‌انبیاء، یعنی محمد مصطفی، واپسین پیغمبر خدا، ایمان نیاورده‌اند. قرآن نه تنها ایمان به پیغمبر ﷺ را از ایشان نفی می‌کند، بلکه ایمان به یزدان را نیز از ایشان نفی می‌نماید:

﴿وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَآلَتِيَّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا لَهُمْ أَوْلِيَاءَ﴾.

اگر آنان به خدا و پیغمبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی‌گرفتند.

این، گفته یزدان سببحان است و هیچگونه تأویل و توجیهی نمی‌شناسد. بلی ادعای ایشان در ایمان به یزدان هر چه باشد، حکم خدا درباره آنان این چنین است. مخصوصاً اگر انحراف جهان‌بینی آنان را درباره حقیقت الهی، پیش چشم بداریم و نصوص آیات قرآن مجید این درس و درسهای دیگر را از نظر بدور نداریم، به عدم ایمان ایشان به یزدان بهتر پی می‌بریم. حقیقت دوم: اهل کتاب همچون سایر مردمان به پذیرش آئین یزدان، بر زبان محمد ﷺ دعوت شده‌اند و دعوت می‌گردند. اگر پاسخ مثبت داشته باشند، مؤمن و ایماندار بشمارند، و اگر پشت بکنند و نپذیرند،

همانگونه بشمار می‌آیند که یزدان ایشان را معرفی فرموده است و وصف کفر بدیشان داده است.

حقیقت سوم: میان اهل کتاب و میان مسلمانان هیچگونه دوستی و یاری در کاری از کارها امکان‌پذیر نیست. زیرا هرگونه کاری از کارهای زندگی مسلمان، تابع و پیرو فرمان دین است.

آنچه مانده است و باید گفت این است که اسلام به پیروان خود دستور می‌دهد با اهل کتاب در معاشرت و رفتار نیک باشند، و در نگاهداری ارواح و اموالشان، و در حفظ ناموس و آبرویشان، در سرزمین اسلام بکوشند و پسندیده عمل کنند. و ایشان را با عقائدشان آزاد گذارند، و هرگونه عقیده‌ای که دارند آزاد بوده و آزار نبینند. باید آنان را زیبا به اسلام دعوت کرد، و بحث و گفتگو با ایشان مستدلانه و بگونه بس شایسته و بایسته انجام پذیرد. بر سر عهد و پیمانی که با آنان می‌بندند بمانند و بدان وفا کنند، مادام که آنان با مسلمانان بر سر عهد و پیمان بمانند، و بگونه مسالمت‌آمیز، صلح و صفا را با ایشان مراعات دارند. به هر حال به هیچوجه اهل کتاب به پذیرش چیزی از امور دین وادار نمی‌گردند.

اسلام این است. کاملاً پیدا و هویدا و روشن و آشکار است. خوب و آراسته و والا و بزرگوار است ... یزدان حق را می‌گوید، و به راه راست رهنمود می‌فرماید.

### پایان جزء ششم

به دنبال آن جزء هفتم آغاز می‌گردد، و با این فرموده یزدان شروع می‌شود:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا ...﴾.

# فِي ظِلَالِ الْقُرْآنِ

جزء هفتم

سورة مائده آيات ۱۲۰-۸۲ و سورة انعام تا آية ۱۱۰



تنها یزدان دارای الوهیت و ربوبیت و قیمومت و قدرت است، و برنامه و قانون و نظام و معیارها و ارزشهای زندگی، تنها از یزدان یگانه بی‌انبار جهان، دریافت می‌گردد و بس.

همچنین در این سوره رویاروی خواهیم شد با نحوه ساختار جهان‌بینی اعتقادی و توضیح آن، و پالودن آن از افسانه‌های بت‌پرستی و انحرافات اهل کتاب و تحریفات ایشان، همراه با آشنا ساختن گروه مسلمانان به حقیقت خویشتنی خویش، و حقیقت نقش آنان و سرشت راهشان، و آگاه کردن ایشان از لغزشگاهها و خاراها و دامهایی که دشمنانشان و دشمنان این آئین برای آنان می‌گسترانند و خود در کمین می‌نشینند ... احکام مراسم شعائر پرستش و بندگی ذکر می‌گردد، مراسم و شعائری که روح فرد مسلمان را، و روح گروه مسلمانان را پاکیزه می‌دارند و آن را با آفریدگارش ربط و پیوند می‌دهند ... قوانین و مقررات اجتماعی ذکر می‌گردد، قوانین و مقرراتی که روابط جامعه مسلمانان را نظم و نظام می‌دهد، و ارتباطات دولت اسلامی را با سائر دولتهای دیگر سر و سامان می‌بخشد ... همچنین قوانین و مقرراتی بیان می‌شود که انواعی از خوردنیها و نوشیدنیها و ازدواجها و کارها و رفتارها را حلال یا حرام می‌سازد ... این مسائل همه، یک بسته و یک دسته، در یک سوره است و معنی «دین» را آن گونه به تصویر می‌کشد که یزدان خواسته است، و مسلمانان آن را فهم کرده‌اند، آن زمان که آنان «مسلمان» بوده‌اند.



در پرتو نور این جهان‌بینی همگانی سرشت سوره، و چیزهایی که در بر دارد، می‌توانیم گام به گام بقیه سوره در این جزء، به پیش برویم، و موضوعهای باقیمانده سوره را بیابیم که بدانها اشاره کردیم و برخی از آنها در جزء ششم گذشت.

بقیه اردوگاههای متعددی را خواهیم یافت که در مدینه با ملت مسلمان رویاروی می‌گردند - جای شگفت

این جزء، از باقیمانده سوره مائده - که اوائل آن گذشت و در جزء ششم از آن سخن رفت - و از اوائل سوره انعام تا فرموده خداوند بزرگوار را در بر دارد که می‌گوید:

﴿وَلَوْ أَنَّا أَتَيْنَاكَ ...﴾

اگر ما فرشتگان را به سوی ایشان روانه می‌کردیم ... سخن گفتن از بخش دوم این جزء را به جای مناسب خودش ارجاع می‌داریم، آن جایی که سوره انعام را بررسی می‌نماییم. در اینجا از بخش نخست سخن می‌رود که از بقیه سوره مائده فراهم آمده است. در شناسائی این سوره - در جزء ششم - چنین عبارتهائی آمده است:

«این قرآن بزرگوار بر دل فرستاده خدا ﷻ نازل گردیده است تا با آن ملتی را بسازد و به صحنه حیات گسیل دارد. دولتی را پدیدار و استوار نماید. جامعه‌ای را سر و سامان و نظم و نظام بخشد. دل‌هایی و خواهی و خردهایی را تربیت کند. روابط افراد چنین جامعه‌ای را با یکدیگر، و روابط چنین دولتی را با سائر دولتها، و پیوندهای چنان ملتی را با ملتهای گوناگون، اصلاح و روبراه سازد ... و همه اینها را با یک رشته محکم به یکدیگر پیوند دهد، رشته‌ای که پراکنده‌ها را گرد آورد، و بخشها را یکپارچه نماید، و جملگی را به سرچشمه یگانه‌ای، و به قدرت یگانه‌ای، و به سمت یگانه‌ای، محکم بربندد و پیوند دهد ... این رشته استوار و ناگسیختنی، «دین» است، دین بدان گونه که واقعاً از سوی خدا آمده است، و مسلمانان آن را شناخته‌اند، در آن روزگارانی که حقیقتاً «مسلمان» بوده‌اند!

بدین خاطر است که در این سوره موضوعهای مختلف و گوناگونی را می‌یابیم، همان گونه که در سه سوره طولانی پیش از آن یافتیم. پیوند میان آنها، همان هدف اصلی است که سراسر قرآن برای تحقق بخشیدن بدان آمده است: پدید آوردن ملتی، و پا بر جا نمودن دولتی، و نظم و نظام دادن به جامعه‌ای، بر اساس عقیده ویژه‌ای، و جهان‌بینی معینی، و ساختار تازه‌ای که در آن

است که همیشه چنین اردوگاههایی با جنبشهای رستاخیز اسلامی رویاروی می‌گردند - و با دشمنانگی و عداوتی برخورد می‌کنیم که سینه‌های افراد چنین اردوگاههایی در خود جای می‌دهند. البته این اردوگاهها را با موقعیتهای متفاوت می‌بینیم، و گروههایی از آنها را خواهیم دید که به هدایت و رهنمود آسمانی گرایش دارند، همچون مسیحیانی که دعوت پیغمبر ﷺ را پذیرفتند، و دل‌هایشان هنگام شنیدن بخشی از هدایت آسمانی نرم گردید، و به پاداش الهی رسیدند و به بهشتی دست یافتند که از زیر درختان و کاخهای آن، رودبارها و چشمه‌سارها جاری است!

بقیه سخن از حق قانونگذاری درباره تحریم و تحلیل خواهیم شنید. نهی از تجاوز به حریم تحریم و تحلیل بدون حجت و برهان یزدان را خواهیم یافت. گوش جان خواهیم داد به یادآوری کردن مؤمنان به پرهیزگاری از خشم و شکنجه یزدان در این کاری که ایمان و کفر بدان تعلق می‌گردد، بعد از آن که مؤمنان اعلان ایمان کرده‌اند.

به دنبال این مسائل، بقیه احکام قانونی سوگند خوردن، میخوارگی، قماربازی، بت‌پرستی، بخت‌آزمایی و فال‌بینی، شکار کردن در حالت احرام، حرمت کعبه، ماههای حرام، و حیوانات بی‌نشان و با نشانی که به بیت الله هدیه می‌شود ... همراه با بیدارباشهای مکرر در کنار وجوب التزام و اطاعت از چیزی که یزدان سبحان مقرر می‌فرماید، و چیزی که پیغمبر خدا ﷺ بدان امر می‌نماید، و نهی کردن و بر حذر داشتن از مخالفت، و تهدید به عذاب دردناک، و انتقام خداوند، و به یاد آوردن ایزد متعالی که مردمان به سوی او برگردانده می‌شوند.

سپس بقیه آداب تربیت گروه مسلمانان، با ذکر ارزشهایی به میان می‌آید که آنان بدانها باید پرورده و آزموده شوند، تا فراوانی چیزهای ناپاک مایه شگفت ایشان نگردد، بلکه مایه شگفتی و باعث دلربایی آنان چیزهای پاک و پاکیزه باشد ... همچنین سخن از وجوب

ادبی خواهد رفت که مسلمانان باید با پروردگارشان و با پیغمبرشان داشته باشند، و از چیزهایی نپرسند که یزدان آنها را آشکار نفرموده است، و تفصیل مسائلی را نخواهند که خدا به اجمال به ذکر آنها پرداخته است.

به دنبال آن، باطل قلمداد کردن باقیمانده آداب و رسوم جاهلی و قوانین و مقررات عقب افتاده شرک و بت‌پرستی در برخی از انواع چهارپایان و قربانیها، همچون بحیره و سائبه و وصیله و حامی، به میان می‌آید ... همراه با این سخن، یگانه سرچشمه درست قانونگذاری در همه امور زندگی ذکر می‌گردد، و دستور داده می‌شود که باید کار و بار واگذار به خداوند یکتا گردد و با قانون او سنجیده شود، نه به عرف مردمان و اصطلاح ایشان حواله گردد و با گفته‌ها و خواسته‌هایشان برآورد شود.

همچنین ملت مسلمان متوجه می‌گردد که آنان دارای شخصیت جداگانه، و ضمانت اجتماعی در میان خود هستند، و جدای از دیگرانند، و مسؤول رفتار و کردار خویش می‌باشند، و گناهان گمراهان را به حساب ایشان نخواهند نوشت. پاداش و پادافره آنان و پاداش و پادافره دیگران در سرای سزا و جزا واگذار به دادار جهان و در دست آفریدگار مردمان است.

سخن از مسأله قانونگذاری پایان می‌پذیرد با ذکر حکم گواهی خواستن بر وصیت در حالت سفر و به هنگام دوری از زاد و بوم، و چگونگی سر و سامان و نظم و نظام اسلام بدین مسائلی که در جامعه‌ای روی می‌دهد که در راه یزدان به تلاش می‌ایستد و جهاد می‌آغازد، و در زمین برای بازرگانی بار سفر برمی‌بندد و فضل خدای را می‌جوید. همراه با ذکر این نکات، رعایت قوانین و مقررات به هراس از خدا در دنیا و آخرت پیوند داده می‌شود.

بقیه سوره هم باقیمانده تصحیح عقیده مسیحیان اهل کتاب را در بر می‌گیرد. بدین خاطر، گوشه‌ای از داستان مریم و عیسی، و معجزاتی که خدا توسط عیسی به

وَإِذْ أَسْمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨٢﴾ وَمَا نَأْتِي بِهَذَا إِلَّا تَوْفِيقًا مِنَ اللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿٨٣﴾ فَأَنْتَبَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٨٥﴾

این، باقیمانده سخن از یهودیان و مسیحیان و مشرکان، و موقعیتهای ایشان در برابر پیغمبر ﷺ و در مقابل ملت مسلمان است. گوشه‌ای از سخن درازی است که بیش از «دو ربع» پیشین سوره، بدان اختصاص دارد. چه از تباهی عقیده یهودیان و مسیحیان هر دو، و از نیت ناپاک و درون کیف یهودیان و کردار بدشان و رفتار زشتشان با پیغمبرانشان در گذشته‌ها، یا با رسول خدا ﷺ و از مدد دادن و یاری رساندنشان به مشرکان بر ضد او ﷺ سخن گفته است ... همچنین در باره عقیده‌ای حکم صادر کرده است که یهودیان و مسیحیان پیدا کرده‌اند و برای خویشتن برگزیده‌اند. حکم «کفر» ایشان را اعلام داشته است! چرا که به ترک چیزهایی گفته‌اند که در کتابهای آسمانی‌شان آمده است، و چیزهایی را دروغ نامیده‌اند که پیغمبر خدا ﷺ با خود آورده است. در این سوره تأکید می‌شود که آنان چیزی بشمار نمی‌آیند و بر آئینی پای‌بند نمی‌باشند، تا تورات و انجیل و آنچه از سوی خداشان نازل شده است، پیاده و پابرجا ندارند... سپس روی سخن به جانب پیغمبر ﷺ می‌گردد و بدو دستور داده می‌شود که به همگان، اعم از مشرکان و یهودیان و مسیحیان، چیزهایی را برساند که از سوی پروردگارش بر او نازل شده است. زیرا هیچیک از آنان بر چیزی از آئین یزدان پای‌بند نیستند، و همه ایشان مخاطبان این قرآن برای پذیرش اسلام و استقرار در دایره آن می‌باشند. همچنین

مردمان نشان داده است، و مسأله مجمعه و خوانی که حواریون از یزدان درخواست نموده‌اند، عرضه می‌شود ... سپس مسأله الوهیت عیسی و مادرش و ادعاهائی که مسیحیان در این باره دارند، مطرح می‌شود، و عیسی علیه السلام تکذیب می‌نماید که او چنین ادعائی کرده باشد و دم از خدائی زده باشد. او خویشتن را از این تهمت در پیشگاه یزدان در صحنه‌ای از صحنه‌های هراس انگیز قیامت تبرئه می‌دارد، و در حضور همه انسانها، بدانگاه که همه پیغمبران - علیهم السلام - نیز حاضر و گواهند، کار و بار قوم خود را به یزدان، پروردگار او و دیگران، واگذار می‌نماید...

این سوره با بیان مالکیت یزدان بر آسمانها و زمین و همه چیزهایی که در میان آن دو است، و این که قدرت خدا دارای حدود و قیود نیست، پایان می‌پذیرد:

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ، وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

حکومت آسمانها و زمین و آنچه در آنها است، از آن خدا است، و او بر هر چیزی توانا است.

با عرضه سریع باقیمانده‌هایی که این سوره در بر دارد، پیوند ساختار ترکیب‌بند سوره جلوه گر می‌آید، طبق برنامه‌ای که این سوره در فراگیری محتویات دارد. همان برنامه‌ای که در سر آغاز سوره بدان اشاره کردیم، و بخشهایی از آن را در آغاز این گفتار کوتاه نیز نقل نمودیم.

هم اینک بطور مشروح با سوره در رویارویی با آیات، به پیش می‌رویم:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيكَ ذَٰلِكَ بِأَن مِّنْهُمْ قَسِيسِينَ وَزَعَبَانَا أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ ﴿٨٦﴾

همیشه تا آخر جهان، مشخص و معین نمایند...  
 ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ  
 الَّذِينَ أَشْرَكُوا...﴾.

(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای  
 مؤمنان، یهودیان و مشرکانند...

ساختار واژگان عبارت، بگونه‌ای است که می‌تواند  
 خطاب به پیغمبر ﷺ باشد، و یا خطاب عمومی بوده  
 و شامل همگان گردد. زیرا در برگرفته کار روشن و  
 آشکاری است که هر انسانی می‌تواند آن را بی‌پرده و  
 عیان با چشمان خود ببیند. این ساختار، در شیوه و  
 اسلوب عربی، یعنی زبانی که قرآن بدان نازل شده  
 است، همگونی‌هایی دارد ... در هر دو حالت، بیانگر معنی  
 ظاهر و واضحی است و برداشت مفهوم خاص و عام  
 خود را دارد...

پس از بیان این موضوع، باید گفت: کاری که در ساختار  
 واژگان عبارت، بیشتر جلب توجه می‌کند، ذکر کردن  
 یهودیان پیش از مشرکان است، بدانگاه که سخن  
 می‌رود از یهودیان به عنوان کینه‌توزترین مردمان  
 نسبت به مؤمنان؛ و این که شدت دشمنانگی ایشان،  
 ظاهر و عیان و معین و مشخص است و هر کسی که  
 چشمان بینا داشته باشد و ببیند می‌تواند آن را ببیند  
 و بیابد!

بلی عطف با حرف واو در تعبیر عربی، جمع بین دو کار،  
 یعنی معطوف و معطوف علیه را می‌رساند و بیانگر  
 تعقیب و ترتیب نیست ... ولی جلو انداختن یهودیان در  
 اینجا که گمان می‌رود یهودیان از مشرکان نسبت به  
 مؤمنان دارای دشمنانگی کمتری باشند - چرا که آنان  
 در اصل اهل کتاب هستند - این جلو انداختن کار  
 ویژه‌ای است و در تعبیر عربی با واو عطف غیرعادی  
 است. دست کم معنی آن این است که اهل کتاب بودن  
 یهودیان از حقیقتی که رخ داده است چیزی نکاسته است  
 و تغییری در واقعیت نداده است. و آن این که یهودیان  
 همچون مشرکان نسبت به مؤمنان، سخت دشمنی  
 می‌ورزند.

روی سخن به ملت مسلمان می‌گردد و پدیشان فرمان  
 داده می‌شود که خدا و پیغمبر و مؤمنان را به دوستی  
 گیرند، و یهودیان و مسیحیان را به دوستی نپذیرند.  
 زیرا یهودیان و مسیحیان، برخی دوستان برخی دیگرند،  
 و یهودیان کافران را به دوستی می‌پذیرند، و بر زبان  
 داود و عیسی بن مریم ... و دیگران ... نفرین شده‌اند!  
 هم اینک بقیه سخن درباره موقعیتهای همگی این  
 دسته‌ها در برابر پیغمبر ﷺ و در مقابل ملت  
 مسلمان، بیان می‌گردد. و از سزا و جزائی سخن می‌رود  
 که در انتظار همگان در آن جهان است.

ملت مسلمان قرآن را دریافت می‌داشت، تا در پرتو  
 رهنمودها و فرموده‌های آن، خط سیر و شیوه حرکت  
 خود را مقرر دارد، و موقعیتهای خویش را در برابر  
 همگی مردمان مشخص سازد. این کتاب قرآن نام بود  
 که ملت مسلمان را رهنمود می‌کرد و راه می‌برد، و  
 پیشوا و راهنمای ایشان می‌گردید... به همین خاطر بود  
 که مسلمانان چیره می‌شدند و بر آنان چیره نمی‌شدند.  
 زیرا که مسلمانان تحت فرماندهی مستقیم الهی، با  
 دشمنان وارد پیکار می‌گردیدند، از همان زمان که  
 پیغمبرشان ایشان را برابر رهنمودهای والای یزدانی،  
 رهبری و پیشوائی می‌کرد.

این رهنمودهای یزدانی هنوز که هنوز است بر جا و  
 ماندگار است! و این فرموده‌های کتاب سترگ آسمانی  
 بر جا و ماندگار است! رهنمودهای یزدانی و  
 فرموده‌های قرآنی، پیوسته هم پایدار و ماندگار خواهند  
 ماند! کسانی هم که امروز و فردا پرچم دعوت اسلام را  
 بر دوش می‌کشند، سزاوار این هستند که این فرموده‌ها  
 و آن رهنمودها را دریافت دارند، هم بدانگونه که انگار  
 همین لحظه مخاطبان این فرموده‌ها و آن رهنمودهایند!  
 تا در پرتو چنین فرموده‌ها و چنان رهنمودهائی،  
 موقعیتهای خویش را در برابر دسته‌ها و گروههای  
 گوناگون انسانها، و مکتهبا و آئینها و باورها و  
 نظریه‌های جوراجور، و اوضاع و احوال و سیستمها و  
 رژیمها و ارزشها و معیارهای مختلف ... امروز و فردا و



تو القاء کردیم و) برای تو فرستادیم (که جویندگان راه حق، در برابر آنها سر تعظیم فرود می آورند) و جز بیرون روندگان (از دائرة قانون فطرت و دشمنان حق و حقیقت) کسی بدانها کفر نمی ورزد. (ایشان همانگونه که در امر عقیده و ایمان متزلزل می باشند، در عهدهای که می بندند نیز متزلزل هستند). مگر هر بار که عهده (با خدا و پیغمبر و مسلمانان) بستند، جمعی از آنان آن را شکستند و دور نیفتکند؟ (و با آن مخالفت نورزیدند؟). این بدان سبب است که بیشتر آنان ایمان (به حرمت عهد و قداست پیمان) ندارند. و هنگامی که فرستاده ای (محمّد نام) از جانب خدا به سراغ آنان آمد، گرچه (اوصافش با نشانه هایی که در کتابهایشان بود) (و) با آنچه با خود داشتند، مطابقت داشت، جمعی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند (و اوصاف محمّد را از کتابهای خود زدودند. انگار در کتابهایشان چیزی درباره او نیامده است و) گوئی آنان (چیزی از اوصاف چنین پیغمبری) نمی دانند.

یهودیان دشمنانگی اسلام و مسلمین را از نخستین روزی به دل گرفتند که یزدان جهان اوس و خزرج را در آن گرد هم آورد، و دیگر برای یهودیان در میان اوسیان و خزرجیان رفت و آمدی نماند. بلی از همان روزی که رهبری و پیشوائی ملت مسلمان یکتا و یکپارچه گردید و زمام رهبری و پیشوائی را پیغمبر خدا محمد ﷺ به دست گرفت، دیگر یهودیان فرصت تسلط و چیرگی پیدا نکردند!

یهودیان از همه سلاحها و وسیله هایی استفاده کردند که در پرتو آنها سرآمدی و فرزانیگی نیرنگ یهودیگری گل کرده بود، و آنها را از قرنهای بردگی در بابل، و بندگی در مصر، و خواری در روزگار حکومت دولت یونانی، یاد گرفته بودند و به ارث برده بودند. هر چند که اسلام بدیشان آزادی داد و تنگناهایی را برایشان

هنگامی که انسان تفسیر این فرموده ربّانی را با واقعیت تاریخی دیدنی، پیش روی خود می یابد، و آن را از آغاز تولّد اسلام تا زمان حاضر، عیان می بیند، شکی نخواهد داشت که دشمنی یهودیان با مؤمنان، همیشه شدیدتر و سنگین دلانه تر و دارای ژرفای بیشتر و پافشارانه تر و طولانی تر از دشمنی مشرکان بوده است! یهودیان از نخستین لحظاتی که دولت اسلامی در مدینه بر پا گردیده است با اسلام رویاروی شده اند و جنگیده اند، و با ملت مسلمان از نخستین روزی که در آن ملت گشته است، پیوسته به نیرنگ پرداخته اند. قرآن مجید، بیانها و اشاره هایی درباره این دشمنی و این نیرنگ در بر دارد که به تنهایی برای به تصویر کشیدن چنین جنگ دژخیمانه ای بسنده است، جنگ دژخیمانه ای که یهودیان آتش آن را بر ضد اسلام و پیغمبر اسلام ﷺ و ملت مسلمان، در طول تاریخ دور و دراز ملت مسلمان برافروخته اند، و این آتش در مدت چهارده قرن لحظه ای خاموش نشده است، و هنوز که هنوز است شعله های آن در همه نواحی جهان، فروزان و درخشان است.<sup>(۱)</sup>

پیغمبر ﷺ به محض ورود به مدینه، با یهودیان پیمان همزیستی مسالمت آمیز بست، و ایشان را به اسلام دعوت کرد، اسلامی که تورات آنان را تصدیق می کرد... ولیکن یهودیان بدین پیمان وفا نکردند. در اینجا نیز درست بدان شکلی رفتار کردند که در هر زمانی که پشت سر گذاشته اند، با پروردگارشان یا با پیغمبرانشان انجام داده اند. تا آنجا که خداوند بزرگوار درباره ایشان می فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ. أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ؟ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

(قره / ۹۹ - ۱۰۱)

بی گمان ما آیه های روشنی (به وسیله جبرئیل بر قلب

۱- گوشه ای از این بیانها و اشاره ها و تفسیر آنها را در صفحات آینده «فی ظلال القرآن» بخوانید.

صهیونیستی را بر ضد یکایک ریشه‌ها و اصلهای این آئین برمی‌افروزند و پایه‌ها و بنیادهای این دین را با آتش پیکارهای آشکار و نهان می‌سوزانند!

خداوند بزرگوار راست می‌فرماید:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾.

(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند.

کسی که احزاب و گروه‌ها را علیه دولت نوین‌یاد مسلمان در مدینه برانگیخت، و میان یهودیان بنی‌قریظه و جز آنان، و میان قریشیان در مکه، و میان قبائل دیگر در عربستان، اتحاد برقرار کرد، یک نفر یهودی<sup>(۱)</sup> بود!

کسی که عوام را تحریک کرد، و اوباش و گروهکها را گرد آورد و متحد کرد، و در فتنه کشتن عثمان رضی الله عنه به پخش شائعات پرداخت، و بلاها و گرفتاریهای پس از آن را پدیدار کرد، یک نفر یهودی<sup>(۲)</sup> بود!

کسی که رهبری جاعلان احادیث و دروغ‌بافان در روایات و تواریخ را بر عهده گرفت، یک نفر یهودی بود!<sup>(۳)</sup>

کسی که در پس پرده فریادهای نژادگرایانه در حکومت واپسین خلافت بود، و در پشت سر انقلابها و نهضتهائی قرار داشت که شریعت را از حکومت و سیاست کنار نهاد، و «قانون اساسی» را بجای شریعت در زمان سلطان عبدالحمید قرار داد، و عاقبت کار به الغاء خلافت بطور کلی توسط «پهلوان» آتاتورک انجامید، یک نفر یهودی<sup>(۴)</sup> بود!

بالآخره همه جنگها و پیکارهایی که علیه پیشقراولان و پیشگامان رستاخیز اسلامی در هر مکانی از کره زمین در می‌گیرد، پشت سر آنها یهودی‌اند!

گذشته از اینها، در پشت سر مکتب مادیگرایی

فراخ گرداند که مکتبها و مذهبها و دسته‌ها و ملت‌ها در طول تاریخ، ایجاد کرده بودند، اما یهودیان خوییهای اسلام را با کثیف‌ترین نیرنگها و دردناک‌ترین دوز و کلکها، از روز نخست به بدترین وجه به اسلام پاسخ دادند!

یهودیان علیه اسلام و مسلمین، همه نیروهای مشرک عربستان را برانگیختند، و شروع کردند به گرد آوردن قبائل متفرق و اتحاد بخشیدن بدیشان برای جنگ با گروه مسلمانان:

﴿وَيَقُولُونَ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا: هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا﴾.

(نساء / ۵۱)

و درباره کافران (قریش) می‌گویند که اینان از مسلمانانی برحق‌تر و راه یافته‌ترند (که اسلام را قبول و محمد را به پیشوائی پذیرفته‌اند).

هنگامی که اسلام با نیروی حق بر یهودیان غالب گردید - بدانگاه که مردمان مسلمان بودند - برگشتند و با گنجاندن دروغها و نارواها در کتابهای اسلامی، به نیرنگبازی و دسیسه‌سازی پرداختند! تنها کتاب یزدان قرآن از این نیرنگها و دسیسه‌ها سالم و در امان ماند، قرآنی که خدا خود حفاظت و مراقبت از آن را به عهده گرفته است. یهودیان در میان صفهای مؤمنان به حيله‌گیری و نیرنگبازی پرداختند، و بدین وسیله با اسلام به مبارزه برخاستند، و از راه بکار گرفتن کسانی که تازه اسلام را پذیرفته بودند و آگاهی چندانی از اسلام نداشتند و در نواحی مختلف زمین می‌زیستند، به فتنه‌انگیزی و آشوبگری نشستند، و با اتحاد بخشیدن به دشمنان اسلام در اطراف جهان، مکر و کید آغازیدند... دغلبازی و نیرنگسازی ایشان در نهایت به جایی کشید که در روزگار کنونی، ایشان پیکار با اسلام را در هر وجبی از سطح زمین رهبری می‌کنند! ایشانند که مسیحیگری و بت‌پرستی را در این جنگ گسترده بکار می‌گیرند. آنان هستند که اوضاع و احوال گوناگونی را پدیدار می‌کنند، و قهرمانانی و پهلوانانی را می‌سازند که دارای نامهای اسلامی هستند، و جنگهای صلیبی

۱- کمب بن اشرف.

۲- عبدالله بن سبأ.

۳- کمب الاحبار.

۴- کلاستون.

نگشته‌اند، آن روز که پیروان اسلام واقعاً مسلمان بوده‌اند... و از ظلم و زور این نژاد پلشت سرسخت شروع، کسی جهان را نجات نمی‌دهد، مگر اسلام، آن روزی که پیروان آن به سوی اسلام برمی‌گردند.

﴿وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارَى. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَتَلُوا قَيْسِيْنَ وَرَهْبَانًا، وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ. وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ، يَقُولُونَ: رَبَّنَا آمَنَّا، فَاكْتُنِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ، وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ. فَأْتَاهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا، وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾.

(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند، و خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان، کسانی‌اند که خود را مسیحی می‌نامند، این بدان خاطر است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهبان هستند که (به سبب آشنائی با دین خود و خوف از خدا، از شنیدن حق سر باز نمی‌زنند و در برابر آن) تکبر نمی‌ورزند. و آنان هر زمان بشنوند چیزهایی را که بر پیغمبر نازل شده است (از شنیدن آیات قرآنی متأثر می‌شوند) و بر اثر شناخت حق و دریافت حقیقت، چشمانشان را می‌بینی که پر از اشک (شوق) می‌گردد (و زبانشان به دعا باز می‌شود) (و می‌گویند: پروردگارا! (به تو و پیغمبران تو و همه کتابهای آسمانی و بدین آیات قرآنی) ایمان داریم (و خویششان را در پناه تو می‌داریم) پس (ایمان ما را بپذیر) (و ما را از زمره (امت محمدی که) گواهان (بر مردم در روز رستاخیزند) بشمار آور. ما چرا نباید به خدا و به

کمونیستی، یک نفر یهودی<sup>(۱)</sup> است...

در پشت سر مکتب حیوانی جنسی، یک نفر یهودی<sup>(۲)</sup> است ... در پشت سر بیشتر نظریه‌های ویرانگر مقدسات و ضوابط یهودیان هستند.<sup>(۳)</sup>

جنگهایی را که یهودیان بر ضد اسلام به راه انداخته‌اند، بیشتر و درازتر و فراخ‌تر از همه جنگهایی بوده است که مشرکان و بت‌پرستان - با همه شدت و حدتی که چنین جنگهایی نیز داشته است - در گذشته و حال، به راه انداخته‌اند... پیکار با مشرکان عرب رویهم بیش از بیست سال به طول انجامیده است. جنگ با ایران نیز در روزگار پیشین، تقریباً همین اندازه بوده است ... در روزگار کنونی هم، جنگ بت‌پرستان هندی و اسلام، سخت و آشکار است، ولی به پای سختی جنگ صهیونیست جهانی با اسلام نمی‌رسد. جنگی که مارکسیست تنها شاخه‌ای از آن است. جنگی که به پای جنگ یهودیان با اسلام، از لحاظ طول زمان و پهنه کارزار برسد، وجود ندارد مگر جنگ صلیبیهایی که در بخش آینده بدان می‌پردازیم.

زمانی که می‌شنویم یزدان سیحان می‌فرماید:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾.

(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند.

و در این آیه یهودیان را جلوتر از مشرکان ذکر می‌فرماید، و گذشته از این، هنگامی که به تاریخ مراجعه می‌کنیم و این واقعیت را می‌یابیم، ما به بخشی از فلسفه جلو انداختن یهودیان بر مشرکان، توسط یزدان جهان پی می‌بریم.

یهودیان نژاد پلشت و سرسخت و شروری هستند که کینه اسلام و پیغمبر اسلام را به دل می‌گیرند، و در سراج سینه نگاه می‌دارند، و پیوسته در دیگدان درون برمی‌جوشانند... این است که خدا پیغمبر خود و پیروان او را از یهودیان برحذر می‌دارد... بر این نژاد سرسخت و زشت و شرور جز اسلام و مسلمانان پیروز

۱- کارل مارکس.

۲- فروید.

۳- مراجعه شود به کتاب «التطور و الثبات» تألیف محمد قطب: فصل: یهودیان سه گانه: مارکس و فروید و درکایم.

يَسْتَكْبِرُونَ».

این بدان خاطر است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهبانی هستند که (به سبب آشنائی با دین خود و خوف از خدا، از شنیدن حق سر باز نمی‌زنند و در برابر آن) تکبر نمی‌ورزند.

در میان آنان کسانی که با حقیقت دین مسیحیان آشنایند و بدین لحاظ وقتی که حق برای ایشان روشن گردید، از پذیرش آن سر باز نمی‌زنند.

اما روند قرآنی در این حد نمی‌ایستد و بدین اندازه بسنده نمی‌کند، و کار را ناشناخته و همگانی بر همه کسانی منطبق نمی‌گرداند که می‌گویند: ما مسیحی هستیم. بلکه روند قرآنی به پیش می‌رود و موقعیت و موضع این دسته‌ای را به تصویر می‌زند که مراد آیات است:

﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ، يَقُولُونَ: رَبَّنَا آمَنَّا، فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ، وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ﴾.

آنان هر زمان بشنوند چیزهایی را که بر پیغمبر نازل شده است (از شنیدن آیات قرآنی متأثر می‌شوند و) بر اثر شناخت حق و دریافت حقیقت، چشمانشان را می‌بینی که پر از اشک (شوق) می‌گردد (و زبانشان به دعا باز می‌شود و) می‌گویند: پروردگارا! (به تو و پیغمبران تو و همه کتابهای آسمانی و بدین آیات قرآنی) ایمان داریم (و خویشتن را در پناه تو می‌داریم) پس (ایمان ما را بپذیر و) ما را از زمره (امت محمدی که) گواهان (بر مردم در روز رستاخیزند) بشمار آور. ما چرا نباید به خدا و به حقیقتی که (توسط محمد) برای ما آمده است، ایمان نیاوریم؟! و حال آن که (راه صواب نمایان و حق بی‌پرده عیان است و) امیدواریم که پروردگاران ما را با صالحان (به بهشت جاویدان) ببرد.

این صحنه زنده‌ای است که قرآن از این گروه از

حقیقتی که (توسط محمد) برای ما آمده است، ایمان نیاوریم؟! و حال آن که (راه صواب نمایان و حق بی‌پرده عیان است و) امیدواریم که پروردگاران ما را با صالحان (به بهشت جاویدان) ببرد. پس خداوند در برابر اعترافشان (به حق) باغهای (بهشت را) به عنوان پاداش بدیشان می‌دهد که در زیر (درختان) آن جویبارها روان است و آنان جاودانه در آنجا می‌مانند، و این جزای نیکوکاران (چون ایشان) است. و کسانی که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند، آنان دوزخیانند.

این آیات حالتی را به تصویر می‌کشد، و حکمی را در این حالت مقرر می‌دارد... حالت دسته‌ای از پیروان عیسی علیه السلام را به تصویر می‌زند:

﴿الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارَى﴾.

کسانی که گفته‌اند: ما مسیحی هستیم.

آیه‌ها مقرر می‌دارند که آنان نسبت به مؤمنان مودت و محبت بیشتری دارند.

هر چند که پیایی قرار گرفتن مجموعه آیات، شکی بر جای نمی‌گذارد در این که آیه‌ها حالت معینی را به تصویر می‌کشند، حالتی که این بیان معین بر آن منطبق می‌گردد. بسیاری از مردمان در فهم مدلول و درک معنی آن، به اشتباه می‌افتند، و از این برداشت نادرست خود، ماده‌ای می‌سازند برای شل و ولی مودیان در آشنائی مسلمانان با موضعگیریهایشان در برابر اردوگاههای گوناگون، و موضعگیریهای مختلف این اردوگاهها در برابرشان! بدین لحاظ در «فی ظلال القرآن» ضروری می‌بینیم که تصویر این آیات را درباره این حالت ویژه‌ای که چنین حکم خاصی بر آن منطبق می‌گردد، با دقت دنبال و واریسی کنیم:

این حالتی که چنین آیاتی آن را به تصویر می‌کشند، حالت دسته‌ای از مردمان است که می‌گویند: ما مسیحی هستیم. آنان نسبت به مؤمنان مهر و محبت بیشتری از دیگران دارند:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا

می‌گویند: پروردگارا! (به تو و پیغمبران تو و همه کتابهای آسمانی و بدین آیات قرآنی) ایمان داریم (و خویشتن را در پناه تو می‌داریم) پس (ایمان ما را بپذیر (و ما را از زمرهٔ اُمَّتِ مُحَمَّدی که) گواهان (بر مردم در روز رستاخیزند) بشمار آور. ما چرا نباید به خدا و به حقیقتی که (توسط محمد) برای ما آمده است، ایمان نیاوریم؟! و حال آن که (راه صواب نمایان و حق بی‌پرده عیان است و) امیدواریم که پروردگارمان ما را با صالحان (به بهشت جاویدان) ببرد.

آنان پیش از هر چیز، ایمان خود را بدین حقی که شناخته‌اند، اعلان می‌دارند. سپس خداوند بزرگوار را متضرعانه فریاد می‌دارند که ایشان را در لیست و فهرست گواهان بدین حق، ثبت و ضبط فرماید و از زمرهٔ آنان محسوب نماید، و در صف ملّتی به رشته کشد که در زمین این حق را می‌یابند و با تمام توان نگاهبانی می‌نمایند ... ملّت مسلمان که گواهی می‌دهد به این که این دین، حقّ است. این گواهی را با زبان اداء می‌کند، و با کردار و رفتار و پوشش و کوشش در راه استقرار این حقّ در زندگی مردمان، تأیید می‌کند... این گواهان جدید، بدان ملّت مسلمان می‌پیوندند، و پروردگارش را بر ایمان بدین حقی که این ملّت از آن پیروی می‌کند، گواه می‌گیرند، و یزدان جهان را به فریاد می‌خوانند و از ذات کبریائی عاجزانه مسألت می‌نمایند که نامشان را در دفتر چنین ملّتی بنویسد و بنگارد.

گذشته از این، بر خود نمی‌پسندند که هیچگونه مانع و رادعی ایشان را از ایمان به یزدان باز دارد، و یا این که بگذارد چنین حقی را بشنوند، اما بدان ایمان نیاورند، و در پرتو این ایمان آرزو نکنند و نخواهند که خدا ایشان را بپذیرد و مقامشان را در پیشگاه خود بالا ببرد، و در میان مردمان شایسته و بایسته جایشان دهد:

﴿وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ، وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ؟﴾.

ما چرا نباید به خدا و به حقیقتی که (توسط محمد) برای

مردمان به تصویر می‌زند. مردمانی که مهر و محبت بیشتری از دیگران نسبت به مؤمنان دارند... آنان زمانی که چیزی را بشنوند که از این قرآن بر پیغمبر ﷺ نازل شده است، احساساتشان می‌جنبد و به تکان می‌افتد، و دل‌هایشان نرم می‌گردد، و چشمانشان از اشک لبریز می‌شود. اشکهای گرمی که تعبیر کنندهٔ تأثر ژرف و سخت از حقی است که شنیده‌اند، و بار اوّل تعبیری جز اشک فراوان برای آن ندیده‌اند. این چنین حالتی کاملاً پیدا است که تعبیری جز اشکهای فراوان ندارد. اشکهای شوقی که انسانها بر این سرشته شده‌اند که چون از چیزی بسیار متأثر شوند و سخن نتواند از آن تعبیر کند، اشکها سرازیر گردند و زبان اشکها برساند چیزی را که زبان گفتار از رساندن آن عاجز و درمانده می‌ماند، و انرژی زندانی و انباشته‌ای را آزاد سازد که از امواج تأثر شدید تولید و ذخیره گشته است. سپس آنان بدین جوش و خروش اشکها بسنده نمی‌کنند، و در برابر حقی که به هنگام شنیدن قرآن، سخت از آن متأثر شده‌اند، موضع منفی به خود نمی‌گیرند، و دور از گود نمی‌نشینند و کناره‌گیری نمی‌کنند، و تنها خویشتن را با درک حقی که قرآن با خود دارد، و با احساس به حجت و قدرتی که در بر دارد، راضی و خشنود نمی‌سازند. ایشان همچون کسانی عمل نمی‌کنند که متأثر می‌گردند و چشمانشان از اشک لبریز و سرازیر می‌گردد و دیگر کارشان در برابر چنین حقی پایان می‌پذیرد! بلکه آنان به پیش می‌آیند و بدین حقی که شنیده‌اند رو می‌کنند و موضع مثبت آشکاری در پیش می‌گیرند. این حق را می‌پذیرند و بدان ایمان می‌آورند و به حجت و قدرت آن اعتراف می‌کنند، و ایمان بدان را اعلان می‌دارند، و اعتراف بدان را با گفتار آشکار و قوی و رسا بیان می‌نمایند:

﴿رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ، وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ﴾.

ما آمده است، ایمان نیاوریم؟! و حال آن که (راه صواب نمایان و حق بی پرده عیان است و) امیدواریم که پروردگارمان ما را با صالحان (به بهشت جاویدان) ببرد.

این، موضع آشکار قاطعانه‌ای است در برابر چیزی که حق است و خداوند آن را برای پیغمبر خود فرستاده است. موضع شنیدن و شناختن، سپس کاملاً متأثر شدن و آشکارا ایمان آوردن است. موضع تسلیم فرمان یزدان و پیوستن به ملت مسلمان است. موضع خاشعانه رو به درگاه خدا کردن و از ایزد متعال خواستن است که ایشان را از زمره گواهی دهندگان بدین حق گردانند. گواهی دهندگان که گواهی خود را با رفتار و کردار و تلاش و کوشش خویش برای استقرار این حق در زمین، و استقرار آن در زندگی مردمان، اداء می‌کنند... گذشته از این، راه در نظرشان آن اندازه روشن و یگانه است که هرگز جائر نمی‌دانند که جز راهی را در پیش بگیرند که راه ایمان به یزدان، و ایمان به حق است که یزدان بر پیغمبر خود نازل فرموده است. اینان - گذشته از همه اینها - آرزو می‌نمایند که خداوند ایشان را در پیشگاه خود بپذیرد و رضایت خود را از آنان دریغ نفرماید و بهره ایشان فرماید.

روند قرآنی در اینجا بدین امر اکتفاء نمی‌کند که تنها کسانی را برشمرد که ایشان نسبت به مؤمنان محبت و مودت بیشتری از دیگران دارند، آن کسانی که خویشتن را مسیحی می‌نامند. و تنها بدین کار بسنده نمی‌فرماید که رفتارشان را در هنگام رویارویی‌شان با چیز حقی به تصویر زند که بر پیغمبر ﷺ نازل فرموده است، و موضع مثبت صریح ایشان را بیان دارد، و ایمان آشکارشان را ذکر نماید، و ایشان را به صف مسلمانان پیوند دهد، و آمادگی ایشان را برای ادای گواهی با جان و مال و توان و تلاش ذکر فرماید، و دعایشان را متذکر شود که عاجزانه از یزدان مسألت می‌نمایند که ایشان را از جمله شاهدان بر این حق و گواهی دهندگان بدین حق - بدین نحو که گذشت - بپذیرد، و امیدواریشان را

بیان دارد که چشم طمع دوخته‌اند بدین که یزدان جهان آنان را به کاروان صالحان و بایستگان ببیوندد...

بلی روند قرآنی در این حد نمی‌ایستد و تنها به بیان کار چنین کسانی بسنده نمی‌کند که درباره ایشان می‌فرماید: آنان از دیگران مهر و محبت بیشتری نسبت به مؤمنان دارند. بلکه به جلو گام برمی‌دارد، و برای تکمیل تصویرشان، و ترسیم سرنوشتی که کارشان عملاً بدان انجامیده است، به پیش می‌رود:

﴿فَأَنذَاهُمْ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا. وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ﴾.

پس خداوند در برابر اعتراف آنان (به حق) باغهای (بهشت را) به عنوان پاداش بدیشان می‌دهد که در زیر (درختان) آن جویبارها روان است و آنان جاودانه در آنجا می‌مانند، و این جزای نیکوکاران (چون ایشان) است.

یزدان جهان صدق نیت دلها و زبانهایشان را، صدق اراده و تصمیم حرکت در راهشان را، صدق تصمیمشان را بر ادای گواهی بر حقایقت این دین جدیدی را که پذیرفته‌اند و بدان داخل شده‌اند، راستی گواهی‌شان بر صف مسلمانانی که برادری و برابری و هم‌رزمی و همراهی با ایشان را برگزیده‌اند، بشمار آوردن ادای این گواهی - با همه مشکلات مالی و جانی که دارد - تفضلی که خدا به هر کس از بندگان خود که بخواهد مرحمت می‌فرماید، ذکر این نکته که دیگر چنین کسانی راهی ندارند که آن را بپیمایند مگر راهی را که اعلام کرده‌اند آن را می‌پیمایند، و از الطاف خداوندگارشان مسألت دارند که آنان را از زمره مردمان شایسته و انسانهای بایسته بشمار آورد...

خداوند همه اینها را از ایشان دیده است و از همه اینها آگاه بوده است، در نتیجه گفتارشان را پذیرفته است، و به عنوان پاداش ایشان بهشت را برایشان تعیین و واجب فرموده است، و برای آنان گواهی می‌دهد که ایشان محسنان و نیکوکارانند، و او پاداش محسنان و نیکوکاران را می‌دهد:

کسانی که این حق را می شنوند و آن را نمی پذیرند و دروغ می دانند. بدین حق گردن نمی نهند و از آن پیروی نمی کنند، و به صفوف گواهان نمی پیوندند:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾.

و کسانی که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند، آنان دوزخیانند.

قطعاً مراد از کسانی که در این مورد کافر می شوند و تکذیب می کنند، آن کسانی است که خویشان را مسیحی می نامند، و با وجود این که می شنوند، ولی پاسخ نمی گویند و پیروی نمی کنند... قرآن ایشان را کافر می نامد، هر وقت که خویشان را در چنین موضع و موقعیتی قرار دهند. در این امر، یهودیان و مسیحیان یکسانند. قرآن آنان را همراه مشرکان یکسان به کاروان کافران ملحق می نماید، مادام که موضعگیری تکذیب حقی را داشته باشند که خدا آن را بر پیغمبر خود نازل فرموده است و مادام که از دخول به آئین اسلام سرپیچی کنند، اسلامی که خدا جز آن را از مردم به عنوان دین نمی پذیرد... چنین حکمی را در امثال این فرموده یزدان سبحان می یابیم:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ - مُتَّفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾. (بینه / ۱)

کافران اهل کتاب، و مشرکان، تا زمانی که حجت بدیشان نرسد (و برابر سنت الهی با آنان اتمام حجت نگردد) به حال خود رها نمی شوند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ - فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾. (بینه / ۶)

مسلمان کافران اهل کتاب، و مشرکان، جاودانه در میان آتش دوزخ خواهند ماند! آنان بدون شک بدترین انسانها هستند.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾.

﴿قَالُوا لَهُمْ اللَّهُ - بِمَا قَالُوا - جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا... وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ...﴾.

پس خداوند در برابر اعتراف آنان (به حق) باغهای (بهشت را) به عنوان پاداش بدیشان می دهد که در زیر (درختان) آن جویبارها روان است و آنان جاودانه در آنجا می مانند، و این جزای نیکوکاران (چون ایشان) است.

احسان والاترین درجه از درجات ایمان و اسلام است ... یزدان بزرگوار برای این گروه از مردمان گواهی می دهد که آنان از زمره محسنانند!

این گروه، دارای سیماها و نشانهای مشخصی هستند که قرآن مجید درباره آنان می فرماید:

﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ مَوْدَّةً ۖ لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارَى﴾.

و خواهی دید که مهربان ترین مردم برای مؤمنان، کسانی که خود را مسیحی می نامند...

اینان گروهی هستند هنگامی که حق را بشنوند، خویشان را بزرگتر از آن نمی بینند که حق را بپذیرند. بلکه برعکس حق را از ته دل می پذیرند و آشکارا زبان بدان می گشایند و لیک می گویند. اینان گروهی هستند که بی درنگ پذیرش اسلام را اعلان می دارند، و در پیوستن به صف مسلمانان تردید نمی نمایند، و مخصوصاً در انجام وظائف و تکالیفی که این عقیده بر عهده آنان واگذار می نماید، کمترین سستی به خود راه نمی دهند، وظائف و تکالیفی همچون گواهی بر حقانیت این عقیده، با استقامت بر آن، و جهاد برای استقرار و پابرجا داشتن آن. اینان گروهی هستند که خدا از راستی گفتارشان آگاهی یافته است و ایشان را بدین لحاظ در صفوف محسنان پذیرفته است و جای داده است.

اما روند قرآنی تنها بدین تعیین سیماهای این گروه از مردمان بسنده نمی کند، گروهی که می بینی از دیگران مهر و محبت بیشتری نسبت به مؤمنان دارند. بلکه روند قرآنی به پیش می رود و آنان را از گروه دیگری جدا می سازد که می گویند: ما مسیحی هستیم. آن



بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است.

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾.

بطور مسلم، کسانی که می‌گویند: خدا، مسیح پسر مریم است کافرند!

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ﴾.

کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند.

این تعبیر آشنا، و حکم شناخته‌ای، در قرآن است. در اینجا چنین تعبیری و حکمی ذکر می‌شود، تا دو گروهی را از همدیگر جدا سازد که هر دو خود را مسیحی می‌نامند. و موضعگیری هر گروهی از آن دو را در برابر مؤمنان مشخص گرداند. و سرنوشت هم اینان و هم آنان را در پیشگاه خدا معین دارد... اینان بهشت از آن ایشان است. بهشتی که در زیر درختان و کاخهای جویبارها و چشمه‌سارها روان است. آنان هم دوزخیانند و در میان آتش سوزانند.

در این صورت، هر کس که بگوید: من مسیحی هستم، تحت این حکم قرار نمی‌گیرد که می‌فرماید:

﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ مَوْدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا...﴾.

خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان...

همانگونه که برداشت کسانی است که آیه‌های قرآن را پیش از پایان پذیرفتن، تفسیر و تعبیر می‌کنند... این حکم منوط و محدود به حالت معینی است که روند قرآنی کار آن را پیچیده نگذاشته است، و نشانه‌های آن را ناشناخته رها نساخته است، و موقعیت آن را نه کم و نه زیاد با موقعیت چیز دیگری نیامیخته است...

روایتهایی در این باره موجود است که از ارزش ویژه‌ای برخوردار است در تعیین مسیحیان مورد نظر این نص قرآنی:

قرطبی در تفسیر خود نقل کرده است: «این آیه درباره‌

نجاشی و یارانش نازل شده است، بدانگاه که مسلمانان در نخستین هجرت به پیش او آمدند - همانگونه که در کتاب سیره ابن اسحاق و دیگران آمده است - و خویشان را از دست مشرکان رهانیدند و نگذاشتند که مشرکان آنان را از دین برگردانند. در این هجرت، مهاجران گروه اندکی بودند. پس از آن، فرستاده خدا ﷺ به مدینه هجرت فرمود و مشرکان نتوانستند بدو دسترسی پیدا کنند. میان ایشان و پیغمبر ﷺ جنگ درگرفت و جدائی کامل افتاد. هنگامی که جنگ بدر درگرفت و یزدان جهان سران کفار را در آن به قتل رساند، کفار قریش گفتند: خونهای شما در سرزمین حبشه است. هدایائی برای نجاشی تهیه کنید و همراه دو نفر از اندیشمندان خود برای نجاشی بفرستید تا کسانی را که به پیش او رفته‌اند به دست شما بپسارد و ایشان را در برابر کسانی به قتل برسانید که در بدر کشته شده‌اند. کفار قریش عمرو پسر عاص، و عبدالله پسر ابوریعه را همراه با هدایائی به حبشه فرستادند. پیغمبر خدا ﷺ این مسأله را شنید. لذا عمرو پسر امیه ضمری را همراه با نامه‌ای که برای نجاشی نوشته بود به حبشه فرستاد. عمرو پسر امیه ضمری به پیش نجاشی رفت. نجاشی پس از خواندن نامه فرستاده خدا ﷺ جعفر پسر ابوطالب و سائر مهاجران را به پیشگاه خود خواست. راهبان و کشیشان را نیز گردآوری کرد و به خدمت فرا خواند. سپس به جعفر پسر ابوطالب دستور داد که برایشان قرآن بخواند. جعفر پسر ابوطالب سوره «مریم» را خواند. همگان از شنیدن قرآن به گریه افتادند و اشک ریزان برخاستند و رفتند. اینان کسانی که درباره‌ی ایشان نازل شده است:

﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ مَوْدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارَى﴾.

خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان، کسانی که خود را مسیحی می‌نامند.

آیه‌ها را تا واژه «الشاهدین» بخواند... ابوداود آن را

روایت کرده است که گفته است: محمد پسر مَسْلَمَة مرادی آن را برایمان روایت کرده است، و گفته است: ابن وهب آن را روایت نموده است، و گفته است: یونس از ابن شهاب برایم روایت کرده است که او نیز از ابوبکر پسر عبدالرحمن پسر حرث پسر هشام روایت نموده است که او هم از سعید پسر مسیب و او از عروه پسر زبیر روایت کرده است که گفته است: هجرت نخستین، هجرت مسلمانان به سرزمین حبشه است. آنگاه مفضلاً از آن سخن رانده است.

بیهقی از ابن اسحاق روایت نموده است که گفته است: در آن هنگام که پیغمبر ﷺ در مکه بود، و خبرش در اطراف پخش شده بود، بیست مرد یا در این حدود از مسیحیان حبشه به خدمت او رسیدند. او را در مسجدالحرام یافتند و با او صحبت کردند و از او پرسشهایی نمودند. قریشیان پیرامون کعبه نشسته بودند. هنگامی که از پرسشهای خود پرداختند و آنچه میخواستند از پیغمبر ﷺ پرسیدند، پیغمبر خدا ایشان را به سوی خدا دعوت کرد و قرآن را برایشان تلاوت فرمود. هنگامی که قرآن را شنیدند، چشمانشان از اشک لبریز گردید! بدو پاسخ مثبت دادند و ایمان آوردند و تصدیقش کردند، و در او همان نشانه‌ها و اوصافی را یافتند که در کتاب آسمانیشان درباره او آمده بود.

هنگامی که از پیش او برخاستند و رفتند، ابوجهل همراه با گروهی از قریشیان سر راه آنان را گرفتند و بدیشان گفتند: خداوند شما کاروانیان را زیانمند گرداند! کسی شما را فرستاده است که از پیروان دین شما است، تا بیایید و برای او در باره این مرد کسب خبر کنید و او را از حال وی بیآگاهانید. نشستن شما با او چندان طولی نکشید، به ترک دین خود گفتید! و آنچه را به شما گفت باور داشتید و پذیرفتید! کاروانیانی را نادانتر از شما سراغ نداریم! بدیشان پاسخ دادند و گفتند: خداحافظ! ما با شما جاهلانه رفتار نمی‌کنیم! و بدی به شما

نمی‌گوئیم و بدی از شما نمی‌شنویم! اعمال و افعال خودمان متعلق به خودمان است، و اعمال و افعال خودتان متعلق به خودتان است! ما خویشان را از خیر و خوبی بی‌بهره نمی‌سازیم... گویند که کاروانیان افرادی از اهالی نجران بودند. و گویند که این دسته از آیات، درباره ایشان نازل شده است:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ...﴾ تا می‌رسد به: ﴿لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ﴾.

(قصص / ۵۲-۵۵)

کسانی که پیش از نزول قرآن، برایشان کتاب (تورات و انجیل را) فرستادیم (و اهل کتاب نامیده می‌شوند، اگر واقعاً مطالب تورات و انجیل را خوانده و از دل مقاصد آنها را تصدیق کرده باشند، هم اینک محمد را به عنوان پیغمبر می‌پذیرند و) به قرآن ایمان می‌آورند...  
... ما خواهان (همنشینی و همصحبتی با نادانان نیستیم. گویند: جعفر پسر ابوطالب و یارانش، همراه با هفتاد مرد پشمینه پوش، به خدمت پیغمبر ﷺ آمدند. شصت و دو نفر از اهالی حبشه بودند، و هشت نفر از اهالی شام بودند، به نامهای: بحیراء راهب، ادریس، اشرف، ابرهه، ثمامه، قثم، درید، و ایمن. پیغمبر ﷺ سورة «یس» را تا آخر برایشان تلاوت فرمود. چون قرآن را شنیدند، گریستند و بدان ایمان آوردند و گفتند: این قرآن بسیار همگون و همسان چیزی است که بر عیسی نازل می‌شد! در باره چنین کسانی آمده است:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا، وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّا نَصَارَى﴾.

(ای پیغمبر!) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکانند، و خواهی دید که مهربان‌ترین مردم برای مؤمنان کسانی‌اند که خود را مسیحی می‌نامند.

مراد گروه اعزامی نجاشی است. آنان دیر نشینان بودند. سعید پسر جبیر گفته است: یزدان در باره

آنان این آیات را نیز نازل فرموده است:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا هُمُ الْكِتَابُ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ﴾.

(قصص / ۵۲)

کسانی که پیش از نزول قرآن، برایشان کتاب (تورات و انجیل را) فرستادیم (و اهل کتاب نامیده می‌شوند، اگر واقعاً مطالب تورات و انجیل را خوانده و از دل مقاصد آنها را تصدیق کرده باشند، هم اینک محمد را به عنوان پیغمبر می‌پذیرند و) به قرآن ایمان می‌آورند.

﴿أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ ...﴾. (قصص / ۵۴)

آنان کسانی که دو بار اجر و پاداششان داده می‌شود....

مقاتل و کلبی گفته‌اند: از آنان چهل نفر از اهالی نجران و از بنی حَرث پسر کعب بودند، و شصت و هشت نفر از اهالی شام بودند. قتاده گفته است: این آیه‌ها دربارهٔ مردمانی از اهل کتاب نازل شده است که پیرو شریعت اصلی و تحریف نشده‌ای بودند که عیسی یا خود آورده بود. هنگامی که خدا محمد ﷺ را برانگیخت، بدو ایمان آوردند. خدا نیز ایشان را ستود...»

این، چیزی است که در معنی این نص قرآنی بیان می‌داریم و می‌پسندیم. چیزی است که خود روند قرآنی هم بیانگر آن است، و چنین روایت‌هایی را هم که بیان داشتیم، آن را تأیید می‌نمایند. این برداشت، از یک سو با بقیهٔ فرموده‌هایی همخوانی و هم‌وائی دارد که در این سوره و در سوره‌های دیگر، دربارهٔ موضعگیری و موقعیت اهل کتاب بطور کلی - اعم از یهودیان و مسیحیان - در برابر آئین اسلام و پیروان آن آمده است و شأن نزول پیدا کرده است. و از دیگر سو هماهنگ و متفق با واقعیت تاریخی است، واقعیتی که ملت مسلمان در مدت چهارده قرن با آن آشنا گشته است و روبرو شده است.

این سوره، روال و روند یگانه‌ای در خط سیر و سایه‌ها و فضا و اهداف خود دارد. فرمودهٔ یزدان سبحان هم برخی با برخی دیگر ضد و نقیض نمی‌افتد:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾.

(نساء / ۸۲)

اگر قرآن از سوی غیر خدا آمده بود، در آن تناقضات و اختلافات فراوانی را پیدا می‌کردند.

در خود این سوره آیه‌ها و فرموده‌هایی است که معنی این نص قرآنی را روشن می‌گردانند که ما در صد تفسیر آن هستیم. از جمله:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ، بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

(مائده / ۵۱)

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمرهٔ ایشان بشمار است. و شک نیست که خداوند افراد مستمکر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند.

﴿قُلْ: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُتَّقُوا آلَ تَوْرَةٍ وَآلَ عِجْلِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ. وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا، فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾. (مائده / ۶۸)

ای فرستادهٔ (خدا، محمد مصطفی!) بگو: ای اهل کتاب شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی پای‌بند) نخواهید بود مگر آن که (ادعاء را کنار بگذارید و عملاً احکام) تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (به نام قرآن) برایتان نازل شده است بر پا دارید (و در زندگی پیاده و اجراء نمائید)... ولی (ای پیغمبر بدان که) آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده است، بر عصیان و طغیان و کفر و ظلم بسیاری از آنان می‌افزاید (و این قرآن به خاطر روح لجاجت کافران، در آنان تأثیر معکوس می‌نماید!). بنابراین (آسوده خاطر باش و) بر گروه کافران غمگین مباش.

در سورة بقره نیز آمده است:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ. قُلْ: إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ؛ وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾. (آیه ۱۲۰)

یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آئین (تحریف یافته و خواسته‌های نادرست ایشان) پیروی کنی. بگو تنها هدایت الهی هدایت است. و اگر از خواسته‌ها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آنکه علم و آگاهی یافته‌ای (و با دریافت وحی الهی، یقین و اطمینان به تو دست داده است)، هیچ سرپرست و یاری از جانب خدا برای تو نخواهد بود (و خدا تو را کمک و یاری نخواهد کرد).

همچنین چیزی که خدا ملت مسلمان را از آن برحذر داشته است، آن را واقعیت تاریخی تصدیق کرده است، و همان چیز از یهودیان و مسیحیان، یکسان دیده شده است. وقتی که می‌بینیم واقعیت تاریخی در سینه خود نگاه داشته است موضعگیری زشت و دژخیمانه یهودیان در برابر اسلام، از روز نخستینی که اسلام در مدینه به سویشان رفته است، و در شکل نیرنگبازانه‌اش هنوز که هنوز است به پایان نیامده است و تاکنون بس نکرده است ... زمانی که می‌بینیم امروزه یهودیان پیوسته حملات ضد اسلام را در همه نواحی زمین، با کینه‌توزی ناپاکی و نیرنگ پستی، رهبری می‌کنند... و عین این واقعیت از مسیحیان صلیبی نیز ثبت و ضبط و دیدنی و مشاهده کردنی است، و واقعیت تاریخ آشکارا فریاد می‌دارد که مسیحیان از آن روز که جنگ یرموک میان لشکر مسلمانان و لشکرهای رومیان درگرفته است، موضعگیری کینه‌توزانه‌ای در برابر اسلام در پیش گرفته‌اند و پیوسته دشمنی ورزیده‌اند، مگر در احوال و اوضاع نادری که آیه‌های مورد بحث آنها را به تصویر می‌زنند. تنها در این احوال و اوضاع بوده است که دل‌هایی به اسلام پاسخ داده‌اند و بدان داخل گشته‌اند،

و چه بسا دسته‌ها و گروه‌هایی از مسیحیان بوده‌اند و وقتی که از ظلم و ستم دسته‌ها و گروه‌های دیگری از مسیحیان به جان آمده‌اند، خویشان را در پناه عدالت اسلام داشته‌اند و از جور و بلا رسته‌اند... اما موج همگانی و عامی که موضعگیری جملگی مسیحیان را می‌نمایاند، همان جنگ‌های صلیبی است. که هرگز شعله‌های این جنگ‌ها فروکش نکرده است - مگر در ظاهر امر - از آن زمان که در کناره‌های رودخانه یرموک مسلمانان و رومیان با یکدیگر آتش کارزار را فروزان کردند و رزمیدند!

کینه‌های صلیبیان نسبت به اسلام و پیروان آن، در جنگ‌های مشهور صلیبی در مدت دو قرن از زمان، جلوه‌گر آمده است. همانگونه که کینه‌های ایشان در جنگ‌های نابودی اسلام و مسلمین در اندلس جلوه‌گر شده است، جنگ‌های ریشه کنی اسلام و نابودی مسلمانان که توسط صلیبیان برافروخته و رهبری گردید. به دنبال چنین جنگ‌هایی، حملات استعمار و تبشیر بر ضد ممالک اسلامی، نخست در آفریقا، و سرانجام در همه جهان، شروع گردید.

پیوسته صهیونیسم جهانی و صلیبگری جهانی - با وجود همه کینه‌توزیها و دشمنانگی‌هایی که با یکدیگر دارند - در جنگ با اسلام همپیمان شده‌اند و پشتیبان همدیگر گشته‌اند!

مسیحیان و یهودیان همیشه در جنگ با اسلام، همانگونه بوده‌اند که یزدان بس دانا و آگاه جهان، از ایشان خبر داده است:

﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾.

برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند.

ایشان بودند که دولت خلافت اخیر را از هم پاشیدند. سپس به راه پلید خود ادامه دادند و ارکان این آئین را یکی یکی از میان برداشتند. پس از نابود کردن رکن «حکمرانی و فرماندهی»، هم اینک به تلاش ایستاده‌اند و در صدد نابود کردن رکن «نماز» برآمده‌اند!

هم اینک آنان موضعگیری یهودیان پیشین را با مسلمانان و بت پرستان، تجدید می کنند و برگشت می دهند، و بت پرستان را در هر کجا که یافته شوند، بر ضد اسلام، پشتیبانی و تأیید می نمایند! گاهی بت پرستان را از راه کمکهای مستقیم پشتیبانی می کنند، و گاهی از راه مؤسسه ها و سازمانهای دولتی و حکومتی که بر آنان می گمارند و خودشان امور و شؤونشان را نظارت می نمایند. جنگ میان هند و پاکستان بر سر مسأله کشمیر، و موضعی که صلیبها در این باره در پیش گرفته اند، دور از این دسیسه بازیهای نهانی ایشان نیست.

افزون بر اینها، به وجود آوردن و پروردن و سرپرستی شرائط و اوضاعی را بر عهده می گیرند که به وسیله آنها هر گونه تلاش و جنبشی را سرکوب می کنند که برای زنده کردن اسلام و رستخیز اسلامی انجام پذیرد... به تن کسانی که چنین شرائط و اوضاع ویرانگری را به دست می گیرند، جامه دروغین قهرمانی را می پوشانند، و طلبهای پوچ پهلوانی را در اطرافشان به صدا درمی آورند، تا بتوانند اسلام را نابود کنند و واپسین رمق حیات را از آن بگیرند، و فریاد اسلام را در میان صداها و غوغاهای جهانی، پیرامون این اراذل و اوباشی که جامه های قهرمانان را به تنشان می پوشانند، خفه و خاموش گردانند!

این چکیده گذرائی بود از آن چیزهایی که واقعیت تاریخی در طول چهارده قرن در صفحات خود از موضعگیریهای یهودیان و مسیحیان در برابر اسلام نگاشته است. فرقی هم میان یهودیان و مسیحیان، و اختلافی هم میان این اردوگاه با آن اردوگاه، برای نیرنگ با اسلام و دشمنی و کینه توزی با آن، وجود ندارد. جنگ همیشگی با اسلام و مسلمانان در طول زمان هرگز سستی نمی پذیرد و آتش کارزارشان خاموشی نمی گیرد!

این، چیزی است که آگاهان باید هم امروز و هم فردا

بدانند. تا به دنبال جنبشهای گول زننده یا گول خورده ای رهسپار نشوند که کارشان شل و ول کردن و سست و ضعیف گرداندن مسلمانان و لرزان نمودن پایه های اسلام است و بس. اینان به اوائل این چنین آیه هایی می نگرند و سرآغاز چنین نصوص قرآنی را می خوانند، بدون این که دنباله آیه ها و بقیه نصوص قرآنی را بنگرند و بررسی کنند. یا بدون این که همه روند سوره، و همه فرموده های قرآنی را مورد پژوهش قرار دهند، و واقعیت تاریخی را بخوانند و ببینند، واقعیتی که همه این گفته ها را تصدیق می کند... اینان بدون پژوهش محققانه ای، تنها با توجه به سرآغاز چنین آیه هایی، به تخدیر احساسات مسلمانان در برابر اردوگاههایی می پردازند که کینه ایشان را به دل می گیرند، و به نیرنگ و دوز و کلک با ایشان می نشینند. اردوگاههایی که تمام سعی و تلاش خود را صرف حیلہ گری با مسلمانان و ریشه کن سازی اسلام می سازند، و پیوسته در این اندیشه اند که کی زمان آن فرا می رسد که آخرین ضربه تیشه خود را به ریشه های عقیده اسلامی بزنند و تنه درخت گشس این آئین را نقش بر زمین کنند!

این اردوگاههای پلید از چیزی به اندازه پیدایش آگاهی و بیداری در دلهای گروه مؤمنان هراس ندارند! این گروه مؤمنان، چه اندک باشند و چه بسیار! تعدادشان کم و یا زیاد باشد!

کسانی که آگاهی و بیداری را از دلهای مؤمنان می زدایند، و با وسائل مختلف و حیلہ های ممکن، مسلمانان را به بی خبری می اندازند، دشمن ترین دشمنان این آئین و عقیده آسمانی هستند... چه بسا برخی از اینان، خودشان نخجیرهای گول خورده باشند، اما با این وجود، زیان اینان از زیان دشمن ترین دشمنان کمتر نمی باشد، بلکه گاهی زیان ایشان بیشتر و دردناک تر هم می باشد.

قطعاً این قرآن مردمان را به راهی رهنمود می گرداند که

راست تر و استوارتر از همه راهها است، و برخی از این قرآن برخی دیگر را نقض نمی کند و تناقض بدان راه ندارد. پس در این صورت، با بینش به مطالعه آن بپردازیم...

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْزَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَرْتُمْ بِهِ بِطَعَامٍ عَشْرَةَ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفْرَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٨٩﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَنَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْهَوُونَ ﴿٩١﴾ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَمَلُ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٩٢﴾ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٣﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْلَوْكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنْ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ أَعْتَدَى بِدَلِيلِ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفْرَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا سَلَفٌ وَمَنْ عَادَ فَيَنْقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٩٥﴾

أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ وَطَعَامَهُ مَتَّعَاكُمْ وَلِلنَّارِ وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَتَّعْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْآيَةَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلْبَدَ ذَلِكَ لِيَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ يَكُلُّ شَيْءٍ عَلَيْهِ ﴿٩٧﴾ أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٨﴾ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٩٩﴾ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْتَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ بُدِّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِنْ تَسْتَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنْزَلُ الْقُرْآنُ إِنْ بُدِّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿١٠٢﴾ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامِرٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقْتُلُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدَ آبَاؤُنَا أَوْ لَوْ كَانَ دَابًّا وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٠٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصْرِكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهِدُوا بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصْبَحْتُمْ مَصِيبَةَ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرَبْتُمْ لَا نَشْهَدُ بِهِ شَيْئًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا تَكْفُرْ شَهِدَهُ اللَّهُ إِنَّا إِنْ أَرَبْنَا لَأَشْفَقْنَاهُ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٦﴾ فَإِنْ عُرِضَ عَنْهُمَا اسْتَخْلَفَا نِثَامًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوَّلَيْنِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهِدْنَا نَحْنُ أَهَقُّ مِنْ شَهِدَتِهِمَا وَمَا أَعْتَدْنَاهُ إِنَّا إِنْ أَرَبْنَا لَأَفْلَأَمِينَ ﴿١٠٧﴾ ذَلِكَ أَذَقْنَاهُمْ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهٍهَا أَوْ يَخَافُونَ أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانُ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَسْمِعُوا أَلَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٠٨﴾

همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (کارهای) پلید دوری کنید....

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَبِئْسَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ آيْدُكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ...﴾.

ای مؤمنان! مسلماً خداوند شما را با (تحریم) برخی از نخجیر (یعنی حیوانات و طیور وحشی بزی که به آسانی در دسترس شما قرار می‌گیرند) و دستها و نیزه‌های شما بدانها می‌رسند، آزمایش می‌کند، تا روشن شود چه کسی در حال نهان (از دیدگان) مردمان، به سبب نیروی ایمان (از خدا می‌ترسد)....

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ...﴾.

ای مؤمنان! از مسائلی سؤال مکنید (که خداوند از راه لطف از آنها سخن نگفته است، و چه بسا به شما مربوط نبوده، و چندان سودی برای زندگی شما نداشته باشند، و) اگر فاش کردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بد حال کنند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ...﴾.

ای مؤمنان! مواظب خود باشید (و خویشتن را از معاصی و گناهان بدور دارید و هوشیار باشید که آلودگیهای جامعه شما را نیالاید)، هنگامی که شما هدایت یافتید (و راه خداشناسی را در پیش گرفتید و دیگران را نیز به کار نیک خواندید و از کار بد بازداشتید گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند) (و نافرمانی دیگران شما را به دوزخ نمی‌کشاند، چرا که حساب هر کس جدا است).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ...﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که (علائم و قرائن) مرگ یکی از شما فرا رسید (و خواست درباره چیزی وصیت کند)

این بخش کلاً یک مسأله را دربرمی‌گیرد - هر چند موضوعاتی که بیان می‌دارد متفاوت و گوناگون است - و دور یک محور می‌چرخد... تنها یزدان است که حرام می‌کند و حلال می‌سازد... فقط خدا است که ممنوع می‌گرداند و آزاد می‌نماید... خدا است که او امر و نهی می‌کند... دیگر همه مسائل در برابر این قاعده یکسانند، چه مسائل بزرگ و چه مسائل کوچک... زیرا همه امور زندگی انسانی باید که بدین قاعده برگردانده شود و با این قاعده و قانون سنجیده شود، نه قاعده و قانون دیگری.

کسی که حق قانونگذاری را برای خود ادعاء کند، یا عملاً به قانونگذاری دست یازد، چنین کسی حق الوهیت را ادعاء کرده است و خویشتن را در مقام الوهیت قرار داده است... چنین حقی هم از آن کسی جز خدا نیست... کسی که در چیزی از اینها، از آداب و رسوم مردمان، و از تقلیدات و مصطلحات ایشان، استمداد جوید، در اصل از چیزی عدول کرده است که یزدان بر پیغمبر ﷺ نازل فرموده است... و با این عدول، از دائرة ایمان به یزدان خارج می‌گردد، و از حوزه این دین بیرون می‌افتد.

هر بخشی از بخشهای این دسته از آیات با نداء مکرر واحدی آغاز می‌گردد که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾. ای کسانی که ایمان آورده‌اید... است. همچون:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا...﴾.

ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید، و (از حلال و حرام) تجاوز ننمائید (و از حدود مقررات الهی تخطی مکنید).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ...﴾.

ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت آزمائی و غیبگوئی بکار می‌برید، همه و



خدا است، و شما را از آنچه (در دنیا) می‌کرده‌اید آگاه می‌سازد (و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت).  
 آنان مِلّت یگانه‌ای هستند که دارای دین و برنامه و شرع خود است. مِلّتی است که تنها سرچشمه‌ای برای این شرع دارد و جز از آن یاری و کمکی نمی‌گیرد و اندوخته و بهره‌ای نمی‌جوید. بر این مِلّت - وقتی که برنامه خود را برای مردمان روشن گرداند، و خویشتن را با ماندگاری بر این برنامه از دیگران جدا سازد - گمراهی انسانها را نخواهند نوشت، و حرکت آنان را در خط سیر جاهلیّت، به حساب او نمی‌گیرند. سرانجام برگشت همگان به سوی یزدان است و به حساب و کتاب آدمیزادگان رسیدگی خواهد فرمود.

این، محور همگانی و عامی است که این بخش جملگی بر آن می‌چرد... موضوعهائی هم که در چهارچوب چنین بخشی قرار می‌گیرند، پیشتر در سرآغاز این جزء نگاه گذرائی بدانها انداخته‌ایم و به چکیده‌ای از آنها اشاره نموده‌ایم. هم اینک بطور مشروح در حدود این چهارچوب همگانی، به تفصیل آنها می‌پردازیم:



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ، وَلَا تَعْتَدُوا، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا، وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ... لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ. وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ. فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ. فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ، وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ، كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید، و (از حلال به حرام) تجاوز ننمائید (و از حدود مقررات الهی تخطی مکنید) زیرا که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد. و از نعمتهای حلال و پاکیزه‌ای که خداوند به شما روزی داده است بخورید، و از (مخالفت با دستورهای)

باید در موقع وصیت دو نفر دادگر از میان خودتان، یا اگر در سفر بودید و بلای مرگ دامنگیرتان شد (و به مسلمانان دسترسی نبود) از میان دیگران به گواهی گرفته شوند....

این نداء بدین شیوه، دارای منزلت و دلالت خود در روند این بخشی است که به مسأله قانونگذاری می‌پردازد و آن را مسأله الوهیت، و مسأله ایمان، و مسأله دین می‌شمارد... ندائی است با صفت ایمانی که معنی و مقتضای آن، اعتراف به الوهیت یزدان، و اعتراف به حاکمیت باری تعالی است... ندای یادآوری و بیانگری ایمان و قاعده آن، در پرتو مناسبت موجود در روند قرآنی است. همراه با آن، امر به اطاعت از خدا و اطاعت از پیغمبر ﷺ می‌گردد، و از نافرمانی و رویگردانی بر حذر داشته می‌شود، و از عقاب شدید خدا، و چشم امید دوختن به آمرزش و مهر او، سخن می‌رود، آمرزش و مهر خدا در حق کسانی که توبه کنند و به سوی آفریدگارش برگردند.

بعد از این مطالب، جدائی مؤمنان از گمراهان به میان می‌آید. گمراهانی که از راه مؤمنان منحرف می‌گردند و از این برنامه ایشان پیروی نمی‌کنند که واگذاری حق قانونگذاری به خداوند جهان در مسائل کوچک یا بزرگ، و دست کشیدن از تجاوز به حق آفریدگار و سلطه کردگار و الوهیت خداوندگار است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ، لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ، إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

ای مؤمنان! مواظب خود باشید (و خویشتن را از معاصی و گناهان بدور دارید و هوشیار باشید که شما آلودگیهای جامعه شما را نیالاید). هنگامی که شما هدایت یافتید (و راه خداشناسی را در پیش گرفتید و دیگران را نیز به کار نیک خواندید و از کار بد بازداشتید) گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند (و نافرمانی دیگران شما را به دوزخ نمی‌کشاند. چرا که حساب هر کس جدا است و) بازگشت همه شما به سوی

مکنید) زیرا که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد. و از نعمتهای حلال و پاکیزه‌ای که خداوند به شما روزی داده است بخورید، و از (مخالفت با دستورهای) خداوندی بهره‌ییزید که شما بدو ایمان دارید.

مسأله قانون‌گذاری بطور کلی مرتبط به مسأله الوهیت است. حقی که الوهیت در ویژگی تنظیم زندگی انسانها بر آن تکیه دارد، این است که تنها خدای یگانه حق دارد برای مردمان چیزی از روزی خود را که بخواهد حلال فرماید و یا بر آنان حرام نماید... این منطقی است که خود انسانها بدان اعتراف می‌کنند. چه صاحب ملک، حق تصرف در ملک را دارد. کسی که بر این قانون روشن بشورد، متجاوز است و در تجاوزش شکی نیست. کسانی که مؤمن باشند، بنابه طبیعت حال، بر خدائی نمی‌شورند که بدو ایمان دارند. اصلاً شوریدن بر خدا و ایمان به خدا، در دلی گرد نمی‌آید!

این مسأله‌ای است که این دو آیه، با منطق روشنی بدان می‌پردازند، منطق روشنی که در برابر آن، جز شخص تجاوز پیشه، به جدال و ستیز نمی‌پردازد... خدا هم تجاوزپیشگان را دوست نمی‌دارد... این هم مسأله عامی است و قانون عامی را بیان می‌دارد. قانون عامی که مربوط به حق الوهیت بر بندگان است، و به مقتضی ایمان به یزدان مربوط به رفتار مؤمنان در این مسأله نیز می‌باشد... برخی از روایات بیان می‌دارند که این دو آیه و آیه پس از آن دو که مربوط به سوگندها است، در باره حادثه ویژه‌ای از زندگی مسلمانان در زمان پیغمبر ﷺ هستند. اما مهم عموم نص، نه خصوص سبب است. یعنی هر چند که مورد خاص است، ولی مفهوم عام است. هر چند که سبب به روشنگری معنی کمک می‌کند و بر دقت کار می‌افزاید:

«این جریر روایت کرده است که پیغمبر ﷺ روزی نشست و مردمان را پند و اندرز داد. پس از موعظه برخاست و بیشتر ایشان را بیم نداد. مردمانی از اصحاب گفتند: اگر کار تازه‌ای نکنیم، ما چه حقی خواهیم داشت؟! چرا که مسیحیان بر خویشتن چیزهایی

خداوندی بهره‌ییزید که شما بدو ایمان دارید. خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیپوده و بی‌اراده مؤاخذه نمی‌کند، ولی شما را در برابر سوگندهائی که از روی قصد و اراده خورده‌اید مؤاخذه می‌کند. کفاره این گونه سوگندها عبارت است از: خوراک دادن به ده نفر مستمند از غذاهای معمولی و متوسطی که به خانواده خود می‌دهید، یا جامه دادن به ده نفر از مستمندان، و یا آزاد کردن برده‌ای. (میان هر یک از این سه کار مخیر هستید) اما اگر کسی (هیچ یک از این سه کار را نتوانست و توانائی انجام آنها را) نیافت، (او می‌تواند) سه روز روزه (بگیرد). این کفاره سوگندهائی است که می‌خورید. سوگندهای خود را حفظ کنید (و سعی کنید سوگند نخورید و اگر خوردید بدانها عمل کنید و اگر هم سوگندها را شکستید کفاره را فراموش نکنید). خداوند این چنین (روشن) آیات (احکام) خود را برای شما بیان می‌کند تا (بر اثر آشنائی با احکام الهی) شکر (نعمتهای او را) بجای آورید.

ای مؤمنان! ایمان شما می‌طلبد که شما آدمیزادگان و بندگان خدا، ویژگیهای الوهیتی را بر دست نگیرید که خاص یزدان است و منحصر به ایزد متان. شما را نسزد که چیزی را حرام سازید که خدا آن را حلال کرده است، و شما را نسزد که به عنوان حرام بودن دست از چیزی بکشید که خدا آن را حلال و پاکیزه فرموده است و به شما ارزانی داشته است... چه این خدا است که چنین چیز حلال و پاکیزه‌ای را نصیب و بهره شما گردانده است، و این خدا است که می‌تواند بگوید: این، حرام است و آن حلال:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا، وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾.

ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید، و (از حلال به حرام) تجاوز ننمائید (و از حدود مقررات الهی تخطی

مَنِّي).

شما کسانی هستید که چنین و چنان گفتید. به خدا سوگند که من بیش از شما از خدا می ترسم، و بیش از شما (از خشم و عذاب خدا) خویشتن را به دور می دارم. اما من روزه می گیرم و روزه نمی گیرم، و نماز می خوانم و می خوابم، و با زنان ازدواج می کنم. هر که از شیوة (پندار و رفتار و گفتار) من کناره گیری کند، با من نیست.

ترمذی - با اسنادی که داشته است - از ابن عباس - رضی الله عنهما - روایت کرده است که مردی به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد: من وقتی که گوشت می خورم، نسبت به زنان بر سر شوق می آیم و هوس بر من چیره می گردد. این است که خوردن گوشت را بر خود حرام نموده ام... خداوند بزرگوار این آیه را نازل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ...﴾.

آیه و یژه ای که درباره سوگند و سوگند خوردن در روند قرآنی پس از این آیه و آیه بعد از آن آمده است، عبارت است از:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ، وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ، فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تَطْعُمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ. ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ. وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ. كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.

خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و بی اراده مؤاخذه نمی کند، ولی شما را در برابر سوگندهائی که از روی قصد و اراده خورده اید مؤاخذه می کند. کفارة این گونه سوگندها عبارت است از: خوراک دادن به ده نفر مستمند از غذاهای معمولی و متوسطی که به خانواده خود می دهید، یا جامه دادن به ده نفر از مستمندان، و یا آزاد کردن برده ای. (میان هر یک از این سه کار مخیر هستید) اما اگر کسی (هیچ یک از این سه کار را

را حرام کرده اند، ما نیز چیزهائی را بر خویشتن حرام می نمائیم! بعضی از اصحاب پیغمبر ﷺ خوردن گوشت و ران را بر خود حرام کردند، و تصمیم گرفتند در روز چیزی نخورند و نیاشامند و روزه بگیرند. بعضی نیز زنان را بر خود حرام نمودند... خبر این امر به سمع مبارک پیغمبر ﷺ رسید. فرمود:

(مَا بَالُ أَقْوَامٍ حَرَّمُوا النِّسَاءَ وَالطَّعَامَ وَالنَّوْمَ؟ أَلَا إِنِّي أَنَا وَأَقْوَمُ، وَأَفْطِرُ وَأَصُومُ، وَأَنْكَحُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي).

مردمانی را چه شده است که زنان و خوردن و خفتن را بر خود حرام کرده اند؟ هان! من می خوابم و برمی خیزم، و روزه نمی گیرم و روزه می گیرم، و با زنان ازدواج می کنم... هر که از شیوة من دوری گزیند، با من نیست.

به دنبال این واقعه، نازل شد که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا...﴾.

در صحیح مسلم و بخاری با روایت از انس رضی الله عنه حدیثی ذکر شده است که گواه بر صدق این چیزی است که ابن جریر روایت کرده است. انس گفته است:

«سه گروه به خانه های همسران پیغمبر ﷺ آمدند و از شیوة عبادت و پرستش فرستاده خدا سؤالاتی کردند. هنگامی که از عبادت او بدیشان خبر دادند، گویا آن را کم و ناچیز انگاشتند! گفتند: ما کجا و پیغمبر ﷺ کجا؟! او که گناهان پیشین و پسینش آمرزیده شده است! یکی از ایشان گفت: اما من، همیشه تمام شب به نماز خواندن می پردازم. دیگری گفت: من هم در تمام عمر روزه می گیرم و روزی را بدون روزه بسر نخواهم برد. یکی دیگر گفت: من هم از زنان دوری می گزینم و هرگز ازدواج نمی کنم. پیغمبر ﷺ به پیش ایشان رفت و فرمود:

(أَنْتُمْ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا. أَمَّا وَاللَّهُ إِنِّي لِأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ وَأَتْقَاكُمْ لَهُ. وَلَكِنِّي أَصُومُ وَأَفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ

در پاسخ بدان، این آیه نازل شد.

این حکم متضمن این فرمان نیز می‌باشد که خداوند بزرگوار مسلمانان را مؤاخذه نمی‌فرماید در برابر سوگندهای لغو و بی‌هدفی که بر زبان آورده می‌شود بدون این که نیت انجام آن در دل جایگزین گردد، و عزم بر آن جزم شود. همچنین در این آیه مسلمانان تشویق می‌شوند بر این که با زیاد قسم خوردنهای بی‌هدف و بی‌معنی، سوگندها را سرسری و بازیچه نگیرند! چرا که باید سوگند خوردن به خدا دارای حرمت و احترام و سنگینی و وقار خود باشد، و بدین صورت مبتذلانه بر زبان رانده نشود.

اما سوگندی که سوگند بشمار است، و با قصد و نیت همراه است، شکستن آن دارای کفاره‌ای است که این آیه آن را معین و مقرر می‌دارد:

﴿فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ. ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ﴾.

کفاره این گونه سوگندها عبارت است از: خوراک دادن به ده نفر مستمند از غذاهای معمولی و متوسطی که به خانواده خود می‌دهید، یا جامه دادن به ده نفر از مستمندان، و یا آزاد کردن برده‌ای. (میان هر یک از این سه کار مخیر هستید). اما اگر کسی (هیچ یک از این سه کار را نتوانست و توانائی انجام آنها را نیافت)، (او می‌تواند) سه روز روزه (بگیرد). این کفاره سوگندهائی است که می‌خورید.

خوراک دادن به ده نفر مستمند از «اوسط» خوراکی که سوگند خورنده به اهل و عیال خود می‌دهد ... واژه «اوسط» هم به معنی «احسن» و هم به معنی «متوسط» است، و هر دوی اینها از معانی این واژه است. البته جمع میان این دو تا خارج از مقصود نیست. چرا که «متوسط» همان «احسن» است، زیرا وسط برابر معیار اسلام احسن است... یا «جامه دادن به مستمندان» است. متبادر به ذهن، چنین جامه‌هایی هم از «اوسط»

نتوانست و توانائی انجام آنها را) نیافت، (او می‌تواند) سه روز روزه (بگیرد). این کفاره سوگندهائی است که می‌خورید. سوگندهای خود را حفظ کنید (و سعی کنید سوگند نخورید و اگر خوردید بدانها عمل کنید و اگر هم سوگندها را شکستید کفاره را فراموش نکنید). خداوند این چنین (روشن) آیات (احکام) خود را برای شما بیان می‌کند تا (بر اثر آشنائی به احکام الهی) شکر (نعمتهای او را) بجای آورید.

ظاهر این است که چنین آیه‌ای برای رویارویی با این حالت، و امثال آن نازل شده است. این آیه نازل شده است تا این چنین اشخاصی را از ترک چیز مباحی باز دارد که ایشان سوگند خوردند خویشتن را از آن محروم کنند، و پیغمبر ﷺ نیز آنان را از قدغن کردن چیزهای مباح باز داشت، و قرآن هم ایشان را منع فرمود از این که خودسرانه چیزهائی را حلال یا حرام سازند. چرا که آنان را نسزد که چنین کنند. بلکه کار حلال و حرام کردن به خدائی مربوط است که بدو ایمان آورده‌اند. این امر متوجه هر نوع سوگندی نیز خواهد شد که خورده شود بر این که انسان از انجام کار خیری دست باز دارد، و یا به انجام کار شری دست بیازد. در این راستا باید گفت: هر گاه شخص قسم خورنده ببیند کار نیک‌تر و بهتر از آنچه سوگند بر آن یاد کرده است وجود دارد، باید که چنین کار نیک‌تر و بهتر را انجام دهد، و کفاره سوگند خود را برابر مقررات معین در این آیه بپردازد.

ابن عباس گفته است: «این آیه بدان سبب نازل شد که مردمانی که خوردن و پوشیدن چیزهای حلال و پاکیزه را بر خود حرام کردند و تصمیم گرفتند که تن به ازدواج ندهند، بر این امور سوگند خوردند ... هنگامی که این دستور الهی نازل شد:

﴿لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾.

چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام نکنید.

گفتند: پس با سوگندهائی که خورده‌ایم چه باید کرد؟

بیان می‌فرمایند که هر چه را خدا حلال نماید، پاک بشمار می‌آید، و هر چه را خدا حرام نماید، ناپاک بشمار می‌آید. انسان را نسزد که جز چیزی را برای خویشتن برگزیند که خدا برای او برگزیده است. از دو نظر:

۱ - حرام کردن و حلال نمودن، جزو ویژگیهای یزدان روزی رسان است. حرام کردن و حلال کردن متوجه رزق و روزی است، و این خدا است که روزی رسان است و این را حرام و آن را حلال می‌گرداند. دخالت در حلال کردن و حرام نمودن، تعدی و تجاوزی است که خدا آن را دوست نمی‌دارد، و ایمان با این تعدی و تجاوز سر سازگاری ندارد و راست و درست در نمی‌آید.

۲ - این خدا است که چیزهای پاکیزه را حلال می‌فرماید. پس کسی حق ندارد چنین چیزهای پاکیزه‌ای را حرام نماید. چیزهای پاکیزه‌ای که صلاح چنین کسی و صلاح زندگی در آنها است. آخر بینش و دانش انسان، نسبت به خود و نسبت به جهان هرگز به بینش و دانش یزدان مطلع و آگاهی نمی‌رساند که این چیزهای پاکیزه را حلال نموده است. اگر یزدان در این چیزهای پاکیزه شری یا آزاری می‌دید، بندگان خود را از آنها دور و مصون می‌فرمود. اگر هم در محروم کردن بندگان از آنها خیری می‌دید آنها را حلال نمی‌فرمود... این آئین آمده است تا خیر و صلاح را پیاده و ارمغان دارد، و توازن و هماهنگی مطلق را، و هماوائی و همنوائی کامل را میان همه نیروها و توانهای زندگی بشری پدیدار و برقرار دارد. این آئین نیازی از نیازمندیهای سرشتی بشری را فراموش نمی‌کند، و نیرو و توان سازنده‌ای از نیروها و توانهای انسانها را نیز سرکوب نمی‌گرداند، نیرو و توان سازنده‌ای که کار درستی را انجام دهد، و از راستای راه راست بیرون نرود. به همین خاطر هم است که اسلام با رهبانیت و ترک دنیا مبارزه می‌کند، چون رهبانیت و ترک دنیا سرکوبی سرشت بشمار است و بیسود گذاشتن و بیفائده نمودن توان و

جامه‌ها است ... یا «آزاد کردن برده» است. نص قرآنی در اینجا بیان نمی‌فرماید که این برده باید مؤمن باشد ... از اینجا است که در این باره اختلافات فقهی به میان می‌آید، و اینجا مجال سخن گفتن از این اختلافات نیست.

﴿فَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ﴾.

اما اگر کسی (هیچ یک از این سه کار را نتوانست و توانائی انجام آنها را) نیافت، (او می‌تواند) سه روز روزه (بگیرد).

سه روز روزه گرفتن، کفاره‌ای است که در سوگندهائی که سوگند واقعی باشند، در صورت عدم توانائی کفاره‌های دیگر، می‌توان این کفاره را انجام داد و از این رخصت سود جست ... در این که این سه روز روزه باید پیایی باشد و یا غیر پیایی نیز جائز است، چون در اینجا نیز نصی بر پیایی بودن آنها در میان نیست، اختلافات فقهی در گرفته است. ذکر اختلافات فقهی هم در کتاب فی ظلال القرآن، شیوه و پیشه ما نیست. کسی که می‌خواهد از این گونه اختلافات آگاهی پیدا کند، آن را می‌تواند در کتابهای فقهی بجوید و بیابد. زیرا همه این اختلافات بر اصلی متفق هستند که مراد ما است و آن عبارت است از: کفاره، جبران عقد شکسته، و حفظ سوگندها از تحقیر و توهین است. سوگندها «عقود» هستند و خداوند جهان دستور فرموده است به عقود وفا شود. هنگامی که انسان سوگندی را بخورد و ببیند که چیز نیک‌تری و کار بهتری در میان است، چنین چیز نیک‌تری و کار بهتری را انجام می‌دهد، و کفاره سوگند را می‌پردازد و اداء می‌کند. وقتی هم انسان سوگند بر چیزی یاد کند که حق چنین کاری را نداشته است، و نمی‌بایست بر آن قسم بخورد، همچون سوگند خوردنی بر حرام کردن و حلال نمودن چیزی و کاری را باید بشکند و کفاره هم بپردازد.

دیگر باره به موضوع اصلی برمی‌گردیم که به سبب آن، این آیات نازل شده است ... اما از لحاظ «خصوصیت سبب» یعنی خاص بودن مورد، خداوند

مهم زندگی، مردمان راجع بدانها از قوانین اساسی و مقرراتی نظرخواهی می کنند که بجای شریعت خدا قرار داده شده اند! چه نظام اجتماعی همه، و نظام مملکتی همه، و جملگی ویژگیهای یزدان در امور زمین و در امور زندگی مردمان، جزو چیزهایی باقی نمانده است که درباره آنها از اسلام نظرخواهی می گردد!

اسلام برنامه ای است برای همه امور زندگی. کسی که از اسلام در همه چیز آن پیروی کند، او مؤمن بشمار است و پیرو دین یزدان بحساب می آید. و کسی که از چیزی جز اسلام پیروی کند، هر چند در حکم واحدی، به ترک ایمان گفته است، و به الوهیت یزدان تعدی کرده است، و از آئین خدا خارج گشته است، هر چند که چنین کسی اعلان دارد که عقیده را محترم می شمارد، و او مسلمان است. زیرا خود پیروی او از شریعتی سواى شریعت یزدان، گمان او را تکذیب می دارد، و وی را خارج از دین خدا می شمارد.

این مسأله کلی است. مسأله ای است که این نصوص قرآنی بدان می پردازند، و آن را به مسأله ایمان به یزدان، یا سرکشی از فرمان خدا و تجاوز به حقوق او تبدیل می کنند... این گستره نصوص قرآنی است. گستره ای است که سزاوار جدی بودن این آئین، و جدی بودن این قرآن، و جدی بودن معنی الوهیت و معنی ایمان است.



در روند مسأله قانونگذاری راجع به حرام کردن و حلال ساختن، و در خط سیر تربیت ملت مسلمان در مدینه، و نجات ملت مسلمان از فضای جاهلیت و ته نشستها و آداب و رسوم شخصی و اجتماعی جاهلیت، واپسین نص قاطعانه درباره تحریم می و میخوارگی و قمار و قماربازی نازل می گردد، و هر دوی اینها در کنار بت و بت پرستی و فالگیری و فال بینی، یعنی شریک و انباز قائل شدن برای خدا، قرار می گیرد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ

نیرو، و بازداشتن آن از رشد و نمو بخشیدن به زندگی است، رشد و نموی که خدا می خواهد زندگی در پرتو آن بالنده گردد و ترقی کند ... خداوند همچنین از حرام کردن چیزهای پاکیزه نهی فرموده است، چون چیزهای پاکیزه از جمله عوامل و انگیزه های سازندگی و بالندگی و دگرگونی زندگی بشمارند ... یزدان، این جهان را آفریده است تا ببالد و دگرگون شود، و از راه بالندگی و دگرگونی مطیع برنامه الهی، ترقی و پیشرفت نماید. رهبانیت و حرام کردن چیزهای پاکیزه با برنامه یزدان برای زندگی برخورد دارد. زیرا زندگی را به نام ترقی و تعالی در مرز مشخصی نگاه می دارند، و جلو پیشرفت زندگی را می گیرند... ترقی و تعالی برابر برنامه ساده هماهنگ با فطرتی که خدا از آن آگاه است، داخل در دائرة برنامه یزدان برای زندگی جهان است.

خصوصیت سبب، یعنی خاص بودن مورد، با وجود این، عمومیت نص را مقید نمی سازد. این عمومیت مربوط به مسأله الوهیت و قانونگذاری است - همانگونه که گفتیم - این مسأله هم تنها به حلال و حرام خوردنیها و نوشیدنیها و ازدواجها منحصر نمی گردد و بس. بلکه این حق قانونگذاری در هر امری از امور زندگی است. ما این معنی را تکرار و تأکید می کنیم. زیرا به علت طول زمان کناره گذاری و دوراندازی اسلام از فرماندهی بر زندگی - آن گونه که در شأن اسلام است و حقیقت آن می طلبد - معانی عبارت را به گونه ای درآورده است که سایه معانی از گستره حقیقتی که در قرآن مجید و در این آئین بیانگر آن است، دامن فراهم چیند. بدین لحاظ، واژه «حلال» و واژه «حرام» سایه آنها در احساس مردمان دامن فراهم می چیند، تا آنجا که معنی آن قراتر نمی رود از قربانی و ذبیحه ای که سر بریده می شود، یا خوراکی که خورده می شود، یا آبی که نوشیده می شود، یا جامه ای که پوشیده می شود، و یا ازدواجی که منعقد می گردد... اینها کارهایی است که مردمان درباره آنها از اسلام نظرخواهی می کنند تا ببینند: حلال یا حرام هستند! اما کارهای همگانی و امور

تقوا را طی کنند و از محرمات) بپرهیزند و همه کارهای خود را نیکو کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد (و هر گروهی از آنان را به اندازه اخلاصی که دارند پاداش می‌دهد).

می و میخوارگی و قمار و قماربازی و بتان سنگی و تیرهای بخت آزمائی از نشانه‌های برجسته زندگی جاهلیت بود، و جزو آداب و رسوم ریشه‌دار در جامعه جاهلی بشمار می‌آمد. همه این چیزها، یک بسته و یک دسته، با پیوند ژرف و استواری در جامعه جاهلی آن روزی انجام می‌پذیرفت، و از نشانه‌های آداب و رسوم چنان جامعه‌ای بشمار می‌رفت ... در میخوارگی زیاده‌روی می‌کردند، و میخوارگی را از افتخاراتی می‌دانستند که در آن در مجالس شراب به مسابقه می‌پرداختند، و افراط می‌کردند. چکامه‌هایشان را به می و میخوارگی می‌آراستند و تار و پود پیرایه اشعار مدح و فخر خود را با گردش می، رنگین و گلگون می‌کردند! در مجالس شراب، حیوانات را ذبح می‌کردند و گوشتشان را بریان و کباب می‌نمودند، و به میخوارگان و ساقیان و حاضران در این مجالس، و به همه کسانی که بدین مجالس پناه می‌آوردند و پیرامون چنین مجالسی گرد می‌آمدند، می‌دادند و می‌خورانیدند! این حیوانات هم روی بتهای سنگی قربانی می‌شدند، بتهائی که متعلق به خودشان و قربانگاه ذبیحه‌ها بود. بالای آنها حیوانات را سر می‌بریدند و خون آنها را بر این بتها می‌پاشیدند. همچنین حیواناتی هم که به خدایانشان تقدیم می‌شد و به دست کاهنانشان می‌رسید، روی همین بتهای سنگی ذبح می‌گردیدند! هنگام ذبح حیوانات در مجالس میخوارگی و در سایر مناسبات دیگر همچون این مجالس، از راه تیرهای بخت آزمائی، قمار صورت می‌گرفت. تیرهای بخت آزمائی تیرهائی بودند که حیواناتی که سر بریده می‌شدند، به وسیله آنها تقسیم می‌گردیدند. هر کسی در این قمار، بهره‌ای به اندازه تیر قمار خود می‌برد. مثلاً

وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ. فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَآخِذُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا، ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسِنُوا، وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت آزمائی و غیبگویی بکار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (کارهای) پلید دوری کنید تا این که رستگار شوید. اهریمن می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا از این دو چیزی که پلیدند، و دشمنانگی و کینه‌توزی می‌پراکنند، و بندگان را از یاد خدا غافل می‌کنند، و ایشان را از همه عبادات، بویژه نماز که مهم‌ترین آنها است، باز می‌دارند) دست می‌کشید و بس می‌کنید؟! از خدا و از پیغمبر فرمانبرداری کنید و (از مخالفت با فرمان خدا و پیغمبر خویشتن را بر حذر دارید. و اگر (از فرمان خدا و پیغمبر روی برگردانید و) پشت کردید، بدانید که بر پیغمبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضیح کامل احکام) است و بس. بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، گناهی به سبب آنچه (از مسکرات پیش از تحریم و آگاهی از آن) نوشیده‌اند متوجه آنان نیست، اگر (از محرمات) بپرهیزند و (بدانچه درباره تحریم نازل شده است) ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند. بعد از آن (هم از محرمات) بپرهیزند و (به احکام نازل شده باره تحریم) ایمان داشته باشند. سپس (باز هم درجات



که فطرت بشری با کلیدهای خود باز نگردد، دالانهای آن بسته و راههایش پیچاپیچ می ماند، و هر زمان که راهی از آن باز می گردد، راههایی از آن ناگشوده می ماند. هر زمان هم گوشه ای از آن روشن می شود، گوشه هایی از آن تاریک می گردد. هر وقت هم گره ای از آن باز گردد، گره هایی از آن بسته می شود. و هر وقت راهی از آن باز گردد، راهها و مسیرهایی از آن مسدود می گردد، و چیزهای ناگشوده و پیچ خورده بی نهایت دیگر...

بدین سبب، برنامه اسلامی، برای چاره سازی پستیها و کجرویهای جاهلی، با چاره جوئی این پستیها و کجرویها، کار را نیاغازید... بلکه از عقیده شروع کرد. از گواهی: لا اله الا الله، یعنی توحید، دست بکار شد ... مدّت زمان پدید آوردن: لا اله الا الله، یعنی یگانه پرستی، سیزده سال طول کشید. در مدّت این سیزده سال، هدفی جز این نبود که مردمان را با خدای یگانه راستین خودشان آشنا گردانند، و بدانند که ایشان بندگان یزدانند، و باید مطیع سلطه و قدرت او باشند و بس... تا بدانجا که جانهایشان مخلصانه رو به خدا کند، و کارشان بدانجا بکشد که برایشان اختیاری نماند، جز اختیاری که خدا بدیشان دهد... در اینجا بود که تکالیف و وظائف - و همراه با آنها آداب و مراسم عبادت و پرستش آغاز گردید، و کار سره سازی و پاک سازی ته نشسته های جاهلی اجتماعی و اقتصادی و نفسانی و اخلاقی و رفتاری، شروع شد... تکالیف و مراسم وقتی آغاز گردید که خدا دستور می فرمود و بندگان بدون هیچگونه ستیزه گری اطاعت می نمودند. زیرا آنان در هر آن چیزی که خدا بدان دستور می داد که بکنند یا نکنند، کمترین اختیاری برای خود نمی دیدند و حق گزینشی برای خویشتن قائل نمی شدند.

یا به تعبیر دیگر: اوامر و نواهی، پس از «اسلام» یعنی خود را تسلیم خدا کردن است... پس از آن که مسلمان

کسی که تیر «معلّی»<sup>(۱)</sup> می داشت، بیشترین بهره را می برد، و به همین منوال تا می رسید به کسی که اصلاً چیزی نصیب او نمی گردید. چه بسا در این قمار مالک حیوان، همه را می باخت و چیزی برای او نمی ماند. بدین گونه عادات و آداب اجتماعی در هم می تنید، و مطابق حال و وضع جاهلیت و جهان بینیهای اعتقادی آن، جاری می گردید.

برنامه اسلامی، اول به چاره جوئی این آداب و رسوم نپرداخت، چرا که چنین آداب و رسومی بر ریشه های عقیده تباه پا بر جا و استوار بودند. چاره جوئی سطحی آنها پیش از چاره جوئی اساسی ریشه ای آنها و قطع ریشه های فرو رفته در دلها و درونها، تلاش بیهوده و کار بی فائده ای بود. دور از شأن برنامه الهی است که چنین کند. اسلام کار چاره جوئی را از گره نخستین نفس بشری آغازید که گره عقیده است. نخست جهان بینی عقیدتی جاهلی را یکباره از ریشه کند، و جهان بینی درست اسلامی را پابرجای داشت. آن را بر پایه استوار بر سرشت، بنیاد گذاشت... برای مردمان روشن کرد که جهان بینیهایشان درباره الوهیت نادرست و تباه است. ایشان را با خدای راستین آشنا کرد و آنان را به سوی او رهنمود نمود. مردمان وقتی که خدای راستین خود را چنانکه باید شناختند، جانهایشان به چیزی گوش فرا می داد و دلهایشان چیزی را پذیرا می گردید که چنین خدای راستین دوست داشت از ایشان ببیند، و چیزی را نمی شنیدند و نمی پذیرفتند که این خدای راستین نمی خواست از ایشان ملاحظه فرماید. آنان پیش از آن، به چیزی گوش فرا نمی دادند، و از امر و نهی به هیچوجه اطاعت نمی کردند. از آداب و رسوم و امور و شؤون جاهلی دست بر نمی داشتند هر چند که بارها و بارها نهی می شدند و نصیحت می گردیدند... گره سرشت بشری، گره عقیده است. مادام که پیش از هر چیز این گره منعقد نشود، چیزی از خلق و خوی، یا پاکی و پاک سازی، و یا اصلاح اجتماعی، در آن نگاهداری نمی گردد... کلید فطرت بشری در همین جا است. مادام

مشکل مسکرات در برنامه اسلامی بود:

نخستین مرحله، مرحله انداختن تیری به سوی هدف بود، بدان گاه که یزدان سبحان در سورة نحل مکی فرمود:

﴿وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا...﴾ (آیه ۶۷)

(خداوند) از میوه‌های درختان خرما و انگور، (غذای پر برکتی نصیب شما می‌سازد که گاه آن را به صورت زیناباری درمی‌آورید و از آن) شراب درست می‌کنید، و (گاه) رزق پاک و پاکیزه‌ای از آن می‌گیرید....

نخستین چیزی که بر در احساس مسلمان تلنگر زد، قرار دادن مسکرات در برابر رزق پاک و پاکیزه بود. انگار مسکرات چیزی و رزق پاک و پاکیزه چیز دیگر است. دومین مرحله، با تحریک وجدان دینی از راه منطق قانونگذاری در درون مسلمانان بود. بدان گاه که یزدان جهان در سورة بقره فرمود:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ. قُلْ: فِيهَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَاعٌ لِلنَّاسِ، وَإِنَّهَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهَا...﴾ (آیه ۲۱۹)

دربارهٔ باده و قمار از تو سؤال می‌کنند. بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم در بر دارند، ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است....

در این مرحله، بدین امر الهام می‌شود که ترک باده و قمار بهتر است، چون گناه آن دو بزرگتر از سود آنها است. به سبب این که کمتر اتفاق می‌افتد که چیزی بدون سود باشد و اصلاً نفعی نداشته باشد. حلال بودن آن، یا حرام بودن آن، بر غلبهٔ زیان یا سود متکی می‌گردد.

سومین مرحله، با ترک عادت و شکستن عرف باده‌گساری، و ایجاد فاصلهٔ فریضهٔ نماز از باده‌گساری، آغاز گردید، بدان گاه که خداوند بزرگوار در سورة نساء فرمود:

در وجودش چیزی برای خودش باقی نماند، بعد از آن که نپندید که در برابر فرمان یزدان، برای او نظری و یا اختیاری است... همانگونه که استاد ابوالحسن ندوی در کتاب خود به نام: «ماذا خسر العالم باخطا ط المسلمین»، تحت عنوان: «گره بزرگ باز شد» می‌گوید: «... گره بزرگ باز شد... گره شرک و کفر... آن گاه همه گره‌ها گشود، و پیغمبر ﷺ نخستین جهاد خویشتن را با مردمان آغاز کرد، و دیگر نیازی به جهاد دوباره‌ای برای امر و نهی پیدا نشد، و اسلام بر جاهلیت در نخستین کارزار پیروز گردید، و پیروزی در هر کارزاری قرین او گردید. مردمان جملگی با دل و جان و با تمام توان، صلح و آشتی را پذیرفتند، و پس از روشن شدن هدایت برایشان، با پیغمبر ﷺ دشمنی نورزیدند، و در برابر چیزی که پیغمبر ﷺ بدان دستور و یا از آن نهی می‌فرمود، در درونشان تنگی و کراهتی نمی‌یافتند، و بعد از امر و نهی آن حضرت، برای خود گزینش و اختیاری نمی‌دیدند. هنگامی که خیانتی به خود می‌کردند، آن را با پیغمبر ﷺ در میان می‌نهادند، و به عذاب شدید جسم خویش را عرضه می‌داشتند، بدان گاه که لغزشی از ایشان سر می‌زد که مستوجب حد می‌بود... در حالی که کوزه‌های پر از شراب، آماده بود، و جامها بر کف دستها نهاده، تحریم مسکرات نازل شد. فرمان یزدان، لبهای لیسان و جگرهای سوزان را از شراب باز گرفت، و خمره‌های می شکسته شد، و می و شراب در کوچه‌های مدینه ریخته و روان گردید»<sup>(۱)</sup>

البته تحریم مسکرات، و همچنین قمار که با آن پیوند داشت، کار ناگهانی و بدون مقدمه‌ای نبود. بلکه بر این تحریم قاطعانه، قبلاً برای چاره‌جویی چنین آداب و رسوم اجتماعی ریشه‌دار و آمیخته با عاداتها و خویهای مألوف و معمول مردمان، و همچنین آمیخته با برخی از جوانب اقتصادی و ظروف آن، مرحله‌هایی پیشی گرفته بود و گامهائی برداشته شده بود.

این مرحله، سومین یا چهارمین مرحله برای چاره‌سازی

زاری، آیه سورة نساء نازل گردید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ...﴾ (آیه ۴۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید به نماز نایستید تا آن گاه که می‌دانید چه می‌گوئید....

عمر رضی الله عنه فراخوانده شد و آیه بر او تلاوت گردید. گفت: خداوند! درباره باده بیان شافی و وافی نازل فرما! به دنبال این درخواست و لابه، آیه سورة مائده نازل گردید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ، فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟﴾ (آیه ۹۱)

اهریمن می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا (از این دو چیزی که پلیدند، و دشمنانگی و کینه‌توزی می‌پراکنند، و بندگان را از یاد خدا غافل می‌کنند، و ایشان را از همه عبادات، بویژه نماز که مهم‌ترین آنها است، باز می‌دارند) دست می‌کشید و بس می‌کنید؟!

عمر فراخوانده شد و آیه بر او تلاوت گردید. گفت: بس کردیم و کار را به پایان بردیم... (اصحاب سنن این را روایت کرده‌اند)

هنگامی که این آیات تحریم، سه سال پس از جنگ احد نازل گردید، کار بیش از این نیاز به چیزی پیدا نکرد که جارچی در مجالس و باشگاههای مدینه فریاد برآورد: «هان! ای مردمان! باده حرام گردیده است!»... به دنبال شنیدن این صدا، کسی که پیاله‌ای در دست داشت، آن را شکست، و کسی که در دهانش جرعه‌ای بود، آن را از دهان بیرون ریخت! مشکهای شراب پاره گردید و

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ...﴾ (آیه ۴۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید به نماز نایستید تا آن گاه که می‌دانید چه می‌گوئید....

نماز در پنج وقت خوانده می‌شود. اغلب آنها به یکدیگر نزدیک هستند. فاصله آنها چندان نیست که بتوان باده‌گساری کرد و از مستی آن فارغ گردید و به هوش آمد. در این امر، به تنگنا انداختن و کاستن فرصتهای عملی میگساری، و به هم زدن برنامه مرسوم باده‌گساری است، بویژه برنامه مرسوم صبح در بامدادان، و غبوق در شامگاهان یا در مغرب، چنانکه عادت و خوی مردمان در دوره جاهلی بود. با اجراء این بخش، دائم‌الخمر بودنی که از میگساری در وعده‌های میخوارگی سرچشمه می‌گرفت، از میان برمی‌خاست. این امر در دل مسلمانان تأثیر عمیقی داشت. چرا که ادای فريضه نماز در اوقات خود، و رعایت عادت باده‌گساری در وعده‌های خود، با یکدیگر سازگار نمی‌شد و جور در نمی‌آمد!

این مرحله که چهارمین و واپسین مرحله بود، و قاطعانه تحریم را اعلام نمود، دلها و درونها برای پذیرش آن آمادگی کامل داشت. به محض اعلام نهی، اطاعت فوری و اعتراف قلبی انجام پذیرفت:

«از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده است که گفت: خداوند! مسأله می و میخوارگی را برایمان بطور صریح روشن فرما.<sup>(۱)</sup> به دنبال این لابه آیه سورة بقره نازل شد که می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، قُلْ: فِيهَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ، وَإِثْمُهَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهَا...﴾ (آیه ۲۱۹)

درباره باده و قمار از تو سؤال می‌کنند. بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم در بر دارند، ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است....

عمر رضی الله عنه فراخوانده شد و برای او تلاوت گردید. گفت: خداوند! بیان شافی و وافی نازل فرما! پس از تضرع و

۱- چه بسا آیه سورة نحل موجب هراس و پریشانی عمر رضی الله عنه شده باشد و مشتاقانه درخواست بیان روشن نموده باشد. عمر - همانگونه که خودش درباره خود نقل کرده است - در زمان جاهلیت اهل باده‌گساری بوده است. این امر می‌رساند که این عادت چه اندازه در جامعه جاهلیت رواج داشته و بازارش گرم بوده است. (مؤلف)

کوزه‌ها شکسته شد... کار بگونه‌ای پایان گرفت که انگار اصلاً باده و باده‌گساری در میان نبوده است! هم اینک به ساختار نصّ قرآنی، و به برنامه‌ای می‌پردازیم که روش پرورش و راهنمایی در آن جلوه‌گر می‌آید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ، فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾.

ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت آزمائی و غیبگوئی بکار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کار) پلید دوری کنید تا این که رستگار شوید. اهریمن می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا (از این دو چیزی که پلیدند، و دشمنانگی و کینه‌توزی می‌پراکنند، و بندگان را از یاد خدا غافل می‌کنند، و ایشان را از همه عبادات، بویژه نماز که مهم‌ترین آنها است، باز می‌دارند) دست می‌کشید و بس می‌کنید؟! از خدا و از پیغمبر فرمانبرداری کنید و (از مخالفت فرمان خدا و پیغمبر) خویشتن را بر حذر دارید. و اگر (از فرمان خدا و پیغمبر روی برگردانید و) پشت کردید، بدانید که بر پیغمبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضیح کامل احکام) است و بس.

این بخش از آیات، با ندای دلنواز معهود آغاز می‌گردد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید!

این ندای دلنواز، از یک سو دلهای مؤمنان را به خروش می‌اندازد، و از سوی دیگر بنابه مقتضای این ایمان ایشان را به تعهد و فرمانبرداری یادآوری می‌کند و می‌خواند. به دنبال این ندای الهامگرانه، بیان قاطعانه‌ای قرار می‌گیرد که به شیوه قصر و حصر ذکر می‌شود:

﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾.

قطعاً میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت آزمائی و غیبگوئی بکار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزیین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند.

اینها ناپاک هستند و وصف «طبیّات» و پاکیزه‌هایی که خدا آنها را حلال فرموده است، بر اینها منطبق نمی‌گردد. چرا که اینها از زمره کارهای اهریمن می‌باشند. اهریمن نیز دشمن دیرینه انسان است. مؤمن همین که بداند که چیزی جزو عملکرد اهریمن است، از آن احساس بیزار، و روانش گریزان، و وجودش رمان می‌گردد، و از آن می‌هراسد و پرهیز می‌کند.

در این لحظه، نهی همراه با امید به رستگاری صادر می‌گردد. این هم پسوده‌ای از پسوده‌های الهامگرانه ژرف درونی است:

﴿فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

از این کارهای پلید دوری کنید، تا رستگار شوید.

سپس روند قرآنی برای پرده برداشتن از نقشه اهریمن که نهفته در فراسوی این پلیدی است، به پیش می‌رود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ...﴾.

اهریمن می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد....

بدین وسیله برای دل مسلمان هدف شیطان، و سرانجام

نیرنگ و ثمرهٔ پلیدی او، روشن می‌گردد... آنچه اهریمن می‌خواهد ایجاد دشمنانگی و کینه‌توزی در میان صف مسلمانان، از راه باده‌گساری و قماربازی است. همچنین خواست اهریمن عبارت از بازداشتن «مؤمنان» از یاد خدا و از گزاردن نماز است... در این صورت، نیرنگ اهریمن عجب نیرنگی است!

این هدفهائی که اهریمن می‌خواهد، کارهائی هستند که رخ می‌دهند و دیده می‌شوند. مسلمانان می‌توانند پس از تصدیق آنها از لابلای فرمودهٔ صادقانهٔ الهی، آنها را در دنیای واقعی ببینند. انسان به پژوهش زیادی برای دیدن کار تباه اهریمن نیازی ندارد. انسان هر چه زودتر می‌تواند ببیند که اهریمن به وسیلهٔ میخوارگی و قماربازی، در میان مردمان دشمنانگی و کینه‌توزی می‌اندازد. چه میخوارگی بدان سبب که عقل و شعور را می‌زداید، و بر سرکشی گوشت و خون می‌افزاید، و هوسهای پرشها و جهشها را برمی‌انگیزد، و قمار که با میخوارگی همراه می‌گردد، و میخوارگی نیز با آن همراه می‌شود، بدان علت که در درونها زیانها و کینه‌ها بر جای می‌گذارد، چرا که بازندهٔ قمار، قطعاً بر برندهٔ قمار که دارائی او را جلو چشمانش بیهوده از آن خود کرده است و به تاراج برده است و وی را مغلوب و بازنده ساخته است، کینه به دل می‌گیرد... آخر، سرشت این نوع کارها چنین است که دشمنانگی را برانگیزد و کینه‌توزی را پدید آورد، هر چند که مجالس عریده و بی‌بند و باری، برای نگاههای سطحی، چنین وانمود گردد که مجمع دلهای دوستان است و مجلسیان متحد و متفق و صمیمی هستند، و باده و قمار مایهٔ انس و الفت و سعادت و خوشبختی است!

بازداشتن از یاد خدا و از نماز، نیازی به نگرستن و دیدن ندارد... چه باده‌گساری مایهٔ فراموشکاری، و قماربازی موجب لهو و لعب می‌گردد. بنگی و منگی قمار قماربازان از بنگی و منگی میخوارگی میخواران، دست کمی ندارد. جهان قمارباز همسان جهان بدمست، از خوانها و سیخها و ورقها و پیاله‌ها تجاوز نمی‌کند.

«فَهَلْ أَتَمُّ مُنْتَهُونَ؟»  
آیا شما بس می‌کنید و دست می‌کشید؟  
عمر فوراً پاسخ می‌دهد:  
«بس کردیم! بس کردیم!»  
اما روند قرآنی بعد از این هم به پیش می‌تازد و آهنگ بزرگ و سترگ خود را سر می‌دهد:

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا. فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾.

از خدا و از پیغمبر فرمانبرداری کنید و (از مخالفت فرمان خدا و پیغمبر) خویشتن را بر حذر دارید. و اگر (از فرمان خدا و پیغمبر روی برگردانید و) پشت کردید، بدانید که بر پیغمبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضیح کامل احکام) است و بس.

این قاعده‌ای است که کارها بطور کلی بدان برمی‌گردد: اطاعت از خدا، و اطاعت از پیغمبر... تسلیم... تسلیم محضی که با بودن آن جز اطاعت مطلق از خدا و پیغمبر، بر جای نماند... بر حذر داشتن از مخالفت... و بالاخره تهدیدی که در این جمله‌های فشرده است:  
﴿فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾.

و اگر (از فرمان خدا و پیغمبر روی برگردانید و) پشت کردید، بدانید که بر پیغمبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضیح کامل احکام) است و بس.

پیغمبر ﷺ تبلیغ کرد و رساند و توضیح داد و روشن فرمود. پیامد و مسؤولیت پس از تبلیغ روشن متوجه کسانی می‌گردد که مخالفت می‌ورزند...  
تهدید خُرد کننده‌ای در این اسلوب فشرده است.

اسلوب فشرده‌ای که ماهیچه‌های دوشها و پهلوهای مؤمنان از آن به لرزه و تکان می‌افتد! ... مؤمنان هنگامی که عصیان می‌ورزند و اطاعت نمی‌کنند، به کسی جز خود زیان نمی‌رسانند. قطعاً پیغمبر ﷺ تبلیغ فرمود و ادای وظیفه نمود. سپس از کارشان دست کشید و کاری به کارشان نداشت. چون از این مرحله به بعد مسؤول ایشان نبود، و عذابی را از آنان بدور ننمود، بدان گاه که از او نافرمانی کردند و اطاعت نوزیدند. کار و بارشان یکسره حواله به یزدان جهان شد، و تنها او می‌توانست سرکشان کجرو و گریزپای را کیفر دهد!

این برنامه یزدان است که در دلها را می‌کوبد، و ناگشوده‌های دلها برای پذیرش برنامه الهی باز می‌گردند، و راهها و گذرگاهها در آنها برای نفوذ برنامه آسمانی، روشن و هویدا می‌شوند...

شاید زیبا باشد در اینجا بیان کنیم که کدام باده است که این نهی راجع بدان نازل شده است:

ابوداود با سندی که در دست داشته است، از ابن عباس - رضی الله عنهما - نقل کرده است: «هر مخمری خمر است، و هر مسکری حرام است».

عمر رضی الله عنهما بالای منبر پیغمبر ﷺ در حضور گروهی از صحابه سخنرانی کرد و گفت:

«ای مردمان! تحریم خمر روزی که می‌بایست نازل شد. بدان هنگام خمر از پنج چیز تهیه می‌شد: از انگور و خرما و عسل و گندم و جو. خمر هر آن چیزی است که عقل را بپوشاند». (قرطبی آن را در تفسیر خود روایت کرده است)

هم این روایت و هم آن روایت دلالت دارند بر این که باده هر آن چیزی است که عقل را بپوشاند و مایه مستی شود... باده مختص به نوع ویژه‌ای نیست. بلکه هر چیز که مستی آورد، حرام است.

بی‌خبری و بیهوشی مستی - ناشی از هر چیز مست کننده‌ای که باشد - منافات دارد با بیداری و هوشیاری همیشگی که اسلام بر دل هر مسلمانی واجب

می‌گرداند، تا در هر لحظه‌ای با خدا پیوند داشته باشد، و در هر اندیشه‌ای که به ذهن می‌گذرد خدای را بپاید. گذشته از آن، در پرتو این بیداری و هوشیاری، عامل مثبتی در رشد زندگی و دگرگونی آن، و در حفظ زندگی از ضعف و فساد، و در حفاظت نفس و مال و ناموس، و در پاسداری از امنیت گروه مسلمانان و شریعت ایشان و نظام حکومتیشان از هر نوع تعدی و تجاوزی باشد. فرد مسلمان به خود واگذار نمی‌گردد تا هر چه می‌خواهد بکند و هرگونه که بخواهد از لذائذ برخوردار گردد. در هر لحظه‌ای تکالیف و وظائفی بر او واجب است که بیداری و هوشیاری همیشگی را می‌طلبد. تکالیف و وظائفی در مقابل گروه مسلمانانی که در میانشان زندگی بسر می‌برد، و تکالیف و وظائفی در برابر همه انسانها، بدین معنی که باید انسانها را به سوی خدا و آئین خدا دعوت کند و رهنمودشان نماید... از انسان مؤمن خواسته می‌شود که بیداری و هوشیاری همیشگی را داشته باشد، تا بتواند بدین تکالیف و وظائفی پردازد و در انجام آنها موفق گردد. حتی زمانی که فرد مسلمان از چیزهای پاکیزه و حلال نیز بهره می‌برد و استفاده می‌کند، اسلام بر او واجب می‌گرداند که در این بهره‌مندی و استفاده هم بیدار و هوشیار باشد، تا بنده هیچگونه شهوتی یا لذتی نگردد. بلکه همیشه بر آرزوها و خواسته‌هایش سیطره و غلبه داشته باشد، و به آرزوها و خواسته‌هایش بسان کسی پاسخ دهد که بر کار و بار خود سیطره دارد و چیره است و بر خویشتن مسلط است... بی‌خبری و بیهوشی و بنگی و منگی مستی، در هیچ چیزی با این مسیر و با این دیدگاه، متفق و سازگار نیست.

این بی‌خبری و بیهوشی در اصل جز گریز از واقعیت زندگی در وقتی از اوقات نیست. بلکه گرایش به اندیشه‌ها و خیالافیهای است که سرمستی یا خمار آنها را برمی‌انگیزد. اسلام این راه را برای انسان نمی‌پسندد، و از مردمان می‌خواهد که حقائق را ببینند، و با آنها رویاروی گردند، و در آنها بزنند، و زندگانی

قانونگذاری بود، و یا این که به دیگران چنین بفهمانند: کسانی که مرده‌اند بدان گاه که باده هر چند که هنوز حرام نبوده است، ولی چون خود باده کثیف و کار شیطان بشمار است، آنان با شکمهای پر از چیز نجس و ناپاک مرده‌اند!

بدین هنگام بود که این آیه نازل شد:

﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا، ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا، وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾.

بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، گناهی به سبب آنچه (از مسکرات پیش از تحریم و آگاهی از آن) نوشیده‌اند متوجه آنان نیست، اگر (از محرّمات) بپرهیزند و (بدانچه درباره تحریم نازل شده است) ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند. بعد از آن (هم از محرّمات) بپرهیزند و (به احکام نازله در باره تحریم) ایمان داشته باشند. سپس (باز هم درجات تقوا را طی کنند و از محرّمات) بپرهیزند و همه کارهای خود را نیکو کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد (و هر گروهی از آنان را به اندازه اخلاصی که دارند پاداش می‌دهد).

این آیه نازل گردید تا پیش از هر چیز بیان دارد: چیزی که تحریم نشده است، حرام نمی‌گردد، و تحریم نیز از زمانی آغاز می‌گردد که نصّ نازل شده باشد، نه پیش از نصّ. همچنین چیزی با ویژگی پیشینی که داشته است، حرام نمی‌گردد. عقاب و کفری هم جز با بودن نصّ وجود نخواهد داشت، چه در دنیا و چه در آخرت. زیرا این نصّ است که حکم را پدید می‌آورد... کسانی که مرده‌اند و باده در شکمهایشان داشته‌اند، در حالی که هنوز تحریم نشده است، بر آنان گناهی نیست. زیرا ایشان چیز تحریم شده‌ای را نخورده‌اند و نوشیده‌اند، و مرتکب معصیت و گناهی نشده‌اند... آنان از یزدان می‌ترسیده‌اند و کارهای شایسته و پایسته انجام داده‌اند، و خدای را در نظر می‌داشته‌اند، و می‌دانسته‌اند که ایزد

خود را برابر آنها صرف کنند، و این زندگی را بر شبها و خیالافیه‌ها بنیاد نهند... قطعاً ملاک تصمیم قاطع و اراده استوار، با حقائق رویرو شدن است. اما گریز از حقائق، و پناه بردن به تصوّرات و اوهام، راه گسیختگی، و سستی تصمیم، و ذوب شدن اراده است. اسلام همیشه تقویت و تربیت اراده را در مدّ نظر داشته است، و پیوسته خواستار رهایی و آزادی اراده از قیدها و بندهای خوی چیره می‌گساری بوده است. همین کار خود به تنهایی از دیدگاه اسلامی برای تحریم باده و تحریم سائر موادّ مخدّر کافی و بسنده است... باده و باده‌گساری کثیف است و کار شیطان است، و تباہ کننده زندگی انسان است.

فقهاء در این که خود باده کثیف است همچون سائر کثافات و نجاسات، و یا این که کثیف نیست و تنها نوشیدن آن حرام است و بس، اختلاف نظر دارند. نظر جمهور این است که خود باده کثیف و ناپاک است. اما نظر ربیعہ، لیث پسر سعد، مزنی دوست شافعی، و بعضی از بغدادیان، این است که تنها نوشیدن باده حرام است و خود آن ناپاک نیست... همین اندازه در روند فی ظلال القرآن ما را بس است.

روایت کرده‌اند هنگامی که این آیات نازل گردید، و در آنها تحریم باده ذکر شد، و باده ناپاک و از عمل شیطان قلمداد گردید، در جامعه مسلمانان دو فریاد برخاست که در ساختار متحد، ولی در انگیزه و هدف مختلف بودند. برخی از اصحاب سختگیر گفتند: یاران ما را چه می‌شود؟ یارانی که تا مردن باده‌گساری کردند!... یا گفتند: کسانی را چه می‌شود که در جنگ احد کشته شدند و باده در شکمهای خود داشتند؟ (یعنی: پیش از تحریم باده).

برخی از کسانی که کارشان به شک و گمان افکندن مردمان بود، به منظور آشفتن افکار و سرگردان نمودن دیگران، چنین سخنانی و یا همانند آنها را گفتند. مرادشان از گفتن همچون سخنانی لرزان کردن اعتماد درونی مردمان نسبت به اسباب تشریع و انگیزه‌های



کند، چه حکمت و علت آن شناخته شود، و چه هرگز شناخته نشود و همیشه پنهان بماند... خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

عمل به شریعت یزدان، پیش از هر چیز واجب است بر بندگی استوار شود. بر اطاعت از یزدان پایرجا گردد، برای اظهار بندگی انسان در برابر یزدان جهان باشد... اسلام به معنی تسلیم، این است و بس. پس از اطاعت از فرمان یزدان، خرد انسان به اندازه توان می‌تواند فلسفه کار را و حکمت موجود در امر و نهی آفریدگار را بجوید، چه خداوند خودش فلسفه و حکمت حکم را روشن فرموده باشد، و چه روشن ننموده باشد، و چه خرد انسان آن را فهم کند یا نکند. زیرا قاضی در تشخیص نیکو و پسندیده بودن شریعت در کاری از کارهای یزدان است نه انسان. تنها و تنها داور خدا است. هر زمان خدا به کاری دستور فرمود، یا از کاری نهی نمود، دیگر جای جدال و ستیز نیست و امر و نهی باید پذیرفته و اجراء شود... اما اگر داوری و فرماندهی به عقل بشری واگذار گردد، معنی این کار این است که مردمان آخرین مرجع در شرع خدا هستند!... پس در این صورت جایگاه الوهیت کجا است و جای عبودیت کجا؟

از این گفتار خود را رها می‌سازیم و به ترکیب بند آیه و دلالت آن می‌پردازیم:

﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا، إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا، ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾.

بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، گناهی به سبب آنچه (از مسکرات پیش از تحریم و آگاهی از آن) نوشیده‌اند متوجه آنان نیست، اگر (از محرّمات) بهره‌یزند و (بدانچه درباره تحریم نازل شده است) ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند. بعد از آن (هم از محرّمات) بهره‌یزند و (به احکام نازل در باره تحریم) ایمان داشته باشند. سپس

متعال از اندیشه‌ها و رازهای درونشان، و از کردارها و رفتارهای بیرونشان آگاه است... کسانی که حالشان این چنین باشد، دست به چیز حرامی نمی‌یازند، و مرتکب گناهی نمی‌شوند.

نمی‌خواهیم یدین مناسبت گرفتار جدالی گردیم که معتزله پیرامون حکم نجس بودن باده برانگیختند، و گفتند: آیا نجس بودن باده ناشی از فرمان یزدان سبحان درباره تحریم آن است؟ یا این ناشی از صفت ملازم باده در خود باده است؟ آیا چیزهای حرام به سبب صفت ملازم خود، چیزهای حرام است؟ یا این که چنین صفتی به سبب تحریم، ملازم آن چیز می‌گردد؟... چنین جدالی به نظر ما بیهوده و بی‌نتیجه است و برای احساس اسلامی بیگانه است!... یزدان جهان وقتی که چیزی را حرام می‌فرماید، می‌داند چرا آن را حرام می‌نماید، چه سبب تحریم ذکر گردد، و چه بیان نشود. چه تحریم به خاطر صفت موجود در خود چیز حرام بوده، یا به علتی باشد که متوجه کسی گردد که از آن استفاده می‌کند، و یا متوجه مصلحت عموم مردمان شود...

این خداوند بزرگوار است که همه این امور را می‌داند و آگاه از هر چیزی است، و اطاعت از دستور او واجب است. گذشته از اینها، جدال هیچگونه نیاز واقعی را برآورده نمی‌کند و دردی از واقعیت را درمان نمی‌نماید... واقعیت، سرشت این برنامه یزدانی است... هیچ کسی نباید بگوید: وقتی که تحریم به خاطر صفت موجود در خود چیز حرام بوده است، پس چرا پیش از تحریم، آن چیز مباح و آزاد بوده است؟ پس باید حکمتی بوده باشد که به خاطر آن یزدان جهان در مدتی از زمان آن را تحریم نفرموده است. همه اینها واگذار به یزدان است. قدغن کردن و آزاد نمودن چیزها از مقتضیات الوهیت ایزد متّان است و متعلّق به یزدان سبحان است. نیکو قلمداد کردن و پسندیدن انسان، یا زشت شمردن و نپسندیدن انسان، دستور کار نیست. چه بسا انسان چیزی را علت بداند، اما علت نباشد. یا خدا ادب داشتن می‌طلبد که انسان احکام را بپذیرد و اجراء

به یزدان و تصدیق اوامر و نواهی او، و عمل صالح که بیانگر ظاهری عقیده نهان در زوایای درون انسان است، و پیوند عقیده نهان و عملی که بیانگر آن است، اینها همه و همه معیار حکم و قضاوت هستند، نه ظواهر و اشکال بیرونی... این قاعده نیز نیاز به تأکید و تکرار و بیان دارد...»

من هم اینک در این سخن نیز چیزی نمی‌یابم که انسان را قانع و آسوده خاطر سازد... اما چیز دیگری به نظرم نرسیده است و درگاه توفیق معنی بهتری بر رویم گشوده نشده است... مدد رسان یزدان جهان است و بس.



سپس روند قرآنی در جولانگاه حرام کردن و حلال نمودن به پیش می‌رود، و سخن می‌راند از شکار نخجیر در حالت احرام، و کفاره کشتن آن، و ذکر حکمت تحریم بیت الله و ماههای حرام و حیوانات نشاندار و بی‌نشانی که برای قربانی آورده می‌شوند و در سرآغاز سوره دستور داده شده بود که بدانها اذیت و آزاری رسانده نشود... آن گاه این بخش با تعیین ترازوی سنجش ارزشهای انسان مسلمان و جامعه مسلمان، پایان می‌گیرد. همان ترازویی که پاک اندک در آن بر ناپاک فراوان برتری می‌گیرد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بَشْيَاءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ، لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ؛ فَمَن أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ؛ وَمَن قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُّتَعَدِّيًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ، يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ؛ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ، أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ، أَوْ عَدْلٌ ذَلِكُمْ صِيَامًا، لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ، عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ، وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ؛ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ. أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ، وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا، وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ. جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ، وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهُدَىٰ وَالْقَلَائِدَ. ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ

(باز هم درجات تقوا را طی کنند و از محرمات) بهره‌یزند و همه کارهای خود را نیکو کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد (و هر گروهی از آنان را به اندازه اخلاصی که دارند پاداش می‌دهد).

در سخنان مفسران چیزی را پیدا نکردم که درباره ساختار عبارت قرآنی بدین شیوه، و با تکرار تقواگاهی همراه با ایمان و کار شایسته، و وقتی همراه با ایمان، و زمانی همراه با احسان... گفته شده باشد و چنگی به دل بزند و دل بدان آرام گیرد. همچنین در چاپ نخستین فی ظلال القرآن چیزی را پیدا نکردم که این تکرار را چنانکه باید توجیه کند و دلم هم اینک از آن خشنود و بدان آرام گیرد!... زیباترین چیزی که خوانده‌ام - هر چند مرا چنانکه باید راضی و قانع نمی‌سازد - سخنی است که ابن جریر طبری گفته است:

«تقوای نخستین، دریافت فرمان یزدان با پذیرش و تصدیق و دینداری و رفتار برابر آن فرمان است. تقوای دوم، استوار و بر دوام ماندن بر تصدیق است. تقوای سوم، نیکرفتاری و نزدیک شدن به آستانه یزدان با انجام سنتها و مستحبات است».

آنچه در چاپ اول فی ظلال القرآن در این باره گفته‌ام عبارت است از: «سخن بدین شیوه، تأکید بشمار است. تأکید بگونه تفصیل بعد از اجمال. خداوند نخست تقوا و ایمان و عمل صالح را بطور اجمال بیان فرموده است، و سپس تقوا را بار دوم همراه ایمان بیان نموده است، و بار سوم تقوا را با احسان - که عمل صالح است - تکرار فرموده است... در اینجا مراد تأکید تقوا است، چرا که بر آن تکیه شده است. همچنین تکرار تقوا بدان خاطر است که قانون ثابتی برای سنجش اعمال در دست باشد، و آن این که ارزش یا عدم ارزش کارها در گرو نیت نهان و احساس پنهان در اندرون انسان است... تقوا نیز درونی و عبارت از این است که انسان کاملاً احساس کند که خدا او را دقیقاً می‌پاید و بر رفتار و کردارش نظارت می‌نماید، و انسان در هر لحظه‌ای از لحظات عمر خود با یزدان تماس و پیوند دارد... ایمان

مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. **إِذْ عَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ. قُلْ: لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالْطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** ﴿۱۰۸﴾.

ای مؤمنان! مسلماً خداوند شما را با (تحریم) برخی از نجحیر (یعنی حیوانات و طیور وحشی بزئی که به آسانی در دسترس شما قرار می گیرند و) دستها و نیزه های شما بدانها می رسند، آزمایش می کند، تا روشن شود چه کسی در حال نهان (از دیدگان مردمان، به سبب نیروی ایمان) از خدا می ترسد. هر کس بعد از آن (که حدود و احکام بیان گردید، از آنها تخلفی و) تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت. ای مؤمنان! هنگامی که در حالت احرام هستید (و یا این که در سرزمین حرم بسر می برید) نجحیر مکشید. و هر کس از شما عمداً نجحیر بکشد باید کفاره ای معادل آن از چهارپایان (اهلی، مانند: بز و گوسفند و شتر و گاو) بدهد، کفاره ای که دو نفر عادل از میان خودتان به معادل بودن آن قضاوت کنند و برابری آن را تصدیق نمایند. چنین حیوانی قربانی می گردد و به مستمندان مگه داده می شود، یا کفاره ای (معادل قیمت آن حیوان) خوراک (یک روزه به هر یک از) فقراء می دهد، و یا برابر آن (خوراک؛ به عبارت دیگر به تعداد مستمندان دریافت کننده کفاره، روزهای) روزه می گیرد. تا متجاوز کیفر کار خود را بچشد. خدا از آنچه در گذشته (پیش از تحریم شکار) انجام پذیرفته است، گذشت می نماید. ولی هر کس (به کشتن نجحیر) دوباره برگردد (و بعد از آگاهی از تحریم، باز به شکار پردازد) خداوند از او انتقام می گیرد. و خداوند توانا و انتقام گیرنده است. نجحیر (آبزی، یعنی حیوانی که در رودخانه یا در آبگیر زندگی می کند، و یا در) دریا، و خوردن از (گوشت) آن، برای شما (مقیمان مؤمن که آن را تازه به تازه می خورید) و برای (شما) مسافران

(مؤمن که آن را خشکیده یا یخ زده و یا به صورت کنسرو می خورید) حلال است، ولی مادام که در حال احرام هستید نجحیر خشکزی (یعنی حیوانی که در بیابانها و دشتها و کوهها زندگی می کند و معمولاً اهلی نمی گردد) برای شما حرام است. از خدائی بترسید که به سوی او برگردانده می شوید و در پیشگاه او گرد آورده می شوید. خداوند، کعبه، (یعنی) بیت الحرام، و ماههای حرام، و قربانیهای بی نشان و نشاندار را وسیله ای برای سامان بخشیدن (به کار دنیوی و اخروی) مردم قرار داده است. این بدان خاطر است که بدانید که خداوند مطلع از هر آن چیزی است که در آسمانها و زمین است، و بدانید که خداوند همه چیز را می داند. بدانید که خداوند دارای مجازات شدید است، و در عین حال بس آموخته و مهربان است. پیغمبر وظیفه ای جز تبلیغ (و رساندن پیام آسمانی) ندارد. خداوند آگاه از چیزی است که آشکار می سازید و با خبر از چیزی است که پنهان می نمائید. (ای پیغمبر! به مردم) بگو: ناپاک و پاک (و حرام و حلال) مساوی نیستند، هر چند که فراوانی ناپاک (و حرام) شما را به شگفت اندازد. پس ای خردمندان (با امتثال اوامر و اجتناب نواهی یزدان) خویشتن را از (خشم) خدا بر حذر دارید تا این که رستگار شوید.

خداوند بزرگوار در سرآغاز این سوره، به مؤمنان فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ، أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ، غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا أَسْهُمَ الْحَرَامِ وَلَا أَلْهَدَى وَلَا أَقْلَائِدَ وَلَا أَمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَنْتَعُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَاناً. وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا...﴾

(آیه ۱۰۸)

ای مؤمنان! به پیمانها و قراردادهای وفا کنید (اعم از عدها و عهدهای مشروع انسان با انسان، یا انسان با یزدان ... بعد از ذبح، خوردن گوشت) چهارپایان برای

ای مؤمنان!

سپس بدیشان خبر می‌دهد که آنان با امتحانی از سوی خدا روبرو هستند که شکار و نخجیری است که از آن در حال احرام نهی شده‌اند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ مِّنَ الْيَمِينِ بَيْعُ يَمِينِكُمْ وَرِمَاحُكُمْ، لَيْسَ عَلَى اللَّهِ جُنَاحٌ بِالْغَيْبِ، قُلْ أَغْتَدِي بِغَدٍ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابُ أَلِيمٌ﴾.

ای مؤمنان! مسلماً خداوند شما را با (تحریم) برخی از نخجیر (یعنی حیوانات و طیور وحشی بزری که به آسانی در دسترس شما قرار می‌گیرند و) دستها و نیزه‌های شما بدانها می‌رسند، آزمایش می‌کند، تا روشن شود چه کسی در حال نهان (از دیدگان مردمان، به سبب نیروی ایمان) از خدا می‌ترسد. هر کس بعد از آن (که حدود و احکام بیان گردید، از آنها تخطی و) تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت.

وسیلهٔ آزمایش، نخجیر سهل و ساده‌ای است. خدا آن را به سویشان گسیل می‌دارد. دستهایشان از نزدیک بدن می‌رسد. نیزه‌هایشان بدون رنج بدن می‌رسد. روایت شده است که یزدان نخجیر را به سویشان می‌راند تا بدانجا که نخجیر در اطراف خیمه‌هایشان و منازلشان به گشت و گذار می‌پرداخت و به چادرها و خانه‌هایشان نزدیک می‌گردید!... این همان تحریم و تشویقی است که در آن آزمایش نهفته است ... درست همان همان تحریک و تشویقی است که بنی‌اسرائیل قبلاً در برابر آن نتوانستند پایداری و ایستادگی کنند. آن زمان که مصرانه از پیغمبر خود موسی عَلَيْهِ السَّلَام خواستند که خدا روزی را برای ایشان روز آسایش و نماز فرماید، تا در آن به کاری از کارهای زندگی نپردازند. خداوند برای ایشان روز شنبه را تعیین فرمود. آن گاه نخجیر دریازی را به سویشان گسیل داشت. نخجیر دریازی در روز شنبه به سوی ساحل می‌آمد و خویشتن را بدیشان می‌نمود. وقتی هم که شنبه نبود، از دیدگان‌شان پنهان می‌گردید، بدان صورت که ماهیها معمولاً خود را در میان آب نهان می‌دارند. بنی‌اسرائیل

شما حلال است مگر آنهایی که (در این سوره مستثنی می‌گردد) و بر شما خوانده می‌شود. هنگامی که در حالت احرام هستید (یا این که در سرزمین حرم بسر می‌برید) شکار (بزی) را حلال ندانید. خداوند هر چه بخواهد (و مصلحت بداند) حکم می‌کند. ای مؤمنان! (حرمت شکنی) شعائر (دین) خدا را برای خود حلال ندانید (بدین صورت که هرگونه که بخواهید بدان دست ببرید و در آن تصرف کنید) و نه ماه حرام را (بدین معنی که در آن بجنگید)، و نه قربانیهای بی‌نشان و نه قربانیهای نشاندار را (که به بیت‌الله هدیه می‌گردند. بدین گونه که متعرض چنین حیواناتی یا صاحبان آنها بشوید) و نه کسانی که آهنگ آمدن به خانهٔ خدا را دارند و به دنبال لطف و خشنودی خدایند. (بدین معنی که آنان را از آمدن بدانجا بازدارید و یا این که با ایشان بجنگید). هر وقت که از احرام بدر آمدید و از سرزمین حرم خارج شدید، شکار کنید (و شکار کردن برای شما بلامانع خواهد بود).

این نهی از حلال دانستن نخجیر در حال احرام، آشفتن شعائر و به هم زدن مراسم دینی، حلال شمردن ماههای حرام، متعرض حیوانات نشاندار و بی‌نشان شدن، جلوگیری از کسانی که برای حج به سوی بیت‌الله رهسپار می‌گردند، و بدیشان اذیت و آزار رساندن، در دنیا برای مخالف کفیری در پی نداشت، بلکه تنها بزهکار می‌شد... اما هم اینک کیفر مشخص می‌گردد که عبارت است از کفارَه:

﴿لَيَذُوقَنَّ وَأَبَالَ أَمْرِهِ﴾.

تا متجاوز کیفر کار خود را بچشد.

و عفو و گذشت از حلال شمردن این چیزهای حرام در گذشته اعلان می‌شود، و کسانی با انتقام یزدان از ایشان تهدید می‌گردند و بیم داده می‌شوند که پس از این بیان و روشنگری به سوی چنین کارهایی برگردند. این بخش، همان همهٔ بخشهای دیگر این دسته از آیات، با ندای دلتواز معهود، آغاز می‌گردد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾.

می‌کنید و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب (مثل شما به چنین برنامه و آئین درخشانی) ایمان بیاورند، برای ایشان بهتر است (از باور و آئینی که بر آنند. ولی تنها عده کمی) از آنان با ایمانند و بیشتر ایشان فاسق (و خارج از حدود ایمان و وظائف آن) هستند.

در موارد زیادی که بنی اسرائیل شکست خورده است و رفوزه گردیده است، این ملت مسلمان پیروز شده است و پذیرفته گردیده است. بدین خاطر است که یزدان خلافت در زمین را از چنگ بنی اسرائیل بیرون آورده است و به دست مسلمانان سپرده است، و این ملت مسلمان را امین و امانتدار آن کرده است، و بدانان چیزی داده است و مکانتی عطا فرموده است که چنین چیزی و مکانتی را به ملتی پیش از ایشان نداده است و عطا نفرموده است. چه برنامه یزدان به صورت تمام و کمال در نظام واقعی و سیستم حقیقی که بر سراسر زندگی فرمانروائی کند مجسم و نمودار نگشته است، بدان گونه که در خلافت ملت مسلمان مجسم و نمودار شده است ... این هم در روزی و روزگاری بود که این ملت، مسلمان بود! آن روزی و روزگاری که این ملت می‌دانست که اسلام عبارت از این است که آئین یزدان و شریعت او در زندگی انسانها مجسم و نمودار شود. آن روزی و روزگاری که این ملت می‌دانست که او امین و امانتدار این امانت بزرگ، و وصی و سرپرست بشریت است و باید در میان مردمان برنامه یزدان را پیاده و پابرجا دارد، و برابر امانت آفریدگار بر برنامه کردگار، نظارت و قیمومت کند.

این آزمون با نخجیر ساده و آسان، در مدت زمان احرام، یکی از آزمونهای است که این ملت از آنها سربلند و موفق بیرون آمده است. عنایتی که یزدان سبحان بدین ملت داشته است و با تربیت این ملت با همچون آزمونهای آن را ابراز فرموده است، از نشانه‌ها و نمودهای رعایت خداوند متان در حق این ملت مسلمان، و انتخاب بزرگوارانه حکیمانه ایزد

تاب نیاوردند و نتوانستند پیمان خود را با خدا نگاه دارند و عهدشکنی نکنند. به نیرنگ با خدا پرداختند - همان گونه که سرشت شناخته یهودیان است - روز شنبه ماهیها را احاطه می‌کردند و اطراف آنها را می‌بستند و شکارشان نمی‌کردند. بامداد فردای آن روز برمی‌گشتند و آنها را از میان مکان احاطه شده می‌گرفتند! این همان کاری است که خدا به خاطر آن پیغمبر ﷺ خود را به سویشان می‌فرستد تا رویاروی آن را بدیشان بگوید و رسوایشان نماید. این پیام در این فرموده خداوند بزرگوار قرار دارد:

﴿وَأَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ، إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ جِثَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا، وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ. كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾.

از آنان درباره (سرگذشت اهالی) شهر (ایله) که در ساحل دریا بود بپرس. (به یاد بیاورید) هنگامی را که آنان (در روز شنبه از حدود و مقررات خدا) تجاوز می‌کردند. همان هنگام که ماهیانشان روز شنبه به سویشان می‌آمدند (روی آب) و خودنمایی می‌کردند، اما در غیر روز شنبه به سویشان نمی‌آمدند (و این هم آزمایشی از سوی خدا بود). به همین منوال آنان را پیوسته به سبب فسق و فجور دائمی و مستمرشان (با آزمونهای گوناگون) می‌آزمودیم (تا نیکوکاران پاک سرشت از بدکاران بدطینت جدا و مشخص شوند).

درست با این آزمون، یزدان ملت مسلمان را آزمایش فرمود! مسلمانان قبول شدند، ولی یهودیان مردود گشتند ... این، مصداق فرموده یزدان سبحان درباره این ملت مسلمان است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ. وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ. مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

(آل عمران / ۱۱۰)

شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف

سبحان بشمار است.

در این رخداد، خداوند بزرگوار، برای مؤمنان پرده از فلسفه و حکمت چنین آزمونی برمی‌دارد:

﴿لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ﴾.

تا روشن شود چه کسی در حال نهان (از دیدگان

مردمان، به سبب نیروی ایمان) از خدا می‌ترسد.

نهانی از یزدان هراسیدن، پایهٔ این عقیده در درون مسلمان است. پایهٔ استوار و محکمی که ساختار عقیده و ساختار رفتار بر آن بنا گردیده است، و امانت خلافت در زمین برابر برنامهٔ پابرجای یزدان، بدان مرتبط و متصل است.

مردمان یزدان را نمی‌بینند، ولی آنان او را در دل و جان خود می‌یابند هنگامی که بدو ایمان داشته باشند...

یزدان برای چشمان ظاهری مردمان نهان است، ولیکن چشمان جانهایشان او را نهانی می‌شناسند و پنهانی از او می‌هراسند. استقرار این حقیقت بزرگ - حقیقت

ایمان به یزدان بگونهٔ غیبی و نهان، و هراس از ایزد مٔان - و خویشتن را بی‌نیاز دیدن از رؤیت و مشاهدهٔ

ظاهری، و احساس بدین غیب و نهان، احساسی که برابر با رؤیت و مشاهده - بلکه بالاتر و برتر از آن -

است، چرا که فرد مؤمن هر چند که خدا را ندیده است، گواهی می‌دهد که: هیچ معبودی جز خدا وجود ندارد...

استقرار این حقیقت بدین شیوه، بیانگر کوچ دور و درازی در بالاروی و اوج‌گیری این پدیدهٔ انسان نام

است. بیانگر این واقعیت است که نیروهای سرشتی انسان آزاد شده است، و از دستگاه‌های مستقر در

هستی سرشتی خود به صورت کاملتری استفاده کرده است و بهره برده است، و به اندازهٔ این بالاروی و

اوج‌گیری، از جهان حیوانات دوری گزیده است، حیواناتی که با دنیای نهان از دیدگان به اندازهٔ انسان

آشنا نیستند. این از یک سو، اما از دیگر سو، هنگامی که چشمان جان بسته شود، انسان از رؤیت و مشاهدهٔ

چیزهائی بی‌بهره می‌گردد که در فراسوی جهان محسوسات قرار دارند، و دستگاه‌های گیرنده و ارتباط

مترقیانهٔ موجود در هستی او بیسود و بیهوده می‌ماند، و به سطح جهان حیوانات سقوط می‌کند و بسان آنها در دنیای محسوس «مادی» اسیر و گرفتار می‌شود.

از اینجا است که یزدان سبحان، هراس نهانی انسان از آفریدگار جهان را فلسفه و حکمت این آزمون می‌فرماید، و برای مؤمنان پرده را از این فلسفه و حکمت برمی‌دارد تا دلها و درونهایشان برای پیدا و پیاده کردن آن گرد آید و به تلاش درآید.

یزدان جهان با علم لدنی می‌داند که چه کسی از او نهانی می‌ترسد. اما یزدان جهان مردمان را در برابر چیزی که با علم لدنی می‌داند محاسبه و مؤاخذه نمی‌فرماید. بلکه ایشان را در برابر چیزی محاسبه و مؤاخذه می‌فرماید که با علم و وقوعی از ایشان مشاهده می‌نماید...

﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

هر کس بعد از آن (که حدود و احکام بیان گردید، از آنها تخطی و) تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت.

خداوند از آزمودن خبر داده است. فلسفهٔ آن را نیز نموده است. از وقوع بدان هم بر حذر فرموده است.

هرگونه وسائل پیروزی در آن راه هم عطاء نموده است... بعد از همهٔ اینها، هر کس تعدی و تخطی کند، عذاب

دردناک پادافره درست و دادگرانهٔ او خواهد بود. این پادافره را چنین کسی برای خود برگزیده است و عملاً

خویشتن را سزاوار آن کرده است. بعد از این، تفصیل کفارهٔ مخالفت به میان می‌آید و

دیگر باره با نهی آغاز و با تهدید ختم می‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصِّدْقَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ. وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قُتِلَ مِنْ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ، أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ، أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا، لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ. عَفَا اللَّهُ عَنْمَا سَلَفَ، وَمَنْ غَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ، وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که در حالت احرام هستید (و یا این

که در سرزمین حرم بسر می‌برید) نخجیر مکشید و

می توانند کفّاره را خوراک فقراء و درماندگان تعیین کنند، خوراکی که با پول ارزش نخجیر یا حیوان خریداری می شود و میان چندین فقیر و مسکین بگونه ای تقسیم می گردد که ایشان با آن خوراک سیر شوند. (اختلاف فقهی است). هرگاه کسی که باید کفّاره را بپردازد، توانائی تهیه حیوان یا خوراک را نداشت، روزه می گیرد، بدان اندازه که با کفّاره خوراک مساکن همطراز و مساوی گردد. داوران پول نخجیر یا حیوان را تعیین می کنند و مشخص می سازند که با این پول می توان چند نفر را سیر کرد. سپس کفّاره دهنده به تعداد نفراتی که می توانند با این پول سیر گردند روزه می گیرد. مبلغی که می توان با آن فقری را سیر کرد چند است، در این باره نیز اختلاف فقهی است. هر چه هست بستگی به مکان و زمان و حال و مقام دارد.

﴿لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهٖ﴾.

تا متجاوز کیفر کار خود را بجشد.

در کفّاره معنی شکنجه نهفته است. شکنجه هم بدان خاطر است که گناه حرمت شکنی است، حرمتی که اسلام برای حفظ آن بسیار سختگیری می کند. بدین سبب است که نصّ قرآنی، متعاقب آن، گذشت از کارهای پیشین را مطرح می کند، و کسانی را به انتقام خدا تهدید می نماید که از این کارها دست نکشند:

﴿عَفَا اللهُ عَنْكَ سَلَفَ، وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللهُ مِنْهُ، وَاللهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾.

خداوند از آنچه در گذشته (پیش از تحریم شکار) انجام پذیرفته است، گذشت می نماید. ولی هر کس (به کشتن نخجیر) دوباره برگردد او بعد از آگاهی از تحریم، باز به شکار پردازد) خداوند از او انتقام می گیرد، و خداوند توانا و انتقام گیرنده است.

هرگاه کشته شده نخجیر به قوّت و قدرت خود بنزد و به این که توانسته است نخجیر را به دست آورد، تفاخر کند و ببالد، نخجیری که خداوند خواسته است بدو شبه امانی بدهد و او را در پناه خود دارد، خدا توانا و چیره است و می تواند انتقام بگیرد!

هر کس از شما عمداً نخجیر بکشد باید کفّاره ای معادل آن از چهارپایان (اهلی، مانند: بز و گوسفند و شتر و گاو) بدهد، کفّاره ای که دو نفر عادل از میان خودتان به معادل بودن آن قضاوت کنند و برابری آن را تصدیق نمایند. چنین حیوانی قربانی می گردد و به مستمندان مگه داده می شود، یا کفّاره ای (معادل قیمت آن حیوان) خوراک (یک روزه به هر یک از) فقراء می دهد، و یا برابر آن (خوراک؛ به عبارت دیگر به تعداد مستمندان دریافت کننده کفّاره، روزهائی) روزه می گیرد. تا متجاوز کیفر کار خود را بجشد. خدا از آنچه در گذشته (پیش از تحریم شکار) انجام پذیرفته است، گذشت می نماید. ولی هر کس (به کشتن نخجیر) دوباره برگردد (و بعد از آگاهی از تحریم، باز به شکار پردازد) خداوند از او انتقام می گیرد. و خداوند توانا و انتقام گیرنده است.

نهی متوجّه کسی است که در احرام باشد و عمداً نخجیر را بکشد. اما اگر کسی سهواً نخجیر را بکشد، گناهی بر او نیست و کفّاره ای هم نمی پردازد... هرگاه کسی در این شرائط عمداً نخجیری را بکشد، کفّاره ای که می پردازد این است که چهارپائی از حیوانات اهلی را سر می برد و قربانی می کند که همطراز نخجیری باشد که کشته است. مثلاً در برابر کشتن آهویی گوسفند یا بز بزی بسنده است. در برابر گوزن یا گاو وحشی، گاو کافی است. در برابر شتر مرغ و زرافه و حیوانات مثل اینها، شتری مناسب است... در برابر کشتن خرگوش و گربه وحشی و امثال اینها خرگوشی بسنده است... نخجیری که در میان حیوانات اهلی، همطرازی نداشته باشد، حیوانی بسنده است که بهای آن مساوی با بهای نخجیر مورد نظر باشد.

درباره این کفّاره، دو نفر مسلمان دادگر، داوری و تعیین قیمت یا همسان می کنند. هرگاه داوری کردند که حیوانی هدی نامیده شود و به کعبه برده شود، در آنجا چنین حیوانی ذبح می گردد و میان فقراء و درماندگان آنجا تقسیم می شود. زمانی که حیوانی یافته نشود، داوران



خاطر چه چیزهایی است؟

اینجا سرزمین امن و امان است. منطقه‌ای است که خداوند آن را در میان همه گیر و دارهای تاریخ می‌پاید و برجای می‌دارد... اینجا کعبه، یعنی خانه خدا است. ماههای حرام نیز جای خود دارند. در کشاکش کارزارهای گرم و داغ و مشتعل میان دشمنان و جنگجویان و رزمندگان و کشمکش کنندگان و درگیران مسائل زندگی مردمان از هر نوع و جنس و نژاد و تباری که هستند، و بالاخره در کشاکش خواستها و آرزها و شهوتها و نیازها... ماههای حرام در می‌رسند. با فرا رسیدن آنها آرامش جای هراس، و صلح جای جنگ را فرا می‌گیرد، و پرنده دوستی و برادری و صلح و امنیت به پرواز درمی‌آید، و جان انسانها در جهان واقعی و عملی - نه در جهان مثالها و نظریه‌ها و تصوورها و خیالها - این احساسات و معانی را می‌آزماید، و این واژه‌ها تنها به صورت کلمه‌های بلند پروازانه و رویاهای شاعرانه باقی نمی‌مانند. واژگانی که نتوان مقاصد و مفاهیم آنها را در واقعیت زندگی پیاده کرد و دید:

﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَفَّةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ، قِيَاماً لِلنَّاسِ، وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ، وَ الْهَدْيَ وَ الْقَلَائِدَ. ذَلِكَ لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ، وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ؛ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ﴾.

خداوند، کعبه، (یعنی) بیت‌الحرام، و ماههای حرام، و قربانیهای بی‌نشان و نشاندار را وسیله‌ای برای سامان بخشیدن (به کار دنیوی و اخروی) مردم قرار داده است. این بدان خاطر است که بدانید که خداوند مطلع از هر آن چیزی است که در آسمانها و زمین است، و بدانید که خداوند همه چیز را می‌داند. بدانید که خداوند دارای مجازات شدید است، و در عین حال بس آمرزنده و مهربان است. پیغمبر وظیفه‌ای جز تبلیغ (و رساندن پیام آسمانی) ندارد. خداوند آگاه از چیزی است که

این کار مربوط به نخجیر خشکزی بود. و اما نخجیر دریازی، در حرم و در حال احرام آزاد و حلال است:

﴿أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَارَةِ﴾.

نخجیر (آبزی، یعنی حیوانی که در رودخانه یا در آبگیر زندگی می‌کند و یا در دریا، و خوردن از گوشت) آن، برای شما (مقیمان مؤمن که آن را تازه به تازه می‌خورید) و برای (شما) مسافران (مؤمن که آن را خشکیده یا یخ زده و یا به صورت کنسرو می‌خورید) حلال است.

حیوان آبی شکار آن و خوردن آن برای شخص مُحَرَّم با شخص غیر مُحَرَّم یکسان حلال و آزاد است... پس از ذکر حلال و آزاد بودن شکار نخجیر آبی و خوردن آن، برمی‌گردد و حرام بودن نخجیر خشکزی را برای شخص مُحَرَّم بیان می‌فرماید:

﴿وَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا﴾.

مادام که در حال احرام هستید نخجیر خشکزی (یعنی حیوانی که در بیابانها و دشتها و کوهها زندگی می‌کند و معمولاً اهلی نمی‌گردد) برای شما حرام است.

آنچه مورد اتفاق است، حرام بودن نخجیری است که مُحَرَّم خودش آن را شکار می‌کند. اما چیزی که مورد اختلاف است خوردن و استفاده بردن مُحَرَّم از گوشتی است که دیگران شکار کرده‌اند. همچنین مراد از صید چیست؟ و آیا تنها شکار حیوانی مراد است که معمولاً شکار می‌شود؟ یا این که نهی شامل هر حیوانی می‌گردد، هر چند جزو نخجیرها نباشد و بلکه از جمله حیواناتی باشد که لفظ صید بر آنها اطلاق نمی‌گردد؟ این حلال کردن و این حرام نمودن، با تحریک حس تقوا در دلها، و یادآوری گردهمائی در پیشگاه یزدان و حساب و کتاب گرفتن از مردمان، پایان می‌پذیرد:

﴿اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾.

از خدائی بترسید که به سوی او برگردانده می‌شوید و در پیشگاه او گرد آورده می‌شوید.

در پایان باید پرسید: این چیزهای محترم و مقدس، به

دست ابراهیم و اسماعیل، ساخته و پرداخته کرده است، و آن را جایگاه پاداش و ثواب و مأوای امن و امان مردمان کرده است، تا بدانجا که خدا به وسیله آن بر خود مشرکان نیز مَت نهاده است و بزرگواری فرموده است. زیرا کعبه میان آنان، جایگاه پاداش و ثواب و مأوای امن و امان ایشان بود. مردمان در دور و بر آنان ربه‌ده می‌شدند، ولی ایشان در امن و امان بسر می‌بردند. اما با وجود این، آنان از یزدان سپاسگزاری نمی‌کردند، و او را در خانه توحید و یگانه پرستی، منحصر به عبادت و پرستش نمی‌نمودند، و به پیغمبر ﷺ هنگامی که ایشان را به توحید و یگانه پرستی می‌خواند، می‌گفتند: اگر با تو راه هدایت پیویم از سرزمین خود ربه‌ده می‌شویم ... یزدان این سخن ایشان را حکایت می‌فرماید و آنان را با حقیقت امن و امان، و همچنین ترس و هراس، رویاروی می‌نماید:

﴿وَقَالُوا: إِن تَتَّبِعِ الْهْدَىٰ مَعَكَ تَنَحَّطُفَ مِنَّا أَرْضُنَا. أَوْ لَمْ تُغْنِ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ، رِزْقًا مِّن لَّدُنَّا؟ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

(قصص / ۵۷)

(مشرکان مکه به پیغمبر عرض کردند) و گفتند: اگر همراه تو هدایت را بپذیرا شویم (و از برنامه توحیدی اسلامی پیروی کنیم، قبائل نیرومند عرب به جنگ ما برمی‌خیزند) و نابودمان می‌نمایند. پس هر چند به حَقَانِیت اسلاف معتزیم، ولی برای حفظ جان و مال و مقام خود حاضر به قبول ایمان نیستیم! مگر ما حرم پر امن و امانی را برای ایشان فراهم نیاورده‌ایم که محصولات و میوه‌جات فراوانی (از نواحی مختلف) به سوی آن آورده می‌شود؟! (وقتی که در حال کفر، ایشان را از امنِیت و مواهب زندگی برخوردار می‌گردانیم، چگونه آنان را با وجود ایمان و اطاعت از فرمان، در دست دیگران رها می‌گردانیم؟! این محصولات و ثمرات) داده ما است (بدیشان...) ولیکن بیشتر آنان (این را) نمی‌دانند.

در صحیح بخاری و مسلم آمده است که از ابن عباس -

آشکار می‌سازید و با خبر از چیزی است که پنهان می‌نمائید.

خداوند چنان کرده است که این چیزهای محترم و مقدس، در بیت الحرام مایه امن و امان انسان و پرنده و حیوان و حشره شود. این لطف امن و امان، در زمان احرام، شامل مُحَرَّم گردد، هر چند که هنوز به سرزمین حرم هم نرسیده باشد. خداوند چهار ماه حرام را بگونه‌ای درآورده است که در آنها کشت و کشتار ممنوع است. این ماهها عبارتند از: ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم و رجب... خداوند احترام این ماهها را به دل عربها - حتی در دوره جاهلیت - افکنده بود. در این ماهها کسی را به هراس نمی‌انداختند و بیم نمی‌دادند، و قصاص نمی‌گرفتند و خونبها نمی‌خواستند. تا آنجا که کسی قاتل پدر و پسر و برادر خود را می‌دید و به اذیت و آزار او نمی‌پرداخت. این ماهها فرصت خوبی برای گشت و گذار در زمین و جستن روزی بود... یزدان این ماهها را چنین قرار داده بود چون خواسته بود که کعبه - بیت الله الحرام - جایگاه امن و امان و صلح و ساز باشد. مردمان را در پناه خود اقامت و سکونت دهد، و ایشان را از ترس و هراس مصون دارد. ماههای حرام را نیز چنین حرمتی داده بود تا منطقه زمانی امن و امان باشند، همان گونه که کعبه منطقه مکانی امن و امان است. گذشته از اینها، کنگره کاخ امن و امان را آن اندازه برافراشته بود که سایه آن فراتر از منطقه زمانی و مکانی را فرا می‌گرفت و حیواناتی را در گستره خود می‌گرفت که برای قربانی در حج و عمره به سوی کعبه سر داده می‌شدند. دیگر کسی در راه بلاتی بدانها نمی‌رسانید و متعرض آنها نمی‌شد. حتی کسانی هم در زیر گستره چنین سایه‌ای قرار می‌گرفتند و می‌لمیدند که از درختان حرم گردن‌بندی به گردن می‌انداختند یا حمایل خود می‌کردند، و بدین وسیله اعلام می‌داشتند که به بیت الله پناه می‌برند و خویشان را در پناه آن می‌دارند.

خداوند این مقدسات را از روزگار بنای این خانه با

رضی الله عنهما - روایت شده است که گفته است: روز فتح مکه پیغمبر ﷺ فرمود:

(إِنَّ هَذَا الْبَلَدَ حَرَامٌ، لَا يُعْصَدُ شَجَرُهُ، وَلَا يُخْتَلَى خَلَاهُ، وَلَا يُنْفَرُ صَيْدُهُ، وَلَا تُلْتَقَطُ لُقْطَتُهُ إِلَّا لِمُعْرِفٍ).

این شهر، حرام است. درختش را نباید برید. گیاه تر آن را نباید کند و قطع کرد. نخجیر آن را نباید تاراند و دنبال نمود. چیز گمشده آن را نباید از زمین برداشت، مگر برای رساندن به دست کسی که آن را معرفی کند و بشناساند.

جانداري از جانداران مستثنی نشده است و گفته نشده است که کشتن آن در حرم و یا برای مُحَرَّم جائز است، مگر کلاغ و زغن و کژدم و موش و سگ گاز گیرنده... این نیز مطابق با حدیثی است که از عائشه - رضی الله عنها - در صحیح بخاری و مسلم روایت شده است:

«رسول خدا ﷺ به کشتن پنج هرنه در حلّ و حرم (یعنی: در مکه و غیر آن) دستور فرمود. و آنها عبارتند از: کلاغ و زغن و کژدم و موش و سگ گاز گیرنده».

در صحیح مسلم در حدیثی که از ابن عمر - رضی الله عنهما - روایت شده است، مار نیز اضافه شده است. مدینه هم حرم به حساب آمده است، بنابه حدیثی که علی رضی الله عنه روایت نموده است و گفته است پیغمبر ﷺ فرموده است:

(الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَبْرٍ إِلَى ثَوْرٍ).

مدینه حرم است، از کوه عبر تا کوه ثور.

در صحیح بخاری و مسلم، حدیثی از عباد پسر تمیم نقل شده است که گفته است پیغمبر ﷺ فرموده است: (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَمٌ مَكَّةَ وَدَعَا لَهَا، وَإِنِّي حَرَمْتُ الْمَدِينَةَ كَمَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمَ مَكَّةَ).

ابراهیم مکه را حرم کرد و برای آن دعا نمود. من هم مدینه را حرم کرده‌ام همانگونه که ابراهیم مکه را حرم ساخته است.

این سخنان را شنیدیم و آویزه گوش جان کردیم. بیش از این باید شنید و آویزه گوش جان کرد: منطقه امن و

امان تنها در زمان و مکان محدود نمی‌گردد. کنگره کاخ امن و امان تنها بر حیوان و انسان، سایه نمی‌اندازد و بس. بلکه منطقه امن و امان در گستره درون انسان نیز وجود دارد... گستره درون که بسی فراخ است و ژرفاهای نفس بشری را فرا گرفته است، رزمگاهی است که فوران می‌کند و تنوره می‌زند و برمی‌جوشد و مواد مذاب و دود بیرون می‌افکند و مکان و زمان را با آنها می‌آلاید و بر انسان و حیوان طغیان می‌آغازد... گستره فراخ درون، منطقه صلح و ساز و بخشنده‌گی و بزرگواری است. در این منطقه شخص مُحَرَّم حتی از این هم می‌پرهیزد که دستش را به سوی پرند و حیوان دراز کند. پرند و حیوانی که جز در این منطقه برای انسان حلال هستند. اما در این گستره حرم درون، در جایگاه امن و امانند! در زمان امن و امانند!... آنجا منطقه تمرین و ممارست نفس بشری است. تمرین و ممارست نفس بشری تا پاک شود و لطیف گردد و بتواند بال و پری بزند و به جهان والای عالم بالا برسد و برای همنشینی با فرشتگان آمادگی پیدا کند و با آنان بسر برد.

هان! انسانهای هراسناک پریشانی که به کشتن و تکه و پاره کردن یکدیگر سرگرم و در رزم هستند، بسی نیازمند منطقه امن و امانی می‌باشند که یزدان آن را برای مردمان در این آئین پدید آورده است، و آن را در این قرآن توضیح داده است.

﴿ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

این بدان خاطر است که بدانید که خداوند مطلع از هر آن چیزی است که در آسمانها و زمین است، و بدانید که خداوند همه چیز را می‌داند.

پیرو شگفتی است در این مکان، ولیکن مفهوم است! خداوند این شریعت را قانونگذاری می‌کند، و این جایگاه ثواب و امن و امان را بنیاد می‌نهد، تا مردمان بدانند که خداوند مطلع از هر آن چیزی است که در آسمانها و زمین قرار دارد، و خداوند همه چیز را

ندارد. خداوند آگاه از چیزی است که آشکار می‌سازید و با خبر از چیزی است که پنهان می‌نمائید. سپس این بخش به پایان برده می‌شود با ترازویی که خداوند آن را برای سنجش ارزشها نصب و استوار می‌فرماید. تا این که مسلمان با چنین ترازویی همه چیز را برکشد و برابر آن دآوری کند. این ترازو، ترازویی است که در کفه آن خوب و پاک فرو می‌رود و برتری می‌گیرد، و بد و ناپاک فرو می‌رود و پائین می‌افتد. تا ناپاک با فراوان بودن خود در هیچ وقتی و در هیچ حالی، مسلمان را گول نزند و نفریبد:

﴿قُلْ: لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالْطَّيِّبُ؛ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

(ای پیغمبر! به مردم) بگو: ناپاک و پاک (و حرام و حلال) مساوی نیستند، هر چند که فراوانی ناپاک (و حرام) شما را به شگفت اندازد. پس ای خردمندان (با امتثال اوامر و اجتناب نواهی یزدان) خویشتن را از (خشم) خدا بر حذر دارید تا این که رستگار شوید.

مناسبت موجود برای ذکر ناپاک و پاک، در این روند قرآنی، مناسبت تفصیل حرام و حلال در نخجیر و خوراک است. حرام ناپاک است، و حلال پاک است... ناپاک و پاک نیز برابر نیستند، هر چند که فراوانی ناپاک گول بزند و بفریبد و به شگفت و شگرف اندازد. در پاک لذتی نهفته است که پیامد بد پشیمانی یا هدر رفتنی به دنبال ندارد و سدها و مانعهای درد و رنج و ناخوشی و بیماری بر سر راه ندارد... هر لذتی که در ناپاک است، در پاک همسان آن به سبب فرجام نیک و امانت از عاقبت در دنیا و آخرت، موجود است... خرد هنگامی که از هوا رهایی می‌یابد و تقوا با آن می‌آمیزد و دل خرد را می‌پاید، خرد قطعاً پاک را بر ناپاک برمی‌گزیند، و آن وقت کار به رستگاری در دنیا و آخرت می‌کشد:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

(ای خردمندان (با امتثال اوامر و اجتناب نواهی یزدان)

می‌داند... تا مردمان بدانند که یزدان کاملاً آگاه از سرشت انسانها و نیازمندیهای ایشان، و رازها و رمزهای درونشان، و نداها و فریادهای روحشان است. او است که برای پاسخ به سرشتها و نیازهایشان، و پاسخ به علائق و دلیستگیا و رازها و رمزهای زوایای وجودشان، شرائع خود را مقرر و معین می‌دارد. هرگاه دلهای مردمان رحمت یزدان را در شریعت او احساس کنند، و دلهایشان جمال این هماهنگی و همنوائی موجود در میان شریعت و فطرت ژرف خود را بچشند، خواهند دانست که یزدان آگاه از هر آن چیزی است که در آنها و زمین است، و خدا همه چیز را می‌داند.

جای شگفت است که این دین همه نیازمندیهای سرشتی انسانها، و همه علاقه‌مندیهای آنان را در مد نظر می‌گیرد، و به همه نیازمندیهای زندگانی بشری، پاسخ مثبت می‌دهد... طرح این دین، با طرح سرشت انسانها، و وجود آن، با وجود ایشان، مطابقت دارد. هنگامی که سینه‌ای برای پذیرش این دین باز و فراخ می‌گردد، در این آئین جمال و هماوائی و انس و الفت و راحت و آسایشی می‌یابد که کسی مزه چنین چیزهائی را نمی‌یابد، مگر این که خود مزه آن را چشیده باشد!

سخن از حلال و حرام در حرم و غیر حرم، با برحذر داشتن آشکار از عقاب و عذاب خدا، همراه با آزمند گرداندن مردمان به مغفرت و مرحمت یزدان، پایان می‌پذیرد:

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ، وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

بدانید که خداوند دارای مجازات شدید است، و در عین حال بس آمرزنده و مهربان است.

همراه با بر حذر داشتن و بیم دادن، الهام و القاء می‌شود که کیفر متوجه مخالفی می‌گردد که دست بر ندارد و به سوی خدا برنگردد:

﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ﴾.

پیغمبر وظیفه‌ای جز تبلیغ (و رساندن پیام آسمانی)

خویشتن را از (خشم) خدا بر حذر دارید تا این که رستگار شوید.

این مناسبتِ حاضر و آماده بود. ولیکن نصّ قرآنی - گذشته از این مناسبت - دارای افق بالاتر و والاتری، و فاصله گشادتر و فراخ تری است. بگونه‌ای بالا و والا و گشاد و فراخ است که همه زندگی را فرا می‌گیرد، و در موارد فراوانی صدق می‌کند:

یزدان جهان این ملت را پدید آورده است، و آنان را بهترین ملت‌ها برای مردمان کرده است. این ملت را برای کار بزرگ و سترگی آماده کرده است. خداوند چنین ملتی را برای حمل امانت برنامه خود در زمین آمادگی بخشیده است. این ملت را آمادگی بخشیده است تا بر این برنامه بماند و راه بسپرد، بدان گونه که هیچ ملتی، هرگز این چنین بر راستای راه نمانده است و طقّ طریق نکرده است. همچنین این برنامه را در زندگی دیگران پیاده کند، بگونه‌ای که هرگز ملتی هیچگونه برنامه‌ای را این چنین پیاده نکرده باشد.

هیچ چاره‌ای جز این نبود که این ملت می‌بایستی تمرین داده شود، تمرین طولانی فراوانی. تمرینی که پیش از هر چیز دیگری این ملت را از درّه جاهلیت پست و پلشت برگیرد، و بر فراز راه بلندی حرکت دهد که منتهی به قلّه بلند اسلام می‌گردد. بعد از آن به پاکیزه داشتن جهان بینیه‌ها و عادات و آداب چنین ملتی از ته‌نشستهای جاهلیت می‌پردازد، و اراده این ملت را برای بر دوش کشیدن پرچم حقّ و تحمّل پیامدهای آن، تربیت می‌کند. آن گاه چنین ملتی را به سنجش جزء و کلّ مسائل زندگی می‌کشانند و بدو می‌فهماند که باید همه چیز زندگانی را برابر ارزشهای اسلامی و معیارهای یزدانی بسنجد، تا ملتِ خدائی واقعی شود، و انسانیت آن اوج گیرد و به پله والا و زیباترین ساختار دستیابی پیدا کند. در این صورت است که ناپاک و پاک در نظرش یکسان نمی‌گردد، و در ترازویش همسان نمی‌آید، هر چند که فراوانی ناپاک آن را به شگفت اندازد، هر چند که فراوانی چشمگیر و دلربا است و

احساس را شیفته و خرد را شیدای خود می‌سازد. ولیکن جداسازی ناپاک از پاک، و اوج‌گیری جان تا بدانجا که همه چیز را تنها با معیار یزدان بسنجد و بس، چنان می‌کند که کفّه ناپاک با وجود فراوانی آن فرو بیفتد و پائین افتد، و کفّه پاک با وجود کمی آن فرا رود و بالا افتد... در این هنگام، این ملت، امین می‌گردد، و بر قیومت و سرپرستی بشریت مورد اطمینان خواهد بود. برای انسانها با معیار و میزان خدا برمی‌کشد و می‌سنجد، و با سنجها و اندازه‌های خدا برایشان اندازه‌گیری می‌کند، و برای آنان پاک را برمی‌گزیند. چشم و دل او را فراوانی ناپاک نمی‌رباید و مقهور نمی‌نماید.

موقعیت دیگری است که این ترازو در آن سود می‌برد... این موقعیت وقتی رخ می‌دهد که باطل در آن وقت باد به غبغب می‌اندازد و پفیده می‌شود و جاق و چله جلوه گر می‌آید، بدین هنگام درون مردمان، باطل را ورآمده و سرآمده می‌یابند، و چشمها از نمود و سیمایش و از فراوانی و نیرویش به هراس می‌افتد و فراگرفته می‌شود... مؤمنی که با ترازوی خدا می‌سنجد، وقتی که در این حال به باطل پفیده و باد به غبغب انداخته می‌نگرد، دستش نمی‌لرزد، و چشمش چپ نمی‌شود، و ترازویش مختل نمی‌گردد، و بر آن حقّی را برمی‌گزیند که خس و خاشاک و کف و پفی بر آن ننشسته است، و چیزی آمیزه و آغشته آن نشده است. بلکه تک و تنها حقّ است و بس... بلی خود حقّ، نه صفتی و نه ذات دیگری. جز صفت و ذات خود، و جز سنگینی خویش در ترازوی خدا، و جز ایستادگی و پابرجائی خویشتن، و جز جمال ذاتی و سلطه سرشتی خود... بلی حقّ صرف و مجرد! پالوده و سره از هر چیز بیگانه از آن!...

یزدان جهان این ملت را با برنامه قرآن، و سرپرستی پیغمبر ﷺ پرورده کرد. تا بدانجا که دانست که این ملت به سطحی رسیده است که در آن ایشان را می‌توان امین دین خدا شمرد. امین نه تنها در درونها و دلها،

بعد از این، روند قرآنی می‌پردازد به گوشه‌ای از تربیت گروه مؤمنان و رهنمودشان به سوی ادب لازم داشتن با پیغمبر ﷺ و پرسش نمودن از چیزی که از آن بدیشان خبر نداده است. چیزی که اگر پرسنده از آن آگاه شود مایهٔ ناراحتی و بدحالی او می‌گردد، و چه بسا تکالیف و وظائفی به دنبال بیاورد که توانائی انجام چنین تکالیف و وظائف را نداشته باشد، و یا دائرهٔ چیزهایی را بر او تنگ گرداند که خدا آن را برای او گشاد و فراخ فرموده است، یا بدون تعیین حدّ و مرزی آن را رها نموده است، به خاطر لطف و مرحمتی که در حقّ بندگان خود داشته است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ. وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ. عَفَا اللَّهُ عَنْهَا، وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ. قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ﴾.

ای مؤمنان! از مسائلی سؤال مکنید (که خداوند از راه لطف از آنها سخن نگفته است، و چه بسا به شما مربوط نبوده، و چندان سودی برای زندگی شما نداشته باشند، و) اگر فاش کردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بدحال کنند. چنانکه به هنگام نزول قرآن (در زمان حیات پیغمبر، از او) راجع بدانها پرس و جو کنید، برای شما (با وحی آسمانی بیان و روشن می‌شوند) (و آن گاه دچار مشقات و مشکلات فراوانی می‌گردید و از عهدهٔ تکالیف و وظائف بیشمار بر نمی‌آئید. پس شما را به ناگفته‌ها و نانموده‌ها چه کار؟ مگر نه این است که) خداوند از این مسائل گذشته است (و پرسشهای قبلی شما را نادیده گرفته است و از مجازات اخروی آنها صرف نظر فرموده است؟) و خداوند بس آمرزگار و بردبار است. (این است که از شما می‌گذرد و در مجازات شما شتاب نمی‌ورزد). جمعی از پیشینیان از (اموری همانند) آنها (که شما می‌پرسید) سؤال کردند و بعد از آن (که توسط پیغمبران از آنها اطلاع یافتند و موظف به رعایت احکام مربوطه شدند) نسبت بدانها به

بلکه امین در زندگی و زیستشان در کرهٔ زمین. زندگی و زیستن پاکیزه و مطمئانه با وجود همهٔ نوسانات خواستها و آرزها و هواها و هوسها و مذهبها و مکتبهای که وجود دارد، و همهٔ برخوردانی که میان مصالح این و آن پیش می‌آید، و همهٔ کشمکشها و نبردهائی که میان شخصها و دسته‌ها برای چیرگی بر یکدیگر در می‌گیرد... گذشته از این، چنین ملّتی در چنین سطحی امین و مطمئن بشمار است در قیومت و سرپرستی انسانها، با تمام رنجها و پیآمدها و مسؤولیتهای بزرگی که این قیومت و سرپرستی در دریای مواج زندگانی همگانی، به همراه دارد.

یزدان جهان این ملّت را با رهنمودهای گوناگونی، عوامل گوناگونی، آزمونهای گوناگونی، و قانونهای گوناگونی، پرورده کرد. همهٔ این مسائل و عوامل جوراجور را نیز یک دسته و یک بسته فرمود و بدان گونه‌ای درآورد که در نهایت نقش یگانه‌ای را اجراء و اداء کنند، و آن آماده ساختن این ملّت است همراه با عقیده و جهان‌بینیها، برداشتها و پذیرشها، رفتارها و خویها، و قانون و سیستمی که دارد، تا بتواند در زمین بر دین خدا پابرجا و استوار گردد و آن را بسپاید و بر انسانها قیومت و سرپرستی نماید... یزدان جهان به وسیلهٔ این ملّت آنچه را می‌خواست پیاده و اجراء فرمود... خدا بر هر کاری که بخواهد توانا است ... در واقعیت زندگی زمینی، این سیمای درخشان ملّت پروردهٔ آئین یزدان، پدیدار و استوار گردید... این ملّت، خوابی بود که در جهان واقعی جلوه‌گر آمد. رؤیائی بود که به حقیقت پیوست... انسانها همیشه می‌توانند این ملّت پیشتاز اسلامی را پیش چشم مجسم نمایند و آنان را الگوی خود قرار دهند، بدان هنگام که به جهاد می‌پردازند و به تلاش می‌ایستند تا بدیشان برسند. اگر چنین کنند خداوند آنان را یاری می‌دهد و پیروز می‌گردانند...

نه، اگر می‌گفتم بلی! واجب می‌شد.

در اینجا بود که نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ...﴾.

ای مؤمنان! از مسائلی سؤال نکنید (که خداوند از راه لطف از آنها سخن نگفته است، و چه بسا به شما مربوط نبوده، و چندان سودی برای زندگی شما نداشته باشند، و) اگر فاش گردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بد حال کنند....

دارقطنی در روایت دیگری از ابوعیاض و او از ابوهریره نقل کرده است که گفته است: پیغمبر ﷺ فرمود:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ).

ای مردمان! حج بر شما واجب شده است. مردی برخاست و گفت: ای فرستاده خدا! آیا در هر سالی؟ پیغمبر ﷺ از او روی برگرداند. دوباره پرسید: ای فرستاده خدا! آیا در هر سالی؟ فرمود: (مَنْ الْفَائِلُ؟).

گوینده سخن چه کسی بود؟.

عرض کردند: فلان کس بود. فرمود:

(وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ قُلْتُ: نَعَمْ، لَوَجِبَتْ. وَلَوْ وَجِبَتْ مَا أَطَقْتُهَا. وَلَوْ لَمْ تُطِيقُوا لَكَفَرْتُمْ).

بدان خدای سوگند که جانم در ید قدرت او است، اگر می‌گفتم: بلی، واجب می‌گردید. و اگر واجب می‌گردید شما توان انجام آن را نمی‌داشتید. و اگر توان انجام آن را نمی‌داشتید، کافر می‌گشتید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ...﴾.

ای مؤمنان! از مسائلی سؤال نکنید (که خداوند از راه لطف از آنها سخن نگفته است، و چه بسا به شما مربوط نبوده، و چندان سودی برای زندگی شما نداشته باشند، و) اگر فاش گردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بد حال کنند.

در حدیثی که مسلم آن را در صحیح خود از انس رضی الله عنه

مخالفت برخاستند و منکر (حقانیت پاسخ) آنها (و) بالطبع صلاحیت گویندگان آن سخنها، یعنی انبیاء) شدند.

برخی از مردمان خیلی از پیغمبر ﷺ پرسش می‌کردند درباره چیزهایی که امر یا نهی راجع بدانها نازل نشده بود. یا درباره شرح و بسط اموری پافشاری می‌کردند که قرآن آنها را به صورت مختصر و مجمل بیان نموده است، و خداوند در مختصر و مجمل بودن چنین اموری، فراخی و گشایشی برای مردمان قرار داده است. یا درباره اموری پرس و جو می‌کردند که بر ملا کردن آنها ضرورتی نداشته است و چه بسا برملا شدن آنها پرسنده را آزار دهد، و یا این که مایه ناراحتی مسلمانان دیگر شود.

روایت شده است که پس از نزول آیه حج، یکی پرسید: آیا حج در هر سالی واجب است؟ پیغمبر ﷺ این پرسش را نپسندید، چرا که آیه حج مجمل نازل شده است:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾. (ال عمران / ۹۷)

حج این خانه واجب الهی است بر کسانی که توانایی (مالی و بدنی) برای رفتن بدانجا را دارند. حج یک بار در عمر کافی و بسنده است. پرسش: آیا در هر سالی واجب است؟ درخواست شرح و بیانی است که ایجاد مشکلی می‌کند که خداوند آن را واجب نفرموده است.

در حدیث مرسلی که ترمذی و دارقطنی آن را از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند، آمده است: وقتی که این آیه نازل شد:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾.

بعضیها گفتند: ای فرستاده خدا! آیا حج در هر سالی واجب است؟ پیغمبر ﷺ خاموش ماند. دیگر باره عرض کردند: آیا حج در هر سالی واجب است؟ فرمود: (لَا، وَلَوْ قُلْتُ نَعَمْ لَوَجِبَتْ).



گفته ایم. تنها خدا می داند که پدران ما چه کسانی بوده اند و هستند؟ ابوهیره گفته است: خشم پیغمبر ﷺ فروکش کرد، و این آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ...﴾.

مجاهد از ابن عباس روایت نموده است که گفته است: این آیه دربارهٔ مردمانی نازل گردید که از پیغمبر ﷺ دربارهٔ بحیره و سائبه و وصیله و حامی پرسش کردند... این سخن سعید پسر جبیر است که گفته است: مگر نمی بینی که پس از آن چنین آمده است؟

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ﴾.

خداوند بحیره، سائبه، وصیله، حامی را مشروع و مقرر نداشته است.

مجموعهٔ این روایتها و غیره، نماد و تصویری از نوع چنین پرسشهایی را پیش چشم می دارد که خداوند مؤمنان را از آنها نهی می فرماید و دستور می دهد که چنین پرسشهایی را نکنند...

این قرآن آمده است که نه فقط عقیده ای مقرر نماید و بس، و نه تنها شریعتی را معین دارد و بس. بلکه آمده است گذشته از اینها ملتی را پرورده کند، و جامعه ای را پدید آورد، و افرادی را بسازد و آنان را برابر برنامهٔ بخردانه و سرشتی ساختار خود، هستی بخشد... یزدان سبحان در اینجا ادب پرسش، و حدود و ثغور پژوهش، و برنامهٔ شناخت را بدیشان می آموزد... وقتی که خداوند بزرگوار این شریعت را نازل می گرداند، و از جهان غیب خبر می دهد، ادب این است که بندگان تفصیل شریعت یا اجمال آن را به حکمت و فلسفه ای که خدا خود می داند، واگذارند، و آشکار نمودن و یا پنهان

نقل کرده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(... قَوْلَ اللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرْتُكُمْ بِهِ مَا دُمْتُ فِي مَقَامِي هَذَا).<sup>(۱)</sup>

... چه به خدا قسم! دربارهٔ چیزی از من نمی پرسید مگر این که از آن آگاهتان می سازم، پیش از این که از این جایگاه خود برخیزم و بروم.

کسی برخاست و گفت: ای فرستادهٔ خدا! جایگاهی که بدانجا وارد می گردم کجا است؟ فرمود: «آتش». عبدالله پسر حذافه برخاست و گفت: پدرم کیست؟ فرمود: «پدرت حذافه است». ابن عبداللیر گفته است: عبدالله پسر حذافه، در اوائل اسلام ایمان آورده بود، و به سرزمین حبشه در هجرت دوم مهاجرت کرده بود، و در جنگ بدر شرکت جسته بود، و شخص لطیفه گو و خوش مشرفی بود. پیغمبر ﷺ او را با نامه ای به پیش کسری فرستاده بود. هنگامی که گفت: ای رسول خدا، پدرم کیست؟ فرمود: «پدرت حذافه است»، مادرش گفت: «فرزندی را نافرمانبردارتر از تو در برابر والدین ندیده ام! آیا ترسیدی که مادرت مرتکب همان چیزی شده باشد که زنان در روزگار جاهلیت مرتکب می شدند و تو او را در جلو چشم همگان رسوا کنی؟! بدو پاسخ داد و گفت: به خدا سوگند، اگر مرا به بندهٔ سیاه پوستی نسبت می داد، بدو ملحق می شدم و می پیوستم!

در روایت ابن جریر با سندی که در دست داشته است، از ابوهیره نقل کرده است و گفته است: رسول خدا خشمگین بیرون آمدند. رخساره اش از خشم قرمز شده بود. رفت و بالای منبر نشست. مردی برخاست و گفت: من کجا خواهم بود؟ فرمود: «در آتش»! دیگری برخاست و گفت: پدرم کیست؟ فرمود: پدرت حذافه است. پس عمر پسر خطاب برخاست و گفت:

راضی شده ایم به این که خدا معبود ما، اسلام آئین ما، محمد ﷺ پیغمبر ما، و قرآن پیشوای ما باشد. ای رسول خدا ما به روزگار جاهلیت و شرک نزدیکی و تازگیها جاهلیت را پشت سر نهاده ایم و به ترک شرک

۱- در روایت دیگری که ابن جریر از انس روایت می کند، آمده است که مردمان پافشارانه دربارهٔ چنین مسأله ای از پیغمبر ﷺ پرسش کردند، و او نیز فرمود سخنی را که بیان گردید. روایت دیگری را ابن جریر از ابوهیره نقل کرده است که در متن روند کلام آن را ذکر خواهیم کرد. (مؤلف)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ. وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلَ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ... عَفَا اللَّهُ عَنْهَا...﴾.

ای مؤمنان! از مسائلی سؤال مکنید (که خداوند از راه لطف از آنها سخن نگفته است، و چه بسا به شما مربوط نبوده، و چندان سودی برای زندگی شما نداشته باشند، و اگر فاش گردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بدحال کنند. چنانکه به هنگام نزول قرآن (در زمان حیات پیغمبر، از او) راجع بدانها پرس و جو کنید، برای شما (با وحی آسمانی) بیان و روشن می‌شوند (و آن گاه دچار مشقات و مشکلات فراوانی می‌گردید و از عهده انجام وظائف و تکالیف بشمار بر نمی‌آئید. پس شما را به ناگفته‌ها و نانموده‌ها چه کار؟ مگر نه این است که) خداوند از این مسائل گذشته است (و پرسشهای قبلی شما را ندیده گرفته است و از مجازات اخروی آنها صرف نظر فرموده است؟)....

یعنی خداوند از این مسائل صرف نظر فرموده است، و وجوب آنها را نخواست است، یا به ترک تفصیل آنها گفته است و اراده فرموده است که مختصر و مجمل بمانند تا فراخی و گشایشی در میان باشد... مثلاً همچون فرمانی که برای انجام حج صادر فرموده است... یا این که اصلاً اموری را مطرح نفرموده است و نامی از آنها نبرده است.

پس از این، خداوند برای مؤمنان از کسانی که اهل کتاب بوده‌اند و پیش از آنان زیسته‌اند و بر خویشان سخت گرفته‌اند و با پرسش از تکالیف و احکام خویشان را به تنگناها و دشواریها افکنده‌اند، مثال می‌آورد. می‌فرماید وقتی خدا بر چنین کسانی از اهل کتاب، تکالیف و احکامی واجب نمود، بدانها کافر شدند و آنها را نادیده گرفتند و بجای نیاوردند. اگر پرسش نمی‌کردند و خاموشی می‌گزیدند و در کارها از آسانی خدادادی سود می‌جستند، آسانی که خدا در کارها برای بندگانش خواسته است، یزدان بر آنان سخت نمی‌گرفت و کیفر کوتاهی و ناسپاسی را نمی‌دیدند و مژه فرجام

کردن این غیب را نیز به خدا سپارند، و خویشان را در این امور در کنار مرزهای نگاه دارند که خداوند دانا و آگاه مشخص فرموده است و بدین اندازه بسنده کرده است. دیگر از پیش خود به تهیّه متنها و مستثنای نپردازند و بدین وسیله خویشان را گرفتار مشکلها و سختیها نسازند، و به دنبال انگاره‌ها و گمانها نروند و در پی احتمالاها و فرضها ندوند. همچنین به دنبال غیب حرکت نکنند و بخواهند پرده از چیزی بردارند که خداوند نخواست است از آن پرده بردارد. اگر در راه دستیابی به چنین چیزی به تلاش ایستند، هرگز بدان نرسند و سرانجام خسته و درمانده بایستند. این خدا است که اندازه توان انسانها و تاب تحمل آنان را می‌داند. او به اندازه توانشان برایشان قانونگذاری می‌فرماید و وظائف و تکالیف تهیّه می‌نماید، و از غیب بدان اندازه پرده برمی‌دارد که سرشتشان آن را درک و فهم می‌کند. چیزهایی وجود دارد که خدا آنها را مختصر یا ناشناخته گذاشته است، و اگر مردمان آنها را به همین صورت آن گونه که خدا خواسته است، رها کنند، اصلاً زبانی نمی‌بینند و بهیچوجه سرزنش نمی‌گردند. اما پرسش از این مسائل - در روزگاری که هنوز نبوت ادامه داشت و قرآن نازل می‌شد - چه بسا پاسخ بدان موجب وجوب و تعیین وظائف و تکالیفی می‌گردید که برخی از ایشان را بدحال و ناراحت می‌کرد، و مایه درد و رنج و باعث مشقت و محنت همه آنان و کسانی می‌شد که پس از ایشان پای به جهان می‌گذاشتند.

به همین سبب است که یزدان جهان مؤمنان را نهی می‌فرماید از این که درباره چیزهایی پرسش نمایند که پرده‌برداری از آنها ایشان را ناراحت و رنجیده خاطر می‌دارد. آنان را بیم می‌دهد که اگر در روزگار نزول وحی در مدت زمانی که پیغمبر ﷺ زنده است، پرسشهایی درباره چنین اموری بکنند، بدیشان پاسخ داده می‌شود، و وظائف و تکالیفی را در پی خواهد داشت که خداوند از آنها صرف نظر فرموده است و از آنها سخن نرانده است و واجبشان ننموده است:

نابهنجار را نمی چشیدند.

در سورة بقره دیدیم که چگونه بنی اسرائیل بدان گاه که خداوند بدیشان دستور می فرماید گاوی را سر ببرند - هر گاوی که باشد، بدون هرگونه قید و بندی و شرط و شروطی - آنان شروع می کنند به پرسش از اوصاف چنین گاوی، و توضیحات این اوصاف را می طلبند، و در تفصیلات جزئیات صفات، دقیق و باریک بین می گردند. هر بار که بیشتر جویای توضیحات اوصاف می شوند، بیشتر بر آنان سختگیری می گردد. آنان اگر پرسش نمی کردند، کار را بر خود آسان می کردند و دچار مشکل نمی شدند.

همچنین کارشان درباره روز شنبه که طلبدند و تاب آن را نیاوردند و خویشتنداری نورزیدند، به همین منوال و روال بود.

کار بنی اسرائیل پیوسته به همین شکل بود، تا بدانجا که خدا چیزهای زیادی را برای تربیت و همچنین تنبیه ایشان بر آنان حرام فرمود!

در حدیث صحیحی از پیغمبر ﷺ روایت شده است که گفته است:

(ذُرُوبِي مَا تَرَكْتُكُمْ. فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَثْرَةُ سُوَاهِمُ، وَ اخْتِلَافُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ).

مادام که چیزی را از شما نخواسته ام، مرا به حال خود واگذارید و پرس و جو و کند و کاو منمائید. زیرا پرسشهای بیشمار و اختلاف با پیغمبران، کسانی را هلاک کرد که پیش از آنها در جهان بودند.

در حدیث صحیح دیگری نیز آمده است:

(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَرَضَ قَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا، وَ حَدَّ حُدُودَهُ فَلَا تَقْعُدُوهَا، وَ حَرَّمَ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا. وَ سَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ رَحْمَةً بِكُمْ - غَيْرَ نَسْيَانٍ - فَلَا تَسْأَلُوا عَنْهَا).

خداوند بزرگوار واجباتی را واجب گردانده است، آنها را ضائع نکنید و هدر ندهید، و حدّها و مرزهایی را تعیین فرموده است، از آنها در نگذريد، و چیزهایی را حرام نموده است، خویشتن را بدانها نزنید و بدانها

دست نبريد، و از راه لطف و مرحمت - نه بر اثر

فراغوش کردن - از بیان چیزهایی سکوت فرموده است، شما از آنها نپرسید.

در صحیح مسلم از عامر پسر سعد روایت است که او از پدرش نقل می کند که گفته است: پیغمبر ﷺ فرموده است:

(إِنَّ أَكْثَرَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْمُسْلِمِينَ جُرْمًا، مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحَرِّمْ عَلَى الْمُسْلِمِينَ فَحَرَّمَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ).

در میان مسلمانان گناه مسلمانی بزرگترین گناه بشمار است که از چیزی سؤال کند که بر مسلمانان حرام نبوده است، ولی بر اثر پرسش او از آن بر آنان حرام گشته است.

شاید مجموعه این احادیث، همراه با آیات قرآنی، برنامه اسلام را در باره شناخت به تصویر کشد.

شناخت در اسلام خواسته می شود تا در پرتو آن با نیازی رویاروی شد که رخ داده است، و در حدود این

نیازی که رخ داده است باید خواستار شناخت گردید...

چه غیب و آنچه در پس پرده غیب است نیروی انسانها صرف روشنگری و رسیدن به کنه آن نمی گردد، چه

شناخت آن با نیازی رویاروی نمی شود که در زندگی مردمان روی دهد و واقع گردد. برای دل انسانها بسنده

است که بدین غیب ایمان بیاورد بدانگونه که یزدان پس آگاه از آن، آن را وصف فرموده است و معرفی نموده

است. و اما زمانی که ایمان دل را به پژوهش کنه آن سرگرم کند و دل بخواهد ماهیت آن را روشن سازد، این

کار هرگز به جایی نمی رسد و به چیزی نمی انجامد، زیرا دل با قدرت و توانی مجهز نگشته است که بتواند

به اصل و کنه غیب برسد جز بدان اندازه و در آن حدود که خدا از آن پرده برداشته است ... هرگونه تلاشی در

این راه بیهوده است و هز می شود. گذشته از آن، چنین تکاپویی گام نهادن در بیابان برهوت بدون راهنما است و قطعاً منتهی به گمراهی و آوارگی بسیار ناگواری

می گردد.

ولی احکام شرعی را باید جست و درباره آنها پژوهش کرد، و به هنگام وقوع مسائل و قضایائی که این احکام می‌طلبند، پرسش نمود و تحقیق کرد... این برنامه اسلام است.

در طول روزگاران مکی، حتی یک حکم شرعی اجرائی نازل نگردید، هر چند که اوامر و نواهی درباره اشیاء و اعمالی نازل شد. احکام اجرائی همچون قصاص نمودن و حد زدن و تنبیه کردن و کفاره دادن نازل نگردید مگر پس از پابرجائی دولت اسلامی که بتواند اجراء این احکام را بر عهده گیرد.

مسلمانان صدر اول، این برنامه و روال آن را آموختند و به دل سپردند. آنان درباره مسأله‌ای فتوی نمی‌دادند و حکم صادر نمی‌کردند مگر این که آن مسأله عملاً رخ می‌داد. فتوی دادن و حکم صادر کردن نیز در حدود همان مسأله‌ای انجام می‌پذیرفت که روی داده است. در این راستا هم آیات قرآنی را رویهم در نظر می‌گرفتند و رشته آنها را از یکدیگر نمی‌گسلاندند. تا پرسش و پاسخ، یا به عبارت دیگر طلب فتوی و صدور فتوی جدیت خود را داشته باشند و با برنامه تربیتی یزدانی نیز همگام و هم‌آوا باشند:

عمر پسر خطاب رضی الله عنه کسی را نفرین می‌کرد که از چیزی می‌پرسید که هنوز روی نداده است ... داریم در مسند خود این را روایت کرده است ... از زهری روایت شده است که گفته است: به ما چنین رسیده است که چون از او در باره کاری پرسیده می‌شد می‌گفت: آیا چنین چیزی و چنین کاری بوده است و روی داده است؟ اگر می‌گفتند: بلی که بوده و روی داده است، درباره آن، چیزی را که می‌دانست روایت می‌کرد و می‌گفت. و اگر می‌گفتند: نبوده و روی نداده است، می‌گفت: پس آن را رها سازید تا می‌شود و روی می‌دهد. و با اسنادی که از عمار پسر یاسر در دست داشته است گفته است: وقتی که درباره مسأله‌ای از عمار پسر یاسر سؤال شد، گفت: آیا این امر روی داده است؟ گفتند: نه! گفت: ما را واگذارید تا روی می‌دهد. هنگامی که روی داد، جرأت

بیان آن را برایتان به خود خواهیم داد.

دارمی گفته است: عبدالله پسر محمد پسر ابوشیبہ برایمان روایت کرده است و گفته است: ابن فضیل از عطاء، و او از ابن عباس نقل کرده است که گفته است: مردمانی را از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بهتر ندیده‌ام. تا پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات فرمود جز سیزده مسأله را از او نپرسیدند. همه این سیزده سؤال نیز درباره قرآن، و آن هم همچون پرسشهایی بود:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ...﴾ (بقره/۲۱۷)

از تو درباره جنگ کردن در ماه حرام می‌پرسند.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ...﴾ (بقره/۲۲۲)

و از تو درباره (آمیزش با زنان به هنگام) حیض می‌پرسند.

اصحاب رسول، جز از چیزهایی نمی‌پرسیدند که برای ایشان سودمند باشد.

مالک گفته است: بدین شهر، یعنی «مدینه» آمدم و چیزی جز دانش قرآن و سنت نبوی نداشتند. هرگاه مشکلی پیش می‌آمد، امیر آنجا علمائی را که در دسترس بودند، گرد می‌آورد تا آن مشکل را برطرف کنند و گره از کار بگشایند. آنچه علماء بر آن متفق می‌شدند، امیر اجراء می‌کرد. شما مسائل زیادی را مطرح می‌کنید و پرسشهای فراوانی را می‌نمائید، و حال این که پیغمبر صلی الله علیه و آله مسائل بسیار و سؤالات فراوان را نمی‌پسندید و از آنها آزردہ خاطر می‌گردید! قرطبی در روند تفسیر این آیه گفته است: مسلم از مغیره پسر شعبه نقل می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُقُوقَ الْأُمّهَاتِ، وَ أَدَ الْبَنَاتِ، وَ مَنَعًا وَ هَاتِ. وَ كَرِهَ لَكُمْ ثَلَاثًا: قِيلَ وَ قَالَ، وَ كَثْرَةُ السُّؤَالِ، وَ إِضَاعَةُ الْمَالِ﴾.

خداوند بر شما حرام کرده است: اذیت و آزار و نافرمانی از (پدران و) مادران، و زنده بگور کردن دختران، و ندادن (بذل و) بخشش و صدقه و احسان به دیگران) و گرفتن (بیجای اموال مردمان). و سه چیز را

از شما نمی‌پسندند: ستیز و کشمکش بیجا، و پرسشهای فراوان، و هدر دادن و ضایع کردن اموال.

بسیاری از فرزندان گفتند: مراد از «کثرت سؤال» پرسشهای فراوان نمودن از مسائل فقهی برای نشان دادن زبان آوری و شکست دیگران، و به تنگنا انداختن دیگران در مسائلی که چیزی درباره آنها نازل نشده است، و دچار لغزش و مغلطه کردن مردمان، و موشکافی در مسائل نوپدید و سؤالاتی که مطرح می‌گردد. پیشینیان چنین چیزهایی را زشت می‌دانستند و تکلف می‌شمردند و می‌گفتند: هر وقت مشکل پدید آمد، پاسخ مناسب بدان داده می‌شود...

برنامه اسلامی برنامه واقعی و جدی است. احکام را برای مسائلی مطرح و صادر می‌کند که در زندگی عملاً روی می‌دهند، و احکام را از اصول و ارکان شریعت خدا دریافت می‌دارد و برمی‌گیرد... احکام را بگونه‌ای بر مسائل پیاده می‌کند که درست به اندازه آنها بوده و کافی و بسنده باشد. شرایط و ظروف و شکل و حجم مشکل را در نظر می‌گیرد و آن گاه درباره آن حکم صادر می‌کند، حکمی که با مشکل رویاروی گردد و آن را فراگیرد و کاملاً و دقیقاً منطبق و مشتمل بر آن شود. درباره مسائلی پرس و جو کردن و فتوا طلبیدن که هنوز روی نداده‌اند، پرس و جو و طلبیدن فتوا از روی فرض و گمان نامشخص و نامحدود است. مادام که مشکل رخ نداده است، تعیین و تبیین آن در حدّ توان نیست. بدین هنگام فتوا دادن و حکم نمودن درباره آن هم مطابق با مشکل و مناسب با مسأله نیست، چرا که فرض و گمان نامعین و نامشخصی است. پرسش و پاسخ در این صورت از یک سو معنی ریشخند کردن جدّیت شریعت را در بر دارد، و از دیگر سو مخالف با برنامه راستین اسلامی نیز می‌باشد.

همچنین است فتوا طلبیدن و درخواست احکام شریعت در سرزمینی که شریعت خدا در آنجا پیاده و اجراء نمی‌گردد. صدور فتوا به همان روالی خواهد بود که گذشت...

از شریعت خدا فتوا را نباید طلبید، مگر زمانی که حکم آن پیاده و اجراء گردد. هرگاه فتوا طلبنده و فتوا دهنده هر دو می‌دانند که در سرزمینی هستند که اهالی آنجا شریعت یزدان را پیاده و اجراء نمی‌کنند، و سلطه و قدرت آفریدگار جهان را در کشور و در سیستم جامعه و در زندگانی مردمان به رسمیت نمی‌شناسند و بدان اعتراف ندارند... یعنی در این سرزمین به الوهیت خدا اقرار نمی‌شود، و از حکم و فرمان یزدان پیروی نمی‌گردد، و در برابر سلطه و قدرت خدا کرنش نمی‌شود و خضوع نمی‌گردد... پس فتوا خواستن خواستار فتوا چه سودی دارد؟ و فتوا دادن فتوا دهنده برای چه؟ هر دوی آنها بطور یکسان چه بدانند و چه ندانند ارزش شریعت یزدان را پائین آورده‌اند و به باد تمسخر گرفته‌اند!

همین حکم را دارد پژوهشها و بررسیهایی که محض پژوهش و بررسی فروع و احکام فقهی در نواحی و مناطقی که شریعت خدا در آنجاها پیاده و اجراء نمی‌گردد... چنین پژوهشها و بررسیهایی که برای سرگرمی است! تنها برای این است که به ذهن مردمان بیندازند و چنین وانمود کنند که این فقه در این سرزمین جایگاه و پایه‌گاهی دارد، در سرزمینی که در مؤسسه‌های آنجا تدریس می‌شود و در دادگاههای آنجا پیاده و اجراء نمی‌گردد! این کار به گمان انداختن و به خیال افکندنی است که کسی که در آن شرکت می‌کند تا عقل مردمان را بدان گول بزند و به کژ راهه کشاند، بزهکار می‌گردد!

این دین جدی است. آمده است تا بر زندگی مردمان حکومت کند. آمده است تا مردمان را بنده خداوند یگانه نماید، و از دست غاصبان سلطه و قدرت خدا، این سلطه و قدرت غصبی را بیرون بیاورد، و کار و بار را یکسره به شریعت خدا برگرداند و واگذارد، نه به قانون و شرع کس دیگری جز او ... این شریعت آمده است تا بر سراسر زندگی فرماندهی کند و حاکم باشد، و با نیازهای زندگی واقعی و عملی، و قضایا و مسائل

در روند قرآنی، پس از آیه‌ای که از چنین پرسشهایی نهی می‌کند، برمی‌آید که این آیات با مسائل و قضایای دوره جاهلیت نیز ربط و پیوندی دارند... در اینجا به همین اندازه بسنده می‌کنیم، تا بتوانیم به نص قرآنی درباره چنین عادات جاهلی بپردازیم.

﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ. وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ، وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى أَرْسُولٍ، قَالُوا: حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا. أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؟ ﴾

خداوند بحیره، سائیه، وصیله، حامی را مشروع و مقرر نداشته است، ولیکن کافران (از پیش خود چیزهایی سر هم می‌کنند و) بر خدا دروغ می‌بندند، و بیشتر آنان می‌فهمند (که این کارها ناروا است و عذاب سختی به دنبال دارد). هنگامی که بدانان (که از قوانین دل و اهواء درونشان پیروی می‌کنند) گفته شود که بیایید به سوی آنچه خدا نازل کرده و (آنچه) پیغمبر (بیان نموده است) برگردیم، تا هدایت یابیم می‌گویند: چیزی ما را بسنده است که پدران و نیاکان خویش را بر آن یافته‌ایم (و تا چشم گشوده‌ایم چنین و چنان در میان قوم و فامیل خود دیده‌ایم! دیگر قرآن و سخنان پیغمبر، ما را چه کار؟) آیا اگر پدران و نیاکانشان چیزی ندانسته باشند (و به سوی حق) راه نیافته باشند (باز هم باید چنین گویند و کنند؟).

دل انسان یا بر سرشتی که آفریدگار او را بر آن سرشته است ماندگار می‌ماند و در نتیجه معبود یگانه خود را می‌شناسد و او را به خداوندگاری می‌پذیرد و تنها و تنها به پرستش او می‌پردازد و فقط تسلیم شرع و قانون وی می‌گردد و به ترک ربوبیت همگان جز ربوبیت یزدان می‌گوید و لذا شریعتی از کسی جز ایزد متان دریافت نمی‌دارد، بلی دل انسان یا بر سرشت خود ماندگار می‌ماند، و در پیوند با خداوندگارش آسایش و آرامش، و در پرستش و عبادتش سادگی و آسانی را

آن، با احکام یزدان برخورد کند، و هنگامی که کاری عملاً روی می‌دهد، حکم خدا را بر آن اجراء سازد، و به اندازه حجم و شکل و شرائط کاری که رخ داده است، حکم خدا را بیان و پیاده کند.

این دین نیامده است تا تنها مدالی یا شعاری باشد، یا شریعت آن موضوعی جهت پژوهش و بررسی نظری بوده و هیچگونه پیوندی با واقعیت زندگی نداشته باشد، و یا این که دینی باشد که با فرضها و انگاره‌های سر و کار داشته باشد که هنوز روی نداده‌اند و بوقوع نپیوسته‌اند، و این فرضها و انگاره‌های هوایی را احکام فقهی بلند پروازانه بسازد و به خیالبافیها خوش باشد!

اسلام جدی است، و برنامه آن متوجه واقعیتها است. هر کس از «علماء» این دین، می‌خواهد برنامه آن را با این کیفیت و جدیت پیروی کند، پس باید به دنبال استوار نمودن و برقرار ساختن شریعت خدا در واقعیت زندگی باشد. یا دست کم از فتوا دادن و حکم صادر کردن و تیرهای هوایی احکام رو به فضا انداختن خودداری کند.

❦

با استناد به روایت مجاهد که از ابن عباس - رضی الله عنهما - نقل کرده است، و همچنین تکیه بر سخن سعید پسر جبیر درباره اسباب نزول آیه:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ... ﴾

ای مؤمنان! از مسائلی سؤال مکنید (که خداوند از راه لطف از آنها سخن نگفته است، و چه بسا به شما مربوط نبوده، و چندان سودی برای زندگی شما نداشته باشند، و) اگر فاش گردند و آشکار شوند شما را ناراحت و بد حال کنند....

چنین به نظر می‌رسد که از جمله چیزهایی که از آنها پرسش می‌نمودند، مسائلی بود که به دوره جاهلیت مربوط می‌گردید و در آن روزگار روی داده بود. هر چند ما از سؤال مشخصی در باره چیزی که بوده است یا انجام پذیرفته است، اطلاع دقیقی نداریم، اما از سخن به میان آمدن از بحیره و سائیه و وصیله و حامی،

افسانه‌های پیرامون آن را باطل و پوچ گردانند، و در همان وقت اصول اندیشه و نگرش را، و ارکان شرع و پایه‌های حکومتی را بنیاد گذارد و پابرجای دارد:

﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ. وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ، وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴾.

خداوند بحیره، سائبه، وصیله، حامی را مشروع و مقدر نداشته است، ولیکن کافران (از پیش خود چیزهایی سر هم می‌کنند و) بر خدا دروغ می‌بندند، و بیشتر آنان می‌فهمند (که این کارها ناروا است و عذاب سختی به دنبال دارد).

چنین انواعی از چهارپایان که آنها را برای خدایانشان سر می‌دادند و با شروط خاصی بدانها هدیه می‌نمودند، نمونه‌ای از انگاره‌ها و گمانهای رویهم انباشته در تاریکیهای خرد و دل است: بحیره و سائبه و وصیله و حامی!!!

این انواع از چهارپایان چه چیزند؟ و چه کسی چنین احکامی را دربارهٔ چنین چهارپایانی برایشان تعیین کرده است؟

روایتهای فراوانی در بارهٔ چنین چهارپایانی نقل شده است. ما بخشی از آنها را بیان می‌داریم:

«زهري از سعید پسر مسیب روایت کرده است و گفته است: بحیره به شتری گفته می‌شد که شیر آن به بتها اختصاص می‌یابد، (یعنی شیر آن به خدایان اختصاص پیدا می‌کرد و مردمان از شیر همچون شتری بی‌بهره می‌گردیدند... بدین معنی که تنها کاهنان و خادمان خدایان از چنین شتری استفاده می‌کنند و بس). سائبه به شتری گفته می‌شد که آن را به بتها هدیه می‌کردند و در بست بدانها می‌دادند. وصیله به شتر ماده‌ای گفته می‌شد که نخستین بچه‌اش ماده بوده و دومین بچه‌اش نیز ماده به دنیا می‌آورد. چنین شتری را وصیله می‌نامیدند و می‌گفتند: دو شتر ماده را به هم پیوند داده است و در فاصلهٔ آن دو نری نبوده است ... همچون شتری را برای بتهایشان سر می‌بردند. حامی به شتری

می‌یابد، و در روابط خویش با یزدان وضوح و روشنی را می‌بیند... و یا این که دل انسان در کثر راه‌ها و پیچ و خمهای جاهلیت و بت‌پرستی سرگردان و آواره می‌گردد. در هر راهی یک نوع تاریکی او را فرا می‌گیرد، و در هر پیچ و خمی گمان و وهمی وی را درمی‌یابد. طاغوت‌های جاهلیت و بت‌پرستی مراسم گوناگون پرستش خود را از او می‌طلبند، و قربانیهای مختلفی از او برای خشنودی خود می‌خواهند. مراسم عبادات و انواع قربانیه‌ها تا بدانجا فزونی می‌گیرد که بت‌پرست اصول و ارکان عبادات و قربانیها را فراموش می‌نماید. به عبادات و قربانیها می‌پردازد، ولی فلسفهٔ آنها را نمی‌داند. آن اندازه رنج پرستش خدایان گوناگون را بر خود تحمیل می‌کند که بزرگواری و کرامتی را از او می‌گیرد که یزدان به انسان بخشیده است.

اسلام یکتاپرستی را با خود آورده است تا قدرت و سلطه‌ای را که بر بندگان فرمان می‌راند یکتا گردانند. گذشته از این، مردمان را بدان از بندگی برخی برای برخی از ایشان، و از بندگی آنان برای خدایان گوناگون و ارباب جوراجور برهاند... اسلام آمده است تا دل انسان را از انگاره‌ها و بندهای بت‌پرستی آزاد و رها سازد، و به خرد انسان کرامت و عزت خود را بازگرداند، و آن را از ریسمان و کمند خدایان و از آداب و مراسم دینی آنها نجات بخشد. بدین منظور، اسلام با بت‌پرستی جنگید، بت‌پرستی در هر شکل و به هر نوعی که بود. آن را در همهٔ راه‌ها و پیچ و خمهایش دنبال کرد و برای نابودیش سخت کوشید. آن را در ژرفاهای درون، و در میان آداب و مراسم عبادت، و در اوضاع و احوال زندگی، و در لابلای قوانین فرمانروائی و مقررات سیستم حکومتی، بطور یکسان تعقیب نمود.

قرآن در اینجا کثرراهه‌ای از کثرراهه‌های بت‌پرستی موجود در جاهلیت عربی را می‌جوید و برای راست گرداندن آن، راه تلاش می‌پوید. بر آن نور می‌تاباند تا



گفته می‌شد چنین شتری را آبستن می‌کرد. وقتی که شماره مشخصی از تلقیح و جفتگیری را انجام می‌داد، گفته می‌شد: پشت خویش را حمایت کرده است و از بار بردن نگاه داشته است! همچون شتری آزاد و رها می‌گردید و حامی نامیده می‌شد.

زبان‌شناسان گفته‌اند: بحیره شتر ماده‌ای است که گوشه‌هایش شکافته می‌گردد. گفته می‌شود:

(يَحْرُتُ أَذُنُ النَّاقَةِ أَبْحَرَهَا بَحْرًا، وَالنَّاقَةُ مَبْحُورَةٌ وَبَحِيرَةٌ).

گوش شتر ماده را بریدم و می‌برم بریدنی، و شتر ماده گوش بریده و بریده گوش است.

وقتی که گوش شتر ماده را شکافته و آن را خیلی فراخ کنی. به همین خاطر به دریا بحر گفته می‌شود. اهل جاهلیت بحیره را حرام می‌کردند. بحیره شتری بود که پنج شکم می‌زائید و بچه پنجم نر می‌بود. بدین هنگام گوشش را می‌شکافتند و آن را حرام می‌نمودند و از سوار شدن و ذبح کردنش خودداری می‌کردند. آن را از هیچ آبی دور نمی‌ساختند و از هیچ چراگاه و علفزاری باز نمی‌داشتند. شخص خسته‌ای وقتی که بدو می‌رسید، بر او سوار نمی‌گردید. گفته‌اند: سائبه به شتری گفته می‌شود که آن را رها و آزاد کرده باشند. در جاهلیت هرگاه برای برگشت مسافری از سفر، یا بهبودی از بیماری، و یا چیزهایی از این قبیل، کسی نذر می‌کرد، می‌گفت: شترم سائبه باد، اگر چنین و چنان شود. سائبه نیز همچون بحیره حرام و آزاد بود... و اما وصیله به عقیده برخی از زبان‌شناسان، به بره ماده‌ای می‌گفتند که با بره نرینه‌ای متولد می‌شد. آن را چنین می‌نامیدند و می‌گفتند: به برادر خود واصل گشته است و بدان رسیده است. بدین سبب آن را ذبح نمی‌کردند. برخی هم گفته‌اند: هنگامی که گوسفندی می‌زائید و بره ماده‌ای را به دنیا می‌آورد، آن را برای خود نگاه می‌داشتند. و اگر بره نرینه‌ای را می‌زائید آن را - به گمان خود - برای خدایان ذبح می‌کردند. اگر هم نرینه ماده‌ای را می‌زائید می‌گفتند: به برادر خود پیوسته

است! بدین سبب آن را برای خدایان خویش ذبح می‌کردند... گفته‌اند: حامی به شتر نری می‌گفتند که در اصلاح نژاد مورد استفاده قرار می‌گرفت. هنگامی که ده نسل را بارور می‌کرد، می‌گفتند: پشت خود را حمایت و حفاظت کرده است. دیگر بر او بار نمی‌نهادند و او را از هیچ آبی و از هیچ چراگاهی باز نمی‌داشتند.<sup>(۱)</sup>

روایتهای دیگری درباره شناسائی این انواع و اقسام از آداب و رسوم مذهبی در دست است که به سطح این جهان بینی نمی‌رسد، و اسباب و علل موجود در آنها افزون بر این اسباب و علل نیست ... این اسباب و علل نیز بیش از انگاره‌ها و گمانه‌های تاریکیهای بت پرستی حاکم بر محیط نیستند. زمانی هم انگاره‌ها و گمانه‌ها حاکم باشند، حد و مرزی و میزان و معیاری و دلیل و منطقی در میان نخواهد بود. در چنین اوضاع و احوالی، آداب و مراسم دینی به سرعت افزایش می‌یابد و شاخه شاخه می‌گردد و دائماً بر آنها افزوده و کاسته می‌شود، بدون هیچگونه ضابطه و قانونی!... در جاهلیت عرب، درست این چنین بود. ممکن است چنین چیزی در هر مکانی و در هر زمانی روی دهد، بدانگاه که درون انسانها از یگانه پرستی مطلق که پیچها و تاریکیهای در آن نیست منحرف می‌گردد و کژراهه می‌رود! چه بسا نماها و سیماهای بیرونی دگرگون شود، ولی اصل جاهلیت برجای می‌ماند که دریافت اوامر از غیر خدا در کاری از کارهای زندگی است!

جاهلیت دوره‌ای از زمان نیست، بلکه جاهلیت حالت و وضعی است که به شکلهای گوناگون در طول زمان تکرار می‌گردد... یا الوهیت واحدی در میان است که در برابرش عبودیت شاملی است، و در چنین الوهیتی همه انواع سلطه و قدرت گرد می‌آید، و احساسات و افکار، و اندیشه‌ها و کردارها، و تشکیلات و حالات، و دستگاهها و ادارات، بدان رو می‌کند، و از آن میزانها و

معیارها، و مقررات و قوانین، و جهان بینیها و رهنمودها را دریافت می دارد... و یا این که جاهلیت است - به هر شکلی از اشکالی که باشد - و در آن بندگان برای بندگان، یا برای چیزهای دیگری از آفریدگان یزدان، عبادت و پرستش می کنند، عبادت و پرستشی که قاعده و ضابطه و مقررات و احکامی ندارد، چون خرد انسانی به تنهایی از این شایستگی برخوردار نیست که استوار و برقرار و هماهنگ و هموا بماند، مادام که با میزان و معیار عقیده درست، محکم و منضبط نگردد. چه خرد از هوا و هوس متأثر می شود، همانگونه که در هر زمانی مشاهده می کنیم و می بینیم. و قدرت خود را به هنگام مقاومت با فشارهای گوناگون از دست می دهد، مگر این که در کنارش آن ضابطه استوار و قاعده پایدار باشد.

ما امروزه، پس از چهارده قرن که از نزول قرآن با این بیان می گذرد، می بینیم که هر زمان پیوند دل انسان با یزدان یگانه جهان گسسته است، انسان در پیچها و راههای بیشمار آواره و سرگردان گشته است، و در برابر خدایان گوناگون کرنش برده است، و آزادی و بزرگواری و ایستادگی و پایداری خود را از دست داده است... از این نوع خرافات من خودم در صعيد<sup>(۱)</sup> مصر و بخشها و توابع آن، دهها انگاره و گمانه ای را دیده ام که برخی از چهارپایان را بدانها هدیه و ارمغان داشته اند و به اولیاء و اشخاص مقدس داده و بخشیده اند! درست بدان شکل و صورتی که در زمان قدیم انجام می پذیرفته است!

مسأله این آداب و رسوم مذهبی جاهلیت - و در هر جاهلیتی - قاعده کلی است: مردمان یا به راستای شاهراه اسلام گام می نهند و راه می سپرند، و یا در کژراهه جاهلیت قدم برمی دارند و دائماً گمراه تر از پیش می شوند... مسأله: فرمان و فرماندهی در زندگی مردمان از آن کیست؟ آیا از آن یزدان است، بدانگونه که در شریعت خود مقرر فرموده است؟ و یا این که از آن دیگران است و برابر احکام و اوضاع و قوانین و

آداب و رسوم و معیارها و میزانهایی است که مردمان برای خود مقرر می نمایند؟ یا به عبارت دیگر: آیا الوهیت بر مردمان، از آن کیست؟ آیا از آن یزدان است؟ و یا از آن کسی از مردمان است؟ این کس هر که باشد! این کسی که حقوق الوهیت بر مردمان را به دست می گیرد! آفریدگاری آفریدگار را سزا است، نه آفریده را.

از اینجا است که نص قرآنی بیان می فرماید: این آداب و رسوم مذهبی را آفریدگار مقرر فرموده است. یزدان بحیره و سائیه و وصیله و حامی را تعیین نموده است و مقرر فرموده است ... پس در این صورت چه کسی آنها را برای این کافران معین و مقرر داشته است؟! ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحْرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ﴾

خداوند بحیره، سائیه، وصیله، حامی را مشروع و مقرر نداشته است.

مشرکان عرب معتقد بودند که پای بند آئینی هستند که ابراهیم آن را از سوی خدا با خود آورده است. آنان منکر وجود خدا نبودند، بلکه مقرر و معترف بودند که یزدان وجود دارد و بر کل هستی فرمان می راند و بر گستره جهان قدرت و سلطه دارد. اما ایشان با وجود این، برای خویشتن از پیش خود قانونگذاری می کردند و احکامی را مقرر می داشتند و گمان می بردند چنین قوانین و احکامی، شرع و شریعت خدا است! بدین لحاظ کافر بشمار می آمدند. همه کسانی هم که همچون ایشان در هر جاهلیتی و در هر زمانی و مکانی کنند، و بر این روال ایشان روند، و برای خویشتن از پیش خود قانونگذاری کنند، چه گمان برند و چه گمان نبرند که این شرع و شریعت خدا است، بسان مشرکان دوره جاهلیت پیشین، کافر بشمار می آیند!

شرع خدا همان است که یزدان در کتاب خود قرآن مقرر

۱- صعيد، عبارت است از مصر بالا. یعنی: نواحی و شهرهایی که در جنوب قاهره و آبشارهای اسوان قرار دارند. دارای هشت استان است. (نگاه: المنجد)

دعوت می‌شوند که خدا آن را با نصّ قرآن نازل فرموده است، و پیغمبر ﷺ آن را با بیان خود توضیح نموده است و ایشان هم دعوت را می‌پذیرند و در این صورت مسلمان شمرده می‌شوند. و یا این که ایشان به سوی خدا و پیغمبر ﷺ خوانده می‌شوند و سرپیچی می‌کنند. در این صورت کافر شمرده می‌شوند... دیگر انتخاب و اختیاری در میان نیست...

اینان وقتی که بدیشان گفته می‌شد: بیایید به سوی چیزی که خدا نازل فرموده است و دور او گرد آئید، می‌گفتند: چیزی ما را بسنده است که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌ایم. بدین خاطر به دنبال چیزی می‌افتند و از چیزی پیروی می‌کنند که بندگان آن را قانونگذاری کرده‌اند و مقرر داشته‌اند، و به ترک چیزی گفته‌اند که خداوند بندگان آن را بنیاد نهاده است و قانونگذاری فرموده است. فریاد آزادی از بندگی بندگان را ترک کرده‌اند و بندگی خرد و دل پدران و نیاکان را برگزیده‌اند.

سپس روند قرآنی، این موضعگیری ایشان را با شگفتی از کارشان و با سرزنش آنان، دنبال می‌کند:

﴿أَوَلَوْ كُنَّا آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؟﴾

آیا اگر پدران و نیاکانشان چیزی ندانسته باشند و (به سوی حق) راه نیافته باشند (باز هم باید چنین گویند و کنند؟)!

معنی این زشت شمردن پیروی از پدران و نیاکانشان که چیزی نمی‌دانسته‌اند و راهیاب نبوده‌اند، این نیست که اگر پدران و نیاکانشان چیزی می‌دانستند و راهیاب می‌بودند، برایشان جائز و درست بود از آنان پیروی نمایند، و چیزی را رها سازند که خدا نازل فرموده است و به ترک چیزی بگویند که پیغمبر ﷺ آن را بیان و روشن نموده است! بلکه این امر بیان واقعیت ایشان و واقعیت پدران و نیاکان پیشین آنان است و بس. زیرا پدران و نیاکانشان هم از پدران و نیاکان گذشته خود پیروی می‌کرده‌اند و دنباله‌رو عرف و قانونی بوده‌اند که

فرموده است. همان است که پیغمبر ﷺ خدا آن را توضیح داده است و روشن فرموده است. این شرع، نه گنگ و پیچیده است، و نه شایسته این است که کسی از سوی خود دروغهایی راست و ریز کند و بدان بنده و گمان برد که ساختار او از زمره ساختار خدا و در ردیف شرع خدا است! همان گونه که اهل جاهلیت در هر زمانی و در هر مکانی گمان می‌برند و می‌انگارند! بدین خاطر است که یزدان کسانی را با کفر ننگین می‌فرماید که همچون ادعائی داشتند. همچنین ایشان را بی‌خرد می‌نامد و بدین نام ننگینشان می‌سازد! اگر بی‌خرد نمی‌بودند، بر یزدان دروغ نمی‌بستند و از زبان خدا ناروا نمی‌گفتند. اگر بی‌خرد نمی‌بودند، بر این افتراء نمی‌رفتند و این دروغ شاخدار را مکرر نمی‌کردند. بعد از این، دو گانگی در گفتار و کردارشان را بیشتر توضیح می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ: تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ، قَالُوا: حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا. أَوَلَوْ كُنَّا آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؟﴾

هنگامی که بدانان (که از قوانین دل و اهواء درویشان پیروی می‌کنند) گفته شود که بیایید به سوی آنچه خدا نازل کرده و (آنچه) پیغمبر (بیان نموده است برگردیم، تا هدایت یابیم) می‌گویند: چیزی ما را بسنده است که پدران و نیاکان خویش را بر آن یافته‌ایم (و تا چشم گشوده‌ایم چنین و چنان در میان قوم و فامیل خود دیده‌ایم! دیگر قرآن و سخنان پیغمبر، ما را چه کار؟) آیا اگر پدران و نیاکانشان چیزی ندانسته باشند و (به سوی حق) راه نیافته باشند (باز هم باید چنین گویند و کنند؟)!

چیزی که خدا آن را مقرر فرموده است، روشن است. منحصر در محدوده چیزی است که خدا نازل کرده است، و با سنت پیغمبر ﷺ روشن گشته است... محک این است و بس. این نقطه‌ای است که در آن، جاهلیت و راه اسلام از یکدیگر جدا می‌گردد. راه کفر و راه ایمان از یکدیگر فاصله می‌گیرد... یا مردمان به سوی چیزی

خدا است، و شما را از آنچه (در دنیا) می‌کرده‌اید آگاه می‌سازد (و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت). این جدا بودن مؤمنان از دیگران است. گذشته از این، ضمانت اجتماعی و سفارش به یکدیگر در میان خودشان است. آخر ایشان ملّت واحدی هستند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾.

ای مؤمنان! مواظب خود باشید (و خویشتن را بپائید و از معاصی و گناهان دوری نمائید و هوشیار باشید که آلودگیهای جامعه شما را نیالاید). هنگامی که شما هدایت یافتید (و راه خداشناسی را در پیش گرفتید و دیگران را نیز به کار نیک خواندید و از کار بد بازداشتید) گمراهی گمراهان به شما زبانی نمی‌رساند (و نافرمانی دیگران شما را به دوزخ نمی‌کشاند).

شما مؤمنان، جدای از دیگرانید. ضمانت اجتماعی و سفارش به یکدیگر در میانتان است و به یاری و پند همدیگر می‌شتابید و در دریای آشفته زندگی همدیگر را درمی‌یابید. خویشتن را بپائید و از خودتان مواظبت نمائید و درون و بیرون خویشتن را پاک و پاکیزه دارید. گروه خود را بپائید و نگاهداری نمائید و با آن باشید و در پاسداریش بکوشید. هرگاه شما راهیاب باشید و هدایت یابید، گمراهی دیگران زبانی به شما نمی‌رساند و گناهان دیگران را بر شما نخواهند نوشت. شما جماعت یکپارچه‌ای هستید و جدای از دیگرانید. شما ملّتی هستید که ضمانت اجتماعی در میانتان برقرار است و یکی دوست دیگری است. این سرپرست آن، و آن سرپرست این است. کسی بر شما حق سرپرستی و دوستی ندارد، و پیوند و ارتباطی با غیر خود ندارد. این یک آیه، اصول و ارکان سرشت ملّت مسلمان را مقرر می‌نماید و اصول و ارکان نحوه ارتباط با ملّتهای دیگر را به تصویر می‌کشد. ملّت مسلمان حزب یزدان است، و ملّتهای جدای از آن حزب شیطان است. اینجا است که میان چنین ملّتی و سائر ملّتهای دیگر دوستی و سرپرستی و پیوستگی و ضمانت اجتماعی

اجدادشان برایشان وضع کرده‌اند و یا خودشان برای خویشتن پدید آورده‌اند. هر کسی که به شرع و قانون خود، یا به شرع و قانون پدران و نیاکان خود تکیه و بسنده کند، در حالی که شرع و قانون خدا و سنّت پیغمبر ﷺ خدا را نیز در دسترس داشته باشد، قطعاً چیزی نمی‌داند و راهیاب نیست! هر چند که خودش خویشتن را چیزی بشمار آورد و خویشتن را فرزانه و راهیاب بنامد، و یا دیگران او را چیزی بدانند و وی را فرزانه و راهیاب بنامند. چه یزدان جهان راستگوتر از هر کسی است و واقعیت امر نیز گواه بر این است ... هر کس از شرع و قانون خدا کناره‌گیری نماید و به سوی شرع و قانون مردمان بگراید، همراه بس نادانی است، گذشته از این که دروغگوی کافر و ناسپاسی است!

همین که روند قرآنی از بیان حال کافران و ذکر گفتار آنان، سخن به پایان می‌برد، رو به «مؤمنان» می‌کند و برایشان بیان می‌دارد که ایشان جدای از دیگرانند. برای آنان تکالیف و وظائفشان را ذکر می‌نماید، و موقعیت ایشان و موضعگیری آنان در برابر دیگران را مشخص می‌سازد، و ایشان را به حساب و کتاب خدا و سزا و جزای او حواله می‌دهد و واگذار می‌کند، نه به غنیمی از غنائم این جهان یا به هدف و خواسته‌ای از آن:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ، لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ، إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

ای مؤمنان! مواظب خود باشید (و خویشتن را از معاصی و گناهان بدور دارید و هوشیار باشید که آلودگیهای جامعه شما را نیالاید). هنگامی که شما هدایت یافتید (و راه خداشناسی را در پیش گرفتید و دیگران را نیز به کار نیک خواندید و از کار بد بازداشتید) گمراهی گمراهان به شما زبانی نمی‌رساند (و نافرمانی دیگران شما را به دوزخ نمی‌کشاند). چرا که حساب هر کس جدا است (و بازگشت همه شما به سوی

نیست. چرا که هیچگونه اشتراکی در عقیده موجود نیست. و چون چنین است، کمترین اشتراکی در هدف و وسیله و وظیفه و مسؤولیت و کيفر و پاداش نیست. بر ملت مسلمان لازم و واجب است که ضمانت اجتماعی در میان خود داشته باشند. همدیگر را پسند دهند و سفارش کنند، و رهنمود به رهنمون یزدان گردند، یزدانی که از ایشان ملت مستقل و جدای از ملت‌های دیگر را ساخته است... گذشته از این، مردمان اگر در پیرامون آنان گمراه گردند و ایشان بر رهنمون الهی باشند، زیانی بدیشان نمی‌رسد.

اما معنی این سخن این نیست که ملت مسلمان از وظائف و تکالیف دعوت همه مردمان به سوی هدایت دست بکشد، هدایتی که همان آئین و شریعت و نظام او است. چه هنگامی که ملت مسلمان سیستم و نظام خود را در زمین پیدا و پابرجا داشت، بر او واجب است که همگی مردمان را دعوت کند و بکوشد که ایشان را رهنمود سازد، و بر جملگی مردمان قیومت و سرپرستی کند تا دادگری در میانشان برقرار دارد، و ایشان را از گمراهی و جاهلیتی بازدارد و بدور گرداند که آنان را از آن بیرون آورده است.

این که ملت مسلمان، مسؤول خودش در برابر خدا است، و اگر رهنمود به رهنمون الهی شود، گمراه شدن دیگران زیانی بدو نمی‌رساند، بدین معنی نیست که چنین ملتی در صورت قصور کردن و کوتاهی ورزیدن در کار امر به معروف و نهی از منکر، نخست در میان خود و سپس در گستره زمین، مورد مؤاخذه و محاسبه قرار نمی‌گیرد. نخستین کار معروف، یعنی پسندیده، تسلیم فرمان یزدان شدن و شریعت الهی را حاکم کردن است. و نخستین کار منکر، یعنی ناپسند، جاهلیت و تجاوز به قدرت و سلطه خداوند و شریعت او است. حکمفرمائی جاهلیت، حکمفرمائی طاغوت است. طاغوت هم به هر نوع سلطه و قدرتی گفته می‌شود که جدای از سلطه و قدرت و حکمفرمائی و حکمرانی خدا باشد... ملت مسلمان پیش از هر چیز قیوم و سرپرست

خودش است، و بعد از خود قیومت و سرپرستی همه انسانها را در سراسر کره زمین بر عهده دارد و باید در راه آن به تلاش بایستد و از پای ننشیند.

هدف از بیان حدود و وظائف و تکالیف در این آیه چنان نیست که در قدیم برخیها فهم و برداشت کرده‌اند، و آن چنان هم نیست که در عصر حاضر چه بسا برخیها فهم و برداشت می‌کنند و می‌گویند: فرد مؤمن، هنگامی که خودش راهیاب و رهنمود شود، دیگران اگر هم گمراه و سرگشته گردند، مکلف و موظف به امر به معروف و نهی از منکر نیست!!! یا ملت مسلمان، هنگامی که خودشان راهیاب و رهنمود شوند، ملت‌های پیرامونشان اگر هم گمراه و سرگشته گردند، مکلف و موظف به پابرجا داشتن و برقرار نمودن شریعت یزدان در جهان نمی‌باشند!!

این آیه مسؤولیت مبارزه با شرّ، و ایستادگی در برابر گمراهی، و جنگ با طغیان را نه از گردن فرد و نه از گردن ملت، ساقط نمی‌سازد. طاعی‌ترین طغیان هم تعدی بر الوهیت یزدان و غصب قدرت و سلطه خدای متّان و به بندگی خواندن و کشاندن مردمان در برابر شریعتی جز شریعت خداوندگار جهان است. چنین کاری، کار منکر و پلشتی است که در صورت وجود آن، راهیاب و رهنمود بودن فرد، و راهیاب و رهنمود بودن ملت، سودی برای فرد مسلمان، یا ملت مسلمان در بر ندارد.

اصحاب سنن روایت فرموده‌اند: ابوبکر رضی الله عنه برخاست و خدای را حمد و ثنا گفت، سپس فرمود: ای مردمان! شما این آیه را می‌خوانید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ...﴾

ای مؤمنان! مواظب خود باشید (و خویشتان را از معاصی و گناهان بدور دارید و هوشیار باشید که شما آلودگیهای جامعه شما را نیالاید). هنگامی که شما هدایت یافتید (و راه خداشناسی را در پیش گرفتید) گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند. (مائده/ ۱۰۵)

رهنمود باز می‌دارند و نمی‌گذارند آئین خدا سر بر کند و پیشروی نماید، و نمی‌گذارند شریعت خدا در میان مردمان بر جای و فرمانروا باشد، باید که با قدرت و قوت بر آنان تاخت و به مبارزه ایشان پرداخت.

بعد از این که چنین کردیم، نه پیش از این که چنین کنیم، مسؤولیت از مؤمنان ساقط می‌گردد و از ایشان سلب تکلیف می‌شود، و بدان هنگام که مؤمنان و دیگران به سوی خداوند جهان برمی‌گردند، گمراهان به کیفر خود می‌رسند:

﴿إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيَنْبِتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.  
بازگشت همه شما به سوی خدا است، و شما را از آنچه (در دنیا) می‌کرده‌اید آگاه می‌سازد (و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت).



هم‌اینک واپسین حکم از احکام شرعی موجود در این سوره به میان می‌آید. حکمی که از برخی از مقررات معاملات در جامعه اسلامی سخن می‌راند. این حکم ویژه‌ای است درباره قانون گواهی گرفتن بر وصیت در وقت مسافرت در زمین، و دوری از جامعه. و درباره ضمانت‌های اجتماعی که شریعت آنها را مقرر و معین می‌دارد تا حق به صاحبان حق برسد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ - حِينَ الْوَصِيَّةِ - أَثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ، أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ، إِنْ كُنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ، تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ، فَتَقْسِمَانِ بِاللَّهِ - إِنْ أَرَبْتُمْ - لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى، وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ، إِنَّا إِذْنُ لِمَنِ الْآثِمِينَ. فَإِنْ عَثَرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ... الْأُولَيَانِ... فَتَقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا، وَمَا أَعْتَدْنَا، إِنَّا إِذْنُ لِمَنِ الظَّالِمِينَ. ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهٍهَا، أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانُ بَعْدَ آيْمَانِهِمْ، وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا، وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾.

شما این آیه را در غیر موضع مناسب خود بکار می‌برید و من از پیغمبر خدا ﷺ شنیده‌ام، فرمود:  
(إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الْمُنْكَرَ، وَلَا يُعَيِّرُونَهُ، يُوشِكُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَعْمَهُمْ بِعِقَابِهِ).

هرگاه مردمان کار زشت و پلشتی را ببینند و آن را دگرگون نسازند، خداوند بزرگوار هر چه زودتر عقاب و عذاب خود را شامل همگان می‌گرداند.

بدین گونه خلیفه اول - رضوان الله علیه - به تصحیح مفهومی می‌پردازد که در روزگار او از این آیه کریمه متبادر به ذهن برخی از مردمان می‌شود. ما امروز به چنین تصحیحی نیازمندتریم، زیرا عمل به وظائف و تکالیف دگرگون ساختن کار زشت و پلشت، مشکل‌تر و دشوارتر گشته است. مردمان ضعیف، سهل و ساده به تأویل و تفسیر این آیه می‌پردازند و آن را بگونه‌ای معنی می‌کنند که ایشان را از رنج جهاد و سختی‌های آن برهاند، و به شکلی از زحمت و بلای جهاد آزاد گرداند! هرگز! این چنین نیست که می‌انگارید! به خدا سوگند، این آئین جز در پرتو جهد و جهاد، پابرجا و برجا نمی‌گردد، و راه صلاح و فلاح نمی‌پوید جز با کار کردن و مبارزه نمودن. باید این آئین کسانی را داشته باشد که برای برگرداندن مردمان به سوی آن، به تلاش ایستند و بکوشند و همه تاب و توان خود را بکار ببرند، و برای بیرون آوردن مردمان از بندگی بندگان و رهنمود ایشان به سوی بندگی خداوند یگانه جهان، و برای استقرار الوهیت یزدان در گستره زمین، و برای جلوگیری از غضب کنندگان قدرت و سلطه یزدان و بازپس گرفتن این قدرت و سلطه از دست ایشان، و برای پابرجا داشتن شریعت خدا در زندگی مردمان، و ماندگار کردن مردمان بر آن، از پای نشینند و رنجها ببینند... باید کوشید و رنج کشید. هنگامی که گمراهان افراد و اشخاص گمراهند و نیاز به روشنگری و رهنمود دارند، با نیک رفتاری و زیبا کرداری به روشنگری و رهنمودشان کوشید. و زمانی که گمراهان نیروی سمگری بر سر راه مردمانند و ایشان را از هدایت و

نکنید و اوامر او را به گوش جان) بشنوید و (بپذیرید و بدانید که) خداوند بیرون روندگان از زیر فرمان خود را (مورد عنایت قرار نمی‌دهد و به سوی نعمت جنت) رهنمود نمی‌گرداند.

بیان این حکمی که آیه‌های سه گانه آن را در بر دارد، چنین است: کسی که احساس می‌کند که مرگش نزدیک است و می‌خواهد برای اهل و عیال خویش وصیت کند، چیزی که از دارائی با خود دارد بدیشان برسد، باید که اگر مسافر نیست دو نفر گواه دادگر را از میان مسلمانان به پیش خود فرا خواند، و چیزی را که به همراه دارد بدان دو نفر بسپارد تا آن را به اهل و عیالش که در آنجا نیستند برسانند اما اگر مسافر است و از میان مسلمانان دو نفر را نمی‌یابد تا آنان را گواه کند و آنچه به همراه دارد بدیشان بسپارد، جائز خواهد بود دو نفر گواه از غیر مسلمانان انتخاب گردند.

اگر مسلمانان - یا اهل و عیال مرده - درباره راستی و درستی چیزی که گواهان می‌رسانند و یا در امانتی که تسلیم می‌دارند، دچار شک و گمان شدند، می‌توانند آن دو نفر گواه را پس از گزاردن نماز - آن نمازی که آن دو نفر بدان معتقدند و در آئینشان مرسوم است - نگاه می‌دارند تا به خدا سوگند بخورند که آنان با این سوگند مصلحت خود را و مصلحت کس دیگری را نمی‌جویند، هر چند که آن کس از خویشاوندان باشد، و آنان چیزی را از امانتی که بدیشان سپرده شده است پنهان نمی‌سازند... و اگر چنین کنند از زمره بزهکاران خواهند بود... بدین منوال گواهی آن دو نفر گواه پذیرفته و اجراء می‌گردد.

هرگاه پس از این سوگند خوردن، معلوم گردید که آن دو نفر گواه مرتکب گناه شده‌اند و گواهی دروغ داده‌اند و خیانت در امانت کرده‌اند، دو نفر از اهل و عیال شخص مرده که ارث بدیشان می‌رسد و به زیان ایشان سوگند خورده شده است برمی‌خیزند و به خدا سوگند می‌خورند که گواهی ما از گواهی دو گواه پیشین درست‌تر و برحق‌تر است، و آنان با بیان این حقیقت

ای مؤمنان! هنگامی که (علائم و قرائن) مرگ یکی از شما فرا رسید (و خواست درباره چیزی وصیت کند) باید در موقع وصیت دو نفر دادگر از میان خودتان، یا اگر در سفر بودید و برای مرگ دامگیرتان شد (و به مسلمانان دسترسی نبود) از میان دیگران به گواهی گرفته شوند. اگر (به هنگام شهادت در صدق آن دو) شک کردید، بعد از نماز (عصر یا نماز دیگری که مردم در آن گرد می‌آیند) آن دو را نگاه دارید. آنان باید به خدا سوگند بخورند که (حاضر نیستیم حق را برای چیزی زیر پا نهیم و) سوگندمان را (به مال دنیا) نمی‌فروشیم (و جز حق چیزی نمی‌جوئیم و برای کسی دروغ نمی‌گوئیم و از کسی جانبداری نمی‌کنیم) اگر هم آن کس خویشاوند ما باشد؛ و گواهی الهی را (که به ادای آن دستور داده شده‌ایم) کتمان نمی‌کنیم؛ چرا که اگر چنین کنیم ما از زمره گناهکاران خواهیم بود. اگر اطلاع حاصل شد که (آن دو شاهد با دروغ و خیانت) مرتکب گناهی شده‌اند، باید که دو نفر دیگری بر جای ایشان (برای ادای سوگند) قرار بگیرند که جزو وارثان بوده و از همه ایشان برای دریافت ترکه مستحق‌تر باشند. (این دو نفر جدید) باید به خدا سوگند بخورند که گواهی ایشان درست‌تر و راست‌تر از گواهی آن دو (گواه) است، و (با تهمت و افتراء بر آن دو گواه) مرتکب تجاوزی نشده‌ایم (و در سوگند خود از حق منحرف نگشته‌ایم، که اگر چنین کرده باشیم) ما در این صورت از زمره ستمکاران خواهیم بود (و به خود و دیگران ستم روا خواهیم داشت). (این کار که بدین منوال ذکر شد) بیشتر سبب می‌شود که (شاهدان در بیان حقیقت دقیق‌تر شوند و تغییر و تبدیلی در آن ندهند، و بلکه) چنانکه باید گواهی دهند یا بترسند (از عذاب اخروی دردناکی که سوگند دروغ سبب آن می‌گردد، و یا بترسند) از این که (دروغشان فاش گردد و حق سوگند خوردن به ورثه واگذار گردد و) سوگندهائی پس از سوگندهایشان خورده شود (و در پیشگاه خدا و مردم رسوا شوند). از خدا بترسید و (با احکام او مخالفت



تعدی و تجاوزی نمی‌کنند. بدین هنگام گواهی دو گواه پیشین باطل و پوچ می‌گردد، و گواهی دوم مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

پس از آن، نصّ قرآن می‌فرماید: اجراء این مقرّرات، در ادای گواهی به حقّ، از تضمین بیشتری برخوردار است، و برای به هراس انداختن دو گواه نخستین از این که گواهی آنان پذیرفته نگردد، سودمندتر است، و آنان را برگزینش حقّ وامی‌دارد:

﴿ذَلِكَ أَذُنُ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهَيْهَا، أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ﴾.

این (کار که بدین منوال ذکر شد) بیشتر سبب می‌شود که (شاهدان در بیان حقیقت دقیق‌تر شوند و تغییر و تبدیلی در آن ندهند و بلکه) چنانکه باید گواهی دهند یا بترسند (از عذاب اخروی دردناکی که سوگند دروغ سبب آن می‌گردد، و یا بترسند) از این که (دروغشان فاش گردد و حقّ سوگند خوردن به ورثه واگذار گردد و) سوگندهائی پس از سوگندهایشان خورده شود (و در پیشگاه خدا و مردم رسوا شوند).

در نهایت، کار به دعوت همگان می‌انجامد. جملگی دعوت می‌شوند که از خشم و عذاب خدا بپرهیزند، و بدانند که خدا ایشان را می‌پاید و بر اعمال و اقوال و اسرارشان نظارت می‌فرماید. خوف و هراس خدا را داشته باشند. از اوامر ایزد متعال فرمانبرداری کنند. چرا که خدا کسانی را که از راستای راه او خارج شده باشند و کژراهه را در پیش گرفته باشند، به سوی خیر و صلاح و هدایت و فلاح، رهنمود نمی‌گرداند:

﴿إِتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا. وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾.

از خدا بترسید و (با احکام او مخالفت نکنید و اوامر او را به گوش جان) بشنوید و (بپذیرید و بدانید که) خداوند بیرون روندگان از زیر فرمان خود را (مورد عنایت قرار نمی‌دهد و به سوی نعمت جنّت) رهنمود نمی‌گرداند.

قرطبی در تفسیر خود درباره سبب نزول این سه آیه گفته است:

«... خلاقی در این راستا سراغ ندارم که این آیات سه گانه، به سبب تمیم داری، و عدی پسر بداء، نازل گردیده است. بخاری و دارقطنی و جز آنان از ابن عبّاس روایت کرده‌اند که گفته است: تمیم داری و عدی پسر بداء، به مکه رفت و آمد می‌کردند. همراه ایشان جوانی از بنی سهم به مسافرت رفت و در جایی فوت نمود که در آنجا مسلمانی نبود. آن دو نفر، ترکّه او را به اهل و عیالش برگرداندند، ولی جام سیمینی را که با طلا مزین و آراسته بود، پیش خود نگاه داشتند. پیغمبر ﷺ آن دو را سوگند داد و از ایشان خواست که قسم یاد کنند: «نه آن را پنهان کرده‌اند و نه از آن خبر دارند». بعدها جام مذکور در مکه یافته شد. گفتند: ما آن را از عدی و تمیم خریداری کرده‌ایم. دو نفر از وارثان سهمی آمدند و سوگند خوردند که این جام متعلّق به سهمی است. و گواهی ما بر حقّ تر و درست‌تر از گواهی ایشان است و از حقیقت نگذشته‌ایم و جز حقّ نگفته‌ایم. ابن عبّاس گفته است: پیغمبر ﷺ جام را بازپس گرفت. درباره چنین کسانی این آیه نازل گردید... (واژه‌ها از دارقطنی است)....».

روشن است سرشت جامعه‌ای که این آیات در آن نازل شده است تا بدان سر و سامان دهد، حقّ دخالت در شکل اجراء مقرّرات را دارد، و چه بسا در سرشت این مقرّرات نیز دخالت کند. زیرا به گواهی خواستن و امین شمردن بدین شیوه، و گذشته از آن، سوگند دادن به خدا پس از نماز، برای به جوش و خروش انداختن وجدان دینی است، و همچنین برای پرهیز از رسوائی و فضیحت در جامعه است، رسوائی و فضیحتی که با روشن شدن دروغ و خیانت به بار می‌آید... همه اینها اشاره به نمادها و سیمایهای جامعه و ویژه‌ای دارد. جامعه‌ای که این مقرّرات با نیازها و شرائط و ظروف آن سازگار و هم‌آوا است.

امروزه جامعه‌ها وسائل دیگری برای اثبات در دست دارند، و از مقرّرات گوناگون دیگری بهره می‌جویند، همچون: نگارش و ثبت و در بانکها به امانت نهادن ... و چیزهای دیگری ...

در بیشه‌زارها. زیرا این آئین، آئین همگی انسانها در همه ادوار و در همه اقطار است. این هم یکی از معجزه‌های بزرگ این آئین است.

ما قطعاً گول می‌خوریم، هنگامی که ما انسانها گمان می‌بریم که ما آگاه‌تر و بیناتر از آفریدگار مردمان نسبت به مردمان هستیم! ولی گشت و گذار زمان و رویدادهای دوران سرانجام ما را به کرنش وامی‌دارد و از این بزرگ بینی فرو می‌کشاند و ناچیزی ما را به ما می‌نماید. شایسته ما انسانها است که پیش از وقوع رخدادها و فرود آمدن تازیانه حوادث، بیدار و هوشیار گردیم، و با ادب انسانی در حق آفریدگار انسان آشنا شویم. یعنی ادب بندگان در حق خداوندگار بندگان را بشناسیم ... چه می‌شد اگر بیدار و هوشیار باشیم و بدانیم و بفهمیم و از سرکشیها دست برداریم و به سوی خدا برگردیم.

اما آیا این نص قدرت اجرایی خود را در جامعه‌های بشری از دست داده است؟

در بسیاری از اوقات ما گول محیط ویژه‌ای را می‌خوریم و گمان می‌بریم که برخی از قوانین و مقررات، دیگر کارآئی خود را از دست داده‌اند و نیازی بدانها باقی نمانده است! زیرا انسانها وسایل تازه دیگری را ابداع کرده‌اند!

بلی در بسیاری از اوقات ما گول می‌خوریم و فراموش می‌کنیم که این دین برای جملگی انسانها آمده است، در هر جایی و در هر زمانی که باشند. و بسیاری از مردمان، در عصر حاضر هنوز که هنوز است ابتدائی هستند یا اندکی از ابتدائی بالاتر رفته‌اند. اینان به احکام و مقرراتی نیاز دارند که نیازهای آنان را در همه شکلهای و حالتهاش ببیند و بباید. چنین مردمانی در این آئین چیزی را می‌یابند که در همه اوضاع و احوال پاسخگوی نیازهای ایشان است. هنگامی که آنان مراحل ترقی را طی می‌کنند، پله پله در این آئین به نسبت پیشرفت زمان چیزی را می‌یابند که بسنده و برازنده ایشان است. در شریعت این آئین، چیزی را می‌یابند که پاسخگوی نیازهای امروزی و همچنین پاسخگوی نیازهای فردای مرقی آنان است ... این امر، معجزه این آئین است، و معجزه شریعت این آئین است. نشانه این است که این آئین، آئین الهی است. آئینی است که خدا آن را برگزیده است و به مردمان ارمغان داشته است.

ما دیگر باره گول می‌خوریم، بدان هنگام که نیازمندیهای را فراموش می‌کنیم که افراد و اشخاص در محیطهایی که این مراحل را پشت سر گذاشته‌اند با آنها روبرو می‌گردند. نیازمندیهایی که آسانی و سادگی و فراگیری این شریعت به مردمان در برابر آنها کمک می‌کند، و وسایل و ابزار این آئین که آماده کار در هر محیطی و در هر حالتی است، ایشان را برای دستیابی به نیازمندیها و غلبه بر مشکلات زندگی یاری می‌دهد، چه در روستاها و چه در شهرها، و چه در بیابانها و چه

﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمَهُ الْغُيُوبَ﴾ ﴿١٠٩﴾ إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتَبْرِئُ الْأَكْمَامَ وَاللَّبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْأَمَوِيَّ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَنكَ إِذْ جُنَّتْهُمُ بِالْبَيْتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْحَرٌ مُّثِيتٌ ﴿١١٠﴾ وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّتِ أَنَّ أَمْسُوْا بِرَسُولِي قَالُوا أَمْنًا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿١١١﴾ إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَنَطْمِئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَعَلَيْهِنَّ مِنَ الشَّهِيدِينَ ﴿١١٣﴾

است و چیزی از آنچه درباره الوهیت او و مادرش گمان می‌برند، بدیشان اعلام نداشته است. اصلاً سزاوار او نیست که از این نوع شرک چیزی را بگوید و ادعاء کند!

روند قرآنی این حقیقت را بیان می‌دارد و آن را در صحنه‌ای به تصویر می‌کشد، صحنه به تصویر کشیده‌ای از «صحنه‌های قیامت» که قرآن آنها را زنده و گویا و الهامگرانه و بسیار مؤثر نشان می‌دهد. آن گونه صحنه‌ای که هستی انسان به هنگام دریافت آن به لرزه و تکان می‌افتد. صحنه‌ای است که انگار ایشان همین لحظه واقعاً آن را می‌بینند. چشم آن را در واقعیت زندگی رؤیت می‌نماید، و گوش آن را می‌شنود، و انفعالات و نشانه‌هایی در آن جلوه‌گر می‌آید که انگار زنده‌اند و از زندگی موج می‌زنند... هان! هم اینک ما در برابر صحنه بزرگی هستیم:

﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ، فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ؟ قَالُوا: لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾.

آن روزی (را خاطر نشان ساز) که خداوند پیغمبران را (در پیشگاه خود) گرد می‌آورد و بدیشان می‌گوید: به (دعوت) شما چه پاسخی داده شده است؟ (آیا ملتگاهی که به سوی آنان فرستاده شده‌اید چگونه از دعوت شما استقبال کرده‌اند و به چه راهی رفته‌اند؟ راه ایمان یا راه انکار پیموده‌اند؟). می‌گویند: ما را هیچگونه آگاهی و دانشی نیست (مگر آنچه از راه وحی آموخته‌ایم و ظواهری که در روزگار حیات خود از مردم مشاهده کرده‌ایم) تو خود (علاوه از ظواهر) از تمام خفایا آگاهی.

در آن روزی که خدا همه پیغمبران را گرد می‌آورد، پیغمبرانی که آنان را در طول زمان پراکنده کرده بود، و در درازنای روزگاران پیاپی به سوی مردمان آمده بودند. ایشان را در گستره مکان پخش کرده بود و هر یک از آنان به شهر و دیار خود رفته بودند. ایشان را در میان نژادها پراکنده کرده بود و هر یک از آنان به سوی قوم خود رفته بودند... آنان همگی در زمانها و

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١٥﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَرْسَلُهَا عَلَيْكُمْ مِنْ كَفَرٍ يُعَذِّبُكُمْ بِهَا فَاتَّعِدُّوا لَهُ عَذَابًا لَا تُعَذِّبُهُ وَاحِدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١١٥﴾ وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مَا أَنْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذْ فِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَنَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مِمَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾ قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١٩﴾ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٢٠﴾

این درس سراسر آن باقیمانده تصحیح عقیده است و به اصلاح کژ رویهائی می‌پردازد که مسیحیان به دین خویش راه داده بودند و آن را از پایه بنیادین آسمانی خود منحرف کرده بودند. آخر مسیحیان دین خود را از یگانه پرستی خالصانه‌ای بیرون آورده بودند که عیسی علیه السلام و یکایک انبیاء پیش از او آن را با خود آورده بودند، و آن را به انواعی از شرک تبدیل نموده بودند که هیچ پیوندی اصلاً با دین خدا نداشت.

به همین خاطر است که این درس نیز به بیان حقیقت الوهیت و حقیقت عبودیت می‌پردازد، به شیوه‌ای که در جهان بینی اسلامی است. این حقیقت را در لابلای صحنه‌ای نشان می‌دهد که بس بزرگ و سترگ است. صحنه‌ای است که در آن عیسی علیه السلام در میان همه پیغمبران و جملگی مردمان اعلام می‌دارد که او بهیچوجه درباره الوهیت خود و الوهیت مادرش دم نزده

مکانهای گوناگون و در میان اقوام مختلف، دعوت واحدی داشته‌اند و انسانها را به سوی پرستش خدای واحدی فرا خوانده‌اند. سرانجام خاتم‌الانبیاء ﷺ دعوت واحدی را برای هر زمانی و هر مکانی و برای جملگی مردمان از هر نژادی که بوده‌اند و هر رنگی که داشته‌اند، با خود به ارمغان آورده است.

این پیغمبران که به سوی اقوام مختلف در مکانها و زمانهای مختلف رفته‌اند، خدائی که ایشان را یک یک و جدا جدا روانه کرده بود، هم اینک آنان را با همدیگر گرد می‌آورد، و پاسخهای گوناگونی را که بدیشان داده شده است، و خط سیرهای گوناگونی را که مردمان در پیش گرفته‌اند، همراه آنان گرد می‌آورد. پیغمبران هم اینک همه جمع آمده‌اند. پیغمبرانی که سرداران و پیشوایان انسانها در زندگانی جهان بودند و رسالتهای یزدان را در نواحی مختلف جهان به انسانها می‌رسانیدند. در پشت سر ایشان هم پاسخهای انسانها در زمانهای گوناگون بوده است ... اینان هم اینک در پیشگاه خدا حاضر آمده‌اند، خدائی که خداوندگار انسانها است. همه و همه در صحنه روز بزرگی حاضر آمده‌اند. آن صحنه‌ای که از زندگی موج می‌زند:

﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ، فَيَقُولُ: مَاذَا أُجِبْتُمْ؟﴾.

آن روزی که خداوند پیغمبران را گرد می‌آورد و بدیشان می‌گوید: به شما چه پاسخی داده شده است؟

﴿مَاذَا أُجِبْتُمْ؟﴾.

به شما چه پاسخی داده شده است؟...

چه امروز محصولات گرد آورده می‌شود. چیزهای پراکنده، در کنار هم آماده می‌شود. پیغمبران حساب و کتاب رسالتها را تقدیم می‌دارند. نتایج با حضور همه گواهان اعلام و اعلان می‌شود.

﴿مَاذَا أُجِبْتُمْ؟﴾.

به شما چه پاسخی داده شده است؟...

پیغمبران نیز انسان هستند و زادگان انسانند. ایشان از چیزی آگاهی دارند که حاضر و ظاهر باشد. از چیزی آگاهی ندارند که پنهان و نهان باشد.

آنان اقوام خود را به سوی هدایت رهنمود کرده‌اند. برخی از آنان پاسخ گفته‌اند، و برخی از آنان پشت کرده‌اند... پیغمبران اگر هم حقیقت کسانی را شناخته باشند که پشت کرده‌اند و راه گریز در پیش گرفته‌اند، حقیقت کسانی را شناخته‌اند که پاسخ ایشان را داده‌اند و فرمان خدا را پذیرفته‌اند. چرا که پیغمبران آگاه از ظاهر کارند، و آگاهی از باطن کار را تنها خدا می‌داند و بس... اینکه پیغمبران در بارگاه خدائی هستند که او را بهتر از هر کس دیگری می‌شناسند، و بیشتر از هر کس دیگری از او می‌ترسند و می‌هراسند. در آستانه الهی خجالت می‌کشند از این که در حضور او اظهار علم و آگاهی کنند. آخر آنان می‌دانند که یزدان بس دانا و آگاه است.

این پاسخ هراس‌انگیزی است که در روز بزرگ گردمآئی قیامت، در محضر فرشتگان و در حضور همه آدمیزادگان، داده می‌شود. پاسخی است که مراد از آن رویارویی است، رویارویی انسانها با پیغمبرانشان. مخصوصاً رویارویی انسانهایی است که پیغمبران خود را تکذیب می‌کرده‌اند و دروغگو می‌نامیده‌اند و هم اینک با پیغمبرانشان روبرو می‌گردند. خدا ایشان را با پیغمبرانشان رویاروی می‌گرداند تا در جایگاه آگاهی اعلام فرماید که این پیغمبران بزرگوار از سوی یزدان جهان، آئین خداوند مٔان را با خود برای شما مردمان آورده بودند. اینان همان پیغمبرانند که در جهان تکذیب می‌شدند و هم اینک در حضور خدای سبحان آماده‌اند و برپای ایستاده‌اند تا از رسالتها و پیام رسانیهایشان، و از اقوام و کسانی پرسیده شود که ایشان را در دنیا تکذیب می‌کردند.

اما پیغمبران اعلام می‌دارند که دانش راستین و علم حقیقی از آن خدای یگانه است و بس. دانش و علمی که ما پیغمبران داریم سزاوار آن نیست که در پیشگاه خداوندگار دانش و علم اظهار شود. ما جایگاه خود را در پیشگاه خدا می‌شناسیم و ادب لازم را نگاه می‌داریم و خجالت می‌کشیم لب از لب بگشاییم و از دانش و

مردمان روانه فرموده است و با معجزه‌ها یاری و کمکش نموده است:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ. إِذْ أُيِّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ، تَكَلَّمَ النَّاسُ فِي الْمُهْدِ وَكَهَلًا. وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ. وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي، فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي. وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي. وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي. وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ. وَإِذْ أُوحِيتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي، قَالُوا: آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾.

در آن هنگام خداوند (از میان پیغمبران خطاب به عیسی می‌گوید): ای عیسی پسر مریم به یاد آور نعمت مرا که بر تو و مادرت ارزانی داشتم؛ بدانگاه که توسط جبرئیل (پیام آسمانی را به تو رساندم و) تو را نیرو بخشیدم و یاری دادم (و بر اثر تأیید آسمانی به عنوان کودک) میان گهواره با مردم سخن می‌گفتی و در (سن پختگی و) میانه سالی (به عنوان پیغمبر با ایشان صحبت می‌نمودی. و به یاد آور) آنگاه را که نوشتن و دانش سودمند و تورات و انجیل را (بدون آموزگار) به تو آموختم. و (به یاد آور) آنگاه را که (از توان بشر فراتر می‌رفتی) و به دستور من چیزی از گل به شکل پرند می‌ساختی و بدان می‌دمیدی و به فرمان من پرند می‌شد، و کور مادرزاد و مبتلای به بیماری پیری را به فرمان و قدرت من شفا می‌دادی، و (به یاد آور) آنگاه را که مردگان را به فرمان من (زنده می‌کردی و از گورها) بیرون می‌آوردی، و (به یاد آور) آنگاه را که شر بنی اسرائیل را از سر تو کوتاه کردم در آن موقع که دلائل و معجزات بدانان می‌نمودی و کافران ایشان می‌گفتند: اینها جز جادوی آشکار، چیز دیگری نمی‌تواند باشد. و (خاطر نشان ساز آنگاه را که به حواریون الهام کردیم که به من و فرستاده من (عیسی) ایمان بیاورید. (آنان پذیرفتند و) گفتند: ایمان

آگاهی خویش صحبت کنیم:

﴿قَالُوا: لَا عِلْمَ لَنَا. إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾.

می‌گویند: ما را هیچگونه آگاهی و دانشی نیست (مگر آنچه از راه وحی آموخته‌ایم و ظواهری که در روزگار حیات خود از مردم مشاهده کرده‌ایم) تو خود (علاوه از ظواهر) از تمام خفایا آگاهی.

پیغمبران بجز عیسی علیه السلام کسانی ایشان را تصدیق و کسانی آنان را تکذیب نموده‌اند. با این پاسخ کامل و شامل، کارشان به پایان می‌آید. آن پاسخی که آگاهی و دانش را به خدا وامی‌گذارد، و همه چیز را به ذات خداوند سبحان حواله می‌نماید... دیگر روند قرآنی، در این صحنه، بر این چیز دیگری نمی‌افزاید و سخنی بیش از این از ایشان روایت نمی‌فرماید... بلکه تنها خطاب به عیسی پسر مریم می‌شود. زیرا عیسی پسر مریم است که بدو گرفتار آمده‌اند و شبهه‌هایی دور و بر او برانگیخته‌اند، و فضا را ابری و تیره و تاریک کرده‌اند. او است که مردمان درباره وجودش و پیرامون صفاتش و حول و حوش زادن و مردنش، ژرف نگری کرده‌اند و سخنانی بهم بافته‌اند و نارواها و یاهوهائی گفته‌اند.

خطاب به عیسی پسر مریم می‌شود - آن هم در میان همه کسانی که او را خدا می‌دانسته‌اند، و وی را پرستش می‌نموده‌اند، و پیرامون او و مادرش مریم نقشه‌ها رقم زده‌اند و آرایه‌ها و نگاره‌ها به تصویر کشیده‌اند - بدو رو می‌شود و نعمتهای خدا بر او و بر مادرش یادآوری می‌گردد. معجزه‌هایی برشمرده می‌شود که خدا بدو عطاء فرموده بود تا مردمان به وسیله آنها رسالت او را بپذیرند. اما کسانی از ایشان او را سخت تکذیب کرده‌اند و با وی بسیار بدرفتاری نموده‌اند، و کسانی هم بدو گرفتار آمده‌اند و به سبب معجزه‌های او به کژراهه افتاده‌اند، و او را با خدا با دیدن این معجزه‌ها خدا دانسته‌اند! در حالی که همه این معجزه‌ها ساخته و پرداخته خدائی بوده است که عیسی را آفریده است و به پیغمبری برگزیده است و به میان

آورده ایم و (پروردگارا!) گواه باش که ما مخلص و منقاد (او امر تو) هستیم.

رویاری کردن با نعمتهائی است که خداوند به عیسی پسر مریم و مادرش، بخشیده است. از جمله: توسط روح القدس، یعنی جبرئیل او را در گهواره نیرو بخشیده است و یاری داده است. او با مردمان هنگامی سخن گفته است که هنوز زمان سخن گفتن وی نبوده است و فرا نرسیده است. مادرش را از شبهه ای نجات می دهد که تولد بی مثل و مانند او آن را برانگیخته است و پدیدار کرده است. گذشته از اینها او در میانه سالی نیز مردمان را به سوی یزدان می خواند... روح القدس، یعنی جبرئیل علیه السلام در اینجا و آنجا او را نیرو می بخشد و یاری می دهد... نعمت دیگری این است که خدا بدو کتاب و فرزندی می آموزد. عیسی وقتی که در زمین متولد گردید، چیزی نمی دانست. خدا بدو نگارش آموخت و بدو یاد داد که چگونه امور زندگی را بچرخاند و کارها را به پایان برساند. تورات را نیز بدو یاد داد، توراتی که آن را در دست بنی اسرائیل یافت. انجیل را نیز بدو یاد داد، انجیلی که خدا آن را بدو داد و تصدیق کننده کتابهای آسمانی پیشین بود. بالاتر از این، عیسی معجزه های خارق العاده ای را انجام می داد که انسانی جز با اجازه خدا نمی تواند آن را انجام بدهد. او از گل شکلی بسان پرنده ای را می ساخت و به پیکرش می دمید و با اجازه خدا پرنده ای می شد! ما نمی دانیم این کار چگونه انجام می پذیرفت، زیرا ما تا به امروز نمی دانیم چگونه خدا حیات را آفریده است و چگونه حیات را در پیکره زنده ها دمیده است و گسترانیده است. عیسی کور مادرزاد را با اجازه خدا بهبودی می بخشید. علم پزشکی نمی داند چگونه بینائی را به چشم برمی گردانید. ولیکن خدائی که در اصل چشمها را می آفریند و بدانها بینائی عطاء می کند می تواند چشمان کور مادرزاد را نیز رو به نور باز و بینا کند. عیسی مبتلای به بیماری پسی را نیز با اجازه خدا بهبودی می بخشید، نه با درمان بلکه با اجازه خداوند رحمان.

البته دوا نیز وسیله ای برای پیاده کردن اجازه خدا در کار بهبودی است. آن خدائی که اجازه می دهد، می تواند وسیله را نیز تغییر دهد، و می تواند هدف را هم مهیا و محقق سازد بدون هیچگونه وسیله ای. عیسی مردگان را با اجازه خدا زنده می کرد... خدائی که نخستین بار حیات را پدیدار کرده است و به جهانیان بخشیده است، می تواند هر وقت که بخواهد حیات را برگرداند و جان به پیکرها بدماند و آنها را زنده گرداند. آنگاه خدا عیسی را به نعمتی از نعمتهای بیشمار خود متذکر می گرداند که حفظ و حمایت او از دست بنی اسرائیل است. عیسی همه این دلائل و معجزات را برایشان آورد، ولی تکذیبش کردند و گمان بردند که معجزه های خارق العاده او سحر و جادوی واضح و روشنی است! بنی اسرائیل چون نتوانستند وقوع آنها را انکار کنند، چه هزاران نفر وقوع آنها را مشاهده کرده بودند، معجزات او را سحر و جادو نامیدند، و به سبب دشمنانگی و کینه توزی و تکبر و خود بزرگ بینی، نخواستند تسلیم مفهومها و معنیهای آنها شوند...

بنی اسرائیل، قطعاً عیسی را نکشته اند - هر چند که می خواستند چنین کنند - و او را به دار زده اند. بلکه خدا او را می رانیده است و او را به سوی خود بالا برده است ... همچنین خدا او را به نعمت خود که بدو داده است تذکر می دهد، نعمتی که در الهام بخشیدن به حواریون برای ایمان آوردن به خدا و پیغمبرش نهفته است. حواریون نیز به این الهام لبیک می گویند و تسلیم فرمان یزدان می شوند، و او را بر ایمان و تسلیم کامل خود به خدا، گواه می گیرند:

﴿وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي، قَالُوا: آمَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾.

(و خاطر نشان ساز) آنگاه را که به حواریون الهام کردیم که به من و فرستاده من (عیسی) ایمان بیاورید. (آنان پذیرفتند و) گفتند: ایمان آورده ایم و (پروردگارا!) گواه باش که ما مخلص و منقاد (او امر تو) هستیم. اینها نعمتهائی بود که خدا به عیسی پسر مریم داده بود،

تا گواه و دلیل بر پیغمبری او باشند. اما بسیاری از پیروان عیسی، او را وسیله کجروی و انحراف می‌کنند، و گمراهیها و سرگشتگیها پیرامون وجود او پدید می‌آورند و مایه سردرگمی می‌سازند. هم اینک عیسی در محضر فرشتگان و در حضور همه مردمان و قوم خود، آنان که درباره‌اش غلو کرده‌اند، چنین گمراهیها و سرگشتیهائی را به رخ ایشان می‌کشد و آنها را بدیشان اعلام می‌دارد، تا قوم او آنها را بشنوند و ببینند، و رسوائی و خواری ایشان دردآورتر و رو سیاه‌کننده‌تر در حضور همه جهانیان گردد!

❦

روند قرآنی به نشان دادن نعمتهائی که به عیسی پسر مریم و مادرش ارمغان شده است ادامه می‌دهد، و به دنبال آن به نعمتی که خدا به قوم او عطاء فرموده است می‌پردازد، و معجزاتی را برمی‌شمرد که خدا به وسیله آنها عیسی را یاری کرده است و نیرو بخشیده است و عیسی و حواریون آنها را دیده‌اند و گواه بر آنها بوده‌اند:

﴿إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ؟ قَالَ: أَتَقُولُ اللَّهُ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. قَالُوا: نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا، وَ نَطْمِئِنَّ قُلُوبُنَا، وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا، وَ نَكُونَ عَلَيْنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ. قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ: أَلَلَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا، وَ آيَةً مِنْكَ، وَ أَزْوَاجُنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. قَالَ اللَّهُ: إِنِّي مَرْفُوعٌ عَلَيْكُمْ، فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِيثَاقِي فَأَنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَاباً لَأُعَذِّبَهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ﴾.

(خاطر نشان ساز) آنگاه را که حواریون (به عیسی) گفتند: ای عیسی پسر مریم، آیا پروردگارت می‌تواند سفره‌ای از آسمان برای ما فرو فرستد (و با پذیرش این درخواست تو، بر ما منت نهد؟ عیسی بدیشان) گفت: اگر مؤمن (به خدا) هستید از خدا بترسید (و مطیع اوامر و نواهی او باشید، و درخواستهای نابخوابا و ناروانکنید).

گفتند: می‌خواهیم (به عنوان تبرک) از آن (خوان یغما چیزی) بخوریم و دلایمان (با زیادت یقین به قدرت رب العالمین) آرامش یابد و (به عین یقین) بدانیم که تو (در رسالت خود) به ما راست گفته‌ای و (با تبدیل استدلالات نظری به مشاهدات تجربی و بصری، و سوسه‌ها از زوایای دلها زدوده شود و در پیش آنان که چنین معجزه‌ای را نمی‌بینند) جزو گواهان بر آن باشیم. عیسی پسر مریم (هنگامی که دید درخواست ایشان برای اطمینان بیشتر است، نه امتحان او و شک در قدرت خدا، درخواست ایشان را پذیرفت و) گفت: آفریدگارا و پروردگارا! خوانی از آسمان (برای ما بندگان) فرو فرست تا (روز نزول آن) جشنی برای ما (مؤمنان) متقدمین و (دیگر مؤمنان) متأخرین شود و معجزه‌ای از جانب تو (بر صدق نبوت من) باشد. و ما را (نه فقط امروز، بلکه همیشه) روزی رسان، و تو بهترین روزی دهنده‌گانی. خداوند (دعای عیسی را پذیرفت و بدو) گفت: من آن را برای شما فرو می‌فرستم، ولی هر کس از شما از آن به بعد (که نزول مائده و گام نهادن به مرحله شهود و عین یقین تحقق یافت، چون مسؤولیت بیشتری پیدا می‌کند) اگر کافر گردد (و راه الحاد و انکار پوید) او را چنان مجازاتی می‌کنم که کس دیگری از جهانیان را بدانگونه مجازات نکرده باشم!

این گفتگو، از سرشت قوم عیسی پرده‌برداری می‌کند... مخلصان ایشان، آن کسانی که حواریون، یعنی اصحاب عیسی بودند... وقتی که بنگریم و دقیق شویم، میان اصحاب عیسی عليه السلام و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله ما فرق بسیاری است.

اصحاب عیسی، حواریون هستند. کسانی که خدا ایمان به خود و به پیغمبر خود عیسی را بدیشان الهام فرمود. آنان در پرتو الهام ایمان آوردند، و عیسی را بر فرمانبرداری خویش گواه گرفتند... پس از این که معجزاتی از عیسی دیدند و آنها را فهم کردند، از او معجزه تازه‌ای را طلبیدند تا دلهای آنان اطمینان بیابد، و از این معجزه بدانند که عیسی با ایشان راست بوده



است و درست گفته است، و آنان هم برای آیندگان گواهی دهند!

اما اصحاب محمد ﷺ پس از پذیرش اسلام حتی معجزه‌ای از او نطلبیدند ... چرا که دل‌هایشان ایمان آورده بود، و درون‌هایشان آرامش یافته بود، از آن زمان که خوشی ایمان به دل‌ها و درون‌ها راه پیدا کرده بود. پیغمبرشان را تصدیق کردند و دیگر بعد از آن از پیغمبرشان دلیل و برهانی بر صداقت و راستی او درخواست ننمودند. بر صدق پیغمبرشان بدون هیچگونه معجزه‌ای جز قرآن، گواهی دادند.

این است فرق عظیمی که میان حواریون عیسی علیه السلام و حواریون محمد ﷺ است. آنان در سطحی و اینان در سطحی هستند... آنان فرمانبردارند و اینان فرمانبردارند... آنان پذیرفته شدگان در آستانه خدایند و اینان پذیرفته شدگان در آستانه خدایند ... ولیکن سطحها دور از همدیگر می‌مانند، بدانگونه که خدا خواسته است.

داستان خوان آسمانی - همانگونه که در قرآن آمده است - در کتابهای مسیحیان نیامده است. در انجیلهائی که مدتها بعد از عیسی علیه السلام نگارش یافته‌اند نیز نوشته نشده است. از این انجیلها با اطمینان نمی‌توان به حقیقتی پی برد که از سوی خدا نازل شده است. این انجیلها جز روایت برخی از کشیشها نیست که درباره داستان عیسی علیه السلام نگارش یافته است. این انجیلها چیزی نیست که خدا بر عیسی نازل فرموده است و آن را انجیل نامیده است.

اما در این انجیلها خبر از خوان آسمانی به صورت دیگری وارد شده است. در انجیل متی در پایان اصحاب پانزدهم آمده است: «اما مسیح شاگردانش را فرا خواند، و گفت: من نگران این جماعت هستم. زیرا آنان سه روز است که با من راه می‌روند، و چیزی برای خوردن ندارند. نمی‌خواهم ایشان را گرسنه برگردانم تا در راه ضعف نکنند و سست و بی‌حال نشوند. شاگردانش بدو گفتند: در بیابان این همه نان را از کجا فراهم کنیم تا

چنین گروه انبوهی را سیر گردانند که شماره آنان این اندازه فراوان است؟ مسیح بدیشان گفت: چه اندازه نان دارید؟ گفتند: هفت نان و اندکی ماهی کوچک. به جملگی مردمان دستور داد روی زمین بنشینند. آن هفت نان و ماهیها را گرفت و شکر نمود و پاره پاره کرد و به شاگردان خود داد و شاگردانش آنها را به مردمان دادند. همه ایشان خوردند و سیر شدند، و از خرده‌ها و پاره پاره‌های باقیمانده هفت زنبیل پر برداشتند. خورندگان سوای زنان و کودکان چهار هزار مرد بودند...».

همانند چنین روایتی در سائر انجیلها نیز ذکر شده است. برخی از تابعین - رضوان الله علیهم - همچون مجاهد و حسن، معتقدند که خوان نازل نشده است. زیرا حواریون هنگامی که شنیدند که خداوند بزرگوار می‌فرماید:

﴿إِنِّي مُنْزِلُهَا عَلَيْكُمْ فَن يَكْفُرُ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أَعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أَعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ﴾.

من آن را برای شما فرو می‌فرستم، ولی هر کس از شما از آن به بعد (که نزول مائده و کام نهادن به مرحله شهود و عین الیقین تحقق یافت، چون مسؤولیت بیشتری پیدا می‌کند) اگر کافر گردد (و راه الحاد و انکار پوید) او را چنان مجازاتی می‌کنم که کس دیگری از جهانیان را بدانگونه مجازات نکرده باشم!

حواریون ترسیدند و از درخواست نزول مائده دست کشیدند. ابن‌کثیر در تفسیر خود گفته است: «لیث پسر ابوسلیم از مجاهد روایت کرده است که گفته است: این ضرب‌المثل است و خداوند آن را ذکر فرموده است، و الا چیزی نازل نکرده است ... (ابن ابوحاتم و ابن جریر، آن را روایت نموده‌اند). سپس ابن‌جریر گفته است: حارث، و قاسم - که ابن سلام است - و حجاج از ابن جریر که از مجاهد برایمان روایت کرده‌اند که گفته است: خوانی بود که روی آن خوراک بود. از خوردن طعام دست کشیدند، وقتی که شنیدند که اگر پس از نزول خوان کافر شوند، عذاب گریبانگیرشان می‌گردد.

بدین لحاظ نخواستند که خوان برایشان بیاید... همچنین گفته است: ابومثنی، و محمد پسر جعفر، و شعبه از منصور پسر قتاده، برایمان روایت کرده‌اند که گفته است: حسن می‌گفت: هنگامی که بدیشان گفته شد:

﴿فَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أَعَذُّهُ عَذَابًا لَا أَعَذُّهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ﴾.

ولی هر کس از شما از آن به بعد اگر کافر گردد، او را چنان مجازاتی می‌کنم که کس دیگری از جهانیان را بدانگونه مجازات نکرده باشم!

گفتند: ما را به خوان نیازی نیست. این بود که خوان نازل نگردید.

اما آراء بیشتر سلف بر این است که خوان نازل شده است. زیرا خدای بزرگوار فرموده است:

﴿إِنِّي مُزَوِّدُهَا عَلَيْكُمْ﴾.

قطعاً من آن را بر شما نازل می‌گردانم.

وعدۀ خداوند حقّ است. چیزی را که قرآن کریم درباره خوان بیان فرموده است، می‌پسندیم و بر آن تکیه می‌کنیم، نه چیزهای دیگر.

خداوند بزرگوار در رویارویی عیسی با قوم خود در روز محشر و در حضور همه جهانیان، بدو فضل و لطفی را تذکر می‌دهد که در حق او کرده است:

﴿إِذْ قَالَ الْخَوَارِئُونَ: يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُزَلَّ عَلَيْنَا مَائِدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ؟﴾.

(خاطر نشان ساز) آنگاه را که خواریون (به عیسی)

گفتند: ای عیسی پسر مریم، آیا پروردگار تو می‌تواند خوانی از آسمان برای ما فرو فرستد (و با پذیرش این درخواست تو، بر ما منت نهد؟).

خواریون که شاگردان عیسی و نزدیک‌ترین پیروان او بودند و از همگان بهتر او را می‌شناختند، می‌دانستند که او انسان است ... پسر مریم است ... او را با چیزی فریاد می‌داشتند که کاملاً با آن او را می‌شناختند. آنان می‌دانستند که عیسی خدا نیست و بلکه او عبدی است پرورده خدا. او پسر خدا نیست و بلکه او پسر مریم است و بنده‌ای از زمره بندگان خدا است. همچنین کاملاً

می‌دانستند که این خدای او است که چنین معجزه‌های خارق‌العاده را توسط او نشان می‌دهد، و این عیسی نیست که از سوی خود و با قدرت ذاتی خود چنین معجزه‌های خارق‌العاده‌ای را فراهم می‌سازد و نمایش می‌دهد... بدین سبب است وقتی که از او می‌طلبند که خوانی را از آسمان بر آنان نازل کند، از او نمی‌خواهند که خودش چنین کند. زیرا او را می‌شناسند و می‌دانند که او خودسرانه و از پیش خود نمی‌تواند و توان انجام معجزه و نمایش خارق‌العاده را ندارد. بلکه از او می‌طلبند:

﴿يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُزَلَّ عَلَيْنَا مَائِدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ؟﴾.

ای عیسی پسر مریم، آیا پروردگار تو می‌تواند خوانی از آسمان برای ما فرو فرستد؟

تأویلها و تفسیرها درباره سخن ایشان که گفتند:

﴿هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ؟﴾.

آیا پروردگار تو می‌تواند؟

جوراجور و گوناگون است. چگونه آنان پس از ایمان به یزدان، و گواهی دادن عیسی علیه السلام بر تسلیم مخلصانه ایشان در برابر ایزد متّان، با این واژگان، درخواست خوان می‌کنند؟!

گفته شده است که واژه «يَسْتَطِيعُ» به معنی «می‌تواند» نیست. بلکه مقصود لازمه استطاعت این چنین است که بتواند خوانی بر ایشان نازل کند. برخی نیز گفته‌اند: «آیا می‌تواند؟» به معنی: «آیا به تو پاسخ می‌فرماید و قبول می‌نماید، وقتی که در خواست کنی؟» است ... برخی نیز «هَلْ تَسْتَطِيعُ رَبُّكَ؟» خوانده‌اند که بدین معنی است: آیا تو می‌توانی از پروردگار خود بخواهی که از آسمان خوانی بر ما فرو فرستد؟

به هر حال، عیسی علیه السلام درخواستشان را نمی‌پذیرد و ایشان را از درخواست چنین معجزه خارق‌العاده‌ای برحذر می‌دارد... زیرا مؤمنان درخواست معجزه‌ها و خارق‌العاده‌ها نمی‌کنند، و بدو پیشنهاد نمی‌کنند که چنین و چنان کند:

﴿قَالَ: اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

گفت: اگر مؤمن (به خدا) هستید از خدا بترسید (و مطیع اوامر و نواهی او باشید، و درخواستهای نابجا و ناروا نکنید).

اما حواریون درخواست خود را تکرار نمودند و آشکارا علت درخواستشان و هدف از آن را بیان کردند: ﴿قَالُوا: نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا، وَ نَطْمِئِنَّ قُلُوبُنَا، وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا، وَ نَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾.

گفتند: می خواهیم (به عنوان تبرک) از آن (خوان یغما چیزی) بخوریم و دلهایمان (با زیادت یقین به قدرت رب العالمین) آرامش یابد و (به عین الیقین) بدانیم که تو (در رسالت خود) به ما راست گفته ای و (با تبدیل استدلالات نظری به مشاهدات تجربی و بصری، و سوسه ها از زوایای دلها زدوده شود و در پیش آنان که چنین معجزه ای را نمی بینند) جزو گواهان بر آن باشیم.

حواریون می خواهند از این خوراک که یگانه و بی نظیر است و در پیش ساکنان کره زمین یافته نمی شود بخورند، و دلهایشان با دیدن این معجزه خارق العاده آرامش پیدا کند، بدانگاه که در حضور خودشان رخ می دهد و با چشمان خود آن را می بینند، و اطمینان کامل حاصل کنند که عیسی علیه السلام با ایشان راست بوده است و بدیشان راست گفته است. گذشته از این، گواهانی بر وقوع چنین معجزه ای در پیش بقیه قوم خویش باشند.

همه اینها - همانگونه که گفتیم - اسباب و عللی هستند که سطح معینی را به تصویر می کشانند که بسی پائین تر از سطح اصحاب محمد ﷺ است. هنگامی که حواریون را با اصحاب می سنجیم، آنان را در سطحی و افقی، و اینان را در سطحی و افقی می بینیم. اما اینان کجا و آنان کجا؟!

بدین هنگام عیسی علیه السلام رو به پروردگارش می کند و عاجزانه او را به فریاد می خواند:

﴿قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ: اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً

مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا، وَ آيَةً مِنْكَ، وَ أَرْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾.

عیسی پسر مریم (هنگامی که دید درخواست ایشان برای اطمینان بیشتر است، نه امتحان او و شک در قدرت خدا، درخواست ایشان را پذیرفت و) گفت: آفریدگارا و پروردگارا! خوانی از آسمان (برای ما بندگان) فرو فرست تا (روز نزول آن) جشنی برای ما (مؤمنان) متقدمین و (دیگر مؤمنان) متأخرین شود و معجزه ای از جانب تو (بر صدق نبوت من) باشد. و ما را (نه فقط امروز، بلکه همیشه) روزی رسان، و تو بهترین روزی دهنده گانی.

در دعای عیسی علیه السلام پسر مریم - همانگونه که روند قرآنی این نسبت را تکرار می کند - ادب بنده برگزیده با معبود خود و آشنائی او با خداوندگار خویش، جلوه گر و هویدا است. این بنده برگزیده، آفریدگار و خداوندگار خود را فریاد می دارد: خدایا! خداوندگارا! من تو را به فریاد می خوانم و عاجزانه می طلبم که خوانی از آسمان برای ما روانه فرمائی. خوانی که با خیر و خوبی و فرح و شادی ما را فرا گیرد، و برای ما مؤمنان متقدم و معاصر، و مؤمنان متأخر و آینده باشد و همه ما بتوانیم از نخستین فرد تا آخرین فرد از خوان بخوریم. این خوان نیز جزو روزی تو به ما است، پس به ما روزی رسان، چه تو بهترین روزی دهنده گانی... در این صورت، عیسی علیه السلام می داند که او بنده ای است، و خدا خداوندگار او است. این اعتراف در حضور همه جهانیان اظهار می گردد. رو در روی قوم خودش انجام می پذیرد. در روز بزرگ حضور همگانی، یعنی در صحرای محشر، اعلام می شود!

خداوند هم دعای بنده صالح خود عیسی پسر مریم را پذیرفت، ولی با قاطعیت و جدیتی که سزاوار جلال یزدان سبحان است ... آنان معجزه خارق العاده ای را طلبیدند. خدا نیز پذیرفت، به شرط این که پس از وقوع این معجزه خارق العاده، خداوند از ایشان عذاب بدهد هر که را که کفر ورزد عذاب دردناکی. عذاب شدیدی

که در اوج شدت باشد و کسی از جهانیان را چنین عذابی نداده باشد:

﴿قَالَ اللَّهُ: إِنِّي مَرْحُومٌ عَلَيْكُمْ، فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ، فَإِنِّي أَعَذُّهُ عَذَابًا لَا أَعَذُّهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ﴾.

خداوند (دعای عیسی را پذیرفت و بدو) گفت: من آن را برای شما فرو می‌فرستم، ولی هر کس از شما از آن به بعد (که نزول مائده و گام نهادن به مرحله شهود و عین الیقین تحقق یافت، چون مسؤولیت بیشتری پیدا می‌کند) اگر کافر گردد (و راه الحاد و انکار پوید) او را چنان مجازاتی می‌کنم که کس دیگری از جهانیان را بدانگونه مجازات نکرده باشم!

این قاطعیت و جدیتی است که سزاوار جلال یزدان است، تا درخواست معجزات و خوارق، جنبه شوخی و سرگرمی به خود نگیرد و برای خوشی و خنده نباشد، و کسانی که کفر می‌ورزند پس از حجت و برهان قانع کننده، بدون سزائی نمانند که انسان را از راه گناه باز می‌دارد!

سنت خدا پیش از آن نیز چنین بوده است که کسانی هلاک گردند که از انبیاء معجزه می‌طلبند و پس از وقوع معجزه، پیغمبران را تکذیب می‌دارند... اما در اینجا، این نص می‌تواند بیانگر عذابی باشد که در دنیا گریبانگیر انسان کافر می‌گردد، و یا این که مراد عذاب و کیفر شخص کافر در آخرت باشد.



روند قرآنی پس از وعد و وعید خدا خاموش می‌ماند... تا به مسأله بنیادین بپردازد... مسأله الوهیت و ربوبیت... این مسأله، مسأله روشنی در سراسر درس گذشته بود... حال برگردیم به صحنه بزرگ رستاخیزی که هنوز در برابر چشمان جهانیان نمایش داده می‌شود. بگذار بدان برگردیم و پرسشی را بشنویم که این بار بدون واسطه و رویاروی درباره مسأله الوهیتی کرده می‌شود که برای عیسی پسر مریم و مادرش ادعاء شده است. پرسشی است که در حضور کسانی از عیسی (علیه السلام) می‌شود که او را پرستش کرده‌اند.

تا کسانی که او را پرستش کرده‌اند آن را بشنوند بدانگاه که عیسی (علیه السلام) با خوف و هراس، از این گناه بزرگ بیزاری می‌جوید، و خویشتن را از چنین بزه سرگی که به هم بافته‌اند و بر او بسته‌اند و او پاک از آن است، تبرئه می‌نماید:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ: يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ: اتَّخِذُونِي وَأُمِّي آلِهَتَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟ قَالَ: سُبْحَانَكَ: مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ. إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ، تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ، إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ: أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ، وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَادُمْتُ فِيهِمْ، فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ، وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الْحَكِيمُ﴾.

و (خاطر نشان ساز) آنگاه را که خداوند می‌گوید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که بجز الله، من و مادرم را هم دو خدای دیگر بدانید (و ما دو نفر را نیز پرستش کنید؟). عیسی می‌گوید: تو را منزّه از آن می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی. مرا نسزد که چیزی را بگویم (و بطلبم که وظیفه و) حق من نیست. اگر آن را گفته باشم بیگمان تو از آن آگاهی. تو (علاوه از ظاهر گفتار من) از راز درون من هم باخبری، ولی من (چون انسانی بیش نیستم) از آنچه بر من پنهان می‌داری بی‌خبرم. زیرا تو داننده رازها و نهانیهای (و از خفایا و نوایای امور باخبری). من به آنان چیزی نگفته‌ام مگر آنچه را که مرا به گفتن آن فرمان داده‌ای (و (آن) این که جز خدا را نپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است (و همو مرا و شما را آفریده است و همه بندگان اویم). من تا آن زمان که در میان آنان بودم از وضع (اطاعت و عصیان) ایشان اطلاع داشتم، و هنگامی که مرا میراندی، تنهاتو مراقب و ناظر ایشان بوده‌ای (و اعمال و افکارشان را پانیده‌ای) و تو بر هر چیزی مطلع هستی. اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو

مرا نسزد که چیزی را بگویم (و بطلبم که وظیفه و) حق من نیست.

ذات خداوند سبحان را بر بیگانه‌های و پاکی خود گواه می‌گیرد، و در پیشگاه خدا فروتنانه و کوچکانه بر پای می‌ایستد و به بیان ویژگیهای بندگی خود و ویژگیهای پروردگاری خداوند خود می‌پردازد:

﴿إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ، تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ. إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾.

اگر آن را گفته باشم بیگمان تو از آن آگاهی. تو (علاوه از ظاهر گفتار من) از راز درون من هم باخبری، ولی من (چون انسانی بیش نیستم) از آنچه بر من پنهان می‌داری بی‌خبرم. زیرا تو داننده رازها و نهانیهای (و از خفایا و نوایای امور باخبری).

بعد از این فقط، بلی بعد از این تسبیح و تقدیس دراز و طولانی، جرأت می‌کند به بیان و توضیح چیزهائی بپردازد که گفته است یا نگفته است. در این راستا بیان می‌دارد که هرگز بدیشان جز این را نگفته است که او بنده خدا است و ایشان هم بنده خدایند، و آنان را تنها به عبادت و پرستش آفریدگار جهان خوانده است و بس:

﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ: أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ﴾.

من به آنان چیزی نگفتم مگر آنچه را که مرا به گفتن آن فرمان داده‌ای (و آن) این که جز خدا را نپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است (و هم مرا و شما را آفریده است و همه بندگان اوئیم).

آنگاه خویشتن را بی‌خبر از آنان پس از وفات خود اعلام می‌دارد... ظاهر نصوص قرآنی بیانگر این واقعیت است که خداوند عیسی پسر مریم را می‌راندۀ است و آنگاه او را به مقام رفیع رسانده است و به سوی خود برگردانده است. برخی از آثار می‌رسانند که عیسی زنده است و در پیشگاه خدا است. به نظر من میان این دو دیدگاه اختلافی نیست، این که خدا عیسی را از زندگی زمینی برگرفته باشد و میرانده باشد، و یا این که

هستند (و هر گونه که بخواهی درباره ایشان می‌توانی عمل کنی) و اگر از ایشان گذشت کنی (تو خود دانی و توانی) چرا که تو چیره و توانا و حکیمی (لذا نه بخشش تو نشانه ضعف، و نه مجازات تو بدون حکمت است).

خداوند بزرگوار قطعاً می‌داند که عیسی به مردم چه گفته است. ولی پرسش هراسناک و وحشتناک در روز بزرگ و خوفناک، پرسشی که از شخص غیر مسؤول و پاکی، آن هم بدین شیوه می‌شود، و پاسخی که اینگونه بدان داده می‌شود، بر حال زار و بر موقعیت ناگوار کسانی می‌افزاید که این بنده صالح و گرامی را به خدائی گرفته‌اند و او را پرستیده‌اند. این کار گناه بزرگی است که انسان عادی نمی‌تواند به انجام آن دست یازد. چگونه انسان می‌تواند ادعای الوهیت و خدائی کند، در حالی که می‌داند که او بنده‌ای بیش نیست؟! وقتی که انسان معمولی نمی‌تواند چنین ادعائی را داشته باشد، چگونه پیغمبری از پیغمبران اولوالعزم همچون ادعائی را خواهد کرد؟ چگونه عیسی پسر مریم چنین ادعائی را خواهد داشت؟ آن کسی که خداوند این همه لطف و کرم در حق او روا دیده است و این همه نعمت ظاهر و باطن بدو بخشیده است، پیش از این که او را به پیغمبری برگزیند و بعد از این که او را به مقام پیغمبری رسانده است و خلعت نبوت بر تن او پست کرده است. آیا حال او بدانگاه که از ادعای الوهیت و خدائی وی پرسش می‌شود و او بنده صالح راسترو و راستکار است، باید چگونه باشد؟

بدین خاطر است که پاسخ لرزان و ترسان و خاشعانه و توبه کارانه او با تسبیح و تنزیه آغاز می‌گردد:

﴿قَالَ: سُبْحَانَكَ!﴾.

عیسی می‌گوید: تو را منزّه از آن می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی.

شتابان به پاکی کامل خود می‌پردازد و خویشتن را مطلقاً تبرئه می‌کند از این که او چنین سخنی را اصلاً بر زبان رانده باشد:

﴿مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ﴾.

می جوید؟!

آنان که این دروغ شاخدار و این تهمت بی اساس و ناپایدار را سر هم کرده اند و به بنده بیگانه‌ی نسبت داده اند، کجایند؟ آن دروغ شاخدار بزرگ و تهمت بزرگی که این بنده پاک خدا خویشان را از آن ترسان و هراسان تیره و پاکیزه می دارد، و به خاطر آن عاجزانه و توبه کارانه رو به خدا می کند و زار و نزار به نیایش می پردازد و آمرزش بزهکاران چون ایشان را مطرح می سازد!

اما مشرکان بزهکار در این موقعیت حساس و جایگاه هراسناک کجایند؟... روند قرآنی بدانها کمترین نگاهی نمی اندازد. شاید به سبب خواری و رسوائی و ندامت و پشیمانی می خواهند آب شوند و به دل زمین فرو روند! پس ما نیز به پیروی از روند قرآنی بگذار ایشان را رها سازیم و بدیشان نگاهی نیندازیم، و پایان صحنه شگفت را ببینیم:

﴿ قَالَ اللَّهُ: هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ. لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ. ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝﴾

(در روز قیامت) خداوند می گوید: امروز روزی است که تنها درستی کردار و راستی گفتار راستگویان (در دنیا، هم اینک در عقبی) بدیشان سود می رساند. برای آنان باغهایی (از بهشت) است که در زیر (درختان) آنها جویبارها روان است. ایشان در آنجا جاودانه می مانند. خداوند (به سبب اعمال گذشته ایشان) از آنان خشنود، و ایشان هم (به سبب اجر و پاداش فراوان و بی پایانی که دریافت داشته اند) از خدا خشنودند. این است پیروزی بزرگ (و نعمت سترگ).

امروز روزی است که تنها درستی کردار و راستی گفتار راستگویان بدیشان سود می رساند... پیرو مناسبی است که به دنبال دروغ و دروغگویان می آید. دروغگویانی که چنان تهمت بزرگ و دروغ شاخدار ناروایی را درباره آن پیغمبر بزرگوار، شائع و پراکنده کردند. تهمتی این چنین و دروغی این چنین، درباره بزرگترین قضیه در

او در پیشگاه خدا زنده باشد. چه شهیدان نیز از زندگی زمین برگرفته می شوند و در زمین می میرند، در حالی که زنده اند و در پیشگاه خداوند. اما شکل و نحوه حیات و زندگی ایشان در پیشگاه یزدان چگونه است، ما کیفیت و چگونگی آن را نمی دانیم. به همین منوال شکل و نحوه حیات و زندگی عیسی علیه السلام را نمی دانیم. او در اینجا به پروردگار خود عرض می کند: من اصلاً نمی دانم پس از وفات من چه چیزی از ایشان سرزده است و کارشان به کجا کشیده است:

﴿ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَادُمْتُ فِيهِمْ، فَلَمَّا تَوَقَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝﴾

من تا آن زمان که در میان آنان بودم از وضع (اطاعت و عصیان) ایشان اطلاع داشتم، و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده ای (و اعمال و افکارشان را پائیده ای) و تو بر هر چیزی مطلع هستی.

سرانجام سخن بدین جا می انجامد که کار و بارشان را مطلقاً به خدا وامی گذارد و حواله می دارد. همراه با آنان بندگی آنان را تنها برای خدای یگانه بیان می دارد، و عرض می کند که این تنها خدا است که می تواند ایشان را ببخشد و یا به عذاب خود گرفتار نماید. اگر حکمت باری اقتضاء کند، سزا و جزایشان می دهد، چه مغفرت و آمرزش بهره ایشان گردد، و چه نصیب آنان عذاب و عقاب باشد:

﴿ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ، وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝﴾

اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند (و هر گونه که بخواهی درباره ایشان می توانی عمل کنی) و اگر از ایشان گذشت کنی (تو خود دانی و توانی) چرا که تو چیره و توانا و حکیمی (لذا نه بخشش تو نشانه ضعف، و نه مجازات تو بدون حکمت است).

به به چه بنده شایسته و بایسته ای است! این بنده صالح در چنین موقعیت هراسناک چه می گوید و چه

لحظه گوشها صداهاى صحنه را مى شنوند و چشمها شكلهاى آن را مى بينند.

هر چند كه اين صحنه، با مقياس و معيار ما - انسانهاى كه در پس پرده ايم - آينده اى است كه در روز قيامت انتظار وقوع آن را داريم. اما اين صحنه با توجه به علم مطلق خدا، واقعيتى است كه هم اينك حاضر و آماده است. چه زمان و حجاب آن، از تصورات ما انسانهاى فانى است.



در پايان اين درس، و در رويارويى با تهمت بزرگى كه از پيروان هيچ پيغمبرى تهمتى به بزرگى آن ديده و شنيده نشده است، و در رويارويى با تهمت بزرگى كه پيروان مسيح، يعنى عيسى پسر مريم عليه السلام زدند كه تهمت الوهيت او است! تهمتى كه عيسى عليه السلام بدين شيوه از آن تبرئى مى جويد و خويشتن را تبرئه مى كند، و در اين باره كار و بار قوم خود را بدین نحوى كه ديديم به خدا وامى گذارد، در رويارويى با اين تهمت، و در پايان درسى كه اين پرسش هراسناك را درباره چنان مسأله بزرگ، آن هم در صحنه سترگ قيامت عرضه مى دارد، واپسين پيرو آهنگين سوره ذكر مى گردد و اعلان مى دارد: ملك و سلطنت آسمانها و زمين و آنچه در ميان آنها است، از آن خدا است، و سلطه و قدرت يزدان بر همه پديده هاى جهان، بدون حدود و ثغور و مرز و بوم است:

﴿لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَنْ فِىْهِنَّ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

كشور و حكومت و شوكت و عزت و قدرت آسمانها و زمين و آنچه در آنها است، از آن خدا است، و او بر هر چيزى توانا است.

پايانى است كه هماهنگ با آن مسأله بزرگى است كه چنان تهمت سترگى پيرامون آن در گرفته است، و متناسب با صحنه بزرگى است كه تنها در آن يزدان علم و دانش دارد، و الوهيت منحصر بدو است، و قدرت و ويژه او است. در آن همه پيغمبران خود را به خدا

ميان همه قضايا ... قضيه الوهيت و عبوديت. قضيه اى كه سراسر هستى و آنچه و هر كه در آن است، بر پايه حقى استوار است كه در آن است.

امروز روزى است كه تنها درستي كردار و راستى گفتار راستگويان بدیشان سود مى رساند... اين كلام خداوندگار جهانيان است كه در پايان پاسخ هراسناك، در حضور همه مردمان و آفريدگان ذكر مى شود... اين، آخرين سخن در اين صحنه است. سخن قاطعانه اى در باره اين مسأله است. همراه با آن، پاداشى ذكر مى گردد كه سزاوار صدق و صادقين است:

﴿لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾.

برای آنان باغهاى (از بهشت) است كه در زير (درختان) آنها جويبارها روان است.

﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾.

ايشان در آنجا جاودانه مى مانند.

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾.

خداوند از آنان خشنود است.

﴿وَرَضُوا عَنْهُ﴾.

ايشان هم از خدا خشنوند.

درجات پس از درجات ... باغهاى بهشت و جاودانگى و خشنودى خدا، و خشنودى راستروان از چيزهائى كه پروردگارشان بدیشان داده است و مرحمتى كه بدانان فرموده است:

﴿ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

اين است پيروزى بزرگ (و نعمت سترگ).

صحنه را از لابلای نمايش ويژه قرآنى ديديم، بدان شيوه نادر و منحصر به فردى كه قرآن دارد. واپسين سخن را نيز شنيديم... ديديم و شنيديم، چرا كه شيوه به تصوير زدن قرآن، صحنه را تنها به شكل وعده اى كه داده شود، يا آينده اى كه انتظار آن رود، رها نمى سازد. صحنه را در عباراتى كه گوشها آنها را بشنوند، يا چشمها آنها را بخوانند، بر جاى ننهاده است. بلكه حواس و احساسات صحنه را پر تكان و جنبش مى يابند، و آن را واقعى مجسم مى كنند! انگار همين



وامی گذارند و به سویش برمی گردند، و همه کارها را کلاً به او وامی گذارند، و از جمله در آن صحنه عیسی پسر مریم کار خود را و کار قوم خود را جملگی به خدای چیره و کار بجا وامی گذارد و حواله می دارد، خدائی که ملک و مملکت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است، متعلق بدو است، و او بر هر چیزی بس توانا است.

پایانی است که با سوره ای هماهنگ است که از «دین» سخن می راند، و دین را تنها در پیروی از شریعت خدای یگانه، و دریافت دستور و فرمان تنها از یزدان جهان، و حکومت و فرماندهی برابر چیزی که خدا نازل فرموده است نه چیز دیگری، مجسم می نماید و عرضه میدارد... خدا مالکی است که ملک آسمانها و زمین و

آنچه در آنها است متعلق بدو است. مالک است که باید فرمان دهد و حکومت نماید:

﴿وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾.

(مائده / ۴۴)

هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرنند.

مسأله، مسأله واحدی است ... مسأله الوهیت است ... مسأله توحید و یگانه پرستی است ... مسأله فرماندهی و حکومت برابر چیزی است که خدا نازل کرده است ... تا بدین وسیله الوهیت یگانه شود، و توحید و یگانه پرستی نیز حاصل و پیاده گردد.

کیست؟ از کجا آمده است؟ و چگونه آمده است؟ و در نهایت این گشت و گذار به کجا می‌رود؟ چه کسی انسان را از نیستی به هستی آورده است؟ چه کسی او را می‌میراند و در آنجا سرنوشت او چه خواهد بود؟ ... بدو می‌گفت: این هستی که آن را احساس می‌کند و آن را می‌بیند چیست؟ در فراسوی جهانی که انسان آن را حس و لمس می‌کند، یک موجود غیبی و نهان از دیدگان انسان قرار دارد، موجودی که ناظر بر انسان است ولی انسان او را نمی‌بیند، او کیست؟ چه کسی این هستی سرشار از اسرار را پدید آورده است؟ چه کسی آن را اداره می‌کند و چه کسی آن را می‌چرخاند؟ و چه کسی دیگر باره آن را برمی‌گرداند؟ چه کسی جهان را تازه می‌نماید و آن را بدین نحو که می‌بیند دگرگون می‌فرماید؟ ... همچنین این قرآن بدو می‌گفت: چگونه با آفریدگار این هستی رفتار کند، و با خود این هستی عمل نماید، و چگونه بندگان با آفریدگار بندگان رفتار کنند.

این مسأله بزرگی بود که وجود «انسان» بر آن استوار است، و مسأله بزرگی خواهد ماند که وجود انسان در طول زمان و گشت و گذار پیاپی دوران، بر آن ماندگار و استوار خواهد بود.

بدین منوال مدّت سیزده سال تمام در بیان این مسأله بزرگ گذشت. مسأله‌ای که چیزی از مقتضیات و فرعیات زندگی انسان وجود ندارد مگر این که بر آن پابرجا و استوار می‌گردد.

قرآن مکی از این مسأله اساسی در نگذشت و جز آن به چیزی از فرعیات متعلق به نظام زندگی نپرداخت، مگر زمانی که خدا دانست که درباره این مسأله سخن به نهایت رسیده است و چیزی که لازم بوده است گفته شده است، و کاملاً در دل‌های جماعت برگزیده آدمیزادگان استقرار پیدا کرده است. جماعت برگزیده‌ای که خداوند مقدّر فرموده بود که این دین با دست ایشان استقرار پیدا کند و پابرجا شود، و این جماعت برگزیده ایجاد نظام و سیستم واقعی و راستینی را بر عهده گیرد

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## سورة انعام

این سوره، مکی است ... بخشی از قرآن مکی است ... قرآنی که بر پیغمبر ﷺ در مدّت سیزده سال تمام پیوسته نازل می‌گردد. خداوند در آن با او از مسأله واحدی سخن می‌گفت. مسأله واحدی که دگرگون نمی‌شود، ولی شیوه عرضه آن همیشه تکرار می‌گردد. بدین صورت که شیوه قرآنی، مسأله را هر باره تازه‌تر از پیش عرضه می‌دارد و می‌نمایاند، تا بدانجا که انگار نخستین بار است که بدان می‌پردازد.

قرآن به مسأله نخستین، و مسأله بزرگترین، و مسأله بنیادین، در این دین جدید که «مسأله عقیده» است می‌پرداخت که مجسم در قاعده اصلی خود، یعنی الوهیت و عبودیت، و رابطه موجود میان آن دو است. قرآن با این مسأله «انسان» را مخاطب قرار می‌داد. انسان با ویژگی‌هایی که بدانها انسان است ... در این راستا، انسان عرب در آن زمان و انسان عرب در هر زمانی برابر است. انسان عرب و هر انسانی با هم یکسان است. در آن و در هر زمان، انسان انسان است. مسأله «انسان» است. مسأله‌ای است که دگرگون نمی‌شود. زیرا مسأله وجود انسان در گستره هستی است. مسأله سرنوشت انسان در فراخ‌ای کیهان است. مسأله رابطه انسان با این جهان و با این زندگان است. مسأله رابطه انسان با آفریدگار این هستی و آفریدگار این زندگان است ... این مسأله، مسأله‌ای است که دگرگون نمی‌شود، چرا که مسأله هستی و انسان است. این قرآن مکی، برای انسان سرّ هستی و راز جهان پیرامون او را تفسیر می‌کرد. بدو می‌گفت: انسان

که این آئین در آن پدیدار و نمودار شود.

❦

کسانی که مردمان را به سوی دین یزدان، و پابرجائی نظامی می خوانند که در آن این دین در واقعیت زندگی پیاده گردد، باید بسیار در برابر این پدیده بزرگ بایستند، پدیده ای که قرآن مکّی در مدّت سیزده سال تمام تنها عهده دار بیان این چنین عقیده ای گردید. تنها بدین مسأله پرداخت و چیزی از بسط و شرح نظامی بیان نداشت که بر آن، عقیده پابرجا و استوار می گردید، و چیزی از قوانین و مقرّراتی بیان نداشت که بر جامعه مسلمانان حکومت می کرد و فرمان می داد که معتقد بدان می شد.

حکمت خدا خواسته بود که مسأله عقیده مسأله ای باشد که دعوت از روز نخست رسالت نبوی عهده دار آن گردد، و پیغمبر ﷺ نخستین گامهای خود را در کار دعوت، با فراخواندن مردم به سوی: «لا اله الا الله = جز خدا، خدائی نیست» آغاز فرماید و از ایشان بخواهد بدان زبان بکشایند و توحید را مراعات بنمایند. بلی حکمت خدا مقتضی این بود که پیغمبر ﷺ به پیش رود و در دعوت خود مردمان را با خدای حق خودشان آشنا سازد و ایشان را تنها بنده او گرداند نه کس و چیز دیگری.

این شهادت و گواهی - برابر دید ظاهری و از دیدگاه خرد شکست خورده و در پس پرده انسانی - آسان ترین راه برای نفوذ به دل های عربها نبود. چرا که عربها معنی: «إله» و معنی: «لا إله إلا الله» را در زبان خود می دانستند... آنان میدانستند که مراد از الوهیت، حاکمیت والا و فرماندهی بالا است ... می دانستند که توحید الوهیت و انحصار یزدان سبحانه بدان، به معنی بیرون آوردن سلطه و قدرتی است که کاهنان و مشایخ قبائل و حاکمان زمان به دست گرفته بودند، و برگرداندن چنین سلطه و قدرتی بطور کلی به خدا است... سلطه و قدرت بر دلها، و بر آداب و مراسم، و بر واقعیتهای زندگی است... سلطه و قدرت در مال، و

در قضاوت، و در ارواح و ابدان است ... عربها می دانستند: «لا اله الا الله» قیام و شورش بر ضد سلطه و قدرت زمینی است، سلطه و قدرت زمینی ای که نخستین ویژگیهای الوهیت را غصب می کند. «لا اله الا الله» قیام و شورش بر اوضاع و احوالی است که بر قاعده چنین غصبی استوار می گردد، و شورش بر ضد سلطه ها و قدرتهائی است که با قانون و شرع ساخته خود، قانون و شرعی که خدا بدان اجازه نداده است، فرمان می رانند و حکومت می کنند... از دید عربها که زبان خود را خوب بلد بودند و با آن آشنائی کامل داشتند، و مفهوم حقیقی دعوت: «لا اله الا الله» را می دانستند، پنهان نبود که این دعوت نسبت به اوضاع و احوال و ریاستها و قدرتهایشان، چه معنی و مفهومی داشت... بدین خاطر از این دعوت - یا از این قیام و شورش - چنان استقبال زشت و پلشتی را انجام دادند و پرخاشگرانه و درنده خویانه به پذیره آن رفتند، و بگونه ای با آن جنگیدند که خاص و عام از آن آگاهند. چرا «لا اله الا الله» یعنی یگانه پرستی در این دعوت نقطه آغاز بوده است؟ و چرا حکمت یزدان مقتضی بوده است که این دعوت با این همه رنج و زحمت آغاز گردد؟

پیغمبر خدا ﷺ مبعوث گردید و این دین را به ارمغان آورد، در آن حال که سرسبزترین و خرم ترین و ثروتمندترین سرزمینهای عربها در دست عربها نبود. بلکه در دست غیر عربها و زیر سلطه نژادهای دیگر بود.

سرزمینهای شام در شمال همه زیر فرمان رومیان بود. فرماندهانی از عربها به وسیله رومیها تعیین و گماشته شده بودند. سرزمینهای یمن جملگی در جنوب فرمانبردار ایرانیان بودند و امیرانی بر آنهاجا فرمان می رانند که از سوی ایرانیها گماشته شده بودند... سرزمینی جز حجاز و نجد و بیابانهای خشک اطراف آنهاجا، در دست عربها نبود. بیابانهائی که آبادیهای سبز و خرمی در اینجا و آنجا آنها پخش و پراکنده

بود...

محمد ﷺ که مرد درستکار امینی بود و بزرگان قریش حدود پانزده سال قبل او را در گذاشتن حجرالأسود بر جایگاه خود داور کرده بودند، و به حکم او تن در داده و خشنود شده بودند، و او که از خاندانهای بزرگ بنی هاشم، والاترین حسب و نسب قبیله قریش بود، کاملاً می توانست که دعوت خود را نژادگرایانه عربی بیازد و گردآوری قبائل گوناگون عربی را که کشت و کشتارها آنها را خورده بود، و کشمکشها و جنگها ایشان را از هم پاشیده و پراکنده کرده بود، هدف قرار دهد و در مد نظر گیرد، و آنان را در مسیر نژادگرایانه رهنمود سازد تا سرزمین غصب شده ایشان را بازپس گیرد و از دست استعمارگران رومی در شمال، و از دست استعمارگران ایرانی در جنوب نجات بخشد، و پرچم عربی و عربیگرایی را برافرازد، و در همه نواحی جزیره العرب وحدت نیرومندی را پدیدار سازد.

اگر آن روز پیغمبر خدا ﷺ بدین روال و بر این منوال دعوت خود را می آغازید، گمان می رود عربها همگی لیبیک می گفتند و پاسخش می دادند، بجای این که سیزده سال رنج بکشد، در راه خلاف خواستها و آرزوهای قدرتمندان جزیره العرب گام بردارد و این همه دشواریها و سختیها ببیند!

اما خداوند بزرگواری که دانا و کاربجا است، پیغمبرش ﷺ را این جور رهنمود نفرمود. بلکه او را رهنمود فرمود به این که لا اله الا الله را آشکارا فریاد دارد و همگان را به یگانه پرستی بخواند، و او و گروه اندکی که بدو پاسخ مثبت گفته بودند، این همه رنج و زحمت بکشند!

چرا؟ قطعاً یزدان سبحان نمی خواهد که پیغمبرش و مؤمنان همراه او به زحمت و دردسر افتند... اما یزدان جهان می دانست که راه نه این است ... راه این نیست که زمین از دست طاغوت رومی یا طاغوت ایرانی بیرون آورده شود، و به دست طاغوت عربی بیفتد... چه

طاغوت، طاغوت است! اصلاً هر طاغوتی طاغوت است!... زمین از آن خدا است، و باید از دست هر طاغوتی بیرون باشد و خالصانه در دست خدا باشد. خالصانه در دست خدا نخواهد بود، مگر این که بر بالای آن پرچم: «لا اله الا الله» برافراشته شود... راه این نیست که مردمان در این زمین از زیر فرمان طاغوت رومی یا طاغوت ایرانی بیرون بیایند و آزاد گردند، و به طاغوت عربی تحویل داده شوند... چه همه طاغوتها طاغوت هستند! مردمان تنها بندگان خدایند و بس. مردمان هم بندگان خدا بشمار نخواهند آمد، مگر این که پرچم: «لا اله الا الله» برافراشته گردد و در اهتزاز باشد... «لا اله الا الله» که عرب فرزانه و آگاه از زبان خود، معنی آن را فهم می کند و می داند که مراد از آن این است که: هیچ گونه حاکمیتی نیست مگر این که متعلق به خدا است! هیچ شریعتی پذیرفتنی نیست مگر شریعت خدا! هیچ کسی سلطه و قدرتی بر کسی ندارد، چون سلطه و قدرت بطور کلی از آن یزدان است نه دیگران!... همچنین بدان خاطر است که: نژادی که اسلام برای مردمان می خواهد، نژاد عقیده است و بس! عقیده ای که در آن عربی و رومی و ایرانی و همه نژادهای دیگر و همه رنگها، زیر پرچم خدا گرد می آیند.

راه این است و بس...

رسول خدا ﷺ به پیغمبری برگزیده شد و این آئین را به ارمغان آورد، در زمانی که جامعه عربی بدترین حال را در تقسیم دارائی و دادگری داشت: گروه اندکی دارائی و بازرگانی را در اختیار خود گرفته بود، و از راه معاملات ربوی، بازرگانی و دارائیش فزونی می گرفت و چندین برابر می شد. گروه بسیاری هم جز سختی معیشت و گرسنگی بهره ای نداشت... آنان که از ثروت برخوردار بودند، بزرگی و مقام نیز داشتند. از دیگر سو گروههای بسیاری نه از دارائی برخوردار بودند و نه بزرگی داشتند. هم فاقد ثروت و هم فاقد قدرت. درویش و بی مال، و نزار و بدحال!

محمد ﷺ می توانست پرچم دعوت خود را با نشان

یکسان می‌جوید، و راه حسنات هر دو جهان می‌پوید. در این صورت، دیگر دلها از آز پر نمی‌گردد، و دلها از کینه نمی‌آکنند، و کارها با زور اسلحه و با شمشیر و عصا انجام نمی‌پذیرد و با بیم و تهدید صورت نمی‌گیرد. همه دلها تباه نمی‌شود، و روحها خفه نمی‌گردد، و جانها به لب نمی‌رسد، بدانگونه که در اوضاع و احوالی دیده می‌شود که بر چیزی جز: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» استوار و برقرار می‌گردد.

پیغمبر خدا ﷺ مبعوث گردید، بدانگاه که سطح اخلاقی در جزیره العرب از هر لحاظ در پائین‌ترین پله بود، هر چند که در کنار آن در جامعه فضائی نیز بود، اما خام بیابانی.

ستمگری در جامعه آشکار و نمودار بود. بدانگونه بود که سخنان پندآمیز شاعر، زهیر پسر ابوسلمی چنین از آن تعبیر می‌کند:

(وَمَنْ لَمْ يَذُدْ عَنْ حَوْضِهِ بِسِلَاحِهِ

يَهْدِمُ، وَمَنْ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ يُظْلَم).

کسی که با اسلحه خود از آبیگرش دفاع نکند، خراب می‌گردد، و کسی که به مردم ستم نکند، بدو ستم می‌شود.

این سخن مشهور نیز بیانگر چنین حال زار و وضع نابسامانی است:

(أَنْصُرُ أَخَاكَ ظَلَمًا أَوْ مَظْلُومًا).

به برادر و دوست خود کمک و یاری کن، چه ستمگر و چه ستم‌دیده باشد.

می و میخوارگی و قمار و قماربازی، جزو کارهای آشکار جامعه و از جمله افتخارات آن بود! اشعار جاهلی سراسر بیانگر این خوی است. از جمله طرفه پسر عبد می‌گوید:

(فَلَوْلَا ثَلَاثُ هُنَّ مِنْ زِينَةِ الْفَقْرِ

وَجَدَّكَ لَمْ أَخْفَلُ مَتَى قَامَ عَوْدِي

فَمِنْهُمْ سَبَقِي الْغَاذِلَاتِ بِشَرِيَّةٍ

كُمَيْتٍ مَتَى مَا تَعْلُ بِالْمَاءِ تَزِيدُ...).

اگر سه چیز نبود که جوان را می‌آرایند، به اقبال تو

پرچم اجتماعی برافراشته کند، و نهضت خود را بر ضد طبقه اشراف به پا سازد، و بالاخره دعوت او در راه تعدیل اوضاع اجتماعی باشد: اموال را از اغنیاء بازپس گیرد و به فقراء برگرداند!

اگر رسول خدا ﷺ در آن روزگار چنین می‌کرد و دعوت خود را این گونه می‌آغازید، جامعه عربی دو دسته می‌گردید: انبوه بیشمار در چنین جامعه‌ای با دعوت جدید همسو و همراه می‌شد، و بر ضد طغیان مال و مقام می‌شورید... بجای این که جامعه یکپارچه رو در روی: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بایستد، و جز چند نفر انگشت شماری از مردمان در آن زمان، در زیر پرچم یزدان با نشان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گرد نیاید.

چه بسا هم گفته شود: محمد ﷺ سزاوار بود پس از این که مردمان زیادی دعوت او را می‌پذیرفتند، و زمام پیشوائی خود را به دست او می‌سپردند، با استفاده از نیروی این مردمان بسیار، بر سر مردمان اندک و نافرمان‌بردار می‌تاخت و ایشان را شکست می‌داد و زمام اختیارشان را در دست می‌گرفت. آنگاه از مقام و قدرت خود سود می‌جست و در راه استقرار عقیده یگانه پرستی و توحیدی که پروردگارش او را به همراه آن روانه کرده بود به تلاش و کوشش می‌پرداخت، و بعد از آن که مردمان را بنده قدرت خود می‌کرد، ایشان را بنده قدرت پروردگارش می‌ساخت!

قطعاً خدا می‌دانست که راه نه این است و مسیر نه چنین... ایزد باری می‌دانست که عدالت اجتماعی بیگمان باید در جامعه از جهان‌بینی اعتقادی فراگیری برجوشد و همه کارها را به خدا برگرداند و حواله دارد، و با رضایت خاطر و مطیعانه پذیرای چیزی گردد که خدا بدان دستور می‌فرماید، از قبیل: دادگری در پخش کالا و اشتغال مقام، و ضمانت اجتماعی در میان همگان... همچنین در دل گیرنده و دهنده آن پابرجا و استوار گردد که او نظم و نظامی را مراعات می‌دارد که خدا آن را می‌پسندد، و خودش نیز با انجام کار و تلاش در این راستا خیر و نیکی در دنیا و آخرت، بطور

تو است فلانی! نام هر کسی را که می خواست می برد و کودک بدو تحویل داده می شد و بدو متعلق می گردید. چنین کسی نمی توانست که آن کودک را نپذیرد و سرپیچی کند... ازدواج چهارم، بدین صورت بود: مردمان زیادی گرد می آمدند و با زنی همبستر می شدند! او کسی را منع نمی کرد! چنین زنانی فاحشه و زناکار بودند و بر سر در منازل خود پرچمهایی نصب می کردند که نشانه فاحشه گری ایشان بود. هر کس که می خواست به پیش ایشان می آمد و با آنان همبستر می گردید! زمانی که یکی از این زنان حامله می شد، پس از وضع حمل، همه مردانی که با او همبستر شده بودند پیش او گرد می آمدند و قیافه شناسان را دعوت می کردند. قیافه شناسان کودک را به کسی نسبت می دادند. او هم کودک را برمی گرفت و فرزند خوانده خود می کرد. کودک به نام او خوانده می شد و او هم از پذیرش این امر سرپیچی نمی کرد»... (بخاری در کتاب نکاح، آن را بیان کرده است)

محمد ﷺ می توانست دعوت خود را به عنوان یک دعوت اصلاحگرانه بپاغازد. اخلاق مردمان را راست و درست گرداند، و جامعه را پاکیزه دارد، و دلها و درونها را پاکسازی کند، و به تزکیه نفسها پردازد، و معیارها و میزانه و ارزشها را روبراه و معتدل گرداند. معلوم است در این وقت کسان پاک سرشت و افراد نیک کرداری را پیدا می کرد - همانگونه که هر اصلاحگر اخلاقی در هر محیطی اشخاصی را می یابد که بدو پاسخ مثبت دهند و ذاتاً پاک و نیک باشند - چنین افرادی که پلشتیها آنان را می آزد، و افعال حمیده و خصال پسندیده، و بزرگواری و والائی انسانی، جذبه و کششی برایشان داشت، دعوت اصلاحگرانه و ندای پاکسازی او را با جان می پذیرفتند.

چه بسا هم کسی بگوید: اگر پیغمبر خدا ﷺ این کار را می کرد، در همان آغاز کار، گروه فراوان شایسته ای به سویش می آمدند و در کنارش می ایستادند. کسانی

سوگند، برای من مهم نبود که دید و بازدید کنندگانم کی برمی خیزند (و دست از من می شورند و به ترک لاشه مرده من می گویند). از جمله این سه چیز، بر سرزنش کنندگانم پیشی گیرم با نوشیدن و سرکشیدن شراب سرخ رنگی که چون آب بر آن ریخته شود، کف می کند و بر می جوشد...

... و اشعار دیگری در این زمینه ...

بی ادبی و پرده دری - در شکوها و به صورتهای دیگری - از جمله نشانه های این جامعه بود... همچون چیزی که عایشه - رضی الله عنها - روایت کرده است:

«ازدواج در جاهلیت چهار گونه بود: ازدواجی همسان ازدواجی بوده است که امروزه مردمان انجام می دهند: مردی مادر یا دختر مرد دیگری را خواستگاری می نماید. مهریه او را می پردازد سپس با وی ازدواج می کند... ازدواج دیگری بدین گونه بود: مردی به زن خود می گفت - بدانگاه که از عادت ماهانه پاک می گردید - کسی را به پیش فلان مرد بفرست و او را به پیش خود فرا خوان و از او تخمگیری کن و حامله شو! شوهرش از او کناره گیری می نمود و با او نزدیکی زناشویی نمی کرد تا حمل زن از آن مردی که تخمگیری کرده بود، مشخص می گردید! هنگامی که حاملگی زن هویدا می شد، اگر شوهر خودش می خواست با او نزدیکی می کرد. این کار را به خاطر علاقه به اصالت و نجابت فرزند می کردند! این نوع ازدواج را ازدواج استبضاع، یعنی تخمگیری می گفتند... نوع دیگری از ازدواج، بدین گونه بود: گروهی کمتر از ده نفر مرد، گرد می آمدند و با زنی همگی نزدیکی زناشویی می نمودند. هرگاه حامله می گردید و وضع حمل می کرد، پس از چند شبانه روزی که از وضع حمل می گذشت کسی را به سوی آنان می فرستاد و ایشان را به پیش خود می خواند. هیچ کسی از آنان نمی توانست نیاید و سرپیچی کند. هنگامی که گرد می آمدند، بدانان می گفت: شما که می دانید میان ما چه بوده است و چه گذشته است. هم اینک من زائیده ام. این کودک، فرزند

جامعه از ستم اجتماعی بطور کلی پاک شد. نظام اسلامی پابرجا گردید، نظامی که با دادگری الهی دادگری کرد، و با معیار و میزان خدا سنجید و برکشید، و پرچم عدالت اجتماعی را تنها به نام خدای یگانه برافراشت، و آن را پرچم اسلام نامید، و نام دیگری را با نام خدا در این پرچم همراه نکرد، و بر این پرچم فقط نوشت: «لا اله الا الله»!

نفسها و درونها و اخلاق و آداب، پاک و پاکیزه گردید، و دلها و جانها صفا یافت و تزکیه پیدا کرد، بدون این که کار به اجراء حدود و تنبیهاتی نیازمند گردد که یزدان آنها را مقرر فرموده بود - مگر در موارد نادری - زیرا نگاهیانی در درونها پیدا و پابرجا گردید، و چشم طمع به خشنودی خدا و پاداش او، و شرم و هراس از خشم و عذاب یزدان، همه اینها جایگزین نگاهیانی و جانشین عقوبتها و آزارها گردید.

بشریت از نظر سیستم حکومتی و اخلاق و زندگی، از هر لحاظ اوج گرفت و بالا رفت تا به بلندی قلّه والائی رسید که هرگز پیش از آن بدانجا نرسیده بود و بعد از آن هم هرگز بدان پایگاه نخواهد رسید، مگر در سایه اسلام.

همه اینها بدان خاطر صورت گرفت، چون کسانی که این دین را در شکل دولتی و سیستمی و شرائعی و احکامی، پابرجا و استوار داشتند، پیش از آن، این دین را در درونها و در زندگانی خود، به شکل عقیده و خلق و عبادت و سلوک، پابرجا و استوار داشته بودند. در برابر پابرجا داشتن و استوار داشتن این دین، بدیشان تنها یک وعده داده شده بود. این وعده، پیروزی و قدرت نبود. حتی این وعده پیروزی و قدرت خود دین هم توسط آنان نبود! وعده یگانه‌ای بود و به چیزی از امور این جهانی تعلق نمی‌گرفت. تنها وعده‌ای بود و بس، و آن هم بهشت بود! این تمام چیزهایی بود که در برابر جهاد سخت و کمرشکن، و بلاها و آزمونهایی طاقت‌فرسا، و حرکت در راه دعوت، و رویارویی با جاهلیت و مبارزه با آن، با وسیله‌ای که صاحبان زور و

که اخلاقی زدوده و ارواح پاکیزه‌ای داشتند و خواهان نیکی و خوبی بودند، چه بسا عقیده او را می‌پذیرفتند و پرچم دعوت او را بر دوش می‌کشیدند... بجای این که دعوت: لا اله الا الله، در نخستین گامهای راه، دشمنانگی سرسختانه و مقابله دُخیمانه‌ای را برانگیزد...

اما یزدان جهان که آگاه و کاربجا است، پیغمبر خود ﷺ را به چنین راه و روشی رهنمود نفرمود. خداوند سبحان می‌دانست که این راه، راه نیست! خدا می‌دانست که اخلاق پابرجای نمی‌گردد مگر بر پایه عقیده‌ای که معیارها و میزانهایی پدیدار سازد، و ارزشهایی مقرر دارد، و سلطه و قدرتی را استوار نماید که این معیارها و میزانها و ارزشها بر آن تکیه کنند. همچنین سزا و جزائی را معین سازد که این سلطه و قدرت آن را بر دست گیرد و اداره کند، و آن را بر معتقدان بدان و بر مخالفان آن اجراء گرداند. قطعاً پیش از بیان کردن و پابرجا داشتن چنین عقیده‌ای، معیارها و ارزشها لرزان می‌شود، و همچنین اخلاقی که بر آنها هم استوار می‌گردد جنبان خواهد بود، و نه نگاهیانی و نه سالاری و نه کیفری خواهد داشت!

هنگامی که عقیده - به دنبال رنج فراوان و سختیهای بیشمار - استوار گردید، و هنگامی که سلطه و قدرتی که چنین عقیده‌ای بر آن تکیه می‌کند پایدار شد، و زمانی که مردمان پروردگارشان را شناختند، و او را به یگانگی پرستیدند، و زمانی که مردمان از یوغ سلطه و قدرت بندگان آزاد گردیدند، و همچنین از سلطه و قدرت شهوتها و هوسها رها شدند، و وقتی که در دلها: «لا اله الا الله» مستقر گردید، یزدان سبحان با این عقیده و با پیروان آن همه چیزهایی را به انجام رسانید که پیشنهاد دهندگان پیشنهاد می‌کنند.

روی زمین از رومیها و ایرانیها پاک گردید، نه برای آن که سلطه و قدرت عربها در آن استقرار پیدا کند، بلکه برای این بود که سلطه و قدرت یزدان استقرار پیدا کند... زمین از جملگی طاغوتها اعم از رومیها و ایرانیها و عربها بطور یکسان زدوده و پاک گردید.



این برنامه مبارک، خالصانه از آن یزدان نمی‌گردید، اگر دعوت گامهای نخستین خود را تحت عنوان دعوت نژادی، یا دعوت اجتماعی، و یا دعوت اخلاقی، به جلو برمی‌داشت. یا اگر دعوت شعاری را در کنار شعار یگانه خود سر می‌داد که «لا اله الا الله» است.

این کاری است که قرآن مکی بطور کلی عهده‌دار آن گردید، برای استقرا: «لا اله الا الله» در دلها و خردها، و گزینش این راه با وجود سختیهای ظاهری، و عدم گزینش راههای فرعی دیگر، و پافشاری بر این راه... اما کار این قرآن در به دست گرفتن تنها مسأله اعتقادی، بدون پرداختن به شرح و بسط نظامی که بر آن استوار می‌گردد، و قوانینی که معاملات را در آن سر و سامان می‌بخشد چیزی است که باید کسانی که مردمان را به سوی این دین می‌خوانند، در برابر آن هوشیارانه بایستند و آگاهانه ببینند.

سرشت این دین، مقتضی این است. این دین آئینی است که سراسر آن بر قاعده الوهیت یگانه استوار است. همه تنظیمات و همه تشریعات آن، از این اصل بزرگ سرچشمه می‌گیرد... همانگونه درخت گشن ستر پر شاخ و برگ و سایه‌داری که دارای شاخه‌های سر در هم کشیده و بلند بالائی، بناچار باید ریشه‌های نیرومندش به دل خاک بدود و به ژرفاهای دور دستی فرو رود، و میدان فراخی را فراگیرد، به گونه‌ای که با ضخامت و امتداد آن در هوا تناسب داشته باشد، این دین نیز چنین است. نظام آن سراسر زندگی را در بر می‌گیرد، و کارهای کوچک و بزرگ انسانها را بر عهده می‌گیرد، و زندگی انسان را نه تنها در این جهان، بلکه در آن جهان نیز نظم و ترتیب می‌بخشد، و نه تنها کار انسان را در جهان شهادت و دیدنی، بلکه در جهان غیب و نادیدنی، و نه تنها در معاملات ظاهری مادی، بلکه در ژرفای درون و دنیای رازها و اندیشه‌ها، سر و سامان می‌دهد. دین در اصل ساختمان بزرگ و فراخ و عریض و طولی است. بناچار باید پایه‌های آن نیز ستر و ریشه‌دار و

زر نمی‌پسندیدند، و در هر زمانی و در هر مکانی نمی‌پسندند که: «لا اله الا الله» است، بلی تنها همین بدیشان وعده داده شده بود!

زمانی که خداوند آنان را بیازمود و شکبائی کردند، و زمانی که دلهایشان از بهره و نصیب خودشان خالی گردید، و زمانی که یزدان جهان از آنان دید که ایشان در انتظار پاداش این جهانی نیستند - این پاداش هر چه باشد! حتی اگر پیروزی خود این دعوت توسط خودشان باشد، و حتی اگر بر پائی این دین در زمین با جهاد و کوشش خودشان باشد - و زمانی که در درونهایشان افتخار به نژاد و میهن و سرزمین و قبیله و عشیره و خاندان نماند، و زمانی که خدا همه اینها را از ایشان دید، دانست که در این صورت آنان امینان و امانتداران این امانت بزرگ شده‌اند. امینان و امانتداران عقیده‌ای گشته‌اند که تنها و تنها خداوند سبحان در آن بر دلها و درونها و رفتار و کردار و شعار و ارواح و اموال و اوضاع و احوال، حکم می‌راند و حاکمیت دارد... امینان و امانتداران سلطه و قدرتی شده‌اند که به دستشان سپرده می‌گردد تا در سایه آن شریعت یزدان را پاسداری و اجرا کنند. امینان و امانتداران عدالت الهی گشته‌اند تا آن را پابرجای دارند و بگسترانند، بدون این که از این سلطه و قدرت چیزی برای خودشان، یا قوم و قبیله‌شان، و یا نژادشان باشد! بلکه سلطه و قدرتی که در دستشان خواهد بود تنها برای یزدان و دینشان و شریعتشان از آن سود می‌جویند. زیرا می‌دانند که این سلطه و قدرت از آن خدا است، و این خدا است که آن را بدیشان عطاء فرموده است.

چیزی از این برنامه مبارک، در این سطح والا تحقق حاصل نمی‌کرد و پیاده نمی‌شد، مگر این که دعوت این چنین آغاز می‌گردید، و مگر این که دعوت تنها این پرچم را برمی‌افراشت، پرچم: لا اله الا الله! و با این پرچم، پرچم دیگری را بر نمی‌افراشت. و مگر این که دعوت این راه را می‌سپرد که در ظاهر سخت و پردردسر، و در حقیقت مبارک و آسان است.

فراخ باشد.

این گوشه‌ای از راز و رمز این آئین و سرشت آن است که برنامه این آئین را در ساختار ویژه‌اش و در امتداد و وسعتش مشخص می‌سازد، و کاخ عقیده و استحکام آن را می‌نمایاند، و فراگیری این عقیده و در برگیری زوایای وجود انسان توسط این آئین را می‌رساند، و اینها را همه و همه ضرورتی از ضرورت‌های پیدایش درست، و تضمینی از تضمین‌های تاب تحمل و هماهنگی بین بیرون سر به فلک کشیده درخت، و میان ریشه‌های دویده و فرو رفته به ژرفاهای درون خاک است.

هرگاه عقیده: «لااله الا الله» در ژرفاهای درون استقرار پذیرد، در پرتو آن در همان زمان، نظامی برقرار می‌گردد که: «لااله الا الله» در آن مجسم و جلوه‌گر می‌آید، و پیدا و هویدا می‌شود که نظام یگانه‌ای که دلها از آن خشنود می‌گردند، دل‌هایی که عقیده در آنها جایگزین می‌شود، تنها نظام اسلام است و بس! نظامی که این دل‌ها رام آن می‌شوند پیش از این که تفصیلات این چنین نظامی بر آنها عرضه گردد، و پیش از این که مقررات و قانون‌های آن بدانها نموده شود... چه تسلیم شدن و رام گشتن پیش از هر چیز مقتضی ایمان است ... در پرتو این چنین تسلیم شدن و رام گشتنی بود که دل‌ها و درون‌های مؤمنان قوانین و مقررات اسلام را با رضایت کامل می‌پذیرفتند، و به محض صدور فرمان کاری از کارهای اسلام فوراً انگشت قبول بر دیده منت می‌نهادند و کمترین درنگی در اجراء آن نشان نمی‌دادند. بدین روال و به همین منوال می و میخوارگی باطل گردید، و ربا و رباخواری به پایان آمد، و قمار و قماربازی تعطیل شد، و عادات و اخلاق جاهلیت جملگی قلم بطلان خورد. آن هم تنها با آیاتی از قرآن، یا با فرموده‌هایی از فرموده‌های پیغمبر ﷺ در صورتی که حکومت‌های زمینی با تمام قوانین و مقررات و دستگاه‌ها و اوضاع و سپاهیان و سلطه و قدرت و تبلیغات و آگهی‌های گوناگون خود برای

مبارزه با یکی از این امور به مبارزه می‌پردازند و به تلاش می‌ایستند. اما نمی‌توانند جز ظاهر مخالقات را کنترل کنند، در حالی که جامعه از کارهای زشت و پلشت لبریز است و موج می‌زند.<sup>(۱)</sup>

گوشه دیگری از سرشت این دین، در این برنامه درست و پابرجا جلوه‌گر می‌گردد. این دین، برنامه عملی جنبشی جدی است. آمده است تا بر زندگی در جهان واقعیت فرمانروائی کند، و با این جهان واقعیت رویاروی شود تا طبق دستور خود بر آن فرمان راند. آن را بر جای دارد، یا تعدیل نماید، و یا از بنیاد آن را دگرگون سازد. از اینجا است که این دین جز برای حالت‌هایی که عملاً روی می‌دهند، آن هم در جامعه‌ای که پیش از هر چیز معترف به حاکمیت خداوند یگانه است و بس، قانونگذاری نمی‌کند.

این دین، نظریه‌ای نیست که با فرضیه‌ها سر و کار داشته باشد! این دین، برنامه‌ای است که با واقعیت سر و کار دارد! پس پیش از هر چیز باید جامعه مؤمنی باشد که معترف به: «لااله الا الله» بوده و بپذیرد که حاکمیت و فرمانروائی جز از آن یزدان جهان نیست. هرگونه حاکمیت و فرمانروائی را جز از خدا از کسی نپذیرد، و هر وضعی را که بر این قاعده استوار و پایدار نگردد، مردود و نامشروع بداند و بشمارد.

هرگاه چنین جامعه‌ای عملاً پیدا و هویدا گشت، زندگی واقعی خواهد داشت، و نیازمند به تهیه مقررات و کار قانونگذاری خواهد بود. در اینجا است که این دین به تنظیم مقررات و تشریع قوانین دست می‌یازد، آن هم برای مردمانی که در اصل فرمانبردار مقررات و تسلیم شوندگان قوانین باشند، و جدای از مقررات و قوانین یزدان، بهیچوجه مقررات و قوانین دیگران را نپذیرند. مؤمنان به این عقیده قطعاً باید بر خودشان و بر جامعه خویشان سلطه و فرمانروائی داشته باشند. فرمانروائی

۱- مراجعه شود به: خدا چگونه می و میخوارگی را حرام فرمود. در جزء پنجم فی ظلال القرآن ... و چگونه آمریکا از این کار درمانده گشت. در کتاب: ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین.

و سلطه‌ای که در چنین جامعه‌ای اجرای مقررات و قوانین حکومتی را تضمین کند، تا حکومت شکوه و عظمت و هیبت و وقار خویش را، و شریعت جدّیت و قاطعیّت خود را داشته باشد. گذشته از آن که زندگی این چنین جامعه‌ای باید دارای واقعیّتی باشد که مقتضی مقررات و قوانین فوری باشد.

مسلمانان در مکه سلطه و قدرتی بر خودشان و بر جامعه خودشان نداشتند. زندگی واقعی و عملی مستقلّی هم نداشتند. زندگی واقعی و عملی مستقلّی که خودشان آن را با شریعت خدا و سر و سامان بخشیده باشند و نظم و نظام داده باشند. از اینجا بود که یزدان جهان در این دوره از زمان برای مؤمنان مقررات و قوانینی ارسال نفرمود. بلکه تنها عقیده را برایشان نازل فرمود، و پس از استقرار عقیده در ژرفای زوایای درون، اخلاقی را بدیشان عطاء نمود که از این عقیده برجوشید و در جامعه روان گردید... اما هنگامی که دولت مقتدری در مدینه برایشان فراهم گردید، مقررات و قوانین بر آنان نازل گردید، و نظام و حکومتی فراهم آمد که پاسخگوی نیازمندیهای واقعی جامعه مسلمان بود، و دولت با سلطه و قدرتی که داشت، قاطعیّت و اجراء آن را تضمین کرد.

یزدان جهان نخواست که مقررات و قوانینی در مکه برای مؤمنان ارسال فرماید، تا آنها را انباشته و آماده کنند برای زمانی که دولتشان همین که در مدینه برقرار و پابرجا شود، آن مقررات و قوانین ذخیره را پیاده کنند! چنین روش و رفتاری سرشت این دین نیست. بلکه این دین بسی واقع‌گراتر و قاطعانه‌تر از این است و بسیار جدّی‌تر و برّتر از این! این دین مشکلاتی را فرض نمی‌کند و نمی‌انگارد، تا برای آنها راه حلّهای فرض کند و بینگارد. بلکه این دین، با واقعیّت در حجم و شکل و شرائط و ظروفی که دارد، رویاروی می‌گردد، تا واقعیّت را در قالب ویژه‌اش، به اندازه حجم و شکل و شرائط و ظروفی که دارد، بریزد و پی افکند. کسانی که امروزه از اسلام می‌خواهند که قالبهای

نظامی را بسازد، و مقررات و قوانین زندگی را بنگارد، در صورتی که روی سراسر زمین جامعه‌ای نیست که عملاً مقرّر دارد که او می‌خواهد تنها شریعت خدا را حاکم و فرمانروا کند، و هر شریعتی جز آن را مردود دارد و نپذیرد، هر چند که بتواند چنین شریعتی را بر مردمان تحمیل کند و اجراء گرداند... کسانی که این را از اسلام می‌طلبند، سرشت این دین را درک و فهم نمی‌کنند، و نمی‌دانند این آئین در زندگی چگونه به کار می‌پردازد، بدانگونه که یزدان برای آن مقدر فرموده است و از آن خواستار گردیده است.

آنان از این دین می‌خواهند که سرشت خود را و برنامه خود را و تاریخ خود را تغییر دهد، تا همگون سیستمها و نظامهای بشری گردد و با برنامه‌های انسانها مشابهت پیدا کند. چنین افرادی این دین را به شتاب می‌اندازند و از راه خودش منحرف می‌سازند و گامهایش را تندتر می‌گردانند تا به آرزوها و خواستهای موقت و ناپایدار دلها و درونهایشان لیبیک گوید، آرزوها و خواستهای که شکست روحی و درویشان در برابر سیستمها و نظامهای کوچک و ناچیز بشری، انگیزه آنها است... این چنین کسانی از این دین می‌خواهند که خویشان را در قالب فرضها و انگاره‌هایی بریزد و بسازد، چرا که با آینده‌ای روبرو خواهد شد که وجود نخواهد داشت ... اما خدا برای این دین می‌خواهد که آن طور و آن گونه باشد که خواسته است ... عقیده‌ای باشد که دل را لبریز کند، و سلطه و قدرت خود را بر درون واجب و مسلم گرداند. عقیده‌ای باشد که مقتضی این باشد که مردمان جز در برابر یزدان کرنش نبرند و فروتنی نکنند، و مقررات و قوانین را جز از او دریافت ندارند. بعد از این که کسانی پدید آمدند که این عقیده ایشان باشد، و سلطه و قدرت در جامعه خودشان در دست خودشان باشد، مقررات و قوانین برای روبرو شدن با نیازمندیهای واقعی آنان، و سر و سامان دادن به زندگی واقعی ایشان، آغاز می‌گردد و پدیدار می‌شود.

همچنین باید که عهده‌داران دعوت اسلامی بدانند: آنان

فرزانی که خداوند پس دانا و کاریجا استوار است، و بر جوشیده از آگاهی بسیار یزدان از سرشتهای مردمان و نیازمندیهای زندگی ایشان است ... می‌گوئیم: گاهی به خیال برخی از این نوع مخلصان خطور می‌کند که عرضه کردن پایه‌های نظام اسلامی، و حتی قانونگذاریهای اسلامی بر مردمان، باید بگونه‌ای و از زمره چیزهایی باشد که راه دعوت را آسان سازد و مردمان را علاقه‌مند بدین آئین گرداند!

این گمانی است که شتاب آن را برمی‌انگیزد! گمانی هسان گمانهائی است که پیشنهاد دهندگان پیشنهاد می‌کردند و می‌گفتند: دعوت پیغمبر خدا ﷺ در آغاز کار لازم بود زیر پرچم نژادگرایی، یا اجتماعی، و یا اخلاقی، به کار پردازد، تا راه را هموارتر و مسیر را کوتاه‌تر گرداند!

نفسها باید پیش از هر چیز مخلص یزدان گردند، و بندگی خود را در برابرش اعلان دارند، اعلان با پذیرش تنها شریعت یزدان، و رها کردن همه شریعتهای جز آن از لحاظ مبدأ... پیش از آن که مفصلاً با آنان سخن از شریعتی رود که عشق و علاقه بدان دارند!

عشق و علاقه لازم است از عشق و علاقه اخلاص عبودیت در برابر یزدان سرچشمه بگیرد، و از آزادی از هر نوع سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت یزدان برجوشد... نه این که عشق و علاقه‌ای باشد که چون از نظامی سرچشمه می‌گیرد که بدانان عرضه می‌گردد و در ذات خود به هنگام شرح و بسط در فلان چیز و فلان چیز از نظامی که بر آن هستند بهتر و خوبتر است، بلکه عشق و علاقه مخلصانه در بندگی برای یزدان جهان و رهایی از بندگی بندگان مطرح است و بس!

نظام خدا چون نظام خدا است و از شریعت خدا برمی‌جوشد، خوب و نیکو است. و هیچوقت شریعت بندگان همچون شریعت یزدان نخواهد بود. اما این قاعده دعوت نیست. قاعده دعوت، پذیرش تنها شریعت یزدان، و رها کردن هر شریعتی جز آن، این خود اسلام است، و اسلام معنی و مفهومی جز این ندارد. پس هر

وقتی که مردمان را برای برگشت به تجدید حیات این دین فرا می‌خوانند، لازم است پیش از هر چیز آنان را به پذیرش عقیده دعوت کنند - حتی اگر آنان ادعاء کنند که مسلمانند! و شناسنامه‌های تولدشان گواهی دهد که آنان مسلمانند - و لازم است که بدیشان بیاموزند که اسلام پیش از هر چیز استقرار عقیده: «لا اله الا الله» به معنی حقیقی خود است که برگشت دادن حاکمیت و فرمانروائی به خدا است در همه کارهایشان، و طرد تعدی کنندگان به سلطه و قدرت یزدان است با ادعای این حق برای خودشان ... استقرار این عقیده در درونهایشان و شعائر و آدابشان، و در همه اوضاع و احوالشان، و در واقعیت زندگانیان است.

باید که این مسأله، پایه بنیادین دعوت مردمان به سوی اسلام باشد، همانگونه که پایه بنیادین دعوت مردمان به سوی اسلام نخستین بار بوده است. این دعوتی است که قرآن مکی مدت سیزده سال تمام آن را به عهده گرفته بود.

هرگاه گروهی از مردمان وارد این دین - بدین مفهوم اصلی دین - شوند، چنین دسته‌ای شایانی این را دارند نظام اسلامی را در زندگی اجتماعی خود بکار گیرند، زیرا آنان با خود عهد بسته‌اند که زندگیشان بر این پایه بنیاد و برقرار گردد، و در سراسر زندگیشان جز خدا بر زندگی ایشان کسی فرمان نراند.

هنگامی که این چنین جامعه‌ای عملاً بر پا گردید، عرضه کردن پایه‌های نظام اسلامی بر او آغاز می‌گردد. این جامعه خودش نیز به قانونگذاریهای می‌پردازد که زندگی واقعی او مقتضی و خواستار آن است، قانونگذاریهایی که در چهارچوب ارکان و اصول عمومی نظام اسلامی بگنجد و از آن بیرون نرود... این، ترتیب صحیح گامهای برنامه اسلامی واقعی و عملی و قاطعانه است.

گاهی به خیال برخی از مخلصان شتابزده‌ای می‌رسد که درباره سرشت این دین، و سرشت برنامه ربّانی درست و استوارش نمی‌اندیشند، برنامه‌ای که بر حکمت و

«لاهورت» نیز شکل مناسبی نبوده است. چه عقیده اسلامی، هر چند که عقیده‌ای است، اما چنان عقیده‌ای است که برنامه زندگی واقعی را برای پیاده کردن عملی به تصویر می‌کشد، و همچون بحثهای لاهوتی نظری در زوایای تنگی چمباتمه نمی‌زند و کز نمی‌کند.

قرآن در حالی که کاخ عقیده را در گستره دل‌های گروه مسلمانان برمی‌افراشت، این گروه مؤمن را به پیکار سختی با جاهلیت پیرامونشان می‌برد، همانگونه که ایشان را به رزم سختی با رسوبات و ته‌نشستهای جاهلیستی می‌کشاند که در درونها و اخلاق و واقعیت محیط ته‌نشین و بر جای مانده بود. از میان این شرائط و ظروف، کاخ عقیده نمایان گردید و سربر آورد، دیگر نه این که به شکل نظریه‌ای، و یا در قالب لاهوتی، و یا این که در یک شکل جدل کلامی، پیدا و هویدا شده باشد. بلکه در شکل سازنده سر و سامان بخشنده‌ای قدم پیش نهاد و مستقیماً به زندگی پرداخت و با زندگی به تلاش و تکاپو ایستاد، و هستی او در وجود گروه مسلمانان مجسم و هویدا گردید. رشد جهان‌بینی عقیدتی گروه مسلمانان، و ترقی رفتار عملی و واقعی ایشان، برابر این نوع جهان‌بینی، و جرأت آنان بر پیکار با جاهلیت، به عنوان یک دسته جنگجو و رزمنده با جاهلیت، این رشد کاملاً مجسم در ساختار عقیدتی بود، و بیانگر زنده و زبان‌گویای آن بود. برنامه اسلام این است، اسلامی که سرشت خود را نیز مجسم می‌نماید و برجسته به تصویر می‌زند.

برای پیروان و عهده‌داران دعوت اسلامی ضروری است که سرشت این دین و برنامه آن را در نهضت و حرکت، بدین روال و بر این منوال که بیان داشتیم، درک و فهم کنند... این بدان خاطر است که آنان بدانند: مرحله ساختن بنای عقیده‌ای که در دوران مکی بدین گونه به درازا انجامید، از مرحله عملی نهضت و حرکت اسلامی جدا نبوده است، و از تشکیل واقعی گروه مسلمانان نبریده است ... چنین مرحله‌ای، مرحله دریافت «نظریه» و بررسی آن نبوده است؛ بلکه مرحله

کس به اسلام عشق و علاقه دارد، این مسأله برای او حل شده است و نیازی به تشویق و ترغیب او به جمال نظام و افضلیت آن ندارد... این کار نیز یکی از بدیهیات ایمان است!



با عنایت بدانچه گفته شد، باید بگوئیم چگونه قرآن مکی به مسأله عقیده در مدت سیزده سال پرداخت... قرآن مکی عقیده را در شکل «نظریه» و یا «لاهورت» عرضه نکرد، و در قالب جدل کلامی بدان نپرداخت، بدانگونه که بعدها چنین کاری رواج پیدا کرد و «علم توحید» یا «علم کلام» نام گرفت!

هرگز! هرگز! ... قرآن کریم فطرت «انسان» را مخاطب قرار می‌داد به وسیله چیزی که در سرشت خود او است و به وسیله دلائل و الهاماتی که در هستی پیرامون است ... قرآن فطرت انسان را از زیر توده‌ها رهایی می‌بخشید، و دستگاه‌های گیرنده فطری را از زیر چیزهایی برمی‌کشید و از چرکها و زنگ‌های زدوده و صیقلی می‌کرد که آنها را زنگ زده و بیفائده کرده بود و از عمل انداخته بود. سوراخهای فطرت را باز می‌کرد تا الهامها و پیامهای مؤثر را دریافت دارد، و بدانها پاسخ گوید... سوره‌ای که در پیش روی ما است نمونه کاملی از این برنامه منحصر به فرد است، و ما کمی بعد، از ویژگیهای آن سخن خواهیم گفت.

این به صورت عام بود، و اما به صورت خاص، باید گفت: قرآن این عقیده را به پیکار زندگی واقعی می‌برد. عقیده را به رزم توده‌هایی می‌کشاند که فطرت را از کار انداخته بودند، فطرت موجود در درون انسانهای حاضر و واقع ... بدین خاطر، شکل «نظریه» شکل سازگار و مناسب با واقعیت موجود نبوده است. جدل ذهنی هم که در روزگاران بعدی برنامه علم توحید گشته است، شکل مناسبی نبوده است ... قرآن با واقعیت بشری کاملی با تمام شرائط و ظروف پویا و زنده‌ای که داشته است، روبرو می‌گردید، و وجود بشری را بطور کلی در دریای متلاطم این واقعیت مخاطب قرار می‌داد.

گروهی را بسازد و نهضت و حرکتی را به راه اندازد! می‌خواست که عقیده واقعیّت عملی این گروه باشد، و واقعیّت حرکتی عملی این گروه هم، صورت و سیمای عقیده گردد. خداوند سبحان می‌دانست که ساختن درون‌ها و دسته‌ها در ظرف یک شبانه روز اتمام نمی‌پذیرد. بناچار می‌بایست ساختن عقیده همان مدّت زمانی را فرا گیرد که لازمه ساختن درون‌ها و ساختن گروه مسلمانان است. تا وقتی که ساختار عقیده تکمیل و پخته گردد، گروه مسلمانان مظهر واقعی این کمال و پختگی شوند.

این، سرشت این دین است - همانگونه که از برنامه قرآن مکی برمی‌آید - و به ناچار باید این سرشت را بشناسیم، و تلاش نکنیم آن را دگرگون و متغیّر سازیم، تا به خواستها و آرزوهای شتابزده شکست خورده در برابر انواع نظریه‌های انسانی، پاسخ گفته باشیم و همگامی کرده باشیم! این دین با چنین سرشتی که دارد اولین بار ملت مسلمان را ساخت، و با همین سرشت هر بار که خواسته شود ملت مسلمان از نو پای به عرصه وجود نهد، ملت مسلمان را می‌سازد، همانگونه که نخستین بار ملت مسلمان را ساخت و رهسپار صحنه زندگی کرد.

لازم است پی به خطای تلاشی ببریم و خطر آن را خوب بشناسیم، تلاشی که برای تبدیل عقیده اسلامی زنده‌ای که باید در واقعیّت تام و زنده و پویا مجسم گردد، انجام می‌پذیرد تا به «نظریه» پژوهشگرانه و شناخت علمی و فرهنگی تبدیل گردد! آن هم تنها به خاطر این است که می‌خواهیم «نظریه‌های» بشری ناچیز را با نظریه اسلامی بسنجیم و بررسی کنیم!

قطعاً باید عقیده اسلامی در انسانهای زنده‌ای، و در تنظیمات و تشکیلات عملی واقعی، و در نهضت و حرکت مجسم گردد که با جاهلیّت پیرامون خود بجنگند، همانگونه که با جاهلیّت ته‌نشین در درونهای پیروانش می‌جنگند. چرا که آنان پیش از این که این عقیده به درونهایشان فرو رود و ایشان را از میان محیط جاهلی

بنیادین ساختن عقیده و تشکیل گروه مسلمانان و نهضت و حرکت و پیدایش عملی، همراه با یکدیگر بوده است! باید به همین روال و بر همین منوال کار را آغازید، هر زمان که خواسته شود این ساختن دیگر باره شروع گردد و برگشت داده شود.

لازم است مرحله ساختن عقیده، این چنین به طول انجامد، و گامها در این راه آهسته و آرام برداشته شود و ژرف و استوار بر زمین نهاده شود و با دقت و تأنی به اتمام رسد. همچنین لازم است که مرحله ساختن عقیده مرحله بررسی نظری عقیده نباشد. بلکه مرحله بیانگری این عقیده به صورت زنده و پویا باشد، و در دلها و درونهای جایگزین و مجسم شود که با این عقیده دگرگون و متحوّل شده باشند، و در ساختار گروهی مجسم شود که رشد و نمو آنان بیانگر رشد و نمو خود عقیده باشد. و در یک نهضت و حرکت عملی و واقعی، مجسم شود که با جاهلیّت رویاروی گردد و برزمد، و با جاهلیّت در درون دلها و در واقعیّت بیرون زندگی به پیکار بنشیند، تا عقیده زنده و پویا مجسم شود و رشد زنده‌ای و پویائی در دریای متلاطم پیکار داشته باشد. خطا و اشتباه است و کاملاً هم خطا و اشتباه است - البته با توجه به اسلام - که نظریه به صورت نظریه صرف، مورد بررسی و پژوهش نظری و شناخت فرهنگی قرار گیرد. نه تنها خطا و اشتباه است، بلکه کاملاً خطرناک است.

قرآن سیزده سال تمام را صرف ساختن عقیده نکرد، تنها به سبب این که برای نخستین بار چنین عقیده‌ای نازل می‌شد. هرگز هرگز چنین نیست! اگر خدا می‌خواست این قرآن را یکجا نازل می‌فرمود. سپس به دست پیروان می‌سپرد تا سیزده سال یا کمتر و بیشتر به بررسی و پژوهش آن بپردازند، تا زمانی فرا می‌رسید که «نظریه اسلامی» را از حفظ می‌شدند و کاملاً فرا می‌گرفتند.

اما یزدان سبحان کار دیگری را می‌خواست. برنامه معین و منحصر به فردی را می‌خواست. می‌خواست

لذا جداگانه بودن و بهره بهره مراد است همانگونه که آرام آرام و آهسته آهسته آمدن نیز مقصود است، تا بدین وسیله ساختار هستی تکمیل شود که از عقیده‌ای فراهم می‌آید که در سیمای «تشکیلات پویا و زنده‌ای» نه در سیمای «نظریه شناختی» مجسم و نمودار می‌گردد.

لازم است که پیروان این آئین خوب بدانند: همانگونه که این آئین، آئین الهی است، برنامه عملی آن نیز برنامه الهی است و همساز با سرشت آن است. اصلاً بریدن و جدا ساختن این آئین از برنامه عملی این آئین ممکن نیست.

همچنین لازم است که پیروان این آئین بدانند: همانگونه که این دین آمده است تا جهان‌بینی اعتقادی را تغییر دهد - و به تبع آن واقعیت پویا و زنده را دگرگون کند - این دین همچنین آمده است تا برنامه اندیشه و حرکتی را تغییر دهد که جهان‌بینی اعتقادی با آن ساخته می‌شود، و با آن واقعیت پویا و زنده را دگرگون سازد. این آئین آمده است تا عقیده‌ای را بسازد، در همان زمان که ملت‌ای را می‌سازد. آنگاه برنامه اندیشه‌ای را پدید می‌آورد که ویژه خود او است، بدان اندازه که جهان‌بینی اعتقادی و واقعیت زنده را پدید می‌آورد. میان برنامه اندیشه ویژه او، و جهان‌بینی اعتقادی، و بنای واقعیت پویا و زنده او، هیچگونه فاصله‌ای نیست، چه همه آنها دسته و بسته یگانه‌ای بیش نیستند.

هنگامی که با برنامه عملی این دین بدان گونه که گفتیم آشنا شدیم، این را نیز باید بدانیم که این برنامه اصیل است. برنامه مرحله‌ای و محیطی و شرائط و ظروف ویژه‌ای نیست تا تنها به پیدایش گروه مسلمانان نخستین اختصاص داشته باشد. بلکه برنامه‌ای است که کاخ این آئین جز به وسیله آن استوار و برجای نمی‌ماند.

وظیفه اسلام تنها این نیست که عقیده مردمان و واقعیت زندگی ایشان را تغییر دهد و بس. بلکه وظیفه اسلام گذشته از آن این است که شیوه اندیشیدن، و روش

برگیرد، اهل جاهلیت بوده‌اند و در جاهلیت لویده‌اند! عقیده بدین شکل، گستره بیشتر و فراخ‌تر و ژرف‌تر دلها و خردها و خود زندگی را فرا می‌گیرد، بیش از آنچه «نظریه» دربرمی‌گیرد، و شامل گستره‌ای هم می‌گردد که نظریه و ماده‌اش مشتمل بر آن می‌شود، ولی تنها بدین گستره بسنده نمی‌کند.

جهان‌بینی اسلامی درباره الوهیت و هستی و زندگی و انسان، جهان‌بینی شامل و کاملی است، و جهان‌بینی واقعی مثبتی نیز هست. جهان‌بینی شامل و کامل و واقعی و مثبت اسلام با سرشتی که دارد دوست نمی‌دارد در قالب یک جهان‌بینی صرف ذهنی شناختی مجسم و نمودار گردد. چون این امر با سرشت و هدف آن مخالف است. بلکه باید در مردمانی و در تشکیلات پویا و زنده‌ای و در حرکت واقعی مجسم و نمودار گردد... راه و روش جهان‌بینی اسلامی در بودن و هستی یافتن بدین گونه است که از لابلای مردمان و تشکیلات پویا و زنده و حرکت واقعی نمو کند و سر برزند، تا بدانجا که از لحاظ نظری تکمیل می‌گردد در همان زمان که از نظر واقعی نیز تکمیل می‌شود. دیگر به صورت یک نظریه جداگانه و بریده از واقعیت در نمی‌آید، بلکه پیوسته در سیمای واقعیت جلوه‌گر می‌آید.

هرگونه رشد نظری که بر شد حرکتی واقعی پیشی گیرد و در خلال آن نمودار نشود، خطا و بلکه خطر نیز هست، البته با توجه به سرشت این دین و هدف آن و طریقه ترکیب ذاتی آن.

خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ، وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾.

(اسراء / ۱۰۶)

قرآنی است که آن را (در مدت بیست و سه سال بگونه آیه‌ها و بخشهای) جداگانه فرستاده‌ایم تا آن را آرام بر مردم بخوانی (و بدین وسیله جذب دلها و اندیشه‌ها شود و در عمل پیاده گردد) و قطعاً ما آن را کم کم و بهره بهره فرستاده‌ایم (نه یکجا و سرهم).



جاهلی حاکم بر روزگار خویش رها سازیم، و از رسوبات و تهنشستهای آن در خردهایمان و در همه وجودمان، بیرون آمده و پاک و رها شویم. کار از این سو نیز خطرناک است، و زیان آن کشنده است.

برنامه اندیشه و حرکت در ساختار اسلام، ارزش و ضرورت کمتری از برنامه جهان بینی اعتقادی و از نظام زنده و پویا ندارد، و هرگز از آن جدا شدنی هم نیست... هر وقت بردلمان گذر کرد که آن جهان بینی و این نظام را به شکل تعبیر و بیان و تنها در قالب الفاظ و واژگان پیش کشیم و تقدیم داریم، لازم است از ذهن ما بدور نماند که این کار «اسلام» را در زمین به شکل یک حرکت واقعی و جنبش حقیقی، ایجاد و پدیدار نمی سازد. بلکه لازم است که از ذهن ما بدور نماند که از به پیش کشیدن و تقدیم داشتن اسلام ما بدین شکل تنها کسانی استفاده می کنند که عملاً به حرکت اسلامی واقعی سرگرم باشند. کمترین سودی که اینان می برند از عرضه کردن اسلام بدین شکل، این است که به اندازه ای که عملاً در اثنای حرکت بدان دست یافته اند خودسازی کنند و همراه با آن به کنش و کوشش بپردازند.

بار دیگر تکرار می کنیم: قطعاً جهان بینی اعتقادی، لازم است هر چه زودتر در مجموعه تلاشگر پویائی مجسم گردد، و این مجموعه تلاشگر پویا همزمان با تلاش و کوشش و جنبش و چرخش، مجسمه واقعی و صحیحی، و بیانگر راست و درستی از جهان بینی اعتقادی باشند. باز هم بار دیگر تکرار می کنیم: این برنامه طبیعی اسلام ربّانی است. این برنامه ای است که بسی والاتر و بالاتر، و درست تر و استوارتر، و دارای تأثیر و کنش بیشتر، و سازگارتر و منطبق تر بر فطرت بشری، از برنامه ای است که می گوید: نظریه های کامل و مستقلی باید ساخت و در قالب و شکل ذهنی سردی به مردمان تقدیم داشت، پیش از این که چنین مردمانی عملاً به حرکت واقعی و پویائی حقیقی سرگرم گردند، و پیش از

جهان بینی، و نگرستن به جهان واقع و محسوس ایشان را نیز دگرگون گردانند. بدان خاطر که اسلام برنامه ربّانی است و سرشتی کاملاً مخالف با برنامه های ناتوان و ناچیز انسانها را دارد.

ما نمی توانیم که به جهان بینی ربّانی و زندگی ربّانی برسیم، مگر از راه خود برنامه اندیشه ربّانی. برنامه ای که خداوند اراده فرموده است و خواسته است که برنامه اندیشه مردمان بر پایه آن برقرار و استوار گردد، تا جهان بینی آنان و هستی زنده ایشان، صحیح و درست باشد.

ما زمانی که از اسلام می خواهیم که از خود نظریه ای تنها برای بررسی و پژوهش بسازد، از سرشت برنامه ربّانی برای هستی یافتن، و از سرشت برنامه ربّانی برای اندیشیدن، بیرون می رویم، و اسلام را در برابر شیوه های اندیشه بشری به تسلیم و کرنش می اندازیم! انگار برنامه ربّانی از برنامه های بشری پائین تر است! و انگار می خواهیم برنامه یزدان را در جهان بینی و نهضت و حرکت بالا ببریم، تا با برنامه های بندگان همطراز و همسطح گردد!

کار که بدینجا کشید، بس خطرناک خواهد بود، و شکستی این چنین کشنده خواهد شد!

یکی از وظائف برنامه ربّانی این است که به ما - ما که پیروان دعوت اسلامی هستیم - برنامه ویژه ای برای اندیشیدن عطاء فرماید، تا در پرتو آن خود را از رسوبات و تهنشستهای برنامه های اندیشه جاهلیت حاکم بر زمین، پاک سازیم و پاکیزه داریم. آن اندیشه جاهلیتی که بر خردهایمان فشار می آورد، و در فرهنگ ما رسوب و رسوخ می کند و تهنشین میشود... وقتی که ما می خواهیم این دین را با برنامه اندیشه ای که بیگانه از آن است و یکی از برنامه های اندیشه جاهلیت چیره بشمار است، بر دست گیریم و راه ببریم، ما این دین را از وظیفه ای باز می داریم که آمده است تا آن را در قبال بشریت اداء کند، و خود را محروم از فرصتی می سازیم که در سایه آن می توانیم خویشتن را از فشار برنامه

خوش باور و ساده لوح نینگارند.

وظیفه مسلمانان است که پرده از مانورها و دسیسه‌هایی بردارند که دشمنان برای به تنگنا انداختن به راه می‌اندازند. مؤمنان باید بالاتر و بالاتر از این باشند که گول چنین نیرنگهائی را بخورند. پیروان این آئین باید در جنبش و حرکت خود آئین خویش را مطابق این آئین به حرکت درآورند و به پیش تازند. این رازی از رازهای نیروی این دین، و همچنین سرچشمه نیروی مؤمنان است.

برنامه در اسلام با حقیقت برابر است. اصلاً میان برنامه اسلام و حقیقت هیچگونه فاصله‌ای نیست ... هیچگونه برنامه بیگانه‌ای ممکن نیست که سرانجام اسلام را پیاده کند و تحقق بخشد. برنامه‌های غربی بیگانه ممکن است نظامهای بشری را پیاده کنند و تحقق بخشند، ولی هرگز ممکن نیست که نظام ربّانی ما را پیاده کنند و تحقق بخشند... لذا ملازم برنامه بودن همچون ملازم عقیده بودن و ملازم نظام بودن، در هر حرکت اسلامی، لازم و ضروری است، نه فقط در حرکت و نهضت اسلامی نخستین، همانگونه که برخی از مردم گمان می‌برند!

این واپسین سخن من است. من امیدوارم با این بیان درباره سرشت قرآن مکی، و درباره سرشت برنامه ربّانی پیدا و هویدا در آن، آنچه لازم است گفته و رسانده باشم، و صاحبان دعوت اسلامی نیز سرشت برنامه خود را بشناسند و بدان یقین حاصل کنند و اطمینان یابند و بدانند: چیزی که خودشان دارند بهتر و خوبتر از هر چیز است، و آنان نیز بالاتر و برتر از دیگرانند:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِي هِيَ أَقْوَمُ﴾. (اسراء/ ۹)

این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راهها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است.

خداوند بزرگوار راست فرموده است ... پس از این برای روبرو شدن با سوره به پیش می‌رویم.

این که خودشان مجسمه زنده گویائی از عقیده و باورشان باشند و گام به گام رشد و نمو کنند تا آن مفهوم نظری را در پیکرهای پویا و کارآ آشکارا بنمایانند و خودشان نماد و سیمای زنده دین و آئینشان باشند.

اگر این سخن درباره اصل نظریه درست باشد، طبیعی است که درست‌تر از آن، چیزی است که اختصاص به تقدیم پایه‌های نظامی دارد که جهان‌بینی اسلامی در آن مجسم می‌گردد، یا اختصاص به تقدیم مقررات و قوانین مفصلی دارد که برای این نظام لازم و ضروری است.

جاهلیتی که پیرامون ما است همانگونه که از یک سو بر اعصاب برخی از مخلصان پیروان دعوت اسلامی فشار می‌آورد و ایشان را بر آن می‌دارد که شتابگرانه گامهای برنامه اسلامی را به شتاب اندازند، از دیگر سو نیز چنین جاهلیتی از روی قصد و عمد ایشان را به تنگنا می‌اندازد و از آنان می‌پرسد: شرح و تفصیل نظامی که ادّعی آن را دارید و دیگران را بدان فرا می‌خوانید، کجا است؟ اصلاً برای اجراء چنین سیستم و نظامی چه بحثها و سخنها و شرحها و بسطهائی و طرحها و پروژه‌هائی دارید؟ جاهلیت در اینجا از روی قصد و هدف می‌خواهد که ایشان را درباره برنامه‌شان به شتاب اندازد، و ایشان را از مرحله بنای عقیده جلوتر ببرد، و آنان برنامه ربّانی خویش را از سرشت خود منحرف گردانند! سرشتی که نظریه در آن از لابلای حرکت درخشیدن می‌گیرد و متبلور می‌شود، و در آن نظام از لابلای تمرین و ممارست مشخص و معین می‌گردد، و در آن مقررات و قوانین در لابلای رویارویی زندگی واقعی با مشکلات حقیقی آن، تعیین و تبیین می‌گردد.

وظیفه پیروان و طرفداران دعوت اسلامی است که بدین مانورها و دسیسه‌بازیها گوش فرا ندهند، و دیکته کردن برنامه بیگانه از جنبش و حرکت خودشان و بیگانه از آئینشان را نپذیرند، و هوشیار و بیدار باشند که بی‌باوران و بی‌دینان، ایشان را به بازیچه نگیرند و



این سوره - که نخستین سوره از سوره‌های مکی است که ما در اینجا در فی ظلال القرآن، بدان می‌پردازیم - نمونه کاملی از قرآن مکی است و ما از سرشت قرآن مکی و ویژگیها و برنامه آن، در صفحات پیشین سخن گفتیم. این سوره، سرشت این قرآن را و ویژگیها و برنامه آن را در موضوع اساسی خود، و در برنامه دست یازیدن و پرداختن به مسأله و کاری، و در شیوه عرضه کردن و نشان دادن امور، بطور یکسان، به تصویر می‌کشد... همراه با آن «شخصیت» ویژه خود را نیز محفوظ می‌دارد، همانگونه که این پدیده در هر سوره‌ای از سوره‌های قرآن پیدا و هویدا است، پدیده‌ای که در هر سوره‌ای با دقت کامل و چشم تیزبین مشاهده می‌گردد. چرا که هر سوره‌ای دارای شخصیت، سیماها، محور، شیوه ویژه برای عرضه موضوع اساسی خود، تأثیرات الهامگراانه همراه با عرضه، شکلها و سایه روشنهای فضای حاکم بر سوره، و جملات و عبارات خاصی که در آن تکرار می‌گردند و شبیه به لوازم و ابزارهای کار در پیکره سوره‌اند می‌باشد... حتی بدانگاه که موضوع واحدی را، و یا موضوعهای نزدیک به هم را بیان می‌نماید، حال بر همین روال و بدین منوال است. چه این موضوع نیست که شخصیت سوره را به تصویر می‌کشد، بلکه این سیماها و نشانه‌های ویژه خود سوره است که بر پیکره سوره زیب و زینت می‌بخشند!

این سوره - با حفظ این سمت - به موضوع اساسی خود، به شکل شگفتی و به گونه کمیابی، می‌پردازد... در هر نگاهی از آن، و در هر موقعیتی، و در هر صحنه‌ای، «زیبائی دل‌انگیزی» را به تصویر می‌زند... زیبایی و جمالی که ناگهان بر دل می‌تازد و آن را حیران خود می‌سازد، و حس و شعور را به هراس و دهشت می‌افکند، و نفس را می‌گیرد، در آن حال که سراسیمه و هراسان، صحنه‌ها و منظره‌ها و آهنگها و الهامهای سوره را می‌پاید و آنها را به هم متصل می‌نماید! بلی! این

حقیقتی است! حقیقتی است که آن را در دل و درون و در حس و شعور خود می‌یابم، بدانگاه که روند سوره را دنبال می‌کنم و صحنه‌ها و منظره‌ها و آهنگها و نواهای سوره را می‌بینم و می‌شنوم!... کسی را گمان نمی‌برم که دارای دلی باشد و نوعی از این چیزهایی را که می‌یابم، او نیابد!... زیبایی و جمال در سوره تا بدانجا است که عملاً به سرحد دلکشی و دلربائی می‌رسد، و انسان را مات و مبهوت خود می‌سازد!

این سوره، رویهم‌رفته «حقیقت الوهیت» را عرضه می‌دارد... حقیقت الوهیت را نشان می‌دهد در جولانگاه هستی و زندگی، نفس و درون، زوایای ناشناخته جهان دیدنی و پیدا، نواحی ناشناخته جهان نهان و ناپیدا، صحنه‌های پیدایش جهان و پیدایش حیات و پیدایش انسان، نابودی گذشتگان و پیشینیان و جانشینی آیندگان و پسینیان، صحنه‌های فطرت در آن هنگام که با جهان و حوادث و دارائی و خوشی و ناداری و ناخوشی و سود و زیان روبرو می‌شود، مظاهر قدرت الهی، محافظت و مراقبت ذات باری از زندگی ظاهری و باطنی انسانها، و احوال و اوضاع کنونی و آینده ایشان... خلاصه صحنه‌های رستاخیز، و موقعیتهای آفریدگان بدانگاه که آنان را در پیشگاه آفریدگارشان نگاه می‌دارند، همه و همه را عرضه می‌دارد.

موضوع اساسی مورد بحث سوره، از آغاز تا انجام آن، موضوع عقیده است، با تمام اصول و ارکان و هستی و ساختاری که دارد. این سوره همه وجود انسان را فرا می‌گیرد و او را برمی‌گیرد و در سراسر گستره هستی به دنبال سرچشمه‌ها و الهامهای نهان و آشکار این جهان بزرگ می‌گردانند... این سوره نفس بشری را در ملکوت آسمانها و زمین، به گردش و چرخش درمی‌آورد، تا در آنجاها تاریکیها و نور را بنگرد و ببیند، و خورشید و ماه و ستارگان را بباید و مشاهده نماید. به میان باغهای برود که درختانش با قلابهای ویژه به اشیاء اطراف می‌چسبند و کمر راست می‌کنند و روی داربستها قرار می‌گیرند، و یا درختانش نیازی به

و سایه‌ها و سایه روشن‌ها، موج می‌زند، به رودخانه‌ای شباهت دارد که بستر آن متلاطم بوده و موج‌ها پیایی شوند و بر سر و کول هم دوند. هنوز موجی به قرارگاه خود نرسیده است که موج دیگری آغاز می‌گردد و دومی خود را به اولی می‌رساند و با آن درمی‌آمیزد، و در بستر پر آب، به جوش و خروش و پیچ و تاب می‌افتد و تند و سریع روان می‌گردد!

این سوره در هر موجی از این موج‌های بالا و پائین دوان، و پیایی به هم رسنده و در یکدیگر آمیزنده، به سر حد «زیبائی دلربا» می‌رسد. زیبایی دلربائی که با هماهنگی و هماوائی برنامه نمایش صحنه‌های گوناگون، توصیف کردیم و باز هم بیان خواهیم داشت. این سوره، با زیبایی دلربائی، سرزندگی ریزان و جوشانی، بندها و بخشهای تصویری، آهنگها و نواهای تعبیری و نغمه‌ساز، و با تجمع و گردهمائی و رویارویی با نفس از هر راهی و هر سویی و هر دریچه‌ای، همه جوانب و زوایای نفس را فرا می‌گیرد!

ما پیشاپیش می‌گوئیم و مطمئنیم که نمی‌توانیم چیزی از نواها و نغمه‌های این سوره را به هیچ دلی برسانیم، مگر این که بگذاریم خود سوره با روند ویژه خویش، و با نواها و نغمه‌هایش، به سوی این دل روان شود و بدان فرو خزد... نمی‌خواهیم بر توصیف و شیوه آدمیزادانه خود بیفزائیم و در سخن از قرآن راه مبالغه بپوئیم. بلکه تنها و تنها تلاش می‌کنیم میان کناره‌گیران از این قرآن - آن هم به خاطر دوری ایشان از زندگی در فضای قرآن - و میان این قرآن، پلی بزنیم و بس!

زندگی در فضای قرآن، بدین معنی نیست که به بررسی قرآن پردازیم و آن را بخوانیم و بر علوم آن آگاهی پیدا کنیم. این «فضای قرآن» نیست. مراد ما از زندگی در فضای قرآن این است که انسان در فضائی، ظروف و شرائطی، حرکت و جنبشی، سختی کشیدن و رنج بردنی، پیکار و رزمی، و در تلاشها و کوششهایی باشد همگون و همسان همان چیزی که این قرآن در آن نازل می‌شد. انسان باید بزید و با این جاهلیتی که سراسر زمین را فرا

پایه و داربست و پیچیدن به اطراف ندارند و بر سر پای خود می‌ایستند و گردن می‌افرازند. در میان چشمه سارانی بگردد که از بالا فرو می‌ریزند و در لابلائی درختان باغها جاری می‌گردند... این سوره انسانها را بر بالای مقبره‌ها و آثار برجای مانده بی‌سکنه ملت‌های پیشین نگاه می‌دارد و ویرانه‌های گذشتگان را جلو چشم کسانی مجسم می‌کند که می‌روند و از سر حسرت به قفا می‌نگرند. مردمان را در تاریکیهای خشکی و دریا روان می‌گرداند، و گوشه‌هایی از اسرار غیب و زوایای درون را بدو می‌نمایاند. در این گستره، زنده از مرده، و مرده از زنده سر برمی‌زند، دانه‌های نهان در تاریکیهای زمین جوانه می‌زنند. نقطه پنهان در تاریکیهای رحم مادران بزرگ می‌شوند و سر بر می‌کنند. سخن از انسان و پری می‌رود، و گستره سوره از جن و انس موج می‌زند. پرنده‌گان و درندگان و سائر جانوران، می‌پرنند و راه می‌روند و در یکدیگر می‌لولند. پیشینیان و پسینیان و مردگان و زندگان، و بالاخره فرشتگانی که شبانه روز انسانها را می‌پایند و مراقبت می‌نمایند، در تماشاگاه سوره بر پرده خیال می‌افتند.

گروهها و دسته‌های عالم هستی، گوشه‌های جهان درون را و کرانه‌های جهان بیرون را لبریز می‌کنند و تنگاتنگ همدیگر قرار می‌گیرند و ازدحام همگان راه خیال را می‌بندد و اسب اندیشه از پویه می‌ایستد. بدین هنگام پسوده‌های زیبای حیات بخشی دست می‌دهد که به دنبال آنها صحنه‌ها و معنیها زنده زنده پرده حس و خیال را نورباران می‌کنند... ناگهان مشاهده می‌شود که همه این صحنه‌ها و معنیها و دیدنیها و دریافتهای تکراری و عادی، تازه و زنده می‌گردند و جان تازه می‌گیرند. انگار دل و درون برای نخستین بار آنها را دریافت می‌دارد، و انگار که پیش از این، دل و درون انسانی آنها را ندیده است و از آنها خبر نداشته است! این سوره در روند متلاطم خود که از صحنه‌ها و موقعیتهای الهامها و آهنگها و نواها و صورتها و شکلهای

خداوند بندگان، بررسی و پژوهش می‌نماید و می‌گوید: خدا کیست؟ آفریننده هستی از نیستی چه کسی است؟ در فراسوی هستی چه اسراری نهفته است؟ بندگان چه کسانی‌اند؟ چه کسی ایشان را آفریده است و بدین جهان گسیل داشته است؟ چه کسی آنان را ایجاد و پدیدار کرده است و پرورده و بالنده کرده است؟ چه کسی بدیشان رزق و روزی می‌رساند؟ چه کسی ایشان را می‌پاید و سرپرستی می‌نماید؟ چه کسی کارهایشان را می‌چرخاند و رو به راه می‌گرداند؟ چه کسی دل‌هایشان و چشمانشان را زیر و رو می‌گرداند؟ چه کسی شب و روز ایشان را پیایی می‌گرداند؟ چه کسی آنان را نخست به جهان می‌آورد و بعدها می‌میراند و دگر باره ایشان را زنده می‌سازد و به جهان جاویدان گسیل می‌دارد؟ خدا برای چه چیزی ایشان را آفریده است؟ تا چه مدتی آنان را زنده نگاه می‌دارد؟ ایشان را تسلیم چه سرانجام و سرنوشتی می‌کند؟ چه کسی این حیات و زندگی برده‌میده در اینجا و آنجا را ایجاد نموده است و به تن جمادات و مواد مرده کرده است؟ این آب ریزان، این غنچه خندان، این دانه متراکم، این ستارگان درخشان و فروزان، این سفیده بامدادان و صبح روشن، این شب تاریک دامن فرو هشته، این آسمان گردان، ... چه کسی در فراسوی اینها نهان و گرداننده ایشان است؟ در فراسوی آنها چه اسرار و اخباری است؟ این ملتها و مردمان عصرها و قرنهایی که می‌آیند و می‌روند، و برخیا می‌میرند و دیگران جانشین ایشان می‌گردند، چه کسی آنان را به جهان گسیل می‌دارد و جانشین یکدیگر می‌گرداند؟ چرا آنان می‌میرند و راه هلاک در پیش می‌گیرند؟ پس از جانشین شدن و آزمون و آزمودن و وفات کردن، چه سرانجام و سرنوشتی و حساب و کتابی در پیش روی است؟

این سوره بدین منوال و بر این روال، دل انسانها را در این زمانها و کرانه‌ها، و در این گودیاها و ژرفاها، به گشت و گذار می‌برد. اما در همه اینها برابر برنامه قرآن مکی راه می‌سپرد. برنامه‌ای که در صفحه‌های پیشین از

گرفته است بجنگد، و در دل، و در کوشش، و در جنبش، پیکار با جاهلیت را بیاغازد و ادامه دهد. اسلام را در درون خود و در درون مردمان، و در زندگی خویش و در زندگی دیگران، بار دیگر برای مبارزه با این جاهلیت «ایجاد و پدیدار» سازد. با جاهلیت بجنگد و به پیکار برخیزد، با همه بینشها و اندیشه‌ها و تلاشها و آداب و رسوم و شعائر که دارد. با همه واقعیتهای عملی، با تمام فشارهایی که بر اسلام وارد می‌آورد و جنگهایی که بر ضد آن به راه می‌اندازد، و همه نهضتها و جنبشهایی که برای پیکار و نبرد با عقیده ربّانی و برنامه صمدانی اسلام به راه می‌اندازد، و همه پاسخهای کینه‌توزانه‌ای که بدین برنامه و بدین عقیده می‌دهد، گذشته از این که جاهلیت همیشه با اسلام به نبرد می‌پردازد و پیوسته بر دشمنانگی با آن پافشاری می‌کند و اصرار می‌ورزد.

فضای قرآنی این است. فضائی که انسان ممکن است در آن زندگی کند و مزه این قرآن را بچشد... چرا که قرآن در همچون فضائی نازل شده است، و در همچون دریای موجی بکار پرداخته است ... کسانی که در همچون فضائی زندگی نمی‌کنند، از قرآن کناره‌گیری کرده‌اند و دور شده‌اند، هر چند که غرق بررسی و پژوهش و قرائت و ترتیل و آگاهی یافتن از علوم قرآن باشند.

تلاشی که می‌ورزیم تا پلی میان اینگونه مخلصان، و میان قرآن بسزیم، نتیجه‌ای نمی‌دهد و فائده‌ای نمی‌بخشد، مگر این که این مخلصان از این پل بگذرند و خویشتن را به منطقه دیگری برسانند، و تلاش کنند که در «فضای قرآن» واقعاً در عمل و حرکت زندگی نمایند. در این صورت است که انسانها مزه این قرآن را می‌چشند، و از این نعمتی که خدا آن را به هر کس که خود بخواهد عطاء می‌کند، بهره‌مند و متلذذ می‌گردند.

❦

این سوره، مسأله عقیده را بررسی و بیان می‌دارد. مسأله الوهیت و عبودیت را با آشنا کردن بندگان با

جمع آوری و فراهم آمده‌اند.

مسأله بزرگی که سوره بدان می‌پردازد، مسأله الوهیت و عبودیت در آسمانها و زمین است. این مسأله در اقیانوس بیکران خود، و در جولانگاه فراخ و فراگیر خود، مورد بحث سوره قرار می‌گیرد. اما مناسبت فعلی در زندگی گروه مسلمانان آن وقتی، مناسبت تطبیق این قاعده بزرگ فراگیر است. این مناسبت مربوط به حق حلال کردن و حرام نمودن ذبیحه‌ها و خوراکیها است که جاهلیت چنین حقی به خود می‌داد و دخالت در تحلیل و تحریم را برای خویش روا می‌دید. همچنین مناسبت موجود، مربوط به حق مقرر داشتن برخی شعائر و مراسم قربانیه و میوه‌ها و اولاد نذری است ... این مناسبت همان مناسبتی است که آیه‌ها در اواخر سوره از آنها سخن خواهد گفت:

﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ أَنتُمْ عَلَيْهِ، إِنَّ كُنْتُمْ بآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ. وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ أَنتُمْ عَلَيْهِ، وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّتُمْ إِلَيْهِ، وَ إِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بَغَيْرِ عِلْمٍ، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ. وَ ذُرُوا ظَاهِرَ الْأَثَمِ وَ بَاطِنَهُ، إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَثَمَ سَيَجْزُونَ بِمَا كَانُوا يَفْعَرُونَ. وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ أَنتُمْ عَلَيْهِ، وَ إِنَّهُ نَفْسٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ، وَ إِنَّ أَطْعَمْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾.

پس (از آنجا که خدا راه یافتگان و گمراهان را بهتر از هر کسی می‌شناسد، به ضلالت مشرکان در تحریم برخی از چهارپایان گوش فرا ندهید و) از گوشت چهارپایی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده‌اند (و آن را به نام الله، نه به نام کسی یا چیزی جز او سر بریده‌اند) اگر به آیات خدا (و از جمله به آیات وارده در این باره) ایمان دارید، شما چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح نام خدا بر آن رفته است؟ و حال آن که خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است بیان کرده است (و دستور داده است که از آنها نخورید) مگر ناچار و درمانده شوید (که در

آن سخن گفتیم. همچنین برابر برنامه سراسری قرآن به پیش می‌رود. این سوره نمی‌خواهد نظریه عقیده را به تصویر بکشد، و نمی‌خواهد به جدال لاهوتی بپردازد که ذهنها و اندیشه‌ها را به خود سرگرم می‌کند. می‌خواهد خداوند راستین مردمان را به مردمان بشناساند، تا از این راه مردمان را بندگان یزدان راستینشان گرداند. دلها و جانها، تلاشها و کوششها، پوششها و جنبشها، آداب و رسوم، شعائر و عبادات، و زندگی عملی و واقعی ایشان را، همه و همه بنده و فرمانبردار این سلطه و قدرت منحصر به فرد می‌سازد. سلطه و قدرت خدائی که سلطه و قدرتی در زمین و آسمان جز سلطه و قدرت او وجود ندارد.

تقریباً همه هم و غم سوره به سوی این هدف معین می‌گراید، و از آغاز تا پایان سوره در این راستا حرکت می‌نماید... خدا خالق است. خدا رازق است. خدا مالک است. خدا صاحب قدرت و غلبه و سلطه است. خدا بس آگاه از نهانیه و پنهانیه و رازها و رمزها است. خدا است که دلها و چشمها را می‌گرداند، همانگونه که شبها و روزها را می‌چرخاند و پیاپی می‌آورد... همچنین واجب است که خدا حاکم در زندگی بندگان باشد، و دیگران دارای امر و نهی، و شرع و فرمان نباشند، و حق حلال کردن و حرام نمودن را نداشته باشند. چرا که همه اینها از ویژگیهای الوهیت است، و کسی جز یزدان را نسزد که در زندگی مردمان دست به چنین کارهایی بپازد. کسی که نمی‌تواند بیافریند، زندگی ببخشد و بمیراند، زیان برساند و سود بهره فردی بگرداند، چیزی ببخشد و چیزی باز دارد، بالأخره مالک چیزی برای خود و برای دیگران نه در این جهان است و نه در آن جهان، کی حق دست یازیدن به چنین کارهایی را دارد؟ روند سوره درباره این مسأله دلائل خود را ایراد می‌کند در داخل صحنه‌ها و موقعیها و آهنگها و نواهایی که به سر حد جمال و زیبایی مبهوت کننده رسیده‌اند، و دل را با تأثیرات الهامگرانه فراوانی روبرو می‌کنند که از همه راهها و از همه گذرگاهها

أَفْتَرَاءَ عَلَى اللَّهِ - قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۳۶﴾

(۱۳۶-۱۴۰)

(بت پرستان همیشه دچار اوهام خرافاتند. مثلاً اینگونه) مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار می‌دهند و به گمان خود می‌گویند: این برای خدا است (و با این سهم به خدا تقرب می‌جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می‌دهیم) و این برای شرکاء (و معبودهای) ما است (و با این سهم نیز به بتها و اصنام تقرب می‌جوئیم و بدین منظور آن را صرف رؤساء و پرده‌داران و خادمان بتکده‌ها و معابد می‌نمائیم). اما آنچه به شرکاء (و معبودهای) ایشان تعلق می‌گیرد به خدا نمی‌رسد (و صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلق به خدا می‌باشد به شرکاء (و معبودهای) ایشان می‌رسد (و می‌تواند صرف آنها گردد و به سرپرستان و خدمتگزاران اصنام ایشان داده شود). چه بد داوری می‌کنند! همانگونه (که اوهام و خیالباقیهایشان تقسیم‌بندی ستمگرانه فوق را در نظرشان آراسته بود، گمانهای نادرستی که دربارهٔ بتهایشان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بتهایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و دسته‌ای فرزندانشان را قربانی بتان می‌کردند و دسته‌ای دخترانشان را زنده بگور می‌نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه پرستی بیامیزند و راه را از چاه باز نشتانند). اگر خدا می‌خواست آنان چنین نمی‌کردند. (حال که مشیت خدا چنین می‌خواهد) پس بگذار آنان (بر خدا و رسول او) دروغ بندند (چرا که عقاب و عذاب در انتظار ایشان است). و (از جمله خرافات ایشان این است که) می‌گویند: این (قسمت از) چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (و مخصوص بتها می‌باشد) و جز کسانی (از خدمتکاران اصنامی) که ما بخواهیم از آن نمی‌خورند - و این (قاعدهٔ ناروا ساختهٔ آنان و ناشی

این صورت می‌توانید به اندازه‌ای که رفع ضرورت و دفع هلاک کند از گوشت حرام آن بخورید). بسیاری از مردم، با هواها و هوسهای (کج و نادرست) خود، بدون آگاهی (از صحت آنچه که می‌گویند و بدون دلیلی بر آنچه در راه آن می‌کوشند، دیگران را) سرگشته و گمراه می‌سازند. بیگمان پروردگارت (از تو و از همهٔ بندگان) آگاه‌تر از حال تجاوزکاران است. گناهان آشکار و بزهکاریهای پنهان را ترک کن (و در هیچ حال خویشتن را به معصیت نیالائید). بیگمان کسانی که به دنبال گناه راه می‌افتند، هر چه زودتر کیفر ارتکاب معاصی ایشان داده می‌شود. از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است). چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است. بیگمان اهریمنان و شیاطین صفتان، مطالب و سوسه‌انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکشند که شما را به تحریم آنچه خدا حلال کرده وادارند. اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود).

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا، فَقَالُوا: هَذَا لِلَّهِ - بِرِزْقِهِمْ - وَهَذَا لِلشَّرِّ كَانُوا. فَمَا كَانَ لِشَرِّ كَانِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ، وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شَرِّ كَانِهِمْ، سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ! وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِكُفْرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَّكَائِهِمْ لِيُزِدُوهُمْ وَلِيُطْسِئُوا عَلَيْهِمْ دِيْنَهُمْ، وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوا، فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ. وَقَالُوا: هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ، لَا يَطْعُمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءَ - بِرِزْقِهِمْ - وَأَنْعَامٌ حَرَّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا - أَفْتَرَاءٌ عَلَيْهِ - سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ. وَقَالُوا: مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا، وَإِنْ يَكُنْ مِيتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَّكَاءُ. سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ، إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ. قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ -



از گمان ایشان است (نه ناشی از فرمان یزدان - و همچنین می گفتند: اینها) حیواناتی هستند که سوار شدن بر آنها حرام است و (کسی نباید سوار آنها شود. و اینها) حیواناتی هستند که به هنگام ذبح نام خدا را بر آنها نمی رانند (بلکه نام بتان را بر آنها می رانند و این را دستور خدا می دانند و) بر خدا دروغ می بندند. هر چه زودتر کیفر افتراهای آنان را خواهیم داد. و (یکی دیگر از انواع قبائح و احکام خرافی ایشان این است که در مورد گوشت حیواناتی که ذبح کردن و سوار شدن و بار کشیدن از آنها را قدغن و حرام اعلام کرده اند) می گویند: جنینی که در شکم این حیوانات است و یژه مردمان ما است و بر زنان ما حرام است (پس اگر زنده متولد شود، تنها باید مردان از گوشت آن بخورند و زنان از آن محرومند) و اگر جنین مرده متولد بشود، همه در آن شریک هستند (و مردان و زنان می توانند از گوشت آن استفاده کنند). هر چه زودتر خداوند کیفر این توصیف (افعال و احکام دروغین) ایشان را خواهد داد. چه او حکیم (است و کارهایش به مقتضی حکمت انجام می گیرد و) آگاه است (و از هر چیز باخبر است). مسلماً زیان می بینند کسانی که فرزندان خود را از روی سفاقت و نادانی می کشند و چیزی را که خدا بدیشان می دهد با دروغ گفتن از زبان خدا بر خویشتن حرام می کنند. به سبب چنین دروغ و افترائی و تحریم ناروا و نابجائی بیگمان گمراه می شوند و راهیاب نمی گردند.

این همان مناسبتی است که در زندگی ملت مسلمان موجود است. ملت مسلمانی که جاهلیت پیرامون آن را گرفته است و این مسئله بزرگ، یعنی مسئله قانونگذاری در آن جلوه گر می آید. به دنبال این مسئله بزرگ، مسئله بزرگتری که مسئله الوهیت و عبودیت است قرار گرفته است. مسئله ای که سراسر این سوره، و جملگی قرآن مکی بدان می پردازد. حتی قرآن مدنی نیز بدان می پردازد، هر زمان که در آن سخن از نظام و قانونگذاری می رود.

سخنها و فرموده ها و اسباب و علل فراوانی که روند سوره از آنها موج می زند، بدان هنگام که با جاهلیت و پیروان جاهلیت درباره چنین چهارپایانی و ذبیحه هائی و نذر هائی روبرو می گردد. این هم مناسبتی است که در آن مسئله حق قانونگذاری جلوه گر می آید، و به مسئله عقیده بطور کلی مربوط می شود. مسئله الوهیت و عبودیت که مسئله ایمان یا کفر، و مسئله اسلام یا جاهلیت، بشمار است ... این سخنها و فرموده ها و اسباب و علل فراوان، بدین نحوی که می کویشیم نمونه هائی از آنها را در شناخت مختصر این سوره بیان داریم، و حقیقت آن نیز به هنگام رویارویی تفصیلی آیات قرآنی بعد از آن در روند سخن جلوه گر می آید، به درون انسان حقیقت اصیلی را راه می دهد که در سرشت این دین است. این حقیقت اصیل که هر جزئی از زندگی بشری هر اندازه هم کوچک باشد باید که مطیع مطلق فرمانروائی و حاکمیت مستقیم و بدون واسطه خدا باشد که جلوه گر در شریعت خدا است. اگر چنین نباشد، خروج از این دین بطور کلی است! زیرا سرکشی از حاکمیت مطلقه خدا در چنین جزء کوچکی، سبب خروج از دین خدا بطور کلی است!

این دسته از آیات بیانگر اهمیت فراوانی است که این دین برای نجات زندگی بطور کلی از تاریکیهای حاکمیت انسانها در هر نوع کاری از کارهای مردمان قائل است. خواه این کار مهم باشد یا ناچیز، و بزرگ باشد یا کوچک... هر کاری از کارها پیوند می خورد به اصل بزرگی که این دین در آن جلوه گر می آید، و آن حاکمیت مطلقه خدا است! حاکمیت مطلقه ای که الوهیت یزدان در کره زمین در آن مجسم و جلوه گر می گردد، همانگونه که الوهیت یزدان در کل جهان در گرداندن همه امور هستی، بدون کمترین شریک و انبازی، مجسم و جلوه گر می آید.

روند سوره به دنبال این شعائر و مراسم جاهلی راجع به کار چهارپایان و میوه ها، و نذر و نذوری که از آنها صورت می گیرد، و کارهائی که نسبت به اولاد انجام

می پذیرد، پیروهای گوناگونی می آورد. برخی از این پیروها مستقیماً اندازه حقارت و تناقض این شعائر و مراسم را به تصویر می کشد، و برخی از آنها مربوط می گردد به دست یازیدن مردمان به حق حرام کردن و حلال کردن و مسأله بزرگ عقیده، و ذکر این که پیروی از فرمان یزدان در چنین اموری راه راست خدا بشمار است، راه راستی که اگر کسی بر آن نباشد و در آن گام برندارد، از این دین خارج می گردد و به کژراهه می افتد، بدانگونه که پس از ذکر این شعائر و مراسم در آیات گذشته خواهد آمد:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ، وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ، وَالزَّيْتُونَ وَالرُّثْمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ. كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ، وَلَا تَسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. وَمِنَ الْإِنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرْشَاءٌ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوبَاتِ الشَّيْطَانِ. إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الصَّانِّ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْرِ اثْنَيْنِ. قُلْ: أَلَذَّكَّرِينَ حَرَّمَ أَمْ الْأُنثَيْنِ؟ أَمْ مَا أَشْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَزْحَامُ الْأُنثَيْنِ؟ تَبَيَّنَ لِي بَعْلُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ. قُلْ: أَلَذَّكَّرِينَ حَرَّمَ أَمْ الْأُنثَيْنِ؟ أَمْ مَا أَشْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَزْحَامُ الْأُنثَيْنِ؟ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمْ اللَّهُ بِهَذَا؟ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. قُلْ: لَا أَجِدُ فِيهَا أَوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنَّه أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا، أَوْ لَحْمَ خَنزِيرٍ - فَإِنَّهُ رِجْسٌ - أَوْ فُسْقًا أَهْلَ لِعَبْرِ اللَّهِ بِهِ. فَمَنْ أَضْطَرُّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ، وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا - إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ - ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ، وَإِنَّا لَصَادِقُونَ. فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ: دُورَ حِمَّةٍ أَسِيعَةٍ وَلَا يَرْدُ بِأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْجَافِينَ. سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا، وَلَا

حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ. كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا. قُلْ: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا؟ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ، وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ. قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَذَا أَلَكُمْ أَجْمَعِينَ. قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا، فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ، وَلَا تَتَّبِعِ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ. قُلْ: تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي كُنْ عَلَيْهِمْ: أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا. وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ، وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ - إِلَّا بِالْحَقِّ - ذَلِكَُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ - إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ - حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ، وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانِ بِالْقِسْطِ - لَا تَكْلَفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا - وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا - وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى - وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا. ذَلِكَُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ. ذَلِكَُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۴۱-۱۵۳﴾

خدا است که آفریده است باغهای را که بر پایه استوار می گردند (و درختانش با قلابهای ویژه به اشیاء اطراف می چسبند و کمر راست می کنند و روی داربستها قرار می گیرند) و باغهای را که چنین نیستند و (نیازی به پایه و داربست و پیچیدن به اطراف ندارند و بر سر پای خود می ایستند و گردن می افرازند. بلی این خدا است که انواع خرما بنها و کشتزارها را آفریده است که ثمره آنها (در رنگ و طعم و بو و شکل و غیره) گوناگون است، و نیز درختان زیتون و انار را آفریده است که (در برخی صفات) همگونند و (در برخی صفات) متفاوتند. هنگامی که به بار آمدند از میوه آنها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردنشان از آنها (به فقراء و مساکین) ببخشید و زکات لازم آنها را بدهید، و (در خوردن و یا بخشیدن از آنها) اسراف نکنید، زیرا که

که می‌کنید دست بکشید؛ چرا که ظلم است) و چه کسی ظالم‌تر از کسی است که بر خدا دروغ بندد تا مردمان را از روی چهل گمراه سازد؟ خداوند هیچگاه ستمکاران را (به راه راست و به سوی چیزی که خیر و صلاح دنیا و آخرتشان در آن باشد) هدایت نخواهد کرد. (ای پیغمبر) بگو: در آنچه به من وحی شده است، چیزی را بر خورنده‌ای حرام نمی‌یابم، مگر (چهار چیز، و آنها عبارتند از: مردار، (همچون حیوان خفه شده، پرت گشته، شاخ زده، درنده خورده، ذبح شرعی نشده...) و خون روان (نه بسته همچون جگر و سپرز و خون مانده در میان عروق، که مباح است)، و گوشت خوک که همه اینها ناپاک (و مضر برای بدن) هستند، و گوشت حیوانی که (در وقت ذبح به نام خدا سربریده نشده باشد و بلکه) به نام (بتی یا معبودی) جز خدا سر بریده شده باشد (که مایه خروج از عقیده صحیح است). ولی اگر کسی (به سبب قحطی و نیافتن چیزی برای خوردن) وادار (به استفاده از این محرّمات) گردد بدون آن که علاقه‌مند (بدانها) باشد (و از سدّ جوع و اندازه ضرورت) تجاوز کند (گناهی بر او نیست). چه پروردگار تو پس آمرزگار و مهربان است. (این چیزهایی بود که بر شما حرام کرده‌ایم) و بر یهودیان هر (حیوان) ناخنداری (یعنی: درندگان که دارای پنجه‌های قوی، و پرندگان شکاری که از چنگال نیرومند برخوردارند) حرام کرده بودیم، و از گاو و گوسفند (تنها) پیه‌ها و چربیهای آنها را بر آنان حرام نموده بودیم، مگر پیه‌ها و چربیهای که بر پشت اینها یا در اندرونه (و لابلای احشاء و امعاء) قرار دارد و یا پیه‌ها و چربیهای که آمیزه استخوان گردیده است. این هم پادافره ایشان در برابر ستمگیشان بود که بدانان دادیم (تا از غوطه‌ور شدن در گناهان و پیروی از شهوات خویششان را بدور دارند) و ما (در همه اخبارمان و از جمله این خبر) راستگوئیم. اگر تو را تکذیب کردند (و این حقائق را که از جانب خدا به تو وحی می‌شود نپذیرفتند) بدیشان بگو: پروردگار شما

خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد. (این خدا است که برای شما) از چهارپایان (یعنی: شتر و گاو و بز و گوسفند) حیواناتی (را آفریده است که بزرگ و باربرند، و حیواناتی (را آفریده است) که کوچکند (و از پشم و موی آنها فرشها و گستردنیها تهیه می‌کنید. اینها روزی خدا برای شمایند) و از آنچه خدا نصیب شما کرده است (و برای شما حلال نموده است) بخورید و از گامهای اهریمن پیروی نکنید (و با افتراء تحلیل و تحریم، در راه او گام برندارید) بیگمان اهریمن دشمن آشکار شما است (و هرگز خیر و خوبی شما را نمی‌خواهد. یعنی: شتر و گاو و بز و گوسفند، نر و ماده آفریده است که رویهم) هشت جفت آفریده است: از گوسفند دو جفت و از بز دو جفت (ای محمد به کسانی که از پیش خود در تحلیل و تحریم چهارپایان به میل خود سخن می‌رانند) بگو: آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده است؟ (که چنین نیست، چه گاهی ماده‌ها را حلال می‌دانید) یا این که آنچه ماده‌ها در شکم دارند؟ (که چنین هم نیست؛ زیرا که شما جنینها را حرام نمی‌دانید! پس این چه تحلیل و تحریمی است که می‌انگارید و هر دم بگونه‌ای بیان می‌دارید؟! اگر (در تحلیل و تحریم خود مستند و دلیلی دارید) و راست می‌گوئید مرا از روی علم و دانش (از آن حجّت و برهان) بیاباگاهانید. و (خداوند آفریده است) از شتران، نر و ماده را و از گاو، نر و ماده را. بگو: آیا خداوند دو نر را حرام کرده است؟ (که چنین نیست؛ زیرا گاهی نرها را حلال می‌دانید) یا دو ماده را؟ (که چنین هم نیست؛ چه گاهی ماده‌ها را حلال می‌دانید) یا این که آنچه در شکم ماده‌ها است؟ (که چنین هم نیست؛ زیرا که شما پیوسته جنینها را حرام نمی‌دانید. شما گمان می‌برید که این تحلیل و تحریم خاص شما به فرمان ایزد بوده است!) آیا شما بدان هنگام (که فرمان خدا درباره این تحریم صادر شد) حاضر بودید (و با گوش خود شنیدید) که خداوند آن را به شما سفارش کرد؟ (هرگز چنین نبوده است. پس از این کارهای ناشایستی

دارای رحمت گسترده و مهر فراوان است و (در این جهان مؤمنان و کافران را در بر می‌گیرد. اگر خدا در مجازات ناباوران و بزهکاران شتاب روا نمی‌دارد، شما را نفریبید، چرا که کیفر طاغی و یاغی چون شما حتمی است و) عذاب او از رسیدن به گناهکاران، رتخور ندارد. مشرکان (برای اعتذار از کفر و معذرت خواهی از تحریم خوراکیهای حلال) خواهند گفت: (شرک ما و تحریم چیزهای حلال از سوی ما، برابر مشیت خدا است!) اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را (از اشیاء حلال بر خود) تحریم نمی‌کردیم. کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه (که به تو دروغ می‌گویند و تو را تکذیب می‌دارند، به پیغمبران ما دروغ می‌گفتند و آنان را) تکذیب می‌نمودند تا (سرانجام طعم) عذاب ما را چشیدند و) کیفر اعمال بد خود را دیدند. بگو: آیا دلیل قاطعی (و سند درستی برای رضایت خدا از شرک خود و تحریم چیزهای حلال، در دست) دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و (حجت و برهانی بر گفتار و کردار خود ندارید. شما نه از روی علم و یقین، بلکه) از روی ظن و تخمین کار می‌کنید. (ای پیغمبر!) بگو: خدا دارای دلیل روشن و رسا است (بر این که گفتار و کردارتان بی‌پایه و بی‌مایه است، و شما اصلاً دلیل قطعی بر صدق گفتار و درستی کردار خود ندارید در این که می‌گوئید: خدا به کفر و شرک ما راضی و به تحلیل و تحریم ما خشنود است!... آری) اگر خدا می‌خواست همگی ما را (از راه اجبار به سوی حق و حقیقت) هدایت می‌نمود (اِثّا هدایت اجباری بیسود است و راهیابی اختیاری پسندیده و ستوده است. (ای پیغمبر) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغ‌گویند و شایسته تصدیق نیستند.) و از هوئی و هوس کسانی

پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) همتا و هم‌تراز می‌کنند. بگو: بیایید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر (بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن است بدیشان) نیکی کنید، و فرزندانان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) مکشید (چرا که) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (و روزی رسان همگان مائیم نه شما)، و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید، خواه آنها در وقت انجام برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان، و کسی را بدون حق (قصاص و اجراء فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است. اینها اموری هستند که خدا بگونه مؤکّد شما را بدانها توصیه می‌کند تا آنها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید. به مال یتیم جز به نحو احسن (و بهترین راهی که باعث حفظ و ازدیاد آن گردد) نزدیک مشوید (و بدین شیوه خداپسندانه ادامه دهید) تا آنگاه که یتیم به رشد کامل خود می‌رسد (و در آن هنگام بگونه شایسته می‌تواند در مال خویش تصرف کند. در این وقت اموالش را به خودش تسلیم کنید)، و پیمانه و ترازو را به تمام و کمال و دادگرانه مراعات دارید و (نه کم و نه زیاد بدهید و نه کم و نه زیاد دریافت کنید. در حدّ توانائی انسانی خود در این باره بکوشید و بدانید که) ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازه تاب و توانش موظّف نمی‌سازیم. و هنگامی که سخنی (در کار داوری یا گواهی و یا راجع به روایت و خبری) گفتید، دادگری کنید (و از حق منحرف نشوید) هر چند (کسی که سخن به نفع یا به زیان او گفته می‌شود) از خویشاوندان باشد. و به عهد و پیمان خدا (که برای انجام تکالیف از شما گرفته است، و عهد و پیمان فیما بین خود در باره مسائل و مصالح مشروع) وفا کنید. اینها چیزهایی هستند که خداوند شما را به رعایت آنها توصیه می‌کند، تا این که متذکّر شوید و پند

خود هستند. معنی و مفهومی که بر سرشت این آئین نمی‌شورد، و از دیدگاه این آئین دربارهٔ مسئلهٔ فرمانروائی و قانونگذاری، نه زیاد و نه کم، تخطی و تجاوز نمی‌کند.



چه بسا ما بر روند سوره پیشی گرفته‌ایم، در آن حال که به برنامهٔ موضوعی سوره می‌پردازیم، و روند سوره نیز از مسئلهٔ کلی عقیده، به بهانهٔ مناسبت جزئی مربوط به کار قانونگذاری و فرمانروائی سخن می‌رانند. مناسبتی که ما نمی‌گوئیم: مقتضی این همه تقریر و تأثیر فراوان در روند کلی سوره است، و موجب چنین بیان زیبا و چشمگیر دربارهٔ حقیقت الهیت در جولانگاه فراخ و فراگیر خود می‌باشد. اما ما می‌گوئیم: مناسبتی است که در روند سوره به همهٔ اینها پیوند داده شده است. این پیوند نیز بر سرشت این آئین دلالت دارد، و بیانگر دیدگاه چنین آئینی دربارهٔ مسئلهٔ قانونگذاری و فرمانروائی در امور جزئی و کلی و کوچک و بزرگ و بالارزش و بی‌ارزش زندگی این جهانی است، همانگونه که قبلاً گفتیم ...

هم اینک می‌خواهیم پیش از پرداختن به شرح و بسط روند سوره، شناخت کوتاهی از سوره و ویژگیها و نمادها و سیماهای سوره را چکیده‌وار بیان داریم، بدان گونه که در این فی ظلال القرآن شیوهٔ ما است:



در روایتهائی از ابن عباس، اسماء دختر یزید، جابر، انس پسر مالک، و عبدالله پسر مسعود - رضی الله عنهم جمیعاً - آمده است که این سوره مکی است، و همهٔ آیه‌های آن یکجا نازل گشته است.

در این روایتها چیزی وجود ندارد که تاریخ نزول سوره را معین سازد. در موضوعهای روایتهای نیز چیزی به چشم نمی‌خورد که مشخص سازد در دوران مکی چه زمانی نازل گشته است ... بر حسب ترتیب راجح سوره‌های قرآن، بعد از سورهٔ حجر قرار می‌گیرد، و سورهٔ پنجاه و پنجم خواهد بود. اما ما - همان گونه که

گیرید. این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید).

بدین منوال می‌بینیم که روند قرآنی این مسئلهٔ جزئی ویژهٔ تحریم و تحلیل چهارپایان، و نذر و نذور چهارپایان و میوه‌جات و محصولات، و فرزندان - همانگونه که در جاهلیت انجام می‌گرفت - را با آن مسائل بزرگ، ربط و پیوند می‌دهد: آن را به هدایت و ضلالت، پیروی از برنامهٔ یزدان یا پیروی از گامهای شیطان، رحمت خدا یا تهدید و بیم خدا، گواهی دادن به یگانگی یزدان یا همتا و انباز خدا کردن دیگران، و پیروی از راه راست خدا یا گسیختن از این راه و در پیش گرفتن کژراهه‌ها، ربط و پیوند می‌دهد، و در این راستا از همان تعبیراتی سود می‌برد که به هنگام پرداختن به مسئلهٔ بزرگی همچون توحید درجای فراخ و فراگیر خود بکار می‌گیرد.

همانگونه که می‌بینیم روند قرآنی برای این مسئلهٔ جزئی ویژه، عوامل و الهامهائی را در این یکجا، گرد می‌آورد. جائی که صحنهٔ آفرینش و سرزندگی در باغهای داربست و غیر داربست است، و صحنهٔ درختان خرما و کشتزارهائی است که دارای رنگهای گوناگون است، و در آنها درختان زیتون و انار همگون و غیرهمگونند. از موقعیت گواهی گرفتن و فیصله بخشیدن، و از موقعیت بیم دادن و هلاک گرداندن مشرکان، سخن می‌رود.

این همان صحنه‌هائی است که روند قرآنی قبلاً در سراسر سوره از آنها سخن به میان آورده است، در آنجاهائی که به مسئلهٔ کلی عقیده پرداخته است، پیش از این که به این مناسبت ویژه‌ای بپردازد که در آن مجسم و جلوه‌گر است. همهٔ این موارد دارای معنی و مفهوم

در آشنائی با سوره بقره بیان داشتیم - با این معلوماتی که در دسترس داریم، نمی‌توانیم قاطعانه چیزی درباره تاریخ معین نزول سوره بگوئیم. مستند آنان اغلب در ترتیب سوره‌ها بدین نحو، تاریخ نزول اوائل سوره‌ها است، نه سراسر سوره‌ها. چه بسا بخشهایی از سوره پیشین، پس از بخشهایی از سوره پسین خود نازل گردیده است، چه در ترتیب سوره‌ها تکیه بر اوائل سوره بوده است. اما در سوره انعام، همه سوره یکباره نازل شده است. ما هر چند که نمی‌توانیم تاریخ نزول آن را مشخص سازیم، اما ما ترجیح می‌دهیم که این سوره پس از سالهای نخستین رسالت اسلام، نازل گردیده است. چه بسا در سال پنجم یا ششم نازل گشته باشد. در این ترجیح هم تکیه ما بر وسعت موضوعهایی است که سوره در بر دارد، و نیز تکیه ما بر شیوه عرضه سوره بدین نحوه گسترده‌ای است که دال بر این است که دعوت اسلامی با مشرکان روبرو است و جدال با مشرکان است. رویگردانی فراوان مشرکان و تکذیب پیغمبر خدا کردن ایشان است که باعث توسعه در عرضه مسائل عقیدتی بدین شکل شده است، و موجب دلداری دادن پیغمبر خدا ﷺ در برابر جلوگیری و رویگردانی و تکذیب حقائق توسط مشرکان است. در روایتی از ابن عباس و قتاده نقل شده است که: این سوره همه آن مکی است، مگر دو آیه آن که در مدینه نازل شده‌اند. یکی این فرموده خداوند متعال است:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ. قُلْ: مَنْ أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ، تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا، وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ. قُلْ: اللَّهُ، ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾.

(آیه ۹۱)

کافران، خدا (و رحمت و حکمت او) را چنانکه باید نشناخته‌اند، وقتی که می‌گویند: خداوند هیچ چیزی بر هیچ کسی فرو نفرستاده است (و انسانی را به پیغمبری برنگزیده است! ای پیغمبر! به مشرکان و یهودیانی که

با آنان هم‌رأی و هم‌صدا می‌گردند)، بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی آن را برای مردم آورده است و نوری (رخشا) و هدایتی (راهنما) بوده است؟ (شما ای یهودیان) آن را در کاغذهای (پراکنده و صفحات جداگانه) می‌نویسید و آن قسمت را (که به مصلحت شما است و با آرزوهایتان می‌خواند) نشان می‌دهید، و بسیاری از آن را (که شما را وادار به تصدیق قرآن و ایمان به نبوت محمد می‌دارد) پنهان می‌کنید. و به شما (ای یهودیان! توسط این قرآن، از آئین یزدان و هدایت خدای منان) چیزهایی آموخته شده است که شما و پدران شما از آن باخبر نبوده‌اید. (در پاسخ پیشین ایشان) بگو: خدا (این قرآن را نازل کرده است) و بگذار در باطل (و یاوه‌سرایی) خود (فرو روند) و به بازیچه پردازند.

این آیه در باره مالک پسر صیف، و کعب پسر اشرف، نازل شده است که دو نفر یهود بودند... آیه دیگر این فرموده است:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَّعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْثَرَهُ، وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ، كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ، وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ، وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾.

(آیه ۱۴۱)

خدا است که آفریده است باغهایی را که بر پایه استوار می‌گردند (و درختانش با قلابهای ویژه به اشیاء اطراف می‌چسبند و کمر راست می‌کنند و روی داربستها قرار می‌گیرند) و باغهایی را که چنین نیستند و (نیازی به پایه و داربست و پیچیدن به اطراف ندارند و بر سر پای خود می‌ایستند و گردن می‌افرانند. بلی این خدا است که انواع) خرمابنها و کشتزارها را آفریده است که ثمره آنها (در رنگ و طعم و بو و شکل و غیره) گوناگون است، و نیز درختان زیتون و انار را آفریده است که (در برخی صفات) هم‌گونند و (در برخی صفات) متفاوتند. هنگامی که به بار آمدند از میوه آنها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردنشان از آنها (به فقراء و

این آیه با این قرائت، خبر از یهودیان می‌دهد، ولی آنان را مخاطب قرار نمی‌دهد. روند آیه هم جملگی از مشرکان سخن می‌گوید... ابن جریر این روایت را ترجیح می‌دهد و چنین قرائتی را می‌پسندد... با این توضیح آیه مکی می‌گردد.

اما آیه دوم، روند سوره برداشت این را ندارد که مدنی گردد. زیرا روند سوره بدون این آیه، ماقبل این آیه از ما بعد این آیه از لحاظ معنی و عبارت می‌گسلد. سخن پیوسته به هم است و درباره این است که خدا باغهای را آفریده است که دارای درختان بالارونده از داربستها و پایه‌ها و بر اشیاء اطراف خود پیچیده‌اند. و در آیه بعدی سخن از چهارپایانی است که بزرگ و باربرند، و یا چهارپایانی هستند که کوچک بوده و از پشم و موی ایشان گسترندی تهیه می‌گردد:

﴿وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَسَاتٌ لِّكُلِّ إِيمَانٍ رَّزَقَكُمُ اللَّهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾.  
(۱۴۲)

(این خدا است که برای شما) از چهارپایان (یعنی: شتر و گاو و بز و گوسفند) حیواناتی (را آفریده است که بزرگ و) باربرند، و حیواناتی (را آفریده است) که کوچکند (و از پشم و موی آنها فرشها و گستردها تهیه می‌کنید. اینها روزی خدا برای شمايند) و از آنچه خدا نصیب شما کرده است (و برای شما حلال نموده است) بخورید و از گامهای اهریم پیروی نکنید (و با افتراء تحلیل و تحریم، در راه او گام برندارید) بیگمان اهریم دشمن آشکار شما است (و هرگز خیر و خوبی شما را نمی‌خواهد).

سپس روند سوره برای تکمیل سخن از چهارپایان به پیش می‌رود، سخنی که پیش از آیه‌ای آغاز شده بود که از محصولات و میوه‌جات صحبت می‌کند... موضوع یگانه‌ای همه اینها را گرد می‌آورد، موضوع یگانه‌ای که در بخش پیشین از آن سخن گفتیم و اختصاص به مسئله تحریم و تحلیل و نذر و نذور داشت. تنها چیزی که بعضیها را بر آن داشته است که این آیه را

مساکین) ببخشید و زکات لازم آنها را بدهید، و (در خوردن و یا بخشیدن از آنها) اسراف نکنید، زیرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد.

این آیه درباره ثابت پسر قیص شماس انصاری، نازل شده است ... ابن جریر و ماوردی گفته‌اند: درباره معاذ پسر جبل، نازل گردیده است ...

روایت نخستین، احتمال می‌رود. به علت این که در آن از کتابی یاد شده است که موسی آن را به عنوان نور و هدایت، برای مردمان آورده است. و رویارویی با یهودیان نیز در آن ذکر شده است:

﴿تَجْعَلُونَهُ قَرَأِطِيسَ تُبْدُونَهَا﴾.

(شما ای یهودیان) آن را در کاغذهای (پراکنده و صفحات جداگانه) می‌نویسید و آن قسمت را (که به مصلحت شما است و با آرزوهایتان می‌خواند) نشان می‌دهید.

هر چند که روایتهای دیگری از مجاهد، و از ابن عباس نقل شده است که کسانی که گفته‌اند:

﴿مَا أُنْزِلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ﴾.

خداوند هیچ چیزی بر هیچ کسی فرو نفرستاده است (و انسانی را به پیغمبری برگزیده است).

چنین کسانی مشرکان مکه هستند و خود آیه نیز مکی است.

قرائت دیگری هم ذکر شده است:

﴿قُلْ: مَنْ أُنْزِلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ يَجْعَلُونَهُ قَرَأِطِيسَ يُبْدُونَهَا وَيُخْفُونَ كَثِيرًا﴾.

بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی آن را برای مردم آورده است و نوری (رخشا) و هدایتی (راهنما) بوده است؟ (برخی از یهودیان) آن را در کاغذهای (پراکنده و صفحات جداگانه) می‌نویسند و آن قسمت را (که به مصلحت خودشان است و با آرزوهایشان می‌خواند) نشان می‌دهند، و بسیاری از آن را (که ایشان را وادار به تصدیق قرآن و ایمان به نبوت محمد می‌دارد) پنهان می‌کنند.



پیوند دارند و پیشتر از آن سخن رفت ... بدین خاطر از مکی بودن آنها جانبداری می‌کنم و بدین دیدگاه می‌گیریم.

در قرآن امیری، آیه‌های: (۲۰، ۲۳، ۹۱، ۹۲، ۱۱۴، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳) مدنی هستند. از آیات: (۹۱، ۹۲) و (۱۴۱) و (۱۵۱-۱۵۳) سخن گفتیم. در آیه‌های (۲۰، ۲۳، ۱۱۴) چیزی نیست که ما را به گمان مدنی بودن اندازد، مگر ذکر اهل کتاب در آنها. این هم دلیل نمی‌گردد، زیرا در آیه‌های مکی همسان این چیزها وجود دارد.

به خاطر همه اینها، ما نظریه کسانی را می‌پسندیم که این روایتها را مطلق دانسته‌اند و از موارد ویژه آزاد و رها شمرده‌اند. روایتی که بیانگر این هستند که سوره در یک شب و در مکه نازل گردیده است. از ابن عباس و همچنین از اسماء دختر یزید، این امر روایت شده است. و اسماء روایت را به شکل زیر نقل کرده است: «سفیان ثوری از لیث، او نیز از شهر پسر حوشب، و او از اسماء دختر یزید روایت می‌کند که اسماء گفته است: سوره انعام بر پیغمبر ﷺ همه یکباره نازل شد، در حالی که من افسار شتر پیغمبر ﷺ را گرفته بودم، و از سنگینی سوره کمی مانده بود استخوانهای شتر بشکنند».

روایتی هم که از ابن عباس نقل شده است و طبرانی روایت نموده است، چنین است:

«علی پسر عبدالعزیز، و حجاج پسر منهال، و حماد پسر سلمه، برای ما از علی پسر زید، و یوسف پسر مهران، و او از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفته است: سوره انعام در شبی در مکه، نازل گردید، پیرامون سوره هفتاد هزار فرشته بودند و به تسبیح و تقدیس صدا سر داده بودند».

این دو روایت از سخنانی مطمئن‌تر و معتبرترند که بیان می‌دارند برخی از آیه‌های سوره مدنی هستند ... گذشته از تحلیل موضوعی سوره که قبلاً بیان داشتیم و مؤید مکی بودن همه آیات سوره است.

مدنی بدانند، این فرموده خداوند بزرگوار است که در آن آمده است:

﴿كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾.

هنگامی که به بار آمدند از میوه آنها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردنشان از آنها (به فقراء و مساکین) ببخشید و زکات لازم آنها را بدهید.

این کار را هم حمل بر زکات کرده‌اند. زکات نیز با نصابهای مشخصی که در کاشته‌ها و محصولات دارد جز در مدینه تعیین و تبیین نشده است ... اما معنی این آیه تنها این نیست. بلکه اقوال دیگری نیز در تفسیرها آمده است. از جمله، گفته‌اند: مراد آیه صدقات است. بعضی هم گفته‌اند: مقصود آیه این است که به هنگام برداشت محصول یا چیدن میوه‌ها، چیزی از آنها به کسانی داده شود که از کنارشان می‌گذرند، و یا به اقوام و خویشاوندان صاحبان محصولات، به خاطر قرابت و خویشی، چیزی عطاء گردد... ولی بعدها ده یک (= ۱) و بیست یک (= ۲۰) تعیین گردید ... بنابراین آیه مورد نظر مکی است.

ثعلبی گفته است: سوره انعام مکی است، مگر شش آیه که در مدینه نازل شده‌اند:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...﴾ ... تا آخر سه آیه ...

همچنین:

﴿قُلْ: تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ...﴾ ... تا آخر سه آیه ...

روشن کردیم که آیه‌های پیشین مکی هستند. چرا که آنچه بر آیه نخستین این مجموعه منطبق است، بر آیه دوم و سوم این دسته از آیات نیز منطبق است. اما مجموعه دوم - تا آنجا که اطلاع دارم و دانش من قد می‌کشد - یک روایت از یکی از اصحاب و یا از یکی از تابعان نقل نشده است که دالّ بر این باشد که این آیه‌ها مدنی هستند. در موضوع آنها نیز چیزی نیست که آیه‌ها را مدنی بشمار آورد... این دسته از آیات، از اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای جاهلیت صحبت می‌کنند که با موضوع تحریم و تحلیل ذبیحه‌ها و نذر و نذورها کاملاً

نایستاده است، که موج بعدی می‌آغازد و به پیش می‌تازد و خود را به موج پیشین می‌رساند و با آن درمی‌آمیزد و در مسیر رودخانه به خود می‌لود و شتابان و بیجان می‌دود و می‌رود!

موضوع بنیادینی که سوره بدان می‌پردازد، به هم مرتبط و پیوسته است. نمی‌توان سوره را به بندها بخش کرد، هر بندی که به گوشه‌ای از موضوع بپردازد... بلکه بندها موجهائی هستند. هر موجی با موج پیشین می‌آمیزد و آن را تکمیل می‌نماید.

از اینجا است که در این شناسائی نخواهیم کوشید به بررسی موضوعهائی بپردازیم که سوره در بر دارد. بلکه تنها خواهیم کوشید نمونه‌هائی از این موجهای بهم آمیخته و پیوسته سوره را عرضه کنیم:

سوره آغاز می‌گردد با رویاروی شدن با مشرکانی که با یزدان جهان خدایان دیگری را به خداوندگاری می‌پذیرند. در صورتی که دلائل یگانگی یزدان پیش چشم ایشان است و به هر جا بنگرند دلائل یگانگی او را می‌بینند و دلائل یگانگی یزدان در کرانه‌های جهان بیرون و در گوشه گوشه جهان درون ایشان پیدا و جلوه‌گر است و از هر سو آنان را فریاد می‌دارد... این سوره می‌آغازد و ایشان را آشکارا با حقیقت الوهیت در پسوده‌های فراوانی روبرو می‌گرداند که همه هستی را و سراسر وجودشان را فرا می‌گیرد... می‌آغازد و آنان را با سه پسوده روبرو می‌سازد. سه پسوده‌ای که ژرفا و پهنای گستره بزرگ هستی را به تصویر می‌کشد:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ، ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ. هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا، وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ، ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ. وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ، يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ، وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴾.

(۳-۱)

ستایش خداوندی را سزا است که آسمانها و زمین را آفریده است و تاریکیها و روشنائی را ایجاد کرده است

واقعیت این است که روند سوره در پیوند و جنبش و جوشی که دارد، به دل الهام می‌کند که این سوره رودخانه متحرک و خروشان، یا سیل موج و دمانی است. بدون هیچگونه سد و مانعی، و انفصال و انقطاعی، به پیش می‌تازد. و ساختار خود سوره نیز بگونه‌ای است که همه این روایتها را تصدیق می‌کند، و یا سخت توضیح می‌دهد.

②

موضوع بنیادین سوره، و شخصیت همگانی آن را هر چند در سرآغاز سخن از سوره، چکیده‌وار بیان داشتیم، ولیکن در این شناسائی، باید بیشتر توضیح داد: ابوبکر پسر مردویه با اسنادی که داشته است از انس پسر مالک روایت نموده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(نَزَلَتْ سُورَةُ الْأَنْعَامِ مَعَهَا مَوْكِبٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ سَدًّا مَا بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ، هُمْ زَجَلٌ بِالتَّسْبِيحِ، وَالْأَرْضُ بِهِمْ تَرْجَمٌ).

سوره انعام به همراه کاروانی از فرشتگان نازل گردید، کاروانی که کرانه‌های آسمان و زمین را پر کرده بودند. فرشتگان صدا به تسبیح و تقدیس بلند نموده بودند، و زمین از ایشان به تکان و لرزش درآمده بود.

پیغمبر ﷺ بدین هنگام می‌فرماید:

(سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ. سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ...).

والا مقام خداوند بزرگوار است! والا مقام خداوند بزرگوار است!...

این کاروان، و این لرزه و تکان، پرتو آن در سوره، آشکار و نمایان است!... خود سوره، کاروانی است. کاروانی که نفس از آن بر خود می‌لرزد؛ جهان از آن می‌جنبد!... سوره از موقعیتها و صحنه‌ها و الهامها و آهنگها لبریز است!... سوره - چنانکه پیشتر گفتیم - در روند دمان و خروشان از این صحنه‌ها و موقعیتها و الهامها و آهنگهای خود، به رودخانه دمان و خروشان می‌ماند که امواج آن پیایی بر سر و کول یکدیگر بدوند. هنوز موجی به جایگاه خود نرسیده است و باز

بیم سر می‌رسد. این موج هلاک شدن و نابود گشتن گذشتگان را می‌نمایاند، و سلطهٔ چهره‌ای جلوه‌گر می‌آید که این هلاکها و نابودیها و این سرکوبیها و در هم کوبیها بیانگر آنند. در اینجا عیبجوئی ناباوران، با وجود این چنین حقیقت روشن و پیدائی، زشت و پلشت می‌نماید. روشن می‌گردد که ناباوران به خاطر نبودن دلیل نیست که حقائق را نمی‌پذیرند، بلکه نیت پاک و درستی ندارند، و دریچهٔ دل را بر روی دلیل نمی‌گشایند:

﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ. فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا يَاسْتَهْزِئُونَ. أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُمْكِنْ لَكُمْ، وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِذْرَارًا، وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ، فَآهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ. وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ، لَقَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا: إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ. وَ قَالُوا: لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ! وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ. وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا، وَ لَلْبَشَرُ عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِثُونَ. وَ لَقَدْ أَسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ؛ فَخَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَاسْتَهْزِئُونَ. قُلْ: سَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾.

(۱۱-۴)

هیچ دلیلی از دلائل (دالّ بر وجود) پروردگارشان بدانان نمی‌رسد مگر آن که از آن روی می‌گردانند. هنگامی که قرآن بدانان رسید، آن را تکذیب کردند، پس اخبار آن چیزی که (در قرآن راجع به مکافات دنیا و مجازات آخرت بدیشان گوشزد شده است و) به مسخره‌اش گرفته‌اند به سراغشان خواهد آمد و دامنگیرشان خواهد گردید. آیا ندیده‌اند (و آگاهی پیدا نکرده‌اند) که پیش از ایشان چقدر از اقوام و ملت‌ها را هلاک کرده‌ایم؟ اقوام و ملت‌هایی که در زمین (اسباب و ابزار) قدرت و نعمت بدیشان دادیم، قدرت و نعمتی که آن را به شما نداده‌ایم، و بارانهای پیاپی برای آنان

(که هر یک سود ویژه‌ای و حکمت خاصی در بر دارند و دلائل باهر و براهین قاطعی بر وجود خدایند) ولی با این وصف، کسانی که منکر وجود پروردگار خویشتند (برای آفریدگار خود بتان را) انباز می‌کنند. خدا آن ذاتی است که شما را از گِل آفریده است، سپس (برای زندگی هر یک از شما) زمانی را تعیین کرده است (و با مرگ شخص پایان می‌پذیرد) و زمان معین (فرا رسیدن رستاخیز) را تنها خدا می‌داند و بس. سپس شما (افراد مشرک، دربارهٔ آفریننده‌ای که انسان را از این اصل ناچیز یعنی گِل آفریده است و او را تکامل بخشیده است!) شک و تردید به خود راه می‌دهید. در آسمانها و زمین تنها او خدا است (و پرستش را سزا است. او) پنهان و آشکار شما را می‌داند و از آنچه (از خوبی و بدی انجام می‌دهید و) فرا چنگ می‌آورد آگاه است (و جزا و سزای شما را می‌دهد).

سه آیه است. در آیه نخستین جملگی هستی جهان را می‌گنجاند. در آیه دوم هستی انسان را می‌گنجاند... سپس در آیه سوم الوهیت را بر هستی جهان و هستی انسان، مشتمل و محیط می‌گرداند!

چه اعجازی است! چه زیبایی و جمالی است! چه اشتغال و احاطه‌ای است!

روبروی این هستی جهان شاهد بر یگانگی آفریدگار، و پیشاپیش این هستی انسانی شاهد بر چرخاندن امور جهان توسط یزدان، و جلو این الوهیت فرمانروا در آسمانها و زمین، و آگاه از پنهان و آشکار و هر آنچه مردمان فرا چنگ می‌آورند، شرک مشرکان، و شک و گمان شک کنندگان و گمان برندگان، بسی زشت و پلشت جلوه‌گر می‌آید. آن اندازه زشت و پلشت پدیدار می‌گردد که جایی در نظام هستی، و محلی در فطرت نفس انسان، و سند و حجتی در دل و خرد ندارد!

در این لحظه موج دیگری می‌آغازد و موقعیت کسانی را نشان می‌دهد که نشانه‌های شناخت یزدان را نمی‌پذیرند که در جهان و زندگی پخش و پراکنده‌اند. همراه با عرضهٔ موقعیت زشت و شگفت اینان، تهدید و

بزرگ در هر آن چیزی است که در آسمانها و در زمین است، و در هر آن چیزی است که در شب و روز زندگی می‌کند و می‌آرامد. الوهیتی که جلوه‌گر در روزی رسانی یزدان است. روزی رساننده‌ای که غذا و خوراک می‌دهد و غذا و خوراک داده نمی‌شود. بدین سبب خدا سرپرستی است که سرپرستی جز او نیست. خدائی که بندگان باید خویشتن را تنها تسلیم او کنند و بس. تنها او است که در آخرت سرکشان و بزهکاران را عذاب می‌دهد. او است که می‌تواند ضرر و زیان برساند و خیر و خوبی نصیب مردمان گرداند. او بر هر چیزی توانا است، و چیره بر بندگان خود است. او بس کاریجا و آگاه است. پس از این مقدمات، موج به اوج خود می‌رسد در گواهی گرفتن و داوری نمودن میان پیغمبر ﷺ و میان قوم، و بیم دادنشان و بیزاری جستن از انبازشان، و اعلام یگانه پرستی در برابرشان با فریاد بلند روشن قاطعانه‌ای:

﴿قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ قُلْ لِلَّهِ. كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْزِيَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَرَبِّ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، قُلْ: أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ؟ قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ، وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ: إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. مَن يُصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ، وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ. وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ، وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَهُوَ الْغَايُ فَوْقَ عِبَادِهِ، وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ. قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلْ اللَّهُ شَهِيدُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، وَأَوْحَى إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ. أَنتُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى؟ قُلْ: لَا أَشْهَدُ. قُلْ: إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ. وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾.

(۱۲-۱۹)

بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ (از زبان فطرت آنان) بگو: از آن خدا است. (همو از روی

باراندم و رودبارها در زیر (منازل و کاخهای) ایشان روان کردیم. اما (هنگامی که سرکشی و نافرمانی کردند و شکر نعمت بجای نیاوردند، به پاس گناهانشان) آنان را نابود ساختیم و اقوام و ملت‌های دیگری را پس از ایشان پدیدار کردیم (و زمام امور را به دستشان سپردیم. پس از گذشتگان پند گیرید و از خواب غفلت بیدار شوید. ای پیغمبر!) اگر نامه‌ای نوشته در صفحه کاغذی بر تو نازل کنیم (و در آن حقایقت رسالت تو نگاشته شده باشد) و آن را (علاوه از دیدن) با دستهای خود لمس کنند (که در این صورت جای شک و گمانی باقی نمی‌ماند) باز هم کافران (دشمن حق و ناباوران سستیزه‌گر) می‌گویند: این، چیزی جز جادوگری نیست. می‌گویند که چه می‌شد اگر فرشته‌ای به پیش او بیاید (و در حضور ما بر نبوت و صدق گفتارش گواهی دهد تا بدو ایمان بیاوریم؟ بگو: اگر فرشته‌ای به پیش او بفرستیم (و موضوع جنبه حسنی و شهود پیدا کند، برابر سنت همیشگی خدا درباره آنان که طلب معجزه کرده‌اند و پس از مشاهده معجزه سر برتافته‌اند و نابود گشته‌اند)، کار از کار می‌گذرد (و فرمان هلاک ایشان صادر می‌گردد) و دیگر مهلت (زنده ماندن) بدیشان داده نمی‌شود. اگر هم فرشته‌ای را (مؤید پیغمبر) می‌کردیم، او را به شکل انسان در می‌آوردیم (تا آنان بتوانند او را ببینند و سخنانش را فهم کنند. در این صورت باز هم اشکال برطرف نمی‌شد) و ایشان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند. بیگمان پیغمبرانی پیش از تو مورد استهزاء قرار گرفته‌اند، و همان چیزی که پیغمبران را بدان سبب مسخره می‌کرده‌اند، مسخره کنندگان را فرا گرفته است (و عذابی که بازچه‌اش شمرده‌اند دامنگیرشان شده است). بگو: در زمین بگردید و سپس بنگرید و دقت کنید که سرانجام آنان که (پیغمبران خود را) تکذیب می‌کرده‌اند چه شده است؟!

از اینجا به بعد موج سومی در آشنائی با حقیقت الوهیت درمی‌گیرد، الوهیتی که جلوه‌گر در مالکیت خداوند

تَفَضَّلْ وَ تَلَطَّفْ) رحمت (به بندگان را) بر عهده خود گرفته است (و هر که از روی ایمان دست دعا به سوی رحمان بردارد از آستان یزدان ناامید برنمی‌گردد). بدون هیچگونه شک و گمانی شما را در روز قیامت گرد می‌آورد (و آنگاه پاداش و پادافره همگان را می‌دهد). تنها کسانی که (سرمایه) وجود خود را از دست داده‌اند (و هستی خویششان را باخته‌اند) ایمان نمی‌آورند. از آن او است آنچه در شب و روز قرار دارد (یعنی همان گونه که هر چه در هر مکانی است از آن خدا است، هر چه در هر زمانی هم که باشد متعلق بدو است) و او شنوای (همه اصوات و) آگاه (از همه موجودات) است. بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیریم؟! در صورتی که او آفریننده آسمانها و زمین است و او روزی می‌دهد (و رازق همگان او است و همه بدو نیازمندند) و به او روزی داده نمی‌شود (و نیازمند کسی نیست). بگو: به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امت، خویششان را خالصانه تسلیم فرمان خدا کند (و) مسلمان باشد) (و نیز خداوند به من دستور داده است (که) از زمره مشرکان مباش. بگو: من (هم مانند سایر انسانهای مآل اندیش) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. کسی که (چنین عذابی) بدان هنگام از او بدور داشته شود، به حقیقت خدا بدو رحم کرده است، و این پیروزی آشکاری است. اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد، و اگر خیری به تو برساند (هیچکس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند)، چرا که او بر هر چیزی توانا است. او بر سر بندگان خود مسلط است و او حکیم (است و کارهایش را از روی حکمت انجام می‌دهد، و از احوال و اوضاع) بس آگاه است. (ای پیغمبر، به کسانی که بر رسالت تو گواهی می‌خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا او بر صدق نبوت من گواهی دهد؟) بگو: خدا میان من و شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این

قرآن بدانها می‌رسد بدان بیم دهم. (قرآنی که هیچکس و هیچ گروهی نمی‌تواند سوره‌ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). آیا براستی شما گواهی می‌دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم). بگو: او خدای یگانه یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی‌جانی که) انباز خدا می‌کنید بیزارم.

موج چهارمی می‌آغازد و از آشنائی اهل کتاب با این کتاب تازه‌ای سخن می‌گوید که مشرکان آن را دروغ می‌دانند و نمی‌پذیرند. این چنین شرکی را بزرگترین ستم می‌شمارد، و مشرکان را در برابر صحنه‌ای نگاه می‌دارد که روز قیامت ایشان را در آن نگاه می‌دارند و از آنان درباره انبازهایشان پرسش می‌گردد و ایشان هم منکر شرک ورزیدن خود می‌شوند و پرده از تهمت و افتراء آنان کنار می‌افتد. این موج حالشان را به تصویر می‌زند بدانگاه که دستگاههای گیرنده سرشتشان بیکاره و بیفائده مانده است و از آنها سود جسته نمی‌شود و با آنها الهامها و پیامهای ایمان دریافت نمی‌گردد و به فرمانهای آسمانی پاسخ گفته نمی‌شود. دل‌هایشان در پرده است و دلائل ایمان را دریافت نمی‌دارد. آنان ادعاء می‌کنند که این قرآن افسانه‌های گذشتگان است! این موج بدیشان می‌گوید: ایشان خود را به مهلکه می‌اندازند، بدانگاه که دیگران را از هدایت بازمی‌دارند و خودشان نیز از آن دوری می‌گزینند. سپس احوال ایشان را به تصویر می‌کشد، در آن هنگام که بر لبه آتش دوزخ نگاه داشته شده‌اند و می‌گویند: کاش می‌توانستیم به دنیا برگردیم و از زمره مؤمنان بشویم! بعد ایشان را به دنیا برمی‌گرداند و آنان را به تصویر می‌کشاند در حال و وضعی که زنده شدن و زندگی دوباره را انکار می‌کنند. سپس به دنبال این امر، تصویری از حال و وضعشان می‌کشد بدانگاه که آنان را در پیشگاه پروردگارشان نگاه داشته‌اند، و از ایشان درباره این انکار و ناپاوری پرسش می‌شود، و بار گناهانشان را بر دوشهایشان می‌کشند... این موج پایان



بازیچه‌ای بیش نیست، و سرای آخرت (جهان حقیقی است و) برای پرهیزگاران بهتر (از این جهان فانی) است. آیا (این امر بدیهی را) نمی‌فهمید (و سود و زیان خود را نمی‌دانید).

آنگاه موج پنجمی می‌آغازد. در این موج، روند قرآنی رو به پیغمبر ﷺ خدا می‌کند و او را دلداری می‌دهد، و غم و اندوهی را از او می‌زداید که بدو دست می‌دهد به سبب این که مردمان او را دروغگو می‌شمارند، و آنچه را که با خود از سوی خدا آورده است، تکذیب می‌دارند. همچنین روند قرآنی برای او الگوئی از پیغمبران پیشین می‌سازد، پیغمبرانی که پیش از او زیسته‌اند و در برابر تکذیبها و دروغگو نامیدنه‌ای دیگران ایستادگی و شکیبائی کرده‌اند، و اذیت و آزارها دیده‌اند، تا مدد و یاری یزدان فرا رسیده است و ایشان را در بر گرفته است. روند قرآنی از دیگر سو مقرر می‌دارد که سنت خدا دگرگون نمی‌شود، اما شتاب نمی‌ورزد! حال که پیغمبر ﷺ بر رویگردانی ایشان شکیبائی نمی‌ورزد، دست کم تلاش بشری خود را در آوردن معجزه‌ای برای آنان بذل کند. اگر خدا خواست ایشان را پیرامون هدایت گرد می‌آورد! مشیت یزدان در میان آفریدگانش بر آن قرار گرفته است - یزدانی که فرمانده جهان و گرداننده امور آن، تنها او است - فقط کسانی پاسخ مثبت دهند و پذیرای ایمان گردند که دستگاههای سرشتی ایشان برای دریافت خراب نشده و از کار نیفتاده باشد... مردگان چون حیاتی در آنان نیست، الهامها و پیامهای هدایت را نمی‌شنوند و پاسخ نمی‌گویند. خداوند ایشان را زنده می‌گرداند و آنان به سوی او برمی‌گردند:

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ، فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ، وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ. وَ لَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ، فَصَبْرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ أَوْدُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا، وَلَا مُبْدِلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ، وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ. وَ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ

محمداً) آنان را مشاهده کنی بدانگاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و هراس جهنم ایشان را برداشته است، منظره‌های وحشت‌انگیزی را می‌بینی و سخنهای شگفت‌انگیزی را می‌شنوی!) آنان می‌گویند: ای کاش (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره مؤمنان می‌شدیم. (این تمنا، آرزوی دروغینی بیش نیست) بلکه (به خاطر آن است که در آن جهان، عیوب) کارهایی را که قبلاً (در این دنیا انجام می‌داده‌اند و از خود و دیگران) پنهان می‌کرده‌اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن نهی شده‌اند. ایشان (در وعده ایمان) دروغگویند. و آنان (اگر هم به دنیا برگردند، دیگر باره می‌گویند: زندگی تنها همین زندگی دنیای ما است و ما هرگز برانگیخته نمی‌شویم (و قیامت و دوزخ و بهشتی در میان نیست!). اگر آنان را ببینی بدان هنگام که در پیشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان نگاه داشته شده‌اند (خواهی دید که چه حال بد و وضع تباهی دارند، و خداوند بدیشان) می‌گوید: آیا این (چیزهایی را که می‌بینید و دامگیرتان است) حق نیست؟! می‌گویند: آری به پروردگارمان سوگند (حق است. آنگاه خداوند باز بدیشان) می‌گوید: پس به سبب کفری که می‌ورزیدید عذاب (دوزخ) را بپوشید. مسلماً آنان که ملاقات با خدا را دروغ می‌پندارند (و حساب و کتاب و مجازات و مکافات آخرت را باور نمی‌دارند و به انکار خود ادامه می‌دهند) تا آنگاه که ناگهان قیامت فرا می‌رسد، زیان می‌بینند (و در هنگامه رستاخیز سخت پشیمان می‌شوند) و می‌گویند: فسوسا و دریغا (چرا غافل بودیم) و در دنیا کوتاهی کردیم و (توشه و زاد آخرت را تهیه ننمودیم. آنان در آن روز بار) گناهان را بر دوش خود می‌کشند. هان! چه بد چیزی بر دوش می‌کشند! زندگی دنیا (که) کافران تنها آن را زندگی می‌دانند) سرگرمی و



که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکّر سخنان را می شنوند. اما اینان مردگان زنده‌نما هستند) و خداوند مردگان (چون ایشان را به هنگام رستاخیز از گورها) برمی‌انگیزد، و پس از زنده شدن به سوی او برگردانده می‌شوند (و مورد بازخواست قرار می‌گیرند و سزا و جزای خود را می‌بینند).

بدین شیوه، روند سوره به پیش می‌رود و موج موج به پیش می‌تازد و موجها بر سر و کول یکدیگر می‌دوند و به همدیگر می‌پیوندند، بدانگونه که نمونه‌هایی از این امواج را ذکر کردیم. بدان امید که سرشت سوره را همچون موضوع آن به تصویر کشد... سوره در برخی از امواج به قلّه‌های بلندتری از این موجها می‌رسد، موجهایی که بیان کردیم. همچنین جوش و خروش امواج آن در برخی از مسیرهایی که می‌پیماید، بیش از سایر موارد دیگر است و دراز آهنگ‌تر و پیچان‌تر بوده و از غرش و جوشش بیشتری برخوردار است... ولی ما نمی‌توانیم همه مطالب سوره را در این شناسائی کوتاه، مطرح سازیم و عرضه داریم. قسمتی از این مطالب در بخش بعدی ذکر می‌گردد.



قبلاً گفتیم: این سوره به موضوع بنیادین خود، بگونه زیبا و شگفتی می‌پردازد. آخر این سوره در هر نگاهی و در هر جایی و در هر صحنه‌ای، به نهایت «زیبائی دلربائی» می‌رسد که نفس را مغلوب، و حسّ و شعور را مدهوش، و نفس را مقهور می‌سازد، در آن هنگام که صحنه‌ها و آهنگها و الهامها و اشاره‌ها به هم می‌پیوندند.

هم اینک آیه‌های سوره را به حال خود وامی‌گذاریم تا این حقیقت را با شیوه قرآنی خود به تصویر کشند. چرا که توصیف و تعریف هر اندازه هم رسا و والا باشد، نمی‌تواند چیزی از این حقیقت را به دل انسان برساند! قطعاً بیان حقیقت الوهیت، و آشنا ساختن مردمان با پروردگار راستینشان، و ایشان را تنها بندگان یزدان نمودن، موضوع بنیادین سوره است. پس گوش جان فرا

سَلَامًا فِي السَّمَاءِ فَتَاتِيَهُمْ بِآيَةٍ. وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهَدْيِ، فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْخَالِئِينَ. إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ، وَالْمَوْقُ يُبْعَثُهُمُ اللَّهُ، ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٣٣-٣٦﴾

(ای پیغمبر!) ما می‌دانیم که آنچه (کفار مکه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند. پیغمبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده‌اند (و مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند) و در برابر تکذیبها (و اذیت و آزارها) شکیبائی کرده‌اند (و بر عقیده خود مانده‌اند و سنگر را خالی نکرده‌اند) و اذیت و آزار شده‌اند (و گرفتاریها و شکنجه‌ها را تحمل کرده‌اند) تا یاری ما ایشان را دریافته است (و در مبارزه حقّ و باطل پیروز شده‌اند. تو نیز چنین باش. این سخن خداوند است و مبتنی بر وعده پیروزی است) و هیچ چیز نمی‌تواند سخنان خدا را دگرگون سازد. به تو اخبار و سرگذشت پیغمبران رسیده است (و می‌دانی که رسالت با شادانه همراه است و سرانجام سختیها پیروزی در دنیا و آنگاه جنة المأوی است). اگر روگردانی ایشان از (دعوت) تو برای تو سخت و سنگین است، چنانکه می‌توانی (جهت اقتناع آنان راهی پیدا کنی و مثلاً) نقبی در زمین بزنی و یا نردبانی به سوی آسمان بگذاری (و اعماق زمین و بالای آسمانها را بگردی) و دلیلی برای (ایمان آوردن) ایشان بیاوری (چنین کن. اما بدان که این لجوجان تو را تصدیق نمی‌کنند و ایمان نمی‌آورند). ولی اگر خدا بخواهد آنان را (قهرأ و جبرأ) بر هدایت جمع خواهد کرد (و ایمان را بدیشان تلقین خواهد نمود. اما هدایت اجباری و ایمان زورکی چه سود دارد؟ لذا ایشان را به خود وامی‌گذارد تا با اراده و اختیار خود اگر خواستند ایمان بیاورند و اگر نخواستند ایمان نیاورند). پس از زمره کسانی مباش که (حکم خدا و سنت او را در باره مردم) نمی‌دانند. تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند

دهیم به بیان روند قرآنی دربارهٔ این حقیقت در موارد مختلف و گوناگون آن:

\* در مورد گواهی خواستن و داوری کردن. آنجا که چنین حقیقتی در دل مؤمن بدان جلوه گر می آید، و مخالفان را با آن رویاروی می نماید، و آشکارا با تمام قدرت و با اطمینان کامل، آن را فریاد می دارد:

﴿قُلْ: أَغَيْرُ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يَطْعَمُ! قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ، وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ: إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ، وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ، وَإِنْ يَسْتَسْكِبْ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ، وَإِنْ يَسْتَسْكِبْ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ. قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلْ: اللَّهُ شَهِيدُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، وَأَوْحَى إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ. أَتُنْكُمُ تََشْهَدُونَ أَنْ مَعَ اللَّهِ إِلَهٌ آخَرُ؟ قُلْ: لَا أَشْهَدُ. قُلْ: إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ، وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾ (۱۴-۱۹)

بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیریم؟! در صورتی که او آفرینندهٔ آسمانها و زمین است و او روزی می دهد (و رازق همگان او است و همه بدو نیازمندند) و به او روزی داده نمی شود (و نیازمند کسی نیست). بگو: به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امت، خویشان را خالصانه تسلیم خدا کند و) مسلمان باشد (و نیز خداوند به من دستور داده است که) از زمرهٔ مشرکان مباش. بگو: من (هم مانند سایر انسانهای مآل اندیش) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ (قیامت) می ترسم. کسی که (چنین عذابی) بدان هنگام از او بدور داشته شود، به حقیقت خدا بدو رحم کرده است. و این پیروزی آشکاری است. اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد، و اگر خیری به تو برساند (هیچکس نمی تواند از آن جلوگیری کند)، چرا که او بر هر چیزی توانا است. او بر

سر بندگان خود مسلط است و او حکیم (است و کارهایش را از روی حکمت انجام می دهد، و از احوال و اوضاع) بس آگاه است. (ای پیغمبر، به کسانی که بر رسالت تو گواهی می خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا او بر صدق نبوت من گواهی دهد؟) بگو: خدا میان من و شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانان می رسد بدان بیم دم. (قرآنی که هیچکس و هیچ گروهی نمی تواند سوره ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). آیا براستی شما گواهی می دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی دم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی دانم و نمی کنم). بگو: او خدای یگانهٔ یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی جانی که) انباز خدا می کنید بیزارم. \* در مورد تهدید، آنجائی که قدرت یزدان محیط بر بندگان جلوه گر می آید. قدرتی که فطرت در برابرش پالوده و زوده می گردد و از زیر توده های ناپاکیها و آلودگیها لخت و عریان بدر می آید و رو به خداوند راستین یگانهٔ خود می کند و همهٔ خدایان نادرست و دروغین را فراموش می نماید، بدانگاه که هول و هراس حاضر و آماده است، و تکذیب کنندگان نقش زمین می شوند و نابود می گردند:

﴿قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ - إِنْ شَاءَ - وَ تَسْئَلُونَ مَا تُشْرِكُونَ. وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْأَسْأَةِ وَالْأَضْرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ. فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا! وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ، حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً، فَاذًا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقَطَّعْ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ، مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ؟ أُنْظُرُ

آنگاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و باده ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند و) ما بناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند. بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است (که با نعمت و نعمت مردمان را تربیت می‌کند، و روی زمین را از فساد ظالمان پاک می‌سازد). بگو: به من بگوئید که اگر خداوند گوش و چشمهایتان را (از شما بازپس) بگیرد و بر دلهایتان مهر نهد (بدانگونه که نه چیزی را بشنوید و ببینید و بفهمید) غیر از الله خدائی هست که آنها را به شما برگرداند؟! بنگر که ما چگونه دلائل و براهین را به گونه‌های مختلف ذکر می‌کنیم و آنان پس (از شنیدن، بجای پذیرفتن و راه حق گرفتن) روی می‌گردانند! بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا بناگاه یا این که آشکارا (و بدون انتظار قبلی یا با انتظار قبلی) به شما در رسد، مگر جز گروه ستمکاران هلاک می‌گردند؟! (بگذار عذاب خدا مشرکان و گمراهان چون شما را در بر گیرد).

\* در مورد شناسائی احاطه خدا بر پنهانیا و نهانیا و رازها و رمزشا، و نفسها و عمرها، به همراه قدرت و سیطره در خشکی و دریا و شب و روز و دنیا و آخرت و حیات و ممات، می‌خوانیم:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ. وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ، وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا، وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ، وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ، ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى، ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ، ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، وَيُرْسِلْ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ. ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ. أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ

كَيْفَ تُصَرِّفُ الْآيَاتِ، ثُمَّ هُمْ يَصْذُقُونَ. قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ يَبْتَغُوا جَهْرَةً؟ هَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ؟﴾ (٤٠-٤٧)

بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا شما را فرا گیرد (همانگونه که قبلاً ملت‌های پیشین را فرا گرفته است) با این که قیامت شما (با فرا رسیدن مرگتان و یا از هم پاشیدن جهان) فراز آید، آیا (برای نجات از عذاب دنیوی یا آخروی) غیر خدا را به یاری می‌طلبید؟ (و اگر بطلبید سودی به شما می‌رسانند و شما را می‌رهانند؟! اگر شما راستگوئید (در این که بتها و انبازها سودی برای شما دارند و پرستش را سزاوارند؟! نه، در وقت رخدادهای بزرگ، و در هنگامه رستاخیز به کسی جز خدا متوسل نمی‌شوید و پناه نمی‌برید) و بلکه تنها خدا را به یاری می‌طلبید، و او اگر خواست آن چیزی را برطرف می‌سازد که وی را برای رفع آن به فریاد می‌خوانید، و (دیگر آن روز) چیزهائی را که (امروز) شریک خدا می‌سازید فراموش می‌نماید (و از خاطر می‌زدائید. ای پیغمبر! ناراحت مباش که پیغمبران زیادی را) ما به سوی ملت‌هایی که پیش از تو بوده‌اند گسیل داشته‌ایم (و هنگامی که علم طغیان برافراشته و سرپیچی ورزیده‌اند) آنان را به سختیا و زیانها گرفتار و به شدائد و بلایا دچار ساخته‌ایم تا بلکه خشوع و خضوع نمایند (و توبه کنند و به سوی خدای خود برگردند). آنان چرا نباید هنگامی که به عذاب ما گرفتار می‌آیند، خشوع و خضوع کنند (و بیدار شوند و اندرز گیرند و با تضرع و زاری دست دعا به سوی باری بلند کنند و آمرزش خواهند؟) ولی دلهایشان سخت شده است و (نرود میخ آهنین بر سنگ! و علاوه از قساوت قلب) اهریمن (هم) اعمالی را که انجام می‌دهند برایشان آراسته و پیراسته است. هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد، آزمون دیگری جهت بیداری ایشان بکار بردیم و) درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم تا

الْحَاسِبِينَ ﴿۵۹﴾

(۵۹-۶۲)

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است. و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای (درون) زمین، و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (خدا از آن آگاه، و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است. خدا است که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را برمی‌انگیزاند و او می‌داند که در روز (که عمده جنب و جوش و تلاش و کوشش است) چه می‌کنید و چه فرا چنگ می‌آورید (و این مرگ و زندگی خواب و بیداری نام، پیوسته ادامه دارد) تا مهلت معین (زندگی هر کس با فرا رسیدن مرگ او) بسر آید. سپس (در روز رستاخیز همگان) به سوی خدا برمی‌گردید و آنگاه شما را بدانچه (از خوب و بد در دنیا) می‌کردید باخبر می‌گرداند (و پاداش و پادافره اعمال را به صاحبان آنها می‌رساند). خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقباتی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می‌فرستد و می‌گمارد (و آنان بکار خود با دقت تمام تا دم مرگ یکایک شما، مشغول می‌گردند) و چون مرگ یکی از شما فرا رسيد، فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند، و (فرشتگان گروه اول و فرشتگان گروه دوم هیچکدام در مأموریت خود) کوتاهی نمی‌کنند. سپس (همه مردگان در روز قیامت زنده می‌گردند و) به سوی خدا، یعنی سرور حقیقی ایشان برگردانده می‌شوند. هان! (بدانید که در چنین روزی) فرمان و داوری از آن خدا است و بس، و او سریع‌ترین حسابگران است (و در کوتاه‌ترین مدت به حساب یکایک خلایق می‌رسد و پاداش و پادافره آنان را می‌دهد).

\* در مورد گواهی فطرت، و راهیابی خود به خود آن به پروردگار راستین خویش، همین که دستگاه گیرنده آن

برای دریافت دلائل هدایت و الهامهایش در صفحات هستی باز باشد، دلائل و الهامهایی که با زبان گویا و رسائی با فطرت به سخن می‌پردازند و آهنگ و صدای آنها، در ژرفاهای پنهان و زوایای نهان فطرت، طنین انداز می‌شود، می‌خوانیم:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ: اتَّخِذْ أَصْنَامًا آلِهَةً؟ إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. وَكَذَلِكَ تَرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ. فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا، قَالَ: هَذَا رَبِّي؛ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ. فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ: هَذَا رَبِّي، فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: لَيْتَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الضَّالِّينَ. فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِعَةً قَالَ: هَذَا رَبِّي، هَذَا أَكْبَرُ، فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ. إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّكْرِ فَطَرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا، وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. وَحَاجَّةَ قَوْمِهِ، قَالَ: أَتَحْجُونَنِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ؟ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ - إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا - وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ؟ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ؟ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا؟ فَايُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (۷۴-۸۲)

و (برای مردمان بیان کن چیزهایی را که رخ داده است) بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتهایی را به خدائی می‌گیری!! (مگر زشت نیست که انسان عاقل، سنگهای بی‌جان را پرستش و عبادت کند و در برابر تراشیده‌های دست خود کرنش برد؟)، به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار (و بدور از راه پروردگار) می‌بینم. و همانگونه (که گمراهی قوم ابراهیم را در امر پرستش بتها به او نمودیم، بارها و بارها نیز) مُلک عظیم آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمره باورمندان راستین شود (و بر راستای خداشناسی رود. از جمله) هنگامی که شب او را در بر گرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند)

می‌سازید می‌ترسم؟ و حال آن که شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند (جهان که همه کائنات گواه بر یگانگی او است) چیزی را انباز می‌سازید که خداوند دلیلی بر (حقانیت پرستش) آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدامیک از دو گروه (بت پرست و خداپرست) شایسته‌تر به امن و امان (و نترسیدن از مجازات یزدان) است، اگر می‌دانید (که درست کدام و نادرست کدام است؟). کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند.

\* در صحنه زندگی جنیان و پویان در دسته‌ها و گروه‌ها و اصناف و انواع، و در صحنه بامدادان و شامگاهان، و در صحنه ستارگان و تاریکیهای خشکی و دریا، و در صحنه آب شور شورکنان و ریزان، و کشتزار بالارونده و میوه رسیده، آنجاهائی که یگانگی آفریدگار بی‌انباز و نوآفرین و زیبانگار و بی‌مثل و مانند جهان، جلوه‌گر می‌آید، و آنجائی که ادعای انباز تراشیدن و تهمت فرزند داشتن یزدان، پوچ و دیوانگی از آب بدر می‌آید، و ادعاء و تهمتی که خردها و دلها آنها را زشت و ناپسند می‌شمارند، ما می‌خوانیم:

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ، ذَلِكُمْ اللَّهُ فَإِنِ تَوَفَّكُونَ؟ فَإِنَّ الْأَضْبَاحَ، وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا، وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ حُسْبَانًا، ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النَّجْمَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَوْدَعٌ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَوْدَعٌ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ، فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا، وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ، وَ الزَّيْتُونِ وَ الرُّمَّانِ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُشْتَبِهٍ.

ستاره‌ای (درخشان به نام مشتری یا زهره) را دید (بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد (برای ابطال عقیده ستاره‌پرستان موجود در آن محیط) گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم (و به عبادت چیزهای تغیر پذیر و زوال پذیر نمی‌گیریم). و هنگامی که ماه را در حال طلوع (در کرانه افق) دید (باز هم بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! ولی هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگار مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره قوم گمراه (و جمعیت سرگشته در وادی کفر و ضلال) خواهم بود. و هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانه افق) دید (دوباره بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من، بیگمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم). بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) بکنارم و از زمره مشرکان نیستم. و (با وجود این) قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند (و وی را از خشم خدایان خود ترساندند. ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که درباره خدا با من بستیزید، و حال آن که مرا (خداوند با دلائل روشن به سوی حق راهنمایی کرده و) هدایت بخشیده است؟ من از آن چیزهایی که انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم (چرا که می‌دانم از سوی آنها و از جانب کسی زبانی به من نمی‌رسد) اما اگر خدا بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بیگمان بدو) می‌رساند. دانش پروردگار همه چیز را در بر گرفته است (و خدای من از هر چیز آگاه است، ولی خدایان شما از چیزی آگاهی ندارند). آیا یادآور نمی‌شوید (و از خواب غفلت بیدار نمی‌گردید و متوجه نیستید که چیزهای عاجز و درمانده مستحق پرستش نمی‌باشند؟). چگونه من از چیزی که (بی‌جان است و بت نام دارد و از روی نادانسی) آن را انباز (خدا)

أَنْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ - وَخَلَقَهُمْ - وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ. بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً، وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ، وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ. لَا تَدْرِكُهُ الْبُصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْبُصَارَ، وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. (۹۵-۱۰۳)

این خدا است که دانه و هسته را می شکافد (و گیاه و درخت از آنها می رویند. همو است که) زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد (از قبیل آفریدن انسان از خاک، و تولید شیر از حیوان). این (چنین قادر توانائی) خدای شما است. پس چگونه (پس از این بیان، از عبادت یزدان به عبادت دیگران می گرائید، و از حق) منحرف می شوید؟ او است که صبح (سیمین را از شب قیرین) پدیدار ساخته است (تا زندگان برای کسب معاش به تلاش ایستند) و شب را مایه آرامش (و آسایش جسم و جان)، و خورشید و ماه را وسیله حساب (مردمان در امور روزمره عبادی و تجاری خود) کرده است. این (نظم بدیع و نظام استوار) سنجش دقیق و تدبیر محکم (دادار متعالی است که) چیره (بر جهان و) آگاه (از همه چیز آن) است. و او آن کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا (در شبهای سفر) در تاریکیهای خشکی و دریا رهنمود شوید. ما آیات (قرآنی و نشانه های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته ایم که (معانی آیات قرآنی و نشانه های جهانی را) می دانند. و او کسی است که شما را از یک شخص آفریده است که (آدم است و او هم از خاک زمین است و زمین هم در مدت حیات) محل استقرار (پس از مرگ) محل تسلیم (به خاک شما) است. ما آیات قرآنی و نشانه های جهانی خود را برای کسانی بیان داشته ایم که (آیات قرآنی و نشانه های جهانی را چنانکه باید) می فهمند. و او کسی است که از

(ابر) آسمان، آب (باران) فرو می فرستد، و ما (که) خدائیم، با قدرت سترگ خود) به وسیله آن آب، همه رُستنیها را می روینیم و از رُستنیها سبزینه بیرون می آوریم، و از آن سبزینه، دانه های تنگاتنگ یکدیگر، و از شکوفه های درخت خرما خوشه های آویزان نزدیک به هم و در دسترس، و باغهای انگور و زیتون و انار پدید می سازیم که (در شکل و مزه و بو و سود) همگون و غیرهمگون هستند. بنگرید به میوه نارس و رسیده یکایک آنها، آنگاه که میوه دادند. بیگمان در این (گونناگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه ها) نشانه ها و دلائل (خدا شناسی) است برای کسانی که (حق را می پذیرند و بدان) ایمان می آورند. (کافران با این همه دلائل روشن) فرشتگان و اهریمنان را شرکاء خدا می سازند؛ در حالی که خداوند خود آنان و همه ملائکه و شیاطین را آفریده است. (لذا با اطلاع از این موضوع، سزاوار نیست جز آفریدگار را بپرستند و آفریدگانی همچون خود را عبادت کنند). کافران از روی نادانی، پسران و دخترانی برای خدا به هم می بافند (و مسیحیان گمان می برند که مسیح پسر خدا است، و یهودیان عُزیر را پسر خدا می دانند، و برخی از مشرکان عرب نیز فرشتگان را دختران خدا می دانستند!). خداوند منزّه (از همه این نقصها و عیبا) و بدور از این صفاتی است که او را بدانها توصیف می کنند. خدا کسی است که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است. چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد، در حالی که او همسری ندارد. (همسر و فرزند باید از جنس شوهر باشد و خدا یگانه و بی همتا است) و همه چیز را او آفریده است (از جمله اشخاص و اشیائی را که شریک او می سازند) و او آگاه از هر چیز است (و آنچه گویند و کنند از چشم خدا پوشیده نمی ماند و بی پاداش و پادافره نمی گردد). آن (متّصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. جز او خدائی نیست؛ و او آفریننده همه چیز است. پس وی را باید بپرستید (و بس؛ چرا که تنها او مستحقّ

پرستش است) و همو حافظ و مدبّر همه چیز است. چشمها (کُتُه ذات) او را در نمی یابند، و او چشمها را در می یابد (و به همه دقاتق و رموز آنها آشنا است) و او دقیق (است و با علم کامل و اراده شامل خود به همه ریزه کاریها آشنا، و از همه چیزها) آگاه است.

\* در پایان، در مورد دعا و تضرّع و توبه و برگشت به درگاه یزدان یگانه بی انباز، و در جایگاهی که باید نماز و همه عبادات دیگر را، و زندگی و مرگ را خالصانه از آن خدا کرد، و جز او را به پروردگاری برنگزید، چه تنها او پروردگار هر چیزی است، و در خلیفه گری و آزمون جهان همه کارها را بدو برگرداند، و کار و بار حساب و کتاب و سزا و جزا را در آخرت بدو واگذار کرد، گوش می سپاریم به این دعا و تضرّع خاشعانه و توبه کارانه ای که سوره بدان پایان می پذیرد:

﴿قُلْ: إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: دِينًا قَيِّمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ: إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ يَذَلِكَ أَمِرْتُ، وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. قُلْ: أَعْيَزَ اللَّهُ أُنْغِي رَبًّا، وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا، وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ، فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ، وَ رَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِيهَا أَنَا كُمْ، إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ، وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

(۱۶۱-۱۶۵)

بگو: بیگمان پروردگارم (با وحی آسمانی و نشان دادن آیات قرآنی و گسترده جهانی) مرا به راه راست رهنمود کرده است. و آن دین راست و استوار و پابرجا، یعنی دین ابراهیم است. همان کسی که حقّرا (و از آئینهای انحرافی محیط خود رویگردان) بود و از زمره مشرکان نبود. بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می اندازم و بر

بذل مال و جان در راه یزدان می کوشم و در این راه می میرم، تا حیاتم ذخیره ممانم شود). خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده ام، و من اولین مسلمان (در میان امت خود، و مخلص ترین فرد در میان همه انسانها برای خدا) هستم. (ای پیغمبر! به کسانی که تو را همچون خود به شرک و ورزی می خوانند) بگو: آیا (سزاوار است که) پروردگاری جز خدا را بطلم (و معبودی جز او را پرستش و عبادت بکنم) و حال آن که خدا پروردگار هر چیزی است؟ هیچکسی جز برای خود کار نمی کند، و هیچکسی گناه دیگری را بر دوش نمی کشد. سرانجام همه شما به سوی خدا باز می گردید و شما را از آنچه در آن اختلاف می ورزید آگاه می سازد (و میانتان درباره راه و روش و ادیان و عقائدتان داوری می کند). خدا است که شما را جانشینان (دیگران برای آبادانی جهان در کره زمین گردانید، و (در استعدادهای ذاتی و مواهب آسمانی و اموال کسبی) برخی را بر برخی، درجاتی بالاتر برد (و در کمال مادی و معنوی به نسبت استفاده شخص از اسباب و سنن یزدان و گسترده در پهنه جهان، کسانی را بیشتر از کسانی ترقی و تعالی داد) تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید (و در عمل مشخص شود چه کسی به شرائع آسمانی مؤمن یا کافر و در نعمتهای خدادادی سپاسگزار و یا ناسپاس است). بیگمان پروردگار زودرساننده عقاب (به مخالفان) است و او دارای مغفرت بیکران و رحمت فراوان (در حقّ پشیمان شوندگان از گناهان و برگردندگان به آستان یزدان) است.

این نمونه های ششگانه ای که آنها را برگزیده ایم، جز نمونه هایی بشمار نمی آیند که «زیبایی دلربایی» را به تصویر می کشند که روند سوره در هر موقعیتی و در هر صحنه ای و در هر آوا و نوا و در هر الهام و پیامی، بیانگر آن است.



همانگونه که گفتیم: روند سوره در هر صحنه ای و در هر



كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۳۰﴾

اگر آنان را ببینی بدان هنگام که در پیشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان نگاه داشته شده‌اند (خواهی دید که چه حال بد و وضع تباہی دارند، و خداوند بدیشان می‌گوید: آیا این (چیزهایی را که می‌بینید و دامنگیرتان است) حق نیست؟! می‌گویند: آری به پروردگارمان سوگند (حق است. آنگاه خداوند باز بدیشان) می‌گوید: پس به سبب کفری که می‌ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید.

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ، وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ: أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ، الْيَوْمَ تُحْجَرُونَ عَذَابِ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ. وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ. لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ، وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾ (۹۳ و ۹۴)

اگر (حال همه ستمگران، از جمله این) ستمگران را ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری دارند) در آن هنگام که در شدائد مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دستهای خود را (به سوی آنان) دراز کرده‌اند (و بر بنا گوششان تپانچه و بر پشتشان تازیانه می‌زنند و بدیشان می‌گویند: اگر می‌توانید از این عذاب الهی) خویشان را برهانید. این زمان به سبب دروغهایی که بر خدا می‌بستید و از (پذیرش) آیات او سرپیچی می‌کردید، عذاب خوارکننده‌ای می‌بینید. (روز رستاخیز پروردگار به مردم می‌فرماید: اکنون) شما تک و تنها (و بدور از خویشان و یاران و مال دنیا، حیات دوباره یافته‌اید و برای حساب و کتاب، یک یک و لخت و عور) به سوی ما برگشته‌اید، همانگونه که روز نخست شما را آفریدیم (و برهنه و عریان و بدون هیچگونه توشه و توان، به صحنه جهان گسیل داشتیم) و هر چه به شما داده بودیم، از خود بجای گذاشته‌اید (و دست خالی بدینجا آمده‌اید) و میانجیگرانی را با شما

موقعیتی، در نهایت زیبایی دلریا است، همراه با همآوائی و هماهنگی موجود در برنامه نمایش صحنه‌ها و موقعیتها... ما وعده دادیم که روشن گردانیم که مراد از این همآوائی و هماهنگی چیست.

در اینجا جز برخی از نمونه‌ها را عرضه نمی‌داریم و به انتظار عرضه تفصیلی آیدها می‌مانیم که پس از این شناسائی کوتاه می‌آید. از این همآوائی و هماهنگی هم به سه نوع برجسته در سوره بسنده می‌کنیم:

روند سوره، صحنه‌ها و موقعیتها را گوناگون می‌نماید، ولی همه آنها در یک پدیده گرد می‌آیند و به هم می‌رسند... در هر صحنه‌ای یا موقعیتی، انگار یقنه شنونده را می‌گیرد و او را جلو صحنه نگاه می‌دارد تا بدان بنگرد و آن را ورنده کند، و در برابر موقعیت نگاه می‌دارد تا درباره‌اش بیندیشد... او را با یک حرکت در برابرش نگاه می‌دارد، حرکتی که واژگان چنانکه باید نمی‌توانند آن را مجسم نمایند. انگار صحنه‌ها و موقعیتها خودشان پر از مردمانی هستند که در آنجاها بر ایشان نگاه داشته‌اند. شنونده آنان را ایستاده می‌بیند. روند سوره هم او را نگاه می‌دارد تا ایشان را نگاه کند و ورنده‌اش نماید!

مثلاً در صحنه‌های قیامت و در صحنه‌های واپسین لحظات زندگی، این توقفها و ایستادنها است:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَعُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا: يَا لَيْتَنَا زُرْنَا وَلَا نَكْذِبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۲۷)

اگر تو (ای محمد!) آنان را مشاهده کنی بدانگاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و هراس جهنم ایشان را برداشته است، منظره‌های وحشت‌انگیزی را می‌بینی و سخنهای شگفت‌انگیزی را می‌شنوی!) آنان می‌گویند: ای کاش (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره مؤمنان می‌شدیم.

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَعُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ. قَالَ: أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ؟ قَالُوا: بَلَىٰ وَرَبِّنَا! قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا

همانگونه که قبلاً ملت‌های پیشین را فرا گرفته است) با این که قیامت شما (با فرا رسیدن مرگتان و یا از هم پاشیدن جهان) فراز آید، آیا (برای نجات از عذاب دنیوی یا اخروی) غیر خدا را به یاری می‌طلبید؟ (و اگر بطلبید سودی به شما می‌رسانند و شما را می‌رهانند؟! اگر شما راستگوئید (در این که بتها و انبازها سودی برای شما دارند و پرستش را سزاوارند؟! نه، در وقت رخدادهای بزرگ، و در هنگامه رستاخیز به کسی جز خدا متوسل نمی‌شوید و پناه نمی‌برید و) بلکه تنها خدا را به یاری می‌طلبید، و او اگر خواست آن چیزی را برطرف می‌سازد که وی را برای رفع آن به فریاد می‌خوانید، و (دیگر آن روز) چیزهایی را که (امروز) شریک خدا می‌سازید فراموش می‌نمائید (و از خاطر

می‌زدانید.

﴿قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَمَّ عَلَى قُلُوبِكُمْ، مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ؟ أُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ، ثُمَّ هُمْ يَصْذِفُونَ... قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً، هَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ؟﴾ (۴۶ و ۴۷)

بگو: به من بگوئید که اگر خداوند گوش و چشمهائتان را (از شما بازپس) بگیرد و بر دل‌هایتان مهر نهد (بدانگونه که نه چیزی را بشنوید و ببینید و بفهمید)، غیر از الله خدائی هست که آنها را به شما برگرداند؟! بنگر که ما چگونه دلائل و براهین را به گونه‌های مختلف ذکر می‌کنیم و آنان پس (از شنیدن، بجای پذیرفتن و راه حق گرفتن) روی می‌گردانند! بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا بناگاه یا این که آشکارا (و بدون انتظار قبلی یا با انتظار قبلی) به شما در رسید، مگر جز گروه ستمکاران هلاک می‌گردند؟! (بگذار عذاب خدا مشرکان و گمراهان چون شما را در بر گیرد).

روند قرآنی در به تصویر کشیدن حالت ضلالت و گمراهی بعد از هدایت و راهیابی، و حالت رجوع و برگشت از حق و حقیقت پس از دسترسی و دستیابی

نمی‌بینیم که گمان می‌بردید (در نزد خدا به یاریتان می‌شتابند و) آنان در خود (پرستش و عبادت) شما شریک (و سهیم با خدا) هستند! دیگر پیوند شما گسیخته است (و روابط خویشی و دوستی و پدری و فرزندی و فرمانبری و فرماندهی پاک بریده است و تمام پندارها و تکیه‌گاهها) و چیزهایی که گمان می‌بردید (که کاری از آنها ساخته است) از (دید) شما کم و ناپدید گشته است.

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا: آيِنَ شَرَكَاؤُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟ ثُمَّ يَكْفُفُ عَنْهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا: وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. أُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾.

(۲۲-۲۴)

(برای آنان بیان کن چیزی را که در روز قیامت رخ می‌دهد) آن روزی که همه آنان را جمع می‌کنیم و سپس به کسانی که (انبازانی برای خدا قرار داده‌اند و بدو) شرک ورزیده‌اند می‌گوئیم: انبازانی که گمان می‌بردید کجایند (تا چنین معبودهای دروغین در این عرصه و حشمتناک به فریادتان رسند؟! سپس عاقبت کفر آنان چیزی جز این نیست که می‌گویند: به خداوندی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبوده‌ایم! (و هرگز جز تو را نپرستیده‌ایم!)) بنگر که چگونه با خویشتن نیز دروغ می‌گویند، و نشانی از شرکاء و انبازانی نماند که آنان به هم می‌بافتند.

در موقعیتهای تهدید به تاخت و یورش یزدان و گرفتار ساختن دروغگویان با سلطه و قدرت خداوندی که ردخور ندارد و جلو آن گرفته نمی‌شود، آنان را در برابر این تاخت و یورش نگاه می‌دارد، انگار که ایشان آن را می‌بینند:

﴿قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ؛ أَعْبَرِ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ، فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ - إِنْ شَاءَ - وَ تَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ﴾.

(۴۰ و ۴۱)

بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا شما را فرا گیرد

شکل و مزه و بو و سود) همگون و غیر همگون هستند. بنگرید به میوه نارس و رسیده یکایک آنها، آنگاه که میوه دادند. بیگمان در این (گوناگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه‌ها) نشانه‌ها و دلائل (خدا شناسی) است برای کسانی که (حق را می‌پذیرند و بدان) ایمان می‌آورند.

بدین گونه همه صحنه‌های سوره و موقعیتهای آن، چنین هماوائی و هماهنگی در آنها پیدا و جلوه‌گر است و قالب عام و سیمای همگانی سوره می‌گردد.

نوع دیگری از انواع هماوائی و هماهنگی، پیوندی با این نوع دارد، و آن موقعیتهای گواه کردن است.

صحنه‌های قیامت در سوره نموده می‌شود، انگار این صحنه‌ها موقعیتهای گواه کردن بر چیزهایی است که از مشرکان و تکذیب‌کنندگان سر زده است. و موقعیتهایی است که در آنها ایشان را رسوا و بی‌ارج می‌نمایند، و چشمهای مردمان را متوجه این موقعیتهای می‌سازند. قبلاً نمونه‌هایی از این موقعیتهای بیان گردید ... در هر یک از آنها چنین آمده بود:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ ...﴾

اگر ببینی ....

در سوره موقعیتهای گواه کردن بر عقیده، با موقعیتهای گواه کردن بر شریعت به هم می‌آمیزد، و هر دو یکسان به پیش می‌روند و همسو می‌شوند.

در سرآغاز سوره، هنگام سخن از عقیده در محیط فراگیر خود، این موقعیت جلوه‌گر می‌آید:

﴿قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلْ: اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ. أَتُنْكُمُ تُشْهِدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَىٰ؟ قُلْ: لَا أَشْهَدُ. قُلْ: إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ الْوَاحِدُ، وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾ (۱۹)

ای پیغمبر، به کسانی که بر رسالت تو گواهی می‌خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا او بر صدق نبوت من گواهی دهد؟). بگو: خدا میان من و شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن

بدان، صحنه برجسته‌ای را ترسیم می‌گرداند که شنونده را در برابرش نگاه می‌دارد تا آن را ورنانداز کند، هر چند که در واژه‌ها فرمان به نگرستن و ورنانداز کردن، و یا اشاره نمودن به ایستادن نیست:

﴿قُلْ: أَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا، وَ نُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ، كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا، لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ: أَتُنَبِّئُكُمْ ...﴾ (۷۱)

بگو: آیا چیزی غیر از خدا را بخوانیم (و عبادت و پرستش کنیم) که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی؟ و آیا پس از آن که خداوند ما را هدایت بخشیده است (و به سوی خود رهنمون کرده است) به عقب بازگشت کنیم (و از ایمان دست بکشیم و دیگر باره به کفر برگردیم؟) (و) بسان کسی (باشیم و کنیم) که شیاطین او را در زمین (بیابانهای برهوت) ویلان و سرگردان به دنبال خود کشند، و دوستانی داشته باشد که او را به راه راست خوانند و به سوی خود فریاد دارند....

همچنین روند قرآنی، شنونده را در قبال صحنه میوه‌های رسیده در باغهایی نگاه می‌دارد که زندگی در آنها موج می‌زند، و دست یسزدان نوآفرین و پدیدآورنده رنگها و میوه‌ها در آنها جلوه‌گر می‌آید:

﴿... وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ، فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا، نُخْرُجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا، وَمِنْ أَلْتَلْخُلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِسَةٌ، وَ جَنَاطٌ مِنْ أَعْنَابٍ، وَ الزَّيْتُونُ وَ الزُّمُّانُ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُشَابِهٍ... أَنْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَتَّبِعِهِ. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾

او کسی است که از (ابر) آسمان، آب (باران) فرو می‌فرستد، و ما (که خدائیم، با قدرت سترگ خود) به وسیله آن آب، همه رُستنیها را می‌رویانیم و از رُستنیها سبزینه بیرون می‌آوریم، و از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر، و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس، و باغهای انگور و زیتون و انار پدید می‌سازیم که (در

جلوه گر می آید، تا دالّ بر این باشد که چنین عباراتی بیانگر حقیقت واحدی در شکل‌های متعدّد و مختلفی است.

مثال این، همچون تعبیری در اوّل سوره است که از کسانی سخن می‌راند که کفر را برگزیده‌اند. بدان هنگام که چیزهایی را شریک و انباز خدا می‌سازند، می‌فرماید که ایشان:

﴿بِرَبِّهِمْ يَعْدُلُونَ﴾.

انباز خدایشان می‌کنند. (یعنی: بتان را در پرستش و درخواست حاجت از آنها با خدا هم‌تا و هم‌بر می‌سازند).

بعدها این تعبیر در اواخر سوره در باره کسانی بکار می‌رود که برای خویشان قوانین و مقرّرات وضع می‌کنند: ﴿بِرَبِّهِمْ يَعْدُلُونَ﴾. به قرار زیر:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ، ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدُلُونَ﴾.

(انعام / ۱۷)

ستایش خداوندی را سزا است که آسمانها و زمین را آفریده است و تاریکیها و روشنائی را ایجاد کرده است (که هر یک سود و ویژه‌ای و حکمت خاصی در بردارند و دلائل باهر و براهین قاطعی بر وجود خدایند) ولی با این وصف، کسانی که منکر وجود پروردگار خویش‌نهند (برای آفریدگار خود بتان را) انباز می‌کنند.

﴿قُلْ: هَلُمُّ شُهَدَاءَ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا. فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ، وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدُلُونَ﴾.

(انعام / ۱۵۰)

(ای پیغمبر!) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغ‌گویند و

به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانان می‌رسد بدان بیم دهم. (قرآنی که هیچکس و هیچ گروهی نمی‌تواند سوره‌ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). آیا براستی شما گواهی می‌دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم). بگو: او خدای یگانه یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی‌جان) که انباز خدا می‌کنید بیزارم.

هنگامی که روند قرآنی به مناسبت ویژه‌ای در سوره می‌رسد، مناسبتی که به عقیده در مسأله تحریم و تحلیل مربوط می‌گردد، صحنه دیگری را بر پا می‌دارد، و مردمان را فرا می‌خواند به گواه گرفتن بر این مسأله ویژه، همچون گواه گرفتن بر آن مسأله همگانی، تا از یک سو دالّ بر این باشد که از ناحیه موضوع، این مسأله هم همان مسأله است، و از دیگر سو هم‌آوایی و هماهنگی که قالب همگانی تعبیر قرآنی است، حفظ و تضمین شود: (۱)

﴿قُلْ هَلُمُّ شُهَدَاءَ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا. فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ، وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدُلُونَ﴾.

(۱۵۰)

(ای پیغمبر) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغ‌گویند و شایسته تصدیق نیستند). و از هوا و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) هم‌تا و هم‌تراز می‌کنند.

نوع سوم از انواع هم‌آوایی و هماهنگی، هم‌آوایی و هماهنگی تعبیری است که بیان موضوعی آن را می‌طلبد. تعبیری که در تکرار عبارات عیناً پدیدار و

شایسته تصدیق نیستند). و از هوا و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) همتا و همطراز می‌کنند.

در آیه نخستین: ﴿هُم بِرَبِّهِمْ يَعْدُلُونَ﴾ است، چرا که آنان برای خدا شریک و انباز قرار می‌دهند. در آیه دیگر نیز: ﴿هُم بِرَبِّهِمْ يَعْدُلُونَ﴾ است، زیرا که ایشان همتا و همطراز برای یزدان قائل می‌شوند و بدین وسیله شریک و انباز برای خدا پدید می‌آورند و این شرک و انباز ورزیدن در ادعای حق الوهیت در کار قانونگذاری، پیدا و جلوه گر است.

این کار نیز از دلالت موضوعی برخوردار است، و جمال و زیبایی تعبیر در آن پیدا و هویدا است. روند قرآن واژه «صراط» را نیز مکرر می‌دارد، بدانگاه که از اسلام بطور عام سخن می‌گوید، و بدانگاه که از مسأله قانونگذاری سخن می‌راند، بدین گونه:

﴿فَنُيِّدُ اللَّهَ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيًّا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ. كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا. قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ﴾.

(انعام ۱۲۵ و ۱۲۶)

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را (با) پرتو نور ایمان باز و) گشاده برای (پذیرش) اسلام می‌سازد، و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند، سینه‌اش را بگونه‌ای تنگ می‌سازد که گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند (و به سبب رقیق شدن هوا و کمبود اکسیژن، تنفس کردن هر لحظه مشکل و مشکل‌تر می‌شود. کافر لجوج نیز با پیروی از تقالید پوسیده، هر دم بیش از پیش از هدایت آسمانی دورتر و کینه‌اش نسبت به حق و حقیقت بیشتر و پذیرش اسلام برای وی دشوارتر می‌شود). بدین منوال خداوند عذاب را بهره‌رسانی می‌سازد که ایمان نمی‌آورند. این (مطلب که مدهای الهی شامل حال حق

طلبان می‌گردد و عذاب الهی به سراغ دشمنان حق می‌رود، سنت ثابت خدا است و بخشی از راستای راه مستقیم پروردگار تو است. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی و دلائل عقلانی) را برای کسانی تشریح و توضیح داده‌ایم که (دلی پذیرا و گوش شنوا دارند و) پند می‌گیرند و اندرز می‌پذیرند.

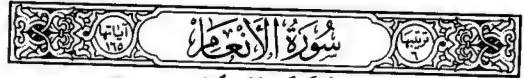
پس از صحبت از چهارپایان و کشتزار و حلال و حرام، در پایان سوره، همان گونه که در سرآغاز شناسائی سوره آمده است، روند قرآنی بیان می‌دارد:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ: ذَلِكُمْ وَضَعْنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُتَّقُونَ﴾.

این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید).

این امر می‌رساند که این مسأله، مسأله عقیده است. پذیرش آن هم حرکت در راه خدا است، و انحراف از آن بیرون رفتن از این راه است ... این مسأله، مسأله ایمان یا کفر، و جاهلیت یا اسلام است ... همان گونه که در سرآغاز سخن گفتیم. تا اینجا زیبا و بسنده است و بهتر است از شناسائی کوتاه دست برداریم، تا با یاری از خدا با آیه‌های سوره در روند قرآنی خود، روبرو گردیم ... برابر سرشت سوره، آیه‌ها را موج موج - نه درس درس همانگونه که در سوره‌های مدنی کار ما بوده است - بررسی می‌نمائیم. چه در کار عرضه، به سرشت سوره نزدیک است، و در امر پژوهش با هماوائی و هماهنگی موجود در سوره و سایه‌های آن نیز سازگارتر می‌نماید.

توفیق در دست یزدان است و از او مدد می‌جوئیم.



### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ لَظُلُمَاتٍ  
وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿٦﴾ هُوَ الَّذِي  
خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ  
تَمُوتُونَ ﴿٧﴾ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ  
وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٨﴾

پسوده‌های گسترده‌ای از حقیقت سترگی، و از آواهای  
بلندی، در سر آغاز سوره است. این پسوده‌های  
گسترده، قاعده کلی موضوع سوره، و حقیقت عقیده را  
به تصویر می‌کشد:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، وَجَعَلَ  
الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ، ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾.  
ستایش خداوندی را سزا است که آسمانها و زمین را  
آفریده است و تاریکیها و روشنائی را ایجاد کرده است  
(که هر یک سود ویژه‌ای و حکمت خاصی در بر دارند و  
دلائل باهر و براهین قاطعی بر وجود خدایند) ولی با این  
وصف، کسانی که منکر وجود پروردگار خویش‌تند  
(برای آفریدگار خود بتان را) انباز می‌کنند.

این، نخستین پسوده است. با سپاس پروردگار  
می‌آغازد. ستایش او می‌گردد. تسبیح و تقدیس  
می‌شود. به حَقانیت و سزاورای وی برای سپاس و  
ستایش بر الوهیت پیدا و جلوه‌گرش در آفرینش و  
هستی بخشیدن، اقرار و اعتراف می‌گردد... بدین وسیله  
چنین پسوده‌ای الوهیت ستوده را با نخستین ویژگی آن  
را پیوند می‌دهد که آفریدن است. آفریدن را نیز در  
سترگ‌ترین و فراخ‌ترین جلوه‌گاههای هستی می‌آغازد  
که آسمانها و زمین است. پس از آن، آفریدن را در  
بزرگترین و گشاده‌ترین پدیده‌های فرآیند ایجاد بایسته  
و شایسته آسمانها و زمین می‌آغازد که تاریکیها و نور  
است ... پسوده فراخی است که کرات بزرگ جهان

دیدنی را، و مسافتهای هراسناک موجود در میان این  
کرات را، و پدیده‌های حاصل از چرخش کرات در  
مدارهای خود را در بر می‌گیرد. باید در شگفت شد از  
مردمانی که پهنه سترگ هولناک همه جا گستر را با  
چشم می‌بینند که به زبان حال قدرت آفریدگار بزرگ  
را فریاد می‌دارد، و با چشم خرد نظم و نظام شگفت  
جهان را مشاهده می‌کنند که بیانگر اداره حکیمانه یزدان  
است، ولی با وجود همه اینها ایمان نمی‌آورند و خدای  
را به یگانگی نمی‌پرستند و به حمد و ثنای او  
نمی‌پردازند. بلکه انبازهایی برای ایزد جهان پدیدار  
می‌سازند و آنها را با او همسان و برابر می‌دارند:

﴿ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾.

ولی با این وصف مشرکان بتان را (در پرستش و  
درخواست حاجت و نیاز از آنها، با خدا) برابر می‌دارند.  
وای! چرا باید این همه دلائل گویا در گستره سترگ  
جهان، در پهنه درون انسان بی‌تأثیر بماند و به گوش  
جان چنین آدمهائی فرو نرود! آن اندازه از شناخت خدا  
و از پذیرش حق فاصله‌گزینند و دوری گیرند! دوری و  
فاصله‌ای که همسنگ با کرات بزرگ، و همسان با  
مسافتهای فراخ، و همطراز با پدیده‌های فراگیر جهان  
است، و بلکه افزون بر آنها است!

و اما پسوده دوم، این چنین است:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا، وَأَجَلٌ  
مُّسَمًّى عِنْدَهُ، ثُمَّ أَنْتُمْ تَمُوتُونَ﴾.

خدا آن ذاتی است که شما را از گِل آفریده است، سپس  
(برای زندگی هر یک از شما) زمانی را تعیین کرده است  
(و با مرگ شخص پایان می‌پذیرد) و زمان معین (فرا  
رسیدن رستاخیز) را تنها خدا می‌داند و بس. سپس  
شما (افراد مشرک، درباره آفریننده‌ای که انسان را از  
این اصل ناچیز یعنی گِل آفریده است و او را تکامل  
بخشیده است) شگ و تردید به خود راه می‌دهید.

این پسوده بودن انسان است که پس از بودن هستی  
جهان، و پدیده‌های تاریکیها و نور قرار می‌گیرد.  
پسوده زندگی بشریت در این هستی خاموش است.

پسوده کوچ شگفت از تاریکی گل سیاه به سوی نور زندگی شادان است. هماهنگی کامل هنری زیبایی با «تاریکیها و نور» دارد ... همراه با آن پسوده دیگری است که در لابلای آن قرار دارد: پسوده نخستین سررسید حتمی مرگ، و سررسید دوم قطعی رستخیز است ... دو پسوده اند که در ایستائی و جنبش متقابل یکدیگرند، همدان تقابل گل ایستا و بی جان، و آفرینش جاندار و جنبان، در پیدایش آغازین جهان ... میان هر یک از این دو متقابل، فاصله بسیار هراسناکی در اصل و زمان است ... اینها همه باید دل انسان را به ایمان و اطمینان به اداره امور توسط یزدان، و ایمان و اطمینان به ملاقات یزدان در آن جهان برساند. اما مخاطبان این سوره، در این امر دچار گمان می شوند، و ایمان و اطمینان پیدا نمی کنند:

﴿ثُمَّ أَنْتُمْ مُمَّرُونَ﴾.

سپس شما شک و تردید به خود راه می دهید.

پسوده سوم، دو پسوده پیشین را در چهارچوبی گرد می آورد و به همدیگر می رساند، الوهیت یزدان را در جهان هستی، و در زندگی انسانی، یکسان مقرر می دارد:

﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ، يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ، وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴾.

در آسمانها و زمین تنها او خدا است (و پرستش را سزا است. او) پنهان و آشکار شما را می داند و از آنچه (از خوبی و بدی انجام می دهید و) فراچنگ می آورد آگاه است (و جزا و سزای شما را می دهد).

آن ذات که آسمانها و زمین را آفریده است، در آسمانها و زمین، خدا است. او تنها و تنها سزاوار الوهیت بطور یکسان در هر دوی آسمانها و زمین است. همه مقتضیات او بر آنها روا و قابل اجراء است. از قبیل: کرنش در برابر قانونی که خدا برای آنها نهاده است، و فرمانبرداری تنها از فرمان او و بس. کاروبار زندگانی انسان نیز باید چنین باشد. چرا که این یزدان است که انسان را آفریده است، همانگونه که آسمانها و زمین را

آفریده است. انسان در سرشت نخستین خود، از گل این زمین است. ویژگیهایی که بدو عطاء فرموده است او را انسان کرده است و بدو روزی رسانده است. انسان از لحاظ وجود جسمی، تابع قانونی است که خدا برای او - چه بخواهد و چه نخواهد - وضع فرموده است. خدا نخست برابر خواست خود به انسان وجود و هستی می بخشد، نه برابر خواست پدر و مادرش. چه پدر و مادر با یکدیگر نزدیکی می کنند، ولی نمی توانند به چنین وجود بخشند! انسان برابر قانونی متولد می شود که خدا آن را برای مدت حمل و شرائط تولد گذارده است! انسان هوائی را که تنفس می کند خدا آن را در این اندازه های بایسته و کیفیت شایسته کرده است! به اندازه ای هم انسان هوا را استشمام می نماید که یزدان برای او در نظر می گیرد و می خواهد. انسان احساس می کند و متألم و متأثر می گردد و گرسنه می گردد و تشنه می شود، می خورد و می آشامد، و بطور کلی زندگی می کند، برابر قانون یزدان، نه برابر خواست و گزینش انسان ... در این راستا عملکرد انسان به عملکرد آسمانها و زمین می ماند.

یزدان از پنهان و آشکارای انسان آگاه است. می داند در زندگی نهانی و آشکارای خود چه کار می کند و چه چیزی را به دست می آورد. در این صورت سزاوار انسان است در بخش زندگی مختارانه خود از قانون خدا پیروی کند، چه در جهان بینی های اعتقادی، و چه در ارزشهای اعتباری، و چه در تلاش و کوشش زندگی ... تا زندگی سرشتی او که محکوم قانون آفریدگار و مجبور به اطاعت از فرمان دادر است، با بخش زندگی کسبی و مختارانه اش، بدانگاه که شریعت یزدان بر آن فرمان میراند، راست و درست و همسو و همطراز گردد، و برخی از زندگی او با برخی دیگر مخالف نشود، و برخورد نداشته باشد، و انسان میان دو قانون و دو شرع، پخش و پراکنده نگردد: قانون و شرعی یزدانی، و قانون و شرعی انسانی بوده و هرگز این دو تا هم برابر نیست.



و در ذکر اقوال ایشان آنها را بیان می‌فرماید. اما انحرافی که قرآن با وجود آن ایشان را مشرک می‌نامد و با تنگ شرک تنگینشان می‌سازد، این بوده است که آنان برابر چنین اعترافی عمل نمی‌کردند، و از جمله خداوند بزرگوار را در جملگی کارهای خود حاکم نمی‌نمودند، و در اداره امور زندگانی‌شان انبازان یزدان را نفی نمی‌کردند، فقط و فقط شریعت یزدان را قانون نمی‌شمردند، و در همه کارهای زندگی تنها خدا را فرمانروا و داور نمی‌دانستند.

این همان چیزی است که ایشان را به شرک و کفر ننگین می‌نمود، هر چند که به بودن یزدان بزرگوار اعتراف می‌کردند و بدین صفات موصوف می‌نمودند، صفاتی که مقتضی بود که تنها خداوند بزرگوار درباره همه کار و بارشان حاکم باشد، چون او تنها آفریدگار روزی رسان مالک جهان است، همانگونه که بدین امر اعتراف می‌کردند ... رویاروی کردن ایشان در سرآغاز این سوره بدین صفات یزدان، از قبیل: آفرینش جهان و انسان، اداره امور هستی و مردمان، دانش فراوان خدا و آگاهی فراگیر او از پنهان و آشکار و رفتار و کردارشان ... مقدمه‌ای است که ضرورت انحصار و فرمانروائی و قانونگذاری یزدان بر آن مترتب است، همانگونه که در آشنائی مختصر با خط سیر سوره و برنامه آن روشن کردیم.

دلیل آفرینش و دلیل ایجاد حیات، همانگونه که برای اثبات یگانگی یزدان و حاکمیت خداوند سبحان، خوب و سزاوار بوده‌اند مشرکان را با آنها مخاطب قرار داد، هنوز هم خوب و سزاوار این هستند که پلشتیهای جاهلیت کنونی بمقدار در انکار کردگار را با آنها مخاطب قرار داد.

حقیقت این است جای شک است کسانی با خود راست باشند که منکر وجود خدایند. گمان می‌رود که جنگ با کلیسا آغاز شده است و یهودیان از آن سود گرفته باشند برای ویرانسازی پایه بنیادین زندگی بشری، و خواسته باشند بر روی زمین جز خودشان کسی باشد

این موج گسترده فراگیر در سرآغاز سوره، دل انسان را مخاطب می‌سازد، و با خرد آدمی با زبان دلیل «آفرینش» و دلیل «زندگی» صحبت می‌نماید، که در آفاق و کرانه‌های جهان بیرون، و در نواحی و زوایای درون، مستقر و جلوه‌گرند ... ولیکن سوره با دلیل آفرینش و دلیل زندگی، فهم و شعور بشری را با خطاب جدلی و با خطاب لاهوتی یا فلسفی، مخاطب قرار نمی‌دهد. بلکه خرد بشری را بگونه‌ای مخاطب می‌سازد که فطرت را بیدار می‌گرداند. چرا که سوره به وسیله حرکت آفریدن و زندگی بخشیدن، و حرکت اداره کردن و محافظت نمودن، در شکل بیان و گفتار، نه در شکل ستیز و جدال، و به وسیله قدرت و سلطه یقین و اطمینانی که از سخن یزدان حاصل می‌شود، و فطرت درونی بر راستی آن - در پرتو چیزهائی که می‌بیند - گواهی می‌دهد، با سرشت آدمی رویاروی می‌گردد.

وجود آسمانها و زمین، و اداره آن دو با این نظم و نظام روشن، و پیدایش حیات - و در رأس آن پیدایش انسان - و سیر و حرکت حیات در این خط سیری که در آن روان است، همه و همه فطرت بشری را با حق و حقیقت روبرو می‌سازند، و به درون آن یقین و ایمان به یگانگی یزدان را می‌اندازند ... یگانگی یزدان هم مسئله‌ای است که سراسر سوره - بلکه همه قرآن - در راستای بیان آن به پیش می‌رود. مسئله هم مسئله «بودن» خدا نیست. چرا که در تاریخ انسانها همیشه مشکلی که در میان بوده است، مشکل عدم شناسائی خداوند راستین با صفات راستین بوده است. مشکل موجود، مشکل عدم شناسائی خدا نبوده است. مشرکان عرب، آن کسانی که این سوره با آنان رویاروی می‌گردید، هرگز خدای را انکار نمی‌کردند. بلکه معترف به وجود خداوند بزرگوار بودند، و او را آفریدگار روزی‌رسان، مالک جهان، زندگی بخش همگان، میرانده مردم، ... می‌دانستند، و صفات بسیاری را برای او بیان می‌کردند که قرآن نیز در رویاروی با آنان

می‌گردانند، هر چند که بشریت گمان برد که با وجود این هم پیوسته به یزدان ایمان دارد.

یهودیان پیش از هر آئین دیگری، به سوی اسلام نشانه می‌روند، زیرا آنان از روی تاریخ دور و دراز خود می‌دانند که هیچ چیزی جز دین اسلام بر ایشان چیره نمی‌گردد، آن روزی که دین اسلام بر زندگی فرمانروا شود. آنان همیشه بر مسلمانان چیره خواهند بود، مادام که مسلمانان دین اسلام را بر خود حاکم نکنند، هر چند که مسلمانان گمان برند که مسلمانند و به خدا ایمان دارند! افیون کردن با این چنین دینی هم برای پیروزی دسیسه و توطئه ایشان ضروری است، هر چند هم دین در زندگی مردمان حضور عملی نداشته باشد ... مگر این که خداوند کاری کند که انسانها بیدار و هوشیار شوند!

گمانم بر این است - خدا هم بهتر می‌داند - که یهودیان صهیونی و مسیحیان صلیبی هر دوی آنان مایوس گشته‌اند از این آئینی که در منطقه فراع اسلامی در آفریقا و آسیا و حتی اروپا است ... مایوس گشته‌اند از این که بتوانند مردمان را در آنجاها با مذاهب مادیگرا به بی‌دینی و کفر بکشانند. همچنین مایوس شده‌اند از این که مسلمانان آنجاها را از راه تبلیغ مسیحیت یا از راه استعمار، به پذیرش دینهای دیگری بکشانند و به ادیان دیگری برگردانند ... چرا که فطرت بشری از بی‌دینی و کفر بی‌زاری می‌جوید. حتی فطرت بت پرستان - چه رسد به مسلمانان - خود به خود از بی‌دینی و کفر بی‌زاری می‌جوید و گریز می‌ورزد. ادیان دیگر جرأت تاخت بر اسلام به منظور دگرگونی آداب خوب اسلام را ندارند، و حتی جسارت تاخت بر میراث اسلام را نیز به خود نمی‌دهند!

گمانم بر این است - خدا هم بهتر می‌داند - که به علت مایوس شدن از این دین است که یهودیان صهیونی و مسیحیان صلیبی از رویاروی آشکار با اسلام، از راه کمونیستی یا از راه تبلیغ مسیحیت، کناره‌گیری کرده‌اند، و به راههای ناپاک‌تری گرائیده‌اند و دست به دامهای

که بر این پایه بنیادین بشری ماندگار بماند - همانگونه که در پروتوکولهای حکمای صهیون می‌گویند - و بشریت سقوط کند و به زیر سلطه ایشان درآید، چرا که تنها آنان نگهبانان سرچشمه قدرتی خواهند بود که عقیده آن را پدید می‌آورد!

یهودیان - مکر و نیرنگشان هر اندازه که باشد - نمی‌توانند بر فطرت انسانها چیره شوند، انسانهایی که در درون خود ایمان به خدا داشته باشند. هر چند که انسانها در شناخت خداوند راستین با صفات راستین الهی همراه گردند، یا به علت این که سلطه یزدان را یگانه سلطای در زندگی خود نشانند، منحرف شوند، و بر این اساس، با شرک و کفر ننگین شوند. بلی فطرت برخی از مردمان تباه می‌گردد، و دستگاههای گیرنده و فرستنده فطری آنان از کار می‌افتد، و تنها این چنین مردمانی به دام یهودیان می‌افتند و مکر و نیرنگ یهودیان در ایشان مؤثر می‌شود، مکر و نیرنگی که می‌خواهد وجود خدا را نفی کند و از دلها بزداید! اما این انسانهایی که دستگاههای گیرنده و فرستنده فطرتشان تباهی می‌پذیرد و از کار می‌افتد، در میان مجموعه مردمان در هر زمانی اندک و نادر خواهند بود. امروزه کافران حقیقی بر روی زمین بیش از چند میلیونی در روسیه و چین نیستند و در میان صدها میلیون نفری که چنین کافرانی با زور اسلحه بر آنان فرمان می‌رانند بسی اندک هستند، هر چند در مدت چهل سال بسی کوشیده‌اند که با همه وسائل تعلیم و دستگاههای ارتباط جمعی نهال ایمان را از دلها ریشه کن کنند!

اما یهودیان در میدان دیگری موفق می‌گردند، و آن میدان عبارت است از: تبدیل دین به مراسم و شعائر صرف، و راندن دین از واقعیت زندگی، و به معتقدان دین قبولاندن این مسأله است که ایشان می‌توانند مؤمن به خدا بمانند، هر چند که بجز یزدان خداوندگاران دیگری برای زندگیشان قانونگذاری کنند. یهودیان در این راه عملاً بشریت را نابود

نیرنگبازانه تری برده اند ... پناه برده اند به تشکیل دستگاه‌ها و پدید آوردن اوضاع و احوالی که در سراسر منطقه جامعه اسلام بر آنها پوشانده اند و نامهای اسلامی بر آنها نهاده اند. چنین دستگاه‌ها و اوضاعی خویشتن را با عقیده می‌آلایند و متبرک می‌نمایند و دین را بطور کلی انکار نمی‌نمایند ... آنگاه در پس این پرده نیرنگبازانه، همه پروژه‌ها و نقشه‌هایی را پیاده و اجراء می‌سازند که توطئه‌های مسیحی و پروتوکولهای صهیونی بدانها اشاره می‌کنند، توطئه‌ها و پروتوکولهایی که در مدت زمان بسیاری از اجراء همه آنها در مانده و ناتوان بوده اند! این دستگاه‌ها و اوضاع، پرچم اسلام را بر می‌افرازند - یا دست کم احترام خود را نسبت به دین آشکار می‌سازند - در صورتی که برابر چیزی حکمفرمائی و قضاوت می‌کنند که یزدان آن را برای مردمان نفرستاده است. همچنین شریعت خدا را از زندگی بدور می‌دارند، و چیزی را که خدا حرام فرموده است حلال می‌شمارند، و جهان‌بینی‌ها و ارزشهای مادیگرایانه‌ای درباره زندگی و اخلاق پخش می‌کنند که جهان‌بینی‌ها و ارزشهای اسلامی را ویران و تباہ می‌سازند، و همه وسائل و تشکیلات ارتباط جمعی را بر اوضاع مسلط می‌نمایند تا ارزشهای اخلاق اسلامی را بزدایند و جهان‌بینی‌ها و روشهای اسلامی را نابود نمایند. هر آنچه را که توطئه‌های مسیحی و پروتوکولهای صهیونی، در گوش آنها بخوانند، اجراء پیاده می‌کنند. از قبیل: ضرورت بیرون کشاندن زنان مسلمان به خیابانها، و آنان را فتنه‌انگیز و شورانگیز جامعه گرداندن، به نام ترقی و تمدن و مصلحت کار و تولید ... در صورتی که میلیونها دست کارگر و کارآ در چنین کشورهایی بیکار می‌ماند و قوت روزگزار خود را نمی‌یابد! و دستیابی سهل و ساده به وسائل بی‌پندوباری و تحریک زن و مرد با کار و تلاش و رهنمود خستگی‌ناپذیر، به سوی خوشگذرانی و آرزوپرستی ... انجام همه این کارها بگونه‌ای تنظیم می‌شود و به پیکره جامعه تزریق می‌گردد که کنندگان

آنها احساس کنند که: مسلمانند و عقیده را گرمی می‌دارند! و مردمان نیز گمان برند که ایشان در جامعه اسلامی می‌زیند، و آنان مسلمان نیز هستند! مگر نه این است که خوبان و نیکان مردمان، نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند؟ اما حاکمیت و فرمانروائی تنها از آن خداوند یگانه، و یا در دست خداوندگاران پراکنده باشد، چه فرقی می‌کند؟! این همان چیزی است که صلیبها و صهیونیستها و تبلیغات مسیحیگری و استعمار و خاورشناسی و ایستگاههای رادیو و تلویزیون و دستگاههای ارتباط جمعی بدیشان تلقین و تفهیم کرده است، و بدیشان چنین فهمانده است که چنین مسائلی ارتباطی با دین ندارد، و مسلمانان می‌توانند مسلمان باشند و در حوزه آئین خدا بمانند، هر چند که زندگیشان بطور کلی متکی به جهان بینی‌ها و بهره‌مند از ارزشها و فرمانبردار قوانینی باشد که متعلق بدین دین نباشد!

با دقت نظر در نیرنگبازی و گمراهسازی، و دقت نظر در صهیونیزم جهانی و صلیبگری جهانی در کار نهانکاری و پنهان سازی، متوجه خواهیم شد که آنان آتش جنگهای ساختگی سرد یا گرمی را برمی‌افروزند، و دشمنانگیهای ساختگی را در شکلهای گوناگون فراهم می‌سازند، جنگها و دشمنانگیهایی در میان خویش و در میان چنین دستگاه‌ها و اوضاعی که خودشان آنها را پدیدار و پابرجا داشته‌اند و با کمکهای مادی و معنوی از آنها پشتیبانی و جانبداری می‌کنند، و آنها را با نیروهای آشکار و نهان می‌پایند و نگهبانی می‌نمایند، و قلمهای خبرنگاران و رسانه‌های خبری خود را به خدمتشان می‌گمارند و به پاسداری مستقیم از آنها درمی‌آورند!

این چنین جنگهای ساختگی و مزورانه را برمی‌انگیزند تا بر ژرفای نیرنگشان بیفزایند، و هرگونه شک و شبهه‌ای را از مزدوران خود بدور نمایند. مزدورانی که کارهایی را برای آنان انجام می‌دهند که خودشان در مدت سه قرن یا بیشتر از انجام آنها عاجز و درمانده

یهودیان صهیونی و مسیحیان صلیبی دست یکدیگر را می‌فشارند از شادی پیروزی توطئه‌ای که چیده‌اند و به هدف نشستن خدنگ نیرنگی که نشانه رفته‌اند، آن هم بعد از این که از این دین مأیوس گشته‌اند که بتوانند با رویارویی به نام کفر و الحاد، آن را از ریشه برکنند، و یا به نام تبلیغ مسیحیگری مردمان را از اسلام برگردانند، در مدت زمان دور و درازی که چنین و چنان کرده‌اند. اما امید به یزدان بسی بزرگتر از خواست ایشان است، و اعتقاد و اطمینان بدو در این آئین ژرف‌تر از مکر و نیرنگ آنان است! ایشان به مکر و نیرنگ می‌نشینند، یزدان هم بهترین چاره‌جو و چاره ساز است ... این خدا است که می‌فرماید:

﴿وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ، وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ. فَلَا تَخْشَى اللَّهَ مَخْلَفَ وَعْدِهِ رَسُولَهُ، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾.

آنان نیرنگ خود را نمودند (و برای جلوگیری از دعوت آسمانی توطئه‌ها و نقشه‌ها چیدند) و خدا از نیرنگشان آگاه است، و شریعت ثابت و استوار (همچون کوه‌های سربلک کشیده اسلام) با نیرنگ آنان از جای برکنده نمی‌شود. گمان میر که خداوند با پیغمبران خلاف وعده می‌کند (و پیروزی را نصیب آنان و شکست را بهره کافران نمی‌سازد). بیگمان خداوند چیره) بر هر کاری بوده و از کافران و بزهکاران انتقام گیرنده است. (ابراهیم / ۴۶ و ۴۷)



رویاروی شدن دلیل آفرینش و دلیل حیات با پلیدی کفر و خدا ناباوری، رویارویی بس نیرومندی است. کافران و خدا ناباوران در برابر آن جز ستیزه‌گری و نیرنگبازی و غلط‌اندازی و کجروی نمی‌یابند:

پیش از هر چیز، بودن این هستی با این نظم و نظام خاص، برابر هم منطق روشن فطرت، و هم منطق خرد هوشیارانه، مستلزم این است که آفریدگار مدبری در فراسوی آن باشد.

میان بودن و نبودن فاصله بسیار است، فاصله‌ای که خرد

بوده‌اند، همچون: نابودی ارزشها و اخلاق، و زدودن عقائد و جهان‌بینی‌های اسلامی، و بدور داشتن مسلمانان در این سرزمین فراخ و گشاد از سرچشمه اصلی و نخستین نیرویشان که پابرجائی زندگیشان بر پایه آئینشان و شریعتشان است ... و هدف اصلی از چنین جنگهای ساختگی، اجرای نقشه‌ها و طرحهای هولناک و خطرناکی است که پروتوکولهای صهیونی و توطئه‌های صلیبی در بردارند و می‌خواهند غافل از دید رقیبان و نهان از چشم غریبان به مرحله اجراء درآورند! هرگاه در این سرزمین فراخ و گشاد، جایی بماند که در آن نیرنگ درنگیرد، و تسلیم فریب دین تحریف شده ایشان نشود، و به زیر لوای دستگاههای آئینی نرود که برای تحریف حقائق دین اسلام به خدمت گرفته شده است، و کفر را اسلام ننماد، و فسق و فجور و بی‌بند و باری و جلفی را ترقی و پیشرفت نوگرایی نخواند، بر چنین جایی جنگ ویرانگر نابودکننده‌ای مسلط می‌سازند، و تهمت‌های دروغین بزهکارانه‌ای بدانجانست می‌دهند، و در تخریب آن سخت به تلاش می‌ایستند. در همان حال نمایندگان خبری جهانی و دستگاههای اطلاع‌رسانی جهانی، کروال و کور می‌گردند!!!

بدین هنگام نیکان ساده‌لوح مسلمان گمان می‌برند که جنگ، جنگ شخصی و فردی، و یا دسته و گروهی است، و پیوندی با جنگ برافروخته و درگیر با این دین ندارد. همین افراد ساده که حمیت دینی و اخلاقی آنان را فرا می‌گیرد، ساده‌لوحانه مردمان را از لغزشهای کوچک و گناهان ناچیز آگاه می‌سازند، و گمان می‌برند که وظیفه خود را با این فریادهای آهسته نیمه‌جان، کاملاً اداء کرده‌اند ... در حالی که دین جملگی از میان برده می‌شود، و از پایه ویران می‌گردد، و غاصبان سلطه یزدان را غصب می‌کنند، و طاغوت‌هایی که بدیشان دستور داده شده است از آنها فرمان نبرند و آنها را نپذیرند، بر زندگانی اندک و بیش مردمان حکمفرمائی می‌کنند!

انسان نمی‌تواند از آن تعبیر کند، مگر با تصوّر خدائی که می‌آفریند و شکل می‌بخشد و این هستی را پدیدار می‌گرداند.

کسانی که کفر می‌ورزند بدین فاصله می‌گیرند و آن را با ستیزه‌گری پر می‌نمایند. آنان می‌گویند: لازم نیست که فرض کنیم پیش از وجود، عدم بوده است! ... از جمله اینان فیلسوفی است که می‌گویند فیلسوفی که از «روحگرایی» جانبداری می‌نماید و از آن در برابر «مادیگرایی» دفاع می‌کند. بر این اساس چه بسا برخی از «مسلمانان» گول خورده زبان به ستایش او بکشایند و به اقوال او برای دفاع از دین خود استناد نمایند تا از دین یزدان با گفتار بنده‌ای از بندگان پشتیبانی کنند ... این فیلسوف «برگسون» یهودی است!!!

برگسون می‌گوید: بر وجود هستی، عدمی سبقت نگرفته است! فرض کردن وجود با نبودن عدم، از سرشت خرد بشری سرچشمه می‌گیرد، خردی که نمی‌تواند جز بدین شیوه بیندیشد و تصوّر کند.

آیا گمان می‌کنی برگسون در اثبات این که بر وجود هستی، عدمی سبقت نگرفته است، به چه منطقی استناد می‌کند و گفتارش مبتنی بر چه منطقی است؟

آیا او به خرد استناد می‌جوید؟ نه. چه خرد - همانگونه که خودش می‌گوید - ممکن نیست وجود را جز بعد از عدم تصوّر کند!

آیا او به وحی الهی استناد می‌جوید؟ او که چنین ادّعائی ندارد.

اگر او می‌گفته است: حدس متصوّفه همیشه این بوده است که خدائی وجود دارد و ما هم باید این حدس مستمرّ و مطّرد را باور بداریم ... البته خدائی که برگسون از آن صحبت می‌کند یزدان جهان نیست و بلکه خود جهان است!

پس سرچشمهٔ سومی که «برگسون» بر آن تکیه می‌ورزد و در اثبات این که وجود هستی، مسبوق به عدمی نیست، باید چه باشد؟ ... مانمی‌دانیم!

بناچار باید پناه برد به تصوّر آفریدگاری که این هستی

را آفریده است ... باید به چنین تصوّری پناه برد و وجود هستی موجود را با آن تعلیل کرد ... اگر این جهانی که هست آفریده نشده باشد، چگونه ممکن است از قوانینی پیروی کند و سر مویی از آن قوانین تخلف و تخطّی نکند، و هر چیزی در آن کاملاً حساب شده باشد و دارای اندازهٔ سنجیده و مقدار مشخص باشد، بگونه‌ای که هر اندازه مرغ خرد آدمی بتواند پر بکشد، به گوشه‌هایی از آن پی ببرد و پس، آن هم پس از اندیشهٔ بسیار و تلاش بیشمار؟! (۱)

پیدایش حیات نیز با ماده، فاصلهٔ بسیاری دارد - ماده به هر معنی و مفهومی که باشد، حتّی اگر به معنی پرتو گرفته شود - نمی‌توان علّتی برای پیدایش حیات جست مگر با تصوّر وجود خداوندی که آفریننده و مدبّر است. خداوندی که هستی را می‌آفریند و سپس اجازه می‌دهد حیات در آن پدید آید، و پس از پیدایش حیات نیز آن را با بزرگواری خویش می‌پاید و محافظت می‌نماید ... حیات انسانها با ویژگیهای چشمگیری که دارد، پله‌ای بالاتر از خود حیات است ... اصل انسان از گِل است ... یعنی از مادهٔ این زمین و از جنس آن است. ارادهٔ مدبّری باید بدو حیات ببخشد، و از روی قصد و اختیار ویژگیهای انسانی را به انسان عطا کند.

همهٔ تلاشهایی که کافران و خدانا‌باوران برای تعلیل پیدایش حیات کرده‌اند، بی‌نتیجه مانده است و حتّی در پیشگاه خود عقل آدمی ناموفق بوده است. آخرین چیزی را که در این باره خوانده‌ام، تلاش «دیورانت»

۱- کسانی که از دست ظلم و زور کلیسا می‌گریختند، کلیسائی که به نام «یزدان» برگردان مردمان سوار می‌گردید، در قرنهای هیجدهم و نوزدهم تمام تلاش و کوششان صرف انکار «یزدان» گردید. آنان که «ایده‌تالیست» بودند «خرد» را برگزیدند و همهٔ ویژگیها و صفات یزدان را بدو دادند! کسانی هم که «ناترالیست» بودند «طبیعت» را برگزیدند و همهٔ این ویژگیها و صفات را بدو دادند! زیرا نه برای ایشان و نه برای آنان، چاره‌ای جز این نبود که چیزی را فرض کنند و آن چیز فراتر از نیرو و توان بشری باشد و تفسیر این هستی و آنچه در آن می‌گذرد بدو حواله شود ... آنان فقط و فقط می‌خواستند یزدان را انکار کنند، تا از سلطه و قدرت کلیسا رهائی یابند!!! (مؤلف)

آن را تعلیل و توجیه کند!

تعلیل و توجیه اسلامی از جوشش و پیدایش حیات - در درجات متفاوتی که هست - یگانه راه حلّ این پدیده‌ای است که تلاشهای مایوسانهٔ مادیگرایانه نمی‌تواند آن را تعلیل و توجیه کند.

ما در این فی‌ظلال القرآن از برنامهٔ قرآنی بیرون نمی‌رویم. لذا ما در رویارویی با پلیدی کفر و خداناباوری، بیش از دلائل آفرینش هستی و ادارهٔ جهان و پیدایش حیات در آن، چیزی نمی‌گوئیم و جلوتر نمی‌رویم ... قرآن کریم مسألهٔ وجود خدا را مسألهٔ خود ننموده است. چرا که خدا می‌دانسته است که فطرت این پلیدی را نمی‌پذیرد. بلکه مسألهٔ قرآنی مسألهٔ یگانگی خدا، و همچنین بیان سلطه و قدرت خدا در زندگی بندگان است. این مسأله‌ای است که سوره بیان آن را در این موجی که بیان کردیم بر عهدهٔ خود می‌گیرد.

فیلسوف‌نمای آمریکائی است. او تلاش می‌ورزد میان نوع حرکتی که در اتم است - که او آن را درجه‌ای از حیات می‌شمارد - و میان نوع معروف حیات که در زنده‌ها است، نزدیکی برقرار کند. دیورانت با تلاش خستگی‌ناپذیر همهٔ جنبه‌ای می‌خواهد فاصله و فراغی را پر بکند که میان مادهٔ راکد بی‌تکان، و میان حیات پویای جنبان، قرار دارد، به منظور بی‌نیازی از خداوندی که حیات را در موات، یعنی زندگی را در جماد، پدید می‌آورد!

اما این تلاش بی‌امان نه بدو و نه به مادیگرایان ناترالیست کمترین سودی نمی‌رساند. زیرا اگر حیات صفتی است که در ماده نهان است، و در فراسوی این ماده نیروی دیگر و صاحب اراده‌ای نیست، پس چه چیز است که حیات را در مادهٔ هستی با درجه‌های مختلفی و با اندازه‌های متفاوتی بگونه‌ای پخش می‌کند که برخیها بالاتر و پیچیده‌تر از برخیها می‌گردد؟ مثلاً در اتم حیات تنها به صورت حرکت آلی بیشعوری درمی‌آید، و در گیاه به شکل اندامی جلوه‌گر می‌آید، و در جانداران معروف به صورت عضوی خودنمایی می‌کند که دارای ترکیبات و پیچیدگیهای بیشتری است ... چه چیز ماده را بر آن می‌دارد - ماده‌ای که همانگونه که می‌گویند در برگیرندهٔ حیات است - که برخی از ماده‌ها عنصر حیات را بیش از عنصر حیاتی بردارد که مادهٔ دیگری آن را برمی‌دارد، بدون ارادهٔ مدبری؟ چه چیز باعث می‌گردد که حیات نهاده در ماده، در مدارج بالای خود دگرگون و جوراجور شود؟!

ما این گوناگونی و دگرگونی را خواهیم دانست، آن زمان که ایمان داشته باشیم به این که ارادهٔ مدبری در جهان است که آفریدگار جهان است. او از روی اراده و اختیار چنین کارهایی را می‌کند. اما زمانی که معتقد باشیم که در گسترهٔ هستی تنها مادهٔ جاندار - بگذارید چنین فرض کنیم - است و بس، برای عقل بشری محال و ناممکن است که این اختلاف و تفاوت را بفهمد، یا

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ

آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ يَرَوْا كَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ مَاءً ثُمَّ لَكَرُوا أَسْلَمْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مَدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾ وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ كُلِّ فَتْرَةٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ الْقَضَاءِ لَآمَرْنَا لَهُ لَأَنْظُرُونَ ﴿٨﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِ مَنَآ يَلْبَسُونَ ﴿٩﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ بَرُوسًا مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالْأَذْيَانِ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٠﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿١١﴾

را عرضه می‌دارد، و با آن یک بار با تهدید و بیم رویاروی می‌گردد، و دیگر باره دلها را متوجه مرگ و نابودی تکذیب‌کنندگان پیشین می‌سازد. در این پیکار و رهنمود نیز الهامها و انگیزه‌های بسیاری را گرد می‌آورد. البته این امور به دنبال نخستین جنبش و تکانی صورت می‌پذیرد که آن موج بزرگ و فراخ آن را پدید می‌آورد و به پیش می‌راند:



﴿ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ. فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. أَلَمْ يَرَوْا كَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُمَكِّنْ لَكُمْ، وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَحْرِيْرًا مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴾.

هیچ دلیلی از دلائل (دال بر وجود) پروردگارشان بدانان نمی‌رسد مگر آن که از آن روی می‌گردانند. هنگامی که قرآن بدانان نمی‌رسد مگر آن که از آن روی می‌گردانند. هنگامی که قرآن بدانان رسید، آن را تکذیب کردند، پس اخبار آن چیزی که (در قرآن راجع به مکافات دنیا و مجازات آخرت بدیشان گوشزد شده است و) به مسخره‌اش گرفته‌اند به سراغشان خواهد آمد و دامگیرشان خواهد گردید. آیا ندیده‌اند (و آگاهی پیدا نکرده‌اند) که پیش از ایشان چقدر از اقوام و ملت‌ها را هلاک کرده‌ایم؟ اقوام و ملت‌هایی که در زمین (اسباب و ابزار) قدرت و نعمت بدیشان داده‌ایم، قدرت و نعمتی که آن را به شما نداده‌ایم، و بارانهای پیاپی برای آنان بارانده‌ایم و رودبارها در زیر (منازل و کاخهای) ایشان روان کرده‌ایم. اما (هنگامی که سرکشی و نافرمانی کرده‌اند و شکر نعمت بجای نیاورده‌اند، به پاس گناهانشان) آنان را نابود ساخته‌ایم و اقوام و ملت‌های دیگری را پس از ایشان پدیدار کرده‌ایم (و زمام امور را به دستشان سپرده‌ایم. پس از گذشتگان پند گیرید و از خواب غفلت بیدار شوید).

این موج در سرآغاز سوره است. به دنبال موج نخستین می‌آید. موج نخستین که دارای پسوده‌های ژرف و گسترده‌ای بود. موجی بود که سراسر هستی را با حقیقت وجود الهی جلوه‌گر در آسمان‌ها و زمین فراگرفته بود. حقیقتی که پدیدآورنده تاریکیها و نور است. حقیقتی که در آفرینش انسان از ماده این زمین، جلوه‌گر است. این چنین حقیقتی است که سررسید مدت زمان انسان را تعیین کرده است، مدت زمانی که با مرگ پایان می‌پذیرد. و راز مدت زمانی را برای خود محفوظ داشته است که برای فرا رسیدن رستاخیز تعیین فرموده است. و آگاهی از پنهان و آشکار انسان‌ها را به خود اختصاص داده است، و او می‌داند که در پنهان و آشکار مردمان چه می‌کنند و چه به دست می‌آورند.

این ذات الهی جلوه‌گر در اقطار و آفاق جهان بیرون، و در زوایا و گوشه‌های جهان درون است که وجود یگانه و منحصر است. وجودی بدو نمی‌ماند. چه جز یزدان هیچگونه آفریننده‌ای نیست. همچنین خدا وجودی است که همه جا را فراگرفته است و بر همه چیز توانا و چیره است. انکار ذات و اقدس او، و رویگردانی از این نشانه‌های بزرگ خدانشناسی، زشت و پلشت است و هیچگونه سندی بر آن نیست، و هیچ عذری برای شخص منکر و رویگردان نمی‌باشد. از اینجا است که روند قرآنی، موضعگیری مشرکانی را عرضه می‌کند که با وجود ایمان به یزدان محیط برگستره جهان و توانا و چیره بر همه چیز و همگان، انبازهایی را همسان می‌شمارند. این موضع، زشت و پلشت جلوه‌گر می‌آید، حتی در پیشگاه عقل و شعور خود مشرکانی که قرآن این حقیقت را بدیشان می‌نمایاند و با این حقیقت با آنان روبرو می‌گردد، زشت و پلشت محسوب است! قرآن در نخستین چرخش، نبرد را می‌آغازد. نبرد را در ژرفای فطرت مردمان می‌آغازد، هر چند که آنان ستیزه‌گری و دشمنانگی آشکار خود را در رزمگاه بیرون می‌آغازند!

روند قرآنی در این موج، شکل دشمنانگی و ستیزه‌گری



دامنگیرشان خواهد گردید.

این قرآن، حقیقتی است که برای ایشان از سوی آفریدگار آسمانها و زمین نازل شده است. آفریدگاری که تاریکیها و نور را آفریده است. آفریدگار انسان از گل است. خداوند آسمانها و زمین است. قرآن حقّ است و ایشان آن را دروغ می‌پندارند! بر این تکذیب نیز ماندگار و پای می‌فشارند. از آیه‌های یزدان روی می‌گردانند. دعوت به ایمان را به باد استهزاء و تمسخر می‌گیرند ... پس باید که منتظر باشند تا خبر راستین و صدق فرموده ربّ العالمین دربارهٔ چیزی بدیشان رسد که آن را مسخره می‌کردند و به بازیچه می‌گرفتند. باید

چشم به راه کیفر چنین رفتاری و گفتاری باشند!

قرآن ایشان را در برابر این بیم و تهدید کوتاه و سر بسته رها می‌کند. بیم و تهدیدی که نه نوع آن را می‌دانند، و نه از موقع آن آگاهند ... ایشان را رها می‌سازد تا هر لحظه چشم به راه و منتظر باشند که اخبار چیزی به گوششان رسد که آن را به تمسخر گرفته‌اند و بازیچه دانسته‌اند! بگذار هر وقت یزدان بخواهد پرده از حقیقت آن کنار بزند و آنان را در مقابل عذابی حاضر و آماده بدارد که ناپیدا بود و منتظرش بودند!

در این جایگاه بیم و تهدید، گردنها و چشمها و دلها و اعصاب ایشان را متوجّه هلاک و نابودی تکذیب کنندگان پیشین می‌سازد، و سرزمینهای برجای مانده و محللهای مرگ و میر کسانی را بدیشان می‌نماید که حقائق را در گذشته‌ها همچون آنان تکذیب می‌کردند و دیدند آنچه دیدند. آنان که برخی از این سرزمینها را می‌شناختند و مثلاً با خانه‌های طائفه عاد در احقاف، و کاشانه‌های طائفه ثمود در حجر آشنا بودند، و از کنار ویرانه‌های باقیماندهٔ چنین کسانی، عربها در کوچ زمستان به سوی جنوب، و در کوچ تابستان به سوی شمال می‌گذشتند. همچنین از کنار شهرها و آبادیهای به دل زمین فرو رفته قوم لوط می‌گذشتند. و داستانهای ایشان را از زبان آگاهان از تاریخ و راویان اخبار می‌شنیدند ... روند قرآنی ایشان را متوجّه چنین

آنان از روی دشمنانگی با حقّ و پافشاری بر باطل، موضعگیری می‌کنند و روی گردان می‌شوند. چیزی که کم دارند آیه‌هایی و نشانه‌هایی نیست که آنان را به ایمان آوردن می‌خواند، و علاماتی نیست که دالّ بر راستی دعوت و صداقت دعوت کننده است، و دلائل و براهینی نیست که بیانگر الوهیت راستینی است که در پشت سر دعوت و دعوت کننده قرار دارد، بلی کم و کاستی در آیه‌ها و نشانه‌ها و دلائل و براهینی ندارند که ایشان را با آنها به سوی ایمان به یزدان و تسلیم فرمان خدای مهربان فرا می‌خوانند، بلکه آنچه که کم دارند عشق و علاقه به پذیرش و پاسخگویی است! و آنچه که ایشان را از حرکت به سوی حقّ و حقیقت باز می‌دارد دشمنانگی با حقّ و پافشاری بر باطل است! و آنچه که ایشان را بر جای خود می‌نشانند و به سستی و تنبلی می‌کشاند روی گردانی از نگرستن و اندیشیدن است:

﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾

هیچ دلیلی از دلائل (دالّ بر وجود) پروردگارشان بدانان نمی‌رسد مگر این که از آن روی می‌گردانند.

هنگامی که کار این چنین است، و زمانی که روی گردانی از روی قصد و عمد صورت می‌پذیرد، و با وجود فراوانی دلائل، و پیاپی آمدن آیه‌ها و ردیف شدن نشانه‌ها، و روشنی حقائق، راه گریز در پیش می‌گیرند، تهدید به تاخت بر ایشان و بسزا رساندن آنان، تکانی بوجود می‌آورد که دریچه‌های فطرت را باز می‌کند، و موانع تکبر و سرکشی را از سر راه آن فرو می‌اندازد:

﴿فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ. فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾

هنگامی که قرآن بدانان رسید، آن را تکذیب کردند، پس اخبار آن چیزی که (در قرآن راجع به مکافات دنیا و مجازات آخرت بدیشان گوشزد شده است و) به مسخره‌اش گرفته‌اند به سراغشان خواهد آمد و

نعمت و جاه و جلال در میان مردمانند، چقدر خوار و بی‌ارزش هستند! آنان در پیشگاه یزدان بسی بی‌ارج و خوارند! در نزد مردمان نیز سبک و بی‌مقدارند! ایشان مردند و رفتند، اما زمین احساس خلأ و خلوتی و سستی و رخوتی نکرد! نسل دیگری آبادانی زمین را بر عهده گرفت و در عمران آن کوشید. آنان نیز نقش خود را بازی کردند و سرانجام مردند و رفتند و انگار هرگز ساکنان اینجانبودند. زندگی به راه خود ادامه داد و زمان گذشت. انگار در اینجا مردمانی نزیسته‌اند و زندگانی نبوده‌اند!

این امر حقیقی است و انسانها آن را فراموش می‌کنند هنگامی که یزدان قدرت و نعمتی در زمین بدیشان می‌دهد. فراموش می‌کنند که این قدرت و نعمت چند روزه زمین به خواست یزدان انجام پذیرفته است و بدیشان سپرده شده است، تا خدا آنان را در این قدرت و نعمت بیازماید و پدیدار آید که: آیا آنان به عهد و پیمان خدا و شرط و شروط آن عمل می‌کنند که بندگی برای خداوند یگانه است و بس، و دریافت دستور و قوانین از آستانه او است و بس؟ - زیرا یزدان صاحب ملک جهان است و مردمان جانشینانی در آن بیش نیستند - یا این که از خودشان طاغوت‌هایی را می‌سازند و حقوق و ویژگیهای الوهیت را برای خویش ادعا می‌کنند، و در چیزی که در آن جانشین شده‌اند همچون مالک تصرف و دخالت می‌ورزند نه همسان جانشین؟ این حقیقی است که انسانها آن را فراموش می‌کنند - مگر کسانی که یزدان ایشان را پیاید و مصون نماید - و بدین هنگام از عهد و پیمان یزدان و از شرط و شروط آن منحرف می‌گردند، و از راه‌هایی می‌روند و به شیوه‌هایی عمل می‌کنند که جدای از راه راست آفریدگار و خلاف سنت کردگار است. در سرآغاز راه، عواقب این انحراف برایشان روشن و نمایان نمی‌گردد. فساد و تباهی کم‌کم روی می‌دهد و آهسته و آرام پدیدار می‌آید، بگونه‌ای نهانی و پنهانی می‌لغزند و فرو می‌افتند و بدون این که به خود آیند و بفهمند در

جاهائی می‌سازد که تکذیب‌کنندگان پیشین در آن مکانها هلاک شدند و به کیفر خود رسیدند، تکذیب‌کنندگانی که زمان بعضی از آنان بدینان نزدیک بوده است:

﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّا فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُمْكِنْ لَكُمْ، وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا، وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ، فَأَهْلَكْنَا هُمْ يَدْنُوهُمْ، وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾.

آیا ندیده‌اند (و آگاهی پیدا نکرده‌اند) که پیش از ایشان چقدر از اقوام و ملت‌ها را هلاک کرده‌ایم؟ اقوام و ملت‌هایی که در زمین (اسباب و ابزار) قدرت و نعمت بدیشان داده بودیم، قدرت و نعمتی که آن را به شما نداده‌ایم، و بارانهای پیاپی برای آنان روان کرده بودیم. اما هنگامی که سرکشی و نافرمانی کردند و شکر نعمت بجای نیاوردند، به پاس گناهانشان) آنان را نابود ساختیم و اقوام و ملت‌های دیگری را پس از ایشان پدیدار کردیم و (و زمام امور را به دستشان سپردیم. پس از گذشتگان پند گیرید و از خواب غفلت بیدار شوید).

آیا از هلاکت نسل‌های گذشته آگاه نیستند؟ نسل‌هایی که خداوند در زمین بدیشان سلطه و قدرت و نعمت و ثروت داده بود، و از ابزار و وسائل ترقی و تعالی بهره‌مندشان کرده بود. از چنان ثروتی و قدرتی ایشان را بهره‌مند نموده بود که در جزیره العرب به قریشیان مخاطب قرآن نداده بود. بارانهای پیاپی بر ایشان بارانده بود. باران‌هایی که در زندگی‌شان مایه فراخی نعمت و رشد و نمو کشتزارها و افزایش ارزاق می‌گردید ... آنگاه چه شد؟ آنگاه از فرمان خداوندشان سرپیچی کردند! خداوند هم ایشان را به کیفر گناهانشان گرفت! پس از آنان نسل دیگری را پدید آورد. این نسل نیز بعد از ایشان زمین را در اختیار خود گرفتند. اما سرانجام آنان هم مردند و جهان را بدرود گفتند و فراموش شدند و انگار که نبودند! تکذیب‌کنندگانی که از حق و حقیقت روی می‌گردانند و صاحب قدرت و

گرداب زشتیها و پلشتیها می‌لولند ... تا آن زمان که اجل آنان در می‌رسد، و وعده خدا به وقوع می‌پیوندد ... بدین هنگام، پایان زندگی هر کسی شکلی به خود می‌گیرد و به گونه‌ای انجام می‌پذیرد: گاهی یزدان جهان آنان را به عذاب ریشه‌کن کننده گرفتار می‌سازد. از بالای سرشان یا از زیر پایشان عذابشان ناگهانی درمی‌رسد، همان گونه که برای بسیاری از اقوام چنین روی داده است. گاهی هم یزدان جهان ایشان را به خشک سالیها و قحطیها و مرگ و میرها و کم‌وکاست محصولات و میوه‌ها گرفتار می‌سازد، همان گونه که بسیاری از مردمان دچار چنین بلایا و مصائبی شده‌اند. گاهی نیز خداوند متعال آنان را به جان همدیگر می‌اندازد و یکی را گرفتار عذاب دیگری می‌سازد. دسته‌ای خانه‌های دسته‌ای را ویران می‌گردانند، و این به آن، و آن به این اذیت و آزار می‌رساند، و از یکدیگر ایمن نمی‌گردند. در نتیجه شوکت و شکوهشان ضعیف می‌شود و کاستی می‌گیرد و در نهایت خدا بندگان از بندگان خوب فرمانبردار یا بد بزهکار خود را بر آنان مسلط می‌گرداند. چنین بندگان خوب یا بد خدا، شوکت و شکوه آنان را درهم می‌شکنند، و ایشان را از قدرت و نعمتی بیرون می‌آورند که در آن بسر می‌برند. سپس یزدان جهان بندگان تازه‌نفسی را برجای ایشان می‌نشاند تا آنان را نیز در قدرت و نعمتی که خواهند داشت بیازماید ... نقش سنت الهی، بدین گونه به پیش می‌رود و چرخه قانون خدا چرخان می‌شود ... خوشبخت کسی است که می‌فهمد قدرت و نعمت و شکوه و شوکت دنیوی سنت یزدان است و گاهی در دست این و گاه در دست آن گردان است و وسیله امتحان مردمان است. لذا به عهد و پیمان خدا در چیزی که دارد و جانشین در آن است وفاء می‌کند ... و بدبخت کسی است که از این حقیقت غافل و بی‌خبر است و گمان می‌برد که با علم و دانشی که دارد، و با آگاهی و کوششی که می‌ورزد، و با چاره و تدبیری که مبدول می‌نماید، یا این که ناسنجیده و بدون حساب و کتاب،

قدرت و نعمت و شکوه و شوکت بدو داده شده است! از جمله چیزهائی که مردمان را گول می‌زند، این است که ببیند: اشخاص بزهکار سرکش از فرمان دادار، یا باطل‌گرایان بی‌ادب و بی‌شرم تباهکار، و یا کافران خدانشناس گناهکار، در روی زمین از توان و اقتدار و نعمت و ثروت برخوردار باشند، و هیچگونه کیفری از سوی خدا نبینند و آسوده خاطر بنوشند و بخورند و بیایند و بنشینند ... آخر مردمان سرآغاز راه یا میانه راه را می‌نگرند و می‌بینند. اغلب پایانه راه را مشاهده نمی‌کنند ... چرا که پایانه راه دیده نمی‌شود مگر با نگرستن به فرجام کار گذشتگان و محلّ هلاک پیشینیان، بعد از این که زندگیشان افسانه و افسون می‌شود ... قرآن مجید چشم مردمان و خرد ایشان را متوجه هلاک و نابودی، و ویرانه‌های خانه و کاشانه و سرزمینهای برجای مانده این چنین کسانی می‌سازد، و گورستانها و کشتارگاه‌های ستمگران و تباهکاران و کژراهه روان تاریخ را به همگان می‌نماید، تا گول خوردگان بیدار و هوشیار گردند. فریب خوردگانی که در زندگی کوتاه خود پایانه راه را نمی‌بینند و آنچه در این عمر کوتاه خویش می‌بینند پایانه راه میدانند و می‌شمارند، در نتیجه گول آن را می‌خورند!

این نصی است که در قرآن است:

﴿قَالَهُمْ كُنَّا هُمْ يَذُوبُهُمْ﴾.

آنان را به سبب گناهانی که ورزیدند هلاک کردیم.

و نصوصی که هسان این نص است، در قرآن مجید بارها تکرار می‌گردد، و حقیقتی و سنتی و بخشی از تفسیر اسلامی درباره حوادث تاریخ را مقرر می‌دارد. حقیقتی را مقرر می‌دارد، و آن این است که: گناهان، بزهکاران را به هلاکت می‌رساند. و این خدا است که بزهکاران را به سبب گناهانشان نابود می‌فرماید. این امر نیز سنت و قانونی است که اجراء می‌شود و قطعاً رخ می‌دهد - هر چند که انسانی در عمر کوتاه خود آن را نبیند، یا نسلی در مدّت زمان محدود خویش آن را مشاهده ننماید - ولی سنت و قانون قطعی و حتمی

تفسیر حوادث و اوضاع زندگی بشری پناه ببرد، هر چند که برای تفسیر آن، راهی جز تفسیر بر اساس قاعده اعتقادی نیست.

تفسیر اسلامی - با همه فراگیری و جدی بودن و صداقت و واقعیت خود - از تأثیر عناصر مادی غافل نمی ماند، عناصر مادی که تفسیر مادیگرایانه آنها را همه چیز می شمارد. اما تفسیر اسلامی در پهنه فراخ زندگی آن را در جایگاهی قرار می دهد که سزاوار آن است، و عناصر فعال دیگری را نمایان می دارد که جز کسانی آنها را انکار نمی کنند که دشمنانگی بیشرمانه ای با واقعیات هستی داشته باشند ... قضا و قدر الهی را نمایان نشان می دهد که در فراسوی هر چیزی قرار دارد. دگرگونی داخلی درونها و بینشها و ایده ها و اندیشه ها و جهان بینی ها را برجسته می نماید. رفتار واقعی و عنصر اخلاقی را آشکارا نشان می دهد ... اما با وجود همه اینها از هیچ عاملی از عواملی غافل نمی شود که سنت یزدان برابر آنها جاری و ساری می گردد. (۲)



سپس روند قرآنی به پیش می رود و سرشت دشمنانگی ای را به تصویر می کشد که چنان روگردانی ای از آن سرچشمه می گیرد. در این راستا نمونه شگفتی از درونهای مردمان را ترسیم می کند ... نمونه ای که هر چند شگفت است ولی با وجود این تکرار می گردد. انسان این چنین کسانی را در هر زمانی و در هر مکانی و در میان هر نسلی می یابد ... نمونه انسانهای ستیزه جوئی که حق و حقیقت چشمانشان را باز می کند و بدانها فرو می رود، اما آن را نمی بینند! و چیزی را انکار می کنند که قابل انکار نیست! زیرا آن

است و ملت هایی که گناهان در میان شان علنی و آشکار شود، و زندگیشان بر گناه ها و بزه ها پابرجا گردد، سرنوشت ایشان بدون شک بدان می انجامد. این سنت بیانگر بخشی از تفسیر اسلامی درباره تاریخ است: نسلهائی هلاک می گردند، و نسلهائی جایگزین ایشان می شوند. یکی از عوامل این جایگزینی، انجام گناهان توسط مردمان ملت ها است. هنگامی که خوره گناه به پیکره ملت ها رخنه کند، حالتی را پدید می آورد که به هلاک و نابودی می انجامد. چه این حالت به شکل بلای کوبنده ای رخ دهد که هر چه زودتر دررسد و ناگهانی بر سر ملت ها بتازد - همان گونه که در تاریخ قدیم روی داده است - و یا این که با فروپاشی کند و آرام سرشتی معمولی انجام بگیرد و به نیستی ملت ها با گذشت زمان و فرو رفتن تدریجی آنان به گرداب گناهان صورت پذیرد. شواهد کافی در تاریخ تا اندازه ای نزدیک، در دست است دال بر این که فرو پاشی اخلاقی، و کثافت کاریهای آشکار اجتماعی، و جلوه دادن زنان برای شیدا و مفتون کردن دیگران و آراستن مجالس و محافل و کوی و برزن با ایشان، و خوشگذرانی و راحت طلبی، و غافل و سرمست در میان نعمتها لولیدن، ... ملت ها را به هلاکت کشانده است. شواهد کافی تأثیر چنین پلشتیها و زشتیهای در فروپاشی یونان و روم در دست ما است. یونان و رومی که برجای نمانده اند و افسانه ای شده اند. در ملت های معاصر نیز نشانه هایی از سرآغاز این دمار و هلاک در کرانه های زمان پیدا است و برای چشم دل هویدا است، همچون ملت فرانسه و ملت انگلستان! هر چند که آنان از نیروی ظاهری و ثروت فراوان برخوردارند. (۱)

تفسیر مادیگرایانه تاریخ، این بخش را از تفسیر خود درباره احوال ملت ها و حوادث تاریخ، کاملاً حذف می کند. چرا که دیدگاه تفسیر مادی درباره تاریخ، پیش از هر چیز حذف عنصر اخلاقی از زندگی است، و حذف قاعده اعتقادی است که بر اخلاق استوار است. اما این تفسیر وادار می شود که به ستیزه گری خنده آوری در

۱-مراجعة شود به کتاب: «الاسلام و مشکلات الحضارة» فصل «تخبط و اضطراب» و کتاب «التطور و الثبات فی حياة البشرية» فصلهای: «شهادة التاريخ» و «شهادة القرن العشرين»

۲-برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب «خصائص التصور الإسلامی و مقوماته».

اندازه روشن است که دشمن به خاطر حیاء و شرمی که دارد خجالت می‌کشد آن را انکار کند! ... قرآن این چنین نمونه‌ای از مردمان را برجسته و پیدا با واژه‌های اندکی ترسیم می‌کند با شیوهٔ تعبیر قرآنی نوآور اعجازگرانه‌ای که در تعبیر و تصویر دارد: (۱)

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ، لَقَالُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوا: إِن هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾.

(ای پیغمبر!) اگر نامه‌ای نوشته در صفحهٔ کاغذی بر تو نازل کنیم (و در آن حقانیت رسالت تو نگاشته شده باشد) و آن را (علاوه از دیدن) با دستهای خود لمس کنند (که در این صورت جای شک و گمانی باقی نمی‌ماند) باز هم کافران (دشمن حق و ناباوران ستیزه‌گر) می‌گویند: این، چیزی جز جادوگری آشکاری نیست.

چیزی که آنان را از آیه‌های یزدان رویگردان می‌سازد، ضعف دلیل بر صدق آیه‌ها، یا دشواری و پیچیدگی دلیل، و یا اختلاف خردها در فهم دلیل نیست. بلکه چیزی که باعث می‌شود چنین موضعگیری کنند، ستیزه‌جویی سختی و دشمنانگی شدیدی است که دارند! و بلکه پیش از هر چیز پافشاری بر نپذیرفتن و انکار نمودن و معتبر نشمردن دلیل و نگاه نکردن به برهان است و بس! اگر خداوند بزرگوار این قرآن را بر پیغمبرش ﷺ نازل کند، نه از راه وحی که نمی‌بینند، بلکه آن را در برگه‌ای نازل فرماید که دیدنی و لمس کردنی و محسوس باشد، و خودشان با دستهایشان این برگه را لمس کنند - نه این که از دیگران بشنوند، و نه این که تنها آن را ببینند - آنان تسلیم این چیزی که آن را می‌بینند و لمس می‌کنند نمی‌گردند و قاطعانه و مؤکدانه می‌گویند:

﴿إِن هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾.

این، چیزی جز جادوگری آشکاری نیست.

سیمای درشت و زشت و نفرت‌انگیزی است. هر که بدو نگاهی بیندازد از آن گریزان می‌گردد. سیمائی است که بیننده را دشمن خود می‌سازد و او را بر آن می‌دارد که جلو بیاید و آن را مشت بزند و لگدمال کند! زیرا با

چنین سرشتها و گروه‌هائی به گفتگو نشستن و سخن گفتن و دلیل و برهان ذکر کردن، سودی در بر ندارد! به تصویر کشیدن چنین سیمائی بدین نحو - سیمائی که نشان دهندهٔ حقیقت نمونه‌های تکراری در میان نسلها است - دو هدف یا هدفهائی را در بردارد:

اصل موضعگیری ننگین و زشت و ناپسند دشمنان را به خودشان می‌نمایاند، بدان گونه که آئینه چهرهٔ پریش و پلشت و زشت نگرنده را آن چنان که هست می‌نمایاند، تا در آئینه خود را ببیند و از دیدن خویش شرمسار گردد!

این تصویر، در همان حال، دلهای مؤمنان را در برابر رویگردانی مشرکان و انکار منکران، به جوش و خروش می‌اندازد. چنان می‌کند که دلهایشان بر حق و حقیقت پایدار و استوار بماند و متأثر از فضائی نشود که پیرامون آنها را با تکذیب کردن و انکار نمودن و فتنه و آشوب و اذیت و آزار فرا گرفته است.

همچنین این تصویر، اشاره به شکیبائی خدائی دارد که با وجود چنین دشمنانگی زشت و سختی که دشمنان تکذیب کننده می‌ورزند، شتابی در کيفرشان ندارد.

همهٔ اینها اسلحه و جنبش و ابزار و چرخش در پیکاری است که گروه مسلمانان در آن با این قرآن برای رویارویی با مشرکان می‌روند. بعد از آن، نمونه‌ای از پیشنهادهای مشرکان نقل می‌شود، پیشنهادهائی که نیرنگ و دشمنانگی و همچنین نادانی و اندیشهٔ تباه آنها را دیکته می‌کنند ...

از جمله پیشنهاد می‌کردند که یزدان سبحان فرشته‌ای را به پیش پیغمبر ﷺ بفرستد تا در کار تبلیغ دعوت همراه و همدمش شود، و بگوید که او از سوی خدا روانه شده است ... پس از این سخن، خداوند برای ایشان روشن می‌گرداند که این پیشنهاد از ناآگاهی ایشان از سرشت فرشتگان، و همچنین از بی‌خبری از

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصلهای: «التصویر الفنی» و «طریقه القرآن» و «نماذج بشریة».

یکی از پیشنهادهای فراوانی است که در موارد گوناگونی از قرآن ذکر شده‌اند. این پیشنهاد همان پیشنهادی است که در سورة اسراء مطرح است و متضمن خود این پیشنهاد و پیشنهادهای همگون آن است. همه آنها هم بر تعنت و رخنه‌ای دلالت دارند که آیه پیشین بیانگر آن است. همچنین بیانگر ناآگاهی از حقائق هستی و از ارزشها و معیارهای راستین و واقعی است:

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ، فَأَيُّ أَكْثَرِ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا. وَقَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا، أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَغَيْبٍ فَتَنْجِرُ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا. أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَيْدًا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا، أَوْ تَأْتِي بَالِلِهِ وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ، أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ، وَلَنْ نُؤْمِنَ لِزُجَيْكٍ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ. قُلْ: سُبْحَانَ رَبِّيَ! هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا؟ وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا: أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا؟ قُلْ: لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةُ يُمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا...﴾ (اسراء / ۸۹ - ۹۵)

مادر این قرآن، هر نوع مثلی را برای مردم، به شیوه‌های گوناگون بارها بیان داشته‌ایم، ولی بیشتر مردم جز انکار (حق)، نادیده گرفتن دلائل هدایت، و تکذیب خدا و رسول، چیزی قبول نمی‌کنند (و نمی‌پذیرند). و (هنگامی که کافران مگه در برابر اعجاز قرآن و دلائل روشن آن، درمانده و مبہوت شدند) گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از زمین (خشک و سوزان مگه) چشمه‌ای برای ما بیرون جوشانی (که آب آن دائم و روان باشد). یا این که باغی از درختان خرما و انگور (در مگه) داشته باشی و رودبارها و جویبارهای فراوان در آن روان گردانی. یا آسمان را تکه تکه بر سر ما فرود آوری همان گونه که می‌پنداری (و می‌گوئی که خدا ما را بیم داده است) و یا این که خدا و فرشتگان را بیاوری و با ما رویاروی

سنت خدا در ارسال فرشتگان، صورت می‌پذیرد. از دیگر سو برای ایشان روشن می‌سازد که این مرحمت و لطف یزدان است که او در چیزی که پیشنهاد می‌کنند بدیشان پاسخ مثبت نمی‌دهد:

﴿وَقَالُوا: لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ! وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ. وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا، وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾.

می‌گویند که چه می‌شد اگر فرشته‌ای به پیش او بیاید (و در حضور ما بر نبوت و صدق گفتارش گواهی دهد تا بدو ایمان بیاوریم؟ بگو): اگر فرشته‌ای به پیش او بفرستیم (و موضوع جنبه حسنی و شهود پیدا کند، برابر سنت همیشگی خدا درباره آنان که طلب معجزه کرده‌اند و پس از مشاهده معجزه سر بر تافته‌اند و نابود گشته‌اند)، کار از کار می‌گذرد (و فرمان هلاک ایشان صادر می‌گردد) و دیگر مهلت (زنده ماندن) بدیشان داده نمی‌شود. اگر هم فرشته‌ای را (مؤید پیغمبر) می‌کردیم، او را به شکل انسان در می‌آوردیم (تا آنان بتوانند او را ببینند و سخنانش را فهم کنند. در این صورت باز هم اشکال برطرف نمی‌شد) و ایشان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند.

این پیشنهادی که مشرکان پیشنهاد می‌کردند، و پیشنهادهائی که پیش از ایشان اقوام زیادی به پیغمبرانشان پیشنهاد می‌کرده‌اند - همان گونه که قرآن مجید در داستانهایشان روایت می‌فرماید - و پاسخ قرآنی در اینجا به چنین پیشنهادی، همه و همه حقایقی را برمی‌انگیزند که ما در اینجا به اندازه توانائی بدانها می‌پردازیم:

نخستین حقیقت این است که مشرکان عرب، منکر خدا نبودند. بلکه از پیغمبر ﷺ دلیل می‌خواستند، دلیلی که بیانگر این باشد که او از جانب خدا فرستاده شده است، و برساند که این کتابی را که بر ایشان می‌خواند واقعاً از سوی خدا آمده است. معجزه معینی را پیشنهاد می‌کردند، و آن این که یزدان جهان فرشته‌ای را به پیش پیغمبر ﷺ بفرستد و در کار تبلیغ دعوت همراه او شود و ادعایش را تصدیق کند ... این پیشنهاد نیز تنها

گردانی. یا این که سرای بزرگ زرنکاری داشته باشی، و یا این که به سوی آسمان بالا روی، و تنها به بالا رفتنت از آسمان هم ایمان نمی آوریم مگر این که کتابی همراه خود برایمان بیاوری که آن را بخوانیم (و ببینیم که از جانب خدا در آن نوشته شده است که تو فرستاده پروردگار می باشی). بگو: پروردگار من منزّه است (از آن که کسی بدو فرمان دهد، یا این که در قدرت او شریک گردد). مگر من جز انسان فرستاده ای (از سوی یزدان برای رهنمود مردمان) هستم؟ (معجزه در دست خدا است نه من). تنها چیزی که مانع ایمان آوردن مردمان بعد از نزول هدایت (وحی آسمانی) برای ایشان شد، این است که می گویند: آیا خداوند انسانی را بعنوان پیغمبر فرستاده است؟! (فرشتگان افلاکی سزاوار این مقام بزرگ رسالتند نه انسانهای خاکی). بگو: اگر در زمین (بجای انسانها) فرشتگانی مستقر و در آن راه می رفتند، ما از آسمان (از جنس خودشان) فرشته ای را بعنوان پیغمبر به سویشان می فرستادیم (چرا که رهبر باید از جنس پیروان خود باشد).

از چنین پیشنهادهایی، رخنه گرفتن و آزار کردن، و جهالت و نادانی، پیدا و هویدا است ... آخر آنان از روی اخلاق و رفتار پیغمبر ﷺ صداقت و امانت او را می دانستند. ایشان با آزمون و آگاهی فراوانی که با گذشت زمان از او داشتند، وی را خوب می شناختند. خودشان او را ملقب به امین کرده بودند. امانتهای خویش را بدو می سپردند، حتی در آن زمان که شدیداً با او مخالفت می کردند. وقتی که پیغمبر ﷺ هجرت فرمود پسر عموی خود علی ﷺ را بر جای گذاشت تا امانتهائی را به قریشیان بازپس گرداند که بدو سپرده بودند و هنوز در پیش او بود! این در حالی است که ایشان با او سخت مخالفت می ورزیدند و در اندیشه کشتن او بودند! به صداقت او همچون امانت او ایمان و اطمینان داشتند. او بود وقتی که نخستین بار بالای کوه صفا ایشان را بطور گروهی و آشکار، به فرمان پروردگار دادار، دعوت به پذیرش اسلام کرد و از

ایشان پرسید: آیا اگر خبری را به شما برسانم، مرا راستگوی می پندارید؟ همگی بدو پاسخ دادند که تو صادق و راستگو در نزد ما هستی ... اگر آنان می خواستند از صداقت و راستی او آگاه شوند، ایشان که از گذشته او آگاه بودند و می دانستند گذشته او شاهد بر صداقت کنونی او است و ایشان او را راست و درست می دانستند ... در روند سوره می آید که قریشیان او را تکذیب نمی کردند:

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ. فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ. وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾. (آیه ۳۳)

(ای پیغمبر) ما می دانیم که آنچه (کفار مکه) می گویند تو را غمگین می سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می نمایند.

سپس آنچه مایه انکار و رویگردانی ایشان می شود علاقه به انکار و رویگردانی، و رغبت به دشمنانگی و خود را بزرگتر از آن دیدن است که به دنبال حق و حقیقت روان گردند. آنان در صدق و صداقت پیغمبر ﷺ شک و گمانی نداشتند!

گذشته از این، در خود قرآن، دلیل و برهان راست تر از این دلائل و براهین مادی ای بود که می طلبیدند. چه این قرآن خودش با تعبیرش و با محتوای تعبیرش گواه بر این است که از سوی خدا فرستاده شده است ... آنان یزدان را انکار نمی کردند و قطعاً می دانستند که این قرآن از سوی خدا است. ایشان با بینش زبانشناسی ادبی و هنری خود، اندازه توان بشری را می دانستند و متوجه بودند که این قرآن فراتر از چنین توانی است. هر کس که سخن شناس باشد و با هنر سخن سرائی سروکار داشته باشد، آشکارا می داند که این قرآن فراتر از چیزی است که انسان قدرت رسیدن بدان را دارد. این امر را کسی انکار نمی نماید، مگر شخص ستیزه جوئی که حق را در زوایای درون خود می یابد اما



بسیاری از گمراهیهای عربها و افسانههای بت پرستانه ایشان درباره فرشتگان را ذکر می فرماید و همه آنها را برایشان تصحیح می نماید تا کسانی که از ایشان این آئین را می پذیرند و در پرتو رهنمود آن راه می روند، جهان بینی ایشان، و شناخت آنان درباره هستی و پدیده ها و موجودات جهان راست و درست گردد. اسلام از این جهت هم برنامه ای برای رهنمود عقل و شعور به راه راست بوده است، و دل و درون را نیز در این راستا رهنمون کرده است، و برنامه تصحیح اوضاع و احوال بطور یکسان بشمار آمده است.

قرآن مجید یکی از گمراهیها و نادانیهای عربها در دوره جاهلیت را این می داند که آنان گمان می بردند که فرشتگان دختران یزدان سبحانه و تعالی هستند! و بدین خاطر فرشتگان در پیشگاه یزدان دارای شفاعتی هستند که ردخور ندارد و قطعاً پذیرفتنی است! ظن غالب این است که برخی از بت های بزرگ، رمز و نمودار فرشتگان بودند! در اینجا هم پیدا است که درخواست می کنند خداوند فرشته ای را به پیش پیغمبر خود روانه دارد که او را در ادعای پیامبری تصدیق کند.

قرآن گمراهی پیشین ایشان را در موارد گوناگونی تصحیح می فرماید. از جمله موردی که در سورة پنجم آمده است:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ؟ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ؟ أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ؟ تِلْكَ إِذْ قَسَمَ صِبْغِي! إِنَّ هِيَ إِلَّا أُنْهَاءُ سِمَتِهِمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ، إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ، وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ. أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى؟ فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ. وَكَمِ مِنْ مَلَكَ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُعْنَى شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ. إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ. وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ، وَإِنْ الظَّنُّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾.

(نجم/ ۱۹، ۲۸)

آیا چنین می بینید (و این گونه معتقدید) که لات و عزى و

آن را نهان می سازد! همچنین محتوای قرآنی جهان بینی اعتقادی، و برنامه ای که قرآن آن را برای بیان این اعتقاد موجود در گستره ادراک بشری دارد، و نوع تأثیرها و پسوده های الهامگرانه، اینها همه برای سرشت جهان بینیها و برنامه ها و شیوه های بشری غریب و نامعهود است. درک این مطلب از دید دل و درون عربها پنهان نبود. اقوالشان و احوالشان بیانگر این واقعیت است که آنان شکی نداشتند در این که این قرآن از سوی یزدان آمده است.

این چنین به نظر می رسد که این پیشنهادها برای طلب دلیل و برهان نبوده است. بلکه وسیله ای از وسائل به رنج افکندن، و شیوه ای از شیوه های به دشواری انداختن، و طرحی برای ستیزه گری و دشمنانگی بوده است، و آنان همان گونه بوده اند که خدای بزرگوار در آیه پیشین درباره ایشان فرموده است:

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ، لَقَالُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوا: إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾.

(ای پیغمبر!) اگر نامه ای نوشته در صفحه کاغذی بر تو نازل کنیم (و در آن حقایق رسالت تو نگاشته شده باشد) و آن را (علاوه از دیدن) با دستهای خود لمس کنند (که در این صورت جای شک و گمانی باقی نمی ماند) باز هم کافران (دشمن حق و ناباوران ستیزه گر) می گویند: این، چیزی جز جادوگری آشکاری نیست.

حقیقت دوم: این است که عربها به فرشتگان ایمان داشتند. آنان درخواست می کردند که یزدان فرشته ای بر پیغمبرش ﷺ نازل می فرماید که با او به کار دعوت پردازد و وی را تصدیق کند. اما عربها با سرشت فرشتگان آشنا نبودند، فرشتگانی که جز خدا کسی ایشان را نمی شناسد. درباره آنان بدون دلیل سر در بیابان برهوت می گذاشتند، و در به تصویر کشیدن ایشان، رابطه آنان با یزدان، و پیوندشان با زمین و ساکنان آن، دچار لغزش و خطا می شدند ... قرآن مجید

بدو ایمان بیاوریم؟ بگو: اگر فرشته ای به پیش او بفرستیم (و موضوع جنبه حسّی و شهود پیدا کند، برابر سنت همیشگی خدا درباره آنان که طلب معجزه کرده اند و پس از مشاهده معجزه سر برتافته اند و نابود گشته اند)، کار از کار می گذرد (و فرمان هلاک ایشان صادر می گردد) و دیگر مهلت (زنده ماندن) بدیشان داده نمی شود.

این، گوشه ای از آشنایی با آفریدگانی از بندگان خدا است ... آنان پیشنهاد می کردند که یزدان فرشته ای را از آسمان بفرستد. اما سنت خدا بر این بوده است که فرشتگان را وقتی به زمین می فرستد که مردمان پیغمبرشان را تکذیب کنند و خداوند بخواهد فرشتگان را روانه گرداند تا ایشان را نابود کنند و فرمان یزدان مبنی بر هلاک ایشان را اجراء و پیاده گردانند و دمار از روزگار آنان برآورند. اگر خدا درخواست مشرکان عرب را می پذیرفت و فرشته ای به پیش ایشان می فرستاد، کار از کار می گذشت و هلاک ایشان صورت می گرفت، و پس از نزول فرشته، بدیشان مهلتی داده نمی شد. آیا آنان این را می خواستند و چنین چیزی را پیشنهاد می کردند؟ آیا آنان به رحمت فراوان و مهر بیشمار یزدان پی نمی برند در این که بدیشان پاسخ داده نمی شود و خواست ایشان برآورده نمی گردد و نابود نمی شوند؟! روند قرآنی بدین منوال آنان را جلو رحم و لطف خدا بدیشان و شکیبائی او با ایشان، و مقابل بی خبری آنان از مصلحت خودشان، و ناآگاهی ایشان از سنت یزدان در ارسال فرشتگان، نگاه می دارد. آنان با وجود چنین نادانی و ناآگاهی شان که نزدیک بود زندگیشان را تباه و نابود سازد، هدایت را نمی پذیرند، و رحمت را رها می سازند، و با خواستن و جستن دلیل، رنج پیغمبر ﷺ و زحمت خود می دارند!

آیه بعدی بخش دوم آشنائی با این آفریدگان و بندگان یزدان را دربر دارد:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا، وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِ مَا يَلْبَسُونَ﴾.

منات سوّمین بت دیگر (معبود شما و دختران خدایند، و دارای قدرت و عظمت می باشند؟) آیا پسر مال شما باشد، و دختر مال خدا؟! (در حالی که به گمان شما دختران کم ارزش تر از پسرانند؟! در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه ای است. اینها فقط نامهایی (بی محتوی و اسمهایی بی معنی است) که شما و پدرانتان (از پیش خود) بر آنها گذاشته اید. هرگز خداوند دلیل و حجتی (بر صحت آنها) نازل نکرده است. آنان جز از گمانهای بی اساس و از هواهای نفس پیروی نمی کنند. در حالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان برای ایشان آمده است (و در پرتو آن می توانند به ناچیزی بتها پی ببرند و رضای خدای را بجویند و راه سعادت ببینند). مگر آنچه انسان آرزو کند به آن می رسد و خواهد داشت؟! چرا که دنیا و آخرت از آن خدا است (و قانونگذاری و فرماندهی هر دو سرا مربوط بدو است). چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند و (با وجود عظمت و بزرگواریشان) شفاعت ایشان سودی نمی بخشد و کاری نمی سازد، مگر بعد از آن که خدا (به شفیع) اجازه دهد، و از (مشفوع له) راضی و خشنود گردد. کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را با نامهای زنان وصف و نامگذاری می کنند. ایشان در این باب چیزی نمی دانند (و از نر و ماده بودن فرشتگان کاملاً بی خبرند) و جز از ظنّ و گمان پیروی نمی کنند، و ظنّ و گمان هم در (بخش اعتقادات، به کسی سودی نمی رساند، و انسان را) بی نیاز از حق نمی گرداند.

همچنین گمراهی دوم ایشان را تصحیح می کند که اندیشه تباه آنان درباره سرشت فرشتگان بود. در این دو آیه سوره، و در موارد بسیار دیگری به تصحیح این گمراهی می پردازد:

﴿وَقَالُوا: لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ! وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ﴾.

می گویند که چه می شد اگر فرشته ای به پیش او بیاید (و در حضور ما بر نبوّت و صدق گفتارش گواهی دهد تا

اگر هم فرشته‌ای را (مؤید پیغمبر) می‌کردیم، او را به شکل انسان درمی‌آوردیم (تا آنان بتوانند او را ببینند و سخنانش را فهم کنند. در این صورت باز هم اشکال برطرف نمی‌شد) و ایشان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند.

آنان پیشنهاد می‌کردند که یزدان سبحان بر پیغمبر ﷺ خود فرشته‌ای را نازل فرماید تا او را در کار دعوت و تبلیغش تصدیق کند. اما فرشتگان آفریدگانی هستند جدای از آدمیان. آفریدگانی هستند با سرشت ویژه‌ای که به خودشان اختصاص دارد و تنها خدا از چگونگی آن آگاه است. آنان - همانگونه که خدا درباره‌ی ایشان می‌گوید و ما هم چیزی راجع به آنان نمی‌دانیم جز آنچه را که خدا درباره‌ی ایشان می‌فرماید - با شکل و سیمای خود و با سرشتی که بر آن سرشته شده‌اند نمی‌توانند بر روی زمین راه بروند، چه ایشان از ساکنان کره زمین نیستند. اما با این وجود ایشان دارای ویژگیهایی هستند که در پرتو آنها می‌توانند هیئت و شکل انسانها را به خود بگیرند، بدان هنگام که در زندگی انسانها می‌خواهند انجام وظیفه کنند، از قبیل: تبلیغ رسالت، یا نابود کردن تکذیب‌کنندگانی که یزدان می‌خواهد ایشان را هلاک سازد، یا ثابت قدم نگاه داشتن مؤمنان، و یا جنگ با دشمنان مؤمنان و کشتن ایشان ... و سائر وظائفی که دارند و قرآن مجید روایت می‌کند که آنان از سوی خدا عهده‌دار انجام چنین وظائفی هستند و ایشان هم از چیزی که خدا بدیشان دستور انجام آن را می‌دهد سرکشی و سرپیچی نمی‌کنند، و هر آنچه بدیشان دستور داده شود انجام می‌دهند.

اگر خدا بخواهد فرشته‌ای را نازل گرداند که پیغمبرش را تصدیق نماید، او در مقابل دیدگان مردمان به شکل مردی جلوه می‌کرد، نه به صورت فرشتگی خود. در این صورت نیز کار بر ایشان مشتبه می‌گردید! هنگامی که حقیقت را بر خویشان مشتبه می‌دیدند و در شناخت آن راه خطا می‌پویندند، بدان زمان که محمد ﷺ

بدیشان می‌گفت: من محمدی هستم که می‌شناسید. خدا مرا به سوی شما فرستاده است تا شما را بترسانم و مژده برسانم ... اگر فرشته‌ای به شکل مردی که نمی‌شناختند، به پیش ایشان می‌آمد و می‌گفت: من فرشته‌ام. خدا مرا فرستاده است تا پیغمبرش را تصدیق کنم ... آیا حقیقت بیش از پیش بر آنان مشتبه نمی‌شد؟ آیا بیشتر به خطا نمی‌رفتند؟ وقتی که فرشته را به شکل مردی همچون خودشان می‌دیدند، در شناخت حقیقت دچار اشتباه نمی‌گردیدند؟ زمانی که آنان در تشخیص حقیقت ساده و عیان برای دیدگان راه خطا می‌پویندند، اگر خدا فرشته‌ای را می‌فرستاد و او را مردی می‌ساخت و به میانشان روانه می‌داشت، قطعاً حقیقت بیش از پیش برایشان ناپیدا و مشتبه می‌گردید و هرگز راهیاب نمی‌شدند و به یقین و اطمینان دست نمی‌یافتند.

بدین منوال یزدان سبحان از بی‌خبری ایشان نسبت به سرشت بندگانش پرده برمی‌دارد، همانگونه که نادانیشان را در شناخت سنت خود بدیشان می‌نمایاند. گذشته از این که پرده از به زحمت انداختن و دردسر خواستن و دشمنانگی کردن ایشان به کنار می‌زند، به زحمت انداختن و دردسر خواستن و دشمنانگی کردن ناآگاهانه و بدون دلیل و بی‌جهت!

حقیقت سومی را که این نص قرآنی در اندیشه برمی‌انگیزد، عبارت است از: سرشت جهان‌بینی اسلامی و ارکان این جهان‌بینی ... از میان چنین ارکان و اصولی، ایمان به جهانهای پیدا و ناپیدائی است که اسلام به مسلمان آموخته است که نخست آنها را درک و فهم کند، سپس با آنها همسو و همگام و هم‌آوا و همراه شود. از جمله این جهانهای نهان، جهان فرشتگان است ... اسلام اعتقاد به فرشتگان را رکنی و اصلی از ارکان و اصول ایمان قرار داده است. ایمان اتمام نمی‌پذیرد و کامل نمی‌گردد جز با اعتقاد بدان. چرا که ایمان وقتی کامل است که انسان معتقد باشد به: یزدان، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیغمبران، روز قیامت، و قضا و قدر خیر و شر ...

أَرْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾ (انبیاء / ۲۶-۲۸)

(برخی از کفار عرب می‌گویند: خداوند رحمان فرزندان (برای خود، به نام فرشتگان) برگزیده است (چرا که ملائکه دختران خدایند!)، یزدان سبحان پاک و منزّه (از این گونه نقصها و عیبتها) است. (فرشتگان فرزندان خدا نبوده و) بلکه بندگان گرامی و محترمی هستند (به هیچ وجه از طاعت و عبادت و اجراء فرمان یزدان سرپیچی نمی‌کنند). آنان (آنقدر مؤدب و فرمانبردار یزدانند که هرگز) در سخن گفتن بر او پیشی نمی‌گیرند، و تنها به فرمان او کار می‌کنند (نه به فرمان کس دیگری). خداوند اعمال گذشته و حال و آینده را میداند (و از دنیا و آخرت و از وجود و پیش از وجود و بعد از وجودشان آگاه است) و آنان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای آن کسی که (بدانند) خدا از او خشنود است و (اجازه شفاعت او را داده است. به خاطر همین معرفت و آگاهی) همیشه از خوف (مقام کبریائی) خدا ترسان و هراسانند.

﴿وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ، يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْترُونَ﴾ (انبیاء / ۱۹ و ۲۰)

کسانی که در پیشگاه خدا هستند (و مقربان درگاه پروردگارند، یعنی فرشتگان) از پرستش او سرباز نمی‌زنند و خویشتن را بالاتر از عبادتش نمی‌دانند و (از بندگی شبانه‌روزی خود هرگز) خسته نمی‌گردند. شب و روز (دائماً به تعظیم و تمجید خدا مشغولند و پیوسته) سرگرم تسبیح و تقدیسند و سستی به خود راه نمی‌دهند.

فرشتگان بردارندگان عرش یزدان مهربانند، و در روز قیامت نیز پیرامون آن حلقه می‌زنند و طواف می‌کنند و می‌گردند، ولی ما نمی‌دانیم چگونه. ما از دانش و آگاهی بهره‌مند نیستیم مگر بدان اندازه که یزدان برای ما آدمیزادگان پرده از این غیب برداشته است:

﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ حَوْلَ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَقَضَىٰ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ

در همین کتاب فی ظلال القرآن در سرآغاز سورة بقره راجع به غیب سخن گفتیم. چکیده آن چنین است: ایمان به غیب کوچ شگرفی در زندگی انسان است. زیرا کوچی است که در آن انسان از دائرة تنگ محسوسات گام فراتر می‌نهد و با جهان غیب نامحسوس ناپیدا آشنا می‌شود که امکان وجود دارد و می‌توان آن را تصور کرد. بی‌گمان چنین چیزی، کوچ از دائرة محسوس حیوانی، به جولانگاه ادراک انسانی است. بستن راه این جولانگاه بر روی درک و فهم انسانی، عقب‌گرد بشمار است. متأسفانه مکتبهای مادیگرا که در جهان محسوسات گرفتارند، برای بستن چنین راهی پیوسته کوشیده و می‌کوشند، و این امر را «پیشرفت» می‌دانند! ان شاء الله تا اندازه‌ای مفصل درباره «غیب» سخن خواهیم گفت، بدان هنگام که در این سوره با این فرموده خداوند بزرگوار رویاروی می‌گردیم:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست.

در اینجا سخن از فرشتگان را به پایان می‌بریم که جزو جهان غیب است. جهان‌بینی اسلامی در میان جهان غیب، موجوداتی را به نام فرشتگان می‌گنجاند که از زمره بندگان یزدانند. قرآن تا اندازه‌ای ما را با صفات فرشتگان آشنا کرده است، آن اندازه که برای این جهان‌بینی و همگامی در رکاب فرشتگان در حدود آن، بسنده و کافی باشد.

فرشتگان آفریدگانی از آفریدگان یزدانند. با پرستش یزدان و اطاعت مطلق از خدا و کرنش کامل در برابر ایزد والا، دینداری و فرمانبرداری خود را اظهار می‌دارند. فرشتگان به خدا نزدیکند. ما نمی‌دانیم این نزدیکی چگونه است، و بطور معین و مشخص چه نوع نزدیکی و قربتی است:

﴿وَقَالُوا: اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا. سُبْحَانَهُ! بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ، لَا يَشْفِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ

(زمر / ۷۵)

رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۷۵﴾

(در آن روز، ای مخاطب) فرشتگان را خواهی دید که گرداگرد عرش خدا حلقه زده‌اند و به سپاس و ستایش پروردگار خود مشغولند. در میان (بندگان خدا داوری می‌شود) و دادگرانه و واقعی در میانشان داوری می‌گردد، (و از سوی همه هستی فریاد برآورده می‌شود) و گفته می‌شود: حمد و سپاس خداوند جهانیان را سزا است!

فرشتگان متوئیان بهشت و متوئیان دوزخند. با درود و دعا پذیرة بهشتیان می‌شوند، و با بیم و تهدید به استقبال دوزخیان می‌روند:

﴿وَسَبِّحْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا، حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا، وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا: أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا؟ قَالُوا: بَلَىٰ! وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ! قِيلَ: ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ. وَسَبِّحْ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا، حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا، وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، طِبُّكُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾.

(زمر / ۷۱-۷۳)

کافران به سوی دوزخ گروه گروه رانده می‌شوند و هنگامی که بدانجا رسیدند درهای آن به رویشان گشوده می‌گردد و نگهبانان دوزخ بدیشان می‌گویند: آیا پیغمبرانی از جنس خودتان به میانتان نیامده‌اند تا آیه‌های پروردگارتان را برای شما بخوانند و شما را از رویارویی چنین روزی بترسانند؟ می‌گویند: آری، (پیغمبران برانگیخته شدند و اوامر و نواهی خدا را به ما رساندند و از عذاب آخرت بیمان دادند) ولیکن فرمان عذاب بر کافران ثابت و قطعی است (و ما راه کفر در پیش گرفتیم و باید هم تاوان آن را بپردازیم و چنین سرنوشت شومی داشته باشیم). بدیشان گفته می‌شود: از درهای دوزخ داخل شوید. جاویدانه در آن می‌مانید. جایگاه متکبران چه بد جایگاهی است. و کسانی که از (عذاب و خشم) پروردگارشان

می‌پرهیزند، گروه گروه به سوی بهشت رهنمود می‌شوند تا بدانگاه که به بهشت می‌رسند، بهشتی که درهای آن (برای احترامشان به رویشان) باز است. بدین هنگام نگهبانان بهشت بدیشان می‌گویند: درودتان باد. خوب بوده‌اید و به نیکی زیسته‌اید پس خوش باشید و داخل بهشت شوید و جاویدانه در آن بمانید.

﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً﴾. (مذثر / ۳۱)

ما مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برنگزیده‌ایم. فرشتگان به عنوان نگهبانان مردمان به فرمان یزدان به انجام وظیفه می‌پردازند. ایشان را تعقیب و همراهی می‌نمایند و هرچه از آنان سرزند می‌نگارند، و آدمیزادگان را به هنگام فرا رسیدن اجل می‌میرانند:

﴿وَهُوَ أَقْهَرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلْ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾.

(انعام / ۶۱)

خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می‌فرستد و می‌گمارد (و آنان بکار خود با دقت تمام تا دم مرگ یکایک شما، مشغول می‌گردند) و چون مرگی از شما فرا رسید، فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند، و (فرشتگان گروه اول و فرشتگان گروه دوم هیچکدام در مأموریت خود کوتاهی نمی‌کنند).

﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ... مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾.

(رعد / ۱۱)

انسان دارای فرشتگانی است که به (نوبت عوض می‌شوند و) پیاپی از روبرو و از پشت‌سر (و از همه جوانب دیگر، او را می‌پایند و) به فرمان خدا از او مراقبت می‌نمایند.

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾. (ق / ۱۸)

انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌راند مگر این که فرشته‌ای، مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش) آن سخن است.

فرشتگان وحی یزدان به پیغمبران - صلوات الله و سلامه علیهم - می‌رسانند. خداوند به ما خبر داده است که جبرئیل علیه السلام مأمور انجام این وظیفه بوده است:

﴿يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾ (نحل / ۲)

خداوند به دستور خود، فرشتگان را همراه با وحی (آسمانی که حیات بخش انسانها است) بر هر کس از بندگانش (به نام انبیاء) که خود بخواهد نازل می‌کند (تا به مردم بیاموزند) که جز من (که آفریننده جهان و جهانیانم) خدائی نیست، پس (با انجام حسنات و دوری از سیئات)، از (غضب و عذاب) من بپرهیزید.

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (بقره / ۹۷)

(ای پیغمبر) بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) زیرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است (نه اینکه خودسرانه دست به چنین امری زده باشد).

یزدان سبحان جبرئیل را موصوف به نیرومند کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز او را دو دفعه به شکل فرشتگی دیده است، گذشته از این که در هنگام رساندن پیامهای پیاپی وحی، در شکلهای گوناگون او را مشاهده نموده است:

﴿وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ. وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ. وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ. ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ. فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ. مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ. أَفَتَسْتَأْذِنُ عَلَيَّ مَا يَرَىٰ. وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ. إِذْ يَخْفَىٰ السُّدْرَةُ مَا يَخْفَىٰ. مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ. لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾ (نجم - ۱-۱۸)

سوگند به ستاره در آن زمان که دارد غروب می‌کند. یار شما (محمد) گمراه و منحرف نشده است، و راه خطا نپوئیده است و به کژراهه نرفته است. و از روی هوا و

هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد. (جبرئیل، فرشته) بس نیرومند آن را بدو آموخته است. همان کسی که دارای خرد استوار و اندیشه وارسته است. سپس او (به صورت فرشتگی خود و با بالهایی که کرانه‌های آسمان را پر کرده بود) راست ایستاد. در حالی که او در جهت بلند (آسمان روبروی بیننده) قرار داشت. سپس (جبرئیل) پائین آمد و سر در نشیب گذاشت. تا آن که فاصله او (و محمد) به اندازه دو کمان یا کمتر گردید. پس جبرئیل به بنده خدا (محمد) وحی کرد آنچه می‌بایست وحی کند. دل (محمد) تکذیب نکرد چیزی را که او (با چشم سر) دیده بود. آیا با او درباره چیزی که دیده است، ستیزه می‌کنید؟ او که بار دیگر (در شب معراج) وی را دیده است. نزد سدره المنتهی. بهشت که منزل (و مأوی متقیان) است در کنار آن است. در آن هنگام، چیزهائی سدره را فراگرفته بود که فرا گرفته بود (و چنان عجائب و غرائبی، قابل توصیف و بیان، با الفبای زبان انسان نیست). چشم (محمد) در دیدن خود به چپ و راست (منحرف نشد و به خطا نرفت، و سرکشی نکرد و) تنها به همان چیزی نگریست که می‌بایست ببیند و بنگرد. او بخشی از نشانه‌های بزرگ (و عجائب ملکوت) پروردگارش را (در آنجا) مشاهده کرد از جمله: سدره المنتهی، بیت المعمور، بهشت، دوزخ، و جبرئیل را با قیافه فرشتگی خود). فرشتگان به پیش مؤمنان در نبردهای بزرگ ایشان با باطلگرایان و طاغوتیان می‌آیند و آنان را ثابت قدم می‌دارند و یاری و کمکشان می‌نمایند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَنْزِيلُ عَلَيْنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ (فصلت / ۳۰)

کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفته خود که اقرار به وحدانیت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان

می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پابرجا و ماندگار می‌مانند (در هنگام آخرین لحظات زندگی) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و بدانان مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شد.

﴿إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ: أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُدْعَكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْلِنِينَ. بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ. وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ، وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾.

(ال عمران / ۱۲۴ - ۱۲۶)  
بدان هنگام که تو به مؤمنان می‌گفتی: آیا شمارا بسنده نیست که پروردگارتان با سه هزار فرشتگان فرستاده (از سوی خویش برای آرامش خاطراتان) یاریتان کرد؟ آری (شما را بسنده است. و علاوه از آن) اگر بردباری (در کارزار) داشته باشید و پرهیزگاری کنید (از معصیت خدا و مخالفت با پیغمبر)، و آنان (یعنی دشمنان مشرک) هم اینک بر شما تاخت آرند، پروردگارتان (بر تعداد فرشتگان بیفزاید) با پنج هزار فرشته یورشگر و نشانگذار، شما را یاری کند، و خداوند آن (یاری با فرشتگان) را جز مژده‌ای برای (پیروزی) شما نساخت، و برای آن کرد که دل‌های شما بدان آرام گیرد، و پیروزی جز از جانب خداوند توانای دانا نیست.

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ: أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا، سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾.

(انفال / ۱۲)

(ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم (و کمک و یاریتان می‌نمایم. شما با الهام پیروزی و بهروزی) مؤمنان را تقویت و ثابت قدم بدارید، (و من هم) به دل‌های کافران خوف و هراس خواهم انداخت. (به مؤمنان الهام کنید:)

سره‌ای آنان را بزنید (و از هم بشکافید که بر گردن‌های ناپاکشان سنگینی می‌کند) و دست‌های ایشان را ببرید) و پنجه‌هایشان را بی‌کنید. فرشتگان امور مؤمنان را اداره می‌کنند. به تسبیح و تقدیس پروردگارشان می‌پردازند. برای مؤمنان آموزش گناهانشان را در خواست می‌کنند. برای ایشان دعا می‌کنند و خدای را به فریاد می‌طلبند، پسان دعای دوستان مهربان دلسوزی که سرگرم انجام کارهای کسانی باشند که دوستشان می‌دارند:

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ، وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا، رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا، فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ، وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ. رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ، وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ، وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ، وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

(غافر / ۷-۹)

آنان که بردارندگان عرش خداوند و آنان که گرداگرد آنانند به سپاس و ستایش پروردگارشان سرگرمند و بدو ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آموزش می‌کنند (و می‌گویند: پروردگارا! مهربانی و دانش تو همه چیز را فراگرفته است (هم اعمال و اقوالشان را کاملاً میدانی و هم مرحمت و مهربانیت می‌تواند ایشان را در برگیرد) پس در گذر از کسانی که (از گناهان دست می‌کشند و به طاعات و عبادات می‌پردازند، و از راه‌های انحرافی دوری می‌گزینند و به راستای راحت) برمی‌گردند و راه تو را در پیش می‌گیرند، و آنان را از عذاب دوزخ مصون و محفوظ فرما. پروردگارا! آنان را به باغ‌های همیشه ماندگار بهشتی داخل گردان که بدیشان (توسط پیغمبران) وعده داده‌ای، همراه با پدران خوب و همسران شایسته و فرزندان بایسته ایشان. قطعاً تو (بر هر چیزی) چیره و توانا و (در هر کاری) دارای فلسفه و حکمت هستی. و آنان را از عقوبت دنیوی و کیفر اخروی) بدیها نگهدار، و تو هر که



و تهدید پذیرۀ کافران می گردند، و در جنگهای حق و باطل نیز با کافران می جنگند. فرشتگان با شکنجه و آزار و تنبیه و خواری، ارواح کافران را از بدنهایشان بیرون می آورند:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ: أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ، الْيَوْمَ تُحْجَرُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ (انعام / ۹۳)

اگر (حال) ستمکاران را ببینی (و بدانی که چه وضع ناپهناچار و دور از گفتاری دارند) در آن هنگام که در شدائد مرگ فرو رفته اند و فرشتگان دستهای خود را (به سوی آنان) دراز کرده اند (و بر بناگوششان تپانچه و بر پشتشان تازیانه می زنند و بدیشان می گویند: اگر می توانی از این عذاب الهی) خویشتن را برهانی. این زمان به سبب دروغهایی که بر خدا می بستید و از (پذیرش) آیات او سرپیچی می کردید، عذاب خوار کننده ای می بینید.

﴿فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبارَهُمْ﴾ (محد / ۲۷)

حال آنان چگونه خواهد بود بدان هنگام که فرشتگان مأمور قبض ارواح به سراغشان می آیند و چهره ها و پشتها (و سائر اندامهای) ایشان را به زیر ضربات خود می گیرند؟!.

فرشتگان از دیرباز با آدمیان سروکار داشته اند. از همان زمان با آدمیزادگان بوده اند که پدرشان آدم آفریده شد. این پیوند ناگسختنی است و در درازا و پهنای زندگانی دنیوی و حتی در جولانگاه زندگانی سرمدی، برقرار و بردوام است، همان گونه که در گلچین پیشین قرآنی بدان اشاره کردیم ... از حضور فرشتگان در مسأله پیدایش آدمیان، در موارد گوناگون و مواضع پراکنده ای از قرآن، سخن رفته است. از جمله در سورة بقره آمده است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً. قَالُوا: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ

را در آن روز از کیفر بدیها نگاه داری، واقعاً بدو رحم کرده ای (و مورد الطاف خود قرار داده ای) و آن مسلماً رستگاری بزرگ و نیل به مقصود سترگی است.

فرشتگان همچنین به مؤمنان مژده بهشت را می دهند، در آن هنگام که جانیشان را می گیرند. در آخرت نیز با مژده شادی و خرمی به استقبال مؤمنان می آیند و بدیشان تبریک و تهنیت می گویند، و در بهشت بر آنان سلام می کنند و به درودشان می آیند:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ، يَقُولُونَ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَدْخَلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (نحل / ۳۲)

(پرهیزگاران)، همانهایی که (به هنگام مرگ) فرشتگان (قبض ارواح) جانیشان را می گیرند در حالی که پاکیزه (از کفر و معاصی) و شادان (از رویارویی سرافرازانه خود با پروردگار) هستند. (فرشتگان بدیشان) می گویند: درودتان باد، (در امان خدائید و از امروز به ناراحتی و بلائی دچار نمی آئید.) به خاطر کارهایی که می کرده اید به بهشت در آئید.

﴿... جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ، وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، سَلَامٌ عَلَيْهِمْ بِمَا صَبَرْتُمْ، فَنِعْمَ عُقْبَى الْآلِدَارِ﴾.

(این عاقبت نیکو) باغهای بهشت است که جای ماندگاری (سرمدی و زیستن ابدی است، و آنان همراه کسانی از پدران و فرزندان و همسران خود بدانجا وارد می شوند که صالح، (یعنی از عقائد و اعمال پسندیده ای برخوردار بوده) باشند) و جملگی در کنار هم جاودانه و سعادتمندانه در آن بسر می برند) و فرشتگان از هر سوئی بر آنان وارد (و به درودشان) می آیند. (فرشتگان بدانان خواهند گفت: درودتان باد! (همیشه به سلامت و خوشی بسر می برید) به سبب شکیبائی (بر اذیت و آزار) و استقامتی که (بر عقیده و ایمان) داشتید. چه پایان خوبی (دارید که بهشت یزدان و نعمت جاویدان است).

فرشتگان - همان گونه که گفتیم - در دوزخ با توبیخ

نامها (و خواص و اسرار این) پدیده‌ها آگاه کن. هنگامی که آدم (فرمان خدا را بیک گفت و) فرشتگان را از (خواص اسرار اشیاء و) پدیده‌ها آگاه کرد، خداوند فرمود: به شما نگفتم که من غیب (و راز) آسمانها و زمین را می‌دانم و از آنچه شما آشکار می‌کنید یا پنهان می‌داشتید، نیز آگاهم؟ هنگامی (را یادآوری کن) که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده (بزرگ داشت و خضوع، نه عبادت و پرستش) ببرید. همگی سجده بردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، و (به خاطر نافرمانی و تکبر) از زمره کافران شد.

این گستره فراخی که در آن زندگی انسان با فرشتگان آسمان گره می‌خورد، گستره بسیار فراخی در جهان بینی است، و پهنه گسترده‌ای در درک و فهم حقائق هستی، و پهنه پهنآوری در جنبش درون و اندیشه است. چنین جنبشی را جهان بینی اسلامی به مسلمان ارمغان می‌دارد. قرآن نیز به مسلمان این گستره سترگ را نشان می‌دهد، و گوشه‌ای از این جهان غیب را بدو می‌نماید که در آن بخشی از جهان شهود قرار دارد.

کسانی که می‌خواهند بر روی «انسان» این گستره را ببندند، و جهان غیب را بطور کلی از زندگی او حذف کنند، بدترین شر و بلا را برای انسان می‌خواهند. چنین کسانی می‌خواهند جهان انسان را محدود به جهان محسوس کنند، گستره هستی بیکرانه را در دایره جهان تنگ مادی بسته گردانند. آنان می‌خواهند بدین وسیله انسان را به جهان حیوانات سوق دهند و برانند. در حالی که یزدان انسان را با اعطاء اندیشه، مکرم و محترم داشته است. اندیشه‌ای که انسان در پرتو آن می‌تواند چیزی را درک و فهم کند که حیوان نمی‌تواند آن را درک و فهم نماید، و در وسط علوم و فنون و درک و شعور زندگی کند، و با عقل و قلبی که دارد به سوی جهان غیب روان شود، و تا آنجا پاک و پاکیزه گردد که همه هستی جسمانی خود را در چنان جهان نورانی به پرواز درآورد!

عربها در دوره جاهلیت خود، با همه خطاها و اشتباهاتی

الَّذِينَ آمَنُوا، وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ؟ قَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَقَالَ: أَتُبَيِّنُ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. فَأَلَّوْا: سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. قَالَ: يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ، فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ: إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ: اسْجُدُوا لِآدَمَ، فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ، أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. (بقره / ۳۰-۳۴)

زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم (تا به آبادانی زمین بپردازد و آن زیبانگاری و نوآوری را که برای زمین معین داشته‌ام به اتمام رساند و آن انسان است. فرشتگان دریافتند که انسان بنا به انگیزه‌های سرشتی زمینش فساد و تباهی برپا می‌دارد. پس برای دانستن نه اعتراض کردن از خدا پرسیدند که حکمت برتری دادن انسان بر ایشان برای امر جانشینی چیست و) گفتند: آیا در زمین کسی را بوجود می‌آوری که فساد می‌کند و تباهی می‌ورزد و خونها خواهد ریخت، و حال آن که ما (پیوسته) به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من حقائق را می‌دانم که شما نمی‌دانید. سپس به آدم نامهای (اشیاء و خواص و اسرار چیزهایی را که نوع انسان از لحاظ پیشرفت مادی و معنوی آمادگی فراگیری آنها را داشت، به دل او الهام کرد و بدو) همه را آموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گوئید (و خود را برای امر جانشینی از انسان بایسته‌تر می‌بینید) اسامی (و خواص و اسرار) اینها را برشمارید. فرشتگان گفتند: منزه‌ی تو، ما چیزی جز آنچه به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم (و توانائی جانشینی خدا را در زمین و استعداد اشتغال به امور مادی را نداریم و معتقدیم که آدم موجودی شایسته‌تر از ما است و) تو دانا و حکیمی. فرمود: ای آدم، آنان را از

ستیزه‌گری بی‌دلیل است که ایشان را به این انکار «غیرعلمی» می‌کشاند! آیا راه انکار در پیش می‌گیرند تنها بدان خاطر که این جهانها غیب است؟ امروزه ما وقتی که به نقد و بررسی این مسأله می‌پردازیم خواهیم دید که غیبی که آن را انکار می‌کنند، حقیقت یگانه‌ای است که «دانش» قاطعانه وجود آن را اثبات می‌کند! دانش به دفاع از غیب برمی‌خیزد حتی غیبی که در جهان محسوسات و مادیات وجود دارد و دستها آن را لمس می‌کنند و چشمها آن را می‌بینند.

این موج به پایان می‌رسد با بیان چیزی که بر سر کسانی آمده است که پیغمبران را مورد تمسخر قرار داده‌اند. و با دعوت تکذیب‌کنندگان به اندیشیدن درباره‌ی هلاک نیاکانشان، و فراخواندن تکذیب‌کنندگان به گشت و گذار در میان آثار ویران و محللهائی که پیشینیان ایشان در آنجاها نقش زمین شده‌اند و هلاک گشته‌اند. آنجاهائی که با زبان حال با آنان به سخن در می‌آید و از سنت خداوند متعال درباره‌ی تکذیب‌کنندگان و مسخره‌کنندگان پیغمبران، برایشان نقل و روایت می‌نماید:

﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ، فَخَاقَ بِأَلْدَهِنَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. قُلْ: سِيرُوا فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ.﴾

بیگمان پیغمبرانی پیش از تو مورد استهزاء قرار گرفته‌اند، و همان چیزی که پیغمبران را بدان سبب مسخره می‌کرده‌اند، مسخره‌کنندگان را فراگرفته است (و عذابی که بازچه‌اش شمرده‌اند دام‌گیرشان شده است). بگو: در زمین بگردید و سپس بنگرید و دقت کنید که سرانجام آنان که (پیغمبران خود را) تکذیب می‌کرده‌اند چه شده است!؟

این نگاه و نگرش - آن هم پس از ذکر رویگردانی ستیزه‌گرانه و مودیانه و پرخاش‌جویانه، و پس از بیان پیشنهادهایی که از روی نادانی و محض اذیت و آزار مطرح می‌کردند، و به دنبال بیان رحمت و شکیبائی یزدان که نهفته در عدم پاسخ بدین پیشنهادهایشان است

که در جهان‌بینی داشتند، از این لحاظ فراتر و والاتر از اهل جاهلیت علمی و کنونی بودند. اهل جاهلیت علمی کنونی که غیب را بطور کلی مسخره می‌دانند! ایمان به همچون جهانهای غیبی را سادگی و بی‌دانشی می‌شمارند! «اعتقاد به غیب» را در کف‌های، و «اعتقاد به علم» را در کف‌های دیگری می‌نهند! ما این ادعا را که نه سندی از دانش، و نه سندی از دین دارد، نقد خواهیم کرد، وقتی که به آیه مبارکه زیر برسیم:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾. (آیه ۵۹)

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست.

اما در اینجا به سخنان کوتاهی درباره‌ی فرشتگان بسنده می‌کنیم.

پرسش ما این است: کسانی که ادعای خردمندی «علمی» می‌کنند، از خود علم خود چه چیزی در دست دارند که بر آنان واجب می‌گرداند این آفریده‌های فرشته نام را نفی کنند، و فرشتگان را از دائرة تصور و تصدیق بیرون گردانند؟ کدام علم ایشان است که این را بر آنان واجب می‌دارد؟

دانش ایشان نمی‌تواند وجود حیات به شکل دیگری که جدای از حیات شناخته شده در کره زمین باشد در کرات دیگر نفی کند، کراتی که ترکیب جو و طبیعت و ظروف آن، با جو و طبیعت و ظروف کره زمین فرق دارد ... پس چرا قاطعانه نبودن چنین جهانهایی را نفی می‌کنند، در صورتی که یک دلیل هم بر نبودن آنها در دست ندارند؟

ما که آنان را به داوری عقیده خودمان، یا به داوری فرموده‌ی خدای سبحان نمی‌بریم. بلکه ایشان را به داوری «علم» خودشان می‌بریم که آن را به خدائی می‌پذیرند! بلی ایشان را به دادگاه عقیده آسمانی یا کتاب یزدانی دعوت نمی‌کنیم. ولی آنان را به دادگاه دانش فرا می‌خوانیم! در دست ایشان جز ستیزه‌گری نمی‌یابیم، ستیزه‌گری بدون هیچگونه دلیلی از دانشی که ادعای آن را دارند و به قضاوتش بسنده می‌نمایند. تنها

- اشاره به دو هدف ظاهر و روشن دارد:

نخست: دلداری پیغمبر ﷺ خدا، و زدودن غم از او است، دلداری و غم‌زدائی از او در برابر رویگردانان و اذیت و آزار تکذیب‌کنندگان. همچنین مطمئن ساختن دل پیغمبر ﷺ به سنت و قانون یزدان سبحان در گرفتار ساختن و کیفر دادن تکذیب‌کنندگان و مسخره کنندگان پیغمبران است. او باید به پیغمبران اقتداء کند و بداند که این تکذیب و رویگردانی پدیده‌نوینی در تاریخ دعوت به سوی حق نیست. پیغمبران پیشین نیز همچون او رنجها دیده‌اند و تکذیب‌کنندگان به سزای حقیقی خود رسیده‌اند، و کیفر عذاب و عقاب چیزی که آن را دروغ نامیده‌اند دامنگیر ایشان شده است، و سرانجام حق بر باطل پیروز آمده است.

دوم: آشنا کردن دل‌های تکذیب‌کنندگان و مسخره کنندگان عرب است با موارد هلاک پدران و نیاکانشان. پدران و نیاکانی که کارشان تکذیب و تمسخر بوده است. همچنین گوشزد کردن عرب‌ها است به چنین هلاک و نابودی اگر در کار مسخره کردن و تکذیب نمودن پافشاری کنند. خداوند پیش از آنان ملت‌ها و نژادهائی را کیفر داده است که از ایشان بسی نیرومندتر و در زمین مقتدرتر و از امکانات بیشتر برخوردار بوده‌اند، و دارائی و رفاه زیادتری نیز داشته‌اند، همان گونه که خداوند در سرآغاز این موج بدیشان فرموده است، موجی که با چنین نگرش‌های واقعی رعب‌انگیز، دل‌ها را سخت به تکان می‌اندازد.

از جمله چیزهائی که انسان‌ها را بیدار و هوشیار می‌سازد، این رهنمود قرآنی است:

﴿قُلْ: سِيرُوا فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾.

بگو: در زمین بگردید و سپس بنگرید و دقت کنید که سرانجام آنان که (پیغمبران خود را) تکذیب می‌کرده‌اند چه شده است؟!

گشت‌وگذار در زمین، برای کسب اطلاع و اندیشیدن و

عبرت گرفتن، و برای شناختن و آگاهی پیدا کردن از قوانین یزدان که در حوادث و وقایع زمان به تصویر کشیده است، و برجسته در آثار برجای مانده پیشینیان نگاشته آمده است، و در تاریخ و روایت مربوط به این آثار ثبت و ضبط شده است، و بر پهنه‌های سرزمین چنین مردمانی منقوش، و در سینه‌های بازماندگان همچون کسانی محفوظ مانده است. گشت‌وگذار بدین شیوه و برای همچون هدفی و با این آگاهی، همه اینها کارهائی است که عرب‌ها با آنها آشنا نبودند. دقت کن که برنامه اسلامی ربّانی عرب‌ها را به چه پایه و مایه‌ای رسانده است، و چگونه ایشان را از جاهلیتی که در آن می‌لولیده‌اند به چنین سطحی از آگاهی و اندیشه و نگاه و شناخت علمی انتقال داده است و بسی ایشان را به جلو انداخته است و به سوی ترقی کوچانده است.

عرب‌ها در زمین به گشت‌وگذار و سیروسفر می‌پرداختند، ولی کوچ ایشان از این ناحیه بدان ناحیه، تنها برای بازرگانی و بسر بردن زندگی بود و بس. برای تجارت مسافرت می‌کردند، و برای شکار و دامداری از اینجا بدانجا می‌رفتند و در پی تهیهٔ وسائل زندگی بار سفر برمی‌بستند. اما برابر برنامه علمی و تربیتی سیروسفر کنند، برای ایشان تازگی داشت. ولی این برنامه یزدانی نوین، ایشان را به اقدام چنین افق کاری برانگیخت، و دست‌هایشان را گرفت و از دژ جاهلیت بالا کشاند، و در بلندای راه ایشان را به سوی قلّه کوه آهسته و آرام حرکت داد، و در پایان به اوج قلّه بلندی که می‌بایست برسند رساند.

تفسیر تاریخ بشری از روی قواعد و دستور برنامه کلاسیک، همچون این چیزی که قرآن عرب‌ها را بدان رهنمود می‌کرده است، و برابر قوانین کلی مستمری که هر زمان اسباب و علل آن فراهم آید، آثار آن - اگر خدا بخواهد - پدیدار می‌گردد، و مردمان می‌توانند آن را ببینند، و بنای اندیشه‌هایشان را دربارهٔ مقدمات و نتایج بر آن قواعد و قوانین استوار دارند، و بسامراحل و

فکری، ارزشهای اخلاقی، دانش و آگاهی فراوان، و اوضاع جامعه را پدیدار می‌گرداند. همه اینها هم در یک ربع قرن از زمان!

قطعاً نگرشی این چنین:

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾.

بگو: در زمین بگردید و سپس بنگرید و دقت کنید که سرانجام آنان که (پیغمبران خود را) تکذیب می‌کرده‌اند چه شده است؟!.

همراه با نگرش دیگری که در سرآغاز این موج ذکر گردید که می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ، وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِذْرَارًا، وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ، فَأَهْلَكْنَا هُمْ يَدْنُوهُمْ، وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾.

آیا ندیده‌اند (و آگاهی پیدا نکرده‌اند) که پیش از ایشان چقدر از اقوام و ملت‌ها را هلاک کرده‌ایم؟ اقوام و ملت‌هایی که در زمین (اسباب و ابزار) قدرت و نعمت بدیشان دادیم، قدرت و نعمتی که آن را به شما نداده‌ایم، و بارانهای پیاپی برای آنان بارانیدیم و رودبارها در زیر (منازل و کاخهای) ایشان روان کردیم. اما (هنگامی که سرکشی و نافرمانی کردند و شکر نعمت بجای نیاوردند، به پاس گناهانشان) آنان را نابود ساختیم و اقوام و ملت‌های دیگری را پس از ایشان پدیدار کردیم (و زمام امور را به دستشان سپردیم. پس از گذشتگان پند گیرید و از خواب غفلت بیدار شوید).

در کنار این نگرشها، نگرشهای همسان و همگون دیگری در این سوره و در سراسر قرآن است و گوشه‌ای از برنامه جدید و جدی و کاملی برای اندیشه بشری به تصویر کشیده می‌شود، برنامه‌ای که جاودانه و منحصر به فرد است.

اوضاع رخدادها آشنائی پیدا کنند. این چنین برنامه کلاسیکی در تفسیر تاریخ، در آن زمان برای عقل بشری بطور کلی چیز تازه‌ای بود. زیرا تنها چیزی که از تاریخ روایت می‌گردید و از اخبار نگارش می‌یافت، مشاهدات یا روایاتی از حوادث و عادات و مردمان بود و بس. بدون اینکه یک برنامه تحلیلی یا تکوینی، حوادث را با یکدیگر مرتبط سازد، و مقدمات و نتایج را به هم پیوند دهد، و مراحل و اوضاع را همخوان و همسو گرداند. برنامه قرآنی بیامد و مردمان را بدین افق رسانید، و برای آنان برنامه نگاه به حوادث تاریخ بشری را آغازید و این برنامه آسمانی مرحله‌ای از مراحل، و منزلی از منازل کاروان اندیشه و آگاهی نیست. بلکه تنها و تنها «برنامه» است و بس ... تنها این برنامه است که می‌تواند تفسیر صحیح و درستی درباره تاریخ بشری داشته باشد و بس.<sup>(۱)</sup>

کسانی که دچار شگفتی می‌شوند و تعجب می‌کنند از ترقی عجیبی که عربها در خلال یک ربع قرن از زمان در عهد رسالت محمدی پیدا کردند و راه درازی را در مدت کمی پیمودند، مدتی که بهیچوجه برای پیدایش تحول ناگهانی در اوضاع اقتصادی کافی و بسنده نیست، شگفتی و تعجب چنین کسانی از میان برمی‌خیزد اگر اندیشه خود را از بررسی عوامل اقتصادی منصرف سازند، و به پژوهش راز نهفته در این برنامه نوین یزدانی بپردازند، برنامه‌ای که محمد ﷺ آن را با خود از سوی خداوند دانا و آگاه آورده است ... چه در این برنامه، معجزه نهفته است، و در این برنامه رازی است که آنان مذتهای مدیدی است آن را در پیش خدای نادرستی می‌جویند که ما دیگری در روزگار کنونی آن را آراسته و پیراسته کرده است و پابرجا داشته است! خدائی که اقتصاد نام گرفته است!

اگر چنین نیست، تحول ناگهانی اقتصادی در جزیره العرب از چه و از کجا پدید آمد؟! تحولی که جهان‌بینیهای اقتصادی، سیستم حکومتی، برنامه‌های

۱- مراجعه شود به: کتاب «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» جلد دوم، فصل «التفسير الإسلامي للتاريخ».

موج نخستین، حقیقت را در آفرینش آسمانها و زمین، پدید آوردن تاریکیها و نور، آفرینش انسان از گِل، تعیین مَدَّتِ نخستینِ عمرِ انسان، و نامگذاری مَدَّتِ دومِ زندگی دوباره او، مجسم می‌دارد و می‌نمایاند. فراگیری الوهیت یزدان بر آسمانها و زمین، و احاطه دانش آفریدگار را بر پنهان و آشکار انسانها، و آگاهی همه جانبه کردگار را بر چیزهایی که انسانها مخفیانه یا آشکارا انجام می‌دهند و فرا چنگ می‌آورند، نشان می‌دهد ... بیان این امور نیز نه به خاطر کلام لاهوتی و یا سخن فلسفی نظری منفی بافانه است. بلکه برای بیان مقتضیات حقائق در زندگی بشری است. بدان خاطر که انسانها خویش را تسلیم خداوندگار یگانه گردانند، و کسی را همتای او نسازند، و در این یگانگی شک و گمانی به خود راه ندهند. به فراگیری الوهیت بر همه امور جهان هستی و بر همه کاروبار پنهان و آشکار انسان، اعتراف نمایند، و معتقد باشند که نتایج طبیعی بر این حقائق مترتب می‌گردد و مثلاً بدانند تسلیم حاکمیت یزدان یگانه در همه امور زندگی زمینی، بسان تسلیم حاکمیت یزدان یگانه در همه امور جهان هستی، واجب است، و ثمره فرمانبرداری و نتیجه نافرمانی، سرانجام روی می‌نماید، و گندم ز گندم بروید و جو ز جو ...

این موج تازه نیز به اظهار حقیقت الوهیت می‌گراید، و آن را در مالکیت و فاعلیت، روزی رسانی و نگاهداری، حفاظت و کفالت، قدرت و غلبه، و در سود رساندن و زیان رساندن، مجسم و نمودار می‌نماید ... بیان همه این امور نه به خاطر کلام لاهوتی یا سخنان فلسفی نظری منفی بافانه است، بلکه برای بیان مقتضیات این حقائق است، از قبیل: تنها خدا را ولی و سرپرست خود دانستن، و تنها رو بدو کردن و چشم به الطاف او دوختن، و فقط تسلیم فرمان خدا شدن و خود را بدو سپردن، و فقط او را بندگان و پرستش کردن و بس ... خدا را ولی و سرپرست دانستن، و به درگاه کریمانه‌اش چشم امید دوختن، مظهر تسلیم فرمان یزدان و پرستش او است. بدین خاطر است وقتی که خدا به

قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ لِيَجْمَعَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي الْآلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣﴾ قُلْ أَغْنَى اللَّهُ أَتَّخِذُ لِأَفْطَرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُمْ وَلَا يَطْعَمُهُمْ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ مَن يَصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَ مَدِّ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَإِن يَمَسَّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يَمَسَّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَهُوَ أَتَقْوَىٰ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١٨﴾ قُلْ أَىٰ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ لَا تَذَرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَتَيْنَكُمْ لَتُشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَحْدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾

این موج تازه بلند و دارای آهنگ هراس‌انگیز، به دنبال سخن از تکذیب و رویگردانی و تمسخر و استهزاء می‌آید، و پس از چیزی قرار می‌گیرد که این سخن بدان پایان می‌پذیرد و به دنبال تهدید هراسناکی که در لابلای آن واقع است، و پس از متوجه کردن چشمها و دلها به عبرت گرفتن از هلاک و نابودی تکذیب کنندگان تمسخر پیشه، ذکر می‌شود. این موج نیز بعد از موج پیشینی می‌آید که سخن از تکذیب کنندگان را می‌آغازید، و حقیقت الوهیت را در جولانگاه جهان فراخ، و در جولانگاه بشری ژرف عرضه می‌کرد. این موج نیز حقیقت الوهیت را در جولانگاههای دیگر عرضه می‌دارد، البته با آهنگهای تازه و همچنین با انگیزه‌های نو ... بدین سبب سخن از تکذیب می‌رود اما میان موج آغازین و این موج پسین قرار می‌گیرد، و بسی زشت و پلشت جلوه‌گر می‌آید.

نمی دانم و نمی کنم).

﴿قُلْ: إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾.

بگو: او خدای یگانه یکتا است.

این آهنگها هراس و بیم فراگیری بر فضای سوره می افزاید، و بر همه کارها قالب جدی هراسناکی می نماید!



﴿قُلْ: لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ قُلْ لِلَّهِ، كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ، الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ (از زبان فطرت آنان) بگو: از آن خدا است. (همو از روی تفضل و تلطّف) رحمت (به بندگان را) بر عهده خود گرفته است (و هر که از روی ایمان دست دعا به سوی رحمان بردارد از آستان یزدان ناامید برنمی گردد). بدون هیچگونه شک و گمانی شما را در قیامت گرد می آورد (و آنگاه پاداش و پادافره همگان را می دهد). تنها کسانی که (سرمایه) وجود خود را از دست داده اند (و هستی خویششان را باخته اند) ایمان نمی آورند. و از آن او است آنچه در شب و روز قرار دارد (یعنی همانگونه که هر چه در هر مکانی است از آن خدا است، هر چه در هر زمانی هم که باشد متعلّق بدو است) و او شنوای (همه اصوات و) آگاه (از همه موجودات) است.

اینجا جایگاه رویاروی شدن با بیان و گفتار، و گذشته از آن، با دادگاهی و داوری است. بدین خاطر است که این کار با رهنمود کردن پیغمبر ﷺ به چنین رویارویی آغاز می گردد، رویارویی مشرکانی که می دانستند یزدان آفریدگار جهان است، ولی با این وجود کسی را انباز و همگون یزدان می کردند که چیزی را نمی آفرید. برای یزدان انبازهایی در چرخاندن امور زندگی و اداره کردن جهان قرار میدادند! روند قرآنی ایشان را رویاروی می سازد با پرسشی از مالکیت

پیغمبر ﷺ دستور می فرماید که نپسندد جز خدا ولی و سرپرست برگرفته شود، توضیح می فرماید که این نپسندیدن پیش از هر چیز بر این استوار است که یزدان خوراک می دهد و روزی می رساند، و بدو خوراک داده نمی شود و روزی رسانده نمی شود، و در مرحله بعدی بر این استوار است که جز خدا را ولی و سرپرست خود دانستن بر خلاف چیزی است که بدو دستور داده شده است و آن تسلیم فرمان یزدان شدن و کسی را انباز او نکردن است.

با عرضه حقیقت الوهیت، بدین شکل و برای این هدف، تأثیرگذارهای نیرومندی همدم و همراه می شود که به لابلائی دلها فرو می روند و به همه زوایای آنها سرک می کشند. این تأثیرات آغاز می گردند با بیان این حقائق که خدا مالک هر چیزی است. او خوراک می دهد و خوراک داده نمی شود. خود رهایی از عذاب و حشتناک الهی، رحمت و لطف خدا و پیروزی بزرگی بشمار است. تنها خدا می تواند زیان یا سود برساند و بس. فقط خدا والا و چیره است. دانش و آگاهی ایزد به کمال است ... آنگاه آهنگ هراس انگیز تکان دهنده ای درمی گیرد. آهنگی که در فرمان آسمانی ترسناکی خودنمایی می کند: بگو. بگو. بگو ... هنگامی که عرضه این تأثیرگذارها پایان می پذیرد، سخن با آهنگ بلند طنین اندازی به نهایت می رسد، آهنگ گواهی دادن بر یگانگی یزدان، و انکار انباز برای ایزد سبحان! و داوری قاطعانه ای که هر بخشی و هر بندی از آن نیز همراه است با:

﴿قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟﴾.

(ای پیغمبر! به کسانی که بر رسالت تو گواهی می خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا بر صدق نبوت من گواهی دهد؟).

﴿قُلْ: اللَّهُ﴾.

بگو: خدا است.

﴿قُلْ: لَا أَشْهَدُ﴾.

بگو: گواهی نمی دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا



یزدان از روی تفضّل و تلطّف) رحمت (به بندگان را) بر عهده خود گرفته است (و هر که از روی ایمان دست دعا به سوی رحمان بردارد، از آستان یزدان ناامید بر نمی‌گردد).

یزدان سبحان، مالک جهان است. کسی نمی‌تواند با او بستیزد. اما او از روی لطف و بزرگواری، بر خویشتن عطوفت و مهربانی واجب فرموده است! عطوفت و مهربانی را بر خویشتن واجب فرموده است با خواست و اراده خود، نه این که کسی آن را بر ذات کبریائی او واجب گرداند، یا پیشنهاد کننده‌ای آن را بدو پیشنهاد کند، یا کسی آن را از او تقاضا نماید، و یا چیزی مقتضی آن باشد. تنها خواست و اراده آزاد او، و تنها خداوندگاری بزرگوارانه او، چنین می‌خواهد و بس! مرحمت و مهربانی پایه دآوری او در میان بندگانش، و پایه رفتار با ایشان هم در این جهان و هم در آن جهان است! در این صورت اعتقاد بدین قاعده، از زمره ارکان و اصول جهان‌بینی اسلامی است. مرحمت یزدان نسبت به بندگانش اصل قضیه است. حتی گاه‌گاهی دچار ساختن بندگان به زیان و ضرر و بلا و مصیبت نیز از روی مهربانی است. زیرا وقتی که دسته‌ای از ایشان را گرفتار زیان و بلا می‌فرماید، بدان خاطر است که با این زیان و بلا دسته دیگری از ایشان را برای حمل امانت خود آماده نماید. ایشان را از راه این زیان و بلا بپالاید و سره نماید و آشنائی بخشد و هوشیار سازد و آمادگی دهد، در صف بندگان ناپاکان را از پاکان جدا گرداند. روشن شود که چه کسانی از پیغمبر ﷺ پیروی می‌کنند و به دنبال او روان می‌گردند، و چه افرادی بر پاشنه‌های خود چرخ می‌زنند و عقب‌گرد می‌کنند و از پشت سر او برمی‌گردند و به کژراهه می‌افتند. همچنین کسانی که هلاک می‌شوند از روی دلیل و برهان هلاک گردند، و کسانی که زنده می‌مانند از روی دلیل و برهان زنده بمانند ... مرحمت و مهربانی دادار در همه این امور پدیدار است.

اگر بخواهی موارد مرحمت و مهربانی آفریدگار، و

هر آنچه در آسمانها و زمین است. البته این پرسش بعد از گوشزد آفرینش همه چیز مطرح می‌گردد، و با چنین پرسشی حدود مالکیت در مکان خواسته می‌شود:

﴿ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ قُلْ: لِلَّهِ. ﴾

بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ (از زبان فطرت آنان) بگو: از آن خدا است.

عربها در دوره جاهلیت خود - با وجود همه چیزهائی که در این جاهلیت بود، از قبیل: گمراهی در جهانی‌بینی که انحطاط و عقب‌ماندگی در زندگانی از آن سرچشمه می‌گیرد از این لحاظ بسی پیشرفته‌تر از جاهلیت «علمی» جدید بودند! جاهلیتی که این حقیقت را نمی‌شناسد، و درگاه فطرت خود را می‌بندد و نمی‌گذارد این حقیقت را ببیند! عربهای جاهلی می‌دانستند و اعتراف می‌کردند که از آن یزدان است آنچه در آسمانها و زمین است. اما بر این حقیقت نتایج منطقی آن را مرتب نمی‌نمودند، و مثلاً یزدان سبحان را در حاکمیت آنچه داشت منحصر به فرد نمی‌کردند، و عدم تصرف در امور جهان جز با اجازه یزدان و شریعت او را در مدّ نظر نمی‌گرفتند. بدین سبب مشرک بشمار آمده‌اند، و زندگی ایشان جاهلیت نامیده شده است. پس باید کسانی که حاکمیت را در همه کاروبارشان، از انحصار یزدان سبحان بدر می‌آورند، و خودشان حاکمیت را بدست می‌گیرند، باید چه چیز بشمار آیند و چه چیز نامیده شوند؟ قطعاً باید آنان را با صفتی جز شرک متصف کرد، و نام دیگری بر زندگی ایشان نهاد. صفتی که سزاوار آنان است کفر و ظلم و فسق است، همانگونه که خداوند بزرگوار مقرر فرموده است، هر چند که ایشان در اسلام خود ادعای دیگری داشته باشند، و شناسنامه‌ها با نام و نشان جدای از آن واژه‌ها ایشان را معرفی و ملقب کند.

به خود آیه برمی‌گردیم. خواهیم دید که روند قرآنی پس از بیان مالکیت یزدان بر همه چیز آسمانها و زمین، می‌فرماید:

﴿ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ﴾

دارد و می تواند بدین شکل شگفتی که دارد آن را در آئینه خیال به تصویر درآرد؟!

بزرگواری و لطف دیگری دوباره چشمها را خیره می دارد. بزرگواری و لطف دیگری که جلوه گر می گردد در این که یزدان جهان به بندگانش خبر می دهد از رحمتی که بر خویشان واجب فرموده است! ابلاغ این حقیقت، بزرگواری و لطف دیگری است که از بزرگواری و لطف نخستین کمتر نیست! آخر بندگان چیستند و کیستند که عنایت یزدان نسبت بدانان بدانجا رسد که به پایه و مایه ای نائل آیند که از چیزی بدیشان خبر داده شود که اراده یزدان در آسمان و میان جمع فرشتگان بدان تعلق می گیرد؟! و کارشان به جایی بکشد که سخنانی به گوششان برسد که یزدان آنها را می فرماید و پیغمبرش آنها را بدیشان ابلاغ می نماید؟! آخر آنان چیستند و کیستند؟! اصلاً بندگان چیزی و کسی نیستند! بلکه تنها بزرگواری و لطف بیکران یزدان است. فقط اقیانوس خروشان رحمت و شفقت کریمانه آفریدگار جهان است که موجی میزند و بندگان ناچیز را در بر می گیرد.

بدین شیوه درباره ی این حقیقت اندیشیدن، نخست دل را به شگفتی و هراس می اندازد. سپس خوشی و آرامشی به دل می بخشد که واژگان نمی توانند کرانه ها و کناره های آن را به تصویر کشند!

همچون حقایقی، و چیزی که همچون حقایقی در دل و درون برمی انگیزد و مرغ خیال نمی تواند به دنبال آن پرو بالی بزند، به تعبیر بشری واگذار نشده است تا بتواند چیزی از آن را به تصویر بزند، هر چند که دل انسان آمادگی آن را دارد که آن را بسجشد، ولی این آمادگی را ندارد که آن را بشناسد. وجود این حقیقت در جهان بینی اسلامی بخش بنیادینی از جهان بینی، جهان بینی زیبا و مطمئن و دوست داشتنی و لطیفی است. انسان با بودن این جهان بینی، از افراد بدسرشت نابابی تعجب می کند که در این باره بر جهان بینی اسلامی دروغهایی می بافند و نارواهایی می گویند. این

جلوه گاهها و نشانه های عظمت و شفقت خداوندگار را بجوئی، سالها و قرنهای طول می انجامد. لحظه ای نیست که مرحمت یزدان، بندگان را دربر نگیرد ... گفتیم که دچار زیان و بلا کردن نیز از روی مرحمت و مهربانی است. این را بدان خاطر گوشزد کردیم که دلها و چشمها اغلب در این مسأله منحرف می شوند و به کژراهه می افتند!

ما تلاش نمی کنیم که موارد رحمت ربّانی را پیجوئی کنیم، و یا نشانه ها و جلوه گاههای آن را برشمیریم. اما ما در پائین بدین امر نگاه گذرائی می اندازیم و اشاره مختصری می کنیم. ولی پیش از آن می کوشیم اندکی در پیشگاه این نصّ شگفت قرآنی بایستیم و آن را ورنه انداز کنیم:

﴿كُتِبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ﴾.

بر خویشان رحمت را واجب کرده است.

این آیه در جای دیگری از این سوره، چنین به میان خواهد آمد:

﴿كُتِبَ رَبِّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ﴾.

خداوند شما، رحمت را بر خویشان واجب گردانده است.

چیزی که در این نصّ چشمها را خیره می کند، بزرگواری و لطفی است که قبلاً بدان اشاره کردیم. بزرگواری و لطف آفریدگاری که مالک جهان و توانا و چیره بر بندگان است. بزرگواری و لطف ایزد سبحان جلوه گر است در این که رحمت خود را نسبت به بندگان خود بدین صورت بر خویشان واجب می گرداند. او خودش آن را بر خویشان واجب می فرماید، و آن را عهدی بر خود نسبت به بندگان خود می نماید! عهدی که تنها با خواست و اراده آزادانه خداوندگاری خود با بندگان می بندد و آن را بر خویشان واجب می گرداند ... حقیقت بسیار شگفت و سترگی است! حقیقتی است که هستی انسان در برابر آن نمی تواند بر جای بماند و آن را ورنه انداز کند و درباره اش بیندیشد و مزه اش را بچشد! آخر چگونه انسان تاب اندیشیدن درباره آن را

را بر جهان بینی اسلامی عیب قلمداد می کنند که کسی از بندگان خدا را فرزند خدا نمی داند! همانگونه که جهان بینی تحریف شده کلیساها معتقدند و بر این باورند که خدا دارای فرزند است! جهان بینی اسلامی بالاتر از این جهان بینیهای کودکانه است و در همان حال که کسی را فرزند خدا نمی داند، معتقد به چنین رابطه مهربانانه ای است که میان یزدان و بندگان در چنان سطح بالائی است که تعبیر بشری ناتوان از توصیف و بیان آن است. هم بدانگونه است که دل به چشیدن مزه شیرین آن شاد می گردد و می گشاید، و از آهنگ والای آن به شگفت می افتد.

رحمت خدا همه بندگان خدا را در برمی گیرد و از همگان سرریز می شود. با رحمت خدا است که وجودشان بر جای می ماند و زندگانی شان ادامه می یابد. رحمت خدا در هر لحظه ای از لحظه های هستی، و بلکه در همه لحظه های زندگی پدیده ها جلوه گر می آید و بر در و دیوار وجود نقش می بندد. ما حتی نمی توانیم رحمت خدا را در همه موارد و جلوه گاه های زندگی انسانها پیجویی و بررسی کنیم. اما ما توان آن را داریم که تنها پرتوهائی از آن را در گستره فراخ آن بیان داریم و بس.

رحمت یزدان پیش از هر چیز در خود وجود انسانها در تجلی و پرتوافکنی است. در پیدایش ایشان از جایی و بگونه ای که نمی دانند. در این که یزدان این وجود بشری بزرگوار را بدیشان داده است، همراه با همه ویژگیهایی که انسانها را بر بسیاری از پدیده های بشمار جهان امتیاز و برتری می بخشد. رحمت یزدان در تجلی و پرتوافکنی است در این که خدا مسخر و رام انسانها کرده است و برای آنان به گشت و گذار انداخته است آنچه را که خود خواسته است و مقدر فرموده است، همچون تسخیر نیروها و انرژیهای جهان. این است رزق و روزی در مفهوم و مضمون فراخ و فراگیر آن. روزی و رزقی که انسانها در وسط آن در هر لحظه ای از لحظه های زندگی خود غلط می خورند.

رحمت یزدان در تجلی و پرتوافکنی است در این که به انسانها دانش و بینش داده است. قبلاً به انسانها استعداد شناخت بخشیده است، و میان استعدادهای ایشان والهامها و داده های جهان، هماهنگی و همآوایی برقرار نموده است. این دانش و بینشی که افراد بدسرشت ناباب با داشتن آن از فرمان یزدان سرکشی می کنند، همان دانش و بینشی است که یزدان بدیشان آموخته و بخشیده است! و همچنین اندکی از رزق و روزی در مفهوم و مضمون فراخ و فراگیر آن است.

رحمت یزدان در تجلی و پرتوافکنی است در این که خدا ایشان را بعد از جانشینی آنان در زمین پائیده است، و با ارسال پیاپی پیغمبران به سوی ایشان همراه با هدایت و رهنمود آسمانی، مشمول عنایت و رعایت خود قرار داده است، هر زمان که آنان قوانین خدا را فراموش کرده اند و گمراه شده اند و ایشان را با شکیبائی از لجنزار سرگشتی برگرفته است، هر زمان که سرگشته شده اند و فریاد بیم دهنده را ناشنیده گرفته اند و به تهدید و بیم گوش فرا نداده اند. این کار برای یزدان بسیار آسان بوده است. اما تنها رحمت یزدان ایشان را دریافته است و بدیشان فرصت و مهلت داده است، و فقط شکیبائی خدا بوده است که آنان را در برگرفته است.

رحمت یزدان در تجلی و پرتوافکنی است در این که یزدان سبحان از لغزشها و گناهانشان در گذشته است، هر زمان که آنان از روی جهالت انسانی مرتکب لغزش و گناه شده اند و سپس توبه نموده اند. همچنین رحمت یزدان در تجلی و پرتوافکنی است در این که یزدان رحمت را بر خود واجب فرموده است، رحمتی که در بخشیدن کسانی نمودار و پدیدار است که مرتکب گناه می شوند و از آن پس توبه می کنند و پشیمان می گردند. رحمت یزدان در تجلی و پرتوافکنی است در این که هر گناهی را برای انسانها یک گناه بشمار می آورد و کیفر همسان می دهد، ولی هر نیکی را برای آنان ده برابر حساب می کند، و گذشته از ده برابر حساب کردن،

من برخشم من پیشی گرفته است ... یا: رحمت من بر خشم من چیده شده است.

بخاری و مسلم با روایت از ابوهریره رضی الله عنه نوشته اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

(جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ. فَأَمْسَكَ عَنْهُ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ، وَأَنْزَلَ فِي الْأَرْضِ جُزْءًا وَاحِدًا. فَمِنْ ذَلِكَ الْجُزْءِ تَرَاهُمْ الْخَلَائِقُ، حَتَّى تَرْفَعَ الْأَذَابَةُ خَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا خَشْيَةً أَنْ تُصِيبَهُ).

خداوند رحمت را صد بخش کرده است. نود و نه بخش آن را نگاه داشته است، و یک بخش آن را به زمین فرستاده است. در پرتو همین یک بخش است که آفریدگان به یکدیگر مهر می ورزند و ترحم می کنند، و از جمله حیوان سم خود را بلند می کند تا به بچه اش نخورد.

مسلم از روایت سلمان فارسی رضی الله عنه ذکر کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

(إِنَّ لِلَّهِ مِائَةَ رَحْمَةٍ. فَمِنْهَا رَحْمَةٌ يَسَّرُ بِهَا الْخَلْقَ بَيْنَهُمْ، وَ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ).

خدا دارای صد رحم است. از این صد رحم یک رحم است که آفریدگان با آن در میان خود مهر می ورزند و رحم می کنند. نود و نه رحم دیگر برای روز قیامت است.

باز هم مسلم روایت کرده است:

(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِائَةَ رَحْمَةٍ طِبَاقٍ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. فَجَعَلَ مِنْهَا فِي الْأَرْضِ رَحْمَةً وَاحِدَةً، فَمِنْهَا تَعْطِفُ الْوَالِدَةُ عَلَى وَلَدِهَا، وَالْوَحْشُ وَالطَّيْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ. فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَكْمَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى بِهَذِهِ الرَّحْمَةِ).

خداوند بزرگوار روزی که آسمانها و زمین را آفریده است صد رحم را آفریده است. هر رحمی به اندازه فراخنای میان آسمان و زمین است. تنها یک رحم از آن صد رحم را در زمین قرار داده است، و با همین

پاداش چندین برابر و حتی نامحدود می دهد به کسانی که خود بخواهد. همچنین رحمت یزدان در تجلّی و پرتوافکنی است در این که گناهان مردمان را به وسیله نیکوهای ایشان پاک می کند و می زداید ... همه اینها در پرتو لطف و فضل خدا است. چه کسی بدانجا نمی رسد که به وسیله کردار خود وارد بهشت گردد، مگر این که یزدان او را غرق رحمت کند و مهرش او را دریابد، حتی اگر این شخص پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله باشد! همانگونه که پیغمبر صلی الله علیه و آله با شناخت کاملی که از ضعف و ناتوانی انسان، و فضل و لطف یزدان داشته است، درباره خود این چنین گفته است.

سخن کوتاه کردن و دست کشیدن ما از پیجویی و بررسی رحمت یزدان، در جولانگاهها و جلوه گاههای آن، و اعلان نارسائی و ناتوانی خودمان در این میدان، بهتر و سزاوارتر است، زیرا در این راستا به چیزی نمی رسیم! تنها یک لحظه که در آن یزدان درهای رحمت خود را برای دل بنده با ایمان باز می کند، و در آن با خدا پیوند پیدا می کند و او را می شناسد، و در کنارش می آرمَد، و خویشتن را در پناه او می دارد، و در سایه اش می آساید، توان انسان از ورنندازی و مشاهده لحظه ای از این لحظه ها درمانده است، چه رسد به این که آن را توصیف کند و به رشته تعبیر بکشد.

حال بنگریم چگونه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برای این چنین رحمتی مثال می زند، مثالی که تا اندازه ای آن را به دلها نزدیک گرداند: بخاری و مسلم با روایتی که از ابوهریره رضی الله عنه داشته اند ذکر کرده اند که او گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

(لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ) - یا به روایت مسلم - (لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ)، (كَتَبَ فِي كِتَابٍ فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ: أَنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي). در روایت دیگری از بخاری چنین آمده است: (أَنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ غَضَبِي).<sup>(۱)</sup>

هنگامی که خداوند مخلوقات را آفرید، در کتابی که آن را بالای عرش در پیش خود نگاه داشته است، نوشت: رحمت

(قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بِوَلَدِهَا).

خداوند بزرگوار نسبت به بندگان خود از این زن نسبت

به کودک خود مهربانتر است. (مسلم و بخاری)

آخر چگونه این چنین نباشد، مگر نه این است که مهر این زن نسبت به کودک خود از یک رحمت برمی جوشد، ولی مهر یزدان از رحمت های فراوان نشأت می گیرد؟

وقتی که پیغمبر خدا ﷺ این حقیقت قرآنی را بدین شیوه الهامگرانه به اصحاب خود می آموزد، گام دیگری ایشان را به جلو می اندازد و بدیشان می آموزد: همانگونه که یزدان به بندگان خود رحم فرماید، آنان هم خوشتن را بدین خو و سرشت خوگر کنند و بیارایند، و به همدیگر و به همه زندگان ترحم نمایند. همچنین همانگونه که بیشتر دلهایشان مزه مهر و عطوفت در معامله یزدان با خودشان را چشیده است، باید که دلهایشان مهربان باشد و مزه مهر و عطوفت را به دیگران در معامله با ایشان بچشانند و مهربانانه عمل نمایند.

از عمرو پسر عاص ﷺ روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ اللَّهُ تَعَالَى. إِنَّ حِمَا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمُهُمُ مَنْ فِي السَّمَاءِ).

خداوند بزرگوار به مهربانان مهربانی می کند. به کسی که در زمین است رحم کنید، تا کسی که در آسمان است به شما رحم کند. (ابوداود و ترمذی)

از جریر ﷺ روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ).

یزدان به کسی رحم نمی کند که او به مردمان رحم نکند. (مسلم و بخاری و ترمذی)

در روایتی که ابوداود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده اند آمده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(لَا تَنْزَعُ الرَّحْمَةُ إِلَّا مِنْ شَيْءٍ).

رحمت بازداشته نمی شود مگر از سنگین دل نامهربان.

یک رحمت است که مادر بر فرزند خویش مهر می ورزد، و جانوران و پرندگان برخی بر برخی ترحم می کنند. هنگامی که روز قیامت فرا رسد خداوند با این رحمت، رحمت های دیگر را کامل می فرماید و این را نیز بر آنها می افزاید.

این تمثیل نبوی الهام بخش، تصوّر رحمت خداوند بزرگوار را به درک و فهم بشری نزدیک می گرداند. هنگامی که انسان، مهر و عطوفت مادران نسبت به فرزندان شان را در میان جانداران ملاحظه می کند و ورنه می نماید دچار شگفت می شود، و هنگامی که به مهر و عطوفت دلهای انسانها نسبت به کودکان، پیران، ناتوانان، بیماران، خویشاوندان، دوستان، و یاران نگاهی می اندازد، و زمانی که به مهر و عاطفه طیور و وحوش می نگرد و می بیند که چگونه یکی به دیگری مهربانی می کند و اغلب آنها مایه شگفت و هراس هم می گردند، سپس می بیند که همه اینها از فیض یک رحمت از رحمت های خداوند متعال است، پس باید این چیز بتواند تا اندازه ای مهر و عطوفت فراوان یزدان را به تصویر کشد، و تصوّر آن را تا حدودی بر پرده فهم و شعور انسانها اندازد!

پیغمبر ﷺ پیوسته به اصحاب خود این رحمت فراوان و والا را یادآوری می کرد، و هیچوقت در آموزش آن بدیشان سستی نمی فرمود:

از عمر پسر خطاب ﷺ روایت شده است که گفته است اسیرانی را به خدمت پیغمبر ﷺ آوردند. ناگهان در میان ایشان زنی با تلاش بسیار به دوشیدن پستان خود پرداخت، زیرا در میان اسیران کودکی را دید. شتابان او را گرفت و به شکم خود چسباند و بدو شیر داد. پیغمبر ﷺ فرمود:

(أَتَرَوْنَ هَذِهِ الْمَرْأَةَ طَارِحَةً وَلَدَهَا فِي النَّارِ؟)

آیا باور می کنید این زن کودک خود را به آتش اندازد؟ گفتیم: نه به خدا سوگند هرگز این کار را نمی کند ... زیرا او می تواند کودک را به آتش نیندازد و وی را از آتش بیاید ... فرمود:

همچنین از ابوهریره روایت شده است که گفته است:

پیغمبر خدا ﷺ حسن پسر علی ﷺ را بوسید، بدان هنگام که اقرع پسر حابس در خدمت او بود. اقرع گفت: من ده فرزند دارم، هیچیک از آنان را نبوسیده‌ام! پیغمبر خدا ﷺ بدو نگریست و فرمود: (مَنْ لَا يُرَحِّمُ لَا يُرَحِّمُ).

هر که رحم نکند، بدو رحم نشود. (مسلم و بخاری)

پیغمبر ﷺ در راه آموزش مهرو عطوفت از پای نمی‌ایستاد و حدّ و مرزی برای آن نمی‌شناخت. پیوسته بیش از پیش بدیشان می‌آموخت که نسبت به مردمان مهربان باشند. چرا که می‌دانست رحمت پروردگارش بیش از شمار است و همه چیز را در برگرفته است. مسلمانان نیز باید که متخلّق به اخلاق یزدان باشند. انسان به کمال انسانیت خود نمی‌رسد مگر زمانی که در پرتو خوگر شدن به خوی یزدان سبحان به هر زنده و جاندار رحمت کند. پیغمبر ﷺ به اصحاب خود به شیوه الهام‌بخشی آموزش می‌داد، با اسلوبی که بدان آشنا هستیم:

از ابوهریره ﷺ روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(يَبْنَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ أَشَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ، فَوَجَدَ بِئْرًا، فَزَلَّ فِيهَا فَشَرِبَ، ثُمَّ خَرَجَ، وَإِذَا بِكَلْبٍ يَلْهَثُ يَأْكُلُ التُّرَى مِنَ الْعَطَشِ. فَقَالَ الرَّجُلُ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا الْكَلْبُ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلُ الَّذِي كَانَ بَلَغَ مِنِّي، فَزَلَّ الْبُئْرَ، فَلَا حَقَّ مَاءً، ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِيَمِينِهِ حَتَّى رَفَى، فَسَقَى الْكَلْبَ. فَشَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ فَغَفَرَ لَهُ).

روزی مردی از راهی می‌گذشت. تشنگی بر او سخت چیره شد. چاهی را پیدا کرد. پائین چاه رفت و آب نوشید. سپس بیرون آمد ناگهان چشمش به سگی افتاد که از تشنگی بسیار زبان بیرون کشیده بود و خاک زمین را می‌لیسید. مرد به خود گفت: تشنگی این سگ بدان حدّ رسیده است که تشنگی من بدان انجامیده بود. وارد چاه گردید و خف (چاروق مانند) خود را از آب پر کرد و آن را با دهان گرفت و بالا آمد. وقتی که از چاه

بیرون شد، سگ را آب داد. خداوند بزرگوار او را سپاس گفت و بدین خاطر وی را بخشید. اصحاب گفتند: ای فرستاده یزدان مگر در خدمت به چهارپایان و جانداران نیز ما پاداش داریم؟ فرمود:

(فِي كُلِّ كَيْدٍ رَطْبَةٌ أَجْرٌ).

در (خدمت به) هر جگر تری، پاداشی است. (مالک و مسلم و بخاری)

در روایت دیگری آمده است:

زن فاحشه‌ای، سگی را دید که در روزگرمی گرد چاهی می‌گردد و به سبب تشنگی زبان خود را بیرون کشیده است. موزه خود را از پای در آورد (و با آن بدو آب داد). خداوند بدین خاطر او را بخشید. عبدالرحمن پسر عبدالله از پدرش ﷺ روایت کرده است که گفته است:

در سفری در خدمت پیغمبر ﷺ بودیم. سینه سرخی را دیدیم که دو جوجه به همراه داشت. جوجه‌هایش را گرفتیم. سینه سرخ بالای سرمان در پرواز بود و به سوی ما فرود می‌آمد و اوج می‌گرفت. هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ برگشت فرمود:

(مَنْ قَبَعَ هَذِهِ بَوْلَدِهَا؟ رُدُّوا وَلَدَهَا إِلَيْهَا).

چه کسی این سینه سرخ را با فراق جوجه‌هایش ناراحت و پریشان کرده است؟ جوجه‌هایش را بدو برگردانید.

پیغمبر خدا ﷺ خانه مورچه‌هایی را دید که آن را سوزانده بودیم. فرمود:

(مَنْ أَحْرَقَ هَذِهِ؟).

چه کسی این لانه مورچه‌ها را سوزانده است؟

گفتیم: ما. فرمود:

(إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يُعَذَّبَ بِالنَّارِ إِلَّا رَبُّ النَّارِ).

نباید هیچکس با آتش عذاب دهد، مگر خداوندگار آتش. (ابوداود)

از ابوهریره ﷺ روایت شده است که پیغمبر ﷺ فرمود:

(قَرَصَتْ مَلَكَةٌ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَأَمَرَ بِقَرِيَةِ النَّسْلِ

گزینند.

آرمیدن در کنار رحمت یزدان، دل را لبریز از صبر و ثبات و امید و آرزو و آرامش و آسایش می‌سازد ... شخص مؤمن در کنف حمایت مهربانانه خدا است. در سایه الطاف او آسوده می‌لمد، مادام که به سبب سرکشی و چموشی، رانده نشود و دور نگردد.

فهم این حقیقت، آن هم بدین نحو و بدین شکل، در دل شخص مؤمن شرم و حیای از یزدان را به جوش و خروش می‌اندازد. زیرا امید به مغفرت و مرحمت یزدان او را جسور بر گناهان نمی‌سازد، همانگونه که برخیها گمان می‌برند. بلکه شرم و حیای از خداوند غفور و رحیم را جوشان و خروشان می‌گرداند. دلی که رحمت آن را بر معصیت دلیر کند دلی است که مزه شیرینی حقیقی ایمان را نچشیده است! بدین خاطر است که نمی‌توانم چیزی را بفهمم یا تسلیم چیزی گردم که بر زبان برخی از متصوفه جاری می‌شود و می‌گویند: آنان در انجام گناه پافشاری می‌کنند تا طعم شیرین شکیبائی، یا آمرزش، و یا مهربانی را بچشند! آخر این منطق فطرت سالم در برابر رحمت یزدان نیست!

فهم این حقیقت، آن هم بدین نحو و بدین شکل، در اخلاق شخص مؤمن تأثیر بسزائی دارد. مؤمن می‌داند که بدو دستور داده شده است که باید متخلق به اخلاق یزدان سبحان شود. او خویشتن را غرق در رحمت یزدان می‌بیند، هر چند هم کوتاهی ورزیده باشد و گناه کرده باشد و به لغزش افتاده باشد. همه اینها بدو می‌آموزد که خدا چگونه رحم می‌کند و چگونه عفو می‌فرماید و چگونه می‌آمرزد ... همانگونه که دیدیم پیغمبر خدا ﷺ با چه شیوه و به چه شکلی اصحاب خود را تعلیم و آموزش می‌داد و تعلیم و آموزش او چگونه از این حقیقت بزرگ برمی‌جوشید و یاری می‌طلبید.

یکی از موارد رحمت یزدان که این آیه مبارکه بیانگر آن است، این است که یزدان بر خویشتن واجب فرموده است که آنان را در روز قیامت گرد می‌آورد:

فَحَرِّقَتْ. فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: أَنْ قَرَصَتْكَ غَلَّةٌ أَحْرَقَتْ أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ تُسَبِّحُ؟.

مورچه‌ای پیغمبری از پیغمبران را گزید. آن پیغمبر دستور داد لانه مورچه‌ها سوخته شود. خداوند بزرگوار بدو وحی کرد: مورچه‌ای تو را گزید و تو ملتی از ملت‌هایی را سوزانیدی که به تسبیح و تقدیس می‌پردازند؟ (بخاری و مسلم)

بدین شیوه پیغمبر خدا ﷺ رهنمود قرآن را به اصحاب خویش می‌آموخت، تا رحمت یزدان را از لابلای مهرورزی بچشند و مزه کنند. مگر نه این است که مردمان تنها با یک رحمت از رحمت‌های بیشمار یزدان به همدیگر ترحم می‌کنند و مهر می‌ورزند؟! خلاصه، استقرار این حقیقت در جهان‌بینی مسلمان، در احساس و حیات و اخلاق او تأثیرات ژرفی و آثار شگفتی پدید می‌آورد. تأثیرات و آثاری که پژوهش و بررسی کلی آنها مشکل و بلکه ناممکن است. بناچار باید به نگاه گذرا و اشاره سریعی بسنده کنیم تا از دایره فی ظلال القرآن خارج نگردیم و به مسأله جداگانه‌ای نپردازیم.

فهم این حقیقت، آن هم بدین نحو و بدین شکل، به دل مؤمن آرامش می‌بخشد و او را در کنف حمایت آفریدگار خود میدارد. حتی بدان هنگام که به بلاها و زیانها گرفتار می‌آید، بلاها و زیان‌هایی که دلها و چشمها در آنها به کژراهه می‌افتند، شخص مؤمن اطمینان دارد که رحمت در فراسوی هر لحظه‌ای و هر حالتی و هر وضعی است. یقین دارد زمانی که پروردگارش او را به بلا و زیان گرفتار می‌سازد، بدان خاطر نیست که لطف خود را از او باز گرفته است و او را به خود رها کرده است، یا او را از رحمت خود محروم و مطرود فرموده است. چه می‌داند یزدان کسی را از رحمت خویش محروم و مطرود نمی‌سازد که بدان امیدوار باشد و آن را بجوید. بلکه یزدان مردمانی را از این رحمت محروم و مطرود می‌نماید که کافر شوند و خدای را نپذیرند و رحمتش را نخواهند و از آن دوری



﴿قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ قُلْ لِلَّهِ. كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ. لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ...﴾

بگو آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ (از زبان فطرت آنان) بگو: از آن خدا است. (همو از روی تفضل و تلافی) رحمت (به بندگان را) بر عهده خود گرفته است (و هر که از روی ایمان دست دعا به سوی رحمان بردارد از آستان یزدان ناامید برنمی گردد). بدون هیچگونه شک و گمانی شما را در روز قیامت گرد می آورد (و آنگاه پاداش و پادافره همگان را می دهد).

از موارد این رحمت واجب، آن گردهمائی و گردآوری است که شک و گمانی در آن نیست ... آن گردهمائی و گردآوری که اشاره به عنایت یزدان به بندگان خود دارد، عنایت بزرگوارانه ای که در فراسوی آن گردهمائی و گردآوری قرار دارد. چه خداوند مردمان را برای کاری آفریده است، و ایشان را در زمین برای هدفی خلافت و جانشینی بخشیده است، و آنان را بیهوده نیافریده است، و ایشان را بگزاف رها نکرده است. بلکه خدا ایشان را در روز قیامت گرد می آورد. این چنین روزی، نهایت گشت و گذار و پایانه کار است. همگان بدان جایگاه برمی گردند، همانگونه که مسافر به زادگاه یا زیستگاه خود برمی گردد. آن وقت یزدان جهان پاداش رنج و تلاششان را می دهد، رنج و تلاشی که در راه رسیدن به خدا ورزیده اند. اینجا است که آفریدگارشان پاداش کارهایی را تقدراً بدیشان می پردازد که در دنیا انجام داده اند. بهیچوجه نه رنجشان هدر می رود و نه مزدشان نادیده گرفته می شود. بلکه پاداششان و مزدشان، روز قیامت به تمام و کمال داده می شود ... در این عنایت، رحمت در جلوه گاهی از جلوه گاههایش تجلی می کند. همچنین رحمت تجلی می کند در این که در پرتو لطف و فضل الهی، پادافره یک بدی کیفری بیش داده نمی شود، ولی پاداش هر نیکی ده برابر آن، و برای کسی که خدا بخواهد چندین برابر آن، و چه بسا نامحدود، سزا داده می شود، و خدا

از گناهانی که خود می خواهد صرف نظر می فرماید، و او بزه کاریهای کسی را که بخواهد می بخشاید... همه اینها نیز جلوه گاههای رحمتی است که در این گردهمائی پدیدار می گردد و تجلی می نماید.

عربها در زمان جاهلیت خود، پیش از این که یزدان با این آئین بر ایشان منت نهد و مرحمت فرماید و آنان را بدین سطح والا برساند، روز قیامت را دروغ می پنداشتند و بدان معتقد نبودند. کارشان در این باره به کار کسانی می مانست که امروزه در جاهلیت «علمی» جدید بسر می برند! با توجه بدین امر است که تعبیر از رخداد قیامت با ساختاری انجام می پذیرد که برای رویارویی با این تکذیب از تأکیدهای گوناگون سود جسته می شود:

﴿لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾

بدون هیچ شک و گمانی قطعاً و حتماً شما را در روز قیامت گرد می آورد.

در چنین روزی زیان نمی بینند مگر کسانی که در دنیا ایمان نیاورده باشند. اینان هم چیزی را از دست نمی دهند و چیزی را بدست نمی آورند، بلکه همه چیز را می بازند. آنان وجود خودشان را بطور کلی از دست می دهند و دیگر نمی توانند چیزی را بدست بیاورند. مگر نه این است که انسان تنها برای خود بکار می پردازد و توشه خود را فراهم می سازد؟ و برای چه کسی چیزی را بدست می آورد؟!

﴿الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾

کسانی که (سرمایه) وجود خود را از دست داده اند (و هستی خویششان را باخته اند) اشخاصی هستند که ایمان نمی آورند.

کسانی که خود را به طور کلی باخته اند، و خویششان را یکسره از دست داده اند، برای ایشان وجودی برجای نمانده است تا ایمان بیاورند! ... این سخن، تعبیر دقیقی از یک حالت واقعی است ... کسانی که بدین آئین - آئینی که در ژرفای فطرت جای دارد و انگیزه ها و دلیلهای ایمان آوردن را به گوش جان فطرت

برای یزدان مقرر می‌نماید. با این فرق که در آیه پیشین، یعنی:

﴿قُلْ لِمَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ قُلْ لِلَّهِ﴾.

بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ (از زبان فطرت آنان) بگو: از آن خدا است.

آفریده‌ها و پدیده‌ها را از جنبه مکانی برمی‌شمارد، و در این آیه:

﴿وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾.

از آن او است آنچه در شب و روز قرار دارد.

آفریده‌ها و پدیده‌ها را از لحاظ زمانی برمی‌شمارد ... چنین کاری در تعبیر قرآنی، هنگام برشمردن آفریده‌ها و پدیده‌ها، بی‌نمونه و ناشناخته نیست ... این تنها تفسیری است که در دو آیه پیشین از میان تفسیرها و معنیهای گوناگون، دل بدان می‌دهیم و بدان می‌آرامیم. پی‌نوشتی با دو واژه سمیع و علیم، بیانگر احاطه بدین آفریده‌ها و پدیده‌ها، و بیانگر آگاهی کامل از سخنان مشرکانی است که این نصّ با ایشان رویاری می‌گردد. چنین مشرکانی با وجود اعتراف به یگانگی آفریدگار مالک جهان، برای خدایان گمانی خود بخشی از محصولات و از چهارپایان و از فرزندان خویش را جدا می‌ساختند و سهم آنها محسوب می‌کردند، بدان شکل که در پایان سوره خواهد آمد. این نصّ از ایشان اعتراف می‌گیرد که مالکیت همه چیز متعلق به یزدان است. بدین وسیله و از یک سو ایشان را متوجه می‌سازد که چیزهائی را که سهم انبازها می‌دانند، بدون اجازه یزدان است که مالک همه چیز جهان است. از دیگر سو با بیان این مالکیت خالصانه، زمینه ولایت یزدان یگانه را آماده می‌سازد، ولایتی که در این بخش خواهد آمد. خدا مالک مطلق و یگانه همه چیز، در هر مکانی و در هر زمانی است. او است که همه صداها و نداها را می‌شنود، و از همه چیز و همگان آگاه است، و همه سخنانی را می‌شنود که درباره همه چیز گفته می‌شود.

الهام می‌دارد - ایمان نیاورند، پیشتر فطرتشان را از دست داده‌اند! باید دستگاههای گیرنده و پذیرنده فطری آنان در وجودشان خراب و از کار افتاده باشد! یا این که در داخل پرده و در میان غلافی پیچیده شده باشد! ... در این چنین حالتی آنان وجود خود را باخته‌اند، زیرا دستگاههای گیرنده و پذیرنده فطری زنده را در هستی خود از دست داده‌اند. این است که ایشان ایمان نمی‌آورند ... آخر آنان مالک هستی و صاحب وجودشان نیستند تا با بودن و داشتن آن ایمان بیاورند ... این تفسیر ژرف ایمان نیاوردنشان است و بیان می‌دارد که چرا با بودن دلائل فراوان ایمان و الهامهای پذیرش آن که در دسترسشان است، از گرایش بدان رویگردان و گریزان می‌گردند ... این همان چیزی است که سرنوشت ایشان را در آن روز تعیین می‌کند. سرنوشتی که زیان بزرگی است و مترتب بر باختن و از دست دادن وجودشان پیش از این است!

پس از آن، روند قرآنی به پیش میرود و به بررسی حال مردمان در زمان می‌پردازد - همانگونه که در آیه پیشین به پژوهش وضع ایشان در مکان پرداخته بود - تا مقرر دارد که تنها خداوند سبحان مالک جهان است و مالکیت منحصر به یزدان است، و دانش او محیط بر ملک جهان است، و او شنوای صدا و ندای هر آن چیزی است که در آن است:

﴿وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

از آن او است آنچه در شب و روز قرار دارد (یعنی همانگونه که هر چه در هر مکانی است از آن خدا است، هر چه در هر زمانی هم که باشد متعلق بدو است) و او شنوای (همه اصوات و) آگاه (از همه موجودات) است. نزدیکترین معنی به ذهن در: «مَا سَكَنَ» این است که از سکونت برگرفته شود و چنین معنی گردد: آنچه آرمیده است. در این صورت مراد هر آن چیزی است که در شب و روز جای گرفته است، یعنی: همه آفریده‌ها و پدیده‌ها. ضمناً مالکیت همه آفریده‌ها و پدیده‌ها را نیز

اینک روند قرآنی مقرر می‌دارد که: تنها خداوند یگانه، آفریدگار است. یزدان سبحان مالک جهان است و بس ... سخت اظهار تنفر و ناخشنودی می‌شود از یاری جستن و مدد طلبیدن از غیر خدا، و پرستش غیر خدا، و ولایت و سرپرستی دادن به غیر خدا. مقرر می‌گردد که چنین کارهایی مخالف با حقیقت تسلیم یزدان شدن است، و همان شرکی است که با تسلیم خدا شدن گرد نمی‌آید، و مشرک بودن و مسلمان بودن با یکدیگر نمی‌خواند. آنگاه چندی از صفات خداوند سبحان برشمرده می‌شود: خدا آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است. روزی رسان و خوراک دهنده او است. تنها یزدان است که می‌تواند زیان یا سود برساند. او توانای چیره است. سپس از عذاب خوفناک و وحشت‌زا سخن می‌رود ... همه صحنه‌ها تکان دهنده‌اند و عظمت و جلال و شکوه و وقار یزدان را با آهنگ طنین‌انداز ژرفی به نمایش می‌گذارند:

﴿قُلْ: أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخِذْ وَلِيًّا، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ؟ قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ، وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ: إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. مَنْ يُضَرِّفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ قَدَرُ حِمِّهِ، وَ ذَٰلِكَ الْقَوَزُ الْأَبِينُ. وَ إِنْ يَسْأَلْكَ اللَّهُ بَضْرً فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ، وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾.

بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیرم؟! در صورتی که او آفریننده آسمانها و زمین است و او روزی می‌دهد (و رازق همگان او است و همه بدو نیازمندند) و به او روزی داده نمی‌شود (و نیازمند کسی نیست). بگو: به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امت، خویشتن را خالصانه تسلیم فرمان خدا کند) و مسلمان باشد (و نیز خداوند به من دستور داده است که) از زمره مشرکان مباش. بگو: من (هم مانند سائر انسانهای مآل اندیش) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ

(قیامت) می‌ترسم. کسی که (چنین عذابی) بدان هنگام از او بدور داشته شود، به حقیقت خدا بدو رحم کرده است و این پیروزی آشکاری است. اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد، و اگر خیری به تو برساند (هیچکس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند)، چرا که او بر هر چیزی توانا است. او بر سر بندگان خود مسلط است و او حکیم (است و کارهایش را از روی حکمت انجام می‌دهد، و از احوال و اوضاع) بس آگاه است.

این مسأله، مسأله تنها خدا را ولی دانستن و سرپرست کردن است ... با توجه به تمام معانی و مفاهیمی که واژه «ولی» و سرپرست در بردارد. یعنی: بنده باید تنها یزدان را پروردگار و مولی و معبودی بداند که با پرستش در برابرش کرنش ببرد و متواضعانه تنها فرمانروائی او را بپذیرد، و خاشعانه با انجام شعائر و مراسم دینی او را عبادت نماید، و فقط او را یاور و مدرسان بداند و فقط از او مدد جوید و بر او تکیه کند، و در حوادث و بلاها بدو رو کند و از آستانه‌اش یاری بخواهد ... این مسأله، مسأله اصلی عقیده است. تنها خدای را به سرپرستی گرفتن و خالصانه او را ولی دانستن، با همه معانی و مفاهیمی که سرپرست و ولی دارد، اسلام بشمار است و بس. اما در چیزی از این معانی و مفاهیم، کسی و چیزی را انباز او کردن، شرکی است که چنان شرکی همراه با تسلیم خدا بودن، در یک دل گرد نمی‌آید. یعنی مشرک بودن و مسلمان بودن با هم سازگار نیست و در دلی جای ندارد.

در این آیه‌ها، این حقیقت با استوارترین عبارت و ژرف‌ترین آهنگ، به رشته بیان کشیده شده است:

﴿قُلْ: أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخِذْ وَلِيًّا، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ؟ قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ، وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیرم؟! در صورتی که او آفریننده آسمانها و زمین است و او روزی می‌دهد (و رازق همگان او است و همه بدو

## مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱﴾

بگو: به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امت، خویشتن را خالصانه تسلیم فرمان خدا کند و) از زمره مشرکان مباش.

تسلیم فرمان یزدان شدن و انباز نورزیدن، معنی روشن و مشخص آن دو این است که جز خدا را ولّی و سرپرست خود ندانم. جز خدا را ولّی و سرپرست دانستن - به هر معنی و مفهومی که باشد - شرک است! شرک هم اسلام، یعنی تسلیم فرمان یزدان شدن، بشمار نمی آید.

مسأله یگانه و مشخصی است و نرمش و سازشی نمی شناسد ... باید به یزدان سبحان رو کرد، از او فرمان دریافت نمود، کسی را و چیزی را انباز او نکرد، دل بدو داد و دوستی او را در دل جای داد، هدف از کردار و رفتار رضای او باشد، شاعر و مراسم دینی را خالصانه برای او انجام داد، تنها شریعت او را پذیرفت و بدان عشق ورزید، به حاکمیت و فرمانروائی او در همه این امور خست و معترف گردید، و در همه این کارها برای یزدان شریک و انبازی نگرفت، اینها اسلام، یعنی تسلیم شدن فرمان یزدان است. اگر هم در چیزی از این امور و شؤون از میان بندگان یزدان، کسی را شریک خدا کرد، انباز بشمار است، انبازی که با اسلام، یعنی تسلیم فرمان یزدان شدن، گرد نمی آید و سازگار نمی افتد.

به پیغمبر خدا ﷺ دستور داده شده بود که این عدم رضایت را رویاروی مشرکانی اعلام کند که پیغمبر را به نرمش و سارش فرا می خواندند، و بدو پیشنهاد می کردند که برای خدایان و معبودهای ایشان در آئین خود مکان و منزلی در نظر گیرد، تا در برابر آن آنان هم بدین او در آیند. برای خدایان و معبودهای ایشان برخی از ویژگیهای الهیت و خداوندگاری را برجای گذارد، ویژگیهایی که خودشان برای خدایان و معبودهایشان قائل بودند، تا بدین وسیله برای آنان هم مکان و منزلت و عظمت و مصلحتی بماند که داشتند!

نیازمندند) و به او روزی داده نمی شود (و نیازمند کسی نیست). بگو به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امت، خویشتن را خالصانه تسلیم فرمان خدا کند و) مسلمان باشد (و نیز خداوند به من دستور داده است که) از زمره مشرکان مباش.

این، منطق نیرومند و ژرف فطرت است ... باید چه کسی را ولّی و سرپرست خود گرفت و مخلص چه کسی شد و در برابرش کرنش برد؟ اگر آفریدگار آسمانها و زمین را ولّی و سرپرست ندانست و مخلصانه بر درگاه کبریا پیش نیفتاد و کرنش نبرد، آفریدگاری که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است، پس باید چه کسی را ولّی و سرپرست خود گرفت و بر آستانه اش خاشعانه کرنش کرد؟ اگر روزی دهند همه آفریدگان آسمانها و زمین را ولّی و سرپرست نگرفت - روزی رسانی که همگان جیره خوار او هستند و او جیره خوار کسی نیست - و خاضعانه او را پرستش نکرد و نستود، پس باید چه کسی را ولّی و سرپرست خود دانست و عبادت کرد و بر خاک درش افتاد؟

﴿قُلْ: أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا؟﴾

بگو: آیا غیر خدا را سرپرست و یاور خود بگیرم؟!

در حالی که اینها صفت یزدان سبحان است ... کدام منطق اجازه می دهد که جز یزدان کسی را سرپرست و یاور گرفت؟ اگر انسان کسی را برای یاری و مدد سرپرست و ولّی خود می گیرد، یزدان آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است، و در آسمانها و زمین صاحب قدرت و توانائی است و بر همه چیز توانا و چیره است. اگر انسان کسی را ولّی و سرپرست خود می کند تا بدو روزی رساند و خوراکش دهد، یزدان جهان روزی رسان و خوراک دهنده همه کسان و آفریدگانی است که در آسمانها و زمین هستند. پس چرا باید انسان جز صاحب قدرت و عظمت، و روزی رسان همگان را ولّی و سرپرست خود سازد؟ گذشته از این:

﴿قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ

... نخستین چیزی که می‌خواستند، آداب و رسوم حرام کردن و حلال نمودن بود ... پیغمبر ﷺ بدیشان حقّ تحریم و تحلیل بدهد، و آنان در مقابل آن دست از دشمنانگیش بردارند، و او را رئیس خود کنند، و در میان خود برای او اموال و دارائی گردآورند، و زیباترین دختر خویش را به ازدواج وی درآورند؛ مشرکان آن زمان، دستی را برای اذیت و آزار و جنگ و کشتار بلند می‌کردند، و دستی را برای گول زدن و نیرنگبازی و تشویق و تحریک و مصالحه و سازش و نرمش بالا می‌بردند.

برای مبارزه با این تلاش دو جانبه و دورویانه، به پیغمبر خدا ﷺ فرمان داده می‌شود که این عدم رضایت تند و این ناخشنودی سخت، آن هم با این قاطعیت روشن و آشکار، و با این بیانی که برای سازش و نرمش فرصتی باقی نمی‌گذارد، اعلام کند.

همچنین به پیغمبر خدا ﷺ دستور داده می‌شود که به دلهای مشرکان خوف و هراس اندازد و ایشان را تهدید کند و بیم دهد، در همان زمان که در آن جهان‌بینی خود را نسبت به جدّی بودن کار و وظیفه و تکلیف اعلام می‌کند و بیان می‌دارد که او از عذاب خدا می‌ترسد، اگر از خدا در اسلام و توحید، یعنی تسلیم فرمان یزدان شدن و او را یگانه و یکتا شمردن، اطاعت نکند:

﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. مَنْ يُضَرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ، وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ﴾.

بگو: من (هم همانند سایر انسانهای مآل‌اندیش) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. کسی که (چنین عذابی) بدان هنگام از او بدور داشته شود، به حقیقت خدا بدو رحم کرده است، و این پیروزی آشکاری است.

در اینجا حقیقت احساسات و افکاری که پیغمبر ﷺ در برابر فرمان آفریدگارش بدو، و هراسی که پیغمبر از عذاب کردگارش دارد، به تصویر کشیده می‌شود و در پیش چشمها مجسم می‌گردد. عذابی که تنها بدور

داشتن انسان از آن، رحمت خدا و رستگاری روشنی است. در همان وقت یورش تکان دهنده‌ای است که بر دلهای مشرکان آن زمان، و بر دلهای مشرکان در همه قرون و اعصار، برده می‌شود. یورش تکان دهنده‌ای است که عذاب خدا را در آن روز بزرگ به تصویر می‌کشد. عذابی است که بسان عقابی نخجیر را دنبال می‌کند، و بر سر آن به پرواز درمی‌آید و محلق می‌زند، و به سویش تاخت می‌برد تا او را بگیرد. کسی نمی‌تواند آن عذاب را از او باز دارد، مگر قدرت قادر متعالی که می‌تواند افسار این شتر بدمست عذاب را بگیرد و آن را از او بدور کند. وقتی که خواننده قرآن، صحنه را پیش چشم می‌دارد و آن را ورنانداز می‌نماید و می‌بیند که چگونه این شکارچی عذاب، در انتظار قاپیدن واپسین نخجیر فرو افتاده بر زمین است و هر آن چنان نخجیری را بر باید، نفسهایش می‌گیرد و مات و حیران می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

دیگر چرا جز خدا را ولیّ و سرپرست خود بداند؟ و خویشتن را در معرض شرکی قرار دهد که از آن نهی شده است؟ و از تسلیم فرمان یزدان سر باز زند و مخالفت کند، در صورتی که بدان دستور داده شده است؟ و بالأخره چرا خود را گرفتار گناهی کند که این عذاب خوفناک و رعب‌انگیز را به دنبال دارد؟ ... آیا چنین کند به امید رسیدن به سودی یا دفع زیانی در این دنیای زودگذر؟ به امید کمک مردمان در دفع بلا و مصیبتی در این جهان؟ یا این که بدان امید که مردمان بدو سرور و شادمانی برسانند و ناخوشی و ناراحتی را از او بدور گردانند؟ قطعاً همه اینها در دست خدا است. خدا است که دارای قدرت مطلق بر عالم اسباب و علل است، و او است که بر بندگان چیره و توانا است، و اطلاع و آگاهی دارد بر بخشش و عطاء، و علم و حکمت دارد بر دفع مصیبت و بلا:

﴿وَإِنْ يَسْأَلْكَ اللَّهُ بَضْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ، وَإِنْ

شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانها میرسد بدان بیم دهم. (قرآنی که هیچکس و هیچ گروهی نمی تواند سوره ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). آیا به راستی شما گواهی می دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی دانم و نمی کنم). بگو: او خدای یگانه یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی جان که) انباز خدا می کنید بیزارم.

جای شگفت است، بندها و آهنگها در آیه واحدی پیاپی می آیند. پیاپی آمدن آنها، موقعیت را لحظه به لحظه به تصویر می زند و صحنه به صحنه به نمایش درمی آورد. بدانگونه که انگار در آن، نشانه های سیمای چهره ها، و رازها و رمزهای درون سینه ها ترسیم می شود.

هان! این رسول خدا ﷺ است که از سوی پروردگارش بدینگونه فرمان داده می شود ... هان! این او است که با مشرکانی رویاروی می گردد که برای خود بجز خدا اولیاء و سرپرستانی را برمی گیرند. برای چنین اولیاء و سرپرستانی معتقد به برخی از ویژگیهای الوهیت بوده و آنها را در ویژگیها با خدا انباز و همسان و همسو می گردانند! پیغمبر خدا ﷺ را دعوت می کنند به این که کاری را که در پیش گرفته اند به رسمیت بشناسد و بپسندد، تا آنان نیز آئینی را بپذیرند که برای ایشان با خود آورده است! انگار چنین کاری شدنی است! انگار اسلام و شرک، بدین نحوی که آنان تصور می کنند، می تواند در یک دل گرد آید. البته در این روزگار هم مردمانی هستند که تصور می کنند انسان می تواند مسلمان، یعنی تسلیم خدا باشد، و در عین حال در کاروبار زندگی از غیر خدا نیز فرمان دریافت دارد، و برای غیر خدا کرنش ببرد، و از غیر خدا مدد و یاری و پیروزی و بهروزی بطلبد، و غیر خدا را ولی و سرپرست خویش بگیرد!

هان! این پیغمبر ﷺ است که با همچون مشرکانی رویاروی می شود تا دو راه جدائی آئین خود با آئین

يَمْسُكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَهُوَ أَتَقَاهُ رَفِيقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿۱۹﴾

اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد، و اگر خیری به تو برساند (هیچکس نمی تواند از آن جلوگیری کند). چرا که او بر هر چیزی توانا است. او بر سر بندگان خود مسلط است و او حکیم (است و کارهایش را از روی حکمت انجام می دهد، و از احوال و اوضاع) بس آگاه است.

در اینجا وسوسه های درون نفسها و سینه ها تعقیب می شود. کمینگاههای خواستها و جایگاههای هراسها جستجو می شود. شکها و گمانها بدور افکنده می گردد. گوشه و کنار دلها و درونها و کمینگاهها و جایگاهها، همه و همه با نور عقیده، و با ایمان جداکننده حق و باطل، و با جهان بینی روشن، و با شناخت و آگاهی راستین از حقیقت الوهیت، پژوهش و جستجو می گردد. زیرا مسأله ای که روند قرآنی در اینجا و در همه جای این قرآن بدان می پردازد، بسی بزرگ و ارزشمند است.

سرانجام، اوج این طول موج فرا می رسد، و آهنگ ظنین انداز ژرفی درمی گیرد، بدانگاه که جایگاه گواهی گرفتن و بیم دادن و جداسازی یگانه پرستی از چندگانه پرستی و بیزاری جستن از مشارکت در شرک است ... همه اینها هم با ظنین بلند و بگونه قاطعانه هراس انگیزی انجام می پذیرد:

﴿قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلِ اللَّهُ. شَهِدْتُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ، أَتُنْكُمُ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَىٰ؟ قُلْ: لَا أَشْهَدُ، قُلْ: إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ، وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾

(ای پیغمبر، به کسانی که بر رسالت تو گواهی می خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا او بر صدق نبوت من گواهی دهد؟). بگو: خدا میان من و

جدا سازنده حق از باطل است. داورترین داور او است. او است که پس از گواهیش هیچگونه گواهی و وجود ندارد، و پس از سخنش اصلاً سخنی نمی ماند. هرگاه سخن بگوید، سخن به پایان می آید و دیگر کار از کار می گذرد.

هنگامی که پیغمبر ﷺ این حقیقت را اعلان فرمود که: خداوند سبحان بزرگترین گواه است و بالاتر از گواهی او گواهی نیست، بدیشان خبر داد که خداوند جهان میان او و ایشان در این مسأله گواه است:

﴿ شَهِدُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ﴾.

میان من و شما گواه است.

این معنی بنا به تقدیر «هُوَ» مخدوف است. یعنی:

﴿ هُوَ شَهِدُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ﴾.

او میان من و شما گواه است.

تحلیل جمله بدین شیوه در فضای صحنه مناسب تر می نماید و از وصل آن به واژه های پس از خود و خواندن آن به صورت زیر زیباتر به نظر می آید:

﴿ قُلِ اللَّهُ شَهِدُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ﴾.

بگو: خدا میان من و شما گواه است.

پس از این که قانون مقرر می گردد، قانون خدا، سبحان در این مسأله به قضاوت و حکمیت گرفته شود، پیغمبر خدا ﷺ بدیشان خبر داد که خدا گواهی می دهد! گواهی که این قرآن متضمن آن است. قرآنی که خدا آن را بدو وحی فرموده است تا با آن ایشان را بیم دهد، و هر کسی را نیز با آن بیم دهد و بترساند که قرآن در مدت زندگانی او ﷺ بدو می رسد، یا بعد از آن بدو می رسد. قرآن حجت بر آنان و حجت بر همه کسانی است که به ایشان می رسد. زیرا قرآن در بردارنده گواهی یزدان در این مسأله اساسی و بنیادین است. مسأله ای که دنیا و آخرت بر آن استوار است، و اصلاً سراسر هستی و همراه آن وجود انسان بر آن استوار است:

﴿ وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ ﴾.

این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را

ایشان را روشن گردانند، و یگانه پرستی خویش و شرک ورزی آنان را توضیح دهد، و اسلام خویشتن و جاهلیت ایشان را معین دارد. برای آنان مشخص فرماید که: بهیچوجه آشتی و سازشی میان او و ایشان ممکن و مقدور نیست، مگر این که آنان کاملاً از کیش خود دست بردارند و به آئین وی در آیند. اصلاً در این باره صلح و سازی نیست، زیرا او از ایشان در آغاز راه جدا می گردد!

هان! هم اینکه او است که صحنه گواهی علنی و باز و بی پرده را با ایشان می آغازد:

﴿ قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ ﴾.

بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست؟

کدام گواه است که در سراسر این هستی، گواهی او بالاترین گواهی باشد؟ کدام گواه است که گواهی او بر همه گواهیها برتری داشته باشد؟ کدام گواه است که گواهی او در مسأله قاطعانه باشد و با وجود گواهی او گواهی دیگری برجای نماند؟

برای این که پرسش کاملاً فراگیر و همگانی باشد و در سراسر گستره هستی «چیزی» برجای نماند که در جایگاه گواهی نادیده گرفته شود و به حساب نیاید، پرسش این چنین مطرح می گردد:

﴿ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ ﴾.

بالاترین گواهی، گواهی کیست؟

از آن جهت واژه «شیء» یعنی «چیز» انتخاب می شود تا فراگیرد هر چه را که به خاطر آید.

همانگونه که به پیغمبر خدا ﷺ دستور داده می شود که بپرسد، بدو دستور داده می شود که پاسخ را نیز خودش بدهد. زیرا به اعتراف خود مخاطبان، پاسخی جز این پاسخ وجود ندارد. در حقیقت هم پاسخی جز این پاسخ وجود ندارد:

﴿ قُلِ: اللَّهُ ﴾.

بگو: خدا.

بلی! چه خداوند پاک و والا مقام، گواهی بزرگترین گواهی است. او است که حق می گوید، و او بهترین



که این قرآن بدانان می‌رسد بدان بیم دهم.

هر کس که این قرآن بدو برسد، و با زبانی که آن را بداند به معنی قرآن پی ببرد و محتوای آن را درک کند، حجت یزدان به وسیله قرآن بر او ثابت می‌شود. اگر بعد از رسیدن قرآن بدو سرکشی کند و آن را دروغ بخواند، سزاوار عذاب می‌گردد ... اما اگر نتواند قرآن را فهم کند و محتوای آن نیز بدو تفهیم نگردد و از مضمون آن بی‌خبر ماند، حجت یزدان به وسیله قرآن بر او ثابت نمی‌شود ... گناه چنین کسی بر گردن کسانی خواهد بود که به زبانی که او بتواند قرآن را با آن فهم کند، قرآن را بدو نرسانده‌اند، و مضمون و محتوای این گواهی را بدو نفهمانده‌اند ... این هم وقتی است که مضمون و محتوای قرآن به زبان او ترجمه نشده باشد و در دسترس وی قرار نگرفته باشد.

پس از آن که پیغمبر ﷺ به اطلاع ایشان می‌رساند که گواهی یزدان سبحان در این قرآن گنجانده شده است، در قالب مبارزه طلبی به آگاهی ایشان میرساند که گواهی آنان از بنیاد با گواهی یزدان اختلاف دارد و بهیچوجه پذیرفتنی نیست. او گواهی ایشان را اعلام نمی‌پسندد و مردود می‌دارد، و گواهی را اعلام می‌دارد که با گواهی ایشان مغایر و مخالف است و دربرگیرنده وحدانیت مطلق و الوهیت منحصر به فرد است. در دو راهه جدائی، جداگانگی خود را اعلام می‌دارد و راه خود را از راه آنان جدا می‌سازد، و بیزاری خویش را از شرک و انبازشان، با سخنان تند و کوبنده‌ای که همراه با تأکیدها و توکیدها است، این چنین به گوششان می‌رساند:

﴿اَنْتُمْ لَتَشْهَدُوْنَ اَنْ مَعَ اللّٰهِ اَیُّهُ اٰخَرٰی؟ قُلْ: لَا اَشْهَدُ، قُلْ اِنَّمَا هُوَ اِلٰهُ وَّاحِدٌ، وَاِنِّیْ بِرَبِّیْٓ اَشْمَا تُشْرِكُوْنَ﴾.

آیا به راستی شما گواهی می‌دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم). بگو: او خدای یگانه یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی‌جان) که

انباز خدا می‌کنید بیزارم.

نصوص قرآنی با این بندها و با این آهنگهایی که دارد، دلها را بگونه‌ای به تکان می‌اندازد که سخنان انسانها بهیچوجه توانائی چنین کاری ندارد. پس نمی‌خواهم بندها و آهنگهای قرآنی را از هم بگسlem، و با حاشیه‌نویسی و سخن‌پردازی از ریزش چنین چشمه‌ساری به مزرعه دلها جلوگیری کنم.

ولی من می‌خواهم از مسأله‌ای صحبت کنم که این بند آن را دربرمی‌گیرد، و این موج آن را با خود می‌آورد ... این مسأله‌ای که روند قرآنی آن را در این آیات عرضه می‌دارد، یعنی مسأله سرپرستی و یکتاپرستی و جداسازی، مسأله این عقیده است، و حقیقت بزرگی در آن است. گروه مؤمنان باید امروزه در برابر این درس یزدانی بسی بایستند و با دقت آن را واری کنند.

گروه مؤمنان، امروزه با جاهلیت فراگیری در کره زمین روبرو می‌شوند، همان جاهلیتی که گروه مؤمنانی با آن روبرو می‌شدند که این آیات بر آنان نازل می‌گردید. از اینجا است که بر گروه مؤمنان در این روزگار لازم است در برابر این آیات بسی بایستند و بیندیشند، تا در پرتو چنین آیاتی موقعیت خود را مشخص سازند، و راه خویش را در سایه رهنمود آنها ترسیم گردانند، و در پرتو آنها راستای راهشان را ببینند.

زمان دوباره همانگونه چرخیده است و به گردش در آمده است که در روزگاری می‌چرخید و می‌گردید که این دین برای انسانها نازل می‌شد. انسانها هم در همان موقعیتی قرار گرفته‌اند که این قرآن در آن بر پیغمبر خدا ﷺ نازل می‌گردید، و اسلام بر پایه استوار و بنیادین بزرگ خود برای انسانها می‌آمد، یعنی: (شَهَادَةُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ). گواهی دادن بر این که جز خدا خدائی نیست. گواهی دادن بر این که جز خدا خدائی نیست، بدان معنائی که ربی پسر عامر، قاصد سردار مسلمانان به گوش رستم سردار ایرانیان رساند، بدانگاه که از او پرسید: «چه چیز شما را بدینجا آورده است؟»

گفت: «یزدان ما را برانگیخته است تا هر که را خدا بخواهد از بندگی بندگان نجات دهیم و به بندگی خداوند یگانه بکشانیم، و از تنگنای جهان و سختیهای آن برهانیم و به گشایش و خوشیهای دنیا و آخرت برسانیم، و ایشان را از زیر بار ستم ادیان نجات بدهیم و به دادگری آئین اسلام مفتخر بگردانیم ... او که می دانست رستم و قومش، کسری را به عنوان معبود آفریننده جهان نمی پرستند، و شعائر و مراسم عبادت معروف را برای او انجام نمی دهند. بلکه تنها از او قوانین و مقررات را دریافت می دارند، و بدین معنی او را پرستش می کنند، معنائی که با اسلام نمی خواند و اسلام دشمن آن است و آن را مردود می داند. ربی پسر عامر به رستم خبر داد که یزدان ایشان را برانگیخته است تا مردمان را از زیر بار نظامها و اوضاع و احوالی بیرون بیاورند که در آنها بندگان، بندگان را پرستش می کنند، و ویژگیهای الوهیت را به بندگان می دهند، از قبیل: فرمانروائی و قانونگذاری و کرنش در برابر چنین فرمانروائی، و گردن نهادن و فرمان بردن از این قانونگذاری ... اینها ویژگیهای الوهیت است و ادیان کنونی آنها را بجای یزدان جهان به مردمان می دهند. بلی ما آمده ایم تا بندگان خدا را از بندگی بندگان نجات بخشیم و به پرستش یزدان یکتای جهان بکشانیم و ایشان را از دادگری اسلام برخوردار گردانیم.

زمان چرخیده است و دوباره به همان شیوه و گونه ای درآمده است که بر آن بود بدانگاه که این آئین لا اله الا الله را برای انسانها به ارمغان آورد و به توحیدشان خواند. انسانها به پرستش بندگان برگشته اند، و به ستمگری ادیان گردن نهاده اند. از لا اله الا الله سرباز زده اند، و از یگانه پرستی به چندگانه پرستی گرایده اند، هر چند که گروهی از مناره ها ندای «لا اله الا الله» را سر می دهند، بدون این که مفهوم آن را بفهمند، و بدون این که مفهوم آن به زندگی ایشان معنی و مسیری دهد. آنان مشروعیّت «فرماندهی» و حاکمیتی را مردود نمی شمارند که بندگان مدعی آن برای خود هستند. در

صورتی که همچون حاکمیتی مترادف با الوهیت است، خواه آنان تحت عنوان افرادی، یا به نام مؤسسات قانونگذاری، و یا به اسم ملتھائی آن را ادعا کنند. چه افراد، همچون مؤسسات، و بسان ملتھا، هیچکدام خدا نیستند و بدین سبب حق حاکمیت را ندارند ... اما انسانها به سوی جاهلیت برگشته اند، و از لا اله الا الله دست کشیده اند، این است که بدین بندگان و ویژگیهای الوهیت داده اند، و خدای را به یگانگی پرستیدن و تنها او را به سرپرستی گرفتن را فراموش کرده اند!

انسانها همگی باید متوجّه این امر باشند، بویژه آنان که بر بالای مناره ها، یا به وسیله بلندگوها، در خاور و باختر و همه نواحی کره زمین، واژه های: «لا اله الا الله» را بدون مدلول و مفهوم، و بدون واقعیت داشتن در زندگی عملی ایشان و پیاده کردن در روابط اجتماعی خودشان، سرمی دهند و طنین انداز می کنند. البتّه اینان در روز قیامت جریشان سنگین تر و عذابشان سخت تر است، چرا که ایشان بعد از روشن شدن هدایت و رهنمود آسمان، و پس از گرویدن به آئین یزدان جهان، به پرستش بندگان برگشته اند!

امروزه گروه مسلمانان بسیار نیازمند این هستند که در برابر این آیات روشن و روشنگر بایستند و بیندیشند! بسی نیازمندند که در برابر این آیه سرپرستی بایستند و بیندیشند:

﴿قُلْ: أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَأُطِيعُوا أَمْرًا وَالْأَرْضُ، وَهُوَ يُطِيعُ وَلَا يُطِيعُ؟ قُلْ: إِنِّي أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ، وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیریم؟! در صورتی که او آفریننده آسمانها و زمین است و او روزی می دهد (و رازق همگان او است و همه بدو نیازمندند) و به او روزی داده نمی شود (و نیازمند کسی نیست). بگو: به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امت، خویشتر را خالصانه تسلیم فرمان خدا کند و) مسلمان باشد (و نیز خداوند به من دستور داده است که) از زمره مشرکان

مباش.

کارهایش را از روی حکمت انجام می‌دهد، و از احوال

اوضاع) بس آگاه است.

کسی که با جاهلیت رویاروی می‌شود، جاهلیت با همه سرکشی، بزرگی، رویگردانی، کینه‌توزی، کزی، نیرنگبازی، تباهی، و بی‌بندوباری و لجام گسیختگی که دارد، این چنین کسی که با این همه شر و بدی رویاروی می‌گردد، بسی نیاز دارد به این که در زوایای دل خود همچون حقائق و احساساتی داشته باشد و با معانی و مفاهیم آنها زندگی کند، تا مرتکب گناه و نافرمانی نشود و جز خدا را ولّی و سرپرست خود نسازد، و از عذاب هراس‌برانگیزی بترسد که در انتظار سرکشان و بزهکاران است ... کسی که باور دارد که زیان رساننده و سود رساننده خدا است و بس، باید که با معانی و مفاهیم این آیات زیست کند و در پرتو رهنمودها و رهنمویهای آنها آگاه و هوشیار باشد و بداند که تنها یزدان چیره بر بندگان خود است، و بداند چه فرمان دهد و چگونه که بخواهد همان خواهد شد، و دستور او اصلاً پیگرد و ردخور ندارد. هر دلی که با این حقائق و با این احساسات بسر برد، قطعاً می‌تواند وظائف «پدید آوردن» اسلام را از نو انجام دهد و در مبارزه با جاهلیت طاعی و یاغی به رستاخیز اسلامی خدمت کند و دین خود را در قبال آئین یزدان اداء نماید ... انجام چنین وظائفی هم آن اندازه دشوار است که بر کوهها سنگینی می‌کند!

گروه مؤمنان در این زمان، پس از این که کاملاً با وظیفه خود در کره زمین آشنا شدند، و حقیقت عقیده‌ای را شناختند که مردمان را بدان می‌خوانند و مقتضیات عقیده را بدیشان می‌شناسانند، مقتضیاتی همچون تنها یزدان را ولّی و سرپرست خود دانستن، ولّی و سرپرست با همه معانی و مفاهیمی که دارد، و پس از این که در انجام وظیفه دشوارشان، آن حقائق و احساسات همراه و همدیشان گردید و در کاروبار زندگیشان منعکس شد، چنین گروه مؤمنانی بسیار نیازمند این هستند که موقعیت گواهی طلبیدن و از

این بدان خاطر است که گروه مسلمانان امروزی هم بدانند که جز یزدان را ولّی و سرپرست خود کردن - با همه معانی که «ولّی» دارد - از قبیل: کرنش بشمار است و اسلام هم آمده است تا مردمان را از شرک برهاند ... مسلمانان باید بدانند که نخستین چیزی که بیانگر غیر خدا را ولّی و سرپرست خود کردن است، پذیرش حاکمیت و فرمانروائی غیر خدا در گستره دل و درون و در پهنه زندگی و بیرون است ... کاری که همه انسانها بدون استثناء انجام می‌دهند ... مسلمانان باید بدانند که امروزه وظیفه آنان بیرون آوردن همه مردمان از پرستش بندگان، و رساندن جملگی ایشان به پرستش یزدان یگانه است. بلی باید بدانند که امروزه با جاهلیتی رویاروی می‌گردند که پیغمبر خدا ﷺ و گروه مسلمانان در زمان دریافت این آیات با آن رویاروی گشتند.

گروه مسلمانان امروزی در رویارویی با جاهلیت بسی نیازمند این هستند که با حقائق و معانی و مفاهیمی همراه و همدم شوند که آیات پائین به دل وارد می‌گردانند:

﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. مَنْ يُضَرِّفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ، وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ. وَإِنْ يَسْسَسْكَ اللَّهُ بَضْرًّا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ، وَإِنْ يَسْسَسْكَ بَخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾.

بگو: من (هم مانند سائر انسانهای مآل‌اندیش) اگر نافرمانی پروردگارم کنم، از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. کسی که چنین (عذابی) بدان هنگام از او بدور داشته شود، به حقیقت خدا بدو رحم کرده است، و این پیروزی آشکاری است. اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد، و اگر خیری به تو برساند (هیچکس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند)، چرا که او بر هر چیزی توانا است و بر سر بندگان خود مسلط است و او حکیم (است و

دیگران بریدن و به ترک بیگانگان گفتن و از ایشان دوری گزیدن و از شرک بیزاری جستن و گریختن را پیش چشم دارند و کاملاً از شرکی ببرند که انسانهای جاهلیت امروزی بدان گرفتار می آیند و همچون افراد جاهلیت پیشین خویشتن را بدان می آلاینند. گروه مسلمانان امروزی همچنین نیازمند این هستند که همان چیزی را بگویند که به پیغمبر خدا ﷺ دستور داده شده بود آن را بگویند، و به پیشانی جاهلیت همان چیزی را بزنند که پیغمبر بزرگوار برای اجراء فرمان پروردگار بزرگوارش به پیشانی جاهلیت زد:

﴿قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلِ اللَّهُ، شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ هَذَا الْقُرْآنِ لِأَتَذْكُرَكُم بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَتُنَبِّئُكُمْ لِتُشْهِدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ؟ قُلْ: لَا أَشْهَدُ. قُلْ: إِنَّمَا هُوَ إِلَهُهُ وَاحِدٌ، وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾.

ای پیغمبر، به کسانی که بر رسالت تو گواهی می خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا بر صدق نبوت من گواهی دهد؟) بگو: خدا میان من و شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانها می رسد بدان بیم دهم. (قرآنی که هیچکس و هیچ گروهی نمی تواند سوره ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). آیا برآستی شما گواهی می دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی دانم و نمی کنم). بگو: او خدای یگانه یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی جان که) انباز خدا می کنید بیزارم.

لازم است که گروه مسلمانان در کره زمین، در برابر جاهلیتی بایستد و برزمد که سراسر زمین را فرا گرفته است، ایستادن و رزمیدن آگاهانه ای که در پرتو رهنمود این چنین آیاتی انجام پذیرد. گروه مسلمانان باید بر سر جاهلیت فریاد زنند و این سخن را بلند و طنین انداز، و قاطعانه و جداساز، و تکان دهنده و بیم دهنده، رودرروی جاهلیت بگویند ... سپس رو به خدا کنند و بدانند که او بر هر چیزی توانا است، و چیره بر بندگان

خویش است. این بندگان - از جمله طاغوتیان قلدر و زورگو - از مگس ضعیف تر و ناتوان ترند. اگر مگس چیزی را از ایشان سلب کند و برگیرد، آنان نمی توانند آن را از او برهانند و بازپس بگیرند! آنان نمی توانند به کسی زیان برسانند، مگر این که خدا اجازه دهد، و ایشان نمی توانند به کسی سود برسانند، مگر این که خدا اجازه فرماید. یزدان در کار خود توانا و چیره است، لیکن اکثر مردم این را نمی دانند. گروه مسلمانان همچنین باید بدانند و اطمینان پیدا کنند که پیروز نمی گردند و وعده خدا بدیشان که استقرار بخشیدن آنان در زمین است پیاده نمی شود و فراهم نمی آید، پیش از این که مسلمانان برای جانبداری از حق در دو راهه راه جدائی از جاهلیت جدا نگردند، و پیش از این که سخن حق را رودرروی طاغوت نگویند و فریاد ندارند، و پیش از این که بر ضد جاهلیت چنین شهادتی را ندهند، و بدین گونه جاهلیت را بیم ندهند و تهدید نکنند، و بدین نحو بیم و تهدید را اعلان نمایند، و این جور با جاهلیت قطع رابطه و اعلام جدائی نکنند، و بدین شکل از جاهلیت بیزاری نجویند و گریزان نشوند. این قرآن نیامده است تا با یک موقعیت تاریخی رویاروی شود. بلکه آمده است تا برنامه ای باشد کلی و خارج از دائرة زمان و مکان. برنامه ای باشد که گروه مسلمانان هر کجا باشند در همچون موقعیتی که این قرآن در آن نازل می گردد قرآن را برگیرند و در پرتو رهنمود آن حرکت کنند. گروه مسلمانان امروزه درست در موقعیتی قرار دارند که در زمان نزول قرآن مسلمانان پیشین در آن قرار داشتند. زمان چرخ زده است و به همان شکل و هیتی درآمده است که این قرآن در آن نازل می گردید تا در زمین اسلام را پدیدار و استوار دارد ... پس باید یقین قاطعانه و عزم جازم به حقیقت این دین داشت. از ته دل معتقد به حقیقت قدرت و توانائی یزدان بود. بطور کامل از باطل و باطلگرایان گسینخت ... باید که این چنین آیاتی توشه راه گروه مسلمانان گردد. خدا نیز حافظ و نگاهدار ایشان، و مهربان ترین مهربانان برای آنان خواهد بود.

آخرت، و با ذکر سزا و جزای ایشان در آن، رویاری می‌گردد، آخرت و سزا و جزائی که آن را دروغ می‌دانند و بدان ایمان ندارند... با ذکر چنین سزا و جزائی، و با بیان چنین فرجام و سرنوشتی در صحنه‌های زنده برجسته با ایشان رویاری می‌شود. بدانگاه که این سزا و این جزا را بدیشان اعلام می‌دارد و چنین سرنوشت و فرجامی را بدانان می‌نماید که همگی ایشان را گرد آورده‌اند ... از آنان پرسش می‌شود، پرسش برای نکوهش و سرزنش آنان، و شناساندن ایشان و شگفت از کارشان:

﴿أَيْنَ شَرَّكُمْ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ؟﴾

انبارانی که گمان می‌بردید، کجایند؟

آنان که هراسناک و وحشت‌زده هستند، و نزدیک است که از پای بیفتند و بیهوش شوند، به یزدان سوگند یاد می‌کنند و به یگانگی خداوندگاری او اعتراف می‌نمایند، می‌گویند:

﴿وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾

به خداوندی که پروردگار ما است سوگند که مشرک نبودیم (و هرگز جز تو را نپرستیده‌ایم).

این سزا و جزا، و این سرنوشت و فرجام، بدیشان ابلاغ و نموده می‌گردد، در آن حالی که آنان را در آتش نگاه داشته‌اند و در میانه آن زندانی کرده‌اند، و هراسان و شیون‌کنان ایستاده‌اند، و آه و فغان پشیمانی سر داده‌اند، دردا و حسرتا گویان می‌گویند:

﴿يَا لَيْتَنَّا نُرَدُّ وَلَا نَكْذِبُ بآيَاتِ رَبِّنَاوَنَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ!﴾

ای کاش (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره مؤمنان می‌شدیم!

این سزا و جزا، و این سرنوشت و فرجام، بدیشان ابلاغ و اعلام می‌گردد، در آن حال که ایشان را در برابر پروردگارشان نگاه داشته‌اند، و ایشان کمی مانده است که از شرم و خجالت و پشیمانی آب شوند، و از خوف

الَّذِينَ اتَّيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ  
أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٢﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ  
مِمَّنْ أَقَرَّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ  
﴿٢٣﴾ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمْ  
الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٤﴾ ثُمَّ لَنْ تَكُنْ فَتِنُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ  
رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٥﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ  
عَنَّهُمْ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٢٦﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى  
قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلًّا يَدْعُوا  
لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا  
إِلَّا أَسْطِيرَاءُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٧﴾ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْتَوُونَ عَنْهُ وَإِنْ  
يَهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَسْمَعُونَ ﴿٢٨﴾ وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ  
فَقَالُوا لَئِنْ لَنَا نَرْدُّ وَلَا نَكْذِبُ بآيَاتِ رَبِّنَاوَنَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٩﴾  
بَلْ بَدَاهُمْ مَا كَانُوا يَخْشَوْنَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ  
وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٣٠﴾ وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ  
بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣١﴾ وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا  
بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبَّنَا قَالِ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٢﴾  
فَدَحِصِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا لِقَاءَ اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ  
بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرُنَا عَلَى مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ  
عَلَى ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿٣٣﴾ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا  
لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَنْقُوتُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٣٤﴾

این چرخش و گردش، و یا این موج و جهش، به سوی مشرکانی برمی‌گردد، که قرآن مجید را تکذیب می‌کنند و زندگی دوباره و رستاخیز را دروغ می‌دانند و به آخرت ایمان ندارند ... اما این بار با به تصویر کشیدن سرکشی و دشمنانگی ایشان، و بیان فرجام پیشینیان و سرنوشت پدران و نیاکان تکذیب‌کننده آنان - همانگونه که در روند سوره گذشت - رویاری نمی‌گردد. بلکه این بار با بیان سرنوشت خودشان در

و هراس به دل زمین فرو روند، یزدان سبحان از ایشان می پرسد:

﴿أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ؟﴾.

آیا این (چیزهایی را که می بینید و دامگیرتان است) حق نیست؟

با خواری و شرمندگی پاسخ می دهند:

﴿بَلَىٰ وَرَبَّنَا!﴾.

آری به پروردگارمان سوگند (حق است).

این چنین اقرار و اعترافی کمترین سودی به حالشان ندارد:

﴿قَالَ: فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ﴾.

(آنگاه خداوند باز بدیشان) می گوید: پس به سبب کفری که می ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید.

آنان را با عذاب رویاروی و گرفتار می گردانند، در حالی که خویشتن را باخته اند! بلکه همه چیز خود را باخته اند. بار گناهانشان را بر دوش گرفته اند و در زیر بار گناهان قد خم کرده اند و چمیده اند! می نالند و بسان چهارپایان به فریاد در آمده اند! بر کوتاهی کردن خویش درباره کار و بار آخرت، دردا و حسرتا سر داده اند! هم اینک ایشان به فرجام معامله زیانبار خود گرفتار شده اند و سرنوشت ناگواری پیدا کرده اند!

صحنه ای پس از صحنه ای پیاپی می آید. هر صحنه ای هم دلها را به لرزه می اندازد، و بندهای پیکر را سست می گرداند، و وجود انسان را به تکان درمی آورد، و چشم و دل کسی را باز می گرداند که یزدان بخواهد چشم و دلش را بگشاید و حق و حقیقتی را بدو بنماید که پیغمبر خدا ﷺ و کتاب قرآن آن را به مردمان نشان داده است. همان قرآنی که آن را دروغ می پندارند، هر چند که اهل کتاب، قرآن را بدان گونه می شناسند که فرزندان خویش را می شناسند!

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ، الَّذِينَ حَسَبُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

کسانی که کتاب آسمانی بدانان داده ایم (یعنی یهودیان

و مسیحیان) او را (که محمد نام و پیغمبر خاتم است و صفات او در کتابهایشان مذکور است، خوب) می شناسند، همانگونه که فرزندان خود را می شناسند. کسانی که (سرمایه وجود) خود را از دست داده اند (زیانکارند و بدانچه پی می برند اقرار نمی کنند و) ایمان نمی آورند.

در قرآن کریم مکرراً از آگاهی اهل کتاب - یعنی یهودیان و مسیحیان - از قرآن، یا از صحت رسالت محمد ﷺ و یا اطلاع ایشان از صحت نزول قرآن از جانب یزدان، سخن رفته است. این حقیقت پیاپی بیان شده است، خواه به هنگام رویارویی با خود اهل کتاب، بدانگاه که با پیغمبر ﷺ و با این آئین به مقابله برخاسته اند و راه انکار پیموده اند و جنگ و جدال آغازیده اند. این امور هم اغلب اوقات در مدینه روی داده است، و خواه به هنگام رویارویی با مشرکان عرب. زیرا مشرکان عرب می دانستند که اهل کتاب کسانی که با سرشت وحی و ویژگی کتابهای آسمانی آشنا هستند، و بدین سبب این قرآن را نیز خوب می شناسند، و صداقت پیغمبر خدا ﷺ را هم می دانند. اهل کتاب طبعاً می دانند که قرآن وحی آسمانی است و یزدان جهان آن را به محمد ﷺ پیام داده است، همان گونه که کتابهای دیگر را به پیغمبران پیش از او پیام داده و ارسال فرموده است.

به نظر ما این آیه مکی است. ذکر اهل کتاب در آن بدین شیوه، بیانگر این واقعیت است که در رویارویی با مشرکان، بدیشان گوشزد شود که این کتابی را که انکار می نمائید، اهل کتاب آن را می شناسند، بدان گونه که فرزندان خود را می شناسند! اگر هم اغلب اهل کتاب بدان ایمان نمی آورند، بدان خاطر است که خویشتن را باخته اند و زیانمند شده اند. کار آنان در این باره به کار مشرکان می ماند، مشرکانی که خویشتن را باخته اند و زیان دیده نموده اند و بدین لحاظ به این آئین نگرویده اند. روند قرآنی در این آیه و همه آیه های بعد از آن، از مشرکان سخن می راند. این هم مکی بودن این

آیه را تقویت می‌نماید، همان‌گونه که قبلاً در آشنائی با سوره گفتیم.

مفسران در تفسیر آیه‌ای همچون این آیه:

﴿الَّذِينَ آمَنَّا هُمْ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾.

کسانی که کتاب آسمانی بدانان داده‌ایم (یعنی یهودیان و مسیحیان) او را (که محمد نام و پیغمبر خاتم است و صفات او در کتابهایشان مذکور است، خوب) می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندان خود را می‌شناسند.

اغلب گفته‌اند: اهل کتاب می‌دانند که قرآن واقعاً از سوی یزدان نازل شده است. و یا این که گفته‌اند: آنان می‌دانند که پیغمبر ﷺ واقعاً فرستاده یزدان است و این قرآن بدو وحی می‌گردد...

البته این تفسیر، مدلول عملی نصّ است. ما با بررسی واقعیت تاریخی و با توجه به موضعگیری اهل کتاب در برابر این آئین، برداشت دیگری نیز از مدلول نصّ داریم. چه بسا یزدان سبحان خواسته است همان را به گروه مسلمانان بیاموزد، تا در طول تاریخ هنگام رویارویی این آئین با اهل کتاب، مسلمانان آن را به خاطر داشته باشند:

قطعاً اهل کتاب می‌دانند که این کتاب قرآن نام حقّ است و از سوی یزدان نازل شده است. بدین سبب خوب می‌دانند که چه قدرت و قوّتی در آن نهفته است. لبریز از خیر و صلاح مردمان است. نیروئی در آن نهفته است که می‌تواند معتقدان به عقیده‌ای را که به ارمغان آورده است به پیش برانند، و با اخلاقی که از آن عقیده سرچشمه می‌گیرد آنان را به پیشرفت وادارد و ایشان را مترقی گرداند، و در سایه سیستمی که بر آن عقیده پدیدار و استوار می‌گردد انسانها را به سعادت برساند. اهل کتاب برای این کتاب و پیروان آن حسابها باز می‌کنند و از جوانب و زوایای مختلف بدان و به پیروانش می‌نگرند و قرآن و مسلمانان را زیر نظر می‌دارند. اهل کتاب خوب می‌دانند که زمین یا جای ایشان و یا جای پیروان این آئین است! زمین نمی‌تواند

آنان را و مسلمانان را یکجا در خود جای دهد! اهل کتاب می‌دانند چه حقّ و حقیقتی در آئین اسلام نهفته است. همچنین می‌دانند که خودشان به چه بطالت و ضلالتی افتاده‌اند! و کاملاً می‌دانند که جاهلیتی که خود بدان گرایده‌اند، و اوضاع قوم ایشان و اخلاق آنان و نظامهای حکومتیشان به سوی آن رفته‌اند و بدان افتاده‌اند، هرگز ممکن نیست که این آئین با آن سازش کند، یا آن را بر جای گذارد. بدین خاطر، پیکار و نبرد این آئین با چنین جاهلیتی همیشه برقرار بوده و آشتی‌ناپذیر است، تا آن زمان که جاهلیت از کره زمین برخیزد، و این آئین برتری گیرد و دین و پرستش همه خاص خدا باشد. یعنی قدرت همه در زمین از آن خدا باشد، و کسانی که بر سلطه و قدرت می‌شورند، از سطح زمین رانده شوند. بدین وسیله دین و پرستش همه از آن خدا می‌گردد.

اهل کتاب، این حقیقت را در این دین سراغ دارند، و کاملاً متوجه وجود آن در این آئین هستند. این آئین را بدان گونه می‌شناسند که فرزندان خویش را می‌شناسند... اهل کتاب نسل بعد از نسل، این دین را بررسی می‌کنند، بررسی ژرف و دقیقی. راز و رمز قدرت و قوّت آن را جستجو می‌نمایند، و با دقت و اراسی می‌کنند که از چه راههایی این آئین به درونها نفوذ می‌کند، و چگونه دلها را تسخیر می‌نماید، و با تلاش هر چه بیشتر به پژوهش می‌پردازند تا بدانند: چگونه می‌توانند نیروی روبراه در این آئین را تباه سازند؟ چگونه شکّ و تردید به دلهای پیروان آئین اسلام بیفکنند؟ چگونه سخنان را در این آئین از موارد اصلی بگردانند و نادرست جلوه‌گر گردانند؟ چگونه پیروان این آئین را از آگاهی درست نسبت به این آئین باز دارند و نگذارند چنانکه باید از مطالب آن اطلاع پیدا کنند؟ چگونه این آئین را از مسیر حرکت و جنبش منحرف سازند؟ حرکت و جنبشی که به پیش می‌تازد، و باطل و جاهلیت را در هم می‌شکند، و سلطه و قدرت خدا را به زمین برمی‌گرداند، و متجاوزان به این سلطه



چگونه کاخ محبت خویش را در گستره درونها بر پا می‌دارد، تا در برابر آن کاخهای جهان‌بینیهای را بسازند و بر پا دارند که با آئین اسلام دشمنی و کینه‌توزی داشته باشد و با چنین جهان‌بینیهای خلأ درونهای مردمان را پر گردانند!

اهل کتاب با توجه به همه این ملاحظات و شرائط و اهداف است که آئین اسلام را بدان گونه می‌شناسند که فرزندان خود را می‌شناسند!

بر ما مسلمانان لازم است که این را بدانیم ... همچنین بدانیم که ما از دیگران سزاوارتر بدان هستیم که آئین خود را بدان گونه بشناسیم که فرزندانمان را می‌شناسیم!

واقعیت تاریخی از لابلای چهارده قرن از حقیقت یگانه‌ای سخن می‌گوید، و آن حقیقتی است که قرآن کریم در این آیه بیان می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾.

کسانی که کتاب آسمانی بدانان داده‌ایم (یعنی یهودیان و مسیحیان) او را (که محمد نام و پیغمبر خاتم است، و یا آئین اسلام را خوب) می‌شناسند، همان گونه که فرزندان خود را می‌شناسند.

اما این حقیقت، در این برهه از زمان روشن می‌گردد و به صورت ویژه‌ای جلوه‌گر می‌آید... بررسیها و پژوهشهایی که در این برهه از زمان به زبان‌های خارجی درباره اسلام نوشته می‌شود، می‌توان گفت همچون کتاب هفتگی است ... این بررسیها و پژوهشها گویای شناخت فراوان اهل کتاب از اسلام است. آنان مطلع از هر مسأله کوچک و بزرگی در باره سرشت این آئین و تاریخ آن هستند، و از سرچشمه‌های قدرت و قوت، و وسائل مقاومت و دفاع، و توان نبرد و رزم، و راههای تباه کردن رهنمون و رهنمود اسلام، آگاه و باخبرند! روشن است که اغلب ایشان از این نیت درونی خود پرده بر نمی‌دارند و هدف خویش را پنهان می‌دارند. زیرا آنان خوب می‌دانند که اگر هجوم ایشان

و قدرت را می‌تاراند، و دین و پرستش را همه خالصانه از آن خدا می‌گرداند ... چگونه اسلام را به جنبش فرهنگی خشکی تبدیل کنند؟ و به شکل پژوهشهای نظری مرده‌ای درآورند؟ و آن را بگونه بحثهای جدلی کلامی یا فقهی و یا قبیل‌گری و نژادپرستی بیفانده و پوچ نشان دهند؟ چگونه مفاهیم این دین را به قالب اوضاع و سیستمها و جهان‌بینیها و اندیشه‌های دور از آن و بلکه ویرانگر آن بریزند؟ اما با این وجود به پیروان آن تفهیم کنند که عقیده ایشان محترم و مصون است!

بالاخره چگونه خلأ عقیده را با جهان‌بینیها و اندیشه‌ها، و با مفاهیم و مطالب، و با فعالیتها و تلاشهای دیگری پر سازند، تا واپسین ریشه‌های عاطفه عقیده نیمه‌جان را از میان بردارند!

اهل کتاب با دقت هر چه بیشتر به بررسی و پژوهش ژرف و همه جانبه این دین می‌پردازند. آن هم نه بدان خاطر که در جستجوی کشف حقیقت باشند - همان گونه که پیروان ساده آئین اسلام می‌پندارند - و نه بدان خاطر که با این دین و اصل آن انصاف و دادگری کنند - همان گونه که بعضی از گول خوردگان می‌پندارند، وقتی که از پژوهشگری یا خاورشناسی درباره چیز خوبی از این دین اعترافی می‌خوانند یا می‌شنوند - هرگز! آنان به بررسی ژرف و پژوهش جدی و کاوشگرانه می‌پردازند تا راه کشتن و جایگاه نابودی این دین را پیدا کنند! ببینند از کدام سو به سوی آئین اسلام نشانه روند و کجای آن را با خدنگ نیرنگ خویش بزنند! آنان بررسی می‌کنند اسلام از چه موارد و منافذی به درون فطرتها می‌رود و از چه راههایی به زوایای دلها می‌دود، آن موارد و منافذ و راهها را ببندند و بگیرند، یا دست کم آنها را باریکتر و ناهموارتر و سست‌تر گردانند! ایشان در باره راز و رمز قدرت و شوکت اسلام به پژوهش و کاوش می‌پردازند تا از آن راهها با آن بستیزند و از پیشرفت آئین الهی جلوگیری نمایند. آنان می‌خواهند بدانند که آئین اسلام

ثنای فریبکارانه‌ای، جلوه گر می‌آید - نویسندگان اهل کتاب به قوم خود رو می‌کنند و بدیشان گوشزد می‌نمایند که متوجه خطر این آئین باشند، و راز و رمز قدرت و قوت آن را بشناسند. چنین نویسندگانی در پرتو نور آگاهی، پیشاپیش دستگاههای ویرانگر حرکت می‌کنند، تا ضربه‌های کاری خود را درست به هدف بزنند، و این دین را بشناسند همان گونه که فرزندان خود را می‌شناسند!

رازها و رمزهای این قرآن در درازنای زمان برای پیروان آن روشن و برملا می‌گردد، رازها و رمزهایی که همیشه نو و شایسته و بایسته آنان خواهد بود. هر زمان که پیروان قرآن در سایه قرآن زندگی را بسر ببرند، در پیکار عقیدتی هوشیار و بیدار خواهند بود، و حوادث تاریخی را با اطلاع و بیداری کامل واری و ورنانداز می‌کنند، و رخدادهای معاصر را آگاهانه و تیزبینانه پیش چشم می‌دارند، با نور هدایت یزدان به جهان می‌نگرند، نور هدایتی که حق را عیان نشان می‌دهد و راه را روشن می‌گرداند.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ؟ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا: آيِنُ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟ ثُمَّ لَا تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا: وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ، وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾.

چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد (و فرزندان و انبازان برای او قرار می‌دهد و چیزهای ناروای دیگر بدو نسبت می‌دهد؟ یا دلائل (دال) بر یگانگی خدا و صدق انبیاء) او را تکذیب می‌نماید (و آیات قرآن و معجزات پیغمبران را باور نمی‌دارد و نادیده می‌انگارد؟) مسلماً ستمکاران رستگار نمی‌شوند. (برای آنان بیان کن چیزی را که در روز قیامت رخ می‌دهد) آن روزی که همه آنان را جمع می‌کنیم و سپس به کسانی که (انبازانی برای خدا قرار داده‌اند و بدو) شرک ورزیده‌اند می‌گوئیم: انبازانی که

بر این آئین بی‌پرده و صریح باشد و آشکارا بر دین اسلام تاخت ببرند، حماسه دفاع و مقاومت را در مسلمانان برمی‌انگیزند. آنان می‌دانند که نهضتها و جنبشهایی که برای جلوگیری از حمله مسلحانه به این آئین در گرفته است و چنین حمله مسلحانه‌ای هم مجسم در استعمار بوده است، تنها بر پایه بیداری دینی یا دست کم بر پایه احساسات دینی بوده است، و استمرار حمله بر اسلام - هر چند بگونه اندیشه - حماسه دفاع و مقاومت را بر خواهد انگیزخت. بدین سبب است بسیاری از استعمارگران و دشمنان به شیوه ناپاک‌تری پناه می‌برند... پناه می‌برند به مدح و ثنا و تعریف و تمجید این آئین، تا آنگاه که احساسات بیدار به خواب می‌رود، و حماسه آماده فروکش می‌کند و سست می‌شود، و اعتماد و اطمینان خوانندگان را جلب می‌کنند. آن وقت زهر را به جام می‌ریزند و لبریز به دست مسلمانان می‌دهند تا آن را سر بکشند! مثلاً می‌گویند: این آئین، بلی این آئین، بسی بزرگ است. اما لازم است که معانی و مفاهیم آن دگرگون گردد و پیشرفت نماید، و قوانین و مقررات آن نیز دگرگون شود و پیشرفت کند، تا با تمدن نوین «انسانی» همگام و هماهوا گردد! نباید در برابر تغییرات و ترقیاتی که در اوضاع جامعه، و در شیوه قضاوت و حکمرانی، و در ارزشهای اخلاقی، به وقوع پیوسته است، قد علم کند و دشمنی ورزد. خلاصه دین باید به شکل عقیده در دلها بسر برد و در جهان اندیشه زندگی کند، و زندگی عملی بیرون را رها سازد تا نظریه‌ها و دیدگاهها و آزمونها و شیوه‌های تازه تمدن «انسانی» به اداره کردن و سر و سامان بخشیدن آن پردازد! دین هم فقط بایستد و مبارک باد بگوید به کاری که خداوندگاران زمینی با آزمونها و شیوه‌های خود آن را مقرر می‌دارند و به انجام آن دست می‌یازند! تنها در این صورت است که اسلام آئین بزرگی خواهد بود!!!

در لابلای بررسی مواضع قدرت و تأثیر ژرف این دین - که به شکل عدالت و دادگری مکارانه‌ای، و مدح و

ادعاهای گروه فوق الذکر آئین یزدان است! روزی فرا می‌رسد که مشرکان انکار می‌کنند که آیات خدا را تکذیب کرده باشند، آیاتی که پیغمبر ﷺ آنها را با خود آورده است و ایشان آنها را نه تنها نپذیرفته‌اند، بلکه با آنها مبارزه هم نموده‌اند، و از زمره آئین یزدان شمرده‌اند. بلکه آن چیزهایی را که در جاهلیت خویش کرده‌اند، آئین یزدان شمرده‌اند و ناشی از دستور خدا دانسته‌اند... امروزه درست همین پندار و گفتار و کردار از اهل جاهلیت معاصر سر می‌زند! درست همسان و بسان همدیگر!

روند قرآنی همه اینها را مردود می‌دارد و بر آنان زشت می‌شمارد، و این روش را ستمگرانه‌ترین ستم قلمداد می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ؟﴾

چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد (و فرزند و انباز برای او قرار می‌دهد و چیزهای ناروای دیگر بدو نسبت می‌دهد؟) یا دلائل (دال) بر یگانگی خدا و صدق انبیاء) او را تکذیب می‌نماید (و آیات قرآن و معجزات پیغمبران را باور نمی‌دارد و نادیده می‌انگارد؟).

ظلم در اینجا کنایه از شرک است، و برای زشت و پلشت نشان دادن شرک بدین شکل بیان شده است. این هم تعبیری است که در روند قرآنی اغلب در باره شرک بکار رفته است. در مواردی از شرک با واژه ظلم تعبیر شده است که خدا می‌خواهد شرک را زشت نشان دهد و انسانها را از آن بیزار و گریزان فرماید. این نیز بدان خاطر است که شرک ستم نسبت به حق، و نسبت به خود مشرک، و نسبت به مردمان است. شرک تجاوز به حق یزدان سبحان است. چرا که یزدان باید به یگانگی پرستیده شود و بدون انباز پرستش و عبادت گردد. شرک تجاوز به حق خود مشرک نیز هست، زیرا شرک وجود مشرک را زیان می‌رساند و او را به مهلکه دوزخ می‌کشاند. شرک تعدی به حق مردمان نیز می‌باشد. چه

گمان می‌بردید کجایند (تا چنین معبودهای دروغین در عرصه وحشتناک به فریادتان رسند؟!، سپس عاقبت کفر آنان چیزی جز این نیست که می‌گویند: به خداوندی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبوده‌ایم! (و هرگز جز تو را نپرستیده‌ایم!). بنگر که چگونه با خویشتن نیز دروغ می‌گویند، و نشانی از شرکاء و انبازانی نماند که آنان به هم می‌بافتند.

در اینجا مطالبی پیگیری می‌گردد که مشرکان انجام می‌دهند. موقعیت ایشان و اعمال آنان از دیدگاه یزدان سبحان به تصویر زده می‌شود، و رویاروی به خود مشرکان گفته می‌شود. رویاروی ایشان با استفهام تقریری درباره ستمی که مرتکب شده‌اند آغاز می‌گردد. ستم آنان این است که بر خدا دروغ می‌بندند و ادعاء می‌کنند که آنان استوار بر آئین یزدانند، آئینی که ابراهیم ﷺ با خود به ارمغان آورده است. گمان هم می‌برند: حیوانات و خوراکیها و آداب و مراسمی را که از پیش خود حلال یا حرام می‌کردند، مورد پسند خدا می‌دانستند و ناشی از فرمان یزدان می‌پنداشتند! هر چند دستور یزدان چنین نبوده است و اجازه چنین چیزی را بدیشان نداده است. در آخر سوره از این پندار و کردار و گفتارشان سخن می‌رود، و با فرموده یزدان جهان، یعنی: ﴿بَزَعْنَاهُمْ﴾. به گمانشان همراه می‌شود.

رفتارشان در این باره به رفتار برخی از کسانی می‌ماند که امروزه می‌پندارند که پای‌بند آئین یزدانند! آئینی که محمد ﷺ با خود آورده است. اینان به خویشتن «مسلمان» می‌گویند! این ادعاء، دروغی از زبان یزدان است. زیرا که آنان نیز از پیش خود احکامی را صادر می‌کنند، و اوضاعی را پدیدار می‌سازند، و معیارها و ارزشهایی را تعیین می‌کنند که در آنها سلطه یزدان را غصب می‌نمایند و آن سلطه را برای خود ادعاء می‌کنند و گمان هم می‌برند که این چیزها آئین یزدان است! بعضیها هم که دین خود را فروخته‌اند تا با فروش آن جایگاهی در پرتگاههای دوزخ خریداری کنند و دوزخی شوند، تصدیق می‌کنند و گواهی می‌دهند که

خویشتن نیز دروغ می‌گویند، و نشانی از شرکاء و

انبازانی نماند که آنان به هم می‌بافتند.

شرک دارای انواعی است. انبازها هم اقسامی دارند. مشرکان نیز گوناگونند... وقتی که امروزه مردمان واژه‌های شرک و شرکاء و مشرکان را می‌شنوند، شکل بسیار ساده‌ای به نظرشان می‌رسد، و آن این که انسانهایی بوده‌اند و بتها، سنگها، درختها، ستاره‌ها، آتش، و یا چیزهای دیگری را پرستش می‌کرده‌اند. این یگانه شکل شرک بوده است و بس!

شرک در اصل، عبارت است از اعطاء یکی از ویژگیهای الوهیت به کسی یا چیزی جز یزدان سبحان... چه این ویژگی، اعتقاد به این باشد که چنین کسی یا چنین چیزی می‌تواند رخدادها را پدیدار و مقدرات جهان را برقرار گرداند و چرخه حیات را بچرخاند، یا این ویژگی انجام آداب و مراسم عبادی، و قربانی و نذر و نذور و همچون چیزهایی برای دیگران باشد، و یا این که دریافت قوانین و مقررات برای سر و سامان بخشیدن به اوضاع زندگی و اداره امور، از انسانها باشد... هر یک از اینها نوعی شرک است، و قسمی از مشرکان دست بدان می‌یازند، و گونه‌ای از انبازها را بکار می‌گیرند!

قرآن کریم همه اینها را شرک می‌نامد، و وقتی که صحنه‌های قیامت را به تصویر می‌کشد در آنها انواع و اقسام شرک و مشرک و انباز را نشان می‌دهد. دیگر تنها به یک نوع آنها بسنده نمی‌کند، و صفت شرک را فقط بر یکی از آنها اطلاق نمی‌نماید، و سرنوشت و فرجام و سزا و جزای دنیا و آخرت اقسام مشرکان را از همدیگر جدا نمی‌سازد.

عربها هر یک از گونه‌های این نوع شرکها را داشتند: معتقد بودند که پدیده‌هایی از آفریده‌های یزدان وجود

شرک مردمان را به بندگی و پرستش چیزهایی بجز خداوند راستین ایشان می‌کشاند، و زندگی آنان را با احکام و اوضاعی تباه می‌گرداند که بر پایه چنین تجاوزی برقرار و استوار می‌شود... از اینجا است که همان گونه که خدا می‌فرماید شرک ظلم عظیم است<sup>(۱)</sup>، و شرک و مشرکان هرگز رستگار نمی‌شوند:

﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾.

مسئلاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

یزدان سبحان حقیقت کلی را مقرر می‌فرماید، و نتیجه نهائی شرک و مشرکان - یا ظلم و ظالمان - را بیان می‌نماید. آنچه چشمان کوتاه‌بین در فاصله زمانی و مکانی کوتاهی، رستگاری و پیروزی می‌بینند، ملاک کار و معیار سنجش نیست... رستگاری و پیروزی کوتاه مشرکان و ظالمان استدراج بشمار است.<sup>(۲)</sup> استدراجی که منتهی به زیان و نابودی می‌شود...

﴿وَمَنْ أَضْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا؟!﴾.

(نساء / ۸۷)

چه کسی از خدا راستگوتر است؟!.

در اینجا یزدان جهان، صحنه‌ای از عدم رستگاری و پیروزی را با ذکر موقعیت ایشان در روز گردهمانی و حساب و کتاب قیامت به تصویر می‌کشد، صحنه‌ای که زنده و برجسته و الهام‌گرانه است:

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا، ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا: أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟ ثُمَّ لَمْ يَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا: وَاللَّهِ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ، وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾.

(برای آنان بیان کن چیزی را که در روز قیامت رخ می‌دهد) آن روزی که همه آنان را جمع می‌کنیم و سپس به کسانی که (انبازانی برای خدا قرار داده‌اند و بدو) شرک ورزیده‌اند می‌گوئیم: انبازانی که گمان می‌بردید کجایند (تا چنین معبودهای دروغین در عرصه وحشتناک به فریادتان رسند؟!، سپس عاقبت کفر آنان چیزی جز این نیست که می‌گویند: به خداوندی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبودیم!) (و هرگز جز تو را نپرستیده‌ایم!) بنگر که چگونه با

۱- نگا: لقمان / ۱۳. (مترجم)

۲- استدراج: اندک اندک بر نعمت افزودن و با افزایش گناهان به دوزخ کشاندن ...

(مترجم)

شرکی که داشته‌اند - درباره شریکها و انبازهایشان پرسش می‌فرماید: شریکها و انبازها کجایند؟ اصلاً اثری از آنها بر جای نیست، و بهیچوجه نمی‌توانند هول و هراس و عذاب و عقاب را از پیروان خویش باز دارند:

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا، ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا: آيِنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ؟﴾.

(برای آنان بیان کن چیزی را که در روز قیامت رخ می‌دهد) آن روزی که همه آنان را جمع می‌کنیم و سپس به کسانی که (انبازانی برای خدا قرار داده‌اند و بدو شرک ورزیده‌اند می‌گوئیم: انبازانی که گمان می‌بردید کجایند) تا چنین معبودهای دروغین در عرصه وحشتناک به فریادتان رسند؟!.

صحنه برجسته و روشنی است، و گردهمآیی واقعی است، و مشرکان با چنین پرسش سترگی مورد بازخواستند، پرسش سترگ دردناکی:

﴿آيِنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ؟﴾.

انبازانی که گمان می‌بردید کجایند؟.

هول و هراس، در اینجا کار خود را می‌کند... در اینجا فطرت از زیر انبوه توده چرک و کثافتی که در دنیا بر آن افتاده است بدر می‌آید... در اینجا وجود انبازها از فطرت می‌زدایند و از گستره حافظه رخت برمی‌بندند، همانگونه که در جهان واقعی و حقیقی، موجود نبوده و نیستند... این است که مشرکان احساس می‌کنند اصلاً شرکی در میان نبوده است، و انبازی وجود نداشته است ... لذا هیچ شرکی و هیچ انبازی نه در جهان حقیقت و نه در دنیای واقعیّت موجود نبوده است ... در اینجا است که «در بوتۀ آزمایش گذاشته می‌شوند» و ناپاک و ناسره جدا می‌شود، و توده و اندوده کنار می‌رود و دور ریخته می‌شود. «فتنه = در بوتۀ آزمایش گذاشتن» از ریختن طلا به بوتۀ است تا بر اثر حرارت آتش ذوب شود و ناسره از سره پالاید و کف و کثافات آن گرفته و دور ریخته شود:

﴿ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا: وَاللَّهِ رَبُّنَا كُنَّا

دارند - که از راه شفاعت و میانجی واجب الإجراء از سوی خدا - در وقوع حوادث و انجام فرمان قضا و قدر، شرکت دارند، از قبیل: فرشتگان ... یا این که شخصاً می‌توانند اذیت و آزار برسانند، از قبیل: جنیان که مستقیماً خودشان و یا از راه کاهنان و غیبگویان و جادوگران اذیت و آزار می‌رسانند... و یا به قدرت بعضیها هم از آن راه و هم از این راه معتقد بودند، از قبیل: ارواح آب‌آب و اجداد... همه بت پرستان هم مرادشان بت‌هایی بود که ارواح چنین پدیده‌هایی آنها را زندگی می‌بخشیدند، و کاهنان و جادوگران به گفتارشان درمی‌انداختند، و برایشان هر چه را که می‌خواستند حلال و یا حرام می‌کردند... در حقیقت آنان که کاهن و ساحر بوده‌اند، شریک و انباز بشمار آمده‌اند.

عربها با انجام شعائر و مراسم برای چنین بت‌هایی، و قربانی نمودن و نذر کردن برای آنها - و بلکه در حقیقت برای کاهنان و جادوگران - مرتکب شرک می‌گشتند. بعضی از ایشان با تقلید از ایرانیان معتقد بودند که ستارگان در انجام وقائع و حوادث و امور و شؤون جهان از راه مشارکت با خدا قدرت و توان دارند! برای ایشان شعائر و مراسم انجام می‌دادند و در برابرشان نماز می‌بردند و کرنش می‌نمودند!

بدین خاطر است که این حلقه مذکوره از داستان ابراهیم علیه السلام در این سوره، با موضوع سوره پیوند پیدا می‌کند، همان گونه که خواهد آمد.

بدین منوال می‌بینیم که عربها مرتکب نوع سوّمی از شرک می‌شدند. چرا که از طریق کاهنان و مرشدان، قوانین و مقررات و معیارها و میزانه‌ها و آداب و مراسمی را برای خود پدید می‌آوردند و برابر آنها می‌زیستند و رفتار می‌کردند که یزدان جهان بدانها دستور نداده بود و اجازه نفرموده بود... ادّعاء هم می‌کردند - همان گونه که امروزه برخی از مردم ادّعاء می‌کنند - این چیز، شریعت و قانون خدا است!

در این صحنه، صحنه گردهمآیی و رویارویی، یزدان جهان از مشرکان - از همه انواع مشرکان با هر نوع

مُشْرِكِينَ ﴿

سپس عاقبت کفر و سرانجام آزمایش آنان چیزی جز این نیست که می‌گویند: به خداوندی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبوده‌ایم!

حقیقتی که آزمایش از آن پرده به کنار زده است، یا حقیقتی که آزمایش در آن جلوه‌گر آمده است و تبلور پیدا کرده است، عبارت است از: دست کشیدن آنان از سراسر گذشته خودشان، و اعترافشان به ربوبیت یگانه یزدان، و زدودن از شرکی که در زندگی دنیوی خود، آن را در پیش گرفته بودند ... اما اعتراف ایشان به حق و حقیقت و بیزاری و دوری جستن از باطل، در زمانی صورت می‌گیرد که اعتراف به حق و حقیقت و بیزاری و دوری جستن از باطل، فائده‌ای در بر ندارد. لذا چیزی که گفتارشان آن را به تصویر می‌کشد بلا و گرفتاری است نه رهایی و رستگاری ... فرصت از دست رفته است و زمان بهره‌برداری سپری گشته است ... امروز روز جزا و سزا است نه روز کار و کوشش ... امروز روز بیان چیزهایی است که بوده است، نه روز برگرداندن چیزهایی که از دست رفته است...

بدین خاطر است که یزدان سبحان پیغمبر خود ﷺ را از کار و بار مردمان به شگفت می‌اندازد. او را به شگفت می‌اندازد از این که آنان با خویشتن دروغ گفته‌اند، در آن زمان که انبازها را به انبازی گرفته‌اند، هر چند در حقیقت اصلاً انباز خدا نبوده‌اند. امروز نیز دروغها و نارواهائی که به هم می‌بافته‌اند از دیدن نهان گشته‌اند و بر جای نمانده‌اند، لذا چون افتراء آنان سودی نبخشیده است، به حق و حقیقت اعتراف نموده‌اند:

﴿أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾.

بنگر که چگونه با خویشتن نیز دروغ می‌گویند، و نشانی از شرکاء و انبازانی نماند که آنان به هم می‌بافتند.

آنان با خویشتن دروغ گفته‌اند. ایشان با خود دروغ

گفته‌اند و خویشتن را گول زده‌اند، آن روزی که انبازی برای خدا برگزیده‌اند، و چنین ناروائی را به هم بافته‌اند و سر هم کرده‌اند. آنچه را که به هم می‌بافته‌اند و بدون دلیل به یزدان نسبت می‌داده‌اند، در روز گردهمائی آن سرای و حساب و کتاب با خدای، گم گشته است و ناپیدا شده است!

این تفسیری است که دلم بدان می‌آرامد، درباره سوگندی که در روز قیامت یاد می‌کنند و در پیشگاه خدا به خدا قسم می‌خورند که آنان مشرک نبوده‌اند! و در باره این که با خویشتن دروغ گفته‌اند. برخی از تفاسیر نیز این معنی را پذیرفته‌اند. دیگر مشرکان در روز قیامت سخنی از خدا پنهان نمی‌دارند... هنگامی که هول و هراس شدید روی می‌دهد، فطرت از شرک می‌پالاید، و در آن روز اثری از این باطل دروغین در حس و شعورشان نمی‌ماند. به دنبال آن یزدان سبحان پیغمبرش ﷺ را به شگفت می‌اندازد از این که مشرکان در دنیا با خویشتن دروغ گفته‌اند، و چیزی را به ناروا انباز خدا شمرده‌اند که در روز قیامت شبحی از آن نه در ذهن و درونشان، و نه در جهان واقع و بیرونشان، وجود ندارد!

این احتمالی است که می‌دهیم، و در همه حال خدا آگاه‌تر از مقصود خویش است.



روند قرآنی به پیش می‌رود و حال گروهی از مشرکان را به تصویر می‌کشد، و فرجام ایشان را در صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت مقرر می‌دارد... حال آنان را بگونه‌ای به تصویر می‌زند که آنان به قرآن گوش فرا می‌دهند، ولی فهم و شعورشان از کار افتاده است، و فطرتشان نهان و پنهان گشته است، و راه ستیزه‌گری و خودبزرگ‌بینی را در پیش گرفته‌اند، و با چنین وضع نابهنجار گوش دل و جان بستن و با حق و حقیقت ستیزیدنی، با پیغمبر خدا ﷺ به جدال می‌نشینند و ادعای می‌کنند که این قرآن افسانه‌های پیشینیان است. خودشان نمی‌خواهند بدان گوش فرا دهند، و دیگران را

خود نیز از آن دوری می‌گزینند (و لذا نه خودشان از قرآن سود می‌برند و نه می‌گذارند از آن سود ببرند! به سبب چنین کاری) آنان جز خویشتن را هلاک نمی‌نمایند (و تنها خودشان زیان می‌بینند) ولی (زشتی عمل خود و فرجام بد آن را) درک نمی‌کنند. اگر تو (ای محمدا!) آنان را مشاهده کنی بدانگاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و هراس جهنم ایشان را برداشته است، منظره‌های وحشت‌انگیزی را می‌بینی و سخنانی شگفت‌انگیزی را می‌شنوی!) آنان می‌گویند: ای کاش (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم (و در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکیذ نمی‌کردیم و از زمره مؤمنان می‌شدیم. (این تمنا، آرزوی دروغینی بیش نیست) بلکه (به خاطر آن است که در آن جهان، عیوب) کارهایی را که قبلاً (در این دنیا انجام می‌داده‌اند و از خود و دیگران) پنهان می‌کرده‌اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن نهی شده‌اند. ایشان (در وعده ایمان) دروغ‌گویند.

اینها دو پرده متقابل یکدیگرند. پرده‌ای مربوط به دنیا است و در آن ستیزه‌گری و رویگردانی ترسیم می‌شود و به نمایش درمی‌آید. و پرده‌ای مربوط به آخرت است و در پشیمان شدن و افسوس خوردن به تصویر کشیده می‌شود... روند قرآن این دو پرده را به تصویر می‌زند، و بگونه الهام‌گرانه مؤثری آن دو پرده را نشان می‌دهد و به تماشا می‌گذارد. فطرت‌های چمباتمه زده و خفته را به وسیله این پرده‌ها مخاطب قرار می‌دهد، و آنها را با نشان دادن پرده‌ها سخت به تکان می‌اندازد، تا این که توده‌ها و اندوده‌های روی فطرت‌ها فرو افتد و کنار رود، و سوراخ‌های سخت فرو بسته آنها گشوده شود، و پیش از فوت فرصت به سوی این قرآن برگردند و به تدبیر و تفکر آن بپردازند.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ، وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا، وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ

نیز از شنیدن قرآن باز می‌دارند... در پرده‌ای حال دنیوی ایشان را این چنین به تصویر می‌کشد، و در پرده دیگری صحنه غم‌انگیز و دلخراشی از ایشان را ترسیم می‌کند، بدانگاه که آنان بر لبه آتش دوزخ نگاه داشته شده‌اند و گرفتار آن گشته‌اند. آتش دوزخ ایشان را با سرنوشت پر هول و هراسی رویاروی می‌گرداند، و آنان خوار و رسوا در آن فرو می‌افتند و افسوس‌کنان و نالان به ژرفای دوزخ افکنده می‌شوند. آرزو می‌کنند کاش می‌شد به دنیا برگردند و موضع و موقعیتی جدای از موضع و موقعیت پیشین را داشته باشند، موضع و موقعیتی که ایشان را بدین سرنوشت شوم دچار کرده است. اما با تحقیر آنان را از رسیدن به این آرزو باز می‌دارند، و درخواست ایشان نه تنها پذیرفته نمی‌گردد، بلکه بر زبونی و خواری آنان می‌افزاید:

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ، وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا، وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا، حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ، يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا: إِنَّ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ، وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ. وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يُثْقَلُونَ عَلَى الْأَثَارِ فَقَالُوا: يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ! بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخَفُّونَ مِنْ قَبْلُ، وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ، وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾.

برخی از آنان (به هنگام تلاوت قرآن) به تو گوش فرا می‌دهند ولی (نه برای فهمیدن آن و هدایت بدان، بلکه برای طعنه زدن و ریشخند کردن آن. بدین سبب ایشان را از فایده عقل و گوش محروم کرده‌ایم و گوئی که) ما بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان کری قرار داده‌ایم (تا ندای آسمانی قرآن را نشنوند). اگر آنان همه دلائل و نشانه‌های حق را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند. تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو می‌آیند می‌گویند: اینها (که تو بر ما می‌خوانی) جز افسانه‌های پیشینیان چیز دیگری نیست. آنان (دیگران را) از قرآن باز می‌دارند و



لَا يُؤْمِنُوا بِهَا».

نمی‌رسد!

به نظر شما چه بلائی بدین قوم رسیده است؟ چه چیز ایشان را از دریافت و پذیرش بازداشته است و میان ایشان و استجابیشان حائل و مانع شده است؟ آخر آنان دارای گوش و چشم و خرد هستند، چرا باید چنین باشند؟ خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا. وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا﴾.

ما بر دلهایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان کری قرار داده‌ایم (تا ندای آسمانی قرآن را نشنوند). اگر آنان همه دلائل و نشانه‌های حق را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند.

این امر بیانگر قضا و قدر یزدان در باره ایشان است. بیانگر این است که شعور و ادراک آنان این حق و حقیقت را دریافت نمی‌دارد و نمی‌فهمد، و گوشهایشان وظیفه و کار خود را انجام نمی‌دهد تا آنچه را که از این حق و حقیقت می‌شنود هم به شعور و ادراک ایشان برساند، و هم آن را پذیرا و پاسخگو باشد. این است آنان هر چند که نشانه‌های رهنمود را ببینند و دلیلهای هدایت را بشنوند و الهامهای ایمان را حس کنند، راستای راه حق و حقیقت را در پیش نمی‌گیرند.

چیزی که مانده است و باید از آن سخن گوئیم این است که سنت و روش یزدان را در مسأله قضا و قدر پیجویی و بررسی کنیم. خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾.

کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش می‌گردانیم).

همچنین می‌فرماید:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.

سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و

برخی از آنان (به هنگام تلاوت قرآن) به تو گوش فرا می‌دهند ولی (نه برای فهمیدن آن و هدایت بدان، بلکه برای طعنه زدن و ریشخند کردن آن. بدین سبب ایشان را از فایده عقل و گوش محروم کرده‌ایم و گوئی که) ما بر دلهایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان کری قرار داده‌ایم (تا ندای آسمانی قرآن را نشنوند). اگر آنان همه دلائل و نشانه‌های حق را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند.

«اکِنَّه» غلافها و پرده‌هایی است که میان دلها و قرآن حائل می‌گردد و نمی‌گذارد این چنین دل‌هایی باز شوند و پذیرای آن گردند و آن را بدانند و فهم کنند... «وَقَر» کری است، کربی که مانع می‌گردد گوشها وظیفه و کار خود را انجام دهند و بشنوند.

این نوع انسانهایی که گوش فرا می‌دهند، اما نمی‌فهمند، گوئی دل‌هایی ندارند که درک کنند، و انگار گوش‌هایی ندارند که بشنوند... چنین انسانهایی در میان هر نسلی و در میان هر دسته‌ای، موجود بوده، و در همه مکانها و در همه زمانها مکرر می‌شوند. اینان مردمانی از آدمیزادگانند. هر چند که سخنان را می‌شنوند، اما انگار که آنها را نمی‌شنوند. گوئی گوشهایشان کر است و وظیفه و کار خود را انجام نمی‌دهند. انگار ادراکشان هم در میان پرده‌ای است و معانی و مفاهیمی که گوشها شنیده‌اند به مراکز فهم و شعورشان نمی‌رسد!

﴿وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا. حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ. يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا: إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾.

اگر آنان همه دلائل و نشانه‌های حق را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند. تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو می‌آیند می‌گویند: اینها (که تو بر ما می‌خوانی) جز افسانه‌های پیشینیان چیز دیگری نیست.

چشمان آنان نیز می‌بیند، ولی تشخیص نمی‌دهد. یا انگار آنچه را که تشخیص می‌دهد به دلها و خردهایشان

می‌کنند، در این حواله کردن راه مغالطه می‌پویند و ناروا می‌گویند. یزدان سبحان ایشان را به سوی حق و حقیقت فرا می‌خواند و با حق و حقیقت رویاروی می‌گرداند، بدانگاه که اقوال آنان را در این باره حکایت می‌فرماید و سخنانشان را کلام ابلهانه‌ای قلمداد می‌نماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا، وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ. كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ. فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ؟ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا: أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ، فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ، فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾.

کافران (از راه استهزاء و مغالطه) می‌گویند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما، چیزی جز خدا را نمی‌توانستیم بپرستیم، و چیزی را بدون اجازه او نمی‌توانستیم حرام بکنیم. (پس ماندگاری ما بر پرستش لات و عَزَّى و دیگر بتان، و تحریم بحیره و سائبه و وصیله و غیره، نشانه رضایت خدا به کارمان می‌باشد، لذا فرمان تو را نمی‌بریم و فرستاده خدایت نمی‌دانیم. آری) کسانی که پیش از ایشان هم بودند این چنین می‌کردند (و با اینگونه بهانه‌های واهی و دلیلهای سست، به بت‌پرستی و تحریم چیزهایی از پیش خود، ادامه می‌دادند). مگر بر پیغمبران وظیفه‌ای جز تبلیغ آشکار (، و روشن و بی‌پرده رساندن اوامر کردگار) است؟ (نه، جز این نیست. پس تو نیز فرمان برسان و حساب ایشان را به خدای واگذار). ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و غیره) دوری کنید. (پیغمبران دعوت به توحید کردند و مردمان را به راه حق فراخواندند. خداوند گروهی از مردمان را (که بر اثر کردار نیک، شایسته مرحمت خدا شدند، به راه

دستگاههای جسمی او را تنظیم نموده است). سپس بدو گناه و تقوی را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح و توسّط عقل و وحی به او نشان داده است. قسم به همه اینها) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منہیات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را رشد دهد و بالا برد). و کسی نومید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید. (شمس/ ۷-۱۰)

کار خدای سبحان این است که مردمانی را به سوی هدایت رهنمود فرماید که برای رسیدن به هدایت تلاش می‌کنند، و کسانی را پیروز و رستگار گرداند که نفس خود را پاک و پاکیزه دارند و از ناشایستها بزدایند... اما اینان به سوی هدایت نگراشیده‌اند و رو نکرده‌اند تا یزدان ایشان را رهنمود گرداند و هدایت بخشد. تلاش نکرده‌اند که از دستگاههای گیرنده فطری موجود در وجود خود استفاده کنند و آنها را بکار گیرند تا یزدان بدیشان پاسخ گوید و کار و تلاششان را به هدف برساند... اینان پیش از هر چیز دستگاه‌های فطری و سرشتی خود را بیفانده رها کرده‌اند، خدا هم حجابی را میان اینان و هدایت پدید آورده است و پرده‌ای را فروهشته است. قضا و قدر یزدان هم درباره آنان به پاداش کار پیشین و نیت نخستین ایشان جاری شده است ... همه چیز به فرمان یزدان صورت می‌گیرد و انجام می‌پذیرد. از جمله مصداقهای فرمان یزدان این است که کسی را هدایت عطاء فرماید که تلاش می‌کند، و کسی را پیروز و رستگار گرداند که نفس خود را پاکیزه و پاک می‌گرداند. دیگر از مصداقهای فرمان خدا این است که پرده‌هایی بر دل‌های رویگردانان بیفکند، و در گوشه‌هایشان کری پدیدار کند، و چنان کند که هر آیه‌ای را بشنوند و هر نشانه‌ای را ببینند بدان ایمان نیاورند... آنان که گمراهی و انباز و گناهان خود را به اراده یزدان و قضا و قدر او در باره مردمان حواله

عالم کبیر و در عالم صغیر، متوجّه آیات یزدان می‌سازد. این آیات خود به تنهائی ضامن این است - به شرط بیداری دلها و توجّه آنها به آیات - تارهای این دلها را بنوازد و در آنها فهم و شعور خفته را به تکان در آورد و آنها را بیدار سازد و بدانها زندگی بخشد، تا بتوانند مطالب را دریافت دارند و بدانها پاسخ مثبت دهند... اما مشرکان تلاش نورزیده‌اند تا راهیاب گردند. بلکه فطرتشان را بیکاره و بیفائده گذاشته‌اند و انگیزه‌های آن را در خود کشته‌اند. در نتیجه خدا نیز میان ایشان و میان الهامهای هدایت حجابی پدیدار کرده است. لذا وقتی که به خدمت پیغمبر ﷺ می‌آیند، با چشمان و گوشهای باز و با دلهای هوشیار نمی‌آیند، تا در باره چیزی بیندیشند که او بدیشان می‌فرماید، اندیشه‌ای همچون اندیشه پژوهشگری که به دنبال حقیقت است. لیکن می‌آیند تا جدال و ستیز کنند، و اسباب رد کردن و علل نپذیرفتن، و راه تکذیب حقائق نمودن را بجویند و پیدا کنند:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا: إِنَّ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾

تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو می‌آیند می‌گویند: اینها (که تو بر ما می‌خوانی) جز افسانه‌های پیشینیان چیز دیگری نیست.

«اساطیر»: جمع اسطوره، به معنی افسانه است. عربها اساطیر را بر داستانهای اطلاق می‌کردند که در بر گیرنده خوارق مربوط به خدایان و پهلوانان در حکایت‌های بت پرستانه باشد. نزدیکترین این چیز بدیشان بت پرستی ایرانی و افسانه‌های آنجا بود.

مشرکان خوب می‌دانستند که این قرآن افسانه‌های پیشینیان نیست. ولی آنان مجادله می‌کردند و به دنبال اسباب و عللی بودند که بدانها برای نپذیرفتن و تکذیب کردن چنگ بزنند. ایشان انواع شبهه‌های دور از ذهن را می‌جستند و به گمانهای بی‌بنیاد متوسل می‌شدند... در آیه‌هایی که از قرآن برای آنان خوانده می‌شد، داستانهای از پیغمبران، و اقوام ایشان، و نابودی

راست) هدایت داد، و گروهی از ایشان (بر اثر کردار ناشایست) گمراهی بر آنان واجب گردید (و سرگشتگی به دامانشان چسبید) پس (اگر در این باره در شک و تردیدید، بروید) در زمین گردش کنید و (آثار گذشتگان را بر صفحه روزگار) بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی (که آیات خدا را) تکذیب کرده‌اند به کجا کشیده است (و بر سر اقوامی چون عاد و ثمود و لوط چه آمده است). (نحل / ۳۵ و ۳۶)

این مفاهیم دالّ بر این است که یزدان گفتار چنین مردمانی را تکذیب می‌فرماید، و بیان می‌نماید که پس از بر حذر داشتن ایشان از کردار زشتشان و بیم دادن ایشان از فرجام رفتار ناپسندشان، گمراهی بر آنان واجب گشته است.

کسانی که مسائل: قضا و قدر، جبر و اختیار، اراده بنده و کسب او، و چیزهایی از این قبیل را مطرح می‌کنند و با چنین قضایائی آشوب برمی‌انگیزند، تا مباحث لاهوتی و موضوعهای کلامی را از آنها ترتیب دهند، مباحث و موضوعهایی که ساخته تصورات خردهای آنان و برخاسته از فرضیه‌ها و معیارهای اندیشه ایشان است، چنین کسانی از برنامه قرآن در عرضه این مسأله به شکل واقعی و با بیان ساده، بدور می‌افتند. شکل واقعی و بیان ساده‌ای که مقرر می‌دارد: همه چیز با قضا و قدر خدا انجام می‌پذیرد. مسیری هم که انسان به هر شکلی که در پیش می‌گیرد، نتایج و آثار خود را در دنیا و آخرت به بار می‌آورد و ثمره خود را می‌بخشد، قضا و قدر یزدان نیز بر آنها جاری می‌گردد و نتایج و آثار همان گونه می‌شوند که باید بشوند... بدین منوال همه امور به قضا و قدر یزدان برمی‌گردد... اما بدین نحو: آنچه را که قضا و قدر یزدان پیاده می‌کند، از اراده‌ای برمی‌خیزد که به انسان عطاء شده است ... بیش از این سخن گفتن جدلی است که به ستیزه می‌کشد.

نشانه‌های هدایت و دلائل حقیقت و الهامهای ایمان در این قرآن به مشرکان نموده می‌شود. قرآنی که آنان را در آفاق و انفس، یعنی در جهان بیرون و درون، یا در

پیشینیان تکذیب کننده حق و حقیقت، به گوششان می خورد. نیرنگبازانه به انتقاد می پرداختند و سست ترین سبب و ناچیزترین علت را بهانه می کردند و درباره چنین داستانها و درباره جملگی قرآن می گفتند:

﴿إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾.

اینها (که تو بر ما می خوانی) جز افسانه های پیشینیان چیز دیگری نیست.

برای منصرف کردن مردمان از شنیدن قرآن، و استوار داشتن این بهتان - این که می گفتند این قرآن جز افسانه های پیشینیان نیست - مالک پسر نصر که داستانهای ایرانی رستم و اسفندیار را حفظ می کرد، رستم و اسفندیار که از پهلوانان افسانه ای ایران هستند. وقتی که پیغمبر ﷺ می نشست و برای مردم قرآن را تلاوت می فرمود، مالک پسر نصر نزدیک بدو مجلسی را ترتیب می داد و به قصه گوئی و افسانه سرائی می پرداخت و به مردم می گفت: اگر محمد افسانه های پیشینیان را برای شما روایت می دارد، من داستانهای زیباتری می دانم و آنها را برای شما نقل می کنم. سپس افسانه هایی که می دانست برای مردمان می گفت، تا ایشان را از گوش فرا دادن به قرآن مجید منصرف گرداند و بدور دارد!

بزرگان قوم نیز مردمان را از گوش فرا دادن به قرآن نهی می کردند و باز می داشتند، و خودشان نیز دوری می گزیدند و گوش فرامی دادند، از ترس این که از قرآن متأثر شوند و پذیرش پیدا کنند و مسلمان گردند:

﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ، وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾.

آنان (دیگران را) از قرآن باز می دارند و خود نیز از آن دوری می گزینند (و لذا نه خودشان از قرآن سود می برند و نه می گذارند از آن سود ببرند! به سبب چنین کاری) آنان جز خویششان را هلاک نمی نمایند (و تنها خودشان زیان می بینند) ولی (زشتی عمل خود و فرجام بد آن را) درک نمی کنند.

مشرکان مطمئن بودند که قرآن افسانه های پیشینیان

نیست. آن را برابر با افسانه ها قرار دادن هیچگونه فائده ای ندارد، اگر مردمان را آزاد گذارند که گوش فرا دهند! بزرگان قریش بر خویشتن می ترسیدند همان گونه که بر پیروان خود نیز بیم داشتند از این که قرآن در آنان تأثیر کند و ایشان را مجذوب خویش گرداند.

در این صورت کافی نبود که در مبارزه میان حقی که با سلطه نیرومند و قدرت استوار به ژرفای دلها می خزید، و باطلی که سست و در حال فرو افتادن بود، نصر پسر حارث یا مالک پسر نصر بیاید و بنشیند و برای مردمان قصه گوئی کند و افسانه های پیشینیان را برایشان روایت نماید! بدین خاطر بود که پیروان خویش را نهی می کردند و باز می داشتند از این که بدین قرآن گوش فرا دهند، و خودشان نیز دوری کنند و به قرآن گوش نکنند، از ترس این که متأثر شوند و پذیرای آئین راستین اسلام گردند! داستان اخنس پسر شریق، و ابوسفیان پسر حرب، و عمرو پسر هشام، داستان مشهوری است. اینان با کشش و جاذبه قرآن سخت مقاومت می کردند، اما جاذبه نیرومند قرآن آنان را نهانی کاملاً به سوی خود می کشید و تلاوت آن ایشان را گرفتار و شیدای خویش می ساخت.

همه این تلاشها بدان خاطر بود که خودشان را و دیگران را از گوش فرا دادن به قرآن بدور دارند، و خود را و سائرین را از تأثیر قرآن و پذیرش آن، برکنار نمایند! این هم تلاشی است که در حقیقت برای نابودی خویشتن می ورزیدند، همانگونه که خداوند سبحان بیان می فرماید:

﴿وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾.

آنان جز خویشتن را هلاک نمی نمایند (و تنها خودشان زیان می بینند) ولی (زشتی عمل خود و فرجام بد آن را) درک نمی کنند.

آیا کسی که با خویشتن می رزد و با دیگران به پیکار می نشیند، تا خود را و دیگران را از هدایت و صلاح و فلاح در دنیا و آخرت باز دارد، جز خویشتن را هلاک و نابود می سازد؟

نمی‌توانند ستیزه‌گری و پرخاش کنند! قدرت نیرنگ و یاوه‌سرائی ندارند!

اگر ایشان را مشاهده کنی، چیزهای هراس‌انگیز و وحشتناکی را ملاحظه خواهی کرد! ایشان را خواهی دید که می‌گویند:

﴿يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ، وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا، وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

ای کاش (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره مؤمنان می‌شدیم.

آخر آنان هم اینک می‌دانند که آیات قرآن «آیات پروردگارمان» بوده است! ایشان آرزو می‌کنند ای کاش آنان را به جهان برمی‌گرداندند! در این صورت هرگز چنین آیاتی را تکذیب نمی‌کردند، و از زمره مؤمنان می‌شدند!

اما این درخواستها و آرزوها، جز امیدهای بیهوده و خواسته‌های بی‌نتیجه نخواهد بود! اصلاً چنین چیزی نمی‌شود و بهیچوجه درخواستهایشان برآورده نمی‌گردد!

آنان سرشت خود را نمی‌شناسند. سرشت ایشان سرشتی است که ایمان نمی‌آورد. اما این که آنان به خود می‌گویند: اگر ایشان را به جهان برگردانند، چه رسد به این که حق و حقیقت را تکذیب نمی‌دارند، ایمان نیز می‌آورند. این نیز دروغی بیش نیست. این امر با حقیقت سرشت ایشان نمی‌خواند. اگر آنان به جهان نیز برگردانده شوند و به درخواستشان پاسخ مثبت داده شود، با کار و باری که در پیش می‌گیرند سازگار نبوده و آنان دیگر باره ایمان نمی‌آورند. ایشان چنین سخنی را نمی‌گویند مگر بدان سبب که پرده از کار زشتشان و فرجام نامیونشان فرو افتاده است، و آنچه را که از پیروانشان قبلاً پنهان می‌کردند، تا بدیشان چنین بفهمانند: آنان راسترو و حقیقرا و رستگارند، هم اینک پیدا و هویدا شده است و مایه

آن کسانی که تمام تلاش و کوشش خود را صرف این می‌کنند که خویش را و مردمان را همراه با خویشتن از هدایت یزدان به دور دارند، واقعاً بیچاره و درمانده‌اند، هر چند که در جامه‌های پر زرق و برق توانمندان و قلدران، و در لباسهای فاخر طاغوتیان و گردنکشان جلوه‌گر آیند و بخرامند! آنان بیچاره و درمانده‌اند و جز خود را در دنیا و آخرت هلاک و نابود نمی‌سازند، هر چند که در مدت زمانی چنین به نظر ایشان آید، و یا چنین به نظر گول خوردن کف و خس و خاشاک آید که آنان سود می‌برند و رستگار می‌شوند!

کسی که می‌خواهد منظره ایشان را بنگرد، پرده دیگری را تماشا کند که مقابل پرده پیشین قرار دارد:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَفُّوا عَلَىٰ النَّارِ فَقَالُوا: يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ، وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا، وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

اگر تو (ای محمد!) آنان را مشاهده کنی بدانگاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه داشته‌اند (و هراس جهنم ایشان را برداشته است، منظره‌های وحشت‌انگیزی را می‌بینی و سخنهای شگفت‌انگیزی را می‌شنوی!) آنان می‌گویند: ای کاش (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره مؤمنان می‌شدیم.

این صحنه‌ای است که درست در مقابل صحنه‌ای قرار دارد که در دنیا داشتند... صحنه‌ای است لبریز از رسوائی و پشیمانی و خواری و آه و افسوس! این صحنه در مقابل همان صحنه‌ای قرار دارد که از رویگردانی و ستیزه‌گری و بازداشتن و دوری‌گزیدن و ادعاء عریض و طویل موج می‌زد!

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَفُّوا عَلَىٰ النَّارِ﴾.

اگر تو (ای محمد!) آنان را مشاهده کنی بدانگاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه داشته‌اند.

اگر آن صحنه را بنگری! و اگر ایشان را ببینی که در کنار آتش دوزخ آنان را نگاه داشته‌اند! در حالی که نمی‌توانند رویگردان شوند و پشت کنند و بروند!

رسوایی گشته است:

﴿بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخَفُّونَ مِنْ قَبْلُ. وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ. وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾.

(این تمنا، آرزوی دروغینی بیش نیست) بلکه (به خاطر آن است که در آن جهان، عیوب) کارهایی را که قبلاً (در این دنیا انجام می داده اند و از خود و دیگران) پنهان می کرده اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به سراغ همان چیزی می روند که از آن نهی شده اند. ایشان (در وعده ایمان) دروغگویند.

مسئلاً یزدان سرشت ایشان را می شناسد. از پافشاری ایشان بر باطل آگاه است. می داند که ترس و هراس موقعیت خوفناک کنار آتش دوزخ است که زبان آنان را به گفتار درآورده است و به بیان چنین آرزوها و اظهار چنین وعده هائی واداشته است.

﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ. وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾.

اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به سراغ همان چیزی می روند که از آن نهی شده اند. ایشان (در وعده ایمان) دروغگویند.

روند قرآنی ایشان را در همین صحنه زشت و پلشت رها می کند... این رد درخواستشان بر چهره هایشان پس گردنی می زند و تازیانه های خواری و دروغگوئی بر قفای ایشان می نوازد!

❦

روند قرآنی به ترک مشرکان می گوید تا در اینجا نیز دو صفحه تازه رویاروی را باز کند، و از روی آنها دو صحنه رویاروی را ترتیب دهد: صحنه ای از دنیا، بدانگاه که قاطعانه می گویند زنده شدن و رستاخیزی، و حساب و کتاب و سزا و جزائی در میان نیست. صحنه دوم مربوط به آخرت است، بدانگاه که مشرکان بر پای ایستاده اند و در پیشگاه خدای نگاه داشته شده اند و خدا از ایشان درباره کارهایی که می کرده اند و سرمایه عمر خود را صرف چه چیزهایی می نموده اند، سؤال می فرماید. از جمله پرسشها یکی این است:

﴿أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ؟﴾.

آیا این (چیزهایی را که می بینید و دامنگیرتان است) حق نیست؟!.

پرسشی است که انسان را به لرزه می اندازد و او را آب می کند... مشرکان نیز پاسخ می دهند، پاسخ اشخاص رسوا و پست:

﴿بَلَىٰ! وَرَبَّنَا﴾.

آری! به پروردگارمان سوگند (حق است).

در این وقت با جزای دردناکی در برابر کفری که ورزیده اند رویاروی و سزا داده می شوند. سپس روند قرآنی به پیش می رود، و صحنه ای از ایشان را ترسیم می کند، بدان هنگام که ناگهانی هنگامه قیامت در می رسد و ایشان را در بر می گیرد. و اوایلا آنان که ملاقات با خدا را باور نمی داشتند! آه و ناله سر می دهند و زیانبار و حسرت زده می گردند. بار کفر و شرک و گناهان خویش را بر دوشهایشان حمل می کنند! در پایان، یزدان سبحان، حقیقت ارزش دنیا و ارج آخرت را در ترازوی درست و معیار راست خود، بیان می فرماید:

﴿وَقَالُوا: إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ. وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ: أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ؟ قَالُوا: بَلَىٰ وَرَبَّنَا. قَالَ فَذُقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ... قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا: يَا حَسْرَتُنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا، وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ. وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَهْوٌ، وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ. أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾.

آنان (اگر هم به دنیا برگردند، دیگر باره) می گویند: زندگی تنها همین زندگی دنیای ما است و ما هرگز برانگیخته نمی شویم (و قیامت و دوزخ و بهشتی در میان نیست!). اگر (ایشان را) ببینی بدان هنگام که در پیشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان نگاه داشته شده اند (خواهی دید که چه حال بد و وضع تباہی دارند، و خداوند بدیشان) می گوید: آیا این (چیزهایی را

بر پایه یگانهای از حقیقت الوهیت و حقیقت زندگی اخروی موجود در این آئین، استوار و پابرجا می‌گردد. چه زندگی در جهان‌بینی اسلامی، تنها این برهه کوتاه از زمان نیست، مدت زمان کوتاهی که بیانگر عمر شخص است، و تنها دوران محدودی از زمان نیست که بیانگر عمر گروهی از مردمان است، و فقط روزگارانی نیست که مشتمل بر عمر همه انسانها در این زندگی دنیوی است.

زندگی در جهان‌بینی اسلامی، طول آن در زمان، عرض آن در مکان، ژرفای آن در همه جهانها، و تنوع آن در فراخنای حقیقت حیات امتداد می‌یابد... در مقابل، کسانی که آخرت را از حساب زندگی خود حذف می‌کنند و بدان ایمان ندارند، زندگانی را تنها محدود به مدتی می‌دانند که آن را می‌بینند و سپری می‌کنند، و یا گمان می‌برند و به تصور درمی‌آورند.

زندگی در جهان‌بینی اسلامی، در زمان امتداد می‌یابد. از این لحاظ هم شامل مدت زمان مشهور و مشهود، یعنی دوران حیات دنیوی، می‌شود، و هم دوران حیات اخروی را فرا می‌گیرد، مدت حیاتی که جز یزدان کسی اندازه آن را نمی‌داند و زندگی دنیای کنونی در برابر آن ساعتی از یک روز است!

زندگی در جهان‌بینی اسلامی، در مکان امتداد می‌یابد. به این کره زمینی که انسانها روی آن زندگی می‌کنند، سرای دیگری را می‌افزاید که پهنای بهشت آن به اندازه پهنای آسمانها و زمین است، و دوزخی را بر آن می‌افزاید که مجموعه بسیاری از انسانهایی را در بر می‌گیرد که در نسلهای پیاپی در میلیونها سال روی کره زمین زیسته‌اند و در آبادانی آن کوشیده‌اند!

زندگی در جهان‌بینی اسلامی در ژرفای جهانها امتداد می‌یابد و شامل هم این هستی دیدنی می‌گردد، و هم مشتمل بر وجودی می‌شود که غیب و نادیدنی است، و حقیقت آن را بطور کلی جز یزدان نمی‌داند. ما انسانها از جهان غیب چیزی نمی‌دانیم، مگر آن مقداری را که خدا از آن به ما خبر داده است. جهانی است که از لحظه

که می‌بینید و دامنگیرتان است) حق نیست؟! می‌گویند: آری به پروردگارمان سوگند (حق است. آنگاه خداوند باز بدیشان) می‌گوید: پس به سبب کفری که می‌ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید. مسلماً آنان که ملاقات با خدا را دروغ می‌پندارند (و حساب و کتاب و مجازات و مکافات آخرت را باور نمی‌دارند و به انکار خود ادامه می‌دهند) تا آنگاه که ناگهان قیامت فرا می‌رسد، زیان می‌بینند (و در هنگامه رستاخیز سخت پشیمان می‌شوند و) می‌گویند: فسوسا و دریغا (چرا غافل بودیم و) در دنیا کوتاهی کردیم (و توشه و زاد آخرت را تهیه نمودیم. آنان در آن روز بار) گناهان را بر دوش خود می‌کشند. هان! چه بد چیزی بر دوش می‌کشند! زندگی دنیا (که کافران تنها آن را زندگی می‌دانند) سرگرمی و بازیچه‌ای بیش نیست، و سرای آخرت (جهان حقیقی است و) برای پرهیزگاران بهتر (از این جهان فانی) است. آیا (این امر بدیهی را) نمی‌فهمید (و سود و زیان خود را نمی‌دانید)?

مسأله رستاخیز و زندگی دوباره و حساب و کتاب و سزا و جزا در سرای آخرت، از جمله مسائل اساسی و اصولی عقیده است، عقیده‌ای که اسلام آن را با خود به ارمغان آورده است، و پس از مسأله یگانگی یزدان، یعنی توحید الوهیت، بنای این عقیده بر آن استوار و پابرجا می‌گردد. خلاصه مسأله‌ای است که این آئین، از لحاظ عقیدتی و جهان‌بینی، و اخلاقی و رفتاری، و شریعت و نظام، جز بر آن استوار نمی‌گردد و جز با بودن آن پایدار نمی‌ماند.

این آئینی که خدا آن را کامل کرده است، و با آن نعمت خود را بر مؤمنان اتمام بخشیده است، و پسندیده است که اسلام دین آنان باشد - همانگونه که در قرآن مجید خود فرموده است - خودش به تنهایی برنامه کاملی برای زندگی است، و در ماهیت هستی خود تکامل یافته و هماهنگ است ... جهان‌بینی اعتقادی در آن با ارزشهای اخلاقی، و با قوانین و مقررات نظم و نظام جامعه، «تکامل یافته» و هماهنگ است ... همه آنها هم



مرگ آغاز می‌گردد، و منتهی به سرای آخرت می‌شود. جهان مرگ و جهان آخرت هر دو جزو غیب است و تنها خدا آگاه از آن است و بس. هر دوی این جهانها هستی انسانها به شکلهائی در آنها امتداد می‌یابد که جز خدا کسی از آن صُور و اشکال آگاه نیست.

زندگی در جهان‌بینی اسلامی در فراخنای حقیقت حیات امتداد می‌یابد. هم مشتمل بر سطح معهود در زندگانی دنیوی می‌گردد، و هم سطحهای تازه زندگانی اخروی را در بر می‌گیرد، سطوح جدید موجود در بهشت و هم موجود در دوزخ... هر سطحی از سطوح زندگی اخروی نیز انواع و اقسامی دارد و لون و نوعی از حیات خاص است و چشمش یا گزش ویژه خود را دارد، و کاملاً با چشمها یا گزشهای این جهان و لونها و نوعهای زندگی دنیوی فرق دارد، و این جهان با مقایسه با آن جهان، بال پشه‌ای نمی‌ارزد!

شخصیت انسان در جهان‌بینی اسلامی، امتداد می‌یابد در این ابعاد زمان، و آفاق مکان، و در این فراخناها و ژرفاها و سطحهای جهانهای مختلف و زندگانیهای گوناگون... جهان‌بینی انسان در جهان‌بینی اسلامی همه کیهان و سراسر هستی انسان را فرامی‌گیرد، و انسان به ژرفای زندگی می‌نگرد، و فراخنای حیات را پیش چشم می‌دارد. تلاشها و تلاپوها و دلبستگیها و نگرشها و ارزشها و معیارهای انسان، بزرگ و فراخ می‌گردد، تا بدانجا که همنسنگ و همطراز چنان امتدادی در ابعاد و آفاق و اعماق و سطوح می‌شود... در صورتی که جهان‌بینیهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند نسبت به کیهان و هستی انسان، ضعیف و ناچیز می‌گردد. آنان خویشتن را، و جهان‌بینیهای خویشتن را، و ارزشها و معیارهای خویش را و تلاشها و کوششهای خود را در آن سوراخ تنگ و کوچک و ناچیز زندگی دنیوی گرد می‌آورند!

با توجّه بدین اختلاف در جهان‌بینی است که اختلاف در ارزشها و معیارها، و اختلاف در قوانین و مقررات آغاز می‌گردد. همچنین روشن می‌شود که چرا این آئین،

برنامه کامل و هماهنگ زندگی است. از دیگر سو ارزش زندگی آخرت در ساختار این آئین، چه از نظر جهان‌بینی و اعتقادی، و چه از لحاظ اخلاق و رفتار، و چه از دیدگاه قانون و نظام حکومتی، پیدا و هویدا می‌گردد.

انسانی که در این گستره باز و فراخ و طولانی و ممتد زمان و مکان و جهانهای نامحدود و نوعهای خارج از تصور، زندگی می‌کند، با انسانی فرق بسیاری دارد که در آن سوراخ تنگ زندگی سپری می‌کند، و با دیگران بر سر این سوراخ تنگ می‌جنگد، بدون این که در برابر چیزی که از دست او برود چشم به راه عوضی باشد، و منتظر پاداشی باشد که او انجام می‌دهد یا در حق او انجام می‌پذیرد... امید او تنها محدود به این کره زمین است و چشم براه دریافت سزا و جزا از مردمان خاک نشین و بس!

گسترش جهان‌بینی و ژرفا و گوناگونی آن، در درون، فراخی، و درکار و کوشش، سترگی، و در فهم و شعور، والائی، پدید می‌آورد. از این امور هم، اخلاق و رفتاری نشأت می‌گیرد که جدای از اخلاق و رفتار کسانی است که در سوراخها زندگی را سپری می‌کنند. اگر به فراخی جهان‌بینی و ژرفا و تنوع آن، سرشت این جهان‌بینی، و اعتقاد به سزا و جزای دادگراانه در جهان آخرت، و باور به فراوانی پاداش و ارزش و ارج آن در برابر چیزهایی که هزینه می‌گردد و به ظاهر از دست می‌رود، افزوده گردد، نفس انسان برای فداکاری و بذل جان و صرف مال در راه حق و خیر و صلاحی که می‌داند فرمان یزدان آن را مقرر داشته است، و ملاک عوض گرفتن و پاداش دریافت کردن است، آماده می‌گردد. در این راستا اخلاق و رفتار فرد - اگر همان گونه که در جهان‌بینی اسلامی است، به آخرت ایمان داشته باشد - و اوضاع اجتماعی و دستگاه‌های دولتی، اصلاح می‌شوند، و افراد نمی‌گذارند ادارات منحرف شوند، و کارمندان به کژ راهه روند. چرا که مردمان که اندامهای پیکره اجتماع هستند می‌دانند که سکوتشان

باشد، چگونه ممکن خواهد بود که پیروانش زندگی دنیا را رها سازند و بگذارند راکد و گنبدیده شود، یا تباهی گیرد و خلل پذیرد و فاسد و مختل گردد، یا ظلم و طغیان در گستره آن شایع و حاکم شود، و یا زندگی جهان در اصلاح و آبادانی پیشرفت نکند و عقب مانده گردد، در حالی که آنان به امید رسیدن به آخرت بوده و منتظر پاداش و جزا در آن سوی یزدان باشند؟

مردمان اگر در دوره یا دوره‌هایی از زمان، زندگی منفیانه و گوشه‌گیرانه‌ای را سپری کرده باشند، و گذاشته باشند تباهی و بدی و ستمگری و سرکشی و عقب ماندگی و نادانی، زندگانی آنان را فرا گیرد - هر چند که ادعای پیروی از اسلام را داشته‌اند - قطعاً ایشان برخی از این کارها و یا همه این کارها را انجام داده‌اند، بدان سبب که جهان‌بینی و دیدگاهشان نسبت به اسلام، تباهی گرفته است و به کژراهه افتاده است، و بدان علت که باورشان به قیامت سستی پذیرفته است و لرزان بوده است. ولی نه بدان خاطر بوده است که آنان حقیقت این آئین را پذیرفته‌اند و متدین بدین آئین بوده‌اند، و به ملاقات یزدان در آن جهان باور داشته‌اند! زیرا کسی که به ملاقات یزدان در آخرت ایمان داشته باشد و حقیقت این آئین را فهم کرده باشد، هرگز در زندگی دنیوی منفی بافانه زندگی را سپری نمی‌کند، یا خویشتن را عقب افتاده نمی‌سازد، و از پیشتازی دوری نمی‌نماید، و هرگز از شرّ و فساد و طغیان خشنود نمی‌گردد.

انسان مسلمان در این جهان زندگی می‌کند، ولی می‌داند که او بزرگتر و والاتر از این جهان است. از خوبیها و خوشیهای آن استفاده می‌کند و یا در جهان پارسائی می‌ورزد، اما می‌داند که خوبیها و خوشیها و بطور کلی نعمتها در این دنیا برای او حلال است و در آن جهان تنها اختصاص بدو دارد. برای ترقی این دنیا و تسخیر نیروها و انرژیها تلاش می‌ورزد و می‌داند که این کار وظیفه خلیفه‌گری او از سوی یزدان در این جهان است. با شرّ و فساد و ظلم می‌رزمَد و در این راه

در برابر فساد دستگاهها و اداره‌ها تنها ایشان را از اصلاح و فلاح زندگی دنیا و خوبیهای آن محروم نمی‌دارد و بس، بلکه آنان را اگر در برابر فساد ادارات و مؤسسات سکوت کنند، در آخرت نیز از عوض و پاداش کار محروم می‌نماید، و در نتیجه دنیا و آخرت را از دست می‌دهند و در هر دو سرا زیان می‌بینند!

کسانی که بر عقیده به زندگی آخرت ایراد می‌گیرند و از راه تهمت و دروغ می‌گویند: عقیده به زندگی آخرت مردمان را به بیکارگی و بی‌مایگی در زندگی دنیا، و به ترک خود زندگی دنیا و سستی و تنبلی در آن، و به ترک تلاش و کوشش برای بهبودی بخشیدن و اصلاح کردن جهان، و به تحویل آن به دست طاغیان و مفسدان، فرا می‌خواند و می‌کشاند، زیرا کسی که معتقد به زندگی آخرت است، به امید نعمت آخرت، نعمت دنیا را رها می‌سازد... کسانی که چنین ایرادی را می‌گیرند و همچون دروغ شاختاری را درباره عقیده به آخرت به هم می‌بافند، نه تنها دروغگو و یاوه سرایند بلکه جاهل و نادان نیز هستند! آنان میان عقیده به آخرت - بدان گونه که در جهان‌بینیهای منحرف کلیساها است - و عقیده به آخرت - بدان شکلی که در آئین درست خدا است - فرقی نمی‌گذارند و آنها را آمیزه یکدیگر می‌کنند... چه دنیا در جهان‌بینی اسلامی مزرعه آخرت است. جهاد و تلاش در زندگی دنیا برای اصلاح این جهان، و زدودن شرّ و فساد از آن، و دفع تجاوز به حریم سلطه و قدرت یزدان در آن، و جلوگیری از طغیان و قلدری طاغوتها و زورگویان، و پیاده کردن عدالت و دادگری برای مردمان، و خیر و خوبی و خوشی و آسایش بخشیدن به همگان، همه اینها توشه آخرت بشمار می‌آید. توشه‌ای که درهای بهشت را برای جهاد کنندگان و تلاشگران می‌گشاید، و سعادت سرمدی بهشت را عوض و پاداش چیزهایی می‌گرداند که مؤمنان در نبرد با باطل از دست داده‌اند و بلاها و رنج‌هایی که در این راه دیده‌اند.

آخر عقیده‌ای که جهان‌بینیها و اندیشه‌های این چنین

اذیت و آزار و فداکاری و حتی شهادت را تحمّل می‌کند، چون می‌داند آنچه را که به خود می‌پذیرد و یا انجام می‌دهد برای خویشتن پیشاپیش به آخرت می‌فرستد و اندوخته می‌کند... او از آئین خود آموخته است که دنیا مزرعه آخرت است، و راهی به سوی آخرت نمی‌رود مگر این که از سرزمین این جهان می‌گذرد، و دنیا هر چند که کوچک و ناچیز است، اما نعمت خدا است و با استفاده از آن به نعمت بزرگ یزدان دسترسی پیدا می‌کند.

در هر جزئی از نظام اسلامی دستیابی به بخشی از حقیقت زندگی آخرت نهفته است. زندگی آخرت، در جهان‌بینی، فراخی و زیبایی و والائی می‌آفریند. و در اخلاق، رفعت و پاکی و بزرگواری و سختگیری در حق و پرهیزگاری و پارسائی پدیدار می‌سازد. و در تلاش و کوشش انسانی، استواری و محکم‌کاری و اعتماد و تصمیم و نقشه و طرح به وجود می‌آورد. با توجه به همه این امور است که زندگی اسلامی بدون ایمان به آخرت، راست و درست و روبراه نمی‌گردد. به همین خاطر است که در قرآن مجید بر حقیقت آخرت این همه تأکید شده است.

عربها در دوره جاهلیّت خود - به سبب همین جاهلیّت - آفاق جهان‌بینی و فهم و شعور و اندیشه و تفکرشان از زندگی این دنیا فراتر نمی‌رفت و اعتقاد به جهان آخرت برایشان دشوار بود. تنها به جهان حاضر معتقد بودند و جهان آخرت را از حساب عمر خود حذف می‌کردند. بدین سبب امتداد انسانیت انسان را از آفاق و ابعاد محسوسات فراتر نمی‌بردند، و ابعاد و آفاق و اعماق غیرمادی را فهم نمی‌کردند، و لذا دنیای انسان را در دایره ملموسات محدود می‌کردند و به فراسوی مادیات معتقد نبودند... چنین فهم و شعوری و جهان‌بینی و بینشی، بیشتر شبیه به ادراک و احساس حیوانات است تا انسان... کار و بارشان در این باره شبیه کار و بار جاهلیّت کنونی است که طرفداران چنین جاهلیّتی مصراً می‌کوشند آن را «علمی» بنامند و نامگذاری

کنند!

﴿وَقَالُوا: إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾.

آنان (اگر هم به دنیا برگردند، دیگر باره) می‌گویند: زندگی تنها همین زندگی دنیای ما است و ما هرگز برانگیخته نمی‌شویم (و قیامت و دوزخ و بهشتی در میان نیست!).

خداوند سبحان می‌دانسته است که چنین عقیده و باوری، محال است که زندگی والا و بزرگوار بشری در پرتو آن رشد و ترقی یابد و اوج گیرد و پیشرفت کند. این آفاق و ابعاد تنگ فهم و شعور و تفکر و تصویری که انسان را به زمین می‌چسباند، و جهان‌بینی انسان را همچون چهارپایان به محسوسات و ملموسات زمین محدود می‌گرداند، و این گستره تنگ مکانی و زمانی که آتش آتشکده حرص و آز و دنیا دوستی را در درون نفس انسان برافروخته می‌دارد، و انسانها را بالای لاشه کالای محدود و لذت ناچیز دنیا گرد می‌آورد، و آنان را به بندگی و پرستش متاع ناچیز و بی‌مقدار جهان می‌کشاند، و دیو شهوات و لذائذ را از غل و زنجیر می‌رهاند، تا بدون هیچگونه رادع و مانعی نعره زنان به میدان درآید و سرکشی نماید، و آرام و قرار و صلح و ساز نشناسد، و به مکافات و سزا و جزائی امیدوار نباشد، اگر این شهوات پست ناچیزی که به پرشها و جهشهای چهارپایان می‌ماند، سرکوب و درهم شکسته شود، و اگر این نظامهای حکومتی و احوال و اوضاع جهانی که در این گستره تنگ زمین پدید می‌آیند و تنها در آنها ابعاد و آفاق تنگ زمان و مکان منظور می‌گردد و عدالت و دادگری و رحمت و عطوفتی و معیار و میزانی را به رسمیت نمی‌شناسد... مردمان یکی با دیگری می‌جنگد، دسته‌ها با یکدیگر کشمکش و نزاع می‌کنند. جنسها و نژادها همدیگر را نقش زمین می‌سازند... همگان انگار در جنگل گام برمی‌دارند و قوی ضعیف را پاره و نابود می‌کند. رفتار ایشان خیلی از رفتار دزدگان و غولهای بیابان بهتر و بالاتر نیست!

همانگونه که امروزه ما در دنیای «تمدن» در همه جا می بینیم.

یزدان سبحان همه اینها را می دانسته است، و از این هم آگاه بوده است که امت اسلامی، امتی که وظیفه مهم نظارت بر حیات بشری را بر عهده دارد، و رهبری آن را بدیشان خواهد سپرد تا انسانها را به بلندای قله سربلک کشیده ای برسانند که خدا می خواهد در آنجا بزرگی و سترگی بشریت به شکل واقعی جلوه گر آید، چنین امتی نمی تواند چنین وظیفه ای را اداء کند مگر این که جهان بینیه و اندیشه ها و ارزشها و معیارهای خود را از چنان سوراخ تنگی بیرون بیاورد و خویشتن را بدان آفاق و ابعاد فراخ برساند... یعنی خود را از تنگنای جهان به فراخانی دنیا و آخرت واصل گرداند. بدین خاطر است که درباره حقیقت آخرت این همه تأکید به میان آمده است. اول بدان خاطر که آخرت حق است، و یزدان هم حق را بیان می فرماید. دوم ایمان به آخرت برای تکمیل انسانیت انسان، از لحاظ جهان بینی و اعتقاد، و اخلاق و رفتار، و قانون و نظام، ضرورت دارد.

بدین خاطر است که این همه آهنگهای بلند ژرف را در این موج رودخانه خروشان سوره می شنویم و می یابیم. آهنگهایی که یزدان جهان می داند که فطرت انسان در برابر آنها به تکان می افتد و بر خود می لرزد، و منافذ و دریچه های آن باز می شود، و دستگاههای گیرنده در آن از خواب بیدار می گردد و می جنبد و پویا و کوشا به تلاش می ایستد، و آماده دریافت و پذیرش می شود... افزون بر همه اینها، حقیقت را به تصویر می کشد:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يُوقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ: أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ؟ قَالُوا: بَلَىٰ وَرَبِّنَا. قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ﴾.

اگر آنان را ببینی بدان هنگام که در پیشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان نگاه داشته شده اند (خواهی دید که چه حال بد و وضع تبااهی دارند، و خداوند بدیشان) می گوید: آیا این (چیزهایی را که می بینید و دامنگیرتان

است) حق است؟! می گویند: آری به پروردگارمان سوگند (حق است. آنگاه خداوند باز بدیشان) می گوید: پس به سبب کفری که می ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید.

این سرنوشت کسانی است که می گفتند: ﴿إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾. زندگی تنها همین زندگی دنیای ما است و ما هرگز برانگیخته نمی شویم.

این صحنه غم انگیز و خوار و رسوا کننده ایشان است. حال و وضع ناگوار ایشان در زمانی است که آنان را در پیشگاه پروردگارشان نگاه داشته اند. پروردگاری که ملاقات با او را انکار می کردند و دروغش می دانستند. ایشان نمی توانند از این جایگاه بدشگون تکان بخورند و بروند. انگار گردنهایشان را گرفته اند تا در این صحنه بزرگ وحشتناک نگاه داشته شوند: ﴿قَالَ: أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ؟﴾.

می گوید: آیا این (چیزهایی را که می بینید و دامنگیرتان است) حق نیست؟!.

این پرسشی است که انسان را خوار و رسوا می دارد و او را ذوب می کند! ﴿قَالُوا: بَلَىٰ وَرَبِّنَا﴾.

می گویند: آری به پروردگارمان سوگند (حق است). هم اینک، در حالی که آنان را در پیشگاه پروردگارشان نگاه داشته اند، در آن جایگاهی که مؤکدانه آن را نفی می کردند! خلاصه در این جایگاه هراسناک و در این صحنه پر هول و هراس، و به هنگام رویارویی با سرنوشت بدفرجام، فرمان خداوند بزرگوار صادر می گردد و در واپسین لحظات دادگاهی ایشان دستور می فرماید:

﴿قَالَ: فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ﴾.

می گوید: پس به سبب کفری که می ورزیدید عذاب (دوزخ) را بچشید.

این سرنوشت کسانی است که فراخی جهان بینی انسانی را برای خود نخواستند، و سوراخ تنگ جهان بینی

توشه و زادی برای آخرت تهیه ندیدیم!

سپس در صحنه‌ای نموده می‌شوند که همچون چهارپایان در زیر بارهای سنگین می‌نالدند:

﴿وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ﴾.

آنان (در آن روز بار) گناهان خود را بر دوششان می‌کشند!

بلکه چهارپایان حال بهتری از اینان دارند. چهارپایان بارهای سنگین اجناس را بر دوش می‌کشند، ولی اینان بارهای سنگین گناهان را بر دوش می‌کشند. بارهای سنگین اجناس از بالای پشت چهارپایان برداشته می‌شود و آنها می‌روند و به استراحت می‌پردازند، ولی بارهای سنگین گناهان از کول مشرکان و کافران برداشته نمی‌شود و بلکه با کوله‌بار سنگین گناهان راهی دوزخ می‌گردند و بزهارها ایشان را بدرقه آنجا می‌سازد:

﴿أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ﴾.

هان! چه چیز بدی را بر دوش می‌کشند!

در پرتو چنین صحنه‌ای که زیان دیدن و هدر رفتن را آشکارا فریاد می‌دارد، و به دنبال صحنه‌ای ذکر می‌شود که گویای ترس و هراس است، واپسین نوا در این بخش گوش جان را نوازش می‌دهد و حقیقت ارزش جهان و ارزش سرای جاویدان را برابر میزان و معیار یزدان می‌نمایاند، و بهای این دنیا و قیمت آن دنیا را با چنین میزان و معیار صحیحی به تماشا می‌گذارد:

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَهْوٌ، وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ. أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟﴾.

زندگی دنیا (که کافران تنها آن را زندگی می‌دانند) سرگرمی و بازیچه‌ای بیش نیست، و سرای آخرت (جهان حقیقی است و) برای پرهیزگاران بهتر (از این جهان فانی) است. آیا (این امر بدیهی را) نمی‌فهمید (و سود و زیان خود را نمی‌دانید)?

این ارزیابی مطلق واپسین درباره زندگی دنیا و زندگی سسرای آخرت در ترازوی کردگار و برابر معیار آفریدگار است. ارزش یک ساعته یک روز بر این ستاره کوچک، بیشتر و فراتر از این نیست، هنگامی که

محسوس را بجای آن برگزیده‌اند. آن کسانی که نخواستند به سوی افق بلند و والای انسانی صعود کنند، و زندگانی خود را بر اساس جهان بینی پست و ناچیز استوار داشته‌اند و بر آن زیسته‌اند و بر آن مرده‌اند! این چنین کسانی خویشان را سرنگون و بدشگون داشته‌اند تا بدانجا که سزاوار این چنین عذابی شده‌اند! عذابی که مناسب با سرشتهای کافرین در آخرت است. کافرانی که در آن سطح پست زندگی، با چنان جهان بینی پست بیمقدار زیسته‌اند!

روند قرآنی که صحنه را با چنین داوری آسمانی پایان می‌دهد، صحنه‌ای که هماهنگ و هم‌آوا با بزرگی جایگاه و ترس و هراس بی‌انتهاء است، در اینجا آن را با بیان حقیقتی که دارد، تکمیل می‌کند:

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ. حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا: يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا!﴾.

مسلماً آنان که ملاقات با خدا را دروغ می‌پندارند (و حساب و کتاب و مجازات و مکافات آخرت را باور نمی‌دارند و به انکار خود ادامه می‌دهند) تا آنگاه که ناگهان قیامت فرا می‌رسد، زیان می‌بینند (و در هنگامه رستاخیز سخت پشیمان می‌شوند) می‌گویند: فسوسا و دریغا (چرا غافل بودیم و) در دنیا کوتاهی کردیم (توشه و زاد آخرت را تهیه ننمودیم)!

این زیان، زیان واقعی مطلق است: از دست دادن دنیا با سپری کردن زندگی در جهان در آن سطح فرودین پست، و از دست دادن آخرت بدان نحوی که دیدیم، و دیگر رخ دادن ناگهانی قیامتی که چنان اشخاص نادانی برای آن حسابی باز نکرده‌اند و اصلاً بدان ایمان نداشته‌اند:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا: يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا!﴾.

ناگهانی قیامت به پیش ایشان می‌آید (و بر سرشان می‌تازد و آنان) می‌گویند: فسوسا و دریغا (چرا غافل از احوال خویشان بودیم و) در دنیا کوتاهی کردیم (و

با پویائی هر چه بیشتر کار کردند. هم آنان بودند که زندگی دنیوی را با نشاط و تلاش فراوان آغازیدند، و با تاب و توان سرشار از پویش و کوشش، در همه جوانب و نواحی فراخ زندگی، فعالیت نمودند و استقامت ورزیدند.

این ارزیابی ربّانی درباره زندگی دنیا و زندگی آخرت، به اصحاب فوائد فراوانی عطاء فرمود. آنان در پرتو این ارزیابی بندگان دنیا نشدند. بر دنیا سوار شدند و دنیا بر آنان سوار نگشت! دنیا را بنده خویش کردند و آن را رام و مطیع خود نمودند، و دنیا ایشان را بنده خویش نکرد و آنان را رام و مطیع خود ننمود. خلیفه گری یزدان را با همه شرائط آن در جهان انجام دادند، و از عهده هر آنچه لازمه خلیفه گری یزدان بود - از قبیل آباد کردن و اصلاح نمودن - بگونه شایسته و بایسته بر آمدند. در انجام وظیفه خلیفه گری تنها خدا را در مد نظر داشتند و محض رضای او در این راستا به تلاش می ایستادند، و جویای سرای آخرت بودند. در نتیجه هم بر اهل دنیا در دنیا پیشی گرفتند و هم بر مردمان در آخرت سبقت جستند!

آخرت جزو غیب است. ایمان به آخرت بر فراخی و بر گستره جهان بینی می افزاید، و خرد را رشد و ترقی می دهد. کار کردن برای آخرت نیکو و پسندیده برای پرهیزگاران است. کسانی بدین امر آشنا و آگاه هستند که خردمند و اندیشمند باشند:

﴿وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾

سرای آخرت (جهان حقیقی است و) برای پرهیزگاران بهتر (از این جهان فانی) است. آیا (این امر بدیهی را) نمی فهمید (و سود و زیان خود را نمی دانید)?

کسانی که امروزه آخرت را انکار می کنند به دلیل این که «غیب» است نادانانی هستند که ادعای علم و دانش را دارند. چه علم و دانش ایشان علم و دانش آدمیزادگان است - چنان که بعداً خواهیم گفت - امروزه حقیقت مورد اعتمادی برایشان باقی نمانده است، مگر حقیقت غیب و حقیقت مجهول!!!

با جهان سرمدی و جاویدانی که در آن ملک و مملکت عریض و طویل است، مقایسه می گردد و سنجیده می شود. امکان ندارد ارزش کوشش و پویش یک ساعته ای که صرف این چنین پرستشی می شود، با توجه به زندگی جدی و متین آخرت، جز لُهو و لعب بشمار آید.

این، سنجش راستینی و محاسبه مطلق و بی چون و چرائی است. برابر جهان بینی اسلامی هرگز هم - همان گونه که گفتیم - در زندگی دنیا سستی و تنبلی بوجود نمی آورد، و مایه گوشه گیری در جهان، و کناره گیری از تلاش و کوشش در آن نمی گردد... اگر سستی و تنبلی و گوشه گیری و کناره گیری هم بوده باشد، بویژه در برخی از حرکات «صوفیگری» صوفیان و «پارسائی» پارسایان، هرگز از جهان بینی اسلامی سرچشمه نگرفته است و قطعاً منابع و مصادر آن متعلق به مکاتب و جهان بینیهای بیگانه بوده است. اغلب چنین چیزهایی از جهان بینیهای ترسایان دیرنشین، و از جهان بینیهای ایرانی، و از بعضی از جهان بینیهای اشرافی و خاوری یونانی مشهور، پس از انتقال فرهنگ آنان به جامعه اسلامی، به جهان بینی اسلامی سرایت کرده است.

نمونه های بزرگ و سترگی که بیانگر جهان بینی اسلامی در کامل ترین شکل خود است، نه پوچگرایی و گوشه گیری است، و نه کناره گیری از جهان و نه بی توجهی نسبت بدان است ... مثلاً جملگی اصحاب پیغمبر ﷺ آن کسانی که در جهان درون بر اهریمن پیروز شدند، همانگونه که در جهان بیرون بر او غلبه کردند و بر تشکیلات و دستگاه های چیره جاهلیت پیرامون خویش در زمین شوریدند و پیروز گشتند. در امپراتوریهای اهریمن را شکستند و بر دیو درون و بیرون پیروز شدند که حاکمیت و فرماندهی در دست بندگان بود... این نسل مبارک ارزش زندگی دنیا را بدان گونه فهم و درک می کرد که در قانون خدا بود و با معیار و میزان خدا می خواند. آنان کسانی بودند که برای آخرت با آن آثار مثبت سترگ، در واقعیت زندگی

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكَذِبُونَ نَا  
وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بَيَّاتٍ اللَّهُ يَجْحَدُونَ ﴿۳۷﴾ وَلَقَدْ كَذَّبَتْ  
رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كَذَّبُوا وَآوَدُوا وَحَتَّىٰ آتَيْنَاهُم نَصْرًا  
وَلَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّائِ الْمُرْسَلِينَ  
﴿۳۸﴾ وَإِنْ كَانَ كِبْرُ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْلَغَ  
نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بَيَّاتٌ وَلَوْ شَاءَ  
اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهَدْيِ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۳۹﴾  
﴿۴۰﴾ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ  
يُرْجَعُونَ ﴿۴۱﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ  
قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَٰكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۴۲﴾ وَمَا  
مِنْ دَآئِبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي الْبَطْرِ بِطِيرٍ يُجَادِلُهُ إِلَّا آمَمَّا أَمَّا لَكُمْ  
مَا فَرَقْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿۴۳﴾  
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوهُمْ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ  
يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴۴﴾

در این موج از امواج خروشان روند قرآنی سوره،  
روی سخن متوجه پیغمبر خدا ﷺ می‌شود. در  
سرآغاز آن یزدان سبحان خاطر مبارک پیغمبر ﷺ را  
خوش می‌کند، و غم و اندوهی را از دل او می‌زداید که  
بر اثر تکذیب کردن قوم خودش او را در بر می‌گیرد.  
آخر او که راستگو و راسترو و امین و درست است،  
قوم خودش او را دروغگو و نادرست می‌پندارند، و بر  
انکار آیات الهی و عدم اعتراف و عدم ایمان بدانها  
پای می‌فشارند. این کار هم نه بدان خاطر است که او را  
دروغگو و نادرست بدانند، بلکه بنا به ملاحظات  
کارهای دیگری است. یزدان جهان پیغمبر ﷺ را  
دلدار می‌دهد به وسیله ذکر بلاها و گرفتاریهایی که به  
پیغمبران دست داده است و اذیت و آزاری که مردمان  
نسبت بدیشان روا دیده‌اند. گاهی برادران انبیاء او را  
دروغگو قلمداد کرده‌اند و گاهی شکنجه‌شان نموده‌اند.  
ولی پیغمبران شکیبائی کرده‌اند و شکنجه و آزار و

یاوه‌سرائیها و نارواهای آدمیزادگان را تحمل نموده‌اند.  
سرانجام یزدان به پیغمبران کمک فرموده است و  
پیروزشان کرده است. سنت خدا همیشه این چنین بوده  
است و این چنین نیز خواهد بود و دگرگون نمی‌گردد...  
هنگامی که روند سوره از دلدار می‌دادن و شادمان کردن  
و اطمینان بخشیدن می‌پردازد، به پیغمبر ﷺ رو  
می‌کند و برای او حقیقت بزرگی را درباره کار و بار این  
دعوت آسمانی مقرر می‌دارد: دعوت اسلام برابر قضا و  
قدر آفریدگار و مطابق سنت کردگار انجام می‌پذیرد، و  
وظیفه دعوت کننده و فرا خواننده به سوی برنامه یزدان  
جز تبلیغ و توضیح، یعنی رساندن و روشنگری اوامر و  
نواهی نیست... این خدا است که همه امور را  
می‌چرخاند و جهان را اداره می‌گرداند، بر دعوت کننده  
و فرا خواننده وظیفه‌ای جز این نیست که برابر فرمان  
برود، و پیش از موعد گامی را به جلو بردارد، و کاری  
را به شتاب نخواهد، و چیزی را به خدا پیشنهاد نکند،  
اگر چه چنین پیغمبری محمد ﷺ باشد. همچنین در  
کار دعوت به پیشنهادها و پیشنهاد دهندگان دروغگو و  
سایر مردمان گوش فرا ندهد و در این راستا دلائل و  
براهین و آیات معینی را که می‌خواهند و پیشنهاد  
می‌کنند نشنود و نپذیرد... قطعاً کسانی که زنده‌اند  
می‌شنوند و پاسخ می‌گویند. اما افرادی که دل مرده‌اند  
ایشان مردگانند و پاسخ نمی‌گویند. کار و بارشان  
واگذار به خدا است اگر بخواهد ایشان را زنده  
می‌گرداند، و اگر نخواهد آنان را مرده نگاه می‌دارد تا  
آن زمان که در روز قیامت به سویش برمی‌گردند.

مردمان معجزه‌ای را از پیغمبر ﷺ می‌خواستند که  
همسان و همگون معجزه‌های پیغمبران پیشین باشد. خدا  
بر این کار بس توانا بوده و هر آن می‌توانسته است  
معجزه‌ای بدان نحو و شکلی که می‌خواستند بدیشان  
بنمایاند، ولیکن خدا برابر حکمت و فلسفه‌ای که  
می‌دانسته است نخواسته است که چنین کند. اگر  
رویگردانی مردمان بر پیغمبر ﷺ سنگینی می‌کند،  
بگذار خودش اگر می‌تواند با نیروی انسانی خود



معجزه‌ای را برایشان بیاورد و بدیشان ارائه دهد!

خدا است که آفریدگار همهٔ آفریدگان است، و از اسرار خلقت آنان و راز و رمز سرشتشان با خبر و آگاه است و حکمت و فلسفهٔ دگرگونی و گوناگونی و یژگیها و فطرت‌هایشان را می‌داند. این خدا است که انسانهای دروغگو را کمر و لال در دل تاریکیهای جهالت‌ها و نادانیها باقی می‌گذارد، و هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت عطاء می‌فرماید، البته برابر حکمت و فلسفهٔ آفرینش و گوناگونی که خود می‌داند.

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ. فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ. وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾.

(ای پیغمبر) ما می‌دانیم که آنچه (کفار مکه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند.

مشرکان عرب در دورهٔ جاهلیت خود - بویژه طبقه‌ای از قریشیان که مانع دعوت اسلام می‌شدند و با آن به مبارزه می‌پرداختند - در صداقت محمد ﷺ شک و گمانی نداشتند. از دیر باز او را راستگو و درست‌کار و امین و امانت‌دار دیده و شناخته بودند، و پیش از بعثت در طول زندگانی دور و درازش حتی یک دروغ نیز نشنیده بودند و سراغ نداشتند. این جماعتی که ریاست نبرد با دعوت اسلام را بر عهده گرفته بودند، ایشان هم در صدق رسالت و پیامبری او شک و تردیدی نداشتند، و در این که این قرآن سخن آدمیزادگان نیست و آدمیزادگان نمی‌توانند همسان چنین کلامی را بیاورند و ارائه دهند، گمانی به خود راه نمی‌دادند.

اما با این وجود، آنان اعتراف نمی‌کردند و باور خود را اظهار نمی‌نمودند و دخول به آئین نوین را نمی‌پذیرفتند! ایشان از اسلام بیزاری نمی‌جستند و گریز نمی‌نمودند چون پیغمبر ﷺ را دروغگو و

نادرست می‌دانستند. بلکه بدان خاطر اسلام را گردن نمی‌نهادند که آن را خطری برای نفوذ و مقام خود می‌دیدند. این است سببی که به علت آن تصمیم بر انکار آیات یزدان گرفته بودند و می‌خواستند بر شرکی بمانند که در آن بسر می‌بردند.

اخباری که اسباب حقیقی چنین موضع‌گیری قریشیان را مشخص می‌نماید، و اصل گمان ایشان نسبت به این قرآن را نشان می‌دهد، فراوان است. ابن اسحاق روایت کرده است: محمد پسر مسلم پسر شهاب زهری، برای من نقل کرده است که برای او حکایت شده است:

ابوسفیان پسر حرب، و ابوجهل پسر هشام، و اخنس پسر شریق پسر عمرو پسر وهب ثقیفی، همپیمان بنی زهره، شبی از منزل بیرون رفتند تا به رسول خدا ﷺ گوش فرا دهند، بدانگاه که او شبانگاهان در خانهٔ خود نماز می‌خواند. هر یک از آنان در جایی نشستند و به قرآنی که در نماز می‌خواند گوش فرا دادند. هیچکدام هم از مکان دیگری آگاهی نداشت و آنان متوجه همدیگر نبودند. تا سپیدهٔ صبح به پیغمبر ﷺ گوش فرا دادند و آن وقت برخاستند و رفتند. در راه به همدیگر رسیدند. یکدیگر را سرزنش نمودند. یکی به دیگری گفت: دیگر نباید دوباره به چنین کاری برگردید. زیرا اگر چنین کنید به دل برخی از نادانان دغدغه‌ای می‌اندازید و ایشان را به اسلام متمایل می‌سازید. سپس از یکدیگر جدا شدند و به خانهٔ خویش برگشتند. شب دوم باز هم هر یک از آنان به جایگاه خود برگشت و سراسر شب به تلاوت قرآن پیغمبر ﷺ گوش فرا داد. همین که سپیدهٔ صبح دمید برخاستند و پراکنده شدند. باز هم در راهی به یکدیگر رسیدند. به همدیگر گفتند: از جای خود تکان نمی‌خوریم تا با یکدیگر پیمان نبندیم که دیگر چنین کاری را تکرار نکنیم. بر این امر پیمان بستند و رفتند. بامدادان اخنس پسر شریق چوگان خود را برداشت و از منزل بیرون شد و به خانهٔ ابوسفیان پسر حرب رفت.

چرا با او می‌جنگید؟ اگر هم دروغگو است باز هم باید از او دفاع کنید و در حفظ و حمایت از او بکوشید. بایستید و دست نگاه دارید تا با ابوالحکم ملاقات کنم. اگر محمد پیروز گردد، شما تندرست و سالم برمی‌گردید. و اگر محمد شکست خورد قوم شما نسبت به شما کاری انجام نمی‌دهند. - از آن روز به بعد اخنس نامیده شد والا پیشتر اُبی نام داشت - اخنس با ابوالحکم ملاقات کرد و در خلوت بدو گفت: ای ابوالحکم درباره محمد به من بگو: آیا او راستگو است یا دروغگو؟ هم اینک جز من و تو از قریشها کسی اینجا نیست تا سخن ما را بشنود. ابوجهل گفت: وای بر تو! به خدا محمد راستگو است و هرگز محمد دروغ نگفته است. اما طائفه بنی قصی سمت پرچمداری و میرابی و پرده‌داری و پیغمبری را در اختیار خود گرفته است، پس برای سائر قریشیان چه چیز مانده است؟... در اینجا است که قرآن می‌فرماید:

﴿فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ، وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾.

آنان در حقیقت تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند. مشاهده می‌نمائیم که این سوره مکی است و این آیه نیز بیگمان مکی است. اما حادثه مذکور در مدینه هنگام جنگ بدر رخ داده است... وقتی بدانیم روایان گاهی درباره آیه‌ای می‌گویند: «سخن او این است، و این چنین نقل شده است...» همراه با آن آیه، رخدادی را ذکر می‌کنند که نصی دال بر سبب نزول همچون آیه‌ای به خاطر چنان رخدادی در دست نیست و بلکه مدلول همچون آیه‌ای منطبق بر چنان رخدادی است و پیشی و پسی واقعه را در نظر نمی‌گیرند... در اینجا ما نباید چنین روایتی را عجیب بدانیم و شگفت بینگاریم. ابن اسحاق روایت می‌کند و می‌گوید: یزید پسر زیاد از محمد پسر کعب قرظی برایم روایت کرده است که گفته است: شنیده‌ام که عتبه پسر ربیعہ که یکی از بزرگان بود، روزی در مجلس قریشها نشستہ بود. پیغمبر

بدو گفت: ای ابوحنظله، به من بگو درباره چیزی که از محمد شنیده‌ای رأی تو چیست؟ گفت: ای ابو ثعلبه، به خدا سوگند چیزهایی را شنیده‌ام که با آنها آشنایم و می‌دانم که مراد از آنها چیست. و چیزهایی را هم شنیده‌ام که با آنها آشنا نیستم و نمی‌دانم معنی و مراد آنها کدام است. اخنس نیز گفت: من هم همچون تو به خدا سوگند می‌خورم و همان می‌گویم که تو می‌گوئی. سپس از نزد او برخاست و به پیش ابوجهل آمد. به خانه‌اش وارد گردید و گفت: ای ابوالحکم، رأی تو درباره چیزهایی که از محمد شنیده‌ای چیست؟ گفت: چیزهایی که شنیده‌ام؟ سپس ادامه داد و گفت: ما و طائفه عبد مناف در بزرگواری و والائی به کشمکش پرداختیم و خویشان را بالا بردیم و ستودیم. آنان دراین راستا مهمانداری و بذل و بخشش کردند، ما نیز چنین کردیم. آنان تاخت بردند و جنگیدند، ما نیز تاخت بردیم و جنگیدیم. آنان رنج مشکلات دیگران را تحمل کردند و ما نیز چنین کردیم. تا آنجا که بر زانوها نشستیم و بر یکدیگر مباحثات کردیم و بسان دو اسبی که در مسابقه با یکدیگر بتازند با همدیگر تاختیم. سرانجام گفتند: از میان ما پیغمبری مبعوث شده است که از آسمان بدو وحی می‌شود. دیگر ما کی می‌توانیم پیغمبری داشته باشیم و در این مورد نیز بر افتخارات خود بیفزائیم؟ به خدا قسم هرگز بدو ایمان نمی‌آوریم و او را تصدیق نمی‌کنیم... اخنس از پیش او برخاست و رفت. این جریر از طریق اسباط از سدی روایت کرده است که در شأن نزول آیه گذشته، یعنی:

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ، وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾.

گفته است:

وقتی که جنگ بدر در گرفت، اخنس پسر شریق به طائفه بنی زهره گفت: ای طائفه بنی زهره، محمد خواهرزاده شما است. شما از همگان برای دفاع از خواهرزاده خود سزاوارتر هستید. اگر او پیغمبر است

اموال و دارائی را خرج می‌کنیم تا از دست شبحهای رؤیایا تو را رها می‌سازیم و بهبودی می‌بخشیم. زیرا چه بسا پری همزاد بر کسی چیره می‌شود تا زمانی که مداوا می‌گردد... وقتی که عتبه از سخن بپرداخت، پیغمبر ﷺ که به او گوش فرا می‌داد، فرمود: «آیا ای ابولید سخنانت پایان یافت؟». عتبه گفت: بلی. فرمود: «پس از من بشنو». گفت: چنین کنم. فرمود:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: حَمَّ تَزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ...﴾

ح.م.م... (این کتابی است که) از طرف خداوند بخشایشگر مهرورز نازل شده است. کتابی است که آیات آن تفصیل و تبیین شده است (و واضح و روشن گشته است. یعنی) قرآن که به زبان عربی است، برای قومی (فهم معانی آن آسان) است که اهل دانش باشند. قرآن بشارت دهنده (مؤمنان به نعمتهای فراوان و جاویدان) و ترساننده (کافران به عذاب دردناک و سرمدی یزدان) است. ولی (تشویق و تهدید قرآن در دل متعصبان لجوج بی‌اثر است و) اکثر آنان (از حق و حقیقت) رویگردانند و این است که (روح شنوائی و پذیرائی حقائق را از دست داده‌اند و گوئی که کردند و) هیچ نمی‌شنوند... (فصلت ۱-۴)

سپس رسول اکرم ﷺ به تلاوت آیات دیگر سوره پرداخت و آنها را بر عتبه خواند. عتبه هنگامی که آیات را شنید، سراپا گوش گردید و خاموش ماند و دستها را بر پشت خود گرفت و بر آنها تکیه زد و به شنیدن پرداخت تا پیغمبر خدا ﷺ به آیه سجده، یعنی ۳۸ فصلت رسید. پیغمبر اکرم ﷺ به سجده رفت. عتبه نیز سجده برد. سپس فرمود: «ای ابو ولید شنیدی آنچه را که شنیدی، دیگر تو خود دانی»... عتبه برخاست و به سوی یاران خود رفت. برخی به برخی گفتند: به خدا سوگند می‌خوریم ابولید با چهره‌ای به سوی شما برمی‌گردد که جدای از چهره‌ای است که با آن از پیش

خدا ﷺ نیز تک و تنها در کعبه نشسته بود. عتبه پسر ربیعہ به قریشیها گفت: ای قریشیها، چرا بلند نشوم و به پیش محمد نروم و با او صحبت نکنم و چیزهایی را بدو پیشنهاد ننمایم، بلکه یکی را بپذیرد و هر کدام را که بخواهد بدو بدهیم و از ما دست بکشد؟ این سخن را وقتی به قریشیها گفت که حمزه ﷺ مسلمان شده بود و قریشیها دیده بودند که یاران پیغمبر خدا ﷺ اضافه می‌شوند و زیاد می‌گردند... قریشیها گفتند: آری ای ابو ولید بلند شو و به پیش او برو و با وی صحبت کن. عتبه به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و نزد او نشست. بدو عرض کرد: ای برادر زاده‌ام، تو که می‌دانی در میان ما تو چه جایگاه و پایگاهی داری و از چه منزلت و مقامی در میان عشیره برخوردار و حسب و نسب والای خود را می‌شناسی؟ تو کار شگفتی را برای قوم خود با خویشان آورده‌ای، و ایشان را بدان پراکنده کرده‌ای. با این کار شگرفی که با خود آورده‌ای، جمع ایشان را پراکنده نموده‌ای، خردهایشان را حقیر و ناچیز شمرده‌ای، خدایانشان را ننگین و آئینشان را پوچ قلمداد کرده‌ای، و پدران و نیاکانشان را کافر دانسته‌ای و پیشینیانشان را بی‌دین به حساب آورده‌ای. به من گوش فراده تا چیزهایی را به تو پیشنهاد کنم و تو در باره آنها بیندیش و ببین کدامیک را می‌پسندی و می‌پذیری. پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «ای ابولید، می‌شنوم و گوش می‌کنم». عتبه گفت: ای برادر زاده‌ام، اگر با چیزی که با خود آورده‌ای ثروت می‌جویی، از دارائی خود برای تو اموالی را گرد می‌آوریم تا بدانجا که از همه ما ثروتمندتر گردی. اگر هم جویای آقائی و بزرگی هستی، تو را بر خویشان سرور می‌نمائیم و هیچگونه کاری را بدون فرمان تو انجام نمی‌دهیم. اگر هم خواهان حکومت هستی، تو را بر خود حاکم می‌سازیم و فرمانروا می‌گردانیم. اگر هم آنچه به تو پیام می‌گردد، بگونه خواب و خیال به تو دست می‌دهد و تو نمی‌توانی خویشان را از این خواب و خیال برهانی، پزشکی را برایت پیدا می‌کنیم و در این راه

شما رفته بود. هنگامی که در نزد ایشان نشست، گفتند: ای ابو ولید چه خبر؟ گفت: خبری که دارم این است، من سخنانی را شنیده‌ام، به خدا قسم هرگز چنین سخنانی را نشنیده‌ام. به خدا سوگند، چنین کلامی نه شعر است و نه سحر است و نه غیب‌گویی. ای قریشیان از من اطاعت کنید و کار را به من واگذارید و هر چه می‌گویم انجام دهید. بگذارید این مرد هر کاری که می‌خواهد بکند. کاری به کار او نداشته باشید. به خدا سوگند کلامی را که من از او شنیده‌ام پیامی در بر دارد و خبرهایی به دنبال خواهد داشت. اگر عربها بلائی بدو رسانند، شما را بس است و با دست دیگران از او رهایی یافته‌اید. و اگر او بر عربها پیروز گردد، ملک و مملکت و عزّت و قدرت او، ملک و مملکت و عزّت و قدرت شما است، و شما در سایه او خوشبخت‌ترین انسانها خواهید بود... گفتند: ای ابوولید به خدا قسم او با قدرت زبان و بیان خود تو را جادو کرده است. گفت: این دیدگاه و اندیشه من است، شما هر چه صلاح می‌بینید انجام دهید. بغوی در تفسیر خود حدیثی را با اسنادی که داشته است<sup>(۱)</sup> از جابر پسر عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به قرائت سوره ادامه داد تا به این آیه رسید:

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ...﴾

اگر (مشرکان مکه از پذیرش ایمان) روی گردان شدند، بگو: شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقه عاد و ثمود می‌ترسانم.... (فضلت / ۱۳)

عقبه دست بر دهان مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفت و او را به حقّ قرابت و خویشاوندی سوگند داد که بس کند و ایشان را نفرین نماید. به میان اهل و خانواده خود برگشت و به پیش قریشیها نرفت و خویشان را از ایشان دزدید و به بیقول خانه خزید... الخ ... هنگامی که قریشیها او را پیدا کردند و با او تماس گرفتند و در این زمینه با او صحبت کردند، گفت: هنگامی که بدین آیه رسید، دهان او را گرفتم و وی را به حقّ قرابت و

خویشاوندی سوگند دادم که ادامه ندهد و دست بردارد. شما که می‌دانید محمدّ وقتی که چیزی را بگوید دروغ نمی‌گوید، لذا ترسیدم که بر شما عذاب نازل کند... ابن اسحاق گفته است: نزد ولید پسر مغیره مردمانی از قریش گرد آمدند. او از همه پیرتر بود. برای حجّ آمده بود. به قریشیان رو کرد و گفت: ای گروه قریشیان، موسم حجّ فرا رسیده است و در آن گروه‌ها و دسته‌های عربها به پیش شما خواهند آمد. درباره این دوست شما چیزهایی را شنیده‌اند. راجع بدو همراهی و هم‌آوا شوید و تنها چیزی بگوئید. با یکدیگر اختلاف نداشته باشید و سخنان گوناگون نگوئید. اگر چنین گوئید و کنید برخی بعضی را تکذیب می‌نمایند، و سخنان گروهی سخنان دسته‌ای را نقض و نقص می‌کند. گفتند: ای ابو عبد شمس، بگو چه بگوئیم و چه روشی داشته باشیم تا همان بگوئیم و همان کنیم. گفت: شما بگوئید، من می‌شنوم. گفتند: می‌گوئیم محمدّ کاهن و غیبگو است. گفت: به خدا سوگند او کاهن و غیبگو نیست. ما که کاهنان و غیبگویان را دیده‌ایم. سخن او زمزمه کاهنان و سخنان مسجّع غیبگویان نیست. گفتند: می‌گوئیم او دیوانه است. گفت: او دیوانه نیست. ما دیوانگی را دیده‌ایم و شناخته‌ایم. عملکرد او پریشانی و پریشان‌گویی و غمزدگی و خیال‌بافی دیوانگان نیست. گفتند: می‌گوئیم او شاعر است. گفت او شاعر نیست. ما که با همه نوع شعر آشنائیم، از رجز و هزج و مدیحه و بلند و کوتاه چکامه آگاهیم. گفتارش چکامه نیست. گفتند: می‌گوئیم او ساحر است. گفت: او ساحر نیست. ما که ساحران و سحرشان را دیده‌ایم. سخن او دمیدن و فوت کردن و گرّه زدن ساحران نیست. گفتند: پس ای ابو عبد شمس ما چه بگوئیم؟ گفت: به خدا سوگند سخنانش شیرین و دلنشین است. اصل و تنه کلام او برازنده و خوشایند است، و فرع و شاخه آن دلنشین و

۱- در اسناد ابو عبدالله کندی کوفی است. ابن کثیر درباره او گفته است: «تا اندازه‌ای ضعیف است». (مؤلف)

محمد دیگران را قطعاً درهم می‌شکند و بر همگان پیروز می‌شود و دیگران بر او غالب و چیره نمی‌گردند. ابوجهل گفت: به خدا سوگند قوم تو از تو خشنود نخواهد شد تا درباره او بدی نگویی... ولید پسر مغیره گفت: بگذار درباره او بیندیشم... پس از اندیشیدن گفت: چیزی که او می‌گوید چیزی جز جادوی منقول از پیشینیان نمی‌باشد، و او آن را از دیگران روایت می‌دارد.

پس نازل شد که:

﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا...﴾

مرا واگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام....

(مذثر / ۱۱)

تا می‌رسد به:

﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾

نوزده (فرشته) بر آن گمارده شده‌اند.

(مذثر / ۳۰)

در روایت دیگری آمده است که قریشیان گفتند: اگر ولید از آئین ما بیرون رود و اسلام را بپذیرد، قریشها جملگی آئین خود را رها می‌سازند و به اسلام می‌گروند. ابوجهل گفت: مرا با او واگذارید، من برای شما بسنده خواهم بود. سپس به پیش ولید رفت... ولید پس از اندیشیدن فراوان گفت: سخنان محمد جادوگری است و آن را از دیگران روایت می‌دارد. مگر نمی‌بینید که کلام او زن و شوهر، و پدر و پسر، و انسان و دوستان را از همدیگر جدا می‌سازد و میانشان جدائی می‌اندازد؟

این روایتها همه و همه بیانگر این واقعیت هستند که مشرکان قریش بر این باور نبودند که پیغمبر خدا ﷺ با ایشان دروغ می‌گوید در آنچه بدیشان ابلاغ می‌دارد. بلکه آنان بر شرک خود پافشاری می‌کردند به سبب علت‌هایی که چنین روایت‌هایی بیان می‌دارند. گذشته از علت‌هایی که در این روایتها آمده است، سبب اصلی پافشاری ایشان بر شرک این بود که می‌ترسیدند این دعوت نوین سلطه و قدرتی را از دست آنان بدر آورد که آن را غصب کرده بودند. چرا که چنین سلطه و

دلکش است... اگر هر یک از این چیزهایی که گفتید بگوئید، مردمان می‌دانند که پوچ و نادرست است. اما بهترین چیز این است که بگوئید: محمد ساحر است و چیزی را که با خود آورده است سحر است. با چنین سحری پسر را از پدر، و شوهر را از همسر، و فرد را از قوم و قبیله جدا می‌سازد... پس با این تصمیم برخاستند و پراکنده شدند. بر سر راه‌ها می‌نشستند و با کسانی که به حج می‌آمدند سخن می‌گفتند و ایشان را از پیغمبر ﷺ بیم می‌دادند و بر حذر می‌داشتند و کاری را که بر سر آنان می‌آورد بدیشان گوشزد می‌کردند.

ابن جریر گفته است: ابن عبد الاعلی، و محمد پسر ثوره برای ما از معمر، و او از عباده پسر منصور، و او از عکرمه روایت کرده است که ولید پسر مغیره به خدمت پیغمبر ﷺ آمد. پیغمبر ﷺ برای او قرآن تلاوت فرمود. گویا ولید پسر مغیره اندکی از آن متأثر گردید و نرمش نشان داد. این امر به گوش ابوجهل پسر هشام رسید. ابوجهل پسر هشام به پیش ولید پسر مغیره رفت و بدو گفت: ای عمو، قوم تو می‌خواهند برای تو اموالی را جمع آوری کنند. گفت چرا؟ گفت: می‌خواهند آن را به تو بدهند. تو به پیش محمد رفته‌ای، می‌توانی جلو قدرت او را بگیری و راه او را سد کنی... (ابوجهل ناپاک می‌خواست که نخوت و عظمت ولید پسر مغیره را برانگیزد و باد به غیغب او اندازد از زاویه‌ای که می‌دانست سخت بدان می‌نازد و میاهات می‌کند). ولید پسر مغیره به ابوجهل گفت: قریشیان که می‌دانند من از همه ایشان ثروتمندترم! ابوجهل گفت: پس درباره محمد چیزی بگو که دال بر این باشد که تو سخنان او را نمی‌پسندی و از خود وی نیز بیزار هستی. ولید پسر مغیره گفت: درباره او چه بگویم؟ به خدا سوگند در میان شما کسی نیست که از من آگاه‌تر از اشعار باشد، و بهتر از من با رجز و قصیده و چکامه‌های پریان آشنا باشد. به خدا قسم سخنان محمد همسان هیچیک از اینها نیست. به خدا قسم سخنان او دلپسند و شیرین است و از زیبایی و ملاحه ویژه‌ای برخوردار است.

انگیزه شتاب در آن نمی‌گردد:

﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ، فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدَوْا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا، وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ، وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ﴾.

پیغمبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده‌اند (و مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند) و در برابر تکذیبها (و اذیت و آزارها) شکیبائی کرده‌اند (و بر عقیده خود ماندگار شده‌اند و سنگر را خالی نکرده‌اند) و اذیت و آزار شده‌اند (و گرفتاریها و شکنجه‌ها را تحمل کرده‌اند) تا یاری ما ایشان را دریافته است (و در مبارزه حق و باطل پیروز شده‌اند. تو نیز چنین باش. این سخن خداوند است و مبتنی بر وعده پیروزی است) و هیچ چیز نمی‌تواند سخنان خدا را دگرگون سازد. به تو اخبار و سرگذشت پیغمبران رسیده است (و می‌دانی که رسالت با شهادت همراه است و سرانجام سختیها پیروزی در دنیا و آنگاه جنة المأوی است).

کاروان ایشان ریشه در ژرفای تاریخ دارد. از دیرباز به حرکت افتاده است. در همه زمانها از حرکت باز نایستاده است. راه روشن خود را پیموده است. در خط سیر ثابت و استوار خویش به پیش تاخته است. با گامهای درست در راستای راه به سوی هدف قاطعانه و سرافرازانه جلو رفته است. هر نوع گروه و دسته‌ای از بزهکاران سر راه او را گرفته‌اند و موانعی برای او پدید آورده‌اند. سر دستگان گمراه و پیروان ایشان با این کاروان جنگیده‌اند و به اذیت و آزار دعوت کنندگان آسمانی پرداخته‌اند. خونها ریخته شده است و اندامها از بدنها بریده و تکه تکه گشته است ... اما کاروان ایمان از راستای راه خود منحرف نشده است و سستی نپذیرفته است و به عقب برنگشته است. و به کزراهه نیفتاده است و از ادامه راه دوری نگزیده است... سرانجام هم همان سرانجام بوده است، هر چند روزگار به طول انجامیده است و راه دراز بوده است. پایان کار همیشه یاری یزدان در رسیده است و پیروزی از آن کاروانیان ایمان بوده است:

قدرتی از آن یزدان جهان است و بس، همان گونه که مدلول گواهی: لا اله الا الله است، گواهی که اسلام بر آن استوار و پابرجا است. قریشیان خوب مدلول و مفهوم زبان خود را می‌فهمیدند. آنان هرگز نمی‌خواستند برابر مدلول چنین گواهی و شهادتی اسلام را بپذیرند. آخر این گواهی و شهادت شورش کامل و تمام عیاری است بر ضد هر سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت یزدان در زندگی مردمان... خداوندگار بزرگوار راست و درست فرموده است:

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ. فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ، وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾.

(ای پیغمبر) ما می‌دانیم که آنچه (کفار مکه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند.

ستمکاران در اینجا مشرکانند، همانگونه که این واژه در تعبیرات قرآنی بر این معنی غلبه دارد.

سخن ادامه پیدا می‌کند با دلخوش کردن و آسوده خاطر نمودن پیغمبر ﷺ و بیان اسباب و علل راستین موضعگیری تکذیب کنندگان در برابر پیغمبر ﷺ و دعوتی که دیگران را بدان فرا می‌خواند، و آیات یزدانی دال بر راستی و درستی او و چیزی که با خود آورده بود... پس از ذکر این چیزها، سخن می‌رود از یاد و یادآوری چیزهایی که بر سر پیغمبران پیشین، یعنی برادران انبیاء او آمده است، و در این قرآن از اخبار ایشان بخشهایی بیان شده است، و از شکیبائی و طی طریق و ادامه کار آنان و فرا رسیدن یاری و کمک ایشان از جانب یزدان سخن رفته است، تا مقرر دارد و روشن نماید که این سنت دعوتهای آسمانی، دگرگون نمی‌شود، و پیشنهادهای پیشنهاد دهندگان، در آن تغییر و تبدیلی پدید نمی‌آورد، و اذیت و آزار و تکذیب کردن و به تنگنا انداختن دعوت کنندگان، بهیچوجه

﴿وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ، فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كَذَّبُوا وَآوَدُوا وَحَتَّىٰ آتَاهُم نَصْرُنَا، وَلَا مَبْدَلَ لِّكَلِمَاتِ اللَّهِ، وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَّبِإِ الْمُرْسَلِينَ﴾.

پیغمبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده‌اند (و مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند) و در برابر تکذیبها (و اذیت و آزارها) شکیبائی کرده‌اند (و بر عقیده خود ماندگار مانده‌اند و سنگر را خالی نکرده‌اند) و اذیت و آزار شده‌اند (و گرفتاریها و شکنجه‌ها را تحمل کرده‌اند) تا یاری ما ایشان را دریافته است (و در مبارزه حق و باطل پیروز شده‌اند. تو نیز چنین باش. این سخن خداوند است و مبتنی بر وعده پیروزی است) و هیچ چیز نمی‌تواند سخنان خدا را دگرگون سازد. به تو اخبار و سرگذشت پیغمبران رسیده است (و می‌دانی که رسالت با شاداند همراه است و سرانجام سختیها پیروزی در دنیا و آنگاه جنة المأوی است).

سخنانی است که یزدان جهان به پیغمبر خود ﷺ می‌گوید. سخنانی است برای یاد و یادآوری و پسند و اندرز گرفتن. برای دلداری و همیاری و پیروی... سخنانی است که راه دعوت کنندگان به سوی برنامه یزدان بعد از پیغمبر خدا ﷺ را به تصویر می‌کشد، و آشکارا راه را بدیشان نشان می‌دهد، و نقش آنان را مشخص و مقرر می‌دارد. از دیگر سو رنجهای راه و گردنه‌ها و فرازها و نشیبهای سر راه را بدیشان می‌نمایاند، و در پایان راه چه چیز در انتظار ایشان است و بهره و پاداش ایشان چیست، ترسیم و تبیین می‌شود.

این سخنان آسمانی، به داعیان یزدانی می‌آموزد که سنت خدا در همه دعوتها یکسان بوده است و یکسان است. همه دعوتها یکی بوده است و در یک مسیر به راه افتاده است و هیچیک از دیگری جدا نشده است و جدا شدنی نیست... دعوت الهی همیشه رویاروی شده است و رویاروی می‌شود با مردمان فراوانی که آن را تکذیب می‌دارند و پیروان آن را اذیت و آزار می‌رسانند. دعوت کنندگان نیز در برابر تکذیب و اذیت

و آزارشان می‌ایستند و شکیبائی می‌ورزند. سنت خدا هم سرانجام پیروزی را بهره ایشان می‌فرماید. اما سنت خدا در موعد خود در می‌رسد و پیروزی و بهروزی را به ارمغان می‌آورد. این پیروزی و بهروزی هم پیش از موعد مقرر فرا نمی‌رسد، هر چند که دعوت کنندگان پاک و بیگناه و مخلص و مؤمن اذیت و آزار ببینند و با تکذیب و تعذیب دیگران رویاروی شوند. و هر چند که بزهکاران گمراه و گمراه کننده بتوانند اذیت و آزار به مخلصان بیگناه پاک سرشت و نیک روش برسانند. و هر چند هم دعوت کنندگان مخلص و خود باخته و از بند لذت و شهوات بدر آمده رغبت و علاقه داشته باشند که مردمان را هر چه زودتر هدایت کنند و به راه خوشبختی رهنمون شوند، و از سرگشتگی و گمراهی و بدبختی ایشان ناراحت باشند، و از گرفتار آمدنشان به هلاک و عذاب دنیا و آخرت بیمناک گردند... اینها هیچیک سنت خدا را پیش از موعد مقرر پیاده نمی‌کند و به جلو نمی‌اندازد. چه خدا به خاطر عجله کسی از آفریدگان خود عجله نمی‌کند. هیچ کسی و هیچ چیزی هم احکام و اوامر یزدان را دگرگون نمی‌سازد. چنین احکام و اوامری پیروزی قطعی را در بر داشته باشند، و یا بیانگر اجل معین باشند.

رأی قاطعانه‌ای و فرمان تغییرناپذیری است که در کنار اطمینان بخشیدن و دلداری دادن و شادمان نمودن و یاری و کمک رساندن، قرار می‌گیرد. این رأی قاطعانه و فرمان تغییرناپذیر سپس به اوج خود می‌رسد، بدانگاه که رویاروی می‌گردد با چیزی که چه بسا در درون پیغمبر خدا ﷺ شوری به پا کند و به انگیزه علاقه بشری مشتاق هدایت قوم خود گردد و چشم به راه معجزه‌ای باشد که آنان می‌خواستند تا با دیدن آن اسلام را بپذیرند و شاهد هدایت را در آغوش گیرند. چنین علاقه و رغبتی در درون برخی از مسلمانان آن زمان نیز غوغائی به پا کرده بود. آیات دیگری از سوره که در روند سوره می‌آیند، دال بر این شور و شوق قلبی مؤمنان است. چنین علاقه و رغبتی هم سرشتی



پیغمبر بزرگوار ایزد مٔان خطاب می‌شود. با این واژگان با پیغمبری سخن می‌رود که شکیباً و از زمرهٔ انبیاء اولوالعزم است. پیغمبری است که از قوم خود بدو رسیده است آنچه رسیده است و او شکیباً در برابر این همه بلا ایستاده است و تنها خشنودی و پاداش یزدان سبحان را پیش چشم داشته است. او همچون نوح عَلَيْهِ السَّلَام قوم خود را دعا و نفرین نکرده است. سالهای سال از دست ایشان بلاها و رنجها دیده است، بلاها و رنجهایی که شکیبائی شکیباً را می‌زداید و تاب و توان از انسان بردبار می‌گیرد.

ای محمد! این سنت ما است. اگر روگردانی مردمان بر تو سنگینی می‌کند، تکذیب کردنشان بر تو دشوار می‌نماید، و پیوسته می‌خواسته‌ای که معجزه‌ای برای ایشان بیاوری، در این صورت اگر می‌توانی تونلی و دالانی در زیر زمین بکنی و ایجاد کنی، یا نردبانی به سوی آسمان برگیری و ببندی، چنین کاری یا کارهایی را بکن و معجزه‌ای برای آنان بیاور و بدیشان بنمای! هدایت و رهنمودشان در گرو این نیست که معجزه‌ای برای آنان بیاوری. چرا که آنچه کم دارند معجزه‌ای نیست که ایشان را به سوی حقیقت چیزی که می‌گوئی رهنمود گرداند و حق را بی‌پرده بدیشان بنمایاند. اگر خدا بخواهد ایشان را به هدایت می‌رساند و گرد هدایت و رهنمود آنان را جمع می‌آورد. این کار را به انجام می‌رساند با: ساختن و سرشتن فطرتشان در اصل خلقت بر این که جز هدایت و رهنمود نشناسد، همچون فرشتگان، یا با رهنمون دل‌هایشان و قدرت بخشیدن به قلب‌هایشان برای پذیرش چنین هدایتی و پاسخگوئی بدان، یا با نشان دادن معجزه‌ای که گردن‌هایشان را به سوی هدایت بپیچاند و خم گرداند و جملگی ایشان را به کرنش درآورد، و یا با وسائل گوناگون و از راههای جوراجور دیگری که همه و همه تنها یزدان بر آن قادر و توانا است.

اما یزدان سبحان در پرتو حکمت عالیه و فلسفهٔ شاملهٔ خود در سراسر هستی، این پدیدهٔ انسان نام را آفریده

است و در نهاد آدمیزادگان قرار دارد. اما هنگام سخن از قاطعیّت نهفته در سرشت این دعوت و برنامهٔ آن، و بیان نقش پیغمبران در این دعوت، و ذکر نقش همگی مردمان در آن، چنین رویاروئی سخت و سفتی در قرآن کریم به میان می‌آید:

﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ، فَإِنْ أَشْطَقْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ، أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ، فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ! وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ. إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ. وَالْمَوْقُ يُبْعَثُهُمُ اللَّهُ، ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾.

اگر روگردانی ایشان از (دعوت) تو برای تو سخت و سنگین است، چنانکه می‌توانی (جهت اقناع آنان راهی پیدا کنی و مثلاً) نقبی در زمین بزنی و یا نردبانی به سوی آسمان بگذاری (و اعماق زمین و بالای آسمانها را بگردی) و دلیلی برای (ایمان آوردن) ایشان بیاوری (چنین کن. اما بدان که این لجوجان تو را تصدیق نمی‌کنند و ایمان نمی‌آورند). ولی اگر خدا بخواهد آنان را (قهرأ و جبرأ) بر هدایت جمع خواهد کرد (و ایمان را بدیشان تلقین خواهد نمود. اما هدایت اجباری و ایمان زورکی چه سودی دارد؟ لذا ایشان را به خود وامی‌گذارد تا با اراده و اختیار خود اگر خواستند ایمان بیاورند و اگر نخواستند ایمان نیاورند). پس از زمرهٔ کسانی مباش که (حکم خدا و سنت او را در بارهٔ مردم) نمی‌دانند. تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبیر و تفکر سخنان را می‌شنوند. اما اینان مردگان زنده‌نما هستند) و خداوند مردگان (چون ایشان را به هنگام رستاخیز از گورها) برمی‌انگیزد، و پس از زنده شدن به سوی او برگردانده می‌شوند (و مورد بازخواست قرار می‌گیرند و سزا و جزای خود را می‌بینند).

تهدید و بیم تند و سختی از لابلای واژگان بزرگ فرو می‌ریزد... انسان نمی‌تواند حقیقت این کار را درک و فهم کند، مگر زمانی که در سراسر هستی خود پیش چشم دارد که: این واژگان از سوی یزدان جهان به

تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکّر سخنان را می‌شنوند. اما اینان مردگان زنده‌نما هستند) و خداوند مردگان (چون ایشان را به هنگام رستاخیز از گورها) برمی‌انگیزد، و پس از زنده شدن به سوی او برگردانده می‌شوند (و مورد بازخواست قرار می‌گیرند و سزا و جزای خود را می‌بینند).

مردمان قطعاً با این حقّ و حقیقتی که پیغمبر ﷺ از سوی خدا برای آنان آورده است رویاروی می‌گردند، در حالی که دو دسته خواهند بود:

دسته زنده‌ای هستند که دستگاه‌های پذیرش سرشتی ایشان زنده و کارآ و باز است... اینان پاسخ مثبتی به هدایت می‌دهند و آن را می‌پذیرند... اینان توانا و روشن و شایسته و بایسته‌اند و با توانائی و روشنی و شایستگی و بایستگی ذاتی خود با فطرت همراه می‌گردند و با فطرت دریافت می‌دارند. همین که هدایت را بشنوند آن را می‌پذیرند و بدان پاسخ می‌گویند: ﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ﴾.

تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکّر سخنان را می‌شنوند).

دسته‌ای نیز مردگانند. دستگاه‌های فطرتهای خود را بیکاره رها کرده‌اند و به دست خرابی سپرده‌اند. نه می‌شنوند و نه می‌پذیرند. از اینجا است که تأثیر نمی‌پذیرند و پاسخ نمی‌گویند... از این حقّ و حقیقت دوری نمی‌گزینند چون دلیل و برهانی برای پذیرش در دست ندارند، و این حقّ و حقیقت هم دلیل و برهانی به همراه ندارد. چه دلیل و برهان حقّ و حقیقت در خود حقّ و حقیقت نهفته است. هر زمان که دلیل و برهان به فطرت برسد، مصداق حقّ و حقیقت در فطرت جلوه‌گر و هویدا می‌آید و قطعاً فطرت بدان پاسخ می‌گوید. بلکه آنچه چنین دسته‌ای از مردمان کم دارند حیات فطرت است و صاف و روشن نبودن دستگاه‌های پذیرش فطرت به محض دریافت است! این دسته از مردمان، پیغمبر ﷺ راه چاره‌ای برای رهنمودشان ندارد، و

است تا به انجام وظیفه معینی سپردازد، وظیفه‌ای که برابر تدبیر والا و فراگیرش مقتضی این است که انسان استعداد‌های مشخصی داشته باشد، استعداد‌هایی که جدای از استعداد‌های فرشتگان باشد. در میان استعداد‌های گوناگونی بوده، و در پذیرش دلائل هدایت و الهام‌های ایمان تنوّع و تغییر باشد. هر یک از آنان توان ویژه‌ای در پذیرش و گرایش داشته باشد، و سزا و جزای دادگرنه‌ای در برابر قدرت بر هدایت و توان بر ضلالت دریافت نماید... بدین لحاظ است که یزدان با فرمان هستی بخش خود مردمان را بر یک سرشت ویژه سرشته است و بر یک هدایت قهری و قطعی و انداخته است. بلکه بدیشان دستور داده است که رهنمود شوند و به سوی هدایت روند. در این راستا نیز بدانان اختیار داده است اطاعت کنند یا سرکشی نمایند. سرانجام کار هم پاداش و پادافره دادگرنه خود را دریافت دارند و در پایان این گشت و گذار چند روزه حیات خوشبخت یا بدبخت گردند... لذا این را بدان و از زمره نادانان مباش:

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ. فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾.

اگر خدا بخواهد ایشان را بر هدایت گرد می‌آورد. پس از زمره کسانی مباش که (حکم خدا و سنت او را درباره مردم) نمی‌دانند.

وای چه سخن هراسناک و چه رهنمود قاطعانه‌ای در میان است! اما اینجا جایگاه سخن هراسناک و رهنمود قاطعانه است. همچون مکان و مقامی مقتضی همچون رهنمود قاطعانه و کلام هراس‌انگیز است.

پس از این بیان، سخن از فطرتی می‌رود که یزدان مردمان را بر آن سرشته است، و از مواضع و موارد گوناگونی سخن به میان می‌آید که مردمان به هنگام رویارویی با هدایت آسمانی به خود می‌گیرند، هدایتی که دلیل و برهان بر آن کم نیست:

﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ. وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ. ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾.

است و خواست خدا آزادانه آنها را انجام و اجراء می‌فرماید، سخن به پایان می‌آید:

﴿وَقَالُوا: لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ! قُلْ: إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُزِلَّ آيَةً، وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ، وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ، ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ. وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُومٌ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ. مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ، وَ مَنْ يَشَأْ يُجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

(آنان از روی تمسخر) می‌گویند: چرا دلیل مادی و معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نمی‌گردد (تا گواه بر صدق دعوت او باشد؟!): بگو: خداوند می‌تواند (هر گونه) دلیل و معجزه‌ای نازل کند، ولی آنان نمی‌دانند (که برابر سنت الهی اگر به درخواست ایشان پاسخ گفته شود و ایمان نیاورند نابود می‌گردند. یکی از دلائل قوی قدرت خدا و حکمت و رحمتش این است که او همه چیز را آفریده است) و هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند وجود ندارد مگر این که گروه‌هایی همچون شمایند (و هر یک دارای خصائص و میزات و نظام حیات خاص خود می‌باشند). در کتاب (کائنات) هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم (و همه چیز را ضبط و به همه چیز پرداخته‌ایم. بگذار تکذیب کنندگان هر چه می‌خواهند بکنند) پس (از گذشت این چند روزه زندگی دنیوی) آنان (همراه همه گروه‌ها و دسته‌های حیوانات موجود) در پیشگاه پروردگارش جمع آورده می‌شوند (و به حساب و کتابشان می‌رسیم). آنان که آیات (جهانی و قرآنی) ما را تکذیب می‌دارند (و از حواس خود برای شناخت حق سود نمی‌برند و هرگز حق نمی‌شنوند و حق نمی‌گویند، گوئی) کراوند و لالانند و در تاریکیها (ی) گوناگون کفر و جهل و تعصب و تقلید) قرار دارند. خداوند (برابر نظم و نظام و قوانین و سنی که دارد) هر که را بخواهد گمراه می‌سازد، و هر که را بخواهد بر جاده مستقیم (ایمان) قرار می‌دهد.

دلیل و برهان بر آنان تأثیری نمی‌گذارد. کار و بارشان و اگذار به مشیت و خواست یزدان است. اگر یزدان خواست ایشان را برمی‌انگیزد اگر ایشان را سزاوار تجدید حیات ببیند، و اگر یزدان نخواست ایشان را در این سرای برنمی‌انگیزد و زندگی نوین بدانان نمی‌بخشد، و به صورت زنده نمایان مرده دل باقی می‌مانند تا وقتی که در آخرت به سوی خدا برمی‌گردند:

﴿وَالْمُؤْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ. ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾.

(اما اینان مردگان زنده نما هستند) و خداوند مردگان (چون ایشان را به هنگام رستاخیز از گورها) برمی‌انگیزد و پس از زنده شدن به سوی او برگردانده می‌شوند (و مورد بازخواست قرار می‌گیرند و سزا و جزای خود را می‌بینند).

این است داستان پذیرش و عدم پذیرش، داستانی که پرده از سراسر حقیقت موضعگیری برمی‌دارد، و وظیفه پیغمبر ﷺ و حدود کار او را مشخص می‌گرداند، و کار را بطور کلی به صاحب کار وامی‌گذارد تا هر گونه که بخواهد و مصلحت بداند درباره آن داوری فرماید.

روند سخن از این خطاب پیغمبر خدا ﷺ بدین حقیقت گویا می‌پردازد، و به ذکر درخواست مشرکان منتقل می‌گردد و بیان می‌دارد که مشرکان معجزه‌ای را می‌طلبیدند و در این طلبیدن از سنت یزدان بی‌خبر و ناآگاه بودند، و نمی‌دانستند که پاسخ ندادن بدین پیشنهاد، رحمت یزدان در حق ایشان را در پی دارد و این لطف خدا است که پیشنهادشان پذیرفته نمی‌گردد. چه اگر پیشنهادشان پذیرفته می‌شد و پس از دیدن معجزه ایمان نمی‌آوردند نابود می‌گشتند و هلاک می‌شدند. روند سخن سپس گوشه‌ای از دقت تدبیر الهی و احاطه ذات باری بر جملگی جانداران را عرضه می‌دارد. گوشه‌ای که بیانگر حکمت سنت فراگیری است که همه جانداران را در بر گرفته است. آنگاه با ذکر اسرار و قوانینی که در فراسوی هدایت و ضلالت نهفته

پیشنهادی خود را نمی‌دانند و از حکمت نهفته در فراسوی نپذیرفتن پیشنهادشان از جانب یزدان بی‌خبرند. قرآن قدرت یزدان را بر نزول معجزه بیان می‌نماید، ولیکن حکمت یزدان مقتضی عدم نزول است، و رحمت خداوند سبحان بلاگردان ایشان است، رحمتی که آن را بر خود واجب فرموده است:

﴿وَقَالُوا: لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ! قُلْ: إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً. وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

(آنان از روی تمسخر) می‌گویند: چرا دلیل مادی و معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نمی‌گردد (تا گواه بر صدق دعوت او باشد؟! بگو: خداوند می‌تواند (هر گونه) دلیل و معجزه‌ای نازل کند، ولی آنان نمی‌دانند (که برابر سنت الهی اگر به درخواست ایشان پاسخ گفته شود و ایمان نیاورند نابود می‌گردند).

روند قرآنی به شیوه زیباتر دیگری به دل‌هایشان راه پیدا می‌کند. در دل‌ها نیروهای بینش و اندیشه را بیدار می‌گرداند و آنها را متوجه هستی پیرامونشان می‌سازد، و دلائل هدایت و الهام‌گریهای ایمان را بدیشان می‌نمایاند و بدانان می‌گوید که اگر نیک درباره اشیاء و پدیده‌های پیرامونشان بنگرند و ببیندیشند، دلائل هدایت و براهین ایمان را خواهند یافت:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أَمَمٌ أَمْثَالُكُمْ، مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ، ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾.

(یکی از دلائل قوی قدرت خدا و حکمت و رحمتش این است که او همه چیز را آفریده است) و هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که باد و بال خود پرواز می‌کند وجود ندارد مگر این که گروه‌هایی همچون شمايند (و هر یک دارای خصائص و ممیزات و نظام حیات خاص خود می‌باشند). در کتاب (کائنات) هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم (و همه چیز را ضبط و به همه چیز پرداخته‌ایم). بگذار تکذیب کنندگان هر چه می‌خواهند بکنند (پس از گذشت این چند روزه زندگی دنیوی) آنان (همراه همه گروه‌ها و دسته‌های حیوانات موجود)

مشرکان از پیغمبر ﷺ معجزه‌ای می‌طلبیدند که بسان معجزه‌های مادی و محسوسی باشد که پیامبرها و رسالت‌های پیشین نشان می‌دادند. آنان به معجزه جاویدان قرآن بسنده نمی‌کردند، معجزه جاویدانی که فهم و شعور انسان مترقی و متمدن را مخاطب قرار می‌دهد، و روزگار رشد و دوره پیشرفت بشری را اعلان می‌دارد، و این رشد و پیشرفت را ارج می‌نهد، و با این خطاب والا و ارزشمند با انسان سخن می‌گوید. معجزه جاویدانی که با انقراض نسلی از مردمانی که معجزه مادی و محسوس را می‌بینند، به پایان نمی‌آید و اتمام نمی‌پذیرد. بلکه همیشه بر جای است و فهم و شعور بشری را با اعجاز خود مخاطب قرار می‌دهد و تا روز رستاخیز با عقل و خرد انسان‌ها رویاروی می‌گردد و دانش و بینش آنان را فریاد می‌دارد و همگان را به مشاهده و مبارزه خود می‌خواند.

مشرکان معجزه‌ای را می‌خواستند و از سنت یزدان بی‌خبر بودند و نمی‌دانستند که اگر آنان که دعوت آسمانی را تکذیب می‌کنند و معجزه‌ای می‌طلبند، پس از وقوع معجزه چنانچه دعوت را نپذیرند خداوند ایشان را در دنیا هلاک و نابود می‌فرماید. همچنین نمی‌دانستند که این لطف یزدان و حکمت خداوند سبحان است که معجزه پیشنهادی ایشان را نمی‌پذیرد. چون او می‌داند که اینان هم همچون گذشتگان معجزه را پس از وقوع نمی‌پذیرند و هلاک و نابود می‌گردند. در صورتی که خداوند مهربان می‌خواهد بدیشان مهلت بدهد تا کسانی از ایشان ایمان بیاورند. اگر هم از آنان کسانی ایمان نیاورند، یزدان از نژاد ایشان افراد مؤمنی را بوجود می‌آورد. ایشان شکر این نعمت، یعنی مهلت به خویشان را نمی‌دانند و سپاسگزار نعمت آفریدگار نمی‌مانند. نعمتی که یزدان جهان با عدم پذیرش پیشنهادشان در حق آنان روا دیده است و ایشان از پیامدهای آن بی‌خبر بوده‌اند.

قرآن پیشنهاد ایشان را ذکر می‌نماید، و پیروی بر آن می‌زند و می‌فرماید که بیشتر آنان پیامد معجزه

در پیشگاه پروردگارشان جمع آورده می‌شوند (و به حساب و کتابشان می‌رسیم).

مردمان در این جهان تک و تنها نیستند، تا وجودشان تصادفی پدیدار گشته باشد، و زندگانیشان بیهوده و ناسنجیده باشد. بلکه در پیرامون انسانها، زندگانی و جانداران دیگری هستند که همه آنها دارای نظم و نظام شگفت و شگرفی هستند، نظم و نظام شگفت و شگرفی که بیانگر این واقعیت است که هر یک از آنها از روی قصد و اراده و تدبیر و حکمت آفریده شده‌اند و بیانگر آفریدگار یگانه‌اند و وحدت تدبیری را می‌رسانند که یزدان جهان اداره امور همگان را با آن می‌چرخاند و آن را شامل همه پدیده‌ها می‌گرداند.

هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین وجود ندارد - این بخش شامل همه جانداران، اعم از حشرات و خزندگان و مهره‌داران، می‌گردد - و هیچ پرنده‌ای نیست که در هوا با بالهای خود پرواز کند - این بخش نیز شامل هر پرواز کننده‌ای اعم از پرندگان و حشرات و موجودات پرواز کننده دیگری می‌گردد - و هیچ موجود زنده‌ای در سراسر کره زمین نیست، مگر این که واژه امت مشتمل بر آن می‌گردد، امتی که دارای ویژگیهای یکسانی هستند و همچنین راه و روش یگانه‌ای و جداگانه‌ای دارند... در این باره کار و بارشان به کار و بار امت بشری می‌ماند، و هر ملتی از آنها به ملت آدمیزادگان شباهت دارد... یزدان جهان، هیچیک از آفریده‌های خود را بدون تدبیری که آن را در برگیرد، و بدون دانشی که آن را به حساب آورد، رها نرموده است... در پایان این گشت و گذار چند روزه حیات، مردمان در پیشگاه یزدان گردآورده می‌شوند، آنگاه هرگونه که بخواهد درباره آنان داوری خواهد کرد.

این آیه کوتاه علاوه از این که قاطعانه درباره حقیقت زندگی و زندگان سخن می‌گوید، با ترسیم کرانه‌هایی از نظارت فراگیر و تدبیر فراخ و دانش همه جاگستر و قدرت والا و مطلق خداوند بزرگوار، دل را به لرزه می‌اندازد. از یک سو ما که نمی‌توانیم درباره هیچیک

از امور نظارت و تدبیر و دانش و قدرت کردگار، چیزی آن چنان که شاید بگوئیم، و از دیگر سو چنان که باید سخن به درازا بکشانیم و از برنامه فی ظلال القرآن هم بیرون نرویم.<sup>(۱)</sup> پس در این صورت صرف نظر می‌کنیم و با روند سوره به پیش می‌رویم... چه هدف نخستین در اینجا رهنمود دلها و خردها است به این که وجود این پدیده‌ها و آفریده‌ها با این نظم و نظام شگفت، و اداره زندگانی آنها با این تدبیر فراگیر، و علم و آگاهی خدا از یکایک آنها، و در پایان این گشت و گذار جمع‌آوری آنها در پیشگاه پروردگارشان، شایسته تأمل و بایسته تفکر است. همچنین هدف اصلی رهنمود دلها و خردها است به این که دلائل و نشانه‌هایی که در گستره این حقیقت سترگ همیشگی است، بسی بزرگتر از معجزات و خوارق عاداتی است که تنها نسلی از مردمان آنها را می‌بینند و بس!

این چرخش و گردش - یا این موج - پایان می‌پذیرد با بیان مشیت و سنت خدا که در فراسوی هدایت و ضلالت است، و ذکر این مطلب که چگونه سرشت مردمان در حالات هدایت و در حالات ضلالت، بیانگر مشیت و سنت یزدان است:

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ. مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلِّهِ وَمَنْ يَشَأِ يُصْهِرْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

آنان که آیات (جهانی و قرآنی) ما را تکذیب می‌دارند (و از حواس خود برای شناخت حق سود نمی‌برند و هرگز حق نمی‌شنوند و حق نمی‌گویند، گوئی) کرانند و لالانند و در تاریکیها (ی گوناگون کفر و جهل و تعصب و تقلید) قرار دارند. خداوند (برابر نظم و نظام و قوانین و سنتی که دارد) هر که را بخواهد گمراه می‌سازد، و هر که را بخواهد بر جاده مستقیم (ایمان) قرار می‌دهد.

در اینجا حقیقت پیشین دوباره تکرار می‌گردد، حقیقتی

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» جلد دوم، فصلهای «حقیقة الألوهية» و «حقیقة الحياة».

قوانین و سنن خدایانه خود را پیش چشم می‌دارد و به کسی کمک می‌کند که در راه یزدان به تلاش ایستد، و سرگشته و گمراه می‌سازد کسی را که از فرمان یزدان سرکشی کند و با حق و حقیقت بستیزد. مشیت خداوند جهان به کسی از بندگان کمترین ستمی روا نمی‌دارد. گرایش انسان به سوی هدایت، یا گرایش انسان به سوی ضلالت، هر دو تا از آفرینشی سرچشمه می‌گیرند که یزدان با مشیت خود فطرت انسان را بر آن سرشته است. چه گرایش به سوی هدایت و چه گرایش به سوی ضلالت، هر دو تا با مشیت یزدان آفریده شده‌اند. نتایجی هم که بر این گرایش یا بر آن گرایش مترتب می‌گردد و هدایت یا ضلالت نام دارد، یزدان آنها را با این چنین مشیت مطلق و آزاد خود می‌آفریند و پدیدار می‌سازد... مشیت خدا کارآ و آزاد است. حساب و کتاب و سزا و جزا نیز به گرایش انسان تعلق می‌گیرد، گرایشی که انسان در انتخاب و پیمودن آن آزاد است و می‌تواند این راه و یا آن راه را در پیش گیرد و ادامه دهد، هر چند که استعداد مزدوجی که انسان برای گرایش به هدایت یا به ضلالت دارد، در اصل ساختار مشیت یزدان است...<sup>(۱)</sup>



هم‌اینک که عرضه این موج روند قرآنی، پایان پذیرفته است، اندکی می‌ایستیم تا درس رهنمون موجود در آن را بیرون بیاوریم و جلو چشمان همه کسانی بداریم که در میان نسلهای گوناگون، مردمان را به این آئین فرا می‌خوانند. چه گستره این موج رهنمون از رمز مناسبت تاریخی ویژه فراتر می‌رود و همه نسلها و همه دعوت‌کنندگان را در بر می‌گیرد، و برنامه‌ای را برای دعوت به این آئین طرح‌ریزی می‌کند که مقتید به زمان و مکان نمی‌شود. ما در اینجا نمی‌توانیم همه جوانب و زوایای این برنامه را بطور

که در این چرخش و گردش آمده است و در آن از پذیرش و پاس‌خگونی کسانی سخن رفته است که می‌شنوند و گوش شنوا دارند، و مرگ کسانی که نمی‌شنوند و گوش شنوا ندارند. اما به شکل دیگری و در صحنه دیگری این حقیقت بیان می‌گردد. کسانی که آیات و نشانه‌های خدا را تکذیب می‌کنند، چه آیات دیدنی و نشانه‌هایی که در صفحات گستره هستی پخش و پراکنده است، و چه آیات خواندنی و نگاشته‌ای که در صفحات این قرآن آمده است، بیگمان تکذیب‌کردنشان بدان خاطر است که دستگاه‌های گیرنده و پذیرنده وجودشان بیکاره و بیفایده رها شده است ... آنان کردند و نمی‌شنوند! ایشان لالند و سخن نمی‌گویند! در تاریکیها فرو رفته‌اند و نمی‌بینند! بلی آنان کر و لال و کورند، اما نه این که اندامهای پیکر مادی ایشان نقصی داشته باشد. بلکه آنان دارای چشمها و گوشها و دهانهای سالم هستند، ولی نیروی درک و فهم ایشان بیکاره و بیفایده رها شده است و مورد استفاده قرار نگرفته است. لذا انگار که چنین حواسی دریافت نمی‌دارند و توان گیرندگی و پذیرش ندارند و نیروی انتقال و پیام‌رسانی را از دست داده‌اند... بلی این چنین است. چرا که این آیات دارای کنش و کارآئی و گیرائی و تأثیر لازم هستند، به شرط این که بدانها گوش فرا داده شود و قوه ادراک و شعور آنها را دریافت دارد. هر کس که از این آیات روگردان گردد، قطعاً فطرت و سرشت او تباه گشته است و دیگر شایسته حیات هدایت، و بایسته چنان سطح مترقیانه زندگی نیست. در فراسوی همه این امور مشیت یزدان است، مشیت مطلق که آزادانه خواسته است که این موجود انسان نام دارای استعداد مزدوج هدایت و ضلالت باشند، و از روی اختیار و در پرتو فرزائگی، نه از روی جبر و قهر و به سبب نادانی و ناچاری، راه هدایت و یا راه ضلالت در پیش گیرد... بلی یزدان جهان هر که را بخواهد گمراه می‌سازد، و هر که را بخواهد به راه راست و درست خود رهنمود می‌فرماید، ولی با این چنین مشیستی که

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» جلد اول، فصل «التوازن».

پافشاری بر اباطیل به انکار خود ادامه می‌دهند. زیرا عشق به روگردانی و تکذیب کردن دارند! این حق و حقیقت، دلیل راستی و برهان درستی خود را با خود حمل می‌کند و عطر آن خود می‌بوید. این حق و حقیقت فطرت را مخاطب قرار می‌دهد و با سرشت انسانها سخن می‌گوید. فطرت پاک نیز اگر پاک و زنده مانده باشد، و دستگاه‌های گیرنده آن سالم بوده و خراب نشده باشد بدان پاسخ می‌گوید:

﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ﴾.

تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکر سخنان را می‌شنوند و فهم می‌کنند).

اما کسانی که راه انکار در پیش می‌گیرند، دل‌هایشان مرده است و خودشان مردگاند. آنان کران و لالانی هستند که به انبوه تاریکی‌ها فرو افتاده‌اند. پیغمبر ﷺ نیز نمی‌تواند صدای خود را به گوش مردگان برساند (و کافران را مؤمن گرداند) و او نمی‌تواند صدا را به گوش کران برساند (و حق را بدیشان بقبولاند)... بر دعوت کننده واجب نیست که مردگان را برانگیزد. این امر مربوط به خدا است. همه اینها از یک سو، و از دیگر سو یاری و پیروزی خدا سر می‌رسد و شکی در آن نیست. اما یاری و پیروزی، طبق سنت خدا و برابر قضا و قدر او رخ می‌دهد و سر می‌رسد. همچنین سنت خدا شتاب نمی‌گیرد و پیش از موقع اجراء نمی‌شود، و فرموده‌های خدا دگرگون نمی‌گردد، هم از این لحاظ که سرانجام یاری و پیروزی فرا می‌رسد، و هم از این نظر که قطعی و حتمی و تغییرناپذیر است و شتاب و عجله‌ای نمی‌شناسد و پیش از موعد و موقع مقرر سر نمی‌رسد... یزدان جهان عجله‌ای نشان نمی‌دهد هر چند که اذیت و آزار و تکذیب کردن دیگران گریبانگیر دعوت کنندگان شود - حتی اگر این دعوت کنندگان خود پیغمبران باشند - چه تسلیم شدن دعوت کننده در برابر قضا و قدر یزدان، و به شتاب نیفتادن او در مقابل فرمان خداوند متّان، و شکیبائی و استقامت او در برابر اذیت و

مشروح بیان نمائیم، لذا تنها به ذکر نشانه‌های راه بسنده می‌کنیم!

راه دعوت به سوی یزدان سخت و ناهموار است. لیریز از دشواریها و ناخوشایندها است. هر چند که بیگمان یاری خداوند سر می‌رسد و پیروزی قطعی و حتمی است، ولی این یاری و پیروزی تنها در موعد و موقع خود می‌آید، موعد و موقعی که خدا آن را برابر علم و حکمت خویش مقرر و مقدر فرموده است و جزو غیب بشمار است و کسی - حتی پیغمبر ﷺ - آن موعد و موقع را نمی‌داند. رنج و سختی این راه ناشی از دو عامل اساسی است: یکی تکذیب کردن و روگردانی است که دعوت در آغاز کار بدانها گرفتار می‌آید. دومی جنگ و رزم و اذیت و آزاری است که بر ضدّ دعوت کنندگان اعلام و آغاز می‌شود... گذشته از اینها رغبت و علاقه و شور و شوق بشری در اندرون دعوت کننده پدیدار می‌آید و در راه هدایت مردمان به سوی حق و حقیقت، سر از پای نمی‌شناسد. آن حق و حقیقتی که خودش آن را شناخته است و مزه آن را چشیده است. چنان شور و حماسه‌ای برای آشکار کردن و رساندن حق و حقیقت پیدا می‌کند که مگو. این شور و حماسه‌ای که درون و بیرون وجود او را پر کرده است، رنج و درد آن از تکذیب و روگردانی و جنگ و آزار دیگران، دست کمی ندارد. همه اینها بر سختی و دشواری راه می‌افزایند و انگیزه‌های رنج افزایند.

رهنمود قرآنی در این موج روند سخن، به ذکر این رنج و سختی می‌پردازد و هر دو بخش آن را مطرح می‌سازد... وقتی چنین می‌کند که مقرر می‌دارد: کسانی که این آئین را تکذیب می‌نمایند و آن را دروغ می‌شمارند، یا با دعوت آن می‌جنگند و می‌رزمند، کاملاً می‌دانند که آنچه بدان دعوت می‌شوند حق و حقیقت است، و پیغمبری که آن را با خود از سوی خدا آورده است صادق و راست است. اما آنان با وجود چنین آگاهی و اطلاعی حق و حقیقت را نمی‌پذیرند و از آن پیروی نمی‌کنند و برای سرکشی از حقائق و



خواهد کرد (و ایمان را بدیشان تلقین خواهد نمود. اما هدایت اجباری و ایمان زورکی چه سودی دارد؟ لذا ایشان را به خود وامی‌گذارد تا با اراده و اختیار خود اگر خواستند ایمان بیاورند و اگر نخواستند ایمان نیاورند).

﴿ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ ﴾.

تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکّر سخنان تو را می‌شنوند). ما پیشتر رابطه مشیت آزاد یزدان را با هدایت و ضلالت مردمان بیان کردیم و گفتیم که هدایت و ضلالت ایشان منوط به گرایش و روش و تلاش مردمان است ... آنچه را که در این باره گفته‌ایم پسند است.

بدین خاطر است که نباید دعوت کننده به سوی این آئین، پیشنهاد‌های پیشنهاد دهندگانی را بپذیرد که مورد خطاب دعوت هستند، پیشنهاد‌هایی که هدف از آنها برگرداندن و منحرف کردن برنامه دعوت این آئین از سرشت خدائی آن است. همچنین دعوت کننده نباید برابر خواستها و آرزوها و هواها و هوسهای مخاطبان، این آئین را برای آنان بیاراید و بنپیراید... مشرکان معجزات و خوارق عاداتی را می‌طلبیدند که با عرف و رسم معهود زمان و در سطح درک و فهم ایشان باشد، همانگونه که قرآن در موارد گوناگونی از آنان روایت می‌دارد. از جمله در این سوره آمده است:

﴿ وَقَالُوا: لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ ﴾.

می‌گویند که چه می‌شد اگر فرشته‌ای به پیش او بیاید و در حضور ما بر نبوت و صدق گفتارش گواهی دهد تا بدو ایمان بیاوریم؟ (انعام/۸)

﴿ وَقَالُوا: لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ﴾.

(آنان از روی تمسخر) می‌گویند: چرا دلیل مادی و معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نمی‌گردد (تا گواه بر صدق دعوت او باشد؟). (انعام/۳۷)

﴿ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا ﴾.

مشرکان با همه توان و با تأکید هر چه بیشتر، به خدا

آزار دیگران بدون کمترین نارضایت و کوچکترین پیچ و تاب در برابر دستور خداوند سبحان، و یقین و باور او به سرانجام کار بدون شک و گمان، اینها همه و همه در فراسوی موعد مقرر یاری و پیروزی ایزد مهربان قرار دارند.

این رهنمود قرآنی، نقش پیغمبر ﷺ در این آئین را، و نقش همه دعوت کنندگان بعد از او را در میان همه نسلها و نژادها مشخص می‌نماید و اعلام می‌کند کارشان تنها تبلیغ پیام و طئی طریق و شکیبائی و استقامت در برابر دشواریها و تحمّل سختیهای راه است. اما هدایت یا ضلالت مردمان خارج از حدود و ثغور وظیفه پیغمبر ﷺ و دعوت کنندگان و فراتر از تاب و توان ایشان است... هدایت و ضلالت پیروی از سنت الهی می‌کنند، سنتی که تغییر و تبدیل نمی‌شناسد، و رغبت و علاقه پیغمبر ﷺ در هدایت کسی که دوست دارد آن را دگرگون نمی‌سازد، همانگونه که ناراحت شدن و به تنگ آمدن از دست کسانی که دشمنی می‌ورزند و سرکشی می‌کنند و به جنگ و مبارزه می‌پردازند، تبدیل و تغییری در سنت یزدان ایجاد نمی‌کند... در این مسأله شخص رسول ﷺ هیچگونه اعتباری ندارد، و ارج و ارزش و حساب و کتاب او در گرو شماره راه یافتگان نیست. بلکه ارج و ارزش و حساب و کتاب او با مقدار تبلیغ و شکیبائی و وظیفه‌شناسی و استقامت و حرکت او در راستای فرمان یزدان سنجیده می‌شود و ارزشیابی می‌گردد... پس از انجام این وظائف و تکالیف، کار و بار مردمان واگذار به پروردگار مردمان است:

﴿ مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَ مَنْ يَشَأْ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾.

خداوند (برابر نظم و نظام و قوانین و سنتی که دارد) هر که را بخواهد گمراه می‌سازد، و هر که را بخواهد بر جاده مستقیم (ایمان) قرار می‌دهد.

﴿ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى ﴾.

اگر خدا بخواهد آنان را (قهرأ و جبرأ) بر هدایت جمع

در بازارها راه می‌رود، (نه شیوه فرشتگان دارد، و نه روشن شاهان، او امتیازی بر دیگران ندارد، چرا که همچون افراد عادی نیاز به تغذیه دارد، و در بازارها برای کسب و تجارت و خرید نیازمندیهای خود رفت و آمد می‌کند). چرا لااقل فرشته‌ای به سوی او فرستاده نشده است تا (به عنوان گواه صدق دعوتش) همراه او مردم را بیم بدهد (و در امر تبلیغ رسالت او را یاری نماید و ما هم ایمان بیاوریم). یا این که گنجی (از آسمان) به سوی او انداخته شود (تا از آن خرج و انفاق کند) و یا این که باغی داشته باشد که از (میوه‌های) آن بخورد (وامرار معاش کند). (فرقان ۷/۸)

رهنمود فوری قرآنی در این موج سوره، پیغمبر خدا ﷺ را و سائر مؤمنان را نهی می‌کند و باز می‌دارد از این که معجزه‌ای - هرگونه معجزه‌ای که باشد - از معجزاتی که پیشنهاد می‌کردند از خدا درخواست کنند، و بخواهند به مشرکان نموده شود. در این رابطه به پیغمبر ﷺ گفته شده است:

﴿وَإِنْ كَانَ كِبَرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ، فَإِنْ أَسْطَفَتْ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ، وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى، فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ. إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ، وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ، ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾.

اگر روگردانی ایشان از (دعوت) تو برای تو سخت و سنگین است، چنانکه می‌توانی (جهت اقناع آنان راهی پیدا کنی و مثلاً) نقبی در زمین بزنی و یا نردبانی به سوی آسمان بگذاری (و اعماق زمین و بالای آسمانها را بگردی) و دلیلی برای (ایمان آوردن) ایشان بیاوری (چنین کن، اما بدان که این لجوجان تو را تصدیق نمی‌کنند و ایمان نمی‌آورند). ولی اگر خدا بخواهد آنان را (قهرأ و جبرأ) بر هدایت جمع خواهد کرد (و ایمان را بدیشان تلقین خواهد نمود. اما هدایت اجباری و ایمان زورکی چه سودی دارد؟ لذا ایشان را به خود وامی‌گذارد تا با اراده و اختیار خود اگر خواستند ایمان بیاورند و اگر نخواستند ایمان نیاورند). پس از زمره

سوگند می‌خورند که اگر معجزه‌ای (از نوع آن معجزاتی که در سوره اسراء: آیه‌های ۹۰-۹۳ خواسته‌اند) برای آنان آورده شود به سبب آن ایمان می‌آورند. (انعام / ۱۰۹)

در سوره‌های دیگری پیشنهادهای شگفت‌انگیزی از این پیشنهادها است. همچون پیشنهادهایی که در سوره اسراء، قرآن از ایشان روایت می‌نماید:

﴿وَقَالُوا: لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَنْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَافَ تَجْهِيٍّ. أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ - كَمَا زَعَمَتْ - عَلَيْنَا كِسْفًا، أَوْ تَأْتِي بِنَا إِلَهُ - الْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ، أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ. وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّىٰ تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ﴾.

(هنگامی که کافران مکه در برابر اعجاز قرآن و دلائل روشن آن، درمانده و مبهور شدند) گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از زمین (خشک و سوزان مکه) چشمه‌ای برای ما بیرون جوشانی (که آب آن دائم و روان باشد). یا این که باغی از درختان خرما و انگور (در مکه) داشته باشی و رودبارها و جویبارهای فراوان در آن روان گردانی. یا آسمان را تکه تکه بر سر ما فرود آوری همانگونه که می‌پنداری (و می‌گوئی که خدا ما را بیم داده است) و یا این که سرای بزرگ زینکاری داشته باشی، و یا این که به سوی آسمان بالا روی، و تنها به بالا رفتن از آسمان هم ایمان نمی‌آوریم مگر این که کتابی همراه خود برایمان بیاوری که آن را بخوانیم (و ببینیم که از جانب خدا در آن نوشته شده است که تو فرستاده پروردگار می‌باشی). (اسراء / ۹۰-۹۳)

همچنین پیشنهادهایی همچون چیزهایی که در سوره فرقان، قرآن از ایشان روایت می‌دارد:

﴿وَقَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولُ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ، لَوْلَا نُزِّلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ، فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا. أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَافُرٌ، أَوْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا﴾.

می‌گویند: این چه پیغمبری است؟! او غذا می‌خورد، و

نفرموده است - البته برابر سنت الهی در هدایت بخشیدن و گمراه کردن، بدان شکلی که گفتیم - گذشته از این مسلمانان باید بدانند که این آئین مطابق سنت و قانونی به پیش می‌رود که دگرگون نمی‌شود، و این آئین بالاتر و والاتر از آن است که فرمانبردار پیشنهادها و مطیع هواها و هوسهای مردمان گردد.

این امر ما را به جولانگاه فراخ‌تر و فراگیرتر این رهنمود قرآنی سوق می‌دهد... این آئین، ویژه زمانی، و محدود در رخدادی، و مقید به پیشنهاد معینی نیست. چه زمان دگرگون و متغیر می‌گردد. خواستها و آرزوهای مردمان در پیشنهادهای دیگری جلوه‌گر و هویدا می‌شوند. دعوت کنندگان به آئین یزدان لازم است آگاه و هوشیار باشند و نگذارند هواها و هوسها و خواستها و آرزوهای انسانها ایشان را سبک شمارد و بازیچه دست خود گردانند... همین عشق و علاقه است که امروزه برخی از دعوت کنندگان اسلامی را بر آن می‌دارد که به پیشنهادهای پیشنهاد کنندگان گوش فرا دهند و بکوشند عقیده اسلامی را در شکل «نظریه مکتبی» جلوه‌گر کنند، آن هم نه در عمل بلکه تنها در کاغذ پاره‌ها بنگارند، و همچون نظریه‌های مکتبهای ناچیز و ناشایست زمینی به دیگران نشان دهند، نظریه‌های مکتبهای که انسانها آنها را برای دوره‌ای از ادوار تهیه و تنظیم می‌کنند. پس از گذشت مدّت زمانی می‌بینند همه آن نظریه‌ها ننگ و یاوه و پریشان گوئی است. همچنین همین حماسه و شور است که برخی از پیروان این دعوت را بر آن می‌دارد که تلاش کنند و بکوشند نظام اسلامی را به شکل پروژه و طرح نظامی - البته روی کاغذ - یا به شکل قوانین و مقررات مفصلی - باز هم تنها روی کاغذ و پس - دربیاباوند و جلوه‌گر کنند، و با آن اوضاع و احوالی را چاره‌سازی و روبراه کنند و مشکلات و معضلاتی را حلّ و فصل نمایند که دامنگیر اهل جاهلیت کنونی است و هیچگونه پیوندی با اسلام ندارد. زیرا خود اهل جاهلیت کنونی می‌گویند: اسلام تنها عقیده است و پس، و هیچگونه

کسانی مباش که (حکم خدا و سنت او را در باره مردم نمی‌دانند. تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکر سخنان را می‌شنوند. اما اینان مردگان زنده نما هستند) و خداوند مردگان (چون ایشان را به هنگام رستاخیز از گورها) برمی‌انگیزد، و پس از زنده شدن به سوی او برگردانده می‌شوند (و مورد بازخواست قرار می‌گیرند و سزا و جزای خود را می‌بینند)...

هنگامی که مشرکان برای مؤمنان به خدا سوگند مؤکدانه خوردند که اگر معجزه‌ای برای ایشان آورده و بدیشان نموده شود، قطعاً بدان ایمان می‌آورند، مؤمنان خواهان شدند که به مشرکان پاسخ مثبت داده شود و معجزه‌ای که پیشنهاد می‌کردند بدیشان نموده شود. به چنین مؤمنانی گفته شد:

﴿قُلْ: إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ، وَمَا يُشْعُرُكُمْ أَنَّهُمْ إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ وَ تَقَلُّبُ أَفْئِدَتِهِمْ وَأَبْصَارُهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾.

بگو: معجزات از سوی خدا است و (برابر میل او انجام می‌پذیرد و در اختیار من نیست. ای مؤمنان!) شما چه می‌دانید؟... اگر (این معجزاتی که خواسته‌اند) بدیشان نموده شود (باز هم) ایمان نمی‌آورند. (شما ای مؤمنان نمی‌دانید که به هنگام وقوع معجزات حسّی) ما دلها و چشمهای آنان را (در دریای تخیلات و احتمالات) واژگونه و حیران می‌گردانیم (و بعد از نزول معجزات) همانگونه خواهند بود که در آغاز بودند، و ایشان را به خود وامی‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند.

(انعام/۱۰۹ و ۱۱۰)

پیش از هر چیز مسلمانان باید بدانند که تکذیب کنندگان به خاطر نبودن معجزه و دلیل و نشانه حقّ و حقیقت نیست که راه کفر و شرک می‌پیمایند و به سوی ایمان بدین آئین نمی‌آیند، بلکه آنچه ندارند گوش شنوا است! آنان مردگانند! یزدان هدایت را بهره ایشان

میانی کند، و با پایمردی گفته‌ای از گفته‌های این بندگان برای خداوند جهانیان مدد و یاری بطلبید، در کجای اسلام قرار دارد؟!

همهٔ شرکِ مشرکان در دورهٔ جاهلیت عربی این بود که برخی از آفریده‌های خدا را در پیشگاه خدا میانجی و واسطه قرار می‌دادند، و آنها را اولیاء می‌شمردند:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ...﴾

کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (و بدانان تقرب و توسل می‌جویند، می‌گویند): ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند... (زمر / ۳)

بلی این شرک است! پس باید چه صفتی به کسانی داد و با چه نامی آنان را نامید که برای خود در پیشگاه یزدان اولیائی از میان بندگان برنمی‌گزینند و میانجی نمی‌کنند، ولیکن ایشان - وای چه زشت و پلشت است! - برای یزدان سبحان در نزد بندگان به میانجیگری می‌پردازند و مکتبی و یا برنامه‌ای از مکتبها و برنامه‌ها را به عاریت می‌گیرند؟!

اسلام، اسلام است. سوسیالیسم هم سوسیالیسم است. دموکراسی هم دموکراسی است... اسلام برنامهٔ یزدان است و هیچ عنوانی و هیچ صفتی ندارد جز عنوان و صفتی که یزدان آن را بدان نامیده است: اسلام و بس... اما سوسیالیسم یا دموکراسی هر یک از آنها از زمرهٔ برنامه‌های انسانها و برجوشیده از تجارب آدمیزادگان است... اگر می‌خواهند سوسیالیسم یا دموکراسی را برگزینند، آنها را بر این اساس برگزینند که می‌بینند... بایستهٔ دعوت کنندهٔ به سوی آئین خدا نیست که گول مد و فرم رائج مدها و فرمهای هواها و هوسهای تغییر پذیر انسانها را بخورد، و گمان برد با پیروی از مدلهای فرمهای آدمیان به آئین یزدان کمک و نیکی می‌کند!

علاقه‌ای به سیستم زندگی عملی و عمومی ندارد! اما با وجود این، از همچون پروژه و طرح و قانون ساختگی اسلامی خود انتظار دارند که این اوضاع را سر و سامان بخشد، هر چند که خودشان بر جاهلیت ماندگار می‌مانند و فرمان و داوری را از طاغوت می‌طلبند، و بهیچوجه فرمان و داوری را به شریعت یزدان واگذار نمی‌کنند... همهٔ اینها تلاشها و کوششهای رسواگرانه‌ای و حقیرانه‌ای است. هرگز مسلمان را نسرده که به نام ترقی و تحول و مسائل دعوت به راه خداشناسی و خداپرستی چنین کند و چنین رود و به پیروی از مدلهای دگرگون اندیشهٔ بشری، خرد خویش را دلقک روزگار سازد، و به افکار فکاری پاسخ گوید که هر دم شکل و وضعی پیدا می‌کند و هرگز بر یک حال ماندگار و استوار نمی‌گردد.<sup>(۱)</sup>

خوارتر و پست‌تر از این تلاش، کوشش کسانی است که روبندهای دیگری بر چهرهٔ اسلام می‌اندازند، و اسلام را با صفت‌هایی توصیف می‌کنند که در مدت زمانی در پیش مردمان رواج و رونقی دارد، همچون: سوسیالیسم یا جامعه‌گرایی، و دموکراسی یا حکومت مردم بر مردم ... و سائر واژه‌ها و نامهای دیگر ... آنان گمان می‌برند که با این عنوانهای رذلانه و رسواگرانه به اسلام خدمت می‌کنند... «سوسیالیسم» یک مکتب اجتماعی اقتصادی است و ساختار انسانها است و چه بسا درست یا نادرست باشد. «دموکراسی» هم یک نوع سیستم زندگی یا حکومتی است که ساختهٔ انسانها است، و می‌تواند درست یا نادرست باشد... اما اسلام برنامهٔ زندگی است و در برگیرندهٔ جهان‌بینی اعتقادی، و نظام اجتماعی اقتصادی، و سیستم اجرایی و اداری است... اسلام ساختار یزدان و دور از هر عیبی و زدوده از هر نقصی است ... کسی که می‌خواهد برای برنامهٔ یزدان سبحان، از بندگان ناتوان یاری بطلبید، و برای آن با میانجیگری خود صفتی از اعمال و افعال انسانها را به عاریت گیرد، در کجای اسلام قرار دارد؟ اصلاً کسی که می‌خواهد در پیش بندگان برای یزدان سبحان پا در

۱- مراجعه شود به مقدمهٔ سورة انعام، و کتاب: «الاسلام و مشکلات الحضارة»، فصل: «طریق الخلاص».

پیروان یا سرکشان ندارد.

این آئین در ارکان و اصول و ارزشها و ویژگیهای خود دارای اصالت است و یزدان سبحان می خواهد حاکم بر بشریت شود. همچنین در برنامه عملی و در اسلوب خطاب فطرت بشری نیز از اصالت برخوردار است. آن خدائی که این آئین را با ارکان و اصول و ارزشها و ویژگیها و برنامه تلاش و اسلوب خاص آن نازل کرده است و به مردمان ارمغان داشته است، او است که انسان را نیز آفریده است و می داند خود انسان از لحاظ درون و بیرون چه می خواهد و به چه نیاز دارد. در این موج سوره، نمونه ای از گفتگوی یزدان با فطرت انسان است، نمونه ای از نمونه های فراوان و متنوع و مختلف. یزدان فطرت انسان را با هستی جهان پیوند می دهد، و کاری می کند که نواهای جهان هستی گوش جان فطرت انسان را نوازش دهد. ایزد متان وجود انسان را به تکان برمی انگیزد تا بیدار و هوشیارش گرداند و بتواند این نواهای جهانی را دریافت دارد و نغمه های دلنوازش را بشنود. یزدان سبحان می داند که فطرت انسان سرودها و آهنگهای طبیعت را می شنود و می پذیرد، اگر نواها بلند و رسا و نیرومند باشند و به ژرفاهای درونش بروند و بدوند:

﴿ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ ﴾.

تنها کسانی (دعوت تو را) می پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبّر و تفکر سخنان را می شنوند).  
نمونه ای که در این موج با ما سخن می گوید، عبارت است از:

﴿ وَقَالُوا: لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ! قُلْ: إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً، وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾.

(آنان از روی تمسخر) می گویند: چرا دلیل مادی و معجزه ای از سوی پروردگارش بر او نازل نمی گردد (تا گواه بر صدق دعوت او باشد؟! بگو: خداوند می تواند (هر گونه) دلیل و معجزه ای نازل کند، ولی آنان نمی دانند (که برابر سنت الهی اگر به درخواست ایشان پاسخ گفته شود و ایمان نیاورند نابود می گردند).

ما از این کسانی که آئین خودشان در پیش چشمانشان سبک و کم ارج جلوه گر آمده است، و آن گونه که باید قدر و منزلت یزدان را نشناخته اند، صادقانه می پرسیم: اگر شما امروز اسلام را به نام سوسیالیسم و یا به نام دمکراسی معرفی می کنید و می شناسانید، بدان علت که این نامها از مدلها و فرمهای روشها و منشیهای امروزی است، قطعاً هم باید بدانید که روزی و روزگاری سرمایه داری مد محبوب مردمان بوده است و آنان سرمایه داری را هم از نظام فئودالیسم برگرفته و بیرون کشیده اند! همچنین اطلاع دارید که روزی و روزگاری مد مطلوب و فرم دلپسند، حکومت استبدادی بوده است و مردمان مناطق پراکنده ای را پیرامون نژاد گرد آورده اند و اغلب به نژادگرایی خوانده اند، بدانگونه که در آلمان و ایتالیا در روزگار بسمارک و ماسولینی مثلاً چنین بوده است. کسی چه می داند که فردا چه بازی کند روزگار و کدام مدل پسند می گردد، و کدام فرم از سیستمهای اجتماعی زمینی و نظامهای حکومتی ساختار بندگان برای بندگان، مقبول همگان خواهد بود. چنین کسانی آن روز اسلام را باید چه بنامند تا آن را در قالب مد و مدلی عرضه کنند که مردمان بپسندند و از آن خشنود گردند؟!

قطعاً رهنمود قرآنی در این موجی که ما در صدد بیان آن هستیم، و در همه امواج دیگر نیز شامل همه این مسائل است ... این موج قرآنی می خواهد دعوت کننده، آئین خود را بالا ببرد و والا گیرد، و در این راستا به پیشنهادهای پیشنهاد کنندگان واقعی نهد و گوش فرا ندهد، و نکوشد که این آئین را جز با نام و نشان آسمانی خودش بیاراید و بپیراید، و مردمان را جز با برنامه این آئین و با ابزار این آئین مخاطب قرار دهد... بیگمان یزدان بی نیاز از همه جهانیان است. هر کس به آئین خدا پاسخ مثبت ندهد و به بندگی او نپردازد، و جز از بندگی او از همه بندگیهای دیگر خویش را بدور ندارد و دست نکشد، این آئین به چنین کسی هیچگونه نیازی ندارد، و خداوند سبحان نیز نیازی به کسی از

در پیشگاه پروردگارشان جمع آورده می شوند (و به حساب و کتابشان می رسیم).

این حقیقت هولناکی است ... حقیقتی است که در آن زمان چشمان ایشان می توانست آن را ببیند، آن زمان که دانش منظم و مرتبی نداشتند... حقیقتی که حیوانات و پرندگان و حشرات پیرامون ایشان را به شکل ملتها نشان می دهد، و هر ملتی از آنها نیز دارای نشانه ها و ویژگیها و تنظیمات و تشکیلات خاص خود است... این حقیقتی است که هر اندازه علم انسانها پیشرفت کند، بر دامنه آن افزوده می شود و بیشتر و بهتر مشاهده می گردد، اما علم انسانها بر اصل این حقیقت چیزی نمی افزاید. در کنار این حقیقت، حقیقت غیب قرار گرفته است و با آن ارتباط تنگاتنگ دارد، و آن احاطه علم لدنی یزدان بر همه چیز جهان است، و این که یزدان اداره امور همه اشیاء هستی را در دست دارد و چرخاننده چرخ گردون و مدبر چرخه همه شئون او است... بر این حقیقت واپسین، آن حقیقت دیدنی پیشین، گواهی می دهد.

معجزه مادی و پیشنهادی آنان کجا و این معجزات بزرگ جهانی کجا؟ معجزه ای که می خواستند، در برابر معجزات دیدنی و ماندنی چه چیز بشمار است، وقتی که بُرد چشمانشان فراخ تر و دید دلهاشان بیشتر گردد درباره چیزهایی که بوده است و چیزهایی که خواهد بود؟

برنامه قرآنی - در این نمونه - بیش از این نیست که فطرت انسان را با هستی جهان پیوند بدهد، و پنجره های میان آن دو را بگشاید و آنها را با یکدیگر رویاروی نماید، و بگذارد جهان سترگ و شگفت کیهانی تأثیرات شگرف و ژرف خود را به هستی انسانی ببخشد، و نغمه های دلنشین جهان کبیر در اندرون جهان صغیر به نوا در آید و آهنگهای خود را ساز نماید.

برنامه قرآنی به فطرت انسانی جدل لاهوتی ذهنی نظری تقدیم نمی دارد، و جدل کلامی همچون علم

در این آیه سخن کسانی نقل می گردد که حق و حقیقت را تکذیب می کردند و با آن دشمنی و مبارزه می نمودند و معجزه های می طلبیدند که نسل همزمان خودشان آن را ببینند و دیگر کار پایان بگیرد و به انجام برسد... سپس متوجه می گردند که در فراسوی این پیشنهاد چه چیزی نهفته است اگر بدیشان پاسخ مثبت داده می شد و معجزه درخواستی رخ می داد. آنچه به دنبال معجزه گریبانگیرشان می گردید هلاک و ویرانی بود و بس. خداوند می توانست معجزه ای بیافریند و بدیشان نشان دهد، ولی مهر و عطوفت او مقتضی این بود که معجزه ای را نمایاند، و حکمت او بر این بود که بدیشان پاسخ نگوید و سخنانشان را ناشنیده گیرد.

روند قرآنی ناگهانی ایشان را از این گوشه تنگ جهان بینی و اندیشه بیرون می آورد، و آنان را رهسپار جهان فراخ می گرداند. آنان را به سوی معجزات بزرگ پیرامونشان رهنمود می سازد، معجزاتی که این معجزه ای که پیشنهاد می کردند و می طلبیدند در برابر آنها بسی ناچیز است. یعنی معجزاتی که در اصل جهان هستی برای همه نسلهای پیش از ایشان و بعد از ایشان بر جا و برقرار است و همیشه آنها را مشاهده می نمایند:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ، وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَلُكُمْ. مَا قَرَرْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ. ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾.

(یکی از دلائل قوی قدرت خدا و حکمت و رحمتش این است که او همه چیز را آفریده است) و هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرندهای که با دو بال خود پرواز می کند وجود ندارد مگر این که گروهائی همچون شمايند (و هر یک دارای خصائص و ممیزات و نظام حیات خاص خود می باشند). در کتاب (کائنات) هیچ چیز را فروگذار نکرده ایم (و همه چیز را ضبط و به همه چیز پرداخته ایم. بگذار تکذیب کنندگان هر چه می خواهند بکنند) پس (از گذشت این چند روزه زندگی دنیوی) آنان (همراه همه گروه ها و دسته های حیوانات موجود)

بدين وسيله همه جوانب جهان بينی اسلامى با همه امور هماهنگ و همراه مى گردد، گذشته از اين كه برنامه دعوت روشن مى شود، و موضع دعوت كننده مقرر مى گردد و مشخص مى شود كه چگونه اين عقیده را بدینجا و آنجا بپرخانند، و خويشتن را با آن همراه بگردانند، و آن را در هر حالى و در میان هر نسلى به ديگران برسانند.

اميد است اين پسوده ها، همراه با آنچه در مقدمه سوره درباره برنامه اسلامى گذشت، چیزی در بر داشته باشد كه بتواند راه را روشن و نورانى بگردانند... توفيق در دست يزدان است و از خدا توفيق مى خواهيم.

توحيد را نيز بدو تقديم نمى كند، آن جدل كلامى كه براى برنامه اسلامى بسي نا آشنا است. همچنين بدو فلسفه عقلى يا حسى را هم تقديم نمى كند. بلكه برنامه قرآنى به فطرت انسانی اين هستى واقعى را تقديم مى دارد، هستى واقعى مشتمل بر جهان غيب و نهان، و جهان ديدنى و عيان... آنگاه فطرت را آزاد مى گذارد كه با جهان بزرگ و سترگ هستى به كنش و سازش پردازد و با آن هماوا و هماهنگ گردد، و از جهان هستى دريافت و برداشت كند و بدان پاسخ دهد و پذيرد و به سخن درآيد و همراهى نمايد، ليكن در سايه برنامه منظمى كه فطرت را رها سازد - بدان هنگام كه از هستى درس مى آموزد - تا در راههاى پيچاپيچ ناهموار و در بيابانهاى برهوت بى نشان، آواره و گمراه گردد.

سپس روند قرآنى اين بخش را با پيروي بر موضعگيرى تكذيب كنندگان پايان مى بخشد، و با اين آيه هاى بزرگ آن را خاتمه مى دهد:

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوا وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ، وَ مَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

آنان كه آيات (جهانى و قرآنى) ما را تكذيب مى دارند (و از حواس خود براى شناخت حق سود نمى برند و هرگز حق نمى شنوند و حق نمى گويند، گوئى) كراندند و لالانند و در تاريخكها (ى) گوناگون كفر و جهل و تعصب و تقليد) قرار دارند. خداوند (برابر نظم و نظام و قوانين و سننى كه دارد) هر كه را بخواهد گمراه مى سازد، و هر كه را بخواهد بر جاده مستقيم (ايمان) قرار مى دهد.

در اينجا حقيقت حال و وضع تكذيب كنندگان و سرشت ايشان را مقرر مى دارد... آنان كران و لالانى هستند كه در تاريخكها قرار گرفته اند... همچنين سنت يزدان را در هدايت و در ضلالت معين مى فرمايد و مى گويد: برابر فطرتى كه يزدان بندگان را بر آن سرشته است، مشيت او به هدايت يا ضلالت تعلق مى گيرد.

قُلْ

أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَنْتُمْ السَّاعَةُ أَعْبَرُ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٩﴾ بَلْ آيَاتُهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا أَنْتُمْ كَاذِبُونَ ﴿٥٠﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَآخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالنَّصْرِاءِ لَعَلَّهُمْ يَنْصَرُونَ ﴿٥١﴾ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٥٢﴾ فَلَمَّا دُسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٥٣﴾ فَقَطَّعْ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَبَصَرَكُمْ وَخَمَّ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيَكُمْ بِهِ أَنْظَرُ كَيْفَ نَضْرَفُ الْأَيَاتِ نُهُهُمْ بِصُدُوفٍ ﴿٥٥﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ ﴿٥٦﴾ وَمَا رُسُلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ أَمَنَّ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٨﴾



قضا و قدر الهی ناگهان برابر سنت جاری یزدان سر رسیده است و ایشان را در برگرفته است:

﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

(بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است (که با نعمت و نعمت مردمان را تربیت می کند، و روی زمین را از فساد ظالمان پاک می سازد).

هنوز چنین صحنه‌ای که سخت دلها را به تکان می اندازد از دیدها پنهان نگشته است، به دنبال آن صحنه دیگری جلوه گر می آید. در این صحنه نیز آنان دستخوش عذاب الهی هستند. خداوند گوشها و چشمهایشان را برمی گیرد، و بر دلهایشان مهر می زند. ایشان خدائی جز یزدان جهان را نمی یابند که گوشها و چشمها و فهم و ادراکشان را بدیشان باز گرداند.

در رویارویی با این دو صحنه زیبای هراسناک، از وظیفه پیغمبران برای مشرکان سخن می راند... وظیفه پیغمبران مژده رساندن و بیم دادن است و بس... پیغمبران نباید معجزات و خوارق عاداتی را بیاورند و بنمایند. همچنین ایشان نباید به پیشنهادهای پیشنهاد کنندگان پاسخ دهند. بلکه تنها و تنها آنان باید تبلیغ کنند و احکام و فرمان یزدان را برسانند، و مژده دهند و بترسانند. مردمان خود دانند، دستهای ایمان می آورند و کارهای خوب و پسندیده انجام می دهند، در نتیجه خویشان را از هول و هراس و غم و اندوه می رهانند. دسته‌ای نیز به تکذیب می پردازند و روگردان می گردند و در نتیجه این تکذیب و روگردانی عذاب الهی گریبانگیرشان می شود... پس هر که خواهد ایمان بیاورد، و هر که خواهد کفر بورزد... این سرانجام و فرجام کار است.



﴿قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ، غَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ - إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ، فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ - إِنْ شَاءَ - وَ

در اینجا و در این موج، روند قرآنی فطرت مشرکان را با عذاب الهی رویاروی می دارد. حتی خود مشرکان را با فطرتشان رویاروی می گرداند، زمانی که فطرتشان با عذاب یزدان رویاروی می شود. یعنی بدان هنگام که فطرت ایشان با رویاروی شدن با هول و هراس از زیر توده‌ها و تپه‌های انگیزه‌های فراموشکاریها بدر می آید، و هول و هراس فطرت را تکان می دهد و آن توده‌ها و تپه‌ها فرو می افتند و فرو می تپند و زدوده می گردند، و فطرت افسانه خدایان دروغین را فراموش می نماید، و فوراً به سوی پروردگار راستین خود - پروردگاری که او را از ته دل می شناسد - برمی گردد و تنها از او رستگاری و رهایی خویش را می طلبد و بس!

سپس روند قرآنی دست مشرکان را می گیرد و آنان را در سرزمینهای به گشت و گذار می برد که پدران و نیاکان ایشان در آنجاها سبکدردی خورده‌اند و هلاک گشته‌اند. در راه بدیشان نشان می دهد که سنت یزدان سبحان چگونه جریان می یابد، و قضا و قدر خدای مهربان به چه شکلی عمل می کند. به چشمان سر و دل ایشان نشان می دهد که چگونه قانون استدراج شکل گرفته است. یعنی یزدان جهان به مشرکان و بزهداران نعمت بخشیده است و ایشان را اسیر و گرفتار پیله مادیات نموده است و کم کم آنان را به سوی عذاب برکشیده است و ناگهان تازیانه بلا بر سرشان فرود آورده است و به کیفرشان رسانیده است... در سراسر تاریخ چنین بوده است: مشرکان و کافران بعد از این که پیغمبران یزدان را تکذیب کرده‌اند، خداوند جهان ایشان را پیاپی با مصیبتها و بلاهای بدنی و مالی آزموده است، و گذشته از آن ایشان را با خوشیها و نعمتها آزمایش کرده است، و فرصتهای بیشمار بدانان عطاء فرموده است، تا هوشیار گردند و از خواب غفلت بیدار شوند، و از کجاوه ناز بی خبری بدر آیند. ولی آنان همه فرصتها را از دست داده‌اند، و بعد از این که ناخوشیها و سختیها ایشان را بیدار نکرده است، نعمتهای دنیوی آنان را مغرور کرده است و گول زده است، آن زمان

تَسْؤُنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿۴۹﴾

بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا شما را فرا گیرد (همان گونه که قبلاً ملت‌های پیشین را فرا گرفته است) یا این که قیامت شما (با فرا رسیدن مرگتان و یا از هم پاشیدن جهان) فراز آید، آیا (برای نجات از عذاب دنیوی یا اخروی) غیر خدا را به یاری می‌طلبید؟ (و اگر بطلبید سودی به شما می‌رسانند و شما را می‌رهانند؟! اگر شما راستگوئید (در این که بت‌ها و انبازها سودی برای شما دارند و پرستش را سزاوارند؟! نه، در وقت رخدادهای بزرگ، و در هنگامه رستاخیز به کسی جز خدا متوسل نمی‌شوید و پناه نمی‌برید و) بلکه تنها خدا را به یاری می‌طلبید، و او اگر خواست آن چیزی را برطرف می‌سازد که وی را برای رفع آن به فریاد می‌خوانید، و (دیگر آن روز) چیزهایی را که (امروز) شریک خدا می‌سازید فراموش می‌نمائید (و از خاطر می‌زدائید).

این، بخشهایی از وسائل و مسائل برنامه یزدانی در مخاطب قرار دادن فطرت انسانی با این عقیده است که افزوده می‌شود بدان بخشی که قبلاً بیان آن در قسمت پیشین، و همچنین در قسمتهای قبل از آن و بعد از آن در روند سوره آمده است.

در آنجا فطرت را مخاطب قرار داده است با چیزهایی که در جهان زندگان موجود است و بیانگر نظم و نظام جهان، و نمایانگر نشانه‌های اداره امور هستی توسط یزدان سبحان است. همچنین در آنجا فطرت انسان با ذکر احاطه و شمول دانش یزدان مورد خطاب قرار می‌گیرد. خدا در اینجا نیز فطرت انسان را با عذاب خود مخاطب قرار می‌دهد، و موضع فطرت را در برابر یزدان بیان می‌دارد، موضعی که فطرت به هنگام روبرو شدن با عذاب الهی در سیمای از سیمای خشن و هراسناک خود پیدا می‌کند، سیمای هولناکی که دل‌ها را به تکان می‌اندازد، و توده‌های انباشته شرک را از روی آن فرو می‌اندازد، و فطرت دل‌ها را از این گونه توده‌ها بیرون می‌سازد، توده‌هایی که بر دل‌ها فرو افتاده است و

آنها را پوشانده است و فطرت را از آشنائی آن با یزدان و همچنین از توحید ایزد سبحان محجوب و محروم می‌سازد، آشنائی و یگانه‌پرستی مستقر در ژرفاهای دل‌ها:

﴿قُلْ: أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَنَا كُنتُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ... أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ... إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا شما را فرا گیرد (همان گونه که قبلاً ملت‌های پیشین را فرا گرفته است) یا این که قیامت شما (با فرا رسیدن مرگتان و یا از هم پاشیدن جهان) فراز آید، آیا (برای نجات از عذاب دنیوی یا اخروی) غیر خدا را به یاری می‌طلبید؟ (و اگر بطلبید سودی به شما می‌رسانند و شما را می‌رهانند) اگر شما راستگوئید (در این که بت‌ها و انبازها سودی برای شما دارند و پرستش را سزاوارند؟!).

رویاروی شدن فطرت با تصوّر هول و هراس است... عذاب یزدان در دنیا، عذاب نابود نمودن و هلاک ساختن است، یا مراد وقوع قیامت بدون انتظار است... فطرت، زمانی که این پسوده را لمس می‌کند، و این هول و هراس را تصوّر می‌نماید، حقیقت این تصوّر را می‌داند - خداوند سبحان نیز می‌دانسته است که فطرت حقیقت این تصوّر را می‌داند - و در برابر آن به لرزش و جنبش می‌افتد و تکان می‌خورد، چون هول و هراس حقیقت پنهان در فطرت را مجسم می‌گرداند، و یزدان سبحان هم که آفریدگار آن است می‌داند که حقیقت نهانی در زوایای فطرت است و خدا از راه اندیشه با آن به سخن در می‌آید، و فطرت نیز در برابر آن به تکان می‌افتد و به حرکت می‌پردازد و می‌لرزد و لخت و عریان می‌گردد.

یزدان جهان از مردمان می‌پرسد، و می‌خواهد پاسخ پرسش را از زبان ایشان بشنود، و تصدیق مسأله بر زبانشان روان شود، تا بیانگر تصدیق نهان در فطرت ایشان گردد:

﴿أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ... إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

آیا غیر خدا را به یاری می‌طلبید، اگر شما راستگوئید؟

است. روند قرآنی مشرکان را از آن می آگاهاند و چنین امری را فراروی ایشان جلوه گر می گردانند... و اما کار یزدان سبّاح را در لابلای رویارویی مقرر می دارد. خدا اگر خواست برطرف می سازد ترس و هراس و بلا و مصیبتی را که مردمان او را برای دفع آن فریاد می دارند و به کمک می طلبند. بلی اگر خواست چنین می کند، چرا که مشیت یزدان آزاد است و هیچگونه قید و بندی متوجّه آن نمی گردد. اگر خواست دعا و تمنّایشان را می پذیرد و اندک یا همه هراس و بلائی را برطرف می نماید که آنان او را برای دفع آن فریاد داشته اند و به کمک طلبیده اند. و اگر نخواست تصرّع و زاری و تقاضا و تمنّای آنان را بنا به قضا و قدر خویش و به مقتضی حکمت و علم خود، پاسخ نمی گوید.

این بود موضع فطرت در قبال شرک و انبازی که گاهی بدان گرفتار می آید، به سبب انحرافی که پیدا می کند، انحرافی که زاده عوامل گوناگون است و بر روشنی حقیقت نهان در آن پرده ای فرو می افکند... آیا حقیقت رو کردن فطرت به یزدان و آشنائی او با خداوند رحمن و اطلاع او از یگانگی ایزد سبّاح باید به چه شکل و شیوه ای باشد؟

ما - همانگونه که قبلاً گفته ایم - درباره صداقت کسانی که کفر را بدین شکل می پذیرند بسیار مظنون و مشکوک هستیم و باور نداریم که آنان در کفری که گمان می برند که بدان اعتقاد دارند، راستگو باشند. ما بسی شک داریم در این که در میان مردمان کسانی یافته شوند که خداوند ایشان را آفریده است کارشان واقعاً بدانجا بکشد که اثر دست آفریدگاری را نادیده گیرند که ایشان را هستی بخشیده است. آفریدگاری که نشانه های آفرینش او در سراسر وجود انسان پیدا و در طرح و نقشه پیکره اش هویدا است، و اصلاً نشانه قدرت آفریدگار آمیزه هستی انسان، و جلوه گر و مجسم در هر یک از سلولها و بلکه عیان در یکایک ذرات کیهان است!

تاریخ فراروی ما است، تاریخ دور و دراز شکنجه های

سپس شتاب می گیرد و به دنبال آن جواب درست را مقرر می دارد و بیان می فرماید، جواب درستی که عملاً در ژرفای فطرتشان نهفته است، هر چند هم زبانشان آن را نگوید:

﴿بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ... فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ... وَتَتَسَوْنَ مَا تَشْكُرُونَ﴾.

(نه، در وقت رخدادهای بزرگ، و در هنگامه رستاخیز به کسی جز خدا متوسل نمی شوید و پناه نمی برید و) بلکه تنها خدا را به یاری می طلبید، و او اگر خواست آن چیزی را برطرف می سازد که وی را برای رفع آن به فریاد می خوانید، و (دیگر آن روز) چیزهایی را که (امروز) شریک خدا می سازید فراموش می نمائید (و از خاطر می زدائید).

بلکه تنها یزدان را به فریاد می خوانید و به کمک می طلبید، و شرک و انباز خود را بطور کلی فراموش می کنید!... هول و هراس فطرتان را بدین هنگام لخت و عریان می گردانند و بی پرده می نمایند. فطرت در این وقت در طلب مدد و یاری رو به درگاه خداوند یگانه می نماید و بس. بلکه حتی خود این شرک و انباز را فراموش می کند... آشنائی فطرت با آفریدگارش حقیقتی است که در خود فطرت قرار دارد. اما این شرک، یک قشر سطحی است که بر اثر عوامل دیگری عارض آن گردیده است. یک قشر سطحی که بالای توده ای قرار گرفته است که بر فطرت فرو افتاده است. هر وقت که هول و هراس فطرت را تکان دهد، این توده فرو می تپد و سقوط می کند، و این قشر سطحی نیز برمی خیزد و در فضا می پراکند، و حقیقت اصیل و واقعی جلوه گر و هویدا می شود، و فطرت حرکت سرشتی خود را به سوی آفریدگارش می آغازد، و از آستانه با عظمت یزدان جهان کرنش کنان می طلبد که هول و هراسی را از او به دور گرداند که خودش توانائی دفع و چاره سازی طرد آن را ندارد و در این کار درمانده و سرگردان است.

کار فطرت در رویارویی با هول و هراس بدین گونه

سوی اعتراف به وجود یزدان، به دلیل اصالت عقیده به یزدان در خمیره فطرت انسان ... حال رأی ظاهری او و رأی ظاهری اندکی از کافران قدرتمند پیرامون او هر چه هست مهم نیست.

یهودیان با یاری و کمک «الاغان» بکار گرفته از میان صلیبیان کوشیدند که موج کفر و زندقه را در درون ملت‌های پخش کنند که اسلام را به عنوان عقیده و آئین خود اعلان می‌داشتند. هر چند که اسلام سرکوب شده بود و در درون‌ها پژمرده بود، اما موجی که از راه «قهرمان» یعنی آتاتورک در ترکیه روان و گسترش داده بودند، شکست خورد و عقب‌نشینی کرد، با وجود همه کمک‌ها و یاری‌هایی که صرف بی‌بند و باریها و خرج قهرمان کردند، و تشویق‌ها و تعریف‌هایی که نمودند، و با وجود کتاب‌های زیادی که در باره قهرمان و تجارب مترقیانه پرچمدار پرچم کفر و الحاد نوشتند و پخش کردند... بعد از آن از تجربه تلخ آتاتورک استفاده کردند و به تجارب تازه‌ای گرائیدند. این بار تصمیم بر این گرفتند که برای تجارب پیش‌تاز و مترقیانه خود، پرچم کفر و الحاد را برافراشته نکنند. بلکه بر بالای آن تجارب، پرچم اسلام را به اهتزاز درآورند! تا با فطرت مردمان برخورد نکنند و همچون تجربه آتاتورک نشود که با فطرت‌ها منافات پیدا کرد و نقش بر آب شود. پرچم اسلام را بیفزازند و در زیر این پرچم هر چه می‌خواهند انجام دهند و باتلاقی‌های گندیده ناپاکی‌ها و پلشتی‌ها و آلودگی‌ها و بی‌بند و باری‌های اخلاقی را تعبیه کنند. همچنین تحت لوای اسلام، دستگاه‌ها و سرویس‌های ویرانگر مواد خام بشریت را بطور کلی در سرزمین‌های اسلامی پدیدار و راه‌اندازی سازند، و ثروت گرانبهای انسانیت را تباه گردانند.



﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ، فَآخَذْنَاهُمْ

زشت، مبارزه‌های وحشیانه و درنده‌خویانه با کلیسا، سرکوبی‌ها و نابودی‌ها، دشمنی کلیسا با انگیزه‌های فطری مردمان، غرق شدن کلیسا در لذائذ منحرف از راستای راه حقیقت، و بالأخره تمام چیزهایی که در این تاریخ بدشگون بوده است، تاریخی که اروپا قرن‌های طولانی در آن زیسته است ... اینها دست به دست هم داده است و همه و همه سبب گردیده است که سرانجام اروپائیان بدین موج کفر و بی‌دینی بیفتند، تا در بیابان برهوت بیکران و بی‌نشان سردرگمی، از دست غول زشت و بدقواره بگیریزند.<sup>(۱)</sup>

گذشته از این، یهودیان از این واقعیت تاریخی بهره‌برداری کردند، و مسیحیان را از آئینشان بدور داشتند، تا زمام اختیارشان آسان به دستشان بیفتد، و ساده بتوانند بی‌بند و باری و بدبختی و بیچارگی را در میان‌شان رواج و گسترش دهند، و آنان را به تعبیر «تلمود» و «نقشه‌ها و طرح‌های فرزندگان صهیونیسم» همچون الاغ گردانند و برانند... یهودیان نمی‌توانستند به همه این امور برسند و نائل شوند، مگر با بهره‌برداری و سوء استفاده از آن تاریخ بدشگون و ننگین اروپائی، برای کشاندن مردمان به سوی کفر و زندقه‌ای که به خاطر گریز از کلیسا انجام می‌پذیرفت. با وجود این همه تلاش بی‌امان، تلاشی که مجسم در «کمونیستی» بود، کمونیستی که یکی از دستگاه‌ها و سرویس‌های یهودیان بود، این همه تلاشی که برای پخش بی‌دینی در لابلای بیش از نیم قرن انجام پذیرفت، و تحت نظارت همه دستگاه‌های ویرانگر و درهم شکننده دولت صورت می‌گرفت، با این وجود هیچ وقت فطرت عشق اعتقاد به خدا در ژرفاهای درون خود ملت روسیه از میان نرفت و پیوسته در سراچه سینه‌هایشان در غوغا بود... «استالین» وحشی - همان گونه که جانشین او خروشچف وی را به تصویر می‌کشد - مجبور گردید با کلیسا در گیر و دار جنگ جهانی دوم سازش و نرمش کند، و سر دست کشیشان را آزاد سازد، زیرا فشار جنگ گردنش را می‌پیچاند به

۱- برای اطلاع بیشتر به کتاب: «المستقبل لهذا الدین» فصل: «الفصام

النکد» مراجعه شود.

بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ. فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا، وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ، حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقَطَّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۹﴾.

(ای پیغمبر! ناراحت مباش که پیغمبران زیادی را) ما به سوی ملت‌هایی که پیش از تو بوده‌اند گسیل داشته‌ایم (و هنگامی که علم طغیان برافراشته و سرپیچی ورزیده‌اند) آنان را به سختیها و زیانها گرفتار و به شدائد و بلایا دچار ساخته‌ایم تا بلکه خشوع و خضوع نمایند (و توبه کنند و به سوی خدای خود برگردند). آنان چرا نباید هنگامی که به عذاب ما گرفتار می‌آیند، خشوع و خضوع کنند (و بیدار شوند و اندرز گیرند و با تضرع و زاری دست دعا به سوی باری بلند کنند و آمرزش خواهند؟) ولی دل‌هایشان سخت شده است و (نرود میخ آهنین بر سنگ! و علاوه از قساوت قلب) اهریمن (هم) اعمالی را که انجام می‌داده‌اند برایشان آراسته و پیراسته است. هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد، آزمون دیگری جهت بیداری ایشان بکار بردیم (و درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم تا آنگاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و باده ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند (و ما بناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند. بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه‌کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است (که با نعمت و نعمت مردمان را تربیت می‌کند، و روی زمین را از فساد ظالمان پاک می‌سازد).

این آیه‌ها انسان را رویاروی می‌سازند با نمونه‌هایی از

عذاب و بلای یزدان سبحان، نمونه‌هایی از واقعیت تاریخی، نمونه‌هایی که بیان می‌دارند و شرح و بسط می‌دهند که چگونه مردمان با عذاب یزدان رویاروی می‌گردند، و فرجام این رویارویی آنان با عذاب یزدان چه خواهد بود، و چگونه یزدان به مردمان پیاپی فرصت می‌دهد و دنبال یکدیگر وقت مناسب در اختیارشان می‌گذارد، و یکی بعد از دیگری بیدارباشها در می‌رسند و هوشدار می‌دهند. اگر آن چیزهایی را فراموش کنند که بدانان گوشزد و سفارش می‌شود، و شدت و سختی ایشان را به سوی خدا و تضرع و زاری در پیشگاه یزدان مهربان نکشاند، و نعمت ایشان را به سپاسگزاری و به پرهیز از فتنه و بلا نرساند، باید فطرتشان تباهی گرفته باشد، تباهی که با وجود آن اصلاح امید نمی‌رود، و همچنین زندگی ایشان بدان گونه فاسد شده است که با بودن آن ماندن سزاوار نیست. در این موارد فرمان خدا مبنی بر نابودی آنان شرف صدور پیدا می‌کند و وقوع بلا بر ایشان واجب می‌شود، و نابودی و هلاک به شهر و دیارشان نازل می‌گردد و خانه و کاشانه‌ای از آن نجات پیدا نمی‌کند.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ، فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ. فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

(ای پیغمبر! ناراحت مباش که پیغمبران زیادی را) ما به سوی ملت‌هایی که پیش از تو بوده‌اند گسیل داشته‌ایم (و هنگامی که علم طغیان برافراشته و سرپیچی ورزیده‌اند) آنان را به سختیها و زیانها گرفتار و به شدائد و بلایا دچار ساخته‌ایم تا بلکه خشوع و خضوع نمایند (و توبه کنند و به سوی خدای خود برگردند). آنان چرا نباید هنگامی که به عذاب ما گرفتار می‌آیند، خشوع و خضوع کنند (و بیدار شوند و اندرز گیرند و با تضرع و زاری دست دعا به سوی باری بلند کنند و آمرزش خواهند؟) ولی دل‌هایشان سخت شده است و (نرود میخ آهنین بر سنگ! و علاوه از قساوت قلب)

یزدان حق و حقیقت را می‌گوید، و می‌داند چه چیز بوده است، و چرا چنین چیزی بوده است. ایزد برای بندگان خود - از روی تفضل و مرحمت خویش - بخشی از اسرار و رموز سنت و قضا و قدرش را روایت می‌فرماید، تا پرهیز کنند و پند گیرند و خویشتن را بر حذر دارند، و با عوامل و انگیزه‌های نهان، و اسباب و علل آشکار موجود در فراسوی واقعیت تاریخی آشنا گردند و با اطلاع از این عوامل و انگیزه‌ها از واقعیت تاریخی تفسیر کامل صحیحی ارائه دهند. و در سایه شناخت این عوامل و انگیزه‌ها همچنین ممکن شود انتظار وقوع چیزی را داشته باشند که رخ خواهد داد، آن هم با تکیه بر سنت تغییرناپذیر یزدان، آن سنتی که یزدان برای ایشان از آن پرده برمی‌دارد.

در این آیه‌ها به تصویر کشیدن و نشان دادن نمونه‌ای است که در میان ملت‌های گوناگون پیوسته تکرار می‌گردد... ملت‌های گوناگونی که پیغمبران به سویشان آمده‌اند و چنین ملت‌هایی تکذیبشان کرده‌اند و دروغ‌گویشان نامیده‌اند، و یزدان جهان ایشان را دچار زیانهای بدنی و مالی کرده است و احوال و اوضاعشان را دستخوش ناخوشیها و دشواریها فرموده است ... اما زیانها و ناملایماتی که به «عذاب یزدان» مذکور در آیه پیشین نمی‌رسد که عذاب نابود کردن و ریشه کن ساختن است ...

قرآن نمونه مشخصی از این ملت‌ها را بیان فرموده است، و نمونه زیان بدنی و مالی را نیز ذکر کرده است، زیان بدنی و مالی که این ملت‌ها را گرفتار آن نموده است ... چنین نمونه‌ای را در داستان فرعون و فرعونیان ذکر فرموده است:

﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ. فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا: لَنَا هَذِهِ، وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ. أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ، وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. وَ قَالُوا: مَا تَأْتِيَنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنُشْرَحَنَهَا بِهَا فَأَنْحُنْ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ. فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَ

اهریمن (هم) اعمالی را که انجام می‌دهند برایشان آراسته و پیراسته است.

واقعیت بشری بسیاری از این ملت‌ها را شناخته است، ملت‌هایی که قرآن مجید برای انسانها داستان بسیاری از آنها را روایت نموده است، پیش از این که «تاریخ» و تاریخ نگاری به وسیله مردمان بیدار گردد. تاریخی که آدمیزادگان می‌نگارند، عمر چندانی از آن نمی‌گذرد، و جز مقدار اندکی از تاریخ حقیقی انسانها بر روی کره زمین را در بر نمی‌گیرد! این تاریخ اندک نیز که با دست آدمیزادگان نگاشته شده است لبریز از دروغها و نارواها و ناتوانیها و کوتاهیها است و نتوانسته است همه انگیزه‌های پیدایش وقایع و عوامل حرکت چرخهای گردونه تاریخ را فراگیرد، و مشتمل بر انگیزه‌ها و عواملی شود که بعضیها در ژرفاهای درونهای مردمان پنهان می‌گردد، و برخیها در فراسوی غیب پوشیده می‌شود، و جز اندکی از آنها پیدا و آشکار نمی‌گردد. در گردآوری و تفسیر و جداسازی درست از نادرست این بخش اندک نیز مردمان دچار اشتباه می‌شوند، و تاریخ صحیح و دور از اغراض و اغلاط، بسیار کم است. بعضی از اشخاص ادعاء می‌کنند که از لحاظ علمی بر تاریخ بشری احاطه دارند، و ایشان می‌توانند تاریخ را بگونه «علمی» تفسیر کنند، و توان آن را در خود سراغ دارند که رخدادهای حتمی و دگرگونیهای قطعی آینده را پیش‌بینی و تعیین نمایند!... آنان که چنین می‌گویند بزرگترین دروغی را ادعاء می‌کنند که ممکن است انسانها مرتکب آن شوند. جای شگفت است که بعضیها چنین چیزی را ادعاء می‌کنند، و شگفت انگیزتر از آن بعضیها هم باور می‌کنند و می‌پذیرند! اگر این مدعیان بگویند: آنان از «انتظارها و چشم داشتها» سخن می‌گویند، نه از «قطعیها و حتمیها» پذیرفتنی بود... ولی زمانی که دروغ پردازان، در میان بی‌خبران کسانی را می‌یابند که سخنان یاوه ایشان را تصدیق می‌کنند و راست می‌پندارند، پس چرا دروغ نگویند و یاوه‌سرایی نکنند؟!

الضَّاعِدَ وَالْذَّمَّ، آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ، فَاسْتَكَبُّوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿۴۹﴾

ما فرعون و فرعونیان را به خشکسالی و قحطی و تنگی معیشت و کمبود ثمرات و غلات گرفتار ساختیم تا بلکه مستذکر گردند (و از خواب غفلت بیدار شوند و از سرکشی و ستم خود بکاهند و متوجه خدا گردند و به بنی اسرائیل بیش از این ظلم و جور روا ندارند). ولی (آنان نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی و خوشی بدیشان دست می داد (- که اغلب هم چنین بود -) می گفتند: این به خاطر (استحقاق و امتیازی است که بر سایر مردمان داریم و ناشی از میمنت و مبارکی) ما است. اما هنگامی که بدی و سختی بدیشان دست می داد، می گفتند: (این خشکسالیها و بلاها همه ناشی از) نحوست و شومی موسی و پیروان او است! هان (ای مردمان همه اعصار و قرون بدانید) که بدبیری آنان تنها از جانب خدا (و با تقدیر و تدبیر او نه کس دیگری) بوده است، ولیکن اکثر آنان (این حقیقت ساده را) نمی دانستند (و دیگران نیز اغلب نمی دانند که خوشی و ناخوشی و سختی و فراخی برابر اراده و مشیت خدا به انسان دست می دهد. آنان به سبب این اندیشه نادرست) گفتند: هر اندازه برای ما معجزه بیاوری (و هر نوعی از معجزات بنمائی) تا ما را بدان جادو کنی، ما به تو ایمان نمی آوریم (و به تو نمی گرویم). پس (هر زمان به مصیبت و نکبتی دچارشان کردیم و از جمله: سیل، ملخ، شته، قورباغه، و خون بر آنان فرستادیم که هر یک معجزه جداگانه و روشنی بود (بر صدق موسی؛ و او پیشاپیش در باره هر یک جداگانه و مفصل سخن گفته بود و وقوع هر یک را خبر داده بود) اما آنان تکبر ورزیدند (و خویشان را بالاتر از آن دیدند که حق را بپذیرند) چرا که انسانهای گناهکاری بودند. (اعراف / ۱۳۰-۱۳۲)

این نمونه ای از نمونه های فراوانی است که آیات قرآنی بدانها اشاره دارد... خداوند ایشان را زیر تازیانه های زیانها و بلاهای بدنی و مالی گرفت تا

بیدار شوند و به خود آیند، و دلهایشان را و واقعیت خود را بکاوند و نقب بزنند، شاید در زیر فشار سختیها و گرفتاریها به سوی یزدان ناله سر دهند و کرتش برند و از سرکشی و تکبرشان دست بردارند، و عاجزانه از یزدان با دلهای پاک، مخلصانه بخواهند بلا را از آنان بردارد. اگر چنین می کردند یزدان بلا را از آنان دور می گرداند، و درهای رحمت خویش را به رویشان می گشود... اما آنان کاری را که شایسته بود بکنند انجام ندادند. به یزدان پناه نبردند. از سرکشی خود دست برنداشتند. سختی آزمون و شدت تازیانه بلا بر سر عقلشان نیاورد، و بینش ایشان را نگشود، و دلهایشان را نرم نکرد. اهریمن از پشت سرشان گمراهیها و سرکشیهائی را در نظرشان آراست که به گرداب آن افتاده بودند:

﴿وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

ولی دلهایشان سخت شده است و (نرود میخ آهنین بر سنگ؛ و افزون بر سنگدلی) اهریمن (هم) اعمالی را که انجام دادند برایشان آراسته و پیراسته است.

دلی که سختیها و بلاها آن را به سوی خدا برنگرداند، به سنگ بدل شده است و تری و نرمی در آن باقی نمانده است تا سختیها و بلاها آن را بفشارد. چنین دلی مرده است و دیگر سختیها و بلاها در آن احساس را بر نمی انگیزد. دستگاه های گیرنده و پذیرنده سرشتی در آن خراب و از کار افتاده اند، و لذا این ضربه ها و تکانهای بیدار کننده را در نمی یابد و به هوش نمی آید. ضربه ها و تکانهای بیدار کننده ای که دلهای زنده را برای دریافتن و پاسخ گفتن هوشیار می گرداند. اصلاً سختیها و گرفتاریها آزمون یزدان برای امتحان بندگان است. کسی که زنده باشد، سختیها و گرفتاریها او را بیدار و هوشیار می گرداند، و دریچه های بسته دل او را می گشاید، و وی را به سوی خدایش برمی گرداند، و رحمتی از رحمتهای می گردد که یزدان جهان آن را بر خود واجب فرموده است... اما کسی که مرده است،



سختیها و گرفتاریها او را سنگباران می‌کند، ولی اصلاً بدو سودی نمی‌رساند. بلکه تنها عذر و حجت را برای او باقی نمی‌گذارد، و مایهٔ بدبختی او می‌گردد، و زمینهٔ عذاب را فراهم می‌آورد!

این ملت‌هایی که یزدان سبحان داستان آنان را برای پیغمبر خود ﷺ و بعد از او برای مسلمانان پیرو او روایت می‌فرماید، سختیها و گرفتاریها کمترین سودی بدیشان نبخشید. به تضرع و زاری در آستانهٔ باری نپرداختند، و ایشان را از چیزی برنگرداند که اهریمن آن را برایشان آراسته و پیراسته بود، و آن روگردانی و سرکشی بود... در اینجا بود که خداوند بدیشان مهلت و فرصت بیشتر داد و آنان را غرق خوشیها کرد و به مرور زمان ایشان را در پیلهٔ نعمتها اسیر فرمود و کم‌کم به سوی عذاب کشاند:

﴿ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ. حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً، فَاذَاهُمْ مُبْتَلِسُونَ. فَقَطَّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝﴾

هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیتاد، آزمون دیگری جهت بیداری ایشان بکار بردیم (و درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم تا آن گاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و بادهٔ ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند) (ما بناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند. بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه‌کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است (که با نعمت و نعمت مردمان را تربیت می‌کند، و روی زمین را از فساد ظالمان پاک می‌سازد).

خوشی و نعمت، آزمون دیگری است و همچون آزمون سختی و شدت است. اما این آزمون از آزمون سختی و

شدت دشوارتر و بالاتر است. یزدان جهان مردمان را با خوشی و نعمت می‌آزماید، همان‌گونه که با آزمون سختی و شدت می‌آزماید. هم فرمانبرداران را و هم سرکشان و نافرمایان را می‌آزماید، و با هر دو وسیلهٔ خوشی و نعمت، و ناخوشی و نعمت، هر دو گروه را امتحان می‌فرماید.

فرد مؤمن با سختیها و گرفتاریها امتحان می‌گردد و او صبر و شکیبائی می‌ورزد، و با خوشیها و نعمتها مورد آزمایش قرار می‌گیرد و او به شکر و سپاس می‌نشیند. در هر دو حال کار و بارش همه خیر و خوبی خواهد بود... در حدیث آمده است:

(عَجَبًا لِلْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ لَهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ، إِنَّ أَصَابَتُهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ، وَإِنْ أَصَابَتُهُ ضَرَاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ).

کار مؤمن چه شگفت است، همهٔ کارهایش برای او خیر و خوبی است، و این کار برای کسی جز مؤمن چنین نیست. اگر خوشی و نعمتی نصیب او گردد، شکر و سپاس می‌کند و برای او خیر خواهد بود. و اگر زیان و بلائی بدو برسد، صبر و شکیبائی می‌کند و برای او خیر خواهد شد. (مسلم آن را روایت کرده است)

این ملت‌هایی که پیغمبران خود را تکذیب کرده‌اند، و یزدان سبحان در اینجا داستان آنان را روایت می‌فرماید، هنگامی که چیزی را فراموش کرده‌اند که بدیشان تذکر داده شده است و انجام آن از ایشان خواسته شده است، و یزدان سبحان دانسته است که آنان باید هلاک گردند، پس از این که خداوند ایشان را با زیانها و بلاهای بدنی و مالی آزموده است و آنان دست دعا به درگاه خدا برنداشته‌اند و به تضرع و زاری نپرداخته‌اند، خداوند این بار ایشان را با خوشیها و نعمتها آزموده است و درهای همه چیز را برای آنان گشوده است، تا پس از آزمون بلاها و ضررها، کم‌کم در پیلهٔ خوشیها و نعمتها اسیر شوند و پلهٔ پله به سوی عذاب روند و دستخوش کیفر دنیوی و گرفتار بدبختی اخروی گردند.

کردیم) و آنان مایوس و متحیر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند).

خداوند ناگهانی ایشان را بگرفت، بدان گاه که آنان در بی خبری و سرمستی بسر می بردند. ایشان آواره و سرگشته گشتند و از رهایی امید بردند و نتوانستند راهی برای نجات پیدا کنند و برای رستگاری خویش چاره اندیشی کنند. به ناگاه همه آنان یکسره هلاک شدند.

﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾.

(بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه کن شد.

﴿دَابِرُ الْقَوْمِ﴾ آخرین کسی است که به دنبال ایشان می آید. هنگامی که آخرین فرد جماعتی نابود گردد، یعنی پسر و گروهی هلاک گردد، قطعاً پیشروان آن گروه قبل از او نابود شده اند:

﴿الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾.

آن کسانی که ستمکار بودند.

مراد کسانی است که شرک ورزیدند... چرا که قرآن در اغلب موارد از شرک با واژه ظلم، و از مشرکین با واژه ظالمین تعبیر می کند.

﴿وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است.

این پیروی است بر ریشه کردن ظالمین یعنی مشرکین که به دنبال این استدراج الهی و چاره سازی استوار پروردگاری قرار می گیرد... آیا یزدان در برابر نعمتی بزرگ تر از نعمت پاک کردن زمین از ظالمین، یا در برابر رحمتی سترگ تر از رحمت خدا در حق بندگان با چنین پاک کردنی، ستایش می شود و ستوده می گردد؟ یزدان جهان، قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و قوم لوط را بگرفت و برگرفت، همانگونه که فراعنه مصر و یونانیان و رومیان و جز آنان را با همین سنت و قانون بگرفت و برگرفت. در فراسوی تمدن درخشان ایشان،

تعبیر قرآنی که می فرماید:

﴿فَتَحْنَاهُمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾.

درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم.

روزیها و خوبیها، و امتعه و اموال، و سلطه و قدرت، و ... را به تصویر می کشد. نعمتها را به تصویر می زند که همچون سیلابها در جوش و خروشدن و هیچگونه مانع و سد و بندی جلو آنها را نمی گیرد! سیلاب نعمتها بدون کمترین رنج و زحمتی و حتی تلاش و کوششی به سویشان روان است!

صحنه شگفتی است. حالتی را به تصویر می کشد که در حرکت و جریان است. این هم شیوه شگفت به تصویر کشیدن قرآنی است.<sup>(۱)</sup>

﴿حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا﴾.

تا آن گاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و باده ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند).

نعمتها و روزیها و خوشیها و شادیاها ایشان را فرا گرفت. آنان در میان خیرات و نعمات غرق گشتند و سرمست از لذات شدند. اما شکر نعمت بجای نیاوردند و خدای را با عبادت یاد نکردند. دلهایشان از یاد نعمت دهنده به تکان درنیامد و هراسی و پرهیزی به خود ندید. تمام تلاششان صرف لذات شد، و کاملاً تسلیم هواها و هوسها گردیدند. همان گونه که عادت افرادی است که غرق در لُهو و لعب و خوشگذرانی و لذتند، زندگانی ایشان از کارهای ارزشمند و بزرگ خالی و تهی گردید. نظم و نظام و اوضاع و احوال بر اثر آن از هم پاشید. فساد دلها و اخلاق، مایه تباهی جامعه و باعث نابسامانی مردمان شد. هم این و هم آن به نتایج طبیعی خود منتهی گردید که تباهی سراسر زندگی بود... بدین هنگام موعد سنت و قانونی شد که تغییرناپذیر است:

﴿أَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً، فَاِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾.

ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفني فی القرآن» فصل: «طریقه القرآن».

سپس نابودی و برباد رفتن آن، راز پنهان قضا و قدر یزدان، نهفته بود. تنها این اندازه از سنت و قانون خدا، و این تفسیر ربّانی دربارهٔ چنین واقعهٔ مشهور تاریخی، جلوه‌گر و پدیدار می‌آید و بس.

این ملت‌ها دارای تمدّنی بودند، و سلطه و قدرتی در زمین داشتند، و از رفاه و آسایشی برخوردار بودند - اگر نگوئیم از لحاظی برتر - دست کم کمتر از تمدّن و قدرت و رفاهی نبود که ملت‌های امروزی از آنها بهره‌مند و برخوردارند، ملت‌هایی که امروزه غرق در رفاه و سلطه و خوشی هستند. بدانچه که دارند گول خورده‌اند و دیگران را نیز گول می‌زنند. از زمرهٔ کسانی که سنت و قانون یزدان را در امر سختی و رفاه نمی‌شناسند.

این ملت‌ها نمی‌دانند که سنت و قانونی در میان است. آنان نمی‌دانند که یزدان ایشان را برابر این سنت و قانون دچار استدراج می‌نماید و پلهٔ پله به سوی عذاب می‌کشانند و به دوزخ گرفتارشان می‌گرداند. کسانی که در دایرهٔ گرداب ایشان می‌چرخند، برق زر و زیور چشمانشان را خیره می‌سازد و ایشان را شیفته و شیدای خود می‌کند. رفاه و قدرت در برابر دیدگان‌شان بزرگ و شکوهمند جلوه‌گر می‌آید. این که خدا بدین ملت‌ها مهلت ماندن و فرصت زیستن می‌دهد، ایشان را گول می‌زند. گول این را می‌خورند که می‌بینند با وجود این که چنین ملت‌هایی خدا را نمی‌پرستند، یا اصلاً او را نمی‌شناسند، و بر سلطهٔ یزدان می‌شورند و سرکشی می‌کنند، و ویژگی‌های الوهیت خدا را برای خود ادّعاء می‌نمایند، و در زمین به فساد و تباهکاری دست می‌یازند، و گذشته از شوریدن بر سلطهٔ یزدان، بر مردمان نیز ستم می‌ورزند، امّا با وجود همهٔ اینها هلاک نمی‌شوند و خوش و خرم بر زمین راه می‌روند.

بدان گاه که در آمریکا بودم، آشکارا مصداق این فرمودهٔ خداوند بزرگوار را می‌دیدم:

﴿ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ ﴾.

هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکّر و متّعظ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد، آزمون دیگری جهت بیداری ایشان بکار بردیم (و درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم. صحنه‌ای که این آیه به تصویر می‌کشد، صحنه‌ای است که همهٔ خیرات و نعمات و ارزاق و مادیات در آن بدون حساب و شمار جوشان و ریزان است! در سراسر زمین همسان آنچه در آمریکا است چه بسا یافته نشود و پدیدار نگردد.

در آمریکا می‌دیدم مردمان سرمست رفاهی هستند که در آن قرار دارند. احساس ایشان در برابر «سفیدپوستان» و طرفداریشان از آنان جای شگفت است. شیوهٔ رفتار متکبرانۀ پست ایشان با رنگین پوستان و همچنین وحشیگری زشت آنان با ایشان، و خودبزرگ‌بینی و تفاخرشان بر همهٔ مردمان روی زمین، به گونه‌ای است که خودخواهی و نژادپرستی نازیبانی که یهودیان این صفات رذل ایشان را در سراسر جهان پخش کردند تا بدانجا که نژادپرستی متکبرانۀ آنان در همه جا زبان‌زد شد و علّم بر نژادپرستی گردید. در صورتی که آمریکای سفیدپوست نژادپرستی را به شکل بدتر و سخت‌تر و سنگدلانه‌تر با رنگین‌پوستان بویژه با رنگین‌پوستان مسلمان انجام می‌دهد.

من این وضع را کاملاً در آنجا می‌دیدم و به یاد این آیه می‌افتادم و سنت خدا را چشم می‌داشتم. گامهای این سنت الهی را می‌دیدم که به سوی غافلان می‌خزید و کم‌کم بدین بی‌خبران می‌رسید:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقَطَّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

تا آنگاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و بادهٔ ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند و) ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیر

﴿ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ. حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ۖ ۱﴾

هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند (و آزمون ناداری و بیماری کارگر نیفتاد. آزمون دیگری جهت بیداری ایشان بکار بردیم (و درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم تا آنگاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند (و باده ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند (و ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند). (ابن جریر و ابوحاتم آن را روایت کرده‌اند)

اما باید دانست که سنت یزدان درباره نابودی «باطل» زمانی پیاده می‌گردد که در زمین «حق» باشد که در «ملتی» مجسم و جلوه‌گر شود. در این صورت است که یزدان حق را به جان باطل می‌اندازد و آن را به خاک مذلت می‌افکند و باطل میدان را خالی می‌کند و از میان بدر می‌رود. پس باید پیروان حق سست و بی‌حال نشینند و تنبلی نکنند و چشم به راه این باشند که سنت یزدان بدون تلاش و رنج ایشان جاری و ساری گردد. چه اگر چنین کنند نمایندگان و پیروان حق نمی‌باشند. بلکه تبیلان بیکاره‌ای بیش بشمار نمی‌آیند... حق مجسم نمی‌گردد مگر در ملتی که می‌جنبد و به پا می‌خیزد تا حاکمیت خدا را در زمین استقرار بخشد، و غصب کنندگان حاکمیت خدا را برانند و از چنین حاکمیتی بدور گردانند، آن غصب کنندگانی که ادعای ویژگیهای الوهیت را دارند... این نخستین حق، و حق اصلی است.

﴿ لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ ۖ ۲﴾

ماندند (و به سوی نجات راه نبردند. بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه‌کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است (که با نعمت و نعمت مردمان را تربیت می‌کند، و روی زمین را از فساد ظالمان پاک می‌سازد).

هر چند که یزدان بعد از بعثت پیغمبر ﷺ اسلام عذاب ریشه‌کن را از میان برداشته است، ولی انواع عذابه‌ای دیگر بر جای است. انسانها بسیاری از این نوع عذابه‌ها را خواهند چشید، به ویژه ملتهای بسیاری از این نوع عذابه‌ها را خواهند چشید که یزدان خیرات و نعمات و مادیات فراوانی را بدیشان داده باشد و آنان را با تولیدات و محصولات زیاد در شادیها و خوشیها غوطه‌ور نموده باشد.

عذابه‌های درونی، بدبختیهای روانی، انحرافات جنسی، و فروپاشی اخلاقی را که این ملتها امروزه می‌چشند، نزدیک است بر تولید و رفاه و برخورداری از نعمت پرده بپفکند و سراسر زندگی را با بدیاری و پریشانی و بدبختی فرو پوشد.<sup>(۱)</sup> گذشته از اینها آثاری پیدا و نمایان گشته است که مسائل اخلاقی سیاسی بدانها اشاره دارند. مسائل اخلاقی سیاسی بیانگر این واقعیت هستند که اسرار مملکت فروخته می‌گردد و در این راستا خیانتها به ملتها می‌شود، آن هم چه بسا در برابر برآورده کردن شهوتی یا انجام انحرافی ... اینها پیش درآمدها و دیباچه‌هایی است که در پایان گشت و گذار به خطا نمی‌روند و نتایج سوء خود را قطعاً می‌دهند.

همه اینها هم چیزی جز سرآغاز راه نمی‌باشد. رسول خدا ﷺ راست فرموده است، آنجا که می‌گوید:  
(إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ يُعْطِي الْعَبْدَ مِنَ الدُّنْيَا - عَلَىٰ مَعْاصِيهِ - مَا يُحِبُّ، فَإِنَّمَا هُوَ اسْتِدْرَاجٌ).

هنگامی که دیدی که خدا به بنده از اموال دنیوی آنچه می‌خواهد عطا می‌فرماید - هر چند که بنده از فرمان یزدان سرکشی می‌کند و بزهکاری می‌ورزد - قطعاً این کار استدراج است.

سپس تلاوت فرمود:

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب «الإسلام و مشکلات الحضارة» فصل: «تخبط و اضطراب». چاپ دارالشروق.

الْأَرْضُ».

اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می گیرد. (بقره / ۲۵۱)



بعد از آن، روند قرآنی مشرکان را در برابر هراس از خدا نگاه می دارد و پدیشان گوشزد می کند که اگر یزدان آنان را به بلاهای جسمانی مبتلا سازد، مثلاً گوشهایشان، یا چشمهایشان، و یا دلهایشان را از ایشان بازگیرد، مگر می توانند آنها را برگردانند و بازگیرند؟ آنان قطعاً از این کار درمانده و ناتوانند، و جز یزدان جهان خدائی را نیز نمی یابند که گوشها و چشمها و دلهایشان را بازپس گرداند، اگر یزدان جهان آنها را از ایشان سلب کند و بگیرد:

﴿قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَمَّ عَلَى قُلُوبِكُمْ، مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيَكُمْ بِهِ؟ أُنْظُرْ كَيْفَ تُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْذِفُونَ﴾.

بگو: به من بگوئید که اگر خداوند گوش و چشمهایتان را (از شما بازپس) بگیرد و بر دلهایتان مهر نهد (بدانگونه که نه چیزی را بشنوید و ببینید و بفهمید) غیر از الله خدائی هست که آنها را به شما برگرداند؟! بنگر که ما چگونه دلائل و براهین را به گونه های مختلف ذکر می کنیم و آنان پس (از شنیدن، بجای پذیرفتن و راه حق گرفتن) روی می گردانند!

این صحنه تصویری است، صحنه ای که از یک سو ناتوانی ایشان را در برابر قدرت خدا می نمایاند، و از دیگر سو حقیقت انبازانی را در گرماگرم جدی بودن کارزار و هنگامه عمل نشان می دهد که بدان معتقدند...

این صحنه هر چه هست سخت ایشان را به تکان می اندازد و عمیقاً در آنان تأثیر می گذارد. آفریننده فطرت بشری می داند که فطرت بشری می فهمد که در این صحنه تصویری چه اندازه جدیت است و در فراسوی آن حق و حقیقت نهفته است. فطرت بشری می فهمد که یزدان می تواند این بلاها را بر سر او بیاورد. می تواند گوشها و چشمها را بازپس گیرد، و بر

دلها مهر نهد، تا بدانجا که این دستگاهها نتوانند به وظائف خود عمل کنند. همچنین می دانند که اگر یزدان جهان چنین بلاهایی بر سر آنها بیاورد، خدایانی جز ایزد مٔان وجود ندارند تا بتوانند جلو عذاب او را بگیرند و عذاب را از سر آنان دفع کنند.

در سایه این صحنه ای که به دلها و بندهای اندامها لرزه می اندازد، و در همان حال عقیده خرافی بی مایه بی پایه شرک را پوچ قلمداد می کند، و گمراهی و سرگشتگی بر گرفتن اولیاء جز خدا را ناروا و نادرست اعلام می نماید... در سایه این صحنه اظهار شگفت می گردد از کار و بار کسانی که یزدان آیات خود را برای ایشان بیان می فرماید و به شیوه های گوناگون بدانان تبلیغ و گوشزد می نماید، آنگاه ایشان از آن آیات کناره گیری می کنند و کژراهه می روند، همان گونه که شتر مبتلا به بیماری «صدوف» یعنی گردن کجی و روی گردانی، سم خود را به طرف راست و چپ کج می گرداند و رمان و گریزان کجروی می کند و به کژراهه می دود!

﴿أُنْظُرْ كَيْفَ تُصَرِّفُ الْآيَاتِ، ثُمَّ هُمْ يَصْذِفُونَ﴾.

بنگر که ما چگونه دلائل و براهین را به گونه های مختلف ذکر می کنیم و آنان پس (از شنیدن، بجای پذیرفتن و راه حق گرفتن) روی می گردانند!

این صحنه «صدوف» یعنی روی گردانی و کجروی که برای عربها معلوم و مشهور است و ایشان را به یاد شتر بیمار مبتلا به آفت صدوف می اندازد،<sup>(۱)</sup> بیانگر شگفت فراوانی از کار چنین مردمانی است. این صحنه، در درونها ریشخند و سبکسری و سرپیچی این نوع انسانها را بر می انگیزد!



پیش از این که آنان از تأثیر این صحنه بدر آیند که در انتظار ایشان است، با صحنه تازه ای آنان را رویاروی می گرداند. صحنه ای که پدید آوردن مجدد آن برای

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل های «التخیل الحسی و التجسیم» و «طریقه القرآن»...

خدا مشکل نیست. در این صحنه جدید، یزدان جهان هلاک و نابودی ظالمان، یعنی مشرکان را بدیشان نشان می‌دهد. صحنه‌ای که هلاک و نابودی ظالمان را در زمانی به تصویر می‌کشد که عذاب خدا ناگهانی بر سرشان می‌تازد، بدانگاه که آنان غافل و بی‌خبرند، و یا بیدار و هوشیارند:

﴿قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَعْتَهُ أَوْ جَهْرَةً، هَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ؟﴾.

بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا بناگاه یا این که آشکارا (و بدون انتظار قبلی یا با انتظار قبلی) به شما در رسید، مگر جز گروه ستمکاران هلاک می‌گردند؟! (بگذار عذاب خدا مشرکان و گمراهان چون شما را در برگرد).

عذاب یزدان در همه شکل و همه حالی در می‌رسد. عذاب گریبانگیر ایشان می‌گردد، چه آنان غافل و بی‌خبر بوده و انتظار آن را داشته باشند، و چه آنان بیدار و هوشیار بوده و آماده و چشم براه باشند. نابودی به سراغ مردمان ستمگر، یعنی مشرکان می‌رود. مراد از ظالمان در اغلب تعبیرات قرآنی مشرکان است. قطعاً عذاب تنها گریبانگیر مشرکان می‌گردد و دیگران را در بر نمی‌گیرد. ایشان هرگز نمی‌توانند عذاب را از خویش دور کنند و برگردانند، چه ناگهانی و بی‌خبر بر سرشان بتازد، و چه آشکارا و باخبر به سویشان یورش برد. آنان بسی ناتوانتر از آن هستند که بتوانند عذاب یزدان را دفع کنند یا با آن مبارزه و مقابله نمایند! هرگز کسی از انبازهایی هم که به سرپرستی خود می‌گیرند نمی‌تواند عذاب خدا را از آنان بدور دارد. چه همه و همه از جمله بندگان ضعیف یزدانند!

روند قرآنی از عذاب برایشان سخن می‌راند تا خویش را از آن بدور دارند، و از اسباب و علل عذاب پیش از وقوع آن خویش را بپایند. یزدان سبحان می‌داند که از عذاب سخن راندن در این صحنه، هستی انسانها را مخاطب قرار می‌دهد، خطایی که از ته دل بدان آشنا است و کاملاً آن را فهم می‌کند. حقیقتی را

می‌شناسد که در فراسوی این خطاب نهفته است و دلها از آن به لرزه می‌افتد!

هنگامی که موج روند قرآنی به بالاترین اوج خود می‌رسد، با عرضه این صحنه‌های پیاپی، و پیروهای الهام‌گرانه، و آهنگها و بندهایی که بیم دادن را به ژرفاهای درونها می‌رسانند، با ذکر وظائف پیغمبران این موج فروکش می‌کند و پایان می‌پذیرد. پیغمبرانی که اقوام ایشان از آنان معجزات و خوارق عادات می‌طلبند، در صورتی که ایشان جز میلان مزده‌رسان و بیم دهنده نیستند. پس از آن که پیغمبران اوامر و نواهی یزدان را به مردمان رسانیدند، دیگر خود مردمان موقعیت خویش را انتخاب می‌کنند و موضعی در پیش می‌گیرند که فرجام کار و نتایج واپسین ایشان بر آن مترتب و بدان متعلق می‌گردد:

﴿وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ. فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَكْسِبُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَشْقُونَ﴾.

ما پیغمبران را جز به عنوان بشارت دهندگان (مؤمنان به خیر و ثواب) و بیم دهندگان (کافران به عقاب و عذاب) نمی‌فرستیم. پس کسانی که (به دعوت پیغمبران) ایمان آورند و کار شایسته کنند، نه ترسی دارند (از شرّ و بلائی که بدانان می‌رسد) و نه غمگین می‌شوند (از خیر و نعمتی که از دست می‌دهند). آنان که آیات (قرآنی و دلائل جهانی) ما را تکذیب می‌دارند، عذاب (دردناک یزدانی) به خاطر نافرمانی (و خروج از برنامه ایمانی) بدانان می‌رسد.

این آئین، مردمان را به رشد عقلی وعده می‌داد، و ایشان را آماده می‌کرد برای استفاده از چنین وسیله بزرگی که خدا بدیشان داده است، استفاده کامل برای رسیدن به حقّ و حقیقتی که در نشانه‌های شناخت یزدان جلوه‌گر و پیدا است. نشانه‌هایی که در اینجا و آنجای صفحات جهان پخشان، و در احوال حیات نمایان، و در اسرار آفرینش نهان، و در سرشت پدیده‌ها عیان است.

از فلسفه یونانی و بر برخی از فلسفه هندی و مصری و بودائی و زردشتی چیره بود. همچنین خویشتن را از سطحی نگری حسی ساده‌ای رها سازند که بر عقائد جاهلیت عربی حکمفرما بود.

گوشه‌ای از آن تربیت و این رهنمود جلوه گر می‌شود در بیان وظیفه پیغمبر ﷺ و حقیقت نقشی که او در رسالت خویش اداء می‌کند به گونه‌ای که این دو آیه عرضه می‌دارند - همان طور که موج آینده در روند سوره عرضه خواهد داشت - چه پیغمبر ﷺ انسان است و خدا او را روانه می‌دارد تا مژده برساند و بیم بدهد. در اینجا وظیفه او پایان می‌گیرد، و پاسخگویی انسانها می‌آغازد، و قضا و قدر و مشیت و اراده الهی از لایلای این پاسخگویی به مرحله اجراء درمی‌آید، و کار با جزاء الهی برابر این پاسخگویی پایان می‌پذیرد... هر که ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، ایمان در او جلوه گر و نمودار می‌گردد. او نه هراسی بر چیزی دارد که خواهد آمد، و نه غمگین می‌گردد بر چیزی که گذشته است. آنگاه آمرزش الهی چیزی را فرا می‌گیرد که سپری گشته است، و پاداش به چیزی تعلق می‌گیرد که خوب و پسندیده بوده است... کسانی که آیات یزدان را تکذیب دارند، چه آیاتی که پیغمبر ﷺ آنها را با خود به ارمغان آورده است، و چه آیاتی که در صفحات هستی توجّه ایشان را به خود جلب کرده است، به سبب کفرشان عذاب گریبانگیرشان می‌گردد، کفری که با این فرموده از آن تعبیر می‌کند:

﴿يَا كَاثِبُوا يَسْفُوتَ﴾.

به خاطر نافرمانی (و خروج از برنامه ایمانی) بدانان می‌رسد.

قرآن غالباً از شرک و کفر با واژه‌های ظلم و فسق در بیشتر موارد تعبیر می‌فرماید.

جهان‌بینی روشن ساده‌ای است که هیچ‌گونه پیچیدگی و ابهامی در آن نیست. بیان استواری است درباره پیغمبر ﷺ و وظیفه و حدود کار او در این آئین.

همان حقّ و حقیقتی که این قرآن آمده است تا پرده از آن به کنار زند و آن را بیابد و جلوه‌گرش نماید و فهم و شعور انسانها را به سوی رهنمود گرداند.

این چیزها همه و همه حکایت از آن دارند که اسلام بشریت را از دوران معجزات مادی و خوارق حسی بالاتر می‌برد، معجزات و خوارق مادی که به چشم می‌خورند و گردنها را در برابر خود کج می‌کنند و منکران را به اقرار و اعتراف وامی‌دارند... ایشان را از معجزات و خوارق محسوس بر می‌کشد و فهم و شعورشان را اوج می‌بخشد و به نگرش پدیده‌های زیبا و شگفت الهی موجود در سراسر گستره هستی می‌کشاند. پدیده‌هایی که یکایک آنها معجزه بشمارند، معجزه‌هایی هستند که دائمی و همیشگی بوده و بنیاد هستی بر آنها استوار است و تار و پود جهان از آنها فراهم می‌آید... از دیگر سو اسلام فهم و شعور انسان را با کتاب یزدان مخاطب قرار می‌دهد، کتاب مبهوت کننده‌ای که از لحاظ تعبیر و از نظر برنامه‌ای که دارد معجزه بشمار است، و در هستی جامعه‌ای هم معجزه می‌آفریند که خودش دست اندرکار ساختن چنین جامعه بی‌ظنری است و همه اعضا آن پویا و کوشايند، جامعه بی‌مثل و ماندنی که بسان آن دیده نشده است و در آینده نیز جامعه‌ای بسان آن یافته نمی‌گردد و به پای آن نمی‌رسد!

ساختن چنین جامعه‌ای نیاز به تربیت طولانی و رهنمود طولانی داشت، تا انسانها بتوانند از چیزهایی که بدانها الفت گرفته‌اند بپروند و با این نوع انتقال خوگر شوند و ژرفای این ترقی و دگرگونی را فهم کنند و به خواندن کتاب هستی روی آورند و با درک و درایت خویش صفحات کتاب گشوده کیهان را بخوانند بدون کمک گرفتن از برنامه جهان‌بینیهای ذهنی صرفی که بر بخشی از فلسفه یونانی و لاهوت مسیحی در آن دوران غالب و مستولی بود. همچنین خویشتن را از زیر برنامه جهان‌بینیهای محسوس مادی بدر آورند که بر بخشی



این موج، باقی مانده رویاری کردن مشرکان است با حقیقت رسالت و با سرشت پیغمبر، به مناسبت درخواست معجزاتی که آنان می طلبیدند. معجزاتی که نمونه‌هایی از آنها را در بند پیشین این روند قرآنی ذکر کردیم. بخش دیگری از این موج درباره بقیه تصحیح جهان‌بینیهای جاهلی، و تصحیح جهان‌بینیهای بشری بطور عام درباره پیغمبرها و پیغمبران است. دیدگاه‌های انسانها را در این راستا تصحیح می‌گرداند، دیدگاه‌هایی که جاهلیتهای عربها و سائر ملت‌های پیرامونشان آنها را بازیچه قرار داده بودند و از حقیقت رسالت، نبوت، وحی، و پیغمبر بدور داشته بودند، و خرافه‌ها و افسانه‌ها و گمانها و گمراهیها را آمیزه آنها نموده بودند. تا بدانجا که نبوت با جادوگری و غیبگویی، و وحی با جن زدگی و دیوانگی آمیزه یکدیگر گردید! از پیغمبر ﷺ می‌خواستند که غیبگویی کند و معجزاتی را بیاورد و بنماید، و کارهایی بکند که جن بازان و جادوگران انجام می‌دادند! آئین اسلام در رسید تا حق را به جان باطل اندازد و آن را نیست و نابود سازد و از میدان بدر کند، و به جهان‌بینی ایمانی، درخشندگی و سادگی و راستی و واقعیت خود را برگرداند، و شکل نبوت و سیمای پیغمبر ﷺ را از آن خرافه‌ها و افسانه‌ها و خیالبافیها و گمراهیهای که در همه جاهلیتها شائع و پراکنده بود، رها و آزاد نماید. نزدیک‌ترین این جاهلیتها به مشرکان عرب، جاهلیتهای اهل کتاب یهودی و مسیحی بود، یهودیان و مسیحیان با آئینها و مذہبهای گوناگون و روشها و روندهای مختلفی که بر آنها بودند. اما همه این گروهها و دسته‌های جوراجور در زشت نشان دادن سیمای پیغمبر ﷺ و شکل نبوت به بدترین وجه، مشترک و متحد بودند!

پس از بیان حقیقت رسالت و حقیقت پیغمبر، و نشان دادن آن دو حقیقت به مردمان، پاکیزه و زدوده از همه گمانها و گمراهیهای که آویزه شکل نبوت و سیمای پیغمبر نموده بودند، قرآن عقیده خود را زدوده از هر

جهان‌بینی‌ای است که الوهیت و ویژگیهای الوهیت را ویژه یزدان می‌داند و بس، و همه کارها را به مشیت یزدان و قضا و قدرش اختصاص می‌دهد و برمی‌گرداند، و از لابلای آن به انسان آزادی انتخاب مسیر را عطاء می‌کند و پیامد این مسیر را بر عهده او می‌گذارد، و فرجام کارهای فرمانبرداران فرمان یزدان جهان را مشخص می‌فرماید، و سرنوشت سرکشان از دستور ایزد مستان را معین می‌نماید، و همه افسانه‌ها و جهان‌بینیهای پیچیده و نامفهوم از سرشت پیغمبر و رفتارشان را می‌زداید، افسانه‌ها و جهان‌بینیهای که بر جاهلیتها حکمفرما بوده است... بدین وسیله انسانها را به رشد عقلی منتقل می‌گرداند، بدون این که ایشان را در بیابان بیهوش بی‌نشان فلسفه‌های ذهنی و جدل لاهوتی سرگشته سازد، فلسفه‌های ذهنی و جدل لاهوتی که روزگاران زیادی توان بشری نسلهای پیاپی را هدر و بر باد داده بوده است.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ  
عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ  
إِنْ أَتَيْعُ إِلَّا مَا وَحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ  
أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾ وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخْفَوْنَ أَنْ يُحْشَرُوا  
إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ  
﴿٥١﴾ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَى وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ  
وَجْهَ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمِنْ حِسَابِكَ  
عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَطَرُدْهُمْ فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٢﴾  
وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مِنْ اللَّهِ  
عَلَيْهِمْ مِنْ بَيِّنَاتٍ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿٥٣﴾ وَإِذَا  
جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلِّمُوا عَلَيْكُمْ كَتَبَ  
رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنْتُمْ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءٌ  
يُجْهَلُ لَهُ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غُفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٤﴾  
وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٥٥﴾

گمراهی از الوهیت کوری و نایبانی است. خدا بر خویشتن رحمت را واجب نموده است. رحمتی که در پذیرش توبه از بندگان، و آمرزش گناهانی که از روی جهالت انجام می‌دهند، جلوه گر و مجسم است. البته اگر از گناهان توبه کنند و پس از آن راه اصلاح در پیش گیرند. خداوند می‌خواهد راه گناهکاران را روشن گرداند تا هر که می‌خواهد ایمان بیاورد از روی دلیل ایمان بیاورد، و هر که می‌خواهد گمراه گردد از روی دلیل گمراه شود، و مردمان موقعیتها و موضعیهای خود را از روی وضوح و روشنی برگزینند، بدان گونه که بهیچوجه خیالبافیها و گمانها آن را نبوشانند و تیره و تار نگردانند.



﴿قُلْ: لَا أَقُولُ لَكُمْ: عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ، وَلَا أَغْلَمُ الْغَيْبَ، وَلَا أَقُولُ لَكُمْ: إِنِّي مَلَكٌ. إِن أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ. قُلْ: هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ؟ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؟﴾

(ای پیغمبر بدین کافران) بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های (ارزاق و اسرار جهان) یزدان در تصرف من است (چرا که الوهیت و مالکیت جهان تنها و تنها از آن خدای سبحان است و بس) و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم (چرا که کسی از غیب جهان باخبر است که در همه مکانها و زمانها حاضر و ناظر باشد که خدا است) و من به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. (بلکه من انسانی همچون شمایم. این است عوارض بشری از قبیل: خوردن و خفتن و در کوچه و بازار راه رفتن، در من دیده می‌شود، جز این که به من وحی می‌شود و) من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم (و سخن کسی جز سخن خدا را نمی‌شنوم و تنها به فرمان او راه می‌روم). بگو: آیا نابینا و بینا (و کافر سرگشته و مؤمن راه یافته، در شناخت این حقائق) یکسانند؟ (و هر دو مساوی در پیشگاه یزدانند؟). مگر نمی‌اندیشید (تا در پرتو عقل، حقّ برایتان نمودار و آشکار شود؟).

دشمنان قریشی درخواست می‌کردند که رسول ﷺ

نوع اغراق و غلوّی که فراتر از سرشت عقیده‌اش بود، و به دور از هر نوع زینت و آرایه‌ای که از حقیقت عقیده‌اش بیرون و افزون بود، به مردمان نمود... چه پیغمبری که عقیده قرآن را به مردمان نشان و ارمغان می‌داشت انسان بود. مالک گنجهای یزدان نبود. غیب نمی‌دانست. به مردمان نمی‌گفت: من فرشته‌ام. جز از سوی پروردگارش از کسی و چیزی اوامر و نواهی دریافت نمی‌داشت. از چیزی جز وحی یزدان بدو پیروی نمی‌کرد. کسانی که دعوت او را می‌پذیرفتند بهترین انسانها در پیشگاه خدا بودند. بر او لازم بود که ایشان را ملزم و قانع کند، و آنان را تند و تیز و چابک و زرنگ گرداند، و مرحمت و مغفرتی را که یزدان برای ایشان بر خود واجب ساخته است، بدیشان ابلاغ نماید. از دیگر سو پیغمبر ﷺ می‌بایست کسانی را بیم می‌داد که از ترس آخرت دلهایشان می‌تپید و درونهایشان می‌جنبید، تا به مرتبه تقوا و پلّه پرهیزگاری برسند. وظیفه او بدین و بدان منحصر می‌شد. حقیقت او نیز به «بشریت» و به «دریافت وحی» منحصر می‌گردید. لذا حقیقت او و وظیفه او هر دو در جهان بینینها تصحیح پیدا می‌کرد. با این تصحیح و با این بیم دادن، راه مجرمین در دو راهه جدائی مشخص می‌گردد، و حقّ و باطل از یکدیگر جدا می‌شوند، و پیرامون سرشت پیغمبر ﷺ و سرشت رسالت، پیچیدگی و گنگی نمی‌ماند. همچنین پیرامون حقیقت هدایت و حقیقت ضلالت نیز ابهام و اشکال برطرف می‌گردد. و در پرتو نور و یقین، میان مؤمنان و غیر مؤمنان فاصله می‌افتد.

در لابلای بیانگری این حقائق، روند سوره گوشه‌هایی از حقیقت الوهیت را عرضه می‌دارد و از پیوند پیغمبر ﷺ و پیوند همه مردمان - اعم از فرمانبرداران و سرکشان ایشان - با حقیقت الوهیت سخن می‌راند. از سرشت هدایت و از سرشت ضلالت نسبت به حقیقت الوهیت صحبت می‌کند. هدایت و رهنمود به الوهیت، بینش و بینائی است، و ضلالت و

خدا معجزه‌ای از معجزات را بیاورد تا به سبب آن او را تصدیق کنند - هر چند که آنان همان گونه که قبلاً گفتیم او را صادق می‌دانستند و شکی در صدق او نداشتند - گاهی از او می‌خواستند صفا و مروه را طلا سازد! گاهی از او می‌طلبیدند که صفا و مروه را از شهر مکه بدور گرداند و محل آنها به باغهای پر میوه و کشتزارهای سرسبز و خرم تبدیل گردد! در مواقعی هم از او می‌خواستند بدیشان خبر از حوادث غیبی و وقایعی دهد که برایشان رخ می‌دهد! در مواردی هم از او می‌طلبیدند که فرشته‌ای را از آسمان نازل گرداند! گاه گاهی هم درخواست می‌کردند که کتابی را از آسمان بیاورد که روی صفحات آن نوشته‌ها باشد و آن را لمس کنند و ببینند! و معجزه‌های دیگری جز اینها از او می‌طلبیدند و در فراسوی همه این مطالب و خواسته‌ها ریشخند و سرکشی خود را نهان می‌داشتند و تنها مرادشان تمسخر و دشمنانگی بود و بس!

همه این خواسته‌های ایشان ناشی از خیالبافیها و خرافه‌ها و افسانه‌هایی بود که در جاهلیات پیرامونشان آمیزه و آویزه شکل نبوت و صورت نبی گشته بود. نزدیکترین این جاهلیات بدیشان خیالبافیها و خرافه‌های اهل کتاب و افسانه‌های آنان درباره نبوت بود، پس از آن که منحرف شده بودند از حقائق روشنی که درباره این امور پیغمبرانشان برایشان آورده بودند.

در میان جاهلیت‌های مختلف، شکل‌هایی از «غیبگوئی‌های» دروغین پخش و پراکنده بود و «غیبگویانی» ادعاء اطلاع از آنها را می‌کردند و گول خوردگانی بدانها باور می‌نمودند... از میان چنین غیبگوئی‌هایی: جادوگری و پیشگوئی و ستاره‌شناسی و جن‌گیری بود! چرا که غیبگویان ادعاء داشتند که علم غیب دارند، و با جتها و روحها در ارتباطند، و با تعویذها و نوشته‌ها قوانین طبیعت را مهار و تسخیر می‌کنند! یا با نیایشها و نمازها و دعاها، و از راههای گوناگون و با شیوه‌های جوراجور دیگری دست بدین امور شگفت و شگرف می‌یازند! همه اینها با گمان و گمراهی سازگار و همراه است، هر

چند که در نوع و شکل و مراسم و اسالیب با یکدیگر مختلف و متفاوت باشند.

«چه غیبگوئی جادوگرانه، اغلب واگذار به ارواح شرور و پلشتی است که برای اطلاع از غیب ناپیدا، یا تسلط بر حوادث و پیداکردن اشیاء و دستیابی به امور، از آنها کمک گرفته و بهره‌برداری می‌گردد. پیشگوئی نیز واگذار به «خداوندگارانی» است که از غیبگو اطاعت نمی‌کنند، ولی دعاها و نیایشهای او را پاسخ می‌دهند، و در عالم بیداری یا خواب درهای بسته را برایش باز کرده و مشکل‌گشائی می‌کنند. یا این که برای او نشانه‌هایی را بیان می‌دارند و یا به خواب وی می‌روند و رهنمودش می‌کنند. البته ایشان به دعاها و نیایشهای جز او گوش فرا نمی‌دهند و به دیگران کمک نمی‌کنند! و اما غیبگوئی جادوگرانه و پیشگوئی کردن، باخبر مجذوبانه و دیوانگی مقدس فرق دارد. چه جادوگر و غیبگو می‌دانند که چه می‌خواهند، و آنچه را با دعاها و نیایشها می‌خواهند از روی قصد و عمد می‌خواهند. ولی گرفتار جذبیه یا دیوانگی مقدس از خود بیخود می‌گردد. بر زبانش عبارتهای مبهم و نامفهومی جاری می‌گردد که خودش قصد ادای آنها را ندارد و چه بسا معنی آنها را هم نداند. در میان ملت‌هایی که خبر مجذوبانه شائع است، اغلب همراه مجذوب، شخص مفسری است که ادعاء دارد از لب سخنان او آگاهی دارد و رموز و اشارات او را می‌فهمد. در یونان مجذوب را «مانتی = Manti» یعنی پیشگو می‌نامیدند، و به مفسر سخنان و اشارات او «پروفت = Prophet» می‌گفتند که به معنی سخنگوی دیگران است. از این واژه، اروپائیان واژه غیبگوئی را با همه معانی که دارد برگرفته‌اند... کمتر اتفاق می‌افتد که غیبگویان و مجذوبان با یکدیگر سازگار و متحد باشند، مگر این که غیبگو عهده‌دار تفسیر و تعبیر مقاصد مجذوب، و بیانگر مفاهیم رموز و اشارات او باشد. اغلب غیبگو و مجذوب اختلاف پیدا می‌کنند و به نزاع می‌نشینند. چون وظیفه اجتماعی ایشان با یکدیگر متفاوت است و

پیشگوئی کردن پیشه‌ای بود که فرزندان از آباء و اجداد خود می‌آموختند، همان‌گونه که در کتاب دوم شاهان آمده است. پسران انبیاء گفتند: وای بر یثع! این همان جایی است که جلو تو در آن هستیم و هم اینک بر ما تنگ آمده است، پس باید به اردن برویم.

آنان خدمتگذارانی داشتند که در برخی مواقع به سپاهیان ملحق می‌گشتند، همان‌گونه که در کتاب اوّل روزگاران آمده است. در اینجا گفته‌اند: داود و رؤسای سپاه، بنی‌اساف و دیگران را به خدمت می‌گماشتند، بنی‌اساف و دیگرانی را که با عود و رباب و سنج پیشگوئی می‌کردند...» (۲)

بدین منوال جاهلیتها - از جمله جاهلیتهائی که منحرف شده بودند از جهان‌بینی درست فراهم آمده از رسالت‌های آسمانی - لبریز شده بودند از این چنین جهان‌بینی‌های باطل و مخالف با سرشت نبوت و سرشت نبی. مردمان از کسی که ادّعای پیغمبری داشت انتظار داشتند که همچون کارهائی را بکند. گاهی از او می‌طلبیدند که غیبگوئی کند، و گاهی از او می‌خواستند که از راه غیبگوئی یا از راه جادوگری در قوانین طبیعت تأثیر کند و آنها را تغییر دهد... پیشنهادهای قریشیان به پیغمبر ﷺ از چنین چشمه و منبعی برمی‌جوشید. این بیانهای مکرر قرآن مجید نیز در باره سرشت رسالت و

کارشان بر اثر سرشت پرورش و دگرگونی محیط آنان جدا از همدیگر است. مجذوب طغیانگر است و بر اوضاع می‌شورد، و مقید به مراسم و اوضاع اصطلاحی و عرفی نیست. و غیبگو محافظه‌کار است و دانش موروثی خود را اغلب از آباء و اجداد خویش می‌آموزد. غیبگوئی مربوط به محیطی است که کنشها و دیرها و نیایشگاه‌هائی دارد که از نواحی دور و نزدیک بدانجاها می‌روند. ولی جذبه مربوط و محدود به چنین محیطی نیست. چه بسا جذبه عارض شخص شود، هر چند در دشت و بیابان باشد، همان‌گونه که در شهرها و آبادیها نیز گریبانگیر او می‌گردد» (۱)

«تعداد انبیاء در میان قبائل بنی‌اسرائیل به حدّی زیاد بود که پیغمبران‌شان در زمانهای پیاپی، به اندازه اصحاب اذکار و اوراد، و درویش طریقه‌های صوفیه در عصور جدید بود. چه آنان در برخی از ازمه از صدها نفر تجاوز می‌کردند. ریاضیاتی را در میان پیروان خود انجام می‌دادند که درویش صوفیه برای رسیدن به حالت جذبه و خلسه انجام می‌دهند، گاهی با شکنجه تن، و گاهی با گوش فرا دادن به آلات موسیقی. در کتاب اوّل سموئیل آمده است: شاول برای گرفتن داود قاصدانی را روانه کرد... آنان گروهی از انبیاء را دیدند که پیشگوئی می‌کنند. شاول به عنوان رئیس ایشان در میان‌شان ایستاده بود. جبرئیل نازل شد و به نزد قاصدان شاول آمد. آنان هم به پیشگوئی پرداختند. شاول قاصدان دیگری روانه کرد. ایشان نیز به پیشگوئی نشستند... پس شاول خودش هم جامه‌هایش را کند و در جلو سموئیل به پیشگوئی پرداخت، و سراسر آن روز و آن شب لخت ماند و پیشگوئی نمود... در کتاب سموئیل همچنین آمده است:

... تو گروهی از انبیاء را خواهی دید که از تپه‌ها پائین می‌آیند، و جلو ایشان رباب و دف و نی و عود است. آنان پیشگوئی می‌کنند که جبرئیل به میان‌شان می‌آید. او نیز با ایشان به پیشگوئی می‌پردازد و به مرد دیگری تبدیل می‌شود.

۱- به نقل از کتاب: «حقائق الإسلام و أباطیل خصومه». تألیف استاد عقاد. صفحه ۶۰... ما آنچه را که در اینجا از این کتاب درباره دگرگونی شکل الوهیت و شکل نبوت در ادیان - از جمله ادیان آسمانی - نقل می‌کنیم دالّ بر این نیست که شیوه کار مؤلف کتاب را در این راستا می‌پذیریم. ادیان آسمانی پله پله اوج گرفته است و ترقی نموده است تا در اسلام به سر حدّ کمال خود رسیده است. البتّه اسلام در همه ادیان آسمانی صحیح، یکسان بوده است. تحریفاتی که بر اثر برگشت پیروان ادیان به جاهلیت گریبانگیر ادیان گشته است و چیزهائی را دگرگون کرده‌اند که پیغمبران با خود آورده‌اند و از جهان‌بینی‌های جاهلیت خودشان پیروی نموده‌اند، فاقد ارزش و اعتبار است... قرآن مجید که درست‌ترین کتاب است در این راستا را بس است. قرآن این را می‌گوید که ما می‌گوئیم. دیگر علماء ادیان در غرب چه فرضیه‌ها و گمانهائی دارند، فاقد ارزش و اعتبار است. (مؤلف)

این پیغمبر جز از وحی یزدان پیروی نمی‌کند، و حیی که بدو می‌آموزد چیزی را که نمی‌داند... او برگنجینه‌های یزدان نمی‌نشیند تا از آن گنجینه‌ها به کسانی بهره‌ فراوانی بدهد و غرق در نعمشان سازد که از او پیروی می‌کنند. کلیدهای غیب جهان هم در دست او نیست تا پیروان خود را از پدیده‌ها و رخدادها بی‌اگاهانند و بدیشان بگویند که چه می‌شود و چه نمی‌شود. او فرشته هم نیست، همان گونه که ایشان درخواست می‌کردند که یزدان فرشته‌ای برای آنان نازل گرداند... بلکه او انسان پیغمبری است. عقیده‌ای که با خود آورده است تنها این عقیده روشن و آشکار و ساده و آسان است. این عقیده، فریاد فطرت است. بنیاد حیات است. راهنمای راه منتهی به آخرت است. راهنمای رسیدن به خدا است. این عقیده خود به خود بی‌نیاز از پیرایه و آرایه است... هر که این عقیده را برای خود این عقیده بخواهد سزاوار او است و این عقیده برای او گران‌بهارتر از هر چیز و فراتر از هر گونه ارزش و بهائی است. هر کس هم این عقیده را همچون کالائی در بازار منافع بخواهد، او به سرشت این عقیده دسترسی پیدا نمی‌کند و ارج و ارزش آن را نمی‌شناسد، و این عقیده توشه‌ای بدو نمی‌دهد و دارائی بدو ارمغان نمی‌دارد.

به خاطر همه این چیزها است که به پیغمبر ﷺ خدا دستور داده می‌شود که این عقیده را بدین شکل، بدون هرگونه پیرایه و آرایه‌ای به مردمان ارمغان دارد، چرا که خود از هر نوع پیرایه و آرایه‌ای بی‌نیاز است. کسانی هم که به زیر سایه این عقیده می‌روند باید بدانند: آنان به زیر سایه گنجهای اموال نمی‌روند، و به سوی آوازه و نام و پایگاه و مقام دنیا رهسپار نمی‌شوند، و امتیازی بر مردمان بدون تقوا پیدا نمی‌کنند. آنان رهسپار سایه هدایت یزدان می‌شوند، چنین هدایتی هم والاترین و ارزشمندترین و گران‌بهارترین هدایت است.

﴿قُلْ: لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ، وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ، وَلَا أَقُولُ لَكُمْ: إِنِّي مَلَكٌ، إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا

سرشت فرستاده آسمانی، برای تصحیح همه این خیالبافیها و گمانها بوده است... از جمله این بیانات، چنین فرموده‌ای است:

﴿قُلْ: لَا أَقُولُ لَكُمْ: عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ، وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ، وَلَا أَقُولُ لَكُمْ: إِنِّي مَلَكٌ. إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ. قُلْ: هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ؟ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؟﴾

(ای پیغمبر بدین کافران) بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های (ارزاق و اسرار جهان) یزدان در تصرف من است (چرا که الوهیت و مالکیت جهان تنها و تنها از آن خدای سبحان است و بس). و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم (چرا که کسی از غیب جهان باخبر است که در همه مکانها و زمانها حاضر و ناظر باشد که خدا است) و من به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. (بلکه من انسانی همچون شمایم. این است عوارض بشری از قبیل: خوردن و خفتن و در کوچه و بازار راه رفتن، در من دیده می‌شود، جز این که به من وحی می‌شود و) من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم (و سخن کسی جز سخن خدا را نمی‌شنوم و تنها به فرمان او راه می‌روم). بگو: آیا نابینا و بینا (و کافر سرگشته و مؤمن راه یافته، در شناخت این حقائق) یکسانند؟ (و هر دو مساوی در پیشگاه یزدانند؟). مگر نمی‌اندیشید (تا در پرتو عقل، حق برایتان نمودار و آشکار شود؟).

خدا به پیغمبر ﷺ دستور می‌فرماید که خود را بدیشان بشناساند بدان گونه که هست، پاکیزه از همه اوهام و خرافاتی که درباره سرشت پیغمبر و پیامبری بر جاهلیتها حاکم گردیده بود. همچنین بدو دستور می‌فرماید که این عقیده را بدور از هر نوع تشویق و تحریک بیجا و آرایش و پیرایش ناروا، بدانان معرفی کند... بدون هیچگونه سخنان اضافی و ادعاء و لاف و گزافی، عقیده را بشناساند. این عقیده‌ای است که پیغمبری آن را به ارمغان می‌آورد که جز از هدایت یزدان از چیزی برخوردار نیست، هدایتی که راه را برای او روشن می‌گرداند!

يُوحِي إِلَيَّ».

بگو: من نمی گویم گنجینه های یزدان در تصرف من است. و من نمی گویم که من غیب می دانم. و من به شما نمی گویم که من فرشته ام. من جز از آنچه به من وحی می شود پیروی نمی کنم.

پیروان او باید بدانند که ایشان در این صورت به سوی نور و پیش می روند، و از تاریکی و کوری بیرون می شوند:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ؟ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؟﴾.

بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟ مگر نمی اندیشید؟

گذشته از اینها، تنها پیروی از وحی رهنمود و پیشش است. کسی که بدون چنین رهنمونی باشد، گمراه کوری است ... این چیزی است که این آیه آشکارا و قاطعانه آن را بیان می دارد... پس کار خرد انسان در این جولانگاه چیست؟

پرسشی است که پاسخ آن در جهان بینی اسلامی روشن و ساده است ... این خردی را که یزدان به انسان عطاء فرموده است می تواند آن وحی را دریافت دارد و معانی و مفاهیم آن را بفهمد. این وظیفه خرد است ... افزون بر این، بدو چنین فرصتی داده شده است تا برای دستیابی به نور و هدایت از آن استفاده کند، و در پرتو این قانون صحیح و ضابطه درستی که هرگز باطل بدان رو نمی کند و پوچ نمی گردد، انضباط پیدا کند و روبراه شود.

اما زمانی که این خرد بشری دور از وحی گردد، در این صورت گرفتار گمراهی و کجروی می شود، و بد می بیند و ناقص می بیند و بد می سنجد و بد می اندیشد و بد می کند.

خرد گرفتار همه اینها می گردد به سبب سرشت ترکیب ذاتی خودش در دیدن هستی بگونه اجزاء جداگانه، نه یک دستگاه کلی یگانه. خرد مطالب را پیاپی می آزماید، و حادثه ها را یکی پس از دیگری امتحان می نماید، و شکلها را یکی یکی نگاه می کند و از مدّ

نظر می گذرانند... زیرا برای خرد مشکل و ناممکن است که هستی را یکجا ببیند و سراسر آن را بنگرد، تا بر اساس این دیدن و نگریستن کامل، احکامی را صادر کند، و بر اساس آن نظامی را پی افکند که در آن فراگیری و هماهنگی مورد نظر باشد... از اینجا است - وقتی که از برنامه یزدان و هدایت او کناره گیری می کند - میان تجربه ها می گردد و می لولّد، احکام را تغییر می دهد، نظام را عوض می کند، میان اعمال و عکس العملها متردّد و مضطرب می گردد و سراسیمه می شود، و از راست به چپ و از چپ به راست دست و پا می زند و در اینجا و آنجا می پلکد و بدین سو و آن سو می رود و می دود... خرد در همه اینها پدیده های بشری گمراه، یعنی انسانهای مکرّم، و همچنین دستگاه های انسانی بزرگوار و گرانبها را در هم می شکند و نابود می کند... اگر از وحی پیروی شود برای انسانها بهتر است و آنان را از همه این شرّها و بدیها می رهند، و آزمونها و تلاشها و تکاپوها را صرف «اشیاء» و «موادّ» و «دستگاهها» و «ابزارها» می گردانند... این چیزها هم جولانگاه طبیعی خرد است، جولانگاهی که خرد می تواند در آنها مستقلّ و آزاد و رها باشد. در این صورت، زیان سرانجام مربوط می گردید به موادّ و اشیاء، نه جانها و روانها!

خرد در معرض همه اینها قرار می گیرد بر اثر سرشت ترکیبی آن، و به سبب شهوتها و هوسها و هواها و کششهایی که در وجود بشری سرشته شده است. باید این چیزها کنترل کننده ای داشته باشند، کنترل کننده ای که تضمین کند که وظائف آنها در امر استمرار حیات انسانها و پیشرفت آنان اداء گردد، و از این حدّ معمول مأمون فراتر نروند و در نتیجه به ویرانی حیات یا نتایج عکس وظائف منتهی نگردند و تباهی به بار نیاورند! این چنین کنترل کننده ای هم نمی تواند تنها خرد انسانها باشد و بس. آخر این خردی که تحت فشار هواها و هوسها و شهوتها و خواستها و کششها و گرایشهای گوناگون و جوراجور می لرزد و سراسیمه می شود،

استوار باشد، این چنین زندگانی بدشگون‌ترین و بدترین زندگانی است و «انسان» در آن بدبخت می‌گردد، هر چند که دروازه‌های همه چیز بر روی او بگشاید، و هر چند که تولیدات و واردات چندین برابر باشد، و هر اندازه هم اسباب زندگانی و وسائل آسایش آن بسی فراخ و گسترده و فراوان گردد<sup>(۲)</sup>... مقابل این هم چنین نیست که زندگی بر نادانی و خود محوری استوار گردد و خودسرانه و اتوماتیک بچرخد و اداره گردد. کسانی که این چنین مسأله را طرح می‌نمایند کینه‌توز و بداندیشند! چه اسلام برنامه زندگی است و تضمین‌هایی برای خرد بشری دارد که آن را از عیبهای ترکیب بند ذاتی، و از عیبهای فشارهای ناشی از هواها و هوسها و کششها، رها و آزاد می‌گرداند. این از یک سو، از دیگر سو هم برای خرد پایه‌ها و ستون‌هایی بر پا می‌دارد، پایه‌ها و ستون‌هایی که استقامت و استواری خرد را در پهنه دانش و شناخت و آزمون تضمین می‌نماید، همان گونه که استقامت و استواری زندگی واقعی را برای خرد تضمین می‌کند، زندگی واقعی که خرد در سایه آن برابر شریعت یزدان می‌زید و می‌آرامد، و دیگر واقعیت بر او فشار وارد نمی‌سازد و جهان‌بینیها و برنامه‌های وی را نیز منحرف و منهدم نمی‌گرداند.

خرد همراه با وحی و هدایت یزدان بینا است، و با رها کردن وحی و هدایت یزدان کور است. همراه کردن سخن از دریافت پیغمبر ﷺ تنها از وحی، با اشاره به کوری و بینائی، به گونه پرسشی که بر اندیشیدن تشویق کند:

﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ. قُلْ: هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ؟ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؟﴾.

من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم (و

کنترل‌کننده دیگری نیز باید باشد تا آن را کنترل کند، و گذشته از کنترل، وی را باید و از کژی و کاستی رها نماید. خرد هر آزموده‌ای و هر حکمی را - در زمینه حیات بشری - بدین کنترل کننده خود برگرداند تا آزموده و حکم خود را بر محک او زند، و راه و روش و تلاش و جنبش خویش را با آن بسنجد و کنترل کند. کسانی که چنین معتقدند که این خرد انسانی، آن اندازه دقیق و درست است که با وحی یزدانی هم‌تراز است! چرا که هر دوی آنها، یعنی خرد و وحی، ساختار خدایند و به ناچار باید هم‌تراز و هم‌سطح باشند... این چنین کسانی استاد می‌کنند به بیاناتی که درباره ارزش خرد است و آنها را بعضی از فلاسفه انسان گفته‌اند، نه یزدان سبحان!

کسانی که معتقدند که این خرد انسانی، ما را از وحی یزدانی بی‌نیاز می‌گرداند - حتی اگر معتقد باشند که خرد شخصی، هر اندازه هم عقل او بزرگ باشد، بی‌نیاز از وحی است - درباره چنین مسأله‌ای چیزی را می‌گویند که جدا از چیزی است که خدا می‌فرماید... یزدان جهان حجت خود را بر مردمان وحی و رسالت قرار داده است، و این حجت را خرد مردمان، و همچنین فطرت آنان قرار نداده است، فطرتی که یزدان ایشان را بر آن سرشته است و شناخت پروردگار یکتا و ایمان به خدای یگانه را بدو آموخته است. زیرا خداوند سبحان می‌داند که خرد به تنهایی گمراه می‌شود، و فطرت هم به تنهایی سرگشته می‌گردد و به کژراهه می‌افتد. هیچ‌گونه حافظی برای خرد و برای فطرت نیست، مگر وحی که دیدبان راهنما و پیشقراول رهنمون است، و بلکه وحی نور و بینش است.<sup>(۱)</sup>

کسانی که گمان می‌برند که فلسفه خرد را از دین، یا دانش - که فرایند خرد است - مردمان را از هدایت و رهنمود یزدان، بی‌نیاز می‌گرداند! سخنی را می‌گویند که سندی از حقیقت و همچنین از واقعیت ندارد... واقعیت گواهی می‌دهد که زندگی مردمان، زمانی که سیستمها و دستگاه‌های آن بر مذاهب فلسفی یا مکاتب علمی

۱- مراجعه شود به تفسیر آیه ۱۶۵ سورة نساء در جزء ششم فی ظلال القرآن.

۲- مراجعه شود به کتاب: «الإسلام ومشكلات الحضارة» فصل: «تخبط واضطراب».



تَطْرُدُ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ، فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ. وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا: أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا؟ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ؟ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ: أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ، ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ، فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

با آن (چیزهائی که در قرآن آمده است) کسانی را بترسان که (چون به جهان دیگر ایمان دارند، از هول و هراس رستاخیز بیناکند و) می ترسند از این که در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و کتاب) گرد آورده می شوند (آنجائی که در آن) برای آنان جز خدا یاور و میانجیگری (که بتواند ایشان را از عذاب دوزخ برهاند) وجود ندارد. آنان (را از آن روز بترسان، تا امروز که فرصت باقی است) شاید پرهیزکاری پیشه کنند (و آن وقت به بهشت روند). کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است (و هر کس در گرو عمل خویش است، چه شاه و چه درویش است). اگر (به حرف مشرکان درباره این گونه مؤمنان گوش دهی و از خود) آنان را برانی، از زمره مستمندان خواهی بود. این چنین (با پیشی گرفتن مستمندان در پذیرش دین و دخول بدان بر توانگران، سنت ما جاری و ساری بوده است و) برخی را (که) ثروتمندان متکبران با برخی دیگر (که تنگدستان فقیرند) آزموده ایم تا (متکبران، تسمخرکنان) بگویند: آیا اینان همان کسانی که خداوند از میان ما (برگزیده است و با اعطاء نعمت ایمان) بر ایشان منت نهاده است؟

آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی شناسد (تا این کافران سرکش مغرور؟!، هرگاه مؤمنان به آیات

سخن کسی جز سخن خدا را نمی شنوم و تنها به فرمان او راه می روم). بگو: آیا نابینا و بینا (و کافر سرگشته و مؤمن راه یافته، در شناخت این حقائق) یکسانند؟ (و هر دو مساوی در پیشگاه یزدانند؟). مگر نمی اندیشید (تا در پرتو عقل، حق برایتان نمودار و آشکار شود؟).

همراه شدن اشارات و پیاپی آمدن آنها بدین شیوه در روند قرآن، کار بسیار قابل توجه و دارای معنی والائی در تعبیر قرآنی است ... اندیشیدن مطلوب است و تشویق بدان برنامه قرآنی است. ولی اندیشیدن مفید و ارزشمند است که با محافظ و کنترل وحی، محافظت و کنترل گردد، وحیی که خرد را بینا در پرتو نور راه می برد. نه هر اندیشیدنی که فقط اندیشیدن نام داشته باشد و بس؛ آن اندیشیدنی که کورانه در تاریکی دست و پا می زند و افتان و خیزان و بدون دلیل و هدایت و کتاب روشنگر، راه می رود.

خرد انسان زمانی که در چهارچوب وحی حرکت می کند، در جولانگاه تنگی حرکت نمی کند. بلکه در جولانگاه واقعاً فراخی حرکت می کند. او در جولانگاه سراسر این هستی حرکت می کند. آن هستی که در بر گیرنده جهان دیدنی و هم جهان نادیدنی است. همچنین شامل ژرفاهای درون و جلوه گاه های رخدادها و پدیده های بیرون است، و همه جولانگاه های زندگی را در بر می گیرد... چه وحی خرد را از چیزی جز از انحراف برنامه، و از بدبینی و کژوی هواها و هوسها و شهوتها، باز نمی دارد. گذشته از اینها وحی خرد را به جنبش و تلاش می اندازد و سخت آن را به تکاپو وامی دارد و به پیش می راند. آخر این ابزار بزرگی که یزدان به انسان بخشیده است و خرد نام دارد، تنها بدان خاطر بدو بخشیده است که به کار پردازد و در نگهبانی از وحی و هدایت یزدانی، کوشا و پویا باشد... در این صورت دیگر گمراه نمی شود و سرکشی نمی کند.

﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْسَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَيْسَ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. وَلَا

امروز که فرصت باقی است) شاید پرهیزگاری پیشه کنند (و آن وقت به بهشت روند).

با قرآن کسانی را بترسان که می ترسند از این که در پیشگاه پروردگارشان گرد آورده می شوند. در آن حال و احوالی که جز یزدان برای ایشان ولی و دوستی نیست که بدانان کمک کند، و شافع و میانجیگری جز یزدان وجود ندارد که آنان را نجات دهد و رهائی بخشد. چرا که در آن هنگام شافع و میانجیگری نیست که در پیشگاه کبریائی یزدان به شفاعت پردازد و میانجیگری کند مگر با اجازه یزدان، و در آن روز شفاعت کننده و میانجیگر بعد از اجازه یزدان جز برای کسانی شفاعت و میانجیگری نمی کند که خدا بپسندد که برای آنان شفاعت و میانجیگری شود... پس اینان که دلهایشان بیمناک است از هول و هراس آن روزی که جز یزدان ولی و دوستی، و شافع و میانجیگری در آن وجود ندارد، سزاوارتر برای بیم دادن هستند، و بدان بهتر گوش فرا می دهند و عمل می کنند، و از آن خوبتر سود می جویند... تا این که خود را در زندگی دنیا از چیزهایی بر حذر و بدور دارند که در آخرت ایشان را گرفتار عذاب یزدان می نماید. بیم دادن، سخن روشنگرانه و تأثیرکننده و الهام بخشی است. سخن روشنگرانه ای است که برای آنان پرده از چیزهایی کنار می زند که از آنها می پرهیزند و خویشان را می پابند. کلام مؤثری است که دلهایشان را به پرهیز و حذر وامی دارد، دیگر در گرداب چیزهایی نمی افتند که از آنها نهی شده اند، پس از آن که چنین چیزهایی برای ایشان روشن و نمایان گردید:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾.

کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است.

کسانی را از خود بدور مدار و از پیش خود مران که دل

(قرآن) ما به پیش تو آمدند (برای احترامشان) بدیشان بگو: درودتان باد! (شما را مژده باد) خداوند شما (از روی لطف) بر خویشان رحمت واجب نموده است و (رحمت فراوان و بیکرانش مقتضی آن است) که هر کس از شما از روی نادانی (انسانی) دچار لغزشی شد، ولی بعد از آن توبه کرد (و نادمانه به آستانه کریمانه خدا برگشت و اعمال زشت خود را جبران) و اصلاح کرد (خداوند عذر تقصیر او را می پذیرد) چرا که او آمرزگار (بندگان و) مهربان (در حق همگان) است.

این، عزّت این عقیده است. والائی این عقیده بر ارزشهای نادرست کره زمین است. آزادی آن از ارزشهای کوچک بشری است ... به پیغمبر ﷺ دستور داده شده است که این عقیده را به مردم تقدیم و ارمغان دارد، بدون هر گونه آرایش و پیرایش و زینت کردن و زراندود نمودنی، و بدون کمترین تحریک و تشویق و امیدوار کردن و چشم طمع دوختنی به چیزی از ارزشهای کره زمین. همچنین بدو دستور داده می شود عنایت خود را متوجه کسانی سازد که امید می رود از این دعوت سود ببرند و بهره مند شوند. کسانی را در پناه این دعوت بدارد که مخلصانه آن را دریافت می دارند، و با دل رو به خداوند یگانه می کنند و خشنودی او را می جویند. اصلاً کمترین ارج و بهائی به ارزشی از ارزشهای نادرست جامعه جاهلی ندهد، و برای معیارها و میزانهای کوچک انسانها هیچگونه توجه و نگرشی نداشته باشد:

﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُخْسِرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾.

با آن (چیزهایی که در قرآن آمده است) کسانی را بترسان که (چون به جهان دیگر ایمان دارند، از هول و هراس رستخیز بیمناکند و) می ترسند از این که در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و کتاب) گرد آورده می شوند. (آنجائی که در آن) برای آنان جز خدا یاور و میانجیگری (که بتواند ایشان را از عذاب دوزخ برهاند) وجود ندارد. آنان (را از آن روز بترسان، تا

پروردگارش در رسید که:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَ﴾.

کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است.

مسلم از سعد پسر ابی وقاص روایت کرده است که گفته است: ما شش نفر در خدمت پیغمبر ﷺ بودیم. مشرکان به پیغمبر ﷺ گفتند: اینان را از کنار خود بران تا جرأت نشست و برخاست با ما را نداشته باشند! سعد پسر ابی وقاص گفته است: من و ابن مسعود و مردی از قبیله هذیل، و بلال، و دو نفر دیگر بودیم که آنان را نام نمی بریم... چیزی که خدا می خواست بر دل پیغمبر ﷺ خطور کرد. با خود اندیشید. یزدان سبحان این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَ﴾.

اشراف قریش چیزهای ناروایی دربارهٔ چنین افراد ضعیف و ناتوانی گفتند. افراد ضعیف و ناتوانی که پیغمبر خدا ﷺ آنان را مورد عنایت خود قرار می داد و با ایشان همنشینی می کرد. بزرگان قریش ایشان را طعنه می زدند و از آنان به سبب فقر و ضعف عیبجویی و بدگوئی می کردند و وجود ایشان در مجلس پیغمبر خدا ﷺ را باعث گریز خود از آنجا و عدم پذیرش اسلام می دانستند.

یزدان در بارهٔ این درخواست ایشان، داوری قاطعانه خود را اعلام می فرماید، و درخواست آنان را از پایه ویران می نماید و قلم بطلان بر ادعایشان می کشد:

﴿مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ، فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾.

نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است (و هر کس در گرو عمل خویش است، چه شاه و

خویش را خالصانه به خدای داده اند و کاملاً از دیگران بریده اند و به پرستش او روی آورده اند و در بامدادان و شامگاهان به نیایش و پرستش آفریدگار پرداخته اند. تنها رضای خداوند سبحان را می جویند و جز ایزد و خشنودی او را نمی خواهند... این کارشان، شکلی از وارستگی و مهرورزی و ادب است ... چه، کسی از آنان جز به خدای یگانه با پرستش و نیایش رو نمی کند. او خدا را می خواهد پدنگاه که وارسته می گردد. او خداوند یگانه را نمی جوید مگر آن زمان که دل او دلداری و مهرورزی کند. او خداوند سبحان را با نیایش و پرستش به یگانگی نمی ستاید و رضای او را نمی جوید، مگر زمانی که ادب آموخته باشد و خداپرست وارسته ای شده باشد و برای خدا بزید و با خدا باشد.

اصل داستان چنین است که گروهی از «بزرگان» عرب خود را بالاتر از این گرفتند که دعوت اسلام را بپذیرند. به دلیل این که محمد ﷺ فقیران ضعیف و درمانده ای را به پیش خود راه می دهد، از قبیل: ضُهِیب، بلال، عمار، خُباب، سلمان، ابن مسعود، و افرادی از این دست. اینها عباها و جامه هایی به تن دارند که به سبب تنگدستی بوی عرق از آنها به مشام می رسد... این بزرگان هم به سبب شأن و مقام اجتماعی که دارند نمی سزد که با چنین افراد فقیر و مسکینی نشست و برخاست داشته باشند و رؤسای قریش با ایشان در یک مجلس بنشینند. چنین بزرگانی به پیغمبر خدا ﷺ پیشنهاد کردند که او همچون فقراء و ضعفائی را از خود بدور دارد... اما پیغمبر ﷺ نپذیرفت... این بار پیشنهاد کردند مجلس ویژه ای را برای فقراء تشکیل دهد، و مجلس دیگری برای اشراف و بزرگان قریش ترتیب دهد، مجلسی که در آن فقراء و ضعفاء نباشند، تا در جامعه جاهلی، اشراف و بزرگان، امتیاز و اختصاص و مهابت و عظمت خود را داشته باشند! پیغمبر ﷺ خواست این پیشنهاد را بپذیرد، به امید آن که با پذیرش چنین پیشنهادی آنان نیز به اسلام بگروند. اما فرمان

در حالی که ما صاحبان جاه و مقام هستیم و از ارج و پایگاه اجتماعی برخورداریم.

این آزمونی بود که یزدان چنین متکبران و خودبزرگ بینان با مال و دارائی و حسب و نسب را بدان آزمایش فرموده و گرفتار کرده بود، آن متکبران و خودبزرگ بینانی که سرشت این آئین را فهم نکرده بودند، و از سرشت دنیای نوبنی بی خبر بودند که این آئین خورشید آن را برای جهانیان درخشان می کرد، دنیائی با افقهای تابان و روشنی که در پرتو خود انسانها را به قلّه بلندی می رساند، قلّه بلندی که در آن روز برای عربها و همه جهانیان ناشناخته بود، و هنوز هم که هنوز است ناشناخته است در میان چیزهایی که دمکراسی می نامند، دمکراسی با نامها و شکلهای گوناگونی که دارد.

﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا: أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا؟﴾.

این چنین (با پیشی گرفتن مستمندان در پذیرش دین و دخول بدان بر توانگران، سنت ما جاری و ساری بوده است و) برخی را (که ثروتمندان متکبرند) با برخی دیگر (که تنگستان فقیرند) آزموده ایم تا (متکبران، تمسخرکنان) بگویند: آیا اینان همان کسانی که خداوند از میان ما (برگزیده است و با اعطاء نعمت ایمان) بر ایشان مَنَّ نهاده است؟

روند قرآنی این استفهام انکاری را پاسخ می گوید که بزرگان قریش بر زبان می راندند:

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ؟﴾.

آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی شناسد (تا این کافران سرکش مغرور)؟

این پاسخ ایشان است، پاسخی که لبریز از الهامها و اشاره ها است. چرا که این پاسخ پیش از هر چیز بیانگر این واقعیت است که هدایت و رهنمون یزدانی پاداش کسانی است که خدا ایشان را از روی رفتار و کردارشان می شناسد و می داند که اگر هدایت بدیشان ارمغان گردد سپاسگزار این نعمت خواهند بود، نعمتی

چه درویش است). اگر (به حرف مشرکان درباره این گونه مؤمنان گوش دهی و از خود) آنان را برانی، از زمره ستمگران خواهی بود.

حساب و کتاب آنان با خود آنان انجام می گیرد، و حساب و کتاب تو با خود تو انجام می گیرد. آنان که فقیرند و رزق اندکی دارند، حسابشان با خدایشان است، تو را با آن چه کار؟! همچنین در صورت دارا بودن و نادار بودن تو حسابت با خدایت است، ایشان را با آن چه کار؟! این چنین امور، یعنی داشتن و نداشتن، در مسأله ایمان و منزلت در آن، دخالتی ندارد. اگر تو ایشان را به سبب داشتن و نداشتن از مجلس خود بیرون کنی و برانی، با معیار و میزان یزدان امور را نمی سنجی و ارزشیابی نمی کنی... اگر هم چنین کنی، تو از زمره ستمگران خواهی بود... حاشا که پیغمبر ﷺ از زمره ستمگران گردد!

فقیران جیب، ثروتمندان قلب در مجلس پیغمبر ﷺ بودند. ضعیفان منزلت و مقام، در پرتو لطف یزدان، نیرومند و توانا در جایگاهی بودند که ایمانشان ایشان را سزاوار و شایسته آن جایگاه کرده بود. جایگاهی که به سبب نیایش و پرستش یزدان مستحق آن می گردند و جز خشنودی خدا را نمی خواهند و نمی جویند... میزانها و معیارهای اسلام و ارزشها و ارجهای آن بر برنامه ای استقرار پیدا کرده است که خداوند جهان آن را مقرر و مشخص داشته است.

بدین هنگام متکبران سرپیچنده از فرمان یزدان، می گفتند: چگونه ممکن است که یزدان فقیران ضعیف و ناتوان را در میان ما به خیر و خوبی برساند، و ما را که دارندگان جاه و مقام هستیم رها سازد؟ اگر آنچه را که محمد با خود آورده است خوب می بود، ایشان در پیروی از آن بر ما سبقت نمی گرفتند و قطعاً خدا ما را پیش از ایشان بدان هدایت و رهنمود می کرد! معقول نیست که این تهیدستان ناتوان در میان ما مشمول الطاف یزدان شوند و خدا بدیشان لطف و بزرگواری کند و ما را رها نماید و از مراقب خود بی بهره فرماید!

که هیچیک از سپاسگزاریهایی بنده نمی تواند همطراز آن گردد. اما یزدان سبحان با الطاف کریمانه خود تلاش چنین انسانهایی را می پذیرد و پاداش بزرگ و فراوانی را در برابر آن عطاء می فرماید، پاداش سترگ و شگفتی که هیچگونه پاداشی به مقام و مقدار آن نمی رسد و همطرازش نمی شود.

همچنین این پاسخ بیان می دارد ایمان متعلق به ارزشی از ارزشهای زمینی کوچک و ناچیزی نیست که در جاهلیتهای بشری رواج دارد. بلکه یزدان آن را نصیب کسانی می سازد که می دهند سپاسگزار نعمت ایمان خواهند بود و شکر آن را بجای می آورند. مهم نیست که آنان از بردگان و ضعیفان و مستمندان باشند. چه در معیار و میزان یزدان، معیارها و میزانهای مردمان، جایگاه و پایه گاهی ندارد. معیارها و میزانهایی که در جاهلیتهای مردمان را بر می کشد و ارج می بخشد.

همچنین این پاسخ بیان می دارد که اعتراض معترضان بر فضل و لطف یزدان، تنها از جهالت و نادانی و بی خبری از حقائق اشیاء سرچشمه می گیرد. پخش این لطف و فضل بر بندگان، منوط به علم کامل یزدان از کسانی است که در میان بندگان سزاوار این لطف و کرم می گردند. اعتراض معترضان تنها ناشی از جهل و نادانی و سوء ادب در برابر خداوند جهان است و بس. روند قرآنی به رسول خدا ﷺ دستور می دهد - او رسول خدا است - پیشاپیش به کسانی سلام کند که فضل خدا شامل ایشان شده است و در پذیرش اسلام بر دیگران سبقت گرفته اند و اشراف قریش آنان را مورد تمسخر قرار داده اند. پیشاپیش بدیشان درود بگوید و آنان را مژده دهد به مرحمت و لطفی که یزدان بر خویشتن واجب فرموده است، مرحمت و لطفی که در مغفرت او مجسم است. مغفرتی که کسانی را در بر می گیرد که از روی جهالت کار بد می کنند و گناه می ورزند، سپس توبه می کنند و راه اصلاح در پیش می گیرند:

﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ

عَلَيْكُمْ، كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا جَهْلًا، ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَاصْلَحَ، فَإِنَّهُ عَفُوٌّ رَحِيمٌ﴾.

هرگاه مؤمنان به آیات (قرآن) ما به پیش تو آمدند (برای احترامشان) بدیشان بگو: درودتان باد! (شما را مژده باد) خداوند شما (از روی لطف) بر خویشتن رحمت واجب نموده است و (رحمت فراوان و بیکرانش مقتضی آن است) که هر کس از شما از روی نادانی (انسانی) دچار لغزشی شد، ولی بعد از آن توبه کرد (و نادمانه به آستانه کریمانه خدا برگشت و اعمال زشت خود را جبران) و اصلاح کرد (خداوند عذر تقصیر او را می پذیرد) چرا که او آمرزگار (بندگان و) مهربان (در حق همگان) است.

ایمن است بزرگواری که پس از نعمت ایمان و آسانگیری در حساب و کتاب، و لطف و مرحمت در پاداش و سزا، اعلام می گردد. تا آنجا که یزدان سبحان رحمت را بر خود واجب می شمارد و آن را به شکل پیمان نامهای بر خود با کسانی درمی آورد که به آیات او ایمان می آورند. به پیغمبر ﷺ خود نیز دستور می دهد که بدیشان این چنین رحمتی را که بر خود واجب نموده است ابلاغ کند. این لطف و مرحمت، هم شامل عفو و گذشت می گردد و هم شامل آمرزش و بخشش همه گناهان می شود، زمانی که پس از انجام گناه توبه کنند و راه اصلاح در پیش گیرند. چرا که بعضیها جهالت را ملازم مرتکب شدن گناه تفسیر نموده اند و معتقدند که انسان گناه نمی ورزد مگر از روی جهالت. بنابراین، این نص شامل همه زشتیها و پلشتیهای می گردد که بزهدکار بدان دست می یازد و سپس از آن توبه می کند و به اصلاح حال خود و انجام خوبیها و نیکیها می پردازد. آیه های دیگری این فهم و برداشت را تأیید می کنند، آیه هایی که توبه از گناه - هر نوع گناهی - و بدنبال آن اصلاح حال و انجام خوبیها را باعث عفو گناهان و موجب آمرزش یزدان می شمارند، بدان سبب که خدا لطف و مرحمت را بر

خویشتن واجب قلمداد فرموده است.

پیش از این که بررسی این بند از سوره به پایان برسد، به نقل احادیث و روایاتی می پردازیم که بیانگر اسباب و علل نزول این آیات هستند، و اینکه این احادیث و روایات همراه با آیات قرآنی، دالّ بر حقیقت انتقال شگفتی می باشند که این آئین در آن ایام بشریت را بدانجا کوچانده است، حقیقتی که بشریت هنوز که هنوز است تا به امروز به قلّه رفیعی نرسیده است که در آن روز و روزگار بشریت بدانجا رسید، ولی بعدها سخت از آن برگشت:

ابوجعفر طبری گفته است: هناد پسر سری، و ابو زبید از اشعث، و او از کردوس ثعلبی و وی از ابن مسعود روایت کرده است و می گوید که ابن مسعود گفته است: گروهی از قریشیان از کنار پیغمبر ﷺ گذشتند. در خدمت او صهیب، عتار، بلال، خباب، و کسانی هسان ایشان از ضعفاء مسلمانان بودند. گفتند: ای محمد، آیا با داشتن این افراد از قوم خود خشنودی؟ آیا اینانند که در میان ما خدا بدیشان لطف نموده است و تفضل فرموده است؟ آیا ما از اینان پیروی کنیم؟ ایشان را از خود بران! شاید اگر آنان را از خود برانی از تو پیروی کنیم!... این آیه ها نازل گردید.

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...﴾.

کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است....

﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ...﴾.

این چنین (با پیشی گرفتن مستمندان در پذیرش دین و دخول بدان بر توانگران، سنت ما جاری و ساری بوده است و) برخی را (که ثروتمندان متکبران) با برخی دیگر (که تنگدستان فقیرند) آزموده ایم.... تا آخر آیه ...

همچنین گفته است: حسین پسر عمرو پسر محمد عتزی برایم روایت کرده است و گفته است: پدرم از

اسباط و او از سدی و وی از ابوسعید ازدی - که قاری ازد بوده است - و او از ابونکود و وی از خباب درباره این فرموده خدای بزرگوار: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ تا می رسد به: ﴿فَتَكُونَنَّ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ روایت کرده است و گفته است: اقرع پسر حایس تمیمی، و عیینه پسر حصن فزاری آمدند و پیغمبر ﷺ را دیدند که با بلال و صهیب و عتار و خباب، و با مردمانی از ضعفاء مؤمنین نشسته است. هنگامی که ایشان را دیدند حقیرشان شمرند. به پیش پیغمبر ﷺ آمدند و گفتند: ما دوست داریم که مجلسی با ما داشته باشی و عربها فضل و بزرگی ما را با آن بشناسند، چه گروه ها و دسته های عربها به پیش ما می آیند و ما شرم داریم از این که عربها ما را با این بندگان ببینند. هر وقت ما به پیش تو آمدیم آنان را از مجلس خویش بلند گردان و از ما برکنارشان یدار. وقتی که کار ما به پایان آمد و از خدمتتان رفتیم، اگر خواستی ایشان را فراخوان و با آنان بنشین! فرمود: بلی! گفتند: پیمان نامه ای با ما در این باره بنویس. روایت کننده گفته است: پیغمبر ﷺ کاغذ خواستند و علی را دعوت کرد تا بنویسد. راوی می گوید: ما در گوشه ای نشسته بودیم، ناگهان جبرئیل این آیه را نازل کرد:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ، فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَنَّ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾.

کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است (و هر کس در گرو عمل خویش است، چه شاه و چه درویش است). اگر (به حرف مشرکان درباره این گونه مؤمنان گوش دهی و از خود) آنان را برانی، از زمره ستمگران خواهی بود.

سپس این آیه را خواند:

﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا: أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا؟ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ؟﴾

این چنین (با پیشی گرفتن مستمندان در پذیرش دین و دخول بدان بر توانگران، سنت ما جاری و ساری بوده است و) برخی را (که ثروتمندان متکبران) با برخی دیگر (که تنگدستان فقیرند) آزموده ایم تا (متکبران، تمسخرکنان) بگویند: آیا اینان همان کسانی که خداوند از میان ما (برگزیده است و با اعطاء نعمت ایمان) بر ایشان منت نهاده است؟ آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی شناسد (تا این کافران سرکش مغرور؟).

سپس این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾

هرگاه مؤمنان به آیات (قرآن) ما به پیش تو آمدند (برای احترامشان) بدیشان بگو: درودتان باد! (شما را مژده باد) خداوند شما (از روی لطف) بر خویشتن رحمت واجب نموده است....

پیغمبر ﷺ بزرگوار خدا کاغذ را از دست خود بپنذاخت و پرت کرد. سپس ما را فرا خواند. دیدیم که می فرماید:

﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾

درودتان باد، خداوندتان بر خود رحمت را واجب گردانده است.

ما با او می نشستیم. هر وقت می خواست پا می شد و می رفت و به ترک ما می گفت. خداوند بزرگوار این آیه را نازل فرمود:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾

با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را می پرستند و به فریاد می خوانند (و تنها رضای ذات

او را می طلبند، و چشمانت از ایشان (به سوی ثروتمندان مستکبر) برای جستن زینت حیات دنیوی برنگردد. (کهف / ۲۸)

روایت کننده گفته است: از آن پس پیغمبر ﷺ با ما می نشست، و زمانی که وقت رفتن فرا می رسید ما پا می شدیم و او را رها می کردیم تا برخیزد و تشریف ببرد. (۱)

پیغمبر ﷺ از آن پس، هر وقت ایشان را می دید ابتداء او بدیشان سلام می کرد، و می فرمود:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي أَمْتِي مَنْ أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أَبْدَأَهُمُ بِالسَّلَامِ).

سپاس خداوندی را سزا است که در میان امت من کسانی را پدید آورده است که پروردگارم به من دستور فرموده است ابتداء من بدیشان سلام کنم.

در صحیح مسلم آمده است عائذ پسر عمرو روایت کرده است که ابوسفیان به پیش سلمان، صهیب، بلال، و گروهی همسان ایشان آمد. آنان گفتند:

به خدا سوگند شمشیرهای خدا به دشمن خدا چنانکه باید اصابت نکرده است! ابوبکر گفت: آیا به پیر مرد و رئیس قریشیان چنین چیزی می گوئید؟ آنگاه به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و چنین چیزی را به عرض او رساند. فرمود:

(يَا أَبَا بَكْرٍ، لَعَلَّكَ أَغْضَبْتَهُمْ، لَئِنْ أَغْضَبْتَهُمْ لَقَدْ أَغْضَيْتَ رَبِّيكَ).

ای ابوبکر، شاید ایشان را خشمگین کرده باشی. اگر ایشان را خشمگین کرده باشی قطعاً پروردگارت را خشمگین کرده ای.

ابوبکر به پیش آنان آمد و گفت: ای برادرانم، آیا من

۱- ابن کثیر در تفسیر خود درباره این حدیث گفته است: «این حدیث غریبی است. چه این آیه مکی است، و اقرع پسر حابس و عیینه مدتها پس از هجرت ایمان آورده اند... من این پیرو را مقبول نمی دانم. زیرا وقتی که اقرع پسر حابس و عیینه این سخن را گفته اند قطعاً هنوز ایمان نیاورده اند و مسلمان نشده اند، و ایشان هم نگفته اند که ما مسلمان بوده ایم. پس این روایت با اسلام آوردن آن دو تعارضی ندارد. (مؤلف)



شما را خشمگین کرده‌ام؟ گفتند: نه... ای برادر ما، خدا تو را ببخشاید.



ما نیازمند ایستادن بیشتری در برابر این آیات هستیم... بشریت نیز جملگی نیازمند چنین ایستادنی است... این آیه‌ها تنها بیانگر اصلها و معیارها و دیدگاه‌هایی درباره «حقوق انسان» نیستند و بس. بلکه این آیات قرآنی، بیانگر چیزهایی بس فراتر و بزرگ‌تر از اینها هستند. این آیات بیانگر چیز شگرف و بزرگی در بشریت است که هم اینک عملاً روی داده است و پیاده گشته است. بیانگر انتقال فراخ و کوچ بزرگی است که این آئین همگی بشریت را در آن شرکت داده است و رهسپار کرده است. بیانگر خطّ درخشانی در افق است که بشریت در زندگی راستین خود روزگاری بدان رسیده است... هر چند که بشریت از این خطّ درخشان برگشته باشد، خطّ درخشانی که بشریت با گامهای استوار و با زمزمه ساربانانۀ این آئین بدانجا صعود کرده است، این امر از بزرگی چنین انتقال و کوچی نمی‌کاهد، و از سترگی این چیزی که روزی و روزگاری پیدا و پیاده شده است، و از اهمّیت این خطّی که عملاً در زندگی واقعی انسانها کشیده شده است، اصلاً چیزی کم نمی‌کند و نمی‌کاهد.

ارزش کشیده شدن این خطّ و رسیدن انسانها بدان روزی و روزگاری در گذشته‌ها و وقتی هویدا می‌گردد که مردمان بارها و بارها بکوشند و بالا روند و خود را بدان اوج برسانند، چرا که قبلاً بدانجا رسیده‌اند و چنین قلّه‌ای را فتح کرده‌اند. پس انسانها توان این را دارند که دیگر باره بدان جایگاه برسند. این خطّ درخشان، بر آن افق تابان است. انسانها نیز همان انسانهایند. این آئین هم همان آئین است... پس تنها چیزی که می‌ماند اراده و اطمینان و یقین است و بس.

ارزش این نصوص در این است که امروزه آن خطّ والا را با همه جایگاه‌ها و منزلگاه‌هایی که دارد ترسیم می‌کند. از درّه جاهلیتی که اسلام عربها را از آنجا

برگرفته است خطّ را ادامه می‌دهد و می‌کشد تا بدان قلّه بلندی که ایشان را بدانجا کشانده و رسانده است، و آنان را ناگهانی در زمین پدید آورده است تا دست بشریت را بگیرند و ایشان را از آن درّه گود بلند کنند و به همان قلّه بلندی برسانند که خود بدان رسیده‌اند. آن درّه ژرف و پستی که عربها در جاهلیت خود - و همه بشریت - در آن لمیده و سرگشته بودند، آشکارا در سخن «اشراف» قریش مجسم و جلوه گر است: «ای محمد، آیا به این مردمان قوم خود راضی شده‌ای؟ آیا اینان کسانی‌اند که یزدان آنان را از میان ما برگزیده است و بدیشان لطف و تفضل فرموده است؟ آیا ما از اینان پیروی کنیم؟ اگر تو ایشان را از خود برانی، شاید از تو پیروی کنیم!»... یا در سخنان تحقیرآمیز اقرع پسر حابس تیمی، و عینه پسر حصن فزاری پیدا و هویدا است که در باره پیشتانان صحابه پیغمبر ﷺ همچون بلال، صهیب، عمار، خباب، و امثال ایشان از ضعفاء می‌گفتند و به پیغمبر ﷺ عرض می‌کردند: «ما دوست داریم که مجلسی با ما داشته باشی و عربها فضل و بزرگی ما را با آن بشناسند، چه گروه‌ها و دسته‌های عربها به پیش ما می‌آیند و ما شرم داریم از این که عربها ما را با این بندگان ببینند!...».

در اینجا است که جاهلیت چهره در هم و ترش خود را نمایان می‌گرداند، و ارزشهای هیچ و پوچ، و معیارهای کوچک و ناچیز خود را می‌نمایاند، معیارهایی همچون: تعصّب نژادی، نازش به نیاکان، افتخار به مراتب و طبقات اجتماعی، و تفاخر به اموال و اولاد... بعضی از اینان خودشان عرب بودند! بعضی هم از طبقه اشراف نبودند! برخی نیز از اغنیاء و ثروتمندان بشمار نمی‌آمدند!... اینها ارزشها و معیارهایی است که در هر جاهلیتی رواج پیدا می‌کند! همین ارزشها و معیارها امروزه در جاهلیتهای روی زمین جلوه گر و هویدا است و فریادهای ملّی و قومی و طبقاتی طنین‌انداز است و همه جا پرندۀ شوم نژادگرایی در پرواز است! این است درّه جاهلیت... اسلام در بلندای قلّه است.

اسلام ارزشی برای این ارزشها و معیارهای کوچک و بوج قائل نیست، و بدین فریادهای سبکسرانه کمترین بهائی نمی دهد... اسلام از آسمان فرود آمده است و از زمین نروئیده است. زمین این درّه است. این درّه‌ای که نمی تواند این روئیده شگرف تازه گرانها را برویاند. اسلام آئینی است نخستین کسی که از آن فرمانبرداری می کند محمد ﷺ است، محمد پیغمبر یزدان، پیغمبری که از آسمان برای او وحی به ارمغان می آید. آن کسی که پیش از هر چیز از خانواده سرشناس خاندان بنی هاشم است. خاندان بنی هاشم نیز جزو خاندانهای سرشناس قبیله قریش است. اسلام آئینی است که ابوبکر دوست و همدم پیغمبر خدا ﷺ از آن فرمانبرداری می کند و آن را در باره «این بندگان» اجراء می نماید... بلی این بندگانی که قید بندگی هر کسی را از گردن خود باز و رها کرده اند و تنها بندگان خداوند یگانه گشته اند. این بود کارشان بدانجا رسید که رسید.

همان گونه که درّه جاهلیت ژرف و پست در واژه ها و سخنان بزرگان قریش و احساسات و اظهارات اقرع و عیینه جلوه گر می آید، قلّه فلکسا و والای اسلام نیز در فرمان یزدان سبحان به پیغمبرش ﷺ جلوه گر می آید: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ. مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ. وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا: أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا؟ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ؟ وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ: أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا أَوْ جَهَالَةً، ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ، فَإِنَّهُ عَفُوٌّ رَحِيمٌ﴾.

کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را به فریاد می خوانند (و همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه

حساب تو بر آنان است (و هر کس در گرو عمل خویش است، چه شاه و چه درویش است). اگر (به حرف مشرکان درباره این گونه مؤمنان گوش دهی و از خود) آنان را برانی، از زمره ستمگران خواهی بود. این چنین (با پیشی گرفتن مستمندان در پذیرش دین و دخول بدان بر توانگران، سنت ما جاری و ساری بوده است و) برخی را (که ثروتمندان متکبرند) با برخی دیگر (که تنگستان فقیرند) آزموده ایم تا (متکبران، تمسخرکنان) بگویند: آیا ایشان همان کسانی که خداوند از میان ما (برگزیده است و با اعطاء نعمت ایمان) بر ایشان منت نهاده است؟ آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی شناسد (تا این کافران سرکش مغرور؟). هرگاه مؤمنان به آیات (قرآن) ما به پیش تو آمدند (برای احترامشان) بدیشان بگو: درودتان باد! (شما را مژده باد) خداوند شما (از روی لطف) بر خویشان رحمت واجب نموده است و (رحمت فراوان و بیکرانش مقتضی آن است) که هر کس از شما از روی نادانی (انسانی) دچار لغزشی شد، ولی بعد از آن توبه کرد (و نادمانه به آستانه کریمانه خدا برگشت و اعمال زشت خود را جبران) و اصلاح کرد (خداوند عذر تقصیر او را می پذیرد) چرا که او آمرزگار (بندگان و) مهربان (در حق همگان) است.

این قلّه بلند والا جلوه گر و نمودار می شود در رفتار پیغمبر ﷺ یزدان با «این بندگان». آن کسانی که پروردگارشان بدو دستور فرموده است که در سلام بدیشان پیشقدم شود، و با آنان ماندگار گردد و صبر پیش گیرد، و از مجلس برنخیزد تا این که آنان برمی خیزند. دستور انجام این امور، به محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم است! افزون بر این، دستور به کسی است که پیغمبر خدا، و بهترین بندگان خدا، و بزرگواریترین کسانی است که زندگی در سایه ایشان حرمت و عظمت پیدا کرده است!

این قلّه بلند والا گذشته از آن جلوه گر می آید در جایگاهی که «این بندگان» به سبب مکان و منزلتشان

یک وحی و پیامی از آسمان نازل شده است، برای مردی از انسانها. در این مرد نیروی الهی جرقه زده است و استقرار پذیرفته است. فطرت انسانها را فریاد می زند که زیر خوارها توده قرار گرفته است. لمیدگان در درّه گود را فریاد می دارد و با زمزمه آیه های آسمانی به سوی اسلام می خواند. این زمزمه ساریبانه ای مردمان را در طول راه به جوش و خروش می اندازد و رهسپار قلّه والای اسلام می سازد و به بلندای آن می رساند... بالا ... بالا ... آنجا در آغوش اسلام بغنید!

بعدها انسانها از آن قلّه بلند سرازیر می شوند و دیگر باره بدان درّه ژرف و پست بر می گردند. بار دیگر در نیویورک، واشنگتن، شیکاگو، ژوهانسبورگ، و در سرزمینهای دیگر «تمدن» همان تعصّبا و نژادگراییهای گنبدیده پدیدار می گردد. تعصّباهای نژادی، رنگ، میهن پرستی، قومی و طبقاتی، در اینجا و آنجا بر پا می شود، تعصّبا و جانبداریهای پوچی که بوی بدگندنی آنها از آن تعصّبا و جانبداریهای بدشگون جاهلیت پیشین، دل آزارتر و چندان آورتر است.

اسلام در آن قلّه بلند فلکسار بر جا و برقرار است ... آنجائی که خطّ درخشانی کشیده شده است که انسانها بدان جای رسیده اند ... اسلام در آن بلندای بر جا و برقرار است، به خاطر مهر و مرحمت یزدان سبحان به انسان. شاید انسانها گامهایشان از گل و لای به در آید، و چشمانشان را از لجنزار بلند گردانند و دیگر باره بدان خطّ درخشان چشمانشان را بدوزند، و بار دیگر زمزمه ساریبانه این آئین را بشنوند، و باز هم لنگ لنگان به سوی آن قلّه بلند گام بردارند و با آواز ساریبانه اسلام خود را بدانجا برسانند.

ما در محدوده برنامه فی ظلال القرآن، نمی توانیم بیش از این به پیش رویم و فراتر از این اشاره گام بگذاریم ... ما نمی توانیم «ایستادن طولانی» و درازی را داشته باشیم که از انسانها می خواهیم این ایستادن طولانی را در برابر چنین نصوص و آیاتی، و در برابر مفاهیم

در نزد یزدان دارند، و در پایگاهی که شمشیرهای ایشان پیدا کرده است و «شمشیرهای یزدان» نامیده شده است. همچنین در جایگاهی که ایشان نسبت به ابوسفیان «پیر قریش و سرور ایشان» داشته اند پس از آن که از مسلمانان بر جای ماند و در صف ایشان قرار نگرفت، تا در سال فتح مکه در صف مسلمانان جای گرفت و مشمول عفو پیغمبر ﷺ خدا گشت و از زمره آزادگان مکه گردید، وقتی که مورد لطف پیغمبر و اصحاب قرار گرفت و به عنوان طلقاء، یعنی آزادگان، در صف مسلمانان پذیرفته گردید. این بندگان والا مقام چون از زمره پیشتازان و سابقین در اسلام بودند، بر ابوسفیان مقدّم بودند. آنان ابوسفیان را آزرده خاطر می کردند. هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه در باره ابوسفیان با ایشان سخن گفت و سرزنششان نمود، دوست او پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را بیم داد که نکند «چنین بندگان» را بر سر خشم آورده باشد و بدین سبب یزدان را خشمگین کرده باشد! خداوند! کسی نمی تواند درباره این کار تعبیر و تفسیر داشته باشد! تنها چیزی که در این راستا می توانیم از خود نشان دهیم و بکنیم این است که بدان بنگریم و آن را ورنه انداز کنیم! ابوبکر رضی الله عنه آنگاه می رود و «بندگان» را خشنود می سازد و از ایشان دلجوئی می کند و رضایت می طلبد تا خدا را راضی سازد: «ای برادرانم! آیا شما را خشمناک کرده ام؟». پاسخ می دهند و می گویند: «نه ای برادر ما! خدا تو را بیامرزد».

این چیزی که در زندگی انسانها روی داده است چه چیز شگرف و بزرگی است؟ این کوچ و انتقالی که در واقعیت مردمان روی داده است، کدام کوچ و انتقال است که بدین فراخی است؟ چه دگرگونی شگفتی در ارزشها و اوضاع و احوال، و در همان زمان در احساسات و جهان بینیها در گرفته است؟ زمین همان زمین است. محیط همان محیط است. مردمان نیز همان مردمانند. وضع اقتصادی نیز همان است که بود... و بالاخره همه چیز همان چیزهایی هستند که بودند. تنها

﴿وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ، وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴾.

این چنین (روشن و آشکار) آیات (قرآنی و دلائل جهانی) را توضیح می‌دهیم، تا راه (نادرست) گناهکاران (از راه درست مؤمنان) پیدا و نمودار شود.

پایان این بخش، بخشی که سرشت رسالت و سرشت پیغمبر را بدین روشنی آشکار بیان داشته است، همان گونه که این عقیده را پاک از هر آرایش و پیرایشی بیان کرده است، و ارزشها و میزانهائی را شرح و بسط داده است و از یکدیگر جدا ساخته است که در صدد حذف آنها از زندگی انسانها است، و یا سرگرم استوار داشتن و بر جای گذاشتن آنها است:

﴿وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ﴾.

این چنین (روشن و آشکار) آیات (قرآنی و دلائل جهانی) را توضیح می‌دهیم.

بسان این برنامه، و بسان این راه، و بسان این بیان و تفصیل، آیاتی را شرح و بسط و تبیین و توضیح می‌دهیم که در بارهٔ این حقّ شکّ و تردیدی بر جای نمی‌گذارد، و مشکلی را دربارهٔ این امر ناگشوده رها نمی‌کند. با چنین بیان و تفصیلی نیازی به معجزات و خوارق عادات نمی‌ماند. چه حقّ روشن و هویدا، و کار واضح و پیدا است. بدان گونه هویدا و پیدا است که برنامهٔ اسلامی هویدا و پیدا بود و روند قرآنی نمونه‌ای از آن را بیان و عرضه داشت.

به هر حال هر تفصیلی که در بارهٔ دلائل هدایت و الهامهای ایمان قبلاً در سوره آمده است، و هرگونه بیانی که دربارهٔ حقائق و سخن از وقائع، داخل در مدلول و مفهوم فرمودهٔ یزدان بزرگوار است:

﴿وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ﴾.

این چنین (روشن و آشکار) آیات (قرآنی و دلائل جهانی) را توضیح می‌دهیم.

مقاصد آنها داشته باشند، تا بکوشند بر آن گسترهٔ شگرفی مشرف بشوند که از لابلای این نصوص و آیات در تاریخ انسانها پدیدار می‌آید، بدان هنگام که با آواز ساربانانۀ اسلام از درّهٔ ژرف و پست جاهلیت بالا می‌روند و به سوی قلّهٔ بلند فلکسا حرکت می‌کنند...

سپس بار دیگر با صدای عوعو «تمدن مادیگری» خالی از روح و عقیده، دیگر باره از آن اوج به درّهٔ ژرف و پست جاهلیت فرو می‌افتند!... همچنین باز هم باید انسانها بکوشند تا بفهمند اسلام امروزه چه اندازه می‌تواند گامهایشان را رهنمود گرداند و به پیش براند، بعد از این که همهٔ تجربه‌ها و همهٔ مکتبها و همهٔ اوضاع و همهٔ نظامها و همهٔ اندیشه‌ها و همهٔ جهان‌بینی‌هایی که انسانها برای خود به دور از برنامهٔ یزدان و رهنمود آسمان، ساخته‌اند و آراسته و پیراسته کرده‌اند، و هیچکدام نتوانسته‌اند که انسانها را بار دیگر بالاتر و بالاتر ببرند و بدان قلّه برسانند. همچنین نتوانسته‌اند حقوق انسان را بدین شکل درخشان، یعنی بسان عملکرد اسلام، تضمین گردانند، و دلها را آرامش بخشند و اطمینان دهند، بدان گونه که اسلام انسانها را چنان انتقال و کوچ سترگی داده است، بدون این که کشت و کشتارها به راه اندازد، و مردمان را تحت فشار قرار دهد و پریشان حال سازد، و بدون این که مقررات استثنائی و ناجوری تهیّه و اجراء گرداند که آزادیهای اساسی را از میان بردارد، و بدون این که هراس، ترس، شکنجه، گرسنگی، تنگدستی، و بدون ابزاری از این ابزارهایی که لازمهٔ انتقالاتی است که انسانها در سایهٔ دستگاهها و سازمانهای بد و ناپاکی که انسانها برای خود وضع می‌کنند و می‌گذارند، و در دائرةٔ آنها بعضی برخی را بجای خدا پرستش می‌کنند، بکار گیرد و مورد بهره‌برداری قرار دهد.

این اندازه سخن در اینجا ما را بس است ... الهامهای نیرومند ژرفی که نصوص قرآنی ارمغان می‌دارند و به دل‌های روشن می‌ریزند، برای ما بسنده است.<sup>(۱)</sup>

(۱) برای تکمیل مشاهدهٔ جوانب این حقیقت بزرگ، مراجعه شود به تفسیر فرمودهٔ خداوند بزرگوار: ﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى، أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى...﴾. (مؤلف)

پایان این آیه کوتاه چنین است:

﴿وَلَسْتَ بِمِنْ سَبِيلِ الْمُجْرِمِينَ﴾.

تا راه (نادرست) گناهکاران (از راه درست مؤمنان) پیدا و نمودار شود.

کار شگفتی است! از پروژه برنامه قرآنی در باره عقیده، و حرکت با این عقیده پرده برداشته می شود. این برنامه به بیان حق و اظهار آن نمی پردازد تا راه مؤمنان شایسته و بایسته روشن گردد و پیدا و نمودار شود و بس. بلکه باطل را نیز روشن می کند و پرده از آن برمی دارد، تا راه سرگشتگان بزهکار نیز نمایان و پدیدار شود... نمایان شدن راه بزهکاران، برای هویدا گردیدن راه مؤمنان ضروری است. این امر به خط فاصلی می ماند که در دو راهه ها یا چند راهه ها کشیده می شود.

این برنامه، برنامه ای است که یزدان سبحان آن را مقرر و معین فرموده است تا با نفسهای انسانها در سازش و کنش باشد. این بدان خاطر است که یزدان سبحان می داند که پدید آوردن باور عقیدتی نسبت به حق و حقیقت و خیر و خوبی، مقتضی مشاهده جانب مقابل، یعنی باطل و شر است. همچنین تأکید گردد که این باطل صرف و شر خالص است، و آن حق صرف و خیر خالص است... از دیگر سو نیروی کشش به جانب حق تنها از احساس صاحب حق بدین امر نیست که بداند او رهرو راه حق و بر راستای حق روان است، بلکه باید بفهمد که آنکه با حق می رزمند و مقابل حق می ایستند باطل و باطلگرا است، و راه بزهکاران را می پوید. این چنین کسانی، از زمره مردمانی هستند که یزدان در آیه دیگری از قرآن ایشان را دشمنان هر پیغمبری از پیغمبران قلمداد می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ﴾.

این گونه برای هر پیغمبری گروهی از بزهکاران را دشمن ساخته ایم. (فرقان / ۳۱)

یزدان سبحان چنین بزهکارانی را ذکر می فرماید تا در درون پیغمبر ﷺ و در درونهای مؤمنان جایگیر و

جایگزین شود: کسانی که با ایشان دشمنی می ورزند، قطعاً و حتماً بزهکارند.

فرو افتادن رو بند کفر و شر و بزهکاری، برای روشنگری و جلوه گری ایمان و خیر و صلاح، ضروری و لازم است. روشن شدن راه بزهکاران، هدفی از اهداف تفصیل آیات، توسط یزدان سبحان است. این بدان خاطر است که هرگونه تاریکی و هر نوع شبهه ای درباره موضع بزهکاران و در باره راهشان، مایه تاریکی و شبهه در موضع مؤمنان و در راه آنان می گردد. مؤمنان و بزهکاران دو صفحه مقابل یکدیگرند، و دو راه مخالف و عکس همدیگرند... پس بناچار باید دقیق و روشن، رنگها و خطها و سایه روشنها پیدا و هویدا گردند.

از اینجا پیدا است که باید هر جنبش اسلامی با مشخص کردن راه مؤمنان و راه مجرمان آغاز گردد. لازم است هر جنبش اسلامی با شناساندن راه مؤمنان و معرفی راه مجرمان، و با تعیین عنوان معین مؤمنان و عنوان معین مجرمان، آن هم نه در عالم نظریه ها، بلکه در عالم واقع، آغاز گردد. تا پیروان دعوت اسلامی و حرکت اسلامی بدانند کسانی که پیرامون آنان هستند کدامها مؤمن و کدامها مجرم بشمارند. پس از تعیین راه مؤمنان و برنامه و نشانه ایشان، و تعیین راه مجرمان و برنامه و نشانه ایشان، راهها آمیزه یکدیگر نگردد، و عنوان همگون نشود، و سیماها و علامتهای مؤمنان و مجرمان به همدیگر نیامیزد و اشتباهی گرفته نشود.

این تشخیص و تعیین بر جا بود، و این وضوح و روشنی کامل بود، در آن روز و روزگاری که اسلام در جزیره العرب با مشرکان رویاروی گردید. چه راه مسلمانان خوب و پرهیزگار، راه پیغمبر ﷺ و کسانی بود که در خدمت او بودند. و راه مشرکان بدو بزهکار، راه کسانی بود که همچون ایشان این آئین را نپذیرفته بودند و بدان وارد نشده بودند... همراه با این تشخیص و تعیین و وضوح و روشنی، قرآن نازل می گردید و یزدان سبحان آیات را شرح و بسط می فرمود، بدان منوال و

الا الله - بدین مدلول و مفهوم - گواهی ندهد، هنوز داخل اسلام نشده است، نام و لقب و نسب او هر چه می خواهد باشد. هر سرزمینی که گواهی: لا اله الا الله - بدین مدلول و مفهوم - در آن پیاده نشده باشد، سرزمینی بشمار است که با آئین یزدان عبادت و پرستش ننموده است، و هنوز به دائرة اسلام در نیامده است ...

در کره زمین امروزه اقوامی از مردمان هستند که نامهایشان نامهای مسلمانان است، و خود نیز از نژادها و خاندانهای مسلمانانند، و در کره زمین کشورهای است که روزی و روزگاری دارالاسلام، یعنی سرزمینهای اسلامی بوده است ... ولیکن امروزه نه آن اقوام گواهی: لا اله الا الله را - بدین مدلول و مفهوم - می دهند، و نه آن کشورها خداپرستی را به مقتضی این مدلول و مفهوم در پیش می گیرند و یزدان را به نحو بایسته پرستش می نمایند.

این بلا، بدترین چیزی است که جنبشهای راستین اسلامی، در این چنین کشورهای با آن رویاروی می گردند، و سخت ترین درد و رنجی است که از دست این چنین اقوامی می چشند.

سخت ترین چیزی که این چنین جنبشهایی با آن روبرو می شوند، روشن نبودن راه مسلمانان پرهیزگار، و راه مشرکان بزهکار، و آمیزه شدن نشانه ها و عنوانها، و آمیخته بودن نامها و صفتها، و بیابان برهوتی است که در آن نشانه های راه نامشخص است و دو راهه حق و باطل از یکدیگر جدا نیست!

دشمنان جنبشهای اسلامی با این شکاف و سوراخ آشنایند. بر دم در این شکاف و سوراخ شبانه روز می مانند و برای فراخ کردن آن، و دلسرد نمودن مؤمنان، و دوز و کلک زدن و آمیختن و سر در گم کردن این و آن به تلاش و تکاپو می پردازند و به نیرنگ می نشینند، تا زمانی که آشکارا زبان به حق گشودن و سخن حق گفتن تهمتی می گردد که با چنگ و دندان بدان می چسبند! تهمت تکفیر «مسلمانان»

شیوه ای که نمونه هایی از آن در سوره گذشت - از جمله واپسین نمونه - تا راه بزهکاران هویدا و پیدا باشد.

هر جا اسلام با شرک و بت پرستی و بی دینی و آئینهای منحرف بر جای مانده از آئینهایی که در اصل آسمانی بوده اند و تحریفهای بشری آنها را دگرگون و تباه ساخته اند، رویاروی شده است، و هر کجا اسلام با چنین دسته ها و ملتھائی رویاروی گردیده است، راه مؤمنان خوب و پرهیزگاری روشن و آشکار بوده است، و راه مشرکان کافر بزهکار نیز روشن و آشکار بوده است ... دیگر اشتباه و اختلاط سودی نبخشیده است و آمیزش مفید فائده ای نبوده است.

اما بلای بزرگی که امروز گریبانگیر جنبشهای راستین اسلامی می گردد، و با حرکات حقیقی اسلامی مقابله می کند، چیزی از اینها نیست ... این بلا مجسم است در وجود اقوامی از مردمان که از نژاد مسلمانانند و در سرزمینهای زندگی می کنند که روزی و روزگاری سرزمین اسلام و برازنده اصطلاح دارالاسلام بوده است. آئین یزدان بر آن سرزمینها سلطه و قدرت داشته است، و شریعت و آئین خدا بر آنها حکومت و فرمانروائی نموده است ... بعدها این سرزمینها و این اقوام در واقع به ترک اسلام می گویند، اما در نام اسلام را اظهار و اعلان می کنند، و سرانجام ارکان و اصول اسلام را در عقیده و واقعیت رها می سازند و با آن بیگانه می شوند، هر چند گمان می برند که معتقد به اسلام و پیرو آئین اسلام هستند.

اسلام گواهی: لا اله الا الله است! گواهی: لا اله الا الله، مجسم و متجلی در اعتقاد به این است که یزدان یگانه، آفریدگار این هستی، و متصرف در آن است و بس. و یزدان یگانه، کسی است که بندگان مراسم پرستش و همه تلاش زندگی را فقط برای او انجام می دهند. خداوند یگانه تنها کسی است که بندگان قوانین را از او دریافت می دارند و در برابر فرمانش در باره کار و بار سراسر زندگیشان کرنش می برند... هر کس که به لا اله

است!!! داوری در باره اسلام و کفر مسأله‌ای می‌شود که به مردمان و اصطلاحات ایشان واگذار می‌گردد، نه به فرموده یزدان و فرموده پیغمبر ﷺ خداوند سبحان!

این درد و بلای بزرگی است ... این گردنه نخستینی هم هست که باید یاران و پیروان این دعوت در هر نسلی از آن بگذرند و از آنجا به سوی یزدان روند!

باید که دعوت به سوی یزدان آغاز گردد با روشنگری راه مؤمنان و راه مجرمان ... لازم است که یاران و پیروان دعوت به سوی یزدان، در گفتن حق و اظهار حقیقت، و در قضاوت و داوری و جداسازی حق از باطل، سازگاری و سازشکاری پیشه نکنند، و در این راستا هول و هراسی ایشان را فرا نگیرد، و سرزنش سرزنش کننده‌ای، و فریاد فریاد زنده‌ای آنان را بر جای نشانند و درمانده نگردانند، فریادی که برآورده می‌شود: بنگرید! ایشان مؤمنان را کافر قلمداد می‌کنند! اسلام آن اندازه شل و آبکی نیست که گول خوردگان گمان می‌برند! اسلام روشن است و کفر نیز پیدا است ... اسلام گواهی لا اله الا الله است بدان مدلول و مفهومی که دارد. پس کسی که بدان نحو بر لا اله الا الله گواهی ندهد، و کسی که بدان نحو آن را در زندگی پا بر جا ندارد، حکم خدا و پیغمبرش ﷺ درباره او این است که وی از زمره کافران ستمگر گناهکار بزهکار بشمار است.

﴿وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ، وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴾.

این چنین (روشن و آشکار) آیات (قرآنی و دلائل جهانی) را توضیح می‌دهیم، تا راه (نادرست) گناهکاران (از راه درست مؤمنان) پیدا و نمودار شود.

بلی لازم است یاران و پیروان این دعوت از گردنه بگذرند و به سوی خدا بروند، و در درویشان این روشنگری اتمام پذیرد و به کمال برسد. تا انرژیهایشان به تمام و کمال در راه یزدان آزاد گردد و نیروهایشان به

تمام و کمال در راه یزدان صرف شود و هیچگونه شبهه‌ای انرژیه‌ها و نیروهایشان را باز ندارد، و هیچگونه تاریکی آنها را به تعویض نیندازد، و هیچگونه اشتباه و آمیزه‌ای آنها را سست و ناچیز و شل و ول نگرداند. زیرا نیروها و انرژیه‌های مسلمانان آزاد نمی‌گردد مگر زمانی که از روی یقین معتقد گردند که آنان «مسلمان» هستند، و کسانی که سر راه ایشان را بگیرند و آنان را و مردمان را از راه یزدان باز دارند «مجرم» و بزهکارند ... همچنین مسلمانان رنجها و دشواریها را تحمل نموده‌اند، مگر زمانی یقین حاصل کنند که مسأله کفر و ایمان مطرح است، و مسلمانان و قوم کافر و مشرک ایشان بر دو راهه جدائی قرار دارند و راهشان از یکدیگر جدا است. مسلمانان پیرو آئینی هستند و قوم کافر و مشرک ایشان پیرو آئین دیگری می‌باشند، و مکتب و مذهب اینان و آنان جدا است:

﴿وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ، وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴾.

این چنین (روشن و آشکار) آیات (قرآنی و دلائل جهانی) را توضیح می‌دهیم، تا راه (نادرست) گناهکاران (از راه درست مؤمنان) پیدا و نمودار شود. خداوند بزرگوار راست فرموده است ...

﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أُنَبِّئُكُمْ بِأَهْوَاءِكُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ إِذَا مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾ (۵۶)  
 ﴿قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ يَفْصُلُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ (۵۷)  
 ﴿قُلْ لَوْ أَنِّي عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفَقَضِي أَهْلَ مَرْبِئِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ﴾ (۵۸)  
 ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرْ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَأْسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (۵۹)



الْمُهْتَدِينَ. قُلْ: إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ. مَا عِندِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ، إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ، يَقْضِ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ﴿١٠﴾.

بگو: من نهی شده‌ام از این که پرستش کنم آنهایی را که  
سوی خدا به فریاد می‌خوانید (و عبادتشان می‌نمائید).  
بگو: من از هوا و هوسهای شما پیروی نمی‌کنم، (که اگر  
چنین کنم، همچون شما) در آن وقت گمراه می‌شوم و از  
زمره راه یافتگان نخواهم بود. بگو: من بر شریعت  
واضحی هستم که از سوی پروردگارم نازل شده است  
و شمار قرآن را تکذیب می‌کنید (که در بر گیرنده  
شریعت غزا و آشکارا است. بدانید عذاب و کیفری) که  
در (نزول و وقوع) آن شتاب می‌ورزید در قدرت من  
نیست. فرمان جز در دست خدا نیست. خدا به دنبال حق  
می‌رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می‌شود. لذا  
اگر خواست عذاب واقع می‌گردد و اگر نخواست عذاب  
واقع نمی‌شود) و او بهترین (قاضی میان من و شما و)  
جداکننده (حق از باطل) است.

حقیقت الوهیت همچنین جلوه گر می‌شود در شکیبایی  
یزدان در برابر تکذیب کنندگان و جلوه گر می‌آید در  
عدم پاسخ به پیشنهادهای ایشان مبنی بر نزول  
معجزه‌های مادی برای آنان. چرا که اگر یزدان  
پیشنهادهای ایشان را عملی می‌کرد و آنان ایمان  
نمی‌آوردند، به عذاب الهی گرفتار می‌آمدند، همان  
گونه که سنت خداوند بزرگوار بر این رفته است و به  
هنگام ظهور معجزات تکذیب کنندگان را دچار عذاب  
کرده است و بر کیفرشان توانا بوده است. اگر  
پیغمبر ﷺ خدا می‌توانست معجزه‌هایی را بدیشان  
بنماید که ایشان با شتاب آنها را درخواست می‌کردند،  
قطعاً معجزه‌های پیشنهادی ایشان را بدانان می‌نمود و  
در این امر تأخیر روا نمی‌فرمود. هنگامی که معجزه‌های  
درخواستی را ارائه می‌داد و آنان بدانها گردن  
نمی‌نهادند، و آنها را دروغ می‌شمردند، قطعاً  
پیغمبر ﷺ بدیشان کمترین مهلت ماندگاری نمی‌داد،  
چرا که چون انسان بود دلتنگ و دلگیر می‌شد و

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ ﴿١٢﴾ ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ ۚ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَسِينِ ﴿١٣﴾ قُلْ مَنِ يُنْجِيكُم مِّن ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّيْنٍ أَتَنْجِيهِ هَٰذِهِ لَتَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤﴾ قُلْ اللَّهُ يُنْجِيكُم مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُّشْكُرُونَ ﴿١٥﴾ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتَ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْسَكُمْ شِعْرًا وَيَذِقَ بَعْضُكُم بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظِرْ كَيْفَ نَصْرِي الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُوْنَ ﴿١٥﴾

این موج برگشتی است به سوی «حقیقت الوهیت» پس  
از بیان «حقیقت رسالت و حقیقت رسول» در موج  
پیشینی که در روند همساز قرآنی قرار گرفته است، و  
به دنبال روشنگری راه مجرمان و راه مؤمنان آمده  
است، همان گونه که در پایان بخش پیشین بیان کردیم.  
حقیقت الوهیت در این موج جلوه گر می‌آید در  
جولانگاه‌های گوناگونی... پیش از این که به هنگام  
عرضه کردن نصوص قرآنی، از آنها به درازا سخن  
گوئیم، در اینجا چکیده‌ای از آنها را بیان می‌داریم:

حقیقت الوهیت جلوه گر می‌آید در دل پیغمبر خدا ﷺ  
بدان هنگام که او در درون خود دلیل و حجتی از  
پروردگار خود می‌یابد، و کاملاً بدان ایمان و یقین دارد.  
ایمان و یقینی که تکذیب تکذیب کنندگان آن را لرزان  
و پریشان نمی‌سازد. از اینجا است که خالصانه خویشتن  
را به خدای خود می‌سپارد و تسلیم فرمان یزدان  
می‌گرداند، و کاملاً از قوم خود می‌برد، بسان کسی که  
یقین دارد که آنان گمراه بوده و بدور از رهنمود خداوند  
جهانند:

﴿قُلْ: إِنِّي نَهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. قُلْ: لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ، قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ﴾

تکذیب کنندگان را تحمل نمی فرمود. پس اعطاء مهلت ماندگاری بدیشان، نمادی از نمادهای شکیبائی یزدان و مرحمت خدای سبحان به کافران و مشرکان است. همچنین جلوه گاهی بشمار است که الوهیت یزدان در آن جلوه گر می آید:

﴿قُلْ لَّوْ أَنِّي عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِّي الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ﴾.

بگو: اگر آنچه که وقوع آن (که عذاب خدا است و از روی استهزاء) شتاب می ورزید، در قدرت من بود (در وقوع آن شتاب می کردم و از شرم شما خلاص می شدم) و کار من با شما پایان می پذیرفت، ولیکن (کار در دست خدا است) و خدا آگاه تر از (هر کسی بدان چیزی است که در دنیا یا آخرت در خور) ستمکاران است.

حقیقت الوهیت جلوه گر می آید در این که خدا در همه حال مردمان را می پاید و از ایشان محافظت می فرماید و توانا بر آنان است در همه احوال و اوضاعی که پیدا می کنند: در خواب و بیداری، در حیات و ممات، و در این جهان و آن جهان:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاحِ الْعُيُوبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ، وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، وَمَا تَسْقُطُ مِنْ زَرْقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا، وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.

گنجینه های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی افتد مگر این که از آن خبردار است. و هیچ دانه ای در تاریکیهای (درون) زمین، و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (خدا از آن آگاه، و در علم خدا پیدا است) و در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.

حقیقت الوهیت جلوه گر می آید در این که یزدان مردمان را می پاید و بر آنان چیره است در هر حالی از احوالشان: در خواب و بیداری، و در مرگ و زندگی، و در دنیا و آخرت:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ، وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ، ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى، ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ، ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. وَهُوَ الظَّاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً، حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا، وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ. ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ. أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾.

خدا است که در شب شما را می میراند و در روز شما را برمی انگیزاند و او می داند که در روز (که عمده جنب و جوش و تلاش و کوشش است) چه می کنید و چه فرا چنگ می آورید (و این مرگ و زندگی خواب و بیداری نام، پیوسته ادامه دارد) تا مهلت معین (زندگی هر کس با فرا رسیدن مرگ او) بسر آید. سپس (در روز رستاخیز همگان) به سوی خدا برمی گردید و آنگاه شما را بدانچه (از خوب و بد در دنیا) می کردید باخبر می گرداند (و پاداش و پادافره اعمال را به صاحبان آنها می رساند). خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می فرستد و می گمارد (و آنان بکار خود با دقت تمام تا دم مرگ یکایک شما، مشغول می گردند) و چون مرگ یکی از شما فرا رسید، فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می آیند) جان او را می گیرند، و (فرشتگان گروه اول و فرشتگان گروه دیگر به سراغ او می آیند) جان او را می گیرند، و (فرشتگان گروه اول و فرشتگان گروه دوم هیچکدام در مأموریت خود) کوتاهی نمی کنند. سپس (همه مردگان در روز قیامت زنده می گردند) و به سوی خدا، یعنی سرور حقیقی ایشان بزرگوارنده می شوند. ها! (بدانید که در چنین روزی) فرمان و داوری از آن خدا است و بس، و او سریع ترین حسابگران است (و در کوتاه ترین مدت به حساب یکایک خلایق می رسد و پاداش و پادافره آنان را می دهد).

حقیقت الوهیت جلوه گر می آید در سرشت خود تکذیب کنندگان، آن گاه که با هول و هراس رویاروی می گردند.

کردند و حقیقت را) بفهمند.

﴿قُلْ: إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. قُلْ: لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَ كُمْ. قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ... قُلْ: إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي - وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ - مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعِجُلُونَ بِهِ. إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ، وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ. قُلْ: لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعِجُلُونَ بِهِ لَفُضِّي الْأَمْرَ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ﴾.

بگو: من نهی شده‌ام از این که پرستش کنم آنهایی را که سوای خدا به فریاد می‌خوانید (و عبادتشان می‌نمائید). بگو: من از هوا و هوسهای شما پیروی نمی‌کنم، (که اگر چنین کنم، همچون شما) در آن وقت گمراه می‌شوم و از زمره راه یافتگان نخواهم بود. بگو: من بر شریعت واضعی هستم که از سوی پروردگارم نازل شده است و شما قرآن را تکذیب می‌کنید (که در بر گیرنده شریعت غزا و آشکارا است. بدانید عذاب و کیفری) که در (نزول وقوع) آن شتاب می‌ورزید در قدرت من نیست. فرمان جز در دست خدا نیست. خدا به دنبال حق می‌رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می‌شود. لذا اگر خواست عذاب واقع می‌گردد و اگر نخواست عذاب واقع نمی‌شود) و او بهترین (قاضی میان من و شما) جدا کننده (حق از باطل) است. بگو: اگر آنچه که وقوع آن (که عذاب خدا است و از روی استهزاء) شتاب می‌ورزید، در قدرت من بود (در وقوع آن شتاب می‌کردم و از شر شما خلاص می‌شدم) و کار من با شما پایان می‌پذیرفت، ولیکن (کار در دست خدا است) و خدا آگاه‌تر از (هر کسی بدان چیزی است که در دنیا یا آخرت در خور) ستمکاران است.

این موج، از انگیزه‌های الهام‌گرانه‌ای فراهم می‌آید، انگیزه‌هائی که در آهنگهای گوناگونی جلوه‌گر می‌گردد. آن آهنگهائی که دل انسان را با حقیقت الوهیت در جلوه‌گاه‌های مختلف رویاروی می‌گرداند... از میان این انگیزه‌های ژرف، آهنگ مکرری است که چنین گوش

چرا که بدین هنگام، دفع بلا و رفع هول و هراس از خود را جز از خدا از کسی و از چیزی نمی‌طلبند... اما با وجود این شرک می‌ورزند و فراموش می‌کنند خدائی را که برای دفع بلا و رفع هول و هراس از خود به کمک می‌طلبند او می‌تواند انواع عذابها را بدیشان بچشاند و اقسام بلاها را بهره‌ایشان گرداند، عذابها و بلاهائی که کسی نمی‌تواند آنها را از ایشان دفع و برطرف نماید: ﴿قُلْ: مَنْ يُنْجِيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً: لَنْ أُنْجِيَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ؟ قُلْ: اللَّهُ يُنْجِيكُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ، ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ. قُلْ: هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَنْ جُلُكُم، أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ. أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾.

بگو: چه کسی شما را از احوال و شدائد خشکی و دریا رهائی می‌بخشد، در آن حال که (دشواریها و گرفتاریهای بزرگ به شما رو می‌کند) و او را فروتنانه غلنی و نهانی به فریاد می‌خوانید (و می‌گوئید: اگر خدا ما را از این احوال برهاند، سوگند می‌خوریم که از سپاسگزاران (نعمت و فضیلت او) باشیم. بگو: خدا شما را از آن (اهوال و شدائد) و از هر غم و اندوهی می‌رهاند. سپس (با این وجود برای او) شما شریک و انباز می‌سازید! (شریک و انبازی که می‌دانید کاری از دست آنها ساخته نیست). بگو: خدا می‌تواند که عذاب بزرگی از بالای سرتان و یا از زیر پاهایتان بر شما بکارد (و شما را دچار بلاهای آسمانی و بمبارانهای هوائی یا بلاهای زمینی همچون زلزله‌ها و آتشفشانیه‌ها و انفجارهای مینها و دیگر مواد منفجره جنگها سازد) و یا این که کار را بر شما به هم آمیزد (و در نتیجه حقیقت امر بر شما مشتبه شود) و دسته دسته و پراکنده گردید (و جنگها در میانتان بر پا گرداند) و برخی از شما را به جان برخی دیگر اندازد و گرفتار همدیگر سازد. بنگر که چگونه آیات (قرآنی و دلائل جهانی خود) را بیان و روشن می‌گردانیم تا بلکه (ببینید) و به خود باز

جان را می نوازد:

﴿قُلْ: ... قُلْ: ... قُلْ: ...﴾.

بگو... بگو... بگو....

خطاب به پیغمبر ﷺ خدا است تا از سوی خداوندگارش چیزی را تبلیغ کند و به مردم برساند که بدو وحی می فرماید. آن چیزی که جز آن را نمی تواند انجام دهد، و از چیزی جز آن نمی تواند پیروی کند، و جز آن را نمی تواند دریافت دارد:

﴿قُلْ: إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. قُلْ: لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ. قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا، وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾.

بگو: من نهی شده‌ام از این که پرستش کنم آنهایی را که سوای خدا به فریاد می خوانید (و عبادتشان می نمائید). بگو: من از هوا و هوسهای شما پیروی نمی کنم، (که اگر چنین کنم، همچون شما) در آن وقت گمراه می شوم و از زمره راه یافتگان نخواهم بود.

یزدان سبحان به پیغمبر ﷺ دستور می دهد که با مشرکان رویاروی بگوید که از سوی پروردگارش نهی شده است از این که پرستش کند کسانی را که بجز خدا آنان را می پرستند و انبازهای ایزد می شمارند. گذشته از این، نهی شده است از این که از هواها و هوسهایشان پیروی کند. چرا که مشرکان بجز خدا کسانی را که پرستش می کنند و به کمک می طلبند - هر که باشند - از روی هوا و هوس چنین می کنند نه از روی دانش و آگاهی، و نه به پیروی از حق و حقیقت. اگر او از این هواها و هوسهایشان پیروی کند گمراه می گردد و راهیاب نمی شود. هواها و هوسهایشان، او را و هم ایشان را جز به سوی گمراهی و سرگستگی نمی کشاند و رهنمود نمی گرداند.

یزدان سبحان به پیغمبر ﷺ دستور می فرماید که این گونه با مشرکان روبرو و رویاروی گردد، و بدین گونه از ایشان ببرد و دوری گزیند، به همان گونه‌ای که پیشتر در خود این سوره بدو فرمان داده است و فرموده است:

﴿أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ مَعَ اللَّهِ إِلَهٌ آخَرُ؟ قُلْ: لَا أَشْهَدُ. قُلْ: إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ، وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾.

آیا واقعاً شما گواهی می دهید که خدایان دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی دانم و نمی کنم). بگو: او خدای یگانه یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی جانی که) انباز خدا می کنید بیزارم. (آیه ۱۹)

مشرکان پیغمبر خدا ﷺ را دعوت می کردند که با ایشان سازشکاری کند و با آئین آنان موافقت نماید تا ایشان هم با آئین او موافقت کنند و راه سازشکاری در پیش گیرند! او برای خدایانشان سجده ببرد تا آنان هم برای خدای او سجده کنند! انگار که چنین کاری شدنی است! انگار که شرک و اسلام در دلی می توانند گرد آیند! انگار که پرستش یزدان جهان می تواند با پرستش چیزهای دیگر در یکجا جمع شود! قطعاً چنین کاری هرگز انجام نمی پذیرد. چه یزدان کاملاً بی نیاز از شرک است. یزدان از بندگان خود می خواهد که پرستش و بندگی خویش را خالصانه از آن خدا کنند. اگر پرستش و بندگی خویش را با پرستش و بندگی چیزی جز خدا آمیخته و آلوده کنند، قطعاً چنین بندگی و پرستشی را از ایشان نمی پذیرد، آلودگی و پلیدگی شرکشان چه اندک باشد و چه زیاد.

هر چند که مقصود آیه این است که پیغمبر خدا ﷺ با مشرکان رویاروی گردد و بدیشان بگوید که از عبادت هر چه جز خدا است نهی شده است، این چیز را به هر نامی که می خوانند و می نامند، فرقی نمی کند. اما تعبیر از انبازان با واژه «الَّذِينَ» یعنی «کسانی که» در این فرموده خداوند بزرگوار جلب توجه می کند:

﴿قُلْ: إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾.

بگو: من نهی شده‌ام از این که پرستش کنم آنهایی را که سوای خدا به فریاد می خوانید (و عبادتشان می نمائید). واژه «الَّذِينَ» برای ذوی العقول به کار می رود. اگر مراد

بگو: من بر شریعت واضحی هستم که از سوی پروردگارم نازل شده است و شما قرآن را تکذیب می کنید (که در بر گیرنده شریعت غزا و آشکارا است. بدانید عذاب و کیفری) که در (نزول و وقوع) آن شتاب می ورزید در قدرت من نیست. فرمان جز در دست خدا نیست. خدا به دنبال حق می رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می شود. لذا اگر خواست عذاب واقع می گردد و اگر نخواست عذاب واقع نمی شود) و او بهترین (قاضی میان من و شما و) جدا کننده (حق از باطل) است.

این دستوری است که یزدان خطاب به پیغمبرش ﷺ صادر می فرماید و بدو فرمان می دهد با مشرکان تکذیب کننده پروردگارشان رویاروی گردد و آشکارا سخن بگوید از یقین روشن و استواری که آن را در ژرفای درون خود می یابد، و زبان به دلیل روشن درونی، و احساس ژرف وجدانی، درباره شناخت پروردگار خود بگشاید، و از وجود یزدان، و از یگانگی ایزد متان، و وحی خداوند سبحان بدو، به سخن پردازد و دیگران را مطلع سازد... این هم شعور و احساسی است که همه پیغمبران از جانب یزدان سبحان پیدا کرده اند، و از این شعور و احساس، با کلماتی همچون این تعبیر یا نزدیک بدان، سخن گفته اند:

نوح علیهِ السلام از این شعور و احساس تعبیر کرده است و فرموده است:

﴿قَالَ: يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي، وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ؟ أَنُؤْمِرُكُمْ بِهَا وَآتَيْنَاكُمْ بِهَا كَارِهُونَ؟﴾

گفت: ای قوم من! به من بگوئید، اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم (که علم ضروری من برگرفته از دانش و بینش پیغمبری است) و خداوند از سوی خود رحمتی به من عطا فرموده باشد (که نبوت است) و این رحمت الهی (به سبب توجه شما به مادیات و غفلت از معنویات) بر شما پنهان مانده باشد، آیا ما می توانیم شما را به پذیرش آن واداریم، در حالی که

تنها بتهای سنگی و چوبی و همسان اینها بود، به جای واژه «الَّذِينَ» می بایستی واژه «مَا» یعنی «چیزهایی که» به کار می رفت، لذا باید مقصود از «الَّذِينَ» نوع دیگری جز بتهای سنگی و چوبی و چیزهایی پسان اینها باشد. باید مراد نوعی از ذوی العقول باشد این است که از اسم موصول «الَّذِينَ» که بیشتر برای ذوی العقول بکار می رود استفاده شده است، و از همه بتها یا وصف ذوی العقول تعبیر شده است. این برداشت در اینجا با واقعیت از یک طرف متفق است، و از دیگر سو با مصطلحات اسلامی همخوانی دارد:

از یک سو می بینیم که مشرکان تنها بتهای سنگی و چوبی و چیزهای مثل اینها را نمی پرستیدند و بس، بلکه جتها و فرشتگان و مردمان را نیز شریک و انباز خدا می کردند... آنان مردمان را شریک و انباز خدا نمی کردند مگر بدین گونه که بدیشان حق می دادند که برای جامعه و برای افراد قانونگذاری کنند! شرکاء و انبازها برای آنان قواعد و مقررات وضع می کردند، و آداب و سنن به وجود می آوردند، و در میانشان برابر عرف و عادت و رأی و نظر داوری می نمودند.

در اینجا ما به سوی اصطلاحات اسلامی می رویم و دیدگاه های اسلامی را می نگریم. اسلام این چنین کاری را شرک قلمداد می کند، و داوری دادن به مردمان در کار و بار مردمان را خدا کردن ایشان بشمار می آورد، و آنان را خداگونه ها و انبازها می خواند و می نامد... یزدان سبحان از سجده بردن برای بتان سنگی و آدمی نهی می فرماید. چه در عرف اسلام هر دو تای آنها برابر و یکسانند... هر دو تای آنها انباز خدا بشمارند، و پرستش خداگونه ها قلمداد می شود!

آن گاه دومین آهنگ به میان می آید و گوش جان را نوازش می نماید، آهنگی که متصل به نخستین آهنگ و تکمیل کننده آن است:

﴿قُلْ: إِنِّي عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي، وَكَذَّبْتُم بِهِ، مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ. إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ، يَقْضِ الْحَقُّ، وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾

شما دوستش نمی‌دارید و منکر آن می‌باشید؟ (دین را با اجبار که نمی‌شود به دیگران تحمیل و تزریق کرد).

(هود / ۲۸)

صالح علیه السلام این مطلب را فرموده است و گفته است:

﴿قَالَ: يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً، فَمَن يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ؟ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ﴾.

(صالح) گفت: ای قوم من! به من بگوئید، اگر من (در دعوت شما به پرستش خدای یگانه)، از سوی خدا دلیل روشنی داشته باشم و او از جانب خود به من رحمت (نبوت و رسالت) داده باشد، حال اگر از فرمان او سرکنشی کنم، چه کسی مرا در برابر (خشم) خدا یاری می‌دهد و از عذاب او رستگار می‌سازد؟! شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزائید.

ابراهیم علیه السلام این مطلب را بیان کرده است و فرموده است:

﴿وَحَاجَّةٌ قَوْمُهُ. قَالَ: ائْتَا جُؤنِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَان؟﴾.

قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند (و وی را از خشم خدایان خود ترساندند. ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که درباره خدا با من بستیزید، و حال آن که مرا (خداوند با دلائل روشن به سوی حق راهنمایی کرده و) هدایت بخشیده است؟.

یعقوب علیه السلام نیز این مطلب را بیان و آن را به فرزندان خویش فرموده است:

﴿فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بِصِرَآءٍ. قَالَ أَمْ أَقُلْ لَّكُمْ: إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟﴾.

هنگامی که (پیک) مزده رسان پیامد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند، (چشمان یعقوب) بینا گردید (و نور سرور، به دیدگانش روشنی بخشید. یعقوب به حاضران) گفت: مگر به شما نگفتم که از سوی یزدان (و در پرتو وحی رحمان) چیزهائی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟.

این است حقیقت الوهیتی که در دل‌های دوستان خدا به

تجلی درمی‌آید، آن کسانی که یزدان در دل‌هایشان جلوه‌گر می‌شود و یزدان سبحان را در دل‌هایشان حاضر می‌یابند، و این حقیقت را در ژرفاهای دل‌هایشان آشکارا می‌بینند و بدان یقین کامل پیدا می‌کنند. این حقیقتی است که یزدان به پیغمبر صلی الله علیه و آله خود دستور می‌دهد رویاروی مشرکان تکذیب‌کننده زبان بدان بگشاید، مشرکانی که از او معجزات و خوارق عادات می‌طلبیدند تا به چیزی ایمان بیاورند که او با خود به ارمغان آورده است و حقیقتی از سوی پروردگار خویش قلمداد نموده است، حقیقتی که او آن را کامل و روشن و ژرف در دل خویشان یافته است:

﴿قُلْ: إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي، وَكَذَّبْتُم بِهِ﴾.

بگو: من بر شریعت واضحی هستم که از سوی پروردگارم نازل شده است و شما قرآن را تکذیب می‌کنید.

همچنین مشرکان از پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند که معجزه‌ای برای آنان بیاورد، و یا این که بر سر ایشان عذابی نازل کند، تا باور نمایند که او از سوی خدا آمده است ... بدو دستور داده می‌شود که حقیقت رسالت و نبوت و حقیقت رسول و نبی را برای آنان اعلان و اعلام کند، و فرق حقیقت و نبوت و حقیقت رسول و نبی را با حقیقت الوهیت کاملاً برایشان توضیح دهد و موضوع را بشکافد و به آگاهی ایشان برساند. آشکارا و بی‌پرده بدیشان بگوید که او نمی‌تواند چیزی را که با شتاب از او می‌خواهند برایشان بیاورد و ارائه دهد. کسی که می‌تواند چنین کاری را بکند تنها خدا است و پس. او هم خدا نیست، بلکه او پیامبری است:

﴿مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ، إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ، يَقْضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾.

بدانید عذاب و کیفری که در (نزول و وقوع) آن شتاب می‌ورزید در قدرت من نیست. فرمان جز در دست خدا نیست. خدا به دنبال حق می‌رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می‌شود. لذا اگر خواست عذاب واقع می‌گردد و اگر نخواست عذاب واقع نمی‌شود) و او

بهترین (قاضی میان من و شما و) جدا کننده (حق از باطل) است.

وقوع عذاب بر مشرکان پس از انجام معجزه و تکذیب ایشان بدان، حکم و قضاوت است. حکم و قضاوت نیز در دست خدا است و بس. تنها خدا است که حق را بیان می کند و از آن خبر می دهد. تنها او است که درباره امور و شؤون جهان داوری می فرماید، و دعوت کننده به سوی حق را از تکذیب کنندگان حق جدا می سازد. نه این و نه آن، کار کسی از پندگان و آفریدگان او نیست. بدین وسیله پیغمبر ﷺ خود را برکنار از این می دارد که خودش توان و قدرتی داشته باشد، یا بتواند درباره عذاب و بلائی صحبت کند که خدا گریبانگیر قومی سازد. چه قضاوت کردن و سخن گفتن از عذاب و بلائی که یزدان بر سر مردمانی می آورد، از جمله کارهای الوهیت و از ویژگیهای آن است. پیغمبر ﷺ انسان است و بدو وحی می گردد که پیام را برساند و مردمان را از خشم و عذاب یزدان بر حذر گرداند. وظیفه او این نیست که قضاوت کند و به داوری بنشیند و حق را از باطل و بزهکار را از پرهیزگار جدا سازد. این خدا است که حق را بیان می فرماید و از آن دیگران را باخبر می نماید. همچنین او است که در باره امور و شؤون قضاوت می کند و حق را از ناحق جدا می سازد... فراتر از این تنزیه و تجرید ذات خداوند سبحان و ویژگیهای ایزد متان، از ذات مردمان و ویژگیهای ایشان، تنزیه و تجریدی نیست.

به دنبال این کار، به پیغمبر ﷺ دستور داده می شود که دلها و قلبها و خردهایشان را لمس کند و پسناید و آنها را با حجت و برهان قوی و استواری متوجه سازد که وقوع معجزه کار یزدان متان است و واگذار به اراده و مشیت دادار جهان است... اگر کار معجزات و خوارق عادات - از جمله نازل کردن عذاب - در توان پیغمبر ﷺ بود که بشر است، نمی توانست خویشنداری کند و به درخواست ایشان پاسخ نگوید، بدان گاه که آنان در نزول عذاب کاملاً اصرار

می ورزیدند و پافشاری می کردند. اما این کار تنها در دست خدا است و خدا شکیب است و درباره ایشان شکیبائی می ورزد و تأتی می فرماید، و معجزات و خوارق عادات را بدیشان ارائه نمی نماید، معجزات و خوارق عاداتی که عذاب نابود کننده و ویرانگری به دنبال دارند، اگر پس از وقوع آنها مردمان ایمان نیاورند و کژ راه روند، همان گونه که بر سر پیشینیان آمده است و گریبانگیر مردمان پیش از ایشان گشته است:

﴿قُلْ: لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ﴾.

بگو: اگر آنچه که وقوع آن (که عذاب خداست و از روی استهزاء) شتاب می ورزید، در قدرت من بود (در وقوع آن شتاب می کردم و از شر شما خلاص می شدم و) خدا آگاه تر از (هر کسی بدان چیزی است که در دنیا یا آخرت در خور) ستمکاران است.

توان انسان دارای حدودی در شکیبائی و بردباری و مهلت دادن است. کسی نمی تواند در برابر انسانها بردباری کند و بدیشان مهلت دهد بدان گاه که سرکشی و نافرمانی و تکبر می ورزند، مگر خداوند بردبار و نیرومند و بزرگوار.

خداوند بزرگوار راست فرموده است ... چه انسان گاهی از کسی چیزی می بیند و سخت برمی تابد و دلش تنگ می شود و به سبب آن جان به لب می رسد. بیشتر دقت می کند، می بیند که یزدان مهربان از خزینه غیب بدیشان چه دارائی و املاک و اولادی می بخشد! و از خوان یغمای خود بدیشان خوردنی و نوشیدنی می دهد، و گاه گاهی آنان را غرق نعمت می گرداند، و درهای همه چیز را به رویشان می گشاید... در این هنگام انسان نمی تواند چیزی بگوید جز آن سخنی را که ابوبکر رضی الله عنه می گفت، بدان هنگام که مشرکان او را سخت می زدند و چه بسا بینی و چشم او از یکدیگر شناخته نمی شد:

(رَبِّ مَا أَخْلَمَكَ! رَبِّ مَا أَخْلَمَكَ!)

پروردگارا چه اندازه بردباری! پروردگارا چه اندازه



بردباری!

بلی، این تنها بردباری یزدان است و بس... او مردمان کافر و مشرک را مهلت می‌دهد تا از نعمتهای این چند روزه زندگی بهره‌مند گردند و گام به گام و آهسته و آرام بی‌خبر به سوی دوزخ روند و بدان گرفتار شوند!

﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ﴾.

خدا آگاه‌تر از (هر کسی بدان چیزی است که در دنیا یا آخرت، سزاوار و درخور) ستمکاران است.

یزدان آگاهانه بدیشان مهلت می‌دهد، و فلسفه‌ای دارد که ایشان را زنده نگاه می‌دارد. خداوند بردباری می‌کند و بدیشان زود پاسخ نمی‌دهد، هر چند که او می‌تواند به پیشنهادهای ایشان پاسخ دهد و به دنبال آن عذاب دردناکی را دام‌گیرشان فرماید.

❦

به مناسبت سخن از آگاهی یزدان سبحان از حال ظالمان، و صحبت از حقیقت الوهیت، این حقیقت در جولانگاه فراخ و ژرفی از جولانگاه‌های شگرف و شگفت آن نموده می‌شود... جولانگاه غیب پنهان، و دانش یزدان که محیط بر این غیب است، همان گونه که محیط بر همه چیز است. خدا این آگاهی را به صورت شگرفی به تصویر می‌کشد، و تیرهای دیرآهنگ و دوربردی را نشانه می‌رود تا نواحی و اطراف و اکناف آن را برساند و گستره فراخ آن را بنمایاند:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ، وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ، وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا، وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ، وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ، إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است. و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای (درون) زمین، و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (خدا از آن آگاه، و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت

است.

این تصویری از علم فراگیر و احاطه کننده یزدان است. علمی که چیزی از زنده و مرده و خشک و تر، در زمان و مکان و زمین و آسمان و خشکی و دریا، وجود ندارد که از چنین علمی پنهان و بدور ماند.

چیزی که ما می‌گوئیم و با شیوه مألوف و معهود انسانی از آن سخن می‌رانیم کجا، و شیوه شگفت قرآنی کجا است؟!

خیال انسان به دنبال این آیه کوتاه قرآنی بال و پر می‌گیرد و به پرواز درمی‌آید و افقهای پیدا و ناپیدا را می‌گردد و در جهان نادیدنی و در جهان دیدنی به گشت و گذار می‌پردازد. در اطراف و اکناف گستره جهان هستی، آثار دانش یزدان را می‌پوید، و به فراسوی مرزهای جهان دیدنی بال و پر می‌کشد و نگاره‌های خامه ایزد متان را می‌جوید... هنگامی که عقل انسان با شکلهای و صحنه‌ها در اینجا و آنجا و همه جای جهان روبرو می‌گردد، سخت بر خود می‌لرزد. بدان هنگام که می‌خواهد پرده‌های غیب پوشیده و مهر شده در گذشته و حال و آینده را کنار بزند، و در لابلای این پرده‌های دور از هم و دارای پهنا و بلندای شگرف و شگفت چرخشی بزند و بگردد، به رعشه و لرزه می‌افتد! کلیدهای همه اینها در دست خدا است و جز او کسی از آنها آگاه نیست! در میان ناشناخته‌های خشکیها می‌گردد، و به ژرفاهای آبها فرو می‌رود و غوطه می‌خورد. هنگامی که می‌بیند اینها همه و همه برای دانش یزدان نمایان و آشکار است، غرق حیرت می‌گردد! برگهائی که از درختان زمین فرو می‌افتد و بیرون از شمار است، یکایک آنها در اینجا و آنجا و همه جا، در برابر چشمان خدا فرو می‌افتد! هر دانه‌ای که در تاریکیهای زمین نهان می‌گردد، چشمان یزدان آن را می‌پاید و ملاحظه می‌فرماید! هر چیز تر و خشکی که در این جهان هستی فراخ و بزرگ است، زیر نظر آفریدگار بزرگووار است، و چیزی در سراسر گستره هستی از دانش فراگیر یزدان پنهان و برکنار نمی‌ماند!...

روان گردد و آنها را در همه نواحی کره زمین شمارش کند. گذشته از این، به دل او نمی‌گذرد که بدین سو رو کند و از دانش فراگیر بدین گونه تعبیر نماید. برگهائی که فرو می‌افتد تنها پروردگار است که می‌تواند آنها را بشمارد و سرشماری کند و از آنها تعبیر کرده و سخن بگوید.

آخر انسان کی اندیشه‌اش متوجه هر دانه‌ای می‌گردد که در تاریکیهای زمین نهان می‌گردد؟ نهایت کاری که آدمیزادگان بتوانند متوجه آن گردند دانه‌هائی است که خودشان آنها را در داخل زمین نهان می‌دارند و چشم به راه روئیدن آن می‌مانند... اما دنبال کردن و پائیدن همه دانه‌هائی که در تاریکیهای زمین پنهان باشد، چیزی است که گمان نمی‌رود انسانها بدان اهتمام ورزند و بودن آنها را از مدّ نظر بگذرانند و از دانش فراگیر با وجود آنها مثال بزنند. چنین دانه‌هائی که در تاریکیهای زمین نهان و پنهانند، مثال زدن بدانها تنها کار پروردگار است که می‌تواند آنها را بشمارد و سرشماری کند و از آنها تعبیر نماید و سخن بگوید و بس!

کجا اندیشه بشری بدین گستره قد می‌کشد:

﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ﴾

هیچ چیز تری و هیچ چیز خشکی نیست....

نهایت چیزی که اندیشه بشری بدان برسد و بپردازد سود بردن از چیزهای تر و خشکی است که در دسترس انسانها است... سخن گفتن از آن هم به عنوان یک دلیل علمی شاملی، در روال و رفتار انسانها مرسوم نیست و در تعبیرات آدمیان نیز نمی‌گنجد! هر چیز تری و هر چیز خشکی را تنها آفریدگار می‌تواند بر بشمارد و سرشماری فرماید، و فقط و فقط کردگار می‌تواند آنها را به رشته سخن کشد و از آنها تعبیر نماید!

به اندیشه انسان نمی‌رسد: هر برگه که فرو می‌افتد، و هر دانه‌ای که نهان و پنهان می‌گردد، و هر چیز تری و هر چیز خشکی، در کتاب روشنی و در دفتر محفوظی نگاهداری و بایگانی می‌شود!... مردمان را با این چه

از مشاهده اینها عقل انسان بر خود می‌لرزد و سرا پا غرق شگفت می‌گردد.

چرخش و گردشی است که سرها را گیج می‌کند و هوش از سر انسانها می‌برد، و خردها را واله و سرگردان و دیوانه و حیران می‌سازد! چرخش و گردشی در فاصله‌های زمان، افقهای مکان، ژرفاهای جهان دیدنی و نادیدنی و شناخته و ناشناخته است! چرخش و گردشی است در هستی بی‌مرز و نشان و لمیده در گستره دور و دراز زمان و مکان! مرغ خیال از تصور پهنا و درازی میدان چنین چرخش و گردشی خسته و درمانده می‌شود!... شگفتا همه اینها بدین شکل دقیق و کامل و فراگیری، در چند واژه‌ای به تصویر کشیده می‌شود!

هان! ای انسان! این معجزه است و بدان!

از هر زاویه‌ای بدین آیه کوتاه نظر بیندازیم و آن را ورنانداز سازیم، این اعجاز را خواهیم دید، اعجازی که سرچشمه این قرآن را فریاد می‌دارد.

اگر از ناحیه موضوعی بدین آیه بنگریم، قاطعانه پیش از هر چیز خواهیم گفت: این کلام، سخن انسان نیست و انسان چنین چیزی را نمی‌گوید. این کلام دارای اسلوب و شیوه بشری نیست. اندیشه انسان وقتی که درباره همچون موضوعی سخن می‌گوید، موضوع فراگیری دانش و احاطه آن، به چنین آفاق و کرانه‌هائی سر نمی‌زند... طرحهای اندیشه بشری و تلاشها و پویائیهای آن در این جولانگاه دارای شکل و قالب دیگری است و از حدود و ثغور خاص خود برخوردار است. انسان جهان‌بینیها و اندیشه‌هائی که دارد و با آنها از مسائل و مطالب تعبیر می‌کند، از جولانگاهها و گستره‌های تلاش و کوشش خود آنها را برمی‌گیرد...

نیروی اندیشه بشری کی به بررسی و واریسی و شمارش و سرشماری برگهائی می‌پردازد که از درختان در همه نواحی کره زمین فرو می‌ریزد؟ پیش از هر چیز این مسأله به ذهن کسی خطور و گذر نمی‌کند. به ذهن او نمی‌گذرد و خطور نمی‌کند که به دنبال این همه برگ

مشخص و آشکار گردد که مردمان بدین سو نگرایده‌اند و چنین راهی را نپوینده‌اند.

این آیه و آیه‌های همسان این آیه در قرآن کریم، به تنهائی می‌رسانند که منبع و سرچشمهٔ این کتاب بزرگوار چیست و کیست.

هنگامی که از زاویهٔ هنری هم به تعبیر قرآنی همچون آیه‌هایی می‌نگریم، افق‌هایی از زیبایی و هماهنگی را می‌بینیم، که کارهای مردمان، در این سطح والا، بی‌بهره از آنها و ناآشنا بدانها است:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست.

این‌سند، فاصله‌ها و افق‌ها و ژرفاهائی است در «مجهول» و ناپیدای مطلق که در زمان و مکان، و در گذشته و حال و آینده، و در حوادث حیات و تصورات وجدان، ریشه دوانده‌اند، و به دامان لامتناهی خزیده‌اند!

﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ﴾.

خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است.

این بند، فاصله‌ها و افق‌ها و ژرفاهائی است در «منظور» و دیدنی، آن هم در سطح و گسترهٔ فراخی و در فراگیری گسترده‌ای که دارد. آن بخش از فاصله‌ها و افق‌ها و ژرفاهای جهان ناپیدا و پوشیده‌ای که متناسب با جهان پیدا و هویدا است.

﴿وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا﴾.

هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است.

این بخش، حرکت موت و فنا، و حرکت سقوط و هبوط، از بالا به پائین، و از زندگی به پراکندگی، و از بودن به فرسودن است.

﴿وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ﴾.

هیچ دانه‌ای نیست در تاریکیهای زمین.

این بخش نیز بیانگر حرکت سر بر زدن و رشد نمودن است. بردمیدن و بالیدنی است که از ژرفای درون به

کار؟ اصلاً چنین چیزی برای ایشان چه سودی دارد؟ چرا باید به نگارش آن پردازند؟ تنها کسی به سرشماری و نگارش آن می‌پردازد که مالک آن است، آن کسی که چیزی در ملک و مملکت او از نگاه و دانشش نهان و برکنار نمی‌ماند... کوچک، همچون بزرگ، ناچیز بسان مهم، پنهان برسان آشکار، مجهول همچون معلوم، و دور همگون نزدیک است...

این صحنهٔ همه جا گستر، فراگیر، ژرف، و دل‌انگیز... صحنهٔ برگهائی که از همهٔ درختان زمین فرو می‌افتند، و دانه‌هایی که در لابلای و شیارهای همه جای زمین نهان می‌گردند، و هر چیز تر یا خشکی که در کرانه‌های سراسر زمین قرار دارند، صحنه‌ای بشمار است که اندیشه و توجهٔ بشری بدان نمی‌گراید و میل نمی‌کند، و چشم آدمیزاد آن را نمی‌بیند، و از دیدگاه انسان نهان بوده، و دیدهٔ بدان نمی‌پردازد... این صحنه‌ای است که هر گوشه‌ای از آن تنها برای دانش یزدان پیدا و هویدا است و بس. یزدان بزرگواری که ناظر بر همه چیز جهان است، و آگاه از این و از آن، و محیط بر همه چیز و همگان است! همه چیز را می‌پاید و محافظت می‌نماید. اراده و مشیت و قضا و قدر او به همه چیز تعلق می‌گیرد: کوچک باشد یا بزرگ، حقیر باشد یا عظیم، ناپیدا باشد یا پیدا، مجهول باشد یا معلوم، دور باشد یا نزدیک... همهٔ اینها برای او یکسان است و در برابر دانش مطلق او نمایان است!

کسانی که اهل فهم و شعورند و با دانش و بینش و تعبیرات و تفسیرات انسانها سر و کار دارند، حدود و ثغور اندیشهٔ بشری را خوب می‌شناسند، و دائرهٔ تعبیر و بیان انسانها را هم خوب درک و فهم می‌کنند. این چنین مردمان آگاهی از روی تجارب بشری خود می‌دانند که همچون صحنه‌ای بر پردهٔ دل آدمیزاد نمی‌افتد و به ذهن او نمی‌گذرد، و همچون تعبیری نیز بدو دست نمی‌دهد و برای وی میسر نمی‌شود... کسانی که در این باره به ستیزی می‌نشینند، بر آنان لازم است که همهٔ سخنان انسانها را بنگرند و ببینند، تا برایشان

پنهانی بیرون، و از پنهان شدن و آرمیدن به جوشیدن و جهیدن، منتهی می‌گردد.

﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾.

هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (خدا از آن آگاه، و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.

این بند نیز بیانگر عمومیت فراگیری است که زندگی و مرگ، و شکفتن و پژمردن هر موجود زنده‌ای را بطور کلی در بر می‌گیرد.

چه کسی است که این روند و روش را پدید می‌آورد؟ چه کسی است که این هماهنگی و زیبایی را می‌آفریند؟ چه کسی است که هم این و هم آن را در همچون آیه کوتاهی می‌گنجاند و می‌نمایاند؟... راستی آن کیست؟ مگر جز یزدان کس دیگری شایان این میدان است!

❦

از این پس در برابر این فرموده آفریدگار بزرگوار می‌ایستیم و آن را ورنه‌انداز می‌کنیم:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلیدهای آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست.

می‌ایستیم تا سخنی در باره «غیب» و «کلیدهای آن» بگوئیم و بیان داریم که تنها یزدان سبحان «آگاه» از آنها است و بس... این نیز بدان خاطر است که خود غیب از جمله «ارکان و اصول جهان‌بینی اسلامی» است. آن ارکان و اصولی که اساسی و بنیادین بشمارند، چون از زمره ارکان و اصول اساسی و بنیادین عقیده اسلامی می‌باشند و از ستون‌ها و پایه‌های اساسی و بنیادین «ایمان» محسوب می‌گردند... آخر واژه‌های «غیب» و «غیبگرایی» در این روزها بسی بر سر زبانها است، و پس از پیدایش مکتب مادیگرایی خیلی از آن سخن می‌رود، و در برابر «علم» و «علمگرایی» گذارده می‌شود... قرآن مجید مقرر می‌فرماید که «غیب» وجود دارد، و از «کلیدهای آن» جز خدا کسی آگاه نیست. قرآن مجید بیان می‌فرماید که دانشی که به انسان

بخشیده شده است اندک است... این دانش اندک نیز بدان اندازه به انسان بخشیده شده است که یزدان سبحان می‌داند که در توان انسان و مورد نیاز او است. مردمان از دانشی که یزدان متان پدیشان بخشیده است بیشتر نمی‌دانند، و فراتر از آن بهیچوجه انسان را از حق و حقیقت بی‌نیاز نمی‌گردانند... یزدان سبحان همچنین بیان می‌فرماید که خدا این جهان را آفریده است، و قواعد و قوانین ثابتی را برای آن قرار داده است. همچنین بیان می‌فرماید که به انسان آموخته است که درباره این قواعد و قوانین پژوهش نماید، و برخی از آنها را بیاموزد و فهم کند. و در حدود تاب و توان به اندازه نیاز خود با چنین قواعد و قوانینی همساز و هماهنگ گردد و در کنش و سازش باشد. یزدان برای انسان از بخشهایی از این قواعد و قوانین موجود در درون - یعنی: عالم صغیر - و در بیرون - یعنی: عالم کبیر - پرده بر می‌دارد، بدان اندازه که بر ایمان و اطمینان او بیفزاید، و بطور قطع و یقین متوجه شود که چیزی که از سوی خدایش برای او آمده است حق است... بدون این که پرده برداری از قواعد و قوانین ثابت الهی، به حقیقت «غیب» ناپیدا و ناشناخته برای انسان، رخنه و خللی برساند، غیبی که همیشه ناپیدا و ناشناخته می‌ماند، و بدون این که به حقیقت آزادی اراده و مشیت یزدان زیانی برساند، یا از رخ دادن هر چیزی برای قضا و قدر غیبی ویژه آن از سوی یزدان، جلوگیری کند و لطمه‌ای وارد سازد، قضا و قدری که این چنین رخدادی را می‌آفریند و از نیستی به هستی می‌آورد... این امور بگونه‌ای سامان می‌گیرد که در عقیده اسلامی و در جهان‌بینی مسلمان از هماهنگی و نظام تام و تمامی برخوردار است، جهان‌بینی‌ای که از حقائق عقیده بر جوشیده است و شکل گرفته است.

این حقائق بطور کلی - آن هم بدین شیوه فراخ و دارای جوانب هم‌آوا و هماهنگ و نواحی کامل و شامل - در اینجا از ما می‌طلبد که در این کتاب فی ظلال القرآن سخنی بگوئیم و به قدر امکان بکوشیم مختصر و مفید

را در وصف واقعت مؤمنان و عقیده فراگیر آنان بیان می‌نماید:

﴿أَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَأَتْهُمْ كُتُبُهُ وَرُسُلُهُ لَا تَفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ. وَقَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا. غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾.

(بقره / ۲۸۵)

فرستاده (خدا، محمد) معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است (و شکی در رسالت آسمانی خود ندارد) و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتابهای وی و پیغمبرانش ایمان داشته (و می‌گویند): میان هیچیک از پیغمبران او فرق نمی‌گذاریم (و سرچشمه رسالت ایشان را یکی می‌دانیم). و می‌گویند: (اوامر و نواهی ربانی را توسط محمد) شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگار! آموزش تو را خواهانیم، و بازگشت به سوی تو است.

در این آیه می‌بینیم که پیغمبر خدا ﷺ و همچنین مؤمنان، به یزدان - که از زمره غیب است - ایمان دارند، و بدانچه خدا بر پیغمبرش فرو فرستاده است ایمان دارند، و آنچه از سوی خدا بر پیغمبرش نازل گردیده است، او بر بخشی از غیب اطلاع پیدا می‌کند که قضا و قدری است که یزدان سبحان آن را اراده و مقدر نموده است، همان گونه که در آیه دیگری فرموده است:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾.

(جن / ۲۶ و ۲۷)

داننده غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد، مگر پیغمبری که خدا از او خشنود باشد.

و به فرشتگان ایمان دارند که از زمره غیب هستند و انسانها از آنان چیزی نمی‌دانند مگر آنچه را که یزدان بدیشان به اندازه تاب و توان و نیازشان خبر می‌دهد و

باشد، و همچنین از حدود برنامه‌ای که در فی ظلال القرآن در پیش گرفته‌ایم فراتر نرود و بیشتر نشود.<sup>(۱)</sup>

یزدان سبحان مؤمنان را در موارد زیادی از قرآن بدین صفت می‌شناساند که آنان به غیب ایمان دارند، و این صفت را پایه‌ای از پایه‌های بنیادین ایمان قرار می‌دهد:

﴿إِلَهُمَّ ذَلِكِ الْكِتَابَ لِأَرْبَبِ فِيهِ، هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ، وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ، وَ يَأْتِيهِمْ هُمْ يُوقِنُونَ. أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ، وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

(بقره / ۱-۵)

الف، لام، میم... این کتاب است که هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است. آن کسانی که به دنیای نادیده باور دارند، و نماز را بگونه شایسته می‌خوانند، و از آنچه بهره ایشان ساخته‌ایم می‌بخشند. و آن کسانی که باور می‌دارند به آنچه بر تو نازل گشته و به آنچه پیش از تو فرو آمده، و به روز رستاخیز نیز اطمینان دارند. این چنین کسانی، هدایت و رهنمود خدای خویش را دریافت کرده و رستگارانند.

ایمان به یزدان ایمان به غیب است. چه ذات یزدان سبحان نسبت به انسان غیب بشمار است. هنگامی که بدو ایمان بیاورند، در اصل به غیبی ایمان می‌آورند که آثار کردار او را می‌بینند و می‌یابند، ولی ذات او را درک و فهم نمی‌کنند، و چگونگی افعال و کیفیت اعمال او را نیز متوجه نمی‌شوند.

ایمان به آخرت نیز ایمان به غیب است. چه قیامت نسبت به انسان غیب است، و چیزهایی که در آن روی می‌دهد، همچون رستاخیز و زندگی دوباره، حساب و کتاب، پاداش و پادافره، و عقاب و عذاب، همه و همه غیب است که مؤمن بدان ایمان دارد، تنها به خاطر این که یزدان سبحان از آن خبر داده است و ایشان را از آن آگاه کرده است.

غیبی که ایمان با تصدیق آن تحقق حاصل می‌کند، شامل حقائق دیگری نیز می‌باشد، حقائقی که قرآن مجید آنها

۱- برای اطلاع بیشتر، مراجعه شود به کتاب «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» هر دو جلد آن.

مطلعشان می سازد.<sup>(۱)</sup>

نباشد، و این جهان را فرمانبردار و رام او نکنند، و برخی از قوانین هستی را بدو نیاموزد، انسان کاری نمی تواند بکند... اما انسان سپاسگزار یزدان نمی گردد: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾.

اندکی از بندگانش سپاسگزارند. (سبا/ ۱۳)

بلکه امروزه انسان نه تنها شکرگزاری نمی کند، به سبب پرده برداری یزدان از بخشی از قوانین جهان برای او، و به علت بخشیدن دانش اندکی بدو، راه تکبر در پیش می گیرد و به خود می نازد. سر به طغیان برمی دارد و تکبرکنان می گوید: «انسان به تنهایی بر پای می ایستد»<sup>(۲)</sup> و زندگی خویشان را اداره می کند و دیگر نیازی به خدائی ندارد که او را کمک و یاری نماید! انسان به خود می بالد و تفاخرکنان گاه گاهی گمان می برد که «علم» در برابر «غیب»، و «علمگرایی» در اندیشه و ساماندهی، در مقابل «غیبگرایی» قرار دارد، و علم و غیب با یکدیگر گرد نمی آیند و ناجور می نمایند، و فهم و شعور علمی با فهم و شعور غیبی نیز نمی سازد و آب آنها در یک جوی روان نمی شود!

پس باید نگاهی به موضع «علم» در برابر «غیب» بیندازیم، و آن را در پژوهشها و سخنان «دانشمندان» آدمیزاد همچون خودشان بخوانیم. البته پس از این که در برابر سخن قاطعانه و داورانه ایزد دانا و آگاه درباره دانش انسانها وقفه ای خواهیم داشت:

﴿وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

جز دانش اندکی به شما داده نشده است.

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى﴾.

(نجم/ ۳۳)

آنان جز از گمانهای بی اساس و از هواهای نفس پیروی نمی کنند. در حالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان برای ایشان آمده است.

آنچه از غیب مانده است و از آن سخن باید گفت و ایمان بدون تصدیق بدان راست و درست و ماندگار نخواهد بود قضا و قدر یزدان است. قضا و قدر غیبی است که انسان از آن آگاه نخواهد شد تا روی ندهد و به وقوع نپیوندد، همان گونه که در حدیث ایمان آمده است:

﴿وَالْقَدَرُ خَيْرٌ وَ شَرٌّ﴾.

(مسلم و بخاری آن را روایت کرده اند)

... (ایمان داشته باشی) به قضا و قدر، چه خیر و چه شر آن.

گذشته از اینها، در گستره هستی غیب از هر سو انسان را احاطه کرده است... غیب در گذشته، غیب در زمان حال، و غیب در آینده... غیب در درون و وجود انسان، غیب در سراسر جهان پیرامون انسان.. غیب در پیدای این هستی و خط سیر آن، غیب در سرشت هستی و چرخش و گردش و حرکت و جنبش آن... غیب در پیدایش حیات و خط سیر آن، غیب در سرشت حیات و حرکت آن... و غیب در چیزی که انسان نمی داند، و غیب در چیزی هم که انسان بدان آشنا است و آن را می داند...

انسان در دریائی از مجهولات شناور است... انسان حتی نمی داند که در هستی خودش چه می گذرد، گذشته از آن که نمی داند که در سراسر هستی پیرامون او چه می گذرد، و پس همین لحظه ای که در آن است و جهان هستی در آن است چه می گذرد: در هر ذره ای، هر اتمی، الکترون و پروتون هر اتمی، هر سلولی و هر بخشی از سلولی ... چه می گذرد!

این غیب است. این مجهول است ... خرد بشری - یعنی این فتیله ای که فاصله اندکی را روشن می کند - در دریای مجهولات شناور است. در این دریا بر جزر و مدی آگاهی پیدا می کند که در اینجا و آنجا در آب پدیدار می آید، و از آن نشانه هایی را می یابد که در دریای پر آب و خروشان است. اگر مدد و یاری خدا

۱- مراجعه شود به همین جزء، تفسیر آیه های ۷-۹.

۲- عنوان کتاب شخص بی دینی به نام ژولیان هاکسلی است: Mam

غیب همه و همه در دست یزدان است و بس:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست.

آن که غیب می‌داند کسی است که می‌بیند:

﴿أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهَوْا يَرَى؟﴾ (نجم/ ۳۵)

آیا او علم غیب دارد، و می‌بیند (که پشت کردن به اسلام، و حق را نپذیرفتن و بخل ورزیدن و بذل و بخشش ننمودن، پسندیده و بلامانع است؟).

این آیدها بیانگر معانی خود هستند...

حال نگاهی به موضع «علم» در برابر «غیب» در بررسیها و پژوهشهای دانشمندان بیندازیم و سخنان ایشان را بشنویم و ببینیم آدمیزادگان همون خودشان چه گفته‌اند و چه نوشته‌اند، نه این که کلام حکیمانه و داورانه یزدان سبحان را با پژوهشها و گفتارهایشان تصدیق و تأکید کنیم. حاشا که مسلمان فرموده یزدان را با سخنان مردمان بسنجد و تصدیق و تأکید کند. اما ما می‌ایستیم و می‌نگریم تا کسانی را دادگاهی کنیم که واژه‌های علم و غیب، و علمگرایی و غیبگرایی را بر زبان می‌رانند و در دهان نشخوار می‌کنند. آنان را با پژوهشها و گفتارهایی دادگاهی کنیم که خودشان بدانها ایمان و اعتقاد دارند، تا بدانند که بر آنان واجب است بگویند و با «فرهنگ» و «شناخت» آشنا گردند، تا در روزگار خود زندگی کنند، و از دانش و بینش زمان و قوانین تجارب و آزمونهای آن عقب نمانند؛ و یقین حاصل کنند که «غیب» یگانه حقیقت «علمی» اطمینان بخش برگرفته از همه تجارب و پژوهشها و خود دانش بشری است! و «علمگرایی» نیز در پرتو تجارب و نتایج کنونی، به تمام و کمال مترادف با «غیبگرایی» است... چیزی که مقابل با «غیبگرایی» است واقعاً «جهلگرایی» است و بس! جهلگرایی که چه بسا در قرنهای هدفه و هیجده و نوزده می‌توانسته است برجای و بردوام بماند، ولی هرگز در قرن بیستم نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

یک دانشمند معاصر آمریکائی درباره «حقاتقی» که بطور کلی دانش بدان دسترسی پیدا می‌کند، می‌گوید:

«علوم حقائق آزموده شده‌ای هستند، ولی با وجود این متأثر از خیال انسان و اوهام، و فرسنگها دور بودن از دقت لازم در ملاحظات و اوصاف و نتیجه‌گیریهایش می‌باشد. نتایج علوم نیز در این حدود و در داخل این چهارچوب، مقبول و پذیرفتنی است... علوم هم با احتمالات در میدانهای کمیّت وصف و خبر مقصور و محدود است. علوم هم با احتمالات می‌آغازد، و هم با احتمالات پایان می‌پذیرد... علوم یقینی نیست... بدین علت، نتایج و فرآیندهای علوم نیز تقریبی است نه تحقیقی، و علوم در مقایسه‌ها و سنجشها و مقارنه‌ها و موازنه‌ها، دچار خطاهای احتمالی و برداشتهای اجتهادی می‌گردد، و قابل تعدیل با افزایش و کاهش است، و نهائی نمی‌باشد. ما می‌بینیم وقتی که دانشمندی به قانونی یا نظریه‌ای دسترسی پیدا می‌کند، می‌گوید: این چیزی است که تا زمان حال بدان رسیده‌ایم ... بدین وسیله این دانشمند در را باز نگاه می‌دارد تا تعدیلهای نوین بدان درآیند و راه بگشایند»<sup>(۱)</sup>.

این سخن، حقیقت همه فرآیندها و برآیندهائی را خلاصه می‌کند که علم بدان رسیده است یا ممکن است بدان برسد. از دیرباز «انسان» با وسائل محدود خود، بلکه با وجود محدود خویش - با مقایسه با ازل و ابد - تلاش می‌کند بدین فرآیندها و برآیندها برسد. حتمی و قطعی است که چنین فرآیندها و برآیندهائی هم در قالب این انسان قالب‌گیری گردد، و همان ویژگیهای داشته باشد که انسان دارد، و همسن خود انسان عمر محدودی داشته، و پذیرای خطا و صواب و تعدیل و تبدیل باشد.

وسيله‌ای که انسان با آن به فرآیندی و برآیندی می‌رسد، تجربه و قیاس است. انسان می‌آزماید، سپس

۱- برگرفته از مقاله: «درسی از بوتۀ گل» نوشته ماریت ستانلی کونجند، فیلسوف فرزانه علوم طبیعی، به نقل از کتاب: «الله يتجلى فى عصر العلم» ترجمه دکتر دمرادش عبدالمجید سرحان.



به این کره زمین آمده است و چگونه به کار دست می‌یازد؟ «خرد» و عقلی که با آن به کارها دست می‌یازد چیست؟ پس از مرگ و فرسودگی و پراکندگی چه سرنوشتی خواهد داشت؟... اصلاً خود هستی انسان، در درون او هر لحظه و هر آن چه فعل و انفعالات و تحلیل و ترکیبی می‌گذرد؟ چگونه می‌گذرد و به چه شکلی انجام می‌پذیرد؟<sup>(۱)</sup>

همه اینها میدانهای غیب است و دانش در مرزهای آنها می‌ایستد و جرأت ورود به چنین میدانهایی را به خود نمی‌دهد! حتی جرأت گام نهادن بدین میدانها را از روی گمان و گزینش نیز ندارد! آنچه می‌تواند بکند تنها دست یازیدن به فرضیه‌ها و احتمالات است و بس! بگذار از چیزهایی هم صحبت نکنیم که دانش اصلاً خود را سرگرم آنها نمی‌کند - مگر تا اندازه‌ای در این قرن - از قبیل: حقیقت الوهیت، حقیقت جهانهای دیگری بسان فرشتگان و پریان و پدیده‌های دیگری که جز یزدان کسی از آنها اطلاعی ندارد، همچون حقیقت مرگ، حقیقت آخرت، و حقیقت حساب و کتاب و سزا و جزا ... بگذار همه اینها را فوراً از خاطر بزداییم، چه «غیب» نزدیک، خود بس است! در برابر غیب نزدیک هم دانش می‌ایستد و تسلیم می‌گردد. تسلیمی که کسی از آن سر باز نمی‌زند مگر آنان که جدال و ستیز را بر «علم» و تکبر و خودستایی را بر اخلاص و یکرنگی ترجیح دهند... پس مثالهایی بزنیم:

۱ - در باره بنیاد جهان و روند آن:

اتم - بدان گونه که دانش کنونی می‌گوید - بنیاد ساختار جهان است. اما کوچکترین چیز بنیان جهان نیست. چرا که اتم از پروتونها (با بار الکتریکی مثبت) و الکترونها (با بار الکتریکی منفی) و نوترونها (با بار الکتریکی خنثی) فراهم آمده است. هنگامی که اتم شکافته می‌گردد، الکترونها آزاد می‌شوند، اما در آزمایشگاه روند قطعی واحدی ندارند. الکترونها

نتیجه‌ای را تعمیم می‌دهد که از راه قیاس بدان می‌رسد. قیاس هم - با اعتراف علم و اهل علم - وسیله‌ای است که به نتیجه ظنی می‌رسد، و ممکن نیست نتیجه قیاس، قطعی و نهائی باشد. وسیله دیگری که انسان در اختیار دارد تجربه و پژوهش است. پژوهش نیز تعمیم تجربه بر همه چیزهای همجنس و همگونی است که تجارب در تمام ازمنه و در جمیع ظروف و شرائط بدان رسیده است. این هم برای انسان ممکن و میسر نیست. یعنی نه همه تجارب در اختیار است و نه تعمیم بر همه چیز همجنس برای انسان مقدور است، هر چند که پژوهش یکی از وسائل رسیدن به نتایج قطعی است ... برای رسیدن به نتایج قطعی و حقیقت یقینی، راهی جز راه رهنمود خدائی نیست که آن را برای انسان بیان می‌فرماید و بدو می‌نماید. بدین سبب علم انسان بجز آن چیزی که یزدان برای او بیان می‌فرماید و مقرر می‌نماید، علم ظنی است و بهیچوجه به مرتبه قطعی نمی‌رسد.

«غیب» پیرامون انسان را فرا گرفته است و از همه سو او را احاطه کرده است مگر آن بخش که علم ظنی انسان بدان دسترسی پیدا کرده است.

این جهانی که دور و بر انسان است هنوز است هنوز انسان درباره سرچشمه و پیدایش و سرشت و حرکت آن سرگردان است ... «زمان» پیرامون انسان چیست؟ «مکان» پیرامون او چیست؟ مکان با زمان چه ارتباطی دارد؟ چیزهایی که در مکان و زمان کیهان روی می‌دهد، چه ارتباطی با مکان و زمان دارد؟

حیات، سرچشمه حیات، پیدایش حیات، سرشت حیات، خط سیر حیات، چیزهایی که در حیات مؤثرند، و ارتباط حیات با جهان «مادی» کدام و چگونه است؟ تازه اگر در سراسر جهان اصلاً ماده‌ای موجود باشد که سرشتی جدای از سرشت «اندیشه» و جدای از سرشت نیرو و انرژی داشته باشد!

«انسان» چیست؟ چه چیز او را از ماده جدا می‌سازد؟ چه چیز او را از سائر جانداران جدا می‌گرداند؟ چگونه

می‌کند... چنین فعل و انفعالاتی کاملاً تابع قضا و قدر پنهانی و غیب نهانی است که دانش انسان در برابر آن در می‌ماند و سرگردان می‌ایستد و راز سر به مهر آن را نمی‌گشاید:

«بگذارید برای این امر یک مثال مادی ذکر کنیم تا بر روشنی آن بیفزاید: معروف است که اتمهای رادیوم و اتمهای مواد رادیواکتیو دیگر، پیوسته با مرور زمان تجزیه می‌گردند و از خود اتمهای قلع و هلیوم بر جای می‌گذارند. بدین علت است قطعه‌ای از رادیوم دائماً از حجم آن کاسته می‌شود و قلع و هلیوم جای آن را پر می‌کند. قانون همگانی و عامی که در باره تناسب کاهش صحبت می‌کند بسی شگرف و شگفت است. این امر بدان گونه است که قطعه‌ای از رادیوم به همان شکلی کاهش می‌پذیرد که شماره ساکنان جایی با مرگ و میر نقصان می‌گیرند، زمانی که کودکانی متولد نگردند که جای ایشان را پر کنند. نسبت یکایک آنان برای مردن با صرف نظر کردن از سن و سال، یکسان است. به عبارت دیگر مقدار کاهش رادیوم شبیه افراد لشکری است که در برابر آتش توپخانه‌ای قرار گیرند و بدون هدف، گلوله‌ها به سویشان نشانه رود، و هیچیک از آنان بگونه خاص مورد نظر نباشد. چکیده سخن این که در هیچکدام از اتمهای رادیوم سن مطرح نیست. اتمی از اتمهای رادیوم بدان علت نمی‌میرد که بهره خود را از حیات برده است. بلکه چون مرگ آن کورکورانه و ناسنجیده در رسیده است.<sup>(۲)</sup>

هنگام آزاد شدن گاهی بسان امواج عمل می‌کنند، و گاهی همسان ذرات رفتار می‌نمایند. ممکن نیست بتوان پیشاپیش رفتار آنها را پیش‌بینی کرد.<sup>(۱)</sup> درباره رفتار ذرات تنها می‌توان به قوانین احتمالات توسل جست و بس. خود اتم نیز به همین منوال و بر این روال است. مجموعه‌ای از اتمها (به شکل توده‌ای از اتمها) نیز درست همین روند و رویه را در پیش می‌گیرند. آقای جیمس جینز انگلیسی، استاد علوم طبیعی و ریاضی می‌گوید:

«علم قدیم با اطمینان کامل مقرر می‌داشت که طبیعت نمی‌تواند بیش از یک راه را طی کند. این راه نیز قبلاً آماده و تعیین گردیده است. از آغاز زمان تا پایان زمان، طبیعت باید این راه را با تسلسل مستمر میان علت و معلول پیماید. هیچ گریزی و گزیری از این نیست که باید به دنبال حالت (الف) حالت (ب) بیاید. اما دانش نوین آنچه را تا کنون توانسته است بگوید این است که: احتمال دارد به دنبال حالت (الف) حالت (ب) یا (ج) یا (د) و سایر حالت‌های دیگری که بیرون از شمار است بیاید. بلی دانش نوین می‌تواند بگوید: رخ دادن حالت (ب) احتمال بیشتری از رخ دادن حالت (ج)، و حالت (ج) احتمال وقوع بیشتری از حالت (د) و ... دارد. حتی می‌تواند درجه احتمال هر حالتی از حالت‌های (ب) و (ج) و (د) را نسبت به یکدیگر مقرر نماید. ولی نمی‌تواند از روی یقین پیش‌بینی کند که: کدامیک از حالات به دنبال دیگری می‌آید. چون دانش نوین، تنها از احتمالات صحبت می‌کند. اما چیزی که قطعاً باید روی دهد به قضا و قدر واگذار است، حقیقت این قضا و قدر هر چه باشد».

آیا اگر این چیزی که تجارب دانش بشری بدان رسیده است، و درباره بنیاد جهان و اصل ذرات آن بدان رسیده است، «غیب» و قضا و قدر الهی نهان از دانش انسان نباشد، غیب و قضا و قدر کدام است؟

آقای جیمس جینز تشعشعات اتمی رادیوم، و تبدیل آنها به قلع و هلیوم را به عنوان مثالی در این راستا ذکر

۱- اشاره به «اصل عدم قطعیت» هایز نبرگ است که از اصول اساسی مکانیک کوانتوم بشمار می‌رود. (مترجم)

۲- این مرد چنین می‌گوید: «اما ما از گفتار او یک نتیجه علمی را استنباط و استفاده می‌کنیم که تجربه بدان رسیده است و از شناخت پدیده طبیعت بدست آمده است. برای ما مهم نیست که او نابودی اتمهای رادیوم را مرگ کورکورانه و ناسنجیده می‌نامد. ما معتقدیم که هر اتمی از اتمهای رادیوم بهره خود را از ماندن می‌برد و آنگاه مرگ یکایک آنها برابر قضا و قدر الهی در می‌رسد، قضا و قدری که تنها یزدان از حکمت آن آگاه است و بس. ما بر این باوریم که:

کسی که چنین سخنی را می‌گوید، در صدد اثبات قضا و قدر الهی نهان از دیدگان دانش و بینش مردمان نیست. بلکه او مجدّانه می‌کوشد که خویش را از فشار نتایجی نجات دهد که خود دانش بشری بدانها رسیده است. اما حقیقت «غیب» نهان از دیدگان دانش و بینش مردمان، خود را کاملاً بر او تحمیل می‌کند، بدان گونه که می‌بینیم.

۲ - همان گونه که حقیقت «غیب» خویش را بر قاعدهٔ قانونمندی جهان و حرکت آن تحمیل می‌کند، خود را بر قاعدهٔ پیدایش ناگهانی جهان نیز با همان شدت و حدّت نتایجی تحمیل می‌گرداند که دانش مردمان بدانها دسترسی پیدا کرده است.

دانشمند زیست‌شناسی و گیاه‌شناسی «رسل تشارلز ارنست» استاد دانشگاه فرانکفورت آلمان می‌گوید: «نظریه‌های فراوانی برای تفسیر و تبیین پیدایش حیات از جهان جمادات اظهار و ارائه شده است. برخی از پژوهشگران معتقدند که حیات از پروتوزن، یا از ویروس، و یا از توده‌ای از مولکولهای درشت پروتینی، به وجود آمده است. بعضی از مردم گمان می‌برند که این نظریه‌ها شکافی را پر می‌کنند که میان جهان جانداران و جهان جمادات فاصله انداخته است و آن را از یکدیگر بریده است. ولی واقعیتی که باید تسلیم آن شویم این است که همهٔ تلاشها و کوششهایی که برای رسیدن بدین نتیجه که مادهٔ زنده از غیر مادهٔ زنده پدید آمده است، آشکارا مردود و نامقبول بوده است و به خواری و رسوائی هویدائی انجامیده است.

﴿لِكُلِّ نَبَأٍ مُّسْتَقَرٌّ﴾

هر زمانی دارای حکم معین و کار مقدّری است (که جز آن انجام نمی‌گیرد). (رعد / ۳۸)

﴿لِكُلِّ نَبَأٍ مُّسْتَقَرٌّ﴾

هر خبری موعود خود دارد. (انعام / ۶۷)

هیچ فرقی هم میان اتمهای رادیوم با اتمهای جمادی و نباتی و حیوانی نیست. مردمان هم هنگامی که به اجل نهان از دیدگان رسیدند، به همین

منوال و روال می‌میرند... (مؤلف)

«بگذار این حقیقت را با ذکر یک مثال مادّی توضیح دهیم و بگوئیم: اگر در اطاق ما ۲۰۰۰ اتم رادیوم باشد، علم نمی‌تواند بگوید: پس از یک سال چند تا از آنها بر جای می‌ماند. بلکه آنچه علم می‌تواند بگوید این است که احتمال دهد، ۲۰۰۰ یا ۱۹۹۹ یا ۱۹۹۸، و الی آخر ... بر جای می‌ماند. بالاترین احتمال در واقع شمارهٔ ۱۹۹۹ است. یعنی ارجح احتمالات این است که بینش از یک اتم از این دو هزار اتم در سال آینده تجزیه نشود و نابود نگردد... ما نمی‌دانیم این یک اتم معین به چه شکلی و از چه راهی از میان این دو هزار اتم، برگزیده می‌گردد. در آغاز کار احساس می‌کنیم که چه بسا این اتم بیش از سائر اتمها در معرض برخورد قرار خواهد گرفت. یا اتمی دچار تجزیه و تحلیل خواهد شد که در مکانی واقع شده باشد که گرمای بیشتری در آنجا موجود باشد. یا چه بسا چیز دیگری جدای از این و از آن از اسباب و علل فراوان، در سال آینده گریبانگیر اتم دیگری گردد و آن اتم در معرض تجزیه و تحلیل قرار گیرد... اما هیچکدام از اینها درست نیست! چه اگر برخوردها یا گرما می‌توانست تنها یک اتم را تجزیه کند، قطعاً می‌توانست که ۱۹۹۹ اتم باقی مانده را نیز تجزیه کند، و ما هم می‌توانستیم فوراً با فشار وارد کردن بر رادیوم و یا حرارت دادن رادیوم، آن را تجزیه کنیم. ولی هر دانشمندی که از دانشمندان علوم طبیعی فریاد برمی‌آورد که این کار ناممکن و ناشدنی است. بلکه معتقد است که ارجح این است: در هر سال مرگ گریبانگیر تنها یک اتم از میان جملگی دو هزار اتم رادیوم می‌گردد، و آن اتم را وادار به تجزیه می‌کند. این همان نظریهٔ «تجزیهٔ خود به خود» است که «رادر فورد» و «سدی» در سال ۱۹۰۳ آن را اظهار و ارائه کرده‌اند.

اگر این قضا و قدر نهان از دیدگان دانش و بینش مردمان، قضا و قدری نباشد که اتمها بدون اختیار و دانش خود و اختیار و دانش کسی، برابر آن به تشعشعات می‌پردازند، پس قضا و قدر کدام است؟!

گذشته از اینها، کسی که وجود خدا را انکار می‌نماید نمی‌تواند برای دانشمند آگاهی دلیل درستی را بیان دارد بر این که تنها گردهمائی آنها و ملکولها از راه تصادف منجر به ظهور حیات و مراقبت از آن و رهنمود آن بدین شکلی شده است که ما در سلولهای زنده دیده‌ایم و می‌بینیم. انسان آزاد است راجع به پیدایش حیات، این تفسیر را بپذیرد. او اختیار چنین گزینشی را دارد، ولی با پذیرش چنین دیدگاهی او تسلیم کاری می‌شود که برای خرد بسی حیرت‌انگیزتر و دشوارتر از اعتقاد به وجود خدائی است که همه چیز را آفریده است و جهان هستی را اداره می‌کند.

من معتقدم که هر سلولی از سلولهای زنده به اندازه‌ای پیچیده و گره‌خورده است، و به درجه و پله‌ای رسیده است که شناخت آن برای ما دشوار است. میلیونها میلیون از سلولهای زنده موجود بر سطح کره زمین بر قدرت یزدان جهان گواهی و شهادت می‌دهند، گواهی و شهادتی که خارج از دائرة اندیشه، و فراتر از توان بیان است. بدین سبب است که من به وجود خدا ایمان ژرف و استواری دارم.<sup>(۱)</sup>

چیزی که در اینجا از این گواهی برای ما مهم است این است که راز حیات و پیدایش آن غیبی از غیبهای یزدان است، همان گونه که پیدایش جهان و حرکت آن غیبی از غیبهای یزدان است، و درباره هم این و هم آن جز احتمالات چیز دیگری نیست ... خداوند بزرگواریست فرموده است:

﴿ مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ ﴾

من ایشان را به هنگام آفرینش آسمانها و زمین، و (حتی برخی از) خودشان را هم به هنگام آفرینش (برخی از) خودشان (در صحنه خلقت) حاضر نکرده‌ام. (کهف/ ۵۱)

۳- گام بلندی را برمی‌داریم تا به انسان برسیم ... در یک انزال منی مرد، شصت میلیون اسپرماتوزوئید موجود است ... همه آنها برای ورود به رحم زن و رسیدن به تخمک به مسابقه می‌پردازند! هیچ کس

نمی‌داند کدامیک از آنها سبقت می‌گیرد و زودتر خود را به تخمک می‌رساند!... این غیب است. یا این قضا و قدر غیبی است. دیگر انسانها علمی بدان ندارند، و فراتر از دانش مردمان از جمله مرد و زنی است که در این راستا دارای نقش هستند. سپس از میان شصت میلیون اسپرماتوزوئید یکی که پیش‌تاز است به تخمک می‌رسد و با آن می‌آمیزد و دوتائی همراه با یکدیگر سلول تلقیح شده‌ای را تشکیل می‌دهند، سلولی که چنین از آن پدیدار می‌گردد. همه کروموزومهای تخمک ماده هستند، و بعضی از کروموزومهای اسپرماتوزوئید نر و بعضی ساده می‌باشند. هرگاه کروموزومهای نر اسپرماتوزوئید چیره شوند چنین پسر خواهد بود، و هرگاه کروموزومهای ماده اسپرماتوزوئید چیره گردند چنین دختر خواهد شد. سبقت اسپرماتوزوئیدها و غلبه هر یک از نرینه و مادینه آنها تابع فرمان قضا و قدر غیبی خدا است. علم انسانها کمترین دخالتی در این فعل و انفعالات نداشته است و انسانها کوچکترین دخالتی در این راستا نورزیده‌اند، حتی خود پدر و مادر چنین:

﴿ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَ مَا تَعْبِضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزَادُ. وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ. عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴾

(رعد/ ۸ و ۹)

خدا می‌داند که هر زنی (در شکم خود) چه چیز حمل می‌کند (و بار او پسر یا دختر است، و وضع جسمانی و روحانی، و کیفیت و کمیت استعدادها و نیروهای بالقوه در او چگونه است)، و می‌داند که رحمتها از چه چیز می‌کاهند و بر چه چیز می‌افزایند (و فعل و انفعالات دوران عادی و قاعدگی و آبستنی آنها چگونه بوده و زمان حاملگی و زایمان چه وقت و چقدر و بر چه منوال

۱- کتاب: «الله يتجلى في عصر العلم» مقالة: «سلولهای زنده وظیفه خود را اداء می‌کنند»... بد نیست یادآور شویم، هنگامی که سخنانی را گلچین می‌کنیم، مرادمان پاسخ دادن به مادیگرایان «هواداران علم» به زبان خودشان است ... نه این که چنین سخنانی دال بر اعتراف ما به حقایقت چیزهائی باشد که نقل می‌کنیم، و شیوه اندیشه و نحوه تعبیر در مسأله مورد نظر، مقبول و پسندیده خاطر ما باشد. (مؤلف)

می‌برند: اعتقاد به «غیب» با «علم» منافات دارد، و جامعه‌ای که می‌خواهد با عقل علمی زندگی کند، باید که از عقل غیبی بی‌الاید و خویشتن را از قید و بند آن رها نماید!... در صورتی که خود دانش بشری - دانش قرن بیستم - می‌گوید: علم به هر نتیجه‌ای از نتایج که می‌رسد «احتمالات» است و بس!... و حقیقت یگانه اطمینان بخشی که در میان است «غیب» است و شکی در آن نیست!

ما پیش از این که این ایستادن کوتاه و نگاه گذرای به حقیقت غیب را بدرود گوئیم، لازم می‌دانیم که سخنی در باره سرشت «غیب» در عقیده اسلامی، و در جهان‌بینی اسلامی، و در شعور اسلامی، داشته باشیم. قرآن مجید که سرچشمه بنیادین عقیده اسلامی است، و عقیده اسلامی است که جهان‌بینی و شعور اسلامی را پدید می‌آورد، مقرر می‌دارد که جهان غیب و نهان، و جهان شهادت و عیان وجود دارد. البته هر آنچه انسان را احاطه کند و پیرامون او قرار دارد، غیب بشمار نمی‌آید، و هر نیروئی از نیروهائی که انسان با آن سر و کار دارد، جزو جهان ناپیدا نبوده و از زمره مجهولات محسوب نمی‌گردد...

در گستره هستی، همه چیز دارای قوانین ثابتی است. «انسان» می‌تواند به اندازه لازم با چنین قوانینی آشنا گردد، و به اندازه نیاز و توان و تلاشی که دارد، آنها را بشناسد، و در پرتو آنها به خلیفه‌گری در این زمین بپردازد. یزدان در انسان قدرتی را به ودیعت نهاده است که می‌تواند با آن قوانین جهانی لازم را بشناسد، و نیروهای موجود در جهان را برابر چنین قوانینی تسخیر کند، و در انجام وظیفه خلیفه‌گری مورد بهره‌برداری قرار دهد، و کره زمین را با بهره‌مندی از آنها آباد گرداند، و زندگی را اوج بخشد، و از اقوات و ارزاق و انرژیهای زمین سود ببرد و استفاده کند.

در کنار این قوانین ثابت و موجود در سراسر گستره هستی، مشیت و اراده آزاد یزدان قرار دارد. هر چند این قوانین، ساخته مشیت و اراده یزدان هستند، اما

است) و هر چیز در نزد او به مقدار و میزان است (و از اندازه معین و حساب مشخص برخوردار است). خدا آگاه از جهان پنهان (از دید و دانش مردمان) و آگاه از جهان دیدنی (و آشکار در برابر چشم و علم ایشان) است، و بزرگوار و والا است.

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خَلَقَ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَاءً وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴾ (شوری / ۴۹ و ۵۰)

مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است. هر چه بخواهد می‌آفریند. به هر کس که بخواهد دخترانی می‌بخشد و به هر کس که بخواهد پسرانی عطا می‌کند. و یا این که هم پسران می‌دهد و هم دختران. و خدا هر که را بخواهد نازا می‌کند. او بس آگاه و توانا است.

﴿يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظِلْمَاتٍ ثَلَاثَ ذَالِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُصَرِّفُونَ؟﴾ (زمر / ۶)

خداوند شما را از یک تن (به نام آدم) بیافرید، سپس از جنس او همسرش را (به نام حواء) خلق کرد، و برای شما هشت جفت چهار پا گسیل داشت ... او شما را در شکمهای مادرانتان، در میان تاریکیهای سه گانه، آفرینشهای جوراجور و پیایی می‌بخشد (و جنین از هر دم به گونه‌ای در آورده و به پله‌ای از خلقت می‌رساند). کسی که چنین (نعمتهائی را می‌بخشد و اینگونه نقش آفرینی) می‌کند الله است که پروردگار شما است و حکومت و مملکت (سراسر عالم هستی) از آن او است. پس چگونه (با وجود این همه موجبات و دواعی عبادت از حق منحرف می‌گردید، و از پرستش خدا به پرستش چیزهای دیگر) برگردانده می‌شوید؟

این همان «غیب» است، غیبی که «علم» بشری در برابرش سرگردان می‌ایستد. ولی در قرن بیستم با آن روبرو می‌گردد و آن را جلو دیدگان آماده می‌بیند!... کسانی که بر سفره قرنهای گذشته می‌نشینند و به ریزه‌خواری از خوان پیشینیان می‌پردازند، گمان

نمی‌توانند اراده و مشیت یزدان را مقید سازند. همچنین قضا و قدر یزدان در میان است، قضا و قدری که چنین قوانینی را اجراء می‌کند، هر بار که قضا و قدر روی می‌دهد. قوانین موجود در گستره هستی، تنها موادّ آلی صرف نیستند. چه قضا و قدر، مسلط بر هر حرکت قوانین است، هر چند هم هر حرکتی برابر قانونی انجام می‌پذیرد که یزدان در آن به ودیعت نهاده است. این قضا و قدر نیز که هر بار این قوانین را اجرا می‌گرداند، «غیب» بشمار است، غیبی که کسی اطلاع کاملی از آن ندارد. این، چیزی است که دانش انسانها نیز معترف بدان است.

میلیونها میلیون فعل و انفعالات در وجود انسان در یک لحظه انجام می‌پذیرد، و همه آنها نسبت به انسان «غیب» است، و بدون اطلاع او روی می‌دهند. همچنین میلیونها میلیون فعل و انفعالات در یک لحظه در جهان پیرامون انسان انجام می‌پذیرد، ولی او از آنها بی‌خبر است!

غیب گذشته انسان و گذشته جهان، و زمان حاضر انسان و حاضر جهان، و آینده او و آینده جهان را احاطه می‌کند... گذشته از این، قوانین ثابتی وجود دارد که انسان با برخی از آنها آشنا می‌گردد، و از آنها سود می‌برد و آنها را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، سود بردن و بهره‌برداری علمی و منظمی در راه انجام وظیفه خلافتی که بر عهده دارد و باید رنج و جور آن را بکشد.

«انسان» بدین جهان پای می‌نهد، بدون این که خودش بخواهد و از آمدن خود بدینجا آگاهی داشته باشد. از این جهان می‌کوچد، باز هم بدون این که خودش بخواهد و از کوچیدن خود آگاهی داشته باشد... هر موجود زنده‌ای هم همچون انسان است و بی‌خبر آید و بی‌خبر برود... انسان هر اندازه بیاموزد و هر اندازه بداند، نمی‌تواند کمترین دگرگونی در این واقعیت پدید آورد! شعور اسلامی یک شعور «غیبی علمی» است. چرا که «غیبی» همان «علمی» است برابری گواهی «علم» و

واقعیت ... اما نشناختن غیب «نادانی» بشمار است، نادانیی که طرفداران آن خود را به علم دوستی و فرزاندگی نسبت می‌دهند، ولی سزاوار چنین نادانی و جهالتی هستند و بس!

شعور اسلامی میان اعتقاد به غیب نهانی که کسی جز یزدان از آن آگاه نیست، و میان اعتقاد به قوانین ثابت دگرگون ناپذیری که گوشه‌هایی از آنها شناخته می‌شود و برای زندگی انسان بر این خاکدان زمین ضروری است، و انسان باید بر اساس قواعد و اصول ثابتی با آن در سازش و کنش باشد، ارتباط برقرار می‌سازد و هر دو بخش را به یکدیگر پیوند می‌دهد... در نتیجه «دانش» انسان در جولانگاه خود از دست مسلمان به در نمی‌رود، و فهم حقیقت واقعیتی که بیان می‌دارد که غیبی در جهان وجود دارد که یزدان مردمان را بر آن مطلع نمی‌گرداند، جز کسانی را و آن هم بدان اندازه که خود بخواهد.

ایمان به غیب مرزی است که «شخص» از آن پافراتر می‌نهد و از مرتبه «حیوان» بالاتر می‌رود، حیوانی که چیزی درک نمی‌کند، مگر چیزی را که حواس او آن را فهم کند. از مرتبه حیوان می‌گذرد و به مرتبه «انسان» گام می‌گذارد، انسانی که می‌فهمد که هستی بسی بزرگتر و فراختر و فراگیرتر از این تنگنای کوچک محدودی است که حواس او آن را درک می‌کند، یا دستگاه‌ها بدان پی می‌برند - دستگاه‌ها هم مددکار حواس و در اصل امتداد آنها هستند - پیمودن این مرحله، کوچ دور و درازی در جهان‌بینی انسان است، جهان‌بینی انسان در باره حقیقت گستره جهان، و حقیقت موجود خود انسان، و حقیقت نیروهای روان در پیکره این کیهان، و احساس انسان در برابر جهان هستی، و راجع به قدرت و تدبیری که در پشت سر کیهان قرار دارند. همچنین این نوع جهان‌بینی دارای تأثیر ژرف و بسزائی در زندگی روی زمین است ... کسی که در تنگنای مکان کوچکی زندگی می‌کند، تنگنائی که به

کجا است؟

مارکس پیش‌بینی کرده بود که کمونیستی حتماً در انگلستان پدیدار و فرمانروا می‌گردد، چرا که انگلستان به اوج پیشرفت صنعتی رسیده است و در سایه همین پیشرفت صنعتی، اوج پیشرفت سرمایه‌داری در یک سو، و فقر شدید کارگران در دیگر سو روی نموده است... اما مشاهده می‌شود که کمونیستی تنها در میان ملت‌هایی برخاسته است و رواج یافته است که از لحاظ صنعت و تکنیک عقب‌مانده‌ترین ملت‌هایند، از قبیل: روسیه و چین و غیره... هرگز کمونیستی در کشورهای پیشرفته صنعتی پابرجا نمی‌شود و رونق و رواج پیدا نمی‌کند.

لنین و پس از او استالین پیش‌بینی کرده بودند که شروع جنگ میان جهان سرمایه‌داری و جهان کمونیستی حتمی و قطعی است. هم اینک جانشین آن دو نفر «خروشچف» پرچم «همزیستی مسالمت‌آمیز» را بر دوش می‌کشد!

بیش از این با «حتمیات» و جبریات پیش‌بینیها پیش نمی‌رویم و سخن نمی‌گوئیم. چرا که سزاوار گفتگو و پژوهش جدی نبوده و نیستند.

در گستره هستی تنها حقیقتی است که مورد اطمینان است و آن حقیقت غیب است. جز آن همه چیز احتمالات است. همچنین در جهان تنها یک حتمیت و قطعیت است و آن هم وقوع چیزی است که یزدان بدان فرمان می‌دهد و قضا و قدرش آن را به اجراء درمی‌آورد. قضا و قدر یزدان نیز غیب است و کسی جز ذات الهی از آن باخبر و بدان آشنا نیست. همراه با این کار و آن کار، قوانین ثابتی برای جهان است که انسان می‌تواند آن قوانین را بشناسد، و در وظیفه جانشینی خود در زمین از چنین قوانینی کمک و یاری بطلبد. همراه با این کار، در را به روی قضا و قدر گذرای یزدان، و غیب نهان ایزد مٔان، باز گذارد... انجام چنین کاری پایه بنیادین همه امور است...

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾

اندازه فراخنای محدوده حواس گنجایش دارد، بسا آن کسی نیست که در جهان بزرگی زندگی می‌کند که ظاهر و باطن و خرد و بینش او آن را درک می‌کنند. او نواها و الهام‌های این جهان بزرگ را در لابلای اندامها و در ژرفای جان خود دریافت می‌دارد، و می‌فهمد که این گستره گسترده در زمان و مکان فراختر از همه چیزهائی است که در عمر کوتاه محدود خود به درک آن نائل می‌آید. همچنین می‌داند که در فراسوی کیهان، هم پیدا و هم نهان آن، حقیقتی است که بزرگتر از کیهان است. حقیقتی است که جهان از او سرچشمه گرفته است، و وجود خود را از وجود او برگرفته است... و آن حقیقت ذات الهی است که چشمان مردمان او را در نمی‌یابند، و خرده‌هایشان او را احاطه نمی‌کنند و در بر نمی‌گیرند.

ایمان به غیب دو راهه جدائی رشد انسان از جهان چهارپایان است. اما مادی‌گرایان در این زمان - همسان همه مادی‌گرایان در هر زمان - می‌خواهند انسان را به عقب برگردانند، و دیگر باره او را به جهان چهارپایان وارد گردانند، جهانی که غیر محسوسات در آن وجود ندارد! آنان این کار را «پیشرفت» می‌نامند! در صورتی که این امر پسرفت است و یزدان مؤمنان را از آن محفوظ فرموده است، و صفت ممیزه ایشان را چنین صفتی نموده است:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾

کسانی هستند که به غیب ایمان دارند. (بقره/۳)

از الطاف یزدان بسی سپاسگزاریم و شکر نعمتهایش را بجای می‌آوریم. حمد و سپاس یزدان را سزا است، و واپسگرایی سرافکنندگان و واپسگرایان را جزا است... کسانی که از «غیبگرایی» و «علمگرایی» دم می‌زنند، از «جبر تاریخ» نیز دم می‌زنند. انگار همه چیزهائی که در آینده روی می‌دهد یا یقین و اطمینان می‌توان تعیین کرد و برشمرد! اما «علم» در این زمان می‌گوید: در جهان، «احتمالات» فرمانروا است نه «حتمیات»! مارکس از زمره کسانی بود که «حتمیات» و جبریات را پیش‌بینی می‌کرد. اما امروز پیش‌بینیهای مارکس کو و



این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راهها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است. (اسراء / ۹)

زندگی بخشیدن و جدائی انداختن، در پسودن حواس و برانگیختن و به خروش انداختن آنها، در هر تصویر و در هر صحنه و در هر حرکتی که تعبیر شگفت قرآن ترسیم می‌کند.

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ﴾

خدا است که در شب شما را می‌میراند.

مرگ است چرتی که مردمان را فرا می‌گیرد. مرگ است غفلتی که به شکلی از اشکال حواس را در بر می‌گیرد، و اشتباهی که گریبانگیر حس می‌شود، و سکونی که عارض خرد می‌گردد، و گسیختن و بریدنی که شعور را احاطه می‌کند... این امر نیز رازی است که انسانها نمی‌دانند چگونه اتفاق می‌افتد، هر چند که ظواهر و آثارش را می‌بینند. این هم «غیب» است در شکلی از اشکال فراوانی که انسان را در برگرفته‌اند و او را احاطه کرده‌اند... این خفتگان مردمانی هستند که از هر گونه تاب و توان و قدرت و نیروئی بریده‌اند و خلع شده‌اند، حتی از حس و شعور! خفتگان مردمانی هستند که از زندگی بریده و گسیخته‌اند و در دست قدر یزدان قرار گرفته‌اند، همانگونه که در حقیقت همیشه این چنین بوده‌اند و هستند. کسی و چیزی ایشان را به هوشیاری و حیات کامل بر نمی‌گرداند، مگر اراده یزدان... انسانها در دست قدرت یزدان چه ضعیف و ناتوانند!

﴿وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ﴾

و او می‌داند که در روز (که زمان عمده جنب و جوش و تلاش و کوشش است) چه می‌کنید و چه فرا چنگ می‌آورید.

اندامهای مردمان برای گرفتن یا رها کردن چیزی به تکان در نمی‌آید، مگر این که یزدان جهان آگاه از خیر یا شری است که ایشان به دست می‌آورند. مردمان در همه حرکات و سکنات پائیده می‌شوند. چیزی از امور ایشان از دانش یزدان پنهان نمی‌ماند و دور نمی‌گردد، چیزی که اندامهایشان پس از بیداری و هوشیاری، در روز به دست می‌آورند!

﴿ثُمَّ يَنْعُكُمُ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى﴾

روند قرآنی سخن را به پایان می‌برد در باره دانش فراگیر یزدان و آگاه از کلیدهای غیب نهای، و مطلع از اقطار و آفاق جهان. پس از این می‌پردازد به جولانگاهی از جولانگاههای چنین دانش فراگیری که راجع به خود انسانها است، و از جولانگاه دیگری هم صحبت می‌کند که یکی از جولانگاههای محافظت و مراقبت یزدان از جهان است و افزون بر دانش فراگیر خداوند سبحان است:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ، وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ، ثُمَّ يَنْعُكُمُ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى، ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ، ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

خدا است که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را برمی‌انگیزاند، و او می‌داند که در روز (که عمده جنب و جوش و تلاش و کوشش است) چه می‌کنید و چه فرا چنگ می‌آورید (و این مرگ و زندگی خواب و بیداری نام، پیوسته ادامه دارد) تا مهلت معین (زندگی هر کس با فرا رسیدن مرگ او) بسر آید. سپس (در روز رستاخیز همگان) به سوی خدا برمی‌گردید و آنگاه شما را بدانچه (از خوب و بد در دنیا) می‌کردید با خبر می‌گرداند (و پاداش و پادافره اعمال را به صاحبان آنها می‌رساند).

چند واژه دیگری است، واژه‌هایی همسان همان واژه‌هایی که در آیه پیشین کرانه‌ها و فاصله‌ها و ژرفاهای غیب را به تصویر کشید، و به اندازه دانش الهی و فراگیری آن اشاره نمود... چند واژه دیگری است که سراسر زندگی انسانها را در ید تصرف یزدان سبحان و تحت دانش و قدرت ایزد متان قرار می‌دهد... زندگی انسانها اعم از: بیداری و خواب، و مردن و رستاخیز، و گرد آوردن و مورد محاسبه قرار دادن ایشان... ولیکن به «شیوه قرآن». شیوه اعجاز انگیز در

سپس شما را دوباره در روز زنده می گردانند (و این مرگ و زندگی خواب و بیداری نام، پیوسته ادامه دارد) تا مهلت معین (زندگی هر کس با فرا رسیدن مرگ او) بسر آید.

یعنی در روز شما را بیدار می کند و از گسیختن و بریدن تن از زندگی به دور می دارد تا اجلی که یزدان سبحان تعیین و مقرر فرموده است در می رسد و شما را در بر می گیرد... مردمان در دائره جولانگاهی بسر می برند که یزدان جهان برای ایشان مقدر فرموده است. آنان نمی توانند از این دائره پای فراتر بگذارند و بگریزند.

﴿ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ﴾.

سپس (در روز رستاخیز همگان) به سوی خدا برمی گردید.

آنگاه برگشتن به سوی چوپان است پس از چریدن در بیابان!

﴿ثُمَّ يَبْتَلِيكُمْ بِنَاكُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

آنگاه شما را از آنچه (در دنیا از خویبها و بدیهائی که می کردید) باخیر می گرداند (و پاداش و کيفر اعمال را به صاحبان آنها می رساند).

هنگام نشان دادن و تحویل نمودن نامه های اعمال است. نامه هایی که هر چه بوده است و انجام گرفته است در آنها ثبت و ضبط است. دادگری دقیقی است که در سزا و جزا کمترین ستمی نمی رود و کوچکترین ظلمی نمی شود.

بدین منوال آیه واحدی، با واژه های اندکی، نواری را تشکیل می دهد. نوار فیلمی که پر از تصویرها و صحنه ها، و قوانین و حقائق، و الهامها و سایه روشنها است... آخر چه کسی می تواند چنین کاری را بکند؟ و چنین چیزی را بسازد؟ معجزات خارق العاده کدام است، اگر این آیات، معجزات خارق العاده نباشند؟ آیاتی که تکذیب کنندگان حقائق، از آنها بی خبر و غافلند، و جویای معجزات مادی هستند و عذاب دردناک حاصل از عدم پذیرش آنها را خواستارند!

پسوده دیگری از حقیقت الوهیت، عبارت است از: پسوده نیروی چیره بر بندگان، نظارت و مراقبت دائمی که لحظه ای غفلت نمی شناسد، قضا و قدری که اجراء می گردد و اصلاً پس و پیش نمی افتد، سرنوشت قطعی و حتمی که گریزی و گزیری از آن نیست، و بالأخره حساب و کتابی که سستی و مهلتی در آن نیست... همه اینها از زمره غیبی است که مردمان را فرا گرفته است و ایشان را احاطه کرده است:

﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً، حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ، ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ، أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾.

خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می فرستد و می گمارد (و آنان بکار خود با دقت تمام تا دم مرگ یکایک شما، مشغول می گردند) و چون مرگ یکی از شما فرا رسید، فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می آیند) جان او را می گیرند، و (فرشتگان گروه اول و فرشتگان گروه دوم هیچکدام در مأموریت خود) کوتاهی نمی کنند. سپس (همه مردگان در روز قیامت زنده می گردند) (به سوی خدا، یعنی سرور حقیقی ایشان برگردانده می شوند. هان! بدانید که در چنین روزی) فرمان و داوری از آن خدا است و بس، و او سریع ترین حسابگران است (و در کوتاه ترین مدت به حساب یکایک خلایق می رسد و پاداش و پادافره آنان را می دهد).

﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾.

خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است.

یزدان دارنده سلطه و قدرت چیره است. مردمان تحت سلطه و قدرت او هستند. آنان بسی ضعیف و ناتوان بوده و تحت سیطره خداوند. هیچگونه نیروئی و هیچ نوع مددکاری ندارند. ایشان بندگانند. قدرت یزدان بالای سرشان است و ایشان مقهور و فرمانبردار آنند...

این بندگی مطلق در برابر الوهیت چیره و توانا است... این حقیقتی است که مردمان بدان زبان می‌گشایند و اعتراف می‌نمایند - هر چند که آزاد باشند تا هر چه بخواهند بکنند، و هر چند که از دانش و آگاهی برخوردار باشند تا بدانند و آشنا شوند، و هر چند که قدرت و توانی بدیشان داده شده باشد تا به وظیفهٔ جانشینی خود برخیزند - قطعاً هر نفسی از انفسا ایشان با قضا و قدر یزدان بیرون می‌دمد، و هر تکان و جنبشی و حرکت و کنشی در وجودشان تابع سلطهٔ خدا است و برابر با قوانینی انجام می‌پذیرد که یزدان در سرشت مردمان به ودیعت نهاده است و ایشان نمی‌توانند از این قوانین سرباز زنند و سرکشی کنند، و هر بار که قانون ویژه‌ای از این قوانین پیاده و اجراء گردد، برابر با قضا و قدر الهی صورت می‌گیرد، حتی در خود دم و باز دم، و در جنبش و حرکت!

﴿وَيُؤَسِّلْ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً﴾.

ایزد مراقباتی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می‌فرستد و می‌گمارد.

در اینجا نصّ قرآن، نوع این مراقبان را بیان نمی‌فرماید... در جاهای دیگری از قرآن ذکر شده است که آنان فرشتگانند، فرشتگانی که مأمور نگارش هستند و همهٔ چیزهایی را می‌نگارند که از بنده سر می‌زند... اما در اینجا هدف ظاهری، مراقبت و مواظبت مسقیم فرشتگان از هر فردی از مردمان است. یک لحظه هم کسی تنها نیست و به خود واگذار نمی‌گردد. بلکه مراقبان و محافظانی دارد که هر حرکتی و جنبشی و هر کار و کنشی و هر صدا و ناله‌ای را ثبت و ضبط می‌کنند، و بالأخره هر چه گوید و کند، حفظ و نگاهداری می‌شود!... این تصویر به تنهایی برای تکان دادن و به لرزه انداختن هستی انسان کافی و بسنده است. قطعاً در وجود انسان هر اندیشه و کنشی را بیدار و خروشان می‌گردانند...

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ﴾.

چون مرگ یکی از شما فرا رسيد، فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند، و (فرشتگان گروه اول و فرشتگان گروه دوم هیچکدام در مأموریت خود) کوتاهی نمی‌کنند.

به شکل دیگری این پرتو انداخته می‌شود... هر کسی دارای نفسها و دمه‌ای محدود و شمرده‌ای است. این نفسها و دمه‌ها به اجلی واگذار است که کسی از آن آگاه نیست. این اجل نسبت به خود انسان غیب است و راهی برای پی بردن بدان نیست. در صورتی که نسبت به علم یزدان معین و مشخص است. نه جلو می‌افتد و نه عقب. هر کسی نفسها و اجل او واگذار است به فرشته‌ای که حاضر و آماده و همراه او است و وی را می‌پاید و مراقبت می‌نماید. این فرشته غافل و بی‌خبر نمی‌ماند و تنبلی و سستی نمی‌کند. او فرشته‌ای از فرشتگان نگهبان، و قاصدی از میان فرشتگان است. هر گاه لحظهٔ معین و مشخص در رسد، وظیفهٔ خود را اداء می‌کند، هر چند شخص غافل و بی‌خبر از آن است... این اندیشه بسنده است که پیکرهٔ انسان از آن به لرزه و تکان درآید. اندیشهٔ این که احساس کند قضا و قدر غیبی و نهان، او را احاطه می‌کند، و بداند که چه بسا در هر لحظه‌ای جان او را بگیرند، و با هر نفسی چه بسا اجل قطعی وی در رسد و بمیرد.

﴿ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ﴾.

سپس (همهٔ مردگان در روز قیامت زنده می‌گردند و) به سوی خدا، یعنی سرور حقیقی ایشان برگردانده می‌شوند.

سرور حقیقی ایشان، نه خدایان دروغین ایشان ... سرورشان آن که آنان را آفریده است، و ایشان را تا زمانی که خود می‌خواهد به زندگی گسیل داشته است. ایشان تحت نظارت و مراقبت یزدان زندگی می‌کنند، نظارت و مراقبتی که لحظه‌ای غافل نمی‌ماند و سستی نمی‌کند... سپس هر وقت که بخواهد ایشان را به سوی خود برمی‌گرداند تا در میانشان به داوری بنشیند و به حساب و کتابشان برسد و حکم و فرمان صادر کند،

بدون این که بازخواست کننده‌ای در میان باشد:

﴿أَلَا لَهُ الْحُكْمُ، وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاكِمِينَ﴾.

هان! (بدانید که در چنین روزی) فرمان و داوری از آن خدا است و بس، و او سریع‌ترین حسابگران است (و در کوتاه‌ترین مدت به حساب یکایک خلایق می‌رسد و پاداش و پادافره آنان را می‌دهد).

تنها یزدان است که فرمان می‌دهد و داوری می‌کند. تنها او است که دیگران را محاسبه کرده و مورد پرس و جو قرار می‌دهد. خدا در فرمان دادن و داوری کردن تأخیر روا نمی‌دارد و کندی نمی‌کند، و در سزا و جزا دادن مهلت نمی‌دهد و سستی و تنبلی نمی‌ورزد... بیان سرعت در اینجا، تأثیر خاص خود را در دل انسان دارد. انسان متوجه می‌گردد که اصلاً به خود واگذار نمی‌شود، و حتی حساب و بازخواست وی نیز لحظه‌ای به عقب نمی‌افتد!

اندیشهٔ مسلمان دربارهٔ کار، آن هم بدین منوال و بر این روایی که اصول آئین او راجع به زندگی و مرگ و رستاخیز و حسابرسی بدو الهام می‌کند، خود به تنهایی کافی است که هر گونه دودلی و درنگ و شک و گمانی را در بارهٔ اختصاص یزدان سبحان، به فرمانروائی و داوری امور بندگان، در این جهان، از صفحهٔ دل خود بزداید، و ایزد را به یگانگی یستاید.

حسابرسی و پاداش و کیفر و داوری در آخرت، تنها متعلق به کارهائی خواهد شد که مردمان در این جهان کرده‌اند. دیگر مردمان در برابر کارهائی که در این دنیا کرده‌اند محاسبه نمی‌گردند، اگر شریعتی از سوی یزدان بدیشان ابلاغ نشده باشد و در دست‌رسان قرار نگرفته باشد، شریعتی که کارها و چیزهای حلال و حرام را بدیشان تعیین و تبیین کند، کارها و چیزهائی که در روز قیامت مردمان بر اساس آنها دادگاهی و حسابرسی می‌گردند. حاکمیت و فرمانروائی در دنیا و آخرت، بر همین اساس، یکتا و یکسان می‌شود. یعنی: نخست رساندن فرمان و ابلاغ امور شریعت به مردمان، سپس دادگاهی و اجراء دستور مطابق آن!

اما وقتی که شریعت یزدان در این جهان به مردمان چنانکه باید ابلاغ نشود، و آنان بناچار برابر شریعت دیگری جدای از شریعت یزدان زندگی کنند، در آخرت برابر چه چیز دادگاهی و حسابرسی می‌گردند؟ آیا دادگاهی و حسابرسی شوند برابر شریعت زمینی مردمان؟ شریعتی که خودشان آن را پدیدار کرده‌اند و برابر آن داوری و زندگی کرده‌اند؟ یا برابر شریعت آسمانی یزدان داوری و دادگاهی و محاسبه و حسابرسی می‌گردند که به دستشان نرسیده است و مطابق آن عمل نکرده‌اند و داوری نموده‌اند و داوری نبرده‌اند؟

به ناچار مردمان باید قطعاً بدانند که یزدان ایشان را بر اساس شریعت خود مورد محاسبه قرار می‌دهد و ایشان را دادگاهی می‌کند، نه بر اساس شریعت بندگان. اگر انسانها زندگانی خود را و همچنین معاملات خویش را مطابق با شریعت یزدان در این جهان تنظیم نکنند و سر سامان ندهند - همان گونه که شعائر و مراسم دینی و عبادات خود را مطابق با شریعت یزدان تنظیم می‌کنند و انجام می‌دهند - این امر نخستین چیزی خواهد بود که در پیشگاه یزدان در برابر آن دادگاهی می‌گردند، و بدین هنگام بدیشان گفته می‌شود که آنان یزدان سبحان را در زمین به خدائی نگرفته‌اند! بلکه ایشان خدایان گوناگونی را خدای خود انگاشته‌اند و به عبادتشان پرداخته‌اند! انسانها در برابر کفرشان یا شرکشان دادگاهی می‌گردند، کفر و شرکی که به سبب پیروی از عبادات و شعائر شریعت یزدان از یک سو، و پیروی کردنشان از شریعت مردمان در نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، و در معاملات و ارتباطات خود با دیگران از دیگر سو، حاصل می‌آید.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾.

بیگمان خداوند (جهان، هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواد می‌بخشد.

انباز می‌سازید! (شریک و انبازی که می‌دانید کاری از دست آنها ساخته نیست).

تصوّر خطر، و یادآوری هراس، گاهی نفسهای سرکش را برمی‌گردانند، و دل‌های سخت را نرم می‌نمایند، و نفس را به یاد لحظه‌های ضعف و توبه می‌اندازند، همان گونه که نفس را به یاد رحمت فرج و نعمت نجات می‌اندازند:

﴿قُلْ: مَنْ يُنَجِّبُكُم مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْأَبْحَرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً: لَّيْنُ أَجْنَانًا مِّنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾.

بگو: چه کسی شما را از احوال و شدائد خشکی و دریا رهایی می‌بخشد، در آن حال که (دشواریها و گرفتاریهای بزرگ به شما رو می‌کند و) او را فروتنانه غلّنی و نهانی به فریاد می‌خوانید (و می‌گوئید: اگر خدا ما را از این احوال برهاند، سوگند می‌خوریم که از سپاسگزاران (نعمت و فضیلت او) باشیم؟).

این امر تجربه‌ای است که هر کس به دشواری و تنگنایی افتاده باشد، و یا غمزدگان را در لحظه گرفتاری دیده باشد، با آن آشنا است ... تاریکیهای خشکیها و دریاهای نیز فراوان است. لازم نیست شب باشد تا تاریکیها تحقق یابد. سرگردانی تاریکی است. تاریکی است. غیبی که در انتظار مردمان در خشکیها و دریاهای است، حجاب بشمار است... هر وقت انسانها به ظلمتی از ظلمات خشکیها و دریاهای بیفتند، در درون خود جز یزدان را نمی‌یابند و زاری کنان او را به فریاد می‌خوانند یا ساکت و آرام با او به مناجات می‌نشینند...

فطرت انسان در چنین موارد و مواقعی از زیر توده‌های انباشته بیرون می‌آید و لخت و عربان خود را می‌نماید، و با حقیقتی رویاروی می‌گردد که در ژرفاهای درون کمین کرده است، و آن حقیقت الوهیت یگانه است... رو به خدای راستینی می‌کند که انبازی ندارد، چون در این زمان یاوگی و پوچی اندیشه انباز را می‌شناسد، و می‌داند که انبازی برای خدا وجود ندارد. در چنین زمانی بلازدگان و غمزدگان وعده‌ها می‌دهند:

سپس روند قرآنی مردمان را به دادگاه قاضی فطرتشان می‌برد، فطرتی که با حقیقت الوهیت آشنا است، و در اوقات سختیها و گرفتاریها به خدای راستین خود پناه می‌برد. برای مردمان این فطرت را هنگام رویارویی با هول و هراس و غم و اندوه به تصویر می‌زند، و بدیشان می‌گوید که چگونه ایشان در وقت خوشی و آسایش و ثروت و قدرت با فطرت مخالفت می‌ورزند... این داوری بردن و مخالفت ورزیدن را در صحنه کوتاه سریعی که واضح و قاطع و الهامگر و مؤثر است، به تصویر می‌کشد.

هول و هراس و غم و اندوهی که دوشها از آنها به تکان و زانوها به لرزه می‌افتد، پیوسته مربوط به روز قیامت و حساب و کتاب یزدان در آن سرای جاویدان نیست. بلکه مردمان چه بسا در همین جهان، گرفتار هول و هراس و غم و اندوه مشکلات و سختیهای خشکیها و دریاهای می‌گردند، و بدان هنگام جز به یزدان جهان رو نمی‌کنند و پناه نمی‌برند، و در این حال و احوال جز خداوند هستی ایشان را از گرداب دشواریها و گرفتاریها نمی‌رهاند و به ساحل نجات نمی‌رساند... اما هنگامی که از طوفان بلاها رستند و به امن و امان و نعمت و قدرت رسیدند، دیگر باره به سوی شرک برمی‌گردند و خداگونه‌هایی برمی‌گزینند:

﴿قُلْ: مَنْ يُنَجِّبُكُم مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْأَبْحَرِ، تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً: لَّيْنُ أَجْنَانًا مِّنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. قُلْ: اللَّهُ يُنَجِّبُكُم مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ، ثُمَّ أَنْتُمْ مُّشْرِكُونَ﴾.

بگو: چه کسی شما را از احوال و شدائد خشکی و دریا رهایی می‌بخشد، در آن حال که (دشواریها و گرفتاریهای بزرگ به شما رو می‌کند و) او را فروتنانه غلّنی و نهانی به فریاد می‌خوانید (و می‌گوئید: اگر خدا ما را از این احوال برهاند، سوگند می‌خوریم که از سپاسگزاران (نعمت و فضیلت او) باشیم؟ بگو: خدا شما را از آن (احوال و شدائد) و از هر غم و اندوهی می‌رهاند. سپس (با این وجود برای او) شما شریک و

﴿لَئِنْ أَتَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾.

اگر خدا ما را از این احوال برهاند، سوگند می‌خوریم که از سپاسگزاران (نعمت و فضیلت او) باشیم.  
یزدان سبحان به پیغمبر ﷺ خود می‌گوید آنان را با حقیقت امر آشنا گرداند:

﴿قُلِ: اللَّهُ يُنَجِّبُكُم مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ﴾.

بگو: خدا شما را از آن (اهوال و شدائد) و از هر غم و اندوهی می‌رهاند.

در گستره هستی فریادرس و پاسخگویی جز خدا وجود ندارد تا پاسخ دهد و یاری کند و بتواند اندوه‌ها را بزاید، و بلاها را دفع نماید... آنگاه ایشان را متوجه کار زشت و شگفتشان می‌سازد:

﴿ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ﴾.

سپس (با این وجود برای او) شما شریک و انباز می‌سازید!



روند قرآنی در اینجا مردمان را با عذاب یزدان روبرو می‌دارد، عذابی که پس از نجات چه بسا ایشان را در بر می‌گیرد! آخر عذاب یک بار نیست و بس. بتوان از دست آن خوشتن را رها کند و کار را به پایان رساند، همان گونه که تصور می‌کنند:

﴿قُلِ: هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ، أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ، أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا، وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ. انْظُرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾.

بگو: خدا می‌تواند که عذاب بزرگی از بالای سرتان و یا از زیر پاهایتان بر شما گمارد (و شما را دچار بلاهای آسمانی و بمبارانهای هوایی یا بلاهای زمینی همچون زلزله‌ها و آتشفشانها و انفجارهای مینها و دیگر مواد منفجره جنگها سازد) و یا این که کار را بر شما بهم می‌آمیزد (و در نتیجه حقیقت امر بر شما مشتبّه شود) و دسته دسته و پراکنده گردید (و جنگها در میانتان بر پا گرداند) و برخی از شما را به جان برخی دیگر اندازد و گرفتار همدیگر سازد. بنگر که چگونه آیات (قرآنی و

دلائل جهانی خود) را بیان و روشن می‌گردانیم تا بلکه (ببیندیشند و به خود باز گردند و حقیقت را) بفهمند.

تصور عذاب فراگیر و آینده از بالا، و یا برجوشده از زیر پا، تأثیر بیشتری در نفس انسان دارد از این که تصور گردد عذاب از راست یا چپ بیاید. چه در این صورت گمان می‌رود انسان بتواند عذاب را از طرف راست و یا از طرف چپ دفع نماید. اما عذابی که از بالای سر بر انسان بتازد، و یا از زیر پا برجوشد، عذابی است که فراگیر و چیره و پریشان کننده است و در برابر آن نمی‌توان تاب آورد و ایستادگی کرد. تعبیر الهامگراانه قرآنی، متضمن این تأثیر ژرف و بس مؤثر در حس انسان و گمان او است، تعبیر الهامگری است که حقیقت قدرت یزدان بر گرفتار ساختن بندگان به عذاب را بیان می‌دارد، عذابی که هر گونه و از هر جاکه خدا بخواهد روی می‌نماید.

تعبیر قرآنی نوع دیگری از انواع عذابهای را ذکر می‌کند که خدا بر آنها توانا است، و چه بسا بندگان را بدانها گرفتار سازد. نوع دیگری که کند می‌آید ولی دیر پا و دراز آهنگ است و کارشان در لحظه‌ای یکسره نمی‌سازد، بلکه با آنان ماندگار می‌ماند و در کنارشان می‌آرامد و شب و روز گریبانگیرشان می‌گردد و همدشان می‌شود:

﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا، وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾.

یا این که کار را بر شما مشتبّه سازد و شما را گروه گروه و دسته دسته گرداند و برخی از شما را به جان برخی دیگر اندازد و گرفتار همدیگر سازد.

این هم نوعی از عذاب ماندگار و دراز و فراوانی است که با دستهای خودشان آن را به خود می‌چشانند و به خوشتن جرعه جرعه می‌نوشانند. چرا که ایشان را گروه گروه و دسته دسته می‌گرداند و آنان را به جان هم می‌اندازد و به هم می‌آمیزد که این یکی آن دیگری را، و آن دیگری این یکی را نمی‌شناسد و از همدیگر جدا نمی‌سازد. پیوسته با یکدیگر کشمکش و پیکار و کشتار می‌کنند و به دشمنی و کینه‌توزی می‌پردازند، و همیشه

بلای جان یکدیگر خواهند گردید.

بشریت بارها و بارها در طول تاریخ و در ادوار مختلف با این نوع عذاب آشنا شده است... هر زمان که از برنامه یزدان منحرف گشته است و به دست هواها و هوسها و لذت پرستیها و خوشگذرانیها و نادانیها و ضعفها و کوتاهیهای انسانها سپرده شده است، چنین عذابی را چشیده است. آخر اداره زندگی و چرخاندن چرخه حیات برابر چنین هواها و هوسها و لذت پرستیها و خوشگذرانیها و نادانیها و ضعفها و کوتاهیهای انسانها، بهره و ثمره ای جز عذاب آشفته گی افکار و احوال، و درد و رنج نابسامانی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ندارد. هر زمان که مردمان دچار اشتباه شده اند و قوانین و مقرراتی از پیش خود برای احوال و اوضاع زندگی تهیه دیده اند و برابر معیارها و میزانهای بشری زیسته اند، دچار انواع عذاب گشته اند. چون با قوانین و مقررات و معیارها و میزانهای بشری زیستن، باعث می گردد گروهی از مردمان گروه دیگری را پرستش کنند. با این کار، دسته ای می خواهد دسته دیگری را پیرو سیستمها و دستگاهها و اوضاع و قوانین و معیارهای خود سازد. دسته دوم نیز حاضر به پذیرش پیشنهادها و خواسته های دسته نخستین نمی گردند و فرمان نمی پذیرند و زیر بار گفته هایشان نمی روند و می رزمند و سرکشی می کنند. آنان هم برای تحمیل آراء و تصمیمات خود به دیگران، بر سرشان می تازند و کشمکش و مبارزه در می گیرد. دلبرستکیها و آرزوها و آزمندیها و جهان بینیهای گوناگون به نزاع و جدال می کشد، و برخوردها و کشت و کشتارها در می گیرد و جنگهای خانمانسوز به راه می افتد. برخی آتش به جان دیگری می اندازد و به عذاب گرفتارش می سازد. برخی با برخی می رزمند و دسته ای کینه توزی دسته ای را به دل می گیرد، و جماعتی با جماعت دیگری دشمنی می کند و راه مخالفت می پوید. همه این بلاها بدان خاطر است که همگان به معیار و ترازوی یگانه ای مراجعه نمی کنند، و به سوی قانون واحدی بر نمی گردند

که یزدان آن را برای مردمان وضع فرموده است و بندگان را به اطاعت از فرمان معبودشان دعوت نموده است. اگر مردمان چنین کنند دیگر کسی خود را بزرگتر از آن نمی بیند که در برابر فرمان و قانون خدا سر تعظیم فرود آورد، و به سبب کرنش در برابر فرمان و قانون یزدان احساس کوچکی و شرمندگی نمی کند.

فتنه بزرگ و بلای سترگ در زمین این است که از میان بندگان یزدان کسی به پاخیزد و ادعای حق الوهیت بر مردمان کند! آنگاه عملاً این حق را به دست گیرد! فتنه و بلایی است که انسانها را دسته دسته و دشمن یکدیگر می گرداند. چه در این صورت انسانها از لحاظ ظاهر به شکل یک ملت یا یک جامعه جلوه گر می آیند، ولیکن در حقیقت بعضیها بندگان بعضیها می گردند. بعضیها قدرت و سلطه را به دست می گیرند و با آن بر سر دیگران می تازند - زیرا مقید به شریعتی از سوی یزدان نیستند - و برخیها درونشان لبریز از کینه توزی می گردد و پیوسته در انتظار فرصتی هستند که دست دهد و انتقام خود را بگیرند... هم آنان که در انتظار فرصت بوده و هم آنان که بر اریکه قدرت لمیده اند و به تاخت و تاز نشسته اند، یکی به دیگری عذاب را می رسانند و دنیا را شکنجه گاه او می گردانند. همگان گروه گروه و دسته دسته می شوند، اما با این وجود در ظاهر جدای از یکدیگر و بریده از همدیگر نیستند و در صلح و صفا بسر می برند!

امروزه سراسر کره زمین گرفتار این عذاب کُند و دیرپا و طولانی و دراز است!

این مطالب، ما را متوجه موقیعت گروه مسلمانان در زمین می گردانند. مسلمانان باید هر چه زودتر و با سرعت هر چه بیشتر از جاهلیت پیرامون خویشان جدا و متمایز گردند. جاهلیت هم هر گونه وضع و هر گونه حکم و هر گونه جامعه ای است که تنها شریعت یزدان بر آن فرمان نمی راند و آن را نمی گردانند، و الوهیت و حاکمیت را تنها به یزدان سبحان اختصاص نمی دهد. بلی بسی ضروری است که مسلمانان از جاهلیت پیرامون



بدون این که آن فتح و ظفر موعود یزدان ایشان را دریابد و خدا میان ایشان و دیگران جدائی اندازد. جدا شدن مسیر زندگی ملت مسلمان، و گسیختن ایشان از دیگران، اگر بدین شکلی که گفته شد انجام نپذیرد، این تهدید و بیم یزدان در حق آنان تحقق پیدا می کند، و تازیانه عذاب بر سرشان فرود می آید: ملت مسلمان دسته و گروهی از دسته ها و گروه های جامعه می گردد، و دسته و گروهی که با دسته ها و گروه های دیگر آمیخته می شود، نه خود را چنانکه باید می شناسد، و نه مردمان پیرامون خود را چنانکه شاید از یکدیگر جدا می سازد. بدین هنگام است که آن چنان عذاب دائمی و طولانی گریبانگیرشان می گردد، بدون این که نوبت فتح و ظفر موعود الهی آید و ایشان را احاطه نماید.

مراجعة به تاریخ دعوت دیگران به سوی یزدان جهان توسط جملگی پیغمبران ایزد متان، ما را کاملاً مطمئن و معتقد می سازد به این که فتح و ظفر و یاری و مددکاری الهی، و تحقق پیدا کردن وعده یزدان، مبنی بر غالب و چیره شدن پیغمبران و مؤمنان و پیروانشان، ناگهانی و یک دفعه صورت نپذیرفته است. بلکه وقتی صورت گرفته است که گروه مسلمانان از دیگران جدا شده اند و شخصیت مستقلی پیدا کرده اند و از دیگران بریده اند و از قوم خود گسیخته اند، آن هم به خاطر عقیده و باوری که داشته اند و در سایه برنامه زندگی الهی و آسمانی که در پیش گرفته اند - که دین است - و به سبب جدا بودن عقیده و آئینشان از عقیده و آئین جاهلیت - هر گونه نظام و سیستم زندگی جاهلیت - ... این امر، پیوسته نقطه شروع جدا شدن و دو راهه گسیختن، در همه دعوتهای آسمانی و ادیان الهی بوده است.

راه این دعوت آسمانی اسلام نام نیز یک راه بیش نیست. کار این دعوت هم چیزی جز همان کاری نیست که در زمان همه پیغمبران - علیهم السلام - بوده است: ﴿أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾.

بنگر که چگونه آیات (قرآنی و دلائل جهانی خود) را بیان و روشن می گردانیم تا بلکه (بیندیشند و به خود

خود جدا گردند و متمایز شوند، زیرا مسلمانان ملتی هستند که جدا و متمایز از قوم خود هستند. از آن کسانی که ترجیح می دهند در جاهلیت بمانند و بپلوند، و خویشان را مقید به اوضاع و احوال و قوانین و احکام و معیارها و ارزشهای آن گردانند. گروه مسلمانان در سراسر کره زمین از دست این عذاب خلاصی و رهایی ندارند:

﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾.

یا این که کار را بر شما به هم آمیزد (و در نتیجه حقیقت امر بر شما مشتبه شود) و دسته دسته و پراکنده گردید (و جنگها در میانتان بر پا گرداند) و برخی از شما را به جان برخی دیگر اندازد و گرفتار همدیگر سازد.

مگر این که گروه مسلمانان در عقیده و فهم و شعور و برنامه زندگی از اهل جاهلیت قوم خود بگسلند و جدا شوند، تا روز و روزگاری که یزدان «دار اسلام» یعنی مملکتی را پدید آورد که مسلمانان بدان متوسل شوند و خود را در پناه آن دارند. همچنین گروه مسلمانان وقتی رستگارانند که کاملاً احساس کنند که خودشان «ملت مسلمان» هستند، و چیزهایی که و کسانی که پیرامون ایشانند و هنوز به آئینی در نیامده اند که مسلمانان آن را پذیرفته اند، جاهلیت و اهل جاهلیت بشمارند... این ملت مسلمان باید که در عقیده و برنامه از قوم خود بگسلد، و آن وقت از خدا عاجزانه بخواهد که فتح و پیروزی را برساند، و میان ایشان و میان قومشان به حق داوری کند، و او بهترین داوران است.

اگر ملت مسلمان چنانکه گفتیم از جاهلیت و اهل جاهلیت نگسلند، و بدین شکل که گفتیم جدا و متمایز نگردند، این تهدید و بیم یزدان درباره ایشان صدق پیدا می کند. یعنی گروهی از گروهها در جامعه می شوند، گروهی که با گروههای دیگر می آمیزند، و خویشان را مستقل و مشخص نمی کنند. نه خود را چنانکه باید می شناسند، و نه مردمان دور و بر خود را بگونه شایسته می شناسند. بدین هنگام آن عذاب همیشگی و طولانی بدیشان می رسد و گریبانگیرشان می گردد،

باز گردند و حقیقت را بفهمند.

از یزدان سبحان عاجزانه خواستاریم که ما را جزو کسانی گرداند که آیات قرآنی و دلائل جهانی را برای ایشان بیان و روشن می فرماید و آنان هم می اندیشند و به خود باز می گردند و حقیقت را فهم می کنند.

وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِكَلِيلٍ ﴿٦٦﴾ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَفَرٍّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيِنِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾ وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَنْتَقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَٰكِنْ ذِكْرٌ لِّعَالَمٍ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾ وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَّرْتَهُمْ أَن تَبْسُلَ نَفْسٌ مِّمَّا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَّلَ كُلٌّ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُتْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ مِّمَّا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

که ایشان را پند و اندرز دهد و به سوی حق و حقیقت رهنمود گرداند، و از کارهای ناشایست برحذر دارد، و اوامر و نواهی یزدان را بدیشان برساند، و ایشان را از عذاب دنیوی و اخروی بترساند. بدانان اعلام کند هر چند که او و ایشان که قوم اویند، دو گروه جدا بوده، و دو ملت گوناگونند... چه در اسلام، قوم، نژاد، قبیله و عشیره، اهل و عیال، و خانواده و خاندان، مطرح نیست... بلکه تنها و تنها دین و آئین است و بس. دین و آئین است که مردمان را به یکدیگر پیوند می دهد، و یا این که ایشان را از همدیگر می گسلاند و جدا می گرداند... تنها و تنها عقیده و اعتقاد است که مردمان را با یکدیگر گرد می آورد و یا این که ایشان را از همدیگر جدا می گرداند. هنگامی که اساس دین و آئین در میان باشد، سائر روابط دیگر در میان خواهد بود. و زمانی که این دستاویز گسیخته شود، همه دستاویزها و جملگی پیوندها قطع می گردد.

این، چکیده فشرده ای از این موج روند قرآنی است.

﴿وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ - وَهُوَ الْحَقُّ - قُلْ: لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ. لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَفَرٍّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾.

قوم تو (یعنی قریش و مردمان مکه قرآن را باور نمی دارند و) آن را تکذیب می نمایند، و حال آن که قرآن حق است (و جای تکذیب کردن ندارد). بگو: من حافظ و مسلط بر شما نیستم (و مأمور بررسی اعمال و مجازات شما نمی باشم و بلکه سر و کارتان با خدا است). هر خبری (که خداوند در قرآن بیان کرده است) موعد خود دارد (و در هنگام مقرر و جای معین تحقق می پذیرد) و (صدق این اخبار را به هنگام وقوع) خواهید دانست (و خواهید دید به چه عذابی گرفتار می آئید).

خطاب متوجه پیغمبر ﷺ است و بدو و به سائر مؤمنان اطمینان می دهد، اطمینانی که دل را بریز از آرامش می سازد. اطمینان به حق و حقیقت، هر چند که قوم او آن را تکذیب نمایند و بر این تکذیب پافشاری کنند. آخر آنان که در این باره داور بشمار نمی آیند.

چرخش و گردشی آغاز می گردد برای بیان جدا شدن و گسیختگی که موج پیشین بدان پایان پذیرفته است. قوم پیغمبر ﷺ کسانی بودند که چیزی را تکذیب می کردند که پیغمبر ﷺ با خود برای ایشان آورده بود. چیزی که حق و حقیقت بود. از اینجا بود که میان او و میان قومش جدائی افتاد و از ایشان برید. بدو دستور داده شد از آنان بگسلد و بدیشان اعلام کند که او حافظ و مراقب آنان نیست. ایشان را به سرنوشتی حواله می دارد که قطعاً می آید و گرفتارشان می نماید. بدو همچنین فرمان داده می شود که بدیشان پشت کند و برود و با آنان ننشیند، هر وقت ببیند که آنان آئین اسلام را مورد تمسخر و استهزاء قرار می دهند و آن را به بازیچه می گیرند و احترام لازم را برای دین و آئین قائل نمی شوند. با وجود اینها بدو دستور داده می شود

بالآخره هر آنچه هم اینک وجود دارد به سوی سرانجام و سرنوشت خویش روان است و سرانجام بدان می‌رسد.

دعوت کنندگان مردمان به سوی یزدان بسیار نیازمند این یقین و اطمینانی هستند که قرآن مجید به دلها می‌افکند و آنها را لبریز از آن می‌کند، بدان هنگام که با تکذیب قوم خود رویاروی می‌شوند، و از قبیله و عشیره خویش جور و ستم می‌بینند، و در میان اهل و عیال و اعضاء خانواده خویش غریب می‌گردند، و انواع اذیت و آزار و تندی و تیزی و رنج و سختی و شدت و محنت می‌بینند!



وقتی که پیغمبر به کار تبلیغ می‌پردازد و فرمان یزدان را به مردمان می‌رساند، و زمانی که تکذیب ایشان را با اعلام این جدائی کردن و دوری گزیدن پاسخ می‌گوید، به پیغمبر ﷺ دستور داده می‌شود با آنان ننشیند - حتی اگر هم برای تبلیغ و اندرز و رهنمون باشد - وقتی که ایشان را ببیند درباره آیات الهی نامحترمانه سخن می‌گویند و به تمسخر و استهزاء می‌پردازند، و زمانی که در باره دین یاوه‌سرائی می‌کنند، و راجع بدان چنان که لازم است جدی و موقرانه سخن نمی‌گویند، و بلکه دین را با گفتار یا کردار به بازیچه می‌گیرند و مورد شوخی و مزاح خود قرار می‌دهند. حتی با ایشان نباید همنشینی کند - اگر این چنین گویند و کنند که ذکر شد - هر چند هم نشستن با ایشان، موافقت ضمنی با رفتار و گفتارشان نباشد، یا کم غیرتی نسبت به دین بشمار نیاید، دینی که مسلمان برای جانبداری و دفاع از آن سراپا شور و غیرت می‌گردد، به گونه‌ای که بدین شکل و بدین نحو از هیچیک از مقدسات دفاع نمی‌کند و در راه آن غیرتی نمی‌شود... اگر هم شیطان او را به فراموشی اندازد و با ایشان بنشیند، همین که یادآور گردید و بیدار شد، فوراً باید برخیزد و مجلس ایشان را ترک کند:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ

بلکه تنها فرموده یزدان سبحان در این باره سخن داورانه و قاطعانه محسوب می‌گردد و بس. تکذیب آن قوم هیچ ارج و ارزشی ندارد و فاقد هر گونه اعتباری است.

سپس یزدان جهان به پیغمبرش ﷺ دستور می‌دهد که از قوم خود بیزاری جوید، و دست از ایشان بشوید، و این گسیختن و بریدن از ایشان را بدیشان اطلاع دهد، و آشکارا بدانان اعلام دارد که او برایشان کمترین کاری نمی‌تواند بکند، و او وظیفه‌اش تبلیغ فرمان و رساندن امر یزدان جهان است. دیگر او نه پاسبان و نگاهبان ایشان است، و نه وکیل مدافع آنان. مکلف هم نیست که دلهایشان را هدایت دهد و رهنمود کند. چه این کار وظیفه او نیست. هر وقت او حق و حقیقتی را که با خود آورده است تبلیغ بکند و به گوش ایشان برساند، وظیفه‌اش به پایان می‌آید، و او با ایشان کاری ندارد. ایشان را به سرنوشتی حواله می‌دارد که در انتظارشان است و کارشان بدان می‌انجامد. آخر هر خبری زمان وقوع و مکان وقوعی دارد که سرانجام در آن وقت و در آنجا روی می‌دهد. بدان هنگام می‌دانند که چه خواهد شد.

﴿لِكُلِّ نَبَأٍ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾.

هر خبری (که خداوند در قرآن بیان کرده است) موعد خود دارد (و در هنگام مقرر و جای معین تحقق می‌پذیرد).

در این چکیده، تهدیدی است که دلها را به لرزه و تکان می‌اندازد. این آرامش اطمینان بخشی است به حق و حقیقتی که یزدان بدیشان وعده داده است. همچنین باور کاملی است به این که باطل سرانجام کارش به کجا می‌انجامد، هر اندازه هم بر خود ببالد و خویشتن را آماسیده و پفیده نشان دهد. اطمینان حاصل می‌گردد به این که یزدان بزرگوار یقه تکذیب کنندگان را در وقت معین و مقرر خود می‌گیرد و به حسابشان می‌رسد. همچنین یقین حاصل می‌شود به این که هر خبری در زمان و مکان خود روی می‌دهد و جلوه‌گر می‌آید. و

عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ. وَإِنَّمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٦﴾

هرگاه دیدی کسانی به تمسخر و طعن در آیات (قرآنی) ما می‌پردازند، از آنان روی بگردان (و مجلس ایشان را ترک کن و با آنان منشین) تا آنگاه که به سخن دیگری می‌پردازند. اگر شیطان (چنین فرمانی را) از یاد تو برد (و دستور الهی را فراموش کردی) پس از به خاطر آوردن (و یاد کردن فرمان، از پیش ایشان برخیز و) با قوم ستمکار منشین.

این دستور به پیغمبر ﷺ داده شده است، ولی این آیه می‌تواند<sup>(۱)</sup> شامل همهٔ مسلمانان هم باشد... این کار در مگه روی داده است. آنجائی که وظیفهٔ پیغمبر ﷺ در دعوت و تبلیغ خلاصه می‌شد، و هنوز بدو دستور جنگ داده نشده بود به خاطر حکمت و فلسفه‌ای که یزدان در این دوره از زمان اراده فرموده بود. این امر، در زمانی است که عدم برخورد با مشرکان تا آنجا که ممکن است کاملاً ضرورت دارد... این دستور خطاب به پیغمبر ﷺ صادر می‌گردد که در مجالس مشرکان ننشیند وقتی که ایشان را در حال تمسخر آیات الهی و یاوه‌گویی در بارهٔ آئین خدا ببیند، و مشاهده کند که نامحترمانه راجع به قرآن و دین دم می‌زنند. بدو دستور داده می‌شود که فوراً به ترک مجالس آنان بگوید - اگر شیطان او را به فراموشی انداخته باشد - به محض این که امر و نهی یزدان را به یاد آورد. مسلمانان نیز موظف بدین کار بودند، همان گونه که برخی از روایات می‌گویند... مراد از قوم ظالم در اینجا مشرکانند، همان گونه که در اغلب تعبیرات قرآن مجید این چنین است.

اما وقتی که برای اسلام در مدینه دولت و حکومتی فراهم شد، پیغمبر ﷺ کار و وظیفهٔ دیگری با مشرکان داشت. جهاد و جنگ آغاز گردید تا کسی نتواند آشوبی به راه اندازد و مسلمانی را از دین برگرداند و دین بطور خالصانه برای خدا باشد و پس، و

دیگر کسی جرأت نکند دربارهٔ آیات خدا یاوه‌گویی نماید و آنها را مورد تمسخر و شوخی قرار دهد.

سپس روند قرآنی، جدائی و دوری مؤمنان و مشرکان را تکرار می‌کند، همان گونه که پیشتر گسیختن و بریدن پیغمبر ﷺ با مشرکان را ذکر کرده بود. آنگاه اختلاف سزا و کیفر، و اختلاف سرنوشت و سرانجام را بیان و مقرر می‌دارد:

﴿وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، وَلَكِنْ ذِكْرٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾

کمترین چیزی از حساب آنان (که دربارهٔ قرآن یاوه‌سرایی می‌کنند) به حساب پرهیزگاران گرفته نمی‌شود ولیکن (باید پرهیزگاران نشست و برخاستشان با چنین بزهکارانی برای پند و اندرز و تذکر و ارشاد باشد، تا این که (از بیهوده‌گویی دست بردارند و از عذاب خدا خویشتن را به دور داشته و) پرهیزگاری کنند.

پس پرهیزگاران و بزهکاران دارای یک کیفر و پاداش مشترک و یکسانی نیستند. آنان دو ملت جداگانه‌اند، هر چند هم نژاد و قومشان یکی باشد. چون این امر در ترازوی آفریدگار وزنی، و با معیار اسلام ارجی ندارد... قطعاً پرهیزگاران ملّتی، و ستمکاران یعنی مشرکان ملّت دیگری هستند. بهیچوجه کیفر ستمکاران و حساب و کتابشان، متوجّه پرهیزگاران نمی‌گردد. اما پرهیزگاران ایشان را رهنمون می‌کنند و به یاد خدا و حقّ و حقیقت می‌اندازند، به امید این که همچون خودشان پرهیزگار شوند و بدیشان بسپوندند... والاّ هرگاه در عقیده مشارکت نباشد، در چیزی مشارکت انجام نمی‌گیرد.

این آئین یزدان و فرمودهٔ او است... هر کس می‌خواهد چیز دیگری را بگوید، مانعی نیست. اما باید بداند که او بطور کلی از آئین یزدان با این چیزی که می‌گوید خارج می‌گردد!

روند قرآنی درباره این جداگانگی مؤمنان با مشرکان ادامه می‌یابد، و حدود و ثغوری را ذکر می‌فرماید که در دائرة آن کار و بار انجام می‌پذیرد:

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَهَوًّا وَغَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ، وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا. أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا، هُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾.

کسانی را ترک کن که آئین (فطری و آسمانی) خود را به بازی و شوخی گرفته‌اند و زندگی دنیا آنان را گول زده است (و آخرت را از یادشان برده است)، و به آن (زمزمه جاویدان قرآن، پیوسته ایشان را) پند و اندرز بده (و بدانان بگو که در روز قیامت) هر کسی در گرو اعمالی است که انجام داده است و مسؤول چیزهایی است که فرا چنگ آورده است، و بجز خدا برای ایشان یار و یاور و میانجی و واسطه‌ای نیست (تا مردمان را از عذاب دوزخ برهاند و به بهشت وارد گردانند). و اگر هم چنین کسی هر گونه فدیة و تاوانی (که تو می‌دانی، برای نجات خود) بپردازد، از او دریافت نمی‌گردد (و پذیرفته نمی‌شود). آنان کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده‌اند که کرده‌اند (و به زندان چیزهایی در بندند که فرا چنگ آورده‌اند). برای آنان به سبب کفری که می‌ورزیده‌اند، نوشیدنی بسیار داغ و عذاب پس دردناکی است.

در این آیه، ما در برابر چند موضوع می‌ایستیم و بدانها نگاه گذرائی می‌اندازیم:

۱ - پیغمبر ﷺ و به دنبال او هر مسلمانی، موظف است که کسانی را ناچیز و سبکسار بداند و بشمارد که آئین خود را به تمسخر و بازیچه می‌گیرند و مورد شوخی و مزاح قرار می‌دهند... این کار ناپهناجر همان گونه که با گفتار انجام می‌پذیرد، با کردار نیز انجام می‌گیرد... چون کسانی که آئین خود را پایه بنیادین زندگی اعتقاد و عبادت، و اخلاق و رفتار، و شریعت و

قانون نمی‌سازند، و بدین سبب عزت و احترامی برای آن قائل نیستند، در اصل آئین خود را به تمسخر و بازیچه گرفته‌اند و آن را مورد شوخی و مزاح قرار داده‌اند... کسانی که درباره ارکان و اصول این آئین، و درباره شرائع و قوانین آن سخن می‌گویند، و آنها را با تعریفات و اوصافی ذکر می‌کنند که موجب استهزاء و مزاح می‌گردد... همچنین کسانی که از «غیب» که اصلی از اصول عقیده است، با تمسخر سخن می‌رانند... اشخاصی که از «زکات» که رکنی از ارکان دین است، با تحقیر و توهین صحبت می‌کنند... آنان که در باره حیات و شرم و اخلاق و عفت که از قواعد بنیادین این دین بشمارند، به بدی یاد می‌کنند، و آنها را جزو صفات و خصال جامعه‌ای دهقانی یا فئودالی و یا بورژوازی پوسیده قلمداد می‌نمایند... افرادی که از قواعد زندگی زناشویی مقرر در اسلام، به زشتی یاد می‌کنند، یا احکام آن را نمی‌پذیرند... کسانی که حدود و احکامی را که یزدان برای زن معین فرموده است تا عفت و ناموس خود را با رعایت آنها محفوظ و مصون نماید، «غل و زنجیرا» می‌نامند... مخصوصاً اشخاصی که حاکمیت مطلقه یزدان را در واقعیت زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و قانونگذاری مردمان نمی‌پذیرند، و می‌گویند که انسانها خودشان می‌توانند بدون مقید بودن به قانون و شریعت خدا، چنین ویژگیها و کارهایی را بر عهده گیرند و چرخ زندگانی را به حرکت درآورند... همه این گروه‌ها و افراد، مراد این آیه‌ها است، و این آیه‌ها همه آنان را در بر می‌گیرد و ایشان را از زمره کسانی قلمداد می‌فرماید که دین خود را به تمسخر و بازیچه می‌گیرند. به مسلمانان هم دستور داده شده است که از این چنین کسانی دوری گزینند و جدائی کنند، مگر برای پند و اندرز دادن و به یاد حق و حقیقت انداختن ایشان. ظالمان - یعنی مشرکان - و کافرانی که به زندان اعمال خود گرفتارند و در گرو افعال خویشند، نوشیدنی ایشان بسیار گرم است و بهره ایشان عذاب دردناکی است، به سبب کفری

که می‌ورزیده‌اند.

۲- به پیغمبر ﷺ و سائر مسلمانان دستور داده می‌شود که با وجود ناچیز و بی‌اهمیت شمردن شأن و مقام کسانی که دین خود را به بازی و تمسخر گرفته‌اند، و زندگی دنیوی ایشان را گول زده است، به پند و اندرز این گونه مردمان برخیزند و آنان را بترسانند و بدیشان بگویند که: خودشان در گرو کارها و چیزهایی هستند که می‌کنند، و خدا را ملاقات خواهند کرد، و دوست و آشنائی نیست که در پیشگاه یزدان به دفاع از آنان بپردازد و ایشان را مدد و کمک نماید، و شافع و میانجی وجود ندارد که برای آنان شفاعت و میانجیگری کند. همچنین بدیشان ابلاغ دارند که از ایشان هیچگونه فدیة و تاوانی پذیرفته نمی‌گردد تا با آن بتوانند خویشان را از گروگان اعمال و زندان افعالی که کرده‌اند رهائی بخشند.

تعبیر قرآنی دارای جمال و ژرفای ویژه خود است، بدان گاه که می‌گوید:

﴿وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ، وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا﴾.

و به آن (زمزمه جاویدان قرآن، پیوسته ایشان را) پند و اندرز بده (و بدانان بگو که در روز قیامت) هرکسی در گرو اعمالی است که انجام داده است و مسؤول چیزهایی است که فرا چنگ آورده است، و بجز خدا برای ایشان یار و یاور و میانجی و واسطه‌ای نیست (تا مردمان را از عذاب دوزخ برهاند و به بهشت وارد گرداند). و اگر هم چنین کسی هر گونه فدیة و تاوانی (که تومی‌دانی، برای نجات خود) بپردازد، از او دریافت نمی‌گردد (و پذیرفته نمی‌شود).

هر کسی جداگانه در گرو اعمال خود است و گرفتار در برابر افعال خویش. جز خدا هیچگونه یار و یاور و میانجی و واسطه‌ای برای او نیست، و از وی فدیة و تاوانی پذیرفته نمی‌گردد تا خویشان را با آن بازخريد کند و برهاند!

اما کسانی که آئین خود را به تمسخر و بازیچه گرفته‌اند و زندگی دنیا ایشان را گول زده است، چنین کسانی در گرو کارهایی هستند که کرده‌اند، و تهدیدهایی که در آیه گذشت گریبانگیرشان می‌گردد، و به این سرنوشت دچار می‌آیند:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا، لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾.

آنان کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده‌اند که کرده‌اند (و به زندان چیزهایی در بندند که فرا چنگ آورده‌اند). برای آنان به سبب کفری که می‌ورزیده‌اند، نوشیدنی بسیار داغ و عذاب بس دردناکی است.

به سبب کارهایی که کرده‌اند گرفتار شده‌اند، و این سزای ایشان است: نوشیدنی گرم و داغی که گلوها و شکمها را می‌سوزاند، و عذاب دردناکی که به سبب کفرشان گریبانگیرشان می‌شود، کفری که به خاطر مورد استهزاء و تمسخر قرار دادن آئینشان توسط خودشان فراهم آمده است!

۳- فرموده یزدان بزرگوار در باره مشرکان قابل توجه است:

﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَهَوًّا﴾.

کسانی که آئین خود را به بازی و شوخی گرفته‌اند.

آیا دین مذکور در آیه، دین ایشان است؟

نص قرآنی منطبق بر کسانی است که اسلام را پذیرفته‌اند، سپس آئین خود را که اسلام است به تمسخر و بازیچه گرفته‌اند... این صنف از مردمان وجود داشته‌اند و به نام منافقان شناخته شده‌اند... ولیکن منافقان در مدینه بوده‌اند... آیا این بخش از آیه بر مشرکانی هم منطبق می‌گردد که اسلام را نپذیرفته‌اند؟ قطعاً اسلام دین است و بس... اسلام دین همه انسانها است ... چه کسانی که اسلام را پذیرفته‌اند، و چه کسانی که اسلام را نپذیرفته‌اند و هنوز بدان گردن نهاده‌اند... پس کسی که آئین اسلام را نپذیرد و به ترک آن گوید، آئین خود را رها کرده است و به ترک آئین خود گفته است... چرا که تنها آئینی که خدا آن را

شیوه‌ای از شیوه‌هایی که گفتیم یا با روشها و روندهای دیگری همچون اینها.

قرطبی در کتاب خود به نام «الجامع لأحكام القرآن» وقتی که می‌خواهد این آیه را معنی و تفسیر کند می‌گوید:

«در این آیه ردی از کتاب خداوند بزرگوار است علیه کسانی که گمان می‌برند پیشوایان که حجج هستند، و همچنین پیروان ایشان، می‌توانند با فاسقان معاشرت و مصاحبت کنند، و آراء خود را با تقیه، راست و درست بپایند و نگاه دارند...».

ما می‌گوییم: آیه مورد نظر اجازه می‌دهد معاشرت و مصاحبت به قصد موعظه و پند و اصلاح آراء تباه فاسقان، و جلوگیری از انحراف ایشان انجام بگیرد، ولی در حدودی که توضیح دادیم. اما به نام تقیه، معاشرت و مصاحبت با ایشان و سکوت کردن در برابر سخنان تباهی که می‌گویند و اعمال ناپسندی که می‌ورزند، حرام است. زیرا در ظاهر طرفداری از باطل، و گواهی دادن بر ضد حق و حقیقت است. همچنین کار را بر مردمان مشتبه می‌گرداند، و توهین به دین یزدان و به معتقدان به آئین یزدان است، در این صورت باید به ترک ایشان گفت و از آنان جدائی گزید.

همچنین قرطبی در کتاب خود، این اقوال را روایت نموده است:

«ابن خويز منداد گفته است: هر کس درباره آیه‌های خدا یاوه‌گوئی کند و به تمسخر پردازد، باید مجلس او ترک گردد و از او دوری گزیده شود، چه مؤمن باشد و چه کافر. در ادامه سخنانش گفته است: یاران ما ورود به سرزمین دشمنان را منع می‌کنند، و دخول به کلیساها و کنشتها را درست نمی‌دانند...<sup>(۱)</sup> فردی از اهل بدعت به ابوعمران نخعی گفت: تنها یک کلمه از من بشنو و بس.

آئین می‌نامد و می‌داند، و پس از بعثت خاتم الانبیاء آن را از مردمان می‌پذیرد، دین اسلام است. اضافه دین به آنان در این فرموده الهی معنی ویژه خود را دارد:

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَهَوًّا﴾.

کسانی را ترک کن که آئین (فطری و آسمانی) خود را به بازی و شوخی گرفته‌اند.

این آیه - خدا بهتر می‌داند - اشاره به معنی و مفهومی دارد که پیشتر گفتیم. بدین معنی که اسلام آئین جملگی انسانها است. پس هر کس آن را به تمسخر و بازیچه گیرد، در حقیقت دین خود را به تمسخر و بازی گرفته است، هر چند او از جمله مشرکان باشد.

هنوز نیازمند بیان و توضیح بیشتر هستیم تا بدانیم مشرکان کیستند؟ مشرکان کسانی که کسی را در خصائص و ویژگیهای الوهیت، انباز خدا می‌کنند. این کار چه اعتقاد به خدائی کسی که یا خدا باشد، یا با انجام مراسم پرستش برای کسی با خدا باشد، یا با پذیرش حاکمیت و شریعت از کسی با خدا باشد، مخصوصاً پذیرش حاکمیت و شریعت از کسانی که برای خود ادعای چیزی از این چیزها را داشته باشند، هر چند با نامی از نامهای مسلمانان خویشان را نامگذاری کرده باشند. پس دقت کنیم و با امور دین خود بهتر و بیشتر آشنا شویم، و با یقین و اطمینان مسائل دین را بشناسیم و بدانیم.

۴ - حدود و ثغور همنشینی با ستمکاران - یعنی مشرکان - و کسانی که آئین خود را به بازی و تمسخر می‌گیرند، چه اندازه است؟ ... قبلاً گذشت که ماندن با چنین کسانی تنها بدان اندازه است که بدیشان پند و اندرز داده شود و از فرجام بد و کیفی ناگوار ترسانده شوند. دیگر جز این اندازه نباید با ایشان نشست و ماند، زمانی که شنیده شود آنان آیات یزدان را تمسخر می‌نمایند و به بازیچه می‌گیرند، یا پیدا گردد که می‌خواهند آیات الهی را به بازی و تمسخر گیرند، با

۱- عمر رضی الله عنه در کلیسای بیت المقدس نماز گزارده است. اما در سرزمین دشمنان قرار نداشت. بلکه در سرزمین همیمانان و دشمنان بود. زیرا مسیحیان در آن زمان در چنین سرزمینی همیمان و ذمی بودند. (مؤلف)



همه کارهایی است که این چنین احکامی را درباره آنها گفته‌اند و روایت نموده‌اند.

قُلْ أَتَدْعُوا مَنْ دُونِ اللَّهِ  
مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰ اللَّهُ  
كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا لَهُ أَصْحَابٌ  
يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ اثْنًا قُلْ رَبِّ هُدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ  
وَأْمُرْنَا لِلْإِسْلَامِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ  
وَأَتَقُوا هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾ وَهُوَ الَّذِي  
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ  
فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ  
عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾

این آهنگ بلند و نیرومندی که سر داده می‌شود درباره حقیقت الوهیت و ویژگیهای آن، زشت شمردن شرک، و بلشت داشتن برگشت بدان پس از هدایت یافتن و رهنمود پیدا کردن، به تصویر کشیدن برگشت از دین در صحنه نمایش عقبگرد رفتن مردی، و سرگردان و ویلان بودن او در بیابان برهوت بی‌نشان، و ذکر این که تنها هدایت یزدان هدایت است و بس... این آهنگ با طنین دراز و ژرفی که در همه جا می‌پیچد، پایان می‌پذیرد. آهنگ طنین‌انداز و بلندی است درباره سلطه مطلق یزدان در امور آفرینش کیهان و فرمانروائی بر جهان، و پرده‌برداری از این چنین سلطه‌ای، آن هم تنها توسط خود ایزد متان، و پیش چشم داشتن آن - حتی برای منکران نابینا - «در آن روزی که در صور دمیده می‌شود» و کسانی که در گورها مدفون هستند دوباره زنده می‌گردند، و یقین حاصل می‌کنند آن کسانی که

از او روی گردانید و گفت: نیم کلمه را نیز نخواهم شنید! <sup>(۱)</sup> همچون گفته‌ای از ایوب سختیانی نیز روایت شده است. فضیل پسر عیاض گفته است: کسی که اهل بدعت را دوست بدارد خداوند عمل او را پوچ می‌نماید، و اسلام را از دل او بیرون می‌گرداند. و کسی که دخترش را به ازدواج اهل بدعت درآورد صله رحم او را قطع نموده است. و کسی که با اهل بدعت نشست و برخاست کند بدو فرزندی داده نشده است. اگر خدا از کسی آگاه گردد که او اهل بدعت را دشمن می‌دارد امیدوارم که یزدان او را ببخشد. ابو عبد الله حاکم از عائشه - رضی الله عنها - روایت کرده است که گفته است: رسول خدا ﷺ فرموده است:

(مَنْ وَقَرَّ صَاحِبٌ بِدْعَةٍ فَقَدْ أَغَانَ عَلَىٰ هَذِهِ الْإِسْلَامِ).

کسی که اهل بدعت را محترم دارد برای نابودی اسلام کمک کرده است.

این سخنان همه در باره اهل بدعت است، اهل بدعتی که معتقد به آئین یزدان است... همه این تهدیدها و بیمها به پای تهدیدها و بیمهایی نمی‌رسد که متوجه کسی است که با به دست گرفتن حاکمیت ادعای ویژگیهای الوهیت را دارد. البته کسی که جانبدار او در این ادعاء باشد، مشمول همین تهدیدها و بیمهای تند و خشن است... آخر این کار، تنها بدعت اهل بدعت نیست و بس. بلکه کفر کافر، و شرک مشرک بشمار است! کاری است که پیشینیان مرتکب آن نشده‌اند، چرا که در زمان ایشان چنین کاری نبوده است. از آن زمان که اسلام در کره زمین پیدا گشته است، کسی که گمان برده باشد مسلمان است و به اسلام ایمان دارد، چنین ادعائی نکرده است. چنین چیزی در میان نبوده است، مگر بعد از حمله فرانسویها. پس از حمله فرانسویها، مردمان جسارت خروج از چهارچوب دین را پیدا کرده‌اند - مگر آنان که خدا ایشان را پائیده است و محفوظ داشته است - همچنین در میان فرموده‌های پیشینیان چیزی نیست که منطبق بر این عملکرد باشد. ادعای حاکمیت فراتر از

۱- در قرآن آمده است:

﴿فَأَعْرِضْ عَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا، وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾.

از کسی روی بگردان که به قرآن ما پشت می‌کند و از یاد ما غافل می‌گردد، و جز زندگی دنیوی نمی‌خواهد. (نجم / ۲۹)

عقیده و باوری نداشتند: این که ملک و مملکت تنها از آن یزدان جهان است و بس، و برگشت به سوی او است:

﴿قُلْ: أَتَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا، وَ نُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ، كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ، حَيْرَانٌ، لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى. قُلْ: إِنِّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى، وَ أَمْرُنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا﴾.

بگو: آیا چیزی غیر از خدا را بخوانیم (و عبادت و پرستش کنیم) که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی؟ و آیا پس از آن که خداوند ما را هدایت بخشیده است (و به سوی خود رهنمون کرده است) به عقب بازگشت کنیم (و از ایمان دست بکشیم و دیگر باره به کفر برگردیم؟) (و) بسان کسی (باشیم و کنیم) که شیاطین او را در زمین (بیابانهای بیهوش) و یلان و سرگردان به دنبال خود کشند، و دوستانی داشته باشد که او را به راه راست خوانند و به سوی خود فریاد دارند (اما او بدیشان گوش نکند و به دنبال شیاطین رود و گمراه و گمراه‌تر شود؟). بگو: هدایت خداوند، هدایت است و (بجز اسلام، ضلالت است، و از سوی خدا) به ما دستور داده شده است که فرمانبردار پروردگار جهانیان باشیم (و منقاد او شویم و به فرمان او رویم) و (از سوی خدا به ما دستور داده شده است) این که نماز را بگونه شایسته بخوانید و از خدا بترسید.

﴿قُلْ﴾ بگو... آهنگ نیرومند مکرری در سوره است. بیانگر این است که تنها فرمان متعلق به یزدان یگانه جهان است و بس، و پیغمبر ﷺ فقط بیم‌دهنده و تبلیغ کننده است. واژه «بگو» الهام‌بخش شکوهمندی این فرمان، و والائی و هراسناکی آن است، و این را نیز می‌رساند که پیغمبر ﷺ تنها از سوی پروردگارش مأمور است و بس.

﴿قُلْ: أَتَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا؟﴾.

بگو: آیا چیزی غیر از خدا را بخوانیم (و عبادت و

پرستش کنیم) که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی؟ ای محمد ﷺ بدیشان بگو: هر گونه دعا و تضرعی در پیشگاه کسی و چیزی جز خدا، و کمک طلبیدن و یاری خواستن از کسی و چیزی جز یزدان، و تسلیم کردن زمام اختیار خود بدین کسان و چیزهایی که بجز خدا به فریاد می‌خوانید و آنها سودی و زیانی نمی‌توانند برسانند، فرقی نمی‌کند آنهایی را که به فریاد می‌خوانید، بت، سنگ، درخت، روح، فرشته، شیطان، انسان، و غیره باشد... همه و همه در این امر مساوی و یکسانند که نمی‌توانند کمترین سودی و زیانی برسانند. آنها ناتوان‌تر و درمانده‌تر از خود سود و زیانند. هرگونه تکان و حرکتی برابر قضا و قدر الهی به وقوع می‌پیوندد و روان می‌گردد. هر آنچه که خدا بدان اجازه ندهد انجام نمی‌پذیرد. و اگر هم انجام پذیرد تنها بدان اندازه صورت می‌گیرد که قدر یزدان اجازت فرماید، و قضای یزدان آن را پیاده نماید.

بدیشان بگو که یزدان نمی‌پسندد به فریاد خواندن و به کمک طلبیدن و عبادت و پرستش نمودن جز خدا را، و کرنش کردن در برابر جز خدا... بدیشان بگو که یزدان از این کار نابجا و سبکسرانه آنان، و روند و روش نادرست ایشان، ناخشنود است... این امر چه نپذیرفتن پیشنهادهایی باشد که مشرکان به پیغمبر ﷺ پیشنهاد می‌کردند، مثلاً از جمله از او می‌خواستند که در پرستش خدایانشان شرکت جوید تا آنان هم در پرستش خدایش شرکت کنند! و چه ناخشنودی از پیشه و عملکردی باشد که مشرکان بر آن هستند، و پیغمبر ﷺ و مؤمنان جدائی کردن و دوری گزیدن از ایشان را اعلام کنند... نتیجه همه اینها یکسان است که زشت و ناپسند شمردن کار سبکسرانه و نابخردانه مشرکان است. کاری که خود عقل انسان بر آن قلم بطلان می‌کشد، هنگامی که در پرتو نور بدو نشان داده شود، و از ته‌نشینها و رسوبات بر جای مانده گذشتگان بر کنار بماند، و از عرف و عادت چیره محیط به دور گردد.

در بیابان برهوت گذارد... این صحنه نمایش آن بنده بدبخت و بدبیار است:

﴿الَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ﴾.

کسی که شیاطین او را در زمین ویلان و سرگردان به دنبال خود کشند.

واژه به دنبال خود کشیدن، خود به تنهایی معنی و مفهوم خود را به تصویر می‌زند. کاش چنین کسی به دنبال خود کشیدن را با گوش جان می‌شنید و بدان سو می‌رفت و به راه ادامه می‌داد. دست کم راه یگانه‌ای و مقصد مشخصی می‌داشت. هر چند که در راه گمراهی!... در آن سو، دوستان راهیابی دارد که او را به جانب هدایت فریاد می‌دارند و بدو می‌گویند: «به سوی ما بیا». او میان این کشش و این فریاد «حیران» است. نمی‌داند به کدام سو رو کند و برود، و به کدام دسته و گروه پاسخ گوید و به جانب آنها بدود!

این عذاب درونی است، غذایی که به تصویر و حرکت در می‌آید، تا بدانجا که نزدیک است از لابلای تعبیر، حس و لمس شود!

بدان هنگام که این صحنه زنده برجسته جنبان الهامگرانه، به سبب چنین سرنوشت زشت و ناگوار، دل و درون را لبریز از هول و هراس می‌سازد، بیان قاطعانه‌ای در می‌رسد و روند استوار درست را اعلام می‌نماید:

﴿قُلْ: إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ، وَأَمْرُنَا تُنْشِلِمُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهُ﴾.

بگو: هدایت خداوند، هدایت است و (بجز اسلام، ضلالت است، و از سوی خدا) به ما دستور داده شده است که فرمانبردار پروردگار جهانیان باشیم (و منقاد او شویم و به فرمان او رویم) و این که نماز را بگونه شایسته بخوانید و از خدا بترسید.

این، بیان قاطعانه‌ای در شرائط و ظروف روانی مناسب است. چه دل و درونی که این تصویر سرگردانی و حیرانی بی‌نهایت برای او ترسیم می‌گردد، و شکل

خداوند برای به تصویر کشیدن سخافت و پوچی کردارشان، و نشان دادن ضخامت و ستبری زشتی و پلشتی رفتارشان، معتقدات ایشان را عرضه می‌کند در پرتو چیزی که یزدان مسلمانان را بدان رهنمود فرموده است، از قبیل: خدای را به یگانگی پرستیدن، و تنها او را به خداوندگاری گرفتن، و دیانت را تنها بدو اختصاص دادن و او را بدون انباز پرستش کردن:

﴿قُلْ: أَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَ نُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا؟﴾.

بگو: آیا چیزی غیر از خدا را بخوانیم (و عبادت و پرستش کنیم) که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی؟ و آیا پس از آن که خداوند ما را هدایت بخشیده است (و به سوی خود رهنمون کرده است) به عقب بازگشت کنیم (و از ایمان دست بکشیم و دیگر باره به کفر برگردیم؟).

این کار عقیگرد کردن و واپسگرایی نمودن است، آن هم پس از پیشروی کردن و ترقی نمودن!

پس از این امر، صحنه برجسته و جنبان و الهامگرانه و هیجان‌انگیزی، ذکر می‌شود:

﴿كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ... حَيْرَانَ... لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُوهُ إِلَى الْهُدَى: أَتَيْنَا﴾.

بسان کسی (باشیم و کنیم) که شیاطین او را در زمین (بیابانهای برهوت) ویلان و سرگردان به دنبال خود کشند، و دوستانی داشته باشد که او را به راه راست خوانند و به سوی خود فریاد دارند (اما او بدیشان گوش نکند و به دنبال شیاطین رود و گمراه و گمراه‌تر شود؟).

صحنه زنده برجسته‌ای از گمراهی و سرگردانی است، صحنه‌ای که نشان دهنده کسی است که پس از یکتاپرستی شرک ورزد. همچنین نشان دهنده کسی است که دل او میان خدای یکتای جهان، و خدایان بیشمار بندگان، پخش و پراکنده باشد، و احساس او میان هدایت و ضلالت، در جولان و نوسان باشد، و سر

نیازمند است در هر کاری که به هستی و زندگی او مربوط باشد، اعم از: عقیده و اخلاق، معیارها و ارزشها، دستگاهها و سیستمها، اوضاع و احوال، قوانین و مقررات، و سائر چیزهای دیگری که بر این هستی فرمانروائی دارد و واقعیت زندگی او را نظم و نظام و سر و سامان می‌بخشد.

هر زمان که «انسان» به سوی هدایت و رهنمود یزدان برگردد، هدایت می‌یابد و رهنمون می‌شود. چرا که هدایت و رهنمود یزدان، هدایت و رهنمود است و بس. و هر زمان که انسان از هدایت و رهنمود یزدان بطور کلی دور گردد، یا این که کمی از آن منحرف شود، و یا از پیش خود چیزی بجای آن قرار داده و تغییری در آن دهد، گمراه می‌گردد. زیرا چیزی که از زمره هدایت یزدان نیست گمراهی است ... آخر نوع سومی وجود ندارد:

﴿فَإِذَا بَعَدَ الْحَقُّ إِلَّا الْفُضْلُ؟﴾.

(یونس / ۳۲)

آیا سوای حق چیز گمراهی است؟.

انسانها بلاهای بزرگ و دردهای سترگی از دست این گمراهی چشیده‌اند، و هنوز که هنوز است همگان می‌چشند آنچه نباید بچشند. بلاها و دردهائی را به خود می‌بینند که در تاریخ بشریت «حتمی» و قطعی است که باید به خود ببینند هر زمان که از هدایت و رهنمود یزدان منحرف گردند... این تنها «حتمیت» و قطعیت تاریخی» یگانه و یقینی است. زیرا به فرمان یزدان است، و یزدان بدان خبر داده است. سائر حتمیات و قطعیات تاریخی، ادعائی بیش نیستند. کسی که می‌خواهد بدبختی انسانها را در انحراف از هدایت و رهنمود یزدان و رانداز کند و بنگرد، نیازمند این نیست که در زمین نقب بزند و اینجا و آنجا را بکاود و بکند. بدبختی انسانها پیرامون او در همه سرزمینها موجود است! چشمها آن را می‌بینند، و دستها آن را لمس می‌کنند، و در هر مکانی خردمندان و فرزنانگان از آن به

عذاب تلخ و دردناک حاصل از این سرگردانی و حیرانی پیاپی و جوراجور برای او کشیده و نموده می‌شود، کاملاً سهل و ساده و بی‌دردسر، پذیرای قرار و آرام قاطعانه می‌گردد... گذشته از این، در این بیان قاطعانه حق و حقیقت نهفته است:

﴿قُلْ: إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى﴾.

بگو: هدایت خداوند، هدایت است و بس.

هدایت خدا تنها هدایت است. بلی با کمال اطمینان این چنین است، همان گونه که ترکیب بند بیانی جمله، بیانگر این است.

انسانها حیران سر در بیابان برهوت می‌نهند، هر زمان که این هدایت را رها می‌کنند، یا از چیزی از آن منحرف می‌شوند، و بدون «علمی» و «هدایت» و «کتاب روشن و روشنگری» چیزی از جهان‌بینیها، گفته‌ها، نظم و نظامها، اوضاع و احوال، قوانین و مقررات، و معیارها و ارزشهای خود را بجای آن هدایت برمی‌گیرند و می‌نهند.

به «انسان» از جانب یزدان قدرت شناخت برخی از قوانین هستی، و برخی از نیروها و انرژیهای آن، داده شده است. تا از این چنین شناختی در کار جانشینی در زمین بهره ببرد و استفاده کند و در پرتو آن زندگی را ترقی و اوج بخشد و پیشرفت حاصل کند... اما بدین انسان چنین قدرتی عطاء نشده است که در پرتو آن بتواند به اصل و کنه حقائق مطلق موجود در گستره هستی دسترسی پیدا کند، و یا این که بر اسرار و رموز غیبها و نهانیهای احاطه نماید که از هر سو او را فرا گرفته‌اند و در خود پیچیده‌اند. از جمله این غیبها و نهانیها عقل او و روح او است. حتی غیبها و نهانیهای وظائف دستگاهها و اندامهای پیکرش، و اسباب و علل نهان در پشت سر این دستگاهها و اندامهایی است که آنها را به کار کردن بدین شیوه، و با این نظم و نظام، و در این راستا، وامی‌دارد.

از اینجا است که «انسان» به هدایت و رهنمود یزدان

فریاد آمده‌اند.<sup>(۱)</sup>

بدین خاطر روند قرآنی در آیه به سخن ادامه می‌دهد تا ضرورت تسلیم در برابر فرمان یزدان یگانه را، و پرستش یزدان یگانه را، و ترس و هراس از یزدان یگانه را مقرر دارد:

﴿وَأْمُرْنَا لِتُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ، وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقَوْهُ﴾.

به ما دستور داده شده است که فرمانبردار پروردگار جهانیان باشیم (و منقاد او شویم و به فرمان او رویم) (از سوی خدا به ما دستور داده شده است) این که نماز را بگونه شایسته بخوانید و از خدا بترسید (و اوامر او را اجراء کنید).

ای محمد بگو و بیاباگاهان که تنها هدایت و رهنمود یزدان، هدایت و رهنمود است و بس. بدین خاطر به ما دستور داده شده است که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم. چه تنها او است که جهانیان باید تسلیم او گردند. همان گونه که همه جهانها بطور کلی تسلیم او هستند. چه چیز باید تنها انسان را در میان جهانها و جهانیان از این تسلیم به دور دارد؟ تسلیم در برابر خداوندگاری همه جاگستر و فراگیری که جهانها و جهانیان آسمانها و زمین به فرمان او در گشت و گذارند، و دستور او را چشم می‌دارند!

ذکر خداوندگاری یزدان بر همه جهانیان در اینجا مناسب و بجا است... حقیقتی را بیان می‌دارد که چاره‌ای جز اعتراف و اعتقاد بدان نیست، و آن تسلیم همه هستی، اعم از جهانهای که دیدنی و نمایان است، و جهانهای که نادیدنی و غیرنمایان است، در برابر قوانینی است که یزدان برای سراسر کیهان پدید آورده است و گذارده است. همه چیز جهان ناتوان از شوریدن بر آنها و بیرون رفتن از دایره آنها است، حتی خود انسان هم - از لحاظ ترکیب‌بند وجودی خویش - بناچار تسلیم و مطیع چنین قوانینی است، و نمی‌تواند بر آنها بشورد و از آنها سرکشی کند... تنها چیزی که

می‌ماند جانی است که در آن دارای اختیار است، تا بدان آزمایش گردد... اختیار دارد راه هدایت پوید و یا راه ضلالت جوید... اگر در ناحیه اختیار نیز همچون تسلیم ترکیب‌بند وجود و اطاعت اندامهایش، تسلیم شود و اطاعت نماید، کارش درست و استوار خواهد بود، و وجود و سلوک او، و جسم و روح او، و دنیا و آخرت او، هما و هماهنگ می‌گردد.<sup>(۲)</sup>

در این که پیغمبر ﷺ و مسلمانانی که در خدمت او هستند، اعلام می‌دارند که بدیشان دستور داده شده است که تسلیم شوید، و آنان هم تسلیم شده‌اند، الهام مؤثری است برای کسانی که یزدان در طول روزگاران دریچه دل ایشان را برای دریافت و پاسخگوئی باز می‌گذارد.

پس از اعلام تسلیم همه چیز و همگان در برابر یزدان جهان، از وظائف عبادت و پرستش و از تکالیف فهم و شعور، سخن می‌رود:

﴿وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقَوْهُ﴾.

و (از سوی خدا به ما دستور داده شده است) این که نماز را بگونه شایسته بخوانید و از خدا بترسید و (اوامر او را اجراء کنید).

اصل بنیادین، تسلیم خداوندگاری خداوند جهانیان شدن، و از سلطه و قدرت و تربیت و پرورش و راهنمایی و رهنمود یزدان اطاعت کردن است. پس از آن عبادات و مراسم دینی، و از آن به بعد تمرینات روحی و روانی، قرار دارد... عبادات و مراسم دینی، و تمرینات روحی و روانی هم بر پایه تسلیم، بنیانگذاری و پابرجا می‌شود... هر وقت که این پایه استوار گردد، ساختمان بر آن بناء می‌گردد.

۱- مراجعه شود به کتاب: «الإسلام و مشکلات الحضارة» فصل: «تخبط و اضطراب»، و کتاب: «التطور و القیات فی حیاة البشریة» فصل «شهادة القرن العشرين».

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «مبادئ الإسلام» فصل: «الإسلام». تألیف: ابوالاعلی مودودی امیر جماعت اسلامی پاکستان.

آغاز کار است، چرا که در پایان کار نیز گریزی از تسلیم فرمان یزدان نیست.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾.

او کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفریده است (و آنها را بیهوده نیافریده است و بلکه از روی حکمت و هدف ساخته است).

این نیز حقیقت دیگری است و به عنوان سبب دیگری از آن سخن می‌رود، و در جمع اسباب گرد آورده می‌شود... یزدانی که به مردمان دستور داده می‌شود که تسلیم فرمان او باشند، کسی است که آسمانها و زمین را آفریده است، و او است که می‌آفریند و فرمانروائی می‌کند و داوری می‌نماید و دستور می‌دهد و برآورده می‌کند و امور هستی را اداره می‌نماید و راه می‌برد. او آسمانها و زمین را «به حق» آفریده است. پس حق سنگ زیر بنای جهان و جهانیان است ... گذشته از این که این آیه خیالات و اوهامی را نفی می‌کند که فلسفه - بویژه فلسفه افلاطونی و ایده‌آلیستی - درباره این جهان معرفی کرده است و گفته است: این جهان محسوس خیال و گمانی بیش نیست و در حقیقت وجود ندارد! چنین آیه‌ای گذشته از تصحیح همچون جهان‌بینی‌های، الهام می‌کند که حق در ساختار این جهان، و در اهداف و نتایج آن، رکن اساسی است. حقی که مردمان بدان پناه می‌برند، تکیه بر حقی دارد که نهان در سرشت جهان و پیکره هستی است، و از مجموعه آن دو نیروی عظیم و عجیبی فراهم می‌آید که هرگز باطل در برابر آن تاب مقاومت و توان ایستادگی را ندارد. باطلی که ریشه در ساختار جهان ندارد. بلکه همچون درخت ناپاکی است که از زمین کنده شده باشد و قرار نداشته باشد. یا به کف و خس و خاشاکی می‌ماند که بیهوده به گوشه و کناری انداخته می‌شود. آخر باطل در ساختار جهان همچون حق اصیل و بنیادین نیست... این هم حقیقت بزرگی است و دارای اثر ژرف

روند قرآنی در واپسین آهنگ این بخش، حقائق اساسی مؤثر در عقیده را گرد می‌آورد: حقیقت حشر، حقیقت خلق، حقیقت سلطه، حقیقت اطلاع از جهان غیب و نادیدنی و جهان پیدا و دیدنی، و حقیقت فرزاندگی و آگاهی... همه اینها از ویژگیهای الوهیت است، الوهیتی که موضوع اصلی و اساسی در سوره است:

﴿وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ. وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ. وَيَوْمَ يَقُولُ: كُنْ فَيَكُونُ. قَوْلُهُ الْحَقُّ، وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾.

او آن کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفریده است (و آنها را بیهوده نیافریده است و بلکه از روی حکمت و هدف ساخته است) و هر وقت (اراده خدا بر پیدایش چیزی قرار گیرد، بدان) می‌گوید: باش، پس می‌شود. سخن او حق است (و فرمان او شدنی) و مالکیت (مطلق و تصرف همه جانبه) از آن او است، در آن روزی که (برای اعلان رستاخیز) در صور دمیده شود. دانای آشکار و پنهان است (و در کار او گذشته و حال و آینده یکسان است. او آگاه از همه چیزهائی است که نهان از حواس و ابصار، یا قابل رؤیت در لیل و نهار است) و او حکیم (در کردار و) آگاه (از احوال انسان، و مطلع از بواطن و ظواهر جهان) است.

تسلیم فرمان یزدان جهان شدن ضرورت دارد و واجب است ... او کسی است که مردمان در پیشگاه وی گردآورده می‌شوند. پس سزاوار است که آنان پیش از روز گردهمائی - که قطعی و حتمی است - کارهائی بکنند و اندوخته‌هائی پیشاپیش برای خود بفرستند که ایشان را نجات دهد و رهائی بخشد. سزاوار ایشان است که امروز تسلیم فرمان یزدان گردند، همان گونه که همه جهانیان تسلیم دستور او هستند، پیش از این که در مقابل یزدان بایستند و مورد سؤال و پرسش قرار گیرند ... همچنین تصور این حقیقت - که حقیقت حشر و گردهمائی است - الهامگر تسلیم فرمان یزدان شدن در

و سترگی است.

وقتی که مؤمن احساس می‌کند حقّی که با او است - در زندگی شخصی و در حدود ذات خود - با حقّ بزرگی پیوند و اتصال دارد که در پیکره این هستی است، و این حقّ بزرگ نیز با حقّ مطلق ذات یزدان سبحان پیوند و اتصال دارد، همان گونه که در آیه دیگری نیز آمده است:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾.

آن (چیزهائی که در آیات پیشین بازگو شده است) بدان خاطر است که (بدانید) خدا حقّ است (ولذا نظامی را که آفریده است نیز حقّ بوده و بیهوده و بی‌هدف نیست).

(حج/۶)

مؤمنی که این حقیقت را بدین نحو هولناک عظیم می‌شناسد، باطل را - هر چند خود را بزرگ و پفیده و سرکش و ستمگر و توانا بر اذیت و آزار مقدّر نشان دهد - همچون حبابی پدید آمده بر این وجود می‌بیند و بس، حبابی که بی‌بنیاد است و یاری نمی‌شود، و هر چه زودتر پاره و پوچ می‌گردد، و بگونه‌ای از میان می‌رود که انگار در این جهان وجود نداشته است.

همچنین چه بسا غیر مؤمن هم در برابر تصوّر این حقیقت، به لرزه و هراس افتد و تسلیم فرمان یزدان شود و به سوی حقّ برگردد.

﴿وَيَوْمَ يَقُولُ: كُنْ فَيَكُونُ﴾.

هر وقت (اراده خدا بر پیدایش چیزی قرار گیرد، بدان) می‌گوید: باش! پس می‌شود.

قدرت و سلطه توانا است. مشیت و اراده آزاد است، توانا و آزاد در آفرینش و نوآوری و تغییر و تبدیل... عرضه این حقیقت، گذشته از این که از کارهای زیربنائی عقیده در دل‌های مؤمنان است، مؤثر و الهام‌بخش دل‌های کسانی نیز هست که دعوت می‌گردند تسلیم فرمان یزدان جهان و آفریدگار به حقّ شوند، ایزد بزرگواری که می‌گوید: بشو! پس می‌شود.

﴿قَوْلُهُ الْحَقُّ﴾.

سخن او حقّ است (و فرمان او شدنی).

فرقی نمی‌کند این سخن راجع به آفرینش باشد و با آن پدیده‌ها پیدا و ایجاد شوند:

﴿كُنْ! فَيَكُونُ﴾.

باش! پس می‌شود.

و چه این سخن، گفتاری باشد که با آن دستور به تسلیم در برابر یزدان یگانه باشد. یا این که سخنی باشد که با آن برای مردمان تسلیم شونده، قانونگذاری می‌فرماید. و یا این که سخنی باشد که با آن از گذشته و حال و آینده، و از آفرینش و پیدایش و رستاخیز و گردهمائی و پاداش و کیفر خبر می‌دهد.

سخن او درباره همه اینها حقّ است... سزاوار کسانی است که چیزی از آفریدگان را انباز خدای یگانه می‌کنند که نه سودی می‌رساند و نه زیانی، تسلیم فرمان یزدان یکتا گردند و بس. همچنین شایسته مقام کسانی است که به دنبال سخنان دیگران روان می‌گردند، و تفسیر و تعبیر ایشان را در باره هستی و قوانین زندگی می‌شنوند و راههای گوناگون را می‌پویند، مطیع اوامر یزدان شوند.

﴿وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾.

مالکیت (مطلق و تصرف همه جانبه) از آن او است، در آن روزی که (برای اعلان رستاخیز) در صور دمیده شود.

در این روز که روز حشر و گردهمائی است روزی است که در آن به صور - شاخ تو خالی همچون شیپور - دمیده می‌شود. آن روز زمان رستاخیز و زندگی دوباره مردگان است، با چگونگی و کیفیتی که هیچ کسی از مردمان بدان آشنا نیست. چگونگی و کیفیتی است که غیب بشمار است، و یزدان آگاهی از آن را به خود اختصاص داده است. صور نیز چه از لحاظ ماهیت و چه از نظر حقیقت، جزو غیب است. مردگان چگونه به صدای صور پاسخ می‌گویند هم جزو غیب است. روایت‌هایی که ذکر شده‌اند می‌گویند: صور بوقی از نور



آفریدگار، و اراده و مشیّتی جز اراده و مشیّت کردگار، وجود ندارد... سزاوار کسانی است که در این دنیا مطیعانه تسلیم فرمان یزدان نمی‌شوند، این که تسلیم فرمان خدا شوند، پیش از این که در روزی تسلیم سلطه و قدرت مطلق خدا گردند که در آن در صور دمیده می‌شود.

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾.

دانای آشکار و پنهان، و نادیدنی و دیدنی است. خداوند آگاه از غیب نهران از دیدگان مردمان است، همان گونه که این جهان دیدنی برای او عیان است، و کاری از کارهای انسانها از دیدگان او نهران و پنهان نمی‌ماند... پس حال که چنین است سزاوار ایشان و شایسته مقام آنان است که تسلیم فرمان یزدان گردند و او را بپرستند و از عذاب و خشم او بپرهیزند. همچنین این حقیقت، محض خود حقیقت ذکر می‌شود، و در رویارویی با تکذیب کنندگان و دشمنان، از تأثیر بسزائی و الهام روشنی برخوردار است.

﴿وَهُوَ الْحَكِيمُ الْحَبِيرُ﴾.

او حکیم (در کردار و) آگاه (از احوال انسان، و مطلع از بواطن و ظواهر جهان) است.

یزدان کارهای جهانی را می‌گرداند که آن را آفریده است، و کارهای بندگانی را در دنیا و آخرت، با حکمت و فرزاندگی و اطلاع و آگاهی می‌چرخاند، که آنان را در ید قدرت خود دارد... پس بر آنان واجب است که تسلیم رهنمود او و شریعت او گردند، و در پرتو آثار حکمت و فرزاندگی، و اطلاع و آگاهی او، سعادتمند شوند. فقط در زیر سایه هدایت و رهنمود الهی بغنوند، و از بیابان برهوت سرگردانی بیرون شوند، و به زیر سایه حکمت و فرزاندگی، و اطلاع و آگاهی روند، و در کنف هدایت و بصیرت بغنوند...

بدین منوال، این حقیقت تأثیر بسزائی و الهام بخشی برای خردها و دلها دارد.

است. فرشته‌ای در آن می‌دمد. همه کسانی که در گورها قرار دارند صدای آن را می‌شنوند. از جاهای خود برمی‌خیزند و روانه محشر می‌گردند. این نفخه دوم در صور دمیدن است. اما نفخه اول در صور دمیدن، باعث می‌گردد که همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند بмирند، مگر کسانی که یزدان بخواهد، همان گونه که در سورة زمر آیه ۶۸ آمده است:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ - إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ - ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾.

در صور دمیده خواهد شد و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، بناگاه همگی (جان می‌گیرند و) به پا می‌خیزند و می‌نگرند (تا در حق ایشان چه شود و حساب و کتابشان کی انجام پذیرد و سرنوشتشان به کجا بینجامد).

این اوصاف صور، و آثار دمیدن در آن، ما را مطمئن می‌سازد که بگوئیم: این امور فراتر از چیزهایی هستند که انسانها در این کره خاکی بدانها آشنایند یا آنها را تصوّر می‌کنند... بدین خاطر از زمره غیب بشمار می‌آیند، غیبی که تنها یزدان از آن آگاه است... آنچه ما از آن می‌دانیم، همان اندازه است که خداوند وصف و تأثیر آن را برای ما ذکر فرموده است، و از حدّ و اندازه‌ای تجاوز نمی‌کنیم که یزدان برایمان مشخص نموده است. زیرا اگر از این مرز یا فراتر نهیم، از لغزش در امان نمی‌مانیم و یقین و اطمینانی پیدا نمی‌نمائیم. بلکه آنچه در میان خواهد بود، شکّ و گمان است و بس!

در این روز که در آن در صور دمیده می‌شود، پیدا و هویدا می‌گردد - حتی برای منکران و برای نابینایان - که ملک و مملکت و حکم و حکومت تنها از آن یزدان جهان است و بس، و سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ ۚ  
قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ  
يَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ يُبْدُونَهَا وَيُخْفُونَ كَثِيرًا ۖ وَعِلَّمْنَهُمَا لَوْلَا تَعْلَمُونَ  
أَنسَوْا ؕ إِنَّا أَوْكُم مِّلَ اللَّهِ ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٧٥﴾  
وَهَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ  
أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا ۚ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ  
وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٧٦﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى  
اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ ۚ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ  
مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ  
وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ  
تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ  
وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٧٧﴾ وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ  
كَمَا خَلَقْتَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكْتُمْ مَا حَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ  
وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ  
لَقَدْ نَقَطَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٨﴾

این درس، هر چند که طولانی است، اما دارای یک تار و پود است، و موضوعی را در بر می‌گیرد با بندها و بخشهائی که با یکدیگر پیوند دارند... این درس در این سوره، به موضوع بنیادینی می‌پردازد، و آن بنیانگذاری عقیده است بر پایه شناخت فراگیر و شاملی از حقیقت الوهیت و حقیقت عبودیت، و پیوندهائی که میان آن دو موجود است. اما با شیوه‌ای که جدای از شیوه‌ای است که روند سوره از آغاز تا به حال دنبال کرده است... با شیوه داستانسرای به موضوع ادامه می‌دهد و پیروهای بر آن می‌زند... همراه با آن، انگیزه‌های الهام‌گرانه‌ای ذکر می‌شود که سوره از آن لبریز می‌گردد. از جمله آنها صحنه‌ای از احتضار، یعنی واپسین لحظات زندگی است. صحنه‌ای است با نشانه‌های کامل خود. تمام این صحنه با یک نفس طولانی پیاپی بیان می‌گردد و در میان موجهای متصلی قرار می‌گیرد که در سرآغاز سوره از آن سخن گفتیم.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ إِذْ أَتَاكَ خُذْ أَصْنَامًا ۖ إِنَّهَا بِيَدِكَ ۖ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٧٩﴾ وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿٨٠﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ الْكَوْكَبَ ۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفَلِينَ ﴿٨١﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٨٢﴾ فَلَمَّا رَأَى السَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يُغْوِمُنِي إِنِّي بِرِئٍ مُّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٨٣﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفًا ۚ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٤﴾ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ اتَّخِذُوا مِنِّي اللَّهَ فَقَدْ هَدَيْتُهُ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ ۚ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ وَكَفَّ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿٨٧﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّنْ نَّشَاءُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٨﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ ۚ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٩﴾ وَذَكَرْنَا وَنَحْنُ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿٩٠﴾ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُوسُفَ وَهُدًى وَكَوْنًا فَفَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾ وَمِن آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٩٢﴾ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ ؕ مَن يَشَاءُ ۖ مِّنْ عِبَادِهِ ۚ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحِطَّ عَلَيْهِمُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ۚ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَاهَا قَوْمًا لَّا يَسْوَأُوا بِهَا لِكُفْرِيَةٍ ﴿٩٤﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْهُمْ أَتَدْرِي ۚ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٩٥﴾

انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم (چرا که می‌دانم از سوی آنها و از جانب کسی زبانی به من نمی‌رسد) اما اگر خدا بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بیگمان بدو) می‌رسد. دانش پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است (و خدای من از هر چیز آگاه است، ولی خدایان شما از چیزی آگاهی ندارند). آیا یادآور نمی‌شوید (و از خواب غفلت بیدار نمی‌گردید و متوجه نیستید که چیزهای عاجز و درمانده مستحق پرستش نمی‌باشند؟). چگونه من از چیزی که (بی‌جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن را انباز (خدا) می‌سازید می‌ترسم؟ و حال آن که شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند (جهان که همه کائنات گواه بر یگانگی او است) چیزی را انباز می‌سازید که خداوند دلیلی بر (حقانیت پرستش) آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدامیک از دو گروه (بت‌پرست و خداپرست) شایسته‌تر به امن و امان (و ترسیدن از مجازات یزدان) است، اگر می‌دانید (که درست کدام و نادرست کدام است؟).

سپس روند سوره با کاروان ایمان به پیش می‌رود. کاروانی که چسبیده به همدیگر پیایی در حرکت است و گروه بزرگوار از پیغمبران یزدان در طول سالهای طولانی زمان، آن را رهبری می‌کنند. در این کاروانی که به قافله سالاری پیغمبران در حرکت است، شرک مشرکان و تکذیب تکذیب کنندگان پوچ و بی‌ارزش است، و در دو سوی این کاروان عظیم محترم، پراکنده می‌گردد. کاروانی که چسبیده به یکدیگر و دنبال همدیگر به راه خود ادامه می‌دهد. آخر این کاروان بزرگ به اول آن متصل می‌شود، و ملت یگانه‌ای را تشکیل می‌دهد. ملتی که آخر آن از هدایتی پیروی می‌کند که اول آن از آن پیروی کرده است، بدون این که زمانی و مکانی در آن معتبر باشد، یا نژادی و قومی، و حسب و نسبی، و لون و رنگی، در آن دارای ارزش باشد... ریسمان به هم متصلی که در میان همگان است، همین آئین یکتائی است که آن را قافله سالاران

درس بطور کلی کاروان ایمانی را عرضه می‌دارد که پیایی به دنبال همدیگر آمده است و زنجیره آن از نوح علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و آله از یکدیگر نگسیخته است. در سرآغاز این کاروان، حقیقت الهیت را عرضه می‌دارد بدان گونه که در فطرت بنده‌ای از بندگان خوب و شایسته یزدان به نام ابراهیم علیه السلام جلوه گر آمده است. صحنه زیبای راستینی از فطرت سالم به تصویر زده می‌شود. فطرتی که خدای راستین خود را می‌جوید. خدائی که آن را در ژرفاهای درون خویشتن می‌یابد، ولی در بیرون با انحرافات و کژرویهای جاهلیت و اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای آن رویاروی می‌گردد. کار این فطرت بدانجا می‌کشد که سرانجام اندیشه و جهان‌بینی راستینی پیدا و هویدا می‌گردد که با آنچه در ژرفاهای درون او نقش بسته است مطابقت می‌نماید و همخوانی دارد. این فطرت، دلیل و حجتی را که در ژرفاها و گوشه‌های درون خود می‌یابد، بس نیرومندتر و پایدارتر از دلیل و حجتی می‌بیند که در بیرون، یعنی جهان دیدنی و محسوس مشاهده می‌کند! این دلیل و حجت درونی وقتی نمودار می‌گردد و به گفتار در می‌آید که روند سوره از ابراهیم علیه السلام به سخن می‌پردازد و او را پس از راهیابی و رهنمون به پروردگار راستینش، و اطمینان او به چیزی که در دل خود یافته است، معرفی می‌کند:

﴿وَحَاجَّةٌ قَوْمُهُ. قَالَ: أَتَحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا؟ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ، إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا، وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا، أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ؟ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ؟ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا؟ فَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ! أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟﴾

قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند (و وی را از خشم خدایان خود ترسانند. ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که در باره خدا با من بستیزید، و حال آن که مرا (خداوند با دلائل روشن به سوی حق راهنمایی کرده است و) هدایت بخشیده است؟ من از آن چیزهایی که

والامقام بر دوش خود می‌کشند.

صحنه بس زیبایی است که از لابلای فرموده یزدان سبحان به پیغمبر بزرگوار خود، پس از عرضه کردن آن کاروان عظیم، جلوه گر می‌آید:

﴿ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ، فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِكَاْفِرِينَ. أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ فَبْهَاتُهُمْ أَقْتَدِهْ. قُلْ: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾.

این (توفیق بزرگی که چنین شایستگان و برگزیدگانی بدان نائل آمدند) توفیق خدائی است و خداوند هر کس از بندگان را بخواهد بدان نائل می‌سازد. اگر (این چنین شایستگانی - چه رسد به دیگران -) شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضائع می‌شد و خرمن طاعتشان به آتش شرک می‌سوخت). آنان کسانی که کتاب (آسمانی و حکمت (ربانی) و نبوت (یزدانی) بدیشان دادیم. اگر (این مشرکان مکه و کافران معاصر تو) نسبت بدان (سه چیز) کفر ورزند (مهم نیست، زیرا) ما کسانی را عهده‌دار (حفظ و سود بردن از) آن (سه چیز) می‌سازیم که نسبت بدان کفر نمی‌ورزند (و بلکه همچون اهل مدینه به جان در راه آن می‌کوشند). آنان کسانی که خداوند ایشان را هدایت داده است (و توفیق رسیدن به راه حق و نیکی عطاء نموده است) پس از هدایت ایشان پیروی کن (و به راه ایشان برو. ای پیغمبر! همان گونه که این پیغمبران به پیروان خود گفته‌اند، تو نیز به پیروان خود بگو: من در برابر (تبلیغ رسالت آسمانی و ابلاغ فرمان یزدانی) پاداش و مزدی از شما نمی‌طلبم. این قرآن (که تبلیغ آن وظیفه من است) چیزی جز یادآوری و اندرز برای جهانیان نیست.

پس از عرضه این کاروان بزرگوار، کسانی تهدید می‌کردند که گمان می‌برند خداوند پیغمبرانی را برنینگخته است و روانه نفرموده است، و برای مردمان

کتابی را نازل نکرده است... این چنین کسانی خدای را چنانکه باید نشناخته‌اند و والائی او را ارج نهاده‌اند. کسی خدای را چنانکه باید و شاید نشناخته است که می‌گوید: یزدان مردمان را به حال خود رها کرده است و به خردهایشان واگذار نموده است و ایشان را به دست هواها و هوسها و خواستها و آرزوها و ضعفها و ناتوانیها سپرده است. کی چنین کاری شایسته مقام الوهیت و ربوبیت یزدان، و دانش و فرزاندگی و دادگری و مهربانی دادار جهان است؟... مهربانی و دانش و فرزاندگی و دادگری یزدان، مقتضی این است که ایزد جهان پیغمبرانی را به سوی بندگان گسیل دارد، و برای برخی از پیغمبران کتابهایی را نازل گرداند، تا همگی تلاش و کوشش کنند انسانها را به سوی آفریدگارش رهنمود نمایند، و فطرتشان را از زیر توده‌هایی بیرون بکشند که دلایشان را چرکین و زنگ زده می‌گرداند، و سوراخهای آنها را می‌بندد، و دستگاه‌های دریافت کردن و پاسخ گفتن را در آن از کار می‌اندازد... مثالی در این رابطه ذکر می‌فرماید که کتاب نازل شده بر موسی است. این کتاب، جملگی کتابهای آسمانی پیش از خود را تصدیق می‌نماید و راست قلمداد می‌کند.

این درس طولانی، با بندها و بخشهای پیوسته و مربوط، پایان می‌پذیرد با اظهار تنفر از کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، و با بیزاری جستن از ادعای کسانی که گمان می‌برند از سوی یزدان بدیشان وحی می‌شود، و ادعاء می‌کنند که می‌توانند همچون این چیزهایی که خدا نازل فرموده است، ایشان نیز نازل گردانند!... این ادعاهائی است که بعضی از کسانی که با دعوت اسلامی رویاروی شدند برای خود ادعاء می‌کردند، و برخی از آنان ادعای دریافت وحی آسمانی، و برخی ادعاء نبوت و پیغمبری را داشتند. در پایان درس، صحنه واپسین لحظات غم‌انگیز مشرکان به نمایش درمی‌آید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ، وَ

تهمت زدن و تکذیب کردن است.

الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ: أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ، الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ. وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ! لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ، وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ! ﴿٩٤﴾

اگر ستمکاران را ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری دارند) در آن هنگام که در شدائد مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دستهای خود را (به سوی آنان) دراز کرده‌اند (و بر بناگوششان تپانچه و بر پشتشان تازیانه می‌زنند و بدیشان می‌گویند: اگر می‌توانید از این عذاب الهی) خویشتان را برهانید. این زمان به سبب دروغهائی که بر خدا می‌بستید و از (پذیرش) آیات او سرپیچی می‌کردید، عذاب خوارکننده‌ای می‌بینید. (روز رستاخیز پروردگار به مردم می‌فرماید: اکنون) شما تک و تنها (و بدور از خویشان و یاران و مال دنیا، حیات دوباره یافته‌اید و برای حساب و کتاب، یک یک و لخت و عور) به سوی ما برگشته‌اید؛ همان گونه که روز نخست شما را آفریدیم (و برهنه و عریان و بدون هیچ گونه توشه و توان، به صحنه جهان گسیل داشتیم؛ و هر چه به شما داده بودیم، از خود بجای گذاشته‌اید) (و دست خالی بدینجا آمده‌اید) و میانجیگرانی را با شما نمی‌بینیم که گمان می‌بردید (در نزد خدا به یاریتان می‌شتابند) (و آنان در خود (پرستش و عبادت) شما شریک (و سهیم با خدا) هستند! دیگر پیوند شما گسیخته است (و روابط خویشی و دوستی و پدری و فرزندی و فرمانبری و فرماندهی پاک بریده است و تمام پندارها و تکیه‌گاهها) و چیزهائی که گمان می‌بردید (که کاری از آنها ساخته است) از (بد) شما کم و ناپدید گشته است.

صحنه‌ای از شخص دل شکسته غم‌زده هراسناکی است. خواری و پستی در گوشش طنین‌انداز است، و تنبیه و تهدید همدم او است. اینها پاداش تکبر و رویگردانی و

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرْتُمْ: أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً؟ إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ... وَكَذَلِكَ نَرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَلَيْكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ... فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا. قَالَ: هَذَا رَبِّي، فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ... فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ: هَذَا رَبِّي، فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ. فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِعَةً قَالَ: هَذَا رَبِّي، هَذَا أَكْبَرُ، فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ. إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا، وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.﴾

و (برای مردمان بیان کن چیزهائی را که رخ داد) بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت‌هائی را به خدائی می‌گیری!! (مگر زشت نیست که انسان عاقل، سنگهای بی‌جان را پرستش و عبادت کند و در برابر تراشیده‌های دست خود کرنش برد؟!)، به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار (و به دور از راه پروردگار) می‌بینم. و همان گونه (که گمراهی قوم ابراهیم را در امر پرستش بت‌ها به او نمودیم، بارها و بارها نیز) مُلک عظیم آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمرهٔ باورمندان راستین شود (و بر راستای خداشناسی رود. از جمله) هنگامی که شب او را در بر گرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند) ستاره‌ای (درخشان به نام مشتری یا زهره) را دید (بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد (برای ابطال عقیدهٔ ستاره‌پرستان موجود در آن محیط) گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم (و به عبادت چیزهای تغیرپذیر و زوال‌پذیر نمی‌گرایم). و هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانهٔ افق) دید (دوباره بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من، بیگمان من از

خانواده و نه با قوم و نه با قبیله سازشکاری نمی‌کند... همان گونه که ابراهیم علیه السلام در برابر پدرش و قوم و قبیله‌اش، سخت و قاطعانه و آشکار ایستاد:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرْتَنِي أَفَأَنْتَ مُبِينٌ؟ إِنْ أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾.

(و برای مردمان بیان کن چیزهایی را که رخ داد) بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتهایی را به خدائی می‌گیری!! (مگر زشت نیست که انسان عاقل، سنگهای بی‌جان را پرستش و عبادت کند و در برابر تراشیده‌های دست خود کرنش برد؟!). به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار (و به دور از راه پروردگار) می‌بینم.

این، فطرت است که با زبان ابراهیم سخن می‌گوید. ابراهیم با فهم و شعور خود هنوز به خدای خویش پی نبرده است. ولی فطرت سلیم او، در اصل قبول ندارد این بتهایی که قوم او آنها را می‌پرستند خدا باشند. قوم ابراهیم از کلدانیان عراق بودند. بتها را می‌پرستیدند و ستارگان را نیز پرستش می‌نمودند. خدائی که پرستیده می‌شود، و بندگان در وقت خوشی و سلامت، و در زمان ناخوشی و بیماری، بدو رو می‌کنند، و مردمان و جانداران را آفریده است، این چنین خدائی در فطرت ابراهیم، نمی‌تواند بتی از سنگ، یا بتی از چوب باشد... هنگامی که این بتها نمی‌توانند بیافرینند و روزی بدهند و بشنوند و پاسخ دهند - اینها هم آشکار و پیدا است - پس سزاوار پرستش نیستند. همچنین شایان این هم نیستند که خدایانی باشند و میان یزدان راستین جهان و بندگان واسطه قلمداد شوند.

در این صورت فطرت ابراهیم علیه السلام پیش از هر چیز آن را گمراهی روشن احساس می‌کند. فطرت ابراهیم علیه السلام نمونه کامل فطرتی است که یزدان مردمان را بر آن سرشته است... گذشته از این، نمونه کامل فطرتی است که با گمراهی روشن رویاروی می‌گردد و آن را زشت و پلشت می‌بیند و از آن بیزار می‌جوید، و سخنان حق را آشکارا فریاد می‌دارد، بدان هنگام که کار و بار

آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم). بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) برکنارم و از زمره مشرکان نیستم.

صحنه‌ای که روند قرآنی در این آیات آن را به تصویر می‌کشد بس زیبا و دلربا است... صحنه فطرت است. فطرت پیش از هر چیز اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای جاهلیت را در باره بتها زشت و ناپسند می‌شمارد. آنگاه پس از مردود شمردن بتها، با شوق و ذوق ژرف و جوشان حرکت می‌کند و خدای حق خود را می‌جوید. خدائی که او را در زوایای درونش می‌یابد، ولی در داخل فهم و شعورش او را روشن و بی‌پرده نمی‌بیند. با رغبت و اشتیاق پنهان در اندرون جان، به هر چیزی متوسل می‌گردد که گمان می‌برد چه بسا او همان خدائی باشد که وی را می‌جوید! یک یک آنها را بررسی و واری می‌کند و به محک آزمون می‌زند و آنها را نادرست و ناروا می‌یابد، و می‌بیند که آنها با حقیقت و صفت خدائی که در درون او پنهان است، مطابقت ندارند... سرانجام حقیقت را می‌یابد، حقیقتی که در خود فطرت می‌درخشد و جلوه‌گر می‌آید. با شادی فراوان و اطمینان کامل از یافتن این حقیقت روان می‌گردد و با جوش و خروش حاصل از این ملاقات، یقین خود را اعلان می‌کند، یقینی که بر اثر مطابقت و سنجشی بدان رسیده است که فهم و شعورش با حقیقت نهان در خود فطرت انجام داده است و همان حقیقت تنها حقیقت بوده است و بس... صحنه بس زیبا و دلربائی است، صحنه‌ای که در دل ابراهیم علیه السلام جلوه‌گر آمده است. روند قرآنی آزمون بزرگی را عرضه می‌دارد که ابراهیم علیه السلام در آن پیروز شده است و سرافرازانه آن را پشت سر گذاشته است و در این آیات کوتاه از آن سخن رفته است... این، داستان فطرت با حق و باطل است. داستان عقیده‌ای نیز هست که مؤمن آن را فریاد می‌دارد و آشکارا زبان بدن می‌گشاید و در این راستا از سرزنش سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسد، و در آن نه با پدر و نه با

عقیده در میان است و حق را باید آشکار گفت:

﴿أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً؟ إِنِّي أَزَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.

آیا بتهایی را به خدائی می‌گیری!! (مگر زشت نیست که انسان عاقل، سنگهای بی‌جان را پرستش و عبادت کند و در برابر تراشیده‌های دست خود کرنش برد؟!)، به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار (و به دور از راه پروردگار) می‌بینم.

این سخنی است که ابراهیم علیه السلام آن را به پدر خود می‌گوید. ابراهیمی که توبه‌کار و بردبار و خوش اخلاق و با گذشت و بزرگواری و نرم‌خو است، بدان گونه که اوصاف او در قرآن مجید آمده است. اما اینجا پای عقیده در میان است. عقیده هم فراتر از روابط پدری و پسری است. و بالاتر از احساسات شکیبائی و گذشت است. ابراهیم پیشوائی است که یزدان به مسلمانان فرزند او دستور می‌دهد که او را رهبر و سرمشق خود قرار دهند و بدو اقتداء کنند. داستان هم بیانگر این است که باید او را الگو و نمونه کرد.

ابراهیم علیه السلام همچنین با خلوص و صفای فطرتی که داشت و با اطاعت و کرنشی که در برابر حق می‌ورزید، سزاوار این بود که یزدان پرده‌ها را از جلو چشمان ابراهیم علیه السلام به کنار زند، و اسرار نهان در جهان را بدو بنماید، و دلائل و براهینی بدو نشان دهد که وی را به هدایتی رهنمود و الهام کند که در گستره هستی است:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾.

همان گونه (که گمراهی قوم ابراهیم را در امر پرستش بتها به او نمودیم، بارها و بارها (نیز) ملک عظیم آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمره باورمندان راستین شود (و بر راستای خداشناسی رود).

با این فطرت سالمی که ابراهیم داشت، و با این بینش بازی که او داشت، و بر اثر شیوه خالصانه‌ای که در برابر حق در پیش گرفته بود، و به سبب مبارزه سرسختانه‌ای که با باطل از خود نشان می‌داد، ما به ابراهیم حقیقت

این ملک و مملکت را نمودیم، ملک و مملکت آسمانها و زمین را... و او را بر اسرار پنهان در درون کیهان مطلع ساختیم، و از نشانه‌های شناخت خدا که بر همه جای صفحات هستی پراکنده است آگاه کردیم، و میان دل او و فطرت او و الهامهای ایمان و دلائل هدایت موجود در این جهان شگفت، پیوند برقرار نمودیم، تا بتواند از پلّه انکار پرستش خدایان پوچ و نادرست گام فراتر نهد، و به پلّه یقین آگاه از خدای راستین برسد.

این، راه روشن و استوار فطرت است... شعوری است که توده‌ای بر آن ننشسته است و گرد و غباری آئینه آن را تیره و تار ننموده است. چشمی است که شگفتیهای ساختار یزدان را در گستره جهان می‌بیند و بدانها می‌نگرد. تدبّر و تفکّر است که صحنه‌ها را ورنه‌انداز می‌کند و می‌پاید تا بدان هنگام که به زبان می‌آیند و از رازهای پنهان در خطوط و زوایای خود سخن می‌گویند... سرانجام هدایت یزدان به پاداش تلاش در راه او سر می‌رسد.

ابراهیم علیه السلام این چنین حرکت کرد و قدم در راه نهاد و در این راه خدای را یافت. او را در درون فهم و شعور خود یافت، پس از آن که او را تنها در فطرت و دل خود می‌یافت... حقیقت الوهیت را در فهم و شعور خود مطابق با همان حقیقتی یافت که در فطرت و دل نهان بود.

پس همراه با فطرت راستین ابراهیم این سفر شوق و شور را ادامه دهیم... این سفر، کوچ عظیم و هولناکی است، هر چند ساده و آسان به نظر می‌آید! سفری است از نقطه ایمان فطری به سوی نقطه ایمان شعوری! ایمانی که انسان با بودن آن مکلف به انجام فرائض و واجبات، و پیروی از قوانین و مقررات می‌شود. ایمانی است که یزدان سبحان عموم مردمان را در آن تنها به خردهایشان واگذار نمی‌کند و بس. بلکه چنین ایمانی را در رسانتهای پیغمبران توضیح می‌دهد، و رسالت را - نه فطرت و نه خرد بشری را - دلیل و حجت بر مردمان



می‌پرستیدند. هنگامی او از ایشان مأیوس گردید که خدای راستین او، خدای راستینی که او را به صورت نامشخص و مبهم در فطرت خود می‌یافت، بتی از بتها شود تا این که در میان چیزهایی قرار گیرد که قوم او به پرستش آنها رغبت و علاقه دارند!

این نخستین بار نیست که ابراهیم علیه السلام پی برده است که قوم او ستارگان را پرستش می‌کنند. این نخستین بار هم نیست که او ستاره‌ای را می‌بیند... اما ستاره امشب چیزی را می‌گوید که قبلاً نگفته است. و چیزی را به خاطر او می‌اندازد که همساز و هم‌آوا با اندوهی است که دل او را به خود مشغول داشته است و جهان او را فرا گرفته است:

﴿قَالَ: هَذَا رَبِّي﴾.

گفت: این خداوندگار من است.

این ستاره با نور و روشنائی و بلندائی که دارد، برای خدا بودن سزاوارتر از بتان است! اما گمان خود را تکذیب می‌کند:

﴿فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ﴾.

هنگامی که غروب کرد، گفت: غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم.

او که غروب می‌کند و پنهان می‌شود... از این آفریدگان پنهان و نهان می‌شود. پس چه کسی آنها را می‌پاید و کار و بارشان را می‌گرداند، وقتی که خدا غائب و نهان گردد؟ نه، او خدا نیست، خدا باید پنهان و نهان نشود! این منطق هویدا و نزدیک به ذهن فطرت است... منطقی است که با مسائل علم منطق و فرضیه‌های مناظره و جدال، مشورت و رایزنی نمی‌کند، بلکه فوراً ساده و قاطعانه به سخن در می‌آید. چون هستی بشری هم با اطمینان و یقین کامل همین را می‌گوید...

﴿لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ﴾.

غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم.

آخر رابطه فطرت و خدای فطرت رابطه عشق و محبت است. پیوند، پیوند دل است... فطرت ابراهیم غروب کنندگان را «دوست نمی‌دارد» و از میان آنها خدائی را

می‌گیرد، و آن را ملاک حساب و کتاب و سزا و جزا قرار می‌دهد. این کار به خاطر دادگری و مهربانی یزدان، و همچنین به خاطر اطلاع کامل یزدان از حقیقت انسان است.

ابراهیم علیه السلام ابراهیم است! ابراهیم خلیل و دوست خداوند مهربان و پدر مسلمانان است.

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا. قَالَ: هَذَا رَبِّي، فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ﴾.

هنگامی که شب او را در بر گرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند) ستاره‌ای (درخشان به نام مشتری یا زهره) را دید (بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد (برای ابطال عقیده ستاره پرستان موجود در آن محیط) گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم (و به عبادت چیزهای تغیرپذیر و زوال پذیر نمی‌گرام).

این تصویری از درون ابراهیم علیه السلام است، بدان هنگام که شک می‌کند - بلکه قاطعانه انکار می‌کند - بتهایی را که پدر او و قوم او می‌پرستیدند. مسأله عقیده، پهنه دل او را، و گستره جهان او را فرا گرفته است... تصویری است که این تعبیر بر برجستگی و روشنی آن می‌افزاید:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ...﴾.

هنگامی که شب او را در بر گرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند)...

انگار شب تنها او را در بر می‌گیرد، و او را از مردم بر کنار می‌کند، تا با خود خلوت کند و با خاطره‌ها و اندیشه‌های خویش زندگی نماید، و با غم تازه‌ای بسر برد که دل او را به خود مشغول داشته است و زوایای درونش را پر کرده است:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا. قَالَ: هَذَا رَبِّي﴾.

هنگامی که شب او را در بر گرفت (و تاریکی شب همه جا را پوشاند) ستاره‌ای (درخشان به نام مشتری یا زهره) را دید (بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است!

قوم ابراهیم علیه السلام همان گونه که گفتیم، ستارگان را

فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِذَلِكَ فَأُفْطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خَفِيفًا. وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٠﴾

هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانه افق) دید (دوباره بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من، بیگمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم). بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) بکنارم و از زمره مشرکان نیستم.

این سومین تجربه است. تجربه‌ای که با بزرگترین اجرام آسمانی است، اجرامی که با چشم دیده می‌شوند. خورشید از همه آنها پر نورتر و پر حرارت‌تر است... خورشید... بلی خورشید که هر روز طلوع و غروب دارد. اما امروز در برابر دیدگان ابراهیم بگونه پدیدۀ نوینی جلوه گر می‌آید. ابراهیم امروز چیزها را با تمام هستی خود لمس می‌کند و می‌بیند. هستی او که در جستجوی خدائی است که بدان بیارامد و در کنار او آرامش بیابد، و بر یک منوال ثابت استقرار پیدا کند، و دیگر سرگردان و پریشان نباشد و به تلاش و تکاپوی فراوان نپردازد:

﴿قَالَ: هَذَا رَبِّي، هَذَا أَكْبَرُ﴾.

گفت: این خدای من است. این بزرگتر است.

اما خورشید نیز غروب می‌کند و از دیدگان نهان و پنهان می‌شود...

در اینجا تماس حاصل می‌گردد، و جرّقه در می‌گیرد، و اتصال کامل میان فطرت صادق و خدای حقّ میسر می‌شود، و نور دل را فرا می‌گیرد، و بر جهان ظاهر و بر خرد و شعور فیضان می‌کند و سرریز می‌گردد... در اینجا ابراهیم خدای خود را پیدا می‌کند... او را در فهم و شعورش می‌یابد، همان گونه که او را در فطرت و درون خود یافته بود... در اینجا میان احساس فطری پنهان، و تصوّر خردمندانه روشن، تطابق حاصل

بر نمی‌گزیند. خدائی که فطرت، او را دوست داشته باشد و بدان عشق ورزد، پنهان و نهان نمی‌شود...!

﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ: هَذَا رَبِّي. فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾.

هنگامی که ماه را در حال طلوع (در کرانه افق) دید (باز هم بر سبیل فرض و إرخاء العنان) گفت: این پروردگار من است! ولی هنگامی که (آن هم) غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره قوم گمراه (و جمعیت سرگشته در وادی کفر و ضلال) خواهم بود.

تجربه تکرار می‌گردد. انگار ابراهیم ماه را هرگز ندیده است، و قوم خود را نشناخته است که آن را پرستش می‌کنند! ماه، امشب در مقابل دیدگان او تازه می‌نماید:

﴿قَالَ: هَذَا رَبِّي﴾.

گفت: این خداوندگار من است.

با نور خود بزمگاه جهان را روشن می‌گرداند. در آسمان در رخسندگی دوست داشتنی خود یگانه‌تاز است... اما او هم غروب می‌کند و از دیدگان نهان می‌شود... ولی خدائی که ابراهیم با فطرت و قلب خود می‌شناسد، غروب نمی‌کند و نهان نمی‌گردد!

در اینجا ابراهیم احساس می‌کند به یاری خدای راستینی نیاز دارد که او را در درون و فطرت خویش می‌یابد. خدائی که دوستش می‌دارد. ولی هنوز در فهم و شعور، او را نیافته است... احساس می‌کند که گمراه شده است و به کژراهه افتاده است و تباه می‌گردد اگر خدای او در پرتو هدایت خود او را در نیابد و به فریادش نرسد، و دستش را به سوی دراز نکند و او را از ورطه و مهلکه بیرون نکشد و راه را بدو ننماید:

﴿قَالَ: لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾.

گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره قوم گمراه (و جمعیت سرگشته در وادی کفر و

ضلال) خواهم بود.

﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ: هَذَا رَبِّي. هَذَا أَكْبَرُ﴾.

می آید.

بار دیگر آن صحنه زیبایی دلریا است... صحنه عقیده‌ای است که در درون نفس اعلان شده است، و بر دل چیره گشته است، پس از آن که کاملاً روشن و هویدا شده و تاریکی از آن زدوده است... صحنه را می بینیم بدانگاه که سراسر هستی بشری را لبریز کرده است و چیزی از پس خود بر جای نگذاشته است. به اندرون انسان آرامش ایمان به پروردگار خود را ریخته است، پروردگاری که او را در دل و عقل و جهان دور و بر خود یافته است... صحنه‌ای است که با تمام زیبایی و روشنایی و دل‌انگیزی خود در بخش آینده روند سوره جلوه گر است.

کار ابراهیم بدانجا کشید که خداوند سبحان را در دل و درون و خرد خود، و در جهان دور و بر خویش ببیند. دلش یقین و اطمینان یافت و درونش آرام گرفت و آسوده شد. احساس کرد که یزدان جهان دست او را می گیرد و گام به گام او را در راه می برد... هم اینک قوم او می آیند تا با او بستیزند و درباره یقین و اطمینانی که پیدا کرده است و یکتاپرستی و توحیدی که بدان رسیده است و دل بدان داده است، مجادله کنند، و او را از خدایان خود که ابراهیم منکر آنها است بترسانند و بدو بگویند که خدایانشان چه بسا بلائی بدو برسانند... ابراهیم با یقین قاطع، و ایمان راسخ، و با دیدار پنهان و آشکار پروردگار راستینی که او را هدایت داده است و رهنمود فرموده است، با ایشان رویاروی می شود:

﴿وَ حَاجَّةً قَوْمُهُ، قَالَ: اتَّخَذُونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَان؟ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا، وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا. أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ؟ وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ، وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا؟ فَايُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟﴾

قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند (و وی را از خشم خدایان خود ترسانند. ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که در باره خدا با من بستیزید، و حال آن که مرا

در اینجا ابراهیم خدای خود را می یابد. اما در ستاره‌ای که می درخشد، و در ماهی که طلوع می کند، و در خورشیدی که سر بر می زند، و در چیزهایی که چشم آنها را می بیند، و در چیزهایی که آنها را احساس می کند، او را نمی یابد... بلکه در دل و فطرت خود، و در عقل و شعور خویش، و در سراسر جهان دور و برش، او را می یابد... او را آفریدگار همه چیزهایی می یابد که چشم آنها را می بیند، و حس آنها را احساس می کند، و خردها آنها را درک و فهم می کنند.

بدین هنگام در درون او میان او و میان قوم او، در همه چیزهایی که می پرستند و خدایان پوچ و نادرستی هستند، جدائی کامل به میان می آید. از روش ایشان و از برنامه ایشان و از انبازی که می ورزند و معتقد بدان هستند، قاطعانه می برد. البته آنان خدا را بطور کلی انکار نمی کردند، بلکه ایشان چنین خدایان نادرست و پوچی را شریک خدا می کردند، اما ابراهیم به سوی خدائی رو می کرد که یگانه و بدون شریک بود:

﴿قَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ. إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

گفت: ای قوم من، بیگمان من از آنچه انباز خدا می کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می دارم). بیگمان من رو به سوی کسی می کنم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) بکنارم و از زمره مشرکان نیستم.

این راهی به سوی آفریدگار آسمانها و زمین است. راه حقگرائی است که به سوی شرک نمی گراید. این سخن جداکننده حق از باطل، و یقین و اطمینان قاطعانه، و واپسین مسیر است... دیگر شک و تردیدی و سرگشتگی و سرگردانی در چیزی نیست که برای خرد جلوه گر آمده است، و آن تصویری مطابق با حقیقت نهان در دل و جان است.

سراسر جهان پیرامون خود یافته است، با اطمینان و یقین با ایشان رویاروی می‌شود، و بر آنان می‌تازد: ﴿قَالَ: أَتَحْجُؤْنِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَان؟﴾.

گفت: آیا شما را سزد که در باره خدا با من بستیزید، و حال آن که مرا (خداوند با دلائل روشن به سوی حق راهنمایی کرده است و) هدایت بخشیده است؟.

آیا در باره خدا با من می‌ستیزید، و حال آن که او را یافته‌ام و دیده‌ام که دست مرا می‌گیرد، و بینش مرا باز می‌کند، و مرا به سوی خود رهنمود می‌گرداند، و با خویشتن آشنا می‌سازد... او که دست مرا گرفته است و رهنمود کرده است، پس وجود دارد. آنچه در دل دارم دلیل بودن او است. من که او را در دلم و در شعورم یافته‌ام، همان گونه که او را در جهان پیرامونم یافته‌ام. پس جدال و ستیز شما در باره چیزی که او را در درونم یافته و دلیلی بر وجودش نمی‌خواهم چیست؟ هدایت و رهنمودی که او مرا با آن به سوی خود هدایت و رهنمود کرده است، دلیل و حجت است و بس. ﴿وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ﴾.

من از آن چیزهایی که انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم (چرا که می‌دانم از سوی آنها و از جانب کسی زیانی به من نمی‌رسد).

کسی که خدای را یافته است، چگونه می‌ترسد؟ از چه چیزی و از چه کسی می‌ترسد؟ آخر هر نیروئی جز نیروی یزدان، و هر قدرتی جز قدرت ایزد متان، ناچیز است و ترسیدن را نشاید.

ابراهیم به سبب ژرفی ایمان خود، و تسلیم خویشتن به آفریدگار، نمی‌خواهد قاطعانه چیزی را بگوید و بکند مگر این که به مشیت مطلق یزدان، و به دانش شامل و همه جا گستر خداوند سبحان تکیه زند:

﴿إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئاً. وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً﴾.

اما اگر پروردگارم بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بیگمان بدو) می‌رسد. دانش پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است (و خدای من از هر چیز آگاه است، ولی خدایان شما از چیزی آگاهی ندارند).

(خداوند با دلائل روشن به سوی حق راهنمایی کرده است و) هدایت بخشیده است؟ من از آن چیزهایی که انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم (چرا که می‌دانم از سوی آنها و از جانب کسی زیانی به من نمی‌رسد) اما اگر خدا بخواهد ضرر و زیان (به کسی برسد، بیگمان بدو) می‌رسد. دانش پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است (و خدای من از هر چیز آگاه است، ولی خدایان شما از چیزی آگاهی ندارند). آیا یادآور نمی‌شوید (و از خواب غفلت بیدار نمی‌گردید و متوجه نیستید که چیزهای عاجز و درمانده مستحق پرستش نمی‌باشند؟). چگونه من از چیزی که (بی‌جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن را انباز (خدا) می‌سازید می‌ترسم؟ و حال آن که شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند (جهان که همه کائنات گواه بر یگانگی او است) چیزی را انباز می‌سازید که خداوند دلیلی بر (حقانیت پرستش) آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدامیک از دو گروه (بت‌پرست و خداپرست) شایسته‌تر به امن و امان (و ترسیدن از مجازات یزدان) است، اگر می‌دانید (که درست کدام و نادرست کدام است؟).

فطرت وقتی که منحرف می‌گردد و به کژراهه می‌افتد، گمراه و سرگشته می‌شود. سپس به گمراهی و سرگشتگی خود ادامه می‌دهد، و زاویه فراخ‌تر می‌شود و خط از نقطه شروع دورتر می‌گردد، تا بدانجا که برای او مشکل خواهد بود که برگردد و راستای راه را در پیش بگیرد... مثلاً خود این قوم ابراهیم علیهم السلام بتها را و ستارگان را می‌پرستیدند و درباره این کوچ بزرگ و سترگی نمی‌اندیشیدند که در دل و درون ابراهیم صورت گرفته است. حتی این امر، ایشان را به اندیشیدن و نگرستن محض هم و انمی‌داشت. بلکه آنان آمدند و با او به ستیزه و جدال پرداختند. در حالی که کاملاً پیدا بود که خودشان از لحاظ جهان‌بینی سست بودند و در گمراهی روشنی بسر می‌بردند.

اما ابراهیم مؤمنی که خدا را در دل و عقل خود، و در

قوت و قدرت و سلطه و شوکتی ندارند؟ راستی کدامیک از دو گروه باید که در امن و امان باشد، اگر آنان علم و فهمی دارند؟!

در اینجا پاسخ از عالم بالا در می‌رسد، و در باره این مسأله برابر حکم آسمان، داوری انجام می‌پذیرد:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾.

کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند.

کسانی که ایمان آورده باشند و خویشتن را خالصانه از آن یزدان سازند، و در عبادت و طاعت و خط سیر زندگی، انبازی آلوده و آمیخته این ایمان خالص نکنند، اینان شایسته و سزاوار امن و امان و ترسیدن از این و آنند، و ایشان قطعاً راهیافتگان و راهیابانند.

﴿وَلِلَّهِ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ، نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ﴾.

اینها دلائل ما بود که آنها را به ابراهیم عطاء کردیم (تا) در برابر قوم خود (به کارشان گیرد، و غروب ستارگان و خورشید و ماه را دلیل بر الوهیت و وحدانیت ما داند. او با همین دلائل کونی بر آنان پیروز شد و برتری یافت، و این سنت ما است که با علم و حکمت) درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم.

این دلیل و برهانی بود که یزدان آن را به ابراهیم الهام کرده بود تا با آن دلائل و برهینی را باطل گرداند که مشرکان برای جدال و ستیزه با ابراهیم با خود آورده بودند. برای ایشان خرافه و یاوه‌ای را روشن گرداند که بدان معتقد بودند و تصور می‌کردند که خدایان آنان می‌توانند بلائی را بدو برسانند... روشن است که مشرکان وجود خدا را انکار نمی‌کردند. منکر این هم نبودند که یزدان در گستره جهان دارای قدرت و توان و سلطه و شکوه است. اما ایشان این خدایان را شریک او می‌دانستند. هنگامی که ابراهیم رو در رو بدیشان اعلام

ابراهیم خود را در پناه مشیت یزدان می‌دارد و حمایت و رعایت خویش را از آستان یزدان می‌جوید. او می‌داند که چیزی گریبانگیرش نمی‌شود، مگر چیزی که خدا بخواهد. و می‌داند که دانش یزدان او را در بر گرفته است، همان گونه که همه چیز را در بر گرفته است.

﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُ، وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا؟ فَايُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟﴾.

چگونه من از چیزی که (بی‌جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن را انباز (خدا) می‌سازید می‌ترسم؟ و حال آن که شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند (جهان که همه کائنات گواه بر یگانگی او است) چیزی را انباز می‌سازید که خداوند دلیلی بر (حقانیت پرستش) آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدامیک از دو گروه (بت‌پرست و خداپرست) شایسته‌تر به امن و امان (و) ترسیدن از مجازات یزدان) است، اگر می‌دانید (که) درست کدام و نادرست کدام است؟).

این منطق مؤمنی است که به خود اطمینان دارد و حقائق این جهان را می‌شناسد. اگر کسی سزاوار هراس باشد او ابراهیم نیست. مؤمنی هم نیست که دست خود را در دست خدا گذاشته است و راستای راه را در پیش گرفته است. چگونه ابراهیم از خدایان عاجز و درمانده به هراس می‌افتد، این خدایان هر چه و هر که می‌خواهند باشند؟ خدایانی که گاهی به شکل زورمندان و قلدران نمودار می‌گردند. اما زورمندان و قلدران در برابر قدرت یزدان، ناتوان و ضعیف و لاغر و نحیف هستند. ابراهیم چگونه از این خدایان نادرست و درمانده می‌هراسد؟ و حال آن که مشرکان از این نمی‌ترسند که برای خدا انباز ورزیده‌اند و چیزهایی که از میان انسانها و غیر انسانها شریک خدا کرده‌اند که خداوند جهان بدیشان قدرت و سلطه‌ای نبخشیده است. آیا کدام دو گروه سزاوار امن و امان است؟ آیا کسی باید بترسد که به خدا ایمان دارد و انبازها را قبول ندارد؟ یا کسی باید بترسد انبازهایی را شریک خدا می‌سازد که هیچ‌گونه

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ...﴾.

کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را با ظلم (شرک) نیامیخته‌اند....

اصحاب پیغمبر ﷺ سخت پریشان شدند، و گفتند: کدامیک از ما است که بر خویشتن ستم نکرده باشد؟! رسول خدا ﷺ فرمود:

(أَيُّكُمْ كَمَا تَظُنُّونَ. وَإِنَّا هُوَ مَا قَالَ لُقْمَانُ لِأَبْنِهِ: لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ... إِنَّا هُوَ: وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِشِرْكَ).

آن گونه که گمان می‌برید نیست. بلکه این همان چیزی است که لقمان به پسر خود گفته است: برای یزدان چیزی را انباز مساز. قطعاً انباز ورزیدن ستم بزرگی است... پس معنی آن چنین است: ایمان خود را با شرک نیالوده و نیامیخته باشند.

همچنین ابن جریر - با اسنادی که داشته است - از ابن المسیب روایت نموده است که عمر پسر خطاب آیه: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ را تلاوت کرد. از آن به هراس افتاد. به پیش ابی‌پسر کعب رفت و گفت: ای ابومنذر آیه‌ای را از کتاب یزدان خوانده‌ام. برابر آن چه کسی است که در امان بماند؟ گفت: کدام آیه؟ عمر آیه را تلاوت کرد و گفت: چه کسی از ما به خود ظلم و ستم نکرده است؟ ابی‌پسر کعب گفت: خدا تو را بیمارزد! مگر نشنیده‌ای که خداوند بزرگوار می‌فرماید:

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾.

قطعاً شرک ظلم و ستم بزرگی است.

پس معنی آن چنین است: ایمان خود را با شرک نیالوده و نیامیخته‌اند ...

ابن جریر - با اسنادی که داشته است - روایت می‌کند از ابوالأشعر عبدی، که او نیز از پدرش روایت کرده است که زید پسر صوحان به سلمان گفت: ای ابوعبدالله آیه‌ای از کتاب خدا مرا سخت پریشان کرده است. آنجا که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾.

کرد که کسی که خود را خالصانه از آن یزدان سازد، از غیر او هراسی به خود راه نمی‌دهد. اما کسی که برای یزدان چیزی را انباز گرداند، سزاوار هول و هراس است، با ذکر این دلیل و برهانی که یزدان آن را بدو الهام و عطاء کرده بود، دلائل و براهین ایشان پوچ گردید و از میدان به در رفت. حجت ابراهیم برتری گرفت، و ابراهیم از لحاظ عقیده و دلیل و منزلت، والاتر از ایشان شد... بدین منوال خدا درجات هر کسی را که بخواهد بالاتر و بالاتر می‌برد، و برابر حکمت و فرزاندگی و دانش خود در آن تصرف می‌کند و بدان دست می‌برد:

﴿إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾.

پروردگار تو حکیم (است و هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد و به جای خود می‌کند، و) آگاه است (و) می‌داند چه کسی مستحق رفعت است و چه کسی مستوجب ذلت.

پیش از این که این بخش را رها کنیم و به‌درو گوئیم، می‌خواهیم عطر دل‌انگیز گلی از گلهای خوشبوی زندگی، در روزگار اصحاب پیغمبر خدا ﷺ را استشمام کنیم. بدان هنگام که این قرآن، تر و تازه بر ایشان نازل می‌گردید، و دلهایشان آن را بسان شربت گوارائی می‌نوشتند، و با آن و برای آن می‌زیستند، و با آن خودسازی می‌کردند، و در پرتو معانی و مفاهیم و الهامات و مقتضیات آن، زندگی و سازندگی می‌نمودند، آن هم با تلاش بی‌امان و با شعور بخردانه و با تعهد شگفتی که زیبایی آن ما را محو جمال خود می‌کند، و جدیت آن ما را مبهوت می‌سازد. از استشمام این گل، متوجه می‌گردیم که این گروه گزیده مردمان چگونه بوده‌اند، و چگونه یزدان توسط این دسته از مردمان معجزاتی را انجام فرموده است، و آن هم در یک ربع قرن از زمان:

ابن جریر - با اسنادی که داشته است - از عبدالله پسر ادريس روایت کرده است که گفته است: هنگامی که این آیه نازل شد:

تاریخی را مراعات نمی‌دارد - همان گونه که در جاهای دیگر مراعات می‌کند - زیرا مقصود در اینجا جملگی کاروان است، نه زنجیره تاریخی:

﴿وَهَيِّنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ - وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ - وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ... وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ... وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ... كُلٌّ مِنْ الصَّالِحِينَ. وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُوسُفَ وَلُوطًا... وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ... وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ... وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ... ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحِطَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبِيَّةَ، فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُو بِهَا بِكَافِرِينَ. أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ، فَهَدَاهُمْ أَقَدَدَهُ، قُلْ: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا. إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ﴾.

ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) را عطاء نمودیم (و افتخار این دو تن هم تنها در جنبه پیغمبرزادگی نبود، بلکه مانند پدرشان) آن دو را (به سوی حقیقت و خوبی) رهنمود کردیم. پیشتر نیز نوح را (دستگیری و به سوی حق و نیکی) ارشاد نمودیم. و از نژاد نوح (هم کسانی همچون) داود، سلیمان، ایوب، یوسف، و هارون را (قبلاً هدایت و ارشاد کردیم) و همان گونه (که ابراهیم و همه این پیغمبران را پاداش دادیم) محسنان را (نیز بدانچه مستحق باشند) پاداش می‌دهیم و زکریا، یحیی، عیسی، و الیاس را (نیز هدایت دادیم) و همه آنان از زمره صالحان (و بندگان شایسته ما) بودند. و اسماعیل، الیسع، یونس، و لوط را (نیز) رهنمود کردیم (و هر کدام (از اینان) را بر جهانیان (زمان خود) برتری دادیم. و از میان پدران و فرزندان و برادرانشان (گروه زیادی را رهنمود نمودیم) و آنان را برگزیدیم و به راه راست ارشاد کردیم. این (توفیق بزرگی که چنین شایستگان و برگزیدگانی بدان نائل

سلمان گفت: مراد از ظلم، شرک است ... زید گفت: اگر آنچه دارم، برابر آن هم می‌داشتم و بر دارائیم افزوده می‌شد، بدان شادمان نمی‌گشتم، اگر این سخن را از تو نمی‌شنیدم!

این سه روایت برای ما به تصویر می‌کشند که احساس این گروه مبارک اصحاب، در برابر این قرآن به چه شکلی بوده است. چگونه در اندرونشان اثر جدی خود را می‌گذاشته است. چگونه آن را دریافت می‌داشتند. چگونه آن را دریافت می‌داشتند و احساس می‌کردند که اوامر و نواهی قرآن مستقیماً برای اجراء شدن نازل شده‌اند، و بیانات قاطع آن برای اطاعت کردن آمده‌اند، و احکام آن احکام نهائی برای اجراء است. چگونه آنان به هراس می‌افتادند وقتی که گمان می‌بردند که تاب و توان محدودشان با سطح تکالیف و واجبات مطلوب نمی‌خواند و طاقت انجام قوانین و اجراء فرمانهای ایزد متعال را ندارند. چگونه هول و هراس ایشان را برمی‌داشت، زمانی که معتقد بودند در برابر هر مرتبه و درجه‌ای از کوتاهی کردن، مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند، و اگر عمل ایشان با سطح تکلیف، تفاوت داشته باشد، مسؤولیت متوجه آنان می‌گردد، مگر زمانی که از سوی خدا و رسول تخفیف داده شود.

این هم صحنه زیبا و دلربایی است ... صحنه کسانی که این آئین را در لابلای دل و جان خود برداشتند، و پرده‌ای بودند که قضا و قدر یزدان بر آن نمایش داده می‌شد، و بالاخره مجریان مشیت خدای سبحان در واقعیت زندگی گشتند.

❦

پس از آن، روند قرآنی کاروان بزرگ ایمان را عرضه می‌دارد. کاروانی که جلوداران آن، گروه بزرگوار پیغمبران هستند، از نوح تا ابراهیم، و از ابراهیم تا خاتم النبیین - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - روند قرآنی این کاروان دراز آهنگ و پیاپی و پیوسته را عرضه می‌دارد، بویژه آن را از ابراهیم و فرزندان پیغمبرش عرضه می‌کند، و در این عرضه زنجیره



ذکر این گروه بدین شیوه، و عرضه داشتن این کاروان بدین شکل، همه و همه مقدمه‌ای برای بیاناتی است که پس از آن می‌آید:

﴿ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

این (توفیق بزرگی که چنین شایستگان و برگزیدگانی بدان نائل آمدند) توفیق خدائی است و خداوند هر کس از بندگان را بخواهد بدان نائل می‌سازد. اگر (این چنین شایستگانی - چه رسد به دیگران -) شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضائع می‌شد و خرمن طاعتشان به آتش شرک می‌سوخت).

این، سرچشمه‌های هدایت و رهنمود در کره زمین است. هدایت و رهنمود یزدان برای مردمان، در چیزی مجسم و نمودار است که پیغمبران آن را با خود به ارمغان آورده‌اند. یقین و اطمینان منحصر بدان است و بس. تنها باید از آن پیروی کرد، آن چیزی که در این منبع یگانه آمده است و یزدان سبحان آن را فقط هدایت و رهنمود خدا می‌شمارد، و همان چیزی است که یزدان بندگان گزیده خود را بدان رهنمود می‌فرماید... اگر این بندگان راهیاب گزیده، از یکتاپرستی کناره‌گیری کنند، و از منبع یگانه‌ای دوری گزینند که هدایت و رهنمود یزدان را از آن دریافت می‌دارند، و در اعتقاد یا در عبادت و یا در دریافت قوانین، کسی یا چیزی را شریک خدا گردانند، پایانه کردار و سرنوشت رفتار ایشان این خواهد بود که اعمال و افعال آنان بیهوده گردد و هدر رود. یعنی ضائع شود و نابود گردد، همان گونه که چهارپائی گیاه زهرآگینی را بخورد و آماسیده گردد و بمیرد... اصل معنی واژگانی کلمه حُبُوط این است!

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ. فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾.

آنان کسانی که کتاب (آسمانی) و حکمت (ربّانی) و

آمدند) توفیق خدائی است و خداوند هر کس از بندگان را بخواهد بدان نائل می‌سازد. اگر (این چنین شایستگانی - چه رسد به دیگران -) شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضائع می‌شد و خرمن طاعتشان به آتش شرک می‌سوخت). آنان کسانی که کتاب (آسمانی) و حکمت (ربّانی) و نبوت (یزدانی) بدیشان دادیم. اگر (این مشرکان مکه و کافران معاصر تو) نسبت بدان (سه چیز) کفر ورزند (مهم نیست. زیرا) ما کسانی را عهده‌دار حفظ و سود بردن از آن (سه چیز) می‌سازیم که نسبت بدان کفر نمی‌ورزند (و بلکه همچون اهل مدینه به جان در راه آن می‌کوشند). آنان کسانی که خداوند ایشان را هدایت داده است (و توفیق رسیدن به راه حق و نیکی عطاء نموده است) پس از هدایت ایشان پیروی کن (و به راه ایشان برو. ای پیغمبر! همان‌گونه که این پیغمبران به پیروان خود گفته‌اند، تو نیز به پیروان خود) بگو: من در برابر (تبلیغ رسالت آسمانی و ابلاغ فرمان یزدانی) پاداش و مزدی از شما نمی‌طلبم. این قرآن (که تبلیغ آن وظیفه من است) چیزی جز یادآوری و اندرز برای جهانیان نیست.

در این آیات از هفده پیغمبر - بجز نوح - نام برده شده است. اشاره‌ای هم به دیگران شده است:

﴿مَنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ﴾.

از میان پدران و فرزندان و برادرانشان (گروه زیادی را رهنمود کردیم).

پیروهایی که بر این کاروان است:

﴿وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ﴾.

و هر کدام (از اینان) را بر جهانیان (زمان خود) برتری دادیم.

﴿وَأَجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾.

و آنان را برگزیدیم و به راه راست ارشاد کردیم.

همه این پیروها بیانگر خوبی و نیکی این گروه بزرگوار و برگزیدن آنان از جانب آفریدگار، و رهنمودشان به راه راست است.

نبوت (یزدانی) بدیشان دادیم. اگر (این مشرکان مکه و کافران معاصر تو) نسبت بدان (سه چیز) کفر ورزند (مهم نیست. زیرا) ما کسانی را عهده‌دار (حفظ و سود بردن از) آن (سه چیز) می‌سازیم که نسبت بدان کفر نمی‌ورزند (و بلکه همچون اهل مدینه به جان در راه آن می‌کوشند).

این هم دومین سخن است ... یزدان در نخستین سخن، سرچشمه هدایت و رهنمود را بیان فرمود، و آن را بر هدایت و رهنمودی محدود نمود که پیغمبران آن را به ارمغان آورده‌اند. در دومین سخن مقرر می‌دارد پیغمبرانی که بدیشان اشاره کرده است، کسانی که بدانان کتاب و حکمت و سلطه و نبوت عطاء فرموده است ... واژه «حکم» به معنی حکمت و فرزاندگی، و همچون به معنی سلطه و قدرت می‌آید. در این آیه، محتمل هردو معنی است. چه این پیغمبران کسانی که یزدان برای بعضی از آنان، کتاب نازل کرده است، مثل تورات برای موسی، زبور برای داود، و انجیل برای عیسی ... و به بعضی حکم عطاء کرده است، همچون داود و سلیمان ... رویهمرفته به همه ایشان حکم اعطاء فرموده است، بدین معنی آئینی که با خود به ارمغان آورده‌اند حکم و فرمان یزدان است، و دینی که با خویشان آورده‌اند مشتمل بر سلطه و قدرت یزدان بر مردمان و بر همه امور است. یزدان پیغمبران را جز برای این نفرستاده است که از ایشان اطاعت گردد، و کتاب را نازل نفرموده است مگر برای این که دادگرا نه در میان مردمان حکومت کند و فرمان براند، همان‌گونه که در آیه‌های دیگری مذکور است ... یزدان به همه پیغمبران حکمت و همچنین نبوت ارمغان داشته است ... آنان کسانی که یزدان جهان، آئین خود را بدیشان واگذار کرده است و آنان را پاسداران آئین خویش فرموده است. آنان هستند که آن را برای مردم می‌آورند، و آئین یزدان را پاس می‌دارند، و بدان ایمان می‌آورند و از آن محافظت می‌نمایند ... اگر این مشرکان عرب، نسبت به کتاب و حکم و نبوت کفر

ورزند، آئین یزدان بی‌نیاز از ایشان است. آخر این گروه بزرگوار و مؤمن به این امور، برای این آئین کافی و بسنده‌اند! ... این حقیقتی است که از دیرباز بوده است و درخت گشن آن ریشه در ژرفای روزگاران دارد. کاروانی است که پیایی است و پیوسته آمده است و حلقه‌های زنجیره آن متصل به همدیگر بوده است، و دعوت یگانه‌ای است که عهده‌داران آن پیغمبران بوده‌اند و پرچم آن را ایشان یکی پس از دیگری بر دوش گرفته‌اند و به اهتزاز درآورده‌اند، و بدان ایمان داشته‌اند و بدان نیز ایمان می‌آورند کسانی که یزدان بدیشان هدایت و رهنمود ارمغان می‌فرماید، اگر در ایشان شایستگی هدایت و رهنمود سراغ داشته باشد ... این بیانی است که دل شخص مؤمن را، و دل‌های گروه مسلمان را - تعدادشان هر اندازه که باشد - لبریز از آرامش می‌گرداند. این گروه مسلمان تنها نیست. از درخت گشن نیز بریده نشده است. این گروه شاخه‌ای نورسته از درختی است که تنه آن در ژرفای زمین ریشه دوانده است و استوار قد برافراشته است و شاخه‌های آن سر بر آسمان سائیده است. دستاویزهای ایشان و هدایت و رهنمودشان متصل به یزدان است ... هر کسی از مؤمنان، در هر سرزمینی و در میان هر نسلی که باشد، بسی نیرومند است و خیلی بزرگ است. او بخشی از همان درخت استوار سر به فلک کشیده‌ای است که ریشه‌های خود را به ژرفای فطرت بشری، و به ژرفای تاریخ انسانی فرو دوانیده است، و عضوی از آن کاروان بزرگوار متصل به خدا و هدایت او است، همان کاروانی که از دورترین قرون و دیرترین اعصار در حرکت است.

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ. قُلْ: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا. إِنَّهُ هُوَ الْوَكِيلُ لِلْعَالَمِينَ﴾.

آنان کسانی که خداوند ایشان را هدایت داده است (و) توفیق رسیدن به راه حق و نیکی عطاء نموده است). پس از هدایت ایشان پیروی کن (و به راه ایشان برو. ای پیغمبر! همان‌گونه که این پیغمبران به پیروان خود

می دارد که واپسین رسالت بر منوال و روال رسالت‌های پیش از خود حرکت می کند، و واپسین کتاب نیز کتاب‌های پیش از خود را تصدیق می نماید ... کتاب‌هایی که با نوای کاروانی هماهنگ باشد که پیشتر از آن سخن رفت، و گام به گام آن حرکت کند:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا: مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ: مَنْ أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ - تَجْعَلُونَهُ قُرْآنًا تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا - وَعَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لَا أَبَاؤُكُمْ؟ قُلْ: اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ. وَ هَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا، وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾.

مشرکان، خدا (و رحمت و حکمت او) را چنان که باید نشناخته اند، وقتی که می گویند: خداوند هیچ چیزی را بر هیچ کسی فرو نفرستاده است (و انسانی را به پیغمبری برگزیده است! ای پیغمبر! به مشرکان و یهودیانی که با آنان همراهی و همصدا می گردند) بگو:

چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی آن را برای مردم آورده است و نوری (رخشا) و هدایتی (راهنما) بوده است؟ (شما ای یهودیان) آن را در کاغذهای (پراکنده و صفحات جداگانه) می نویسید و آن قسمت را (که به مصلحت شما است و با آرزوهایتان می خواند) نشان می دهید، و بسیاری از آن را (که شما را وادار به تصدیق قرآن و ایمان به نبوت محمد می دارد) پنهان می کنید. و به شما (ای یهودیان) توسط این قرآن، از آئین یزدان و هدایت خدای متان چیزهایی آموخته شده است که شما و پدران شما از آن باخبر نبوده اید. (در پاسخ پیشین ایشان) بگو: خدا (این قرآن را نازل کرده است) و بگذار در باطل (و یاوه سرایی) خود (فرو روند) و به بازیچه پردازند. این (قرآن) کتابی است که ما آن را فرو فرستاده ایم (همان گونه که تورات را قبلاً فرو فرستاده ایم). پر خیر و برکت است (و تا به

گفته اند، تو نیز به پیروان خود) بگو: من در برابر (تبلیغ رسالت آسمانی و ابلاغ فرمان یزدانی) پاداش و مزدی از شما نمی طلبم. این قرآن (که تبلیغ آن وظیفه من است) چیزی جز یادآوری و اندرز برای جهانیان نیست.

این سومین سخن است ... این گروه بزرگواری که قافله سالاران کاروان ایمانند و آن را به پیش می رانند، همان کسانی که یزدان ایشان را هدایت بخشیده است و رهنمودشان فرموده است، و چیزی که از سوی یزدان برایشان نازل گردیده است رهنمودشان کرده است. آن چیزی که سرمشق در آن پیغمبر ﷺ و کسانی هستند که بدان ایمان آورده اند. این هدایت تنها هدایتی است که بر آن است و بر آن می رود. این هدایت تنها هدایتی است که داورى را به پیشگاه آن می کشد و از آن داورى می طلبد. این هدایت تنها هدایتی است که مردمان را بدان فرا می خواند و بدان مژده می رساند ... به کسانی که ایشان را فرا می خواند و دعوت می نماید، می فرماید:

﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾. ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾.

من در برابر (تبلیغ رسالت آسمانی و ابلاغ فرمان یزدانی) پاداش و مزدی از شما نمی طلبم... این قرآن (که تبلیغ آن وظیفه من است) چیزی جز یادآوری و اندرز برای جهانیان نیست.

برای جهانیان است ... نه به قومی و نه به نژادی و نه به خویشاوندی و نه به بیگانه ای اختصاص دارد ... این هدایت یزدان و پند و اندرز همه مردمان است. از اینجا است که هیچگونه پاداش و مزدی نمی طلبد و درخواست نمی کند. بلکه پاداش و مزدش تنها بر یزدان است.

آنگاه روند قرآنی به پیش می رود و منکران نبوت‌ها و رسالت‌های آسمانی را تهدید می کند و بیم می دهد، و ایشان را ننگین می سازد به این که آنان نمی توانند آن چنان که باید یزدان را بشناسند و ارج نهند، و با حکمت و رحمت و عدالت او آشنائی پیدا کنند. همچنین مقرر

قیامت ماندگار می ماند). تصدیق کنندۀ همه کتابهای (آسمانی از قبیل تورات و انجیل) است که پیش از آن نازل شده اند. (آن را فرو فرستاده ایم) تا با آن (اهل) مکه و کسان دوروبر آن (یعنی همه مردمان جهان) را (از خشم خدا) بترسانی. کسانی که به آخرت ایمان دارند بدان ایمان می آورند (چرا که امید به ثواب و هراس از عقاب ایشان را بدین امر وامی دارد. و هم بدان سبب) آنان بر (ادای به موقع و بگونه شایسته) نماز خود، محافظت می ورزند.

مشرکان هنگام نشان دادن و پافشاری بر باطل می گفتند: یزدان کسی را از مردمان پیغمبر نکرده است و کتابی را برای انسانها نازل ننموده است. در صورتی که در همسایگی ایشان در عربستان، یهودیان اهل کتاب بودند، و بدیشان نمی گفتند که شما اهل کتاب نیستید، و یزدان تورات را برای موسی علیه السلام نازل نکرده است. مشرکان چنین سخنی را به مسلمانان می گفتند تنها محض دشمنانگی و پافشاری لجوجانه. تا بدین وسیله رسالت محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب کنند و بس. بدین سبب، قرآن مجید با خود همان سخنی که می گفتند، یعنی:

﴿ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ ۚ ﴾

خداوند هیچ چیزی را بر هیچ کسی فرو نفرستاده است!

بر آنان می تازد. همچنین بدیشان می گوید که شما منکر کتابی نیستید که قبلاً برای موسی نازل گشته است:

﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ ۚ ﴾

مشرکان، خدا (و رحمت و حکمت او) را چنان که باید نشناخته اند، وقتی که می گویند: خداوند هیچ چیزی را بر هیچ کسی فرو نفرستاده است.

این سخنی را که مشرکان مکه در جاهلیت خود می گفتند، همه کسان همسان ایشان در هر زمانی گفته اند. از جمله کسانی هم اینک نیز آن را می گویند، کسانی که گمان می برند ادیان ساخته انسانها است! و

آئینها با ترقی و پیشرفت انسانها ترقی و پیشرفت حاصل کرده است! دیگر در این راستا فرقی نمی گذارند میان آئینهای ساخته خود انسانها، همچون بت پرستیهای گذشته و حال که با ترقی و تنزل طرفداران آنها ترقی و تنزل و صعود و سقوط دارد، و میان آئینهایی که پیغمبران از سوی یزدان با خود آورده اند و اصول و ارکان بنیادین آنها ثابت و پایدار است و همه پیغمبران چنین اصول و ارکان بنیادینی را به ارمغان آورده اند و دسته ای آنها را پذیرفته اند، و گروهی از آنها سرباز زده اند، و مردمان به مرور از آن اصول و ارکان بنیادین کناره گیری نموده اند و در تحریف آنها کوشیده اند و بدانها دست برده اند، و دیگر باره مردمان به جاهلیت خود برگشته اند و در انتظار پیغمبر دیگری نشستند که بیاید و همان اصول و ارکان یگانه را با خود بیاورد.

این سخن را در گذشته و حال کسانی می گویند که چنان که باید مقام والای خدا را نمی شناسند، و با بزرگی و سترگی و کرامت و فضیلت و رحمت و عدالت یزدان جهان آشنائی ندارند ... آنان می گویند: خداوند پیغمبری را از میان انسانها برنگزیده است و به میان مردمان روانه ننموده است! اگر او می خواست پیغمبرانی را برای انسانها بفرستد، فرشتگانی را پیغمبر می کرد و به میان آنان ارسال می نمود! همان گونه که عربها می گفتند ... یا می گویند: آفریدگار این جهان فراخ و بزرگ ممکن نیست که بدین انسان «ناچیز» توجه نماید، انسان ناچیزی که بر این ذره کرۀ زمین نام زیست می کند. کی چنین موجودی را سزد که پیغمبرانی را برای او برانگیخته و روانه کند، و برای پیغمبران هم کتابهایی را نازل گرداند تا بدانها در این ستارۀ کوچک انسانها را رهنمود نمایند؟! این چنین سخنی را فیلسوفان در گذشته گفته اند و هم اینک نیز می گویند! ... یا این که می گویند: نه خدائی وجود دارد و نه وحی در میان است و نه پیغمبرانی بوده اند!!! این چیزها ساخته و پرداختۀ خیالیافیهای مردمان است! یا ساخته بعضی از مردمان برای نیرنگ و گول زدن دیگران است

تاریکیهای گمراهسازیه‌ها و نیرنگبازیها را از پهنه درونشان و از گستره بیرونشان بزداید ... این چیزی است که سزاوار بزرگواری یزدان، و شایان لطف و عنایت یزدان متان، و درخور رحمت و عدالت خداوند سبحان، و هما‌وا با حکمت و دانش کردگار مهربان است ... شایسته مقام والای آفریدگار جهان نیست که انسانها را بیافریند، سپس ایشان را بیهوده رها سازد... آنگاه در روز رستاخیز بدون این که پیغمبری را به میانشان فرستاده باشد آنان را دادگاهی کند و مورد پرس‌وجو قرار دهد: (۱)

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾.

ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری (برای آنان مبعوث و) روانه سازیم.

(اسراء / ۱۵)

شناخت یزدان و ارج نهادن به مقام والای یزدان بگونه شایان، مقتضی اعتقاد و باور داشتن به این است که ایزد متان پیغمبرانی را به سوی بندگان‌ش روانه فرموده است تا فطرت‌هایشان را از زیر توده‌ها بیرون بکشند و از آلودگی‌ها پاکیزه نمایند، و خرده‌هایشان را یاری و کمک کنند تا از فشارها رها گردند و بزدایند، و در راه نگرش سره و پاکیزه، و اندیشه ژرف روان شوند و تلاش نمایند. همچنین خداوند جهان به پیغمبران برنامه دعوت به سوی یزدان را وحی فرموده است، و برای برخی از ایشان کتاب‌هایی را فرستاده است که پس از مرگ آنان در میان اقوامشان تا مدت زمانی برجای بماند - از قبیل کتاب‌های موسی و داود و عیسی - یا برای همیشه برجای بماند همچون این قرآن.

از آنجا که در عربستان رسالت موسی در میان عرب‌ها مشهور و شناخته بود، و اهل کتاب در آنجا معروف و آشنا بودند، یزدان به پیغمبر خود دستور می‌فرماید این

و حقه‌بازی و شیادی خود را به نام دین رواج داده‌اند! این چنین سخنی را مادیگرایان کافر می‌گویند.

همه این سخنان نشان می‌دهد که خدا را چنان که باید نشناخته‌اند و به والائی او پی نبرده‌اند. چه یزدان بزرگ و دادگر و مهربان و دانا و کاربجا، این موجود انسان نام را تنها رها نمی‌سازد. او انسان را آفریده است و از راز و رمز درون و گفتار و کردار بیرون وی آگاه است، و تاب و توان و کم‌وکاست او را می‌داند، و نیازش را به میزان و معیار دادگرانه‌ای می‌بیند. میزان و معیار دادگرانه‌ای که جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و اقوال و اعمال و اوضاع و احوال خود را بدان برگرداند تا درستی و نادرستی و صلاح و فساد آنها را مشاهده نماید ... خدا همچنین می‌داند که خردی را که به انسان بخشیده است، با فشارهای فراوان هوسها و کششها و آرها و خواسته‌های او روبرو می‌گردد. گذشته از آن، انسان واگذار به نیروهای زمین شده است، نیروهایی که یزدان آنها را مسخر انسان فرموده است، اما انسان را وادار به جهان‌بینی مطلق درباره کیهان ننموده است، و به ساختن پایه‌های ثابت حیات در جهان و انداشته است ... بدین خاطر است که یزدان مهربان انسان را به خرد تنها واگذار نمی‌کند، و همچنین او را به فطرتی حواله نمی‌دارد که او را بر آن سرشته است و شناخت پروردگار راستین را در خمیره فطرتش به ودیعت گذاشته است، و شوق و شور کشش به سوی آفریدگار، و پروبال زدن به آستانه کردگار، و در سختیها و گرفتاریها پناه بردن به دادار را بدو عطاء فرموده است ... این چنین فطرتی، گاهی به سبب فشارهای درونی و بیرونی، و به علت گمراهسازی و نیرنگبازی اهریمنان جنّ و انس با تمام دستگاهها و ابزارهای خطّ دادن و تأثیر بخشیدنی که در توان دارند، به کژراهه می‌افتد و تباہ می‌شود ... یزدان مهربان انسانها را به وحی و پیغمبران و هدایت و کتاب‌های الهی واگذار می‌نماید، تا فطرت‌هایشان را به راستای راه و صفا و پاکی خود، و خرده‌هایشان را به صحت و سلامت خود برگردانند، و

۱- برای اطلاع بیشتر به تفسیر فرموده خداوند بزرگوار: ﴿رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾. آیه ۱۶۵ سورة نساء در جزء ششم فی ظلال القرآن، و کتاب «الإسلام و مشکلات الحضارة» فصل «تخبط و اضطراب» مراجعه شود.

حقیقت را به مشرکانی که منکر اصل رسالت و وحی بودند بگوید:

﴿قُلْ: مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ - يَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ يُبْدُونَهَا وَيُخْفُونَ كَثِيرًا - وَعَلَّمْنَاهُ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ﴾.

بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی آن را برای مردم آورده است و نوری (رخشا) و هدایتی (راهنما) بوده است؟ (شما ای یهودیان) آن را در کاغذهای (پراکنده و صفحات جداگانه) می نویسد و آن قسمت را (که به مصلحت شما است و وادار به تصدیق قرآن و ایمان به نبوت محمد می دارد) پنهان می کنید. و به شما (ای یهودیان! توسط این قرآن، از آئین یزدان و هدایت خدای مئان) چیزهایی آموخته شده است که شما و پدران شما از آن باخبر نبوده اید.

در دیباچهٔ سوره گفتیم که این آیه مدنی است. مخاطبان آن نیز یهودیان هستند. در آنجا بیان هم کردیم که این جریر طبری قرائت دیگری را برگزیده است:

﴿يَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ يُبْدُونَهَا وَيُخْفُونَ كَثِيرًا﴾.

آن را در کاغذهای (پراکنده و صفحات جداگانه) می نویسند و قسمتهای فراوانی را (که به مصلحت ایشان است و وادار به تصدیق قرآن و ایمان به نبوت می دارد) پنهان می کنند.

مخاطبان آیه مشرکانند، اما از کار یهودیانی خبر داده می شود که دربارهٔ تورات انجام می دادند. آن را در صفحاتی می نوشتند و به بازیچه می گرفتند. بدین گونه که چیزهایی را به مردم نشان می دادند که با توطئه گمراه سازی و نیرنگبازی آنان بخواند، و به بازی و شوخی گرفتن احکام و واجبات تورات توسط ایشان را توجیه نماید و نادیده انگارد! از مردمان چیزهایی از تورات را پنهان می داشتند که با چنین طرحها و توطئه های صفحه صفحه و بخش بخش کردن تورات نمی خواند! عربها از بعضی چیزهای تورات آگاهی داشتند، و یزدان در این قرآن نیز چیزهایی از رفتار و کردار یهودیان را بدیشان آموخته است ... پس این خبر

در بارهٔ یهودیان در روند سوره معترضه بشمار می آید و خطاب بدیشان نیست. بنابر این، آیه مکی است و مدنی نمی باشد ... ما نیز چیزی را برمی گزینیم که این جریر برگزیده است.

ای محمد بدیشان بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که به عنوان نور رخشا و هدایت راهنما برای مردمان فرو فرستاده است؟ کتابی که یهودیان آن را صفحه صفحه و بخش بخش می کنند. برخی از چیزهای آن را پنهان می کنند، و برخی از چیزهای آن را نمایان می سازند، تا بدین شیوه آرزوها و نیازهای خود را برآورده سازند، آرزوها و نیازهایی که در فراسوی نیرنگبازیهای زشت و بازیچه قرار دادنهای پلشت خود پنهان می داشتند. همچنین بدیشان می گوید که یزدان جهان بدیشان آموخته است چیزهایی را که برای ایشان از حقائق و اخبار روایت کرده است و آنان از آنها بی خبر و ناآگاه بوده اند. لذا شایسته است خدای را سپاسگزاری کنند و الطاف و عنایات او را پیش چشم دارند، و به بهانهٔ این که یزدان این چیزها را در قرآن به پیغمبرش آموخته است و آنها را بدو وحی فرموده است، اصل تورات را انکار نکنند.

یزدان بدیشان اجازه نداده است که بدین سؤال پاسخ دهند. بلکه به پیغمبرش ﷺ دستور می دهد که قاطعانه در این باره با ایشان برخورد فرماید، و این سؤال و پاسخ بدان را جولانگاه جدالی نسازد که چیزی جز لجاجت آن را برنمی انگیزد:

﴿قُلِ: اللَّهُ، ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾.

بگو: خدا (این قرآن را نازل کرده است) و بگذارد در باطل (و یاوه سرائی) خود (فروروند) و به بازیچه پردازند.

بگو: یزدان قرآن را نازل فرموده است ... دیگر به جدال و لجاجت و ستیزه گری ایشان اهیت مده، و ایشان را رها کن تا به یاوه سرائی و یهوده گوئی خویش فرو روند و ناآگاهانه و ابلهانه به شوخی و بازی خویشان بپردازند ... در این فرموده هم تهدید و هم توهین بدیشان نهفته است، و هم بدان اندازه از حق و حقیقت و

اصل خود مبارک است. بدان هنگام که خدا قرآن را از سوی خود نازل می فرمود مبارک بوده است. برای محلی که قرآن را بدان فرو فرستاده است و آنجا را شایسته دریافت آن دیده است مبارک است. این چنین جایی دل بزرگ و ارجمند و پاکیزه محمد ﷺ بوده است ... قرآن از لحاظ حجم و محتوایش مبارک است. چه قرآن نسبت به کتابهای بزرگی که انسانها می نگارند، صفحات اندکی بیش نیست، اما با این وجود در هر بخشی از خود معانی و مفاهیم و الهامها و پیامها و راهنماییهای می گنجاند که دهها از این نوع کتابهای بزرگ، چنین چیزهایی را دربر نمی گیرند، کتابهای بزرگی که چندین برابر قرآن ستبر و گنجا دارند! کسی که هنر سخن را آزموده باشد، و آن را از خود یا از دیگران دیده و سنجیده باشد، و مسأله بیانگری با واژگان از مفاهیم و معانی را از خود یا از دیگران به محک آزمون زده باشد، بهتر و بیشتر از کسانی که با هنر سخن سروکار ندارند و به مسائل بیانگری نمی پردازند متوجه می گردد و می فهمد که روش قرآنی در این زمینه نیز مبارک است، و محال است انسان با این واژگان اندک و در این گستره تنگ - حتی با چندین برابر آن واژگان و چندین برابر آن گستره - بتواند مفاهیم و معانی و الهامها و اشارههایی را به رشته سخن کشد که تعبیر قرآنی به رشته سخن می کشد. تنها یک آیه بیانگر معانی و حقایقی است که می توان با آن بر فنون گوناگونی از شیوه های تعبیر و توجیه استشهاد گرفت و به ذکر مثال پرداخت، آن هم بگونه ای که در میان سخن انسانها منحصر به فرد و بی نظیر باشد ... قرآن در تأثیر گذاشتن نیز مبارک است، بدانگاه که فطرت و سراسر هستی انسان را مستقیماً با شیوه عجیب و شگفتی و روال زیبا و گیرائی مخاطب قرار می دهد، و از هر راهی و جایی و گوشه ای و کناری با آن رویاروی می گردد، و در آن تأثیری می گذارد که سخن هیچ سخنگوئی چنین تأثیری در آن ندارد. این هم بدان خاطر است که سلطه و قدرتی از

جذبی بودن مسأله سخن رفته است، زمانی که سخن به یاده سرائی و بیهوده گوئی کشید و کار مردمان بدانجا انجامید که همچون کلامی را بر زبان برانند، زیبا و براننده این است که احترام سخن نگاه داشته شود، و جدال قطع گردد، و سخن به پایان آید.

روند قرآنی به پیش می رود و چیز تازه ای را روایت می فرماید، چیزی را که منکران باور ندارند که خدا آن را نازل کرده باشد. می فرماید این کتاب حلقه ای از حلقه های زنجیره نبوت است و پیش از آن هم حلقه هایی از این زنجیره دیده شده است که کتابهایی به نامهای گوناگون آسمانی بوده است، و چیز نوظهور و بی سابقه ای نیست در میان کتابهایی که یزدان آنها را برای پیغمبران بزرگوار خود ارسال فرموده است:

﴿ وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا. وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴾.

این (قرآن) کتابی است که آن را فرو فرستاده ایم (همانگونه که تورات را قبلاً فرو فرستاده ایم). پرخیر و برکت است (و تا به قیامت ماندگار می ماند). تصدیق کننده همه کتابهای (آسمانی از قبیل تورات و انجیل) است که پیش از آن نازل شده اند. (آن را فرو فرستاده ایم) تا با آن (اهل مکه و کسان دوروبر آن) (یعنی همه مردمان جهان) را (از خشم خدا) بترسانی. کسانی که به آخرت ایمان دارند بدان ایمان می آورند (چرا که امید به ثواب و هراس از عقاب ایشان را بدین امر و می دارد. و هم بدان سبب) آنان بر (ادای به موقع و بگونه شایسته) نماز خود، محافظت می ورزند.

این سنت و قانونی از سنتها و قانونهای یزدان است که پیغمبران را روانه دارد و برای ایشان کتاب نازل کند. این کتاب تازه ای که نازل شدن آن را انکار می نمایند، کتاب مبارکی است ... یزدان سبحان راست فرموده است. به یزدان سوگند کتاب مبارکی است. این کتاب مبارک است با تمام معانی که واژه مبارک دارد. در



جانب یزدان به قرآن داده شده است که گفته هیچ گوینده‌ای از این چنین سلطه و قدرتی برخوردار نیست.

نمی‌توانیم بیش از این درباره تصویر برکت این کتاب به سخن پردازیم. اگر هم بیش از این به سخن پردازیم و در این راه گامهای فراوانی هم برداریم، باز هم به پایه و مایه‌ای نمی‌رسیم که یزدان بر این کتاب گواهی می‌دهد: «مبارک» است. این گواهی به تنهایی بس است و پایان بخش سخن است.

﴿مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾.

تصدیق کننده همه کتابهای (آسمانی از قبیل تورات و انجیل) است که پیش از آن نازل شده‌اند.

قرآن کتابهایی را تصدیق می‌کند که پیش از آن از جانب یزدان نازل گردیده است. اما در آن شکل و صورتی که تحریف نشده است، نه بدان شکل و صورتی که جامعه‌ها آنها را تغییر و تحریف کرده‌اند و باز هم می‌گویند: اینها از جانب خدا آمده است. قرآن کتابهای راستین آسمانی را تصدیق می‌کند، چرا که حق و حقیقتی را با خود آورده‌اند که قرآن در اصول عقیده با خود آورده است. اما از لحاظ قوانین و برنامه‌ها، خداوند برای هر ملتی قانون و برنامه و ویژه‌ای قرار داده است در محدوده عقیده بزرگ درباره خداوند سترگ.

کسانی که درباره اسلام می‌نویسند و می‌گویند: اسلام نخستین آئینی است که عقیده کامل را درباره یگانگی یزدان به ارمغان آورده است. یا می‌گویند: اسلام نخستین آئینی است که عقیده کاملی را درباره یگانگی یزدان به ارمغان آورده است. یا می‌گویند: اسلام نخستین آئینی است که عقیده کاملی را درباره رسالت و رسول، یعنی پیغمبری و پیغمبر به انسانها تقدیم داشته است. یا می‌گویند: اسلام نخستین آئینی است که عقیده کاملی را درباره آخرت و حساب و پاداش و کیفر با خود آورده است ... چنین کسانی مرادشان از این سخنان، تعریف و تمجید اسلام است! ... اینان قرآن را نمی‌خوانند! اگر قرآن را خوانده باشند، قطعاً شنیده‌اند

که یزدان بزرگوار بیان می‌فرماید که جملگی پیغمبران - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَسَلَامُهُ - یکتاپرستی مطلق و خالصی را با خود آورده‌اند که هیچگونه شبهه و سایه‌ای از شرک به شکلی از اشکال گوناگونی که دارد در آن نبوده است ... همگی پیغمبران از حقیقت رسول، و انسان بودن رسول، خبر داده‌اند و گفته‌اند: رسول نمی‌تواند برای ایشان و برای خود مالک سود و زیان باشد، و اصلاً غیب نمی‌داند، و بهیچوجه نمی‌تواند رزق و روزی را گسترش و یا کاهش بدهد، یا روزی عطاء کند و یا روزی را بازپس بگیرد ... آنان همگان قوم خود را از آخرت و حساب و کتاب و جزا و سزای آن ترسانده‌اند و هر یک از پیغمبران همه حقائق بنیادین عقیده اسلامی را با خود آورده‌اند و به دیگران نموده‌اند ... واپسین کتاب هم همه چیزهایی را تصدیق می‌کند که در کتابهای پیشین آسمانی موجود بوده است ... این‌گونه سخنان آثار فرهنگی اروپائی در آنها هویدا است، فرهنگی که گمان می‌برد: اصول عقیده - از جمله عقائد آسمانی - دگرگون شده است و ترقی و پیشرفت نموده است، همراه با دگرگونی و ترقی و پیشرفتی که اقوام جهان داشته‌اند! ... ممکن نیست که با انهدام اصول اسلام که قرآن آنها را مقرر می‌فرماید، از اسلام دفاع کرد. پس نویسندگان و خوانندگان باید از این لغزشگاه خطرناک پرهیزند.

و اما فلسفه نازل کردن این کتاب چیست؟ فلسفه نزول قرآن این است که پیغمبر ﷺ اهل مکه - یعنی امّ القری - و پیرامون آن را با قرآن بترساند و برحذر گرداند:

﴿وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا﴾.

تا با آن (اهل) مکه و کسان دوروبر آن (یعنی همه مردمان جهان) را (از خشم خدا) بترسانی.

مکه امّ القری - یعنی مادر شهرها و اصل آبادانیها - نامیده شده است، بدان علت که مشتمل بر کعبه است. کعبه هم نخستین خانه‌ای است که برای مردمان ساخته شده است تا در آن یزدان را یگانه و بی‌انبار پرستش

هنگامی که این آیہ‌ها شرف نزول پیدا کرده‌اند، شاید اسلام هنوز در دره‌های مکه در محاصره غم و اندوه و شکنجه و آزار بوده است!

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾.

کسانی که به آخرت ایمان دارند بدان ایمان می‌آورند (چرا که امید به ثواب و هراس از عقاب ایشان را بدین امر و می‌دارد. و هم بدان سبب) آنان بر (ادای به موقع و بگونه شایسته) نماز خود، محافظت می‌ورزند.

کسانی که ایمان دارند به این که آخرتی و حسابی و جزائی در میان است، ایمان دارند به این که قطعاً یزدان پیغمبری را برای مردمان می‌فرستد و بدو وحی می‌کند، و در تصدیق این امر رنج و مشقتی در درون خود نمی‌یابند. نه تنها رنج و مشقتی در درون خود نمی‌یابند، بلکه نداء دهنده‌ای را در ژرفای وجود خویش می‌یابند که ایشان را به تصدیق این امر فرا می‌خواند. همچنین آنان به خاطر ایمان به آخرت و بدین کتاب، بر ادای نماز خود محافظت می‌ورزند، تا پیوسته با یزدان پیوند استوار و ناگسستگی داشته باشند، و به اطاعت از او که در نماز مجسم است اقدام کنند... این، سرشت نفسی است که آخرت را باور و به آن یقین کامل داشته باشد، و این کتاب و فرود آمدن آن را تصدیق کند، و آزند بر پیوند با خدا و اطاعت از او باشد... دیدن نمونه‌هایی از نفسهای آدمیان، مصدق خود این سخن راستین خواهد بود.



این چرخش و گردش پیایی و دارای پرده‌های متصل به همدیگر نیز در صحنه زنده برجسته پویا و غم‌انگیز و هراس‌انگیز به پایان می‌رسد، صحنه ستمکاران... یعنی: مشرکانی که بر خدا دروغ می‌بندند، و یا ادعای می‌کنند که بدیشان وحی شده است، ادعای بی‌بنیادی

کنند، و محل گرد همائی ایشان، و پناهگاه و مأوی امن و امان انسانها و حتی همگی جانداران باشد. از آنجا دعوت همگانی ساکنان زمین سرچشمه گرفته است، و پیش از آن دعوت همگانی نبوده است. مؤمنان نیز با ندای این دعوت به حج و زیارت آن می‌روند تا به خانه‌ای سر بزنند که این دعوت از آنجا سرچشمه گرفته است و برجوشیده است.

مقصود این نیست - همان‌گونه که دشمنان خاورشناس اسلام از آن بهره‌برداری و سوء استفاده می‌کنند - دعوت اسلام محدود به ساکنان مکه و کسانی باشد که در دوروبر مکه زندگی می‌کنند! چنین دشمنان خاورشناس اسلام، این آیہ را از کل قرآن گسیخته می‌دارند تا گمان برند که محمد ﷺ در اول کار، دعوت خود را جز متوجه اهل مکه و برخی از شهرهای پیرامون آن نکرده است. در نخستین مراحل دعوت تنها بدین محدوده تنگ مکه و پیرامون آن بسنده می‌کرده است و خیال مناطق فراخ‌تر از آن را نداشته است! اما سپس به همه نواحی عربستان چشم طمع دوخت! بعد از آن خواست از مرزهای آن مناطق نیز بگذرد و دعوت خود را جهانگیر کند! این امر هم بر اثر تصادفها و پیشامدهائی بود که به وقوع پیوست و قبلاً از آنها آگاهی نداشت! این تصادفها و پیشامدها پس از هجرت به مدینه و پیدایش دولت و حکومت او در آنجا جلوه گر آمد!!! قطعاً آنان دروغ می‌گویند... چرا که در آیہ‌های مکی، و در سرآغاز کار دعوت، یزدان سبحان به پیغمبرش ﷺ فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾. (النباء / ۱۰۷)

(ای پیغمبر) ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾.

(سبا / ۲۸)

ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده رسان (مؤمنان به سعادت ابدی) و بیم‌دهنده (کافران به شقاوت سرمدی) باشی. (۱)

بدیشان می‌گویند: اگر می‌توانید از این عذاب الهی خویشتن را برهانید، این زمان به سبب دروغهائی که بر خدا می‌بستید و از (پذیرش) آیات او سرپیچی می‌کردید، عذاب خوار کننده‌ای می‌بینید. (روز رستاخیز پروردگار به مردم می‌فرماید: اکنون) شما تک و تنها (و بدور از خویشان و یاران و مال دنیا، حیات دوباره یافته‌اید و برای حساب و کتاب، یک یک و لخت و عور) به سوی ما برگشته‌اید، همان گونه که روز نخست شما را آفریدیم (و برهنه و عریان و بدون هیچگونه توشه و توان، به صحنه جهان گسیل داشتیم) و هر چه به شما داده بودیم، از خود بجای گذاشته‌اید (و دست خالی بدینجا آمده‌اید) و میانجیگرانی را با شما نمی‌بینیم که گمان می‌بردید (در نزد خدا به یاریتان می‌شتابند و) آنان در خود (پرستش و عبادت) شما شریک (و سهیم با خدا) هستند! دیگر پیوند شما گسیخته است (و روابط خویشی و دوستی و پدری و فرزندی و فرمانبری و فرماندهی، پاک بریده است و تمام پندارها و تکیه‌گاه‌ها) و چیزهائی که گمان می‌بردید (که کاری از آنها ساخته است) از (دید) شما کم و ناپدید گشته است.

از قتاده و ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که این آیات در بارهٔ مُسَیْلَمَةُ کَذَّابٍ، و سَجَّاح دختر حارث همسر مُسَیْلَمَةُ کَذَّابٍ، و اسود عنسی، نازل شده است. آنان کسانی بودند که در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشگوئی می‌کردند و ادعا می‌نمودند که خدا بدیشان وحی کرده است. اما کسی که می‌گفت: همچون این چیزی که خدا نازل کرده است نازل خواهم کرد! یا می‌گفت: به من وحی شده است! در روایتی از ابن عباس نقل است که او عبدالله پسر سعد پسر ابوسرح است که اسلام را پذیرفت و کاتب وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله شد. زمانی که در سوره «مؤمنون» این چنین آیاتی نازل گردید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ...﴾

ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریده‌ایم ....

است و بوئی از حقیقت ندارد. گاهی نیز گمان می‌برند که می‌توانند همچون این قرآن را بنویسند و ارائه دهند! ... صحنهٔ این چنین ستمکاران - ستمکارانی که ستمی با ستم ایشان قابل مقایسه نیست - بدان هنگام که در سختیها و دشواریهای مرگ دست و پا می‌زنند، و فرشتگان دستهای خود را برای عذابشان به سویشان دراز کرده‌اند، و از ایشان جانهایشان را می‌خواهند. شکنجه و آزار گریبانگیرشان گشته است و آنان همه چیز خود را پشت سرشان بر جای گذاشته‌اند و از انباز هائی که تصور می‌کردند و گمان می‌بردند اثری پیدا نیست و گور خود را گم کرده‌اند!

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، أَوْ قَالَ: أَوْحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ، وَمَنْ قَالَ: سَأُنْزِلَ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ؟ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ، وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ: أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ. الْيَوْمَ تُحْجَرُونَ عَذَابَ الْهُونِ، بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ، وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ. وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فِرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفْعَاءَكُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ! لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ، وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾.

چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی بر خدا ببندد (و بگوید که کتابی بر کسی نازل نشده است! یا این که بگوید: خدا را فرزند و انباز است!) یا این که بگوید: به من وحی شده است، و بدو اصلاً وحی نشده باشد (از قبیل: مُسَیْلَمَةُ کَذَّابٍ و اسود عنسی و طَلْحَةُ اسدی ...) و یا کسی بگوید: من هم همانند آنچه خدا (بر محمد) نازل کرده است خواهم آورد! (چرا که قرآن افسانه‌های گذشتگان است و شعری بیش نیست، اگر بخواهم مثل آن را می‌گویم و می‌سرایم!) ... اگر (حال همهٔ ستمگران، از جمله این) ستمکاران را ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری دارند) در آن هنگام که در شدائد مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دستهای خود را (به سوی آنان) دراز کرده‌اند (و بر بناگوش ایشان تپانچه و بر پشتشان تازیانه می‌زنند و

بِاسْطَرِّ اَيْدِيهِمْ: اَخْرَجُوا اَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ  
عَذَابَ اَلْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ  
كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٤﴾

اگر (حال همه ستمگران، از جمله این) ستمکاران را  
ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری  
دارند) در آن هنگام که در شداوند مرگ فرو رفته‌اند و  
فرشتگان دستهای خود را (به سوی آنان) دراز  
کرده‌اند (و بر بناگوش ایشان تپانچه و بر پشتشان  
تازیانه می‌زنند و بدیشان می‌گویند: اگر می‌توانید از  
این عذاب الهی) خویشتن را برهانید. این زمان به سبب  
دروغهایی که بر خدا می‌بستید و از (پذیرش) آیات او  
سرپیچی می‌کردید، عذاب خوار کننده‌ای می‌بینید.

سزای تکبر و سرپیچی از پذیرش حقائق و خود را برتر  
گرفتن از پیروی کردن از آیات الهی، عذاب خوار کننده  
است. جزای از زبان خدا دروغ گفتن، توبیخ و تنبیه  
رسوا کننده است ... همه این سزاها و جزاها سایه‌های  
غم‌انگیزی را بر صحنه می‌افکنند، سایه‌های غم‌انگیزی  
که از هول و هراس و درد و رنج و ضیقت و تنگی، گلو  
را می‌فشارند و انسان را خفه می‌سازند!

گذشته از این همه توبیخ و تنبیه آفریدگار بزرگواری که  
وجود او را تکذیب کرده‌اند، هم اینک این ایشانند که  
در پیشگاه یزدان سبحان آماده ایستاده‌اند. خدا در این  
موقعیت تنگ و دلهره‌انگیز خطاب بدیشان می‌فرماید:  
﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فِرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾

شما تک و تنها (و بدور از خویشان و یاران و مال دنیا)  
به سوی ما برگشته‌اید، همان‌گونه که روز نخست شما  
را آفریده‌ایم (و برهنه و عریان و بدون هرگونه توشه و  
توان، به صحنه جهان گسیل داشته‌ایم).

چیزی با خود ندارید مگر پیکرهای لخت خود! همچنین  
تک و تنها هستید! یک یک نه دسته دسته به پیشگاه  
خدا می‌روید. همان‌گونه که نخستین بار شما را یک  
یک آفریدیم، و یکی یکی از شکم مادرانتان، لخت و  
عریان و بی‌نوا و ناتوان، پا به جهان نهادید! همه چیز از  
شما بریده است، و همه کس از کنار شما پراکنده است و

پیغمبر ﷺ او را فرا خواند و آیه‌ها را بر او املاء  
کرد. هنگامی که رسید به:  
﴿ثُمَّ اَنْشَاْنَاهُ خَلْقًا اٰخَرَ﴾

از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن  
جان به کالبدش) پدیده دیگری خواهیم کرد.  
عبدالله از شرح و تفصیل آفرینش انسان شگفت زده  
شد و گفت:

﴿تَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾

والا مقام و مبارک یزدان است که بهترین  
اندازه‌گیرندگان و سازندگان است.

پیغمبر خدا فرمود:

﴿هٰكَذَا اَنْزِلْتُ اِلَيْ﴾

به همین شکل آیه بر من نازل شده است.

بدین هنگام عبدالله دچار شک و گمان گردید و گفت:  
اگر محمد راستگو باشد، پس همان‌گونه که بدو وحی  
شده است، به من نیز وحی گردیده است! و اگر محمد  
دروغگو باشد باز هم همان چیزی را گفته‌ام که او گفته  
است! در نتیجه از اسلام برگشت و مرتد گردید و به  
مشرکان پیوست. این است مصداق فرموده یزدان:  
﴿وَمَنْ قَالَ: سَاَنْزِلُ مِثْلَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ﴾

کسی بگوید: من هم همانند آنچه خدا (بر محمد) نازل  
کرده است خواهم آورد. (کلبی آن را از ابن عباس  
روایت کرده است).

صحنه‌ای که روند قرآنی آن را درباره سزای این  
ستمکاران، یعنی مشرکان، به تصویر می‌کشد، صحنه  
هراس‌انگیز و ترسناک و غم‌انگیز و وحشتناکی است.  
ستمکاران در غمرات و سكرات مرگ قرار گرفته‌اند ...  
واژه غمرات، سایه غم‌انگیز خود را دارد ... در این  
صحنه دلهره‌انگیز، فرشتگان دستهایشان را به سوی  
ستمگران می‌گشایند تا ایشان را عقاب و عذاب نمایند!  
از آنان ارواح می‌طلبند و می‌خواهند جانهایشان را  
بگیرند! فرشتگان گذشته از شکنجه و جان گرفتن  
ایشان، پیاپی سرزنششان می‌کنند:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ اِذِ الظّٰلِمُوْنَ فِيْ غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ

این انبازها و خدایگانها کجایند؟ انبازها و میانجیگران کجا رفتند؟  
﴿لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ﴾.

دیگر پیوند شما گسیخته است (و میانتان جدائی افتاده است).

همه چیز گسیخته است. هر پیوندی که در میانتان بوده است بریده است و به پایان آمده است. هر طنابی و هر ریسمانی قطع گردیده است!  
﴿وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾.

چیزهایی که گمان می بردید (که کاری از آنها ساخته است) از (دید) شما کم و ناپدید گشته است.

ادّعی گوناگونی که داشتید از چشم شما ناپدید گردیده است. از جمله انبازهایی که گمان می بردید، اثری از آنها پیدا نیست. اصلاً نمی توانست در پیشگاه خدا شفاعت و میانجیگری کنند، یا تأثیری در اسباب و علل داشته باشند!

صحنه ای است که دل انسان را سخت به تکان می اندازد. صحنه ای است که نمایان می گردد و می جنبد، و به نفس انسان سایه های هراس انگیز و غم انگیز خود را می افکند، و به دل انسان الهامهای سخت تازنده و کوبنده و ترسناک و وحشتناک خویش را می اندازد ... این قرآن ... بلی این قرآن است ...

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْغَيْبِ وَالنَّوْثِ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنْتُمْ تُؤْفَكُونَ﴾ (۹۵) ﴿فَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ (۹۶) ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (۹۷) ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَوْفٍ وَمُسْتَوِدٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴾ (۹۸) ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا مَخْضُجًا مِنْهُ حَبًّا مَاتِرًا كَبَابًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا

دوری گزیده است. دیگر نمی توانید چیزی را داشته باشید از چیزهایی که یزدان آنها را به شما داده بود و به تملک شما درآورده بود:  
﴿وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ﴾.

هر چه به شما داده بودیم، از خود بجای گذاشته اید (و دست خالی بدینجا آمده اید).

همه چیز را برجای گذاشته اید، و به ترک همه چیز گفته اید، اعم از: مال، زیور، فرزندان، کالا، جاه و مقام، سلطه و قدرت، و ... همه چیز را در آن سرای برجای نهاده اید، و در این سرای چیزی از آنها را با خود ندارید. بر کم و بیش آن چیزها توانائی و دسترسی ندارید!

﴿وَمَا تَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ﴾.

میانجیگرانی را با شما نمی بینیم که گمان می بردید (در نزد خدا به یاریتان می شتابند و) آنان در خود (پرستش و عبادت) شما شریک (و سهیم با خدا) هستند!

کجا رفتند کسانی که گمان می بردید آنها در سختیها و گرفتاریها به میانجیگری و یاری شما می شتابند، و آنان را در زندگانی و اموال خود شریک می دیدید، و می گفتید: آنان در پیشگاه یزدان میانجیگرانی برای شما خواهند شد؟ مثلاً کجایند آنان که می گفتید:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلًى﴾.

ما آنان را پرستش نمی کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند.

(زمر / ۳)  
فرق نمی کند این چیزهایی را که می پرستند انسانهایی باشند به نام کاهنان و غیبگویان یا قدرتمندان و فرمانروایان، و یا این که مجسمه هایی از سنگ، یا بتها، جنیان و پریان، فرشتگان، سیارگان و ستارگان، و چیزهایی جز اینها باشد. خلاصه هر چیزی که رمز خدایان دروغین و اشاره به معبودهای نادرست باشد، یا در زندگی و اموال و اولاد خویش آنها را شریک بدانند، از زمره پرستش شدگان و بتان قلمداد می شود، همان گونه که در سوره خواهد آمد.

این سوره موضوع بنیادین خود را به شکل شگفتی مطرح می‌کند و بدان می‌پردازد ... در هر دیدگاهی و در هر موقعیتی و در هر صحنه‌ای از سوره، «زیبائی دل‌انگیز و دلربائی» را به تصویر می‌کشد و پیش چشم می‌دارد ... زیبایی فرح‌افزائی که نفس را شیفته و شیدا، و حس و شعور را مات و مبهوت می‌سازد، بدانگاه که انسان سرگردان و حیران صحنه‌های سوره را می‌پاید، و به نواها و آهنگها و الهامها و اشاره‌های آن گوش جان می‌سپارد.

این سوره در روند سخن لبریز از صحنه‌ها، موقعیتهای، الهامها، اشاره‌ها، نواها، آهنگها، تصویرها، و سایه‌روشنهای خود، به جریان رودخانه‌ای می‌ماند که امواج جوشان و خروشان آن بر سر و کول همدیگر دوند. هنوز موجی فروکش نکرده است که موج دیگری اوج می‌گیرد و درمی‌رسد و بدان موج پیشین ملحق می‌گردد. در جریان رودبار جوشان و خروشان، امواج درهم می‌تند و تنگ یکدیگر می‌دوند و می‌روند!

این سوره در هر موجی از این امواج جوشان چسبان در همدیگر تنیده و دوان، به اوج زیبایی دل‌آرایی می‌رسد که توصیف کردیم ... هماهنگی لازم در صحنه‌های گوناگون سوره، به هنگام سخن از چیزی، کاملاً در مدّ نظر بوده است و نموده شده است ... این سوره، همه گستره و گوشه‌های نفس را با زیبایی مات و مبهوت کننده خود، با سرزندگی جوشان، نواها و آهنگهای جان‌پروری که مقاصد را به تصویر می‌زنند و به رشته تعبیر می‌کشند و موسیقی خاص خود را دارند، با هماهنگی و هم‌آوایی ویژه، و با رویارویی با نفس از هر راهی و از هر دری ... پر و لبریز می‌سازد و شیفته خویش می‌گرداند.

این سیمایا و نشانه‌ها جملگی به تمام و کمال در این درس جلوه‌گر می‌آید ... خواننده احساس می‌کند که از یک سو صحنه‌ها و مقاصد آنها درخشان و رخشان برمی‌جوشند، و از دیگر سو صحنه‌ها و مقاصد آنها در جوش و خروش خود در پیشگاه حس و شعور

قَنَوانٌ دَانِیَةٌ وَجَنَّتْ مِنْ اَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّمانُ مُشْتَبِهًا وَغَیْرُ مُتَشَبِهٍ اَنْظُرُوا اِلَى شَرَفِ اِذَا اُتِمِرَ وَیَعُوذُ اِنْ فِی ذَلِکُمْ لَا یَنْتِ لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُونَ ﴿۹۵﴾ وَجَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَکاءَ الْاِیْنِ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَہِ بَیْنِ وَبَیْنَتِمْ یَغْیِرُ عَلَیْہِمْ سُبْحَنَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا یَصِفُوْنَ ﴿۹۶﴾ یَدِیْعُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ اَنْ یَّکُونَ لَہُمْ وَلَدٌ وَلَمْ تَکُنْ لَہُمْ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ وَہُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ ﴿۹۷﴾ ذَلِکُمْ اللّٰهُ رَبُّکُمْ لَا اِلٰہَ اِلَّا ہُوَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوْہُ وَہُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیْلٌ ﴿۹۸﴾ لَا تُدْرِکُہُ الْاَبْصَرُ وَہُوَ بِرَکِّ الْاَبْصَرِ وَہُوَ الْلطِیْفُ الْغَیْبِ ﴿۹۹﴾ قَدْ جَاءَکُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِہٖ وَمَنْ عَمٰی فَعَلِیْہَا وَما اَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیْظٍ ﴿۱۰۰﴾ وَکَذٰلِکَ نَضَرِفُ الْاٰیٰتِ وَلِیَقُولُوا اَدْرَسَتْ وَلَیْسَ لَہُمْ لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ ﴿۱۰۱﴾ اَنْبِیْعَ مَا اَوْحٰی اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ لَا اِلٰہَ اِلَّا ہُوَ اَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِکِیْنَ ﴿۱۰۲﴾ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اُشْرَکُوا وَما جَعَلْنَاکَ عَلَیْہُمْ حَفِیْظًا وَما اَنْتَ عَلَیْہُمْ بِوَکِیْلٍ ﴿۱۰۳﴾ وَلَا تَسْبُوْا الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ فِیَسْبُوْا اللّٰہَ عَدُوًّا یَغْیِرُ عَلَیْکَ ذٰلِکَ رِیْبًا لِّکُلِّ اُمَّةٍ عَلَیْہُمْ ثُمَّ اِلٰی رَبِّہِمْ مَّرْجِعُہُمْ فِیَنْتَہُمُ بِمَا کَانُوا یَعْمَلُوْنَ ﴿۱۰۴﴾ وَاَقْسَمُوا بِاللّٰہِ جَہْدًا اَتِیْنٰہُمْ لَیْنِ جَاءَہُمْ اٰیٰہُ لَیُّوْمِیْنٍ ہَا قُلْ اِنَّمَا الْاٰیٰتُ عِنْدَ اللّٰہِ وَما یُشْعِرُکُمْ اَنھَا اِذَا جَاءَتْ لَا یُؤْمِنُوْنَ ﴿۱۰۵﴾ وَنُقَلِّبُ اَفْئِدَتَہُمْ وَابْصُرُہُمْ کَمَا لَوْ یُؤْمِنُوْا بِہٖ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُہُمْ فِی طَغٰیٰتِہُمْ یَعْمٰہُوْنَ ﴿۱۰۶﴾

ما خود را نیازمند این می‌بینیم که در اینجا چیزهایی را مجدداً بازگو کنیم که در شناسائی این سوره از آنها سخن رانده‌ایم ... پیش از هر چیز نیازمند جلو چشم داشتن امواج خروشان هستیم که پیوسته بر سر و کول همدیگر می‌دوند و در رودبار جوشان به پیش می‌روند. زیبایی دل‌انگیز و دلربائی را ورانداز کنیم که به تعبیر و تصویر و آهنگ و نوا در روند سوره می‌انجامد:

می آیند، انگار که در پیکر نور پرتوافکنی می کنند! از جمله آن چیزهایی که الهام بخش زیبایی و جمال کاملند، رهنمود الهی به نگرش و ورناندازی زیبایی و جمال موجود در شکوفائی و دلربائی حیات است: ﴿أَنْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ﴾.

بنگرید به میوه نارس و رسیده یکایک آنها، آن زمان که میوه دادند.

این رهنمود مستقیم است به زیبایی و جمال دلربا و دل انگیز ... بنگرند و ورنانداز کنند و هوشیارانه لذت ببرند.<sup>(۱)</sup>

سپس این زیبایی و جمال به اوج خود می رسد. به بلندائی از زیبایی و جمال می رسد که بس فریبا و دلربا است و در پایان عرضه کیهان زنده قرار دارد. آن زمان که به فراسوی این جهان زیبای دل انگیز و خجسته می پردازد و از نوآفرین آسمانها و زمین سخن می راند. نوآفرینی که همه این زیباییها را هستی بخشیده است ... از ذات خداوند سبحان بگونه ای سخن می راند که خجستگی و دلربائی آن را روایت نمی دارد جز عبارات خود قرآن:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾.

چشمها (کنه ذات) او را در نمی یابند، و او چشمها را در می یابد (و به همه دقائق و رموز آنها آشنا است) و او دقیق (است و با علم کامل و اراده شامل خود به همه ریزه کاریها آشنا، و از همه چیزها) آگاه است.

هان! هم اینک ما در این درس، در پیشگاه کتاب باز و گشوده هستی ایستاده ایم. کتابی که غافلان در هر لحظه ای از کنار آن می گذرند، ولی در مقابل معجزات و نشانه های عظمت آن نمی ایستند. کتابی که کوران از کنار آن می گذرند، اما چشمانشان برای دیدن شگفتیها و زیباییهای آن باز نمی گردد ... هان! هم اینک این

برمی جهند و به جلو می تازند. در همان حال از آنها نواها و آهنگهای تعبیرات واژگان برمی جوشند تا با آنها همراه و همنا گردند. صحنه ها و تعبیرها به تمام و کمال مفاهیم و معانی خویش را به رشته می کشند و به غایت و هدف می رسانند.

هر صحنه ای از این صحنه ها، انگار درخشان و تابان و زیبا و دلربا، از جهان ناپیدا برمی جوشند و سرچشمه می گیرند، و در پیشگاه حواس و دل و خرد با جمال و کمال دلربا و گیرائی جلوه گر می شوند.

عبارتها خود نیز انگار جوش و خروش هستند! آهنگهای عبارتها هم زیبا و فریبا با صحنه ها و مقاصد همنا و همراه می شوند. با آنها با تمام نیروی جوشش، و در کمال شدت درخشش، همراه و همآوا می گردند. مفهوما و صحنه ها و عبارتها در میان موجهای متصل به همدیگر، به جوش و خروش درمی آیند. حس و شعور، شیفته و شیدا به دنبال آنها روان می شوند، و هنوز موجی را دنبال نکرده اند، موج دیگری تند اوج می گیرد و حس و شعور را مجذوب و دلداده خود می سازد و دیوانه وار به دنبال خویش می کشاند ... اینها تصویر بز نیم و توصیف کنیم.

صفحه هستی سراسر باز و گشوده است. صحنه ها نیز پیایی همدیگرند - حتی اندکی مانده است که بگویم: برمی جهند و بر یکدیگر می پرند - در اینجا و آنجا و در صفحه گشاد و فراخ اقطار جهان.

زیبائی و جمال در اینجا نشانه و سیمای برجسته ای است ... زیبایی و جمالی که به نهایت دلربائی و شیدائی می رسد و انسان را مات و مبهوت می سازد ... صحنه ها از نظر زیبایی و جمال، پاکیزه و گزیده اند. عبارتها نیز از لحاظ زیبایی و جمال، در ساختار واژگانی دارای آهنگ و نوایند، و در ذکر مفاهیم و مقاصد، رسا و روشن گردند. مفاهیم و مقاصد هم از زاویه زیبایی و جمال بیانگر همه حقائق اصیلی هستند که این عقیده از آن موج می زند ... حقائق بگونه ای پیدا و جلوه گر

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب «منهج الفن الاسلامی» تألیف محمد قطب. فصلهای «الجمال فی التصور الاسلامی» و «مشاهد الطبيعة فی القرآن».



دل باز بدین صحنه‌ها بنگریم و این حیاتها را ورنه انداز کنیم، صحنه‌ها و حیاتها در جلو دیدگان ظاهر و باطن ما در جلوه‌گری است و جای تأمل و دیده‌وری است و خواهیم دید هیچ یک از اینها نه سرسری است.

هان! هم اینک گستره هستی در برابر دیدگانمان تازه و دلنشین جلوه‌گر می‌آید. انگار نخستین بار است که آن را می‌بینیم. جهانی است زنده و پویا، ما بدو مهر می‌ورزیم و او نسبت به ما مهر می‌ورزد. دوستش می‌داریم و دوستان می‌دارد. متحرک و جنبان است، حرکت در بند بند آن روان است. زیبا و خجسته است، حواس و شعور را شیفته و شیدای خود می‌سازد و عقل و خرد در برابرش انگشت به دهان و مات و مبهور می‌ماند. گویا است، و به زبان حال از آفریدگار خود می‌گوید و یزدان را به همگان می‌نماید، و با معجزه‌ها و نشانه‌های موجود در سراسر گستره خود یگانگی آفریدگار و قدرت پروردگار را به بینندگان نشان می‌دهد.

بدین هنگام شرک به خدا - که روند قرآنی هم در اینجا از شرک و مشرکان سخن می‌راند - کاملاً برای فطرت و سرشت این هستی، غریب می‌نماید، هنگامی که انسان با این ایمان فراگیر و همه‌جا گستر با گستره سترگ و شگفت هستی رویاروی می‌گردد.

برنامه قرآنی به هنگام خطاب وجود بشری و متوجه کردن انسان به حقیقت الوهیت یزدان، و بیان موقعیت عبودیت مردمان در برابر الوهیت خداوند متان، از حقیقت آفریدن و پدید آوردن حیات، و از حقیقت تضمین حیات با رزق و روزی که خدا در ملک و مملکت خود آن را فراهم می‌آورد، و از حقیقت سلطه و قدرتی که می‌آفریند و روزی می‌رساند و در جهان اسباب و علل بدون هیچگونه انبازی تصرف می‌فرماید... از همه این حقائق سبب الهام‌گرانه‌ای و برهان‌نیرومندی را بر ضرورت چیزی فراهم می‌بیند که مردمان را بدان فرا می‌خواند، و آن عبارت است از: عبودیت و بندگی تنها سزاوار خداوند یگانه است و

قرآن است که روند شگفت و عجیب آن، دست ما را می‌گیرد و ما را در گستره این هستی به گشت‌وگذار می‌برد و در میان عجائب و غرائب کیهان می‌گرداند! انگار تاکنون جهان را ورنه انداز نکرده‌ایم و چیزی پیش از این ندیده‌ایم! گوئی همین لحظه پا به جهان می‌گذاریم! ما را در پیشگاه نشانه‌های شگفت هستی نگاه می‌دارد و چشمانمان را روبروی صحنه‌های زیبا و دلربا می‌گشاید و شگفتیها را یکی یکی به ما می‌نماید، و ما را بر آن می‌دارد که به عجائب و غرائب بنگریم که غافلان، غافل و بی‌خبر از کنار آنها می‌گذرند!

هان! هم اینک قرآن ما را در جلو معجزه‌ای نگاه می‌دارد که در هر لحظه‌ای از شب و روز روی می‌دهد ... معجزه برجوشیدن حیات جنبان از این موات جامد بی‌تکان ... ما نمی‌دانیم چگونه برجوشیده است و از کجا آمده است و سربر زده است. تنها این را می‌دانیم از سوی یزدان پا به جهان گذاشته است و با قضا و قدر ایزد متان بردمیده است و جوشیدن گرفته است. هیچ کسی از مردمان نمی‌تواند به اصل و کنه حیات برسد، چه رسد به آفرینش بی‌نمونه و بی‌مثال آن!

هان! هم اینک قرآن ما را در پیشگاه گردش شگفت کیهان نگاه می‌دارد. گردش و چرخش سرسام‌آور دقیقی که در همه لحظات انجام می‌پذیرد ... معجزه‌ای است که هیچ‌یک از معجزه‌هایی که مردمان درخواست می‌کنند به پای آن نمی‌رسد و همطراز آن نمی‌گردد ... این معجزه در هر شب و روزی، بلکه در هر ثانیه و لحظه‌ای روی می‌دهد.

هان! هم اینک ما را در برابر پیدایش حیات انسانها نگاه می‌دارد، حیاتی که از یک تن پدیدار گشته است و برجوشیده است ... جلو افزایش یافتن و پراکندن آنان با این شیوه شگفت، ما را نگاه می‌دارد.

هان! هم اینک ما را در برابر پیدایش حیات در گیاهان نگاه می‌دارد ... ما را نگاه می‌دارد در برابر صحنه‌های شرشر بارش بارانها، و رقص کشتزارهای بالنده، و زیبایی میوه‌های رسیده ... اگر با حس و شعور آماده و

دلائل و نشانه‌های شناخت کم است و قانع کننده نیست. بلکه مقتضی طبیعت کور آنان این است که از ایمان بگریزند و آن را نپذیرند و با حق و حقیقت بستیزند! و الاً دلائل و نشانه‌های ایمان به یزدان، گستره جهان را پر کرده است.



﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالْتَوَىٰ، يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ. ذَٰلِكُمْ اللَّهُ فَآتَىٰ تَوْفُكُونَ؟﴾

این خدا است که دانه و هسته را می شکافد (و گیاه و درخت از آنها می رویند. همو است که) زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد (از قبیل آفریدن انسان از خاک، و تولید شیر از حیوان). این (چنین قادر توانائی) خدای شما است. پس چگونه (پس از این بیان، از عبادت یزدان به عبادت دیگران می گرائید، و از حق) منحرف می شوید؟

حیات معجزه‌ای است که کسی راز آن را نمی داند، چه رسد به این که آن را بسازد! (۱) معجزه حیات پیدایش و جنبش است ... در هر لحظه‌ای دانه ساکن از گیاه بالنده برمی دمد و پیدا می شود، و هسته ساکن از درخت بالارونده برمی دمد و پدیدار می گردد، و حیات پنهان در دانه و هسته بالنده در گیاه و درخت، راز سر به مهری است و جز خدا کسی از آن آگاه نیست، و جز خدا کسی منبع و سرچشمه آن را نمی داند ... انسانها پس از مشاهدۀ این همه ظواهر و اشکال حیات، و پس از پژوهشها و بررسیهای متعدد ویژگیها و دگرگونیهای حیات، باز هم در برابر راز نهان حیران می ایستند، همان گونه که انسانهای نخستین مات

بس، و خلوص اعتقاد و عبادت و اطاعت و کرنش فقط او را سزد و بس ... در روند سوره همچنین بعد از عرضه صفحه وجود، و پرده برداری از حقیقت آفرینش و پیدایش و رزق و ضمانت و کفالت و سلطه و قدرت، از دعوت مردمان به سوی عبادت یزدان یگانه جهان سخن می رود. یعنی مردمان به وحدت الوهیت و اختصاص ویژگیهای آن به یزدان سبحان در زندگانی همگی بندگان، فرا خوانده می شوند، و از آنان خواسته می شود که حاکمیت و داوری را در همه امور زندگی به یزدان دهند و به پیشگاه آستانه اقدسش برند و بس، و هیچگونه ادعای الوهیتی و اختصاص هیچیک از ویژگیهای الوهیت را از کسی نپذیرند همچنین در این درس، این فرمودۀ یزدان را می یابیم که می فرماید:

﴿ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ، وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾

آن (متّصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. جز او خدائی نیست، و او آفریننده همه چیز است. پس وی را باید بپرستید (و بس، چرا که تنها او مستحق پرستش است) همو حافظ و مدبّر همه چیز است.

در این فرمودۀ یزدان نمونه برنامه قرآن، راجع به پیوند عبادت خالصانه با اختصاص الوهیت یگانه به آفریدگار یکتای جهان را می یابیم، همراه با بیان این نکته که یزدان:

﴿خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾

آفریدگار هر چیزی است.

﴿وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾

و او حافظ و مدبّر همه چیز است.

در پایان درس - پس از عرضه همه این معجزه‌ها و نشانه‌های موجود در سراسر پهنه صفحه وجود - ایزد متّان پرده از ناچیزی درخواست معجزات به کنار می کشد، همان گونه که از روی سرشت سرکش و ستیزه جوی تکذیب کنندگان پرده برمی دارد، سرشت ستیزه گری که از ایمان بدان خاطر کناره گیری نمی کند که

۱- ماده گرایان راجع به امکان تولید برخی از موادّی که ایجاد آنها جز در واکنش‌های درون یک موجود زنده قبلاً مقدور نبوده است، سر و صدای زیادی به راه انداخته‌اند ... اولاً موادّ آلی با مواد زنده فرق بسیاری دارد. درثانی مواد تولید شده در واقع از مواد خلقت یافته قبلی ایجاد شده‌اند انسان آنها را تولید نکرده است و هرگز قادر به تولید آنها نخواهد شد. (مؤلف)

و گریخته‌اند، گوئی:

﴿كَانَ لَهُمْ هُمْزٌ مُّسْتَنَفِرَةٌ فَفَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾.

انگار آنان گورخران رمنده و چموشی هستند که از شیریری گریخته و رمیده‌اند. (مذثر / ۵۰ و ۵۱)

آنان تلاش می‌کنند پیدایش جهان و پیدایش حیات را بدون پناه بردن و اعتراف کردن به وجود یزدان تفسیر و تعبیر کنند. اما همه کوششها و تلاشهایشان بی نتیجه مانده است و بیهوده گشته است ... بهره‌ای که از این کوششها و تلاشها در قرن بیستم برجای مانده است تنها ستیزه‌گریهایی است که دالّ بر سرکشی و عدم اخلاص است. هیچگونه خلوص و یکرنگی در این پویشها دیده نمی‌شود!

سخنان برخی از «دانشمندان» این چنین کسانی که از تفسیر پدیده حیات جز از راه اعتراف به وجود یزدان در مانده مانده‌اند، حقیقت موضعگیری خود «دانش» ایشان را درباره این مسأله به تصویر می‌کشد. ما برای کسانی که هنوز که هنوز است از خرده‌ریزهای سفره اروپائیان قرنهای هیجدهم و نوزدهم تغذیه می‌کنند، و از این آئین گریزانند، چون این آئین به «غیب» معتقد است و آنان «دانشگرا» و پیروان علم هستند نه «غیبگرا» و دنباله‌روان غیب، مقداری از سخنان دانشمندان مذکور را بیان می‌داریم. ما در این راستا سخنان دانشمندان «آمریکائی» را برای آنان برمی‌گزینیم.

«فرانک آلن» که فوق لیسانس و دکترای خود را از دانشگاه کورنل دریافت کرده است و استاد علوم زیست شناسی در دانشگاه مانتیویا در کانادا است، در مقاله‌ای تحت عنوان: «پیدایش حیات تصادفی یا از روی قصد و اراده است؟» در کتاب: «خدا در عصر علم جلوه‌گر می‌شود» ترجمه عربی دکتر دمرdash عبدالمجید سرحان،<sup>(۱)</sup> می‌گوید:

و مبهوت در برابر آن ایستاده‌اند! انسانها عملکرد و ظاهر حیات را می‌فهمند ولی سرچشمه و اصل آن را نمی‌دانند! حیات به راه خود ادامه می‌دهد، و معجزه حیات در هر لحظه به وقوع می‌پیوندد!

یزدان از آغاز، زنده را از مرده بیرون آورده است. این جهان - دست کم این کره زمین - بوده است و حیاتی وجود نداشته است ... سپس حیات پدید آمده است ... یزدان حیات را از ممات بیرون آورده است ... چگونه؟ نمی‌دانیم! از همان زمان که حیات از ممات بیرون آمده است، ذره‌های مرده در هر لحظه‌ای - از راه پیدایش زندگان - به مواد آلی زنده‌ای تبدیل می‌گردند و به پیکر اجسام زنده می‌خزند، و - در اصل که ذره‌های مرده‌ای بوده‌اند - به سلولهای زنده‌ای تبدیل می‌شوند ... و بر عکس این نیز کار صورت می‌گیرد ... در هر لحظه‌ای سلولهای زنده به ذره‌های مرده تبدیل می‌گردند، تا وقتی که همه پیکره موجود زنده‌ای، روزی و روزگاری به ذره‌های مرده‌ای تبدیل می‌شوند! ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾.

زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد.

جز یزدان جهان کسی نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد ... جز یزدان جهان کسی نمی‌تواند از آغاز حیات را از ممات بیرون آورد. جز یزدان جهان کسی نمی‌تواند در پیکره موجود زنده نیروئی به ودیعت نهد که در پرتو آن ذره‌های مرده به سلولهای زنده تبدیل گردند. جز یزدان جهان کسی نمی‌تواند سلولهای زنده را دیگر باره به ذره‌های مرده تبدیل سازد ... در چرخه‌ای که کسی نمی‌داند از روی یقین کی آغاز گردیده است و چگونه صورت پذیرفته است ... آنچه در این راستا می‌گویند فرضیه‌ها و نظریه‌ها و احتمالات است و بس!

هرگونه تلاش و کوششی برای تعبیر و تفسیر پدیده حیات بی نتیجه و بیهوده مانده است مگر اعتقاد به این که یزدان حیات را پدیدار کرده است و پدیدار می‌کند و بس ... از آن زمان که مردمان در اروپا از کلیسا رمیده

۱- این کتاب توسط جمعی از مترجمان ایرانی تحت عنوان: «اثبات وجود خدا» به فارسی ترجمه و بارها به چاپ رسیده است. (مترجم)

راه اطلاع از ماده‌ای که لازم است بطور دائم بهم‌زده شود تا این مولکول کوچک به وجود آید. و اطلاع از طول زمان ممکن برای فراسوی همدیگر رفتن و گرد هم آمدن اتمهای یک مولکول، حساب تشکیل یک مولکول تا اندازه‌ای به تصویر کشیده می‌شود.

دانشمند ریاضیدان سوییسی «تشارلز یوجین جای» اقدام به حساب همه عوامل سازنده یک مولکول پروتئین کرده است و معتقد شده است که زمان ممکن برای جزئی‌ترین بخش از راه تصادف، یک به نسبت ده به توان صد و شصت ( $10^{160}$ ) یعنی یک به نسبت ده، صد و شصت بار در خود ضرب گردد! این عددی است که نمی‌توان آن را گفت، یا با کلمات به بیان آن پرداخت ... اندازه حجم ماده‌ای که برای انجام گرفتن تصادفی چنین عملی لازم و ضروری است تا این که مولکولی ساخته شود، بزرگتر از میلیون‌ها میلیون برابر گنجایش این جهان است!!!

برای تشکیل تصادفی تنها یک مولکول بر روی کره

«اگر حیات از روی حکمت و فرزانه‌گی، و طرح و نقشه پیشین پیدا نشده باشد، پس باید از راه تصادف پدید آمده باشد. اما این تصادف چیست تا آن را مورد پژوهش و کاوش قرار دهیم و ببینیم و بدانیم چگونه تصادف حیات را می‌آفریند؟

نظریه تصادف و احتمال، هم اینک دارای قواعد و اصول درست ریاضی است. قواعد و اصولی که کاملاً از آنها استفاده می‌گردد زمانی که حکم صحیح مطلق وجود نداشته باشد. این نظریه حکمی را ارائه می‌دهد که درست‌ترین حکم بشمار است هر چند که احتمال خطا نیز در آن است. پژوهش نظریه تصادف و احتمال از لحاظ ریاضی پیشرفت بسیار کرده است، تا آنجا که رخ دادن برخی از پدیده‌ها را می‌توان با آن پیش‌بینی کرد، پدیده‌هایی که تنها می‌توانیم بگوئیم: این پدیده‌ها تصادفی رخ می‌دهند، و نمی‌توانیم پیدایش آنها را از راه دیگری تعبیر و تفسیر کنیم، مثل انداختن مهره‌ها در بازی تخته‌نرد. در پرتو پیشرفت این نوع بررسی‌ها و پژوهش‌ها توانسته‌ایم میان چیزهایی که از راه تصادف می‌توانند روی دهند و میان چیزهایی که از راه تصادف نمی‌توانند روی دهند، جدائی اندازیم.<sup>(۱)</sup> همچنین توانسته‌ایم احتمال وقوع پدیده‌ای از پدیده‌ها را در فاصله زمانی معینی از ازمه محاسبه نمائیم ... هم اینک به نقشی می‌نگریم که تصادف می‌تواند در پیدایش حیات بازی کند:

پروتئینها جزو ترکیبات اساسی در ساختار همه سلولهای زنده‌اند. پروتئینها از پنج عنصر فراهم آمده‌اند و آنها عبارتند از: کربن، نیتروژن، اکسیژن، و گوگرد ... در هر ملکول کوچکی از یک پروتئین، تعداد اتمها به چهل هزار می‌رسد. از آنجا که تعداد عناصر شیمیائی در طبیعت بالغ بر نود و دو عنصر است<sup>(۲)</sup> و همه آنها اینجا و آنجا کورکورانه و سرسری<sup>(۳)</sup> پراکنده‌اند. احتمال گرد هم آمدن عناصر پنجگانه مذکور در کنار یکدیگر برای تشکیل مولکولی از مولکول‌های پروتئین را می‌توان حساب کرد. البته از

۱- ما در پرتو جهان‌بینی اسلامی خود، در گستره هستی نمی‌توانیم معتقد شویم حتی یک «تصادف» نیز وجود دارد. بلکه هر چه روی می‌دهد با قضا و قدر الهی روی می‌دهد:  
﴿إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾.

ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم. (قمر / ۴۹)  
در گستره جهان همه چیز برابر قوانین سر می‌زند. هر قانونی هم که پیاده می‌گردد برابر قضا و قدر الهی پیاده می‌گردد، و کمترین جبر مادی در میان نیست. هم چیزی که در شرائط معینی و به خاطر حکمت و ویژه‌ای بگونه معجزه یا خارق‌العاده روی می‌دهد، و هم چیزی که بگونه عادی پدیدار و نمودار می‌شود، هر دو تای این امور برابر قضا و قدر ویژه انجام می‌پذیرند و هیچ وقت تصادف نقشی در آن ندارد ... وقتی که ما سخنان «دانشمندان» را گلچین می‌کنیم بدان معنی نیست که با نظریه‌ها و دیدگاه‌های ایشان در همه چیزهایی که می‌گویند موافق هستیم. (مؤلف)

۲- از این عناصر تاکنون ۱۰۴ عنصر کشف و شناسائی شده است. (مترجم)

۳- این تعبیر نیز یکی از اشتباهات «دانشمندان» است، چه در جهان بخش کورکورانه و سرسری وجود ندارد ... بلکه پخش معینی برابر قضا و قدر مشخصی در جهان است و بس.

فراهم آمده‌اند خودشان چگونه به وجود آمده‌اند. همچنین علم نمی‌تواند با تکیه بر اندیشه تصادف مجرد، به ما بگوید که چگونه این چیزهای دقیق کوچک گرد یکدیگر جمع می‌شوند تا حیات را پدید آورند. بیگمان نظریه‌ای که ادعا می‌کند همه شکل‌های مترقیانه‌ای که به پیشرفت کنونی منتهی شده است، بر اثر جهشهای کورکورانه و تمرکز و تصادم مواد و زلزله‌های شدید و متلاطم بوده است، می‌گوئیم: این نظریه بر اساس منطق درستی نیست و مایهٔ اقناع نمی‌گردد. تنها باید چشم بسته و سرسری تسلیم آن شد»<sup>(۳)</sup>.

«آلبرت ماکومب ونشستر» متخصص در زیست‌شناسی که دکترای خود را از دانشگاه تکزاس دریافت داشته است و استاد علوم زیست‌شناسی در دانشگاه بایلور است، در مقاله‌ای از کتاب مذکور گفته است:

«... به پژوهش زیست‌شناسی مشغول شدم. زیست‌شناسی دربارهٔ گسترهٔ فراخی است راجع به بررسی حیات. در میان آفریده‌های یزدان چیزی زیاتر و دلرباتر از جانوران و جانداران این جهان وجود ندارد.

به گیاه شبدر ناچیزی بنگر، گیاه ناچیزی که بر یکی از دو سوی جاده رسته است. آیا می‌توانی در میان همهٔ چیزهایی که انسانها از ابزارها و ادوات و وسائل و دستگاه‌های دل‌انگیز و تحسین‌برانگیزی که ساخته‌اند و به جهان تقدیم داشته‌اند، چیزی را پیدا کنی که از آن شبدر کنار جاده زیاتر و دلرباتر باشد؟ این شبدر ساختار زنده‌ای است و شبانه‌روز پیوسته در کار است

زمین، بیلیونها بیلیون سال لازم است. آن اندازه سال که قابل شمردن نیست! دانشمند سویی اندازهٔ این سالها را ده به توان دویست و چهل و سه ( $۱۰^{۲۴۳}$ ) می‌داند. یعنی ده در خودش دویست و چهل و سه بار ضرب گردد!!!

پروتئینها از رشته‌های درازی از اسیدهای آمینه ساخته می‌شوند. اتمهای این مولکولها چگونه در کنار هم قرار می‌گیرند؟ اگر به گونه‌ای غیر از حالت فعلی خود گرد هم آیند، نه تنها برای زندگی شایسته و مفید نمی‌گردند، بلکه در برخی از اوقات به سم و زهر تبدیل می‌شوند! دانشمند انگلیسی (ج.ب. سیدر = Seather.B.J) راه‌هایی را حساب کرده است که اتمهای یک مولکول سادهٔ پروتئین می‌تواند از آن راه‌ها پهلوی یکدیگر گرد آیند. او شمارهٔ چنین راه‌هایی را میلیونها راه می‌داند، یعنی ده به توان چهل و هشت ( $۱۰^{۴۸}$ ) راه تخمین زده است! بنابراین عقل محال می‌داند که همهٔ این تصادفها دست به دست هم دهد تا تنها یک ملکول پروتئین ساخته و پرداخته گردد.

تازه پروتئینها مواد شیمیائی بدون حیاتی بیش نیستند و وقتی حیات به پیکرهٔ آنها می‌خزد که آن راز شگفتی که اصل آن را نمی‌دانیم و عقل بی‌نهایت<sup>(۱)</sup> است، حیات را به پیکرهٔ پروتئینها بدمد، و آن ذات خداوند یگانه است. خداوندی که با حکمت فراوان و دانش بسیار خود می‌فهمد<sup>(۲)</sup> که همچون مولکول پروتئین شایستگی دارد حیات در آن استقرار پیدا کند. مولکول پروتئین را ساخته است و شکل بخشیده است و راز حیات را بدان سرازیر فرموده است ...

ایرفنگ ویلیام که دکترای خود را از دانشگاه ایوی دریافت کرده است و متخصص ژنتیک گیاهی بوده، و استاد علوم طبیعی در دانشگاه میشیگان است، در سخنانی تحت عنوان: «ماده به تنهایی پسنده نیست» در همان کتاب می‌گوید:

«دانش نمی‌تواند به ما بگوید که این مولکولهای بی‌نهایت دقیق کوچک و بیشمار که همهٔ مواد از آنها

۱- این تعبیر «عقل بی‌نهایت» رسوبی از رسوبات فلسفه است. این آقا آن را از تهنشستهای فرهنگ خود برگرفته است و بکار برده است. فرد مسلمان از یزدان سبحان جز با نامهای زیبایی تعبیر نمی‌کند که ایزد متان خود را بدانها نامیده است. (مؤلف)

۲- این تعبیر نیز از قبیل همان تعبیر است!!! (مؤلف)

۳- ایرفنگ ویلیام در سخنان خود قبلاً به گفتهٔ برتراند راسل اشاره کرده است و کلام او را دربارهٔ پیدایش تصادفی حیات و زوال تصادفی حیات بر اثر جبر مواد آلی، بیان داشته است. (مؤلف)

کرد، با بندگی و پیروی از فرمان و اجراء قانونش.<sup>(۲)</sup>  
**﴿فَأَنَّى تُؤَفَّكُونَ﴾**.

پس چگونه (پس از این بیان، از عبادات یزدان به عبادت دیگران می‌گرایید، و از حقّ) منحرف می‌شوید؟  
 آخر چگونه از این حقّ روشن برای خردها و دلها و چشمها منحرف می‌گردید؟!

ذکر معجزه برجوشیدن و سرچشمه گرفتن حیات از ممات، در قرآن مجید بسیار به میان می‌آید. همان‌گونه که ذکر آفرینش آغازین جهان بسی به میان می‌آید، بدان هنگام که از حقیقت الوهیت و آثار آن سخن می‌رود. آثاری که دالّ بر یگانگی آفریدگار است، و یگانگی آفریدگار نیز منتهی به ضرورت یگانگی معبود است. معبودی که بندگان از او اطاعت می‌کنند و برای او کرنش می‌برند. این اطاعت و کرنش را نیز با اعتقاد به الوهیت یگانه او، فرمانبرداری از ربوبیت یگانه او، انجام مراسم بندگی تنها برای او، دریافت فرمان و قانون در کلیّۀ امور زندگی از او، و سر فرود آوردن تنها در برابر شریعت و آئین او، نشان می‌دهند.

دلائل این کارها نیز در قرآن مجید به شکل مسائل لاهوتی یا نظریه‌های فلسفی، ذکر نمی‌گردد. این آئین بسی بالاتر و جدّی‌تر از آن است که نیرو و انرژی مردمان را صرف مسائل لاهوتی و نظریه‌های فلسفی کند. بلکه هدف این آئین راست و درست کردن جهان‌بینی مردمان با دادن عقیده صحیح و خالص بدیشان است. عقیده صحیح و خالصی که به سلامت و سعادت زندگانی درون و بیرون انسانها بینجامد ... این کار هم هرگز میسر نمی‌گردد و تحقق حاصل نمی‌کند، مگر زمانی که مردمان را از بندگی بندگان بیرون کشاند و به بندگی یزدان سبحان رساند، و در زندگی دنیوی و

و هزاران فعل و انفعالات شیمیائی و طبیعی انجام می‌دهد، و همه این فعل و انفعالات تحت سیطره پروتوپلاسم صورت می‌گیرد، و آن ماده‌ای است که در ترکیب همه پدیده‌های زنده دخیل است (و بخش زنده سلول بشمار می‌آید).

این ساختار زنده پیچیده از کجا آمده است؟ یزدان جهان این پدیده را همین‌جوری نیافریده است و تنها به خود واگذار نکرده است، بلکه حیات را نیز آفریده است، و حیات را توانای بر حفظ خود کرده است، و بدو نیروی استمرار از نسلی به نسلی نموده است. هر یک از گیاهان تمام خواصّ و میّزات خود را در خویشتن مصون و محفوظ می‌دارد، خواصّ و میّزاتی که ما را یاری می‌کنند تا هر یک از آنها را بشناسیم و از دیگر گیاهان جدا سازیم ... قطعاً پژوهش تولید مثل در جانداران، دل‌انگیزترین پژوهشهای زیست‌شناسی است، و بیش از هر پژوهش دیگری قدرت یزدان را نشان می‌دهد ... سلول جنسی که گیاه تازه از آن به‌وجود می‌آید، آن اندازه کوچک است که مشکل است آن را جز با میکروسکوپ دید. جای شگفت است که هر ویژگی و صفتی از ویژگیها و صفات گیاه: هر رگی، هر مویرگی، هر شاخه‌ای بر ساقه‌ای، هر ریشه‌ای، و هر برگ، وجود به‌هم نمی‌رساند مگر تحت نظارت و مراقبت مهندسانی که حجم آنان بسیار ریز و نازک است. این مهندسان توانسته‌اند داخل سلولی زندگی کنند که گیاه از آن پدید می‌آید ... این دسته مهندسان، گروه کروموزومها، یعنی: ناقلان ژنتیک هستند»<sup>(۱)</sup> ...  
 آن کس که کس است این اندازه سخن بس است. بگذار بدین سخنان بسنده کنیم و به زیبایی رخشان و جمال درخشان موجود در روند قرآن برگردیم:  
**﴿ذَالِكُمُ اللَّهُ﴾**.

این (چنین قادر توانائی) خدای شما است.

پدیدآورنده این معجزه‌های متکرّر و مستمرّ و دارای راز نهان، یزدان است. او پروردگار شما است که سزاوار است تنها در برابر او کرنش برد و فرمانبرداری

۱- البته با اجازه خداوندی که هر چیزی را وجود بخشیده است و سپس رهنمودش کرده است. و با قضا و قدر خداوندی که هر حرکتی در سراسر هستی در پرتو آن انجام می‌پذیرد.

۲- مراجعه شود به واژه «ربّ» در کتاب: «المصطلحات الأربعة فی القرآن» تألیف ابوالاعلی مودودی. رئیس الجماعة الإسلامية در پاکستان.

و شمرده نموده است، قدرتی که بر همه چیز احاطه دارد.

شکافتن بامدادان از تاریکی شبانگاهان حرکتی است که در شکل خود به شکافتن دانه و هسته می ماند. دمیدن نور در حرکتی که دارد، همچون باز شدن غنچه در حرکت ویژه خویش است. در میان آن دو مشابیه های حرکت و سرزندگی و رونق و زیبایی و جمال است. مشابیه ها و سیماهای مشترکی در میان آن دو در تعبیر از حقائق مشترکی در سرشت و حقیقت نیز موجود است.

میان شکافتن دانه و هسته، و میان پدید آمدن بامداد و آرمیدن شب، پیوند دیگری است. میان بامدادان و شبانگاهان، و حرکت و جنبش و سکون و آرامش در این جهان - یا در این زمین - و میان نبات و حیات، رابطه مستقیمی است. زمین با این گردش و چرخشی که به دور خود در مقابل خورشید دارد، و ماه با این حجم و این فاصله ای که از زمین دارد، و خورشید نیز با این حجم و این فاصله و این درجه حرارتی که دارد، همه و همه تقدیرات و تنظیماتی است از جانب «عزیز» و چیره ای که دارای سلطه و قدرت است، و از جانب «علیم» و آگاهی است که دارای علم و دانش فراگیر و همه جاگستر است ... اگر این تقدیرات و تنظیمات نبود، حیات در زمین بدین نحو و بدین شیوه بر نمی جوشید، و گیاه و درخت از دانه و هسته سر بر نمی زد.

در جهان محاسبه دقیقی و اندازه گیری به تمام و کمالی است. در این جهان، حیات کاملاً محاسبه شده است، و درجه و نوع این حیات دقیقاً روشن گشته است ... جهانی است که دست تصادف ناگهانی و گذرا از دامن آن کوتاه است، و آنچه را که مردمان تصادف می نامند خودش از قانون سترگی پیروی می کند و تابع حساب شگفتی است.

کسانی که می گویند: این حیات بر اثر جهش ناگهانی در جهان پدید آمده است، و جهان بدان اهمیتی نمی دهد و توجهی نمی نماید. بلکه چنین به نظر می رسد که با آن

در کارهای روزانه تنها در برابر ایزد مٔان کرنش برد و تنها از او فرمان جست، و مردمان را از زیر سلطه زورمداران و قلدرانی بیرون آورد که ادعاء حق الوهیت را دارند و در زندگی انسانها حاکمیت را به دست می گیرند و به فرمانروائی می پردازند و به صورت خدایان نادرست و خداوندگاران فراوانی در می آیند! روشن است هر وقت مردمان در جهان بجای بندگی یزدان به بندگی دیگران کشیده شوند زندگی تباه می گردد ... بدین خاطر است این چنین پیروی را بر معجزه حیات خواهیم دید:

﴿ذَالِكُمُ اللَّهُ فَاَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾.

این (چنین قادر توانائی) خدای شما است. پس چگونه (پس از این بیان، از عبادت یزدان به عبادت دیگران می گرائید، و از حق) منحرف می شوید.

این چنین آفریدگاری، خداوندگار شما است و سزاوار ربوبیت بر شما است ... ربّ به معنی: مربّی و راهنما و سرور و فرمانروا است ... بدین سبب واجب است که جز خدا ربّ بشمار نیاید.

﴿فَالِقُ الْأَصْبَاحِ، وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا، وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا. ذَالِكْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾.

او است که صبح (سیمین را از شب قیرین) پدیدار ساخته است (تا زندگان برای کسب معاش به تلاش ایستند) و شب را مایه آرامش (و آسایش جسم و جان)، و خورشید و ماه را وسیله حساب (مردمان در امور روزمره عبادی و تجاری خود) کرده است. این (نظم بدیع و نظام استوار) سنجش دقیق و تدبیر محکم (دادار متعالی است که) چیره (بر جهان و) آگاه (از همه چیز آن) است.

آن کسی که شکافنده و پدیدآورنده دانه است، پدیدآورنده بامدادان نیز می باشد. او است که شب را مایه آرامش و آسایش کرده است. او است که حرکات خورشید و ماه را حساب و کتاب بخشیده است و چرخش و گردش آنها را مقدر فرموده است و با قدرت و دانش خود به اندازه لازم تنظیم کرده است و سنجیده



رسیده‌اند. بدون این که نگاهی به عقب بیندازند و پشت سر خود را ورنانداز سازند و ببینند که آیا هنوز کلیسا ایشان را تعقیب می‌نماید یا این که از ایشان بریده است <sup>(۱)</sup> همان گونه که نفسهای خودشان بریده است!

آنان واقعاً بیچاره و درمانده‌اند، چون امروزه فرآیندها و نتایج علوم خودشان هم با ایشان رویاروی می‌شود و سر راه ایشان را می‌گیرد! ... پس به کجا می‌گریزند؟ «فرانک آلن» دانشمند زیست‌شناسی که بندها و بخشهایی از سخنان او را در قسمت پیشین دربارهٔ پیدایش حیات گلچین کردیم، می‌گوید: «سازگاری زمین برای حیات به شکلهای و صورتهای گوناگونی انجام می‌پذیرد، شکلهای و صورتهایی که ممکن نیست بتوان آنها را بر اساس تصادف یا جهش کورکورانه تفسیر و تعبیر کرد. زمین کراهی است که در فضا معلّق است و به دور خود می‌گردد. از چنین گردش و چرخشی شب و روز پیدا و به دنبال یکدیگر هویدا می‌شوند. زمین در مدّت یک سال یک بار به دور خورشید می‌گردد و می‌چرخد، و از آن پیاپی آمدن فصلها به وجود می‌آید، پیاپی آمدنی که بر اثر آن مساحت گسترهٔ بخشی که شایان سکونت بر سطح سیارهٔ ما باشد فزونی می‌گیرد، و بر انواع و اقسام گیاهانی می‌افزاید که اگر زمین ساکن بود پیدایش آنها یدین شکل و یدین گونه زیاد نمی‌بود و ناممکن می‌نمود. یک کمر بند گازی دور زمین را گرفته است که آتمسفر زمین یا لایهٔ اُزن نام دارد و این مشتمل بر انواع گازهای لازم برای حیات است. این کمر بند گازی به عرض بیش از پانصد مایل، پیرامون زمین را گرفته است. غلظت گازهای آتمسفر زمین به اندازه‌ای است که روزانه ما را از شش میلیونها سنگهای سرگردان و شهابهای آسمان مصون و محفوظ می‌دارد که با سرعت سی مایل در ثانیه به سوی ما سرازیر می‌شوند! لایهٔ ازن، یعنی آتمسفری که زمین را احاطه

دشمنانگی دارد، و ناچیزی سیاره‌ای که این نوع حیات در آن پیدا و هویدا گردیده است به همهٔ اینها اشاره می‌نماید! ... حتّی برخی از آنان می‌گویند: این ناچیزی اشاره بدین دارد که اگر خدائی برای این جهان بود او نیز بدین حیات اهمّیت نمی‌داد و توجّه نمی‌نمود! ... و سخنان پوچ و یاوه سرائیهای دیگری که در این زمینه می‌گویند، و آنها را گاهی «علم» و زمانی «فلسفه» می‌نامند! این گونه سخنان پشیزی نمی‌ارزند و حتّی سزاوار بررسی و پژوهش و صحبت کردن هم نیستند! این چنین کسانی هواها و هوسهای مستقرّ در درون نفس خود را حاکم می‌کنند و به داوری می‌خوانند، حتّی فرآیندها و نتایج دانش خود را حاکم نمی‌کنند و به داوری نمی‌خوانند، فرآیندها و نتایجی که خویشتن را بر نفس ایشان واجب می‌گرداند! انسان کتابها و نوشته‌های آنان را می‌خواند و می‌بیند که انگار ایشان از رویارویی با حقیقت گریزانند و پیشاپیش مقررّ داشته‌اند و مصمّم بوده‌اند با حقیقت روبرو نشوند! ... آنان از یزدان گریزانند! یزدانی که دلائل و براهین وجودش و وحدانیّتش و قدرت مطلقش در همه‌جا و همه راه است! هر زمان ایشان راهی را بسپارند و از آن راه بخواهند از رویارویی با این حقیقت بپرهیزند، در پایان آن راه یزدان را می‌یابند! فوراً هراسناک و وحشت‌زده برمی‌گردند و راه دیگری و کوچهٔ دیگری را در پیش می‌گیرند! تا در پایان آن راه و آن کوچه نیز با خداوند سبحان رویاروی شوند!

آنان واقعاً بیچاره و درمانده‌اند! روزی و روزگاری از دست کلیسا و خدای کلیسا گریخته‌اند، خدائی که به وسیلهٔ او گردنها خوار می‌گردد! آنان به گونه‌ای گریخته‌اند:

﴿كَانَ لَهُمْ هُمْزٌ مُّسْتَنَفِرَةٌ فَفَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾.

انگار آنان گورخران رمنده‌ای هستند. گورخرانی که از شیریری گریخته و رمیده باشند. (مذکر / ۵۰ و ۵۱)

آنان همیشه با تقلید از دیگران و نگاه کردن بدیشان گریخته‌اند و پای به فرار گذاشته‌اند تا به اوائل این قرن

کرده است، درجه حرارت زمین را در حدود مناسبی نگاه می‌دارد که برای حیات لازم باشد؛ بخارهای آبها را از اقیانوس‌ها برمی‌دارد و به داخل قاره‌های دور دستی می‌برد. در فضای آنجاها به نواحی و نقاطی می‌رساند که بخارها بتوانند انباشته شوند و به صورت ابرها درآیند و ببارند و زمین را از مرگ نجات دهند و بدان حیات بخشند! بارانها منابع آب شیرین هستند.

اگر بارانها نبود زمین به بیابان خشک و لخت و بیهوشی تبدیل می‌گردید و اثری از حیات در آن یافته نمی‌شد! از اینجا می‌فهمیم که جو زمین و اقیانوسهای موجود بر سطح زمین، به منزله چرخ هماهنگی و همگامی در طبیعت هستند».

دلائل و براهین «علمی» در مقابل ایشان فزونی می‌گیرد و بیشتر و بیشتر می‌گردد تا کاملاً ناتوانی تصادف را بر ایجاد حیات، پیش روی ایشان بدارد، و بر سرشان فریاد برآورد که: هم برای ایجاد حیات، و هم برای بالندگی و پایداری و گوناگونی پدیده‌های زنده، به همآوائیها و همسوییهای اسباب و علل بیشمار نیاز است که باید برای پیدایش جهان، فراهم آیند و دست به دست هم دهند ... از جمله آنها همآوائیها و همسوییهای چیزهایی است که دانشمند زیست‌شناس پیشین ذکر کرد، و چیزهای بسیار دیگری از این دست و از این نوع ... چیزی که می‌ماند تقدیر و تنظیم خداوند عزیز علمیی است که هر چیزی را آفریده است و آن را راهنمایی و رهنمود فرموده است، و هر چیزی را آفریده است و در اندازه معین و به اندازه لازم به جهان گسیل داشته است.

﴿لَتَهْتَدُوا فِي ظُلُمَاتٍ أَلْبَرَّ وَالْأَبْهَرِ﴾.  
تا در تاریکیهای خشکی و دریا بدانها رهنمود شوید.  
گستره بیابانهای برهوت ناپیدا و سرزمینهای پرنشیب و فراز بیکرانه خشکیها، و پهنه فراخ و بی‌نشان دریاها و اقیانوس‌ها، تاریکیهای بشمار است که انسان‌ها در آنها سرگردان و ویلان می‌شوند و در پرتو ستارگان رهنمون و راهیاب می‌گردند ... همیشه مردمان این چنین بوده‌اند و همیشه این چنین نیازمند ستارگان آسمان در امر راهنمایی و راهیابی می‌مانند ... تنها وسائل استفاده از ستارگان در این راستا تغییر پیدا می‌کند، و اندازه نیاز مردمان بدان با اکتشافات فراوان علمی و تجارب گوناگون ایشان، فراخی می‌گیرد و وسعت می‌یابد. در هر صورت این قاعده ثابت می‌ماند: قاعده راهنمایی طلبدین و راهیابی جستن در تاریکیهای خشکیها و دریاها و اقیانوسها، از این اجرام سماوی ... چه در تاریکیهای محسوس یا در تاریکیهای جهان‌بینی و اندیشه ... نص جامع قرآنی انسانها را در مدارج ابتدائی خود با این حقیقت مخاطب قرار می‌دهد و آنان مصداق آن را در واقعیت زندگی خود می‌یابند. همچنین مردمان را با این حقیقت مخاطب قرار می‌دهد در آن زمان که ابواب اسرار و رموز آفاق و انفس را بر رویشان آن اندازه که بخواهد می‌گشاید، و آنان نیز مصداق آن را در واقعیت زندگی خود می‌یابند.

برتری برنامه قرآنی در مخاطب قرار دادن فطرت انسانی با حقائق جهانی، بر جای و پایدار می‌ماند، آن هم نه به شکل «نظریه» بلکه به شکل «واقعیت» ... شکلی در فراسوی آن دست خداوندگار نوآفرین

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا فِي ظُلُمَاتٍ أَلْبَرَّ وَالْأَبْهَرِ. قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾.

او آن کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا (در شبهای سفر) در تاریکیهای خشکی و دریا بدانها رهنمود شوید. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی

مُسْتَوْدَعٌ. قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿۱﴾.

او کسی است که شما را از یک شخص آفریده است که (آدم است و او هم از خاک زمین است و زمین هم در مدت حیات) محلّ استقرار و (پس از مرگ) محلّ تسلیم (به خاک شما) است. ما آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی (خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را چنان که باید) می‌فهمند.

این‌بار پس‌وده مستقیم و بدون واسطه‌ای است ... پس‌وده‌ای درباره خود ذات انسان است. ذات انسان که اصل و حقیقت یکتا و یگانه‌ای در نر و ماده است (۱) حیات در انسان با یک سلول تلقیح شده‌ای گامهای نخستین را در راه تولید نسل برمی‌دارد. برای این سلول، نفسی در پشت پدر به امانت نهاده شده است، و نفسی قرارگاه آن در رحم مادر است ... سپس حیات افزایش می‌یابد و انتشار پیدا می‌کند. آن‌گاه نژادها و رنگها، سیماها و زبانها، قبیله‌ها و ملت‌ها، نمونه‌های بشمار و انواع فراوانی سر از جیب عدم برمی‌آورند، و تا حیات برجای باشد پیوسته دگرگونی و گوناگونی در میان خواهد بود.

﴿قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴾.

ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را چنانکه باید) می‌فهمند.

دانش و بینش ضروری است برای آگاهی از ساختار یزدان در این نفس واحده‌ای که نمونه‌ها و نوعها از آن برمی‌جوشند و پدیدار می‌آیند. همچنین دانش و بینش

زیبانگار، و تقدیر و رحمت و تدبیر آفریدگار دادار، پیدا و هویدا است. شکلی است که مؤثر در خرد و دل، و الهام‌بخش بینش و شعور است، و انسان را به تدبّر و تفکر وامی‌دارد و بدو الهام می‌کند که از علم و معرفت برای وصول به حقیقت بزرگ هماهنگی پدیده‌های جهان استفاده کند ... بدین منظور یزدان سبحان پیروی بر آیه‌ای می‌آورد که درباره ستارگان است. ستارگانی که خداوند آنها را برای مردمان علائم و نشانه‌هایی نموده است تا در تاریکیهای خشکی و آبی با استفاده از آنها رهنمون و راهیاب شوند، این چنین پیرو الهام بخشی:

﴿قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾.

ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (معانی آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را) می‌دانند. رهنمونی و راهیابی به وسیله ستارگان در تاریکیهای خشکی و آبی، نیازمند دانش و آگاهی از راه‌ها و گردشها و موقعیتهای مدارهای ستارگان است ... از دیگر سو نیازمند مردمانی است که دلالت همه اینها بر وجود آفریدگار چیره‌کار را بدانند و فهم کنند ... چه رهنمونی و راهیابی - همان‌گونه که گفتیم - عبارت است از رهنمونی و راهیابی در تاریکیهای محسوس واقعیت، و در تاریکیهای دل و خرد، یعنی در تاریکیهای درون و بیرون ... کسانی که از ستارگان برای رهنمونی و راهیابی در تاریکیهای محسوس استفاده می‌کنند، ولی میان دلالت آنها و آفریدگار آنها پیوند برقرار نمی‌کنند، مردمانی هستند که هنوز در پرتو ستارگان بدان رهنمود و راهنمایی بزرگ راه نیافته‌اند. آنان کسانی‌اند که جهان را و آفریدگار جهان را از همدیگر قطع می‌کنند، و میان نشانه‌های این جهان و دلالت آن بر وجود آفریننده نوآفرین و زیبانگار بزرگ جدائی می‌اندازند.

۱- در کتابهایی که من مطالعه کرده‌ام به یک اثر اسلامی قابل اعتمادی راجع به داستان آفرینش حواء از آدم برخورد نکردم. آخر گاهی فرموده خدا: «مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» را با آفرینش حواء از آدم تفسیر کرده‌اند! ... آنچه به نظر من رسیده است و معتقد بدان هستم، مراد از نفس واحده اتحاد و یگانگی نر و ماده در اصل و حقیقت آن دو است. (مؤلف)  
برای این که معنی «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» روشن شود و به سخن استاد سید قطب در این باره بیشتر اطمینان یافت، مراجعه شود به: نساء / ۱، اعراف / ۱۸۹ و ۱۹۰، روم / ۲۱. (مترجم)

و قدر است که یزدان جهان توازن و تقارن، یعنی هماهنگی و همتائی را در سراسر زمین میان تعداد زنان و تعداد مردان برقرار می‌سازد، و توازن و تقارن، در میان انسانها در سراسر زمین اختلال پیدا نمی‌کند. در سایه همین توازن و تقارن است که باروری صورت می‌گیرد و جمعیت فزونی می‌گیرد، و پیوسته زندگی زناشویی هم برقرار می‌ماند ... خودباروری و افزایش جمعیت با تعداد مردان کمتری می‌تواند صورت بگیرد. مسأله لذت مهم‌ترین هدف زناشویی نیست بلکه مهم‌ترین و اصیل‌ترین هدف - هدفی که انسان را از حیوان جدا می‌سازد - آرامش و آسایش زندگی زناشویی زن و مرد است که در فراسوی آن، اهداف دیگری است، اهدافی که جز با این آرامش و آسایش صورت نمی‌پذیرد. مهم‌ترین این اهداف ادامه حیات فرزندان و ایجاد محیط آرام خانواده برای کودکان تحت نظارت و مراقبت پدر و مادر ایشان است. تا فرزندان برای انجام نقش «انسانی» ویژه خود پرورده و آماده گردند، گذشته از پرورده شدن و آماده گشتن ایشان برای به چنگ آوردن خوراک و دفاع و محافظت از خودشان همچون سائر جانداران ... نقش «انسانی» ویژه، نیاز به آرامش و آسایش کودکان تحت مراقبت و ویژه، نیاز به آرامش و آسایش کودکان تحت مراقبت و مواظبت پدران و مادران در خانواده دارد. زمان این مراقبت و مواظبت از کودکان انسان هم از زمان نگاهداری و نگرهبانی بچه‌های همه جانداران بیشتر و درازتر است.<sup>(۲)</sup>

این توازن و تقارن و برابری و همبری نسبی همیشگی، به تنهایی نشانه‌ای بر اداره جهان توسط یزدان سبحان، و دالّ بر حکمت و دانش و تقدیر و سنجش او در گستره کیهان است ... اما برای کسانی که بدانند و بفهمند:

ضروری است برای پی بردن به سازشها و هماهنگیهای شگفت نهان در فراسوی تلقیح کردن و تلقیح‌پذیری جهت تولید نسل و پیدایش و افزایش پیایی و همیشگی تعداد مناسب نرینه و مادینه در جهان انسان، تا مسأله ازدواج و زناشویی که یزدان آن را برای تولید نسل و افزایش مردمان مقدّر فرموده است برجای و بر دوام بماند، و کودکان در شرائط و ظروف ویژه قدم به جهان گذارند و «انسانیت» انسان محفوظ گردد و فرزندان آدمیزاد برای ادامه حیات «انسانیت» شوهر و همسر یکدیگر شوند.

در کتاب فی ظلال القرآن نمی‌توانیم درباره این مسأله به تفصیل صحبت کنیم، و برای روشنگری این هماهنگیها و همنوائیها و سازشها و همایشها، همه سخنان لازم را بطور مشروح بیان داریم. این مسأله نیازمند بررسی و پژوهش ویژه‌ای است.<sup>(۱)</sup> ولی ما فقط نگاهی می‌اندازیم به چگونگی پیدایش نطفه نرینه یا مادینه، و سخن می‌گوییم از چگونگی پیدایش آن دو در پرتو مرحمت و لطف نهان یزدان در کار تولید نسل مردان و زنان به اندازه لازم برای بقاء حیات و ادامه آن. ما قبلاً هنگام سخن از آیه:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست.

گفتیم: خداوندی که تخمک را تلقیح می‌کند و به شکل زن و مرد هستی می‌بخشد، قضا و قدر او است که تعداد کروموزومهای اسپرماتوزوئیدهای مرد را بر تعداد کروموزومهای اوول زن چیره می‌گرداند، و یا برعکس این، کار تلقیح را به انجام می‌رساند. قضا و قدری هم که بر انجام این، یا بر انجام آن جاری می‌گردد، جزو غیب است و کسی جز خدا غیب نمی‌داند و قدرتی بر آن ندارد.

ایسن قضا و قدری که یزدان هر بار آن را جاری می‌گرداند، و برابر آن به هر کس که بخواهد دختر، و به هر کس که بخواهد پسر عطاء می‌فرماید، با همین قضا و

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصوّر الاسلامی و مقوماته» فصل: «حقیقة الحیاة».

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «حجاب» تألیف ابوالاعلی مودودی، امیر الجماعة الاسلامیة پاکستان. همچنین: فی ظلال القرآن. جزء پنجم، توضیحات آیه ۲۴ سورة نساء.

﴿قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُفْقَهُونَ﴾.

ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را چنانکه باید) می‌فهمند.

اما کوران نابینائی که بر چشمان خود پرده‌ای فرو انداخته‌اند - در پیشاپیش آنان آن کسانی هستند که خویشان را «علمگرا» و علم دوست می‌خوانند، و کسانی را که معتقد به «غیب» باشند به باد تمسخر می‌گیرند، از کنار این چنین آیه‌هایی و نشانه‌هایی کورکورانه و چشم بسته می‌گذرند:

﴿وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوهَا﴾.

اگر آنان همه دلائل و نشانه‌های حق را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند. (انعام / ۲۵، اعراف / ۱۴۶)

❦

سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و به صحنه‌هایی می‌پردازد که در گوشه‌ها و کنارهای زمین باز و جلوه‌گرند ... چشمها آنها را می‌نگرند و می‌بینند. حواس و شعور به درک و فهمشان می‌نشینند. دلها و بینشها به اندیشه و تماشایشان می‌پردازند. و همه و همه اینها زیبانگاریها و نوآفرینیهای ساختار یزدان را در آنها مشاهده می‌کنند ... روند قرآنی صحنه‌ها را به نمایش درمی‌آورد، بدان گونه که در پهنه جهان هستند. چشمها را در احوال و اوضاع و انواع و اشکال گوناگونی که دارند و پیدا می‌کنند بدانها خیره می‌سازد. با حیات بالنده‌ای که دارند، و با دلالت بر قدرتی که زندگی را می‌آفریند، از یک سو وجدان را لمس می‌کنند و می‌پسایند، و از دیگر سو دل را به سیر و سیاحت جمال آنها می‌برند، و متلذذ از این جمال می‌گردانند:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ. فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نَخْرُجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا. وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ. وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالزُّمَّانَ، مُتَشَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ. انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ. إِنَّ فِي

ذَالِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾.

او کسی است که از (ابر) آسمان، آب (باران) را فرو می‌فرستد، و ما (که خدائیم، با قدرت سترگ خود) به وسیله آن آب، همه رُستنیها را می‌رویانیم و از رُستنیها سبزینه بیرون می‌آوریم، و از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر، و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک بهم و در دسترس، و باغهای انگور و زیتون و انار پدید می‌سازیم که (در شکل و مزه و بو و سود) همگون و یا غیرهمگونند. بنگرید به میوه نارس و رسیده یکایک آنها، آنگاه که میوه دادند. بیگمان در این (گوناگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه‌ها) نشانه‌ها و دلائل (خداشناسی) است برای کسانی که (حق را می‌پذیرند و بدان) ایمان می‌آورند.

آب در اغلب جاهای قرآن مجید، هنگام سخن از حیات و رویاندن درختان و گیاهان، ذکر می‌گردد:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ﴾.

او کسی است که از (ابر) آسمان، آب (باران) را فرو می‌فرستد، و ما (که خدائیم، با قدرت سترگ خود) به وسیله آن آب، همه رُستنیها را می‌رویانیم.

نقش آشکار آب در رویاندن هر نوع گیاه و درختی، نقش کاملاً روشن و هویدائی است. شخص روستائی و شهری، و غیر متمدّن و متمدّن، و نادان و دانا این را می‌داند ... اما نقش آب در حقیقت بسی بالاتر و بزرگ‌تر و دارای ابعاد فراخ‌تر و گستره وسیع‌تر از این کار پیدا و هویدائی است که قرآن مردمان عامه را بدان مخاطب قرار می‌دهد. آب در پرتو قضا و قدر الهی در آغاز آفرینش شرکت داشته است در تبدیل سطح زمین به خاکی که در خور کشت و زرع و رویش گیاهان گردد. البته اگر نظریه‌هایی صحیح باشد که چنین می‌انگارند سطح زمین در برهه‌ای از زمان گرم و سوزان و مشتعل و ملتهب بوده است. سپس سخت و سفت شده است و خاکی که بتواند باعث رشد گیاهان

یعنی: در دسترس و نزدیک، دو تائی مفهوم دلپسند و دل آرائی دارند. اصلاً سراسر صحنه بطور کلی زیبا و دل آرا و خوش آیند است.

﴿وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ﴾

و باغهای از درختان انگور.

﴿وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ﴾

و درختان زیتون و انار.

همه گیاهان با گروه‌ها و خانواده‌هایی که دارند، همگون یا غیرهمگونند:

﴿مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُشْتَبِهٍ﴾

(در شکل و مزه و بو و سود) همگون یا غیرهمگون هستند.

﴿أَنْظُرْ إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ﴾

بنگرید به میوه نارس و رسیده یکایک آنها، آن‌گاه که میوه دادند.

با چشم ظاهر و باطن بنگرید. با دل بیدار و آگاه نظر بیندازید ... به یکایک آن درختان بنگرید، بدان‌گاه که شکوفه می‌دهند. در آن هنگام که خود را می‌آریند و به خود می‌بالند. در آن زمان که میوه‌های آنها کاملاً می‌رسد و رنگارنگ می‌گردد ... بدانها بنگرید و از جمال و زیبایی آنها شاد و بهره‌مند گردید ... در اینجا نمی‌فرماید: از میوه آنها بخورید وقتی که میوه دادند. بلکه می‌گوید:

﴿أَنْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ﴾

بنگرید به میوه نارس و رسیده یکایک آنها، آن‌گاه که میوه دادند.

بدان خاطر است که اینجا جولانگاه و جلوه‌گاه زیبایی و بهره‌مندی است. همچنین اینجا مکان و مقام اندیشیدن درباره نشانه‌های شناخت یزدان، و نگرستن درباره زیباییهای ساختار ایزد متان در جلوه‌گاه‌های زندگی است. (۲)

باشد در آن وجود نداشته است. بعدها خاک حاصلخیز با همکاری و همیاری آب و عوامل جوی، سطح زمین به خاک نرمی تبدیل شده است. پس از آن نقش آب در بارور ساختن خاک با انتقال نیتروژن آتمسفر به آن ادامه یافته است و با هر آذرخش و انرژی الکتریکی حاصل از آن، نیتروژن محلول در آب همراه باران به زمین رسیده است و باروری و حاصلخیزی خاک فراهم آمده است ... بدین وسیله کودی به دست آمده است که بعدها انسانها در ساختن آن از قوانین موجود در جهان تقلید کرده‌اند، و امروزه مردمان با همان شیوه کود را می‌سازند (۱) ... اگر کودک در خاک نبود، سطح زمین از درختان و گیاهان لخت و بی‌بهره می‌گردید.

﴿فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا. وَمِنْ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ. وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ. وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُشْتَبِهٍ﴾

از رُستنیها سبزینه بیرون می‌آوریم، و از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر، و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک بهم و در دسترس، و باغهای انگور و زیتون و انار پدید می‌سازیم که (در شکل و مزه و بو و سود) همگون یا غیرهمگونند.

هر گیاهی سبز رنگ پیدا می‌گردد. واژه «خَضِرٌ» یعنی سبز و تازه، مفهوم لطیف‌تری دارد، و از واژه «أَخْضَرٌ» یعنی سبز رنگ، ساده‌تر و روان‌تر است. همین گیاه سبز و تازه است که:

﴿نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا﴾

از آن گیاه سبز و تازه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر و متراکم بیرون می‌آوریم.

همچون خوشه‌ها و امثال آنها را بیرون می‌آوریم.

﴿وَمِنْ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ﴾

و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس، پدید می‌آوریم.

«قِنْوَانٌ» جمع قِنْو است که به معنی شاخه نارس و کوچک است. قِنْو در درخت خرما خوشه‌ای است که دارای میوه باشد. واژه «قِنْوَانٌ» و صفت آن «دَانِيَةٌ»

۱- مثل کود نیتروژنه یا کود ازت. (مترجم)

۲- مراجعه شود به کتاب: «منهج الفن الإسلامي» تألیف محمّد قطب، فصل: «مشاهد الطبيعة فی القرآن»، و «الجمال فی التصوّر الإسلامي».

﴿إِنَّ فِي دَالِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾.

بیگمان در این (گوناگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه‌ها) نشانه‌ها و دلائل (خداشناسی) است برای کسانی که حق را می‌پذیرند و بدان ایمان می‌آورند.

ایمان است که دل را شکوفا، و بینش را روشن می‌گرداند، و دستگاه‌های گیرنده و پاسخ دهنده فطرت را آماده می‌سازد، و انسان را با هستی پیوند می‌دهد، و وجدان را به ایمان به یزدان آفریدگار همگان دعوت می‌کند ... اگر ایمان نباشد دلها بسته، و بینشها کور، و فطرتها بیمار می‌گردند. از کنار این همه زیبایی می‌گذرند، و این همه نشانه‌های شناخت را می‌بینند، چیزی را احساس نمی‌کنند و پاسخی نمی‌گویند. زیرا:

﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ﴾.

تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند (و از روی تدبیر و تفکر سخنان را می‌شنوند. اما اینان مردگان زنده‌نما هستند).

(انعام / ۳۶)

تنها کسانی این نشانه‌ها را درک و فهم می‌کنند که ایمان دارند!



هنگامی که روند قرآنی بدین بخش می‌رسد، بدان گاه که بر دل انسان صفحه هستی لبریز از دلائل شناخت یزدان، یگانگی خداوند سبحان، سلطه و قدرت ایزد متان، و اداره کردن و گرداندن کار و بار جهان با اراده و مشیت آفریدگار مهربان را گشوده است، همچنین روند قرآنی وجدان را با آن سایه‌روشنهای جهانی الهامگرانه فراگرفته است، و درون انسان را به قلب تپنده جهان در هر یک از زندگان که از زیباییهای ساختار آفریدگار سبحان می‌گوید پیوند داده است ... شرک مشرکان را عرضه می‌دارد، و نشان می‌دهد که شرک بسی غریب در این فضای مؤمنانه به جهان آفرین رسیده می‌باشد. خیالبافیهای مشرکان را نیز عرضه می‌دارد، و نشان می‌دهد که خرافه‌ها و گمان‌های سبک و بی‌ارزشی است که دلها و خردها از آنها بیزار و گریزانند. در اینجا

سخت اظهار ناخشنودی می‌شود، و با پیرو تندى، بر شرک و خیالبافیها می‌تازد. فضا نیز سراسر آماده چنین تاخت سخت و اظهار ناخشنودی است:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ - وَخَلَقَهُمْ - وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ. سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ! بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، أَتَى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ؟ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

(کافران با این همه دلائل روشن) فرشتگان و اهریمنان را شرکاء خدا می‌سازند، در حالی که خداوند خود آنان و همه ملائکه و شیاطین را آفریده است. (لذا با اطلاع از این موضوع، سزاوار نیست جز آفریدگار را بپرستند و آفریدگانی همچون خود را عبادت کنند). کافران از روی نادانی، پسران و دخترانی برای خدا بهم می‌یافند (و مسیحیان گمان می‌برند که مسیح پسر خدا است، و یهودیان عزیر را پسر خدا می‌دانند، و برخی از مشرکان عرب نیز فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند!). خداوند منزّه (از همه این نقصها و عیبه‌ها) و دور از این صفاتی است که او را بدانها توصیف می‌کنند. خدا کسی است که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است. چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد، در حالی که او همسری ندارد. (همسر و فرزند باید از جنس شوهر باشد و خدا یگانه و بی‌همتا است) و همه چیز را او آفریده است (از جمله اشخاص و اشیائی را که شریک او می‌سازند). و او آگاه از هر چیز است (و آنچه گویند و کنند از چشم خدا پوشیده نمی‌ماند و بی‌پاداش و پادافره نمی‌گردد).

بعضی از مشرکان عرب جنها را پرستش می‌کردند... در حالی که نمی‌دانستند جنها چیستند و کیستند! تنها به دنبال خیالبافیهای بت پرستی روان می‌گشتند و چیزهایی را به اندیشه راه می‌دادند! نفس انسان هنگامی که از یکتاپرستی مطلق به اندازه‌ی وجبی منحرف گردد به کژ راه می‌افتد و در بیراهه انحراف گام برمی‌دارد و سرانجام سر در بیابان بزهوت آن می‌گذارد و تا بدانجا



بت پرستی هنگامی که آزاد و رها شود در مرزی از انحراف باز نمی‌ایستد. بلکه ایشان پسرانی و دخترانی برای یزدان سبحان گمان می‌بردند:

﴿وَحَرِّقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾.

آنان از روی نادانی، پسرانی و دخترانی برای خدا بهم می‌یافتند.

در واژه «حَرْقُوا» که به معنی: بهم بافتند و از پیش خود ساختند می‌باشد، طنین و سایه روشن ویژه‌ای است. صحنه طلوع را به تصویر می‌زند با دروغ شاخدار و سخن ناروایی که (انگار حقیقت را) سوراخ و پاره می‌نماید!

پسرانی را برای یزدان بهم بافته‌اند: یهودیان عَزِیر را و مسیحیان عیسی را پسران خدا شمرده‌اند... دخترانی را برای یزدان بهم بافته‌اند: مشرکان فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند و گمان می‌بردند که فرشتگان نیز ماده هستند!... هیچ کس هم نمی‌داند فرشتگان چرا باید ماده بشمار آیند! همه این گمانها و ادعاها بی‌بنیاد است و تکیه‌گاهی از دانش ندارد... همه و همه این سخنان ﴿بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ یعنی: از روی نادانی است. ﴿سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ﴾.

خداوند منزّه (از همه این نقصها و عیبتها) و بدور از این صفاتی است که او را بدانها توصیف می‌کنند.

سپس دروغ شاخدار و تهمت ناروا و اندیشه‌های پوچ ایشان را با حقیقت الوهیت رویاروی می‌گردانند، و جهان‌بینیهای نادرست ایشان را با این فریاد حق از میان برمی‌دارد:

﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. أَتَىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ. وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

خدا کسی است که آسمانها و زمین را از نیستی به

پیش می‌رود که میان او و میان نقطه شروع انحراف  
فرسنگها فاصله می‌افتد و چه بسا دیگر آن نقطه  
کوچک سرآغاز را نبیند! این مشرکان بر آئین  
اسماعیل علیه السلام بودند ... آئین یکتاپرستی و توحیدی که  
ابراهیم علیه السلام بدین منطقه آورده بود... اما آنان از آن  
یکتاپرستی منحرف شده بودند... قطعاً انحراف ایشان  
از توحید، نخست اندک بوده است، سپس کم‌کم بدین  
انحراف زشت و پلشت منتهی شده است و کار به جایی  
رسیده است که چنها را انباز یزدان جهان سازند! چنها  
که خود آفریده‌های آفریدگار سبحان هستند:

﴿ وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ الْجَنِّ - وَ خَلَقَهُمْ - ! ﴾ .

جنہا را شرکاء و انبازان خدا ساخته اند، و حال آن کہ خداوند ایشان را آفریده است!

بت پرستان گوناگون در ادوار جاهلیّهای جوراجور معتقد بوده‌اند که در جهان موجودات بدکار و بدکنشی هستند. همچون اعتقاد به اهریمنان، بدانها نیز باور داشتند. از آنها می‌ترسیدند. ایشان را به صورت ارواح شرور یا اشیاء شرور بشمار می‌آوردند. برای پرهیز از شرّ و بدی آنها برایشان قربانی می‌کردند و نذر و ندور می‌نمودند. بعدها ایشان را پرستیدند!

بت پرستی عربی تنها یکی از انواع بت پرستیهای بود که چنین اندیشه‌های تباہی در آنها بود. اندیشه‌های تباہی که به شکل پرستش جنها پدیدار گشته بود و کم‌کم کار بدانجا رسیده بود که جنها را انبازان یزدان سبحان بدانند...<sup>(۱)</sup> روند قرآنی مشرکان را با این اعتقاد سبکسرانه رویاروی می‌گرداند، و این سخن را بدیشان می‌گوید:

﴿وَخَلَقَهُمْ﴾.

و حال آن که خدا ایشان را آفریده است.

تنها واژه‌ای است، اما برای به تصویر کشیدن تمسخر بدیشان، بسنده است! وقتی که یزدان جهان «ایشان را آفریده است» پس چگونه انبازان یزدان در الوهیت و ربوبیت خواهند بود؟!

تنها اندیشه و ادّعای ایشان این نبود و بس. چه

۱- کلبی در کتاب «الأصنام» می‌گوید: بنو ملیح که قبیله‌ای از عشیره خزاعه بودند چنهارا پرستش می‌کردند. (مؤلف)

هستی آورده است. چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد، در حالی که او همسری ندارد. (همسر و فرزند باید از جنس شوهر باشد و خدا یگانه و بی همتا است) و همه چیز را او آفریده است (از جمله اشخاص و اشیائی را که شریک او می سازید) و او آگاه از هر چیز است (و آنچه گویند و کنند از چشم خدا پوشیده نمی ماند و بی پاداش و پادافره نمی گردد).

آفریدگاری که این جهان را از نیستی به هستی آورده است، چه نیازی به فرزندان دارد؟! فرزندان جایگزینان فناپذیران، ادامه دهندگان زندگی بر باد رفته ایشان، یاران و یاوران ضعیفان، و لذت و خوشی برای کسانی هستند که چیزی را نمی آفرینند و از نیستی به هستی نمی آورند!

مشرکان که می دانند قانون تولید نسل چگونه است ... هر موجودی باید همسر ماده ای از جنس خود داشته باشد... پس چگونه یزدان را فرزندی خواهد بود؟! و حال آن که یزدان را همسری نیست! یزدان، یگانه و یکتا و منزّه از این گونه صفات و کاستیها است. چیزی همچون او نیست. پس چگونه بدون ازدواج و آمیزشی، اولاد و فرزندی برای او خواهد بود؟!

این حقیقتی است و با سطح جهان بینی ایشان رویاروی می گردد. برای ایشان مثالهایی می زند که به زندگی و دیدنیهای آنان نزدیک باشد. روند قرآنی در رویارویی با ایشان، برای زدودن هر نوع سایه شرکی، بر حقیقت «آفرینش» تکیه می کند، و بدیشان گوشزد می نماید که آفریده هرگز انباز آفریدگار نمی گردد، و حقیقت آفریدگار غیر از حقیقت آفریده است. همچنین ایشان را گوشزد می کند به دانش مطلق یزدان، دانشی که جز با خیالبافیها و گمانهای پوچ خود با آن روبرو نمی گردند: ﴿وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾.

او آگاه از هر چیز است.

همچنین روند قرآنی ایشان را با این حقیقت روبرو می سازد که یزدان «همه چیز را آفریده است». بدین

وسیله آنان را متوجّه ناچیزی جهان بینیهایشان و یاوگی اندیشه هایشان می سازد که می گویند: یزدان سبّحان دارای پسرانی و دخترانی است، یا معتقد به انبازانی از جنها برای آفریدگارانند، آفریدگاری که جنها را آفریده است. دیگر باره به مسأله آفرینش اشاره فرموده است و بر این حقیقت تکیه کرده است تا بیان نماید: کسی که باید پرستیده شود، در برابرش کرنش رود، از او اطاعت گردد، و با دیانت و دینداری به پروردگارش اعتراف شود، تنها و تنها آفریدگار همه چیز و همگان است و بس. لذا جز یزدان جهان خدا و خداوندگاری نیست:

﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، فَاعْبُدُوهُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾.

آن «متّصف به صفات کمال است که» خدا و پروردگار شما است. جز او خدائی نیست، و او آفریننده همه چیز است. پس وی را باید بپرستید (و بس؛ چرا که تنها او مستحقّ پرستش است) و همو حافظ و مدبّر همه چیز است.

از آنجا که تنها یزدان سبّحان آفریدگار جهان است، ملک و مملکت نیز تنها از آن او است. وقتی که آفرینش و ملک و مملکت تنها متعلّق به یزدان است، پس تنها او رازق و روزی رسان است. ایزد سبّحان آفریدگار و خداوندگار و مالک و حاکم همه آفریدگان خود است. او است از ملک و مملکت کائنات به مردمان روزی می رساند و کسی در کشور پهناور هستی انباز او نیست. آفریدگان هر چیزی را که می خورند، و هر چیزی که از آن بهره مندند و استفاده می کنند، آن چیزها تنها از ملک و مملکت خالص یزدان نصیب ایشان می گردد و بس ... وقتی که این حقیقتها، یعنی: آفرینش و مالکیت و فرمانروائی و روزی رسانی، مقرّر و مشخص شد، همراه با آنها، بطور ضروری و حتمی مقرّر و مشخص می گردد که ربوبیت و خداوندگاری نیز باید از آن یزدان سبّحان باشد. پس ویژگیهای ربوبیت و خداوندگاری هم باید از آن یزدان باشد که عبارت است از: قیمومت، نظارت، هدایت و

استوار گردیده و می‌گردند!

گروه اندکی هم که امروزه درباره خدا به جدال و ستیز می‌پردازند، بر «علم» تکیه نمی‌کنند، هر چند که ادعای آنها تکیه بر دانش است. چه خود علم بشری نمی‌تواند این الحاد و انکار را اثبات کند، و هرگز هم نمی‌توان بر الحاد و انکار یزدان دلیلی از علم و یا از سرشت هستی پیدا و ارائه کرد... بلکه الحاد و انکار، پلشتی و کثافتی است که سبب نخستین آن سرکشی و گریز از دست کلیسا و خدای کلیسا است! کلیسایی که به نام خدا بدون هرگونه اصلی از دین، مردمان را رام و زبون خود می‌کرد... سبب دوم کاستی و نقصی است که در طبیعت فطرت این گونه ستیزه جویان و جدال پیشگان است. این کاستی فطرت، موجب از کار افتادن دستگاه‌های وجود انسان در انجام وظائف محوله بنیادین آنها خواهد گردید، به همان نحوی که آفریده‌های مسخ شده به چنین کاری دچار می‌آیند!...<sup>(۲)</sup>

باید توجه داشت که ذکر حقیقت حیات، و سخن گفتن از رعایت اندازه سنجیده در آن، همچنین بیان حقیقت پیدایش حیات، در قرآن برای اثبات وجود خدا به میان نمی‌آید. زیرا مجادله و ستیز در باره وجود خداوند بزرگوار، ساده لوحی و سبکسری است و سزاوار جدی بودن قرآن نیست که بدان عنایت نشان دهد. بلکه این گونه امور در قرآن برای برگرداندن مردمان به رشد و هدایت خودشان است، و بدان خاطر است که در زندگی خود حقیقتی را پیاده کنند که وجود خدا مقتضی آن است: الوهیت، ربوبیت، قیمومت، نظارت، حاکمیت در سراسر زندگانی انسانها، و پرستش بدون هرگونه انبازی، منحصر به یزدان سبحان گردد و بس.

گذشته از آن، ذکر حقیقت حیات، و سخن گفتن از

رهنمود، قدرت و سلطه‌ای که باید در برابر آن کرنش و فرمان برد، و نظام و سامان و قوانین و مقرراتی که بندگان باید بر آنها گرد آیند و بدانها عمل کنند.<sup>(۱)</sup> همچنین باید تنها او را عبادت کرد، عبادت با همه معانی و مفاهیمی که دارد؛ از جمله: اطاعت کردن و فرمانبرداری نمودن و کرنش بردن و تسلیم گشتن.

عربها در دوره جاهلیت خود منکر این نبودند که یزدان آفریدگار این جهان و همه مردمان و رازق ایشان از ملک و مملکت خود است، ملک و مملکتی که جز آن ملک و مملکتی نیست که بندگان از آن تعذیه بکنند و روزی بخورند!... جاهلیتهای دیگر نیز چنین حقاقتی را انکار نمی‌کردند - مگر گروه اندکی از فیلسوفان ماده‌گرای یونانی - این مکتبهای ماده‌گرا نیز که امروزه به شکل وسیع‌تر از زمان یونانیان پخش و پراکنده‌اند، سابقاً وجود نداشتند... بدین سبب اسلام در دوره جاهلیت عربی رویاروی نگردید جز با انحراف در شعائر و مراسم عبادی ایشان نسبت به خدایانی که با خدا می‌پرستیدند و از ایشان تقرب به یزدان جهان می‌طلبیدند، و جز با انحراف در دریافت قوانین و مقررات و مراسمی که بر زندگی مردمان حاکم و فرمانروا بود... یعنی اسلام با انکار وجود یزدان سبحان از طرف مشرکان عرب مواجه و روبرو نگردید، بدان شکلی که برخی از «مردمان» امروزه منکر یزدانند و به انکار خود گاهی می‌بالند! بدون این که این نازش و بالش ایشان بر دانش و هدایت و کتاب روشن و روشنگری متکی باشد!

حق این است که این چنین کسانی که امروزه در باره نبودن یزدان به جدال و ستیز می‌پردازند، گروه اندکی هستند. در آینده نیز کمتر خواهند شد. اما انحراف مردمان امروزی، همان انحراف بنیادینی است که در جاهلیت موجود بود. و آن دریافت قوانین و شرائع برای اداره امور زندگی از غیر یزدان است ... این کار نیز همان شرک تقلیدی بنیادینی است که جاهلیت عربی بر آن بنیان و استوار بود، و همه جاهلیتها هم بر آن بنیان

۱- مراجعه شود به کتاب: «المصطلحات الأربعة فی القرآن» تألیف ابوالاعلی مودودی، امیر الجماعة الإسلامية در پاکستان. فصلهای: الوهیت و ربوبیت و عبادت...

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» جلد دوم، فصل الوهیت و عبودیت.

تا اندازه‌ای جدی و خردمندانه با این مسأله برخورد می‌کند، حواله می‌داریم و واگذار می‌کنیم.

«چون کلوند کوثران» که از زمره دانشمندان شیمی و ریاضی است و دکترای خود را از دانشگاه کورنیل دریافت کرده است و رئیس رشته علوم زیست‌شناسی در دانشگاه دولوث است، در مقاله‌ای تحت عنوان: «نتیجه قطعی» مندرج در کتاب: «خدا در روزگار دانش جلوه گر می‌گردد» می‌گوید:

«آیا هیچ آدم خردمندی تصوّر می‌کند یا می‌اندیشد و یا باور می‌کند که ماده بی‌عقل و بی‌شعور، تصادفی خودش خویشتن را پدید آورده است و آغازیده است؟ یا این که ماده بی‌عقل و بی‌شعور، این نظم و نظام و قوانین جهان را به وجود آورده است و سپس آنها را بر خویشتن واجب و حاکم کرده است و ثابت و باقی نموده است؟ بدون شک پاسخ منفی خواهد بود. هنگامی که ماده به انرژی تبدیل می‌گردد، و یا انرژی به ماده تبدیل می‌شود، این تبدیلهای مطابق قوانین مشخصی صورت می‌گیرد. ماده‌ای که به دست می‌آید پیرو همان قوانینی است که ماده پیش از آن از آنها پیروی کرده است.

شیمی ما را رهنمود می‌کند به این که برخی از مواد در راه فنا و نابودی هستند، اما این فنا و نابودی در پاره‌ای از مواد با سرعت زیادی انجام می‌گیرد، و در بعضی از مواد با سرعت کمی صورت می‌پذیرد. بنابراین ماده ابدی و بی‌پایان نیست. معنی این سخن همچنین بیانگر این واقعیت است که ماده ازلی و بدون سرآغاز هم نیست. یعنی ماده دارای آغاز است همان‌گونه که دارای انجام است.

شواهدی از شیمی و علوم دیگر نشان می‌دهد که آغاز ماده، کند یا تدریجی نبوده است. بلکه به صورت ناگهانی از عدم برجوشیده است و پدیدار گشته است! علوم می‌تواند زمانی را معین سازد و نشان دهد که این

رعایت اندازه سنجیده در آن، همچنین بیان حقیقت پیدایش حیات، به منظور بیان دلیل قاطعانه‌ای در برابر کسانی است که در باره یزدان راه جدال در پیش می‌گیرند، دلیل قاطعانه‌ای که چنین کسانی در مقابل آن جز ستیزه‌گری، و جز خودستائی برایشان نمی‌ماند، آن گونه خودستائی‌ای که در اغلب اوقات به مرز بیش‌رمی و بی‌بند و باری می‌رسد.

«جولیان هاکسلی»<sup>(۱)</sup> مؤلف کتاب: «انسان به تنهایی بر جا و بر پا می‌ماند» و کتاب: «انسان در جهان نوین» یکی از همین خودستایان بی‌مسئولیت و بی‌بند و بار است. او قواعد و مقرراتی را پرت و پلا می‌کند که سندی جز هوا و هوس خود ندارد. وی در کتاب «انسان در جهان نوین» در فصل: «دین مسأله خاتمه یافته‌ای است» این چنین فرمایش می‌کند:

«پیشرفت علوم و منطق و روانشناسی ما را به مرحله‌ای از زندگی رسانده است که خدا در آن فرضیه بیسودی گشته است. دانش زیست‌شناسی خدا را از میان عقل و خرد ما بیرون رانده است. دیگر او فرماندهی نیست که گرداننده جهان بشمار آید، بلکه وی تنها «علت نخستین» یا اساس عام پیچیده‌ای است».

«ویل دورانت»<sup>(۲)</sup> مؤلف کتاب: «گلزارهای فلسفه» می‌گوید: فلسفه در جستجوی خدا است، ولی نه خدای خداپرستانی که او را فراتر از جهان ماده و بالاتر از دنیای طبیعت تصوّر می‌کنند. بلکه خدای فیلسوفان قانون جهان و پیکره و حیات و مشیت آن است...

این سخنی است که نمی‌توانی آن را به خاطر سپاری. تنها سخنی است که گفته می‌شود و بس!

ما این چنین کسانی را که در تاریکی گام برمی‌دارند و کورکورانه راه می‌روند با قرآن دادگاهی نمی‌کنیم. همچنین ایشان را با خردهای خود که پرورده و سامان گرفته هدایت قرآن است به قضاوت نمی‌خوانیم. بلکه آنان را به پیشگاه دادگاهی و داوری «دانشمندان» همسان خودشان، و به پیشگاه دانش بشری، دانشی که

۱- دانشمند زیست‌شناس معاصر انگلیسی است و از زمره کسانی است که به داروین‌بسم جدید مشغول و سرگرم هستند.

۲- فیلسوف نمای معاصر آمریکائی است.

فرانک آلن دانشمند علوم فیزیک در مقاله‌ای تحت عنوان: «پیدایش جهان، تصادفی صورت گرفته است، یا در پرتو اراده و هدف؟» در کتاب مذکور می‌گوید: «بسیار گفته می‌شود: این جهان مادی نیازمند آفریننده‌ای نیست! اگر ما پذیرفته‌ایم که این جهان هم اینک وجود دارد، پس پیدایش وجود آن را چگونه باید تفسیر و تعبیر کنیم؟... برای پاسخ بدین پرسش، چهار احتمال وجود دارد:

- ۱ - این جهان خواب و خیال و وهم و گمانی بیش نیست! این پاسخ با مسأله پذیرش بودن جهان توسط خودمان در تعارض و اختلاف است.
- ۲ - جهان خود به خود از عدم پدیدار گشته است و از نیستی به هستی در آمده است!
- ۳ - جهان ازلی است و پیدایش آن سرآغازی ندارد!
- ۴ - جهان آفریننده‌ای دارد.

فرض اول، مستلزم قبول این مطلب است که اصلاً مسأله‌ای در میان نیست تا برای حل کردن و پاسخ دادن بدان خویشتن را به رنج و زحمت بیندازیم! مسأله‌ای که در میان است ساخته متافیزیکی ضمیر و خودآگاهی آدمی است! معنی این امر هم چنین است: احساسی که در باره این جهان داریم، و حوادث و رخدادهائی که درک و فهم می‌کنیم، تنها خواب و خیال و وهم و گمان است! اصلاً ماهیت و حقیقتی ندارد! اخیراً سیر جیمز جینز<sup>(۲)</sup> به مسأله وهمی بودن جهان در بیوفیزیک گرائیده است. او معتقد است که جهان وجود خارجی

مواد در آن پیدا و هویدا گردیده است. بنابراین بناچار باید این جهان مادی آفریده شده باشد، و از همان زمانی که آفریده شده است پیرو قوانین و قواعد جهانی معین و مشخصی بوده است، قوانین و قواعدی که تصادف در میان آنها کمترین جایگاه و پایه‌گاهی نداشته است.<sup>(۱)</sup>

چون این جهان مادی نمی‌تواند خود را بیافریند، یا قوانینی را پدید آورد و بسازد که خود از آن قوانین پیروی می‌کند، بناچار باید آفرینش جهان با قدرت یک موجود غیرمادی صورت گرفته باشد. همه شواهد دال بر این است که چنین سازنده‌ای باید دارای عقل و خرد و دانش و فرزاندگی باشد. روشن است که عقل نمی‌تواند در جهان مادی بکار پردازد - همان گونه که در کارهای روان پزشکی معمول است - مگر این که اراده در میان باشد و به کار بیفتد. آن آفریدگاری هم که دارای اراده است قطعاً باید موجود بوده و وجودش از خودش باشد... به این ترتیب نتیجه منطقی و اجتناب ناپذیری که خرد بر ما واجب می‌گرداند این است که نه تنها آفرینش توسط آفریدگاری صورت گرفته است، بلکه باید این آفریدگار، فرزانه و کاربجا و دانا و توانا بر هر چیزی باشد، تا بتواند این جهان را بیافریند و نظم و نظام و سر و سامان بخشد و آن را اداره کند و بگرداند و بچرخاند. همچنین این آفریدگار، باید بی‌آغاز و بی‌انجام و ازلی و ابدی بوده، و نشانه‌های شناخت او در همه جا جلوه‌گر و پدیدار باشد. معنی این بیان آن می‌شود که گریزی و گزیری از تسلیم بدین امر نیست که باید به وجود خدا، یعنی آفریدگار این جهان و رهبر و رهنمود آن ایمان بیاوریم، همان گونه که در سرآغاز این مقاله اشاره کردیم.

علم از زمان لورد کلوین به اندازه‌ای پیشرفت کرده است که با اطمینان و یقین بیشتری می‌توان سخن او را تکرار کرد و گفت: اگر ما ژرف و نیکو بیندیشیم، علم ما را ناچار از آن خواهد کرد که به خدا ایمان داشته باشیم»...

۱- پیشتر گفتیم که نتایج و فرایندهای علوم همه ظنی و تخمینی هستند. ما از این سخن دلیلی برای صدق و صداقت اسلام بر نمی‌گیریم، بلکه تنها ما این سخن را رو در روی کسانی ذکر می‌کنیم که بر علم تکیه می‌کنند و از آن حجت می‌آورند. (مؤلف)

۲- دانشمند فیزیکدان و ریاضیدان معاصر انگلیسی است. او مؤلف کتاب: «جهان اسرار آمیز» که به زبان عربی ترجمه شده است ... او نخستین کسی نیست که این نظریه را بیان داشته است. در فلسفه افلاطون نیز آمده است. حدود ۱۵۰ سالی در مکاتب فلسفی بر سر آن مجادله در گرفته است، به ویژه میان مکتب «ایدئالیسم» و مکتب «رئالیسم»... هنوز که هنوز است این کشمکش و اختلاف در میان است! (مؤلف)

بناچار انرژیها از میان می‌روند! اما وجود خورشید گرم و سوزان، و ستارگان برافروخته و درخشان، و زمین آکنده از انواع حیات، همه و همه دلیل روشن و گواه صادق است بر این که اصل جهان و بنیاد آن در زمانی اتفاق افتاده است، و در لحظه معینی جهان سر از گریبان عدم برآورده است. بنابراین جهان رخدادی از رخدادهای است و آفریده شده است... معنی این سخن این است که باید جهان آفریدگاری داشته باشد. آفریدگاری که سرآغازی نداشته و آگاه از همه چیز و محیط بر همه چیز باشد. آفریدگار توانائی که قدرت او بدون حدود و ثغور بوده، و این جهان را ساخته و پرداخته کرده باشد».

﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ. لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ. فَاعْبُدُوهُ. وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾.

آن (متّصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. جز او خدائی نیست؛ و او آفریننده همه چیز است. پس وی را بپرستید (و بس، چرا که تنها او مستحقّ پرستش است) و حافظ و مدبّر همه چیز است. این قیومت، تنها قیومت بر انسانها نیست و بس، بلکه قیومت بر همه چیز است. چرا که او آفریدگار همه چیز است... مراد از بیان این قاعده همین است. قاعده‌ای که مشرکان - در دوره جاهلیت خود - آن را انکار نمی‌کردند و نفی نمی‌نمودند. اما به مقتضای آن عمل نمی‌کردند و مطابق آن فرمان نمی‌بردند، و آن: تنها از حاکمیت و فرمانروائی خدا اطاعت کردن، و در

ندارد. جهان یک شکل خیالی و مفهوم ذهنی در اذهان ما است. با توجّه بدین رأی می‌توانیم بگوئیم: ما در جهانی از اوهام و خیالات زندگی می‌کنیم! مثلاً می‌توانیم بگوئیم: این قطارهایی که سوار آنها می‌شویم و آنها را لمس می‌کنیم و دست می‌کشیم چیزی جز خیالات و مفاهیم ذهنی نیستند! مسافرانی که سوار آنها شده‌اند وهمی و خیالی هستند! از بالای رودخانه‌هایی که می‌گذرند رودخانه‌های خیالی هستند و اصلاً وجود ندارند! از بالای پلهائی که عبور می‌کنند پلهای ذهنی و غیر واقعی هستند!... و یاهو سرائیه‌های دیگری... این نظریه خیالبافی و گمانی بیش نیست و ارزش بررسی و پژوهش را ندارد.

فرض دوم که می‌گوید: جهان ماده و انرژی، به همین صورت خود به خود از عدم بر جوشیده است و پدیدار گشته است، آن اندازه سبک و بی‌معنی است که در سخافت و حماقت دست کمی از فرض اوّل ندارد، و بهیچوجه این فرض نیز شایسته بحث و بررسی نیست. فرض سوم که می‌گوید: این جهان ازلی است و همیشه بوده است و پیدایش آن سرآغازی ندارد، با دیدگاهی که معتقد به وجود آفریننده‌ای برای این جهان است، یک جزء مشترک دارد، و آن اعتقاد به ازلیت و همیشگی است. در این صورت ما باید صفت ازلیت و همیشگی را یا به جهان مرده نسبت دهیم، و یا این که ما باید آن را به خدای زنده‌ای نسبت دهیم که می‌آفریند. در هیچ یک از این دو نظریه، اشکالی که بیش از دیگری باشد، دیده نمی‌شود. ولی قانون «ترمودینامیک» ثابت کرده است که پدیده‌های جهان کم‌کم حرارت خود را از دست می‌دهند، و رو به وضعی روان هستند که قطعاً در آن روز و روزگار تمام اجسام به درجه حرارت پست مشابهی می‌رسند که صفر مطلق است.<sup>(۱)</sup> دیگر در آن زمان انرژی قابل مصرف وجود نخواهد داشت و نه انرژی می‌ماند و نه زندگی و حیات بر جای خواهد ماند! قطعاً به مرور زمان این حادثه رخ می‌دهد و هیچ گریزی و گزیری از آن نیست.<sup>(۲)</sup> در این حالت که درجه حرارت اجسام به صفر مطلق می‌رسد

۱- صفر مطلق، دمائی است که تقریباً ذرات ماده در آن بدون حرکت و جنبش خواهند شد، و معادل ۲۷۳- درجه سانتیگراد است. (مترجم)

۲- این همه تأکیده‌های قطعی با خود منطق بشری سازگاری ندارد. قوانین ترمودینامیک هم یقینی نیست. بلکه نظریه‌ای در تفسیر جهان است. چه بسا فردا تعدیلهائی در آن صورت گیرد، و چه بسا بطلان آن بطور کلی اعلام شود. ما همچنان که گفتیم علم را دلیلی بر صحت اسلام نمی‌گیریم، و علم را تصدیق کننده قوانین اسلام بشمار نمی‌آوریم. بلکه ما این نتایج و فرایندهای «علمی» را برای کسانی ذکر می‌کنیم که علم را خدائی گمان می‌برند... این سخن خداوند ایشان جولیان هاکسلی است که بدو ایمان و اطمینان دارند! (مؤلف)

برابر آن کرنش بردن، و بدون انباز از سلطه و قدرت خدا پیروی نمودن و ره سپردن است.



آن‌گاه از صفت یزدان سبحان سخن می‌رود و تعبیر می‌شود، سخن و تعبیری که گوشه‌ها و کنارها و پیچها و خمهای درون را با سایه‌روشنهائی می‌پوشاند، سایه‌روشنهائی که گمان نمی‌برم زبان انسانها بتواند وصفی از آن بگوید. پس ما به ترک آن می‌گوییم تا سایه‌روشنه‌های خود را آشکار و نمودار و آهسته و آرام فرواندازد، و صحنه‌ای را ترسیم سازد که صفت خدا را هراسناک و بیمناک در خود بگنجاند، به گونه‌ای که اطمینان بدهد و آسوده‌خاطر گرداند، و همچون نور، درخشان و رخشان شود:

یزدان سبحان آفریدگار همه چیز است. جز او خدائی وجود ندارد...

این قاعده‌ای است که روند قرآنی در اینجا وجوب پرستش خداوند یگانه را بر آن بنیاد می‌نهد، و وجوب ربوبیت ایزد یکتا را با همه معانی و مفاهیمی که ربوبیت می‌رساند، همچون: حاکمیت و تربیت و هدایت و قیمومت، بر آن استوار می‌دارد:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾.

چشمها (کنه ذات) او را در نمی‌یابند، و او چشمها را در می‌یابد (و به همه دقائق و رموز آنها آشنا است) و او دقیق (است و با علم کامل و اراده شامل خود به همه ریزه‌کاریها آشنا، و از همه چیزها) آگاه است.

کسانی که ساده لوحانه می‌خواهند یزدان را ببینند، و همچنین کسانی که پا فشارانه دلیل مادی را بر وجود خدا می‌طلبند، هم اینان و هم آنان نمی‌دانند چه می‌گویند! چشمان انسانها، حواس و شعورشان، فهم و ادراکشان، و نیروهای بیرون و درونیشان، آری این چنین است ... همه این اندامها و توانهایشان آفریده شده است تا با آنها بدین جهان پردازند و با آن در کنش و سازش باشند و کار خلیفه‌گری در زمین را انجام دهند... انسانها می‌توانند آثار و نشانه‌های وجود الهی

را در صفحات این جهان که آفریده یزدانند، ببینند و بشناسند و درک و فهم کنند... اما ذات خداوند سبحان را نمی‌توانند ببینند و فهم و درک کنند، زیرا قدرت دیدن و فهم کردن یزدان به مردمان عطاء نشده است. زیرا پدید آمده فناپذیر توان دیدن موجود ازلی و ابدی را ندارد. گذشته از این که دیدن موجود سرمدی جزو وظائف خلیفه‌گری انسانها در زمین نیست. خلیفه‌گری و وظیفه ایشان است و در این راستا به آدمیان کمک و یاری می‌گردد، و بدیشان چیزهائی عطاء شده است که بتوانند در سایه آنها به کار خلیفه‌گری اقدام کنند.

انسان، ساده لوحی پیشینیان را می‌فهمد. ولی نمی‌تواند پافشاری پسینیان را بفهمد! پسینیان از «اتم» و از «برق» و از «پروتون» و از «نیترون» صحبت می‌کنند. در حالی که کسی از آنان اتم و برق و پروتون و نیترون را هرگز در سراسر زندگی خود ندیده است. چه هنوز میکروسکوپی که این پدیده‌ها را نشان دهد ساخته نشده بود. اما اینان بدین پدیده‌ها به صورت فرضیه، یقین و باور داشتند. این فرضیه ایشان را بر آن داشت که آثار و علائم مشخصی را بینگارند و مقدر دارند که به سبب وجود چنین پدیده‌هائی جلوه‌گر و هویدا می‌گردند. زمانی که این آثار و علائم مشخص دیده می‌شدند، بدین پدیده‌ها قاطعانه ایمان و اطمینان پیدا می‌کردند، پدیده‌هائی که وجود آنها موجب این آثار و علائم می‌گردیدند. در صورتی که نهایت چیزی که این تجربه پیش می‌کشید «احتمال» وجود این پدیده‌ها بدان شکل و صفتی بود که آنها را فرض می‌کردند و می‌انگاشتند!... ولی زمانی که با آنان در باره وجود خدا صحبت گردد و بدیشان گفته شود آثار و نشانه‌هائی که در گستره جهان است از دیدگاه خرد بیانگر وجود یزدان است، به ستیزه و کشمکش می‌پردازند و بدون علم و هدایت و کتاب روشن و روشنگری به جدال و نزاع می‌نشینند، و دلیل مادی محسوس برای دیدگان از انسان درخواست می‌کنند... انگار سراسر این هستی، و انگار این حیات با همه شگفتیهائی که دارد، به عنوان دلیلی بر وجود خدا بسنده نیست!



بسته گردیده است. دل او بینش خود را از دست داده است و در زیر توده گمراهی پنهان مانده است. یزدان جهان پیغمبر ﷺ را رهنمود می فرماید به این که بیزاری خود را از کارشان و بدفرجامی رفتارشان اعلام دارد و خویشتن را تبرئه کند:

﴿وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِظٍ﴾.

من حافظ و مراقب (رفتار و کردار) شما نیستم. بگذارید محروم نشویم از این که نگاهی به هم‌آوائی موجود میان آیه پیشین و آیه پسین بیندازیم. در این فضا و در زیر این سایه‌ها به نغمه دلپذیر این آیه‌ها گوش جان بسپاریم... آیه پیشین در وصف یزدان سبحان می فرماید:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾.

چشمها او را در نمی یابند، و او چشمها را در می یابد. بس دقیق و آگاه است. آیه پسین هم می فرماید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ، فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ، وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا﴾.

بیگمان دلائل روشنی و حجت‌های مبرهنی از سوی پروردگارتان برایتان آمده است. پس هر که ببیند برای خودش بوده، و هر که کور شود به زیان خود کار می کند.

بکار بردن: «أَبْصَار»<sup>(۱)</sup> و «بَصَائِر»<sup>(۲)</sup>، و «أَبْصَرَ»<sup>(۳)</sup> و «عَمِيَ»<sup>(۴)</sup> در روند قرآنی، هم‌وائی و هم‌آوائی زیبایی را زمزمه، و نغمه‌های دلنوازی را طنین انداز می کند.

پس از آن روند قرآنی رو به پیغمبر ﷺ می کند و از گرداندن علامتها و چرخاندن نشانه‌ها در آن سطحی سخن می گوید که با بیسوادی پیغمبر ﷺ و محیطی که در آن است متناسب نیست. خود این امر دالّ بر سرچشمه یزدانی بودن چنین سخنانی است. کسی بدین

روند قرآنی پس از عرضه نشانه‌هایی در نواحی و اقطار جهان و در زوایای وجود انسان، و سخن گفتن از ذات یزدان سبحان، این چنین پیروی ذکر می کند:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾.

چشمها (کنه ذات) او را در نمی یابند، و او چشمها را در می یابد (و به همه دقائق و رموز آنها آشنا است) و او دقیق (است و با علم کامل و اراده شامل خود به همه ریزه‌کاریها آشنا، و از همه چیزها) آگاه است. روند قرآنی بر این توصیفی که زبان بشری نمی تواند به شرح و تفصیل آن پردازد، این چنین پیروی را بیان می دارد:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ، فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ، وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا، وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِظٍ﴾.

(ای پیغمبر! بگو به مردمان:) بیگمان دلائل روشنی و حجت‌های مبرهنی از سوی پروردگارتان (در قرآن) برایتان آمده است (و راه حق را برایتان پیدا و هویدا ساخته است). پس هر که (از آنها سود جوید و در پرتو آنها حق را) ببیند (سود آن) برای خودش بوده، و هر که کور شود (و چشم دیدن حق را نداشته باشد و در پرتو دلائل و براهین، راه حق ننویسد) به زیان خود کار می کند، و من حافظ و مراقب (رفتار و کردار) شما نمی باشم. (بلکه من تنها پیغمبرم و وظیفه من تبلیغ اوامر و نواهی یزدان جهان است. این خداوند است که اعمال شما را می پاید و سزا و جزای همگان را می دهد).

این چیزی که از سوی یزدان برایتان آمده است، دلائل متقن و براهین روشن است. دلائل مستقن و براهین روشن، راهیابند و رهنمود می گردانند. خود بر راستای راه قرار دارند و دیگران را بر راستای راه می دارند. پس هر که دید و آگاه گردید، به نفع خود او است، چرا که هدایت و نور را می یابد. سوای این هر چه هست کوری است. پس از مشاهده این آیات و دلائل جز شخص کور بر گمراهی نمی ماند، کوری که حواس او بیافته و بیسود گردیده است. دریچه عقل و شعورش

۱- چشمان.

۲- بینشها.

۳- دید.

۴- کور شد.

ایشان را با قدرت و قوّت خویش وادار به این کار می‌کرد و از خود اختیاری نمی‌داشتند، و هرگز) شرک نمی‌ورزیدند (ولیکن آنان را به خود واگذارده است تا به اختیار نه به اجبار راه یزدان یا راه شیطان را در پیش گیرند) و ما تو را مراقب (اعمال و مسؤول افعال) ایشان نکرده‌ایم و ما تو را مکلف نساخته‌ایم که احوال آنان را اصلاح و امور ایشان را رو به راه سازی).

یزدان جهان آیات خود را برای مردمان به شیوه‌ها و شکلهای مختلف در سطحی بیان می‌دارد که عربها بدان آشنا نبودند. زیرا این قرآن از محیط ایشان سرچشمه نگرفته است و بر نجوشیده است - اصلاً این قرآن از محیط بشری بطور کلی سرچشمه نگرفته است و بر نجوشیده است - بدین سبب این گونه بیان به شیوه‌ها و شکلهای مختلف، منتهی به دو نتیجهٔ متقابل در محیط گردید:

کسانی که طالب هدایت نبودند، و عشقی به دانش نداشتند، و تلاش و تکاپویی برای رسیدن به حقیقت از خود نشان نمی‌دادند... این گونه مردمان سعی می‌کردند برای سخنان قرآن در این سطحی که محدّد - که از میان خودشان برخاسته بود - برایشان بیان می‌داشت، علتی را پیدا کنند. از پیش خود چیزی را به هم می‌بافتند و سر هم می‌کردند که می‌دانستند چنین چیزی رخ نداده است و نبوده است. هیچ چیزی از زندگی محدّد پیش از بعثت و بعد از بعثت او برای آنان پنهان و ناشناخته نبود... اما آنان با وجود این می‌گفتند: ای محدّد تو این را پیش اهل کتاب خوانده‌ای و پژوهش نموده‌ای و یاد گرفته‌ای! هیچ کسی از اهل کتاب چیزی در این سطح نمی‌دانسته است... در آن زمان کتابهای اهل کتاب در دسترس ایشان و دم دست آنان بود، همان گونه که امروزه در دسترس و دم دست ما است. فاصلهٔ مطالبی که در آن کتابها است با مطالبی که در این قرآن است از زمین تا آسمان است!... چیزهائی که در آن کتابها و در دسترس ایشان بود و در دسترس ما است، جز روایتی بی سر و ته و بدون اصل و ضابطه از تاریخ پیغمبران و شاهان نبود و نیست، روایتی که

امر پی می‌برد که بینش بازی و چشم بینائی داشته باشد. اما مشرکان نمی‌خواستند با این علامتها و نشانه‌ها اطمینان حاصل کنند و ایمان بیاورند. از اینجا بود که می‌گفتند: محدّد این مسائل عقیدتی و قضایای جهانی را در پیش یکی از اهل کتاب خوانده است و پژوهش نموده است! آنان متوجّه نبودند که خود اهل کتاب چیزی از این مسائل و قضایا را در این سطحی که محدّد با آنان سخن می‌گفت نمی‌دانستند. حتّی همهٔ اهل زمین به چیزی در این سطح و بدین محتوی نرسیده بودند و هنوز که هنوز است و انسانها از این همه چیز آگاهی پیدا کرده‌اند و این همه چیز را آموخته‌اند، و آگاهی پیدا می‌کنند و می‌آموزند، اما بدین سطح و محتوای کلام آسمانی نرسیده‌اند و هرگز هم نمی‌رسند. بدین خاطر است که یزدان پیغمبر ﷺ را به پیروی از چیزی رهنمود می‌کند و می‌خواند که بدو وحی شده است. همچنین از او می‌خواهد که به مشرکان اعتنائی نکند:

﴿وَكَذَلِكَ نَصْرِفُ الْآيَاتِ، وَلِيَقُولُوا: دَرَسْتُ، وَ لَنُبَيِّنَنَّ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. إِنِّعَ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا. وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ.﴾

همان گونه (که پیشتر نشانه‌های جهانی و آیه‌های قرآنی را به صورتهای مختلف بیان داشتیم، دیگر) آیات (قرآنی) را به شکلهای گوناگون بیان می‌داریم (تا گروهی از مردمان از آنها درس خدانشناسی بیاموزند و گروه دیگری راه انکار در پیش گیرند) و بگویند: تو درس خوانده‌ای (و قرآن را از دیگران نه از خدا آموخته‌ای. هدف ما این است که) آن را برای کسانی روشن سازیم که علم و آگاهی دارند (و حق را از ناحق تشخیص می‌دهند و حقیقت را می‌پذیرند. ای پیغمبر!) پیروی کن از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده است. هیچ خدائی جز او وجود ندارد. به مشرکان اعتناء مکن (و دشمنانگی آنان و سخنان ایشان را ناچیز انکار). اگر خدا می‌خواست (که او را به یگانگی بپرستند،

پوچ و بی‌ارزششان نکند. دل خود را به دروغ‌گوئیها و دروغ‌نمایدنهایشان و دشمنانگی و ماندگاری بر نارواییهایشان مشغول نسازد. راه او این است که از چیزی پیروی کند که از جانب پروردگارش بدو وحی گشته است. سراسر زندگی خود را بر اساس آن بنیانگذاری کند و بسازد. دل و درون پیروان خویش را نیز بر اساس آن آراسته و پیراسته گردانند. گناهان مشرکان و پلشتیهای ایشان را بر او نخواستند نوشت. مشرکان مسؤول اعمال خود هستند. او باید از وحی یزدان پیروی کند، یزدانی که خدائی جز او نیست. او مسؤول در برابر اوامر و نواهی یزدان است، کی مسؤول در برابر کردار و رفتار بندگان است؟! ﴿

﴿اَتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۚ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾.

(ای پیغمبر!) پیروی کن از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده است. هیچ خدائی جز او وجود ندارد. به مشرکان اعتناء مکن (و دشمنانگی آنان و سخنان ایشان را ناچیز انگار).

اگر خدا می‌خواست ایشان را وادار به هدایت کند، این کار را می‌کرد و ایشان را رهنمود می‌نمود. اگر یزدان می‌خواست ایشان را به گونه‌ای بیافریند که از آغاز جز هدایت چیزی را نشناسند و همچون فرشتگان فرمانبردار باشند و سرکشی نکنند، چنین خیمه فطرت ایشان را می‌سرشت و آنان را می‌آفرید. اما یزدان سبحان انسان را همراه با استعداد هدایت و ضلالت آفریده است، و او را به خود واگذاشته است تا آزادانه راه خویش را برگزیند و جزا و سزای اختیار را در حدود مشیت مطلقه‌ای دریافت دارد که در جهان چیزی روی نمی‌دهد مگر آنچه که چنین مشیت مطلقه‌ای آن را جاری و ساری سازد. اما این مشیت مطلقه هرگز انسان را به هدایت یا ضلالت وانمی‌دارد و مجبور نمی‌گرداند. یزدان انسان را بدین نحو و بدین گونه آفریده است بنابه حکمتی که خود از آن آگاه است، و انسان نقش خویشتن را با استعدادها و تواناییهایی که دارد در این جهان اداء کند و به انجام برساند بدان سان

آمیخته با افسانه‌ها و خرافه‌های ساخته و پرداخته اشخاص ناشناخته‌ای بوده و هست. البته این بخش از مطالب مربوط به عهد قدیم است. اما عهد جدید که متشکل از انجیلها است، فراهم آمده است از روایتی که شاگردان عیسی (علیه السلام) پس از ده‌ها سال آنها را روایت کرده‌اند، و کنگره‌ها و سمینارهای مسیحیان به مرور زمان بدانها دست برده‌اند. و در آنها تحریف و تبدیل و تعدیل روا دیده‌اند. تا بدانجا که مواعظ اخلاقی و رهنمونهای روحی نیز از تحریف و افزایش و کاهش سالم و در امان نمانده است... این کتابها در دسترس اهل کتاب بوده است و هم اینک در دسترسشان هست... اینها کجا و قرآن مجید کجا؟! مشرکان در دوران جاهلیت خود چنین می‌گفته‌اند، و شگفت‌تر از آن، اهل جاهلیت در این زمان هم در میان «خاورشناسان» و «مسلمان‌نماها» این سخن را می‌گویند و گفته خود را «دانش» و «پژوهش» و «بررسی» می‌نامند و معتقدند تنها خاورشناسان آن را تحقیق و کشف کرده‌اند و بدان نتیجه رسیده‌اند!

اما کسانی که واقعاً «می‌دانند و می‌فهمند» ذکر این آیه‌ها بدین شیوه و بیان، منتهی به حق و حقیقت روشن و عیان، در جلو دیدگانشان می‌گردد، و آن حق و حقیقت را می‌شناسند و بدان پی می‌برند: ﴿وَلِئُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾.

(هدف ما این است که) آن را برای کسانی روشن سازیم که علم و آگاهی دارند (و حق را از ناحق تشخیص می‌دهند و حقیقت را می‌پذیرند).

پس از این، جدائی می‌افتد میان مردمانی که چشم بینا دارند و می‌دانند و می‌فهمند، و میان کسانی که کور و کور دل هستند و نمی‌دانند و نمی‌فهمند!

فرمان آسمانی خطاب به پیغمبر بزرگوار صادر می‌گردد، بدان گاه که یزدان آیات را بیان فرموده است، و مردمان در برابر آن آیات دو دسته شده‌اند... فرمان آسمانی خطاب به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) صادر می‌گردد که از چیزی پیروی کند که بدو وحی شده است. از مشرکان روگردان شود و توجهی بدیشان و به یساره‌سراییهایی

که یزدان برای او مقدر کرده است و بدو نموده است:  
 ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا﴾.

اگر خدا می خواست (که او را به یگانگی بپرستند، ایشان را با قدرت و قوت خویش و ادار به این کار می کرد و از خود اختیاری نمی داشتند، و هرگز شرک نمی ورزیدند.

پیغمبر ﷺ مسؤول اعمال مشرکان نیست. مراقبت و محافظت دلهایشان بدو واگذاشته نشده است. مراقب و محافظ دلهایشان تنها یزدان است و بس.  
 ﴿وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا، وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾.

ما تو را مراقب (اعمال و مسؤول افعال) ایشان نکرده ایم، و ما تو را مکلف نساخته ایم که احوال آنان را اصلاح و امور ایشان را رو به راه سازی.

این رهنمودی که یزدان پیغمبر ﷺ را با آن اندرز می دهد، جولانگاهی را معین و مشخص می دارد که فعالیت و عملکرد پیغمبر ﷺ باید در گستره آن انجام بگیرد. یزدان سبحان چنین جولانگاهی را معین و مشخص می فرماید برای جانشینان پیغمبر ﷺ و برای همه کسانی که در هر سرزمینی و در میان هر نسل و نژادی مردمان را به سوی آئین خدا می خوانند.

کسی که مردمان را به سوی آئین یزدان می خواند، نباید دل و امید و عمل خود را متوجه رویگردانان از دعوت گرداند، آن دشمنان و ستیزه جویانی که دریچه های دلهایشان رو به سوی هدایت و الهامهای ایمن باز نمی گردد... باید دل خود را از جانب ایشان فارغ دارد و باکی از آنان نداشته باشد، و امید و آرزو و کار و عمل خود را متوجه کسانی گرداند که شنیده اند و پاسخ مثبت داده اند. این چنین شنندگان و پذیرندگان نیازمند این هستند که همه ساختار وجودیشان ساخته شود بر پایه ای که بر مبنای آن به آئین اسلام در آمده اند. آن پایه و اساسی که پایه و اساس عقیده است ... آنان هستند که سخت نیازمند این هستند که جهان بینی کامل و ژرفی در باره جهان و زندگی، بر پایه و اساس این عقیده، برای ایشان به وجود آورده شود. ایشان نیازمندند که

اخلاقشان و رفتارشان و جامعه کوچکشان بر خود این پایه و اساس بنا گردد. همه این چیزها نیز به جد و جهد نیازمندند و مستحق و سزاوار تلاش و تکاپویند... و اما آنان که در سوئی مقابل و مخالف این سو می ایستند، جزا و سزایشان پس از دعوت ایشان بدین آئین و تبلیغ اوامر و نواهی این دین بدانان، توجه نکردن بدیشان و اعتناء نمودن بدانان است ... وقتی که حق بالنده و نیرومند گردد، یزدان سبحان سنت و قانون خود را به مرحله اجراء درمی آورد. برای این کار، حق را به جان باطل می اندازد و آن را سرکوب می سازد. باطل فوراً راه گریز در پیش می گیرد و میدان را خالی می کند... حق باید پدیدار گردد. هر وقت هم حق به شکل و صورت صادق و کامل پدیدار گردد، کار باطل ساده و ساخته است، و طول عمر آن نیز کوتاه و اندک است.



یزدان همراه با فرمان دادن به پیغمبر ﷺ مبنی بر بی اعتناء بودن و روگردان شدن از مشرکان، مؤمنان را متوجه می فرماید که این بی اعتنائی و روگردانی باید با ادب و وقار و والائی سزاوار مؤمنان، انجام پذیرد... به مؤمنان دستور داده می شود که به خدایان مشرکان دشنام ندهند، تا این مشرکان بر آن نشوند که یزدان سبحان را دشنام دهند، چه آنان عظمت و منزلت و بزرگی و والائی مقام او را نمی شناسند. دشنام دادن مؤمنان به خدایان خوار و حقیر مشرکان، موجب دشنام دادن ایشان به یزدان بزرگوار و والامقام جهان می گردد:  
 ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ. كَذَلِكَ زَيَّنَّا لَكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ. ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ، فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

(ای مؤمنان!) به معبودها و بتهایی که مشرکان بجز خدا می پرستند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند. همان گونه (که معبودها و بتها را در نظر اینان آراسته ایم) برای هر ملتی و گروهی کردارشان را آراسته ایم. (هر کسی کار خود را زیبا می بیند. بزهار بر اثر تکرار گناه

خداگونه‌های مشرکان موجب هدایت و رهنمودشان نمی‌شود. بلکه بر دشمنانگی و ستیزه‌گری ایشان می‌افزاید. پس مؤمنان را با این کاری که سودی در بر ندارد چه کار؟ اصلاً دشنام دادن به بتان و خداگونه‌ها چه بسا منتهی به شنیدن سخنانی شود که نپسندند و موجب بدحالی ایشان گردد. برای مثال بشنوند که مشرکان به پروردگار والا مقام و بزرگوارشان دشنام دهند!



هم اینک خداوند بزرگوار این درس را پایان می‌دهد. درسی که در آن، یزدان سیحان گستره جهان لبریز از علامتها و نشانه‌ها و معجزه‌هایی را نشان داد که در هر لحظه‌ای از شب و روز جلوه‌گری می‌کنند و رخ می‌دهند... درس را پایان می‌دهد با ذکر این موضوع که مشرکان به خدا سخت سوگند می‌خورند که اگر معجزه مادی محسوسی همچون معجزه‌های پیغمبران پیشین بدیشان نموده شود، قطعاً به سبب آن ایمان می‌آورند! این کار باعث شد برخی از مسلمانان پس از شنیدن سوگندهای مشرکان به پیغمبر ﷺ پیشنهاد کنند از پروردگار خود این چنین معجزه‌ای را درخواست فرماید که مشرکان می‌طلبیدند... اما پیشنهاد مؤمنان پذیرفته نمی‌گردد و پاسخ تند و قاطعانه‌ای بدیشان داده می‌شود و برایشان از خوی تکذیب موجود در سرشت تکذیب‌کنندگان سخن می‌رود:

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا. قُلْ: إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ. وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ؟ وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ، كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ نَسْتَرْهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَهُمُ الْمَلَائِكَةَ، وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْقُوتِ وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا - إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ - وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يُجْهَلُونَ﴾.

مشرکان با همه توان و با تأکید هر چه بیشتر، به خدا سوگند می‌خورند که اگر معجزه‌ای (از نوع آن معجزاتی که در سورة اسراء، آیه‌های ۹۰-۹۳

قبح آن در نظرش زدوده می‌شود و بر اثر وسوسه شیطانی و نفسانی زشت زیبا جلوه‌گر می‌گردد. به هر حال) عاقبت بازگشتشان به سوی خدایشان است و خدا آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌سازد (و پاداش و کیفر نیکان و بدان را خواهد داد).

سرشتی که یزدان مردمان را بر آن سرشته است این است که هر کس کاری را که انجام می‌دهد، آن را زیبا و پسندیده می‌داند و از آن دفاع می‌کند. اگر کسی کارهای نیکو و پسندیده می‌کند، آن کارها را نیکو و پسندیده می‌داند و به دفاع از آنها می‌پردازد. اگر هم کسی کارهای بد و نکوهیده می‌کند، آن کارها را نیکو و پسندیده می‌داند و به دفاع از آنها می‌پردازد! اگر کسی هدایت را در آغوش گرفته باشد، آن را خوب و زیبا می‌بیند. اگر هم شخصی راه ضلالت را در پیش گرفته باشد، او نیز آن را خوب و زیبا می‌بیند! این سرشت انسان است... این مشرکان هم بجز خدا معتقد به خداگونه‌هایی و انبازهایی هستند. هر چند که می‌دانند و می‌پذیرند که یزدان آفریدگار و روزی دهنده است! با این وجود اگر مسلمانان به خداگونه‌های ایشان دشنام دهند، ایشان برمی‌جهند و به کژراهه می‌افتند و از اعتقادی که به یزدان دارند منحرف می‌شوند، برای دفاع از چیزهایی که در نظرشان آراسته و پیراسته شده است، از قبیل: پرستش و عبادتی که دارند. جهان‌بینیها و اندیشه‌هایی که معتقد بدانها هستند. احوال و اوضاعی که پسندیده‌اند. تقالید و مراسمی که به ارث برده‌اند و بدانها خوگر شده‌اند. پس مؤمنان باید ایشان را به حال خود واگذارند:

﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

عاقبت بازگشتشان به سوی خدایشان است و خدا آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌سازد (و پاداش و کیفر نیکان و بدان را خواهد داد).

این ادب سزاوار مؤمن است. مؤمنی که به دین خود اطمینان دارد. به حق و حقیقتی که بر آن است یقین دارد. دارای دل آرامی است. به کاری دست نمی‌یازد و نمی‌پردازد که بیهوده و بیفایده باشد... دشنام دادن به

خواسته‌اند) برای آنان آورده شود به سبب آن ایمان می‌آورند. بگو: معجزات از سوی خدا است و (برابر میل او انجام می‌پذیرد و در اختیار من نیست. ای مؤمنان!) شما چه می‌دانید؟... اگر (این معجزاتی که خواسته‌اند) بدیشان نموده شود (باز هم) ایمان نمی‌آورند. (شما ای مؤمنان نمی‌دانید که به هنگام وقوع معجزات حسّی) ما دلها و چشمهای آنان را (در دریای تخیلات و توهمات و در میان امواج تأویلات و احتمالات) واژگونه و حیران می‌گردانیم (و بعد از نزول معجزات) همان گونه خواهند بود که در آغاز بودند؛ ایشان را به خود وامی‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند. اگر ما (درباره درخواست مشرکان کوتاهی نمی‌کردیم و مثلاً) فرشتگانی را به پیش ایشان می‌فرستادیم (و با چشم سر آنان را می‌دیدند) و مردگانی (را زنده می‌کردیم و در برابر دیدگانشان سر از گورها به در می‌آوردند و در باره صدق محمد) با ایشان سخن می‌گفتند، و همه چیز را آشکارا در برابر آنان گرد می‌آوردیم (تا جملگی حق را رویاروی برای ایشان بیان و بر آن گواهی دهند) آنان ایمان نمی‌آوردند مگر این که خدا می‌خواست (و خدا هم سنت خود را برای کسانی تغییر نمی‌دهد که زنگ جاهلیت بر دل آنان نشسته است و بینش ایشان را تباه کرده است) ولیکن بیشتر آنان (از این واقعیت که سنت خدا درباره انسانها تغییر ناپذیر است بی‌خبرند و حقیقت امر را) نمی‌دانند.

دلی که ایمان نیاورد به آیات پراکنده یزدان در کتاب باز جهان، و به نشانه‌های شناخت خدا در گستره کیهان، پس از این رهنمود شگفت و شگرفی که ایزد سبحان آن را در قرآن بدین شیوه و بیان تذکر داده است، دلی که نشانه‌ها و علامتهای شناخت یزدان که پراکنده در جهان صغیر درون و جهان کبیر بیرونند، او را شتابان به سوی پروردگارش برنگرداند و به کنف حمایت او نکشاند، این چنین دلی دل وارونه و واژگونه‌ای است... چیزی که اینان را در آغاز کار از ایمان آوردن بازداشته است، مسلمانان چه می‌دانند معجزه‌ای را که مشرکان

می‌طلبند و ایشان به پیغمبر ﷺ رخ دادن آن را پیشنهاد می‌کنند، اگر این چنین معجزه‌ای رخ دهد، همان چیزی که قبلاً مشرکان را از ایمان باز داشته است، باز هم پس از ظهور معجزه ایشان را از ایمان آوردن باز نمی‌دارد؟ این تنها خدا است که حقیقت این دلها را می‌داند... او است که تکذیب‌کنندگان را وامی‌گذارد که کورکورانه به طغیان و سرکشی خود ادامه دهند و به غرقاب آن فرو روند. چون او ایشان را می‌شناسد و می‌داند که آنان مستحق کفر تکذیب کردن خود هستند. همچنین او می‌داند که آنان پاسخ مثبت نمی‌دهند و گوش شنوا ندارند... آنان حق را نمی‌شنوند و به اسلام نمی‌گروند، هر چند که برابر پیشنهاد ایشان فرشتگان به پیششان نازل گردند! اگر یزدان مردگان را برایشان زنده کند و مردگان با ایشان سخن گویند همان گونه که پیشنهاد می‌کردند، و اگر یزدان همه چیز جهان را در پیش ایشان گرد آورد، و در این همایش همه چیز با ایشان رویاروی گردد و ایشان را به ایمان بخواند، آنان ایمان نمی‌آورند - مگر این که خدا بخواهد - و یزدان سبحان هم چنین چیزی را نمی‌خواهد، زیرا ایشان در راه خدا به پا نمی‌خیزند و به تلاش نمی‌ایستند تا یزدان ایشان را به سوی خود هدایت و رهنمود گردانند... این است حقیقتی که بیشتر مردمان آن را در باره سرشت دلها نمی‌دانند و از آن ناآگاهند.

کسانی که در گمراهی پای می‌فشارند و اصرار می‌نمایند، چیزی که ندارند عدم دلائل و کم بودن براین نیست... بلکه چیزی که ایشان را ننگین و سرگردان می‌کند، بیماری دل، و ویرانی و پریشانی سرشت، و کوری و نابینائی درون است و بس. هدایت یزدان پاداشی است که تنها کسانی مستحق دریافت آن هستند که رو به خدا می‌کنند و در راه خدا به تلاش می‌ایستند.

### پایان جزء هفتم

پس از آن جزء هشتم است و با این آیه آغاز می‌شود:

﴿وَلَوْ أَنَّا زَلَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ...﴾

# فِي ظِلَالِ الْقُرْآنِ

جزء هشتم

سورة انعام آیات ۱۶۵-۱۱۱ و سورة اعراف تا آیه ۹۳





ایشان، ... خلاصه صحنه‌های رستاخیز، و موقعیتهای آفریدگان بدان گاه که آنان را در پیشگاه آفریدگارشان نگاه می‌دارند، همه و همه را عرضه می‌دارد...».

«این سوره بدین منوال و بر این روال، دل انسانها را در این زمانها و کرانه‌ها، و در این گودیها و ژرفاها، به گشت و گذار می‌برد. اما در همه اینها برابر برنامه قرآن مکی راه می‌سپرد. برنامه‌ای که در صفحه‌های پیشین از آن سخن گفتیم. همچنین برابر برنامه سراسری قرآن به پیش می‌رود. این سوره می‌خواهد «نظریه» عقیده را به تصویر بکشد، و نمی‌خواهد به جدال لاهوتی بپردازد که ذهنها و اندیشه‌ها را به خود سرگرم می‌کند. می‌خواهد خداوند راستین مردمان را به مردمان بشناساند، تا از این راه مردمان را بندگان یزدان راستینشان گرداند. دلها و جانها، تلاشها و کوششها، پوششها و جنبشها، آداب و رسوم، شعائر و عبادات، و زندگی عملی و واقعی ایشان را، همه و همه بنده و فرمانبردار این سلطه و قدرت منحصر به فرد می‌سازد. سلطه و قدرت خدائی که سلطه و قدرتی در زمین و آسمان جز سلطه و قدرت او وجود ندارد.

تقریباً همه هم و غم سوره به سوی این هدف معین می‌گراید، و از آغاز تا پایان سوره در این راستا حرکت می‌نماید... خدا خالق است. خدا رازق است. خدا مالک است. خدا صاحب قدرت و غلبه و سلطه است. خدا پس آگاه از نهانیها و پنهانیها و رازها و رمزها است. خدا است که دلها و چشمها را می‌گرداند، همان گونه که شبها و روزها را می‌چرخاند و پایایی می‌آورد... همچنین واجب است که خدا حاکم در زندگی بندگان باشد، و دیگران دارای امر و نهی، و شرع و فرمان نباشند، و حق حلال کردن و حرام نمودن را نداشته باشند. چرا که همه اینها از ویژگیهای الوهیت است، و کسی جز یزدان را نسزد که در زندگی مردمان دست به چنین کارهایی بیازد. کسی که نمی‌تواند بیافریند، زندگی ببخشد و بمیراند، زیان برساند و سود بهره فردی بگرداند، چیزی را ببخشد و چیزی را باز دارد، بالأخره مالک چیزی

## بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جزء هشتم از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول، بقیه سوره انعام است که نیمه نخستین آن، و در جزء هفتم بیان گردیده است. بخش دوم جزء هشتم، مشتمل بر قسمتی از سوره اعراف است.

در جزء هفتم سوره انعام معرفی گردید. در اینجا می‌کشیم خواننده این جزء را با چکیده‌ای از شناخت سوره انعام که در جزء پیشین از آن سخن رفته است آشنا گردانیم. اما سخن گفتن از سوره اعراف، در جای خود به میان خواهد آمد - اگر خدا بخواهد - بدان هنگام که با سوره مذکور روبرو خواهیم شد.

بقیه سوره انعام بر روال این سوره به پیش می‌رود و برابر همان شیوه و روشی ادامه پیدا می‌کند که در جزء هفتم در باره شناخت آن توضیح دادیم. زیبا و بجا است که چکیده‌وار در بخشها و بندهایی بدان اشاره کنیم:

در معرفی سوره، این بخشها و بندها آمده است:

این سوره، رویه‌مرفته «حقیقت الوهیت» را عرضه می‌دارد... حقیقت الوهیت را نشان می‌دهد در جولانگاه هستی و زندگی، نفس و درون، زوایای ناشناخته جهان دیدنی و پیدا، نواحی ناشناخته جهان نهان و ناپیدا، صحنه‌های پیدایش جهان و پیدایش حیات و پیدایش انسان، نابودی گذشتگان و پیشینیان و جانشینی آیندگان و پسینیان، صحنه‌های فطرت در آن هنگام که با جهان و حوادث و دارائی و خوشی و ناداری و ناخوشی و سود و زیان روبرو می‌شود. مظاهر قدرت الهی، محافظت و مراقبت ذات باری از زندگی ظاهری و باطنی انسانها، و احوال و اوضاع کنونی و آینده

برای خود و برای دیگران نه در این جهان است و نه در آن جهان، کی حق دست یازیدن به چنین کارهائی را دارد؟

روند سوره در بارهٔ این مسأله دلائل خود را ایراد می‌کند در داخل صحنه‌ها و موقعیتها و آهنگها و نواهایی که بر سر حدّ جمال و زیبایی مبهوت کننده رسیده‌اند، و دل را با تأثیرات الهامگرانهٔ فراوانی روبرو می‌کنند که از همهٔ راه‌ها و از همهٔ گذرگاه‌ها جمع‌آوری و فراهم آمده‌اند.

مسألهٔ بزرگی که سوره بدان می‌پردازد، مسألهٔ الوهیت و عبودیت در آسمانها و زمین است. این مسأله در اقیانوس بیکران خود، و در جولانگاه فراخ و فراگیر خود، مورد بحث سوره قرار می‌گیرد. اماناسبت فعلی در زندگی گروه مسلمانان آن وقتی، مناسبت تطبیق این قاعدهٔ بزرگ فراگیر است. این مناسبت مربوط به حقّ حلال کردن و حرام نمودن ذبیحه‌ها و خوراکها است که جاهلیت چنین حقّی به خود می‌داد و دخالت در تحلیل و تحریم را برای خویش روا می‌دید. همچنین مناسبت موجود، مربوط به حقّ مقرر داشتن برخی شعائر و مراسم قربانیه‌ها و میوه‌ها و اولاد نذری است ... این مناسبت همان مناسبتی است که آیه‌ها در اواخر سوره از آنها سخن خواهد گفت:

﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِن كُنْتُمْ بآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ. وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ - إِلَّا مَا اضْطُرُّرْتُمْ إِلَيْهِ - وَإِنْ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَاهِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ. وَذَرُوا ظَاهِرَ الْأَنْفِ وَبَاطِنَهُ. إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَنْفِ سَيَجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ. وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَفَسْقٌ، وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ، وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾.

پس (از آنجا که خدا راه یافتگان و گمراهان را بهتر از هر کسی می‌شناسد، به ضلالت مشرکان در تحریم برخی از چهارپایان گوش فرا ندهید و) از گوشت

چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده‌اند (و آن را به نام الله، نه به نام کسی یا چیزی جز او سر بریده‌اند) اگر به آیات خدا (و از جمله به آیات وارده در این باره) ایمان دارید، شما چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح نام خدا بر آن رفته است؟ و حال آن که خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است بیان کرده است (و دستور داده است که از آنها نخورید) مگر ناچار و درمانده شوید (که در این صورت می‌توانید به اندازه‌ای که رفع ضرورت و دفع هلاک کند از گوشت حرام آنها بخورید). بسیاری از مردم، با هواها و هوسهای (کج و نادرست) خود، بدون آگاهی (از صحت آنچه که می‌گویند و بدون دلیلی بر آنچه در راه آن می‌کوشند، دیگران را) سرگشته و گمراه می‌سازند. بیگمان پروردگارت (از تو و از همهٔ بندگان) آگاه‌تر از حال تجاوزکاران است. گناهان آشکار و بزهکاریهای پنهان را ترک کنید (و در هیچ حال خویشتن را به معصیت نیالانید). بیگمان کسانی که به دنبال گناه راه می‌افتند، هر چه زودتر کیفر ارتکاب معاصی ایشان داده می‌شود. از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است). چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است. بیگمان اهریمنان و شیاطین صفتان، مطالب و سوسه‌انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکوشند که شما را به تحریم آنچه خدا حلال کرده است وادارند). اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

(انعام / ۱۱۸-۱۲۱)

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا، فَقَالُوا: هَذَا لِلَّهِ - بِرِزْقِهِمْ - وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا. فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ، وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ. سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ! وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِّكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائُهُمْ، لِيُرْذُوهُمْ، وَ

اگر خدا می خواست آنان چنین نمی کردند. (حال که مشیت خدا چنین می خواهد) پس بگذار آنان (بر خدا و رسول او) دروغ بدارند (چرا که عقاب و عذاب در انتظار ایشان است). و (از جمله خرافات ایشان این است که) می گویند: این (قسمت از) چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (و مخصوص بتها می باشد) و جز کسانی (از خدمتگذاران اصنامی) که ما بخواهیم از آن نمی خورند - و این (قاعده ناروا ساخته آنان و ناشی از) گمان ایشان است (نه ناشی از فرمان یزدان - و همچنین می گفتند: اینها) حیواناتی هستند که سوار شدن بر آنها حرام است و (کسی نباید سوار آنها بشود. و اینها) حیواناتی هستند که به هنگام ذبح نام خدا را بر آنها نمی رانند (بلکه نام بتان را بر آنها می رانند و این را دستور خدا می دانند) بر خدا دروغ می بندند. هر چه زودتر کیفر اقترای آنان را خواهیم داد. و (یکی دیگر از انواع قبائح و احکام خرافی ایشان این است که در مورد گوشت حیواناتی که ذبح کردن و سوار شدن و بار کشیدن از آنها را قدغن و حرام اعلام کرده اند) می گویند: جنینی که در شکم این حیوانات است ویژه مردان ما است و بر زنان ما حرام است (پس اگر زنده متولد شود، تنها باید مردان از گوشت آن بخورند و زنان از آن محرومند) و اگر جنین مرده متولد بشود، همه در آن شریک هستند (و مردان و زنان می توانند از گوشت آن استفاده کنند). هر چه زودتر خداوند کیفر این توصیف (افعال و احکام دروغین) ایشان را خواهد داد. چه او حکیم (است و کارهایش به مقتضی حکمت انجام می گیرد) و آگاه است (و از هر چیز باخبر است).

مسئلاً زیان می بینند کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی می کشند و چیزی را که خدا بدیشان می دهد با دروغ گفتن از زبان خدا بر خویشتن حرام می کنند. (به سبب چنین دروغ و افترا و تحریم ناروا و نابجائی) بیگمان گمراه می شوند و راهیاب نمی گردند. (انعام / ۱۳۶-۱۴۰)

این همان مناسبتی است که در زندگی ملت مسلمان

لَيْبَسُوا عَلَيْهِمْ دِيْنَهُمْ. وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ، فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ. وَقَالُوا: هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ، لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ - بِرَعْمِهِمْ - وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا، وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا - أَفْتِرَاءٌ عَلَيْهِ - سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ. وَقَالُوا: مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا، وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا، وَإِنْ يَكُنْ مِثْقَلُ فَهْمٍ فِيهِ شُرْكَاءٌ، سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ. إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ. قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ - أَفْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ - قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿

(بت پرستان همیشه دچار اوهام خرافاتند. مثلاً این گونه) مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار می دهند و به گمان خود می گویند: این برای خدا است (و با این سهم به خدا تقرب می جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می دهیم) و این برای شرکاء (و معبودهای) او است (و با این سهم نیز به بتها و اصنام تقرب می جوئیم و بدین منظور آنها را صرف رؤساء و پرده داران و خادمان بتکده ها و معابد می نماییم). اما آنچه به شرکاء (و معبودهای) ایشان تعلق می گیرد به خدا نمی رسد (و صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلق به خدا است به شرکاء (و معبودهای) ایشان می رسد (و می تواند صرف آنها گردد و به سرپرستان و خدمتگذاران اصنام ایشان داده شود). چه بد دآوری می کنند! همان گونه (که اوهام و خیال بافیهایشان تقسیم بندی ستمگرانه فوق را در نظرشان آراسته بود، گمانهای نادرستی که در باره بتهایشان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بتهایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و دسته ای فرزندانشان را قربانی بتان می کردند و دسته ای دخترانشان را زنده بگور می نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه پرستی بیامیزند و راه را از چاه باز نشناسند).

حاکمیت مطلقه خدا است! حاکمیت مطلقه ای که الوهیت یزدان در کره زمین در آن مجسم و جلوه گر می گردد، همان گونه که الوهیت یزدان در کل جهان در گرداندن همه امور هستی، بدون کمترین شریک و انبازی، مجسم و جلوه گر می آید.



این مناسبتی است که در زندگی ملت مسلمان و همچنین در جاهلیت پیرامون ایشان موجود بود. مناسبتی است که روند سوره بدان می پردازد به شیوه و گونه ای که در این گزینه ها به آن اشاره شده است ... این مناسبت همان مناسبتی است که موضوع بقیه سوره ای است که در این جزء سرگرم بررسی و واری آن خواهیم گردید، افزون بر این که نیمه پیشین سوره به بررسی و واری مسأله الوهیت و عبودیت، در گستره فراخ و فراگیر آن پرداخته است، تا بدانجا رسیده است که روند سوره با این مناسبت واقعی رویاروی گردیده است، و آن را با بزرگترین مسأله، پیوند نیرومند و ناگسستی داده است:

روند قرآنی برای رویارویی با چنان تقالید و آداب جاهلی موجود و مربوط به تحریم برخی از خوراکیها و تحلیل برخی از آنها، و نذرها و نذوره های میوه ها و چهارپایان و فرزندان، انگیزه ها و گفته های فراوانی را گرد می آورد، و آنها را با چندی از حقائق و قواعد پیوند می دهد، حقائق راستین و قواعد بنیادین این آئین. دیبچه های سترگی در جلو آنها می نگارد، و پیروهای هراس انگیزی به دنبال آنها می آورد. دیبچه ها و پیروهائی که دال بر اهمیت فراوان این حقائق و قواعد در این آئین است، و می رساند که این آئین چه اندازه جدی برای نجات سراسر زندگی از دست جاهلیت است و می خواهد آنها را بطور کلی به اسلام برگرداند... یعنی آنها را تنها به زیر سلطه و قدرت یگانه یزدان یکنگی جهان بکشانند.

بدین منوال روند سوره دیبچه ای بر این مسأله می آورد: مشیت یزدان جملگی بندگان اعم از پریان و

موجود است. ملت مسلمانی که جاهلیت پیرامون آن را گرفته است و این مسأله بزرگ، یعنی مسأله قانونگذاری در آن جلوه گر می آید. به دنبال این مسأله بزرگ، مسأله بزرگتری که مسأله الوهیت و عبودیت است قرار گرفته است. مسأله ای که سراسر این سوره، و جملگی قرآن مکی بدان می پردازد. حتی قرآن مدنی نیز بدان می پردازد، هر زمان که در آن سخن از نظام و قانونگذاری می رود.

سخن ها و فرموده ها و اسباب و علل فراوانی که روند سوره از آنها موج می زند، بدان هنگام که با جاهلیت و پیروان جاهلیت در باره چنین چهارپایانی و ذبیحه هائی و نذرهای روبرو می گردد. این هم مناسبتی است که در آن مسأله حق قانونگذاری جلوه گر می آید، و به مسأله عقیده بطور کلی مربوط می شود. مسأله الوهیت و عبودیت که مسأله ایمان یا کفر، و مسأله اسلام یا جاهلیت، بشمار است ... این سخن ها و فرموده ها و اسباب و علل فراوان، بدین نحوی که می کشیم نمونه هائی از آنها را در شناخت مختصر این سوره بیان داریم، و حقیقت آن نیز به هنگام رویارویی تفصیلی آیات قرآنی بعد از آن در روند سخن جلوه گر می آید، به درون انسان حقیقت اصیلی را راه می دهد که در سرشت این دین است. این حقیقت اصیل که هر جزئی از زندگی بشری هر اندازه هم کوچک باشد باید که مطیع مطلق فرمانروائی و حاکمیت مستقیم و بدون واسطه خدا باشد که جلوه گر در شریعت خدا است. اگر چنین نباشد، خروج از این دین بطور کلی است! زیرا سرکشی از حاکمیت مطلقه خدا در چنین جزء کوچکی، سبب خروج از دین خدا بطور کلی است!

این دسته از آیات بیانگر اهمیت فراوانی است که این دین برای نجات زندگی بطور کلی از تاریکیهای حاکمیت انسانها در هر نوع کاری از کارهای مردمان قائل است. خواه این کار مهم باشد یا ناچیز، و بزرگ باشد یا کوچک... هر کاری از کارها پیوند می خورد به اصل بزرگی که این دین در آن جلوه گر می آید، و آن

یاوه سرانیهایی رنگین و وسوسه‌های دروغین) بفریبند. اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین کاری را نمی‌کردند (ولی همه اینها برابر تقدیر و مشیت خدا انجام گرفته و انجام می‌گیرد). پس بگذار دروغها بهم بافتند (و خویشتن را گرفتار کفر و ضلال کنند. بر تو تبلیغ است و بر ما هم حساب. بگذار آنان سخنان باطل را بیاریند تا خویشتن را بدان گول زنند و بفریبند) و تا دلهای کسانی که به آخرت عقیده ندارند بدان (مزخرفات) گرایش یابد، و از آن راضی و بدان خشنود گردند، و مرتکب هر چیزی شوند که می‌خواهند.

(انعام / ۱۱۲ و ۱۱۳)

زمانی که مقرر و مشخص گردید که دشمنانگی اهریمنانِ انسانها و جنّها با پیغمبران، سنت و قانون است که برابر قضا و قدر یزدان انجام می‌پذیرد، و این چنین اهریمنانی هر چه مرتکب شوند و هر گناهی که بکنند، در ید قدرت خدا قرار دارند. پیغمبر خدا ﷺ نخواست داور و «حکمی» جز خدا بجوید... بدین شیوه بطور کلی در هر کاری و در هر چیزی ... چرا که در کاری از این کارهای مربوط به این خوراکها، جز خدا را به داوری و حکمیت طلبیدن، به منزله به داوری طلبیدن و حکمیت دادن جز خدا در همه کارها است. به داوری طلبیدن و حکمیت دادن جز خدا هم اعطاء ربوبیت به دیگران و اعتقاد به ربوبیتی سوای ربوبیت یزدان جهان است، و پیغمبر ﷺ آن را نمی‌پسندید و بلکه با آن دشمنی می‌ورزید... به دنبال این بیان، سخن پروردگارش را ذکر می‌نماید که می‌فرماید با این کتاب و با این شریعت، سخن خدا پایان می‌پذیرد و دیگر در این باره سخنی برای گوینده‌ای، و داوری و حکمیتی برای کسی نمی‌ماند. پیغمبر خدا ﷺ بر حذر می‌گردد از این که در آئین یزدان از مردمان اطاعت کند. چه بیشتر آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و دانشی ندارند که بتوان بدان اطمینان حاصل کرد، و هر که از ایشان پیروی کند او را گمراه کنند و به کژ راهه اندازند. تنها خدا است که گمراهان و راه‌یافتگانِ بندگان

مردمان را فرامی‌گیرد. همه رخدادهای این هستی برابر مشیت و اراده و قضا و قدر خداوند به وقوع می‌پیوندد. خدا دشمنان انس و جنّ پیغمبران را در این جهان بر خوان یغمای خود می‌نشانند و در پیله نعمت گرفتار می‌گرداند و پله پله به سوی عذاب می‌کشانند. بدیشان مهلت می‌دهد تا هر گناه و بزه‌ی را که می‌خواهند بکنند مرتکب گردند و بر کجاوه غفلت بنشینند و رهسپار دوزخ شوند... البته اگر خدا می‌خواست می‌توانست که آنان را وادار به پذیرش هدایت کند و از ضلالت کاملاً به دور گرداند. یا این که ایشان را به سوی حق و حقیقت رهنمود نماید، و دریچه سراج‌های سینه‌هایشان را برای ورود حق و حقیقت باز کند و فراخ گرداند. یا اصلاً نگذارد آنان به پیغمبران و مؤمنان کمترین آزاری برسانند و کوچکترین دردسری تولید کنند. آخر آنان با پیغمبران دشمنی نمی‌ورزند و مرتکب گناهان نمی‌شوند، بدان خاطر که می‌توانند بر سلطه و قدرت و اراده و مشیت یزدان بشورند و سر از خط فرمان بپيچند! آنان بسی ناتوانتر از آنند که سر به شورش از سلطه و مشیت خدا بردارند. اما این اراده و مشیت یزدان است که بر این قرار گرفته است ایشان را آزاد گذارد و توانائی رسیدن به هدایت و فرو افتادن به ضلالت را بهره آنان فرماید. ایشان در همه حال در ید اختیار خداوند جهان و مقهور فرمان ایزد سبحان هستند:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا، وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ، فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَلِيَرْضَوْهُ، وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾.

همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می‌ورزند) دشمنانی از انسانهای متمرّد و جنّیان سرکش را در برابر هر پیغمبری غلم کرده‌ایم. گروهی از آنها سخنان فریبنده‌ی اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌داده‌اند تا ایشان را (با

رِسَالَتِهِ. سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ  
عَذَابٌ شَدِيدٌ مِّمَّا كَانُوا يَكْرَهُونَ ﴿۸۹﴾.

(ای پیغمبر! بدیشان بگو: این داوری خدا درباره حق و  
حقیقت است) آیا جز خدا را (میان خود و شما) قاضی  
کنم؟ و حال آن که او است که کتاب (آسمانی قرآن) را  
برای شما نازل کرده است و (حلال و حرام و حق و  
باطل و هدایت و ضلالت، در آن) تفصیل و توضیح داده  
شده است. کسانی که کتاب (های آسمانی را پیشتر)  
برای آنان فرستاده ایم می دانند که این (قرآن) حقیقتاً از  
سوی خدا آمده است و مشتمل بر حق است (چرا که  
کتابهای آسمانی خودشان بدان بشارت داده است و

تصدیق کننده آن است). پس تو از تردید کنندگان مباش  
(و پیروان تو نیز در باره حَقَانِیت قرآن کمترین تردیدی  
به خود راه ندهند). فرمان ما صادقانه و دادگرانه انجام  
می پذیرد. هیچ کسی نمی تواند فرمانهای ما را دگرگونه  
کند (و جلو دستورات ما را بگیرد). خدا شنوای سخن  
آنان) و دانا (ی کردار ایشان) است. اگر از بیشتر مردم  
(که کافران و منافقاند) پیروی کنی، تو را از راه خدا  
دور می سازند. چرا که آنان جز از ظن و گمان پیروی  
نمی کنند و آنان جز به دروغ و کزاف سخن نمی گویند.  
بیگمان پروردگارت (از تو و از هر کس دیگری) آگاه تر  
است از حال کسانی که (گمراه گشته و) از راه او بدر  
می روند، و از حال کسانی که هدایت می یابند (و راه او  
را در پیش می گیرند). پس (از آنجا که خدا راه یافتگان و  
گمراهان را بهتر از هر کسی می شناسد، به ضلالت  
مشرکان در تحریم برخی از چهارپایان گوش فرا  
ندهید و) از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح  
نام خدا را بر آن برده اند (و آن را به نام الله، نه به نام  
کسی یا چیزی جز او سر بریده اند) اگر به آیات خدا (و  
از جمله به آیات وارده در این باره) ایمان دارید. شما  
چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح نام  
خدا بر آن رفته است؟ و حال آن که خداوند گوشت  
حیواناتی را که بر شما حرام است (در همین سورة انعام / ۱۴۵ و  
مائده / ۳) بیان کرده است (و دستور داده است که از آنها

خود را می شناسد و پس... اینها دیباچه فرمان به  
خوردن از چیزی است که نام یزدان بر آن برده شده  
است، و مدخل نهی از چیزی است که نام یزدان بر آن  
برده نشده است، اگر مسلمانان واقعاً مؤمن باشند.  
مسلمانان بر حذر می گردند از این که از دوستان  
اهریمنان در چیزی از کار و بار تحلیل و تحریم اطاعت  
کنند، زیرا اگر از ایشان اطاعت نمایند همچون آنان  
مشرک خواهند بود... با توضیح سرشت کفر و سرشت  
ایمان، و با ذکر انگیزه هایی که کافران را به انجام چنین  
کاری و ارتکاب چنین گناهی وا می دارد، این بخش  
پایان می پذیرد:

﴿أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَتَّبَعِيَ حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا  
الْكِتَابَ مُصَلًّا، وَالَّذِينَ آمَنَّا لَهُمُ الْكِتَابُ يَعْلَمُونَ  
أَنَّهُ مُنْزَلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ، فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.  
وَمَتَّ كَلِمَةً رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ، وَ  
هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ  
يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ  
إِلَّا يَخْرُصُونَ. إِنْ رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ  
وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ... فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ أَسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ  
إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ. وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ  
أَسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا عَلَيْهِمْ - إِلَّا مَا  
أَضْطَرُّرْتُمْ إِلَيْهِ - وَإِنْ كَثُرَ يَظْلُحُونَ بِأَهْوَائِهِمْ بَغَيْرِ  
عِلْمٍ، إِنْ رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ. وَذَرُوا ظَاهِرَ  
الْأُتَمِّ وَبَاطِنَهُ، إِنْ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأُتَمَّ سَيَجْزُونَ بِمَا  
كَانُوا يَفْتَرُونَ. وَلَا تَكُلُوا مِمَّا يُذَكَّرُ أَسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ  
- وَإِنَّهُ لَفَسْقٌ - وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَكَاوُنٌ لَكُوا حُونَ إِلَى  
أُولِيائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ، وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ  
لَمُشْرِكُونَ... أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ، وَجَعَلْنَا لَهُ  
نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَتَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ  
بِخَارِجٍ مِنْهَا؟ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا  
يَعْمَلُونَ. وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَارًا يَجْرِمُهَا  
لِيَمْكُرُوا فِيهَا، وَمَا يَكْمُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا  
يَشْعُرُونَ. وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى  
تُنْزِلَ مِثْلَ مَا أُنْزِلَ اللَّهُ. اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ



مگه سردمداران آنجا را فاسقان و گناه پیشگان تشکیل می دادند. همیشه هم) در هر شهری (که تا اندازه ای بزرگ و پرجمعیت باشد) سردمداران آنجا را از بزهکاران فراهم می سازیم تا در آنجا به نیرنگ پردازند (و عاقبت وسیله خرابی شهر و انحراف مردمان را فراهم سازند. همه باید بدانند که) اینان به جز به خویشتن نیرنگ نمی زنند ولی خودشان نمی دانند (که سرمایه های وجود خود، اعم از فکر و هوش و ابتکار و عمر و وقت و مال خویش را به جای صرف سعادت، صرف شقاوت می کنند. این سردمداران به مردمان حسادت می ورزند در این که دانش و نبوت و هدایتی را خدا بدیشان عطاء کند. و لذا) هنگامی که دلیل و برهان روشنی برای اینان می آید (و وحی آسمانی بدیشان می رسد) می گویند: (حق را) باور نمی داریم مگر این که آنچه به پیغمبران خدا داده شده است به ما نیز داده شود (و همچون ایشان به ما وحی شود). خداوند بهتر می داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می دارد. از سوی خدا هر چه زودتر خواری و رسوائی (در دنیا) نصیب کسانی می گردد که بزهکاری پیش می گیرند، و عذاب سختی (در آخرت) به سبب نیرنگی که می ورزند بهره ایشان می شود. (انعام / ۱۱۴-۱۲۴)

سپس روند قرآنی بر می گردد و مقرر می دارد که هدایت راه یافتگان و ضلالت گمراهان، هر دو در پرتو قضا و قدر خدا انجام می پذیرند. اینان پسان آنان در ید قدرت و تحت سیطره یزدانند، و در چهارچوب اراده مشیت و قضا و قدر او قرار دارند:

﴿فَن يُرِدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ. وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ. كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را (با) پرتو نور ایمان باز و) گشاده برای (پذیرش) اسلام می سازد، و آن کس را که خدا بخواهد گمراه

نخورید) مگر ناچار و درمانده شوید (که در این صورت می توانید به اندازه ای که رفع ضرورت و دفع هلاک کند از گوشت حرام آنها بخورید). بسیاری از مردم، با هواها و هوسهای (کج و نادرست) خود، بدون آگاهی (از صحت آنچه که می گویند و بدون دلیلی بر آنچه در راه آن می کوشند، دیگران را) سرگشته و گمراه می سازند. بیگمان پروردگارت (از تو و از همه بندگان) آگاه تر از حال تجاوزکاران است. گناهان آشکار و بزهکاریهای پنهان را ترک کنید (و در هیچ حال خویشتن را به معصیت نیالائید). بیگمان کسانی که به دنبال گناه راه می افتند، هر چه زودتر کفر ارتکاب معاصی ایشان داده می شود. از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمدأ) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است). چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است. بیگمان اهریمنان و شیاطین صفتان، مطالب و سوسه انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکشند که شما را به تحریم آنچه خدا حلال کرده است وادارند). اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود. آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده ایم و نوری (از مناره ایمان) فرا او را داشته ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می رود (و چشم او را روشنائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می بخشد) مانند کسی است که به مثل گوئی در تاریکیها فرو رفته است (و توده های انباشته ظلمتکده کفر او را در خود بلعیده است و شبح بی جان و بی اندیشه و بی تکانی از او بر جای نهاده است) و از آن تاریکیها نمی تواند بیرون بیاید. همان گونه (که خداوند ایمان را در دل ایمانداران آراسته است، کفر و ضلال را در دل نسابوران پیراسته است و) اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است. همان گونه (که در

می‌داده‌اند، سرپرست و یاور آنان است.

(انعام / ۱۲۶ و ۱۲۷)

هنوز پیروهای مسأله امر و نهی راجع به خوردن گوشت چهارپایان، پایان نمی‌گیرد، روند قرآنی سرنوشت اهریمنان انس و جن را عرضه می‌دارد، آنانی که با مؤمنان، در این مسأله، به جدال و ستیز می‌پردازند، در حالی که خودشان در ید قدرت یزدان و تحت سلطه خداوند متان هستند. آن خداوندگاری که دارای قدرت و سلطه و دستور و فرمان در همه سرنوشتها می‌باشد. روند قرآنی هر چه زودتر سلطه و قدرت یزدان را نیز در کار جانشین سازی برخی از مردمان در کره زمین، و میراندن و از میان بردن بعضی از ایشان نشان می‌دهد، و گروهی را که در دنیا ناسنجیده و خودسرانه عمل می‌کنند بیم می‌دهد. بدان سبب هم ناسنجیده و خودسر عمل می‌کنند که یزدان بدیشان آزادی گزینش راه زندگانشان بخشیده است. بدان خاطر تا در پایان راه مورد آزمایش و آزمون خداوند سبحان قرار گیرند، و روشن گردد با پایان گرفتن مهلت و فرصت، در مدت آزمایش و آزمون، چه کارهائی را کرده‌اند و چه چیزهائی را به دست آورده‌اند:

﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنسِ﴾ قَالَ أُولَئِئَا هُمْ مِنَ الْإِنسِ: رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ، وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا. قَالَ: النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا - إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ - إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ. وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ، أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي، وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا؟ قَالُوا: شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا، وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ. ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ. وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ. وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ، إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفَ مِنْ

سرگشته کند، سینه‌اش را بگونه‌ای تنگ می‌سازد که گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند (و به سبب رقیق شدن هوا و کمبود اکسیژن، تنفس کردن هر لحظه مشکل و مشکل‌تر می‌شود. کافر لجوج نیز با پیروی از تقالید پوسیده، هر دم بیش از پیش از هدایت آسمانی دورتر و کینه‌اش نسبت به حق و حقیقت بیشتر و پذیرش اسلام برای وی دشوارتر می‌شود). بدین منوال خداوند عذاب را بهره‌رسانی می‌سازد که ایمان نمی‌آورند.

روند قرآنی این بخش را به پایان می‌برد با ذکر این مطلب که امر و نهی و باور و جهان‌بینی‌ای که گذشت، راه راست یزدان است. سپس آن امر و نهی را با اصول اعتقاد به اراده و مشیت و قضا و قدر خدا ربط و پیوند می‌دهد، و از یک سو آنها را بسته و دسته یگانه‌ای می‌گرداند، و از دیگر سو آنها را راه راست خدا قرار می‌دهد، راه راستی که به بندگان دستور می‌فرماید آن راه را در پیش گیرند و بسپارند تا از چنین مسیری به سرای سعادت و رحمت و امن و امان موجود در پیشگاه یزدان برسند، یزدانی که سرپرست و یاور ایشان است:

﴿وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَكَّرُونَ. هُمْ ذَاوُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ، وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

این (مطلب که مددهای الهی شامل حال حق طلبان می‌گردد و عذاب الهی به سراغ دشمنان حق می‌رود، سنت ثابت خدا است و بخشی از راستای) راه مستقیم پروردگار تو است. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی و دلائل عقلانی) را برای کسانی تشریح و توضیح داده‌ایم که (دلی پذیرا و گوشی شنوا دارند و) پند می‌گیرند و اندرز می‌پذیرند. برای آنان (که پندپذیر و بیدارند) دارالسلام است که (بهشت یزدان است و زودده از آفات و بلایا بوده و غم و اندوه به ساحت آن راه ندارد و) از سوی پروردگارشان بدیشان تعلق می‌گیرد، و خداوند به سبب کاری که (در دنیا) انجام

قیامت ترسانند، ولی ما ایشان را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی را از سوی خود نفرستاده است و جز زندگی این جهان، زندگی دیگری وجود ندارد. (آری) زندگی جهان، آنان را گول زد (و به خود مشغول داشت و امروز جز اعتراف چاره‌ای ندارند) و علیه خود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مستحق عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند). این (ارسال رُسُل) به خاطر آن است که پروردگارت هیچگاه مردمان شهرها و آبادیها را به سبب ستمهایشان هلاک نمی‌کند، در حالی که اهل آنجاها (به سبب نیامدن پیغمبران به میانشان و نبودن راهنمایان و عدم تبلیغ مبلغان، از حق) غافل و بی‌خبر باشند. و هر یک (از نیکوکاران و بدکاران) دارای درجاتی (و درکاتی از پاداش و عزّت و پادافره و ذلّت در جهان دیگر) بر طبق اعمال خود هستند، و پروردگارت (هیچگاه) از کارهایی که مردمان می‌کنند غافل و بی‌خبر نیست. پروردگار تو بی‌نیاز (از بندگان و عبادت ایشان) و مهربان (نسبت به همه مردمان) است. اگر بخواهد همه شما را از میان می‌برد و کسانی را که خود بخواهد جایگزین شما می‌سازد، همان گونه که شما را از دودمان انسانهای دیگری آفریده است (و بر جای دیگرانتان نشانده است). بیگمان آنچه (از قیامت و حساب و عقاب و ثواب و اختلاف درجات و درکات) به شما وعده داده می‌شود خواهد آمد، و شما نمی‌توانید (خدا را) درمانده کنید (و از دست عدالت و کیفر او بگریزید. ای پیغمبر) بگو: ای قوم من! (بر کفر خود و دشمنانگیتان نسبت به من ماندگار باشید و) هر چه در قدرت دارید بکنید. من هم (بر جای خود ایستاده‌ام و تا می‌توانم شکیبائی) می‌کنم (و در دفاع از اسلام می‌کوشم). بالأخره خواهید دانست که چه کسی سرانجام نیک خواهد داشت (و پیروزی در این جهان و سعادت در آن جهان مال چه کسی خواهد شد). بیگمان ستمکاران موفق و رستگار نخواهند شد. (انعام/ ۱۲۸-۱۳۵) با مجموعه این همه حقائق بنیادین شگفت اعتقادی،

بَعْدَكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخَرِينَ. إِنَّ مَا تُوَعَّدُونَ لَأَتَى، وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ. قُلْ: يَا قَوْمِ أَعْمَلُوا عَلَى مَكَاتِبِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ، فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ، إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.

(به یاد بیاور آن) روزی را که در آن همه آنان را در کنار هم گرد می‌آوریم (و خطاب به گناهکاران می‌گوئیم): ای گروه جنّیان شما افراد فراوانی از انسانها را همراه ساختید. (بدین هنگام با افسوس و دریغ) پیروان ایشان از میان انسانها (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگار! برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم. (جنّیان با وسوسه شیطانی بر ما ریاست کردند و از ما بهره گرفتند، و ما انسانها به وسوسه ایشان دچار شهوات و لذّات زودگذر شدیم، تا آنگاه که مدّت معلوم زندگی را سپری کردیم) و به مرگی گرفتار آمدیم که برای ما معین و مقدر فرموده بودی. (هم اینک با کوله‌بار کفر و ضلال در پیشگاه ذوالجلال ایستاده‌ایم. وای بر ما! خداوند بدیشان) می‌گوید: آتش (دوزخ) جایگاه شما است و همیشه در آن ماندگارید مگر مدّت زمانی که خدا بخواهد. بیگمان پروردگار تو حکیم (است و کارهایش از روی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و می‌داند چه کسانی را از دست دوزخ رها کند). و همان گونه (که ستمگران، در این جهان پشتیبان یکدیگر و رهبر و راهنمای هم هستند، در جهان دیگر نیز آنان را به یکدیگر وامی‌گذاریم و) برخی از ستمگران را همنشین برخی دیگر می‌گردانیم، و این به خاطر اعمالی است که (در جهان گذران) انجام می‌داده‌اند. (در آن روز خداوند بدیشان می‌گوید): ای جنّیان و ای انسانها آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات (کتابهای آسمانی) مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز (و روبرو شدن در آن با خدا) بیم ندادند؟ (پس چگونه این روز را فراموش کردید و در تکذیب آن کوشیدید؟ در پاسخ) می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم (و اقرار می‌کنیم که پیغمبران آمدند و آئین خدا را تبلیغ کردند و ما را از

آنها بدیشان فرمان داده است ... آنان آن اندازه به شرک نمی‌نازیدند که بگویند این مراسم و قوانین دعا است و ما آنها را پدیدار و آشکار می‌داریم و ادّعاء می‌نمائیم که دارای سلطه مقام والای حاکمیت و فرماندهی هستیم و با استفاده از این امر، مراسم و قوانین جدای از مراسم و قوانین یزدان، پدیدار می‌گردانیم و ارائه می‌دهیم. آخر آنان با این چنین خودبزرگ‌بینی و نازشی آشنا نبودند که مشرکان این زمان دچار و مبتلای بدان هستند و ادّعاء سلطه و قدرتی جدای از سلطه و قدرت یزدان را دارند!... بلی جاهلیت عرب با این کار مرتکب شرک می‌شدند، و به سبب همین کار مشرک بشمار می‌آمدند.

از جمله این مراسم و قوانینی که از پیش خود بهم می‌بافتند و پدیدار می‌کردند و گمان می‌بردند که یزدان آنها را تهیّه دیده است و برای مردمان حواله داشته است نذر و نذور میوه‌ها و چهارپایان برای یزدان سبحان و برای خدایان مورد ادّعاء ایشان بود! پس از آن، هر گونه که خود می‌خواستند، و یا پرده‌داران و کاهنان می‌خواستند عمل می‌کردند:

﴿فَاَكانَ لِشُرَکائِهِمْ فَلَا یَصِلُ إِلَى اللَّهِ، وَ ما کَانَ لِلَّهِ فَهُوَ یَصِلُ إِلَى شُرَکائِهِمْ﴾.

آنچه به شرکاء (و معبودهای) ایشان تعلّق می‌گیرد، به خدا نمی‌رسد (و صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلّق به خدا است، به شرکاء (و معبودهای) ایشان می‌رسد (و می‌تواند صرف آنها گردد و به سرپرستان و خدمتگزاران اصنام ایشان داده شود)!

(انعام / ۱۳۶)

از جمله شرک ایشان این بود که فرزندان خود را نذر خدایان خیالی خویش می‌کردند. همچنین کشتن دخترانشان به پیروی از عرف و عادت قبیله نیز یکی از شرکهای ایشان بود. از زمره شرک آنان وقف برخی از چهارپایان و بعضی از کاشته‌ها بود. چنین کسانی گمان می‌بردند که این نوع چهارپایان و کاشته‌ها جز برای افراد خاصی قدغن هستند. این چنین افرادی را نیز

صحنه‌ها و موقعیتهای و اسباب و علل الهامگرانه، تابش‌ها و پرتوافکنیها بر حقائق مشیت و حقائق هستی جهانی و حقائق نفس بشری، انگیزه‌های پیدا و ناپیدا در زندگی انسانها، بیانهای فراگیر و سخنان مشتمل بر سلطه و قدرت یزدان در آسمانها و زمین سراسر جهان کنونی و آخرت، و در زندگی پنهان و آشکارای انسان ... با همایش مجموعه همه این چیزها، برنامه قرآنی رویاروی می‌گردد، به بهانه تنها یک پدیده جاهلیت درباره خوردن یا نخوردن از گوشت ذبیحه چهارپا ... پس این چه چیز است؟... این چیز مسأله اساسی در این آئین است... مسأله حاکمیت است و حاکمیت متعلّق به چه کسی است ... به عبارت دیگر، مسأله الوهیت و ربوبیت است و از آن چه کسی است ... بدین لحاظ است که این پدیده بظاهر کوچک، با این همه حقایق فراهم آمده و مجموعه‌های پهلوی یکدیگر قرار گرفته و اهمّات فراوان و توجّهات شگفت روبرو می‌گردد. برنامه قرآنی با همسان این چنین مجموعه‌هایی از حقائق و دقائق و اهمّات و توجّهاتی، با مسأله نذر و نذور میوه‌ها و چهارپایان و فرزندان در زمان جاهلیت، رویاروی می‌گردد.

جاهلیت عرب وجود خدا را اصلاً انکار نمی‌کرد. خداوند دیگری را با او همسان نمی‌دید و نمی‌دانست. بلکه آلهه و خداوندگاری را با ایزد قرار می‌داد که منزلت و مرتبت ایشان از یزدان کمتر و پائین‌تر بود! می‌گفتند: از میان این آلهه و خداوندگاران شفیعان و میانجیگرانی برای خود برمی‌گزینند که ایشان را به یزدان جهان نزدیک می‌گردانند و مایه تقرب ایشان به آستانه ایزد متعال می‌شوند! شرک آنان در این بود، و بدین سبب مشرک بشمار می‌آمدند.

از جمله شرک ایشان پدید آوردن و تهیّه دیدن مراسم و قوانینی در زندگی خودشان بود. مراسم و قوانینی که کاهنان و مشایخ ایشان آنها را از پیش خود می‌ساختند و ترتیب می‌دادند و همگان گمان می‌بردند که یزدان آنها را برایشان تهیّه و تعیین فرموده است و به انجام

با یکدیگر مرتبط هستند. چه یا قانون یزدان در میان است که آئین آشکار و زندگی سالم را به همراه دارد، و یا قانون دیگران در دسترس مردان است و نتیجه‌ای جز آئین پیچیده و زندگی تهدید شده به ناپودی ندارد:

﴿وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَاءُهُمْ لِزُدُّوهُمْ وَلِيْلَيْسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ﴾.

همان گونه (که اوها و خیالیافی مشرکان تقسیم‌بندی ستمگرانه پیشین را در نظرشان آراسته بود، گمانهای نادرستی که در بارهٔ بت‌هایشان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بتها (و رؤسای معابد) ایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و دسته‌ای فرزندانشان را قربانی بتان می‌کردند و دسته‌ای دخترانشان را زنده بگور می‌نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه‌پرستی بیامیزند و راه را از چاه باز نشناسند).

(انعام / ۱۳۷)

روشن است که اهریمنان در پشت سرکناره‌گیری از شریعت و آئین یزدان قرار دارند و دیگران را به سوی شریعت و آئین انبازان می‌خوانند و می‌رانند. شیطان نیز دشمن آشکار است و گامهای مشرکان را به سوی زیان و ناپودی رهنمود و رهبری می‌گرداند و می‌کشانند:

﴿كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾.

از آنچه خدا نصیب شما کرده است (و برای شما حلال نموده است) بخورید و از گامهای اهریمن پیروی نکنید (و با افتراء تحلیل و تحریم، در راه او گام برندارید). بیگمان اهریمن دشمن آشکار شما است (و هرگز خیر و خوبی شما را نمی‌خواهد).

(انعام / ۱۴۲)

روشن است که تحریم و تحلیل - جز با شرع خدا - با

خودشان تعیین و معرفی می‌کردند، افرادی که به گمان ایشان یزدان خواسته است که از این گونه گوشت‌ها و زرعها و چهارپایان، استفاده کنند و بهره‌ور شوند!

همچنین از جملهٔ شرک آنان، تحریم سوار شدن بر پشت برخی از چهارپایان همچون بحیره و سائبه و وصیله و حامی بود.<sup>(۱)</sup>

از جملهٔ شرک ایشان چهارپایانی بودند که نمی‌گذاشتند به هنگام ذبح نام خدا بر آنها برده شود. گمان هم می‌بردند که این کار به فرمان یزدان است!

شرک دیگر ایشان این بود که جنین چهارپایان را به پسران اختصاص می‌دادند و دختران را از آن بی‌بهره می‌کردند. اما اگر بچهٔ حیوانات، مرده متولد می‌شد، دختران را نیز در تغذیه از آن شرکت می‌دادند. بلی این را حلال و آن را حرام می‌کردند!

شرک دیگر ایشان این بود که مردار را حلال می‌دانستند و می‌گفتند: مردار را خدا ذبح کرده است، و مردار با ذبح آفریدگار حلال است!

قرآن بر همهٔ این چیزها آشکارا می‌تازد. در این تاخت، مقررات بنیادین عقیده، و صحنه‌ها و حقائق مؤثری را گرد می‌آورد. همان چیزهایی را در این حمله فراهم و گردآوری می‌کند که برای رویارویی با مسئلهٔ شرک و ایمان در سراسر روند سوره تهیه می‌بیند و فراهم می‌چیند. زیرا این پدیدهٔ شرک نیز همسان همان پدیدهٔ شرکی است که بطور کلی در مسئلهٔ شرک و ایمان در همه جا مطرح است، ولی در اینجا به شکل عملی نمودار و جلوه‌گر آمده است.

از لابلای این یورش، روشن می‌گردد که مسئلهٔ مسئلهٔ این آئین است، همان گونه که مسئلهٔ این عقیدهٔ راستین است. چه این آداب و رسوم و قوانین و مقررات را انبازهای آنان برای ایشان می‌آراستند. انبازها چنین آداب و رسوم و قوانین و مقرراتی را برای مشرکان تهیه می‌دیدند و فراهم می‌چیدند تا زندگی آنان را ویران سازند و آئینشان را بر ایشان مشتبه گردانند. مشتبه ساختن آئین و ویران سازی زندگی نیز هر دو تا

۱- برای شناسائی هر یک از این انواع، مراجعه شود به سورهٔ مائده آیه ۱۰۳ در جزء هفتم.

شرک ما راضی و به تحلیل و تحریم ما خشنود است! آری) اگر خدا می‌خواست همگی شما را (از راه اجبار به سوی حق و حقیقت) هدایت می‌نمود (اما هدایت اجباری بی‌سود است و راهیابی اختیاری پسندیده و ستوده است).

سپس موقعیتی را می‌یابیم برای گواهی بر این چیزی که آنان آن را حرام می‌دارند. موقعیتی که ما را به یاد موقعیت گواهی دادن بر مسئله الوهیت می‌اندازد که در آغاز سوره بود. آخر در حقیقت، مسئله یکی است. چه دست یازیدن به قانونگذاری دست یازیدن به ویژگی‌های الوهیت نیز هست. این مسئله با خود آن مسئله یکسان است:

﴿قُلْ هَلُمْ شُهَدَاءُ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا. فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ. وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَغْدِرُونَ﴾.

(ای پیغمبر! بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغ‌گویند و شایسته تصدیق نیستند.) و از هوا و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) هم‌تا و هم‌طراز می‌کنند. (انعام / ۱۵۰)

تعبیر ﴿يَغْدِرُونَ﴾ هم‌تا و هم‌طراز می‌کنند در اینجا، ما را به یاد خود همین واژه می‌اندازد که در مسئله الوهیت در آغاز سوره بکار رفته است و در بخش آشنائی با سوره بیان داشتیم.<sup>(۱)</sup>

این تاخت پایان داده می‌شود با بیان این که چیزی را که یزدان در مسئله قانونگذاری و تعیین آداب و مراسم

شرک برابر است. چنین تحریم و تحلیلی همچون شرک، شرک بشمار است. حواله چیزی از این شرک به مشیت چیره یزدان ادعائی است که در همه زمانها مشرکان آن را ادعاء کرده‌اند. اراده یزدان بر آن رفته است که به مردمان اختیار کمی بدهد تا با آن ایشان را بیازماید. در این صورت با زور بهیچوجه کسی وادار به شرک نمی‌گردد. بلکه اختیار است و امتحان. مشرکان هم از ید قدرت یزدان در هیچ حالی از احوال نجات پیدا نمی‌کنند و از زیر سلطه او بدر نمی‌روند:

﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ. كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا. قُلْ: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا؟ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ. قُلْ: فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾.

مشرکان (برای اعتذار از کفر و معذرت خواهی از تحریم خوراکیه‌های حلال) خواهند گفت: (شرک ما و تحریم چیزهای حلال از سوی ما، برابر مشیت خدا است) اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را (از اشیاء حلال، بر خود) تحریم نمی‌کردیم. کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه (که به تو دروغ می‌گویند و تو را تکذیب می‌دارند، به پیغمبران ما دروغ می‌گفتند و آنان را) تکذیب می‌نمودند تا (سرانجام طعم) عذاب ما را چشیدند و) کیفر اعمال بد خود را دیدند. بگو: آیا دلیل قاطعی (و سند درستی برای رضایت خدا از شرک خود و تحریم چیزهای حلال، در دست) دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و (حجت و برهانی بر گفتار و کردار خود ندارید. شما نه از روی علم و یقین، بلکه) از روی ظن و تخمین کار می‌کنید. (ای پیغمبر! بگو: خدا دارای دلیل روشن و رسا است (بر این که گفتار و کردارتان بی‌پایه و بی‌مایه است، و شما اصلاً دلیل قطعی بر صدق گفتار و درستی کردار خود ندارید در این که می‌گوئید: خدا به کفر و

برای آنان کتابی نیامده است تا برایشان در باره همه چیز صحبت کند و در پرتو آن چنانکه باید با قوانین و احکامی آشنا گردند که یزدان برای آنان مقرر داشته است، و قوانین و احکامی را بشناسند که بناحق گفته می شود این قوانین و احکام الهی است.

به دنبال این، کسانی تهدید می گردند و بیم داده می شوند که پیروی نمی کنند از چیزی که پیغمبر ﷺ با خود آورده است، و بر قوانین و آداب جاهلی می مانند، قوانین و آدابی که به دروغ آنها را به خدا نسبت می دهند، و با درخواست معجزات و خوارق عادات امروز و فردا می کنند، معجزات و خوارق عاداتی که ایشان را وادار به باور کردن و پیروی نمودن گرداند... آنان بیم داده می شوند و تهدید می گردند به این که اگر معجزات و خوارق عاداتی که می طلبند انجام پذیرد، در چنین زمانی مسأله خاتمه می گیرد و کار از کار می گذرد. چرا که به دنبال روی دادن معجزات و خوارق عادات، دمار از روزگارشان برآورده می شود و هلاک و نابود می گردند، چنان که نپذیرند:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ؟ يَوْمَ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا. قُلْ: أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾.

(دلائل متقن بر وجوب ایمان بیان گردیده است. پس چرا ایمان نمی آورند؟ آیا انتظار دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند؟ یا این که پروردگار (خودش) به سوی آنان بیاید؟ یا پاره ای از نشانه های پروردگار که (دال بر شروع رستخیز باشد) برای آنان نمودار شود؟ روزی پاره ای از نشانه های پروردگار فرا می رسد (و آنان را به ایمان اجباری وادار می نماید) اما ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده اند، یا این که با وجود داشتن ایمان (کارهای پسندیده نکرده اند و) خیری نیندوخته اند، سودی به حالشان نخواهد داشت. بگو: منتظر (یکی از این امور سه گانه) باشید و ما هم منتظر (نتیجه وعده

بهره برداری و استفاده از میوه ها و چهارپایان و فرزندان، مقرر می فرماید، راه راست همان است و پس ... خود این تعبیر قبلاً در مسأله تحریم و تحلیل ذبائح ذکر شده است... به همین شکل و صورت نیز درباره الوهیت در سرآغاز سوره آمده است، همان گونه که در آشنائی با سوره بیان کردیم:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ. ذَلِكَمِ وُصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾.

این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کرده ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می سازد. اینها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید). (انعام / ۱۵۳)

روند سوره به همین مجموعه ای که این اشاره ها را از آنها گلچین کرده ایم بسنده نمی کند. بلکه در راه خود به پیش می رود و از کتاب موسی سخن می گوید که برای قوم موسی نازل شده بود:

﴿تَقْصِبَ لِكُلِّ شَيْءٍ وَهْدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ﴾.

بیانگر همه چیز (از تعالیم لازم جهت بنی اسرائیل) بوده (و آنان را به سوی راه راست) هدایت و (برای کسانی که از آن پیروی کنند، مایه) رحمت شود. بلکه (در پرتو ارشادات و رهنمودهای این کتاب مقدس، بنی اسرائیل) به ملاقات با پروردگار خود ایمان بیآورند (و بدانند که در روز قیامت برای حساب و کتاب در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد). (انعام / ۱۵۴)

همچنین از کتاب مبارکی سخن می راند که یزدان آن را فرو فرستاده است تا مسلمانان از آن پیروی کنند و پرهیزگار شوند تا مورد لطف و مرحمت قرار گیرند، و حجت و برهانی در دست ایشان نماید و بگویند قبلاً کتاب برای یهودیان و مسیحیان نازل شده بود ولی



خدا در باره خود و عید او در باره شما) هستیم.

(انعام / ۱۵۸)

آن گاه میانه پیغمبر ﷺ و آئینی که با خود آورده است و ملت مسلمان، با کسانی به هم می خورد و میانشان کاملاً جدائی می افتد که به تحلیل و تحریم دست می یازند، آن هم نه با شریعت یزدان، بلکه با قوانین و آداب ساخته و پرداخته خودشان، و برای خویشتن احکام و مقرراتی وضع می کنند و سپس گمان می برند که چنین دستورها و یاساهائی شریعت یزدان جهان بشمار است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ. إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾.

بیگمان کسانی که آئین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده می دارند (و آن را با عقائد منحرف و معتقدات باطل به هم می آمیزند) و دسته دسته و گروه گروه می شوند (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می کنند) تو بهیچ وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جدا و) سر و کارشان با خدا است و خدا ایشان را از آنچه می کنند باخبر می سازد (و سزای آنان را خواهد داد).

(انعام / ۱۵۸)

بدین شکل بی پرده و آشکار:

﴿لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾.

تو بهیچ وجه از آنان نیستی.

در پایان روند کلی سوره - روندی که با مسأله قانونگذاری و فرمانروائی، این گونه رویاروی می شود، آن هم در مناسبتی که به ظاهر جزئی به نظر می رسد - آهنگی گوش جان را نوازش می دهد که مسأله عقیده را بطور کلی، و مسأله آئین را یکسره، در بر می گیرد... عقیده ای که در دل و درون نهان است، و آئینی که این عقیده را در رژیم و برنامه ای برای زندگی ترجمه و تبدیل می کند:

﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ: إِنَّ

صَلَاحِي وَتُسْكِي وَحَيَايَ وَتَمَاقِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - لَا شَرِيكَ لَهُ - وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ، وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. قُلْ: أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ؟ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا، وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ، وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِيمَا آتَاكُمْ. إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

بگو: بیگمان پروردگارم (با وحی آسمانی و نشان دادن آیات قرآنی و گستره جهانی) مرا به راه راست رهنمود کرده است. و آن دین راست و استوار و پا بر جا، یعنی آئین ابراهیم است. همان کسی که حَقِّرا (و از آئینهای انحرافی محیط خود رویگردان) بود و از زمرة مشرکان نبود. بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می کوشم و در این راه می میرم، تا حیاتم ذخیره مواتم شود). خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده ام، و من اولین مسلمان (در میان امت خود، و مخلص ترین فرد در میان همه انسانها برای خدا) هستم. (ای پیغمبر! به کسانی که تو را همچون خود به شرک ورزی می خوانند) بگو: آیا (سزاوار است که) پروردگاری جز خدا را بطلبم (و معبودی جز او را پرستش و عبادت بکنم) و حال آن که خدا پروردگار هر چیزی است؟ هیچ کسی جز برای خود کار نمی کند، و هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی کشد. سرانجام همه شما به سوی خدا باز می گردید و شما را از آنچه در آن اختلاف می ورزید آگاه می سازد (و میانتان در باره راه و روش و ادیان و عقائدتان داوری می کند). خدا است که شما را جانشینان (دیگران برای آبادانی جهان در کره) زمین گردانید، و (در استعدادهای ذاتی و مواهب آسمانی و اموال کسبی) برخی را بر برخی، درجائی بالاتر برد (و

می کردند و انجام آن خوارق عادات و معجزات را از جناب او درخواست می نمودند و می گفتند اگر آنها را بیاورد و بدیشان نشان دهد وی را راستگو می دانند و پیامبریش را تصدیق می کنند. مکرر و مؤکد، به خدا سوگند می خوردند اگر این چنین معجزات و خوارق عاداتی را بنماید که آنان از او درخواست می نمایند، ایمان می آورند. درخواستهایشان تا بدانجا رسیده بود که برخی از مسلمانان آرزو می کردند کاشکی یزدان جهان به پیشنهادها و درخواستهای ایشان پاسخ فرماید و آنها را بدانان بنماید. حتی به پیغمبر ﷺ عرض می کردند که خوارق عادات و معجزات پیشنهادی مشرکان را از پروردگارش بخواهد.

همه بخشی پیشین، این چنین آمده است:

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ: لَنِئْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا. قُلْ: إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ. وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ؟ وَتَقَلَّبَ أَفْسَدَتْهُمْ وَابْتَضَارَهُمْ - كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ - وَتَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ... وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَهُمُ الْمَلَائِكَةَ، وَكَتَبْنَاهُمُ الْمَوْتِ، وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا، مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا - إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ - وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ﴾.

مشرکان با همه توان و با تأکید هر چه بیشتر، به خدا سوگند می خوردند که اگر معجزه‌ای (از نوع آن معجزاتی که در سورة اسراء: آیه‌های ۹۰-۹۳ خواسته‌اند) برای آنان آورده شود به سبب آن ایمان می آورند. بگو: معجزات از سوی خدا است و (برابر میل او انجام می پذیرد و در اختیار من نیست. ای مؤمنان!) شما چه می دانید؟... اگر (این معجزاتی که خواسته‌اند) بدیشان نموده شود (باز هم) ایمان نمی آورند. (شما ای مؤمنان نمی دانید که به هنگام وقوع معجزات حسّی) ما دلها و چشمهای آنان را (در دریای تخیلات و توهمات و در میان امواج تأویلات و احتمالات) واژگونه و حیران می گردانیم (و بعد از نزول معجزات) همان گونه خواهند بود که در آغاز بودند، و ایشان را به خود

در کمال مادی و معنوی به نسبت استفاده شخص از اسباب و سنن یزدان و گسترده در پهنه جهان، کسانی را بیشتر از کسانی ترقی و تعالی داد) تا شمارا در آنچه به شما داده است بیازماید (و در عمل مشخص شود چه کسی به شرائع آسمانی مؤمن یا کافر و در نعمتهای خدادادی سپاسگزار و یا ناسپاس است). بیگمان پروردگارت زود رساننده عقاب (به مخالفان) است و او دارای مغفرت بیکران و رحمت فراوان (در حقّ پشیمان شوندگان از گناهان و برگردندگان به آستان یزدان) است.

اینها مقداری از مسائل عقیده و آئین است در باره دنیا و آخرت، زندگی و مرگ، کار و پاداش، پرستش و رفتار... برنامه یزدانی همه آنها را گرد می آورد تا با آنها در آن آهنگ بلند بزرگوارانه، و نغمه هراس انگیز دلربایانه، پیروی بر مسئله فرمانروایی و قانونگذاری زند، مسأله‌ای که در ساده‌ترین نماد خود در زندگی روزانه و آزمندیها و رفتارهای آن جلوه گر است. آخر این مسأله، مسأله الوهیت و ربوبیت در گسترده‌ترین و بزرگ‌ترین جولانگاه و موقعیت خود است...

این است اسلام، بدان گونه که سرچشمه بزرگوار یزدانی آن را نشان می دهد و می نمایاند.

﴿وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَهُمُ الْمَلَائِكَةَ، وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتِ، وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا، مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا - إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ - وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ﴾ (۱۱۳) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غَرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلْنَاهُ فَذَرُهُمْ وَمَا يَفْقَرُونَ﴾ (۱۱۴) وَلَنَصْنَعَنَّ إِلَيْهِ أَفْعَدَهُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلَيَرْضَوْهُ وَلَيَقْرَرُوا مَا هُمْ مُقَرَّرُونَ﴾ (۱۱۵)

نخستین آیه، مکمل بخشی است که قبلاً در روند سوره - در پایان جزء هفتم - گذشت، و متعلق به چیزهایی است که مشرکان عرب به رسول خدا ﷺ پیشنهاد

حیران می‌گردانیم (و بعد از نزول معجزات) همان گونه خواهند بود که در آغاز بودند، و ایشان را به خود وامی‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند.

چیزی که نخستین بار برای ایشان پیش آمده است و آنان را از هدایت بازداشته است، ممکن است پس از وقوع معجزه، دیگر باره رخ دهد و تکرار شود، و آنان را این دفعه نیز از پذیرش هدایت باز دارد.

الهامهای ایمان در خود دل انسان نهانند، و در خود حق هم پنهانند، و اصلاً به عوامل خارجی و انگیزه‌های بیرونی ربطی ندارند. پس در این صورت باید تلاش انسان متوجه آن دل گردد تا از آفات و یژه‌اش زدود و بیماریها و مانعهایش را مداوا و معالجه کرد.

دومین حقیقت: این است که مشیت یزدان و اراده خداوند جهان، در کار هدایت و ضلالت، آخرین مرجع و واپسین بازگشتگاه است. مشیت و اراده خدا بر آن رفته است که انسانها را بیاماید با مقدار آزادی اختیار و گرائیدنی که در آغاز کار دارد. ایزد متّان همین مقدار را مایه آزمودن و امتحان انسان قرار داده است. پس آن کسی که این مقدار اختیار و گرایش را در رهنمون دل به هدایت و چشم دوختن و رغبت ورزیدن به آن، به کار برد - هر چند که در آغاز امر نمی‌داند هدایت کجا قرار دارد - مشیت یزدان مقتضی آن است که دست او را بگیرد و کمکش کند و یاریش نماید و او را به راه خود راهنمایی کند. و کسی که این مقدار اختیار و آزادی را بکار برد در راه گریز از هدایت و رویگردانی از دلایلیها و الهامهای اختیار و آزادی، مشیت و اراده یزدان اقتضاء می‌کند که او را گمراه سازد و از راه به دور دارد، و بگذارد وی در تاریکیها دست و پا بزند و سرگردان و ویلان شود... مشیت و اراده و قضا و قدر یزدان در هر حالتی انسان را در بر گرفته‌اند، و در پایان همه کارها نیز به آستانه یزدان برگشت داده می‌شود و

وامی‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان شوند. اگر ما (درباره درخواست مشرکان کوتاهی نمی‌کردیم و مثلاً) فرشتگانی را به پیش ایشان می‌فرستادیم (و با چشم سر آنان را می‌دیدند) و مردگانی (را زنده می‌کردیم و در برابر دیدگانشان سر از گورها به در می‌آوردند و در باره صدق محمد) با ایشان سخن می‌گفتند، و همه چیز را آشکارا در برابر آنان گرد می‌آوردیم (تا جملگی حق را رویاروی برای ایشان بیان و بر آن گواهی دهند) آنان ایمان نمی‌آوردند مگر این که خدا می‌خواست (و خدا هم سنت خود را برای کسانی تغییر نمی‌دهد که زنگ جاهلیت بر دل آنان نشسته است و بینش ایشان را تپاه کرده است) ولیکن بیشتر آنان (از این واقعیت که سنت خدا درباره انسانها تغییر ناپذیر است بی‌خبرند و حقیقت امر را) نمی‌دانند. (انعام / ۱۰۹-۱۱۱)

در باره این آیات در پایان جزء هفتم سخن به میان آمد. هم اینک از حقائق همگانی سخن می‌گوئیم که این آیه‌ها در بر دارند، و به تفسیر آنها نپرداخته‌ایم:

نخستین حقیقت: این است که ایمان یا کفر، و هدایت یا ضلالت، با براهین و ادله بر حق دلالت نمی‌کنند. چه حق خودش، برهان و دلیل بر ذات خویش است.<sup>(۱)</sup> سلطه‌ای بر دل انسان دارد که وادارش می‌سازد آن را بپذیرد و بدان اطمینان پیدا کند و در برابرش کرنش برد و بدان اعتراف نماید. اما موانع دیگری است که میان دل و حق، فاصله می‌گردند. یزدان سبحان با مؤمنان درباره این چنین موانعی سخن می‌گوید:

﴿وَمَا يَشْعُرُكُمْ أَنَّهُ إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ؟ وَتَقَلَّبُ أَفْتَدَتْهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾.

شما چه می‌دانید...؟ اگر (این معجزاتی که خواسته‌اند) بدیشان نموده شود (باز هم) ایمان نمی‌آورند. (شما ای مؤمنان نمی‌دانید که به هنگام وقوع معجزات حسّی) ما دلها و چشمهای آنان را (در دریای تخیلات و احتمالات) واژگونه و

به پیشگاه او برمی گردد.

روند سوره در این فرموده یزدان سبحان، بدین حقیقت اشاره می نماید:

﴿وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ - كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ - وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾.

(شما ای مؤمنان نمی دانید که به هنگام وقوع معجزات حسی) ما دلها و چشمهای آنان را (در دریای تخیلات و توهمات و در میان امواج تأویلات و احتمالات) واژگونه و حیران می گردانیم (و بعد از نزول معجزات) همان گونه خواهند بود که در آغاز بودند، و ایشان را به خود وامی گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند.

همچنین در این آیه نیز بدان اشاره رفته است:

﴿وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى، وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا، مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا - إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ - وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ﴾.

اگر ما (درباره درخواست مشرکان کوتاهی نمی کردیم و مثلاً) فرشتگانی را به پیش ایشان می فرستادیم (و با چشم سر آنان را می دیدند) و مردگانی (را زنده می کردیم و در برابر دیدگانشان سر از گورها به در می آوردند و در باره صدق محمد) با ایشان سخن می گفتند، و همه چیز را آشکارا در برابر آنان گرد می آوردیم (تا جملگی حق را رویاروی برای ایشان بیان و بر آن گواهی دهند) آنان ایمان نمی آوردند مگر این که خدا می خواست (و خدا هم سنت خود را برای کسانی تغییر نمی دهد که زنگ جاهلیت بر دل آنان نشسته است و بینش ایشان را تباه کرده است) ولیکن بیشتر آنان (از این واقعیت که سنت خدا درباره انسانها تغییر ناپذیر است بی خبرند و حقیقت امر را) نمی دانند.

همان گونه که آیه پیش از این بخش در روند سوره بیانگر این امر بود:

﴿اتَّبِعْ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَثْرَكُوا. وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا، وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾.

(ای پیغمبر!) پیروی کن از آنچه از سوی پروردگار به تو وحی شده است. هیچ خدائی جز او وجود ندارد. به مشرکان اعتناء مکن (و دشمنانگی آنان و سخنان ایشان را ناچیز انگار). اگر خدا می خواست (که او را به یگانگی بپرستند، ایشان را با قدرت و قوت خویش و ادار به این کار می کرد و از خود اختیاری نمی داشتند، و هرگز) شرک نمی ورزیدند (ولیکن آنان را به خود واگذارده است تا به اختیار نه به اجبار راه یزدان یا راه شیطان را در پیش گیرند) و ما تو را مراقب (اعمال و مسؤول افعال) ایشان نکرده ایم و ما تو را مکلف نساخته ایم که احوال آنان را اصلاح و امور ایشان را رو به راه سازی. (انعام / ۱۰۶ و ۱۰۷)

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا - وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ - فَذَرُهُمْ وَمَا يَفْعَلُونَ﴾.

همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می ورزند) دشمنانی از انسانهای متمرد و جتین سرکش را در برابر هر پیغمبری علم کرده ایم. گروهی از آنها سخنان فریبده بی اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می داده اند تا ایشان را (با یاهو سرائیهای رنگین و وسوسه های دروغین) بفریبند. اگر پروردگار تو می خواست چنین کاری را نمی کردند (ولی همه آنها برابر تقدیر و مشیت خدا انجام گرفته و انجام می گیرد). پس بگذار دروغها بهم بافتند (و خویشان را گرفتار کفر و ضلال کنند. بر تو تبلیغ است و بر ما حساب).

پس کار و بار جملگی در گرو مشیت و اراده پروردگار است. پروردگار است که خواسته است مردمان را هدایت نهد، چون آنان روش هدایت را نمی جویند و راه آن را نمی پویند. یزدان جهان است که خواسته است این اندازه اختیار را برای آزمون ایشان بدانان دهد. او است که مردمان را هدایت می بخشد وقتی که ایشان در راه هدایت پویش و کوشش کنند. هم او است که

چیزی دست نمی‌یازند و چیزی را پدیدار نمی‌سازند مگر با قدرت و سلطهٔ خداوندگار دادار.

این سومین حقیقت، دارای اهمیت ویژه در مسائلی است که نیمهٔ باقیماندهٔ سوره بدان می‌پردازد. چه حقیقت سوم در موارد متعددی به شکلهای متنوعی تکرار می‌گردد. آخر سراسر نیمهٔ دوم این بخش - همان گونه که قبلاً بیان داشتیم - با مسألهٔ الوهیت و سلطهٔ آن در زندگی انسانها، و با قانونی که در پرتو آن می‌زیند و برابر آن راستای راه حیات را می‌سپزند، روبرو می‌گردد... از اینجا است که روند سوره تکیه می‌کند بر بیان این که سلطه و قدرت همه و همه از آن یزدان جهان است و بس. این سلطه و قدرت حتی در هستی نافرمایان سرکش از برنامهٔ آفریدگار و از شریعت و قانون پروردگار نیز به همین منوال است و در دست جهان آفرین دادار است. نافرمایان سرکش، دوستان خدا را نمی‌آزارند جز بدان اندازه و بگونه‌ای که یزدان بخواهد و اراده فرماید. چرا که آنان ناتوانتر از آن هستند که در حق خود و نسبت به ذات خود، سلطه و قدرتی داشته باشند، پس چگونه ممکن است سلطه و قدرتی بر مؤمنان داشته باشند؟... تنها و تنها این مشیت و اراده یزدان است که در پرتو آن بطور یکسان، چیزی بر دست فرمانبرداران و نافرمایان، و در هستی هر دو گروه ایشان، صورت می‌گیرد.

﴿وَلَوْ أَنَّا زُلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ، وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْقِي، وَحَبَّرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا، مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا - إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ - وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ﴾.

اگرما (دربارهٔ درخواست مشرکان کوتاهی نمی‌کردیم و مثلاً) فرشتگانی را به پیش ایشان می‌فرستادیم (و با چشم سر آنان را می‌دیدند) و مردگانی (را زنده می‌کردیم و در برابر دیدگانشان سر از گورها به در می‌آوردند و در بارهٔ صدق محمد) با ایشان سخن

مردمان را گمراه می‌سازد هنگامی که آنان گمراهی را برگزینند. بدون این که در جهان‌بینی اسلامی میان آزادی مشیت و ارادهٔ یزدان، با این جولانگاهی که برای مردمان رها کرده است و در آن ایشان را با این مقدار اختیار می‌آزماید، برخورد و تعارضی پیش آید.<sup>(۱)</sup>

سومین حقیقت: این است که فرمانبرداران و نافرمایان، یکسان در دست سلطه و قدرت یزدان قرار دارند. چه همهٔ مردمان نمی‌توانند چیزی را پدیدار گردانند، مگر در پرتو قضا و قدری که برابر مشیت و ارادهٔ دادار جهان، امور بندگان را با قوانین و سنن خود می‌گردانند... توضیح این که مؤمنان بدان اندازه که بدیشان اختیار داده شده است، هماهنگی برقرار می‌سازند میان کرنش اجباری و مفروض بر آنان در برابر سلطه و قدرت یزدان، در دستگاه‌های وجودشان، و در حرکت سلولهایشان، و در سرشت هستی اندامها و در پیکرهٔ ارواحشان، و میان کرنش اختیاری و واگذار بدیشان. کرنشی که در پرتو دانش و بینش و هدایت و گزینش، خویشتن را موظف به انجام آن می‌دارند، و در پرتو اختیار، خود را ملزم بدان می‌سازند. بدین وسیله مؤمنان با خویشتن در امن و امان و صلح و صفا زندگی می‌کنند. زیرا بخش اجباری و بخش اختیاری وجودشان هر دو از یک قانون یگانه و یک فرمانروائی یگانه پیروی می‌نمایند. ولی دیگران در بخش اجباری بناچار از قانون سرشتی یزدان پیروی می‌کنند، قانونی که ایشان را وادار به چرخش و گردش در گستره‌ای می‌سازد که کمترین اختیاری در آن ندارند، و اصلاً نمی‌توانند از آن چه از لحاظ هستی جسمانی و چه از نظر نیازهای سرشتی، قدم بیرون گذارند. در صورتی که در بخش اختیاری و در جولانگاه و اگذاری بدیشان، از سلطه و قدرت یزدان که مجسم و نمودار در شریعت و برنامهٔ او است، سر برمی‌تابند و سرکشی می‌کنند. با این گسیختگی شخصیت خود، بدبخت می‌گردند!... با وجود همهٔ اینها، در ید قدرت خدا قرار دارند، و در هیچ چیزی خدا را در مانده و ناتوان نمی‌سازند، و به انجام

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامی و مقوماته»، جلد

اول، فصل: «توازن».

کنم و بدین وسیله او را خوار و گمراه سازم».

این اصلی را که ابن جریر در اینجا بیان می‌دارد، صحیح است، ولیکن به توضیح بیشتری نیاز دارد. توضیحی که با الهام از مجموعه آیات قرآنی در باره هدایت و ضلالت، و مشیت و اراده یزدان، و تلاش و کوشش انسان، قبلاً بیان داشتیم. ایمان پدیده است. ضلالت نیز پدیده است. چیزی در گستره این هستی روی نمی‌دهد جز برابر قضا و قدری است که یزدان آن را پدید می‌آورد:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾.

ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.

(قمر / ۴۹)

سنت و قانونی که بر اساس آن، قضا و قدر یزدان، ایمان فلانی و ضلالت فلانی را پدید می‌آورد، همان سنت و قانونی است که مجموعه آیات قرآنی آن را بیان و روشن می‌دارد. بدین معنی که با اندک اختیاری که در روند گرایش و شیوه رفتار دارد، مورد آزمایش قرار می‌گیرد. هنگامی که انسان رو به سوی هدایت کرد و در راه رسیدن به تکاپو و تلاش پرداخت یزدان او را در مسیر آن رهنمود می‌گرداند، و هدایت وی رخ می‌دهد، و با قضا و قدر الهی حاصل می‌گردد. و هنگامی که انسان رو به سوی ضلالت کرد و هدایت را زشت شمرد، یزدان او را گمراه می‌سازد، و ضلالت وی رخ می‌دهد، و با قضا و قدر الهی حاصل می‌گردد... انسان در هر دو حال در ید قدرت یزدان جهان و تحت سلطه خداوند سبحان است، و زندگی او می‌گردد با قضا و قدری که مطابق با مشیت و اراده آزاد آفریدگار است، و برابر سنت و قانونی می‌چرخد که مشیت و اراده آزاد پروردگار آن را وضع کرده است و مقرر فرموده است.



بعد از این، در روند سوره دو آیه می‌آید که از یک سو مکمل معانی و حقایقی هستند که بخش پیشین بدان پرداخت و درباره آنها سخن را به پایان بردیم. از دیگر سو این دو آیه دیباجة مسائل عقیدتی متعلق به سلطه و

می‌گفتند، و همه چیز را آشکارا در برابر آنان گرد می‌آوردیم (تا جملگی حق را رویاروی برای ایشان بیان و بر آن گواهی دهند) آنان ایمان نمی‌آوردند مگر این که خدا می‌خواست (و خدا هم سنت خود را برای کسانی تغییر نمی‌دهد که زنگ جاهلیت بر دل آنان نشسته است و بینش ایشان را تباه کرده است) ولیکن بیشتر آنان (از این واقعیت که سنت خدا درباره انسانها تغییر ناپذیر است بی‌خبرند و حقیقت امر را) نمی‌دانند.

«خداوند بزرگوار به پیغمبرش محمد ﷺ می‌فرماید: ای محمد از رستگاری کسانی ناامید شو که بتان سنگی و غیر سنگی را با پروردگار خود همسان می‌نهند و به تو می‌گویند: اگر معجزه‌ای برای ما بیاوری قطعاً به تو ایمان می‌آوریم. اگر ما فرشتگان را نازل کنیم و به پیش آنان روانه سازیم، تا بدانجا که فرشتگان را آشکارا ببینند، و مردگان را زنده گردانیم و به عنوان حجت و برهان صدق گفتار، و دال بر نبوت، با ایشان به سخن پردازند، و بدانان خبر دهند که تو بر حق هستی در آنچه می‌گویی، و آنچه را که از سوی پروردگار برای ایشان آورده‌ای حق است، و همه چیز را پیرامون ایشان گرد آوریم و جملگی را به سوی تو گسیل داریم، این چنین مشرکانی ایمان نمی‌آورند و تو را راستگو و راستکار نمی‌شمارند و باورت نمی‌دارند و از تو پیروی نمی‌کنند، مگر این که خدا آن را بخواهد برای کسی از آنان.

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ﴾.

ولیکن بیشتر آنان نادان هستند.

خدا می‌فرماید: ولیکن بیشتر این مشرکان نمی‌دانند که این امر این چنین است. گمان می‌برند ایمان واگذار بدیشان است، و کفر در اختیار ایشان است. هر وقت خواستند ایمان می‌آورند، و هر زمان خواستند کفر می‌ورزند. اما این کار این چنین نیست. این کار در دست من است. کسی از ایشان ایمان نمی‌آورد، مگر این که من او را هدایت و توفیق دهم. و کسی از ایشان کفر نمی‌ورزد، مگر کسی که من او را از هدایت محروم

شریعت و حاکمیت هستند، و اینها مسائلی می باشند که تمام آیه های باقیمانده سوره بدانها می پردازد و آنها را فرا می گیرد. این دو آیه عبارتند از:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ۚ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ ۚ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ۚ وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَلِيَرْضَوْهُ، وَلِيَتَّبِعُوهُ مَا هُمْ مُقْتِرُونَ ۚ﴾.

همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می ورزند) دشمنانی از انسانهای متمرّد و جتّیان سرکش را در برابر هر پیغمبری علّم کرده ایم. گروهی از آنان سخنان فریبنده بی اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می داده اند تا ایشان را (با) یاهو سرانیهایی رنگین و وسوسه های دروغین بفریبند. اگر پروردگار تو می خواست چنین کاری را نمی کردند (ولی همه آنها برابر تقدیر و مشیت خدا انجام گرفته و انجام می گیرد). پس بگذار دروغها بهم بافتند (و خویشان را گرفتار کفر و ضلال کنند. بر تو تبلیغ است و بر ما هم حساب. بگذار آنان سخنان باطل را بیارایند تا خویشان را بدان گول زنند و بفریبند) و تا دلهای کسانی که به آخرت عقیده ندارند بدان (مزخرفات) گرایش یابد، و از آن راضی و بدان خشنود گردند، و مرتکب هر چیزی شوند که می خواهند.

بدان گونه ... یعنی بدانسان که مقدّر و مقرّر کرده ایم آن کسان مشرکی که ایمان آوردن خود را منوط به وقوع خوارق عادات و معجزات می کنند، و از دلائل هدایت و الهامهای آن در جهان بیرون و دنیای درون روی می گردانند، اگر هر نوع خارق العاده و هر گونه معجزه ای انجام گیرد آنان ایمان نمی آورند، بدان گونه که مقدّر و مقرّر کرده ایم که اینان ایمان نیاورند، بدانسان نیز مقدّر و مقرّر داشته ایم که برای هر پیغمبری دشمنانی از انسانها و پریان باشند، و مقدّر و مقرّر نموده ایم که برخی از آنان به برخی دیگر سخنان زیبا و شیرینی را الهام کنند تا با آنها ایشان را گول بزنند و برای جنگ با

پیغمبران آنان را برانگیزند و ایشان را با هدایت به نبرد اندازند. و مقدّر و مقرّر داشته ایم که دلهای چنین کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند بدین گونه سخنان آراسته و ظاهر فریب گوش جان بسپارند و آنها را بپسندند، و دشمنانگی با پیغمبران و با حق را در پیش گیرند و راه گمراهی و تباهی در زمین را بپویند.

همه آنها برابر قضا و قدر خدا، و مشیت و اراده او، انجام می پذیرد. اگر خداوند تو بخواهد، آنها را نمی توانند انجام دهند، و مشیت و اراده یزدان به چیزی جز اینها تعلق می گیرد، و قضا و قدر او به چیزی جز اینها منوط می گردد. چه، چیزی از همه این چیزها تصادفی صورت نمی گیرد، و هیچکدام از اینها نیز با سلطه و قدرت انسانها صورت نمی پذیرد و با نیرو و توان مردمان پدید نمی آید.

چون مشخص و معین گردید هر پیکاری که میان پیغمبران و حقّی که با خود آورده اند، با شیاطین انسانها و پریها و باطل و سخنان آراسته و گول زدن ایشان در می گیرد، پیکاری که هرگز آرام نمی گیرد، همه و همه در زمین با مشیت و اراده و با قضا و قدر الهی صورت می پذیرد و بس. در این صورت بر مسلمان لازم است گذشته از این که باید سرشت چیزی را بداند که روی می دهد، و از قدرتی آگاه باشد که در پشت سر آن قرار دارد، متوجّه حکمت یزدان در فراسوی اداره هر چیزی باشد که در این زمین روی می دهد.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ، يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ۚ﴾.

همان گونه (که اینان که در صدد هدایت ایشان هستی با تو دشمنی و ستیزه می ورزند) دشمنانی از انسانهای متمرّد و جتّیان سرکش را در برابر هر پیغمبری علّم کرده ایم. گروهی از آنان سخنان فریبنده بی اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می داده اند تا ایشان را (با) یاهو سرانیهایی رنگین و وسوسه های دروغین بفریبند.



جز آن مقداری را که خدا دارنده کليدهای غیب به ما اطلاع داده باشد. چه غیب را جز یزدان جهان کسی نمی داند و کليدهای گنج غیب تنها در دست ایزد سبحان است ... در باره سر آغاز پیدایش آفریده های جاندار دیگری جز انسان و انواع و اجناسی که در زمین معروف بوده و شناخته شده اند، می گوئیم: درباره سر آغاز پیدایش آفریده های جاندار دیگری جز انسان و انواع و اقسام مشهور جانداران در زمین، ما به فرموده یزدان در باره آنها ایمان داریم، و خبر آن را در حدود و ثغوری که مقرر داشته است تصدیق می کنیم. اما کسانی که سپر «علم» بر سر می افکنند تا چیزی را انکار کنند که خدا در این راستا فرموده است، نمی دانیم به چه چیزی استناد می جویند و بر چه چیزی تکیه می کنند؟ قطعاً دانش بشری ایشان گمان نمی برد که همه انواع و اقسام زندگان و جانداران را در بر گرفته است و در این ستاره زمین بر همه آنها احاطه پیدا کرده است. از سوی دیگر علم بشری ایشان «نمی داند» در اجرام و کرات دیگر چه چیزهائی وجود دارد!! آنچه ممکن است «فرض کند» این است که نوع حیات موجود در زمین ممکن است در برخی از ستارگان و سیارگان وجود داشته باشد، یا وجود نداشته باشد... گذشته از این، ممکن نیست که دانش بشری - با وجود تأکید فرضیه ها - نیز بتواند نفی کند که انواع دیگری از حیات و اجناس دیگری از زندگان ممکن است نواحی دیگری از گستره جهان هستی را آباد کرده و آباد می گردانند که این «دانش» از آنها چیزی نمی داند. خود محوری و خودداوری و خود بزرگ بینی خواهد بود که کسی به نام «دانش» وجود این چنین موجودات زنده دیگری را نفی و انکار کند.

اما در باره سرشت این آفریده جن نام می توانیم چه بگوئیم. جئیان، برخی از آنان شیطنت می ورزند و به شر و بدی گردن می نهند و گمراهی را در پیش می گیرند، از قبیل ابلیس و زادگان و فرزندان او. بگونه ای شیطنت می ورزند که انسانها شیطنت

با اراده و تقدیر خود برای هر پیغمبری دشمنانی را قرار داده ایم. این دشمنان شیاطین انسان و شیاطین جن بوده اند... شیطنت که عبارت از سرکشی و گمراهی و کاملاً به سوی شر رفتن و در اختیار بدی بودن است، صفتی است که گریبانگیر انسان می گردد، همان گونه که دامنگیر جن می شود. همچنین بدانسان که کسی که از جئیان سرکشی می کند و دربست به شر و بدی می گراید و به گمراهی گردن می نهد، شیطان نامیده می شود، بدان گونه هم به کسی که از انسانها سرکشی می ورزد و دربست به شر و بدی می گراید و به گمراهی گردن می نهد، شیطان گفته می شود... گاهی حیوان را نیز با این صفت موصوف می کنند، بدانگاه که چموشی و سرکشی می ورزد و سر به اذیت و آزار برمی دارد. در روایت آمده است:

(الْكَلْبُ الْأَشْوَدُ شَيْطَانٌ).

سگ سیاه، شیطان است.

این شیاطین انسان و پری کسانی که خدا مقدر فرموده است دشمنان هر پیغمبری شوند، و بعضی از ایشان برخی از آنان را با سخنان فریبنده دروغین گول بزنند. سخنان فریبنده دروغینی که برخی به برخی الهام می کند و پیام می دهد، و بعضی از ایشان بعضی را می فریبند و گول می زنند، و دسته ای از آنان دسته دیگری از خود را بر سرکشی و گمراهی و شر و بدی و بزه و گناه تحریک می کنند و بر می انگیزند. از جمله معانی وحی، تأثیر درونی و روانی است که اثر آن از پدیده ای به پدیده دیگری سرایت می کند.

شیاطین انسان، کار و بارشان در این زمین برای ما روشن و معلوم است، و نمونه هائی از ایشان و نمونه هائی از دشمنانگی ایشان با هر پیغمبری و با حق که با خود آورده است، و دشمنانگیشان با مؤمنان بدان پیغمبر، روشن و معلوم است و هر کسی در هر زمانی می تواند خودشان را ببیند و کردارشان را بنگرد. اما شیاطین جن - جملگی جئیان - جزو غیب هستند و غیب هم مربوط به یزدان است. از آنان چیزی نمی دانیم

است.

اگر یزدان سبحان می خواست می توانست چنین کند که نتوانند کاری از این کارها را بکنند. نتوانند تمرّد و سرکشی نمایند، و به شرّ و بدی بگرایند، و با انبیاء دشمنی کنند، و مؤمنان را اذیت و آزار برسانند، و مردمان را از راه یزدان منحرف و سرگشته کنند... خدا می توانست که ایشان را به پذیرش هدایت کاملاً وادارد، یا اگر به هدایت روی کنند ایشان را به هدایت برساند، و یا این که آنان را ناتوان از آن گرداند که بتوانند با انبیاء و حقّ و مؤمنان برزمند و سدّ راه آنها شوند... اما یزدان سبحان بدیشان این مقدار اختیار داده است، و بدانان اجازه عطاء فرموده است که به اذیت و آزار دوستان خدا پردازند، بدان اندازه ای که مشیّت او مقتضی آن است و قضا و قدر او آن را جاری و پیاده می گرداند. همچنین بدان اندازه که با آن مقدار از اذیت و آزار دشمنان خود، دوستان خویش را بیازماید، و دشمنان خویشان را نیز با آن مقدار اختیار و قدرت بیازماید، مقدار اختیار و قدرتی که آن را بدیشان داده است. اینان نمی توانند به دوستان خدا اذیت و آزاری برسانند مگر بدان اندازه که یزدان مقدّر فرموده است: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ﴾.

اگر پروردگار می خواست، چنین کاری را نمی کردند.

از این گفته ها و بیانها چه چیزی عائد ما می گردد؟ اولاً چیزی که حاصل ما می گردد این است: کسانی که با پیغمبری دشمنی می ورزند، و کسانی که به اذیت و آزار پیروان انبیاء می پردازند، «شیاطین» بشمارند... شیاطین هم از میان انسانها و هم از میان جّیان هستند... شیاطین آدمی و شیاطین جّتی همگی یک کار را انجام می دهند. برخی از آنان برخی از ایشان را گول می زنند و همچنین گمراه می کنند، و جملگی ایشان به کار سرکشی و گمراه سازی و دشمنانگی با دوستان یزدان می پردازند.

دوم: چیزی که حاصل می گردد این است: این شیاطین هیچ یک از این کارها را انجام نمی دهند، و با انبیاء

می کنند... از سرشت این آفریده های جّتی نام، ما چیزی نمی دانیم مگر آن چیزی را که خداوند سبحان در قرآن از آنان خبر داده است، و از پیغمبر خدا ﷺ روایت شده است.

آنچه ما از این آفریده ها می دانیم این است که از چکیده شعله ور آتشی آفریده شده اند. توان این را دارند که در کره زمین ادامه زندگی دهند. در درون و بیرون زمین زیست کنند. در درون و بیرون زمین می توانند با سرعتی رفت و آمد نمایند که از توان انسانها خارج است و آدمیزادگان قادر به چنین کاری نیستند. در میان ایشان صالحان مؤمن، و شیاطین متمرّد یافته می شوند. آنان آدمیزادگان را می بینند، ولی آدمیزادگان ایشان را در شکل و سیمای اصلی نمی بینند - البته موجودات زیادی هستند که انسانها را می بینند، ولی انسانها آنها را نمی بینند - شیاطین جّیان بر آدمیان مسلط می گردند و آنان را سرگشته و گمراه می سازند. شیاطین جّیان می توانند مردمان را وسوسه کنند، از راهی که ما از آن بی خبریم و از نحوه آن چیزی نمی دانیم. این شیاطین جّتی هیچگونه سلطه و قدرتی بر مؤمنانی ندارند که به ذکر و یاد خدا پردازند. شیطانی که همراه مؤمن است، وقتی که مؤمن خدای را یاد می کند و به ذکر او می پردازد، خویشان را می دزد و پنهان می گردد، ولی زمانی که مؤمن از یاد خدا غافل شود، جلو می آید و به وسوسه مؤمن می پردازد. مؤمن با ذکر و یاد خدا، قوی تر از آن می گردد که مکر و کید ضعیف شیطان در او بگیرد و بر وی پیروز گردد. جّیان همچون آدمیان در آخرت گرد می آیند و مورد حساب و کتاب قرار می گیرند، و با بهشت پاداششان داده می شود، و با دوزخ کیفر می بینند، درست بسان انسانها... جّیان هنگامی که با فرشتگان مقایسه می گردند، آفریده های بسیار ضعیف و ناتوانی به نظر می آیند، آفریده هایی که هیچگونه تاب و توانی ندارند.

در این آیه، پی می بریم که یزدان سبحان برای هر پیغمبری دشمنانی از شیاطین انسان و پری قرار داده

چه بخواهند و چه نخواهند در هر زمان بطور یکسان، از فرمان یزدان اطاعت می‌کنند؟... والاّ خداوند می‌تواند از این کارهایی که انجام پذیرفته است ممانعت به عمل آورد و چیزی از اینها صورت نگیرد.

چهارم: چیزی که متوجّه آن می‌گردیم خواری و ناتوانی شیاطین آدمی و پری، و درماندگی و ناتوانی و ضعف و زبونی ایشان است. آنان با قدرت ذاتی و قوّت شخصی خود چیره و پیروز نمی‌گردند و تسلّط پیدا نمی‌کنند. ایشان فراتر از دائرة اختیاری که خدا برای ایشان ترسیم کرده است و توانائی انجام اموری را در جولانگاه آن بدیشان بخشیده است، نمی‌توانند پا از آن دائرة فراتر نهند و کاری بیش از آن کارها انجام دهند... مؤمنی که می‌داند این پروردگار توانای او است که مقدّر می‌گرداند، و او است که اجازه انجام امور را می‌دهد، سزاوار است که چنین مؤمنی دشمنان شیاطین خود را خوار بدارد و ناچیز انگارد، نیروی ظاهری و سلطه ادّعائی ایشان، هر اندازه باشد و به هر پله‌ای رسیده باشد. از اینجا است که این رهنمود آسمانی به پیغمبر بزرگوار یزدان ابلاغ می‌شود:

﴿فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾.

پس بگذار دروغها بهم بافند (و خویشان را گرفتار کفر و ضلال کنند. بر تو تبلیغ است و بر ما حساب). ایشان را با دروغهایشان واگذار. ما بر آنان احاطه کاملی و قدرت شاملی داریم، و کیفرشان را آماده و اندوخته می‌داریم.

گذشته از اینها، حکمت دیگری در میان است که افزون بر آزمایش شیاطین و امتحان مؤمنان است. خداوند مقدّر فرموده است که این دشمنانگی باشد، و این الهام باشد، و این گول زدن یا گفتار و نیرنگ با کردار باشد، به خاطر حکمت دیگری:

﴿وَلِتَصْغِيَ إِلَيْهِ الْأَذِینُ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَ لِيُرْضَوْهُ، وَلِيَفْتَرُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾.

(بگذار آنان سخنان باطل را بیارایند تا خویشان را بدان گول زنند و بفریبند) و تا دل‌های کسانی که به آخرت

دشمنی نمی‌ورزند، و به اذیت و آزار پیروانشان نمی‌پردازند، به وسیله قدرت شخصی خودشان، و نیروئی که در سرشت و خیرۀ ذات ایشان است. بلکه آنان در ید قدرت خدایند. او می‌خواهد دوستان خود را به خاطر کاری که خود می‌خواهد با این شیاطین بیازماید. و آن کار عبارت است از: سره کردن دوستان خود و پاک کردن دلهایشان، و آزمودن شکیبائی و ماندگاریشان بر حقّ و حقیقتی که آنان امانتداران آنند. هنگامی که آنان با توان هر چه بیشتر آزمایش را بسر بردند و در امتحان پیروز شدند، یزدان آزمون ایشان را برمی‌دارد، و شرّ این دشمنان را از سرشان کوتاه می‌سازد. دیگر این دشمنان نمی‌توانند دست به اذیت و آزارشان دراز کنند و کمترین درد و رنجی بدیشان برسانند مگر چیزی که خدا مقدّر فرموده باشد. نصیب دشمنان یزدان ضعف و خواری می‌گردد، و رسوایانه با همه کوله‌بارهای گناهانی که ورزیده‌اند و هم اینک بر دوششان قرار دارد، برمی‌گردند و رهسپار دوزخ می‌شوند:

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ﴾.

اگر پروردگار می‌خواست، چنین کاری را نمی‌کردند.

سوم: چیزی که حاصل ما می‌گردد این است: حکمت خالصانه یزدان مقتضی این بوده است که بگذارد شیاطین انسان و پری به شیطنت خود بپردازند. او با این مقدار اختیار و قدرتی که بدیشان داده است ایشان را می‌آزماید. آنان را رها کرده است دوستان خدا را در بخشی از زمان بیازارند. او دوستان خود را نیز می‌آزماید. تا بنگرد آیا شکیبائی می‌کنند و استقامت می‌ورزند؟ آیا بر حقّ و حقیقتی که با خود دارند ماندگار می‌مانند؟ آیا در برابر باطلی که خویشان را آماسیده و باد به غیب انداخته بدیشان می‌نمایاند و ستر و سترگ خود را بدانان نشان می‌دهد، استوار و پایدار می‌مانند؟ آیا از خواستهای دل و هواهای نفس خود می‌گذرند و خویشان را یکسره به خدا می‌فروشند؟ در هنگام شادی و ناشادی و سود و زیان،

عقیده ندارند بدان (مزخرفات) گرایش یابد، و از آن راضی و بدان خشنود گردند، و مرتکب هر چیزی شوند که می خواهند.

یعنی تا دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن نیرنگ و الهام گوش دهند... چه چنین کسانی همه تفکر و اندیشه و تمام هم و غم خود را به دنیا محدود و مربوط می‌کنند. آنان شیاطین را در این جهان می‌بینند که در کمینگاه هر پیغمبری هستند، و به اذیت و آزار پیروان هر پیغمبری می‌پردازند، و برخی برای برخی دیگر گفتار و کردار را می‌آرایند و در برابر شیاطین کرنش می‌کنند. از آرایش سخنان باطل، بر خود می‌بالند، و از سلطه و قدرت نیرنگ‌بازانه خویش در شگفتند. گذشته از اینها، گناه می‌ورزند و شر و بدی انجام می‌دهند و بزه و گناه و تباهی و فساد می‌نمایند، در پرتو آن الهامها و وسوسه‌ها، و به سبب این گوش کردند و گوش دادند...

این هم کاری است که یزدان خواسته است و قضا و قدر او آن را اجراء و پیاده کرده است، چون در فراسوی آن سره‌سازی و آزمایش است، و به هر کسی فرصت داده می‌شود تا به انجام کارهایی دست یازد که برای او ممکن و میسر گردد، و پاداش و کیفری که سزاوار است دادگرا نه و راست و درست بدو داده شود. گذشته از اینها، تا این که زندگی خوب و شایسته شود و کاروان حیات به پیش رود. حق و حقیقت در پرتو دادگاهی جدا و متمایز شود، و خیر و خوبی در سایه شکیبائی سره و خالص گردد، و شیاطین کوله‌بارهای گناهان خود را در روز رستاخیز به تمام و کمال بر دوش کشند... همچنین همه کارها برابر مشیت یزدان وقوع پیدا کند و جاری و ساری شود، هم کارهای دشمنان یزدان و هم کارهای دوستان ایزد سبحان، بطور یکسان... این مشیت یزدان است و یزدان هر چه بخواهد می‌کند.

صحنه‌ای که قرآن کریم آن را به تصویر می‌زند از: پیکار شیاطین انس و جن، و درگیری و رفتار هر پیغمبری با پیروانش، و مشیت و اراده یزدان که اداره کننده و مراقب همه چیز در همه جا و همه آن است، و

قضا و قدر ایزد متعال که جاری و ساری در سراسر جهان و جملگی اشیاء موجود در آن است، این چنین صحنه‌ای با همه نواحی و جوانبی که دارد، سزاوار این است که در برابر آن توقف کوتاهی داشته باشیم و نگاه گذرائی بدان بیندازیم:

کارزار و پیکاری است که در آن نیروهای شر و بدی موجود در این جهان، شرکت دارند. شیاطین انسان و پری در آن شرکت دارند. همه و همه با همیاری و هماهنگی یکدیگر، برای اجراء نقشه معیّتی، گرد می‌آیند. نقشه‌ای که نمایانگر دشمنانگی حق مجسم در رسالت‌های انبیاء، و نمایاننده جنگ حق با باطل است. نقشه معیّتی است که در آن وسائل مربوطه است:

﴿يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾.  
گروهی از آنان سخنان فریبده ناروا را نهانی به گروه دیگری پیام می‌دهند تا ایشان را (با یاهو سرانیهایی رنگین و وسوسه‌های دروغین) بفریبند.

بعضی بعضی را با وسائل گول زدن و گمراه کردن کمک و یاری می‌کند، در عین حال برخی برخی دیگر را گمراه می‌سازد. این پدیده‌ای است که در هر دار و دسته‌ای که برای شر و بدی گرد آیند و به جنگ حق و طرفداران حق بپردازند دیده می‌شود... شیاطین در میان خود همدیگر را یاری می‌دهند و همکاری می‌کنند. یکدیگر را در انجام گناه یاری و مدد می‌رسانند و پشتیبان یکدیگر در بزهکاری می‌شوند. هرگز همدیگر را به سوی حق رهنمود نمی‌گردانند، بلکه برخی برای برخی دیگر دشمنی و جنگ با حق را زینت می‌بخشند، و شرکت در نبرد طولانی با حق را می‌آرایند.

اما همه این مکر و کیدها آزاد و رها نیست. بلکه از هر سو با مشیت و اراده و قضا و قدر الهی احاطه شده است. شیاطین نمی‌توانند نیرنگی بزنند و کوچکترین مکر و کیدی بکنند مگر بدان اندازه که یزدان بخواهد و با قضا و قدر خود به مرحله اجراء درآورد. بدین لحاظ مکر و کید هر اندازه ستبر و سترگ باشد و نیروهای شر و بدی جهانی بطور کلی بر آن گرد آید و از آن پشتیبانی نماید، باز هم گرفتار قید و بند است و

و پیروان حق باید عداوت شیاطین، و مکر و کید و حيله و نیرنگ شیاطین را به مشیت و اراده محیط آفریدگار، و به قضا و قدر نافذ پروردگار واگذارند:

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ. فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾.

اگر پروردگار تو می خواست چنین کاری را نمی کردند. پس بگذار دروغها بهم بافند.

أَفَغَيْرَ اللَّهِ

أَبْتَنِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا  
وَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِمْ يُكَلِّمُونَ أَنَّهُمْ مُنْزَلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ  
فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١١٦﴾ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا  
وَعَدْلًا لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَتِهِ. وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١٧﴾ وَإِنْ  
تُطِيعُ أَكْثَرَكُمْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ  
يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿١١٨﴾ إِنْ رَبُّكَ هُوَ  
أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ. وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١١٩﴾  
فَكُلُوا مِمَّا ذَكَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١٢٠﴾  
وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذَكَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ  
لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ  
بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنْ رَبُّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١٢١﴾  
وَذَرُوا ظِلَافَ الْأَثَرِ وَبَاطِنَهُ إِنْ أَلَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ  
سَيَجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٢٢﴾ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ  
أَسْمَاءُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى  
أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجِدُوا كُفْرَكُمْ وَإِنْ أَعْتَمَوْهُمْ يُكْسِبُوا لَكُمْ لُشْرُوكُمْ ﴿١٢٣﴾  
أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي  
النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ  
زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٤﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا  
فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مَجْرِمًا لِيَمَكُرُوا فِيهَا وَمَا  
يَمَكُرُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢٥﴾ وَإِذَا جَاءَتْهُمْ  
آيَةٌ قَالُوا آلَؤُنْ تُؤْمِنُ حَتَّى تُوَفِّيَ مِثْلَ مَا أَوْفَى رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُ  
أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا  
صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٦﴾

محصور و محدود است، و نمی تواند آزادانه بدون قید و بند و نظم و نظام هر گونه که بخواهد روان و رهسپار گردد، و بر سر هر کس که بخواهد بتازد و دامنگیر هر کس که بخواهد بشود، بدون هر گونه بازپرس و بازجو و پیگیر و پیگردی، همان گونه که طاغیان و یاغیان دلشان می خواهد و دوست می دارند و به دل انسانهایی می اندازند که از ایشان اطاعت می کنند و آنان را پرستش می کنند. به دل انسانهای پرستشگر خود چنین می افکنند، تا دلهایشان را به مشیت و اراده خویش آویخته و پیوسته کنند!... هرگز این چنین نبوده و نمی شود! بلکه خواست ایشان مقید به مشیت یزدان است، و قدرت محدود ایشان مقید به قضا و قدر خداوند سبحان است. نمی توانند به دوستان ایزد متان هیچ زبانی برسانند مگر بدان اندازه که آفریدگار جهان - در حدود و ثغور آزمون و امتحان - اراده فرماید. همه کارها سرانجام به خدا برمی گردد و بدو حواله داده می شود.

صحنه همایش بر نقشه مقرر و معینی از شیاطین، سزاوار این است که طرفداران و پیروان حق توجه و عنایت بیشتری بدان داشته باشند و نگاه و نگرش ژرفتری بدان بيفکنند، تا طبیعت و سرشت این نقشه را بشناسند، و با وسائل و ابزارهای گوناگونش آشنا گردند... صحنه احاطه مشیت و اراده یزدان، و قضا و قدر خداوند سبحان، به نقشه و تدبیر شیاطین نیز شایان این است که دلهای طرفداران و پیروان حق را از اطمینان و آرامش و یقین لبریز سازد، و همچنین دلهایشان و چشمانشان را آویزه قدرت غالب، و قضا و قدر نافذ، و سلطه حق اصیل در گستره هستی گرداند، و وجدانشان را خیزش پرواز دهد و از آویزان شدن و آویختن به آنچه شیاطین می خواهند یا نمی خواهند آزاد و رها سازد، و در راستای راه خودشان، راست قامت و با گامهای استوار، حرکت کنند، و حق را پس از پا بر جا کردن آن در دلهایشان و در زندگیشان، در پهنه دنیای واقعی مردمان پا بر جا دارند... از دیگر سو، طرفداران

جامعه‌ای باشد که پدید آورده می‌شود. با توجه به چنین رکنی، این بسان آن، و آن بسان این است. هم این و هم آن از لحاظ اعتراف به الوهیت خداوند یگانه، یا نپذیرفتن چنین الوهیتی، یکسان بشمار است.

برنامه قرآنی بر این رکن اسلامی بسیار تکیه می‌کند تا آن را در هر مناسبتی بیان و استوار دارد. تکرار آن خسته کننده نخواهد بود هر زمان که مناسبتی به میان بیاید و در آن برای عمل کوچک یا بزرگی از کارها قانونگذاری شود. چرا که این رکن، عقیده است و دین است و اسلام است. فراتر از این رکن در سراسر این آئین چیزی وجود ندارد مگر پیاده کردن و جزئیات را بیان داشتن و توضیح دادن.

در این بخش سوره - همان گونه که در بقیه سوره تا پایان آن خواهیم دید - بیان داشتن و استوار نمودن این رکن به شکلهای گوناگونی به مناسبت ذکر کردن آداب و رسوم و مقررات و قوانین جاهلی تکرار می‌گردد. ارتباط این آداب و رسوم و مقررات و قوانین هم با شرک و سر باز زدن از اسلام روشن می‌شود، و مشخص می‌گردد که چنین آداب و رسوم و مقررات و قوانینی نیز سرچشمه می‌گیرد از پا بر جا داشتن الوهیت دیگری جدای از الوهیت یزدان. بدین لحاظ است که قرآن این تاختهای سخت و یورشهای تند را به شیوه‌های گوناگون بر آن می‌برد، و این تاختها و یورشها را با اصل اعتقاد و اصل ایمان و اسلام کاملاً پیوند می‌دهد.



روند قرآنی بخش حاکمیت در همه کارهای بندگان را می‌آغازد، و آن را دیباچه بیان بخش حاکمیت در کار تحلیل و تحریم حیوانات ذبح شده می‌گرداند. کار تحلیل و تحریمی که مشرکان حق حاکمیت در آن را متعلق به خود می‌دانستند و عملاً بدان دست می‌یازیدند و در این کار از زبان خدا دروغ به هم می‌بافتند و بر سلطه و قدرت او تجاوز می‌کردند. برای نیل بدین هدف ناپاک و ناروا مقدمه‌چینیهای درازی ترتیب می‌دادند، همان

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَقُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢٥﴾ وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ هُمْ ذَا رُ الْسَلَمِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ إِلَهُهُمْ يَمَا كَانُوا يُعْمَلُونَ ﴿١٢٧﴾

هم اینک به مسأله‌ای می‌پردازیم که باقیمانده سوره بدان می‌پردازد. مسأله‌ای که مقدمات آن در روند سراسر سوره پیایی می‌آمد و پشت سر هم ردیف می‌شد. واپسین قسمت این مقدمات، بخشی است که به مسائل بزرگ عقیده می‌پردازد، و واقعیت پیکار میان شیاطین آدمی و پری را به تصویر می‌کشد، و از درگیری آنان با یکایک پیغمبران صحبت می‌کند، و از ارکان و اصول هدایت و ضلالت و سنت یزدان سخن می‌گوید. سنتی که هدایت و ضلالت برابر آن ساری و جاری می‌گردد... و چیزهای دیگری که در صفحات پیشین بیان داشتیم.

هم اینک به مسأله‌ای می‌پردازیم که همه این مقدمات را دیباچه خود گردانده است. مسأله حلال و حرام بودن حیوانی که به هنگام ذبح نام خدا بر آن برده شده است و یا نام خدا بر آن گفته نشده است. این مسأله از ناحیه مقرر و مستحکم داشتن نخستین رکن اسلامی دارای اهمیت بسزائی است. این رکن عبارت است از: حق حاکمیت مطلق از آن یزدان یگانه است و بس. و هیچ کسی را نسزد که ادعائی در این حق داشته باشد، یا چنین حاکمیتی را به هر شکلی از اشکال در دست گیرد... زمانی هم مسأله این چنین مسأله‌ای است، کار کوچک همچون کار بزرگ در پیاده کردن یا شکستن این رکن نخستین اسلامی بشمار می‌آید. دیگر مهم نیست این کار مربوط به گوشت حیوانی باشد که خورده می‌شود یا خورده نمی‌شود، یا مربوط به کار دولتی باشد که پا بر جای می‌گردد، یا نظم و نظام

آن را به مسأله ایمان یا کفر پیوند می دهد:

﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ بِكُمْ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ. وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ بِكُمْ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ - إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ﴾.

پس (از آنجا که خدا راه یافتگان و گمراهان را بهتر از هر کسی می شناسد، به ضلالت مشرکان در تحریم برخی از چهارپایان گوش فرا ندهید و) از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده اند (و آن را به نام الله، نه به نام کسی یا چیزی جز او سر بریده اند) اگر به آیات خدا (و از جمله به آیات وارده در این باره) ایمان دارید، شما چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح نام خدا بر آن رفته است؟ و حال آن که خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است (در همین سوره / ۱۴۵ و مائده / ۳) بیان کرده است (و دستور داده است که از آنها نخورید) مگر ناچار و درمانده شوید (که در این صورت می توانید به اندازه ای که رفع ضرورت و دفع هلاکت کند از گوشت حرام آنها بخورید).

پیش از این که از عرضه کردن مسأله تحلیل و تحریم - به دنبال آن همه دیباچه - بپردازد، میان دو بخش با رهنمودها و پیروهای دیگری فاصله می اندازد. رهنمودها و پیروهائی که دارای تأثیرهای نیرومندی از امر و نهی و بیان وعد و وعید هستند:

﴿وَإِنَّ كَثِيرًا لِّيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ. وَذَرُوا ظَاهِرَ الْأَثَمِ وَبَاطِنَهُ. إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَثَمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ﴾.

بسیاری از مردم، با هواها و هوسهای (کج و نادرست) خود، بدون آگاهی (از صحت آنچه که می گویند و بدون دلیلی بر آنچه در راه آن می کوشند، دیگران را) سرگشته و گمراه می سازند. بیگمان پروردگارت (از تو) و از همه بندگان) آگاهتر از حال تجاوزکاران است.

آنگاه سخن از مسأله تحلیل و تحریم می راند و آن را

گونه که از روند آیات در اینجا ملاحظه خواهیم کرد:

﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ ابْتِغَى حَكْمًا، وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا، وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنْزَلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ، فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُنْتَرِينَ. وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾.

(ای پیغمبر! بدیشان بگو: این داوری خدا درباره حق و حقیقت است) آیا جز خدا را (میان خود و شما) قاضی کنم؟ و حال آن که او است که کتاب (آسمانی قرآن) را برای شما نازل کرده است و (حلال و حرام و حق و باطل و هدایت و ضلالت، در آن) تفصیل و توضیح داده شده است. کسانی که کتاب (های آسمانی را پیشتر) برای آنان فرستاده ایم می دانند که این (قرآن) حقیقه از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حق است (چرا که کتابهای آسمانی خودشان بدان بشارت داده است و تصدیق کننده آن است). پس تو از تردید کنندگان مباش (و پیروان تو نیز در باره حقایق قرآن کمترین تردیدی به خود راه ندهند). فرمان ما صادقانه و دادگرانه انجام می پذیرد. هیچ کسی نمی تواند فرمانهای ما را دگرگونه کند (و جلو دستورات ما را بگیرد). خدا شنوا (ی سخن آنان) و دانا (ی کردار ایشان) است. اگر از بیشتر مردم (که کافران و منافقاند) پیروی کنی، تو را از راه خدا دور می سازند. چرا که آنان جز از ظن و گمان پیروی نمی کنند و آنان جز به دروغ و کزاف سخن نمی گویند. بیگمان پروردگارت (از تو و از هر کس دیگری) آگاهتر است از حال کسانی که (گمراه گشته و) از راه او بدر می روند. و از حال کسانی که هدایت می یابند (و راه او را در پیش می گیرند).

این دیباچه همه به میان می آید پیش از آن که به موضوع اصلی و آماده ای پرداخته شود که این دیباچه را برای آن ساخته و پرداخته می کند و سپس مستقیماً



به مسأله اسلام و شرک ملحق و مربوط می گرداند:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ يَدْرَأَ اللَّهُ عَلَيْهِ - وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ - وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ. وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾.

از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است). چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است. بیگمان اهریمنان و شیاطین صفتان، مطالب و سوسه انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکشند که شما را به تحریم آنچه خدا حلال کرده است وادارند). اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

سپس به دنبال آن، گام دیگری را درباره سخن از سرشت کفر و سرشت ایمان به جلو برمی دارد. گامی که انگار پیروی بر تحلیل و تحریم است. از این پیجویی و پیروی و پیوند و تأکید، سرشت دیدگاه اسلام در باره مسأله قانونگذاری و فرمانروائی، یعنی تشریع و حاکمیت در امور زندگی روزانه، پدیدار و نمودار می گردد.

﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا، وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا، وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ، فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾.

آیا جز خدا را (میان خود و شما) قاضی کنم؟ و حال آن که او است که کتاب (آسمانی قرآن) را برای شما نازل کرده است و (حلال و حرام و حق و باطل و هدایت و ضلالت، در آن) تفصیل و توضیح داده شده است. کسانی که کتاب (های آسمانی را پیشتر) برای آنان فرستاده ایم می دانند که این (قرآن) حقیقه از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حق است (چرا که کتابهای آسمانی خودشان بدان بشارت داده است و تصدیق

کننده آن است). پس تو از تردید کنندگان مباش (و پیروان تو نیز در باره حقانیت قرآن کمترین تردیدی به خود راه ندهند).

یک پرسش انکاری است از زبان پیغمبر ﷺ یزدان. چیزی را که در این پرسش انکاری، زشت می شمارد این است که آیا کسی را جز یزدان در کاری از کارها داور گرداند؟ یا در فرمانروائی کارها - هر کاری که باشد - جز خدای سبحان را حاکم و فرمانروا گرداند؟ یا کسی را در این حق، حقی که جای ستیز و جدال در آن نیست - شریک و انباز ایزد متان نماید؟ در سراسر گستره جهان کسی و چیزی نیست که پیغمبر ﷺ بدو رو بکند و فرمان او را در همه کار و بار زندگی بجوید و داوری وی را بطلبید:

﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا؟﴾.

آیا جز خدا را قاضی و داور گردانم؟!

سپس شرح و تفصیل این زشت شمردن و نادرست بودن، و شرائطی که داوری بردن به پیشگاه جز آفریدگار، و فرمانروا کردن جز پروردگار را پدیدار می نماید، به میان می آید، و آن را چیز ناروا و پلشتی قلمداد می فرماید... خداوند متعال چیزی را ناگشوده و پیچیده بر جای نهاده است، و بندگان را نیاز مرجع و منبع دیگری نکرده است، تا مردمان از آن مرجع و منبع بهره ببرند و در مشکلاتی که در زندگی پیش می آید دست به دامن آن گردند و آن را فرمانروا و داور کنند:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا﴾.

و حال آن که او است که کتاب (آسمانی قرآن) را برای شما نازل کرده است و (حلال و حرام و حق و باطل و هدایت و ضلالت، در آن) تفصیل و توضیح داده شده است.

این کتاب قرآن نام را نازل کرده است تا میان مردمان در باره چیزی که در آن اختلاف پیدا می کنند دادگرانه داوری کند، و حاکمیت و الوهیت یزدان در آن پدیدار و نمودار گردد. گذشته از این، ایزد دادار این کتاب را نازل کرده است بگونه ای که روشن و روشنگر است و در بر

سینه‌های ایشان را بر روی اسلام گشوده بود، به اسلام گرائیدند و اعتراف و اقرار به حَقانیت قرآن کردند - و چه آن را پنهان و انکار نمایند - همان گونه که از بعضی از اهل کتاب سر زد - در هر دو حال مسأله فرقی نمی‌کند. یزدان سبحان است که خبر می‌دهد - و خبر او راست است - یزدان خبر می‌دهد که اهل کتاب می‌دانند که قرآن از جانب ایزد مَثان آمده است و در بر گیرنده حَقّ است... حَقّ محتوای آن است. نزول آن از سوی یزدان حَقّ است. قطعی است که از سوی خدا شرف نزول پیدا کرده است.

همیشه اهل کتاب می‌دانند که این کتاب حقیقه از سوی یزدان نازل شده است و حَقّ را از سوی یزدان با خود آورده است. همیشه هم می‌دانند که قدرت و قوّت این آئین تنها و تنها از این حَقّ برمی‌جوشد که در آن است، و از این حَقّ برمی‌جوشد که در بر دارد. همیشه هم - به خاطر اطلاع از اینها است که - با این آئین می‌جنگند، جنگی که آتش آن هرگز فروکش نمی‌کند... سخت‌ترین جنگ و بدترین جنگ ایشان با این آئین، سلب فرماندهی و داوری از شریعت این کتاب، و تحویل آن به شریعت‌های کتاب‌های دیگری از تألیفات انسانها است. همچنین غیر خدا را داور کردن است، تا این کتاب بر جای نماند و این آئین وجود نداشته باشد. همچنین الوهیت‌های دیگری در ممالک و مناطقی پا بر جای داشتن است که الوهیت در آنجا از آن خدا بوده است و بس، در آن روزگارانی که شریعت یزدان موجود در کتاب ایزد مَثان بر آنها حکومت می‌کرده است، و شریعت دیگری با آن مشارکت نداشته است، و در کنار کتاب یزدان کتاب‌های دیگری وجود نداشته است که از آنها اوضاع جامعه و ارکان قانونگذارها استمداد گیرد و بهره‌مند گردد و بدانها مراجعت و به بندها و بخش‌های آن استناد کند، بدان گونه که مسلمان به کتاب و آیات یزدان استناد می‌کند. اهل کتاب چه صلیبی و چه صهیونیست در پشت سر همه این چیزها قرار دارند. گذشته از این که در پشت سر همه این چیزها قرار

گیرنده ارکان و اصول اساسی و بنیادینی است که نظم و نظام زندگی بطور کلی بر آن استوار است. همچنین قرآن متضمن احکام مشروح و مبسوطی در باره مسائلی است که یزدان جهان می‌خواهد آنها را در جامعه انسانی بینانگذاری کند و استوار دارد، هر چند که سطح اقتصادی و علمی و واقعیت زندگی آنان بطور کلی از یکدیگر جدا باشد... با توجه بدین و بدان است که در این کتاب بی‌نیازی است از فرمانروا کردن و به داوری خواستن غیر خدا در کاری از کارهای زندگی... این چیزی است که یزدان جهان درباره کتاب خود می‌گوید. پس هر کس هر چه می‌خواهد بگوید، باکی نیست. اگر کسی می‌خواهد بگوید: انسانها به مرحله‌ای از زندگی رسیده‌اند که نیازی بدین کتاب ندارند و نیازمندیهایی خود را در آن نمی‌یابند! چه باک است، بگوید... اما باید بداند که با گفتن چنین سخنی - پناه بر خدا - این آئین را نمی‌پذیرد و کافر بشمار است! سخن خدای جهان و جهانیان را دروغ می‌شمارد!

گذشته از این، ظروف و شرائط دیگری نیز برای برخیزا پیش می‌آید که سبب می‌گردد برخی از مردمان از جمله اهل کتاب، غیر خدا را در کاری از کارهای زندگی، فرمانروایی دهند و داوری بخشند. سر زدن چنین شیوه و رفتاری از ایشان، بسی زشت و شگفت است ... اهل کتاب می‌دانند که این کتاب از سوی خدا نازل شده است. چون آنان اهل کتابند، بهتر از دیگران کتاب را می‌شناسند:

﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ﴾.

کسانی که کتاب (های آسمانی را پیشتر) برای آنان فرستاده‌ایم می‌دانند که این (قرآن) حقیقه از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حَقّ است.

این ظروف و شرائط در مکه و در جزیره العرب موجود بود. خداوند با آن مشرکان را مخاطب قرار می‌دهد... چه اهل کتاب بدان اعتراف کنند و زبان بدان بگشایند - همان گونه که بعضی از آنان که یزدان در پیچه‌های

پیغمبر ﷺ و مسلمانان با این رهنمود کردن و ثابت قدم نمودن مرحمت فرموده است.

روند قرآنی در این راستا به پیش می‌رود و مقرر می‌دارد که سخن داورانه جدا کننده حق از باطل یزدان، زده شده است و خاتمه پذیرفته است، و با کردار مردمان دگرگون نمی‌شود، هر چند که مکرشان و نیرنگشان به اوج خود رسیده باشد:

﴿وَمَتَّ كَلِمَةً رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا، لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

فرمان ما صادقانه و دادگرانه انجام می‌پذیرد. هیچ کسی نمی‌تواند فرمانهای ما را دگرگونه کند (و جلو دستورات ما را بگیرد). خدا شنوا (ی سخن آنان) و دانا (ی کردار ایشان) است.

فرمان صادقانه یزدان سبحان در باره چیزی که گفته است و مقرر فرموده است صادر شده است، و دادگرانه درباره قانونی که گذاشته است و حکمی که صادر فرموده است پایان پذیرفته است. پس بعد از آن، گفتاری برای گوینده‌ای در باره عقیده‌ای یا جهان‌بینی‌ای، یا اصل و قانونی، و یا عادت و یا ارزش و معیاری نمانده است. گذشته از آن، سخنی برای گوینده‌ای در باره شریعت یا حکمی، و یا عادت و تقلیدی، باقی و بر جای نمانده است... هیچ کسی نمی‌تواند فرمان او را بازپرسی و پیگردی کند یا از اجراء فرمانش جلوگیری به عمل آورد، و هیچ کسی نمی‌تواند در برابر فرمان او شخصی را پناه دهد و فریادرس او گردد.

﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

او شنوای دانا است.

یزدان می‌شنود چیزی را که بندگان می‌گویند و هدف گفتارشان را می‌داند. می‌داند چه چیزی به صلاح ایشان و مفید به حال آنان است، و چه چیزی احوال و اوضاع ایشان را اصلاح و روبراه می‌گرداند.

در کنار بیان این که «حق» آن چیزی که کتابی آن را در بر گرفته است که یزدان آن را نازل کرده است، مقرر

دارند، در پشت سر وضع و حال و قضاوت و فرمانی پنهان هستند که برای چنین هدفهای ناپاکی پدید می‌آیند و تشکیل می‌شوند.

هنگامی که روند سخن مقرر می‌دارد که این کتاب را یزدان نازل فرموده است و آن را توضیح و تبیین کرده است، و اهل کتاب می‌دانند که از سوی خدا حقیقه نازل شده است و حق را با خود آورده است، به پیغمبر ﷺ و به پیروی از او به مؤمنان هم رو می‌کند، از شدت درد تکذیب و جدال مشرکان با ایشان، و پنهان کردن حق و انکار واقعیت توسط برخی از اهل کتاب می‌کاهد:

﴿فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْتَرِبِينَ﴾.

پس تو از تردید کنندگان مباش (و پیروان تو نیز در باره حقایق قرآن کمترین تردیدی به خود راه ندهند). روشن است که پیغمبر ﷺ هرگز شک نکرده است و دچار تردید نشده است. روایت شده است هنگامی که خداوند بزرگوار بر پیغمبر این آیه را نازل فرمود:

﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا نَزَّلْنَا إِلَيْكَ فَأَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ. لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ، فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْتَرِبِينَ﴾.

اگر در باره چیزی که (از قصص موسی و فرعون و بنی اسرائیل) بر تو نازل شده است، در شک و تردید هستی، از کسانی سؤال کن که قبل از تو (اهل کتاب) بوده‌اند (و کتابهای آسمانی را می‌خوانده‌اند. بیگمان (بیان) حق (و خبر صادق قرآنی) از سوی پروردگارت برای تو آمده است و از زمره متردنان مباش. (یونس / ۹۴)

پیغمبر فرمود:

(لَا أَشْكُ، وَلَا أَسْأَلُ).

نه شک می‌کنم، و نه می‌پرسم.

اما این رهنمود و نمونه‌های آن، و این پایداری و ماندگاری بر حق و نظائر آن، بر ستبرا و فراوانی نسیرنگها و رنجها و تکذیبها و انکارهایی دلالت می‌نماید که پیغمبر ﷺ و گروه مسلمانان با او تحمل می‌کرده‌اند، و یزدان سبحان چه اندازه نسبت به

می نمایند. حدس و گمان هم جز به سرگشتگی منتهی نمی گردند. خداوند پیغمبر خود را از اطاعت از ایشان و پیروی از آنان بر حذر می فرماید تا او و مسلمانان فرمانبرداری از راه خدا گمراه نشوند... این چنین بود و این چنین است و چکیده سخن همین بود و همین است، هر چند که مناسبت موجود در آن زمان، مناسبت تحریم بعضی از حیوانات و تحلیل بعضی از آنها بود، همان گونه که در روند گفتار خواهد آمد.

سپس یزدان پاک مقرر می فرماید: کسی که بر بندگان فرمان می راند و در کارشان داوری می نماید و می فرماید: این راهیاب و آن سرگشته است، تنها یزدان یگانه است و پس. چون تنها و تنها یزدان مطلع از حقیقت حال بندگان است، و تنها و تنها او است که مقرر می دارد: هدایت چیست و ضلالت کدام است:

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَصِلُ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾.

بیگمان پروردگارت (از تو و از هر کس دیگری) آگاه تر است از حال کسانی که (گمراه گشته و) از راه او بدر می روند، و از حال کسانی که هدایت می یابند (و راه او را در پیش می گیرند).

باید قاعده و قانونی باشد که با آن بر عقائد، جهان بینیها، معیارها، ارزشها، تلاشها، و کردارهای مردمان، قضاوت کرد، و در این گونه مسائل گفت: این حق و درست است و آن باطل و نادرست. تا در چنین ارکان و اصولی، هوا و هوس مردمان فرمانروائی و داوری نکند. آخر هوا و هوس مردمان و آداب و رسوم ایشان هر دم دگرگون می شود و بر دانش یقینی اطمینان بخشی استوار و برجای نبوده و نمی ماند... گذشته از اینها، باید مرجعی باشد که برای این ارکان و اصول معیارها و میزانهائی وضع کند، و مردمان از آن مرجع حکم آن ارکان و اصول را دریافت دارند و با آن هم بر بندگان و هم بر معیارها و ارزشهایشان داوری نمایند.

این خداوند سبحان است که در اینجا مقرر می فرماید: تنها او است که حق دارد چنین میزان و معیاری را وضع

می فرماید: چیزی که انسانها معین می دارند، و چیزی که آنان صلاح می بینند، جز پیروی از گمان نیست، گمانی که یقینی در آن نیست، و پیروی از آن تنها به گمراهی منتهی می گردد و بس. انسانها حق نمی گویند و اشاره به حق نمی کنند مگر این که از آن سرچشمه یگانه اطمینان بخش، مطالب گفته و اشاره خود را دریافت کنند و برگیرند. پیغمبر ﷺ بر حذر می فرماید از این که مردمان از چیزی اطاعت کنند که همنوعانشان از پیش خود می گویند و بدان اشاره می نمایند، هر چند تعداد گویندگان آن و اشاره کنندگان بدان فراوان هم باشند. چه جاهلیت همان جاهلیت است هر چند پیروان گمراه آن فراوان نیز باشند:

﴿وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ، وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾.

اگر از بیشتر مردم (که کافران و منافقانند) پیروی کنی، تو را از راه خدا دور می سازند. چرا که آنان جز از ظن و گمان پیروی نمی کنند و آنان جز به دروغ و گزاف سخن نمی گویند.

اکثر مردمان روی زمین از اهل جاهلیت بودند، همان گونه که امروزه دقیقاً بیشتر انسانها از اهل جاهلیت بشمارند... خدا را در همه کارهای خود داور و فرمانروا نمی کردند، و شریعت یزدان را که در کتاب او موجود است قانون خود بطور کلی نمی نمودند، و جهان بینیها و اندیشه ها و برنامه تفکرات و برنامه زندگی خود را از هدایت و رهنمود ایزد متعال بر نمی گرفتند. لذا آنان - همچنین اینان نیز امروزه - در گمراهی جاهلیت بسر می بردند و بسر می برند. نتوانسته اند و نمی توانند رأی و نظری، یا گفتار و سخنی، و یا حکمیت و قضاوتی داشته باشند که مستند و متکی به حق بوده و از حق برجوشد. و نتوانسته و نمی توانند که کسانی را که از ایشان اطاعت و پیروی کرده و می کنند، جز به سوی گمراهی برانند و رهنمود گردانند. آنان - همچنین امروزه اینان - دانش قطعی و اطمینان بخش را رها کرده و می کنند و از حدس و گمان پیروی نموده و

اسلامی و جاهلی... با چشم پوشی از انواع و اقسام و صورتها و شکلها.

❖

بعد از این دیباجه روشنگر دراز، مسأله ذبیحه حیوانات به میان می آید. مسأله ای که بر قاعده بنیادینی برقرار و استوار است که این دیباجه روشنگر دراز، آن را مهیا می کند و تهیه می بیند:

﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ أَنْتُمْ عَلَيْهِ. إِنَّ كُنْتُمْ بآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ. وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ أَنْتُمْ عَلَيْهِ، وَقَدْ فُصِّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ - إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ - وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ. وَذَرُوا ظَاهِرَ الْأَنْفِ وَبَاطِنَهُ، إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَنْفَ سَيُخَوِّذُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ. وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ - وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُؤْخَوْنَ إِلَى أُولِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوهُمْ، وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾.

پس (از آنجا که خدا گمراهان و راه یافتگان را بهتر از هر کسی می شناسد، به ضلالت مشرکان در تحریم برخی از چهارپایان گوش فرا ندهید و) از گوشت چهارپایی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده اند (و آن را به نام الله، نه به نام کسی یا چیزی جز او سر بریده اند) اگر به آیات خدا (و از جمله به آیات وارده در این باره) ایمان دارید. شما چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح نام خدا بر آن رفته است؟ و حال آن که خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است (در همین سوره / ۱۴۵ و مائده / ۳) بیان کرده است (و دستور داده است که از آنها نخورید) مگر ناچار و درمانده شوید (که در این صورت می توانید به اندازه ای که رفع ضرورت و دفع هلاک کند از گوشت حرام آنها بخورید). بسیاری از مردم، با هواها و هوسهای (کج و نادرست) خود، بدون آگاهی (از صحت آنچه که می گویند و بدون دلیلی بر آنچه که در راه آن می کوشند، دیگران را) سرگشته و گمراه می سازند. بیگمان پروردگارت (از تو و از همه بندگان) آگاه تر از

کند، و مردمان را با آن بسنجد، و بیان نماید چه کسی راهیاب است و چه کسی گمراه.

«جامعه» نیست که این احکام را برابر اصطلاحات و آداب و رسوم دگرگون شونده و متغیر خود مقرر می دارد. جامعه ای که شکلها و ارکان و اصول مادی آن دگرگون می شود، سنجشها و روشها و معیارها و احکام آن نیز دگرگون می گردد و تغییر می پذیرد... چرا که معیارها و روشها و اخلاق و آداب جامعه کشاورزی، و معیارها و روشها و اخلاق و آداب جامعه صنعتی چیز دیگری خواهد بود. معیارها و روشها و اخلاق و آداب جامعه سرمایه داری برژوازی، و معیارها و روشها و اخلاق و آداب جامعه مارکسیستی و کمونیستی جدای از یکدیگر خواهد بود... گذشته از اینها، معیارها و میزانهای اعمال و افعال، برابر اصطلاحات و عادات این جامعه ها دگرگون و گوناگون می گردد و با یکدیگر مختلف خواهد بود.

اسلام این قاعده و ضابطه را نمی پذیرد و آن را به رسمیت نمی شناسد. اسلام معیارهایی را می پذیرد که یزدان سبحان آنها را وضع و مقرر فرموده است. این چنین معیارهایی با دگرگونی «شکلها»ی جامعه ها ثابت و استوار می ماند. جامعه ای که برابر چنین معیارهایی پرورده و بالنده می گردد، نام اصطلاحی آن جامعه اسلامی است... دو جامعه بیشتر در میان نیست: نخست جامعه اسلامی، و دوم جامعه غیراسلامی، یا جامعه جاهلی، و یا جامعه مشرک... جامعه غیراسلامی یا جامعه جاهلی، و یا جامعه مشرک، به جامعه ای گفته می شود که خدا را قبول ندارد، چون به غیر خدا، یعنی به انسانها حق می دهد که اصطلاحات و عادات، قوانین و قواعد، اخلاق و آداب، جهان بینیها و اندیشه ها، سیستمها و رژیمها، و اوضاع و احوالی را وضع و پدیدار سازد جدای از چیزهایی که یزدان آنها را وضع و پدیدار فرموده است... این تقسیم بندی یگانه، تنها چیزی است که اسلام برای جامعه ها و معیارها و اخلاق و آداب، به رسمیت می شناسد: اسلامی و غیراسلامی.

پایان نمی‌گیرد؟

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ؟﴾.

شما چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح نام خدا بر آن رفته است؟ و حال آن که خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است بیان کرده است (و دستور داده است که از آنها نخورید) مگر ناچار و درمانده شوید.

از آنجا که این آیه‌ها با مسأله‌ای رویاروی می‌گردند که در آن وقت در محیط، حاضر و موجود بود، چرا که مشرکان از خوردن گوشت حیواناتی خودداری می‌کردند که یزدان آن را برایشان حلال کرده بود، و گوشت حیواناتی را حلال می‌دانستند که یزدان آن را برایشان حرام فرموده بود، و گمان می‌بردند که این کاری را که می‌کردند شریعت ایزد متعال است، روند قرآنی عملکرد چنین قانونگذارانی را شرح و بسط می‌دهد که از زبان خدا دروغ می‌گفتند. روند قرآنی بیان می‌دارد که آنان از روی هوا و هوس، بدون دانش و بدون پیروی از فرمان یزدان، قانونگذاری و شریعت نگاری می‌کنند، و با چنین قوانین و شریعتی که برای مردمان از پیش خود وضع می‌کنند و تهییج می‌بینند، ایشان را سرگشته و گمراه می‌سازند، و افزون بر آن به الوهیت و حاکمیت یزدان تعدی می‌کنند؛ زیرا هر چند که بسندگان با به دست گرفتن ویژگیهای الوهیت و حاکمیت، بر الوهیت و حاکمیت یزدان می‌شورند و از گلیم بندگی خویش پا را جلوتر می‌نهند و راه تعدی در پیش می‌گیرند:

﴿وَإِنْ كَثِيرًا يَظْلُغُونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ... إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ﴾.

بسیاری از مردم، با هواها و هوسهای (کج و نادرست) خود، بدون آگاهی (از صحت آنچه که می‌گویند و بدون دلیلی بر آنچه در راه آن می‌کوشند، دیگران را) سرگشته و گمراه می‌سازند... بیگمان پروردگارت (از تو و از همه بندگان) آگاه‌تر از حال تجاوزکاران است.

حال تجاوزکاران است. گناهان آشکار و بزهکاریهای پنهان را ترک کنید (و در هیچ حال خویشتن را به معصیت نیالائید). بیگمان کسانی که به دنبال گناه راه می‌افتند، هر چه زودتر کیفر ارتکاب معاصی ایشان داده می‌شود. از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است). چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است. بیگمان اهریمنان و شیاطین صفتان، مطالب و سوسه‌انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکشند که شما را به تحریم آنچه خدا حلال کرده است وادارند). اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

پیش از این که از جنبه فقهی به تفصیل این احکام برداریم، می‌خواهیم قواعد اساسی عقیدتی‌ای را بیان داریم که این احکام در بردارند.

یزدان جهان دستور می‌فرماید که از گوشت حیوانی تغذیه شود که به هنگام ذبح، نام خدا بر آن رفته باشد. نام بردن خدا، ناحیه و هدف را مقرر، و مسیر و جهت را مشخص می‌دارد، و ایمان مردمان را آویزه اطاعت این فرمان صادر از سوی یزدان بدیشان می‌کند:

﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ... إِنَّ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ﴾.

پس از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده‌اند... اگر به آیات خدا ایمان دارید.

آن گاه از ایشان می‌پرسد: چرا نباید از گوشت چهارپائی بخورند که نام یزدان به هنگام ذبح، بر آن رفته است و خدا آن را برایشان حلال کرده است؟ مگر نه این است که یزدان سبحان برای آنان روشن فرموده است استفاده از گوشت حیوانی نکنند که خدا آن را بر آنان حرام نموده است، مگر این که ناچار شوند؟ مگر با این بیان، هر نوع سخنی درباره حلال بودن و حرام بودن گوشت چهارپایان، و خوردن یا نخوردن از آنها

لِيُجَادِلُوكُمْ... وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿١٢٧﴾

از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است). چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است. بیگمان اهریمنان و شیاطین صفتان، مطالب و سوسه‌انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکوشند که شما را به تحریم آنچه خدا حلال کرده است وادارند). اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

در برابر این سخن پایانی می‌ایستیم تا در باره این قاطعیت و این صراحت مربوط به کار حاکمیت و اطاعت و پیروی در این آئین بیندیشیم.

نص قرآنی قاطعانه اعلام می‌کند که اطاعت مسلمان از کسی از انسانها در جزئی از جزئیات قوانین و مقرراتی که از قوانین و شریعت یزدان برنمی‌جوشد و سرچشمه نمی‌گیرد، و به حاکمیت یگانه خداوند یکتا اعتراف نمی‌کند، اطاعت مسلمان در این چیز جزئی او را از اسلام خارج می‌سازد و به شرک برای یزدان، ملحق می‌گرداند... در این باره ابن‌کثیر می‌گوید:

خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾

اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

یعنی چون از فرمان یزدان به خودتان و شرع او منحرف شده‌اید، و به سوی فرمانی جز فرمان خدا و شریعتی جدای از شرع خدا گرائیده‌اید و چنین فرمان و شریعتی را مقدم بر فرمان و شرع خداوند جهان داشته‌اید، این شرک است. همان گونه که یزدان می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾

یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند. (توبه / ۳۱)

ترمذی روایت کرده است در تفسیر این آیه از عدی

بدیشان دستور می‌دهد که هر چه گناه است رها کنند، چه گناه آشکار و چه گناه پنهان، از جمله به ترک این گناهی بگویند که در پیش گرفته‌اند. گناهی که گمراهسازی مردمان است با هواها و هوسهای خود بدون دانش و آگاهی، و واداشتن ایشان بر قوانین و آئینهایی که از سوی یزدان نبوده و به دروغ می‌گویند از سوی یزدان است و شریعت خدای سبحان است. آنان را از فرجام این بزه و گناهی می‌ترساند که مرتکب آن می‌گردند:

﴿وَذُرُوا ظَاهِرَ الْأَثَمِ وَبَاطِنَهُ. إِنَّ الْأَذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَثَمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ﴾

گناهان آشکار و بزهکاریهای پنهان را ترک کنید (و در هیچ حال خویشتان را به معصیت نیالانید). بیگمان کسانی که به دنبال گناه راه می‌افتند، هر چه زودتر کیفر ارتکاب معاصی ایشان داده می‌شود.

سپس آنان را باز می‌دارد از خوردن گوشت حیواناتی که به هنگام ذبح نام یزدان بر آنها برده نشده است و بلکه آنها را به نام بت‌های خود سر بریده‌اند، یا در قمار بخت آزمائی تقسیم گوشت، ذبح شده‌اند، و با تیرهای قمار آنها را تقسیم کرده‌اند، یا گوشت حیواناتی که مردارند و با مسلمانان در تحریم آنها مجادله و ستیز می‌کردند و گمان می‌بردند که یزدان آنها را ذبح کرده است! چگونه مسلمانان از گوشت حیواناتی استفاده می‌کنند که خودشان سر بریده‌اند، و از گوشت حیواناتی تغذیه نمی‌کنند که یزدان آنها را ذبح فرموده است؟! این نوع اندیشه، یکی از خرافه‌ترین اندیشه‌های جاهلیتی است که پوچی و هیچی آن در همه جاهلیتها دیده نشده است. این بود چیزی که شیاطین انس و جنّ به دل دوستان خود می‌انداختند تا در این باره با مسلمانان مجادله کنند و با ایشان راجع به چنین حیوانات ذبیحه‌ای به ستیز پردازند، حیوانات ذبیحه‌ای که آیه‌ها بدانها اشاره می‌نمایند:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا يَدْكُرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ - وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَكُيُوهُونَ إِلَى أُولِيَائِهِمْ



پیش خود آن را فراهم آورده و تهیه دیده باشد - هر چند در کار کوچک و جزئی - قطعاً مشرک است، هر چند در اصل مسلمان باشد ولی چنین کاری را انجام دهد، به سبب آن از دائرة اسلام بیرون می‌رود و وارد دائرة شرک می‌گردد، گرچه بعد از آن مدتها بماند و با زبان بگوید: لا اله الا الله... اما با وجود گفتن آن، از غیر خدا قوانین و مقررات دریافت دارد، و از غیر خدا اطاعت نماید.

هنگامی که امروزه در پرتو این فرموده‌های قاطع به سطح کره زمین می‌نگریم، بر روی آن تنها جاهلیت و شرک می‌بینیم، و چیز دیگری جز جاهلیت و شرک نمی‌بینیم. همگان دچار جاهلیت یا شرک شده‌اند، مگر افرادی چند که یزدان ایشان را پائیده باشد و از گرداب جاهلیت و شرک محفوظ فرموده باشد، آن کسانی که از اربابان زمینی نپذیرفته باشند و ویژگیهای الوهیتی را که آنان ادعاء می‌کنند، و شرع و حکمی را از غیر خدا قبول نکرده باشند، مگر بدان اندازه که مجبور و وادار بدان شده باشند.

حکم مستفاد از فرموده خداوند بزرگوار:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْثَالَهُمْ يُذَكِّرْ أَسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَفِشَقٌّ...﴾.

از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است). چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است.

مربوط به حلال بودن ذبیحه‌ها یا حرام بودن آنها است که آیا به هنگام ذبح نام خدا برده شود یا برده نشود، حلال خواهند بود یا حرام. این کثیر در تفسیر این بخشها و بندها گفته است:

بدین آیه بزرگوار استدلال کرده است کسی که معتقد بوده است که اگر نام خدا بر ذبیحه‌ای برده نشود گوشت آن حرام خواهد بود، اگر هم ذبح کننده مسلمان باشد. ائمه علیهم السلام در باره این مسأله با یکدیگر اختلاف دارند و سه نظریه گوناگون پیدا کرده‌اند:

پسر حاتم که گفته است: ای فرستاده خدا یهودیان و ترسایان، علماء دینی و پارسایان خود را نپرستیده‌اند. فرمود:

﴿بَلَىٰ! إِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمُ الْحَرَامَ، وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمُ الْحَلَالَ. فَاتَّبَعُوهُمْ، فَذَلِكَ عِبَادَتُهُمْ، إِنِّي أَهْمُ﴾.

بلی که پرستیده‌اند! آنان حرام خدا را برایشان حلال نموده‌اند، و حلال را برای آنان حرام کرده‌اند. ایشان هم از چنین کسانی پیروی کرده‌اند، و این است عبادت و پرستش ایشان برای آنان.

همچنین ابن کثیر از سدی در باره فرموده یزدان روایت کرده است که فرموده است:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾.

یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند.... (توبه / ۳۱) یعنی از مردمان رهنمود گرفته‌اند و راهنمایی خواسته‌اند، و کتاب یزدان را پشت سر خود انداخته‌اند و به ترک آن گفته‌اند. این است که خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا...﴾.

بدیشان جز این دستور داده نشده است: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس.... (توبه / ۳۱)

یعنی خدا است که چون چیزی را حرام کند، آن چیز حرام است، و چیزی را که حلال کند آن چیز حلال است، و چیزی را که شریعت قلمداد فرماید و قانون نماید، شریعت و قانون است و پیروی می‌گردد، و به چیزی که او دستور می‌دهد اجراء می‌گردد و انجام می‌پذیرد....

این گفته سدی و آن گفته ابن کثیر است ... هر دو قاطعانه و آشکار و روشن مقرر می‌دارند، و گفته خود را از قاطعیت و قطعیت و روشنی قرآنی، و از قاطعیت تفسیر نبوی در باره قرآن و قطعیت و روشنی آن برمی‌گیرند و فریاد برمی‌آورند با توجه به قرآن و حدیث:

هر که از انسانی در شریعت و قانونی پیروی کند که از

می‌کند و) برای تو نگاه می‌دارد بخور.

و حدیثی که از رافع پسر خدیج روایت شده است:  
(مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَ ذَكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلُوهُ).

وسیله ذبحی که خون را (از حیوان) روان سازد، و نام خدا بر ذبیحه برده شده باشد (با وجود این دو شرط: وسیله ذبح تیز باشد، و نام خدا به هنگام ذبح برده شود) از گوشت ذبیحه بخورد.

این حدیث نیز در صحیح مسلم و بخاری ذکر شده است.

مذهب دوم درباره این مسأله می‌گوید: نام خدا بردن شرط نیست، بلکه سنت است. چه عمدأ و چه سهواً اگر کسی آن را ترک کند، زیانی نمی‌رساند. این مذهب امام شافعی رحمه الله و همه پیروان او است. روایتی هم از امام احمد است که حنبلی از او روایت کرده است. روایتی هم از امام مالک در این زمینه در دست است. اشتهب پسر عبدالعزیز از پیروان او، متن حدیث را نقل کرده است. از ابن عباس، و ابوهریره، و عطاء پسر ابوریاح نیز این حدیث روایت شده است... خدا آگاه‌تر از هر کسی است... امام شافعی آیه کریمه:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْثَالَهُمْ يَذْكُرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ﴾.

از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح) نام خدا بر آن برده نشده است. چرا که خوردن از چنین گوشتی

نافرمانی (از دستور خدا) است.

را بر ذبح برای غیر خداوند متعال حمل کرده است و بسان آیه:

﴿أَوْ فِسْقًا أَهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾.

یا گوشت حیوانی که به نام جز خدا سر بریده شده باشد (که مایه خروج از عقیده صحیح است). (انعام/ ۱۳۵)

بشمار آورده است. ابن جریر از عطاء روایت کرده است و گفته است:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْثَالَهُمْ يَذْكُرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾.

از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح) نام خدا بر آن برده نشده است.

این آیه از ذبیحه‌هایی نهی می‌کند که قریشیان برای

یکی از آنان فرموده است: گوشت ذبیحه‌ای با این ویژگی حلال نیست. خواه نام خدا عمدأ ترک شود و خواه سهواً گفته نشود... این حکم، برابر روایتی از امام مالک، و روایتی از امام احمد حنبل است. گروهی از پیشینیان و پسینیان طرفداران امام احمد حنبل نیز این روایت را تقویت کرده‌اند. گزینش ابو ثور، و داود ظاهری نیز همین بوده است. ابوالفتح محمد پسر محمد پسر علی طائی هم همین را در کتاب اربعین خود برگزیده است که یکی از متأخران شافعی مذهب است. متأخران شافعی مذهب برای تأیید مذهب خود بدین آیه، و به آیه‌ای استناد کرده‌اند که در باره شکار است و می‌فرماید:

﴿فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾.

از نخجیری که حیوانات شکاری برای شما (شکار) می‌کنند و خود از آن نمی‌خورند و سالم نگاه می‌دارند بخورید و (به هنگام فرستادن حیوان به سوی شکار) نام خدا را بر آن ببرید. (مانده/ ۴)

خداوند این مطلب را تأکید فرموده است با:

﴿وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ﴾.

چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور خدا) است.

بعضی گفته‌اند ضمیر به خوردن برمی‌گردد، و برخی گفته‌اند ضمیر به ذبح به نام غیر خدا و برای غیر خدا برمی‌گردد.

همچنین مطلب فوق مؤکد شده است با احادیثی که درباره بردن نام خدا به هنگام ذبح و به هنگام روانه کردن حیوان شکاری به سوی نخجیر روایت شده‌اند، از جمله حدیثی که عدی پسر حاتم، و ابو ثعلبه روایت نموده‌اند و در صحیح مسلم و بخاری ذکر شده است:

﴿إِذَا أُرْسِلَتْ كُلِّبُكَ الْمَعْلَمَ وَ ذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلْ مَا أَمْسَكَ عَلَيْكَ﴾.

هرگاه سگ شکاری خود را به سوی نخجیر روانه کردی و نام خدا را بر آن بردی، از نخجیری که (شکار

پسر محمد، و ربیعہ پسر ابو عبد الرحمن، روایت شده است.

ابن جریر گفته است: عالمان دربارهٔ این آیه دارای آراء گوناگونی هستند: آیا چیزی از حکم آن نسخ شده است یا خیر؟ بعضی می‌گویند: چیزی از آن منسوخ نشده است. در اموری که در آن آمده است استوار و بر جای است مجاهد و عموم اهل علم بر این عقیده‌اند. از حسن بصری و عکرمه روایت شده است که گفته‌اند: برای ما روایت کرده‌اند ابن حمید، و یحیی پسر واضح، از حسین پسر واقد، و او از عکرمه و حسن بصری، و گفته‌اند: خداوند فرموده است:

﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ أَصْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ﴾.

از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده‌اند، اگر به آیات خدا ایمان دارید.

همچنین فرموده است:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ أَصْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ﴾.

از گوشت حیوانی نخورید که نام خدا بر آن برده نشده است. چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی است. این دو آیه منسوخ شده‌اند، تنها از آنها این بخش مستثنی است:

﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَطَعَامُ حِلٍّ لَهُمْ﴾.

خوراک اهل کتاب برای شما حلال است، و خوراک شما برای آنان حلال است. (مانده ۵)

ابن ابی حاتم گفته است: عباس پسر ولید پسر یزید، برای من خواند: محمد پسر شعیب روایت نموده است که نعمان - یعنی ابن منذر - از مکحول برای او روایت نموده است و گفته است: خداوند در قرآن نازل فرموده است:

بتان سر می‌بریدند، و همچنین از ذبیحه‌های زردشتیان نهی می‌کند... این مذهب و مکتبی که امام شافعی در پیش گرفته است، نیرومند است.

ابن ابوحاتم گفته است: پدرم برای ما روایت کرده است. یحیی پسر مغیره برای ما نقل نموده است. جریر از عطاء، و او از سعید پسر جبیر، و وی از ابن عباس به ما خبر داده است که گفته است: مراد از آیه: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ أَصْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾ مردار است. برای این برداشت استناد جسته است به روایتی که ابوداود در مراسیل<sup>(۱)</sup> از قول ثور پسر یزید که او از صلت سدوسی برده سويد پسر میمون نقل کرده است که یکی از تابعینی است که ابوحاتم پسر حبان در کتاب ثقات نامشان را برده است و گفته است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(ذَبِيحَةُ الْمُسْلِمِ حَلَالٌ، ذَكَرَ أَصْمُ اللَّهِ أَوْ لَمْ يُذْكَرْ. إِنَّهُ إِنْ ذَكَرَ لَمْ يُذْكَرْ إِلَّا أَصْمُ اللَّهِ).

ذبیحهٔ مسلمان حلال است، نام خدا را چه برده باشد و چه نبرده باشد. مسلمان اگر نامی را ببرد جز نام خدا را نمی‌برد.

این حدیث، حدیث مرسل است، با حدیثی که دارقطنی از ابن عباس نقل کرده است تقویت می‌یابد. این حدیث چنین است:

(إِذَا ذَبَحَ الْمُسْلِمُ لَمْ يُذْكَرْ أَصْمُ اللَّهِ فَلْيَأْكُلْ. فَإِنَّ الْمُسْلِمَ فِيهِ أَصْمٌ مِنْ أَشْيَاءِ اللَّهِ).

هر گاه مسلمان حیوانی را سر برید و نام خدا را نبرد، از گوشت آن ذبیحه بخورد. چه مسلمان در او نامی از نامهای خدا است (که سلام است).

مذهب سوم می‌گوید: اگر بسم الله الرحمن الرحيم را سهواً بر ذبیحه نگفت زبانی نمی‌رساند، و اگر عمدتاً آن را نگفت ذبیحه حلال نخواهد بود... این شیوه در مذهب امام مالک و امام احمد بن حنبل مشهور است، و امام ابوحنیفه و پیروانش، و اسحاق پسر راهویه همین را گفته‌اند. این امر از علی، ابن عباس، سعید پسر مسیب، حسن بصری، ابو مالک، عبد الرحمن پسر ابولیلی، جعفر

۱- جمع مرسل است: مرسل به حدیثی گفته می‌شود که نام فرد صحابی از آن افتاده باشد. همچون سخن نافع که گفته است: رسول خدا چنین فرموده است ... (نگاه: علوم الحديث، تألیف دکتر صبحی صالح، صفحه ۱۶۶).

﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْثَالَهُمْ يَذْكُرْ أَسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾.

از گوشت حیوانی نخورید که نام خدا بر آن برده نشده است.

سپس پروردگار آن را نسخ فرمود و به مسلمانان رحم نمود و گفت:

﴿الْيَوْمَ أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ، وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ﴾.

امروزه (با نزول این آیه) برای شما همه چیزهای پاکیزه (طبع سالم پسند) حلال گردید، و (ذبائح و) خوراک اهل کتاب (جز آنچه با آیات دیگر تحریم شده است) برای شما حلال است.

با این آیه، آیه پیشین را منسوخ فرمود، و طعام اهل کتاب را حلال نمود سپس ابن جریر گفته است: سخن درست این است که تعارضی میان حلال بودن خوراک اهل کتاب، و میان تحریم چیزی وجود ندارد که نام خدا بر آن برده نشده باشد... این چیزی که ابن جریر گفته است صحیح است. کسی که از میان پیشینیان نسخ را کلی و مطلق گرفته است، مرادش تخصیص است... خداوند سبحانه و بزرگوار داناست از همگان است... سخن ابن کثیر به پایان آمد.

بعد از آن، مرحله کاملی بیان می‌گردد در باره سرشت کفر و سرشت ایمان، و از قضا و قدر یزدان در این که در هر آبادی و ناحیه‌ای بزهکاری را بزرگ آنجاها می‌گرداند تا به حيله‌گری و نیرنگبازی در آنجاها بپردازند، و در باره تکبری صحبت به میان می‌آید که در درونهای چنین بزرگان بزهکاری در گشت و گذار است و ایشان را از اسلام باز می‌دارد... سپس این مرحله با تصویر زیبای راستینی از حالت ایمانی که یزدان سینه‌های برخی از مردمان را به روی آن می‌گشاید، و از حالت کفری که یزدان سینه‌های بعضی از انسانها را با آن تنگ و گرفته و اندوهگین می‌گرداند، پایان می‌پذیرد... آن گاه سراسر این مرحله با موضوع تحریم و تحلیل ذبیحه‌ها پیوند پیدا می‌کند،

پیوندی بسان پیوند شاخه‌های فراگیر با تنه اصلی درخت گشن. این بخش می‌رساند که این شاخه‌ها چه اندازه مهم هستند و چه اندازه با اصل تنه بزرگ پیوند دارند:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مِيثَاقًا حَنِينًا، وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا؟ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَارًا يَجْرِمُهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا، وَمَا يُكْمَرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ. وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى تَوْتِيَ مِثْلَ مَا أُوْتِيَ رَسُولُ اللَّهِ. اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ. سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ. فَكِنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ، كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ أَلْرَجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده‌ایم و نوری (از مناره ایمان) فرا او را داشته‌ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می‌رود (و چشم او را روشنائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می‌بخشد) مانند کسی است که به مثل گوئی در تاریکیها فرو رفته است (و توده‌های انباشته ظلمتکده کفر او را در خود بلعیده است و شعب بی‌جان و بی‌اندیشه و بی‌تکانی از او بر جای نهاده است) و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید. همان گونه (که خداوند ایمان را در دل ایمانداران آراسته است، کفر و ضلال را در دل ناباوران پیراسته است) و اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است. همان گونه (که در مکه سردمداران آنجا را فاسقان و گناه پیشگان تشکیل می‌دادند. همیشه هم) در هر شهری (که تا اندازه‌ای بزرگ و پرجمعیت باشد) سردمداران آنجا را از بزهکاران فراهم می‌سازیم تا در آنجا به نیرنگ بپردازند (و عاقبت وسیله خرابی شهر و انحراف مردمان را

نواها و آهنگهای تصویر بخشی است. بلی حقیقت است، اما حقیقت روحی و فکری. حقیقتی که با تجربه و آزمون چشیده می شود، و عبارات نمی توانند مزه تجربه و آزمون را پیش چشم دارند و چنانکه باید بنمایند. مزه این حقیقت را کسی درک می کند که خودش عملاً آن را چشیده باشد.

این عقیده، زندگی پس از مرگ را در دل پدیدار می سازد، و در دل پس از تاریکیها نور را پرتو انداز می کند. زندگی که دل با آن هر چیزی را می چشد، و هر چیزی را به تصویر می کشد، و با حس دیگری که پیش از این زندگی با آن آشنا نبوده است اندازه و ارزش هر چیزی را فهم و درک می کند... نوری که هر چیزی در برابر پرتوهای آن و در گستره بُرد آن تازه و دلربا می نماید، به گونه ای تازه و دلربا که پیش از آن هرگز این چنین تازه و دلربا برای آن دل جلوه گر نیامده است، دلی که ایمان آن را منور و روشن نموده باشد.

این تجربه و آزمون را نیز واژگان نمی توانند بیان دارند و چنانکه باید به انسان بفهمانند. تنها کسی با آن آشنا می گردد که خود آن را چشیده باشد و مزه کرده باشد. عبارت قرآنی نیرومندترین عبارتی است که حقیقت این تجربه و آزمون را در لابلای خود برمی دارد و زمزمه آن را به گوش جان می خواند و به ژرفای دل می رساند. چرا که عبارت نیرومند قرآنی آن تجربه و آزمون را با رنگها و منظره هایی از جنس و طبیعت ویژه خود به تصویر می زند.

کفر گسیختن از زندگی حقیقی ازلی ابدی است... زندگی که نیستی نمی پذیرد و به دل زمین فرو نمی رود و پنهان نمی شود... پس کفر مرگ است... کفر کناره گیری از نیروی کارآی مؤثر در سراسر گستره هستی است... پس کفر مرگ است... کفر فرسودن و پوسیدن دستگاه های گیرنده و فرستنده فطری است... لذا کفر مرگ است... ولی ایمان تماس پیدا کردن و یاری طلبیدن و پاسخ گفتن است... لذا ایمان زندگی است... قطعاً کفر پرده ای است که روح را از نگرش و

فراهم سازند. همه باید بدانند که) اینان به جز به خویشتن نیرنگ نمی زنند ولی خودشان نمی دانند (که سرمایه های وجود خود، اعم از فکر و هوش و ابتکار و عمر و وقت و مال خویش را به جای صرف سعادت، صرف شقاوت می کنند. این سردمداران به مردمان حسادت می ورزند در این که دانش و نبوت و هدایتی را خدا بدیشان عطا کند. و لذا هنگامی که دلیل و برهان روشنی برای اینان می آید (و وحی آسمانی بدیشان می رسد) می گویند: (حق را) باور نمی داریم مگر این که آنچه به پیغمبران خدا داده شده است به ما نیز داده شود (و همچون ایشان به ما وحی شود). خداوند بهتر می داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می دارد. از سوی خدا هر چه زودتر خواری و رسوائی (در دنیا) نصیب کسانی می گردد که بزحکاری پیش می گیرند، و عذاب سختی (در آخرت) به سبب نیرنگی که می ورزند بهره ایشان می شود. آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را (با پرتو نور ایمان باز و) گشاده برای (پذیرش) اسلام می سازد، و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند، سینه اش را بگونه ای تنگ می سازد که گوئی به سوی آسمان صعود می کند (و به سبب رقیق شدن هوا و کمبود اکسیژن، تنفس کردن هر لحظه مشکل و مشکل تر می شود. کافر لجوج نیز با پیروی از تقلید پوسیده، هر دم بیش از پیش از هدایت آسمانی دورتر و کینه اش نسبت به حق و حقیقت بیشتر و پذیرش اسلام برای وی دشوارتر می شود). بدین منوال خداوند عذاب را بهره کسانی می سازد که ایمان نمی آورند.

این آیها در به تصویر کشیدن سرشت هدایت و سرشت ایمان، تعبیر اصلی راستینی از حقیقت واقعیّت دارند. تشبیه و مجازی که در آنها است تنها برای مجسم کردن این حقیقت در شکل الهامگرانه مؤثر است و بس. اما اصل عبارت بیانگر حقیقت است. نوع حقیقتی که این آیها از آن تعبیر می کنند مقتضی چنین

را به جهان حادث و حیات ظاهر پیوند می‌دهد... علاوه بر این هم، او را به کاروان ایمان و ملت یگانه‌ای می‌پیوندد که از دیر باز در گذر زمان در حرکت است، و ریشه در روزگاران دارد، و ناگسیخته در چرخش زمان است، و زنگ این کاروان در طول روزگاران به گوش جان رسیده است و زنجیره آن ناگسیخته است. شخص مؤمن در کاروان ایمان حرکت می‌کند و در روابط غنی است، و در خویشاوندیها غنی است. او همگام با «هستی» است و به سبب داشتن چنین یاری بی‌نیاز است، هستی و وجودی که پر و طولانی و روشن است، و با عمر محدود شخص او از حرکت باز نمی‌ایستد و لحظه‌ای توقف نمی‌کند.

وقتی که انسان این نور را در دل خود می‌یابد، حقائق این آئین برای وی به صورت شگفتی جلوه گر می‌آید، و برنامه آن در عمل و حرکت به گونه عجیبی پدیدار می‌گردد... صحنه زیبا و دلربائی است، صحنه‌ای که انسان آن را در دل خود می‌یابد، هنگامی که این نور را در دل خود می‌یابد... صحنه هماهنگی فراگیر شگفتی که در سرشت این آئین و حقائق آن نهفته است. صحنه کامل زیبای دقیقی در برنامه کار و راه آن است. این آئین تنها مجموعه‌ای از اعتقادات و عبادات و قوانین و رهنمودها نیست و بس. بلکه «نقشه» یگانه تو در توی آمیزه هماهنگی است... لبریز از عشق و محبت است. همچون زنده‌ای به نظر می‌رسد که با فطرت هم‌آوا می‌گردد و فطرت با آن هم‌آوا می‌شود در انس و الفت ژرفی، و در دوستی و رفاقت استواری، و در محبت و مودت بس مهربانانه‌ای.

وقتی که انسان این نور را در دل خود می‌یابد، حقائق وجود، حقائق حیات، حقائق مردمان، و حقائقی که در گستره هستی و در جهان انسانها رخ می‌دهد، برای او جلوه گر می‌آید... این حقائق برای او در صحنه زیبا و دلربا و مات و مبهوت کننده‌ای در مقابل دیدگانش جلوه گر می‌آید. صحنه سنت و قانون دقیقی که مقدمات و نتایج آن در نظم و نظام محکم و استواری پسایی

آگاهی باز می‌دارد... پس کفر تاریکی و ظلمت است... مْهری بر اندامها و احساسها است... لذا کفر تاریکی و ظلمت است... کفر ظلمت و تاریکی است. سرگردانی و ویلانی در بیابان بیهوشی است. تولید و پرسه زدن در گمراهی و ضلالت است... کفر ظلمت و تاریکی است...

ایمان چشم باز کردن و دریچه دل گشودن و نگرستن و دیدن است. ایمان فهمیدن و پایداری کردن است... پس ایمان نور است با همه ارکان و اصولی که نور دارد. کفر در خود فرو رفتن و عقبگرد کردن و عقب ماندگی است... کفر به تنگنا افتادن است... کفر گریز از راه ساده سرشتی است... کفر سختی و دشواری است... کفر ناامید شدن و بی‌بهره ماندن از آرمیدن و آرامش پیدا کردن در کنف پُر امن و امان الهی است... کفر پریشانی درون و ناآرامی بیرون است. کفر اضطراب و نگرانی و پریشانی است.

ایمان سعه صدر پیدا کردن و آسوده خاطر شدن و به اطمینان و آسودگی رسیدن و در زیر سایه فراخ آرمیدن است.

کافر چیست؟ بوته سرگشته‌ای است که از زمین گسیخته و کنده شده است و هیچگونه پیوندی با خاک این هستی ندارد و هیچگونه ریشه‌ای از آن در خاک وجود ندویده است و فرو نرفته است. کافر کسی است که رابطه‌اش با آفریدگار هستی گسیخته است. او گسیخته از هستی است. او را با هستی پیوند نمی‌دهد مگر پیوندهای ناچیزی که برجوشیده از وجود فردی و محدود است. در تنگ‌ترین حدود و ثغور و گوشه و کنار قرار دارد، حدود و ثغور و گوشه و کناری که چهارپایان در آنجاها بسر می‌برند. در مرزهای محسوسات زندگی می‌کند. در مرزهای، زندگی را سپری می‌کند که با حواس از این وجود درک و فهم شود و بس.

پیوند با یزدان، و پیوند در راه یزدان، فرد فناپذیر را به ازل قدیم و به ابد جاوید می‌پیوندد. گذشته از این، او

روشنائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می بخشید) مانند کسی است که به مثل گوئی در تاریکیها فرو رفته است (و توده های انباشته ظلمتکده کفر او را در خود بلعیده است و شبی بی جان و بی اندیشه و بی تکانی از او بر جای نهاده است) و از آن تاریکیها نمی تواند بیرون بیاید.

مسلمانان پیش از این آئین این چنین بودند. پیش از آن که ایمان به ارواحشان دمیده شود و ارواحشان را زنده گردانند، و این نیروی سترگ سرزندگی و جنبش و والانگری و آگاهی را در آنها آزاد سازد... دلهایشان مرده بود. ارواحشان تاریک بود... اما بعد از آن که آب ایمان بر دلهایشان پاشیده می شود، به جنبش می افتد و تکان می خورد. ناگهان نور در ارواحشان می درخشد و جانهایشان روشن می شود. نور از جانهایشان سر ریز می کند و همه جا را تابان و رخشان می سازد. ارواح آنان در پرتو نور در میان مردمان روان می گردد و گام برمی دارد و سرگشتگان را رهنمود می کند، گریزندگان و رمنندگان را درمی یابد و برمی گرداند، ترسویان را اطمینان می بخشد و ایمن می نماید، بندگان را آزاد می سازد، نشانه های راه را برای انسانها نمودار می گرداند، و در زمین تولد دوباره انسان را اعلان می کند. تولد دوباره انسان آزاده آگاه و روشنی که خویش را از بندگی بندگان رها می سازد و تنها به بندگی یزدان می پردازد.

آیا کسی که خداوند به جان او حیات دمیده است، و دل او را غرق نور کرده است، همسان کسی است که در تاریکیها گرفتار باشد و راه خروج از آن تاریکیها را نداشته باشد؟ جهان این دو نفر کاملاً جدای از یکدیگر است و میان آنان فاصله بسیاری است. آخر این چه کسی است که خویش را به میان تاریکیها بیندازد، در حالی که پیرامون او نور در تلاؤ بوده و در کنار او نور بدرخشد؟

﴿كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

همان گونه (که خداوند ایمان را در دل ایمانداران

می گردد، ولی هر چه هست سرشتی و ساده است... صحنه مشیت توانائی است که در فراسوی سنت و قانون جاری در پیکره وجود قرار دارد و سنت و قانون را به پیش می راند تا کارگر و کارآ شود و عمل کند. مشیت توانائی که آزاد است و از هر سو سنت و قانون را احاطه کرده است... صحنه مردمان و حوادث است. مردمان در دائره قوانین قرار دارند، و قوانین نیز در همین دائره قرار گرفته اند.

وقتی که انسان این نور را در دل خود می یابد، روشنی و وضوح را در هر کاری و در هر چیزی و در هر رخدادی می یابد. روشنی و وضوح را در ذات خود و در خاطره ها و اندیشه ها و نقشه ها و راه ها و روشهای خود می یابد. روشنی و وضوح را در همه چیز پیرامون خود می یابد، چه سنت و قانون نافذ یزدان باشد، و چه کارهای مردمان و اندیشه ها و نقشه های پنهان و آشکار ایشان باشد. تفسیر و تعبیر حوادث و تاریخ را در نفس و عقل خود، و در جهان واقع پیرامون خویش می بیند و می یابد، انگار آن را از روی کتابی می خواند.

هنگامی که انسان این نور را در دل خود می یابد، روشنی و روشنائی را در اندیشه ها و احساسات و سیمای خود می یابد، و آسایش را در دل و حال و مال خود می یابد، و خوشی و آسودگی می بیند در پرداختن به کارها و فراغت از کارها، و در روی آوردن حوادث و پشت کردن رخدادهای، و اطمینان و اعتماد و یقین را در هر حالتی و در هر زمانی می یابد.

تعبیر نادر قرآنی، این چنین حقیقتی را با آهنگها و نواهای الهامگرانه خود به تصویر می کشد:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ، وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ، كَمْ مَثَلٌ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا؟﴾.

آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده ایم و نوری (از مناره ایمان) فرا راه او داشته ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می رود (و چشم او را



آراسته است، کفر و ضلال را در دل ناباوران پیراسته است و اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است.

راز، این است و رمز کار در این ... آرایش کفر و تاریکی و مرگ در میان است! چیزی که این آرایش را از اوّل پدیدار می‌سازد مشیت یزدان است. مشیتی که در فطرت این پدیدهٔ انسان نام، استعداد دو گانهٔ عشق نور و عشق تاریکی را به ودیعت نهاده است. او را با گزینش تاریکی یا گزینش نور می‌آزماید. هر وقت تاریکی را برگزیند، مشیت الهی آن را در نظرش می‌آراید، و او در گمراهی پافشاری می‌کند تا بدانجا که از تاریکی بیرون نمی‌رود و به سوی نور بر نمی‌گردد. گذشته از این، شیاطین آدمی و پری وجود دارد و گروهی از آنها سخنان فریبندهٔ بی‌اساس را نهانی به گروه دیگری پیام می‌دهند تا ایشان را با یاهو سرائیهای رنگین و وسوسه‌های دروغین بفریبند. برای کافران نیز اعمالشان را می‌آرایند... دلی که از حیات و ایمان و نور می‌گسلد، در تاریکی به وسوسه گوش فرا می‌دهد، و در این انبوه تاریکی نه می‌بیند و نه احساس می‌کند و نه هدایت را از ضلالت باز می‌شناسد... بدین منوال آراسته می‌گردد و زینت داده می‌شود کارهای کافران برای خودشان.

با همین شیوه، و به خاطر همین اسباب و علل، و برای همین قاعده، یزدان متعال در هر شهر و ناحیه‌ای بزهکاران را بزرگان آنجا می‌گرداند تا به مکر و حيله پردازند و به نیرنگ بنشینند... تا بدین وسیله امتحان صورت پذیرد، و قضا و قدر اجراء گردد، و حکمت تحقق یابد، و هر کسی راهی را در پیش گیرد که برای آن آماده و آفریده شده است، و هر کسی در پایان گشت و گذار کيفر و پاداش خود را دریافت دارد:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَارًا مِّمَّهَا لِيَسْكَرُوا فِيهَا، وَمَّا يُكْذِرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾.

همان گونه (که سردمداران مگه را فاسقان و گناه

پیشگان تشکیل می‌دادند، همیشه هم در هر شهری (که تا اندازه‌ای بزرگ و پرجمعیت باشد) سردمداران آنجا را از یزه‌کاران فراهم می‌سازیم تا در آنجا به نیرنگ پردازند (و عاقبت وسیله خرابی شهر و انحراف مردمان را فراهم سازند. همه باید بدانند که) اینان به جز به خویشتن نیرنگ نمی‌زنند ولی خودشان نمی‌دانند (که سرمایه‌های وجود خود، اعم از فکر و هوش و ابتکار و عمر و وقت و مال خویش را به جای صرف سعادت، صرف شقاوت می‌کنند.

این سنت جاری و ساری یزدان است که در هر قریه‌ای - یعنی شهر بزرگی و مرکزی و پایتختی - گروهی از بزرگان بزهکار، ریاست را به دست گیرند و به مقابله پردازند، و موقعیت دشمنانگی با دین خدا را برگزینند و به دشمنی بنشینند. این هم بدان خاطر است که آئین یزدان کار را می‌آغازد با برکناری این بزهکاران از سمت سلطه و قدرتی که با آن بر مردمان گردن می‌افرازند. ربوبیتی را از آنان باز پس می‌گیرد که با آن دیگران را به بندگی می‌کشاند و به پرستش خود می‌خوانند. حاکمیتی را از ایشان سلب می‌گرداند که مردمان را با آن خوار و ذلیل می‌کنند و گردن کج و گوش به فرمان خویشتن می‌نمایند... دین خدا همه اینها را از ایشان بازپس می‌گیرد و به خدای یگانه برمی‌گرداند، خدائی که پروردگار مردمان، و شاه مردمان، و معبود مردمان است.

این سنت و قانون اصیل فطرت است که یزدان پیغمبران خود را همراه با حق و حقیقت ارسال فرماید. به همراه حق و حقیقتی که مدعیان الوهیت و ربوبیت را از الوهیت و ربوبیت برکنار می‌سازد. مدعیان الوهیت و ربوبیت هم آشکارا به دشمنی با دین یزدان و پیغمبران او می‌پردازند، و در شهرهای بزرگ و مراکز و پایتختها به حيله و نیرنگ می‌نشینند و بساط توطئه‌ها می‌چینند. گروهی از آنان سخنان فریبده بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری پیام می‌دهند تا ایشان را با یاهو سرائیهای رنگین و وسوسه‌های دروغین بفریبند. با شیاطین جنّ

خویشان معتقد به امتیاز ذاتی و شخصی هستند، امتیازی که در میان پیروانشان ویژگی ایشان را نگاه می‌دارد. آنان خویشان را بالاتر از این می‌دانند که به پیغمبر ﷺ ایمان بیاورند و تسلیم فرمان او شوند، در حالی که عادت گرفته‌اند این که در مقام ربوبیت پیروان خود باشند و برای ایشان قانونگذاری کنند و خط و نشان بکشند، و ایشان هم قانون و خط و نشان آنان را بپذیرند. همچنین خوی گرفته‌اند بدیشان دستور دهند و به فرمانشان بیایند و بروند و بلند شوند و بنشینند و در برابر دستورشان کرنش برند... بدین خاطر است که این بزهکاران متکبر سخن زشت و نابخردانه خود را می‌گویند: باور نمی‌داریم مگر این که همانند آنچه به پیغمبران خدا داده شده است به ما نیز داده شود: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ﴾.

این سردمداران به مردمان حسادت می‌ورزند در این که دانش و نبوت و هدایتی را خدا بدیشان عطاء کند. و (لذا) هنگامی که دلیل و برهان روشنی برای اینان می‌آید (و وحی آسمانی بدیشان می‌رسد) می‌گویند: (حق را) باور نمی‌داریم مگر این که آنچه به پیغمبران خدا داده شده است به ما نیز داده شود (و همچون ایشان به ما وحی شود).

ولید پسر مغیره گفت: اگر نبوت حق بود، من از تو بدان سزاوارتر بودم، زیرا سنّ من از تو بیشتر است، و دارائی من از دارائی تو فراوان‌تر است. ابو جهل گفت: به خدا سوگند هرگز او را نمی‌پسندیم و هرگز از او پیروی نمی‌کنیم، مگر این که وحی برای ما بیاید همان گونه که وحی برای او می‌آید!

روشن است خود بزرگ بینی و تکبری که دارند، و ویژگی و خصوصیتی که بزرگان در میان پیروان خود بدان خوی گرفته‌اند، و نخستین چیزی که نمایانگر این ویژگی و خصوصیت است، فرمان دادن آنان و اطاعت و فرمانبرداری پیروان است... روشن است این کار یکی از اسباب و علل آراستن کفر در درونشان، و ایستادگی

برای مبارزه با حق و هدایت، و برای پخش بطالت و ضلالت، و برای تحقیر مردمان با چنین مکر و حيله و نیرنگ ظاهر و باطن، همکاری می‌کنند.

این سنت و قانون جاری و ساری است. و این پیکار حتمی و قطعی است. پیکاری است که بر سر مسئله دشمنانگی کامل قاعده نخستین آئین یزدان - که بر گرداندن حاکمیت کلاً به یزدان است - با آزه‌ای بزهکاران در شهرهای بزرگ و مراکز و پایتختها، آتش آن پیکار شعله‌ور می‌شود و فروزان می‌ماند. بلکه بهتر است بگوئیم: پیکار آئین یزدان در اصل با خود وجود ایشان است.

پیکاری است که پیغمبر ﷺ را گریزی و گزیری از آن نیست. باید بدین پیکار وارد شود. او نمی‌تواند از این پیکار دوری و کناره‌گیری کند. کسانی هم که به پیغمبر ﷺ ایمان دارند نیز گریزی و گزیری از شرکت در چنین جنگی و رزمی ندارند. باید بدان وارد شوند و تا آخر آن به پیش روند... خداوند سبحان دوستان خود را اطمینان می‌دهد که مکر و کید و حيله و نیرنگ بزهکاران - هر اندازه هم ستر و دراز و سترگ و بزرگ باشد - در نهایت جز گریبانگیر خودشان نمی‌گردد. مسلمانان به تنهایی به جنگ نمی‌پردازند و به پهنه کارزار وارد نمی‌گردند. بلکه یزدان خداوندگار ایشان نیز همراه با آنان است و او ایشان را پس است. ایزد متعال مکر و کید نیرنگ‌بازان را به خودشان برمی‌گرداند:

﴿وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾.

اینان جز به خویشان نیرنگ نمی‌زنند، ولی خودشان نمی‌دانند.

پس مؤمنان خاطر جمع باشند و آسوده بفرمایند. آن گاه روند قرآنی پرده از سرشت تکبر موجود در اندرون دشمنان یزدان و آئین خداوند متان برمی‌دارد. تکبری که دشمنان خدا و دین خدا را از پذیرش اسلام باز می‌دارد، از ترس این که نکند آنان همچون سایر بندگان، بندگان ایزد متعال گردند! آخر آنان برای

خویش را در کجا می‌گذارد، و چه عنصر پاکی را برای آن برمی‌گزیند. عنصر والائی که از میان هزاران میلیون انتخاب می‌گردد و نمایندگی پیدا می‌کند و بدو گفته می‌شود: تو نماینده این کار سترگ و بزرگ و مهم و عظیم هستی.

کسانی که به مقام رسالت آسمانی چشم می‌دوزند، یا درخواست می‌کنند که بدیشان همان چیزی داده شود که به پیغمبر ﷺ عطاء شده است، آنان پیش از هر چیز دارای سرشتی هستند که اصلاً شایستگی این کار را ندارند. آنان وجود خود را محور جهان هستی می‌دانند! اما پیغمبران از سرشت دیگری هستند، سرشت کسانی که رسالت آسمانی را فرمانبردارانه دریافت می‌دارند، و خویشتن خویش را فدای آن می‌سازند، و ذات خود را در آن فروموش می‌گردانند، و بدون هیچگونه انتظار و چشم به رسالت دوختی، خلعت رسالت بدیشان داده می‌شود و این جامه بر اندامهایشان چست می‌گردد:

﴿وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ، إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ﴾.

تو این امید را نداشتی که کتاب (بزرگ قرآن) برای تو فرستاده شود، لیکن رحمت پروردگارت چنین ایجاب کرد (و خواست با ارسال قرآن برای خاتم پیغمبران، این مسؤولیت سنگین را به تو سپارد). (قصص / ۸۶)

گذشته از این، آنان که چنین انتظاری دارند و چنین می‌گویند نادانانی بیش نیستند. آنان نمی‌دانند این کار رسالت، چه اندازه بزرگ و مهم و هراس‌انگیز است. ایشان نمی‌دانند که این یزدان یگانه است و بس که در پرتو دانش خود مقدر می‌فرماید چه کسی شایان این امر خطیر است و باید برگزیده شود... به همین خاطر است که این پاسخ قاطعانه بدیشان داده می‌شود:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾.

خداوند بهتر می‌داند که رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد.

خداوند رسالت خود را در جایی به امانت می‌نهد که خود می‌داند. او بهترین بندگان و مخلص‌ترین مردمان

کینه توزانه ایشان در برابر پیغمبران و آئین یزدان است. یزدان جهان گفتار زشت نابخردانه ایشان را پاسخ می‌گوید. نخست با بیان این که گزینش پیغمبران برای رسالت، واگذار است به دانش فراگیر یزدان از حال کسی که برای این کار بزرگ جهانی سزاوار است ... بعد از آن ایشان را با تهدید و تحقیر بیم می‌دهد و از فرجام کار و عاقبت سرنوشت می‌ترساند:

﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ. سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ مِمَّا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴾.

خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد. از سوی خدا هر چه زودتر خواری و رسوائی (در دنیا) نصیب کسانی می‌گردد که بزهکاری پیش می‌گیرند، و عذاب سختی (در آخرت) به سبب نیرنگی که می‌ورزند بهره ایشان می‌شود.

رسالت کار بزرگ و مهمی است. یک کار جهانی است. در این کار، اراده ازلی ابدی با حرکت و جنبش بنده‌ای از بندگان تماس پیدا می‌کند. در آن، فرشتگان جهان بالا با انسانهای جهان محدود تماس می‌گیرند. در آن، آسمان با زمین، و دنیا با آخرت تماس حاصل می‌کند. در آن، حق کلی جلوه‌گر می‌آید، هم در دل یک انسان، و هم در واقعیت برخی از مردمان، و هم در یک حرکت تاریخی... در رسالت آسمانی، هستی بشری از خود می‌گذرد تا خالصانه یکسره از آن خدا گردد. نه تنها در خلوص نیت و نه تنها در عمل از آن خدا باشد، بلکه جایی که این کار بزرگ و سترگ در آن جایگزین می‌شود، یعنی خانه دل نیز باید خالصانه بدو تحویل گردد. شخص پیغمبر ﷺ با این حق و سرچشمه‌ای که این از آن برمی‌جوشد، تماس مستقیم کاملی پیدا می‌کند. رسالت آسمانی چنین تماسی نمی‌گیرد مگر با کسی که عنصر ذاتی او شایان دریافت مستقیم کامل و بدون موانع و عوائقی باشد.

یزدان یگانه سبحان خودش می‌داند که امانت رسالت

سرگشته کند، سینه‌اش را بگونه‌ای تنگ می‌سازد که گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند (و به سبب رقیق شدن هوا و کمبود اکسیژن، تنفس کردن هر لحظه مشکل و مشکل‌تر می‌شود. کافر لجوج نیز با پیروی از تقلاید پوسیده، هر دم بیش از پیش از هدایت آسمانی دورتر و کینه‌اش نسبت به حق و حقیقت بیشتر و پذیرش اسلام برای وی دشوارتر می‌شود). بدین منوال خداوند عذاب را بهره‌کسانی می‌سازد که ایمان نمی‌آورند.

یزدان جهان اگر هدایت را برای کسی مقدر بفرماید - برابر سنت جاری و ساری خود در هدایت کسی که به هدایت رغبت ورزد و به اندازه‌اختیاری که برای امتحان بدو داده شده است رو به سوی هدایت کند - «خداوند سینه‌اش را گشاده برای اسلام می‌سازد» و سینه‌اش فراخ می‌شود و سهل و ساده پذیرای هدایت می‌گردد، و با آن می‌آمیزد و ترکیب می‌شود، و در کنار آن می‌آرامد، و با آن جان تازه‌ای می‌گیرد و انس می‌یابد و آسوده خاطر می‌شود.

یزدان جهان اگر ضلالت را برای کسی مقدر بفرماید - برابر سنت جاری و ساری خود در ضلالت کسی که از هدایت بگریزد و دریچه فطرت خود را بر روی هدایت ببندد - «خداوند سینه‌اش را به گونه‌ای تنگ می‌گرداند که گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند»... این چنین کسی دریچه فطرتش بسته است و بر چشمانش پرده‌ای کشیده شده است. این است که در پذیرش هدایت دچار سختی و رنج می‌شود و «گوئی به سوی آسمان بالا می‌رود»... این یک حالت روحی و درونی است که با یک حالت محسوس و بیرونی نموده شده است. افسردگی درون و غم دل، و سختی و دشواری رنج‌آور و کمرشکن، با صعود به آسمان نموده شده است. خود ساختار واژه «یَصْعَدُ» - همان گونه که در قرائت حفص آمده است - بیانگر این دشواری و دلتنگی و رنج بسیار است. طنین این واژه، این مفاهیم را به تصویر می‌زند. صحنه برجسته با حالت واقعه، و با تعبیر

را برای رسالت برگزیده است و خلعت نبوت را به تن او چست کرده است. ایزد متعال پیغمبران را از میان برگزیدگان مخلص انتخاب فرموده است و کاروان بزرگوار انبیاء را از آغاز جهان به حرکت درآورده است تا به محمد ﷺ بهترین آفریدگان یزدان و خاتم پیغمبران رسیده است.

آن گاه یزدان جهان چنین نادانانی را به حقارت و رسوائی بیم می‌دهد، و از عذاب شدید خوارکننده‌ای می‌ترساند:

﴿سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرُمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ مِّمَّا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴾.

از سوی خدا هر چه زودتر خواری و رسوائی (در دنیا) نصیب کسانی می‌گردد که بزهکاری پیش می‌گیرند، و عذاب سختی (در آخرت) به سبب نیرنگی که می‌ورزند بهره‌ایشان می‌شود.

این خواری و رسوائی که از سوی خدا بدانان می‌رسد در برابر بزرگی و والا ئی است که در پیش پیروان خود می‌جستند، و در مقابل این است که آنان خویشتن را بزرگتر از آن می‌دیدند که از حق و حقیقت پیروی کنند. همچنین این خواری و رسوائی نتیجه انتظار کشیدن و چشم دوختن به مقام پیغمبران یزدان است... عذاب سخت هم در برابر مکر و کید سخت و شدید ایشان، و دشمنانگی آنان با پیغمبران و اذیت و آزار رساندن و شکنجه دادن مؤمنان است.

بعد از آن، این گشت و گذار پایان داده می‌شود با به تصویر کشیدن حالت هدایت و حالت ایمان در داخل دلها و درونها:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ. وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَمَّا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ... كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجُسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را (با) پرتو نور ایمان باز و گشاده برای (پذیرش) اسلام می‌سازد، و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و

جدالهایی است که در بارهٔ این مسأله درگرفته است، خواه در تاریخ اندیشهٔ اسلامی، بویژه بین معتزله و اهل سنت و مرجئه، و خواه در تاریخ لاهوت و فلسفه. همهٔ مسائل و تعبیرات در این باره، نشاندار به نشان منطق ذهنی است.

تصور این حقیقت نیازمند استفاده از منطقهٔ دیگری از مناطق بشری است که فراتر از منطقهٔ منطق ذهنی باشد. همچنین تصور این حقیقت مقتضی همراهی و کنش با «واقعیت عملی» است نه همراهی و کنش با «مسائل ذهنی». قرآن حقیقت عملی را در وجود آدمی و در گسترهٔ هستی به تصویر می‌زند. در این چنین حقیقتی پیدا است که مشیت یزدان، و قضا و قدر ایزد سبحان، و اراده و عمل انسان، با یکدیگر تنیده است. آن هم در محیطی که منطق ذهنی بطور کلی آن را درک و فهم نمی‌کند.

اگر گفته شده است: ارادهٔ یزدان انسان را قهراً و جبراً به سوی هدایت یا ضلالت می‌راند... این چنین نبوده و حقیقت عملی بیانگر چنین چیزی نیست... اگر گفته شده است: ارادهٔ انسان یکسره فرجام او را تعیین می‌کند و سرنوشت او را رقم می‌زند... این چنین هم نبوده و حقیقت عملی نیز بیانگر چنین چیزی نیست. حقیقت عملی فراهم می‌آید از آمیزهٔ نسبت‌های دقیق ظاهری و محسوس، و عملکردهای لطیف غیبی و نامحسوس. آمیزه‌ای از آزادی مشیت و سلطه و قدرت کارآی یزدان، و اختیار و عملکرد ارادی انسان. بدون این که میان این و آن کشمکش و برخوردی باشد و اختلاف و افتراقی پیش آید.

البته تصور حقیقت «عملی» چنان که هست امکان ندارد در محدودهٔ منطق ذهنی به تمام و کمال صورت پذیرد، و در شکل مسائل ذهنی و در داخل تعبیرات بشری از

واژگانی در یک صدا، هماهنگ می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

با این پیرو مناسب، صحنه پایان می‌گیرد:

﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

این چنین خداوند عذاب را بهرهٔ کسانی می‌سازد که ایمان نمی‌آورند.

این چنین ... همچون این چیزی که قضا و قدر الهی انجام می‌دهد، از قبیل سعهٔ صدری که خداوند می‌خواهد هدایت در آن جای دهد، و سختی و زحمت و رنجی که یزدان می‌خواهد بهرهٔ کسی فرماید که گمراهی بهرهٔ او نماید... این چنین خداوند عذاب را دامنگیر کسانی می‌کند که ایمان نمی‌آورند.

از جملهٔ معانی «رجس» عذاب است. معنی دیگر آن گرفتار بلا شدن و به سختی دچار آمدن است ... هر دو معنی نشان دهندهٔ این چنین عذابی است در صحنه‌ای که کسی به عذاب گرفتار می‌شود و پیوسته دچار آن می‌آید و از آن رها و جدا نمی‌گردد... این مقصودی است که به ذهن می‌رسد. و چه بسا مقصود از این عذاب همان ظل، یعنی سایه است.<sup>(۲)</sup>

هنوز در درون، جای سخن از این فرمودهٔ خداوند بزرگوار است:

﴿فَن يُرِدُّ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ. وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ. كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

تصور حقیقتی که این آیه و آیاتی همسان این آیه در قرآن مجید مقرر می‌فرمایند و مربوط می‌گردد به کنش و پیوند موجود میان مشیت خداوند سبحان و میان رفتار و روند انسان، و میان هدایت و ضلالتی که بهرهٔ مردمان می‌گردد، و میان کفر و پاداش و عذابی که بعد از آن بدیشان می‌رسد... اینها همه و همه نیازمند منطقهٔ دیگری از مناطق ادراک بشری است... منطقه‌ای که فراتر از منطقهٔ منطق ذهنی است. و فراتر از همهٔ

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل: «التخیل الحسی و التجسیم».

۲- که در سورة واقعه آیه ۴۳، و سورة مرسلات آیه ۳۰ ذکری از آن رفته است. (مترجم)

مسائلی را به پایان می‌بریم، بدون این که دل و درون را و تجربه و واقعیت بیرون را در حلّ آنها دخالت دهیم، هرگز ممکن نخواهد بود که تصوّر کاملی و صحیحی از این حقیقت حاصل آید... این امر در مجادلات اسلامی و همچنین در جدالهای غیراسلامی به وقوع پیوسته است و تجربه شده است.

به ناچار باید برنامه دیگری، و چشم مستقیم و بدون واسطه‌ای برای دست یازیدن و پرداختن بدین حقیقت بزرگ باشد.



این موج خروشان که بر سر و کول همدیگر می‌دوند، یکسره همچون پیروی بر مسأله ذبیحه‌هائی است که از آنها سخن رفت. این با آن پیوند می‌یابد. همه بسته واحدی در روند قرآنی هستند. بسته واحدی در شعور و احساس هستند. بسته واحدی در ساختار این آئین هستند. چه مسأله ذبیحه‌ها مسأله قانونگذاری است. و مسأله قانونگذاری مسأله حاکمیت است. مسأله حاکمیت هم مسأله ایمان است... بدین خاطر است سخن از ایمان بدین شیوه، در جای مربوط و مطلوب خود است.

آن گاه آخرین پیرو در این مقطع به میان می‌آید و با واپسین ابزار پیوند، این را بدان پیوست می‌دهد... زیرا این و آن راه راست یزدان است. بیرون رفتن از یکی از این دو تا بیرون رفتن از این راه راست است. و ماندگار ماندن بر آن دو تا، یعنی عقیده و شرع، ماندن بر راهی است که به بهشت، و به دوستی یزدان در حقّ بندگان ذاکر و عابد، منتهی می‌گردد:

﴿ وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا. قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ. لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ، وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

این (مطلب که مددهای الهی شامل حال حقّ طلبان می‌گردد و عذاب الهی به سراغ دشمنان حقّ می‌رود، سنّت ثابت خدا است و بخشی از راستای) راه مستقیم

آن، چنان که باید جای گیرد... نوع حقیقت است که برنامه برداشت از حقیقت و شیوه تعبیر از آن را مقرّر و مشخص می‌دارد. برنامه منطق ذهنی و مسائل جدلی نمی‌توانند حقیقت عملی را به تصویر زنند و سزاوار این کار هم نیستند.

تصوّر این چنین حقیقتی آن گونه که در جهان واقعی عملی است نیاز به چشم کاملی دارد، چشم کاملی که در پرتو تجربه روحی و عقلی حاصل می‌گردد و دست می‌دهد... آن کسی که فطرت او به اسلام روی می‌آورد، در سینه خود فراخی و گشایشی برای پذیرش اسلام می‌یابد... فراخی و گشایشی که سعه صدر نام دارد و قطعاً ساختار ایزد دادر و عطاء آفریدگار است... چه سعه صدر پدیده‌ای است که جز در پرتو قضا و قدر الهی رخ نمی‌دهد. این خدا است که چنین پدیده‌ای را می‌آفریند و به مرحله ظهور می‌رساند... کسی که فطرت او رو به ضلالت می‌کند، در سینه خود تنگی و گرفتگی و سختی خواهد یافت... این تنگی و گرفتگی و سختی هم قطعاً ساختار ایزد دادر است. چه این گرفتاری و دشواری هم پدیده است و عملاً رخ نمی‌دهد مگر در پرتو قضا و قدری که خدا آن را می‌آفریند و آن را جاری و ساری می‌سازد. انبساط و انقباض درون، هر دو از اراده یزدان در حقّ انسان پدیدار و نمودار می‌گردد... اما این اراده، اراده قهر و جبر نیست. بلکه این اراده، اراده‌ای است که سنّت جاری و ساری را به وجود می‌آورد تا با اجراء چنین سنّتی این پدیده انسان نام را با این مقدار اراده و اختیاری که دارد امتحان کند و بیازماید. و قضا و قدر یزدان، ساری و جاری شود با ایجاد کردن و پدید آوردن چیزی که فرایند استفاده انسان از این مقدار اراده و اختیاری است که در امر رو کردن و رهسپار شدن به سوی هدایت و ضلالت دارد.

هنگامی که یک مسأله ذهنی را می‌خواهیم با یک مسأله ذهنی دیگری حلّ و فصل کنیم، و زمانی که چنین

وَيَوْمَ يُنْحَرُهُمْ جَمِيعًا  
يَمْعَشَرُ الْإِنِّ قَدْ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنِّ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ  
مِنَ الْإِنِّ رَبَّنَا اسْتَمَعَ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي  
أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مُنُونُكُمْ خَلِدِينَ فِيهَا لَا مَآشَاءَ لِلَّهِ إِنَّ  
رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾ وَكَذَلِكَ نُؤَيِّدُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا  
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٢٩﴾ يَمْعَشَرُ الْإِنِّ وَالْإِنِّ أَلْقِيَاكُمْ  
رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ مَا يَنْتَهِى وَيُذِرُونَكُمْ لِقَاءَ  
يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّبْنَاهُمْ حَيَوَاهُ الدُّنْيَا  
وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿١٣٠﴾ ذَلِكَ  
أَن لَّمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ ﴿١٣١﴾  
وَلِكُلِّ دَرَجَةٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا  
يَعْمَلُونَ ﴿١٣٢﴾ وَرَبُّكَ الْغَفِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ  
يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفَ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَأْ كَمَا  
أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخِرِينَ ﴿١٣٣﴾ إِنْ مَا  
تُوعَدُونَ لَأَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿١٣٤﴾ قُلْ يَقَوْمِ  
اعْمَلُوا عَلَى مَكَاتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ  
مَنْ تَكُونُ لَهُ عَقِيبَةُ الدَّارِ إِنَّهُمْ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿١٣٥﴾

﴿١٣٥﴾

این بخش بطور کلی، از درس گذشته جدا نیست. بلکه دنباله آن است. از جنس همان امواجی است که در آن پیایی می آمد و پشت سر یکدیگر قرار می گرفت. این بخش از یک سو زنجیره سخن از فرجام کار شیاطین انسان و پری است که بعد از سخن از سرنوشت کسانی ذکر می شود که بر راستای راه راست ماندگار می مانند. از دیگر سو زنجیره سخن از مسأله ایمان و کفر است که در این مکان سوره به مناسبت مسأله حاکمیت و قانونگذاری ذکر می گردد. همچنین مسأله اخیر ربط داده می شود به حقائق اساسی و بنیادینی در عقیده اسلامی، از جمله به حقیقت پاداش و کیفر در آخرت،

پروردگار تو است. ما آیات (قرآنی و نشانه های جهانی و دلائل عقلانی) را برای کسانی تشریح کرده ایم و توضیح داده ایم که (دلی پذیرا و گوش شنوا دارند و) پند می گیرند و اندرز می پذیرند. برای آنان (که پندپذیر و بیدارند) دارالسلام است که (بهشت یزدان است و زود به از آفات و بلاها بوده و غم و اندوه به ساحت آن راه ندارد و) از سوی پروردگارشان بدیشان تعلق می گیرد، و خداوند به سبب کاری که (در دنیا) انجام می داده اند، سرپرست و یاور آنان است.

راه این است... راه پروردگارت... با این اضافه اطمینان بخشی که الهامگر یقین و باور است و مژده فرجام را می دهد... این سنت خدا در هدایت و ضلالت است. و آن شرع یزدان در تحلیل و تحریم است. هر دوی ایشان برابر معیار خدا یکسان و مساویند. هر دو تا تار و پودی در روند قرآن خدا هستند.

خداوند آیه های خویش را توضیح و تبیین فرموده است. ولیکن تنها کسانی که پند می گیرند و فراوش نمی کنند و غافل نمی شوند، از این توضیح و تبیین سود می برند و بهره مند می شوند و بس. چه دل با ایمان دلی است که به یاد خدا است و خدای را یاد می کند و غافل و بی خبر نمی ماند. دلی است باز و گشاده و فراخ. دل زنده ای است که پذیرا می گردد و پاسخ می گوید.

کسانی پند می گیرند و اندرز می شوند، دارالسلام یعنی بهشت یزدان متعلق بدیشان است، سرای آرامش و آسایش و امن و امان ایزد سبحان... از سوی پروردگارشان تضمین شده است و هدر نمی رود... یزدان سرپرست و یاور و نگاهدار و حافظ ایشان است... این پاداش کارهایی است که می کرده اند... این پاداش پیروزی ایشان در امتحان است.

بار دیگر خود را در برابر حقیقت بزرگی از حقائق این عقیده می یابیم. آنجا که راه راست یزدان در حاکمیت و شریعت مجسم و جلوه گر می شود... این سرشت این آئین است، سرشتی که پروردگار جهانیان آن را مقرر و مشخص می دارد.



سخنان یاه و ناروا را برای گول زدن و فریب دادن و گمراه کردن، به گروه دیگری پیام داده‌اند، و دسته‌ای با پشتیبانی دسته دیگری در برابر هر پیغمبری ایستاده‌اند و دشمنی ورزیده‌اند. برخی به برخی الهام کرده‌اند و پیام فرستاده‌اند که با مؤمنان بجنگند و با چیزی که شرع خدا برایشان حلال و حرام فرموده است برزمند... این بخش قرآنی آنان را در صحنه برجسته زنده‌ای نشان می‌دهد که سرشار از گفتگو و اعتراف و تنبیه و حکم و تعقیب است. از حیات لبریز است، حیاتی که صحنه‌های قیامت در قرآن پر از آن است:

﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ! وَقَالَ أُولِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ: رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ، وَبَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا! قَالَ: آلَأَنْتُمْ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا - إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ - إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ... وَكَذَلِكَ نُوَلِّيُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ... يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ، أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي، وَيَنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا؟ قَالُوا: شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا! وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾.

(به یاد بیاور آن) روزی را که در آن همه آنان را در کنار هم گرد می‌آوریم (و خطاب به گناهکاران می‌گوئیم): ای گروه جنیان شما افراد فراوانی از انسانها را گمراه ساختید. (بدین هنگام با افسوس و دریغ) پیروان ایشان از میان انسانها (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم. (جنیان با وسوسه شیطانی بر ما ریاست کردند و از ما بهره گرفتند، و ما انسانها به وسوسه ایشان دچار شهوات و لذات زودگذر شدیم، تا آنگاه که مدت معلوم زندگی را سپری کردیم) و به مرگی گرفتار آمدیم که برای ما معین و مقدر فرموده بودی. (هم اینک با کوله‌باری از کفر و ضلال در پیشگاه ذوالجلال

پاداش و کیفر کارهایی که در دنیا انجام پذیرفته است. از پاداش و پادافره هم بعد از بیم دادن و مزده دادن سخن می‌رود. حقیقت دیگری که به میان می‌آید حقیقت سلطه و قدرت یزدان است. سلطه و قدرت یزدان می‌تواند شیاطین و پیروان و دوستان شیاطین را و جملگی انسانها را از میان بردارد و دیگران را جانشین و جایگزین ایشان گرداند. حقیقت دیگری که از آن سخن می‌رود، حقیقت ضعف انسانها همه در برابر عذاب و قهر الهی است. همه این حقائق هم حقائق عقیدتی هستند و به هنگام بررسی و تحلیل و تحریم ذبیحه‌ها پیش از چنین حقائق، از آنها سخن می‌رود. آن گاه حلقه دیگری از زنجیره سخن در می‌رسد. در این حلقه سخن از نذر و نذور میوه‌ها و چهارپایان و فرزندان است. همچنین سخن می‌رود از آداب و رسوم جاهلیت و جهان‌بینیهای جاهلیت در باره این امور. صحبت از جملگی این مسائل به همدیگر می‌پیوندد، و این مسائل در جای طبیعی خود قرار می‌گیرند، جایی که این آئین برای آنها تعیین کرده است و آنها را در آن قرار داده است. آخر جملگی این مسائل، یکسان مسائل اعتقادی هستند و در میزان و معیار یزدان فرقی میان آنها نیست، میزان و معیاری که در کتاب ارزشمند خود گنجانده است و پابرجای داشته است.

در زنجیره سخن پیشین، از کسانی صحبت شد که یزدان جهان سینه‌های ایشان را برای پذیرش اسلام فراخ و گشاد می‌فرماید و سعه صدر بدیشان عطاء می‌نماید. در نتیجه دل‌هایشان به یاد خدا می‌ماند و غافل نمی‌شود، و رهسپار دارالسلام می‌گردند و در بهشت خدا می‌غنونند، و تحت ولایت و کفالت پروردگارشان قرار می‌گیرند... هم اینک صحنه مقابل آن گشوده می‌گردد و در صحنه دیگری بر پرده نمایش داده می‌شود، به شیوه غالب قرآن در نمایش «صحنه‌های قیامت».<sup>(۱)</sup> در اینجا شیاطین انسان و پری نموده می‌شوند. کسانی که زندگی را به سر برده‌اند. در دوران حیات خود گروهی

واژه «می گوید» حذف شده است! حذف آن، تعبیر صورتگر و شکل بخش را از فاصله بس دوری به نزدیک منتقل می کند و کوچ بسیار شگفتی را پدیدار می گرداند. در پرتو آن، روند قرآنی آینده ای را که باید انتظارش کشید و بعدها آن را دید، به واقعیت آماده ای تبدیل می گرداند که باید بدان نگریست! این هم از ویژگیهای شگفت به تصویر کشیدن قرآنی است.<sup>(۱)</sup>

بگذار صحنه برجسته نمایش را دنبال کنیم:

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدْ أَنتَكُم مِّنَ الْإِنْسِ!﴾.

ای گروه جنیان شما افراد فراوانی از انسانها را گمراه ساختید!

افراد فراوانی از انسانهای پیرو خود را گمراه نمودید. آن کسانی که به پیامهای شما گوش فرا می دادند، و از وسوسه های شما فرمانبرداری می کردند، و گام به گام شما راه می رفتند... این فرموده هر چند خبر است، اما برای خبر نیست. چرا که جنیان خودشان می دانند که بسیاری از انسانها را گمراه ساخته اند! بلکه مراد قطعی کردن گناه و بزه است، گناه و بزه گمراه سازی این گروه بسیار فراوانی که انگار در صحنه نمایش آنان را می بینیم! مراد تقبیح این گناهکاری و بزهکاری است. گناه و بزه ای که قرائن زنده آن گرد آمده است در این گروه بسیار فراوانی که گرد آورده شده اند! بدین خاطر جنیان کمترین پاسخی بدین گفتار نمی دهند... ولیکن انسانهای گول خورده نادانی زبان به سخن می گشایند و پاسخ می گویند که باز یچه دست جنیان شده اند و خوار گشته اند.

﴿وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُم مِّنَ الْإِنْسِ: رَبَّنَا أَتَمَتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ، وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا!﴾.

(بدین هنگام با افسوس و دریغ) پیروان ایشان از میان انسانها (فریاد برمی آورند و) می گویند: پروردگار! برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم. (جنیان با

ایستاده ایم، وای بر ما! خداوند بدیشان) می گوید: آتش (دوزخ) جایگاه شما است و همیشه در آن ماندگارید مگر مدت زمانی که خدا بخواهد. بیگمان پروردگار تو حکیم (است و کارهایش از روی حکمت انجام می گیرد و) آگاه است (و می داند چه کسانی را از دست دوزخ رها کند). و همان گونه (که ستمگران، در این جهان پشتیبان یکدیگر و رهبر و راهنمای هم هستند، در جهان دیگر نیز آنان را به یکدیگر وامی گذاریم و) برخی از ستمگران را همنشین برخی دیگر می گردانیم، و این به خاطر اعمالی است که (در جهان گذران) انجام می داده اند. (در آن روز خداوند بدیشان می گوید: ای جنیان و ای انسانها آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات (کتابهای آسمانی) مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز (و روبرو شدن در آن با خدا) بیم ندادند؟ (پس چگونه این روز را فراموش کردید و در تکذیب آن کوشیدید؟ در پاسخ) می گویند: ما علیه خود گواهی می دهیم (و اقرار می کنیم که پیغمبران آمدند و آئین خدا را تبلیغ کردند و ما را از قیامت ترسانند، ولی ما ایشان را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی را از سوی خود نفرستاده است و جز زندگی این جهان، زندگی دیگری وجود ندارد. آری) زندگی جهان، آنان را گول زد (و به خود مشغول داشت و امروز جز اعتراف چاره ای ندارند و) علیه خود گواهی می دهند (و می گویند) که ایشان کافر بوده اند (و مستحق عذاب جاویدان و هراسناک یزدانند).

صحنه در آینده نمایش داده می شود. در آن روزی که همگان را جمع می گرداند. اما برای شنونده محال است که با آن صحنه هم اینک عملاً رویاروی شود. چرا که واژه ای در عبارت حذف است. تقدیر سخن این چنین است:

﴿يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً...﴾ - فَيَقُولُ - ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ...﴾.

روزی جمعی آنان را گرد می آورد... سپس می گوید: ای گروه انسان و پری...

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصوير الفنى فى القرآن»، فصل: «طريقة القرآن».

وسوسهٔ شیطانی بر ما ریاست کردند و از ما بهره گرفتند، و ما انسانها به وسوسهٔ ایشان دچار شهوات و لذت زودگذر شدیم، تا آنگاه که مدت معلوم زندگی را سپری کردیم) و به مرگی گرفتار آمدیم که برای ما معین و مقدر فرموده بودی.

این پاسخی است که بیانگر سرشت غفلت و خفتی است که در این پیروان فریب خورده و سبکسر است. از دیگر سو می‌رساند که در سرای گول زدن جهان، چگونه اهریمنان به درون نفوس مردمان نفوذ کرده‌اند و خزیده‌اند... انسانها لذت می‌بردند از این که جنیان ایشان را گمراه می‌سازند و تصورات و افکاری را که می‌خواهند در نظرشان می‌آرایند! اهریمنان جن نیز لذت می‌بردند از این فریب خوردگان ناآگاه و بی‌خبر... خرد ایشان را می‌ربودند و ایشان را بازبچهٔ خود می‌کردند و به تسمخر می‌گرفتند برای پیاپیاده کردن اهدافی که ابلیس در جهان انسانها داشت! این انسانهای فریب خوردهٔ سبکسر هم گمان می‌بردند که این کار مایهٔ لذت بردن و شادمان شدن دو طرف مسأله است و هر یک از دو گروه خوشی و شادی را به دیگران ارمغان می‌دارد! از اینجا است که می‌گویند:

﴿رَبَّنَا أَسْتَغْنِعْ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ﴾.

پروردگارا! برخی از ما از برخی دیگر سود ببریم.

این لذت بردن و خوش شدن، در طول زندگی بر جای بود. تا مرگ فرا رسید. اجلی که امروزه می‌دانند این تنها یزدان بود که ایشان را تا آن زمان مهلت داده بود. در مدت زمان لذت بردن و خوش زیستن هم در دست قدرت یزدان و تحت سلطهٔ یزد سبجان بودند:

﴿وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا﴾.

و به مرگی گرفتار آمدیم که برای ما معین و مقدر فرموده بودی.

بدین هنگام فرمان قاطعانه صادر می‌گردد و دستور به کیفر دادگرانه داده می‌شود:

﴿قَالَ: أَلْتَأْتُواكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا - إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾.

می‌گوید: آتش (دوزخ) جایگاه شما است و همیشه در آن ماندگارید مگر مدت زمانی که خدا بخواهد. آتش، کیفر و جایگاه است. منزل و مأوی مانند است، ماندن همیشگی... «مگر مدت زمانی که خدا بخواهد». این قید هم بدان خاطر است تا مشیت آزاد الهی چیره بر جهان‌بینی اعتقاد بماند. آزادی مشیت یزدان قاعده‌ای از قواعد این جهان‌بینی است. مشیت یزدان در محدودهٔ مکان و زمان، زندانی و مقید نمی‌گردد. حتی مشیت در مقررات خود مشیت نیز محبوس و محدود نمی‌گردد:

﴿إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾.

بیگمان پروردگار تو حکیم (است و کارهایش از روی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و می‌داند چه کسانی را از دست دوزخ رها کند).

قضا و قدر یزدان، از روی حکمت و دانش، دربارهٔ مردمان اجراء می‌گردد. تنها این حکمت و علم، منحصر به خداوند حکیم و علیم است و پس. پیش از آغاز مجدد گفتگو جهت اتمام صحنه، روند قرآنی بر نیمهٔ دوم بخش پایانی صحنه این چنین پیروی می‌زند:

﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّيْ بِغُضِّ الظَّالِمِينَ بَعْضًا مِّمَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.

و همان گونه (که ستمگران، در این جهان پشتیبان یکدیگر و رهبر و راهنمای هم هستند، در جهان دیگر نیز آنان را به یکدیگر وامی‌گذاریم و) برخی از ستمگران را همنشین برخی دیگر می‌گردانیم، و این به خاطر اعمالی است که (در جهان گذران) انجام می‌داده‌اند.

همچون این دوستی و رفاقت موجود در میان جنیان و انسانها، و بسان این سرنوشتی که چنین دوستی و رفاقتی بدان انجامیده است، همین گونه و بر این قاعده، برخی از ستمکاران را دوست برخی از ستمکاران می‌گردانیم، به سبب کارهایی که می‌کنند. بعضی را دوست بعضی از آنان می‌گردانیم در پرتو همگونی و همانندی موجود در سرشت و حقیقت موجود در ایشان،

و به سبب اتفاق و اتحادی که در مسیر و هدف دارند، و به علت وحدتی که در سرنوشت و فرجام خود دارند. این بیان همگانی عامی است که از حدود مناسبت موجود فراتر است. این بیان سرشت دوستی موجود در میان همه شیاطین انسان و پری را می‌رساند. چه ستمگران - یعنی آنان که به شکلی از اشکال برای یزدان شریک قرار می‌دهند - برخی با برخی برای رویارویی و مبارزه با حقیقت و هدایت، گرد هم می‌آیند، و بعضی از آنان بعضی دیگر را در دشمنی با هر پیغمبری و با مؤمنان بدو کمک و یاری می‌نمایند. آنان گذشته از این که از یک خاک سرشته شده‌اند - هر چند که شکل‌های ایشان جدای از یکدیگر باشد - ایشان دارندگان یک مصلحت هستند. این مصلحت بر غضب حق پروردگاری بر مردمان استوار است، و بر پایه روان شدن به دنبال هوا و هوس، پابرجا و پایدار است، هوا و هوسی که هیچگونه قید و قیودی از حاکمیت یزدان بر آن نباشد.

ما شیاطین انسان و پری را در هر زمانی به صورت یک توده و دسته می‌بینیم. توده و دسته‌ای که برخی برخی دیگر را پشتیبانی می‌کند - هر چند که در میان خود متفق و متحد نباشند و اختلافات و کشمکش‌هایشان بر سر مصالح و منافع در اوج خود باشد - زیرا جنگ و پیکار با آئین یزدان و با دوستان خداوند سبحان است ... به سبب شرّ و گناه همگون و همسانی که می‌ورزند، فرجام کارشان هم در آخرت همساز و همگام است، همان گونه که در صحنه پیشین نمایش دیدیم. در این روزگار - و در قرن‌های پیشین بسیار - گروه‌های فراوانی را می‌بینیم که از شیاطین انسان‌های صهیونیست و صلیبی و بت‌پرست و کمونیست - با وجود اختلاف شدید این اردوگاه‌ها در میان خود - گرد هم می‌آیند و موج عظیم سیلاب همایش خویش را متوجه اسلام می‌کنند، و برای در هم شکستن و نابود کردن پیشقراولان رستاخیز اسلامی در سراسر زمین یکپارچه به حرکت در می‌آیند.

این گروه‌های گرد آمده، عملاً توده انبوه هراس‌انگیزی را تشکیل می‌دهند. تجارب ده‌ها قرن جنگ با اسلام را پیش روی دارند. نیروهای مادی و فرهنگی و دستگاه‌های مجهزی در خود منطقه در اختیار دارند برای دست به کار شدن در راه تحقق اهداف و پیاده کردن نقشه‌های اهریمنی نیرنگ‌بازانه آن توده انبوه حيله گر... توده انبوه نیرنگ‌بازی که فرموده یزدان سبحان در حق ایشان جلوه گر می‌آید:

﴿وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.

به همین منوال بعضی از ستمگران را دوست و یاور و سرپرست و پیشوای بعضی دیگر می‌کنیم، به خاطر اعمالی که انجام می‌دهند.

همچنین اطمینان دادن یزدان به پیغمبر ﷺ خود نیز در باره ایشان صدق می‌کند:

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ قَدْ زُهِمَ وَمَا يَفْعَرُونَ﴾.

اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین کاری را نمی‌کردند (ولی همه آنها برابر تقدیر و مشیت خدا انجام گرفته و انجام می‌گیرد). پس بگذار دروغ‌ها به هم بافتند.

(انعام/۱۱۲)

اما این اطمینان دادن مقتضی این است که گروه با ایمانی وجود داشته باشند، گروهی که پا به پای پیغمبر ﷺ حرکت بکنند، و بدانند که ایشان به جای او در این پیکار و کارزار قرار می‌گیرند، پیکار و کارزاری که بر ضد این آئین و بر ضد مسلمانان در گرفته است و آتش آن شعله‌ور شده است. دیگر باره همراه با روند قرآن به نیمه دوم صحنه واپسین برمی‌گردیم:

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي، وَيُذَرُّوكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا؟ قَالُوا: شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا، وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾.

(در آن روز خداوند بدیشان می‌گوید: ای جنیان و ای انسانها آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند

اللَّهُ وَآمَنُوا بِهِ، يُغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ، وَ يُجْزِكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ. وَمَنْ لَا يُحِبِّ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ، وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ. أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١٣٥﴾.

(ای پیغمبر! خاطرنشان ساز) زمانی را که گروهی از جنیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند. هنگامی که حاضر آمدند، به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و گوش فرا دهید... هنگامی که (تلاوت قرآن) به پایان آمد، به عنوان مبلغان و دعوت کنندگان (همچنان خود، به آئین آسمانی) به سوی قوم خود برگشتند. اینان گفتند: ای قوم ما! ما به کتابی گوش فرا دادیم که بعد از موسی فرستاده شده است و کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌کند (و هماهنگ با کتابهای آسمانی پیشین است)، و به سوی حق رهنمود می‌کند و به راه راست راه می‌نماید. ای قوم ما! سخنان فرا خواننده الهی را بپذیرید، و به او ایمان بیاورید، تا خدا گناهانتان را ببامزد و شما را در پناه خویش (محفوظ و مصون از عذاب سخت آخرت) دارد. هر کس هم سخنان فرا خواننده الهی را نپذیرد، نمی‌تواند خدای را از دستیابی به خود در زمین ناتوان کند (و خویش را از چنگال عذاب الهی پناه دهد، و از دست انتقام او بگریزد)، و برای او جز خدا هیچ ولی و یآوری نیست... چنین کسانی در گمراهی آشکاری هستند.

(احقاف / ۲۹-۳۲)

درست این است که پرسش و پاسخ جنیان با انسانها بر این قاعده استوار باشد و بس... کار و بار جنیان جملگی منحصر به ایزد دادار است. او از احوال و اوضاع ایشان آگاه است و بس. یزدان اطلاع از آنان را به خود اختصاص داده است. بررسی و پژوهش فراتر از این اندازه، بیهوده است.

به هر حال، کسانی که از جنیان و آدمیان مورد پرسش قرار گرفته‌اند می‌دانند که پرسش، پرسش معمولی نیست. بلکه پرسشی برای روشنگری و بیان، و ثبت و ضبط کردن و مقرر و معین داشتن است. همچنین برای

و آیات (کتابهای آسمانی) مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز (و روبرو شدن در آن با خدا) بیم ندادند؟ (پس چگونه این روز را فراموش کردید و در تکذیب آن کوشیدید؟ در پاسخ) می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم (و اقرار می‌کنیم که پیغمبران آمدند و آئین خدا را تبلیغ کردند و ما را از قیامت ترسانند، ولی ما ایشان را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی را از سوی خود نفرستاده است و جز زندگی این جهان، زندگی دیگری وجود ندارد. آری) زندگی جهان، آنان را گول زد (و به خود مشغول داشت و امروز جز اعتراف چاره‌ای ندارند) و علیه خود گواهی می‌دهند (و می‌گویند) که ایشان کافر بوده‌اند (و مستحق عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند).

این پرسشی است برای بیان داشتن و ثبت و ضبط کردن و قطعی و حتمی نمودن. چه یزدان سبحان می‌داند در دنیا چه کارهائی می‌کرده‌اند. پاسخ بدین پرسش هم اعتراف آنان به استحقاق داشتن و سزاوار بودن این جزا و سزا در آخرت است.

خطاب رو به جنیان است همان گونه که رو به آدمیزادگان است... آیا یزدان پیغمبرانی را از خود جنیان به سوی جنیان روانه فرموده است، همان گونه که انسانهائی را به سوی انسانها ارسال داشته است؟ تنها یزدان سبحان آگاه از کار و بار این موجود پنهان از دیدگان انسان است. نص قرآنی را می‌توان بدین مفهوم معنی کرد که آنان می‌شنیده‌اند چیزهائی را که بر پیغمبران نازل می‌شده است. و به سوی قوم خود برمی‌گشته‌اند و ایشان را بیم می‌داده‌اند، همان گونه که قرآن کریم در سورة احقاف درباره جنیان روایت می‌نماید:

﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ. فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا: أَتُصَوِّتُوا. فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ. قَالُوا: يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ

جلو ما مجسم و بر جای است! از دنیائی سخن می گوید که بوده است، به گونه ای که گوئی از تاریخ دور و کهن صحبت می دارد!

﴿وَعَرَّثْتُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾.

زندگی جهان، آنان را گول زدو (به خود مشغول داشت و امروز جز اعتراف چاره ای ندارند و) علیه خود گواهی می دهند (و می گویند) که ایشان کافر بوده اند (و مستحق عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند).  
این هم از شگفتیهای خیال انگیزی و صُور خیال است.

در پایان این صحنه، روند قرآنی پیغمبر ﷺ را و به تبع او مؤمنان را و همه انسانها را مخاطب قرار می دهد تا پیروی بزند بر این حکم صادر مبنی بر کفر شیاطین انس و جن، و حواله کردن این توده فراوان به سوی آتش دوزخ، و اعتراف ایشان به این که پیغمبران به پیش آنان آمده اند و آیات خدا را بر ایشان خوانده اند و از رسیدن و رویاروی شدن بدین روز آنان را بیم داده اند... پیروی بزند بر این صحنه و چیزهائی که در آن قرار دارد، بدین مضمون که عذاب یزدان گریبانگیر کسی نمی گردد مگر بعد از بیم دادن او از آن، و این که خدا بندگان را در برابر ظلمشان - یعنی شرکشان - مواخذه نمی فرماید، مگر به دنبال بیدار کردن ایشان از خواب غفلت و بی خبریشان، و پس از تلاوت آیات بر ایشان، و بیم دادنشان توسط بیم دهندگان:

﴿ذَٰلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ - بِظُلْمٍ - وَ أَهْلُهَا غَافِلُونَ﴾.

این (ارسال رُسُل) به خاطر آن است که پروردگارت هیچگاه مردمان شهرها و آبادیها را به سبب ستمهایشان هلاک نمی کند، در حالی که اهل آنجاها (به سبب نیامدن پیغمبران به میانشان و نبودن راهنمایان و عدم تبلیغ مبلمان، از حق) غافل و بی خبر باشند.  
مرحمت یزدان در حق مردمان مقتضی این بوده است که ایشان را در برابر کفر و شرک مواخذه نفرماید، مگر

تنبیه و توبیخ است. لذا آنان هم کاملاً اعتراف می کنند، و بیان می دارند که مستحق چیزی هستند که هم اینک بدان گرفتارند:

﴿قَالُوا: شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا﴾.

می گویند: ما علیه خود گواهی می دهیم.

در اینجا پیرو صحنه این چنین دخالت می کند:

﴿وَعَرَّثْتُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾.

زندگی جهان، آنان را گول زده است (و به خود مشغول داشته است و امروز جز اعتراف چاره ای ندارند و) علیه خود گواهی می دهند (و می گویند) که ایشان کافر بوده اند (و مستحق عذاب جاویدان و خوفناک یزدانند).  
این پیروی برای بیان حقیقت حال ایشان در دنیا است. زندگی دنیوی آنان را گول زده است و فریفته است. غرور، ایشان را به کفر کشانده است. این ایشانند که هم اینک بر ضدّ خود گواهی می دهند. چرا که در اینجا لاف و گزاف و دشمنی و ستیزه با حق، و انکار حق بیفانده است ... کدام سرنوشت و فرجامی بدتر از این است که انسان خود را در تنگنا ببیند. تنگنائی که نتواند خویشتن را از آن برهاند و بلای آن را از خود دفع گرداند؟ حتی نتواند کلمه ای برای انکار آن، و کلمه ای برای دفع آن بگوید؟

در برابر شیوه شگفت قرآنی در ترسیم صحنه ها و پیش چشم داشتن آنها، لحظه ای می ایستیم و می نگریم که چگونه صحنه ها را حاضر می آورد، و آینده مورد نظر را تبدیل به واقعیت دیدنی می کند، و حاضر ایستاده در جلو چشمان انسان را به گذشته دور تبدیل می نماید!

این قرآن در همین دنیای کنونی، و در همین زمین مشهور، بر مردمان خوانده می شود. ولیکن صحنه آخرت را عرضه می دارد بدان گونه که گوئی حاضر و آماده و در کنار و نزدیک ما است. و صحنه دنیا را عرضه می دارد به گونه ای که انگار گذشته بس دوری است! دیگر فراموش می کنیم که آن صحنه در روز قیامت رخ خواهد داد. احساس می کنیم که همین لحظه

مؤمنان دارای درجات و مراتبی هستند: درجه‌ای بالاتر و والاتر از درجه‌ای. شیاطین نیز دارای درجات و مراتبی هستند: درجه‌ای پائین‌تر و پست‌تر از درجه‌ای، برابر اعمال و افعالی که داشته‌اند. اعمال و افعال، پائیده و نگاهداری می‌گردد، و چیزی از آنها پنهان و گم نمی‌شود:

﴿وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾.

و پروردگارت (هیچ‌گاه) از کارهائی که مردمان می‌کنند غافل و بی‌خبر نیست.



خداوند مهربان به خاطر مرحمت و لطفی که نسبت به بندگان دارد، پیغمبران خود را ارسال می‌فرماید. یزدان جهان از همه بندگان و ایمان و عبادت ایشان بی‌نیاز است. هنگامی که خوبی و نیکی کنند، تنها به خویشتن در دنیا و آخرت خوبی و نیکی می‌کنند. همچنین نشانه جلودگری مرحمت و لطف او پیدا است در این که نسل سرکش ستمگر مشرک را بر جای می‌دارد، هر چند که می‌تواند ایشان را نابود گرداند، و نسل دیگری را جایگزین ایشان نماید:

﴿وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ. إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ. كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخَرِينَ﴾.

پروردگار تو بی‌نیاز (از بندگان و عبادت ایشان) و مهربان (نسبت به همه مردمان) است. اگر بخواهد همه شما را از میان می‌برد و کسانی را که خود بخواهد جایگزین شما می‌سازد، همان گونه که شما را از دودمان انسانهای دیگری آفریده است (و بر جای دیگرانتان نشانده است).

مردمان فراموش نکنند آنان در پرتو مرحمت خدا، باقی و برجایند. ماندن و برجای بودن ایشان منوط و مربوط به مشیت یزدان است. سلطه و قدرت و اموال و دارائی

پس از روانه کردن پیغمبران به سوی ایشان. هر چند هم در فطرت آنان خدانشناسی و رو به خدا کردن را سرشته است، اما فطرت مردمان گمراه می‌گردد و از راستای راه منحرف می‌شود. و هر چند هم نیروی خرد و فهم بدیشان داده است، ولی خرد چه بسا تحت فشار شهوات سرگشته گردد. و هر چند هم در کتاب باز و گشوده جهان، آیات و نشانه‌ها را قرار داده است، اما چه بسا همه دستگاه‌های گیرنده و دریافت‌کننده موجود در هستی انسانها از کار بیفتند.

یزدان سبحان و طیفه نجات فطرت از توده‌های انباشته، و رستگاری خرد از انحرافات، و رهائی بینشها و حواس از کوریها و تباهیها را بر عهده پیغمبران و پیامبرها، گذاشته است. و شکنجه و عذاب را مربوط و منوط کرده است به تکذیب و کفر بعد از ابلاغ و انداز. یعنی رساندن پیامهای آسمانی و بیم دادن مردمان از فرجام کار.

این حقیقت همان گونه که مرحمت یزدان در حق این انسان را به تصویر می‌زند، ارزش و سائل درک انسان، یعنی فطرت و خرد را نیز به تصویر می‌کشد. همچنین بیان می‌دارد که وسائل درک و فهم انسان به تنهایی نمی‌توانند او را از گمراهی و سرگستگی برهانند و مصون دارند، و به یقین و اطمینان برسانند. و نمی‌توانند در برابر فشار هواها و هوسها تاب بیاورند و پایداری کنند... مادام که عقیده از آنها پشتیبانی نکند، و دین آنها را سر و سامان و نظم و نظام ندهد.<sup>(۱)</sup>

سپس روند قرآنی حقیقت دیگری را در باره پاداش مؤمنان و همچنین کیفر شیاطین بیان می‌نماید:

﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا. وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾.

و هر یک (از نیکوکاران و بدکاران) دارای درجاتی (و درکاتی از پاداش و عزت و پادافره و ذلت در جهان دیگر) بر طبق اعمال خود هستند، و پروردگارت (هیچگاه) از کارهائی که مردمان می‌کنند غافل و بی‌خبر نیست.

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تفسیر فرموده خداوند متعال: ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الْإِسْلَامِ﴾. در جزء ششم فی ظلال القرآن.



تهدید دیگری شنیده می شود:

﴿إِنْ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ، وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾.

بیگمان آنچه (از قیامت و حساب و عقاب و ثواب و اختلاف درجات و درکات) به شما وعده داده می شود، خواهد آمد، و شما نمی توانید (خدا را) درمانده کنید (و از دست عدالت و کفر او بگریزید).

قطعاً شما در دست قدرت خدا اسیرید، و در گرو اراده و مشیت و قضا و قدر یزدانید. پس شما نمی توانید بگریزید یا سرکشی کنید و از دست او بدر روید. روز رستاخیز و همایشی که لحظاتی پیش صحنه ای از آن را نگاه کردید در انتظار شما است و بدون شک می آید و تردیدی در آن نیست. در آن روز نمی توانید راه گریز در پیش بگیرید و خویشتن را نجات دهید. و هرگز هم نخواهید توانست خداوند توانای قدرتمند را درمانده کنید و از کفر او خویشتن را در امان دارید.

پیروهای دیگری در می رسد و تهدید و بیم دیگری در لابلای خود می آورند. تهدید و بیمی که به ژرفای دلها می خزد و دارای تأثیر بسزائی در زوایای دلها است:

﴿قُلْ: يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ. فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ أَلَذَّارِ، إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: ای قوم من! (بر کفر خود و دشمنانگیتان نسبت به من ماندگار باشید و) هر چه در قدرت دارید بکنید. من هم (بر جای خود ایستاده ام و تا می توانم شکیبائی) می کنم (و در دفاع از اسلام می کوشم). بالاخره خواهید دانست که چه کسی سرانجام نیک خواهد داشت (و پیروزی در این جهان و سعادت در آن جهان مال چه کسی خواهد شد). بیگمانستمکاران موفق و رستگار نخواهند شد.

این تهدید و بیمی است از سوی کسی که به خاطر حقّی که با خود دارد، و به خاطر حقّی که در پشت سر او است، و به خاطر نیروئی که در حقّ است، و به خاطر نیروئی که در پشت سر حقّ است، به خویشتن ایمان و اطمینان دارد... این تهدید و بیم از سوی رسول ﷺ

که در اختیار دارند، ایزد متعال آنها را بدیشان داده است و بدیشان واگذار کرده است. سلطه و قدرتشان، سلطه و قدرت اصلی نیست. دارائی و اموالشان به اختیار خودشان فراهم نیامده است، و وجود و نعمتشان به اختیار خودشان، ماندگار و بر جای نیست. هیچ کسی در پیدایش و بودن خود نقشی ندارد. هیچ کسی در سلطه و قدرتی که یزدان بدو داده است کم ترین نیرو و توانی در اعطاء و دادن آن ندارد. میراندن و از میان بردن آنان و جایگزین کردن دیگران بر جای ایشان، برای یزدان سهل و ساده است. به همان سهل و سادگی که ایشان را از نژاد نسل گذشته پدیدار کرده است، و پس از ایشان با قضا و قدر یزدان در صحنه روزگار نمودار و جایگزین ساخته است.

اینها ضربه های کوبنده و فریادهای بلندی است بر دلهای ستمگران آدمی و پری. بر دلهای ستمگران انس و جنّی که به نیرنگ می پردازند و تفاخر می فروشند و تکبر می کنند و به تحریم و تحلیل دست می یازند، و با قانونگذاری کردن و شریعت نگاشتن، با قانون و شرع یزدان به ستیز و نبرد می پردازند... ایشان هم در دست قدرت یزدانند و تا آن زمان ایشان را نمی میراند و بر جای می دارد که خدا خودش بخواهد، و هر وقت خواست آنان را نابود و از میان برمی دارد. و پس از آنان هر که را بخواهد جایگزین ایشان می فرماید... همچنین اینها آهنگها و نواهای خوشایند و دلنوازی است که در گوش دل گروه مسلمانان، پایداری و اطمینان و اعتماد را می خواند و زمزمه می نماید. در گوش دل گروه مسلمانی که از مکر و کید شیاطین می بینند آنچه را که می بینند، و اذیت و آزار و دشمنی و کینه توزی بزهکاران گریبانگیرشان می گردد آنچه که گریبانگیرشان می گردد... گناهکاران و بزهکاران نیز در دست قدرت خدا ضعیف و اسیرند، حتی بدان گاه که در زمین به نیرنگ و تزویر می نشینند و قلدری و زورگوئی می کنند.

سپس فریاد بلند دیگری طنین انداز می گردد و غرّش

سوره با حقائق بزرگ عقیده در محیط گسترده آن رویاروی می‌شد و به عرضۀ آن حقائق سترگ می‌پرداخت.

اندکی در برابر این حلقۀ میانه می‌ایستیم تا ببینیم برنامه قرآنی چه اندازه بدین واقعیات عملی، و بدین جزئیات پیاده شده در زندگی انسانها، توجّه دارد. و چه اندازه اهمّیت می‌دهد به مطابقت و همخوانی آنها با شریعت یزدان، و چه اندازه دقّت می‌فرماید درباره بیان اصل و اساسی که این امور جزئی واجب است بر آن تکیه داشته باشد، اصل و اساسی که حاکمیت یزدان است ... یا به عبارت دیگر ربوبیت خداوندگار جهان است.

چرا برنامه قرآنی این چنین بدین مسأله اهمّیت می‌دهد؟

برنامه قرآنی بدین مسأله اهمّیت می‌دهد چون این مسأله از لحاظ اصول و ارکان، بیانگر چکیده مسأله «عقیده» در اسلام است، همان گونه که بیانگر چکیده مسأله «دین» است. چه عقیده در اسلام بر بنیاد گواهی: لا اله الا الله قرار دارد. با این گواهی، مسلمان الوهیت هر کسی از بندگان را از سراجۀ دل بیرون می‌کند، و الوهیت را به خدا اختصاص می‌دهد و بس. با توجّه بدین مطلب، حاکمیت را از دست هر کسی بیرون می‌کشد و حاکمیت را نیز بطور کلی به یزدان اختصاص می‌دهد و بس ... قانونگذاری برای کار جزئی همچون قانونگذاری برای کار بزرگ، به دست گرفتن حق حاکمیت بشمار است. چون این کار، به دست گرفتن حق الوهیت بشمار است، مسلمان از آن سرباز می‌زند. چرا که الوهیت را از آن خدا می‌داند و بس ... دین در اسلام، اطاعت بندگان از یزدان هم در زندگی واقعی عملی ایشان، و هم در کرنش درونی آنان در عقیده قلبی است. بلی دین در اسلام اطاعت از الوهیت یگانه است که الوهیت یزدان جهان است و بس. و ترک هر نوع اطاعت و کرنشی در واقعیت زندگی از بندگانی است که خویشان را خدا و خداگونه قلمداد می‌کنند...

ربّ العالمین است. پیامبری که از کار و بار بزهکاران دست خود را شسته است و از ایشان ناامید گشته است. او ایمان و اطمینان دارد که بر حقّ قرار دارد... ایمان و اطمینان دارد که برنامه و راه او استوار است. ایمان و اطمینان هم دارد که ستمگران بزهکار در گمراهی بسر می‌برند و چیزی که بر آنند ضلالت و سرگشتگی است. ایمان و اطمینان هم دارد که به چه فرجام و سرنوشتی دچار می‌گردند:

﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾.

قطعاً ستمگران نجات پیدا نمی‌کنند و رستگار نمی‌گردند.

این قاعده‌ای است که تغییرپذیر نیست ... مشرکان قطعاً نجات پیدا نمی‌کنند و رستگار نمی‌گردند. مشرکان یعنی کسانی که بجز خدا سرپرستان و دوستانی برای خود برمی‌گزینند. آخر جز خدا سرپرست و یآوری نیست... مشرکان، یعنی کسانی که راه هدایت یزدان را در پیش نمی‌گیرند. آخر جز راه هدایت یزدان چیزی جز گمراهی قطعی و جز زیان روشنی نیست.

پیش از این که با روند قرآنی به پیش رویم و حلقۀ تازه‌ای را از زنجیرۀ سخن را بجنبانیم، اندکی در برابر حلقۀ میانه‌ای می‌ایستیم که بین سخن از قانون ذبیحه‌ها - آنچه نام خدا بر آن برده شده است، و آنچه نام خدا بر آن برده نشده است - و بین سخن از نذر و نذور میوه‌ها و چهارپایان و فرزندان، قرار گرفته است... این حلقه، شامل همان حقائق بنیادینی از حقائق عقیده صرف است. همچنین مشتمل بر صحنه‌ها و تصویرها و بیاناتی در بارۀ سرشت ایمان و سرشت کفر است، و از مبارزه و پیکاری سخن می‌گوید که آتش آن میان شیاطین انسان و پری، و میان پیغمبران یزدان و مؤمنان بدیشان، مشتمل و فروزان است. از دیگر سو در برگیرندۀ مجموعه فراوانی از انگیزه‌های الهام‌گرانه‌ای است که نظائر آنها در روند سوره گذشت، بدان هنگام که روند

خَالِصَةً لِّذِكْرِنَا وَمَحَرمَ عَلَىٰ آزُوجِنَا وَإِن يَكُن مِّسَّةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٣٦﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٣٧﴾ وَأَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْثَرُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُشْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٣٨﴾ وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَسَاتٌ كُلُوا مِن مَّارِزِقِكُمْ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوبَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٣٩﴾ ثَمَنِيَّةٌ أَرْوَجَ مِنَ الصَّانِ أَتْنِينَ وَمِنَ الْأَمْعِزِ أَتْنَيْنِ قُلْ أَلَذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمْ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ أَشْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٤٠﴾ وَمِنَ الْأَيْلِ أَتْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ أَتْنَيْنِ قُلْ أَلَذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمْ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ أَشْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْتُكُمْ اللَّهُ بِهِذَا فَمَن أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤١﴾ قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَن يَكُونَ مِثَّةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَن اضْطَرَّ غَيْرَ بَاطِلٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤٢﴾ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِغَيْرِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿١٤٣﴾

قانونگذاری به دست گرفتن الوهیت است. کرنش و فروتنی در برابر قانونگذاری دیگران، فرمانبرداری از این گونه الوهیت و پرستش آن است ... از اینجا است که مسلمان در این مورد نیز فرمانبرداری و پرستش خود را به یزدان اختصاص می‌دهد و بس، و فرمانبرداری و پرستش بندگانی را نمی‌پذیرد که خویشتن را خدا و خداگونه معرفی می‌کنند.

از اینجا است که این همه در قرآن توجه می‌گردد و اهمیت داده می‌شود به بیان این اصول اعتقادی، و این همه تکیه می‌شود بر این اصول اعتقادی، بدین شیوه‌ای که صورتی از آن را در روند این سوره مکی می‌بینیم ... قرآن مکی - همان گونه که در دیباچه این سوره در جزء هفتم بیان داشتیم - با مسأله نظم و نظام و شرائع و قوانین در زندگی گروه مسلمانان رویاروی نمی‌گردید و بدان نمی‌پرداخت. بلکه سر و کار آن با مسأله عقیده و جهان بینی بوده است. با وجود این، چنین سوره‌ای این همه توجه می‌کند و اهمیت می‌دهد به بیان این اصل اعتقادی در موضوع حاکمیت. این هم دارای معنی ژرف و بزرگی است.<sup>(۱)</sup>

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾ وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُذْذِبُوهُمْ وَلَيْسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٧﴾ وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَمٌ وَحَرِثٌ جَحْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَّشَأَ بِرَعْمِهِمْ وَأَنْعَمُ حَرِثٌ ظُهُورُهَا وَأَنْعَمٌ لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٨﴾ وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» جلد

دوم، فصل: «الوہیت و عبودیت».

هنگام اسلام هنوز دولت و حکومتی نداشت که قوانین و احکام آن را پیاده و اجراء کند. یزدان جهان این شریعت را بالاتر از آن می‌داند که تنها سخنی بر سر زبانها، و موضوعات بررسی و پژوهش باشد و بس. پیش از آن که برای آن جامعه‌ای را آماده گرداند و روی کار بیاورد که در صلح و صفا باشد، و خویشان را بطور کلی تسلیم خدا کند، و یزدان را با اطاعت از شریعت و قوانین و احکام او بپرستد، و پیش از آن که دولتی را برای آن آماده سازد که دارای سلطه و قدرت باشد، و برابر چنین شریعت و قوانین و احکامی عملاً در میان مردمان حکومت و فرمانروائی کند، و شناخت قوانین و احکام را مقرون و همراه سازد با پیاده شدن و اجراء آن - و این کار سرشت این آئین است همان گونه که برنامه این آئین است، برنامه‌ای که جدیت و گرمی و وقار این آئین را تضمین می‌کند - خداوند این شریعت را مصون می‌دارد از این که قبلاً قوانین و احکام آن نوشته شود و بعدها پیاده و اجراء گردد.

می‌گوئیم: این بخش طولانی همه و همه در یک سوره مکی آمده است و به مسأله قانونگذاری و فرمانروائی می‌پردازد و دال بر سرشت این مسأله - یعنی مسأله عقیدتی - است ... بیانگر جدی بودن این مسأله در این آئین است ... این مسأله یک مسأله اصلی و مهم است. (۱)

پیش از این که بطور مشروح با نصوص آیات قرآنی به پیش رویم، دوست داریم در سایه‌های روند قرآنی بطور کلی بغنوم و زندگی کنیم تا در اینجا محتواها و مضمونهای قرآن، و همچنین رهنمودها و الهامهای آن را بطور اجمال از مد نظر بگذرانیم.

روند قرآنی آغاز می‌شود با عرضه مجموعه اندیشه‌ها و گمانهای جاهلی پیرامون کارهایی که در باره میوه‌ها و چهارپایان و فرزندان، یعنی در باره اموال و جامعه خود

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٥٧﴾ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿١٥٨﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٥٩﴾ قُلْ هَلُمْ شُهَدَاءُ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا إِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٦٠﴾ قُلْ نَعَالُوا أَنْتُمْ مَحَرَّمٌ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ تَحْنُ تَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٦١﴾ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَيْلِ وَالْيَتِيمَ بِالْقِسْطِ لَّا تَكْلِفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١٦٢﴾ وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٦٣﴾

این بخش طولانی همه - به اضافه بخشی که پیش از آن گذشت و پیروهایی که بر آن آمد - در روند یک سوره مکی در قرآن مکی که موضوع آن عقیده است و به قانونگذاری و وضع مقررات کاری ندارد - مگر قوانین و احکامی که به ریشه‌دار کردن و ژرفا بخشیدن اصل اعتقادی آنها اختصاص داشته باشد - زیرا بدان

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته»، جلد دوم، فصل: «عبودیت و الهیة».

جلوه گر دادن این کار نادرست توسط انبازها انجام می پذیرفت - انبازها در این حالت تنها غیبگویان و قانونگذاران ایشان بودند - آنان از جمله کسانی بودند آداب و رسوم را می ساختند. آداب و رسومی که افرادی در جامعه از آنها پیروی می کردند. این پیروی از یک سو به سبب فشار اجتماعی انجام می پذیرفت، و از دیگر سو بر اثر متأثر شدن از افسانه های دینی صورت می گرفت. این کشتن، دختران را در بر می گرفت که از ترس تنگدستی و ننگ، ایشان را می کشتند. گاهی هم کشتن، پسران را نیز در بر می گرفت و نذر می کردند آنان را بکشند و قربانی کنند. همان گونه که عبدالمطلب نذر کرد که اگر یزدان ده پسر بدو عطاء فرماید و به سن و سالی برسند که از او حمایت و محافظت کنند، یکی از آنان را برای آلهه سر می برد!

﴿وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِّكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائُهُمْ، لِيُرَدُّوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ﴾.

همان گونه (که اوهام و خیالبا فیهایشان تقسیم بندی ستمگرانه فوق را در نظرشان آراسته بود، گمانهای نادرستی که در باره بتهایشان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بتهایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و دسته ای فرزندانشان را قربانی بتان می کردند و دسته ای دخترانشان را زنده بگور می نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه پرستی بیامیزند و راه را از چاه باز نشناسند).

۴ - مشرکان برخی از چهارپایان را و بعضی از محصولات را بدون استفاده رها می کردند و بهره کشی و بهره وری از آنها را قدغن می نمودند، به گمان این که اینها مورد استفاده قرار نمی گیرند و از آنها خورده نمی شود مگر با اجازه ویژه یزدان - این گونه گمان می بردند - همچنین سوار شدن بر پشت برخی از حیوانات سواری را منع می کردند و قدغن می نمودند.

در جاهلیت انجام می دادند. این اندیشه ها و گمانها را مجسم و نمودار می بینیم در:

۱ - تقسیم روزیهائی که یزدان بدیشان داده بود، و محصولات و چهارپایانی که برای ایشان آفریده بود. روزیه ها و محصولات و چهارپایان را به دو بخش تقسیم می کردند: بخشی را برای خدا جدا می کردند و گمان می بردند این قانون را خدا مقرر داشته است. و بخشی را برای خداگونه ها و انبازهای خود در نظر می گرفتند. یعنی آلهه و خدایان دروغینی که آنها را شریک جان و مال و اولاد خود می دانستند و گذشته از یزدان آنها را هم پرستش می نمودند:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ يَمًّا ذَرًّا مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا. فَقَالُوا: هَذَا لِلَّهِ - بِزَعْمِهِمْ - وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا!﴾.

(بت پرستان همیشه دچار اوهام خرافاتند. مثلاً این گونه) مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار می دهند و به گمان خود می گویند: این برای خدا است (و با این سهم به خدا تقرب می جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می دهیم) و این برای شرکاء (و معبودهای) ما است (و با این سهم نیز به بتها و اصنام تقرب می جوئیم و بدین منظور آنها را صرف رؤساء پرده داران و خادمان بتکده ها و معابد می نمائیم).

۲ - آنان گذشته از این، در بخشی که بهره خدا کرده اند ستمگری می کنند. قسمتی از آن را برمی دارند و به بخشی می افزایند که بهره شرکاء کرده اند. اما این چنین کاری را در بخش شرکاء نمی کنند.

﴿فَأَنَّ لِّشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ، وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ﴾.

اما آنچه به شرکاء (و معبودهای) ایشان تعلق می گیرد به خدا نمی رسد (و صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلق به خدا است به شرکاء (و معبودهای) ایشان می رسد (و می تواند صرف آنها گردد و به سرپرستان و خدمتگذاران اصنام ایشان داده شود).

۳ - آنان فرزندانشان را می کشتند. کشتن اولاد با زیبا

است ویژه مردان ما است و بر زنان ما حرام است (پس اگر زنده متولد شود، تنها باید مردان از گوشت آن بخورند و زنان از آن محرومند) و اگر جنین مرده متولد بشود، همه در آن شریک هستند (و مردان و زنان می توانند از گوشت آن استفاده کنند). هر چه زودتر خداوند کیفر این توصیف (افعال و احکام دروغین) ایشان را خواهد داد. چه او حکیم (است و کارهایش به مقتضی حکمت انجام می گیرد) و آگاه است (و از هر چیز باخبر است).

این مجموعه ای از اندیشه ها و گمانها و آداب و رسمی بود که چهره جامعه عربی را در جاهلیت آراسته و پیراسته می کرد، و این روند دراز قرآنی - در یک سورة مکی - عهده دار از میان بردن و زدودن آنها، و پاکیزه کردن درونها و دلها از پلشتی آنها، و همچنین باطل نمودن آنها در واقعیت اجتماعی است. روند قرآنی، این برنامه را با گامهای آهسته و بلند و حساب شده پیموده است:

الف - پیش از هر چیز مقرر داشته است زیانمندی کسانی که فرزندان خود را از روی دیوانگی و بی خردی و بی دانشی کشته اند و آنان را بی بهره و محروم از چیزی داشته اند که یزدان بدیشان بخشیده است. انجام چنین کارهای پلشتی را به دروغ به خدا نسبت می دهند. قرآن گمراهی مطلق ایشان را در این اندیشه ها و گمانهایی که نا آگاهانه به خدا نسبت می دهند اعلان می دارد.

ب - سپس ایشان را متوجه می سازد که یزدان جهان این اموال و دارائی را برای ایشان فراهم آورده است، اموالی که در آن این گونه دخل و تصرف می کنند. او است که باغهایی با درختان نیازمند داربستها، و باغهایی با درختان غیر نیازمند داربستها را برای آنان رویانیده است. او است که این چهارپایان و حیوانات را برای آنان آفریده است. او است کسی که مالک جهان است و فرمانروای همگان است. تنها او است که می تواند برای مردمان در دارائی و اموالی که بدیشان داده است و

مانع این می شدند که به هنگام سوار شدن بر بعضی از حیوانات سواری و یا ذبح حیوانات نام خدا برده شود، و به نام خدا بر آنها سوار و یا آنها را ذبح کنند! یا در حج بر آنها سوار نمی شدند چون یاد خدا در آن بود و یاد خدا در آن می رفت! گمان هم می بردند که همه این قوانین و آداب برابر دستور خدا است و خدا بدانها امر فرموده است:

﴿وَقَالُوا: هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَزْتُ حِجْرًا لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ - بَرِّعْهُمْ - وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا، وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا - أَقْبِرَاءَ عَلَيْهِ -﴾.

و (از جمله خرافات ایشان این است که) می گویند: این (قسمت از) چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (و مخصوص بتها می باشد) و جز کسانی (از خدمتگزاران اصنامی) که ما بخواهیم از آن نمی خورند - و این (قاعده ناروا ساخته آنان و ناشی از) گمان ایشان است (نه ناشی از فرمان یزدان - و همچنین می گفتند: اینها) حیواناتی هستند که سوار شدن بر آنها حرام است و (کسی نباید سوار آنها بشود. و اینها) حیواناتی هستند که به هنگام ذبح نام خدا را بر آنها نمی رانند (بلکه نام بتان را بر آنها می رانند و این را دستور خدا می دانند و) بر خدا دروغ می بندند.

۵ - آنان جنین برخی از حیوانات را به مردان و پسران اختصاص می دادند، و بچه آنها را برای زنان و دختران حرام می دانستند. اما در صورتی که نوزاد مرده به دنیا می آمد مردان و زنان و پسران و دختران را در استفاده از آن آزاد می دانستند! این قانون خنده آور را به خدا نسبت می دادند:

﴿وَقَالُوا: مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَنُحَرِّمُ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا، وَإِنْ يَكُنْ مَيِّتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ. سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾.

و (یکی دیگر از انواع قبائح و احکام خرافی ایشان این است که در مورد گوشت حیواناتی که ذبح کردن و سوار شدن و بار کشیدن از آنها را قدغن و حرام اعلام کرده اند) می گویند: جنینی که در شکم این حیوانات

می آید. این زشت و پلشت شمردن و بر این کار ناپسند توپیدن، یکی از انگیزه‌های گوناگونی است که روند قرآنی آن را به کار می‌گیرد.

د - در اینجا روند قرآنی سلطه و قدرت را صاحب حق در قانونگذاری می‌شمارد، و روشن می‌کند که این سلطه و قدرت چه خوراکیهائی را حرام کرده است، اعم از خوراکیهائی که بر مسلمانان حرام داشته است، یا خوراکیهائی که مخصوصاً بر یهودیان حرام کرده است. ولی آنها را برای مسلمانان آزاد و حلال فرموده است. ه - سپس با جاهلیتی که در انباز نمودن چیزهائی با خدا، و تحریم چیزیهائی که خدا آنها را حلال فرموده است، جلوه‌گر است می‌جنگد، و با حواله کردن این جاهلیت به خواست و رضایت خدا به پیکار می‌نشیند، و بر این گفتارشان می‌تازد که می‌گویند:

﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ﴾.

اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را (از اشیاء حلال، بر خود) تحریم نمی‌کردیم. روند قرآنی بیان می‌دارد که این سخن، گفته هر کافری بوده است که قبلاً راه تکذیب حق و حقیقت را پیموده است و پیغمبران را دروغگو نامیده است. تکذیب کنندگان این چنین سخنی را می‌گفته‌اند تا زمانی که عذاب خدا را چشیده‌اند:

﴿كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا﴾.

کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه (که به تو دروغ می‌گویند و تو را تکذیب می‌دارند، به پیغمبران ما دروغ می‌گفتند و آنان را) تکذیب می‌نمودند تا (سرانجام طعم) عذاب ما را چشیدند (و کیفر اعمال بد خود را دیدند).

شرک و همچنین تحریم کردن بدون اجازه قوانین الهی، هر دو از نشانه‌های تکذیب کنندگان آیات یزدان است. با پرسش انکاری از ایشان می‌پرسد: این قوانین و مقرراتی که می‌نهیید و معین می‌دارید به کدام منبع و

بهره ایشان کرده است قوانین و مقررات وضع کند... در این نگرش، مجموعه‌ای از انگیزه‌های الهام‌گرانه را پیش چشم می‌دارد، اعم از صحنه‌های کاشته‌ها و میوه‌ها و باغهای با درختان نیازمند داربست‌ها و درختان بی‌نیاز از داربست‌ها، و از صحنه‌های نعمتهائی که یزدان از چهارپایان بدیشان داده است و برخی بزرگ و باربر و شایسته سواری بوده و بعضی کوچک و غیر باربر و غیرشایسته سواری هستند، و گوشت بعضیها قابل تغذیه و گوشت بعضیها قابل تغذیه نیست، و پوست و پشم و موی برخیها قابل استفاده انسان است، و ... همچنین یادی از دشمنانگی ریشه‌دار میان فرزندان آدم و زادگان ابلیس می‌رود، و گوشزد می‌شود چرا باید با وجود این دشمنی، انسانها پا به پای اهریمن راه روند و از او پیروی کنند؟ و چگونه از وسوسه این دشمن آشکار خوشحال می‌شوند؟!

ج - پس از آن، بطور مشروح، سخت به اندیشه‌ها و جهان‌بینیهایشان می‌تازد. اندیشه‌ها و جهان‌بینیهائی که به چهارپایان مربوط می‌گردد. اندیشه‌ها و جهان‌بینیهایشان را دور از منطق و خالی از دلیل می‌شمارد. پرتوهائی هم بر تاریکیهای جهان‌بینیها و اندیشه‌ها می‌اندازد تا در تابش نور این گونه جهان‌بینیها و اندیشه‌ها ناچیز و کج و بی‌ارزش نمودار گردند. در پایان این عرضه کردن و نشان دادن می‌پرسد: در این قوانین و مقررات بی‌دلیل و بی‌منطق، آنان بر چه چیز تکیه و استناد می‌کنند:

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمْ اللَّهُ بِهَذَا؟﴾.

آیا شما بدان هنگام (که فرمان خدا در باره این تحریم صادر شد) حاضر بودید (و با گوش خود شنیدید) که خداوند آن را به شما سفارش کرد؟ (هرگز چنین نبوده است).

آیا این رازی بوده است که شما از آن آگاهید، یا توصیه و سفارشی بوده است که شما مخاطب ویژه آن بوده‌اید؟! دروغ بستن بر خدا، و گمراهسازی مردمان، بدون علم و آگاهی، کار بسیار زشت و پلشتی بشمار



قانونگذارها را به دست می‌گیرند، همان کسانی که از هواها و هوسهای خود پیروی می‌کنند. همان کسانی که آیات خدا را دروغ می‌نامند و می‌دانند. و بالأخره همان کسانی که به آخرت ایمان ندارند. اگر آنان آیات الهی را تصدیق می‌کردند، و به آخرت ایمان داشتند، و از هدایت و رهنمود یزدان پیروی می‌نمودند، برای خودشان و برای مردمان، بجای خدا قانونگذاری نمی‌کردند، و بدون اجازه خدا دست به تحریم و تحلیل نمی‌یازیدند.

ز - در پایان این مرحله و در خاتمه این بخش، ایشان را فرامی‌خواند که برایشان روشن و مشخص سازد چیزهایی را که یزدان واقعاً آنها را بر آنان حرام کرده است ... در اینجا برخی از قواعد اساسی و بنیادین زندگی اجتماعی را خواهیم دید. پیش از همه این اصول و ارکان، توحید یزدان و یکتاپرستی خداوند سبحان است. بعضی از آنها اوامر و تکالیف و وظائف است، ولی تحریمات بیشتر است و خدا آنها را عنوان همه چیزهای دیگر فرموده است. خداوند از شرک نهی کرده است. به احسان و نیکی در حق پدر و مادر دستور فرموده است. از کشتن فرزندان از ترس تنگدستی نهی کرده است و اطمینان داده است که روزی رسان او است و به همگان روزی می‌رساند. از نزدیک شدن به گناهان آشکار یا نهان نهی کرده است. از کشتن انسان باز داشته است، مگر از روی حق. نهی کرده است که به اموال یتیمان دست برده شود، مگر از راهی و به شیوه‌ای که به نفع و صلاح ایشان باشد تا به سن رشد می‌رسند و شعور اجتماعی پیدا می‌کنند. دستور فرموده است که پیمان و ترازو دادگرا نه و به تمام و کمال داده شود و سنجیده گردد. دستور فرموده است که در گفتار - به هنگام گواهی و داوری - دادگری مراعات گردد، هر چند طرف دعاوی از خویشاوندان باشد. فرمان داده است که به عهدها و پیمانها به تمام و کمال وفا شود... روند قرآنی همه این کارها را سفارش یزدان می‌داند و آنها را به دنبال اوامر و نواهی تکرار می‌نماید.

مرجع حواله می‌کنید و به چه دلیل و حجتی استناد می‌جوئید؟

﴿قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخَرِّجُوهُ لَنَا. إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ، وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾.

بگو: آیا دلیل قاطعی (و سند درستی برای رضایت خدا از شرک خود و تحریم چیزهای حلال، در دست) دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و (حجت و برهانی بر گفتار و کردار خود ندارید. شما نه از روی علم و یقین، بلکه از روی ظن و تخمین کار می‌کنید.

و - سپس جدال با ایشان را در این باره پایان می‌بخشد. جدال را با دعوت ایشان به گواه آوردن و کار را یکسر کردن، خاتمه می‌دهد - درست بدان گونه که در آغاز سوره، راجع به اصل اعتقاد، از ایشان گواه و شاهد خواست - با استعمال خود عبارات و اوصاف، و حتی خود واژگان. تا روشن فرماید که مسأله یکی است: مسأله انباز برای خدا، و مسأله قانونگذاری بدون اجازه خدا:

﴿قُلْ هَلَمْ شَهِدَاءُ كُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا، فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ. وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بَايَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَهُمْ يَرْبِئُهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو) گواهی مده. (چرا که دروغ‌گویند و شایسته تصدیق نیستند) و از هوا و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) هم‌تا و هم‌تراز می‌کنند.

از این آیه برداشت می‌کنیم: گذشته از این که صحنه و عبارت و واژه یکسان است، کسانی که ایسن

و باطل‌گرایان که اصلاً به این آئین توجه نمی‌کنند و اهمیت نمی‌دهند - مسأله حاکمیت و فرمانروائی در دل و درونشان مسأله جدای از مسأله عقیده قلمداد شود و دل و درونشان برای آن جوش و خروشی نداشته باشد، بدان گونه که برای عقیده به جوش و خروش می‌افتد. بیرون رفتن از زیر بار آن را بیرون شدن از دین نمی‌شمارند، همچنانکه بیرون رفتن از زیر بار عقیده یا عبادت را بیرون رفتن از دین می‌شمارند. در صورتی که این آئین جدائی عقیده و عبادت و شریعت را از یکدیگر به رسمیت نمی‌شناسد و نمی‌پذیرد. این دوری و جدائی میان حاکمیت و دین، به وسیله دستگاه‌های آزموده استعمارگران با تلاش قرنهای طولانی پدیدار گشته است تا مسأله حاکمیت بدین شکل حیرت‌انگیز تأسف آور درآمده است. حتی کار بدانجا کشیده است که در حس و شعور سرسخت‌ترین طرفداران این آئین نیز حاکمیت و دین از همدیگر جدا بشمار آید! این همان مسأله‌ای است که به خاطر آن این سوره با وجود این که موضوع آن نظم و نظام مملکت، و شریعت و قانون نیست، بلکه موضوع آن عقیده است، این همه آیات را متوجه مسأله حاکمیت می‌سازد، و این همه انگیزه و این همه بیان را پیرامون آن گرد می‌آورد، بدان هنگام که حتی درباره یک کار جزئی از آداب و رسوم زندگی اجتماعی سخن می‌گوید. این بدان خاطر است که این کار جزئی به اصل بزرگ حاکمیت و فرمانروائی هم پیوند دارد، و اصل بزرگ حاکمیت و فرمانروائی هم متصل به پایه و اساس این آئین و بلکه به وجود حقیقی آن است.

کسانی که بت پرست را مشرک می‌دانند، ولی کسی را مشرک نمی‌دانند که از طاغوت حکومت و داوری می‌طلبد، از نسبت شرک بدین یکی خودداری می‌کنند، اما از نسبت شرک بدان یکی خودداری نمی‌کنند، این چنین کسانی قرآن را نمی‌خوانند، و سرشت این آئین را نمی‌دانند... بهتر است قرآن را آن چنان بخوانند که یزدان آن را برای مردمان نازل فرموده است، و دست

سراسر این مجموعه متضمن پایه عقیده و قواعد بنیادین شریعت است. عقیده و شریعتی که بدین شکل در همایش روند قرآنی گرد می‌آیند و بدین گونه با همدیگر می‌آمیزند، و یکدست و یکپارچه نشان داده می‌شوند، به گونه‌ای که مضمون و مفهوم آنها پنهان نمی‌گردد از کسی که این قرآن را بدین نحوی که بیان داشتیم مطالعه و بررسی کند. درباره این مجموعه، در پایان این بخش طولانی گفته می‌شود:

﴿وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ. ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾.

این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید).

این بدان خاطر است که معنی و مفهومی که از سراسر روند قرآنی استفاده می‌شود ابراز گردد، و ساختار آن، در کلام یگانه روشن قاطعی، جلوه گر آید:

این آئین، شریعت آن همچون عقیده آن، در بیان صفت شرک یا صفت اسلام، برابر و یکسان است. بلکه شریعت آن در این راستا از عقیده آن برمی‌جوشد، و همچنین شریعت آن عین عقیده آن است... چرا که شریعت مترجم واقعی و بیانگر اصلی عقیده است... این حقیقت اساسی، از لابلای نصوص و آیات قرآنی، و از عرضه آن در برنامه قرآنی، پیدا و هویدا است.

این همان حقیقتی است که مفهوم «دین» در دلها و درونهای پیروان این آئین از آن سخت به دور داشته شده است، و پایی در قرون فراوان با شیوه‌های ناپاک و روشهای جهنمی از آن دور دور گشته است. آن اندازه دور که کار بدانجا کشیده است که بیشتر شیفتگان این آئین - چه رسد به دشمنان این آئین و یاهو سرایان

وجود این آئین، وجود حاکمیت یزدان است. اگر حاکمیت یزدان در جامعه منتفی شد، وجود این آئین هم منتفی است... امروزه مشکل این آئین در کره زمین، وجود طاغوتها بر سر کار است. طاغوتهایی که به الوهیت یزدان تجاوز می نمایند، و سلطه و قدرت الهی را غصب می کنند، و با حلال و آزاد کردن و حرام و قدغن نمودن ارواح و اموال و اولاد، به خویشتن حق قانونگذاری می دهند... این همان مشکلی است که قرآن مجید با مجموعه فراوانی از انگیزه ها و قوانین و مقررات و بیانات با آن رویرو می شود، و آن را به مسأله الوهیت و عبودیت ربط و پیوند می دهد، و ملاک ایمان یا کفر می داند، و معیار جاهلیت یا اسلام می شمارد.

پیکار واقعی و راستینی که اسلام بدان فرو رفت تا «وجود» خود را ثابت و استوار کند، پیکار با بی دینی و خدانشناسی نبود، تا «تدین» و دینداری که شیفتگان این آئین برای آن تلاش می کنند بس باشد و دیگر هیچ!... بلکه پیکار پیشین و نبرد نخستینی که این آئین بدان اهمیت بسزائی داد و بدان فرو رفت تا «وجود» خود را ثابت نماید و حضور خویش را اعلام دارد، پیکار «حاکمیت» بود. در این نبردی که مقدم بر هر نبردی در اسلام است، هدف دیگری نیز در میان بوده است: اسلام در این نبرد مهم، می خواسته است مقرر دارد که این حاکمیت باید از آن چه کسی باشد... برای این دو منظور، اسلام در مکه بدین پیکار وارد گردید. بدان هنگام چنین نبردی را آغازید که عقیده را پدید می آورد و کاری به نظام حکومتی و قانون و قانونگذاری نداشت. بدین پیکار وارد شد تا در دلها ثابت و استوار کند که حاکمیت تنها از آن خداوند یگانه است و بس... هیچ مسلمانی ادعای آن را برای خود ندارد، و از کسی هم نمی پذیرد که ادعای آن کند... هنگامی که این عقیده در مکه به زرفای دلهای گروه مسلمانان رسید، یزدان جهان در مدینه برای ایشان میسر فرمود که کار و بار عقیده را عملاً بر دست

کم این فرموده یزدان جهان را پیش چشم دارند و با دقت لازم بخوانند و معنی آن را بدانند:

﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾.

اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود.

برخی از مشتاقان این آئین، دل خود را و دل مردمان را سرگرم این می کنند: اگر این قانون، یا این پروژه، یا این سخن، منطبق با شریعت خدا یا غیر منطبق باشد... و... گاهی هم در برابر برخی از مخالفات، غیرت ایشان به جوش و خروش درمی آید، و در اینجا و آنجا از این که فلان چیز مخالف با آئین اسلام یا ناهماهنگ با آن است، امواج طوفان خشم، آنان را فرا می گیرد... انگار اسلام به تمام و کمال پیاده شده است و قوانین آن یکسره بر جامعه فرمانروا و حکومت آن در میان مردمان پابرجا است. تنها چیزی که از وجود و کمال و استواری آن می کاهد، این است که چنین مخالفاتی از میان بروند، و این گفتار و آن کردار در میان مردمان در میان جامعه مسلمانان گفته و کرده نشود!

این مشتاقان سخت عاشق این آئین، بدون این که خودشان بدانند، این آئین را می آزارند و رنجیده خاطر می دارند. بلکه با این گونه تلاشهای حاشیه ای ناچیز، بر پیکر اسلام ضربه کاری خود را فرود می آورند... این گونه مردمان پر حرارت جانبدار اسلام، بر حقانیت این اوضاع جاهلی گواهی ضمنی می دهند، و ناخودآگاه شهادت می دهند که آئین اسلام در چنین جامعه ای حاکم است و قوانین و مقررات آن اجراء می گردد. تنها کم و کاست این آئین این است که چنین چیزهای مخالفی تصحیح شود و بس! در صورتی که این آئین کاملاً از «وجود» و حضور در جامعه، دور نگاه داشته شده است و مطرود گشته است. چرا که اسلام دور و مطرود خواهد بود مادام که در یک نظام و سیستم حکومتی، و در اوضاع و احوال مردمان، مجسم و پدیدار نباشد. حکومت و اوضاع و احوالی که حاکمیت در آن تنها متعلق به یزدان باشد نه به بندگان.

مشرکان درباره چیزهائی انجام می دادند که خدا آنها را بدیشان داده است. آنان بخشی از ارزاق و داده های خدا را برای خداوند سبحان در نظر می گرفتند، و بخشی را بهره بتان سنگی و غیرسنگی می دانستند. طبیعی است که این بخش اخیر نصیب پرده داران بتان می گردید. گذشته از این، آنان به بخشی که برای یزدان در نظر می گرفتند ستمگری و دست درازی می کردند، بدان نحوی که آیه بیان می فرماید.

از ابن عباس روایت است که گفته است: مشرکان وقتی که غلات و ارزاق می رسید، آن را توده توده می کردند. بخشی را به خدا می دادند، و بخشی را متعلق به آلهه و خداگونه های خود می دانستند. هر وقت باد از سوی بخشی که به آلهه و خداگونه ها داده بود به سوی بخشی می وزید که به خدا داده بودند، چیزهائی را که باد با خود به سوی بتها و خداگونه ها می برد برمی گرداندند. و اگر باد از سوی بخشی که به خدا داده بودند به سوی بخشی می وزید که به آلهه و خداگونه هایشان داده بودند، بادآورده را نگاه می داشتند و بر نمی گرداندند. این است که خدا می فرماید:

﴿سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ!﴾.

چه بد داوری می کنند!

از مجاهد روایت شده است که گفته است: بخشی از کشت و زرع را بهره خدا می نامیدند، و بخشی از کشت و زرع را بهره بتان و خداگونه هایشان می دانستند. قسمتی را که باد با خود از سهم خدا به سوی سهم شرکاء و انبازها می برد به ترک آن می گفتند و آن را رها می کردند، و قسمتی را که باد از سهم بتان و خداگونه هایشان به سوی سهم خدا می برد، آن را برمی گرداندند، و می گفتند: «خدا بی نیاز از این است». مراد از چهارپایان، سائبه و بحیره ای است که بعضی از حیوانات را بدین واژه ها نامگذاری می کردند.

از قتاده روایت شده است که گفته است: مردمانی از گمراهان، کشت و زرع و چهارپایان خود را دو بخش می کردند. بخشی را از آن خدا می دانستند، و بخشی را

گیرند... پس دلباختگان این آئین بنگرند که در کجای این آئین هستند و بر آنان چه چیزی واجب است که بشود. البته پس از این که مفهوم حقیقی این آئین را درک و فهم کنند.

این اندازه ما را بس است. بگذار با نصوص و آیات این سوره بطور مشروح رویاروی گردیم.



﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا. فَقَالُوا: هَذَا لِلَّهِ - بَرَعِهِمْ - وَهَذَا لَشُرِّكَائِنَا. فَمَا كَانَ لِشُرِّكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ، وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرِّكَائِهِمْ. سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ!﴾.

(بت پرستان همیشه دچار اوهام خرافاتند. مثلاً این گونه) مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار می دهند و به گمان خود می گویند: این برای خدا است (و بر این سهم به خدا تقرب می جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می دهیم) و این برای شرکاء (و معبودهای) او است (و با این سهم نیز به بتها و اصنام تقرب می جوئیم و بدین منظور آنها را صرف رؤساء و پرده داران و خادمان بتکده ها و معابد می نماییم). اما آنچه به شرکاء (و معبودهای) ایشان تعلق می گیرد به خدا نمی رسد (و صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلق به خدا می باشد به شرکاء (و معبودهای) ایشان می رسد (و می تواند صرف آنها گردد و به سرپرستان و خدمتگزاران اصنام داده می شود). چه بد داوری می کنند!

روند قرآنی مقرر می دارد - بدان هنگام که جهان بینیها و اندیشه های جاهلیت، و آداب و رسوم آن را در باره کشت و زرع و حیوانات و چهارپایان بیان می نماید - خدا است که این کشت و زرع و حیوانات و چهارپایان را برایشان پدیدار کرده است و آفریده است. کسی نیست در آسمانها و زمین جز یزدان بتواند روزی رسان باشد و چیزی به کسی عطاء کند... آن وقت بعد از این سخن، از کارهائی صحبت به میان می آورد که

﴿سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾.

چه بد داوری می‌کنند.

از ابن جریر روایت شده است که گفته است: اما فرموده یزدان که فرموده است: ﴿سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ خبری است از سوی خداوند سبحان در باره کردار این گونه مشرکانی که خدا خوی ایشان را بیان فرموده است. ایزد بزرگوار می‌فرماید: مشرکان در داوری خود اشتباه می‌کنند و به کژ راه می‌روند. چرا که از نصیب من به انبازهای خود می‌دهند، و از نصیب انبازهایشان به من نمی‌دهند. مراد خداوند بزرگوار از این سخن این است که از نادانی و گمراهی ایشان خبر دهد و کناره‌گیری و دوری آنان را از راه حق بنمایاند. زیرا آنان تنها به این هم بسنده نکردند چیزی را که سود و زیانی بدیشان نمی‌رساند شریک خداوندی گردانند که ایشان را آفریده است و بدانان رزق و روزی داده است و نعمتهای فراوان بیشمار را بدیشان بخشیده است، بلکه خودسرانه در تقسیمات خویش به چنین چیزی بهره بیشتری از خدا بدهند.

این چیزی بود که شیاطین انسان و پری آن را به دوستان و پیروان خود الهام می‌کردند تا با آن با مؤمنان در باره چهارپایان و محصولات کشاورزی مجادله و ستیز کنند. در این گونه اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌ها عملکردها و دخل و تصرفها، نشانه‌های مصلحت شیاطین در چیزی که برای دوستان و پیروان خود زینت می‌دادند و می‌آراسند، پیدا و هویدا است. و اما مصلحت شیاطین انسان - از قبیل غیبی‌گویی و فال‌بینان و پرده‌داران و نگهبانان بتکده‌ها و رئیس و رؤساء - پیدا و هویدا بود پیش از هر چیز در چیره شدن ایشان بر دل‌های پیروان و طرفداران، و در تحریک و تشویق ایشان به این که برابر اندیشه‌های پوچ و جهان‌بینی‌های نادرست و باورهای تباہ خود عمل کنند، و به دنبال چیزی راه بیفتند که برای ایشان می‌آرایند. در ثانی مصلحت آنان در مصالح مادیی برای ایشان تحقق پیدا می‌کند که نتیجه و فرآیند این گونه زینت دادنهای

به انبازهای خود می‌دادند. هنگامی که چیزی از قسمت خدا آمیزه قسمتی می‌گردید که به انبازهایشان اختصاص داده بودند، آن را رها و نادیده می‌گرفتند. اگر هم چیزی از قسمت انبازها آمیزه قسمتی می‌گردید که به خدا اختصاص داده بودند، آن را به قسمت انبازهایشان برمی‌گردانند. هر وقت هم خشکسالی می‌شد از قسمتی که به خدا اختصاص داده بودند کمک می‌گرفتند و استفاده می‌نمودند، ولی قسمت انبازها و خداگونه‌هایشان را دست نمی‌زدند و بر جای می‌گذاشتند.

خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ!﴾.

چه بد داوری می‌کنند!

از سدی روایت شده است که گفته است: مشرکان بخشی از اموال خود را جدا می‌کردند و سهم خدا می‌نمودند. کشت و زرع را می‌کاشتند و آن را سهم خود می‌کردند... برای آلهه و خداگونه‌های خود همین کار را انجام می‌دادند... حاصل و فرآیندی که به نام آلهه و خداگونه‌ها به دست می‌آمد، هزینه بتان و انبازها می‌کردند. حاصل و فرآیندی که به نام خدا به دست می‌آمد، صدقه و احسان می‌کردند. اگر آنچه متعلق به بتها و انبازها می‌دانستند هدر می‌رفت، و آنچه متعلق به خدا می‌دیدند فراوان می‌گردید، می‌گفتند: «چاره‌ای از هزینه آلهه و بتان ما نیست!». از سهم یزدان برمی‌داشتند و برای آلهه و بتان خویش هزینه می‌نمودند. اگر قسمت خدا هدر می‌رفت و ضایع می‌گردید، و قسمت آلهه و بتان فراوان می‌شد، می‌گفتند: «اگر یزدان می‌خواست، بهره خود را فراوان می‌کرد!» دیگر چیزی از سهم آلهه و بتان بر نمی‌داشتند و به خدا نمی‌دادند. خداوند فرموده است: اگر در این تقسیم راست و درست باشند، در این صورت بدترین داوری را انجام داده‌اند، این که: از سهم من بردارند ولی چیزی از سهم دیگران به من ندهند! این مفهوم برداشت می‌شود از فرموده یزدان وقتی که می‌فرماید:

همان گونه (که اوهام و خیالبا فیهایشان تقسیم بندی ستمگرانه فوق را در نظرشان آراسته بود، گمانهای نادرستی که در بارهٔ بتهایشان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بتهایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و دسته‌ای فرزندانشان را قربانی بتان می‌کردند و دسته‌ای دخترانشان را زنده بگور می‌نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه پرستی بیامیزند و راه را از چاه باز نشناسند). اگر خدا می‌خواست آنان چنین نمی‌کردند. (حال که مشیت خدا چنین می‌خواهد) پس بگذار آنان (بر خدا و رسول او) دروغ بندند (چرا که عقاب و عذاب در انتظار ایشان است).

می‌فرماید: همان گونه که انبازها و شیاطین این نوع دخل و تصرف در اموال را در نظرشان آراسته‌اند، به همان نحو کشتن اولاد را در جلو دیدگانشان آراسته و پیراسته کرده‌اند ... این همان زنده بگور کردن دختران از ترس تنگدستی، یا از خوف اسیر شدن و ننگ و عار است که عربها مرتکب می‌شدند. یا پسران را در نذر و نذور برای بتان و خداگونه‌ها می‌کشتند، مانند چیزی که دربارهٔ عبدالمطلب نقل کرده‌اند که او نذر می‌کند که اگر خدا ده پسر بدو دهد و آنان به سن و سالی برسند که از او دفاع و نگاهبانی کنند، یکی از پسران را برای بتان و خداگونه‌ها سر ببرد!

زنده بگور کردن دختران و سر بریدن پسران چیزی بود که عرف و عادت و آداب و رسوم جاهلیت می‌طلبید. عرف و عادت و آداب و رسومی که انسانهایی آنها را برای مردمان پدیدار و نمودار کرده بودند. مراد از شرکاء مذکور در این آیه، شیاطین انسان و پری است. از قبیل: غیبگیان و فالگیران و پرده‌داران و رؤسای انسان، و جتیان همراه و همدم آدمیان که پیوسته به وسوسه می‌پردازند. شیاطین انسان و پری هم هر دو گروه در این راه به همکاری یکدیگر می‌پردازند و با یکدیگر دوستی می‌ورزند.

فریبکارانه و سرگردان و گمراه کردنهای مکارانه عامهٔ مردمان است. این سودی است که عائد کسانی می‌گردد که به چنین تقسیم کردنی سرگرم می‌شوند. افراد گول خورده و ناآگاهی که برای بتان و خداگونه‌ها بهره‌ای کنار می‌گذارند، و خودشان سر در توبهٔ آن می‌گذارند... و اما مصلحت شیاطین جنّ پدیدار و نمودار می‌گردد در پیروزی گمراهسازی مردمان و وسوسه کردن ایشان تا بدانجا که زندگی را و همچنین آئین ایشان را تباه می‌سازند، و آنان را خوار و رسوا در دنیا به سوی نابودی، و در آخرت به سوی آتش می‌رانند.

این کاری بود که در دورهٔ جاهلیت عربها رخ می‌داد، و در جاهلیتهای همگون آن نیز به وقوع می‌پیوست، در جاهلیتهای: یونان و ایران و روم. این کار پلشت هنوز که هنوز است پیوسته در هند و افریقا و آسیا انجام می‌پذیرد!... این نوع کارهای زشت و چندان آور نابخردانه جملگی انواعی از دخل و تصرف در اموال است و ویژهٔ دورهٔ جاهلیت عربها و جاهلیتهای دیگر همسان آن در گذشته‌های دوره نبوده و نیست. بلکه جاهلیتهای کنونی در اموال این چنین دخل و تصرفهایی می‌کنند، دخل و تصرفهایی که یزدان جهان اجازهٔ انجام آنها را نداده است. این است که با انجام چنین اموری در شرک به همان جاهلیتهای قدیم در اصل و در قاعده به هم می‌رسند و ریشه و تنهٔ درخت جاهلیت همگون است. چه جاهلیت، به حال و وضعی گفته می‌شود که در کار و بار مردمان با قانون و شریعتی جز قانون و شریعت یزدان دخل و تصرف می‌کند. نوع و شکل این دخل و تصرف نیز مهم نیست. چه شکلهای و صورتهای نیست که جاهلیت را تشکیل می‌دهد، بلکه دخل و تصرف در امور مردمان با قانون و شریعتی جز قانون و شریعت یزدان در اینجا معتبر و ملاک است...

﴿وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِّكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائُهُمْ لِيُرْذُوهُمْ، وَيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ، وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ. فَذَرُهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾.

متن آیه، آشکارا هدف نهان در فراسوی آراستن و پیراستن را بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿لِيُرَدُّوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ﴾.

تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه پرستی بیامیزند و راه را از چاه باز نشناسند).

تا آنان را هلاک سازند و آئینشان را بر آنان تباه و پیچیده گردانند و نتوانند چنان که باید روشن و آشکار بدان پی ببرند و آن را فهم کنند... اما هلاک ایشان، پیش از هر چیز در کشتن فرزندانشان جلوه گر است، و بعد از آن در فساد زندگی اجتماعی بطور کلی پیدا و هویدا است. در گستره زندگی اجتماعی تباه، مردمان به گله سرگردان و سرگشته‌ای تبدیل می‌شوند. چوپانان تباهی پیشه، این گله ویلان و سرگردان را به هر کجا که بخواهند سوق می‌دهند و راه می‌برند. این گله را آن گونه می‌رانند که هوا و هوس ایشان بخواهد و مصالح ایشان ایجاب کند! تا بدانجا در ارواح و اولاد و اموال مردمان تصرف می‌کنند که دستور کشتن و نابود کردن می‌دهند! و این گله گمراه‌گری و گریزی جز کرنش و فرمانبرداری، برای خود نمی‌یابد. آخر جهان‌بینیها و اندیشه‌های آمیخته با دین و عقیده - جهان‌بینیها و اندیشه‌های بیگانه از دین و عقیده - با همه سنگینیها و گودیهای که خود دارد، با آداب و رسوم اجتماعی بر جوشیده از چنان جهان‌بینیها و اندیشه‌هایی، همکاری و همیاری می‌کند، و به گونه‌ای سنگینی درهم شکننده و خرد کننده‌ای وارد می‌سازد که همه مردمان به فغان می‌آیند و در برابر آن تاب مقاومت و توان ایستادگی نمی‌آرند. مگر زمانی که مردمان از دست آن به آئین روشنی پناهنده شوند، و در جملگی کار و بار خود به ترازوی ثابت و استواری برگردند.

این گونه جهان‌بینیها و اندیشه‌های پیچیده مبهم، و این چنین آداب و رسوم اجتماعی که از آن جهان‌بینیها و اندیشه‌های تباه برمی‌جوشد و برگرده عموم مردمان سنگینی درهم شکننده خود را وارد می‌سازد و با فشار

خود کمر ایشان را خم می‌گرداند و ستون فقرات آنان را خرد می‌کند، منحصر و محدود بدان جهان‌بینیها و اندیشه‌هایی نیست که جاهلیتهای قدیم با آنها آشنا بوده‌اند. چه امروزه ما به صورت روشن‌تری این گونه جهان‌بینیها و اندیشه‌ها را در جاهلیتهای معاصر مشاهده می‌نمائیم... این لباسها و جامه‌ها و این آداب و رسوم و تقلیدهایی که خویشان را بر مردمان تحمیل و واجب می‌گرداند، و گاه‌گاهی هزینه‌های هنگفت و توان فرسائی را بر عهده آنان می‌اندازد، و چه بسا زندگی و فعالیتها و تلاشهای آنان را صرف خود کند، و گذشته از همه اینها، اخلاق و حیات ایشان را نیز تباه گرداند... اما با این وجود، جز کرنش کردن و نماز بردن در برابر چنین عرف و عادت و آداب و مراسمی چاره‌ای ندارند... جامه‌های بامدادان، لباسهای نیمروز، جامه‌های شامگاهان... لباسهای کوتاه، جامه‌های تنگ، لباسهای خنده‌آور ناجور! و انواع و اقسام آرایشها و پیرایشها و پیچش موها و چین چین کردن زلفها... و سائر بندگیها و بردگیهای خوار کننده رسواگرانه دیگر... همه اینها را چه کسی و یا چه کسانی تدارک می‌بینند و خود در پشت سر آنها می‌نشینند؟ چه کسی و یا چه کسانی در فراسوی خانه‌ها و سالنهای مُد لباس می‌نشینند؟ چه کسی و یا چه کسانی در فراسوی شرکتهای تولید چبایتمه می‌زنند؟ چه کسی و یا چه کسانی هستند آن رباخوارانی که در مؤسسات مالی و بانکها می‌نشینند و به کارگاه‌ها و کارخانه‌ها وام می‌دهند تا خودشان فرآیند رنج و حاصل تلاش ایشان را دریافت دارند؟ چه کسی و یا چه کسانی هستند که در پشت سر ایشان یهودیانی می‌ایستند که برای تباهی و نزاری بشریت بطور کلی کار می‌کنند تا خودشان بر آنان حکومت و فرمانروائی نمایند؟... اما یهودیان با اسلحه پیدا و لشکریان هویدا در فراسوی دیگران نمی‌ایستند و نمی‌رزمنند، بلکه با جهان‌بینیها و ارزشها و معیارهایی به جنگ نهانی و روانی می‌پردازند که خودشان آنها را ساخته و پرداخته کرده‌اند و با نظریه‌ها و فرهنگهایی آنها را ریشه‌دار و



اسیر و گرفتارند، تا اندازه‌ای برای ایشان آزاد و شل می‌گردد و کمی طول داده می‌شود تا طبق مشیت و اراده یزدان دست به کارهایی یازند و حکمت و فلسفه ایزد تعال را در آزمایش بندگان پیاده کنند. اگر خدا بخواهد که کاری را انجام ندهند نمی‌توانند انجام بدهند. اما اگر خدا خواست برای آزمایش بندگان کاری را انجام دهند به انجام آن دست می‌یازند... دیگر نه گناهی بر پیغمبر ﷺ است و نه مسؤولیتی متوجه مؤمنان است. خدا چنین خواسته است و چنین هم می‌شود. پس باید پیغمبر و مسلمانان راه خود را ادامه دهند و به پیش روند و شیاطین را با دروغهایی که به خدا نسبت می‌دهند و با مکر و کیدهایی که می‌ورزند واگذارند:

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ. قَدَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾.

اگر خدا می‌خواست آنان چنین نمی‌کردند. (حال که مشیت خدا چنین می‌خواهد) پس بگذار آنان (بر خدا و رسول او) دروغ بندند (چرا که عقاب و عذاب در انتظار ایشان است).

لازم است که متذکر شویم، شیاطین جرأت نمی‌کردند که بگویند: این جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و اقدامها و انجام کارها خودسرانه است و خودشان می‌خواهند و خودشان می‌کنند. بلکه بر خدا دروغ می‌بستند و از قول خدا بیان می‌داشتند و گمان هم می‌بردند که این چیزها شریعت و قوانین یزدان برای ایشان است!... به گمان خود این کارها و گفته‌ها را از شریعت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام نقل و بیان می‌دارند و به مردمان می‌رسانند!

امروزه شیاطین در جاهلیت‌های نوین نیز چنین می‌کنند. اغلب آنان نمی‌توانند همچون کمونیستهای منکر وجود خدا به خود ببالند و یکسره وجود خدا را نفی کنند و آشکارا منکر دین گردند. درست متوسل به همان شیوه‌ای می‌شوند که شیاطین در جاهلیت عربی بدان

استوار نموده‌اند.<sup>(۱)</sup> آنها را آزاد و رها می‌کنند تا بر مردمان در قالب «عرف اجتماعی» فشار بیاورند. آنان خودشان می‌دانند که این نظریه‌ها به تنهایی کافی و بسنده نیستند، و باید در رژیمها و سیستمهای حکومتی، و در اوضاع و احوال جامعه‌ها، و در آداب و مراسم پیچیده اجتماعی، نمودار و پدیدار گردد. در لابلای عرف و عادت مردمان به شکلی پیاده و جلوه‌گر آید که انسانها با آن عرف و عادت به ستیز ننشینند و بر ضد آن نشورند. بلکه آن اندازه ریشه‌ها و شاخه‌های درخت نیرنگشان درهم تنیده و فرو رفته باشد که بر همگان مشتبه شود.

این است کار شیاطین... شیاطین آدمی و پری... این است جاهلیت... جاهلیتی که شکلها و صورتهای آن جوراجور و گوناگون می‌گردد، ولی ریشه‌ها و سرچشمه‌های آن متحد و متفق است و ارکان و اصول آن همسان و همگون!

ما ارزش قرآن را پائین می‌آوریم و از شکوه آن می‌کاهیم، وقتی که آن را بخوانیم و از آن چنین فهم و برداشت کنیم که قرآن سخنانی است درباره جاهلیتهائی که بوده‌اند! بلکه قرآن سخنانی از جاهلیتهائی در هر دوره و روزگاری از زندگی است، و پیوسته با واقعیتهای منحرف رویاروی می‌شود و می‌رزد و آنها را به راه راست و درست خدا رهنمود و رهنمون می‌شود.

هر چند که مکر و حيله بزرگ و ستبر باشد، و هر چند که واقعیت موجود سنگین و گسترده باشد، روند قرآنی کار و بار جاهلیت را سبک می‌دارد و ساده می‌انگارد، و پرده از حقیقت بزرگی برمی‌دارد که این رویه پیدا آن را پنهان می‌کند و مایه نیرنگ زدن به مردمان می‌سازد... این حقیقت بزرگ این است که این شیاطین و دوستان و پیروان این شیاطین در دست قدرت و سلطه آفریدگار اسیر و گرفتارند. آنان با نیرو و توان شخصی خود نمی‌توانند کارهایی را که می‌کنند به انجام برسانند. بلکه ریسمان و کمندی که در قید و بند آن

۱- مراجعه شود به کتاب: «التطور و الثبات فی حیاة البشریة» فصل: «اليهود الثلاثة». تألیف: محمد قطب.

أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا - أَفْتَرَاءً عَلَيْهِ - سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ».

و (از جمله خرافات ایشان این است که) می گویند: این (قسمت از) چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (و مخصوص بتها می باشد) و جز کسانی (از خدمتگزاران اصنامی) که ما بخواهیم از آن نمی خورند - و این (قاعده ناروا ساخته آنان و ناشی از) گمان ایشان است (نه ناشی از فرمان یزدان - و همچنین می گفتند: اینها) حیواناتی هستند که سوار شدن بر آنها حرام است و (کسی نباید سوار آنها بشود. و اینها) حیواناتی هستند که به هنگام ذبح نام خدا را بر آنها نمی رانند (بلکه نام بتان را بر آنها می رانند و این را دستور خدا می دانند و) بر خدا دروغ می بندند. هر چه زودتر کیفر افتراهای آنان را خواهیم داد.

ابوجعفر ابن جریر طبری گفته است: «این خبری است از سوی یزدان بزرگوار درباره این مشرکان بیشعور و نادان. آنان از پیش خود دست به تحریم و تحلیل می زدند، بدون این که یزدان کمترین اجازه ای در این باره بدیشان داده باشد.

«حِجْرٌ» به معنی حرام است ... اینان که بر سلطه و قدرت یزدان می شورند و با وجود این ادعاء دارند آنچه به صورت قانون و شریعت ارائه می دهند، قانون و شریعت یزدان است، برخی از کاشته ها و چهارپایان را برای خدایان خود - همان گونه که قبلاً گفتیم - جدا می سازند، و می گویند: این چهارپایان و این میوه ها و محصولات بر آنان حرام است، گمان می بردند که نباید از آنها بخورند و بهره مند شوند مگر کسانی که خدا بخواهد... کسانی که چنین مقرّر می داشتند طبعاً کاهنان و غیبگویان و پرده داران و حاجبان و رئیس و رؤساء بودند! چهارپایانی را که قدغن می کردند گویا همان چهارپایانی هستند که در سورة مائده از آنها سخن رفته است و نامهای گوناگونی بدانها داده شده است:

﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحْرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا

پناه می بردند! می گویند: آنان برای دین احترام قائل هستند! و گمان می برند قوانینی را که برای مردمان وضع می کنند ریشه در این آئین دارد!... این شیوه، پست تر و ناپاک تر از شیوه کمونیستهای خداناشناس است! این شیوه زشت و پلشت نیرنگبازانه، عاطفه دینی نهان در ژرفاهای درون را آرام می کند و می خواباند، و نیروی سرشتی دینی را در قالبهای جاهلیت نه اسلامیّت تخلیه می کند. این شیوه بدترین نیرنگ و پست ترین روش است!... بعضی گمان می برند که این عاطفه مبهم و نهان در زوایای دل و جان، اسلام است. ولی این عاطفه، اسلام نیست. زیرا اسلام برنامه روشن عملی واقعی است.

«شیفتگان» این آئین می آیند و نیرو و انرژی خود را صرف دشمنانگی و ستیز با جزئیّات ناچیزی می کنند که در حاشیه حقیقت اسلامی قرار دارند. جزئیّاتی که در این اوضاع و احوال جاهلی مشرک و غاصب الوهیت یزدان، و سلطه و قدرت خداوند متّان، سزاوار این گرفتاریها و دردسرها نیستند... این دلباختگان، با نشان دادن چنین غیرت ابلهانه ای، به این گونه اوضاع و احوال جاهلی مشرک، قالب و نماد اسلامی عطاء می کنند، و بطور ضمنی سخت گواهی می دهند بر این که چنین نظام و سیستمی واقعاً دارای یک اصل دینی است و بر اساس دین استوار است، ولی با دین تنها در این جزئیّات ناچیز مخالف است!

این شیفتگان نقش خود را برای پابرجائی این اوضاع و احوال و پاک شمردن آن، اداء می کنند. این نقش همان نقشی است که دستگاه های دینی حرفه ای اداء می کنند، دستگاه هایی که جامه های دینی به تن می کنند!... هر چند که اسلام پشمینه پوشی و ژنده پوشی را به رسمیت نمی شناسد، و غیبگو و دیرنشین و پرده دار و حاجبی نمی تواند به نام اسلام زبان بگشاید و عمل خود را به اسلام قالب نماید.

﴿ وَقَالُوا: هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ، لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَأَ - بِرَعْمِهِمْ - وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَ

## حَام (۱)

خداوند بحیره، سائبه، وصیله، و حامی را مشروع و مقرر نداشته است. (مأذنه/ ۱۰۳).

سوار شدن بر این گونه چهارپایان را قدغن می کردند. همچنین بر برخی از چهارپایان به هنگام سوار شدن و دوشیدن و ذبح آنها نام خدا را نمی بردند... بلکه نام خدایان و بتان را بر آنها می بردند و خالصانه از آن آلهه می دانستند! همه این کارها را طبق دستور خدا گمان می بردند و «بر خدا دروغ می بستند» و از زبان او دروغ می گفتند!

ابوجعفر ابن جریر گفته است: «فرموده یزدان ﴿إِفْرَاءٌ عَلَى اللَّهِ﴾<sup>(۲)</sup> بدین مفهوم است که آن مشرکان چیزی را که حرام می کردند و چیزی را که می گفتند، از زبان خدا دروغ می گفتند و ناسنجیده سخنان پوچی بر زبان می راندند و کارهای ناروایی می کردند. چرا که آنان بر چیزهایی که حرام می کردند و خداوند سخنانشان را در این باره در کتاب خود ذکر فرموده است، اضافه می نمودند که خدا آن چیزها را حرام کرده است. یزدان متعال این امر را نفی می فرماید و تکذیبشان می نماید. و به پیغمبرش و به مؤمنان خبر می دهد که آنان در ادعاهای خویش دروغ می گویند».

در اینجا شیوه ها و روشهای جاهلیت برایمان پیدا و هویدا می گردد. شیوه ها و روشهایی که در بیشتر جاهلیتها تکرار می گردد. این کار پیش از آن زمانی انجام پذیرفته است که تفاخر و تکبر، مردمان را بدانجا بکشاند که مادیگری را بر زبان رانند! و پیش از آن زمانی بوده است که تفاخر و تکبر، انسانهایی را بدانجا بکشاند که هر چند بطور کلی منکر وجود خدا نیستند، اما آشکارا می گویند که «دین» تنها «عقیده» و باور است و یک نظام و سیستم اجتماعی یا اقتصادی و یا سیاسی نیست تا زندگی را بپاید و بر آن فرمانروایی نماید!

لازم است همیشه بیدار باشیم و بدانیم که شیوه و روش جاهلیتی که نظام و سیستم زمینی ای را که پدیدار و

نمودار می کند، در آن حاکمیت در دست مردمان است نه در دست یزدان. اما با این وجود گمان می برد که برای دین احترام قائل است و اوضاع و احوال جاهلیت خود را از دین برمی گیرد!... باید هوشیار باشیم و کاملاً بدانیم که این شیوه و روش، بطور کلی ناپاک ترین و ماهرانه ترین روال و رویه است. صلیبی جهانی و صهیونیسم جهانی به این شیوه و روش در منطقه ای دست یازیدند که روزی و روزگاری سرزمین اسلامی بود و برابر شریعت یزدان حکومت و فرمانروایی می کرد. بدین کار دست یازیدند آن زمان که آزمون ترکیه پوچ و ناموفق گردید. آزمونی که پهلوان پنبه ساخته خودشان در آنجا بدان برخاست و با اسلام در افتاد و خوار و رسوا ورافتا!... این آزمون نقش مهمی در درهم شکستن خلافت بازی کرد، خلافتی که واپسین نماد اسلامی در کرة زمین بود. اما این آزمون با لایتیک و لایسم بی پرده خود نتوانست نمونه ای باشد که در بقیه منطقه تأثیر بگذارد. این آزمون کاملاً از دین کناره گیری کرد و شعار جدائی دین از سیاست را سر داد و برای عموم بیگانه گردید. برای توده مردمانی بیگانه شد که عاطفه دینی تاریک و نهانی در ژرفاهای درونشان بود ... بدین خاطر صلیبی جهانی و صهیونیسم جهانی به آزمونهای دیگری دست یازیدند. آزمونهایی که خود همان هدف را دنبال کند و اشتباه آزمون کمال آتاتورک را جبران نماید. بر این آزمونها پرده ای از دین کشیدند و برای آن دستگاه ها و تشکیلات دینی پابرجا داشتند. دستگاه ها و تشکیلاتی که صفت دینداری و دین پروری بر این دغلکاری و نیرنگبازی شان بیفزاید، چه با تبلیغات مستقیم و چه با زشت شمردن و ناپسندیده جلوه دادن برخی از جزئیات ناجیز و بی ارزشی که نشان دهد و وانمود گرداند که جز این جزئیات، بقیه موارد دین سالم و دست نخورده

۱- بیان اوصاف آنها در جزء هفتم، صفحات ۹۹-۱۰۸ گذشت.

۲- جمله: ﴿إِفْرَاءٌ عَلَى اللَّهِ﴾ در آیه ۱۴۰ سورة انعام است. ولی جمله:

﴿إِفْرَاءٌ عَلَى اللَّهِ﴾ در آیه ۱۲۸ سورة انعام است. (مترجم)

آنجاها را با لگام دروغین فریبا به دام صلیبها و به تور صهیونیستها افکنند، و سرانجام در آغوش آنان قرار دهند... این همان هدفی است که تاختها و حمله‌های نیرنگ صلیبی و صهیونیستی به اسلام در مدت هزار سیصد سال، از رسیدن به آن ناتوان و درمانده بوده است.

﴿سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾.

هر چه زودتر خدا کیفر افتراهای آنان را خواهد داد. ﴿وَقَالُوا: مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَرْوَاجِنَا، وَإِنْ يَكُنْ مَبْنِيَّةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ. سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ، إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾.

و (یکی دیگر از انواع قباح و احکام خرافی ایشان این است که در مورد گوشت حیواناتی که ذبح کردن و سوار شدن و بار کشیدن از آنها را قدغن و حرام اعلام کرده‌اند) می‌گویند: جنینی که در شکم این حیوانات است ویژه مردان ما است و بر زنان ما حرام است (پس اگر زنده متولد شود، تنها باید مردان از گوشت آن بخورند و زنان از آن محرومند) و اگر جنین مرده متولد بشود، همه در آن شریک هستند (و مردان و زنان می‌توانند از گوشت آن استفاده کنند). هر چه زودتر خداوند کیفر این توصیف (افعال و احکام دروغین) ایشان را خواهد داد. چه او حکیم (است و کارهایش به مقتضی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و از هر چیز باخبر است).

به او هام جهان‌بینیها و به خیالیافیهای کارهای برگرفته و بردمیده از انحرافات شرک و بت‌پرستی، و برجوشیده از واگذاری کار تحلیل و تحریم به مردمان، همراه با ادعای این امر که هر چه مردمان قانون و شرع گردانند، قانون و شرع یزدان بشمار است. بدین خرافات و او هام ادامه دادند تا بدانجا که درباره جنینهای داخل شکم برخی از چهارپایان گفتند: - شاید مراد چهارپایانی باشد که بحیره و سائیه و وصیله نامیده شده‌اند - اینها اختصاص به مردان ما دارند اگر زنده به دنیا آمدند، ولی برای زنان حرام هستند، مگر مرده به دنیا بیایند که

و ناب است!... این دوز و کلک، ناپاک‌ترین مکر و کیدی است که شیاطین آدمی و پری نسبت به این آئین روانی دارد.

دستگاه‌های صلیبی و صهیونیسم در این زمان با تمام توان و با پشتیبانی کامل و با گردهمایی یکپارچه، و با همه آزمون‌ها و آگاهی‌هایی که اندوخته‌اند، تلاش می‌کنند دچار همان اشتباهی بشوند که در آزمون ناموفق ترکیه بدان دچار آمده بودند. امروزه گمان می‌پرند که آن آزمون ناموفق، حرکتی از حرکات رستاخیز اسلامی بوده است، اما در ظاهر از خود چنین وانمود می‌کرده است که «لائیک و لائیسیم» است و به ترک دین می‌گوید و دین را از زندگی کاملاً جدا می‌کند و کنار می‌نهد. این است که آن را تصدیق نمی‌کنند و راست نمی‌پندارند و درست نمی‌انگارند!

خاورشناسان که خودشان ابزار اندیشه و آلت اجرای نیت استعمارگران صلیبی و صهیونیسم هستند، با همه تاب و توان می‌کوشند آزمون کمال آتاتورک را از تهمت بی‌دینی و لائیسیم پاک گردانند!... زیرا پرده بر افتادن از بی‌دینی و لائیسیم آن، سبب گردید که نقش محدودی را بازی کند... آخر در نظر بود نماد همایش اسلامی و نام وحدت اسلامی را از سطح زمین پاک گردانند و از صفحه روزگار بزدایند. اما آزمون ترکیه این نقش را نتوانست بازی کند. نقشی که انتظار می‌رود آزمونهای آینده در منطقه بازی کنند. این نقش زشت و پلشت، این بار چنین است:

مقاصد و مفاهیم آئینی و شور و حماسه دینی را از اوضاع و اشکال جاهلی، پاک و زدوده کنند، و دین را به اسم دین تبدیل نمایند. یعنی: قالب دین را بر جای گذارند، ولی محتوای دین را بردارند. اخلاق و ارکان سرشتی و بنیادین را نیز به نام خود دین تباه سازند. جاهلیت را جامه اسلام کنند و بر تن اسلام چست گردانند. تا این کارها در همه سرزمینهایی که هنوز در آنها عاطفه تاریک و مبهم دینی در زرفاهای درون در گشت و گذار است، نقش خود را ایفاء کنند، و مردمان

پیچیدگی زندگی و پریشانی حیات، و حرکت در مسیر زندگی بدون ضابطه و قاعده را بهره انسانها می‌سازد، و در این راه جز گمان و هوا و هوس و تقلید، رهنمون و راهنمایی وجود ندارد... در پیش رویشان هم یگانه‌پرستی سهل و ساده و روشنی است که دل‌های انسانها را از خیال پردازیهای گمانها و خرافه‌ها خالی و فارغ می‌گرداند، و عقل بشری را از زانویند تقلیدهای کور می‌رهاند، و جامعه انسانی را از قید و بندهای جاهلیت و مشکلات آن آزاد می‌سازد، و «انسان» را از بندگی بندگان - چه در قوانین و مقرراتی که خودشان آنها را پدیدار می‌کنند، و چه در معیارها و میزانهایی که با دست خود برای خود می‌سازند - رها می‌گرداند، و به جای همه اینها، عقیده واضح و مفهوم و مضبوط و مربوطی قرار می‌دهد، و جهان‌بینی روشن و ساده و آسایش بخشی را مستقر می‌کند، و برای جام جهان‌نمای دل، مشاهده حقائق هستی و زندگی را بطور کامل و شامل و عمیق و دقیق، میسر و ممکن می‌سازد، و به انسان آزادی از بندگی بندگان می‌بخشد، و او را بالا می‌برد و اوج می‌دهد تا بدانجا که وی را به مقام پرستش یزدان یکتای جهان می‌رساند، مقامی که جز پیغمبران کسی به اعلی درجات و والاترین مراتب آن واصل نمی‌گردد.

هان! بدان ای انسان! این زیان‌گرانبار کمرشکن - اینجا در این دنیا پیش از آخرت - است، وقتی که انسانها از راه راست یزدان منحرف می‌شوند و به کژراهه می‌روند و به لجنزار باتلاق جاهلیت فرو می‌افتند و سرنگون می‌شوند، و به بندگی رسواگرانه اربابانی از بندگان برمی‌گردند:

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ - سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ - وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ - افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ - قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾.

مسلماً زیان می‌بینند کسانی که فرزندان خود را از روی سفاقت و نادانی می‌کشند و چیزی را که خدا بدیشان می‌دهد با دروغ گفتن از زبان خدا بر خویشتن

در این صورت زنان می‌توانند با مردان در آنها شریک شوند... به همین روال و منوال، بدون هرگونه سبب و دلیل و علتی. تنها و تنها از روی هواها و هوسهایی که افرادی آئین پیچیده آمیخته‌ای را از آنها ساخته‌اند، آئینی که در آئینه فهم و شعور نامعلوم و ناپیدا است. روند قرآنی پیرو تهدیدآمیزی را می‌آورد و کسانی را بیم می‌دهد که این گونه قوانین و مقرراتی را از پیش خود فراهم می‌آورند و می‌سازند، و بر یزدان دروغ می‌بندند و به ناروا می‌گویند: این قوانین و مقررات برگرفته از شریعت یزدان جهان است:

﴿سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ﴾.

هر چه زودتر خداوند کيفر این توصیف (افعال و احکام دروغین) ایشان را خواهد داد.

﴿إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾.

چه او حکیم (است و کارهایش به مقتضای حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و از هر چیز باخبر است).

خدا حقائق احوال را می‌داند، و برابر حکمت در حقائق احوال تصرف می‌کند، نه آن گونه که این مشرکان نادان تصرف می‌کنند.

انسان وقتی که با روند قرآنی پیش می‌رود و این گمراهیها را از مد نظر می‌گذراند و می‌بیند که طرفداران آن گمراهیها، چه رنجها و زیانها و فداکاریهایی را تحمل می‌کنند، در شگفت می‌شود... انسان در شگفت می‌شود از این همه دشواریها و دردسرها و جان‌فشانیهایی که منحرفان از راه راست یزدان، برای انحراف از شرع و برنامه خداوند سبحان، تحمل می‌کنند! جای تعجب است گمراهان چگونه به دنبال این همه خرافه‌ها و سرگشتگیها و باورهای بفرنج و سرگیجه آور راه می‌افتند. باید تعجب کرد از غل و زنجیرهای عقیده تباه موجود در میان چنین جامعه‌ها و در ژرفاهای دل‌های پیروان چنین باور بی‌مایه و بی‌پایه‌ای!... بلی انسان تعجب می‌کند از این عقیده منحرفی که بر مردمان حتی قربانی کردن پاره‌های جگرشان را نیز تحمیل می‌کند، گذشته از این که

آورده است. آنها را برای بهره‌مندی انسانها آفریده است و نعمت ایشان کرده است. آنها را برای انسانها آفریده است تا از او سپاسگزاری کنند و وی را ببرستند، هر چند خدا به سپاس و پرستش ایشان نیازی ندارد. چه یزدان بی‌نیاز و مهربان است. اما صلاح کار مردمان در این جهان و در آن جهان، در سپاس کردن و پرستش نمودن یزدان است. ایشان را چه شده است که حاکم و فرمانروا و قاضی و داور می‌سازند کسی را که چیزی را نیافریده است از چیزهایی که خدا از کاشته‌ها و چهارپایان آفریده است؟ ایشان را چه شده است که از میان زراعتها و از میان چهارپایان، بخشی را برای خدا قرار می‌دهند، و بخشی را برای آنان؟ گذشته از این، بدین کار هم بسنده نمی‌کنند. بلکه - برابر آرزو و خواست صاحبان مصلحت شیاطین - در بخشی که برای خدا قرار داده‌اند به بازیچه می‌نشینند و در آن هرگونه که بخواهند دخل و تصرف می‌کنند!

آفریدگار جهان و روزی رسان همگان، خداوندگار و مالک همه چیز جهان است. خداوندگاری که جز با اجازه او نباید در این اموال دخل و تصرف شود. اجازه خدا هم در شرع خدا قرار دارد و در آن جلوه‌گر و مجسم است. شرع خدا هم همان چیزی است که پیغمبر ﷺ آن را از سوی یزدان با خود برای مردمان آورده است و بس. شرع آن چیزی نیست که اربابان غاصب سلطه و قدرت یزدان، ادعاء می‌کنند که شریعت یزدان است:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ، وَالْأَنْخُلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْثُهُ، وَالزَّيْتُونَ وَالزُّمَانُ، مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ. كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ، وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ، وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَشَاءُ. كُلُوا ابْنَاءَ زَوْجِكُمْ اللَّهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾.

خدا است که آفریده است باغهایی را که بر پایه استوار می‌گردند (و درختانش با قلابهای ویژه به اشیاء اطراف

حرام می‌کنند. (به سبب چنین دروغ و افترائی و تحریم ناروا و نابجائی) بیگمان گمراه می‌شوند و راهیاب نمی‌گردند.

کاملاً زیان می‌بینند. در دنیا و آخرت زیان می‌بینند. هم وجود خود را از دست می‌دهند و هم فرزندانشان را. خرده‌های خویش را و جانهای خویش را از دست می‌دهند. بزرگواری و کرامتی را از دست می‌دهند که یزدان جهان با رها کردن ایشان از پرستش دیگران بدیشان بخشیده است. وجود خویش را وقتی از دست می‌دهند که خود را تسلیم ربوبیت بندگان می‌کنند، بدان هنگام که خود را تسلیم حاکمیت بندگان می‌سازند. پیش از همه این زیانها، با از دست دادن عقیده، هدایت را می‌بازند و زیان آن را متوجه شخص خود می‌سازند. در این صورت است که واقعاً زیانمند می‌شوند، و دچار گمراهی و سرگردانی می‌گردند که هیچ گونه هدایت و کم‌ترین رهنمودی در آن نیست:

﴿قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾.

واقعاً گمراه می‌گردند و اصلاً راهیاب نمی‌شوند.

پس از این، روند قرآنی ایشان را به سوی نخستین حقیقتی برمی‌گرداند که از آن دور شده‌اند و گمراه گشته‌اند. نخستین حقیقتی که در سرآغاز این سخن بدان اشاره‌ای با این گفتار فرموده است:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا﴾.

(این گونه مشرکان) سهمی از زراعت و چهارپایانی را

که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار داده‌اند.

خدا مشرکان را متوجه منبعی می‌سازد که بر روی زمین زراعت را پدیدار و چهارپایان را نمودار کرده است. زراعت و چهارپایانی که این گونه در آنها دخل و تصرف می‌کنند، و راجع بدانها از شیاطین انسان و پری دستور و رهنمود می‌گیرند. از شیاطینی در باره آنها فرمان دریافت می‌دارند که آنها را نیافریده‌اند و از نیستی به هستی نیاورده‌اند... این خدا است که زراعت و چهارپایان را آفریده است و از نیستی به هستی

نیستی به هستی آورده است با اقسام و انواع جوراجوری که همسان و همگونند و یا متفاوت و مختلف. خدا است این چهارپایان را آفریده است. برخیها را «باربر و بارکش» کرده است و بدین منظور پاهای بلند و دور از زمین بدانها بخشیده است و آنها را وسیله کشیدن و بردن بارهای سنگین کرده است. برخیها را نیز «کوتاه قد و غیر باربر و غیر بارکش» فرموده است و اندامهای کوچک بدانها داده است و کوتوله و نزدیک به زمین آفریده است، و مردمان از پشمها و موهایشان فرش و گستردنی می سازند.

خداوند سبحان است که حیات را در کره زمین پدید آورده است و جانداران را در گستره زمین فراوان و پراکنده کرده است و بدین شکلی که دیده می شود آنها را متنوع و گوناگون نموده است، و وجود بعضیها را مناسب با کارهایی آفریده است که زندگانی مردمان در کره زمین می طلبد... پس چگونه باید برخی از مردمان با وجود این آیه ها و نشانه ها و این حقیقتها و واقعیتهای، به سوی غیر خدا بگرایند و غیر خدا را در کار و بار زراعتها و چهارپایان و اموال به قضاوت طلبند و حکمفرما نمایند؟!

برنامه قرآنی حقیقت روزی و روزی رسانی را مطرح می کند و بیان می دارد که روزی را تنها خدا به مردمان عطاء می فرماید و بس. تا از این حقیقت، دلیل و برهانی بر ضرورت اختصاص یزدان سبحان به حاکمیت در زندگی مردمان گرفته شود. چه تنها آفریدگار روزی رسان و عهده دار اداره امور ایشان است که سزاوار ربوبیت و حاکمیت و سلطه و قدرت بلامنازع در سراسر گستره جهان است.

در اینجا است که روند قرآنی مجموعه ای از صحنه های کشت و زرع و میوه ها و محصولات، و صحنه هایی از چهارپایان و حیوانات، و سائر نعمتهای موجود یزدان در آنها را گرد می آورد... این انگیزه ها را وقتی گرد می آورد که در صدد مسأله حاکمیت است. همان گونه که قبلاً به هنگام سخن از «مسأله الوهیت، چنین

می چسبند و کمر راست می کنند و روی داربستها قرار می گیرند) و باغهایی را که چنین نیستند و (نیازی به پایه و داربست و پیچیدن به اطراف ندارند و بر سر پای خود می ایستند و گردن می افرازند. بلی این خدا است که انواع خرما بته و کشتزارها را آفریده است که ثمره آنها (در رنگ و طعم و بو و شکل و غیره) گوناگون است، و نیز درختان زیتون و انار را آفریده است که (در برخی صفات) همگونند و (در برخی صفات) متفاوتند. هنگامی که به بار آمدند از میوه آنها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردنشان از آنها (به فقراء و مساکین) ببخشید و زکات لازم آنها را بدهید، و (در خوردن و یا بخشیدن از آنها) اسراف نکنید، زیرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد. (این خدا است که برای شما) از چهارپایان (یعنی: شتر و گاو و بز و گوسفند) حیواناتی (را آفریده است که بزرگ و) باربرند، و حیواناتی (را آفریده است) که کوچکند (و از پشم و موی آنها فرشها و گستردنیها تهیه می کنید. اینها روزی خدا برای شمايند) و از آنچه خدا نصیب شما کرده است (و برای شما حلال نموده است) بخورید و از گامهای اهریمن پیروی نکنید (و با افتراء تحلیل و تحریم، در راه او گام برندارید). بیگمان اهریمن دشمن آشکار شما است (و هرگز خیر و خوبی شما را نمی خواهد).

این یزدان سبحان است که این باغها را در آغاز آفریده است. او است که حیات را از ممات و زندگی را از مرگ بیرون آورده است. این باغها برخیها دستکشت انسانند و دارای داربستها و پایه هایند و مردمان با چوب بستها و داربستها و پایه ها و دیوارها از آنها مواظبت می نمایند، و برخیها خودرو هستند و با قضا و قدر الهی خودشان می رویند و رشد می کنند، و انسانها بدانها سر و سامان نمی دهند و از آنها مواظبت و محافظت نمی کنند. خدا است که درختان خرما و کشتزارها را با رنگها و مزه ها و شکلهای گوناگون آفریده است. او است که درختان زیتون و انار را از



فرموده است:

﴿وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾.

هنگامی که حیوانات و چهارپایان را ذکر می‌کند، می‌گوید:

﴿كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ، إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾.

از آنچه خدا نصیب شما کرده است (و برای شما حلال نموده است) بخورید و از گامهای اهریمن پیروی نکنید (و با افتراء تحلیل و تحریم، در راه او گام برندارید) بیگمان اهریمن دشمن آشکار شما است (و هرگز خیر و خوبی شما را نمی‌خواهد).

این هم بدان خاطر است که به یادشان آورد که این روزی خدا و آفریده او است، و اهریمن چیزی را نیافریده است. ایشان را چه شده است که از اهریمن در تقسیم روزی خود پیروی می‌کنند؟ سپس به یادشان می‌آورد که اهریمن دشمن آشکار ایشان است. پس ایشان را چه شده است که هر چند او دشمن آشکار ایشان است، پا به پا و گام به گام او راه می‌روند و از او پیروی می‌کنند؟! ❁

سپس روند قرآنی با دقت هر چه بیشتر با مسائل روبرو می‌گردد و با ریزه کاری تمام کمینگاه‌های خیالبافیهای جاهلی را دنبال می‌کند تا بر آنها پرتو نور بتاباند، و دانه دانه نهانگاه‌ها را ورنانداز گرداند، و جزء جزء زوایای آنجا را بنمایاند، و روشن سازد خرافه‌ها و سبکسریهایی در آنها قرار دارد که دفاع از آنها و دلیل بر آنها ناشدنی و ناممکن است. یاهوها و ساده‌لوحیهای در پرتو نور پدیدار می‌شود که معتقد بدانها خودش از آنها شرمند می‌گردد، هنگامی که می‌بیند هیچ گونه سندی از علمی و هدایتی و کتاب روشنگری بر حقانیت آنها در دست نیست:

﴿ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ: مِنَ الصَّانِّ أَثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْرِ أَثْنَيْنِ. قُلْ: أَلَا كَرِهَ حَرَمُ أُمِّ الْأُتُنَيْنِ؟ أَمْ مَا أَشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْتُنَيْنِ؟ تَبْتَئُونَ بَعْلِمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ! وَمِنْ

انگیزه‌هایی را گرد آورده بود... این کار می‌رساند که هم این و هم آن در عقیده اسلامی، مسأله واحدی است. روند قرآنی هنگامی که کشت و زرع و میوه‌ها و محصولات را ذکر می‌کند، می‌گوید:

﴿كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾.

هنگامی که به بار آمدند از میوه آنها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردنشان از آنها (به فقراء و مساکین) ببخشید و زکات لازم آنها را بدهید، و (در خوردن و یا بخشیدن از آنها) اسراف نکنید، زیرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد.

دستور به دادن حق آن به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردن میوه‌ها و محصولات و غلات، باعث شده است که برخی از روایات این آیه را مدنی بشمار آورند. در سرآغاز سوره گفتیم: این آیه مکی است. زیرا روند قرآنی در بخش مکی سوره، تتابع و پیایی قرار گرفتن آن، تصوّر نمی‌شود وقتی که این آیه در زنجیره سخن نباشد. چه مطالب پیش از این آیه، از مطالب پس از این آیه، گسیخته می‌گردد، حتی اگر نزول آن به تأخیر افتاده باشد و بعدها در مدینه نازل شده باشد. فرمان به اعطاء حق کشت و زرع به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردن آن، قطعی و مسلم نمی‌کند که مقصود از آن باید زکات باشد. روایتهایی درباره این است که می‌گوید: مقصود از آن صدقه و احسان تعیین نشده و نامقرر است. اما زکات، سهمای معین و محدود آن را سنت بعدها در سال دوم هجری تعیین و تبیین کرده است.

این فرموده خداوند بزرگوار که می‌فرماید:

﴿وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾.

اسراف نکنید، زیرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد.

این بخش از آیه، ذهن را متوجه عطاء کردن، و همچنین متوجه خوردن می‌نماید. روایت شده است که اصحاب در بذل و بخشش با یکدیگر مسابقه دادند، تا بدانجا که به اسراف رسیدند و زیاده‌روی کردند. خداوند سبحانه

سوی چیزی که خیر و صلاح دنیا و آخرتشان در آن باشد) هدایت نخواهد کرد.

این چهارپایانی که در باره آنها ستیزه می‌شود، و در آیه پیشین ذکر شده است که خداوند آنها را آفریده است، هشت زوج می‌باشند - به هر نر و ماده‌ای زوج گفته می‌شود وقتی که همراه رفیق خود ذکر گردد - زوجی از گوسفند و زوجی از یز. کدامیک از آنها را خداوند حرام فرموده است؟ یا این که جنینهای داخل شکم چهارپایان را حرام کرده است؟  
﴿تَبَيَّنُوا يَعْلَمَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

اگر راست می‌گوئید مرا از روی علم و دانش (از حجت و برهان خود) بیابا گاهانید.

چه درباره این کارها از روی گمان حکم صادر نمی‌شود، و خودسرانه فتوا داده نمی‌شود، و با حدس و ظن نسبت بدانها قضاوت و داوری نمی‌گردد، و بدون دلیل و برهان معلوم، برای آنها قانونگذاری انجام نمی‌پذیرد.

بقیه زوجهای نر و ماده شتر، و نر و ماده گاو، کدامیک از آنها حرام شده است؟ یا جنینهایی که یزدان آنها را برای مردمان حرام فرموده است کدامها هستند؟ و این تحریم از کجا آمده است و برابر کدام سند و مدرک مطرح شده است؟

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاهُ اللَّهُ بِهَذَا؟﴾.

آیا شما بدان هنگام (که فرمان خدا درباره این تحریم صادر شد) حاضر بودید (و با گوش خود شنیدید) که خداوند آن را به شما سفارش کرد؟

حاضر بودید و سفارش خدا را با گوش خود شنیدید و دیدید که این تحریم را مخصوصاً به شما توصیه فرمود؟ چرا که باید تحریم، بدون فرمان بی‌شک و شبهه یزدان، انجام نگیرد، و در کار تحریم نباید بر تخمین زدن و انگاره‌ها و شکها و گمانها تکیه کرد.

بدین وسیله کار قانونگذاری و شریعت نگاری به منبع و مرجع واحدی برگردانده می‌شود. مشرکان گمان می‌بردند قوانین و مقرراتی که آنان تهیه می‌بینند و به

الْأَيْلَ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ. قُلْ: أَلَذَّكَّرَيْنِ حَرَّمَ أَمْ الْأُنثَيْنِ؟ أَمْ مَا أَشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ؟ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاهُ اللَّهُ بِهَذَا؟ فَسَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ الْإِنْسَانَ بِغَيْرِ عِلْمٍ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

(خداوند از هر نوعی از چهارپایان، یعنی: شتر و گاو و بز و گوسفند، نر و ماده آفریده است که رویهم) هشت جفت آفریده است: از گوسفند دو جفت و از بز دو جفت. (ای محمد به کسانی که از پیش خود در تحلیل و تحریم چهارپایان به میل خود سخن می‌رانند) بگو: آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده است؟ (که چنین نیست؛ زیرا گاهی نرها را حلال می‌دانید) یا ماده‌های آنها را؟ (که چنین هم نیست؛ زیرا گاهی ماده‌ها را حلال می‌دانید) یا این که آنچه ماده‌ها در شکم دارند؟ (که چنین هم نیست؛ زیرا که شما همیشه جنینها را حرام نمی‌دانید! پس این چه تحلیل و تحریمی است که می‌انگارید و هر دم به گونه‌ای بیان می‌دارید؟! اگر (در تحلیل و تحریم خود مستند و مدرکی دارید و) راست می‌گوئید مرا از روی علم و دانش (از آن حجت و برهان) بیابا گاهانید. و (خداوند آفریده است) از شتران، نر و ماده را، و از گاو، نر و ماده را. بگو: آیا خداوند دو نر را حرام کرده است؟ (که چنین نیست؛ زیرا گاهی نرها را حلال می‌دانید) یا دو ماده را؟ (که چنین هم نیست؛ چه گاهی ماده‌ها را حلال می‌دانید) یا این که آنچه در شکم ماده‌ها است؟ (که چنین هم نیست؛ زیرا که شما پیوسته جنینها را حرام نمی‌دانید. شما گمان می‌برید که این تحلیل و تحریم خاص شما، به فرمان ایزد بوده است!) آیا شما بدان هنگام (که فرمان خدا درباره این تحریم صادر شد) حاضر بودید (و با گوش خود شنیدید) که خداوند آن را به شما سفارش کرد؟ (هرگز چنین نبوده است. پس از این کارهای ناشایستی که می‌کنید دست بکشید؛ چرا که ظلم است) و چه کسی ظالم‌تر از کسی است که بر خدا دروغ ببندد تا مردمان را از روی جهل گمراه سازد؟ خداوند هیچ گاه ستمکاران را (به راه راست و به

بلکه آن کسی که آنها را برای ایشان آفریده است و پدیدار کرده است یزدان است، یزدان جهانی که واجب و لازم است حاکمیت تنها از آن او باشد چون او آفریدگار و روزی رسان همگان است و باید درباره آفریدگان و روزیخواران خود فرمانروائی کند و در باره اموالی که به بندگانش داده است دستور و فرمان دهد.

هم اینک قرآن برای ایشان مقرر و معین می‌دارد که از همه این چیزها خدا چه چیز را برای آنان حرام کرده است. خداوند چیزی را که بر آنان واقعاً حرام کرده باشد، آن را از روی دلیل و وحی حرام فرموده است، نه از روی گمان و وهم. خدا است که حاکمیت شرعی از آن او است. چیزی را که او حرام می‌کند، حرام است، و چیزی را که حلال می‌کند، حلال است. بدون این که کسی بتواند در سلطه و قدرت حاکمیت و قانونگذاری او دخالت یا مشارکت و یا پیگردی داشته باشد... به مناسبت بحث، روند قرآنی چیزهایی را ذکر می‌کند که یزدان آنها را برای یهودیان بطور خاص حرام کرده است، ولی آنها را برای مسلمانان حلال فرموده است. تحریم این گونه اشیاء بر یهودیان، برای تنبیه و کیفر ایشان در برابر ستمگری و دوری آنان از شرع خدا بوده است:

﴿قُلْ: لَا أَجِدُ فِئًا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً، أَوْ دَمًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ - فَإِنَّهُ رِجْسٌ - أَوْ فِسْقًا أَلْهِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ. فَمِنْ أَضْطَرٍّ - غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ - فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفَرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهَا - إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُنَّ أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ - ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِغَيْرِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ. فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ: رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ، وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ﴾.

(ای پیغمبر) بگو: در آنچه به من وحی شده است، چیزی را بر خورنده‌ای حرام نمی‌یابم، مگر (چهار چیز و آنها عبارتند از: مردار، (همچون حیوان خفه شده، پرت گشته، شاخ زده، درنده خورده، ذبح شرعی نشده...) و

مردمان تقدیم می‌کنند، قوانین و مقرراتی است که یزدان آنها را وضع فرموده است و همگان را به اجراء آنها دستور داده است!... بدین سبب است که یزدان فوراً ایشان را بر حذر می‌کند و با شتاب بیم می‌دهد:

﴿فَنُ أَظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

چه کسی ظالم‌تر از کسی است که بر خدا دروغ بپند تا مردمان را از روی جهل گمراه سازد؟ خداوند هیچ گاه ستمکاران را (به راه راست و به سوی چیزی که خیر و صلاح دنیا و آخرتشان در آن باشد) هدایت نخواهد کرد.

واقعاً کسی ستمکارتر از کسی نیست که شریعتی را به دروغ به خدا نسبت دهد، شریعتی که خدا بدان اجازه نداده است. بگوید این شریعت خدا است! و مرادش این باشد که مردمان را بدون دانش و آگاهی گمراه سازد. او مردمان را به دو چیز حواله می‌دهد: یکی هدایت، و دیگری ظن... اما خدا ایشان را هدایت نمی‌بخشد، چون اسباب هدایت موجود در میان خود و در میان هدایت را گسیخته و بریده‌اند، و چیزی را انباز یزدان نموده‌اند که خدا برهان و حجتی بر حقانیت آن نازل نکرده است... مسلم است که خدا مردمان ستمکار را هدایت نمی‌بخشد و رهنمود نمی‌کند.

هم اینک که یزدان پرده از سستیها و بی‌ارزشیها و بی‌ارجیهائی به کنار کشیده است که در جهان بینیها و اندیشه‌ها و عملکردها و کارهایشان بوده است، و برایشان روشن فرموده است که تفکرات و رفتارهایشان تکیه بر دانشی و حجتی ندارد و بلکه بی‌بنیاد و بی‌اساس است، و ایشان را توجه داده است به پیدایش کشتزارها و چهارپایانی که از پیش خود در آنها دخل و تصرف می‌کردند و بدانها دست می‌بردند یا با الهام شیاطین و انبازهایشان چنین و چنان می‌کردند. در صورتی که ایشان کشت و زرعها را و حیوانات و چهارپایان را برای آنان نیافریده‌اند و پدیدار نکرده‌اند.

خون روان (نه بسته همچون جگر و سپرز و خون مانده در میان عروق، که مباح است)، و گوشت خوک که همه اینها ناپاک (و مضر برای بدن) هستند، و گوشت حیوانی که (در وقت ذبح به نام خدا سر بریده نشده باشد و بلکه) به نام (بتی یا معبودی) جز خدا سر بریده شده باشد (که مایه خروج از عقیده صحیح است)، ولی اگر کسی (به سبب قحطی و نیافتن چیزی برای خوردن) وادار (به استفاده از این محرّمات) گردد بدون آن که علاقه مند (بدانها) باشد و (از سدّ جوع و اندازۀ ضرورت) تجاوز کند (گناهی بر او نیست)، چه پروردگار تو بس آمرزگار و مهربان است. (این چیزهائی بود که بر شما حرام کرده ایم) و بر یهودیان هر (حیوان) ناخنداری (یعنی: درندگان که دارای پنجه های قوی، و پرندگان شکاری که از چنگال نیرومند برخوردارند) حرام کرده بودیم، و از گاو و گوسفند (تنها) پیه ها و چربیهای آنها را بر آنان حرام نموده بودیم، مگر پیه ها و چربیهای که بر پشت اینها یا در اندرونه (و لابلای احشاء و امعاء) قرار دارد و یا پیه ها و چربیهای که آمیزۀ استخوان گردیده است. این هم کيفر ایشان در برابر ستمگریشان بود که بدانان دادیم (تا از غوطه ور شدن در گناهان و پیروی از شهوات خویشتن را بدور دارند) و ما (در همه اخبارمان و از جمله این خبر) راستگوئیم. اگر تو را تکذیب (و این حقائق را که از جانب خدا به تو وحی می شود نپذیرفتند) بدیشان بگو: پروردگار شما دارای رحمت گسترده و مهر فراوان است و (در این جهان مؤمنان و کافران را در بر می گیرد. اگر خدا در مجازات ناپاواران و بزهکاران شتاب روا نمی دارد، شما را نفریبید، چرا که کيفر طاعی و یاغی همچون شما حتمی است و) عذاب او از رسیدن به گناهکاران ردّ خور ندارد.

ابوجعفر این جریر طبری گفته است:

«خداوند بزرگوار می فرماید به پیغمبر خود محمد ﷺ ای محمد بگو بدین کسانی که از کشت و

زرع و از چهارپایان برای خدا بخشی را به خدا اختصاص داده اند، و برای انبازهایشان از قبیل آلهه و خداگونه ها بخشی را جدا کرده اند... و به کسانی بگو که می گویند: این قسمت از چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است و مخصوص بتها می باشد، و جز کسانی که ما بخواهیم از آن نمی خورند، و این قاعده ناروا ساخته آنان و ناشی از گمان ایشان است ... و بگو به کسانی که سوار شدن بر پشت برخی از چهارپایان را حرام می کنند... و بگو به کسانی که بر بعضی از چهارپایان به هنگام ذبح یا سوار شدن نام خدا را نمی برند... و بگو به کسانی که بعضی از جنینهای را که در شکم حیوانات هستند بر دختران و همسران و زنانشان حرام می کنند، و آنها را برای مردمان و پسران حلال می دانند... و بگو به کسانی که روزی خدادادی خود را بر خود حرام می کنند و این تحریم را به دروغ به خدا نسبت می دهند و بر خدا دروغ می بندند، و افزون بر تحریم آنها، چنین می گویند: خدا است که این چیزها را بر ما حرام کرده است ... به چنین کسانی بگو: آیا پیغمبری از سوی خدا حرام بودن آنها را به شما رسانده است؟ اگر چنین است ما را از آن پیغمبر بیا گاهانید و با او آشنا گردانید. یا در حضور خدا بوده اید و تحریم آن چیزها را بر خودتان آشکارا و بی پرده از خدا شنیده اید و این است که شما هم آنها را بر خویشتن حرام نموده اید؟... اگر چنین چیزی را ادّعاء کنید دروغ گوئید، و نمی توانید چنین چیزی را ادّعاء کنید، چون اگر چنین چیزی را ادّعاء کنید مردمان دورغگوئی شما را خواهند دانست... بگو: من در کتاب و در آیه های که به من وحی شده است چیزی را بر کسی حرام نمی یابم از چیزهائی که از این حیوانات و چهارپایانی که آنها را حرام توصیف می کنید و به گمان خود حرام می دانید، مگر حیوانی که «مردار» باشد و بدون ذبح مرده باشد، یا «خون ریخته شده» که خون جاری و روان است، یا گوشت خوک که «نجس و ناپاک است»... یا گوشت حیوانی که مایه خروج از عقیده صحیح باشد. یعنی گوشت حیوانی که کسی آن را

است، تجاوز نکنند، مثلاً هرگاه بداند که اگر از آن مردار نخورد هلاک می‌گردد، بدان اندازه بخورد که ترس و هراس هلاک شدن را از او دفع و بر طرف سازد... اگر از این اندازه فراتر نرود و بیشتر نخورد، در مقداری که می‌خورد گناهی بر او نیست. «چه خداوند بخشنده است» در کاری که او کرده است، و با ترک شکنجه و صرف نظر از عقوبت او، عمل او را پنهان می‌کند. البته اگر خودش می‌خواست او را عقاب و شکنجه می‌داد. خدا «مهربان» است، چرا که آن مقدار از حرام را به هنگام ضرورت و ناچاری، برای او مباح و آزاد فرموده است. بلی اگر می‌خواست آن مقدار را هم بر او حرام می‌کرد و وی را از آن باز می‌داشت...»

اما حدّ و حدود اضطرار و ناچاری که خوردن از محرّمات در آن آزاد است کدام است؟ و مقداری که باید بخورد تا هلاک نشود چه اندازه است؟ اختلافات فقهی در این باره وجود دارد. نظریه‌ای می‌گوید: استفاده از آن چیزهای حرام بدان اندازه آزاد است که حیات او را از نابودی برهاند در آن هنگام که می‌ترسد اگر از آن چیزهای حرام نخورد بمیرد... نظریه دیگری چنین است: آن اندازه آزاد است که او را سیر کند و برای او بس باشد... رأی دیگری می‌گوید: اگر شخص مضطرّ هراس از نبودن طعام و خوراک داشته باشد، می‌تواند هم لذّ آن چیزهای حرام بخورد و هم برای چند وعده غذای دیگر مقداری را بردارد و اندوخته کند... ما بیش از این به شرح و بسط فروع نمی‌پردازیم. در اینجا این اندازه سخن گفتن درباره حلال شدن حرام در وقت اضطرار و ناچاری، کافی و بسنده است.

اما یهودیان، خدا بر آنان حرام کرد هر حیوانی را که دارای ناخن باشد. یعنی: حیوانی که سم پای آن یکپارچه بوده و دو تکه نباشد. از قبیل: شتر، شتر مرغ، غاز، مرغابی و ... بر آنان حرام کرد پیه گاو و گوسفند را بجز پیه پشت، یا چربی آمیخته به اندرونه، یا آمیخته به استخوان ... این تحریمها به خاطر سرکشی از اوامر یزدان و نافرمانی از شریعت و قانون او بوده است:

سر ببرد که مشرک باشد و به نام بتی یا خداگونه‌ای آن را ذبح کند و نام بت خود را بر آن ببرد. این چنین ذبحی فسق و فجور و بزه و گناه است. خداوند ما را از آن نهی فرموده است و آن را حرام نموده است، و کسی را که ایمان آورده است از خوردن گوشت چنین ذبیحه‌ای نهی کرده است، چون مردار بشمار است.

این چیزی است که یزدان بزرگوار آگاهی می‌فرماید به مشرکانی که با پیغمبر خدا و اصحاب او درباره تحریم مردار مجادله و ستیز می‌کردند و یا وه‌سرائی می‌نمودند. اعلام می‌دارد که مرداری که آنان در آن ستیزه‌جویی می‌کنند حرام است چون خدا آن را حرام کرده است، و چیزهای دیگری را که گمان می‌برند خدا آنها را حرام کرده است، حلال هستند چون خدا آنها را حلال فرموده است. و آنان دروغ می‌گویند در نسبت دادن و اضافه کردن تحریم چنین چیزهایی به خدا»...

ابن جریر طبری در تفسیر:

﴿فَمِنْ أَضْطَرٍّ - غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

ولی اگر کسی (به سبب قحطی و نیافتن چیزی برای خوردن) وادار (به استفاده از این محرّمات) گردد بدون آن که علاقه‌مند (بدانها) باشد و (از سدّ جوع و اندازه ضرورت) تجاوز کند (گناهی بر او نیست)، چه پروردگار تو بس آمرزگار و مهربان است.

گفته است:

«معنی آن، این است: کسی که مجبور شود مقداری از چیزهایی بخورد که خدا حرام فرموده است، از قبیل: مردار و خون جاری و گوشت خوک، یا ذبیحه‌ای که به نام غیر خدا سر بریده شده است، اما در خوردن این مقدار از گوشت حرام، ستمگری و تعدّی در پیش نگیرد و به خاطر دوست داشت گوشت مردار و لذّت بردن از آن، دست به خوردن نبرد، بلکه به خاطر ضرورت و به سبب ناچاری ناشی از گرسنگی وادار به خوردن از آن گردد، و در خوردن از آن هم از حدّ و حدودی که خدا تعیین فرموده است و از اندازه معینی که آزاد نموده

مجازات ناباوران و بزهکاران شتاب روا نمی‌دارد، شما را نفریید، چرا که کیفر طاعی و یاغی همچون شما حتمی است و عذاب او از رسیدن به گناهکاران رَدّ خور ندارد.

بگو: پروردگارتان دارای مهر فراوان نسبت به ما و نسبت به هر کسی است که از بندگانش دارای ایمان باشد، و نسبت به هر کس دیگری جز ایشان. مهر یزدان سبحان نیکوکار و بدکار و خوب و بد را در بر می‌گیرد. او شتابی در عقاب و عذاب کسی ندارد که سزاوار عقاب و عذاب باشد، به خاطر شکیبائی و مهری که دارد. آخر چه بسا برخی از آنان به سوی خداوند مهربان برگردند و از زشتیها و پلشتیها دست بردارند... اما باید دانست که عقاب و عذاب او را از بزهکاران و گناهکاران بر نمی‌گرداند مگر شکیبائی یزدان جهان، و مهلتی که او برایشان مقدّر کرده است و در نظر گرفته است تا سر رسید تعیین شده عمرشان ...

در این فرموده یزدان مهربان، هم امیدوار کردن به مهر ایزد متّان است، و هم ترساندن از عقاب و عذاب یزدان سبحان. خداوندی که دلهای انسان را آفریده است، دلها را با امیدوار کردن و با ترساندن، مخاطب می‌فرماید. شاید که دلها به تکان درآیند و هدایت را دریافت نمایند و فرمان یزدان را بپذیرند و اجراء نمایند.



هنگامی که روند قرآنی بدینجا می‌رسد و حلقه ریسمانی را که برای خفه کردن به گردنشان افکنده است تا این اندازه تنگ می‌کند، و همه اسباب و وسائل را از دستشان گرفته است و همه راه‌های گریز را بر ایشان بسته است، بر سر راه واپسین گریزگاه ایشان می‌ایستد و در آخرین راه فرار با ایشان رویاروی می‌گردد. این گریزگاه و راه فرار این است که آنان شرک و ضلال جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و عملکردها و رفتارهای خود را بدان حواله می‌دهند و می‌گویند: آنان در شرک ورزیدن و گمراه شدنی که کورکورانه و بی‌هدف در پیش می‌گیرند مجبورند نه مختار! اگر

﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ. وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شَحُومَهَا - إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهَا أَوْ الْخَوَايَا أَوْ مَا أَخْتَلَطَ بِعَظْمٍ - ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ، وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾.

(این چیزهایی بود که بر شما حرام کرده‌ایم) و بر یهودیان هر (حیوان) ناخنداری (یعنی: دَرَنندگان که دارای پنجه‌های قوی، و پرندگان شکاری که از چنگال نیرومند برخوردارند) حرام کرده بودیم، و از گاو و گوسفند (تنها) پیه‌ها و چربیهای آنها را بر آنان حرام نموده بودیم، مگر پیه‌ها و چربیهایی که بر پشت اینها یا در اندرونه (و لابلای احشاء و امعاء) قرار دارد و یا پیه‌ها و چربیهایی که آمیزه استخوان گردیده است. این هم کیفر ایشان در برابر ستمگریشان بود که بدانان دادیم (تا از غوطه‌ور شدن در گناهان و پیروی از شهوات خویشتن را بدور دارند) و ما (در همه اخبارمان و از جمله این خبر) راستگوئیم.

نصّ قرآن سبب این تحریم را بیان می‌فرماید. سبب آن هم اختصاص به یهودیان دارد. قرآن تأکید می‌فرماید که این صحیح است و بس. دیگر چیزهایی که یهودیان می‌گویند، درست نیست. آنان می‌گویند: اسرائیل، یعنی یعقوب نیای ایشان این چیزها را بر خود حرام کرده است و ایشان هم از او پیروی می‌کنند در چیزهایی که بر خویشتن حرام فرموده است. این چیزها برای یعقوب حلال بوده است. ولیکن آنها را یزدان بر ایشان حرام فرموده است پس از آن که ظلم و ستم را پیشه خود کرده‌اند. بدین وسیله یزدان سبحان ایشان را کیفر داده است و با محروم کردنشان از چیزهای حلال و پاکیزه آنان را مجازات فرموده است.

﴿فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ: رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ، وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ﴾.

اگر تو را تکذیب (و این حقائق را که از جانب خدا به تو وحی می‌شود نپذیرفتند) بدیشان بگو: پروردگار شما دارای رحمت گسترده و مهر فراوان است و (در این جهان مؤمنان و کافران را در بر می‌گیرد. اگر خدا در

مسأله جبر و اختیار، مسأله‌ای است که در باره آن مجادلات طولانی در تاریخ اندیشه اسلامی، میان اهل سنت و معتزله و مجبره و مرجئه در گرفته است. فلسفه و منطق یونانی و لاهوت مسیحی نیز پای به میدان این جدالها نهاده‌اند و در این مسأله دخالت کرده‌اند. لذا مسأله به صورتی پیچ خورده است و دشوار گشته است که بینش روشن واقعی اسلامی اصلاً با آن آشنا نیست و آن را نمی‌پذیرد... اگر این مسأله با برنامه مستقیم و ساده و جدی قرآن بررسی می‌گردید و از دیدگاه قرآن بدان نگریسته می‌شد، مجادله شدت نمی‌گرفت و بدین صورت دشوار و گره خورده در نمی‌آمد، و در این مسیری که در پیش گرفته است به جلو نمی‌رفت.

ما با گفتار مشرکان در اینجا روبرو می‌شویم، و پاسخ قرآنی آن را می‌شنویم، مسأله‌ای را خواهیم یافت آشکار و ساده و دارای چهارچوب هویدا و پید:

﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ﴾.

مشرکان (برای اعتذار از کفر و معذرت خواهی از تحریم خوراکیهای حلال) خواهند گفت: (شرک ما و تحریم چیزهای حلال از سوی ما، برابر مشیت خدا است) اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را (از اشیاء حلال بر خود) تحریم نمی‌کردیم.

آنان شرک ورزیدن خود و نیاکان خویش را، و تحریم کردن چیزهایی را که تحریم کرده‌اند و خدا آنها را تحریم نفرموده است ولی بدون هیچ گونه علم و دانش و دلیل و برهانی ادّعاء می‌کنند که این کار ما برگرفته از شرع و قانون یزدان است، همه این کارهای خود را به مشیت یزدان در حق ایشان حواله می‌کنند و می‌گویند اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌ورزیدند و دست به تحریم چیزی نمی‌یازیدند!

قرآن مجید چگونه با این سخن برخورد می‌کند؟ قرآن مجید این گونه با این سخن برخورد می‌کند: بدیشان می‌گوید دروغ می‌گویند، همان گونه که کسانی

یزدان شرک و ضلال ایشان را نمی‌خواهد و نمی‌پسندد، او که با قدرتی که دارد و چیزی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد کاملاً می‌تواند ایشان را از شرک و ضلال بدور دارد:

﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا، وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ. كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا. قُلْ: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا؟ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ، وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ. قُلْ: فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾.

مشرکان (برای اعتذار از کفر و معذرت خواهی از تحریم خوراکیهای حلال) خواهند گفت: (شرک ما و تحریم چیزهای حلال از سوی ما، برابر مشیت خدا است) اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را (از اشیاء حلال بر خود) تحریم نمی‌کردیم. کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه (که به تو دروغ می‌گویند و تو را تکذیب می‌دارند، به پیغمبران ما دروغ می‌گفتند و آنان را) تکذیب می‌نمودند تا (سرانجام طعم) عذاب ما را چشیدند (و کيفر اعمال بد خود را دیدند). بگو: آیا دلیل قاطعی (و سند درستی برای رضایت خدا از شرک خود و تحریم چیزهای حلال، در دست) دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید (و حجت و برهانی بر گفتار و کردار خود ندارید. شما نه از روی علم و یقین، بلکه از روی ظن و تخمین کار می‌کنید. (ای پیغمبر!) بگو: خدا دارای دلیل روشن و رسا است (بر این که گفتار و کردارتان بی‌پایه و بی‌مایه است، و شما اصلاً دلیل قطعی بر صدق گفتار و درستی کردار خود ندارید در این که می‌گوئید: خدا به کفر و شرک ما راضی و به تحلیل و تحریم ما خشنود است!... آری) اگر خدا می‌خواست همگی شما را (از راه اجبار به سوی حق و حقیقت) هدایت می‌نمود (اما هدایت اجباری بی‌سود است و راهیابی اختیاری پسندیده و ستوده است).



خداوند دارای اوامر و نواهی معلوم و کاملاً قطعی و یقینی است. پس این چیزهای معلوم و قطعی را رها می‌سازد و به دنبال حدس و تخمین راه می‌افتد و سر در بیابان برهوت و بی‌نشانی می‌گذارند که با آن ناآشنا هستند؟

درباره این مسأله، سخن حق این است و ختم سخن بر این: یزدان سبحان مردمان را مکلف و موظف نمی‌فرماید که سر از غیب مشیت او درآورند و قضا و قدر او را بدانند تا خویشتن را با آن سازگار و منطبق کنند. بلکه یزدان مَنان مردمان را مکلف و موظف می‌سازد که اوامر و نواهی او را بدانند تا خویشتن را با آنها سازگار و منطبق کنند ... مردمان وقتی که در این راه به تلاش و کوشش می‌پردازند، خداوند متعال هم مقرر می‌فرماید که ایشان را به سوی آن، هدایت دهد و رهنمود کند، و سینه‌هایشان را برای پذیرش اسلام فراخ و گشاد سازد تا آمادگی دریافت آن را پیداکنند... همین اندازه مردمان را در این مسأله بس است. مسأله‌ای که بدین نحو - چنان که در واقعیت عملی هم این چنین است - ساده و روشن و دور از دشواریها و پیچیدگیهای آن گونه مجادله‌ها و فلسفه باقیها جلوه‌گر می‌آید.

اگر خدا می‌خواست می‌توانست در آغاز آفرینش، سرشت انسانها را به گونه‌ای بسازد که جز هدایت را نشناسند، یا ایشان را وادار به پذیرش هدایت گرداند، و یا این که هدایت را به ژرفای دل‌هایشان بیندازد و معجون خمیره ذاتی آنان گرداند و بدون هیچ گونه قهر و زور و اجباری راه هدایت را در پیش گیرند و راستای راه راست را بپویند... ولیکن یزدان سبحان غیر از اینها را خواسته است. خواسته است که آدمیزادگان را با توانی که بر پیمودن راه هدایت یا ضلالت دارند بیازماید، تا کسانی را به سوی هدایت کمک فرماید که راه هدایت را می‌پویند و رسیدن به هدایت را می‌جویند، و کسانی را به سوی ضلالت یاری دهد که راه سرگردانی و سرگستگی را در پیش می‌گیرند...

در گذشته پیش از ایشان دروغ گفته‌اند. پیش از آنان تکذیب کنندگان حق و حقیقت عقاب و عذاب یزدان را چشیده‌اند و به کیفر الهی گرفتار آمده‌اند. عقاب و عذاب و کیفر یزدان در انتظار تکذیب کنندگان جدید و معاصر نیز هست:

﴿كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا﴾.

کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه (که به تو دروغ می‌گویند و تو را تکذیب می‌دارند، به پیغمبران ما دروغ می‌گفتند و آنان را) تکذیب می‌نمودند تا (سرانجام طعم) عذاب ما را چشیدند (و کیفر اعمال بد خود را دیدند).

این تکانی است که چه بسا احساسات و عواطف را به جنبش و خیزش درآورد، و از خواب غفلت بیدار گرداند، و مایه پند و اندرز و درس عبرت گردد. دومین پسوده، درباره تصحیح برنامه اندیشه و نگرش است ... خداوند ایشان را به اوامری دستور می‌دهد، و ایشان را از نواهی و محرماتی باز می‌دارد... این چیزهائی است که مردمان می‌توانند آنها را با اطمینان و یقین بدانند و فهم کنند... اما مشیت یزدان یک امر غیبی است و مردمان هیچ گونه وسیله و ابزار درک غیب را در دسترس ندارند، پس چگونه آن را می‌شناسند و به درک آن نائل می‌شوند؟ و هنگامی که آن را قطعاً نشناسند و واقعاً درک نکنند، پس چگونه مسائل را بدان حواله می‌دهند و با تکیه بر آن سخن می‌گویند؟

﴿قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا؟ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ، وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾.

بگو: آیا دلیل قاطعی (و سند درستی برای رضایت خدا از شرک خود و تحریم چیزهای حلال، در دست) دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و (حجت و برهانی بر گفتار و کردار خود ندارید. شما نه از روی علم و یقین، بلکه) از روی ظن و تخمین کار می‌کنید.

آن بوده است و با آن چنان شیوه‌هایی بدان پرداخته شده است.

خلاصه، این آئین آمده است تا واقعیت عملی را پیاده کند و تحقق بخشد. اوامر و نواهی روشنی، این واقعیت عملی را معین و مشخص می‌دارند. به مشیت غیبی حواله کردن، به بیابان بروت سرگردانی گام نهادن و راه افتادن است. خرد بدون دلیل و برهانی در آن بیابان بیکران و بی‌نشان به آمد و رفت می‌پردازد و سرگشته به هر سوئی می‌تازد. بیابان بیکران و بی‌نشانی که همه تلاشها و کوششها را تباه و بیهوده می‌سازد. تلاشها و کوششهایی که باید صرف کارهای مثبت و واقعی و دیدنی شود.



سرانجام یزدان سبحان پیغمبر ﷺ خود را متوجه صحنه‌ای می‌کند که در آن مشرکان را گرد آورده‌اند و از ایشان می‌خواهند بر صحت کار قانونگذاری خود گواهی را حاضر آورند تا در جایگاه شهود ادای گواهی کنند. همان گونه که پیش از این در صحنه‌ای در اوائل سوره از ایشان خواسته می‌شد که بر مسئله الوهیت گواهی را حاضر آورند. در اوائل سوره یزدان جهان به پیغمبر ﷺ فرموده است:

﴿قُلْ: أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً؟ قُلِ اللَّهُ. شَهِدُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ. وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأَتَذَكَّرَ لَكُمْ بِهِ وَمَنْ يَبْلُغْ أَتَيْنَكُم لَتَشْهَدُنَّ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ؟ قُلْ: لَا أَشْهَدُ. قُلْ: إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ الْوَاحِدُ، وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾.

ای پیغمبر، به کسانی که بر رسالت تو گواهی می‌خواهند بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست (تا او بر صدق نبوت من گواهی دهد؟) بگو: خدا میان من و شما گواه است! (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها می‌رسد بدان بیم دهد. (قرآنی که هیچکس و هیچ گروهی نمی‌تواند سوره‌ای همانند آن را بسازد و ارائه دهد). آیا واقعاً شما گواهی می‌دهید که خدایان

سنت یزدان هم در همان راهی ساری و جاری است که خداوند جهان خواسته است.

﴿قُلْ: فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾.  
(ای پیغمبر!) بگو: خدا دارای دلیل روشن و رسا است (بر این که گفتار و کردارتان بی‌پایه و بی‌مایه است، و شما اصلاً دلیل قطعی بر صدق گفتار و درستی کردار خود ندارید در این که می‌گوئید: خدا به کفر و شرک ما راضی و به تحلیل و تحریم ما خشنود است!... آری) اگر خدا می‌خواست همگی شما را (از راه اجبار به سوی حق و حقیقت) هدایت می‌نمود (اما هدایت اجباری بیسود است و راهیابی اختیاری پسندیده و ستوده است).

مسئله روشنی است. مسأله به ساده‌ترین شکل ممکن ساخته و پرداخته شده است، شکلی که انسان بتواند آن را درک و فهم کند. اما مسأله را پیچاندن و گیر دادن و مجادله و ستیز را در پیش گرفتن، برای عقل و شعور اسلامی و برای برنامه و روش اسلامی، غریب و عجیب است ... جدالهایی که تا به حال در باره مسأله جبر و اختیار در همه فلسفه‌ها و در همه لاهوت‌هایی که در گرفته است و بوده است، منتهی به نتیجه قانع کننده و اطمینان بخشی نشده است. زیرا جدالها با اسلوب و روشی به مسأله می‌پردازند که با سرشت مسأله مناسب و سازگار نیست.

سرشت هر حقیقتی است که برنامه پرداختن بدان را تعیین می‌کند، و شیوه تعبیر و تفسیر آن را نیز روشن و معین می‌دارد. حقیقت مادی را ممکن است با آزمایشهای آزمایشگاه و عملکردهای کارگاه، تعیین و تبیین کرد. حقیقت ریاضی را می‌توان با فرضهای ذهنی پیدا کرد و فهمید. اما اگر حقیقت فراتر از حقائق مادی و ریاضی باشد بناچار باید با برنامه دیگری پژوهش و بررسی گردد... این برنامه همان است که قبلاً در باره آن گفتیم: برنامه چشمش عملی این حقیقت در گستره واقعی خود، و کوشش و تکاپو برای تعبیر از آن نه با شیوه‌های مسائل ذهنی‌ای که در گذشته و حال پیرامون

می نهند... این خود همان تعبیری است که به عنوان خصلت و صفت کافران، در آیه سرآغاز سوره آمده است:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ، ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾.

ستایش خداوندی را سزا است که آسمانها و زمین را آفریده است، و تاریکیها و روشنائی را ایجاد کرده است (که هر یک سود و ویژه‌ای و حکمت خاصی در بر دارند و دلائل باهر و براین قاطعی بر وجود خدایند) ولی با این وصف، کسانی که منکر وجود پروردگار خویش‌تند (برای آفریدگار خود بتان را) انباز می‌کنند.

این حکم خدا است در باره کسانی که حق حاکمیت را غصب می‌کنند، و با قانونگذاری برای مردمان، حاکمیت را به دست می‌گیرند. حال چه بگویند قوانینی را که تهیه می‌بینند برگرفته از شریعت یزدان است یا خیر. پس از حکم و داوری خدا هم رأی و نظری از کسی در باره این مسأله بزرگ پذیرفته نمی‌گردد، و اصلاً کسی را نسزد که چیزی را پس از صدور حکم خدا بگوید.

اگر ما می‌خواهیم بدانیم که چرا یزدان سبحان این چنین حکمی را صادر می‌فرماید؟ و چرا ایشان را تکذیب کنندگان آیات خود می‌نامد؟ و آنان را نامعتقد به آخرت می‌شمارد؟ و ایشان را مشرکانی نام می‌دهد که دیگران را همسان و همگون خدا قرار می‌دهند؟... می‌توانیم بگوئیم تا بفهمیم و بدانیم. پس در باره حکمت و فلسفه خدا که در شرع او نهفته است بیندیش. فرمان یزدان را گردن نهادن و در برابر آن کرنش نمودن چیزی است که از مسلمان خواسته شده است.

یزدان جهان به کسانی که از پیش خود برای مردمان قانونگذاری می‌کنند و قوانین و مقررات می‌نگارند - هر چند هم ادعاء کنند که قوانین و مقرراتشان برگرفته از شرع و شریعت ایزد متان است - می‌گوید که ایشان آیات خدا را تکذیب می‌دارند. زیرا آیات خدا - هر چند مراد از آیات نشانه‌های جهان دال بر وجود آفریدگار باشد - همه و همه گواهی می‌دهند که یزدان

دیگری با خدایند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم (و هرگز کسی و چیزی را انباز خدا نمی‌دانم و نمی‌کنم). بگو: او خدای یگانه یکتا است، و من از بتان (جاندار و بی‌جان که) انباز خدا می‌کنید بیزارم. (انعام / ۱۹)

در اینجا نیز بدو می‌فرماید:

﴿قُلْ: هَلُمْ شُهَدَاءُكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا، فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ. وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصد مشو) گواهی مده. (چرا که دروغگویند و شایسته تصدیق نیستند). و از هوا و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) همتا و همطراز می‌کنند.

روبرو کردن هراسناکی است. روبرو کردن قاطعانه و پایان بخشی نیز هست. دلالت این روبرو کردن هم در این آئین پوشیده و نهان نیست ... این آئین مساوی و برابر می‌داند شرک آشکار و روشنی را که با باور به خدایان دیگری با خدا حاصل می‌گردد، با شرک نهان و پنهانی که با به دست گرفتن حق حاکمیت، و قانونگذاری برای مردمان، بدون اجازه یزدان، حاصل می‌شود، چه در این قانونگذاری ادعاء کنند قوانین ایشان همان قوانین یزدان است، و یا چنین ادعائی را نداشته باشند. خداوند به کسانی که چنین کاری را می‌کنند تکذیب کنندگان آیات یزدان لقب می‌دهد و داغ این چنین ننگی را بر پیشانی ایشان می‌زند، و می‌فرماید که آنان به آخرت ایمان ندارند، و برای پروردگارشان به همتا و همگون معتقدند. یعنی شریکها و انبازهایی برای خدا قرار می‌دهند و آنها را با او برابر

تکذیب می‌کنند، و به آخرت ایمان ندارند، و شرکی می‌ورزند که با آن کفر حاصل می‌گردد... اما خود حکم، هیچ «مسلمانی» نمی‌تواند با آن جدال کند. چرا که سخن نهائی الهی در باره آن نازل و صادر شده است و کسی را نسزد که آن را تعقیب نماید و بر آن چیزی بیفزاید. پس هر فرد «مسلمانی» بنگرد در برابر فرموده خداوند چیره کار بجا باید چگونه ادب را مراعات کند.



پس از ذکر جایگاه گواه حاضر کردن، و ردّ محرماتی که از پیش خود می‌ساختند، مقرّرات الهی را بر ایشان می‌خواند، مقرّراتی که در برگیرنده چیزهایی است که واقعاً یزدان آنها را حرام فرموده است... در کنار ذکر محرمات، برخی از وظائف و تکالیفی را خواهیم یافت که باید انجام پذیرند، و در مقابل آنها محرماتی قرار گرفته‌اند. این محرمات با نخستین حرام آغاز می‌گردند. نخستین حرام انبیا قرار دادن برای یزدان است... چرا که پایه نخستین محرمات شرک است و باید آن را شناخت. بر پایه شرک است که همه محرمات و همه چیزهایی که از آنها نهی شده است بر دست کسی که تسلیم آنها می‌گردد و در مقابل آنها کرنش می‌برد، انجام می‌پذیرد:

﴿قُلْ: تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيَّكُمْ: أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا. وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ، نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ. وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطْنٌ. وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ... ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ... وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ. وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ - لَا تَكْلَفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا - وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا - وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى - وَ بَعْدَ ذَلِكَ أَوْفُوا... ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ... ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.﴾

بگو: بیایید چیزهایی را برایتان بیان کنم که

آفریدگار روزی ده یگانه است ... آفریدگار روزی ده، مالک جهان است. بدین خاطر واجب و لازم است که تنها او امور را بگرداند و فرمانروا و فرمانده باشد... کسی که خداوند سبحان را منحصر به حاکمیت نداند، این آیات او را تکذیب کرده است... اگر مقصود آیات قرآنی خدا باشد، متن آیه‌ها قاطع و صریح و واضح هستند در: وجوب اختصاص یزدان سبحان به حاکمیت و فرمانروائی در زندگانی واقعی مردمان، و برگرفتن شریعت یگانه او به عنوان قانون، و پرستش خداوند یگانه و بس، با اجراء شرع ایزد متعال، و اطاعت از حکم قاهر و چیره خداوند دادار.

همچنین یزدان جهان در باره ایشان حکم صادر می‌کند و می‌فرماید: آنان به آخرت ایمان ندارند... چه کسی که به آخرت ایمان داشته باشد، و باور و اطمینان داشته باشد که در روز قیامت پروردگار خود را ملاقات خواهد کرد، امکان ندارد به الوهیت یزدان تجاوز کند، و حقّی را برای خود ادّعاء کند که منحصر و متعلّق به خدا است، و آن حقّ حاکمیت مطلق در زندگانی مردمان است. این حاکمیت جلوه گر و نمودار در قضا و قدر و شریعت و حکم خدا است.

در پایان، یزدان جهان در باره ایشان حکم صادر می‌کند مبنی بر این که آنان چیزهایی را همسان و همگون یزدان می‌سازند... یعنی در باره ایشان حکم شرک صادر می‌کند، همان شرکی که کافران را بدان متّصف فرموده است... این هم بدان خاطر است که اگر آنان موحد و یگانه پرست بودند، در حقّ حاکمیت که منحصر به خدا است خویشتن را شریک یزدان نمی‌کردند، یا از بنده‌ای نمی‌پذیرفتند که آن حقّ را برای خود ادّعاء کند و آن را تصرف کند و آنان هم بدان رضایت دهند و از آن خشنود باشند!

آن گونه که ما می‌فهمیم، این علت حکم خدا است در باره کسانی که حقّ حاکمیت را به دست می‌گیرند و برای مردمان قانون‌گذاری می‌کنند و قوانینی را تهیّه می‌بینند که خداوند اجازه نفرموده است. آیات یزدان را

شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهائی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید).

بدین پندها و سفارشهای می‌نگریم که در روند قرآنی به مناسبت سخن از مقررات مربوط به چهارپایان و میوه‌ها و خیالبافیها و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و کارهای جاهلیت، به میان می‌آید. خواهیم دید که چنین پندها و سفارشهای پایه این آئین بطور کلی است... این اندرزها و توصیه‌ها پایه زندگی یکتاپرستی دل و درون، پایه بنیادین زندگی خانواده در همه نسلهای پیاپی، پایه اساسی زندگی جامعه از نظر ضمانت اجتماعی و پاکی معاملاتی که در آن انجام می‌پذیرد، پایه زندگی انسانیت و همه تضمینهای حقوقی آن، و پایه همه اموری است که مربوط به عهد و پیمان خدا است. این درسها و اندرزها با یگانه‌پرستی خدا آغاز می‌گردد.

به پایان این پندها و سفارشها می‌نگریم. خواهیم دید که یزدان سبحان مقرر می‌فرماید که این راه راست او است، و هر راهی جز آن کژ راهه است و مردمان را از راه یگانه‌ای به دور می‌دارد که انسان را به سعادت سرمدی می‌رساند.

این آیه‌های سه گانه در برگیرنده کار بزرگی است. کار بزرگی که به دنبال مسأله‌ای یاد می‌گردد که انگار لحظه‌ای از دامنه جاهلیت است. ولیکن در حقیقت مسأله اساسی و بنیادین این آئین است. به دلیل این که با این اندرزها و سفارشهای مهم و کلی پیوند دارد.

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيَّكُمْ﴾.

بگو: بیایید چیزهائی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است.

بگو: بیایید برایتان روایت کنم چیزهائی را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است - نه چیزهائی را که شما گمان می‌برید که یزدان آنها را حرام فرموده است - «پروردگارتان» که تنها او حق ربوبیت دارد آنها را بر شما حرام کرده است. ربوبیت هم عبارت است از:

پروردگارتان بر شما حرام نموده است. این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید، و به پدر و مادر (بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن است بدیشان) نیکی کنید، و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) مکشید (چرا که) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (و روزی رسان همگان مائیم نه شما)، و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید، خواه (آنها در وقت انجام، برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان، و کسی را بدون حق (قصاص و اجراء فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است. اینها اموری هستند که خدا بگونه مؤکد شما را بدانها توصیه می‌کند تا آنها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید. به مال یتیم جز به نحو احسن (و بهترین راهی که باعث حفظ و ازدیاد آن گردد) نزدیک مشوید (و بدین شیوه خداپسندانه ادامه دهید) تا آنگاه که یتیم به رشد کامل خود می‌رسد (و در آن هنگام بگونه شایسته می‌تواند در مال خویش تصرف کند. در این وقت اموالش را به خودش تسلیم کنید)، و پیمانه و ترازو را به تمام و کمال و دادگرانه مراعات دارید (و نه کم و نه زیاد بدهید و نه کم و نه زیاد دریافت کنید. در حد توانائی انسانی خود در این باره بکشید و بدانید که) ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازه تاب و توانش موظف نمی‌سازیم. و هنگامی که سخنی (در کار داوری یا گواهی و یا راجع به روایت و خبری) گفتید، دادگری کنید (و از حق منحرف نشوید) هر چند (کسی که سخن به نفع یا به زیان او گفته می‌شود) از خویشاوندان باشد. و به عهد و پیمان خدا (که برای انجام تکالیف از شما گرفته است، و به عهد و پیمان میان خود در باره مسائل و مصالح مشروع) وفاء کنید. اینها چیزهائی هستند که خداوند شما را به رعایت آنها توصیه می‌کند، تا این که متذکر شوید و پند گیرید. این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که

است، چون شرک منتهی به هر نوع حرامی می‌گردد. شرک کار زشت و پلشتی است که انسانها باید با تمام وجود آن را دشمن بدانند و با همه ابزار و ادوات ممکن از آن گریزان گردند و اعتراف کنند که خدائی جز یزدان برای ایشان نیست، و جز خداوندگار جهان پروردگاری برای آنان وجود ندارد، و حاکم و فرماندهی برای ایشان در گستره هستی نیست مگر آفریدگار کیهان، و قانونگذاری برای مردمان جز یزدان نیست. همچنین آنان باید منظوری و مقصودی از شعائر و مراسم عبادی جز رضایت خدا نداشته باشند، و بالأخره جز ایزد مٔان را عبادت و پرستش نکنند. یگانه پرستی - بطور مطلق - نخستین و مهم‌ترین اصل است، اصلی که هیچ کار دیگری بدون رعایت آن، چه عبادت و چه اخلاق و چه عمل، فائده‌ای ندارد. به همین خاطر است که پندها و سفارشها همه با این اصل آغاز می‌گردد:

﴿الَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾.

این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید.

لازم است نگاهی به پیش از این اندرزها و سفارشها بیندازیم، تا بدانیم مراد از شرکی که در سرآغاز اندرزها و سفارشها آمده است چیست. روند قرآنی همه و همه درصدد مسأله معیّتی است، مسأله قانونگذاری و مقدم بر آن به دست گرفتن حق حاکمیت. یک آیه پیشتر، در باره موقعیت گواه حاضر آوردن بود. زیبا است که متن آن را دیگر باره بیان داریم:

﴿قُلْ: هَلَمْ شَهِدَاكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا، فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ. وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا، وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَغْدِرُونَ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: گواهان خود را بیاورید که گواهی می‌دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغگویند و

سرپرستی و پرورش و رهنمونی و فرمانروائی... در این صورت حق ربوبیت تنها اختصاص به خدا دارد و بس. ربوبیت جولانگاه سلطه و قدرت او است. پس آن کسی که حرام می‌سازد «پروردگار» است، و تنها خداوند جهان می‌تواند «پروردگار» باشد و بس. ﴿الَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾.

این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید.

این پایه اساسی و بنیادینی است که کاخ عقیده بر آن استوار می‌شود، و وظائف و فرائض بدان برمی‌گردد، و حقوق و واجبات از آن سرچشمه می‌گیرد... پایه اساسی و بنیادینی است که باید پیش از هر چیز دیگری ساخته و پرداخته گردد و بعد از آن: به اوامر و نواهی پرداخت، به تکالیف و فرائض اشتغال و وزید، نظام و اوضاع اجتماعی را پی‌ریزی نمود، و به قوانین و احکام دست یازید... پیش از هر چیز واجب است مردمان اعتراف کنند به الوهیت خداوندگار یگانه جهان در امور حیات و زندگانشان، همان که باید در باور داشت و عقیده‌شان به ربوبیت یزدان سبحان اقرار کنند. همان گونه که نباید کسی را در الوهیت انباز ایزد متعال سازند، در ربوبیت نیز نباید کسی را انباز او گردانند. باید اعتراف کنند به این که تنها یزدان در همه امور شئون این هستی در جهان اسباب و علل و اندازه و سنجش و قضا و قدر، دخل و تصرف دارد و بس. باید اعتراف کنند به این که فقط و فقط یزدان جهان است که در روز قیامت به حساب و کتاب و سزا و جزایشان می‌پردازد. همچنین باید اقرار کنند به این که تنها و تنها آفریدگار هستی است که می‌تواند در امور و شئون بندگان در جهان حکم و فرمان، و هم در دنیای قوانین و شریعت، دخل و تصرف فرماید و بس...

این امر، زدودن دل و درون از هرگونه شرک، و پاکیزه داشتن عقل و خرد از همه خرافات، و تمیز کردن جامعه از آداب و رسوم جاهلیت، و پاک داشتن زندگی از پرستش بندگان برای بندگان است. شرک در هر شکلی از اشکال خود نخستین حرام بشمار

می‌کنند.

این قاعده‌ای است که بر بنیاد آن، فرد آگاهانه با خدا پیوند پیدا می‌کند، و مردمان جامعه با معیار و میزان استوار و درستی که در همه روابط اجتماعی به کار می‌گیرند، و با ارزشهای اساسی و بنیادینی که بر زندگی انسانها حاکم می‌گردد، با این قاعده ارتباط حاصل می‌نمایند... آن وقت است که این قاعده بازیچه طوفانها و گردبادهای هواها و هوسها و جهشها و پرشها نمی‌شود، و دستخوش اصطلاحات انسانها نمی‌گردد، اصطلاحاتی که با بادهای هواها و هوسها و جهشها و پرشها این سو و آن سو می‌شود و بدینجا و بدانجا می‌رود.

﴿وَالَّذِينَ إِخْسَانًا. وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ  
إِثْلِكُمْ خَنْ نَزَرَكُمْ وَإِثْمُ﴾.

و به پدر و مادر (تا آنجا که ممکن است) نیکی کنید، و فرزندان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) نکشید (چرا که) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (و روزی رسان همگان مائیم).

این پیوند خانواده با نسلهای آینده است. رابطه‌ای است که پس از رابطه خدائی و همسوئی است. یزدان سبحان می‌دانسته است که او نسبت به مردمان از پدران و فرزندان مهربان‌تر است. این است که به فرزندان سفارش می‌فرماید که پدران را بپایند، و به پدران سفارش می‌نماید که فرزندان را ملاحظه نمایند. این سفارشها را به شناخت الوهیت یگانه خود، و به ارتباط ربوبیت منحصر به خویش پیوند داده است. بدیشان فرموده است: خدا است که روزی ایشان را تضمین می‌فرماید. پس نباید فرزندان به سبب مسؤولیتها و رنجهایی که در برابر پدران و مادران خود در سن پیری تحمّل و تقبّل می‌کنند، و پدران و مادران به سبب مسؤولیتها و دردسرهایی که در برابر فرزندان خود به هنگام ضعف و سستی تحمّل و تقبّل می‌کنند، به تنگ آیند و خویشتنداری را از دست دهند. همچنین نباید از فقر و تنگدستی و نیازمندی هراسی به خود راه دهند.

شایسته تصدیق نیستند.) و از هوا و هوس کسانی پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب می‌نمایند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و برای پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) همتا و همطراز می‌کنند.

لازم است این آیه را و آنچه در باره آن در صفحات پیشین گفتیم پیش چشم داریم، تا بفهمیم روند قرآنی در اینجا چه منظور و مقصودی از شرکی دارد که پیش از هر چیز دیگران را از آن نهی می‌کند و باز می‌دارد... مراد آن شرک در اعتقاد، و همچنین شرک در حاکمیت است. روند قرآنی حاضر و دم دست است و مناسبت آن هم حاضر و دم دست.

ما نیازمند این یاد و یادآوری مستمرّ و پیایی هستیم. چه تلاشها و کوششهای شیاطین برای بدور داشتن این آئین از مفاهیم اساسی خود متأسفانه نتایج خود را داده است، و کار را بدانجا کشانده است که مسأله حاکمیت از مکان عقیده دور می‌گردد، و در حسّ و شعور از اصل اعتقادی خود جدا می‌شود و می‌گسلد! از اینجا است که می‌بینیم حتّی کسانی که شیفتگان اسلام هم هستند، از تصحیح شعائر عبادی صحبت می‌کنند، یا از فروپاشی اخلاق سخن می‌رانند، و یا از مخالفت قوانین با اسلام دم می‌زنند، امّا با این وجود در باره اصل حاکمیت و جایگاه آن در عقیده اسلامی چیزی نمی‌گویند! نارضایت خود را در باره مسائل فرعی و جانبی اظهار می‌دارند، ولی نارضایت خود را در باره بزرگترین چیز زشت و پلشت اظهار نمی‌کنند. این ناپسندترین و بدترین چیز، استوار شدن بر پایه غیر توحید است! یعنی استوار شدن زندگی بر عدم اختصاص یزدان سبحان به حاکمیت جهان است.

یزدان سبحان پیش از این که مردمان را به انجام چیزی سفارش فرماید، بدیشان سفارش می‌نماید که چیزی را شریک خدا نسازند. این سفارش را در جائی اظهار می‌فرماید که روند قرآنی مقصود شرکی را معین و مقررّ می‌دارد که همه اندرزها و سفارشها از آن نهی



چه خدا روزی جملگی ایشان را می‌رساند.

﴿وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾.

و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید، خواه (آنها در وقت انجام، برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان.

پس از آن که مردمان را در حق خانواده توصیه می‌فرماید، بدیشان سفارش می‌فرماید نسبت به قاعده‌ای که خانواده بر آن استوار و ماندگار می‌گردد، همان گونه که جامعه تماماً بر آن بر جا و پا بر جا می‌ماند. این قاعده، قاعده نظافت و طهارت و عفت است. ایشان را از زشتیها و پلشتیها و گناهها و بزه‌های پنهان و آشکار نهی می‌فرماید... این نهی کاملاً با سفارش پیشین خود پیوند دارد... و پیوند کاملی نیز با سفارش نخستینی دارد که همه سفارشها بر بنیاد آن استوار و پایدارند.

استوار و پایدار ماندن خانواده‌ای، و بر جای و بر پای ماندن جامعه‌ای، در لجنزار زشتیها و پلشتیها و گناهها و بزه‌های آشکار و پنهان، ممکن نیست ... قطعاً باید طهارت و نظافت و عفت باشد تا خانواده و همچنین جامعه استوار و پایدار بماند. کسانی که دوست می‌دارند زشتیها و پلشتیها و گناهها و بزه‌ها پخش و فراگیر شود، کسانی هستند که دوست می‌دارند پایه‌ها و ستونهای خانواده سست و لرزان گردد و بنای جامعه فرو ریزد و سقوط کند.

فواحش جمع فاحشه، به یکایک چیزهایی گفته می‌شود که از حد خویش تجاوز کند و از مرز خود بگذرد. گاهی فواحش به نوع ویژه‌ای از فاحشه گفته می‌شود که زنا است. گمان غالب این است که در اینجا مراد از فواحش، زنا است. زیرا جولانگاهی که در آن هستیم جولانگاه بر شمردن خود محرمات است. در این صورت خود زنا یکی از آنها است، والا کشتن انسان فاحشه است، و خوردن مال یتیم فاحشه است، و شرک قائل شدن برای خدا فاحشه فواحش و بدترین پلشتیها و بزه‌ها است. پس اختصاص «فواحش» در اینجا به زنا با سرشت

روند قرآنی سازگاری و همخوانی بیشتری دارد. ذکر فواحش با ساختار جمع، بدان خاطر است که این گناه خودش دارای مقدماتی و ظروف و شرائطی است که یکایک همه آنها همچون خود زنا فاحشه بشمار است. مثلاً بی‌حجابی، لختی، بی‌ادبی، پرده‌داری، بی‌ناموسی، آمیزش هوس‌انگیز، واژه‌ها و گفته‌ها و اشاره‌ها و حرکتها و خنده‌های گناه‌آلود، تحریک کردن و گول زدن، خودآرایی و برانگیختن هوا و هوس... همه و همه فواحشی هستند که پیرامون و اُپسین فاحشه، یعنی زنا حلقه می‌زنند و آن را احاطه می‌کنند. برخی از اینها پیدا و برخی از آنها ناپیدا است. بعضی در دل و درون پنهانند، و بعضی بر روی اندامها آشکارند. قسمتی از آنها پوشیده و پنهان شده است، و قسمتی از آنها آشکار و بی‌پرده نموده شده است. همه و همه هم بنیاد خانواده را در هم می‌ریزد و در هم می‌شکنند، و کالبد و پیکره مردمان جامعه را سوراخ سوراخ می‌کند، افزون بر آن که دلهای افراد را می‌آلاید و لگه‌دار می‌نماید، و پویائیها و تلاشهایشان را ناچیز و بی‌ارج می‌کند. بدین خاطر هم هست پس از سخن از پدران و مادران و فرزندان، از فواحش صحبت شده است.

چون این فواحش دارای فریبندگی و کشش است، تعبیر این چنین است:

﴿لَا تَقْرُبُوا﴾.

نزدیک نشوید.

تا از نزدیک شدن نیز بدین وسیله نهی گردد، و راه‌های منتهی به گناه بسته شود، و ابزارهای انجام بزه بر چیده شود، و پرهیز گردد از کشش و جاذبه فسق و فجور که در برابرش اراده سست و ضعیف می‌شود... از همین رو است که پس از نگاه اتفاقی نخستین به نامحرم، دومین نگاه حرام شده است. به همین جهت است آمیزه یکدیگر شدن زن و مرد فقط تا آن اندازه که گزیری از آن نیست روا است. از همین جا است بی‌حجابی و خودآرایی زنان - حتی در معطر کردن خود در راه - در مقابل بیگانگان حرام است. و حرکات و خنده‌ها و

سرنوشت بدفرجامی که در انتظار ملت‌هایی است که این همه فساد به میان‌شان می‌خزد و پیکر جامعه را سوراخ سوراخ می‌کند.<sup>(۲)</sup> جامعه‌ای که جنگ‌ها و کشتارها و شورش‌ها و انتقام‌جوییها در آن باشد، جامعه‌ای است که به هلاک و نابودی تهدید می‌گردد. بدین خاطر است که اسلام کیفر و قصاص این گناهان و بزه‌کاریها را سنگین‌ترین شکنجه و آزار قرار داده است. چون اسلام می‌خواهد جامعه خود را از عوامل و اسباب هلاک و نابودی حفظ کند و پاک نگاه دارد.

قبلاً از کشتن فرزندان از ترس فقر و تنگدستی نهی شد. هم اینک از کشتن خود «انسان» بطور عام صحبت می‌شود. این امر بیانگر این است که کشتن هر انسانی کشتن جنس «انسان» بطور عام است. آیه زیر مؤید این برداشت است:

﴿... أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا، بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ، فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا، وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾.

هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گوئی همه انسانها را کشته است، و هر کس انسانی را از مرگ رهائی بخشد، چنان است که گوئی همه مردم را زنده کرده است.

(مانده / ۳۲)

چرا که تعدی و تجاوز بر خود حق حیات است، و تعدی و تجاوز بر خود بشریت بطور عام است. با توجه به همین قاعده است که یزدان حرمت انسان را پیشاپیش ضمانت فرموده است و به خودش واگذار نموده است. به همین خاطر است که در سرزمین اسلام، گروه مسلمانان بر جان خود ایمن هستند و اطمینان دارند امنیت ایشان تضمین شده است. هر کسی در سرزمین اسلام آزادانه می‌تواند به تلاش و کوشش بپردازد و در امن و امان به کار بپردازد و بر جان و زندگی خود ایمن باشد، و مطمئن باشد که در سرزمین اسلام جز از راه

اشاره‌ها و کرشمه‌های هوس‌انگیز و فتنه‌انگیز در زندگی پاکیزه اسلامی ممنوع و قدغن است ... این آئین نمی‌خواهد که مردمان را در معرض فتنه و بلا قرار دهد، سپس اعصاب ایشان را دچار درد و رنج مقاومت و ایستادگی سازد. این آئین اسباب پیشگیری از گناه را فراهم می‌کند، پیش از این که حد و حدود شرعی را اجراء سازد و بزه‌کاران را کیفر دهد. این دین آئینی است که دلها و درونها را می‌پاید و اعضا و اندامها را حفظ می‌نماید. پروردگار تو آگاه‌تر از هر کسی نسبت به بندگان خویش است و نیکوتر از هر کسی می‌داند که چگونه باید با ایشان رفتار کرد. او بس دقیق و ریزه‌کار و آگاه و مطلع است.

همچنین یزدان خوب می‌داند کسانی که شهوات را برای مردمان می‌آرایند، و با گفتار و عکس و شکل و تصویر و داستان و فیلم و اردوگاه‌های مختلط و با سائر وسائل ارشاد و اعلام و رادیوها و تلویزیونها، زانو بندا را از شتران غریزه باز می‌کنند و جلو غریزه‌ها را رها می‌سازند.

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾.

و کسی را بدون حق (قصاص و اجراء فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است.

در روند قرآنی زیاد از این سه کار زشت و پلشت، به دنبال یکدیگر نهی می‌شود: شرک و زنا و کشتن انسان ... این بدان خاطر است که همه این سه کار ناپسند در حقیقت، قتل و کشتن بشمارند! بزه نخستین، بزه کشتن فطرت است. دومین بزه، بزه کشتن گروه مردمان است. سومین بزه، بزه کشتن انسان تنها است ... فطرتی که بر توحید و یگانه‌پرستی نمی‌زید، فطرت مرده‌ای است.<sup>(۱)</sup> گروه و دسته‌ای که زنا در آن پخش و رائج باشد، گروه و دسته مرده‌ای است و قطعاً به هلاک می‌رسد و نابود می‌شود. تمدن یونانی و تمدن رومانی و تمدن ایرانی، گواهانی از تاریخ بر این ادعاء است. مقدمات هلاک و نابودی در تمدن غربی خبر از سرنوشتی می‌دهد که چشم به راه آن باید بود.

۱- مراجعه شود به تفسیر آیه ۱۲۲ سورة انعام، جزء هشتم.

۲- مراجعه شود به کتاب: «التطور و الثبات» تألیف محمد قطب.

همخوانی و همسازی گروه نخستین، در آیه‌ای ذکر می‌شود، و آن همخوانی و همسازی گروه دوم در آیه دیگری بیان می‌گردد، ولی این همخوانی و همآوایی، در میان هر دو گروه بر جا و پیدا است.

﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ﴾.

به مال یتیم جز به نحو احسن (و بهترین راهی که باعث حفظ و ازدیاد آن گردد) نزدیک مشوید (و بدین شیوه خدایستدانه ادامه دهید) تا آنگاه که یتیم به رشد کامل خود می‌رسد.

یتیم در میان مردمان ضعیف است، چون پدر، یعنی: سرپرست و پرورش دهنده خود را از دست داده است. بدین خاطر بار ضعف او بر دوش گروه مسلمانان می‌افتد. این هم بر اساس ضمانت اجتماعی است، ضمانت اجتماعی‌ای که اسلام آن را قاعده نظام اجتماعی خود کرده است.<sup>(۱)</sup> یتیم در جامعه عربی در دوره جاهلیت ضائع می‌شد و هدر می‌رفت. گاهی رهنمودهای فراوانی با شیوه‌های گوناگونی، و چه بسا با شدت و حدت هر چه بیشتر، در قرآن راجع به یتیم آمده است. فراوانی و گوناگونی و تند و تیزی رهنمودها اشاره دارند به این که ضائع شدن و هدر رفتن یتیم در چنان جامعه‌ای پدیدار و چشمگیر بوده است. تا آن زمان که یزدان جهان یتیم بزرگواری را نماینده و فرستاده خود می‌سازد. مهم‌ترین وظیفه موجود در گستره هستی را بدو واگذار می‌فرماید، بدان هنگام که بدو رسالت می‌دهد و پیغمبر جملگی انسانها می‌نماید. از جمله آداب و رسوم این آئینی که او را بدان برمی‌انگیزد و به همراه آن روانه میان مردمان می‌سازد، رعایت و سرپرستی یتیم است به گونه‌ای که در این رهنمود می‌یابیم:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ

حق اذیت و آزاری بدو نمی‌رسد. حقی هم که انسان در برابر آن گرفتار می‌گردد و به کیفر خود می‌رسد، یزدان آن را در شریعت خویش بیان و روشن فرموده است، و آن را واگذار به سنجش و برداشت و تفسیر و تأویل مردمان نکرده است. بلکه آن را روشن و معین فرموده است تا به صورت قانونی در آید و پس از آن که دولت اسلامی پدیدار و استوار گردید و سلطه و قدرت پیدا کرد، سلطه و قدرتی که در سایه آن اجراء شریعت را تضمین کند، آن را اجراء نماید.

این نگرش دارای ارزش ویژه خود در آشنائی ما با سرشت این آئین در هنگامه پیدایش و جنبش است. چه قرآن حتی این قواعد اساسی و بنیادین زندگی جامعه را جز در مناسبت عملی خود، شرح و بسط نداده است. پیش از این که روند قرآنی در بیان محرمات و تکالیف به پیش رود، میان این نوع و نوع بعد از آن که با اظهار سفارش و فرمان و رهنمود یزدان به میان می‌آید، جدائی می‌اندازد:

﴿ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾.

اینها مواردی هستند که خدا به گونه مؤکد شما را بدانها توصیه می‌کند تا آنها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید. این پیرو برابر برنامه قرآنی در ربط هر امری و هر نهی به یزدان ذکر می‌شود، تا وحدت سلطه و قدرتی مقرر و مسلم گردد که در میان مردمان امر می‌کند و نهی می‌کند، و اوامر و نواهی پیوند داده شود بدین سلطه و قدرتی که به امر و نهی در گستره دلهای مردمان ارج و ارزش ویژه خود را می‌بخشد.

در این پیرو همچنین به خردمندی اشاره می‌گردد. چه خرد فریاد می‌دارد که تنها این سلطه و قدرت است که باید مردمان را به اطاعت از شرع خود بخواند و وادار گرداند. قبلاً گذشت که این سلطه و قدرت هم تنها سلطه و قدرت آفریدگار روزی ده مستصرف در زندگانی مردمان است و پس.

هم این و هم آن افزون بر همخوانی و همسازی موجود در گروه نخستین، و همچنین در گروه دوم است. این

۱- مراجعه شود به کتاب: «نحو مجتمع اسلامی» فصل: «مجتمع متکافل».

يَبْلُغُ أَشُدَّهُ ﴿١٥٣﴾

به مال یتیم جز به نحو احسن نزدیک مشوید، تا آنگاه که یتیم به رشد کامل خود می‌رسد.

بر کسی که سرپرستی یتیم را بر عهده می‌گیرد واجب است که به مال یتیم نزدیک نشود و دست نبرد مگر به شیوه‌ای که بهتر و نیکوتر به حال یتیم باشد. به شیوه‌ای مال او را بپاید و نگاهداری نماید که مایهٔ افزایش آن گردد. تا آن زمان که مال یتیم را به تمام و کمال و همراه با افزایش ممکن آن، در زمان رسیدن یتیم به رشد جسمانی و عقلانی خود، تحویل می‌دهد. تا از این به بعد خودش مال و دارائی خود را بپاید و نگاهداری نماید و به نحو شایسته و بایسته در آن دخل و تصرف کند. بدین وسیله گروه مسلمانان اندام سودمندی را بر خود افزوده است، و حق او را به تمام و کمال تسلیم و پرداخت کرده است.

در اینجا اختلافات فقهی پیرامون سنّ رشد یا رسیدن به رشد کامل وجود دارد... عبدالرحمن پسر زید، و امام مالک، سنّ رشد را زمان احتلام شدن می‌دانند. امام ابوحنیفه آن را سنّ بیست و پنج سالگی می‌داند. سدی آن را رسیدن به سی سالگی بشمار می‌آورد. اهل مدینه آن را احتلام شدن و پیدایش رشد هر دو با همدیگر بشمار می‌آورند، بدون این که زمان را محدود به سنّ و سالی کنند.

﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ - لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا -﴾

پیمانان و ترازو را به تمام و کمال و دادگرانه مراعات دارید و (نه کم و نه زیاد بدهید و نه کم و نه زیاد دریافت کنید. در حدّ توانائی انسانی خود در این باره بکوشید و بدانید که) ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازهٔ تاب و توانش موظف نمی‌سازیم.

این امور باید در مبادلات بازرگانی مردمان با یکدیگر انجام گیرد البته در حدّ توان گزینش کار بهتر و در پیش گرفتن راه خویتر، و رعایت دادگری و انصاف آنان با همدیگر. روند مبادلات بازرگانی را به عقیده ربط و

پیوند می‌دهد. چرا که معاملات در این آئین ارتباط محکم و پیوند استواری با عقیده دارد. کسی هم که بدان دستور می‌دهد یزدان است که آفریدگار جهان است. بدین خاطر است که معاملات تجاری و مبادلات بازرگانی با مسئلهٔ الوهیت و عبودیت، علاقه و رابطه دارد.

همهٔ جاهلیتها - همان گونه که امروز نیز چنین است - میان عقیده و عبادات، و میان قوانین و معاملات، فرق می‌گذاشته‌اند و آنها را جدای از یکدیگر می‌دانسته‌اند... از جملهٔ اینها چیزی است که قرآن مجید در بارهٔ قوم شعیب روایت فرموده است:

﴿قَالُوا: يَا شُعَيْبُ أَصْلَوَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ تَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ؟!﴾

گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان (از قدیم و ندیم) آنها را پرستیده‌اند؟! (مگر می‌شود عبادت بت‌هایی را رها سازیم که از دیر باز نیاکمانان را بر آن دیده‌ایم و خود نیز بر آن رفته‌ایم؟! یا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما آزادی خود را از دست بدهیم) و ما نتوانیم به دلخواه خود در اموال خویش تصرف کنیم!.

(هود / ۸۷)

سپس روند قرآنی، میان قواعد معاملات مالی و بازرگانی و خرید و فروش، و میان نمایش ویژهٔ عقیده، پیوند برقرار می‌سازد، تا دالّ بر سرشت این آئین باشد، و عقیده و شریعت را و همچنین عبادت و معامله را یکسان و برابر دارد در این که همهٔ اینها از ارکان و اصول این آئین هستند، و در پیکرهٔ آن اصیل و دخیل می‌باشند.

﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾

و هنگامی که سخنی (در کار دآوری یا گواهی و یا راجع به روایت و خبری) گفتید، دادگری کنید (و از حق منحرف نشوید) هر چند (کسی که سخن به نفع یا به زیان او گفته می‌شود) از خویشاوندان باشد. در اینجا اسلام دل انسان را اوج می‌دهد و بالا می‌برد -

بدین خاطر است که بر این کار و بر همه سفارشها و اندرزهای پیشین، پیروی می‌آورد، و در این پیرو انسان را به یاد پیمان یزدان می‌اندازد:

﴿وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا﴾.

به عهد و پیمان خدا وفا کنید.

از زمره عهد و پیمان یزدان، گفتار حق و سخن دادگرانه است، هر چند که طرف خویشاوند باشد. یکی دیگر از عهد و پیمان یزدان، به تمام و کمال پیمانه را پیمودن، و دادگرانه ترازو را کشیدن و سنجش منصفانه داشتن است. از جمله عهد و پیمان خدا یکی هم به مال یتیم نزدیک نشدن و دست نبردن است مگر از راهی و به شیوه‌ای که برای او بهتر و خویتر باشد. یکی دیگر از عهد و پیمان یزدان، حرمت و کرامت انسان را نگاه داشتن و انسان را نکشتن است مگر به حق ... مقدم بر همه این عهدها و پیمانها، از زمره عهد یزدان این است که انسانها کسی و چیزی را شریک خدا نزنند. چه این عهد و پیمان، بزرگترین عهد و پیمان است. این پیمان از فطرت انسان گرفته شده است، در آن هنگام که خداوند انسان را از نیستی به هستی می‌آورد و سرشت او را می‌سرشت، این پیمان را در خمیره ذات انسان به ودیعت نهاده است، و نهاد او را با آفریدگارش آشنا کرده است. خدا انسان را به گونه‌ای آفریده است که قوانین حاکم بر دستگاه‌های درونش را حس می‌کند، و قوانین حاکم بر کارگاه‌های جهان پیرامونش را لمس می‌کند. حس و لمس قوانین حاکم بر درون و بیرونش، یزدان جهان آفرین را بدو می‌شناساند، و با هستی بخش کیهان آشنا می‌گرداند.

پس از ذکر وظائف و تکالیف، پیرو قرآنی در جایگاه مناسب خود این چنین به میان می‌آید:

﴿ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾.

اینها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید).

ذکر و یاد، ضد غفلت و فراموش کردن است. دلِ ذاکر و

البته پیش از این، اسلام دل انسان را با یزدان پیوند داده بود - هم اینک دل انسان را به مرتبه بلندی برمی‌کشد - دل انسان را در پرتو عقیده به یزدان و ایمان به مراقبت خداوند سبحان، والاتی می‌بخشد. در اینجا لغزشگاهی از لغزشگاه‌های ضعف بشری است، ضعفی که احساس خویشاوندی را بنیاد کار می‌سازد. خویشاوندی چه بسا انسان را بر آن می‌دارد که خویشاوندی خود را یار و مددکار خویش ببیند، و او را مایه تکمیل وجودی و باعث امتداد حیات خویشتن بداند، و لذا به سوی او بگراید و دادگری را رعایت نماید. دیگر فراموش کند که خویشاوندی پیوند سست و ناقصی بوده و دارای مدّت زمان کوتاهی است. نیرومندی خویشاوندی سندی بر ضعف انسان است. احساس انسان بر این است که گستره خویشاوندی مایه کمال او است. ادامه خویشاوندی در میان نسلها و نسلها ضامن ادامه وجود او است. هر چه دامنه خویشاوندی فراخ‌تر شود، هستی او را بیشتر ماندگار می‌سازد؛ بدین خاطر احساس خویشاوندی انسان را در مقابل خویشاوند ضعیف و ناتوان می‌کند در آن هنگام که در جایگاه گواهی دادن به نفع و یا به زیان خویشاوندان می‌ایستد، یا می‌خواهد میان آنان و میان مردمان قضاوت و داوری کند... در اینجا است و در همین لغزشگاه است اسلام به یاری دل بشری می‌شتابد و به گوش جان او می‌خواند که سخن حق بگوید و دادگرانه رفتار کند. در کردار و در گفتار از حق جانبداری نماید و عدالت را مراعات دارد... در پرتو هدایت آفریدگار، متوسّل شدن تنها به یزدان دادار، و پیش چشم داشتن محافظت و مراقبت پروردگار یگانه کردگار، برای انسان بس خواهد بود و او را از یاری و کمک خویشاوندان بی‌نیاز می‌سازد، و انسان را بر آن می‌دارد که حق و حقوق خویشاوندی را بدون حق و حقوق خدا نخواهد، و حق و حقوق یزدان را فدای حق و حقوق نزدیکان نسازد. خداوند سبحان نزدیکتر از رگ گردن به انسان است.

می‌شود، تا بیانگر این باشد که همه آنها از زمره این مسائل هستند، مسائلی که روند قرآنی این گستره فراخ را بدانها اختصاص می‌دهد، و همه آنها را پیوند می‌دهد با محتویات و مضامین سوره سابقه که از عقیده در محیط فراگیرش صحبت می‌کند، و مخصوصاً به گونه شگفت و ویژه‌ای به مسأله الوهیت و عبودیت می‌پردازد. راه خدا تنها یک راه است و آن راه راست یگانه‌ای است که انسان را به خدا می‌رساند. این راه چنین است: مردمان تنها یزدان سبحان را به ربوبیت بپذیرند، و با عبودیت فقط او را پرستش کنند، و بدانند که حاکمیت از آن یزدان است و بس، و در زندگی عملی و واقعی خود تنها از این حاکمیت فرمانبرداری کنند و کرنش برند.

این راه خدا است و این راستای راه راست او است... جدای از این راه، تنها راه‌هایی است که کژ راه‌هاند و انسانهایی را به انحراف و پراکندگی و پریشانی می‌کشاند که به جای راه راست خدا، آن راه‌ها را در پیش می‌گیرند و طی می‌کنند.

﴿ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾

اینها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید.

تقوا و پرهیزگاری ملاک اعتقاد و عمل است. تقوا و پرهیزگاری است که دل‌ها را به راستای راه می‌آورد.

ثُمَّ أَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٤﴾ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٥٥﴾ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ ﴿١٥٦﴾ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْهِ الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَجَرَى الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿١٥٧﴾

یادآور، غیر از دل غافل و فراموشکار است. دل ذاکر و یادآور، همه عهد‌ها و پیمان‌ها را یاد می‌کند، و تمام توصیه‌ها و سفارش‌های مرتبط بدین عهد را پیش چشم می‌دارد و آنها را فراموش نمی‌کند.

این قواعد اساسی روشنی که تقریباً عقیده اسلامی را و شریعت اجتماعی را خلاصه می‌کند، و با توحید یزدان آغاز می‌گردد و با عهد خداوند سبحان پایان می‌پذیرد، و سخنانی که پیش از این قواعد در باره حاکمیت و قانون‌گذاری گفته آمد، همه اینها راه راست یزدانند، راه راست او که جز آن همه راه‌های دیگر کژ راهه بشمارند و از راه درست کردگار منحرف و برکنارند:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْشَرُوا بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ... ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾.

این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌سازد. اینها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها بپرهیزید).

بدین منوال، بخش‌های بلندی از سوره پایان می‌پذیرد، بخش‌هایی که با این فرموده خداوند بزرگوار آغاز گردیده است:

﴿أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَتْبَغَى حَكَمًا، وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا﴾.

آیا جز خدا را (میان خود و شما) قاضی کنم؟ و حال آن که او است که کتاب (آسمانی قرآن) را برای شما نازل کرده است و (حلال و حرام و حق و باطل و هدایت و ضلالت، در آن) تفصیل و توضیح داده شده است.

(انعام / ۱۱۴)

و این خاتمه، با این آهنگ بلند و ژرف پایان می‌پذیرد. در میان آغاز و انجام این بخش‌ها، مسأله حاکمیت و قانون‌گذاری جای گرفته است، همان گونه که در مسأله زراعت‌ها و چهارپایان و ذبیحه‌ها و نذر‌ها پدیدار می‌آید، همه اینها به مسائل اساسی عقیدتی منتهی

می‌گردد که روند قرآنی را نیمه دوم سوره، درست همان انگیزه‌ها و الهامها و صحنه‌ها و تعبیراتی را بکار می‌برد که در نیمه اول سوره گرد آورده بود و مورد استفاده قرار داده بود. نیمه دوم سوره صحبت می‌کند از:

الف - کتابهای آسمانی، پیغمبران، وحی، و معجزاتی که پیشنهاد می‌کردند و درخواست می‌نمودند.

ب - نابودی و هلاکی که پس از وقوع معجزات و تکذیب آنها گریبانگیر مردمان می‌گردد.

ج - آخرت و قواعد دینداری و سزا و جزای اخروی.

د - داوری میان پیغمبر ﷺ و میان کسانی که برای پروردگارشان خداگونه‌ها قرار می‌دهند و چیزهایی را همطراز و همسان یزدان بشمار می‌آورند، و بجز خدا اربابانی را برمی‌گزینند که برای ایشان قانونگذاری می‌کنند. به پیغمبر ﷺ دستور می‌دهد که حقیقت دین خود را آشکارا و روشن و قاطعانه اعلان و اعلام کند.

ه - ربوبیت یگانه است و برای همه جهانیان است، ربوبیتی که مؤمن را نسزد جز آن را ربوبیت بداند و ربوبیتی جز آن را بپذیرد.

و - خداوندگار جهانیان مالک همه چیز جهان است و مالکیت جز او را نسزد. خدا است که در همه چیز دخل و تصرف می‌کند، و هر گونه که بخواهد مردمانی را جایگزین مردمان دیگری می‌گرداند، و هر وقت که بخواهد هر کسی را که بخواهد می‌میراند و از صحنه زندگی برمی‌دارد.

اینها همان مسائل و حقائق، و انگیزه‌ها و الهامهایی است که یزدان آنها را در اول سوره به هنگام سخن از حقیقت عقیده در محیط فراگیری که دارد، جمع آورده بود، محیط الوهیت و عبودیت و روابط موجود میان آن دو ... شکی نیست این امر دارای مفهومی است که پنهان نمی‌ماند بر کسی که با قرآن مجید و با برنامه قرآنی سر و کار داشته باشد.



این بخش واپسین در نیمه این سوره شروع می‌گردد با

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ  
بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا  
لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْظُرُوا  
إِنَّمَا تُنظِرُونَ ﴿١٥٤﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَارَقُوا دِيْنَهُمْ وَكَانُوا شُرَكَاءَ لِّسِتِّ  
مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ  
﴿١٥٥﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِمَّا هِيَ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ  
فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٥٦﴾ قُلِ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّي  
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِيْنًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ  
الْمُشْرِكِينَ ﴿١٥٧﴾ قُلِ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ  
رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٥٨﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ  
﴿١٥٩﴾ قُلِ أَغْنَى اللَّهُ عَنِّي رَبِّي وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ  
نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ  
فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْفَلُونَ ﴿١٦٠﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ  
خَلْقَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ  
فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦١﴾

روند قرآنی هنوز از موج نیفتاده است و در باره موضوع اساسی و بنیادینی که نیمه واپسین سوره عهده‌دار پرداختن بدان است - یعنی موضوع حاکمیت و قانونگذاری و روابط آن دو با دین و عقیده - از سخن باز نایستاده است، این بخش تازه در می‌رسد و این حقیقت را مجدداً پی می‌گیرد و با مجموعه‌ای از آیات، موضوع پیشین را ادامه می‌دهد.

این بخش، بدان هنگام که سرگرم قانونگذاری و حاکمیت است، راجع به ارکان و اصول اساسی و بنیادین عقیده به سخن درمی‌آید، همان گونه که نیمه اول سوره بدان هنگام که سرگرم مسئله دین و عقیده بود، از این ارکان و اصول صحبت می‌کرد. این بدان خاطر است که بیان دارد مسئله قانونگذاری و حاکمیت نیز مسئله دین و عقیده است، درست بدان منوال که روال برنامه قرآنی در عرضه کردن این حقیقت است. ملاحظه



سخن گفتن از کتاب موسی... این سخن هم مکمل سخن پیشین است که درباره راه راست یزدان بود:

﴿وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾.

این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راه های (باطلی که شما را از آن نهی کرده ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می سازد.

سخن گفتن از کتاب، الهام می کند که این راه قبلاً در رسالتهای پیغمبران - علیهم الصلاة والسلام - و شریعتهای ایشان بوده و امتداد داشته است. نزدیک ترین شریعت، شریعت موسی علیه السلام است. یزدان بدو کتابی داده بود که همه چیز را در آن شرح و بسط داده، و آن را هدایت و رحمت فرموده بود تا قوم موسی علیه السلام به ملاقات یزدان در آخرت ایمان بیاورند:

﴿ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ﴾.

بعد (از بیان فرمانهای دهگانه، شما را باخبر می سازم که پروردگار می فرماید:) ما کتاب (تورات) را برای موسی فرستادیم تا بر کسی که (امور دینی خود را خوب انجام دهد) و نیکی و خوبی ورزد اتمام (کرامت و نعمت) باشد و بیانگر همه چیز (از تعالیم لازم جهت بنی اسرائیل) بوده و (آنان را به سوی راه راست) هدایت و (برای کسانی که از آن پیروی کنند، مایه) رحمت شود. بلکه (در پرتو ارشادات و رهنمودهای این کتاب مقدس، بنی اسرائیل) به ملاقات با پروردگار خود ایمان بیاورند (و بدانند که در روز قیامت برای حساب و کتاب در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد).

روند سخن به پیش می رود و به کتاب جدید و مبارک قرآن می پردازد. کتابی که متصل به کتابی است که بر موسی نازل شده است، و در برگیرنده عقیده و شریعت است، شریعتی که پیروی از آن و پرهیزگاری موجود در

آن، خواسته شده است، بدان امید که مردمان با پیروی از آن به مرحمت یزدان در دنیا و آخرت نائل آیند:

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ، فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾.

این (قرآن) کتاب مبارکی است که ما آن را فرو فرستاده ایم. پس از آن پیروی کنید و (از مخالفت با آن) پرهیزید تا مورد رحم خدا قرار گیرید.

این کتاب قرآن نام نازل شده است تا دلیلی در دست عریها نماند و دیگر نگویند: کتابی بر ما نازل نشده است، کتابی همچون کتابی که بر یهودیان و مسیحیان نازل شده است. اگر کتابی همچون کتاب یهودیان و مسیحیان بر ما نازل می گردید، از آنان راهیاب تر می شدیم. هم اینک کتابی بر آنان نازل می گردد و این حجت را از دست ایشان می گیرد. کسانی که آن را تکذیب کنند، سزاوار عذاب دردناکی می گردند:

﴿أَنْ تَقُولُوا: إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا. وَ إِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا: لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْنَا الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ ... فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ، فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بآيَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا؟ سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ﴾.

(قرآن را فرو فرستاده ایم) تا نگوئید کتاب (آسمانی) تنها بر دو گروه (یهود و نصاری) پیش از ما فرو فرستاده شده است، و (ما اصلاً از آنها آگاهی نداشته ایم) و (از بحث و بررسی آنها بی خبر بوده ایم) و (لذا از انجام گناه و دوری از راه خدا معذوریم). یا این که بگوئید: اگر کتابی بر ما نازل می شد، راه یافته تر (و) خوبتر و بهتر (از آنان می گشتیم. بیگمان از سوی پروردگارتان برایتان قرآنی آمده است (که بیانگر حلال و حرام) و راهنمای (مردمان به سوی خیر و صلاح دو جهان) و رحمت (خدا برای بندگان) است. پس چه کسی ستمکارتر از کسی خواهد بود که آیات (قرآن) خدا را تکذیب کند و بی دلیل و بی جهت از آنها رویگردان

جدائی می‌اندازد که عقیده و شریعت ایشان مبتنی بر یگانه‌پرستی نیست و خدای را به یگانگی نمی‌پرستند. مقرر می‌فرماید که کار و بار چنین افرادی به یزدان سبحان واگذار می‌گردد و سرانجام سر و کارشان با خداوند یکتای جهان است. او ایشان را بازپرسی و بازجویی می‌کند و به حساب و کتاب احوال و افعالشان می‌رسد، و طبق عدالت و رحمت خود ایشان را سزا و جزا می‌دهد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا، وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾.

بیگمان کسانی که آئین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده می‌دارند (و آن را با عقائد منحرف و معتقدات باطل به هم می‌آمیزند) و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند) تو بهیچ وجه از آنان نیستی (حساب تو از آنان جدا و) سر و کارشان با خدا است و خدا ایشان را از آنچه می‌کنند باخبر می‌سازد (و سزای آنان را خواهد داد). هر کس کار نیکی انجام دهد (پاداش مضاعف، دست کم از دریای جود و کرم خداوند معظم) ده برابر آن دارد، و هر کس کار بدی کند، پادافره او (به سبب عدل و داد یزدان) جز همسنگ و همسان آن داده نمی‌شود و به (اینان با افزایش کيفر، و به آنان با کاهش پاداش از) ایشان ظلم و ستم نمی‌گردد.

در اینجا واپسین نوای این بخش از آیات به گوش جان می‌رسد. این واپسین نوا، واپسین نوای سوره نیز هست. نوایی است با زمزمه تسبیح و تقدیس خوشایند و نرم و دوراندیشانه و همچنین قاطعانه‌ای که ژرفاهای بس ژرف حقائق عقیدتی این آئین را خلاصه می‌کند که عبارت است از: توحید مطلق، عبودیت خالصانه، قطعی و جدی بودن آخرت، فردی و شخصی بودن مسؤولیت، آزمون در سرای این جهان، قدرت و سلطه یزدان که جلوه‌گر در ربوبیت و خداوندگاری او بر هر چیزی

شود؟ کسانی را که از آیات ما رویگردان شوند بدترین عذاب خواهیم داد. و سزای رویگردانی ایشان را هر چه زودتر بدانان خواهیم رساند.

حجت ایشان با نزول این کتاب گسیخته است و برهانی برای آنان نمانده است. ولی هنوز هم برای یزدان انباز قرار می‌دهند، و از پیش خود قانونگذاری می‌کنند، و گمان می‌برند که قوانین ایشان، شریعت یزدان جهان است. در صورتی که کتاب خدا حاضر و آماده در دسترس ایشان است، و این دروغها و افتراها در آن نیست. پیوسته درخواست معجزات و خوارق عادات می‌کنند تا بدین کتاب ایمان بیاورند و از آن پیروی بکنند. اگر هم معجزه‌ها و خوارق عاداتی که درخواست می‌کنند همه یا برخی از آنها انجام پذیرد، کار از کار می‌گذرد:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ؟ يَوْمَ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِلَّا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ، أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا. قُلِ: أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾.

(دلائل متقن بر وجوب ایمان بیان گردیده است. پس چرا ایمان نمی‌آورند؟ آیا انتظار دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند؟ یا این که پروردگارت (خودش) به سوی آنان بیاید؟ یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت که (دال بر شروع رستخیز باشد) برای آنان نمودار شود؟ روزی پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد (و آنان را به ایمان اجباری وادار می‌نماید) اما ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده‌اند، یا این که با وجود داشتن ایمان (کارهای پسندیده نکرده‌اند و) خیری نیندوخته‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت. بگو: منتظر (یکی از این امور سه گانه) باشید و ما هم منتظر (نتیجه و عده خدا در باره خود و وعید او در باره شما) هستیم.

در اینجا است که یزدان سبحان میان پیغمبرش ﷺ و همه ملت‌های مختلف و گوناگونی داوری می‌فرماید و

باره راه و روش و ادیان و عقائدتان داورى مى‌کند). خدا است که شما را جانشینان (دیگران برای آبادانى جهان در کره) زمین گردانید، و (در استعدادهاى ذاتى و مواهب آسمانى و اموال کسبى) برخى را بر برخى، درجاتى بالاتر برد (و در کمال مادى و معنوى به نسبت استفاده شخص از اسباب و سنن یزدان و گسترده در پهنه جهان است، کسانى را بیشتر از کسانى ترقى و تعالى داد) تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید (و در عمل، مشخص شود چه کسى به شرائع آسمانى مؤمن یا کافر، و در نعمتهاى خدادادى سپاسگزار و یا ناسپاس است). بیگمان پروردگارت زود رساننده عقاب (به مخالفان) است و او دارى مغفرت بیکران و رحمت فراوان (در حق پشیمان شوندگان از گناهان و برگردندگان به آستان یزدان) است.

بدین اندازه در چکیده سخن بسنده مى‌کنیم، و به تفصیل و شرح آیات مى‌پردازیم:

﴿ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ، وَ تَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ، وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهُمْ يُلْقَا رَبَّهُمْ يُؤْمِنُونَ﴾.

بعد (از بیان فرمانهای دهگانه، شما را باخبر مى‌سازم که پروردگار مى‌فرماید): ما کتاب (تورات) را برای موسى فرستادیم تا بر کسى که (امور دینی خود را خوب انجام دهد و) نیکی و خوبی ورزد اتمام (کرامت و نعمت) باشد و بیانگر همه چیز (از تعالیم لازم جهت بنی‌اسرائیل) بوده و (آنان را به سوى راه راست) هدایت و (برای کسانى که از آن پیروی کنند، مایه) رحمت شود. بلکه (در پرتو ارشادات و رهنمودهای این کتاب مقدس، بنی‌اسرائیل) به ملاقات با پروردگار خود ایمان بیاورند (و بدانند که در روز قیامت برای حساب و کتاب در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد).

این جمله با واژه «ثُمَّ» به پیش از خود عطف شده است. یعنی جمله:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمٌ﴾.

این راه، راه مستقیم من است.

است، و جایگزینی بندگان در ملک و مملکت یزدان بدان گونه که خدا خودش بخواهد، بدون این که پیگرد و پیجو و شریک و انبازی داشته باشد... از دیگر سو، این تسبیح و تقدیس دراز، تصویر دلربائی از حقیقت الوهیت است، در آن هنگام که در پاک‌ترین و یکرنگ‌ترین و صاف‌ترین دلی جلوه‌گر مى‌گردد و مستجلى مى‌شود... و آن دل، دل پیغمبر ﷺ خدا است!... بدان اندازه و در آن سطحی جلوه‌گر مى‌آید و متجلى مى‌شود که تنها تعبیر قرآنى خودش مى‌تواند آن را به تصویر بزند و بس:

﴿قُلْ: إِنِّ صَلَاقِي وَ نُسْكِ وَ عَمَلِيَّ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. قُلْ: أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْنِي رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا، وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ، وَ رَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِيهَا أَنَاكُمْ، إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ، وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش مى‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او مى‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان مى‌کوشم و در این راه مى‌میرم، تا حیاتم ذخیره مواتم شود). خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اولین مسلمان (در میان امت خود، و مخلص‌ترین فرد در میان همه انسانها برای خدا) هستم. (ای پیغمبر! به کسانى که تو را همچون خود به شرک ورزی مى‌خوانند) بگو: آیا (سزاوار است که) پروردگاری جز خدا را بطلبیم (و معبودی جز او را پرستش و عبادت بکنم) و حال آن که خدا پروردگار هر چیزی است؟ هیچ کسى جز برای خود کار نمی‌کند، و هیچ کسى گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. سرانجام همه شما به سوى خدا باز مى‌گردید و شما را از آنچه در آن اختلاف مى‌ورزید آگاه مى‌سازد (و میانتان در

عطف شده است بر جمله:

﴿أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾.

این که چیزی را شریک او نکنید.

در عبارت:

﴿قُلْ: تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...﴾.

بگو: بیائید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. این که هیچ

چیزی را شریک خدا نکنید....

و جمله:

﴿ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ...﴾.

بعد ما کتاب را برای موسی فرستادیم....

عطف بر آن دو جمله پیشین است، بدین اعتبار که این جمله از زمره سخنانی باشد که پیغمبر ﷺ باید آنها را به ایشان اعلام و ابلاغ فرماید. در این صورت - همان گونه که قبلاً گفتیم - روند قرآنی پیاپی و ناگسیخته است و دارای روال عادی است.

و فرموده خداوند متعال:

﴿ثُمَّ آتَيْنَا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ﴾.

تا بر کسی که نیکی و خوبی ورزد، اتمام (کرامت و نعمت) باشد.

تفسیر آن، چنان است که ابن جریر برگزیده است:

«سپس برای موسی تورات را نازل کردیم تا اتمام نعمتهای ما بر او باشد، و بیانگر خوبیهای پیشین ما نیز در حقّ وی باشد، و بزرگواری ما بدین وسیله بر او تکمیل شود، به پاداش نیکرفتاری و فرمانبرداری او از پروردگارش، و عمل به وظائف خود در تبلیغ احکام آئین یزدان به مردمان، وسیله تبیین چیزهایی باشد که قوم و پیروان او در کار و بار دینشان بدانها نیازمندند».

و این فرموده یزدان سبحان که می فرماید:

﴿وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾.

و بیانگر همه چیز باشد.

آن چنان است که قتاده معنی کرده است: «مراد چیزی

است که در آن حلال و حرام یزدان است».

﴿هُدًى وَرَحْمَةً﴾.

هدایت و رحمت شود.

هدایت و رحمت باشد، بلکه قوم موسی راهیاب گردند و به ملاقات پروردگارشان ایمان بیاورند. در نتیجه یزدان بدیشان رحم نماید و آنان را از عذاب خود برهاند... به خاطر چیزی که کتاب را برای موسی نازل کرده ایم، به همین خاطر هم کتاب را بر شما نازل نموده ایم، تا در پرتو کتاب خودتان به هدایت و رحمت دسترسی پیدا کنید:

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ، فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾.

این (قرآن) کتاب مبارکی است که ما آن را فرو فرستاده ایم. پس از آن پیروی کنید و (از مخالفت با آن) بپرهیزید تا مورد رحم خدا قرار گیرید.

این کتاب واقعاً مبارک است، همان گونه که قبلاً برای نخستین بار با این آیه در سوره رویاروی شدیم و آن را تفسیر کردیم:

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا، وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾.

این (قرآن) کتابی است که ما آن را فرستاده ایم (همان گونه که تورات را قبلاً فرو فرستاده ایم). پر خیر و برکت است (و تا به قیامت ماندگار می ماند). تصدیق کننده همه کتابهای (آسمانی از قبیل تورات و انجیل) است که پیش از آن نازل شده اند. (آن را فرو فرستاده ایم) تا با آن (اهل) مکه و کسان دور و بر آن (یعنی همه مردمان جهان) را (از خشم خدا) بترسانی. کسانی که به آخرت ایمان دارند بدان ایمان می آورند (چرا که امید به ثواب و هراس از عقاب ایشان را بدین امر وامی دارد. و هم بدان سبب) آنان بر (ادای به موقع و به گونه شایسته) نماز خود، محافظت می ورزند.

(آیه / ۹۲)

ذکر این کتاب، در آنجا به مناسبت سخن از عقیده در

زودتر بدانان خواهیم رساند.

خداوند سبحان چنین خواسته است که هر پیغمبری را به سوی قوم خود به زبان خودشان بفرستد... تا سرانجام، زمان رسالت واپسین فرا رسد. یزدان جهان محمد ﷺ خاتم پیغمبران را برای همگی مردمان روانه فرمود. او آخرین پیغمبر خدا برای مردمان است. مناسبت داشت که او پیغمبری برای جملگی انسانها باشد.

یزدان جهان حجت و برهان را از دست عربها می گیرد و آنان دیگر نمی توانند بگویند هر یک از موسی و عیسی تنها برای قوم خود فرستاده شده اند. و ما از پژوهش و بحث و فحص کتاب ایشان بی خبر بوده ایم، و هیچ گونه آگاهی و اطلاعی از آن نداشته ایم و نتوانسته ایم به بررسی و پژوهش کتاب آنان بپردازیم. اگر کتابی به زبان خودمان برایمان نازل می گردید و ما را مخاطب قرار می داد و ما را می ترساند، ما از اهل کتاب راهیاب تر و راه یافته تر می شدیم... هم اینک این کتاب برای آنان آمده است و پیغمبری از خودشان به سویشان آمده است - هر چند که پیغمبر همه مردمان جهان است - کتابی را برایشان آورده است که خودش دلیلی بر صدق این پیغمبر است. این کتاب حقائق روشنی را نیز برایشان آورده است، حقائق که شک و تردید و کذب و دروغی، و پیچیدگی و دشواری در آنها نیست. این کتاب هدایت است و ایشان را از ضلالتی می رها کند که در آن هستند. برای ایشان این کتاب رحمت دنیا و آخرت است.

حال که این کتاب چنین است، چه کسی ستمکارتر از کسی است که آیات یزدان را تکذیب کند و از آنها رویگردان شود، در حالی که این آیات او را به سوی هدایت و صلاح و رستگاری دعوت می کنند؟ چه کسی ستمکارتر از کسی است که با باز داشتن خود و دیگران از این خبر عظیم، و همچنین با جهان بینیها و اندیشه ها و قانون گذاریهای جاهلیت، خود را و مردمان را از کتاب یزدان دور و محروم گرداند؟... قطعاً کسانی که از این

جولانگاه فراخ خود بود. و بیان این کتاب، در اینجا به مناسبت سخن از شریعت است که با آیه تقریباً همسان آیه قبلی بیان می شود، و به مردمان دستور داده می شود که از آن پیروی کنند. رحمت یزدان وقتی شامل ایشان می گردد که از این کتاب پیروی کنند. سخن در اینجا بطور کلی درباره شریعت است، همان گونه که در اوائل سوره سخن از عقیده بود.

حجت و برهاننان باطل و پوچ گردیده است، و عذر و معذرتی برایتان نمانده است، با نازل شدن این کتاب مبارک برایتان. کتابی که برای شرح و بسط هر چیزی آمده است، به گونه ای که به مرجع دیگری جز آن نیاز پیدا نمی کنید، و به شکلی که گوشه ای از گوشه و کنار زندگی نمی ماند که این کتاب بدان نپردازد و شما نیازمند این باشید که از پیش خود قانون گذاری کنید:

﴿أَنْ تَقُولُوا: إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلٰی طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا. وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا: لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ. فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ. فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا؟ سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدُقُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدُقُونَ﴾.

(قرآن را فرو فرستاده ایم) تا نگوئید کتاب (آسمانی) تنها بر دو گروه (یهود و نصاری) پیش از ما فرو فرستاده شده است، و (ما اصلاً از آنها آگاهی نداشته ایم) و از بحث و بررسی آنها بی خبر بوده ایم (و لذا از انجام گناه و دوری از راه خدا معذوریم). یا این که بگوئید: اگر کتابی بر ما نازل می شد، راه یافته تر (و خوبتر و بهتر) از آنان می گشتیم. بیگمان از سوی پروردگارتان برایتان قرآنی آمده است (که بیانگر حلال و حرام) و راهنمای (مردمان به سوی خیر و صلاح دو جهان) و رحمت (خدا برای بندگان) است. پس چه کسی ستمکارتر از کسی خواهد بود که آیات (قرآن) خدا را تکذیب کند و بی دلیل و بی جهت از آنها رویگردان شود؟ کسانی را که از آیات ما رویگردان شوند بدترین عذاب خواهیم داد، و سزای رویگردانی ایشان را هر چه

## (حَبِطَتِ النَّاقَةُ).

شتر گیاه مسمومی را خورد و شکمش باد کرد و  
آماسید سپس مرد.

از این نوع واژه‌ها و تعبیرها در قرآن فراوان است.  
روند قرآنی در این تهدید و بیم گام دیگری به جلو  
برمی‌دارد تا پاسخ ایشان را بدهد و معجزات و خوارق  
عاداتی را که خواستار می‌شدند تا با مشاهده آنها به  
این کتاب ایمان بیاورند، مردود و ناپذیرفتنی اعلام  
کند... همچون تهدید و بیمی در اوائل سوره گذشت،  
بدان هنگام که مناسبت تکذیب اعتقاد در میان بود.  
همین تهدید و بیم در اینجا تکرار می‌گردد. مناسبتی که  
در اینجا وجود دارد رویگردانی از پیروی کردن و از  
مقید و متعهد به شریعت خدا بودن است ... در سرآغاز  
سوره آمده است:

﴿وَقَالُوا: لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ! وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا  
لَقُضِيَ الْأَمْرُ لَمْ لَا يُنْظَرُونَ﴾.

می‌گویند که چه می‌شد اگر فرشته‌ای به پیش او بیاید (و)  
در حضور ما بر نبوت و صدق گفتارش گواهی دهد تا  
بدو ایمان بیاوریم؟ بگو: اگر فرشته‌ای به پیش او  
بفرستیم (و موضوع جنبه حسّی و شهود پیدا کند،  
برابر سنت همیشگی خدا درباره آنان که طلب معجزه  
کرده‌اند و پس از مشاهده معجزه سر بر تافته‌اند و  
نابود گشته‌اند)، کار از کار می‌گذرد (و فرمان هلاک  
ایشان صادر می‌گردد) و دیگر مهلت (زنده ماندن)  
بدیشان داده نمی‌شود. (انعام / ۸)

در آخر سوره در همین جا آمده است:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ،  
أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ؟ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ  
رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِلَّا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمْنًا مِنْ قَبْلُ  
أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا. قُلْ: أَنْتَظِرُوا إِنَّا  
مُنْتَظِرُونَ﴾.

حقّ رویگردان می‌شوند، در سرشت ایشان بیماری و  
مرضی است که ایشان را از آن منحرف و بدور  
می‌گرداند. بیماری و مرضی همچون بیماری و مرضی  
که «صَدَف» نام دارد و پای شتر بدان دچار می‌آید و  
شتر بر اثر این آفت خود را کج و کژ می‌گرداند و راست  
نمی‌ایستد و درست راه نمی‌رود! آنان از حقّ و حقیقت  
و راست و درست بودن «کج و کژ می‌شوند»، همان  
گونه که شتر بیمار، از راست و درست ایستادن و رفتن،  
کج و کژ می‌گردد. ایشان به سبب این کجی و کژی خود  
سزاوار عذاب بدی هستند:

﴿سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ  
بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ﴾.

کسانی را که از آیات ما رویگردان شوند بدترین عذاب  
خواهیم داد، و سزای رویگردانی ایشان را هر چه  
زودتر بدانان خواهیم رساند.

تعبیر قرآنی همچون واژه‌ای را بکار می‌گیرد، واژه‌ای  
که در زبان آن را از یک حالت محسوس نقل می‌کند و  
به یک حالت معنوی می‌رساند تا حالت معنوی با حالت  
محسوس در اصل معنی همدم و همراه گردد... بدین  
منظور در اینجا واژه ﴿يَصْدِفُونَ﴾ به معنی: رویگردان  
می‌شوند را بکار می‌گیرد. پیشتر دانستیم که از:  
﴿صَدَفَ الْبَعِيرُ﴾ برگرفته شده است، به معنی: شتر  
پای خود را کج و کژ نهاد و کج و کژ گام برداشت و به  
سبب بیماری آفت، نامعتدل راه افتاد... همچنین قرآن  
واژه «صَعَرَ» را بکار می‌برد،<sup>(۱)</sup> که برگرفته از بیماری  
صَعَر به معنی: گردن کجی است که گریبانگیر شتر  
می‌گردد و انسان نیز بدان دچار می‌آید. وقتی که شتر  
بدان آفت مبتلا گردید بناچار روی می‌گرداند و گردنش  
کج می‌شود و نمی‌تواند به آسانی گردنش را بجنباند.  
بسان همین واژه، لفظ «حَبِط» بکار گرفته می‌شود، به  
معنی: باد کردن و مردن در قرآن آمده است:

﴿حَبِطَتِ أَعْيَالُهُمْ﴾.<sup>(۲)</sup>

اعمالشان بر باد رفت و تباه گشت.

این معنی برگرفته شده است از:

۱- نگا: لقمان / ۱۸.

۲- بقره / ۲۱۷، آل عمران / ۲۲، مائده / ۵۳.

هنگامی هم نشانه‌ها و علامتهای قیامت روی نماید، دیگر پس از آن ایمان و عملی پذیرفتنی نیست. این روایتها به دنبال این سخن، نشانه‌ها و علامتهای ویژه‌ای را بر شمرده‌اند... ولیکن تفسیر آیه مورد نظر بر طبق سنت جاریه در زندگی این جهان بهتر و پسندیده است. چرا که همگون و همسان این آیه، در سرآغاز سوره آمده است، آنجا که فرموده است:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ ۚ لَقَضَى الْأَمْرَ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ﴾ (۲)

قابل ملاحظه است که روند قرآنی بدان گاه که در صد سخن از شریعت و حاکمیت است، این معنی را تکرار می‌کند، و به هنگام سخن از ایمان و عقیده نیز چنین مفهومی را دوباره ذکر می‌کند... تکرار این معنی و مفهوم، مورد نظر بوده است، و عمداً چنین مقصود و مضمونی مجدداً به میان آمده است تا بیانگر خود این حقیقت باشد. پس بهتر این است معنی این آیه واپسین سوره را به آیه آغازین سوره حواله داریم و هر دو آیه را بیانگر سنت جاریه یزدان بدانیم. گمان می‌رود این معنی برای تفسیر این دو آیه بسنده و پسندیده باشد و نیازی نباشد بدان غیب نهای پناه برد.



پس از آن، روند قرآنی رو به رسول خدا ﷺ می‌کند تا تنها دین و شریعت و برنامه و راه او را در میان همه دینها و مذبهها و دسته‌ها و گروه‌هایی که در زمین زندگی می‌کنند، از جمله ملت عرب مشرک، برجسته بنمایند و ممتاز و منحصر فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَرَّعُوا دِيْنَهُمْ وَكَانُوا شَيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ ۚ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾.

بیگمان کسانی که آئین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده می‌دارند (و آن را با عقائد منحرف و معتقدات

دلائل متقن بر وجوب ایمان بیان گردیده است. پس چرا ایمان نمی‌آورند؟) آیا انتظار دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند؟ یا این که پروردگارت (خودش) به سوی آنان بیاید؟ یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت که (دالّ بر شروع رستاخیز باشد) برای آنان نمودار شود؟ روزی پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد (و آنان را به ایمان اجباری وادار می‌نماید) اما ایمان آوردن افرادی که قبل از آن ایمان نیاورده‌اند، یا این که با وجود داشتن ایمان (کارهای پسندیده نکرده‌اند و) خیری نیندوخته‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت. بگو: منتظر (یکی از این امور سه گانه) باشید و ما هم منتظر (نتیجه و عده خدا در باره خود و وعید او در باره شما) هستیم.

تهدید و بیم آشکار قاطعانه‌ای است. سنت خدا بر این رفته است و قانون خدا چنین بوده است که اگر معجزه و خارق‌العاده‌ای انجام بگیرد و تکذیب کنندگان ایمان نیاورند، حتماً عذاب ریشه‌کن کننده‌ای بیاید و ایشان را یکسره هلاک نماید... خداوند سبحان بدیشان می‌فرماید: اگر معجزات و خوارق عادات پیشنهادی ایشان، یکی از آنها بیاید و روی نماید، آنان یکسره بعد از آن نابود می‌گردند... روزی و روزگاری برخی از این معجزات و خوارق عادات یزدان جهان روی می‌دهد و کار از کار می‌گذرد و به دنبال آن هیچ گونه ایمانی و عملی پذیرفته نمی‌گردد و سودی نمی‌بخشد... ایمان و عمل کسی که پیش از آن ایمان نیاورده است و در پرتو ایمان خود، کار پسندیده و شایسته‌ای نکرده است. چه برای معیار و میزان اسلام همیشه کار پسندیده و شایسته همدم و همراه ایمان است و بیانگر وجود آن است.

در روایتهای متعدّد آمده است که مراد از فرموده یزدان:

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ﴾.

روزی پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد. این است که نشانه‌ها و علامتهای قیامت فرا می‌رسد. (۱)



اقتصادی اسلامی، اسلامی است و بس... و پیغمبر خدا ﷺ بطور کلی تا آخر زمان با هیچ یک از این چیزهایی که بیگانه از اسلامند نبوده و نمی باشد.

مسلمان هر زمان در برابر عقیده‌ای جز اسلام بایستد، بدون کمترین فوت وقت آن عقیده را دور می اندازد و تنها ایستادنش برای رد کردن است. همچنین هر زمان در برابر شرعی یا نظامی و یا وضعی بایستد که حاکمیت در آن تنها از آن یزدان نباشد، به عبارت دیگر: الوهیت و ربوبیت در آن تنها از آن یزدان نباشد، بی درنگ آن شرع یا نظام و یا وضع را نمی پذیرد و ایستادنش فقط برای رد کردن و بیزاری جستن است و بس... مسلمان در چنین حالی همین که ایستاد، در نخستین لحظه بدون درنگ قلم بطلان بر چیزهای بیگانه از اسلام می کشد پیش از این که رنج تلاش پژوهش مشابهاًت یا مخالقات میان چیزی از این چیزها و میان آنچه در اسلام است به خود دهد. یعنی او که اسلام را شناخته است و از دل و جان پذیرفته است اصلاً خود را نیازمند مقایسه میان اسلام و غیراسلام نمی بیند.

دین مقبول در پیشگاه یزدان اسلام است و بس... و پیغمبر خدا ﷺ اصلاً با کسانی نیست و کمترین پیوندی با کسانی ندارد که دین را تکه تکه و بخش بخش کرده اند و بر دین اسلام گرد نیامده اند و اسلام را مجمع دل‌های خود نکرده اند.

قطعاً دین پسندیده یزدان، هم برنامه است و هم شرع... پیغمبر خدا ﷺ اصلاً رابطه و پیوندی با کسانی ندارد برنامه‌ای جز برنامه یزدان را برنامه خود می کنند، و شریعتی جز شریعت یزدان را شرع خود می شمارند. کار بطور کلی این چنین است. این امر در نخستین نگاه پیدا و هویدا است، و لزوم ورود به تفصیلات دیده نمی شود.

کار و بار کسانی که دین خود را پخش و پراکنده می کنند و آن را به مذاهب و مکتبها تبدیل می نمایند، و پیغمبر خدا ﷺ نیز به فرمان یزدان بزرگوار از ایشان

باطل به هم می آمیزند) و دسته دسته و گروه گروه می شوند (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می کنند) تو بهیچ وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جدا) سرو کارشان با خدا است و خدا ایشان را از آنچه می کنند باخبر می سازد (و سزای آنان را خواهد داد).

این دو راهه جدائی میان پیغمبر ﷺ و دین و شریعت و منهج او بطور کلی، و میان سائر دینها و مذاهبها و ملتها و گروهها است... جدا است از مشرکانی که خیال‌بافیه و آداب و رسوم و دشمنانگیها و خونبهاها و انتقامجوییهای جاهلیت، ایشان را پخش و پراکنده کرده بود و آنان را به دسته‌ها و گروه‌ها و قبیله‌ها و عشیره‌ها و تیره‌های متعدّد درآورده بود. بلی جدا است از یهودیان و مسیحیانی است که اختلافات مذهبی ایشان را تکه تکه و بخش بخش نموده بود و به صورت دینها و مذاهبها و گروه‌ها و دسته‌ها و اردوگاه‌ها و دولتها درآورده بود. و بالأخره جدا است از همه کسانی که جز ایشان بوده و خواهند بود، اعم از مذاهبها و مکتبها و دیدگاه‌ها و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و باورها و اوضاع و احوال و نظامها و سیستمها، تا روز سزا و جزای قیامت... بلی تا دامنۀ قیامت پیغمبر خدا ﷺ به هیچ وجه از زمرۀ این چنین کسانی نیست و با این گونه عقیده‌ها و باورها و دینها و مذاهبها و مکتبها و دیدگاه‌ها همسو و همراه نمی باشد... دین او اسلام است و بس. شریعت او همان است که در کتاب یزدان است. برنامه او همان برنامه ممتاز و مستقل و منحصر به خود است... ممکن نیست که این دین یا دین دیگری بیامیزد و با معتقدات و تصوّرات دیگر سازش کند و همراه و همسو گردد. امکان ندارد که شریعت او و نظام او با مذاهب و اوضاع و نظریّات دیگری بیامیزد... ممکن نیست دو صفت برای شریعتی یا وضعی و یا نظامی، موجود باشد... مثلاً اسلامی و چیز دیگری نام بگیرد!!! اسلام، اسلام است و بس. شریعت اسلام، شریعت اسلام است و بس... نظام اجتماعی یا سیاسی و یا

بندگی و پرستش... ژرفاهای دل انسان را لمس می‌کند. این یگانگی همراه با نگرش فراگیری به سراسر گستره هستی و قوانین و ارکان و اصول آن است:

﴿قُلْ: إِن صَّلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ، وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. قُلْ: أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا، وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا، وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ، فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ، وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِيهَا أَنَا كُمْ. إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ، وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندام و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیرهٔ مواتم شود). خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اولین مسلمان (در میان امت خود، و مخلص‌ترین فرد در میان همهٔ انسانها برای خدا) هستم. (ای پیغمبر! به کسانی که تو را همچون خود به شرک ورزی می‌خوانند) بگو: آیا (سزوار است که) پروردگاری جز خدا را بطلبم (و معبودی جز او را پرستش و عبادت بکنم) و حال آن که خدا پروردگار هر چیزی است؟ هیچ کسی جز برای خود کار نمی‌کند، و هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. سرانجام همهٔ شما به سوی خدا باز می‌گردید و شما را از آنچه در آن اختلاف می‌ورزید آگاه می‌سازد (و میانتان در بارهٔ راه و روش و ادیان و عقائدتان داوری می‌کند). خدا است که شما را جانشینان (دیگران برای آبادانی جهان در کرة) زمین گردانید، و (در استعدادهای ذاتی و مواهب آسمانی و اموال کسبی) برخی را بر برخی، درجاتی بالاتر برد (و در کمال مادی و معنوی به نسبت استفادهٔ شخص از اسباب و سنن یزدان و گسترده در

بیزاری جسته است، گذشته از همهٔ اینها سر و کارشان با خدا است و او ایشان را در برابر کارهایی که در دنیا می‌کرده‌اند مورد بازپرسی و بازخواست قرار می‌دهد: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾.

آنان سر و کارشان با خدا است و خدا ایشان را از آنچه می‌کنند باخبر می‌سازد (و سزای آنان را خواهد داد). به مناسبت حساب و کتاب و سزا و جزا، خداوند سبحان، مهربانی و رحمتی را که در محاسبهٔ بندگان بر خود واجب فرموده است، بیان می‌نماید. برای کسی که کار نیکی را انجام دهد و مؤمن باشد - چه همراه با کفر نیکی وجود ندارد - ده برابر آن بدو پاداش می‌دهد. و کسی که کار بدی را بکند، هسان آن او را کیفر و سزا می‌دهد. پروردگار تو بر هیچ کسی ستم نمی‌کند و از حق او نمی‌کاهد:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا. وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا. وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾.

هر کس کار نیکی انجام دهد (پاداش مضاعف، دست کم از دریای جود و کرم خداوند معظم) ده برابر آن دارد، و هر کس کار بدی کند، پادافره او (به سبب عدل و داد یزدان) جز همسنگ و همسان آن داده نمی‌شود و به (اینان با افزایش کیفر، و به آنان با کاهش پاداش از) ایشان ظلم و ستم نمی‌گردد.

در پایان سوره، و در پایانهٔ سخن درازی در بارهٔ مسألهٔ قانونگذاری و حاکمیت، تسبیح و تقدیس خوش و دلربا و آهنگین و پر نوائی قرار گرفته است که برای جان آشنا و عزیز است و قاطعانه و فیصله بخش است ... آهنگها و نواهای الهامگرانه در هر آیه چنین گوش جان را می‌نوازند:

﴿قُلْ ...﴾. ﴿قُلْ ...﴾. ﴿قُلْ ...﴾.

بگو... بگو... بگو...

در هر آیه‌ای پسوده‌های نازکانهٔ ژرفی، در جایگاه توحید و یگانگی، یگانگی راه و آئین، و یگانگی مقصد و حرکت، و یگانگی معبود و خداوندگار، یگانگی

این آئین، آئین دیرین یزدان است. آئینی از زمان ابراهیم است. ابراهیم که نیای این ملت مسلمان است. بلی آئین مبارک ابراهیم مخلص حقرا است:

﴿مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا، وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

دین ابراهیم حقرا (و از آئینهای انحرافی محیط خود رویگردان است، و ابراهیم از زمره مشرکان نبوده است.

﴿قُلْ: إِن صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ. وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ، وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾.

بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیرهٔ مواتم شود). خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اولین مسلمان (در میان امت خود، و مخلص‌ترین فرد در میان همهٔ انسانها برای خدا) هستم.

مخلص کامل خدا بودن است. کاملاً مخلص خدا بودن: در هر اندیشه‌ای که بر دل گذرد، در هر حرکتی که در زندگی انجام پذیرد، در هر نمازی که خوانده شود، در هر اعتکافی که با دل خلوت گردد و در برابر یزدان ایستاد و کرنش رود، در ماندن و در مردن، در شعائر بندگی، در زندگی عملی و واقعی، و بالأخره در مردن و در آنچه در فراسوی مرگ است ...

این تسبیح و تقدیس «توحید» مطلق و عبودیت کاملی است که نماز و اعتکاف و زندگی و مرگ را گرد می‌آورد، و آنها را خالصانه به یزدان «خداوندگار جهان و جهانیان» تقدیم می‌دارد... خداوندگاری که نگاهدار و نگاهبان هستی، و چرخانندهٔ کار و بار کیهان، و پروردگار راهنمای فرمانروای همهٔ جهانها و جهانیان است .. با «تسلیم» کاملی رو به خدا می‌دارد که در جهان درون و در جهان بیرون چیزی بر جای نمی‌ماند که آن را به بندگی یزدان نکشاند و به کرنش در برابر خداوند متان نرساند. در سراسر گسترهٔ فراخ جهان

پهنهٔ جهان است، کسانی را بیشتر از کسانی ترقی و تعالی داد) تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید (و در عمل مشخص شود چه کسی به شرائع آسمانی مؤمن یا کافر و در نعمتهای خدادادی سپاسگزار و یا ناسپاس است). بیگمان پروردگارت زود رسانندهٔ عقاب (به مخالفان) است و او دارای مغفرت بیکران و رحمت فراوان (در حق پشیمان شوندگان از گناهان و برگردندگان به آستان یزدان) است.

این پیرو، سراسر آن با سر آغاز سوره، نغمهٔ دلنواز چشمگیر هم‌آوایی را تشکیل می‌دهد. پیروی است که سخن از مسألهٔ ذبیحه‌ها و نذر و نذور و ثمرات و غلات، و ذکر چیزهایی که جاهلیت در بارهٔ شریعتها و قانونها گمان می‌برد و چنین می‌انگاشت که برگرفته از شرع خدا است و به دروغ به یزدان نسبت می‌داد، بدان پایان می‌پذیرد... این پیرو بیانگر چه معنی و مفهومی است؟ بیانگر معنی و مفهومی است که نیازی به تفصیل بیشتر از بیان پیشین ندارد.

﴿قُلْ: إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. دِينًا قَيِّمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

بگو: بیگمان پروردگارم (با وحی آسمانی و نشان دادن آیات قرآنی و گسترهٔ جهانی) مرا به راه راست رهنمود کرده است. و آن دین راست و استوار و پا بر جا، یعنی آئین ابراهیم است. همان کسی که حقرا (و از آئینهای انحرافی محیط خود رویگردان) بود و از زمره مشرکان نبود.

اعلام و اعلانی است که بیانگر شکر و سپاسگزاری است، و به اطمینان و اعتماد اشاره دارد، و سرشار از یقین و ایمان است... یقین و ایمان به ساختار پرستش و ازگانی و دلالت معنوی، و اعتماد به پیوند راهنما، پیوند ربوبیت رهنمون نگاهبان نگاهدار... و سپاسگزاری بر هدایت و رهنمود به راه راستی که هیچ گونه کجی و کژی در آن نیست:

﴿دِينًا قَيِّمًا﴾.

دین راست و استوار و پا بر جا.

﴿أَعِزَّ اللَّهُ أَنْبَعِي رَبَّاً وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ؟﴾

آیا پروردگاری جز خدا را بطلبیم و بجویم؟

آیا جز خدا، خدائی را بجویم و بطلبیم که بر من فرمانروائی کند؟ در کار و بار من دخل و تصرف نماید؟ امور زندگی مرا بگرداند؟ بر من نظارت کند؟ مرا بیاید و مراقبت نماید؟ مرا به راه راست بدارد و راست و درست کند؟ و رهنمون و رهنمودم گرداند؟ و حال این که من در گرو نیت درون و عمل بیرون خود باشم، و مورد بازخواست الهی در طاعت و معصیتی قرار بگیرم که بدان دست می یازم؟

آیا جز خدا، خدائی را بجویم، در حالی که جهان هستی همه در دست قدرت یزدان است، و من و شما تحت ربوبیت او قرار داریم؟!

آیا جز خدا، خدائی را بجویم، در حالی که هر کسی در برابر گناه خود گرفتار می آید، و کسی گناه دیگری را با خود بر نمی دارد؟!

﴿وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا، وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾

هیچ کسی جز برای خود کار نمی کند، و هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی کشد.

آیا جز خدا، خدائی را بطلبیم، در حالی که خدا است که مردمان را در زمین جایگزین و جانشین یکدیگر می سازد، و برخی از مردمان را بر برخی دیگر در خرد و پیکر و روزی، پله هائی بالاتر می برد تا ایشان را بیازماید که آیا سپاسگزاری می کنند و یا کفر می ورزند؟!

آیا جز خدا، خدائی را بطلبیم، در حالی که خدا عقاب و عذاب را هر چه زودتر می رساند و گریبانگیر آدمی می گرداند، و او مهربان و آمرزگار برای کسی است که توبه کند و از گناهان دست بردارد؟!

آیا جز خدا، خدائی را بطلبیم، و شرع او را شرع، فرمان او را فرمان، حکم او را حکم، قرار دهم؟! در حالی که همه این دلائل و همه این اشارات و الهامات شاهد و گواه و رهنمون و راهنمای این هستند که تنها یزدان

درون و جهان بیرون نمی گذارد چیزی میان او و میان یزدان حائل و مانع گردد...

﴿وَيَذَلِكْ أَمْرٌ﴾

به همین دستور داده شده ام.

من هم شنیده ام و پذیرفته ام و اطاعت کرده ام و کرنش برده ام.

﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾

من اولین مسلمان (در میان امت خود) و مخلص ترین و مطیع ترین کس (در میان تمام اهل جهان از آغاز تا پایان آن) هستم.

﴿قُلْ: أَعِزَّ اللَّهُ أَنْبَعِي رَبَّاً، وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا، وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾

(ای پیغمبر به کسانی که تو را همچون خود به شرک ورزی می خوانند) بگو: آیا (سزاوار است که) پروردگاری جز خدا را بطلبیم (و معبودی جز او را پرستش و عبادت بکنم) و حال آن که خدا پروردگار هر چیزی است؟ هیچ کسی جز برای خود کار نمی کند، و هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی کشد. سرانجام همه شما به سوی خدا باز می گردید و شما را از آنچه در آن اختلاف می ورزید آگاه می سازد (و میانتان در باره راه و روش و ادیان و عقائدتان داوری می کند).

سخنی است که آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنها و ارسی و سرکشی می کند، و شامل هر موجود و آفریده ای می شود که انسان از آن باخبر یا بی خبر است، و هر رخدادی و پدیده ای را در بر می گیرد که در پنهان و آشکار روی می دهد و انجام می پذیرد... سپس همه اینها را به زیر سایه چتر ربوبیت یزدان می کشاند، ربوبیتی که مشتمل بر همه موجودات این کیهان بزرگ است، و در عقیده و عبادت و شریعت جملگی را بنده حاکمیت یزدان می گرداند.

سپس این چنین سخنی، در یک پرسش استنکاری، اظهار شگفتی می کند:

جهان، آفریدگار و خداوندگار یکتا و یگانه هستی است و بس.

این تسبیح و تقدیس، تسبیح و تقدیس یکتاپرستی دلتواز و دلربا است. در لابلای آن، صحنه زیبا و فریبانی است، صحنه حقیقت ایمانی است، ایمانی که در دل پیغمبر خدا ﷺ بود. این صحنه، صحنه‌ای است که جز تعبیر شگفت قرآنی نمی‌تواند بیانگر زیبایی و شکوه آن باشد.

این، واپسین آهنگ و نوائی است که در روند قرآنی گوش جان را می‌نوازد. روندی که در صدد بیان حاکمیت و شریعت است. این آهنگ و نوای واپسین هماهنگ و همنا با آهنگها و نواهای پیشین سوره است. آهنگها و نواهایی که مسأله عقیده و ایمان را زمزمه می‌کردند و به گوش جانها می‌خواندند. از جمله آنها این فرموده خداوند بزرگوار است:

﴿قُلْ: أَعِيََّرَ اللَّهُ اتَّخَذَ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يَطْعَمُ؟ قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ، وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ: إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ، وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ﴾.

بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیرم؟! در صورتی که او آفریننده آسمانها و زمین است و او روزی می‌دهد (و رازق همگان او است و همه بدو نیازمندند) و به او روزی داده نمی‌شود (و نیازمند کسی نیست). بگو: به من دستور داده شده است که نخستین کسی باشم که (از این امت، خویشان را خالصانه تسلیم فرمان خدا کند) و مسلمان باشد (و نیز خداوند به من دستور داده است که) از زمره مشرکان مباش. بگو: من (هم مانند سائر انسانهای مآل اندیش) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. کسی که (چنین عذابی) بدان هنگام از او بدور داشته شود، به حقیقت خدا بدو رحم کرده است، و این پیروزی آشکاری است.

خوشتن را نیازمند تکرار چیزی نمی‌بینیم که بارها گفته‌ایم و اشاره کرده‌ایم که مقصود از تکرار این چنین آیه‌هایی که دو بار در سرآغاز و پایان سوره‌ها می‌آید چیست. این نوع سخن نیز گونه‌ای از گونه‌های بیان حقیقت یگانه‌ای است. حقیقتی که یک بار به شکل عقیده نهان در زوایای جهان درون جلوه گر می‌آید، و بار دیگر به صورت یک برنامه زندگی پیدا در جهان بیرون خودنمایی می‌کند. در مضامین و مفاهیم این آئین هم، هر دو شکل و صورت بیانگر حقیقت یگانه‌ای است.

هم اینک که روند سوره به پایان آمده است، فاصله دراز و پهنه گسترده و ژرفاهای ژرفی را ورنه‌انداز می‌کنیم. فاصله‌های دوردست و پهنای وسیع و ژرفاهای عمیقی که ابعاد سوره در آنها پدیدار و آشکار می‌آید، چه چیزهایی که از آن در جزء هفتم گذشته است و چه چیزهایی که در این جزء با آنها رویاروی می‌گردیم. ابعادی که هراس‌انگیز و دلهره‌آمیز است ... حجم سوره را ورنه‌انداز می‌کنیم. همچنین صفحه‌ای را، و آیه‌ای را، و عبارتی را پیش چشم می‌داریم... اگر این کلام انسان بود، ده یک این همه حقائق و صحنه‌ها و انگیزه‌ها و الهامها را در بر نمی‌گرفت، آن هم در این مساحت محدود... گذشته از آن گستره معجزه‌آمیزی که خود این حقائق، و همچنین تعبیر از آن حقائق می‌رسانند و بیانگر آنند.

هان بدان! این کوچ، کوچ دراز آهنگ و فراخی است. فاصله‌های دور و درازی را پیموده است و فرازها و نشیبهای فراوانی را پست سر گذاشته است. این راه‌های طولانی و فواصل زیادی را که به همراه سوره بریده‌ایم و طی کرده‌ایم، هراسناک بوده است... کوچی داشته‌ایم همراه با حقائق بزرگ هستی ... کوچی بوده است که به تنهایی «ارکان و اصول جهان‌بینی اسلامی» را در خود گرد آورده است:

حقیقت الوهیت را با همه زیبایی و شکوه و جلال و جمالی که دارد.

حقیقت هستی و زندگی را و چیزهائی را که در فراسوی هستی و زندگی قرار دارند، همچون غیب نهان، قضا و قدر پنهان، اراده و مشیبتی که می‌زداید و بر جای می‌دارد، و هستی می‌بخشد و نیست می‌گرداند، و هر گونه که بخواهد جهان و زنده‌ها و مردمان را به چرخش و جنبش می‌اندازد و به حرکت در می‌آورد.

حقیقت نفس بشری را با همه ژرفاها و گودیاها، و راه‌ها و پیچ‌ها، و پیداها و ناپیداها، و هواها و هوسها، و هدایتها و ضالتهائی که دارد. همچنین چیزهائی که از سوی شیاطین انسان و پری به نفس آدمی وسوسه می‌گردد، و هدایتها و ضالتهائی که گامهای او را بدین سو و آن سو می‌کشانند و بدینجا و آنجا می‌رسانند. صحنه‌های قیامت، موقعیتهای محشر، لحظه‌های غم و

اندوه، و لحظه‌های آرزو و شادی را، و گزیده‌هائی از تاریخ انسان در زمین، و بخشهائی از تاریخ و هستی و زندگی را ... خلاصه، مجموعه‌های زیادی را که در این فرصت و با این شتاب نمی‌توانیم چکیده‌ای از آنها را بنمایانیم. مجموعه‌هائی که چیزی جز خود سوره در روند شگفت و با تعبیر عجیب خود نمی‌تواند آنها را بیان کند و به تصویر زند.

قرآن کتاب «مبارکی» است، و اینها بدون شک از برکات فراوان آن است... سپاس خداوندی را سزا است که آفریدگار جهان و جهانیان است.

پایان سورة انعام

دیگر سو بیگانگیهای شگفتی در آنان است که آن بیگانگیها را جز ویژگیهای همگانی بشری گرد نمی آورد.

بدین روال و بر این منوال، سوره های قرآن را پیش چشم داشته ام و یکایک آنها را این گونه دیده ام، و با یک یک آنها چنین زیسته ام و نشست و برخاست کرده ام بلی پس از آن که مدتهای مدید با تک تک سوره ها هم نشینی نموده ام و با آنها الفت پذیرفته ام و خوی گرفته ام، و بسیار و بسیار با هر یک از سوره ها برابر سرشتی که داشته اند، و راه هایی که سپرده اند، و سیماها و نشانه هایی که در آنها نمایان گشته اند و جلوه گر آمده اند، این گونه دیدگاهی نسبت به سوره ها پیدا کرده ام، و با این چنین نگاهی جمال دل آرای سوره ها را ورنه انداز نموده ام و سراپا محو سیماهای فریبای آنها شده ام.

با توجه بدین امر، من در سوره های قرآن، به سبب گوناگونی نمونه ها، و فور نعمت می بینم، و به سبب همزیستی تنگاتنگ و استوار خود با سوره ها، انس و الفت شگفتی می یابم، و به سبب گوناگونی سیماها و تنوع سرشتها و راه ها و شیوه ها و جلوه گاه های یکایک آنها، لذت می برم و خوش می شوم.

هر یک از سوره ها دوست هستند ... همه سوره ها دوستانند... همه آنها همدم و انیس و عزیز و حبیب و شادی بخش و لذت بخش هستند... همه و همه سوره ها، دل درکنار آنها می آرمند، و در آنها انواع پویائی زیبا، و اقسام تازه ای از لذائذ و خوشیهای دلربا، و انگیزه های گوناگون و تکان دهنده دلکش و گیرا را می یابد. پویائی و خوشیها و انگیزه های رنگارنگ فریبائی که مزه ویژه ای و فضای مخصوصی به سوره ها می بخشد.

همدمی با این سوره، از آغاز تا انجام آن، کوچی است ... کوچی در میان جهانها و صحنه ها و رویاها و حقیقتها و بیانه ها و الهامگریها است. فرو رفتن به ژرفاهای درونها است. جلوه گر ساختن صحنه های هستی است ...

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## سورة اعراف

این سوره، مکی است، همچون سوره انعام. موضوع اساسی آن، موضوع قرآن مکی است که عقیده است ... اما برای پرداختن به این موضوع واحد، و این مسأله بزرگ، جولانگاه هر یک از این دو سوره بسی از یکدیگر دور و فراخ است. اندازه گستره ای که هر یک از این دو سوره در آن بدین موضوع یگانه و بدین مسأله سترگ می پردازد، بسیار با همدیگر متفاوت است.

هر سوره ای از سوره های قرآن دارای شخصیت جداگانه، سیماهای جداگانه، برنامه ویژه، شیوه مشخص، و جولانگاه خاص خویش در پرداختن بدین موضوع یگانه، و بدین مسأله بزرگ است.

هر سوره ای از سوره ها پیرامون موضوع و هدف ویژه خود گرد می آید، آن گاه سیماهای جداگانه خویش را به خود می گیرد، و راه های خاص خود را در پیش می گیرد، و جولانگاه مخصوص خود را برای پرداختن بدین موضوع و پیاده کردن این هدف می سپرد. کار و بار هر سوره ای از سوره های قرآن، از این نظر، درست همچون کار و بار نمونه های انسانها است. یزدان جهان هر یک از انسانها را به شکل و رنگ ویژه ای آفریده است و سرشت خاصی بدو بخشیده است. هر چند یکایک مردمان انسانند، اما هر یک از آنان دارای ویژگیهای انسانی و ساختار بدنی و رفتار و کردار بشری خاص خود است... با این وجود، همگان نمونه هایی کاملاً جدا و گوناگونند. از یک سو دارای سیماهای بسیار نزدیک و شبیه به هم هستند، ولی از



اما این کوچ نیز همدان همه کوچهایی که در میان یکایک سوره‌ها و زیستن با تک تک آنها، کوچ جداگانه و دارای نشانه‌های ویژه راه و سیمای خاص خود است.

موضوع سوره انعام، عقیده است. موضوع سوره اعراف نیز عقیده است ... اما سوره انعام به عقیده به خاطر خود عقیده می‌پردازد، و موضوع عقیده و حقیقت عقیده را عرضه می‌دارد، و با جاهلیت عربی در زمان خود رویاروی می‌شود، و با هر گونه جاهلیت دیگر نیز به مقابله می‌پردازد، رویارویی و مقابله صاحب حق که حق را آشکارا بیان می‌کند و فریاد می‌دارد، و در این مقابله و مبارزه، انگیزه‌های ژرف و تند بسیاری با سوره هم‌آوا و هم‌رزم می‌گردند که به صورت اجمال و تفصیل از آنها صحبت کردیم، بدان هنگام که ما در جزء هفتم و در این جزء سوره را به پیش کشیدیم و بدان آغازیدیم و به بررسی آن پرداختیم و در برابر سوره آن اندازه که یزدان خواست که بایستیم ایستادیم و مطالب و مقاصد را ورنه اندازه کردیم... سوره انعام که این برنامه را دارد و راه را این چنین می‌سپرد، می‌بینیم که سوره اعراف بدان گاه که به موضوع عقیده می‌پردازد راه و روش دیگری را در پیش می‌گیرد، و موضوع عقیده را در جولانگاه دیگری عرضه می‌دارد... سوره اعراف موضوع را در جولانگاه تاریخ بشری عرضه می‌کند، یعنی در سراسر جولانگاه کوچ بشریت که از بهشت و دنیای فرشتگان می‌آغازد، و به نقطه‌ای برمی‌گردد که این کوچ از آن شروع به حرکت کرده است و به راه افتاده است... این سوره «کاروان ایمان» را در طول تاریخ نشان می‌دهد. کاروان ایمانی که از آدم عليه السلام آغازیده است و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ختم گردیده است. این کاروان بزرگوار را به گونه‌ای می‌نمایند که دارد این عقیده را برمی‌دارد و آن را در طول تاریخ به پیش می‌برد. آن را به نسل نسل و قبیله قبیله انسانها عرضه می‌کند و تقدیم می‌دارد... روند سوره پیاپی به تصویر

می‌کشد که چگونه انسانها با این کاروان و هدایتی که با خود حمل می‌کند برخورد کرده‌اند؟ چگونه این کاروان با ایشان سخن گفته است و مخاطبشان ساخته است؟ چگونه آنان پاسخ این کاروان را داده‌اند؟ چگونه بزرگان قوم، یعنی اشراف در کمین این کاروان نشسته‌اند و این کاروان از کنار کمینگاه‌های ایشان گذشته است و راه خود را به سوی خدا طی کرده است؟ و بالاخره سرانجام تکذیب کنندگان و فرجام مؤمنان در دنیا و آخرت چگونه بوده است و کارشان به کجا کشیده است؟

این کوچ، کوچ بسیار طولانی است ... ولیکن این سوره چنین کوچی را منزل به منزل و مرحله به مرحله طی می‌کند، و آن را در نزد بیشتر نشانه‌های برجسته و آشکار راه ترسیم شده نگاه می‌دارد. سیمای این راه، و نشانه‌های این راه، و آغاز و انجام این راه روشن و پیدا، و نشانه‌های این راه برجسته و هویدا است ... انسانها همه این راه را می‌پیمایند و سرانجام از همین راه به همان نقطه‌ای برمی‌گردند که در جهان بالا و دنیای فرشتگان کوچ خود را از آنجا آغازیده بودند. کاروان انسانها از آغاز با دو نفر شروع به حرکت کرده است. این دو شخص، آدم و همرش، یعنی: والدین مردمان بوده‌اند. اهریمن نیز با آن دو نفر به راه افتاده است و از جانب یزدان اجازه داشته است که به همراهی آنان و فرزندانانشان بپردازد. آدم و همرش و فرزندان و زادگانشان نیز با خدای بزرگوار پیمان بسته‌اند که خویششان را بپایند... چرا که آنان به اندازه اختیاری که در دوران حیات دارند مورد آزمایش قرار دارند. در این آزمون، یا پیمان خدا را محکم نگاه می‌دارند، و عهد خود را با خدای خویش می‌پایند، و یا این که به دام اهریمن و زادگانش گرفتار می‌آیند و بجای پشت بستن به خدا بر اهریمن تکیه می‌نمایند، اهریمنی که دشمن انسانها و والدین ایشان است. او همان دشمنی است که والدین آنان را از بهشت بیرون رانده است. انسانها یا گوش به آیاتی فرا می‌دارند که قافله سالاران

برمی‌گردند. بسیار خسته‌اند و رنج بیشماری برده‌اند. مسیر کاروان، ایشان را لاغر و فرسوده کرده است. به گونه‌ای که همین که به نقطه شروع کاروان می‌رسند، بارها و کوله‌بارها را در نزد ترازو فرومی‌اندازند و هراسان و لرزان می‌ایستند و به ترازو خیره می‌شوند تا ببینند که چه می‌شود و آنچه آورده‌اند چه می‌ارزد!... هر کسی از این کاروانیان تک و تنها فرآورده و فراهم آورده خود را با خویشتن آورده است. اگر انسان سنگین باری کسی را برای حمل بار گناهانش به فریاد خواند، او چنین کمکی را نمی‌تواند بکند و چیزی از بار گناهانش برداشته نمی‌شود، هر چند از نزدیکان و وابستگان باشد.<sup>(۱)</sup> هر کسی جداگانه با حساب و کتاب خود روبرو می‌گردد و سزا و جزای خود را می‌بیند... روند سوره دسته‌ها و گروه‌های انسانها را پیوسته دنبال می‌کند تا آن گاه که به بهشت یا به دوزخ می‌رسند، و درهای باز برای ورود به غربت رفتگانی که برگشته‌اند بسته می‌گردد. آنان در کره زمین غریب بوده‌اند و هم اینک برگشته‌اند:

﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ. فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ. إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾.

خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است (به همان سادگی پس از مرگ شما را زنده می‌کند و به سوی او) برمی‌گردید. (در آن وقت که به سوی او برمی‌گردید، دو گروه خواهید بود): گروهی که (خداوند ایشان را موفق گردانده است و به سبب پیروی از رهنمود پیغمبران) هدایتشان بخشیده است، و گروهی که درخور گمراهی گردیده و سرگشته شده‌اند، چرا که به جای یزدان شیاطین را به دوستی و سروری گرفته‌اند و خویشتن را راه یافته پنداشته‌اند.

(اعراف / ۲۹ و ۳۰)

میان بامدادان و شامگاهان، پیکارهای حق و باطل،

کاروان بشریت، یعنی انبیاء بزرگوار یزدان در طول تاریخ با خود به ارمغان می‌آورند، و یا گوش به وسوسه‌های گمراه‌ساز اهریمنی فرا می‌دارد که لحظه‌ای در یورش و تاخت بر ایشان با لشکریان پیاده و سواره خویش، به خود سستی راه نمی‌دهد و آرام نمی‌گیرد، و پیوسته از راست و از چپ بر آنان می‌تازد و از هر سو حمله‌ور می‌شود.

کاروان بشریت از همان جا، یعنی از پیشگاه یزدان سبحان به راه افتاده است و به سوی کره زمین روان شده است. کاروانیان این کاروان کار می‌کنند و به تلاش می‌ایستند. رنج می‌کشند و بدبخت می‌شوند. خوب می‌گردند و بد می‌گردند. صالح یا فاسد می‌شوند. به آبادانی می‌پردازند و ویران می‌کنند. با یکدیگر به مسابقه می‌پردازند و با همدیگر می‌جنگند. رنج می‌کشند، رنجی که بدبخت و خوشبخت از آن رها نمی‌گردند... سپس همگان در پایان کاروان به سوی یزدان برمی‌گردند. به سوی خدائی برمی‌گردند که کاروان ایشان را به راه انداخته است، و بدانان فرصت حیات بخشیده است، و در جولانگاه زندگی، آنان را در محدوده اختیار، با خوشبختی و ناخوشبختی و داشتن نداشتن آزموده است. کاروانیان هر چه را به دست آورده‌اند، در طول این کوچ مشخص و محدود، هم اینک بر دوش می‌کشند... هر چه را به دست آورده‌اند: گل یا خار، گرانبها و بی‌ارزش، با ارج و بی‌ارج، خیر و شر، و حسنات و سیئات ... همه و همه را با خود حمل می‌کنند... هم اینک این کاروان در شامگاه روزی که در سپیده دم آن روان شده است برمی‌گردد... بلی کاروان یک روزه حیات پایان گرفته است و کاروانیانی که بامدادان راه افتاده بودند، شامگاهان، هم اینک برمی‌گردند!... ما هم اینک از لابلای روند سوره، آنان را می‌بینیم که با بارهای سنگینی که بر دوش دارند - این بارها هر چه هست - برمی‌گردند. با هر چه با خود دارند به سوی خدایشان و به پیشگاه آفریدگارشان برمی‌گردند. دارند در راه افتادن و خیزان و لنگ لنگان

نیز گوناگون است. چه تعبیر و تفسیر هر سوره‌ای از این دو سوره، مناسب با برنامه خود در عرضه و بیان موضوع است... روند سخن در سوره انعام با موجهای خروشان به پیش می‌رود، و صحنه‌ها همیشه در اوج درخشش و افروزش و تابش هستند، و آهنگها و نواها پر طمطراق و طنین‌انداز و غرّان و جوشانند. در صورتی که روند سخن در سوره اعراف، آهسته و آرام با آهنگها و نواهای ساده و کوتاه، به پیش می‌رود، و با شیوه گفتگوی از مطالب و مقاصد، به جلو گام برمی‌دارد. انگار که سخن از وصف قافله‌ای است که راه طولانی را پیموده است. گام به گام و منزل به منزل، از این قافله سخن می‌رود تا بدان هنگام که از سفر برمی‌گردد. گاه گاهی آهنگها و نواها در محلّ پیروها اوج می‌گیرند، اما هر چه زودتر فروکش می‌کنند، و روند سخن با رزانت و متانت و با گامهای پیاپی و منظم، به جلو می‌رود.

اما با وجود این، هر دو سوره مکی هستند، و از قرآن مکی بشمارند!!!



شاید زیبا باشد در اینجا برنامه سوره را در پرداختن موضوع عقیده در قالب یک جنبش عقیدتی و ایدئولوژی در میان امواج تاریخ بشری، بررسی کنیم.

سوره اعراف داستان این عقیده را در تاریخ بشری عرضه نمی‌دارد، و همچنین از کوچ بشری از آغاز پیدایش نخستین تا برگشت واپسین آن به سوی ربّ العالمین، سخن نمی‌گوید، تنها محض عرضه آن به شیوه داستانی... بلکه داستان عقیده و کوچ بشریت را به شکل پیکاری با جاهلیت عرضه می‌دارد و به نمایش می‌گذارد... بدین خاطر است که این سوره، چنین پیکاری را در صحنه‌ها و موقعیتهای عرضه می‌دارد، و این صحنه‌ها و موقعیتهای را برای کسانی به نمایش درمی‌آورد که زنده بودند و با این قرآن روبرو می‌شدند و مخاطب آن واقع می‌گردیدند. این قرآن چنین داستانی را برای ایشان روایت می‌دارد و آنان را

هدایت و ضلالت، رزمهای مؤمنان کاروان بزرگوار ایمان و قافله سالاران ارجمند این کاروان، یعنی پیغمبران یزدان، با اشراف مستکبر و پیروان آشکار و پنهان آنان، نشان داده می‌شود، و جنگها و درگیریهای تکراری، و سرنوشتها و فرجامهای همگون، به نمایش در می‌آید... نامه‌های ایمان با درخشش و پرتو تابان خود جلوه‌گر می‌گردد، و نامه‌های ضلالت با تاریکی و سیاهی ویژه خویش پدیدار می‌شود. مهلکه‌ها و جایگاه‌هایی که تکذیب کنندگان در آنها نقش زمین شده‌اند، گاه گاهی نشان داده می‌شود، در مکانها و محلّهایی که روند سوره بالای آنها می‌ایستد تا پندی دهد و بیدار باشی بگوید... این ایستادنهای نیز برابر نظم و نظامی است که در روند سوره مشاهده می‌گردد. چه بعد از طی هر منزل و مرحله قابل توجهی، چنین به نظر می‌رسد که انگار روند سوره می‌ایستد تا بیم و اندرز و سخنی بگوید و پیروی ذکر کند ... آن گاه بگذرد و به راه خود ادامه دهد.

در اینجا داستان بشریت همه و همه در کوچ رفت و برگشت خود گفته می‌شود و به نمایش درمی‌آید. در نمایش این داستان، حرکت و جنبش این عقیده در تاریخ بشریت، مجسم و نمودار می‌گردد، و نتایج این چنین حرکت و جنبشی که در طول راه دور و دراز و در گذر زمان فراوان به دست آمده است، پیدا و هویدا می‌شود... بدان هنگام که سوره به پایان نخستین نقطه شروع می‌رسد... این سوره، به گونه‌ای جدا از گونه سوره انعام، موضوع عقیده را پیگیری می‌کند، هر چند که هر دو سوره گاه گاهی در نمایش صحنه‌های تکذیب کنندگان و صحنه‌های قیامت و صحنه‌های هستی به همدیگر می‌رسد و منطبق بر یکدیگر می‌شوند...

موضوع عقیده در سوره اعراف، در جولانگاهی کاملاً جدا از جولانگاه سوره انعام، عرضه می‌شود و حدود و ثغور هر یک از این دو سوره به هنگام بیان موضوع عقیده، بسیار مختلف و متفاوت است.

گذشته از این، شیوه تعبیر و سرشت تفسیر این دو سوره

(نه نگرانی از ناحیه بار سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهائی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی. از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید (و فرمان مپذیرید). کمتر متوجه (اوامر و نواهی خدا) هستید (و کمتر پند می‌گیرید). (اعراف / ۳-۱)

این سوره از همان لحظه نخستین پیغمبر ﷺ را و قوم او را مخاطب قرار می‌دهد، قومی که پیغمبر ﷺ با این قرآن به جهاد ایشان می‌رود... غیر از آن هر چه در سوره داستان، وصف کوچ دور و دراز بشریت، بازگشت از این کوچ معلوم و محدود، و هرگونه صحنه‌ای از صحنه‌های موجود در گستره هستی و در روز قیامت، خطاب غیرمستقیم - و گاهی مستقیم - به پیغمبر ﷺ و قوم او است و جنبه تهدید و بیم و پند و اندرز دارد، همان گونه که این سرآغاز کوتاه بدان اشاره می‌نماید.

این فرموده یزدان خطاب به پیغمبر ﷺ خود:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیه آن هیچگونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی. (اعراف / ۲)

حالت واقعیته را به تصویر می‌کشد که ممکن نیست امروزه آن را فهم و درک کند، مگر کسی که در میان جاهلیتی زندگی می‌کند و دیگران را به سوی اسلام می‌خواند، و می‌داند کار بسیار هولناک و سنگینی را در پیش روی دارد که هرگونه دشواری و مشکلی از دشواریها و مشکلات بزرگ در برابر آن ناچیز است... او می‌خواهد عقیده‌ای و جهان‌بینی‌ای، و معیارها و

مخاطبان عبرتها و پندهائی می‌سازد که در این داستان بوده و اندرزگو و بیم دهنده هستند، و آنان را همراه با خود به پیکار حقیقی زنده‌ای، داخل می‌گردانند... از اینجا است که پیروهای در روند سوره به دنبال هر مرحله اساسی و مهمی ذکر می‌شوند، و رو به زندگانی می‌کنند که قرآن ایشان را همراه با خود به پیکار داخل می‌گرداند. همچنین افرادی همسان ایشان را نیز مخاطب قرار می‌دهد که در طول تاریخ موقعیتی همچون موقعیت ایشان را در پیش می‌گیرند.

قرآن داستانی را روایت نمی‌فرماید مگر این که با آن با حالتی رویاروی می‌گردد. و حقیقتی را بیان نمی‌فرماید مگر این که با آن باطلی را دگرگون می‌نماید... قرآن با یک حرکت واقعی زنده، در میان جامعه واقعی زنده، به جنبش و تلاش می‌پردازد. قرآن حقائق خود را محض نظریه بیان نمی‌دارد، و داستانهای خود را محض لذت هنری ذکر نمی‌نماید.

روند سوره به هنگام ایستادن برای پیرو زدن، بر پند و اندرز و بیم دادن و ترساندن تکیه می‌کند. همچنین به نقطه روان شدن و به نقطه برگشتن توجه ویژه‌ای دارد. در فاصله میان رفت و برگشت نیز از کنار داستانهای از قوم: نوح، هود، صالح، لوط، و شعیب می‌گذرد و نگاهی بدانها می‌اندازد. سپس به داستان قوم موسی اهتمام فراوانی و توجه کاملی مبذول می‌دارد.

در این دیباچه سوره، نمی‌توانیم از ذکر نمونه‌های مختصری از موارد تکیه و مواضع اهتمام سوره خودداری کنیم:

سوره این چنین آغاز می‌گردد:

﴿المص. كِتَابٌ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ، لَتُنذِرَ بِهِ، وَذِكْرُ لِلْمُؤْمِنِينَ. اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ. قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾.

الف. لام. میم. صاد... (این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیه آن هیچگونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی.

روند سوره پیشاپیش مردمان را سخت بیم می‌دهد، و سرنوشت‌های تکذیب‌کنندگان را به یاد ایشان می‌آورد و برای آنان روایت می‌نماید، و مرگ و نابودی گذشتگان را پیش چشم ایشان می‌دارد... همه اینها را یکجا ذکر می‌کند، پیش از این که داستان مفصلی را در موارد ویژه خود در روند سوره، از ایشان بازگو نماید:

﴿وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا، فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنَاتٍ أَوْ هُمْ قَائِلُونَ. فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا: إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ. فَلَنَقْصُصَنَّ عَلَيْهِمْ مَا كُنَّا غَائِبِينَ. وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ، فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ﴾.

چه بسیار شهرها و آبادیهائی که آنها را (به سبب گناهان فراوان ساکنان آنها) ویران کرده‌ایم و عذاب ما مردمان آنها را در بر گرفته است، در شبانگاهان (که در خواب ناز بوده‌اند، مانند قوم لوط) یا در چاشتگاهان که به استراحت پرداخته‌اند، (مانند قوم شعیب). در آن موقع که عذاب ما به سراغ ایشان آمده است، دعا و استغاثه‌ای جز این نداشته‌اند که گفته‌اند: واقعاً ما ستمکار بوده‌ایم (و با دست خود بر خود ستم کرده‌ایم و هم اینک پشیمانیم و چشم به راه عفو یزدانیم! اما بدین هنگام پشیمانی را چه سود؟! در روز قیامت) بطور قطع از کسانی که پیغمبران به سوی آنان روانه شده‌اند می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی به شما رسانده شده است یا خیر و چگونه بدان پاسخ داده‌اید؟) و حتماً از پیغمبران هم می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی را رسانیده‌اید و از مردمان در قبال فرمان یزدان چه شنیده و دیده‌اید؟) مسلماً (اعمال همه را ما از به مو) آگاهانه برای آنان شرح می‌دهیم، چرا که ما از آنان بدور نشده‌ایم (و همه جا حاضر و ناظر کردار و رفتارشان بوده‌ایم). سنجش درست (و دقیق اعمال) در آن روز انجام می‌گیرد. پس هر که (کفّه حسنات) ترازوی او سنگین شود (و بر کفّه سیئات او رجحان

ارزشهائی، و اوضاع و احوالی را پدید آورد که کاملاً متفاوت با چیزی است که در جهان مردمان موجود است. ته‌نست‌های جاهلیت را در ذرونهای مردمان، و جهان‌بینیها و اندیشه‌های جاهلیت را در خرد، و ارزشها و معیارهای جاهلیت را در زندگی، و فشارهای جاهلیت را در اوضاع و همچنین در اعصاب می‌یابد. ته‌نست‌ها، و جهان‌بینیها، و فشارهای جاهلیتی را می‌یابد که احساس می‌کند سخن حقی را با خود دارد با بودن چنین چیزهائی، برای محیط، شگفت و غریب است، و برای درون‌ها سخت و سنگین است، و برای دل‌ها زشت و ناپسند است... سخن حقی که چنین کسی با خود دارد، به اندازه انقلاب کاملی دارای تکالیف و مشکلات است که این چنین سخنی می‌خواهد آن را ایجاد و پدیدار کند در همه چیزهائی که مردمان در جاهلیت خویش بر آن خوی گرفته‌اند. چنین سخن حقی می‌خواهد انقلاب کاملی و دگرگونی شاملی را در جهان‌بینیها و اندیشه‌ها، معیارها و مقیاسها، شریعتها و قانونها، عاداتها و تقلیدها، آداب و رسوم، اوضاع و احوال، و روابط و پیوندها، پدیدار سازد. به همین اندازه هم چنین کسی رنجها و دشواریها در پیش روی دارد، و بدین خاطر هم در سینه خود دلتنگی و نگرانی از رویارویی مردمان با این حق سنگین می‌یابد. دلتنگی و نگرانی که یزدان سبحان پیغمبر ﷺ خود را فریاد می‌دارد که در باره این کتاب هیچگونه دلتنگی و نگرانی نداشته باشد و آن را با خود بردارد و به پیش برود و با آن مردمان را بیم و پند دهد، و بدین اهتیت ندهد که این سخن حق با چه دهشتها و زشتیها و دشمنیها، و همچنین با چه مقاومتها و جنگها و زحمتها و درسرهای رویاروی می‌گردد.

چون کاری این چنین سنگین است، و به سبب این تغییر کامل و شاملی که این عقیده درصدد است که آن را در زندگی انسانها و جهان‌بینیهای ایشان به وجود آورد، این کار بسی برای مردمان غریب و عجیب می‌نماید، و مایه گریز و بیزاری آنان می‌گردد و مقاومتها و مبارزه‌ها از سوی ایشان در می‌گیرد. به همین خاطر

قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.  
 قَالَ: فَاهْبِطْ مِنْهَا، فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا،  
 فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ. قَالَ: أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ  
 يُبْعَثُونَ. قَالَ: إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ. قَالَ: فَمَا أَغْوَيْتَنِي  
 لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَا تَنبِتُهُمْ مِنْ بَيْنِ  
 أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَأْنِهِمْ، وَ  
 لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. قَالَ: أَخْرَجْ مِنْهَا مَذْذُومًا  
 مَذْحُورًا، لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لِأَمْلَآنَ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ  
 أَجْمَعِينَ... يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ،  
 فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا، وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ  
 فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ... فَوَسَّسَ لَهَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ  
 لَهَا مَا وَوَرَى عَنْهَا مِنْ سَوْآتِهَا، وَ قَالَ: مَا نَهَاكُمَا  
 رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ  
 تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ. وَ قَسَاهُمَا: إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ  
 النَّاصِحِينَ. فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ، فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ  
 لَهَا سَوْآتُهَا، وَ طَفَفَا يَخُصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ،  
 وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا: أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ، وَ أَقُلَّ  
 لَكُمَا: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ؟ قَالَا: رَبَّنَا ظَلَمْنَا  
 أَنْفُسَنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ  
 الْخَاسِرِينَ. قَالَ: أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، وَ لَكُمْ  
 فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ. قَالَ: فِيهَا تَحْيَوْنَ،  
 وَ فِيهَا تَمُوتُونَ، وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ. ﴿

(آدم، نیای نخستین) شما را آفریدیم و سپس صورتگری  
 کردیم. بعد از آن به فرشتگان (و از جمله ابلیس که در صف  
 آنان قرار داشت، ولی از ایشان نبود) گفتیم: برای آدم  
 سجده (خضوع و خشوع) کنید (و بزرگ و گرامیش دارید).  
 پس (همه فرشتگان به فرمان یزدان) سجده کردند (و تعظیم  
 و تکریم بجای آوردند) مگر ابلیس که (از حیثیات بود و فرمان  
 نبرد و) سجده نکرد. (خداوند به او) گفت: چه چیز تو را  
 بازداشت از این که سجده ببری، وقتی که من به تو دستور  
 (تعظیم و تواضع برای آدم) داده‌ام؟ (ابلیس از روی عناد و  
 تکبر پاسخ) گفت: من از او بهترم، چرا که مرا از آتش  
 آفریده‌ای و او را از خاک. (و آتش کجا و خاک کجا! خداوند  
 بدو) گفت: پس از این (بهشت یا بهشت زمینی، یا از میان

پذیرد) این چنین کسانی رستگارند. و کسی که (کفّه  
 حسنات او از کفّه سیئات) ترازوی او سبک شود، این  
 چنین کسانی به سبب پیوسته انکار کردن آیات ما  
 (سرمایه وجود) خود را از دست داده‌اند. (اعراف / ۹-۴)  
 پس از این دیباچه، داستان می‌آغازد ... داستان با سخن  
 گفتن از استقرار جنس انسان در زمین آغاز می‌گردد...  
 سخن می‌رود از این که یزدان در این جهان ویژگیها و  
 هماهنگیهای را به ودیعت نهاده است. ویژگیها و  
 هماهنگیهای که اجازه می‌دهند زندگی جنس آدمیان  
 استمرار داشته باشد و انسانها بتوانند در کره زمین  
 مستقر و جایگزین شوند. همچنین یزدان در سرشت  
 آدمیزادگان ویژگیها و هماهنگیهای به ودیعت نهاده  
 است که بتوانند با جهان هستی همسو و همراه گردند و  
 با قوانین و سنن آن آشنا شوند و آنها را بکار گیرند، و  
 از نیروها و تواناییها و ذخائر و منابع و اقوات و ارزاق  
 گیتی سود ببرند:

﴿ وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ، وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا  
 مَعَايِشَ. قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ. ﴾

شما را در زمین مقیم کردیم و قدرت و نعمتتان دادیم، و  
 وسائل زندگی‌تان را در آن مهیا نمودیم، (اما شما در  
 برابر نعمتهای فراوان) بسیار کم سپاسگزاری می‌کنید.

(اعراف / ۱۰)

این فرموده‌ها جز دیباچه‌ای برای بیان داستان پیدایش  
 نخستین، و به تصویر کشیدن نقطه حرکتی نیست که  
 انسانها کوچ معلوم و محدود خود را از آنجا  
 آغازیده‌اند. روند قرآنی در این سوره بر این نقطه تکیه  
 می‌کند، و داستان پیدایش را سر می‌دهد و آن را نیز  
 نقطه پیروی بر بیم دادن و یادآوری کردن می‌سازد، بیم  
 دادن و یادآوری کردنی که برگرفته می‌شوند از پندهای  
 الهام‌گرانه و انگیزه‌های ژرفی که در لابلای صحنه‌ها و  
 رخدادهای سوره وجود دارند:

﴿ وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ، ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ:  
 اسْجُدُوا لِآدَمَ، فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ  
 السَّاجِدِينَ. قَالَ: مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ؟ ﴾

سرنش ایشان پرداخت و خطاکاری آنان را متذکر شد و) فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن دشمن آشکارتان است (و خیر شما را نمی‌خواهد؟ آدم و همسرش، دست دعا به سوی خدا برداشتند و) گفتند: پروردگارا! ما (با نافرمانی از تو) بر خویشان ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود. (خداوند خطاب به آدم و حواء و ابلیس) گفت: (از این جایگاه والا) پائین روید. برخی دشمن برخی خواهید بود. در زمین تا روزگاری استقرار خواهید داشت و (از نعمتهای آن) بهره‌مند خواهید شد. (خداوند) گفت: در زمین (تولید نسل می‌کنید و) زندگی بسر می‌برید و در آن می‌میرید (و دفن می‌شوید) و از آن (هنگام رستاخیز زنده می‌گردید و) بیرون می‌آئید. (اعراف / ۱۱-۲۵)

با نمایش این صحنه، از همان سرآغاز حرکت کاروان بشریت، فرجام سراسر کوچ مشخص می‌گردد، و فرجام همه کوچندگان معین می‌شود... پیشقراولان این پیکار بزرگ پدیدار می‌گردند. پیکار بزرگی که میان این دشمن که دشمنانگی خود را آشکارا سر داده است، و میان همه فرزندان و زادگان آدم، در طول کوچ برقرار و شعله آن فروزان است... جملگی نقطه‌های ضعفی که در این پدیده انسان نام است، و همچنین راه‌هایی که اهریمن از آنها می‌تواند سرک بکشد و نفوذ کند، آشکار و جلوه‌گر می‌گردد.

از اینجا است که روند قرآنی از این صحنه، مناسبتی برای پیر و طولانی پیدامی‌کند، و در این پیر، بیم‌داندنها و برحذر داشتنها و بیدار باشها و هوشیارباشهائی را پیش می‌کشد... آدمیزادگان را از جریانی که از سوی این دشمن کینه‌توز برای پدر و مادرشان پیش آمده است، بیم می‌دهد... در پرتو این صحنه‌ای که اهریمن در آن رویاروی آدم و همسرش، یعنی پدر و مادر انسانها، می‌ایستد و می‌رزد، و در پرتو نتیجه‌ای که مرحله نخستین پیکار بدان انجامیده است، روند قرآنی رو به آدمیزادگان می‌کند و ایشان را مخاطب قرار می‌دهد و آنان را پند و بیم می‌دهد، و ایشان را از

فرشتگان، و یا از این منزلت و مرتبت) فرود آی! تو را نرسد که در این (مکان دل‌آرا، و جایگاه والا، نافرمانی کنی و) تکبر ورزی. پس بیرون رو، تو از زمره خوارانی (و جای تو در میان اشرار است، نه در میان اخیار. اهریمن) گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که (قیامت نام است و مردمان در آن زنده می‌شوند و از گورها) برانگیخته می‌گردند. (خداوند) گفت: تو از زمره مهلت یافتگانی (و مدهای مدید در زمین ماندگار می‌مانی. اهریمن) گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم (و با هر گونه وسائل ممکن در گمراهی ایشان می‌کوشم). سپس از پیش رو و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می‌روم و (گمراهشان می‌سازم و از راه حق منحرفشان می‌نمایم. تا بدانجا که) بیشتر آنان را (مؤمن به خود و) سپاسگزار نخواهی یافت. (خداوند) گفت: خوار و حقیر و رانده و ذلیل از این (جایگاه قدس و قدسیان) بیرون رو. سوگند می‌خورم، دوزخ را از تو و از همه کسانی پر می‌سازم که از تو پیروی کنند. ای آدم، تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و در هر کجا که خواستید (بگردید و از نعمتهای آن) بخورید، ولی به این درخت، نزدیک نشوید (و از آن نخورید، که اگر چنین کنید) از زمره ستمکاران خواهید شد. سپس اهریمن آنان را وسوسه کرد تا (مخالفت با فرمان خدا را در نظرشان بیارید و لباسهایشان را از تن بدر آورد و برهنه و عریانشان سازد) و عورات نهان از دیده آنان را بدیشان بنماید، و (بدین منظور) گفت: پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است، مگر بدان خاطر که (اگر از این درخت بخورید) دو فرشته می‌شوید، و یا این که (جاودانه می‌گردید و) از زمره جاویدانان (در این سرا) خواهید شد. و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم. پس آرام آرام آنان را با مکر و فریب (به سوی نافرمانی و خوردن از آن درخت) کشید. هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش را بدیدند، و (برای پوشاندن شرمگاه‌های خود) شروع به جمع‌آوری برگهای (درختان) بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند. پروردگارشان (به



سرنوشتی همچون این سرنوشت بر حذر می دارد:

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ  
وَرِيشًا، وَ لِبَاسَ اتَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ، ذَٰلِكَ مِنْ  
آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ... يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ  
الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ، يَنْزِعُ عَنْهُمَا  
لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتَهُمَا، إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ  
حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ، إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ  
لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

ای آدمیزادگان، ما لباسی برای شما درست کرده ایم که عورات شما را می پوشاند، و لباس زینتی را (برای تان ساخته ایم که خود را بدان می آرائید. اما باید بدانید که) لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است (که انسان خود را بدان می آراید و خویشتن را از عذاب آخرت می رهاشد). این (آفرینش لباسهای ظاهری و باطنی) از نشانه های (فضل و رحمت) خدا است تا بندگان متذکر (نعمتهای پروردگار) شوند. ای آدمیزادگان! شیطان شما را نفریبید، همان گونه که پدر و مادر تان را (فریفت و) از بهشت بیرونشان کرد و لباسشان را از (تن) ایشان بیرون ساخت تا عوراتشان را بدیشان بنماید. شیطان و همدستان او شما را می بینند، در صورتی که شما آنها را نمی بینید (لذا از راه های گوناگون و به شیوه های مختلفی که نهان از دید شما است بر شما یورش می آورند. باید چنین دشمنانی را پائید و از کید و مکرشان ترسید. با این توضیح که آنان بر مؤمنان تسلط ندارند و بلکه) ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساخته ایم که ایمان نمی آورند. (یعنی اهریمنان تنها بر غیر مؤمنان تسلط دارند). (اعراف / ۲۶ و ۲۷)

﴿يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ  
آيَاتِي فَمَنْ أَتَىٰ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ  
يَحْزَنُونَ. وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا  
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.

ای آدمیزادگان! اگر پیغمبرانی از جنس خود شما انسانها به نزدتان بیایند و آیات مرا برای شما بازگو بنمایند، (شما) دو گروه خواهید شد. گروهی حق را

می پذیرد، و گروهی حق را تکذیب می دارد) پس کسانی که پرهیزکاری کنند (و با انجام طاعات و ترک محرمات، خویشتن را از عذاب خدا در امان دارند) و به اصلاح (حال خود و دیگران) بپردازند، (در آخرت) نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می گردند. و کسانی که آیات مرا تکذیب کنند و از (پیروی آیات و دریافت رهنمود از) آنها، خویشتن را فراتر گیرند و سرپیچی کنند، آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می مانند.

(اعراف / ۳۵ و ۳۶)

لازم است بدانیم که صحنه لخت گردیدن بر اثر مرتکب حرام شدن، فرو افتادن برگهای بهشت از بدن، آنگاه ذکر این پیروی که آدمیزادگان را به یاد نعمت اعطاء جامه ای می اندازد که عورت ایشان را می پوشاند، و پری را به خاطرشان می آورد که خویشتن را بدان می آرایند، و بر حذر داشتن ایشان از این که اهریمن بدیشان نیرنگ نزند و با دوز و کلک جامه و پر را از تن آنان بیرون نیاورد و نکند بدان گونه که پدر و مادرشان را از جامه و پر بدر آورد و لخت و عریانشان کرد... لازم است بدانیم ذکر این بخش از داستان و پیروی که بدین شیوه بر آن زده می شود، اینها همه و همه رویاروی می گردد با یک حالت واقعی در جامعه جاهلی عربی مشرک. چرا که جامعه جاهلی عربی مشرک در آن دوران، با پیروی از افسانه ها و آداب و رسوم معین، لخت و عریان کعبه را طواف می کردند، و در موسم حج جامه هائی را و خوراکیهائی را حرام و قدغن می نمودند. گمان ایشان هم بر این بود که این کارها از زمره شرع خدا است، و خدا اینها را بر آنان حرام و قدغن فرموده است. بدین خاطر است که در لابلای عرضه داستان بشریت، و در داخل پیروی که بر آن داستان زده می شود، چیزی وجود دارد که با این چنین حالت موجود در جامعه جاهلی و محیط جاهلیت آن روزگار، و در همه جوامع جاهلی و همه محیطهای جاهلیت بعدی، مناسب و سازگار است، و شایان این است که این چنین جامعه ها و محیطهای را با آن

می یابیم. صحنه‌ای که دارای شرح و تفصیل بیش از جاهای دیگر است، و به منظره‌ها و دیدگاه‌های پیاپی، و گفتگوهای گوناگون، توجه بیشتری می‌ورزد...

موقعیت این صحنه در سوره بگونه‌ای است که آن را مصداق چیزی می‌کند که پیغمبران یزدان از آن خبر می‌دهند. چرا که این صحنه به میان می‌آید به عنوان پیروی بر داستان آدم و بیرون شدن او از بهشت بدان سبب که اهریمن او و همسرش را می‌فریبید. همچنین این صحنه پیروی است بر این که یزدان آدمیزادگان را بر حذر می‌دارد از این که اهریمن ایشان را بفریبد بدان گونه که پدر و مادرشان را فریفته است و از بهشت بیرون رانده است. و خدا به آدمیان گوشزد می‌نماید که پیغمبرانی را به میان ایشان روانه می‌کند که آیات او را بر آنان می‌خوانند. کسانی که از اهریمن اطاعت نکنند، از برگشت به بهشت محروم می‌گردند، و ایشان هم همچون پدر و مادرشان بر اثر پیروی از شیطان از بهشت بازداشته می‌شوند. و اما کسانی که با اهریمن مخالفت کنند و از یزدان اطاعت نمایند، آنان را به بهشت برمی‌گردانند و ایشان را فریاد می‌دارند:

﴿أَنْ تُلْكَمُ الْجَنَّةَ أَوْ رَتِّمُوها بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

این بهشت شما است (که در جهان به شما وعده داده شده بود، هم اینک) آن را به خاطر اعمالی (بایسته و کردارهای شایسته‌ای) که انجام داده‌اید به ارث می‌برید. (اعراف / ۴۳)

پس به دیار غربت روندگان، دیگر باره به سرای پر نعمت بهشت یزدان برمی‌گردند!!!

این صحنه طولانی است و ما نمی‌توانیم در این معرفی کوتاه آن را بنگاریم. پس از این، مفصل از آن سخن خواهیم گفت.

روند قرآنی این صحنه را مناسبتی می‌کند برای بیم دادن و اندرز گفتن، و برحذر داشتن کسانی که قرآن را تکذیب می‌نمایند، و برای ایمان آوردن به قرآن،

مخاطب قرار داد... مگر نه این است که نشانه‌ه‌ر جاهلیتی، لختیگری و بی‌بند و باری و نترسیدن از خدا و ناپرهیزگاری است؟

این امر ما را به نشانه‌هائی از نشانه‌های برنامه قرآنی رهنمود می‌کند که سزاوار اندیشه و قابل تأمل است... برنامه قرآنی حتی در داستانهای مذکور در قرآن بر این روال است: مطلبی وقتی ذکر می‌گردد که حالتی عملاً پیش آید و پدیده‌ای واقعاً رخ دهد. چرا که قرآن هر بار با حالت معینی و وضع مشخصی مواجه می‌گردد. حقیقتی که در قرآن ذکر می‌شود، و بخشی که در موردی از موارد عرضه می‌گردد، بدان مقدار از آن سخن می‌رود و مطلب باز می‌شود که درخور حالت رخدادی باشد که بدین هنگام متن قرآن با آن رویاروی می‌گردد و در فضای آن بسر می‌برد.

این چیزها و مطالبی که در معرفی سوره انعام در جزء هفتم گفتیم،<sup>(۱)</sup> رویهم‌رفته قاعده مهمی را تشکیل می‌دهند... این قاعده مهم چنین است که برنامه قرآنی چیزی را عرضه نمی‌دارد مگر این که وضع و حالتی عملاً نیازمند بدان گردد... برنامه قرآنی معلومات و احکام را ذخیره نمی‌کند - حتی در داستانها - برای روز و روزگاری که واقعه‌ای پیش آید و بدان معلومات و احکام، نیاز پیدا کند...

هم اینک، پیش از این که کاروان بشریت رهسپار راه خود شود، و پیش از این که پیغمبران هدایت را برای این کاروان به ارمغان آورند، و بالأخره پیش از این که روند قرآنی مفصلاً بیان دارد که پس از آدم و همسرش و نخستین تجربه آن دو، عقیده با تاریخ بشریت حرکت کرده است و به راه افتاده است، قرآن صحنه پایانی، یعنی واپسین مرحله بزرگ را به تصویر می‌زند. این نیز شیوه غالب قرآن در عرضه هر دو بخش کوچ، یعنی بخش واقع در سرای امتحان و بخش واقع در سرای سزا و جزا است، به گونه‌ای که انگار این کوچ، یک کوچ ناگسسته درازی است.

در اینجا طولانی‌ترین صحنه از صحنه‌های قیامت را

راه‌های پر نشیب و فراز، کوچی که از پیدایش انسان، تا برگشت ایشان بدان جهان را در بر می‌گیرد، روند قرآنی می‌ایستد تا پیروی بر آن بزند، و در این پیرو «حقیقت الوهیت» و «حقیقت ربوبیت» را در صحنه‌های جهان هستی بنمایاند. صحنه‌هایی که با این حقیقت گواهی دهد بر شیوه قرآن در تبدیل سراسر جهان به جولانگاهی که این حقیقت آثار زیبا و نوین خود را در آن جلوه‌گر می‌سازد. آثار حیرت‌انگیز و شگفت‌آوری که به ژرفاهای دل انسان سرک می‌کشند و نفوذ می‌کنند، زمانی که انسان با احساس باز و بینش روشن پذیره آنها رود. هدف از این کوچ بنیادین در صحنه‌های جهان و فرو رفتن به ژرفاهای اسرار آن نیز جلوه‌گر ساختن و پدیدار کردن حقیقت اعتقادی اساسی است. این حقیقت اعتقادی اساسی هم این است که: سراسر این جهان سرگرم بندگی و پرستش خداوند یگانه است، و یزدان پروردگار و فرمانروای آن است و بس. پس سزاوار انسان این است که از آهنگ جهان هستی با ایمان نگریزد، و هما‌وا و هم‌نوا با آن شود، و از بندگی و پرستش خداوندگار جهان کناره‌گیری نکند، خداوندگاری که آفرینش و فرمانروائی از آن اوست و او پروردگار جهانها و جهانیان است:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، يُعْطِي السَّلِيلَ الْهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا، وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ. أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً. إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَغْتَبِينَ. وَلَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا، وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ اللَّهَ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ. وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ، حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا نَفَخَ فِيهِ سَفْنَاهُ لِيَكْدُمَيْتٍ، فَأَنْزَلْنَاهُ فِي الْمَاءِ؛ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ. كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ، وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا. كَذَٰلِكَ نَصْرَفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ﴾.

خواستار معجزات و خوارق عادات می‌گردند، از سرنوشت بد و فرجام ناپهتجاری که در پیش دارند:

﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ، هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ؟ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ: قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ. فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا، أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ؟ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾.

بیگمان کتاب بزرگی (به نام قرآن) را برای ایشان فرستاده‌ایم که با آگاهی (کامل و شامل خدایانه خود از فطرت انسان و سرشت جهان، احکام و معانی) آن را توضیح داده و تبیین کرده‌ایم تا مایه هدایت (ایشان به سوی سعادت) و رحمت (خدا در هر دو سرا) برای کسانی باشد که مؤمنین (بدان) باشند. آیا (افراد بی‌باور) انتظار جز این را دارند که سرانجام تهدیدهای کتاب خدا را مشاهده کنند (و عقاب و عذاب موعود او را هم اینک ببینند؟). روزی چنین سرانجامی فرا می‌رسد و (عقاب و عذاب خدا گریبانگیرشان می‌گردد. در آن روز) آنان که در دنیا آن را فراموش کرده‌اند و پشت گوش انداخته‌اند، می‌گویند: بیگمان پیغمبران پروردگارمان آمدند و حق را با خود آوردند (و ما و دیگران را به سوی آن دعوت کردند، ولی ما بدان کافر شدیم و اکنون پشیمانیم و راه چاره‌ای برای خود نمی‌دانیم) آیا میانجیگرانی داریم که برای ما میانجیگری کنند (و ما را از دست عذاب برهانند؟) یا (کاری کنند که مجدداً به جهان) برگردانده شویم تا اعمالی انجام دهیم جدای از اعمالی که قبلاً می‌کردیم؟ (ولی مگر ممکن است چنین شود؟) آنان پاسخی برای خود نمی‌شنوند. چرا که با غرور بیجا در دنیا (ایشان خویش را زیانبار کرده‌اند و هستی خود را باخته‌اند، و معبودهایی را که به دروغ ساخته بودند همگی کم گشته‌اند و ناپدید شده‌اند.

(اعراف ۵۲/ و ۵۳)

پس از این کوچ دور و دراز، و طی سرزمینهای فراخ و

زمین خوب و بدند) و ما برای شکرگزاران این چنین آیات را بیان می‌کنیم.

(اعراف / ۵۴-۵۸)



اینک کوچ حرکت می‌کند، و داستان می‌آغازد، و کاروان ایمانی بزرگوار پدیدار و آشکار می‌گردد و انسانهای سرگشته را فریاد می‌دارد، و آنان را پند و بیم می‌دهد، و ایشان را از سرانجام زشت و فرجام پلشت برحذر می‌گرداند و می‌ترساند. انسانهای گمراه نیز سرپیچی می‌کنند و دشمنی می‌ورزند، و با دعوت خوب خدا رویاروی می‌ایستند، و دشمنی و سرکشی در پیش می‌گیرند، و به طغیان و جنگ می‌پردازند و تاخت و تاز می‌آغازند... یزدان سبحان پیکار را بر عهده می‌گیرد، پس از این که پیغمبران وظیفه خود را اداء می‌کنند که پند دادن و بیم دادن است، و از سوی قوم خویش مورد تکذیب قرار می‌گیرند و مردمان از پیغمبران رویگردان می‌شوند، و گذشته از آن بر انبیاء می‌تازند و به اذیت و آزارشان می‌پردازند، و پیغمبران هم بر سر عقیده از قوم خود دوری می‌گزینند، و به ترک ایشان می‌گویند، و تنها خداوند یکتا را برمی‌گزینند و کار و بار را یکسره بدو واگذار می‌کنند.

روند قرآنی داستان نوح، صالح، لوط، و شعیب را با اقوام خود بیان می‌کند. این انبیاء همگان حقیقت یگانه تغییرناپذیری را به اقوام خویش عرضه می‌دارند:

﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾.

ای قوم من! (برای شما جز خدا معبودی نیست). پس تنها خدا را بپرستید و بس.

(آیات: ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵)

اقوام ایشان هم با پیغمبران به ستیز می‌پردازند در این که پیغمبران تنها یزدان سبحان را خدا می‌دانند و منحصر به الوهیت می‌کنند، و نمی‌پسندند که خداوندگاری و ربوبیت، خاص ایزد دادار باشد و بس. همچنین ستیزه و جدال راه می‌اندازند در این که خداوند انسانی از میان انسانها را برای رسالت برگزیند و خلعت نبوت را بر تن او چست کند. بعضی از آنان هم جدال و ستیزشان بر این است که دین نباید در امور

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به اداره جهان هستی پرداخت. با (پردۀ تاریک) شب، روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است. پروردگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک خوانید (و در دعا با بلند گرداندن صدا یا درخواست چیز ناروا از حد اعتدال تجاوز نکنید که) او تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. در زمین بعد از اصلاح آن (توسط خدا یا بر دست انبیاء علی‌الخصوص محمد مصطفی) فساد مکنید. و خدا را بیمناکانه و امیدوارانه به فریاد خوانید، (بیم از عدم پذیرش، و امید به رحمتش). بیگمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است. او کسی است که بادهای را به عنوان مژده رسانهای رحمت خود پیشاپیش می‌فرستد (تا مردمان را به باریدن باران که مایه حیات و بیانگر لطف یزدان است مژده دهند). هنگامی که بادهای ابرهای سنگین (و پر آب را بر دوش خود) برداشتند، آنها را به خاطر (آبیاری) زمینی (بی‌جنب و جوش و خشکیده همچون) مرده می‌رانیم و آب در آنجا می‌بارانیم و با آن هر نوع میوه و محصولی را (از خاک تیره) پدید می‌آوریم. و همان گونه (که زمین مرده را پر جنب و جوش و زنده می‌کنیم) مردگان را (نیز از دل خاک بیرون می‌آوریم (و زندگی دوباره می‌بخشیم. درباره این امثال که بیانگر نمونه معاد در این دنیا است بیندیشید) تا شما متذکر شوید و عبرت بگیرید. زمین خوب (و دارای خاک مرغوب)، گیاه آن به فرمان پروردگارش می‌روید و بالا می‌گیرد، اما زمین بد (و شوره‌زار) از آن جز گیاه ناچیز و کم سود نمی‌روید. (این مثلی است در تأثیر وراثت، تفاوت قابلیت در افراد، نجابت خانوادگی، و تأثیر ایمان و کفر دودمان در زندگی زناشویی... مردمان در فهم و درک، همچون

أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ، وَلَسْتُمْ أَهْلَ لَعْنِكُمْ تَزْحَمُونَ؟ فَكَذَّبُوهُ، فَأَخْبَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ، وَاعْرِفْتَنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿١٠٠٧﴾.

(پیوسته مشرکان، دشمنان حق بوده‌اند، و کافران با پیغمبران جنگیده‌اند. از جمله) ما نوح را به سوی قوم خود (که در میانشان برانگیخته شده بود) فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! (برای شما جز خدا معبودی نیست). پس تنها خدا را بپرستید. من (از شما و دلسوزتان می‌باشم. قیامت و حساب و کتابی در میان است و اگر نافرمانی کنید) می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید (و به دوزخ روید). اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما شما را (دور از حق و) در گمراهی و سرگشتگی آشکاری می‌بینیم. گفت: ای قوم من! هیچگونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم. ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت‌های (محو‌له از سوی) پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهائی (به من وحی می‌گردد و) می‌دانم که شما نمی‌دانید. آیا تعجب می‌کنید از این که (کتاب آسمانی پر) اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و (در پرتو هراس از عذاب و عقاب، و پرهیز از موجبات خشم خدا) امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت گردید؟ اما آنان (با وجود این همه دلائل روشن ایمان نیاوردند و) او را تکذیب کردند. پس ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و کسانی را که آیات (خواندنی و دیدنی) ما را تکذیب نمودند، غرق کردیم، چرا که آنان مردمان (کور دل و) نابینائی بودند (و حق را نمی‌دیدند). (اعراف / ۵۹-۶۴)

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ. قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ، وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ

زندگی این جهان دخالت کند و بر معاملات مالی و تجاری فرمانروائی نماید. امروزه مردمانی در جاهلیت کنونی پس از گذشت ده‌ها قرن، دربارهٔ این مسأله درست همین ادعاء را دارند و همین سخن را می‌گویند، و این جدال و ستیز جاهلی قدیم را آزادی و «پیشرفت» می‌نامند!... روند قرآنی در پایان هر داستانی هلاک و نابودی تکذیب‌کنندگان را عرضه می‌دارد.

پژوهشگر روند همهٔ داستانهای موجود در سوره، ملاحظه خواهد کرد که هر پیغمبری به قوم خود تنها یک سخن را می‌گوید:

﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾.

ای قوم من! (برای شما جز خدا معبودی نیست). پس تنها خدا را بپرستید و بس.

و تنها حقیقتی را بدیشان تقدیم می‌دارد که پروردگارش او را امین و نگاهدار آن کرده است. در تقدیم این حقیقت کاملاً دلسوز و مخلص است و می‌ترسد که قوم او به فرجام نابهنجاری دچار آیند که در کمین و در انتظار ایشان است و آنان از آن غافل و بی‌خبرند. ولی مردمان قومشان ارزش دلسوزی و ارج پسند آنان را نمی‌دانند، و دربارهٔ سرانجام و سرنوشت خود نمی‌اندیشند، و به ژرفای اخلاصی پی نمی‌برند که در دل پیغمبرشان است. و قدر خلوص پاک و بسی‌آلایش دور از هرگونه مصلحت شخصی پیغمبرشان را نمی‌دانند، و عمق احساس مسؤولیت پیغمبرشان را درک نمی‌کنند و بزرگی و ارجمندی آن را فهم نمی‌نمایند.

کافی است ما در اینجا چیزهائی را از داستان نوح که نخستین داستان است بیان داریم، و چیزهائی را دربارهٔ داستان شعیب که آخرین داستان است بنگاریم:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ، فَقَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. قَالَ: يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ، وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَلْبَغِمْكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي، وَأَنْصَحْ لَكُمْ، وَ

بنمائید (و خود به راه معوج منحرف گردید). به خاطر آورید آن زمانی را که اندک بودید و خداوند (بر اثر تلاش شبانه روزی خودتان نیروی انسانی و قدرت مالی) شما را افزون کرد. و نیز بنگرید که سرانجام کار مفسدان (همیشه به کجا انجامیده و عاقبت) چگونه گشته است. و اگر دسته ای از شما بدانچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد (و پیغمبری مرا بپذیرد)، و دسته ای ایمان نیاورد (و تنها به زندگی این جهان بچسبد) منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند، و او بهترین داوران است. اشراف و سران متکبر قوم شعیب (که خویشان را بالاتر از آن می دانستند که دین خدا را بپذیرند، بدو) گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده اند از شهر و آبادی خود بیرون می کنیم مگر این که به آئین ما درآئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما درمی آئیم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی داریم و نمی پسندیم؟! (هرگز چنین کاری ممکن نیست). اگر ما به آئین شما درآئیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده است، مسلماً به خدا دروغ بسته ایم (و به گزاف خویشان را پیروان آئین آسمانی نامیده ایم). ما را نسزد که بدان درآئیم، مگر این که خدا که پروردگار ما است بخواهد (که هرگز چنین چیزی را هم نخواهد خواست). علم پروردگار ما همه چیز را در بر گرفته است (و او با مرحمت و محبتی که نسبت به مؤمنان دارد، ایمان ما را محفوظ می فرماید. لذا) ما تنها بر خدا توکل داشته (و هم بدو پشت می بندیم). پروردگار! میان ما و قوم ما به حق داوری کن (حقّی که سنت تو در داوری میان مجتّین مصلحین و مبطلین مفسدین، بر آن جاری است) و تو بهترین داورانی (چرا که بر همه چیز آگاه و بر هر چیز توانائی!). اشراف و سران کافر قوم او (خطاب به پیروان خود) گفتند: اگر از شعیب پیروی کنی در این صورت شما (هم به سبب گرویدن به آئینی که آباء و اجدادتان بر آن نبوده اند، شرف و ثروت خود را از دست می دهید و) زیانکار می گردید. (در نتیجه

أَشْيَاءَهُمْ، وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ، وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا. وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَفَرْتُمْ، وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا، وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ. قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا. قَالَ: أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ؟ قَدْ أَفْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَحْنَا اللَّهُ مِنْهَا، وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا - إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رِئْئَا، وَسِعَ رِئْئَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا - عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا. رَبَّنَا أَفْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ. وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَئِنْ أَتَيْعْتُمْ شُعَيْبًا إِنْكُمْ إِذَنْ لَخَاسِرُونَ. فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ، فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ. الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا لَمْ يَفْقَهُوا فِيهَا. الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمْ الْخَاسِرُونَ. فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ: يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي، وَنَصَحْتُ لَكُمْ، فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ؟».

شعیب را هم به سوی اهل مدین که خود از آنان بود فرستادیم. بدیشان گفت: ای قوم من خدا را بپرستید (و بدانید) که جز او معبودی ندارید. معجزه ای از سوی پروردگارتان (بر صحت پیغمبری من) برایتان آمده است. (پیام آسمانی این است که در زندگی به ویژه در تجارت و معامله با دیگران راست و درست باشید و) ترازو و پیمان را به تمام و کمال بکشید و بپردازید و از حقوق مردم چیزی نگاهید، و در زمین بعد از اصلاح آن (توسط یزدان، یا بر دست پیغمبران) فساد و تباهی نکنید. این کار به سود شما است اگر به خدا و به حقیقت، ایمان دارید. شما بر سر راهها (ی منتهی به حق و هدایت و عمل صالح) منشیید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید و آن (راه مستقیم) را کج

در اینجا است که روند قرآنی برای پیرو زدن اندکی می‌ایستد. در این ایستادن سنت یزدان روشن می‌گرداند و بیان می‌فرماید که چگونه قضا و قدر یزدان با مردمان رفتار می‌کند، وقتی که رسالت آسمانی به سویشان می‌آید و آنان آن را تکذیب می‌نمایند. بدین هنگام یزدان جهان ایشان را گرفتار زیانها و ضررهای جانی و مالی می‌گرداند، تا چنین زیانها و ضررهائی دلهای خفته ایشان را به تکان درآورد و از چرت زدن به درآیند و بیدار و هوشیار گردند و حق را پاسخ گویند و به دنبال رسالت آسمانی راه بیفتند. اگر هم بلاها و مصیبتها ایشان را تکان ندهد و به جنبش نیندازد، خوشی و رفاه بهره آنان می‌فرماید - که این خود آزمایش سنگین‌تری از بلاها و مصیبتها است - تا بدانجا که سنت یزدان بر ایشان مشتبه می‌شود و بدان پی نمی‌برند. در این وقت است که ناگهانی یزدان جهان بر آنان می‌تازد و بدون این که به خود آیند به عذاب و عقاب گرفتارشان می‌سازد!...

پس از سخن گفتن از این سنت ایزد دادر و قانون خداوند متعال، به شیوه دیگری دلهایشان را به تکان می‌اندازد. بدیشان می‌گوید که خطر به هنگام بی‌خبرها و غفلتهایشان ایشان را می‌پاید و آنان را سخت تهدید می‌نماید. کسی چه می‌داند که قضا و قدر یزدان چه بسا در کمین آنان است و هر آن سنت ایزد سبحان را درباره ایشان پیاده کند؟ آیا مرگ و نابودی گذشتگان، که هم اینک در شهر و دیار و خانه و کاشانه ایشان سکونت

دارند، برای بیداریاش آنان کافی و بسنده نیست؟

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْأَسْبَاءِ وَالضَّرَائِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ. ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا، وَقَالُوا: قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالْأَسْرَاءُ! فَآخَذْنَاَهُمْ بِعَثَّتِهِمْ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ. وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيِّنَاتٍ وَهُمْ نَائِمُونَ؟ أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ

سستیزه‌جویی و طغیانگری) زلزله‌ای (قصرها و خانه‌های) ایشان را در بر گرفت (و زندگی پر زرق و برق آنان را در هم کوبید) و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند. کسانی که شعیب را تکذیب کردند (آن چنان نابود شدند و شهر و دیارشان ویران گردید (که) گویی هرگز در آنجا نبوده و سکونت نگزیده‌اند. کسانی که شعیب را تکذیب کردند (و گمان می‌بردند انسان که از شعیب پیروی کنند زیانکار می‌شوند، خودشان سعادت دنیا و آخرت را از دست دادند و) زیانمند شدند. سپس شعیب از آنان روی برتافت و گفت: من پیامهای پروردگارم را به شما رساندم و اندر زتان دادم (و در حق شما خیرخواهی نمودم، ولی حق را نشنیدید و جز طغیان و عصیان نیفزودید) پس با این حال چگونه بر حال قوم بی‌ایمان (و بی‌دینی چون شما) اندوه بخورم؟.

این دو نمونه، بیانگر بقیه داستانهای است که در فاصله میان آن دو قرار گرفته‌اند. چه داستانهای درباره ترسیم حقیقت عقیده یگانه‌ای که یزدان جهان همه پیغمبران را همراه با آن به سوی آدمیان فرستاده است - هر یکی را به میان قوم خود گسیل داشته است - و چه در باره طرز دریافت اشراف متکبر و پیروان ضعیف از این حقیقت، و چه راجع به روشنی این عقیده و قاطعیت آن در نفس پیغمبران و پیروان ایشان، و چه مربوط به اصل دلسوزی و رغبت و میل در هدایت اقوامشان ... گذشته از اینها داستانهای از دوری گزیدن و بیزاری جستن پیغمبران از اقوام خود سر داده می‌شود، و سخن می‌رود از این که چگونه انبیاء به ترک اقوام خویش گفته‌اند بدان هنگام که اقوامشان راه ستیز و کینه‌توزی در پیش گرفته‌اند و بر سرکشی از فرمان یزدان پای فشرده‌اند و با حق و حقیقت رزمیده‌اند. و بالاخره پس از دوری گزیدن پیغمبران از این گونه کافران و مشرکان، و دست شستن از بیم دادن و اندرز دادن ایشان، و اصرار هر چه بیشتر آنان بر زشتیها و پلشتیهای خود، یزدان سبحان نبرد با ایشان را عهده‌دار شده است.



حقائق) پرداختند و ما هم ایشان را به کيفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم (و عبرت جهانیان نشان کردیم). آیا مردمان این شهرها و آبادیها (که دعوت پیغمبران را نپذیرفتند و به جای ایمان بر کفر و معاصی افزودند، از این) ایمن شدند که عذاب ما شبانه به سراغ آنان رود، در حالی که ایشان غرق در خواب باشند؟ (شگفتا که از مکافات عمل غافل شدند). یا این که مردمان این شهرها و آبادیها ایمن شدند از این که عذاب ما چاشتگاهان به سراغشان آید، در حالی که (به) انجام کارهای بی ارزش مشغولند که انگار) سرگرم بازی هستند؟ آیا آنان از چاره نهای و مجازات ناگهانی خدا ایمن و غافل شده‌اند؟ در حالی که از چاره نهای و مجازات ناگهانی خدا جز زیانکاران (و از دست دهندگان عقل و انسانیت) ایمن و غافل نمی‌گردند. آیا برای کسانی که زمین را از صاحبان قبلی آن به ارث می‌برند (و جانشین دیگران می‌گردند) روشن نشده است که اگر بخواهیم آنان را (همچون پیشینیان) به سبب گناهانشان نشانه تیر بلا می‌گردانیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهم تا دیگر (صدای حق را) نشوند (و آهسته آهسته رهسپار دوزخ شوند). اینها آبادیهائی است که برخی از اخبار آنها را برای تو روایت می‌نمائیم (و شرح می‌دهیم که چگونه ساکنان آنهاجا به سبب ایمان نیاوردن به پیغمبران، دچار بلاها و مصائب بشمار شدند). پیغمبرانشان با دلائل روشن به سراغ آنان آمدند و معجزات متقن بدیشان نمودند، اما آنان (به سبب لجابت در کفر و ممارست بر تکذیب انبیاء، روی حرف خود ایستادند و) چیزی را که قبلاً تکذیب کرده بودند (حاضر نشدند بپذیرند و باز هم مثل همیشه آن را تکذیب کردند و) بدان ایمان نیاوردند. این چنین خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد (و بر اثر ادامه گناه، حس تشخیص حق را از آنان سلب می‌کند). اکثر این اقوام را بر سر ایمان (و وفای به عهد خود) ندیدیم و بلکه بیشتر آنان را نافرمان و گناهکار یافتیم.

أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعُبُونَ؟ أَفَأَمْنُوا مَكْرَ اللَّهِ؟ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ. أَوْ مَكْرَهُ الَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ، وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ... تِلْكَ الْأَفْرَى نَقَضَ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا، وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِهَا كَذِبُوا مِنْ قَبْلُ، كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ. وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ، وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ۝

ما به هیچ آبادی و شهری پیغمبری نفرستاده‌ایم (که او اهل آنجا را به دین راستین خدا خوانده باشد و ایشان از پذیرش دعوت او سرپیچی نموده باشند) مگر این که ساکنان آن را به شدائد و مصائب گرفتار ساخته‌ایم تا این که (به خود آیند و زیر ضربات حوادث و فشار مشکلات، فطرت آنان بیدار و نیاز به پروردگار در زوایای وجودشان پرتوافکن شود و دست دعا به سوی خدا بردارند و خالصانه به درگاه الله) تضرع و زاری کنند. سپس (هنگامی که این هوشدارها و بیدارباشها در آنان اثر نگذاشت، ایشان را به فراوانی نعمت و اعطاء سلامت آزمودیم و) بدی را به نیکی (و بلا را به رفاه) تبدیل کردیم تا بدانجا که (از لحاظ اموال و انفس) فزونی گرفتند و (به سبب نادانی مغرور شدند و لاف زنان) گفتند: به پدران و نیاکان ما هم خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و مستمندی دست داده است (و این روزگار است که گاهی به انسان رو می‌کند و گاهی به انسان پشت می‌کند و اصلاً سعادت و شقاوت ما در دست خدا نیست! چون با پتک بلا بیدار نشدند و شکر نعمت هم نگفتند) پس ناگهانی ایشان را (به عذاب و عقاب) گرفتیم و نفهمیدند (که چه شد و چرا چنین گشت). اگر مردمان این شهرها و آبادیها (به خدا و انبیاء) ایمان می‌آوردند و (از کفر و معاصی) پرهیز می‌کردند، (درگاه خیرات و) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم (و از بلایا و آفات بدورشان می‌داشتیم) ولی آنان به تکذیب (پیغمبران و انکار

می‌گیرد، هنگامی که می‌گویند:

﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾.

(ای موسی) هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر آن

که خدا را آشکارا ببینیم. (بقره / ۵۵)

حلقه سرکشی از فرمان در دخول به شهر، و در شکار کردن ماهی در روز شنبه، و بالأخره حلقه کوه را بالای سرشان همچون سایبانی یا تکه‌ای از ابر نگاه داشتن ... همه این حلقه‌ها به تفصیل نموده شده است، بدان گونه مشروح و مفصل که این داستان حزب و بخش کاملی از سوره را فرا می‌گیرد.



در موقعیت مناسبی از موقعیتهای داستان، روند قرآنی واپسین رسالت آسمانی را به میان می‌آورد و سرشت و حقیقت آن را ذکر می‌کند. بدان هنگام که موسی علیه السلام پروردگار خود را به فریاد می‌خواند و در باره کسانی از قوم خود عاجزانه دست دعا به آستانه کریمانه‌اش بلند می‌گرداند که بیهوش فرو افتاده‌اند و نقش زمین شده‌اند، و موسی مهر و عطوفت یزدان سبحان را خواستار می‌شود، بدان گونه که داستان آن را برای بیان پیکاری روایت می‌دارد که قرآن عملاً بدان پرداخته است و وارد آن گشته است:

﴿وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا. فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلِ وَ اِيَّايَ، أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السَّفَهَاءُ مِنَّا؟ اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَن تَشَاءُ، اَنْتَ وَلِيُّنَا، فَاغْفِرْ لَنَا وَ اَرْحَمْنَا وَ اَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ. وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ، اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ. قَالَ: عَذَابِيْ اُصِيبُ بِهِ مَن اَشَاءُ، وَ رَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيلِ، يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُهُمُ عَلَيْهِنَّ الْحَبَائِثَ، وَ يَضَعُ عَنْهُمْ اَصْرَهُمْ وَ الْاَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ

بعد از آن، روند قرآن داستان موسی را با فرعون و درباریان و اشراف او، و داستان موسی را با قوم خود بنی اسرائیل ذکر می‌کند. این داستان بزرگترین گستره‌ای را دربرمی‌گیرد که یک سوره قرآنی آن را عرضه می‌دارد. حلقه‌ها و بخشهای گوناگونی از آن را نشان می‌دهد. روند قرآنی در کنار برخی از حلقه‌ها و بخشها برای پیرو زدن می‌ایستد. در آخر سوره هم می‌ایستد و پیرو درازی را می‌زند که تا پایان سوره ادامه می‌یابد. حلقه‌ها و بخشهایی از داستان موسی علیه السلام پیش از این، برابر ترتیب نزول، در سوره‌های: مزمل، فجر، ق، قمر، و ... ذکر شده است. همه این حلقه‌ها و بخشها هم اشاره‌های کوتاهی بیش نیستند. این سوره نخستین سوره‌ای است که پس از آن سوره‌ها، چنین حلقه‌ها و بخشهای طولانی و درازی در آن ذکر می‌گردد، و در این گستره فراخ عرضه، به میان می‌آید.

زنجیره این داستان مشتمل است بر حلقه رویارویی فرعون با حقیقت دعوت. حلقه مبارزه طلبی و جادوگران - این دو حلقه در سوره‌های دیگر نیز زیاد ذکر شده‌اند - حلقه گرفتار آمدن فرعونیان به قحطیها و خشک سالیها، بلاها و مصیبتها، بیماریها و آفتها، روان شدن سیل، هجوم ملخها و شپشکها و قورباغه‌ها، جاری شدن خون - که تنها در این سوره از آن ذکری به میان آمده است - و بالأخره حلقه غرق گرداندن فرعون و درباریان و اشراف قوم او ... پس از اینها روند قرآنی با گفتگوی از بنی اسرائیل استمرار پیدا می‌کند، و از درخواست ایشان از موسی سخن می‌رود. آنان از موسی می‌خواهند معبودی - یعنی بتی - را برای آنان تهیه ببینند، تا بسان مردمانی که پس از نجات از دست فرعون و عبور از دریا از کنار ایشان گذشتند و بت پرستی می‌کردند، بتی داشته باشند و آن را پرستش نمایند! سپس حلقه میقات و میعاد موسی با خداوندگارش ذکر می‌گردد. موسی در آن از یزدان درخواست دیدن می‌نماید. کوه در هم کوبیده می‌شود و موسی بیهوش می‌گردد. صاعقه آسمانی ایشان را فرا

عَلَيْهِمْ. قَالَتَيْنِ آمَنُوا بِهِ وَغَزَّرُوهُ، وَنَصَرُوهُ، وَ  
اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ، أُولَئِكَ هُمُ  
الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠١٢﴾.

(سپس خداوند به موسی دستور داد برای معذرت  
خواهی و توبه از کردار گوساله پرستان قوم، همراه  
گروهی از بنی اسرائیل به میعادگاه او بیایند) و موسی  
هفتاد مرد را از میان قوم خود (به نمایندگی از سوی  
آنان) برای میعادگاه ما برگزید (و ایشان را به کوه طور  
برد. در آنجا زمین لرزه ای درگرفت). هنگامی که زمین  
لرزه آنان را فرا گرفت، موسی گفت: پروردگارا! اگر  
می خواستی می توانستی آنان را و مرا پیش از این نیز  
هلاک کنی (تا بنی اسرائیل هلاک آنان را خود می دیدند.  
ولی اینک مرا به قتل ایشان متهم می سازند). آیا ما را به  
سبب کاری که بی خردان ما کرده اند هلاک می سازی؟  
(خداوند! ما را به گناه آنان مگیر). این (درخواست  
ناجای رؤیت، یا وقوع زلزله، یا کار گوساله پرستی)  
جز آزمایش تو چیز دیگری نیست که به سبب آن (برابر  
قوانین و سنن یزدان و گسترده در پهنه جهان) هر کس  
را بخواهی (و مستحق بدانی) گمراه می سازی، و هر  
کس را بخواهی (و شایسته بدانی) هدایت می کنی. تو  
سرپرست ما هستی، پس بر ما ببخشای و به ما رحم  
فرمای، چرا که تو بهترین آمرزندگان. و برای ما در  
این دنیا و آن دنیا (زندگی) نیکی مقرر دار (که سروری  
و توفیق طاعت در این سرای، و سعادت ناشی از  
رضایت و عنایت تو در آن سرای است) چرا که ما (توبه  
نموده ایم و) به سوی تو بازگشت نموده ایم. (خدا بدو)  
گفت: عذاب خود را به هر کس که (گناه کند و توبه نکند و  
خود) بخواهم می رسانم، و رحمت من هم همه چیز را  
در بر گرفته و (در این سرای شامل کافر و مؤمن  
می گردد، اما در آن سرای) آن را برای کسانی مقرر  
خواهم داشت که پرهیزگاری کنند و زکات بدهند و به  
آیات (کتابهای آسمانی و نشانه های گسترده جهانی)  
ایمان بیاورند. (به ویژه رحمت خود را اختصاص  
می دهم به) کسانی که پیروی می کنند از فرستاده (خدا)

محمد مصطفی) پیغمبر امی که (خواندن و نوشتن  
نمی داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته  
می یابند. او آنان را به کار نیک دستور می دهد و از کار  
زشت باز می دارد، و پاکیزه ها را برایشان حلال  
می نماید و ناپاکها را بر آنان حرام می سازد و فرو  
می اندازد و بند و زنجیر (احکام طاقت فرسای همچون  
قطع مکان نجاست به منظور طهارت، و خودکشی به  
عنوان توبه) را از (دست و پا و گردن) ایشان بدر  
می آورد (و از غل استعمار و استثمارشان می رهااند).  
پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و  
وی را یاری دهند، و از نوری پیروی کنند که (قرآن نام  
است و همسان نور مایه هدایت مردمان است و) به  
همراه او نازل شده است، بیگمان آنان رستگارانند.

(اعراف / ۱۵۵-۱۵۷)

در پرتو این خبر راستین از سوی خدا، و وعده پیشین  
به رسالت پیغمبر امی، یزدان جهان به پیغمبر ﷺ  
دستور می دهد که سرشت رسالت را، و حقیقت دعوت  
خود را، و حقیقت پروردگاری را اعلان دارد که او را  
فرستاده است. همچنین اعلان نماید اصل اعتقاد  
یگانه ای را که همه پیغمبران آن را از سوی خدا  
آورده اند:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي  
لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ  
يُمِيتُ، فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ إِنِّي إِلَهُ الْمُؤْمِنِينَ  
بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ، وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾.

ای پیغمبر! (به مردم) بگو: من فرستاده خدا به سوی  
جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد  
و سرخ) هستم. خدائی که آسمانها و زمین از آن او  
است. جز او معبودی نیست. او است که می میراند و  
زنده می گرداند. پس ایمان بیاورید به خدا و  
فرستاده اش، آن پیغمبر درس نخوانده ای که ایمان به  
خدا و به سخنهایش دارد. از او پیروی کنید تا هدایت  
یابید.

(اعراف / ۱۵۸)

عرضه مستقیم صحنه پیمان سرشتی، صحنه کسی را به تصویر می کشد که خداوند بدو آیه هائی عطاء فرموده است که او از زیر بار آنها به در می رود و آنها را نمی پذیرد، همچون بنی اسرائیل، و هر کسی که خداوند آیات خود را بهره ایشان می سازد و از زیر بار مشکلات و تکالیف آن سر باز می زند! این هم صحنه ای است که ما را با شکلها و حرکتها و آهنگها و پیروی که دارد به یاد صحنه های سورة انعام و همچنین فضای آن می اندازد:

﴿وَأَنلَّ عَلَىٰ بَنِي آدَمَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاسْلَخَ مِنْهَا، فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ. وَكَوْشُنَا لَرَفْعِنَاهُ بِهَا، وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ، فَثَلَّ كَمَثَلِ الْكَلْبِ: إِنْ حَمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ، أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ! ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا؛ فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَانْفُسُهُمْ كَانُوا بِظُلْمٍ. مَنِ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي، وَمَنْ يُضِلِّ فَلْيُكْ هُمُ الْخَاسِرُونَ. وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ، هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا، وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا، وَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾.

(ای پیغمبر) برای آنان بخوان خبر آن کسی را که به او (علم و آگاهی از) آیات خود را دادیم (و او را از احکام کتاب آسمانی پیغمبر روزگار خود مطلع ساختیم) اما او از (دستور) آنها بیرون رفت (و بدانش توجه نکرد) و شیطان بر او دست یافت و از زمره گمراهان گردید. اما ما اگر می خواستیم مقام او را با این آیات بالا می بردیم (و دانشش را مایه سعادتش می نمودیم) اما اجبار برخلاف سنت ما است و لذا او را به حال خود رها ساختیم) لیکن او به زمین آویخت (و به پستی گرائید و به سوی آسمان هدایت بالا نرفت) و از هوا و هوس خویش پیروی کرد، مثل او بسان مثل سگ است که اگر براو بتازی، زبان از دهان بیرون می آورد، و اگر هم آن را به حال خود واگذاری زبان از دهان بیرون می آورد.

آن گاه داستان پس از این ایستادن، ادامه می یابد و به پیش می رود تا به موقعیت پیمان گرفتن و بالای سر نگاه داشتن کوه می رسد. در پرتو صحنه عهد و پیمان گرفتن از بنی اسرائیل، عهد و پیمانی که از فطرت همه انسانها گرفته شده است ذکر می گردد:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ شَهِدْنَا! أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا: إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ، أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؟﴾.

ای پیغمبر برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و (عقل و ادراک بدانان داد تا عجائب و غرائب گیتی را دریابند و از روی قوانین و سنن منظم و شگفت انگیز هستی، خدای خود را بشناسند و بالأخره با خواندن دلائل شناخت یزدان در کتاب باز و گسترده جهان، انکار خداوند سبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته اند: آری، گواهی می دهیم (توئی خالق باری... ما دلائل و براهین جهان را موجب اقرار و اعتراف شما مردمان کرده ایم) تا روز قیامت نگوئید ما از این (امر خداشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی خبر بوده ایم. یا این که نگوئید: نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان آنان بودیم (و چون چیزی در دست نداشتیم که با آن حق را از باطل بشناسیم، از ایشان پیروی کردیم. لذا خویشتن را بی گناه می دانیم. پروردگارا!) آیا به سبب کاری که باطلگرایان (یعنی نیاکان مشرک ما که بنیانگذاران بت پرستی بوده اند) کرده اند ما را (مجازات می کنی و در روز رستاخیز با عذاب خود) نابودمان می گردانی؟.

(اعراف / ۱۷۲ و ۱۷۳)

روند قرآنی بعد از آن به پیش می رود و به پیروهای گوناگونی می پردازد. در یکی از این پیروها پس از

پردازند:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا، وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ، سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ. وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. وَ أُمْلِي لَهُمْ، إِنَّ كَيْدِي مَتَّبِعٌ. أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا؟ مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ حِجَّةٍ، إِنْ هُوَ إِلَّا تَذِيرٌ مُّبِينٌ. أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ، وَ أَنَّ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ؟ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ يُؤْمِنُونَ؟ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَ يَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾.

خدا دارای زیباترین نامها است (که بر بهترین معانی و کامل‌ترین صفات دلالت می‌نماید. پس به هنگام ستایش یزدان و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان) او را بدان نامها فریاد دارید و بخوانید، و به ترک کسانی بگوئید که در نامهای خدا به تحریف دست می‌یازند (و واژه‌هایی را بکار می‌برند که از نظر لفظ یا معنی، منافی ذات یا صفات خدا است)، آنان کیفر کار خود را خواهند دید. در میان آفریدگانمان، گروهی هستند که به (سبب دوست داشتن) حق (دیگران را به سوی حق) دعوت می‌کنند، و (در حکمها و داوریهایشان هم به سبب عشق به حق) به حق دادگری می‌کنند. کسانی که آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی) ما را تکذیب می‌دارند، کم‌کم گرفتار و (به عذاب خود) دچارشان می‌سازیم، از راهی و به گونه‌ای که نمی‌دانند. و به آنان مهلت می‌دهم (و در عقوبت ایشان شتاب نمی‌ورزم و افسار را برایشان شل کرده و در گمراهی رهایشان می‌سازم). بیگمان طرح و نقشه من سخت استوار است (و دائماً ایشان را می‌پاید و نابودشان می‌نماید). آیا آنان (تا به حال درباره چیزی که پیغمبر ایشان را به سوی آن دعوت می‌نماید) نیندیشیده‌اند (تا آشکارا بدانند) همنشین ایشان (که از سوی خدا مبعوث شده است) دیوانه نیست، بلکه او تنها بیم دهنده آشکار (و بیانگر احکام کردگار) است. (آنان

این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب می‌دارند. (چنین افرادی بر اثر آرزوپرستی و دنیاپرستی، دائماً در پی مال اندوزی روان و نالانند و از ترس زوال نعمت و هراس از مرگ بیقرار و بی‌آرامند). پس داستان را برگو بلکه ببینید (و از کفر و ضلال برگردند). چه بد مثلی دارند کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کنند. آنان (با این انحراف و انکار، به ما ستم نمی‌رسانند، بلکه به خود ستم می‌کنند (چرا که خویششان را از سعادت اخروی محروم می‌سازند). هر که را خداوند (به راه حق) هدایت کند، حقیقه او راه یافته (و به سعادت دو جهان رسیده) است، و هر که را (به سبب سیطره هوا و هوسش، از این توفیق محروم و از راه حق) گمراه کند، زیانکار ایشانند. ما بسیاری از جَنّیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که مال آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دل‌هایی دارند که بدانها (آیات رهنمون به کمالات را) نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که بدانها (نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را) نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که بدانها (مواعظ و اندرزهای زندگی ساز را) نمی‌شنوند. اینان (چون از این اعضاء چنانکه باید سود نمی‌جویند و منافع و مضار خود را از هم تشخیص نمی‌دهند) همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند (چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند، ولی اینان راه افرات و تفریط می‌پویند). اینان واقعاً بی‌خبر (از صلاح دنیا و آخرت خود) هستند.

(اعراف / ۱۷۵-۱۷۹)

آن گاه روند قرآنی به پیش می‌رود و از مسائل عقیده مستقیماً سخن می‌گوید. در لابلای رشته سخن، برخی از انگیزه‌های صحنه‌های جهانی بیان می‌گردد، و از عذاب و عقاب و انتقام یزدان از بزهکاران بیم داده می‌شود. دل‌های مردمان نیز با پسوده‌هایی به تکان درمی‌آید، و بیدارباش‌هایی تارهای دل‌ها را می‌نوازد تا ببینید (و درباره پیغمبر ﷺ و رسالت او به تفکر

به یکتاپرستی و توحیدی که محمد ایشان را بدان می‌خواند، ایمان نمی‌آوردند). آنان به مُلک (پهناور و عظمت شگفت) آسمانها و زمین (و عجائب و غرائب آنها) و به هر آنچه که خدا آفریده است نمی‌نگرند (و آنها را ویرانداز و واری نمی‌کنند، تا کمال قدرت صانع و وحدانیت مالک جهان را ببینند؟) و آیا نمی‌اندیشند که چه بسا اجل آنان نزدیک شده باشد؟ (پس تا فرصت باقی است حق را بپذیرند و ایمان به حق را در خود تقویت کنند، و در پذیرش اسلام امروز و فردا نکنند، اگر آنان به این قرآن که پر است از دلیل و برهان، ایمان نیاورند) پس بالاتر از آن به چه سخنی (و دعوت دیگری) ایمان می‌آورند؟ (شاید در انتظار کتابی برتر از قرآنند؟ چه نادان مردمانند!). خدا هر که را (به سبب انتخاب راه بد و به خاطر انجام اعمال زشت و نابکاریهای همیشگی او، از کتابهای آسمانی منحرف و از راه حق) گمراه سازد، هیچ راهنمایی نخواهد داشت، و خداوند آنان (یعنی چنین کسی و افرادی چون او گمراه) را رها می‌سازد تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند (و به سبب اصرار بر کفر و ضلال و دشمنی مستمر با ایمان و کمال، راه به جایی نبرند).

(اعراف / ۱۸۰-۱۸۶)

سپس یزدان سبحان پیغمبر ﷺ را فرمان می‌دهد که سرشت رسالت و حدود اختیارات پیغمبر را در آن، به مردمان بیاموزد. این امر هم به مناسبت پرسش ایشان از موعد مقرر و زمان معین فرا رسیدن قیامتی است که آنان را از آن می‌ترساند:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا؟ قُلْ: إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي، لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ، ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً. يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَافِي عَنِهَا، قُلْ: إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ، وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. قُلْ: لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا - إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ - وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ. إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾.

راجع به قیامت از تو می‌پرسند و می‌گویند: در چه زمانی (دنیا به پایان می‌رسد و) قیامت رخ می‌دهد؟ بگو: تنها پروردگارم از آن آگاه است، و کسی جز او نمی‌تواند در وقت خود آن را پدیدار سازد (و از پایان این جهان و سرآغاز آن جهان مردمان را بی‌گماهند. اطلاع از هنگامه قیامت) برای (ساکنان) آسمانها و زمین سنگین و دشوار است (و هرگز دانش ایشان بدان نمی‌رسد). قیامت ناگهانی به وقوع می‌پیوندد و بر سرتان می‌تازد. از تو می‌پرسند: انگار تو از (شروع) قیامت باخبری؟ بگو: اطلاع از آن، خاص یزدان است، ولیکن بیشتر مردمان (این مسأله و فلسفه آن را چنانکه باید) نمی‌دانند. بگو: من مالک سودی و زبانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد (و از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شر، مالک و مقتدرم گردانند). اگر غیب می‌دانستم، منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی‌رسید (چرا که از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرات بی‌خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟). من کسی جز بیم دهنده و مزده دهنده مؤمنان (به عذاب و ثواب یزدان) نمی‌باشم.

(اعراف / ۱۸۷ و ۱۸۸)



آن گاه روند قرآنی برای ایشان به تصویر می‌کشد که چگونه نفس - نفسی که خداوند عهد و پیمانی را از او گرفته است و بیان داشتیم - منحرف می‌گردد و از راه توحیدی به کنار می‌افتد و به کُز راهه می‌رود که فطرت او معترف بدان است. روند قرآنی جهان‌بینیها و اندیشه‌های شرک آلود و معبودها و الهه شرک را زشت می‌شمارد، و پیغمبر ﷺ را در پایان این بخش به مبارزه آنان و مبارزه معبودهای ناتوانشان رهنمود می‌فرماید:

﴿قُلْ: أَدْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنْظَرُونَ. إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ. وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصَرَكُمْ وَلَا

يَدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يَقْصِرُونَ. وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا: لَوْلَا آجْتَنَيْتُمَا الْقُلُوبَ إِنَّمَا أَتَيْتُمَا بِوَحْيٍ إِلَىٰ مِنْ رَبِّي. هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ، وَهَدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ... إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ، وَيَسَبِّحُونَهُ، وَلَهُ يَسْجُدُونَ ﴿١٠١٦﴾.

گذشت داشته باش و آسانگیری کن و به کار نیک دستور بده و از نادان چشم‌پوشی کن. و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسید (و خواست شما را از مسیر منحرف و از هدف باز دارد) به خدا پناه ببر (و خویشتن را بدو بسپار). او شنوای دانا است (و همه چیز را می‌شنود و همه چیز را می‌داند و هر چه زودتر به فریادت می‌رسد). پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد (عداوت و نیرنگ شیطان، و عقاب و ثواب یزدان) می‌افتند، و (در پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن دشمنانگی اهریمن) بینا می‌گردند (و آگاه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و از راه حق منحرف شده‌اند، و لذا شتابان به سوی حق برمی‌گردند). و اما شیاطین، برادران (اهریمن صفت) خود (یعنی کافران و منافقان را وسوسه می‌کنند و) در گمراهی کمک و یاریشان می‌دهند تا بدانجا که دیگر (از گناه باز نمی‌ایستند و از هیچ جنایتی) کوتاهی نمی‌کنند. هنگامی که (در نزول وحی تأخیر می‌افتد و) آیه‌ای برای آنان نمی‌آورد، می‌گویند: چرا آن را بر نمی‌گزینی و از پیش خود نمی‌سازی؟! بگو: من تنها از قرآنی پیروی می‌کنم که به من وحی می‌شود. این قرآن بینش و هدایت و رحمت پروردگارتان است برای کسانی که مؤمن باشند (چرا که ایشان برابر قوانین آن عمل می‌کنند). هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید.

أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ. وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا، وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٠١٧﴾.

بگو: این بتهائی را که شریک خدا می‌دانید فرا خوانید و سپس شما و آنها همراه یکدیگر درباره‌ی من نیرنگ و چاره‌جویی کنید و اصلاً مرا مهلت ندهید (و اگر می‌توانید غضبم کنید و نابودم گردانید. اما بدانید که اینها موجودات غیر مؤثری هستند و کمترین تأثیری در وضع من و شما ندارند). بیگمان سرپرست من خدائی است که این کتاب (قرآن را بر من) نازل کرده است، و او است که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند. چیزهائی را که شما بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید نه می‌توانند شما را یاری دهند، و نه می‌توانند خویشتن را کمک کنند. و اگر از آنها رهنمود بخواهید، درخواست شما را نمی‌شنوند (چه رسد به این که شما را ارشاد و راهنمایی کنند. و به ظاهر پیکره) آنها را می‌بینید که (انگار با چشمان خود) به شما می‌نگرند، ولیکن چیزی را نمی‌بینند.

(اعراف / ۱۹۵-۱۹۸)

از اینجا تا پایان سوره، روند قرآنی رو به سوی پیغمبر خدا ﷺ می‌کند و او را مخاطب می‌سازد، همان گونه که در سر آغاز سوره او را مخاطب قرار داده بود، و بدو می‌آموزد: چگونه با مردم رفتار کند. چگونه این دعوت را پیش ببرد. چگونه در برابر رنجها و خستگیهای راه، از یزدان مدد و یاری بخواهد. چگونه خشم خود را فرو برد، در حالی که از مردمان و مکر و کیدشان رنج می‌برد و به جان می‌آید. چگونه پروردگار خود را یاد کند و پیوسته با او در رابطه باشد، همان گونه که کسانی که در جهان والا و بالا در پیشگاه خداوند سبحان هستند یزدان را یاد می‌کنند:

﴿حُذِّ الْعَفْوَ، وَأُمِّرَ بِالْعَرْفِ، وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ. وَإِنَّمَا يَنْزِعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ، إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ. وَإِخْوَانُهُمْ



## ﴿المص﴾

الف... لام... میم... صاد.

این سرآغاز فراهم آمده است از حروف مقطعه ... درباره حروف مقطعه هسان اینها در سرآغاز سورة بقره و سورة آل عمران سخن گفتیم، و این نظریه را پذیرفیم که می‌گوید: حروف مقطعه اشاره دارد به این که چنین قرآنی ساخته شده است از نوع همین حروف عربی‌ای که مردمان آنها را به کار می‌برند، اما نمی‌توانند از آنها سخنی همچون این قرآن را بسازند. این امر به تنهایی دلیل و برهانی است بر این که این قرآن دستینه و ساختار انسان نیست. مردمان که حروف و واژه‌هایی را در دسترس داشته‌اند که قرآن از آنها ساخته و پرداخته شده است، ولی نتوانسته‌اند از این حروف و واژه‌ها قرآنی همچون این قرآن را فراهم کنند و تهیه بینند. پس به ناچار باید راز دیگری در فراوی این حروف و کلمات باشد، رازی والاتر از نماد آنها... این دیدگاهی است که آن را ترجیح می‌دهیم، نه این که قاطعانه بر آن تکیه ورزیم، و بر آن عزم را جزم کنیم ... یزدان به مراد و مقصود خویش از هر کسی داناست و آگاه‌تر است.

در پرتو چنین سخنی درست است که بگوئیم: «المص» مبتدا است و خبر آن: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ است... بدین معنی: این حروف مقطعه و چیزی که از آنها ساخته و پرداخته شده است، واقعاً کتاب است... همچنین درست است گفته شود: «المص» اشاره به بیدار باش و هوشیار باش دارد. این نیز معنایی است که آن را ترجیح داده‌ایم. و ﴿كِتَابٌ﴾ خبر مبتدای محذوفی است و تقدیر آن چنین است: هُوَ كِتَابٌ ... یا: هَذَا كِتَابٌ... این کتاب است.

﴿كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ، تَنْذِيرٌ بِهِ، وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیه آن هیچ گونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی. (نه نگرانی از ناحیه بار

پروردگارت را در دل خود، با فروتنی (در برابر خدا) و هراس (از او) و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن، و از زمرة غافلان مباش. بیگمان کسانی که مقربان (درگاه) پروردگار تو هستند، خویشتن را بزرگتر از آن نمی‌دانند که به پرستش خدا بپردازند، و بلکه به تسبیح و تقدیس او مشغولند و در برابر او کرنش و سجده می‌برند. (اعراف / ۱۹۹-۲۰۶)

شاید این چکیده، و این گلچین‌های فراوان سورة، سیماهای ویژه این سورة را به تصویر بکشند، و این سورة را از سورة همتای خود، یعنی انعام در این سیماها و در شیوه و برنامه عرضه داشتن، جدا و ممتاز کند. هر چند هم هر دو موضوع واحدی را بیان می‌دارند که موضوع عقیده است ... ما هر نوع تعبیر و تفسیر آیات را و شرح و تفصیل هرگونه موضوعی را که این سورة برداشت آن را داشته باشد، به تأخیر افکنده‌ایم و به رویارویی مفصل حواله داشته‌ایم... پس با استمداد از یزدان سبحان و در پرتو عنایت ایزد متان به پیش می‌رویم و با حرکت برکت را می‌جوئیم...

## سورة الإعراف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 ۱) الْمَصَّ كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ  
 لَتَنْذِرُ بِهِ، وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ۲) اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم  
 مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مِمَّا تَدَّكُرُونَ ۳)  
 وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ  
 ۴) فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا  
 ظَالِمِينَ ۵) فَلَنَسْتَكِنَ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَكِنَ  
 الْمُرْسَلِينَ ۶) فَلَنَقْصُصَ عَلَيْهِمْ عِلْمَهُمْ وَمَا كُنَّا عَائِدِينَ  
 وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ  
 الْمُفْلِحُونَ ۸) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا  
 أَنْفُسَهُمْ يَمَّا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ۹)

سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهایی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول این قرآن این است که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی.

کتابی است که برای بیم دادن و پند دادن بر تو نازل شده است ... کتابی است که برای آشکارا حق را بر ملا کردن و حق را فریاد داشتن آمده است، حقی در آن است. کتابی است که برای این آمده است که مردمان را با آن با چیزی مخاطب قرار دهند و رو در رو کنند که نمی‌پسندند و دوست نمی‌دارند. با آن به جنگ و نبرد با عقیده‌ها و تقلیدها و رسمها و رابطه‌ها و پیوندها بروند و رویاروی بایستند. با آن رهسپار رزم و مبارزه با رژیمها و سیستمها و اوضاع و احوال و جامعه‌ها شوند. بر سر راه این کتاب تنگناها و فرازاها و نشیبها فراوان است. در کار بیم دادن با این کتاب، رنجها و دشواریها است ... این چنین پیشامدها و سختیها و ناگواریها و دردها را - همان گونه که در معرفی سوره گفتیم - کسی درک و فهم نمی‌کند مگر شخصی که این کتاب را به دست می‌گیرد و عملاً در راه تبلیغ آن به مردمان گام برمی‌دارد و در این خط سیر به پیش می‌رود، و آشکارا و بی‌پرده آیات قرآن را بیان می‌نماید و می‌خواهد دگرگونی کامل و شاملی را در بنیادهای زندگی انسانها و در زیر بناها و روبناها و در اصول و فروع حیات آنان به وجود آورد، و همان کاری را می‌خواهد به انجام برساند که بردارنده و برگیرنده نخستین این کتاب، یعنی پیغمبر ﷺ دست بدان یازید، و برای اولین بار جاهلیت سرکش و ستمکار را در جزیره العرب و در سراسر کره زمین مخاطب قرار داد، و با این کتاب مبارک به مبارزه جاهلیت آنها و همه جا پرداخت.

در این جایگاه قرار گرفتن و در این مسیر گام برداشتن،

محدود به جزیره العرب آن روزی، و محدود به سرزمینهای دور و بر آن نبوده است و بس ... اسلام یک حادثه تاریخی که یک بار روی داده باشد و تاریخ گذشته باشد و آن را پشت سر خود رها کرده باشد، نبوده و نیست ... اسلام پیوسته در طول زمان تا روز رستاخیز با انسانها روبرو می‌گردد، و ایشان را مخاطب قرار می‌دهد. درست بدان گونه که نخستین بار با انسانها روبرو گردید و ایشان را مخاطب قرار داد. با انسانها رویاروی می‌شود و به نبردشان می‌رود هر زمان که آنان منحرف گردند و به کژ راه روند و به سوی چیزی برگردند که جاهلیت نخستین بدان دچار و در آن غوطه‌ور بود ... انسانها گاه‌گاهی سرنگون و بدشگون می‌شوند و به جاهلیت خود برمی‌گردند. «واپسگرایی» زشت و پست این است. در اینجا است که اسلام بار دیگر قدم پیش می‌نهد تا نقش خود را در دستگیری انسانها و همچنین بیرون کشیدن آنان از این «واپسگرایی» بازی کند، و دست ایشان را در راه پیشرفت و تمدن بگیرد و رهنمودشان گرداند. قطعاً بردارنده و برگیرنده پرچم دعوت به اسلام، و بیم دهنده با این کتاب، در معرض همان مشکلات و اشکالاتی قرار می‌گیرد و گرفتار همان رنجها و دردهای می‌گردد که دعوت کننده نخستین، پیغمبر ﷺ در معرض آنها قرار گرفت و بدان دشواریها و ناگواریها تن در داد، در آن ایام که با انسانها با چیزی رویاروی گردید و ایشان را به سوی چیزی فرا خواند که مخالف با پستی و خواری لجنزار جاهلیتی بود که بدان فرو افتاده بودند. به تاریکی سرکش جاهلیت دچار آمده بودند و در تاریک خانه آن پنهان و نهان و منگ و بنگ گشته بودند، تاریکی جهان‌بینیها، تاریکی شهوتها و هواها و هوسها، تاریکی طغیان و سرکشی و مذلت و خواری، و تاریکی بندگی هواها و هوسهای شخصی، و همچنین بندگی آرزوها و خواستهای بندگان ... کسی که در راه نجات انسانها از لجنزار جاهلیت حرکت می‌کند و به تلاش می‌ایستد، و خویشتن را در معرض این گونه

زمان چرخیده است و دیگر باره همچون روزی شده است که این دین در آن برای مردمان آمده است، و انسانها به جاهلیت کامل و شامل و در برگیرنده اصول و فروع و درونها و بیرونها و آشکار و نهان و زیربناها و رویناها فرو افتاده‌اند.

انسانها پیش از هر چیز در جهان‌بینیها و اندیشه‌های اعتقادی واپس گرائیده‌اند و به عقب برگشته‌اند، حتی کسانی هم که پدران و نیاکان ایشان از زمره مؤمنان بدین آئین، و مطیعان فرمان یزدان و مخلصان آئین خداوند سبحان بوده‌اند، و خالصانه ایزد متعال را پرستش کرده‌اند. چه صورت عقیده در جهان‌بینی و اندیشه ایشان، و برداشت آنان از عقیده در ژرفاهای درونشان، مسخ و دگرگون شده است و عقیده را دگرگونه می‌بینند و دگرگونه می‌دانند.

این آئین آمده است تا چهره جهان را تغییر دهد، و جهان دیگری را بر پای دارد که در آن سلطه و قدرت خداوند یگانه را استوار و پابرجای گرداند و بس، و سلطه و قدرت طاغوتها را باطل نماید. جهانی را بر پای دارد که در آن تنها خداوند یکتا پرستش گردد، «پرستش» فراگیری.<sup>(۱)</sup> دیگر کسی از بندگان با یزدان پرستیده نشود. جهانی است که مردمان از پرستش بندگان - هر که و هر چه باشد - بیرون آورده می‌شوند، و به پرستش یزدان یگانه جهان رسانده می‌شوند. جهانی است که در آن «انسان» آزاد بنزرگوار پاک، متولد می‌گردد... آزاد از هوا و هوسش، و رها از پرستش کردن و بندگی نمودن جز یزدان.

این دین آمده است تا بنیاد: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) را استوار و پابرجای دارد، چیزی که در طول تاریخ هر پیغمبری آن را برای قوم خود به ارمغان آورده است - همان گونه که این سوره و سایر سوره‌های دیگر قرآن مجید بیان می‌دارند - گواهی لا اله الا الله، مدلول و

خطرات و مشکلات می‌اندازد، و تنگناها و فشار و نشیبها را پشت سر می‌گذارد، مژه این رهنمود را می‌چشد که یزدان پیغمبرش ﷺ را بدان رهنمون می‌شود:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صُدْرِكَ حَزَجٌ مِنْهُ، لِتُنْذِرَ بِهِ، وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیه آن هیچ گونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی. (نه نگرانی از ناحیه بار سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهایی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی.

و از سرشت واقعیت موجود، متوجه می‌شود چه کسانی مؤمنانی هستند که پند و اندرز برای ایشان است، و چه کسانی غیرمؤمنانی هستند که بیم دادن برای ایشان است. این قرآن برای این چنین کسی کتاب زنده‌ای می‌گردد که انگار همین لحظه نازل می‌شود تا با واقعیتی رویاروی گردد که او با این قرآن جهاد بزرگی را با آن می‌آغازد و به پیکارش می‌پردازد. امروزه که او جهاد و پیکار را شروع می‌نماید، در جایگاه پهنه کارزاری قرار گرفته است و با مردمانی روبرو شده است که محمد رسول الله ﷺ بدان هنگام که این قرآن نازل می‌گردید در این چنین موقعیتی قرار داشت و با این چنین مردمانی رویاروی می‌شد و از سوی پروردگارش مأمور می‌گردید که مردمان را با قرآن بیم و اندرز دهد، و در زوایای دل و در پهنه سینه‌اش هیچ گونه دلهره و تنگی نباشد و خویشتن را رنج ندهد، بدان هنگام که با جاهلیت رو در رو می‌ایستد و می‌رزمَد، و می‌خواهد جاهلیت را از ژرفاهای درونها برکند و از ریشه بخشکاند و آن را کاملاً دگرگون گرداند.

۱- مراجعه شود به کتاب: «المصطلحات الأربعة في القرآن» فصل «العبادة»، تأليف مسلمان بزرگوار جناب آقای ابوالأعلى مودودی، امیر الجماعة الإسلامية.

را گردن نهاده‌اند، هر چند هم اصلاً برای آنان نماز نخوانده‌اند و در برابرشان سجده نبرده‌اند و کرنش ننموده‌اند... گذشته از اینها، آنان امروزه حاکمیت یزدان را بطور کلی از صحنهٔ حیات خود به دور داشته‌اند، و برای خود از پیش خود نظامها و سیستمهایی بر پا و بر جا می‌دارند که آنها را «سرمایه‌داری» و «کمونیستی» و چیزهایی از این قبیل می‌نامند. همچنین اوضاع و احوالی برای فرمانروائی به وجود می‌آورند و آنها را «دموکراسی» و «دیکتاتوری» و چیزهایی از این قبیل می‌نامند. بدین وسیله از اصل و اساس آئین یزدان به در می‌روند، و از جاهلیت یونانیان و رومیان و جز آنان، در ساختن نظامها و سیستمها و اوضاع و احوال زندگی از پیش خود، پیروی می‌کنند.

گروه و دسته‌ای نیز خود را «مسلمان» می‌نامند! این گروه و دسته از برنامه‌ها و خط سیرهای این چنین اهل کتابی پیروی و متابعت می‌کنند، و درست پا به پای ایشان به پیش می‌روند! از آئین یزدان بیرون رفته‌اند و به آئین بندگان گرائیده‌اند! چه دین یزدان عبارت است از برنامه و شریعت و قانون و نظم و نظامی که خدا برای زندگی تهیه می‌بیند. و دین بندگان عبارت است از برنامه و شریعت و قانون و نظم و نظامی که مردمان برای خود تهیه می‌بینند و فراهم می‌کنند.

واقعاً زمان چرخیده است و به عقب برگشته است! درست به همان شیوه و گونه‌ای درآمده است که این آئین در آن برای مردمان به ارمغان آمده بود. و انسانها جملگی به سوی جاهلیت واپس گرائیده‌اند... همهٔ گروه‌ها و دسته‌ها اصلاً از آئین یزدان پیروی و متابعت نمی‌کنند... این قرآن نیز به سوی انسانها برگشته است و دیگر باره ایشان را مخاطب قرار داده است، بدان شکل که برای نخستین بار انسانها را مخاطب قرار داده بود. از انسانها همان چیزی را می‌خواهد که از لحاظ عقیده و جهان بینی، اسلام را گردن نهند و بدان داخل شوند. پس از آن از نظر سیستم و نظام و واقعیت

مفهومی نخواهد داشت، مگر این که حاکمیت بالا و فرمانروائی والا در زندگی مردمان از آن یزدان جهان باشد و بس، بدان سان که حاکمیت بالا و فرمانروائی والا در نظام هستی از آن یزدان جهان است. خدا است که در گسترهٔ جهان، و در هستی مردمان با قضا و قدر خود فرماندهی می‌کند، و در زندگی بندگان با برنامه و شریعت خود فرمانروائی می‌نماید... بنابراین قاعده و قانون، مسلمان معتقد نمی‌گردد به این که یزدان در آفرینش جهان و اداره و چرخاندن امور آن دارای انباز است. مسلمان مراسم عبادت را جز برای ایزد متعال انجام نمی‌دهد و پرستش را خاص او می‌داند، و قوانین و مقررات را، و معیارها و مقیاسها را، و باورداشتها و جهان بینیها را، جز از یزدان دریافت نمی‌دارد، و به هیچ کسی از طاغوت‌های آدمیزاد اجازه نمی‌دهد که ادعای حق حاکمیت با خدا در چیزی از این امور کند.

این قاعدهٔ این آئین از لحاظ عقیده و اعتقاد است... امروزه انسانها کجا و این عقیده و اعتقاد کجا است؟ انسانها در کجای این عقیده و اعتقاد قرار دارند؟ مردمان به گروه‌ها و دسته‌ها تقسیم می‌شوند که همه و همه جاهلیت هستند:

گروه و دسته‌ای بی‌دین و خدانشناس هستند. اصلاً به وجود خدا معتقد نیستند. آنان ملحد و بی‌باور هستند... کار و بار اینان عیان است و نیازی به بیان ندارد.

گروه و دسته‌ای بت پرست هستند. به وجود خدا معتقدند، ولی گذشته از یزدان جهان معتقد به وجود خدایان و خداگونگان بسیاریند، همان گونه که در هند، و در وسط‌های آفریقا، و در گوشه و کنار پراکندهٔ جهان، وضع این چنین است. گروه و دسته‌ای هم «اهل کتاب»، یعنی یهودی یا مسیحی هستند. اینان نیز از قدیم شرک ورزیده‌اند، چرا که به خدا فرزند منسوب کرده‌اند. همچنین آنان غیر از خدا، پیشوایان دینی و دیرنشینان و راهبان خود را نیز ارباب و خادوندگاران خویش بشمار آورده‌اند. زیرا از پیشوایان دینی و دیرنشینان و راهبان خود ادعای حق حاکمیت را پذیرفته‌اند و قوانین ایشان

گوناگونش، خداوندگار فرمانروا باشد! و نپذیرند که «شریعت یزدان» قانونی باشد که فرمانروائی کنند... گذشته از اینها، جاهلیت سیمایها و شکلها، پرچمها و نشانه‌ها، نامها و وصفها، و دسته‌ها و گروه‌ها و راه‌ها و روشهای آن مختلف و جوراجور است. اما همه آنها بدین قاعده‌ای برمی‌گردند که سرشت آنها و حقیقت آنها را جدا و متمایز می‌سازد.

برابر این میزان و مقیاس بنیادین، روشن می‌گردد که امروزه جاهلیت روی زمین را فرا گرفته است، و جاهلیت امروزه بر کره زمین حکومت می‌کند. در این روزگار اسلام از صحنه زندگانی مردمان بر کنار مانده است و در گستره «هستی» ایشان تنها نامی از آن مانده است و بس! بر دعوت کنندگان مردمان به سوی اسلام لازم است درست همان هدفی را در مد نظر بگیرند و همان راهی را طی کنند که فرستاده خدا محمد ﷺ در مد نظر گرفت و طی نمود، و با همان چیزهایی مواجه و رویاروی شوند که پیغمبر ﷺ مواجه و رویاروی می‌گردید. دعوت کنندگان به سوی آئین یزدان در این فرموده خداوند بزرگوار فریاد زده می‌شوند که اقتداء نمایند و پیروی کنند از پیغمبر ﷺ و پاسبای او روند:

﴿كِتَابُ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ،  
لِتُنْذِرَ بِهِ، وَذَكَرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیه آن هیچ گونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی. (نه نگرانی از ناحیه بار سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهایی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی.

برای تأکید این حقیقت و روشنی آن، اندکی بیشتر به

زندگی، از اسلام پیروی کنند و بدان وارد شوند... بردارنده و برگیرنده این کتاب نیز با همان دشواریهایی روبرو می‌شود و در همان تنگناهایی گیر می‌کند که رسول خدا ﷺ با آنها روبرو می‌گردید و در آنها گیر می‌کرد، در آن هنگام که انسانهای غرق شده در لجنزار جاهلیت را مخاطب قرار می‌داد، آنانی که در لجنزار گندیده و بدبو آرمیده بودند، و در بیابان برهوت جاهلیت سرگشته و آواره بودند، و خویشتن را تسلیم فریب و وسوسه اهریمن در این بیابان برهوت کرده بودند... رسول خدا ﷺ می‌خواست پیش از هر چیز عقیده و جهان‌بینی را در ژرفاهای دلها و خردهای مردمان بر پایه: اشهد أن لا اله الا الله استوار و پا بر جا دارد، و جامعه واقعی دیگری را در زمین پدیدار گرداند که در آن تنها یزدان یگانه جهان پرستیده شود، و کسی یا چیزی جز او پرستش نگردد. تولد تازه‌ای به انسانها ارمغان دارد که در آن انسان از پرستش بندگان، و از پرستش هوا و هوس خود آزاد و رها گردد.

اسلام یک رخداد تاریخی گذرا نیست که یک بار روی داده باشد و تاریخ گذشته باشد و آن را پشت سر خود بر جای نهاده باشد... امروز نیز اسلام فریاد زده می‌شود که همان نقشی را بازی کند که در چنین شرائط و ظروف و اوضاع و احوال و نظامها و سیستمها و جهان‌بینیها و عقیده‌ها و معیارها و مقیاسها و آداب و رسومی که برای نخستین بار با آنها روبرو گردید، بازی کرده بود.

جاهلیت، یک حالت و وضع است، و یک دوره زمانی تاریخی نیست... امروزه جاهلیت ریشه دوانیده است و تارهای خود را در همه جوانب و نواحی زمین گسترانیده است، و به میان همه معتقدات و مذاهب و نظامها و سیستمها و اوضاع و احوال خزیده است... جاهلیت پیش از هر چیز بر پایه: «حاکمیت بندگان بر بندگان»، و ترک حاکمیت مطلقه یزدان بر بندگان، استوار و پایدار است... جاهلیت استوار می‌گردد بر این اساس که «خواست انسان» در هر شکلی از اشکال

شرح و بسط می‌پردازیم و گاهی چند جلوتر می‌گذاریم: جامعه‌های بشریت امروزی همگی جامعه‌های جاهلی هستند و لذا جامعه‌های «عقب افتاده» یا «واپسگرا» بشمار می‌آیند! واپسگرا بدین معنی که این چنین جامعه‌هایی به جاهلیت «برگشته‌اند» و عقب‌گرد نموده‌اند، پس از این که اسلام دست بشریت را گرفته است و آنان را از جاهلیت بیرون آورده است و رستگار نموده است. امروزه اسلام فریاد زده می‌شود و برای نجات بشریت از عقب ماندگی و واپسگرایی جاهلیت دعوت می‌گردد، و از اسلام خواسته می‌شود بشریت را در راه پیشرفت و «تمدن» با معیارها و مقیاسها و ارزشهای یزدانی خود رهبری و رهنمود کند.

زمانی که حاکمیت اعلی و فرماندهی والا در جامعه‌ای از آن یزدان یکتا باشد - البته این حاکمیت و فرماندهی باید در ریاست شریعت ربّانی محسّم و جلوه‌گر باشد - این گونه حاکمیت و فرماندهی، یگانه شکل و صورتی است که در آن انسان از بندگی هواها و هوسهای بشری، و از بندگی بندگان، به گونه حقیقی و کامل، آزاد و رها می‌گردد. هیچ گونه بزرگواری و آزادی در جامعه‌ای وجود ندارد که برخی از آنان ارباب و خداوندگار باشند و از پیش خود قوانین و مقررات وضع کنند و حق حاکمیت اعلی و فرماندهی والا را به دست گیرند، و برخی از آنان هم بنده باشند و از این اربابان و خداوندگاران اطاعت کنند و در برابرشان کرنش برند! قانونگذاری هم تنها محدود به احکام قانونی نیست. چه معیارها و مقیاسها و ارزشها و اخلاق و آداب و رسوم و غیره همه و همه در دائره قانونگذاری هستند و افراد و اشخاص دانسته یا ندانسته در برابر فشار و قدرت آن خضوع و خشوع می‌کنند!... جامعه‌ای هم که این چنین باشد، جامعه واپسگرایی عقب مانده بشمار است ... یا به اصطلاح اسلامی: «جامعه جاهلی مشرکی» است!

زمانی هم پیوند گردهمائی و مایه همایش در جامعه‌ای عقیده و جهان‌بینی و اندیشه و برنامه زندگی باشد، و

همه اینها از جانب یزدان صادر و تعیین گردد، نه از جانب هوا و هوس فردی، و نه از جانب عبیدی، این چنین جامعه‌ای، جامعه متمدّن و مترقی است. یا به اصطلاح اسلامی: «جامعه یزدانی مسلمانی» است... زیرا گردهمائی و همایشی این چنین، بدین هنگام بیانگر والاترین چیزی است که در «انسان» از ویژگیهای روحی و فکری است. اما هنگامی که پیوند گردهمائی و مایه همایش، نژاد و رنگ و ملیّت و سرزمین و چیزهایی از این قبیل باشد، این چنین جامعه‌ای، جامعه واپسگرایی عقب مانده بشمار می‌آید، یا به اصطلاح اسلامی: جامعه جاهلی مشرکی است. چرا که نژاد و رنگ و ملیّت و سرزمین و چیزهایی از این قبیل، بیانگر حقیقت والای موجود در «انسان» نیست. آخر انسان جدای از نژاد و رنگ و ملیّت و سرزمین و این گونه چیزها، انسان می‌ماند؛ اما انسان جدای از روح و فکر، انسان نمی‌ماند!

گذشته از این، انسان می‌تواند با اراده انسانیت آزاد - که این والاترین چیزی است که یزدان او را بدان گرامی داشته است - عقیده و جهان‌بینی و اندیشه و برنامه زندگی خود را از گمراهی و سرگردانی به هدایت و راهیابی، به وسیله درک و فهم و دلیل و حجّت و رهنمون و رهنمود تغییر دهد و تبدیل کند. ولی انسان هرگز نمی‌تواند نژاد و رنگ و ملیّت خود را تغییر دهد و به چیز دیگری تبدیل کند. انسان نمی‌تواند پیشاپیش زادگاه خود را نه در میان نژاد و نه در میان رنگی تعیین کند، همان گونه که پیشاپیش نمی‌تواند زادگاه خود را در میان ملّتی یا در سرزمینی تعیین کند... لذا جامعه‌ای که مردمان در آن پیرامون چیزی گرد می‌آیند که آن چیز متعلّق به اراده آزاد ایشان است، بدون شک بالاتر و والاتر و مترقی‌تر و پابرجاتر و استوارتر از جامعه‌ای است که مردمان در آن پیرامون چیزهایی گرد می‌آیند که بیرون از خواست و فراتر از اراده ایشان است و آنان در آنها نقشی و توانی ندارند.

هنگامی که «انسانیت انسان» ارزش والای جامعه‌ای

چنین جامعه‌ای متمدن و مترقی است. یا به اصطلاح اسلامی: یزدانی مسلمان است... معیارها و ارزشهای «انسانیت» و اخلاق «انسانیت» مسأله پیچیده و دشواری یا مسأله شل و ول و آهکی نیست. همچنین معیارها و ارزشها و اخلاق تغییرپذیر و دگرگون شونده‌ای نیست که بر حال و وضعی پایدار و استوار نماند، همان گونه که کسانی بر این گمانند که می‌خواهند هرج و مرج و نابسامانی را در معیارها و مقیاسها و میزانشا پدیدار سازند. تا بدانجا که اصل ثابت و استواری نماند که در سنجش و ارزش و ارجگذاری و بهاء دادن بدان مراجعه کرد... تنها معیارها و ارزشها و اخلاق است که در انسان «ویژگیهای انسان» را رشد می‌دهد، ویژگیهایی که در انسان موجود است و در حیوان موجود نیست. و در انسان این ناحیه را به گونه‌ای نیرومند و چیره می‌گرداند که انسان را جدای و متمایز از سایر موجودات می‌نماید و از او انسانی را می‌سازد. اما این معیارها و ارزشها و اخلاق نیستند که در انسان جوانب و نواحی مشترک میان انسان و حیوان را رشد می‌دهند... هنگامی که مسأله بدین نحو مطرح گردد، خطّ روشن برجسته‌ای نمودار می‌شود که مرز حقّ و باطل را مشخص می‌گرداند و سفت و سخت ادامه می‌یابد و ثابت و قاطع بر جای و پایدار می‌ماند، و نظریه سست تغییرات تدریجی «پیروان تکامل» را به رسمیت نمی‌شناسد، نظریه سست و بی‌بنیادی که پیروان تکامل در راه پذیرش آن پیوسته به تلاش و کوشش می‌ایستند... در این صورت، نه اخلاق کشاورزی و نه اخلاق صنعتی، و نه اخلاق سرمایه‌داری و نه اخلاق کمونیستی، و نه اخلاق زحمتکشان و کارگران و نه اخلاق برژوازی، مطرح است. اصلاً اخلاقی که ساخته و پرداخته محیط و ناشی از سطح زندگی باشد، به رسمیت شناخته نمی‌شود. بدین معنی که این عوامل مستقلّ و خودکار به ساختن معیارها و ارزشها و اخلاق بپردازند و آنها را عرف و عادت مردم گردانند. و این چنین رفتارها و اخلاقی در

می‌گردد، و «ویژگیهای انسانیت» در آن جامعه، مورد تکریم و تعظیم و رعایت و حفاظت، قرار می‌گیرد، این چنین جامعه‌ای متمدن و مترقی و پیشرفته است. یا به اصطلاح اسلامی: یزدانی مسلمان است... اما زمانی که «ماده» به هر شکلی از اشکال، ارزش والا و معیار بالا باشد، چه به شکل «نظریه» باشد، همان گونه که در مارکسیسم بدین گونه است، و چه به شکل «تولیدات مادی» باشد، همان گونه که در آمریکا و اروپا و سایر جامعه‌هایی است که تولیدات مادی را معیار بالا و ارزش والا می‌دانند، و در راه به دست آوردن مواد، همه معیارها و ارزشها و ویژگیهای انسانیت - و در پیشاپیش همه این چیزها معیارها و ارزشهای اخلاقی - هدر و پامال می‌شود، این چنین جامعه‌ای، جامعه واپسگرایی عقب مانده بشمار می‌آید. یا به اصطلاح اسلامی: جامعه جاهلی مشرکی است.

جامعه یزدان مسلمان، ماده را تحقیر نمی‌کند و ناچیز نمی‌شمارد، نه در شکل «نظریه»، بدین معنی: ماده است که پیکره هستی جهان را می‌سازد که ما در آن زیست می‌کنیم، و نه در شکل «تولیدات مادی» و بهره‌مندی از آن... چه تولیدات مواد از ارکان و اصول خلیفه‌گری انسان در زمین برابر عهد و پیمان یزدان و شرط و شروط او، و بهره‌مندی و لذّت بردن از چیزهای پاکیزه آن، حلال است و اسلام همگان را برای استفاده از آن دعوت می‌کند - همان گونه که در روند این سوره خواهیم دید - اما اسلام آن را معیار بالا و ارزش والائی نمی‌شمارد و نمی‌داند که ویژگیهای «انسان» در راه آن هدر و ضایع شود و برای به دست آوردن آن ارکان و اصول انسان دستخوش تزلزل و ویرانی گردد، بدان گونه که جامعه‌های جاهلی خدانشناس یا مشرک، آن را چنین می‌دانند و برای بدست آوردن آن چنین می‌کنند.

زمانی که معیارها و ارزشهای «انسانیت» و اخلاق «انسانیت» در جامعه‌ای حکمفرما باشد - همان گونه که برابر میزان و مقیاس یزدان باید این چنین باشد - این



انسانی، و چیره شدن این ویژگیها بر کششهای حیوانی است.

بیش از این نمی‌توانیم در شناسائی جامعه‌های بشری کنونی، و غرق شدن آنها در منجلاب جاهلیت، از عقیده گرفته تا اخلاق، و از جهان‌بینی گرفته تا اوضاع و احوال سیاسی، به پیش روییم... گمان می‌کنیم این اشاره‌های کوتاه و مختصر و نگاه‌های گذرا، برای بیان نشانه‌ها و سیمای جاهلیت در جامعه‌های بشری کنونی بسنده باشد، و بتواند حقیقتی را به تصویر کشد که امروزه دعوت اسلامی و دعوت کنندگان به سوی دین یزدان، در صدد رسیدن بدان و پیاده کردن آن هستند... حقیقتی که هست دعوت انسانها از نو به پذیرش اسلام است. دوباره آنان را به پذیرش اسلام از لحاظ عقیده و اخلاق و نظام فراخواند... این همان تلاشی است که پیغمبر ﷺ می‌ورزید. این همان نقطه‌ای است که پیغمبر ﷺ نخستین بار دعوت خود را از آن آغازید. این همان موقعیت و جایگاهی است که پیغمبر ﷺ این کتابی را که بر او نازل شده بود بدان موقعیت برد و در آن جایگاه جای داد. خداوند سبحان او را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ، فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ، لَتُنذِرَ بِهِ، وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیه آن هیچ گونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی. (نه نگرانی از ناحیه بار سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهایی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی.



در آن ایام که خداوند سبحان این تکلیف را متوجه

پیدایش و ماندگاری قطعی و حتمی باشند، چنین چیزی ناپذیرفتنی و نامقبول است... بلکه هر چه هست تنها «ارزشها و اخلاق انسانی» است و بس. مسلمانان آنها را می‌پذیرند و بدانها خوی می‌گیرند و در جامعه متدّن بر آنها می‌روند و ماندگار می‌شوند. «ارزشها و اخلاق حیوانی» در میان است - اگر این تعبیر درست باشد - و مردمان در جامعه عقب مانده بدانها خوی می‌گیرند و آنها را مراعات می‌کنند... به اصطلاح اسلامی: یا ارزشها و اخلاق یزدان اسلامی در میان است، و یا ارزشها و اخلاق واپس‌گرای جاهلی و بس! جامعه‌هایی که ارزشها و خویها و کششهای حیوانی بر آنها فرمانروائی می‌کند، امکان ندارد جامعه‌های متدّنی باشند، هر اندازه هم در پیشرفت صنعتی و اقتصادی و علمی جلو و پیشتاز باشند. این مقیاس و معیار، در سنجش اندازه پیشرفت خود انسان نیز صادق است و اشتباه نیست.

در جامعه‌های جاهلی نوین، مفهوم اخلاقی بیرون کشیده شده است. به گونه‌ای که اخلاق هیچ گونه نقشی در جدائی انسان از حیوان ندارد. در چنین جامعه‌هایی، روابط جنسی نامشروع - حتی روابط جنسی لواط - اخلاق زشت و پلشتی بشمار نمی‌آید!... مفهوم «اخلاقی» محدود به معاملات شخصی و اقتصادی و سیاسی است، آن هم تقریباً در حدود مصلحت نظام و دولت!... نویسندگان، روزنامه‌نگاران، داستان نویسان، و همه دستگاه‌ها و ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون و مؤسسه‌های ارتباط جمعی در این گونه جامعه‌های جاهلی، آشکارا به دختران و زنان و پسران و جوانان می‌گویند: ارتباطهای جنسی آزاد، اخلاق زشت و پلشتی نیست!

این چنین جامعه‌هایی، از دیدگاه «انسانیت» و همچنین با توجه به خط و نشان پیشرفت انسانی، جامعه‌های عقب افتاده بی‌تمدّنی بشمار می‌آیند... همچنین این جامعه‌ها غیراسلامی نیز هستند. زیرا خط و نشان اسلام، خط و نشان آزادی انسان از بند شهوات، و رشد ویژگیهای

و در خطاب به مردمان که کتاب از سوی پروردگارشان بر ایشان نیز نازل گشته است:

﴿إَتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ﴾.

از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است.

اما پیغمبر ﷺ کتاب بر او نازل شده است تا بدان ایمان بیاورد و بدان دیگران را پند و بیم دهد. و اما انسانها کتاب بر ایشان نازل گشته است تا بدان ایمان بیاورند و از آن پیروی کنند، و از فرمان کسی و چیزی جز آن پیروی و متابعت نکنند... نسبت نزول بر پیغمبر ﷺ و بر مردمان، در هر دو حالت برای اختصاص و بزرگداشت و تشویق آنان و برای به جوش و خروش انداختن دلهایشان است. چه کسی که پروردگارشان کتابی را برای او نازل می‌کند، و او را برای این امر سترگ و بزرگ برمی‌گزینند، و با ارمغان این خیر و خوبی نسبت بدو بزرگواری می‌کند، سزاوار او است که پند و اندرز گیرد و یزدان را به یاد دارد و سپاسگزاری نماید، و فرمان را با تمام قدرت و توان دریافت دارد و برگیرد و رنج و خستگی نشناسد.



از آنجا که تلاش و تکاپو در این زمینه سخت و طاقت‌فرسا است، چون تغییر بنیادین و کامل و همه جانبه جاهلیت چنین تلاش و تکاپوی سخت و طاقت‌فرسائی را می‌طلبد، تغییر و دگرگونی همه چیز جاهلیت، همچون: جهان‌بینیها، اندیشه‌ها، معیارها، ارزشها، آداب و رسوم، عادات و مراسم، سیستمها و نظامها، اوضاع و احوال، اجتماع، اقتصاد، و روابط با یزدان و با جهان و با مردمان...

از آنجا که تلاش و تکاپو بدین نحو و بدین منوال سخت و طاقت‌فرسا است، روند قرآنی به پیش می‌رود و دلها را به شدت تکان می‌دهد، و اعصاب را کاملاً برانگیخته و بیدار می‌کند، و سرشتهای فرو رفته در جاهلیت و غرق در جهان‌بینیها و اوضاع جاهلیت را سخت تکان می‌دهد و به پیش می‌راند... این کار را با

پیغمبرش فرمود، قوم او را نیز با این قرآن مخاطب قرار داد - هر قومی را نیز با این قرآن مخاطب قرار می‌دهد که اسلام با آنان روبرو می‌شود تا ایشان را از جاهلیت بیرون بیاورد - و بدانان دستور داد که از چیزی پیروی و متابعت کنند که در این کتاب است، و از پیروی ارباب و اولیائی جز خدا نهی فرمود و ایشان را بر حذر داشت. آخر در اصل، مسأله، مسأله «پیروی» است. انسانها در زندگی خود از چه کسی باید پیروی کنند؟ از فرمان یزدان پیروی می‌کنند و مسلمان بشمار می‌آیند. یا از فرمان غیر یزدان پیروی می‌کنند و مشرک محسوب می‌شوند. این دو موقعیت و جایگاه مختلفی است که با یکدیگر گرد نمی‌آیند:

﴿إَتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ، وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ. قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾.

از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید (و فرمان مهذیرید). کمتر متوجه (اوامر و نواهی خدا) هستید (و کمتر پند می‌گیرید).

این مسأله اساسی دین است... یا پیروی از چیزی می‌گردد که خدا نازل فرموده است، و اسلام، یعنی تسلیم یزدان شدن است، و اعتراف به خداوندگاری و ربوبیت ایزد متعال بشمار است، و انحصار پروردگار به حاکمیتی است که بدان امر می‌گردد و باید اطاعت شود، و امر و نهی چنین حاکمیتی را گردن نهاد، نه حاکمیت کسی جز او را... و یا این که پیروی از ارباب و اولیائی جز خدا می‌گردد و شرک بشمار است. شرک نیز ترک اعتراف به خداوندگاری سره و ربوبیت خالص یزدان است... حال چه می‌شود و چه گونه خواهد بود اگر حاکمیت، خالصانه از آن یزدان سبحان نباشد، چنان که امروزه وضع چنین است؟!

در خطاب به پیغمبر ﷺ که کتاب بر خود او نازل شده است:

﴿كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾.

کتابی است که بر تو نازل شده است.

نشان دادن مهلکه‌های پیشینیان تکذیب کننده در جهان، و به تصویر کشیدن فرجام و سرنوشت ایشان در آخرت، انجام می‌دهد:

﴿وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنَاتٍ أَوْ هُمْ قَاتِلُونَ. فَلَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا: إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ... فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ، وَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ. فَلَنَقْصُصَ عَلَيْهِمْ بَعْلَهُمْ، وَنَكُنَّا غَائِبِينَ. وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ، فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ﴾.

چه بسیار شهرها و آبادیهائی که آنها را (به سبب گناهان فراوان ساکنان آنجاها) ویران کرده‌ایم و عذاب ما مردمان آنجاها را در بر گرفته است، در شبانگاهان (که در خواب ناز بوده‌اند، مانند قوم لوط) یا در چاشتگاهان که به استراحت پرداخته‌اند، (مانند قوم شعیب). در آن موقع که عذاب ما به سراغ ایشان آمده است، دعا و استغاثه‌ای جز این نداشته‌اند که گفته‌اند: واقعاً ما ستمکار بوده‌ایم (و با دست خود بر خود ستم کرده‌ایم و هم اینک پشیمانی و چشم به راه عفو یزدانیم! اما بدین هنگام پشیمانی را چه سود؟! در روز قیامت) بطور قطع از کسانی که پیغمبران به سوی آنان روانه شده‌اند می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی به شما رسانده شده است یا خیر و چگونه بدان پاسخ داده‌اید؟) و حتماً از پیغمبران هم می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی را رسانیده‌اید و از مردمان در قبال فرمان یزدان چه شنیده و دیده‌اید؟). مسلماً (اعمال همه را مو به مو) آگاهانه برای آنان شرح می‌دهیم، چرا که ما از آنان بدور نشده‌ایم (و همه جا حاضر و ناظر کردار و رفتارشان بوده‌ایم). سنجش درست (و دقیق اعمال) در آن روز انجام می‌گیرد. پس هر که (کفّه حسنات) ترازوی او سنگین شود (و بر کفّه سیئات او رجحان پذیرد) این چنین کسانی رستگارند. و کسی که (کفّه حسنات او از کفّه سیئات) ترازوی او سبک شود، این

چنین کسانی به سبب پیوسته انکار کردن آیات ما (سرمایه وجود) خود را از دست داده‌اند.

مرگ و هلاک پیشینیان بهترین اندرگو و یادآور، و بهترین بیم دهنده و ترساننده است... قرآن با این حقائق همراه و همسو می‌گردد و آنها را انگیزه‌های الهامگر و پتکهای بیدار کننده دل‌های غافل انسانها می‌سازد.

قطعاً شهرها و آبادیهائی که به سبب تکذیبشان هلاک گشته‌اند و نابود گردیده‌اند، بدان هنگام که غافل بی‌خبر بوده‌اند، فراوان هستند. از میان برده شده‌اند در شب یا در وقت خواب نیمروز و در گرما گرم استراحت. بدان هنگام که مردمان دراز کشیده‌اند و به خواب شیرین فرو رفته‌اند و کاملاً خویشتن را در امن و امان دیده‌اند:

﴿وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا، فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنَاتٍ أَوْ هُمْ قَاتِلُونَ﴾.

چه بسیار شهرها و آبادیهائی که آنها را (به سبب گناهان فراوان ساکنان آنجاها) ویران کرده‌ایم و عذاب ما مردمان آنجاها را در بر گرفته است، در شبانگاهان (که در خواب ناز بوده‌اند، مانند قوم لوط) یا در چاشتگاهان که به استراحت پرداخته‌اند، (مانند قوم شعیب).

هر دو تائید شبانگاهان و چاشتگاهان، هنگام بی‌خبری و استراحت و امن و امان است. گرفتار کردن و نابود نمودن در این دو وقت بیشتر باعث بیم می‌گردد و تأثیر بسزائی دارد و دشوارتر از هر زمان دیگری است، و بهتر مایه پند و اندرز و دوری و خویشتنداری از گناه و نافرمانی، و پرهیز و احتیاط می‌شود.

پس از گرفتار آمدن و هلاک شدن، چه چیزی روی داده است؟ این کسانی که بی‌خبر و ناگهانی گرفتار آمده‌اند جز اعتراف چاره‌ای نداشته‌اند. اذعائی جز اقرار برایشان نمانده است و نبوده است!

﴿فَلَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا: إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾.

در آن موقع که عذاب ما به سراغ ایشان آمده است، دعا

متصل می گرداند. ناگهان جایگاه و موقعیت آنجا در لحظه گذرانی پیدا و نموده می شود:

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ. فَلَنَقْضَنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ، وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ. وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ. فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ﴾.

(در روز قیامت) بطور قطع از کسانی که پیغمبران به سوی آنان روانه شده اند می پرسیم (که آیا پیام آسمانی به شما رسانده شده است یا خیر و چگونه بدان پاسخ داده اید؟) و حتماً از پیغمبران هم می پرسیم (که آیا پیام آسمانی را رسانیده اید و از مردمان در قبال فرمان یزدان چه شنیده و دیده اید؟). مسلماً (اعمال همه را مو به مو) آگاهانه برای آنان شرح می دهیم، چرا که ما از آنان بدور نشده ایم (و همه جا حاضر و ناظر کردار و رفتارشان بوده ایم). سنجش درست (و دقیق اعمال) در آن روز انجام می گیرد. پس هر که (کفّه حسنات) ترازوی او سنگین شود (و بر کفّه سیئات او رجحان پذیرد) این چنین کسانی رستگارند. و کسی که (کفّه حسنات او از کفّه سیئات) ترازوی او سبک شود، این چنین کسانی به سبب پیوسته انکار کردن آیات ما (سرمایه وجود) خود را از دست داده اند.

تعبیری بدین نحو و بر این منوال که به تصویر زننده و الهامگر است، یک ویژگی از ویژگیهای قرآن است... کوچ زمینی در چشم به هم زدن انجام می پذیرد و سراسر آن در لحظه ای طی می شود، و در سطری از کتابی می گنجد و نمودار می گردد، تا دنیا با آخرت جوش بخورد، و آغاز با انجام پیوند یابد!

زمانی که ناگهان کسانی را که دچار عذاب خدا در این کره زمین شده اند نگاه داشته اند، بدان شکل که در آخرت ایشان را برای پرسش و حساب و سزا و جزا نگاه می دارند، تنها اعتراف ایشان کافی نخواهد بود که هنگام رویارویی با عذاب یزدان بگویند:

﴿إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾.

و استغاثه ای جز این نداشته اند که گفته اند: واقعاً ما ستمکار بوده ایم (و با دست خود بر خود ستم کرده ایم و هم اینک پشیمانیم و چشم به راه عفو یزدانیم! اما بدین هنگام پشیمانی را چه سود؟).

انسان همه چیز را می گوید اما اعتراف و اقرار نمی کند. ولی آنان در جایگاه و موقعیتی هستند نمی توانند ادعائی داشته باشند جز این که بگویند:

﴿إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾.

واقعاً ما ستمکار بوده ایم.

وای چه جایگاه هراسناک و موقعیت خوفناکی است! جایگاه و موقعیتی که نهایت تلاش در آن اعتراف به گناه و اقرار به شرک است! مراد از ظلم و ستمی که بدان اعتراف دارند شرک است. مگر ظالم تر و ستمگرتر از کسی وجود دارد که برای خداوندگاری که او را آفریده است شریک و انباز قرار دهد؟!

بدان هنگام که در این جهان صحنه بدیشان نموده شده است، ناگهان یزدان تکذیب کنندگان را گرفتار عذاب خود فرموده است. ایشان هم در آن حال که عذاب خدا را دیده اند اعتراف کرده اند که آنان ظالم و ستمکار بوده اند. حق و حقیقت بی پرده جلوه گر آمده است و ایشان آن را شناخته اند، ولیکن در زمانی که شناختن و اعتراف کردن سودی نمی بخشد، و پشیمانی و توبه عذاب خدا را از ایشان بدور نمی دارد. چه وقت پشیمانی از دست رفته است، و با حصول عذاب راه توبه قطع و گسیخته است.

بدان هنگام که در این جهان صحنه بدیشان نموده می شود، ناگهان روند قرآن به چیز دیگری منتقل می گردد، و با خود شنوندگان را نیز فوراً به میدان آخرت و گستره قیامت منتقل می سازد، بدون هر گونه ایستادن و فاصله ای. چه نواری که نمایش داده می شود دارای صحنه های متصل و پیایی است. کوچی که در پیش است از زمان و مکان فراتر می رود، و دنیا را به آخرت می پیوندد، و عذاب دنیا را به عذاب آخرت

قطعاً ما ستمگرانی بیش نبوده‌ایم.

بلکه پرسش تازه‌ای می‌شود، و ایشان را رسوا می‌کنند در میان جمع و در جلو همهٔ انسانها و در آن روز بزرگی که همه چیز دیده می‌شود و رازها آشکار می‌گردد:

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ، وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ. فَلَنَقْضَنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ - وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ﴾.

(در روز قیامت) بطور قطع از کسانی که پیغمبران به سوی آنان روانه شده‌اند می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی به شما رسانده شده است یا خیر و چگونه بدان پاسخ داده‌اید؟) و حتماً از پیغمبران هم می‌پرسیم (که آیا پیام آسمانی را رسانیده‌اید و از مردمان در قبال فرمان یزدان چه شنیده و دیده‌اید؟). مسلماً (اعمال همه را ما به مو) آگاهانه برای آنان شرح می‌دهیم؛ چرا که ما از آنان بدور نشده‌ایم (و همه جا حاضر و ناظر کردار و رفتارشان بوده‌ایم).

این، پرسش بسنده‌ای است. هم شامل کسانی است که پیغمبران به سویشان روانه شده‌اند، و هم متوجه خود پیغمبران است... داستان نیز در میان همگان و جملگی مردمان گرد آمده در پیشگاه یزدان، سر داده می‌شود و در آن همه نهانیها و پنهانیها و دقائق و حقائق گفته می‌شود. از مردمانی که پیغمبران به پیش ایشان آمده‌اند پرسش می‌شود و آنان هم اعتراف می‌کنند. از پیغمبران پرسش می‌گردد و ایشان هم پاسخ می‌گویند. سپس یزدان دانا و آگاه، همه چیزهایی را که او سرشماری کرده است و به حساب ایشان گرفته است و آنان آنها را فراموش کرده‌اند، برایشان نقل و روایت می‌فرماید! آنها را با آگاهی و دانش عظیم و فراگیری نقل و روایت می‌کند. یزدان حاضر و ناظر هر چیزی بوده است، و از چیزی دور نگشته است و بی‌خبر نشده است... حضور یزدان و آگاهی او از همه چیز در همه جا و همه آن، پسوده‌ای است که دارای تأثیر ژرف، و پند و اندرز عمیق، و برحذر داشتن شگفتی است!

﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾.

سنجش درست (و دقیق اعمال) در آن روز انجام می‌گیرد.

در اینجا جای به اشتباه انداختن و سکندری دادن دربارهٔ وزن و سنجش نیست. در حکم صادره جای نیرنگبازی و غلط اندازی نیست. جای جدال و ستیزی هم نیست که صحت احکام و درستی مقیاسها و معیارها را خدشه‌دار گردانند.

﴿مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

پس هر که (کفهٔ حسنات) ترازوی او سنگین شود (و بر کفهٔ سیئات او رجحان پذیرد) این چنین کسانی رستگارانند.

در ترازوی یزدان که همه چیز را دقیق و درست می‌سنجد، اعمال او سنگین و ارزشمند بوده است، پس پاداش اعمالش در این صورت نجات و رستگاری است... کدام نجات و رستگاری است که به پای نجات و رستگاری از دوزخ برسد، و همطراز با برگشتن به بهشت باشد؟ برگشتن به بهشت در پایان کوچ دور و دراز، و در خاتمه گشت و گذار طولانی در کرهٔ زمین!

﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ يَمَّا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ﴾.

و کسی که (کفهٔ حسنات او از کفهٔ سیئات) ترازوی او سبک شود، این چنین کسانی به سبب پیوسته انکار کردن آیات ما (سرمايهٔ وجود) خود را از دست داده‌اند. در ترازوی یزدان که ظلم و ستمی روا نمی‌دارد و دچار خطا و اشتباه نمی‌گردد، اعمال ایشان سبک گردیده است، و وجود خویشتن را باخته‌اند. پس بعد از این، چه چیزی را بدست می‌آورند؟ انسان به تلاش و کوشش می‌پردازد تا برای خود چیزی را گردآوری کند. هنگامی که ذات خود را می‌بازد و از دست می‌دهد، چه چیزی برای او باقی و برجای می‌ماند؟

آنان با نپذیرفتن آیه‌های یزدان، وجود خویشتن را باخته‌اند و خویشتن خویش را از دست داده‌اند:

﴿يَمَّا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ﴾.

به سبب پیوسته انکار کردن آیات ما.

ظلم - همان گونه که قبلاً گفتیم - در تعبیر قرآنی گاهی به معنی شرک یا کفر بکار می‌رود: (۱)  
**﴿إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾**

واقعاً شرک ستم بزرگی است.

(لقمان / ۱۳)

در اینجا در باره سرشت وزن و حقیقت میزان، بیش از این سخن نمی‌گوئیم، و پای به گستره ستیز و جدالی نمی‌نهمیم، بدان گونه که جدال پیشگان و ستیزه‌گران، با خرد و فرهنگ غیراسلامی در تاریخ اندیشه «اسلامی» بدین امر داخل شده‌اند و خویشتن را گرفتار جدال و ستیز نموده‌اند... زیرا چگونگی اعمال و افعال یزدان، بیرون از دائره همانند و همسان و شبیه و نظیر است. مگر نه این است که چیزی همانند و همسان خداوند سبحان نیست؟... حقیقتی که روند قرآنی بیانگر آن است، ما را بس است و بیش از آن نمی‌خواهیم. چیزی که قرآن می‌فرماید این است که در آن روز حساب و کتاب از روی حق و حقیقت و بگونه صحیح و درست انجام می‌پذیرد، و به کسی کوچکترین ستمی نمی‌شود و به اندازه ذره‌ای ظلمی نمی‌رود، و هیچ گونه عملی نادیده گرفته نمی‌شود و ضایع و هدر نمی‌رود، و از سزا و جزای آن کاسته نمی‌گردد.

**﴿أَجْمَعِينَ﴾** (۱۸) **﴿وَيَعَادُمْ أَسْكَنُ أَنْتَ وَرَوْحُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾** (۱۹) **﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءِ نِيهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾** (۲۰) **﴿وَقَاَسَمُهُمَا إِيَّيْ لَكُمَا لَئِنْ أَتَيْتُمَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ بُدَّتْ لَكُمَا سَوْءٌ مِّنْهُمَا وَطُفِقَا فِي عَذَابٍ مُّضْمَرٍ﴾** (۲۱) **﴿وَوَدَّاهُمَا أَنْ يَنْقَلِبَا إِلَىٰ دَارِهِمَا وَلَٰكِنَّ لَّهُمَا فِيهَا بَرَصٌ فَلَا يَصْفَحَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ رَّبِّكَ إِنَّ هَذِهِ شَجَرَةُ الْإِنْتِهَىٰ﴾** (۲۲) **﴿وَنَادَاهُمَا مِنْهَا أَلَمْ يَنْهَىٰ عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ أَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكَامِعٌ لِلنَّاسِ الْأُولَىٰ﴾** (۲۳) **﴿قَالَ رَبَّنَا طَعْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾** (۲۴) **﴿قَالَ أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾** (۲۵) **﴿قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾** (۲۶)

از اینجا به بعد، کوچ بزرگی آغاز می‌گردد... این کوچ بزرگ با دیباچه‌ای آغاز می‌شود که مربوط به استقرار بخشیدن جنس انسان در این زمین، توسط یزدان است. این امر پیش از آغاز شدن داستان بشریت بطور مفصل است:

**﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ، وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ، قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾**

شما را در زمین مقیم کردیم و قدرت و نعمتان دادیم، و وسائل زندگیتان را در آن مهیا نمودیم، (اما شما در برابر نعمتهای فراوان) بسیار کم سپاسگزاری می‌کنید. آفریدگار زمین و آفریدگار انسان است که شرائط زندگی این جنس بشری را در زمین فراهم آورده است. خدا است که در زمین این ویژگیها و هماهنگیهای فراوان را به ودیعت گذاشته است. ویژگیها و هماهنگیهای فراوانی که اجازة می‌دهند زندگی این جنس پدیدار گردد و پایدار بماند، و در سایه اسباب و

**﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ﴾**

**﴿فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾** (۱۰)  
**﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾** (۱۱)  
**﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾** (۱۲) **﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾** (۱۳) **﴿قَالَ أَظَرَفٌ إِلَىٰ يَوْمِ يَمُوتُونَ﴾** (۱۴) **﴿قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ﴾** (۱۵) **﴿قَالَ فِيمَا آغَاوَيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾** (۱۶) **﴿ثُمَّ لَا يَجِدُ فِيهِ مِنْكُمْ مُّؤْمِنًا وَمِنْكُمْ وَلَٰئِيْنٌ مِّنكُمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا يَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾** (۱۷) **﴿قَالَ أَخْرِجْ مِنْهَا مَذَّةً وَمَا مَذْهُورٌ لِّمَن يَبْعَثُ مِنْهُمْ لِأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ﴾**

عللی روزی و زیست که در زمین موجود است، غذا و خوراک داشته باشد، و چرخ زندگانی او بگردد و حیات وی ادامه پیدا کند.

خدا است که زمین را محلّ استقرار شایسته‌ای برای پیدایش انسان کرده است با فراهم آوردن فضا و هوا و ترکیب‌بند و حجم و دوری مناسب زمین از خورشید و ماه، و گردش زمین به دور خورشید، و میل محوری زمین نسبت به محور خورشید، و سرعت گردش زمین، و سائر هماهنگیهای دیگری که اجازه می‌دهد زندگی این جنس بر سطح زمین پدیدار و پایدار بماند.

خدا است که در این زمین، اقوات و ارزاق و نیروها و انرژیهای به ودیعت نهاده است که دست به دست هم‌دیگر داده و اجازه می‌دهند این جنس و زندگی او پدید آید، و این زندگی نشأت گیرد و پیشرفت کند... خدا است که این جنس را آقا و سرور آفریده‌های کره زمین کرده است، و او را توانای بر رام کردن و بکار گرفتن آنها نموده است، با ویژگیها و استعدادهایی که برای شناخت برخی از قوانین و سنن این هستی، و استفاده از آنها در راه برآورده کردن نیازمندهایش، بدو بخشیده است.

اگر یزدان در زمین به انسان این چیزها و آن چیزها را نمی‌داد، و استعداد‌های ذاتی او را و شرایط و ظروف محیط او را فراهم نمی‌فرمود، این آفریده ناتوان هرگز نمی‌توانست این توانائی را پیدا کند که «طبیعت را مقهور کند»، همان گونه که اهل جاهلیت در قدیم و جدید چنین تعبیری را بکار برده و می‌برند! انسان هرگز با نیروی ذاتی خود نتوانسته است و نمی‌تواند با نیروهای هولناک و در هم شکننده جهان هستی رویاروی گردد و به مقابله پردازد.

این جهان‌بینیها و اندیشه‌های جاهلیت قدیم یونان و روم است که جهان‌بینیها و اندیشه‌های جاهلیت نوین را قالب‌ریزی و طراحي می‌کند... جهان‌بینیها و اندیشه‌های کهن یونان و روم است که جهان هستی را به عنوان دشمن انسان به تصویر می‌کشد، و نیروهای

جهان را درخیم وجود انسان و پویائی انسان، پیش چشم مردمان می‌دارد، و انسان را در نبرد و پیکار با این نیروها - آن هم تنها با قدرت و نیروئی که خود انسان دارد - به تصویر می‌زند، و هرگونه آشنائی با قوانین و شناخت سنن هستی، و هر نوع استفاده و بهره‌مندی از قوانین و سنن جهان را «مقهور کردن طبیعت» در این رزم و نبرد موجود میان انسان و میان جهان، نام می‌دهد!

این جهان‌بینی و اندیشه بسیار ناب‌خوانده و سبک‌سازانه‌ای است، گذشته از این‌که جهان‌بینی و اندیشه زشت و نامبارکی است.

اگر قوانین و سنن جهان هستی، دشمن انسان می‌بود، و پیوسته در کمین او بسر می‌برد، و با خط سیر انسان و خواست او مقابله می‌کرد، و در فراسوی قوانین و سنن دنیا اراده‌ای نبوده است که گرداننده و اداره کننده جهان باشد - همان گونه که گمان می‌برند - انسان اصلاً پای به جهان نمی‌گذاشت و نمی‌توانست وجود پیدا کند و هستی یابد! آخر با وجود دشمنی همه قوانین و سنن و نیروها و انرژیهای جهانی که با او دشمن است، چگونه انسان می‌تواند پیدا گردد و رشد یابد و پایدار بماند.

مگر امکان دارد انسان پای به جهانی گذارد که دشمن او است، بدون این که اراده‌ای در پشت سر او قرار گرفته باشد؟! اگر این چنین بود که آنان گمان می‌برند، انسان به فرض این که می‌توانست پدید آید، نمی‌توانست زندگی را ادامه دهد و راه زندگی را ببیماید. آخر مگر امکان دارد انسان راه زندگی را ببیماید و به حیات خود ادامه دهد، در حالی که همه قوانین و نیروهای عظیم و هولناک جهان هستی با ادامه زندگی و راه حیات او مخالفت ورزند و به پیکار خیزند؟! همچنین - به گمان ایشان - اگر همه نیروها و همه قوانین جهان خود را اداره می‌کنند، و بجز سلطه و قدرت جهان، سلطه و قدرت دیگری در میان نیست، باز انسان می‌تواند بر پای ایستد و راست قامت به راه خود ادامه دهد؟!



بلکه برعکس، هستی او را جرأت می‌بخشد و دل وی را از یقین و اطمینان لبریز می‌نماید... انسان به تلاش و کوشش می‌ایستد و در برابر خود جهانی را می‌یابد که دوست است و کمترین تنگچشمی و بخلی در ارمغان داشتن اسرار خود بدو نشان نمی‌دهد، و یاری و همکاری خویش را از او دریغ نمی‌دارد... انسان با جهانی رویاروی نمی‌گردد که دشمن او بوده، و پیوسته در کمین شکار وی باشد، و با روشها و روندها و راهها و دیدگاه‌های او مخالفت کند و مبارزه نماید، و همه رؤیاهای شیرین و آرزوها و امیدهای سازنده او را بر هم زند و لگدمال سازد و له و په کند.

تراژدی بزرگ «اصالت وجود» یا غننامه سترگ اگزیستانسیالیسم، این گونه جهان‌بینی نامبارک و بدبیارانه و زشت و پلشت است... اصالت وجود، جهان هستی - بلکه خود جهان اجتماعی بشری - را بطور سرشتی، دشمن جهان خاص انسان، به تصویر می‌کشد. جهان هستی را با همه ساز و برگ شگرف و نیروها و انرژیهای شگفتی که برای له و په کردن و خمیر نمودن دارد، متوجه له و په و خرد و خمیر کردن جهان انسان می‌داند! اصالت وجود، جهان‌بینی کثیف و نابهنجار و ناامیدوارانه‌ای است که قطعاً مایه حالت و وضعی از گوشه‌گیری و دامن فراهم چیدن و کز کردن و پوچگرایی می‌گردد. یا مایه حالت و وضعی از پرده‌دری و بی‌شرمی و سرکشی و نافرمانی و خودپرستی و خودخواهی و فردگرایی می‌شود. در هر دو حالت و وضع، جز اضطراب و پریشانی و نابسامانی کشنده و دردآور، و بیمار روحی و عقلی، و سرگردانی در بیابان برهوت تمرّد و سرکشی، یا بیابان برهوت پوچی و هیچی، که هر دوی این بیابانهای برهوت هم برابرند، حاصل و نتیجه‌ای ندارد.

این بدبختیها و پریشان حالیها و نابسامانیها، تنها تراژدی «اصالت وجود» نیست که مکتبی از مکتبهای اندیشه اروپائی است. بلکه تراژدی اندیشه‌های اروپائی بطور کلی، و همه مکتبها و روندها و روشهای

تنها و تنها جهان‌بینی اسلامی است که این جزئیات را دنبال می‌کند تا همه آنها را به اصل شامل هماهنگی مرتبط سازد و پیوند دهد... یزدان جهان است که هستی را آفریده است. و هم او است که انسان را آفرینش بخشیده است. مشیت و اراده و حکمت یزدان مقتضی بوده است که سرشت این جهان را به گونه‌ای بسازد که اجازه پیدایش انسان را بدهد. و در انسان استعدادهایی به ودیعت نهاده است که در سایه آنها بتواند با برخی از قوانین و سنن جهان آشنا گردد و از راز و رمز آنها شناخت پیدا کند، و آنها را در برآوردن نیازهای خود بکار گیرد... این هماهنگی و هم‌آوایی که دیده می‌شود برازنده ساختار خداوندگاری است که هر چیزی را که آفریده است زیبا و آراسته آفریده است، و آفریده‌های خود را ناسازگار و دشمن و بیزار از همدیگر نکرده است.

در پرتو این جهان‌بینی، «انسان» در جهانی زندگی را بسر می‌برد که انیس و دوست انسان است، و تحت رعایت و حفاظت نیروئی به زندگی ادامه می‌دهد که حکیم و اداره‌کننده هستی است... با خاطر آسوده و دل آرام و گامهای استوار، زندگی می‌کند. به وظیفه خلیفه‌گری خود که ارمغان یزدان است می‌پردازد و مطمئن است که در انجام وظیفه خلافت کمک و یاری می‌شود و پشتیبانی می‌گردد. با روحیه مودت و محبت و راستی و درستی، با جهان رفتار می‌کند. هر زمان که به رازی از رازهای هستی پی ببرد، و هر زمان که به قانونی از قوانین جهان دسترسی پیدا کند، رازها و قوانینی که او را در کار خلیفه‌گری کمک و یاری می‌کنند، و تا اندازه‌ای او را به پیشرفت و آسایش و خوشی نوین و تازه‌ای می‌رسانند، یزدان را سپاسگزاری می‌کند.

این چنین جهان‌بینی‌ای انسان را از حرکت و پویائی در راه آگاهی یافتن و اطلاع پیدا کردن از رازها و رمزهای هستی و آشنائی با قوانین آن، باز نمی‌دارد... نه تنها از او در شناخت سنن هستی ممانعت به عمل نمی‌آورد،

(شما در برابر نعمتهای فراوان) بسیار کم سپاسگزاری می‌کنید.



بعد از آن، داستان بشریت، با رخدادهای شگفت‌انگیزی که در آن است، آغاز می‌گردد... داستان بشریت با اعلان تولد انسان در جشن بسیار مهم و بزرگی، آغاز می‌گردد. جشنی که در گستره جهان بالا و در میان فرشتگان بر پا می‌شود... برای گرمی و خوشی و بزرگی و سترگی این جشن، خداوندگار بزرگوار و والامقام و چیره و توانا، آن را اعلان می‌فرماید. فرشتگان در آن گرد می‌آیند و همایش شگفتی بر پا می‌دارند. در میان فرشتگان ابلیس نیز - هر چند که از زمره ایشان نیست - قرار دارد. آسمانها و زمین شاهد برگزاری این جشن باشکوه هستند. همه آفریده‌های خدا نظاره‌گر این جشن بی‌نظیرند... کار بزرگ و رخداد سترگی است که در تاریخ این جهان هستی روی می‌دهد:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ، ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ، ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ: اسْجُدُوا لِآدَمَ. فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. قَالَ: مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ؟ قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. قَالَ: فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا، فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ. قَالَ: أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قَالَ: إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. قَالَ: فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَا تَجِدُ مِنْهُمْ أَئِيدَهُمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ، وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. قَالَ: أَخْرَجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَذْذُورًا، لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾.

(آدم، نیای نخستین) شما را آفریدیم و سپس صورت‌گیری کردیم. بعد از آن به فرشتگان (و از جمله ابلیس که در صف آنان قرار داشت، ولی از ایشان نبود) گفتیم: برای آدم سجده (خضوع و خشوع) کنید (و بزرگ و گرامیش دارید). پس (همه فرشتگان به فرمان یزدان) سجده کردند (و تعظیم و تکریم بجای آوردند)

است که در اروپا وجود دارد. گذشته از اینها، تراژدی همه جاهلیتها در همه زمانها و مکانها و محیطها است. تراژدی‌ای است که اسلام در برابر آن سد استوار بزرگی را ایجاد می‌کند. اسلام سد محکم عظیمی را بر سر راه آن پدیدار می‌سازد با عقیده فراگیری که دارد. عقیده فراگیری که در پهنه فهم و شعور انسانها جهان‌بینی درستی را پدید می‌آورد راجع به جهان هستی، و نسبت به نیروئی که در فراسوی جهان هستی قرار دارد و اداره‌کننده و گرداننده امور آن است.

«انسان» فرزند این زمین است و زاده این هستی است. خداوند انسان را از این زمین پدیدار کرده است و برآورده است. در این زمین استقرارش بخشیده است و ارزاق و اسباب زندگی او را در آن قرار داده است. علم و معرفت و آگاهی و شناختی در وجود انسان به ودیعت نهاده است و امکان استفاده از آنها را بدو ارمغان داشته است، که اگر از این علم و معرفت و آگاهی و شناخت بهره‌برداری کند و سود ببرد، کلیدهای کره زمین را در اختیارش قرار می‌دهد. یزدان بزرگوار همچنین قوانین و سنن این جهان را موافق و هما‌وا با وجود این انسان ساخته است. چنین قوانین و سنن انسان را کمک می‌کنند و یاری می‌دهند و زندگی را برای او آسان و خوشایند می‌سازند، اگر انسان با دانش و بینش با آنها آشنا شود.

اما انسانها بسیار کم سپاسگزاری می‌کنند... بدان سبب که آنان نادانسته در جاهلیت خود بسر می‌برند... حتی آنان که می‌دانند نیز نمی‌توانند چنان که باید به تمام و کمال حق شکر و سپاس نعمتهائی را بجای آورند که یزدان بدیشان بخشیده است. مگر کی آنان می‌توانند به تمام و کمال سپاس نعمتهای خدادادی را بگویند؟ اما کرم و لطف خداوندگار، ایشان را در بر می‌گیرد، و به اندازه قدرت و توانشان شکر و سپاسشان را می‌پذیرد! این فرموده یزدان سبحان، با توجه بدین اعتبارات، منطبق بر اینان و آنان است:

﴿قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾.

## السَّاجِدِينَ».

(آدم، نیای نخستین) شما را آفریدیم و سپس صورتگری کردیم. بعد از آن به فرشتگان (و از جمله ابلیس که در صف آنان قرار داشت، ولی از ایشان نبود) گفتیم: برای آدم سجده (خضوع و خشوع) کنید (و بزرگ و گرامیش دارید). پس همه فرشتگان به فرمان یزدان سجده کردند (و تعظیم و تکریم بجای آوردند) مگر ابلیس که (از جنیان بود و فرمان نبرد و) سجده نکرد.

خلق چه بسا به معنی: پدید آوردن و آفریدن باشد، و تصویر و صورتگری نیز به معنی: صورت بخشیدن و شکل و ویژگیها عطاء کردن باشد... آفریدن و شکل و ویژگیها بخشیدن، دو پله از پله‌های آفرینش است، نه دو مرحله... چه واژه «ثُمَّ» گاهی برای ترتیب زمانی نیست. پیدایش مربوط به ماده خام است و مراد هستی یافتن آن است. ولی تصویر یا صورتگری که به معنی اشکال انسانی و ویژگیها بخشیدن است، پله‌ای فراتر از پله‌های هستی یافتن است. انگار که پروردگار دادار فرموده است: ما تنها به شما هستی نبخشیده‌ایم و بس، بلکه هستی شما را دارای ویژگیهای والائی ساخته‌ایم. این به فرموده یزدان می‌ماند، آنجا که فرموده است:

﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾.

(پروردگار ما) آن کسی است که هر چیزی را وجود بخشیده است و سپس (در راستای آن چیزی که برای آن آفریده شده است) رهنمودش کرده است. (طه/۵۰)

به هر چیزی به هنگام آفرینش آن، ویژگیهایش و وظائف و تکالیفش داده شده است و در راه بروز آن ویژگیها و انجام آن وظیفه‌ها و تکلیفها رهنمود گذشته است. میان آفرینش وجود، و اعطاء ویژگیها، و تعیین وظائف و تکالیف، و هدایت و رهنمود به انجام آنها، هیچ گونه فاصله زمانی وجود ندارد. معنی اختلاف پیدا نمی‌کند اگر معنی «هَدَى» چنین باشد: آن را به سوی شناخت پروردگارش رهنمود کرده است... زیرا آن چیز، به هنگام آفریده شدنش، به سوی شناخت پروردگار

مگر ابلیس که (از جنیان بود و فرمان نبرد و) سجده نکرد. (خداوند به او) گفت: چه چیز تو را بازداشت از این که سجده ببری، وقتی که من به تو دستور (تعظیم و تواضع برای آدم) داده‌ام؟ (ابلیس از روی عناد و تکبر پاسخ) گفت: من از او بهترم. چرا که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک. (و آتش کجا و خاک کجا! خدا بدو) گفت: پس از این (بهشت یا بهشت زمینی، یا از میان فرشتگان، و یا از این منزلت و مرتبت) فرود آی! تو را نرسد که در این (مکان دل آرا، و جایگاه والا، نافرمانی کنی) و تکبر ورزی. پس بیرون رو، تو از زمره خوارانی (و جای تو در میان اشرار است، نه در میان اخیار. اهریمن) گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که (قیامت نام است و مردمان در آن زنده می‌شوند و از گورها) برانگیخته می‌گردند. (خداوند) گفت: تو از زمره مهلت یافتگانی (و مدت‌های مدید در زمین ماندگار می‌مانی. اهریمن) گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم (و با هر گونه وسائل ممکن در گمراهی ایشان می‌کوشم). سپس از پیش رو و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می‌روم و (گمراهشان می‌سازم و از راه حق منحرفشان می‌نمایم. تا بدانجا که) بیشتر آنان را (مؤمن به خود و) سپاسگزار نخواهی یافت. (خداوند) گفت: خوار و حقیر و رانده و ذلیل از این (جایگاه قدس و قدسیان) بیرون رو. سوگند می‌خورم، دوزخ را از تو و از همه کسانی پر می‌سازم که از تو پیروی کنند.

این نخستین صحنه است. صحنه شگفت‌انگیزی است. صحنه بزرگ و مهمی است... ما بهتر می‌دانیم صحنه‌های این داستان را نخست عرضه داریم، و تعلیق و تفسیر آنها را، و الهامهای اشارات آنها را، به تأخیر بیندازیم و بدان جایی حواله بداریم که از نشان دادن صحنه‌ها می‌پردازیم:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ، ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ، ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ: اسْجُدُوا لِآدَمَ. فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنْ

شرائط و ظروف، زندگی خود را تطبیق دهند و سازگار سازند. سپس با تغییر شرائط و ظروف حکمفرما بر زمین بعضیها منقرض گشته باشند. با وجود این، «حتمی و قطعی» نیست که برخیها «متکامل تر و مرقی تر» از برخیها باشند... حفریات و کند و کاوهای داروین و سایر کارهای دیگر او جز این، چیز دیگری را ثابت نمی کنند، و با یقین و اطمینان کامل و قطعی نمی توانند ثابت بکنند که این نوع از لحاظ اعضاء و اندام برگرفته و دگرگون شده نوع قبلی خود است، و قشرها و لایه های صخره سنگهای زمین دالّ بر تحوّل و تبدلّ این نوع از نوع پیشین است. تنها حفریات و کند و کاوها و کارهای دیگر داروین این را اثبات می دارد که نوعی موجود بوده است که تکامل یافته تر بوده و در رده بالاتر از نوع زمان پیش از خود قرار داشته است... همان گونه که گفتیم، می توان چنین تعلیل و تعبیر کرد: شرائط و ظروفی بر زمین حکمفرما بوده است که اجازه پیدایش این نوع را می داده است. زمانی که چنین شرائط و ظروفی تغییر پیدا کرده است، شرائط و ظروف جدید اجازه می داده است نوع دیگری پدید آید، و نوع پیشین بر اثر ناسازگاری شرائط و ظروف با آن منقرض گردد. در این صورت پیدایش نوع انسان، پیدایش مستقلّ و جداگانه است. در مدّت زمانی که یزدان دانسته است شرائط و ظروف موجود در کره زمین اجازه پیدایش و زندگی و رشد و نموّ این نوع را می دهد، او را هستی بخشیده است و خلعت حیات بر تن او چست کرده است... این دیدگاهی است که مجموعه آیات قرآنی در پیدایش انسان دارد.

«انسان» از لحاظ بیولوژی و فیزیولوژی و عقل و روح، منحصر به خود است. به عبارت دیگر: بافته جدا یافته است. انحصار و جداگانگی که داروینیهای جدید را - و به همراه آنان کسانی را که به طور کلی منکر وجود خداوند - مجبور به پذیرش و اعتراف به این امر نموده است. چنین پذیرش و اعترافی هم دالّ بر پیدایش مستقلّ و منحصر نوع انسان، و عدم تداخل این نوع با

رهنمود گردیده است. آدم نیز به همین منوال: بدو شکل و صورت بخشیده شده است، و ویژگیهای انسانی به وی اعطاء گردیده است، بدان هنگام که آفریده شده است... واژه «نم» برای ترقی رتبه و بالا روی در پله و پایه است، نه برای ترتیب زمانی... این معنی را ما ترجیح می دهیم.

به هر حال، همه آیه های قرآنی درباره آفرینش آدم ﷺ و درباره پیدایش جنس بشری، باعث ترجیح این معنی هستند که بدین پدیده انسان نام، همه ویژگیهای انسانی و وظائف مستقلّ و جداگانه انسانی، همزمان با آفرینش خود، بدو عطاء شده است. تکامل در طول تاریخ انسان، پیشرفت و ترقی او در بروز این ویژگیها و رشد و نمو آنها و انجام تمرین و پیدا کردن ممارست و آگاهی برتر و بیشتر است و پس... تکامل و ترقی در «وجود» جسمانی انسان نبوده است. بدین گونه که تبدلّ انواع انجام پذیرفته باشد تا این تبدلّ و تحوّل سرانجام به انسان منتهی شده باشد، همان گونه که داروینسیم می گوید.

تبدلّ و تحوّل انواع، و از جمله پیدایش انسان از حیوان! در طول سالهای متمادی، با استناد به حفاریهائی که تئوری تکامل بر آن استوار است، یک تئوری و نظریّه «ظنی» است، نه یک تئوری و نظریّه «یقینی». زیرا تعیین زمان عمر صخره سنگهای موجود در قشرها و لایه های زمینی نیز که مستند این تئوری و نظریّه است، ظنّ و گمانی بیش نیست. تنها یک تئوری و نظریّه است همچون تعیین زمان عمر ستارگان از روی نور و پرتو آنها. اصلاً نمی توان گفت که تئوریها و نظریه های دیگری پیدا نمی گردد که آن را تعدیل یا تغییر دهد.

به فرض این که آگاهی از زمان عمر صخره سنگها، یک دانش یقینی باشد، مانع این نیست که «انواع» و اقسامی از جانداران در زمانهای متوالی موجود بوده باشند و برخی از برخی دیگر متکامل تر و پیشرفته تر باشند، به سبب شرائط و ظروفی که بر زمین حکمفرما بوده است و به بعضی از انواع جانداران اجازه داده است با این

تولد این پدیده منحصر به فرد را اعلان فرموده است. اما فرشتگان که:

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾.

فرشتگان از یزدان در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند، و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند. (تحریم / ۶)

فرمان بردند و اطاعت کردند و دستور یزدان را اجراء نمودند، بدون این که درنگ کنند و شک و دو دلی به خود راه دهند. و بدون این که خویشان را بزرگ ببینند و تکبر کنند، و درباره عصیان و سرکشی به هر علتی و در پرتو هر اندیشه‌ای و خیالی فکر بکنند... این سرشت فرشتگان است. این ویژگیهای ایشان است. این تکلیف و وظیفه ایشان است... تا اینجا بزرگواری این پدیده انسان نام در پیشگاه یزدان، برای ما روشن و آشکار شده است. همچنین پیدا و هویدا شده است که این پدیده فرشته نام که از بندگان یزدانند، اطاعت مطلق و فرمانبرداری بدون چون و چرا دارند و اطاعت مطلق در خمیره سرشتی ایشان سرشته شده است.

اما ابلیس از اجراء فرمان یزدان سبحان سر باز زد و در برابر دستور او سرکشی کرد. خواهیم دانست چه چیز در سینه‌اش در گشت و گذار بود. چه اندیشه‌ای بر او چیره شده بود و او را از اطاعت پروردگارش بازداشت. ابلیس که می‌دانست خداوندگار جهان، پروردگار و آفریدگار او است. مالک کار و بار او، و مالک کار و بار سراسر هستی است. در این چیزها کم‌ترین تردید و کوچکترین شک و گمانی نداشت!

در این صحنه سه نمونه از آفریده‌های یزدان را می‌بینیم: نمونه اطاعت مطلق و تسلیم کامل. و نمونه عصیان مطلق، و تکبر مبغوض... و سرشت سومی که

انواع دیگر در تکامل اندام و تحول و تبدل اعضاء است. (۱)

به هر حال، خود یزدان والامقام و بزرگوار، تولد این انسان را در جشن باشکوهی در میان فرشتگان، اعلان فرموده است:

﴿ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ. فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾.

بعد از آن به فرشتگان (و از جمله ابلیس که در صف آنان قرار داشت، ولی از ایشان نبود) گفتیم: برای آدم سجده (خضوع و تواضع) کنید (و بزرگ و گرامیش دارید). پس (همه فرشتگان به فرمان یزدان) سجده کردند (و تعظیم و تکریم بجای آوردند) مگر ابلیس که (از جتیان بود و فرمان نبرد) سجده نکرد.

فرشتگان آفریده‌های دیگری از آفریده‌های یزدان هستند. آنان دارای ویژگیها و تکالیف و وظائف مربوط به خود هستند. چیزی درباره آنان نمی‌دانیم، مگر آنچه را که خدا درباره کار و بارشان به ما اطلاع داده است و باخبرمان فرموده است. راجع به چیزهایی که یزدان درباره فرشتگان به ما آموخته است، بطور اجمال در جای خود در همین فی ظلال القرآن صحبت کردیم. (۲) همچنین ابلیس نیز آفریده‌ای است جدای از فرشتگان. چرا که خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾.

مگر ابلیس که از جتیان بود و از فرمان پروردگارش تمرد و سرکشی کرد. (کهف / ۵۰)

جتیان هم آفریده‌هایی غیر از فرشتگان هستند. درباره آنان نیز چیزی نمی‌دانیم مگر آن مقداری را که یزدان درباره کار و بار ایشان به ما یاد داده است. در این جزء چکیده‌وار چیزهایی که یزدان درباره امور ایشان به ما آموخته است، سخن گفتیم. (۳) در اینجا ذکر می‌گردد که ابلیس از آتش آفریده شده است. قطعاً ابلیس از زمره فرشتگان نیست. هر چند در میان فرشتگان بدو نیز دستور داده شده است که برای آدم سجده ببرد، در آن جشن باشکوه و بزرگی که خداوندگار والامقام جهان،

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» بخش دوم، فصلهای: «حقیقة الحیاة» و «حقیقة الإنسان». چاپ دارالشروق.

۲- فی ظلال القرآن، جزء هفتم، تفسیر آیه ۹ سورة انعام.

۳- مراجعه شود به جزء هشتم، تفسیر آیه ۱۳۰ سورة انعام.

کجا و خاک کجا!.

سزائی که بلافاصله و فوری دریافت داشت این بود:  
**﴿قَالَ: فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا، فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾.**

خداوند بدو) گفت: پس از این (بهشت یا بهشت زمینی، یا از میان فرشتگان، و یا از این منزلت و مرتبت) فرود آی! تو را نرسد که در این (مکان دل آرا، و جایگاه والا، نافرمانی کنی و) تکبر ورزی. پس بیرون برو، تو از زمره خوارانی (و جای تو در میان اشرار است، نه در میان اخیار.

آگاهی و شناختی که اهریمن از خدا داشت بدو سودی نرسانید. اعتقاد اهریمن به بودن خدا و صفات او بدو نفعی نرسانید. هر کسی هم فرمان یزدان را دریافت دارد، سپس به خود حق اظهار نظر در این باره بدهد و معتقد باشد که می تواند فرمان یزدان را بپذیرد یا نپذیرد، و به خود اجازه قضاوت در باری کاری دهد که یزدان قبلاً درباره آن قضاوت فرموده است، داوری یزدان درباره کار چنین کسی این است: کار چنین کسی کفر است، کفری که از روی علم و آگاهی انجام پذیرفته است و با وجود داشتن اعتقاد صورت گرفته است! چه کمبود دلیل و برهان و بی خبری و ناآگاهی نبود که ابلیس را به نافرمانی کشاند، و از لحاظ اعتقاد نیز کم و کاستی نداشت!

از بهشت رانده شد. از رحمت خدا مطرود و محروم گردید. نفرین ایزد متعال او را در بر گرفت. حقارت و خواری بر او واجب شد و گریبانگیرش گردید. ابلیس شرور و کینه توز فراموش نمی کند که آدم سبب رانده شدن او و خشم گرفتن یزدان بر او بوده است. لذا تسلیم سرنوشت بد خود نمی گردد بدون این که انتقام بگیرد. گذشته از این، باید برابر سرشت بدی که دارد و در آن پرورده و وارسته گردیده است، به انجام وظیفه خود سرگرم شود.

**﴿قَالَ: أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قَالَ: إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. قَالَ: فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ**

سرشت بشری است، ویژگیها و خویهای دوگانه، و صفات و اخلاق دو بُعدی آن را خواهیم فهمید در مطالبی که خواهد آمد.

سرشت نخستین، درست و خالصانه از آن یزدان است. در همین جایگاه و در همین موقعیت، نقش آن با این تسلیم مطلق پایان می پذیرد. و اما دو سرشت بعدی دیگر را خواهیم دید و خواهیم فهمید که چگونه مسیر را برمیگزینند و راه را در پیش می گیرند.

**﴿قَالَ: مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ؟ قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ، وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾.**

(خداوند به او) گفت: چه چیز تو را بازداشت از این که سجده ببری، وقتی که من به تو دستور (تعظیم و تواضع برای آدم) داده ام؟ (ابلیس از روی عناد و تکبر پاسخ) گفت: من از او بهترم. چرا که مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک. (و آتش کجا و خاک کجا!).

ابلیس با وجود بودن نص، به خود حق داده است که اظهار نظر کند. با وجود فرمان یزدان خویشتن را حق قضاوت دهد و طبق اسباب و عللی که می بیند به سخن در آید و جسارت نماید... هنگامی که نص قاطع و دستور جازم وجود داشته باشد، رأی و نظری نمی ماند و هر گونه اندیشه ای باطل می گردد و تنها اطاعت باید کرد و بس، و اجراء فرمان حتمی و قطعی است... ابلیس - لَعَنَهُ اللَّهُ - چنین نبود که نداند یزدان، آفریدگار و مالک و رازق و اداره کننده و گرداننده جهان است و چیزی در جهان هستی روی نمی دهد مگر با اجازه او و برابر قضا و قدر او... کمبود دلیل و برهان و بی خبری و ناآگاهی نبود که ابلیس را به نافرمانی کشاند. بلکه دستور را اطاعت و اجراء نکرد بدان صورت که خطاب بدو صادر شده بود... آن هم با دلیل و منطقی که خود داشت:

**﴿قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾.**

(ابلیس از روی عناد و تکبر پاسخ) گفت: من از او بهترم. چرا که مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک. (و آتش

(نام دارد).

(حجر / ۲۸)

همان گونه که در سوره دیگری به نام حجر آمده است... روایتی در میان است که می‌گوید: این زمان، زمان در صور دمیدن نخستین است. با دمیدن نخستین در صور، همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند خواهند مرد، مگر کسانی که خدا بخواد. مراد روز رستاخیز نیست...

در اینجا ابلیس که حکم خدا را درباره ماندگاری طولانی خود دریافت می‌دارد، با تکبر و افتخار اعلان می‌دارد که او گمراه‌سازی یزدان و گمراهی خود را که بر اثر معصیت و تکبر دامنگیر وی گشته است، پاسخ می‌دهد. بدین صورت که این آفریده انسان نام که خدا او را محترم و مکرم داشته است، و به سبب وجود او تراژدی ابلیس و لعن و طرد او پدید آمده است. قرآن این گمراهی پیدا در گفتار او را چنین حکایت می‌کند:

﴿...لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا يَنبَغِي لَهُمْ أَنْ يُدْعُوا إِلَى أَنْ يَخُوتُوا وَمِنْ أَصْحَابِهِمْ وَتَرَى الْقَوْمَ فِي شَكٍّ مُتَبَعٍ﴾

... من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم و با هر گونه وسائل ممکن در گمراهی ایشان می‌کوشم. سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می‌روم و (گمراهشان می‌سازم و از راه حق منحرفشان می‌نمایم).

ابلیس برای گمراه کردن آدم و اولاد او بر راه راست یزدان در کمین آنان می‌نشیند تا کسی را از این راه باز دارد که بخواد از آنجا بگذرد و چنین مسیری را طی کند. راهی که به سوی خدا است، ممکن نیست که راه محسوس مادی باشد. چه یزدان سبحان به مکان نیازی ندارد و در جایگاه ویژه‌ای قرار نمی‌گیرد، تا راهی به سوی او در میان باشد. پس بناچار چنین راهی، راه ایمان و طاعتی است که منتهی به رضای یزدان می‌گردد... ابلیس از هر سو به سوی انسان می‌آید:

﴿مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ﴾

الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَا يَنبَغِي لَهُمْ أَنْ يُدْعُوا إِلَى أَنْ يَخُوتُوا وَمِنْ أَصْحَابِهِمْ وَتَرَى الْقَوْمَ فِي شَكٍّ مُتَبَعٍ. (اهریمن) گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که (قیامت نام است و مردمان در آن زنده می‌شوند و از گورها) برانگیخته می‌گردند. (خداوند) گفت: تو از زمره مهلت یافتگانی (و مدت‌های مدید در زمین ماندگار می‌مانی. اهریمن) گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم (و با هر گونه وسائل ممکن در گمراهی ایشان می‌کوشم). سپس از پیش رو و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می‌روم و (گمراهشان می‌سازم و از راه حق منحرفشان می‌نمایم. تا بدانجا که) بیشتر آنان را (مؤمن به خود و) سپاسگزار نخواهی یافت.

این پافشاری کامل ابلیس بر شر و بدی، و تصمیم مطلق او بر گمراهی است... بدین وسیله، این سرشت پلشت و ویژگیهای اصلی خود را آشکار می‌نماید... وجودش سراسر شر و بدی است، نه شر و بدی گذرا و ناپایدار، بلکه ذاتی و ماندگار... آن شر و بدی اصیل و ریشه‌داری که از روی عمد و قصد است و کینه‌توزانه است.

گذشته از این مطالب، در اینجا معانی عقلی و حرکات درونی و روانی، در صحنه برجسته روشن و آشکاری، به تصویر کشیده می‌شود:

ابلیس از خدای خود خواسته است که او را تا روز رستاخیز مهلت دهد. او می‌داند چیزی را که از خدا می‌خواهد روی نمی‌دهد و انجام نمی‌پذیرد، مگر این که خدا بخواد و قضا و قدرش بدان تعلق گیرد. یزدان به درخواست او پاسخ مثبت می‌دهد و مهلتی را که خواسته است بدو می‌دهد. این مهلت:

﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾.

تا روزی که زمان (فرارسیدن) آن (در پیش خدا) معلوم (و اگر هم طول بکشد محدود) است (و هنگامه رستاخیز



شَمَائِلِهِمْ».

از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر جهت) ایشان.

از هر جهت به سوی آدمیزادگان می آید. تا میان ایشان و میان ایمان و طاعت، سدّ و مانع گردد... صحنّه زندۀ برجستۀ لبریز از جُنب و جوش است. ابلیس پیوسته سر راه را بر انسانها می بندد و با تلاش فراوان و ناگسیختنی در گمراه کردن ایشان می کوشد، تا کاری کند که مردمان خدا را نشناسند و شکر و سپاس او را بجای نیاورند، مگر گروه اندکی که از دست ابلیس بگریزند و فرمان یزدان را پاسخ گویند و بر دیده نهند:

«وَلَا تَحِدُّ أَكْثَرُهُمْ شَاكِرِينَ».

بیشتر آنان را (مؤمن به خود و) سپاسگزار نخواهی یافت.

یادی از شکر می رود، تا با چیزی هماهنگ شود که در سرآغاز سوره گذشت:

«قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ».

بسیار کم سپاسگزاری می کنید. (اعراف / ۱۰)

این امر بیانگر سبب سپاسگزاری اندک است. همچنین بیانگر انگیزۀ حقیقی نهان است. ابلیس است که نمی گذارد شکر و سپاس انجام گیرد. ابلیس بر سر راه خشنودی یزدان می نشیند و مردمان را از دستیابی بدان باز می دارد. ذکر این مطالب بدان خاطر است که مردمان بیدار و هوشیار گردند و متوجّه دشمن کمین کرده ای باشند که ایشان را از هدایت و رهنمود بدور می راند و پرتشان می گرداند. همچنین آدمیزادگان بیدار و هوشیار گردند تا خویشتن را بپایند و از مکر و کید اهریمن بدور نمایند، بدانگاه که بدانند این آفت از کجا و چگونه گریبانگیرشان می گردد و نمی گذارد اکثر آنان سپاسگزار شوند.

به درخواست ابلیس پاسخ داده شده است. زیرا اراده و مشیّت خدا بر آن بوده است که این موجود بشری را رها سازد تا راه خود را در پرتو سرشت خود ببیماید که آمیزه ای از استعداد خیر و شرّ است. با خردی راه را

بنگرد که یزدان به انسان عطاء کرده است و می تواند خوبی و بدی را تشخیص، و هر کدام را که خواست ترجیح دهد و برگزیند. به کمک پندها و اندرزها و بیدارباشها و هوشیارباشهائی که یزدان توسط پیغمبران بدو داده است و بدین وسیله یاریش نموده است، راه به سوی خدای را طیّ کند. خویشتن را در پرتو دین آسمانی بپایند و راست و استوار نمایند... همچنین اراده و مشیّت یزدان بر آن بوده است که انسان بتواند هدایت یا ضلالت را بجوید و با اختیاری که دارد راهیاب یا گمراه گردد. خیر و شرّ در خمیره هستی او باشد و پیکار خوبی و بدی در گسترۀ زندگی او درگیرد، و سرانجام او به یکی از دو فرجام سعادت یا شقاوت بینجامد. سنّت یزدان او را در برگیرد و مشیّت ایزد متّان به امتحان و آزمون او پردازد، و چه در راه هدایت و چه در راه ضلالت به آزمایش او دست یازد، و طبق سنّت جاری و قانون ساری یزدان سبحان، و برابر اراده و مشیّت آزاد ایزد متّان، هدایت یا ضلال به انسان دست دهد و انسان راهیاب و یا گمراه گردد.

لیکن روند قرآنی در وعدۀ اخیر به ابلیس - نفرین خدا بر او باد - اجازه یزدان را آشکارا بیان نمی دارد و بدان تصریح نمی کند، بدان گونه که مهلت دادن بدو را آشکارا بیان و بدان تصریح می کند. بلکه از آن سکوت در پیش می گیرد، و قاطعانه طرد ابلیس را اعلان می دارد. او را خوار و رسوا و شکست خورده می راند، و او را به دوزخ وعده می دهد و بدو اعلان می کند که دوزخ را از او و از انسانهائی لبریز گرداند که به دنبال او راه می افتند و از او پیروی می کنند و به همراه او گمراه می شوند:

«قَالَ: أَخْرِجْ مِنْهَا مَذْهُومًا مَذْهُورًا. لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ».

(خداوند) گفت: خوار و حقیر و رانده و ذلیل از این (جایگاه) قدس و قدسیان) بیرون رو. سوگند می خورم، دوزخ را از تو و از همه کسانی پر می سازم که از تو پیروی کنند.

در قرآن مجید، از این غیب اصلاً سخنی نگفته‌اند. همه روایت‌هایی هم که در بارهٔ آفرینش این همسر از دندهٔ پهلوی چپ آدم ذکر شده است آمیزه به اسرائیلیات است و نمی‌توانیم بدانها تکیه و اعتماد داشته باشیم. تنها چیزی که قاطعانه در این باره می‌توان گفت این است که یزدان برای آدم از جنس خودش همسری برای او آفریده است و آن دو نفر زوج همدیگر گشته‌اند.<sup>(۱)</sup> سنت و قانونی که ما در بارهٔ همهٔ آفریده‌های خدا می‌دانیم زوجیت در هر چیز است:

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.

ما از هر چیزی جفتی را آفریده‌ایم، تا این که شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید. (ذاریات / ۴۹)

زوجیت سنت جاری و قانون ساری و قاعدهٔ اصیل در هر آفریده‌ای از آفریده‌های یزدان است.<sup>(۲)</sup> هرگاه با این سنت و قانون و قاعده، همگام شویم، می‌توانیم ترجیح دهیم که آفرینش حواء پس از آفرینش آدم انجام پذیرفته است و زمان آن دو از هم فاصلهٔ چندانی نداشته است. آفرینش حواء هم درست به همان شیوه‌ای انجام گرفته است که آفرینش آدم بدان شیوه به وقوع پیوسته است.

به هر حال، به آدم و همسرش خطاب می‌گردد که پروردگارشان بدانان می‌سپارد و سفارش می‌نماید در زندگانی خود از یزدان فرمانبرداری کنند. خداوند تربیت ایشان را می‌آغازد و آنان را برای نقش بنیادیشان آماده می‌سازد، نقش بنیادینی که یزدان این موجود انسان نام را برای ادای آن آفریده است. این نقش، نقش جانشینی و خلیفه‌گری در زمین است، همان گونه که خدا در سورة بقره تصریح فرموده است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.

۱- برای اطلاع بیشتر از صدق گفتار استاد سید قطب مراجعه شود به: (نساء / ۱، اعراف / ۱۸۹ و ۱۹۰، روم / ۲۱). (مترجم)

۲- مراجعه شود به: (شعراء / ۷، یس / ۳۶، زخرف / ۱۲، طه / ۵۳). (مترجم)

کسی که از ابلیس پیروی می‌کند، چه بسا در شناختی که ابلیس نسبت به خدا داشته است و باوری که او به الوهیت خدا داشته است، از ابلیس پیروی می‌کند. یعنی همچون اهریمن خدای را می‌شناسد و به خداوندگاری او ایمان دارد، با این وجود بسان اهریمن حاکمیت و فرمانروائی یزدان سبحان و حکم و قضاوت ایزد متان را نمی‌پذیرد و نادیده می‌گیرد، و ادّعاء می‌کند که او نیز در برابر اوامر آفریدگار، حقّ نظر و اظهار رأی دارد، و منطق خود را در اجراء کردن و اجراء نکردن اوامر پروردگار دخالت می‌دهد!... این یک نوع پیروی از ابلیس است. نوع دیگر آن بدین شکل است که از ابلیس پیروی می‌کند تا او را گمراه سازد و به طور کلی از دستیابی به هدایت منحرف گرداند... این نوع و آن نوع گمراهی هر دو تا پیروی از ابلیس است و سزای آن به دوزخ افتادن همراه با اهریمن است.

خداوند سبحان به ابلیس و فرزندان او نیز اختیار عطاء فرموده است و در دائرهٔ این اختیار محدود بدیشان فرصت انتخاب و گزینش داده است و با این اختیار محدود و انتخاب مقبول یا مردود ایشان را می‌آزماید، آزمونی که اراده و مشیت یزدان بر آن رفته است که قطعاً دامنگیر انسان گردد و این موجود در آن شرکت داده شود. یزدان در پرتو امتحان، انسان را آفریدهٔ منحصر به فردی در ویژگیهایش می‌گرداند. او نه فرشته است و نه اهریمن. چرا که انسان در این هستی نقش دیگری دارد. نقش او نه نقش فرشته است و نه نقش اهریمن.

❦

این صحنه پایان می‌پذیرد، تا صحنهٔ دیگری در روند قرآنی به دنبال آن بیاید:

یزدان سبحان پس از طرد ابلیس بدین گونه و بدین شکل، به آدم و همسرش می‌نگرد... در اینجا است که پی می‌بریم که آدم دارای همسری از نوع خود است. نمی‌دانیم چگونه پا به جهان نهاده است. آیه‌هایی که در اینجا در خدمت آنها هستیم، و همهٔ آیه‌های همسان آنها

میان فرشتگان رانده است، این موجود دارای سرشت مزدوج و دو بُعدی است، و بطور یکسان استعداد و آمادگی دو راه و دو مقصد را دارد. نقطه‌های معینی در او است که از راه این نقطه‌ها رام می‌گردد و به کژ راه‌ها برده می‌شود. - مادام که متوسل به فرمان یزدان نگردد و محکم به اوامر ایزد متعال چنگ نزند - از راه این نقطه ضعفها بدو آسیب زده می‌شود و به بلا گرفتار می‌آید، و می‌توان به سراغ او رفت و در دل و درون وی رخنه کرد و بدو ضربه کاری زد... هواها و هوسها و خواستها و آرزوهای معینی هم دارد. از راه این شهوات و رغائب به دام می‌افتد و گرفتار می‌گردد.<sup>(۱)</sup> ابلیس شروع می‌کند به بازیچه قرار دادن این شهوات و رغائب:

﴿فَوَسَّسَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ يُبْدِي لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِمِهِمَا؛ وَقَالَ: مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ، أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ، وَفَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لِنَاصِحٍ﴾.

سپس اهریمن آنان را وسوسه کرد تا (مخالفت با فرمان خدا را در نظرشان بیارید و لباسهایشان را از تن بدر آورد و برهنه و عریانشان سازد) و عورات نهان از دیده آنان را بدیشان نماید، و (بدین منظور) گفت: پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است، مگر بدان خاطر که (اگر از این درخت بخورید) دو فرشته می‌شوید، و یا این که (جاودانه می‌گردید) و از زمره جاویدانان (در این سرا) خواهید شد. و برای آنان بارها سوگند خورده که من خیرخواه شما هستم.

نمی‌دانیم وسوسه شیطان چگونه انجام پذیرفته است. چون ما اصل و حقیقت شیطان را نمی‌دانیم تا کیفیت اعمال و افعال او را بدانیم و فهم کنیم. همچنین نمی‌دانیم شیطان چگونه با انسان تماس می‌گیرد و چگونه او را گمراه می‌سازد. اما ما از روی خبر صادق

زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم (تا به آبادانی زمین بپردازد و آن زیبانگاری و نوآوری را که برای زمین معین داشته‌ام به اتمام رساند و آن انسان است).  
﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ، فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا، وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ، فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾.

ای آدم، تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و در هر کجا که خواستید (بگردید و از نعمتهای آن) بخورید، ولی به این درخت، نزدیک نشوید (و از آن نخورید، که اگر چنین کنید) از زمره ستمکاران خواهید شد.

قرآن از تعیین «این درخت» سکوت می‌کند. چرا که تعیین نوع درخت، در حکمت تحریم آن تأثیری ندارد. ارجح این است که خود تحریم مراد است... یزدان سبحان بدیشان اجازه داده است که از حلال بهره‌مند گردند، و بدانان سفارش فرموده است از حرام دوری گزینند. بناچار باید چیز حرامی در میان باشد تا این نوع، یعنی انسان در مرز آن بایستد، و در سرشت او اراده‌ای باشد که آرزوها و خواسته‌های خود را تجربه کند، و در پرتو آن اراده بر علائق و رغائب و هواها و هوسهای خویش چیره گردد، و بر آنها حاکم شود نه همچون حیوان محکوم و مغلوب آنها باشد. این ویژگی و وجه تمایزی است که «انسان» دارد و با آن از حیوان جدا می‌گردد، و در پرتو آن معنی «انسان» تحقق می‌پذیرد.

هم اینک ابلیس پیدا می‌شود و نقش خود را بازی می‌کند، نقشی که برای آن وارسته و پیراسته شده است. این موجود منحصر به فردی که یزدان این چنین او را بزرگوار داشته است، و تولد او را در جهان والای فرشتگان در آن چنان جشن باشکوه شگرف اعلان فرموده است، و فرشتگان را برای او به سجده خوانده است و ایشان هم در برابرش سجده برده‌اند، و خدا ابلیس را به سبب او از بهشت بیرون کرده است و از

۱- مراجعه شود به کتاب: «منهج الفن القرآنی» فصل: «قصه آدم» تألیف: محمد قطب.

در قرائتی «مَلِكَيْنِ» با کسر لام آمده است. آیه دیگری در سورة طه، این نوع قرائت را کمک می‌کند:

﴿هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُتْلَىٰ﴾.

آیا تو را به درخت جاودانگی و ملک فنا ناپذیر رهنمود کنم؟ (طه / ۱۲۰)

با توجه بدین قرائت، تشویق به ملک و مملکت سرمدی و عمر ابدی است. این دو چیز هم دلربایی بیشتری در انسان دارند، بدان گونه که می‌توان گفت: کشش جنسی و شهوت نزدیکی زناشویی خودش تنها وسیله‌ای برای حصول عشق جاودانگی با امتداد زنجیره نسل در نسل انسان است و پس. بنابه قرائت «مَلِكَيْنِ» با فتح لام، تشویق به رهایی از قید و بند تن، و جاودانه ماندن همچون فرشتگان است... ولیکن قرائت پیشین از قرائت پسین، اگرچه مشهور نیست، ولی با نص دیگر قرآنی سازگاری بیشتری دارد، و با مکر و کیدی که شیطان در پیش گرفته است و از راه خواستها و آرزوهای سرشتی بنیادین انسان به سراغ انسان آمده است، بهتر می‌خواند.

ابلیس ملعون می‌دانست که یزدان آن دو را از این درخت نهی کرده است، و این نهی دارای شکوه و سنگینی خود در دل و درون ایشان است، در برانگیختن و تحریک کردن خود - گذشته از به بازی گرفتن خواستها و رغبت‌های ایشان - کمک گرفت از اطمینان بخشیدن و در امن و امان بودن آنان از هرگونه پی‌آمد و گزند. در این راستا برای ایشان سوگند خورد که او خیرخواه و دلسوز آنان است و در خیرخواهی و دلسوزیش راست و درست است:

﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لِنَاصِحٍ﴾.

برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم.

آدم و همسرش، تحت تأثیر خواست و رغبتی که برمی‌انگیزاند و به پیش می‌رانند، و قسم و سوگندی که خرد را می‌پوشاند و منگ و بنگ می‌گرداند، فراموش کردند که اهریمن دشمن ایشان است، دشمنی که ممکن

که تنها منبع مورد اعتماد ما درباره غیب است می‌دانیم که با نیرنگ به شر و بدی کشاندن اهریمن به شکلی از اشکال صورت می‌پذیرد، و وسوسه و پیام اهریمن برای ارتکاب حرام به نحوی از انحاء حاصل می‌گردد. این نیرنگبازی و به شر و بدی کشاندن، و وسوسه و پیام دادن اهریمن، با اتکاء و اعتماد بر نقطه ضعفهای سرشتی در انسان انجام می‌پذیرد. از این ضعف هم می‌توان با ایمان و یاد خداوند رحمان خویشتن را آزاد و رها کرد، تا بدانجا که اهریمن دیگر نتواند سلطه و قدرتی بر مؤمن ذاکر داشته باشد، و مکر و کید ضعیف او تأثیری بر جای نگذارد.

بدین منوال اهریمن آن دو را وسوسه کرد تا عورت‌های ایشان را بدانان بنماید، عورت‌هایی که تا آن زمان از دیده‌های آنان پنهان و پوشیده بود... هدف اهریمن این بود... آن دو نفر عورت‌هایی داشتند، ولی عورت‌هایشان از دیدگان‌شان پوشیده بود و عورت‌ها را نمی‌دیدند. همان گونه که از روند قرآنی خواهیم فهمید عورت‌هایشان، عورت‌های جسمانی محسوس بوده است، و نیاز به پوشش مادی داشته است. آنان هم آن عورت‌ها را به عنوان عورت تلقی کرده‌اند و در پنهان کردن به تلاش ایستاده‌اند. اهریمن هدف خود را معلوم است بدیشان نمی‌گوید، و از ناحیه رغائب و علائق ژرف به سویشان می‌آید:

﴿وَقَالَ: مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾.

گفت: پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است، مگر بدان خاطر که (اگر از این درخت بخورید) دو فرشته می‌شوید، و یا این که (جاودانه می‌گردید) و از زمره جاویدانان (در این سرا) خواهید شد.

بدین وسیله علائق پنهان و نهان «انسان» را به بازیچه گرفت... انسان دوست می‌دارد که جاودانه بماند یا دارای عمر دراز شبیه به جاودانگی باشد. می‌خواهد ملک و مملکتی داشته باشد که محدود به عمر کوتاه مشخص نباشد.

و خوردن از آن درخت) کشید (و از شاخسار اطاعت به چاهسار معصیت انداخت).

هم اینک احساس می‌کنند که آن دو دارای عورتهائی هستند. پی بردند که عورتهایشان تا کنون از آنان پوشیده بوده است. شروع به جمع‌آوری برگهای درختان بهشت کردند و آنها را روی همدیگر انداختند. این برگهای انباشته را بر عورتهای خود می‌نهادند و «می‌چسبانند»... این کار می‌رساند که عورتهایشان جسمانی بوده است. انسان به طور فطری از لخت بودن عورت شرم می‌کند و خجالت می‌کشد. عورتها لخت و عور نمی‌گردد مگر زمانی که فطرت به سبب پیروی از جاهلیت، فاسد و تباه شود.

﴿وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ، وَأَقُلَّ لَكُمَا: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ؟﴾

پروردگارشان (به سرزنش ایشان پرداخت و خطاکاری آنان را متذکر شد و) فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن دشمن آشکارتان است (و خیر شما را نمی‌خواهد؟).

این سرزنش برگناه، و عتاب بر فراموشی اندرز را شنیدند... اما صدا و ندا چگونه بوده است، و چگونه آن را شنیده‌اند؟ به همان صورت که نخستین بار یزدان ایشان را مورد خطاب قرار داده است، و بدان شکل که فرشتگان را مورد خطاب قرار داده است، و به گونه‌ای که ابلیس را مورد خطاب قرار داده است. همه اینها غیب است و از غیب چیزی نمی‌دانیم، مگر آن اندازه که رخ نموده است و روی داده است... یزدان هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد.

در پرتو این ندای آسمانی گوشه دیگری از سرشت این موجود منحصر به فرد پدیدار می‌گردد... این موجود انسان نام فراموش می‌کند و به خطا می‌رود. در او ضعفی است که شیطان از راه آن وارد می‌گردد. انسان پیوسته فرمان نمی‌برد و به انجام وظیفه نمی‌پردازد و همیشه راه راست در پیش نمی‌گیرد و از مسیر درست

نیست آنان را به کار خیر رهنمود کند. آخر خدا بدیشان مؤکدانه دستور داده است و آنان هم از یزدان باید فرمانبرداری کنند چه علت آن فرمان را بدانند و فلسفه آن را درک کنند یا به علت و فلسفه آن پی نبرند. می‌بایستی فراموش نکنند که چیزی نمی‌شود و روی نمی‌دهد مگر با قضا و قدر یزدان و اذن و اجازه ایزد سبحان. اگر خدا جاودانگی را و ملک و مملکت سرمدی را برای آنان مقدر نفرموده باشد، هرگز به جاودانگی و چنین ملک و مملکتی نمی‌رسند و دسترسی پیدا نمی‌کنند.

آدم و همسرش همه این چیزها را از یاد بردند، و برای پاسخ دادن به تشویق و تحریک مکارانه و نیرنگبازانه اهریمن برانگیخته شدند و به تلاش و تکیا پرداختند.

﴿فَدَلَاهُمَا يُغْوَرُونَ. فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا، وَ طَفَفَا خِفْضَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ زَرْقِ الْجَنَّةِ؛ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ، وَأَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ؟﴾

پس آرام آرام آنان را با مکر و فریب (به سوی نافرمانی و خوردن از آن درخت) کشید. هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش را بدیدند، و (برای پوشاندن شرمگاه‌های خود) شروع به جمع‌آوری برگهای (درختان) بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند. پروردگارشان (به سرزنش ایشان پرداخت و خطاکاری آنان را متذکر شد و) فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن دشمن آشکارتان است (و خیر شما را نمی‌خواهد؟).

نیرنگ گرفت. فریب کار خود را کرد. مکر و کید نتیجه داد. اهریمن آن دو را با نیرنگ و فریب از اطاعت یزدان به نافرمانی خداوند سبحان کشاند. ایشان را از مقام والای جهان بالا به مرتبه پست این دنیا سقوط داد:

﴿فَدَلَاهُمَا يُغْوَرُونَ﴾

پس آرام آرام آنان را با مکر و فریب (به سوی نافرمانی

الْأَرْضِ مُسْتَقَرًّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ. قَالَ: فِيهَا تُحْيَوْنَ، وَ فِيهَا تَمُوتُونَ، وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿۱﴾.

(خداوند خطاب به آدم و حواء و ابلیس) گفت: (از این جایگاه والا) پائین روید. برخی دشمن برخی خواهید بود. در زمین تار و زگاری استقرار خواهید داشت و (از نعمتهای آن) بهره‌مند خواهید شد. (خداوند) گفت: در زمین (تولید نسل می‌کنید و) زندگی بسر می‌برید و در آن می‌میرید (و دفن می‌شوید) و از آن (هنگام رستاخیز زنده می‌گردید و) بیرون می‌آئید.

همگی پائین آمدند... به این کره زمین فرود آمدند... اما قبلاً کجا بودند؟ بهشت کجا است؟... اینها جزو غیب است و چیزی از آنها نمی‌دانیم و خبری از آنها نداریم، مگر آن مقداری را که به ما خبر داده است آن کسی که کلیدهای غیب تنها در دست او است و بس... هرگونه تلاشی در راه دسترسی و شناخت این غیب، پس از گسیختن وحی، تلاش بیهوده‌ای است. هرگونه تکذیب کردنی هم که تکیه بر عادت و عرف و «علم» و دانش ظنی مردمان امروزی باشد، تکبر و خودستایی است. چه این «علم و دانش» از گلیم خود پا را فراتر می‌نهد و از جولانگاه خود درمی‌گذرد، زمانی که بدون وسیله شناخت می‌کوشد بدین غیب فرو رود و بدان بپردازد. زمانی هم غیب را بطور کلی نفی کند، تکبر می‌ورزد و به خود می‌نازد. چرا که غیب از هر سو او را فرا گرفته است، و ناشناخته‌ها در باره «ماده» که جولانگاه او است بیش از شناخته‌ها است. (۱)

جملگی به زمین فرود آمدند... آدم و همسرش، و ابلیس و یاران و همدستان او ... پائین آمدند تا یکی با دیگری کشمکش و پیکار کند، و یکی دشمن دیگری شود، و رزم میان دو سرشت و دو فطرت گوناگون در گشت و گذار و جولان و دوران باشد: سرشت و فطرتی که بر سر سرشته شده است، و دیگری سرشت دو بعدی

حرکت نمی‌کند. اما به اشتباه خود پی می‌برد، و لغزش خود را می‌فهمد، و پشیمان می‌گردد و از پروردگارش کمک می‌خواهد و آموزش می‌طلبد... او برمی‌گردد و دست می‌کشد. او همچون شیطان بر معصیت و عصیان پافشاری نمی‌کند، و از پروردگار خود درخواست نمی‌نماید که وی را در گناه و سرکشی مدد و یاری فرماید.

﴿قَالَ: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا، وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.

(آدم و همسرش، دست دعا به سوی خدا برداشتند و) گفتند: پروردگارا! ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

این ویژگی «انسان» است. ویژگی که او را به پروردگارشان پیوند می‌دهد، و درهائی را بر روی او رو به خدا باز می‌کند... ویژگی انسان: اقرار و اعتراف، ندامت و پشیمانی، طلب آموزش، درک ضعف، مدد و یاری خواستن از یزدان، و درخواست رحمت از خداوند مهربان. همراه با اطمینان و یقین کامل به این که هیچگونه قدرت و قوتی در میان نیست مگر این که با یاری خواستن و مدد جستن از یزدان و بهره‌مند شدن از عطا و مرحمت خداوند مهربان... اگر مدد و یاری و رحم و مهربانی آفریدگار جهان کسی را در بر نگیرد، از زمره زیانکاران و زیانباران خواهد بود.

در اینجا بود که اولین تجربه و نخستین آزمون انجام پذیرفت، و ویژگیهای بزرگ انسان جلوه‌گر آمد. انسان آن ویژگیها را شناخت و مزه آنها را چشید. با این بیدارباش، برای استفاده از ویژگیهای نهان آمادگی پیدا کرد. آماده بهره‌مندی از ویژگیهای خود در کار خلافت و جانشینی شد. آمادگی یافت که با دشمن خویش برزمد و به پیکاری بپردازد که هیچ وقت شعله آن فروکش نمی‌کند و تنور این جنگ پیوسته داغ و تافته است.

﴿قَالَ: أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، وَلَكُمْ فِي

۱- مراجعه شود به جزء هفتم، تفسیر: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾. آیه ۵۹ سورة انعام.

است و دارای استعداد خیر و شرّ است. در ضمن، آزمایش صورت بگیرد، و قضا و قدر یزدان هم هرگونه که می‌خواهد اجراء گردد.

بر آدم و فرزندان او واجب گردید که در زمین مستقرّ شوند. در آنجا زندگی را سپری کنند، و تا مدّتی از نعمتهای موجود در آن بهره‌مند گردند. واجب شد در زمین زندگی کنند، و در آنجا بمیرند، سپس از همانجا بیرون بیایند و دوباره زنده شوند... آن‌گاه در پایان این کوچ بزرگ به سوی آفریدگار خویش برگردند و به بهشت یا دوزخ او بروند و درافتند.

چرخش و گردش نخستین پایان پذیرفت تا چرخشها و گردشهای بیشماری به دنبال آن بیاید. انسان در آنها پیروز بشود، مادام که خود را در پناه خدای خود دارد و به خدا پناهنده شود، و در آنها شکست بخورد، مادام که دشمن خود را به دوستی گیرد.



گذشته از اینها، این داستانی نیست. بلکه نشان دادن حقیقت انسان است تا خود را بشناسد و با حقیقت سرشت خویش آشنا شود و از پیدایش و آفرینش خویشتن باخبر گردد، و جهانهای را بشناسد که او را احاطه کرده‌اند، و قضا و قدری را پیش چشم دارد که زندگی او را می‌گردانند، و برنامه‌ای را بیاموزد و بشناسد که یزدان آن را برای او می‌پسندد، و از آزمایش و آزمونی اطلاع پیدا کند که با آن روبرو می‌گردد، و از فرجام و سرانجامی باخبر باشد که در انتظار او است... همه این چیزها حقایقی هستند که در بیان «ارکان و اصول جهان‌بینی اسلامی» شرکت دارند. خواهیم کوشید بدان اندازه که برنامه فی ظلال القرآن اجازه می‌دهد بدین ارکان و اصول بپردازیم، و شرح و بسط آنها را به بحث و بررسی ویژه‌ای در این زمینه، تحت عنوان: «ویژگیهای جهان‌بینی اسلامی و ارکان و اصول آن» حواله داریم.

نخستین حقیقتی که از داستان پیدایش انسان دریافت می‌داریم - همان گونه که گفتیم - هماهنگی میان

سرشت جهان و پیدایش پدیده انسان نام، و همچنین رابطه قضا و قدر یزدان با انسان و جهان است. قضا و قدری که محیط بر انسان و جهان است و پیدایش انسان را مقدرّ معینی می‌داند نه پیدایش تصادفی و جهش ناگهانی. هماهنگی میان انسان و جهان هم بر قاعده و قانون استوار است و سازش آنها از نظم و نظام برخوردار است.

کسانی که یزدان سبحان را نمی‌شناسند، و چنانکه باید ارج و قدر او را نمی‌دانند، قدرت و توان و رفتار و کردار الهی را با مقیاسها و معیارهای کوچک انسانی خود می‌سنجند. هنگامی که می‌بینند که این پدیده انسان نام تنها آفریده‌ای از آفریده‌های این زمین است، و این زمین نیز ذره کوچکی همچون ذره‌های گرد و غبار فضا در دریای مواج جهان است، می‌گویند: «معقول» و خردپسند نیست که در فراسوی پیدایش این انسان هدفی باشد، چه رسد به این که این انسان در نظام جهان، شأن و مقامی داشته باشد. برخی از ایشان گمان می‌برند پیدایش انسان جهشی ناگهانی و عارضه‌ای تصادفی بوده است. جهان پیرامون او با پیدایش او و پیدایش حیات بطور کلی دشمن است و دشمنی دارد!... این گونه سخنان یاوه‌گوئها و پریشان‌گوئیهای است که قدرت و توان و رفتار و کردار یزدان جهان را با مقیاسها و معیارهای کوچک انسان می‌سنجند!

راست است که اگر انسان صاحب این ملک و مملکت فراخ جهان می‌بود، اصلاً بدین زمین توجّهی نمی‌کرد، و بدین پدیده انسان نام که بر سطح آن لنگ لنگان و افتتان و خیزان گام برمی‌دارد، هیچ گونه نگاهی نمی‌انداخت، و اهمّیت و ارزشی بدو نمی‌داد. زیرا انسان نمی‌تواند نسبت به همه چیزهایی که در این ملک و مملکت شگرف و شگفت است توجّه داشته باشد، و ارج و ارزش و پایه و مایه یک یک آنها را بداند و نقش و وظیفه هر یک را در نظر گیرد، و هم‌آوایی و هماهنگی میان آنها را پیش چشم دارد... امّا یزدان



و همچنین می بینیم که موطن و مسکن ما در فضا بسی ناچیز است. موطن و مسکن ما زمین تنها جزء ناچیزی از یک میلیون جزء دانه شنی از دانه شنهای دریاهاى دنیا است!... چیزی که از هر چیز دیگری برای دانشمند هراس انگیزتر است این است که این جور به نظر می رسد که اصلاً به حیات و زندگی ای همچون حیات و زندگی ما توجه و عنایتی نمی شود و ما در گستره هستی به حساب نمی آئیم. انگار عاطفه ها و حرصها و آرزوها و کردارها و هنرها و آئینهای ما همه و همه غریب و دور افتاده از نظام و سیستم جهان و طرح و پروژه آن است! راست و درست است اگر بگوئیم: میان جهان و میان حیاتی همچون حیات ما دشمنی سختی است. زیرا فضا در اغلب بخشهای خود سرد است، تا بدانجا که هر نوع حیاتی در آن یخ می بندد و بر جای نمی ماند... بیشترین بخشهای ماده ای که در فضا است به اندازه ای گرم است و دارای حرارت است که امکان حیات در آن غیرممکن است. پرتوها و اشعه های گوناگونی در فضا می پراکنند و پیوسته به کرات آسمانی برخورد می کنند و می افتند. چه بسا بسیاری از این پرتوها و اشعه ها دشمن حیات یا نابود کننده حیات هستند.

این وضع جهانی است که شرائط و ظروف ما را بدان افکنده است. اگر درست نباشد که گفته شود ما بر اثر اشتباهی که روی داده است پیدا شده ایم، دست کم می توان گفت: پیدایش ما نتیجه چیزی است که درست است تصادف نامیده شود».

قبلاً بیان داشتیم، انگاره دشمنی جهان با پیدایش حیات، و در نظر نگرفتن تقدیر و تدبیر نیروئی که بر جهان مسلط باشد و آن را بگرداند و از آن محافظت نماید، اما با این وجود، حیات عملاً پدیدار گردد و موجود باشد، از زمره کارهایی است که خرد هیچ فرد خردمندی آن را به اندیشه خود راه نمی دهد، چه رسد به این که آن را بپذیرد! مگر ممکن است با وجود این که جهان دشمن پیدایش حیات باشد، اما با این وجود حیات عملاً پدید آید، بدون این که نیروی محافظ و مقتدری در

سبحان یزدان است. به اندازه ذره ای در آسمانها و زمین بر او پنهان و نهان نمی گردد و مخفی نمی ماند. او خداوندگار این ملک و مملکت بزرگ و فراخی است که چیزی در آن سر بر نمی آورد و قامت راست نمی کند مگر با رعایت و حمایت او. چیزی هم در آن پدید نیامده است و جامه هستی به تن نکرده است مگر با مشیت و اراده او... آفت این انسان این است، زمانی که از هدایت یزدان دور و منحرف می گردد و تنها خواست خود را - هر چند آن را دانش بنامد - ملاک و معیار قرار می دهد، فراموش می کند که خداوند سبحان خداوند است، و خداوند سبحان را برابر هوا و هوس خود تصور می کند، و قدرت و قوت و رفتار و کردار خدا را با مقیاسها و معیارهای کوچک انسان می سنجد! سپس تکبر می ورزد و به خود می بالد و هوا و هوس خود را حقیقت قلمداد می کند.

سیر جیمس جینز زبان به همچون جهان بینیهای بسیار گمراه انسان می گشاید و در کتابی به نام: «جهان پیچیده و یغرنج» می گوید:

«هنگامی که ما روی کره زمین می ایستیم - کره زمین که دانه شن بسیار کوچکی بشمار است - و تلاش می کنیم پرده از سرشت جهانی برداریم که در فضا و زمان محل اقامت ما را احاطه کرده است، و به هدف از وجود این جهان فراخ پی ببریم، در همان آغاز کار احساس ترس و هراسی می کنیم که انگار وحشت زده ایم و خود را گم کرده ایم و به دست و پا افتاده ایم. چرا نباید جهان خوفناک و ترس آور نباشد؟ این فاصله های بسیار و کرانه های بیشمار، و مسافتهای گشاد و گسترده های فراخ، با عقل و خرد ما انسانها درک و فهم نمی شود. سالها و قرنهای بیشماري بر آنها گذشته است و تصور نمی گردد و بشمار نمی آید. تاریخ حیات انسان نسبت بدین سالها و قرنهای طولانی بسی ناچیز است. انگار لحظه ای است... جهان بسیار شگرف و شگفت و هراس انگیز است. چرا که متوجه می شویم جهان از وحدت و یکپارچگی عجیبی برخوردار است،

اطمینان و اعتماد، با جهان رفتار می‌کنیم. ما امیدواریم در جهان ارزاق و اقوات و وسائل زندگی و خوشی خود را بیابیم، و سپاسگزار الطاف الهی باشیم:

﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمُ فِيهَا مَعَايِشَ. قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾.

شما را در زمین مقیم کردیم و قدرت و نعمتان دادیم، و وسائل زندگیتان را در آن مهیا نمودیم، (اما شما در برابر نعمتهای فراوان) بسیار کم سپاسگزاری می‌کنید.

حقیقت دومی که از داستان پیدایش انسان به دل الهام می‌گردد، کرامت و بزرگواری این موجود منحصر به فرد در میان دنیای زنده‌ها، و نقش سترگی است که بدو واگذار شده است. و فراخی آفاق و وسعت جولانگاه‌هایی است که در آنجا حرکت می‌کند و به تلاش می‌ایستد. و گوناگونی جهان‌هایی است که - در حدود عبودیت و بندگی در برابر یزدان یگانه جهان - با آنها گشت و گذار و تلاش و کوشش دارد. کاملاً برخلاف مکتبهای مادی و ماتریالیستی ساختار انسانها که ارزش واقعی انسان را هدر می‌دهند و برای انسان اهمیت قائل نیستند و او را به عنوان یک عامل اساسی مؤثر در جهان می‌شناسند. چرا که اهمیت را بطور کلی به ماده و تأثیرات قطعی و حتمی آن می‌دهند. همچنین این دیدگاه کاملاً مخالف با مکتب تکامل داروینی است که انسان را به جهان حیوان ملحق می‌گرداند و برای ویژگیهای ممتاز انسان ارزشی قائل نیست و ارجی و بهائی بدانها نمی‌دهد. با مکتب روانکاوی فرویدی، مخالف است که انسان را غرق در لجنزار جنس می‌داند و معتقد است که انسان خود را به پیشرفت و ترقی نمی‌رساند مگر از راه همین لجنزار!... اما نباید فراموش کرد که کرامت و عزت این موجود منحصر به فرد، انسان را «اله» و خداوندگار نمی‌سازد، همان گونه که فلسفه‌های زمان روشنفکری در تلاش است که چنین بگوید.<sup>(۱)</sup> تنها در جهان‌بینی درست اسلامی، حق و

میان باشد که همه امور جهان را می‌گرداند؟! آیا حیات نیرومندتر از جهان است تا علیرغم آن نمایان و آشکار شود؟! هر چند جهان دشمن حیات باشد اما حیات سر از عدم برزند؟! آیا این پدیده انسان نام مثلاً - پیش از بوجود آمدن - عملاً از این جهان موجود تواناتر و نیرومندتر بوده است، این است با وجود دشمنی جهان و علیرغم دشمنانگی آن، در جهان سر از عدم بر زده است و از افق طلوع کرده است؟! و

اینها اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌هایی است که ارزش نگرش و بررسی را ندارند. اگر این «دانشمندان» بدین بسنده می‌کردند و تنها چیزهایی را به ما می‌گفتند که وسائل مادی ایشان درباره توصیف پدیده‌ها بدانها می‌رسد، بدون این که بدین تخمین زندهای «مستافیزیکی» بی‌استناد و بی‌پایه دست بزنند، وظیفه خود را - هر چند هم ناقص - در آشنا کردن مردمان با جهان پیرامونشان اداء می‌کردند. اما آنان از دائرة شناخت امن و امان می‌گذرند و سر در بیابان برهوت فرضها و گمانها می‌نهند بدون این که دلیل و حجتی داشته باشند مگر هواها و هوسهای کوچک و بی‌ارزش انسانی.

ما - خدا را شکر - در پرتو یزدان به این جهان شگرف و شگفت می‌نگریم و احساس خوف و هراس و دلهره‌ای نمی‌کنیم که سیر جیمس جینز از آن صحبت می‌کند. بلکه احساس هیبت و عظمت آفریدگار این جهان در دل‌هایمان جایگزین می‌گردد، و به زیبایی و سترگی پدیدار در آفریدگان او پی می‌بریم و احساس آرامش و آسایش و انس و الفت با این جهان دوستی می‌کنیم که خدا آن را و ما را آفریده است و میان ما و جهان هم‌آوایی و هماهنگی برقرار فرموده است... بزرگی جهان و دقت موجود در آن، ما را به شگفت می‌اندازد، اما ما نمی‌ترسیم و داد و بیداد راه نمی‌اندازیم. ما احساس ضایع شدن و هدر رفتن نمی‌کنیم. ما چشم به راه هلاک و نابودی نیستیم... چرا که خداوندگار ما و جهان یزدان است... ما سهل و ساده و با مودت و محبت و در کمال انس و الفت، و با

تکالیفی که عهده‌دار انجام آنها است، متمایز و مستقل از سایر جهانها و جهانیان است. فرموده خداوند بزرگوار بر این تمایز و جداگانگی دلالت دارد که می‌فرماید:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا، وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ، إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾.

ما امانت (اختیار و اراده) را بر آسمانها و زمین و کوهها (و همه جهان خلقت) عرضه داشتیم (و انجام وظیفه اختیاری همراه با مسؤولیت، و انجام وظیفه اجباری بدون مسؤولیت را بدیشان پیشنهاد کردیم. جملگی آنها اجبار را بر اختیار برتری دادند) و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال این که انسان (این اعجوبه جهان) زیر بار آن رفت (و دارای موقعیت بسیار ممتازی شد. اما برخی از) آنان (پی به ارزش وجودی خود نمی‌برند و قدر این مقام رفیع را نمی‌دانند (و) واقعاً ستمگر و نادانند. (احزاب / ۷۲)

در این صورت، انسان با داشتن ویژگیهای، منحصر به فرد و ممتاز در همه جهان هستی است... از جمله این ویژگیها، ظلم و جهل، در کنار اختیار نسبی، و استعداد معرفت و شناخت والا و بالا، و اراده ذاتی، و قدرت و توان دادگری و دانش اندوزی، به اندازه قدرت و توان ستمگری و نادانی است... خود این دو بعدی و مزدوج بودن، وجه تمایزی است که انسان را ممتاز و منحصر به فرد می‌گرداند.

همه اینها دیدگاهی را باطل می‌گردانند که با توجه به کوچکی سیاره زمین به انسان می‌نگریست، سیاره زمینی که انسان بر آن زندگی می‌کند، و با مقایسه آن با حجمهای کره‌های بسیار بزرگ جهان، بسی کوچک می‌نماید. چه حجم، همه چیز نیست. ویژگی خردی که قابلیت معرفت و شناخت را دارد، و اراده‌ای که

حقیقت و اعتدال و میانه‌روی مورد نظر است و بس. در باره این موجود منحصر به فرد، با برداشت از مجموع نصوص قرآنی - به صورت ترجیحی، نه به گونه قطعی - می‌توانیم بگوئیم پیدایش مستقل و جداگانه‌ای داشته است، موجود منحصر به فردی که تولّد او در جهان بالا و در میان فرشتگان و الامقام در یک جشن جهانی اعلان شده است، و گواهان و حاضران در این جشن فرشتگان بوده‌اند. تولّد بزرگ و سترگ انسان در میان این فرشتگان و الامقام و صدورشینان عالم بالا، و در گستره هستی بوده است... در آیه دیگری در سورة بقره جانشینی و خلیفه‌گری او در زمین اعلان شده است و خلافت او از آن روزی بوده است که یزدان او را آفریده است. نخستین آزمایش او در بهشت بوده است و جنبه تمرین و آمادگی او برای این خلافت داشته است. آیات قرآنی در سوره‌های زیادی اعلان می‌دارند که یزدان این جهان را - نه تنها زمین را - یار و مددکار او در امر خلافت فرموده است، و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیه خود، مسخر او ساخته است.<sup>(۱)</sup>

همچنین بزرگی نقشی پدیدار می‌آید که آفریدگارش بدو واگذار کرده است. چه آباد کردن این سیاره و ریاست بر آن - حجم این سیاره هر چه هست - کار بس بزرگ و سترگی است.

آنچه از این داستان و از مجموعه آیه‌های قرآنی روشن و جلوه‌گر است همچنین آفرینش منحصر به فرد و متمایز انسان است، آن هم نه تنها در زمین بلکه در همه کائنات. چه جهانهای دیگر، از قبیل جهان فرشتگان و جهان جّیان و جهانهای که جز یزدان کسی از آنها مطلع نیست، دارای وظیفه و ویژه خود هستند که جدای از ویژه انسان است. همچنین آنها دارای سرشتها و خمیره ذاتی جدا بوده و از طبائع و مواد دیگری آفریده شده‌اند که با وظائف و تکالیف آنها همساز و متناسب است. انسان با این صفات و ویژگیهایی که دارد و با این وظائف و

می تواند مستقل - در حدود و ثغور بندگی یزدان - باشد، و انتخاب و ترجیح ذاتی، و سائر چیزهای دیگر، اینها همه ارزش انسان را بالا می برند و یکایک آنها برتر از حجمی است که سیر جیمس جوینز و امثال او، دیدگاه خود را در باره ارزش انسان و نقش او بر آن پایه گذاری می کنند، و پایگاه انسان را با حجم جایگاه حیات او می سنجند!

این اهمیتی که داستان و مجموعه آیه های قرآن به این پدیده انسان نام می دهد، تنها مربوط به نقش او در خلافت و جانشینی زمین در پرتو این ویژگیهای ممتاز و منحصر به فرد نیست، بلکه صورت مسئله تکمیل می گردد با تأمل در آفاق و جویانگاهائی که انسان در آنجاها می تواند بپرزد و بگردد، و با اندیشیدن در باره جهانهای که انسان توان سازش و کنش با آنها را دارد و می تواند همساز و همراز و همسوی با آنها بشود و با آنها بیاید و برود.

انسان با پروردگار والامقام جهان می تواند مستقیماً تماس پیدا کند و در کار و بار خود از او مدد و یاری جوید. خدا است که با دست قدرت خود انسان را آفریده است، و توّلد او را در عالم فرشتگان و جهان بالا اعلان فرموده است. سراسر جهان هستی را در این جشن توّلد به گفتار در آورده است و در این بزم شرکت داده است. بهشت را بدو واگذار کرده است و بدو اجازه فرموده است در هر جا که می خواهد از میوه ها و نعمتهای آن بخورد، مگر از درختی که تحریم شده است. سپس بدو جانشینی و خلافت در زمین به فرمان ربّ العالمین واگذار گردیده است، و اساس معرفت و شناخت را بدو آموخته است، همان گونه که در آیه سورة بقره آمده است:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾

سپس به آدم نامهای (اشیاء و خواص و اسرار چیزهائی را که نوع انسان از لحاظ پیشرفت مادی و معنوی آمادگی فراگیری آنها را داشت، به دل او الهام کرد و بدو) همه را آموخت.

(بقره / ۳۱)

ترجیح ما این است که مراد قدرت بکار بردن واژگان برای بیان مدلولها، و سخن از نامیده ها باشد. قدرت گفتار و توان بیانگری است که امکان می دهد تبادل آراء و انتقال دانش و معرفت به یکدیگر صورت بگیرد، و نوع بشر بتواند منویات و معلومات خویش را به همدیگر برسانند - همان گونه که در سورة بقره گفتیم<sup>(۱)</sup> - یزدان سفارش خود را در بهشت، و پس از آن در زمین به انسان فرموده است. استعدادهای ویژه ای به انسان بخشیده است که هموعان او را با ویژگیهای خاص خود ممتاز و جدا می گرداند. پیغمبران را همراه با هدایت برای انسانها روانه کرده است، و بر خود رحمت واجب فرموده است، و از روی مهر لغزشهای انسانها را می بخشد و توبه و پشیمانی ایشان را می پذیرد... و نعمتهای دیگری را به این موجود منحصر به فرد در سراسر گستره هستی، ارمغان داشته است.

گذشته از این، انسان با فرشتگان نیز سر و کار دارد. یزدان فرشتگان را به سجده بردن برای انسان فرا خوانده است. از میان آنان محافظان و مراقبانی برای انسان تعیین نموده است. همچنین از میان فرشتگان فرشته ای را تعیین و مأمور ابلاغ وحی خدا به پیغمبران کرده است. برخی از فرشتگان را نیز به سوی کسانی نازل می گرداند که می گویند: خداوندگار ما یزدان است و سپس استقامت می ورزند و پایداری می کنند. این چنین فرشتگانی دل آنان را بر جای می دارند و مقاوم و جسور می نمایند و بدیشان مژده می دهند. همچنین آنان را به سوی مجاهدان در راه خدا روانه می فرماید. فرشتگان بدیشان نیز یاری و مدد می رسانند و پیروشان می گردانند و بدانان نیز مژده می دهند. خدا فرشتگان را بر کسانی مسلط و چیره می فرماید که کفر می ورزند. فرشتگان آنان را می کشند و با تهدید و توبیخ و شدت و حدت و عذاب و رنج ارواح ایشان را از تنهایشان بیرون می کشند... و سائر تماس و کار و

لجنزار حیوانی می‌لولد... میان این دو جولانگاه فاصله‌های زیاد و طولانی است، طولانی‌تر از فاصله آسمانها و زمین در جهان محسوسات.

این ویژگیها همه، غیر انسان بی‌بهره از آنها است، همان گونه که این داستان و بقیه آیه‌های دیگر قرآن بیان می‌دارند و پیام می‌کنند.

حقیقت سوم این است که این موجود انسان نام - با وجود ممتاز و منحصر به فرد بودن، یا به سبب ممتاز و منحصر به فرد بودن - در برخی از نواحی و جوانب سرشتی ضعیف است. تا بدانجا ضعیف است که می‌توان با افسار هواها و هوسها او را به سوی شرّ و بدی رهنمود کرد و کشید، و او را به پست‌ترین و پائین‌ترین مکان سرنگون کرد و انداخت... در پیشاپیش همه اینها ضعف او در برابر حبّ بقاء و دوست داشت ماندگاری، و ضعف او در برابر عشق به اموال و املاک، و حکومت و فرماندهی و مقام و ریاست است... انسان مخصوصاً بسیار ضعیف و پست می‌گردد وقتی که از هدایت یزدان دور می‌گردد و می‌برد، و خود را تسلیم هواها و هوسها می‌کند، یا خویشتن را تسلیم دشمن بدخواه و کینه‌توز خود یعنی اهریمن می‌کند. اهریمنی که گمراه کردن و گول زدن او را بر عهده خویش گرفته است، و با تلاش و کوشش سخت و دشواری، در پی انجام این کار است. در این راه رنج و خستگی نمی‌شناسد و رنجور و درمانده نمی‌گردد و از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند و هیچ گونه ابزار و اسبابی را رها نمی‌نماید!

مرحمت یزدان او را در بر گرفته است. بدین لحاظ یزدان انسان را به سرشت تنها و خرد تنها، واگذار نمی‌فرماید. بلکه علاوه از فطرت و عقل، پیغمبرانی را برای بیم دادن و برحذر داشتن و پند و اندرز گفتن و رهنمون و رهنمود کردن به سوی او روانه می‌دارد - همان گونه که در آیه بعدی به هنگام ذکر پیرو داستان خواهد آمد - این امر، صخره نجات او است... نجات از شهوتها و هوسهایش با رها کردن خود از بند هواهایش،

باری که میان فرشتگان و انسانها برقرار است، هم در دنیا و هم در قیامت.

انسان با جَنّیان نیز سر و کار دارد، اعم از خویان و شیاطین ایشان... ما لحظاتی پیش نخستین جنگ و پیکار میان انسان و میان شیطان را آشکارا دیدیم. این جنگ و پیکار نیز تا دامنه قیامت بر جا و بر پا است. سر و کار انسان با جَنّیان خوب، در آیه‌های قرآنی دیگری مذکور است. تسخیر جَنّیان در بعضی از اوقات با دست انسان، ثابت و امکان‌پذیر است، همان گونه که در داستان سلیمان علیه السلام آمده است.

همچنین انسان با جهان محسوس و مادی هم سر و کار دارد - بویژه با زمین و سیارگان و ستارگان نزدیک به زمین. انسان در این زمین از سوی خدا خلیفه و جانشین است. نیروها و انرژیها و روزیها و اندوخته‌ها به زیر فرمان او کشیده شده‌اند. خدا بدو استعدادهایی بخشیده است که در پرتو آنها می‌تواند بعضی از رازها و رمزهای اسرار و رموز کره زمین را فهم نماید و درهای بسته آنها را بگشاید. همچنین انسان می‌تواند با برخی از قوانین زمین آشنا شود و آنها را بشناسد و نسبت بدانها شناخت پیدا کند، شناختی که انسان را در انجام نقش عظیم و سترگی که دارد کمک و یاری کند... بدین خاطر است که انسان می‌تواند با همه زنده‌های موجود در زمین سر و کار پیدا کند و در سازش و کنش باشد... خلاصه انسان با سرشت دو بعدی و استعدادهایی که دارد می‌تواند در جولانگاه بسیار دور از خود به جنبش و کوشش و تلاش و پویش بپردازد. او می‌تواند به آسمانهای بالا برود و در آنها بگردد و از مراتب و جایگاه‌های فرشتگان تجاوز نماید، وقتی که عبودیت و بندگی خود را خالصانه برای خدا کند و پلّه پلّه در آن بالا رود تا به انتهای آن می‌رسد. انسان همچنین می‌تواند به مرتبه پائین‌تر از مرتبه حیوان سقوط کند، وقتی که هوا و هوس خویش را خدا و معبود خویش می‌کند، و از ویژگیهای «انسانیت» خود دست می‌کشد و بی‌بهره می‌گردد، و در گِل و لای

افسانه‌ها و خرافات زیادی پیرامون آن سر بر زده است و پدیدار گشته است...

لغزش و گناه آدم گریبانگیر انسانها است و همچون شمشیر لعنت، لخت و برکشیده بر گردنها است. حتی خدا به صورت پسر آدمی‌زاد یعنی «مسیح» جلوه‌گر می‌آید، و به دار زده می‌شود، و برای پاک کردن این گناه موروثی عذاب می‌کشد. به همین خاطر است که «غفران» نوشته می‌شود و آموزش بهره‌رسانی می‌گردد که متحد با مسیح گردد، مسیحی که با ریختن خون خود گناه آدم را پاک کرده است، گناهی که آدمی‌زادگان آن را از او به ارث برده‌اند!

کار آدم در جهان‌بینی اسلامی بسیار از این ساده‌تر و آسان‌تر است. آدم فراموش کرده است و به خطا رفته است و گناه کرده است... توبه نموده است و طلب آموزش کرده است... یزدان توبه او را پذیرفته است و وی را آمرزیده است... کار این نخستین گناه پایان پذیرفته است. از آن چیزی بر جای نمانده است، مگر پشتوانه تجربه‌ای که به نوع بشر کمک می‌کند در جنگ دور و درازی که پیوسته با اهریمن دارند. در عقیده این آئین چه سادگی و چه روشنی و چه آسانی است! حقیقت چهارم این است که پیکار با اهریمن، جدی و بنیادین و بردوام و داغ است و آتش آن خاموشی نمی‌شناسد.

از روند داستان برمی‌آید که این دشمن کینه‌توز پافشاری می‌کند که در هر حالت و وضعی خود را به انسان برساند، و از هر سو و از هر راهی به پیش او رود، و در هر لحظه و آنی وی را دنبال کند:

﴿قَالَ: فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ، وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾.

(اهریمن) گفت: بدان سبب که مرا کمره داشتی، من بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم (و با هر گونه وسائل ممکن در گمراهی ایشان می‌کوشم). سپس از پیش رو و از طرف راست و از طرف چپ (و از هر

و گریز به سوی یزدان. و نجات از دشمنش، دشمنی که خویشتن را می‌دزد و پنهان می‌کند هنگامی که انسان پروردگار را یاد می‌کند و مهر و خشم خدا را پیش چشم می‌دارد و ثواب و عقاب را در مدّ نظر می‌گیرد. همه اینها اراده او را تقویت می‌کنند و نیرو می‌بخشند، تا بدانجا که بر ضعف و شهوات خود غالب می‌گردد... نخستین تمرین او در بهشت انجام پذیرفت که تعیین «حرام» و چیز قدغن بود، تا اراده او در برابر اشیاء حرام و ممنوع تقویت شود، و اراده او برای مقابله با تحریکات و ضعفها نیرومند گردد و در برابر نیرنگها و فریبها پایداری کند. هر چند در آزمون نخستین ناموفق بود، اما این تجربه پشتوانه او در آینده گردید.

از مرحمت یزدان در حق انسان، یکی هم این است که درگاه توبه را در هر لحظه‌ای برای او باز نگاه داشته است. هرگاه فراموش کرد و سپس به یاد آورد و بیدار و هوشیار گردید، و هر زمان که لغزید و سکندری خورد و سپس برخاست و راست ایستاد، و هر وقت گمراه شد و سپس توبه کرد و بازگشت، درگاه یزدان را بر روی خود باز می‌بیند، و ایزد مهربان توبه و برگشت او را می‌پذیرد، و لغزش و اشتباه او را نادیده می‌گیرد. هر زمان که راستای راه راست را در پیش بگیری، یزدان مهربان بدیهای وی را به خوینها تبدیل می‌فرماید! و نیکبهایش را چندین برابر می‌نماید، آن اندازه که خدا بخواهد. یزدان اشتباه پیشین آدم را لعنت واجب و لازم بر او و بر فرزندان او نکرده است. گناه سرمدی و ابدی در میان نیست. گناه موروثی وجود ندارد. کسی را به گناه دیگری نمی‌گیرند و هیچ کسی بار گناهان کس دیگری را بر دوش نمی‌کشد.

این حقیقت، در جهان‌بینی اسلامی، دوش انسانها را از بار افسانه گناه ارثی و خطای موروثی نجات می‌دهد، گناه ارثی و خطای موروثی که جهان‌بینیها و اندیشه‌های کلیسایی در مسیحیت، معتقد بدان هستند، و برای این موضوع توده‌های انبوه مراسم و آداب، و سازمانها و ارگانها پدید آمده‌اند، گذشته از این که

بیرون، به همدیگر متصلند نه از یکدیگر منفصلند. اهریمن در پشت سر هر دو پیکار است و در هر دو جبهه در گشت و گذار است.

طاغوتها و گردنکشانانی که در کره زمین قیام می کنند و بر پای می ایستند تا مردمان را در برابر حاکمیت و شرع و معیارها و مقیاسها و میزانه‌ها و ارزشهای خود فروتن کنند و به کرنش درآورند، و حاکمیت و شرع و معیارها و مقیاسها و میزانه‌ها و ارزشهای خدا را دور می اندازند که برگرفته و برجوشیده از آئین یزدانند، چنین طاغوتها و گردنکشانانی شیاطین انس هستند که شیاطین جنّ بدیشان مطالب را دیکته و الهام می کنند. پیکار با طاغوتها و گردنکشان انس، پیکار با خود اهریمن است و از پیکار با او دور و جدا نیست.

بدین منوال پیکار بس بزرگ و دراز و شعله‌وری با خود اهریمن، و با دوستان و پیروان اهریمن درمی گیرد. مسلمان بدان گاه که به پیکار با هوا و هوس و شهوت خود می پردازد، و بدان گاه که به پیکار با دوستان و پیروان اهریمن سرگرم می شود که فراهم آمده‌اند از طاغوتهای زمین و دار و دسته و دنباله روان ایشان، و در آن هنگام که با شرّ و فساد و بی بند و باری اخلاقی که در سرزمینهای پیرامون خود به وجود می آورند می رزمند، مسلمان در زمان سرگرم شدن به همه این پیکارها احساس می کند که تنها به یک پیکار جدّی و قاطع و شعله‌ور می پردازد. زیرا دشمن او در این پیکارها بر کار خود پافشار است و به راه خود ادامه می دهد... از آنجا است که جهاد تا روز قیامت برقرار و بردوام است، به همه شکلها و صورتها و در همه جولانگاهها و رزمگاههای خود.

در پایان، داستان و پیروهای آن - همان گونه که خواهد آمد - به چیزی اشاره دارند که در طبیعت و فطرت انسان متمرکز است، و آن حیاء و شرم از لختی و لختیگری و کشف عورت خود است:

﴿فَوَسَّسَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ، لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا﴾.

جهت که بتوانم) به سراغ ایشان می روم و (گمراهشان می سازم و از راه حق منحرفشان می نمایم. تا بدانجا (که) بیشتر آنان را (مؤمن به خود و) سپاسگزار نخواهی یافت.

اهریمن ملعون این را برگزیده است که بدین کید و مکر بنشیند و چنین نیرنگی را بر دست گیرد، و بدو مهلت و فرصت داده شود که در درازنای زمان و مدّت مدید و طویل تاریخ به مکر و کید خود بپردازد... این کار را برگزید بجای این که با گریه و زاری از یزدان درخواست کند خطا و گناه آشکار او را ببخشد و از او صرف نظر فرماید. او که رو در رو فرمان یزدان را شنید و حقیقت را بی پرده عیان دید! گذشته از این، اهریمن فریاد برمی آورد که او بر سر راه خدا در کمین ایشان می نشیند و نمی گذارد این راه را طی کنند و بسپارند. از هر سو و از هر جهتی بر سر آنان می تازد و ایشان را از هدایت و رهنمود یزدان باز می دارد.

اهریمن از راه نقطه ضعفهای موجود در انسانها به سراغ انسانها می رود و از سوراخ سنبه‌های شهوات بر سرشان تاخت می آورد. کسی نمی تواند از دست او خویشتن را مصون و محفوظ کند مگر این که خود را با ایمان و یاد خداوند مهربان نیرومند گرداند، و در برابر نیرنگبازی و گمراهسازی و وسوسه او قدرت و قوّت به هم رساند، و بر شهوتها چیره شود، و هواها و هوسها را فرمانبردار و زیر دست هدایت و رهنمود خداوند جهان نماید.

پیکار با اهریمن پیکار اصلی است. پیکار با هواها و هوسها به وسیله پیروی از هدایت و رهنمود یزدان است. پیکار با شهوتها با بالا بردن نیروی اراده و چیره کردن اراده است. پیکار با شرّ و بدی و فساد و تباهی است که اهریمن دوستان خود را بدانها می خواند و به سوی آنها می راند، پیکار با شرّ و بدی و فساد و تباهی به وسیله پیروی کردن از شریعت خدا که اصلاح کننده مردمان کره زمین است... این نیز روشن است که پیکار در پهنه دل و درون، و پیکار در گستره زندگی عملی



سپس اهریمن آنان را وسوسه کرد تا (مخالفت با فرمان خدا را در نظرشان بیاراید و لباسهایشان را از تن بدر آورد و برهنه و عریانشان سازد) و عورات نهان از دیده آنان را بدیشان نماید.

﴿فَلَا لَهُمَا يَغُورُ، فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا، وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ﴾.

پس آهسته و آرام آنان را با مکر و فریب (به سوی نافرمانی و خوردن از آن درخت) کشید. هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش را بدیدند، و (برای پوشاندن شرمگاه‌های خود) شروع به جمع‌آوری برگ‌های (درختان) بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند. (اعراف / ۲۲)

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا، وَلِلْبَاسِ الْأَتَقُوْىَ ذَٰلِكَ خَيْرٌ. ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ﴾.

ای آدمیزادگان، ما لباسی برای شما درست کرده‌ایم که عورات شما را می‌پوشاند، و لباس زینتی را (برایتان ساخته‌ایم که خود را بدان می‌آرایید. اما باید بدانید که) لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است (که انسان خود را بدان می‌آراید و خویشتن را از عذاب آخرت می‌رهاند). این (آفرینش لباسهای ظاهری و باطنی) از نشانه‌های (فضل و رحمت) خدا است.

﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتَهُمَا﴾.

ای آدمیزادگان، شیطان شما را نفریبید، همان گونه که پدر و مادران را (فریفت و) از بهشت بیرونشان کرد و لباسشان را از (تن) ایشان بیرون ساخت تا عوراتشان را بدیشان نماید. (اعراف / ۲۷)

همه این آیات الهامگر این هستند که چنین مسأله‌ای دارای اهمیت بسزائی است، و ریشه در ژرفای فطرت بشریت دارد. چه لباس، و ستر عورت، زینت انسان است و وسیله ستر عورت ظاهری و جسمانی است، همان گونه که تقوا لباس است و وسیله ستر عورت باطنی و نفسانی است.

فطرت سالم بیزار و گریزان از کشف عورت جسمانی و نفسانی خویشتن است، و بر پوشاندن و پنهان کردن آنها آزمند است... کسانی که می‌کوشند بدن را از جامه بدر آورند و تن را لخت کنند، و نفس و روح را از تقوا بیرون آورند و از جامه حیا و شرم از خدا بدور کنند، و کسانی که زبانها و قلمها و دستگاه‌های خبر رسانی و وسائل ارتباط جمعی و مؤسسه‌های آموزشی و تربیتی را در راه چنین هدف ناپاک، و استوار و ریشه‌دار کردن آن، به شکلهای و شیوه‌های اهریمنانه کثیف، همه را آزاد می‌کنند و آزاد می‌گذارند، کسانی که می‌خواهند «انسان» را از ویژگیهای فطری، و ویژگیهای «انسانیت» خود سلب کنند و محروم سازند، ویژگیهای که با وجود آنها انسان، انسان شده است. آنان همچنین کسانی هستند که می‌خواهند انسان را تحویل دشمنش شیطان دهند و او جامه از تن انسان بدر آورد و عورتش را نشان دهد و بنمایاند. این چنین کسانی پروژه‌ها و نقشه‌های هراس‌انگیز صهیونیسم را اجراء می‌کنند، پروژه‌ها و نقشه‌هایی که برای ویرانی انسانیت و بر باد دادن بشریت و پخش بی‌بند و باری و لجام گسیختگی در میان مردم، پی‌ریزی و طراحی شده‌اند، تا از این راه‌ها و بدین شیوه‌ها آدمیزادگان در برابر ملک و مملکت صهیون بدون مقاومت و پایداری تسلیم شوند، در حالی که ارکان و اصول انسانیت را از دست داده‌اند و فاقد خصال بشریت شده‌اند!

لختی و لختیگری، فطرت و سرشت حیوان است. انسان به سوی آن نمی‌گراید مگر این که به مرتبه‌ای پائین‌تر از مرتبه انسان فرو افتاده باشد. قطعاً لختی را جمال و زیبایی انگاشتن، واپسگرایی و سرنگونی ذوق بشری است. کسانی که در اواسط آفریقا عقب مانده و دور از تمدنند، لخت هستند. اسلام وقتی که تمدن خود را به این چنین نواحی و مناطقی می‌رساند، نخستین نشانه تمدن پوشاندن لختها است! اما در جاهلیت جدید «پیشرفته» مردمان به گودالی سرنگون می‌شوند که اسلام دست عقب ماندگان و واپسگرایان را می‌گیرد و

يَبْنِيْءَ اَدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ ﴿٢٤﴾ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِيْنَ ءَامَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَذٰلِكَ نَفْصَلُ الْاَلٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُوْنَ ﴿٢٥﴾ قُلْ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنٌ وَالْاِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَاَنْ تُشْرِكُوْا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُزَلِّ بِهِ سُلْطٰنًا وَاَنْ تَقُوْلُوْا عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٢٦﴾ وَلِكُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ فَاِذَا جَآءَ اَجَلُهُمْ لَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُوْنَ ﴿٢٧﴾

این توقفی است از توقفهای پیرو در روند سوره. این توقف، توقف طولانی و درازی است که پس از صحنه نخستین در داستان بلند بالای بشریت قرار گرفته است. در روند سوره توقفهایی بسان این توقف در هر منزلی از منازل این کاروان است. انگار تا گفته شود: در اینجا بایستید تا در باره پنדהا و عبرتهائی بیندیشیم که در این منزل از منازل کاروان است، پیش از این که در این کوچ بزرگ به راه ادامه دهیم و جلوتر رویم.

توقفی است در رویارویی پیکاری که طلیعه‌های آن میان انسانها و شیطان پدیدار و آشکار گردیده است. توقفی برای بیدار باشها و برحذر باشهائی از شیوه‌های اهریمن و از راه‌های نفوذ اهریمن است. توقفی است تا در آن برای انسانها نقشه‌ها و مسیرهائی که اهریمن به صورتهای گوناگون و شکلهای متفاوت داشته و خواهد داشت، روشن و معلوم شود.

اما برنامه قرآنی رهنمودی را نشان نمی‌دهد و درسی را نمی‌گوید، مگر وقتی که با حالت بر جا و رخداد پیدائی رویاروی شود، و داستانی را روایت نمی‌کند مگر بدان خاطر که موقعیتی بسان آن، در واقعیت حرکت اسلامی، روی داده است و مشاهده گردیده

آنان را از آنجا بیرون می‌کشد و رهائی می‌بخشد، و ایشان را به سطح «تمدن» می‌رساند، تمدن در مفهوم اسلامی خود که هدف آن نجات و یزگیهای انسان و جلوه‌گر و نمایان کردن و قوت و نیرو بخشیدن آنها است.

لخت شدن درون از حياء و تقوا - همان چیزی که صداها و قلمها و همه دستگاه‌های آموزشی و پرورشی و خبر رسانی و ارتباط جمعی، علیه آن به کار می‌افتد - سرنگونی و برگشت به جاهلیت است. لختیگری و ناپرهیزگاری و بی‌شرمی، پیشرفت و تمدن نیست، چنان که دستگاه‌های اهریمنی از موده ارشاد و ابلاغ و خبرگزاری و خبررسانی و ارتباط جمعی می‌خواهند چنین لقاء کنند و وسوسه نمایند.<sup>(۱)</sup>

داستان آفرینش و پیدایش انسان و انسانیت در قرآن، این ارزشها و معیارها و مقیاسهای بنیادین را الهام می‌کند، و به بهترین شیوه بیان می‌دارد.

شکر و سپاس خداوندی را سزا است که ما را به سوی خود رهنمود کرد و از وسوسه‌های اهریمن و از گِل و لای لجنزار جاهلیت رهائی بخشید.

يَبْنِيْءَ اَدَمَ فَذٰنِزْنٰا عَلٰى كُرْسٰى يُّوْرٰى سَوَءَ يَكْمُ وَرِشًا وَلِبَاسُ النُّوْى ذٰلِكَ خَيْرٌ ذٰلِكَ مِنْ ءَايٰتِ اللّٰهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ ﴿٢٨﴾ يَبْنِيْءَ اَدَمَ لَا يَفِيْنٰكُمْ الشَّيْطٰنُ كَمَا اَخْرَجَ اَبُوْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَءَ اَتَمَّ اِنَّهُ يَرِيْكُمْ هُوَ وَفِيْلَهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطٰنَ اَوْلِيَا لِّلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿٢٩﴾ وَاِذَا فَعَلُوْا فَحِشَةً قَالُوْا وَجَدْنَا عَلٰیهَا اٰبَاءَنَا وَاللّٰهُ اَمْرًا نَّهٰى عَنْ اٰتِ اللّٰهِ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ اَتَقُوْلُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٣٠﴾ قُلْ اَمْرٌ رَّبِّيْ بِالْقِسْطِ وَاَقِيْمُوْا وُجُوْهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوْهُ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُوْدُوْنَ ﴿٣١﴾ فَرِيقًا هَدٰى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلٰلَةُ اِنَّهُمْ اَتَّخَذُوْا الشَّيْطٰنَ اَوْلِيَاۗءَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَيَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ ﴿٣٢﴾

۱- مراجعه شود به معنی تمدن در تفسیر این آیه خداوند متعال: ﴿كِتَابُ اَنْزِلَ اِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِيْ صَدْرِكَ حَزَنٌ مِّنْهُ﴾ (اعراف ۲/)

ابن کثیر در تفسیر خود گفته است:

«عربها بجز قریشیها با جامه‌هایی که قبلاً پوشیده بودند طواف کعبه را انجام نمی‌دادند. تأویل و توجیه ایشان این بود که آنان حاضر نیستند با جامه‌هایی کعبه را طواف کنند که در آنها عصیان و نافرمانی کرده‌اند و گناه و بزه یزدان را انجام داده‌اند. اما قریشیها - که حمس بودند - در جامه‌های خود به طواف کعبه می‌پرداختند. کسی که از حمسیها جامه‌ای را به امانت می‌گرفت در آن طواف را انجام می‌داد، و کسی که جامه تازه نپوشیده‌ای به همراه داشت به طواف می‌پرداخت. سپس آن را دور می‌انداخت و کسی آن را بر نمی‌داشت و نمی‌خواست. کسی هم که جامه نوی نمی‌یافت و هیچ فرد حمسی جامه خود را بدو امانت نمی‌داد، لخت طواف می‌کرد! چه بسا زن عریانی در میان آنان می‌بود و لخت به طواف ادامه می‌داد! اغلب زن، لخت طواف می‌کرد و تنها تکه پارچه‌ای بر عورت خود می‌انداخت و بس! تا عورت خود را تا اندازهای بیوشاند... زنان، بیشتر در شب لخت و عریان طواف می‌کردند. این کاری بود که از پیش خود تدارک دیده بودند، و در آن از نیاکان و گذشتگان خویش تقلید می‌کردند. معتقد بودند که کار نیاکان و گذشتگان ایشان مستند به فرمان یزدان، و برگرفته از شریعت خداوند سبحان است... این بود که یزد متعال این کار را بر آنان زشت می‌شمارد و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا: وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرُنَا بِهَا﴾.

وقتی که کار زشتی (همچون شرک و طواف کعبه را در حال برهنگی) انجام می‌دادند، می‌گفتند: پدران خود را بر این کار دیده‌ایم (و نیاکانمان را بر این روش و برنامه یافته‌ایم و ما به دنبال آنان رفته و از ایشان پیروی می‌کنیم) و خدا ما را بدان دستور داده است.

است... همان گونه که گفتیم قرآن داستانی را محض خاطر هنرنمایی بیان نمی‌دارد، و حقیقتی را مطرح نمی‌کند تنها برای تئوری و نظری صرف و بس... واقعگرایی اسلام و جدی بودن اسلام رهنمودهایش و بیانهایش را متوجه حالت‌هایی می‌گرداند که برای حرکت اسلامی عملاً پیش آمده باشد و با آنها رویاروی شده باشد.

پیرو قرآنی در اینجا پس از مرحله نخستین از داستان بزرگ بشریت، با یک واقعیت جاهلیت عربی رویاروی شده است... قریشیها حقوقی برای خود ترتیب داده بودند. این چنین حقوقی را ویژه خود می‌دیدند و بقیه مشرکان عربی را بی‌بهره از آن حقوق می‌دیدند که برای حج به زیارت بیت‌الله می‌آمدند. حقیقت این است که بیت الله را به بتخانه‌ای برای بت‌های سنگی و پرده‌داران آن تبدیل کرده بودند. این چنین حقوقی را بر جهان‌بینیهای اعتقادی پابرجا داشته بودند. جهان‌بینی‌هایی که گمان می‌بردند از زمره آئین یزدان است. چنین جهان‌بینیهای اعتقادی را به صورت شریعت‌ها و قانون‌هایی در آورده بودند و گمان می‌بردند ناشی از شرع خدا و سرچشمه گرفته از قانون خدا است! تا بدین وسیله گردن‌های مشرکان را در برابر خود خم کنند و ایشان را فرمانبردار خویش سازند. همان گونه که پرده‌داران و کاهنان و رؤساء در هر جاهلیتی تقریباً این چنین هستند... قریشیها خود را با نام و ویژه‌ای نامگذاری کرده بودند که «حمس»<sup>(۱)</sup> است. برای خویشتن حق و حقوقی در نظر گرفته بودند که برای سائر عربها در نظر نمی‌گرفتند. از جمله این حق و حقوق - مثلاً حق و حقوق مربوط به طواف کعبه - تنها قریشیها حق طواف کعبه را با جامه‌های خود داشتند. بقیه عربها با جامه‌هایی طواف کعبه را انجام نمی‌دادند که قبلاً پوشیده بودند. بناچار می‌بایست لباسهای حمس را برای طواف عاریه کنند و به امانت بگیرند یا جامه‌های نوی را بپوشند که قبلاً به تن نکرده باشند. در غیر این دو صورت می‌بایستی لخت به طواف بپردازند، از جمله زنان!

۱- کسانی که در دین یا در جنگ شدت و حدت بکار برند. تقریباً معادل:

پارسایان ... پرهیزگاران ... (مترجم)

این چنین واقعیتی، این گونه پیروهائی بر داستان نخستین انسانها زده می شود. سخن از خوردن میوه های بهشت - مگر چیزی که خدا حرام کرده است - به میان می آید. و به ویژه از لباس سخن می رود که اهریمن آن را از تن آدم و همسرش با گول زدن آنان و خوراندن میوه درخت ممنوعه بدیشان بیرون می آورد. از حیا و شرم فطری آدم و حواء از کشف عورت، سخن به میان می آید، و از جمع آوری برگ درختان بهشت و پوشاندن عورت با آنها صحبت می گردد.

پس ذکر رخدادهای داستان، و چیزهائی که در نخستین پیرو آن، آمده است، به علت رویارویی عملی با واقعیت معینی در جاهلیت بوده است.

این داستان در موارد دیگری از قرآن، و در سوره های دیگری که آمده است به خاطر رویارویی با حالت های دیگری ذکر شده است. موقعیها و صحنه های از این داستان ذکر می شود، و بعد از آنها بیانها و پیروهائی می آید و با حالت های تازه رویاروی می گردد... تمام قرآن حق است و خلاقی در آن نیست... اما تفصیلات قرآنی برای رویارویی با واقعیتهای زندگی انسانها مقتضی این گزینش و هماهنگی در حلقه های زنجیره داستان در هر موردی از موارد آن بوده است، و طبیعت فضا و موضوع آن در هر صحنه ای، چنین بخش و چنین قسمتی را ایجاب می کرده است.<sup>(۱)</sup>

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِشًا. وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ، ذَلِكَ خَيْرٌ، ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾.

ای آدمیزادگان، ما لباسی برای شما درست کرده ایم که عورت شما را می پوشاند، و لباس زینتی را (برای تن ساختن) می پوشاند. اما باید بدانید که (لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است) (که انسان خود را بدان می آراید و خویشتن را از عذاب آخرت

خداوند برای مردود شمردن کارشان می فرماید: «قُلْ»). بگو. ای محمد به کسانی بگو که چنین ادعاء می کنند: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾.

خداوند به کار زشت دستور نمی دهد.

یعنی: این چیزی که می کنید زشت و ناپسند است. و خدا به انجام همچون کاری دستور نمی دهد. ﴿أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.

آیا چیزی را به خدا نسبت می دهید که (مستند و دلیل صحت آن را) نمی دانید؟

یعنی: آیا سخنانی به یزدان نسبت می دهید که از صحت آنها آگاه نیستید؟ خداوند بزرگوار سپس می فرماید: ﴿قُلْ: أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ﴾.

بگو: پروردگارم (همگان را در هر زمان و مکانی) به دادگری فرمان داده است.

قسط، یعنی دادگری و استقامت: ﴿وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ، وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾.

و (دستور او) این (است) که در هر عبادتی رو به خدا کنید و از وی مخلصانه اطاعت نمائید و او را صادقانه بپرستید.

یعنی: به شما دستور فرموده است در عبادت او در عبادتگاهها استقامت داشته باشید. و آن پیروی از پیغمبران مؤید به معجزات است در چیزی که از جانب یزدان می رسانند، و در چیزی که از آن از سوی خدا خبر می دهند، و اخلاص در عبادت و پرستش خدا است. چه خدای بزرگوار کاری را نمی پذیرد تا در آن، این دو اصل نباشد: ۱ - درست باشد و موافق با شریعت خدا باشد. ۲ - از شرک پالوده باشد و شرک آمیزه آن نباشد.

در رویاروی شدن با این واقعیت جاهلی در امور قانونگذاری برای عبادت، و طواف، و لباس - افزون بر چیزی که به آداب و رسومی مثل این، راجع به خوراک داشتند و گمان می بردند که ناشی از شریعت یزدان است و از جمله شریعت یزدان نبود - در رویارویی با

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصوير الفنى فى القرآن»، فصل: «القصة فى القرآن».

می‌رهند). این (آفرینش لباسهای ظاهری و باطنی) از نشانه‌های (فضل و رحمت) خدا است تا بندگان متذکر (نعمتهای پروردگار) شوند.

این نداء در سایه صحنه‌ای ذکر می‌گردد که در داستان بیان گردید، صحنه لخت شدن و بیرون افتادن عورت و پوشاندن آن با جمع‌آوری برگهای درختان بهشت و افکندن آنها بر روی آن ... این هم نتیجه خطا بود... خطای در نافرمانی از دستور خدا، و خوردن چیز ممنوعی که خدا از آن نهی فرموده بود... اما خطا آن خطائی نیست که افسانه‌های «کتاب مقدس» از آن صحبت می‌کند. آن خطائی هم نیست که جهان‌بینیها و اندیشه‌های هنری غربی ناشی از آن افسانه‌ها، و ناشی از پیامهای زهرآگین «فروید» لبریز از آن است... این خطا، خوردن از «درخت معرفت» هم نیست که افسانه‌های عهد قدیم می‌گویند و بیان می‌دارند که غیرت یزدان و ترس او نگذاشت انسان هم از درخت حیات بخورد و یکی از خدایان گردد، همان گونه که این افسانه گمان می‌برد<sup>(۱)</sup> - خدای سبحان بسی والاتر از این گفتارها و پنداشتهای ایشان است - این خطا، نزدیکی زناشویی هم نیست، بدان گونه که خیالهای هنر اروپائی پیوسته پیرامون لجنزار گِل و لای جنسی در گشت و گذار است تا به وسیله آن همه فعالیت‌های زندگی را توجیه و تفسیر کنند و همه پویائیها را ثمره آن بشمار آورند همان گونه که فروید یهودی، بدیشان آموخته است.

در رویارویی صحنه لخت شدنی که به دنبال خطا آمده است، و در رویارویی با لخت شدنی که مشرکان در جاهلیت انجام می‌دادند، روند قرآنی در این نداء نعمت خدا بر انسان را ذکر می‌کند و می‌گوید یزدان به انسانها تهیه لباس را آموخته است و این کار را برایشان ساده نموده است، لباسی که عورتهای پیدا را می‌پوشاند. گذشته از آن، پوشاندن عورت، وسیله زینت و زیبایی می‌گردد، و جای زشتی لختی و پلشتی آن را می‌گیرد. بدین لحاظ است که یزدان می‌فرماید: «أَنْزَلْنَا» یعنی در

تنزیل برایتان مشروع کرده‌ایم... لباس گاهی بر چیزی اطلاق می‌شود که عورت را پنهان و پوشیده می‌سازد. در این صورت مراد جامه‌های زیرین است. ریش نیز گاهی بر چیزی اطلاق می‌شود که سراسر تن را بپوشاند و بدان خود را بیارایند. در این صورت مراد جامه‌های روئین، یعنی بیرون است. گاهی هم ریش بر زندگی خوش و خرم، و بر نعمت و دارائی اطلاق می‌شود... همه این معانی و مفاهیم هم متداخل و متلازم یکدیگرند:

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَآتِكُمْ وَرِشًا﴾.

ای آدم‌زادگان، ما لباسی برای شما درست کرده‌ایم که عورات شما را می‌پوشاند، و لباس زینتی را (برایتان) ساخته‌ایم که خود را بدان می‌آراندید).  
در اینجا از «لباس تقوا» سخن می‌رود، و خدا آن را «خیر» می‌نامد:

﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ. ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ﴾.

لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است (که انسان خود را بدان می‌آراید و خویشتن را از عذاب آخرت می‌رهند). این (آفرینش لباسهای ظاهری و باطنی) از نشانه‌های (فضل و رحمت) خدا است.  
عبدالرحمن پسر اسلم گفته است: «از خدا می‌ترسد و عورت خود را پوشیده می‌دارد، این است لباس تقوا». میان شرع خدا در مورد پوشیدن لباس برای پنهان داشتن عورتهای، و زینت و آرایش حاصل شدن، و میان تقوا و پرهیزگاری، ملازم است... هر دوی آنها لباس است. تقوا عورتهای دل را می‌پوشاند و دل را زینت می‌دهد، و جامه معمولی عورتهای تن را می‌پوشاند و تن را زینت می‌بخشد. هر دوی آنها هم ملازم همدیگرند. چه از احساس تقوا و ترس از خدا و شرم و

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» فصل: «تیه و رکام».

کردن انسانیت انسانها، و شتاب آنان در بی بند و باری و فروپاشی اخلاقی، برای بنده ملک و مملکت صهیون کردنشان، ربط و پیوند دهد. آن گاه همه اینها را ربط و پیوند دهد با نقشه‌ای که پی‌ریزی و تهیّه دیده شده است برای قطع کلی و یکجای ریشه‌های باقی و برجای این آئین که به شکل پیچیده و مرموزی در ژرفای دلها و جانها قرار دارد. برای رسیدن بدین منظور، کلنگهای تخریب و ویرانگری را متوجه ریشه‌ها می‌سازد. این تاخت بزهکارانه زشت و پلشت را می‌آغازد با لختی دل و درون، و لختی بدن و بیرون، لخت شدنی که قلمها و دستگاه‌هایی که برای شیاطین یهود در همه جا کار می‌کنند، دیگران را به سوی آن می‌خوانند. زینت «انسانیت» ستر عورت و لباس پوشیدن است، در صورتی که زینت «حیوانیت» لخت بودن است... ولیکن «آدمیزادگان» در این زمان به عقب ماندگی جاهلیتی برمی‌گردند که ایشان را به دنیای حیوانی برگشت می‌دهد. دیگر این را فراموش می‌کنند که یزدان با حفظ انسانیت ایشان بدیشان لطف فرموده است و بدانان نعمت روا دیده است.

﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ، يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا، إِنَّهُ يَرََاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ، إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا: وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ آمَرْنَا بِهَا. قُلْ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ، اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟ قُلْ: أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ، وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ، وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ. فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ، إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ، وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ.﴾

ای آدمیزادگان! شیطان شما را نفریب، همان گونه که پدر و مادران را (فریفت و) از بهشت بیرونشان کرد و لباسشان را از (تن) ایشان بیرون ساخت تا عورت‌هایشان را بدیشان نماید. شیطان و همدستانش

حیاء از او، احساس زشت شمردن لخت بودن بدن و شرم و حیاء کردن از عریان شدن، به انسان دست می‌دهد. کسی که از خدا شرم نکند و از او نه‌راسد، برای وی مهم نیست که لخت و عریان شود و دیگران را نیز به لخت شدن و عریان بودن فراخواند... لخت شدن و عریان بودن از حیاء و تقوا، و از لباس و جامه، خلاصه کشف عورت!

پوشاندن تن، حیاء است. حیاء و شرمی است که تنها اصطلاح و عرف محیط نیست - همان گونه که بوقهای مسلط بر حیاء و شرم و عفت مردمان، فریاد برمی‌آورند و می‌انگارند تا انسانیت ایشان را خراب و ویران کنند، برابر نقشه یهود دیگری پست و زشتی که مقررات فرزندان صهیون متضمن آن است - بلکه پوشاندن تن فطرتی است که یزدان مردمان را بر آن سرشته است و در هستی آدمیزادگان به ودیعت گذاشته است. افزون بر آن، این شریعت یزدان است و آن را برای انسانها فرستاده است و ایشان را توانای بر اجراء آن فرموده است به وسیله نیروها و روزیهای که در زمین مسخر آنان کرده است.

یزدان جهان مردمان را به نعمت خود بدیشان تذکر می‌دهد، نعمتی که قانون جامه و ستر عورت است. این قانون الهی برای حفظ انسانیت آدمیزادگان است. این نعمت سترگ خداوند بزرگ نمی‌گذارد انسانیت آدمیان فرو باشد و به عرف و خوی چهارپایان سقوط کند. برای حفظ انسانیت ایشان، ابزار و وسائل را در اختیار آنان گذاشته است و بر اسباب و آلاتی توانایشان نموده است:

﴿لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾.

تا بندگان متذکر (نعمتهای یزدان) شوند.

با توجه بدین امر، مسلمان می‌تواند میان یورش سختی که متوجه حیاء و شرم مردمان و اخلاق ایشان است، و میان دعوت ظاهر و فراخوانی آشکار مردمان به لخت کردن بدنهایشان - به نام زینت و تمدن و عشق و محبت - و میان نقشه صهیونیستی برای خراب و ویران

دشمنشان گوش فرا می دهند.

این نداء و فریاد مفهوم می گردد با سخنی که از آداب و رسوم جاهلیت عربی در داستان لخت شدن به هنگام طواف خانه خدا داشتیم، و آنان گمان می بردند آنچه را که پدران و مادران خود را بر آن دیده اند، فرمان یزدان و شرع خداوند مهربان است!

نخستین نداء و فریاد، یادآوری مردمان بود بدان صحنه ای که پدر و مادرشان رنج آن را چشیدند، و یادآور نعمت یزدان است که خلعت نوعی جامه است که عورت را می پوشاند، و ارمغان نوعی جامه دیگر است که می توان بدان خود را زینت داد و آراست... ولی این دومین نداء و فریاد، بر حذر داشتن آدمیزادگان بطور عام، و مشرکانی است که پیش از دیگران اسلام با آنان روبرو می گردد. بدیشان می گوید که خویشان را بپایند و خود را تسلیم اهریمن نمایند در برنامه ها و قانونها و مقررات و آداب و رسومی که برای خویش برمیگزینند و در پیش می گیرند. اگر خویشان را تسلیم و سوسه ها و خواستهای اهریمن کنند ایشان را به مصیبت و بلا گرفتار خواهد کرد - همان گونه که قبلاً با پدر و مادرشان چنین کرده است و از بهشت بیرونشان انداخته است و جامه ها را از تنشان بدر آورده است تا عورت هایشان را به خودشان بنمایاند - چه لختی و کشف عورتی که در پیش می گیرند - لختی و کشف عورت که قالب و سیمای هر جاهلیتی در گذشته و حال است - کاری از کارهای فتنه گرانه اهریمنانه است، و گام برداشتن در راه پیاده کردن نقشه دشمن کینه توزشان شیطان در گمراه سازی آدم و فرزندان او است. گمراه سازی و نیرنگ بازی اهریمن هم گوشه ای از پیکاری است که هرگز میان انسان و دشمنش نمی گسلد، و شعله جنگ آن خاموش نمی گردد. پس باید آدمیزادگان به دشمنشان اجازه ندهند که ایشان را گول بزند و بلا زده کند، و در این پیکار بر آنان پیروز گردد، و در پایان این گشت و گذار، دوزخ را از آنان پر گرداند.

شما را می بینند، در صورتی که شما آنها را نمی بینید (لذا از راه های گوناگون و به شیوه های مختلفی که نهان از دید شما است بر شما یورش می آورند. باید چنین دشمنانی را پائید و از کید و مکرشان ترسید. با این توضیح که آنان بر مؤمنان تسلط ندارند و بلکه) ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساخته ایم که ایمان نمی آورند (یعنی اهریمنان تنها بر غیر مؤمنان تسلط دارند. کافران) وقتی که کار زشتی (همچون شرک و طواف کعبه را در حال برهنگی) انجام می دهند، می گویند: پدران خود را بر این کار دیده ایم (و نیاکانمان را بر این روش و برنامه یافته ایم و ما به دنبال آنان رفته و از ایشان پیروی می کنیم) و خدا ما را بدان دستور داده است! بگو (ای پیغمبر): خداوند به کار زشت دستور نمی دهد. آیا چیزی را به خدا نسبت می دهید که (مستند و دلیل صحت آن را) نمی دانید؟ بگو: پروردگارم (همگان را در هر زمانی و مکانی) به دادگری فرمان داده است، و (دستور او) این (است) که در هر عبادتی رو به خدا کنید و از وی مخلصانه اطاعت نمائید و او را صادقانه بپرسید. خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است، (به همان سادگی پس از مرگ شما را زنده می کند و به سوی او) برمی گردید. (در آن وقت که به سوی او برمی گردید، دو گروه خواهید بود): گروهی که (خداوند ایشان را موفق گردانده است و به سبب پیروی از رهنمود پیغمبران) هدایتشان بخشیده است، و گروهی که درخور گمراهی گردیده و سرگشته شده اند، چرا که به جای یزدان شیاطین را به دوستی و سروری گرفته اند و خویشان را راه یافته پنداشته اند.

این دومین نداء و فریاد خطاب به آدمیزادگان است، در توقف پیروی که بر داستان پدر و مادرشان می آید، و در نگاه گذرائی که به جریان رخداد آن دو با اهریمن انداخته می شود. در صحنه ای که دشمنشان آن دو را گرفتار آن می گردانند، به سبب این که فرمان خداوندگارشان را فراموش می کنند و به وسوسه



هراسناکی است، و دارای نتایج هراس انگیزی است... به همین صورت، بدون قید و قیود، سهل و ساده ذکر می شود. مشرکان با آن بسان یک حالت روزمره و یک رخداد معمولی برخورد می کنند. اما ما می بینیم که سرپرستی و دوستی شیطان چگونه خواهد بود. چگونه در جهان بینیها و اندیشه های مردمان و زندگی ایشان کارگر واقع می شود و اثر خود را می بخشد... این نمونه ای از آن است:

﴿وَإِذْ أَقْبَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا: وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا﴾.

(کافران) وقتی که کار زشتی (همچون شرک و طواف کعبه را در حال برهنگی) انجام می دادند، می گفتند: پدران خود را بر این کار دیده ایم (و نیاکانمان را بر این روش و برنامه یافته ایم و ما به دنبال آنان رفته و از ایشان پیروی می کنیم) و خدا ما را بدان دستور داده است.

این چیزی بود که مشرکان عرب می کردند و می گفتند. به گناه لختیگری در طواف بیت الله دست می یازیدند، هر چند که زنان هم در میان ایشان می بودند. گمان هم می بردند که خدا این چنین کار پلشتی را بدیشان دستور داده است. می گفتند: خدا به نیاکانشان بدان دستور داده است و نیاکانشان آن را اجراء کرده اند. نیاکانشان هم آن را بدیشان سفارش نموده اند و آنان هم سفارش نیاکان خود را انجام می دهند.

مشرکان عرب با وجود شرکی که می ورزیدند همچون جاهلیت های جدید به خود نمی بالیدند و لاف نمی زدند. جاهلیت های جدید متکبرانه و لاف زنان می گویند: دین را با امور زندگی چه کار؟ همچنین گمان می برند که بجای خدا حق دارند اوضاع و شرائع و معیارها و مقیاسها و ارزشها و عادات و آداب را از پیش خود ترتیب دهند و قوانین و مقررات وضع کنند... آنان دروغ شاخدار می گفتند و افتراء نابهنجار فراهم می دیدند و شریعت را تهیه و ترتیب می دادند، سپس می گفتند: یزدان ما را بدان دستور داده است! چه بسا

﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا﴾.

ای آدمیزادگان! شیطان شما را نفریبد، همان گونه که پدر و مادران را (فریفت و) از بهشت بیرونشان کرد و لباسشان را از (تن) ایشان بیرون ساخت تا عورتشان را بدیشان بنماید.

برای بیشتر برحذر داشتن ایشان، و برانگیختن پرهیز و حذر در ایشان، پروردگارشان بدیشان خبر می دهد که اهریمن و دار و دسته اش شما را به نحوی می بینند، ولی شما ایشان را نمی بینید. در این صورت اهریمن برفته و آشوب و بلازده و گرفتار کردنشان با وسائل پنهان توانائی بیشتری دارد. آنان به احتیاط بیشتری نیاز دارند و باید بیداری و هوشیاری خود را چندین برابر بنمایند، و پیوسته برحذر باشند، تا ایشان را در حین غفلت به دام نیندازد و ناگهانی بر سرشان تازد:

﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْهُمْ﴾.

شیطان و همدستانش شما را می بینند، در صورتی که شما آنها را نمی بینید.

سپس نوای مؤثر الهام بخشی برای پرهیختن و پاییدن درمی گیرد... خداوند سیحان شیطاين را سرپرستان و دوستان کسانی می کند که ایمان نمی آورند... و اوایلا به حال کسی که دشمن او سرپرست و دوست وی گردد! در این صورت شیطان بر او چیره می شود و خوارش می کند و رام خودش می گرداند و هر کجا که بخواهد او را به دنبال خود می کشد، بدون این که یار و یاورى داشته باشد، و بدون این که خدا از او حمایت و حفاظت فرماید:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

ما شیطاين را دوستان و یاران کسانی ساخته ایم که ایمان نمی آورند (یعنی اهریمنان تنها بر غیرمؤمنان تسلط دارند).

این حقیقتی است. قطعاً شیطان سرپرست و یار کسانی است که ایمان نمی آورند، همان گونه که خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان می آورند... واقعاً حقیقت

که آن را مستند به کتاب خدا و به تبلیغ پیغمبر خدا کند. چه کسی در باره دین خدا صحبت می‌کند، به علم و اطلاعی استناد می‌کند که با فرموده یزدان مؤید و مؤکد است. اگر چنین نباشد و هر کسی هر چه خواست بگوید و گمان برد آنچه می‌گوید جزو آئین یزدان است، هرج و مرج و نابسامانی و پریشان گوئی شگفتی پدیدار و آشکار می‌شود که مگو!

قطعاً جاهلیت همان جاهلیت است. جاهلیت پیوسته ویژگیهای بنیادین خود را حفظ می‌کند. هر زمان که مردمان به جاهلیت برگردند، با وجود فاصله زمانی و مکانی، سخنان مشابه و همگونی می‌گویند، و جهان‌بینیها و اندیشه‌های همسان و همنواختی خواهند داشت.

در این جاهلیتی که امروزه در آن بسر می‌بریم، پیوسته یکی می‌آید و به دروغگوئی و افتراء می‌پردازد و آنچه هوا و هوسش بر او دیکته کند می‌گوید. سپس ادعاء می‌کند چیزی را که می‌گوید شریعت خدا است!! یکی دیگر می‌آید و مستکبرانه با پر روئی ژاژخانی می‌کند و اوامر دین را زشت می‌شمارد، و نواهی نص قرآن و فرموده پیغمبر ﷺ یزدان را ناپسند می‌داند، و می‌گوید: دین ممکن نیست چنین و چنان باشد! ممکن نیست دین به چنین و چنان چیزی دستور دهد! دین ممکن نیست از چنین و چنان چیزی نهی کند!... حجت و دلیل او در این موارد تنها هوا و هوس خودش است و بس!!

﴿أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟﴾

آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که (مستند و دلیل صحت آن را) نمی‌دانید؟

خداوند پس از آن که ادعای ایشان را زشت می‌شمارد که می‌گفتند: خدا ما را بدین کار زشت و گناه آلود دستور داده است! برای آنان روشن می‌کند که دستور خدا درست عکس کار ایشان و در جهت مخالف با آن صادر شده است... یزدان مردمان را به دادگری و میانه‌روی در همه کارها می‌خواند، نه این که ایشان را

نقشه این جاهلیتهای جدید، پست‌تر و کثیف‌تر از کار مشرکان عرب آن روزگار باشد. زیرا با این عمل، جاهلیت عرب کسانی را گول می‌زد و می‌فریفت که در دل‌هایشان اثری از عاطفه دینی بر جای و ماندگار بود. به مردمان چنین القاء و الهام می‌کرد که این شریعت از جانب یزدان است... در هر صورت جاهلیت عرب تکبر و خودستائی کمتری از کسانی داشت که امروزه گمان می‌برند حق دارند بجای خدا برای مردمان قانونگذاری کنند و راه و رسم تعیین نمایند برابر چیزهایی که برای ایشان مصلحت می‌دانند!

یزدان سبحان به پیغمبر ﷺ خود دستور می‌دهد این افتراء به خدا را تکذیب کند، و سرشت شریعت یزدان را بیان گرداند و بگوید که شریعت خدا کارهای زشت و پلشت را نمی‌پسندد، و خدا به کارهای زشت و پلشت دستور نمی‌دهد:

﴿قُلْ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ. اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟﴾

(ای پیغمبر) بگو: خداوند به کار زشت دستور نمی‌دهد. آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که (مستند و دلیل صحت آن را) نمی‌دانید؟

به هیچ وجه خدا به انجام کار زشت دستور نمی‌دهد... «فاحشة»: به هر چیزی گفته می‌شود که فاحش گردد، یعنی از حد بگذرد. لختی از جمله چنین کارهای زشتی است و یزدان به انجام آن دستور نمی‌دهد. چگونه خدا دستور می‌دهد به حدود و ثغور او تعدی و تجاوز شود؟ و با دستوری که به پوشیدن بدن و ستر عورت داده است، و با فرمانی که برای تقوا و پرهیزگاری صادر کرده است، مخالفت شود؟ اصلاً چه کسی ایشان را از این دستور خدا آگاه نموده است؟ اوامر و قوانین خدا با ادعاء فراهم نمی‌آید. اوامر و قوانین خدا در کتابهایش ذکر شده است که برای پیغمبران خود فرستاده است. منبع دیگری وجود ندارد تا از آن، گفتار و شریعت خدا را استخراج و فهم کرد. هیچ کسی را نزد که گمان برد و بگوید این کار از زمره شریعت خدا است، مگر این

در این مقطع بیان، پند و اندرز و بیم و تهدید به میان می‌آید. برایشان اشاره‌ای می‌کند و نگاهی می‌اندازد به معاد و برگشت به سوی یزدان، پس از پایان گرفتن مدت عمرشان، مدتی که برای امتحان ایشان تعیین گردیده است. پس از سررسید عمرشان صحنه‌ای را تشکیل می‌دهند. در این صحنه دو گروه خواهند بود: گروهی از ایشان از فرمان یزدان پیروی کرده است، و گروهی از آنان از فرمان شیطان پیروی نموده است:

﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ۖ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ ۚ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ ۚ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ۚ﴾

خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است، (به همان سادگی پس از مرگ شما را زنده می‌کند و به سوی او) برمی‌گردید. (در آن وقت که به سوی او برمی‌گردید، دو گروه خواهید بود): گروهی که (خداوند) ایشان را موفق گردانده است و به سبب پیروی از رهنمود پیغمبران) هدایتشان بخشیده است، و گروهی که درخور گمراهی گردیده و سرگشته شده‌اند، چرا که به جای یزدان شیاطین را به دوستی و سروری گرفته‌اند و خویشتن را راه یافته پنداشته‌اند.

این برداشت شگفت یگانه‌ای است که نقطه آغاز و نقطه پایان کوچ بزرگ را یکجا گرد می‌آورد، نقطه روان شدن در آغاز کوچ، و نقطه نهائی پایان کوچ:

﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ۚ﴾

خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است، (به همان سادگی پس از مرگ شما را زنده می‌کند و به سوی او) برمی‌گردید.

کوچ را دو گروه آغاز کرده بودند: آدم و همسرش، و شیطان و دار و دسته‌اش. به همین شکلی برخوانند گشت. گروهی مطیعان هستند که با پدرشان آدم و مادرشان حواء بسر خواهند برد. این گروه تسلیم فرمان یزدان بوده‌اند و به خدا ایمان داشته‌اند و از دستور خدا فرمانبرداری کرده‌اند. گروه دیگری نافرمایان هستند که با ابلیس و دار و دسته‌اش برخوانند گشت و پروردگار

به زشتی و پلشتی و تعدی و تجاوز بخواند. خدا دستور داده است به ماندن بر راستای راه برنامه یزدان در عبادات و مراسم دینی، و یاری جستن از چیزی که در کتاب خدا است و بر پیغمبر ﷺ نازل شده است، و مسائل را نابسامان رها نکرده است و به دست هرج و مرج نسپرده است، تا هر انسانی بیاید و برابر هوا و هوسش درباره امور زندگی صحبت کند و سپس گمان برد که این از سوی یزدان است و فرمان خدای مهربان! خداوند دستور فرموده است دینداری و پرستش باید خالصانه برای خدا باشد، و عبودیت و بندگی کاملاً برای خدا شود. لذا کسی نباید به خاطر کسی و برای کسی دینداری و پرستش کند، و کسی نباید به خاطر خود شخص از کسی فرمانبرداری نماید:

﴿قُلْ: أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ، وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ، وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۚ﴾

بگو: پروردگارم (همگان را در هر زمان و مکانی) به دادگری فرمان داده است، و (دستور او) این (است) که در هر عبادتی رو به خدا کنید و از وی مخلصانه اطاعت نمائید و او را صادقانه بپرستید.

این چیزی است که یزدان بدان دستور داده است، و این چیز کاملاً مخالف چیزی است که آنان بر آن بودند... مخالف است با پیروی ایشان از نیاکانشان و از قوانینی که بندگانی چون خودشان آنها را وضع و مقرر کرده‌اند، و حال این که ادعاء دارند که خدا این چیزها را بدیشان دستور داده است... همچنین مخالف است با لختی و برهنگی و کشف عورت. در صورتی که یزدان بر مردمان منت می‌نهد به این که جامه برایشان ترتیب داده است و ساختن و پوشیدن لباس را بدیشان آموخته است. جامه‌ای که زیرپوش است و عورت‌هایشان را می‌پوشاند، و همچنین جامه‌ای که روپوش است و خود را بدان می‌آرایند... مخالف است همچنین با این شرکی که می‌ورزند، شرکی که حاصل آمیختن و آلودن منابع قانونگذاری و شریعتشان برای حیات و زندگی و پرستش و عبادتشان است.

مَا بَطَنَ؛ وَالْأَيْمُ وَالْيَغْيُ بَغَيْرِ الْحَقِّ. وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُزَلِّ بِهِ سُلْطَانًا، وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٤﴾.

ای آدمیزادگان! در هر نمازگاه و عبادتگاهی، خود را (با) لباس مادی که عورت شما را بپوشاند، و با لباس معنوی که تقوا نام دارد) بیارائید، و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده روی نکنید که خداوند مسرفان و زیاده روی کنندگان را دوست نمی دارد. (ای محمد زشتی کار افتراء و تحلیل و تحریم را بدیشان خاطر نشان ساز و به آنان) بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این (نعمتها و موهبتهای حلال و) چیزهای پاکیزه، برای افراد باایمان در این جهان آفریده است (و دیگران نمی بایست از آن استفاده کنند. ولی در این دنیا بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست! و این هم از رحمت واسعه خدا و لطف او است. اما) در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می گیرد (و دیگران بکلی از آنها محروم می گردند). این چنین آیات (خود را درباره احکام حلال و حرام) برای کسانی توضیح و تشریح می کنیم که آگاهند و می فهمند. بگو: خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار (چون زنا) را، خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند، و (هر نوع) بزهکاری را و ستمگری (بر مردم) را که به هیچ وجه درست نیست، و این که چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدامبنی بر حقایق آن چیز در دست باشد، و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را (درباره تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید که (صحت و سقم آن را) نمی دانید.

تأکید بعد از تأکید در می رسد بر حقائق بنیادین عقیده، در رویارویی با چیزی که عربهای مشرک در جاهلیت خود بر آن بودند. این امر هنگامی روی می دهد که روند قرآنی جملگی آدمیزادگان را فریاد می دارد، و نیز

دوزخ را از ایشان پر و لبریز می کند به سبب این که ابلیس را به دوستی گرفته اند و سرپرستی او را بر خود پذیرفته اند، در حالی که گمان برده اند که کار نیک کرده اند و راهیاب بوده اند.

خداوند کسانی را هدایت می بخشد که سرپرستی و دوستی او را بر خود پذیرفته اند، و گمراه می سازد کسانی را که سرپرستی و دوستی شیطان را بر خود پذیرفته اند... هم اینک هر دو گروه در دو کاروان جداگانه برمی گردند:

﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ. إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾.

(در آن وقت که به سوی او برمی گردید، دو گروه خواهید بود:) گروهی که (خداوند ایشان را موفق گردانده است و به سبب پیروی از رهنمود پیغمبران) هدایتشان بخشیده است، و گروهی که درخور گمراهی گردیده و سرگشته شده اند، چرا که به جای یزدان شیاطین را به دوستی و سروری گرفته اند و خویشتن را راه یافته پنداشته اند.

هم اینک آنان برمی گردند. در یک لحظه آغاز و انجام کوچ پدیدار می آید... این شیوه قرآن است. شیوه ای است که غیرممکن است در شیوه دیگری جز شیوه قرآن، پدیدار و نمودار گردد.

دیگر باره در این توقف نیز «آدمیزادگان» فریاد زده می شوند. این فریاد بلند می گردد پیش از این که روند قرآنی کوچ طولانی را دنبال کند، کوچی که در راستای راه پی ریزی شده و آماده، ادامه می یابد:

﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؟ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ

خداوند مسرفان و زیاده روی کنندگان را دوست نمی‌دارد.

روایت شده است که قریشیها بدعت دیگری نیز پدید آورده بودند. بعضی از خوراکیها را تحریم کرده بودند همان گونه که بعضی از لباسها را تحریم نموده بودند. در صحیح مسلم از هشام روایت شده است که او از عروه، و عروه از پدرش نقل می‌کند که گفته است:

«عربها برهنه خانه خدا را طواف می‌کردند مگر حُمس. حُمس، قریشیها و فرزندان ایشان بودند. عربها لخت و برهنه خانه خدا را طواف می‌کردند، مگر این که از میان حُمس کسی جامه‌ای بدیشان می‌داد. مردان حُمس به سائر مردان، و زنان حُمس به سائر زنان، لباس می‌دادند. افراد حُمس از مزدلفه بیرون نمی‌آمدند، بدان هنگام که مردمان به عرفات می‌رفتند و در آنجا بسر می‌بردند. می‌گفتند: ما ساکنان حرم هستیم، کسی از عربها حق ندارد طواف کند مگر در جامه ما، و وقتی که کسی به سرزمین ما وارد شد، در سرزمین ما حق ندارد خوراکی بخورد مگر از خوراک ما. کسی که در مکه دوستی نمی‌داشت که بدو جامه عاریه دهد، و پول و پاره‌ای نمی‌داشت که با آن جامه‌ای را کرایه کند، یکی از دو کار را می‌بایستی بکند: یا لخت و عریان خانه خدا را طواف کند، و یا در جامه‌های خود خانه خدا را طواف کند. وقتی که طواف به پایان می‌آمد، جامه‌های خود را به دور می‌انداخت و کسی آنها را برنمی‌داشت. این چنین جامه‌هایی را دور انداخته می‌گفتند.»

در تفسیر قرطبی به نام «احکام القرآن» آمده است: «گفته‌اند که عربها در دوره جاهلیت در مواسم حج چربی نمی‌خوردند، و به خوردن خوراک اندکی بسنده می‌کردند، و لخت و عریان خانه خدا را طواف می‌نمودند. پس بدیشان دستور داده شد:

﴿حُدُّوا زِبْنَئَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ، وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾.

در هر نمازگاه و عبادتگاهی، خود را (با لباس مادی که عورت شما را بپوشاند، و با لباس معنوی که تقوا نام

زمانی صورت می‌گیرد که با داستان بزرگ بشریت رویاروی می‌شود.

آشکارترین این حقائق، پیوند میان چیزی است که از چیزهای پاکیزه و حلال تحریم می‌کردند، بدون اجازه خدا و بدون هرگونه شرع و شریعتی، چیزهای پاکیزه و حلالی که خدا آنها را برای استفاده‌ی بندگان خود آفریده است و پدیدار کرده است، و پیوند میان شرک کسی که مستقیماً این تحریم را بوجود می‌آورد و زبان بدین تحریم می‌گشود، و از سوی خدا بدون علم و آگاهی چیزهایی می‌گفت، و همچنین چیزهایی از این نوع گمان می‌برد.

یزدان ایشان را فریاد می‌دارد که از جامه‌هایی که برایشان آفریده است زینت خود را برگیرند و خویشتن را بدین جامه‌هایی بیارایند که ظاهر بدن را می‌پوشانند. بدان هنگام که به عبادتی سرگرم می‌شوند، از جمله طواف، طوافی که عربهای جاهلی، لخت و برهنه بدان می‌پرداختند، و در آن لباسهایی را تحریم می‌کردند که خدا تحریم نفرموده بود، نه تنها تحریم نفرموده بود، بلکه با آفرینش و در دسترس قرار دادن جامه‌ها بر بندگان لطف فرموده است. پس سزاوار است خدا را با اطاعت از چیزی که بر آنان نازل کرده است پرستش کنند، و جامه‌ها را به تن کنند، نه این که از تن بیرون کنند، و گناه نورزند و ناشایست نگویند و ناشایست نکنند:

﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِبْنَئَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾.

ای آدمیزادگان! در هر نمازگاه و عبادتگاهی، خود را (با لباس مادی که عورت شما را بپوشاند، و با لباس معنوی که تقوا نام دارد) بیارائید.

همچنین ایشان را فریاد می‌دارد که از خوراک و طعام و نوشیدنی پاک و حلال، بدون اسراف و زیاده‌روی، استفاده بکنند و لذت ببرند:

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا. إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾.

بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده‌روی نکنید که

دیگران بکلی از آنها محروم می‌گردند).

در آخرت، کار بدین منوال نیست. بدین معنی که کافران ابتداء با مؤمنان در نعمتها شریک شوند، سپس نعمتها بر آنان حرام گردد. بلکه خدا در آخرت هیچ نعمتی از این نعمتها را بدیشان نمی‌دهد و همه را بر آنان قدغن می‌کند!

﴿كَذَلِكَ نَقُصُّ الْأَيَّاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾.

این چنین آیات (خود را درباره احکام حلال و حرام) برای کسانی توضیح و تشریح می‌کنیم که آگاهند و می‌فهمند.

کسانی که حقیقت این آئین را «می‌دانند» آنان از این بیان استفاده می‌نمایند.

چیزی را که خدا واقعاً حرام کرده است، زینت معتدلانه جامه نیست، و خوراک و نوشیدنی پاکیزه نیست - اگر با اسراف و تبذیر صرف نشود و برای خودستائی و خود بزرگ‌بینی از آن استفاده نگرده - بلکه خداوند چیزی را حرام کرده است که هم اینک عملاً بدان سرگرم هستند:

﴿قُلْ: إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ - مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ - وَالْأَنفُمُ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا، وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.

بگو: خداوند حرام کرده است کارهای ناپهناج (چون زنا) را، خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند، و (هر نوع) بزهکاری را و ستمگری (بر مردم) را که به هیچ وجه درست نیست، و این که چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حَقانیت آن چیز در دست باشد، و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را (درباره تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید که (صحت و سقم آن را) نمی‌دانید.

این چیزی است که خدا حرام کرده است. فواحش اعمال، کارهایی است که از حدود و مقررات خدا تعدی و تجاوز کند، چه برای مردمان نمایان باشد و چه پنهان.

دارد) بیارائید، و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده‌روی نکنید.

یعنی در تحریم چیزی که بر شما حرام نبوده است اسراف نکنید. اسراف با تجاوز از حد و مرز صورت می‌گیرد، همان گونه که با تحریم حلال صورت می‌پذیرد. هر دوی اینها از حد و مرز تجاوز کردن است، این به اعتباری، و آن به اعتبار دیگری.

روند قرآنی به دعوت استفاده از زینت بسنده نمی‌کند. بلکه مردمان را فرا می‌خواند به استفاده و بهره‌مندی از خوراک و نوشیدنی پاک و حلال. نه تنها دعوت به لذت بردن و استفاده کردن می‌کند، بلکه بر مردمان زشت می‌شمارد که بر خود تحریم کنند زینتی را که برای ایشان آفریده است و خوراکیهای پاکیزه‌ای را که بهره ایشان فرموده است. چه تحریم و تحلیل چیزی جائز نیست مگر با رهنمود شرع و شریعت یزدان:

﴿قُلْ: مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؟﴾.

بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟

به دنبال این پرسش انکاری، سخن می‌رود از زینت لباس، و از این روزیهای پاک. روزیهای پاکی که استفاده از آنها حق کسانی است که ایمان آورده‌اند - به حکم ایمانشان به پروردگارشان که روزیها را برای آنان فراهم و پدیدار کرده است - اگر هم در این دنیا با آنان دیگران هم از آن روزیها استفاده می‌کنند، روزیها در جهان آخرت درست در اختیار ایشان قرار می‌گیرد و کافران بهره‌ای از روزیها ندارند و با مؤمنان نمی‌توانند از آنها بهره‌مند شوند:

﴿قُلْ: هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾.

بگو: این (نعمتها و موهبتهای حلال و) چیزهای پاکیزه را برای افراد بالیمان در این جهان آفریده است. در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد و)

هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش را دیدند، و (برای پوشاندن شرمگاه‌های خود) شروع به جمع‌آوری برگ‌های (درختان) بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند.

اینان وقتی که مسلمانان را می‌بینند که پوشیده و جامه به تن کعبه را طواف می‌کنند، و از زینت لباس استفاده می‌نمایند، زینتی که خدا آن را به مردمان عطا و ارمغان فرموده است و بدین وسیله بدیشان لطف فرموده است و خواسته است بزرگوار باشند و ستر عورت کنند، و در آنان ویژگی‌های فطرت انسانیت با همان سلامت و زیبایی طبیعی خود رشد پیدا کند و از لختی و برهنگی حیوانی از لحاظ جسم و روح دور و جدا گردند، این چنین کسانی که فطرتشان تباهی گرفته است و به کژ راه افتاده است، وقتی که مسلمانان را می‌بینند که در زینت خدادادی و موافق با فطرت سالم خدادادی، کعبه را طواف می‌کنند «از ایشان عیبجوئی می‌کنند و این کار را بر آنان ننگ می‌دانند!»...

جاهلیت نسبت به مردمان چنین می‌کند. این چنین، فطرت‌ها، ذوق‌ها، جهان‌بینی‌ها، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، معیارها و مقیاس‌هایشان را مسخ می‌کند و دگرگونه می‌گرداند! جاهلیت کنونی در این باره بر سر مردمان چه آورده است بغیر از کاری که جاهلیت مشرکان عرب بر سر انسان‌ها آورده است؟ در جاهلیت مشرکان یونان چه بر سر مردمان آمده است؟ در جاهلیت روم بر سرشان چه رفته است؟ در جاهلیت مشرکان ایران چه پیش آمده است؟ اصلاً در جاهلیت‌های گوناگون در گذر زمان و در همه جا و در هر مکان، چه شده است؟

جاهلیت کنونی چه کاری در حق مردم می‌کند، جز این که آنان را از جامه بدر آورد و ایشان را برهنه کند؟ جز این که تقوا و حیاء را از ایشان بگیرد؟ سپس برهنگی و نساپرهیزگاری و بی‌شرمی را پیشرفت و تمدن و تجددآمایی بخواند و بنامد. همچنین زنان پوشیده آزاده پاکدامن مسلمان را مورد تمسخر قرار دهد و ایشان را «عقب ماندگان» و «کهنه پرستان» و «روستائیان» لقب

اثم، بگونه اختصار هرگونه نافرمانی از یزدان و سرکشی از دستور او است. یعنی به ناحق هم هرگونه ظلم و ستمی است که با حق و عدالت مخالف است - همان گونه که یزدان جهان نیز بیان فرموده است - و شریک و انباز خدا نمودن هر چیزی است که خدا بدان، نیرو و توان و سلطه و قدرتی با خود در هیچ یک از خصال و صفاتش نداده است. از جمله این انبازها چیزی بود که در واقعیت روزمره عریا روی می‌داد، و در هر جاهلیتی هم روی می‌دهد. و آن، کسی را شریک خدا کردن است تا برای مردمان قوانین و مقررات بنگارد و شرع و شریعت بگذارد، و خصال و صفات الوهیت را پیدا کند و ویژگی‌های خداوندگاری را بر دست گیرد. و این که از زبان خدا چیزی را بیان دارید که راست و درست آن را نمی‌دانید. همچون چیزی که در تحلیل و تحریم می‌گفتند، و نسبتی که به دستور خدا، بدون دانش و آگاهی و یقین و اطمینان می‌دادند.

از شگفتیهایی که از احوال و اوضاع مشرکانی روایت شده است که نخستین مخاطبان این آیات بوده‌اند، و در این فرموده یزدان:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ؟﴾

بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است، تحریم کرده است؟

این پرسش انکاری متوجه ایشان بوده است، چیزی است که کلبی روایت کرده است و گفته است:

«هنگامی که مسلمانان جامه پوشیدند، و بیت الله را طواف کردند، مشرکان به طعنه زدن و عیبجوئی ایشان پرداختند ... پس آیه نازل شد ...».

بنگر که جاهلیت چه بر سر اهل جاهلیت می‌آورد؟ مردمانی لخت و برهنه خانه خدا کعبه را طواف می‌کنند. فطرتشان تباهی گرفته است و از فطرت سالم منحرف شده است، فطرت سالمی که قرآن مجید از آدم و حواء بدان هنگام که در بهشت بسر می‌برد روایت می‌کند: ﴿فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ﴾.



دهد.

مسخ، مسخ است. سرنگونی فطرت، سرنگونی معیارها و مقیاسها، واژگونی معیارها و مقیاسها است. گذشته از اینها، خودنمایی و خودستائی خودنمایی و خودستائی است...

﴿أَتَوَاصُوا بِهِ؟ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ!﴾

مگر همدیگر را (بدین گفته‌ها و کارها) سفارش کرده‌اند؟! نه، بلکه آنان مردمان طغیانگری هستند (و انگیزه وحدت گفتار و کردارشان همان روحیه یگانه ناپاک طغیانگریشان است. (تأریات / ۵۳)

چه فرقی دارد این برهنگی، سرنگونی، حیوانیگری، تکبر و خودستائی، شرک، و خداگونگان امروزی که بجای خدا برای مردمان قوانین و مقررات می‌نویسند و شرع و شریعت تعیین می‌کنند، با آن آداب و تقالید و شرک و خداگونگانی که در قدیم بوده‌اند؟

اگر مشرکان عرب در کار برهنگی از اربابان زمینی دستور دریافت کرده‌اند، اربابانی که از جهالت و نادانی ایشان بهره‌برداری می‌کردند و خردهای ایشان را سبک می‌شمردند، و در عربستان آن روزی ریاست برخیاها در گرو جهالت بعضیها بود، و در سائر جاهلیت‌های قدیمی که از کاهنان و پرده‌داران و رؤساء، فرمان دریافت می‌کردند، حال به همین روال و منوال بود، مشرکان مرد و زن امروزی هم در کار لختی و برهنگی از اربابان زمینی دستور دریافت می‌کنند! اصلاً نمی‌توانند نپذیرند و سر خود گیرند.

نمایشگاه‌های جامه‌ها و طراحان آنها، استادان زیبایی و آرایشگران چیره دست در هنرنمایی، و دکانها و آرایشگاه‌های ایشان، اربابان و خداگونگانی شده‌اند که در کمین چنین سفاهت و جهالتی نشستند. سفاهت و جهالتی که زنان و مردان جاهلیت کنونی از خواب غفلت آن به هیچ وجه برنمی‌خیزند و بیدار نمی‌گردند. این اربابان و خداگونگان اوامر خود را صادر می‌کنند، و گله‌های گوسفندان و چهارپایان برهنه، در همه نواحی کره زمین، اطاعت می‌کنند و خوار و رسوا فرمان

می‌برند! فرقی نمی‌کند جامه امسال برانزده اندام این خانم و آن خانم باشد یا نباشد. آداب و مراسم زیبایی و آرایش برای این خانم و آن خانم، سزاوار و مناسب باشد یا نباشد. او که کودکانه و حقیرانه اطاعت می‌کند و فرمان می‌برد... از آن اربابان و خداگونگان اطاعت می‌کند و فرمان می‌برد. چون اگر چنین نکند از سوی چهارپایان شکست خورده و بی‌اختیار دیگر، «ننگین می‌گردد و تحقیر می‌شود»!

در فراسوی نمایشگاه‌های البسه، مغازه‌های زیبایی، آرایشگاه‌ها، گرمی بازار برهنگی و بی‌حجابی، فیلمها و تصویرها و نمایشنامه‌ها و داستانها، مجله‌ها و روزنامه‌هایی این حمله داغ را رهبری می‌کنند، و بعضی از این مجله‌ها یا داستانها در کار لختی و برهنگی مجالس عیش و نوش، فاحشه خانه‌های متحرکی می‌شوند که بی‌حیائی و بی‌شرمی را به همه جا می‌برند. بلی چه کسانی در فراسوی همه اینها چمباتمه زده‌اند؟ کسانی که در فراسوی همه این دم و دستگاه‌ها نشسته‌اند، در سراسر جهان یهودیان هستند.

یهودیان ویژگیهای ربوبیت چهارپایان بی‌اراده و بی‌اختیار را بر دست می‌گیرند، و همه هدفهای خود را با پخش این موجهای نیرومند و پر انرژی، به هر جایی می‌رسانند و تبلیغ می‌کنند. هدفهای ایشان که سرگرم کردن و به لهو و لعب کشاندن همه مردمان جهان با بی‌بند و باری و سهل‌انگاری و آرزوپرستی است. آنان مرادشان از برهنگی مردمان پخش بی‌بند و باری و لجام گسیختگی روحی و اخلاقی است. می‌خواهند بدین وسیله فطرت بشریت را تباه گردانند، و فطرتها را بازیچه دست طراحان البسه و زیبایی کنند! به دنبال آن اهداف اقتصادی را پیاده کنند. اهدافی که با ریخت و پاش و اسراف و تبذیر در مصرف کالاها و وسائل زینت و آرایش تحقق پیدا می‌کند، و سائر مصنوعات و تولیداتی که بر بنیاد این هواها و هوسها و خوردنها و نوشیدنهای دیگران استوار است، از زمره اهداف ناپاک ایشان است.

است. وقتی که اجل آنان فراز آید، لحظه‌ای از آن پیش نمی‌افتند و پس نمی‌افتند:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾.

هر گروهی دارای مدت زمانی (مشخص و معلوم) است، و هنگامی که زمان (محدود) آنان به سر رسید، نه لحظه‌ای (از آن) تأخیر خواهند کرد و نه لحظه‌ای (بر آن) پیشی می‌گیرند.

این حقیقت بنیادینی از حقائق این عقیده است که روند قرآنی آهنگ آن را بر تارهای دل‌های غافل می‌نوازد - دل‌هایی که به یاد یزدان جهان نیستند و سپاسگزار الطاف خداوند سبحان نمی‌باشند - تا بیدار و هوشیار گردند، و طول زندگی آنها را گول نزنند و نفریبند.

اجل معین و محدود، یا اجل هر نسلی از نسل‌های مردمان و هر قبیله و طائفه‌ای از ایشان با مرگی است که معروف همگان است و زندگی را پاره و حیات را قطع می‌کند، و یا اجل هر ملت و دولتی از ملت‌ها و دولت‌ها است که به پایان آمدن شکوه و قدرت آن در زمین و خاتمه پذیرفتن مدت جانشینی آن ملت و دولت در این کرهٔ خاکی است ... چه این اجل و چه آن اجل، یکسان است. چه اجل، یعنی سر رسید عمر مشخص و محدود است و بر آن پیشی و پسی نمی‌گیرند.



پیش از این که، این جولانگاه را رها سازیم، به نگارش تشابه، یعنی: همسانی و همگونی شگفتی می‌پردازیم که در رویارویی برنامهٔ قرآنی با جاهلیت راجع به کار و بار ذبیحه‌ها و نذر‌ها و تحلیل و تحریم آنها در سورة انعام ملاحظه کردیم، و رویارویی برنامهٔ قرآنی با جاهلیت در اینجا راجع به لباس و خوراک ملاحظه می‌کنیم.

روند قرآنی در بارهٔ ذبیحه‌ها و نذر چهارپایان و میوه‌ها، نخست سخن را از چیزهایی آغازید که عملاً جاهلیت در پیش گرفته بود و دست بدانها یازیده بود. اهل جاهلیت عربی آداب و مراسمی را از نیاکان به ارث

مسألهٔ لباسها و جامه‌ها گسیخته از شرع خدا و برنامهٔ او برای زندگی نیست ... از اینجا است که روند قرآنی چنین پیوندی میان جامه‌ها و لباسها و میان مسألهٔ ایمان و شرک، برقرار می‌سازد.

مسألهٔ لباس پیش از هر چیز با ربوبیت پیوند پیدا می‌کند، و با تعیین جثتی پیوند دارد که برای مردمان در این کارها قوانین و مقررات وضع می‌کند، کارهایی که دارای تأثیر ژرف و بسزائی در اخلاق و اقتصاد و گوشه و کنار گوناگون زندگی است.

همچنین مسألهٔ لباس پیوند دارد با ابراز ویژگیهای «انسان» در میان نوع بشر، و چیره کردن سیمای «انسان» در این نوع، بر سیمای حیوانی.

جاهلیت جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و ذوقها و ارزشها و اخلاق را مسخ می‌کند، و برهنگی حیوانی را ترقی و پیشرفت قلمداد می‌کند، و پوشش انسانی را واپسگرایی و عقب‌ماندگی می‌نامد. مسخی بالاتر از این مسخ فطرت انسان و مسخ ویژگیهای انسان، وجود ندارد.

با این وجود، در میان ما افراد نادانی یافته می‌شوند که می‌گویند: دین را با لباس چه کار؟ دین را با لباسهای زنان چه کار؟ دین را با آرایش و زیبایی چه کار؟ ... این مسخی است که در جاهلیت هر زمان و هر مکانی، گریبانگیر مردمان می‌گردد.

از آنجا که این مسأله، جزئی و فرعی به نظر می‌آید، در ترازوی خدا و در حساب اسلام دارای این همه اهمیت است. اولاً این مسأله با مسألهٔ توحید و شرک پیوند پیدا می‌کند، ثانیاً با اصلاح فطرت و اخلاق و جامعه و زندگی انسان، و یا افساد همهٔ اینها، ارتباط دارد... چه روند قرآنی با آهنگ و نوای نیرومند مؤثری با این مسأله برخورد می‌کند. بر حسب معمول، روند قرآنی چنین آهنگ و نواثی را در موارد مربوط به مسائل اعتقادی مهم سر می‌دهد... روند قرآنی در اینجا پیروی بر بیدارباش آدمیزادگان می‌آورد و بدیشان گوشزد می‌کند که مانند ایشان در این زمین محدود و مشخص

مشرکان (برای اعتذار از کفر و معذرت خواهی از تحریم خوراکیهای حلال) خواهند گفت: (شرک ما و تحریم چیزهای حلال از سوی ما، برابر مشیت خدا است!) اگر خدا میخواست ما و پدران ما مشرک نمی شدیم، و چیزی را (از اشیاء حلال، بر خود) تحریم نمی کردیم. کسانی که پیش از آنان بوده اند نیز همین

گونه (که به تو دروغ می گویند و تو را تکذیب می دارند، به پیغمبران ما دروغ می گفتند و آنان را) تکذیب می نمودند تا (سرانجام طعم) عذاب ما را چشیدند (و

کیفر اعمال بد خود را دیدند). بگو: آیا دلیل قاطعی (و

سند درستی برای رضایت خدا از شرک خود و تحریم

چیزهای حلال، در دست) دارید تا آن را به ما ارائه

دهید؟! شما فقط از پندارهای بی اساس پیروی می کنید

(و حجّت و برهانی بر گفتار و کردار خود ندارید. شما

نه از روی علم و یقین، بلکه) از روی ظنّ و تخمین کار

می کنید. (ای پیغمبر!) بگو: خدا دارای دلیل روشن و

رسا است (بر این که گفتار و کردارتان بی پایه و بی مایه

است، و شما اصلاً دلیل قطعی بر صدق گفتار و درستی

کردار خود ندارید در این که می گوئید: خدا به کفر و

شرک ما راضی و به تحلیل و تحریم ما خشنود است!...

آری) اگر خدا میخواست همگی شما را (از راه اجبار به

سوی حقّ و حقیقت) هدایت می نمود (اما هدایت اجباری

بیسود است و راهیابی اختیاری پسندیده و ستوده

است. ای پیغمبر) بگو: گواهان خود را بیاورید که

گواهی می دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام

کرده است (که شما قائل به تحریم آنها هستید). در

صورتی که (حاضر آمدند و به دروغ) گواهی دادند، با

آنان (همصدا مشو و) گواهی مده. (چرا که دروغ گویند

و شایسته تصدیق نیستند) و از هوا و هوس کسانی

پیروی مکن که آیات (قرآنی و جهانی) ما را تکذیب

می نمایند و به آخرت ایمان نمی آورند و برای

پروردگار خود (بتان و معبودهای باطلی را) همتا و

همطراز می کنند.

برده بودند و گمان هم می بردند که این چیزهایی که می گویند و می کنند برگرفته از شریعت یزدان است. البته از زبان خدا ناروا می گفتند. روند قرآنی از ایشان حجّت و برهانی می طلبد که بدان در سخن خود استناد می کردند، و می گفتند: خدا این را حرام، و آن را حلال نموده است:

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمْ اللَّهُ بِهَذَا، فَنَ أَنْظَمْتُمْ مِّنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

آیا شما بدان هنگام (که فرمان خدا درباره این تحریم صادر شد) حاضر بودید (و با گوش خود شنیدید) که خداوند آن را به شما سفارش کرد؟ (هرگز چنین نبوده است. پس از این کارهای ناشایستی که می کنید دست بکشید؛ چرا که ظلم است) و چه کسی ظالم تر از کسی است که بر خدا دروغ بزند تا مردمان را از روی جهل گمراه سازد؟ خداوند هیچ گاه ستمکاران را (به راه راست و به سوی چیزی که خیر و صلاح دنیا و آخرتشان در آن باشد) هدایت نخواهد کرد. (انعام / ۱۴۴)

سپس گریز ایشان را پیش چشم می دارد و بیان می نماید از این رویارویی گریز می زنند و کار را به قضا و قدر خدا حواله می دارند و می گویند این شرک را بدیشان دستور داده است، شرکی که پدیدار در حاکمیتی است که بر دست گرفته اند، و حاکمیت هم از ویژگیهای الوهیت است:

﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ! كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا. قُلْ: هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا؟ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ، وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ. قُلْ: فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ هَذَا كُنتُمْ أَجْمَعِينَ. قُلْ: هَلُمَّ شُهَدَاءَ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا. فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ، وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ يَرْبِهِمْ يَعْدِلُونَ﴾.

خطر نشان ساز و به آنان) بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این (نعمتها و موهبتهای حلال و) چیزهای پاکیزه، برای افراد باایمان در این جهان آفریده شده است (و دیگران نمی‌بایست از آن استفاده کنند. ولی در این دنیا بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست، و این هم از رحمت واسعة خدا و لطف او است. اما) در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد (و دیگران بکلی از آنها محروم می‌گردند). این چنین آیات (خود را درباره احکام حلال و حرام) برای کسانی توضیح و تشریح می‌کنیم که آگاهند و می‌فهمند.

در اینجا اشاره به علم یقینی است نه ظنی و تخمینی، ظن و تخمینی که آئین خود و شعائر و مراسم آئینی خود را و عبادات و قوانین و شریعتهای خویش را بر آن بنیاد می‌کنند... وقتی که ادعای ایشان را در کارهایی که می‌کنند، مردود می‌دارد، برمی‌گردد تا برایشان بیان دارد که پروردگارشان عملاً چه چیزهایی را بر آنان حرام فرموده است:

﴿قُلْ: إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ - مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنٌ - وَالْأَيْمُ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ. وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا، وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.

بگو: خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار (چون زنا) را، خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند، و (هر نوع) بزهکاری را و ستمگری (بر مردم) را که به هیچ وجه درست نیست، و این که چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حَقانیت آن چیز در دست باشد، و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را (درباره تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید که (صحت و سقم آن را) نمی‌دانید.

همان گونه که قبلاً نیز حقیقت چیزی را برای آنان بیان

وقتی که ضعف و سستی این باطل را به پایان می‌برد، باطلی که ادعاء می‌کردند و سر هم می‌بافتند، بدیشان می‌گوید: بیائید تا چیزی را برایتان بیان دارم که واقعاً خدا آن را بر شما حرام فرموده است، و چیزی را برایتان ذکر کنم که قطعاً خدا بدان فرمان داده است. آنها را از منبع درست یگانه مطمئنی در این امور، روایت می‌کنم که روایت و برداشت از منبع دیگری جز آن جائز و درست نیست:

﴿قُلْ: تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ، أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...﴾.

بگو: بیائید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. اینکه هیچ چیزی را شریک خدا نکنید... (انعام / ۱۵۱)

روند قرآنی در اینجا نیز به همان روال و بر همان منوال و با همان گامها حرکت کرده است. گناه برهنگی ایشان را تذکر داده است، و شرک آنان را با به دست گرفتن حاکمیت در تحریم و تحلیل لباس و خوراک، یادآور شده است. ایشان را از بزهکاری و شرکی که در پیش گرفته‌اند بر حذر داشته است، و تراژدی غم‌انگیز برهنگی پدر و مادرشان آدم و حواء در بهشت را به یادشان آورده است و بدیشان گفته است که اهریمن با کردار و نیرنگ خود جامه از تنشان بدر آورده است. نعمت یزدان را یادآور شده است که با تهیه جامه‌های زیرین و روئین و اعطاء آنها بدیشان چگونه آنان را مشمول لطف و عنایت خود قرار داده است... آنگاه ادعای ایشان را زشت شمرده است که می‌گفتند تحریم و تحلیلی که می‌کنیم جزو شریعت یزدان و برابر فرمان ایزد سبحان است:

﴿قُلْ: مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ. قُلْ: هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ. كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾.

(ای محمد زشتی کار افتراء و تحلیل و تحریم را بدیشان

داشته بود که از لباس و خوراک بدان امر کرده بود - نه چیزی که آنان خودشان ادعاء می کنند و آن را به خدا نسبت می دهند - :

﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ .

ای آدمیزادگان! در هر نمازگاه و عبادتگاهی، خود را (با) لباس مادی که عورت شما را بپوشاند، و با لباس معنوی که تقوا نام دارد) بیارائید، و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده روی نکنید که خداوند مسرفان و زیاده روی کنندگان را دوست نمی دارد.

در هر دو رویارویی، مسأله را کلاً به مسأله ایمان و شرک پیوند داده است. چرا که مسأله در اصل خود مسأله حاکمیت است، و چه کسی است که در زندگی انسانها حاکمیت و فرمانروائی را می تواند به دست بگیرد، و مسأله عبودیت و بندگی است و عبودیت و بندگی برای چه کسی انجام می پذیرد.

خود همان مسأله است، و خود همان برنامه در رویارویی با آن است، و همان گامها برداشته می شود... خداوند بزرگوار راست فرموده است:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ .

اگر (این قرآن) از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می کردند. (نساء/ ۸۲)

این وحدت در برنامه، اهمیت آن وقتی جلوه گر می آید و نمایانتر و آشکارتر می گردد که سرشت سوره های انعام و اعراف، و جولانگاه های گوناگون آن دو را به یاد آوریم و متوجه باشیم که هر دو سوره در هر دو جولانگاه به مسأله ای می پردازند و مسأله ای را که چاره جوئی می کنند... اختلاف و گوناگونی جولانگاهها، وحدت برنامه را در رویارویی با جاهلیت در مسائل اساسی و بنیادین به هم نمی زند و شیرازه یگانه برنامه را از هم نمی گسلد... والامقام یزدان سبحان است که فرستنده این قرآن است!

يَبْنِيَّ آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٥٥﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٥٦﴾ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَأَكْذَبَ بِآيَاتِنَا ۚ أُولَئِكَ يَنْهَكُمُ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُخَوِّفُهُمْ قَالُوا بَلْ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَنَا مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا أَضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿٥٧﴾ قَالَ أَذْهَبُوا فِي أَمْرٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْحِجَابِ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتُ أَخْبَهَا حَتَّى إِذَا آدَارُكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرِجْنَهُمْ لَا وَلَهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّوا فَافْتَحِهِمْ عَذَابًا ضِعْفَيْنِ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا نَعْلَمُونَ ﴿٥٨﴾ وَقَالَتْ أُولَهُمْ لِأَخْرَجْنَهُمْ فَمَا كَانَتْ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٥٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يُلَاحِظَ أَجْمَلٌ فِي سَرِّ الْأَحْيَاءِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٠﴾ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٦١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا الْإِسْفَاءَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٦٢﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمْ أَنْ تَرَوْا قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِنَبَأٍ مُقْتَضٍ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرِشْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٣﴾ وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذْنُ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿٦٤﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ ﴿٦٥﴾ وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَتِهِمْ وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْهِمْ لَمَّا دَخَلُوا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٦٦﴾ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ

نهایت این گشت و گذاری که روند قرآنی آن را در این چرخش و گردش نشان می‌دهد، به میان می‌آید و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت:

﴿يَا بَنِي آدَمَ إِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي، فَمَنْ أَتَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.

ای آدمیزادگان! اگر پیغمبرانی از جنس خود شما انسانها به نزدتان بیایند و آیات مرا برای شما بازگو بنمایند، (شما دو گروه خواهید شد. گروهی حق را می‌پذیرد، و گروهی حق را تکذیب می‌دارد) پس کسانی که پرهیزکاری کنند (و با انجام طاعات و ترک محرمات خویشتن را از عذاب خدا در امان دارند) و به اصلاح (حال خود و دیگران) بپردازند، (در آخرت) نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌گردند. و کسانی که آیات مرا تکذیب کنند و از (پیروی آیات و دریافت رهنمود از) آنها، خویشتن را فراتر گیرند و سرپیچی کنند، آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می‌مانند.

این عهد و پیمان یزدان با آدم و فرزندان او است. این شرط او در امر خلافت و جانشینی مردمان از سوی خدا در زمینی است که آن را آفریده است و روزیها و قوتها را در آن پدید آورده است، و این نوع را جانشین خود کرده است و در زمین استقرار بخشیده است و بر زندگی در آن توانا نموده است، تا نقش خود را برابر این شرط و آن عهد ایفاء و اداء نماید. اگر چنین نکند کارش در دنیا مردود می‌گردد و شخصی که فرمانبردار خدا باشد آن را نمی‌پذیرد و اجراء نمی‌کند، و این کار در آخرت بزه و گناه است و سزای آن دوزخ است و خداوند از دوزخیان جایگزین و قدیهای نمی‌پذیرد.

﴿فَمَنْ أَتَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

کسانی که پرهیزکاری کنند (و با انجام طاعات و ترک محرمات، خویشتن را از عذاب خدا در امان دارند) و به اصلاح (حال خود و دیگران) بپردازند (در آخرت) نه

أَصْحَابُ النَّارِ أَقَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۴۷﴾ وَنَادَىٰ أَحَبُّ الْأَعْرَافِ رَجُلًا لَا يَهُودِيٌّهُمْ سِيمِهِمْ قَالَ أَوْ مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿۴۸﴾ أَهْتُولَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخَلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا أَشَدُّ حَزَنًا ﴿۴۹﴾ وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۵۰﴾ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا قَالُوا لِمَ نَنْسَهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا يَذُنُّونَا يَجْحَدُونَ ﴿۵۱﴾ وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ غَيْرِ هُدًى وَرَحْمَةٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا نَاوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرْدِّ فَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْرَوْنَ ﴿۵۳﴾

هم اینک پس از توقف طولانی و دراز آهنگ پیرو زدن بر داستان پیدایش نخستین، و رویارویی با واقعیت جاهلیت عربی - و پس از آن، واقعیت جاهلیت همگی بشریت - راجع به پوشاندن پیکر با لباس، و پوشاندن روح با تقوا، و پیوندی که مسأله بطور کلی با مسأله بزرگ عقیده دارد، نداء تازه‌ای خطاب به آدمیزادگان آغاز می‌گردد، ندائی درباره مسأله کلی و همه جانبه‌ای که مسأله لباس در توقف پیشین بدان پیوند داده شده بود. مسأله دریافت و پیروی در آداب و مراسم و قوانین و شریعت دین، و در کار و بار زندگی و اوضاع و احوال آن بطور کلی. بدان خاطر که جهتی که از آن دریافت می‌دارند محدود و معین بشود، و آن، جهت پیغمبرانی است که از پروردگارشان دریافت می‌دارند و به مردمان می‌رسانند. سرانجام هم براساس پاسخ گفتن به پیغمبران و پذیرش برنامه ایشان، یا پاسخ نگفتن و نپذیرفتن برنامه آنان، حساب و کتاب و سزا و جزا در

ترسی بر آنان است و نه غمگین می گردند.

چرا که تقوا ایشان را از گناهان و بزهکاریها دور می کند - زشت ترین گناهان و بزهکاریها هم شریک و انباز نسبت دادن به خدا، و غصب سلطه و قدرت یزدان، و ادعاء کردن الوهیت خداوند سبحان است - و تقوا آنان را به سوی خوبیها و پاکیها و عبادات و طاعات می کشاند و رهنمود می گرداند، و سرانجام ایشان را به امن و امان از خوف و هراس، و رضا و خشنودی از سرنوشت می رساند و فرجام پسندیده ای بهره ایشان می گرداند.

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا، أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.

کسانی که آیات مرا تکذیب کنند و از (پیروی آیات و دریافت رهنمود از) آنها، خویشتر را فراتر گیرند و سرپیچی کنند، آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می مانند.

چون تکذیب، و خویشتر را بزرگتر دیدن و فراتر گرفتن از این که تسلیم عهد و پیمان خدا شد و شرط عهد و پیمان را رعایت کرد، متکبران و خود بزرگ بینان را به سرپرست و دوستشان ابلیس در آتش دوزخ می رساند و بدو ملحق می گرداند، آنجا که وعده یزدان تحقق پیدا می کند:

﴿لَنْ تَبْعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾.

سوگند می خورم دوزخ را از تو و از همه کسانی پر می سازم که از تو پیروی کنند.

از اینجا به بعد روند قرآنی به نشان دادن صحنه واپسین لحظات زندگی، یعنی دم مرگ می پردازد، مرگی که پس از پایان گرفتن اجل، یعنی سر رسید عمر، به سراغ انسانها می آید، و در انتهای گشت و گذار پیشین بدان اشاره گردید:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾.

هر گروهی دارای مدت زمانی (مشخص و معلوم) است،

و هنگامی که زمان (محدود) آنان به سر رسید، نه لحظه ای (از آن) تأخیر خواهند کرد و نه لحظه ای (بر آن) پیشی می گیرند.

به دنبال آن صحنه حشر و همایش، و منظره حساب و کتاب، نموده می شود. و آن گاه صحنه دادخواهی و داوری و سزا و جزا به تصویر کشیده می شود... انگار شرح و تفصیل آن اختصار است درباره کار پرهیزگاران و خودبزرگ بینان، و تصویری است درباره حال متغیان و حال متکبران. کار و حالی که پس از اجل معین و سر رسید عمر معلوم، جلوه گر و پدیدار می آید. تصویری است به شیوه ممتاز قرآن که صحنه را زنده و جنبنده پدیدار می گرداند و می نمایاند. خواننده قرآن و شنونده قرآن آن را نگاه می کنند، و با تمام وجود در آن حاضر می آیند.

برنامه قرآنی توجّه خاصی به صحنه های قیامت دارد، از قبیل: رستاخیز، حساب و کتاب، نعمت و عذاب، و بهشت و دوزخ... توجّه تمام و اهمّیت کامل و واضحی بدان صحنه ها دارد... دیگر آن جهانی که یزدان به مردمان وعده فرموده است، و بعد از این جهان کنونی می آید، در پرتو توجّه و اهتمام برنامه قرآن به صحنه های آن جهانی، آن جهان تنها توصیف و تعریف نمی گردد و در قالب الفاظ نمی ماند و بس، بلکه به تصویر زده می شود و محسوس می گردد و زنده و جنبنده و نمودار و پدیدار و برجسته و آشکار، پیش چشم جلوه گر می آید!... مسلمانان در آن جهان زندگی کاملی داشته اند. صحنه ها را دیده اند و از آنها متأثر شده اند. دلهایشان گاهی به اضطراب و تپش افتاده است. گاهی نیز بر خود لرزیده اند. وقتی بوده است ترس و هراس به دل و درونشان رخنه کرده است و خزیده است. وقتی هم بوده است که آرامش و اطمینان به اندرونشان ارمغان گردیده است. زمانی دورادور زیانه های آتش دوزخ را دیده اند. زمانی هم بادهای نسیم بهشت به سویشان وزیده است، و عطر گلهای بهشت به مشامشان رسیده است. بدین خاطر پیش از



دم مرگ در می‌رسد بدون هیچ گونه فاصله زمانی. در قیامت مصداق چیزی که پیغمبران از آن خبر می‌دهند به وقوع می‌پیوندد. کسانی که در دنیا از اهریمن پیروی می‌کرده‌اند از برگشت به بهشت محروم می‌گردند و از آن رانده می‌شوند، بدان گونه که پدر و مادرشان از بهشت اخراج و رانده شده‌اند. کسانی هم که در دنیا با اهریمن مخالفت کرده‌اند و از خدا اطاعت نموده‌اند، به بهشت برگردانده می‌شوند، و فرشتگان والامقام فریادشان می‌دارند:

﴿أَنْ تَلَكُمُ الْجَنَّةُ أَوْ رِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

این بهشت شما است (که در جهان به شما وعده داده شده بود، و هم اینکه) آن را به خاطر اعمالی (بایسته و کردارهای شایسته‌ای) که انجام داده‌اید به ارث می‌برید.

انگار این برگشت، برگشت هجرت کنندگان، و عودت به غربت رفتگان، به سوی سرای پر نعمت بهشت است! در این همنوائی و هماهنگی موجود میان داستان پیشین و پیروهای آن، و میان صحنه‌های قیامت که از آغاز تا انجام داستان، همراه با داستان است، زیبایی و جمال ویژه‌ای است. چه داستان در میان فرشتگان والامقام و ویژه‌ای است. در حضور ایشان آغاز می‌گردد، - آن روز که یزدان آدم و همسرش را آفریده است و در بهشت جایگزین کرده است، سپس اهریمن آن دو را از مرتبه اطاعت و عبودیت کامل و خالص پائین کشانده است، و از بهشت بیرونشان رانده است - و داستان همچنین در میان فرشتگان والامقام و در حضور آنان پایان می‌گیرد ... در نتیجه، آغاز و انجام به همدیگر می‌پیوندند، و دوران زندگی و صحنه دم مرگ را در پایان زندگی در بر می‌گیرند. وسط داستان نیز با آغاز و انجام آن همنوائی دارد و کاملاً هماهنگ است.

هم اینکه به عرضه کردن و نمودن این صحنه‌های شگفت می‌پردازیم:



هم اکنون ما در برابر صحنه دم مرگ هستیم. واپسین

این که روز موعود قیامت سر برسد، آن جهان را کاملاً شناخته‌اند... کسی که به گفته‌ها و دریافته‌ها و برداشته‌های ایشان از آن جهان، مراجعه می‌کند، احساس می‌نماید که آنان در آن جهان ژرفتر و درست‌تر از زندگیشان در این جهان زیسته‌اند، و خرد و هوششان را یکسره بدان جهان انتقال داده‌اند و برده‌اند، بدان گونه که انسان از سرائی به سرائی، و از سرزمینی به سرزمینی، در همین جهان دیدنی محسوس، کوچ می‌کند و می‌رود... آن جهان در حس و شعورشان آینده موعود نبوده است، بلکه واقعیت مشهود بوده است.

چه بسا صحنه‌هایی که در آنجا عرضه می‌شوند، طولانی‌ترین صحنه‌های قیامت در قرآن، و سرشارترین آنها از جنب و جوش، و منظره‌ها و دیدگاه‌های پیاپی، و گفتگوهای گوناگون، توأم با سرزندگی جوشان و ریزانی باشد که انسان در شگفت می‌ماند چگونه واژه‌ها می‌توانند آنها را برسانند و بنمایانند. چرا که چنین صحنه‌هایی را چیزی جز دیدن و مشاهده کردن به حس و شعور آدمی نمی‌رسانند و نمی‌نمایانند.

این صحنه‌ها و دیدگاه‌ها در این سوره ذکر می‌گردند - چنان که قبلاً گفتیم - به عنوان پیروی بر داستان آدم، و بیرون افتادن او و همسرش از بهشت، بدان خاطر که اهریمن ایشان را گول زد، و پس از آن که خدا آدمیزادگان را برحذر می‌دارد از این که نکند اهریمن آنان را فریب دهد همان گونه که پدر و مادرشان را فریب داد و با مکر و کید از بهشت بیرون راند، و پس از آن که یزدان ایشان را بر حذر می‌دارد از این که به دنبال دشمن قدیمشان اهریمن راه بیفتند و به پیامها و وسوسه‌های او گوش فرا دهند. خداوند همچنین ایشان را از سرپرستی و دوستی اهریمن برحذر می‌دارد، سرپرستی و دوستی او که با پیروی کردن از او و ترک هدایت و شریعتی حاصل می‌گردد که پیغمبران برای ایشان به ارمغان خواهند آورد... پس از این از صحنه دم مرگ سخن می‌رود، و از صحنه‌های قیامت بحث می‌شود. انگار که صحنه‌هایی، درست به دنبال صحنه

خدا دروغ بسته‌اند و از زبان خدا ناروا گفته‌اند، یا آیات یزدان را تکذیب نموده‌اند و دروغ نامیده‌اند. فرشتگان مأمور الهی به نزدشان آمده‌اند و آنان را می‌میرانند و جانشان را می‌گیرند. میان فرشتگان و این چنین کسانی گفتگو در گرفته است:

﴿قَالُوا: أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟﴾.

(بدین هنگام فرشتگان بدیشان) می‌گویند: معبودهایی که جز خدا می‌پرستیدید کجایند؟

ادعاهائی که داشتید و به خدا نسبت می‌دادید چه شد؟ خداگونگان و بتانی که در دنیا به سرپرستی و دوستی می‌گرفتید، و شما را غافل کردند و باز داشتند از آنچه خدا بر زبان انبیاء برایتان فرستاده بود، کجایند و چرا به کمک شما نمی‌آیند؟ آنان کجایند در این لحظه سخت و ناگواری که در آن جان شما را می‌گیرند و از زندگی محرومتان می‌کنند، و کسی را نمی‌یابید که شما را از دست مرگ برهاند و از اجلی که یزدان تعیین فرموده است مدتی شما را نجات دهد و اندکی بیش از آن بر عمرتان بیفزاید و فرصت ماندن عطاء نماید؟ تنها پاسخ ایشان یک پاسخ است و نه بیش! پاسخی که از آن تجاوز نمی‌شود و سفسطه‌ای در آن انجام نمی‌گیرد:

﴿قَالُوا: ضَلُّوا عَنَّا!﴾.

می‌گویند: از ما پنهان و نهان شده‌اند!

از دیدگان ما پنهان شده‌اند و حیران و ویلان گشته‌اند! ما منزل و مأوای ایشان را نمی‌دانیم، و ایشان هم به سوی ما راه نمی‌برند!... عمر بندگانی بسی هدر رفته است و بیهوده شده است که خدایانشان به سویشان راه نمی‌برند و نمی‌دانند کجایند، و در این لحظه سخت و دشوار به کمک و مددشان نمی‌آیند! چه بدبخت خدایانی که به سوی بندگان راه نمی‌برند و نمی‌دانند کجایند! آن هم در همچون زمانی!

﴿وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾.

(در اینجا است که) آنان علیه خود گواهی می‌دهند و اعتراف می‌کنند که کافر بوده‌اند.

لحظات عمر کسانی که بر خدا دروغ بسته‌اند و گمان برده‌اند جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و مراسم و آبادانی که از نیاکانشان به ارث برده‌اند، و عادات و احکامی که از پیش خود برای خویش ساخته‌اند و تهیه دیده‌اند، خدا بدیشان دستور پیروی از آنها را داده است و به فرمان خدا بوده است! و دم مرگ کسانی که آیات یزدان را تکذیب کرده‌اند که توسط پیغمبران برایشان آمده است - که همان شرع مورد اطمینان یزدان است - و ظن و تخمین را بر علم و یقین ترجیح داده‌اند. از جهان بهره مقدر خود را بر گرفته‌اند و به نصیب خویش دست یافته‌اند. مدت روزگاری هم که می‌بایست در صحنه امتحان جهان بمانند و مورد آزمایش یزدان قرار بگیرند، مانده‌اند و زندگی را سپری کرده‌اند. اینان به نصیب خود از آیات الهی رسیده‌اند که یزدان توسط پیغمبران برایشان فرستاده است و پیغمبران آنها را بدیشان رسانده‌اند:

﴿فَنَ أظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِنَا؟ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ، حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَهُمْ، قَالُوا: أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟ قَالُوا: ضَلُّوا عَنَّا، وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾.

آخر چه کسی ستمکارتر از کسانی است که بر خدا دروغ می‌بندند یا این که آیات او را تکذیب می‌نمایند؟ نصیب مقدرشان بدیشان می‌رسد (و در جهان روزگار معین خود را بسر می‌برند و رزق و روزی مشخص خویش را می‌خورند) تا آن گاه که فرستادگان ما (یعنی فرشتگان قیض ارواح) به سراغشان می‌آیند تا جانشان را بگیرند. (بدین هنگام بدیشان) می‌گویند: معبودهایی که جز خدا می‌پرستیدید کجایند؟ (بدیشان بگوئید بیابند و شما را از چنگال مرگ برابند!)، می‌گویند: از ما نهان و ناپیدا شده‌اند و به ترک ما گفته‌اند (و امید نفع و خیری بدانان نداریم. در اینجا است که) آنان علیه خود گواهی می‌دهند و اعتراف می‌کنند که کافر بوده‌اند.

هم اینک ما در برابر صحنه کسانی قرار داریم که بر

همچنین پیش از این نیز در روند سوره هنگام نزول عذاب خدا در دنیا، ایشان را این چنین دیده‌ایم:

﴿فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا: إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾.

در آن موقع که عذاب ما به سراغ ایشان آمده است، دعا و استغاثه‌ای جز این نداشته‌اند که گفته‌اند: واقعاً ما ستمکار بوده‌ایم (و با دست خود بر خود ستم کرده‌ایم و هم اینک پشیمانیم و چشم به راه عفو یزدانیم! اما بدین هنگام پشیمانی را چه سود؟! (اعراف / ۵)

همین که صحنه دم مرگ پایان می‌گیرد، ما خود را در برابر صحنه بعدی می‌بینیم، در حالی که کسانی که در دم مرگ بودند و واپسین لحظات عمر خود را سپری می‌کردند، هم اینک در آتش دوزخ قرار دارند! ... روند قرآنی از فاصله زمانی میان دم مرگ و افتادن به دوزخ سخن نمی‌گوید، و دوران مرگ و دوباره زنده شدن و گرد آمدن در حشر را حذف می‌کند. انگار این محضران و به دم مرگ رسیدگان از خانه برگرفته می‌شوند و بلافاصله به آتش دوزخ انداخته می‌شوند! فوراً از دار به نار!

﴿قَالَ: أَذْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ، كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ آخَتَهَا، حَتَّى إِذَا دَارَ كُورُهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرَاهُمُ اللَّهُ مِنْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا، فَآتَاهُمُ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ. قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ. وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لَأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ، فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾.

(در روز قیامت خداوند به این کافران) می‌گوید: به همراه گروه‌ها و دسته‌هایی از کافران انس و جنّی که پیش از شما (در دنیا مدّتی زندگی کرده‌اند و آن‌گاه از جهان) رفته‌اند وارد آتش دوزخ شوید! (در این هنگام) هر وقت گروهی داخل آتش شود، گروه همجنس (پیشین) خود را نفرین می‌فرستد، تا آن‌گاه که همه به هم می‌رسند و پیش هم گرد می‌آیند، آن وقت پسینیان

خطاب به پیشینیان می‌گویند: پروردگارا! اینان ما را گمراه کرده‌اند (زیرا که پیش از ما بوده‌اند و ما را به سوی کفر رهبری نموده‌اند) پس آتش آنان را چندین برابر (تیزتر و عذابشان را بیشتر) گردان. (پروردگار خطاب بدیشان) می‌گوید: عذاب هر یک از شما (پیروان و پسران و بالادستان و زیردستان، به سبب کفر و ضلال و تقلید کورکورانه از همدیگر) چندین برابر است، ولی (به علت عذاب سخت خود، اندازه عذاب دیگران را) نمی‌دانید. و رؤساء و پیشینیان به پیروان و پسینیان می‌گویند: شما هیچ‌گونه امتیازی بر ما ندارید (و تخفیفی از عقاب نه شما را است و نه ما را، چاره‌ای نیست جز وایلا و مدارا!) پس بچشید عذاب را به سبب کاری که خود کرده‌اید (و خود کرده را چاره نیست). ﴿أَدْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ﴾.

(در روز قیامت یزدان به این کافران) می‌گوید: به همراه گروه‌ها و دسته‌هایی از کافران انس و جنّی که پیش از شما (در دنیا مدّتی زندگی کرده‌اند و آن‌گاه از جهان) رفته‌اند وارد آتش دوزخ شوید!

به دوستان انس و جنّ خود در آتش ملحق شوید ... اینجا در آتش ... آیا ابلیس نبود که از فرمان پروردگار خود سر باز زده بود؟ او نبود که آدم و همسرش را از دوزخ بیرون کرد؟ او نبود کسانی از فرزندان آدم را گول زد و گمراه نمود؟ او نبود که یزدان تهدیدش فرمود که او و کسانی که او ایشان را گمراه سازد به آتش دوزخ درمی‌افتند؟ پس در این صورت جملگی به آتش درآئید ... پیشینیان و پسینیان به آتش درآئید ... همه دوستان و رفیقان یکدیگرید ... همه و همه با هم برابری!

در دنیا این ملت‌ها و گروه‌ها و دسته‌ها، بگونه‌ای با یکدیگر دوست و رفیق بوده‌اند که آخرین آنان از اولین ایشان پیروی می‌کرده است، و زبردست و فرمانروای آنان زبردست و فرمانبر ایشان را مهلت و فرصت بخشیده است و ریسمان را برای او شل کرده است ...

بنگریم و ببینیم که امروز دشمنیها و کینه توزیها در میانشان چگونه خواهد بود. چگونه همدیگر را به القاب زشت می خوانند و نفرین می نمایند:

﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ آخِثًا﴾.

هر وقت گروهی داخل آتش شود، گروه همجنس (پیشین) خود را نفرین می فرستد.

چه فرجام بدی! فرجام پلشتی که در آن پسر پدرش را نفرین کند! دوست، رفیق خود را ناشناخته انگارد! فرمانبر، فرمانروا را نا آشنا قلمداد کند!

﴿حَتَّىٰ إِذَا دَارَ كُوا فِيهَا جَمِيعًا﴾.

تا آن گاه که همه به هم می رسند و پیش هم گرد می آیند. و سپس به پیشین و آخرین به نخستین پیوند، و دورترین با نزدیکترین گرد آید، در این هنگام دشمنی و ستیز آغاز شود:

﴿قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا، فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ﴾.

پسینیان خطاب به پیشینیان می گویند: پروردگار! اینان ما را گمراه کرده اند (زیرا که پیش از ما بوده اند و ما را به سوی کفر رهبری نموده اند) پس آتش آنان را چندین برابر (تیزتر و عذابشان را بیشتر) گردان...

این گونه پریشانگوئی یا تراژدی ایشان آغاز می گردد! صحنه پرده از دوستان و رفیقان به کنار می زند و آنان را چنان که هستند می نمایاند، بدان هنگام که همدیگر را به زشتی یاد می کنند و دشمن یکدیگر می خوانند. این یکی آن دیگری را متهم می سازد، و آن دیگری این یکی را نفرین می کند. از «پروردگاران» بدترین سزا و کیفر را برای او می طلبد ... از «پروردگاران» که بر او دروغ می بستند و آیات او را تکذیب می کردند. آنان امروز تنها به سوی او برمی گردند و فقط به آستانه او می نالند و در پیشگاه او دعا می نمایند! پاسخ ایشان پذیرش دعای ایشان است. اما کدام پذیرش؟! ﴿قَالَ: لِكُلِّ ضِعْفٌ، وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.

می گوید: عذاب هر یک از شما چندین برابر است، ولی نمی دانید.

چندین برابر عذابی را که برای یکدیگر درخواست نموده اید، برای اینان و آنان پذیرفته شده است و عذاب همگی چندین برابر گشته است!

انگار آنان که دعای شرّ برایشان شده است، دعا کنندگان را نفرین می کنند، و بدا به حالشان می گویند. ناگهان بدیشان رو می کنند و مورد سرزنششان قرار می دهند ... بدیشان می گویند: همه ما برابر و یکسانیم ... به سزا و کیفر خود می رسم:

﴿وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ: فَإِن كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ، فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾.

رؤساء و پیشینیان به پیروان و پسینیان می گویند: شما هیچ گونه امتیازی بر ما ندارید (و تخفیفی از عقاب نه شما را است و نه ما را، چاره ای نیست جز واویلا و مدارا!) پس بچشید عذاب را به سبب کاری که خود کرده اید (و خود کرده را چاره نیست).

این صحنه دردناک مسخره انگیز، با این نفرین و دشمنانگی، پایان می پذیرد، و به دنبال آن سخن از چنین سرنوشتی می رود که هرگز دگرگون نمی شود، تا تأکیدی بر این گونه سرنوشت باشد ... این هم پیش درآمد صحنه ای است که مقابل و مخالف این است و در سرای پر نعمت آن جهان متعلق به مؤمنین است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ، وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ. لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ، وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾.

بیگمان کسانی که آیات (کتابهای آسمانی و نشانه های گسترده جهانی) ما را تکذیب می کنند و خویشتن را بالاتر از آن می دانند که بدانها گردن نهند، درهای آسمان بر روی آنان باز نمی گردد (و خودشان بی ارج و اعمالشان بی ارزش می ماند) و به بهشت وارد نمی شوند مگر این که شتر از سوراخ سوزن خیطای بگذرد (که به هیچ وجه امکان ندارد، و لذا ایشان هرگز به بهشت داخل نمی گردند). این چنین ما گناهکاران را

آیات یزدان را تکذیب می‌کنند، و بر خدا دروغ می‌بندند و از زبان خدا ناروا می‌گویند ... همه اینها اوصاف مترادفی در تعبیر قرآن هستند. اینک به صحنه مقابل بنگریم:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ - لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا - أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ، وَقَالُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا - وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ - لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ. وَتُودُوا: أَنْ تُلَكُمُ الْجَنَّةُ أَوْ رُتِّمُوها بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

کسانی که ایمان بیاوردند و کارهای شایسته انجام دهند - به هیچ کس (از آنان) جز به اندازه تاب و توانش تکلیف نمی‌کنیم - ایشان بهشتیانند و جاودانه در آن می‌مانند. هرگونه کینه‌ای را از دل‌هایشان می‌زدایم (تا برادرانه در کمال صفا و صمیمیت در بهشت بسر برند). در زیر (قصرها و درختان) آنان رودبارها جاری می‌گردد. (خزرم و خندان خدای را سپاس می‌گذارند) و می‌گویند: خدائی را سپاسگزاریم که ما را بدین (نعمت جاویدان و بی‌پایان) رهنمود فرمود و اگر (لطف و فضل و کرم) خدا (نبود و توسط پیغمبران ما را توفیق عنایت نمی‌فرمود و) رهنمودمان نمی‌نمود، هدایت فرا چنگ نمی‌آوردیم. واقعاً پیغمبران پروردگارمان حق آوردند (و حق گفتند و به سوی حق همگان را رهبری نمودند. در اینجا از سوی فرشتگان (خدا) ندا داده می‌شوند که: این بهشت شماست (که در جهان به شما وعده داده شده بود، و هم اینک) آن را به خاطر اعمالی (بایسته و کردارهای شایسته‌ای) که انجام داده‌اید به ارث می‌برید.

اینان کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند و کارهای خوب و پسندیده، به اندازه توانشان انجام داده‌اند ... اینان به بهشت خود برمی‌گردند! اینان ساکنان بهشتند - با اجازه خدا و در سایه لطف او - خدا در پرتو رحمتش بهشت را ارث و نصیب ایشان کرده است و در برابر کارهای

جزا و سزای دهیم. برای آنان (در دوزخ) بستری از آتش و بالاپوشهائی از آتش است. ما این چنین جزا و سزای ستمکاران (گمراه و کفر پیشه) را می‌دهیم. بفرما، هرگونه که می‌خواهی در برابر این صحنه شگفت بایست و بیندیش ... صحنه شتر در برابر سوراخ سوزن خیاطی! هر وقت این سوراخ کوچک برای عبور شتر بزرگ از آن امکان‌پذیر گردید، در این صورت منتظر باش - فقط در این صورت منتظر باش - درهای آسمان بروی این تکذیب‌کنندگان باز گردد و دعا و توبه ایشان پذیرفته شود - در حالی که زمان دعا و توبه هم به پایان آمده است - و به بهشت پرنعمت درآیند! ... اینک تا شتر وارد سوراخ سوزن شود، آنان در اینجا داخل آتش می‌مانند. آتشی که همه در آن گرد آمده‌اند و به هم رسیده‌اند و همایش کرده‌اند. در آنجا به سرزنش یکدیگر و نفرین همدیگر می‌پردازند، و بعضی برای بعضی دیگر کیفر بد و سزای ناگوار می‌طلبند، و همه و همه به کیفر و سزائی می‌رسند که برای یکدیگر درخواست می‌کنند!

﴿وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴾.

ما این چنین جزا و سزای ستمکاران (گمراه و کفر پیشه) را می‌دهیم.

وضع و حال ایشان را در آتش ببین:

﴿لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ﴾.

برای آنان (در دوزخ) بستری از آتش و بالاپوشهائی از آتش است.

برای ایشان از آتش دوزخ بستری است. قرآن این لایه آتش را برای تمسخر بستر می‌خواند. در صورتی که بستر نیست و نرم و آسایش‌بخش هم نیست. از آتش دوزخ برای ایشان رواندازها و بالاپوشهائی است که از بالا آنان را فرا می‌گیرد!

﴿وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾.

ما این چنین جزا و سزای ستمکاران (گمراه و کفر پیشه) را می‌دهیم.

ستمکاران بزهکارانند. ستمکاران مشرکانی هستند که

در پرتو این چنین لطفی و مرحمتی و بزرگواری و عنایتی.

از این موضوع بگذریم. اگر دقت شود، آنان که از زبان خدا دروغ گفته‌اند و تکذیب حقائق کرده‌اند و ستمگر و کافر و مشرک بوده‌اند، در میان آتش دوزخ، همدیگر را نفرین می‌کنند، و با یکدیگر دشمنی می‌ورزند، و دیگر سینه‌هایشان از کینه‌ها و کینه‌توزیها می‌جوشد و در غلیان است، پس از این که قبلاً دوستان صمیمی و یاران مخلص یکدیگر بوده‌اند ... اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو انجام داده‌اند، با یکدیگر در بهشت برادر و دوستدار و مخلص و مهربان هستند و در آنجا خوش و خرم می‌گذرانند، و پرنده امن و امان و رفاقت و دوستی بر بالای سرشان در پرواز است:

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ﴾

هرگونه کینه‌ای را از دل‌هایشان می‌زدائیم (تا برادرانه در کمال صفا و صمیمیت در بهشت بسر برند).

آنان انسان بوده‌اند. همچون انسان زیست کرده‌اند. چه بسا در زندگی دنیا کینه و کینه‌توزی میان‌شان برانگیخته شده است و پدیدار گردیده است، ولی آن را فروخورده‌اند، و با هرگونه دشمنی و دشمنانگی مبارزه کرده‌اند و بر آن پیروز شده‌اند ... اما با وجود این، آثاری از کینه و دشمنی در دل‌ها مانده است.

رسول خدا ﷺ فرموده است:

﴿أَلْغُلُّ عَلَى أَنْوَابِ الْجَنَّةِ كَمَبَارِكِ الْأَيْلِ قَدْ نَزَعَهُ اللَّهُ مِنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

کینه و دشمنی بر درگاه‌های بهشت بسان پشگل خوابگاه‌های شتران فرو افتاده‌اند. خدا آنها را از دل‌های مؤمنان بیرون کشیده است و به دور افکنده است.

از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرموده است: امیدوارم من و عثمان و طلحه و زبیر، از زمره کسانی باشیم که خداوند بزرگوار درباره‌ی ایشان فرموده است: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ﴾.

نیکویی که کرده‌اند و ایمان درستی که داشته‌اند، آن را به دست آورده‌اند...

این جزای پیروی از پیغمبران یزدان و سرکشی از شیطان است. جزاء اطاعت از فرمان خداوند بزرگوار و مهربان، و سرکشی از وسوسه دشمن پست قدیم است! اگر رحمت خدا نبود، کردارشان - به اندازه توانشان - بسنده نبود. پیغمبر خدا ﷺ فرموده است: ﴿لَنْ يَدْخُلَ أَحَدًا مِنْكُمْ الْجَنَّةَ عَمَلُهُ﴾.

عمل هیچ کسی از شما او را داخل بهشت نمی‌گرداند. بدو عرض کردند: و حتی تو را ای پیغمبر خدا ﷺ؟ فرمود:

﴿وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَعَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ﴾. (۱)

حتی مرا، مگر این که یزدان با مهر فراوان و بزرگواری بیکران خود مرا دریابد و مشمول عنایت خویش قرار دهد.

در اینجا هیچ‌گونه تناقض و اختلافی میان فرموده یزدان سبحان در این باره، و فرموده پیغمبر یزدان ﷺ نیست.

او از روی هوا و هوس خود صحبت نمی‌کند ... همه جدالهایی که پیرامون این مسأله، میان فرقه‌ها و دسته‌های اسلامی درگرفته است، قطعاً به سبب برداشت درست از این آئین نبوده است. بلکه از روی هوا و هوس خود سخن گفته‌اند! خدا می‌دانسته است که ضعف و عجز و قصور آدمیزادگان بدان اندازه است که اعمال و افعال ایشان بهای بهشت را تکمیل نمی‌کند و برای دریافت آن بسنده نیست. حتی عملکرد آنان بهای یک نعمت از نعمتهای یزدان در همین جهان که بدیشان عطاء فرموده است نمی‌باشد. بدین خاطر یزدان مهر و عطوفت را بر خود واجب کرده است، و از انسانها تلاش فقیر کوتاه دست ناتوان را پذیرفته است، و در برابر این تلاش ناچیزشان، از روی لطف و مرحمت خود، بهشت را برایشان واجب و لازم گردانده است، لذا با اعمال و افعالشان بلی که مستحق و سزاوار بهشت می‌گردند اما

است ... بهشتیان در سرای بهشت خود آرمیده‌اند، و دوزخیان نیز به سرنوشت خود اطمینان حاصل کرده‌اند. بدین هنگام گروه نخستین گروه دوم را فریاد می‌زنند و از ایشان می‌پرسند به چیزی رسیده‌اند که در دنیا خدا بدیشان وعده داده بود:

﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ: أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ قَالُوا: نَعَمْ! فَآذَنُوا مُؤَدِّنَ بَيْنَهُمْ: أَن لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ﴾.

(پس از استقرار بهشتیان در بهشت، و دوزخیان در دوزخ) بهشتیان دوزخیان را صدا می‌زنند که ما آنچه را پروردگارمان (توسط پیغمبران) به ما وعده داده بود همه را حق یافته‌ایم (و به نعمت و کرامت خدای خود رسیده‌ایم)، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافته‌اید (و به عقاب و عذاب خدا گرفتار آمده‌اید؟). می‌گویند: بلی! (همه را عین حقیقت دیده‌ایم و به عقاب هولناک و عذاب دردناکی دچار آمده‌ایم. دریفا و فسوسا! در این هنگام، میان بهشت و دوزخ) ندا دهنده‌ای در میانشان ندا درمی‌دهد که نفرین خدا بر ستمگران باد! آن ستمگرانی که (مردمان را) از راه خدا باز می‌داشتند، و (بر راستای خداشناسی سدها و مانعها ایجاد می‌کردند، و در دلهای مردمان شکها و گمانها می‌انداختند تا آنان را منحرف سازند و بدیشان) راه خدا را کج و نادرست نشان دهند، و آنانی که به آخرت کفر می‌ورزیدند (و به جهان دیگر ایمان نداشتند).

در این پرسش، تمسخر تلخی نهفته است ... مؤمنان اطمینان و ایمان کامل دارند به تحقق وعید خدا، همان‌گونه که اعتقاد و ایمان دارند به تحقق وعده خدا، اما باز هم می‌پرسند!

پاسخ در یک کلمه ذکر می‌شود: بلی!...

در اینجا است که پاسخ پایان می‌گیرد، و گفتگو تمام می‌شود:

هرگونه کینه‌ای را از دل‌هایشان می‌زداییم.

دوزخیان با آتشی می‌سوزند که از بالا و پائین ایشان را دربرگرفته است. اما اهل بهشت از زیر کاخها و درختان ایشان رودبارها و چشمه‌سارها جاری است، و نسیم‌های خوش و ملایمی فضا را عطرآگین کرده است:

﴿تَجْرِي مِنَ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ﴾.

در زیر (کاخها و درختان) آنان رودبارها روان است. دوزخیان به بدگوئی همدیگر و دشمنی با یکدیگر سرگرم هستند، اما بهشتیان سرگرم سپاس و اقرار به الطاف خداوند:

﴿وَقَالُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا - وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ، لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ﴾.

می‌گویند: خدائی را سپاسگزاریم که ما را بدین (نعمت جاویدان و بی‌پایان) رهنمود فرمود، و اگر (لطف عمیم و فضل کریم) خدا (نبود و توسط پیغمبران ما را توفیق عنایت نمی‌فرمود و) رهنمودمان نمی‌نمود، هدایت فراچنگ نمی‌آوردیم. واقعاً پیغمبران پروردگارمان حق آوردند (و حق گفتند و به سوی حق همگان را رهبری نمودند).

بدان هنگام که دوزخیان را با تحقیر و توبیخ فریاد می‌دارند:

﴿أَدْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ﴾.

به همراه گروه‌ها و دسته‌هایی از کافران انس و جنی که پیش از شما رفته‌اند وارد آتش دوزخ شوید!

بهشتیان را با تعظیم و تکریم فریاد می‌دارند:

﴿وَنُودُوا أَن تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

ندا داده می‌شوند که: این بهشت شماست آن را به خاطر اعمالی که انجام داده‌اید به ارث می‌برید.

تقابل تامی میان بهشتیان و دوزخیان است.

سپس عرضه صحنه‌ها به پیش می‌رود. ناگهان خود را در برابر صحنه‌ای می‌یابیم که ملحق به صحنه پیشین



را که در دل دارند بگونه راست و درست و بی کم و کاست بیان می نماید.



آن گاه چشم متوجه ظاهر صحنه می گردد. در آن برجستگی و مانعی می بیند که بهشت را از دوزخ جدا کرده است و میان آن دو قرار گرفته است. بالای این برجستگی و مانع اشخاصی هستند که بهشتیان و دوزخیان را از روی سیماها و نشانه هائی که دارند از یکدیگر جدا و شناسائی می کنند ... پس بنگریم و ببینیم آنان چه کسانی هستند و چه کاری با بهشتیان و دوزخیان دارند:

﴿وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ، وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَاهِهِمْ. وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ: أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ... لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ. وَإِذَا ضَرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا: رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيَاهِهِمْ قَالُوا: مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ. أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾.

در میان بهشتیان و دوزخیان مانعی وجود دارد (اعراف نام) و بالای اعراف مردانی (از بهترین مؤمنان و برگزیده ترین ایشان) قرار دارند و (از آنجا همه مردمان را می نگرند و نیکان و بدان) جملگی را از روی سیمای (سعادت یا شقاوت) ایشان می شناسند. بهشتیان را بدان گاه که هنوز وارد بهشت نشده اند و می خواهند بدان داخل شوند فریاد می دارند که درودتان باد! (مژده باد شما را که خوفی و هراسی ندارید و جاودانه در بهشت ماندگارید). هنگامی که چشمان (مؤمنان مستقر در اعراف) متوجه دوزخیان می شود، (آنچه نادیدنی است آن بینند، و از هراس آتش دوزخ) می گویند: پروردگارا! ما را با (این) گروه ستمگر همراه مگردان. و آنان که بر اعراف جایگزینند مردانی (از دوزخیان) را که از سیمایشان آنان را می شناسند،

﴿فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ: أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا، وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ﴾.

ندا دهنده ای در میانشان ندا درمی دهد که نفرین خدا بر ستمگران باد. آن ستمگرانی که (مردمان را) از راه خدا باز می داشتند، و (بر راستای خداشناسی سدها و مانعها ایجاد می کردند، و در دلهای مردمان شکها و گمانها می انداختند تا آنان را منحرف سازند و بدیشان) راه خدا را کج و نادرست نشان دهند، و آنانی که به آخرت کفر می ورزیدند (و به جهان دیگر ایمان نداشتند).

معنی «ظالمین» مورد نظر مشخص می گردد. این واژه مترادف با معنی «کافرین» است. و آنان کسانی که مردمان را از راه خدا باز می دارند و کژ راهه را می خواهند، کژراهه ای که راست و صاف نباشد. به آخرت نیز ایمان ندارند.

در این وصف:

﴿وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا﴾.

می خواهند راه خدا را کج و نادرست نشان دهند.

اشاره به حقیقت چیزی دارد که کسانی در صدد آن هستند. کسانی که مردمان را از راه خدا باز می دارند. آنان راه کج و نادرست را می خواهند و راه راست و درست را نمی خواهند. در پی کجی و کژی هستند، نه به دنبال راستی و درستی. چه راستی و درستی یک شکل بیش ندارد: شکل حرکت در راه خدا و برنامه و شرع او. هر چیزی جز این، کج و کژ است، و کجروی طلبیدن و کژراهه خواستن است. این نوع طلبیدن و خواستن هم منتهی به کفر و ناباوری به آخرت می گردد. کسی که مردمان را از راه خدا باز می دارد و از برنامه و شرع او کناره گیری می کند، قطعاً به آخرت ایمان ندارد، و مطمئن نیست که به سوی پروردگارش برمی گردد ... این، تصویر حقیقی سرشت کسانی است که از شرعی جز شرع خدا پیروی می کنند. تصویری که حقیقت درونهای این چنین کسانی را جلوه گر می سازد، و آنچه

می شوند و چشمانشان بدیشان می افتد - انگار که به اجبار نه به اختیار بدانان می نگرند - به خدا پناه می برند و خویششان را در پناه خدا می دارند و از آستانه کریمانه اش کرنش کنان درخواست می نمایند که سرنوشت ایشان با چنین افرادی رقم نخورد و با آنان به دوزخ نیفتند:

﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رَجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَاهِهِمْ. وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ: أُنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ... لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ... وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا: رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.

بالای اعراف مردانی قرار دارند و جملگی را از روی سیمای ایشان می شناسند. بهشتیان را بدان گاه که هنوز وارد بهشت نشده اند و می خواهند بدان داخل شوند فریاد می دارند که درودتان باد! ... هنگامی که چشمان ایشان متوجه دوزخیان می شود، می گویند: پرودگار! ما را با گروه ستمکار همراه مگردان.

سپس به کسانی از بزرگان بزهکار می نگرند که ایشان را با هیئت و سیمایشان می شناسند. با لومه و سرزنش بدیشان رو می کنند و بر زخمهایشان نمک می پاشند و می گویند:

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيَاهِهِمْ. قَالُوا: مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تُسْتَكْبِرُونَ﴾.

آنان که بر اعراف جایگزینند، مردانی (از دوزخیان) را که از سیمایشان آنان را می شناسند، صدا می زنند و می گویند: آیا گردآوری (مال و ثروت و سپاه و حشم) شما، و چیزهائی که (می پرستیدید و) بدانها می نازیدید و آنها را بزرگ می داشتید، چه سودی به حالتان داشت؟

هان! هم اینک شما در دوزخ هستید. نه گردآوری

صدا می زنند و می گویند: آیا گردآوری (مال و ثروت و سپاه و حشم) شما، و چیزهائی که (می پرستیدید و) بدانها می نازیدید و آنها را بزرگ می داشتید، چه سودی به حالتان داشت؟ آیا اینان (که هم اکنون به بهشت می روند و غرق نعمت جاوید یزدان می شوند) همان کسانی نیستند که (در دنیا) سوگند می خوردید: ممکن نیست خداوند رحمی بدیشان کند (و آنان را به بهشت نائل گرداند؟ ای مؤمنان به کوری چشم کافران) به بهشت درآئید. نه ترسی متوجه شما می گردد و نه به غم و اندوهی گرفتار می آئید. (چرا که بهشت جای سعادت و سرور و شادمانی و نعمت جاویدان یزدانی است).

روایت شده است: این اشخاصی که بالای اعراف می ایستند - اعراف سد و مانعی میان بهشت و دوزخ است - گروهی از انسانهایند که خویها و بدیهایشان برابر است.<sup>(۱)</sup> خویهایشان بدان پایه و مایه نرسیده است که با بهشتیان ایشان را داخل بهشت گردانند، و بدیهایشان بدان اندازه نیست که ایشان را با دوزخیان به دوزخ درافکند ... میان هر دو گروه قرار گرفته اند. چشم به راه مرحمت و مکرمت یزدانند. آنان بهشتیان را با هیئت و سیمایشان می شناسند - چه بسا آنان را با سفیدی و شادابی چهره هایشان، یا با نوری که در پیشاپیش و در طرف راستشان در تلائل است می شناسند - دوزخیان را نیز با هیئت و سیمایشان - چه بسا آنان را بشناسند با سیاهی و غبار غم و اندوه چهره هایشان، یا با نشانه و داغی که بر بینیهایشان نهاده شده است، بینیهائی که در دنیا آنها را متکبران بالا می گرفتند، همان گونه که در سورة قلم آمده است:

﴿سَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾.

(قلم / ۱۶)

ما بر بینی او داغ (ننگ) می نهیم.

کسانی که بر بلندیهای اعراف قرار دارند رو به بهشتیان می کنند و بدیشان درود می فرستند ... درودشان می فرستند و امیدوارند که یزدان ایشان را با بهشتیان به بهشت داخل گرداند ... اما هنگامی که متوجه دوزخیان

۱- برخی از مفسران می گویند: مردانی که بر اعراف قرار دارند از زبدگان مؤمنان هستند. (مترجم)

ایشان را از جهان آجل بازداشت).

سپس ناگهان صدای انسانها همه خاموشی می‌گیرد تا پروردگار صاحب عزّت و جلالت، و خداوندگار ملک و ملکوت، و دارای حکم و حکومت، به سخن درآید و بفرماید:

﴿فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا. وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ. وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ؟ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسَوْهُ مِنْ قَبْلُ: قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ، فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا، أَوْ نَرُدُّهُ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ. قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.﴾

امروز ایشان را (از برخوردارى از الطاف و انعام خود بى‌نصيب، و آنان را) از یاد مى‌بریم، چون که ایشان رسیدن به چنین روزی را از یاد بردند و آیات (دیدنی جهان و خواندنی قرآن و سائر کتابهای آسمانی) ما را انکار کردند. بیگمان کتاب بزرگی (به نام قرآن) را برای آنان فرستاده‌ایم که با آگاهی (کامل و شامل خدایانه خود از فطرت انسان و سرشت جهان، احکام و معنی) آن را توضیح داده و تبیین کرده‌ایم تا مایه هدایت (ایشان به سوى سعادت) و رحمت (خدا در هر دو سرا) برای کسانی باشد که مؤمنین (بدان) باشند. آیا (افراد بى‌باور) انتظار جز این را دارند که سرانجام تهدیدهای کتاب خدا را مشاهده کنند (و عقاب و عذاب موعود او را هم اینک ببینند؟). روزی چنین سرانجامی فرا می‌رسد و عقاب و عذاب خدا گریبانگیرشان می‌گردد، در آن روز) آنان که در دنیا آن را فراموش کرده‌اند و پشت گوش انداخته‌اند، می‌گویند: بیگمان پیغمبران پروردگارمان آمدند و حق را با خود آوردند (و ما و دیگران را به سوى آن دعوت کردند، ولی ما بدان کافر شدیم و اکنون پشیمانیم و راه چاره‌ای برای خود نمی‌دانیم). آیا میانجیگرانی داریم که برای ما میانجیگری کنند (و ما را از دست عذاب برهانند؟) یا

دارائی و نه سپاه و حشم به شما سود رسانیده است، و نه تکبر و خودبزرگ بینی، شما را از دوزخ رهانیده است. سپس به یادشان می‌آورند چیزهائی را که در دنیا راجع به مؤمنان می‌گفتند و گمان می‌بردند که مؤمنان سرگشته و ویلاند، و یزدان مرحمت خود را بهره‌ایشان نمی‌گرداند:

﴿أَهْؤْلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ!﴾

آیا اینان (که هم اکنون به بهشت می‌روند و غرق نعمت جاوید یزدان می‌شوند) همان کسانی نیستند که (در دنیا) سوگند می‌خوردید: ممکن نیست خداوند رحیمی بدیشان کند؟ هم اینک بنگرید ایشان کجایند؟ و چه چیز بدیشان گفته می‌شود؟

﴿أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.﴾

به بهشت درآئید. نه ترسی متوجه شما می‌گردد و نه به غم و اندوهی گرفتار می‌آئید.

در پایان، ما صدائی را از جانب دوزخ می‌شنویم، صدائی لبریز از تمنا و تقاضا و تكدّی و گدائی:

﴿وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ: أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ!﴾

دوزخیان بهشتیان را صدا می‌زنند که مقداری از آب یا چیزهائی که خداوند قسمت شما فرموده است به ما عطاء کنید!

به دیگر سو می‌نگریم و متوجه می‌شویم که پاسخی به دوزخیان می‌دهند که سرشار از یادآوری دردناک تلخ است:

﴿قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ. الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ حُلُومًا وَ لِبَآءَ وَعَرَّتُهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا.﴾

بهشتیان می‌گویند: خداوند آب و چیزهای بهشت را بر کافران قدغن کرده است. آن کسانی که (به دنبال دین حق راه نیفتادند و بلکه) خوشگذرانی و بازی را آئین خود کردند (و دین را مسخره پنداشتند و به بازیچه گرفتند) و زندگی دنیا آنان را گول زد (و جهان عاجل،

آن، و بر حذر داشتن از تکذیب آیات یزدان و پیغمبران خداوند سبحان، و بیم دادن از انتظار صدق پیدا کردن و وقوع یافتن مفاهیم و مقاصد این کتاب ... آخر آنچه دیدیم و شنیدیم تعبیر سخنان، و معانی مقاصد این کتاب بود. آنجا که فرصت توبه و برگشت از بزهکاریها نمی‌ماند. در شدائد و سختیهای آن هیچگونه شفاعت و میانجیگری وجود ندارد، و از دست کسی برای کسی چیزی ساخته نیست، و برگشتن بدین جهان و از نو پرداختن به اعمال و افعال، وجود ندارد.

نمایش عرضه صحنه‌های شگفت این گونه به پایان می‌آید. از آن بیدار و هوشیار می‌گردیم و به خود می‌آئیم، انگار که از دیدن صحنه گیرا و تکان دهنده‌ای بیدار و هوشیار می‌گردیم و به خود می‌آئیم.

از آن جهان بدین جهان برمی‌گردیم، جهانی که ما در آن بسر می‌بریم. در حالی که کوچ دور و درازی و پرنشیب و فرازی را در رفت و برگشت پیموده‌ایم. این کوچ، کوچی بود به درازای این جهان. کوچی بود در گستره قیامت و جایگاه‌های همایش جملگی انسانها و حساب و کتاب همگان و آن‌گاه سزا و جزای ایشان ... پیش از آن، آفرینش نخستین انسان را می‌نگریستیم، و با سقوط انسان به زمین و راه افتادن انسان در آن، سیر و سفری داشتیم.

این‌گونه قرآن مجید دل‌های انسانها را به چنین فاصله‌ها و جهانها و زمانها می‌برد و می‌گرداند ... به دل‌هایشان نشان می‌دهد آنچه بوده است و آنچه هست و آنچه خواهد بود ... همه اینها در چند نگاه و چند لحظه ... تا دل‌ها به خود آیند و پند گیرند و گوش به اندرز اندرزگو دهند و بشنوند:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ، فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ، لَتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. إِنِّيْهِمَا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ، وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ، قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾.

(این قرآن) کتابی است که از (سوی یزدان جهان) بر تو نازل شده است و نباید از ناحیه آن هیچ‌گونه نگرانی و

(کاری کنند که مجدداً به جهان) برگردانده شویم تا اعمالی انجام دهیم جدای از اعمالی که قبلاً می‌کردیم؟ (ولی مگر ممکن است چنین شود؟! آنان پاسخی برای خود نمی‌شنوند. چرا که با غرور بیجا در دنیا) ایشان خویشتن را زیانبار کرده‌اند، و هستی خود را باخته‌اند، و معبودهایی را که به دروغ ساخته بودند همگی گم گشته‌اند و ناپدید شده‌اند.

پرده‌های صحنه این‌گونه در رفت و برگشت، پیاپی می‌شوند و پشت سر هم می‌آیند و می‌روند ... لحظه‌ای با آخرت و لحظه‌ای با دنیا سپری می‌شوند، و نگاهی بدان سرای و نگاهی بدین سرای افکنده می‌شود. دمی با شکنجه دیدگان و عذاب چشیدگان دوزخ طی می‌گردد، آنان که فراموش شده‌اند بدان گونه که رسیدن به چنین روزی را فراموش کرده بودند و آیات یزدان رانمی‌پذیرفتند. کتاب بزرگ بیانگر و روشننگری، آن آیات را با خود به ارمغان آورده بود. کتابی که یزدان سبحان، آگاهانه و عالمانه آن را شرح و بسط داده است و توضیح و تبیین کرده است. ولی به ترک آن گفته‌اند و به دنبال هواها و هوسها راه افتاده‌اند و از همتها و گمانها پیروی نموده‌اند ... دمی با آنان بسر می‌برد که هنوز در دنیا هستند و منتظر فرجام این کتاب و فرجام تهدید و بیمی هستند که این کتاب خطاب بدیشان داشته است، و بر حذر از این شده‌اند که این چنین فرجامی گریبانگیرشان گردد .. فرجام آن همان است که در این صحنه می‌بینند و در زندگی ایشان هم اینک وقوع پیدا کرده است.

واقعاً دل‌هره‌های شگفت و تکان‌های شگرفی است که در پرده‌های این صحنه نمایشی به تماشا درمی‌آید و جلوه گر می‌آید. جز این کتاب عجیب هیچ کتاب دیگری نمی‌تواند آن جنبشها و لرزشها را این گونه آشکار و پدیدار کند و بنمایاند.

بدین منوال و بر این روال، نمایش بزرگ به پایان می‌رسد، و پیرو آن همگام و هماهنگ با آغاز آن جلوه گر می‌آید، به عنوان یادی از این روز و صحنه‌های

داستان آفرینش انسان، داستان آفرینش آسمانها و زمین را مطرح می‌سازد. چشمها و بینشها را متوجه رازها و رمزهای جهان هستی می‌کند: ظواهر و وقائع و احوال و اوضاع آن، و شبی که در چرخ گردنده گوز پشت آسمان به دنبال روز است و آن را می‌جوید، و خورشید و ماه و ستارگان و سیارگانی که به فرمان یزدان مسخرند، و بادهائی که در فضا می‌وزند و چرخ می‌زنند و ابرها را با اجازه یزدان با خود برمی‌دارند و به سوی سرزمینهای مرده و خشکیده می‌برند، و هنگامی که می‌بارند ناگهان این چنین سرزمینهای مرده‌ای جان می‌گیرند و زندگی موج می‌زند و زمینهای مرده و خشکیده پیشین انواع محصولات و ثمرات تولید می‌کنند و به همگان ارمغان می‌دارند.

پس از شناوری و گردش در گستره ملکوت یزدان، و پس از داستان پیدایش انسان، و به تصویر کشیدن دو طرف ابتداء و انتهاء کوچ، و سخن از پیروی اهریمن و خود را بزرگتر از پیروی پیغمبران یزدان دیدن، و بیان جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و آداب و رسوم جاهلیت، آداب و رسومی که انسانها برای خویشتن ترتیب می‌دهند بدون اجازه یزدان و شرع خداوند سبحان، روند قرآنی بدین گستره فراخ پای می‌نهد تا انسانها را به سوی پروردگارشان برگرداند. پروردگاری که سراسر جهان هستی را آفریده است و آن را مسخر کرده است، و جهان هستی را با قوانین و سنن خود استوار داشته است و آن را با قضا و قدر خود می‌گرداند و کار و بارش را می‌چرخاند، و تنها او است که می‌آفریند و فرمان می‌راند.

این نوای نیرومند ژرفی است که درباره عبودیت و بندگی همه هستی در برابر آفریدگار خود سر داده می‌شود و هماهنگی شگرفی را ساز می‌کند. نوا و هماهنگی شگفتی که سرباز زدن مستکبرانۀ انسان از این عبودیت و بندگی، در سراسر جهان هستی چیز بیگانه و ناجوری است، و آن کس که سرباز می‌زند و از همه موجودات هستی کناره‌گیری می‌کند و به راه

ناراحتی به خود راه دهی. (نه نگرانی از ناحیه بار سنگین رسالتی که بر دوش داری و نه از جانب عکس‌العملهایی که دشمنان سرسخت در برابر آن نشان می‌دهند، و نه از سوی نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می‌رود. چرا که هدف از نزول این قرآن این است) که بدان (کافران را از عواقب شوم افکار و اعمالشان) بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی. از چیزی پیروی کنی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنی (و فرمان می‌پذیری). کمتر متوجه (اوامر و نواهی خدا) هستی (و کمتر پند می‌گیری).

(اعراف / ۲ و ۳).

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ ۖ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْخَلَّاقُ وَالْمُخَرِّجُ ۖ يَبَارِكُ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾ أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾ وَلَا تَقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا ۚ إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾ وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتِ سَحَابًا نُّقَالَ اسْقِنْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَاهُ إِلَيْنَا مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۚ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ ۖ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا تَكْدًا ۚ كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿٥٨﴾

پس از آن کوچ دور و درازی که از مبدأ تا معاد را دربر گرفته بود، روند قرآنی دست انسانها را می‌گیرد و کوچ دیگری در اندرون جهان، و در صفحه پدیدار در برابر دیدگان را می‌آغازد، و انسان را در این کوچ به همراه می‌برد و به گشت و گذار می‌اندازد. پس از

آنها نمی‌رود، نافرمانبردار و زشترو در دائره وجود است.

در سایه این صحنه‌ها، و در رویارویی با این آهنگ و نوا، خدا ایشان را فریاد می‌دارد که:

﴿أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا، وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا، إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

پروردگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک خوانید (و در دعا با بلند گرداندن صدا یا درخواست چیز ناروا از حد اعتدال تجاوز نکنید که) او تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. در زمین بعد از اصلاح آن (توسط خدا یا بر دست انبیاء علی‌الخصوص محمد مصطفی) فساد و تباهی نکنید و خدا را بیمناکانه و امیدوارانه به فریاد خوانید، (بیم از عدم پذیرش، و امید به رحمتش). بیگمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است. (پس نیکوکار باشید تا دعای شما پذیرفته گردد و رحمت خدا شامل شما شود).

بی‌شائبه از کفر و شرک خدا را پرستیدن، و او را طاعت و عبادت خالصانه کردن، و اظهار عبودیت و بندگی انسان در برابر یزدان، جز فرع و شاخه‌ای از تسلیم سراسر هستی در برابر سلطه و قدرت آفریدگار، و اظهار عبودیت و بندگی جملگی کائنات در مقابل شوکت و عظمت پروردگار نیست ... این الهامی است که برنامه قرآنی در صدد بیان آن و ژرفا بخشیدن بدان در دل انسان است ... هر دلی یا هر خردی که هوشیار و آگاه، به این هستی و قوانین نهفته در آن بنگرد، و ظواهر جهان را ورنه‌انداز کند که گویای چنان قوانین نهفته‌اند، قطعاً تأثیری را احساس می‌کند که سلطه و قدرت آن را نمی‌تواند برگرداند. همچنین از ژرفای درون به لرزه و تکان درمی‌آید در برابر احساس نیرومندی که نسبت به وجود خداوندگاری پیدا می‌کند که اداره‌کننده جهان، و روزی‌رسان همگان، و آفریدگار و فرمانروای کیهان است ... این هم نخستین گام جهت

برانگیختن این دل - برای پذیرش فرموده‌های شخص فراخوان به سوی یزدان، و تسلیم شدن در برابر سلطه و قدرت خداوند سبحان است، خداوندی که سراسر هستی تسلیم فرمان او و سر بر خط دستور او است و از فرمان و دستورش کناره‌گیری نمی‌کند و سربر نمی‌تابد. بدین خاطر، برنامه قرآنی، گستره این هستی را به عنوان نخستین جولانگاه جلوه‌گری حقیقت الوهیت، و بندگی انسانها در برابر خداوندگار یکتا، و احساس دل‌هایشان و وجودشان همه به حقیقت عبودیت، و مرز حقیقی چنین عبودیتی را چشیدن که در تسلیم مطمئنانه و افاقانه‌ای نهفته است که پی‌می‌برد همه چیزهای پیرامون او و همه آفریده‌های دور و بر او که ساختار یزدانند، با او همصدا و هم‌نویسند.

تنها برهان عقلی نیست که برنامه قرآنی از آن برای نشان دادن عبودیت هستی در برابر یزدان، و مسخر بودن جهان در برابر فرمان خدای سبحان، و تسلیم سراسر کیهان، مطیعانه و سهل و ساده و دقیق و عمیق، در مقابل فرمان آفریدگار و حکم خداوند دادار، از آن استفاده می‌کند. بلکه ذوق دیگری و چشم دیگری در میان است غیر از برهان عقلی، ولی همراه با برهان عقلی است! این چنین ذوقی، ذوق مشارکت و هم‌آوایی و هم‌نوائی با هستی، و ذوق اطمینان یافتن و آرمیدن، و حرکت کردن و روان شدن با کاروان همه جاگستر ایمان است.

چشائی بندگی خشنودانه‌ای است که فشار نمی‌تواند آن را پدیدار کند، و زور نمی‌تواند آن را به سیر و حرکت اندازد ... بلکه پیش از فرمان و تکلیف یزدان عاطفه عشق و آرمیدن و هماهنگی با سراسر هستی است که آن را به موج می‌اندازد و به جنبش و حرکت می‌افکند ... دیگر اندیشه‌گریز از فرمان، و فرار از زور، در میان نیست. چرا که چنین بندگی و عبودیتی، به نیاز فطری خود در تسلیم زیبا و آرام‌بخش پاسخ می‌گوید. تسلیم خداوندگاری شدن که پیشانیها را بالاتر از آن می‌برد که برای جز خدا به کرنش درآید و جز او را پرستش

می‌زید، و مسائل خود را از چیزهائی استخراج و استنباط می‌کند که پیرامون او موجود است. از آنجا که یزدان چیزی همانند و هسان او نیست، دیگر اندیشه بشری دربارهٔ پدید آوردن صورت و شکل معینی از ذات یزدان بزرگوار درمی‌ماند. وقتی که اندیشه بطور کلی دربارهٔ صورت و شکل ذات پروردگار متعال نتواند کاری بکند، معلوم است که دربارهٔ تصوّر کیفیت افعال یزدان هم هیچگونه کاری از اندیشهٔ بشری ساخته نیست. آنچه برای انسان امکان‌پذیر است اندیشیدن دربارهٔ پدیده‌های پیرامون او است. جولانگاه اندیشهٔ انسان همین است و بس.

بدین سبب همهٔ پرسشهایی همانند این‌گونه پرسشها پوچ و مخالف با این اصل ایدئولوژی اسلامی است: خدا چگونه آسمانها و زمین را آفریده است؟ چگونه روی عرش استقرار پذیرفته است؟ عرش که خدا بر آن استقرار پذیرفته است چگونه است؟ این‌گونه پرسشها و پرسشهایی هسان اینها نادرست و ناسازگار با این اصل اعتقادی اسلامی است ... پاسخ بدانها نیز پوچ‌تر و نادرست‌تر از خود پرسشها است. کسی که با این اصل اسلامی آشنا باشد، به چنین پرسشهایی پاسخ نمی‌گوید. با کمال تأسف دست‌ها و گروه‌هایی، در تاریخ اندیشهٔ اسلامی، سخت بدین‌گونه مسائل پرداخته‌اند و به چنین پرسشها و پاسخهایی عمیقاً فرو رفته‌اند. این امر هم بیماری فلسفهٔ یونانی بوده است که به تاریخ اندیشهٔ اسلامی سرایت کرده است.

و اما روزهای ششگانه‌ای که خداوند آسمانها و زمین را در آنها آفریده است، آنها هم جزو غیب هستند و کسی از انسانها و از همهٔ آفریده‌های خدا آن غیب را ندیده است و بر آن اطلاع پیدا نکرده است:

﴿ مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ ﴾

من آنان را به هنگام آفرینش آسمانها و زمین، و (حتی برخی از) خودشان را هم به هنگام آفرینش (برخی از) خودشان (در صحنهٔ خلقت) حاضر نکرده‌ام. (کهف/ ۵۱)

نماید. تسلیم والای بزرگوارانهٔ خداوندگار جهانیان شدن و بس.

این تسلیم والا و بزرگوارانه همان است که معنی ایمان را نشان می‌دهد، و به ایمان مزه و چشش ویژهٔ خود را می‌بخشد ... این‌گونه بندگی و عبودیت است که معنی اسلام را پیاده می‌کند، و سرزندگی و روح بدان می‌بخشد ... این چنین بندگی و عبودیتی است که قاعده‌ای شده است که باید پیش از تکلیف و فرمان، و پیش از شئائر و مراسم آیینی و قوانین و احکام شرعی، برپا و برجا و استوار گردد ... بدین خاطر است که در برنامهٔ حکیمانه و پرحکمت و فلسفهٔ قرآنی، این همه عنایت و توجه به پیدایش عبودیت پسندیده، و بیان کردن و ژرفا بخشیدن و محکم نمودن آن، مبذول شده است.

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، يُغْشِي اللَّيْلُ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَبِثًا، وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ. أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ. تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به ادارهٔ جهان هستی پرداخت. (پردهٔ تاریک) شب، روز را می‌پوشاند و شب‌شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

عقیدهٔ اسلامی، به اندیشهٔ بشری دربارهٔ ذات یزدان سبحان، و راجع به کیفیت افعال خداوند متّان، هیچ‌گونه مجالی نمی‌دهد ... چه، چیزی بسان یزدان نیست ... از آنجا که چیزی همانند و هسان خدا نیست، اندیشهٔ بشری حق ندارد صورت و شکلی از ذات یزدان را پدیدار و نمودار گرداند. اندیشه‌های بشری، زاده و زائدهٔ حدود و ثغور محیطی است که خود بشر در آن



خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

خداوندی که این جهان دیدنی را با این همه فراخی و بزرگی آفریده است، و بر این جهان عظیم چیره است و آن را با فرمان خود اداره می‌کند و با قضا و قدر خویش می‌گرداند. با شب روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان می‌گردد و او را می‌جوید، در این چرخه همیشگی: چرخه شب که به دنبال روز است و در این فلک چرخنده آن را می‌جوید ... خداوندی که خورشید و ماه و ستارگان را با فرمان خود رام کرده است و مسخر فرموده است ... خداوندی که آفریننده و نگهدار و نگهدار و اداره کننده و گرداننده جهان است، و «پروردگار شما» است. او است که سزاوار است پروردگار شما باشد. شما را با برنامه خود تربیت می‌کند و پرورش می‌دهد، و با نظم و نظام خویش شما را گرد می‌آورد، و برای شما با اجازه خود، قوانین و مقررات تعیین می‌کند، و با حکم خود میانتان داوری می‌نماید ... او است که می‌آفریند و فرمان می‌راند ... همان‌گونه که هیچ آفریدگاری با او نیست، هیچ فرمانروائی هم با او نیست ... این مسئله‌ای است که هدف این عرضه کردن است ... مسئله الوهیت و ربوبیت و حاکمیت است که تنها منحصر به یزدان سبحان است ... این هم مسئله عبودیت انسانها در قانون و شریعت زندگی ایشان است. این است موضوعی که روند سوره به بهانه مسائل لباس و طعام در پی آن است ... همان‌گونه که روند سوره انعام با آن رویاروی می‌شد در مسائل چهارپایان و کشت و زرعها و مراسم عبادی و نذرها.

هدف بزرگی که روند قرآنی با این عرضه در پی آن است از یادمان نبرد که چند لحظه‌ای در برابر زیبایی و دلربائی صحنه‌ها و سرزندگی و حرکت و الهامهای شگفت آنها بایستیم. چه این امور شگرف، همتای هدف بزرگی است که سوره در صدد آن است. چرخه تصور کردن و فهمیدن، و چرخه شب و روز در این فلک چرخنده، و روز که شب را شتابان می‌جوید و

همه چیزهائی که درباره این شش روز گفته می‌شود، مستند به اصل مورد اطمینانی نیست. این شش روز، می‌تواند شش مرحله باشد. و چه بسا شش دوره باشد. یا شش روز از روزهای خدا باشد و این روزها با مقیاس‌های زمانهای ما نباشد که ناشی از قیاس حرکت کرات است. چرا که پیش از آفرینش کائنات، این کراتی که ما زمان را با حرکت آنها می‌سنجیم وجود نداشته‌اند ... پس باید چیز دیگری باشد ... هر چه هست کسی نمی‌تواند قاطعانه بگوید مراد از این شماره دقیقاً چیست ... هر آنچه از این آیه و امثال آن برداشت می‌شود، به صورت «تخمین» بشری است نه یقین. تخمین نیز از پله فرض کردن و ظن بردن بالاتر نمی‌رود، هر چند «علم» نامیده شود. این‌گونه تلاشها تلاشهای خودسرانه و بی‌اساس است. چنین تلاشهایی ناشی از شکست روانی در برابر «علم» است. علمی که در این جولانگاه از درجه ظن و فرضها فراتر نمی‌رود. خویشتن را از این‌گونه بحثها و سخنهایی می‌رهانیم که چیزی بر راه و هدف آیات قرآن نمی‌افزایند، تا همراه با آیات زیبا بدین کوچ الهامگرانه‌ای بپردازیم که در نواحی جهان دیدنی، و در اسرار و رموز پنهان آن، انجام می‌پذیرد.

❦

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، يُعْشَى اللَّيْلُ أَلْهَارَ يَطْلُبُهُ حَبِثًا، وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ. أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ. تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾.

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به اداره جهان هستی پرداخت. با (پرده تاریک) شب، روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان،

بدین خاطر است که دل انسان به تکان درمی آید، در پاسخگویی به فرمان، هماهنگ و همراه می گردد با کاروان زندگانی که پذیرای فرمان و پاسخگوی دستور خداوند می مانند ... از اینجا است که این قرآن سلطه و قدرت دارد، سلطه و قدرتی که کلام بشر این سلطه و قدرت را ندارد ... قرآن فطرت انسان را با این سلطه و قدرت برگرفته از گوینده اش - سبحانه و تعالی - مخاطب قرار می دهد، گوینده قرآن یزدان جهان که از راه ها و دریچه های دلها و از اسرار و رموز فطرتها کاملاً آگاه است.

هنگامی که روند قرآنی به این مقطع می رسد، در حالی که وجدان بشری از دیدن صحنه های زنده هستی به لرزش و چندان افتاده است، صحنه هایی که در غفلت و بی خبری از کنار آنها می گذشت، و هم اینک کرنش و فرمانبرداری همه این آفریده های هراس انگیز شکوهمند را، و عبودیت آنها را در برابر سلطه و قدرت و دستور و فرمان یزدان می بیند، در این هنگام روند قرآنی انسانها را متوجه خداوندگارشان می کند - خداوندگاری که خداوندگاری جز او نیست - تا او را با توبه و پشیمانی و خشوع و خضوع به فریاد خوانند، و پیوسته یزدان را خداوندگار خود بدانند و ملتزم ربوبیت او بمانند. حدود و ثغور عبودیت و بندگی خویش را در برابر پروردگارشان مراعات کنند و بر سلطه و قدرت او نشورند و بدان تعدی نکنند. در زمین با ترک شرع خدا و پیروی از هوس و هوا تباهی نورزند، پس از آن که یزدان جهان آن را با برنامه خود اصلاح فرموده است: ﴿أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ. وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا. وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا، إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

پروردگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک خوانید (و در دعا با بلند گرداندن صدا یا درخواست چیز ناروا از حد اعتدال تجاوز نکنید که او تجاوزکاران را دوست

با تلاش در پی آن است، این چرخه ای است که وجدان انسان نمی تواند آن را پیگیری نکند و با آن نگردد، و این مسابقه بزرگی را با دل لرزان و نفسی که زبان بیرون کشیده است زیر نظر نگیرد که میان شب و روز برقرار است، مسابقه ای که سراسر آن جنبش و پویش و حرکت و سرعت است، و همه آن پائیدن و انتظار کشیدن است.

زیبائی حرکت و سرزندگی آن و «شخصیت دادن» به شب و روز به عنوان شخصی که هوشیار و صاحب اراده و قصد و هدف است، اینها همه سطحی از زیبایی تصویر و تعبیر و صورتگری و تفسیر است که هنر بشری هرگز اهرگز بدان سطح نمی رسد.

الفتی که جهان و صحنه های آن را از یاد انسان می برد و از صفحه احساس می زداید، و نگریستن به جهان را با قالب کودنی و بی خبری قالب ریزی می کند و نگریستن را سطحی و سرسری می گرداند، این الفت از میان می رود تا بر جای آن وقار و سنگینی صحنه تازه خوشایندی قرار بگیرد که فطرت را ورنده می کند که انگار برای نخستین بار است که می نگرند و می بیند ... شب و روز در این تعبیر تنها دو پدیده تکراری طبیعت نیستند. بلکه دو شخص زنده ای هستند که دارای حس و شعور و روح و هدف و راه و روش می باشند. با انسانها عشق و عطوفت می ورزند و در حرکت زندگی با آنان شرکت می کنند، و در حرکت کشاکش و مبارزه و مسابقه ای دخالت می نمایند که زندگی را قالب ریزی می کنند و می سازند.

این خورشید و ماه و ستارگان نیز همچنین هستند ... آنها پدیده های زنده جانداري هستند. فرمان خدا را دریافت می دارند و اجراء می کنند. در برابر فرمان خدا کرنش می کنند و برابر آن سیر و حرکت می آغازند. آنها مسخر و گوش به فرمان هستند. دریافت می دارند و پاسخ می گویند و می پذیرند. به هر کجا که دستور داده شده باشند می روند، همان گونه که زندگان به اطاعت از خدا می پردازند و برابر فرمان یزدان می روند.

نمی‌بیند.

روند قرآنی در پرتو صحنه تضرع و زاری در دعا، و بیان سیمای خضوع و خشوع و فروتنی در آن برای یزدان، از تعدی و تجاوز به حریم سلطه و قدرت خدا نهی می‌کند. چرا که در جاهلیت عربها برای خود ادعای حاکمیت می‌کردند، حاکمیتی که تنها از آن خدا است و بس. از فساد و تباهی در زمین نیز نهی می‌کند، فساد و تباهی کردن با پیروی از هوا و هوس نمودن. و حال این که یزدان آن را با شریعت خود اصلاح فرموده است و رو به راه کرده است ... کسی که گریه و زاری نهانی سر می‌دهد، و فروتنانه به آستانه خدای نزدیک و پذیرنده دعا می‌نالد، نه تعدی و تخطی می‌کند و نه در زمین بعد از اصلاح آن، فساد و تباهی می‌نماید ... چرا که میان این دو انفعال، پیوند درونی استواری در سرشت جسمانی و روحانی آدمی برقرار است. برنامه قرآنی خاطره‌ها و اندیشه‌های دلها، و فعل و انفعالات نفسها را می‌پاید و آنها را دنبال می‌نماید ... این برنامه، برنامه خدائی است که می‌آفریند و می‌داند چه کسی را می‌آفریند. او دقیق و آگاه است.

﴿وَأَدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾.

خدا را بیمناکانه و امیدوارانه به فریاد خوانید. بیمناک از خشم و عذابش، و امیدوار به خشنودی و پاداشش ...

﴿إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

بیمگان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است. کسانی که یزدان را می‌پرستند، باید به گونه‌ای او را بپرستند که انگار او را می‌بینند. اگر هم آنان او را نمی‌بینند، می‌دانند که او ایشان را می‌بیند ... این مفهوم در توصیف پیغمبر ﷺ از احسان آمده است. بار دیگر روند قرآنی صفحه‌ای از صفحات دیدنی جهان را برای دلها باز می‌کند. صفاتی که چشمها آنها را می‌بینند و دلها آنها را فهم می‌کنند. اما دلهای غافل و جاهل سرسری از کنار آنها می‌گذرند. نه گفتارشان را می‌شنوند، و نه آهنگها و نواهایشان را احساس می‌کنند... این صفحه‌ای است که روند قرآنی آن را با

نمی‌دارد. در زمین بعد از اصلاح آن (توسط خدا یا بر دست انبیاء علی‌الخصوص محمد مصطفی) فساد و تباهی نمکند و خدا را بیمناکانه و امیدوارانه به فریاد خوانید، (بیم از عدم پذیرش، و امید به رحمتش). بیمگان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است. (پس نیکوکار باشید تا دعای شما پذیرفته گردد و رحمت خدا شامل شما شود).

این بهترین رهنمود است. در این هنگام انسان دارای مناسب‌ترین و بهترین حالت شایسته روانی برای دعا کردن و اظهار توبه و پشیمانی است ... گریه و زاری سردهد و کوچکی و خواری بنماید. پنهان دعا کند و نهانی بنالد، نه فریاد زنان و کف زنان و او یلا کند. چه تضرع مخفی مناسب‌ترین و شایسته‌ترین کار در برابر ذات ذوالجلال، و برای تقرب بنده شرمسار به آستان سرورش خدای دادار است.

مسلم با اسنادی که داشته است از ابو موسی روایت کرده است که او گفته است: در سفری - در روایت دیگری، در غزوه‌ای - با پیغمبر خدا ﷺ بودیم. مردمان با صدای بلندی تکبیر (=الله اکبر) می‌گفتند. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

﴿أَيُّهَا النَّاسُ ارْزِعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ. إِنَّكُمْ لَسْتُمْ تَدْعُونَ أَصَمًّا. وَلَا غَائِبًا. إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا. وَهُوَ مَعَكُمْ﴾.

ای مردمان! بر خویشتن سخت نگیرید. شما کرا یا غائب را فریاد نمی‌دارید و به کمک نمی‌طلبید. شما شنوای نزدیک را فریاد می‌دارید و به کمک می‌طلبید. او با شما است.

این احساس ایمانی درباره عظمت خدا و نزدیک بودن او، هر دو با هم، همان چیزی است که در اینجا برنامه قرآنی آن را تأکید می‌کند و به شکل یک حرکت واقعی به هنگام دعا آن را مقرر می‌دارد. آخر کسی که ذات ذوالجلال را عملاً احساس می‌کند و او را در کنار خود می‌یابد، از بلند کردن صدا و فریاد کشیدن در دعا شرم می‌کند، و چون یزدان را واقعاً نزدیک به خود می‌داند، دلیلی برای فریاد کشیدن نمی‌یابد و نیازی به هوار زدن

ذکر رحمت یزدان در آیه پیشین باز می‌کند. نمونه‌ای از این رحمت یزدان به صورت آب بارنده و ریزان، و کشتزاری که می‌بالد و رشد و نمو می‌کند، و زندگی و حیاتی که پس از مرگ و خشکیدگی، تکان می‌خورد و موج می‌زند، خودنمایی می‌کند و جلوه‌گر می‌آید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ، بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ، حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ، فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ، فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ... كَذَٰلِكَ نَخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.

او کسی است که بادهای را به عنوان مژده‌رسانهای رحمت خود پیشاپیش می‌فرستد (تا مردمان را به باریدن باران که مایه حیات و بیانگر لطف یزدان است مژده دهند). هنگامی که بادهای ابرهای سنگین (و پرآب را بر دوش خود) برداشتند، آنها را به خاطر (آبیاری) زمینی (بی‌جنب و جوش و خشکیده همچون) مرده می‌رانیم و آب را در آنجا می‌بارانیم و با آن هر نوع میوه و محصولی را (از خاک تیره) پدید می‌آوریم. و همان‌گونه (که زمین مرده را پرجنب و جوش و زنده می‌کنیم) مردگان را (نیز از دل خاک) بیرون می‌آوریم (و زندگی دوباره می‌بخشیم. درباره این امثال که بیانگر نمونه معاد در این دنیا است بیندیشید) تا شما متذکر شوید و عبرت گیرید.

اینها آثار ربوبیت در جهان هستند. آثار کنش و سلطه و گرداندن و اداره کردن هستند. همه و همه ساختار یزدانند. یزدانی که مردمان خدائی جز او نباید داشته باشند. او آفریدگار روزی‌رسان به وسیله این اسباب و وسائل است که آنها را در پرتو مهر و محبت خود نسبت به بندگان، ایجاد و پدیدار می‌کند. در هر لحظه‌ای بادی می‌وزد. در هر آنی باد ابری را برمی‌دارد. در هر زمانی آبی از ابر می‌بارد. پیوند اینها با عملکرد خدا - چنان که در حقیقت نیز این چنین است - چیز تازه‌ای است که قرآن آن را در صحنه‌های جنبان و پر جنب و جوش به نمایش درمی‌آورد و به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که انگار چشم آن را می‌بیند. خدا است که بادهای را به عنوان مژده‌رسانهای مهر و

مرحمتش به وزیدن درمی‌آورد. بادهای برابر قوانین جهانی می‌وزند، قوانینی که یزدان آنها را در این جهان به ودیعت گذارده است. چرا که جهان نبوده است تا خود را بیافریند، و پس از آن این قوانین را برای خویش پدیدار گرداند، قوانینی که حاکم بر جهان است. جهان‌بینی اسلامی معتقد است که هر رخدادی که در این جهان به وقوع پیوندد - اگر چه برابر قانونی رخ می‌دهد که خدا مقدر و مقرر فرموده است - مطابق قانون، با قضا و قدر ویژه‌ای که موجب پیدایش و ظهور آن در واقعیت جهان می‌شود، وقوع می‌یابد و پیاده می‌گردد. فرمان قدیم یزدان به جریان سنت و قانون، با تعلق قضا و قدر یزدان به هر رخداد و حادثه جداگانه‌ای از رخدادها و حادثه‌هایی که برابر این سنت و قانون جاری و ساری می‌شوند، هیچ‌گونه تعارضی پیدا نمی‌کند. مثلاً وزش بادهای - برابر قوانین الهی در جهان - رخدادی از رخدادها است، ولی خودش به تنهایی برابر قضا و قدر ویژه‌ای وقوع می‌یابد.<sup>(۱)</sup>

بادهای که ابرها را برمی‌دارند و بدینجا و آنجا می‌برند، آنها نیز برابر قوانین یزدان در جهان حرکت می‌کنند، ولیکن برابر قضا و قدر ویژه‌ای کار و کنش آنها صورت می‌پذیرد. آن‌گاه که خداوند ابرها را - با قضا و قدر ویژه خود - به «سرزمین مرده و خشکیده‌ای» می‌راند، اعم از بیابان برهوت یا جای لخت و بی‌گیاه و درخت ... سپس که می‌بارد و از ابرها آب پائین می‌آید - باز هم با قضا و قدر ویژه‌ای - و در سایه آن ثمرات و محصولات - با قضا و قدر ویژه‌ای - تولید می‌شود، اینها همه و همه برابر قوانینی صورت می‌پذیرند که یزدان آن قوانین را در سرشت جهان و سرشت حیات به ودیعت نهاده است.

جهان‌بینی اسلامی از این لحاظ، خود به خود بودن و تصادفی بودن را در هر چیزی که در جهان روی می‌دهد

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التصور الإسلامي و مقوماته» در موارد متعدد آن، در فصلهای: «حقیقة الألوهية» و «حقیقة الکون» و «حقیقة الإنسان» در بخش دوم.

کارآئی نوین و همیشگی یزدان می‌گرداند، و سرگرم تسبیح و تقدیس آفریدگاری می‌کند که در هر لحظه و در هر حرکتی و در هر رخدادی در همه اوقات شب و روز، حاضر است.

همچنین روند قرآنی میان حقیقت حیات ناشی از اراده خدا و قضا و قدر او در این زمین، و میان زندگی دوباره آخرت که آن هم با اراده و مشیت و قضا و قدر یزدان پدید می‌آید، درست بدان شیوه که زندگان در زندگی این جهان می‌بینند، ارتباط و پیوند برقرار می‌سازد:

﴿وَكَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ، لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.

و همان‌گونه (که زمین مرده را پرچنب و جوش و زنده می‌کنیم) مردگان را (نیز از دل خاک) بیرون می‌آوریم (و زندگی دوباره می‌بخشیم، درباره این امثال که بیانگر نمونه معاد در این دنیا است بیندیشید) تا شما متذکر شوید و عبرت گیرید.

معجزه حیات یک سرشت بیش ندارد، هر چند دارای شکلهای و صورتها و ظروف و شرائط گوناگون و جوراجور است ... این پیرو بیانگر چنین چیزی است ... همان‌گونه که در این کره زمین یزدان حیات را از موات، و زنده را از مرده، بیرون می‌آورد، در آخر این گشت و گذار بدین گونه حیات را از موات بیرون می‌آورد و جان به پیکر مردگان می‌دمد ... اراده و مشیتی که در این کره زمین، به شکلهای و صورتهای گوناگون به پیکر پدیده‌ها می‌دمد، همان اراده و مشیت است که حیات را به مردگان باز می‌گرداند. قضا و قدری که برای اخراج حیات از موات در دنیا ساری و جاری می‌گردد، همان قضا و قدر است که برای دمیدن حیات به پیکر مردگان دیگر باره ساری و جاری می‌شود.

﴿لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.

تا شما متذکر شوید و عبرت گیرید.

مردمان این حقیقت دیدنی را فراموش می‌کنند، و غرق سرگشتگیها و گمراهیها و اوهام و خیالات می‌شوند.

و پدید می‌آید نفی می‌کند، از آغاز پیدایش جهان گرفته، تا مرحله بروز و ظهور آن، و هر حرکتی و هر تغییری و هر تعدیلی که در جهان روی داده و روی می‌دهد، کار بر این روال و بدین منوال است. همچنین جهان‌بینی اسلامی، جبر اتوماتیک، یا خودکار بودن جهان را نمی‌پذیرد که می‌گوید: جهان همچون ابزاری خودجودش و خودکار است و اتوماتیک درگشت و گذار است. آفریدگارش آن را آفریده است و به حال خود رها کرده است، و قوانینی را در آن به ودیعت نهاده است که برابر آن قوانین جهان می‌گردد و اداره می‌شود. آن را به حال خود رها کرده است و جهان همچون یک دستگاه مادی، بالاچار برابر چنین قوانینی راه خود را در پیش می‌گیرد و کورکورانه راه می‌سپرد و آنچه باید بشود می‌شود!

جهان‌بینی اسلامی آفرینش را با اراده و مشیت قضا و قدر یزدان می‌داند، سپس قانون ثابت و سنت ساری و جاری را در فراسوی آن می‌انگارد. قضا و قدر را همراه می‌داند با هر حرکتی از حرکات قانون، و همراه می‌داند با پیاده شدن سنت هر بار که پیاده گردد. قضا و قدری که حرکت را ایجاد می‌کند، و سنت را پیاده می‌گرداند، طبق اراده و مشیت آزادی که در فراسوی سنتها و قوانین ثابت، جایگزین است.

این جهان‌بینی زنده‌ای است. از دل کودنی را دور می‌کند، کودنی اتوماتیک انگاشتن و جبری گمان بردن جهان را. و با بیداری و هوشیاری همیشگی به ترک این نوع کودنیهایی می‌گوید. هر زمان که رخدادی برابر سنت خدا روی داد، و هر زمان که حرکتی برابر قانون خدا انجام پذیرفت، این چنین قلبی تکان می‌خورد و قضا و قدر نافذ خدا، و دست کارآی خدا را می‌بیند، و به تسبیح و تقدیس خدا می‌پردازد و به ذکر یزدان مشغول می‌گردد و او را در نظر می‌دارد و حاضر و ناظر خود می‌داند، و از او با مسائلی همچون اتوماتیک جبری، غافل نمی‌گردد، و او را فراموش نمی‌کند.

این جهان‌بینی دلها را زنده می‌گرداند، و خردها را به جوش و خروش می‌اندازد. دلها و خردها را همه آویزه

اما زمین بد (و شوره زار) از آن جز گیاه ناچیز و کم سود نمی‌روید.

با رنج و زحمت و با دردسر و سختی اگر چیزی از آن حاصل گردد.

هدایت و آیات و پند و اندرز، بر دل نازل می‌گردد، همان‌گونه که آب باران بر خاک فرود می‌آید. اگر دل پاک و خوب باشد همچون سرزمین پاک و خوب، باز می‌گردد و پذیرا می‌شود، و می‌بالد و لبریز از خیر می‌شود. اما اگر دل تباه و شرور باشد - همچون مکانها و سرزمینهای بد و نامرغوب - کاملاً بسته می‌شود و سخت و سنگین می‌گردد، و لبریز از شرّ و بدی و زشتی و پلشتی و فساد و تباهی و ضرر و زیان می‌شود. از خود خار می‌رویاند و اذیت و آزار تولید می‌کند، همان‌گونه که زمین بد و شوره‌زار خار می‌رویاند و اذیت و آزار می‌رساند.

﴿كَذَلِكَ تُصَرَّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُشْكُرُونَ﴾.

ما برای سپاسگزاران این چنین آیات را بیان می‌کنیم. سپاسگزاری از دل خوب و پاک برمی‌جوشد، و دلیل بر آینده خوب و پاک است، و بیانگر پذیرش خوب و کنش پاک است. برای این‌گونه سپاسگزارانی که زیبا دریافت می‌دارند و نیکو پاسخ می‌دهند و پسندیده پذیرای فرمان یزدان می‌گردند، آیات بیان می‌شود. سپاسگزارانند که از آیات استفاده می‌کنند و سود می‌برند، و با آیات خود را اصلاح می‌کنند، و با آیات دیگران را هم اصلاح می‌نمایند.

شکر و سپاسگزاری ملازم این است. شکر و سپاس در این سوره پیاپی تکرار می‌گردد، همان‌گونه که بیم دادن و تذکر دادن پیاپی تکرار می‌شوند. در روند قرآنی این سوره، با این تعبیر رویاروی شده‌ایم.<sup>(۱)</sup> و در آینده نیز رویاروی می‌گردیم<sup>(۲)</sup> ... لذا شکر و سپاس، بسان بیم دادن و تذکر دادن از سیمایهای مشخصه تعبیر در این سوره است.

روند قرآنی این کوچ را که به اقطار و اکناف جهان و به اسرار و رموز آن شده بود، با ذکر مثلی برای دل‌های پاک و ناپاک، به پایان می‌برد، و با این مثل دل‌ها را از فضای صحنه نشان داده شده به‌درمی‌آورد، تا هماهنگی و هماوایی میان منظره‌ها و صحنه‌ها، و میان سرشتها و حقیقتها، مراعات گردد:

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ، وَالَّذِي خَبَثٌ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا. كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُشْكُرُونَ﴾.

زمین خوب (و دارای خاک مرغوب)، گیاه آن به فرمان پروردگارش می‌روید و بالا می‌گیرد، اما زمین بدو (و شوره‌زار) از آن جز گیاه ناچیز و کم سود نمی‌روید. (این مثلی است در تأثیر وراثت، تفاوت قابلیت در افراد، نجابت خانوادگی، و تأثیر ایمان و کفر دودمان در زندگی زناشویی. مردمان در فهم و ادراک، همچون زمین خوب و بدند) و ما برای سپاسگزاران این چنین آیات را بیان می‌کنیم.

در قرآن مجید و در حدیث پیغمبر خدا ﷺ دل پاک و خوب تشبیه به زمین و خاک پاک و خوب می‌گردد. و دل ناپاک و بد تشبیه به زمین و خاک ناپاک و بد می‌شود. چه هر دو تائید آنها - هم دل و هم خاک - محلّ روئیدن کشت و زرع، و جایگاه ثمرات و محصولات هستند. دل، نیّتها و رازها، احساسها و بینشها، انفعالات و کنشها، پذیرشها و پاسخگوئیها، روشها و رهنمودها، و اراده‌ها و خواستها، و گذشته از اینها اعمال و آثاری را در واقعیت زندگی، می‌رویاند و سبز می‌گرداند. زمین هم کشتها و زرعها، و ثمرات و غلات را می‌رویاند و سبز می‌گرداند با میوه‌ها و محصولاتی که گوناگونند و از رنگ و بو و مزه و طعم مختلف و جورا‌جوری برخوردارند.

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾.

زمین خوب (و دارای خاک مرغوب) گیاه آن به فرمان پروردگارش می‌روید و بالا می‌گیرد.

پاک و خوب و سهل و ساده ...

﴿وَالَّذِي خَبَثٌ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا﴾.

۱- نگاه: اعراف / ۱۰، ۱۷، ۵۸. (مترجم)

۲- نگاه: اعراف / ۱۴۴ و ۱۸۹. (مترجم).

وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ  
 فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ  
 الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ  
 مُفْسِدِينَ ﴿٧٥﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ  
 قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِمَنْ أَمَنَ مِنْهُمْ اتَّعَلَمُونَ  
 أَنْ صَلَحَ مَا تُرْسِلُ مِنْ رَبِّهِمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ  
 مُؤْمِنُونَ ﴿٧٦﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي  
 آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٧٧﴾ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ  
 أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ أَتُنَايِمًا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ  
 مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٨﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ  
 جِثِيمًا ﴿٧٩﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَنْقُورُ لَقَدْ أَتَيْتُكُمْ  
 رِسَالَةً رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّصِيحَ  
 ﴿٨٠﴾ وَلَوْ طَلَيْتُمْ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفِتْنَةَ مَا سَبَقَكُمْ  
 بِهَا مِنْ آخِرِينَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٨١﴾ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ  
 شَهْوَةً مِنْ دُونِ الْنِسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨٢﴾  
 وَمَا كُنَّا جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ  
 قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْطَهُرُونَ ﴿٨٣﴾ فَأَجْبَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ  
 إِلَّا أَمْرًا تَمَّ كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٨٤﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ  
 مَطَرًا قَانِظًا كَيْفَ كَانَتْ عِقَابَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٨٥﴾  
 وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَنْقُورُ اعْبُدُوا اللَّهَ  
 مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بُيُوتٌ مِنْ  
 رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخُسُوا  
 النَّكَاسَ أَسْيَاءُ هُمْ وَلَا يُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ  
 إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨٦﴾  
 وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ  
 عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ أَمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا  
 وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمْ وَأَنْظُرُوا  
 كَيْفَ كَانَتْ عِقَابَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨٧﴾ وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ  
 مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلَتْ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا  
 فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٨﴾

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَنْقُورُ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ  
 مِنَ اللَّهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٨٩﴾  
 قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُوكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٩٠﴾ قَالَ  
 يَنْقُورُ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾  
 أُتِلِّغُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ  
 مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٩٢﴾ أَوْعَيْتُمْ أَنْ جَاءَ كَذِبٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى  
 رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٩٣﴾ فَكَذَّبُوهُ  
 فَأَجْبَيْنَتْهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا  
 بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿٩٤﴾ وَلِلَّهِ عَادِ أَخَاهُمْ  
 هُودًا قَالَ يَنْقُورُ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٩٥﴾  
 قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُوكَ فِي  
 سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٩٦﴾ قَالَ يَنْقُورُ  
 لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٧﴾  
 أُتِلِّغُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٩٨﴾ أَوْعَيْتُمْ  
 أَنْ جَاءَ كَذِبٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ  
 وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ  
 فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٩﴾  
 قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ  
 يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٠٠﴾  
 قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَعَظِيمٌ  
 أَتَجِدُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ  
 مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْظُرُوا إِلَى مَعَكُمْ مِنَ  
 الْمُنْظَرِينَ ﴿١٠١﴾ فَأَجْبَيْنَتْهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا  
 وَقَطَعْنَا دَايِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿١٠٢﴾  
 وَلِلَّهِ ثَمُودُ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَنْقُورُ اعْبُدُوا اللَّهَ  
 مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بُيُوتٌ مِنْ  
 رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ  
 فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ إِلِيمٍ ﴿١٠٣﴾



دشمن دیرین ایشان، برحذر می دارد.

صحنه زیبائی و دلربائی است ... صحنه پیکار سخت در میان دریای متلاطم زندگی در طول مسیر راه.

تاریخ بشریت، سخت درهم و مبهم و گره خورده، به پیش می رود. این پدیده دو بعدی دارای ترکیب بند شگرف پیچایچ، پدیده ای که هستی او از دو عنصر کاملاً دور از یکدیگر فراهم آمده است، و تنها قدرت و قوت یزدان سبحان و قضا و قدر خداوند جهان است که آن دو را با همدیگر الفت داده است و آمیزه یکدیگر گردانده است، عنصری از آن دو خاک است که از آن پدید آمده است، و عنصر دیگر نفخه روح متعلق به خدا است. روحی که از این خاک انسانی را ساخته است ...

این پدیده در تاریخ پیچیده خود با عوامل کاملاً درهم تنیده ای و بسیار گره خورده و دشواری، به پیش می رود ... با این سرشت شگفتی که این پدیده دارد، با آن آفاق و اقطار و جهانهای که از آنها در داستان آدم سخن گفتیم، سروکار دارد. انسان با حقیقت الهی سر و کار دارد: با اراده و مشیت، سلطه و قدرت، جبروت و عظمت، رحمت و فضیلت، و ... با صدرنشینان جهان بالا و فرشتگان والامقام آنجا سروکار دارد ... با اهری-

و دار و دسته اش، سر و کار دارد ... با زنده ها و جانداران کره زمین در ارتباط است ... انسانها یکی با دیگری در ارتباط است ... با این اطراف و اکناف و جهانها با این سرشتی که دارد، پیوند و ارتباط دارد. با استعداد های موافق و مخالف با این آفاق و اطراف و جهانها سر و کار دارد.

در میان این دریای متلاطم درهم تنیده ارتباطها و رابطه ها و تماسها و اتصالاتها، تاریخ انسان ساخته می شود و به پیش می رود ... از قدرت و شوکت و ضعف و زبونی موجود در بنیه انسان، از تقوا و هدایت، از برخورد با جهان غیب و نادیدنی، و جهان ظاهر و دیدنی، از ساز و کنش با عناصر مادی در هستی، و نیروهای روحی، و در نهایت از سر و کار با قضا و قدر الهی، از همه اینها تاریخ انسان فراهم می آید ... در

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَاهِنِينَ﴾ ﴿٨٨﴾ ﴿قَدْ أَفْرَأْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِدْجَيْنَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَصِّيحِينَ﴾ ﴿٨٩﴾ ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَكِنَّ اتَّبَعْتُمْ شُعْبًا إِذْ كُنَّا إِذْ الْخَاسِرُونَ﴾ ﴿٩٠﴾ ﴿فَاخَذَتْهُمْ رَجْفَةٌ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَنِينِينَ﴾ ﴿٩١﴾ ﴿الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَانُوا يَمْنُونَهَا﴾ ﴿الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ﴾ ﴿٩٢﴾ ﴿فَنَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَكْفُوا لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولِي رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَوِ عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾ ﴿٩٣﴾

ما با کاروان ایمان در حرکت هستیم ... این پرچم های آن است ... این نشانه های آن است ... این علائم راهنمایی راه آن است ... این کاروان با انسانها در کوچ دور و دراز خود بر روی این ستاره زمینی رویاروی می گردد ... با انسانها رویاروی می شود هر زمان که راه را کج کنند و به کژراه روند، و هر وقت که از راه راست خدا منحرف شوند، و هرگاه که به راه های گوناگون روند و پخش و پراکنده شوند، بر اثر فشار شهوات و هواها و هوسهایی که اهریمن زمام آنان را می کشد و ایشان را می راند. تلاش می کند که آتش کینه دیرینه اش را خاموش و خویشتن را خشنود گردانند، و تهدید خود را جامه عمل پوشانند، و با کشیدن زمام شهوات و هواها و هوسها آدمیان را رهسپار دوزخ گردانند. در این اوقات است که کاروان بزرگوار ایمان هدایت را به انسانها ارمغان می دارد و تلاش می کند دست آنان را بگیرد و در پرتو نور رهنمودشان نماید و عطر نسیم بهشت را در مشام ایشان خوشبو و خوشایند گردانند. از دیگر سو آنان را از زبانه آتش سوزان دوزخ، و از وسوسه های اهریمن رانده شده، یعنی

پرتو این پیچیدگی سخت و دشوار، تاریخ انسان تفسیر می‌شود.

کسانی که تاریخ بشری را تفسیر «اقتصادی» یا «سیاسی» می‌کنند، و کسانی که تاریخ بشری را تفسیر «بیولوژی» می‌کنند، و کسانی که تاریخ بشری را تفسیر «روحي» یا «روانی» می‌کنند، و کسانی که تاریخ بشری را تفسیر «عقلی» می‌کنند، اینها همه نگاه سطحی و ساده‌ای می‌اندازند - به گوشه‌ای از گوشه‌های عوامل تنیده و تو در تو، و جهانهای دور از یکدیگری که انسان با آنها سر و کار دارد و در ارتباط با آنها است، و از این ارتباط است که تاریخ انسان فراهم می‌آید ... تنها تفسیر اسلامی از تاریخ است که به این دریای متلاطم فراخ می‌پردازد، و بدان احاطه دارد، و از خلال آن به تاریخ بشری می‌نگرد.<sup>(۱)</sup>

ما در اینجا در برابر صحنه‌های راستین این دریای خروشان و متلاطم قرار داریم ... ما صحنه پیدایش انسان را دیدیم. در این صحنه، همه جهانها و آفاق و نواحی و عناصر آشکار و پنهانی که این پدیده انسان نام از نخستین لحظه آفرینش خود با آنها سر و کار داشته است، گرد آمده بودند ... ما این موجود را با استعدادهای بنیادینی که دارد، مشاهده کردیم ... بزرگ داشت او را در میان صدرنشینان عالم بالا، و به سجده انداختن فرشتگان در برابر او را مشاهده نمودیم، و دیدیم که چگونه خداوند متعال توّلّد او را اعلام می‌کند ... پس از آن ضعف او را دیدیم و متوجّه شدیم که چگونه دشمنش از این ضعف استفاده کرد و او را مقهور و رام خود کرد ... و دیدیم چگونه به زمین فرود آمد، و با عناصر و قوانین جهانی زمین راه افتاد و سر و کار پیدا کرد.

انسان را دیدیم که با ایمان به پروردگار خود بدین زمین فرود آمد. آمرزش خواهان از گناه خویش بدین زمین گام نهاد. عهد خلافت و پیمان جانشینی از او گرفته شد که پیروی کند از چیزهائی که از جانب یزدان برای وی می‌آید، و از اهریمن پیروی نکند و به دنبال

هوا و هوس راه نیفتد. مجهّز بدان تجربه نخستین در زندگی، بدین کره زمین آمد. سپس زمان بر او گذشت، و امواج روزگار او را به میان دریای متلاطم و خروشان انداخت. آن همه عوامل تو در تو و تنیده در یکدیگر اثر خود را در هستی او و در دنیای پیرامون او بخشید، و در واقعیت بیرونی زندگی انسان و در درون او تأثیر بسزائی نهاد. هم اینک ما در این درس مشاهده می‌کنیم این عوامل پیچیده و تنیده، سرانجام چگونه او را به سوی جاهلیت کشانده است!

انسان فراموش می‌کند ... هم اینک فراموش کرده است ... اهریمن بر او چیره می‌گردد ... هم اینک بر او چیره شده است ... دیگر باره لازم است انسان را نجات داد. انسان به این زمین، راهیاب و پشیمان و یکتاپرست فرود آمده است ... اما هم اکنون ما او را گمراه و تهمت زنده و ناروا گوینده و مشرک می‌بینیم! امواج او را به گرداب متلاطم افکنده است ... لیکن در آنجا نشانه‌ای در راه و چراغی بر فراز راه است ... رسالت آسمانی اسلام او را به سوی پروردگارش رهنمود می‌گرداند. این هم از لطف و مرحمت آفریدگارش در حقّ او است که وی را تنها نمی‌گذارد. و تک و تنها به خود رها نمی‌گرداند.

هان! هم اینک ما در این سوره به قافله ایمان برمی‌خوریم. می‌بینیم پرچمهای این قافله را پیغمبران بزرگوار یزدان بر دوش می‌کشند و برمی‌افرازند: نوح، هود، صالح، لوط، شعیب، موسی، و محمّد - درود و سلام یزدان بر همه آنان باد ... مشاهده می‌کنیم که چگونه این جماعت ارجمند در پرتو راهنماییها و تعلیمات یزدان تلاش می‌کنند کاروان بشریت را از سقوط به دره‌ای نجات دهند که اهریمن و همدستان او، یعنی انسانهای شیطان صفتی که خویشتن را بزرگتر از آن می‌دانند از حقّ و حقیقت پیروی کنند و در هر

۱- مراجعه شود به کتاب: «خصائص التّصوّر الإسلامی و مقوماته» بخش دوم، فصل: «حقیقه الإنسان».

این خدای یگانه می‌شوند، و گفتار پیغمبرشان را می‌شنوند که خطاب بدیشان می‌فرماید:

﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾.

این قوم من! خدا را بپرستید، برای شما جز او معبودی نیست.

این، حقیقت یگانه‌ای است. دین خدا بطور کلی بر آن استوار است. در طول تاریخ جملگی پیغمبران به دنبال یکدیگر آمده‌اند و این حقیقت را به ارمغان آورده‌اند ... هر پیغمبری که می‌آید این را به قوم خود می‌گوید. قومی که شیطان آنان را از آن حقیقت منصرف کرده است و بدور داشته است و آنان هم آن را فراموش کرده‌اند و سرگشته شده‌اند، و با یزدان خدایان دیگری را پرستیده‌اند - خدایان گوناگون در جاهلیت‌های گوناگون - و بر بنیاد این حقیقت، پیکار میان حق و باطل در گرفته است ... و بر بنیاد این حقیقت خداوند تکذیب‌کنندگان آن را به خشم و عذاب خود گرفتار می‌نماید، و ایمانداران بدان نجات می‌دهد و رستگار می‌گرداند ... روند قرآنی واژه‌هایی را که همه پیغمبران - سلام و درود خدا بر آنان باد - با آنها از این حقیقت تعبیر کرده‌اند یکسان نشان می‌دهد، با وجود اختلاف زبانهای ایشان ... داستان چیزهایی را که گفته‌اند، یکسان و یک‌نواخت نشان می‌دهد. ترجمه و برگردان آن را یکسان و یک‌نواخت می‌نمایند:

﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾.

ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست. پس تنها خدا را بپرستید.

این بدان خاطر است که معنی یگانگی عقیده آسمانی را در طول تاریخ، حتی در یکسانی شکل واژه‌ها نشان دهد و بیان کند. چرا که این عبارت در تعبیر از حقیقت عقیده، دقیق است، و نمودن آن در روند قرآنی خودش یگانگی عقیده را به صورت محسوس به تصویر می‌کشد... همه اینها دارای معنی و مفهوم خاص خود در تعبیر برنامه قرآنی از تاریخ عقیده است. در پرتو این توضیح، فاصله برنامه «آئینهای نزدیک»

زمانی هم وجود دارند، ایشان را به سوی لبه پرتگاه آن می‌رانند. همچنین موقعیتهای پیکار، و رزمگاه‌های هدایت و ضلالت، و حق و باطل، و پیغمبران گرامی، و شیاطین انس و جن را ورنه می‌کنیم ... در پایان هر پیکار و رزمی که درمی‌گیرد، شکست و هلاک تکذیب‌کنندگان، و نجات و رستگاری مؤمنان را پس از بر حذر داشتن و اندرز دادن می‌یابیم.

قصص قرآنی پیوسته این خط سیر تاریخی را دنبال نمی‌کند. امان در این سوره این خط سیر را دنبال می‌فرماید. قصص قرآنی در این سوره حرکت کاروان بشریت را از آغاز پیدایش نخستین آن، نشان می‌دهد، و قافله ایمان را می‌نمایند که به تلاش و تکاپو ایستاده است و برای راهنمایی این کاروان و نجات آن کوشش می‌کند، هر بار که کاروانیان به تمام و کمال از نشانه‌های راه دور و سرگردان می‌شوند، و شیطان ایشان را بطور کلی به سوی مهلکه می‌برد تا بعدها همه آنان رابه دوزخ تسلیم کند!

اینک که در برابر صحنه کلی و زیبایی ایستاده‌ایم و آن را ورنه می‌کنیم، نشانه‌هایی را در دو سوی جاده می‌بینیم. در اینجا پیش از رویاروی شدن با نصوص و آیات قرآن، خلاصه و چکیده‌ای از آنها را برمی‌شمريم: ۱ - انسانها راه را می‌آغازند، در حالی که راهیاب و ایماندار و یکتاپرست هستند ... بعدها به سوی جاهلیت می‌گرایند و گمراه و مشرک می‌شوند. آن هم بر اثر عوامل بسیار پیچیده و تنیده‌ای که در ترکیب‌بند وجود انسان، و در جهانها و عنصرهایی است که با این چنین عواملی در گشت و گذار و ارتباط و پیوند است ... هنگامی که انسانها منحرف شدند، پیغمبری می‌آید و همان حقانقی را بدیشان می‌نماید که پیش از این که گمراه شوند و مشرک گردند، بر آن حقائق بوده‌اند. تا هلاک شود هر که باید هلاک شود، و زنده باشد هر که باید زنده باشد. کسانی که زنده می‌مانند کسانی که به سوی حقیقت ایمانی یگانه‌ای برمی‌گردند. آنان که می‌دانند خدای یگانه‌ای دارند، و با تمام وجود تسلیم

و ربوبیت خداوندگار جهانیان را اعلام داشته‌اند، و حساب و کتاب روز سزا و جزا را به مردمان ابلاغ کرده‌اند ... اما انحرافات از خط اعتقاد، همراه جاهلیتهائی که پس از هر رسالتی بر اثر عوامل پیچیده و تنیده در هستی خود انسان، و در جهانیائی که انسانها با آنها سروکار و رابطه و پیوند دارد، عارض شده است، این انحرافات به شکلهای و صورتهای مختلفی در معتقدات جاهلی جلوه‌گر آمده است ... همین انحرافات گوناگون جلوه‌گر در معتقدات جاهلی است که «دانشمندان آئین‌شناس» راجع بدانها بررسی و پژوهش می‌کنند و گمان می‌برند بر اثر تحوّل و تکامل دینها و دین‌باوریه‌ها بدین صورت درآمده‌اند و خطّ صعودی را پیموده‌اند!

به هر حال این فرموده خداوند سبحان است و از هر سخن دیگری برای پیروی درست‌تر و سزاوارتر است. مخصوصاً باید کسانی از این فرموده پیروی کنند که درباره این چنین موضوعاتی برای عرضه عقیده اسلامی، یا برای دفاع از آن به کتابت و نگارش می‌پردازند. اما کسانی که به این قرآن ایمان ندارند، هر چه می‌خواهند بگویند و بنویسند، بگذار بگویند و بنویسند ... یزدان حقّ و حقیقت را روایت می‌فرماید و او بهترین داوران و جداسازندگان درست از نادرست است.

۲ - هر پیغمبری از پیغمبران - درود و سلام یزدان بر همگی آنان باد - به پیش قوم خود آمده است، پس از این که از یکتاپرستی و توحیدی که پیغمبر پیش از او، ایشان را بر آن بدروود گفته است ... آدمیزادگان پیشین یکتاپرست بوده‌اند و خداوندگار جهانیان را پرستیده‌اند - همان‌گونه که عقیده آدم و همرش چنین بوده است - سپس به سبب عوامل و شرائطی که بیان داشتیم، منحرف گشته‌اند و به کژراهه افتاده‌اند، تا آن‌گاه که نوح علیه السلام آمده است و ایشان را به یکتاپرستی و توحید خوانده است و دیگر باره مردمان را به پرستش خداوندگار جهانیان دعوت کرده است. سپس طوفان

از برنامه قرآنی روشن می‌گردد. روشن می‌شود که تحوّل و «تکاملی» در مفهوم عقیده بنیادینی که جملگی پیغمبران از سوی یزدان آورده‌اند، وجود ندارد. کسانی که از «تکامل» اعتقادات و تحوّل معتقدات صحبت می‌کنند، و عقیده ربّانی را در این تحوّل و «تکامل» وارد می‌کنند و شرکت می‌دهند، چیزی را می‌گویند که یزدان سبحان آن چیز را نمی‌فرماید، و سخن آنان مخالف با سخن یزدان است. این عقیده - همان‌گونه که در قرآن مجید می‌بینیم - پیوسته یک حقیقت را آورده است. و عبارت قرآنی عیناً با واژه‌های یکسانی از آن حقیقت حکایت کرده است :

﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾.

ای قوم! خدا را بپرستید، جز او برای شما معبودی نیست.

و این خدائی که همه پیغمبران مردمان را به سوی او می‌خوانند «رَبُّ الْعَالَمِينَ» است. خدائی است که مردمان را در روز قیامت دادگاهی می‌کند و از ایشان حساب و کتاب می‌گیرد. هیچ پیغمبری از سوی خدا نیامده است و مردمان را به سوی خدای قبیله‌ای، یا خدای ملّتی، و یا خدای نژادی دعوت کرده باشد ... همچنین هیچ پیغمبری از سوی خدا نیامده است و مردمان را به سوی دو خدا یا خدایان بیشمار دعوت کرده باشد ... همچنین هیچ پیغمبری از سوی خدا نیامده است و مردمان را به سوی پرستش توتّم، یا ستاره پرستی، یا «روح پرستی»، یا بت پرستی، دعوت کرده باشد. هیچ دینی از سوی خدا نیامده است و در آن جهان آخرت نباشد ... همان‌گونه که کسانی چنین چیزی ادّعاء می‌کنند و آنان را «آئین شناسان» می‌نامند. این چنین افرادی جاهلیتهای مختلفی عرضه می‌دارند، سپس گمان می‌برند اعتقادات این جاهلیتها دینها و دین‌باوریهائی بوده است که مردمان امروزی در این زمان آنها را شناخته‌اند، ولی چیزهای دیگری مانده است که هنوز شناسائی نشده است!

پیغمبران یکی بعد از دیگری آمده‌اند و توحید خالص،

آمده است و تکذیب کنندگان هلاک گشته‌اند و مؤمنان نجات یافته‌اند. با تلاش مؤمنان برجای مانده یکتاپرستی که خداوندگار جهانیان را پرستش کرده‌اند همان‌گونه که نوح بدیشان یاد داده است - و با کوشش فرزندان ایشان، زمین آبادان گشته است. زمان به درازا کشیده است و آنان نیز بعدها منحرف گشته‌اند و به سوی جاهلیت گرائیده‌اند، همان‌گونه که مردمان پیش از آنان منحرف شده‌اند و به کزراهه جاهلیت افتاده‌اند ... تا زمانی که هود علیه السلام آمده است و با تند باد بی‌خبر و برکتی نابود گشته‌اند<sup>(۱)</sup> ... بعدها داستان تکرار گشته است ... و بر این روال و بدین منوال چرخ زمان گردیده است ...

﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾.

ای قوم من! خدا را بپرستید. جز او برای شما معبودی نیست.

﴿أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾.

من اندرزگوی دلسوز و امینی برای شما هستم.

(اعراف / ۶۸)

بدین وسیله سنگینی مسؤولیت را، و خطر بزرگ فرجام جاهلیت آنان را در دنیا و آخرت، بیان کرده است، و از عشق و علاقه‌ای که به هدایت قوم خود داشته است، فریاد سر داده است، قومی که او از ایشان است و ایشان نیز از اویند ... هر بار هم «اشراف» که از بزرگان و سردستگان قوم فراهم آمده‌اند، در برابر سخن حق پیغمبران ایستاده‌اند و به مبارزه پرداخته‌اند، و تسلیم یزدان، یعنی خداوندگار جهانیان نشده‌اند، و نپذیرفته‌اند که بندگی و پرستش تنها برای یزدان باشد و بس - بندگی و پرستش مسأله‌ای است که همه رسالت‌های آسمانی بر آن استوار، و اصلاً دین خدا بطور کلی بر آن پایدار است - در اینجا بوده است که هر پیغمبری در مقابل طاغوت حق را آشکار گفته است و آن را بر سر طاغوت فریاد داشته است ... آن‌گاه قوم او از لحاظ عقیده دو ملت جداگانه شده‌اند، و رابطه نژادی و پیوند خویشاوندی خاندانی گسیخته است، و بجای آن تنها

رابطه و پیونده عقیدتی و ایدئولوژی جایگزین شده است، و ناگهان «قوم» یگانه، دو ملت جداگانه از هم بریده گشته است و هیچ‌گونه نزدیکی و ارتباطی در میان آن دو تا برجای نمانده است! ... بدین هنگام نوبت فتح و ظفر می‌آید ... یزدان جهان میان ملت راهیاب و ملت گمراه فاصله می‌اندازد و فرق می‌گذارد. تکذیب کنندگان متکبر را به عذاب خود گرفتار می‌سازد، و فرمانبرداران گوش به فرمان خویش را رستگار می‌فرماید و از عذاب می‌رهاند. سنت خدا هرگز بر فتح و ظفر یا فرق و جدائی نرفته است و جاری و ساری نشده است. پیش از این که از لحاظ عقیده قوم یگانه‌ای به دو ملت جداگانه تبدیل نشده باشد، و یاران عقیده راستین آسمانی، بندگی خود را تنها برای خدا آشکارا فریاد نداشته باشند، و ایمان خود را در برابر طاغوت ثابت و استوار ننموده باشند، و جدائی از قوم خود را اعلان نکرده باشند ... این چیزی است که در طول تاریخ، تاریخ دعوت یزدان گواه بر آن است.

۳ - در هر رسالتی از رسالت‌های آسمانی، تکیه بر کار یگانه‌ای بوده است: آن کار بنده کردن جملگی مردمان در برابر یزدان یکتای خودشان است. یزدان یکتای ایشان که خداوندگار آنان و خداوندگار جهانیان است. بندگی انسانها در برابر یزدان یگانه جهان، و بیرون آوردن سلطه و قدرت بطور کلی از دست طاغوتهائی که ادعای سلطه و قدرت را داشته‌اند، قاعده بنیادینی است که هیچ چیز خوبی بدون آن در زندگی انسانها خوب نمی‌ماند و استوار و برجای نمی‌گردد. قرآن پس از ذکر این قاعده بنیادین مشترک در همه رسالت‌های آسمانی، جز اندک تفصیلی نمی‌دهد. چون هر تفصیلی پس از این قاعده بنیادین در دین، به همین قاعده بنیادین مشترک در میان جملگی رسالت‌ها برمی‌گردد و از آن بیرون نمی‌گردد. اهمیت این قاعده بنیادین برابر معیار و مقیاس خدا تا بدانجا است که برنامه قرآنی را

می‌دهد. همه مخلوقات از آن او است، و رهبری و گرداندن کار و بار مخلوقات و نظارت بر احوال و اوضاع آنها واگذار بدو است. همچنین خویشتن را فراتر از آن دانسته‌اند از کسی پیروی کنند که برگزیده یزدان از میان خودشان است ... این گروه «اشراف» و فرماندهان و بزرگان و سرشناسان و صاحبان زور و زر در میان قوم خود بوده‌اند ... چنین اشرافی پیوسته برداشتشان از گفتار پیغمبرشان که می‌گفته است:

﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾.

ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما جز او معبودی نیست.

﴿وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم.

این بوده است و اندیشه و احساسشان متوجه این شده است که مراد از الوهیت یگانه و ربوبیت فراگیر - پیش از هر چیز دیگر - بیرون آوردن سلطه و قدرت غصبی از دست ایشان، و برگرداندن آن سلطه و قدرت به صاحب شرعی آن است که یزدان خداوندگار جهانیان است ... بدین خاطر بوده است که در راه نگاهداری آن سلطه و قدرت، مقاومت و مبارزه کرده‌اند تا هلاک و نابود گشته‌اند! عقده سلطه و قدرت در درونشان بدانجا رسیده است که آیندگانشان از گذشتگانسان عبرت نگرفته‌اند و پسینیان راه پیشینیان را پیموده‌اند تا هلاک و نابود شده‌اند! و همچنین راه ایشان را سپری کرده‌اند تا بسان آنان به دوزخ درافتاده‌اند! ... مهلکه‌ها و کشتارگاه‌های تکذیب کنندگان - بدان گونه که این داستان بیان می‌دارد - بر یک منوال و بر یک روال تغییرناپذیر بوده است و رفته است، و آن عبارت بوده است از: فراموش کردن آیه‌های خداوند دادار و انحراف از راه آفریدگار. یزدان غافلان را توسط پیغمبری از پیغمبران بیم داده است. غافلان خویشتن را بزرگتر از آن دیده‌اند که بندگی خدای یگانه را بپذیرند،

بر آن داشته است که آن را بدین شیوه پدیدار و آشکار سازد، و در نشان دادن نه تنها کاروان ایمان، بلکه در سراسر قرآن، این گونه از آن سخن راند. شایان ذکر است - همان گونه که به هنگام شناسائی و معرفی سورة انعام گفتیم<sup>(۱)</sup> - دیگر باره بگوئیم این امر، موضوع همه قرآن مکی است، همان گونه که موضوع قرآن مدنی است هر زمان که مناسبتی برای قانونگذاری یا راهنمایی در میان باشد.

این آئین «حقیقتی» دارد، و برای عرضه این حقیقت هم «برنامه‌ای» دارد. «برنامه» در این آئین، اصالت و ضرورت کمتری از «حقیقت» در این آئین ندارد ... بر ما واجب است که حقیقت بنیادینی را بشناسیم که این آئین آن را با خود به ارمغان آورده است. همچنین بر ما واجب است که ملتزم برنامه‌ای باشیم که این حقیقت آن را عرضه می‌دارد ... در این برنامه، اظهار، انحصار، تکرار، و تأکید حقیقت توحید و الوهیت است ... بدین خاطر هم است که چنین تأکید و تکرار و اظهار و انحصاری در این قاعده بنیادین، به هنگام ذکر داستانهای این سوره، صورت می‌پذیرد.

۴ - این داستان سرشت ایمان و سرشت کفر را در درون انسانها به تصویر می‌کشد، و نمونه مکزری از دلهای آماده پذیرش ایمان، و همچنین نمونه مکزری از دلهای آماده پذیرش کفر را نشان می‌دهد ... کسانی که به هر پیغمبری ایمان آورده‌اند، در دلهایشان اثری از تکبر در تسلیم خود به یزدان و اطاعت از پیغمبرش نبوده است، و از این که یزدان یکی از ایشان را برگزید تا بدیشان فرمان و قانون آسمانی را برساند و آنان را از فرجام کار بترساند، در شگفت نشده‌اند. ولی کسانی که به هر پیغمبری ایمان نیاورده‌اند، عزت بزهکارانه و غرور گناه ایشان را فرا گرفته است، و کبریا و نخوت دروغین آنان را به انجام گناه بیشتر کشانده است، و خویشتن را بزرگتر از آن دیده‌اند که دست از سلطه و قدرتی بردارند که آن را غصب کرده‌اند، و سلطه و قدرت را به یزدان واگذارند که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان

رفته‌اند:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾.

اشراف و سران متکبر قوم شعیب (که خویشتن را بالاتر از آن می‌دانستند که دین خدا را بپذیرند، بدو) گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که باتو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآید. (اعراف / ۸۸)

در اینجا است که شعیب حق را آشکارا گفته است و فریاد داشته است و چیزی را نپذیرفته است که طاغوتها بر او عرضه داشته‌اند و بدو پیشنهاد نموده‌اند:

﴿قَالَ: أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ؟ قَدْ أَفْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِدْجَانَا اللَّهُ مِنْهَا...﴾.

شعیب گفت: آیا ما به آئین شما درمی‌آئیم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟! (هرگز چنین کاری ممکن نیست). اگر ما به آئین شما در آئیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده است، مسلماً به خدا دروغ بسته‌ایم (و به گزاف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده‌ایم). (اعراف ۸۸ و ۸۹)

این بیان و گفتار بدان خاطر است که دعوت کنندگان به سوی یزدان بدانند که پیکار با طاغوتها بر آنان قطعاً واجب است، و کناره‌گیری و دوری از طاغوتها کمترین فائده‌ای به حال ایشان ندارد. هر چند هم آنان طاغوتها را به حال خود رها کنند، طاغوتها دست از ایشان نمی‌کشند و ایشان را به خود و انمی‌گذارند، مگر این که از آئین خود کاملاً دست بردارند، و آئین طاغوتها را گردن نهند، پس از این که یزدان ایشان را از آن نجات بخشیده است. آن زمان یزدان ایشان را از آئین باطل طاغوتها نجات بخشیده است که دلهايشان ربه بندگان طاغوتها را از گردن بدر آورده‌اند و بندگان یزدان یگانه جهان را پذیرفته‌اند و تنها تن به پرستش او داده‌اند... پس گریزی و گزیری از دست به پیکار طاغوتها

و در برابر خداوند جهانیان فروتنی کنند و کرنش ببرند. گول ثروت و قدرت و خوشی و آسایش را خوردن، و بیم دادن و اندرزگفتن را به تمسخر گرفتن، و با عجله و شتاب رخ دادن عذاب را خواستار شدن و عقاب فوری و آنی را برای خود از پیغمبران طلبیدن. طغیان ورزیدن و سرکشی کردن و بیم دادن مؤمنان و آزار رسانیدن بدیشان. پایداری مؤمنان و بریدن و دوری گزیدن ایشان از اقوام و احباب در راه عقیده و ایمان ... به دنبال همه اینها سرانجام در طول تاریخ برابر سنت یزدان و قانون خداوند سبحان، هلاک و نابودی سرکشان و بزهکاران روی داده است.

۵ - در پایان باید گفت: طاغوت باطل، وجود حق را تحمل نمی‌کند، و چشم دیدن حتی بودن آن را - بلی تنها بودن حق را - ندارد! ... حتی هنگامی که حق بخواهد در گوشه‌ای دور از باطل زندگی کند، و فرجام کار خود را و فرجام کار باطل را به قضاوت و داوری آفریدگار، و قضا و قدر پروردگار واگذارد، باز هم باطل این چنین موضعگیری و موقعیتی را از او نمی‌پذیرد. بلکه باطل حق را دنبال می‌کند و به پیکارش می‌رود و به دفع و طردش می‌کوشد ... شعیب که به قوم خود گفته است:

﴿وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا، فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا، وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾.

و اگر دسته‌ای از شما بدانچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد (و پیغمبری مرا بپذیرد) و دسته‌ای ایمان نیاورد (و تنها به زندگی این جهان بسجسد) منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند، و او بهترین داوران است.

(اعراف / ۸۷)

اما آنان این شیوه و پیشه را از او نپذیرفته‌اند، و توان دیدن سیمای حق را نداشته‌اند، و تاب زنده بودن و زیستن آن را نیاورده‌اند، و نتوانسته‌اند گروهی را ببینند که به خدا ایمان آورده‌اند و تنها به پرستش خدای یکتا پرداخته‌اند و از زیر بار سلطه و قدرت طاغوتها بیرون



هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

خدائی که آسمانها و زمین را آفریده است، و بر تخت فرماندهی کائنات استقرار یافته است، و شب را به حرکت درمی‌آورد تا روز را دنبال کند و بجوید، و خورشید و ماه و ستارگان در گردش و چرخش خود مسخر فرمان اویند، و می‌آفریند و فرمان می‌دهد، همه آفریده‌ها متعلق بدو و مسخر فرمان او هستند، اطاعت از این خدای یگانه است که جملگی پیغمبران مردمان را به آن خوانده‌اند، و پرستش را تنها سزاوار او دیده‌اند و بس. پیغمبران جملگی انسانها را به اطاعت از یزدان خوانده‌اند هر زمان که شیطان بر سر راه راست و روان ایزد مٔان نشسته است و مردمان را گمراه کرده است، و آنان را به جاهلیت برگردانده است، جاهلیتی که به شکلهای گوناگون جلوه‌گر می‌آید، ولی نشانه همه جاهلیتها این است که نشاندار به نشان و مارک شریک کردن چیزی در ربوبیت برای خدا است.

برنامه قرآنی بسیار سخن می‌گوید از پیوند موجود میان بندگی جهان برای یزدان، و میان دعوت انسان به پرستش یزدان و هم‌آوایی او در این کار با جهانی که در آن زندگی می‌کند. و تسلیم خدائی گردد که سراسر جهان هستی تسلیم او است، و به فرمان او می‌گردد و می‌چرخد و مطیع دستور او است. این نغمه هم‌آوایی که چنین حقیقت جهانی را زمزمه می‌کند، به تنهایی کافی است که دل انسان را سخت تکان دهد، و از درون او را برانگیزد و بر آن دارد که در رشته پرستش فرمانبردارانه جای گیرد، و از زنجیره اطاعت جهان از یزدان سبحان نگسلد، و از نظام سراسر هستی دور نیفتد و نبرد، و در میان همه پدیده‌ها ناجور و ناهمگون نشود. پیغمبران بزرگوار انسانها را به کاری فرا نمی‌خوانند که جدای از کار جهان هستی باشد. بلکه آنان را به اصل و اساسی دعوت می‌کنند که سراسر جهان هستی برآند و مشغول بدانند. انسانها را به سوی حقیقتی فرا

یازیدن و به جرگه مبارزه و رزم با طاغوتها فرو رفتن نیست. دعوت کنندگان به سوی یزدان باید معرکه را بی‌آغازند و در آن به استقامت بپردازند و شکستیایی ورزند، و به انتظار فتح و ظفر پیکار از جانب کردگار باشند، و همراه با شعیب بگویند:

﴿ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا. رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴾.

ما تنها بر خدا توکل داشته (و هم بدو پشت می‌بندیم). پروردگار! میان ما و قوم ما به حق داوری کن (حقّی که سنت تو در داوری میان محقّین مصلحین، و مبطلین مفسدین، بر آن جاری است) و تو بهترین داورانی (چرا که بر همه چیز توانائی).

آن وقت است که سنت خدا جاری و ساری می‌گردد بدان شیوه و روالی که هر بار در طول تاریخ بر آن ساری و جاری گشته است، و همان نتیجه‌ای را می‌بخشد که هر بار در گذر تاریخ به بار آورده است. به ذکر همین نشانه‌های مذکور در مسیر داستان قرآنی بسنده می‌کنیم، تا بطور مفصل به بررسی و پژوهش آیات بپردازیم:

❖

کاروان ایمان که در پیشاپیش آن پیغمبران بزرگوار یزدان حرکت می‌کنند، در روند قرآنی مسبوق به کاروان ایمان در کلّ جهان هستی است! در بخش پیشین مستقیماً این نکته جلوه‌گر است:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، يُعْطِي اللَّيْلُ اللَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَبِيبًا، وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مَسْجُرَاتٍ بِأَمْرِهِ، أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾.

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به اداره جهان هستی پرداخت. با (پرده تاریک) شب، روز را می‌پوشاند، و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخر فرمان او

(و) می دانم که شما نمی دانید. آیا تعجب می کنید از این که (کتاب آسمانی پُر) اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و (در پرتو هراس از عذاب و عقاب، و پرهیز از موجبات خشم خدا) امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت گردید؟ اما آنان (با وجود این همه دلائل روشن ایمان نیاوردند و) او را تکذیب کردند. پس ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و کسانی را که آیات (خواندنی و دیدنی) ما را تکذیب نمودند، غرق کردیم، چرا که آنان مردمان (کور دل و) نابینائی بودند (و حق را نمی دیدند).

داستان در اینجا چکیده و مختصر روایت شده است. تفصیلاتی در آن ذکر نشده است که در جاهای دیگر قرآن در روند سخن آمده است و مقتضی آن چنان تفصیلاتی بوده است، همچون داستانهای که در سورة هود، و در سورة نوح ذکر گردیده است ... هدف در اینجا به تصویر کشیدن نشانه هایی است که پیش از این درباره آنها سخن گفتیم ... یعنی: سرشت عقیده، روش تبلیغ، سرشت پذیره شدن مردمان از دعوت الهی، حقیقت احساسات و عواطف و افکار هر پیغمبری که برانگیخته شده است، و پیاده شدن تهدید و بیمی که او مردمان را از آن ترسانده است و برحذر داشته است ... به همین جهت است که از داستان تنها آن بخشها و بندهایی نقل می شود که بیانگر آن نشانه ها باشد، به روش و شیوه ای که روش و شیوه داستانسرائی قرآن است.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ﴾.

ما نوح را به سوی قوم خودش فرستادیم.

نوح را به سوی قوم خود فرستادیم طبق سنت یزدان که برانگیختن هر پیغمبری از میان قوم وی و با زبان ایشان است. هر پیغمبری را از میان خود مردمان قوم و متکلم به زبان ایشان روانه می دارد تا دلهای کسانی را که فطرتشان تباه نشده است گرد یکدیگر جمع گردانند، و راه آشنائی و شناخت و درک سخن و فهم مقاصد و

می خوانند که متمرکز در درون دل و در نهانگاه قلب این جهان هستی است ... همین حقیقت است که در فطرت انسانها نیز متمرکز و مستقر است. همان حقیقتی که فطرت، انسانها را به سوی آن فریاد می دارد اگر هواها و هوسها فطرت را به کژراهه نیندازد، و اهریمن آن را از حقیقت اصیل خود به دور نیفکند. این پسوده ای است که از حلقه های پیایی زنجیره ویژه روند قرآنی در سورة استفاده می گردد.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ، فَقَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ، وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَلْبَلَعْتُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي، وَأَنْصَحُ لَكُمْ، وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ، وَلِتَسْتَقُوا، وَلَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ؟ فَكَذَّبُوهُ فَأَخْتَبَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ، وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ﴾.

(پیوسته مشرکان، دشمنان حق بوده اند، و کافران با پیغمبران جنگیده اند. از جمله) ما نوح را به سوی قوم خود (که در میانشان برانگیخته شده بود) فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست. پس تنها خدا را بپرستید. من (از شما و دلسوزتان می باشم. قیامت و حساب و کتابی در میان است و اگر نافرمانی کنید) می ترسم دچار عذاب آن روزِ بزرگ شوید (و به دوزخ روید). اشراف و رؤسای قوم گفتند: ما تو را (دور از حق و) در گمراهی و سرگشتگی آشکاری می بینیم. گفت: ای قوم من! هیچ گونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم. ولی من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت های (محو له از سوی) پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و شما را پند و اندرز می دهم و از جانب خدا چیزهایی (به من وحی می گردد

مردمان معبودی جز او باشد ... سلطه و قدرت مجسم می‌گردد در اعتقاد به ربوبیت یزدان بر سراسر گستره جهان، و ایمان به این که خدا جهان را پدیدار کرده است و هم خدا آن را با نیرو و توان و قضا و قدر خود اداره می‌کند و کار و بار آن را می‌گرداند. همچنین مجسم می‌گردد در ربوبیت یزدان بر انسان، و ایمان به این که خدا انسان را از نیستی به هستی آورده است و امور زندگی او را با نیرو و توان و قضا و قدر خویش می‌گرداند و راه می‌برد. به همین منوال، سلطه و قدرت مجسم می‌گردد در اعتقاد به ربوبیت یزدان بر این انسان، آن هم در زندگی عملی و واقعیت زندگی بیرونی او که باید برابر با شریعت و فرمان یزدان باشد، و عملکرد انسان به قوانین ایزد سبحان هم باید در انجام شعائر و مراسم عبادت خالصانه انسان برای خداوند یگانه جهان پیدا و هویدا گردد ... اینها همه یک دسته و یک بسته‌اند. نباید از یکدیگر جدا و تفکیک شوند. اگر جدا و تفکیک گردند شرک خواهد بود. شرک هم پرستش دیگران با یزدان جهان، یا تنها پرستش دیگران است.

نوح به قوم خود این گفتار یگانه را گفت که هر پیغمبری به قوم خود گفته است، و ایشان را از فرجام تکذیب این گفتار بیم داد، با دلسوزی برادرانه برادر و دوستی که خیرخواه برادران و دوستان خود باشد، و با صداقت دیدبانی که دلسوز سپاهیان و هم‌زمان سپاه خود باشد:

﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾

من می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید.

در اینجا می‌بینیم دیانت نوح که از کهن‌ترین دیانتها است، در آن اعتقاد به آخرت است. باور به حساب و کتاب و سزا و جزا در آن روز بس بزرگ است. نوح بر قوم خود می‌ترسد. از چیزی می‌ترسد که در انتظار ایشان است، و آن عذاب و عقاب یزدان سبحان است ... بدین منوال برنامه یزدان و فرموده او درباره عقیده با برنامه‌های دست و پا زندگان در تاریکی، جدائی پیدا می‌کند، دست و پا زندگان «علماء ادیان» و پیروان

مطالب آنان را هموار و آسان سازد. هر چند کسانی که فطرتشان تباهی پذیرفته است از این سنت شگفت‌زده می‌شوند، و حق را پاسخ نمی‌گویند، و خویشتن را بزرگتر از آن می‌دانند که به انسانی ایمان بیاورند که آدمیزادی همچون ایشان است، و درخواست می‌کنند که فرشتگان اوامر و نواهی یزدان را بدیشان تبلیغ کنند و برسانند! البته این چیزها جز بهانه‌جویی نیست. آنان هرگز حق را پاسخ نمی‌گویند و هدایت را نمی‌پذیرند، هر چند که حق یا هدایت از راه‌های گوناگون و به شیوه‌های جوراجور به سویشان آید و آشکارا خویشتن را بدیشان نماید!

ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم. نوح ایشان را با این سخن یگانه‌ای مخاطب قرار داد که هر پیغمبری آن را با خود به ارمغان آورده است:

﴿قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾.

او بدیشان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما جز او معبودی نیست.

این گفته‌ای است که دگرگون نمی‌شود، و پایه بنیادین این عقیده است، و این عقیده بدون آن پدید نمی‌آید و یافته نمی‌شود. این گفته ستون زندگی بشریت است، ستونی که زندگی تنها بر آن استوار و بدان پایدار می‌گردد، و بر چیزی جز آن برجای و ماندگار نمی‌ماند. این گفته ضامن یگانگی مسیر و یگانگی هدف و یگانگی رشته پیوند است. این سخن، ضامن آزادی انسان از بندگی هواها و هوسها، و رهائی او از پرستش بندگانی همسان خویش می‌گردد، و ضامن برتری و چیرگی او بر همه هواها و هوسها و خواستها و آرزوها می‌شود، و حتی انسان با رعایت مفهوم و مقصود این گفته، بر خود وعد و وعید و بیم و امید نیز غالب و چیره می‌شود.

قطعاً آئین یزدان برنامه زندگی است. اساس آن بر این است که سلطه و قدرت بطور کلی در سراسر زندگی مردمان از آن یزدان جهان باشد و بس. این است معنی پرستش خداوند یکتا، و این است معنی نباید برای

غافل ایشان از برنامه قرآن.

آیا کز راه روندگانِ گمراه و سرگشته قوم نوح چگونه پذیره این دعوت خالصانه و راست و روشن شدند؟  
﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾.

اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما تو را (دور از حق و) در گمراهی و سرگشتگی آشکاری می بینیم!

مشرکان عرب هم به محمد ﷺ گفتند: او مرتدّ شده است و از آئین آباء و اجداد خود بدر رفته است، و از دین ابراهیم برگشته است!

گمراهی و سرگشتگی، گمراه و سرگشته را بدانجا می کشاند که گمان برد کسی که او را به سوی هدایت می خواند گمراه و سرگشته است! بلی خودپرستی بیشمارانه و خودبزرگ بینی ابلهانه بدینجا سر می کشد و وقتی که فطرتها مسخ گردد و دگرگون شود!... معیارها و مقیاسها چنین زیرو و رو و معکوس می گردد، و ضوابط و قواعد این گونه پوچ و باطل می شود، و هواها و هوسها حکومت می کند، مادام که میزان و ترازو، میزان و ترازوی یزدان نباشد، میزان و ترازویی که هرگز به راست و چپ نمی گراید و کج و نادرست نمی گردد.

جاهلیّت، امروزه درباره کسانی که در پرتو رهنمود خدا راهیاب می گردند چه می گوید؟ جاهلیّت راه یافتگان را گمراه می نامد! جاهلیّت وعده می دهد به کسی که راهیاب شود و برگردد او را با آغوش باز بپذیرد و از او خشنود گردد!... بلی کسی که از گمراهان و سرگشتگان جاهلیّت به سوی لجنزار زشتی و پلشتی راهیاب شود، و دوباره به گِل و لائی درافتد که جاهلیّت در آن می لولد و غلط می خورد، پیروان جاهلیّت او را در میان خود می پذیرند و از او راضی خواهند شد!

جاهلیّت، امروزه درباره دختر جوانی که اندام خود را نمایان نسازد و پیکر خود را لخت نکند چه می گوید؟ جاهلیّت به پسر جوانی که از اندام و پیکر نامحرمان بیزاری جوید و چشمان خود را از نگاه حرام بپرهیزد چه می گوید؟ جاهلیّت چنین والائی و چنین پاکی و پاکدامنی ایشان را «واپسگرایی» و عقب ماندگی و

خشکی و روستاگرایی می نامد! جاهلیّت با تمام وسائل و دستگاه های خبری و ارتباط جمعی می کوشد والائی و پاکی و پاکدامنی چنین جوانانی را غرق گِل ولای لجنزار زشت و پلشتی کند که خود در آن می لولد و غلط می خورد!

جاهلیّت درباره کسی چه می گوید که همت و اندیشه او والاتر از آن است که به دنبال دیوانگی مسابقات فوتبال، و دیوانگی فیلمها و سینما و تلویزیون و چیزهایی مثل اینها باشد، و خویشتن را از دیوانگی رقص و جشنهای بی هدف و از مراکز و مجالس لُهو و لعب به دور دارد؟ جاهلیّت درباره چنین کسی می گوید: او «خشک» و جامد است. درهای شادی را بر روی خود بسته است! نرمش و سازش و فرهنگ ندارد! جاهلیّت می کوشد با این چنین سخنانی او را به سوی هرزه گرایی و پوچی بکشاند تا سبکسرا نه زندگی خود را در چنین کارهای بی ارزشی بگذرانند.

جاهلیّت، جاهلیّت است ... دگرگون نمی شود بلکه تنها شکلهای و رنگها و ظروف و شرائط دگرگون می گردد و بس!

نوح گمراهی خود را نفی می کند، و از حقیقت دعوت خود و سرچشمه آن پرده برمی دارد. او که دعوت خویش را از پیش خود نساخته است و از گمانها و خیال پردازیها و هواها و هوسهای نفس خویشتن تهیّه ندیده است. بلکه پیغمبری از پیغمبران یزدان است و فرستاده خداوندگار جهانیان است. برای مردمان رسالت آسمانی را به ارمغان آورده است. آنچه با خود دارد دلسوزی و امانتداری است. از سوی خدا چیزی را می داند که آنان نمی دانند. چیزی را که از جانب یزدان می داند آن را در زوایای درون خود می یابد. او با آن چیز در تماس است. آنان از آن چیز بی خبرند و آن چیز در پرده از ایشان و نهان از دید درون و بیرون آنان است:

﴿قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ، وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَلْبَلَّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي، وَأَنْصَحُ لَكُمْ، وَ

أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۹۳﴾

گفت: ای قوم من! هیچ‌گونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم. ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت‌های (محو‌له از سوی) پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهایی (به من وحی می‌گردد و) می‌دانم که شما نمی‌دانید.

در اینجا در روند قرآنی فاصله‌ای را می‌یابیم ... انگار آنان در شگفت شده‌اند از این که یزدان از میان ایشان که انسانند پیغمبری را برگزیند، پیغمبری که رسالت آسمانی را برای قوم خود به ارمغان آورد، و در درون خویش از سوی یزدان آگاهی و دانشی را پیدا کند که دیگران آن آگاهی و دانش را پیدا نکنند، آن کسانی که برای این امر برگزیده نشده‌اند ... چیزی که در روند قرآنی بیانگر این فاصله است مطالب بعد از آن است: ﴿أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ، وَلِتَتَّقُوا، وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾.

آیا تعجب می‌کنید از این که (کتاب آسمانی پر) اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و (در پرتو هراس از عذاب و عقاب، و پرهیز از موجبات خشم خدا) امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت گردید؟

در این چنین‌گرینشی هیچ‌گونه شگفتی نیست. این پدیده بشری کاروبارش سراسر شگفتی است ... او با همه جهانها در کنش و سازش است. با نفخه‌ای از روح متعلق به خدا که آمیزه ترکیب‌بند سرشت وجود او است، با خداوندگار خود تماس می‌گیرد ... هر زمان که یزدان از میان انسانها کسی را به پیغمبری برگزیند - خدا بهتر از هر کسی می‌داند رسالت خود را به چه کسی می‌سپارد - چنین شخص برگزیده‌ای از یزدان اوامر و نواهی دریافت می‌دارد، دریافت او به وسیله امکانات تماس و دریافتی است که خدا آن را در سرشت او به ودیعت نهاده است، آن راز نهان لطیفی که معنی انسان با آن حاصل و کامل می‌شود، و ملاک

بزرگداشت انسان، این پدیده شگرف و پیچیده جهان، از سوی یزدان سبحان قرار می‌گیرد. نوح برای ایشان هدف رسالت را روشن می‌سازد: ﴿لِيُنْذِرَكُمْ، لَتَتَّقُوا، وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾.

تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و (در پرتو هراس از عذاب و عقاب، و پرهیز از موجبات خشم خدا) امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت گردید.

هدف رسالت، بیم دادن است، بیم دادن برای تحریک دلها با احساسات تقوا. دلها برانگیخته شوند و پرهیزگار شوند، و در نهایت امر رحمت یزدان را فراچنگ آورند ... نوح فراتر از این هدف چیزی نمی‌خواهد، مصلحتی و هدفی فراتر از این هدف بزرگ و سترگ نمی‌طلبد.

اما فطرت وقتی که به حدّ معیتی از فساد می‌رسد، نمی‌اندیشد و به تأمل نمی‌پردازد و پند نمی‌پذیرد و اندرز نمی‌گیرد، و بیم دادن و نصیحت کردن بدو سودی نمی‌رساند:

﴿فَكَذَّبُوهُ، فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ، وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ﴾.

اما آنان (با وجود این همه دلائل روشن ایمان نیاوردند و) او را تکذیب کردند. پس ما او را و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و کسانی را که آیات (خواندنی و دیدنی) ما را تکذیب نمودند، غرق کردیم، چرا که آنان مردمان (کوردل و) نابینائی بودند (و حق را نمی‌دیدند).

کوری و کوردلی ایشان را دیدیم. نشانه کوری و کوردلی ایشان دوری گرفتن از هدایت، و نسیذرفتن دلسوزی خالصانه و اندرز حکیمانه، و گوش فرا ندادن به بیم دهنده است ... به سبب همین کوری و کوردلی است که حقائق را تکذیب کرده‌اند و ایمان نیاورده‌اند ... بر اثر همین کوری و کوردلی است که به چنین سرنوشت و فرجامی گرفتار آمده‌اند!



چرخ تاریخ به پیش می‌رود. روند قرآنی همراه با آن به

آن زمانی را که شما را بعد از قوم نوح وارثان زمین کرد و شما را در میان مردمان از سلطنت شکوهمندتر و از مملکت فراختر و از قدرت جسمانی بیشتری برخوردار کرد. پس نعمتهای خدا را به یاد آورید (و شکر آنها را بگزارید) باشد که رستگار شوید. گفتند: آیا به پیش ما آمده‌ای (و دست‌اندر کار تبلیغ شده‌ای) تا ما را بر آن داری که بتهائی را رها سازیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند و تنها خدا را بپرستیم و بس؟! (ما هرگز چنین نخواهیم کرد). پس چیزی را بر سر ما بیاور که (در برابر نافرمانی از خود) به ما وعده می‌دهی، اگر از راستگوییانی، هود گفت: (به سبب نافرمانی و دشمنانگیتان با حق) مسلماً عذاب بزرگ و خشم سترگی بر شما واقع می‌شود و بیگمان دامنگیرتان می‌گردد. آیا با من درباره بتهائی ستیزه می‌کنید که از الوهیت جز نامی ندارند و شما و نیاکان شما بر آنها نام خدا گذارده‌اید و معبودشان نامیده‌اید، و هیچ‌گونه حجتی (که دال بر الوهیت آنها باشد) از جانب خدا در حق آنها نازل نشده است. (اکنون که چنین است) در انتظار (عذاب خدا) باشید و من هم با منتظران (شما) چشم به راه نزول عذاب) می‌مانم. پس (عذاب طوفان باد دامنگیرشان گردید، و ما) هود و مؤمنانی را که با او بودند در پرتو لطف و مرحمت خود رهایی بخشیدیم، و کسانی را که آیات (خواندنی و دیدنی) ما را تکذیب کردند و از زمره مؤمنان نشدند، نابود و مستأصل گردانیدیم.

این خود رسالت است، و خود گفتگو است، و خود فرجام کار است ... این سنت گذرا و روی نما است، و قانون جاری و ساری است، و قانون یگانه است. قوم عاد از نسل نوح و از ذریه کسانی بودند که در کشتی همراه نوح بودند. گویند: تعدادشان سیزده نفر بود ... بیگمان فرزندان این چنین مؤمنانی که در کشتی همراه نوح بودند، از آئین نوح پیروی می‌کردند که اسلام است. خدای را به یگانگی می‌پرستیدند. جز یزدان جهان معبودی نداشتند. معتقد بودند که یزدان

جلو حرکت می‌کند. ناگهان خود را در برابر عاد، یعنی قوم هود می‌بینیم:

﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا، قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ، أَفَلَا تَتَّقُونَ؟ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ، وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. قَالَ: يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي، وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ. أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ؟ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ، وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً، فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. قَالُوا: أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا؟ فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. قَالَ: قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ؟ فَانْتَظِرُوا، إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ. فَأَعْيَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا، وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا، وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ.﴾

(همان‌گونه که نوح را برای دعوت به توحید به سوی قوم خود فرستادیم) هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود به قوم عاد گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید و (بدانید) جز او معبودی ندارید. آیا پرهیزکاری نمی‌ورزید (و نمی‌خواهید با یکتاپرستی خویشتن را از شر و فساد در امان دارید؟). رؤساء و اشراف کفر پیشه قوم او گفتند: ما شما را ابله می‌دانیم، (آخر این چه دعوتی است که راه‌انداخته‌ای و این چه چیز است که ما را بدان می‌خوانی؟! و ما شما را از زمره دروغگویان می‌پنداریم. هود گفت: ای قوم من، من ابله نیستم. بلکه من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من احکام و اوامر پروردگار خود را به شما می‌رسانم و من اندرزگوی امینی برای شما هستم) (و در آنچه می‌گویم یکرنگ و راستگویم و از خود چیزی نمی‌گویم). آیا تعجب می‌کنید از این که (کتاب آسمان پر) اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد. به یاد آورید

آیا پرهیزکاری نمی‌ورزید؟

چرا که از ترس و هراس ناچیزی که از ایزد متعال داشتند، و از فرجام وحشتناکی که در انتظار ایشان بود، نوح سخت می‌ترسید.

انگار بزرگان قوم و اشراف و رؤساء آن، از این که فردی از قوم خودشان ایشان را به سوی هدایت آسمانی بخواند، و ناپرهیزکاری ایشان را زشت بداند، توهین به مقام والای خود می‌دانستند و خویششان را بالاتر از این چیزها می‌شمردند، و نوح را به نادانی و کودنی نسبت می‌دادند و دیوانه‌اش می‌نامیدند، و می‌گفتند: او پا را از گلیم خویش درازتر کرده است، و از مرز خود فراتر رفته است، و درجات و مراتب را نمی‌شناسد! این بود همه بی‌شرمانه و ناپرهیزگاران، نوح را متهم به سفاهت و جهالت می‌کردند و دروغ‌گویی می‌خواندند:

﴿ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ. وَإِنَّا لَنَنظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۝ ﴾

رؤساء و اشراف کفرپیشه قوم او گفتند: ما تو را ابله می‌دانیم، و ما تو را از زمره دروغگویان می‌پنداریم. ناسنجیده این چنین سخنانی را می‌گفتند، بدون این که بیندیشند و پژوهش بکنند و دلیل و برهانی داشته باشند!

﴿ قَالَ: يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي، وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ۝ ﴾

هود گفت: ای قوم من! من ابله نیستم، بلکه من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم... من احکام و اوامر پروردگار خود را به شما می‌رسانم و من اندرزگوی امینی برای شما هستم.

هود، ساده و صادقانه ابله‌ی و همچنین گمراهی را از خود نفی می‌کند و برای خود نمی‌پذیرد. برای قوم خود سرچشمه رسالت و هدف آن را آشکار می‌گرداند و بی‌پرده عیان می‌دارد، و دلسوزی خود را نسبت بدیشان و امانتداری خویش را در تبلیغ و رساندن

سبحان خداوندگار جهانیان است و بس. نوح بدیشان این چنین می‌گفت:

﴿ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ ﴾

و امان فرستاده‌ای از سوی خداوند جهانیانم.

وقتی که روزگار زیادی بر ایشان گذشت، و در کره زمین پراکنده شدند، و اهریمن آنان را بازیکه دست خود قرار داد و گمراهشان کرد، و ایشان را در مسیر هواها و هوسها راند - پیش از همه هواها و هوسهای دارائی و فرمانروائی و لذت پرستیها و شهوت‌رانیها - و آنان را برابر آرزوهای دل نه برابر خواستهای شریعت راه برد، دیگر قوم هود نپذیرفتند که پیغمبرشان ایشان را دوباره به پرستش یزدان و عبادت خدای سبحان دعوت کند و فرا خواند:

﴿ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا، قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ، أَفَلَا تَتَّقُونَ؟ ۝ ﴾

هود را به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود به قوم عاد گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید و (بدانید) جز او معبودی ندارید. آیا پرهیزکاری نمی‌ورزید (و نمی‌خواهید با یکتاپرستی خویشتان را از شر و فساد در امان دارید؟).

این همان گفتاری است که نوح گفته بود، و قوم او آن را تکذیب کرده بودند، و در نتیجه بر سر ایشان آمد آنچه می‌بایست بر سر ایشان بیاید. بعدها خداوند قوم عاد را جایگزین ایشان ساخت - البته در اینجا گفته نمی‌شود میهن و جایگاه ایشان کجا بوده است. اما در سورة دیگری اطلاع پیدا می‌کنیم که آنان در احقاف بوده‌اند و زیسته‌اند. احقاف سرزمینی است که از تپه‌های بلندی فراهم آمده است و در مرز یمن قرار دارد میان یمامه و حضر موت - قوم عاد همان راهی را پیمودند که قوم نوح قبلاً پیموده بودند. اصلاً به یاد نیاوردند و نیدیشیدند درباره چیزی که گریبانگیر کسانی شده است که آن راه را پیموده‌اند. بدین خاطر است که هود در خطاب بدیشان اضافه می‌کند و می‌گوید

﴿ أَفَلَا تَتَّقُونَ؟ ۝ ﴾



درس عبرت بگیرند و کاری کنند که به چنین سرنوشتی گرفتار نشوند. آنان که از یزدان پیمان نگرفته‌اند که سنت یزدان اجراء نشود و متوقف گردد، سنتی که دگرگون نمی‌شود و تحول و تغییر پیدا نمی‌کند و برابر قانون معین و مشخصی، و قضا و قدر معلوم و مرسوم، ساری و جاری می‌گردد. ذکر نعمتها الهامگر شکر نعمتها است، و شکر نعمتها محافظت بر رعایت اسباب و علل آنها است. به دنبال رعایت اسباب و علل نعمتها نیز رستگاری دنیا و آخرت است.

اما هنگامی که فطرت منحرف می‌گردد، به اندیشه نمی‌پردازد و به پژوهش نمی‌نشیند و پسند و اندرز نمی‌گیرد ... بدین منوال اشراف و رؤساء قوم، عظمت و نخوت و دروغین، سراپای ایشان را فرا می‌گرفت، و غرور گناه ایشان را به بزهکاری وا می‌داشت، و کمر ستیزه‌گری می‌بستند و راه مجادله در پیش می‌گرفتند، با شتاب هر چه بیشتر عذاب را خواستار می‌شدند، بسان شتاب کسی که از پند و اندرز گریز و نفرت دارد و گوش شنیدن آن را ندارد، و ترساندن و بیم دادن از عذاب و عقاب و حساب و کتاب اخروی را به باد تمسخر می‌گیرد:

﴿قَالُوا: أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا؟ فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾.

گفتند: آیا به پیش ما آمده‌ای (و دست‌اندر کار تبلیغ شده‌ای) تا ما را بر آن داری که بتهائی را رها سازیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند و تنها خدا را بپرستیم و بس؟! (ما هرگز چنین نخواهیم کرد). پس چیزی را بر سر ما بیاور که (در برابر نافرمانی از خود) به ما وعده می‌دهی، اگر از راستگوییانی.

انگار هود ایشان را به انجام کار زشت و ناپسندی می‌خواند، این است که تاب گوش دادن و شنیدن آن را ندارند، و شکبائی نگرش و بررسی آن را نمی‌آرند:

﴿أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا؟!﴾.

آیا به پیش ما آمده‌ای (و دست‌اندر کار تبلیغ شده‌ای) تا

رسالت، روشن می‌نماید، همان‌گونه که قبلاً چنین کرده و گفته بود. هود همه اینها را با مهر و محبت یک شخص اندرزگوی دلسوزی، و با راستی و درستی یک فرد امین صادقی، بدیشان گفت.

قطعاً باید قوم هود تعجب کرده باشند از این که او این چنین پیشه و شیوه‌ای را برگزیده است، و این چنین رسالتی را بیان و تبلیغ کرده است، همان‌گونه که قوم نوح قبلاً تعجب کرده‌اند و از این شیوه و پیشه در شگفت شده‌اند. ناگهان می‌بینند که هود همان چیزهائی را برای ایشان تکرار می‌کند که نوح قبلاً گفته است. انکار نوح و هود، یک روح اما در دو پیکرند:

﴿أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ؟﴾.

آیا تعجب می‌کنید از این که (کتاب آسمانی پر) اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد؟

سپس هود بر سخنان خود می‌افزاید چیزهائی را که واقعیت زندگانی ایشان بر او دیکته می‌کند ... این که بعد از قوم نوح در زمین جای گرفته‌اند و جایگزین قوم نوح شده‌اند، و بدیشان به سبب سرشتی که دارند نیروی جسمانی و بدن تنومندی داده شده است، و همچنین سلطه و قدرت و سیطره و تسلط بدیشان اعطاء گشته است:

﴿وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ، وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً، فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ﴾.

به یاد آورید آن زمانی را که شما را بعد از قوم نوح وارثان زمین کرد و شما را در میان مردمان از سلطنت شکوهمندتر و از مملکت فراختر و از قدرت جسمانی بیشتری برخوردار کرد. پس نعمتهای خدا را به یاد آورید (و شکر آنها را بگزارید) باشد که رستگار شوید. حق این جایگزینی و این نیرو و توانائی این بود که شکر نعمت را پاس بدارند، و از غرور و سرمستی، خویشتن را بر حذر دارند، و از سرنوشت گذشتگان

ما را بر آن داری که بتنهائی را رها سازیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند و تنها خدا را بپرستیم و بس؟!

صحنه بد و دلخراشی است! زندگی معمولی مردمان، دلها و خرده‌های ایشان را به بندگی کشانده است. آن‌گونه بندگی که ویژگیهای اصلی انسان را از انسان سلب می‌کند. یعنی از انسان آزادی نگرش و پژوهش، و آزادی اندیشه و اعتقاد را می‌گیرد، و او را بنده عرف و عادت محیط و آداب و رسوم دیگران می‌سازد، و همچنین او را بنده هواها و هوسها و خواستها و آرزوهائی می‌کند که افرادی همچون خودش بر او واجب و لازم می‌گردانند. و در این حال هر نوع درگاه شناختی و هرگونه پنجره‌ای به سوی نور بر او بسته می‌گردد.

بدین گونه قوم هود برای فرار از روبرو شدن با حق و حقیقت، و بلکه برای گریز از اندیشیدن درباره پوچی و بی‌ارجی باطلی که خودشان بندگان آن هستند، عذاب را شتابان خواستار گردیدند و به پیغمبر دلسوز و امین خود گفتند:

﴿فَاتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ﴾.

اگر از راستگویانی چیزی را بر سر ما بیاور که (در برابر نافرمانی از خویشتن) به ما وعده می‌دهی! بدین سبب پاسخ پیغمبرشان بدیشان قاطعانه و سریع داده می‌شود:

﴿قَالَ: قَدْ وَفَّعَ عَلَیْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رَجْسٌ وَ غَضَبٌ. اَتَجَادِلُوْنِیْ فِیْ اَسْمَاءٍ سَیِّئٰتُهَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ؟ فَاَنْتَظِرُوْا، اِنِّیْ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِیْنَ﴾.

هود گفت: (به سبب نافرمانی و دشمنانگیتان با حق و حقیقت) مسلماً عذاب سترگی بر شما واقع می‌شود و بیگمان دامنگیرتان می‌گردد. آیا با من درباره بتنهائی ستیزه می‌کنید که از الوهیت جز نامی ندارند و شما نیاکان شما بر آنها نام خدا گذارده‌اید و معبودشان نامیده‌اید، و هیچ‌گونه حجتی (که دال بر الوهیت آنها باشد) از جانب خدا در حق آنها نازل نشده است؟

(اکنون که چنین است) در انتظار (عذاب خدا) باشید و من هم با منتظران (شما چشم به راه نزول عذاب) می‌مانم.

هود مردمان را از فرجامی ترساند که خداوندگارش او را از آن آگاه کرده بود. فرجام بد و ناگواری که واجب گردید بدان گرفتار آیند و چاره و گریزی اصلاً از آن نداشته باشند ... این فرجام، عذابی است که اصلاً چیزی و کسی نمی‌تواند آن را برطرف نماید و جلو آن را بگیرد، و همراه با چنین عذابی خشم یزدان است ... هود پس از این شتاب در نزول عذاب و عقابی که گریبانگیر انسان می‌گردد و گزیری و گریزی از آن نیست و خودشان آن را با شتاب خواسته‌اند، پرده از یاوگی پوچی معتقدات و جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌هایشان برمی‌دارد:

﴿اَتَجَادِلُوْنِیْ فِیْ اَسْمَاءٍ سَیِّئٰتُهَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ؟﴾.

آیا با من درباره بتنهائی ستیزه می‌کنید که از الوهیت جز نامی ندارند و شما و نیاکان شما بر آنها نام خدا گذارده‌اید و معبودشان نامیده‌اید، و هیچ‌گونه حجتی (که دال بر الوهیت آنها باشد) از جانب خدا در حق آنها نازل نشده است؟.

چیزی را که همراه با خدا می‌پرستید اصل و اساسی از حقیقت ندارد. تنها نامهایی است که شما و نیاکانتان، خودسرانه بر آنها نهاده‌اید و بدان نامهایشان خوانده‌اید. خدا آنها را تعیین نفرموده است و اجازه پرستش آنها را نداده است. نه آنها از سوی یزدان دارای توان و قدرتی هستند، و نه شما برای پرستش آنها دلیل و برهانی دارید.

تعبیر تکراری قرآنی، تعبیر الهام بخشی از حقیقت اصیلی است:

﴿مَا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ﴾.

هیچ حجتی (که دال بر الوهیت آنها باشد) از جانب خدا در حق آنها نازل نشده است.

هر سخنی، یا شرعی، یا عرفی، و یا جهان‌بینی‌ای که خدا

سلطه و قدرت و قوت یزدان سرچشمه می‌گیرد.

در روند قرآن انتظار به طول نمی‌کشد:

﴿ فَأَنجِبْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا، وَ قَطَعْنَا دَابِرَ  
الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا، وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ۝ ﴾

پس (عذاب طوفان باد دامنگیرشان گردید، و ما) هود و  
مؤمنانی را که با او بودند در پرتو لطف و مرحمت خود  
رهائی بخشیدیم، و کسانی را که آیات (خواندنی و  
دیدنی) ما را تکذیب کردند و از زمره مؤمنان نشدند،  
نابود و مستأصل گردانیدیم.

نابودی کاملی است که کسی از آن برکنار نمی‌ماند. از  
این نابودی کامل، باقطع دابر تعبیر شده است. دابر،  
آخرین کسی است که در کاروان به دنبال همگان حرکت  
می‌کند.

بدین منوال طومار صفحه دیگری از طومار صفحات  
تکذیب‌کنندگان درهم نور دیده می‌گردد. بیم و تهدید،  
بار دیگر پس از سود نبخشیدن پند و اندرز، فرجام  
ناگوارش پدیدار می‌گردد، و سرنوشت نابهنجار آن  
حاصل می‌آید ... روند قرآنی در اینجا درباره این  
هلاک و نابودی توضیح و تفصیل نمی‌دهد، بدانسان که  
در سوره‌های دیگری به شرح و بسط آن پرداخته است.  
پس ما نیز در سایه نصوص آیات می‌آرامیم، و  
همان‌گونه که آیه‌ها از این مسأله سریع گذشته‌اند، ما نیز  
سریع می‌گذریم و به نگاه گذرائی بسنده می‌کنیم، و در  
جاهای مناسب آن در آیات دیگری، ژرف و فراخ به  
تفصیل می‌نشینیم.



﴿ وَ إِلَىٰ مُؤَدِّ أَخَاهُم ضَالِحًا، قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ  
مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، هَذِهِ  
نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ، فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ، وَلَا  
تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ. وَ أَذْكُرُوا إِذْ  
جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ، وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ،  
تَتَخَذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا، وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ  
بُيُوتًا، فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ، وَلَا تَغْتَوُوا فِي الْأَرْضِ  
مُفْسِدِينَ. قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

آن را نفرموده باشد، یا تعیین نکرده باشد، و یابه  
رسمیت نشناخته باشد، بی‌ارج و بی‌قدر است و دارای  
تأثیر اندک بوده و زود زوال می‌پذیرد و سریع نابود  
می‌شود ... فطرت هم چنین چیزهائی را بی‌مقدار  
می‌داند و ارزش و بهائی بدانها نمی‌دهد. اما هنگامی  
که سخنی از سوی یزدان باشد، ارزشمند و گران‌سنگ و  
دلنشین است و به ژرفاهای درون می‌خزد و در زوایای  
وجود استقرار می‌یابد. چرا که از حجت و برهان و  
سلطه و توانی برخوردار می‌گردد که یزدان آنها را در  
آن به ودیعت می‌گذارد و بدو ارمغان می‌دارد.

بسیار است واژه‌ها و سخنان رنگین و پرطمطراق، و  
مکتبها و دیدگاه‌ها و نظریه‌های آراسته، و جهان‌بینیها و  
اندیشه‌های پیراسته، و اوضاع و احوالی که با تمام توان  
و با همه امکان، آنها را مزین و منقش کرده‌اند و در  
استقرار و ماندگاری آنها کوشیده‌اند، ولیکن در برابر  
فرموده‌ای از یزدان سبحان ذوب گردیده‌اند و نقش بر  
آب شده‌اند و نابود گشته‌اند، فرموده‌ای که از سلطه و  
قدرت یزدان سبحان سلطه و قدرت یافته است و توشه  
و توان برگرفته است.

هود با یقین و اعتمادی که شخص مطمئن به خود دارد،  
و با قدرت و قوتی که فرد مقتدر و نیرومند از آن  
برخوردار است، با قوم خود روبه‌رو می‌گردد و ایشان  
را به مبارزه می‌خواند:

﴿ فَأَنْتَظِرُوا، إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ ۝ ﴾

در انتظار (عذاب خدا) باشید و من هم با منتظران (شما)  
چشم به راه نزول عذاب می‌مانم.

چنین یقین و اعتمادی، ملاک قدرت و قوتی است که  
دعوت‌کننده به سوی یزدان سبحان، آن را در خود  
احساس می‌کند ... دعوت‌کننده یقین دارد که باطل  
ضعیف و ناتوان است و سبک از جای برکنده می‌شود،  
هر اندازه هم باد به غیب اندازد و خویشتن را پفیده  
کند و گردن بیفزارد و دراز و بلند بالا جلوه‌گر آید.  
همچنین او یقین دارد حقی که با خود به ارمغان آورده  
است از سلطه و قدرت و قوت برخوردار است، چون از

(راست می گوئی که) از زمره پیغمبرانی، آنچه را که به ما وعده می دهی (و عذابی را که ما را از آن می ترسانی) بر سر ما بیاور! (در نتیجه ستیزه جوئی و طغیانگری) زلزله ای (قصرها و خانه های مستحکم) ایشان را در بر گرفت (و زندگی پرزرق و برق آنان را در هم کوبید) و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند. پس (صالح با دلی پرانده) از آنان روی پرتافت و گفت: ای قوم من، من پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند دادم، ولی شما اندر زگویان را دوست نمی دارید.

این صفحه دیگری از صفحات داستان بشریت است و به سوی دریای تلاطم تاریخ حرکت می کند و بیانگر برگشت دیگری به جاهلیت است. صحنه ای از صحنه های ملاقات حق و باطل را می نمایاند. مهلکه تازه ای از مهلکه های تکذیب کنندگان را به تصویر می زند:

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا، قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾.

(از زمره پیغمبران یکی هم) صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود فرستادیم. صالح بدیشان گفت: ای قوم من، خدای را بپرستید (و بدانید که) جز او معبودی ندارید.

درست همان سخن یگانه ای است که این آفرینش با آن آغاز شده است و هم بدان برمی گردد. درست همان برنامه یگانه ای در اعتقاد و رونهادن و رهسپار شدن و رویاروی گشتن و تبلیغ و رساندن است.

در اینجا معجزه ای بر آن افزوده می گردد که با دعوت صالح همراه بوده است و هنگامی روی داده است که قوم صالح از او خواسته اند تا با مشاهده آن بدو ایمان بیاورند و رسالت وی را تصدیق کنند:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ، هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ﴾.

(هم اینک) معجزه بزرگی (بر صدق پیغمبری من) از سوی پروردگارتان برایتان آمده است و (آن) این شتر خدا است (با ویژگیهای خاص خود) که به عنوان

لِّلَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا - لِمَن اٰمَنَ مِنْهُمْ - اَتَعْلَمُوْنَ اَنِّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ؟ قَالُوْا: اِنَّا بِمَا اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُوْنَ، قَالَ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا: اِنَّا بِالَّذِيْ اٰمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُوْنَ. فَعَقَرُوْا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ، وَ قَالُوْا: يَا صَالِحُ اَنْتَ اِنَّمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ. فَآخَذَهُمُ الرَّجْفَةُ فَاصْبَحُوْا فِيْ دَارِهِمْ جَاثِيْنَ. فَتَوَلَّوْا عَنْهُمْ وَ قَالِ: يَا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّيْ، وَ نَصَحْتُ لَكُمْ، وَ لٰكِنْ لَا تُحِبُّوْنَ النَّاصِحِيْنَ﴾.

(از زمره پیغمبران یکی هم) صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود فرستادیم. صالح بدیشان گفت: ای قوم من، خدای را بپرستید (و بدانید که) جز او معبودی ندارید. هم اینک معجزه بزرگی (بر صدق پیغمبری من) از سوی پروردگارتان برایتان آمده است و (آن) این شتر خدا است (با ویژگیهای خاص خود) که به عنوان معجزه ای برای شما آمده است (و یک شتر عادی و معمولی نیست). پس آن را به حال خود و اگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرد، و بدان آزاری مرسانید که (اگر آزاری برسانید) به عذاب دردناکی دچاران می گردانند. و به یاد داشته باشید که خداوند شما را جانشینان قوم عاد کرده است و در سرزمین (حجر، میان حجاز و شام) استقرار بخشیده است. (سرزمینی با دشتهای مسطح و حاصلخیز، و با کوهستانهای مستحکم و مستعدی که می توانید) در دشتهای آن کاخها برافرازید و در کوههای آن خانه ها بتراشید و بسازید. پس نعمتهای خدا را به یاد داشته باشید و در زمین، تباهاکارانه فساد راه میندازید. اشراف و رؤسای متکبر قوم او به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند: آیا واقعاً می دانید که صالح فرستاده ای از جانب پروردگار خود است؟ (مستضعفان پاسخ دادند و) گفتند: ما بدانچه او بدان مأموریت یافته است ایمان داریم. مستکبران (به مستضعفان) گفتند: ولی ما بدانچه شما بدان ایمان دارید، ایمان نداریم. پس شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح، اگر

می‌خواهد که به سرنوشت گذشتگان و فرجام پیشینیان بنگرند، و پاس این را بدارند که جایگزین ایشان شده‌اند و سپاسگزار این چنین نعمتی باشند:

﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ، وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ، تَتَخَذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا، وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا، فَادْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ، وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾.

به یاد داشته باشید که خداوند شما را جانشینان قوم عاد کرده است و در سرزمین (ججر، میان حجاز و شام) استقرار بخشیده است. (سرزمینی با دشتهای مسطح و حاصلخیز، و با کوهستانهای مستحکم و مستعدی که می‌توانید) در دشتهای آن کاخها برافرازید و در کوه‌های آن خانه‌ها بتراشید و بسازید. پس نعمتهای خدا را به یاد داشته باشید و در زمین، تباهکارانه فساد راه میندازید.

روند قرآنی در اینجا مکان زندگی ثمود را ذکر نمی‌کند. ولی در سوره دیگری قرآن می‌فرماید که در جایی به نام جِجْر زندگی می‌کرده‌اند. جِجْر میان حجاز و شام قرار دارد ... از پند دادن و رهنمود کردن صالح دریافت می‌داریم که قوم ثمود در زمین از نعمت و شوکت برخوردار بوده‌اند. همچنین از این پند و اندرز طبیعت سرزمینی را پیش چشم می‌داریم که در آن می‌زیسته‌اند. سرزمین ایشان دارای دشتهای و کوه‌ها بوده است. در دشتهای کاخها برمی‌افراشتند، و در کوه‌ها خانه‌ها در دل صخره سنگها می‌تراشیدند. این هم بیانگر تمدن و عمران است، و آثار پیشرفت و آبادانی، آشکارا در این نص کوتاه جلوه‌گر است ... صالح قوم ثمود را به یاد جایگزینی و جانشینی قوم عاد می‌اندازد و بدیشان می‌گوید آنان پس از قوم عاد در زمین استقرار یافته‌اند و شوکت و قدرت پیدا کرده‌اند. هر چند هم در خودسرزمین قوم عاد نزیسته‌اند و نبوده‌اند، اما به نظر می‌رسد تمدن و پیشرفت عاد رادر تاریخ به ارث برده‌اند و فراتر از ایشان رفته‌اند، و قدرت و فرمانروائی آنان از مرز سرزمین جِجْر نیز فراتر رسیده

معجزه‌ای برای شما آمده است (و یک شتر عادی و معمولی نیست).

از آنجا که هدف عرضه کردن سریع و گذرای دعوت یگانه است، و مراد ذکر شتابان عاقبت ایمان بدان و فرجام تکذیب آن است، روند قرآنی در اینجا درخواست مفصل معجزه ایشان را بیان نمی‌دارد. بلکه رخ دادن معجزه را به دنبال دعوت اعلان می‌دارد. همچنین درباره شتر بیش از این نمی‌گوید که معجزه روشنی از سوی یزدان ایشان است و شتر خدا است و وجودش نشانه‌ای از جانب خدا بر صدق رسالت صالح است. از این نسبت دادن دریافت می‌داریم که یک شتر غیر عادی بوده است، یا برای ایشان به صورت غیر عادی بیرون آمده و پدیدار گشته است. به گونه‌ای که آن را معجزه‌ای روشن از سوی پروردگارشان می‌گرداند، و نسبت دادن آن را به یزدان سبحان دارای معنی ویژه‌ای می‌نماید، و آن را نشانه‌ای بر صدق نبوت صالح می‌کند ... ما نیز چیزی را بر این چیزی که در این منبع معتمد و مطمئن آمده است نمی‌افزاییم و به همین اندازه‌ای که در قرآن ذکر شده است اکتفاء می‌نمائیم. چه اشاره‌ای که در اینجا بدان شده است، ما را بی‌نیاز از هرگونه شرح و تفصیل دیگری می‌گرداند. پس بگذار ما هم همراه با آیه‌ها به پیش رویم و در سایه آنها بغنویم:

﴿فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ، وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

پس آن را به حال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرد، و بدان آزاری مرسانید که (اگر آزاری برسانید) به عذاب دردناکی دچارتان می‌گرداند.

این شتر خدا است، پس آن را رها کنید تا در زمین خدا بچرد. اگر چنین نکنید، موجب سرنوشت بدی خواهد بود و فرجام ناگواری در پی خواهد داشت.

پس از نشان دادن آیه و بیم دادن از سرانجام کار، صالح شروع به اندرز دادن قوم خود می‌کند و آنان را به اندیشیدن و پند گرفتن دعوت می‌نماید و از ایشان

اما ضعيفان، ديگر ضعيف نيستند! ايمان به يزدان به دلهایشان نيرو بخشیده است، و آنان را به خود مطمئن ساخته است، و به گفتارشان صداقت داده است ... ایشان به کارشان يقين کامل، و به راهشان باور تمام دارند. پس تهديد و بيم کی سودی می بخشد؟ و اصلاً تمسخر و ناخوش آيندی رؤساء و اشراف خودبزرگبين چه تأثیری دارد؟ تهديد و بيم و تمسخر و ناخوش آيندی چنين مستکبرانی در ایشان نمی گيرد:

﴿قَالُوا: إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾.

(مستضعفان پاسخ دادند و) گفتند: ما بدانچه او بدان مأموريت يافته است ايمان داريم. از اینجا است که رؤساء و اشراف نیز آشکارا موضع خود را اعلان می دارند، با بیانی که تهديد و بيم در آن نمودار است:

﴿إِنَّا بِأَلْدِي أَمْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾.

قطعاً ما بدانچه شما بدان ايمان داريد، ايمان نداريم. ايمان نمی آورند هر چند که صالح معجزه کاملاً آشکاری را بدیشان نموده است. معجزه روشنی که جای شکی برای کسی برجای نمی گذارد و گمان را از دل همگان می زداید ... آخر فقدان معجزه و نبودن حجت و برهان نیست که رؤساء و اشراف را به عدم ايمان سوق می دهد... بلکه آنچه باعث می گردد که حق و حقیقت را تصدیق نکنند این است که سلطه و قدرت ایشان با ايمان به آفریدگار جهان به خطر می افتد ... عقدۀ فرمانروائی و قدرت نمائی در زوایای درونشان مستقر است ... شهوت عمیق حکومت در انسان ریشه دوانده است ... اهریمن با لگام عقدۀ فرمانروائی و قدرت نمائی و شهوت حکومت و آرزوی داشتن ملک و مملکت، گمراهان را به دنبال خود می کشد!

رؤساء و اشراف، گفتار را به کردار تبدیل کردند و بر شتر خدا تاختند و شتری را پی کردند که به عنوان معجزه‌ای از سوی یزدان بر صدق دعوت پیغمبرش روانه شده بود و صالح نیز ایشان را بر حذر داشته بود از این که اذیت و آزاری بدان شتر برسانند. و بدیشان

است. بدین سبب جانشینان شکوه مندی در زمین شده اند و در آن فرمانروائی کرده اند. صالح ایشان را از فساد در زمین نهی می کند، و بدانان گوشزد می نماید از نیرو و توان و شکوه و شوکتی که دارند گول نخورند و راه تکبر در پیش نگیرند و از عادی نبود شده درس عبرت بگیرند که انگار در جلو دیدگانشان به عنوان مجسمۀ اندرزگویی راست ایستاده اند!

در اینجا نیز در روند قرآنی اندک فاصله‌ای را می بینیم. گروهی از قوم صالح ايمان آورده اند، و گروهی از ایشان راه تکبر در پیش گرفته اند و خويشتن را بزرگتر از آن دیده اند که ايمان بیاورند. رؤساء و اشراف آخرین کسانی بوده اند که به دعوت صالح ايمان آورده اند. دعوتی که سلطه و قدرت را در زمین از دست ایشان به در آورده است و آن را به خداوند یگانه‌ای برگردانده است که آفریدگار جهانیان است. قطعاً رؤساء و اشراف برای برگرداندن مؤمنانی از دین کوشیده اند که طوق بندگی طاغوت را از گردنهایشان بیرون آورده اند و طوق بندگی یزدان یگانه جهان را به گردنهای خود افکنده اند، و بدین وسیله از بندگی بندگان آزاد و رها گشته اند.

بدین صورت می بینیم که رؤساء و اشراف متکبر قوم صالح به اذیت و آزار و تهديد و بيم مؤمنان ضعيف می پردازند و تلاش می کنند آنان را از دین برگردانند:

﴿قَالَ أَمْلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا - لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ - أَتَعْلَمُونَ أَنَّ ضَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ؟﴾.

اشراف و رؤسای متکبر قوم او به مستضعفانی که ايمان آورده بودند گفتند: آیا واقعاً می دانید که صالح فرستاده‌ای از جانب پروردگار خود است؟

روشن است که این پرسش جنبۀ تهديد دارد و زشت شمردن ايمان به صالح را می رساند، و برای مسخره کردن ایشان است در این که دعوت صالح را تصدیق کرده اند که می گوید از سوی خداوندگارش رسالت دارد و به پیغمبری برگزیده شده است.

گفته بوده که اگر چنین کنند، عذاب دردناکی گریبانگیرشان خواهد گردید:

﴿فَعَقَرُوا الْأَنْثَاةَ وَعَنَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ، وَقَالُوا: يَا صَالِحُ أَتُنْتَابِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾.

پس شستر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح، اگر (راست می گوئی که) از زمره پیغمبرانی، آنچه را که به ما وعده می دهی (و عذابی را که ما را از آن می ترسانی) بر سر ما بیاور.

این خودستائی و تکبری است که همراه با گناه پیدا می گردد. خدا از عصیان ایشان با فرموده «سرکشی» تعبیر می کند تا نشانه خودستائی و خود بزرگ بینی آنان را بنمایاند، و احساس درونی همراه با آن را به تصویر کشد. همچنین عصیان و سرکشی ایشان را به تصویر می زند با شتابی که در فرا رسیدن عذاب فوری داشتند، و تهدید و بیم و پند و اندرز را بی شرمانه به تمسخر می گرفتند، و خودستایانه به مبارزه و مقابله با حق و حقیقت رسالت آسمانی می پرداختند ... روند قرآنی هم بدون کمترین درنگ، پایان عملکرد و فرجام کارشان را اعلان می کند و هیچ گونه شرح و تفصیلی نمی دهد:

﴿فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ زُجْفَةً فَاصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِعِينَ﴾.

پس زلزله ای (قصرها و خانه های مستحکم) ایشان را دربرگرفت و (زندگی پر زرق و برق آنان را درهم کوبید و صبحگاهان) در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند.

زلزله و خشکیدن و مردن، کیفر سرکشی و خودستائی و تکبر و ورزیدن است. با زلزله جزع و فزع همراه است. خشکیدن صحنه ای است که بیانگر بی حرکت ماندن و نجنبیدن است. سزاوار سرکش است که بر خود بلرزد. شایسته متجاوز است که در مانده و ناتوان شود. سزا و جزائی همبر و همطراز در فرجام و سرنوشت است ...

تعبیر قرآنی این سرنوشت را به تصویر می زند. روند قرآنی آنان را به حال خود «خشکیده و مرده» رها می کند. تا صحنه صالح را به تصویر کشد که او

را تکذیب کرده اند و به مبارزه با خود خوانده اند:

﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ: يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا رَبِّي، وَنَصَحْتُ لَكُمْ، وَلَكِنْ لَا تَحِبُّونَ الْتَّائِصِينَ﴾.

پس (صالح بادی پراونده) از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من، من پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند دادم، ولی شما اندرزگویان را دوست نمی دارید.

گواهی دادن بر امانت تبلیغ و دلسوزی و اندرزگویی است. گواهی دادن بر دور ماندن و برکنار ماندن از فرجام و سرنوشتی است که رؤساء و اشراف بزهکار با سرکشی و تکذیب بهره خود کرده اند و به سوی خویش کشیده اند ... بدین منوال طومار صفحه دیگری از صفحات تکذیب کنندگان درهم نور دیده می شود، پس از تذکر دادن، فرجام تهدید و بیم گریبانگیر مسخره کنندگان می گردد.



چرخ تاریخ به پیش می رود و روزگار ابراهیم علیه السلام در می رسد. اما در اینجا روند قرآنی داستان ابراهیم را بازگو نمی کند. بلکه روند قرآنی مهلکه های تکذیب کنندگان را بر میگزیند که بیان این مهلکه ها با چیزی هماهنگ است که در سرآغاز سوره ذکر از آن رفته است:

﴿وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا، فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنَاتٍ أَوْ هُمْ قَائِلُونَ﴾.

چه بسیار شهرها و آبادیهائی که آنها را (به سبب گناهان فراوان ساکنان آنجاها) ویران کرده ایم و عذاب ما مردمان آنجاها را دربر گرفته است، در شبانگاهان (که در خواب ناز بوده اند، مانند قوم لوط) یا در چاشتگاهان که به استراحت پرداخته اند (مانند قوم شعیب).

این داستانها تفصیل چنان اجمالی درباره نابود کردن شهرها و آبادیهائی است که اهالی آنجاها بیم دهنده و بیم را تکذیب کرده اند و دروغ نامیده اند ... قوم ابراهیم که هلاک نشدند، چرا که ابراهیم علیه السلام از پروردگار خود



سنت الهی هم چنان خواسته است که انسانها را بر دو گونه نر و ماده بیافریند، و هر یک از آن دو را نصف همدیگر و مکمل یکدیگر کند. دامنه داری این نوع از راه تولید نسل باشد. تولید نسل هم از راه جمع شدن نر و ماده با یکدیگر پیدا گردد ... خدا بدین منظور ترکیبند پیکر هر یک از زن و مرد را برابر چنین سنتی به گونه‌ای آفریده است که شایسته این نزدیکی و همایش زناشویی بوده، و هر یک از آنان از لحاظ جسمی و روحی آمادگی انجام این وظیفه را داشته باشند و بتوانند از راه این چنین نزدیکی و همایش زناشویی تولید نسل کنند و از نظر ظاهر و باطن مجهز به اندام ویژه نزدیکی زناشویی باشند ... لذتی که به زن و مرد هنگام نزدیکی زناشویی دست می‌دهد، بسیار ژرف است، و رغبت به انجام آن ریشه در سرشت انسان دارد. این لذت ژرف، ضامن نزدیکی زناشویی زن و مرد است، و سبب می‌گردد همایش آن دو انجام گیرد و مشیت و اراده یزدان مبنی بر ادامه حیات محقق و پیاده گردد. گذشته از همه اینها، این عشق و علاقه ریشه‌دار و این لذت و خوشی ژرف باعث شود رنجها و دردها آسان تلقی گردد، و سختیها و دشواریهایی که به علت وجود فرزندان بهره انسان می‌شود به هیچ گرفته شود و حمل و وضع و شیر دادن و پروردن و تحمّل هزینه و پرورش و تربیت و سرپرستی اولاد، ناچیز انگاشته گردد و اهمیت و توجه بدان داده شود ... همچنین این نزدیکی زناشویی ضامن پیوند ایشان و سازش آنان در خانواده گردد، خانواده‌ای که سرپرستی و مراقبت از کودکان را عهده‌دار می‌شود، کودکانی که مدت سرپرستی ایشان درازتر از سرپرستی و مراقبت از بچه‌های حیوانات به طول می‌انجامد، و آنان به رعایت و مراقبت بیشتری از رعایت و مراقبت نسل قدیم نیاز دارند.

این سنت و قانون خدا است. سنت و قانونی که فهم آن و عمل مقتضی آن، با اعتقاد به یزدان و حکمت و لطف تدبیر و تقدیر الهی، پیوند تنگاتنگی دارد. بدین سبب

هلاک ایشان را درخواست نمود. بلکه ایشان را با چیزهائی به حال خود رها کرد که غیر از خدا به فریاد می‌خواندند و آنها را پرستش می‌کردند ... اما در اینجا داستان قوم لوط - لوط برادرزاده ابراهیم و معاصر با او بوده است - به میان می‌آید. چون در آن بیم دادن و تکذیب کردن و هلاک نمودن است، و همگام با پرتوها و سایه روشنهای روند سخن به شیوه قرآن است:

﴿وَلُوطٌ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ: أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ؟ إِنكُمْ لَتَأْتُونَ آلَ الرَّجَالِ - شَهْوَةً - مِنْ دُونِ النِّسَاءِ. بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ. وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا: أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ، إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ. فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا أَمْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَايِرِينَ. وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا، فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾.

لوط را هم فرستادیم و او به قوم خود گفت: آیا کار بسیار زشت و پلشتی را انجام می‌دهید که کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده است؟! (جای شگفت است که) شما به جای زنان به مردان دل می‌بازید و با آنان می‌آمیزید! اصلاً شما مردمان تجاوز پیشه‌اید (و به انگیزه شهوت‌رانی و هواپرستی از مرز فطرت در می‌گذرید). پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند: اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید. آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاریند! پس ما لوط و مؤمنان بدو و خانواده او را نجات دادیم، مگر همسرش را که او (از خانواده خود گسیخته بود و به گمراهان پیوسته بود و لذا) از جمله نابود شوندگان گردید. بر آنان بارانی (از سنگ) بارانیدیم (و ایشان را سنگباران کردیم) بنگر که سرانجام گناهکاران به کجا کشید.

داستان قوم لوط رنگ و ویژه‌ای از انحراف منش آدمی را برای ما آشکار می‌سازد، و از مسأله‌ای جز مسأله توحید که محور داستانهای پیشین بود سخن می‌راند. ولی در واقع از مسأله الوهیت و توحید چندان دور نیست. اعتقاد به خداوند یگانه سر می‌کشد به تسلیم شدن در برابر سنتها و قانونها و شرع و آئین یزدان.

و این دو چیز از یکدیگر جدا نیست. چه اخلاق و کنش اسلامی، همان اخلاق فطرت و منشی است که انحراف پیدا نکرده باشد و فساد نپذیرفته باشد.

ساختمان اعضای جسمانی زن - همچنین ساختار روحانی او - چنان است که لذت فطری صادقانه را برای مرد در این نزدیکی زناشویی فراهم می‌سازد، نزدیکی زناشویی‌ای که مراد از آن تنها «شهوت‌رانی» و هوسبازی نیست، بلکه در کنار لذت همخوابگی، رحمت و نعمت الهی نهفته است. چرا که یزدان جهان پیاده کردن سنت خود را و اجراء مشیت خود را در ادامه حیات قرار داده است، حیاتی که لذت و خوشی آن، مشقت و ناخوشی آن را جبران و تلافی می‌کند. اما ساختمان جسمانی مرد - نسبت به مرد دیگری - چنان نیست که بتواند لذت فطرت سالم را پیاده کند. حتی مقدم بر هر چیز، احساس پلیدی و پلشتی این کار به اندازه‌ای است که فطرت سالم را از روی آوردن و روبه‌رو شدن با چنین عمل شنیع و کریه و چنندش‌آور و نفرت‌انگیزی گریزان می‌سازد.

سرشت جهان‌بینی اعتقادی، و نظام و سیستمی که حیات بر آن استوار و پایدار است، دارای تأثیر قاطعانه‌ای درباره‌ی این کار است.

این، جاهلیت جدید در اروپا و در آمریکا است. انحراف جنسی و همجنس‌بازی به‌گونه‌ی بسیار زشت و با سرعت هر چه بیشتر پخش می‌شود. پخش سریع این زشتی و پستی هم هیچ‌گونه سبب و علّتی جز انحراف از عقیده‌ی درست، و کناره‌گیری از برنامه‌ای ندارد که حیات بر آن استوار و پایدار می‌ماند.

از سوی دستگاه‌های خبررسانی و سازمانهای خبرگزاری جهانی به سرپرستی یهودیان، تبلیغات عریض و طویلی انجام می‌پذیرد تا در زمین، زندگی انسانی غیر یهودیان تباهی و خرابی پذیرد، و با پخش سستی ایدئولوژی و نابسامانی اخلاقی، کاخ حیات انسانیت لرزان و ویران شود و از هم فرو پاشد ... از سوی چنین سازمانها و دستگاه‌های تبلیغاتی، با اصرار

انحراف از آن هم با انحراف از عقیده و از برنامه‌ی یزدان برای زندگانی مردمان، پیوند استوار و ناگسیختنی دارد. انحراف فطرت و کجی منش در داستان قوم لوط آشکار است. حتی لوط رودرو بدیشان می‌گوید که در میان همه‌ی انسانها رفتار زشت و پلشت آنان جدا است و کزی منش ایشان پیدا است، و در این انحراف زشت و پلشت، کسی بر آنان سبقت نگرفته است و پیشینیان در این کژ راه گام برنداشته‌اند:

﴿وَلُوطٌ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ: اتَّاتُونِ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ؟ إِنِّكُمْ لَتَآتَوْنَ الرِّجَالَ - شَهْوَةً - مِنْ دُونِ النِّسَاءِ. بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾.

لوط را هم فرستادیم و او به قوم خود گفت: آیا کار بسیار زشت و پلشتی را انجام می‌دهید که کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده است؟! (جای شگفت است که) شما به جای زنان به مردان دل می‌بازید و با آنان می‌آمیزید! اصلاً شما مردمان تجاوز پیشه‌اید (و به انگیزه‌ی شهوت‌رانی و هواپرستی از مرز فطرت درمی‌گذرید).

اسراف‌ی که لوط آن را به رخ قوم خود می‌کشد و مایه‌ی رسوائی آنان می‌شمارد، اسراف در تجاوز از برنامه‌ی الهی است که مجسم در فطرت سالم است. اسراف در نیرو و توانی است که خداوند آن را بدیشان عطاء فرموده است تا در پرتو آن نقش خود را در امتداد بشریت و بالندگی زندگی اداء کنند. اما آنان آن را به پای هرزگی و بیهودگی می‌ریزند و در غیر مکان تولید نسل و ثمره، پخش و پراکنده می‌دارند. این کار زشت و پلشتشان تنها برای «شهوت‌رانی» و هوسبازی نادرست و ناسزا، و در مسیر انحراف و کجروی ناپجا است. آخر یزدان لذت صادق فطرت را در پیاده کردن سنت طبیعی خدا قرار داده است. هر وقت کسی خود را در خلاف این سنت بیابد، به کجروی و انحراف دچار آمده است، و مقدم بر فساد اخلاق، فساد فطرت و تباهی منش بدو روی نموده است ... در حقیقت هم فرقی میان فروپاشی فطرت و منش، و میان فروپاشی اخلاق و کنش نیست،

پرهیزگاری می‌ورزد باید از آنجا بیرون و رانده شود، تا آلودگان و ناپاکان در آنجا بمانند؟!

اما چه جای شگفت است؟ مگر جاهلیت امروزی چه کاری می‌کند؟ مگر جاهلیت امروزی کسانی را نمی‌راند و آواره نمی‌گرداند که پاکی و پاکدامنی ورزند و خویشتن را به لجنزاری نیندازند و نگردانند که جامعه‌های جاهلیت معاصر بدان فرو می‌روند و غلط می‌خورند و این کردار زشت و رفتار پلشت خود را پیشرفت و درهم شکستن غل و زنجیر از دست و پای زن و غیر زن نام می‌دهند. آیا جاهلیت امروزی، پاکان و پاکدامنان را از لحاظ ارزاق و خوراکها، جانها و بدن‌ها، دارائی و اموال، افکار و اندیشه‌ها، و جهان‌بینی‌ها و دیدگاه‌هایی که دارند تعقیب نمی‌کنند و مورد پیگرد قرار نمی‌دهند؟! مگر جاهلیت امروزی چشم دیدن پاکان و پاکدامنان را دارد؟! آخر جاهلیت امروزی جز به آلودگان و ناپاکان خوش آمد نمی‌گوید و جای باز نمی‌کند و آسایش و آرامش نمی‌بخشد! این منطق جاهلیت در هر روز و روزگاری است!!!

پایان کار، سریع و تند سر می‌رسد، بدون هر گونه تفصیل و تطویل و شرح و بسطی که در روندهای سخن در موارد دیگر به میان می‌آید:

﴿فَأَحْجَبْنَا وُأَهْلَهُ - إِلَّا أَمْرًا تَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ - وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا، فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾.

بر آنان بارانی (از سنگ) بارانندیم (و ایشان را سنگباران کردیم). بنگر که سرانجام گناهکاران و بزهکاران به کجا کشید.

سر انجام، رستگاری کسانی فرا رسید که سرکشان و بزهکاران، ایشان را تهدید می‌کردند و بیم می‌دادند. همچنین باید متوجه بود که جداسازی خوبان و بدان قوم، بر اساس برنامه و اعتقاد بوده است. چه همسر

و پافشاری ادعا می‌گردد که حجاب زن انگیزهٔ پخش زناي همجنس بازی مردان در جامعه‌ها است!!! اما واقعیت گواه بر این دروغ شاخدار است و توجه همگان را به خود جلب می‌کند و دیدگان مردمان را باز می‌گرداند. در اروپا و آمریکا ضابطه و قاعده‌ای برای اختلاط مردان و زنان و آمیزش کامل میان آنان در میان نیست، همان‌گونه که در جهان چهارپایان حال بر این منوال و وضع بدین روال است! این زناي زشت همجنس بازی نه تنها کاستی نمی‌پذیرد، بلکه معدل آن بالا می‌رود بدان اندازه که اختلاط و آمیزش مردان و زنان بالا می‌گیرد و بیشتر می‌شود. حتی این انحراف پلید منحصر به مردان نمی‌گردد، بلکه این انحراف پلشت دامنگیر زنان نیز می‌شود و همجنس بازی بدانان هم سرایت می‌کند ... کسی که این گواهی واقعیت، چشمان او را باز نمی‌گرداند، «همجنس بازی مردان» و «همجنس بازی زنان» را در نوشته‌ها و گفتارهای «کنزی» آمریکائی بخواند تا بداند ... اما این دستگاه‌ها و سازمانهای تبلیغاتی و تشکیلات و مؤسسات خبرگزاری پیوسته این دروغ پلید و پست را تکرار می‌کنند، و انحراف نرها و ماده‌ها را به حجاب زن نسبت می‌دهند تا خدمتگزاری خود را در برابر یهودیان به اثبات برسانند و خواستهای پروتوکولها و آژانسهای صهیونیسم را پیاده و اجراء گردانند، و سفارشها و توصیه‌های کنگره و کنفرانسهای مبلغان مسیحی را به همگان در سراسر جهان برسانند!!!<sup>(۱)</sup>

به سوی قوم لوط برمی‌گردیم و دیگر باره می‌بینیم که در پاسخ آنان به پیغمبرشان کجروی و انحراف پیدا است

﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا: أَأَخْرَجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ، إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَنْظَهُرُونَ﴾.

پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند: اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید. آخر اینان مردمان پاک و

پرهیزگاری هستند.

شگفتا! آیا کسی که در شهر و دیاری پاکی و

۱- مراجعه شود به کتابهای: «هل نحن مسلمون؟» و «التطور و الثبات فی حياة البشرية» تألیف: محمد قطب.

لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ.  
فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ: يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي  
وَنَصَحْتُ لَكُمْ، فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ؟ ﴿٩٣﴾

شعیب را هم به سوی اهل مدین که خود از آنان بود فرستادیم. بدیشان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید (و بدانید) که جز او معبودی ندارید. معجزه‌ای از سوی پروردگارتان (بر صحت پیغمبری من) برایتان آمده است. (پیام آسمانی این است که در زندگی به ویژه در تجارت و معامله با دیگران راست و درست باشید و) ترازو و پیمان را به تمام و کمال بکشید و بپردازید و از حقوق مردم چیزی نکاهید، و در زمین بعد از اصلاح آن (توسط یزدان، یا بر دست پیغمبران) فساد و تباهی نکنید. این کار به سود شما است اگر (به خدا و به حقیقت) ایمان دارید. شما بر سر راه‌های منتهی به حق و هدایت و عمل صالح) منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید، و آن (راه مستقیم) را کج بنمائید (و خودتان به راه معوج منحرف گردید). به خاطر آورید آن زمانی را که اندک بودید و خداوند (بر اثر تلاش شبانه‌روزی خودتان نیروی انسانی و قدرت مالی) شما را افزون کرد. و نیز بنگرید که سرانجام کار مفسدان (همیشه به کجا انجامیده و عاقبت) چگونه گشته است. و اگر دسته‌ای از شما بدانچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد (و پیغمبری مرا بپذیرد، و دسته‌ای ایمان نیاورد (و تنها به زندگی این جهان بچسبد) منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند، و او بهترین داوران است. اشراف و سران متکبر قوم شعیب (که خویششان را بالاتر از آن می‌دانستند که دین خدا را بپذیرند، بدو) گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما درمی‌آئیم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟! (هرگز چنین کاری ممکن نیست). اگر ما به آئین شما درآئیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده

لوط که نزدیکترین پیوند را با او داشت، از هلاک و نابودی دور و در امان نماند. زیرا آن زن در برنامه و اعتقاد با هلاک شوندگان قوم لوط پیوند داشت.

باران نابودکننده‌ای توأم با طوفانهای باد، ایشان را دربرگرفت ... انگار این باران ریزان و سیلاب‌خیز، و این آب فراوان جوشان، برای پاک کردن روی زمین از کثافتاتی درگرفته است که قوم لوط در آن می‌لولیدند و غلط می‌خوردند، و برای زدودن گِل و لایِ آغاز گردیده است که در آن می‌زیستند، و هم در آن مردند! به هر حال صفحه دیگری از صفحه‌های تکذیب‌کنندگان بزهکار درهم نوردیده شد!

به واپسین صفحه از صفحات اقوام تکذیب‌کننده آن دوره از تاریخ می‌رسیم ... صفحه مدین که شعیب که از خودشان است به پیش ایشان می‌آید:

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبٌ، قَالَ: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ، قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ، فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ، وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ، وَلَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا، ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا، وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ، وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا، وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ... قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا. قَالَ: أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ؟ قَدْ أَفْتَرْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَحْنُ مِنَ اللَّهِ مِنْهَا، وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا - إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا، وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا - عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا، رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ، وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ. وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَبَنَ أَتَبِعُهُمْ شُعَيْبًا إِنْكُمُ إِذَا الْخَاسِرُونَ. فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ. الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا كَانُوا

﴿وَالِی مَدَیْنٍ أَخَاهُمْ شُعَبِیًّا، قَالَ: یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکُمْ مِنْ إِلَهٍ غَیْرُهُ﴾.

شعیب را هم به سوی اهل مدین که از خود آنان بود فرستادیم. بدیشان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید (و بدانید) که جز او معبودی ندارید.

این قاعده و اساس دعوتی است که تغییر و تبدیلی در آن نیست ... اما بعدها برخی از تفصیلات در رسالت پیغمبر جدید به میان می آید و بس:

﴿قَدْ جَاءَ تَکْمٌ بَیْنَهُ مِنْ رَبِّکُمْ﴾.

معجزه‌ای از سوی پروردگارتان (مبنی بر صحت پیغمبری من) برایتان آمده است.

روند قرآنی نوع این معجزه روشن را ذکر نمی‌کند - بدان گونه که در داستان صالح ذکر کرده است - و در سوره‌های دیگر هم درباره این معجزه، شناخت مشخصی پیدا نمی‌کنیم بدان هنگام که از این داستان سخن می‌رود. نص قرآنی اشاره می‌فرماید که معجزه روشنی برای ایشان صورت گرفته است، معجزه آشکاری که برای ایشان معلوم می‌دارد که شعیب پیغمبر یزدان است. پس از صورت گرفتن این معجزه، شعیب از ایشان می‌خواهد که پیمانه و ترازو را به کمال و تمام برگردانند و بسنجند، و از فساد و تباهی در زمین خودداری کنند، و در گردنه‌ها سر راه مردمان را نگیرند و دزدی نکنند، و مؤمنان را از ایمان برنگردانند و از دینی باز ندارند که آن را پسندیده‌اند و بدان خشنود گردیده‌اند:

﴿فَاَوْفُوا الْکَیْلَ وَالْمِیزَانَ، وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ، وَلَا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا، ذَٰلَکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ إِن کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ. وَلَا تَقْعُدُوا بِکُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغَوْهَا عِوَجًا، وَأَذْکُرُوا إِذْ کُنْتُمْ قَلِیلًا فَکَثَرْتُکُمْ، وَأَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِیْنَ﴾.

ترازو و پیمانه را به تمام و کمال بکشید و بپردازید و از حقوق مردم چیزی نکاهید، و در زمین بعد از اصلاح آن (توسط خدا، یا بر دست انبیاء) فساد و تباهی نکنید. این

است، مسلماً به خدا دروغ بسته‌ایم (و به گزاف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده‌ایم). ما را نسزد که بدان درآئیم، مگر اینکه خدا که پروردگار ما است بخواهد (که هرگز چنین چیزی را هم نخواهد خواست). علم پروردگار ما همه چیز را دربر گرفته است (و او با مرحمت و محبتی که نسبت به مؤمنان دارد، ایمان ما را محفوظ می‌فرماید و لذا) ما تنها بر خدا توکل داشته (و هم بدو پشت می‌بندیم). پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن (حقّی که سنت تو در داوری میان محقّقین مصلحین، و مبطلین مفسدین، بر آن جاری است) و تو بهترین داورانی (چرا که بر همه چیز آگاه و بر هر چیز توانائی). اشراف و سران کافر قوم او (خطاب به پیروان خود) گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما (هم به سبب گرویدن به آئینی که آباء و اجدادتان بر آن نبوده‌اند، شرف و ثروت خود را از دست می‌دهید و) زیانکار می‌گردید. (در نتیجه ستیزه جوئی و طغیانگری) زلزله‌ای (قصرها و خانه‌های) ایشان را دربرگرفت (و زندگی پرزرق و برق آنان را درهم کوبید) و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند. کسانی که شعیب را تکذیب کردند (و گمان می‌بردند آنان که از شعیب پیروی کنند زیانکار می‌شوند، خودشان سعادت دنیا و آخرت را از دست دادند و) زیانمند شدند. سپس شعیب از آنان روی برتافت و گفت: من پیامهای پروردگارم را به شما رساندم و اندر زتان دادم (و در حق شما خیرخواهی نمودم. ولی حق را نشنیدید و جز بر طغیان و عصیان نیفزودید) پس با این حال چگونه بر حال قوم بی‌ایمان (و بی‌دینی چون شما) اندوه بخورم؟

می‌بینیم این داستان با توجه به نظائر خود در این باره اندکی به طول می‌انجامد. چون گذشته از سخن درباره مسئله عقیده، کمی هم راجع به معاملات صحبت می‌کند. هر چند که این داستان نیز بسان همه داستانهای این سوره، به صورت اجمال از موضوع صحبت می‌راند و چکیده‌ای از آن را پیش چشم می‌دارد.

کار به سود شما است اگر (به خدا و به حقیقت) ایمان دارید. شما بر سر راه‌های منتهی به حق و هدایت و عمل صالح) منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله بازدارید و آن (راه مستقیم) را کج بنمائید (و خود به راه معوج منحرف گردید). به خاطر آورید آن زمانی را که اندک بودید و خداوند (بر اثر تلاش شبانه‌روزی خودتان نیروی انسانی و قدرت مالی) شما را افزون کرد. و نیز بنگرید که سرانجام کار مفسدان (همیشه به کجا انجامیده و عاقبت) چگونه گشته است.

از این گفتار چنین می‌فهمیم که قوم شعیب مشرک بوده‌اند و خدا را به یگانگی نپرستیده‌اند، بلکه بندگان خدا را در سلطه و قدرت انباز خدا می‌کرده‌اند، و در معاملات و بازرگانی خود به شریعت دادگرانه الهی مراجعت نمی‌نموده‌اند، و از پیش خود قواعد و ضوابطی برای تجارت و خرید و فروش تهیه می‌دیده‌اند - چه بسا شرک ایشان هم در این خصلت و صنعت بوده است - و آنان بدین سبب در خرید و فروش و بازرگانی خود معامله و روش ناپسندی داشته‌اند. از دیگر سو در زمین فساد و تباهی می‌کرده‌اند و راه مردمان را ناامن و درگرته‌ها راهزنی می‌نموده‌اند. ستمگرانی بوده‌اند که راه‌یافتگان و ایمانداران را از دین برمی‌گردانده‌اند و جلو راه درست خداشناسی را می‌گرفته‌اند و دیگران را از پذیرش ایمان باز می‌داشته‌اند، و ماندگاری بر راه یزدان را زشت می‌شمرده‌اند و ناپسند می‌دانسته‌اند، و خواسته‌اند که راه مردمان کژ راه‌ای بیش نباشد، و راه هدایت منتهی به سعادت را کج و نادرست بنمایند و نگذارند دیگران برابر برنامه خدا رهسپار صراط مستقیم گردند.

شعیب علیه السلام پیش از هر چیز ایشان را به یکتاپرستی می‌خواند، و از ایشان می‌خواهد که الوهیت را خاص یزدان جهان بدانند، و تنها او را بپرستند و پس، و برای این کار در سراسر امور زندگی سلطه و قدرت را بدو

اختصاص دهند. شعیب علیه السلام بر این اساس ایشان را به راه راست خدا پرستی می‌خواند، چون می‌دانست همه برنامه‌های زندگی و همه اوضاع و احوال آن از اینجا آغاز می‌گردد، و اصول و ارکان رفتار و کردار و اخلاق و معاملات از آن منشعب و برگرفته می‌شود، و همه آنها راست و درست نمی‌گردد، مگر این که این قاعده و اساس، برجای و استوار و پایدار باشد. در دعوت خود ایشان را به یگانه‌پرستی می‌خواند، و بدیشان می‌گوید باید تنها خدا را بپرستند و پس، و زندگانی خود را برابر برنامه راست و درست یزدان به پیش ببرند، و به ترک فساد و تباهی در زمین بگویند، و از روی هواها و هوسهای خویش، بی‌بندوباری در پیش نگیرند، و پس از آن که یزدان زمین را با شریعت خود اصلاح و رو به راه فرموده است در ویرانی و تباهی آن نکوشند ... در دعوت ایشان به همه این امور، برخی از انگیزه‌های الهامگرانه را به کار می‌گیرد ... آنان را به یاد نعمتهائی می‌اندازد که خدا بدیشان مرحمت فرموده است:

﴿وَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾.

بنگرید که سرانجام کار مفسدان (همیشه به کجا انجامیده و عاقبت) چگونه گشته است.

همچنین از ایشان می‌خواهد خود را به خویشتنداری عادت دهند و سعه صدر داشته باشند و دادگری کنند. در راه‌های مردمان کمین نکنند و راه‌ها را بر ایشان نبندند. دیگران را تهدید نکنند و بیم ندهند. منتظر فرمان خدا درباره خود و مردمان بمانند، اگر هم نمی‌خواهند ایمان بیاورند:

﴿وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا، وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾.

اگر دسته‌ای از شما بدآنچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورند (و پیغمبری مرا بپذیرند) و دسته‌ای ایمان نیاورند (و تنها به زندگی این جهان بچسبند) منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند، و او بهترین داوران است.

گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین مادر آئید.

با این خود ستائی بی‌پرده و تکبر آشکار، و با این اصرار و پافشاری بر پیکار و رزمی که صلح و ساز و همزیستی و همسویی نمی‌شناسد، زبان به سخن می‌گشایند و نهانیهای درون را عیان می‌گویند! اما نیروی عقیده و ایمان گنگ و منگ نمی‌شود و

سست و لرزان در برابر تهدید و بیم نمی‌گردد ... شعیب علیه السلام در نقطه‌ای می‌ایستد که فراتر از آن گامی نمی‌تواند بردارد و بیش از آن سستی کند ... نقطه سازش و همزیستی، بدان شرط هرکسی آزاد باشد اگر خواست عقیده را بپذیرد، و از سلطه و قدرتی که می‌خواهد از آن پیروی کند، طاغوت مانعی فرا راه او ندارد و ممانعت به عمل نیآورد. چشم به راه قضاوت و داوری یزدان میان آن دو گروه باشند و ببینند خدا چه می‌خواهد ...

هیچ پیغمبری بیش از این نقطه - تحت هر گونه شرائط و درجات فشاری - گامی فراتر نهد و برتر از این به طاغوتها امتیاز دهد ... اگر بالاتر از این، به طاغوتها نزدیک شود، از حق و حقیقتی بکلی دست برداشته است که خودش بیانگر و نمایانده آن است، و اصلاً بدان خیانت ورزیده است ... هنگامی که رؤساء و سران متکبر سخن او را شنیدند، گفته وی را با تهدید و بیم بیرون کردن او از شهر و دیارشان پاسخ دادند و بدو اعلام کردند که او را اخراج می‌کنند اگر به آئین ایشان درنیاید. شعیب بدین هنگام زبان به حق و حقیقت گشود، و سخت به آئین خود چنگ زد و نخواست به آئین زیانباری درآید که یزدان جهان او را از آن نجات داده بود. رویه سوی پروردگارش و پناهگاهش و سرور و یاورش کرد و از او یاری و مدد طلبید، و وفای به وعده‌ای را از آستانه باعظمت یزدان درخواست کرد که

ایشان را به دادگرانه‌ترین کار دعوت کرد. در آخرین نقطه ایستاد و دیگر نمی‌توانست از این نقطه گامی به عقب بردارد ... نقطه انتظار کشیدن و درنگ کردن و بدون اذیت و آزار با یکدیگر همزیستی مسالمت‌آمیز داشتن. هر یک دیگری را به حال خود رها سازد و بگذارد هر آئینی که دارد بر آن زندگی را سپری کند، تا یزدان سبحان در میانشان داوری می‌کند و او بهترین داوران است.

اما طاغوتها راضی نمی‌شوند که ایمان در زمین در پیکر گروهی از مردمان مجسم و نمودار شود و آن گروه در برابر طاغوت کرنش نبرند ... بودن گروه مسلمانی در زمین، گروهی که جز در برابر یزدان جهان کرنش نکنند، و به سلطه و قدرتی جز سلطه و قدرت خدا اعتراف نداشته باشند، و در زندگانی خود شرعی جز شرع آفریدگار هستی را فرمانروا نکنند و به داوری نخوانند، و در زندگانی خویش از برنامه‌ای جز برنامه کردگار دادار پیروی ننمایند، بودن این چنین گروه مسلمانی سلطه و قدرت طاغوتها را تهدید می‌کند، حتی اگر این جماعت به خود مشغول شوند و گوشه‌گیری کنند و طاغوتها را به داوری یزدان بسپارند و بگذارند موعد داوری و اجراء دستور یزدان هر وقت سرمی‌رسد سر برسد.

طاغوت مصرّانه با گروه مسلمانان مبارزه و پیکار را می‌آغازد، هر چند که گروه مسلمانان نخواهند با طاغوت بجنگند و درگیر شوند. چرا که خود بودن حق، باطل را به هراس می‌اندازد. خود همین بودن حق است که بر خود واجب می‌گرداند با باطل برزمد و در نبرد باشد ... این سنت یزدان است و قطعاً باید ساری و جاری شود. (۱)

﴿ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا ﴾

اشراف و سران متکبر قوم شعیب (که خویشان را بالاتر از آن می‌دانسته‌اند که دین خدا را بپذیرند، بدو)



شعیب این سخن بزهکارانه را نمی‌پسندد که می‌گویند:  
 ﴿لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾.

حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید.

شعیب بدیشان می‌گوید: آیا ما را وادار به پذیرش آئین خود می‌کنید، آئینی که یزدان ما را از آن نجات داده است و رهائی بخشیده است؟!

﴿قَدْ أَفْتَرْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنَّا عُدْنَاهُ فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِدِّحْنَا اللَّهُ مِنْهَا﴾.

اگر ما به آئین شما درآئیم، بعد از آن که ما را از آن نجات بخشیده است، مسلماً به خدا دروغ بسته‌ایم (و به گزاف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده‌ایم).

کسی که به آئین طاغوت و جاهلیت درمی‌آید، آئینی که مردمان در آن تنها برای خدا کرنش نمی‌برند و پرستش نمی‌کنند، بلکه در آن مردمان اربابانی را بجای یزدان به خدائی می‌پذیرند و سلطه و قدرت الهی را بدانها می‌دهند، کسی که به چنین آئینی درآید - بعد از این که یزدان خیر و خوبی را بهره‌ او کرده است، و وی را از بندگی بندگان نجات بخشیده است - چنین کسی گواهی دروغی بر ضدّ خدا و آئین خدا اداء می‌کند. گواهی که مفهوم آن این است که به ترک آن گفته است و به سوی آئین طاغوت برگشته است و بدان در آمده است! یا مفهوم آن این است که دست کم آئین طاغوت حقّ حیات و ماندگاری دارد، و از شریعت و قانون برخوردار است، و بودن آن با ایمان به یزدان منافات و برخوردی ندارد. این است که او به سوی آئین طاغوت برمی‌گردد و بدان داخل می‌شود و به حقانیت آن اعتراف دارد پس از این که به یزدان ایمان آورده است و پیشتر آئین الهی را پذیرفته است ... این چنین گواهی بس گواهی خطرناکی است و از گواهی کسانی خطرناک‌تر است که قبلاً با هدایت آسمانی آشنائی پیدا نکرده است، و پرچم اسلام را بر دوش نکشیده است و

به پیروزی حقّ و حقیقت و پیروان حقّ و حقیقت داده است:

﴿قَالَ: أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ؟ قَدْ أَفْتَرْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنَّا عُدْنَاهُ فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِدِّحْنَا اللَّهُ مِنْهَا، وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُوذَ فِيهَا - إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا، وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا - عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا، رَبَّنَا أَفْخَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ، وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾.

شعیب گفت: آیا ما به آئین شما درمی‌آئیم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟ (هرگز چنین کاری ممکن نیست). اگر ما به آئین شما درآئیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده است، مسلماً به خدا دروغ بسته‌ایم (و به گزاف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده‌ایم). ما را نسزد که بدان درآئیم، مگر این که خدا که پروردگار ما است بخواهد (که هرگز چنین چیزی را نخواهد خواست). علم پروردگار ما همه چیز را دربرگرفته است (و او با مرحمت و محبتی که نسبت به مؤمنان دارد، ایمان ما را محفوظ می‌فرماید. لذا) ما تنها بر خدا توکل داشته (و هم بدو پشت می‌بندیم). پروردگارا میان ما و قوم ما به حقّ داورى کن (حقّی که سنت تو در داورى میان محقّقین مصلحین، و مبطلین مفسدین، بر آن جاری است) و تو بهترین داورانى (چرا که بر همه چیز آگاه و بر هر چیز توانائی).

در این واژه‌های اندک، سرشت ایمان، و مزه ایمان در درون پیروان آن، جلوه‌گر می‌گردد. همچنین سرشت جاهلیت و مزه بد آن پدیدار می‌شود. از دیگر سو در دل پیغمبر خدا شعیب، صحنه زیبا و دلربائی را می‌بینیم ... صحنه حقیقت ایزدانه‌ای در آن دل ... و می‌بینیم که آن صحنه زیبا و فریبا چگونه در آن دل جلوه‌گر می‌آید.

﴿قَالَ: أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ﴾.

شعیب گفت: آیا ما به آئین شما درمی‌آئیم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟ (هرگز چنین کاری ممکن نیست).

برابر چیزی است که انسانی برای او مقرر می‌دارد و به شکل قانون درمی‌آورد؟! کدام بندگی بدتر از تعلق دل انسانی به اراده و خواست انسان دیگری، و حصول خشنودی وی از او، یا خشم وی بر او است؟! کدام بندگی بدتر از این است که سرنوشت انسانی منوط و مربوط به خواست و هوس و رغبت انسانی همچون خود او باشد؟! کدام بندگی بدتر از این است که انسانی زمام یا افساری داشته باشد و آن هم در دست انسان دیگری باشد و هرکجا که بخواهد او رابه دنبال خود بکشد و ببرد؟!

کار بدینجا ختم نمی‌شود و تنها این مفاهیم و معانی والا در معرض خطر قرار نمی‌گیرد ... بلکه اوضاع و احوال پائین‌تر و پائین‌تر می‌آید و به پستی و ننگی می‌گراید، تا بدانجا که در حکومت طاغوتها اموال و دارائی مردمان مایهٔ دردسر ایشان می‌گردد! نه شرعی و نه قانونی است که اموال و دارائی مردمان را بپاید، و نه مرزی و نه حدی است که اموال و دارائی ایشان را در خود نگاهداری و محافظت نماید! اولاد و فرزندان مردمان نیز بالای ایشان می‌شود. چرا که طاغوت هرگونه که بخواهد ایشان را با جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌ها و مفاهیم و معانی و اخلاق و آداب و مراسم و عادات مورد رضایت خود پرورده می‌کند و به بار می‌آورد. گذشته از این، در ارواح و در خود زندگانی مردمان تصرف می‌کند و بر ارواح و حیات ایشان فرمان می‌راند، و مردمان را در کشتارگاه هواها و هوسهای خود قربانی می‌کند، و از کَلَه‌ها و اندامهای فرسودهٔ ایشان، نشانه‌های بزرگواری و والائی و جاه و مقام خود را برپا می‌کند و برمی‌افزاید! سرانجام ناموس مردمان مایهٔ دردسر و بالای جان ایشان می‌گردد ... آن وقت که هیچ پدری نمی‌تواند دختر جوان خود را از بی‌بند و باری و آلودگی و فسق و فجوری باز دارد که طاغوتها می‌خواهند، چه به صورت غضب مستقیم دختران، که در طول تاریخ بگونهٔ فراوان روی می‌دهد، یا به صورت پرورش دختران با جهان‌بینی‌ها و مفاهیم و

بالای سر خود برنیرافشته است. این گواهی، گواهی به رسمیت شناختن پرچم طغیان است. طغیانی فراتر از غضب کردن سلطه و قدرت یزدان، در زندگی وجود ندارد.

همچنین شعیب رضی الله عنه در برابر چیزی که طایغان و سرکشان او را بدان تهدید می‌کنند و بیم می‌دهند، سخت برمی‌آشوبد و ناپسند می‌شمرد. این که از او می‌خواهند که وی و کسانی که با او ایمان آورده‌اند باید به آئینی برگردند که یزدان سبحان ایشان را از آن نجات داده است و رهائی بخشیده است:

﴿وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا﴾.

ما را نسزد که بدان درآئیم.

این که اصلاً کار ما نیست، و قطعاً سزاوار ما نیست که بدان برگردیم ... این گفته را می‌گوید بدان هنگام که تهدید و بیم طاغوت در میان است. طاغوت در هر سرزمینی با گروه مسلمانان می‌ستیزد و به تهدید و بیم ایشان می‌نشیند، گروه مسلمانانی که بیرون شدن از سلطه و قدرت طاغوت را اعلان و آشکار سازند، و اعلام کنند تنها در برابر ایزد یکتا کرنش می‌برند و فقط او را به یگانگی می‌پرستند و شریک و انبازی برای یزدان سبحان سراغ ندارند و قرار نمی‌دهند، و کسی و چیزی بجز آفریدگار جهان را نمی‌پرستند.

رنجها و سختیهای بیرون شدن از پرستش طاغوت، و پرستش یزدان یگانهٔ جهان، هر چند که طاقت‌فرسا و زیاد باشد، باز هم کمتر و ساده‌تر از رنجها و سختیهای پرستش و بندگی طاغوتها است. رنجها و دردسرهای پرستش و بندگی طاغوتها آشکار و پدیدار است - هر چند هم چنین به نظر آید که سلامت و امن و امان و آرامش و آسایش زندگی در آن است و مقام و مرتبه و رزق و روزی با آن محفوظ است! - این رنجها و سختیها، آهسته و آرام روی می‌دهند و در دراز مدت سرمی‌رسند. دردسرها و گرفتاریهای انسانیت خود انسان است و این «انسانیت» یافته نمی‌شود. انسان بندهٔ انسان است، و کدام بندگی بدتر از کرنش انسان در

کار و امور مردمان نظارت دارند، و سلطه کامل و قدرت مطلق اداره امور انسانها در دست ایشان است، و جان و مال و آرزوی مردمان به دامن ایشان دوخته شده است، و ایشان هستند که می توانند اندیشه ها و دیدگاه ها و نظریه ها و آراء مردمان را بسازند و در قالبهائی که خود دوست داشته باشند بریزند و به شکلی که بخواهند دریابورند! حتی ایشانند که در ساختار درونهای فردی، و پدید آوردن نظامهای گروهی، و تعیین ارزشهای اخلاقی، مرجع بشمارند ... اگر این چنین بزرگان و رهبران و سرانی از زمره مؤمنان به یزدان بوده و حساب و کتاب قیامت را پیش چشم بدارند، قطعاً نظام حیات و سیستم زندگی در راه خیر و صلاح و رشد و نمو و پیشرفت و ترقی حرکت می کند، و بناچار ناپاکان بدنهاد و شرور خویشتن را به کنف حمایت دین می اندازند و امور و شؤون خود را اصلاح می کنند.

همچنین خویبها می بالند و رشد می کنند، و نهالهای خویبها پاک و بی آفت می شوند و به بار می نشینند، و کم ترین تأثیری که جامعه در بدیها خواهد داشت این است که بدیها رشد نمی کنند و زیاد نمی شوند، اگر هم از بین نروند، و آثارشان منقرض نشود. اما اگر این سلطه و قدرت - سلطه و قدرت ریاست و رهبری و پیشوائی - در دست کسانی باشد که از فرمان خدا و پیغمبرش دوری کنند و کژراهه روند، و به دنبال هواها و هوسها افتند، و در فسق و فجور و طغیان و سرکشی غرق گردند، شکی نیست که نظام زندگی سراسر آن در مسیر ستمکاری و دشمنانگی و زشتیها و پلشتیها حرکت خواهد کرد، و میکرب فساد و هرج و مرج به افکار، نظریات، علوم، آداب و رسوم، سیاست، تمدن، فرهنگ، عمران، اخلاق، معاملات، عدالت و قانون، به همه اینها رخنه خواهد کرد، و بدیها و بزهکاریها رشد می کند و کار زشتیها و پستیها بالا می گیرد ...

روشن است نخستین چیزی که آئین یزدان از بندگان خدا می خواهد این است که همگان به بندگی آفریدگار جهان درآیند و مخلصانه او را بپرستند و از او اطاعت

معانی و مقاصدی که آنان را ینمای مباحی برای هواها و هوسها می سازد، با هرگونه شعاری که باشد! و برای ایشان شرائط و ظروف بی بند و باری و آلودگی و فسق و فجور را تحت عنوانهای گوناگون فراهم می آورد... کسی که گمان برد که او می تواند در حکومت طاغوتها - نه در حکومت خدا - می تواند دارائی و ناموس و زندگی خود و زندگی فرزندان و دخترانش را مصون و محفوظ دارد، در عالم خیال زندگی می کند، و یا واقعیت را احساس نمی کند.

پرستیدن طاغوت دارای رنجها و سختیها و دشواریهای بسیاری برای جان و ناموس و دارائی آدمی است ... رنجها و سختیها و دشواریهای پرستیدن یزدان هر اندازه که باشد، هنوز هم برابر مقیاس و معیار این جهان، سودمندتر و درست تر است، چه رسد به مقیاس و معیار یزدان.

آقای ابوالاعلی مودودی در کتاب: «ارکان اخلاق برای جنبش اسلامی» می گوید: «... هر کس کم ترین بینشی راجع به مسائل زندگی انسانی داشته باشد، بر او پوشیده نمی ماند که مسأله - مسأله ای که قضیه اصلاح کارهای بشریت و تباهی آنها بدان مربوط است - تنها و تنها مسأله ریاست و سرپرستی کارهای بشریت، و مسأله کسی است که زمام کارهای بشریت در دست او است و بس. این مسأله درست به کارهائی می ماند که در قطار مشاهده می گردد. قطار تنها به سوئی حرکت می کند که راننده قطار آن را بدان سو براند. مسافران قطار هم چه خواهند و چه نخواهند باید بدان سو بروند و سفر کنند. به همین منوال قطار پیشرفت و تمدن بشری جز به سوئی حرکت نمی کند که اشخاصی که زمام پیشرفت و تمدن بشری در دست ایشان است. آن را بدان سو رهنمود می کنند. روشن و آشکار است بشریت همگی به هیچ وجه و در هیچ حالی نمی توانند از حرکت در خط سیری خودداری کنند که کسانی برای ایشان کشیده اند و فراهم آورده اند که وسائل و اسباب کره زمین جملگی در دست آنان است، و آنان بر زمام

کنند؟ حتی در قرآن و سنت آمده است کسی که از میان گروه مسلمانان - حتی به اندازه موئی - خارج شود، سزاوار کشتن خواهد بود، هر چند که روزه بگیرد و نماز بگذارد و گمان برد که مسلمان است! آیا این امر سببی و علتی جز این دارد که مقصد و هدف حقیقی دین تنها پابرجا داشتن و بر سر کار آوردن نظام حق، و رهبری والای مسلمانان، و محکم و استوار کردن ستونهای آئین حق در کره زمین است و بس؟ همه اینها در سایه نیروی گروه مسلمانان حاصل می‌گردد و در پرتو شکوه ایشان ماندگار و پایدار می‌ماند. کسی که نیروی گروه مسلمانان را متزلزل کند، و نیروی ایشان و شکوه آنان را ضعیف گرداند، در حق اسلام و پیروانش مرتکب جنایتی می‌شود که با نماز خواندن و لا اله الا الله گفتن، ممکن نیست جبران گردد ... گذشته از اینها به منزلت و مرتبه والائی بنگرید که «جهاد» در آئین اسلام دارد. حتی قرآن «نفاق» را برای کسانی به کار می‌برد و آنان را منافق می‌نامد که از جهاد سرباز می‌زنند و به زمین می‌چسبند و به جهاد نمی‌روند. زیرا «جهاد» تلاش ناگسیخته و کوشش پیایی و همیشگی، و مبارزه مستمر و دائمی، در راه پدید آوردن و پابرجا داشتن نظام حق است و بس. این چنین جهادی است که قرآن آن را ملاک ایمان و اخلاص شخص در دین می‌شمارد، و ترازوی سنجش ایمان و اخلاص او در دین می‌گرداند. به عبارت دیگر، کسی که به خدا و پیغمبرش ایمان دارد، ممکن نیست از تسلط نظام باطل راضی گردد، یا از بذل جان و مال در راه پدید آوردن و پابرجائی نظام حق، از پای بنشیند و دوری گیرند ... هر کس که در اعمال او چیزی از ضعف و سستی در این باب باشد، بدان که او رخنه‌ای در ایمان خود دارد، و در کار و بار ایمان، متردّد و دچار شک و گمان است. پس چگونه اعمالش با وجود ناسره بودن ایمان و رخنه کردن شک و گمان بدان، برای او سودمند واقع می‌گردد؟ پدید آوردن و پابرجا داشتن رهبری بایسته و پیشوائی شایسته در زمین خدا، دارای اهمّیت بنیادین فراوان، و

و فرمانبرداری نمایند، تا بدانجا که طوق و قلاذه پرستش جز خداوند بزرگوار را به گردن نداشته نباشد. سپس از ایشان می‌خواهد قانونی برای زندگانی‌شان نباشد مگر قانونی که یزدان بزرگوار آن را فرو فرستاده است، و پیغمبر امّی بزرگوار ﷺ آن را با خود به ارمغان آورده است. آن‌گاه اسلام از آنان می‌خواهد که فساد و تباهی در زمین نماند، و ریشه بدیها و زشتیها بخشکد و برکنده شود، بدیها و زشتیهای که مایه خشم خداوند متعال بر بندگان می‌گردد. این اهداف والا و مقاصد بالا ممکن نیست چیزی از آن تحقق پیدا کند و حاصل آید مادام که رهبری آدمیزادگان و چرخ حرکت کار و بارشان در زمین در دستهای ناپاک سران کفر و ضلال و پیشوایان فسق و فجور باشد، و پیروان آئین حق و یاران آن، چاره‌ای جز تسلیم فرمان ایشان نداشته باشند و باید که متقاد و رام جیروت و شکوه آنان گردند، و در گوشه و کنار خانه و کاشانه خود کز کنند و خدای را بپرستند، و از دنیا و امور آن ببرند، و غنیمت بدانند بزرگواریها و گذشتهائی را که این قلدران در حق ایشان روا بدارند، و ضمانتهای اجتماعی‌ای را که به وسیله جاه و جلال این جباران برایشان تأمین گردد، تحفه و ارمغان خود بینگارند! از این مطالب پیدا است که رهبری بایسته و پیشوائی شایسته و پابرجائی سیستم حق از چه اهمّیت بسزائی برخوردار است، و اصلاً جزو اهداف اصلی دین بوده و از زمره پایه‌های بنیادین آئین آسمانی بشمار است. حقیقت این است که انسان ممکن نیست خشنودی یزدان بزرگوار را به وسیله هیچ کاری از کارهایش به دست بیاورد اگر این فریضه را فراموش بکند و از آن دوری گیرند و در پابرجائی و استواری آن به تلاش و تکاپو نپردازد ... آیا ندیده‌اید و آگاهی پیدا نکرده‌اید از چیزهائی که در قرآن و در سنت پیغمبر ﷺ راجع به همایش و گردهمائی گروه مسلمانان و تشکّل و اتّحاد آنان آمده است و از مؤمنان خواسته شده است که با گروه مسلمانان باشند و فرمان ایشان را بشنوند و بپذیرند و رهنمودهایشان را اطاعت

باتوجه به همین مطالب است که شعیب علیه السلام فریاد قاطعانه و بلندی را برمی آورد که در دشت و بیابان و کوهساران می پیچد:

﴿قَدْ أَفْتَرْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنَّا عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِدِّجَانَا اللَّهُ مِنْهَا، وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا...﴾.

اگر ما به آئین شما درآئیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده است، مسلماً به خدا دروغ بسته ایم (و به گزاف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده ایم). ما را نسزد که بدان درآئیم....

اما شعیب بدان اندازه که سر خود را بالا می گیرد، و بدان اندازه که صدای خود را بلند می کند، هنگامی که با طاغوت های آدمیزادگان رؤساء و سران متکبر قوم خود رویاروی می شود، و بدان اندازه که سر خود را پائین می آورد، و خویشتن را تسلیم می دارد، هنگامی که در برابر خدای بزرگوار خویش به عبادت می ایستد، خدای بزرگواری که از هر چیز جهان کاملاً آگاه است، او در رویارویی با پروردگارش، پروردگار خود را به چیزی سوگند نمی دهد، و در برابر قضا و قدر یزدان قاطعانه چیزی را تعیین نمی کند، بلکه رهبری خود را و زمام اختیار خویش را به خدا وامی گذارد، و خضوع و خشوع و تسلیم و کرنش خالصانه خود را آشکارا اعلان می دارد:

﴿إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا، وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾.

مگر این که خدا که پروردگار ما است بخواهد (که هرگز چنین چیزی را نخواهد خواست). علم پروردگار ما همه چیز را دربر گرفته است (و او با مرحمت و محبتی که نسبت به مؤمنان دارد، ایمان ما را محفوظ می فرماید). شعیب کار و بار خود را به یزدان می سپارد که پروردگار او است، و در آینده برای او و برای مؤمنان همراه او چه پیش می آید، به خدا کار آن را واگذار می نماید... خدا است که می تواند کاری را که طاغوت ها از او

شأن و مقام بسیار والاتری در نظام اسلام است. هر کسی که به خدا و پیغمبرش ایمان دارد و متدین به آئین حق است، کارش در اینجا پایان نمی گیرد که جد و جهد ممکن خود را صرف این گرداند که زندگی خویش را در قالب اسلام بریزد. تعهد او در قبال اسلام بدین امر خاتمه نمی یابد و بدین وسیله دوش او از زیر بار وظائف خالی نمی گردد. بلکه بر او است که به مقتضی این ایمان، همه نیروها و تلاشهای خود را برای بیرون آوردن زمام کار از دستهای ناپاک کافران و فاسقان و ستمکاران و بزهکاران به کار گیرد تا اشخاصی که صالح و پرهیزگار و پارسا هستند و از حساب و کتاب یزدان می هراسند، زمام کار را به دست گیرند، و در زمین، آن نظام حق خداپسندی پابرجا گردد که اصلاح امور دنیا و استوار ماندن شوون آن در سایه آن نظام صورت می گیرد.<sup>(۱)</sup>

اسلام وقتی که مردمان را فرا می خواند که سلطه و قدرت را از دستهای پلید غاصبان آن بیرون بیاورند و سلطه و قدرت را بطور کلی به یزدان برگردانند، در اصل ایشان را فرا می خواند که انسانیت خود را نجات دهند، و گردنهای خویش را از طوق بندگی بندگان برهانند. همچنین ایشان را فرا می خواند که ارواح و اموال خویشتن را از دست هواها و هوسها و شهوت های طاغوت ها رها سازند ... اما بدانند که این کارها خرج می خواهد و فداکاری می طلبد. باید زیر پرچم اسلام با طاغوت برزمنند و سختیها و دشواریها و هزینه های پیکار را به جان خریداری کنند و با فداکاریها و جان نثاریهایی که جنگ حق با باطل می طلبد خویشتن را قربانی اسلام کنند. این فداکاریها و دشواریها است که ایشان را از گرفتاریها و مهلکه هایی بس بزرگتر و درازتر می رهند، گرفتاریها و مهلکه هایی که خواری و کوچکی بیشتری از فداکاریها و دشواریهای جهاد در بر دارد و به بار می آرد!... اسلام در آن واحد مردمان را به کرامت و سلامت، یعنی بزرگواری و رستگاری دعوت می کند.

۱- گلچینی از مقدمات کتاب: «ارکان اخلاق برای جنبش اسلامی» تألیف: «ابوالأعلى مودودی. امیر الجماعة الإسلامية در پاکستان.

او است که برابر حق و حقیقت میان ایمان و طغیان داوری می‌کند و آن دو را کاملاً از یکدیگر جدا می‌سازد. تنها بر آفریدگار یگانه خود در گیراگیر پیکاری که بر او و بر مؤمنان همراه او واجب شده است تکیه می‌کند و پس، پیکاری که از آن گریز و گزیری نیست. تنها راه چاره، داوری یزدان و اعطاء پیروزی بدو و به مؤمنان است.

بدین هنگام است که رؤساء و سران کافر قوم او به مؤمنان رو می‌کنند و ایشان را تهدید می‌نمایند و بیم می‌دهند، تا ایشان را از آئینشان برگردانند:

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: لَئِنْ آتَيْتُمُ شُعَيْبًا أَنْكُمُ إِذَا الْخَاسِرُونَ﴾.

اشراف و سران کافر قوم او (خطاب به پیروان خود) گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما (هم به سبب گرویدن به آئینی که آباء و اجدادتان بر آن نبوده‌اند، شرف و ثروت خود را از دست می‌دهید و) زیانکار می‌گردید.

اینها سیماهای پیکاری است که پیوسته تکرار می‌گردد و دگرگون نمی‌شود... طاغوتها پیش از همگان رو به دعوت کننده می‌کنند و با او می‌رزمند تا از دعوت دست بکشد. اگر دعوت کننده به ایمان خود چنگ زد و به پروردگار خود یقین و اطمینان داشت، و متمسک به امانت تبلیغ گردید و رنج و مسؤولیت آن را به جان خریدار شد، و تهدید و بیم دم و دستگاه و بیا و وسائل و ابزار طاغیان او را به خوف و هراس نینداخت، به سوی کسانی تغییر جهت می‌دهند که از او پیروی می‌کنند. تلاش می‌کنند با تمام توان و همه وسائل ممکن ایشان را بترسانند و از آئین خود برگردانند. اگر با ترساندن و تهدید کردن چنین نکردند، می‌کوشند آنان را با یورش بردن بر ایشان، و شکنجه دادنشان، از دین برگردانند... آنان هیچ گونه دلیل و برهانی بر کار باطلشان ندارند، ولی وسائل تاخت و تاز و تهدید و بیم را در اختیار دارند. با جاهلیت خود دلها را نمی‌توانند قانع سازند - بویژه دلهایی را که با حق آشنا شده باشند

می‌خواهند برطرف گردانند. کاری که طاغوتها می‌خواستند برگشتن به آئین ایشان بود! شعیب تصمیم خود و مؤمنان همراه خود را که برگشتن به آئین طاغوتها است آشکارا اعلان می‌دارد، و فریاد برمی‌آورد و به گوششان می‌رساند که اصلاً آئین ایشان را دوست نمی‌دارد... اما از مشیت و اراده یزدان نسبت به خود و نسبت بدیشان قاطعانه چیزی نمی‌گوید و چیزی را تعیین نمی‌کند... چه همه کارها و اگذار بدین مشیت و اراده است، و او و مؤمنان همراه او چیزی نمی‌دانند، و این خدای ایشان است که باخبر و آگاه از همه چیز جهان است. لذا همه امور و سرنوشت خود را به علم خدا و مشیت او وامی‌گذارند و خویشتن را کاملاً مخلصانه بدو می‌سپارند.

این ادب ولی خدا با خدا است. ادبی که فرمان یزدان بدان دستور می‌دهد. افزون بر این، مشیت و اراده یزدان و قضا و قدر خداوند سبحان را با سوگند به انجام کاری فرا نمی‌خواند، و از انجام کاری خودداری نمی‌کند که یزدان آن را می‌خواهد، و بر او مقرر و مقدر می‌گرداند. در اینجا است که شعیب طاغوتهای قوم خود را با تهدید و بیمشان وامی‌گذارد، و با توکل محکم و استوار، به ولی و سرپرست خود، یزدان جهان رو می‌کند و او را به فریاد می‌خواند که میان او و میان قوم او داوری کند و فاصله بیندازد:

﴿عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا. رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ. وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾.

ما تنها بر خدا توکل داشته (و هم بدو پشت می‌بندیم). پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن (حقّی که سنت تو در داوری میان محقّین مصلحین، و مبطلین مفسدین، بر آن جاری است) و تو بهترین داورانی (چرا که بر همه چیز توانائی).

در اینجا آن صحنه دلربا و مبهوت کننده را می‌بینیم: صحنه جلوه‌گری حقیقت «الوهیت» در ذات ولی خدا و پیغمبرش... شعیب سرچشمه نیرو و منبع قدرت و پناهگاه امن و امان را می‌شناسد. می‌داند که خداوندگار

تکذیب کردند (و گمان می بردند آنان که از شعیب پیروی کنند زیانکار می شوند، خودشان سعادت دنیا و آخرت را از دست دادند و) زیانمند شدند.

ما در یک نگاه به ناگاه ایشان را می بینیم که مرده اند و در خانه هایشان خشکیده اند و بر زانوهای افتاده اند. نه حیاتی در ایشان است و نه جنبشی. انگار این خانه ها را آباد نکرده اند و در آنجاها نزیسته اند، و انگار آثاری در آنجاها نداشته اند!

صفحه طومار زندگانی ایشان جمع و در هم نور دیده می شود. این کار همراه با سرکوبی و سرزنش ایشان صورت می پذیرد و بدیشان توجّهی نمی شود. جدائی دوری آنان از پیغمبرشان صورت می پذیرد، پیغمبری که از خودشان بود. سپس راه او و راه ایشان از یکدیگر جدا می شود. در نتیجه سرنوشت او و سرنوشت آنان جدا و مختلف می گردد، تا بدانجا که بر حالشان تأسف نمی خورد و از سرنوشت دردناکشان ناراحت نمی گردد، و بر هدر رفتنشان با هلاک شوندگان پیشین غم نمی خورد:

﴿فَقَتَلُوا عَنْهُمْ، وَقَالَ: يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ، فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ؟﴾

سپس شعیب از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیامهای پروردگارم را به شما رساندم و اندر زتان دادم (و در حق شما خیرخواهی نمودم. ولی حق را نشنیدید و جز بر طغیان و عصیان نیفزودید) پس با این حال چگونه بر حال قوم بی ایمان (و بی دینی چون شما) اندوه بخورم؟

شعیب پیرو آئینی، و آنان پیرو آئینی هستند. او ملّتی، و ایشان ملّت دیگری هستند. پیوند نَسَبها و قومها و نژادها، در این آئین هیچ گونه اعتباری ندارد، و در ترازوی یزدان ارج و ارزشی برای آن نیست ... زیرا پیوند و خویشاوندی باقی و ماندگار، پیوند و خویشاوندی این آئین است، و ارتباط میان مردمان، آن ارتباطی است که در قرآن یزدان معتبر است و بس.

پایان جزء هشتم

و پیوسته باطل را سبک داشته باشند - ولی آنان می توانند بر کسانی بتازند که بر ایمان پای می فشارند و بر آن اصرار دارند. کسانی که مخلصانه خدای را می پرستند و سلطه و قدرت را تماماً از آن یزدان می دانند.

سنت جاری و ساری خدا بر این روال است که هرگاه حق و باطل هر دو خالص باشند و رویاروی یکدیگر بایستند و بجنگند و بخواهند کاملاً با یکدیگر تصفیه حساب کنند، سنت تخلف ناپذیر یزدان صورت می پذیرد... و همیشه هم این چنین بوده است...

﴿فَأَخَذْتَهُمُ الزَّلْزَلَةَ، فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾.

(در نتیجه ستیزه جوئی و طغیانگری) زلزله ای (قصرها و خانه های) ایشان را دربرگرفت (و زندگی پر زرق و برق آنان را درهم کوبید) و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند.

زلزله در گرفتن و مردن و بر زانوهای خشکیدن، سزا و جزای تهدید کردن و بیم دادن، و گردن افراشتن و تکبر و ورزیدن، و به اذیت و آزار دیگران دست گشودن، و برای از دین برگرداندن مؤمنان دست درازی کردن است.

روند قرآنی بدین گفتارشان پاسخ می دهد که می گویند:

﴿لَئِنْ أَتَبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا الْخَاسِرُونَ﴾.

اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما زیانکار می گردید.

این گفته ای است که آن را می گفتند و مؤمنان را بیم می دادند و می ترساندند، و به زیان و ضرر تهدیدشان می کردند! روند قرآنی با ریشخند آشکاری مقوّر می دارد که زیان و ضرر بهره کسانی نگردید که از شعیب پیروی کردند، بلکه بهره مردمانی جز ایشان گردید:

﴿الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِهَا. الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ﴾.

کسانی که شعیب را تکذیب کردند (آن چنان نابود شدند و شهر و دیارشان ویران گردید که) گوئی هرگز در آنجا نبوده و سکونت نگزیده اند. کسانی که شعیب را